امان التواریخ

تألیف میرزا عبدالمحمد مؤدب السلطان

جلد دوم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

با مقدمه دکتور سید مخدوم رهین

ناشر: ریاست انتشارات کتب یهتی

حمل ۱۳۹۳

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

چاپ: مطابع آزادی

امان التواریخ

تألیف میرزا عبدالمحمد مؤدب السلطان

جلد دوم

بامقدمهٔ دکتور سیدمخدوم رهین

بنیاد اندیشه
تاسیس۱۳۹۴

حمل ۱۳۹۳

مشخصات کتاب

نام.....جلد دوم امان التواریخ

مؤلف.....میرزا عبدالمحمد مؤدب السطان

ناشر.....ریاست انتشارات کتب بیهقی

ترتیب وتنظیم صفحات درکمپیوتر.....آمریت طبع ونشرکتب

تیراژ.....۵۰۰ جلد

سال چاپ.....حمل ۱۳۹۳

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مقدمه

جلد دوم امان التواریخ نسخهٔ نیویارک در ۷۹۹ صفحه به اضافهٔ ۸۶ صفحه فهرست منـــدرجات نگاشته شده ، آغـــازنگارش آن درسال یک هزاروسه صدوسی و دوی قـــمری برابر با ۱۹۱٤میـــلا دی، پس ازتسوید جلد اول که در قـــاهره صورت گرفته ودررمضان ۱۳٤۲ در اصفهان تکمیل شده.

درمقدمهٔ مختصرجلد دوم مؤلف اززحماتی که درنوشتن جلد اول کشـــیده یاد می کند که چگونه در آن" گنجینهٔ فیض وادب ازهرگونه مطالب علمیهٔ حالیه وانواع علوم ومندرجات متعالیه انبا شتم". اوبه جهت آ گاهی خوانندگان شرقی که ، آن وقت از دســـت آورد های غرب درعلوم ومعارف کمتـــرآگاهی داشتند، مطالب سودمند علمی را درآن مجلد ازاقوال وآثار فلاسفه وعلمای غرب آورده است، بطوری که کمترتاریخ نگارونویسنده ئی درشرق تاآن زمان توانسته « بیانات علمیه » را ازکتب وآثارغربیان وعلما ودانشمندان اروپا به فارسی ترجمه کند ودرفصل مفصل« درمبدأ تاریخ عالم وعالمیان » بگنجاند و حاصل مطالعات اروپائیان و خردمندان آن دیار را به زبان ساده بیان کند .او باوجود گرفتاری های فراوان ونبودن امکانات ، بدون داشتن یار ویاوری به تنهائی برای گرد آوری نظـــرات بزرگان خرد واندیـــشه دراروپا همت گماشـــته ، بطوری که گاهی صرف بخاطرپیـــداکردن نام یک نفرازعلمای غرب ویا شرق به چندین کتاب انگلیسی وفرانسوی و آلمانی وترکی مراجعه کرده . مؤلف وعده می دهد که همین شیوهٔ کار را تا پایان جلد ۷ ادامه خواهد داد ،آنگاه به مجلد دوم وسلسلهٔ شاهان وذکرحوادث افغانستان وایـــران ازآغازظهوراسلام وبعثت پیامبراکرم تا پایان پادشاهی نادرشاه افشاردرسال۱۱٦۱می پردازد وسلسلهٔ رویدادها را بصورت سال به سال ترتیب می دارد و برای آن که خواننده گان را در خواندن این تاریخ زحمتی دست ندهد ، بخلاف سایرمورخان مشرق زمین دربیان تاریخ عبارات ساده وروان ودرعین حال بانوعی آراستگی بکارمی برد وبه قول خودش ازعبـــارات مغلق و

بیانات معما و ابهام کناره جوئی می کند. در حاشیهٔ مقدمهٔ این فصل، سرسلسلهٔ بنی آدم را که منحصربه سه فرزند نوح و انتساب نژاد های انسان ها به هر یک از آن سه نفرمی پنداشته می شد را افسانه می داند و به تشریح نژاد ها و تقسیم ملل برمبانی علوم جدید استناد می جوید .

درشرح حوادث این مجلد پس ازافغانستان وایران به حوادث مصربیش ازسایربلاداهتمام رفته وفهرست جداگانه ومفصلی ازحوادث مصررا ذیل عنوان « فهرست وقایع مصر المحروسه . . . » می آورد ورویداد های آن دیاررا ازآغازورود اسلام به آن جاکه بالشکر کشیدن عمرو عاص درسال ۲۰هجری و فتح مصربدست اوتا ذکرو قایع سنه۱۱۵۹وحرکات بگوات در آنکشوراست ، بیان می دارد . درهمین بخش او به تقسیم اقسام علوم و انواع فنون درمیان شرقیان می پردازد وبعد به تشریح تاریخ آغازمی کند. مجلد دوم به خط میرزا سید محمد بن حسین الحسینی شاه شاهانی اصفهانی مشاق مدرسهٔ فردوسی دولتی نمره سه دار السلطنهٔ اصفهان است که کارتحریروتسوید آن درذیعقعدة الحرام سنه۱۳٤۲هجری قمری مطابق برج جوزای سنه۱۳۰۳هجریً شمسی برابربا ماه جون۱۹۲٤میلادی دراصفهان، هنگام اقامت مؤلف درآن شهرصورت گرفته است ومؤلف ذکر پایان مجلد دوم وآغازجلد سوم رادرپایان کتاب به نظم نه چندان دلپذ یر آورده است :

چو برمن پرتو تا ئید حق تافت
به خوبی جلد دوم خاتمه یافت
بود آغازش از آغاز اسلام
به قتل نادرش گشته سرانجام
به هر سالش فراوان از حوادث
حوادث با وقایع یا کوارث
پی این گنج بردم رنج بسیار
که تا از لطف ایزد شد پدیدار
فزون ازسال دزتألیف این گنج
بخوردم خون دل بردم بسی رنج
کنون از فرخامه جلد سوم
کنم تألیف همچون جلد دوم

بعد می گوید که جلد دوم یا زده ونیم قرن حوادث و رویداد های جهان از آسیا و افریقا و اروپا را بطورعموم و افغانستان بطور اخص بصورت سال بسال بیان می دارد و همانطور که خود ادعا می کند درمتن کتاب از « اغراقات مترسلانهٔ شاعرانه و اغلاقات منشیانه» پرهیزکرده ودرتألیف مجلدمذکورانواع«تألمات روحانی» واقسام «اسقام جسمانی» را تحمل کرده و آرزوکرده است که بتواند پنج جلد دیگررا نیزبه همین شیوه به پا یان برساند . ولی همانطور که درابتدای این مجلد می گوید تألیف این مجلد را درمصرآغاز کرده است . شرح وقایع درین مجلد نیز بشیوهٔ دیگر مجلدات بصورت سال بسال صورت گرفته و در پایان بخش ها ذکر وفیات مشاهیر درهمان سال ذکر شده. با همه دقت و خوضی که مؤلف در نگاشتن حوادث و زندگی وکار نامهٔ یادشاهان ورجال دارد ، گاه گاه اشتباهات آشکاری ازو می بینیم ، مثلاً در ذکر حوادث سال ۴۸۰ هجری می گوید:«حکیم از رقی به جهت تداوی قوت باه سلطان ابراهیم غزنوی کتابی مصورومنظوم نمود و با ادویهٔ مخصوصی به خدمت سلطان فرستاد و به جهت سلطان افاقت کلی حاصل آمد » (۱) حال آن که حکیم ارزقی کتاب مصورومنظومی که داستان های شهوت انگیزوصحنه های همبستری وجماع رابه اشکال مختلف و تحریک کننده نشان می داد به جهت تداوی نیروی جنسی طغان شاه، شهزادهٔ سلجوقی هرات که سخت به ضعف گرائیده بود، تدوین نمود .

به این ترتیب ظاهراً اولین کتاب منظوم حاوی تصاویرصحنه های جنسی ومطالب تحریک کننده وهیجان آور به صورت منظوم درسرزمین ما . درشهر هرات درپایان قرن پنجم هجری، بدست این شاعرهروی ترتیب شده است وآن چیزی شبیه مجلهٔ پلی بای Play Boy کنونی بوده . این نوع کتب راالفیه وشلفیه می گفتند وچنین نقش هائی پیش ازارزقی نیز شهرت داشت. حکیم منو چهری شاعردوراول سلطنت غزنوی در مدح سلطان می گوید :

از جد نیکو رای تو وز همت والای تـــو
رسواتراند اعدای توازنقش های الفیه (۲)

---

(۱) ج ۲ ص ۳۰۶

(۲) لباب الالباب -- ۲--۷۸ محمدعوفی تصحیح نفیسی چاپ اتحاد ۱۳۳۵وحبیب السیر --۲-- ۳۹۷ غیاث الدین خواندمیر بامقدمهٔ همائی - انتشارات خیام.

درذکرحوادث سنه ٤٥٩ هجری می گوید « . . . ودرین آوان حکیم ناصر خسروعلوی اصفهانی به مصررسید . . . » (۱) حال آن که حکیم ناصر خسرو نه علوی بوده و نه اصفهانی. نسبت علوی به اوازسوی برخی ازمتأخرین صورت گرفته واحتمالاً به علت انتسابش به فرقهٔ اسماعیلیه است نه به جهت نسب رسانیدن به حضرت علی بن ابی طالب . او درهیچ موردی ادعای سیادت نمی کند بلکه نسبش را به « آزادگان » یعنی آریائی نژادان واهل خراسان پیوند میدهد نه به عرب و دود مان پیامبراکرم، آن جا که می گوید :

من از پاک فرزند آزاد گانم
نه گویم که شاپوربن ارد شیرم (۲)

زاد گاه خود را نیزقبادیان بلخ می گوید و پدرانش نیز ازهمانجا برخاسته اند :

پیوسته شدم نسب به یمگان
کز نسل قبا دیان گسستم (۳)

و تذکره نگاران متقدم نیزاو را فرزند بلخ می دا نند نه اصفهان .

ریشهٔ اشتباه مؤلف امان التواریخ درچنین مواردی درآن است که وی موضوعات متعلق به دوره های متقدم را گاهی به استناد مآخذبسیارجدید که چندان براصول نگارش تاریخ نیزاستوارنیستند، بیان می دارد . مثلاً دربارهٔ واقعهٔ سال چهل وششم هجری ازمؤرخانی ما نند لسان الملک روایت می کند که درعصرقا جاری می زیست. و یاوقایع عصر العزیز بدین الله خلیفهٔ فاطمی راکه درنیمهٔ قرن ٤ درمصرحکومت کرد،اززبان رضاقلیخان هدایت صاحب مجمل التواریخ می آورد ویاحادثه ئی راکه درسال ٦٠٥ هجری روی داده ازقول صاحب منتظم ناصری می آورد.

مقاومت سخت مردم خراسان بویژه اهالی کابل وسیستان و بادغیس وطالقان درین جلد انعکاس وسیع دارد وبیداد و ستم وعهد شکنی سرداران لشکراموی که بیشتربه فرمان حجاج بن یوسف

---

(۱) دیوان منوچهری
(۲) ج ۲ ص ۲۹۹ .
(۳) دیوان حکیم ناصر خسرو ص ۱۷۱ و ۱۷۹

ستمگرخونخواری ازقبیلهٔ بنی ثقیفه که به فرمان عبدالملک بن مروان ووليدبن عبدالملک فرمانروای مطلق العنان خراسان و ما وراالنهروفارس وعراق بوده ، با کمال بیرحمی با مردم شهر های مفتوحه رفتار می کردند . رفتاراینان کاملاً به خلاف روش سپهسالاران عصر خلفای راشدین و روحیهٔ واقعی اسلامی بود.

فرمان حجاج به امرائی که برای فتح شهر های خراسان و ماوراالنهرمی فرستاد ،این بود که به مواثیق ومواعید با ایشان میندیشید، به طورمثال با حملاتی که قتیبه بن مسلم بربادغیس کردموفق به فتح آن نشد و پس ازجنگ های زیاد قتیبه با نیزک طرخان فرمانروای دلیر بادغیس عقد صلح بست وباهدایای بسیاربه مرومراجعت کرد. ولی درهمین سال۹۱هجری حجاج منشوری به اوفرستاد که به هرصورت که ممکن است بادغیس رافتح نموده نیزک طرخان را به قتل برسان. قتیبه با سپاه بزرگی باز به سوی بادغیس روانه شد. از آن طرف نیزک طرخان ومردمان بادغیس ناچار به ترتیب وتعبیهٔ سپاه و ابزار جنگ پرداختند وبا سپاه قتیبه مصاف دادند و پس ازجنگ های متواتر نیزک طرخان به شهربادغیس عقب نشست و دروازه های مستحکم شهررا بست وبا شجاعت تمام به دفاع پرداخت ، قتیبه به محاصرهٔ شهر ادامه داد ولی موفق به فتح آن نشد. آن گاه نامهٔ امان با سوگند های موکد به نیزک طرخان فرستاد و او را با اعیان و بزرگان بادغیس به بیرون شهر دعوت کرد وقضیه رابه سرعت به اطلاع حجاج بن یوسف رساند. حجاج در پاسخ به وی دستورداد که به سوگند وپیمان خوداعتنامکن ونیزک وبزرگان بادغیس را که بااعتماد برپیمان توبیرون آمده اند بکش وسرآنان را نزد من فرست . قتیبه سرازتن نیزک طرخان وبزرگان واعیان بادغیس برداشت وبا لشکریان خود وارد شهرشده، قتل عام وحشت ناکی از زن و مرد وپیروجوان و کودک آن شهربعمل آورد ومال فراوانی باتعدادی اززنان ودختران خوبروی همراه با سربریدهٔ نیزک طرخان و بزرگان بادغیس به نزد حجاج فرستاد. قتیبه ازبادغیس به فاریاب رفت وآن شهر را آتش زد وکشتاروسیعی کرد. همین مرد درماوراالنهرشهرهای بزرگی

راگشود وکشتارهای بزرگ کردوبقول مؤلف امان التواریخ « بسا معابد وکتب خانه هارا از آتش عصبیت عربی تل خاکستر کرد و خاکستر آن را برباد داد واین رویهٔ مذمومه رابیشتر حکام ایشان درهرجا میرسیدند معمول می داشتند .» ج ۲ ص .۱۵۱

در همین مجلد دوم مؤلف امان التواریخ واقعهٔ کشف آرامگاه شاه ولایت مآب حضرت علی بن ابی طالب را دربلخ در سال ۸۸۵ هجری بیان داشته که بهتر است از زبان خود ش بشنویم :

«دراین سال حکومت بلخ ازجانب سلطان حسین میرزای کورگانی با برادرش میرزا بایقرا بود . شخصی موسوم بشمس الدین محمد که سلسله نسبش بسلطان با یزید بسطا می میرسید با کتابی تاریخ که درزمان سلطنت سلطان سنجرسلجوقی تألیف شده بودازکابل وغزنین ببلخ آمده و نزد میرزا با یقرا با جمعی ازخواص وعلما و سادات بلخ بترئهٔ مذ کورمتوجه گردید چون بانجا برسید بموجب نوشته درکتاب گنبدی بدید که درزیر اوقبری موجود است ، فرمان داد تا آن قبر را حفرکردند که نا گاه لوح سفیدی نمایان شد که برآن لوح این عبارت منقوربود که (هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله) پس ازمشاهدهٔ این حال همه حاضرین متفقاً گفتنداین قبر مطهرحضرت امیرمومنان است و بزمین بوسی قیام کرده انواع نذورات و صدقات بمستحقین بدادند و درد مندان و مستمندین روی نیازبدان در گاه آورده با ند ک زمانی شفا یافتند .میرزا بایقرا نهایت خلوص عقیدت بجای آورد وکیفیت را بعرض برادر والا گهر خود سلطان حسین میرزا بهرات نگاشت وسلطان پس ازآگهی ازاین قصهٔ عجیبه و کشف قضیهٔغریبه باجمعی ازمعتمدین خویش رایت عزیمت بجانب قریهٔ خواجه خیران برافراشت وچون بدانجا رسید جبه نیازمندی بدان استان بسایده و فقرا ومحتاجین مالی بسیاربخشید و گنبدی عالی برسرآن مضجع برافراشت وصحن ورواق و بازار و دکاکین دراطراف وجوانب او بنیان فرمود و یکی ار آنهار بلخ را که موسوم بعد ها بنهر شاهی شد بدان سرزمین کشید وتولیت آنجا را بسید تاج الدین حسن اندخودی، و مشیخت آنجا رابهمان شمس الدین محمد شیخ زاده بسطامی عنایت فرمود

وباندک وقتی مردم املاک وموقوفات بسیاربرآن مرقد شریف وقف کردند وسلطان حسین میرزا بهرات عودت نمود .» ج ۲ ص ۷۱ .

پس از بیان واقعهٔ کشف آرامگاه حضرت امیر المومنین علی در بلخ بامی مؤلف می گوید که نگارندهٔ این سطور در سنهٔ هزار وسه صدوچهل که تا اینسال تقریباً ده سال می گذرد که مسافرتی به افغانستان نمودم بسیارمی خواستم به زیارت مزارشریف بروم اما بواسطهٔ سردی هواوشدت برودت وناهمواری طرق نتوانستم بروم .

درین جا خاطره ئی اززمان جهاد بیادم آمد . در یکی از روز های خزانی در پشاور که تازه گرمای استخوانسوزپشاوراندکی تخفیف یافته بود درمنزل یکی از دوستان به یک نفرحاجی هموطن بر خوردم که یک جلد نسخهٔ خطی به زبان دری را از افغانستان با خود کشیده بود وعقیده داشت که آن نسخه بسیارقدیمی است و بیش از یکهزارسال عمر دارد. حاجی موصوف حاضر نبود که نسخهٔ کتاب را بدست کسی بدهد و ازگفتارش بر می آمد که درجستجوی یک عرب پول داراست که آن را به قیمت گزافی به وی بفرو شد. ظاهر کتاب که گویا از تواریخ قدیم اسلامی بود هم تا حدودی ازقدامت نسخه حکایت می کرد. گفتم جناب حاجی چه دلیلی داری که این نسخه بیش ازهزار سال عمر دارد و منحصر به فرد است، درحالی که آن را حتی برای ارزیابی هم لحظه ئی بدست کس نمی دهی ؟ حاجی گفت برای آن که درین کـتاب آمده است که ابومسلم خراسـانی به بلخ به زیارت آرامگاه حضرت علی (ک) رفته است و صفحه ئی را که قبلاً نشانی کرده بود به من نشان داد و بعد کتاب را بست و در پارچهٔ بزرگی پیچید. امروزاز آن روز تقریباً ۲٤ سال می گذرد و خدا می داند که بر سر حاجی و نسخهٔ خطی تاریخ چه آمد. بیچاره کشوری که دارائی های معنوی آن چگونه به غارت رفت ومی رود .

دیباچهٔ این مجلد باستایش پروردگارآغازمی شود وپس ازآن ازطبقات بنی آدم و آغاز سلسلهٔ متقدمین وملوک و خاندان هائی که پیش ازپیشدادیان ظهورکردند واز طبـقات ملوک وخاندان هائی که پیش از اسلام درسرزمین ایران کنونی وافغانسـتان کنونی حکومت

کرده اند ،سخن میراند .

درحاشیهٔ صفحه (۱) می گوید که علمای شرق سلسلهٔ بنی آدم را ازسه فرزند حضرت نوح آغاز می کنند که پس از طو فان نسل ها را به جود آوردند وعبارت بودند از سام ، حام ویافث که به نظر ایشان همهٔ ملت ها و اقوام ازین سه نفربه ظهوررسیدند و در نقاط مختلف جهان زندگی وسکونت کردند ، سپس میگوید که امروز روشنائی علم این افسانه ها را به دورانداخته وعلمای عصر جدید با تحقیقات علمی چنین نظر داده اند که ساکنان روی زمین را بر اساس رنگ وزبان وقیا فه تقسیم کرده اند و نیز تقسیم بنی آدم بر اساس کله و دماغ واستخوان بندی وازین نظر انسان هارا به ٤بخش تقسیم کرده اند که سفید پوست وسیاه پوست وزرد پوست وسرخ پوست را تشکیل می دهد .

جلد دوم در باب سلطنت هائی است که ازآغاز دورهٔ اسلامی تا قتل نادر شاه افشاررا در برمیگیرد .

در متن ، تولد پیامبر اکرم (ص) را ٦١٦٣ سال پس از هبوط آدم می داند که البته خلاف دست آورد های علمی است . چون عمرانسان بر روی زمین ده ها هزار سال سابقه دارد و٦١٦٣ سال را از هبوط آدم شمردن ناشی ازعقیدهٔ عام اکثر مؤلفان اسلامی است که معتقد اند ظهور انسان بر زمین هفت هزار سال پیش بوده است .

جلد۲امان التواریخ افتادگی هائی دارد . در صفحهٔ ۹۸ مطلب قطع شده و شرح سر گردانی مسلم بن عقیل در کوچه های بصره از ترس عبیدالله بن زیاد، به پایان نرسیده، اگر چه در عنوان بیان شده . صفحات ٤٥٥ ، ٤٥٧ ٥٨٠ تا ٦١٥ از متن افتاده است . صفحات ۷۹۷ و۷۹۸ ازآخر کتاب افتاده وآن مربوط واقعات روز های آخر زندگی نادرشاه افشاراست . در صفحات ١٣٦ و١٣٧ برخی کلمات درین نسخه خوانانیست.

درصفحهٔ ۳۳۳ نظامی گنجوی راازجملهٔ شاعران ستایندهٔ بهرامشاه غزنوی می شمارد ، حال آن که هیچ سندی وجود ندارد که نظامی گنجوی به غزنه آمده باشد یا ازدورونزدیک بهرامشاه را

مدح گفته باشد. برعلاوه سال وفات بهرامشاه ٥٤٧ هجری قمری وسال وفات نظامی گنجوی ٦١٤ است که شصت وهفت سال تفاوت را می رساند .

مؤلف درمواردی ازدرد ورنج مردمان شهرهائی که دچار حملات وتهاجمات مدعیان قدرت شده اند ، باهمدردی یاد می کند. به طورمثال ازمصائبی کـــه مردم کابل پس ازمـــرگ میرزاالغبیگ ازدست مدعیان قدرت دید وبقول مؤلف « پریشـــانی بسیاربحال مردم کابل دست داد .»ص٥٢٩

همین طوراوازرفتارتوهین آمیزمغول ها پس ازاشغال خراسان وقـــتل عام مردم آن درحق بقـــیة السیـــف مردم این سرزمـــین یاد می کند،مانندآنچه فرمانده مـــغول ، جمـــال الدین محـــــمد سام سپهسالارملک فخر الدین کرت درهرات وغور را که باهمه رشادت وتدبیرفریب عهد وپیمان اورا خورده وی رابه حصارحصین قلعهٔ اختیارالدین راه داد ،« خطاب عتاب آمیزنمود که به چه جرئت و جسارت ای تا ژیک بوالفضول در اوامرکوتاهی کردی واز سطوت وحشمت خان مغول نترسیدی؟ »(١) درهمین بر خورد لشکریان غور برسپاه مغول حمله آورده آنان را تا رومارکردند .

مؤلف از خدمات فرزندان تیمور در باز سازی شهر های حادثه دیدهٔ خراسان بخصوص شهر هرات نیز یاد می کند . « نیزدرین سال (٨١٨) شاهرخ ازهرات امرنمود تاقلعهٔ اختیارالدین را که از قلاع مشهورهٔ دنیا بود ودرزمان امیر تیمورخراب گردیده بود ازنوبساختند و درمدت کمی آن را به کمال متانت وحصانت به پایان آوردند وبه جهت استعجال درکارش هفت صد هزاربناوعملهٔ درآن کارکردند تا به زودی تمام شد. » ص٥٠٦ .

درمواردی مؤلف از ذکروتشـــریح بسیاری ازاعمال زشت کسانی که نوعی گرایش به آنـــان دارد خود داری می کند ، به طورمثال جنایات اسماعیل صفوی و قتل عام ها ومثله کردن ها وانواع واقسام شکنجه ها وظلم هائی را که درشهرهای ایران وافغانســـتان مرتکب شد، یاد نمی کـــند وتلویحاً با اعمال آن روسیاه تاریخ سرتائید می جنباند.

---

(١) ص ٤٣٨

این اسماعیل صفوی بحدی مرد شقی وبی رحم وکینه توز بود که پس ازکشتن محمد خان شیبانی یک دست او را ازتنه جدا کرده به حاکم مازندران فرستاد وبقیهٔ تنه اش را پوست کرده کاه پرکرد وبه سلطان با یزید خلیفهٔ عثمانی فرستاد . آن گاه کاسهٔ سراورا با طلا پوشش کرده جام شراب نوشی ساخت .

درمعرفی مجلد دوم ، گفتنی به مراتب بیشترازین است ولی چنان که درمقدمهٔ مجلد اول وعده داده شد ، درتألیفی بنام « پیرامون امان التواریخ » درین باب وسایرابواب مربوط به این تاریخ ارزشمند به تفصیل سخن خواهیم داشت .

بنیاد اندیشه
تاسیس۱۳۹۴

پیام ناشر

خـــداوند بزرگ را سپـــاس گذارم که ، بعد از چاپ جـــلد اول امان التواریخ ، جلد دوم آن به حلهٔ چاپ آراسته میگردد .

محتوأ جلد دوم امان التواریخ در باره وقایع ، حوادث و رویداد های سالهای ۲۲ الی ۵۷۷ بوده ومؤرخ با مراجعه به اسناد ، کتب و سرچشمه های گونه گون شرح رویداد های را با دقت وتلاش فراوان جمع بندی کرده است .

در این جلد وقایع لشکرکشیدن اعراب به آذربایجان ، فتح فارس وحرکت وتسلط کرمان وخراسان بیان شده ، وشرح ماموریت احنف بن قیس جهت فتح ، هرات ، بلخ ، وسایر شهرهای افغانستان میباشد .

افزون بر بیان رویداد های مذکور شرحی مبسوطی درباره طغیان ، مردم همدان ، آذربایجان و مامور شدن ولید بن عقبه برای سامان بخشی وتامین نظم مجدد در شهرهای مذکور بیان شده است.

درمحتوأ این جلد از رویدادهای اتفاق افتاده جزئیات بسیاری بیان شده که مبادرت به شرح و ذکرجزئیات محتوأ کتاب را زیبا ، جذاب وخواندی ساخته است .

بیان اکثر رویداد های که بیش از پنجصد سال در سرزمین خراسان رخ داده ، اهمیت جلد دوم را برای مخاطب افغانی مهم وارزشمند می سازد .

امید با چاپ این کتاب سودمند خدمتی در راستایی ، آگاهی نسل جوان و مردم افغانستان در باره پشینه وسرگذشت گذشتگان آنها صورت گرفته باشد . قابل یادهانی میدانم که ، درمتن اصل کتاب برخی واژه ها مخدوش وبرخی هم افتادگی و خراشیدگی دارند ، امیدوارم مخاطبان پوزش ما را پذیرفته ودرچاپ آینده این مشکل مرفوع گردد .

فیض الله محتاج

رئیس انتشارات کتب بیهقی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱	دیباچه
۳	آغاز تالیف جلد دوم امان التواریخ
۴	ذکر وقایع سنه ۱۱ و ولادت تا رحلت نبی مرتب نبی اکرم ص و سلطنت خلفای راشدین و ملوکهای امارت افغانستان خلفای راشدین چهارتن و مدت خلافتشان سی سال بود
۴	ذکر وقایع سنه ۱۱ و خلافت ابوبکر
۵	لشکر فرستادن بطرف ایران
۵	ذکر وقایع سنه ۱۲ و لشکر فرستادن بطرف روم
۶	ذکر وقایع سنه ۱۳ و خلافت عمر بن خطاب
۶	ذکر وقایع سنه ۱۴ و لشکر فرستادن عمر بن خطاب بجنگ ایران
۷	سیاست عمر بن خطاب در ملک گیری
۸	ذکر وقایع سنه ۱۶ و لشکر کشیدن سعد وقار بجانب جلولا و قصر شیرین
۸	ذکر وقایع سنه ۱۷ و سنه ۱۸ و لشکر کشیدن ابوعبیدة بن جراح بجانب بیت المقدس و ملکگردن جابیه راه آمدن عمر به بیت المقدس و فتح طرف و بسیار جا بدست سپاه اسلام
۱۰	ذکر فتح خوزستان و اهواز بدست ابوموسی اشعری در سنه ۱۹
۱۱	ذکر لشکر کشیدن عمرو بن العاص و فتح مصر بدست او سنه
۱۲	ذکر آمدن نعمان بن مقرن المزنی با ایران و جنگ در نهاوند که او را عربها فتح الفتوح گویند
۱۳	ذکر وقایع سنه ۲۱ و مشورت عمر بن الخطاب و کسیل داشتن سپاه برای فتح تمامی ایران
۱۵	ذکر وقایع سنه ۲۲ و فتوحات سپاه عرب بهمدان و ری بار دیگر و مصالحه با مردم اصفهان و گرگان و طبرستان

فهرست جلد دوم از مجلدات هفتگانه امان التواریخ

۱۶	ذکر لشکر کشیدن بطرف آذربایجان و فتح آن بلاد و انقضاء
۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۲ و لشکر کشیدن ابوموسی اشعری و فتح فارس و شیراز بدست او
۱۸	ذکر وقایع و خبر فتح فارس و فرار یزدجرد بکرمان و اوصاف شهرهای خراسان و افغانستان
۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۳ و حرکت لشکر عرب بکرمان و رفتن یزدجرد از کرمان بخراسان
۲۰	ذکر وقایع ۲۳ و مامور شدن احنف بن قیس بفتح هرات و بلخ و سایر بلاد افغانستان و خراسان
۲۱	ذکر سافرت عمر بن خطاب بکعبه و مراجعت او و نهنیه و کشته شدنش بدست ابولولو
۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۴ و خلافت عثمان بن عفان در مدینه در این سال
۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۵ و وقایع طبرستان مردم همدان و آذربایجان و مامور شدن ولید بن عقبه در این سال بدان سامان
۲۴	ذکر وقایع سال ۲۶ و رفتن عثمان بن ابی العاص بفارس و حرکت عبدالله بن عامر
۲۵	ذکر وقایع سال ۲۸ و فتح قهستان و رود و دست بدست معویه و حکومت عمیر بن عثمان بخراسان
۲۷	ذکر حکومت هرات و فاریاب از جانب عبدالله بن عامر و لشکر فرستادن عبدالله بن عامر بسرحد ری و عبدالرحمن بن سمره فاتح کابل
۲۷	ذکر لشکر فرستادن عبدالله بن عامر برای فتح جوزجان و شکست سپاه عرب و رفتن عبدالله بمکه و احنف بن قیس را بحکومت خراسان دادن
۲۸	حرکت احنف بن قیس بطرف بلخ و صلح او با ابرقر فرمانفرمای بلخ و مراجعتش
۲۸	شرح خوشنودی خلافت عظمی از احنف بن قیس و تعیین مکانم بحکومت افغانستان و خراسان
۲۹	شرح لشکر کشیدن احنف بن قیس بجرجان و بازندران و طبرستان و دماوند و ری و همدان و اردبیل و آذربایجان
۳۰	جنگ سپاه فریدون با عوزیان و شکست سپاه ایران
۳۰	رفتن سفیانی بسبزوار بکاه منوچهر و برون شدن منوچهر او را برزم و مراجعتش بنیشاپور
۳۲	ذکر وقایع سال ۲۹ و بکعبه رفتن خلیفه سیم و عزل و نصب حاکم کوفه
۳۲	ذکر وقایع سال ۳۰ و امر دادن عثمان بجمع قرآنها بجهة اختلاف کتاب آنها و نابود کردن قرآنها
۳۳	ذکر وقایع سال ۳۱ و جنگ دریائی قیصر روم با معویه و عبدالله شکست قیصر
۳۳	ذکر وقایع سال ۳۲ و ۳۳ و طغیان قارن سوخرا در خراسان
۳۴	ذکر وقایع سال ۳۴ و جمع شدن بزرگان مدینه و مکتوب کردن بعثمان و نوانخش عمار یاسر و تظلم مردم از احکام و خواستن عمال را از ولایات و مراجعت دادن بر سر حکومتهاشان
۳۶	ذکر وقایع سال ۳۵ و شکایت مردم از حکومت و سفر ولید بمدینه و فتنه عبدالله بن سبا و کشته

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان الوایح

۳۶	ذکر جمع شدن مردم مصر و کوفه و بصره و آغاز فتنه در خانه عثمان جمع شدن و شهید شدن عثمان
۳۸	اجتماع ثانوی مردم بر در خانه عثمان و شهادت او و بدست غوغا طلبان
۴۰	ذکر وقایع سنه ۳۵ حرکت احنف بن قیس از نهج بجانب عراق عرب ..
۴۰	وقایع سال سی و ششم هجری و جلوس حضرت علی مرتضی
۴۱	ذکر وقایع نهیب جگام بجهة ولایات از قبل حضرت امیر و حکومت عبدة بن سمره بجهة خراسان و افغانستان
۴۲	ذکر وقایع طلحه و زبیر و عائشه و مخالفت انها با علی و لشکر کشیدن علی بطرف بصره و قتال سپاه عائشه و علی در بصره و جنگ انها
۴۲	ذکر وقایع سال سی و ششم و مقاتله علی مرتضی با سپاه بصره و خاتمه جنگ قتل و فتح ابن بزرگوار و استیلای او بر بصره
۴۴	رسیدن حضرت علی مرتضی بکوفه و تهیه جگام و رفتن قلید به نیشاپور و طغیان شاهزاد گان ایرانی در کابل
۴۶	فتنه امیر معاویه علی بن ابیطالب بجهة شغب بن سرمک حاکم هریان افغانستان
۴۶	حرکت علی مرتضی از کوفه بجهة جنگ با معویه بطرف شام
۴۷	مقدمه جنگ مالک اشتر نخعی از جانب امیر مومنان با ابو الاعور سپهدار لشکر شام و انهزام قشون شام
۴۸	جنگ حضرت علی با معویه از ابتدای ذی حجه
۴۹	دست کشیدن دو سپاه از جنگ بمناسبت محرم و حرمت قتال در انماه
۴۹	نزاع علی مرتضی با معویه از صفری و هشت به بعد
۵۱	جنگ لیلة الهریر و خدعت عمرو بن عاص و ماجرا جنگ و نصب قرانها بر نیزه ها
۵۲	و کر تهیه عمرو بن العاص از جانب مردم شام و ابو موسی اشعری از جانب مردم عراق برای تقریر حکمین
۵۳	ذکر حرکت امیر مومنان بکوفه و معویه بشام و اجتماع ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص در دومة الجندل
۵۵	ذکر رسیدن خبر حکمین عمرو عاص و ابو موسی اشعری بکوفه و شام
۵۵	ذکر تهیه محمد بن ابا بکر بحکومت مصر و اختلاف مصریان و مامور شدن مالک اشتر نخعی بمصر و

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	وشهادت او در راه و لشکر کشی عمرو عاص از شام و مصر و شهادت محمد بن ابابکر و استیلای عمرو عاص بر شام
۵۶	وقایع سال سی و نهم و افتادن فتنه انگیزی معویه بن ابی سفیان
۵۷	وقایع سال چهلم و ظهور خوارج و نفاق ایشان و جنگ با امیر مومنان
۵۹	فرمان علی مرتضی برای اتمام قشون بجهة جنگ با معویه و فتنه نخیله و انجمن کردن مردم در نخیله بجهة قتل علی و معویه و عمرو عاص
۶۱	ذکر سلطنت بنی امیه و خلاف معویه بن ابی سفیان در سنه
۶۲	ذکر بیعت مردم کوفه با امام حسن و تعیین نام او
۶۳	لشکر کشیدن عبد الله بن عباس بجانب شام و جنگ او و قیس با معویه
۶۴	حرکت امام حسن از کوفه بعزم جنگ با معویه بطرف مدائن و غارت کردن اسباب آن حضرت و زخم خوردن ابن بزرگوار
۶۵	ذکر مکاتبت معویه با حسن بن علی و فرستادن امام حسن شرائط صلح و اتمام کار مصالحه
۶۵	ذکر تعیین عبد الله بن عامر بحکومت خراسان
۶۶	وقایع سال چهل و دو هجری و حکومت عمرو بن العاص در مصر تا انتهای وفات او در سنه
۶۸	وقایع سال چهل و سه هجری و تعیین عبد الله بن عامر بحکومت خراسان و غزل قیس بن الهیثم از خراسان و افغانستان
۶۹	ذکر تعیین معویه برادر خود عتبه بن ابی سفیان بحکومت مصر و وفات او
۷۰	ذکر وقایع سال چهل و چهار و حکومت عبد الله بن شیخ لشکری بخراسان
۷۰	ذکر وقایع سال چهل و پنج و حکومت زیاد بن ابیه در بصره و حکمرانی حکم بن عمرو الغفاری به افغانستان و خراسان
۷۲	ذکر وقایع سال چهل و ششم حکومت سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنه در خراسان
۷۲	ذکر ورود سعید بن عثمان به بلخ و فرستادن او به بخارا و سمرقند و استیفای او
۷۴	ذکر وقایع سال چهل و هفتم و فرمانفرمائی حکم بن عمرو الغفاری در خراسان و لشکر کشی او بجبال غور و بامیان
۷۵	ذکر وقایع سال چهل و هشتم و حکمرانی غالب بن عبد الله اللیثی در خراسان
۷۶	ذکر وقایع سال چهل و نهم و جنگ معویه با روم و مسافرت حکم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۸	ذکر وقایع سال پنجاهم و تدبیر معویه در شهادت امام حسن علیه السلام
۷۹	ذکر خبر یافتن معویه از شهادت امام حسن و اکرام او در حق همدرد قاتله امام حسن
۷۹	ذکر مخالفت معویه بن ابی سفیان در شرایط صلح با امام حسن و اظهار دشمنی با امام علی علیه السلام
۸۰	ذکر وقایع سال پنجاه و یکم و مشورات معویه در اصناع دوستی علی علیه السلام و مشورت فرستادن او به قسطنطنیه
۸۱	ذکر وقایع سال پنجاه و دوم و حکومت ربیع بن زیاد اکارثی در خراسان و افغانستان
۸۲	وقایع سال پنجاه و سیم و چگونگی وفات زیاد بن ابیه در کوفه
۸۳	ذکر وفات ربیع بن زیاد اکارثی در خراسان
۸۴	وقایع سال پنجاه و چهارم و حکومت عبید الله بن زیاد با افغانستان و خراسان
۸۴	وقایع سال پنجاه و پنجم و تعیین مسلم بن زرعه بحکومت خراسان
۸۵	وقایع سال پنجاه و ششم و مسافرت معویه بقرم مکه بمدینه و تعیین یزید بولیعهدی خود
۸۶	ذکر وقایع سال پنجاه و هفتم و جنگ معویه با روم و ظفر یافتن او و وفات برخی از برادران زیاد
۸۷	ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم و لشکر فرستادن معویه بجنگ روسیان
۸۷	ذکر وقایع سال پنجاه و نهم و حکومت عبد الرحمن بن خراسان و جنگ عباد بن زیاد با او و صلح او
۸۸	ذکر اقدام معویه در ولایت عهدی یزید و مشورت کردنش بحکام هر جا در گرفتن بیعت از مردم و مسافرتش بمکه و مراجعت از مکه
۹۰	ذکر وقایع سال شصتم و وصایای و وفات معویه بن ابی سفیان در شام
۹۱	تخت نشستن یزید بن معویه و مشورت نمودنش بولایات بجهة تجدید بیعت با او
۹۱	ذکر رسیدن نامه یزید بن معویه بمدینه بولید بن عتبه و طلب کردن او امام حسین علیه السلام را جهة بیعت با یزید
۹۲	ذکر حرکت امام حسین از مدینه بجهة مکه معظمه و رسیدن آن بزرگوار بمکه و رسیدن نامه مردم کوفه و فرستادن مسلم را بکوفه
۹۴	نامه نوشتن مردم کوفه بحسین بن معویه در باب ورود مسلم و تجمع مردم بر او و مامور شدن یزید ابن زیاد را بحکومت کوفه
۹۵	ذکر ورود عبید الله بن زیاد بکوفه و خطبه خواندن او و تفرقه مردم از دور مسلم بن عقیل

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۹۶	ذکر تدبیر عبید الله بن زیاد در بند ساختن و در بند کردن مسلم بن عقیل و گرفتاری هانی بن عروه
۹۹	ورود سید الشهدا از کربلا و خیمه بر پا کردن آنحضرت و نامه نگاری عبید الله بن زیاد
۱۰۰	ذکر وقایع سال شصت و یکم و جنگ سپاه کوفه در کربلا با امام حسین علیه السلام
۱۰۲	ذکر قطع آب و خیمه گاه و تصمیم دو سپاه در جنگ و خندق کندن دو خیمه گاه و جنبش سپاه ابن سعد و مهلت خواستن امام حسین ع در شب عاشورا
۱۰۳	ذکر روز عاشورا و مصمم شدن حضرت امام حسین ع و اصحاب او بجنگ با سپاه ابن سعد
۱۰۴	ذکر پناه گرفتن مسلم بن عقیل بخانه طوعه و آگاهی ابن زیاد و شهادت مسلم بن عقیل
۱۰۶	ذکر گرفتاری محمد و ابراهیم دو طفلان مسلم و شهادت ایشان و قتل حارث ابن عروه
۱۰۷	ذکر وقایع سنه و حرکت امام حسین علیه السلام از مکه بجانب کربلا و خبر یافتن او از قتل مسلم بن عقیل و آمدن حر بن یزید ریاحی باستقبال آنحضرت و ورودش بزمین کربلا
۱۱۱	ذکر رفتن یک یک از اصحاب امام حسین ع در روز عاشورا بجنگ سپاه ابن سعد و کشته شدنشان
۱۱۳	ذکر اجازه یافتن بنی هاشم برای جنگ با سپاه کوفه و شهادت ایشان
۱۱۴	ذکر میدان رفتن امام علیه السلام و جنگهای ان برزگوار و شهادتش رضی الله عنه
۱۱۷	ذکر حرکت دادن سرهای شهدا و اسرای اهل بیت از کربلا بکوفه و حرکات ابن زیاد
۱۱۸	ذکر خبر یافتن یزید از شهادت امام ع و حرکت با اهل بیت از کوفه با سرهای شهدا بشام
۱۱۹	ورود اهل بیت به شام و ورودشان بمجلس یزید و مکالمه یزید با ایشان
۱۲۰	ذکر حرکت اهل بیت امام حسین ع از شام بمدینه و استقبال مردم مدینه ایشانرا
۱۲۰	ذکر خروج عبد الله بن زبیر در مکه و دعوت مردم را بخلافت خود
۱۲۱	ذکر وقایع سال شصت و یکم هجری و حکومت مسلم بن زیاد بن ابیه در خراسان و افغانستان
۱۲۲	ذکر طغیان مردم کابل و لشکر کشی یزید بن زیاد بکابل و شکست سپاه یزید و تجاوز یکدیگر
	کشی کابل بزنی صلح و جنگ
۱۲۳	ذکر وقایع شصت و دوم و تجدید حکومت رتبیل پادشاه کابل در کابلستان و فوت
	سلمه بن زیاد حکمران سجستان و تعیین یزید حکومت سجستان
۱۲۵	ذکر وقایع سال شصت و سیم و تدبیر یزید در کار عبد الله بن زبیر و مردم مدینه
۱۲۶	ذکر لشکر فرستادن یزید بن معویه بسرداری مسلم بن عقبه بمدینه و قتل و نهب ان مدینه مقدسه بدست لشکر شام

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۲۷	ذکر سرگذشت سال شصت و چهارم و حرکت سلم و حصین بن نمیر بجهة جنگ با عبدالله بن زبیر در مکه و خرابی انها و وفات یزید بن معویه
۱۲۸	ذکر خلافت معویه بن یزید بن معویه و وفات او شش ماه
۱۲۹	ذکر خلافت مروان بن حکم
۱۳۰	ذکر خلافت مروان بن حکم ابی العاص ابن امیه
۱۳۰	ذکر انتشار مرگ یزید و پس از ان مرگ فرزند معویه و پنهان داشتن سلم بن زیاد این خبر را و اشکار شدنش
۱۳۱	ذکر اقتدار عبدالله بن خازم در افغانستان و استیلای او به طالقان و جوزجان و مرو الرود و غیره
۱۳۱	ذکر لشکر کشی عبدالله بن خازم بسوی هرات و جنگیدن او با اوس بن ثعلبه
۱۳۲	ذکر وقایع سال شصت و پنجم و وفات مروان بن حکم
۱۳۳	ذکر خلافت ابو الولید عبدالملک مروان
۱۳۴	ذکر وقایع شش و حمله به سپاه عبدالملک بسرداری عبیدالله بن زیاد با قشون فرستاده شدن عبیدالله بن زیاد و اقتدار مختار بن ابو عبیده ثقفی
۱۳۵	ذکر وقایع سنه ۶۷ و بدست اوردن مختار بن ابو عبیده ثقفی قاتلان امام حسین را و اقسام مختلف کشتن انها را
۱۳۶	ذکر وقایع سنه ۶۸ و لشکر کشیدن مصعب بن زبیر بکوفه و جنگ با مختار و کوفه متصرف مصعب شدن
۱۳۷	ذکر وقایع سنه ۶۹ و تمکن ابن زبیر در کوفه و عراق و منصب مهلب بن ابی صفره بحکومت فارس و برفع فتنه خوارج از انسامان
۱۳۷	ذکر وقایع سنه ۷۰ و خبر رسیدن بشام از فوت مصعب بن زبیر در کوفه و حرکت عبدالملک بطرف کوفه و مقدم در شام عمرو بن سعید را بقتل اوردن
۱۴۷	ذکر وقایع سنه ۷۱ و رسیدن عبدالملک مروان بکوفه و جنگ او با کوفیان و کشته شدن مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر نخعی
۱۴۸	ذکر وقایع سنه ۷۲ و اقتدار عبدالله بن خازم در خراسان و افغانستان و لشکر فرستادن عبدالملک بسرداری حجاج بن یوسف ثقفی بمکه و کشته شدن عبدالله بن زبیر بدست حجاج و فتح مکه بدست

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

حجاج بن یوسف

۱۳۹ ذکر وقایع سنهٔ ۷۵ و فرستادن عبدالملک سنان بن سلمهٔ الخزاعی بخراسان و کشته شدن عبدالله بن خازم بدست کثیر بن وشاح و حکومت او در خراسان و افغانستان

۱۴۰ ذکر وقایع سنهٔ ۷۶ و معزول شدن کثیر بن وشاح از حکومت خراسان و افغانستان و نصب امیه بن عبدالله بن خالد بحکمرانی آنسامان

۱۴۰ ذکر وقایع سنهٔ ۷۷ و تعیین حجاج از جانب مروان بحکومت عراق و اغاز سفاکی و بی باکی حجاج

۱۴۱ ذکر وقایع سنهٔ ۷۸ و فتنهٔ خوارج بسرداری شبیب بن یزید و لشکر فرستادن حجاج بجنگ آنان و عاقبت کار خوارج

۱۴۱ ذکر وقایع سنهٔ ۷۹ و لشکر کشی امیه بن عبدالله بجانب ری و استقامت مردم ری و مصالحه امیه با آنان و عودت او بجانب مرو

۱۴۲ ذکر وقایع سنهٔ ۸۰ و تعیین مهلب بن ابی صفره بحکومت خراسان و افغانستان

۱۴۲ ذکر وقایع سنهٔ ۸۱ و مامور شدن عبدالله بن ابی بکره بجنگ قبیل زرنفرمای کابل و شکست او و غرامت دادن او بقبیل و عودت و وفات او

۱۴۳ ذکر وقایع سنهٔ ۸۲ و مامور شدن عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ قبیل پادشاه کابل و حرکت قبیل با اثاثیه سلطنت بطرف هندوستان و تامه کردن عبدالرحمن از قضیه کابل بحجاج

۱۴۴ ذکر وقایع سنهٔ ۸۳ و فتنهٔ بحر بن ورقای صریمی در خراسان و کشته شدن یعصمه و حرکت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بسیستان بطرف عراق عرب

۱۴۵ ذکر وقایع سنهٔ ۸۴ و لشکر کشیدن عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ حجاج و استداد او جنگ آنان

۱۴۵ ذکر وقایع سنهٔ ۸۳ و لشکر کشیدن یزید بن مهلب بطرف فارس و فیروز پس از جنگهای بسیار اتفاق میکند با مردم فارس و عودت او بمرو

۱۴۶ ذکر وقایع سنهٔ ۸۴ و رفتن عبدالرحمن بشهرستان نزد عارض شیبانی و گرفتاری او و آمدن قتیل بهرات و رها شدن عبدالرحمن و بقیه اخبار او و پادشاه کابل

۱۴۷ ذکر وقایع سنهٔ ۸۵ و مفاوضات و مکاتبات کردن حجاج با قتیل پادشاه کابل در خصوص فرستادن عبدالرحمن نزد حجاج و حرکت دادن عبدالرحمن با اتباعش از کابل و هلاک شدن عبدالرحمن بهداه

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنهٔ ۸۹ وعزل شدن از حکمرانی خراسان ونصب کردن قتیبه بن مسلم بجای او	۱۴۷
ذکر وقایع سنهٔ ۸۶ وجلوس ولید بن عبد الملک بتخت حکمرانی و پادشاهی وجنگ قتیبه بن مسلم با نیزک طرخان حاکم بادغیس وفتوحات قتیبه بن مسلم در ماوراء النهر	۱۴۸
ذکر وقایع سنهٔ ۸۸ واصلاحات وبناهای ولید بن عبد الملک در شام ومدینه وفتوحات قتیبه بن مسلم در ترکستان	۱۴۹
ذکر وقایع سنهٔ ۹۰ وحرکت قتیبه بن مسلم بجنگ وران پادشاه بخارا ودخول محمد قاسم بسند وطارق بن زیاد بطنجه ومغرب اقصی	۱۴۹
ذکر وقایع سنهٔ ۹۱ ولشکر کشیدن قتیبه بطرف بادغیس وخط امان دادن بهرک طرخان وعاقبت او با بی‌ثباتی وشهر بادغیس را فروگرفتن	۱۵۰
ذکر وقایع سنهٔ ۹۲ ولشکر کشی قتیبه بطرف سغدیان	۱۵۰
ذکر وقایع سنهٔ ۹۳ وسپاه کشی قتیبه بطرف خوارزم وپس از خوارزم رفتن بسمرقند وفتوحات در کلیه ترکستان	۱۵۱
ذکر وقایع سنهٔ ۹۴ وحرکت قتیبه بن مسلم بطرف چین وفرغانه وفتوحات او وعاقبت حال حجاج وهلاکت او در کوفه	۱۵۱
ذکر وقایع سنهٔ ۹۵ وانتشار خبر هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی وشادی مردم در همه جا	۱۵۲
ذکر وقایع سنهٔ ۹۷ وفتنه قتیبه بن مسلم در خراسان وکشته شدن او ونصب یزید بن مهلب بحکومت خراسان وافغانستان	۱۵۳
ذکر وقایع سنهٔ ۹۸ وطغیان مردم جرجان ولشکر کشیدن یزید بن مهلب بجرجان وگشادن جنبار او دهان سرزمین	۱۵۳
ذکر وقایع سنهٔ ۹۹ ووفات سلیمان بن عبد الملک وخلافت رسیدن عمر بن عبد العزیز	۱۵۴
ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۰ وحرف شدن مسلمه با برادرزن خود عمر بن عبد العزیز رسولان او ورجعت مباحثه وعاقبت کار عمر بن عبد العزیز	۱۵۴
ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۱ وبحبس بردن یزید بن عبد الملک وفتنه شوذب وکشته شدن او	۱۵۴
ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۲ وفتنه یزید بن مهلب وکشته شدن تمامی برادران وفرزندان او وتعیین سعید بن عبد العزیز بحکومت خراسان وافغانستان	۱۵۵

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۵۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۳ و تعیین سعید بن عمرو الحرشی بحکومت خراسان و افغانستان
۱۵۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۴ و لشکر کشیدن سعید بن عمرو الحرشی بطرف سغد و فتوحات او و عزل او و نصب سعید بن اسلم بن زرعه الکلابی بحکومت خراسان
۱۵۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۵ و وفات یزید بن عبد الملک و بتخت خلافت نشستن هشام بن عبد الملک و تعیین خالد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان
۱۵۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۶ و فتنه بابی و وطایفه اعراب و نواحی بلخ و جنگ انها و مامور شدن نصر بن سیار و عزل شدن مسلم سعد و نصب شدن اسد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان
۱۵۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۷ و جنگ اسد بن عبد الله قسری با پادشاه غرستان و مسلمان شدن پادشاه غرستان و تعمیر شدن بلخ
۱۵۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۸ و جنگ اسد بن عبد الله قسری با ترکها و امدن ترکها با فرمان ایران و جنگ حرب بن عمرو الطائی با انها
۱۵۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹ و معزول شدن اسد بن عبد الله قسری از حکومت خراسان و نصب حکم بن عوانه و نصب شدن اسرش بن عبد الله بحکومت خراسان
۱۵۹	ذکر وقایع سنه ۱۱۰ و فرستادن اسرش دعاة اسلامی به ترکستان و مسلمان شدن مردم سمرقند و ترکستان
۱۵۹	ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و معزول شدن اسرش بن عبد الله و نصب جنید بن عبد الرحمن و امدن جنید بمرو و تعیین کام مراث بلخ و بخارا
۱۶۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۲ و جنگ ترکها با اعراب و انهزام و شکست و کشته شدن بسیاری از اعراب بدست ترکها
۱۶۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۳ و جنگ ترکها با اعراب و حکمت اعراب و فرار انها تا دربند باب الابواب
۱۶۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۴ و فرستادن مروان بن محمد از جانب شام بجنگ پادشاه خزر و فرار پادشاه خزر از قفقازیه
۱۶۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۵ و نمودن خوشی و بادشمانات و قحطی در خراسان
۱۶۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۶ و معزول شدن جنید بن عبد الرحمن از حکومت خراسان و وفات او و تعیین قاسم بن عبد الله بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در بلخ و جوزجان و طالقان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۶۲	ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و تعیین خالد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در ترمذ و جنگ دوم ترمذ با او
۱۶۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۸ و حرکت اسد بن عبد الله قسری از مرو سنه و لشکر آمدن بحکومت ماوراء النهر
۱۶۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۹ و جنگ اسد بن عبد الله با خاقان ترک و انهزام خاقان و باز جنگ کردن با عرب
۱۶۴	ذکر وقایع سنه ۱۲۰ و وفات اسد بن عبد الله و تعیین نصر بن سیار بحکومت افغانستان و خراسان
۱۶۴	ذکر وقایع سنه ۱۲۱ و قصد و خروج زید بن علی بن حسین و جنگ نصر بن سیار با او در ماوراء النهر بکستان
۱۶۴	ذکر وقایع سنه ۱۲۲ و خروج زید بن علی بن حسین و جنگ با او و کشته شدن او و چگونگی قضایای پس از کشته شدنش
۱۶۵	ذکر وقایع سنه ۱۲۳ و جنگ نصر بن سیار با مردم سغد و فرغانه و عودت او به بلخ
۱۶۶	ذکر وقایع سنه ۱۲۴ و حرکت ابو مسلم خراسانی از کوفه بطرف خراسان بجهه دعوت
۱۶۶	ذکر وقایع سنه ۱۲۵ و وفات هشام بن عبد الملک و خلافت یزید بن ولید عبد الملک و قتل یحیی بن زید در جوزجان
۱۶۷	ذکر وقایع سنه ۱۲۶ و کشته شدن ولید بن یزید عبد الملک و بتخت نشستن یزید بن ولید بن عبد الملک و فوت یزید که مشهور بیزید ناقص شد و به سلطنت رسیدن ابراهیم بن ولید و خلع شدن او
۱۶۸	ذکر وقایع سنه ۱۲۷ و اه. ن مروان بن محمد بن مروان حکم بشام و غلبه او با ابراهیم و مخلوع شدن ابراهیم و بتخت نشستن مروان
۱۶۸	ذکر وقایع سنه ۱۲۸ و طغیان بسیاری از بزرگان خوارج و قلع قمعه ایشان و حرکت ابو مسلم خراسانی از عراق بطرف خراسان
۱۶۹	ذکر وقایع سنه ۱۲۹ و سنه ۱۳۰ و حرکت ابو مسلم بخراسان و انقلاب اوضاع و تعیین قحطبه بن شبیب به نیابت ابو مسلم رحمت الله و با نصر و فیروزی او در انجمات
۱۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۳۱ و بالا گرفتن کار ابو مسلم در خراسان و عراق عجم و پیش رفتن کار قحطبه بن شبیب هر جا و توجه او بعراق عرب
۱۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۳۲ و جنگ قحطبه بن شبیب با سپاه عراق و هزیمت عراقیان و فرار یزید عمیر و کوفه و غرق شدن قحطبه در آب و هلاکت او و عاقبت مروان حمار

فهرست جلد دوم از منتخب باب امان التواریخ

ذکر خلفای بنی عباس که پای تخت‌شان بغداد بود سی و هفت نفر بودند و مدت خلافتشان با ضمیمه و متمم سه سال از ۱۳۲ که مروان حمار آخرین خلیفه اموی مقتول و ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی مسموم گردید تا ۵۵۵ که آخرین خلیفه عباسی ابوبکر عبدالله مستعصم سی و هفتمین خلیفه عباسی بود بدست هلاکو خان مقتول و خلافت بنی عباس منقرض گردید

۱۷۲ ذکر وقایع سنه ۱۳۳ و تعیین موزان ابوالعباس سفاح حکام بجهة هرجا و انهزام شوکت و اقتدار بنی عباس

۱۷۳ ذکر وقایع سنه ۱۳۴ و حرکت ابومسلم از مرو بترکستان و ابود اود از ابزار بزگشتن و جنگ و انصراف

۱۷۳ ذکر وقایع سنه ۱۳۵ و سنه ۱۳۶ و جنگ ابومسلم در ترکستان و مسافرت او بعراق و مکه و رفتن ابومسلم بمصر و وفات ابوالعباس سفاح اول خلیفه عباسی

۱۷۳ ذکر وقایع سنه ۱۳۷ و عودت ابوجعفر و ابومسلم از مکه بعراق و تعیین عبدالله بن علی و مامور شدن ابومسلم بجنگ و فتح او مسلم و خواستن ابوجعفر ابومسلم را و کشتن او و فتنه سنباد و کشته شدن او

۱۷۴ ذکر وقایع سنه ۱۳۸ و استقلال یافتن ابی داود و خالد بن ابراهیم الذهلی در خراسان

۱۷۵ ذکر وقایع سنه ۱۳۹ و تعیین عبدالجبار بن عبدالرحمن از روی بحکومت خراسان و کشته شدن ابی داود خالد بن ابراهیم الذهلی

۱۷۵ ذکر وقایع سنه ۱۴۰ و تعیین عبدالجبار در خراسان و لشکر کشیدن مهدی بن منصور بخراسان و کشته شدن عبدالجبار بدست منصور و خروج رایندجاو و عاقبت کار انها

۱۷۵ ذکر وقایع سنه ۱۴۱ و اقتدار مهدی بن منصور در خراسان و تعیین اسپهبد طبرستان و دیلمان و گیلان

۱۷۶ ذکر وقایع سنه ۱۴۳ و شورش دیلمان و خوابیدن فتنه انها

۱۷۶ ذکر وقایع سنه ۱۴۴ و عودت مهدی از خراسان با شمه بجهة خلافکردن

۱۷۶ ذکر وقایع سنه ۱۴۵ و نباشدن بغداد با منصور و دیلمان کمی دوتن در مدینه و بصره و خلافکاری انها

۱۷۷ ذکر وقایع سنه ۱۴۶ و نقل منصور و باقی از انها شمه به بغداد

۱۷۷ ذکر وقایع سنه ۱۴۸ و تعیین مهدی بولایت عهدی و فتنه خوارزمشاهیان و جنگ با انها

۱۷۷ ذکر وقایع سنه ۱۴۸ و سنه ۱۴۹ و اهتمام منصور در مسموم انداد

۱۷۸ ذکر وقایع سنه ۱۵۰ و خروج استاذسیس در هرات و اجتماع مردم با دفیس و ستیزان بدو و رفع فتنه او

۱۷۸ ذکر وقایع سنه ۱۵۰ و تعیین جمیل بن قحطبه بحکومت افغانستان و کشته شدن من بن زائده شیبانی

۱۷۸ ذکر وقایع سنه ۱۵۲ و طغیان مردم کابل و رفتن جمیل بن قحطبه بکابل و پس از جنگ صلح کردن

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۲۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۳ و سنه ۱۵۴ و فرستادن منصور لشکر بر اندختن آل ابو ایوب یمانی
۱۲۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۵ و حرکت منصور بر سر بلاد کوفه و بصره و غیره
۱۲۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۶ و سنه ۱۵۷ و تعیین و عزل کردن حکام
۱۲۹	ذکر وقایع سنه ۱۵۸ و رفتن ابو جعفر منصور و فوت او در راه و نشستن مهدی بجای او
۱۸۰	ذکر وقایع سنه ۱۵۹ و بتخت براندن مهدی و تعیین نظام و خروج حکیم متقنع در ترکستان و خموش شدن فتنه او و فوت حمید بن قحطبه حکمران افغانستان و خراسان
۱۸۰	ذکر وقایع سنه ۱۶۰ و تعیین ابو عون عبد الملک بن یزید و فرستادن مهدی بمکه
۱۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۶۱ و تعمیر راه مکه بامر مهدی
۱۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۶۵ و تعیین مسیب بن زهیر الضبی بحکمرانی خراسان و افغانستان
۱۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۶۵ و لشکرکشی هرون به طرف ممالک روم
۱۸۲	ذکر وقایع سنه ۱۶۶ و ولیعهد شدن هرون الرشید و تعیین فضل بن یحیی برمکی بحکومت خراسان و افغانستان
۱۸۲	ذکر وقایع سنه ۱۶۷ و سنه ۱۶۸ و لشکرکشیدن هادی مهدی بجرجان و طبرستان
۱۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۶۹ و فوت مهدی و بتخت نشستن موسی هادی پس از خود و تش از جرجان
۱۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۷۰ و وفات موسی هادی و بخلافت برامدن هرون و تعیین یحیی برمکی بوزارتش
۱۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۷۱ و تعیین جعفر بن محمد بن اشعث بحکومت افغانستان و فرستادن جعفر پسر خود را بجنگ مردم کابل
۱۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۷۲ و سنه ۱۷۳ و رفتن هرون الرشید بمکه و طلبکردن جعفر بن محمد بن اشعث از خراسان
۱۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۷۴ و انقلاب اسپانیا و جنگ شارلمان با مسلمانان و فتوحات او
۱۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۷۵ و تعیین محمد امین بولایت عهدی هرون الرشید و فتنه یحیی بن عبد الله و دوم
۱۸۵	ذکر وقایع سنه ۱۷۶ و فتنه مصریه و یمانیه و تعیین حمزه بن مالک بحکومت خراسان
۱۸۵	ذکر وقایع سنه ۱۷۷ و منظم شدن خراسان و افغانستان بحکومت یحیی برمکی
۱۸۵	ذکر وقایع سنه ۱۷۸ و لشکرکشی فضل بن یحیی بطرف ترکستان و فتنه ولید طریف
۱۸۶	ذکر وقایع سنه ۱۷۹ و تعیین منصور بن یزید بن منصور بحکومت خراسان و فتنه خزه بن ترک در سیستان
۱۸۷	ذکر وقایع سنه ۱۸۰ و تعیین علی بن عیسی بحکمرانی خراسان و افغانستان
۱۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۸۱ و سنه ۱۸۲ و تعیین طاهر بن حسین بحکومت موصل
۱۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۸۳ و طغیان بادشاه خزر و لشکر فرستادن هرون بجنگ او و هزیمتش

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۸۳ و عرض داون اموالی که علی بن عیسی فرستاده بود و مکالمه او با یحیا بن خالد برمکی
۱۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۸۵ و طغیان مردم طبرستان و کشته شدن مهروبه رازی
۱۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۸۵ و تقسیم ممالک اسلامیه بامرهرون در بین امین و مامون و سجل وثیقه نامه ایشان در مکه معظمه
۱۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۸۶ و نصب هرون الرشید بال برمکه و مال کار انها یک یک
۱۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۸۸ و جنگ امپراطور نیسفر روم با هرون
۱۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۸۹ و حرکت هرون بسمت خراسان از خوف علی بن عیسی ماهان و رفتن و عودنش به رقه
۱۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۹۰ و موت یحیای برمکی در حبس
۱۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۹۱ و تعیین هرثمه بن اعین بحکومت خراسان و جنگ با رافع و مسلم شدن هرون بسفر خراسان
۱۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۹۲ و روانه شدن هرون طرف جرجان و ناخوشی احوالی
۱۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۹۳ و وفات هرون الرشید در طوس و انتشار خبر موت او در مرو و بغداد
۱۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۹۴ و اغاز مناقشه و مخاصمه بین امین و مامون بر سر خلافت
۱۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۹۵ و جنگ بین طاهر و سپاه بغداد و کشته شدن علی بن عیسی
۱۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۹۷ و محاصره بغداد و دست طاهر حسین و هرثمه بن اعین و بیرون شدن بسپاری به طرف خراسان
۱۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۹۸ و کشته شدن امین و داخل شدن طاهر در بغداد
۱۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۹۹ و خروج طباطبای علوی و جنگ با او و فتنه ابو السرایا و عاقبت کار انها
۱۹۵	ذکر وقایع سنه ۲۰۰ و فتنه علوی و خروج دیگران و سرشاری عباسیان
۱۹۵	ذکر وقایع سنه ۲۰۱ و شایعات بغداد و ولیعهد شدن حضرت رضا در مرو
۱۹۷	ذکر وقایع سنه ۲۰۳ و تعیین حسان بن عباد بحکومت خراسان و افغانستان
۱۹۷	ذکر وقایع سنه ۲۰۴ و رسیدن مامون به بغداد و فراوحیت او با پوران دخت و فرخ حسن بن سهل سرخسی
۱۹۷	ذکر وقایع سنه ۲۰۵ و سنه ۲۰۶ و تعیین حکام مامون بجهه هرجا
۱۹۸	ذکر وقایع سنه ۲۰۷ و قصه بکجنی و طرمقتبه او و تعیین طلحه بن طاهر ذوالیمینین بحکومت خراسان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۱۹۸	ذکر وقایع سنه ۲۰۸ و سنه ۲۰۹ و گرفتاری ابراهیم بن مهدی و عاقبت او
۱۹۸	ذکر وقایع سنه ۲۱۰ و شورش مردم درباره مالیات
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۱ و کشته شدن امیر موصل
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۲ و بحث مامون در خلق قرآن و فضل علی ابن بطالب
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۳ و سنه ۲۱۴ و تغییر و تبدیل و اون بکام با مرمامون و تعیین عبد الله بن طاهر بخراسان
۱۹۹	ذکر وقایع سنه ۲۱۵ و شروع مناقشه بین مامون و امپراطور روم
۲۰۰	ذکر وقایع سنه ۲۱۶ و مقاتله مامون با امپراطور و فتوحات مامون در خاک روم
۲۰۰	ذکر وقایع سنه ۲۱۷ و سنه ۲۱۸ و وفات مامون و خلافت نشستن معتصم برادرش
۲۰۰	ذکر وقایع سنه ۲۱۹ و بحث معتصم در خلقت قرآن و زدن معتصم احمد بن حنبل را ضربت تازیانه و حبس کردن او را و خروج محمد بن قاسم از طالقان و افغانستان
۲۰۱	ذکر وقایع سنه ۲۲۰ و بنای سامره و ناموشدن افشین بجنگ افشین بابک
۲۰۱	ذکر وقایع سنه ۲۲۱ و سنه ۲۲۲ و جنگ افشین و گرفتار شدن بابک خرمی و برادرش عبد الله
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۳ و رسیدن بابک خرمی و برادرش بسامره و عاقبت امر
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۴ و سنه ۲۲۵ و جنگ با مازیار حکمران طبرستان و گرفتاری او و حبس افشین
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۵ و مردن افشین در محبس و مرده او را سوزانیدن بامر معتصم
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۲۲۷ و وفات معتصم و نشستن الواثق بالله بجای او
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۲۲۸ و سنه ۲۲۹ و تهم معتصم با صلاح امور
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۲۳۰ و وفات عبد الله بن طاهر در خراسان و نصب پسرش طاهر بن عبد الله
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۲۳۱ و خروج احمد بن نصر بن مالک و کشته شدن او
۲۰۴	ذکر وقایع سنه ۲۳۲ و وفات الواثق بالله و بتخت نشستن المتوکل علی الله
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۳ و خلافت منتصر فرزند متوکل
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۴ و بیعت کردن متوکل بجهة سه فرزندش
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۵ و ظهور پیغمبر دروغی و کشته شدن او
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و امر نمودن متوکل بخراب کردن مشهد امام حسین و قبور اطراف آن
۲۰۶	ذکر وقایع سنه ۲۳۷ و ظهور صالح بن نصر کنانی از نسب
۲۰۶	ذکر وقایع سنه ۲۳۸ و سنه ۲۳۹ و سوختن شهر تفلیس پس از محاصره بدست برکندک

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۲۳۰ و شورش مردم حمص و جریمه شدن قاضی القضات در بغداد
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۲۳۱ و امدن لشکر از بغداد بجهة حمص و کشتار بسیار و حوادث دیگر
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۲۳۲ و سنه ۲۳۳ و وقوع زلزله و هلاکت مردم
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۳۴ و محاجه متوکل با ابو یوسف نحوی لغوی و کشته شدن ابو یوسف
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۳۵ و بنای جعفریه و قصر لؤلؤیه و خبر نوروز تمامی انها
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و شکافته شدن کوه دربع
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۲۳۷ و کشته شدن متوکل و نشستن منتصر بجایش
۲۰۹	ذکر وقایع سنه ۲۳۸ و وفات المنتصر بالله و نشستن المستعین بالله بجایش و رفتن یعقوب بن لیث صفار به طرف هرات و گرفتن ان شهر را
۲۰۹	پادشاهان صفاری چهار تن و مدت سلطنت ان چهل سال و پایتختشان شهر زرنج و اصله دودمانشان بود و اولشان یعقوب و اخرشان امیر خلف بن احمد یعقوب بود
۲۱۰	ذکر وقایع سنه ۲۳۹ و لشکر کشیدن یعقوب لیث صفار به طرف هرات و فرار محمد بن طاهر به نیشاپور
۲۱۰	ذکر وقایع سنه ۲۴۰ و خروج یحیی بن عمر در کوفه و کشته شدنش و رانده شدن یعقوب بن لیث از هرات بجانب نیشاپور و گرفتاری محمد بن طاهر
۲۱۱	ذکر وقایع سنه ۲۵۱ و افتادن یعقوب لیث صفار و اوضاع بغداد در ان هنگام
۲۱۱	ذکر وقایع سنه ۲۵۲ و سنه ۲۵۳ و خلافت یافتن المعتز و کشته شدن مستعین و موید
۲۱۲	ذکر وقایع سنه ۲۵۴ و فتنه های پی در پی سامره و بغداد و افتادن یعقوب بخراسان
۲۱۲	ذکر وقایع سنه ۲۵۵ و کشته شدن المعتز بالله و خلافت نشستن محمد بن واثق المهتدی بالله و لشکر کشیدن یعقوب بن لیث کرمان و سیستان و تصرف ان دو ولایت را
۲۱۳	ذکر وقایع سنه ۲۵۶ و کشته شدن المهتدی بالله و نشستن المعتمد علی الله بتخت خلافت
۲۱۳	ذکر وقایع سنه ۲۵۷ و سنه ۲۵۸ و ترقی معتمد و لشکر کشی یعقوب بفارس و بازگشت او بکابل و بلخ و طخارستان
۲۱۴	ذکر وقایع سنه ۲۵۹ و استقلال یعقوب در نیشاپور و خراسان و افغانستان
۲۱۴	ذکر وقایع سنه ۲۶۰ و غلبه یعقوب صفاری بر حسن بن زید علوی در طبرستان و پاداش او از جانب معتمد خلیفه عباسی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۱۵	پادشاهان سامانی نه نفر بودند و مدت سلطنتشان صد و هفت سال و چهار ماه بود و پای تخت اینها بخارا و اول ایشان و بانی اوشان اسماعیل بن احمد سامانی و آخر ایشان اسیر عبدالملک بوده است
	ذکر وقایع سنه ۲۵۱ و نمود سامانیان و حکمرانی نصر بن احمد بن اسد از جانب معتمد به ترکستان
۲۱۵	ذکر وقایع سنه ۲۵۲ و سنه ۲۵۳ و لشکر کشیدن نجارس و طرف بغداد و فوت شدن یعقوب بن لیث
۲۱۶	ذکر وقایع سنه ۲۵۴ و فتوحات احمد بن طولون در شامات و تاخت حمص و انطاکیه
۲۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۵۵ و وفات یعقوب لیث صفاری و صلح معتمد با عمرو بن لیث
۲۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۵۶ و سنه ۲۵۷ و انقشاش در باری خلافت و جنگ با صاحب الزنج
۲۱۷	ذکر وقایع سنه ۲۵۸ و جنگ عمرو بن لیث در شیراز و غلبه او و فرستادن یاقوت بنام خلفا با مراسم بن طولون در مصر
۲۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۵۹ و مقرر کردن معتمد لعن بر احمد بن طولون حکمران مصر
۲۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۶۰ و کشته شدن صاحب الزنج و وفات حسین بن زید علوی در طبرستان
۲۱۸	ذکر وقایع سنه ۲۶۱ و محاربت بن تارویه حکمران مهرو معتضد و غلبه تارویه لشکر خلیفه و جنگ سپاه عراق و عمرو بن لیث و شکست عمرو
۲۱۹	ذکر وقایع سنه ۲۶۲ و عودت صاعد بن بناء از جنگ عمرو به بغداد و عاقبت او
۲۱۹	ذکر وقایع سنه ۲۶۳ و تدارک عمرو بن لیث صفاری برای آینده
۲۱۹	ذکر وقایع سنه ۲۶۴ و سنه ۲۶۵ و رفتن عمرو بن لیث بموافق بغارس و مدون جنگ برگشتن اینها
۲۲۰	ذکر وقایع سنه ۲۶۶ و ظهور رافع بن هرثمه و سعت گرفتن از مردم با سم محمد بن زید علوی
۲۲۰	ذکر وقایع سنه ۲۶۷ و اعتبار یافتن محمد بن زید علوی
۲۲۰	ذکر وقایع سنه ۲۶۸ و وفات معتمد و نشستن معتضد بجای او و وفات نصر سامانی
۲۲۱	ذکر وقایع سنه ۲۸۰ و برقراری حکومات
۲۲۱	ذکر وقایع سنه ۲۸۱ و سنه ۲۸۲ و حرکت معتضد بطرف فارس و گرفتن ان شهر
۲۲۱	ذکر وقایع سنه ۲۸۳ و جنگ عمرو بن لیث با رافع بن هرثمه و عاقبت کار رافع
۲۲۲	ذکر وقایع سنه ۲۸۴ و سنه ۲۸۵ و تجدید رابطه دوستی بن معتضد و عمرو بن لیث صفاری
۲۲۲	ذکر وقایع سنه ۲۸۶ و بدار بافرستادن عمرو لیث صفاری با اسماعیل سامانی و گرفتار شدن عمرو
۲۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۸۷ و جنگ عمرو بن لیث صفاری با اسماعیل سامانی و گرفتار شدن عمرو

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۲۲	ذکر وقایع سنه ۲۸۸ و رفتن طاهر بن محمد بن عمرو به شیراز و فتح او و عود تش به سیستان
۲۲۳	ذکر وقایع سنه ۲۸۹ و وفات معتضد و نشستن مکتفی بجای او
۲۲۴	ذکر وقایع سنه ۲۹۰ و طغیان قرامطه و خونریزی ایشان در شامات
۲۲۴	ذکر وقایع سنه ۲۹۱ و سنه ۲۹۲ و شکر کشی مکتفی بجنگ قرامطه و خانه کار ایشان و شکر کشی مکتفی بشام و مصر و هلاکت هرون بن خمارویه و انقراض سلطنت بنی طولون در مصر
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۳ و طغیان قرامطه و میل علی طاهر بن محمد بن عمرو به سیستان
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۴ و خروج خلجی و گرفتاریش
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۵ و وفات اسماعیل سامانی و مکتفی عباسی و بجایشان نشستن امیر احمد سامانی و المقتدر بالله عباسی
۲۲۵	ذکر وقایع سنه ۲۹۶ و خلع مقتدر و تعیین الراضی و معزولا نصب مقتدر و کشته شدن الراضی و جنگ بین طاهر صفاری و سنگری و عاقبت طاهر
۲۲۶	ذکر وقایع سنه ۲۹۷ و فتنه لیث بن علی شیرازه و هلاکت او و لشکر کشیدن احمد بن نصر سامانی به سیستان و تعیین نگین خزی بحکومت مصر
۲۲۷	ذکر وقایع سنه ۲۹۹ و کثرت عزل و نصب نمودن مقتدر وزرای خود را
۲۲۷	ذکر وقایع سنه ۳۰۰ و طغیان عمرو بن یعقوب در سیستان و آمدن حسین بن علی مروروذی به سیستان و فرار عمرو بن یعقوب
۲۲۷	ذکر وقایع سنه ۳۰۱ و کشته شدن احمد بن اسماعیل سامانی و نشستن نصر بن احمد بجای او و آمدن ابو القاسم برای گرفتن مصر و انهزام او و طرف افریقا
۲۲۸	ذکر وقایع سنه ۳۰۲ و گرفتار شدن ابن حصار و تعیین ابو الحسن الاعور بحکومت مصر
۲۲۸	ذکر وقایع سنه ۳۰۳ و جنگ اسحق سامانی با امیر نصر و شکست و گرفتاری اسحق سامانی
۲۲۸	ذکر وقایع سنه ۳۰۴ و سنه ۳۰۵ و آمدن سفرای روم بدربار مقتدر و تفصیل هدایای ایشان
۲۲۹	ذکر وقایع سنه ۳۰۶ و غزل علی بن فرات و نصب حامد بن عباس
۲۲۹	ذکر وقایع سنه ۳۰۷ و طغیان منصور بن اسحق و عاقبت کار او
۲۳۰	ذکر وقایع سنه ۳۰۸ و طغیان لیلی بن نعمان و انهزام و قتل او
۲۳۰	ذکر وقایع سنه ۳۰۹ و سنه ۳۱۰ و خروج و فتنه حسین بن منصور حلاج و کشته شدن او و باهر و فتوی قاضی ابو عمر و و اصرار حامد بن عباس وزیر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنه ۳۱۱ و قتله ابوطاهر رئیس قرامطه بصره	۲۳۱
ذکر وقایع سنه ۳۱۲ و ترکتازی رئیس قرامطه در کوفه	۲۳۲
ذکر وقایع سنه ۳۱۳ و سنه ۳۱۴ و طغیان فاتک صقری طبرستان و رامدن اصفهسالاری ری و فرار فاتک و سایر کارهای قرامطه	۲۳۱
ذکر وقایع سنه ۳۱۵ و فرستادن مقتدر سفیر بجنگ قرامطه و نامه سلاطین اینام	۲۳۲
پادشاهان ال زیار هشت نفر بوده مدت سلطنتشان یکصد و چهار سال و بانی دستشان مردستان بوده اوشان مرداویج بن زیار و اخرینشان کیلان شاه بوده و مدت سلطنتشان پنجاه سال خلافت	۲۳۲
ذکر وقایع سنه ۳۱۶ و اغاز سلطنت پادشاهان ال زیار و سایر حوادث عصر	
ذکر وقایع سنه ۳۱۷ و قتل و نهب و خرابی قرامطه مکه و انتشارش در بلاد خلافت در بغداد	۲۳۳
ذکر وقایع سنه ۳۱۸ و بی اقتداری مقتدر خلیفه و نامه ال الیاس در کرمان	۲۳۳
ذکر وقایع سنه ۳۱۹ و جنگ بین مرداویج و سپاه مقتدر و شکست قشون مقتدر	۲۳۴
ذکر وقایع سنه ۳۲۰ و کشته شدن مقتدر و خلافت القاهر بالله	۲۳۴
ذکر وقایع سنه ۳۲۱ و خلافت القاهر بالله و کشته شدن برمی صاحبان خلافت	۲۳۴
پادشاهان ال بویه مشهور به بالله پانزده تن بوده اند و دویست و پنجاه و هشت سال خلافت نکصد و هشتاد و پنج سال سلطنتشان طول کشیده و نامور طبقه دالمه که ال بویه نیز می گویند نامدار	۲۳۵
ذکر وقایع سنه ۳۲۲ و خلع و کور نمودن القاهر بالله و خلافت برامدن الراضی بالله	۲۳۶
ذکر وقایع سنه ۳۲۳ و سنه ۳۲۴ و اغاز طبقه ملوک خشیدیه در مصر و حکومات سلامیه ایشان	۲۳۶
ذکر وقایع سنه ۳۲۵ و سنه ۳۲۶ و غزل و نصب ابتلاء و عاقبت حال ان وزیر دانشمند و ترقی حکم کاکائی در بغداد	۲۳۷
ذکر وقایع سنه ۳۲۷ و اختلاف اسامی بزرگان و جنگ خلیفه با ال حمدان و صلح ان با یکدیگر	۲۳۸
ذکر وقایع سنه ۳۲۸ و جنگ بن اخشید محمد بن طغج ملک مصر و ابن رائق حکمران شام و صلح بین ان	۲۳۸
ذکر وقایع سنه ۳۲۹ و وفات الراضی بالله و نشستن المتقی لله بخلافت و جنگ سامانیها با کاکائیها بن کاکی و دستگیر بن زیار	۲۳۹
ذکر وقایع سنه ۳۳۰ و انقلاب بغداد و اوضاع دستگاه خلافت و استیلای خشیدیها بشام و وفات نصر بن احمد سامانی و حکومت نوح بن نصر سامانی	۲۳۹

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۴۰	ذکر وقایع سنه ۳۳۳ و پریشانی حال المتقی بالله و گشتگ او با توزون و جنگ با کرکن الدوله دیلمی با ابو علی محتاج و شکست کرکن الدوله دیلمی
۲۴۰	ذکر وقایع سنه ۳۳۳ و کور شدن متقی بدست توزون و نشستن المستکفی بالله به تخت خلافت و جنگ بین ناصر و سیف الدوله
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۳۴ و هلاکت توزون و غلبه ناصر الدوله به بغداد و خلع مستکفی و میل کشیدن بچشم او و وفات ناصر حکمران مصر
۲۴۱	ذکر وفایع سنه ۳۳۵ و استیلای دیالمه بر عراق عرب و عجم
۲۴۲	ذکر وقایع سنه ۳۳۶ و جنگ بین ناصر الدوله و ناصر الدوله و امیر نوح سامانی
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۳۸ و وفات عماد الدوله دیلمی و تعیین عضد الدوله بحکومت فارس
۲۴۲	ذکر وقایع سنه ۳۳۹ و لشکر کشیدن سیف الدوله بطرف دمشق و امدن کافور از مصر بجنگ او و انهزام سیف الدوله حمدان
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۴۰ و سنه ۳۴۱ و صلح امیر نوح سامانی و ابو علی محتاج
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۴۲ و جنگ بین کرکن الدوله دیلمی و ابو علی محتاج و وشمگیر بن زیار و صلح انها
۲۴۳	ذکر وقایع سنه ۳۴۳ و سنه ۳۴۴ و وفات امیر نوح سامانی و تخت نشستن امیر عبد الملک و تعیین الپتکین بحکومت خراسان
۲۴۴	ذکر وقایع سنه ۳۴۵ و امدن ملک روم به بطرف مصر و عودت او در حال انگشا
۲۴۴	ذکر وقایع سنه ۳۴۶ و ترقی الپتکین در خراسان
۲۴۵	ذکر وقایع سنه ۳۴۷ و سنه ۳۴۸ و اوضاع دربار خلافت
۲۴۵	ذکر وقایع سنه ۳۴۹ و وفات انوجور ملک مصر و تعیین ابو الحسن علی بجایش
۲۴۵	ذکر وقایع سنه ۳۵۰ و وفات عبد الملک سامانی و تعیین منصور سامانی بجای او
۲۴۶	ذکر وقایع سنه ۳۵۱ و سنه ۳۵۲ و بجا اوردن شعائر مذهب شیعه در بغداد از عزاداری عید غدیر خم گرفتن
۲۴۷	ذکر وقایع سنه ۳۵۳ و جنگ بین ناصر الدوله دیلمی و ناصر الدوله حمدان
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۵۴ و جنگ خلف بن احمد با طاهر جیهین و استیلای او بر سیستان
۲۴۱	ذکر وقایع سنه ۳۵۵ و وفات ابو الحسن علی اخشید حکمران مصر و نشستن کافور بجای او
۲۴۸	ذکر وقایع سنه ۳۵۶ جنگ بین سامانیها و دیلمیها و صلح انها و وفات سیف الدوله بن حمدان و ناصر الدوله دیلمی و وشمگیر بن زیار

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۴۸	ذکر وقایع سنه ۳۵۲ و وفات کافور و تعیین ابوالفوارس احمد بجای او و تسلط جوهر از جانب فاطمیین بمصر و فتح مصر بدست او
۲۴۹	ذکر وقایع سنه ۳۵۸ و منازعت بین آل حمدان و استقبال مصریها با ابوالحسن جوهر رومی
۲۴۹	ملوک علویین یا فاطمیین که در مصر و مغرب سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان دوصد و شصت سال بوده که از زمان المعز لدین الله که مصر را گرفت تا انقراض آنان در مصر دوصد و نه سال سلطنت کرده اند
۲۴۹	ذکر وقایع سنه ۳۵۹ و آغاز سلطنت فاطمیین در مصر
۲۵۰	ذکر وقایع سنه ۳۶۰ و ترجمه احوال ابوالحسن جوهر رومی در مصر و توسعه یافتن مذهب شیعه در مصر
۲۵۱	ذکر وقایع سنه ۳۶۱ و مواهلت بین امیر منصور سامانی و عضد الدوله دیلمی
۲۵۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۲ و ورود المعز لدین الله علوی فاطمی بمصر و استقبال مصریها از او و بنای جامع الازهر در مصر
۲۵۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۳ و سنه ۳۶۴ و وفات المطیع بالله و خلافت نشستن الطائع بالله و رفتن قرامطه بجانب مصر و انهزام آنها از عساکر مصری
۲۵۳	ذکر وقایع سنه ۳۶۵ و وفات المعز لدین الله علوی و نشستن العزیز بالله بجای او و جنگ العزیز با افتکین و اسیر شدن افتکین و او رفتن بمصر
۲۵۳	ذکر وقایع سنه ۳۶۶ و وفات رکن الدوله دیلمی و از زیاد شوکت اسحق بن البتکین
۲۵۳	ذکر وقایع سنه ۳۶۷ و وفات اسحق بن البتکین و به تخت سبکتکین در غزنین و تصرف اندخود لب
۲۵۴	ذکر وقایع سنه ۳۶۸ و ناصر الدین سبکتکین استیلایش بقصد اردو بر هند و ستان و عود و تش باغنایم بسیار
۲۵۵	ذکر وقایع سنه ۳۶۹ و اضطرار امیر نوح بن منصور و مدد طلبیدن او از سبکتکین و فرستادن نمود
۲۵۵	ذکر وقایع سنه ۳۷۰ و سنه ۳۷۱ و استیلای عضد الدوله دیلمی بطبرستان و جرجان
۲۵۶	ذکر وقایع سنه ۳۷۲ و استیلای عساکر مصر بشامات و فلسطین و فوت عضد الدوله دیلمی
۲۵۶	ذکر وقایع سنه ۳۷۳ و حکمرانی بکجور از جانب العزیز بشام
۲۵۶	ذکر وقایع سنه ۳۷۴ و سنه ۳۷۵ و طغیان قرامطه و استیلای آنان بکوفه
۲۵۷	ذکر وقایع سنه ۳۷۶

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۵۷	ذکر وقایع سنه ۳۷۷ و حرکت سبکتگین با فرزندش محمود بجهت الحقای ناپره طغیان سرکشان خراسان و منظفر شدن او
۲۵۸	ذکر وقایع سنه ۳۷۹ و سنه ۳۷۹ و وفات شرف الدوله دیلمی و برقرار شدن ابو نصر بهاء الدوله
۲۵۸	ذکر وقایع سنه ۳۸۰ و تعیین ابو علی مروان از جانب الغزیز بالله خلیفه مصر بحکومت طلب
۲۵۸	ذکر وقایع سنه ۳۸۱ و خلع الطایع بالله خلیفه و نصب القادر بالله عباسی
۲۵۹	ذکر وقایع سنه ۳۸۲ و سنه ۳۸۳ و منازعت بین بهاء الدوله و صمصام الدوله استیلای بزرگان بخارا و مردش
۲۵۹	ذکر وقایع سنه ۳۸۴ و جنگ ابو علی بن سیمجور و فایق با محمود سیف الدوله و شکست محمود و آمدن سبکتگین بنکست ابو علی و فایق
۲۶۰	ذکر وقایع سنه ۳۸۵ و منازعت بین ایلک خان و امیر نوح و آمدن امیر ناصر الدین سبکتگین بجنگ
۲۶۰	ذکر وقایع سنه ۳۸۶ و وفات العزیز بالله ابو منصور نزار علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین پسرش منصور ابو علی الحاکم بامر الله بجایش
۲۶۱	ذکر وقایع سنه ۳۸۷
۲۶۲	سلاطین غزنویه که از ناصر الدین سبکتگین ببزرگان ما می گویند و در افغانستان و خراسان سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان کمی بیش و کم دویست و پنج سال بوده که ابتدایش از سیصد و شصت و نه هجری بزعم برخی مورخین بوده است
۲۶۲	ذکر وقایع سنه ۳۸۸ و سنه ۳۸۹ کشته شدن صمصام الدوله دیلمی و خلع و کور کردن امیر منصور بن نوح سامانی و جنگ امیر محمود سیف الدوله با کیغوزن و فایق
۲۶۲	ذکر وقایع سنه ۳۹۰ و غلبه ایلک خان بر بخارا و گرفتار شدن امیر عبد الملک سامانی و انقراض آل سامان
۲۶۳	ذکر وقایع سنه ۳۹۱ و احکام الحاکم بامر الله خلیفه مصر در مصر و آغاز مودت ایلک خان با امیر محمود سیف الدوله غزنوی و توجه امیر محمود به هندوستان
۲۶۳	ذکر وقایع سنه ۳۹۲ و رفتن امیر سیف الدوله بجنگ جیپال هندوستان و غلبه او
۲۶۴	ذکر وقایع سنه ۳۹۳ و خواستن بزرگان سیستان سلطان محمود را و رفتن او به سیستان و انقراض یافتن صفاریان
۲۶۴	ذکر وقایع سنه ۳۹۴ و کشته شدن قاضی مصر حسین بن علی و تعیین عبد العزیز ابن عم او بقضاوت

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۶۵	ذکر وقایع ۳۹۵ سنه و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ ایلک او و کشته شدن ایلک
۲۶۵	ذکر وقایع ۳۹۶ سنه و خروج حمزه در مصر و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ او و قصه داود بکر ابن بلتکین صاحب
۲۶۶	ذکر وقایع ۳۹۷ سنه و جنگ سلطان محمود غزنوی با ایلک خان و قدر خان و انهزام و فرار ایشان
۲۶۷	ذکر وقایع ۳۹۸ سنه و کوشمالی دادن سپاه سلطان محمود به سکبای و اسیری او و قتل قاضی مصر
۲۶۷	ذکر وقایع ۳۹۹ سنه و یورش نهم سلطان محمود غزنوی هندوستان و جنگ با هندیها و شکست ایشان و تاراج کردن بتخانه (نگرکوت)
۲۶۸	ذکر وقایع ۴۰۰ سنه و نمایش دادن سلطان غنایم هندوستان را
۲۶۸	ذکر وقایع ۴۰۱ سنه و استیلای غزنویان بر خوارزم و توابع خوارزم و خراسان و فرستادن سلطان محمود غزنوی یورش ششم به هندوستان
۲۶۹	ذکر وقایع ۴۰۲ سنه و یورش هفتم سلطان محمود غزنوی به هندوستان
۲۷۰	ذکر وقایع ۴۰۳ سنه و وفات شمس المعالی قابوس و ایلک خان و بهاء الدوله دیلمی
۲۷۰	ذکر وقایع ۴۰۴ و ۴۰۵ سنه و یورش هشم سلطان محمود غزنوی به هندوستان
۲۷۱	ذکر وقایع ۴۰۵ سنه و احکام جدیده احکام بامرالله علوی خلیفه مصر و کشته شدن قاضی مصر و قاضی دمشق
۲۷۱	ذکر وقایع ۴۰۸ سنه و یورش نهم سلطان محمود غزنوی به هندوستان و بنا اسیدی برگشتن او
۲۷۲	ذکر وقایع ۴۰۷ سنه و حرکت سلطان محمود غزنوی از غزنین بجانب خوارزم و فرو گرفتن آنملکترا
۲۷۳	ذکر وقایع ۴۰۸ سنه و یورش دهم سلطان محمود غزنوی بجانب هندوستان
۲۷۴	ذکر وقایع ۴۰۹ و ۴۱۰ سنه و امر داون سلطان محمود غزنوی بساختن عمارات و حمام و مساجد در غزنین
۲۷۵	ذکر وقایع ۴۱۱ سنه و کشته شدن الحاکم بامرالله علوی خلیفه مصر و به تخت نشستن اظاهر لاعزاز دین الله فرزندش بجای او
۲۷۵	ذکر وقایع ۴۱۲ سنه و یورش یازدهمین سلطان محمود غزنوی به هندوستان و عودت او با غنایم بسیار
۲۷۶	ذکر وقایع ۴۱۳ سنه و یورش دوازدهمین و سیزدهمین سلطان محمود به هندوستان
۲۷۶	ذکر وقایع ۴۱۴ سنه و یورش چهاردهمین و پانزدهمین سلطان محمود به هندوستان
۲۷۸	ذکر وقایع ۴۱۵ سنه و یورش شانزدهمین سلطان محمود بطرف هندوستان و تصرف موزن هندوستان
۲۸۰	ذکر وقایع ۴۱۶ سنه و وفات شرف الدوله و نشستن جلال الدوله بجایش در بغداد
۲۸۰	ذکر وقایع ۴۱۷ سنه و هفدهمین یورش سلطان محمود بجانب هندوستان
۲۸۱	ذکر وقایع ۴۱۸ و ۴۱۹ سنه و فرو فتی ابادی شهر غزنین

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنه ۴۲۰ و حرکت سلطان محمود غزنوی بطرف عراق عجم و استیلای بر بلاد ری و اصفهان	۲۸۱
ذکر وقایع سنه ۴۲۱ و وفات سلطان محمود غزنوی و بتخت نشستن سلطان محمد و امدن سلطان مسعود نهروان	۲۸۱
ذکر وقایع سنه ۴۲۲ و تعیین نکام از طرف سلطان مسعود غزنوی و فوت القادر بالله عباسی و نشستن القائم بامرالله بجای او	۲۸۲
ذکر وقایع سنه ۴۲۳ و مسافرت سلطان مسعود ناهرات و تنبیه سرکشان سلجوقیان	۲۸۲
ذکر وقایع سنه ۴۲۴ و حرکت سلطان مسعود بهندوستان	۲۸۳
ذکر وقایع سنه ۴۲۵ و حرکت سلطان مسعود بطرف طبرستان و جرجان و جنگ با سلجوقیان	۲۸۳
ذکر وقایع سنه ۴۲۶ و سرکشی احمد بن نیالتکین در هندوستان	۲۸۴
ذکر وقایع سنه ۴۲۷ و وفات الظاهر لاعزاز دین الله علوی مصر و نشستن ابی تمیم مستنصر بالله علوی بتخت خلافت مصر	۲۸۴
ذکر وقایع سنه ۴۲۸ و محاربت سلطان مسعود غزنوی با مردم ترکستان و ترکتازی چغربک سلجوقی در بلاد افغانستان	۲۸۵
ذکر وقایع سنه ۴۲۹ و عقد معاهدت بین خلیفه مصر و امپراطور روم	۲۸۶
ذکر وقایع سنه ۴۳۰ و جنگهای متعدده سلطان مسعود غزنوی با سلجوقیان	۲۸۶
ذکر وقایع سنه ۴۳۱	۲۸۶
ملوک سلجوقیان که انانرا اسلاجقه نیز گویند در خراسان و افغانستان و عراق عجم و عرب سلطنت کرده اند پانزده تن بوده اند و مدت سلطنتشان نهصد و شصت و چهار سال و نیم است که انتیاب از نهار صد و سی و دو بوده است	۲۸۷
ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و گرفتار شدن سلطان مسعود غزنوی و جنگ مودود بن مسعود با عم خود محمد که او گشته شدن محمد و اولاد او و نملوک سلجوقیان و سلطنت طغرل بیک	
ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و غربت سلطان مودود و جنگ برادر محمد و دود و فوت محمد و دود لاهور	۲۸۸
ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و نملوک سکین نامی با هم الحاکم بامرالله و گرفتاری او و اتباعش	۲۸۸
ذکر وقایع سنه ۴۳۵ و جنگ سلطان مودود با طغرل بیک سلجوقی و شکست غزنویان و باز جنگ غزنویان و شکست سلجوقیان	۲۸۹
ذکر وقایع سنه ۴۳۶ و مواهبات مودود غزنوی با طغرل بیک سلجوقی	۲۸۹
ذکر وقایع سنه ۴۳۷ و سنه ۴۳۸ و واقعه حلب و صلح بین مصر و حلب	۲۹۰

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۹۰	ذکر وقایع سنه ۴۲۹ و نامک سلطان مسعود و برای جنگ با سلجوقیان
۲۹۰	ذکر وقایع سنه ۴۳۰ و وفات ابوکالنجار دیلمی استیلای پسرش ملک رحیم در بغداد
۲۹۱	ذکر وقایع سنه ۴۳۱ و وفات سلطان مسعود و غزنوی و تخت براد بن مسعود بن مسعود و وقایع او
۰	و به تخت نشستن علی بن مسعود به تخت سلطنت غزنین و تمیر مستنصر بالله علوی در مصر
۲۹۱	ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و آمدن سلطان عبدالرشید غزنین و فرار سلطان علی و به تخت براد عبدالرشید
۲۹۲	ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و کشته شدن سلطان عبدالرشید بدست طغرل بیک سلجوقی کافرنعمت و
	کشته شدن طغرل و به تخت براوردن فرخ زاد تخت غزنین
۲۹۳	ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و غلبه نوشکین بهستیان و جنگ سلطان فرخ زاد با الب ارسلان سلجوقی
۲۹۳	ذکر وقایع سنه ۴۳۵ و سالمت بین غزنویان و سلجوقیان و غلای در مصر
۲۹۴	ذکر وقایع سنه ۴۳۶ و سنه ۴۳۷ و غلاء طاعون در مصر و نامیات بسیار و موت اسیر اطوروم
۲۹۴	ذکر وقایع سنه ۴۳۸ و فتنه لبساسیری و فتنه حلب و تقویت مستنصر بالله مزالدوله کلمان حلب
۲۹۵	ذکر وقایع سنه ۴۳۹ و منازعت بین طغرل بیک و برادرش ابراهیم و انهزام و کشته شدن ابراهیم
۲۹۵	حکمران فضلویه باسبگان ره که دفارس و شبانکاره و کرمان حکمرانی کرده اند یازده نفر بوده اند
۰	اولشان فضل بن حسن مشهور بفضلویه و اخرشان شاه فتح الله اردشیر که بدست شاه محمود بن محمد سنقر
۰	در سنه ۷۵۲ اسیر شد و شبانکاره منقرض شد
۰	ذکر وقایع سنه ۴۴۰ و وفات فرخ زاد غزنوی و غلبه لبساسیری به بغداد و گرفتاری قائم بغداد و
	خطبه خواندن بنام خلیفه مصر
۲۹۶	ذکر وقایع سنه ۴۵۱ و سنه ۴۵۲ و آمدن طغرل بیک به بغداد و اعادت خلیفه به سریر خلافت و
	گرفتاری و کشتن لبساسیری
۲۹۷	ذکر وقایع سنه ۴۵۳ و وفات القائم بامر الله عباسی
۲۹۷	ذکر وقایع سنه ۴۵۴ و نزاع در مصر بین نزکان و بربر بیا و تزویج و وفات طغرل بیک
۲۹۷	ذکر وقایع سنه ۴۵۵ عقد موافقت بین سلطان ابراهیم و سلطان الب ارسلان سلجوقی
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۵۶ و استیلای الب ارسلان بخلان و هراة و خبایان و کشته شدن عمید الملک
	کندری
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۴۵۷ و سنه ۴۵۸ و معارضت مستنصر علوی و رفتن او بکابع عمرو و اوردن او در
	خلاف و جنگ الب ارسلان در ماوراء النهر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۹۹	ذکر وقایع سنه ۳۵۹ و شورش در مصر و فتنه بدیر کان و بربها
۲۹۹	طبقه اول سلاطین بنی‌بختیار زمانه، سیرزده تن بوده و مدت سلطنت ایشان بصد و چهل و هفت سال است
	ذکر وقایع سنه ۳۶۰ و سنه ۳۶۱ و فتنه قرمطی و کم آبی در مصر و فلسطین
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۳۶۲ و تجدید روابط صلح بین سلجوقیان و غزنویان و وحشت بین سلجوقیان و روم
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۳۶۳ و جنگ بین الپ ارسلان سلجوقی و امپراطور رمانوس رومی و اسیر شدن امپراطور و عزاست او و نش
۳۰۰	ذکر وقایع سنه ۳۶۴ و شدت قحطی و گرانی در مصر
۳۰۱	ذکر وقایع سنه ۳۶۵ و کشته شدن الپ ارسلان سلجوقی
۳۰۱	ذکر وقایع سنه ۳۶۶ و خلع شدن ملکشاه از جانب خلیفه بغداد
۳۰۱	ذکر وقایع سنه ۳۶۷ و وفات القائم بامرالله و نشستن المقتدی بالله بتخت خلافت
۳۰۲	ذکر وقایع سنه ۳۶۸ و تعیین حکام از قبل سلطان ملکشاه و امدن تسنه و عودت و جنگ با بجالی و شکست بابجالی از عساکر مصر
۳۰۳	ذکر وقایع سنه ۳۷۰ و اسیر شدن سلطان ملکشاه سلجوقی بچنگ سلطان ابراهیم غزنوی و نامه سلطان ابراهیم و مودت ملکشاه
۳۰۳	ذکر وقایع سنه ۳۷۱ و فرستادن سلطان ابراهیم غزنوی پسران خود را بدربار سلطان ملکشاه و خواستگاری کردن دختر ملکشاه را
۳۰۴	ذکر وقایع سنه ۳۷۲ و رفتن سلطان ابراهیم غزنوی به هندوستان و فتوحات او و عودتش با غنایم بسیار بغزنین
۳۰۴	ذکر وقایع سنه ۳۷۳ و سنه ۳۷۴ و سفارت تاج الملک ملکشاه و برادرش نکیش دختر ملکشاه بخانه خلیفه بغداد و سایر حوادث
۳۰۴	ذکر وقایع سنه ۳۷۵ و امدن شیخ ابو الفتح بدربار ملکشاه و مراجعت او
۳۰۵	ذکر وقایع سنه ۳۷۶ وفات خلیفه عباسی در بغداد
۳۰۵	ذکر وقایع سنه ۳۷۷ و سنه ۳۷۸ و فرستادن ملکشاه سرداران بیرحم
۳۰۵	ذکر وقایع سنه ۳۷۹ و استیلای سلطان ملکشاه سلجوقی بشامات و عراق عرب
۳۰۶	ذکر وقایع سنه ۳۸۰ و زفاف دختر سلطان ملکشاه با خلیفه المقتدی بالله عباسی
۳۰۶	ذکر وقایع سنه ۳۸۱ و سنه ۳۸۲ و غزا کردن سلطان ملکشاه ترکستان و جنگهای او بجنبه سلطان ابراهیم غزنوی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۰۷	ذکر وقایع سنه ۳۸۳ و احصائیه ندای امیر ابو علی بن ابو جعفر بن ابو اسماعیلیه
۳۰۷	اسماعیلیه رود بار یا قهستان که آنرا علاحده و فدائیان نیز گفته اند هشت تن بوده که مدت یکصد و شصت و نیال ریاست وفانی داشتند و رئیس موسس آنان حسن بن صباح بود
	ذکر وقایع سنه ۳۸۴ و جشن سولو دولت شاه در بغداد
۳۰۷	ذکر وقایع سنه ۳۸۵ و وفات سلطان ملکشاه سلجوقی و کشته شدن خواجه نظام الملک طوسی
۳۰۸	ذکر وقایع سنه ۳۸۶ و حرکت قتش و فرزندان مخالفین بسلطان برکیارق
۳۰۹	ذکر وقایع سنه ۳۸۷ و وفات القتدی خلیفه عباسی در بغداد و تعیین مستظهر بالله بجایش و وفات مستنصر بالله علوی خلیفه مصر و تعیین مستعلی بالله بجایش
۳۰۹	ذکر وقایع سنه ۳۸۸ و طغیان راژر مستنصر بالله با برادرش المستعلی بالله علوی خلیفه علوی مصر و گرفتار و کشته شدن راژر و نصر الدوله افکندن
۳۱۰	ذکر وقایع سنه ۳۸۹ و سنه ۳۹۰ و تعیین سلطان سنجر بحکومت خراسان و ابتدای خوارزمشاهیان و جنگ صلیبیون که بین مسلمان و نرسا بان شد
۳۱۱	ذکر وقایع سنه ۳۹۱ و لشکر کشیدن شاهنشاه از مصر بفلسطین و استیلای او به بیت المقدس و ابتدای مجاهدین صلیبیون بجنگ مسلمانان و آغاز جنگ صلیب
۳۱۱	سلاطین خوارزمشاهیه که در خوارزم و خراسان و افغانستان سلطنت کرده اند نفر و مدت سلطنتشان یکصد و سی و هشت سال بود که ابتدا ایشان از چهارصد و نود و یک بوده
	ذکر وقایع سنه ۳۹۲ و وفات سلطان ابراهیم غزنوی و نشستن بسلطان مسعود سوم غزنوی و جنگ صلیبیون با مسلمانان
۳۱۲	ذکر وقایع سنه ۳۹۳ و سنه ۳۹۴ و مراوحت سلطان مسعود سوم غزنوی باخواهر سلطان سنجر سلجوقی و فتح بیت المقدس بدست صلیبیون و تعیین برک فرزاد بن ابو بن السلطنت صلیبیون در بیت المقدس
۳۱۲	ذکر وقایع سنه ۳۹۵ و وفات المستعلی علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین امر باحکام الله بجای او
۳۱۳	ذکر وقایع سنه ۳۹۶ و هیجان مصر و سکوت مصریان
۳۱۳	ذکر وقایع سنه ۳۹۷ و لشکر فرستادن سلطان مسعود سوم غزنوی بطرف هندوستان و فتوحات او و غلبه صلیبیون فرنگستان بعکه در فلسطین
۳۱۴	ذکر وقایع سنه ۳۹۸ و سنه ۳۹۹ و فوت سلطان برکیارق سلجوقی و محاصرت طرابلس شام و درخواستن از خلیفه مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۱۴	ذکر وقایع سنه ۵۰۰ و استقلال یافتن سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی
۳۱۴	ذکر وقایع سنه ۵۰۱ و غلبت سلطان محمد بن ملکشاه بر بقیه قتلغ
۳۱۰	ذکر وقایع سنه ۵۰۲ و اقتدار گروه صلیبیان بر فلسطین و سوریه و فتح طرابلس شام بدست آنان
۳۱۵	ذکر وقایع سنه ۵۰۳ و فتوحات صلیبیون و استیلای آنان بر ممالک شامی
۳۱۵	ذکر وقایع سنه ۵۰۴ و سیاسیه شدن قافله بغداد و لشکر فرستادن سلطان محمد بجنگ صلیبیان
۳۱۶	ذکر وقایع سنه ۵۰۵ و توجه شاهین شاه افضل امیرالجیوش در مصر به آبادی مصر و بنای مرصد و مصر و استقلال امر با حکام الله به تعشیر و لقب یافتن وزیری
۳۱۶	ذکر وقایع سنه ۵۰۶ و جنگ دودو با صلیبیان و شکست او و کشته شدن بدست باطنیه
۳۱۶	ذکر وقایع سنه ۵۰۸ و وفات سلطان مسعود و سوم و نشستن سلطان شیرزاد بجایش در غزنین
۳۱۷	ذکر وقایع سنه ۵۰۹ و کشته شدن سلطان شیرزاد غزنوی و بنشستن سلطان ارسلان شاه
۳۱۷	ذکر وقایع سنه ۵۱۰ و پناه بردن بهرامشاه نزد سلطان سنجر سلجوقی و جنگ سلطان سنجر با سلطان ارسلان شاه غزنوی و شکست ارسلان شاه و عاقبت کار او
۳۱۸	ذکر وقایع سنه ۵۱۱ و عودت بهرامشاه از بامیان با سپاه خراسان و فرار و گرفتار شدن سلطان ارسلان شاه و کشته شدن او بامر بهرامشاه
۳۱۹	ذکر وقایع سنه ۵۱۲ و وفات المستظهر بالله عباسی و نشستن المسترشد بالله عباسی بجای او و آمدن سلطان محمود سلجوقی به بغداد
۳۲۰	ذکر وقایع سنه ۵۱۳ و رفتن سلطان بهرامشاه غزنوی به هندوستان و جنگ سلطان سنجر با سلطان محمود سلجوقی و صلح آنان
۳۲۰	ذکر وقایع سنه ۵۱۴ و سنه ۵۱۵ و جنگ بن سلطان محمود سلجوقی و برادرش سلطان مسعود و کشته شدن امیر الجیوش افضل بن بدر الجمالی در مصر
۳۲۱	ذکر وقایع سنه ۵۱۶ و طغیان فرمانده لاهور و رفتن سلطان بهرامشاه به لاهور و رفع او و نصب و گیری و عودت غزنین
۳۲۱	ذکر وقایع سنه ۵۱۸ و وفات قاسم بن هاشم علوی امیر مکه
۳۲۱	ذکر وقایع سنه ۵۱۸ و سنه ۵۱۹ و وفات حسن بن صباح حمیری
۳۲۲	ذکر وقایع سنه ۵۲۰ و پراکنده شدن فدائیان اسماعیلیه در اطراف
۳۲۲	ذکر وقایع سنه ۵۲۱ و شرح شعب سلجوقی و اتابکان آذربایجان و موصل و فارس و ارسلان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۲۲	اتابکان آذربایجان شش تن بوده و مدت استقلالشان هفتاد سال اول ایشان ایلدگز بود که در سال پانصد و شصت و هشت درگذشت و آخرین آنها مظفر الدین ازبک که در ششصد و سی و دو درگذشت
۳۲۲	اتابکان فارس سیزده تن بوده و مدت سلطنتشان نزدیک بصد و پنجاه سال اول ایشان اتابک سنقر بوده که در سال پانصد و پنجاه و شش درگذشت و آخرین آنها ابش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی است که در ششصد و پنج ملک شد
۳۲۲	اتابکان موصل دوازده تن بوده و مدت ملکشان یکصد و پنجاه و شش سال بوده و اولین اتابک اق سنقر بوده که در سال چهارصد و نود و یک درگذشته و آخرین آنها بدر الدین لولو بوده که در سال یکصد و شصت هلاک شده
۳۲۳	اتابکان لرستان نه نفر بوده و مدت حکم ایشان یکصد و هشتاد و شش سال بوده و اول آنها ابو طاهر محمد بن علی که در پانصد و هفتاد و پنج درگذشته و واپسین آنان فرامرز بن ابو سیاب بن بوده که در حوالی هفتصد و پنجاه درگذشته
۳۲۳	ذکر وقایع سنه ۵۲۳ و فتوحات عماد الدین زنگی اق سنقر در شامات
۳۲۳	ذکر وقایع سنه ۵۲۳ و جنگ بین سلطان محمود سلجوقی و بادویس و جنگ سلمانان با ترسایان
۳۲۳	حکمرانان بیستیان و نیروز هشت تن بوده که مدت یکصد و اندی حکمرانی موده اند و اول ایشان طاهر بن محمد بن طاهر بن خلف و بسال پانصد و هشت و سه ملوس موده و آخرین آنها ملک ناصر الدین سیالکین که در ششصد و [illegible] گرفتار بقتل شد
۳۲۴	ذکر وقایع سنه ۵۲۴ و وفات امر بامکام الله خلیفه علوی مصر و نشستن الحافظ لدین الله بنیابت جای او
۳۲۴	ذکر وقایع سنه ۵۲۵ و سنه ۵۲۶ و وفات سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی و منازعت سلجوقیان با یکدیگر و کشته شدن احمد بن افضل امیر الجیوش در مصر
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۲۷ و جنگ سلجوقیان با گرجیان
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۲۸ و شورش مصریان بر ضد خلیفه الحافظ لدین الله و مسموم شدن حسن خلیفه سکوت مردم
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۲۹ و کشته شدن المسترشد بالله خلیفه عباسی و نشستن الراشد بالله بجای او و دیگر سلطان طغرل سلجوقی و کشته شدن دبیس بن صدقه
۳۲۵	ذکر وقایع سنه ۵۳۰ و کشته شدن الراشد بالله خلیفه عباسی و بتخت نشستن المقتفی بالله

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۲۶	ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و فرار شدن تاج الدوله بهرام نصرانی از وزارت مصر و نصب ملک افضل سنبه وزارت مصر
۳۲۷	ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بطرف غزنین و جلوگیری سلطان بهرام شاه غزنوی بوسیله رسولان و تحف شایان
۳۲۸	ذکر وقایع سنه ۵۳۳ و آمدن سلطان سنجر سلجوقی از مرو خوارزم و فرار اتسز بن محمد و گرفتار شدن پسرش و کشته شدنش
۳۲۸	ذکر وقایع سنه ۵۳۴ و سنه ۵۳۵ و فرستادن سلطان سنجر برده و عصای پیغمبر اکرم را نزد المقتفی بامر
۳۲۸	ذکر وقایع سنه ۵۳۶ و جنگ سلطان سنجر با فراختائیان و شکست او و تاختن سلطان ایسنه برو و تاراج او
۳۲۸	ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و فتوحات عماد الدین زنگی
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۳۰ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بخوارزم و صلح با سلطان اتسز خوارزمشاهی
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۳۹ و وفات یافتن حکمران مغرب و آمدن ملک صقلیه و گرفتن برصه و طرابلس غرب
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۴۰ و گرفتار شدن ابو طالب برادر المقتفی بعباسیان
۳۲۹	ذکر وقایع سنه ۵۴۱ و کشته شدن بهاء الدین زنگی از ناکسان موصل و نشستن نور الدین محمود فرزند بجایش
۳۳۰	ملوک غور هفت تن بوده و مدت سلطنتشان یکصد و شش سال و سه ماه و اول ایشان سلطان علاء الدین حسین که در بامیان و بنجاب و شش گذشته و آخرین ایشان علاء الدین پسام
	ذکر وقایع سنه ۵۴۳ و پیدایش ملوک غور و مخالفت با بهرام شاه غزنوی
۳۳۰	ذکر وقایع سنه ۵۴۳ و حرکت حکمران غور بطرف غزنین و جنگ با سلطان بهرام شاه و شکست بهرام شاه و کشته سیف الدین سوری برادر جنگ جهانی که غزنین و کشته شدن او
۳۳۱	ذکر وقایع سنه ۵۴۴ و وفات الناصر لدین الله عباسی خلیفه مصر و نشستن ابو منصور الظافر فرزندش بخلافت مصر و آمدن علاء الدین غوری بجنگ سلطان بهرام شاه و خراب شدن غزنین
۳۳۲	ذکر وقایع سنه ۵۴۵ و جنگ علاء الدین غوری با سلطان سنجر سلجوقی و اسیر شدن علاء الدین
۳۳۳	ذکر وقایع سنه ۵۴۶ و سنه ۵۴۷ و وفات سلطان بهرام شاه غزنوی و نشستن خسرو شاه بجایش و زوال سلطان مسعود سلجوقی و سلطنت ملک شاه و محمد بن محمود
۳۳۴	ذکر وقایع سنه ۵۴۸ و عودت سلطان علاء الدین غوری و رفتن سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	واسارت کشته شدن وزیر خلیفه علوی در مصر
۳۳۵	ذکر وقایع ۵۴۹ و کشته شدن ابو منصور اسماعیل الظافر بامرالله علوی خلیفه مصر
۳۳۶	ذکر وقایع ۵۵۰ و لشکر کشیدن سلطان محمد به بغداد و عود و نقش
۳۳۶	ذکر وقایع ۵۵۱ و وفات سلطان علاء الدین جهانسوز غوری و نشستن ملک سیف الدین بجایش و کشته شدن سیف الدین و نشستن غیاث الدین بجایش و وفات سلطان آسته خوارزمی و نشستن ایل ارسلان بجایش و فرار سلطان سنجر از دست غزان
—	ملوک بامیان که نطاق غوریانند چهارده تن بوده و نزدیک صد سال در بامیان حکمران بوده اند
۳۳۸	ذکر وقایع ۵۵۲ و اقتدار سلطان غیاث الدین محمد بن سام در فیروزکوه غور و وفات سلطان سنجر
۳۳۸	ذکر وقایع ۵۵۳ و جنگ سلطان غیاث الدین غوری با ملک فخر الدین مسعود حکمران بامیان
۳۳۸	ذکر وقایع ۵۵۴ و بر تخت نشستن سلیمان شاه بن محمد سلجوقی بر تخت سلطنت
۳۳۹	ذکر وقایع ۵۵۵ و وفات المقتفی لامرالله خلیفه عباسی و نشستن ابو المظفر المستنجد بالله بجایش و وفات خسرو شاه غزنوی و بجایش نشستن ملک شاه و وفات الغاز بمصر الله خلیفه علوی مصر و نشستن العاضد لدین الله بجایش
۳۴۰	ذکر وقایع ۵۵۶ و کشته شدن ملک صالح طلایع بن رزیک وزیر خلیفه مصر و نقل سر مبارک حضرت امام حسین از عسقلان مصر
۳۴۱	ذکر وقایع ۵۵۷ و منازعت امیرکه با امیر حاج و آغاز نقاریین بزرگان در مصر
۳۴۱	ذکر وقایع ۵۵۸ و کشته شدن عادل بن رزیک وزیر العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر و جنگ بین شاور و ضرغام بر سر منصب وزارت
۳۴۱	ذکر وقایع ۵۵۹ و جنگ شاور و ضرغام در مصر با یکدیگر و کشته شدن ضرغام و نشستن شاور جی بجای مسند وزارت مصر
۳۴۲	ذکر وقایع ۵۶۰ و جنگ بین شاور وزیر مصر و اسد الدین شیرکوه و آمدن صلیبیون با داد شاور
۳۴۳	ذکر وقایع ۵۶۲ و آمدن اسد الدین شیرکوه از شام بمصر بجنگ مصریان و صلیبیون و عودت شیرکوه بشام و برقرار شدن شمنه از فرنگیان در مصر
۳۴۳	ذکر وقایع ۵۶۳ و لشکر کشیدن سلطان غیاث الدین غوری بجانب هندوستان و گرسیوه با دهلی و تصرف آن بلاد
۳۴۴	ذکر وقایع ۵۶۴ و اقامت صلیبیون بمصر و امداد خواستن آنان و استمداد موذن العاضد خلیفه

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	خلیفه مصر از نورالدین کتبی و آمدن شیرکوه بمصر
۳۴۵	ذکر وقایع ۵۶۴ و شورش در مصر بر ضد صلاح الدین یوسف ایوبی و جنگ و کشته شدن بعضی از مخالفان و جمعی کثیری از مصریان
۳۴۵	ذکر وقایع ۵۶۵ و وفات المستضیء بامرالله عباسی و نشستن الناصر بجای او و تصرفات صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر
۳۴۶	ذکر وقایع ۵۶۷ و لشکر کشیدن سلطان غیاث الدین بطرف غزنین و گرفتن آنشهر و داوش سلطان شهاب الدین برادرش و وفات العاضد بالله آخرین خلیفه علوی در مصر
	سلاطین آل ایوب در مصر شش نفر بودند و مدت سلطنتشان هشتاد و دو سال و کسری بود و اسامی سلطان صلاح الدین یوسف که در ۵۶۷ به تخت سلطنت نشست و اخرشان سلطان المعظم غیاث الدین توران شاه بود که در ۶۴۸ بدست ممالیک خود کشته گردید
۳۴۷	ذکر وقایع ۵۶۸ و وفات سلطان ارسلان خوارزمشاه و منازعت پسران او و گرفتار شدن خانواده العاضد خلیفه علوی مصر بدست صلاح الدین ایوبی
۳۴۸	ذکر وقایع ۵۶۹ و شورش شیبان غلامی فاطمی بر ضد سلطان صلاح الدین و کشته شدن او و وفات نورالدین محمود زنگی در شام
۳۴۹	ذکر وقایع ۵۷۰ و لشکر کشیدن سلطان صلاح الدین از مصر بشام و تصرفات بلاد
۳۴۹	ذکر وقایع ۵۷۱ و آمدن سلطان غیاث الدین غوری از فیروزکوه بجانب هرات و فرار بهاءالدین طغرل از هرات
۳۵۰	ذکر وقایع ۵۷۲ و اول یورش شهاب الدین غوری از غزنین به هندوستان
۳۵۰	ذکر وقایع ۵۷۳ و جنگ بین صلاح الدین و مجاهدین فرنگستان و هزیمت صلاح الدین و رفتن سلطان غیاث الدین غوری بفیروزکوه و تسخیر آن شهر
۳۵۰	ذکر وقایع ۵۷۴ و دوم یورش سلطان شهاب الدین به هندوستان و شکست و عودت او بغزنین
۳۵۱	ذکر وقایع ۵۷۵ و سوم یورش شهاب الدین به هندوستان و وفات المستضیء بامرالله و نشستن الناصر لدین الله بجایش در بغداد
۳۵۱	ذکر وقایع ۵۷۶ و چهارم یورش شهاب الدین غوری به هندوستان و عودتش بغزنین و وفات سیف الدین بکران موصل و توران شاه حکمران اسکندریه
۳۵۲	ذکر وقایع ۵۷۷ و پنجم یورش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۵۲	ذکر وقایع سنه ۵۷۸ و سنه ۵۷۹ و حرکت سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر لشکر به شامات و فتوحات او
۳۵۳	ذکر وقایع سنه ۵۸۰ و ششم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان و عودت او نغزنین
۳۵۳	ذکر وقایع سنه ۵۸۱ و هفتم یورش سلطان شهاب الدین غوری از غزنین به لاهور و انقراض آل سبکتگین و اوردن امرای غزنوی را بغزنین و فرستادن انها بفیروزکوه و از انجا بغرستان
۳۵۴	ذکر وقایع سنه ۵۸۲ و بناهای سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه و سایر قطاط و تعیین حکام از جانب سلطان صلاح الدین بدمشق و غیره
۳۵۵	ذکر وقایع سنه ۵۸۳ و فتوحات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر به سوریه و فلسطین و فتح بیت المقدس و سایر وقایع همدان
۳۵۷	ذکر وقایع سنه ۵۸۴ و سنه ۵۸۵ و فتوحات سلطان صلاح الدین و امدن فردریک پادشاه المان با جیوش بجانب تکا
۳۵۸	ذکر وقایع سنه ۵۸۶ و مکاتبت سلطان شهاب الدین با سلطان غیاث الدین غوری
۳۵۸	ذکر وقایع سنه ۵۸۷ و هشتم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان
۳۵۹	ذکر وقایع سنه ۵۸۸ و صلح بین سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و مجاهدین و صلیبیون و خاتمه جنگ
۳۶۰	ذکر وقایع سنه ۵۸۹ و نهم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان و فتح قلاع کثیره دهلی و عودت او نغزنین و وفات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و سوریه و شامات
۳۶۱	ذکر وقایع سنه ۵۹۰ و لشکرکشیدن ملک عزیز پادشاه مصر بشام و صلح او با ملک افضل و جنگ بین بلغرل سلجوقی و علاء الدین خوارزمشاه و منقرض شدن سلجوقیان
۳۶۲	ذکر وقایع سنه ۵۹۱ و دهم یورش سلطان شهاب الدین بهندوستان و فتوحات و غنایم او و افتادن با فتن انصار خلیفه عباسی
۳۶۳	ذکر وقایع سنه ۵۹۲ و یازدهم یورش سلطان شهاب الدین غوری به هندوستان و عودت نغزنین بدون مرام
۳۶۵	ذکر وقایع سنه ۵۹۳ و سنه ۵۹۴ و وفات ملک شاه بن ملک خوارزمشاه و جنگ ملک عزیز و ملک عادل با صلیبیون و مجاهدین و صلح بین ایشان
۳۶۶	ذکر وقایع سنه ۵۹۵ و فتنه و غلبه در فیروزکوه و تدبیر سلطان غیاث الدین غوری در جلوگیری ان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	وفات ملک عزیز عماد الدین عثمان پادشاه مصر و نیابت او
۳۶۴	ذکر وقایع سنه ۵۹۵ و وفات سلطان تکش خان و نشستن سلطان محمد علاء الدین بسلطنت خوارزمشاه و غلبه شدن ناصر الدین ملک معظم پادشاه مصر و نشستن ملک عادل بجای او
۳۶۵	ذکر وقایع سنه ۵۹۶ و لشکر کشی سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بطرف شاه و فتح ونیشابور و تصرف آن بلاد
۳۶۶	ذکر وقایع سنه ۵۹۸ و لشکر کشیدن سلطان محمد خوارزمشاه بخراسان و متصرفات غوریان و گریختن غوریان و خوارزمشاهیان وغیره
۳۶۷	ذکر وقایع سنه ۶۰۰ و وفات سلطان غیاث الدین غوری و نشستن سلطان شهاب الدین بتخت سلطنت و جنگ او با خوارزمشاه
۳۶۹	ذکر وقایع سنه ۶۰۱ و لشکر فرستادن ملک عادل پادشاه مصر بطرف موصل و غلبت عساکر مصر یا رسلانشاه در موصل
۳۷۰	ذکر وقایع سنه ۶۰۱ و لشکر کشیدن ملک عادل پادشاه مصر بجنگ صلیبیان و غلبت بر ایشان و منهزم شدن صلیبیان و اسلامبول
۳۷۰	ذکر وقایع سنه ۶۰۲ و کشته شدن شهاب الدین غوری و نقل جنازه او بغزنین
۳۷۱	ممالیک پادشاه غوری که در هندوستان حکمرانی کرده اند همه را ذکر نموده اند
	ذکر وقایع سنه ۶۰۳ و منازعت ممالک و ملوک با سیان و غوریان بسر تخت سلطنت غزنین
۳۷۲	ذکر وقایع سنه ۶۰۴ و ارانوساخته بسلطان محمود غوری ممالیک پدر شرا و منهزم شدن بختیار و غلبت فرستادن خلیفه بغداد بجهه ملک مصر
۳۷۳	ذکر وقایع سنه ۶۰۷ و کشته شدن سلطان محمود غیاث الدین غوری
۳۷۳	ذکر وقایع سنه ۶۰۸ و نشستن تاج الدین علی شاه بتخت سلطنت غوریان و کشته شدن او بدست سلطان محمد خوارزمشاه
۳۷۴	ذکر وقایع سنه ۶۰۸ و سنه ۶۰۹ و آمدن ملک عادل پادشاه مصر از دمشق بمصر و عودت او
۳۷۵	ذکر وقایع سنه ۶۰۹ و ساختن ملک عادل پادشاه مصر قلعه بلبیس را
۳۷۵	حکمرانان خلجی و ترک که در هندوستان و لکهنو سلطنت کرده اند و نفر بوده اند که اولشان محمد بختیار و آخرشان ناصر الدین محمود بوده است
	ذکر وقایع سنه ۶۱۰ و آغاز استقلال ملوک خلج در هندوستان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنه ۶۱۱ و وفات تاج الدین یلدوز حاکم غزنین و استیلای سلطان محمد شاه خوارزمی	۳۷۵
ذکر وقایع سنه ۶۱۲ و تاختن چنگیز خان بلاد چین و ختن پای تخت چین و فضایح و اسر زنین	۳۷۶
خان چنگیزی مغولی چهارده تن بوده اند که مدت گمیدوسی و یکسال سلطنت نموده اند اولشان چنگیز خان بوده که در سال ششصد و بیست و چهار در گذشت و اخرشان یسی خان بوده که در هفتصد و سی و اندی در گذشت	۳۷۶
ذکر وقایع سنه ۶۱۳ و آغاز مخاصمت بین چنگیز خان و سلطان محمد خوارزمشاه	
ذکر وقایع سنه ۶۱۴ و مشاجرت بین سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه عباسی	۳۷۷
ذکر وقایع سنه ۶۱۵ و امدن صلیبیون فرنگستان بسواحل مصر و جنگ ملک مصر با انها و فوت ملک عادل در شام و نشستن ملک کامل بن بجای او	۳۷۷
ذکر وقایع سنه ۶۱۶ و لشکر کشیدن چنگیز خان بترکستان و بخارا و قتل و نهب و حرق ان بلاد و جنگ صلیبیون در مصر و انهزام صلیبیون	۳۷۸
ذکر وقایع سنه ۶۱۷ و غلبت چنگیز خان بسمرقند و فضایح ان سامان	۳۷۹
ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و جنگ سپاه چنگیز با هراتیان و غلبت مغولان بر جیحون و بورش و لهوش و جنوشان و اسفزار و سایر بلاد افغانستان و خراسان و کشتار و خرابی انان	۳۷۹
حکمرانان فراختائیان که در کرمان حکومت داشته اند هشت تن بوده که مدت حکمرانی انها هشتاد و شش سال بوده و اولشان براق حاجب و اخرشان ملک الدین شاه جهان بوده	۳۸۱
ذکر وقایع سنه ۶۱۹ و لشکر کشیدن چنگیز خان بطرف غزنین و طالقان و بلخ	
ذکر وقایع سنه ۶۲۰ و امدن سپاه مغول بطرف غزنین و جنگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه و فرار او بهندوستان	۳۸۲
ذکر وقایع سنه ۶۲۱ و رفتن سلطان جلال الدین از هندوستان کرمان و ایران و مایوسی مغولان از فتح ملتان و لشکر کشی مغولان بهرات دوباره و ویران موذن انشهر و قتل عام انها	۳۸۴
ذکر رجوع سلطان جلال الدین از هندوستان بایران و شادی مردمان و شایعات متفرقه مردم هرات و کشته شدن حاکم و شحنه مغولان و امدن مغولان و قتل و غارت انسانان	۳۸۵
ذکر وقایع سنه ۶۲۲ و وفات الناصر لدین الله و بخلافت نشستن الظاهر بامرالله و لشکر کشی مغولان بغزنین و خرابی و نهب و قتل انسرزمین	۳۸۷
ذکر وقایع سنه ۶۲۳ و وفات الظاهر بامرالله و بخلافت نشستن المستعصم بالله عباسی و غلبه	۳۸۸

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۳۸۸	ذکر وقایع سنه ۶۲۳ و وفات چنگیز خان مغولی
۳۸۹	ذکر وقایع سنه ۶۲۵ و لشکر کشی سلطان جلال الدین خوارزمشاهی باذربایجان و قفقازیه و گرجستان
۳۸۹	ذکر وقایع سنه ۶۲۶ و مناقشت و منازعت مستعرب بن ال ایوب و واگذار شدن تل باشر و غیره از جانب ملک کامل بادشاه مصر بفرنگ بسبب اطوار المان
۳۹۰	ذکر وقایع سنه ۶۲۸ و ترتیب جانشینان و چنگیز خان در حکمرانی بلاد و امصار و اتفاق ملک شام و ملک اسیای صغیر در جنگ با سلطان جلال الدین و شکست سلطان جلال الدین
۳۹۱	ذکر وقایع سنه ۶۲۸ و وفات سلطان جلال الدین خوارزمشاهی و انقراض خوارزمشاهیان
۳۹۲	ذکر وقایع سنه ۶۲۹ و منازعت ملوک ال ایوب و گرفتار شدن قلیج ارسلان بدست ملک کامل بادشاه مصر
۳۹۲	ذکر وقایع سنه ۶۳۱ جنگ ملک کامل و ال ایوب با کیقباد بن کیخسرو و انهزام ال ایوب
۳۹۳	ذکر وقایع سنه ۶۳۲ و سنه ۶۳۳ توجه مغولان بطرف شام و جنگ بین ملک مصر و ملک اسیای صغیر و مامور کردن اوکتای قاآن سکه را بفتح بلاد روس و چرکس و بلغار و سایر جاها
۳۹۳	ذکر وقایع سنه ۶۳۵ و رسیدن بیکو خان ببلاد روسیه و قتل و نهب و خراب کردن ان بلاد و عود نشان بدو نکا
۳۹۴	ذکر وقایع سنه ۶۳۵ و وفات ملک کامل بادشاه مصر و نشستن ملک عادل ثانی بجای او
۳۹۴	حکمرانان باوندی مازندران بمدت نفر بوده که مدت همه ۱۲ سال در مازندران حکمرانی
	ذکر وقایع سنه ۶۳۶ و فرمان دادن اوکتای قاآن مغولی بتعمیر کردن هرات
۳۹۵	ذکر وقایع سنه ۶۳۷ و خلع ملک العادل الثانی بادشاه مصر و نشستن ملک صالح ایوب بجای او
۳۹۵	ذکر وقایع سنه ۶۳۸ و ۶۳۹ و رفتن مغولان بلاد بلغار و روسیه و نزاع بین ال ایوب و سوریه شامات
۳۹۶	ذکر وقایع سنه ۶۴۰ وفات المستعصم بالله خلیفه عباسی و نشستن مستعصم بالله سی و هفتمین خلیفه عباسی که خلافت بنی عباس بدو منقرض شد و وفات صفیه خاتون ملکه حلب و حکومت ضیه بیکم حکمران دلی
۳۹۸	ذکر وقایع سنه ۶۴۱ و رفتن سپاه مغول بطرف اسیای صغیر و شکست عساکر حکمران اسیای صغیر
۳۹۸	ذکر وقایع سنه ۶۴۲ و جنگ مابین ملک سوریه و شامات با ملک مصر و غلبه مصر و فتح بیت المقدس و انهزام صلیبیان و فرار انها
۳۹۹	ذکر وقایع سنه ۶۴۳ و فتح دمشق بدست ملک صالح ایوب بادشاه مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان از التواریخ

۳۹۹	پادشاهان ال کرت هشت تن بودند که در هرات و خور سلطنت داشته اند و اولشان ملک شمس الدین و آخرشان ملک غیاث الدین پیر علی بوده که بدست امیر تیمور کورگانی گرفتار و حکومت ال کرت در هفده و هشتاد و نهم فرض گردید
	ذکر وقایع ۷۴۳ و نسب ملوک کرت و ملک شمس الدین کرت اول پادشاهان این طبقه
۴۰۰	ذکر وقایع ۷۴۵ و عودت ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر از شام مصر
۴۰۱	ذکر وقایع ۷۴۶ و لشکر کشیدن لویس نهم پادشاه فرانسه با صلیبیان بمصر و آمدن او جنگ صلیبیان با عساکر مصری
۴۰۱	ذکر وقایع ۷۴۷ و وفات ملک صالح ایوب پادشاه مصر و نشستن ملک المعظم توران شاه بجای پدر الدین بجای او و جنگ مصریها با صلیبیان
۴۰۲	ذکر وقایع ۷۴۸ و فتوحات مصریان در جنگ با صلیبیان و گرفتار شدن لویس نهم پادشاه فرانسه بدست مصریان و کشته شدن سی هزار تن نصرانی اروپائی بدست مصریان و صلح مصری با صلیبیان و کشته شدن ملک المعظم پادشاه مصر و نشستن شجرة الدر
۴۰۳	ملوک ممالیک اولی که در مصر سلطنت کرده بیست و شش نفر بوده که در مدت صد و سی و شش سال در مصر حکمرانی کرده و اول این طبقه شجرة الدر و آخرشان زین الدین جاکی بوده
	ذکر وقایع ۷۴۹ و شروع و آغاز سلطنت ممالیک اول در مصر و جنگ بین مصریها و سوریه و فتح مصریها
۴۰۴	ذکر وقایع ۷۵۱ و ارتقای ملک شمس الدین پادشاه هرات و عزو غیره
۴۰۵	ذکر وقایع ۷۵۲ و اقتدار ملک المعز پادشاه مصر و تمیرات او در مصر
۴۰۵	ذکر وقایع ۷۵۳ و ۷۵۴ و حرکت هلاکوخان با مرادش سنکوقان بجانب ایران و استیلای او بر قلاع اسماعیلیه الموت و گرفتاری رکن الدین خورشاه و انقراض اسماعیلیه
۴۰۶	ذکر وقایع ۷۵۵ و کشته شدن عز الدین ملک المعز و شجرة الدر پادشاه و ملکه مصر و نشستن نور الدین ملک منصور بجای او به تخت حکومت مصر و رانده شدن هلاکو به طرف بغداد
۴۰۷	ذکر وقایع ۷۵۶ و رسیدن هلاکو به بغداد و محاصرت بغداد و در فتن مستعصم نزد هلاکو و گرفتاری و هلاکت او و انقراض خلافت عباسیان در بغداد از سپاه مغول بحکم هلاکوخان
۴۰۸	ذکر وقایع ۷۵۸ و انتشار استیلای هلاکوخان به بغداد و توجه سپاه مغول بطرف سوریه و شامات و فلسطین و به تخت نشستن امیر سیف الدین قطز المعزی در مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۰۸	ذکر وقایع ۶۵۸ و فوت سنکوقاآن و حکومت هلاکوخان و فتوحات او در سوریه و شام و شکست سپاه مغول از عساکر مصری و کشته شدن ملک مظفر پادشاه مصر
۴۰۹	ذکر وقایع ۶۵۹ و تعیین وزرا و امرا در مصر بادارت ملک الظاهر بیبرس و حرکت او بشام و فتوحات او و عودت او بمصر و پیدا شدن خلیفه عباسی در مصر و عاقبت او
۴۱۰	ذکر وقایع ۶۶۰ و ۶۶۱ و اقتدار و شوکت ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غیره
۴۱۱	ذکر وقایع ۶۶۲ و تعیین مغولان با هلاکوخان و بعهده جوز ابا قاخان و سایر حکام و وزرات خواجه شمس الدین محمد جوینی
۴۱۲	ذکر وقایع ۶۶۳ و رفتن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات بدربار ابا قاخان مغولی و بازگشت او و کمال احترام و تشریفات ملک ظاهر در مصر و فتوحات در سوریه و ارمنستان
۴۱۳	ذکر وقایع ۶۶۴ و ۶۶۵ و اعزاز ملک صنوبر بمصر و اشتغالات شمسانه از جانب ملک ظاهر بیبرس بملک معسه در حوالی و جنگ ملک ظاهر با صلیبیون و فتوحات ملک ظاهر
۴۱۴	ذکر وقایع ۶۶۶ و لشکر کشیدن منوجرخان مغولی حکمران بلخ و بدخشان به هندوستان و غسان و کشته شدن شاهزاده محمد خان غیاث الدین بلبن
۴۱۴	ذکر وقایع ۶۶۷ و جنگ بین شاهزادگان مغول و اوردن ملک شمس الدین کرت بزد و برافغان و فرستادن او تبدیر و فتوحات ملک ظاهر پادشاه مصر
۴۱۵	ذکر وقایع ۶۶۹ و آمدن ابا قاخان بجنگ برافغان در نزدیکی هرات و بستن دروازه های هرات بروی برافغان و جنگ ابا قاخان با برافغان و عاقبت کار شان
۴۱۶	ذکر وقایع ۶۷۰ و ۶۷۱ و رفتن ملک ظاهر بسوریه و قلع اسماعیلیه و تغییرات کشوری او
۴۱۷	ذکر وقایع ۶۷۲ و جنگ ملک ظاهر با سپاه مغول و شکست هولاکو خان مغولان
۴۱۷	ذکر وقایع ۶۷۳ و ۶۷۴ و طغیان پادشاه ارمنستان و جنگ ملک ظاهر با او و قتل و سبی ارمنستان و فتح نوبه بدست عساکر مصر
۴۱۸	ذکر وقایع ۶۷۵ و گرفتار شدن خواجه شمس الدین جوینی و باز بر سر کار آمدن او و جنگ ملک ظاهر بیبرس در ارمنستان
۴۱۸	ذکر وقایع ۶۷۶ و تدبیر ابا قاخان مغول در گرفتار کردن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و مسموم شدن ملک شمس الدین کرت و وفات ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و نشستن ملک سعید بجایش

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۲۰	ذکر وقایع ۶۷۲ھ و وفات ملک شمس الدین کرت و سلطنت برادرش ملک شمس الدین کهین
	بحکم ابا قاآن بحکمرانی هرات و رفتن ملک سعید پادشاه مصر بشام و عودت بناه او تعلقه آنشاخان او
۴۲۱	ذکر وقایع ۶۷۸ھ و خلع شدن ملک سعید پادشاه مصر و نصب برادرش بدر الدین بیلارش و خلع
	او نیز و سلطنت یافتن ملک منصور قلاوون و فتنه در شام
۴۲۳	ذکر وقایع ۶۷۹ھ و رفتن ملک شمس الدین کهین کرت بپادشاه هرات و فتح قلعه غور و لشکر فرستادن
	ملک منصور قلاوون بتعاقب هم بشام و شکست ملک کامل شمس الدین بنزد اشقر
۴۲۲	ذکر وقایع ۶۸۰ھ و استیلای ملک شمس الدین کهین کرت بر قندهار و شکست مغولان از ملک
۴۲۳	ذکر وقایع ۶۸۱ھ و وفات ابا قاآن مغولی و نشستن سلطان احمد تکودار بجای او
۴۲۴	ذکر وقایع ۶۸۲ھ و جنگ بین سلطان احمد و ارغون خان مغولی و کشته شدن سلطان احمد و وزیر
	خواجه شمس الدین جوینی
۴۲۴	ذکر وقایع ۶۸۳ھ و ۶۸۴ھ و کشته شدن خواجه شمس الدین محمد جوینی بامر ارغون خان مغولی و استیلای
	قتلمش بک بن ارطغرل بر بسیای صغیر
۴۲۵	ذکر وقایع ۶۸۵ھ و شورش در مصر و حکم قتل عام از جانب ملک منصور قلاوون و وفات صاحب دیوان
	با بیبرس پادشاه دهلی
۴۲۶	ذکر وقایع ۶۸۶ھ و ۶۸۷ھ و وفات ملک صالح و عهد ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شام
۴۲۶	ذکر وقایع ۶۸۸ھ و آزاد گرفتن ملک شمس الدین کهین و آمدن نوئین مغولی بهرات و گرفتار شدن
	و فرستادن نش نزد ارغون خان و گرفتن ملک منصور قلاوون پادشاه طرابلس شام
۴۲۷	ذکر وقایع ۶۸۹ھ و ۶۹۰ھ و وفات ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف
	فرزند ش بتخت سلطنت مصر
۴۲۷	ذکر وقایع ۶۹۱ھ و لشکر کشیدن ملک اشرف بطرف شام و غلبه سلطان جلال الدین
	خلجی دهلی بسپاه مغول و مصالحت با انها
۴۲۸	ذکر وقایع ۶۹۲ھ و بنای مدرسه ملک اشرف
۴۲۸	ذکر وقایع ۶۹۳ھ و کشته شدن ملک اشرف در مصر و کشته شدن قاتل او و نشاندن
	ملک الناصر قلاوون بسلطنت مصر و خلع او و برامدن کیخا به تخت سلطنت مصر و لقب شدن او ملک
۴۲۹	ذکر وقایع ۶۹۳ھ و تخت نشستن زین الدین کتبغا در مصر و امدن ترقای مغولی مصر و کشته شدن
	کیخا توخان و نشستن بایدو خان و نشستن غازان خان بجای او
	و کشته شدن بایدو خان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۳۰	ذکر وقایع ۶۹۵ و کشته شدن جلال الدین فیروز خلجی در دهلی و نشستن علاء الدین بجای او
۴۳۰	ذکر وقایع ۶۹۶ و مکاتبه غازان خان مغول با ملک شمس الدین کهین کرت در هرات و عزل ملک فخر الدین کرت از حبس و مخلوع شدن رکن الدین کنجا از سلطنت مصر و نشستن حسام الدین لاجی بجای او
۴۳۱	ذکر وقایع ۶۹۷ و حکومت ملک فخر الدین کرت در هرات و لشکر فرستادن ملک مسعود از مصر بستان
۴۳۱	ذکر وقایع ۶۹۸ و پناه بردن امیر نوروز در هرات و فرستادن ملک فخر الدین کرت امیر نوروز را از هرات و تسلیم کردن و کشته شدن ملک مسعود بپادشاه مصر و اوردن ملک ناصر را مصر
۴۳۳	ذکر وقایع ۶۹۹ و آمدن سلطان محمد خدابنده از جانب اردش غازانخان بطرف هرات و جنگ و صلح او با ملک فخر الدین
۴۳۳	سلاطین ال عثمان که معروف بسلاطین عثمانی در روم هستند و اولشان ابو الملوک عثمان خان غازی بن ارطغرل بن سلیمان بوده در سال ششصد و نود و نه هجری قمری تشکیل سلطنت عثمانی را داده و تا کنون ۱۳۳۶ بوده سلسله سلاطین نامداران عثمانی که بسی و هفت سلطان رسیده مستقل بوده و منقطع گردیده
	ذکر وقایع ۷۰۰ و سلسله نسب سلاطین ال عثمانی و جنگ مغولان با میران
۴۳۴	ذکر وقایع ۷۰۱ آمدن و عودت غازان از شامات و موت قتمی خان حکمران غزنین
۴۳۵	ذکر وقایع ۷۰۲ و منازعت بین اولاد قتمی خان حکمران غزنین و جنگ بین غازان خان و ملک ناصر پادشاه مصر و شکست مغولان
۴۳۶	ذکر وقایع ۷۰۳ و وفات غازان خان مغولی و نشستن برادرش اولجاتو سلطان بجایش
۴۳۶	ذکر وقایع ۷۰۴ راندن مغولان هندوستان و محو شدن
۴۳۶	ذکر وقایع ۷۰۵ و وفات ملک شمس الدین کهین کرت در هرات و شکست مغولان در گلان
۴۳۷	ذکر وقایع ۷۰۶ و امیر دانشمند بهادر از جانب اولجاتو سلطان محمد خدابنده بهرات و کشته شدن او و وفات ملک فخر الدین کرت و آمدن قوجا بهرات و محاصره هرات و کشته شدن محمد شاه و ماندن امیر یساول در هرات
۴۳۹	ذکر خبر یافتن اولجاتو سلطان محمد خدابنده از کشته شدن امیر دانشمند بهادر و روانه نمودن قوجا لسر امیر دانشمند با با سپاهی فراوان بهرات بجهة انتقام خون امیر دانشمند
۴۴۰	ذکر وقایع ۷۰۷ و حکومت یافتن ملک غیاث الدین محمد کرت در هرات

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۸ و خلع شدن ملک ناصر قلاوون پادشاه مصر و حکومت یافتن ملک مظفر رکن الدین بیبرس ثانی در مصر
۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۹ و آمدن ملک ناصر قلاوون دوباره تخت سلطنت مصر و رفتن ملک مظفر بیبرس دوم از مصر
۴۴۲	ذکر وقایع سنه ۷۱۰ و سنه ۷۱۱
۴۴۳	حکمرانان آن مظفر که در فارس و کرمان سلطنت نموده اند هشت تن بوده که مدت یکصد و سی سال حکمرانی داشته اند و اولشان امیر مظفر الدین ابو منصور و آخرشان عماد الدین احمد شاه بیمار بوده و سنه ۷۱۵ به دست گورکانیان منقرض شده.
	ذکر وقایع سنه ۷۱۲ و تعیین حکام بار ملک ناصر سلطان مصر در شامات
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۳ و بدست آمدن اموال سلاربجک ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۴ و سنه ۷۱۵ و گرفتن سلطان مصر شهر بالس را و خرابی آن شهر و عودت ملک غیاث الدین حکمران هرات از دربار خان مغول بهرات
۴۴۴	ذکر وقایع سنه ۷۱۶ و وفات اولجایتو سلطان محمد خدابنده و سلطان علاء الدین خلج در هندوستان
۴۴۴	ذکر وقایع سنه ۷۱۷ و کشته شدن کافور و به تخت نشستن مبارک شاه خلج در دهلی
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۸ و طغیان بیبرس مغول و دوری ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات از فرقنه انگیزی و تقرب او در نزد سلطان ابو سعید و احکام ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۹ و سنه ۷۲۰ و رفتن ملک ناصر پادشاه مصر بحکه و آمدن رسول ابو سعید بهادر خان مصر با
۴۴۶	ذکر وقایع سنه ۷۲۱ و رفتن ملک غیاث الدین کرت بحکه معظمه و کشته شدن مبارکشاه خلج آخرین پادشاه خلج در هندوستان بدست خسرو خان و کشته شدن خسرو و تخت نشستن غیاث الدین تغلق تخت پادشاهی دهلی
۴۴۷	ملوک تغلقیها که در دهلی و هندوستان سلطنت نموده اند هفت تن بوده و مدت سلطنتشان نود و شش سال و چهار ماهست و دولت خان اولو هی که از انها هفت تن پانزده سال سلطنت نموده
	ذکر وقایع سنه ۷۲۲ و جلوس غازی خان غیاث الدین تغلقشاه به تخت دهلی و بنای ابو الملوک غیاث خان غازی و رفتن رسول از جانب ملک ناصر سلطان مصر نزد مغول
۴۴۸	ذکر وقایع سنه ۷۲۳ و سنه ۷۲۴ و طغیان تمرتاش در اسیای صغیر و آمدن رسول سلطان ابو سعید بدربار مصر و عشق سلطان ابو سعید بدختر امیر چوبان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۴۸	ذکر وقایع ۷۲۶ه و وفات سلطان غیاث الدین تغلقشاه پادشاه هند و نشستن ابن خان محمد شاه بجایش و وفات ناصر الدین امیر خان حکمران بنگاله
۴۴۹	ذکر وقایع ۷۲۷ه و وفات الملوک عثمان خان غازی سلطان عثمانی و نشستن اورخان بجای او و فتن سیوس
۴۴۹	ذکر وقایع ۷۲۸ه و غلبت مغل بغداد و خاتون دختر امیر چوپان بسلطان ابو سعید بهادر خان و عاقبت چوپانیان و کشته شدن امیر چوپان بدست تکنیاث الدین کرت و رفتن پادشاه کرستان بنزد
۴۵۱	ذکر وقایع ۷۲۸ه مزاوجت سلطان ابو سعید با دلشاد خاتون و کشته شدن تمرتاش بدست ملک ناصر پادشاه مصر
۴۵۱	ذکر وقایع ۷۲۹ه و وفات ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات و نشستن ملک شمس الدین محمد بجای او و بناهای ملک ناصر در مصر و سکه زدن اورخان عثمانی
۴۵۲	ذکر وقایع ۷۳۰ه و وفات ملک شمس الدین محمد کرت و نشستن حافظ الدین محمد بجایش و تعمیر کردن اورخان عثمانی نیکجه را
۴۵۳	ذکر وقایع ۷۳۱ و ۷۳۲ه و فتنه در مکه و رفتن عساکر مصری بمکه و رفع اشرار مکه کرده و وفات حافظ الدین محمد کرت و بتخت نشستن ملک معز الدین حسین کرت در هرات
۴۵۳	ذکر وقایع ۷۳۳ه و اهتمام ملک ناصر سلطان مصر در بناها
۴۵۴	ذکر وقایع ۷۳۴ه و ۷۳۵ه و فتوحات سلطان اورخان عثمانی و انهزام نوماناها
۴۵۴	ذکر وقایع ۷۳۶ه و وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و نشستن ارپا خان بتخت خانی و عاقبت او و کشته شدن خواجه غیاث الدین محمد وزیر و خطبه و سکه منون بنام ملک معز الدین کرت در هرات و استقلال او
۴۵۵	حکام چوپانیان و ایلکانیان بیست نفر بوده اند که چوپانیان دو تن و نوزده سال و هشتاد و ایلکانیان همه نفر بوده که هشتاد و چهار سال حکمرانی داشته اند که کورکانیان انها را بر انداخت
۴۵۵	ذکر وقایع ۷۳۶ه و نشستن طغاتیمور مغولی بتخت حکمرانی و آغاز ایلکانیان و چوپانیان حکمرانان سبزوار که مشهور بسربداریه بوده اند و از دو نفر مذکور مدت حکمرانیشان سی و پنج سال و اولشان امیر عبد الرزاق و آخرشان خواجه علی مؤید که ملازم امیر تیمور کورکانی شده بود
	ذکر وقایع ۷۳۸ه و اقتدار امیر عبد الرزاق سربداریه و مردنش و نشستن امیر وجیه الدین مسعود بجای او

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۵۶	ذکر وقایع سنه ۷۳۹ و سنه ۷۴۰ و نسبت بیان امیر شیخ ایلکانی و امیر شیخ حسن جوپانی و پناه بردن قطب الدین بن حکمران کرمان بملک معز الدین کرت هرات
۴۵۶	ذکر وقایع سنه ۷۴۱ و وفات ناصر سلطان مصر و شام و نشستن ملک صنو بهادر بجای او
۴۵۷	ذکر وقایع سنه ۷۴۳ و جنگ امیر وجیه الدین سبزواری با ملک معز الدین حسین حکمران هرات و شکست امیر وجیه الدین مسعود و فوت ملک مسعود بهادر بمصر
۴۵۸	ذکر وقایع سنه ۷۴۴ و خلع ملک ناصر ثانی و نصب ملک صالح بمصر
۴۵۸	ذکر وقایع سنه ۷۴۴ و فتوحات سلطان اوزبک خان عثمانی و اقتدار ملک معز الدین حسین کرت و فرار افغانان به هندوستان و غور و نشان
۴۵۹	ذکر وقایع سنه ۷۴۵ و فوت امیر وجیه الدین سبزواری و امدن جمی از بزرگان سند نزد ایشان
۴۵۹	ذکر وقایع سنه ۷۴۶ و فوت ملک صالح سلطان مصر و نشستن ملک کامل بجای او و کشته شدن او بدست امیر شعبان
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۷ و معزول شدن ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۸ و کشته شدن ملک مظفر اتسالث حکمران مصر و نشستن ملک اشرف بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۹ و امدن امیر سلش و محمد خواجه بجنگ ملک معز الدین حکمران هرات و کشته شدن انها
۴۶۱	ذکر وقایع سنه ۷۵۰ و کشته شدن فخر الدوله باوندی و انقراض باوندیان
۴۶۱	ذکر وقایع سنه ۷۵۱ و فیضان برکات افغانستان و کشته شدن امامه بست ملک معز الدین حسین کرت
۴۶۱	ذکر وقایع سنه ۷۵۲ و امدن قرغن از ترکستان به هرات و جنگ او با ملک معز الدین حسین کرت و صلح انها باهم
۴۶۳	ذکر وقایع سنه ۷۵۳ و رفتن ملک معز الدین حسین کرت نزد امیر قرغن و مراجعت او و سبب نشستن به هرات و گرفتار کردن برادرش ملک بایقرو استیلای سلطان اوزبک خان عثمانی با ناطول
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۴ و سنه ۷۵۵ و فوت الحاکم بامر الله ثانی در مصر و نشستن المعتضد بجای او و خلع ملک صالح و نصب ملک ناصر حکمرانی مصر
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۵ و تعیین ملک معز الدین کرت و لعهد جوذا و فقه و مسله
۴۶۵	ذکر وقایع سنه ۷۵۱ و استیلای امیر سبزه الدین باصفهان و انقراض حکمران شبانکاره و فیلیو
۴۶۵	ذکر وقایع سنه ۷۵۸ و امدن جانی بیک خان اوزبک و گرفتار و کشته شدن ملک اشرف خوابین

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۶۵	ذکر وقایع ۷۵۹ و آمدن رسولان مبارز فیروزشاه به دهلی
۴۶۶	ذکر وقایع ۷۶۰ و ۷۶۱ و گذشتن سپاه سلطان اورخان عثمانی از تنگه نبار به دنیل و رفتن بخاک اروپا
۴۶۹	ذکر وقایع ۷۶۲ و فوت سلطان اورخان عثمانی و نشستن سلطان مراد خان غازی به تخت سلطنت عثمانی و فتوحات او
۴۶۹	ذکر وقایع ۷۶۳ و فرستادن سلطان مراد خان غازی سرداران خود را بفتح بلاد و اشوب و فرانسه
۴۷۲	ذکر وقایع ۷۶۴ و اتحاد امراء و ممالیک در مصر و بطرفی ملک اشرف سلطان مصر و نزاع بین ایل اظفر
۴۷۲	ذکر وقایع ۷۶۵ و اتفاق امیر تیمور کورکانی و امیر حسین و استقلال پادشاه ترکستان و سپاه رفت بین ایل اظفر و قفچی در مصر
۴۷۸	ذکر وقایع ۷۶۶ و ۷۶۷ و جنگ بین ایل اظفر و برقرار شدن هر یک بجائی
	امرای کورکانیان بیست و دو نفر بوده اند که مدت مکث و پنجاه سال سلطنت کرده اند و اولشان امیر تیمورلنگ بوده که در سنه ۷۳۶ متصدی و متقاد و یک تخت نشسته و آخرینشان بدیع الزمان میرزا بوده که در سنه ۹۱۳ بست ابو گردیده
۴۸۸	ذکر وقایع ۷۶۸ و صلح ایل اظفر و نشستن برقان و حال پادشاه فرانسه و فوت او در انگلستان
۴۸۹	ذکر وقایع ۷۶۹ و حالت ترکستان و افغانستان و خوارزم و آمدن امیر تیمور بهرات و مساعدت یافتن او از ملک معز الدین حسین کرت و فتح کابل بدست او
۴۹۹	ذکر وقایع سنه ۷۷۰ جنگ داخله در مصر و غلبت ملک اشرف سلطان مصر و تسلط امیر حسین و امیر تیمور بهرات
۴۷۰	ذکر وقایع سنه ۷۷۱ و نزاعت بین امیر تیمور کورکانی و کشته شدن امیر حسین و به تخت نشستن امیر تیمور کورکان و بدیع و فوت ملک معز الدین حسین کرت و نشستن فرزندش ملک غیاث الدین پیر علی بتخت هرات
۴۷۱	ذکر وقایع سنه ۷۷۲ و نزاعت و مصالحت بین ملک غیاث الدین پیر علی کرت و برادرش ملک شمس محمد پیر خود
۴۷۲	ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و حکم کردن ملک اشرف در مصر بشعائر نامه سبز بر سبز و حرکت فیروزشاه بسند و ملتیان امیرزاده چشم در شیرخان و لشکر کشی امیر تیمور بر شیرخان
۴۷۲	ذکر وقایع سنه ۷۷۴ و جنگ ملک غیاث الدین پیر علی با کسان خواجه علی مؤید سربداری
۴۷۳	ذکر وقایع سنه ۷۷۵ و لشکر کشیدن ملک غیاث الدین پیر علی کرت به نیشابور و عودت او
۴۷۳	ذکر وقایع سنه ۷۷۶ و نزاعت مصر و حرکت امیر تیمور بجانب مغولستان و انقلاب و خرابات هندوستان و فوت سلطان محمد و آمدن شاه شجاع و فتوحات سلطان مراد خان عثمانی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

صفحه

۴۷۴ ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و حرکت امیر تیمور بجانب خوارزم و ملک غیاث الدین پیر علی تجانب نیشابور و توس و بشتاب
۴۷۴ ذکر وقایع سنه ۷۷۸ و امدن رسول امیر تیمور بهرات نزد ملک معز و کامیاب گشتن و مواصلت ملک معز با امیر تیمور و
شدن ملک اشرف سوم پادشاه مصر و نشستن ملک منصور بجای او و اقتدار امیر برقوق بمصر
۴۷۵ ذکر وقایع سنه ۷۷۹ و رفتن ملک بمحمد کرت بدربار امیر تیمور کورکانی
۴۷۵ تراجمه قراقوینلو که مدت شصت و سه سال حکومت داشته اند چنانچه نفر بوده اند و تراکمه اق قوینلو
نه نفر بوده اند و مدت حکمرانیشان چهل و دو سال بوده که هر دو طبقه طلوع و غروبشان در
هشتم و نهم بوده است
ذکر وقایع سنه ۷۸۱ و استقلال امیر برقوق در مصر و تعمیر شهر کش بامر امیر تیمور و حرکت او
بجهة تسخیر خراسان و غلبه او و تشهر نوشیج در افغانستان
۴۷۶ ذکر وقایع سنه ۷۸۲ و امدن امیر تیمور کورکانی بهرات و جنگ و صلح او با ملک غیاث الدین پیر علی
کرت و بردن امیر تیمور اموال بسیاری از هرات
۴۷۷ ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و مدت شدن این سفر این بدست امیر تیمور کورکانی و فوت ملک منصور در مصر و
نشستن ملک صالح بجای او و فتوحات سلطان مراد خان عثمانی
۴۷۹ ذکر وقایع سنه ۷۸۴ و امدن امیر تیمور بهرات و گرفتار کردن ملک غیاث الدین کرت و فرستادن
او را تبرکستان و انقراض ملوک کرت و تبعید کردن امیر برقوق ملک صالح را از مصر
۴۷۸ ملوک چرکسها یا ممالیک بحری که در مصر سلطنت کرده اند هیجده و شش نفر بوده اند که مدت ۱۳۹ سال
در مصر حکمرانی کرده اند و اوانشان سلطان برقوق و اخرشان ملک اشرف طومان بای بوده که
بدست سلطان سلیم عثمانی گرفتار و این طبقه منقرض شدند
ذکر وقایع سنه ۷۸۵ و فرستادن امیر تیمور ال کرت را در مواضع متفرقه ترکستان و شورش هرات
و کشتار بی شمار در انشهر و کشته شدن ال کرت و انقراض این پادشاه و تصرف کردن امیر تیمور
اسفزار و هرات و ستیمار را
۴۸۰ ذکر وقایع سنه ۷۸۶ و برقرار شدن امور مصر و نسب سلطان ملک الناصر برقوق ملک مصر
۴۸۱ ذکر وقایع سنه ۷۸۷ و فتوحات سلطان مراد خان غازی و انقلاب در مصر و قلع فتنه تمیر ملک ظاهر برقوق
۴۸۱ ذکر وقایع سنه ۷۸۸ و یورش شش ساله امیر تیمور بطرف اذربایجان
۴۸۱ ذکر وقایع سنه ۷۸۹ و فتنه انگیزی خانجان در هند و کشته شدن او و نشستن ناصر الدین محمد شاه تغلق
و استیلای امیر تیمور بگرجستان و استیلای عساکر مصر بر ملاتا
۴۸۲ ذکر وقایع سنه ۷۹۰ و امدن امیر تیمور بعراق عجم و قتل عام او در اصفهان و نقش شیراز و عود نمودن

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	تیرستان و فتنه در دهلی و فوت فیروز شاه
۴۸۳	ذکر وقایع سنه ۷۹۱ و جنگ ال سرستان با سلطان مراد عثمانی و شکست و اسیری او و کشته شدن سلطان مراد خان و قرار و تنبیت امر سلطان بایزید خان و اختلاف در مصر و خلع برقوق
۴۸۴	ذکر وقایع سنه ۷۹۲ و اورد ملک الظاهر برقوق محمد ۲ امیر و خلع ملک منصور و جنگ سر تخت دهلی در هندوستان و جنگ سلطان بایزید خان در سرستان و صلح او
۴۸۵	ذکر وقایع سنه ۷۹۳ و لشکر کشی میرانشاه با مر امیر تیمور بخراسان و کشته شدن بقیه ال کرت و فتن او هرات و کشیدن و مهاصار دور اسلامبول و فتوحات سلطان بایزید خان عثمانی
۴۸۶	ذکر وقایع سنه ۷۹۴ و یورش بخ بالا امیر تیمور
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۵ و آمدن امیر تیمور بفارس و تصرف موزن و انقراض کردن ال مظفر و فوت ناصر الدین محمد شاه در دهلی و حکمرانی جانشینان او
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۱ و نقیبه ملک برقوق سلطان مصر و مداخلت از امیر تیمور کورکانی
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۶ و پناه آمدن سلطان احمد جلایر با یکانی نزد ملک برقوق سلطان مصر و احسان سلطان در حق او و حرکت اصابات کر مصری بطرف حلب
۴۸۸	ذکر وقایع سنه ۷۹۹ و جنگ سلطان بایزید خان با پدرم پادشاه مجاور و غلبت او و حکومت شاهرخ در خراسان و حکومت پیر محمد در کابلستان
۴۸۸	ذکر وقایع سنه و حرکت امیر تیمور بطرف کابل و ایلت قبال پیر محمد و محاصرت سلطان بایزید عثمانی اسلامبول او دستاو
۴۸۹	ذکر وقایع سنه ۸۰۱ و رفتن امیر تیمور کورکانی از کابل بطرف هند و فتوحات او در هند و رود او بدهلی و فضایح تایجی او و انقراض خانواده هند
۴۹۱	ذکر وقایع سنه ۸۰۲ و غضب امیر تیمور بر میرانشاه و نوادی او و حرکت او بطرف آذربایجان و پناه جستن امرای ترکمان و بغداد و مصر
۴۹۲	ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و آمدن امیر تیمور بسوریه و شامات و صلح و جنگ او با شامیان و مصریان و غارت شدن شام و سوختن آن شهر
۴۹۴	ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و پناه بردن سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان نزد ملک مصر و جنگ امیر تیمور با سلطان بایزید خان و شکست و اسیر شدن بایزید و هدیه و نامه فرستادن ملک مصر نزد امیر تیمور

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۹۵	ذکر وقایع سنهٔ ۸۰۵ و تعیین جگام از جانب امیر تیمور و وجه فرستادن امیر تیمور بجهت ملک غیاث الدین
۴۹۵	ذکر وقایع سنهٔ ۸۰۶ و قحطی و غلا در مصر و هلاک مردم و تعیین امیرزادگان مغولی از جانب امیر تیمور بجهت بلاد
۴۹۶	ذکر وقایع سنهٔ ۸۰۷ و فوت امیر تیمور گورکانی و سرکشی فرزندان او بر سر تخت حکمرانی و تعیین بابا امیرزا شاهرخ و مصالحت بین شاهرخ و میرزا خلیل سلطان
۴۹۶	ذکر وقایع سنهٔ ۸۰۸ و خلع شدن ملک ناصر فرج سلطان مصر و نشستن ملک مستعین بجای او و خلع ملک مستعین و نصب ملک ناصر فرج محمد را بتخت حکمرانی مصر و جنگ میرزا ابوبکر طغان کابل و بلخ با میرزا خلیل سلطان و آمدن و رفتن میرزا شاهرخ از هرات
۴۹۸	ذکر وقایع سنهٔ ۸۰۹ و افتادن بیرعلی تازه بلخ و کشته شدن میرزا ابوبکر و توجه میرزا شاهرخ بطرف استرآباد و کشته شدن میرزا عمر
۴۹۸	ذکر وقایع سنهٔ ۸۱۰ و توجه میرزا شاهرخ از هرات بطرف بلخ و تعمیر قلعه بلخ و کشته شدن بیرعلی و عودت شاهرخ و توجه او بجرجان
۴۹۹	ذکر وقایع سنهٔ ۸۱۱ و رفتن میرزا اسکندر بطرف بلخ و شکست او از میرزا اقبوقا و فغان خدایداد حسینی و جنگ او با میرزا خلیل سلطان و گرفتاری خلیل سلطان و فرار خدایداد با خلیل سلطان بتوشتان و حرکت میرزا شاهرخ از هرات
۵۰۰	ذکر وقایع سنهٔ ۸۱۲ و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بنرم گرفتاری خدایداد و کشته شدن خدایداد و تعیین جگام بجهة افغانستان
۵۰۰	ذکر وقایع سنهٔ ۸۱۳ و فتنه انگیزی شیخ محمود الظاهری در مصر و برانگیختن مستعین بالله خلیفه و خلع مستعین و نصب او
۵۰۱	ذکر وقایع سنهٔ ۸۱۴ و طغیان امیر شیخ نورالدین و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بترکستان و کشته شدن شیخ نورالدین و بنایهای خیریه در هرات و رفتن میرزا شاهرخ بزیارت مشهد امام رضا علیه السلام
۵۰۲	ذکر وقایع سنهٔ ۸۱۵ و عودت شاهرخ از مشهد هرات و تسخیر خوارزم و فوت ناصرالدین محمود پادشاه دهلی و نشستن دولتخان لودی بجایش و افتادن بافتن شیخ محمود ظاهری در مصر
۵۰۳	طبقه سلاطین و کشیران که در اکناف سلطنت موده اند چهار نفر بوده اند و مدت پادشاهان هفتاد و دو سال است که از سنهٔ ۷۱۳ میلادی تا سنهٔ ۱۴۸۵ سلطنت کرده اند

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۰۳	ذکر وقایع سنه ۸۱۶ و آمدن خضرخان از لاهور به دهلی و استیلای او و گرفتار شدن دولتخان لودی و انقلاب دولت غوریان و تخت برآمدن سلطان محمد خان اول و طغیان میرزا اسکندر و حرکت شاهرخ از هرات و دفع او
۵۰۴	ذکر وقایع سنه ۸۱۷ و آمدن میرزا شاهرخ بطرف اصفهان و جنگ او با میرزا اسکندر و فرار اسکندر
۵۰۵	ملوک سیدیه که در دهلی هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که از سنه ۸۱۷ تا سنه ۸۵۵ سی و شش سال حکمرانی در دهلی هندوستان داشته اند
	ذکر وقایع سنه ۸۱۸ و اتفاقات یافتن سید خضرخان از دهلی و تسخیر هرات و طغیان میرزا با تهر او جنگ او با میرزا ابراهیم سلطان و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بفارس
۵۰۶	ذکر وقایع سنه ۸۱۹ و حرکت میرزا شاهرخ از شیراز بطرف کرمان و عود دولت هرات و سرکشی و طغیان سلطان اویس از کرمان هرات
۵۰۷	ذکر وقایع سنه ۸۲۰ و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بطرف قندهار و اطاعت مردم هزاره جات و اوزبکیات
۵۰۸	ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و سلوک ملک المؤید شیخ محمودی الظاهری ملک مصر و تدبیر سید خضرخان پادشاه هند و همدرد فرمانیان موحده و سوزانیدن قبر سلطان بایزید و انتقام کشیدن سلطان محمد خان عثمانی و اوردن میرزا ابوبکر ان قندهار و هرات و غیره
۵۰۹	ذکر وقایع سنه ۸۲۲ و عود دولت الجی شاهرخ از خطا باتفاق سفرای خطا و چین و غیره هرات و جنگ بین انگلیس و فرانسه
۵۰۹	ذکر وقایع سنه ۸۲۳ و اهتمام سلطان محمد خان اول عثمانی در ساختن کشتیهای جنگی و دعوی محمود با پسر سلطان بایزید خان و جنگ قرا یوسف ترکمان با حکمران شیروان و شکست و اسیری او و غریب شاهرخ بجنگ قرا یوسف ترکمان و فوت او و حرکات انگلیس در فرانسه
۵۱۱	ذکر وقایع سنه ۸۲۴ و فوت سلطان محمد خان اول عثمانی و نشستن سلطان مراد خان ثانی بجایش و جنگ او با مصطفی و قصد و قوع فوت ملک المؤید سلطان مصر و انقلاب در مصر و نصب و خلع چار ملک در مصر و طرف بخیال و فوت سید خضرخان و نشستن سید مبارک شاه بجایش و رفتن شاهرخ بمرو و عود دولت هرات
۵۱۴	ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و استقلال یافتن ملک اشرف سلطان مصر و رغبت مصریان و تدبیر سید پادشاه دهلی و جنگ میرزا الغ بیگ با شیرمحمد افغان در ماوراءالنهر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

صفحه	
۵۱۳	ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و بنای جامع الاشرفیه در مصر بامر ملک الاشرف و فوت پادشاه انگلیس و فرانسه
۵۱۴	ذکر وقایع سنه ۸۲۷ و جنگ سلطان مراد خان دوم عثمانی و فتوحات او و طغیان امیر یشبق در شام و رفتن عساکر مصری بشام و انخلال امیر یشبق
۵۱۴	ذکر وقایع سنه ۸۲۸ و سنه ۸۲۹ و جنگ بایندر خان دشت قپچاق و خان اوزبکان و طغیان خان قپچاق و جنگ سید ابراهیم با ایلچی بک و اوزبکستان ایلچی بک
۵۱۵	ذکر وقایع سنه ۸۳۰ و زخم خوردن و شفا یافتن میرزا شاهرخ در هرات و کشته شدن تیمور تاش بانتقام او و جناب و حرکت موکب شاهرخی بسمرقند و عودت او
۵۱۶	ذکر وقایع سنه ۸۳۱ و حرکت بلبک اشرف سلطان مصر و فتح شدن قبرس و بدست عساکر مصر و صلح با سید مبارکشاه پادشاه دهلی و سلطان ابراهیم
۵۱۶	ذکر وقایع سنه ۸۳۲ و سفر و لشکر میرزا مسعود از حکمرانی کابل و برقراری میرزا اولغ بیگ و حرکت شاهرخ برای جنگ اسکندر ترکمان و فرار اسکندر
۵۱۷	ذکر وقایع سنه ۸۳۳ و توامین محمود ملک اشرف در مصر و گرفتن شاهرخ مرافنه بایجان و جنگ ظفر خان با علاء الدین در هندوستان
۵۱۸	ذکر وقایع سنه ۸۳۴ و عودت موکب شاهرخی هرات و جنگ شیخ علیخان با سید مبارکشاه و شکست افغانان در هندوستان و گرفتار شدن او نزد ملک ظفر فرانسه بدست انگلیسها و سوانح بنای او
۵۱۸	ذکر وقایع سنه ۸۳۵ و آمدن شیخ علیخان از کابل بهندوستان و جنگ با مبارکشاه
۵۱۹	ذکر وقایع سنه ۸۳۶ و عقد مخالفت بین ملک اشرف سلطان مصر و سلطان عثمانی و فتوحات سلطان عثمانی در اسپانیا
۵۱۹	ذکر وقایع سنه ۸۳۷ و فوت سید مبارکشاه پادشاه دهلی و نشستن سید محمد شاه بجای او و فوت میرزا بایسنغر
۵۲۰	ذکر وقایع سنه ۸۳۸ و حرکت شاهرخ از هرات بری و اذربایجان و انعقادات طهران
۵۲۱	ذکر وقایع سنه ۸۳۹ و حرکت شاهرخ از اذربایجان و تسلیم کردن حکومت اذربایجان بامیرجهانشاه ترکمان و عقد مصالحه بین فرانسه و انگلیس توسط پاپ
۵۲۲	ذکر وقایع سنه ۸۴۰ و عودت شاهرخ هرات و لشکر کشیدن اسکندر بجنگ امیر فرهاشاه و شکست او
۵۲۳	ذکر وقایع سنه ۸۴۱ و فوت ملک الاشرف سلطان مصر و نشستن ملک العزیز پسرش بجایش و خواب دیدن امیر چقماق در مصر

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۲۳	ذکر وقایع سنه ۸۴۲ و فرار شدن ملک العزیز و تخت نشستن ملک جقماق در مصر و ملقب شدن ملک اظاهر و فرستادن رسول و هدایا بهرات نزد شاهرخ و خواستن کتب
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۳ رسیدن قاصد ملک مصر بهرات و انعام و اکرام بی شمار دیدن و فرستادن شاهرخ رسول هرات و اکرام دیدن رسول شاهرخی از ملک ظاهر و جایمصری در اصفهان
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۴ و رسیدن حسام الدین مصر و عود نمودن او و ناصر الدین ذوالقدر مصر و افتادن مصر و شام در جنگ رودس
۵۲۵	ذکر وقایع سنه ۸۴۵ و طغیان ملک کیومرس بتاری و جنگ میان شرفای مجاز و جنگ سلطانمراد عثمانی با ملنبار و صلح ده ساله او و هجوم تاتار با خاک روسیه و سسکو
۵۲۵	ذکر وقایع سنه ۸۴۶ و حرکت موکب شاهرخی از هرات و مامور شدن سلطان محمد بحکومت عراق و فوت المقتدر بالله خلیفه مصر و نشستن المستکفی بالله بجایش و جنگ بین برنبایها و اعراب افرنجا
۵۲۶	ذکر وقایع سنه ۸۴۷ و مامور شدن عماد الدین بطرف بلخ بجهة محاسبات امیر فیروزشاه و جنگ در ولی هندوستان و قوی یافتن ملک ملول لودی و سران افغان و قاصد شاهرخی مصر
۵۲۷	ذکر وقایع سنه ۸۴۸ و فوت عماد الدین از بلخ و غضب شاهرخ و فوت امیر فیروزشاه و رسیدن سفیری شاهرخ مصر و اکرام ملک الظاهر جقماق ملک مصر و رفتن انها و رفتن ایشان بکعبه
۵۲۸	ذکر وقایع سنه ۸۴۹ و طغیان میرزا سلطان محمد و ده اسپیلای او با صفهان و فوت سید محمد شاه پادشاه دهلی و نشستن سید علاء الدین بجایش و از و اگرفتن سلطانمراد خان دوم عثمانی و جنبش ملنبارها
۵۲۹	ذکر وقایع سنه ۸۵۰ و حرکت شاهرخ از هرات و فوت او و دزدشاق ملمان (ری) و غارت شدن او و دوی او و امر مفوض میرزا عبد اللطیف بنیابت کردن اسباب عدیده علیا گوهرشاد آغا
۵۳۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۱ و انتظام ملک الظاهر جقماق ملک مصر و نواقض عساکر و جنگ و صلح میرزا الغ بیک با میرزا الغ بیک و جنگ سلطانمراد خان عثمانی با پادشاه بسنه و کشته شدن پادشاه ملنبار
۵۳۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و عود نمودن میرزا علاء الدوله بهرات و الغ بیک بلخ و از او شدن میرزا عبد اللطیف و نزاعه میرزا علاء الدوله با میرزا عبد اللطیف و واسطه شدن میرزا الغ بیک در فتنه هرات و فرار میرزا ابو القاسم بابر و تعاقب میرزا الغ بیک او را و فتنه میرزا بابر علی در هرات و فتن میرزا الغ بیک بسمرقند و امدن میرزا بابر بهرات و کشته شدن میرزا بابر علی بجنگ فرامنده انگلیس

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۳۴	ذکر وقایع سنه ۸۵۳ عودت میرزا الغ بیک از هرات بسمرقند و آمدن میرزا عبداللطیف از هرات بالغ و قتال طرفین و جنگ او با پدرش میرزا الغ بیک و آمدنش بسمرقند و کشته شدن میرزا الغ بیک بدست فرزندش میرزا عبداللطیف و جنگ میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم با بر و رفتن میرزا سلطان محمد بقتال میرزا بابر بهرات و جنگ شاهرخ با بر و پاشها
۵۳۶	ذکر وقایع سنه ۸۵۴ وفات المستکفی بالله خلیفه مصر و نشستن انعالم بامرالله بجایش و تخت نشستن میرزا عبداللطیف در سمرقند و کشته شدنش و رفتن میرزا بابر از هرات بالغ و عودتش بهرات و آمدن علاء الدوله بهرات و نازل سید علاء الدین پادشاه دهلی و به تخت برآمدن ملک بهلول لودهی تخت دهلی
۵۳۸	ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و نژاد طبقه لودهی افغانی و بهلول شاه در دهلی و هندوستان و جنگ میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم و کشته شدن میرزا سلطان پادشاهان لودهی بالودی افغانی که در هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که مدت هفتاد و پنج سال در دهلی و هندوستان حکمرانی موده اند و شان ملک بهلول شاه و اخرشان ابراهیم شاه لودهی بوده است
۵۴۰	ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بار بطرف فارس و انتظام احوالش
۵۴۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۶ و تدبیر بهلول شاه لودهی افغانی در دهلی و گرفتار کردن حسین خان و جنگ او با سلطان محمود شاه و فتح او
۵۴۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۷ و حرکت میرزا بابر بقصد تسخیر فارس و عراق و فتح او و رفتن بطرف کرمان و فوت ملک ظاهر چماق سلطان مصر و نشستن ملک معزز بجایش او و خلع او و نصب ملک اشرف و لشکر کشی سلطان محمد خان فاتح عثمانی با سلامبول و فتح آن شهر و قتل و نهب در آن شهر
۵۴۳	ذکر وقایع سنه ۸۵۸ و جنگ و صلح میرزا بابر کورکانی با میرزا سلطان ابوسعید کورکانی و تعمیر و بنای سلطان محمد خان فاتح عثمانی در اسلامبول
۵۴۳	ذکر وقایع سنه ۸۵۹ و جنگ میرزا ابوالقاسم با بر با شاه جیهان حکمران بیستیان و غلبه با بر و استیلای جهان شاه به بغداد
۵۴۴	ذکر وقایع سنه ۸۶۰ و ناخوشی میرزا ابوالقاسم با بر و رفتن او مشهد رضا و جنگ بهلول شاه لودهی افغانی با سلطان محمود شاه و غلبه بهلول شاه
۵۴۵	ذکر وقایع سنه ۸۶۱ و فوت میرزا ابوالقاسم با بر در مشهد و نشستن میرزا محمود شاه فرزندش بجایش او و جنگ او با میرزا ابراهیم سلطان و آمدن میرزا سلطان ابوسعید از سمرقند بهرات و کشته شدن محمد طیاگو بهزاد اغا و انقلاب در هرات

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۴۶	ذکر ... و میرزا سلطان ابو سعید بر ایشان ... و کشته شدن گوهر شاد آغا و عودت او ...
۵۴۷	ذکر وقایع ۸۵۳ و خلع الخائم بامرالله خلیفه مصر و نصب المستنجد بالله و منازعه میرزا ابراهیم سلطان با امیر جهانشاه و شکست او و آمدن میرزا علاء الدوله هرات و رفتن او و میرزا ابراهیم سلطان بکوهستان و ورود امیر جهانشاه هرات
۵۴۹	ذکر طلب کردن امیر جهانشاه تکان میرزا علاء الدوله از کوهستان فوزیه هرات و جنگ و صلح امیر جهانشاه با میرزا سلطان ابو سعید
۵۴۹	ذکر وقایع ۸۵۳ و حکمرانان موجوده این سال و آمدن میرزا سلطان ابو سعید هرات و جنگ او با امیر علاء الدوله و پسرش و میرزا اسنجر و شکست انها و فوت و کشته شدن انها و فتح اثنه بدست سلطان محمد خان فاتح عثمانی
۵۵۱	ذکر وقایع ۸۵۴ و استیلای سلطان حسین میرزا بجرجان و آمدن سلطان ابو سعید و فرار سلطان حسین با ... و آمدن امیر خلیل سند و هرات و قبض و عزل و نصب وزراء در مصر
۵۵۲	ذکر وقایع ۸۵۵ و فوت ملک اشرف سلطان مصر و نشستن ملک المؤید بجایش و خلع او و نصب سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر و سرکشی میرزا محمد جوکی و سلطان حسین میرزا
۵۵۳	ذکر وقایع ۸۵۶ و ترجمات سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر در مصر و آمدن سلطان ابو سعید هرات و سیستان و باز آمدن و رفتن او و بنا بر خبه و ناخوشی در افغانستان و فتوحات سلطان محمد خان فاتح
۵۵۳	ذکر وقایع ۸۶۲ و رفتن میرزا سلطان ابو سعید بنا بر خبه و جنگ و صلح او با میرزا محمد جوکی و فتوحات جهانشاه لودهی افغانی در سند و ستان
۵۵۳	ذکر وقایع ۸۶۷ و بنا های امیر جهانشاه قراقویونلو ترکمان و مصالحه میرزا سلطان ابو سعید کورکانی با میرزا محمد جوکی و آمدن ابو سعید بهرات
۵۵۴	ذکر وقایع ۸۶۹ و رفتن میرزا سلطان ابو سعید بقشلاق مرو
۵۵۴	ذکر وقایع ۸۷۱ و فوت امیر جهانشاه در صحرای موش و عاقبت کشته شدن او و بدست امیر حسن بیک اق قوینلو پراکنده شدن اولاد و اتباع او و کشته شدن امراء و فرزندانش
۵۵۶	ذکر وقایع ۸۷۲ و تخت نشستن امیر حسین ملی در اذربایجان و نامه کردن او بهرات و رفتن میرزا سلطان ابو سعید بطرف اذربایجان و اختلاف او با امیر حسن بیک اق قوینلو ترکمان و فوت ملک الظاهر خوشقدم در مصر و نشستن جهار ملک در طرف یکسال بگاوبت مصر
۵۵۸	ذکر وقایع ۸۷۳ و رسیدن میرزا سلطان ابو سعید بتاش و آمدن و هجوم امیر حسن بیک اق قوینلو بر روی او و گرفتار و کشته شدن میرزا سلطان ابو سعید کورکانی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۵۹	شرح حال اولاد میرزا سلطان ابوسعید که در خراسان و افغانستان و ترکستان حکمرانی و فرمانروائی کرده‌اند
۵۶۰	ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و آمدن سلطان حسین میرزا به هرات و جلوس او بتخت حکمرانی هرات و آمدن بزرگان اطراف هرات و اقدامات سلطان حسین میرزا در هرات
۵۶۲	ذکر بسوط و صعود اقبال سلطان حسین میرزا بالقبه
۵۶۳	ذکر وقایع سنه ۸۷۵ و آمدن میرزا بادگار محمد بهرات و نشستن او بتخت سلطنت و خلعت او از کارپاک ملت و خبر یافتن سلطان حسین میرزا از اوضاع هرات و آمدن ناگهانی او بهرات و کشته شدن میرزا بادگار محمد و نشستن سلطان حسین میرزا بتخت سلطنت مجدداً و جنگ عثمانی با برکان و بلوای علمای هرات
۵۶۴	ذکر وقایع سنه ۸۷۶ و جنگ سلطان حسین میرزا با سلطان محمود میرزا و غلبه سلطان حسین و مخالفت شیخ محمد و کشته شدن او و مخالفت احمد اسحاق در بلخ
۵۶۷	ذکر وقایع سنه ۸۷۷ و وفات بی ازبان میرزا در هرات و اشیر کشته شدن شهوار بیک ذوالقدر بدست مسافر
۵۶۷	ذکر وقایع سنه ۸۷۸ و سنه ۸۷۹ و فتوحات سلطان محمد خان فاتح عثمانی و مدارکات ملک اشرف در مصر و سوگ سلطانی سلطان حسین میرزا در هرات و جنگ بین سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی در هندوستان
۵۶۸	ذکر وقایع سنه ۸۸۰ و اوازه شوکت سلطان حسین میرزا در خراسان و افغانستان
۵۶۸	ذکر وقایع سنه ۸۸۱ و اهمیت و رفاهیت هرات و افغانستان و جنگ سلطان محمد با امیر حسن بیک اق قوینلو و شکست حسن بیک
۵۶۹	ذکر وقایع سنه ۸۸۲ و فوت امیر حسن بیک اق قوینلو ترکمان و نشستن سلطان خلیل بجای او و جنگ سلطان خلیل با سلطان یعقوب و کشته شدن سلطان خلیل
۵۶۹	ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و جنگ سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی افغان و شکست سلطان حسین شاه و توجه سلطان محمد خان فاتح بطرف مصر و عودت او
۵۷۰	ذکر وقایع سنه ۸۸۴ و طغیان میرزا ابابکر و رفتن سلطان حسین میرزا تعاقب او و کشته شدن میرزا ابابکر و ترقی یافتن امیر ذوالنون
۵۷۱	ذکر وقایع سنه ۸۸۵ و کشف قبر حضرت علی در قریه خواجه خیران که حالیه موسوم بمزار شریف افغانستان بوده و طغیان سلطان حسین میرزا
۵۷۲	ذکر وقایع سنه ۸۸۶ و فوت سلطان محمد خان فاتح عثمانی و جنگ بین سلطان بایزید و برادرش جمشید و طلبکردن ملک اشرف سلطان مصر عساکر مصری را از سوریه
۵۷۳	ذکر وقایع سنه ۸۸۷ و جنگ بین سلطان بایزید عثمانی و برادرش جمشید و پناه بردن جمشید بمصر نزد ملک اشرف و بقتل او از مصر رفتن و عودتش بمالک عثمانی و جنگ دوباره او

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۷۳	ذکر وقایع سنه ۸۸۵ و سکونت در دنیا و فوت ادوارد چهارم پادشاه انگلستان و فوت علی پادشاه قراقوینلو و حوادث پس از آنها در ان دو مملکت
۵۷۴	ذکر وقایع سنه ۸۸۶ وفات میرزا محمد سلطان و میرزا بایسنغر در هرات و کشته شدن یعقوب سوم پادشاه انگلستان و تشکیل سلطنت خانواده ایشان بر غیره
۵۷۵	پادشاهان این دودمان از خانواده یشان که در انگلستان بسلطنت موده اند و مدت سلطنت ایشان از سنه ۸۸۶ هجری مطابق ۱۴۸۱ میلادی تا سنه ۱۳۰۱ میلادی بطول انجامیده است
۵۷۵	ذکر وقایع سنه ۸۹۰ و حرکت بهلول شاه لودی بجانپور و گشتن و فرار سلطان حسین شاه و استیلای بهلول شاه بر جانپور
۵۷۵	ذکر وقایع سنه ۸۹۱ آمدن خواجه سلطان بن میرزا بهرات و دیگر احوالی سلطان یعقوب ترکمان و آمدن او را بسبب
۵۷۶	ذکر وقایع سنه ۸۹۱ و نسبت امیر شیر علی بحکومت استرآباد و فوت او در هرات
۵۷۶	ذکر وقایع سنه ۸۹۲ و کشته شدن سلطان حسین بیقرا در جنگ با شروان شاه و آمدن شیر علی بهرات
۵۷۷	ذکر وقایع سنه ۸۹۳ و فوت بهلول شاه لودی افغان در هند و نشستن اسکندر شاه فرزند او بجایش تخت نشینی و جنگ ملک اشرف سلطان مصر با سلطان بایزید خان عثمانی و شکست عساکر عثمانی و اسیر شدن مهتر پاشا و اعدام سلطان بایزید خان عثمانی
۵۷۸	ذکر وقایع سنه ۸۹۵ و وفات محمد معصوم میرزا و گرفتاری خواجه محمد الدین و رفتن بدیع الزمان بحکومت استرآباد
۵۷۹	ذکر وقایع سنه ۸۹۶ و جنگ عثمانی با مصر و غلبه عساکر مصر بر جنود عثمانی و صلح انها و فوت سلطان یعقوب ترکمان و نشستن بایسنغر بجایش
۵۷۹	ذکر وقایع سنه ۸۹۶ و مخالفت امیر حسین علی و امد نشر بهرات و حرکت لوک سلطان حسین میرزا بسوی او و جنگ میان انها و فرار بایسنغر بطرف شیروان
۵۸۰	ذکر وقایع سنه ۸۹۶ و حرکت سلطان حسین میرزا بسوی کوکانی بعزم جنگ با سلطان محمد میرزا و جنگ و صلح انان و گرفتاری بعضی از امراء بهرات
۵۸۱	ذکر وقایع سنه ۸۹۹ و رفتن بدیع الزمان میرزا از بهرات بحکومت جرجان و فوت سلطان احمد میرزا و کشته شدن بایسنغر ترکمان و وقایع معاصر با
۵۸۲	ذکر وقایع سنه ۹۰۰ و فوت سلطان محمد میرزا و انقلاب ترکستان و فتوحات نرانسه فلک آیا

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۸۲	ذکر وقایع سنه ۹۰۱ و غرب سلطنت میرزای کورکانی بطرف بلخ و فتوحات او در انجا و فوت ملک اشرف نایب پای سلطان بصر و نشستن و خلع شدن ملک الناصر و میر قنسوه و دوباره نصب شدن ملک الناصر بسابقت مصر
۵۸۳	ذکر وقایع سنه ۹۰۲ و اغاز مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا با پدرش سلطانحسین میرزای کورکانی و جنگ انان باهم و جنگ مظفرحسین میرزا با پسر برادرش محمد مومن میرزا و گرفتاری مومن و کشته شدن او و جنگ در انکلستان
۵۸۵	ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و قصه انگیزی سلطان بدیع الزمان میرزا و خودخواهی او از پدرش سلطانحسین میرزا و جنگ انان و شکست بدیع الزمان
۵۸۶	ذکر وقایع سنه ۹۰۴ و اغاز مصالحت و مخاصمت بین سلطانحسین میرزا و بدیع الزمان میرزا و شاه بداق در مرو و استرابادو هرات و غیره و صلح سلطانحسین میرزا با فرزندان خویش
۵۸۸	سلاطین صفویه دوازده تن و پای تختشان اصفهان بوده و اولشان شاه اسماعیل صفوی و اخرشان شاه عباس سوم بوده و مدت سلطنتشان دویست و پنجاه سال بوده
	ذکر وقایع سنه ۹۰۵ و حسب و نسب شاه اسماعیل صفوی و اغاز خروج پدر و برادر و خودش و مخالفت محمد حسین میرزا با پدرش سلطانحسین میرزای کورکانی
۵۹۰	ذکر وقایع سنه ۹۰۶ و الطاف سلطان حسین میرزای کورکانی دوباره با زماندگان امیر شیرعلی و جنگ شاه اسماعیل صفوی با شیروانشاه و غلبه شاه اسماعیل و خان سلطان بصر و نصب ملک اشرف و بازخلع او و نصب طومان بای و کشته شدن او و نصب ملک الاشرف الغوری و جنگ سلطان بایزید عثمانی در پولونیا
۵۹۱	ذکر وقایع سنه ۹۰۷ و حکمرانان موجوده در ایران و افغانستان و بین النهرین و ترکستان و سمرقند و اروپا و جنگ شاه اسماعیل با الوندمیرزا و غلبه شاه اسماعیل و جلوس او در تبریز
۵۹۲	ذکر وقایع سنه ۹۰۸ و پناه جمعی از خوف شاه اسماعیل بهرات نزد سلطان حسین میرزا و رفتن بیگ بسیستان و استیلای محمد مقیم ارغون بکابل و استیلای محمد خان شیبانی بسمرقند و امدن محمد بابر شاه بسمرقند و فتنه انان شهر و جنگ الوندمیرزا و سلطان یعقوب با شاه اسماعیل و فرارنمودن
۵۹۴	ذکر وقایع سنه ۹۰۹ و حرکت محمد خان شیبانی بطرف بلخ و محاصره انشهر و عودت او بسمرقند و فتنه سید جعفر در بلخ و کشته شدن جمعی و بیرون امدن سلطان حسین میرزای کورکانی از هرات و عودتش و سایر اتفاقات مهمه این سال

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۵۹۶	ذکر وقایع سنه ۹۱۰ و مشورت کردن سلطان بدیع الزمان میرزای کورکانی با امراء او در باب محاربت با سلطان حسین میرزای کورکانی و برشگون و زفاف بدیع الزمان و رفتن بطرف قندهار و جمع نمودن بانمیر الدین محمد بابر و رفتن شاه اسماعیل متوجه بطرف مرو و طبس و فتوحات او و غیره
۵۹۷	ذکر وقایع سنه ۹۱۱ و فوت سلطان حسین میرزای کورکانی و جلوس بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بتخت حکمرانی هرات و آمدن شاه اسماعیل بکارم و کیلان
۵۹۸	ذکر وقایع سنه ۹۱۲ و اوضاع دیار هرات و فتنه محمد خان شیبانی اوزبک و آمدن محمد ظهیر الدین بابر شاه از کابل و استیلای شیبانی بدیع الزمان و فرار کردن او شهر و اجتماع و تفرقه شاهزادگان کورکانی و عهد نمودن رفتن شاه اسماعیل و تسخیر سلطانیه و استیلای روس نغران و بنای جامع و مدرسه سلطانیه در همه
۶۰۰	ذکر وقایع سنه ۹۱۳ و آمدن محمد خان شیبانی بجانب هرات و جنگ او با سلطان بدیع الزمان میرزا و کشته شدن امیر ابدون و استیلای او بهرات
۶۰۲	ذکر محاربه شاهزادگان کورکانی در مشهد با اوزبکان و کشته شدن ایشان و تعیین مؤذن محمد خان شیبانی بنکاهم و نواب بجمیع خراسان و افغانستان
۶۰۳	ذکر وقایع سنه ۹۱۴ و استقلال یافتن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کابل و غزنین و استیلای او بقندهار و آمدن محمد خان شیبانی بقندهار و رفتن هرات و ترکستان و جنگ و شکست بدیع الزمان میرزا و رفتن به پناه شاه اسماعیل
۶۰۴	ذکر وقایع سنه ۹۱۵ و شکست محمد خان شیبانی از سپاه دشت قبچاق و رفتن اوزبکان بکران و استیلای بکران و عودشان و رفتن شاه اسماعیل بشیروان و نزول در اسلامبول
۶۰۵	ذکر وقایع سنه ۹۱۶ و رفتن رسول از جانب شاه اسماعیل نزد محمد خان شیبانی و نامه او بشاه اسماعیل و خشم شاه و رفتن جنگ محمد خان شیبانی و کشته شدن شیبانی و اقتدار شاه اسماعیل در خراسان و افغانستان
۶۰۵	نامه محمد خان شیبانی اوزبک بشاه اسماعیل صفوی
۶۰۱	ذکر وقایع سنه ۹۱۷ و رفتن شاه اسماعیل از هرات بجانب ترکستان و فتوحات او در انسانان و هرات شدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بفتح سمرقند بانگ از طرف شاه اسماعیل و رفتن ایلچی شاه اسماعیل بترکستان و عودش نخم و رفتن نخم ثانی بترکستان
۶۰۸	ذکر وقایع سنه ۹۱۸ و طغیان اوزبکان شیبانی در افغانستان و ترکستان و خراسان و فرستن نخم ثانی و شقق شدن او با ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کابل و غزنین و کشته شدن امیر نخم ثانی و شیبانی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

از بکان بر بشیر با دو فوت سلطان بایزید و تخت نشستن سلطان سلیم عثمانی و جلوس قطب شاه در دکن هندوستان

۱۰ ذکر وقایع سنه ۹۱۹ و حرکت شاه اسماعیل بطرف خراسان و تفرقه از بکان و تعیین بکام از جانب شاه اسماعیل دوباره در افغانستان و خراسان

۱۱ ذکر وقایع سنه ۹۲۰ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با شاه اسماعیل صفوی و شکست شاه اسماعیل و ورود و رفتن سلطان سلیم خان به تبریز و فوت سلطان بایزید ازمان کورکانی

۱۲ ذکر وقایع سنه ۹۲۱ و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بحکومت خراسان و افغانستان و جنگ سلطان سلیم با علاء الدوله ذوالقدر و کشته شدن علاء الدوله و لشکرکشی سلطان سلیم بطرف مصر

۱۳ ذکر وقایع سنه ۹۲۲ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با ملک اشرف سلطان مصر و کشته شدن ملک اشرف و فتح طومان بای تخت مصر و جنگ او با سلطان سلیم و کشته شدن طومان بای و فتح مصر بدست سلطان سلیم و کشتار و نهب او در مصر و نلمور لوتر موسس مذهب پروتستان در المان

۱۴ ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و طغیان محمد زمان میرزا و جنگ با پرشاه با او و غلبه پرشاه و انقراض خلفا عباسی در مصر و فوت سکندر شاه لودی در هند و نشستن ابراهیم شاه بجایش و قشلاق شاه اسماعیل بنخجوان

۱۵ ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و ماندن شاه اسماعیل در تبریز و رسیدن بکام نزد او و راه یافتن پرنفاق بنابه و تعیین حاکم از جانب سلطان سلیم

۱۶ ذکر وقایع سنه ۹۲۵ و قشلاق کردن شاه اسماعیل در تبریز و تسخیر شدن غرجستان و زرله و کابل

۱۷ ذکر وقایع سنه ۹۲۶ و فوت سلطان سلیم خان عثمانی و نشستن سلطان سلیمان بجایش و کشته شدن امیر غیاث الدین در هرات و حرکت پرشاه بعزم تسخیر قندهار

۱۸ ذکر وقایع سنه ۹۲۷ و عزل شدن شاهزاده طهماسب و امیرخان نامیک از هرات و نصب شاهزاده سام میرزا و دوست بیگ خان بحکومت هرات

۱۹ ذکر وقایع سنه ۹۲۸ و اقتدار دوست بیگ خان نامیک در هرات و فرستادن ابراهیم شاه لودی افغان در دهلی

۲۰ ذکر وقایع سنه ۹۲۹ و کشته شدن میرزا شاه حسین ابن ذوالنون صدر اعظم و فتح خیبر بدست عثمانی

۲۱ ذکر وقایع سنه ۹۳۰ و فوت شاه اسماعیل صفوی و نشستن شاه طهماسب بجای او و اراده ابن عبدالله ازبک برای تسخیر هرات و مدافعت و رفتن پرشاه برای تسخیر آبور و گرفتن او و طغیان پرشاه

۲۲ ذکر وقایع سنه ۹۳۱ و نلمور اختلاف بین وزرای شاه طهماسب و فوت دوست بیگ خان در هرات و کشته شدن او پرشاه در هرات و تعیین قاسم بیگ و ابراهیم شاه صفوی و فتح قندهار بدست شاه حسین ابن ذوالنون

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنه ۹۳۲ و لشکر کشیدن ظهیر الدین بابر پادشاه از کابل بهندوستان و جنگ او با ابراهیم شاه لودی افغان و کشته شدن ابراهیم شاه و استیلای بابر بر دهلی و نزاع بین امرای شاه طهماسب	۲۲۰
ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و استقلال یافتن ظهیر الدین بابر شاه در هندوستان و استیلای عبید خان اوزبک با تمام ماوراء النهر و جنگ او با سپاه شاه طهماسب و جنگ سلطان سلیمان خان عثمانی با پادشاه مجارستان و انعقاد صلح میان سلیمان شاه و حکومت مصر	۲۲۲
ذکر وقایع سنه ۹۳۴ و آمدن عبید الله خان اوزبک بطرف هرات و عود تا و پس از محاصره و انقراض ملوک چغتائیان دروان	۲۲۳
ذکر وقایع سنه ۹۳۵ و آمدن عبید الله خان با خانان ترکستان بجنگ شاه طهماسب و شکست خان و رفتن شاه طهماسب ببغداد و استیلای عبید الله خان بر مشهد و هرات و غیره	۲۲۳
ذکر وقایع سنه ۹۳۶ و تبادل مراسلات بین عبید الله خان و شاه طهماسب و استیلای شاه طهماسب بهرات و رفتن سلطان سلیمان خان بجنگ اطرشیر و جنگ با پادشاه با شاهزاده محمود	۲۲۴
ذکر وقایع سنه ۹۳۷ و فوت ظهیر الدین بابر پادشاه و نشستن همایون شاه فرزند ش بتخت دهلی بجای او و حکومت کامران میرزا در کابل و قندهار و سایر عهد امرای شاه طهماسب	۲۲۵
ذکر وقایع سنه ۹۳۸ و آمدن عبید الله خان اوزبک بطرف هرات و محاصره هرات	۲۲۵
ذکر وقایع سنه ۹۳۹ و لشکر کشی شاه طهماسب بطرف خراسان و ورود او بهرات و سفر شدن بخارستان و جنگ با کامران میرزا و شکست او و قندهار	۲۲۶
ذکر وقایع سنه ۹۴۰ و آمدن سلیمان خان عثمانی بطرف ایران و صورت او بجهت سعادت نشان و لشکر کشیدن بآذربایجان و جنگ همایون شاه با شیر خان افغان در چنار هندوستان و صلح آنان	۲۲۷
ذکر وقایع سنه ۹۴۱ و لشکر کشیدن سلطان سلیمان خان بجانب ایران و جنگ بیرم اغلان با خلیفه سلطان در نزدیک هرات و کشته شدن خلیفه سلطان و نامه رعایا الدین بهلول شاه	۲۲۸
ذکر وقایع سنه ۹۴۲ و آمدن صوفیان خلیفه بنا بخواهش مردم هرات از مشهد هرات و وقایع هرات و گرفتار و کشته شدن صوفیان خلیفه و داخل شدن عبید الله اوزبک هرات	۲۲۹
ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و واقعه نخر بلی و استیلای عبید الله خان بر هرات و آمدن شاه طهماسب بجانب و فرار عبید الله خان بجانب او رفتن شاه طهماسب از هرات تقندهار	۲۲۹
ذکر وقایع سنه ۹۴۴ و رفتن شاه طهماسب از خراسان و آمدن کامران میرزا از قندهار بطرف	۲۳۱

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان الدوایح

	قندهار و تصرف کردن آن شهر را و جنگ همایون شاه با شیروان افغان و فتوحات شیرخان
۳۱	ذکر وقایع سنه ۹۴۵ و آمدن همایون شاه بطرف بنگال و فوت شیرخان افغان و فتوحات او در هندوستان و استیلای شاه طهماسب بشیروانات و توجه سلیمان پاشا بطرف بین و آمدن داود پاشا مصر
۳۲	ذکر وقایع سنه ۹۴۶ و توجه شیرخان افغان بمقابله همایون شاه و فرو نشاندن فتنه شیرخان و غلبه همایون شاه
۳۳	ذکر وقایع سنه ۹۴۷ و حرکت همایون شاه از میدان جنگ تعاقب شیرشاه و فرار همایون شاه و شکست و افتادن شیرشاه افغان سور و چاره گی همایون شاه و فشاندن شاه طهماسب و بکشته شدن بیجه طغی خان پسر سلطان بایزید خان عثمانی
۳۴	ذکر وقایع سنه ۹۴۸ و فرار همایون شاه از میدان شیرشاه افغان بطرف سهوان و از انجا بهکر و از انجا بجودپور و از انجا بمرتوت و توجه شاه طهماسب بجانب قزوین
۳۵	ذکر وقایع سنه ۹۴۹ و رفتن همایون شاه از امرکوت بکیون و از انجا بکرمسیر و استیلای شیرشاه افغان بخراسان همایون شاه و جنگ بین فرانسه و المان
۳۶	ذکر وقایع سنه ۹۵۰ و آمدن همایون شاه بسیستان ایران و نه پرالی شایان اناطولی و لشکر فرستادن سلطان عثمانی بگرجستان
۳۷	ذکر وقایع سنه ۹۵۱ و آمدن همایون شاه هرات و از انجا مشهد رزی و نزد شاه طهماسب صفوی
۳۸	شاهان سور افغان که در ممالک هندوستان سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند که مدت سال سلطنتشان در هندوستان باین ترتیب بوده است شیرشاه افغان سور و اخترشان محمد شاه سور افغان عدلی بوده است
۳۹	ذکر وقایع سنه ۹۵۲ و فتوحات شیرشاه افغان سور و فوت او پس از پانزده سال فرمانروائی و پنجسال شاهی کشوبستانی و جلوس سلیم شاه افغان سور بجایش و رسیدن همایون شاه بدخشان و آمدن کامران میرزا بکابل
۴۰	ذکر وقایع سنه ۹۵۳ و خواستن سلیم شاه افغان برادرخود عادلخان را و جنگ دو برادر و فرار عادلخان و طغیان الغاس میرزا و جنگ لشکر شاه طهماسب با او و فرارش باسلامبول
۴۱	ذکر وقایع سنه ۹۵۴ و فرار کامران میرزا و رفتنش بلاهور و آمدن همایون شاه از کابل بجنگ کامران و رفتن سلیم شاه افغان از لاهور و رسیدن الغاس میرزا باسلامبول
۴۲	ذکر وقایع سنه ۹۵۵ و اجتماع برادران همایون شاه در کابل و اهتمام سلیم شاه در ابادی هندوستان و آمدن سلیمانخان عثمانی بمیرزا الغاس میرزا و فتنه انگیزی الغاس میرزا

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۴۴۲	ذکر وقایع سنه ۹۵۸ و رفتن شاه از کابل بقندز و خسرو بلخ و فرار کامران میرزا از بلخ بکابل و آمدن همایون شاه بظفر کابل و جنگ او با کامران میرزا و فوت داود پاشا حکمران مصر در مصر
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۹۵۹ و عودت همایون شاه از بخشان بکابل بجنگ کامران میرزا و شکست و عودت او ببخشان و بازگشت بکابل و جنگیدن با کامران و فرار کامران و آمدن او بکان بهرات و رفتن شان بترکستان و رفتن محمد خان از بلخ ببخارا
۴۴۴	ذکر وقایع سنه ۹۶۰ و طغیان میرزا عسکری و گرفتار و رفتن بمکه و فتنه کامران میرزا و رفتن همایون شاه بجنگ او و شکست و فرار کامران میرزا بهندوستان و فتوحات شاه طهماسب در قفقاز
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۹۶۱ و اختتام کار خواجه خان در هندوستان با مر سلیم شاه افغان
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۹۶۲ و فوت سلیم شاه افغان و سور و نشستن فیروز خان فرزند بکای او و کشته شدن او بدست مبارز خان و نشستن او بتخت سلطنت و موسوم شدن او بمحمد شاه عادل و رفتن همایون شاه بهندوستان و گرفتار شدن کامران و کور شدن او عاقبت او
۴۴۶	ذکر وقایع سنه ۹۶۳ و وضع دربار محمد شاه عادل افغان سور در هندوستان و ماندن همایون شاه در کابل و قندهار و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی بایران و صلح او با شاه طهماسب و نصب محمد پاشا بحکمرانی مصر
۴۴۷	ذکر وقایع سنه ۹۶۴ و فوت همایون شاه کورکانی و جلوس اکبر شاه بزمامداری بیرام خان ترکمان و فتنه سرداران افغان سور و در بدر شدن بیرام شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان عثمانی
۴۴۹	ذکر وقایع سنه ۹۶۵ و زمامداری بیرام خان و جنگ او با همیون سپهبار محمد شاه عادلی افغان سور و گرفتار و کشته شدن همیون و نصب شاهزاده اسماعیل میرزا بحکمرانی هرات و رفتن ولی خلیفه تقندهار و عزل محمد پاشا از مصر و نصب سکندر پاشا بحکمرانی مصر
۴۵۰	ذکر وقایع سنه ۹۶۶ و اختلاف کشته شدن همیون و افسردگی محمد شاه عادلی افغان سور و کشته شدن او و رفتن اکبر شاه از کابل بهندوستان و جنگ خانان او بکنبایت و هم در گرکستان
۴۵۰	ذکر وقایع سنه ۹۶۷ و استیلای سپاه شاه طهماسب تقندهار و حکمرانی سلطانحسین میرزا از قندهار و نقاره بین اکبر شاه بیرام خان سپهدارش
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۹۶۸ و نقاره بین سلطان سلیمان خان عثمانی و فرزندش بایزید و آمدن بایزید بایران به پناه شاه طهماسب و اشتداد نقاره بین اکبر شاه و بیرام خان
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۹۶۹ و گرفتن زمام سلطنت اکبر شاه بدست خود و شدن آمدن منعم خان از کابل بهندوستان و رسیدن بایزید بقزوین نزد شاه طهماسب
۴۵۲	ذکر وقایع سنه ۹۷۰ و صلح بین اکبر شاه و بیرام خان و عازم شدن بیرام خان بمکه و کشته شدن او و سوء قصد بایزید در باره شاه طهماسب

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنه ۹۶۵ و تخت نشینی شهریار شاه دوم افغان سوری و شکار فرستادن اکبرشاه و شکست یافتن شاه	۵۳
ذکر وقایع سنه ۹۷۰ و انگلار فرستادن اکبرشاه و فتح مالوه و آمدن سفیر و مبارکباد پادشاه ملماسب و نصب نمودن شاه طهماسب بحکومت مصر	۵۳
ذکر وقایع سنه ۹۷۱ و سنه ۹۷۲ و آمدن پیرمحمدخان ازبک بشبانه و آمدن علی سلطان ایلچی ازبک و برگشتن و آمدن قزلباشان بقندهار و رفتن پیرمحمدخان بهرات و رفع طغیان و فوت او و رفتن سلطان محمد میرزا بدربار پادشاه ملماسب بهرات و حکومت علی پاشا صوفی بر مصر	۵۳
ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و طغیان ابوالمعالی کاشغری در کابل و کشته شدن او و محمد حکیم میرزا و آمدن میرزا سلیمان از بدخشان و کشته شدن ابوالمعالی و رفتن و بازگشت میرزا سلیمان بکابل و فرار محمد حکیم میرزا بهند و عودت او بکابل و وقایع هرات و حکومت محمود پاشا در مصر و اعمال او در مصر	۵۵
ذکر وقایع سنه ۹۷۴ و آمدن سلطان محمد میرزا بحکمرانی هرات و فوت سلطان سلیمان خان عثمانی و جلوس سلطان سلیم خان دوم و فوت میرمحمدخان حاکم بلخ	۵۶
ذکر وقایع سنه ۹۷۵ و برطرف شدن قتغه گیلان و استیلای اکبرشاه برمالوه و کشته شدن محمود پاشا در مصر و آمدن سنان پاشا بحکومت مصر	۵۷
ذکر وقایع سنه ۹۷۶ و طغیان لدگرستان و رفع او و فتنه در راه مکه و رفتن سنان پاشا ثانیه بمصر من و حکومت اسکندر پاشای چرکسی مصر	۵۷
ذکر وقایع سنه ۹۷۷ و آمدن اوزبکان بجهسان و تاراج کردن و رفتن ایشان	۵۷
ذکر وقایع سنه ۹۷۸ و جنگ اکبرشاه با شیرخان افغان و ساختن اکبرشاه باره بدوره و اجمیر و فتنه گیلیانی	۵۸
ذکر وقایع سنه ۹۷۹ و فوت سنان پاشا بحکومت مصر و اهتمام او در آبادی مصر و رفتن عثمانی تا سگو	۵۸
ذکر وقایع سنه ۹۸۰ و رفتن اکبرشاه بابن و فتوحات او و استیلای عبدالله خان بلخ و آمدن خود و شهر بانو و حکومت حسین پاشا بحکمرانی مصر	۵۸
ذکر وقایع سنه ۹۸۱ و قتل اشارت بهرز و فتوحات اکبرشاه در سند	۵۹
ذکر وقایع سنه ۹۸۲ و فوت سلطان سلیم خان دوم و جلوس سلطان مراد خان سوم	۵۹
ذکر وقایع سنه ۹۸۳ و رفتن ایلچی شاه طهماسب بدربار سلطان مراد خان سوم و استیلای شاه طهماسب بر شیروان و فوت	۶۰
ذکر وقایع سنه ۹۸۴ و فوت شاه طهماسب صفوی و جلوس شاه اسماعیل ثانی و فوت سلطان حسین میرزا حکمران قندهار و کشته شدن برادران شاه اسماعیل حکم ان پادشاه	۶۰
ذکر وقایع سنه ۹۸۵ و سنه ۹۸۶ و کارهای شاه اسماعیل و آمدن اوزبکان بجهسان و فوت شاه اسماعیل ثانی برادرش شاه سلطان محمد و وضع امین اکبر و بهسان و آمدن و رفتن قشون عثمانی بایران	۶۱
ذکر وقایع سنه ۹۸۷ و جنگ بین ایران و عثمانی	۶۱

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۹۸۸ و باز جنگ بین ایران و عثمانی و خرابی عثمانیان در ایران و طغیان عثمانخان افغان در بنگال و نصب حسن پاشا خادم بحکومت مصر
۲۰۲	ذکر وقایع سنه ۹۸۹ و حرکت مرزا حکیم میرزا در کابل بطرف هند و لاهور و رسیدن اکبرشاه بجنگ او و عودت او بافغانستان و انهزام او از اکبرشاه و امدن اکبرشاه بکابل
۲۰۳	ذکر وقایع سنه ۹۹۰ و کشته شدن ولی خلیفه تبریز بدست چلیخان شاملو بگلربگی هرات و فتنه و جنگ امرای قزلباش در اطراف هرات و جلوس عباس میرزا در هرات
۲۰۴	ذکر وقایع سنه ۹۹۱ و جنگ بین سپاه سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا در حوالی هرات و صلح انمان و عزل حسن پاشا خادم در مصر و نصب ابراهیم پاشا
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۹۹۲ واقعه اعباس میرزا در هرات و طغیان سلطانقلی شاه و فتن او از درباراکبرشاه کوکلتاش بحکمرانی و استعفای ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر و تعیین سنان پاشا و ظلم او و فرار او از مصر و امدن اویس پاشا بمصر
۲۰۵	ذکر وقایع سنه ۹۹۳ و عودت میرزا سلیمان از مکه بایران و فرستاده شدن بدخشان و فتنه او در ایران
۲۰۶	ذکر وقایع سنه ۹۹۴ و کشته شدن سلطان حمزه میرزا و آگاهی عباس میرزا در هرات و تعیین سنان پاشا بحکومت مصر و فوت حکیم میرزا بکابل و استیلای عبدالله خان ازبک بر بدخشان و امدن راجه مان سنگه از جانب اکبرشاه بکابل
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۹۹۵ و تاجگذاری شاه عباس در مشهد و امدن تغرودی و امدن عبدالله خان ازبک بهرات
۲۰۷	ذکر وقایع سنه ۹۹۶ و کناره گرفتن شاه سلطان محمد خدابنده از سلطنت و جلوس شاه عباس در قزوین و محاصره هرات و گرفتار شدن طغیانیان و کشته شدن او و فتن شاه عباس بمشهد و عودتش بقزوین
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۹۹۷ و عزل و نصب شاه عباس وزرا و امدن عبدالمؤمن خان ازبک بمشهد و قتل و نهب و غارت کردن او در مشهد
۲۰۸	ذکر وقایع سنه ۹۹۸ و ۹۹۹ و صلح شاه عباس با سلطان مراد خان عثمانی و فرستن شاه عباس باصفهان و شیراز و کوچ دادن ارامنه را بایران و تعیین احمد پاشا بحکمرانی مصر
۲۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ و جنگ اکبرشاه با طایفه یوسفزائی افغان و قتل دادن شاه عباس با تخت را از قزوین باصفهان
۲۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و فرستادن اکبرشاه ایلچیان بکن و استیلای او بکجرات و جنگ عثمانی با اطرافش
۲۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و استیلای ازبکان بسفرای و بنیانی نشهر و تاجگذاری پادشاه فرانسه
۲۷۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۴ و فوت سلطان مراد خان سیوم و جلوس سلطان محمد خان سیوم و کشتن برادران و وزرات پیداو او با سنه و فوت صفی الله خان ازبک

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۶۷۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ و توجه شاه عباس بطرف سیستان و انهزام او و مسیاران نفقه همان و
	اصفهان و امین رستم میرزا بحکومت قندهار و فتوحات نمایان همایون پادشاه در آن
۶۷۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و شورش در مصر کشته شدن بیگی امرای مصر بدست قیاس و آمدن نجف پاشا
	بحکومت مصر و شورش کوچی سنبهل بر او و شاه عباس کشته شدن علی اکبر موصلو خان بلیس
	و استیلای شاه عباس بلاد خراسان و جنگ او با ابن محمد خان حکمران هرات و کشته شدن
	محمد خان و آمدن شاه عباس هرات
۶۷۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۲ و توجه شاه عباس بمازندران و فتوحات سپاه او و دخول ایران و فوت سلیمان
	مراد و رفتن ایلچی شاه بجانب دکن و فتح احمد نگر بدست شاهزاده دانیال و تسخیر کهانی بندر بحکمران
۶۷۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۳ و رفتن شاه عباس از اصفهان بمشهد و توجه محمد ابراهیم سلطان بسیاوشان و دفع
	بحکمرانی بلخ و فوت ابراهیم سلطان و آمدن قاسم خان از بلخ مسلح و خود شاه عباس باصفهان
۶۷۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۴ و رفتن شاه عباس بمازندران و توجه او بمشهد و بیارم و شتن بمشهد و بیارم و ستادن سپاه
	عباس بیاقی خان اوزبک و تصمیم او و رفتن او و شورش در مصر و کشته شدن حسین پاشا و
	آمدن حسن پاشا بحکومت مصر و آمدن علی پاشا سلحدار بمصر و کدخدایان حکمران در مصر
۶۷۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۵ و مشهد بیاورد شدن شاه عباس حرکت شاه عباس هرات و استیلای او بآن بلوک و توجه او بجانب
۶۷۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۶ و نباکرد شاه عباس بمازندران و اصفهان و شورش فرانسه
۶۷۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۲ و فوت سلطان محمد خان سوم عثمانی و جلوس سلطان احمد خان اول
۶۷۷	نسخه همایون سلاطین انگلستان معروف بشکسپیر بدست افتاده بود اند که از سنه ۱۰۰۳ الی سال
	سنه ۱۰۱۲ که سال انقلاب بزرگ انگلستان بود مدت سلطنت ایشان بطول انجامید
	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۳ و فتوحات شاه عباس در قفقازیه و شورش در مصر و کشته شدن ابراهیم
	پاشا حکمران مصر و آمدن محمد پاشا بحکومت مصر
۶۷۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۳ و فوت اکبر شاه کورکانی و جلوس جهانگیر شاه
۶۷۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۵ و سنه ۱۰۱۶ و فتوحات شاه عباس در قفقازیه و شکست سپاه عثمانی و موقوفات شاه
	عباس و شورش در روسیه و غزل حسن پاشا از مصر و تعیین وزیر محمد پاشا بحکومت مصر
۶۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۱ و فرا خسرو میرزا از پدر خود جهانگیر شاه و گرفتاری او و آمدن جهانگیر شاه بکابل
	و رفتن عساکر عثمانی بطرف آذربایجان
۶۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۷ و رفتن شاه عباس بآذربایجان و شورش در مصر و اخراج عرب از اسیاط
۶۸۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۹ و استیلای سپاه شاه عباس بمشت پس از جنگ با شاهین بیگ حکمران قفقاز و فتحای
	بسیار شیخ لطف الله نام شاه عباس در اصفهان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۰ و ساختن شاه عباس ماهی بازندران و ازدواج جهانگیر شاه کوکانی نور جهان بیگم را	۸۰
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۱ و سنه ۱۰۲۲ و فتنه شاه عباس بکسالان و بناو کاروانسرا و اب انبار ها در ایران	۸۱
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ و فتنه شاه عباس مع بتوان و صادرت میرزا فضل الله طبرانی در هند و اتفاق انگلیس با هند و خارج کردن پرتغالیها از بنادر ایران و شورش مساکر در مصر	۸۱
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۴ و سنه ۱۰۲۵ و رفع فتنه کرجستان و غزل و نصب وزیر در ایران و فتنه در آذربایجان	۸۱
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۶ و جنگ بین ایران و عثمانی و فوت سلطان احمد پادشاه و فوت سلطان احمد خان دوم عثمانی و جلوس سلطان مصطفی اول	۸۲
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۷ و خلع سلطان مصطفی خان اول عثمانی و جلوس عثمان خان دوم و جنگ بین ایران و عثمانی و عزل احمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا و شورش در مصر و رفتن جهانگیر شاه بکشمیر	۸۲
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۸ و توقف شاه عباس در اصفهان و توجه او بتعمیر اصفهان و غزل مصطفی پاشا در مصر و حکومت جعفر پاشا در مصر و بلموار خوشی و باد در مصر و غزل جعفر پاشا و نصب مصطفی پاشا در مصر	۸۳
ذکر وقایع سنه ۱۰۲۹ و سنه ۱۰۳۰ و فرستادن جهانگیر شاه فرزند خود شاه جهان را بدکن و فوت شاهزاده خسرو و امدن انگلیسها بسورت و بازدن جهانگیر شاه و خارج شدن پرتغالیها	۸۳
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۱ و رفتن شاه عباس بطرف قندهار و فتح آنشهر و عودت او بهرات و خارج شدن پرتغالیها از بنادر ایران	۸۴
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و استیلای شاه عباس بر اکثر قلاع عراق عرب و تعمیر ایروان و خلع و کشته شدن سلطان عثمانی و نصب سلطان مصطفی ثانی و غزل حسن پاشا از مصر و حکومت محمد پاشا و امدن ابراهیم پاشا بمصر	۸۴
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۳ و عودت شاه عباس از عراق عرب و ماموره شدن شاه جهان بفتح قندهار و تعذر آن و نور جهان بیگم و بستن و کشته شدن سلطان مصطفی خان عثمانی و نصب سلطان مراد خان و امدن علی پاشا بمصر و عودت او و بقای مصطفی پاشا بحکمرانی مصر	۸۵
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۴ و لشکر فرستادن سلطان مراد خان عثمانی برای فتح عراق عرب و جنگ با ایران و عودت نمودن و خلاف بین جهانگیر شاه و پسر شاه جهان	۸۶
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۵ و فتنه گرجیان در کرجستان و تنبیه طایفه روشنائی و حکومت مهابت خان بکابل و امدن او بهند و گرفتار شدن جهانگیر شاه بدست مهابت خان	۸۶
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۶ و گرفتن جهانگیر شاه از مهابت خان و فوت شاهزاده پرویز	۸۷
ذکر وقایع سنه ۱۰۳۷ و فوت جهانگیر شاه در هند و جلوس شاه جهان و نا خوشی و باد در مصر و تعیین مصطفی پاشا حکمران مصر و امدن بیرام پاشا بمصر	۸۸

فهرست جلد دوم از عنت جلد امان التواریخ

۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و فوت شاه عباس بزرگ اول و جلوس شاه صفی نبیره او و آمدن سید واحد از قندهار بایران و حکومت سیستان و قندهار
۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۹ و سنه ۱۰۴۰ و آمدن ارنجکان بطرف کابل و مامور شدن مهابت خان از طرف شاه جهان بدفع ایشان و قحطی در هند و نصب و عزل محمد پاشا و آمدن خلیل پاشا بمصر
۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۱ و لشکر فرستادن سلطان مراد خان برای فتح بغداد و وفات اسلام پاشا
۸۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۲ و رد و بدل اسرا بین ایران و عثمانی و فتوحات شاه جهان در هند
۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۳ و سنه ۱۰۴۴ و استیلای شاه صفی بقلعه وان و رفع ارنجکان از خراسان و عزل احمد پاشا بمصر و آمدن حسین پاشا بحکومت مصر
۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۵ و استیلای سلطان مراد خان بامیرخان و استرداد ایروان بدست شاه صفی و حمایت شاه جهان در دکن و عزل حسین پاشا از مصر و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر
۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۶ و آمدن سفرا بدربار شاه صفی
۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۷ و طلبیدن علیمراد خان از قندهار و رفتن او بدهلی نزد شاه جهان و رفتن عساکر مصر بطرف یمن
۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۸ و جنگ سلطان مراد خان در حوالی بغداد و استیلای او ببغداد
۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۰۴۹ و فوت سلطان مراد خان چهارم و جلوس سلطان ابراهیم و کوشش شاه صفی و نصب بایزید پاشا بمصر
۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۰ و سنه ۱۰۵۱ و حرکت شاه صفی از اصفهان بجانب استرآباد و عزل محمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا بجای او و شورش عساکر مصر و عزل مصطفی پاشا و نصب مقصود پاشا در مصر و شورش ینکچریان
۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۲ و فوت شاه صفی و جلوس شاه عباس ثانی و عزم شاه عباس بجانب قندهار و فتح قندهار
۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۳ و آمدن رسولان بدربار شاه عباس ثانی و فرار سیمیان از محبس سکندیه
۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۴ و سنه ۱۰۵۵ و بنای اغتشاش بامر شاه عباس در اصفهان و غلبه سپاه شاه جهان بلخ و آمدن نذر محمد خان بپناه شاه عباس و عودت او بسپاه ایران و استرداد بلخ و توابع
۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۶ و ساختن شاه عباس بلخ سعادت آباد را و اصفهان و استیلای نذر محمد خان بلخ و آمدن عساکر مصر با مقصود پاشا و نصب ایوب پاشا بحکومت مصر
۹۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۷ و آمدن شاه جهان بکابل و غلبه او بلخ و واگذاشتن بلخ بعبد العزیز ازبک و آمدن او و گرفتن کابل و بنای چهلستون از شاه عباس در اصفهان و نصب محمد پاشا حکیم بحکومت مصر و کشته شدن حسین پاشا امرای مصر و عزل محمد پاشا حکیم و نصب مصطفی پاشا بحکومت مصر
۹۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۸ و حرکت شاه عباس ثانی از اصفهان بطرف مشهد و خلع و قتل سلطان ابراهیم عثمانی و جلوس سلطان محمد خان چهارم عثمانی و خانه جنگی سیاله در ایران

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۶۹۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۵۹ و حرکت شاه عباس از مشهد بطرف قندهار و استیلای شاه عباس بر قندهار و رفتن شاه در پی او و رجوعت او بهرات و مشهد
۶۹۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۰ و انتظام شاه عباس در انتظام بناها در اصفهان و حرکات بهرام پاشا در مصر و محاکمه شاه از او و قتل او
۶۹۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۱ و حرکت او و گرفتن بیست و شش قندهار و رجوعت او بکابل و عزل احمد پاشا از مصر و تعیین قایتباس
۶۹۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۲ و ماموریشدن داراشکوه بتسخیر قندهار و رفتن شاه عباس بمازندران و حکمرانی عبدالرحمن پاشا در مصر و غلبه کرسول انگلیسی در انگلستان
۶۹۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۳ و قلعات شاهزاده داراشکوه قندهار و شکست او و فتح بکابل و هند و شاه جهان و جنگ ثانی انگلیس و کاندوان و عزل عبدالرحمن پاشا حکمرانی مصر و انقلاب و آشوب در زلزله و اسلامبول و انگلستان
۶۹۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۴ و اوردن قندهار را باصفهان و فرستادن علیه شاه عباس قندهار و اقامه کرسول انگلستان
۷۰۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۵ و توقف شاه عباس در اصفهان و اقتدار او و گرفتن بیجاپور دکن
۷۰۰	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۶ و فرستادن ایلچی پادشاه عباس بن پادشاه عثمانی و بیماری شاه جهان و انقلاب بسیار و اختلاف بین پسران شاه جهان و ریاست کرسول بر ریاست جمهوری انگلیس
۷۰۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۷ و بناهای شاه عباس دوم در اصفهان و جنگ او و گرفتن یاداراشکوه و مراد و استیلای او و گرفتن بیجاپور بتمامت سلطنت هندوستان و مجموعی شاه جهان
۷۰۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۶۸ و سنه ۱۰۶۹ و فرار داراشکوه بجوین افغانستان و گرفتار شدن و او و رفتن بدهلی و کشته شدن او و فرستادن شاه عباس دوم بلجی بدربار هند و وقایع روما
۷۰۲	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۰ و فوت ذوالفقارخان حاکم قندهار و تعیین بهمدرخان برادرش بحکومت قندهار و تعمیر مسجد جامع اصفهان بحکم شاه عباس دوم
۷۰۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۱ و غزنین شاه عباس دوم بمازندران و فوت کیوان مصر
۷۰۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۲ و سنه ۱۰۷۳ و فوت حاکم لسبت و فراغ از بکان از خراسان و قتل داون بیاباان از افرنجیان بحکم
۷۰۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۴ و حرکت شاه عباس از اصفهان بمازندران و غلبه عثمانی بکرت و استیلای ایشان بگرجستان و توقف شاه عباس
۷۰۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۵ و فوت شاه عباس دوم و جلوس شاه سلیمان و تفصیل بناهای او و خرابهای ظل السلطان در اصفهان
۷۰۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۶ و سنه ۱۰۷۷ و احمد کپرلی و گرفتن بیجاپور بتمامت شاه سلیمان و تعیین شفیعاخان بنگاله نوازش شاه سلیمان
۷۰۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۸ و توقف شاه سلیمان در اصفهان و امدن ازبکان بخراسان و انقلاب بسیار اسلامبول و فرار سیواجی از دهلی از بند او و گرفتن بیجاپور
۷۰۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۷۹ و تعیین محمد یارخان بحکومت کابل و استبداد او و اتحاد افغانان و عجایب امین خان و کشته شدن او و گرفتن بیجاپور بتمام سرکوبی افغانان و امدن شاهزاده محمد بسلطان بکابل

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۰۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۲ و سنه ۱۰۸۳ و کسالت شاه سلیمان و سبب آن و اجمالی از کرنش قلندر بدخشی و فتنه او در فرغانه
۷۰۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۴ و نزالت در مشهد و دعوی پیغمبری و گرفتاریش
۷۰۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۵ و اوایل وقایع سیاوخوانی و فوت اکبر فرزند او و تمکن در مشهد و طغیان او که
۷۰۶	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۶ و رفع فتنه زکمانان و فوت علی خان و بنا های شاه سلیمان
۷۰۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۸۸ و سخت شاه سلیمان و پادشاهان سلطان احمد خان عثمانی
۷۰۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۰ و سنه ۱۰۹۱ و اقتدار و اعتبار کهای خاصیه و تحایف مصر و نفوذ فرمان وی قبایل شاهی کرمان و مصر و طغیان سلیمان بابان و کرکوک و رفتن رستم برای دفع او و استیلای او بر چهار دهم ایل زنگنه و قضایای بعد از آن
۷۰۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۱ و اقتدار سلیمان بابان و لشکر فرستادن شاه سلیمان صفوی بدفع او
۷۰۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۲ و سنه ۱۰۹۳ و جنگ تمکان با سلیمان بابان و کشته شدن سلیمان بابان و استیلای قره باغ
۷۰۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۴ و جنگ سلطان محمد خان عثمانی با نمسه و شکست عثمانی و وقایع اروپا
۷۰۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۵ و طغیان فتح خان افغان در هند و اطلاع عادلشاه از کار فتح خان و شورش او که
۷۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۶ و سنه ۱۰۹۷ و تفویض داشتن عبد العزیز خان پادشاه ترکستان سلطنت را بپدر و آمدن پدر از بلخ
۷۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۸ و وقایع اروپا و سکونت اسپا
۷۰۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۹۹ و شورش در اسلامبول بواسطه شکست عثمانی از نمسه و خلع سلطان محمد خان و جلوس سلطان سلیمان خان و کشته شدن بسیاری از بزرگان و ورود عبد العزیز باصفهان
۷۱۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۰ و سنه ۱۱۰۱ و توقف ضیافت عبد العزیز خان پادشاه ترکستان در اصفهان و فوت شیخ علی خان زنگنه صدر اعظم و نصب میرزا طاهر قزوینی
۷۱۰	ذکر سلطنت ولیعهد و مری با شراک در انگلستان که از سنه ۱۱۰۱ مطابق ۱۶۸۹ میلادی تا سنه ۱۱۰۲ میلادی سلطنت انگلستان برقرار بوده ذکر وقایع سنه ۱۱۰۲ و فوت سلطان سلیمان سوم و جلوس سلطان احمد خان دوم و شورش در اسلامبول و بنا شدن عمارت بهشت در اصفهان
۷۱۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۳ و سنه ۱۱۰۴ و رفتن المجی با هدایا بدربار عثمانی
۷۱۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۵ و فوت شاه سلیمان صفوی و جلوس شاه سلطان حسین صفوی تخت سلطنت در اصفهان
۷۱۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۶ و فوت سلطان احمد خان عثمانی و جلوس سلطان مصطفی خان ثانی و تعیین ایلچیان بانگلستان و فرانسه از جانب سلطان عثمانی
۷۱۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۷ و رفتن گرین خان ایلچی انگلستان بماژندران و عاقبت این ماجرا و جنگ انگلیس و فرانسه
۷۱۲	ذکر وقایع سنه ۱۱۰۸ و سنه ۱۱۰۹ و عودت ایلچی ایران از اسلامبول و آمدن المجی عثمانی بایران
۷۱۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۱۰ و اسودگی شاه سلطان حسین در اصفهان و جنگ سلطان مصطفی خان با نمسه و صلح او و اتفاق دول کارلوویتز

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۱۳ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۱ و از داد خلعه و تعدی گرگین خان در قندهار و رفتن میرویس با صفهان برای شکایت و رفتن او از اصفهان بکلات و بازگشت او با صفهان

۷۱۳ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۲ رفتن میرویس از اصفهان بقندهار و آمدن ایلچی روس باصفهان و انصراف او از اصفهان

۷۱۴ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۳ و رسیدن خبر بقندهار و خبر یافتن گرگین خان از دختر داشتن میرویس و تدبیر میرویس در کار و اصابت رای او و اطمینان یافتن از میرویس و کشتن شاهان او و استیلای میرویس بقندهار

۷۱۵ ذکر گشتن گرگین خان ملقب بشاه نواز خان گرجی و تمامی اتباع او بدست میرویس و طغیان افغان و هوتکی

۷۱۶ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۴ و سنه ۱۱۱۵ و جلوس میرویس بتخت قندهار و بیانات او در سرعت و استقلال و رسالت محمد جانی و محمد خان و گرفتاری ایشان در قندهار و فرمان شاه سلطان حسین بکشتن خان گرجی برای قندهار و آمدن کمیجه و جنگ او با میرویس و کشته شدن کمیجه و یافتن الله خان ابدالی و فوت میرویس و فوت سلطان علی خان عثمانی و جلوس سلطان احمد خان هوتکی

۷۱۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۶ و جلوس میرمحمود بر اریکه میرویس و شرایط صلح او با ایران و کشتن او بدست غلجایی و جلوس محمود

۷۱۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۷ استقلال میرمحمود غلجایی در قندهار و مصاحبت شاه سلطان حسین با علماء اصفهان

۷۱۸ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۸ و فوت اورنگ زیب عالمگیر در هند و جلوس شاه عالم پادشاه و قتل کام بخش و تعیین معظم خان بکمک او و ملقب شدن شاه عالم بهادر شاه و طغیان عبد الله خان و پیوستن سید عبد الله خان ابدالی هراتی و آمدن میرمحمود غلجایی بجنگ سید عبد الله خان و کشته شدن سید عبد الله خان و لقب یافتن میرمحمود از شاه سلطان حسین

۷۲۰ ذکر وقایع سنه ۱۱۱۹ و طغیان شهداد خان باغی و شورش محمود غلجایی و رفع شهداد خان و گرفتن قندهار

۷۲۰ ذکر وقایع سنه ۱۱۲۰ و آمدن محمود غلجایی از قندهار بطرف سیستان و فوت او و باغتنام بسیار قندهار و چاره جوئی شاه سلطان حسین صفوی در رفع او

۷۲۱ ذکر وقایع سنه ۱۱۲۱ هجری نبوی مطابق سنه ۱۷۰۹ میلادی و سنه ۱۱۲۰ قمری هجری مطابق سنه ۱۷۰۸ میلادی و حوادث عمده این مدت سالانه و جنگ افغانان با ایرانیان و ایرانیان با افغانان

۷۲۲ ذکر رفتن میرمحمود غلجایی از قندهار بکرمان و ماموریتن لعلی خان برفع او و شکست افغانان و عود میرمحمود قندهار و تعیینات سپاه و اطمینان یافتن او کرمان و هرات و مرو و دربار شاه سلطان حسین

۷۲۳ ذکر حرکت میرمحمود غلجایی از قندهار بطرف کرمان و یزد و جنگ شاه و شاه سلطان حسین با او و رفع او

۷۲۳ ذکر جنگ کردن سپاه شاه سلطان حسین با میرمحمود غلجایی و شکست قزلباش و غنایم گرفتن محمود از جنگ و برون رفتن اصفهان

ذکر خاستن شاه و میرمحمود با لشکر بجنگ و در وقت جنگ ماندن توپخانه افغانان و حصاری شدن قزلباش در اصفهان و فرستادن نامه والی هوتیزه و جواب او از طرف میرمحمود و یوسفی ایشان از مصالحت و استیلای میرمحمود در هر و اصفهان و بیانات و عمارات شاهی

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۲۶ ذکر تخلیت قزوین و اردوی امان افغانان در ایران و تصرف پل شهرزور و بنای صلح و برقرار نشستن صلح و تعیین حاکم

و رفتن و عودت او نزد سر محمود و استیلای افغانان بر دولت و تنگ افغانان بر مردم اصفهان و کشته شدن

۷۲۷ ذکر مجلس مشورت شاه سلطان حسین و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بولیعهدی و رفتن او باصفهان بقرار

میرمحمود از رفتن ولیعهد و خواهان صلح شدن او و اغلبای ملای ملی در اصفهان و شورش دوم در بیوت

حرم خانه و رفتن اسعد اغا باستوشیان بجنگ افغانان و شکست ایشان و خودکشی اسعد اغا

۷۲۹ ذکر شدت قحطی و تعدی در اصفهان و مجلس مشاورت شاه سلطان حسین و رفتن سوال نزد سر محمود و فتحعلی خان

زرین او از صلح و آمدن ملک محمود و سیستانی بمعاونت شاه و فرستادن سر محمود نزد او و عودت ملک محمود و

۷۳۰ ذکر ناپایی ماکولات و فضایح گرسنگی و سیاست سپاه فرانسوی و شکنک او و تدویج او و خوردن اصفهانیان

و هجوم مردم بمرغخانه و قیسیات خان حویزه و والی و شبان و قضیه لاری و نجاتو

۷۳۱ ذکر ناچاری شاه سلطان حسین و کناره گرفتن از تاج و تخت و گروش او به بازار و حیاط های اصفهان و

وداع کردن او با مردم و قرارگذاردن و رفتن شاه سلطان حسین با بزرگان به نگاه نزد سر محمود افغان و

تسلیم نمودن تاج و تخت کیان و آمدن سر محمود با اصفهان و جلوس او و ضبط خزینه و غیره در اصفهان

۷۳۲ پادشاهان افغانستان که در ایران و افغانستان سلطنت کرده اند و دوران پادشاهی ایشان و مدت سلطنت هر

یکی سال بوده است و ذکر جلوس سر محمود شاه افغان و لشکرفرستادن بفیروز و شورش فیروزیان و کشته شدن

افغانان و عودت ایشان با صفهان و غصب سر محمود شاه و کشته شدن تمامی قزلباشان و تصرف ایل افغان

۷۳۴ ذکر قلت ماکولات در اصفهان و رفتن نصرالله خان ایلچی او و دن جلوه کردن شاه محمود صد نفر از نظر مردم دیگر

باصفهان و آمدن شاه محمود باصفهان از قندهار و زفاف شاه محمود با یکی از بنات شاه سلطان حسین و تعاقب

گرو اصفهانیان با افغانان و رفتن نصرالله خان بجهت فتح شیراز و کشته شدن او و فتح شیراز بدست افغان و فرستادن

۷۳۰ ذکر توقف طهماسب میرزا در قزوین و غیره و لشکرفرستادن او و آمدن سپاه محمود بفیروزکوه و شکست یافتن

و عودت او باصفهان و تقارب میان امان الله خان و شاه محمود و رفع شدن شر و رفتن شاه محمود بطرف تخت سلیمان

و توقف او در سحرا و تلفیات او از شر و عودت او باصفهان

۷۳۸ ذکر تقاهت و سفاهت رفتن شاه محمود و حلیه بینی او و امر دادن بکشتن تمامی او و صفویه و ناشتن

شاه سلطان حسین و رشت با خوشی و برائی شاه محمود و کشته شدن او و جلوس شاه اشرف بر تخت سلطنت اصفهان

۷۴۰ ذکر استقلال یافتن شاه اشرف بر تخت سلطنت ایران و رفتن او نزد شاه سلطان حسین و نامه نوشتن شاه

میرزا و آگهی قزلباشها از نامه او و نامه فرستادن قزلباشان و بدست افغانان بکشتن و کشته شدن

۷۴۲ ذکر نوشتن شاه اشرف معبود نامه و گرفتار کردن بزرگان افغان و گرفتن مال بسیار از ایشان

و هلاک نمودن اتباع شاه محمود و آمدن سپاه عثمانی بجنگ شاه اشرف و کشتن شاه سلطان حسین و اصفهان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

	شاه اشرف افغانی و جنگ او با قلیخان و فرار قلیخان و اقدام زمانخان قندهاری
۲۴۴	ذکر خروج چرنی باسم دوشه سالار بر ضد و کشته شدن آنان و قتنه هرات و تعیین جمشید خان بحکومت قندهار با قشون هرات و عبارات نویسندگان درباره افغانان و مجلس ارائی عثمانی و فتاوی علمای عثمانی
۲۴۵	ذکر عقد مصالحه بین عثمانی و افغان و شرایط معاهدت و لقب یافتن زمانخان بعلیمردان و بعلیمردان بقندهار و بطرف خاوران با تحریص سیاطان و افغانان
۲۴۷	ذکر وقایع سنه ۱۱۳۱ و آمدن شاه طهماسب ثانی و طهماسبقلیخان با درنجک الیه یارخان ابدالی بطرف آمدن او و افغانان و جنگهای مهیبه و قتاصباح و سالمت بن شاه طهماسب ثانی و الیه یارخان ابدالی و منصب الیه یارخان بحکومت هرات و جشن بورکر فتن عثمانی در اسلامبول و فوت کاترین ملکه روسیه
۲۴۹	ذکر وقایع سنه ۱۱۳۲ و توقیف شاه طهماسب ثانی و طهماسبقلیخان با در مشهد و حرکت آنان بطرف مشهد و سبزوار و دهنان و جنگ با شاه اشرف افغان و انهزام افغانان و رفتن آنان بطرف طبسین
۲۵۰	ذکر جنگ دوم شاه طهماسب ثانی در دره ابدالیان با شاه اشرف و استیلای شاه طهماسب ثانی و فتنه و شکست افغانان
۲۵۱	ذکر جنگ سوم با شاه اشرف و متوجه شدن اصفهان و هزیمت افغانان بقتل رسیدن و کشتار اشرف و انقطاع فرار او از اصفهان بطرف شیراز
۲۵۳	ذکر انتشار وقایعات شاه طهماسب ثانی در بلاد و اتمام عمارت بین مردم شیراز و افغانان و شکست فتنه و بلوای مردم شیراز
۲۵۳	ذکر انتظام فتنه امور اصفهان و اردو شاه طهماسب ثانی باصفهان و سیاست طهماسبقلیخان بشاه طهماسب ثانی و فتنه ایلچی در بار عثمانی
۲۵۴	ذکر حرکت طهماسبقلیخان از اصفهان بعزم جنگ با شاه اشرف بشیراز و انهزام و فرار اشرف
	ذکر فتاری سپاهی افغانان از مرو و زن و قتنه الیه و روپوشان افغان
۲۵۶	ذکر عبور کردن اشرف از پل فساد و رسیدن بسپاه ایران و گرفتاری فراریان و نصب نامه برسیاهی شاه اشرف
۲۵۷	ذکر ملاقی فرستادن طهماسبقلیخان از زرد محمد سپاه بنی بیان و تعیین سرکشتن شاه اشرف کوکانی در بند و توقف و ملاقی با او
۲۵۸	ذکر سرانجام بشتی بتال شاه اشرف افغان و کشتن او و آوردن سر او را باصفهان شاه و اصفهانیان و شرح مقدار تلفات نفوس و خسارات ایرانیان و افغانان و شرح باروی اشرف باصفهان
۲۶۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۳۳ و حرکت طهماسبقلیخان از شیراز و اطلاع یافتن از فرار سول شاه حسین از قندهار و رفتن او بسالت و جواب یافتن او و مکاتبت بین شاه حسین الیه یارخان و جنگ او با افغانان و استیلای او و افغانان بر هرات
۲۶۲	ذکر قلعه داری ابراهیم خان ظهیر الدوله در شهر و اطلاع یافتن او از فرار افغانان از هرات بجنگ الیه و شکست خوردن ابراهیم خان و محصور شدن او در شهر و بودن او با افغانان هرات
۲۶۳	ذکر شورش قلعه اسلام بول و کشته شدن میر اعظم وزیر داخله و حمزه و غزل اسلام را بخان و نصب سلطان

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

محمود خان اول مرض تا آخر عمر و احداث سلطان بیگ صغیر و جلوس او
۲۶۴ ذکر اوضاع خراسان و آمدن یلمها سبعلیخان با در خراسان و جنگ او با افغار خان ابدالی و سپاه شاه جم علیخانی و عقوبت
۲۶۵ ذکر جنگ یلمها سبعلی خان با در باد و افغار خان و محاصرت شدن هرات
۲۶۶ ذکر محصور بودن هرات و جنگ ایرانیان با افغانان و قتل و قتولین از ایرانی و افغانی
۲۶۷ ذکر جنگ یلمها سبعلی خان با در باهرویان و هزیمت شدن جمیگاه و آمد
۲۶۷ ذکر ماموریشدن سرکردگان بتسخیر فراه و جنگ ایام و بردی بیک با علی مردان غلمان و شکست ایام و بردی بیک
۲۶۸ ذکر وقایع ۱۱۴۳ و اتفاق دو افغار خان و افغانان در جنگ و طرح مصالحت نمودن
۲۶۹ ذکر جنگ آقا یار خان ابدالی با یلمها سبعلی خان با در و زدوخوردهای مشعرقه در او بدو تصرف ایشان امدن این
۲۷۰ ذکر آمدن شیخ الاسلام نزد یلمها سبعلی خان و فرستادن برای افغانان نزد ایشان خان و با جنگ بین ایشان و
افغانان و شدت محاصرت هرات و قحطی و سختی کار تا دقوقه و هرات و فتح او و بیت ابرهیمان یلمیر الدوله
۲۷۲ ذکر حبس بوزری گرفتن با در و کوچ دادن برجی افغانرا با با در خراسان
۲۷۲ ذکر جنگ شاه یلمها سبعلی خان با عثمانی و شکست او و اخراج او از مصالحت با عثمانی و اقتدار یکوات بیگ
۲۷۲ ذکر وقایع ۱۱۴۵ و حرکت نادر از خراسان با صفهان و تدبیر او در خلاص شاه سلیمان از عثمانی و نصب شاه سلیمان ثالث و جنگ او با عثمانی و شکست او و
۲۷۳ ذکر اقتدار وزرای محمد شاه هندی در هندوستان و اختلاف بین یکوات در مصر
۲۷۳ سلاطین افشار که پایتختشان کلات و مشهد بوده تا وقت تسخیر او نادر و مدت سلطنتشان بیست و هفت سال و اجداد و سلسله و اسامی
و اخر سلطان ایشان شاهرخ میرزا که بحکم قتلی شاه جان کشت ذکر وقایع ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و

فهرست جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

۷۸۳	ذکر گشتن جایسنغر بن شاهرخ و وقایع او و معاهدت بین عثمانی و ایران و قتل عثمان بک بدست
۷۸۴	ذکر تعین سنه ۱۱۵۱ و حرکت نادرشاه بطرف کابل و بیان الحاق خوانین و عثمانی از اسلام بسلوک گزاشیدن و اوفامنه و عوت نادرشاه و قندهار
۷۸۴	ذکر توجه نادرشاه بطرف غزنین و کابل و تسلیم شدن غزنین و محاصره شدن کابل و آمدن علی و مشایخ ایکابل ایرانی و استیلای او بکابل
۷۸۶	ذکر ورود نادرشاه بکابل و عواطف او نسبت بدم شهر و امرا دادن و بساختن جواهر و فرستادن ایلچی و محمد شاه بابری کوکانی هندوستان و گشتن ایلچی و حرکت نادرشاه بطرف هندوستان
۷۸۷	ذکر فرار ناصرخان از جنگ با سپاه ایران و رسیدن نادرشاه بلاهور
۷۸۷	ذکر فتح لاهور و توجه نادرشاه بطرف دهلی و جنگ او با محمد شاه کوکانی و غلبه نادر و قتل و کشتگان و غیره
۷۸۸	ذکر غلبه نمودن نادرشاه بر دهلی و امر بکشتن ایرانیان و سوزانیدن شهر و بعفو فرمودن و سیاست مخالفین کردن
۷۸۹	ذکر مصالحت عثمانی و منسفه روس و سایر وقایع اروپا
۷۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۲ و تصمیم نادرشاه در حرکت از هند و مجلس ارائی و مواصلت او با محمد شاه هندی کوکانی و مبلغ او و جواهر او از هند و رسیدن او بهرات و جشن گرفتن و رفتن بخارا و معاملات او با ابوالفیض خان پادشاه بخارا و عود
۷۹۰	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۳ و جنگ و غلبه نادرشاه با پادشاه ازبک و با تیمور سلطان ابدالی بطرف افغانستان و رسیدن بقندهار و
۷۹۱	ذکر درگذشتن پادشاهان روس و پروس و اطریش
۷۹۱	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۴ و غلبه نادرشاه بافغان و تسخیر کلات و سوء قصد باو و رسیدن فرمان ایران بکورنوف سپاهسالار و ضابطه نیز و استعفا و جلب
۷۹۲	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۵ و تعیین سوانح سفارت ایران از هندوستان و تصمیم نادرشاه برای جنگ با عثمانی
۷۹۳	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۶ و گرفتن جشن بزرگ و اجتماع سلاطین و سپهسالاران و حرکت نادرشاه بطرف عراق عرب و استیلای او و بکابل و کربلا و نجف و ساختن گنبد ایوان حضرت امیر از طلا و موافقت عثمانی در صلح و سالمت نادرشاه
۷۹۳	ذکر ظهور دروغی مهدی الکمال و ادعای او و فتنه انگیزی و ادعای بی اساس او و خبر فتن نادرشاه و رفع فتنه
۷۹۴	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۷ و عزم کی دوزن بر ایران بسبب ادعای تاج و تخت و تعیین کمیت انگلیس از جانب نادرشاه و ادعای او و دعوی نمودن و واداشتن فرانسه و عثمانی را و خوشی و با دبصره و فتنه در هندوستان
۷۹۵	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۸ و مناقشات بین عثمانی و ایران بسبب معاهدت و مصالحت بین ایران و دولت و جنگ با عثمانی و حوادث او
۷۹۶	ذکر وقایع سنه ۱۱۵۹ و حرکت نادرشاه بعزم شهد و اتمام عمارات او و کلات و جشن او و خوانین و فرمان او و کلات و عثمانی و حرکت بجنگ عثمانی
۷۹۷	ذکر جنگ شاهزاده نکلیس با انگلیس و سایر
۷۹۷	ذکر وقایع سنه ۱۱۶۰ و کشته شدن نادرشاه و انقشاش دار و دوی او و فتن احمدخان ابدالی با فوجی از ایران غلبه افغانان
۷۹۸	ذکر انقشاش داخله انگلستان و فرح عثمانی از گشتن نادر و جنگ فرانسه و اطریش و مساعدت با اطریش
۷۹۹	خاتمه جلد دوم امان التواریخ

فهرست وقایع مصر المحروسة من الهجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰ الهجریة المصطفویة صلعم من مجلد الثانی من تتمة مجلدات امان التواریخ

۱۱	ذکر گشودن عمرو بن العاص و فتح مصر بدست او در سنة
۳۰	ذکر وقایع سال ۳۵ و نشستن مکاتی دوم از حکومت و مزولی انها و فتنه عبد الله بن سبا بر ک
۴۶	ذکر تعیین دوم مصر و کوفه و بصره و انفاز فتنه در زمانه عثمان جمع شدن و فتنه عثمان
۵۵	ذکر تعیین محمد بن ابابکر بحکومت مصر و اختلاف مصریان و ماموریشدن مالک اشتر نخعی مصر و شهادت او در راه و لشکر کشی عمرو عاص از شام و مصر و شهادت محمد بن ابابکر و استیلای عمرو عاص بر شام
۶۶	وقایع سال چهل و دو هجری و حکومت عمرو بن العاص در مصر تا انتهای وفات او در اسکندریه
۱۲۳	ذکر وقایع شصت و دوم و تجدید حکومت نعمل پادشاه کابل در کابلستان و فوت مسلمة بن مخلد حکمران مصر و تعیین یزید بحکومت مصر
۲۲۴	ذکر وقایع سنة ۲۹۱ و سنة ۲۹۲ و لشکر کشی طغج بمحاربه قرامطه و خاتمه کار انها و لشکر کشی طغج بشام و مصر و هلاکت بدون حمارویه و انقراض بنی طولون در مصر
۲۲۶	ذکر وقایع سنة ۲۹۷ و رفتن لشکر بن علی شیرازی و هلاکت او و لشکر کشیدن احمد بن نصر سامانی بدستیان و تعیین منکین خزری بحکومت مصر
۲۲۷	ذکر وقایع سنة ۳۰۱ و کشته شدن اسماعیل بن احمد سامانی و نشستن نصر بن احمد بجای او و ادبار ابو العباس برای گرفتن مصر و انهزام او بطرف افریقیا
۲۳۶	ذکر وقایع سنة ۳۲۳ و سنة ۳۲۴ و انفاز طبقه ملوک اخشیدیه در مصر و حکومات اسلامیه این سال
۲۳۸	ذکر وقایع سنة ۳۲۵ و جنگ بین اخشید محمد بن طغج ملک مصر و ابن رایق حکمران شام و صلح بین انان
۲۴۰	ذکر وقایع سنة ۳۳۲ و کور شدن متقی بدست قرون و نشستن المستکفی بالله بتخت خلافت و جنگ بین اخشید و سیف الدوله
۲۴۱	ذکر وقایع سنة ۳۳۴ و هلاکت قرون و غلبه سیف الدوله به بغداد و خلع مستکفی و سمل کشیدن بچشم او و وفات اخشید حکمران مصر

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبوة الی سنة ۱۱۶۰

۲۴۲	ذکر وقایع سنة ۳۳۹ و منازعة کشتکین سیف الدولة بطرف دمشق و امدن کافور از مصر بجنگ او و انهزام سیف الدولة بحمدان
۲۴۴	ذکر وقایع سنة ۳۴۰ و امدن ملک نوبة بطرف مصر و عودت او در حال انحسار
۲۴۵	ذکر وقایع سنة ۳۴۹ و وفات انوجور ملک مصر و تعیین ابو الحسن علی بجایش
۲۴۱	ذکر وقایع سنة ۳۵۵ و وفات ابو الحسن علی انشید حکمران مصر و نشستن کافور بجایش
۲۴۸	ذکر وقایع سنة ۳۵۱ و وفات کافور و تعیین ابو الفوارس احمد بجای او و تسلط جوهر از جانب فاطمیین بمصر و فتح مصر بدست او
۲۴۸	ذکر وقایع سنة ۳۵۸ و منازعت بن ال حمدان و استقبال مصر بها ابو الحسن جوهر رومی
۲۴۹	ملوک علویین یا فاطمیین که در مصر و مغرب سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان دو صد و شصت سال بوده که از زمان الفرلدین الله که مصر را گرفت تا انقراض آنان در مصر دو صد و نه سال سلطنت کرده اند
۰	ذکر وقایع سنة ۳۵۹ و آغاز سلطنت فاطمیین در مصر
۲۵۰	ذکر وقایع سنة ۳۶۰ و ترجمات ابو الحسن جوهر رومی در مصر و توسعه یافتن مذهب شیعه در مصر
۲۵۰	ذکر وقایع سنة ۳۶۳ و ورود المعز لدین الله علوی فاطمی بمصر و استقبال مصر بها و اوضاع جاریه آنجا در همه در مصر
۲۵۲	ذکر وقایع سنة ۳۶۳ و سنة ۳۶۴ و وفات المطیع لله و خلافت نشستن الطایع لله و رفتن قرامطه بجانب مصر و انهزام انها از عساکر مصری
۲۵۲	ذکر وقایع سنة ۳۸۶ و وفات المعز لدین الله علوی و نشستن العزیز بالله بجای او و جنگ العزیز با افتکین و اسیر شدن افتکین و او رفتن مصر
۲۵۳	ذکر وقایع سنة ۳۸۲ و استیلای عساکر مصر بشامات و فلسطین
۲۵۷	ذکر وقایع سنة ۳۸۰ و تعیین ابو علی از جانب العزیز بالله خلیفه مصر بحکومت حلب
۲۶۰	ذکر وقایع سنة ۳۸۶ و وفات العزیز بالله ابو منصور نزار علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین پسرش ابو علی بجایش ابو علی الحاکم بامر الله بجایش
۲۶۲	ذکر وقایع سنة ۳۹۱ و احکام الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر در مصر و آغاز عودت ایلک خان با امیر سیف الدولة غزنوی و توجه امیر محمود به هندوستان
۲۶۴	ذکر وقایع سنة ۳۹۴ و کشته شدن قاضی مصر حسین بن علی و تعیین عبد العزیز بن نعمان او بقضاوت

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰

۲۶۵	ذکر وقایع سنة ۳۹۰ و خروج همزه در مصر
۲۶۷	ذکر وقایع سنة ۳۹۱ و قتل قاضی مصر
۲۷۱	ذکر وقایع سنة ۴۰۵ و احکام جدیده الحاکم بامرالله علوی خلیفه مصر و کشته شدن قاضی مصر و قاضی دمشق
۲۸۴	ذکر وقایع سنة ۴۲۷ و وفات الظاهر لاعزاز دین الله علوی مصر و نشستن ابی تمیم مستنصر بالله علوی بتخت خلافت مصر
۲۸۶	ذکر وقایع سنة ۴۲۹ و عقد مهادنت بین خلیفه مصر و امپراطور روم
۲۹۰	ذکر وقایع سنة ۴۳۰ و سنة ۴۳۱ و واقعه حلب و صلح بین حلب و مصر
۲۹۱	ذکر وقایع سنة ۴۴۱ و تعیین مستنصر بالله علوی در مصر
۲۹۳	ذکر وقایع سنة ۴۴۵ و غلای در مصر
۲۹۴	ذکر وقایع سنة ۴۴۸ و تعویت مستنصر بالله مفرالدوله حکمران حلب
۲۹۵	ذکر وقایع سنة ۴۵۰ و خطبه خواندن بنام خلیفه مصر
۲۹۹	ذکر وقایع سنة ۴۵۹ و شورش در مصر و فتنه بین ترکان و بربرها
۲۹۹	ذکر وقایع سنة ۴۶۰ و سنة ۴۶۱ و ظهور خطی و کم آبی در مصر و فلسطین
۳۰۰	ذکر وقایع سنة ۴۶۴ شدت قحطی و گرانی در مصر
۳۰۲	ذکر وقایع سنة ۴۶۸ و سنة ۴۶۹ و آمدن ناصر خسرو و عودت او و جنگ بر الکبائی و شکست اهالی از عساکر مصر
۳۰۹	ذکر وقایع سنة ۴۸۷ و وفات مستنصر بالله علوی خلیفه مصر و تعیین مستعلی بالله بجایش
۳۰۹	ذکر وقایع سنة ۴۸۸ و طغیان برادر مستنصر بالله با برادرش المستعلی بالله خلیفه علوی مصر و گرفتار و دستگیر شدن او و نفی او در اسکندریه
۳۱۱	ذکر وقایع سنة ۴۹۱ و لشکر کشیدن بدر جمالی از مصر بطلب و استیصال او و بیت المقدس را از دست مصریان و صلیبیان بجنگ سلطان و انقراض دولت صلیب
۳۱۲	ذکر وقایع سنة ۴۹۵ و وفات المستعلی علوی خلیفه مصر و تعیین امر باحکام الله بجای او
۳۱۳	ذکر وقایع سنة ۴۹۶ و هیجان در مصر و سکوت میران
۳۱۴	ذکر وقایع سنة ۴۹۸ و محاصرت طرابلس شام و مدد خواستن از خلیفه مصر
۳۱۶	ذکر وقایع سنة ۵۰۰ و توجه شاهین شاه افضل امیر الجیوش بداوری مصر و بنای مرصد در مصر و اشتغال امر باحکام الله به تعیش و لذایذ دنیوی

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰

۳۲۰	ذکر وقایع سنة ۵۱۸ و کشته شدن سلطان محمود سلجوقی و برادرش سلطان مسعود و کشته شدن امیر بجیوش افضل بن بدر الجمالی در مصر
۳۲۳	ذکر وقایع سنة ۵۲۴ و وفات امر باحکام الله خلیفه علوی مصر و نشستن الحافظ لدین الله بجایش
۳۲۴	ذکر وقایع سنة ۵۲۵ و وفات سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی و منازعت سلجوقیان با یکدیگر و کشته شدن احمد بن افضل امیر بجیوش در مصر
۳۲۵	ذکر وقایع سنة ۵۲۶ و شورش مصریان بر ضد خلیفه الحافظ لدین الله و مسموم شدن حسین خلیفه و سکوت مردم
۳۲۷	ذکر وقایع سنة ۵۳۱ و عزل شدن تاج الدوله بهرام نصرانی از وزارت مصر و نصب ملک افضل سنبده وزارت مصر
۳۳۱	ذکر وقایع سنة ۵۴۴ و وفات الحافظ لدین الله علوی خلیفه مصر و نشستن ابو منصور الظافر فرزند او بخلافت مصر
۳۳۴	ذکر وقایع سنة ۵۴۹ و عودت سلطان علاء الدین غوری و رفتن سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان و اسارت او و کشته شدن وزیر خلیفه علوی در مصر
۳۳۵	ذکر وقایع سنة ۵۴۹ و کشته شدن ابو منصور اسماعیل الظافر بامر الله علوی خلیفه مصر
۳۳۹	ذکر وقایع سنة ۵۵۵ و وفات الفائز نصر الله خلیفه علوی مصر و نشستن العاضد لدین الله بجایش
۳۴۰	ذکر وقایع سنة ۵۵۸ و کشته شدن ملک صالح طلائع ملک وزیر خلیفه مصر و قتل سر مبارک نام حبشی از مستحفظان مصر
۳۴۱	ذکر وقایع سنة ۵۵۱ و منازعت امیر که با امیر حاج و آغاز فتنه بین بزرگان مصر
۳۴۱	ذکر وقایع سنة ۵۵۵ و کشته شدن عادل ملک وزیر العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر و جنگ بین شاور و ضرغام بر سر منصب وزارت
۳۴۱	ذکر وقایع سنة ۵۵۹ و جنگ شاور و ضرغام و صف بایکدیگر و کشته شدن ضرغام و نشستن شاور محمد بجایش بمسند وزارت
۳۴۲	ذکر وقایع سنة ۵۶۱ و جنگ بین شاور وزیر مصر و اسد الدین شیرکوه و آمدن صلیبیون بامداد شاور
۳۴۳	ذکر وقایع سنة ۵۶۲ و آمدن اسد الدین شیرکوه از شام بجنگ مصریان و صلیبیان و عودت شیرکوه بشام و برقرار شدن شحنه از فرنگیان در مصر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنة ۱۱۶۰

۳۴۴	ذکر وقایع سنة ۵۶۴ و اقامت صلیبیان بمصر و امداد خواستن آنان و استمداد موذن العاضد خلیفه مصر از نورالدین زنکی و آمدن شیرکوه بمصر
۳۴۵	ذکر وقایع سنة ۵۶۵ و شورش در مصر بر ضد صلاح الدین یوسف ایوبی
۳۴۵	ذکر وقایع سنة ۵۶۶ و تصرفات صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر
۳۴۶	ذکر وقایع سنة ۵۶۷ و وفات العاضد بالله آخرین خلیفه علوی در مصر
	سلاطین آل ایوب در مصر شش نفر بودند و مدت سلطنتشان هشتاد و دو سال و کسری بود اولشان سلطان صلاح الدین یوسف که در سنة ۵۶۷ با صد و شصت و هفت تخت سلطنت شش و آخرشان سلطان الاعظم غیاث الدین توران شاه بود که در سنة ۶۴۸ بدست مماليک مقتول گردید
۳۴۷	ذکر وقایع سنة ۵۶۸ و گرفتار شدن خانواده العاضد خلیفه علوی مصر بدست سلطان صلاح الدین ایوبی
۳۴۸	ذکر وقایع سنة ۵۶۹ و شورش شیعیان خانهای فاطمی بر ضد سلطان صلاح الدین و کشته شدن آنان و وفات نورالدین محمود زنکی در شام
۳۴۹	ذکر وقایع سنة ۵۷۰ و لشکر کشیدن سلطان صلاح الدین از مصر بشام و تصرفات او
۳۵۴	ذکر وقایع سنة ۵۸۲ و تعیین حکام از جانب صلاح الدین در شام و غیره
۳۵۵	ذکر وقایع سنة ۵۸۳ و فتوحات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر در سوریه و فلسطین و فتح بیت المقدس و سایر فتوحات ایشان
۳۵۷	ذکر وقایع سنة ۵۸۴ و سنة ۵۸۵ و فتوحات صلاح الدین و آمدن فردریک پادشاه المان با صلیبیون بمحاصرت عکا
۳۵۹	ذکر وقایع سنة ۵۸۵ و صلح بین سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و مجاهدین صلیبیون و خاتمه محاربات
۳۶۰	ذکر وقایع سنة ۵۸۶ و وفات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و شام و سوریه
۳۶۱	ذکر وقایع سنة ۵۹۰ و لشکر کشیدن ملک عزیز پادشاه مصر بشام و صلح او با ملک افضل
۳۶۲	ذکر وقایع سنة ۵۹۳ و سنة ۵۹۴ و جنگ ملک عزیز و ملک عادل با صلیبیون
۳۶۴	ذکر وقایع سنة ۵۹۵ و وفات ملک عزیز عماد الدین عثمان پادشاه مصر و نیابت او
۳۶۴	ذکر وقایع سنة ۵۹۶ و خلع شدن ملک منصور پادشاه مصر و نشستن ملک عادل بجای او
۳۶۹	ذکر وقایع سنة ۵۹۷ و لشکر فرستادن ملک عادل پادشاه مصر بطرف موصل و غلبه عساکر مصری با سلطانشاه در موصل

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰

۳۷۰	ذکر وقایع سنة ۵۰۱ و لشکر کشیدن ملک عادل پادشاه مصر بجنگ صلیبیون و غلبت بر انها و فضایح صلیبیون در بیت المقدس
۳۷۲	ذکر وقایع سنة ۵۰۳ و خلافت فرستادن خلیفه بغداد بتهنیه ملک مصر
۳۷۴	ذکر وقایع سنة ۵۰۴ و سنة ۵۰۵ و آمدن ملک عادل پادشاه مصر از دمشق بمصر و عود تا او
۳۷۷	ذکر وقایع سنة ۵۱۵ و آمدن صلیبیون فرنگستان بسواحل مصر و جنگ ملک مصر با انها و وفات ملک عادل در شام و نشستن ملک کامل بجای او
۳۷۸	ذکر وقایع سنة ۵۱۶ و جنگ صلیبیون در مصر و انهزام صلیبیون
۳۸۹	ذکر وقایع سنة ۵۲۶ و مناقشت و منازعت بین ال ایوب و آواره شدن بیت المقدس و غیره از جانب ملک کامل پادشاه مصر و رفتن بپیش ابغا طوالملان
۳۹۲	ذکر وقایع سنة ۵۲۹ و سنة ۵۳۰ و منازعت با ملک ال ایوب و گرفتار شدن قلیج ارسلان بجهت ملک کامل پادشاه مصر
۳۹۳	ذکر وقایع سنة ۵۳۱ جنگ ملک کامل و ال ایوب با کیقباد بن کیخسرو و انهزام ال ایوب
۳۹۳	ذکر وقایع سنة ۵۳۲ و سنة ۵۳۳ و جنگ بین ملک مصر و ملک اسیای صغیر
۳۹۴	ذکر وقایع سنة ۵۳۵ و وفات ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک عادل ثانی بجای او
۳۹۵	ذکر وقایع سنة ۵۳۷ و خلع ملک العادل الثانی پادشاه مصر و نشستن ملک صالح ایوب بجای او
۳۹۵	ذکر وقایع سنة ۵۳۸ و سنة ۵۳۹ و نزاع بین ال ایوب در سوریه و شامات
۳۹۸	ذکر وقایع سنة ۵۴۲ و جنگ در بین ملک سوریه و شامات با ملک مصر و غلبت مصر و فتح بیت المقدس و انهزام صلیبیون و فرار انها
۳۹۹	ذکر وقایع سنة ۵۴۳ و فتح دمشق بدست ملک صالح ایوب پادشاه مصر
۴۰۰	ذکر وقایع سنة ۵۴۵ و عودت ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر از شام بمصر
۴۰۱	ذکر وقایع سنة ۵۴۶ و لشکر کشیدن لویس نهم پادشاه فرانسه بصلیبیان بمصر و اشتداد جنگ انها با مصریان
۴۰۱	ذکر وقایع سنة ۵۴۶ و وفات ملک صالح ایوب پادشاه مصر و نشستن ملک المعظم توران شاه غیاث الدنیا بجای او و جنگ مصریها با صلیبیون
۴۰۳	ذکر وقایع سنة ۵۴۸ و فتوحات مصریان در جنگ با صلیبیون و گرفتار شدن لویس نهم پادشاه فرانسه و کشته شدن بسیاری از نصرانی اروپائی بدست مصریان و صلح مصریان با صلیبیون و کشته شدن ملک المعظم پادشاه مصر و نشستن شجرة الدر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۴۰۳	ملوک ممالیک اولی که در مصر سلطنت کرده اند مدت و شرح نفر بوده اند و مدت ۱۳۵ سال در مصر حکمرانی کرده اند و اول ایشان طبقه شجره الدر و آخر شان زین الدین جالی بوده
	ذکر وقایع سنه ۶۴۹ و سنه ۶۵۰ و آغاز سلطنت ممالیک اول در مصر و جنگ بین مصریها و سوریه و فتح مصریها
۴۰۵	ذکر وقایع سنه ۶۵۱ و اقتدار ملک المعز پادشاه مصر و تعیرات او در مصر
۴۰۶	ذکر وقایع سنه ۶۵۵ و کشته شدن عزالدین ملک المعز و شجره الدر پادشاه و ملکه مصر و نشستن نورالدین ملک مصور بجای او
۴۰۸	ذکر وقایع سنه ۶۵۸ و بتخت نشستن امیر سیف الدین قطز المعزی در مصر
۴۰۸	ذکر وقایع سنه ۶۵۹ و شکست سپاه مغول از عساکر مصری و کشته شدن ملک مظفر پادشاه مصر
۴۰۹	ذکر وقایع سنه ۶۶۰ و تعیین وزراء و امراء در مصر با اوت ملک الظاهر بیبرس و حرکت او بشام و فتوحات او و عود لشکر مصر و پیاپی شدن خلفه عباسی و عاقب او
۴۱۲	ذکر وقایع سنه ۶۶۱ و تنقیحات ملک ظاهر در مصر و فتوحات در سوریه و ارمنستان
۴۱۳	ذکر وقایع سنه ۶۶۲ و سنه ۶۶۳ و آمدن ملک مصور بمصر و استغفاء خسروانه از جانب ملک ظاهر بیبرس ملک مصر و خروج او و جنگ ملک ظاهر با صلیبیون و فتوحات ملک ظاهر
۴۱۴	ذکر وقایع سنه ۶۶۴ و فتوحات ملک ظاهر پادشاه مصر
۴۱۷	ذکر وقایع سنه ۶۶۲ و جنگ ملک ظاهر با سپاه مغول
۴۱۳	ذکر وقایع سنه ۶۶۳ و سنه ۶۶۴ و طغیان پادشاه ارمنستان و جنگ ملک ظاهر با او و قتل و نهب ارمنستان و فتح نوبه و بست عساکر مصر
۴۱۸	ذکر وقایع سنه ۶۶۵ و جنگ ملک ظاهر بیبرس با ارمنستان
۴۱۸	ذکر وقایع سنه ۶۷۵ و وفات ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و نشستن ملک سعید بجایش
۴۲۰	ذکر وقایع سنه ۶۷۶ و رفتن ملک سعید پادشاه مصر بشام و عودت و پناه او و قلعه و اخراج او
	ذکر وقایع سنه ۶۷۸ و خلع شدن ملک سعید پادشاه مصر و نصب ادش بدرالدین سلامش و خلع او و سلطنت برادر ملک منصور قلاوون و فتنه در شام
۴۲۲	ذکر وقایع سنه ۶۷۹ و لشکر فرستادن ملک منصور قلاوون متعاقب هم بشام و شکست ملک شمس الدین سنقر اشقر
۴۲۲	ذکر وقایع سنه ۶۸۰ و شکست منصور از ملک مصر
۴۲۵	ذکر وقایع سنه ۶۸۵ و شورش در مصر و حکم قتل عام از جانب ملک منصور قلاوون با و پناه در شام
۴۲۶	ذکر وقایع سنه ۶۸۶ و سنه ۶۸۷ و وفات ملک صالح و تعهد ملک منصور قلاوون پادشاه طرابلس شام

فهرست وقایع مصنفه المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۴۲۷	ذکر وقایع سنه ۶۹۰ و سنه ۶۹۱ و فوت ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف خلیل بر تخت سلطنت مصر
۴۲۸	ذکر وقایع سنه ۶۹۲ و بنای مدرسه اشرف
۴۲۸	ذکر وقایع سنه ۶۹۳ و کشته شدن ملک اشرف در مصر و کشته شدن قاتل او و پیدا و نشانیدن ملک الناصر قلاوون بسلطنت مصر و فرار او و رامدن کتبغا بتخت سلطنت مصر و لقب شدن او ملک العادل
۴۲۹	ذکر وقایع سنه ۶۹۴ و تخت نشستن زین الدین کتبغا در مصر و امدن ترکمانی مغول بمصر
۴۳۰	ذکر وقایع سنه ۶۹۶ و مخلوع شدن زین الدین کتبغا از سلطنت مصر و نشستن حسام الدین لاجین بجای او
۴۳۱	ذکر وقایع سنه ۶۹۱ و لشکر فرستادن ملک منصور از مصر بارمنستان
۴۳۱	ذکر وقایع سنه ۶۹۶ و کشته شدن ملک منصور پادشاه مصر و اوردن ملک ظاهر را بمصر
۴۳۴	ذکر وقایع سنه ۷۰۰ و جنگ مغولان با مصریان
۴۳۵	ذکر وقایع سنه ۷۰۲ و جنگ بین غازان خان و ملک ناصر پادشاه مصر و شکست مغولان
۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۸ و خلع شدن ملک ناصر قلاوون پادشاه مصر و حکومت یافتن ملک مظفر رکن الدین بیبرس ثانی در مصر
۴۴۱	ذکر وقایع سنه ۷۰۹ و امدن ملک ناصر قلاوون دوباره بتخت سلطنت مصر و رفتن ملک مظفر بمرتبه دوم از مصر
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۳ و تعیین نظام امر ملک ناصر سلطان مصر در شامات
۴۴۳	ذکر وقایع سنه ۷۱۴ و بدست امدن اموال سلار بجنگ ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۸ و احکام ملک ناصر پادشاه مصر
۴۴۵	ذکر وقایع سنه ۷۱۹ و سنه ۷۲۰ و رفتن ملک ناصر پادشاه مصر بمکه و امدن رسول ابوسعید بهادر خان بمصر بجا
۴۴۷	ذکر وقایع سنه ۷۲۱ و رفتن رسول از جانب ملک ناصر سلطان بمصر نزد مغول ..
۴۴۸	ذکر وقایع سنه ۷۲۳ و سنه ۷۲۴ و امدن رسول سلطان ابوسعید بدربار مصر و عشق سلطان ابوسعید بدختر امیر چوبان
۴۴۹	ذکر وقایع سنه ۷۲۵ و رفتن رسول مصر
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۷۲۶ مزاوجت سلطان ابوسعید با خداوند خاتون و کشته شدن تمرتاش و بست ملک ناصر پادشاه مصر
۴۵۱	ذکر وقایع سنه ۷۲۹ و بنای ملک ناصر در مصر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۴۵۳	ذکر وقایع سنه ۷۲۱ و سنه ۷۲۲ و فتنه در مکه و رفتن عساکر مصری بمکه و رفع اشرار مکه کردن
۴۵۴	ذکر وقایع سنه ۷۲۳ و انتظام ملک ناصر سلطان بمصر و دنیا
۴۵۶	ذکر وقایع سنه ۷۲۴ و وفات ملک ناصر سلطان بمصر و نشستن ملک منصور جهارم بجایش
۴۵۷	ذکر وقایع سنه ۷۲۳ و وفات ملک منصور جهارم در مصر
۴۵۸	ذکر وقایع سنه ۷۲۴ و خلع ملک ناصر ثانی و نصب ملک صالح در مصر
۴۵۹	ذکر وقایع سنه ۷۴۵ و وفات ملک صالح سلطان مصر و نشستن ملک کامل بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۷ و معزول شدن ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف بجای او
۴۶۰	ذکر وقایع سنه ۷۴۸ و کشته شدن ملک مظفر اشرف حکمران مصر و نشستن ملک ناصر ثالث بجای او
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۳ و وفات ناکم بامرالله ثانی در مصر و نشستن المعتضد بالله بجای او و خلع ملک صالح و نصب ملک ناصر حکمرانی مصر
۴۶۴	ذکر وقایع سنه ۷۵۵ و فتنه در مصر
۴۶۷	ذکر وقایع سنه ۷۶۳ و انحاد امراء و ممالیک در مصر و بیعت ملک اشرف سلطان مصر
۴۶۶	ذکر وقایع سنه ۷۶۵ و قحطی در مصر
۴۶۹	ذکر وقایع سنه ۷۷۱ و جنگ واقعه در مصر و غلبت ملک اشرف سلطان مصر
۴۷۲	ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و حکم کردن ملک اشرف در مصر بشعائر خاصه نبی بر سر لبنین
۴۷۴	ذکر وقایع سنه ۷۷۱ و کشته شدن ملک اشرف سوم پادشاه مصر و نشستن ملک منصور ششم بجای او و اقتدار امیر برقوق در مصر
	ذکر وقایع سنه ۷۸۱ و سنه ۷۸۱ و استقلال امیر برقوق در مصر
۴۷۷	ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و وفات ملک منصور در مصر
۴۷۸	ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و تبعید کردن امیر برقوق ملک صالح را از مصر
۴۷۸	ملوک چرکسیهٔ ممالیک ثانی که در مصر سلطنت کرده اند ۲۵ نفر بوده اند که مدت ۱۳۵ سال در مصر حکمرانی کرده اند و اوشان را سلطان برقوق آخرشان ملک اشرف طومان بای بوده که بدست سلطان سلیم عثمانی گرفتار و بایشان منقرض شده اند
۴۸۰	ذکر وقایع سنه ۷۸۵ و برقرار شدن اوضاع و نصب و نسب ملک ناصر برقوق ملک مصر
۴۸۱	ذکر وقایع سنه ۷۸۶ و انقلاب در مصر و قلع قمعه نمودن ملک ظاهر برقوق
۴۸۱	ذکر وقایع سنه ۷۸۸ و فتنه انگیزی خانجان در بلاد و کشته شدنش — و استیلای عساکر مصر بر بلاد

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۴۸۳	ذکر وقایع سنه ۷۹۱ و اختلاف در مصر و خلع برقوق
۴۸۴	ذکر وقایع سنه ۷۹۲ و ورود ملک الظاهر برقوق بعد ذا بمصر و خلع ملک منصور
۴۸۷	ذکر وقایع سنه ۷۹۳ و تسمیه ملک برقوق سلطان مصر در مدائح امیر تیمور گورکانی
۴۸۸	ذکر وقایع سنه ۷۹۴ و پناه آمدن سلطان جلایر احمد بایکانی نزد ملک برقوق سلطان مصر و حسان بیرون رفتن و حرکت او با لشکر مصری بطرف حلب
۴۹۱	ذکر وقایع سنه ۷۹۵ و بنا و بست امرای ترکمان و بغداد و بصره
۴۹۲	ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و آمدن امیر تیمور بسوریه و ثانی و صلح و جنگ او با شامیان و بعد از فراغت شدن شام و سوختن شهر
۴۹۴	ذکر وقایع سنه ۸۰۴ و پناه بردن سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان نزد ملک مصر و جنگ امیر تیمور با سلطان بایزید خان و شکست و اسیر شدن بایزید و هدیه و نامه فرستادن ملک مصر نزد امیر تیمور
۴۹۵	ذکر وقایع سنه ۸۰۸ و هدیه فرستادن امیر تیمور بجهة ملک ناصر فرج ملک مصر
۴۹۵	ذکر وقایع سنه ۸۰۸ و غلا و وبا در مصر و هلاک مردم
۴۹۶	ذکر وقایع سنه ۸۰۸ و خلع شدن ملک ناصر فرج سلطان مصر و نشستن ملک منصور بجای او و خلع ملک منصور و نصب ملک ناصر فرج مجددا بتخت حکمرانی مصر
۵۰۰	ذکر وقایع سنه ۸۱۳ و فتنه انگیزی شیخ محمود الظاهری در مصر و برانگیختن مستعین بالله خلیفه و مستعفی نصب او
۵۰۲	ذکر وقایع سنه ۸۱۵ و اقتدار یافتن شیخ محمود ظاهری در مصر
۵۰۸	ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و سلوک ملک المؤید شیخ محمود الظاهری ملک مصر
۵۱۱	ذکر وقایع سنه ۸۲۳ و فوت ملک المؤید سلطان مصر و انقلاب در مصر و خلع جاه ملک در مصر و ظرف گیلان
۵۱۳	ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و استقلال یافتن ملک اشرف سلطان مصر و غایبت مصریان
۵۱۲	ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و بنای جامع الاشرفیه در مصر بامر ملک اشرف
۵۱۴	ذکر وقایع سنه ۸۲۷ و طغیان امیر ینبق در شام و رفتن لشکر مصری بشام و استقبال امیر ینبق
۵۱۶	ذکر وقایع سنه ۸۳۱ و حرکت ملک اشرف سلطان مصر و فتح شدن قبرس بدست لشکر مصر
۵۱۷	ذکر وقایع سنه ۸۳۲ و قوانین مدونه ملک اشرف در مصر
۵۱۹	ذکر وقایع سنه ۸۳۶ و عقد مخالفت بین ملک اشرف سلطان مصر و سلطان عثمانی و فتوحات سلطان عثمانی و ابسا نا

بنیاد اندیشه

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۵۲۲	ذکر وقایع سنه ۸۴۱ و فوت ملک الاشرف سلطان مصر و نصب نشستن ملک العزیز بر تخت سلطنت بجای پدر و خراب شدن ایوان سبز قبچاق در مصر
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۲ و عزل شدن ملک العزیز و نصب نشستن ملک قبچاق در مصر و ملقب شدن بملک ظاهر
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۳ رسیدن قاصد ملک مصر ایلچی و انعام و خلعت دادن شاهرخ بن امیر تیمور و سایر رسول ایلچی و اکرام و دیدن رسول شاهرخی از ملک ظاهر و جایزه مصری در اصفهان
۵۲۴	ذکر وقایع سنه ۸۴۴ و رسیدن حسام الدین مصر و عود و تشویش دادن ناصر الدین و نواحی مصر و اضافت ممالک مصر و غنائی در جنگ و دست
۵۲۵	ذکر وقایع سنه ۸۴۵ و فوت المعتضد بالله خلیفه مصر و نشستن المستکفی بالله بجایش
۵۲۶	ذکر وقایع سنه ۸۴۶ و رفتن قاصد شاهرخی بمصر
۵۲۷	ذکر وقایع سنه ۸۴۸ و رسیدن سفرای شاهرخ بمصر و اکرام ملک الظاهر قبچاق ملک مصر و رخصت انصراف و قصه ایشان بکه بمکه بردن رود کهنه
۵۳۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۱ و اهتمام ملک الظاهر قبچاق ملک مصر در نوائد عساکر
۵۳۶	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و فوت المستکفی بالله خلیفه مصر و نشستن القائم بامر الله بجایش
۵۴۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و فوت ملک ظاهر قبچاق سلطان مصر و نشستن ملک منصور بجای او و خلع او و نصب ملک الاشرف
۵۴۲	ذکر وقایع سنه ۸۵۲ و خلع القائم بامر الله خلیفه مصر و نصب المستنجد بالله
۵۵۱	ذکر وقایع سنه ۸۵۴ و عزل و نصب وزراء در مصر
۵۵۲	ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و فوت ملک اشرف سلطان مصر و نشستن ملک المؤید بجایش و خلع او و نصب سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر و سرکشی سیدی احمد جوکی و سلطانیه سیواس در هرات
۵۵۲	ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و تربیت سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر در مصر
۵۵۶	ذکر وقایع سنه ۸۶۱ و فوت ملک الظاهر خوشقدم در مصر و نشستن جانبلک در طرف کیسای بحکومت مصر
۵۶۳	ذکر وقایع سنه ۸۶۷ و بلوای مملوکان مصر ضد ابن قایتبای
۵۶۷	ذکر وقایع سنه ۸۷۸ و سنه ۸۷۹ و مدارکات ملک اشرف در مصر
۵۶۹	ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و توجه سلطان محمد خان فاتح بطرف مصر و عودت او
۵۷۲	ذکر وقایع سنه ۸۸۵ و طلبکردن ملک اشرف سلطان مصر عساکر مصری را از سوریه

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۱۶۰

۵۷۳	ذکر وقایع سنه ۸۸۷ و جنگ بین سلطان بایزید و برادرش میشیه و پناه بردن میشیه بمصر نزد ملک اشرف و رفتن از مصر بمکه و عود نمودن بخاک عثمانی و جنگ دوباره او
۵۷۷	ذکر وقایع سنه ۹۱۴ و جنگ ملک اشرف سلطان مصر با سپاه سلطان بایزید خان عثمانی و شکست عساکر عثمانی و اسیر شدن احمد پاشا داماد سلطان بایزید خان عثمانی
۵۸۹	ذکر وقایع سنه ۹۱۰ و جنگ عثمانی با مصر و غلبه عساکر مصر بر عثمانی و صلح نمودن
۵۸۲	ذکر وقایع سنه ۹۰۱ و خلع شدن ملک ناصر محمد و دوباره بسلطنت نشستن ملک ناصر بسلطنت مصر
۵۹۰	ذکر وقایع سنه ۹۰۶ و خلع سلطان مصر و نصب ملک اشرف و باز خلع او و نصب طومان بای و کشته شدن او و نصب ملک اشرف اوزری و جنگ سلطان بایزید عثمانی در پولونیا
۵۹۱	ذکر وقایع سنه ۹۰۲ و حکمرانان موجوده ایران و افغانستان و بین النهرین و ترکستان بمصر و اروپا
۵۹۸	ذکر وقایع سنه ۹۱۲ و بنای جامع و مدرسه اولاد بای در مصر
۶۱۲	ذکر وقایع سنه ۹۲۱ و لشکر کشی سلطان سلیم بطرف مصر
۶۱۳	ذکر وقایع سنه ۹۲۲ و جنگ سلطان سلیم با ملک اشرف سلطان مصر و کشته شدن ملک اشرف جلوس طومان بای بتخت مصر و جنگ او با سلطان سلیم و کشته شدن بای و فتح مصر بدست سلطان سلیم و کشته شدن او در مصر و نمایندن مذهب بستان در المان
۶۱۴	ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و انقراض خلفای بنی عباس در مصر
۶۱۹	ذکر وقایع سنه ۹۳۰ و طغیان احمد پاشا در مصر
۶۲۰	ذکر وقایع سنه ۹۳۱ و کشته شدن احمد پاشا و نصب خاسم پاشا و ابراهیم پاشا بمصر
۶۲۲	ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و نصب سلیمان پاشا بحکومت مصر
۶۳۱	ذکر وقایع سنه ۹۳۵ و توجه سلیمان پاشا بطرف یمن و آمدن داود پاشا بمصر
۶۴۲	ذکر وقایع سنه ۹۵۵ و وفات داود پاشا حکمران مصر در مصر
۶۴۶	ذکر وقایع سنه ۹۶۱ و نصب محمد پاشا بحکمرانی مصر
۶۴۹	ذکر وقایع سنه ۹۶۲ و عزل محمد پاشا از مصر و نصب اسکندر پاشا بحکمرانی مصر
۶۵۳	ذکر وقایع سنه ۹۷۰ و تعیین مصطفی پاشا بحکومت مصر
۶۵۳	ذکر وقایع سنه ۹۷۱ و سنه ۹۷۲ و حکومت علی پاشا و فی در مصر
۶۵۵	ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و حکومت محمود پاشا در مصر و اعمال او در مصر
۶۵۷	ذکر وقایع سنه ۹۷۴ و کشته شدن محمود پاشا در مصر و آمدن سنان پاشا بحکومت مصر
۶۵۷	ذکر وقایع سنه ۹۷۵ و رفتن سنان پاشا از مصر بیمن و حکومت اسکندر پاشای چرکسی بمصر

فهرست وقایع مصر المحروسه من هجرة النبویه الی سنه ۱۲۹۰

۵۵۸	ذکر وقایع سنه ۹۷۹ وعود سنان پاشا بحکومت مصر وتمام دوایر مصر وعدم قبول اهل مصر سکو
۵۵۸	ذکر وقایع سنه ۹۸۰ حکومت حسین پاشا بحکرانی مصر
۵۶۲	ذکر وقایع سنه ۹۸۸ وتعیین حسن پاشا خادم بحکرانی مصر
۵۶۴	ذکر وقایع سنه ۹۹۱ وعزل حسن پاشا خادم ومصر ونصب ابراهیم پاشا
۵۶۵	ذکر وقایع سنه ۹۹۳ واستعفای ابراهیم پاشا از حکرانی مصر وتعیین سنان پاشا وظلم وجو اوازمصر وامدن اویس پاشا بمصر
۵۶۶	ذکر وقایع سنه ۹۹۴ وتعیین سنان پاشا بحکومت مصر
۵۶۸	ذکر وقایع سنه ۹۹۸ وسنه ۹۹۹ وتعیین احمد پاشا بحکرانی مصر
۵۷۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ وشورش در مصر وکشته شدن برخی امرای مصر بدست یانیاری وامدن خضر پاشا بحکومت مصر
۵۷۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۰۹ وشورش در مصر وکشته شدن چند تن واعاده امنیت ومصر وامدن علی پاشا مسلمی از مصر وتکرار حکرانان در مصر
۵۷۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۳ وشورش در مصر وکشته شدن ابراهیم پاشا حکران مصر وامدن محمد پاشا بحکومت مصر
۵۷۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۵ وسنه ۱۰۱۶ وعزل حسن پاشا از مصر وتعیین وزیر محمد پاشا بحکومت مصر
۵۷۹	ذکر وقایع سنه ۱۰۱۸ وشورش در مصر
۵۸۱	ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ وشورش عساکر در مصر
۵۸۲	ذکر وقایع سنه ۱۰۲۱ وعزل احمد پاشا از حکومت مصر ونصب مصطفی پاشا وشورش در مصر وفتن جهانگیر شاه بکشمیر
۵۸۳	ذکر وقایع سنه ۱۰۲۸ وعزل مصطفی پاشا وحکومت جعفر پاشا در مصر وظهور ناخوشی وبا در مصر وعزل جعفر پاشا ونصب مصطفی پاشا در مصر
۵۸۴	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ وعزل حسین پاشا از مصر وحکومت محمد پاشا در مصر وامدن ابراهیم پاشا معه
۵۸۵	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۳ وامدن علی پاشا مصر وعودت وقتای مصطفی پاشا بحکرانی مصر
۵۸۷	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۷ وناخوشی وبا در مصر وتلفات او وتعیینات مصطفی پاشا حکران مصر وامدن سیاوش پاشا بمصر
۵۸۸	ذکر وقایع سنه ۱۰۳۹ وسنه ۱۰۴۰ ونصب وعزل محمد پاشا در مصر وامدن خلیل پاشا بمصر

فهرست وقایع مصر المحروسة من هجرة النبویة الی سنة ۱۱۶۰

۶۹۰	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۳ و سنة ۱۰۴۴ و عزل احمد پاشا از مصر و آمدن حسین پاشا بحکومت مصر
۶۹۰	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۵ و عزل حسین پاشا از مصر و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر
۶۹۱	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۸ و رفتن عساکر مصر بطرف بغداد
۶۹۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۴۹ و تعدیات محمد پاشا در مصر
۶۹۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۰ و سنة ۱۰۵۱ و عزل محمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا البانی و شورش عساکر مصر و عزل مصطفی پاشا و نصب مقصود پاشا در مصر
۶۹۴	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۲ و سنه عساکر مصر با مقصود پاشا و نصب ایوب پاشا بحکومت مصر
۶۹۵	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۱ و نصب محمد پاشا حبیب بحکومت مصر و کشته شدن چندین از امرای مصر و عزل محمد پاشا حبیب و نصب مصطفی پاشا بحکومت مصر
۶۹۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۶ و حرکات احمد پاشا در مصر
۶۹۸	ذکر وقایع سنة ۱۰۵۱ و عزل احمد پاشا از مصر و حبس او در قلعه
۶۹۸	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۲ و حکمرانی عبد الرحمن پاشا در مصر
۶۹۹	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۳ و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر
۷۰۲	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۴ و فوت کیوات در مصر
۷۰۷	ذکر وقایع سنة ۱۰۶۹ و سنة ۱۰۷۰ و اقتدار و اعتبار گلبای قاسمیه و قتاریه در مصر و نفوذ امان و بی اعتباری پاشاهای حکمران مصر و طغیان سلیمان بابان در کرکوک و رفتن رستم برای او
۷۶۳	طلوع مرخ و باد در مصر و اقدامات قثمان بک در مصر و حوادث و با
۷۷۲	اقتدار کیوات مصر
۷۷۳	اختلاف بین کیوات مصر
۷۸۲	اقتدار قثمان بک در مصر
۷۹۳	ذکر وقایع سنة ۱۱۵۱ و ناخوشی وبا در مصر
۷۹۶	ذکر وقایع سنة ۱۱۵۹ و حرکات کیوات در مصر
۷۹۹	خاتمه جلد دوم

بنیاد اندیشه

جلد دوم از هفت جلد امان التواریخ

دیباچه

جلد دوم

دیباچه

آغاز تالیف جلد دوم امان التواریخ

۳

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ولادت تا رحلت حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم و سلطنت خلفای راشدین و حکومتهای انحادر افغانستان

خلفای راشدین چهارین و مدت خلافتشان سی سال بود

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در سال ششصد و سی و هشت و نه (۶۳۸) پس از هبوط آدم که مطابق با سنه میلادی و مطابق با سال چهل و دوم سلطنت نوشیروان عادل بیست و یکمین پادشاه از ملوک طبقه ساسانیان بوده در مکه معظمه زاده شد و اسم شریفش محمد است و ابو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن مدرکه بن الیاس بن نضر بن معد بن عدنان و آنها از اعراب عدنانیه بنامیده و انتهی نسب او به عدنان میرسد و مطابق سنه میلادی که مقارن با سال بیست و هفت خسرو پرویز که بیست و سیمین از پادشاهان ساسانی بوده چهل و یکسال از عمر مبارکش گذشته بود در مکه به پیغمبری مبعوث گردید و لوای اسلام را بتمزار دادار و عبده و اصنام و پرستندگان او را از انجا پرستی هدایت کرد و در آنوقت مشکین و کافرین بر ضد آنحضرت بر مکه قیام کرده و مخالفت و مدیدتا در سنه میلادی که مقارن با سال سی و سوم سلطنت خسرو پرویز و سیزده سال از نبوت آنحضرت گذشته بود از مکه بطرف مدینه مهاجرت فرموده و از انجا مرکز اشاعه دین مبین و پایتخت فاضله قرار داده و در سنه میلادی که مقارن با سال یازدهم هجرت آنحضرت بوده و مطابق با سال جلوس یزدجرد سیم ابن شهریار بن خسرو پرویز بیست و هشتمین پادشاه و آخرین از ملوک ساسانیان بوده وارد دنیا باوداع فرموده و از عمر شریفش شصت و سه سال گذشته بود و در زمان رحلت آن بزرگوار تمامی شبه جزیره العرب در بین مسلمین اسلام داخل شده بود و هیچکس از بزرگان و مشایخ عرب پایه سرکشی و مخالفت نبود که نسبت بآنحضرت در مقام مخالفت آیند

ذکر وقایع سنه ۱۱ و خلافت ابوبکر

پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت حضرت ابوبکر معظم خلیفه راشدین بر تخت خلافت جای گرفت و این مقارن با سال یازدهم هجری و جلوس یزدجرد سیم بود و نسب ابوبکر چنین است و ابو عبدالکعبه ابوبکر بن ابوقحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن لوی بن غالب است چون بر سریر خلافت متمکن گردید خطبه اغاز کرد و فرمود محمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانی ولیتکم ولست بخیرکم ولکنه نزل القرآن وسن السنن وعلمنا فعلمنا ان الکیس الاکیاس التقی والحمق الفجور وان اقواکم عندی الضعیف حتی اخذ له بالحق واضعفکم عندی القوی حتی اخذ منه الحق ایها الناس انما انا متبع ولست بمبتدع فان احسنت فاعینونی وان زغت فقوموفی پس از سپاس و ستایش خدا گفت ای مردم سلطنت من دلیل بر فضلیت من بر شما نیست من بزرگتر بر شما نیستم و لکن خداوند قرآن نازل کرده و شریعت و آیین گذارده و با آموزگاری و دانش بما بیوخت و ما نیز پیروی کرده و بما نمیرسد بما عاقل ترین از مردم کسی است که پرهیزکارترین از مردم باشد و بی خردترین و احمق ترین مردم فاجرترین خلق است البته باید دانسته باشید که از شما ها آنکه ضعیف تر است در نزد من قوی

جلد دوم امان التواریخ

راست تا آنگه حق او را بگیرم و آن کرتوی مشده و نزد من سخت ضعیف می ماند تا وقتی که حق خود را از آنها بستانم چنانکه من نسبت شدت مظفره بنایم و هیچ کاره اختراع و ایجاد کننده چیزی نشوم و نباشم اکنون مرا مرفت بنگرید اگر چنانچه به نیکوئی و خوبی قدم زدم مرا در کار پشتیبان باشید اگر دیدید بر خلاف صحت و انصاف منحرف گردیدم مرا از آن بگردانید و یاد آوری کنید پس از خواندن خطبه امر بشریعت و ترویج دین پرداخت و خواست که بنی اسلام را بهر سوی دارد و بلاد و قصاص

لشکر فرستادن بطرف ایران

در این وقت که ابوبکر بر مسند شریعت و سلطنت متمکن گردید حمامه و قعقاع و بشر سوره را دانست از انسوی شنید که مثنی بن حارثه الشیبانی که از بزرگان عرب است در اطراف کوفه جایی داده و گاهگاهی با لشکریان بلاد ایران جنگ و گریزی مینماید و بدان اراضی تاخته و ستردی میزند ابوبکر از حال او پریشان شد عبید بن عاصم السلمی شوهر شجاعت و شوکت او بیان کرد ابوبکر مسرور شد و برای او تشریف فاخر فرستاد و نامه محبتی بر محبت و داد و نگاشت چون مکتوب و خلعت حضرت ابوبکر به مثنی این حارثه رسید سخت شاد و قوی دل شد و با طرفین خود هر کدام را بدانچه داد یعنی گروهی با مواشی و مالی بود غارت کرد و سویه بن قطبه پسر عم خود را با سپاهی از این برای تسخیر انبار و قرقیسیا سویه نیز طرف انبار رفته و لشکر را در آن حدود فرود آورد چون اخبار تقاول و تجاوز عرب بگوش یزدجرد خسرو پرویز که آنگاه پادشاه ایران بود رسید فرمان داد تا سپاهی آراسته برای رفع تعاصر کت کنند چون مثنی این حادثه خبر حرکت قشون ایران را شنید یکی سریه بدینه فرستاد و خلیفه آنگاهی داد ابوبکر بجمعه مدد و خالد بن ولید را مقرر کرد که تا سپاهی این بجلوه رانده شده و او انضمام سومنده مزبور را برای تروبج دین در فارجهاد باکفار کوشش نماید و از دایره جرات بیرون گذارند و این اول وقوعیست که سپاه عرب بطرف ایران گون کرد و بجنگ و جهاد آمد

ذکر وقایع سنه ۱۳ و لشکر فرستادن بطرف روم

چون سپاه عرب در اراضی ایران پیش رفتی حاصل کرد در روزی ابوبکر خطبه عراقی خوانده و فرمود لشکر جدا برای کردن شام را باید موافق ساخت اکنون برسانم که لشکر بطرف روم باید بفرستم و آن مرز و بوم را بزیر علم اسلام دارم و آن اراضی مصفی از کفر سازم هر کس در این راه جان بر سر این کار نهد و بهشت برین جایی گیرد و اگر زنده از میدان جنگ عودت کند از غنایم جزیه کافی نصیب گیرد و آنگاه سخن را در مشورت کرد و خلافت ابوعبیده بن جراح را پسندیده لشکر را بست و او را امر بجهاد بروم و فتح شامات فرمود و ابوعبیده بن جراح لشکری آراسته از مدینه بیرون تاخت و پست و بلندی زمین را پرداخت چون بحدود حمص و لشکر عرب بگوشش امپراطوریوس اوباء عرب مرتقل سیخت رسید و آن پادشاه روم بود در حدود حمص جمیع بزرگان را طلب کرد و خطبه خوانده و مصمم جانبازانه با عرب گردید و این اول وقوعیست که عرب بطرف روم لشکر کشیده و دمشق و شامات مسخر سپاه عرب لشکر داری ابوعبیده بن جراح و خالد بن ولید گردید و این فتح در ۱۳ شنبه ۲ جمادی الاخره سنه ۱۳ واقع شده و در این وقت بود که ابوبکر لشکری دیگر شتافت و جایی از جهان بپرداخت و وفات ابوبکر در ۲ شنبه ۲۱ جمادی الثانیه واقع شده مدت عمرش شصت و سه سال و مدت خلافتش دو سال و سه ماه و هفت روز بود

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ۱۳ و خلافت عمر بن خطاب

پس از انتقال ابوبکر بن ابوقحافه نوبت عمر بن خطاب رسید بر خلافت و سلطنت نشست و نسب عمر بن خطاب چنین است عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی عدوی و چون بر مسند خلافت نشست مستقل گردید و بنده جهاز کردن اطاعت و متابعت و خدمتش را فرو آورده خطابه غزا خواند و فرمود ای مسلمانان خدا تعالی پیغمبر را وعده داده است که شرق و غرب عالم از امت محمدیه شوند و جهان بگیرند مسخر کرده و انگاه ابوعبیده بن جشم که صاحب جنده شام بود مکتوب نوشت و او را به سپهسالاری کل افرد نمود و خالد بن ولید را فرمان داد که امرا ابوعبیده را ثابت قدم باشد تا انکه بتدریج سنوات آن بلاد مفتوح سپاه اسلام شد

ذکر وقایع سنه ۱۴ و لشکر فرستادن عمر بن خطاب بجنگ ایران

چون سال دوم از خلافت عمر بن خطاب گذشت مکتوبی با ابوعبیده بن جراح ثقفی از قبل ابی قحافه رسید بدان کرده بود فرستاده که ایک دست از جنگ و میان بدار و اگذار سپاهیان آسایش نمایند تا مگر بتجدد جنگ با ایران مهیا شوند تا کاه بسوی سعد وقاص سپهدار قشون عرب نوشت که بعد از وصول فرمان تمام لشکر را بتمامی با سپه و جنگ با ایرانیان مهیا شو سعد وقاص بفرمود داد بسی هزاره و شصت زن عازم قادسیه گردید چون خبر حرکت قشون عرب بگوش یزدجرد بن شهریار رسید بفرمود رسولی عرب زبان بسوی سعد وقاص فرستاده و او را خواست که چند تن نزد او فرستد تا از مرام و مقصد سپاه عرب آگاهی یابد که بچه جهت قصد ایران حرکت کرده اند سعد وقاص چند تن قاصد نزد یزدجرد بن شهریار فرستاد رسولان از راه قادسیه طی طریق کرده بدین پای تخت ایران درآمده و بیاکاه یزدجرد رسیده و نامه ولی نعم مرام او را بدو خود بازگشت نمودند و طرفین مهیای جنگ شدند طرف یزدجرد بن شهریار سپهدار قشون ایران رستم را معین کرد و رستم با هجده فیل و هزاره و شصت زن بجنگ سعد وقاص روانه و مقدم مردان سپاه که یکسان و اوان بزرگ ایران بود مامور شد کرا چند فوج از سپاه و سرحد و پاسبانان ایران از هر جا جمع شدند طولی نکشید که از تمامی بلاد ایران افواج و سپاهی بدو رستم رسیدند چون سعد وقاص کرامت قشون ایران را دانست بعمر بن خطاب پیام فرستاد و عمر نامه بسوی ابوعبیده بن جراح قشام نگاشت که بیت هزار کس بدو سعد وقاص بفرست ابوعبیده جراح بیت هزار تن بمعاونت سعد وقاص فرستاده و بتدریج سپاه عرب هفت هزار کس گردید چون از دو طرف اسعداد مهیا کردند آتش جنگ بین سپاه عرب و قشون عجم مشتعل گردید و از کشته ها پشته ها ساخته و پرداخته کردید و این اولین جنگیست که مابین قشون عرب با ایران واقع شد و این را اعراب یوم الامارت نام نهادند علی الجمله جنگی سخت در میان افتاد و آتش جنگ سه روز طول کشید و روز چهارم سپاه غالب آمده و قادسیه را فروگرفت و غارت حکومتی از آنچه داشت و بود بدست سپاه عرب افتاد و قشون ایران شکست خورده کوشیدند از این تاراج و کار سپاه ایران قسمی رستم آدم نگاشته بود که وقایع را در قادسیه بدین زیرنویس ساعت بساعت امیر رسانیدند با ایجال فتح اصفهان عرب شد و چون از دو سو مردم و کرب بسیاری بخاک و کل ریخته شده و دو پای سپاه دست از جنگ باز کشیدند پرداختند چون ساز

سپاه از دو جانب راست کشت دوباره بجنگ آمدند و هجوم آوردند و تا دیدند بسی خون ریخته تا غایت روز هجوم
بادی سخت برخاست و گرد و غبار میدان از طرف سپاه ایران بر روی سپاه عرب افتاد و گرد و غبار دیده و قدرت
حرکت دانسته بر بستهای متواتی و حملات سخت آوردند و قشون ایران از پیش شکسته فاتحانه برگشتند و منهزم ساختند
در این گیر و دار بستری که حامل شاه بود گران بود و قضا را بستر رستم سپهدار قشون عجم بر روی دابه
دیده بود و آن بار گران پشت رستم فرو آمده و پشت او را دو هم شکست رستم از شدت درد و خود را بطرفی کشیده و فرار
کرد علقمه که یکی از شجاعان عرب بود در این وقت برسید و بستر را شناخت و بجانبش تاخت و سرش از تن
جدا ساخت و بحر سوخته باد گمان آب تاخت و با تک در انداخت که رستم سپهدار قشون ایران کشته گردید و کشته
من بوده ام و این سر اوست که برفراز نیزه صحت از پس کشته شدن سردار عجم سپاه عرب دلیرانه تاختن آوردند
و سپاه عجم را در هم شکسته و متفرق ساختند چنانچه تا از اوقات ماندن نماند تکی راه فرار بطرف مدائن پیش گرفتند
سپاه عرب تنها بامحال نداده و دعوت تنها تا ساباط کرد یعنی نزدیک مدائن بود برانده و غنایم بی اندازه و هر جا بچنگ آورده
سپاه ایران منهزم شده بدان رسیدند و خبر کشته شدن رستم را به یزدجرد و سایر بزرگان و غیره دادند یزدجرد سخت
بحیرا سید و بخود بلرزید و فرمان داد تا قاضی شاهنشاه کمان و شاهزاده خاضعا و بزرگان با هر چه از جواهر سلطنتی
و غیره بگفت حرکت بدهند و خود نیز براسب برآمد و از مدائن بیرون شتافت سعد وقاص با سپاه عرب پس از دو
بدان رسیدند و بدون جنگ و جدال بحشمه المعروف شدند سعد وقاص بکاخ سلطنتی برآمد و غنیمت بی اندازه بدست
آورد و گویند از بجکوان آن روز آنقدر غنائم غنیمت اعراب شده بود که ندانسته و نفهمیده بملک عرب شده می پنداشته
و با ملک خوب معاوضه میکردند همچنان جامهای گلابتون دار بجای عبای پشمینه میگرفتند علی الجمله سعد وقاص چون در مدائن مستقر گردید
از غنایم را با نامه فتح خدمت عمر بن خطاب در مدینه فرستاد و این فتح و فیروزی استانه خاطر او مژده فرستاد

سیاست عمر بن خطاب در ممالک ایران

خلیفه دوم عمر بن خطاب قاعده و قانون جهانداری این بود که همواره میخواست لشکر اطراف
ممالک روم و حبش را بدو میان گیرد و دست از جنگ با ایران نمیکشید و قشون انشوراث میکاشت و هر گاه
اراده و حبش با ایران و لشکر کشی بر انجانب داشت مقرر میداشت تا سپاه میکه بحدود روم رفته دست از جنگ باز
بچندین دفعه یکی از سپاه بسپاه روم سخت افتد فوری از قشونیکه در حدود ایران موجود بود هر که تا اگر قشون ایران
شکستی افتد از سپاهی که در روم داد آورده بر سپاهیکه در ایران بود رانده و کشته و هر قدری را اسیر کرده و سازسون نماند
خلاصه بدین رویه و خوف عمر بن خطاب کمال جنگ عرب با سپاه عجم بود و کمال جنگ عرب با قشون روم
بود و هر سال چند قشونیکه از خاک روم بود و خیه سپاهیکه در ایران بود و منظر و منصور و انتقاد خبر نصرت آوری آنها میرسید
و پیشرفتهای عظیمه آنها آشکار میشد و اینها همه و فکر اعلان شریعت مطهره محمدیه و مواعظ و نصایح دین مبین که با بستی
دین اسلام این ممالک را فرو گیرد و بدین منوال روز بروز اطراف سپاه عرب بلاد و ممالک ایران را فرا فرو میگرفت و چنانچه
تا سال پانزدهم کلیه قطعات بزرگ سپاه عرب بسرداری ابو عبیده بن جراح دمشق بود

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ۱۶ و لشکر کشیدن سعد وقاص بجانب جلولا و قصر شیرین

چون فتوحات عرب در شامات و ممالک روم زیاده شده نوبت جنگ و لشکرکشی ممالک ایران رسیده دانیوق چنانچه اشاره شد سعد وقاص در این پای تخت ایران جای داشت و در کاخ کیانی مسکن. بلوای این مظالم که باصطلاح عالیه مجلس وزارت بزلیات نسبتی داشت و این بنای اوشروان عادل بود و بهمنای او قصیده وصف ذوح و طول او ششصد ذراع بوده و دوازده ستون بدرازی صد ارش و آن عمارت بکاره شده بوده و تمامی این عمارت از سنگ تراش صیقلی بناشده و علی العجوبه همین عمارت و همین بزرگ فضا میکرد روضع مزین آورده بوده و هست گرد که بشرح شاه وقت و این وقت عمر بن خطاب سعد وقاص نامه نوشته که با سرداری کارزار و جنگ جو برای قلع و قمع یزدجرد بطرف حلوان کفش شاه یزدجرد شاه است بجرنسی سعد وقاص لشکر برادر خود هاشم بن عتبه را با ده هزار مرد جنگی روانه حلوان داشت. یزدجرد که خود حلوان بود لشکر اراده کاه سپاه راه جلولا قرار داده بود و این دو شهر کوتک نخاصلوکی از یکدیگر. همان نزدیکیهای مدائن بود چون سپاه عرب بحرکت آمد یزدجرد از بینش آگاهی یافت هرمزان امیر لشکر ایران بگماشت و دو سپاه کینه خواه مقابل و متعاقد در آمده و هم افتاده و با یکدیگر جویهای خون گشاده لب اسبها مرده و رگ در خون فضه پذیرفته کشتهای و پهلوانهای نام آوران از طرفین بدیده عاقبت سپاه عرب بر قشون عجم غالب آمده و بجلولا رانده سپاه ایران تا خانقین بقفا ایشان فشار کرده چون قشون عرب بجلولا در آمده غنائم بسیار بلشکیان در آمد هاشم بن عتبه باخبر فتح سعد وقاص بدین فرستاده و خود با لشکر موجوده بطرف خانقین مدبال سپاه ایران در حرکت آمد چون ایرانیان دانسته که تاب این مدبال آوردن ندارند از آنجا بقصر شیرین آمده یزدجرد پادشاه ایران خود از طرف عراق عجم رانده شده و در بین راه با سپاه شکست خورده بسیه منطقه راه عراق عجم پیش گرفته و این وقت سپاه عرب بقصر شیرین رسیده و سعد وقاص نوشته که ما کشور عجم را از دست تو خود آمده که ما تعاقب میشویم و دیگر سعد وقاص از جناب خود سلمان فارسی خلیفه بزرگوار نام داشت و از صحابه خاصه حضرت مصطفی اکرم بوده است در مدائن به تباب گذاشت و آنجا فتح شیرین کرد و چون او قصر شیرین رسید سپاهیان از دیدار سردار خود مسرور شده و سرچه آن طرف شهرها و قصبه جات بود مشرف شده و اتفاق غنائم از اساس سلطنتی و حکومتی و خانگی و اسب و استر و مواشی حاضر ساخته که نویسنده گان از حساب و مقدارش عاجز گشته بعلی الجمله سعد وقاص حسن غنائم را با نامه فتح این بلدان بتوسط بشیر رسیده که از سرداران نامی بود و مدتها خدمت عمر فرستاده و سر ساده خاطر کرده جواب نامه سعد وقاص را بخاست و فرمان داد تا سعد کوفه آید زیرا نوبت جنگ با روم بود سعد وقاص حکمرانی تمامی آن ولایات را بعلیان فوض بحسب حکم عمر تفویض کرده و خود از قصر شیرین کوفه دارالکوه بدینه آمد

ذکر وقایع سنه ۱۷ و لشکر کشیدن ابوعبیدة بن جراح به بیت المقدس و طلب کردن خلیفه را و آمدن عمر به بیت المقدس

جلد دوم امان التواریخ

وفتح حلب وبسیار جاها بدست سپاه اسلام

ابو عبیده بن جراح فاتح شامات چون از فتح رومکه آسوده خاطر فراغت حاصل کرد و نامه بمدینه فرستاد و از جانب خلافت فرمان آمد که بیت المقدس را فروگیرد و آن لشکر را مفتوح نماید ابو عبیده قشون بجانب بیت المقدس کشیده و مردم آنجا خبردار شده نزد خلیفه آمده تا باداء طرین مسلمانی کیرند یا جزیه بدهند ابو عبیده اقایع را بمدینه نگاشته و عمر بن خطاب پس از مشورت بیت المقدس درآمده و مردم آنجا مسلمان شده و آن شهر نیز کرسی از ممالک روم بود ضمیمه بلاد اسلامی شد پس از این فتح ابو عبیده بن جراح سپاه عرب را بطرف حلب حرکت داد و آن قشون بشیوع پست و بلند بیابانها نوردیده حلب پس از پرسشهای دلاوران فروگرفتند از این سوی عمر بن خطاب چون خواست از بیت المقدس روانه مدینه گردد هرمزان را برای فتح میسره معین کرده و خود با هزار شمشیرزن با عمرو بن العاص روانه میسره ساخت و این سرداران پس از کوششها و جنگهای بسیار تمامی بلاد شامات و بعلبک و فلسطین و بیت المقدس را مسخر و اسکندریه را بعد فتح کرده و در آنجا درنشسته و بالی هولناک از قرعه عیوانی فلسطین هویدا شده و بیت کلی تمامی آن اراضی را فروگرفت و بر پیروجوان انتخاب کرده و در این وقت ابو عبیده بن جراح سپهسالار کل قشون عرب در حمص جای داشت و چون حبتابان ناخوشی شد سران سپاه را بخوانده و درباره لشکرکشی و مملکت گیری سخنهای رخوانده گفت من از این بیماری نخواهم یافت پس از توصیه بر رود جهان گفت و بجای او معاذ بن جبل سپهسالار کل قشون عرب گردید اما معاذ بن جبل نیز از حرمن وبا هلاک گردید و عمرو بن عاص بجای او نشست و بحضرت خلافت نامه کرد که شیوع وبا حال لسان از صنادید لشکر را هلاک کرده است خلیفه مدتی توقف بزرگان سپاه بگریست و نامه مادر و کاه سپاه یزید بن ابوسفیان تنخاست داد و رایه کردگی سپاه برداشت و اشاره موذن کرد باید بسخر قیساریه راضی شود یزید بن ابوسفیان چون در کوچه بمرز یک قیساریه آمده پس از کوشش و کشش بسیار آن شهر را بتصرف درآورد و تعداد اموات مسلمانان از حرمن وبا هلاک شده بود مؤذن هیبت و هجرت بشمار آمد آنگاه یزید بن ابوسفیان بشرح فتح قیساریه و تلفات سپاه اسلام نامه کرد و بسته خلافت تسلیم داشت اما یزید نیز پس از چندی درگذشت و چون در مدینه وفات یزید بن ابوسفیان استماع یافت ابوسفیان پدر یزید و معاویه مادر یزید گریان شدند و آغاز نوحه و جزع و زاری کردند خلیفه ابوسفیان تسلیت فرموده و خلوت سرا به پرسش معاویه مخصوص داشت چند روز جبر ابوسفیان چون دانست که حکومت شام به پرسش معاویه مقرر شد خوشنود گردید و از فوت یزید برادر معاویه تألم کم کرده آنگاه از درگاه خلافت فرمان حکمرانی شام بنام معاویه بن ابوسفیان نگاشته آمد و سوی شد قدم نامه را برگرفت و در صفدان معاویه رسانید و معاویه را اقبال اقامت بحکومت شام برقرار شد و نیز خلیفه ثانی عمر بن خطاب وضع تاریخ هجری را در این سال معمول داشت که سنه بود چون تا درجه ممالک شام و سوریه و فلسطین بدست سپاه عرب مفتوح شد و گرداگرد نوبت بلاد ایران افتاد و از درگاه خلافت به ابوموسی اشعری که حاکم بصره بود نامه شد که اکنون بطرف اهواز و خوزستان باید رهسپار گردی و آن بلاد را مطیع و مسلمان سازی ابوموسی اشعری نامه خلیفه دوم را دیدان مردم قرائت کرده و جبل رحیل کوفت و بطرف خوزستان حرکت کرده و از توقف قسمه ماکذر خوزستان

وقایع جهان و جهانیان

لشکر مرزبان بود که سپهبد شاپور شاهان ایران بعیوبت حرین جنبش سپاه عرب را دانست تجمع سپاه پرداخت
انگاه ابوموسی اشعری بر سید و سپاه عرب و عجمه جنگ آنان کرده و از یکدیگر بسلام دو مرکب بجنگ افتادند و عاقبت
قشون عرب غلبه یافته و هرمزان با جمعی از رجال گردان بقلعه سوق الاهواز در شدند و سپاه عرب را طی سیاه تعقیب
بجنگ آمد ابوموسی اشعری پیغام صلح را بتوسط احنف بن قیس بحضور خلیفه ثانی یافت و با طلاقت لسان و قدرت
بیان او را وادار بقبول صلح نمود خلیفه از تقریر و گفتار او محظوظ گردیده و با ابوموسی اشعری نامه فرستاد که از برای صاحب این
جوان جهرو یاب و قدر او را بشناس پس از فوت احنف بن قیس و گزارده تور جنگ گردیده و این گرت نیز هرمزان
مغلوب شده و با هر مرزبان گردیده و سوق الاهواز بدست لشکر عرب افتاده و غنایم بی اندازه نصیب آنان شد هرمزان چون
دانست سپاه عرب عمر روز افزون خواهد شد و از نامی خوزستان قطع و جنگ او با مردم دشوار است
و صلاح دید نامه صلح کرد و با ابوموسی اشعری بدینه نامه کرد و از باب صلح با هرمزان استعلام نمود از سنه خلافت
جواب آمد که با او صلح کن لیکن سر بسته و بنزد ما بیا و هرمزان که بجنگ عرب افتاده و دست عرب با شه و باقی با هرمزان

ذکر فتح خوزستان و اهواز بدست ابوموسی اشعری سنه ۱۹

چون خبر استیلای ابوموسی اشعری بشهر خوزستان گوشزد شد و بعلاء بن الحضرمی حکمران بحرین رسید سخت دلتنگ
شد و تشنج حدود و نوامیس را از شیعه و مدوان اجازه داد و با خلافت مردمان خود از بحرین بسیج و بطرف اصطخر
فارس روانه شد از آنجا بجانب یزدجرد پادشاه ایران شهرک نامی حکمران فارس بود و از جانب شرک
حکمران دیگر بهر شهری از شهرهای فارس مقرر بود از آنجمله سالم اصطخر مرد بود و شهرک خود شیراز را داشت
چون خبر جنبش سپاه عرب را دانست مردم حکمران اصطخر را فرمان کرد که با استقبال علاء الحضرمی درآمد مرد
بی توانی مجادله عرب درآمد و جنگ صعبی نمود و چون سپاه عرب از کثرت بر عرب بیش بود اعراب شکست خورده
و علاء الحضرمی با بقیه سپاه برگشت چون بخلیج فارس رسید دریا را منقلب دید از چگونگی خود بدینه نامه نگاشت
و از وقوع خلافت ابوموسی اشعری نامه آمد که علاء از راه ابوموسی اشعری لشکری فرستاد تا سپاه علاء
منضم و با بقیه بود آورده تا مصالحه با هرمزان و امانی پیدا کرده زیرا چون خبر جنگ عرب در اهواز با هرمزان
و دیگر گوشش برزجرد رسید لشکر فرمانفرمای فارس نگاشت که هرمزان را نامه و نام شهرک لشکری بسوی اهواز بکمک
هرمزان فرستاد و چون هرمزان هر روز بزرگی و دیوتی حال شد و بسپاه عرب تبانت و جمعی را مقتول ساخت
چون خبر طغیان هرمزان بدینه رسید از وی با خلافت فرمان با ابوموسی اشعری شد که این باره خوزستان را فروگیر
و بهرمزان را با ابوموسی اشعری بفرستاده خلیفه سپاهیان از بصره حرکت داده و با هرمزان جنگهای هولناک
کرده و چند روز تمامی خوزستان را فروگرفت و جمعی مردم را اسیر کرده و غنایم بسیار بچنگ آورده و نامه فتح را با هرمزان
خلیفه دربار خلافت بدینه فرستاده و هرمزان نیز بدینه درآمده و بدین اسلام داخل شده و در کنف خلافت عمر
در مدینه بکنوت رایت تا زمان اجلش قرار رسید

ذکر لشکر کشیدن عمرو بن العاص و فتح مصر در بست و سنه

در این وقت که بلاد خوزستان و ابواز تصاحبی یافت و در تحت سلطنت و خلافت اسلامی در آمد نوبت جنگ با رومیان رسید لیکن خلیفه را از کثرت فتوحات، روم همواره مدار اندیشه کار بود عمرو بن العاص که در سر حدهای مصر داشت و در مسافت خلیفه ثانی بجانب اقدس عازم مصر گردید و بواسطه آنکه جنگهای بسیار نقاط بعقب افتاده و میدانست که ممالک خوزستان از تصرف سپاه اسلام در آمد عزم خود را مکرر و مکرر بطرف مصر حرکت کند و دون آگاه و بی اجازه خلافت اجازه حاصل نماید لذا با سپاهی زیاد بهمان طرف مصر حرکت نمود و لاوه نه در هر جا بجنگید و مردم مطیع ساخت چون خبر عزیمت عمرو بن العاص در مدینه بمسمع خلافت رسید خلیفه ثانی بدو نامه فرستاد و بدین مضمون «من عمر بن الخطاب الی العاص بن العاص اما بعد فانک سرت الی مصر و من معک و بها جموع الروم و انما معک نفر یسیر و لعمری لو کنت اعلم و ما سرت فسر فان لم تکن بلغت مصر فارجع بهم» یعنی این نامه از عمر بن خطاب بسوی کنیز بکار پسر کنیز بکار. بهانا تو با مردمی بطرف مصر حرکت کردی در حالتیکه در میان در آنجا بسیار بوده اند و با تو سپاهی اندک بوده است اکنون مژده بودی و مسلمانان از سپاه خود حرکت مدد دادی پس اگر بمقصد نرسیده و در نرفته باز گرد) و این نامه تو سط عقبة بن عامر بعمرو بن عاص در منزل رفح رسید عمرو بن العاص گفت که ما در خلافت باوضع رسیده است لذا نامه را گرفت تا بدانش که داخل در خاک مصر است رسید آنگاه نامه را گرفت و بحضور قواد سپاه گشوده و با دانی بر سانی بخواند و گفت ما در کجا هستیم گفتند ما در خاک مصر هستیم آنگاه سپاه را حرکت داد و با قسطون مقوقس بن قرقب رومانی جنگهای سخت کرد و بر جا غالب آمد هر چند مقوقس گریزان بمصر بود بقیه سپاه و تهیه جنگ بر داخت سودی نبخشید و سپاه عرب و علوت بیابانی آنها را از پا نیانداخت و اهالی مصر و اسکندریه دست از جنگ و ستیز و غزا و هجوم سنه بیست هجری دست از سپاه اسلام منقطع گشت و مقوقس رومانی که از طرف هرقل فرمانفرمای مصر بود با عمرو بن العاص صلح کرد و مصر را تسلیم داد و گویند عمرو بن العاص بمجرد شروع مصالحه که بین او و دنیا زد بر خر بی بند مردم مصر را بشمارد و دویست و پنجاه هزار نفر برآمدند و این تاریخ سنه ۲۵ هجری است که این کتاب مستطاب در تحریر مصر تحریر میشود و فتوح مصر را از پنجاه و نه سال تقریبا بیان شده علی العجاله عمرو بن العاص خبر فتح را با افتخار و اجازه یافت که در حکومت مصر مستقل گردد و این اول عالم اسلامیست که از طرف اسلام در مصر حکومت نشست عمرو بن العاص چون با طمینان مصر مستقل گردید پس از تکمیل سپاهی از مصر حرکت داد و طرابلس غرب را اخذ کرفت و تا چهار سال و چند ماه در آن سفر بکار بست مصر بود که دوباره بدرا بخلافت بمدینه رفت و مراجعت کرد و در این وقت یحیی نامی از انصار مدینه بدین اسلام داخل شد و چون مدت فضایل و مناقب او قبل از دخول سپاه عرب بمصر بحد شهرت رسیده و عمرو بن العاص او را می شناخت از مدتها بدین اسلام لبی اندازه مسرور شد و دخول یحیی بدین اسلام سبب شد که مردم مصر فوج فوج بدین اسلام درآمدند خلاصه روزی یحیی بعمرو بن العاص گفت شما انقدر از هرگونه خواهرات و فرآت غنیمت در این شهر اندوخته اید که از حد حساب بیرون است و کسی را نظری بر آنها نیست فقط توقعی که من دارم اینست کتابخانه اسکندریه که صدها از کتب حکمت و فلسفه و غیره است و سالیان دراز با شرف

ولعای گزاف جمع شده است اجازه بدهید آنچه کتب خواسته و حکایت من و ترا هم در این کتاب بیاورد. خلیفه
خلیفه عصر استیذان حاصل نایم صرچه او آمد همان معمول شود. آنگاه عمرو بن العاص به با خلافت نخاست که چنین کتابها
بزرگی را اسکندریه موجود است. فرمان چهیت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب را فرمان داد که اگر در این کتب موجود چه
موافقت معارف با قرآن است که ما را حاجت دیگر باشد و ترجمه آنها نیست و ترجمه چنین کتب و چندین زبان ما را
یک کتاب خدائی کافیست و اگر بخلاف کتاب آسمانی حیا شده که فایده در آنها نیست و نابود کن چون این
عمرو بن العاص بسیده دانست بجهت فایده دیگر بقائی آنها نیست امر داد که بخش بخش حمامهای اسکندریه کردند
که در آن حمامها بسوزانند تا نوید بخش نام گرمابهای اسکندریه این کتابها آنقدر دوخته شد تا ماهی موخته نابود شد.

ذکر آمدن نعمان ابن مقرن المزنی با یاران و جنگ و نخاوند که او را عرب فتح الفتوح نامیدند

پس از فتح خوزستان و اهواز و مداین یزدجرد بطرف اری همران رفت و در انجا مقر یافت و بهواخواهی
ولایت و از بایجان و سیستان و کرمان نامه کرد و کسر سپاه عرب مشغول بجنگ با رومیان بود و ماندند و دران بر و بحر
سنگستانهای متواتره مانده و برای اهتمالفنی و قوتی باقی نمانده است سعد وقاص که بجای خسیده زنامی قشون
عرب بود معزول شده و در عرب مانده و سپهسالار رشیده لاوری یافت نمیشود و انجا باصلت داده است که در جمع
سپاه و استراحت بسر برند تا اکنون باید جهت کنند و لشکر را جمع نمایند آنگاه پشت از پشت داده تا سر بر خاک ایران
بردن نمایم و لشکر انجا دشوار. پس انجا را دستگیر و مملکت خانگشا را زیر و زبر نمایم چون این مشورت بجائی برادران
خلیفه گفته و فرمان سرداری تمام سپاه پرداخته فوج فوج بطرف وی حرکت آمده بزودی بجمع سپهسالاری فرمان
گذاری این قشون نوشتان بن مقرن که مردی دلاور و شجاعت و جلادتی و کفایت نامبرده بود و عمر او را
خاوند منیرست معین کرده و فرزندان بن نهایت جرئت شکسته بود ولی بواسطه آنکه سردی و گرمی دنیا بسیار چشیده و جنگها
و معارک فی اندازه دیده بود بجای اینکه مغرور شده علی الجرا طرف یزدجرد شد که از همه سپاهیان بطرف خاوند
بروند و فرزندان برنامی انها سپهسالار باشد طرقی گشید که کمیته پنجاه هزار مرد شمشیرزن از اطراف ایران در خاوند
جمع شده از این سو جزیره کوفه بگوش عمار یاسر که فرمان داده که کوفه بودرسید که ایرانیان کمیته پنجاه هزار کس جمع
نموده عمار یاسر صلاح دید بار خلافت نخاست خلیفه دوم عمر بن الخطاب را برفراز منبر فصد و نامه عمار
یاسر را برحاضرین بخواند و آنها مشورت خواست که در این قضیه چرای شوند و گفتی صلاح بدهند که در جنگ با ایرانیان
چه اقدامی نمایند پس از مشورت مقرر شد نعمان بن مقرن المزنی از سپاه کوفه بصره جمعی برداشته بطرف خاوند
روانه گردند و نعمان مقرن المزنی در لشکر حکومت و لشکرکشی شهرهای ایران بود چون فرمان خلیفه بدو رسید
سپاه خود را برداشت و بکوشک سفید که نزدیک مداین بود برانده و در انجا اقامت کرد تا سپاه کوفه و بصره بدو
ملحق شده و ما مدد رسیده بحرکت آمده پس و بلندی زمین را نوردیده بطرف خاوند روانه شدند تا بقرب رود زاب
رسیده انجا رود کاه خود ساخته و از رود زاب تا خاوند فاصله چندان نبود و مقدمه سپاه عرب با خبر رسید

تن مرد و شیخو و نعمان فرمانداد تا طلیعه رفته از سپاه ایران آگهی یابد و خبر آورد. طلیعه بشتاب گاه روانه شد و سر فراز تپه آمد و فحص از کثرت و قلت سپاه ایران کرده جواب آورد روز بعد نعمان سپاه خود را راست کرده و از قسوی ایرانیان تعریف ایلغار کرده که ناگاه همه افتاده و معطل هم نهاده و از کشته پشته می ساخته و از کید گریبی مرد و گرد میدان انداخته و جان ساخته تا شام قرار سپاه و سپاه گنبد خواه دست از یاز داشته و هر یک بقرارگاه خود شتافته روز بعد نعمان نیز صف آرائی کرده و جلو سپاه خطبه غرائی خوانده و قشون را بجنگ تشویق و تحریص کرده گفت چون این علم را بجنبش آرم و فحه نسیم بگیرد جمله کشیده تا نگاه علم بجنبش آورده تا گاه سیم کرد سپاه عرب کمر بر کشیده و جمله بلشکر ایران آورده و قشون ایران نیز از جای بجنبیده و مردود پای لشکر هم افتاده و لشکر از خون کیه بگر بخون کرده این بین کمتر از دلاوران ایران و نعمان سپهسالار قشون عرب رجوع داده و از نیزه حتی حوالت کرده چنانچه نیزه چپلوی نعمان فرو شده و از اسب افتاده و جان تسلیم کرد از پس او برادر او معقل بن مقرن علم بر گرفت و وطن کشید که او نیز کشته گردید از پس او برادر کهترشان سوید بن مقرن علم بر گرفت و سپاه را بجنگ آورد تا آفتاب سر بچاه مغرب فرو برد و لشکریان دست از جنگ باز داشته و بقرارگاه خود شتافته روز سیم باز بکارزار گذشته از دو طرف سپاه آراسته گردید و بهادران بجنگ اندر آمده نخست توران نامی از سپاه ایران بصدا در آمده و بجنگ شده و مقابل او ایرانیان فرستادند چو جاخاکرده سپاه عرب را تیرباران کرده اعراب نیز با شمشیرهای کشیده بجوش آمده و جنگ مغلوبه شده و جمعی کشته و بخون آغشته گردیده تا آفتاب فرو نشست و سپاه از دو جانب بارامگاه خویش قرار گرفته این دو مغلوبه شد بسیار از دو جانب کشته شده و نعمان نیز کرار روز بخت صفوف سپاه از دو سوار آسته شده و جان دمیان آمده و جرخوانی کرده مبارز طلب نمود نا گاه سپاهیان بهم افتاده از کثرت گرد و غبار هوا تاریک و از شدت عرق و تب راه جنگ را گم کرده تاریک و آریک گردیده دلاوران بکوشیده نمود و بهره او نبخشیده خون کیه گیر بخشید عاقبت سپاه ایران شکست خورده از سر راه بیابان گرفته و فراری شده نزدیک بطرف قادسیه رفته و گاهی بسوی اصفهان و گاهی بسوی شتافته و از دنبال آنها سپاه عرب تعاقب تاخته و تا نزدیک شب تعاقب ساخته و بخاک برگشته چون سپاه ایران از هزیمت فرار کرده و از بخشید سپاه عرب رهنمود و آنها نزدیک سپاه ایران نگردیده چیزی یافته که حساب او نتوانسته محدود سازد از نگاه بدفن کشتگان خود پرداخته سپس قسمت غنائم و اسباب نامی که ما موراً خذ کرده و با نامه فتح بمدینه آمده بود بخلافت رسیده و فرود فتح سپاه عرب را آورده و اعراب فتح نامه را مفتوح گشته زیرا از نقوت جای که سپاه ایران از دو برگشت و یکی اختیار پست و پراکنده شود و ما چون خلیفه از پراکندگی سپاه ایران اگهی یافت مغتنم گردید که کیه و اخذ را دو چاره ای شده باندازه و جب قبضه و داشته زود جره و اگر فتار کرده که دگر باره لشکر فراهم نیاید. و لاجرم بعد از سیر کردن حکومت کوفه و اشت نخاشت کرده و قبن زیاد الحاق را دو هزار تن بطرف ری بقرارت تا آن ولایت مفتوح ساخته و دشمنان را کیفر داده و غنائم بسیار حسب الفرمان خلافت بپایتخت فرستاده را باده هزار کس بجانب ایران روانه داشت عروه طی مسالک کرده بطرف همدان روانه شد چون

وقایع جهان و جهانیان

یک از دو دوران ایران و جهان بجمع سپاه و عده داخت اما چون خبر رسید ان سپاه و اسباب بگفتار که دو جهان بجمع موذن سپاه مشغول
بود رسید بدین حکایت و به مثل معروف قم از کرگ ده و بدین شافی به جهان وارد شده و از جهان بسوی ری و بجنگ او قشون
فرمانفرمای ری فتح زاده تن محمد نزدیک بجمل هزار کس وقت آنرا خواسته است که بمدد جنگی و تشنه آنرا زحون عرده بود و شکنی
محمد رسید فتح زاده از شهر بیرون شده و استقبال کرده از دو سپاهیان بجنگ آمده و از دو طرف یکدیگر زمین را لاله گون
ساخته تا نزدیک بغروب شدن آفتاب سپاه ایران شکسته شده و بشهر گریخته و اسباب آنها تمامی غنیمت سپاه و جهان
گردیده و از جمله فرخ زاده است که آب مقاومت بجنگ نتوانسته مایه لاجرم کس بجهان فرستاده و خواستگاری صلح شده بدین
قرار که هر ساله سی هزار دینار بهم جزیه بدو و قصه او بدست مدار دنیا بتسلیم کرده و قبول کرده و چنگی با مدر با خلافت کاشت
از طرف خلیفه جواب آمد که تیغ کردی اکنون تیغ زار. ی گذار که ما وقت آمدن بجزیه نمایم و خود بطرف قم و کاشان. رانه شود و
شاد خواسته و نقد نیز اگرفت و این مطلب را بسعید سردار سپاه کوفه در طهران گذارده و خود طریق قم پیش گرفت و این
وقت زیاد جود پسر پادشاه یزدجرد بن شهریار پادشاه ایران و اصفهان سکونت داشت و از شکست سپاه و از دست رفتن همه
متأثر بوده و اندیشه آن بود که دوباره سپاهی فراهم نموده و باز بمقابل سپاه عرب درآید

ذکر وقایع سنه ۲۱ و مشورت عمر بن الخطاب و تشکیل دادن سپاه برای محو تمامی ایران

چون خبر شکست سپاه عرب بهمدان و قم رسید بگوش یزدجرد در اصفهان رسید همان در چشمش تاریک گردیده و دانست
که این سیل جهان کن بطرف اصفهان در حرکت است امیان خود اطلب فرموده گفت با کمک در این شهر توان کرد یا لشکر
عرب بزودی خواهد رسید و ما را گرفتار خواهد کرد و بهتر است که من بطرف اصطخر فارس حرکت نمایم و خاندان که با
خود دارم بآنجا بفرستم و اصفهان را بمردم این شهر بگذارم و از اصفهان کوچ نموده از آن سوی
چون خبر فتح همدان و قم و کاشان و قمصر و قزوین بعمر رسید بسیار خشمگین شده و بعثمان بن ابی العاص ثقفی حاکم
طائف نامه نوشته که بجای خود شخص دیگری را بحکومت طائف گذارده و خود با سپاه بسوی اصفهان حرکت نماید و
بجنگ یزدجرد بشتابد و عزیمت لشکر کشیدن و سپاه بر اصفهان داشته و از این رو چون هنوز پادشاه یزدجرد زنده است و خیلی
از بلاد ایران ممتنع نشده است مصلحت چنین است که پادشاه یزدجرد همه روزه خود را بنوعی جمع کند و بلاد ممتنعه را بشود از
چنانچه هنوز اندکی از فتح همدان و مصاف حلوان گذشته است که بشنود که عرب دوباره بر همدان آن معاهده که با همه بسته بودند نشکسته و از خاطر برداشته و دوباره بری چون سپاه را از شهر خود بیرون دیده بر آن معاهده که بجمله افتد جزیه را بزودی
بافته و کار آنها را ساخته پس باید تدبیری اندیشید که کیار. و ال. گردد تا چنین ایرانیان فارغ سازیم و پادشاه یزدجرد
را همه همگان و سپاهان اختیار کنیم و براندازیم رای من آنست اگر از حاضرین چیزی دیگر اندیشه کرده باشد بگوید تا کشته رای صاحب
صواب است گفتند رای درست است باید سپاه بر اصفهان فرستاد و او را از آنجا براند تا بعد از آن بقیه لشکر خود را بر ایران
بفرستیم پس عمر بن خطاب برادر خود نعمان بن مقرن را با بقیه تا دو هزار مرد همدان تعیین کرده و لوای دوم را

عمارة بن فرند تسپرد و لوای سپهسالاری بگرفت عبدالله سپهدار این دو سردار را بجهة تسخیر آذربایجان معین فرمود و لوای حرب را به عبدالله ابن ابی داود داد و او را مقرر کرد که بطرف اصفهان تاخته و با موسی اشعری که در آنجا بود بصره حکومت داشت فرمان کرد که از آنجا عبدالله بطرف اصفهان حرکت نماید عبدالله با ابو موسی اشعری جنگ مسالک کرده تا بیرون دروازه اصفهان تاخته از این سوی اصفهان که از جانب یزدجرد محافظت اصفهان قیام داشت سابر کرده و با او مقاتله و مقاتله پرداخت عاقبت پس از جنگ سخت ایرانیان مغلوب شده روی بفرار نهادند و اصفهان تن بصلح داده و قرار شد که صد هزار دینار نقد تسلیم کنند و جزیه بر دوام نیز بدهند که سالیانه بپردازند بدین قسم کار صلح انجام یافت و ابو موسی اشعری باصفهان در آمد و صاحب ناسخ التواریخ میرزا محمد تقیخان سپهر لسان الملک مینویسد که ابو موسی اشعری نیز بصفهان وارد گردید و میدان نقش جهان جای گرفت و این خبر صحت ندارد و میدان نقش جهان از بناهای جدیده محمد صفویه بوده و در سنه هجری عمده مهدی و آبادانی اصفهان طرف شمالی اصفهان که امروز مشهور بمیدان کهنه است بوده و علی الجمله بر سبیل طلب یزدجرد ابو موسی اشعری خبر فتحنامه بجانب خاور فرستاد و نامه نگاران شد که سهیل بن عدی با سپاه و امرای دیگر سپاه شهر ازگرد و فرمان شد تا ابو موسی اشعری حاجب بن زراره را فرستاد. بحکومت اصفهان نصب نماید و خود عازم شیراز گردد و در این وقت عمار یاسر بواسطه شکایت مردم از حکومت کردن معزول شده و در این اوان خبر رسید که خالد بن ولید بن المغیرة المخزومی فاتح شامات بدروه جهان کرد و نیز در این سال حسن بصری متولد شده و در این سال نیز دولتهای اسلامیه روی در هم و دنیا بنقش او منقوش گردیده و بر کلمه نقش لا اله الا الله و کیفرش عدالت و بر بعضی سکه نقش بسم الله و در کیفرش الله و نام عمر بن خطاب را نگاشته و منقوش کردند

ذکر وقایع سنه ۲۲ و فتوحات سپاه عرب در همدان و ری با دیگر مصالحه با مردم دامغان و گرگان و طبرستان

از این پیش اشارت شد که مردم همدان و دیلمان مخالفت کرده و از سنه ۲۱ خلافت لوای تجاوز بحرکت آمد منجو نعیم بن مقرن بطرف همدان تاخته و در همدان او جنبش نامی از جانب ایرانیان سر برداشته و صیاد بن کسکه دیلمی دور خود جمع کرده بود چون از آمدن نعیم باخبر شد با استقبال دیروان آمد نعیم نیز با سپاهیان در رسید جنگ گرم شده و زمی سخت بمیان آمد در اثنای جنگ کشته شد و سپاهش منهزم گردیدند نعیم منظفر و منصور همدان در آمد و غنایم بسیار بدست کرد و چنانکه از نامه فتح بحضرت عمر مسطور است عمر نامه در جواب خلافت فرستاد و خلیفه شاد خاطر شد و بانعام و اکرام نعیم پرداخت و فرمانداری همدان بنعیم مقرر شد. از جانب خود بحکومت همدان نگاشت. و با سماک بن خرشه انصاری بطرف آذربایجان گسیل داشت و خود از جانب ری تاخت چون نامه خلافت بنعیم رسید معمول داشت و عازم ری گردید در این وقت سپاه وحشی فرمانگذار طبرستان شده بود چون از آمدن نعیم خبر یافت بطرف مازندران نامه کرده و مدد خواست و با قشونی از گسسته با استقبال نعیم بیرون آمد و در ری مرد انگر دخاعت شکست بر سپاه ایران آمد و لشکر عرب بشهر حمله ور شده در این بین سپاه وحشی کمین کرده و سپاهیان منهزم شده و بشهر گریختند از هر سو سپاه عرب

وقایع جهان و جهانیان

و نایبشان بری آمده و دست بقتل و غارت گشوده اتکاه بقم منصوره و منصور بر تخت برآمده و با مردم صلح کرده و امانی نامی را بحکومت ری نگاشت اتکاه بعزم غزا بر سپاه فرمت کرد و چنین اتفاق افتاد که نامه فتح مرو بسط معنا بالعجمی بدینه رسید و اتکاه دانست اتکاه بجوزجان حرکت کرد و برداشتند که جمعی قزلباش ری و سایر جهات در اصفهان مجتمع شده اند اما خبری نگشته که از زیادت خلاف برایشان فرمان رسیده که خود بری نشیمن نماید و ایالت سویدا را اصفهان بفرست و تاکید کند که در هر جا سپاه ایران را نصب کند و غیر طبیعی باقی گذارد و بفرمان چنین عمل نمود و خود بجوزجان حرکت داد و سویدا اصفهان را بگرکان شتافته سویدا بدون مانع باصفهان آمد و از اصفهان بسبعار آمد و آنوقت فرمانفرما گرکان عربان نامی بود که سپاهی لایق و مکانتی لیاقت و معقلی لبنده داشت و چون از آمدن سپاه عرب آگاهی یافت در خود قوه حنگ و جدال ندید تا یک منزلی گرکان باستقبال سویدا آمد و از وقاعت و مسالمت داخل شد سویدا سپهدار عرب عربانرا بنواخت پرفت و عربان مسلمان شد و گذاشتن باج و خراج را ذمه گرفت و سویدا بامنیان قرار گذاشت که هر کس از آن مملکت سر از مسلمانی برتابد باید جزیه بدهد و اگر کسی قبول جزیت نکند و مسلمانی نگیرد و عربان با دستی سپاه عرب باو حمله کنند تا او را مطیع سازند من بعد شهر را طاقانی نگاشته و معمور و محترم ساخته و متعلقان از گرکان بگنجه طبرستان حرکت کرده از این وقت فرمانگذار طبرستان آذربلاش نامی بود و نیاپاشی بستور همیشه چون فرصت و کیاست ممتاز بود انجمنی کرد و گفت آفتاب اقبال دولت ایران رو بزوال گذارده و اکنون ستاره اقبال عرب رو بافق علامت مصلحت دانست که حفظ مال و جان خود اکرده و بدان ملک رفته و منتظر حال داخل در دین سلام شویم و بر امون جنگ و جدال نگردیم بزرگان دیگاه و سران سپاه تمکی رای او را تصدیق کرده و کیفر رسول عرب زبان باستقبال سویدا فرستاده و باب صلح و مسالمت گرفته و مقرر شد باجنده هزار دینار نقد و سیصد هزار اجناس لشکر عرب را حاجت بسپاهی افتاده و نماینده بدین منوال کار صلح طبرستان قرار گرفت و سویدا چیلوئی را بر باد خلافت نامه کرد و گرکان جواب شد

ذکر لشکر کشیدن بطرف آذربایجان و فتح آن بلاد و قهار

چون نامه فتح اصفهان و گرکان و طبرستان و شرایط صلح آنها بدینه رسید از روی خلافت بفرمان متقن که درین وقت بری نشیمن داشت فرمان شد که چنانچه بتو سابق نگاشتیم که دو هزار کس بطرف آذربایجان گسیل دار پس بفرمان گرکان آمده و از آنجا عصمت بن فرقده و بکیر بن عبدالله را بطرف آذربایجان حرکت داده و سماک بن خرشه که نیز از پیش دستوری داشت با دو هزار تن روانه گشت و این جمله همی طریق کرده دست و بلند بزانو زده و راه تمامی قزوین و طیسفون را بسیعه ساخته تا بزمین آذربایجان رسیده در این وقت روی آذربایجان استندیار نامی بود و چون از آمدن سپاه عرب آگهی یافت جمیع سپاه پرداخت و با استقبال آنان شتافت بکیر بن عبدالله معدم را مجتمعه فرقده سماک بن خرشه رسیده و تنور جنگ گرم گردید میدان جنگ خوب از آتش جدال مشتعل نشده بود که از قضا استندیار با بکیر بن عبدالله روبرو شده و بی توانی نکشد اسارت در آمد بکیر فرمان تا سپاه دست از جنگ باز

استفسار کنید و از زنده بیا که اگر سپاه کوفه این محلت داری بستر امنیت با صلح و سالمت کیانی گرگیت آنسه مسالمت بجهت
جهان دار انتخاب شهرهای آذربایجان پرسس کرد و این وقت عتبه بن فرقد سماک بن حرشاز عتب برسیده و شاد نجات
شده و بر سه دار متفقا با متفقا بر آنکه کرده و بدین واسطه بسیاری از شهرهای آذربایجان بدون خون بجهت فتح شد بحکم
بهرام فتح زاد مشهور شد لشکر بهرش متفرق شده و اب اسلان و کابوس بجنب سپاهیان عرب داده چون تمامی آذربایجان
کردن بزیر بکرد و اطاعت داد و فرد و آن کشتی نامه بکیرین عبدالله نامه فتح و فیروزی نمایشت و چیک فتاده بدر خلافت
رسانید و است چون خبر فتح آذربایجان بدینه رسید از دار خلافت بکرد جواب که عتبه بن فرقد حکومت آذربایجان نصف
و خود طریق بند کیرد و ان بلاد او تحت فرمان آبکیرین عبدالله چون نامه خلافت بخواند عتبه بن فرقد از حکومت آذربایجان
معزب کرد و خود بطرف اب الابواب و در بند حرکت کرد و چون زرنیک به در بند رسید انجا پادشاهی بود نامش
شهریراز چون دانست که سپاه عرب بسیر سند از هول او را سی که از سپاه عرب به انجا جای کرد و با او خواهان صلح شد
و کیرین از صلح کرد و فتح نامه این بادر بدر بار خلافت نگاشت

ذکر وقایع سنه ۲۲ و انتشار یافتن ابوموسی اشعری و فتح فارس و شیراز بدست او

پیش از این نکارش یافت که زیجرد از اصفهان بطرف شیراز حرکت فرمود و از جانب خود خواه و اصفهان را نگاشته و انجا
نیز پس از بستوه عرب داخول ابوموسی اشعری باصفهان راه شیراز پیش گرفت چون بزرجمهر خول او بکنایه اصفهان
خبر یافت آتش از نهادش بلند شد و تحت عیال کرده و عاقبت شاپور بن بابان که فرمانده فارس از جانب خود بود نامه
نگاشت سپاه عرب کم کم بطرف شیراز میاینه من طریق کرمان پیش میکیرم تو از سپاه عرب فارس و دمان بردار
انتخاب بازمان و فرزندان و خدمتکاران خاصه و اشیا نفیسه بطرف کرمان بسپار شاپور از این سوی ابوموسی اشعری خبر یافت
که شهرک فارس بجمع سپاه بیرون آمده و راه کجیده است تا کس جمع شده این وقایع را بدر بار خلافت نکاشت و زنیه جواب آمد
که با جمعی از بزرگان عرب از جمله مجاشع بن مسعود الشقفی و عثمان بن ابی العاص و حکم بن ابی العاص و سایرین نیم از امور
کرده و بطرف فارس حرکت کند و هر یک با سپاه خویش بشیراز نقب افروز کرده و فارس بسپاه عرب مقید کرده و کار
شهرک فرمانروای فارس را بسازد انتخاب مردان با سپاهیان خود چون بسیر جهان کن بطرف فارس حرکت
آمده و است و بدینه نیامده که فتنه چون شهرک قصد شوش عرا دانست با لشکری نیم از سپاه او استقبال کرد و بر روی
اشعری و نزدیکی اصطخر بجمع سپاه بر داخت و بجنک شهرک در آمد پس از نصف ایامی جانبین صرده و لشکر بهم بخشیده و خون
یکدیکر بخشیده در اثنای جنک جنید بن مسلم الازدی بر شهرک رسید و شناخت که او امیر عجم است بر ویش بتاخت و شهرک
با و حواله کرد که آسینه اش بشکافد شد چون شهرک کشته شد را بنان پشت بجنک داده و رو بفرار نهاده و شیراز آب
و سلاح آنها غنیمت اعراب شد انتخاب هر یک از سرداران سپاه عرب شهری از بلاد فارس برسیده خیانخه مجاشع
بن مسعود بتوج آموا صطخر را فرو کرفت و اصطخر شهریست که سابق بر اسلام پای تخت ملوک کیانیان بوده
است و او زمشهور بپارس پارسیان بوده و آثار عمارات قدیمه عجیبه و ستونهای رفیعه در آن سرزمین تا کنون
یافت میشود و علی العجله حکم بن ابی العاص شیراز آمد انتخاب ابوموسی اشعری بجمع غنایم پرداخت و پنج یک انتها را با نامه فتح بدینه

وقایع جهان و جهانیان

فرستاده چون نامه و خفاده ابو موسی اشعری به نزد رسید خلیفه ثانی سعد وقاص را فرمود ابو موسی اشعری را اجازه خواسته که

ذکر وقایع و خبر فتح فارس و فرار یزدجرد بکرمان و اوصاف شهرهای خراسان و افغانستان

چون نامه ابو موسی اشعری خلیفه دوم برخواند که خواست بسیار لشکر کشیدن بخراسان و فتح آن بلاد شده است و نمود بکتابت خود که یا بو موسی نویس که از آن بلاد و اعمال که فتح کردی و بچنگ آوردی خدا ترا سپاس کن و آنچنان خراسان منما و اندیشه دارد دی آن را از دل بیرون نما یا باخراسان و خراسان را با چه کار. انگاه سرش درمیان ما و خراسان کوه های آهن دو بای آتش فاصله بودی و مانند سد یاجوج ماجوج حایل بودی خراسان از ما جنبیات دور است و مردم آنجا محمد سکن حیا بشنده البته بشهر و قلعه که گرفته و راه حاکمی از قبل خود بکار و راه البصره پیش گیرد و بمقر حکمرانی خود عودت کن علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده خراسان آثار بزرگ بوده است و هست که یک از شهرهای بزرگ استانهای ذوالقرنین اکبر بوده است و عزیز پیغمبر در هیات نماز گزارده و زعفرانی نیکو و آبهای گوارا در آنشهر فراوانست و بر هر مرد و زن هر ات یک فرشته رحمت با شمشیر کشیده ایستاده و بلاهای آنشهر را رفع مینماید و آن شهر غلبه کشوده نگردد و دیگر جوار رم از شهرهای اسلام بحساب است و هر کس او را بگیرد و آنجا اقامت کند آن ماوا بش باید که مجاهد در راه خدا جهاد کرده باشد خوشا کسی که انشاء فرماید و کیسه و دراز آنجا نامه بجای آرد و دیگر بخارا و سمرقند که مردمان نیک دارد و دیگر سهرجاچ و فسا خانه است خوشا بحال آنکسی که در این بلاد چند رکعت نماز بگزارد و دیگر شهر و ثواب هر شهری که نام گشته گردد بسیار است و دیگر شهر بلخ است که یکبار خراب کرده و دیگر آبادی بخت گیرد و کاش میان ما و بلخ کوه قاف و جبل جابلسا بود و دیگر طالقانست که خدای داند که آنجا چه است نه از زر و سیم نگار از مردان خدا پرست و کفت یا، بعضی شهری بیان کرده اند و اراضی بخراسان ساختی عمل کفت آنچه از خراسان گفتم اندک از بسیار بود است و خراسان تمامیش بدست بنی امیه گشوده گردد و در پایان دست بنی هاشم الله عمر فرمود بهتر است کز بلاد و اعمال که اکنون بدست سپاه اسلام افتاده تحت انتظام و اطاعت و آنچه تابشهای دور تر توجه نموده انگاه با چو خشی

ذکر وقایع سنه ۲۳ و حرکت لشکر عرب بکرمان و رفتن یزدجرد از کرمان بخراسان

چون در با خلافت در مدینه و استقرار یافت کریزه یزدجرد بکرمان رفت است عبدالله پسر عبدالله بن ابی سهیل بن عدی را با دو هزار کس برای فتح کرمان و کرفتاری یزدجرد روانه داشته از آنسوی چون یزدجرد از فارس بکرمان شتافت و حصن مزار مرد فرمانفرمای کرمان جای گزید و چون دانست که عرب و اصطخر و شیراز و سایر نقاط فارس بچنگ عرب افتاد و پریشانیش افزون گردید و بزاریه و نالیدن خاصگان و خدمتگاران جمگی از پریشانی شاه آشفته حال گشته و کار خود و مال پادشاه متحیر گردیده یزدجرد گفت بهتر است که قبل از آنکه سپاه دشمن برسد ما را فرو گیرد از این دیار رخت برچیده بسوی خراسان برویم و در آنجا پناه گیریم انگاه مردم او تا موال و اثقال شاه را عمل داده

جلد دوم امان التواریخ

و جرا با زا برداشته کوچ بر کوچ بطرف نیشابور رانده این وقت قریب بهزار کس از زنان و دوشیزگان و خلوتیان خاصه و پرده گیان و خصیان و فراشان و طباخان و حرمت یزدجرد بود و مذکر انحنا بهمگی همراه و جمعی بود و مذکر جانب نیشابور بطرف مرو رسیار شده و یزدجرد آتشکده و جنان کرد و بشتی افروخته که دانما همراه داشت و آتشکده داری گرد او آتشکده مرو استوار کرده و تمامی ماوجه خراسان از آن خود نامه کرده و خبر فرستاده و ماموفا کذار طرق خراسان کرده مرو جای داشت چون خبر استیلای اعراب بنیشابور بود و انتشر ساسانیان دانسته بود و قبل از وقت و آن اندیشه فرو رفت و با تفاق فرمانفرمای ترکستان قرار گذارد که زنان و بشتی بطرف خراسان و ترکستان آید این وقت بیکبار کی معاونت کننده و سپاهی برای هم نبوده شد این وقت که یزدجرد بمرو رسید و دو کرد و بطرف نامزد که مرو نشسته دانست که سپاه عرب در حدود خراسان رسیده و خانه آمده و جنگ با این سر بین خواهد شد خواست قبل از سر بین سپاه عرب رفع شر کرده باشد تا هم اعراب بجستجوی یزدجرد دیگر نباشند و هم خود با نامه کود حکومت خراسان باقی بماند این وقت بطرف صلح نامه فرستاد و کرد و شمنی عرب و اپیش است لشکر سپاهی بطرف مرو فرمان کنند ترکستان بیست هزار مرد جنگی بفرستاد و ما هر چون سپاه ترک بمرو آمده یزدجرد پرسید این اول سپاه بود و ما از کجا پرسیدند گفت این سپاه ترکستان است که بود تو میآیند تا عرب بجنگند یزدجرد خوشحال گردید گفت انتظار میکشم و چون شب بر سر دست آمد ماموفا نهان داد که تا کوشک یزدگرد جای داشت فرو گذاشته و صندلی میانه نشسته یزدجرد دانست که انجا برای گرفتن یزدجرد آمده اند فرمود تا گنبدان او را بسنی از بام بزیر فرستاده یزدجرد تک تنه از آن تاریکی بدین سوی و آنسوی شد تا خود را از شهر مرو بیرون کشید و سپاه و رفت و خود نمیدانست کجا میرود و ناگاه بر راه آسیابی بدیر رسید آسیا و اهل آسیا خفته بودند آسیابان گفت کیستی و چه میخواهی یزدجرد فرمود مرا امشب پناه دهید که از لشکر ترکان که بدین شهر رسیده اند فراوان ترسانم هر سلام آسیابان گفت بفرما تا گاه طعامی گسترانیده مرد و فراز طعام بیاسود و چون زمانی خفته و کوفته شده خواب او را فرو گرفت آسیابان چون او را بخواب یافت طبع جاهلی بدین آب او تری آورد و سخت بر سر آن پادشاه بی پناه بگفت که تمامی عمرش بر پریشانی گذرد و طلاش خرد و نمایشی شد آنگاه جامه های او را از تن بیرون کرده جامه او را بر بدن بر و دو آب انداخت چون لشکر ترکان کوشک را فروگرفته خدمه بانگ بر او زدند که چه خوابیده انگس گفت طعام خفته ما مو باده او را نه سو طلب یزدجرد آدم فرستاده و از خبر او پرسیدند که دیشب آسیابان آسیابانی کرده اند گفتند بلی آسیابان گفت بفرما تا بیرون آورده و بقانون طوق و بر سر جامه و کفن کرده و تابوتی که آنجا بود بر سر او نهاده بس داشت که کاوه و خمه پادشاهان ساسانی بگذارند پس فرمانداد تا آسیابان را بزابوک نامبرده یزدگرد آخرین طبقه ملوک ساسانیان قبل از اسلام بوده است و برخی حیات او از آزادان خلافت خلیفه سیم عثمان بن عفان رضی الله عنه دانسته اند که در تهاجران و میان کرده بلاد افغانستان و ترکستان بسر برده اکنون بر سر فرخ گشته رویم و انگاه بفتوحات خراسان و افغانستان بپردازیم چون عبدالله بن عبدالله بن ابی سهیل بن عدی رئیس کرمان شده در این وقت عده بن سیاوش که از جانب یزدجرد فرمانفرمای کرمان بود بجمع سپاه پرداخت و

وقایع جهان و جهانیان

و با سپاهیان خود استقبال عبدالله از کرمان بیرون آمد و آتش جنگ برافروخته و جان جمعی از جانبین از شرارهٔ او سوخته شد و سپاهی بگاله و خون ریخته شد عاقبت سپاه عرب غالب آمده و لشکر بسیار از بن سپاه را شکست فاحش خورده و عبدالله با فتح و فیروزی داخل کرمان شده و غنایم بسیار بکف او در آمد فتح نامه را با قاصد فتح پیام به بارگاه خلافت فرستاد و خواهش کرد که فرمان ولایت کرمان و سپاهی لایق بجهت او بفرستند چون عبدالله نامه را بخلافت نامه شد که او بجای پدر خود عبدالله بن عبدالله فرمان داد و فرمان او را بسپاهی لایق بجهت او بفرستاد چون عبدالله فرمان خلافت را بشنید و بحرم حکم را قوه قابل تسوی کرمان شتافت مردم کرمان چون خبر آمدن او شنیدند با س

از مرو مرو و خبش کرد از مرو رود و لطف بلخ روانه گردید احنف بدون مبارزه و مقاومت مرو رود آمد و غنائم بسیاری بچنگ آورد و آنگاه در مرو رود نشیمن کرد و سپاهی لطف بلخ روانه داشت مرو رود بلخ چون از دشمن شدن سپاه عرب را دانستند از بی مدافعه و مقاومت از بلخ بیرون شتافتند و جنگ سختی مورد نه عاقبت سپاه عرب فاتح آمد و مرو رود بلخ گشته شده و خواستگاری صلح کردند و این گیرودار بزودی از بلخ فرا رسیده و چون گذشت نگاه سپاه عرب بلخ آمده و پس از چندی احنف بن قیس با ظفر و منصور داخل بلخ شده و غنایم بسیار بدست آورد و جلوه را بخاطر مرو رود و سایر جاها بسپاهیان بخش کرد و پنج یک غنائم را با نامه فتح نامه برای خلافت فرستاده و چون نامه احنف بافنا داده و بمدینه رسید مردم جواب شدند که آن باد با مخلوقات آسمان و زمین چگونه وقاحت مسلمانی به جا گذارد و از طعامهای گوناگون و لباسهای رنگارنگ بهره ما از همین بانسوخته بگذرد و همان خود را و هر چه مانده است بخیط الخلافت آورد آنگاه پس از فراغت از بلخ و جوزجان و طخارستان و چون به هرات رسید آمده و فرمانده بلخ و قبت و ترک مرو رود و هرات معاودت داده و پس از چندی سپاه چین و ترک بر سیستان و زابلستان گذشته و لشکر بلخ بر سیستان گوشه گرفته از خوشنودی خاقان چین همان شب و هنگام لشکر بود و از این سوی احنف بن قیس نیز خود آمده بود و بطلیعه لشکر عرب بر خورد اتفاق و جنگ با سپاه چین که خویش پادشاه چین بود شد و او کشته عرب پای در آمد و چون او کشته شد و برادر داشت هر یک چون شیر خشمگین بر دشمن حمله ور شدند از این غلت شب گیر برادر بخواهر شده آن دو برادر نیز بخاک هلاک خفتند و کشته شدند چون چنین خاقان از کشته شدن این سه تن چنین برادر شدید اندوهگین گردید و با جوانان سپاه گفت ما را چه افتاده که خود و سپاه خود را بخاک مذلت و با قشون عرب طرح جنگ بیاندازیم گویند که ما غالب و ملک ایران را از عرب قحی ساخته زنانه باید بستیزیم و بگیریم و زبان بسیاری بر این بخت داد و چیزی و خود مقدم بر همه حرکت کرد و چون بزودی با لشکر قشون چین بانجه شد بخاک افتاده و بخاک گردید و خود را با تمام سازنده سکان و برق آسیا شتابان از دنبال خاقان روانه شده و مملکت خاقان زبست و بر ولایتی در انجا بود و تا زمان خلافت خلیفه سیم عثمان بن عفان در گذشت خراسان و افغانستان خاصی شده و بشورش و ناکرده و نجه در انجا خراسان بکلیت و بنا بخراسان شده بدست اسیا بانی گشته گردید

ذکر مسافرت عمر بن خطاب بکعبه و مراجعت او بمدینه و کشته شدنش بدست ابولولو

در این وقت که موسم حج نزدیک بود عمر بن خطاب با زوجات مطهرات عفیفه کرام بعزم مکه حرکت فرمود و سایر مسلمانان این سفر با زیارت الی مکه داشت و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف را به خیمه اکابر برد گویند که در این موسم مغیره قاب بود و یک نفر از دوستان مطلع بود و حکایات آنها را امید است چون خلیفه اشتهار کرد و حرکت عزیمت نمود که دیگر خلیفه بکه نخواهد آمد و این آخرین سفر او خواهد بود علی ایحال پس از گذاردن حج و گذشتن موسم مناسک خلیفه بسوی مدینه مراجعت نمود و قاصی رؤسا و مشایخ عرب همراه او در ورود بمدینه منوره از انجمله مغیره بن شعبه حاکم کوفه بود و او اصلا ایرانی بود که اسلامش فیروز بود و کنیتش ابولولو

وقایع جهان و جهانیان

بود مغیره هر ماه از او صد هزار میگرفت و این مالیات را بر او لازم میکرد و روزی بخدمت خلیفه رسید و گفت مغیره اتفاقی من بر من های صد هزار مالیات بسته و مردان قریه ست که از عهده بر نمی آیند و هم متفاوت دیگاه خلافت نیابی چنان دارم که نزد او روی آنطه شوید که چیزی از مالیات من بکاهد و تخفیفی دهد خلیفه گفت ضروری نیست و روز دیگر مغیره را طلب کرد و گفت مالیات از ابولولو بنا بر خدماتیاوستی گذشته چند روز چون بازگشت ابولولو خدمت عمر آمد که خلیفه از چه رو مغیره را از مالیات بازگشته است و باز همان جزیه قدیم را از غلیفه خلیفه ازو توقع چه صنعتی بود و است گفت نجار و نقاش و کنده کار. و اتفاقا در آسیابی او دی نیز خوب میسازد خلیفه گفت با همه حرفت که تو است درازای این جزیه کامل مالی این مالیات را بیت زیادت ابولولو ساکت گردید و خواست از حضور خلیفه بیرون شود عمر فرمود برای ما آسیابی او دی بسازد که مارا کافی است ابولولو گفت آن فایده آسیابی بسازد که شهرتش گوشهای دنیا را پر کند و همه روزه بر شهرت خویش بیفزاید عمر فرمود این چه آشفته خاطر است دیده و سینه اش از کینه و بغض خود آکنده و نگر سیستم و دیده از بیانات معلوم گردید که آشفته خاطر است عاصم بن کفشه این عبارات را چنین ترجمه کرده است که بتواند حرفی برند چه بنای اگر خلیفه را بر سانده علی العجله پس از چند روز ابولولو خنجری دست کرد که او را دو سر بود و دسته او در میانش بود و این خنجر از دو سو کار کرد و چون عمر روزی فرا رسید و بنا بر عادت بزرگ چنین که کسی او را نشناسد و مسجد در آمد و در صف اول قرب محراب جایی گرفت چون عمر بن خطاب مسجد در آمد و میان صفوف بایستاد و تکبیر گفت و مامومین تکبیر گفتند ابولولو از صف بیاشد و بر روی خلیفه آمد و با خنجر دو سر حمله نمود و عمر را بشش ضربت زد و آن ضربات بر ناف و شکم و سینه و زیر حلقش زخمی بود که زیر ناف آن بزگاه فرو شد پس از زدن ضربات خلیفه بیفتاد و فریاد برکشید که ای عبدالرحمن عاصم بن کفشه موجود است فرمود نماز صبح را بگذار عبدالرحمن پیش شد و نماز را بجای آورد و چون نماز تمام شد و مردم از قفای ابولولو بشتافتند و با یک کمر و کمر دار آخشید ابولولو با همان خنجر هر کس بجانش میتاخت خواهانت و زخمی میزد و سیزده کس را زخم زد که شش تن از ایشان مردند و هفت تن بهبودی حاصل کردند خلاصه چون مردم دیدند ابولولو را خیره و دستگیر و خلافت کلی بر او افکنند و مردم در رسیدند که او را گرفتار کنند ابولولو خود را بزیر آورد و بجان خنجر بر خاک ساخت برخی گویند کسی بر او دست نیافت و از ضرب خنجر او که چند تن زخمی گشته شدند او خود را از دیده بر دو افکند و بشتابی اطراف او را شتافت و بر قدم در آمد و از قدم بکاشان رسید و در کاشان مدتی بود تا اجلش در رسید و او را در بیرون کاشان در قریه فین در خاک سپردند و تا کنون قبر او موجود است و اقعاد. او در شجاع الدین گویند علی اجل خلیفه را بخانه او آورده و مدتی از گرفت خون زخمهایش بود و چون مدتی بسال آمد عاصم بن کفشه اجازت فرمای تا طبیبی و جراحی حاضر سازیم فرمود کار گذشته است پس کعب ساخته شد و شب تب داد و چون عمر بنوشید آن شربت با خون آلوده شد و از زیر ناف او بیرون آمد و بدان قسم بود تا بروایتی و اما فی الجمله تجربی در غره محرم و بروایتی در هفتم ربیع الاول سنه بیست هجری از دنیا رفت و مدت عمرش شصت و پنج سال و مدت خلافتش ده و دوازده سال و شش ماه و چند روز

بود و بروایتی عمرش شصت و دو سال و شش ماه بود و خلافتش دو سال و شش ماه و چند روز بود و او اول خلیفه
اول ابوبکر و دوم عمر خطاب و سوم عثمان بن عفان بسر رفت

ذکر وقایع سنه ۲۴ و خلافت عثمان بن عفان و مدینه در این سال

پس از وفات خلیفه دوم عمر بن خطاب بعضی صحابه عثمان عفان را بر تخت خلافت و سلطنت نشانده و با عثمان بیعت
عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و نسب او با پیغمبر در عبد مناف میشود و کنیه او ابو عمرو و چون بر تخت
خلافت نشست گروهی از بزرگان صحابه و خطبا بمنبر خواندند و گفت من طریق خلفای پیش گیرم و کار بعدالت کنم و عادت جاری
و معمول بدارم و نگاه دارم تا بقیه ایام خلافت بکام و آسانی روان شد و عمر سعد بن ابی وقاص معزول شد و عبد الله بن ابی سرح
مامور شد و خلیفه عثمان بن عفان مسلمانان را بجهاد ترغیب و تحریص نمود و بعضی از بزرگان صحابه بر او اعتراض کردند که چرا
در مدینه بودن و سفر نکردن گفت گرمی و شدت حرارت هوا مانع شده و بسیاری از مردم بدان مبتلا شده اند و بعضی مردم خون
جاری میشد و اصحاب این شبهه را بر او انکار نمودند

ذکر وقایع سنه ۲۵ و وقایع طغیان مردم همدان و آذربایجان و مامور شدن ولید بن عقبه در این سال بدان سامان

در این وقت بسمع خلیفه رسید که مردم آذربایجان از ادای آن جزیه مقرری سر باز زده و از آن خراج مقرره که در زمان حکومت
عمر بن خطاب بر آنها مقرر شده بود سر پیچیده و عصیان و طغیان نموده اند و از آنان بشکایت نزد خلیفه سپاه آمده بود که ولید بن
عقبه از طرف آذربایجان گیرد و در این اثنا خبر رسید که مردم همدان نیز خلاف شورش کرده اند خلیفه ولید را با سپاه و نشانه که با لشکری
روانه آذربایجان شود و از طریق همدان پیش گیرد و مردم همدان را بجای خویش نشاند و مالیات معروفه را از آنها بگیرد و آنگاه بطرف آذربایجان
آید ولید بن عقبه با سپاهی لایق راه همدان پیش گرفت و لشکر را آرام و مطیع ساخت و از همدان بطرف آذربایجان
حرکت کرد و چون مردم آذربایجان لشکری سابقه اعتنا ندیده بودند سر باطاعت فرو آوردند و ولید بدون حرب و قتال
با آذربایجان داخل شد و آنجا خبر رسید که مردم همدان بار دیگر سر بخلاف بر داشته اند و همان قسمی که از مردم
همدان سابقا عهد و پیمان مردم آذربایجان بسته بودند عمل نمودند و حاضر بادا نشدند و چون از کار آذربایجان فراغت حاصل کرد
سلمان بن ربیع الباهلی را با هفت هزار تن با مدینه فرستاد تا آن را ضبط نماید و بجهه تصرف آورد و خود با سپاه دیگر بر
سر همدان رفت و آنجا را مطیع ساخت و مظفر و منصور آذربایجان بازگشت و سلمان بن ربیع را با مدینه فرستاد تا آن را ضبط نماید و بجهه تصرف آورد و خود با سپاه دیگر بر
عودت کرد و آنگاه ولید بن عقبه با غنایم بسیار راه مدینه پیش گرفت و چون بدان حدود رسید مردم اسکندریه سر بشورش برداشتند خلیفه
بعبد الله بن العاص که حاکم مصر بود نگاشت تا از مصر با سکندریه شتافته و آن مردم را اسکت ساخته با سیر
غنایم بجنگ آید و او نیز آن مردم اسکندریه را اسیر کرده و بمدینه فرستاد و عثمان بر فرمود این کار سبب
شده است و اتهام را از آن مراجعت داده و آنها بسکندریه مراجعت نموده و نیز در این سال قسطنطین دوم فیقر دوم
مرزبان نامی که از سپهداران بزرگ روم بود مامور گردید که با جمعیت هفت هزار تن حرکت کرده و برای دادن عرب مسخر
کرده و گیرد و مرزبان با لشکر خویش از جای بجنبید چون این خبر بگوش معویه بن ابی سفیان حاکم شام رسید حبیب بن مسلمه

وقایع جهان و جهانیان

با جمله حسه از تن سوار و دو هزار پیاده بجنگ او فرستاد و بوی نبشت که چون نامه ما بتو رسد باز گرد و از جنگ
او باز ایستد و بازگشت کرده بود نخواست که سپاه او بجنگ رود و میان ایشان فرستاده ولید امروز تا سلمان بن ربیعه باهلی با دوازده هزار
سوار از جای حرکت کرده بقسطنطنیه رسید و چون این دو فشون متصل شدند و بجنگ هر زمان رومی در آمدند بسیار
رومیان کشته و خلایق بسیار بجنگ آورده و متفرق بجای خود برگشتند و نیز از اصحاب عثمان . طریق کوشش گرفت
و چون بقسطنطنیه رسید محاصره او صعب شد و چون عثمان از نیابت کوفه مراجعت بمدینه کرد سلمان بن ربیعه باهلی فرمان عثمان را بطرف
ارمنیه بشتابد و شهر و ولایتی که باقی مانده است مطیع سازد سلمان بی توانی افقشون موجوده طریق ارمنیه کرد و ابتدا بشهر
بلنجان رسید و دو روز آنجا مطیع ساخت اما اهل و حشم لشکر عرب کوشش هر کس میرسید یا تسلیم میشد یا بجای میرفت
و چنان میشد که کسی را بدو دست بسر نمیشد و میان مردم مشهور گردیده بود که این مردمان ملایک هستند و فرشتگان
خدائی میباشند که از آسمان آمده و بر تن آن مشرکان مأمور شده چنانچه در همین اوقات که سلمان آنجا را مستخر میگرد
نزدیک شهر سارمان رسید و خاقان با سیصد هزار مرد جنگی در آن حوالی بود چون از نزدیک شدن لشکر عرب
خبردار شد او بگروه دادصناوه حضرت کفشه روانیت پادشاه با سیصد هزار لشکر مقابل و مقاتل گذارد . گفت من
شنیده ام که تیغ بر تن انسان کارگر نشود و انسان قوی آسمانی بوده اند و با این جماعت جنگ نتوان کرد و چون سلمان
بن ربیعه حرکت خاقان را دانست بدنبال او روان شد تا شبانگاه بخبر رسیدند و سلمان در هر غزای چنین برای داشت
و در آن حوالی رودخانه آبی بود و یک از سپاهیان عرب دوازده لشکر گذار رود آمد و عبور آن شد که سر و بدن شوید
دیده بانی از سپاه خاقان او را دید و نگران او بود با خود اندیشید که اینکه میگویند بر تن این جنس سلاح کارگر نمیشود من تجربه آن
و چیزهاست تا که سر بر تن عرب کارگر نمیشود آنگاه تیری بجانب او گشاد و آن خدنگ بر تن او آمد و او را بخاک هلاک انداخت
دیده بان آمد و سر از تن او برگرفت و جامه های او را برداشت و به نزد خاقان آمد که دانست آنچه میگویند سلاح در عرب
کارگر نیست و یقین بر چنین ما بوده اند خاقان و بتعجب شد و نمود تا لشکر همه ای جنگ کرده از این سوی سلمان
چون دید سپاه خاقان بجنبش آمده صف آرائی لیکن دوازده هزار تن سپاه او را با سیصد هزار کس چه تواند کرد
چون تا جنگ کرده شد سلمان با آن دوازده هزار تن مقاومی کشته شد و چون این خبر به رسید دوباره خلافت آن را بیمناک
شده و صلاح شد که بجنب تن سلمان را بفرستد تا سپاه او را بکشند و آن خدنگ بر تن او آمد و او را بخاک هلاک انداخت
مصاف کرد و آخر الامر هزیمت خورد که جای مشهور . مطیع ساخت و خود حاکم آن شد و پس از چندی مغیره بن شعبه
حاکم و پس از او داشت بن عتبه کندی حکومت آن بلاد را یافت و او سیصد و نه سال بعد از رحلت عثمان و هم در این سال
عمرو بن العاص از حکومت مصر معزول و عبد الله بن سعد بجایش برقرار آمد .

ذکر وقایع سال ۲۵ و رفتن عثمان بن ابی العاص بفارس و حرکت عبد الله بن سعد

در این وقت خبر باو خلافت فارس رسید که مردم آنجا سر بطغیان برداشته و دعوای باج و خراج
تکاسل و تسامح نموده و می پرداخته خلیفه سوم خشمناک شد و داشت که عثمان بن ابی العاص البکری لایق بفارس است و شود و کار

لشکر او عثمان بن ابی العاص بطرف شیراز حرکت کرد و عامل آنجا مطیع گردید و هر چه مال و نقد بود از ولایت و خراج با خود گرفت و بیرون رفت و از آنجا بفارس رفته و آنجا را تسخیر کرد و در این سال گذشته بود عبد الله بن سعد ابی سرح که نگاشته آمد بحکومت مصر برقرار شد برای فتح افریقیه مامور شد و با بیست و هفت هزار مرد لشکری از مصر حرکت کرد و از طریق غرب گذشته بارضی افریقیه در آمد و اهالی بسیار بدست آورد و از آنجا پیش رفت تا بپای تخت افریقیه و گفتگوی جرجیر امی از جانب قسطنطین قیصر روم بسیه جرجیر چون خبر رسید و قیقون عرب بفرستاد که شما چه کسانید و چه منظور دارید عبد الله پاسخ فرستاد و بایشان سوره ذاتی یاجر بفرستاد ایشان گفتند ما با تو جنگ داریم جرجیر گفت هرگز از دین آبائی دست نگذارم و جنگ نیز با شما نکنم و رسولی بقسطنطین فرستم و از او بسپاه خود فرمان دهد تا صف آرائی نماید چون این سپاه جمع بخشید و خود بکنار دریا بخشید فتح بجمع بیک دست نداد و همچنین چهل روز از هر دو صف آرائی شد

عثمان بن عفان خلیفه نسیم ارمنیه را سه بعد از گرفتن بود و چون خبری نرسید فرمان داد عبد الله بن نبیر با گروهی از سواران جستار طریق مصر و افریقا گیرند عبد الله مانند علی ممالک گردد و خود با قافله قاریانیه علی سپاه عبد الله سعد شد و سپاه عرب از نو قوی بال شدند عاقبت سپاه جرجیر شکسته شدند و جرجیر با هفتاد صلح شد و دو ملیون و پانصد و بیست هزار دینار بتسلیم کرد و غنایم بلشکریان قسمت کرد و همسن تمام. به توسط عبد الله بن نبیر فرستاد و مصالحه نگاشت و این مسافرت یکسال و سه ماه طول کشیده بود و چون در این سال عبد الله بن نافع و عبد الله بن بصیر بمعیت امدلس گرسپانیا عازم شدند و آنان را نفی بلد فرو گرفته و عبد الله بن نافع را بجای او بگماشته و عبد الله بن بصیر با همین غنایم بمدینه مراجعت کرد و خبر فتوحات داد و رسانید

ذکر وقایع سال ۲۸ و فتح قبرس و رود بمدینت معویه و حکومت عمیر بن عثمان بخراسان

در این سال ابتدا وحشت مردم سر قفیان برداشته است بسبب اموال و منال و مای مردمان فرمودند چون خبر بمدینه رسید و مجلس شوری شد تعیین گشت ابن سپاهی لایق فرستاد تا عاصیان را سالت و مطیع سازند برفتن آنان شاید معدودی شدند و دوی شدند و بغارت زده و خون بیگناهان بخشیدند رسولی فرستاده و آنها نصیحت نمود از این رای سپندیده شد محمد بن سلمه با دو تن دیگر با نامه عفو بخشنده مغفرت بخشنده مغفرت کرده چون بدان ولایت رسیده معلوم شد معدودی از آنان بوده و دیگران از تعصب جنبی بوده اند که جمعی را فرستاده و آنان را دستگیر کرده سزا داده و محمد بن سلمه استغاثات نبلوکرده و نامه عفو و مغفرت انگیزنده با خلیفه نگاشت نیز در این سال معویه بن ابی سفیان حاکم شام از او بخلافت اجازه خواست و از راه دریا بجزیره قبرس و جنگید فرمانده قبرس تقاضای مصالحه و مقرر آورد پنجاه سال هفت هزار دینار جزیه دهد و پس از نگاشتن مصالحه نامه معویه با قایم بسیار که از انجمله هفتصد دختر دوشیزه بود از قبرس بیرون آمد و بجنگ غنایم را بمدینه با نامه فرستاده و تقاضای معویه اجازت طلب کرده و برای فتح روس کشتی و آب انداخت و بجانب روس آمد و مردم روس کشتیها و آب انداخته و معویه را برای جنگ استقبال کرده و در دریا جنگ سختی شد عاقبت روسیان منهزم شدند

وقایع جهان و جهانیان

واقدی و معویه با سپاه و غنایم بسیار بازگشتند و نامه‌ای به عبدالله بن عامر نوشتند و او را از گشوده شدن خراسان آگاه کردند. عبدالله بن عامر بجای او قیس بن هیثم را با نامه‌ای به مرو فرستاد و او نیز با سپاهی به مرو رسید و احنف بن قیس را که از سوی عبدالله بن عامر بجای او گمارده شده بود بیرون راند. سپس عبدالله بن عامر بجای او قیس بن هیثم را با نامه‌ای به مرو فرستاد و او نیز با سپاهی از بصره به خراسان آمد و از آنجا به طخارستان حرکت کرد و آن ناحیه را به تصرف درآورد و از آنجا به بلخ رفت و بلخ را نیز گشود و سپس به مرو بازگشت. عبدالله بن عامر احنف بن قیس را با سپاهی به خراسان فرستاد تا به طخارستان رفت و آن ناحیه را

وعاکی معین کنید که مافسه مانبرداهستیم و همه ساله باج و خراج مقرر ایم بسایم عبدالله مطلب آنها بالقبول کرد و عبدالله ف
الحقیقی بالحکومت مردم و معین کرد و چون بهت شوکت واقتدار عبدالله بن عامر بسیار بقاعه رسید سرکشان و انسته که عبدالله
نیروی مقاومت و منازعت ندارند فروتنی و اطاعت که خود او پدرش با دولت کشیر نخست پادشاه کشمیر
با هدایای شایسته در کابل عبدالله شتافت و گردن بزیر اطاعت درآورد و حکومت هرات و بوشنج او شناخت که همه
ساله خراج مقرری بگذارد و عبدالله قبول کرد و هرات و راه و واگذاشت پادشاه کشمیر هرات درآمد و امور آنجا
بنظام آورد و آنگاه و او و به فرمانفرمای فاریاب هدیه گاه و آمد و پیشکشهای لایق آورد و قبول کرد که هرساله دویست هزار درم
باب خراج فاریاب و حالعانان به عبدالله بن عامر بپردازد عبدالله او را بحکومت فاریاب نصب کرد و حتی عبد
عبدالله نامی آن نواحی را بحسب حکم او آورد و وطاعت او طبع کرد اندوسرشته اعمال خود را بانجام دهست آمده و با خیال فراغت

ذکر حکومت هرات و فاریاب از جانب عبدالله بن عامر و لشکر فرستادن عبدالله بن عامر بسیستان و عبدالرحمن برای فتح کابل

در این وقت که عبدالله بن عامر در خراسان علم اقتدار و شوکت افراشته بود و هیزاران مکران با و تحت اطاعتش داده
و خود بنفسه در گاه حاضر شده بودند حکمرانان چند که از بدو اشعبت ساسانیه و حکومت غلطای سابقه تاکنون بحال خود
باقی می بودند از انجمله شهر کابل بود که او را فرمانفرمای اعم بنام بود که در این وقت اطاعت و تابعیت واطاعت کرد و عبدالله
فرمان داد عبدالرحمن بن سمرة بن عبد شمس با لشکری آراسته حرکت نماید مقدم سستان را فروگیرد و آنگاه بکابل پردازد
و از سستان راه کابل پیش گرفت چون اعم پادشاه کابل از رسیدن سپاه عرب آگاهی حاصل نمود محافظت بیرون
و بارو شهر بنیاد و سپاه خود را منظم ساخت و با استقبال لشکر عرب بتاخت و جنگی دلیرانه کرد و کار دو طرف جویهای خون
روان کرد و چون آفتاب سر بنقاب ظلمت مغرب فرو برد از دو سپاه دست از دامنه و لشکر عرب بناچار رو
بارگاه خود آرمیدند بدین امید که چون بامداد این دو لشکر جنگهای سخت دیگر شد و خلقی عظیم بخاک هلاک درو ما بخشیده
چون چند روز بدین امید بگذشت دیگر اعم از کابل بیرون نیامد و دروازه با سخت محکم ببست و بدین و بارها
دلاوران چنین برنشاند که هرگاه سپاه عرب بدانسو توجه نمود از خندق و خاکریز استاف آنها را بخاک میریختند این
حال کار خود و بطول انجامید و عبدالرحمن کابل را از هر سو محاصره کرد تا عاقبت بحکم و پیش سپاه عرب کابل را
فروگرفت و دو اتها را در هم شکسته و در شهر ریخته و از تیغ بیدریغ خون سپاهی و بیطرف را بریخته و سپاه
اعم چیک جان بدر بردند و بسیاری از اتفاقا بمردم شوحی اسیر شدند و میانه اعم نیز اسیر کرده و او را
بحضور عبدالرحمن آوردند عبدالرحمن خواست او را بتیغ کینه اند طلاب چند کشت و مسلمان گرفت که عبدالله از شفقت
آمده و دست از کشتنش باز داشت و اعم را محترم داشت و غنایم را جمع کرد مالی وافر بدست آمده بود فرمان
داد و بنایب او و انجمله عبدالله بن عامر با نامه نسته فرستادند و با قرار سپاهیان قسمت کرد و این بخشیدن دیه
بود که لشکر اسلام در شهر کابل درآمدند و این واقعه در شصت هجری واقع گردید

ذکر لشکر فرستادن عبدالله بن عامر برای فتح جرجان

وقایع جهان و جهانیان

وشکست سپاه عرب و رفتن عبدالله بکره و احنف بن قیس را حکومت خراسان دادن

چون عبدالله بن عامر از نشستن طوس و آمدن اقرع بن اسلم التمیمی را با هزار تن سپاهی جنگجو به مرو جوزجان حرکت داد و چون اقرع طی مسافت کرد و بکنار جوزجان رسید مردم جوزجان آماده جنگ گشته و گفتند ما هرگز تن در ندهیم که دست انگیش آبای خود بازداده حکومت عرب اگردن بگیرد انگاه مصر جنگ شدند و باستقبال سپاه اقرع از جوزجان بیرون آمدند جنگی دلیرانه نمودند طرفین جمعی کثیر خاک هلاک بر سر شد و پایان بنفع و نفرت عرب شد و چون مردم جوزجان شکست خورده و بقلعه پناه بردند عرب تعاقب کرده و راه فرار پیش گرفته مردم جوزجان چون لشکریان خشم آلوده را دنبالشان آخته شده و سپاه اقرع را خاک و خون آلوده دیدند حالت تعدد و دلی بجنبش خود زده و بیم همراه خود را خدمت عبدالله بن عامر رسانیده و شرح انهزام خود و کشته سپاهیان و سرداران بیان کردند عبدالله سخت شقه خاطر گردیده و بجنب براه مستولی شده و سراپا شناختا تکاه احنف بن قیس را طلب کرد و گفت شکست سپاه سوم از دست جوزجان بخاست و بساحت ما گرسانوقت که از کردن حج بیت الله الحرام فراغ میکرفت خود بالطاف جوزجان می شتافتم و دمار از مدرفه آورده و کنون تو را به نیابت خود بحکومت خراسان میگذارم و تمامی سرداران و بزرگان عرب را قید حاضر خدمت تو مقرر میدارم و تو را حکومت قیام نموده با جوزجان و ابن کفت را نیشاپور بیرون شد چون خبر حرکت عبدالله بن عامر به افغانستان و خراسان رسانیده شد سرکشان سر برداشتند و هر کجا عاملی از جانب عبدالله بن عامر بود بخواری کشته و طالقان مردم سر بشورش برداشتند و سی هزار مرد جنگی فراهم کردند چون دهقانان مرو و طالقان باحنف بن قیس رسیدند کار طالقان بالا گرفته و سپاه بسیار را جمع ساخت و بجانب طالقان متحرک شد و چون بمرو الرود آمد دهقانان مرو کوشش کرده معروف بعد با پل احنف شد فرود شده و اردو گاه ساخت چون مردم طالقان خبردار شدند باستقبالش شتافته و جنگی سخت در انداختند از هر سو صدای های و هوی و تکبیر و تهلیل بلند گردید و اطراف مرو الرود از سپاه طالقان که بخاک و خون آلوده بود پر گشت و سپاه طالقان منهزم شده و راه بیابان پیش گرفتند سپاه عرب تا دروازه طالقان آنان را تعاقب نموده و بسیار را اسیر و غنیمت بیافت چون احنف بن قیس از پراکنده شدن مردم طالقان اطمینان حاصل نمود تا یکهفته در مرو توقف نموده و لشکر را تجهیز و تعزیز نموده و چند روزی راحت یافتند

حرکت احنف بن قیس بطرف بلخ و صلح او با ابرار فرمانفرمای بلخ و مراجعتش

احنف بن قیس چون دانست که سپاه بکمال آمده و تجهیزات آنان را تکمیل کرده اند بطرف بلخ حرکت کرد و اطراف بلخ لشکر را در این وقت حکمران بلخ ابرار نامی بود چون از رسیدن سپاه عرب آگهی یافت دانست که با آنها مقابله و مقاتله نمودن بهتر چنان دید که با عرب مصالحه نماید و اسباب آشتی و صلح بکشاید پس رسولی چرب زبان را بخدمت او بنزد احنف فرستاده و خواستار صلح شد احنف دعوت او را اجابت نموده و خواهش او را در نفوذ و شرط اکرتها چیزی در هر نقد تسلیم نماید و هر سال خراج مقرری گزارده و پانصد خروار گندم و جو بلشکریان کسل و ابرار بر تمامی این شرایط با قبول نموده و معاهده نامه نگاشته گردید و احنف بن قیس از نظامه بلخ مراجعت کرده و چنین قرار دادند

شرح خوشنودی خلافت عظمی از احنف بن قیس و تعیین حکام تخته افغانستان و خراسان

چون عثمان بن صفان در این شکنه بحری دانست که احنف بن قیس کفایتی با درایت و شجاعتی با جلالت دارد
فرمان داد او را از راه با خلوت مدد و فرمان کند که از سرحد و ایرد تا هرات سپرده مدد باشد و از قبل خود بحر جا
حاکمی نصب نماید و لشکر این فتح حسین بن بوعلی باشد و به انجا رفته بر سه حکومت خود مستقل گردد و کلیه محاسبات
متعلقه بحکومت بلخ با شد حسین انجا با مدار و فتیبن بن هبیره السلمی بحکومت فیشابور برداشت و حکومت فیشابور
داشته باشد حسین بن خالد بن عبدالله و احمد بن انس بن احمد را فرمانده و نجابان و اتباع و تحت فرمانروائی احنف
بن قیس باشند تا جه جا فرمان کند حاضر باشند و شنب بن جرمک که نسبش هرک و فامیلهان برزک ابیان میرسید
بحکومت غزنه افغانستان برقرار داشت و شنب را مکانی بسزا و نسبی اعلی بوده و ما کتاب اول و ذیل و تابع
ضحاک تازی نوشته پس از مبهوط آدم ابوالبشر و حوا و ذکر شرح حال پسران ضحاک که پس از کشته شدن پدر بجنبات
بامیان و کابل آمده و از سطوت فریدون پناه جسته خواهیم نگاشت اینک مقتضا بدان مطلب خواهیم پرداخت
تا نسب و نسب شنب بن جرمک که در امیان سلطنت و نشانه حکمرانی غور بامیان

شرح نسب شنب بن جرمک تا زمان ضحاک تازی و حکمرانی ایشان در غور بامیان

در وقتی که فریدون ابتین در مملکت ایران و افغانستان منقرض کرده و با سعد خاوه امیر لشکر اصفهانی پرچم کاوه
ضحاک اکنون ساخت و خراسان ضحاک را دید و پسر بود که بان مدد و شهر با حکمرانی داشته و تا سرحد ترکستان
و ماوراء النهر و خراسان را فرمانفرما بود چون خبر استیلای فریدون دانسته و مغلوبیت و گرفتاری پدر
خود ضحاک را با ماری یافته فرصت دیدند که حصین و قلعه چین بجنگ آرند و به انجا از گزند فریدون محفوظ
باشند بحر سوکس فرستاده و دانستند که کوه های شامخ غور و بامیان بسی جایهای حصین دارد و سپاه کم را بر کثرت بهتر
کوچک خود بسنده برابر داشت و بطرف بامیان حرکت کرد و سپاهیان و دهقان خود را به چراب و مواشی و غیره
داشته بامیان کشیده و قلل جبال شامخ حاوی گردیده از آنجا قلعجات سخت و مستحکم ساخته و در آنها
در کریوه ها و دره های عمیقه کوه ها انباشته چون خاطر از اسباب و اساس خود آسوده کرده دانستند که هزار مرد کابل چنین
کرفت و مهابس و غور تواند گرفت و سایر بزرگان و کماه مرکب جایی محکمی از ندیده کانی قلعه و پناهگاهی مهیا کرده
و خیلی از ان اراضی را بتدریج آباد ان کردند پس از چندی مهابس در وجهان کرده و پس از شش سال بجای
نشست و این وقت فریدون از انتظام مشرق و ممالک متفرقه خاطر آسوده کرده و خراسان را نیک از سر و ایران
بزرگ خود و شمیران نامی سپرده و شمیران حاکمی بجا از قبل خود تعیین کرده و خراجی مقرر داشت اما دانست که فریدون
سیامک با سپاهی و نعمتی لایق و ممکن است و او را توانی بسزاست و سه جز اطاعت فریدون و باج و خراج
بسهولت نخواهد آورد پس به ماه هفت فریدون نامه کرده و از نشت و شوکت سیامک شرحی نگاشت فریدون
فرمانده و اقتیان نامی از برآوران کان دهگان و از شیدیاران یکانه با لشکری که زیاده از دو از نظر تن بسیار میرفت
بطرف خراسان رخصت نمود اقتیان حسب الامر موده فریدون از ری بجنبید آمد و پس از نبرد و اطاعت
و امان که فعل اقامت شمیران فرمانفرمای خراسان بود تنها نداشت پس از سپاهیان و بسیج لشکر خراسان

وقایع جهان و جهانیان

جنگ سپاه فریدون با تخوریان و شکست سپاه ایران

شهریاران پسر خود شنبک با سپاه بسیار بفرمان خود و با اتفاق افریقیان روانه خوارست چون افریقیان با شنبک متفق شدند لشکر خوارزم بسیار بسیار آگهی یافت و محتاط بود و قلعه میخواره را آماده جنگ گردید و با سه هزار سوار و چهار هزار پیاده استقبال نمود و شنبک بی تجربگی جنگ نموده از جانب چپ گذشته و از پشت سر بر لشکر خوارزم تاخت و لشکر خوارزم از دو طرف در میان افتاده و شکست یافته و راه پیش گرفتند سپاه سیامک چون بدین حیله افریقیان غلبه کرده و زنده یافتند زنده سیامک او را و آنها را با اطلاع بر اندوه خوارزم او هم نامه نامبردی پدر را با پیغامی چون شنبک سخت خورده بعجلت نزد پدر شتافتند و آنچه از شجاعت خوریان و قصصای آن بر شهریاران چاپلوسی فریدون از سخت سپاه خوارزم فرستاده فریدون دیگر با سپاهی سنگین فرستاد و این بار سپاه فریدون بسخت خوارزم چون اخبار شکستهای متواتره سپاه بدرگاه فریدون رسید سخت پریشان و دنیا در نظرش سیاه شد و انگاه فرمانروا لشکر و گرایب از دو طرف رسیدند آن بود که با سپاهی بیشمار راه خوارزم پیش گیرد و آن قصصا و قلعها را از بن برافتاده یک تن از خوارزم خوارزمیان نگذارد و دیگر بسیاطاقت نیاورده با سپاهی بی اندازه بطرف خوارزم حرکت آمد چون بحدود خوارزم رسید سیامک سپاه فرستاد که جلو خود را بگیرند که من زودتر از شما خواهم رسید تا خوارزمیان خبر رسید که سپاه فریدون بسیار است و قلعها را بگذارند و بیرون آیند و با لشکر خوارزم یکجا شوند و همه روزه از یکدیگر جدا نشوند و بجنگ و خون ریزی نپردازند و بدین حیله لشکر فریدون را بخوارزم راه دهند و چون لشکر فریدون بخوارزم رسید خوارزمیان بر او شبیخون آورده و بفرمانبرداری فریدون گردن نهادند و فریدون بر تخت خوارزم نشست و بفرمانروایی پرداخت و فرمان داد که سپاه سیامک را بکشند و سیامک را با سه هزار سوار بسیار بسیار بسی

جلد دوم امان التواریخ

شکارگاه مهراب از لشکر بدین سوی آن سو رانده بود ناخسته گرد یانه اسانه کوی بیا میک از دهقانان کرانسا امای دانا
باد کینه دیرینه در سینه داشت از راه بر سیه واو انجمن یافت تخت سنگی برگرفت و بر فراشش خیان کوفت که سر مهراب
داغان شده بجای بر و پس از فوت مهراب برادرش شهید سب بجای باد نشست و در این وقت زمان وداع جهان
گفته بود ضحاک پستیان آمد و آغاز تعرض خدمت سام نیمان نموده بود شه موقت تکلیف کرده به فوج برگشت و مدت هشت و
پنج سال زندگانی نموده تاریخ جهان بربست واو را دوازده فرزند بوده که بزرگتر آنها شهید اسب بود بر تخت حکمرانی
برآمده از جناب خود حاکمی برای هرات معین کرده در این وقت منوچهر شاهنشاه ایران بود و بسام نریمان دستیان
میزیست وقتی شنید حی از رشادت و کیاست شهید اسب خدمت شاهنشاه بیان کرد و چون منوچهر خواست اطراف روم
حرکت نماید بسام خواست که به شهید اسب نگارش نماتا خود با چند تن از دلاوران غوره بدرگاه حاضر گردد سام
عمل کرده و شهید اسب با منوچهر حاضر گردید منوچهر او را بالتفات شاهانه نواخت قرم زاب ساخت و شهید اسب بسر
روم خدمات بزرگ نموده در احتجاز روم منوچهر او را نوازشش بیشتر کرده و خلع ساخت و عهد داد او را بحکومت غوره و هیرات
برقرار کرده تا شصت سال او شاهی داشت پس از وی فرزندش سامنه بتخت نشست و بیست و نه سال
سلطنت کرد پس از او پسرش فرنون بتخت برآمد و در این وقت منوچهر از جهان رفته بود افراسیاب لشکر بایران کشید
و ایرانراف گرفت و مراجعت نمود تسخیر دستیان و هرات لشکر بهرات انداخته بود فرنون که فرزند باشد حاکم هرات
بود چون دانست که لشکر افراسیاب رسیده و حصار بشهر ان محکم نشده و عاقبت بیم شبی خود از حصار بیرون آمده و راه
غوره پیش گرفت کرسیوز برادر افراسیاب گروهی از سپاه تهمتان را به نبال فرنون فرستاده و همه را تا باپا شده و فوج
صف شده و فرنون در آن گیرودار کشته گردید و کرسیوز سر از تنش برگرفت و بهرات برگشت و هرات و دستیان
گرفتند زوال زرچون خبر یافت که قشون افراسیاب میرسند از آن طرف غوره حرکت کرده و فرنون با جسیده تا او ان غوری
از جای بجنبانید و کران و کران کس فرستاده و سپاه طلبیده و از سوده خواست و همی از هر جا بستیان جمع شده
و با افراسیاب بجنگ درآمده و چند روز جنگهای خونریزانه نموده و از هیچ سو غالب و مغلوب شناخته نشد و این اثنا
به افراسیاب خبر آورده که قارن با سپاهی سنگین بسوی اصفهان و حرکت نموده است افراسیاب را بیم گرفت که
مبادا مردم ایران بدو پیوندند دست از جنگ کشیده و از ستیان بجانب هرات برگشت چون هرات در آمد
شد که قارن حرکت کرده افراسیاب آسوده شده و لشکر بجوکشیده تا از فرنون کین خواهی نماید چون فرنون از
آمدن افراسیاب مطلع شده در حصار لنبسس که محکمترین قلاع غوره بود پناه گرفت افراسیاب با سپاهش بسیدان
قلعه را در میان گرفته و مدت یکسال در پای او بسر برده و بسیاری از سپاهش هلاک شده و سودی نکرد افراسیاب
فرمانداد تا منجنیقها بعضا و قصبات و فراخ اطراف را خراب کرده و چشمه آبهارا خشک شده و روی گدانته بر چشمه
ریخته و از پای حصار مناسبی تمام حرکت به ترکستان کرد و اتکاه فرنون از قلعه بیرون شده و تعاقب قزلباش
افراسیاب پرداخت و چون نوبت سلطنت بر کی تاد رسید فرنون امور و الطاف شاهانه فرموده و فرنون چهل
هشت سال پادشاهی کرده و پس از او فرزندش سلطنت کرده و پس از او بسطام بتخت برآمده و این جهان بسطام

وقایع جهان و جهانیان

است که فردوسی طوسی شاهنامه بنامش تذکار میکند. اسفرو این بود بسطام شیز کجا دست اجل آن یزدی
و بسطام خدمت کیخسرو مقرب بوده است. و اتفاق عوکاز میکرا بده و بدین طرق پشت اندر پشت سلطنت خاندان شهود
داشت تا سال هجری بیست و هشت هجری رسید خاندان در فرق و شاره شد احنف بن قیس بحکومت خراسان
برقرار شد و شنبه بن جرمک بوزارت آبای خود و خود بر تخت سلطنت بآمد و مسلمانی گرفت و علم اسلام را در نواحی خود
بلند کرد و برای تبلیغ اسلام کوششها نمود و این اولین کس است که در غور داخل و شرف اسلام شد

ذکر وقایع سال ۲۹ و بمکه رفتن خلیفه سیم و عزل و نصب حاکم کوفه

و این سال خلیفه سیم بعزم زیارت کعبه از مدینه بیرون زد و کوچ اندر کوچ بمکه رسید و حج بجای آورد و الحق بهیئه
و نمود و عمال و حکام بلاد از عودت او بخوشحالی و بهجت فرستاده و این سال هیچ نقطه کار مهمی وقوع نیافت اما در این
سال دوم که خواهر خلیفه والیه بن عقبه آنده خاطر شده و است نظر بجانب مدینه داشت و مذاکره چه عثمان بن عفان را بشش
موشت معاصی والیه و اقبح نسبته و بود منظلین را باب بنه و الفضل عودت داد و چون والیه این بدانست بکبار و تن هر گونه
معصیت ها ی و رقبت آزادی در داد و پیچ فسره گذارد تا عاقبت جمعی بدینه آمده از سده خلافت خواستار عزل شد
خلیفه او را طلب بدینه نمود و حد شرعی جاری داشت و حکومت کوفه را بسعید بن عاص ارزانی داشت و به و تفویض
نیکو از نمود که بموازره کار شیعیت و رعیت و مملکت کار بقانون انصاف و عدالت نماید

ذکر وقایع سال ۳۰ و ام دادن عثمان جمع قرآنها بجهة اختلاف کتابت آنها و نابود کردن قرآنها

و این وقت بدینه خبر رسید که در طبرستان و گرگان سوزیده اند عمال خلیفه را از ولایت خود بیرون کرده اند
عاص والی جدید کوفه فرمانروا گشت که لشکری فراهم سازد و بی توانی بخاک گرگان تازد و آن فتنه و فساد را فرو نشاند
سعید بن عاص سپاهی لایق گرد آورد و طریق گرگان پیش گرفت مردم گرگان چون خبردار شدند از جای جنبیدند و
با سپاه دشمن صف در پیوستند عاقبت شکست خورده حصار گرگان پناه جستند و از سعید بن عاص امان خواستند
و خواستار صلح شدند بدینقرار صلح شد هزار هم بسکرانه صلح و صد هزار درم برای خلاف کاری نقد بدهند و
سال بعد دویست هزار و سال سیم سیصد هزار درم بهند سعید بن عاص راضی گردید و وثیقه نگاشته و جلب رضا
همگی امضا نمودند سعید طبرستان را جایگاه گشته بود صاف کرد و بدینه مراجعت نمود و شرح خدمات خود را
بعرض خلافت رسانید و نیز اموال انگشتر پیغمبر خدای و است بدست بعثمان بن عفان رسیده بود بجای دیگر
افتاده و یافت نشد و این انگشتر نقش محمد رسول الله بود و همواره نامه های ملوک و سلاطین را بدین انگشتر مبارک
مهر میفرمود و پس از رحلت سرور کائنات این انگشتر بدست عایشه افتاد و او خدمت بدر داد و ابابکر محض
احترام و تبرک مکاتیب خود را بدین انگشترم زین میداشت تا نوبت خلافت بعمر بن خطاب رسید او نیز چنین
میکرد تا بعثمان بن عفان خلافت منتقل شد او نیز این کار میکرد و او را جایی در خانه بود روزی در کنار او نشسته بود
این انگشتر از دستش بچاه افتاد و دیگر پیدا نشد نیز در ایام او در روز جمعه چون بانگ موذن بگوش مردم رسید جابر بن عبد

او و دو شکایت کردند خلیفه امر داد که بعد با موذنان بلندی برآیند و بانگ اذان دو دهند و این سال ببعد موذنان منارها برآمدند و این رسم شد و نیز از امثال خدیفه الیمان خدمت خلیفه رسیده گفت مردم حمص میگویند قرائت ما از سایر قرا بهتر است چرا ما از سنت و مردم دمشق و کوفه نگوئید قرائت ما از سایرین نیکوتر است چرا که ما سنت بعبدالله مسعود داریم همچنین سایر بلاد هر کس طریقه در قرائت قرآن پیش گرفته است و فرق اسباب اختلاف بزرگی خواهد شد چنانچه اختلاف بزرگی در توریت و انجیل هست عثمان فرمود نیکو گفتی اتفاق علما و کتابت جمع و بانسخه نوشته که قرائتهای موجود را اگر چه بدین نبوده نسخ شده انگاه پس از جمع مصاحف او داد که قرآنها که ابوبکر خلیفه اول بخط خود از بهر خود نگاشته پس از رحلت او بعمر بن خطاب در رسیده و از پس او نزد حفصه بود طلب کرد و فرمانداد و زید بن ثابت از روی و قرآنی بنویسد زید بنگاشتن قرآن پرداخت قسمتی از آیه مقرر داشت احیان زید از نوشتن قرآن به پرداخت خلیفه فرمانداد تا جمیع قرآنها را فراهم کردند و چون اختلاف بسیاری با هم داشت امر داد تا بر دو نمونه از یک عهد عثمان قرآنی بودکه حفصه گرفته بود و چون قرآن منحصر بهمان دو آن شد که زید بن ثابت استنساخ کرد انگاه فرمان نفذ کرد و هر چه بین نسخ نوشته و با بجز آن بود اگر قرآن فرستاده بودند بر گردانیدند

ذکر وقایع سال ۳۱ و حنک دریائی قیصر روم با معویه و عبدالله و شکست قیصر

در این سال خبر آوردند که قسطنطین عیصر روم از اسلامبول العزم پس گرفتن بلاد خویش مراکبی مهیا کرده و بروی حمله ساخته خواهد کرد معویه بن ابی سفیان حاکم شام و عبدالله بن سعد بن ابی سرح حاکم مصر فرمان شد که کشتیها ساخته و آب انداخته عازم قتال قیصر گردند معویه و عبدالله در ساحل دریای سفید مجتمع شدند کشتیها آب انداخته باستقبال قسطنطین بیرون شدند و قیصر نیز با هزار کشتی و شصت هزار نفر لشکر از خنجر گذاران و دریا سپاه مقابل کردند معویه را قیصر طلبید که این جنگ را خشکی بپای آورد و قیصر گفت سپاه من جنگ دریا نمیدانند علی الجمله چند روز در دریا این دو سپاه با هم بجنگیدند عاقبت سپاه مسلمانان غالب آمدند و قیصر گشتیهای اطراف قسطنطنیه را دید و عبدالله و معویه نیز از این سوی مراجعت کردند شرح این قضیه بیاید

ذکر وقایع سال ۳۲ و طغیان قارن سوخرا در خراسان

از این پیش نگاشته یافت که عبدالله بن عامر العزم کرد از نیشابور حرکت نموده و با مخالفت احنف بن قیس فرمان یافته نامور اساز منظر داد و بجمعه هر جائی حکومتی معین کرد پس از نیشابور قارن نامی که نسبش به نرسی جد بهرام میرسید و به پدر کوچک یزدجرد سلطنت داشت سر بر کشید و از نهاوند و همدان و دینور همدان هزار نفر لشکر جمع کرد و بعزم فتح نیشابور حرکت کرد و چون خبر قارن بسمع احنف بن قیس رسید انجمنی کرد و گفت اینک قارن میرسد و ما با این قلت سپاه قوت مقاومت نداریم عبدالله بن عامر سپهدار قشون خراسان گفت نیکو گفتی ما با این قلت سپاه و دوری راه کاری صعب پیش آید اگر تو صلاح بدانی هر چه تا ممکن راه نیز پیش گیری من با این قلت لشکر خود ایم صباحی تا تو با لشکر از نیز بیهی نیشابور رسیم احنف گفت تسلیم مذهب و عبدالله بن عامر فرمان بود که احنف را در هر کاری مختار گرداند احنف کرد و نام قیس را پشت کند و اگر سخت خود و دینور نیشابور عازم علی الجمله قیس گفت رای نیکو دیده و ما بدان حرکت نمودیم و نیز کرد و عبدالله مستعد جنگ گردید از آنسوی که قارن سوخرا که نسبش به نرسی جد بهرام میرسید با لشکری آراسته و طاهر نیشابور

وقایع جهان و جهانیان

خیمه برافراشت چون شب بر سر دست آمد و لغایت تاریک شد و قیس فکری کرد و چهار هزار تن سپاه را فرمان داد
از راهی به دین آمده مسافت دو. در پشت سپاه قارن جای گیرند و سر نیزه با فتح نامه بسته و روشن بیارایند چون این کار
انجام یافت بگیبار نیزه ها بر دوش کردند و از عقب سپاه قارن در آمدند لشکر قارن دیدند از طرف یمان چراغ آمده
چراغ و مشعل ها بی مشعل است بشتاب باد میآیند قارن را سخت بیم فرو گرفت و سپاهش مذ انتشده این سپاه
از کجا میآیند دگفتند. چراغ و مشعلی عبد است سردار و فوجی است و این فکر سپاه عبد الله زنک شده و لشکر قارن
افتاد و ذ اتفاق اوس کسی که نخال و دشت افتاد و قارن بود چون او کشته گردید سپاهش رو بگریختند و سپاه عبد الله
از عقب تا شاشا فتنه و که در یافتند سراپرده اش برگرفتند و بسیاری را بسلب و سلب بجای گذاشتند عبد الله
روز بعد بچنگ فتایم را بانبشت به بنه فرستاد از این سوی قتیبه بن المهلب چون به بنه رسید شرح فتنه قارن و کشت
قتوان او را بیان کرده و با جمله خلافت و مار تخت سپاه بگفتند بود که بعقب خبر رسید قارن با جمعی فتایم به بنه
رسیده عثمان بن عفان بعبد الله بن حازم نامه نوشت و فرمود و چنین شخص بادابت و شجاعت لیاقت هر چیز را دارد
و مقرر داشت نامه فتوحاتی خراسان را بجمله عبد الله حازم فرستاده چون فرمان حکومت بر عبد الله حازم
شاه و خاطر گردید نیز در این سال حضرت عباس بن عبد المطلب عموی پیغمبر خدای پس از عمر شتاد و شش سالگی
بجهان جاودانی و عبد الله بن زید انصاری نیز در گذشت و حکم بن العاص در روان نکم که شرحش در آینده خواهد رسید
از زندان بیرون شد و نیز در خیال سعی و سعی عبد الرحمن بن عوف که از سوی شکایه نموده بود و جهان گفت و نیز ابو طلحه
انصاری که از جانب عثمان مامور بحال شوری و تعیین خلافت عمر بن انتخاب شد که خلیفه تعیین نمایند از جهان بیرون رفت

ذکر وقایع سال و جمع شدن بزرگان مدینه و مکتوب بلردن بعثمان و جواب
عثمان یاسر و تظلم مردم از حکام و خواستن عثمان عمال را از ولایات و احضار ایشان

در این سال وفد مدینه و بزرگان کرانه گفتند بعنی امور ظهور کرده است که مناسب نموده است و باید بدرگاه
خلافت رفته و آنچه بر دون از وخلاف از مصلحت است بیان کنیم و حضور حضرت خلیفه رسیم رنجی مساوا بگویم
واقعه اضافی که در دستان سکینه بیان سازیم زراعه دم عمده باعث فتنه شان افزوده و میشود و میگویند اموال بیت المال
بهوده صرف میشود و بشتیر بنی امیه بذل و بخشش میگردد و برخی گفتند که آنچه ناپسندیده میدانیم بر شته تحریر در آوریم
و بخدمت عثمان بفرستیم آنگاه نامه بقلم آورده و مطالب خود را بگمان یکان یکان بر شمرده و بوسطه عمار یاسر خدمت خلیفه
فرستاده چون قاصد بمدینه رسید و بخدمت خلیفه رسید و که عثمان بیرون می آید پیش آمد و گفت جمعی از اصحاب چنین
مکتوبی نوشته و جواب خواسته اند عثمان کاغذ را بگرفت و چند سطران را چون قرائت کرد بگفتند عمار زبان به تعرض
گشود عثمان فرمانداد تا او را بگرفتند فرمان برده ذکر او را بزدند که از پای در آمد چون خبر بحضرت عثمان بنی مخزوم که خویشاوندان
او بودند رسید آمده او را برگرفتند و این واقعه سبب شد که جمعی کین عثمان بدل جای داده ذ پس از این واقعه ابو ذر غفاری
که از اجرای امر معروف و نهی از منکر هیچگاه خودداری نداشت آشکارا زبان بمعارضه گشود و هر کجا که در زبان بیان
میکرد و که مال بیت المال مسلمین میبرند بنی امیه مروان و حمایت پسران حکم و زید بن ثابت و ابو سفیان بن حرب و بزرگان

جلد دوم امان التواریخ

وقایع جهان و جهانیان

سرور داستان و محقق داستانی گوید چون عثمان بن عفان به مسند خلافت نشست و کار خلافت بر او قرار گرفت و مردم را مطیع خود دید پس از این مواعظ و اندرزها که به مردم داد و آنان را به پرهیزگاری و ترس از خدا فرا خواند و از ظلم و ستم بر حذر داشت و به عدالت و دادگری و رعایت حال رعیت و مردم فرمان داد و آنان را به پیروی از سنت پیغمبر و شیوه ابوبکر و عمر دعوت کرد و از بدعت و هوسرانی بازداشت و از تجاوز و ستم بر حذر داشت و به رعایت حال مردم و دادگری و پرهیزگاری

جلد دوم امان التواریخ

باده هزار کس از مصر رسیدند و در مروه بیاده شدند آنجا جمع کرده بکلی شرح تعلقات خود را با که گریبان گرفته از انقسام دین نیز دست بسته بیرون آمده آنجا فتحی شده تا بازگ مدتی خلقی انبوه دیگر بیرون بشهر جمع شده خوف از خلیفه را فسه و گرفت اعوان و انصار حمایت عامه می امیه هر یک ابطالی رقه بحمایت ان شده عثمان بن عفان چون کار را دگرگون دید خائف از جان شد و ترک خود نمائی گفت و در سرای خویش بنشست و اینکار بسبب حمایت مردم شده بتدریج برای مدت خلیفه و دیار نشستن او مهیا هوشیار شد و امن و شورش طوری کرد دید و در خانه عثمان را احاطه کرده صداهای خشن بلند کردند و بر بعضی تعلقات و تعدیات و تطاولات نظام و امارت خلیفه را نسبت بنی امیه برشمردند و فریادها کردند عاقبت عثمان بر سر بام آمد صدا بلند فرمود کرای مردم مصر و کوفه و بصره بگوئید از من چه می طلبید کرمن چه کرده ام و بشما چه ضرر و نقصانی وارد آورده ام مردم همه صدا بلند کرده هر کس چیزی بعثت عثمان فرمود ای مردم از رسول خدای شنیدیم که فرمود مسلمانی بدون این نمیشاید آزار کرد و کشت اول آنکه زن دشته باشد ثانی که دو تیر جوان مسلمان بشمشیر مرتد کرده و سیم آنکه بکبایر آلوده و من سیچ یک از این معاصی مرتکب نشده ام حیف پیرامون فتنه و فساد و خونریزی گردیده مردم بشنیدن این بیانات شرمنده شدند و سر بجیب کابت فرو بردند اخماه از بام خانه بزیر آمد و مغیره بن شعبه نماند و تا بیرون شود و مرا گوید من خوشنودی شما را میخواهم و بسنت رسول خدای و قرآن مبین با شما کار خواهم کرد چون مغیره بن شعبه بیرون شد مردم بسیاهو هلهله کردند که ایناش فاجعه اخیر بر گردن او خواهد افتاد چه هلکه و خطر فتنه را مغیره بن شعبه تکلم گشت روز بعد علی مرتضی را طلب کرده گفت عمر حضرت تو را منظور آمد نزد اخماش و ضمان بایش کرمن آنچه بگوئید بجا نیاورم و بر سنت رسول و کتاب خدای رفتار کنم علی فرمود ابن عمان خاکه تخلف نشود و بسته اگر علی مرتضی بیرون شد و نزد اخماش رفت و با خاطر اطمینان داده و چنین نوشته داد و بخانه عثمان رسانده و ثیقی نوشته بدین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما کتب عبد الله عثمان امیر المومنین لمن نقم علیه من المسلمین و المومنین انی قائم علی ان اعمل بکتاب الله و سنة نبیه و ان الحدود تعطی و ان المخانیف یومن و ان الفیء یرد و ان المبعوث لا یجبر و ان الفیء لا یکون دولة بین الاغنیاء و علی بن ابی طالب و طلحة بن عبید الله و الزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و علی عثمان الوفاء لهم علی ما فی الکتاب شهید الزبیر بن العوام و علی بن عبد الله و سعید بن مالک و عبد الله عمر و ابو ایوب بن زید و زید بن ثابت و سهل بن حنیف و کتب فی ذی القعده سنته خمس و عشرین) فارسی این وثیقه نامه است نام نامی عثمان این وثیقه نامه است که عثمان بن عفان می نویسد که آنچه را مردم کوفه و بصره بر او خرده گرفته اند و بکتاب خدای و سنت رسول خدای رفتار کند و مردم را اطمینان بسازد و کسانیکه عطا و اشته باشد ابقا بر ساند و آنانیکه وداع وطن شده اند برگرداند و علی بن ابیطالب و مشیرین و مسلمین را ضامن شده است در این وثیقه و بر عثمان است که وفا بعهد نماید و زبیر و طلحه و سعد بن مالک و عبد الله بن عمر و زید بن ثابت و سهل بن حنیف و ابو ایوب بن زید بر این وثیقه گواه میباشند آنگاه مردم مصر گفتند که باید عبد الله بن سعد بن ابی سرح

وقایع جهان و جهانیان

پیرو موذن و ابی و محمد بن ابی بکر با لشکریان به مصر فرار و ابی ناامید شدن او را برداشته روانه مصر کرده و عثمان فرمان فرستاد

اجتماع ثانوی مردم بر در خانه عثمان و شهادت او بدست غوغاطلبان

و چون به مدینه رسیدند عثمان به ایوان آمد و از واسطه بعد مسافت مصر و مدینه و طول زمان توقف در مدینه رؤسای محمد بن ابی بکر از مدینه روان شده چون سه منزل راه طی کردند ناگاه در کنار جاده غلامی سیاه چرده شتر سوار نشسته نام روان دیدند گفتند این سوار یکی از ما است و گویا به طرف ما نیامده بهتر است به او نزدیک شویم و از او بپرسیم که از کجا می آید و به کجا می رود او را نزدیک آوردند از او پرسیدند کجا می روی گفت از جانب عثمان پیامی بحاکم مصر می برم گفتند آن پیام چیست گفت از ما دست دور است که اسرار مولا را بر کسی آشکار کنم مصریان متعجب شدند گفتند نامه شاید داشته باشی استماع کردند که این نامه و مکتوبی است آنگاه بجستجو برآمدند چیزی نیافتند یکی گفت باید متاع از او بدست آرد و دست فرا برد و متاع خالی کرد و جستجو کردند چیزی نیافتند یکی گفت باید قلتقی از او بستانند و دست بر پوست او رسید کی کرد چون نگاه کردند شیشه گوشی یافتند که زیر پوست جای داده بودند و آن شیشه نامه بود و در شیشه را موم تمام کرده بودند مضمون نامه از جانب عثمان بن عفان خطاب به عبد الله بن ابی سرح حاکم مصر بود که بر سپیدن عمرو بن بدیل بجلی و علقمه بن عدیس و کنانه بن بشر و عده اتفاق دارند و پای قطع کن و به فرمان محمد بن ابی بکر توقف نکند و الا گردنی او را بزن عرصه حال سپاه آنها پس از خواندن نامه حیرت کردند گفتند خدایا اگر این مکتوب در دست ما آمد آنگاه بسرعت باو بمدینه برگشتند و با مردم کوفه و بصره را که رفته بودند آن مکتوب را انتظارشان رسانیدند و برای همه کس خواندند و فریاد برآوردند و بجای معما کردند و بجمعی آنگاه به خانه علی مرتضی آمدند و آن نامه را خواندند گفتند انگونه ضمانی است که ما از علی مرتضی آن نامه را گرفتیم و قسم یاد کردند بر عثمان آمدند که این چه واقعه غریبی است آفریده من ضمان مردم شدم و فشار بدادند و گفتند این چه نامه ایست که با این غلام ضمیمه بسوی مصر نگاشتی و آن نامه را بدست عثمان داد خلیفه و آن نامه را مطالعه کرد و پرسید که از این نامه ابداً خبری نیست علی مرتضی گفت غلام از تو باشد و خط منشور خط دبیر تو است و مهر تو بر او زده شده است حکم نه از آن خبر نداری عثمان قسم یاد فرمود که از این نامه و وسیله هیچ خبری نیست همانا این کار اعوان و حاضرین درگاه مخالفت کرده اند و این خیانت را انتظار کشیده اند و مرا آگهی این حیله نبوده و دیگران نزد خود این کار کرده اند و مرا یقین حاصل شد که این کار ایشان است زیرا که کشتی عثمان نیز نزد او بایم بود علی ایجا آنگاه عثمان در مسجد در آمد و قرآن مجید صحف و خود پیش روی نهاد و گفت ای مردم سوگند بخدای که جز او خدائی نیست که من گناهم این نامه را کسی ننوشته و من بر سر صحف و بیان خود استاده و تمام دارم بدین سبب از پای نشستم چون عمر و کنانه بن بشر و عایشه همه یک جوابی گفته و او را متهم بخلع از خلافت کرده عثمان فرمود جامه مرا که خدا و بر تن من پوشانیده مرگز از تن نکنم و گشته شدن و نزدن من از خلع شدن از خلافت بهتر است آنگاه صدا بهیاهوی بلند کرده کثیر بن صلت الجعلی که طرف مسجد آورده که خواهی از دست خلافت بیرون شوی غلامان

عثمان جواب آمده و او به انتظار وقت و جمعی بجمعیت او مستعد و کلوخی بر اسباب جمع کرده و بگلیه گرد او نخشیده و پاره‌ای
سنگ بطرف منبر و عثمان از نشسته نگاه جمعی غلامان محبت خلیفه. بهر قسم بود از منبر بزیر آورده لیکن عثمان از هوش
رفته بود بدین قسم بخانه آورده و مردم با جمعه‌ای درشت و فریادهای صعب از قتب او مدینه خانه آمده و بیاموزانه خشته
و بدین قسم امر و زنده شت روز بعد عثمان نامه بدانخاست مردم و متی با آن نامه که نشسته از تنوی چون عثمان و
مردم است نشسته و خانه او را محاصره کرده چنین مکتوب بعصر شام و کوفه کاشت و از حکام نجابه و طلب کرد
چون محاصرین دانستند از طرف خلیفه بهر جا نامه رفته است و سته و طلب کرده است از خوف آنکه مبادا مدد برسد
بر محاصره افزوده نشسته نگلیه مانع از یکدیگر تلاب بدانخا میبردند تا آنکه عثمان بعلی مرتضی پیام فرستاد که این محاصره از بر
بسته از علی رسد مشک آب بجهت او فرستاد روزه دگر از عثمان پیام خانه و سر بیرون کرد و مردم اسلام را مجتمعین
صدا بار اطلبه کرده که یا خلیفه از خلافت سوا کشته خواهی شد عثمان علی سخن فرمود و آنها را موعظه کرد و سوگند یاد نمود که چه
شما با نخواهید و بگویه علی مسکینم هیچ سودی نه بخشید عثمان بزینه آمده باز فریاد خشن شده و این بین نیایین عیاین که
یکی از صحابه رسول خدای بود فریاد برداشت که ای عثمان خود از خلافت خلع نما تا سلامت باشی کنیز بن صعب
الکندی که از جمله پانصد تن یاران خلیفه در خانه بود و متی بطرف او بگشاد و کنیا بن عیاین بدان تیر بیفتاد و جان بداد
و این اولین خونی بود که در خانه عثمان بریخته شد چون بنا کشته شد محاصرین بسته شتابان افزوده شده و آتش حاضر کرده
و در اول را آتش زدند و داخل گشته از پس در دوم تیر آتش برافروخته چون در با سوخته شد بدرون خانه ریخته
مردان حکم و سعید بن العاص و مغیره بن الحارث و دیگر یاران خلیفه است بمشیر برده و حمله بردند کرده و تا بحیات
آنها که پانصد تن بودند حمله ور شدند و از دو طرف ریخته و خون جمعی بریخته و از روز اول مردم را گشته عاقبت مردم
از خانه بیرون کرده مردم از خانه حرم الانصاری که واقع بهلوی خانه عثمان بود ریخته و بر بام آمده و خانه عثمان را
سنگ باران کرده و بخانه او فسرده شدند نخست مغیره بن الاخنس از معاویان عثمان بود سر راه بگرفت. فاقد
بن زمعه الاسدی او را بتیغ بگذانید پس از آن مروان حکم از دست مجاج بن هزه الاسدی زخمی خورده و بیفتاد
دگر دنش مجروح شده خلاص شد او را بیرون برد پس از آن عبد الله بن عبد الرحمن بن العوام حمله آورد که عثمان را بکشد
بکشیده کارش ناتمام بود که عبد الرحمن بن جبل او را بشمشیر بکشت بدین وتیره جمعی از طرفین کشته شدند تا آنکه
معاویان عثمان کشته و پراکنده شدند آنگاه مالک اشتر با شمشیر کشیده بر سر عثمان تاخت و بر گشت آنگاه محمد بن ابی
بکر پیش آمده و محاسن عثمان را گرفت و بخشی سخن کرده و با دسته بیکان بر گردن عثمان بکوفت چنانچه گردن او بهم
شد و حضرات خون چکیده و این وقت عثمان قرآن در مقابلش باز بود و میفرمود و روزه ستم و این روزه از بزرگ
مصطفی خواهم گشود چون گردنش بیکان محمد بن ابی بکر زخمی شد قطره خون بر آیه فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم
چکیده آنگاه محمد بن ابی بکر بیرون شد و پس او سودان بن حمران و ابو حرب الغافقی و قتیره بن وهب و کنانه بن
بشیر بهمان دراماده و کنانه بن بشیر خودی سخت بر سر عثمان بکوفت که فریادش بلند شده و سودان بن حمران
بیغ برآورد و ابو حرب الغافقی بیغ دیگر برافراخته و عثمان در خون بغلطیده و از زخم بنالیده و نفس بشمار افتاد

وقایع جهان و جهانیان

ناگاه جمعی خوارج عثمان محاصره کردند و او تنها نشسته و قرآن میخواند و خون بر دامن او چکید و بر آیه عثمان نشست و او را شهید کردند و گفت سه تن بحق رضایت خدا دارند و شش ضربت را بسط کنند که از تو دل داشتم از پس او غیر من فضای الهی سیه و با کدو حسابی شما را بخشت که دو دوزه او خوار شد و عثمان را او کرفتنی موزه اتخاذ خواسته از عنق بر کرد پای و پرده کیان عثمان هجوم بدنش آورده و قسم یاد داری برداشته هم و هم این اندیشه که کشته و هر دو از خانه عثمان یافت میشد نهادت بردند و قتل عثمان در روز جمعه هم نجه الحرام سنه سی و پنجم هجری واقع گردیده مدت عمرش شصت و دو سال بود و مدت خلافتش دوازده سال و دو ماه و چهار روز بود و عثمان را شهید بیت که وقت غسل میخواهد که بنید از خیر او بن شعر فرمود

المنحنی اللذاذة ممن نال صفوتها من الحرام
یبقی الاثم والعار تبقی عواقب سوء من بعقبها لا خیر فی لذة من بعدها النار

ذکر وقایع سنه سی و حرکت احنف بن قیس از بلخ بجانب عراق عرب

چون خبر قتل عثمان بجمیع عالم پراکنده شد و بعبد سوء رسید احنف بن قیس که از قبل عبد الله عامر فرمانفرمای خراسان و افغانستان بود و این وقت مقرر قبیله تا سلام بلخ بود مردمان را بخواست و از شهادت خلیفه سیم عثمان بن عفان رضی الله عنه مردم را آگهی داد و گفت کنون میباید سفر بطرف عراق عرب و مدینه نمایم و از اوضاع انجا باید مطلع گردد و تنها از قبل خود نامی نفرستم و است و از بلخ بطرف عراق عرب و حرکت نموده بصره رسیده و انجا توقف کرد

وقایع سال سی و ششم هجری و جلوس حضرت علی مرتضی

پس از شهادت عثمان بن عفان حضرت مرتضی علیه السلام بر تخت خلافت و مسند سلطنت جای کرده و نسب آن بزرگوار بدین وجه بود است و هو علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و پدر بزرگوار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محمد و از اصحاب شایخ و ارحام مصطفی مشرف بود است و از شهادت خلیفه سیم که جمعه هم ذی حجه و آدر و خلوس حضرت ولایت مآب کمتر از شش گذشت انحضرت در روز جمعه هم ذی حجه هشت صد سی خلافت متمکن گردید و این روز صحابان با روز نوروز بود علی الجمله حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه بر فراز منبر صعود فرمود خطبه بخدا ثنا خواند و فرمود پس از مدحت او نعت رسول فان الله استخاف الناس بابکر استخاف ابابکر عمر فصل بطریقته ثم جعلها شوری بین ستة فلم یخف الامر منهم الی عثمان فنهل ما انکرتم وعرفتم ثم صار جثمونی فطلبتم الی وانما انا رجل منکم لی ما لکم وعلی ما علیکم فدفعه الله الباب بینکم وبین اهل القبلة وایم الله لئن کفطع اللیل المظلم لا یجز هذه الامة الا اهل الصبر والضر والعلم بمواقع الحق الخ فرمود پس از پیغمبر اکرم ابوبکر را بخلیفتی برگزیدند و خلیفه اول از پس خود حضرت عمر بن خطاب را خلیفه و جانشین قرار داد و چون خواست عمر جلت خانه کار خلافت الشوری حمل فرمود تا خلیفتی بنام عثمان داده و کار را بشبهی کرد که شما انکار او کردید و او را مقتول ساختید و پس از کشته شدن او مرا بخلیفتی برداشتید بمانا من بخیر از شما باد نفع و سود من سود و نفع شما و ضرر و زیان من ضرر شما است بمانا خداوند میان شما و قبله شما

و سعدی گفته است و شوخ‌چشمی بسیرون تاریکی بشمار آمده و جزاین جمله و دانایان و این موارد و شانه عادات این و شوار یجا گفته و من نسبت بچیزی خواهم داشت ایده و ایده کرنزلت و مقام من نزد پیغمبر اکرم پس از وفات او همچون زمان حیات او است پس هرچه گویم بکار بندم و هرچه بمن کردم و منکر و دیده ایده و ایده و نزد خدا و نه آشکارا است که من مصنف خود را کرده و داشتم اما شما بعلمی تفوق شیعه و این کار بر من محمل داده ایده و ایده و از رسول خدا شنیده و کف هرود مرکس پس از من حاکم استکرده و... و روایات بر سه پل صراط با سپر و فرشتگان خدای نامه عمل او با نمایند اگر کار او بعدل و عدالت بوده و گفته و او را بروی در آتش جهنم افکند پس از خواندن این خطبه از منبر بزیر آمده و بعد فرمود الا امر الی عثمان او برده او داده و انچه خاص بیت المال بود برنشسته بیت المال افزوده و فدک و هرچه و جب المال بود مجاهدان و مضاربت کرده و بهر یک تن از سه دینار قسمت و نصیب آمد و کسی را مزیدی نشد و این عدالت بزرگان قوم گران آمد و بسنه خلافت او نشد که امیری یا تجری و بچه و مساوی قسمت برده بود از انجمله زبیر و طلحه و سعد بن حنیف و جمعی دیگر چنانچه بخدمت سعد عرض کرد و یا علی انجزو و بزرگان بود و امروز از او کردم و او فرمود قسمت بامن برابر چه بود و این اولین و فرمود که دوم دنیا طلب بر سه مایه دنیا زبان به تعرض گشود و انگذه و خاطر آرد و یذکر که چرا امیر مومنان مالک بن قوم و غیر شیرود و او با بسار بن صفوان قسمت و او پس از دو ابوالهیثم و عمار یاسر و ابو ایوب خدمت علی علیه السلام رسیده و عرض کرده که خویش نظری فرمائی چنانچه عمر نوشته و انیک در نقض بیعت تو با بچه استدلال نموده و خون عثمان از تو خواسته و تو فرموده که بیعت مرا بشمشیر کرده و بشمشیر از گردن بیرون کنید و ما بر عهد خود ثابت و استوار و بیعت را نشکنیم و بر تو خروج نکنیم و بر تو شمشیر نکشیم و بر تو تاخت نیاوریم و بر تو نیزه نزنیم و بر تو تیر نیندازیم و بر تو سنگ نیفکنیم و بر تو کمان نکشیم و بر تو خنجر نزنیم و بر تو کارد نکشیم و بر تو دشنه نزنیم و بر تو شمشیر نکشی

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع طلحه و زبیر و عایشه و مخالفت آنها با علی و لشکر کشیدن علی به بصره و اجتماع سپاه عایشه و علی بصره و جنگ آنها

چون طلحه و زبیر و رجال و مردان دنیا پست همه که خدمت امیر مومنان الف را با سایر فرق گذاشت آتش حقد و کینه در سینه شان زبانه کشید و عزم فتنه انگیزی شدند ناگاه طلحه و زبیر بسنده خلافت شتافتند و بخدمت شرف شدند که استیذان طلب کرده و از مدینه بیرون شدند عبدالله بن عامر و سعید بن العاص از عقب آنها در آمده گفتند چه سبب کرده اید که از مدینه خود را بیرون افکنید همین قدر بدانید که من شمار العدد هزار مرد شمشیر زن و نام طلحه و زبیر شاد خاطر علی مسافت تا کرده و دگر خدمت عایشه ام المومنین رسیده از یعلی بن منیه که از جانب عثمان حاکم آن بود و خدمت علی او را معزول کرده بود بلکه بر سید و مال فراوان داشت دور او را گرفته و کلمات صحیح گفتند و از ظلم عثمان بر آنها رفته شرحی از مناقب و محاسن عایشه بیان داشتند گفتند امروز خلعت خلافت باندام عایشه راست آید و مسبر و محراب معجز وجود او زینت گیرد پس آنچنان عایشه و طلحه و زبیر و یعلی و گروهی از بنو امیه از مکه بطرف بصره حرکت کردند چون خبر مخالفت طلحه و زبیر بگوش سعود رسید خاطرش شکفته از بین سوی ام سلمه که مقیم مکه بود شرح حزن عایشه و اتفاق او با طلحه و زبیر و عبدالله بن عامر و حرکت از طرف بصره نگاشت و با پسر خود عمر بن ابی سلمه را بجانب مدینه روانه نمود و علی چون خبر حرکت آنها را دانست با اینکه عازم شام بود همه را بصره بیرون زد و اشتر نخعی را فرمود تا در سپاه را بمدینه و سپاهیان را جمع سازد و آنگاه سهل بن حنیف از جانب خود حکمران مدینه مقرر داشت و قثم بن عباس حکومت مکه را برداشت و از طرف مدینه کوچ بر کوچ بطرف بصره روانه شد اما قبل از آنکه سپاه امیر بخود خود به بصره برسانند طلحه و زبیر از راه ربذه به بصره رسیده و عثمان بن حنیف که از جانب علی علیه السلام حاکم بصره بود با استقبال آنان شتافت و جنگی سخت در پیوست عاقبت عثمان منهزم شده و گروهی حکومتی در ظرف سپاه عایشه قتل و غارت کردند و او را اسیر نمودند و حتی زنخ او را یک یک کنده عثمان بن حنیف بر ساحت عایشه رسانیدند عثمان بدین حال بر آن شده و دوباره بدوی حضرت امیر رسیده خلیفه چهارم او را فرمود تا عثمان از زنان من هر یکی سه عدد با پرش فتنه برقی و جوانی امرد بر گشتی عثمان شش سپاه عایشه و حرکات آنها را بیان کرد و انگاه خود متقی بر سقف بیوتی بود و ربذه فرود شد چون طلحه و زبیر از رسیدن حضرت ولایت مآب خبردار شدند با جمع سپاه روانه شده و خازم را نیز شده و عبدالله بن عامر را خلعت انگذرد که وعده داده بود که صد هزار مرد شمشیر زن در رکاب او همراهی خواهد ساخت و از نوت با این سوداگر شتابان بود و قبایل و عشایر را جمع نموده و این وقت چون حضرت خلافت پناهی دانست که استیذای عایشه و طلحه و زبیر و عبدالله بن عامر بصره و قتل عثمان بن حنیف را بعرض رسانیده و از بنو امیه هر یکی را سه عدد زن و مانده و نیشه و بادیه تازی مانی مقابل آنها آماده آمد

ذکر وقایع سال سی و ششم و مقاتله علی مرتضی با سپاه بصره

جلد دوم آمان التواریخ

وخاتمه جنگ جمل وفتح آن بزرگوار واستیلای او بر بصره

لاجرم بگوزد و مدینه نامه فرستاده بود و لشکر خواست آمد مردم مدینه زبان بنکوهش گشادند و ابو موسی اشعری را گوزمرد از حضرت امام باز داشت تا اشتر نخعی بگوزد آمد و جمعی از صحابه و هواخواهان علی را جمع کرد چون مردم کوز رسیدند حضرت ولایت مآب التفات ارتیب فرمود و گفت ای مردم کوز من بعد از سحر کوز جمل آفت و محنت خواهد بود و من کوز را از سایر شهرها دوست تر داشتم اکنون باید این مردمان را خوشدل کرد از راه نصیحت و موعظت در آیم اگر اجابت کردند نعم المطلوب والا حل این مشاکل از دو سه تشر آید از نمایم آنگاه امر فرمود از ذی قار بطرف بصره کوچ کردند تا بزمین زاویه که نزدیک بصره است رسیده خیام خلافت بنا هیر انصب کردند و از آنجا فوج فوج سپاه حضرت پناه رسیده در حریه بصره آرائی برافراشتند از آنسوی طلحه و زبیر نیز سپاه بسیار فراهم ساخته و هودج عایشه را بر جمل عسکر بسته و آن هودج بسی بزرگ و از چوب ساج ساخته شده بود و با صفحهای آهن و صفحه های آهن پرداخته کرده بود و با پوست شیر زربوش از تمام کرده و تمامی آن هودج را با زره محفوظ و با ریب و زینت و حلی عالی آراسته بودند و علم مردم بصره را بر فراز آن هودج زده بودند و عایشه خود زره پوشیده در هودج نشست و دوازده هزار کس از قبیله بنی تمیم از طرف آن هودج پروا بسته بودند از انسوی حضرت خلافت پناهی بصره از آنی قشون برداخت عمار یاسر را بر میمنه سواران و شریح بن هانی را بر میمنه پیادگان برداشت و سعید بن قیس همدان بمیسره سواران گماشت و قاعد بن شداد را بمیسره پیادگان برگماشت و محمد بن ابی بکر را بر طلب سواران و عدی بن حاتم را بر طلب پیادگان و زیاد بن لبید را بسواران خیاله و حجر بن عدی الکندی را بپیادگان خیاله برداشت بدین قسم از دو صف آرائی کردند و این روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول شنبه بود آنگاه علی مرتضی علیه السلام مرکب در میان میدان تاخت و فرمود ای مردم زبیر کدام یک است بگویند تا نزدیک من آید زبیر چون این را شنید از صف جدا شده مقابل شاه مردان تاخت و گفت چه فرمائی علی فرمود تو را از این لشکر کشی چه مقصود زبیر گفت خون عثمان میجویم علی فرمود خون او در گردن تو طلحه است اگر تو را این عقیده است باید با طلحه دست بگردن بسته تسلیم وارث عثمان بنمائید پس از آن فرمود ای زبیر فراموش کردی وقتی که با سولخدای من رسیده مرور بر من سلام کرد و بخندید و من جواب دادم و بخندیدم آنوقت تو گفتی علی مکرمت چنین فرماید و سالک شود علیرا نسبت بکبر و زود باشد که تو با او بجنگ درآئی و تو ظالم شوی و با نفر زند فرمود علیرا دوست میداری گفتی چرا دوست ندارم در حالتیکه برادر و پسر عم من است فرمود ای زبیر زود باشد که بر دیش بجنگ درآئی و ظالم باشی چون این فرمایشات از زبیر شنیده گفت یا ابا الحسن بیا تا قبل بیادم او آوردی که روزگار از خاطرم برده بود اگر قبل از این بیادم آورده بودی هرگز بر امیر المومنین خلاف او نمیکشتم و بخدا قسم است که بعد با هرگز بر امیر المومنین دشمنی تو کردم این گفت و برگشت و نزدیک هودج عایشه درآمد و گفت سوگند یاد کردم که خالفت علی نکنم و از آنجا روی بالای السباع که احنف بن قیس با قبیله بنی تمیم جای داشت نهاد و احنف خدمت خلافت پناهی بخدمت قبل رسیده و بران قرار شد که در جائی بماند و در کار حرب جمل با موالف و مخالف شرکت نکند چون دانست که

وقایع جهان و جهانیان

زبیر از جنگ روی برتافت گفت سبحان الله این شخص مسلمانزاده هم افکنده و آنگاه که دانست و گذشت چون زنیه
بوادی السباع رسید عمرو بن جرموز او را استقبال کرد و از حال لشکریان و مخالفت ایشان پرسید. زبیر گفت مخالف یکدیگر
صف کشیده و ما اکنون بیغ درمیان نهاده و من اشارت بدین حالت گذاشته و آمدم اینک خونریزی حاضر کن. گرسنه ام
عمرو بن جرموز غذای حاضر کرد و زبیر بخورد و بخفت تا بخواب اندر شد عمرو بن جرموز سر از تنش برگرفت و او عمر این
ساخت و نزد احنف خبر قتل او را آورد و علی الجمله اتش جنگ مشتعل گردید و از دو سو مردم بصره و کوفه در هم بخسبیدند بدین
منوال سه روز از بامداد تا فرو شدن آفتاب آتش جنگ اشاخته شد و زمین از خون سیاهیان رنگین گردید
پسر سپاه بصره کشته شد چنانچه مروان حکم غلام خود را گفت در تنگنای من حایل باش تا طلحه را از پای درآرم زیرا طلحه
در دشمنی با عثمان از همه پیش بود و اینک در خونخواهی از همه سبقت دارد و فردا چه گوید این گفت و تیری بزد آنرا
چنانچه کسی نمیدید بجانب طلحه روان ساخت و او را از پای درآورد چون سپاه عایشه سرنشان کشته شدند گونیده و زین
چهارم نود و هشت دست از دو ران افتاده که مهار شتر عایشه ام المومنین را داشتند قطع شد و تا یک تن محارب زنده
کشته نشد دیگری را جایگزین نگرفت و تا آنگه نود و هشت دست قطع شده بود باز شتر را کسی رها ننمود
و سپاه امیر مومنان دانستند که تا شتر استاده است مردم را گرد نخواهند گذاشت اول شتر و دو اشتر را پای کردند پس
علی مرتضی با جمعی از دلاوران سپاه با تنهای کشیده بجانب جمل حمله کردند و دستهای شتر را از اصل شتر
چنان ناله کرد که مثل صدای او کسی آنچنان صدای مهیب نشنیده بود و از سینه بر زمین نشست و هودج بر زمین آمد
و سپاه بصره پراکنده شدند و روی بهزیمت و فرار نهادند حضرت امیر عایشه را بانگ زد و گفت ای عایشه
رسولخدای تو را فرمان داده که بخانه رفتار نمائی عایشه گفت یا علی اینک که منظفر و منصور شدی نیکوئی را دو عفو
فرما امیر مومنان فرمود ای محمد بن ابابکر رو خواهرت را برگیر و در سرای عبدالله بن خلف الخزاعی که از نخستین منزل
گزیده بود فرود آر تا کار مسافرت او بهینه دست کرد و آنگاه امیر مومنان فرمود تا جارچی ندا در داد که هر کس
سلاح جنگ از خود دور کند و در خانه خود رفته بماند از سیاست سپاه محفوظ خواهد ماند سپس با سپاه نصرت پناه
بصره ورود و عمارت سلطانی نزول اجلال نمود و فرمود است که مردم کار خود مشغول گردند و بر امون خلاف
و اختلاف نگردند آنگاه عبدالله بن عباس را بامارت بصره معین کرد و زیاد بن ابیه را که از مشاهیر دانایان عصر خویش
بود بسمت دبیری او برقرار فرمود و از بصره بعزم کوفه مرکب اجلال ان برگزیده ذوالجلال درحرکت آمد

رسیدن حضرت علی مرتضی بکوفه و یقین حکام و رفتن خلید به بنشابور و طغیان شاهزادگان ایرانی در کابل

قبل از آنکه حضرت امیر مومنان از بصره بجانب کوفه حرکت فرماید عمر بن سلمه الارحبی را با نامه محتوی از
عزم در افصاح کوفه روانه داشت و خود با سپاه گیوان شکوه طی مراحل نموده در روز دوشنبه دوازدهم رجب
سنه ۳۶ وارد کوفه گردید کوفیان بجهة استقبال موکب آن بزرگوار تا مسافتی طولانی از کوفه بدر آمده حضرت را در
نوردند و بعد قدم اطاعت و بندگی بشارت بهجت ورود دادند امیر مومنان بکوفه وارد گردید و روز بعد بمسجد آمد

و پس ادای فریضه بر منبر صعود فرمود و خطبه غرائی خواند و مردم را بشناه و هدایت ارشاد کرد و مختصر از سنت
عضدی و تعاقد جستن آنها و اوصاف بیان داشت و از منبر بزیر آمد پس حاکم نوشاب بجهاز و آنه فرمود
از آنجمله علیه اسقرار فرمود که بجانب خراسان حرکت نماید و آن ایالت را بزیر حکم و انتظام در آرد و چون علیه از کوفه
رسپار خراسان گردید با و خبر دادند که ارشاد مزادگان ایرانی تنی چند به کابل پناه برده بودند و این وقایع گردیده
مشاغل بسیار بوده فرصت دانسته با زنان و بچگان خود از کابل بنیشاپور آمده رحل اقامت افکنده و جمعی را انگیخته و آنها را
علیه با سپاهی از بیرون مقابله نیشاپور فرستاده آمد و مردم نیشاپور با شاهزادگان ایرانی همدست و متحد استان شده
مقتضا بجنگ علیه برآمدند و در حین صف در پیوسته عاقبت نصرت مرتضیه را فتح کردید شاهزادگان با مشاربان
بسیار در رفته و بدافعه پرداخته علیه از سر سوختگی از میدان کرد و عقب رفت و عاقبت مردم نیشاپور بجانب رسیده و علیه
بقهر و غلبه نیشاپور را فتح کرد و جمعی کثیر از ایرانیان کشته گردیدند و بسیاری بهر جانب فرار کردند و کوس مرتبه شد
از آنجمله رستمی که یک از شاهزادگان ایرانی بود با جمعی از خویشان و زنان ملوک ایران علیه پس از مختصر کردن نیشاپور
بجمع فنایم و اسیر پرداخت پنج یک آنها را با سراجه با جانب فرستاد و نامه محتوی بر فتح و فیروزمندی
نگاشت و همه را با تفاق رستمی و سایر اسرا بکوفه روانه شدند امیر مومنان مختصر ملوک ایران فرستاده شما
بشهر مردم و خراسان گشته با نجا از فرزندان توشوی دیگر اختیار نمایید زیرا که خود دیگری را نمی پسندد شاهزاده هنی
عرض کرد اگر اجازه دهید و اگذارید عرضی است چه مرا نیز با ایشان قرابت بود و ملتمس امیر مومنان آنجا زیستی
و اگذاشت و رستمی را بر گرفت و بجای مناسب مقام کرد

منشور امیر مومنان علی بن ابیطالب بجهة بشنب بن جرمک حاکم غور یا افغانستان

در آنوقت که علی مرتضی مقام بجهه جا مقرر و معین کرد و بجهه یعنی بادکر حاکم مستقل از خود داشت که سر دسته طایفه
خاندان آورده بود و بذیر فرمان نگاشت از آنجمله نامه بشنب جرمک حاکم غور و افغانستان که تفصیل حسب و نسب
او را در ذیل وقایع سال بیست و هشتم مفصل نگاشته آمد فرمان و نشاد و منشوری و بکمال فصاحت و بلاغت داد
چون فرمان و ایلاد خان امیر مومنان در غور و افغانستان بشنب رسید بشنب در نهایت احترام این
فرمان را استقبال کرده و در غور و افغانستان و بامیان و کوهستان از انحراف علی در آورده و از تمامی بیعت کرده و این
نامه همایون همیشه در خانواده سلاطین غور با فتخاری تمام محفوظ بوده و با پشتیبان غور مان نامه مبارک داشته
و در خزانین ذوی محترم و مصون مانده است تا زمان سلطنت بهرام شاه بن مسعود بن محمود غزنوی که بجای بیش
نگاشته داده شده است و تعالی و تقدس علی الحجه بشنب بن جرمک پایه استقلالش متین و قلعه مکوتش
مدفون گردیده و بیش از پیش در انتظام بلاد غور و بامیان کوشیده و سرکشان را بداده است و صدور و لغور ملک را
منضبط ساخت و یکدلی محتوی بر اطاعت و جانکاری در برابر خلافت بنای معروفیت نهاد

حرکت علی مرتضی علیه السلام از کوفه بجهة جنگ با معویه بطرف شام

در آنوقت حضرت علی مرتضی اخوان و منابعین را در کوفه انجمن ساخت و فرمود معویه از کار بیعت و خلافت ما
سر برتافته و بهتر است با و مکتوبی ننویسیم شاید از راه مخالفت بصراط مستقیم آید و علی گفته مرحبه رای جهان

وقایع جهان و جهانیان

مطالعت تعلق گیرد بعد از ان حضرت امیر مهر بکتوب فرستاده صورت جواب نامه امیر مومنان نامه شکایت و خونخواهی کشندگان عثمان رضی الله عنه فرستاده و از ابتدا تا آخر انحراف خود را و مخالفت قرار داد و این معنی را کرده و ذکر شده حتی چندین تن از مشاهیر را در باب مخالفت شام بر رسالت بکوفه شام فرستاده و سودی نبخشید و کار منجر بجنگ گردید معویه دشام از روم با سم خود بیعت گرفت و عمرو بن عاص را که والی در فلسطین بود از ان ولایت طلبکرده و قرار گذارد باو و جنگ با علی مساعدت نماید و حکومت مصر او را بشد انگاه جمع سپاه پرداخت و بشتاد سه هزار مرد جنگی از شام خیره بیرون زد و فیصله لشکر را بعبد الرحمن بن خالد بن ولید سپرد و میسره سپاه بحبر بن حوشب مفوض داشت و برمقدمه لشکر ابو الاعور السلمی تعیین کرد و مروان حکم را پیشاپیش قشون فرستاد تا بر عین صفین رسیده انجا سراپرده راست نموده تا اطراف سپاه برسند و چندی گذشت که قشون معویه بکمیه و هیبت هفت هزار کس بر سیه زین سوی امیر مومنان بنامی و الیات از برای جمع سپاه نامه گرانقطلب نمود و او خیره بیرون زد و پرده اجلال در نخیله که یکی از منزلگاه کوفه و است نموده از هر سو سپاه جمع گردیده انگاه تمامی قشون موجوده را صفت صفت کرده بخشی را بسرداری سپرد و عقبه بن عمرو الانصاری را بنیابت خود بحکومت کوفه گماشت و زیاد بن نضر و شریح بن هانی نیز هر یک را بسرداری از هر بجمعه مقدمه روانه صفین نموده و آنها نصایح سودمند داده کرد پیشاپیش روانه شده راه ها را از مخاطره پاک کنند و از چگونگی حوادث انچه می بینند و می شنوند بر جناب سرور منهیان نشده روز بعد که مقارن باچهار شنبه چهم شوال سنه ۳۷ بود حضرت امیر مومنان از نخیله بطرف شام حرکت فرموده بدین سان کوچ اندر کوچ طی مراحل می نمود و سپاه ظفر موج در هر جا بنهایت سکونت و وقار راه می پیمودند تا بدریکعب رسیده و از انجا بکنار فرات نقل نموده در ساحل فرات کوه آن زمین را کرباس نکنند چنین با فرشته و سراپرده برپا کردند گویند علی علیه السلام از اسب بدان زمین پیاده شد بنای بانی گرفتند و قصری که فرات اشک رجاسن شریفش غلطیدن گرفت و بجامه اش سرازیر شده و به عبد الله بن عباس فرمود میدانی این چه رفعت گفت ندانم فرمود اما ان سفیان چه افتاده است و فرزند خود حسین علیه السلام طلب فرموده گفت یا ابا عبد الله البصری یعنی امروز بدست آزال بوسفیان چه رنجی میدید فردا تو همان منی که امروز می بینیم انگاه از کربلا کوچ فرموده و از راه ساباط بسمت مدائن سیر کرده بلاد کسروی بود عبور فرموده و در این قصر شدید با کوشکها و عمارات عالی و بناهای رفیع بسیار از بناهای سلاطین ساسانی بجا بود حضرت امیر یکی بدین قصور مصیبت کرده و زبان بفصاحت گشوده فرمود خداوند عالم انوشیروان و خوشا و مدن او را با انواع نعمتها خصوصا عدالت او چون مزین داشته و شکر او نموده و عصیان در زمین او ان نعمت از انسان گرفت پس ازان امر داد تا سراپرده اموال نصب کردند و همی از هر دم بدین طرز رکاب ظفر انتساب شده از انجا بانبار کوچ فرموده و از انبار بر قنسرین قرار و از انجا از جانب زیاد و شریح مکتوبی رسید که ما در ارض سوار الروم رسیدیم و ابو الاعور نیز از جانب معویه با لشکری رسیده و تا کنون آغاز بجنگ نشده است امیر مومنان چون از مضمون مکتوب مطلع شد مالک اشتر نخعی را فرمان داد تا با سه هزار تن سوار روانه گردد و بسپاه زیاد و شریح امیر باشد و پس از طریق هدایت نمودن بجنگ در آید مالک اشتر نخعی با سپاه خویش در حرکت آمد مانند برق خاطف خود را بسپاه زیاد و شریح رسانید و کار لشکر را بانتظام آورد و مسیره

جلد دوم امان التواریخ

مقدمه جنگ مالک اشتر نخعی از جانب امیر مومنان با ابو الاعور سپهبدار لشکر شام و انجامش

سپاهبر لشکر ایران است

در این وقت معویه قاصدی سبک پی نزد ابو الاعور السلمی فرستاد و گفت کار جنگ سخت کن مباش که ابد سلمی با تنها دارد آوری و آن سخت سبب پشت گرمی قشون شام و دل تنگی سپاه عراق گردد این فرمان ابو الاعور را جنبش آورد و چون پاسی از شب رفت با جمعی دلیران عساکر سپاه اشتر نخعی در آمد اشتر با جمعی از مجاهدان راه بیابان و تخت و جنگ ناشده متفرق شدند مبادا دیگر سپاه کنیه خواه از جای بجنبید و او را نگیرد و دار بلند کرده بتنهائی کشیده و دم افتاده در زمین از نگاهبانی اسپان و بهر از گرسنگی سوران تنگ و تاریک گردید بسی مرد و مرکب در خاک مغلطید بدین دیر سه روز از بامداد تا شام جنگ بود عاقبت سپاه شام شکسته شد در و بحرفت بخاندند ابو الاعور نفس زنان بارد وی معویه بشتافت و را بهزیمت معویه چون ابو الاعور را دید گفت چه خبر است گفت ای سپران جنگ آور و دلیران صفدر بوده که طومار حیات مخالفان را بفتن کشیدی و دم بچیدی و از هیچ کس خوف و دل نگریزد هان ای معویه باد بهتر از این آماده و ساخته جنگ باشی از این سوی لشکر عراق بپایان رسیده و حضرت امیر را خیام گردون احتشام برافروخته و اندکی دور تر از سپاه معویه لشکرگاه ساخته چون علی علیه السلام با سپاه خود فرو گذاشتند معویه با عمرو بن عاص بر قبه آمد تماشای سپاه عراق را کرد و نگری بخاطرش رسید که ابو الاعور را با چهل هزار تن سپاه شهور دارد که ما من قشون علی و شط فرات حایل گردند و نگذارند آب بردارند ابو الاعور را ما مهلت ده این بین گروهی از سپاه علی علیه السلام بقصد برداشتن آب بطرف شریعه روانه شدند و دیده سپاه شام بکلی در آمده مانع شدند سپاهیان برگشته معروض خدمت امیر مومنان داشتند که قشون معویه حایل شده و مانع از آب برداشتن شدند علی فرمود باشد که دولت سود معویه از این تدبیر سرور گردد که اولین فیروزمندی ما بستن آب بر علی بن ابی طالب و لشکریان او بوده است آنگاه علی علیه السلام صعصعة بن صوحان و سبث بن ربعی و عبد الله بن دیل را نزد معویه فرستاد و پیام داد که ما این راه دور و دراز را برای آبی نپیموده ایم بلکه مقصود ما برسر این دو امر امامت و خلافت و من سپاه را از کار مقاتله باز داشتم تا به چهارم ماه بجمادی الثانیه و شاید کار از مقاتله بمبارزت کشد و تو شاید ابو الاعور با استقبال فرستاده و آنگاه بجنگ کردی و کنون شریعه را بسته و مانع از آب برداشتن میشوی گذار ابهر دو سپاه آب بردارند و رفع حاجت کنند و اگر مقصود تو بر سر آب است با جنگ کرده هر کرا ظفر نصیب شد آب او را باشد چون رسولان نزد معویه رسیدند و تبلیغ رسالت کردند معویه آغاز خشونت گذاشت که این اولین فتحی است که نصیب ما شده است و آنها را بدون نایل بجواب باز گردانید چون صعصعه و سبث باز گشتند و آنچه دیده و شنیده باز گفتند و حال سپاه عراق تا یک شبانه روز بدین منوال گذشت آنگاه علی دشتی امرداد که اشتر نخعی با سبث بن ربعی را با معرفه بودا صاحل فرات از اعادی پاک گردانند و سپاه جهاز اسیراب نمایند اشتر با سبث دشتی لیران با مون بزو ابر داشته بطرف شریعه فرات روانه شد ابو الاعور چون جنبش مالک اشتر نخعی را بجانب شریعه دید سپاه را با بانگ درداد که آماده باشید و نگذارید سپاه عراق سیراب

گردند و این بیشتر با سپاه خویش رسیده و جنگ در پیوست لشکریان سپاه و هم ریخته شده و خون کید گریز بخشید پس
مرد و مرکب بخون غلطیده اشتر نخعی را شناخت همچون شیر خشمناک و اژدهای غضبناک از راست بچپ می شتافت و از جلو
آتش و برق می تافت زمین از خون سیلاب مانند جیحون گشت و سوار گرد و غبار و سم ستوران تاریک گشت میدان
کارزار تنگ گردید و از کشته پشته ها پدید شد عاقبت سپاه شام شکسته و ابوالاعور و عمرو بن العاص هزیمت کنان
از شریعه فرات راه فرار گرفتند و ساحل را خالی گذاشتند سپاه علی شریعه درآمدند و آواز تکبیر بلند کردند و
بتدریج سپاه عراق آمد و پست و بلند را گرفته بجای سپاه معویه جای گیر شدند معویه سخت هراسید و او را هراس
فرو گرفت و بعمرو عاص گفت کنون علی بن ابی طالب شریعه را فرو گرفت اگر حالا او ما را از آب منع نماید چه خواهیم کرد
عمرو عاص گفت از فوت و مروت او دور می نماید که این کار کند و بهتر امنیت رسولان فرستاده و از او متنا غایم
که ما را از آب منع ننماید معویه دوازده از بزرگان سپاه را برگزید که خدمت امیر مومنان آمده خواستگار شوند که سپاه
عراق مانع گردند و گذارند لشکر معویه آب بردارند رسولان بیاردوی خلافت پناهی شتافتند و عمرو العاص معویه را
گفتند امیر مومنان فرموده کسی متعرض نخواهد شد و هر کس میخواهد آب بردارد و مسافر فرموده تا جایز که
کسی مانع از سپاه معویه در برگرفتن آب نشوند رسولان مسرور برگشتند معویه و عمرو عاص از علو همت و شهامت
شاه مردان علی بن ابی طالب علیه السلام بحیرت رفتند لیکن روز بعد معویه نامه بیرای نخاطر رسید شما نگاه تری
تری برگزیده و بران نگاشته که من از محبان لشکر عراقم معویه است سه فرسخ از آب دور شوید و شما را غرق خواهم
ساخت و آن خدنگ را پرتاب کرده در میان سپاه عراق انداخت یکی از سپاهیان امیر مومنان آن تیر را
برداشت و بخواند و دست بدست بگشت و مراد او را در گرفت و قسمیکه خیمه و خرگاه را از ساحل فرات کنده بکسو
شدند هر قطعه حضرت امیر فرمود این کید دیگر است که از طرف معویه شده است مردم نه پذیرفتند چون سپاه کنار فرات رها
کردند قشون معویه که گمان بود بجای آنها نفوذ نمایند حضرت امیر مومنان اشتر نخعی را طلب فرمود و گفت دیده
گشود که کمین بهلین بود است اشتر سر شمار شده باد و با شصت سوار از شیراوزن بر سپاه شام حملات پیاپی بردند
تا زوال آفتاب اخگار از جایگاه حرکت داده و باز آن تیز را بدست آوردند و مظفر و منصور خدمت امام رسیدند
عرض کردند از ما راضی شدی حضرت علی مرتضی فرمودند از شما راضی باد

جنگ حضرت علی علیه السلام با معویه از ابتدای ذی حجه ۳۶

و این وقت که ماه ذی حجه فرا رسیده بود باز حضرت علی مرتضی حسن بن العنوان رسالت نزد معویه فرستاد
که بزوال نفایح آتش جنگ را خاموش کنند رسولان پس از تبلیغ رسالت بدون فایده و نیل مرام باز گشتند
حضرت فرمانداد تا منادی ندا داد که فردا روز جنگ است و سپاه باید مهیا گردند بامداد که آفتاب سر بر آورد طبل
جنگ کوبیده و از دو صف کشیده گردید و علمها بلند شد و آواز تکبیر هوا را پر ساخت و سپاهیان در هم آویختند
و خون کید گریز بخشید که شما را باک چنان چاک کرد دلها از نای فشاش تیر بهنگ اندر آمد زمین عفیف گون شد
و کشته بود که ابای کید گریز می افتاد تا خورشید سر بچاه مغرب فرو برد و هر دو لشکر دست باز داشتند و بقرار خود شتافتند

روز دیگر صبح بدمید و سعدی از سپاهی پدید گردید آواز دلیران و شحنه آسمان بلند شد و دو دریای سپاه مانند طوفان بجوش آمدند و باز بهم آویختند و خون کید گریبان کشید تا روز بیگاه شد و هر دو سپاه تا اردوگاه خود شتافتند بدین قسم تا آخر ماه ذی حجه هر روز از دو جانب سپاه پرون می شتافتند و خون کید گریبان می کشید و چون تاریکی عالم را فرا گرفت و عسکر بجای خود باز گشت میگردند و چون محرم از سحر بائی که جنگ در آن ماه حرام بود از دو سپاه آسوده و ناظر بقعه ارگاه خود عزت گزیده و در این وقت خبر از بحال مسلمان فارسی که حاکم دین بود رسید و مسلمان فارسی را قدر و منزلتی رفیع نزد پیغمبر خدای بود

دست کشیدن دو سپاه از جنگ بمناسبت محرم و حرمت قتال در این ماه

حضرت امیر مومنان از آغاز محرم سنه ۳۸ مصالحت چنان دانست که پنجه تن از بازوان افگندن دگاه و برگزیدگان سپاه را بعنوان رسالت نزد معویه فرستاده و ملکه آتش این جنگ اب مواعظ و نصایح خاموش گردد و غبار این فتنه مهلک فرو نشیند رسولان بدرگاه معویه شتافتند و بار افگنده پیام خود را گذارنیدند و سودی نبخشید معویه نیز چندتن برگزیده بدرگاه مخالف گسیل داشت و ایشان نیز هرچند سعی کردند و قصیده امر حرب شمشیر آبدار حوالت نمایند تا محرم بپایان رسید و هلال صفر سر برکشید چون غره صفر از دو جانب صفوف راست کردند و آوای جنگ بلند و فوجی گریبان برخواست ابر چون خیمه ماتم گون و برق کشنده تیغ من راحتی بسوخت دلیران بهم در آویختند و خون کید گریبان بخشید زمین معرکه از خون بصحاری عین نام گردید تا آفتاب سر بجاه مغرب فرو کشید هر دو سپاه بجرگاه خود باز شتافتند روز بعد که دوم صفر بود باز از بامداد تا شامگاه کشتن و خونریزی برپا شد و بسی مرد و مرکب را غرق خون ساخت بدین طریق سه روز از بامداد تا شامگاه باز از جنگ و جدال باز نداشت و گروهی از جانبین بخاک هلاک میافتادند و غلبه کسی را میان نبود بدین منوال روزها و هفته ها گذشت باگروهی ابنوه از سران سپاه علی مجوز خلافت را بسر کرد تا بیست و هفت مجری از عمرش نبود و یک سال گذشته نبود و از سران سپاه معویه عبدالله بن عمرو بن خطاب و بسیاری دیگر کشته و بخاک و خون آغشته شدند و اقبال گردان آن دو ماه ذی حجه سنه ۳۷ تمام شد و کاری که صفت پذیرفته باشد پدید نشد

نزاع جنگ علی مرتضی با معویه از صفر سی و هشت به بعد

چون هلال محرم سنه ۳۸ بار دگر خون آلوده از افق گلگون مغرب سر بر کرد ایام را می سپاه علی مرتضی و لشکر معویه رسید چرا که محرم از ماه هائی بود که جنگ در آن حرام است بنا بعادت محرم سال قبل حضرت امیر از باب مراسلات گشوده و معویه را بخطابات اندرز و نصایح سودمند یاد آوری فرمود معویه نیز بجواب پرداخت و این تبادل خطوه و مراسلات استدادیافت و بهیچ سو عقده مشاکل حل گشوده نگردید و علائم مسالمت و مصالحت نمودار نگشت تا محرم به نهایت رسید و ماه راحتی سر در چاه عدم کشید و هلال صفر سر برداشت و سیف ها را از کینه دیرینه بیاشت از دو سو بقبضه سپنا قیام شد و صفها بسته گردید تماشا چوشنها سنان شد و سرها در مغفرها نهان گردید و آتش حرب زبانه کشیدن گرفت و باز همه روزه از بامداد تا شامگاه دو دریای لشکر طوفان بابهم بار دیدند و از کشته ها پشتها ساخته شد و بسی مرد و مرکب را در خاک و خون انداخته شد روزی معویه زبان طعن و مبغاره گشود و عمرو عاص را مخاطب نمود که تو چه رای

وقایع جهان و جهانیان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مانند سگ سرما دیده طبیعت بود علی الصبح دانست دیر نگیری که علی مرتضی با جماعت قلیلی بر سپاه دشمن بی باک می زند
و تا صبح با پنجاه و شصت سوار نگیر گفته بود و با خلق و آیات تا نصف مرتبه هم نوشته اند که صدای تکبیر آن بزرگوار بلند شد از این
آبادی و از آبادی تا چاشتگاه نیز خلل نگشته و مردان جنگ در هر جا می آویخته و خون که گرد بر سر نخیله شما بگشتگان از سپاه علی
مرتضی جمعا هفتاد از این و از سپاه معویه سی و دو هزار کس بشمار آمد

جنگ لیلة الهریر و خدیعت عمرو بن عاص در باره جنگ و نصب قرآنها بر نیزه ها

جنگ صفین با بین علی مرتضی علیه السلام و معویه چهار روز ما طول کشید روز سوم بر امد تا این وقت کمیده و خسته شده با سپاه
شام که متعلق معویه بود نود هزار کس بخاک هلاک ریخته شد و از قشون عراق که متعلق بعلی مرتضی بود سی هزار تن کشته گردید
کرد و سیم کمیده و خسته از کس بلاک شد و خسته و مانده گشت و بسیاری نیز زخمی و ناقص گردید بیابان پر لاشه شد بلکه طیور و درنده
گرد و پیه و راه حیات دیگر جز مردن علی الجمله چون معویه احساس کرد که اینکونه جنگی کردن چیزی نیست تا بدا نجمه که لیلة الهریر نامیده شد از
صبح جمعه تا چاشت جمعه در گرفت باز دیگر گرد سپاه علی مرتضی دوده و آتش سپاه معویه برافروخته و کسی را باقی نگذاشت عمرو عاص را علیه
لعنة الله گفت تو وعده دادی که در کنار دجله کی سر اسپ نیزه خان داری که نگاه حاجت و تعلل بکار بری اینک وقت فرا آمد و
نزدیک است شیرازه سپاه از هم گسسته گردد و ما را هزیمت پیش گیریم عمرو عاص گفت دلخوش دار و دین پذیر آسوده خاطر
باش که کمیت من تو را مظفر سازد و سپاه علی مرتضی چنان افزوده اند از دو جنگ آگرده پشت معبر گشته و تعفی با بوالی
خود آغاز نهاده و بجنگ تو صلابت نکنند معویه گفت این اندیشه بلند و فکر ارجمند را زود تر بیان نما تا بگویم که امارت مصر و حکومت
اگر زین تو را گردد یا دعمرو بن عاص گفت فرمان کن با صحاب گاه لشکر این هر که را قدرتی موجود با شد حاضر سازد و پس
قرآنها را بر سر سنانها بلند و جلو لشکر علی مرتضی در آمد فریاد کنان صدا بر آمد که با ما بکتاب خدای عمل کنید و خون
مسلمانان را مریزید و این بدعت را صورت خاتمیت ایست از جنگ باز ایستاد و خود شان تولید شقاق و نفاق
نمی کرد و دیگر باره باز نهضت معویه چون کار شکسته گردید گفت فتنه بر پا نمودن بهتری بخاطر آورد و می دانست تبدیل باد گرفتی اتفاق
شب باپان آمد معویه همه چه دران بود حاضر ساخت و به ستور عمرو عاص قرآنها را بر سر سنانها استوار ساخت و
پیشه سپاه خود قرار داد این جمله پانصد قرآن بحساب آمد که همه را بر سر سنانها بسته بودند و قشون آن بلاد همان
گریس بزرگ بود و همواره در لشکر گاه معویه موجود بود به نزدیک قرار داده و در قلب حامی او شده بدین دستور بعنی از طرف
یمین و طرف یسار قرار گرفته چون سپاه علی مرتضی بجنبش و آمد گران شدند که از جمله سپاه معویه علمهای بسیار
نگار نگ و حرکت است ناگاه حاجون قشون بنا به ستور عمرو عاص فریاد بر آورده الحاجت عرب انصفت عرب رسید
و بزنان و دختران خود رحم کنید شما که تا حالی بلاک شده پس با دشمنان دین و کیر چه کسی جنگ کند و فردا با سپاه
ایران و ترک و روم که بجنگند این کتاب خدا است که ما آورده و شما را قسم میدهیم که بیایند با ما بکتاب خدای رفتار کنند
این کتاب در میان ما و شما حکم باشد ما بدو ایمان داریم و با حکام او تن در داده و رضا میدهیم اگر شما نیز مسلمانید و با کتاب خدا
خدای ایمان دارید دست از این جنگ و جدال کشیده بیایند بموجب آن با هم رفتار کنیم چون این صدا ها بلند و گوش
سپاه امیر مومنان رسید جمعی گفتند عمرو عاص خدعه نموده گروهی گفتند باید این دعا را قبول کرد و با کتاب

وقایع جهان و جهانیان

خدای محاکم کرد اکنون که این قوم ما را بکتاب خدای میخوانند حکم و جدال با آنها روا نباشد و قتال با آنها حلال نیست اشعث خدمت امیر مؤمنان آمد و گفت ای امیر تو میفرمودی خود که ما بین ما کتاب خدای و سنت رسول با این قوم رفتار خواهد کرد امروز خود آنان متنای این امر را دارند باید اجابت کرد و گرنه ما در روی آن دیگر چه بگفتیم علی فرمود تو خود دیدی همه روز ما را بکتاب خدای و سنت رسول خواندم و اجابت نکردند امروز چون می بینند شکسته شده اند و نزدیک بشکست خواسته شده بر سیده این حیله انگیخته اند که از چنگال مرگ نجات یابند ترس اشعث و سران سپاه مرا بگرفت فزع خواستند در حالتیکه مالک اشتر نخعی در این وقت مشغول جنگ بود علی علیه السلام یزید بن هانی را فرمود که اشتر را بگوید دست از جنگ بدارد چون اشتر پیام بشنید گفت هما حیله عمرو عاص در میان سپاه تفرقه انداخت و تیر کمد بتش سپر فتنه ما را بدف ساخت آنگاه ابو الاعور السلمی از لشکر معویه بیرون آمد و بر زبر سر قرائی گذارده در میان دو لشکر اسب براند و بجای مناسب که از دو سو سپاهیان صدای او بشنوند بایستاد و گفت معویه میگوید صواب آنست که دو نفر ما انتخاب کنیم ما از طرف قشون در میان ما حکم کند که یک نفر از ما و یک تن از شما باشد اکنون ای علی از جنگ بپرهیز و بگذار قشون راضی بامش اگر از قاتل قرائی چون ابو الاعور خشم سخن کرد از سپاه علی بسیاری صدا دادند که ما بگذاریم قشون رضا دادیم ابو الاعور نزد معویه آمد و قضیه باز گفت مردم بهرسیدند و خاطر شدند که جنگ خاتمه یافت عمرو عاص معویه گفت چون دیدی تدبیر ما معویه او را بنواخت و رخصت کرد

ذکر تعیین عمرو بن العاص از جانب مردم شام و ابو موسی اشعری از جانب مردم عراق برای حکمیت

چون سپاه شام و عراق دست از جنگ باز داشتند و گوش با واز صلح و تعیین حکمین گذاشتند چند مکتوب بین علی مرتضی و معویه رد و بدل شد و مقرر افتاد یک تن از جانب معویه و یک نفر از طرف علی مرتضی بدست کمیسال معین شده خوب رسیدگی با مور کرده و بهمه جا نداء حاضر و قرآن را ناظر نهاده و آنچه حکم قرآنست بهمه مردم بشناسانند از جانب ما عمرو بن العاص باشد سپاه عراق گفتند از طرف ما ابو موسی اشعری باشد هرچند علی مرتضی بگفت ابو موسی رضا نمیداد و قراء موجوده که پیشانیشان از کثرت سجده و عبادت داغ داشت و پیوسته بود گفتند ابو موسی مادر رسول خدای و صاحب مقاسم ابو بکر رضی الله عنه و عامل خلیفه دوم عمر بن الخطاب بوده ما حاضر نصرت سالت کرده ایم در این وقت ابو موسی اشعری در یک از خانه های شام معروف بموسی جای داشت اشعث بن قیس با جماعتی از قبیله او که این قبیله بعد با از خوارجان شدند بطلب ابو موسی رفتند او را حاضر ساختند و مجلسی میان دو لشکاه آراسته کردند علی مرتضی علیه السلام و معویه تمام بزرگان قوم و هنادی سپاه در آن مجلس حاضر شدند و عبد الله بن دانع کاتب امیر مؤمنان قلم برداشت و چشم بر فرمان کفایت امیر مؤمنان فرمود که بنویس که علی بن ابی طالب و معویه ابی سفیان و اتباع آنها راضی شدند که عبد الله بن قیس مشهور به ابو موسی اشعری از طرف علی و اتباع او حکم باشد و عمرو بن العاص از جانب معویه و اتباع او حکم باشد و این مرد و عهد گرفتند که کتاب خدا را در پیش روی گذارند و از حکم او بیرون نشوند و اگر کفایت این حکم تنوانستند

از قرآن گفته بسنت رسول خدای با آنچه و اگر بر یک از این دو تن قبل از انقضای مدت حکومت در گذشته بشیعه و اتباع او و گیر را معین کنند و یکی را تا ماه رمضان بر مصر او ما بشه و اگر تا رمضان تمام نشده اما ماه دیگر بحج و اگر تا آنوقت که گذشت حکم بیرون نامه محمد او اگر در بر سه کار جنگ آنچه و اهل این حکومت ما بین شام و عراق مردد و متزلزل خواهد بود و نمی ماند عبد الله بن عباس و اشتر بن قیس و شریح نخعی و سعید بن قیس همدانی و امام حسن و حسین و غیرها مضامون فرمان این مصالحه نامه در ماه صفر سنه ۳۷ هجری تمام شده و جنگ صفین ختام یافت و این خبر و این جنگ امیر مومنان پس از جنگ جمل شد که از بجای خود نگاشته شده و مدت این جنگ نه ماه و نه روز بود و نمی گوید عبد الله بن بدیل خزاعی امیر مومنان نسخه این معاهدت نگاشت و پس از مضا حاضرین بزرگان سپاه و غیر بن عاص العنبری تیرکی و دیگر ده بزرگان سپاه عراق داد و هم و هم نیز بسیاری از وی آن استشاخ کرده و غیر شده ابو موسی اشعری و عمر بن العاص حرکت کرده و بعزت شام مومنه و از جندل که قلعه حصین بود و منزل گرفته و علی علیه السلام چهار صد سوار با ابو موسی اشعری فرستاد و هم نیز چهار صد با عبد الله بن العباس روانه داشت

ذکر حرکت امیر مومنان بکوفه و معاویه بشام و اجتماع ابو موسی اشعری و عمر بن العاص در دومة الجندل

چون کار بصلح خاتمه یافت و کتاب مصالحت بخ رسیده و بطرفین سپرده گردید امیر المومنین علی السلام با سپاه خویش راه کوفه پیش گرفته و معاویه نیز با سپاهیان خویش بطرف شام توجه نمود و حرکت نمود از اشعری عمر و بن العاص با چهار صد تن سوار بدومة الجندل رسیده و پس از چند روز ابو موسی اشعری به سپه عمر و بن العاص با استقبال شتافت و او را گرامی داشت و تعظیم بسیار نمود و بخیمه خود آورد و دانی از بخشش او بجا سایه نگاه و فرود آمد و خاطر نشان ساخت و مرد با ابو موسی سر خاراند و دانی از تناول نمود فراغت یافته ابو موسی اشعری را بخواست و بجای خود شتافت و روز بعد نیز نزد ابو موسی اشعری بجانب محل عمر و عاص رفت و عمر و نیز او را استقبال کرد و دنبال فروشی مقدم او گرامی داشت و او را در صدر مجلس جای داد و حال آنکه سابق بر این ابو موسی اشعری را شرف دیدار عمر و عاص بر این درجه نبود و عمر و عاص خود را برتر می دانست و معاویه بخلاف دین داشت عمر و عاص بغایت اقتدار می گرفت و متمثل تواضع و فروتنی را منسوب با ابو موسی اشعری منظور میداشت و در هر روز بر احترام و تعزیز او میافزود و هر زمان ابو موسی مایده تا چه قدم او را استقبال میکرد و هر گاه او را از مشایعت عمر و فتحای دور از منظور میداشت و هر گاه بمنزل او می آمد تا چه گام او را مشایعت می نمود و چون سلطان دلفرمان مطیع حرکات او خود را بلوه مباحث بین دیرو چنین می گذشت و مجلسی میان نهاده گفتگوی نشسته مردم حاضر گردان ایشان بود نعبه او داده گردیده و این کار صباحی بر نهاده و خوف امنیت گردیده تنقضی گردید ابو موسی گفت شیخیانی گزیده گرفتار خواهد شد عمر و عاص در نهایت زیرکی و فرشی بسر کرده آغاز صحبت نموده گفت دگونی در خلافت معویه ابو موسی گفت دخلافت او حرفی مزن عمر و گفت ای سلمان خلوص نشده او موسی گفت چرا مظلوم گشته شد عمر و گفت کنون معویه ولی دم است و ما بر خلافت او اتفاق میکنیم ابو موسی گفت ای عمر و عاص از خدا بترس ایکه معاویه مقاله عمران کرمن مرگ زن و مرد هم او اگر خواهی هر دو امعزول و بجای او نصب کنیم عبد الله بن عمر

وقایع جهان و جهانیان

تابستان ۱۳۹۱

که حق کتاب کنی و بهیچ نفسی که چه پروای سش داری و عمی بجهم دشنام داده و جنگ کریان سته بیم دآوبخشیده و با
مشت و دست بر سر و صورت مرکوفته حاضرین انتظار را جمع کرده و مردم متفرق شده و ابوموسی انکه پیش گرفت و
مردم بیشمار رفت

در رسیدن خبر حکمین عمرو عاص و ابوموسی اشعری بکوفه و شام

اندم کرمردم از دو مرتجل پراکنده شده و رسولان بجانب شام و کوفه رسپار کردیده این خبر دبار خلاف پیا
رسانیدند حضرت امیر فرمود روز یکه مردم خواستند ابوموسی اشعری را برگزینند گفتم ابوموسی دغدار یکار نیست و
این اصحاب بصدا درآمده و زبان بدشنام و سب ابوموسی گشوده و او را بخیانت و جنایت
یاد کرده و گفتند ما راضی بامن حکومت منیم و هنوز شعبای ما دخلاف جای کیر نشده و اسپان ما از تکاپو باز نمانده
دوباره بر سر کار رویم و آتش جنگ را برافروزیم حضرت فرمود چون آنروز یکه از صعاب ابوموسی شمردم
و او را سپند کردم شما قبول کرده حالیه باید بن بعهد وفا دهید و تا میعاد یکسال صبر کنید چرا که بموجب کتاب صلح ما
تا کمال باید از جنگ اجتناب کنیم شما اسلحه بجهاز خود انجا آریده و سع و مترخود را صیقل دهید تا سال
بپایان رود من بر سر جنگ خواهم شد انگاه بهی مرتضی فرموده و واقعه صفین را دبیر بتحریر آورده و به تمامی بلاد
روانه داشت تا مردم از واقعه صفین و تعیین حکمین مطلع کردند ما از این سوی معویه بر سر عهد و میثاق نایستاده و
هر روز یک از امرای شام را کروهی بطرفی از اطراف کوفه و جزیره میفرستاد و تا دست بقتل و غارت برآرند
و هر جا از دستشان آید کوتاهی نکنند چنانچه واقعه صعتاک بن قیس با جماعه هزار تن و پس از آن عبدالرحمن بن
اشتر با همان کس و دکری از پس آنها بطرف کوفه و عساکر عرب روانه میداشت و عمال بر مرز شام را بقتل صلحا

ذکر تعیین محمد بن ابابکر بحکومت مصر و انحراف مصریان و مامور شدن مالک اشتر بحکومت مصر و شهادت محمد بن ابابکر و استیلای عمرو عاص بمصر

در این وقت امیر مومنان علی علیه السلام مالک اشتر نخعی را بحکومت جزیره برقرار خود و محمد بن ابابکر را بامارت
مصر روانه داشت و کوشش و دانشمان را از فرو نصایح برساخت و هر یک بمحل مامور یت و تکمیرانی و جرکت آمدند
و محمد بن ابابکر در نیمه شهر رمضان بمصر رسیده و بمسجد آمده و بالای منبر رفت و خطبه غرائی آغاز نمود پس از این
عبارت شکوهی در آمده و مردم را اجتماع کرده و او را بترک گفته محمد بن ابابکر حکام و عمال بجمیه سر جا معین کرده و با نها امر و عظا
سودمند فرموده و فرمانداد کسانیکه سر از چنبر اطاعت و بیعت امیر مومنان در خاورد مانده مطیع سازند از انجمله معویه بن
خدیج الکندی که در قرب اسکندریه سکونت داشت سر بر تافته و به عمال و فرمان محمد بن ابابکر وقعی نگذاشت
محمد بن ابابکر کس بر نخش فرستاده که باید بیعت نمائی و خراج فرستی والا با تو نیز هم نام معویه بن حدیج کران دهی
کرده پاسخ نامه نوشته و محمد بن ابابکر فرمانداد ان جهان البهوی با لشکری با سکندریه رفته و او را در صدد عتاب
و اطاعت در آورد ابن جهان بدانسوی شتافت و پس از مقابله و مقاتله کشته شده و چون این اخبار بشام و کوفه رسید معویه

وقایع جهان و جهانیان

این ابرهنان شاد خاطر شده و بمعویه بن خدیج باغی مرو فرستاده و ست او از فرقه گیری قوی کرد از تسوی چون خبرات و باج مصر و محمد و تصرف افتاد حضرت علی موفقی دانست که محمد بن ابی بکر از محمد نکومت مصر بنیاد له از مالک اشتر را بجزیره طلب کرده و او از نکومت مصر امر فکرده و فرستاده و او بهرف بحاب بطرف مصر حرکت فاده و کاتبانه از او خواست انتظام او مالک اشتر بطرف مصر حرکت فرار نیروی جوا سیس مصر خبر را مورب مالک اشتر را نکومت مصر شام رسانده و چون او از بشه ق شده کسی را در میان و قرمه و از نامه و مالک را مصر و ا. که نبه مالک از سواحل بحر عبور میکرده را رسیده بشه. که نامش قلزم و کنار دریای سفیه بوده تا مصر سه. فرسخ فاصله داشت و در خانه. فن از قبیله جنبه و. وده که مصر و مصافیه در اینجا قریه بوده و. سری نرا نشین و نشاده که بهره فست بمالک بجزا از آن در میان مردم این ده خدمت مالک شتافت لیس خوردن شام فدری نزان فسل میل کرده و حال جنگ شده چون خبر بحاوت مالک کوفه رسید امیر مومنان سخت محزون گردیده و چون این خبر بشام رسید معویه شاد جاکرده و عمر و عاص را بجهه تسخیر مصر ا بشنه ا کسی روانه داشت چون عمرو عاص نزدیک مصر رسید محمد بن ابا بکر بهزم جنگ با او کشانه این لشکر ا بیرون فرستاده و کنانه جنگی دلیرانه کرده غالب شکست خورده و خود و همان جنگ کشته گردیده و اسپا بش منهزم شده محمد ابن ابی بکر خود و پیش آمده و چون قوه باقی مانده بود و بشهر فردم بطرف مصر و عاص رفته بودند محمد بن ابا بکر بشکست خورده و در دلیر فرار کرده و خود را در خرابه پنهان کرده و مامای سپا بیان او فحص بارده و معویه بن خدیج شده معویه و طلب محمد برآمده تا او را در خرابه یافته دستگیر کرده و چنین محمد بن عاص فرستاده که محمد دستگیر شده عبد الرحمن ابا بکر برادر محمد که در لشکر عمرو عاص بود از عمرو عاص خواست تا محمد را بکشند معویه فخیت و محمد بن ابا بکر بکشته گردان زده و جسد او را در شکم خر مرده کذاشته و کجاوه اش را انداخته و عمرو بن عاص مظفر و منصور بمصر درآمده و بر تخت نکومت نشست و خبر فتح مصر بشام و کوفه رسید معویه بنک شاد و علی مرتضی اندوهکین کردیده و این وقایع در نسخه مجوی روی داد

وقایع سال سی و ششم
و آغاز فتنه انگیزی معویه ابن ابی سفیان

چون معویه بن ابی سفیان خاطر از کار مصر پرداخت و عمرو بن العاص مصر مستولی کشت معویه بدان سه شد که دیار حجاز و یمن و بصره و اراضی عراق عرب و دین را بانواع مختلف تولید فتنه نماید و مردم را بمخالفت علی بن ابیطالب برانگیزد تا کثرت فتنه جویان مجالی نه بدکه علی بن ابی طالب بفکر او افتد و او را دفع نماید لذا شبرین اطاعه. بطرف حجاز و یمن با جمعی. وانه داشت و سفیان بن شبیر را بکوه. وی دیگر بطرف شاطی الفرات و عراق عرب روانه کرد تا بین معویه با جرایان خود هر جا تاخته و به غارت برده و این ساخته و مال و مواشی هر آنشیان را بباد غارت داده چون این اخبار بعرض رسید امیر مومنان بجمال و نظام خود نشوات وافیه میکاشت و در بالای منبر مسجد کوفه تیز خود را بجنگ و قتال تحریص میفرمود و لکن هر دم دنیا طلب سنک اخلاق و شقاق در میانشان افتاده و همه روزه اخبار فضاحت مابان بزرگوار کرده و سه ابلاغات در میانه فرستاده و از هر سو و فتنه انگیزی بطرف شام حرکت کرده به معویه می پیوسته از اینروی چون معویه دانست که کشته شدن مالک اشتر و محمد بن ابی بکر بزرگی بجهه علی مرتضی بوده است و از خلاف علی مرتضی همه روزه بی. وفی میشود عبد الله بن عامر الحضرمی را با سه بصره کرد و نامه بصره نامه ان شهر از دست

کارگذاران خلافت بیرون آمده عبد الله را طرد کرده بصره را تصرف عبد الله بن عباس حاکم بصره بجانب ای سر سومنی شاه ولایت پناه رفته بکوفه رفت چون به کوفه رسید مالک اشتر و محمد ابن ابی بکر بحضرتش رسیدند و بیعت کرده از جانب او زیاد بن ابیه بحکومت بصره برقرار بود زیاد بن ابیه چون خبر رسیدن عبد الله بن عامر را شنید مسجد بصره آمده بالای منبر صعود کرده مردم را بحمایت خود و اطاعت خلافت ارشاد کرده گفت بان ایروم عبد الله بن عامر از جانب صعود آمده و شما را بدین خود دعوت میکند شما چه میگوئید فرزندش او نشوه و حاضر بجنگ گردید مردم جوابی نداده و بیانات او وقعی نگذارند زیاد از منبر بصره حمله جنگ جمل سپاه کشته شده بود و هنوز نائره و شوشه و برافروخته شده کان از کوچه بان بصره رفته بود علی مجدد معویه نیز سفیان بن عوف را با شش هزار نفر بشهر هیت که واقع میان موصل و شام بود فرستاده و آنجا را تصرف نموده بطرف انبار حرکت کرده و انبار را نیز مستخلص نمود چون این اخبار هولناک بگوش امیر مومنان گردید به مسجد کوفه بالای منبر تشریف فرما شده و مردم را موعظه نموده بجنگ معاویه و مردم کوفه را که شما البته دانسته شنیده هر قدر امام بحق فرمودای مردم و شمنان دین بجهاد و جنگ دعوت نموده و مردم کوفه را تحریص فرمود اگر شما دست بدست بجای امیر مومنان داده و از غارت و تصرف کوفه بدست کسی بقا مساعدت حضرت کوشش نمیدید گوینده حق وقتی آنروز را حاضر کرده و روز بعد یک تن از کوفه بیرون آمده و روی معاویه نگاه نکرده مردم کوفه را بحمایت و امن گیری شده با ذلت و حقارت شما قه او دعوت داده و زبان بدرا مسه گشوده گفت ما مدد ذلیل مال و جان مضایقه نداریم اگاه مراجعت فرمائی تا در ک دیده بصره بلوای بشتابیم و جانفشانی نمائیم حق وقتی مراجعت کرده فرمود و این چنین خبر رسیده که مردم بنی بواسطه مخالفین فتنه و فساد و خائین شده اند ابو ایوب انصاری و قثم بن عباس که از قبل امیر مومنان والی این ولایات بوده رسیده و ایشان را گذارده اند حضرت علی مرتضی از شنیدن این حوادث خاطر مبارکش مکدر گردیده و عزم داشته بود بجزو مبارکش استیلا یافت و تا اینجا بود مقتضی مناسب دیده از مردم بصره و جنگ جمل با شده و حکایات قابل بیان مردم شام و جنگ صفین بروز با شده و حکایات قابل بیان که بعد از جنگ جمل با شده اتفاق افتاده

وقایع سال چهلم و ظهور خوارج و نفاق آنها و جنگ با امیر مومنان

در دمشق سپاهیان معویه بجد بلیغ و ضرب عمرو بن عاص قرار داده بودند و همه یاد برادر دند که قرار باید جانکاه مابین ما با شد مگر حضرت علی مرتضی فرمود ایشان را روی خدمت و چون مغلوبیت خود این قوم را دیده اند قسم ان را بجان خود خاطر و الا ما و چندی قبل بحیله قرار داد نموده و گفتند حکم قرار بدهند و پرسیدند حکمی خدمت امیر مومنان لب باستغاثه گشوده و گفته باید دعوت سپاه معویه را اجابت کرد منجمله از اشتر حرث بن زبیر و ذوالکلاع و حوشب و شرحبیل و ابو موسی اشعری را خواسته بحکومت برگزیدند از حضرت خلافت پناهی از حکومت ابو موسی تعرض کرده باز همین مردم در حکمیت ابو موسی اشعری اصرار کرده چون مسئله عمرو عاص و ابو موسی اشعری در دومة الجندل مکشوف گردیده که ابو موسی را عمرو عاص اغوا کرده و بفریفته است باز همین اشخاص معاودت نموده اند که باید بجنگ رفت از آنکه ابو موسی بحرکت در آمده گفته باید برگردد بسر جنگ علی مرتضی فرمود ای مردم که ام حسکات و گفتار شما کجا ان و امید وار باشم میگوئیم معویه قسم ان را بجان کرده و خدعه و ساخته قبول نکنید چون قبول میکنم که مجلس کرده و دین را بحکومت برگیرم

وقایع حبان و جهانیان

که بر چه گفته قبول شود سر بری زنید و آنوقت طالب حبک میشوید چون دوتن را معین میکنید میگویم ابو موسی را نیز کنار بگذارید یک
اشتر را عبد الله بن عباس را قبول کنید بگذارید چون ابو موسی کوا بیچاره و عمرو عاص بر مرکب خود سوار میشوند با هر دو
معترض نزد داده و انگاه میگوید چون تو دو باره بجنگ ارتباط دی عاصی شدی علی الجمله از آنروز جمعی در باطن میراز
مخالفت علی مرتضی برافاشته و گفته علی مرتضی عصیان ورزیده که خدا و انجنگ معویه اقدام کرده و این بود تا سال نهم
سپاهی شد علی مرتضی و لشکر جمع فرستون افتاد که محمد و اطرف شام لشکر کشیده و با معویه برزد خاید و انوقت جمعی که
مخالفت محاسب میفتن بودند و ا بخارج شده و اند طلب با لقبی فاحشه ساخته و از کوفه بیرون رفته و در قریه
حروراء منزل گزیده و عبد الله بن کوا را برای نماز پیش گرفته بیعت انخاه با او داده اند چون رسید علی مرتضی در شهر
کوفه سه روزه بمسجد میرفت و مردم را برای جنگ با معویه تحریص میکرد و آنها در جمع شده علی مخالفت ما کرده
و ابو موسی را حکم قرار داده هر چند گفتند با ید بجنگ و اتیم فرمود پس از شرایط صلح نقض عهد نمیشود کرد و علی الجمله چون علی
مرتضی شنید که اتحاد بر این کوفه اجتماع کرده اند ابن عباس را با سه هزار تن بدانان بشتاب و راه راست دلالت کن
عبد الله بن عباس نزد آنان آمده و مواعظ او سودی نکرده خود حضرت تشریف آورده با ب مواعظ آتش اختلاف
کرده لیکن طولی نکشید که با مرده عبد الله بن وهب الراسبی با ریاست برداشته و او را به نهروان فرستاده و خود یک
کمپ او دو طرف او شتافته و بمردم بصره نامه کردند و جمعی کثیر از بصره حرکت کرده به عبد الله بن وهب ملحق شدند
چون این خبر بسمع حضرت امیر رسید نامه فرمود که راه راست را بدانید و از خدا بترسید آغاز فتنه نمائید جواب
دادند که تو از دین بگذر یا ابو موسی اشعری و عمرو عاص تن در داده کافر شدی اگر تا ب شوی و شرایط ایمان بجای
آری هر چه فرمائی میشنویم و فرمانبرداریم و اگر بر مطلب خود اصرار کنی تو را بدانت خواهیم کرد حضرت پس از رسیدن
این جواب امر فرمود که لشکر گاه ساخته و پس از اجتماع سپاه بطرف شام حرکت فرماید و در این بین خبر
آورده که خوارج بنهروان دست بقتل و غارت دراز کرده بخصوص عبد الله بن خباب را با سنان صیدا و کرده از
همدان علی مرتضی بوده بقتل رسانیده اند حضرت امیر فرمود تا از خوارج از لشکر با معویه اهم فرود آمده با ید متعدم بر
ما ب نهروان پرداخت انگاه با سپاه موجوده بطرف نهروان حرکت فرمود چون نزدیک با ب رودی ما رقین شدند
ما سران رودها بحول برا کرده سپیل عبد الله بن خباب فرستاده تا با گروه لختی صحبت نماید و آنها را از راه غوایت
بشاهراه هدایت کشاند ابن عباس ما یوسانه برگشت حضرت امیر خود بنفس شریف در مقابل آمده و آنچه فرمود
اثری نبخشید آنگاه صفوف سپاه بیاراست خوارج نیز صف آرائی نمودند علی مرتضی فرمود تا تیری در رها کنند
و دو مرتبه تن ما مور شدند در روان تیر قیام نمایند و اعلام کردند که هر کس از مخالفین در زیر رایت امان خواهد بود
و هر کس بر جناب کوفه رود در امنیت خواهد بود این ندا را مقدم شمرده از زیر علم امان ما بقی خوارج دور زده فرمانده ی عبد الله بن
وهب بجنگ با سپاه علی مرتضی داده و صدای گیر و دار بلند و هر دو لشکر در هم رخنه و هم جا بخشیده در حمله اول
عبد الله بن وهب به تیغ حضرت امیر مومنان بخاک و جمعیت سپاهش سرگشته گردیده و روی با نهزام گذارده اند
و جمعی کثیر بخاک هلاکت بخته شده که عدد نتوان نمود قریب که خوارج باشند از جمله هیچ یک بیش از نه نفر از لشکر علی مرتضی

فقط زنان کشته شدند علی الجمله پس از این فتح و فیروزمندی حضرت شاه ولایت سنگر الهی بجای آورده و فرمان بسپاسگزاری الهی گشوده و فرمود حق خداوند را بواب لطف و عنایتش را بروی شما گشوده و فتح شده بیت است که از انجا لطف شاه کرم کیزد و ما. معویه بن ابی سفیان با لکیه و تمامی اصحاب ابن قیس با جمعی از بصره و دیگر سپاه بهوش و ساخته تهیه امیت کوفه مراجعت نمایم و سلاح خود را صیقل کنیده و خاطر از دیدار اهل و عیال فارغ ساخته آنگاه با طمینان خاطر کاب حضرت بسوی شام حرکت کنیم امیر مومنان فرمود هنوز وقت نیست لیکن باردوگاه رانخیلا که قرب کوفه است منتقل کنید و بهیه و برگ کاری کوفه دارد تهیه نماید شب بازگشت کنید همگی عرض کردند چنین کنیم و بطرف کوفه روانه شدند و وارد شدند چون گذشت حضرت امیر علیه السلام فرمود بخانه های کسی حاضر کردید ناچار آزرده خاطر تشریف فرمای کوفه گردیده و بمسجد آمده و بالای منبر صعود فرموده و زبان بر توبیخ و سرزنش قوم گشوده و فرمود که فلانه ناحق کوفان شدند و چنین دعوت خواستند تا اموالت خود را منظم کرده و کاب آن بکوا برای

حرکت با معویه و فتنه نخیله و انجمن کردن مردم در نخیله و فرمان عام مرتضی برای اجتماع قشون بجهة حرکت با معویه بطرف شام

چون حضرت علی مرتضی قصد حرکت کرده و عمال تمام بلاد را بکار و اعمال و ولایات خویش نامه نوشته و فرمان داد که هر یک بجای خویش با کمال کوشش کشکرها امیر فرمان دست بکار شوند و بسیج کیرند در آنوقت معویه بن ابی سفیان چون شنید که علی مرتضی بقصد حرکت با او نیز از کوفه بیرون زده او نیز بیدرنگ برآمد و سپاه از سواره و پیاده بطرف میدان اولیه که عضیه باشد فرستاد و حضرت امیر علیه السلام که کوفه بالای منبر تشریف فرما شده و مردم را از نخوت غلو استبداد آگاهی میداد و آنها را از غوایت شیاطین راه هدایت ایشان میفرمود و کار حرب و جهاد و معویه تحریص میکرد و بعد از ادای کار و تجهیز بکار رستم تیمور دکتاکار جسور باساخته باشند و بجنگ و معاندین با معویه بسازند و بخلاف دشمنان دین از بن برانداز در آنوقت چند تن از مردم خواتین که خوشیان و اقارب آنها در حرب حجر وان کشته شده بودند و بغض و کینه علی علیه السلام در دل آنده داشتند و جا گرفته بود و دین میده شده با مر اجتماع کرده و گفتند با علی مرتضی در گفتار آمده که خون جمعی مردم از بزرگ بهتر امیت که ما از کوفه بیرون رفته و جانی جای کیرد و اغزش ندارد او اندازیم بلکه دست از حرب و جدال کشیده آنگاه با یک دو دو از کوفه بیرون آمده و در یک نخیله جای کرفته چون این خبر بکوش امیر رسید فرمود تا دسته از سپاهیان بر سر آنها تاخته و جمعیت آنها بهم شکسته و متفرق ساختند جمعی کشته و اسیر شدند بعد از آن چند تن راه مکر پیش گرفته و در انجا اجتماع کرده و از کشته کان خود و ان و قاریین قتل ان که در آن حرب کشته شده بودند میکریستند و سخن در هم انداخته میکفتند قاتلی این فتنه و فساد با خونریزی وحدالجا بواسطه علی مرتضی و معویه بن ابی سفیان فراهم عاصل است و تا انیان زنده باشند کذارند مسلمانان آب راحتی بنوشند و دمی خواب آسایش کنند و اکر ما صحت و متفق شویم و کار این سه تن را میا خته و جهان را از وجود شان پاک میا خیتم تمامی این نزاعها و فتنه با خوابیده و میشه با برکفته شد پس انیکار را اکر رفته جان و خرابی خانمان بحصولش میسر کردد باید سرانجام داد و از میانه انجمنا سه تن متحد و مجتمع شدند که این سه نفر را کشند و این سه تن عبد الرحمن بن ملجم مرادی را فرستند مراد از آل کنده بود که قتل علی مرتضی را متعهد شد دوم برک بن عبد الله تمیمی بعهده کرفت که در شام معویه را از پای در آرد سیم عمرو بن بکر التمیمی بر ذمه کرفت که بعد از آمده عمرو بن العاص را مقتول

وقایع جهان و جهانیان

سازد آنگاه عهد و پیمان محکم کردند که چگی کار خود را بانجام رسند و هر سه تن را کشند که اگر یکی باقی بماند از کار مسلمانان
بمحمد و مملکه خواهد انداخت و قرار گذاردند هر یک روز یکی در بکیاعت انگار را بپایان و هر سه تن از یکدیگر حرکت کرده
روانه کوفه و مصر و شام شدند و پیشه های خود را بر هر آباد که مؤثر تر واقع گردد و قرار شان آن شد که صبح
نوزدهم ماه رمضان این سه تن را بکشند چون برک بن عبد الله الصبی بشام آمد و شب نوزدهم رمضان در
صبح زود بمسجد در شد و در صف پیشین جای گرفت چون معویه سر بسجده فرود برد شبیع برکشید و فرود آورد آن تیغ بر
سر بن او فرود آمد و زخمی نشد و نه او را از گرشت باز گردانید معویه بفریاد در آمد و در محراب در افتاد حاضرین برک را فرو
گرفتند و معویه را بخانه حمل دادند و برک را نزد معویه حاضر ساختند معویه گفت آسه از تنش برگیرند برک گفت و انگهی
مارا تشبارت و بیم دان امنیت که عبد الرحمن مرادی نه غیر از این صبیه بکشت معویه گفت او را نکشند اگر راست
باشد او را باخواهم کرد و چون چنین قرار امیر و مردمان رسید او را بکشید و معویه بعالجه پرداخت و بهبودی حاصل
کرد و از تنوی داد و بصبه رسید و مانند گران بود تا سعاد شب نوزدهم رمضان رسید با داشمشیر خود را برداشت و
بمسجد در آمد و صف پیشین جای گرفت اتفاقا آنشب عمرو بن العاص را مرضی دست داد که نتوانست بمسجد رود
پس خارجه بن ابی حبیبه را برای امامت مسجد فرستاد و چون خارجه در محراب جای گرفت و بانداشت که عمرو بن
العاص است از جای بخاست و بخارجه فرود آورد و او را بکشت مردم او را احاطه کرده گرفتند و نزد عمرو بن العاص
آوردند چون دانست که عمرو بن العاص انگشته است زار زار بگریست مردم گفتند تو با این ترس و بیم که داشتی
و غم جان تو را بود چسان با این کار اقدام کردی گفت گریه من از امنیت که ما سه تن بوده و متعهد شدیم که سه کس را
بکشیم و کنون آن دو تن علی و معویه را کشتند و من عمرو بن العاص انگشته عمرو بن العاص و مردم دانستند که
کار انجا سه تن بوده اند آنگاه عمرو بن العاص فرمان داد تا سر از تنش برگرفتند از تنوی عبد الرحمن بن ملجم مرادی بکوفه
وارد شد و در محله بنی کنده که روسای خوارج جای داشتند پیاده شد و در خانه مردی از قبیله تیم الرباب
فرود شد قطام دختر علقمه بن شجنه از قبیله تیم الرباب در آنخانه بود و صورتی زیبا و قدی رعنا داشت و در فرات
پدر و برادر دیده و عنایت عبد الرحمن چون چشمش بدو افتاد دلی آب شد و الفتها نقشش آغاز کرد قطام گفت اگر
مرا نخواهی با یه سه هزار و هم نقد و یک غلام و کنیز تسلیم کنی و علاوه نیز سر علی بن ابیطالب را نیز با یه بیاوری
و این صداق هست هر زمان موجود ساختی بوصال من خواهی رسید عبد الرحمن گفت از بذل مال و غلام
و کنیز مضایقه نیست ولی قتل علی دشوار است اگر چه من بهمین فکر در این شهر آمده ام قطام گفت از اندیشه و قرار را
خود ما بی و با پس مکوش که مسلمانان را آسوده کنی و به ثواب عظیمی برسی و قلب مرا شفا دهی گاه بجوش خود را چنان ساز
عبد الرحمن گفت با یه بدستی پیدا کرد که با من یاری کند تا بموقع توانم بدست شود قطام گفت وردان بن خالد
در تمامست و این فکر است و معاونی پیدا میکند او را من طلب نمایم و با تو بهم دست سازم و کس فرستاد و او را حاضر
ساخت آنگاه ابن ملجم شبیب بن بجره که از دوستانش بود بخواست و هر سه تن در قتل امیر مؤمنان متفق شدند تا
شب چهارشنبه نوزدهم رمضان سنه ۴۰ رسید قطام هر سه تن را بخواند و ضیافتی شایان کرد و آنان را از راز خود

از خوانی بیرون آمد چون مست طافح در افتاده و شب بسر رسیده مقام آنها را بر انگیخت و چیزها یافته از آن شب حاضر ساخت
و به صنعت شان اشتهار یافت و شیشه های زهر آلوده آنها را گرفتند بست و گفت بشتابید و کار خود را تمام کنید ابن ملجم
و شبیب هر دو از مسجد آمدند و به یک خود را میان خفتگان پنهان داشتند علی مرتضی نیز قبل از هر شب به مسجد آمده محراب
دشمن و مردم عقب آن بزرگوار صف بستند ابن ملجم مرادی برخواست و بطلوی خراب نزدیک اسطوانه جایی گرفت و شبیب نیز
نیز جایی دیگر ایستاده چون علی مرتضی علیه السلام مشغول نماز شد شبیب بن بجره تیغ خود را برانداخت و بر طاق گرفت
و ضربتی زد سپس او عبد الرحمن بن ملجم شمشیر خود را بر فرق امیر مومنان فرود آورد و تا موضع سجده بگاه را شکافت امیر مومنان
صدا برداشت بخدای کعبه رستگار شدم و بخلقیده و در خون سر مبارک در افتاد مردم هم افتادند و دود محراب از گرد
و دیدند علی مرتضی فرق مبارکش شکافته شده و خون بر رخسار آن خباب جاریست از دست خود خاک محراب را
بر میگیرد و فرق مبارک میریزد انگاه امیر مومنان فرمود کلمه ایه مردم شنیدید که علی مرتضی را کشتند چون
این صدا بشهر رفته شد و بخانه اهل بیت رسالت رسید حسنین علیهما السلام بمسجد آمدند و سر مبارک غیرت را بخون گرفته
علی مرتضی یا امام حسن فرمود تا وی گفت نماز گذاشت و آنگه نزا بخانه آوردند و ابن ملجم نیز دستگیر شده و شبیب در این
بواسطه آن ناقه حمر که عوضت فلک و خر ریزی بود شناخته و کشته شدند و ابن ملجم پس از شهادت علی مرتضی و دفن
آن بزرگوار در ارض نجف اشرف مدت عمر امیر مومنان شصت و سه سال و ده ماه و چند روز
و مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود و فضایل و مناقب و خطب و اشعار و فصایح آن بزرگوار انگفته بود و است
که کتب ضخیمه را گنجایش عشری از اشعار متضمنه است و دین واسطه بنگارش جزوی و علی الله قسم مختلف زده و م
و کشته تا انجا بود ذکر خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین

ذکر سلطنت بنی امیه و خلافت معویه ابن ابی سفیان در سنه ۴۱

خلفای بنی امیه چهارده تن بودند و پای تخت خلافت و سلطنتشان دمشام بود و مدت سلطنتشان قریب
به نود سال شد اول این اقا معویه ابن ابی سفیان بود که در سنه ۴۱ هجری به تخت خلافت برآمد و احسن آنها
مروان ثانی بن محمد بن مروان بود که دانسته اند کشته گردید و سلطنت بنی امیه از آل مروان منقرض شد و محمد حکومت
انیان بحکام از جناب انیان بجبه افغانستان معین میشد که بحول و قوه الهی در ذیل سلطنت اینها بر وسنوات شر
حوادث مملکت افغانستان مسلسل بیان بنگارش خواهد رفت

پس از شهادت شاه ولایت امیر مومنان علیه سلام الله الملک المنان معویه بن ابی سفیان که خود مدتی بود از
مدیر سکونت به سر ریاست بود و برای گرفتن سلطنت برآمد و از وحدت خلافت را منبدل به سلطنت و جهالت کرد نسب
او چنین است معویه بن ابی سفیان حسرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و است و نسب او با عثمان
بن عفان رضی الله عنه چهار پشت متحد به عبد مناف می پیوندد و دین سبب بود که خود را ابی دم خیامیه و نسب عثمان
بن عفان رضی الله عنه با نسب پیغمبر آخر الزمان چنانچه بنگارش یافت متحد میگردد معویه بن ابی سفیان چون در صبح
نوزدهم رمضان سنه ۴۰ با بر موافقه اصحاب ثلاثه در مکه که عبد الرحمن مرادی و برادر عبد الله الصریح و عمرو بن بکر التمیمی

باشند و بست یک بن عبد الله بن عامر بن کریز را که از بنی بسیه و دانست علی مرتضی و بفرمان شهادت فرا نداده شاد خاطر شده
تا عایش توانائی گرفت و هم بعشق است یم یافت چون از میان سلطنت و خلافت کسی با میان نبود و شوکت و ثروت منیه به
کیبار و دل بر سلطنت بست و شهر ها یکه تا آنزمان بتبعیت اطاعت او را نهاده بودند به مطیع ساخت و به اطاعت کردن مردم
کمی نامه و مژده ای بود که علی مرتضی علیه السلام می از واقعه جنگ صفین بحکام اعمال خویش نگاشت و اشاره فرمود که جنگ با معویه
ابن ابی سفیان طشی نگفین شده و از جانب من با موسی اشعری و از طرف معویه عمرو بن عاص معین شده اند که در داشته مخالفت
بروا رنده و بین بود و نگرانی و اثبات جنگ صفین و نشته معویه خاتمه یافته که قلم از نگارش باز گرفتیم و این واقعه کیباره و چون معویه و
حاصل گردید بجهار بالش سلطنت متمکن گردیده بحکام و عمال بجمیع اطراف نوشت که از هجده بجمعه محل بتوان امام حسن علیه السلام فرزند امیر مؤمنین
علی مرتضی علیه السلام را نشه گردد که حاضر نماز آدینه باشد و فرمان داد که چون علی مرتضی نیایکه ذکر شده شنیده گردید امام حسن علیه السلام
بقصاص خون پدر بجمعه بر من بقتل رساند و از جمعه ماه رمضان سال چهل هجری تشریف فرمای مسجد شده و بر بالای منبر صعود فرمود
و خطبه مفصلی ایراد کرد و پس از آن عبد الله بن عباس و در مقابل آنحضرت بایستاد و بمردم خطاب کرد که مردم امشب پسر پیغمبر شما
امشب وصی امیر المؤمنین امام شما بخبر داد و وصیت گذشته مردم کوفه صدا ها بابکا بلند کرده و گفتند حق او بر ما واجبست و
بر که گرچه جنگ و با امام حسن بیعت نمود و چون مردم از انکار بیعت فراغت حاصل کردند آنحضرت از مسجد بخانه تشریف برد و بکار

انتظام امور بیعت و تفتیش خیانت در بیعت مردم کوفه با امام حسن و یقین حکام او

چون امام حسن علیه السلام مردم مختلف عهد شکن را دریافت که ظاهرا با آن نه گوار بیعت کرده آنحضرت بفرمانده آن
بلاد و ممالک خراسان و فارس و حجاز نامه نوشته از شهادت پدر بزرگوار خویش و بیعت مردم با او و مناسبت
مردم بمعویه آگاهی داد و عبد الله بن عباس را بحکومت بصره مقرر داشت و زیاد بن ابیه که از جانب علی مرتضی فرمانده بود
بود و همه را بحکومت فارس معین فرمود و شتاب او شاه خراسان نگاشت که شرح حال او و آنچه کرامش مفصلا در ذیل
خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه نوشته نگاشته آمد فرمان رواند است که بحکومت باقی باشد چون از مدت
خلافت حسن بن علی دو ماه گذشت مردم و بدنام حسن را اندیشه محاربت و مخالفت با معویه نامعلوم است چه تن
به عبد الله بن عباس نامه کرده که حاکم بصره بود و از اندیشه حسن بن علی بپرسان شده و ابن عباس مکتوبی با امام حسن
نگاشت که مردم تو را بالبت و خلیفتی برداشته و فرمان تو را گردن گذاشته اند یک با معاصره نامه از تو بیاید
بری و جنگ با معویه را آغاز فرمائی امام حسن چون از مضمون نامه ابن عباس اطلاع یافت مصمم جنگ با معویه
گردید و در این وقت خبر داده که حمیری مردست از قبیله حمیر و متیاز جانب معویه بعنوان جاسوسی در بین لشکر آمده و همه
روزه اخبار این لشکر را نگاشته بمعویه میفرستد امام حسن فرمانداد تا او را پس از جستجوی بسیار پیدا کرده و چون
دانست که شخص حمیری جاسوس معویه بوده است فرمانداد سر از تنش برداشته و مکتوبی بمعویه نگاشت که مردم بصره
بطرف من میل و رغبتی دارند و چون دوجاسوس بر سپاه ری روانه باشد که از دو معاقبت بر آیم چون نامه حسن بن علی معویه رسید
بدین گونه جواب داد که از مکتوب تو محزون شدم و مسرور پس از این با امام حسن علیه السلام معویه مکتوب کرده و معویه جواب او
چون دید امام حسن از مکاتبات و مراسلات فایده مترتب نیست و ابن عباس از بصره برای جنگ با معویه

نصیب نمیاید فرمان داد تا حکمرانی را فسخ کنند و بهمان حسن را کس نبایست رفت تا حکم ثانوی بدو رسد معویه در شام خبر داد شد
که حکم را نباید داد تا نامه دیگر نیاید معویه نگاشت که اگر بزودی نیامد تو را بحکومت نخواهد ماند و برخی باد در شام بر سیاه و اینک با صد هزار
دیگر بکوفه فرستاده ام چون نامه معویه بامسکوک بحکم رسید مکتوب را با پول گرفت و با دو لیست تن از خاصان خود با شام پیش
گرفت چون خبر رفتن حکم با امام حسن رسید سخت برنجید و در مسجد منبر نصب و فرمود و گفت ای مردم کوفه مرا فریب دادید و صدق نیت
و خلوص عقیدت در شما نیست و حکمی نیاورید و بمعویه پیوست کنون دیگر باره فریب مخورید و با شما بجانی حکم نباید برخاستم آنگاه
او را بمنبر فرود طلب داشت و از او سخت عهد و پیمان گرفت که فریب ننماید و مخالفت آغاز نساز و چون شخص بنی مراد را دید پرسید
امام حسن فرمود این نیز مانند کندی خواهد کرد از قضا همان شد و چون معویه دانست که با حسن بن علی دیگر بار فرستاد و با صد هزار درهم
با مکتوبی نزد بنی مراد فرستاد که در نزد من آی بنی مراد نامه و پول را گرفت و با خاصان خویش راه شام گرفت چون این خبر
با امام حسن رسید سخت آزرده خاطر گردید و بعبد الله بن عباس نامه فرستاد و از عهد شکنی مردم کوفه شرحی مرقوم داشت عبد الله بن
عباس با دوازده هزار کس از بصره بجنگ بیرون شد و بسیابط بن ربعی رسید

لشکر کشیدن عبید الله بن عباس بجانب شام و جنگ او و قیس با معویه

چون خبر بنبش سپاه عراق کوشزد معویه گردید فرمان داد تا سپاه شام بیرون شده قطع منازل نموده در مسکن بر نزدیک
محلی که فسطون عبید الله بن عباس لشکر گاه ساخته بودند بیاده شدند و روز بعد که صبحدم گریبان سفیده شب دیجور چاک زده
سفیدی صبح از تاریکی شب نمودار شد لشکر عبید الله بن عباس از یک سو و سپاه معویه از یکطرف صف کشیده و بجانبین
نامی نگاشته و در میدان رانده و را جبر خواسته و در هم برخیخته و چندی خون یکدیگر بریخته تا شام گاه بتوزیع جنگ گرم بود و چون
شب حایل گردید و سپاهیان از زد و خورد باز ایستادند لشکر گاه خود شتافتند معویه نامه بعبید الله نگاشت که حسن بن علی با معویه
صلح نامه نگاشته و خلافت مرا تسلیم نموده تو اگر از ان نزد من آی و مناسب من کنی مطیع خواهی بود و الا بعد از گزیر عقد
طاعت من بگردن می نهی اما اگر حالیه فسخ نامزدی و مرا اجابت کنی هزار هزار درهم نقد و نیم دیگر پس از ورود
بکوفه خواهم داد عبید الله چون از مضمون نامه معویه آگهی یافت در همان نیمه شب نزد معویه شتافت معویه فرمانروا تا صد
هزار درهم بدو داده و بر اعزاز و اکرام او بیفزود و فردا صبح سپاه عراق دیده عبید الله بدید نیامد ناچار قیس بن سعد بن عباده را امیر
کردگی برداشته و قیس صفوف لشکر بیاراست ناگاه از سپاه معویه شخصی فریاد برآورد که امام شما حسن بن علی با معویه
طریق مسالمت و مصالحت گرفت و عبید الله بن عباس سر کرده شما بسپاه معویه پیوست شما را چه رسیده که جنگ
مینمایید و بی سبب خود را هلاک میسازید با این بیانات سپاه عراق بجنبش آمده بفسطون معویه حمله بردند و جنگی سخت در
گرفت و مرکب چون شیر غران و بان باز کرده و مهیا زه کشیدن گرفت تا جمعی انبوه از طرفین بخاک هلاک ریخته شدند معویه
کسی را نزد سعد بن عباده فرستاد و او را بامال و منال وعده و وعید نمود پذیرفت و آماده جنگ گردید باز از طرف
معویه شخصی در میان میدان آمده فریاد برداشت که ای مردم عراق خود را بچه عبث در عرصه هلاک میندازید اگر خواهید
چند تن روانه کوفه گردید و از امام حسن پرسان شوید این بیانات در سپاه قیس همه از دروغ و برخی سر گرگانه
فرقیه مکاتبات و وعده های معویه شده بازگشتند و معویه بپیشدستی قیس دست از جنگ نکشید و کس بکوفه فرستاد تا ای امام علیه

وقایع جهان و جهانیان

حرکت امام حسن از کوفه بعزم جنگ با معویه بطرف مدائن و غارت کردن اسباب آنحضرت و زخم خوردن آن بزرگوار

چون دکوفه بامام حسن مجتبی خبر رسید که عبید الله بن عباس و جمعی دیگر از مشاهیر بجانب معویه پیوسته شده اند و مراسله و مراسیله و مواعید و مواثیق که فیمابین صحت و پیمانی محکم بود با مجمل امام محبت منعقد شده و بسر برآمده و فرمود امیر مردم کوفه بخدای قسم بامعویه سخن بدروغ گوئید و بعهد با من وفا نخواهید کرد و چه قسم بسوگندهای خلاف و شقاق با شید چه روز علی علیه السلام همه روز از من بیزار بود و با او وفا کردید چگونه با من وفا خواهید کرد و چه قسم بسوگندهای خود با من امینان خواهید یافت کرد و اقع شما را شکسته و راست کرد از سعیته سیعا من و شما در میدان مدائن خواهد بود هر کس خواهد و آنجا بمن ملحق گردد و بعد بطرف مدائن تشریف فرما شد مسکام بیرون شدن از کوفه گروهی از بنو طرزم رکاب آنحضرت شدند لیکن در همه کوچه و بازار از بزرگی جمعی تعاقد و عهده و وعدی بجا نیافتند و بجناب کوفه برمیگشتند تا حضرت بساباط رسید جمعی معدود با آن بودند و باز پس آنحضرت چند نفر کسی بر سید حسن بن علی سخت آزرده خاطر گردید آنگاه بآنحضرت خبر آوردند که معویه بسران سپاه و بزرگان کوفه نامه کرده که هر کس حسن بن علی بکشد دویست هزار درهم بدو بدهند و به سپاهی از سپاه شام امیر سازد و دختر خود را بعقد نکاح او در آورد امام حسن دیگر در این وقت بر جان مبارک خویش بترسید و در زیر جامه زره پوشید و چند از خاصان را فسره مود که مواظبت او نمایند و بعد بسر برآمده و فرمود ای مردم میدانید که من سبب تفرقه و متشتت بوده ام و خیر شما را میخواسته ام و بر تی از نصایح و مواعظ بیان فرموده از جزر برآمد مردم گفتند بیک دیگر از بیانات امام حسن چنان برآید که با معویه بر سر صلح است له صلا باید و راه غوایت و ضلالت پیماید و خلافت را باو واگذارد و قایعی که در سلک خوانین بوده گفتند حسن کافر شده لکسین بر آورد که سپاه کوفه عراق سکشت خورده و فتنه گشته شده و حسن بن علی بر سیده علی الجمله سپاه مردم همه افتاده و از هر سوی سودائی و از هر دهنی مدائی برخواست و طغیان کرده متفقا راه سراپرده حسن بن علی بر گرفتند و بخیمه آنحضرت گرد شدند و دست بغارت زده و هجوم آورده از بیمبارش بگشیدند و از دوشش ربودند و فرا کیب او را عمده هلاک سازند که جمعی حایل شدند و گذارند حسن بن علی علیها السلام و بعد از ساباط حرکت بدین فرموده جمعی از شیعه و همدان کرد او آنجا ان بزرگوار بر وند از بحضرت بدین داده اتفاق قبل از رود حضرت امام حسن بمدائن مروی از شیعه علی اسدی که کمانش بنی نضر بن قعین بود معاویه امام حسن فرستاده با جزران آنجزگوار از نمی گردد چنانکه گوشت ران چاک خورده و استخوان رسید حضرت با نمی فرستاده و مردم رسیده آن طلوز اکشیده و حضرت را با حال ناتوانی بمدائن آورده و مشغول مداوا شدند پس از چند روز که حضرت بهبودی حاصل فرمود زید بن وهب عرض کرد تو را چه بخاطر رسیده و در کار معویه چه اندیشه داری فرمود بخدای قسم معویه بر ذمن از این مردم بهتر است این مردم اسباب مرا غارت کردند و مرا مجروح ساخته کشیده و بدین حال آوردند اگر بجنگ معویه بروم روم مرا دست بسته به وسپارند و بحکمی بیاناتی متاثره از نفاق و بیوفائی مردم کوفه فرمود از آنسوی چون خبر شقاق و غارتگری و بیوفائی مردم کوفه را معویه دانست

ذکر مکاتبت معویه با حسن بن علی و فرستادن امام حسن شرایط صلح و اتمام کار مصالحه

در این وقت معویه بوسیله مکاتبات و پیغامها بیشتر از سران سپاه کوفه و بصره و شام را با خود همداستان و خشک مراد و بدلخواه خود کرده بود و نامه‌ها بنام حسن بن علی نوشت و پیغام فرستاد و وعده‌ها داد و امیدها داد و بجمعیت امام حسن نامه‌ها

وقایع جهان و جهانیان

و افغانستان منصوب شده بود و عبدالله بن عامر بود در بصره نشست زیرا معویه پسر بن ارطاة را از حکومت بصره معزول داشت و بصره را نیز بعبدالله بن عامر داد و عبدالله از جانب خویش قیس بن هیثم را بحکومت خراسان نامزد کرد و چنین هر روزه در مسجد حاضر میگردید و معتمدان خود را که از ارکان خلافت محسوب میگردیدند و در امور ملک و ملت کار دان بودند حضور داده چون امورات در تحت انتظام در آمد معظم عزیمت شام نمود و امام حسن علیه السلام با برادر خود امام حسین علیه السلام و سایر اصحاب و اعوان خود را در مدینه پیش گرفته آنگاه معویه یا عبیدالله بن عباس خاطر آسوده کرده و مروان حکم را بحکومت مدینه و خالد بن العاص بن هشام را بحکومت اطراف شام روانه گشت چون بشام رسید و بر سریر سلطنت و خلافت بنشست اوقات شبانه روز خود را بپنج قسمت نمود صبح تکبیر بنماز و پس از آن باخبار و روایات میپرداخت و قدری قرآن قرائت میکرد و زمانی به تعیین احکام و اوامر و نواهی میپرداخت آنگاه در مجلس می نشست و احکام دولت و معتمدان حضرت حاضر شده بحل امور مملکت میپرداخت و بعضی در مسجد حاضر میشدند و بر کرسی مخصوصی می نشست و حارس و پاسبانان در اطراف او صف میکشیدند آنگاه فقرا و ضعفا و اعراب بدوی و قبایل آمده عرض حاجات میکردند و یک یک را جواب مساعد میداد و انعام و بخشش میفرمود و کار ساخت پس از آن خود را حاضر کرده با اشراف و بزرگان طعام میخورد و پس از صرف نهار بر میخواست و بسرای خویش میرفت و وقت نماز ظهر چون بانگ نماز بلند میشد حاضر مسجد میشد و بنجای میآورد و پس از فراغت نماز ظهر و مراجعت بخانه میکرد و چهار رکعت نماز مستحب در خانه میکرد و می نشست و باز خوردنی از میوجات مناسبت موسم و فصل حاضر میساخت و تناول میکرد و با وزرا و معتمدان در امور مملکتی گفتگو همیرفت تا گاه نماز عصر میرسید پس به مسجد میرفت و نماز عصر را بجای آورده و بسرای خویش برگشت بدین طریق تا نماز مغرب فرا رسید طعام عشا حاضر میساختند و مشغول خوردن شام میشد و پس از فراغت خوردن شام برای ادای نماز مغرب مسجد میآمد و نماز مغرب را میگذاشت و چهار رکعت نماز مستحب میکرد و بخانه میآمد تا گاه نماز عشا میرسید و باز بمسجد رفته و نماز عشا بجای میآورد و مراجعت بخانه میکرد و وزرا و معتمدان را طلبیده و برخی فرمایشات میداد و پس گوش جان تاریخ سلطنت و مملکت داری و جنگهای دولت ایران و اخبار عرب پیشین و قصص آنها میپرداخت و این چنین زنان و محارم از سرای درونی طبقهای شیرینی و حلویات و خوردنیهای لطیفه نرم نرم میفرستادند تا خود میل میکرد و بجانبرین میرسانید و میخوابید و تا یک ثلث شب را بین تمام میکذرانید و گاه بدرون حرمسرا میخوابید و چون ثلث دگر شب میگذشت از خواب برمیخواست و همان حاضر بوده و بر آسایش باز از تواریخ ملوک ایران و روم و اخبار پیشینیان میخواندند تا نماز صبح میرسید برمیخواست و بمسجد رفته نماز صبح بجای میآورد و کار روز گذشته بتفصیلی که ذکر شد اعاده میفرمود علی الجمله سال اول حکومت معویه بن ابوسفیان بر این منوال گذشت و در این سال بود که عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عم پیغمبر صلعم و اکثر سادات که از نسل او و اعقای بنی عباس پیدا شدند جانشین پدر و برادران خود گردید و وفات نمود

وقایع سال چهل و دوم هجری

وحکومت عمرو بن العاص در مصر تا انتهای وفات او در اسکندریه

چون معویه بن ابی سفیان در حجاز با امن عمرانی متمکن گردید و نگاه عمال بصره جا روانه داشت رجب فرار داد که
مانند او و عمرو بن العاص شده بود مملکت مصر با عمرو بن عاص بعنوان متوکل و بسر غال بداد و عمرو بن عاص چنانچه
در ذیل وقایع سنه ۳۸ لشکر کشی عمرو بن عاص بمصر و شهادت محمد بن ابی بکر گذاشته شد بمصر غلبه پیدا کرده و متمکن گردید تا
شهادت امیر مومنان گاهی در مصر و گاهی در شام و مسافرت با معویه در جنگ با حسن بن علی علیه السلام و صلح گذشت
و صلحا بآنجا مسکن گزیدند و چون تا دیر امور مملکتی و خلافتی معویه بتحت انتظام در آمد عمرو بن عاص نیز کمیره در مصر مستقل گردید
و در اخذ باج و خراج مستبد شد و قرار داد او با معویه چنین بود که تمامی خراج و صلات مصر از خود دریافت دارد و
پس از مصاریف کشوری و لشکری هر چه باقی ماند ذخیره و اندوخته خود سازد و بدین و تیره امام مستقل
عمرو بن عاص گذشت و در مصر از نقطه سیاست و کیاست فشه آنچه موجب پریشانی حال و تشتت اموال
و برباد رفتن مال و منال باشد روی نداد مگر آنکه سنه ۴۳ جماعتی از روم بر سر لطفیان بر داشته و عمرو بن عاص فرماندهی
لشکر بن بسی با لشکری آراسته بجانب ایشان بتاخت و آنان را مطیع ساخت باز در سنه ۴۳ از روم لطفیان مرتد
باز عمرو بن عاص فرمود تا عقبة بن عامر الجهنی ایشان را بتاخت و هزیمت کرد باز مردم جزیره عاصی شدند و
شریک بن سمی عمرو بن عاص برای اطفای نایره اتحاد فرستاد و شریک مردم را مطیع نمود با جمله بدین قسم روزگار میرود
تا ایام حیاتش بسر رسید و در سنه ۴۳ در اسکندریه مصر وفات کرد و اتحاد فون شد عمرو بن العاص در ایام
حکومت خود در مصر مسجدی در مصر قدیمه مصر که واقع در طرف غربی مصر است ساخت که عبارت از مسجدی
بسیط مانند حرم کعبه ساخته شده و مساحت او ۴۰ در ۴۰ قدم مربع بوده است و گویند تا زمان سلطنت سلطان
المویه در سنه ۸۴۰ هجری قائل شده است گویند تمامی ستونهای آن با سوره قرآنی بخط طاهر زین بوده است و کنون باز
در بحرانی گذارده و ستونهای آن افتاده و در نزد مصریان معروف بمسجد عمرو بوده و مردم هر ساله در روز جمعه
اخر سنه ۳۱ قبطیان که معادل با روز نهم بشنبه ۲۸ ماه ثمرین عاص بوده بدان مسجد میروند و دعا بشکر میزارند و از طرف
حکومت مصری نیز یکصد تن بنیابت حکومت مصر آنجا حاضر میشود و آنروز را مسلمانان مصر در مسجد و اطراف آن
جشنی بپا نموده میگیرند و آن مسجد سالی یکروز پا میشود و مصریان روز تاریخی است و مادر ذکر دخول عمرو بن العاص
در زمان خلافت خلیفه دوم عمر بن الخطاب رضی الله عنه در سنه ۲۱ مشروحاً نگاشتیم علی الجمله عمرو بن العاص چون
اجلش نزدیک شد فرزند خود عبد الله را که در ایام حکومتش بنیابت او گاهی بر قرار بود بخواند و وصایا بنمای او کرد و
گفت کتمهای اندوخته خود را که عبارت از مقدار بسیاری طلا و نقره بود و هر یک عبارت از یک بوسه کاه و طلا
از زر سرخ که در زمانه معهود طلل و برمی نامیده اند طل کشته و نوشته بود حاضر ساخت آنگاه بعبد الله فرزندش
گفت این مال و سرمایی که با او بست که تصرف نمایند گفت عبد الله گفت من نپذیرم و لازم است که تمامی اینها
برگردانی عمرو بن العاص گفت من دو نفر از آثار انشاسم این گفت تو از جان برداخت چون خبر فوت
عمرو بن العاص بمعویه رسید نهایت شاد شد زیرا خراج هنگفت مصر بخود او بازگشت کرد چون کتیبه اندوخته

وقایع جهان و جهانیان

عمرو بن العاص با جمعی از یاران و نزدیکان خود بشتاب سوی مصر روان شدند و چون به مصر رسیدند بر آن سرزمین چیره شدند و آن را از دست رومیان بیرون آوردند و مصر را به تصرف خود درآوردند و پس از آن عمرو بن العاص در مصر ماند و به آبادانی آن پرداخت و مردم مصر را به دین اسلام دعوت کرد و بسیاری از مردم مصر به دین اسلام گرویدند و عمرو بن العاص در مصر شهری بنا کرد که آن را فسطاط نامید و در آن شهر مسجدی بنا کرد که آن را مسجد عمرو بن العاص نامیدند و این مسجد یکی از قدیمی‌ترین مساجد مصر است و هنوز پابرجاست و مردم مصر به آن مسجد بسیار علاقه دارند و در آن نماز می‌گزارند و عمرو بن العاص در مصر به عدالت و نیکوکاری شهرت یافت و مردم مصر او را دوست داشتند و پس از مرگ او مردم مصر برای او مراسم یادبود برگزار کردند و او را به نیکی یاد کردند و نام او در تاریخ مصر جاودانه شد و مردم مصر همواره از او به نیکی یاد می‌کنند و او را به عنوان یکی از بزرگان تاریخ مصر می‌شناسند و نام او در کتاب‌های تاریخ مصر به نیکی ثبت شده است و او را به عنوان یکی از فاتحان بزرگ تاریخ اسلام می‌شناسند و نام او در کتاب‌های تاریخ اسلام به نیکی ثبت شده است و او را به عنوان یکی از یاران نزدیک پیامبر اسلام می‌شناسند و نام او در کتاب‌های تاریخ اسلام به نیکی ثبت شده است و او را به عنوان یکی از بزرگان تاریخ

عبدالله بن حازم بحکومت خراسان و عزل قیس بن الهیثم از خراسان و اوضاع آنجا

تا این سنه معویه بن ابی سفیان در کار زیاد بن ابیه که از قبل حضرت امیر مومنان علی علیه السلام حکومت فارس را داشت و در معقل حصین و حصاری متین جای نموده بود متفکر بود عاقبت مغیرة بن شعبه را بعنوان رسالت و مصالحت نزد زیاد بشیراز فرستاد و مغیره بصره رفت و زیاد را معویه صلح داد و او را در ظل اطاعت و متابعت معویه داخل نمود آنگاه مغیرة بن شعبه مرکز حکم ابی خود که کوفه بود آمد و نشیمن گزید چندی نگذشت که فتنه خوارج ظهور کرد و آن پیشین بود که بعضی پراکنده های خوارج که در جنگ امیر علیه السلام پراکنده شده بودند پس از شهادت آن بزرگوار و خلافت یافتن معویه بکوفه مراجعت کردند و بتدریج از کوفه بیرون رفته و در این محل بنای خود را قرار داده و جمعیتیان بسیار شد چون مغیره آگهی یافت لشکری بسرکردگی معقل بن قیس که عبارت از سه هزار تن مرد لشکری بود از کوفه بدافع فرستاد تا انجماعت را تادیب نماید معقل بن قیس طی مسافت نموده و انجماعت را تمام بکشت و خود نیز در آن جنگ کشته شد در این وقت چنانچه در ذیل وقایع سنه اربعین هجرت و خلافت خلیفه دوم عمر بن الخطاب و نیز در ذیل وقایع سنه اربع و خلافت معویه بن ابی سفیان ذکر شد که عبدالله عامر در حکومت بصره مستقل بوده و قیس بن الهیثم بحکومت خراسان از قبل خویش معین کرده و قیس بن الهیثم چون بخراسان رسید امور آن بلاد را تحت استقلال و انتظام در آورد و خراج بجهة اکوفت و در فرستادن خراج مسامحه نمود چنانچه می نگذشت عبدالله بن عامر در نهان با جماعتی از کاردان قیس بن الهیثم مشورت کرده و خلافت عبدالله بن حازم حکومت خراسان و اغتشاش را تحریک نمود تا کار بجائی رسید که قیس بن الهیثم از عهده برنیامد و بساده چون خبر بقتل عبدالله بن حازم و اغتشاء خراسان که شرح قیس شد تخت از زمان فاعبدالله برسید و بدینگ راه بصره پیش گرفت و در نگاه عبدالله بن عامر حاضر گردید عبدالله بر او تاخت و گفت چگونه افغانستان و خراسان را آن ثغور و حدود مهم بگذاشتی و خزان مملکت را بدست اعدا دادی و بقتل رفتی و سپس از دشنام و عتاب بسیار فرمان داد تا قیس بن الهیثم را از خانه بیرون کشیدند آنگاه عبدالله بن عامر یک تن از قبیله بنی لشکر را بجانب خراسان حرکت داد خود نیز بعد چندی روانه طرف مقصد گردید و در این سال یعنی سنه اربعین هجرت دوم کرمان شاه رود بود جنگ شد و بسر بن ارطاة بکمک او رفت و بسیاه اسلام رود آمد و مظفر و منصور مراجعت نمود

ذکر بیعتین معویه برادر خود عتبة بن ابی سفیان را بحکومت مصر و وفات او

چون خبر وفات عمرو بن العاص بگوش معویه رسید مسرور گردید و فرمان داد تا بنی امیه را شاد و مسرور کنند بنای خود را بر عمرو بن العاص نهاده بود و عبدالله بن عمرو بن العاص را بسپرداشت و فرمان حکمرانی او را بمصر فرستاد و بر هر حکمرانی ممکن گردید لیکن صحت آن نیست که پس از فوت عمرو بن العاص معویه برادر خود عتبة بن ابی سفیان را مامور نموده و عتبه از شام طی مراحل کرده و بمصر آمد و بر مسند حکمرانی نشیمن گزید پس از چندی محمد بن ابی حذیفه را بدین معویه بمصر شام حرکت نموده و از قبل خویش عبدالله بن قیس بن حارث را بمصر گماشت و رفت عبدالله بن قیس در غیاب عتبه دست بایجاف و تعدی گشوده مردم مصر از او رنجیده شدند و فتنه برپا گردید چون عتبة بن ابی سفیان در شام

آگهی از امور و مصر یافت کرد. باد مصر آمد و باز ان لین مرد امر اساکت کرد و علقمة بن یزید را با دوازده هزار لشکری بجانب اسکندریه فرستاد تا اسکندریه را تحت انتظام در آرد. علقمة پس از چندی از قلعت سپاه شکایت بمعاویه نوشت معاویه نوشت که روانه شد و امور کشوری و لشکری را منظم ساخت و او را اسکندریه دوزی بحکومت سپرد و او اسکندریه را تحکومت داد. اسکندریه بتصرف و این بن مرجعن شده و در گذشت چون خبر فوت عتبه بمعاویه رسید عتبه بن عامر الجهنی را بحکومت مصر مقرر داشت و مدت حکومت عتبه بن ابی سفیان در اسکندریه و مصر یکسال و یکماه بود. عتبه بن عامر بن عبس بن فهم از صحابه بحکومت مصر مقرر شد

ذکر وقایع سال چهل و چهارم و حکومت عبدالله بن شیخ یشکری بخراسان

عبدالله بن عامر چون مردی دلیر و کشورگشا بود ایام کودکی را بمناسبت آنکه مردی گشاده دست و کریم النفس و خلق بود در میان مردم اشراف و اعیان بصره بسر برد و در این شهر بزرگ ثروت و مکنت بسیار اندوخته بود. چون بحکومت بصره منصوب شد با مال و منالش از همه چیز فراهم و مهیا شده بود. بزرگان و نامداران بصره در خانه عبدالله بن عامر آمد و شد میکردند و از او استمداد و طلب میکردند که مال و منال خود را در راه خدا و بخشندگان بگشاید و بمستحقان بدهد. عبدالله بن عامر بآن بزرگان و نامداران بصره گفت که از آنجمله ابن الکوا بود که بطرف شام روانه شد و گفت که عبدالله بن عامر میگوید من بنفس خویش از عهده دفع اشرار بر نمیآیم صعصعه را بطلب شد که همراه من بیاید و در دفع اشرار مرا یاری کند. صعصعه گفت که امیر بصره را خواهد گذاشت و بمکه خواهد رفت و در آنجا بعبادت خدا مشغول خواهد شد. عبدالله بن عامر گفت که اگر صعصعه نیاید من

بصره نامزد کرد زیاد بن ابیه با طنطنه امیرانه و تشریفی عجیب از شام خبر بدو رسید و کوچ کرد بکوچ به بصره درآمد و بجامع رفته بجای محمد شد و بر فراز منبر صعود نمود و خطبه مفصل بخواند و گفت امیر ضیاد و گمراه شده و باغی و طغیان آرنده طاغی و یاغی را آتش سوزنده جایست بهوش باشید و راه غوایت و ضلالت نپیمایید و شر حی از بصره و عید بیان کرد و گفت وای بحال کسی که گرفتار بخط و غضب من گردد که زنده جان نخواهد برد و وای بحال او و شر یکه بحبال من افتد که سر از بندش برداشته خواهد شد مرا چه سیاستها و عقوبتها خواهد بود چه باشما کارها دارم و خشمها از حد و مرز گذشته و چه اشخاص خیره سر عامیان دون و شریران بوده و آتش افسرده و شعله انگیز و فتنه خیز که خانه کسی را بسگالند و مال کسی را ببرند و بچنگ آرند و شکنجه بسیار بنظر کرده و آتش زنم و هر کس از قبر ستانی قبر برافروزش کند او را زنده در گور کنم پس امیر دم برکشید و دست و زبان باز داشت تا زیاد بدو مراجعت کند یاران بحیات مرکس با من موافقت کند او را دوست و مخالف گیرد و هر کس نافرمانبرداری کند و مخالفت من نماید او را زنده گذارم امیر دم بدانند که من از سه خصلت بیرون نروم اول هرگز حاجب و دربانی برنگزینم هر کس روز نه و شبانه حاجتی داشته باشد نزدم آید دوم رزق و روزی و قسمت مردم را محتکر و محبوس نخواهم داشت سیم سپاهیان را بدون اسلحه و ذخیره و خوراک برای وجایی روانه نخواهم کرد چون خطبه باینجا رسید بر عبد الله بن الاهتم و احنف بن قیس و ابو بلال مرداسی مرکبا نیس یکدیگر بجا چو سنه و زیاد را بدین ستایش کرد و ندانستند مراد او چگونه آمد و نظم و نسق بصره و کفایتی بسزا بخرج داد و کیاستی موفور مندرج داشت و با قیه بزرگ و برخی کلمات و عبارات نخاشت و در واقع سر بصره بیاد بخت تمام مضامین آنکه صاحب شوکتم و ستم کنم و با مردم طریق مدارا نسپارم نیکوکار را جز اده بکار را سزا دهم و دزدی مردم کرا نیز بیت المال معترات بر دوی برسانم و حاجتی نگذارم و شبها پاسبانی بر دروازه نگمارم بعضی بجوین دو سه شب از حکومت زیاد بن ابیه بگذشت شبی بانگ مردمان شنید پرسان شد که خبر است گفتند بکاران شهر نیز اتفاق کرده میکوبند تا سه روز دیگر شوهر زنا معرفی نکنی چنان و چنین مکنیم روز بعد زیاد بمسجد جامع آمده بیرون رفت و گفت امیر دم از امروز نا کیا و دیگر شما را حلت است راه های خراسان و مکه و یمن و مصر و شام را بدانست هر کس بهر جا میخواهد برود پس از کیا هر کس پس از نماز خفتن در کوچه و برزن یافت شود خدمت کنان من او را سر از تن بگیرند این بگفت و از منبر فرود آمد چون کیا و سپری شد مردم بصره گمانشان این نیز چون حارث بن عبد الله و عبد الله بن عامر است و متی بفرمان او نگذاشته سب موعود بخیال خود بصر سر و رانه شدند زیاد بن ابیه نیز عبد الله بن حصین را با چهار هزار تن حارز فرستاد تا در کوچه و بازار بصره پراکنده شوند و چون از نماز عشا بقدر ربع ساعت گذرد هر کس را یافتند سر بگیرند عبد الله موجب فرموده زیاد عمل نمود و در آن شب بقصد سر بگاه حاضر نبود و شب دوم پنجاه و شب سیم یک سر از تن برگرفت و چنان خوف و هراس بر دم مستولی یافت که نماز خفتن ناتمام شده بخانهای خود چنان میرفتند که گرسنی گشنی نمای بیرون شده بداشته میرفت بدین منوال روزها از اهل بصره ساکت شده خوف و بیم بسیار و چنان فرو شد و چون کار بصره بانتظام در آورد و با مور بلاد بعیده که در تحت حکمرانی او بود پرداخت تخت حکومت عراق عربی و عجمی از بصره با خراسان و افغانستان برقرار کرده فرمان نگاشت که باید تمامی حکام و عمال بلاد افغانستان و خراسان بزیر فرمان او باشند و هیچ

و فرامین او را محترم داشته حکم بن عمرو الغفاری را بصره راه خراسان داد گرفت و چون عبدالله بن شیخ لشکری معزولی خود
بدانست عطف عنان بخراسان حرکت کرده حکم بخراسان درآمد و امور بلاد افغانستان و خراسان را تحت انتظام درآورد

ذکر وقایع سال چهل و ششم حکومت سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنه در خراسان

در این وقت که روزبهار بر نشست و سوگ سلطنت معاویه بن ابی سفیان افزوده میشد سر داشت که حالی مقتدر و با سطوت
و کیاست بافغانستان و خراسان روانه دارد که کار ممالک و سیعه را تحت انتظام آورده و بهر سال کسی از لکلوت خراسان
برنداند که قابل نبوده باشند و در این اندیشه چند گاهی بسکنند تا چند گاهی بفکر تعیین خالد بن معمر السدوسی و دمی در اندیشه امور
بن عبدالله عیشی و قتی بفکر سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنه افتاد چون با سعید در مجلس آغاز صحبت کرده و عنوان
قصه و حکایت آغاز نهاد سعید هم از مناقب و فضایل خود بر شمرده و معاویه خندان شده و گفت تو با امارت خراسان برداشتی زیرا
حکومات خراسان همواره از قبل حکام بصره واقع شده از جانب زیاد بن ابیه بوده است و اکنون من لوای خراسان و نهضتها
مرتب کرده و بدست تو سپرده میتوان آماده کار و راه باش پس فرمانداد تا منشور خراسان را بنام سعید نگاشته و مثالی نیز بزیاد
ابن ابیه نگاشت که امور سعید را از نفوذ و سلاح اسپاه مرتب فرماید و او را خراسان فرستاد چون سعید بن عثمان عازم
گردیده و ببصره رسید زیاد چهار هزار تن مرد لشکری همراه او کرد و آنچه از سپاهی و نظامی در کار بود بداد سعید
از بصره خیمه بیرون زد و کوچ انداخته بطرف فارس روانه شد در شیراز چند روزی توقف کرد از آنجا مالک بن عبید
که مردی دانا و فهمیده بیان و شغلش مدتی راه زنی بود خدمت سعید درآمد سعید گفت کیستی گفت مالک بن عبید مردی از طرف
مربد کاهوزی و دائم کشتی بود و عادت مردم چنین حکم چند تن برای گرفتاری من برگزیده و من گرفتار شدم و بعد قسم بود
خود را رها ساخته و بدریا بحرین و از آنجا بفارس آمده باز مشغول راه زنی شده ام سعید گفت حیف است مردی چنین
صباحت دیده و بدین گفتار چنین شجاعت رفتار اشتغال نمایه اگر خواهی ترک این کار کن و در خدمت من خانه
باش و مانی با بفرستم تا بغداد. گفت البته تو با بصره های دیگر نصیب خواهی شد مالک سر اطاعت خم کرده و با تفاق
سعید راه خراسان پیش گرفت تا بلخ همه جا شیرازه بود. و آنچه چند روزی آنجا توقف کرده و امور خراسان را منظم ساخت
و از آنجا بطرف بلخ حرکت نموده و حکم بن عمرو الغفاری بصره برگشت

ذکر ورود سعید بن عثمان بن عفان بلخ و رفتن او به بخارا و سمرقند و استعفای او

چون مردم بلخ دانستند که سعید بن عثمان بن عفان رضی الله عنهما بلخ میرسد عمامی بزرگان و اعیان و مشایخ
شهر ما تسافتی ببعد از شهر بیرون شتافته و باستقبال سعید رفته و او را با اجلال و احتشام بسیار وارد بلخ نمودند
سعید بن عثمان بن عفان مردم بلخ را ترتیب فرموده و بوعده نیکو امیدوار ساخت آنگاه که سپاهیان از بیکار
پرداختند از بلخ خیمه بیرون زده و براه ترکستان پیش گرفت و از جیحون عبور نموده و در ظاهر بخارا خیمه برافراشت در آن وقت
فرمانفرمای بخارا خنک خاتون بود خنک خاتون بزعم لسان الملک که یکی از اقطاع موزخین است از جانب
خاقان پادشاه ترکستان بود چون بسعید سپاه اسلام را بشیفته انجمنی کرده و با جساده درگاه و بزرگان سپاه

ده کار جنگ و صلح مشورت کرد همگی گفتند ایلچی را جانب خدا بوده مژده و نوید فتحها کار کرده شود و بهمه جا فتوحات بهتر
همان اتفاق بود است بهتر است صلح نمائیم و عیش جان و مال مردم را در کرداب هلاک و دمار نیندازیم خنک خاتون
رای اصلی را پسندیده و چند تن سران لشکر چرب زبان بیرون فرستاده و خواستگار صلح شد سعید بن عثمان بن عفان
درخواست او را پذیرفت بشرط آنکه بیست تن از شاهزادگان بخارا بگرو بفرستد و سعید نیز بهمان تسلیم داده و راه
راه نامه بدانسعید با سپاهش بطرف سمرقند بروند خنک خاتون قبول کرد و ایلچی فرستاد سعید شنفر و منصور را بخارا
برخواست و راه سمرقند پیش گرفت چون مردم سمرقند دانستند سپاه اسلام میرسد ساخته جنگ شدند و صفها بیاراستند
نخست یک تن از دلاوران سمرقند بیرون تاخت و مبارز طلبید کسی با او رای نجنگ او رفتن نبود زیرا از دشمنی
تن و صدای خشن و قیافه مهیب رعب او در دلها جای گیر شد مالک بن رعیب که ذکر او شد چون این بدید بیتوانی
اسب برانگیخت و با او در آویخت در مانی خویش را بخت و اسب و سلاح او را باز گرفت و بسپاه سعید برگشت
سعید بن عثمان شاد خاطر شد و او را تحسین کرد و آنگاه دو لشکر خونخوار بکرد یکدیگر شعله نار بهم فشاندند و جانبی نبرد از طرفین بجنگ
و خون غلطید تا شام جانب جنگ شد و دیگر روز مالک ماه بهمه روزها از بامداد تا شامگاه جنگ بود بهمه روزه
مالک شجاعتهای نمایان میکرد و مردان را تحریض میداد بناچار طرف سعید بخشش و آزادی میدید و جنگ میکرد او را دل
میداد تا شبانگاه فرا رسید و بهر کناره کشیدند سعید نشیمنگاه نداشت و در پس پشت گذاشت مالک چند بیت دیگر او
گفت سعید سخت آزرده شد و مصلحت و قرار در سکوت دید خلاصه چون از دو سو آثار ظفر و فیروزمندی پدیدار نشد سعید دید
که مالک بن رعیب که در نخست همه روز آثار رشادت و شجاعت میدید این اوقات کمتر میدان می شتابد ناچار او را
بخواست و بخلعت و تشریفی گرامی داشت مادر او را به بسه کار آمد و حمایت سخت بر دشمنان گماشتن گرفت و بسی
از مردم سمرقند را بدار دمار فرستاد و عاقبت خشید بن مبارک که حکمران سمرقند بود مصالحت درخواست و سوگند
بیرون فرستاد قرار شد که پانصد هزار درم تسلیم نماید و سعید با هزار تن سپاهی از میان سمرقند برود و بدو که سوگند
سعید راست آمد و خشید اینچنین را قبول کرد آنگاه سعید با لشکر ظفر پای که گرفته بود از سمرقند بطرف بخارا حرکت کرد و چون
نزدیک بخارا رسید خنک خاتون کسی فرستاد و آن بیست تن شاهزاده گان گرو بودند بسپرد سعید وفا
نمود و از بخارا بحرکت کرد و برود آمد و مالک بن رعیب را در سمرقند بخشش شد و پس از چند روز درگذشت
آنگاه سعید بن عثمان بن عفان شرح کارهای خود را بدرگاه خلافت بساط نگاشت و از امارت خراسان استعفا
طلبکرد و معاویه قبول نمود سعید با آن مال و از بیست تن مملوک راه مدینه پیش گرفت و بدینه در آمد و آن بیست تن
شاهزادگان بخارا می مسیحون عبده و مملوک بکار های باغبانی و نخلستان ما بذاشت آنگاه مدت پایان بخت
ناگوار آمده و نتوانستند از عهده بر آیند روزی چند و بچگانی با هم قرار گذاشته که سعید را از پا در آرند چون روزی چند
گذشت و سعید به تماشای خرمابستان آمد آنها کمیاب بدو تاختند و ما حضر تهای گوناگون و جوشنرا پاره
پاره ساختند و خود بکوهی پناه بردند چون قتل سعید فاش شد مردم و جوانان او بدان کوه شتافتند و فرمانروا
دیافتند و از بیم کیفر زنده و آن همه مال و منال بکام دل بردند و این مصیبت و خسر سعید که بیش از یک تن وارث بود گردید

همین سال بگمان معاویه عقبة بن عامر بن عبس کوفه و نواحی مصر و با بسر بن ارطاة با سپاهی گران بخواه با ناحیت مغرب سفر کرد و بسیاری زان بلاد را تحت تسلط درآورد و نیز زیاد ابن ابیه عبد الرحمن بن سمرة العبدی الاردی را که از جمله فقها و محدثین و از عمال خلیفه دوم عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود وفات کرد و او از شمار زیاد و ثانیه است و مرغ عبد الله بن ابی اوفی را که آخرین از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود در کوفه وفات نمود

ذکر وقایع سال چهل و هفتم و فرمان فرمائی حکم بن عمرو الغفاری در خراسان و لشکر کشی او بجبال غور و بامیان

چون معویه بن ابی سفیان از استعفای سعید بن عثمان بن عفان الکعی یافت زیاد بن ابیه را مامور کرد که مملکت خراسان و افغانستان بی حکم است و باید سروری حاکمی مقتدر و کاردان با سازو برگ فراوان بدانسوی بفرستی تا امور جمهور را تحت انتظام آورد و کارها بهم نماند و خراج بیت المال برسد زیاد غلام خود را فرمان کرد تا رفته حکم بن البشر الثقفی را حاضر سازد و نیز از وقت تشویش نظام خراسان و افغانستان و سایر نقاط که تحت حکمرانی زیاد بن ابیه بود در بصره حاضر بودند مفهوم سهو رفت و حکم بن العمرو الغفاری را حاضر ساخت زیاد گفت من حکومت خراسان را بحکم بن البشر الثقفی معین کردم و مفهوم را گفتم او را حاضر ساز مفهوم جستجو نداند و بحکمه بوخواسته است بازای حکم بروساز سفر خراسان و چون بخراسان رسی در فتح بلاد غیر مفتوحه و اخذ خراج و رساندن باج غایت جد و جهد را مبذول دار حکم بن العمرو بیرون آمد و پس از مرتب ساختن امور از بصره خیمه بیرون زد و کوچ اندر کوچ از راه فارس بطرف خراسان رفت و جمعیتی نیرومند او را بدود و در هر جا رسید آنچه مالیات مانده بود بماخوذ داشت و هر قلعه و حصنی مفتوح نشده بود گشاد تا بمرو رسید و خود بازگشت و از راه بیابان و بیچ راه بیابان و چهار پایان قوی شدند آنگاه با فر و بیرون آمد و راه افغانستان و کوهستان های غور و بامیان پیش گرفت و هر قلعه و هر حصنی را که تا آنروز بدست لشکر اسلام نیفتاده بود مسخر ساخت و غنایم فراوان بچنگ آورد و با فتح و فیروزی برگشت و چگونگی فتوحات و غنایم خود را به زیاد بن ابیه بصره نگاشت و زیاد مکتوب او را بشام نزد معویه روانه داشت معویه بزیاد نگاشت که بحکم بن عمرو الغفاری بنویس که آنچه از غنایم نزد تو سیم است بشام فرست که باید داخل بیت المال گردد و آنچه اشتر و گراست به سپاهیان بخش کن چون این مضمون را زیاد دید و بحکم نوشت حکم بن العمرو سپاهیان را بخواست و گفت معویه چنین دستور فرموده است ولی بحکم خدائی هرچه هست پنج یک او را بحجه خلیفه و بیت المال بیرون غنایم و بقیه را بسپاهیان قسمت میکنم بحکمی گفتند حکم خدا امنیت و آن غنایم را قسمت لشکریان نمود و حمس او را بامکتوبی نزد زیاد فرستاد و نگاشت کسیون حکم خدا بر حکم خلیفه سبقت دارد من بدان حکم عمل نمودم گویند حکم بن العمرو الغفاری مردی پارسا و پاکدامن و زاهد و خدا ترس بود بهر حال روز بعد بر مسجد رفت و خطبه آغاز کرد و انگاه دست بتقرع و انابه برداشت و گفت پروردگارا من از این حکومت و حکمرانی خاطری اندوهگین و دلی ملول دارم و بجای امنیتی نزد من نماند که بسبب آنها حکومت میکنم من غنایم را بالسویه قسمت نمودم و معویه بخشش پیدا کرد و شه می طرفانی را روا نساخت و دو اینها طالب مرگ شد و از خدا برآید گویند پس از چند روز ناخوش گردید و بدرود زندگی گفت و در مرو وفات کرد و او را در مرو بخاک سپردند چگونگی زیستن او را بیکانه

ذکر وقایع سال چهل و هشتم و حکمرانی غالب بن عبدالله اللیثی در خراسان

چون خبر فوت حکم بن عمرو الغفاری به شام رسید معاویه پسر زیاد بن ابیه را به بصره فرستاد تا به جای او حکومت کند. زیاد مردی دلاور و کاردان و با سیاست و سخت دان بود و مناسبت سفرهای متعدد او به بلاد خراسان و افغانستان امکنی نیز داشت معاویه نامه بزیاد نوشت که باید خراسان منتظم گردد و کار خراج و مالیات به عهده تعویق نیفتد البته بزودی یک تن از امرای با دراست و کیاست با جمعیت جنگی بسیار روانه فرمانداری خراسان کند. زیاد بن ابیه فرماندار خراسان غالب بن عبدالله اللیثی گردید. شجاعت و کیاست بکار زمان بود حاضر شد و بخوبی از عهده برآمد. اهمیت موقع افغانستان و شهرهای خراسان گفتگو کرده و گفت بفرستید تا آماده سفر خراسان شود و آنچه بایستی و اسباب لازمست بگیرد و بیاید تا فرستاده خود را با نامه او نگاشت غالب بن عبدالله اللیثی با سازو برگ تمام و جمعیت از بصره بیرون زد و راه فارس طی مراحل و قطع منازل نموده به مرو وارد شد و برادر یکه حکمرانی نشست و انتظام امور و عمارات افغانستان و خراسان بعهده او واگذار شد. او پس از انتظام امور سپاهی لایق حاضر ساخت و بجانب طخارستان تاخت کرد و طخارستان را اشغال کرد و بتخانه ها را خراب نمود و مشغول بود. غالب پس از جنگهای بسیار آتشفشان افروخت و غنایم و اموالی بسیار بچنگ آورد و قسمتی از آنها را بیرون کرد و بقیه را بسپاهیان قسمت نمود و نامه فتح طخارستان و جنگهای خود را بمجلس فرستاد. خدمت زیاد بن ابیه به بصره فرستاد و زیاد چون از شام اغنایم مرسوله غالب را دید به او فرستاد و غالب در کابل حکمرانی مستقل شد لیکن زمانی نپایید که سرکشان و یاغیان طخارستان و جبال غور سر بطغیان برداشتند غالب سپاه گرد و بجانب ایشان روان شد و چون خود را تنها بسیار و متفرق بود از نزدیک بود که شکسته از دست ایشان برون رود چون ابر بهاری بر سر کوهستان بارید و رعد و برق بجنبید و بانگ برآورد و سرکشان و طغیان را بیفشرد و بنشاند. زیاد بن ابیه به بصره و فرستاده او را شورش و طغیان سرکشان و قلت سپاه اسلام خبر داد و زیاد بن ابیه فرمان داد تا ربیع بن انجارفی و عبدالله بن ابی عقیل الثقفی گروهی جنگجو بن یوسف ماشه بالسکری بی اندازه راه خراسان پیش گرفته و پست و بلند را نوردیده با دشمن غالب درآمدند. غالب بن عبدالله اللیثی لشکر خدای بجای آورد و سپاه را منظم کرد و بحرب سوسره رای با فوجی روانه داشت تا تمامی سرکشان و عاصیان را دوباره مطیع ساختند و بحرب تخرک که باقی مانده بود گرفت و غنایم و اموالی بی شمار بدست آورد و جمله را پس از قسمتی آنها بر سپاهیان قسمت کرد و نامه فتوحات خود را بمجلس فرستاد. زیاد بن ابیه به بصره فرستاده او را مسرور شده جمله را بر خلافت بشارت داد و نوشت پس از غالب بن عبدالله فرمانگروا عبدالله بن سوار العبدی با سپاهی جنگجو بطرف ترکستان حرکت نماید و آن بلاد را خراب نماید و مسخر سازد. عبدالله بن سوار العبدی از دهنه پرون زد و از راه آب جیحون را عبور کرد و بر ترکستان درآمد و هر قلعه و حصونی که مفتوح نشده بود مسخر ساخت و غنایم و اسرای بسیاری بچنگ آورد و چنگونگی را بخدمت غالب بن نگاشت. آنگاه با عزم عودت حرکت جمعی از ترکان با هم متفق شدند و گروهی گرد محلی بجمعیت خود معین کردند که چون عبدالله بن سوار از آنراه بگذرد بر او بتازند و او را با سپاه بسوزند و چون عبدالله بدان محل گذشت ترکان ناگاه بر او بتاختند و او جمعی از سپاهیانش بقتل آوردند و مال و غنایم و اسرائیکه همراه داشت تمامی را متصرف شدند مختصر سپاهی

با جال پریشان باطراف کوه و بیابان پراکنده شدند و خبر این فاجعه را عاقبت پس از چندی در مرو و غالب سایر نقاط غالب نهایت متاسف گردید و دانست که اکثریت از زارعان و عامیان کردهای ترکستان بوده و انتخاب اهل و ماوی مخصوصی نیست لذا ترک فرستادن سپاه دیگر کرد و چگونگی را بعهده خدمت زیاد بن ابیه نامه کرد و همه رین سال فیروز از زاد مغرب و افریقیا و طرابلس و قابس و زیر علم اسلام در آمد و ابو المهاجر سه غلام مسلمة بن مخلد بن صامت الانصاری از جانب مسلمة بحکمرانی افریقیا برقرار شده و ابو المهاجر کسیکه از این سال به بعد امویه بن ابی سفیان حیات داشت بحکومت افریقیا به قرار بود و نزد امیال معویه بن ابی سفیان فرمانده تا مالک بن عبیره با لشکری بیرون از شمار و بجنگ روم مامور و چون قیصر روم از جنبش قسطنطین اسلام خبردار شد ساز سپاه نمود و از اسلامبول با استقبال ملک بیرون شتافت از این سوی مالک بن عبیره از شام کوچ اندر کوچ تا ساحل بحر ابیض برانده و با لشکر روم جنگ سختی نمود و عاقبت لشکر اسلام فاتح شده و عقبة بن عامر الجهنی با لشکری لایق برای تسخیر جزایر سواحل دریا حرکت کرد و بسا جزایر و بنادر و بهای سفید را فروگرفت و بسیار غنایم و اسیر بچنگ آورد و شوکت و عظمت معویه دو چندان و قسطنطنیه پادشاه روم پس از دادن غرامت و بدادن بسیاری صلح نمود و در این سال عقبة بن عامر از حکومت مصر معزول شد و مسلمة بن مخلد بن صامت انصاری حاکم مصر شد چنانچه از رفتن ابو المهاجر از جانب مسلمة بافریقیا اشاره شد

ذکر وقایع سال چهل و نهم و جنگ معویه با روم و مسافرتش بمکه

معویه بن ابی سفیان با آنکه سال گذشته کوتاه نموده بود پس از سخت فاجعه بر و میان و اخذ غرامی با پایان است از جنگ کشیده و رق مصالحه بخوبی رسانیده لیکن در امیال او واجب دانست که لشکری رزم آزمای بجانب قسطنطین و جنگ با قیصر روم حرکت دهد لذا یزید که پسر ارشد بود بسپهداری کل نامزد کرد و عبد الله بن عباس و عبد الله ابن العمر بن الخطاب و عبد الله بن زبیر و ابو ایوب انصاری را جمعی دیگر از مشاهیر و بزرگان و جنگجویان همراهی یزید با سپاهی بی شماره روانه ساخت یزید بمرحله مراحل و طی منازل کرد تا بساحل دریای رسید چون خبر جنبش قسطنطین اسلام گوش قیصر روم گردید سخت بجنبید و گفت مواعید و مواثیق و معاهدات معویه را هیچ بنیانی محکم نبوده و نقش بر آب انداخته کنون باید آماده قتال شویم و فرمانداد تا سپاهیان روم از اسلامبول خیمه بیرون زده و لشکری فراوان مرتب و با استقبال بیرون شد و در دریای لشکر در هم ریخته شد و سه روز جنگهای خونریزانه نمودند عاقبت سپاه اسلام منظفر گردید و قیصر روم ناچار تن بصلح داد و مالی فراوان با غنایمی بسیار از اسرای روم بچنگ یزید افتاد با فتح و فیروزی و خمس غنایم بسپارشام گردید در این وقت بمعویه خبر رسید که مغیرة بن شعبه تقی فرمانگذار کوفه وفات یافت و این مغیره در طبقه سیم مهاجرین بود و کنیتش ابو عبد الله و نامش او را در این کتاب برده ایم که در غزوات و احکومات اوایل اسلام حاضر بوده است چون معویه از فوت او آگهی یافت بهتر دانست که بر مرتبه و مقام زیاد بن ابیه بیفزاید فرمانداد تا منشور حکومت کوفه را علاوه از حکومت بصره زیاد نوشتند چون منشور حکومت کوفه زیاد رسید شاد خاطر شد و از جانب خویش سمرة بن جندب را در بصره نیابت داد و آنچه لازمه وصایت بود بدو گفت و از بصره با لشکری امیر آنه بکوفه

ذکر وقایع سال پنجاهم و تدبیر معویه در شهادت امام حسن علیه السلام

چنان در ذیل سنه ۴۰ معاویه حضرت امام حسن علیه السلام را با معویه بن ابی سفیان نگاشته آمد که یکی از شرائط صلح حسن بن علی علیهما السلام این بود که معویه در سلطنت خود کسی را بولیعهدی تعیین ننماید و چون معویه بر مرکب آمال و خلافت سوار گردید و مدتی از سلطنت و خلافت او گذشت و او پیشتر به مدینه آمد و خانچه پیشتر اشعال و اغرا حضرت امام حسن و احترامات مردم مدینه را در حق آن بزرگوار دید و باطن بر تسبید و گفت شاید روزی حضرت امام حسن نقض معاهده فرماید و باب مجادله بگشاید و امر از ید تحت مخالفت بیرون آید و مدتها بخود بسر برد و مردم مدینه او را اقبال نمایند و بدگمانی بسیطی گشود و خدشه کرد اطاعت و جان نثاری به بندگان تکلیف نمود و شواری پیش نهاد و گفت بهتر است تا کار او تکیر و سازم و بدین اندیشه اصواب ایام میگذرانید و چون روز و شبانش در این کار زیاد تر میشد بر این خاطر داشت که زید یزید بولیعهدی بردارد و او از مردم شام و مدینه و سایر قطعات بیعت او را از مردم بگیرد و این کار مخالف با معاهده و شرط بود با امام حسن علیه السلام بود دید بهتر چنین باشد با امام حسن علیه السلام را شهید سازد و خاطرش از معاهده و بولیعهدی زید و آینده مخالفت خود آسوده باشد لذا اندیشه بکرد و خیالات خود را بگفتگو با بزرگان و اعیان رفیعه مشاورت برساند پس از اندیشه های بسیار و انحاء و اشکال چنین خطور کرد که ان بزرگوار را بهانه بر گیرد کشته و قتال سازد و انگاه بعقیده روم برود که آتش فتنه صلح مابینشان استوار شده بود و نخاست که مراند کی سم نقیع غرست کرد ان زهر دشمنی بزرگ میخواهم از پای در آرم بود کار معاویه بایستاد معویه بایستاد و خاطر کرد و آن سم را بزنه جعده دختر اشعث بن قیس خواهزاده ابوبکر بن ابی قحافه فرستاد و به او نگاشت که اگر حسن بن علی را بدین زهر هلاک سازی صد هزار درهم نقد و صد دختر از مدینه بتو میدهم و تو را بعقد یزید فرزندم در آورم و آن جعده بموسس مال ممثال است از بهمسری و عزت شوهری گشته و مصمم قتل آن بزرگوار شد و روزی امام حسن علیه السلام روزه گرفته مشغول شکستن روزه آن زهر را در شیر یا خرما یا خرما و نیز گویند هنگام خواب آن زهر را در کوزه آب داخل کرد و چون حضرت بیاشامید حالش دگرگون شده و از فرط غلبت افتاد و نخستین دفعه بود که حضرت امام حسین علیه السلام بر سر بالین برادر حاضر شد امام حسن را برادر خود امام حسین علیه السلام انگرفت و وصایای امامت را بوی فرمود و خواستگار شد که در تزریه بزرگوارش او را فرمان سازد شبر طلبید و نزدیکش نشست و انگاه چشم مبارک بر هم گذاشت و شادمان و خرم و طایر روحش حفیف بر پرواز گرد و چون خبر انتقال آن بزرگوار شایع شد عامی بزرگان بنی هاشم حاضر شدند و عده ها بنوحه و مدینه گفتند ابن عباس و عبید الله بن جعفر و علی بن عبد الله ابن العباس نزد امام حسین حضرت تکی حاضر کردند حضرت امام حسین فرمود ما را اندکی وقت نمایند چون انگاه شش ماهن فراغت حاصل شد نعش انحضرت را در مصلای پیغمبر اکرم آورده امام حسین بر نعش آن بزرگوار نماز خوانده و از انجا مسجد رسول خدای آورده نماز خوانده شد و گفتند نماز بر نعش امام حسن علیه السلام بجز امام حسین دگری نمایست بجز معویه ناچار است گشته و خانچه اشاره شد امام حسین نماز را بتمام رسانید انگاه جنازه را انجا بقبر پیغمبر اکرم آورده خواستند مروان بن حکم را بستر خویش سوار شده و نگذارند عایشه ام المومنین آمده گفت امام حسن را میخواهید بجوار قبر جدش رسول خدای دفن سازند در حالیکه عثمان بن عفان رضی الله عنه

شنیده کرده و در حالی دور مدفون ساخته و انگاه برجسته و بر استر من سوار شوبا جمعی از خوابان بنی امیه مسلح بنجا رفته تا شویم عایشه قبول کرد و بر استر سوار گردیده و بمسجد آمد امام حسین علیه السلام فرمود وصیت برادر من امام حسن این بود که برای دفن او غیر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جای دیگر نبرند و بنی امیه دستها بجنگ گشادند و حسن علیه السلام را تیر باران نمودند امام حسین فرمود تا نعش برادر را گذاشته از قبر رسول خدای بضع فاطمه زهرا علیها السلام ببرند و از انجا به قبرستان بقیع دفن کنند و آنرا در بعضی فاطمه بنت اسد جدهٔ اش مدفون ساختند و در وقت امام حسن علیه السلام سی و ششم صفر سنه پنجاه هجری واقع شده و مدت عمر شریفش چهل و شش سال و پنجاه و چند روز بوده است و اختلاف است که عمر شریف آنحضرت چند سال بوده گویند بنابر یک روایت

ذکر خبر بافتن معویه از شهادت امام حسن و اکرام او در حق جعده قاتله امام حسن

در این وقت مروان بن حکم که در مدینه امام میگذاشت و همواره در کار سعایت که سبب تقرب او نزد معویه شده ماشه معویه میکوب کرد که امام حسن علیه السلام زهر جعده دختر اشعث بن قیس کنده شده و بنی هاشم هیچ اشاره او را نزد جعده نگذارند دفن کنند و سعید بن عاص حاکم مدینه نیز رضا داده و ساکت نشست من انجا را مانده شده و نگذاشتند جنازه بنی هاشم بر مدفن جدش خوانند نامه مروان و شهادت امام حسن معویه شکر گذاشت و بحاضرین گفت خوشا آن مرد که حسن بن علی علیهما السلام را بی مسند خلافت سر بر میکشید و خون مسلمان ریخته و اموالشان غارت میرفت و اکنون این فتنها خوابیده و غائر شده انگاه جعده را نزد امام حسن علیه السلام که دختر اشعث بن قیس و آقا زاده امام حسن علیه السلام بود بدان قسمی که نگاشته شد بسوی معویه غائبانه کرده و از او خواستگار شد که وعده بوفا نماید و آن زن دولت و اجر صورت داد معویه بوعده خود وفا نکرده و وعده داده بود و غیر ستاده و اما کی چند پیر بعبید بن العاص نگاشت که دستگیر و بمجلس او روانه نماید و بجعده نوشت من یزید را دوست میدارم و نمیخواهم زنده بماند و این دوستی من با یزید مانع از آن نمیشود که ترا بعقد یزید نیاورم چون امام حسن بعقد نکاح جعده آن مال و مزار هزار درم گرفت و با یک تن از آل طلحه سوار گردید علی الصباح از دفن حسن بن علی علیهما السلام بزرگان بنی هاشم و محمد بن حنفیه و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و سایر رؤسا و علمای قوم و بزرگان بخدمت طاعت و سعادت حضرت امام حسین علیه السلام رفته و روی نیاز بسوی آن برگزیده خداوند نهاده و حضرت امام حسین پس از شهادت برادرش امام حسن علیه السلام از روز بیست و هفتم صفر نشسته بحث امامت ظاهری و کتاب و سنت برداخت که از جناب پدر بزرگوارش امیر مومنان علیه السلام بحق وراثت بدو پیوسته شده بود و تصرف نمود

ذکر مخالفت معویه ابن ابی سفیان در شرایط صلح با امام حسن و اظهار دشمنی با امام علی علیه السلام

در ذکر وقایع سنه و شرایط مصالحه امام حسن با معویه بن ابی سفیان نگاشته آمد که یکی از شرایط صلح امام حسن آن بود که محبان و دوستان علی مرتضی در هر جا از مال و جان مامون و مصون باشند و معویه بر ایشان بد شرط مدت حیات امام حسن دست تعرض بدیشان نیاورد هیچیک از شیعیان و محبان امیر مومنان علیه السلام را آزار نکرد و چون شهادت امام حسن علیه السلام و قوع یافت بخاطرش آمد که دیدن این بود مصمم عزیمت و طواف بیت الله الحرام شد

وقایع جهان و جهانیان

و از شام خبر بروم دادند که بیا و بدین گرای و پس از چند روز از توقف او در نزد ما دریافتیم که او در کوچه و بازار ندا داد که هر کس از خصایل علی علیه السلام هر که بداند از دوستی او امتناع ننماید به مال و جانش در خطر است و من اولین بار بودم که معویه اظهار داشت و فی خود کرد و فرمان داد بر منابر و مساجد آن دیار لعن بر علی علیه السلام و بیت او را بنویسند و تبدیل بحکام و امرای او در بلاد و امصار بدین عمل اقدام نمودند علی الجمله معویه از مدینه بطرف دمشق برگشت و پس از فراغت از مهمات ملک و گزاردن اعمال او همیشه ملازم بود که در مجالس عام و خاص لعن علی علیه السلام حکم نماید که دوستی علی علیه السلام هرگز در دل کسی جا نگیرد

ذکر وقایع سال پنجاه و یکم و منشورات معویه در اشاعه دوستی علی علیه السلام و اقسام تهدید و فرستادن او به قسطنطنیه

چون معویه بن ابی سفیان و اصحاب از مکر و حیله جز خشونت و بدکیشی نیافتند و نتایج مکر ایشان را شنید هر کس دوستی علی علیه السلام را از دلها بیرون می کرد و بغض او را جای می داد و بدین منشور رفتار می نمود و هر که دوستی علی علیه السلام را بیرون نمی کرد و بغض او را جای نمی داد و بدین منشور رفتار نمی نمود و هر که دوستی علی علیه السلام را متهم می کرد و بدین شهادت و گواه او را می ساخت و چون این منشورات پراکنده شد مردم به نیرنگ و حیله و گواه ساختن افتادند حکام دست جور و اعتساف از آستین ستم و اجحاف بیرون کشیدند و مظلوم و خائف بجنگ تو دهن اغراض نفسانیه و منافع خاصه اموال یکدیگر را غارت و جان یکدیگر را هلاک و تلف می کردند خصوصا یاران علی علیه السلام که قتل از طرف امیر مومنان عام بود و هر دم که تو را خوب می شناخت دست ظلم دراز کرد و جمعی کثیر را دست و پا و گوش بریدند و بدار آویختند چنانچه کردی همسایه و حلیای وطن گفته به بلاد و امصار بعیده مهاجرت نمودند و همه روزه از فرستادن دسته دسته از خوف جان بدین میرفتند و بوطن عزیز خود باز نمی گشتند علی الجمله معویه مصمم شد که گرد بر گرد قسطنطنیه بسوی ممالک روم گسیل دارد و جنگی با قیصر روم کند تا ملک روم را بگیرد و او را بیزید بسپارد بن عوف از شام خبر بروم دادند که بیا و بدین گرای و پس از چند روز از توقف او در نزد ما دریافتیم که او در کوچه و بازار ندا داد که هر کس از خصایل علی علیه السلام هر که بداند از دوستی او امتناع ننماید به مال و جانش در خطر است و من اولین بار بودم که معویه اظهار داشت و فی خود کرد و فرمان داد بر منابر و مساجد آن دیار لعن بر علی علیه السلام و بیت او را بنویسند و تبدیل بحکام و امرای او در بلاد و امصار بدین عمل اقدام نمودند علی الجمله معویه از مدینه بطرف دمشق برگشت و پس از فراغت از مهمات ملک و گزاردن اعمال او همیشه ملازم بود که در مجالس عام و خاص لعن علی علیه السلام حکم نماید که دوستی علی علیه السلام هرگز در دل کسی جا نگیرد و بغض او را جای نمی داد و بدین منشور رفتار نمی نمود و هر که دوستی علی علیه السلام را متهم می کرد و بدین شهادت و گواه او را می ساخت و چون این منشورات پراکنده شد مردم به نیرنگ و حیله و گواه ساختن افتادند حکام دست جور و اعتساف از آستین ستم و اجحاف بیرون کشیدند و مظلوم و خائف بجنگ تو دهن اغراض نفسانیه و منافع خاصه اموال یکدیگر را غارت و جان یکدیگر را هلاک و تلف می کردند خصوصا یاران علی علیه السلام که قتل از طرف امیر مومنان عام بود و هر دم که تو را خوب می شناخت دست ظلم دراز کرد و جمعی کثیر را دست و پا و گوش بریدند و بدار آویختند چنانچه کردی همسایه و حلیای وطن گفته به بلاد و امصار بعیده مهاجرت نمودند و همه روزه از فرستادن دسته دسته از خوف جان بدین میرفتند و بوطن عزیز خود باز نمی گشتند علی الجمله معویه مصمم شد که گرد بر گرد قسطنطنیه بسوی ممالک روم گسیل دارد و جنگی با قیصر روم کند تا ملک روم را بگیرد و او را بیزید بسپارد بن عوف

ذکر وقایع سال پنجاه و دوم و حکومت ربیع بن زیاد الحارثی در خراسان و افغانستان

وقایع جهان و جهانیان

معویه کشته و چند تن از دوستان او که همراهش بودند نیز کردند و همه شان کربت مرگ چشیدند بگریختن که تبری از محب علی مرتضی جسته آزاد شدند و آن سه تن سرهای مجرد و متعاقب از معویه برده و معویه سر و کرده و نزد اسیال عقیل بن ابی طالب برادر حضرت شاه ولایت مدینه زنده کی گفت و عقیل دوم پسر ابی طالب بود و را ابطالیز اچهل و فرزند بود نخست طالب دوم عقیل سیم جعفر چهارم علی علیه السلام و این چهار برادر یکی از بطن فاطمه بنت اسد بوده اند و هر یک ده سال از دیگری کمتر بود و همه در علم نسب شناسی تبحر داشت و کامل مشابه و معاریف قبایل اعراب را می شناخت و او را معویه ابی سفیان مکالمات بسیار بوده است و عقیل بواسطه ضیق معاش از کوفه بشام نزد معویه آمد و معویه مقدم او را گرامی داشت تا زمان فوت او رسید علی مجرد در عرب چهار تن بوده اند که در علم نسب اعلم بسایر شناسه ها بوده نخست عقیل بن ابی طالب دوم مخرمه بن نوفل از هری سیم ابو جهم بن حذیفه العدوی چهارم حویطب بن عبد العزی العامری و از میان اعلم و افضل عقیل بود و اعراب از او خوف و حذر داشته زیرا به پایان و مادران واجداد اقف را بخوبی نقل میکرد و عقیل از طبقه دوم محاجه منیت که در سال بیستم هجری مسلمان شد و آخر عمر را بنیا شده و نیز خمیان بن عمرو کر از طبقه اول انصار بوده و در بیشتر غزوات سید کائنات موجود بوده وفات یافت و نیز سفیان بن عوف بن المعتل الازدی که از تابعین بوده از جمله آن دو گذشت و نیز دامیال ابو موسی اشعری که شرح محاربات او را در بلاد ایران در حرف و قایع سنه بعد از خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه تا حکومت او در دوره تجدد حکم شدن او از جانب علی مرتضی و معویه در سنه نگاشته آمد وفات نمود و ابو موسی اشعری نامش عبد الله قیس بود و انگاه که در دوره تجدد در باب حکم خلافت عمرو بن العاص او را بفرقیت و مردم او را مسلم کرده و بشام او را نزد طرف که گریخت لیکن معویه با او پیشه محبت بود و خیانه بجهت او هدیه و پولی میفرستاد تا در این سال وفا کرد و نیز دامیال حسان بن ثابت الانصاری که از مداحان حضرت ختمی مرتبت علیه الصلوه والسلام بود از دنیا رحلت کرد و حسان از اوج فتح که قصیده غرا بوده و در مدایح و مراثی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین قصاید بسیار دارد و دیوان او را به تفاوت و قف کتب نجیبی و امین از بلاد موجود است سنه ۱۹۱ جمع رسانیده اند

وقایع سال پنجاه و سیم و چگونگی وفات زیاد بن ابیه در کوفه

چنانکه زیاد بن ابیه فرمانفرمای کوفه و بصره و بعضی ممالک عراق و خراسان بر حشمت و شوکتش افزوده گردیده و در سیاست و کیاست نامبردار شده که تمامی بلاد یکه زیر حکم او بود بنهایت انتظام در آمد چه در هیبت و سخوت اولی از زیاد گردیده چنانچه از هیبت تیغ سیاست و سطوت او جان در بر میرد و دستان و هجان علی مرتضی علیه السلام و اهل بیت طهارت مبرشتان شنید خوف و بیم او شدند و باطراف و اکناف پراکنده گشته و معویه نهایت مسرور بلکه او را بمنزله تائید سمیرد و تا این وقت پنج سال از حکمرانی او گذشته بود و لهذا از جوش تقسیه و کباب و حاجات گرشت خلش در التهاب بود و با این همه ممالک ریاست و برتری داشتن قانع نبود به معویه نگاشت من تمامی عراق و ممالک ایران و افغانستان و خراسان را با مرحد هندوستان و اصفهای ترکستان با دست چپ گفایت میکنم و از اقتدار این کدبست تمامی این بلاد آرام و ساکن ساخته دست راست من کار خدمت تائید جوئی کار نماند است و اگر فرمانگذاری مکه و مدینه یعنی حجاز و یمن را نیز من مرحمت نمائی آسوده دست است آن بلاد را کفایت کنم معویه چون از مکنون ضمیر زیاد مطلع شده مشورت حکومت مکه و مدینه را نیز برای او فرستاد

گونیه چون خبر حکومت او در کوفه بدینگونه شنیدند مردم شدت بر سینه زدند و خوف و هراس بر دل مردم مستولی گردید و مساجد و معابد مردم پر شد از ناله و فغان و خواستگاری شد و محمد و صاحب عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه در مسجد شد و دست در جامه او گفت ای خواهر از خدا بترس و بر جان خود رحم کن و تمامی مردم این گفته علی مجبر چنین و چنان گفتند. امارت قبول و شرب مجبر زیاد بن ابیه گذشته بود که دست بر استش از شهر من شیعه بطاعون نمود و شد مرحمت بجبار عنود حبس کوشیه زنجانی همیشه در بند شد عاقبت الامر گفته شد باید طلع نمود تا بسیار اقتضا سیاست نماید زیاد مضطرب گردید و از خوف قطع دست و قطع حیات حیران و نا امید که جان از بن و از سلامت بدر آن برد عاقبت شریح قاضی گوفه احاضر کرد و گفت از مشورت با تو ناچاریم در بدین دست من چه رای داری قاضی شریح گفت دست زندگانی تو در جهان معلوم است من امید وارم دست نمیدهی باشی و اگر بمیری خداوند از دست بدیده مواخذات نمائی و چون خداوند از تو پرسش فرماید که دست خود بهتر از انداختی خواهی گفت خواستم در دنیا زنده بمانم چونکه دست نمیدانستم تو از مواخذات نمایم. زیاد بن ابیه از نشسته این بیانات متفکر گردیده و شریح قاضی از خدمت او بیرون رفت طرفی نگشته که جهانرا بدرود کرد و در گذشت و این در شهر رمضان سنه ۵۳ در کوفه واقع شد و از عمرش پنجاه و پنج سال گذشته بود و کوچ سالش در حکومت عراق بسر برده بود و مدت حیات او وقت عروج هستی از دنیا بسر خود و دو پسر از من بود و یزید جامه بود و از مناسب زیاد چنین است حارث بن کلده بن عمرو بن علج الثقفی از کنیکی بود و مشهور بر شیعه گردیده زنیه شده و صاحب رایت گردیده و بهر خدمت بیک تن لشکر چیره تا او و عهدی روی کرد شیان گوشندان در طایف میکرد و گرفت وقتی ابوسفیان طایف رفت و آنجا هم بتر شده و شیعه زیاد احاطه شد و او از بیشه و وقتی زیاد با مر عمر بن خطاب رضی الله عنه برای اصلاح امری بین فرستاد چون مراجعت کرد خطبه در نهایت فصاحت خواند حاضرین در استعجاب شدند عمرو بن العاص گفت چه زیاد قرشی بود عمر را بیک چوب چیرانده بود معاویه گفت از حاضرین بود گفت بجز ای قریش است و زیاد من معرفت است حضرت علی مرتضی علیه السلام فرمود که گفت پدر او من او را در حجر خود پرورش کرده ام و شعری بر اثبات مطلب گفت و بدین جهت او را بسوی پدرش خود اشاره شد. زیاد را در جامع دارد و چنین بن حاضر شده شهادت داد که زیاد پسر ابوسفیان است از انجا معاویه زیاد را برادر و ابن سفیان خطاب کرد و مردم از زیاد بن ابیه میگفتند و بدیگری از کسی را که پدرش نامعلوم است و زنانی زیاد بن ابیه میگفتند. برادر خانه عبید و می بدنیا آمده بود و پس از استقرار معاویه و معرفت حاصل نمودن زیاد بن ابی سفیان میگفتند علی العجله برحسب اتفاق از نسب زیاد قلم بازکش آمد و در مجلدات کتاب امان التواریخ ما اجمالا و تشریح حسب و نسب گذشتگان نموده که خارج از موضوع تاریخ نویسی بست

ذکر وفات ربیع بن زیاد الحارثی در خراسان

در ذیل وقایع گذشته و ضمن ربیع بن زیاد الحارثی نگاشته آمد که معاویه بن ابوسفیان مجبر بن عدی معاویه بر جمله کرام اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بود بدست آورده و نابود ساخت و این خبر چون از مدتی در هر گوش ربیع بن زیاد الحارثی رسید بخت طول و امد بکین شد و به مسجد رفت و بفراز منبر آمده و گفت از شهادت مجبر بن عدی خبر یافته که بعد ها مردم عرب را دست گیرد این بسته گشته و اگر وقت کشته شدن مجبر را بایشان سهل و آسان نمود و از جای جنبش

میگوید من پس سکونت و خوشی مردم را پس از نیکی است که سبب عقبه و دست داد پس گردد و انگاه گفت امیر المؤمنین از همین زندگانی
کرامت دارم و بخت فرخنده دارم و حالیه شما را وداع میکنم و دست بدعا برداشت و الحق مناجات و عرض حاجات نمود و گفت
پروردگارا اگر این بنده گنهکار را در پیش تو قربتی است که بقبض روح من مجازاتش نفرمائی ما چون این بیان بپایان برد ابسر در افتاد و
مردم او را بعبارت آورده نعوشی کشیده که در آنجا شت معویه پس از وفات زیاد بن ابیه بحکومت کوفه عبد الرحمن بن خالد بن رسید از قبل
و حکومت بصره را بسمرة بن جندب داد

وقایع سال پنجاه و چهارم و حکومت عبید الله بن زیاد بافغانستان و خراسان

چون نوبت ربیع بن زیاد حارثی بکوشش معویه بن ابی سفیان در شام رسید او را بشیشه رفت که یک تن بحکومت افغانستان
و خراسان بگمارد و کوفه صاف و صاحب رای یگانه زمان باشد و این بن عبید الله بن زیاد بن ابیه را بمعویه آمد و گفت ای
عم بزرگوار چرا بحکومتی سزاوار نمیداری معویه گفت اگر مدت زیاد تو را بشغلی مامور کرده بود من تو را بیگانه نمیگذاشتم و بخدمتی برمیداشتم
عبید الله گفت تو را بخدا نگذارم من چنین بجا بم پس از تو مردم بگویند اگر سزاوار و لایق امری بودی عمت و پدرت تو بکاری باز میداشتند
و تو تا دام العمر بایه پشکسته بر بر جها نازی بخدا و من عزم و سزم و فراست و کفایت بطور قابل بوده و مرا آزمون فرما
تا آشکار کرده و معویه گفت حال که چنین میگوئی تو را بحکومت خراسان بر داشتم اما تو سفر خراسان را بش و فرمانداد تا نشه
حکمرانی خراسان بنام عبید الله زیاد نگاشته و شفاها او را وصیت باو پند ها کرد که در ممالک افغانستان و خراسان طریق
حزم و کیاست را از دست مده و با هوش باش و این وصایا که با تو مینمایم بحکم قرآنی که با من داری بوده است عبید الله
شاد خاطر از شام بیرون رفته و طریق خراسان پیش گرفت و بفرستم طی منازل کرده تا مرو در آمد و امور خراسان
را تحت انتظام در آورده و بنکام افغانستان را مجدد انشور کرد و چون از انجا نیز امور فراغت حاصل نمود سپاهی لائق جمع کرد و
بطرف بخارا حرکت آمد و از جیحون گذشت تا کوهستان بخارا فرود گرفت و او را شین را بکشاد و وارد و کاه ساخت
چون خبر آمدن سپاه اسلام بپادشاه ترکستان رسید سخت بهراسید و سپاهی لائق با سپهداری کافی بجنگ عبید الله
فرستاد آنها آمده گیرانه بجنگیدند و مدتی نامزد بحنگ استمرار داشت عاقبت لشکر ترک شکست خورده و راه فرار پیش گرفت
چنانچه بیشتر از اسباب تنها در میدان کارزار بجای ماند و غنیمت سپاه عرب شد عاقبت پادشاه ترکستان طریق صلح
گرفت و مالی وافر بدیه قابل فرستاد و عبید الله از مردم ترکستان دو هزار مرد جنگی توانا بملازمت گرفت و به مرو برگشت
و شرح فتوحات خود را با همین فتایج بشام نزد معویه فرستاد و معویه شاد خاطر گردیده و عبید الله از دو سال کمتر حکومت
خراسان و افغانستان را داشت

وقایع سال پنجاه و پنجم و تعیین مسلم بن زرعه بحکومت خراسان

و این سال جمعی از مردم کوفه نزد عبد الله خالد بن اسید حکمران شکایت نزد معویه بشام آمدند و شکایتشان این
بود که روزی عبید الله با ابای مسروح و جبیر بن ضحاک که از قبیله بنی هنبه بوده بطرف او سنگ پاره می افکنند عبید الله حکم بنیاد
دست او را قطع میکنند چنانچه زیاد بن ابیه در اول حکومتش در مدینه انگار را کرد و علی الحکم معویه عبید الله را آخر سال نزد معو لکرد
و عبید الله زیاد الحکومت کوفه برداشت و به انجا رفت گفت من برادر زاده خود عبید الله زیاد را بحکومت کوفه برداشتم تا برا

صایب و اندیشه ثاقب برسه شما حکمرانی نماید و منشور حکومت کوفه و بحرین و خراسان بنزد عبید الله بن زیاد فرستاد و عبید الله
بن زیاد از جناب خود اسلم بن زرعه بن الکلابی را بحکومت افغانستان و خراسان برداشت و اسلم وارد آمده و بر تخت
حکمرانی بنشست و ابواب لطف و عدالت بروی مردم گشود و هم در این سال سعد بن ابی وقاص که شرح غزوات او و او
در ذیل سنوات هجری دوازده و شانزده هجری در بلاد ایران نگاشته آمده وفات یافت و او از اصحاب شوری و عشره
از عشره مبشره بود و پنجمین تن پسر و دختر داشت که از مخدره عمر بن سعد باشد که در کربلا بجنگ حضرت امام حسین در آمده و نیز
سحبان بن زفر بن اوس ابراهی که از فحول لغای عرب بود وفات کرده سحبان در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته چنانچه میگویند
فصاحه سحبان وخط بن مقله وحلة لقمان وذهد بن آدم اذا جمعت فی المرء والمرء
والمرء مفلس ولیس لها فلس بمقدار درهم معین امیت فصاحت و خطاب شیرازی و مکنت قارون
پنجم و: بدا برا هیم پسر ادهم مجی آمده یک تن آدم جمع کرده و او از مال اسیابی بحره و فقیر باشد ابدا از او از مردم
بعد: نگ پول شان و مقامی منیت و ما شرح: بادت و عبادت بر سیم لجزا در مجلد سیم این کتاب مستطاب نوشته

ذکر وقایع سال پنجاه ششم و مسافرت معویه بعزم مدینه و تعیین یزید بولیعهدی خود

معویه بنا بر مشاورت مردم کوفه عبد الله بن عامر را سمر الکرد و عبید الله بن زیاد بن ابیه را که حاکم خراسان بود بحکومت
بصره و کوفه برداشت و منشور حکومت خراسان را بنام سعید بن عثمان نگاشت و سعید باتفاق احنف بن قیس و عبید الله
ماه خراسان در پیش گرفت لشکری بسیار سعید احنف ناخوش مزاج گردیده و سعید چند روزی بجهت رفع اقامت احنف در
طبرستان توقف کرد و عاقبت احنف از آن مرض بمرد و سعید در نماز خوانده و دفن ساخت و از طبرستان بخراسان
شتافت و چون بمرو رسید امور ملک و لشکر را منظم ساخت و بتمام حکمرانان افغانستان و خراسان و ماوراء النهر فرامین
و احکمرانی خود را اخبار آگهی داد و آنگاه با لشکری بسیار بعزم ماوراء النهر بیرون آمده و از نمک سرقند سیاه برداشته
و جنگهای سخت کرده و غنایم بسیار بچنگ آورد و مراجعت بمرو نموده و اقامت جمعه و جماعت در این سال مجری داشت
و سعید بمعویه و یزید را گزارش نموده و هر کس استماع داشت و اظهار مخالفت میکرد او را بدبیر قاتل میکرد و بقبوه پول
راضی میساخت و ما در اینجا از چندین تن که ابتدا به سعید و بعد بیزید آنگاه داشته و عاقبت بقبوه پول راضی شده قلم
معین بر نگ شده یک فقره ای نویسیم وان بانی بن عروه المادی که رئیس قوم و زعیم قبیله مراد بود در ابتدا بسعید
و جامع دمشق که معویه شده می از و سعیدی بدیبان کرده بیرون شد آنگاه بانی بن عروه روی بمرو قبیله خود و
سایر مردم کرده و گفت معویه باخاطر مدبان قرار گرفته که یزید فسق و فجور را بمنصفات کوشیده و خصایل ناپسندیده و
عادات و اطوار ناملایم او سازد که در فرمان بردای او مطیع باشیم بخدای قسمت که هرگز اینکار صورت نگیرد و از این گونه
بیانات میکرد و مردان قبیله مذاعی بود و خود را صیانی از مردم معویه رسانید و ماجرا بانی را باسمر و ضدیت معویه
گفت برگرد و مردان اگر از این اظهاری کرده که مطلبی از من نشنیده باشد مسجد رود و گواهی بانی نزد من قبیله
هستی من خونش مباح و گردن بر سه شنیده ام اعتراضات نزد یکش معویه رسیده و دانسته که این ایام

وقایع جهان و جهانیان

چون زمان خلافت عمر رسید ابوبکر و عمر بن خطاب رضی الله عنهما مدت زمان مشیخه و ترک این امر اقتضا کرد که بجهت رسوخ
مذاهب اسلام مسجد و آتشخانه و خانقاه و صومعه یک بن عامی گفت هائی مرد گفت اگر این نباشد اگر شرط صنعت بجای
آورده می و چه صومعه بنوکشه عامی بیان کنی چنین کلمات و بیانات صومعه با خوب شناسم این جمله انگشتهای صومعه است
غلام انکار کرد و چون مردم از مسجد متفرق شدند غلام نزد صومعه آمد صومعه دید و شنیده بود با گفت چون خنده و گفت
مردم بخانه خود رفتند چون جایی حاضر شد صومعه جمعی کرد او نخستین نماز مخلوقین هائی بن عمر و او چون
صومعه نظرش بر او افتاد گفت ای هائی چه پنداری سبب دیدار تو بود بدست صومعه داد صومعه بخشت بدو بنگریست
و طرف هائی متوجه شد و گفت این مختصر جایی چیست گوید دیگر چه پنداری هائی چون صومعه را بشناسش و ذلل دید خندید عجب
دارد خواست کرد صومعه گفت بسیار کرکشی دیگر چه پنداری گوید بار دوشوهائی مرد چه پیلین بود بجمله خود و دستان و قبیله
طلب کرد و حاجی صومعه حاضر گفت باو پرداخته و شوکرد و ذا خاکه گفت ای هائی دیگر مطلبی ذاری تا برادرم را بهمانی
گفت اگر مختصر است گوید بتعجیل فرمایه که از مردم عراق ولایت محمدی یزید را بیعت کردم بخلافت گرفت
و اسباب اختلاف صومعه گفت ای ابلیغو کارهای بزرگ سزاوار چون تو کیست برود بعراق و بیعت یزید از مردم
بگیر صومعه فرمان داد که باید تمامی حکام ولایات مشورتی متحد نگاشته که باید از مردم بیعت بجهت ولایت محمدی
یزید بگیرد و چون مشورت ولایات رسید و حکام مردم را خبر دادند بسیاری سرباز زدند و چون فرمان او بمنزل
صومعه رسید محمد اشعام خال خود و سعید یزید بعزم مکه از شام حرکت به نیکرد و چون وارد مدینه شد مردم به نزل او و
منازل بی او از هجوم حاجت و باهر امیه و زبیر بجانه محبس کرد و شنیدی از خلافت یزید بیان نمود چون بدست حضرت
امام حسین و عبد الله بن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر رسید بیعت یزید نمیدادند و روزی انجمن طلب
کرد و گفت من ولایت محمدی یزید را دادم لشکر او را کردم و بسیاری قبول کردند به او رسیده است شما اگر سر
تافته و خلاف در میان مردم برانگیزید از حقیقت اقتضا کرده با آن بدانید من فرزند او را جامع بیانی خواهم کرد و
هر کس را بخواهم گفت حکم میدهم سر از تنش بگیرند چون روز بعد شد بمکی مردم مدینه بجامع در آمدند صومعه پس از ادای
نماز به منبر بر آمد پس از ستایش خدا و نیایش پیغمبر اکرم گفت ای مردم حق ایراد شکر نعمتی شما را سزاوار اطاعت و بیعت یزید
فهم کرده و مخالفت او بجان قبول نموده همچنان حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن زبیر و عبد
الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر مخالفت بیعت یزید دارند چون امام حسین علیه السلام و سایرین این مطلب را شنیدند
بنا قبله و ترس و خوف سرایت صومعه گرسر از فرمان بر داشته نتوانستند صومعه بدین تدبیر مردم را بیاد
آنکسی اگر بانی نماند که اطاعت او نیزید نماند پس از اتمام این امر دانا گردیده صومعه اول کسی است که در خلفاء
سلاطین اسلام وصیت خود و سعید معین کرده و مردم را بجماعت با او بیعت کنند و باز در مسافرت نشسته بجانب
دمشق صومعه بجهت رسانیدن مردم که امام حسین و سایرین اعتراف بیعت یزید نموده اند تدبیری مثل اینکار که کاشته
شده درو نکرده باشد بکار برد که ذیل وقایع سنه پنجاه و هفت نگاشته نوابد شد صومعه چون از مکه بشام مراجعت کرد بعضی از
کوفیان بخلافتی بر داشتند و مردم را بمعیت خود داری کرده نزد ابن سعد و شرحبیل بن ابی سمراء که نزد پیغمبر اکرم بوده خلافت نموده

ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم و جنبانیدن معویه یاروم و مظفر یافتن او و وفات برجی و برنگاشتن دین

چون معویه از کار بشام رفت خود را خلیفه خواند و بر منبر رفته خطبه خواند و بعد از آن بسبب
[illegible] و بر جی حکام بلاد و ممالک را راست از نجا مروان
بحکم حاکم مدینه را معزول ساخت و ولیه بن عتبه بن ابی سفیان را بحکومت مدینه برداشت و خلک بن قیس را و ما عمرای کوفه و
عبید الله بن زیاد حاکم بصره بحکومت بصره باقی ماند و حکومت خراسان و افغانستان نیز طوق باو گردید و او مشهور بحجام
فرستاده و انتظار بر سر حکومت باز داشت و معویه فرستاده عبد الله بن قیس بحرب خلک با بیست هزار از شام و خلیفه
بروان زد عبد الله بحسب فرمان راه قسطنطنیه پیش گرفت و چون پادشاه روم از جنبش سپاه شام آگهی یافت
از نشستگاه گردیده و ناچار بجنگ سپاه و شنیه خلیفه فرستاد و پرداخت و با استقبال عبد الله بیرون شد و پس از قتالی چند بین
سخی هولناک است داد و حماقت فقیر خواستگار بصلح گردیده و مالی وافر بعبد الله داده عبد الله با غنایم بسیار و بدایا بشام
مظفر بشام برگشت و معویه شاد کام گردیده و او را بحسب فرمود و انصال شد این الفقه کرا نطفه سم الصفا بود
وفات نمود و خلیفه الرحمن ابی بکر رضی الله عنهما که یکی از معارضین خلافت یزید بود و فجاءة زندگی کرده وفات یافت
عبد الرحمن با عایشه ام المومنین رضی الله عنها خواهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سلسله انصال داده بود و بر تن وفات عبد الرحمن
را در سال پنجاه و هشتم نگذاشته و نیز انصال شیبة بن عثمان بن ابی طلحه کلید دار کعبه بود وفات نموده و نزد عایشه ام
المومنین رضی الله عنها مدفون گردید و بعد از انصال وفات کرد و او بعد از او نیز خانواده او بتصرف خلک رفت

ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم و لشکر فرستادن معویه بجنگ رومیان

با آنکه عبد الله بن قیس با لشکر روم شده ایالت و حشتناک کرده بود باز معویه قانع نگردیده و چون فصل زمستان بپایان رسیده
و بهار فرا رسیده مقرر داشت تا مالک بن عبد الله الخثعمی از شام بجنگ با روم بحیره بیرون زده و مانند سیل جسته تا بدروازه
قسطنطنیه سپاه براند فقیر روم ناچار باز به بحیره پسپاه برداشت و مقابله و مقاتله فیمابین اسلام پرداخت و با تعرکا پنجاه
حال گردیده و خواهان صلح شده و مالک بن عبد الله با مالی وافر از راضی فقیه روی بشام آورده و منصور و مفتخر رفت نیز
سپه و چون شنید معویه که دران جنگ نزدیک بحیره کوه یک از صدها دیه سپاه بود و کشته شد تعجب افزود گردیده دل مایل
او باستقبال فرستاده و جامی و جبه با و بدین افتخار داد است علی هذا معویه در این سال صنحاک بن قیس را از حکومت کوفه
باز داشت و عبد الرحمن بن عبد الله بن عثمان ثقفی را بحکومت کوفه فرستاده و عبد الرحمن پسر ام الحکم دختر ابی سفیان خواهر
زاده معویه بود چون عبد الرحمن بکوفه آمده و بمسجد رفته و بر منبر رفت و خطبه غرائی بخواند و مردم را مژده داد که حجاج و امرای
خونریز رفته و انصال عتبه بن حمام که در ذیل وقایع سال چهل و هشتم از حکومت او بصره ذکری شده در دنیا را وداع گفت
و وفات او در مصر واقع شده و قطام فوت گردید چون خبر وفات او بگوش معویه رسید حاکم مصر مسلمة بن مخلد
را که با بانی مایه کان او محبت نمایند و نیز انصال عبید الله بن زیاد بن ابیه را که در مصر وفات یافته

ذکر وقایع سال پنجاه و نهم و حکومت عبد الرحمن بر خراسان و جنبانیدن عبید الله بن زیاد بن ابیه علم مخالفت و عزم و صلاح او

بمانا زیاد بن ابیه برادر معویه یا فرزندان بود که پس از چهار یک از جانب عم خود معویه بمکانت و منزلتی رسیده بود

آمد یکی عبید الله بن زیاد بود که معاملات او با معویه نگاشته شد و او را معویه حکومت بصره تا انتهای افغانستان متروکستان داد و عبید الله برادر خود عباد بن زیاد را بجکومت سیستان فرستاد و زیاد بن ابیه در گذشت عبد الرحمن بن زیاد بکابل ماند و بحیال امارت یافتن زیرکی بود و با عمال زنهار میداد و کفت نظر بصید جسم و زرد یکی مراد نهفت تو ای معویه غفلت کرده او را عزل داری و مرا از کجا مطمئن باشی تا امین مبانی خدمت استوار کردم و مراد بین و صید بقرب جوم معویه کفت شود و امانی باقی نمانده است کرد بجکومت آنجا مبر شتم کفت یا امیر المؤمنین برادرم عبید الله با زیاد و سیصد تخت حکم است که از ابتدای بصره تا سرحد هندستان باشد و اگر مراد شود حکومت خراسان از آن او باشد و اکر مراد شود و با او بم بحکم تقی فرمان او بنیه معویه کفت اندیشه نکن کردی و هست ایالت عبید الله بسیار است انکاه منشور بجکومت خراسان و عزل سمرخ نخاشت و بعبید الله فرستاد تا سعاف او را بتهدد و بطرف مقصد او را روانه دارد و عبد الرحمن از شام با بصره رفت و پس از چند وقت برادر کهتر از عقب آمد چون از آمدن حاکم جدید کابل آکاهی یافتند باستقبال او شتافتند عبد الرحمن بن زیاد بشهر هرات درآمد و فرود مکلی مذرایی نمود و بجامع رفته خطبه غرائی خوانده و مناشیر بجکومات تمامی جهان از بنکاشت و رایات بسیمیان داشت و این وقت حاکم خوارزم سه پسران بزرکوار عباد بن زیاد بود چون خبر آمدن عبید الله بن زیاد بخوارزم رسید از بیست از سیستان سپاهی لایق برداشت و بطرف خوارزم روانه کشت و بانکه خوارزم تمامی ولایت و قشون را از سامان پاک کرده بود چون سپاه عباد بن زیاد بسیمه نزدیک رسید و بکلوخ بر ایشان ریخت عباد بن زیاد بن ابیه واسطه بانک و قتی که لشکر اسلام پدید شد از بیسوی فرسنکه خوارزم چون کرات قشون عباد بن زیاد بدیده رسید هراسناک شده و طناب صلح کرده عباد بن زیاد بعنفوان جوانی بود و با او خود بسیستان برکشت

ذکر اقدام معویه در ولایت عهدی یزید و منشور آن بحکام و مراجعت از مکه و مراجعت از مکه

چنانچه در سابق کاشت سال چهل و شش و مسافت معویه بمکه معظمه نکاشته شد که عزم خود را در تعیین ولیعهدی یزید بمعرض اظهار کرده و پس از مراجعت از مکه بشام بمجرد رسیدن بشام منشور نوشته و مراسله بحکام از مردم مسافی مجدد مشکل عهد است و پیوسته از چند تن همسران بود که در بیعت و تعهدات یزید مخالفت نمایند و عاقبت سر بطاعت در نیاورند و از این چند تن عبد الله بن عباس بود که او بواسطه نابینائی خود را بکناری کشیده و همیشه بواسطه نداشتن چشم منفور معویه است و از سایرین چون امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما و عبد الله بن زبیر و محمد الرحمن بن ابی بکر و خلیفه خلیف بود تا آنکه عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه وفات کرد و چنانچه کاشته آمد این وقت معویه مصمم کردید که کیاست یزید را نزد خود دیده و بیانه آشنا نموده که سایرین را کنون سه بقیه اطاعت نماند و مانع مطیع ساخته از اکنون چون یزید را اصالتی بسیمه بود مردم بیعت او و بسیار پس و زیری می جسته و معویه با این بسیار مردم را بمحض قبول ولیعهدی یزید بهره و اصابت این وقت که معویه خواست کاشته آمد که عبد الله بن زبیر و احنف بن قیس و خدیجه بن شعبه بن خطاب رضی الله عنهما و جمعی دیکر را بعنایت و الطاف و نوازش ملتفت ساخته و لبانه و سیم را بایشان افشانده و سخاوت فراوان کرده و با یک باب محبت کرده و از ولیعهدی یزید بعنایت نموده با این همه ایشان هر یک معاذیری متوجه میباشد

وسر از اطاعت معویه و امر ولیعهدی و بیعت او برمی تافتند تا روزی معویه بر سه منبر آمد و سخنی از مناقب یزید و صفات
پسندیده او بیان کرد و ضحاک بن قیس که نخست شام بود بپای خواست و گفت یا امیر المومنین یزید را پیش پایه و مرتبت از آن گرفته اند که فضایل جمیله و خصایل مرضیه بوده و باید او را به ولیعهدی قبل از رسیدن مرگ بگیری تا پس از وفاتی و خلافتی
باشد چون ضحاک سخن بپایان برد سعید بن العاص از جای برخواست و مسجد از بیم بنطق در آمد و فصاحت بپایان و گفت
راست گفته یزید شایان متین فرزندی که همچون گلی چون پاکیزه تر از آنست که نیازمند مقالات گفت پس از او یزید بن المقنع و بعد او
حصین بن نمیر السکونی هر یک سخنی راجع به تعیین ولیعهدی یزید مطابق مرام معویه بیان کرده و بجای خود نشستند آنگاه
احنف بن قیس بپا خاست و بحکم آمد و سخن بپایان برد و معویه را سرد ساخت و چون معویه از منبر فرود آمد و مراجعت کرد
باز یزید در آمد و بیعت نمودند معویه بدار الحکومه آمد و بفرمان حکم والی مدینه مکتوب کرد که از بزرگان و معاریف شام نیز بیعت
گرفته و از بعث نمایندگان مصر و روساء یمن و وجهای عراق و سران جزیره نیز بیعت یزید عهد اطاعت بسته شد و ولایت
عهدی او رضا داده و البته نویز از فرود مدینه بیعت گیرد پس از رسیدن مکتوب معویه بمروان در مدینه مروان جامع اعضا کرد
و خطبه خواند و از ولایت عهدی یزید و بیعت سایر مردم سخنی گفت لیکن مردم مدینه چون دانستند معویه قرار خود
یزید را ولیعهد نموده و همه افتاده و جوانان جوانهای خشن و درشت دارند مروان چگونگی را بدیدار خلافت پیشنهاد نکاشت
معویه مصمم گردید که بعزم مکه معظمه بمدینه آید و خود متصدی این کار گردد چند روز بعد از شام حرکت کرد و بطرف مدینه
رهسپار شد مردم مدینه چون از آمدن معویه آگهی یافتند باستقبالش شتافتند و او با عبارتی شایسته وارد شد و فرمود
معویه بدار الحکومه نزول فرمود و چون از مدل انعام و معارف اکرام پرداخت و فرصتی حاصل کرد بمسجد رفت و بر فراز منبر آمد و پس
از خویش و یزید بگفت و از مناقب یزید بسیار بر شمرد و گفت تمامی مردم شام و مصر و عراق و یمن و غیره بخلافت یزید
گردن نهاده اند مگر معدودی همچون امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و غیره و اکنون همه شان نمانده
و با یزید بیعت نمایند از من مرخواهند دید آنگاه از منبر فرود آمد و براه سرای خویش گرفت و پس از چند روزی بمکه حرکت کرد
چون مردم از آمدن او خبردار شدند باستقبالش شتافتند از آنجمله حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر
و سایر برگزیدگان بودند چون معویه بمکه ورود کرد پس از مناسک حج و طواف بیت الله الحرام مراوده بنوبت یک تن از
بزرگان چون امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما و غیره را طلب کرد و از بیعت و خلافت و ولیعهدی
یزید سخنی و افر بیان نمود و گفت و گر کسی باقی نمانده است که با طاعت یزید سر خم نکرده باشد و اگر شما نیز گمان کنید از مردم
شام نظیر ها خواهید دید و فداکاری های زهره تاک خواهید چشید آنگاه بجمله مرتبت عطایای بخشش و بخشنده ای برنگ فرستاد
و چند روز بعد در جامع کرباهای منبر رفت و تمامی بزرگان و عامه و عامی قوم حاضر بودند آنگاه گفت محبت کردم و عملی
بر تمنای نفس و عرض خود نکردم و راه راستی و حقیقت پوینده شده ام اگر گفته حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عمر
بن الخطاب رضی الله عنهما و عبد الله بن زبیر که اینک در پای منبر حاضر هستند با یزید بیعت کرده اند و سر از مناقب و
اطاعت او بر تافته اند ان چه بنیان بزرگ و استوار شکست که با نیخا سست شده اند امروز من مخفیانه نیازمند طلب مردم
کرد اینجا حاضر گردانم تا مطلب بر تمامی مردم مکشوف گردد و بداند اینجا معدم بر همه با یزید بیعت کرده و در خلافت او اطاعت

خورده و اگر کسی با شبه و شباهتی روی داده برخیزد و نزد شان شتابد و سؤال نماید تا قصه را و گرداب حیرت و خلافت
خاندان بن جمعی از سپاهان سپاه و قواد و کاهو یا رخای برخاسته و شمشیرها کشیده و صدها را بیاسر طبقه کرده که
یا امیر الحسین امان بکه کسانند که فرمان بری و بر سایبان حضرت یعنی فرمان کن تا خونشان بزریم انگیزه بیانات
و زیم دیگر کرده و معویه را بجای میسر و گرویده و خاصه لب حرمت کشوده و آغاز شدی کرده گفت چه مردمان خونخواه خونریزان
مسلک بوده که در خانه خدا و حرم کعبه منواسید خونریزی کنید بجای خود با شبه و سیف و انحراشه همیشه یا اهل نام کنید
که اینجا جای امن و امان بوده چون این مجلس بپایان رفت و سپاهان بجای نشسته نزد خان و زمامی قهرا و قوت
جنی بود که بسدن مؤنده و حقیقت را خبنده و حسین بن علی و عبد الله بن عمر و سایر بزرگان مانده که اظهار رمانی "فیر بما"
بن ختم مجلس نام شده و معویه برخاسته و مردم متفرق چنین وانشده که فی الواقع امام حسین علیه السلام و سایرین با یزید بیعت
کرده اند و بخلوف و سلطنت او رضی شده اند و این دو مجلس بود که معویه با شتاب عازمی که داشته چنانچه قبل یافت
کی دینه و این یک نیز فرصت نداد و با نگاه معویه با نگر بطرف شام رهسپار گردیده و پس از چندی به شام رسید و بطرف
مسافرت خود بجلد و بیعت صدان با یزید مکتوب کرد و کار با نام مردم را بیعت یزید بخوانند و نیز فرمان استاندار مدینه
که مادش امین بود و فات کرده و نیز حسین بن سعد بن عباده را بجای او منصوب و مؤذن قرشی و سعید بن عاص بن سعید بن عاص
و عبد الله بن عامر الرحمن بن خالد بن ولید را و نیا را و داع کنشده و در سکوت خاک خوش بخفته

ذکر وقایع سال شصتم و وصای و وفات معویه بن ابی سفیان در شام

چون معویه بن ابی سفیان از کرم بیعت بشام خود دیگر با بکام و مال خویش مشغول فرستاد و حتی بوقایع کلی و بیعت
کافه مردمان بر خلافت یزید فرزندش و امر داد که مجدد او ولات و ولایات از مردم بگیرند یزید بیعت گیرند و خود نیز وصایای
چندی مدام کرد و بجهیزید که پس از مردن بکار بندد و محتویات آن وصیت نامه بفرزندش یزید بود که اینرند و ما ترجمه
مؤدی مضمون آنرا و بسامع خود بنشنید و بیانم مشیت ایزدی بر داشتم و بشتاب مردمان بزرگ را بام کردم و عده بهای قوی پیچه
با جمیع نمودم و من تنهایی ته. صاف تر خواهد که بگویم حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن
عمر الخطاب رضی الله عنهم مطیع نشده و من اضطرار با نجا نرفته و اگر اشتم ای یزید با گر عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله
عنهما او مردیست بارسا و عابد و زاهد و بعلوفات دنیوی نظری ندارد و چون دیگران با تو بیعت کنند او نیز بیعت کند
ما او کاری نداشته باشش اما حسین بن علی علیه السلام همان منت که مردم کوفه دست از او بداشته و او را بر تو ترجیح بنهاده
اگر روزی شده که جنگ کردی و با او خطرا بنی سپاه او را گیر کنی و حساب تمامی السنه دست کنه از و حرمت فضله و جم
و حرمت او را منظور داشته و با او سازنا ما عبد الله بن زبیر مانند شیر بیشه و فرصیاد ان او فتنه که از تو فرصت بجنه نجات
مانند و با یان مزا گر عبد کار بر او چون از فتنه صیه و فرصه بیعت یابد بخیر و از هم بر و پس از او خاص بیاش
و اگر بر او دست یافتی او را در بیع کنه زان و مردم حجاز که اصل و پوند تو از آنان است حرمت او را بجا و چون بزرگ تو آنند
و تنها با حضرت او را بی بهره کنند و از مردم عراق خاص صابرین و اگر روزی یک والی بطلبند در بیع ندارند زیرا تیغ یک حاکم

بجهة رضایت رعیت بهتر از صد هزار شمشیر کشیدن و بهم افتادن قشون است و مردم شام را میگوید با کدامیان بیشتر توانه و برای دفع دشمنان از شامیان معاونت خواهد کدامیان در همه حال ناصر و یاور تو خواهند بود و از خان و مدت تو کوشند و آنی فی رضایت خاطر تو نوشند و حجله های دیگر نزدیک بهمین مضامین که نگاشته آمد امام معویه باصلاح شیخ و کهولت خود از دحت شکسته و خسته و ناخوشش احوال بود و همه روزه قدری او روی بضعف گذاشته و مرضهای گوناگون در وی عارض میشد و همه روزه ضعیف و نزار میگردید و از مصاب و نوب خود تاب نبود و چون دانست اجلش بسیار نزدیک شده و ضحاک بن قیس خدمت شامرا طلب کرد و گفت چون اجل من فرا رسد یزید را خبر کن و آنوقت یزید در میان شام از پی شما نرفته بود علی الجمله معویه درگذشت و رحلت بدار سرای بست و این واقعه در شب چهارشنبه پانزدهم رجب نهصد و شصت هجری واقع گردید مدت هشتاد و یکسال عمر کرده مدت نوزده سال و سه ماه سلطنت داشت علاوه از زمان خلافت و سلطنت قیس نوزده سال و دو سال چند ماه پس از وفات برادرش یزید بن ابی سفیان حکمران شام بود

بحث نشستن یزید بن معویه و منشور نوشتن بولایات بجهة تجدید بیعت با او

چون معویه بن ابی سفیان از دنیا بگذشت و مدفون گردید یزید بن معویه بر حسب وصیت پدر و ولایت ولایات عهدی بر زیر تخت خلافت و سلطنت برآمد تخت سه روز در خانه بماند و کسی را بنزد او باریافته و اضطراب و قلق و فزع داشت چون سه روز بگذشت از خانه بطرف جامع برآمد بمنبر رفت و خطبه آغاز نمود و چون فراغت یافت از منبر فرود آمد و باندرون رفت و با خاص و اعم مردم گرم و نرم پیش گرفت و باز بیرون آمد و دیگر روز و مانند عصام بن مصفی و عبد الله مازن و عبد الله بن همام و باقی همه را خواسته خطبه بلیغ در تعزیت از فوت معویه و تهنیت بر خلافت او خواندند و یزید دست بخشش و نزل گشود و بعد یک گرامی نمود و فرمانها بنام عمال و ولایات از فوت معویه و نشستن خود بر تخت خلافت مکتوب فرمود و مردم را بخواهی فرستاد و جمله منشورات بیک مضمون بود که خلاصه اش این است معویه که یکی از بندگان خدا بود و خدا او را بخلافت و ولایت برگزید باجل موعود درگذشت خدا و ندش بیامرزد چه بکند زندگی کرد و چه خوش درگذشت اینک باید کسانیکه در تحت حکومت و فرمانبرداری تو میباشند یعنی حاکم بنا تا با بیعت تجدید بیعت نمایند و اطاعت ما را واجب دانند و آنکه ما خبر کننده و قاصد این نامه شده نامه ها را بتوسط سفیران و قاصدان بیک پی نزد والیان ولایات فرستاد و لاکن یزید بن معویه بیشتر توجهش با مام حسین علیه السلام و عبد الله بن عمر رضی الله عنه و عبد الله بن زبیر بود که از این سه تن زودتر بیعت گرفته شود و مخصوصا نامه ولید بن عتبه حاکم مدینه تاکید کاشت که از این سه نفر بیعت هر چه زودتر بگیرد

ذکر رسیدن نامه یزید بن معویه بمدینه بولید بن عتبه و طلب کردن او امام حسین علیه السلام را در باب بیعت یزید

چون نامه یزید بن معویه به ولید بن عتبه بن ابی سفیان پسر عم یزید در مدینه رسید و امر و فرمان حکم نامه نوشته یزید مشعوف گردید و کس بنزد مروان حکم فرستاد و او ترک دنیا گفته از دست بداد ولی حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را بخواهد و به بیعت دعوت کن اگر قبول کردند چه و اگر نه پیش از آنکه خبر فوت معویه بمدینه منتشر گردد و ایشان از مجلس تو بیرون روند گردن بزن ولید بن عتبه امام حسین و عبد الله را طلب کرد و حضرت سید الشهدا نزد ولید در آمد ولید گفت معویه دنیا را

وداع کرد و مردم بازید پیرش بیعت نمودند و او طلب کردم که مقدم بیعت فرمائی امام حسین فرمود باشد تا مردم بکلی
بیعت کنند نیز حاضر میشوم فتنه خلافت مرا میت فرستاد تا آنکه کسان لی هم از طلب عبدالله بن زبیر فرستاد چون عبدالله دانست
که مقصود از بیعت کردن است بجهت آنکه بیعت نکرد چون فتنه از فرا گرفت چون عبدالله خبر دار گردید بشتاد تن از سواران
جرار با بیعت او فرستاد که هر کجا دست یابند دست بسته به مدینه پیش آرند سواران رفتند و او را یافته بر گشتند عتبه فرمان داد تا جمعی از
کسان و دوستان او گرفتند و بزندانخانه انداختند از انجمله عبدالله بن ابی مطیع عمر او و عبدالله بن عمر او بود که در حبس افتاد و
مردم جمع شده و زندانخانه را شکستند و عبدالله و سایرین را نجات دادند فتنه چگونگی را به یزید مکتوب کرد چون نامه عتبه به یزید
رسید سخت برآشفت و خشمناک گردید و به او نامه کرد که عبدالله زبیر از هیچ کار ما بیرون نتواند شد هر کجا باشد او را مطیع خواهم ساخت
و او را بیعت کردن امام حسین کوتاهی مکن و اگر کار زیاده بر آن شد بگیر و بسوی من بفرست چون نامه یزید به عتبه رسید بسیار
فسرده گردید و به او گفت من هرگز روی حسین نکشم اگر یزید تمامی دنیا را بمن بخشد و یا او را در مساجده و شارع بر
دار خواهد کشید خواه نخواه بیعت یزید همتاع ماند

ذکر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه بجهته مکه معظمه و رسیدن آنجا و رسیدن نامه
مکه و نامه رسیدن از مردم کوفه و فرستادن مسلم بکوفه

حضرت امام حسین علیه السلام چون دانست که یزید بر تخت خلافت نشسته و مردم را بیعت خود درآورده و لشکر بر سر است که
از او نیز بیعت گیرد و عبدالله زبیر را بقتل رساند همین مطلب ماه مکه پیش گرفت و بر آن شد که از مدینه بطرف مکه معاجرت فرماید
آنگاه برادران و خویشان را طلب نمود و خطبه مختصر بیان کرد و فرمود من هرگز با یزید که خصایل نکوهیده دارد و دوستی
بیعت ننمایم و لشکر عازم که هستم آنجا مجلس عزت و سرود و مجاوره با مهیا ساخت و با برادران و فرزندان و زنان
و خواهران از مدینه پس از وداع با قبر مطهر جده بزرگوارش و مادرش و برادرش حنیفه بیرون رفت و محمد بن حنیفه را وداع گفت
و توصیه فرمود که کسانیکه در مدینه هستند متوجه باشد چون از مدینه بیرون شد اصحاب گفتند بهتر است از راه بیراهه برویم که
دشمنان از عقب نیایند حضرت فرمود هیهات که گذارد از جاده اعظم بیرون نشوم تا خدا و مدعا چه خواهد نمود چون
نعش را دید عبدالله بن ابی مطیع بپرسید و گفت ای پسر رسول الله آدم چنین نصیحت کنم و انها نیست چون او را گریستن
اقامت کردن دعوت خود تا و هرگز خیال کوفه و فتن نمایند را مردمان کوفه بتو استهزا کردند و برادر برادر بن
ساخته البته در کوفه خلاف فرمانبرداری از هر سو بطرف بشتابند آنگاه حسین علیه السلام کوچ از ذی طوی داده تا بمکه معظمه
رسید و مدت مسافرت از مدینه تا مکه سی و پنج روز شد که حضرت شب یکشنبه سیم و هشتم رجب از مدینه بیرون
شد و روز جمعه سیم شعبان بمکه وارد و نزول اجلال فرمود و آن حضرت پنج روز عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از مدینه بیرون شتافت
و بمکه آمد پس از ورود حضرت امام حسین به مکه عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و سایر بزرگان
قوم خدمتش مشرف شده و اظهار ارادت و مودت نمودند و پس از آن همه روزه در نماز حاضر شده با حضرت اقتدا کردند
از اتفاقی چون یزید دانست که حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر از مدینه بمکه رفتند سخت
هراسناک شد و ولید بن عتبه حاکم مدینه را معزول ساخت و امیر سعید الاشدق را حاکم مدینه کرد و مکتوبی به عبدالله بن

عباس بگرفت گفت امام حسین بیعت مرا خواهد داشت البته او دیده فسه ما نگذارد بیعت تفرقه امت و پراکندگی ملت کرده من
باو چون درم مهربگیرد با حسن فنا کرد معاویه همتیاز انچه در حق حسن غدر نمود همه انگیزه غیر نخواهد میدهم و همه چون نخواهد
سوگند مغلظه یاد کرد خلاف شد بلکه نوشت که سیده و بزرگ قبیله شاید و اسطه خواهی بود چون نامه یزید عبدالله بن عباس رسید
و جوابش نوشت چون امام بگذرد سیده سبب مسافرت او پرسیده معلوم شده گفتند تو باو بیعتی و داشته و خشت
او را خواهد بود از ذات او حذر کرد فرستاده فاجر بگذارد که دنیا و خدای تعالی نیست کند او را باب خواهش تو بچشم امام حسین
باو دیدار کرد و انچه با بسیتی با و عرض میکنم شاید فرمایش اصلاح شود چون چنین گذشت و همان عراق و بصره و کوفه
و سایر بلدان دانسته که حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده و قصد مکه تشریف برده از همه جا باو نامه کردند مخصوص در کوفه
در خانه سلیمان بن صرد الخزاعی جمع شده و سخن از خلافت یزید و استماع بیعت امام حسین کرده و بحکی گفته باید با امام حسین
مکتوب کرد و تا بطرف او آید آنگاه مکتوبی نوشته و اظهار عبودیت و ارادت نموده ان بزرگوار را بکوفه طلب کردند پس این
مکتوب با نامه های دیگر کرده و با سولان چیست بنان بگذرانستاده و امام حسین علیه السلام باجی فرستاده و سولان را
که بیاورند ما کوفیان منتظر بیعت شما بوده و با نامه های عبودیت شتاب بگذرستاده همه اگر همه نامه با زیاده
بر دوازده هزار گشت و سولان گلچین پنجاه تن شدند که آخرین انتخابات بن هانی السبیعی و سعید بن عبدالله الحنفی بودند
چون سولان بسیار و نامه ها بی اندازه نوشته و همه روزه در خدمت آن بزرگوار عرض حضور میخواهند که باید بطرف کوفه حرکت
فرمائی که ما را امامی و پیشوائی و حقیقتی جز حضرت جواب گوئی نباشد و مسلم بن عقیل پسر عم خود را نسه هم بطرف
کوفه روانه شوا گردیدی کوفیان قضا و غایبا از روی خلافت و امامت مرا بیعت نمودند بنویس تا من نیز با بیعت روانه کوفه شوم
و بعیت مسلم قیس بن مسهر الصیداوی و عمارة بن عبدالله السلولی و چند تن از بزرگان کوفه که برای سیاست آمده بودند عطا
داشت با تجاعت او نیمه رمضان از مکه معظمه روان شده و چون سولان را با کوفه روانه و بمنزل سلیمان صرد خزاعی وارد گردیدند چون
صبح دمید از دور مسلم آنگهی با قبیله نخعه جمش شناخته دست سرور داده مسلم بن عقیل نگاه مکتوب او حسین که بخط خود نوشته
بود و ایات و نصوص و رموش دیده گریه و ناله بلند نموده و جانب خواسته با مسلم بیعت نموده قسمها یاد کردند که
در بذل جان و مال خصاصت نکنند و بیعت او را کما بیعت نموده اند قبول کرده مدت اندک مجموعه نفوا با مسلم
بیعت کرده و با فسه نامی کوفه و مشاهد همه کس با آنکه بیعت کردند چون سولان بعضا و بکثیری و بیعت کردند
روز اظهار عبودیت و خلوص نیت نسبت با مام حسین بنمایند چکونه خواهد بخدمت بنشت چون امام حسین علیه السلام را بنکوئی یاد
کرده و مکتوبی یافت نامه بر او بصره نوشت و آنرا بطرف خویش خواند و آن نامه را بسلیمان نامی داده نوشت
که بشتاب بصره رسیده سلیمان قبح مضاف کرده بصره آمد و مکتوب او حسین بشتاب بصره و منه بن
جارود و سایرین رسانیدند آن سادات شتابان بخانه او رفته و خدمت بخدمت نموده و نشسته و بحکی پایل
و کیفیت شدند که با قبایل و عشایر خویش بخدمت امام حسین حاضر کردند و بیعت نمایند و با جان و مال در خدمت نمایند و بآب
مکتوبی خاصانه با بخدمت نگاشته چون نوبت جواب نوشتن بمنذر بن جارود رسید گرد کرسیا و عبیدالله بن زیاد که
بصره این نامه نوشته با بخدمت که دوستدار و شیعان امام حسین چه پسندند و این سولان را چه مقدار داشته که بکوید من نوشته ام

در این خیال نامه امام حسین را فرو بسته الله بن زیاد نوشته و بعبید الله نهایت خورسند شده و فرمانداری را سوار است بشکوه داد و آورد تا بیان کرد امام حسین مشایخ بصره و کدام یک از آنها مکتوب کرده است آنان اشخاص را حاضر ساخت گفت شما با خوی و سخاوتی و مهابتی زیاد بن ابیه در بین توده بگیرید حکومت بصره را داشت میدانید من پسر آن پدرم و کوچک و بزرگ رسم و شغلت کنم آسوده بجای خود بنشینید و سوی قسمی میل نکنید و آغاز فتنه و فساد ننمایید و بر سر یزید و بجای خود و السلامت بروید آفرین من و جامع آمده خطبه خواندم آنگاه فرمانداری را رسول حسین بن علی علیهما السلام ادبار پوشیده و از بعد بیامع رفت و بالای منبر شد و پس حمد خدا و درود پیغمبر اکرم شرحی از سیاست و کفایت خود بیان کرد و گفت هر کس متابعت حسین بن علی نماید خود و خویش و اقاربش را مذبوح خواهند ماند و خانه و اسباب او تمامی غارت خواهد رفت امیر مرا مجبور و مرسم کنید و بعبید الله بن زیاد همین مرا و جاسوس کرده بود هر کس از بزرگ بر امون مرا و جاسوس کرده بود که هر کس از بزرگ بر امون مرا و جاسوس کرده بود که هر کس از بزرگ بر امون مرا و جاسوس کرده بود که

ذکر ورود عبیدالله بن زیاد بکوفه و خطبه خواندن او واقعه قتل مردم از دور مسلم بن عقیل

... بجهت خاطر مسجد ... این جهت که چون همیشه ... باز آن بوانده ... داد جهت کرده ... بود یک نفر حاضر شود حضرت مسلم نماز ... هنر گذاشت و کف افسوس بهم سائیده از مسجد بیرون شد از کوچه و محلات غریبانه میگشت و کسی را نمی شناخت و کسی او را نیز نمی شناخت تا به سرای هانی بن عروه رسید خانه عالی دید که چهار دیوار بر او سر کشیده و از او پرسید که نیمانگاه جای گفت که خانه هانی بن عروه است گفت برو باو بگو مسلم بن عقیل است آمده رفت و برگشت که اقایم ناخوشش است و خواهش مجهت آید میگوید بفرمائید مسلم بدرون رفت و هانی محلی بمای برایش معین کرد و گفت چندی است که ناخوشش احوال بود و تمام روز خانه منزل می آمد و دیدار همایش مسلم را غنیمت کرده و پس از چند دوستان و محبان امام حسین کم کم دانستند که مسلم بن عقیل بخانه هانی بن عروه مخفیانه شده و هر شب و هر روز گاه و بیگاه بدانجا شتافته اظهار محبت و ارادت میکردند شبی هانی مر مسلم گفت چون من ناخوشش احوال و بستری بودم و نتوانستم عبیدالله را دیدار کنم او ناچار بعیادت من خواهد آمد و بهترین وقتی مرا و تو را نصیب شود و در این بستر را کمر و در جائی که میگویم او را توقف نمایان شود چون عبیدالله بن زیاد در آید تو فی الفور سر او را از تن جدا مسلم شاد شده و گفت بهتر از این نخواهد شد که من چنین دشمن بزرگی را از پای درآرم چون روزی گذشت روزی هانی بن عروه کس نزد عبیدالله فرستاد که ناخوشی و ضعف من مانع بوده است که بخدمت امیر رسیده عرض ارادت کرده و بگویم امیر نیز بعیادت من قوم بگفتهٔ او رفتند چون این خبر بعبیدالله رسید و از سایرین نیز شنیده بود که هانی ناخوش است پیاده و با خدم و حشم پس از نماز پیشین بعیادت او خواهد آمد هانی مسلم را گفت هان صبا باش و این بستر را گرفته و آن گوشه بنشان چون عبیدالله در آید و من مناسبت وقت عمامه را از سر برداشم تو بیرون آی و گردن او را بزن چون شام شد و بانگ مؤذن بخواست عبیدالله مسجد در آمد و نماز مغرب را بجای آورد و پس از نماز روی بخانه هانی گذارد هانی چون خبر دار گردید او را دید و پیغام فرستاد که عبیدالله بر سر بالین او بنشست هانی بحسن از ناخوشی و ضعف خود بیان کرد و آنگاه عمامه را برداشت که مسلم بن عقیل از آن گوشه مجرد بیرون آید و مسلم پیدا نشده مانند نمی صبحت کرد و این شعر بخواند ما الانتظار بسلمی لا تجهزها حسو سلیما و خیر من مجیبها مسلم بیرون نیامد عبیدالله متعجب شد که این شعر را بچه مناسبت میخواند از جای برخاست و بیرون شد چون عبیدالله رفت مسلم از پس پرده خنجر برون آمد تا او را بشمشیر شده گفت چه داشت تو را که بیرون نیامدی دوست از کشتن عبیدالله زیاد ما را بزداشتی مسلم گفت زنی بگریه نزد من آمد و گفت از کشتن عبیدالله باز داشت و خانه ما را خراب کن اگر چنین فرمایدیان دست مسلمانان از کرد و فریب باز میدارد و هیچ مسلم نفسه موسی و مسیحائی گشته هانی گفت اگر او را میکشتی فاسقی و فاجری را میکشتی اکنون مرد خود را بخود ... و با سامی برادر من باش تا به بین آید

ذکر تدبیر عبیدالله بن زیاد و بدست آوردن مسلم بن عقیل و گرفتاری هانی بن عروه

چون عبیدالله بن زیاد از پیش هانی بن عروه بیرون رفت و دانسته شد که هانی بجهت مناسبت این شعر را مکرر خوانده گفته او بوده و بمناسبت عبارت ... این مشیت عبیدالله غمازی نمود بجای آورده و باز الحاح رفت و همی جاسوسان را بجاست که تا از طرف و محلات او را خبر کنند و سر با مسلم را فهمند بزرگان بنی مخزوم خلاصی داشت مقبل نام که نهایت حیله گر و مدبر بود او را بخواند و سیصد دینار باو داد که بمسجد بیرد و تیرو کمان بود مسلم را پیدا نماید مقبل که در کار چابک

وحشیت اندوزی بگانه زمان بود که خدمت در میان ثبت و راه سجد گرفت و مسجد تعمیر شده و مه گاه یک تن و اخلاص شیعه
بزیارت و اطاعت تسبیح و عبادت داری میکرد و ما بر گرد از محبت اهل بیت چون میرانه انشی و یک تن و ای قوت شاه
و قدس مشغول میباشد آمد بزیارت یک او مشغول نماز شد انگاه بزیارت او شده و با او مصافحه کرد و اظهار دوستی او حب نمود
و گفت شنیده و ام یک تن از اهل بیت رسالت در این حضرت آمده و کرامت بحجة بن الحسن بن علی علیه السلام دیده و مشاهده کرده است
و مکانش چه جاست آن شخص که مسلم بن عوسجه بود گفت ای شخص دور شو که من با جنیت ای شناسم و با این امر. کاری نیست
مقتل بنابی زاری گذاشت که عمر او میگویند تو او را ای شناسی و آن خاصان اولی و عشیا یاد کرد که من از محبان اهل بیت
و سه هزار درهم با خود از شام آورده و بیخواهم با و بدهم تا صرف اسب و سلاح نماید و اهلیت پول مسلم بن عوسجه نظر
بحالت غربه کار نمانده او چنین دانست که راست میگوید و سوگند های او را باور کرده و او را برداشت و بخدمت مسلم بن عوسجه آمده
مقتل و پرا تسلیم کرد و دست داده بحبت با مسلم نمود و خدمت روزگار با دا تا شام بخانی خدمت مسلم رسیده نامه ای و استان آن شخص
خدمت مسلم بیاورد شناخت و بعبید الله بن زیاد نبشته بود عبید الله ارشاد فرستاده و او را بواسطه گرفته و زندانی نماید
است تو از کنار ما کناره گرفته و نزد ما نیامدی بانی نواب ما را بواسطه نامه سش بودن ضعف و اشتن نتوانستم بیایم عبید الله بنده
تن فرستاده تا بهر زانی بود و بانی را حاضر کردند عبید الله گفت نامه بیاری خود سش بیاره چون بانی سلام کرد عبید الله جواب
نداد و بانی گفت این سر گرانی بجهت چیست عبید الله گفت خاموش باش ای بانی تو بنده و شنی خلیفه زمان امیر المومنین
نزد مجلس نشینی و مسلم بن عقیل را بخان داشته و میهمان خانی و مهمانداری و مبایعت او میخوانی و مردم را بسوی مبیعی و
منظور دولت سی که فرصت کرده مخالفت و مغایرت یزید دانی و بکلمات من بجنبی و مشنیدی بانی گفت چنین نیست و من
هرگز این کار نکرده و ام اسلم انکار نمود و ام بن زیاد صدا داد گوای مقابل و بروی آنی و دروغ این دعوی بنماید
آمده مقابل بانی شد و گفت ای بانی مرا ای شناسی بانی چون نظرش بمقتل قاد و شناخت گفت آری شناسم
و استان را بخانه بانی و خدمت مسلم رفت گفت آیا مشیا مرا بنگ مخالفی بودی آنوقت بانی ناچار. عبید الله گفت ای
امیر مسلم بن عقیل را من بخانه بنا و رده و ام و با و نداده و ام او خود بنا و آمده و دست عبید الله گفت او را دست بگردن بسته حاضر
حاضر کن بانی گفت هرگز نباشد خود از دست نمیدهم عبید الله گفت تو بخانه برو مرا او را حاضر نما بانی گفت خواسته تا بحل دیگر بروم انگاه هر چه ای
با او بجای آورد عبید الله گفت محالست استاد تو بدهم تا او را حاضر نسازی بانی گفت ممکن نیست که مهمان خود تسلیم کنم
و این عار و ننگ را قیامت بر خویش نپذیرم عبید الله گفت اگر او را حاضر نسازی میفرمایم تا سر از تن بر گیرند بانی گفت
تو انی زیاد استان و مردمان قبیله من بیاورند عبید الله گفت مرا مردم نیست و با چوب آهنی دست داشت بطرف بانی
حمله کرد و چند نوبت بسر و صورت بانی فرود آورد بقسمی که سر و صورت او مجروح شده و خون سرازیر شده بانی دست بشمشیر
این زیاد فرا برد داشت که بانی را بگیرد و مجلس انداز دیده حاضران و گمان عبید الله بانی را گرفته شده و یکبار و اظهار شادی و عبادت
مجلس داشتند و این خبر در شهر پراکنده شد و بگوش مسلم بن عقیل رسید که عبید الله بن زیاد بانی را مجلس داشت و انگاه
طلب او آمد مسلم بن عقیل سلاح بر تن راست کرد و از خانه بانی بیرون شده و عبید الله بن حازم و نوفل که نزد او حاضر بودند
است جابه بیرون زیاد انگاه بمسجد آمده و بسبز رفت و در هر انگشت و آبی تصفیت کرد و انسیاست و سفیدی

و سپاه شام بر حمایه انتقام از قبیله بنی آسد و راه خانه گرفت و راه خروج مسلم شنیده سخت هراسناک شده و فرمانداد تا همه
محافظت دارند و وقت به خانه نگاه داشتند از بنی آسد کسان بسیار بودند و مردم را تعصب کنند از خشم و غضب زیاد آنها را برگشتند
سانند و این به سبب آن شد که چون مردم از خوف سیاست ابن زیاد و محبت زن و مال و فرزندان ترک خدمت مسلم
بن عقیل کرده و به خانه ها گرفته چنانچه بانگ و قتی فرمانیکه داد و جمعیت ملوجمه شده بود نه متفرق شده تا غروب رسید
با مسلم بجز سی تن کسی نماند و مسلم پس از نماز مغرب از مسجد بیرون شده راه محله کنده گرفت چون کوچه به کوچه و خانه به خانه یک یک
و دو دو از عقب او در شده نه ماند و دی بر گردانیده او را تنها گذاشتند و تعجب تعجب سخت فرو شده و سیران ماند از قضا آنشب
عبارت تاریک بود و بواسطه قشه محشر مردم بخانه شده بودند و مسلم بن عقیل بدین شهر نداشت سرگردان و حیران و بیچاره
و نمیدانست کجا میرود و چه خواهد شد ناگاه سعید بن عوسجه را در سیه دید او را شناخت گفت ای فتای من در این تاریکی شب
و شهر غریب کجا تشریف میبری مسلم فرمود میخواهم از این شهر بیرون روم ولی چون راه را نمیدانم پی نشان میروم سعید گفت
بگو ببینم ابن زیاد حالا در کجا است و با پسران بزرگ قرار می توگاشته نه گو در هر کجا تو او را بیابند بگیرند و به بند آرند مسلم
فرمود چه باید گفت گفت این بیای نامردانی خانه محمد بن کثیر بسالم اتفاق دارد مسلم در خانه محمد بن کثیر آمد آنگاه او گفت ای محمد بن
اثیر و مسلم او باب محمد کرد از دهستان مسلم باز شد و ست بجهت در او داد و خود بسیران شتافت و مسلم را بخانه برد و نهایت بندگی
بجای آورد و لیکن با پسران نفهمید که مسلم بخانه محمد آمده است بابن زیاد خبر رسانیده ابن زیاد پسر خود خالد را فرمانداد تا با فوجی
از سپاه خانه محمد را محاصره کردند و محمد و پسر شرا دست بسته نزد ابن زیاد حاضر ساختند ولی از مسلم خبری نیافتند ابن زیاد فرمانداد
تا آنها را نزدان انداختند و تمام شب جمعی از بزرگان کوفه مانند سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و مختار بن ابی عبیده ثقفی قرار دادند که صبح
گاه بر دین شتابند و مردم را بجوش و جمع آورده ابن زیاد بشورانند و بالای محمد را بخلافت و بندگی بگیرند قبل از برآمدن آفتاب عمدی بوق کرنا
بلند شد خبر به عامر بن عقیل دادند او سراسیمه برخاست و چراغ را بنشانید و بر سینه دیگر بار و مردم خود را با خشته و آجر خانه را خود و همچنان ساخته
آنگاه به عبید الله فرمانداد تا محمد بن کثیر و پسر شرا حاضر کرد و گفت بگو مرا مسلم آنجا دیدی و او را کجا جا دادی گفت او را نمیدانم خود او است
بیاری و از سلامت من نمیدانی محمد بابن بدستی حسب و نسب ابن زیاد گفت و گفت مرا چهل هزار تن شمشیر زن
معاونت و محافظت ناصر مسلم خواهند ابن زیاد بغضب شد و دانی بر طرف او افکند گفت او را زمینی بزنید محمد دست به شمشیر زد
و بطرف ابن زیاد حمله برد متصل کوفتند و آنقدر سنگ بر سینه او زدند که از ابن زیاد حمایت نماید محمد با شمشیر خود پارچه کرد و ابن زیاد با بانگ در داد
تا فراشان خانه همه باد آوردند محمد را پیش آمدند محمد با همه تنهایی از بالای سرهای فراشان زیادی را بقتل رسانید و از ایوان خانه بکوچه افتاد با
کسانیکه در طلب او بیرون عمارت با سپاه ابن زیاد می جنگیدند ساکت کردند لیکن مردم دست از جنگ نکشیدند تا شب
بر سر دست آمد جمعی گریخته شده ابن زیاد فرمانداد تا جمعی از سپاه در شهر کوفه برآگنده گردند و عامی کوچه و بازارها محافظت
کنند و آنان مسلم بن عقیل را شده کوچه بکوچه راهی نبود نماند و مسلم بن عقیل از صبح آنروز تا عامی شب در شدار این کوچه بآن کوچه

ذکر پناه گرفتن مسلم بن عقیل بخانه طوعه و آلهی ابن زیاد و شهادت مسلم بن عقیل

چون مسلم بن عقیل بخانه ابن کوچه رفت خسته و آزرده و تشنه گردیده و نمیدانست کجا میرود و پیش از راه من بازار

علی عرض میکرد نه گاه سپاه حسین مجروح نشد از زره محرف شود سپاه هم جلو میگرفتند ناگاه شتر سواری رسید نامه
بیاورد از طرف ابن زیاد آورد که نوشته به جانب حسین رسیدی از زمین بی آب و علف فرود آئی تا فرمان ما
تو نگذارند حرکت نمائی تا بیاید رسید الشهداء قرائت کرد حضرت فرمود که ما را از این فرود نزل کنیم حرکت نمیتوانیم
آورد نا بزودی ما را محلی بی آب و علف پیاده شوی من قسم می خورم میگیرند و سپاه ما مانع ما میشوند فرمود اصحاب حسین میگیرد
روند تا رسیدند بزمین کربلا غیر من العین فرمود که این رسول الله میگیرد و کنار فرات فرود آئیم و شتر گاه سازیم
ما را رخصت کرد و بی آبی هم حضرت فرمود تا احمال انتقال را باین آورده و خیمه ها برپا کردند

ورود سید الشهداء بکربلا و خیمه برپا کردن آنحضرت و نامه کوفیان نوشتن بآنحضرت

چون امام حسین علیه السلام بزمین کربلا رسید و خیمه ها برپا کرد حسین بن یزید ریاحی نیز مقابل آنحضرت خیمه برپا نمود و
چگونگی را بجناب ابن زیاد مکتوب کرد و حضرت امام حسین نیز نامه بزرگان کوفه نگاشته که ای گروه مسلمین و مومنین می دانید که
کرده و ما بامت طلبیده اید نامه ام را که شما عهد و پیمان خود استوار نگاشته باشید از شما دور نباشد و این نامه را به قیس بن
مسهر الصیداوی داد و قیس راه کوفه پیش گرفت و این دوم نامه و دومین قاصد امام حسین بود بجمله کوفیان که اول عبد الله بن سبع
بود که گرفتاری و سیاوش آنرشته این نیز بست حصین نیز که حافظه و دو شعور بود افتاده و حصین او را نزد ابن زیاد فرستاد
و مقتول شد و خبر قتل او با امام حسین رسیدات و جسمش بخاطبیه و باو بگرید از شوی چون بن زیاد از مضمون کاغذ
حر بن یزید نگاهی یافت که نوشته بود حسین را بر نمی آب و علف پیاده مزد حر را او روی جنگ مهیا نباشد این زیاد
خطی با حر حسین نوشت که من خبر رسید که بکربلا نزول مزدی امیر المومنین یزید بن نوشته است که خوش نخوابم و سیر نخوابم
تا آنکه تو را فرمانبردار سازم که در بعیت یزید دست دهی و گرنه بزجر و حیات عزیز ان سازم حر چون نامه ابن زیاد با امام حسین
رسید نخوانده او را دست بگفته و فرمود دستگار نشود کسانیکه در شتوای فحوا قرار بخط فرستاده نتوانسته یک ناصحاب فرمود
چه جواب میدی ابن زیاد را در پاسخ این نامه فرمود او را جوابی نباشد الا جرعه رسول بن زیاد برگشت و چگونگی را بعرض ابن زیاد
فرمانروا و حر بن سعد را حاضر ساخته و گفت ای حر من منشور حکومت ری را بتو داده و تو باید بکربلا رفته کار حسین علیه السلام
را بانتهار سانی عمر گفت دیگر برادر من کار ری و حر از این خدمت معذور دار ابن زیاد گفت ولی تو ای امیر المومنین یزید بدی
بدین و سیمی کسی را که دستی نیالوده و از قتل نیچکس پرهیز دارد شب را بیاسا و فردا بکربلا رفته کار او را بانجام رسان حر چون مرخص شد
خویش سه هزار سوار جمع شدند و گفتند فرزند ابن زیاد ما مور کربلا کرده است قسم خورد و گفت و بخدا و آنحضرت معذب
نسازد از دین خون حسین علیه السلام هرگز نمیگذرم گفت باید ترک اینکار نمائی چون مسمع شد برابر نامه ابن زیاد گفت نزد تو
اداده مستی یا اینکه منشور حکومت ری نیاوردی نیم عرصه حاضر شد نامه ابن زیاد بجامع شد و بر مسند رفت
و حمد ثنا وجود و کرامت یزید بیان کرد و گفت یزید کوه پرشماست مرا فرمان کرده که هر کس با دشمن او حسین بجنگ نرود
او را من اکرام و انعام تمام انتظار من ابواب خزینه را مهیا دارم هر کس خواهان رفتن است حاضر گردد پس از ادای شکوه
بیابان از جیر بر زیاده و هزار نفر قرار رفت و درهای خزینه گشوده و هر هزار نفر بذل و صرف مثال شد و عزم سمت
دشت نینوا کرده و پول گرفته روانه می شدند معظم بر جمعیت سعد ما بشنوا کس روانه شده و از پس او شبث بن ربعی با چهار

هزار کس روانه شد و پس از او عمرو بن حریث با چهار هزار تن حرکت کرد و از عقب ایشان بن انس نخعی با دو هزار سوار حرکت
داد و عقب او حصین بن نمیر السکونی با چهار هزار و عمرو بن حریز را روانه شد و عقب او شرحبیل بن ذی الکلاع الحمیری با چهار هزار مرد کینه جو
حرکت کرانید و عقب او مضایر بن رهینان [illegible] با سه هزار مرد جنگی و پس از او یزید بن رکاب الکلبی با دو هزار تن سوار شمشیر گذار روانه
کرد و عقب او منقذ بن خرشه با دو هزار تن سپاهی روانه شد و پس از او محمد بن اشعث با هزار سوار عزیمت کرد و پس از او
عبیدالله عبید با هزار سوار نشانه شد و پس از او خولی بن یزید الاصبحی با دو هزار سوار روانه شد و پس از او کعب بن طلحه با سه هزار تن حرکت کرد و
آنگاه حجار بن ابجر با هزار کس روانه شد این بود ترتیب که گروگرد با بیست هزار تن یزید یاری میرفت هزار کس بود و اجنبان پیاده و سه هزار تن
سپاه را آماده و مجلسی تمامی سپاه را با نام سرشمار کرده و است بیست هزار تن نوشته یعنی نامشته هزار تن گوشته اند که از قول مورخین
بر این از سبک این کتاب بود است اصحاب حسین علیه السلام از سوار و پیاده هفتاد و دو تن بوده که بسی و دو کس سوار و چهل
تن پیاده بوده اند و این نیز از وقف جمعیت امام حسین آنچه و است اصل بوده است که این جمعیت بسیار را برای نصرت عترت پیغمبر
با تمامی اسلحه و علوفه و آذوقه علی چه رجحان زمان است که این جمعیت را جمع کرده و روانه است لاکن منوز بکربلا نرسیده بود که
از جناب خاتمه نبوت حجت نشده است این بکربلا برود

ذکر وقایع سال شصت و یکم و جنگ سپاه کوفه در کربلا با امام حسین علیه السلام

عبیدالله بن زیاد بن ابی سفیان که از جزیره موروثی زیاد و مادر بجنال حکومت مملکت ری می عزیمت کرده و بکربلا رسیده و در مقابل
سپاه امام حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و پس از سرکردهای کوفه لشکریان سوار و پیاده بیدرنگ سر رسیده و در روز دیگر
ابن سعد بکربلا رسیده و شنبه شش محرم سنه ۶۱ هجری بود ابن سعد فرمان داد تا عمرو بن عبدالله السبیعی حضرت امام حسین را
بیوسد که چرا بدین سوی آمدی و از این آمدن مقصود چیست عمرو بن عبدالله رفت و بدون رسانیدن پیام بازگشت ابن سعد قرة بن قیس حنظلی
فرستاد و پیام ابن سعد با امام حسین رسانید حضرت فرمود که کوفیان مرا نامه کرده و بجانب خویش خوانده من بخواهش آنها
آمده ام اکنون اگر پشیمان شده اند بازگردم فوراً قیس بازگشت و فرمایش امام را باین سعد رسانید ابن سعد بن
زیاد نامه کرد که بکربلا رسیده و بیعت امام حسین نگرفته و پیش نگردم که چرا بدین سوی آمدی و معلوم تو باد که من سفر چه
گفت مردم من نامه کرده و طلبم خوانده اکنون اگر پشیمان شده اند من مراجعت میکنم چون این نامه گاه شد
بدو نوشت که تو را خوانده ایم بیعت یزید کنی تا با تو بیعت کنند و گمان او نیز بعیت کنند آنوقت هرچه دلم خواهد بر چون
نامه ابن زیاد بابن سعد رسید و آنچه بایست بجناب امام حسین گزارش داد ابن سعد بدو نوشت که ابن رسول الله
اگر خواهی تا حرمت شکسته و امت متفرق نشود بیعت یزید کن امام حسین فرمود بسیار خوب و البته فکر و رأیت اجتماع کرده
و مردم بدو بیعت نموده و کار بدین انجام خواهد یافت خولی بن یزید الاصبحی چون بدینسان نامه ابن زیاد مکتوب کرد که امت
شکسته و مردم گمراهیت و بر شما امام حسین جلوت کرده و راه حجت و شقاوت می سپارد و این گمان را بدین واکنید مادر و دی گفتگو
کز چون ابن زیاد نامه خولی نگاشته ابن سعد نخواست که تو هر شب از لشکرگاه جدا شده و با حسین خوشی و نوشی و خویش
گفتگوی کنی بسته چون این نامه بخولی حسین را بجماعت من دعوت یزید دادند و اگر قبول کرد او را بر ایشان و بنده امیران و فرمان
حاجی شوا فحمد و از جناب نیاشامنده چون این نامه ابن سعد رسید عمرو بن حجاج را با هفتصد تن سوار بر شته حیرات مامور کرد

که مانع شود از امام حسین و اصحاب او از برداشتن آب از فرات فرمایت یعنی عمر و بن الحجاج با یاران خود فرات را احاطه کردند
و منع آب برداشتن در روز پنجم محرم واقع شد چون آب در خیمه گاه امام حسین قلت یافت حضرت سید الشهداء علیه السلام برادر خود
عباس را با سی سوار و سی پیاده فرمود تا آب بیاورد حضرت عباس همانا چون شب بسر دست آمد و هنگام تاریک شد
با سواره و پیاده بجانب شریعه فرات روان شدند عمرو بن الحجاج و کمینیان نامبرده او را دیدند کرگیانیه هول بن مالک گفت پسر
عمر تو را می بینم گفت آب بنوشش و روانه شود این من عباس با یارین دو قسمت شده یعنی مقاتل را برداشته و یعنی مشکها را
از آب پر کرده و یکی از سر شریعه فرات بیرون شدند در راه خیمه گاه گرفتار سپاه کوفه نبی گشته قتل نبی شدند و از لشکر امام حسین کسی
آسیبی ندید و عباس با همراهانش بسلامتی با مشکهای پر آب بخیام رسیده مدال مصیبت سید الشهداء علیه السلام بر سر آب شنیدند آنگاه ابن سعد کس فرستاد
نزد امام حسین که میخواهم دمی به بیابانی با تو سخن گفته حضرت قبول کرده و ابن سعد حاضر شد و یکی گفتگو کردند سبب آمدن بخصوص پیمان
شده امام حسین فرمود نامه های متواتر و کوفیان مرا به بن سوگشیده این گفت دیدی عهد شکنی آنان را حالا چه میگوئی فرمود اگر بآنان دیده
یا نکوهیده رفته یا نیکیا نشنوده میروم و چون سایر مردم نیست مسلم ابن سعد گفت باشد با بن زیاد بنویسم
و از جای برخاست و چند گامی را با بن زیاد گفت ابن سعد بمن نامه کرده مثل کسانیکه دیگر را نه بخانه بنده بنده نامه
او را بمجلسیان بخانه شد بن زیاد بخویش گفت حاضر بود گفت یعنی قبول میکنی این چه نامه را حسین فرستاده او حالا بچنگ تو
گرفتار شده بخاک تو فرو نامه این گونه بیانات را نمیباید و چون آزاد شد و او را گرویده با سر بطیفیان برد او را بن زیاد گفت نیکوئی
آنگاه گفت تو با نیک بگو با بشتاب و نامه که من ابن سعد نوشتم بر بان و گرویدی اطاعت فرمان کرد تو نیز وفا
او کن و اگر نه نپذیرفت تو خود سپاه را کل بایش آنگاه با بن سعد نوشت تو را من بگرو نفرستادم که با حسین برفق و مدارا رفتار کنی
و واسطه صلاح و رسالت بایشی و عذر او را بخواهی و شفاعت او را نمائی البته کار را کسیر و لن الرحسین سر بفرمان ندهد
او را و اصحاب او را نزد من فرست و اگر سر بر تافت با او بجنگ کن و تمامی انتقاد از متابعت گذران و اگر انچه نوشتم در پی
تو را خوشنود سازم و اگر سر بر تافتی دست از من کار بازداره کار را بایشم من ذی بخویش و آگذار اگرچه او قبول فرستادن
سر کرد با و سپاهیان ابن زیاد تمام شمر نبرده شد لکن تمامی مورخین نگاشته که شمر بعد وارد شد علی اجمله شمر مکتوب ابن
زیاد را با بن سعد رسانید ابن سعد چون از مضمون مکتوب آگهی یافت گفت ای شمر ما تو را منع شدی که با بن حسین و بن
زیاد کار مصلح کیر و خانه تو را و خانه تو را از آبادی دور دارد و قبر تو را نظر با مستور کنند شمر گفت ما فرمان امیر را بجا و با کار
و آگذار ابن سعد با شفت و گفت تو سزا بنگ سپاه کان خود با بش من خود دانم و سپه دار کل سپاه خواهم بود و آنچه
دل بر جنگ با حسین علیه السلام گمارده بر بست و فرمانگزار تا حجر بن الحر و شبث بن ربعی با پنجهزار تن سواره تمامی راه های شریعه
فرات خافظت کنند که از بهیچ راه اصحاب حسین نتوانند آب بردارند پس محمد بن اشعث را نزد حسین علیه السلام فرستاد تا با او
اشعث ملاقات کند امام حسین با جمعیت تن سوار از خیمه گاه بیرون شد و ابن سعد با جمعیت تن سواره آمد و وسط
لشکرگاه پیاده شده امام حسین اصحاب را فرمود دور بمانید بجز عباس برادرش و فرزندش علی اکبر ابن سعد نیز همراه با شرکت
دو بمانید بجز پسرش حفص و الاحر غلامش آنگاه امام حسین با ابن سعد تمامی زبان به پند و نصیحت گشود و او را از عاقبت
و عذاب بترسانید که دست از جنگ با نواده و ابن زیاد بردارد با گفت ابن سعد گفت من خانه و اهل و عیال و اشغال دارم

وقایع جبان و جبانیان

و حکومت ری بنام حضرت فرمود او را که فدا میفرستم تو را و لشکر تو را و آنگه عراق نخوری این سعد نعمت عراق کافی است
انگاه امام حسین برخاست این سعد نظر طرف لشکرگاه روانه شد و دو سپاه دانستند که کار از رسالت به محاسبت میرسد
و آشتی بجنگ مبدل شده و چون شب بر سر دست آمد امام حسین علیه السلام اصحاب را طلب فرمود و خطبه طولانی خواند و
فرمود ای یاران من این کرده و این کار دارند و مرا می طلبند من شما را از ناقبیت و بیعت خود سبک ساختم و شما را
رخصت میدهم که هر سو خواهید بروید شوید تاریکی شب عالم افروخته نوشیده اسوار شوید بعد رجاب منجو امید
برادر جمعی از صحابه با اهل بیت رسالت صدمه بار نباید برداشته و گفتند نجد این نا مصورت نگیرد و ما دست از دامن تو
خود بر نداریم و رجوع رخصت نخست ابوالفضل العباس برادرش بود و سایرین یکان یکان اظهار طاعت کردند و خلوت
بیت خود را میان داشته حضرت دقت انتظار عاقله مود و به نیمه خویش تشریف برد انبوه شهر ذی الحوش در نیمه
بیگانه صدای ناله و فریاد برداشت بجایه ای پسران خواهران من بیایید که مرا با شما سخنی است امام حسین بخیمه
صدای او بشنیدند برادران خود جعفر و عباس و عثمان که پسران ام البنین بودند فرمود برویید ببینید شر چه
میگویند ایشان بیرون شتافته و شم را دیر قیه شدند و گفتند چه میگوئی شمر گفت ای خواهرزادگان من و قبیله من از
کوفه بیرون آمدم از ابن زیاد بجهت شما خط امان گرفتم و شما را نه ترک حسین را گفته بیت خود آمده بیعت و اطاعت
یزید و ابن عباس فرمودای دشمن خدا ما را امر بچی که خواهد و ما بکنیم و سر از طاعت نپاریم و آریم ایا ز برای ما امان
هست و از برای پسر رسول خدا امان نیست شمر خشمناک برگشت و ما بردو گاه عمر سعد طی شد و این واقعه در شب
پنجاه و سوم محرم ما به واقع گردید

ذکر قحطی آب در خیمه گاه و تقسیم دو سپاه در جنگ و خندق کندن دو خیمه گاه و جنبش سپاه ابن سعد و فضیلت خواستن امام حسین در شب عاشورا

امام حسین علیه السلام چون دانست که شوم عازم جنگ شده از خود بر خیمه قال شد از ان شب امر دا محض تفاصل
بیت خود خیمه ها را کنده و بهم نزدیک بعضه کنند و خندقی گرد اگرد خیمه ها کنده ند از چوب و نی پر کرده که گاه دشمنان
هجوم آرند ان خنده قرا برافروزند چون شب بهم محرم بپایان آمد اصحاب را تشنگی زور آور شد و در تمامی خیمه گاه آب
نایاب گردید یکی خدمت امام حسین شکایت از نبی آبی کرد امام حضرت فرمود ای عباس چاهی کنده شاید آبی در آید
عباس بحفر چند جا پرداخت و هر قدر ژرف کنند نه آبی نیافتند و از بجاست رسید ابن سعد فرمان داد تا سپاه متوجه
شدند و نزدیک به معسکر امام رانده تا حسین علیه السلام از اسب نیز سر بالو گذارده و نیمه خواب بود زینب او چون دشمن
دین سوی خیمه گاه رسید و برادر را از خواب برانگیخت و گفت کاری شنوی این همهمه سوی اشکر از فرود
ایکه امر انگیخت در خواب جده و پدر و مادر و برادر را دیدم گفتند زود باشد که به نزد ما آئی چون این فرمایشات شنید
دستها جهورت زده صدا بناله برداشت امام حسین فرمود ایخواهر صبر باش و زبان در شکایت دراز نسازد
مضایقه اوند تو از مت اند انگاه امام حسین به عباس برادر خود فرمود این نایب کو مجلد و شتاب شما برای بیعت
و دین سوی ما بیاید عباس بیرون شد و بجمعیت سوار روان شد و ما یک برداشت که چه خواهد گفته از امیر

فرمانست که حسین سر در طاعت و بیعت یزید نیاورد و اگر بجنگ درآید عباس فرمود با شبیث تا به خبر دهم و برگشت و پیام
خبر داد امام حسین بحثی با اصحاب مشورت فرمود آنگاه عباس را فرمود به بین جماعت بگو امشب را بین مهلت دهند تا بعبادت
و بعبادت و راز و نیاز بسر برم عباس برگشت و پیغام برادر برسانید ابن سعد با سران لشکر گفت ای شما چیست شیر
گفت اگر کار بدست شما می مهلت میدادم امام سپیده دم فرمان داد تا بر آن سعد گفت کاش بامیری تن
نداده بودم عمرو بن حجاج الزبیدی گفت اگر مردم ترک دیار شما مهلت میخواست شد قبول میکردید اسیا گفتند آری محمد
حیا شدند تردید برای چیست ابن سعد پیام بحضرت عباس داد که یک امشب شما را مهلت دادیم صبح اگر سر
بفرمان در آید شما را بنزد عبید الله بن زیاد خواهیم برد اگر نه جنگ خواهیم کرد آنگاه ابن سعد بجایگاه خویش برگشت و
عباس پیام ابن سعد را بخدمت امام حسین آورد آنگاه حضرت اصحاب را طلب فرمود و خطبه خوانده و با فرمود ای اصحاب
و یاوران من مقصود این قوم جز من نیست اینک که سیاهی شب عالم را فرو گرفته بر خیزید و بمیروید که میخواهید بروید
که بیعت خود را از گردن شما ساقط کردم ای اصحاب بدانید اگر بمانید فردا یکیک کشته خواهید ماند و همگی کشته
خواهید شد اصحاب همگی گفتند ما دست از دامان تو برنداریم تا کی جایز خود را فدای تو سازیم حضرت دعای
خیر فرمود و لیکن موقت بعضی متفرق شدند از جمله مهرجان سودی صاحب مروج الذهب در مروج الذهب میاورد که یاران
حسین زمان ورود بکربلا هفتاد سوار و صد پیاده بود و در شب عاشور پس از صلت دادن ابن سعد و خطبه امام حسین
علیه السلام اینها تمامی متفرق شدند مگر هشتاد و دو تن علی اجود شد امام طاعت بسر برده با اصحاب فجر صبح صفر مود تا صبح

ذکر روز عاشورا و معتم شدن حضرت امام حسین و اصحاب او و بخطاب با سپاه ابن سعد

چون صبح روز عاشورا شد امام حسین علیه السلام خود را مسلح فرمود و اصحاب را یاوران آنحضرت را برادران و برادرزادگان
و بنی اعمام که عبارت از سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده بودند همگی مسلح شدند و صف آرائی کردند زهیر بن القین را بمیمنه
قرار و حبیب بن مظاهر را بمیسره گرفته و سپاه را در آن حالت جنگ داد عباس بن علی گرفت و خود با سایرین
در قلب لشکر جای گرفت ابن سعد نیز صف آرائی نمود عمرو بن الحجاج را در میمنه داشت و شمر بن ذی الجوشن را در میسره
جای داد و بر سواران عزره بن قیس را گماشت و شبث بن ربعی را با پیادگان برداشت و خود با سایرین در قلب
سپاه خویش مکان گرفت آنگاه امام حسین میان دو صف آمد و قرآنی بر بالای سر مبارک داشت و همگی گواه گرفت و با مخاطب
فرمود و گفت این قرآن میان من و شما حاضر و حاکم است چه بد ست ابن شما و ابن سعد زبان بیاده گوئی گشود
یک تن از رذالی آب فرات و نخورد از شوکت ابن زیاد عترت یزید بخون ما تشنه آنحضرت فرمود ای جماعت مختصر
مهلتی دهید و بدانید که من کیم و حسب و نسبم چگونه می بوده و با ما سزاوار است با من جنگ کنید و حرمت پیغمبر ندارید
یک سو نهید آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم آیا من پسر علی مرتضی عم پیغمبر نیستم که پسر عم بسوگندی بود آیا حمزه سید الشهداء عم پدر
طیار اعمام من نیستند آیا شما نشنیده اید پیغمبر در حق من و برادرم چه فرمود آیا او نخست کرانیان دو سید جوانان اهل بهشت
نبود و نخواهد گفت و هرگز نخواهد گفت و میان شما بیش از این است که فرمایشات پیغمبر را در حق من شنیده باشید پس

کنیه که پیغمبر او را حق من و برادرم چه میفرمود شه فریاد برآورد که خدا از راه تک و ریب بنده لی کرده باشم اگر وانه تو دیه میکنی
و آیه از آیات قرآن خواند حبیب بن مظاهر با شیخ سمرا مادر سید الشهدا آغاز سخن کرد و از مکروبات و نامه های آنها
آگاه کرد و فرمود سیاه نوشته کلبوی دیبا ما پیاده با دی و امامی نداریم در شتان ما برآورده و بوستانهای ما سبز و خرم شده
یک تن از سپاه کوفه یا اصحاب الله ما منیا ایشم به میکنی تو با حکم پسر عم خود بنده را قبول کن و اطاعت او را بر ذمه گیر
حضرت فرمود مرزا اینجا نگهدارم و از اندازه دالت دست بدست شما ندهم و از شما گریزم مانند سیران و عبد این من بنده ای خود
پناه میبرم و آنگاه از شتر بزیر آمد و اسب خود را طلب فرمود و بر اسب سوار گردید و آن اسب مرتجز نام داشت که از رسول خدای
با حضرت رسیده بود و بر حضرت و این رسول الله بفرمان و میان این قوم تنی چند کوچیم فرمود که بر بزرگی علو رفت و سپاه کوفه را گفت
ای مردم انیا فوزان و فتنه رسلکه ای عیا شنده گروه پیغمبر فرمود میان شما دو چیز سنگین میگذارم و میگذارم مردم گفتند
ما میدانیم هر میگوئی و خبه یکتاب او و نه ساخته بر بر گشت باز حضرت امام حسین بصدا آمد و فرمود ای مردم نگذارید
است کرم اضیا سبه گفتند چنانیم تو هر بگذار و سوا از تنی فرمود ما در امامیه فاطمه دختر پیغمبر است گفتند میدانیم و یک
یک از عنوان خود ابیان کرد و گفتند میدانیم و میدانیم فرمود پس چرا خون مرا مباح میدانید باز جوابهای ناشنوده داد
حضرت محاسن در دست گرفت و فرمود بخدای عزت که بیمی از این قوم ابا جابت نمانیم خوار ذلت بعیت آنان در نیاوریم
خدایا از اهانت کنم و فغان کرد ابیا به بر در آمد و فرمود بیایید ای زینب و کلثوم رقیه سکینه فاطمه تمکی حاضر شدند فرمود شما را
وصیت میکنم که چون کشته شوم گریبان چاک نخسته و چهره مخراشید و دست بصورت نزنید و صدا بلند نخسته زینب گفت میشود
فرمانیات را بجای نیاورد گفت نخیر بعین فرا شته تا بشه امام حسین فرمود چنین است زینب صدا بناله بلند کرد حسین فرمود
انیز رحمه و شیطانی پیشه کیر سکنه آسمان و زمین نمی مانند و کلی بر زمانه کرنه ای فاطمه بهوش که شیطان صبر را از ضیاء
فلنه زینب گفت ای برادر مرا دعا از یاد مبر و ما را از نافله شوی امام حسین بگریه آمد و فرمود دست از من ندارند تا بری
پس از تمکی گریه و تسلیه عنان برتافت و بمیدان آمد و آغاز بخطبه فرمود و اتقوم العصیت داد و از شنکی اهل بیت
شرحی بیان فرمود و شعر ای فرمود ای پسر سعد تو با من میجنگی و من پسر سعد از طلب سپاه بیرون آمد و گفت چه میکوئی
حضرت فرمود تو هم امیکنی بجان انکه ساخت ری و کرکان بعیت کرد و بجنا میکنیس تو را باین حکومت بعیت نکنم
می بینم که سر تو بر فراز نیزه است و بجان آن سنگ می اندازند ابن سعد در خشم شد و باز گشت و گفت گرانی برای
چه حمله در شوم حسن و العجاب او بیش از یک لقمه نیشه حرین یزید ریاحی از سپاه کوفه بیرون شد و گفت ای ابن سعد آیا تو با
این مرد جنگ کنی ابن سعد گفت جنگ نمی خواهم کرد و چنانچه سر باز زنن و استنا از من جدا کرد و حرکت میشود انیکار را بشکی
برگردانی و گفت اگر کار بدست من بود میکردم لکن عبید الله بن زیاد راضی نمیشود حر بر گشت و بسپر خود علیر انجاند و بطرف امام
حسین شد چون نزدیک شد گفت خدایا ما بازگردیم و بلعای فرزند پیغمبر تو را بترسیم و بیم انکنیم و از اسب پیاده شد و حضرت
امام حسین بخاک افتاد و سر بزمین نهاد امام فرمود کیست این گفت من حرین یزید ریاحیم که تو اصحاب تو را بجنگ گرفتم و بدین
سر زمین اقدام و الله نمیدانستم که این قوم مقام و منزلت تو را در دست میدهند اما تو بمن قبول است حضرت فرمود
خدا وندا ز توبه پذیرد و بر خیز و بر فات و سوا اسب خویش کرد و در صف سپاه امام بایستاد و تا این وقت کسی نمیگفت

تا مسجد خراب رسید در آن رفت و یکی در سایه دیوار خسته بای پا سود تا غروب شد از کثرت گرسنگی و تشنگی و ناتوانی قوه حرکت نبود تا چار در تاریکی شب بر دین نامه و دین بختی راه به پیمود به خانه رسید که شماره تی نگذاشت از نامردی در استانه خانه نشست و التماس نمود طوعه ام ولد بود که پسر شش بطلب جایزه دان زیاد رفته بود چون مسلم به منبع بر دین شده و مادرش طوعه با انتظاری پسر القصا لا میاید در خانه که گشاید پیچش در رسد ناگاه در مردی در استانه خانه نشسته است مسلم او را سلام داد و گفت ایزن مرا شربتی آب بده طوعه رفت و جامی مملو از آب آورد مسلم گرفت و بیاشامید طوعه ظرف آب را گرفت و بیرون رفت و پس از زمانی باز آمد دید مسلم بجای خود نشسته گفت امیر و شهر را چنین تشنه آب خوردی و سیراب شدی برخیز و بسوی خانه خویش بشتاب و زن و فرزند را بر تو مسلم تو ابی نداد و طوعه طناب در گردن مسلم گفت ایزن مرا دین شهر خانه و زن و فرزند و عشیرتی نیست آمیستوانی امشب مرا جای دهی گفت طوعه تو کیستی مسلم فرمود من مسلم بن عقیل کوفیان با ما کوچه های شهر بر ویم بسته گردیده و سپاه ابن زیاد به جستجوی من بوده اند طوعه گفت تو مسلم بن عقیل بفرما بدرون مسلم انجا در برو اورا خانه پاکیزه جایی داد و شام مهیا کرد پس از چند ساعت پسر طوعه بر سید و بحی از رحمت روز خود گفت و مشغول خوردن شام شد ناگاه دید مادر امشب تر و بسیار بیکنه و بحجره دیگر رفته و باز نمایه گفت ایا اله حرکت نا هنگام تو امشب چیست طوعه گفت اگر اطمینان میدهی تا با تو بگویم سوگند یاد کرد و او را مطمئن ساخت طوعه گفت این مسلم بن عقیل است که من او را بخانه پناه داده ام حال خاموش شد و بخوابید و با داد و چون از خواب بر خواست با مادر شتافت و به پیش اسید حضرمی خبر داد که مادرم طوعه مسلم بن عقیل را به خانه پناه داده اسید حضرمی به عبد الرحمن بن محمد بن اشعث کندی آگاهی داد و ابن زیاد شاد شد و بلا را با دستان مژده یکهزار درهم و یکتاج زرین و یک اسب با زین و زرین خلعت کرد آنگاه ابن زیاد فرمانداد تا محمد بن اشعث با جیبه الله بن عباس السلمی و سعید بن شیبان بخانه گرفتاری مسلم بن عقیل حرکت نمایند و خانه طوعه را محاصره کنند محمد بن اشعث در حرکت آمد مسلم بن عقیل چون صدای مردان و فریاد سواران را شنید دانست در طلب او آمده اند سلاح در تن راست کرد و از خانه طوعه با شمشیر کشیده بیرون تاخت و جلادت سخت نمود و چندین تن از سپاهیان ابن زیاد را بکشت که لشکر پراکنده و جمعی کشته و زخمی شدند تا عاقبت مسلم بجایی که محمد بن گرفتاری او حمله کرده بود افتاد و ده تنهایی گران یافت در این حالت او را گرفتار کرده و او را کشان کشان دار الاماره بردند در این وقت تشنگی سخت بچهره مبارکش فزوده بود گریبان جامه را بگریبان بخت شکافته سده علاوه از تنهایی تیر و سنان بر اطراف بدن مبارکش رسیده بود و نهایت عطش داشت چون به مجلس ابن زیاد رسید آب طلب فرمود و مرد بن حریث بعلام خود فرمانداد تا کوزه آبی بمسلم داد و چون مسلم کوزه را نزدیک دهن برد و جرعه آب خواست بنوشد از اثر آب و تشنگی که بدنش رسیده بود قدح پر خون شد گفت غلام آبرا بخت و آب از نو پر کرده و دگرت بسیم دندانهای جلوی او قدح بخت آنگاه ابن زیاد بمجلس در آمد و فرمانداد تا مسلم را بخضورش بردند چون مسلم بابن زیاد در آمد ساکت و خموش بیک تن از حاضران بابک نداد که سلام بر امیر کن مسلم فرمود بر من امیر نیست ابن زیاد گفت بر تو چیزی نیست خواه سلام کنی خواه سلام نکنی گفت خاموش شد مسلم فرمود چنین دارم گفته اند تا بابک تن نگویم ابن زیاد گفت هر کس وصیت کن پس مسلم با طراف مجلس نظر کرد و چشمش بعمر بن سعد بن ابی وقاص افتاد و فرمود ای عمر بتو نسبت

جواب فرمود این من و قوم ما را بر عهده است که ما را از بجای آوری وصیت مرا از مردم بپوشیده داری عمر سعد جوابی نداد ابن زیاد گفت ای عمرو سعاف عاقبت پسر عم خود مکن گفت مگذار مسلم فرصت بیابد مسلم فرصت یافت و عمرو سعاف را بکشت و هم روایت است که یکی از این زنان عرائض و شکایتی داد و گفت شنیده ام که آقای من حسین بن علی ابن زیاد را بکوفه میرسد یک تن را بجانب او بفرست که خیانه زنیرا میرستم از شر شتی کوفیان قوم من دانند نیز ما را بدهند عمر سعد روی با ابن زیاد کرده و وصایای مسلم را گفت ابن زیاد گفت امانت ترا لعنت کند چه مرد خوان بوده که راز او را نشنوف داشتی اگر بن این وصایا گرده و او را سزا دادی بپوشاندم آنگاه ابن زیاد غمی زبان شماتت دراز کرده و مسلم را زخم خنان جای گرای بیازرد و بکر بن حمران امیر را گفت مسلم را زخمی سر فرق زده بود فرمان داد تا مسلم را بالای محتر برده سنیه سازند بکر بن حمران مسلم را بالای قلعه برد و مسلم خاموش تلاوت و بکبیر از بن آنجا گوار جدا کرده و تن سر شده از قلعه بزیر افکنده و بزیر آنجا بن زیاد خبر دادند آنگاه بن زیاد فرمان داد تا هانی بن عروه را بدانجا بکشانند و بزیر آنجا بکردن زدند پس از قتل این دو بزرگوار ابن زیاد فرمان داد تا سر دشمنان را بکوچه و بازار بگردانیدند و شمنان آنها را دو محله کوفه فرو شناسانیدند پس از آن فرمان داد تا سر دشمنان را بزیر آورده و آن سر شده آنگاه ابن زیاد سرهای مسلم و هانی را بانانه مشتمل بر نامه خود بیزید بن معاویه بن ابی سفیان فرستاد و بزیر بن معاویه بشام فرستاده بزید شاد شد و سر ها را از فرستاده انعام کرد و گفت عجب الکبر ابن زیاد نوشت و اظهار خوشنودی از او کرده و او را تحسین کرده که حسین بن علی با شصت و اند تن از اهل بیت خود بعراق میآید گمان او با این چه باشد که میان تمامی بلاد و ممالک من شصت هزار تن مرد میان اصوج انقلاب افتاده و مرا از کید و مکر کس خلاف نماید

ذکر گرفتاری محمد و ابراهیم دو طفلان مسلم و شهادت آنها و قتل حارث ابن عروه

زنان و مسلم بن عقیل متوجه گوفه گردیده بسر ای خود رفتند و طفلان که محمد و ابراهیم نام داشت بیاورد چون کار بدانجا رسید که مسلم بسران خود نظر کرد بگریست و فرستاده را گفت بنیا بگو که عمرو سعاف را بکشند و سر او را بنزد من آرند فرستاده بازگشت و آنچه مسلم گفته بود بگفت ابن زیاد خبر یافت که مسلم را دو پسر خرد است که در این شهر نزدیک در مسجد بسر برند و گفت هر کس پسران مسلم را بنزد من خیاره بسیاست بزرگ گرفتار خواهد شد شریح قاضی چون این بشنید با پسران مسلم گفت چه شما شنیده اید ابن زیاد در جستجوی شماست بهتر آنست شما از این شهر بیرون روید تا گرفتار ابن زیاد نشوید و من شما را با پسر خود اسد میفرستم تا بیرون شهر شما را بکاروان سرای برسانند و فرمود تا اسد آنچنان کردند و برون دروازه برون آمده با آنان باز گشت و از ایشان جدا شد و بسوی آبادانی رفت و پسران مسلم با یکدیگر گفتند شبانگاه باید که آن کار را ساخت آنند و طفل یحیی برادر خود را گفت تو بخانه باز گرد و چنین گو فرزندان آنجا رسیده و آنها را شناخته و گرفته و بنزد ابن زیاد آورده اند و آنان را بزندان محبوس داشته و مسلم را زندان بان پسر دگر آنها را بخانه خود برده و چون بشناخت که ایشان از اهل بیت پیغمبر مانند آنها را گرامی داشت و دگر آنها را بساخت و آنشبی را بآنها بسر برد و چون صبحگاه دمید بزندان بان گفت چون بعقاب سیه برسید ابن آنچنین را برادر خود بنامید تا شما را بخانه آنان رهنمون شود چون گوچک و نابالغ بودند راه بجای نبردند تا صبح اطراف کوفه راه می پیمودند چون هوا روشن شد و آفتاب نزدیک گردانند پناه بجز بانستانی برده و به بالای درختی که در کنار چشمه ای بود رفته پنهان شدند از قضا کنیزی آب بسر چشمه آنجا رسید و بشناخت و آنها را بخانه برد و بشناخت و آنها را گفتند که خانم من از دوستان است

و آنها را برداشته بخانه آورد و خانم او نصایح بشنود و آنها را در کوشه و کنار دفن و پنهان نماید از آن سوی چون ابن زیاد پسران مسلم را محبوس داشت کنیزی بزنه بگذاشت که پسران مسلم با بچگی آورده و ایشان را بمکتب میفرستادی و مکتب داران را سفارش کرده که ایشان را بزنند و سخت گیرند و از هیچ عقوبت ایشان را نگذارند کنیز مکتب آنها را آزاد کرد و چون ابن زیاد خشمناک شد و مکتب داران را بگرفتند و بیاوردند که هر کس بچگان مسلم را بیاورد و امیه یا جایزه بزرگ خواهد داد و چون طمع جایزه ابن زیاد هر طرف روان شدند از آنجمله حارث بن عروه که از بامداد تا شام با پسران مکتب بود و پسران از شدت رفتار شکسته شده و مانده بخانه آمدند و این زن که او طفلان مسلم را پناه داده بود زن این حارث بود چون حارث بخانه آمد و کنیز از رخت روز و جایزه ها میپرسید زن گفت امروز از خانه بیرون نرفتی و با هیچ پسر مسلم نیاویختی حارث گفت تو با این حسرفی چگار من طمع جایزه و پسر امیر کرده ام خلاصه حارث شام خورده و بخواب رفت از آنسوی دو طفلان مسلم از بیخ راه استوده شده و قبل از آمدن حارث شام خورده بخواب رفته و خوابی دیده و سراسیمه بیدار شده و آغاز گریه کردند حارث که هنوز خواب نرفته بود گفت صدای غریبانه از خانه می شنوم زن او گفت بخواب کسی صدا نکند حارث خود از جای برخواست و چراغی روشن کرده و بر سر آن دو طفل آمد گفت شما چه کسانید و از کجا آمده اید طفلان گفتند ما دو طفلان مسلم بن عقیلیم حارث گفت شما اینجا بید من امروز خود را در جستجوی شما هلاک کردم و مسی بر بهورت شما بردم سخت شما را بربست و بنشست و بخواب گاه خود آورده و بخوابید و بامداد از جای برخاست و پسران مسلم را برداشت و بیرون شد زن محل از آنجا بیرون رفته و بجستجوی ایشان بود و فراغت موذن را از این دو طفل بیگانه و دست بدار حارث ها از خوف شمشیر جایزه دوانه شدند دست کشیده بدین منزل تا کنار بقعه فرات رسیده حارث شمشیر خود انعلاص میش داد گفت این طفل گرو ان زن غلام گفت این کار شوم حارث دامنگیر شده و العلاوم بیاویخت و خون او بر بخت پسر حارث گفت ای پدر از خون این دو طفل ترکند حارث گفت تو با این حرفها چکار و پسر را نیز بخشت زن بامدادی کنان گفت این دو طفل را رها و نزد ابن زیاد بر شاید با تحاف تر مسه کنه حارث گفت دستان مخانه با تحاف با زن بگیرند و از عطای امیر بی نصیب شوم و از زجر اخی سخت بزرگ زنان بخاک و خاک دیس خود و پیرانه سر بر آن دو طفل خائف طفلان گفتند گذار ما دو رکعت نماز گذاریم گفت صلت میت و دست فسه ابرو کنیب از آن بقتل بسانه آنگه بر بست حارث خود را چسبانیده که مبادا مرا بگریزی تو انم بر چشم خائف حارث محمد را بر زمین انداخت و سر از تنش برگرفت و روی بزن کنده و تنش را دو اب انداخت آنگاه سر از تن ابراهیم برگرفت و تنش را دو اب بیگانه و سرهای آن دو طفل را بتوبره کنده و داستان بطمع جایزه نزد ابن زیاد آمد ابن زیاد پرسید که صیت انجا گفت سرهای دو طفلان مسلم است گفت آنها کجاست گفت من بزید نوشته ام که محبوسند تا چه حکم دهی گفت بیاورید مردم رفته از من انها را بگیرند گفت میخواستی یک تن بزن ابوستی حارث و جواب ما زما نداشتگاه ابن زیاد گفت اگر یزید آنها را از من زنده طلبید چه جواب گویم تو از خدا نترسیدی که کشتن این دو طفل بیگناه اقدام کردی و انگه بدون اذن من انجنایت بزرگ سزای تو نیز کشتن است و فرمان داد تا او را آورده در همان محل که طفلان مسلم را کشته بقتل رسانیدند

ذکر وقایع شنبه و حرکت امام حسین علیه السلام از مکه بجانب کربلا و خبر

یافتن او از قتل مسلم بن عقیل و آمدن حر بن یزید بن ریاحی باستقبال آنحضرت و ورودش بزمین کربلا

از زین پیش نگاشته آمد که جناب مسلم بن عقیل روز جمعه سیم شعبان وارد کوفه شده و کوفیان با آن بزرگوار خوش آمده گرد او دست بیعت دادند حضرت مسلم وی بیعت از پسر عم خود امام حسین بگرفت و از اظهار عقیدت و استواری کوفیان و بیعت آنها رقمی نگاشته بخدمت ما مور گردانید و باو اینگونه گفت که کوفه و اعیان آنحضرت را روزها و شبها منتظر و ما نیز نشسته عجل بعزم شهادت برسانید و این روز مصادف با روزی بود که جناب سید الشهداء امام حسین علیه السلام از مکه معظمه کوفه همی بیرون زده بود که چند تن از اهل بیت حجاج بمکه فرستاده که هر کجا امام او را یابند بکشند حضرت نخواست در آن سرزمین خون بحرمتی شود و از آنجا راه اقبال کوفیان و نوشتجات مسلم مرور طرف سماوه آنحضرت معظم حرکت نمود امام حسین علیه السلام روز ترویه با احرام داخل بیت گشته و طواف نمود و سعی صفا و مروه را بجای آورد و احرام از وی گذاشت و بحج اکبر مبدل کرد آنگاه خطبه بخواند و فرمود من هر وقت اعزم عمره اقدم هر کس خواهد با من کوچ دهد فردا حاضر کرد و محمد بن حنفیه خدمت آنحضرت آمد و عرض کرد ای برادر که وعده رحم کوفه را میدانی که با بدت چه کردند و چگونه او را شهید ساختند و با برادرت چها کردند هیچ کاری که با تضاکردند ما تو نیز روا دارند اگر در مکه بمانی بکام تر است مامون مانی فرمود دستور هم همین مکه بگشاید و حرمت خانه خدا ضایع کرد و محقق گفت پس بطرف من تشریف ببر که او ستان بسیار دارد حضرت فرمود باز نظری کرده و آفرید آنجمع حضرت فرمانده و ما را بر شتران بنشستند و عازم رفتن شد محمد حنفیه شتابزده آمد گفت ای برادر تو من وعده وفا دی فرمودی برادر رسول خدا را خواب دیدم که فرمود بطرف عراق بیرون شو که خدا تو را کشته خواهد محمد گفت انا لله و انا الیه راجعون پس حال که عازم هستی زنان و فرزندان را بگذار و با خود کوچ مده امام حسین فرمود خدا خواهد که آنها را اسیر نبیند پس از آن عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر برسیدند و گفتند بهتر است در حرم خدای بمانی و بسوی عراق نروی فرمود پیغمبر خدای صلوات فرموده است که حرکت نمایم و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمد و همین صحبت کرد که بکوه تشریف ببر حضرت فرمود باید بروم پس از اینها یحیی بن سعید بن العاص از جانب برادرش عمرو بن سعید که از جانب یزید حاکم مکه بود آمد و عرض کرد که تشریف داشته باش و بسوی عراق مسافرت ننما حضرت اجابت نفرمود و در روز هشتم ذی حجه نشسته از مکه بیرون آمد و همینکه قافله بزرگی بود که تمامی اهل بیت رسالت را آنها سوار شده بودند چون بحی از طی شده عون و محمد پسران عبد الله بن جعفر بن ابی طالب از جانب مدینه رسیدند و مکتوبی آوردند که آنحضرت را قسم داده بودند که شتاب نکنی من مغرما مامن برسم و عبد الله پس از چند ساعت با یحیی بن سعید برسید که عمرو بن سعید حاکم مدینه ما بآنحضرت خدا مان فرستاده بود عبد الله بسیار اصرار کرد و امام حسین را منع کرد و منیه منقیاد و چار پسران خود عون و محمد را خدمت آنحضرت گذارده و با نها وصیت کرد که ملازمت آنحضرت داشته و از وی جدا نشوند و خود بگشت امام حسین علیه السلام نیز کوچ آمده طی طریق منیع نمود تا منزل ذات عراق رسید و اینجا فرزدق شاعر که نامش همام بن غالب بود با قصد حج گزاردن با اهل و عیال حرکت بود و با آنحضرت برسید و گفت بفدا رسول خدا این محمل چیست که حج نفرمود و از مکه بیرون شدی آنحضرت فرمود اگر دشمنان در کمین بودند نخواستم کیدی کنند

وخون بریزند گوا نیفرزدق مردم کوفه را چیکونه باقی عرضکرد مردم کوفه نورا دوست میدارند لاکن روز جنگ با موسس میکنند
نشنه و در روی تو شمشیر میکشند انگاه فرزدق وداع کرد و حضرت علی طریق فرموده بثعلبه رسیده وشب را انجا فرود آمد صبح
وسانید واز ثعلبه قطع منازل فرموده تا ارض حاجر رسید وآن بیکرا از اهل بیت او از قتل مسلم بن عقیل آگهی نداشتند چون خواست
منزل کرده و مکتوبی بدوم کوفه نگاشت که مسلم بن عقیل نامه اش در مکه رسید واز حسن تافی و عمده و عماش می نگاشته بود که کوفیان
متفق و الفرت ماشده اید و من روز سه شنبه هشتم ذی حجه از مکه بیرون آمدم و بجانب شما میایم چون فرستاده رسید مکتوب شنید
واتفاق واجتماع و من نیز دران ایام نزد شما خواهم آمد و این مکتوب را عبد الله بن یقطر گرفته طی مسافت کرده چون بقادسیه رسید
دیدبانان که از جانب حصین میز کرده مامور را باشده بودند او را گرفته نزد حصین آورده و بجستجو در آمدند عبد الله کاغذ را پاره پاره
کرد حصین او را دست بگردن بسته بکوفه نزد ابن زیاد فرستاد ابن زیاد از عبد الله پرسید از جانب که قاصد بودی و نامه برای
که بود عبد الله گفت مکتوب حسین بجمیع اعزیزان کوفه بود ابن زیاد گفت چرا کاغذ را پاره کردی گفت نخواستم بدست دشمن
افتد گفت بزرگان کوفه چه کسان بودند که کاغذ بانشان میبردی گفت نام کنون حضرت امیر و حسین را نشناسم و عبد الله
امتناع کرد ابن زیاد فرمانداد تا او را مقتول ساختند علی الحجه امام حسین از منزل رمض حاجر حرکت فرموده بمنزل خزیمیه ورود فرمود
دران وقت چون ابن زیاد از تشریف فرمائی حسین خبر داشت سپاهیان را بسرکرده و مامور نمود که تمام راه ها را مراقبت
نمایند که از هر سو کسی الحاقی نمیرود و بجز از سفر باشد و راه ها نهایت سخت و کسی عبور و مرور نکند امام حسین را بعد از منزل خزیمیه
حرکت فرموده و چل زاله ورود و نمود و از این منزل عبد الله بن سلیمان و منذر بن اسماعیل پس از ادای دین حج بسرعت تمام رسیده
و در خدمت امام مشرف شدند و گفتند ما پس از حج محض ملحق شدن بحضرت آمدیم این گفتار را شنیده دانستند که از کوفه میاید و از
کناره جاده روانست انیان بجانب او شتافتند و گفتند چه کسی و از کیست میالی گفت بکرم و از قبیله بنی اسد هم و از کوفه میایم
گفتند ما نیز از بنی اسدیم بگو بدانیم از کوفه نامه ای چه خبر بود گفت وقتی که از کوفه بیرون آمدم دیرم پای کشته های مسلم بن عقیل و هانی در
مردم گرفته و از اینسو بدان سو میکشند عبد الله و منذر برگشته با امام از شهادت مسلم خبر دادند امام علیه السلام فرمود انا لله و انا الیه
راجعون انگاه عبد الله و منذر عرض کردند یابن رسول الله خبر رفت از همین منزل برگردی و رنگ این سفر نمائی چندین از
همراهان گفتند کار تو با مسلم معلوم است و چون تو بکوفه رسی مردم تورا استقبال نمایند و بگردت جمع شوند امام حسین علیه السلام
دختر مسلم بن عقیل که دختری سیزده ساله بود بطلبید و نوازشش فرموده و دختر گفت ابن عم تو عقیل بدران میفرمائی امام حسین بگریه
درآمد و فرمود آری مهرت مسلم را کشته اند و از زار بکریست و اهل بیت او آن دختر بگریه درآمدند چون فرزند کبیر از تمام جمع
رفتن بکوفه و مراجعت از کوفه خدمت حضرت رسید و از شهادت مسلم و بیوفائی کوفیان حضرت را مطلع کرد و دیگر شبحی رسیده
و خبر از گرفتاری عبد الله بن یقطر کشته شدن امر الغرمان ابن زیاد بانحضرت آورد حضرت بگریه آمده و اصحاب را نصایح
بخواست و خطبه غرائی بخوانده و فرمود ای مردم بدانید که مردم کوفه مسلم بن عقیل و هانی و عبد الله یقطر را کشته و بیعت با
مرا خوار داشته کنون هر کس میخواهد خود را از این معرکه برهاند رای گرفته رود و بجای امن و امانی شتاب کند چون مردم
این فرمایشات را بشنیدند دو دانستند کوفیان صوداشکله اند و معلوم میشد که حضرت را بتنهائی بدهند همی متفرق شدند و
دسته دسته و گروه گروه راه دشت و بیابان گرفته روانه شدند و نماند با انحضرت مگر اهل بیت خود و معدودی کمانده

وقایع جهان و جهانیان

مدینه با آنحضرت کوچ کرده بود و بعد از امام حسین علیه السلام از منزل زباله حرکت فرمود و بمنزل قصر مقاتل وارد شد و در
اینجا عبید الله راه حاجات فرمود و عبید الله از بزرگان کوفه بود حضرت فرمود با کوفیان با ملاست خواهند کرد اکنون شنیده ام روی
برگردانیده و با ابن زیاد پیوسته اند تو با ما بمن عبد الله گفت قسمت بزید است و لیکن بزرافزه گرفته و از من یک تن چه
برآید من از کوفه بیرون شدم که با مخالف دین ملاقات نکنم چون از او بشنید فرمود از رسولخدای شنیده ام که فرمود
هر کس فریاد اهل بیت من بشنود و یاری نکند خداوند او را بآتش افکند علی الجمله حضرت سید الشهداء از منزل قصر مقاتل حرکت
فرمود و ببطن عقبه کوچ کرد چون ببطن عقبه برسید عمرو بن لوذان که از مشایخ قبایل بنی عکرمه بود خدمتش برسید و گفت ای پسر
الله تو را بخدائی که تو را بدین عظمت و برگزیده بخدا میروی مگر جلو نیزه ها و شمشیرها! امام حسین فرمود من از عاقبت امر آگاهم لاکن آنچه
خدا مقرر فرموده است خواهد شد و از بعد از ببطن عقبه حرکت کرده و بمنزل شراف رسید خیمه ها سر پا فرمود و شبرا بسر برد
و از بعد فرمود تا حرکت نمایند همین قدر نصف راه طی شده بود یک تن از طرف من رکاب فریاد برآورد الله اکبر حضرت
فرمود بچه مناسبت؟ من گرد نخلستانی می بینم که مسدود بود مردمان نیز گفتند که در پیش نخلستانی در این زمینها بود حضرت
فرمود خوب دانا بید چون خوب نظر کردند گفتند اینها تمامی سر نیزه ها و کوههای سیاهست امام حسین فرمود
راست میگوئید و ما را از اینجا پناه گاهی و قلعه که از آنجا جای گیریم اصحاب گفتند اینجا تل و جنب مجاز نزدیک است پس حضرت
عنان بدان سو برتافت و همه با آنحضرت شتاب کردند تا بوقت شب رسیده خیمه ها سر پا کردند از آنسو مقدمه سپاه
دشمن نمودار گردیده و تلی نگذشته که لشکریان بر سیدند امام حسین فرمود تا کار حبک ساز نمایند و مقابل سپاه صف بندند
سپاه در لشکر کوفه همین یزید ریاحی رئیس مشکوین بود چون فرمان داد تا مقابل اردوی امام حسین قشون کوفه جای گزیده
صف آرائی کردند چون روز بنیمه رسید دانستند که لشکریان جنبشی نشسته لشکریان اجابتگاه خود آرمیده گرفتند از آنسوی در سپاه عراق
بنوا و آنمائی اندازه نشسته بودند چون امام حسین علیه السلام فرمود ما آنها را سیراب کنند و همین قسم روز بظهر
رسید و بنماز شدند حضرت امام حسین برسید و سلام داد حضرت فرمود ای حر بجنگ من یا بعیادت
من آمده؟ حر گفت معاذ الله بعیادت تو آمده ام و بیاری تو حاضرم لکن روز قیامت مهیا شده و دست بگردن بسته از قبر برخیزی
آتش دوزخ را فراچشم انگاه همگفت باین رسول الله بدین راه که میروی گشته خواهی شد بهتر است برگردی و
بطرف حرم بشب روی چون وقت نماز بود حضرت به نماز ایستاد و حر و سپاهیش نیز با آنحضرت اقتدا کردند و
نماز پیشین را بجای آوردند انگاه امام حسین فرمود ای حر مرام کوفه را نامه ها کرده و خواستگار امامت من شدند
حر گفت مرا چه میدانست این زیاد مرا مامور کرده است که به کجا تو را دریابم تا تو باشم تا بمجلس ابن زیاد برسیم حضرت
فرمود ای حر تن سبکان ساز آنچه خوبتر که محملها فرو نهند کوفه نیست حر جنبهار احاطه کرده و خطوط را دور آورد
حر گفت یاد کرد که من از تو مانعها اطلاعی ندارم حضرت فرمود انیک که تو جبرئیل من مراجعت نمایم و فرمان
تا مه سوار شدند و راه مرتب گرفت سپاه حر متواتره مانع شدند امام حسین فرمود ای حر مادرت بعزایت بنشیند
از من چه میخواهی حر گفت مصلحت بسیار است و من نام او ببرم و از تو جدا نشوم تا آنکه راه را بگیرد ان و بطرف
مدینه حرکت فرماید حضرت فرمود بیا تا یک تنه با هم بجنگیم حر گفت ما مور بجنگ نیستم ما مورم تو را از این زیاد ببرم دین قسم دوستا

ذکر رفتن یک یک اصحاب امام حسین در روز عاشورا بجنگ سپاه ابن سعد و کشته شدن ایشان

چون مواعظ و نصایح بلیغه و نصوح فصیحه امام حسین علیه السلام اثری بسپاه کوفه نکرد و جانین معظم حنک شد نه داول از جانب سپاه عمر سعد آنکس که مبادرت نمود عمرو بن حجاج بود چنانچه علما روایت کنند نزدیک بیاران حسین آمد نه ندای بجنگ سر داد و از جانب سپاه امام حسین برابر او آمد و آن تیرانداز میدان جدا شد و بلشکرگاه سعد السعداء افتاد و من بعد گفت شاید باشد که اول کسی که بسپاه امام حسین تیر انداخته من بودم و امیر المومنین یزید را خدمت کردم پس از آن بسیار غلام او بمیدان آمد و مبارز طلب کرد از سپاه امام حسین عبد الله بن عمیر بجلی او را بقتل رسانید و پس از او سالم که غلام ابن زیاد بود آمد و بدست عبد الله کشته شد و پس از آن عمرو بن حجاج با دوست از سپاه کوفه بطرف سپاه [illegible] آمد کرد و فسری کرد و بمنه سپاه حسین انتشار بر کرد انید نه انگاه عمر بن یزید ریاحی خدمت امام حسین عرض کرد و اجازت فرمانمود اول کس من باشم که بمیدان روم تو جان بسپارم حسین اذن داد حر فرزند یزید علی گفت عنی با سپاه کوفه رو کن علی اسب خود را داده تکاپو آورد و بر سپاه کوفه حمله آورد و چند تن کشت تا کشته شد انگاه برادر حر از لشکرگاه ابن سعد جدا شد و نزد برادر آمد و بیعت حسر را خدمت امام آورد حضرت او را نوازش فرمود و خرامیدن فرمانش داد و بمیدان آمد صفوان بن حنظله مقابلش آمد و او را بعنیعت کرد و کار مشابهت یزید سر متاب حر گفت بر اجانب حسین با فرا گذارم و با صفوان او را درنخت و او را نیز بر انجمب برانگیخت و جان بداد سه برادر صفوان بجنگ خواهی صفوان آمد نیز کشته شدند ارپس اینان یزید بن مهاجر بجنگ حر آمد و کشته شد ارپس او حر بر سپاه کوفه حمله کرد و تیر اندازان لا تیر باران کردند که اسبش از پای در آمد حر پیاده بجنگ شد عاقبت از کثرت زخم بخاک افتاد و اصحاب حسین او را برداشته بنزد خدمت آوردند حضرت روی او را پاک فرمود و جان بتسلیم نمود پس از شهادت حر ضعف از امام اذن گرفت و بجنگ رفت و چند تن کشته تا کشته شد پس از آن عمرو غلام حر چون آقایش حر و برادرش و پسرش کشته شدند بجنگ رفت تا کشته شد ارپس او برزین خضیر ارپس او وهب بن عبد الله حباب الکلبی بجنگ آمد و کشته شد و این همان وهب است که مادرش قرآن او را بمیدان فرستاد و تشویق و برگشت و گفت کرای مادر از من راضی شدی مادر گفت راضی نشوم تا آنگه کشته شوی علی ایجه وهب بمیدان رفت و کشته شد و زنش تیر با بستون چند بمیدان آمد و کشته شد ابن سعد گفت تا سر زنش تحمه کرده و بمیان سپاه امام حسین افکنند پس از کشته شدن وهب عمرو بن خالد بجنگ رفت و کشته شد و پس از او سعد بن حنظله و بعد او عمر بن قرظه الحجی و بعد از او مسلم بن عوسجه و از پس او پسر مسلم بن عوسجه بعد از او هلال بن نافع بجلی و در بعد او پسرش نافع بن هلال یک یک بجنگ سپاه کوفه آمد و دشنه شدند این وقت ابن سعد فریاد بر آورد که بجنگ سر اجازت نمیدهم یک یک بجنگ روید چه باید علی حمله در شویم انگاه عمرو بن الحجاج بر میمنه و شمر بن ذی الجوشن با دستهای قشون خود بسپاه امام حسین حمله کرد کشته داد و از دو جانب تنور حنک گرم و شعله مقاتله زبانه کشیدن گرفت ابن سعد فرمانه داد تا مقدمین تیر اندازان تیر باران بسپاه امام تیر باران کنند و اتفاق سپاه حسین بسی و دو تن سوار و گروهی پیاده که چند تنان کشته شده و مجروح بودند و سپاه کوفه بی اندازه مرسله کرده با قوی اطراف سپاه حسین را فرا گرفته با این حال سپاهیان ما بی همچون دل شیر بجنگ در آمده و میزانه و میکشتند تا چهل و دو تن انها شهید شده و از سپاه ابن سعد نیز گروهی بهلاکت رسیده و

زوال فرمود. شیخ عبدالله انصاری خدمت امام حسین عرض کرد این رسول الله آمد و دیدم که با تو نماز گزارد امام حسین فرمود نماز پیش را بیاد او آورد خدا او را با نماز گزاران بشمار گیرد و بر او از این گروه و بگذشت از جنگ مازاد به نماز بزاریم عمرو فرمایش حضرت را بصدای بلند رسانید از سپاه کوفه حصین بن نمیر فریاد برشما قبول نمیت حبیب بن مظاهر گفت ای منافق نماز پسر پیغمبر قبول نمیت و نماز تو قبول است حصین گفت ای حبیب بسیار ان تی تمام و از خرد بهره داری و حبیب بسیار این آمد و او را زنی می زد و یاوران حصین حبیب گرد و حبیب. کشته امام حسین علیه السلام به نماز خفتن بسیار و شمرین الجوشن و سعید بن عبدالله حنفی از پیش گرد معاقب بستند و خود را بر صف سلام امام نمودند حضرت با قی از اصحاب نماز خوف گزارد و سعید بن عبدالله حنفی تیر و شمشیر از پای افتاد پس او قرائت حضرت از نماز شمرین الجوشن بجنگ در رفت و کشته شد و پس از آن حجاج بن مسروق جعفی که مؤذن حضرت بود بجنگ رفت و بعد او یحیی بن کثیر انصاری و پس از او یحیی بن سلیم ازدی و عقب او منقذ بن سعد شامی و از پس او عبدالرحمن بن عبدالله و عقب او عمرو بن قرظه و پس از او نعیم بن عجلان انصاری کر شیامی بود بجنگ رفت و کشته شد اخا عمرو بن خالد صیداوی و پس از او سوید بن عمرو بن ابی مطاع و پس از آن قرة بن ابی قرة الغفاری و عقب او مالک بن انس مالکی و پس از او عمرو بن مطاع و بعد از او جناد بن حارث و عمرو بن جناده و پس از او عابس بن شبیب شاکری و شوذب مولی عابس و پس از او عبدالله و عبدالرحمن پسران عروة بن حراق و پس از او مولی نرکی که حضرت سید الشهداء خریده بود و بفرزندش امام زین العابدین علیه السلام بخشیده بود بمیدان رفته و کشته شد شکاء بن زیاد و پس از او ابو عمرة منصلی و عقب او زهیر بن عمار بجلی و عقب او سیف بن الی بحابث و عقب او مالک بن عبدالله بجنگ آمده و شهادت رسیدند و این شهداء بر یک از پنج مائه با اختلاف زیاد و کم از سپاه کوفه کشته شدند تا کنون بدرجه شهادت رسیدند امام از سپاه حسین بن علی علیهما السلام چنانچه نگاشته شد شهادت دو نفر و از این ایام حر بن یزید با برادر پسر و غلامش پس از آن و بعد بسی تن دیگر بحضرت امام حسین فرزند و شربت شهادت چشیدند چنانچه بانشان برده شد و برده خواهد شد پس از آن زیاد معاصر الکندی و علی بن الحسین از پس علی بن مقاتل عقب او المعلی بن یعلی و پس او طرماح بن عدی و عقب او محمد بن مسلم و چند تن دیگر بجنگ آمده و شهادت یافتند و تا کنون تمامی اصحاب و یاران آن بزرگوار بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و ما نده خدمت آنحضرت گرانمایه هاشم و برادران و برادرزادگان و فرزندان آن بزرگوار

ذکر اجازه یافتن بنی هاشم برای جنگ با سپاه کوفه و شهادت آنان

و این وقت که تمامی اصحاب و انصار امام حسین کشته شدند و قت جان سپاری بر بنی هاشم افتاد و اول کس عبدالله بن مسلم بن عقیل اذن گرفت بمیدان رفت و مردم حمله او تن کشت و بدست عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک شهید شد از پس او محمد بن مسلم برادرش بجنگ رفت و چندین تن بکشت تا بدست ابو جرموز الازدی و لقیط بن ایاس الجهنی کشته شد بعد از او جعفر بن عقیل عبدالله شتافت و نزده تن بکشت تا خود بدست بسر بن حوط شهید شد از پس او عبدالرحمن بن عقیل بمیدان رفت و چندین تن بکشت تا بدست عثمان بن خالد شهید شد پس از او عبدالله برادرش بمیدان رفت و کشته شد پس از آن محمد بن ابی سعید بن عقیل بمیدان رفت و بدست لقیط بن یاسر کشته شد و عقب او جعفر بن محمد بن عقیل بمیدان آمد و پس او احمد بن محمد بن عقیل بجنگ در آمد و مشاد تن بکشت تا کشته شد پس از او محمد بن عبدالله بن جعفر بجنگ در آمد و دو تن از سپاه کوفه بکشت تا بدست عامر بن نهشل التمیمی شهید شد عقب او عون بن عبدالله بن جعفر بجنگ رفت و نزده تن بکشت تا بدست عبدالله

جلد دوم امکان التواریخ

بن ابیطالب کشته گردید پس از او عبدالله بن محمد بن جعفر بکجک رفت و شهید شد در این وقت نوبت بفرزندان حسن بن
علی علیهما السلام رسید و آنها هفت تن بودند که در خدمت عمشان در کربلا حاضر بودند بکجک رفتند میرزا محمد تقی خان لسان
الملک مولف ناسخ التواریخ مینگارد این هفت تن باین اسامی بودند حسن مثنی و عبدالله اکبر عبدالله اصغر قاسم ابوبکر ابوجعفر
و این هفت تن و دو تن حسن مثنی و عمر هر دو را بسلامت بردند چنانچه حسن مثنی بسیار زخم برداشت و در میان کشتگان
افتاد و وقتی که سپاه ابن سعد خواستند سرهای شهدا از تن جدا کنند چون حسن مثنی از رمق رمقی داشت الی جانان
گفت او را گذارید خواهد مرد و شناخت او بواسطه آن بود که مادر حسن مثنی فاطمه دختر حسین بود و حسن مثنی گوفته آورده و بگمان اینکه
بالی جان دارد او را حسن مثنی داده و او را بهبودی حاصل کرده و بمدینه رفت و عمر بزرگ صغیر بود و جان بدر برد و آن پنج تن
دیگر بکجک رفتند نخست قاسم بن حسن بخدمت عمو خویش امام علیه السلام بواسطه صغر سن او اجابت انفرد او چنین
تضرع کرد تا حضرت باو وداع کرد و هم بواداد و تفقد بکرسیده که از هوش برفته انگاه قاسم بکجک در آمد دسی و پنج تن از
دشمنان را بکشت و خود بدست عمرو بن سعد بن عزره شهید شد پس از آن عبدالله اکبر ان حسن بمیدان شتافت و چهار ده تن
بکشت و بدست هانی بن ثبیت حضرمی شهید شد و بعد از او ابوبکر بن حسن بمیدان رفت و هشتاد تن از دشمنان را بکشت
تا شهید انگاه نوبت فرزندان علی مرتضی علیه السلام رسید نخست عبدالله اصغر بکجک رفت و بیست و یک تن بکشت
تا شهید شد و قاتلش معلوم نشد که کیست پس از او عمر بن علی بمیدان رفت و شهید شد پس از آن اولاد ام البنین که چهار پسر
بودند نخست عبدالله بن اکبر بمیدان شتافت و جنگی سخت کرد تا بدست هانی بن ثبیت الحضرمی شهید شد پس از او جعفر بن علی بکجک
و او نیز بدست هانی بن ثبیت الحضرمی بدرجه شهادت رسید از پس او عثمان بن علی بکجک در آمد و بتیر خولی الاصبحی از اسب
در افتاد و شهید شد پس از او محمد بن علی بمیدان رفت تا شهید شد پس از او عون بن علی بکجک رفت و شهید شدند در آن
وقت حضرت عباس که او را عباس اکبر میگفتند برای جنگ با کوفیان اسلحه برتن راست نمود و حضرت عباس
چهارمین فرزند حضرت علی مرتضی رضی الله عنه بود و چنانچه اولین فرزند امیر مومنان امام حسن را دوم امام حسین را
سوم محمد بن حنفیه که همیشه با مادرش بر ده میشد چهارم عباس اکبر و کنیت او ابوالفضل و لقبش دلاور شناخته شده و همه
امام حسین بود و او را چهره زیبا و قدی رعنا و شجاعتی بی همتا و رشادتی جمیل بود و کثرت حسن او را قرینی بشکوه نگذشته
قامتی بلند و آراسته و قدی کشیده و دستهای بلند داشت چون دیده بر برادرش گزارد او کوهکپر بود شهید شده و
بخدمت امام کنونی باقی نمانده بجز او و علی اکبر و زین العابدین همه بخدمت برادرش آمده و اجازه رفتن میدان طلب کرد امام حسین
علیه السلام بحق بگریست و فرمود ای برادر تو علمداری و قائم بمقام منی کجا میروی عمو شکر و طاقت و شکیبائی از من فرقه
میخواهم بردم و از این قوم انتقام بکشم حضرت فرمود آنیک که عزم قتال داری بخست از برای این گروه کان نشسته
ابی پیاده عباس انگشت اطاعت بر دیده نهاد و مشکی خشک برداشت بکنار فرات روان شد کان از آن
چون دیده عباس میرسد از جای بجنبیدند و اطراف و جوانب او گرفتند حضرت عباس دست بحمایه شمشیر برد و
حمله بخشم فرمود و بسیاری را بکشت تا صفوف سپاه بشکافت و لشکر از استحقاق ساخت و اسب در شریعه
فرات راند و مشکرا پر آب نمود و کفی از آب برگرفت و آن تشنگی برادر را بخاطر آورد بخست از فرات بیرون راند و بکنار

چون مینه عباس دمشک بر آب از فرات بیرون آمد از سر سوراه ها برداشته و مشکها بجانبش روان ساخته حضرت
بدو اسیده و تشنگی خود و اطفال و عیال خود شکایت نموده بود که در این بین تیری دار نرفل آمده بر سینه او و علیم
بن عقیل که پیش تخت خود را غایب رده بود و از پیش تخت آمده دست راست آن بدگوهر را انداخته عباس مشک بدست چپ
انداخت و شمشیر بدست گرفت و حمله سخت نمود تا مگر خود را بخیام حرم رساند از پشت سر پیش نخیز در آمده دست چپ حضرت را
انداخت عباس چستی کرده و شمشیر بدندان گرفت و بار کاب می میراند و دفاع میکرد که تیری بر مشک آمد و آب بخاک ریخت و غصه کلی بر
سینه اش و مصائب این یکی بن عقیل عموی که از آهن بود بر فرقش گرفت عباس از کثرت زخم و سیدن خون تاب و توان نماند
تمام شد از اسپ بزمین افتاد و فریاد زد ای مرا دریاب امام حسین که در خیمه گاه نگران و روا دارد بود چون صدایش
شنید و حرکت نه مقدور بستای او از زمین برداشت و سخت بگریست و فرمود اکنون پشتم شکست و رشته تدبیر و چاره
از دستم گسسته شد و لحظه جانکاهی بر او گذشت که نه امام فرمود ای برادر وصیتی داری عباس عرض کرد دارم مرا بخیام حرم
ببر که از گرد کان خجالت دارم و جان تسلیم نمود پس از شهادت عباس مردی باقی نبود که تواند در میدان جنگ رزمی
نماید بجز جوان بچه و سالار حسین علیه السلام که علی اکبر نام داشت و در مصاحبت رخسار و جلادت کفار و فصاحت بیان
بی بدیل بود و شبیه تمام به پیغمبر اکرم داشت چون دید پدر بزرگوار سرا معین و اوری نمانده خدمت مدینه شتافت و اجازه میدان
رفتن طلبکرد حضرت یعنی فشید تا نهضت الحاح او ان فرمود آنوقت خدمت مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة
ثقفی و پدر لیلان حرمله آمد و با هم وداع کرده بمیدان تاخت و بسا مرد و مرکب بخاک هلاکت انداخت تا گاه منقذ بن مرة العبدی
یعنی بر فرق مبارکش زد که تو ان از تن سرش بفرش بیرون شد و سایر دشمنان هر یک قطعه کی و نیزه بدن و فرق آورده
که بروی اسپ با دستهای فرو افتاده و اسپ خود سرانه در میانه سپاه دشمن میرفت و هر کس را تمی بوجود مبارکش
میرزد تا از اسپ فرو افتاد و بدر قالب او و امام علیه السلام چون آخرین صدای فرزند بشنید زار بگریست و بر سر فرزند آمد
و هر طور بود او را از خون آلوده سراو چهره بر رخسار او گذاشت علی گریه کنان بپدر و گفت ای پدر خواستارم که زنان
بر صورت نخراشند و صدا بناله و زاری بلند نکنند نفسش قطع گردید حضرت او را برداشته به سراپرده آورد

ذکر بمیدان رفتن امام علیه السلام و جنگهای نبرد آزما و شادت شش شنبه

چون از مصائب اصحاب و انصار و اعوان و اخوان و برادران کام حضرت امام حسین علیه السلام کسی دیگر در خیام محترم
باقی نمانده آن دو دست آن بزرگوار قدرت برافراز و دیگر نماند حضرت خود سوار بر گران شده بمیدان آمد و گفتار زبان
بر مضامین گشود و سخن از بن قوم ازرنه و گفت فرمایش داد و چون فشرده مایشات آنحضرت را جوابی نمیداد حضرت صدا
باستغاثه بلند کرد و سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام که در حال مرض و نقاهت در خیمه بود چون صدای پدر بزرگوار خود را
شنید از جای بر جسته و با عصا و کمشیر افتان و خیزان بطرف زنگاه روان شد جناب سید الشهدا چون آمدن
فرزند جلیل را ملاحظه کرد از میدان مراجعت فرمود و خواست رو بخیام نهد که این بیمار را بر گردانیده جنگ از سر تازه
آید ناگاه یک تیر خواهران و زنان حسرم را طلب فرمود و زنان بدواع گشوده و او را در خیمه گاه افتاد حضرت نماز

امر شکیبائی داده و بعزم وداع خود امام را نظر بر خش سپه بجای تسلیم نموده و زینب را گفت کنیز جامه بیاورد تا زیر چادر
پوشم زیرا کسی ما این طمع نکند و از شهر بیرون نیاید پس از پوشیدن آن جامه مسلح گردیده و عازم میدان بود که علی اصغر خوش
بهانه کش رسید فرمود تا او را حاضر کردند و نظر شش ماهه بود و بواسطه تشنگی مادرش لبش از شیر خشک شده بود و آن طفل
کم سنه و تشنه را بحضرت دادند گرفت و بمیدان آمد و صدا را بلند کرد که ای گروه کوفیان مرا هیچ گناهی نداده و
آب امید که از شدت تشنگی شیر در پستان مادرش خشک گردیده چون کام اصغر قرین کام اصغری گلوی طفل را منظر گرفت و غنچه
گنا کرد از جعبه ترکش دگذشت و طفل جان تسلیم کرد و امام را سب پیاده گردیده و او را در دامن ساخت و روانه مرا سب سوار گردید
و بمیدان شد عمر بن سعد که سپهدار کل قشون بود بخدمت مخاطب ساخت و گفت ای سرکار با من بگو از جهت چیست اول آنکه
دست از من بدار تا زمان بیچاره مرا برداشته تا به نزد حضرت کنم ابن سعد گفت این خواهش صورت نگیرد و دیگر فرمودشتگی
عالی ابن بیت بسوال سعد تا کی گذاشته ما امر شروب سازید یا گفت این نیز مسئول نمیشود آنگاه فرمود حال که آن دو مطلب
قبول نشد ناچار با من می جنگید یک تنه با همه جنگ من آید چون بیش از یک تن نیستم ابن سعد گفت این مدعا راست
پس ابن سعد بجای خود برگشت و حضرت میان میدان آمد و باز زبان بمعیت گشود و از نسب و حسب خود شهر بیان
فرمود و از انتقام بجز جوابهای جاهلانه جوابی نیامد ناچار حضرت مبارز طلبید بخت بیمار بن مقطعه بجنگ او آمد و مختصر زدو خوردی
کرده بود که امام حسین با شمشیر او را دو قسم ساخت و از پس او چندین آدمی کشته شدند و بقیه ها بزرگ گریز آمده و سوال و مرگ
در سپاه پدید آمد عمر بن سعد چون خود شکست و دانست یک تنه کسی مرا میدان حسین علیه السلام نیست با یک دفعه حمله
همگی همت با و بجنگ چون سپاه فرمان سر کرده خود را شنیده و از جای بجنبید و از هر طرف او را محاصره نمودند امام حسین با شمشیر
کشیده با این حملات سخت خود را تمام از سر سوی جنبش سنگ دیوار داده صیانت نمود حضرت کاری بسینه همچو میرده کاری
بمیره میزد دمی گشت دمی افکند که جمعی از دشمنان کشته و زخمی شده و بجوی از خویش چنین خم تیره و تیر و سنان رسید
بود که از میان قشون بخاری کشیده و هفتی چند برآورد و دوباره بضعف دشمنان حمله کرده و از برق صاعقه شمشیر
آتش بار خرمن حیات اعدا را خاکستر میکرد بحدی که گویا این برانگیخته شده و جانی بطرف خیمه گاه آنحضرت رسپار گردید
حضرت چون حرکت آن ناگاه از زمانه فرصت یافته و کرامی دوستان آل ابوسفیان اگر شما خود را عرب میدانید با
گردید بحسب و نسب خود شرم کنید حبیب تو را ای پسر فاطمه حضرت فرمود من با شما جنگ دارم و شما با من زنم
میکنید زنان را چه گناهست که اطراف آخا میرود شمر فریاد برآورد که کسی بطرف خیمه گاه سید الشهداء نرود ای سپاه
قتل او را آماده باشید که مقصود ما کشتن اوست چون آواز شمر را شنیده شد لشکریان از هر سو بجانب او در حرکت آمده
حضرت باز زبان باستغاثه بلند فرمود و آنحضرت را از حسب و نسب خویش آگهی داد که حجت تمام گردد و گفت ای قوم
من مولای احرام و همروی مکه و مکرم را معروف گردانم همگی خشمناک و خونخوار مرا بیان خود دانسته که در جنگ بر
و چنین دست و پرست علی مرتضی کشته شده از تو نیز ما هم آنحضرت را شمشیر کشیده خطا بنا آورد و جمعی را بخاک بخت و چند
زخم گران برداشت باز کار گرفت و نظر بکشتگان اصحاب انداخت و یک یک را دید افتاده آواز داد و گفت حبیب شما
میخوانم پاسخ نمیدهید چون جوابی نشنید بجنگ در آمد و سپاه کوفه و شام را همه سو بوده حمله آورده و طعنات تیر و تیره میزده

و شرّ و سایر اسباب سفری و حضری آن مرحوم را بیفتاد و برادر امام را مادر دانست که از این گروه یک یک را بقتل آورد و دنیا
قبل از سپیدین خواب آن بیت مانوان بلاها گرفتار شده مصیبات بدست خانان بنو عبید و تعقی کشیده و دیده و یک شده
گردانیده و جای خود را آل علی این بعد فرزندان و اسرای شده بودند گیرند و اسرا و اهل بیت آنش و تنه بزنند
خیمه با افتاده بود و اهل بیت را برشتران جهاز عاطف کرده بودند و اسرا و اهل بیت را بر شتران بی جهاز نشانده

ذکر حرکت دادن سرهای شهدا و اسرای اهل بیت از کربلا بکوفه و حرکات ابن زیاد

چون عمر بن سعد از قتال فارغ گردید با جمعیت معتمد کوفه شد اکثر سرهای شهدا با بنی نهضت و اسرای قبایل و غنایم و
مرده تا مرو را الطاف ابن زیاد شود نیزده سر به قیس بن اشعث کندی داده و دو از دسته بقرائی که سرشان اصبغ کرد سر یک
قوم بود ان بود بسپرد و شانزده سر به سر کرده بنی اسد و هفده سر به سر کرده کرده بنی تمیم و هفت سر بسر کرده هوازن و بسایر قبایل نیز دو سر
قسمت نمود و فرمان داد تا اهل بیت پیغمبر را بر شتران عریان سوار کردند و هفده سر به سر سید الشهدا و انجولی بن یزید اصبحی سپرد
که بشتاب تمام بکوفه رود و اسرا نگهتر تر از بزدان ابن زیاد رسانند آنگاه سپاه کوفه با مر عمر بن سعد با سرهای شهدا و اسرای اهل بیت
الشهدا بجانب کوفه روان شدند و حرکت آنها بجانب کوفه در روز یازدهم محرم واقع شده بود و روز دوازدهم محرم وارد کوفه
رفیعای خاصه و حامی داشتند و لشکر سپاه کوفه از کرام بیرون شده بکربلا آمده و دفن اجزای بدن ان برادر شهید و اصحاب
گردیده امام زین العابدین انجام دفن پدر بزرگوار و عمش خاصه کرده و آنها را بمنزلی کرد و چون آگاه شدند اعراب بنی
سر بودند و انسان با سر مایلیس شناخته میشود علی مجرد بن عبید الله خبر شهادت حسین بن علی علیهما السلام و آمدن سرها
بکوفه خبر یافت فرمان داد تا همه اجر و سپاهی بکوچه و بازارها تجسس نمایند که هیچ مرد و زن فتنه نکرده و اهل
در سیده و مردم تماشا چی پست و بلند از هر طرف گرفته بودند مقدم سرهای شهدا را گذرانیده و از پس آنها شتران اسرا بود
مردم کوفه گریان و نوحه خوان بودند تا بدین قسم بدار الامارة رسیدند و عبید الله بن زیاد انرو با بعادت داده
و مجلس آکنده از مرکوفه مردم بود مقدم سرهای شهدا را آورده و اسرا امام علیه السلام بطبق جلوی ابن زیاد نهادند
و سایر سرها را نزدیک بمنبر نهادند و فرمان داد تا اهل بیت را داخل نمودند ابن زیاد چند باچوب دستی خود
بلب و دندان امام اشاره میکرد و میگفت حسین بن علی چه پیش و دندانی داشته آنگاه روی بطرف سر اکرد
و گفت کیست از بن کسی از اهل بیت او را جواب نداد تا دفعه سیم گفت نیب و خبر آمیر الحسین است ابن زیاد زبان
بشماتت گشود و بحضرت نیب او را جواب فرمود پس از ان امر داد تا حضرت سجاد و اهل بیت را بدندان برده و خود بمسجد
رفت و بالای منبر شد و کلماتی چند دایر بفضرت یزید بن معویه و مخلوبیت حسین گفت و از منبر زیر آمد و فرمان داد تا سر
مبارک حسین علیه السلام را در کوچه و بازارها و میان قبایل و عشایر عرب گردانند تا کل از شهادت آنحضرت آگهی یابند
چون مردم کوفه از قتل امام آگاه شدند جمعا بمسجد اعظم مسجد الجامع مسجد اشعث و مسجد جریر و مسجد سماک بمسجد
شبث بن ربعی شتافتند و بدین وسیله خود را بدرگاه خدا تقرب جوئیدند آنگاه عبید الله بن زیاد خبر قتل امام و آوردن
اسرا را بکوفه بیزید بن معویه نوشت و او را خواست خود با آنها چه بنماید

ذکر خبر یافتن یزید از شهادت امام

حبس و حرکت اهل بیت از کوفه با سرهای شهدا به شام

خبر قتل امام حسین علیه السلام چون بشام رسید یزید بن معویه به عبید الله بن زیاد مکتوب کرد که سر آنحضرت و سایر سرها را با اهل بیت آنحضرت بشام روانه دار. ابن زیاد فرمان داد تا خبر بن عدی و ابو برزه بن عوف ازدی و منقذ بن عمرو ازدی و دیگر از بزرگان و سران لشکر حامل سر مبارک سید الشهداء و سایر سرها شوند و در خط الخان بگوشه و معبر واشت تا سید سجاد را به غل و زنجیر کشیده و اهل بیت را بی نقاب و روی پوش بشتران سوار کرده و بقیه سرکردگان لشکر بشمر بن ذی الجوشن را امیری داد که بطرف شام روانه گردند و از راه خاکی تا این وقت قریب چهل روز نگذشته بود که اهل بیت طهارت در کوفه بودند آنگاه بشمر اسرا را از کوفه بعزم شام حرکت و عبور از خط الخان مصادف با روز اربعین سید الشهداء که بکربلا رسیدند و نالهای حزین برآوردند گویند در این وقت جابر بن عبد الله انصاری از مدینه بکربلا رسیده و خدمت سید سجاد علیه السلام آمد و از زیارت قبور شهداء اکبر دو این روز بیتم خبر بود خواهش این بنا فرموده بود که سرهای شهداء خصوصا سر امام حسین را بقیه سرهای شهدای این راه عبور دهند تا حشمت و سطوت یزید زیاد گردد و بدین ملاحظه بواسطه اگر برخی سرها در راه واقع شود اسرا را حرمت و مشقت بسیار دیده بدین قسم از راه موصل و شرقی خصاله بشهر کوفه آمد مردم شورش کردند و گفتند ما هرگز رضا نمیدهیم که سر فرزند پیغمبر را بدین شهر داخل کنند لشکریان از خوف مردم بیرون شتافتند و راه نصیبین پیش گرفته و بعراق و از انجا بقنسرین کوچ کردند و از قنسرین بمعره النعمان و از انجا بشیزر رفتند بدین قسم منزل بمنزل برده و در همه جا شیون که سر خاجیت که یزید جسته و کرده بود بازنان و فرزندانش بشام میبرم چون اهل بیت نزدیک بشام رسیدند یزید بن معویه فرمان داد تا شهر را بیاراستند و زینت دادند و از دروازه ساعات که در ترین دروازه تا عمارت یزید بن معویه بود داخل کردند و محلهای بی روپوش و مخدرات بی نقاب را بسرهای شهدا با هستگی و کوچه و بازار میگذرانیدند تا تماشاچیان بتماشای اهل بیت اشتغال کنند مشار بشمر بن ذی الجوشن سر امام را بنیزه بلند نصب کرده بود و فریاد میزد که من کشنده این مردم و بدین قسم سایر سرکردگان سرها را داشته و با فخر و مباهات کوچه بکوچه و بازار بازار همراه تا بنزدیک در سرای یزید بن معویه رسانیدند و در آنجا توقف کردند تا رخصت دخول او

ورود اهل بیت به شام و ورود شان بمجلس یزید و مکالمه یزید با آنها

نخست کسی که بمجلس یزید بن معویه وارد شد زحر بن قیس بود و گفت مژده باد امیر را که حسین را بغدر و مکر و نصرتی که سپاهش با حسین بن علی و شصت از برادران و اصحاب و یاران او را مغلوب ساخت و شرحی از وقایع اورد امام حسین و لشکر کشی ابن سعد از جانب عبید الله بن زیاد و حوادث کربلا بیان کرد یزید گفت کار شما سپندیده خاطر من بود مروان گفت حسین اگر من حاضر بودم او را امان نمیدادم نگاه شمر بن ذی الجوشن با سر بریده سید الشهداء و آنرا یزید فرمانداد تا آنسر را در طشتی از طلا گذارند و سایر سرها را طبقهای دیگر نهاده و مجلس آراسته گردید و از دحامی عجیب شد بساط شراب گسترده گردید و آواز سرور و سازها بلند شد و یزید بکبار دین می از فرط نشاط و مستی عزم رقص نمود و برخاست و گفت رکاب مرا از زر و نقره پر کنید که من پادشاه مجبور را بگشتم که از حیث حسب و نسب و دیانت از همه مردم بهتر بود و یزید گفت خدا رکاب تو را از آتش پر کند اگر تو سید النفسی حسین

علی را بحیث حسب نسب پدر و مادر سش از تمامی مردم بهتر بود نه چرا او را بکشی گفت با سید جایز و امیر المومنین یزید بر او تشفت آگفت
مرگ بر تن اصلی نخواسته دیگر گفت حسین هزار بار از مخاصمت خود و پدر و مادر او بعد از مخالفت پدر و مادر او بعد من بهتر سید است
و از نیکو نه سخنان بسیار گفت و مجلسیان هر یک برای امتحان یزید چیزی گفتند و حرفی شنود و نه یزید گفت تا اهل بیت را در
آورده و با مام زین العابدین گرد و گفت ای پسر حسین خدا را شکر کن که در تو را بکشت سنیه سجاد بنمود و خدا و ند لعنت کرده شده
او را یزید بر اشفت و فرمان داد تا محتشر از گردن بزنند حضرت زینب و ای یزید چون مرا بکشی این زنان بی محرم را کجای خود شان
میرسانید یزید چشم خود افروز برد و گفت راست با دارید و گفت سوگند یاد آورده و بنود بیت خویش بگریست و بسیار گفت کرد و باز
کردن سید سجاد بر داشت و گفت تا دیگر زنان و دختران را نبرند با و بنده و طناب از ما نبکشایند و گفت تا اهل بیت را در حجت
تحت او جای دادند که گر چشمشان بر سر حسین و سر شد الله کوینده و انجا خیز یزید چون ابن زیاد معترض لب و دندان
سر بزده جناب سید السند اشد و با چوب خیزران بر لب و دندان حضرت اشاره کرد و سر گاه که او را نائب نوشته می
شنوی خواندی زینب علیها السلام بطاقت شد و زبان بر بلاغت گشود و خطبه غرائی بیان نمود که تمامی مجلسیان و فصاحت و بلاغت
او حیران شدند نیز ام کلثوم و سکینه او را نه فصاحت او را نه فصاحت یزید بر شمرد حضرت سجاد نیز با نهایت فصاحت خطابی
نشست تا بفصلات و تعالیکه او را در شنه بیان کرد یزید فرمان داد تا او را بیت الحزن او خانه ای بی سقف جای دادند و هر حین او
را روزانه فرتیه و با تخت او را بمجلس او در آورند بدین منوال تا چندی بعد برای آنها منزلی معین کرد و هر اقربا نزدار اطراف اخبار
داشت و مشترا یا مر حضرت سجاد الجابه و سفره خویش حاضر میکرد و با آن حضرت یکی بسر اک میخورد و مسجد پیر و نیا نچه در
حضرت سجاد منبر برآمد و زبان فصاحت گشاد بطوری که مردم شام از فرمایشات او گریه آمدند و یزید از خوف گرفت که
مردم بشورند مو ذن را گفت اذان بگو تا کلام حضرت قطع کرد و بنگاه نماز بپایان برد و پس از چندی حضرت سجاد بخواست
و گفت مرچه خواهی طلب نما گوا رسه حاجت برآورد و مسئول سید سجاد علیه السلام فرمود اول بگو سر حسین را جا سپارند
تا با و سر اپیه دوم سجای ترم و سیم انچه در کربلا بر سپاه کوفه و شام غارت برده اند باز دهند یزید سیم را گرامی داشت یک
تن یعنی برگوئی با این زنان و کودکان را بمدینه برساند یزید گفت او را سر حسین مسموم نکنیم و او را مادر من بخون تو تشنه
گردد و تو خود اصلاح بمدینه خواهی برد اما اشتاب غارت برده اند فرمود تا هر چه از سپاهیان یافت شد حاضر
ساختند و مبلغی نیز بر بر دند انها گذارد و بحجرات فرستاد سید سجاد آن را بفقرا بذل فرمود مردم بسید سجاد نوشی رسانیدند
شد که اقامت در شام بایده نیز اگذارد یک خواهان مسیبا شید سید سجاد فرمود در مدینه بهمان بهتر خواهیم بود یزید فرمان داد
تا نعمان بن بشیر اسباب مسافت آنها از محملها و کجاوه ها با شکوه بابو پوشهای فاخر فراهم کرد و چند ی بر لشینه
ابریشم و زربفت و غیره بجهت اهل بیت بعنوان هدیه معین کرد و خون صرف کنان نزدیک شد کلی را طلب کرد زنان بپوشش
گشاد و گفت خداوند عبید الله بن زیاد لعنت کند که من سر گرانی کشتن امام حسین نمودم و اگر من حاضر انجا بودم هرچه
حسین بخواست قبول میکردم و فرمایشات او را برسانیدم حتی اگر بگفت فرزندان من نیز زنده و ما مصنا دم کاری کرد
و بیچکس با مقدرات خدائی قوه پنجه افگن نیست انگاه سجای علی بن الحسین از برای اجابت فرمایشات او حاضر شد هرچه
خواهی بگو تا او را مرم گوارنده نیز بخواهی بگو تب نما تا حجره او را مرم و فرمان داد تا شخص معتمدی حاضر کرده و با ما. و ان آنها

وقایع حیات و جانبان

برگوچ کنید و مرد جاد رخدمت امام زین العابدین طریق نزدیکتر و خدمات آنجا کوتاهی نکنید و مرد جا از پیش روان باشد و در خدمت قاسم

ذکر حرکت اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام بمدینه و استقبال مردم مدینه اما مرزا

حوین نعمان بن بشیر انصاری از فرامه بهودن اسباب مسافرت اهل بیت فراغت حاصل کرد و بعرض یزید رسانید یزید حکم حرکت داد و اهل بیت با جلال و استرام از شام حرکت کردند و در خدمت نعمان بن بشیر با پانصد تن سوار فرستاد حاضر بود و در تمامی منازل و مراحل آنها جمعی در جلو و دسته دسته میرفتند و از خوراک و ما یحتاج و غیره و همال خوبی حاضر میساختند چون قاصد آنها بمدینه رسید نامه یزید و خطر تعلی علیه السلام با خود نزد و نعمان بن بشیر با مردم مدینه را از سرکوفت رفت و خدمت دریغ کرد تا مارا بچه پرسانید بالبستی با دستیری داد نعمان فرمود انچه از ما خدمت میکونی حاضر باید کرد که دست ما از زر و مال و انباکرا تست مگر بیری از علی و زیر خود ارام لیس بفرستیم و دست بند خود و دست او انجمن و ایزد و خلخال و قلاوه و خواهر از گرفت و بنزد بشیر فرستاد که تو با نکه خدمت کردی ما را انچه در خور خدمات تو است نیک دسترس میست گران مختصر بالطرق بدیه برابت فرستادیم که در میان سواران قیمت کنی بشیر انعام را پس فرستاد و گفت خدمات من محض قربت شما بپیغمبر بود است و امید است مرا بخشید و از شام بیرون گرفت و برگشت سید سجاد بشیر را خدا فرمود تو بمدینه داخل شو و مردم را از من ما اکتفی و بشیر را با خود سوار شد و بمدینه داخل گردید و فرمود برادر و له خبر در مسجد پیغمبر مردم تعلی نظر ف مسجد افتاده بشیر در مسجد فریاد و داد و کرای مردم علی بن حسین علیهما السلام است کبا اهل بیت حسین بیرون دوازده مدینه رسیده ماند و من رسول دیگر که بمژده خبر دادن شما با امده ام این بگفت و از مسجد بیرون شد مردم صدا با ناله و شیون نعمان برداشتند و راه دروازه بر گرفتند بشیر بر شتر سوار برق راه دروازه گرفت و نعمان امام زین رسیده و وه مدینه گویا بعد خاک زاده کربلا ان بیرون شتافتند و دسته دسته میرسیدند و دور چادر انتظار افراشته گشت و حضرت سجاد بر کرسی برامد و کشی فرا ان بگرفت چنانچه مرقوم خواست فرمایشی داد که گریه گلویش را گرفت و قابلیت زبان کشاد و خطبه خواند و شمه از مصایب وارده بیان کرد و از ظلم و شقاوت مردم کوفه و چنان سکنی انتظار فرمایشاتی داد که تمامی فضا صدا و صدا گریه برامد مردم مدینه بیا پرسیان کردند و با اهل بیت پیغمبر بنالیدند و زاری در امد انجا نعمی حرکت فرمود از سر روضه جد بزرگوارشان پیغمبر گرم امده زبان بشکایت برگشودند و از مصائب و مظالم بیت بدادند

ذکر خروج عبد الله بن زبیر در مکه و دعوت مردم را بخلافت خود

پس از شهادت امام حسین و انتشار سر شریف آنحضرت عبد الله بن زبیر که در مکه بود و پس از فوت معویه بخیال سرکشی و مخالفت بود قتل امام حسین را وسیله مقصود گرفت و اظهار مخالفت نمود و در مکه مستقل اظهار بیعت خواهی نمود و مردم عرب کرد و خطبه داد بر مناقب و مدایح امام حسین و صفات ناپسندیده یزید بن معویه بیان کرد و مردم حجاز را بمتابعت و خوف نجانده و همی گیرا بیعت کردند عمرو بن سعید حاکم مکه چکونکی به یزید بن معویه بشام بگذاشت یزید بخشم شد و فرمانداد تا او تن از صنعا به ارکاه ابلاغ مکه حرکت نمایند و انجا عبد الله بن قضاة اشعری و نعمان بن بشیر عبد الله بن عامر همدانی و صفت تن دیگر بودند و نعمان بن بشیر را بتنها امارت داشت و یزید یک

بنجیر نفرو نیز داد که ابن زبیر با آن بسته بیشتر مش بر مدینه نعمان بن بشیر با برادران انشاعلی راه مدینه پیوود و در مدینه مروان حکم با او
ملاقات دست داد و مروان حکم هفت از دو تن پسران من کیستند و گفت عبدالعزیز است همراه پدر گیرو بطرف مقصود روانه
شو نعمان از مدینه راه مکه پیش گرفت و چون بمکه رسید و مکرر با ابن زبیر ملاقات کرد و سودی نبخشید عاقبت مدینه اصل
از مکه مراجعت بیشتر کرد و دانست که کار عبدالله بن زبیر بالا گرفته و عبدالله بن سعید را از او باز داشته و بدین سبب
عمرو بن سعید را از مکه معزول ساخت و ولید بن عتبه را بفرمانروائی مکه برداشت و مصمم گردید که لشکری بمکه فرستاده ابن
زبیر را بجانب مکه فرستد لکن انسب چنان دانست که ولید بمکه برسد بکوشد بهر نحوی او را مطیع سازد

ذکر وقایع سال شصت و یکم هجری و حکومت سلم بن زیاد بن ابیه از خراسان و افغانستان

در اوایل وقایع سال شصت و یکم هجری حکومت خراسان و افغانستان و سجستان حکومت خراسان از عبدالرحمن بن زیاد برادر
زاده خود داد و در آنوقت عباد بن زیاد از جانب برادرش عبیدالله بن زیاد حاکم سجستان و کرمان بود و آن دو برادر
عبدالرحمن و عباد باشند در تمامی خراسان و افغانستان و سجستان حکومت داشتند و انتظام امور عبیدالله
بن زیاد حاکم کل که مرکزش البصره بود نیز رسیده پس از فوت معویه چون یزید بر مسند خلافت جلوس نمود عبیدالله بن زیاد
تجدید منشور حکومت فرستاده و بخشت کار یکه عبیدالله زیاد کرد همانا لشکر فرستادن او باستقبال امام حسین
و شهادت آنحضرت که مسرور خاطرش بافت و تا این وقت که پس از چند ماه از سلطنت یزید گذشته بود از امور
حکام و عمال تغییری نداد و این وقت یزید بن معویه حکومت خراسان را بنام سلم بن زیاد منشور کرد و سلم بن زیاد نیز یک
برادران عبدالرحمن و عباد بود سلم بن زیاد از شام بمکه خراسان تغییر یوان نمود از جانب خود حارث بن معویه الحارثی را بعهده
بن سپرد بسوی خراسان روانه داشت و خود بمحض تجهیز سپاه و تدارک تغییر آنسامان بعد از چند ماه توقف آنجا یک دیده بطرف
مقصد بشتابد چرا که یزید بعبیدالله نگاشته بود که شش هزار تن سپاهی با اسباب جنگ کامل همراه سلم شود تا با یکدیگر و عبیدالله
شش هزار تن لشکری دیگر فرستاده مادی عمر بن الفضیل البرجمی و مهلب بن ابی صفره ازدی و عبدالله بن خازم السلمی و حوشب بن عبدالله
علف الحوانی و مظفر بن الحرث و یحیی بن العوار العدوانی و مسلم بن اشیم العدوی السلمی و از خراسان قاشت ابن شوذب بن عباد بن
زیاد و دستیان از شهر والی خود خبر دادند که یزید بر چه حال است و اموال و رعیت را بر سپاهیان خود قسمت کرد که یک ماه عطا و دو ماه
رسید نگاه از سپاهیان کم کرد و چون رسید و دانست که عبدالله بن خازم خراسان سلم را بک است از او منحرف شد
نامه بعبید سعد از مدینه نگاشت و عباد را بشام بجهود و یزید رسید و یافت چه روی داده بود و بدان حال موجود و دانست که
من کسی بود که خاطر عبدالله را از شورش بود و او را بعهده بستر میاد تا میان سپاهیان فرقت میکرد و یزید بخت بر انگیخت از
پیش من برود آنگاه سلم بن زیاد پس از طی مراحل بمرو شاهجهان رسید و از حال فرمانروایان افغانستان و خراسان و
تنگستان باز پرسی بسزا کرد و دانست که فرمانروایان خراسان همواره در ایام فترت سلطان دست از فرمانبرداری برداشته و
بهیچ باجگزاری عرب گردن ننهاده و گوش بفرمان کسی نداده سلم فرمانداد تا مهلب ابن ابی صفره را بدان سوی تعیین
آنجا رود بجنگ و نماید که شاید زمانی بجنگ او اسباب فرصت شود مهلب با چار هزار تن سپاه بطرف خوارزم روانه شد و چون از آن
مهلب خبر یافته شد الحکم خوانده مهلب بود و خبر داد که شهزاده بدان گروه و هیاطله سپاه بجنگ آن فرستاده شده است

ملیون ۱۳ و ۱۴ در صلح سود و صلب قرار کرده و قرار گذاشت که امتعه و اشیاء آنشهر را عرضه و مبذول شاید چیزی خطرش رسیده خبر زدایی کرده پرشاه فرستند بزرگان افغانستان و خراسان چون کارشان از روی صلح خاتمه یافته بود از فتنه و کینه صلب چیزی در میان خطور نکرده و قبول نمودند صلب شیرازان اشیاء را تعرف کرده و قیمت آنرا به تمه مقرر داشت و آن را تمام نمود و گویند آن انتقاد مالی که برده بود پنجاه و یک الف دینار و از جمله اشیاء نفیسه و امتعه ثمینه با غرامت مسکت حمل و مروشاهجهان کرد سلم بن زیاد از ثبات و درایت صلب بی اندازه شاد و خرسند و چون از آن اشیاء آنچه نزد بن معویه بشام از مغان فرستاده اتفاق سلم فرمانده صلب بطرف سمرقند برانده و از خبر چون نگذرد و آن بلاد یکه مطیع نشده مانده مسخر سازد صلب بطرف سمرقند رسپار شده و سپاه را بشهر فرستاده و تا آنشهر را مفتوح کرده با سپاهیان داخل مخبنه شد و اسعاری در فتح مخبنه بود و مخبنه از بلاد ترکستان روسیه بود و است پس از آنجا خوارزم سلم بن زیاد برادر خود مزید بن زیاد را حکومت سغدیان بجای عبادین زیاد گذاشت و ابوعبیده بن زیاد را بحکومت کابل و ادامه داشت مردم کابل ابوعبیده معتقد ساخته و از اطراف و اسیر شوند چون خبر اسیری ابوعبیده بگوش سلم بن زیاد رسید همچون شیر خشمگین خبر شده و بکابل فرستاد و بسیاران که هوا لشکری جز بطرف کابل بشتابد و با مردم کابل جنگ آغاز و برادر را از چنگ آنان بازستاند

ذکر طغیان مردم کابل و لشکر کشی یزید بن زیاد بکابل و کشته شدن سپاه یزید و تجدید لشکر کشی بکابل برای صلح و جنگ

یزید بن زیاد بر حسب فرمان برادر سپاهیان بکابل جمع گردان نزدیک بلشکری بی اندازه و مجمع مراسل موده تا اطراف کابل برانده مردم کابل که از نخست صدمه انشنیده بطرف آنان سپاهی بیکران خواهد رسید و تا زل دیده بودند چون خبر دار شدند که یزید بن زیاد با قشون بسیار رسیده حکمی ساخته جنگ شده بروین شتافتند و جنگ درانداخته و بیکدیگر در آویخته جنگ گیرودار بحدیکه غالب سپاه یزید سکست فاحش خورده راه فرار پیش گرفتند و جمعی کثیر از سپاه یزید بخاک و خون غلطیده شدند از نجمله یزید بن عبدالله بن ابی مسلم و کشته و باقی سکسته و انان بطرف سغدیان بازگشتند سلم بن زیاد چون خبر سکست سپاهیان را بدانست سخت بغیرت رسیده و دانست با مردم کابل نتوان بزور سپاه پیش برد تغیر است از راه صلح و مسالمت داخل گردد و انگاه حلوة بن عبدالله بن خلف خزاعی که بطلوعه اقتضات مشهور شده و شمشی کاردان و سخن دان بود بعنوان رسالت بکابل فرستاد آن کار بصلح نامه و سرمقداری باید به داد و ابوعبیده بن زیاد را از قید اسارت برهانند حلوة از سغدیان بیرون شده و بکابل درآمد در قبل او را بدیرفت و حلوة کار بصلح کرد در قبل بزرگان درگاه و صنادید حضرت بخواست و کار بمشورت و اگذشته و عاقبت مقرر شد حلوة با صد هزار درهم راه ابوعبیده را بسپارند حلوة آن توزا داده و با ابوعبیده راه سغدیان پیش گرفت چون سلم بن زیاد از نجات برادر اگاهی یافت حلوة را بنواخت و امارت آنسامان مرو و رود و حدود آنجا مستقر گردانید و چه با خود نیابت جانشینی بگذشته تا پایان عمر انجا بود و تا جان بر داخت

ذکر شورش مردم سغدیان و آرام یافتن اطراف کابل و حکومت منذر بن جارود و پیوستن سلم بجدود سند

در این وقت که خبر شهادت حضرت سید الشهداء بولایت خراسان و افغانستان و سغدیان انتشار یافت مقدم مردم سغدیان

سر بسوی او برداشتند و از گرداری نپسندیده و یزید زبان بطعن بگشادند و گفتند همانا یزید کار ناشسته و نموده و ما را از اطاعت و بیعت او بیرون میشویم سلم بن زیاد حکمران خراسان چون این خبر بشنید به برادر خود یزید بن زیاد پیام فرستاد که بصره بخوبی بود مردم را ساکت نماید و بود و تن با هم جنگ داشتند و شی بغالبیت یک تن شد و امام حسین عزم خود را در چهار جهت شمار احیا فتاده که میخواسته خود را مستوجب اقتدا و مدار آرد و خانه و لانه خود را در این سازد یزید بصره فتنی بود آتش فتنه را خاموش ساخت نزدیک این وقت که کار جمع امن طلبه و حکومت کابل بپایان رفت سر دار کابل با وجی جبرار تعرض سکر دن از کابل بیرون شتافت و اطراف کابل را از آشوب طلبان و یاغیان پاکیزه ساخت و باغیان بسیار فراوان بکابل اندر آمدند نیز در امیال منذر بن جارود بن بشر عبدی که گنجینه اموال سغد بود و حدود اسند از جانب سلم بن زیاد برقرار شد و مجارا سخت نمود و غنایم بسیار بکابل آورد و کار حکومت آنجا و استقلالی پیدا کرد و کنا کاوست مرکز کرمان او را گرفت از تخت حکمرانیش بزیر آورد و پسرش حکم بن منذر که حاکم کرمان بود بجایش برقرار گردید و شتابان مقر حکمرانی خود را مد و متمکن گردید همر در این سال جمعی از مشاهیر اسلام بدرود زندگی گفتند از انجمله اجتین جندب عمیر بود و نعمان بن بشیر انصاری و عبد الله بن مغفل المزنی و حکیم بن حزام و ابو اسید ساعدی و صفوان بن المعطل السلمی و ابو عبد الرحمن بلال بن حارث مزنی و علقمة بن قیس نخعی کوفی که فقیه بود وفات کردند

ذکر وقایع سال شصت و دوم و تخت حکومت رمس پادشاه کابل در کابلستان و وفات مسلم بن محلد حکمران مصر و تعیین سعید بن یزید بحکومت مصر

در این وقت که سال شصت و دوم فرا رسید یزید معاویه عبید الله بن زیاد حاکم بصره نگاشت که مشور حکومات جدیده بهر جا که تحت حکمرانی داری بنگار و فرمان کن مخالفین و شورشیان را در همه جا تادیب کنند و کذا زنده کسی را تحت تابعیت من بیرون شود عبید الله بن زیاد به برادرش سلم بن زیاد که فرمان گذار خراسان و افغانستان بود نگاشت که نیابت استمراری در باره ما تعیت و آرامی مردم سغد و اداره و سیر بقبل فرمانگذار کابل و مشور حکومت کابل و مضافات را فرستاده و او امر عبید مطاوعه نموده است باید دانست که رتبیل فرمانگذار کابل و تسامان همواره باج گزار حکمران بود و بقراریکه معاهده شده بود همه ساله و حتمی میپرداخت و خود را از همه گونه تجاوز و تعدی محفوظ میداشت و بواسطه تشنجات صناعی و طبیعی اطراف کابل حکمران اسلام باد را کرده و زیاد تر عروات گذشته چنانچه پیشتر اشاره شد قسوش اسلام استیلای تامه نتوانسته باد نماید بلکه در معرکه ابو عبید بن زیاد نیز اسیر او شده و باداون غرامت منکفی بواسطه طلحه چنانچه شرحش گذاشته آمد آزاد گردید علی ایحاله پس از شهادت امام علیه السلام کسانیکه همواره در فکر سودای ریاست و حکومت شهادت آنبزرگوار را وسیله مقصود خویش پنداشته سر مطلبیان و فکر در داشته و میدیدند اقتضا حرکات یزید نیز گردید زیرا یزید بن معویه همواره بشرب مدام و معاشرت کلرخان سیم اندام و استماع اوتار پرده بان مشغول بود ملاحظه و مغازله وقت میگذرانید و می نوشیدن باده و وقتی بازی نرد و شطرنج و گاهی بسگ و بازی با قازی مشغول بود این اعمال مکروه را پسندیده و بالاتر از همه قتل امام معصوم و اهل بیت سوگندای کبیره از همه جا فته باز است کرده

وقایع جهان و جهانیان

عبدالله بن زبیر یکبار دیگر مخالفت خود را آشکار ساخت و از بیعت و مطاعت یزید بیرون گذاشت که از واشنگتن شروع شد و آغاز مخالفت مردم مدینه محمد بن اسحاق در سیدن اهل بیت دانسته و نیز آنها آشکار و مصایب وارده با آنها را نگاشته و آنها نیز سر به مخالفت برداشتند ولیکن بسته حاکم جدید مگر پس از رسیدن بلکه مرقوم خواست به تدابیر جمیل عبدالله بن زبیر را بکند اطاعت یزید درآمدند و سر به بیعت یزید فرود آوردند و بدیار خویش برگشتند عبدالله بن عامر بن کریز و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از بیعت یزید برداشتند و با عبدالله بن زبیر باب موالفت و مخالفت گرفتند از تقوی عبدالله بن زبیر مدبری کرد که بواسطه آن در سراسر بستقلالش را محکم کرد و برداشت یزید کمونی کرد که کرین حاکم از بس دانش و هنرمندی عزیمت اگر حاکم عاقل و اندیشمند فرستی امور تحت انتظام آید و تمام براه نکرد و بیزید بن معویه این مکتوب شاد و خاطر شد و قلم مباحیه ولید بن عتبه گذارد و او را معزول داشت و عثمان بن محمد بن ابی سفیان که جوانی خورسند مجرب و معزز بود بحکومت مکه روانه داشت عثمان بن محمد چون بمدینه رسید جمعی را مقرر کرد که بیشام قضیه مطالب خود را عنوان یزید بگویند و کامروا برگردند و این اندیشه سبب آن شد که جمعی از رعنای قوم و سبکسران همچون عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و عبدالله بن ابی عمرو عنزه از مدینه بشام رفتند و کرامات یزید را در خود و برعکس اوضاع باطنی آنها نشنیده و با نگاه یزید بدیده انتهاء نزل انعام و اکرام بسزا و چون بمدینه برگشتند کردار و مشاهدات و مبایعت یزید بر افشاء و آغاز شورش نمودند و دلیل و کیوت در خلع یزید مستحق گردیدند و با عبدالله بن حنظله دست بیعت دادند و او را بر خود امیر خواندند چون یزید از مخالفت مردم مدینه آگهی یافت سخت بحیرت رسید و اندیشناک شد و نعمان بن بشیر را بمدینه فرستاد و تا آنها را بجاده اطاعت و انقیاد مطیع سازد و نعمان چون بمدینه در رسید بنهایت اثر مکر و زرخشونت آنها افزوده شد سعید بن ابی عمرو بن حزم را بکنیه یزید پکرد و بجایی نا ستوده بنعمان گفتند نعمان بشیر نزدیک یزید بشام شتافت و از چگونگی امور مدینه کلا طرا و اگاهی داد یزید نهایت متحیر ماند و سر در گریبان بیچارگی فرو برد و دانست مردم مکه و مدینه منتظر اوضاع سپهر دون کشیده اند تا نگاه با سر خون رومی و زیرش گفتگاش کرده و بتدارک لشکر کشی برآمد و دیگر از سوابق احوال اگر بزید بن معویه بحکومت افسر نیفتاد عقبه بن نافع را مقرر داشت و عقبه بن نافع در زمان خلافت معویه چند گاهی حکومت افریقیه و مغرب کرده بود و پس از وی بدو فرمان او الی الجزایر را بگروی کرد و بیت المال تصرف کرده بود و مدینه اندانت و از جناب خویش زبیر بن قیس بلوی حکومت فیروان داد و خود با گروهی از سپاهیان بجانب روم میان بشتافت و آنها را شکست داد و بسیار غنایم بدست آورد و از انجا عزم مراجعت نمود و از شهر غابه با گرفتن غنایم بسیار بطرف سایر شهرهای مغرب روانه شد و فتوحات بی اندازه نمود و شهر طنجه را افسر و گرفت و حاکم طنجه که یلیان نام داشت با جمعیت عقد صلح و مسالمت بست و او را با یاوری و غلامی تسلیم داد عقبه شهر طنجه را بدیلیان واگذاشت که بمدت سالها جزیه مقرر بدو بفرستد عقبه از جهت اندلس حرکت کرد تا بسوس اقصی رسید و همه جا را فروگرفت و آوازه اسلام اندانخت و مردم بربر و حضار را بدین اسلام دعوت کرد و از انجا عزم مراجعت کرد و در همه جا الوالعزم که مقدم بر او حکمران بر افریقیا بود و مندگران را باو بود تا عقبه بن نافع بشهر مدینه که تا فیروان شصت فرسنگ مسافت بود رسید و میان اجتماع کرده و با او بجنگ در آمدند و مردم بربر نیز با و میان بهمدست شدند عقبه بن نافع بمقاتله پرداخت و چون چنین فوجها از سپاه بسیار روانه کرده بود غالبت غلبه با مردم بربر و روحیان شد و عقبه بن نافع

با ابوالمباهر و سایر سپاهش کشته شدند چون خبر قتل او بوسیر بن فیض طوی که از جانب عقبه حکومت قیروان داشت رسید با عساکر خود از قیروان حرکت نمود و چند منزل برید که سپاهیان او شده کشته مانجنب بر بوسیر و یم زبیر ناچار با برقه رفته و خبر انهزام سپاه او و کشته شدن عقبه بن نافع را بیزید مکتوب کرد و خود از برقه رفته تا زمان سلطنت عبد الملک بن مروان که قوت پیدا نمود و تلافی که نشسته را بموجب علی مکرر از اتفاقات دانسیال مسلم بن مخلد صحابی انصاری که در ذیقعده سنه اربع و ستین از حکومت مصر معزول شده پس از حکومت مانزده سال در مصر وفات کرد و فوت او مقارن با شهادت عقبه بن نافع رکما از فقاد و ابوالمباهر حکمران سابقه افریقا که از جانب مسلم بن مخلد بود واقع گردید و در این سال در مصر و افریقا انشای اندلس فقط بوسیر فیض طوی حاکم بود چون اخبار کوشش یزید شد سخت برآشفت و سعید بن یزید بن علقمه الازدی الحمیری را بحکومت مصر برقرار کرد و دانسیال نیز موید بن الحبیب السلمی در مرو و ابو مسلم عبد الله الخولانی التابعی که از اجله زهاد و صاحب کرامات بود بر وفا کرد و شرح احوال هر یک بمقام خود مسطور و الفتی عباسی که محمد بن عبد الله بن عباس باشد بنیاید.

ذکر وقایع سال شصت و سیم و مدبر شدن کار عبد الله بن زبیر و مردم مدینه

چون یزید بن معویه دانست که عبد الله بن زبیر در مکه علم مخالفت برافراشته و چاره او بجز لشکر فرستادن و او را بچنگ آوردن نیست مصمم ارصد در آمد که عبد الله بن عباس که از قبله اشراف بنی هاشم و مکانی بلند دارد و محمد بن حنفیه را در حضرت بسید الشهدا پس از شهادت آنحضرت البیعه بر حقه و بعضیش نسبت بیزید افزوده شده نیز عبد الله بن عمر بن الخطاب نیز چه گرده باشد که آنها را بقبیه بیعت ابن زبیر در نیاورده و انگاه با آن نامه ها محمر کیز نگاشت و محمد بن حنفیه را بشام طلب کرد محمد بن حنفیه پس از مشورت بسمت شام روانه شد و یزید او را در نهایت اجلال و اکرام پذیرفت و در باب شهادت امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت سوگند یاد کرد که تمامی بعهده مخالفت عبد الله بن زبیر بوده و من مرکز در صدد قتل امام نبوده و راضی نبودم تنه ان را اولاد و اعقاب من کشته گردند و انگاه بصورت کیز و علی الجمله پس از این بیانات و بذل مبلغی پول و بدایا گفت اگر میل مبارک باشد در شام توقف فرما تا تو را در منزلی لایق اسکان دهم و مراسم مودت با بنی محمد بن حنفیه فرموده خوش دارم و در جوار بیغمبر اکرم با شم یزید او را روانه مدینه ساخت اما درباره عبد الله ابن عباس با و مکتوب کرد و دانست ابن عباس نه با بیزید بیعت خواهد کرد نه با ابن زبیر از این رو کمر را سوده شد و از نهایت عبد الله بن عمر دانست از اوضاع زمانه خوشش نبود و دامن از عبادت و اطاعت او قات میگذرانید و فقط بحمایه ریاست طلب ابن زبیر بوده و همه روزه از معایب و مثالب یزید در فراز منبر سخن میکرد لاکن کوشید عبد الله ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما پس از شهادت امام حسین سخت پریشان و غمناک گردیده و روی بشام نهاد و گروهی با او بمصاحبت کرده و در هر منزلی از نهایت یزید بر می شمرد چون بشام رسید و بمجلس یزید در آمد او را نواخت و گفت اندکی از این جوش و خروش فرو دای تا بدانی من عجب کاری نکردم انگاه عبد الله را بحجره شاهزاده و عمده فتیان فرمان داد حاضر کردند و او را در برخی نامه های پدرش عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان در را بروی آورده گفت من هر چه کرده ام برحسب توصیه بوده که از پدر تو بمن شده است و این حجره مضمخ از خزینه و محن مکاتیب و دلایل ارسنه به سعید بن مسیب میرساند و مسرور خاطر گردید که نهایت درجه بعید مینماید و صاحب مشکوة الادب ناصری میرزا عباسقلیخان سپهر فرزند میرزا محمد تقیخان لسان الملک صاحب ناسخ التواریخ در جلد اول احوال حضرت سجاد ترزال

وقایع جهان و جهانیان

و بدان اینکونه اخبار را شرح وافی مینویسد باین جهت است که نگارنده این کتاب مستطاب امان از تواریخ بکلی از انتشار این گونه اخبار چشم پوشی نموده که دیگر تردید بیش لازم نگردد و الله الموفق للصواب

ذکر لشکر فرستادن یزید بن معویه بسپرداری مسلم بن عقبه بمدینه و قتل و نهب آن مدینه محترمه بدست سپاه شام

چون یزید بن معویه دانست که عبد الله بن زبیر و عبد الله بن حنظله در مدینه مرکب عدم استقلال برافراشته و مردم را متابعت و مبایعت خویش وا داشته و اهل مدینه عثمان بن محمد بن ابی سفیان را پس از عزل ولید بن عتبه که نخواهش عبد الله بن زبیر برقرار شده بود از مدینه بیرون کرده اند و هر کس از بنی امیه در مدینه یافت میشده در خانه مروان بن حکم محبوس داشته اند و عبد الله بن حنظله را بریاست و خلافت برداشته اند یزید مقرر کرد تا مسلم بن عقبه المری را با جمعیت هیزده هزار تن سپاهی از شام همراه شوند و حصین بن نمیر سکونی و روح بن زنباع جذامی لشکر داری این سپاه برقرار باشند آنگاه یزید مسلم بن عقبه را چون نزدیک مدینه رسی عبد الله بن حنظله را سه نوبت به بیعت و اطاعت من برخوان اگر اطاعت نمود و معارضی کسی نشود والا از شهر بیداد مرحمت خوای تا مسلم با این سپاه راه مدینه گرفت چون خبر قدوم شام در مدینه شایع شد عبد الله بن حنظله با یاران در باره مجبور بنی امیه مشورت کرد که آنها با کثیم یار با ما نیم بهتر ما ساختن شرط آنکه سوگند یاد کرده با سپاه شام در جنگ با ما متفق نشوند و اتفاق و معاونت کنند و سلاح مدینه چون مردم بنی امیه قسم یاد کردند اهتمام از مدینه بیرون نمودند و فقط عبد الملک پسر مروان حکم که جوانی نورس بود از خوردن قسم معاف شد و اسی متعرض او نشد که قسم یاد کند مسلم بن عقبه راه مدینه پیش گرفت تا چند منزلی مدینه امویان که عدد شان بالغ بر چهار هزار تن بوده از مدینه بیرون رسیدند از انجمله عمرو بن عثمان بن عفان بود مسلم او را بخواست و جویای احوال و شد عمرو با جابه گفت نتوانم بیرون بیایم لاکن عبد الملک مروان از قسم در معاف ماند و اتفاق در مدینه ماند و هر چه خوای پرسان شو مسلم قوشونرا حرکت داد تا چون بنزدیک مدینه بود در سیه وارد و گاه ساخت و کس در پنهانی فرستاد و عبد الملک را طلب کرد و عبد الملک حاضر شد و شرح حنان مردم و ریاست عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه را اشتاع مردم از خلافت یزید بیان کرد و گفت علی بن حسین صلوات الله علیهما از بین جمع دوری جسته و یکی از مزارع خود در بیرون مدینه مشغول بزراعت است و زن و فرزندان مروان را نیز نزد او فرستاده و خود تنها در خانه خود نشسته و بزیارت نمیرود مسلم گفت چنین است و یزید مرا گفت که مردم مدینه مرقد رسول الله را بسیار تعظیم نمایند قبول نکرده و مخالفت را سعه اصرار مردم از مدینه بیرون شده و در حق او نهایت رعایت را منظور دارد پس از آن مروان حکم در آمد مسلم بن عقبه از او پرسان حال مدینه و سورش مردم شد مروان گفت مرحمت عبد الملک گفته است کافی است روز دیگر مسلم کس نزد عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه و عبد الله بن مطیع عدوی فرستاد و پیام داد که تو را سه روز مهلت میدهم که از خلافت و بیعت یزید برائی و پس از سه روز نیز چنگ دارم که جنگ کنم و شهر مدینه را بباد کشتار و غارت دهم اینک تا سه روز مهلت است عبد الله بن حنظله با یاران مشورت کرده و در باب مخالفت و مسالمت با سپاه یزید پرسان شد کسی گفت ما نیز با خلافت و اطاعت یزید نخواهیم شد کسی که دانما بمنهیات و محرمات مشغول باشد لایق مسند نشینی خلافت نماند و چون مسلم بن عقبه دانست که مردم بسر زیارت خلافت یزند و دست از جنگ

نمودن نگشند با وجود یکه نامبرده احوال بود امر دادن عف کار را بیاسا شده و بجمعه خود چادری نصب کرده و بروی تخت مقابل
سپاه شام نشست که انتقام فرمان کرده فرمود به عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه سپاه بر دست و خود را مهیای جنگ نمود و آتش
حرب بالا گرفت فضل بن عباس بن ربیعه که سرکرده سپاه مدینه بود چون شیر خشمگین بحمله در آمد و قسم یاد کرد که تا مسلم را نکشته یا خود
کشته نشود دست باز نکند انگاه حمله کنان نمود و بطرف خیمه مسلم رو آورد در این وقت مسلم بن عقبه ناخوش بود و نمی توانست
که علم سپاه بدست گرفته بود سپاه را پیشوایی نمود و فضل جانشین عمده از خود و صلت بجنگ کنان خود را بعمده رسانیده
و او را با یک ضربت بزمین انداخت و فریاد برآورد که مسلم کشتم مسلم که خیمه بزرگ بخت نشسته نگران جنگ بود چون
آواز فضل را شنید فریاد برآورد که مرا نکشتی من زنده هستم و تو را کشت و از بر اسب بزیر آمد و سوار شده حمله آور شده و بجنگ
خود را بفضل رسانید و او را از پای در آورد و بزیر آمد و سر عبدالرحمن عوف را از پای در آورد و چون این دو سرکرده نامی را مدینیان کشته
شد مردم شام فریاد برآوردند و اهل مدینه بهلاک شدند سرحنه عبدالله بن حنظله مردم را بجنگ تحریص کرد و مفید نیفتاد و شامیان
حمله بیاپی برده تا سه پسران عبدالله بن حنظله و برادر مادری او محمد بن ثابت قیس انصاری بخاک افتادند و پس از آن تا
عبدالله بن حنظله خود شربت شهادت نوشیده مدینیان شکست یافته و شامیان در عقب آنها بمدینه در آمده و بخشت
حکم مسلم بن عقبه سه شبانه روز مردم مدینه را قتل و غارت کردند و در این چهار روز مسلم قدم از دست از قتل و غارت باز نداشته
و بمسجد جامع در آمده فرمان داد تا مردم آمده بیعت یزید بکنند و هر که نیاید گردنش بزنند و هر که نیاید بیعت یزید بکند
زوجه سهل خدای نداند و ابو بکر بن حزم انصاری و معقل بن سنان اشجعی حاضر ساخت و حکم داد تا گردن زدند
علی الجمله وحشت و دهشتی زاید الوصف بزرگان و کسانیکه در جنگ کشته نشده بیرون از دو عدد بودند مسلم شد تا انگاه که امام
زین العابدین علیه السلام را بخواست و حضرت اندیشناک بود که در حق آنحضرت کاری کند نظری کرده چون حضرت را دید نهایت
اعزاز و اکرام را بجای آورد و گفت سرور ما حسین یزید سلامت میرساند و چنین فرموده است که در حق تو از هر گونه اعزاز و اکرام
کوتاهی نکنم چرا که تو در این فتنه دخیل و هر چند خواسته تو را بخلافت برگشته قبول نکردی امام علیه السلام مسلم شده از
مجلس او بیرون شد و این واقعه قتل و غارت عام در مدینه در سنه شصت و سه هجری واقع شده. وای نمود و جنگ او مشهور
بواقعه الحره شد زیرا که در موضع حره این جنگ واقع شد و شش هزار نفر از بخت کشته شد که سیصد تن از اولاد مهاجر
و انصار بود و تلف بسیار بشامیان و دختران باکره در این سه روز و سه شب در اردوی او تجاوز نمودند که هزار دختر کم و بیش ان رفته
و هفتصد دختر البتین از آب ناکرده حامل بحمله مسلم بن عقبه پس از انتظام مدینه واقعه بیعت شرح قتح و بیعت مردم بدار
یزید نگاشت و مستعد گردیده که بطرف مکه روانه شود و کار عبدالله بن زبیر تکمیر کند و دیده امیال مسروق این بدع
محمدی که از اغیار فضا و عدا بود و در خیر جمع بن خشم کوفی مدفون است

ذکر مرتفت سال شصت و چهارم و حرکت مسلم و حصین بتسخیر تخته جنگ با عبدالله بن زبیر در مکه و خرابی آنجا و وفات یزید بن معاویه

چون مسلم بن عقبه خاطر از کار مدینه و قتل و غارت آن بلد آسوده ساخت با خوشی بود این احوال تصمیم مکه نمود و روان
زود کوچ داده رکوچ روانه شد و روز بروز بر ضعف او افزوده میگردید در مرض شدت میکرد تا به منزلی که دانست که دیگر

وقایع جهان و جهانیان

مرگ جان بر زبان آورد و بنا مرید حسین بن نمیر را طلب کرد و گفت ای پلید زبر پالان خر آگر من کار جنستیا چون مرد و مرگز
تو را با مارت لشکر بر نهند اشتم تا چنین امر لوسین یزید را فرموده است که آگر مرگ تو نزدیک شد لوا سپهسالاری لشکر بگیرم گفتن این
سپاه را چون من جان تسلیم کردم چگیر اسوی مکه شوم تا عبدالله بن زبیر و متابعانش را از پای در نیاورم دست از قتل و غارت
باز نکشم پس از دنیا رحلت نمود و حصین بن نمیر او را همان جا دفن ساخت و راه مکه پیش گرفت تا به طائف رسید عبدالله بن
زبیر چون از قتل و غارت مکه و فراغت مسلمین حجه اطلاع یافته بود تدارک حنگ برآمده بود این وقت که حصین نزدیک شد
باستقبال او آمد و در آن شناعت و حنگ در انداخت برادرش مذعور بن زبیر که سرکرده سپاه را داشت مبارزت
با کمیل از سرداران شام داد و سخت و سرد و در مصاف اول از پای درآمد و حنگ سخت شد و جمعی از دو جانب
بخاک هلاک ریخته شدند عاقبت عبدالله بن زبیر هزیمت شد و سپاه شام به بیرون مانده و این واقعه در اوایل سال شصت و
چهارم واقع شد چون حصین نمیر دیگر باره بمکه معظمه آمد خانه کعبه را آتش زده و آنکوه را استگر نموده و منجنیق ها راست کرد و
قطعات سنگ پاره بخانه خدا و حرم کعبه انداخته شد و چون از سخت پاره و سنگ پارچه کاری نشد پارچه های نفط و
آتش زده و بکعبه انداخته چنانچه پرده حرم آتش گرفت و پاک بسوخت و سقفهای صفه ها و طاق قبه زمزم آتش شد
با این حال عبدالله بن زبیر دست از مقاتله نکشید و حصین بن نمیر برخاسته و استاده بغزد تا محرم و صفر بپایان
آمد و ربیع الاول برسید و خبر آمد که یزید بن معویه وفات یافته و این خبر در نزد عبدالله بن زبیر زود تر رسید که عبدالله به
حصین خبر فرستاد که از برای آنکه تو حنگ میکنی راه دیگر سرای گرفت و حصین قبول نکرد تا محقق شد ناچار حصین
نمیر با خاطری آشفته و اندوهگین از ظاهر مکه روی برتافت و با سپاه شام پیش گرفت و واقعه هرون یزید اکثر
مورخین سبب بسیار شمرده اند که تفصیل هر یک با مسلک این کتاب مخالف است لذا نگارنده میگذارد که همان جنبت
نظرت و سوم حمیت و اهل کتاب ائمه معاصی و شقاوت و بی باکی در قتل امام علیه السلام و کشتن و غارت کردن مردم
مدینه و آتش زدن خانه خدا برای هلاکت او کافیت علی العجاله در شب چهارم شهر ربیع الاول سال شصت و چهارم
هجری به بگیر سرای شقاوت مدت عمرش سی و هشت سال بود و مدت خلافتش سه سال و هشت ماه بوده
است چون مه خوزان کز اعمال حمص شام ستار جهان بدگذشت سجاد او را بشام آورده و پسرش معویه را بخلافت
و مجاک سپرد و دیری نپایید و او نیز بدرود حیات گفت

ذکر خلافت معویه بن یزید بن معویه و وفات او رحمه

چون یزید بن معویه از جهان درگذشت برحسب تعیین معویه پسرش را بسعیدی مردم اجتماع کرده و معویه را بر تخت ولایت نشانده
و دست بیعت باو دادند معویه چند روزی از خلافتش نگذشته بود و مشورتی به ملیان و عمال نموده از سند خلافت دوری جست
و عزم خود را جزم نمود که خود را از خلافت خلع نماید بر این خیال بمسجد جامع دمشق درآمد و بالای منبر رفته و آگرفت و او در خلافت
لسان و فصاحت بیان و زهد و ورع یگانه جوانان العهد بود چون برفراز منبر نشست زبان بحمد خدا و درود رسول خدا
گشود و گفت ایردم بدانید که در من صلاحیت خلافت ادامیت و سرگز نمیتوانم از عهده این کار برآیم و هرگز فکر نمودم
که نابعل ابوبکر صدیق نفسی را بخلافت برگزینم مانند عمر شخصی را نیافتم و سرگز اندیشه کردم که مانند عمر شش تن را تعیین کنم

که کار بشوری کرده یکسر تن بخلافت برادرزادگان تسلیم تن ندهیم فرمود نیک مشاوره کارید و مصلحت خویشتن را بجویید و بعد از سه روز بیائید که با خلافت برادرزاده من یزید کار کنید یا نکنید چون بیرون شدند برادرم عمر گفت که خلافت برادرزاده من یزید را نمیخواهم و بیعت نمیکنم و از مسجد برخاسته بخانه رفت و در بروی خود و بچگان ببست و مدت خلوتش چهل روز بود و قبل از خلافت بعلل المزاج و تغیر کیفیات ایام میگذرانید و پس از تمکن کردن معاویه بیش از چند روزی دوام نکرد و بدار جهان شتافت مدت عمرش شصت و یکسال و خلافتش چهار روز بود

ذکر خلافت مروان بن حکم

معاویه بن یزید بن معاویه چون دست بدگیری کشید بواسطه آنکه در حال حیات وی ولیعهدی معین نکرده خلافت در میان مردم شام نموداری نشد و از هر سوئی صدائی و از هر سری سودائی بر پا گشت در مکه و مدینه و کوفه و بصره هر کس بخیال خود رایت خلافت افراخت و در هر جا نائره جنگ اشتعال یافت نخست عبد الله بن زبیر در مکه که پس از فرمان یزید پایه استقلالش محکم شده بود کبار و بر سریر خلافت خود ایستاد و بصره جا نشینان خود فرستاد و در کوفه نواب و عمال معین کرد و مختار بن ابو عبیده ثقفی را از جانب خود بکوفه فرستاد تا مردم کوفه را بیعت خود استوار نماید مختار پس از رسیدن بکوفه مردم را دور خود جمع نموده و از نو پاسخ گوئی فرا هم کرده و بگوفه در آمده و دار الامارة را تصرف کرد و عبد الله بن مطیع عدوی را بیرون کرده و مستقل شد و عمارتی امیر را بتصرف داشت ولی قرة بن قیس را بر قبیله هوازن گرفت و صرف عمارت و بستان کرد و چون عبد الله بن زبیر آگاهی یافت از او آزرده شد که چرا بدون فرمان مصدر این کار شده و مختار از این معامله دلسرد گردیده دست توسل بجناب امام زین العابدین علیه السلام زده و گفت که با آنحضرت بیعت کند و مردم را ببیعت آنحضرت وادارد امام قبول کرد و از این سوی چون حصین بن نمیر خبر یافت که شرطه هر طایفه بر سیصد یزیدی روان شده و در مدینه کسی را نمیگذارند بر چه نفرمود شام در بستان آمد گشته و حصین از راه خود بشام رسانید و در بین راه خبر فوت معویه را شنید و سخت اندوهناک شد و دانست کارها دگرگون شده است ناگاه بر او آن کرا آقا تمیمی و حسان بن مالک حاکم فلسطین بود وارد شده و با او متفق گردید که خالد بن یزید را بخلافت برگشند و بر سه عمارت نخشنه اماده و فرمان شام ضحاک بن قیس را امیر حمص نعمان بن بشیر انصاری که خلافت عبد الله بن زبیر شنیده از آنسوی مروان حکم را مدینه روی فرا بشام نمود چون مردم مدینه دست انتقام بر دون آورده و هر یک از بنی امیه که بدستشان میرسید هلاک میساختند نزد عبد الله بن زیاد رفته توقف در بصره نمانده روی گریز بطرف شام نهاد چون بشام رسید اجتماعی بسیار کرد تا کار خود را بجبر و قهر بحکم مروان حکم استوار کرد و مردم را بمروان بیعت نمود و چون عبد الله بن زیاد را خبر شد که عبید الله بن زیاد بطرف شام شتافته مسلم بن ذویب حنظلی تمیمی را بحکومت بصره فرستاد و عبد الله بن یزید الخطمی را بحکومت کوفه روانه داشت و محمد بن اشعث بن قیس را بحکومت موصل نامزد کرد و عبد الرحمن بن عتبه بن ابی سفیان را بحکومت مصر برقرار نمود در حالتی که چندین تن از مردم باجتماع بحکومت بصره و کوفه و مدینه برداشته و معزول و دایکشته بودند تا کار این سه دیار بگفت و این عمال را برفته دیدند که گذاشته شده چون خبر وفات یزید و انقلاب روزگار بدیار دور و نزدیک رسید و در افغانستان و خراسان انتشار یافت مردم طبرستان سر بطغیان و مخالفت برداشتند و

وقایع جهان و جهانیان

پسر دادی فرخان کرامارت ری با او بود و در بی استقبال افتاده و چون این خبر بکوفه رسید محمد بن امیر بن عطارد را با قلعه فشه حرکت کرد و در نزدیکی طبرستان جنگی کرده شکست خورده بکوفه برگشت پس از شکست محمد بن امیر از کوفه عتاب بن ورقاء ریاحی متوجه جانب ری بسپاهی شد و آن قلعه را محاصره کرد و فرخان در میان گیر و دار فکر کرد و شبانه از آن قلعه بیرون رفت

ذکر خلافت مروان بن حکم بن ابی العاص ابن امیه

مروان حکم چون در شام بتکلیف و تأیید عبید الله بن زیاد خاطر بامارت بست و جمعی کثیر با او دست بیعت داده بجز ضحاک بن قیس که از اول مخالفت کرد و مروان با عبید الله بن زیاد و جمعی را فراهم کرده بالضحاک بجنگ درآمده و او را مقتول ساخته و هم از آن پس بحکم با مروان متفق شدند از آنجا نعمان بن بشیر انصاری که با مروان مخالف و با عبد الله بن زبیر موالف بود بحمص رفته و از آنجا هزیمت شده و بکیاره شام بحیطه تصرف مروان درآمد پس از آن مروان تصمیم مصر نمود و شد و کوچ داده بجانب مصر سید عبد الرحمن بن حجده را از جانب عبد الله بن زبیر امارت مصر داشت بعزم مقاتله با مروان بیرون آمده و پس از زد و خورد بسیار تبعی واسطه صلح شده و امان نامه از مروان بجهة عبد الرحمن گرفته و مروان منظفر و منصور بمصر داخل شده و پس از دو ماه توقف پسر خود عبد العزیز بن مروان را بحکومت مصر گماشت و خود راه شام گرفت و حکومت عبد الرحمن از جانب پسر زبیر در مصر نه ماه بود

ذکر انتشار مرگ یزید و پس از آن مرگ فرزند بی معویه و پنهان داشتن سلم بن زیاد این خبر را و آشکار شدنش

چون خبر مرگ یزید بن معویه در خراسان انتشار یافت سلم بن زیاد حکمران کل افغانستان و خراسان که از جانب برادر خود عبید الله بن زیاد والی البصره بحکومت خراسان منصوب بود بخشت برنشست و از انحای مرگ یزید بگوشید و بواسطه مسافت شام تا خراسان این رزنده را بوجود آنکه ابن عمر او کیسا سفر ابود و در کابل اقامت میفرمود چند شهر روز وفات یزید و مآل کارات هم بر قرار برشته تحلم در آورد و انتشار داد و بر اثر شعاع او در مردم خراسان و افغانستان دانسته گردید و فکر کرد و پس از آن سلم بن زیاد آگهی یافت که معویه بن یزید چند روزی بر سریر خلافت و امارت نشسته و استعفا داده و وفات نموده و سلم بن زیاد نهایت مهر بسنگ شده و دانست که در پای تخت شورش و انقلابات بدین مناسبت راه مدارا سلوک با مردم پیش گرفت و از تعرض بانی و مواسات مؤمن کرد و بزرگان و عمائد و رؤسای بلاد کشور کرد که یزید بن معویه رحلت نموده و پس او پسرش معویه بر سریر خلافت نشست و او نیز رحلت نموده کرسی برای نشست و شما را هر کس خواهید دست بیعت دهید تا کار خلافت بر هر کس راست کرده بطرف او کرائید مردم نخست ابا نمودند بعد بیعت نمودند سلم چون دید که بیعت دست داد و با او بیعت روا شد و از عهد این بیعت دو ماه گذشته بود که بمیانه لشکر شد و سر بر آشفته و سلم بن زیاد را خلع کرده و با مهلب بن ابی صفره که نایب الحکومه سلم بن زیاد بود بیعت نمودند سلم چون دید که باطن کینه بر مهلب بن ابی صفره را در دل جای داده و از مرو بیرون آمد و حکومت فاریاب و مرو الرود و خوارزم و طالقان را به سلیمان بن مرثد بود داد و حکومت هراة را با پسر بن قتیبه بن زرعه باز گذاشت و از مرو بیرون شد و از سه فرسخی نیشابور در آمد و حکومت کل خراسان را بعبد الله بن خازم داد و علاوه صد هزار

در بهر زمانی فقه اعطا کرد که یکباره دست مهلب بن ابی صفره و عوان او را از کار حکومت و امارت کوتاه کرده و خود را صرف

ذکر اقتدار عبدالله بن حازم در افغانستان و استیلای او به طالقان وجوزجان و مرو و الرود و غیره

و در این وقت عبدالله بن حازم معظم گردید که یکباره با عساکر خراسان از کابل ابن سلم بن زیاد و مهلب بن ابی صفره مصاف

ساخته بدین خیال که بهرات عصیان ساخت و کار اسلم و جیه خانه را راست کرده و با خاطر فراغ بتخت حکمرانان

بود و چون حرکت آمد مهلب بن ابی صفره چون دانست که سلم بن زیاد با او کینه ورزی کرده و خلوص عبدالله بن حازم را دانک

و انیک او بطرف مرو و سپاه است تهیه ک است بقتال او و جنگیدن با او برآمد و خبر اطاعت خود را از کابل

گرمی دیده از جانب خود مفاتح بن منیع کرد از عرصه بنی تمیم بوده گذاشت و خود با دو نیشابور گرفت مفاتح بن منیع بعزم محاربت

با عبدالله بن حازم از مرو بیرون شتافت و پس از جنگ سختی مفاتح کشته گردید و عبدالله خلعت و خسروانی فرو گردید

و کار مرو را انتظام داد آوازه تهیه و عزم محاربه با سلیمان مرثد بطرف مرو الرود لشکر کشیده سلیمان مرثد چون از آمدن عبدالله

بن حازم واقف گردید با سپاهی آراسته بعزم محاربه از هرات بیرون شد و با عبدالله و سلیمان بن جنگ سختی در گیر شد و نسیم نصرت

بر پرچم عبدالله بن حازم وزیدن گرفت و سلیمان با مغز لگشته گردیده و قاضی بلاذم و او و وجوزجان و فاریاب بر تصرف

عبدالله بن حازم آمد تکاو عبدالله لشکر بطرف طالقان راند در این وقت طالقان حکومتش از جانب سلیمان بن

مرثد با مجرو بن مرثد بود چون دانست لشکر عبدالله میرسد به تهیه لشکر پرداخت و خود با صیای جنگ ساخت عبدالله

برسید و دو سپاه کینه خواه در هم افتادند و یکدیگر را بسیار مردم مرگ نابود ساختند بهر نیجی فتح نصیب عبدالله بن حازم

گردیده و در میان معرکه عمرو بن مرثد بخون خود غلطیده و سپاهش پریشان روی بگریز نهاده و ما قصرات و رحالی

دیگر را تنگ کرده و خود را بپیش داوس بن ثعلبه حاکم هرات رسانیده عبدالله با فیروزی وارد طالقان شده و از جانب

خود نایب تعین نجابت و عازم مرو گردیده یاران و دوستان مهلب بن ابی صفره چون این خبر شنیدند از عبدالله

عبدالله خبردار شده ترک مرو کرده بجانب هرات رهسپار گردیده بسیاری قبایل که نیز پیوستند از عبدالله بن حازم

بوده و منتظر دستی مهلب بن ابی صفره بودند چون دانستند هرات مرکز گردیده و شتاب زده از هر سوی بجانب

هرات روانه شدند و از زیر لوای اقتدار اوس بن ثعلبه پناه گزیدند و روز بروز کار اوس در هرات بالا گرفت تا حدی

نبی صیب نجوات در آمده و ذیل اوطاف اوس جایی گزین شدند از موقت اوس بن ثعلبه در هرات و عبدالله بن

حازم در مرو نایب طبل بایت و برتری کوفته و جهد و اهتمام بسیار نموده اند

ذکر لشکر کشی عبدالله بن حازم و جنگیدن او با اوس بن ثعلبه

عبدالله بن حازم چون امور بلاد خراسان را بر تحت استقام واقعه دیده آورده دانست که کار شوکت و عظمت

اوس بن ثعلبه روز بروز در هرات رو بقوت و اقتدار میگذارد و اگر طرفی گشته کار او را دو نمی پیش این گیرد و فعل

او گردد و پس به تهیه سپاه پرداخت و با لشکری جنگجو از راسته راه هرات پیش گرفت از این سوی اوس بن ثعلبه

وقایع جهان و جهانیان

سپهر خجاجات را حاضر ساخت و بکار استعداد و استجماع سپاه پرداخت لیکن قبایل یمانیان او را گوش نداده دست کشیده تبرامیت بر بربرت نمودند و مجاعت و مجاعت سخت بر او و پیروانش تنگ گشته بسبب امیت از برات بیرون شده و خلق را بظاهر عسرات بر گزیده و خندق حصین دور خود کنده بکار پیکار و مجادله مشغول شده از عسرات بیرون شده و خنده ی سخت بنیاد و کوه بر او گشته و خود اصحابی را نام ساخته چون عبدالله بن حازم مدتی مقاتله کنان و جمعه روزه و اسپاه و کینه خواه مجاقلی برپا نشسته و جمعی از طرفین را مانوه صید نشسته تا بدین دیرگاه سال کشت و غالبیت برای هیچیک روی نداد یال صبحی که یک تن از رجای مشهور بود روزی بعبدالله بن حازم گفت کار امیت اگر با یعقوم بر صلح و سالمت نزدی کار جنگ بپایان آمدی گفت آنرا بطلبه و بخشش بر خود و اصحابی و یاران سالمت گشتی پسر حازم گفت اگر تمامی مملکت خراسان را بما دهیم مخالفت که قانع گردند ما تو خواهی باب آشتی بگشا و بین چه صدای تیه جوال با خاطری شاد بسوی اوس بن ثعلبه آمد و از حوال مرت جنگ پرسش نمود گفت تبرامیت ترک این مبارزت و مقاتلت کرده جمیع را بیعت کرد اوس بن ثعلبه گفت عجب نا مجاعت بی مصیب نیز مخت مدار یال با قبیلی بی مصیب کشتو کرده و اقاحت بر انشته و کشته ها هرگز صلح نکنیم و عبدالله بن حازم را نه و نخواهیم گذاشت یال گفت دمی بخود آئید و لی مروه مخواشید خون جمعی بیگناه بنا کردن و غایه مزون کار خرد مندان نجوید مصیت شما مرام خود ابیان سازید که چه چاجت دارید و چه تنخواهید مجاعت بی مصیب نگشته اگر عبدالله بن حازم و دستانش نخواهند که در خراسان بمانند باید هر چه زودتر این مرت بجنگ اورده و بما واگذارند و همیچ وقت گردن ریاست و امارت نهاشتند با نگر راه عراق پیش گرفته مملکت خراسا نرا وداع کوئید جوال گفت میروم و چگونگی را گفته تا پسر حازم چه گوید و از خودشان باز گشت و وقایع را با بن حازم رسانید پسر حازم دگرباره اتفاق جنگ نمود و شر و حرب را بین بکدیگر بیعین کشود و دو سپاه در هم افتاده و از ضرب شمشیر آبدار و سنان جانشکار جوی خون روان داشته و از کشته ها پشته ها صیانشته تا غایت نیم فیروزی بعلم عبدالله بن حازم فتح مین گرفت و اوس بن ثعلبه با جمعی کاری و همدلان روی بر تافت و شش زمان تا بستان شتافت سپاه پسر حازم در تعاقب لشکری تا خشته و اتهاز او فرصت خود دانسته عبدالله بن حازم با فتح و فیروزی داخل هرات شد و بدارالامارت رفت و در امر عام و اداء حقوق رعایا و امور لشکر و خراجی والوده و بجرات عظیم گردد و کار لشکری و کشوری را بنظام آراسته و محکم پرسش را بجکومت هرات برداشت و شماس بن وارهاروی کرانجه را بحال با خود نگاه داشت و کیایت خود بحکم نیابت و پیشکاری او مقرر کرده و از خزاین و ذخایر هرات بحکم اورده بود بسپاهیان عطای وافر داده و در امر خطبه کرد گار فرشته گمانی و سپر بزی جستناب نمانید انگاه روی بمرو نهاد و با نزدیک بمرو رسید حاکم مرو عبدالله بن حازم را با استقبال فرستاد و با بجمل و شکوهی معتبر در مرو داخل شد و از وقت تمامی خراسان در زیر حکم و فرمانگذاری عبدالله بن حازم برآمد و عمال او بهر جا برقرار شدند

ذکر وقایع سال شصت و پنجم و وفات مروان بن حکم

چون مروان بن حکم بر سریر حکمرانی و خلافت متمکن گردید و کلیه شامات و مصر را زیر متابعت و مبایعت در آورد و دانست که او را طوماگر با تجربه رسیده است و قوی و عوامل آور و هر زوال که نشسته اند در اندیشه رفت که پسران خود عبدالملک و عبدالعزیز را بولایت عهدی برگشته گرانروزی سمنه تیز دجیاتش بسر رود و او را نایب مناب باشد اما از آنسوی چون زمان بیعت گردن مروان شام شرط شده بود که خالد بن یزید پس از خود بخلافت برساند و از حیاتش او را بولایت عهدی یقین کند و این شرط ها

یقین بسپارش بولایت عهدی منافات داشت مدتی بخاطر نرسید که روزی خالد را دیده انتظار بیوفتد و او را
فحش و دشنام کرده و بر دو مازنی کفایتی ولی فقیهی او سخن رانده تا وقت از ولایت عهدی عبدالملک و غیره نیز سخن
راند کسی متعرض نشود و بدین اندیشه دو ماه خالد بن یزید را انتظار می بود آنده و ساخت و از پستی ذات و فطرت او شرمی میبرد
تا یکبار روم دو ا بخالد داد و ساخت و خصلتان بن مالک که از بزرگان شام بود بدید و او را بمال و افزونی حسان
روزی فرصت یافت و گفت امیرالمومنین بسلامت باشد چون هرکس را از این سرای سپنجی تخواهی بود مدت
و آخر بمازی جای خاکی کنون که ترا از پس انداز فراغت است باید بجنبانید امت و دین حفظ ملت جای داری و
بر دشمنان امت و عبد ملک و کفایت و سیاست تغیر نداده و مرا ی صواب و حق را قبول میباشد و بجز کس میدانم
ملطفی نامحرب و فی بزیت است السبته هرچند او زیرک بود و ولایت عهد را صعوبتی فرما مروان چون معتصم و آماده دید
از راه نهانی پرده برداشت و گفت من نیز این اندیشه بودم چون دیگر عمر را بسر رسیده و مرگ با من دست و گریبان
اگاه من عبدالملک را بولایت عهدی و نیابت برقرار کردم و اگر مرگش رسد عبدالعزیز برادرش خلیفه خواهد بود چون سن تجربت
حسان بن ملک زجای بجست و با عبدالملک بیعت کرد و سایر حاضرین نیز متابعت کرده و با عبدالملک بیعت کردند
و صوان را بنگاه آسوده شد از آنسوی خالد که مستوفی دیر گفت و اشارت بخود و نگاه بگاه بمجلس مروان در میآید و مروان
او را بدشنام خواست چون این بار بجای مروان در آمد مروان او را دشنامها داده و خالد گریبان زرد او در کشید و خنجر
و چکونگی را باز گرد مروان خالد که خانه دختر ابوهاشم بن عتبه بود و بدبیر عبیدالله بن زیاد پس از وفات یزید بعقد مروان
در آمده بود سخت آشفته شد و گفت مروان فریب دامی افکند تخت سلطنت و خلافت اکنون مصروف شد و هم البعد از دواج
با آن پیری و ایام زمین گیری از آورد و تا چون فرزند خالد بحد بلوغ و رشد رسد حق او را باز داده و اکنون منصوب حق او شد
فرزندان خود را بولیعهدی برداشته از آنسو نا رسش بجایی رسیده که در اطبه نزد خواص و عوام دشنام گوید خدا را کشد از
عالم کنم و تنیزان سپرد که چون بمارا بخوانم بسرای کنید و مالی و افر باخت بخشید چون شب بر سر دستانه و مروان
خواب در رشته ام خالد بر بستر شتافت و مالیتی سخت سنگین بر سر و بدان او گذاشت و خود بر بر نشست و تنیزان
فرمان او قائلک کرده را طراف بالش نشسته مادان بدست و پا فشار و نفسش قطع شد و دیگر سرای شتافت و
مال برداشت و مو و چهره بخراشید و جنجه برداشت و گفت مروان فجاءه و علی امیر مروان در ماه رمضان سال هشتاد
پنجم بدگر سرای شتافت و دست امارت و سلطنت بنا داد و بجده روز بود و دشنام و نکبت سال همرداشت گونیه او
بیست برادر و بیست خواهر و یازده پسر و دختر بود

ذکر خلافت ابوالولید عبدالملک بن مروان

و اما بنال پس از وفات مروان بحکم پسر ارشد ش عبدالملک ابوالولید در سیم رمضان این سال بعشت و بجز بر مسند
خلافت و سلطنت برآمد و زمام امور بدست کفایت گرفت و آنچنان بود که عبدالملک آنوقت در شام نه بود بلکه بیرت
و لشکر شام بسعراء اردن تحت فرمان مروان بن یادگاره و باقی امصار و اقطار مملکت سر بسر شان و فرمان او بود
بود عبدالملک گاه مروان مرگش مروان بن حکم مشغول بقلوب قسران بود چون خبر فوت بشنید قرا نامه بحکم نه بالشام

حیلت کنایه از این کرد آخر همه من با تو ست و بعد با سبب مشغل خلافت قسطنطنیه نتوانم زد علی عجله الملک بسیجه آمد و خطبه خواند و چون فراغت از کفن و دفن مردم یافت و مردم با او بخلافت بیعت و بایالت متابعت کشته مردم از مشایخ سوی مدینه رفتند و ابواب شفقت و مهربانی گشاده مکاتبه بعبد و شامات تعیین کرد و در آن وقت مصعب بن زبیر در کوفه و عراق لوای خلافت برافراشته بود و بقیه بلاد حکام معین کرده خود را مستحق مسند خلافت میدانست و از یکسوی سلیمان بن صرد و خزاعی مصعب خزان حسین بن علی از کوفه را و شام پیش گرفت و از اطراف چهار سال نزدیک صد هزار نفر با او بیعت کرده بودند کار و صنوج از کوفه کرا صنیال جدا کرد مانیکه حامله شده بیش از شش نزده هزار نفر خواهند با این جمعیت حرکت بطرف شام نمود از آنسوی عبید الله بن زیاد مامور بدفع سلیمان بن صرد شده و مقدمه حصین بن نمیر و پس از آن سایر سرکردگان شام رسیده و جنگ سختی با سپاه سلیمان کشته گردیده و پس از آن مسیب بن نجبه و عبد الله بن وال جنگیده و کشته شدند و سپاه کوفه منهزم گردیده و از قریه بسنی سپه داری رفاعة بن شداد او را کوفه گرفته و حصین منزل قریه و فیروزی نوشت بشام نمود و این جنگ در عین الوردة که از بلاد جزیره است واقع گردید هم در این سال نافع بن زرق در جنگ با خوارج کشته گردید و عبید الله بن زبیر برادر خود مصعب بن زبیر را بحکومت بصره فرستاد و برادر دیگر خود عبید الله بن زبیر را از حکومت مدینه عزل کرد

ذکر وقایع سنه و محاربه سپاه عبد الملک با سپه داری عبید الله بن زیاد با قتل مختار و کشته شدن عبید الله بن زیاد و اقتدار مختار بن ابو عبیده ثقفی

عبد الملک پس از رفع خروج سلیمان بن صرد خزاعی و کشته شدن او آسوده خاطر گردیده ولی دانست که سرکشان هر طرف بدعوی خلافت و اسامی گوناگون آغاز طغیان نموده اند از بصره بعزم انتظام شامات و معسکر کرده و متدجا اساس سلطنت و امارت خود محکم کرده و در این وقت از بابت عبد الله بن زبیر در کوفه عبد الله بن مطیع عامل و حاکم بود و کفایتی او را خیال خود و مردم یک از سران قبایل و مشایخ سر بطغیان برداشته علاوه منتظر سپاه عبد الملک نیز مردم بودند که مختار بن ابو عبیده ثقفی مرتکب خروج افتاد و بخونخواهی امام حسین رایت سرکشی افراشت چون عبد الله بن مطیع بشنید زائده بن قدامه و حصین بن عبد الله سمیر الطلب روانه ساخت و مختار مذبوح خواست و مکاتبه که زبان نرمی و حیله درست کرده بود دم دهنیه و دو بچه را زنده زمان بیعت میگرفت تا قوی بال شده عبد الله بن مطیع چون قوت و شوکت مختار را دانست لحظه نظام لشکر و مستعد امور را یاس بن مضارب العجلی را مقرر داشت که بر سر او رفته و میان محمر مبارزت تا صبح در شهر کوفه گرد و شش باشد اتفاقا شبی ابراهیم بن مالک اشتر با عده سوار بطرف خانه مختار حرکت کرد یاس مقابل شده با هم گیر و دار با کرفت و یاس کشته گردیده و مالک سر او را نزد مختار رسانید و گفت گرچه قریب دو هزار دشمن موجود و شهر بر ما نیست لیکن مصلحت امنیت که حالیه خواجه خالی مختار شاد مان شده و از بقیه مشاوره نموده اند و از شهر نا رفته اند و اکنون آل امارت بکلیه در ما سپاه از سپاه ابنای مختار و اشیاع عبد الله مسلک بود و مختار را بیرون شهر در بسنده از رود ها و نوشیش ساخت و وارد شهر و اندهشت عبد الله بن مطیع چه تن مانند شبث بن ربعی و راشد بن مضارب و شمر بن ذی الجوشن و غیره با سپاه

لاین بجنگ مختار روانه ساخت و مختار چون او را بهزیمت داد و هم شکست و هزیمت و فیروزی با او و عاقبت سپاهیان عبد الله بن مطیع شکسته شده و بشهر خود مختار به تعاقب التفات کرده و از ما رفته و عبد الله با جمعی که مانده بودند چون چیارا و از گذشت محمد بن یحیان رسیده و عبد الله را دست و پا بسته از بالای عمارت پایین بردند مختار داخل دار الامارة شده و دانه برادر مختار بیعت ایشان مایل آمده اهل و اولاد ایشان و سپاهیان بیعت نموده و بعد از این فتح و فیروزی مردمان از هر طرف دست بدست دار الامارة داده تا آنکه قوه مختار روز بروز افزوده و بفکر ولی گذاردن عبد الملک چون کار کوفه از گردون بالا گرفت مشتاق دیدار عسکری بر سپهدای عبید الله بن زیاد حاجب کوفه گسیل داشت که کلیه عراق و حجاز را عبید الله از معاندین پاک نماید عبید الله بن زیاد بطرف نصیبین آمده انجا رسیده و لشکر ساخت تا متدرجا سپاهیان بر سپه مختار چون از سپاه شام مطلع گردیده یزید بن انس را با شش هزار سپاهی با استقبال روانه داشت عبید الله بن زیاد نیز بعزیمت محاربت العنور با متوای یزید بیوستاد و پس از گرد و غبار سپاه شام منهزم گردیده و او فرار پیش گرفته محمد و عبید الله بن زیاد قوه دیگر فرستاده این هم منهزم گردیده تا آنکه خود عبید الله زیاد با تمامی سپاهی که همراه داشت مانده و مایل مواجه با او نشده و حرکت آمده و حنک صعبی واقع گردیده و از طرفین جمعی بخاک هلاک افتاده و بخاک و خون آغشته شده و آن گیرودار عبید الله بن زیاد در معرکه افتاده و جان باخت و سر او را ابراهیم بن مالک اشتر بخدمت مغفور و مظفر گردیده گوینده و آن معرکه را پایکه بالغ بر هفتاد هزار سپاه شام هر شب مرگ چشیده و موعد حیات او زنده کی بریده ابراهیم بن مالک فرمانها و تاسر عبید الله بن یاسر حصین بن نمیر او سایر سرهای رؤسای سپاه شام با غنایم موفوره بکوفه رسیده مختار حاضر ساخته مختار بی اندازه شادی کرده و بر شوکت و قوتش افزوده شد و فرمانها تا سر ابن زیاد و سر ابن نمیر و سر ابن ذی الکلاع را باسی نفر دیگر بمحمد بن حنفیه رسانیده چون سرهای معاندین و قاتلین امام حسین بکربلا رسید مردم شادمان شده و عبید الله بن زیاد سخت بر اشک کرده و چون محمد بن حنفیه سرها را بنظر مبارک رسانید و مدعا بر زبان عبید الله انخضه را منع کرده تا سر بارها رفتن نمودند پس از آن چون عبید الله بن زیاد است که مختار با سم محمد حنفیه او کوفه را فرمان بیعت میگیرد انخضه را محبوس ساخت و چون خبر بوقف انخضه بکوفه بسمع مختار رسید دست از سوار ان کار دیده را بکلی رد انکرده تا محمد از حبس برون آورده و این سال مهدی بن حاتم و یزید بن رقیم وفات نمودند

ذکر وقایع سنه و بدست آوردن مختار بن ابو عبید ثقفی قاتلان امام حسین را و با قسام مختلف کشتن انحارا

چون مختار بمظاهرت و تقویت مالک بن اشتر بر دشمنان فایق آمد و لشکر شام که بسرداری عبید الله بن زیاد بود کثیر کشته و باقی فراری شده بشرحی که رقم گشت دیگر خیال دیرینه قتله حسین بن علی از ذهن مکدر محمد حنفیه و سایر دوستداران اهل بیت زبان و قلم بشکایت کردش داده که مختار بعبیکه مظنون بود در قلع قمع دشمنان اهتمام مکرده و هان این سمر دی الجوشن و خولی اصبحی و سرهای اشرار عمر بن سعد و غیره که بر مکسازاده مکوفه فرستاده و خوف و هراسی از کسی ننموده چون این اشارات بگوش مختار و سید معتمم گردید دگیاره انگیخته را بپایان برده و نام خود را در صفحه تاریخ و صفحات دفتر گیتی عالی منقوش نماید بخدمت فرموده تا عبد الله کامل یکان یکان اسامی قاتلان ابا عبد الله الحسین را مرقوم

و محبوبت و منازل آنان معین و معلوم نماید چون اینکار را باتمام رسانید مشغول شد و اهل شهر بنی ناجیه کوفه بوساطت ابوعمره و ناجی که کدخدای زنان مختار بود بخانه آمد و سر انرا پیش او نهاد و گفت این سر دشمن تو عبیدالله بن زیاد است و این سر عبدالله بن سعد فرستاده و او در خانه خود سر برداشته تا بگوید خواهر مختار و مادر عمر بن سعد بود و از او فرزندی موسوم بحفص داشت و چون سر عمر بن سعد را در مقابل مختار گذاشت مادر را بخانه خود مخص کرد و گفت صاحب این سر را میشناسی مختار گفت بلی سر دشمن است و این سر دشمن ترا بر من حرامست مختار امر داد تا او را در همان مجلس سر از تنش برداشتند پس از آن قیس بن اشعث کندی گرفتار و عبدالله بن کامل بردند و او بدست آورده و او را نیز سر بریدند همچنین ذوالکلاع حمیری را آورده و گردش خانه اش افکنند و پس از کشتن او آتش زدند پس از آن یحیی بن سلیم قطع کردند و گفتند امام حسین را بقتل رسانید و گمان کرده بود او را نیز فرار نموده و دستها و پاهای او را قطع نموده و او را بسان گوسفند ذبح کرده و بخون خویش غلطانید اموال و غنائم را تقسیم کرد و نیز حکم بقتل یزید بن انس و عمیر بن مالک و عمران بن خالد و سایرین را داد هر جا یافت نابود کرد و کسانیکه بخوف مختار و فرار کرده بودند و بجزائر بصره پراکنده و متواری شده بودند فرستاد خانمانشان را آتش زدند و ایشان را نیز بقتل رسانید و کلیه را نابود و ویران ساخته و با نمک مدتی دل زنده و بقایای آنان فارغ ساخت و بشیر تمام آنان را با وجوه نقدیه بخدمت محمد حنفیه بمکه بسال هشتاد و یک مهاجرت فرستاد و باین خونخواهی و انتقام پرداخت

ذکر وقایع عشره و لشکر کشیدن مصعب بن زبیر بموصل جنگ با مختار و توقف بشرف مصعب بن

در این وقت خبر کوفه آمد که این دو برادر بعد و اطراف آنجا تمامی بحیطه حکومت مختار در آمد لکن برخی رؤسای و بزرگان طوایف و عشایر سر متابعت و اطاعت نزد مختار خم ننموده و از خطاب او مخالفت و دوری گزیده و در گفتار نابود کردن او شدند و انسان برخی از اقوام و خویشان قتلهٔ حسین بن علی بودند خویشان مختار را و بهم چهل و هشت هزار و ما یقصد و شصت و چهار نفر از قاتلان حسین را بشدت هرگ چشانیده بالجمله پس از اتمام کار و تصفیه امور چند تن سر از متابعت مختار باز زدند و منجمله شبث بن ربعی و محمد بن اشعث بن قیس بودند که بصره نزد مصعب بن زبیر گریختند و عبدالله بن زبیر حکومت بصره را داشت رو آوردند و بگرفتن کوفه و انتقام از مختار و اتباعان او ترغیب نمودند مصعب اجابت نمود و مهلب بن ابی صفره را با لشکر بانبوه بخواست و بطرف کوفه روانه گشت چون مختار از آمدن سپاه بصره مطلع گردید ابن عمیر را با چهار هزار سپاه روانه داشت تا بسی هزار تن عرب و عشیره زن پس از ملاقی فرقتین سپاه مختار شکست خورده و روانه کوفه شدند مختار خود بدامنه و بازار و محله ال اشعث رفت و پس از جنگی سخت که محمد بن اشعث و جمعی از سپاه مصعب کشته شدند باز هزیمت بسپاه مختار نصیب شد و مختار با شش هزار تن لشکر کوچیه کوفه از شهر بیرون رفته و متحصن گردید مصعب بتعاقب مختار بکوفه آمد و از اماره افسه و گرفت مختار با نوزده تن از یاران جان نثار او را محاصره کردند مصعب بتعاقب مختار بکوفه آمد و از اماره افسه و گرفت مختار با نوزده تن از یاران جان نثار او را محاصره کردند مصعب بتعاقب مختار بکوفه آمد و از اماره افسه و گرفت مختار با نوزده تن از یاران جان نثار او را محاصره کردند

کرده مصعب فرمانروا تا حبش فرمانروا باسر مختار عبد الله بن عبد الرحمن کلانتر برادرش عبد الله بر دو چون سر مختار و دگر زاده عبد الله بن زبیر رسیده
مسر در گردیده و برادر خود مصعب را جهت این فتح بزرگ مباهات از این وقت عبد الملک در شامات و عبد الله بن زبیر در حجاز و مصعب بن
زبیر در کوفه و عراق و این هر سه نفر در خراسان راست حکمرانی و سلطنت برسما فرانشسته و عبد الملک از دستبرد امیر حجاج مستغنیه عهده
معاهده و این سال بست که بنیه سنه ای وفات کرد تا بای شامات ساکنند اسلامیان در جنگ خانه آزاده

ذکر وقایع سنه و مکتن ابن زبیر در کوفه و عراق و مصعب صلب بن ابی صفره بحکومت فارس و رستم گشته خوارج از انشامان

چون مصعب بن زبیر در کوفه و عراق عهده مناصب دیگری علم استقلال از جانب برادر خود عبد الله بن زبیر افراشت و نظر بسابقه
خدمات مهلب بن ابی صفره حکومت فارس را که جنابی مامل در متکرانی انتخابات داشت باو ارزانی موده مهلب سمند عزیمت بجانب فارس
به تکاپو در آورده و در آنجا نزد رسانیده و مشغول فتنه انگیزی مزاج را که مهیا بود و شیراز و اصفهان عمر بن عبید الله را مشغله شده بود مهاجر
و در هر جا نعبه بنام عبد الله بن زبیر بخوانده در اصفهان فرات بن و فائی زیادی از جانب عبد الله بن زبیر بحکومت اصفهان برقرار آمده
العزم تعرف ری با ابالی ری که بمعاونت خوارج قیام کرده بود از اصفهان حرکت نموده عزم ری را کرد سنان را فرستاده انشهر را
متصرف شد نیز نامه سیاه بود را فرستاده که به یک بدین قسم متعلق بهیچ یک از رؤسا و عمایه این بود بخت لوای فتنه و دم
لوای عبد الله بن زبیر سرنوشتی عبد الملک بن مروان چهار رم از بخدا حمزه بن عبد الله بن عباس عموی پیغمبر اکرم و تعرض آزاد
حرث بن مالک بود و بوسیله فرمانی در این سال وفات موده

ذکر وقایع سنه و خبر رسیدن بشام از فوت مصعب بن زبیر در کوفه و حرکت عبد الملک بطرف کوفه و مقدم در شام خرم بن سعید القتل آوردن

در این وقت چون بگوش عبد الملک مروان در شام خبر فوجات مصعب بن زبیر در کوفه و عراق رسیده و دانست که مالک
این اشتر دو بوسیله دام حیله خائف کرده و فسادیه نصرت و عمایه دولت رنجانست و مجلس مشورت بپا داشت که
مصعب بن زبیر متمکن و جاوی مال و فرخنده احوال شده و روزی بجانب ما کرده و ما را روز بکام در شام برآورد مگر نشسته مصلحت
در آنست بطرف کوفه عزیمت نمائی و ما را جان و دل ما بو موافقت و مرافقت نمائیم عبد الملک مصمم گردیده و چون عمرو بن سعید
معروف نابه ق از جای شام بخود داشت عهده مروان بن حکم و پسر عبد الملک همراه خود و مانع خود سوای خوف و ما یست
داشت به تبری و از منزل طلب کرده و سه از قتش برداشت و خود آسوده و موده انگاه با بیعتی امیه مانند سیل خروشنده
از کوه بطرف عراق رهسپار گردیده و در اثنای راه برای در سال پیش او با سوء ادبی واضع سر بخود و حتی در صدد تعدیات داشت
وفات کرد و مصعب بن زبیر تمکن زیاد از شناخت و لس از تقسیم اموال زیاد و جود کوفه و

ذکر وقایع سنه و رسیدن عبد الملک بن مروان بکوفه و جنگ او با کوفیان و کشته شدن مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر نخعی

چنانچه بگارش یافت عبد الملک با سپاهی انبوه از مردان شامات بطرف کوفه رهسپار آمده و در هر قلعه که قصبه
که قلعه دار آن از قرن ای حارث از جانب مصعب بن زبیر بود و نزول موده چون بمقتضی سپرده بود که قلعه بسپارد بدون فتح

باسانی میسر گردد پس مانده شیعه بیرون رفت و محمد بن مروان را نزد فرغانستاد و باب مصالحت گشود و باز فرمصالحت نمود و باه کوفه بیرون گفت چون مصعب بن زبیر از آمدن سپاه شام آگهی یافت ابراهیم بن مالک اشتر را با سپاه بعجره و کوفه استقبال فرستاد عبد الملک چون از لشکران سپاه از اهالی کوفیان نوشت و با مقاصه ان چرب زبان روانه داشت که از طرف مصعب باز پس تنبیه و انطرف بن گرایند مون خواهیم داد مانده مجنون فرخ و جوایز بزرگ سرافراز خواهیم شد یعنی کوفیان که در سرشتشان خوی نفاق و شقاق و بی وفایی بود بیعت کنند شیخ خواهیم خود و گروان از مصعب شده و بر حمی پایداری کرده تنوز جنگ مشتعل گردید و چون از طرفین نجاک و خون غلطیده در این بین ابراهیم مالک سرشت شهامت چشیده و چون در شجاعت و دلاوری و جوانمردی مشهور بود قلوب سپاه کوفه شکست و دسته دسته بسپاه عبد الملک پیوستند مصعب بن زبیر چون قدر کوفیان از بجنگ تحریص و بوعده و وعید و خوش کرد سودی نبخشید تا خالفت فرزندش عیسی بکشته گردید عبد الملک بجنه مصعب بنزد برادران فرستاد و لی مصعب اطمینان حاصل نکرد و باز دست بجنگ کوشش نمود در آن اثنا زایده بن قدامه که سپهر عم مختار بود بدعوتی عبد الملک بر مصعب زد که از اسب در غلطید و عبید الله بن زیاد طلبیان با و رسیده و سر از تنش جدا کرد و نزد عبد الملک فرستاد یافت عبد الملک در حجاری او ان خیال مغفر و منفور داشت و گردید و گوفیان از سر اقبال آمده با و مبایعت کردند عبد الملک شاد کام مراد ایام و کوفه بحیطه تصرف تمکن گردید و ابواب حکومت بروی مردمان گشود و گونیه و نزد عبد الملک بن مروان در نهایت عبد الملک بن عمیر کوفی سالخورده و دنیا دیده بود نشسته و صحبت از هر قبیل میداشت و چند الملک همت باستماع حکایات او و مناسبت پیری بسیار خواست که حکایتی عجیب و بیانی غریب گوید او گفت امیر سلامت باشد وقتی در این بارگاه دیدم سر حسین بن علی با مقابل عبید الله بن زیاد و پس از مدت کمی سر عبید الله بن زیاد را در محاذات ابو عبیده ثقفی حنظله و نجاکردم و مانند زمانی بعد سر مختار بن ابو عبیده را نزد مصعب بن زبیر دیدم اکنون سر مصعب بن زبیر نزد تو می بینم عبد الملک از شنیدن این قصه عجیبه بحیرت بحر اندیشه و فرو رفت و از جای برخواست و فرمان داد آن قصر را ویران نمودند و کنجها و ایوان ساختند عبد الملک پس از تنظیم کوفه و تنبیه مردم برادر خود بشر بن مروان را بحکومت کوفه برقرار کرد و پس از چهل روز طبل عودت بجانب عراق نواخت و مسرور و بافتایم موفور بشام مراجعت کرد

ذکر وقایع سنه واقعه عبد الله بن حازم در خراسان و افغانستان و لشکر فرستادن عبد الملک بسرداری حجاج بن یوسف الثقفی بمکه و کشته شدن عبد الله بن زبیر بدست حجاج و فتح مکه بدست حجاج بن یوسف

در ذیل وقایع سال ۷۰ مشروحاً گذارش رفت که عبد الله بن حازم از خراسان و افغانستان رایت استقلال برافراشت و مردم را بمنازعت بنی تمیم تحریک نمود و از آنجا بسمت آنخاقستان لشکر فرستاد و در آنجا با سلیمان بن مرثد جنگی سخت نمود و با نجمن غلطانید پس از این معرکه کار انتظام مرو الروذ را بپایان برد و بطرف هرات لشکر کشید و با اوس بن ثعلبه بجنگ در آمد و پس از کشتگی بسی طرفین فتحیاب گردید و هرات از متصرف شده و فرزند

خود محمد را بنیابت خود برات نشانیده و با گشت نمود و تمامی خراسان و افغانستان در زیر پرچم اقتدار و استقلال او
سر آمد و امور برفور بشوکت و سطوتش افزود و چون در شامات عبد الملک مروان و در کوفه و عراق مصعب بن زبیر هریک با
هم مخالفت و معاملت داشتند و توجه بطرف خراسان و افغانستان ننمودند و عبد الله بن حازم خود و تمام اصفهان را بنیاد
فرمانگذاری خود درآورد ولی ممارست و اقتدار هم استقلال برانداشت دران وقت که عبد الملک بشام رسید و خاطر از فتنه کوفه
و مصعب بن زبیر آسوده ساخت بتکفیر عبد الله بن زبیر افتاد و بر منبر صعود نمود و خطبه غالی خواند و از خواستگاری عبد الله بن زبیر
شرمی نداشت و بجمله لشکر فرستادن بکابل و راه مشاورت و استمداد آبائی خود مستحقین ماوجهی نگردانید و حجاج بن یوسف ثقفی
که او را اجابت کرد و با سه هزار سوار و پیاده در راه رمضان عازم جنگ با عبد الله بن زبیر گردید و چون بطائف رسید اهل
طائف گفتند و عبد الله بن زبیر چون از آمدن حجاج خبر یافت و اموال خود را باستقبالش روانه داشت و در حنین معرکه
فیما بین سپاه حجاج کشت عاقبت ابن زبیر که مصمم گردید و حجاج او را محصور ساخت و با منجنیق سنگها و قورباغها
آتشین بفضای خانه حرم انداخت و مدت زمانی قطع و غوغا بالا گرفته سپاهیان عبد الله بن زبیر متفرق گردیدند و آستانه طواف
حجاج گشتند و فرقه را دو فرقه پیش گرفتند او پسران عبد الله بن زبیر که بنام حمزه و حبیب بودند راه نیزه گیک حجاج چپوده
حجاج آنها را بخواست و دست خود محترمانه جایی داد و چون عبد الله بن زبیر خود را شاولی مدار کار دید نزد مادر اسمای
ذات النطاقین دست تخلیه اول شتافت و از او استشاره نمود و پس از مشاورت با مادر باز بکعبه آمد تا طاقت از
حول حرم خود را داخل مسجد نمود که کمک از دشمنان سنگی برسرش گرفت که برود و در اثنا دو فاری عراق رسیده سر از
تنش برداشت و فرد حجاج شتافت حجاج شاد خاطر شده و بکعبه داخل گردیده و امر داد خطبه کردند و بیعت عبد الملک
بخواندند و کسانیکه در این معرکه کشته شدند یکی عبد الله بن مطیع که وقت خروج مختار در کوفه بود و دیگری عبد الرحمن بن عثمان
بالجمله حکومت مکه را گذارد بحجاج گردید حجاج از تمرد خراجی که کوشش نمود و امسال نیز راه بن عازب در کوفه وفات یافت
و امیر زیدین نفوغ انیدی و رافع بن خدیج انصاری و چندین دیگر از شاهیر عرب بگیرودار شتافتند

ذکر وقایع سنه و فرستادن عبد الملک سنان بن مکلر را بخراسان و کشته شدن عبد الله بن حازم بدست بکیر بن وشاح و حکومت او در خراسان و افغانستان

بنیاد اندیشه

در امیال عبد الملک چون از کار کوفه و مشکلات عراق فراغت حاصل کرد امور خراسان و افغانستان را در دست
و منشور حکمرانی خراسان را بنام سنان بن مکلر نگاشت چون سنان بخراسان رسید عبد الله بن حازم که از زمان
یزیدین معویه حکومت خراسان و افغانستان را داشت و اقتداری یافته بود و قمی به منشور عبد الملک نگذاشت سنان
ناگزیر بشام مراجعت عبد الملک نگاشت و او را از روی خودسری و استبداد و اقتدار عبد الله بن حازم برداشت
عبد الملک در نوشته فرو رفت انگاره کاغذی محرمانه به بکیر بن وشاح که سرکیک از نقبای عرب و عمده قوم در
خراسان بود نگاشت که اگر به تدبیری سر از تن عبد الله بن حازم برگیری حکومت خراسان و افغانستان را بتو داد
چون بکیر از مضمون مکتوب عبد الملک مطلع گردیده و دانست که فرو عراق و حجاز تمامی را قدرت و مساعدت عبد الملک

وقایع جهان و جهانیان

برانده برآن شد که عبدالله بن حازم را از پای درآورد بدین خیال شبی با چند تن سواران دلیر شجاع خویش راه عمارت عبدالله بنا حازم گرفت و چون عبدالله اقامت رسش بسیار و مرکز بجالش خطری بجنبه نبود با چند تن از بندگان حاجب و دربان و دیگر خدمتگاران بزودی بر بالای دروازه سرای او رسید و بر قتل او همت گماشت و چون فرمان حکومت خراسان را از حاجب عبدالملک مروان فته شناخت و بر اریکه حکمرانی برآمد و حال به بازگشتن خویش عبدالله را اشاره بقتل عبدالملک نمود و عبدالله بن حازم چون از این حال آگاهی یافت و دانست که عبدالله بن بکیر فرصت نیافته و بر او پیشدستی کرده است با سپاه خود بسوی مرو روان شد و عبدالله بن بکیر چون از آمدن او آگاهی یافت با سپاه خود بیرون آمد و با او جنگ کرد و عبدالله بن حازم او را شکست داد و بر او غلبه یافت و او را بقتل رسانید و بر مرو و خراسان حکمرانی یافت و مدت حکمرانی او بر خراسان سه سال بود و در سال نود و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال نود و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال نود و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و یازده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و چهارده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هفده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و بیست هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و بیست و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و بیست و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و بیست و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و سی و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و سی و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و سی و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و سی و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و سی و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و سی و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و چهل هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و چهل و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و چهل و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و چهل و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و پنجاه و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و پنجاه و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و پنجاه و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و شصت و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و شصت و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و شصت و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هفتاد و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هفتاد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هفتاد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هشتاد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هشتاد و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و هشتاد و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و نود و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و نود و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال صد و نود و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و ده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و سیزده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و شانزده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و نوزده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و بیست و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و بیست و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و بیست و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و سی و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و سی و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و سی و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و چهل هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و چهل و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و چهل و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و چهل و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و پنجاه و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و پنجاه و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و پنجاه و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و شصت و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و شصت و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و شصت و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و هفتاد و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و هفتاد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و هفتاد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و هشتاد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و هشتاد و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال دویست و هشتاد و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و یازده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و چهارده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هفده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و بیست هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و بیست و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و بیست و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و بیست و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و سی و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و سی و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و سی و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و سی و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و سی و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و سی و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و چهل هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و چهل و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و چهل و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و چهل و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و پنجاه و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و پنجاه و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و پنجاه و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و شصت و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و شصت و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و شصت و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هفتاد و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هفتاد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هشتاد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هشتاد و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال سیصد و هشتاد و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و یازده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و چهارده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هفده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و بیست هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و بیست و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و بیست و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و بیست و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و سی و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و سی و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و سی و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و سی و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و سی و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و سی و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و چهل هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و چهل و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و چهل و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و چهل و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و پنجاه و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و پنجاه و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و پنجاه و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و شصت و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و شصت و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و شصت و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هفتاد و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هفتاد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هفتاد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هشتاد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هشتاد و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال چهارصد و هشتاد و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و یازده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و چهارده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هفده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و بیست هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و بیست و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و بیست و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و بیست و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و سی و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و سی و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و سی و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و سی و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و سی و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و سی و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و چهل هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و چهل و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و چهل و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و چهل و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و پنجاه و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و پنجاه و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و شصت و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و شصت و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و شصت و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هفتاد و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هفتاد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هفتاد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هشتاد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هشتاد و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال پانصد و هشتاد و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و یازده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و چهارده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و هفده هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و بیست هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و بیست و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و بیست و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و بیست و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و سی و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و سی و پنج هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و سی و هشت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و سی و یک هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و سی و چهار هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و سی و هفت هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و چهل هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و چهل و سه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و چهل و شش هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و چهل و نه هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان منصوب گردید و او نیز مدت سه سال بر خراسان حکمرانی کرد و در سال ششصد و پنجاه و دو هجری وفات یافت و عبدالله بن بکیر بجای او بحکمرانی خراسان

برمش جنگ میکنند و احوالی فسادات رای زنی با سپاهیان حجاج جنگی نموده و عاقبت منهزم و مقتول گشت

ذکر وقایع سنهٔ و فتنه خوارج بسرداری شبیب بن یزید و لشکر فرستادن حجاج بجنگ آنان و عاقبت کار خوارج

در این سال فتنه دین از عراق و جنوب ایران ما گرفت و چند سال امتداد یافت اجمالا صالح بن مسرح تمیمی از مردم بنی یربوع در ایالت موصل بلند داشت و چون استبداد و اجحاف و ظلم حجاج در عراق بر خوارج و بیگانه و خویش بیشتر بر مردم خواسته از بزرگان و عمایه قدرکسر ارکنیدند که رفع ظلم و جبر کرده باشد بدین جهت به پیشوایی شبیب بن یزید بن نعیم شیبانی مهلب بن ابی صفره اجلو انداخته و باب نالفت گوشه اند تا مروان بن حکم از قبل خود عدی بن عدی الکندی را بجنگ آنان فرستاد و شکست خورده باز بحجاج حارث بن عمیر را فرستاد و مغلوب شدند ولی در این جنگ صالح زخمی دیده و جان باخت و شبیب بن یزید که خودرای داور و جنگجو بود اتباع و اشیاع خود را منع کرده و در این اردوگاه بر اموال اردوگاه حجاج باز دیگر سپاهی به داری سفیان بن ابی العابیه بجنگ شبیب فرستاد و منهزم برگشت و متعاقبا حجاج سورة بن ابجر التمیمی و پس زاد سعید بن نمران و بعد از آن عثمان بن سعید و پس از آن سوید بن عبدالرحمن بن السعدی را بجنگ شبیب فرستاد و همگی منهزم و برخی در میدان مرکه جان باخته شد اما عاقبت در سال بعد کار شبیب و در حال عودت آرمان و بهقباد و سلب فارس و اصفهان با هواز رسید و باز آتش جنگ بین حجاج و سپاهیان شبیب زبانه زدن گرفت و اتفاق غریبی بود که شبیب نخواست از بین رود خانه اهواز عبور کند که لشکر حجاج بتواند ما وایان کرد جلو رفت بی تابی نمود و شبیب در رود خانه افتاد و دشمن خود بسر عیش و راحت رود خانه خاموش گردیده خوارج که رهبر شبیب بن یزید بن نعیم شیبانی بود تمام کشت همین سال عبدالملک حکم داد که بر مغاشاهان ایران و روم سکه بر پول بنام عبدالملک ضرب نمایند و تا آن تاریخ سکه رایج ممالک غربی بود و پولهای ایران و روم بود و این اول دفعه بود که ملوک عرب سکه بنام خود زدند برخی گویند مصعب بن زبیر که شرح حال و کشته شدنش نگارش رفت او اینکار را کرد و هم سکه سیاه سکه دار نیال زد و یک مالیات بر سیاه محمد بن مروان با سپاه روم جنگ سختی واقع گردید و بصلح انجامید نیز امپراطور روم استفطینه دهم در آنه که برخی از بزرگان دولت و ملت را نابود و بسیاری از مردم فهمیده و دلیر استیصال نمایند و بناچار سازند که بطرف قسطنطنیه مراجعت نمایند

ذکر وقایع سنهٔ و لشکرکشی امیه بن عبدالله بجانب بلخ و استقامت مردم بلخ و مصالحه امیه با ایشان و عودت او بجانب مرو

در این وقایع سنهٔ نگاشته شد که عبدالله بن عامر از تسلیم شدن استنکاف کرد عبدالملک نگاشت به کبری شتافته در خراسان نایب و سرلشکر عبدالله بن عامر برداشت و حکومت استمان او را شته تا آنکه رای حکومت بر این تعلق گرفت که در آن سال دیگر بر ایالت سیستان و افغانستان برقرار و دارد و امیه بن عبدالله بن خالد بن اسید را مشهور نگاشت و چون امیه بخراسان آمده با کبرین اشاخ بجنگید تا او کشته گردید و بجایت نشست و تا آن سال مردمان بلخ سر کشیده فرمانگذاری او در نیاورده ناچار امیه بن عبدالله با سپاهی گران تا شام بطرف بلخ روانه گشت چون

مردم از سیستان دست قطع کشیدند بروج و حصون شهر را محکم کردند و با لشکریان عرب جنگیدند و بسیاری از آنها بخاک و خون افتادند تا عاقبت امیر چاره را در صلح و مسالمت دیدند و کار را بصلح تمام و از هر دو طرف مردگان را از میان برداشتند و خراسان و افغانستان شناخته میشد و حرکت از هجده سال سعرف بن مرزوق خروج نمود و معدوم شد یزید بن مهلب بن ابی صفره از قبل حجاج بجهة جنگ با عبدالله بن اشعث و در زابلستان حرکت کشتن عبدالله بن امیه و بالکلیه متفرق شدن اصحاب او و واقعه جنگ کرمان بجهة یزید فرزند مهلب در سال چهارم از عبدالله انصاری وفات یافت و قبر او در زابلستان است و در کابل اسکندر نامه واقع است

ذکر وقایع سنه ثمانین و مقتل مهلب بن ابی صفره و بحکومت خراسان و افغانستان

چون در نهایت کفایت و شرارت و خونریزی حجاج نزد عبدالملک مروان در شام مشهور افتاد و بر دوش ابواب حکومت و شوکت گشاده ولایت وسیعه خراسان و خطه فسیحه افغانستان را ضمیمه حکمرانی او کرده و منشور او را در دست حجاج برنجوت و سکش افزوده گردید و مهلب بن ابی صفره که از قبل حجاج با فوج و ارزقه و جنگ بود بسیاری از خدمات ایالت خراسان برداشت و بشور حکمرانی او را گاشت از عبدالله بن ابی بکره را بسیستان برداشت و به جنگ رتبیل سپاه و تقریر قرمان دست گاه فرستاده و این وقت خانه کابل علیالت عبدالله از جنگ با طغیان تاره فراغت حاصل کرده بود و چون از عزل خویش و نصب مهلب بن ابی صفره مطلع گشت تخت فسنده گردیده و از کرده و انکرده استوار حجاج پرآشفت و دانست حجاج بولی و افر فرقه و حکومت خراسان را مقرر داشته است بجهة مهلب مقطع منازل موده و بخراسان درآمده و بشاه تهمتان در شد و بر فراز منبر صعود نموده خطبه غرائی برخوانده و از سیاست و کفایت خود شرحی را داده که و بزیر آمده و بجهة باد خراسان افغانستان نواب و عمال برقرار کرد و سه سال در افریقا حسان که از قبل عبدالملک حکمران بود و شرقیزاد مجدد منتشر شد و عبدالله بن خازم سلمی و زید بن خالد جهنی در سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه و مامور شدن عبدالله بن ابی بکره بجنگ رتبیل و فرستادن کابل و شکست او و عزامت دادنش به زنبیل و عود ت و وفات او

در این وقت رتبیل فرمانروای کابلستان عالی همت و مرتبی ارجمند و امت و همواره رایت استقلال استبداد برافراشته و بر منشور و امتثال فرمانهای خراسان و مسند نشینان شام و قعی نگذاشت عبدالملک سخت دلگران و حیران و مصمم گردید که سرداری نامدار بجانب کابل بفرستد تا رتبیل را بکند اطاعت و مسالمت درآورد و پس بجای والی عراق فرماگردد کما التبه از کار رتبیل فرمانگذار کابل تغافل منما و اطراف او سرداری با اقتدار گسیل فرما تا او را مطیع سازد و جزیه و خراج گیرد از آن اغفلت باید گرفته شود و بر او از حجاج تا عبدالله بن ابی بکره از سستان اطراف کابلستان حرکت نماید تا رتبیل حکمران کابل مصاف موده و باج و خراج را گرفته عودت کند عبدالله بالشکری فراوان و سپاهی بی پایان از سستان بطرف کابل مانند سیل خروشان در حرکت آمد چون رتبیل فرمانگذار کابل از رسیدن سپاه عرب مطلع گشت بقیه سپاه و تتمه اسلحه و خرکار به برداخت و سپاه بسیار انبوه گرد فصل کوهها و دره ها نشیمن گزیدند و هر جا توانند بر سپاه عرب شبخون آرند چون عبدالله بالشکر این رسیده و خبر بطرفه سپاه کابل شنیده و عاقبت مسالمتی در از کابل هزیمت شده و مجموعه ماند عبدالله از در مصالحه

با رتبیل داخل کردید رتبیل هفتصد هزار درم نقد خواست تا او را با سازد شریح بن هانی که یکی از نامداران سپاه عبیدالله بود از این معامله سر باز زد و باز جنگی سخت میان عاقب عقد نگشود دیگر این راه داد تا عبیدالله پس از شکست ثانی هفتصد هزار درم زر نزد رتبیل فرستاد تا راه بدو باز شد و منهزم و منکسر عودت کرد عبیدالله پس از انهزام دوم سخت غمناک و ناخوش احوال شده راه دیگر سرای گرفت همدرین سال شریح قاضی از قضاوت کوفه استعفا داد و بجایش ابرقه بن ابی وسی برقرار شد همدرین سال حسان در مغرب اقصی از قبایل قوی حاشیه افزوده کردید و مراکش را فرو گرفت تسبیاً از شیع سر برداشت و بقصبهٔ آباد بحیار ابرانداخت که تا این سال هنوز آثار خرابی او باقی است و آن ویرانیها را بای گذشته راست میرود این سال محمد بن ربیع و عبدالرحمن بن عبدالله مسعود وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۸۰ و مامور شدن عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ رتبیل پادشاه کابل و حرکت رتبیل با سپاه بسیار بطرف سیستان و نامه کردن عبدالرحمن از قضیه کابل بحجاج

چون وقت و قدرت رتبیل فرمانروای کابلستان در دمار عبدالملک و شکست سپاهیان عبیدالله بن ابی بکره و پرداختن عزائمش بمکافی شایع گشت عبدالملک سخت برآشفت و همدم بحجاج فرمانفرمای عراق فرستاد که سرداری لایق و سپاهی کافی بطرف افغانستان حرکت دهد تا راه کابل گیرد و رتبیل را کوشمالی بسزا داده او را مطیع سازد حجاج دید که شخص لاور و با سیاست که مرد این کار باشد عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بوده او را خواست و با عزاز و اکرام فراوان بنواخت و گفت همه رتبیل پادشاه کابل بسر انگشت تدبیر و بردباری شمشیر تو کشاده کرده هان این سپاه فراوان و زر و سیم بی پایان هر قدر توانی برگیر و بطرف کابلستان در حرکت آی عبدالرحمن بن محمد بن اشعث قبول کرد و با سپاهی انبوه طی مراحل نمود خود انبوهی کابلستان رسانید چون بحوالی رتبیل از رسیدن سپاه عرب این خبر را باور نمیدید فرمانداران تاراج خواهد لات شیه و اوانی و نفرات و غزه بود کاغذ بنش برداشته و بطرف هندوستان روانه گردید عبدالرحمن چون نزدیک رسید و همه جا بی مانع دید فاتح خود را دانسته و به کابل اندر شد و اهالی بطرف اندر رکشته و عذاب دار آورده مالی و از بجنگ آورده و بواسطه کثرت سرما و شدت سردی هوا از کابل حرکت نموده و چون دید تنگی معابر و مسالک کابل جوشش دشوار است مصمم گردید که عودت کند و جنگ با رتبیل را بهار دیگر واگذارد از انسوی بدرجه او شکست و غرامت داد ان عبدالله بن ابی بکره در نزد حجاج کرده آمده که میخواست بی مانی کابلستان مسخر سپاه عرب گردد و رتبیل دست بسته بدرگاه او حاضر کرده عبدالرحمن مکتوبی بحجاج نگاشت و از شهرت خود و گرفتن غنائم و فرار رتبیل بطرف هندوستان شرح داد و چون نامه عبدالرحمن بحجاج رسید سخت برآشفت و بر این فرمان کرد که سخنان تو کسی باور نکند که هدیه دوست داشته باشد یعنی رشوه گرفتی و او را از اسباب تعجب چیزی همه گذاشته جان بازیابی و همراهیت نفرستاد تا خاک کابلستان توتیا سازی و خاصان رتبیل و بزرگان کابل را بزنجیر برانداری چون این نامه بتو رسد بی تأنی حرکت نمای و کار یکسره فسه ای هنوز این نامه را عبدالرحمن بجمله سران سپاه نخوانده بود که دیگر این نامه دیگر رسید که بان عبدالرحمن تهاون و تکاسل در کار جنگ با رتبیل روا دارد و بطرف کابل حرکت کن عبدالرحمن

با ایران سپاه مجلس بیاراست و نامه‌های مجابرا برخواند که در این بین نامه شوم رسید نوشته بود باید سپاه بیاراکوچ اندر
کوچ حرکت بدی و ده و بیات و مجتمعات کالبستان مسکن داده و امر فنائی بکار نداشت و فوجت مشغول گردنده همانجا
جانند نامه‌ای چو صفر سپاه عرب گردد عبدالرحمن دیار مسرت بود که قاصد چهارم رسید و نامه آورد که باید چه ابن رحمن
مضامین او امر سریعه مرا جسر نامه و مساحه و معاطله جایز نیشه او سرداری سپاه را بپرادرش محمد واگذارد و خود کنار
گرفته راه عراق پیش گیرد و عبدالرحمن در کرانه عمومی سران سپاه را در یکجا بخواست و مجلسی بپاراست و مضامین نامه‌ها
بجان را بگلان یکایک برخواند و گفت همه میدانید من راه وفا نسپرده‌ام و اگر نه نسپرده‌ام بسیاری از شما
میدانید و شنان شنیده و من با شما با نیا بسیار گردد ی حالیه فرا پیش گرفته‌ام و همکی خواهم افتاد و گر بجا آمده کار را نگیرد
سازیم حال شما چه مصلحت میدانید آیا بنگا بن بخلوت بود ام یا بجاج یکی گفته بجاج از بجاج بود و دشمن خدا و پیغمبر است
و از طاعت او بیرون و سر بر کشته طاعت و فرمانبرداری تو دارد و همه را بقتل عام بن و آنگه کیانی و عبدالمومن بن
شیث بهی از بجاج بزاری بسته عبدالرحمن اب مکاتبات و مراسلات با قبیل با دشاه کابل گشوده و ما بجرا امشهد ساخت
و از مسالات و مصالحت شرمی گفت چون این مکتوب بقبیل رسید شاد خاطر شد و عبدالرحمن را بتحف و هدایای فاخره
مشرف گردانید و مقرر شد که اگر عبدالرحمن با بنگا بجاج فائق و غلبه کرده از اداری خراج آزاد باشد و اگر مغلوب گردیده بقبیل
همه ساله خراج مقرری را بگاج برساند بدین شکل معاهده بسته گردید و در این سال مهلب بن ابی صفره با لشکری فراوان
از مرو حرکت جاودانی بجون فرو آن آباد اشعث گردیده و با فنا بم بسیار عودت بمرو کرد و نیز در این سال ابوادریس
خولانی محمد شام و مهلب و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و محمد بن علی ابی طالب مشهور بمحمد حنفیه و حبادة بن ابیه
و سالب بن یزید و سوید بن غفله و عبدالله بن ابی اوفا رحلت نموده و رفته و بجاز سیدی عظیم برخواست که بسا نهارا

ذکر وقایع سنه ۸۱ و فتح بحرین و قیام صعصعه در خراسان و کشته شدن صعصعه و حرکت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث از سیستان بطرف عراق عرب

و در این سال در خراسان مهلب بن ابی صفره بواسطه قوت بازوش و مادر الفتر اقتدارش با لا گرفت و بجرین و عمان
مصری آغاز شورش و طغیان خود و نجوانی گیرین دشمن سر فتنه انگیزی برداشت و قبیح و اطراف خود کرد نموده و بتاخت
و تاز پرداخت مهلب چون کار را قوی یافت فرمانداد تا صعصعه بن صوحان بجنبش شتافت و او را مقید و
مقفل ساخت و پس از نبذی چون کار صعصعه را بسامان آورد کردن بجرین و عمان بالا گرفت و آغاز سرکشی کرد و از جا
مهلب بطرفش شتافت و او را نیز نابود ساخت و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث چنانچه گذارش شد بقیه سپاه
و جنگ با بجاج برداخت و از افغانستان بطرف عراق عرب روانه گردید و در ذی حجه این سال
عبدالرحمن خود را به بصره رسانید و قوت و شوکتش زیاده گردید و از اطراف و اکناف مردم بسویش گرائیدند
و فضل مرا فضش و آمده و در این سال تقریبا تمامی سیستان و کرمان و جنوب ایران و بصره تحت اقتدار

عبد الرحمن در آمد حجاج چگونگی در بارشام بگفت و از عبد الملک استمداد خواست

ذکر وقایع سنه ۸۱ و لشکر کشیدن عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بجنگ حجاج و امتداد جنگ میان ایشان

چنانچه گذارش عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بر سر کابل پیش پادشاه کابل مخالفت با حجاج نموده خود را بجنگ با او صیا ساخت و از طاعه کابل پس از مقدمه مصالحه با جبل ظرف سیستان و از سستان بسوی بصره روانه گردید و در هر جا دسته دسته مردمان جنگی با و پیوسته از انسوی حجاج از عبد الملک قوت خواست و در بصره را در دکاه ساخت و عبد الرحمن نیز با سپاهی فی اندازه آمده و در جاجم با عظیم سپاه برداخت و با و قتال مشغول گردید و چند بن هفته از طرفین جنگی سخت بظهور پیوست و بسا مرد و مرکب بخاک و خون آغشته گشت و این جنگ خونخوار مدت سه ماه زمان در تردد ام داشت و هیچکدام مظفر و فتحت نگردید گاهی سپاه حجاج مغلوب و دمی لشکر عبد الرحمن هزیمت میافتند و هیچیک سر از جنگ برنمی تافتند بهمین سال مهلب بن ابی صفره والی خراسان و فاتح ماوراء النهر با مردم کش نموده و بدون مناقشت و مخالفت دولت بروکرد پس از چندی مدروز مرگی نمود چون خبر فوت او بگوش عبد الملک رسید متاسف گردید و منشور حکمرانی خراسان را بنام پسرش یزید بن مهلب نگاشت و او را بپایه فرمانفرمائی برداشت همچنین مغیرة بن مهلب بن فارغ ساخت و دو اسبه بقاب بدر تاخت نیز خلفان عبد الله سلیمی و زادان فادا و ابو ذیل و زید بن عبید الله بن معمر تمیمی و ابو امامه باهلی و خالد بن یزید بن معویه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۲ و لشکر کشیدن یزید بن مهلب بطرف بادغیس و پس از جنگهای بسیار باتفاق صلح با مردم بادغیس و عود ت او ببرو

چون یزید بن مهلب پس از فوت پدر بر جای مهلب بن ابی صفره از جانب عبد الملک مروان منشور حکمرانی کل خراسان یافت بهمه جا نواب و عمال از قبل خود تعیین کرد و همه روم خطب و خطبهای پسندیده میداد و هر مرا در امور سودمند و نصایح دل پسند میگشاد در این وقت با پره جدال و قتال در مسکن واقعه زوکی بصره بن سپاهیان عبد الرحمن بن محمد بن اشعث و لشکر ابن حجاج و فسون شام مشتعل بود و همه روزه صدها از طرفین بخاک و خون می غلطیدند و هیچیک را غالبیت دست نمیداد همین سال یزید بن مهلب مصمم گردید که مردم بادغیس را بهر چیز اطاعت خلافت در آرد و بدین خیال سپاهی رزم آزمای بطرف بادغیس حرکت آورد و مدتی تن شهر را محصور داشت مردم بادغیس مردانه کوشیده و با سپاهیان پیدا و پنهان بوده ساخته حاقت بطول مدت محصوری امشان باب مسالمت و مصالحت گشوده و هیاتی نموده یزید چون با از اطراف نیز کی بادغیس برخواست و راه مرو در پیش گرفت همین سال محمد بن مروان در ارمینیه جنگها کرده و چون فاتح شده تمامی معابد و کلیساهای مردم ارمنیا آتش زده و همه را ویران برانداخت و سپاهیان اعراب بغنائم

وقایع جهان و جهانیان

کرده که سکه بنام او زده شده بهر سو فرار نموده و پراکنده شدند و آتش را در سه جا بعد ها موسوم بسه آتشگاه نمودند بواسطه
کثرت آتش سوزی که محمد بن مروان در خانه ها میکرد تا مدتها آنان نمود و نیز عبد الله بن عبد الملک در بلاد روم
فتوحاتی کرد و قلعه بیضه که دمشق و استحکام نظیر نداشت متصرف گردید و سه هزار تن سپاهی نیز کشت

ذکر وقایع ششم و رفتن عبد الرحمن بشهرستان نزد عباس شیبانی و گرفتاری او و آمدن رسول بنزد او و یاری شدن عبد الرحمن و بقیه احتیاط او و پادشاه کابل

عاقبت بواسطه کثرت فتون شام عبد الرحمن بن محمد بن اشعث در بصره از سپاه حجاج شکست خورده راه
اهواز و فارس و کرمان و سیستان پیش گرفت و در سیستان نیز مدتی بر او تاخت و مدتها خاشیار و قابلیا از ظلم و ستمکاری
حجاج بستوه آمده و بسیستان آمده و گرد عبد الرحمن جمع شده عبد الرحمن بطرف رتبیل رفت و از آنجا با عباس شیبانی
که از طرف عبد الرحمن بحکومت و اشت مشاورت و نگاه جهان نما با عباس شیبانی ابطال ریاست و حکومت یافتن عبد
الرحمن را محبوس نمود که بحجاج بنویسد و چون خبر گرفتاری عبد الرحمن را کابل بست رتبیل پادشاه کابل و سپهسالار سپاهی فرستاد
بست را محاصره نمودند تا پادشاه شیبانی عبد الرحمن را با سامان و بعدت بپادشاه رتبیل پادشاه کابل عبد الرحمن
برداشته کابل رفت و آسوده خاطر مشغول عیش و عشرت گردید از این سوی در سیستان چون همه روزه بر عده و عده مردمان
افزوده گردید و سر و سه داعی نداشتند چاره عبد الرحمن بن عباس سر البرداری اختیار کردند و این عبد الرحمن را اخفا و مهلب
المهلب بن ابی صفره ازدی البته و حسبی البته داشت با کلیه عبد الرحمن بن عباس با سپاهیان خود که در بر او جمع
شده بودند زره بخواهی صرف کرده و حاکم او را سپر نمودند و شکوهی را با او بعبد الرحمن نگاشته او را منصب نمودند عبد الرحمن منصوب
رتبیل پادشاه کابل آمده بسیستان بر او حمله برافراشت قتاد بن ابی خال همارة بن تمیم با لشکری بسیار از جانب حجاج
طی چون گرد و نزدیک سیستان فرود آمده ابتداء عبد الرحمن گفتند بهتر آنست که امروز بیاسائیم و آگذار کرده و راست
حرکت بطرف خراسان بنمائیم عبد الرحمن گفت که بزودی بمهلب در شجاعت و دلاوری و کیاست و بردباری
بی نظیر است و ما را آنچه و استعداد هست که رفته با او بیاویزیم و چون ممکن ما را او دلیر کرده و لشکر شام از پی
رسیده ما را مستاصل و منهزم نماید گفتند رایان گفته شده صورت نگرفت چون مملکت خراسان وسیع و الکوف
سرها و آبها معروف است مالطرق. و یم عبد الرحمن شب با یکدیگر ما بشت هزار مرد جنگی راه هرات پیش گرفت
و دین راه سپاهیان مختصر مخالفه شده و عبد الله بن الرحمن و رشتی با او زده هزاران امتیاز نمودند عبد الرحمن جدا
گردیده عبد الرحمن با این گروه از بسیه خانه راه کابل در پیش گرفت و عبد الله بن عبد الرحمن و رشتی بهرات آمده با یزید بن
مهلب بجنگیده و شکست یافت و بسیاری از کسان او کشته و اسیر شدند یزید بن مهلب سه های کشتگان و اسیران را
نزد حجاج فرستاده و جهان اسرا را بفرمان داد آگروان زده و یزید را از این خدمت مواخذت نمود این سال حجاج زبان
و پرده نگهبان خود را از خوف عبد الرحمن بشام فرستاد و شهر واسط را بنا کرد و همین سال والی سغد و بن جبیش
و ابو وائل شقیق بن اسد کوفه را تکمیل نمودند

ذکر وقایع سنه ۸۰ ومفاوضات ومکاتبات کردن حجاج با رتبیل پادشاه کابل در خصوص فرستادن عبدالرحمن نزد حجاج وحرکت دادن عبدالرحمن با اتباعش از کابل ومال شدن عبدالرحمن در راه

چون خبر عقد مصالحه یزید بن مهلب با مردم بادغیس بسمع حجاج رسید سخت برآشفت وگفت یزید راه خلاف پیمود واز وجوهات وتحف وهدایا ومال المصالحه اگر از مردم میگیرد چیزی نگوید برین خیالات او را معزول ساخت ومنشور بحکمرانی خراسان وافغانستان را بنام مفضل بن مهلب نگاشت وفرمانداد تا با استعجال تمام هرچه زودتر خود بخراسان آید وزمام امور جمهور بکف آرد وبا سپاهی قابل بادغیس را محاصره نماید وتمام خراسان وافغانستان را منتظم سازد مفضل راه خراسان پیش گرفت ولی توانی بطرف بادغیس نماند چون مردم بادغیس از آمدن سپاه عرب ومفضل مطلع گردیدند سر اسیمه گشته وگفتند ما با فرمان سابق عقد مسالمت ومصالحت بستیم ودراین اندک بعهد خود استوار وشرایط صلح را نشکستیم دیگر چه روی داده مفضل چون بظاهر با دغیس رسید وسراپرده کشید وابطا جستن جنگی نمود مردم بادغیس که از بطلان سخن کاری اعراب بخان رسیده بودند پای از سرشناسی فشرده وبجنگ مفضل تاختند وجمعی از طرفین کشته وبخاک وخون آغشته شدند عاقبت رسولان چرب زبان میان افتاده وباب مصالحت گشاده مفضل با غنایم وهدایا از بادغیس مراجعت نمود وچگونگی را بحجاج نگاشت حجاج شاد خاطر گردیده وچون یزید بن مهلب بگوز رسید حجاج فرمانداد تا او را با فرزندان بزندان افکنند وزنانسوی چون عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در کابل نزد رتبیل پادشاه کابل رسید رتبیل خبردار گردید که ابن اشعث در بلاد او فرار یافت رتبیل بتاخت بسته وراحت گردیده بوسیله مکاتبات ومراسلات رتبیل الطرفین که عبدالرحمن با اتباع واصحاب او دست بسته بگوزنجر بسته واین نامه را جعید بن سبیع تمیمی که در خدمت عبدالرحمن بود وپنهانی از او به حجاج گرد وبا رتبیل بیابان برد رتبیل عبدالرحمن با پسران وبرادران او بند نهاده از کابل بحضرت حجاج بعراق فرستاد وعبدالرحمن با اتباعش بعبارة بن متم سپرده شد چون بمنزل قطقطانه رسید عبدالرحمن خود را از فراز شتر بزیر انداخت تا بر زمین افتاد وبمرض صرع گرفتار شد وبمرض مذکور از دنیا رفت وسر او را بریده با سایرین نزد حجاج آوردند وفتنه چندین ساله عبدالرحمن خاتمه یافت در این سال موسی بن عبدالله بن حازم که پس از پدر بسر بطخیان دماوند الخضر برداشته بود کار بر تمام وبا سپاه مفضل بمحاربه عاقبت کشته گردید عبدالملک از برای فرزند خویش ولید از مردم بیعت گرفته او را به ولیعهدی برداشت ونیز عبدالله بن حرث برین جزای (نبیذ) وعبدالله بن عامر بن ربیعه وعبدالعزیز بن مروان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۱ وعزل شدن از حکمرانی خراسان وافغانستان ووفات قتیبة بن مسلم بفرمانگذاری خراسان وافغانستان ووفات عبدالملک مروان

در این سال حجاج مفضل بن مهلب را معزول از فرمانگذاری خراسان وافغانستان نموده منشور بحکمرانی

بنام قتیبة بن مسلم نگاشت و قتیبة بن مسلم راه خراسان را پیش گرفت چون بمرو رسید مسجد بنا شد و اعلام خطبه خوانی نمود و مردم را بصناع سودمند دعوت نمود و با این پیشنهاد شاد و خاطر ساخت و این وقت عبد الملک بن مروان در شام بار عام داشت چون سپری شد و اخبان بوی گفتند که در رمضان رسید و عبد الملک در خود آثار ناخوشی و کسالت دید گفت من در این ماه از غرق شدن بگرداب نجات یافته بدنیا آمدم و در این ماه مرا از شیر باز داشتند و در رمضان مردم با من بیعت کردند و لی ماه رمضان سری شد و او از حیاتش دو هفته نشده و چون سؤال رسید شاد خاطر شد و بمن که ماه شوال به نیمه رسید از دار ملک سلطنت بزرگ جهانداری بسرعت بی اندازه و دوام گفت مدت حیاتش شصت سال و خلافتش بیست و سه سال و سه ماه بود و پسر عبد الله بن ابو اوفای اسلمی و اثق بن حمید ابو مجاز سدوسی و قتیبة بن مذوب غزالی در این سال وفات یافتند و بسرای شتافتند

ذکر وقایع سنه ۸۷ و جلوس ولید بن عبد الملک بتخت حکمرانی و پادشاهی و جنگ قتیبة بن مسلم با ترک فرغانه حاکم بادغیس و فتوحات قتیبة بن مسلم در ماوراء النهر

چون عبد الملک بن مروان بن حکم بکیفر سرای شتافت ولید بن عبد الملک بنا بوصیت پدر کفن و دفن و تعزیت به مسجد آمد و خطبه آغاز نهاد و مردم را بانواع مواعید و تهنیت و اتفاقات نیکو امیدوار ساخت آنگاه بتنظیم ادارات و تغییر و تبدیل حکام پرداخت و عمر بن عبد العزیز را مامور مدینه نمود و هشام بن اسماعیل را از حکومت این بلده معزول کرد آنجا همه سان منزایشه و بنایان صنعت پیشه فرمان داد تا مسجدی بنا نمایند و آن مسجد را تا چند سال با صرف اموالی بسیار با حسن سنگی بنیان بردند و هنوز آن مسجد در شام بوده و چندین بار خراب و سوخته گردیده و باز تجدید شده و کمی از آثار اول نمای او باقیست گاهی که این سطور آن مسجد را کمر زیارت نموده ام و در زمان سلطنت سلطان عبد الحمید خان ثانی سخت در آن مسجد واقع گردیده و از بنیان بسوخت مسلمانان این دار شام همت بر تعمیرش گماشته و مالی وافر تبع نموده او را مانند نخست بنا نهشته و چنین بیاد آمد که قتیبة بن مسلم عطف توجه بطرف بادغیس نموده با لشکری بی پایان آنشهر را محاصره نمود و مردم بادغیس که کمر با سپاه عرب بجنگ بسته بودند هدایا و تحف شایان داده و مصالحت و مراجعت نموده و دیگر این دفعه از عهد شکنی سر باز ان عرب بجان رسیده بسر داری نیزک طرخان از بادغیس بر این شتافته و با سپاه عرب مروالرود بجنگیدند و این جنگ تا چند روز امتداد داشت تا عاقبت رسولان حرب بذبان بمیان افتاده و باب صلح و مسالمت گشوده و قتیبة بن مسلم از بادغیس بر خاست و با تحف و هدایای فراوان مرکز حکمرانی خویش مرو عودت کرد و نیزک قتیبة با اتفاق فرزند بسیار در تخارستان فتوحات بسیار نموده و غنایم و جواری موفور بچنگ آورده و لشکر معاهده و کشتار نهاد از آتش عصبیت عربی تن خاکستر کرده و خاکستر آنها را بباد داده و آن روزنامه را بشمشیر حکام عرب در هر جا بسیر سیده معمول میداشته در امثال عبید الله بن عباس و مطرف بن عبد الله بن شخیر و امیر بن

وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۸۸ و اصلاحات و بناهای ولید بن عبد الملک در شام و مدینه و فتوحات قتیبه بن مسلم در ترکستان

و این سال ولید بن عبد الملک بمسجد معروف بناهای عالی گذاشت در شام با تمام مسجد که سرخس نخاسته شده پرداخت و در مدینه بعمر بن عبد العزیز نگاشت تا مسجد و روضهٔ پیغمبر را بگیرد بسازد و از دوشنبین امیر المؤمنین ولید بن عبد الملک استخوان جد گرامیش بجهت بنای معروف مسجد صد هزار مثقال طلا و هفت بن عمر بن عمر بن عمر

فراوان بطرف طالقان رانده مردم طالقان مای مبارات بزرم آزمائی فشرده و بسیاری از اعراب در جنگ
طالقانیان جان سپرده ناچار عقب نشینی از در مسالمت و مصالحت در آمده عهد مصالحه بسته با فتح و فیروزی
از بر دن طالقان افغانستان مراجعت بار دیگر و در این سال آب در دریای سغد فتوحات بسیار کرد
و مغرب اقصی تمامی مقبرقشان در آمد در همین سال مالک بن انس انصاری و نصر بن عاصم لیثی بنجوی وفات
یافته و مهلب بن ابی صفره و برادرانش که در زندان حجاج گرفتار شکوه و عذاب بودند گریخته و به فلسطین رفتند

ذکر وقایع سنه ۹۱ و لشکر کشیدن قتیبه بطرف بادغیس و خط امان دادن به نیزک طرخان و عاقبت او را با جمعی کشتن و سخر بادغیس را فروگرفتن

در ذیل وقایع سال مشتاد و هفت گذارش یافت که قتیبه با مر حجاج سمند عزیمت بجانب بادغیس بتاخت و آورد و
انجا با نیزک طرخان خصومان کند. با همین جنگها نمود که بسیاری از طرفین بخاک و خون افتاده شدند و پس از عقد
مصالحت قتیبه راه مرو پیش گرفت باز در این سال از طرف حجاج خشونتی به قتیبه رسید که بان از طرف
نیزک طرخان فسر ماگذارد. بادغیس مامون مباش و بهتر قسمت آنستکه را فروگیر و نیزکی نزار از میان بردار قتیبه
چاره و ناچار به بادغیس لشکر برد و طرف بادغیس تاخت چون نیزک خبردار گردید که قشون عرب
میرسد بجمع سپاه امر داده و آماده کارزار شد پس از جنگهای متواتر نیزک طرخان به بادغیس در شد و در آنجا بست
قتیبه بادغیس را محاصره کرد و چون زمان محاصره بطول انجامید خلامان و سوگند بخته نیزک فرستاده و با جمعی از
بزرگان و اعیان بادغیس بخواست و چنگونگی را بحجاج نوشت حجاج بپاسخ سریع روانه داشت که بان
سوگند و چنان خود وفی منه و سر از تن نیزک و نسانیکه امان آمده و با قتیبه بردار و روانه نزد من کن قتیبه
نیزک و اتباع او را سر از تن برداشت و در کمال دلتنگی لشکر داخل کرده و نیزک و لوچک اتباعش را تیغ
بیدریغ در آنجا نهاده و مال بسیار بچنگ آورد و جمعی از خویشان و نزدیکان مورد التفات قرار داده و روانه نزد حجاج با سرهای بزرگان مقتولین نمود و پس از این قتیبه طرف شومان و فاریاب کشیده
و حکمران شومان را بدست آورد و از تیغ گذرانید و فاریاب را آتش زد که تا مدتی آتشرف تلک مشتعل بود و
اهالی ولید بن عبد الملک بعزم حج حرکت کرده و بمدینه آمد بنا بنگرانی افسرده شده بود و باز دید نمود و خورسند
شد و مسلمة بن عبد الملک را مامور از بایجان نمود و مسلمة آن بلاد را تاراج و قفقاز به مسخر ساخت و با افسردن
منجنیقها تلش فشان و خرابیهای بسیار و کشتار بیشمار آن بلاد را بحیطه التصرف در آورد و همین سال عبد
العزیز بن ولید بطرف ممالک روم سمند عزیمت راند و پس از خونریزیهای بی اندازه کامران برگشت

ذکر وقایع سنه ۹۲ و لشکر کشی قتیبه بطرف سیستان

قتیبه بن مسلم چون از خنک و قتل مردم بادغیس و ترکستان و آن نواحی فراغت حاصل کرد و در این سال
توجه بطرف سیستان نمود و در آنجا با جوان و قتیل اعظم در آویخت و جنگهای هولناک نمود و عاقبت رتبیل چرز

زبان مسلمان افتاده کار صلح و مسالمت بپایان برده و قرار گذارده از قبل قتیبه شخصی دستیان بامارعبدربن عبدالله
یشکی مقرر گردید نیز در امثال عساکر اسلام بسرداری مسلمة بن عبدالملک در ممالک روم فتوحات کردند و طارق بن زیاد
سردار اندلس فتوحاتش کامل گردید و نیز مالک بن اوس بن عثمان بصری در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۹۳ و سپاه کشی قتیبه بطرف خوارزم و پس از خوارزم رفتن به سمرقند و فتوحات او در کلیه ترکستان

در این سال قتیبه سمند عزیمت و حملک آوری بطرف خوارزم رانده و مملکت خوارزم را فروگرفت و منازاب با
محاصره سخت نمود و پس از کشتار بسیار ناچار پادشاه خوارزم عهده مصالحت و مسالمت با او بست و مبلغ وافی
باو داد تا قتیبه آن مملکت را بسپاهی بی پایان بطرف سمرقند بحرکت آمد و لشکر بزرگ را محاصره نمود و غوزک
فرمانگذار سمرقند حصار و برج سمرقند را محکم کرد و همه روزه جمعی از سپاهیان و مردمان سمرقند برون ساخته و
میدان را از خون اعراب کلکون ساخته و بدرون سمرقند در میشدند قتیبه دیگر باره سمرقند و فتح آن بسبب را شغله
حال و پریشان احوال گردید تا عاقبت روزی یک تن از مردم سمرقند برفراز برج قلعه برآمده و فریاد برآورد که فتح
این شهر بدست کسی است که نامش یاجهار شتر باشد چون این خبر بگوش قتیبه رسید شادمان شد و گفت
فتح سمرقند بدست عمر خواهد بود زیرا مراد از شتر می مالد بالان شتر می باشد پس از این همه روزه بر اشتداد محاصره
می افزود و عاقبت غوزک بواسطه قلت آذوقه متاصل گردید و باب مسالمت و مصالحت گوید قتیبه عهده صلح
با او بست که هر سال دو بار هزار هزار درم که عبارت از ده طیلسان درم نقره باشد با تمام سه هزار برده
تسلیم کارگذاران قتیبه نماید قتیبه پس از عقد مصالحه از فراز سمرقند برخاست و خود داخل شهر شد و بت
آتشکده ها و معابد را از بن برانداخت و بجای مسجد کوچکی بساخت و مظفر و منصور با تحف و غنایم بسیار بطرف
مرو حرکت آمد و از جمله چیزهایکه شایان توجه بود دختری از اولاد یزدجرد بود که او را نزد ولید بشام فرستاد و
ولید او را بعقد فراوجت در آورد و ولید از او فرزندی بسر آورد که یزید نام نمود همین سال عمر بن عبدالعزیز
معزول گردید و ابوالسلسل جابر بن زید و بلال بن ابی بردای انصاری وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۹۴ و حرکت قتیبه بن مسلم بطرف چاچ و فرغانه و فتوحات او و عاقبت حال خجند و هلاکت او در کوفه

چون قتیبه بن مسلم از کار خوارزم و سمرقند فراغت حاصل کرد نامه فتح و بدایا بعراق و شام نزد حجاج و ولید
فرستاد و از جانب آنان بلطفات و انعامات برخوردار گردید و مامور شد بقیه ایالات و ولایات را
نیز مسخر نماید و آنان را تاج گزار بنی امیه کند همین خیال سپاهی فراوان بعزم تسخیر چاچ و فرغانه برداشته و باین
صوب روانه گردید و پس از جنگهای خونریزانه آن بلاد اسقیاد شد و غنایم و تحف لایعد و لا یحصی با برای
بسیار از شاهدان شیرین گفتار پری رخسار بدست آورده و بر محل اقامت خود عودت کرد و آن غنایم را
بطرف عراق و شام روانه داشت در این سال حجاج پس از زحمات بسیار سعید بن جبیر را که در صف

قدس و تقوی یگانه زمان و فرزانه دوران بود بجنگ آورد و وحشیانه چنانچه شیوه نامنهود آن ظالم بیباک بود سر از تن بیگناه بجنازه آگاه دوست با عبد الرحمن محمد بن اشعث که شرح حالات و عاقبت او نگاشته شد برداشت پس از این ظلم جبار زاده او مرض جنون و اختلال مشاعر و مدارک دست داد و پس از قتل سعید بیش از چهل روز زندگانی نمود و حجاج را اختراعات و حشیانه مانند آگذاردن و مردم را در یک رسیمان می بست و زندانخانه های او اول سقف بود که زندانیان از تابش آفتاب و گرما و سرما محزون می ماندند و بسیاری از اهمال ناسزاوار بود پس از قتل او نزدیک پنجاه هزار کس که بیش از مردمان گرفتار بودند جان جهان سال مدت عمرش بود که از این مدت بیست سال حکمران عراق و ملحقات پارس و عراق عجم و کرمان و سیستان و خراسان و افغانستان بود و قریب بدین مدت سیصد و بیست هزار نفر را بکشت غیر از آنانکه در محاربات با شبیب بن یزید و عبد الرحمن بن محمد بن اشعث و غیره بکشتن داد و همدرین سال از شامات واقع گیری از زلزله های سخت در مدت چهل روز شد که سباع را ترا ویران ساخت نیز علی بن حسین امام سجاد در این سال بجنات نموده و عروة بن زبیر و سعید بن مسیب و ابو بکر بن عبد الرحمن بن حرث بن هشام در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه و انتشار خبر هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی و شادی مردم در همه جا

چون خبر هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی در انحای عالم پراکنده گشت و در خراسان کوشش قتیبه رسید دست از جدال و قتال باز داشت و فشونکه ترکستان بجهة اتمام فتوحات خود روانه کرده او را باز خواست و چگونگی را به شام به ولید بن عبد الملک نگاشت ولید با وفه مان نمود که در کار جنگ استوار باش نیز در این سال ابو عثمان نهدی و سعید بن ابایس ابو جمره و شعبی و سالم بن ابی جعد وفات یافتند و ممالک اسپانیا در این سال از طرف خلفای بنی امیه ضمیمه حکمرانی مغرب افتتاح گردید و مسلمة بن عبد الملک و عباس بن ولید در بلاد روم فتوحات نمایان کردند چون نامه ولید بن عبد الملک بقتیبه رسید که فنان را بشمشیر اداء و تمکین عباد و برکش و تا توانی مشرف فتوحات خود دار زادهنا قتیبه سپاهی فراوان تهیه کرده و از مرو بعزم کاشغر حرکت آمده و علی منازل نموده خود را بترکستان بردن کشید و نظر بر کاشغر رسانید چون کاوزان خاقان چین مطلع از آمدن سپاه عرب شده جیشی جرار بعزم مقابله و قتال آنان گسیل داشته و جنگی هولناک دست داد و عاقبت نسیم فیروزی بر پرچم اعراب و سپاه قتیبه وزید خاقان چین ناچار باب مسالمت و مصالحت کوبیده قتیبه غرامت و جزیه قبول کرفته از کاشغر عودت بمرو نمود همدرین سال بنا بقرار داد قتیبه اباکه از ان چین نماینده گانی از شام از قبل ولید بن عبد الملک بطرف چین روانه کرده چون بدربار چین رسیده مورد اشفاق و اغزاز گردیده و معاهده تجارتی بسته با تحف و هدایای گرانبها بشام عودت نمودند همدرین سال ولید بن عبد الملک مقرر داشت محض مشتهر بین مسلمانان با بانگ اذان آگاه و مساجد مناره برافرازند که موذنین بر فراز مناره رفته اذان بگویند نیز در جمادی الثانی ولید بن عبد الملک عمرش بپایان رسید و در عمران العبر چهل و دو سالگی وفات یافت و نه سال و هشت ماه سلطنت کرد و مردم در حجاز زمام امور را بدست سلیمان بن عبد الملک سپرده نمودند و او بر سریر سلطنت نشانیده و این سال طرسوس بدست عباس بن ولید مفتوح گردید و قره تین

ذکر وقایع سنهٔ ۹۷ وفتح قتیبة بن مسلم در خراسان وکشته شدن او ونصب یزید بن مهلب بحکومت خراسان وافغانستان

سلیمان بن عبد الملک چون بسریر سلطنت نشست وطبقات مردم باو بیعت نمودند خطبه آغاز کرده مردم را بصنایع سودمند ومواعید امیدمند خورسند ساخت وبه تنظیم ملاد وتعمیر بلاد پرداخت چون خبر فوت ولید ونصب سلیمان در خراسان بگوش قتیبه رسید از او مخالفت شده خواست برضد او قیام واقدام نماید وچندین از اکابر ورزیدگان را با خود متحد سازد کسی ملتفت او واجابت نمود وعنان تفرد وکدورت بلند کرده قتیبه آغاز خشونت با مردم کرد وبزرگان بر این متفق شدند که وکیع بن اسود تمیمی را بر خود والی سازند چون قتیبه از این امر مطلع گردید کس بطلب وکیع فرستاد واو را بخواست وکیع در آمدن تسامح نموده قتیبه باز او را بخواست وکیع با جمعی از اعوان بسرای قتیبه وارد گردید وآتش جدال مشتعل شد قتیبه با یازده تن از اتباع واولاد او کشته شدند چون این خبر بسمع سلیمان رسید شاد خاطر گردید امارت خراسان را به یزید بن مهلب ارزانی داشت ویزید باستقلال تمام خود را بخراسان رسانیده ودر گرگان وطبرستان بگشید ولشکر مردم را بخون خود آغشته گردانید از کثرت کشتار در جرجان خاطرش آزرده شد وفرمان داد تا دوازده هزار نفر را اسیر آویختند در این سال سلیمان بن عبد الملک معزول شد ولایت اسپانیا تابعه او عربی باشد نیز از دست موسی بن نصیر دست اهالی کشته گردیده ویزید بن سلیمان بن عبد الملک بجنگ بربریان بطرف قسطنطنیه حرکت کرده در این سال سلیمان عبد الله بن موسی را از حکومت افریقیا معزول داشت ومحمد بن یزید قرشی را بجایش منصوب نمود

ذکر وقایع سنهٔ ۹۸ وطغیان مردم جرجان ولشکر کشیدن یزید بن مهلب بجرجان ولشتار بیشمار از آن سرزمین

چون یزید بن مهلب از جنگ وصلح با مردم طبرستان وجرجان فراغت حاصل کرد محمد نامی از مردم جرجان سر طغیان برداشته ورایت مخالفت افراشت یزید با سپاهی انبوه مانند سیل خروشان از مرو بجانب جرجان آمد وآن شهر را محاصره ودر بندان کرده وقسم یاد نمود که چون این شهر را فتح نماید از خون مردم آسیائی گردش وگندمی آرد کرده نان بخورد وپس از جنگهای بسیار وتلفات بیشمار فتح کرده وحکم داد از خون بی گناهان آسیائی گردش آورند وگندمی آرد کنند چون عمال وان او مردم اطراف آسیا آورده مشغول شدند خون آنها منجمد وبسته میگردید وانگاه که گردش کردن آسیا باشد دست بند یا دعا بت به تبیر خود مردم دیگهای بزرگ آورده آب از جوشانیده وباخون بیگناهان در آسیا ریخته تا مقصود حاصل گردیده ودر این کار چهل هزار تن کشته گردیده تا آسیا بگردش آمد بعد نان او آرد حاصل شد ولی انچنان ظلمی وجنایتی اعراب بوده که آنملکت بسیه که در آغاز مسلمانان عالم داشتند از کفشان رفت واز آنهمان اعمال ظالمانه بود که اخلاق مردم اخراب شده تا کم کم ممالک اسلامیه عاقبه به انحطاط رسیده است

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ۹۹ و وفات سلیمان بن عبد الملک و بخلافت رسیدن عمر بن عبد العزیز

در این سال سلیمان بن عبد الملک در ماه صفر رنجه ناقه بدیار بسرای کشد و مدت سلطنت دو سال و پنج ماه و پنجروز بود و در موضع دابق وفات عجب درگذشت چون خبر از احتمال و شایعه شد ناوبتی که کرده بود و نوشته اگر در حیات پسرانش بود عمر بن عبد العزیز امر دوم بخلافت و صیانت برداشته عمر بن عبد العزیز بر فراز منبر مسجد صعود کرده و خطبه طولانی جنی بر حالت و خلافت اشتغالی و سپاسگزاری نموده بزیاده چون حاضرین در باب خلافت اسبان تازی نژاد زرین لجام پیش کشیده که سوار گردد استعفا نمود و گفت مرا الافی لاغر و مستعار بست و هرگز بدین گونه اسبان ماطقی سوار نگردم و بر الاغ خود سوار و متوجه خانه خویش گردید کمال بی تکلفی بوده داخل گردید بخواص اول کاری که کرد منع تب اهل بیت بود و روزانه دو درهم از بیت المال مصرف معروف میکرد یزید بن مهلب را از حکومت خراسان باز داشت و حجاج بن عبد الله را بجایش نگماشت و چون یزید بن مهلب بشام رسید مالیکه از عروم طبرستان و جرجان نعیف گرفته بود بطلبید و گفت این مال مسلمانانست و چون یزید این اموال را بهوا و هوس صرف کرده بود فرمانداد تا یزید را دانه دانه و درهم درهم از یزید بن عبد الملک که بمحاضره اسلامبول قیام داشت بطلبید

ذکر وقایع سنه ۱۰۰ و خروج شوذب نسبطام و طلب کردن عمر بن عبد العزیز رسولان او را بجهه مباحثه و عافیت کار عمر بن عبد العزیز

چون عمر بن عبد العزیز بخلافت بنشست و اطیف عباد و مهربانی و رعیت پروری منظور داشت و شوذب نامی که بسطام وازنی پیشوا بود و از ده دوزخی که از نواحی واسط بود با جمعی از خوارج بخروج شد چون این گوش عمر بن عبد العزیز رسید بدو نامه نوشت مقصود تو چیست جز آنست قبل از خون ریختن و فتنه برانگیختن بشام نزد من آی و لب مباحثه بگشای ما بر تو غالب شدیم خلافت و امارت او راست شوذب گفت عمر بن العزیز سخن از روی انصاف نمود گفت تا عاجز و یکتن دیگر از ما بیشتر بشام رفته با عمر بن عبد العزیز مباحثه نماید از آنشوی محمد بعنیاد عمر بن العزیز فرستاد تا محمد بن جریر بن عبد الله بجلی از طرف عاکم کوفه نظر شوذب بشتافته و او را نامه تا آمده و بن بشام فرستاده و مباحثه کرده مغلوب شده و این سال محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بقتاد و بن بجهه نقل خلافت باطراف فرستاد و بدین جهت گیرند و جا جا خود امن شام و مدینه و حجاز و یمن موسوم بسراة و جمعه قرار داد گویند چون رسولان شوذب بشام آمده و طرز مباحثه را شنیدند گسانیکه استقبال مباحثه و مکالمه عمر بن عبد العزیز میفرمودند چنین تصور کردند که مردکار بنی امیه کسر است بنیابت و خلافت نخواهد بود راست نخواهد شد او اول نخواهد شد قبل از وقوع واقعه باد اقدام کرده بدین خیال از امر بیعت بنی امیه بازماندند

ذکر وقایع سنه ۱۰۱ و بخلافت برآمدن یزید بن عبد الملک و فسه شوذب و کشته شدن

چون عمر بن عبد العزیز از بنی امیه دانستند که عمر بن عبد العزیز از بنی امیه است بخلافت نخواهد بود راست و همت بتعیین دیگری خواهد گماشت او را بخانه اشاره شد مسموم نمود و او در ماه رجب سنه ۱۰۱ در دیر سمعان ما بخاصره که از محله های شام است بدرود زندگانی گفت و تن در تیره خاک نهفت مدت خلافت او دو سال و پنجاه و مدت عمرش سی

سال بود و برخی گویند چهل سال داشت پیغمبر در گذشت یزید بن عبد الملک بتخت خلافت برآمد و کنیت یزید ابو خالد و لقبش العائد بن اسید بود و محمد نشستن بجای پدر بامارت و خطبه خواندن ابواب عدالت و حسن سیرت بگشود عمر بن عبد العزیز روی حسنوت آورده بود و متولد شده بود و هر جا عاملی نصب کرده بود معزول نمود و عمال را منجار کاشت و در این وقت یزید بن مهلب از خوف یزید بن عبد الملک از حبس گریخت و طرح کینه بودی و فتنه انگیزی بخت و این وقت شوذب خارجی که از حال انقراض نگارش رفت سر بطغیان برداشت و اهل دینه بنوانت یزید بن عبد الملک یسلمة بن عبد الملک بگوزگانات گسیل فرستاده او را دفع نمایند و سپاه گوزگان از بکلیای متابعت شوذب را منحرف گردیده او را بکشت و سر شر را بشام فرستاده و این سال سعید بن ابان شیبانی از بنی مروان بن مرة بن ذهل

ذکر وقایع سنه ۱۰۲ و فتنه یزید بن مهلب و کشته شدن تمامی برادران و فرزندان و اعوان او و تعیین سعید بن عبد العزیز بحکومت خراسان و افغانستان

چون یزید بن مهلب از زندان خلاص فرار برقسرار اختیار کرده کبیره بصره رسانده و آنجا جمعی از دوستان و هواخواهان خود را خواند چون جمعیتی در خود دید زمام قوی ساخت و طرحی برای فتنه انگیزی و جنگ با نواب یزید بن عبد الملک انداخت مقدم بطرف والی بصره عدی بن ارطاة تاخت و او گریخته بزندان افتاد چون این خبر بنصره و شام رسید یزید بن عبد الملک برادر خود مسلمة بن عبد الملک و عباس بن ولید بن یزید با موری ساخت و او نزدیکی واسط رسیدان کانه برخورد کرده پس از گیرودار بسیار کشتار بسیار یزید بن مهلب منهزم گردیده و آن گرفتار و کشته و سایر اولادش نیز شربت مرگ چشیده و از آن معرکه کرار که یزید بن مهلب با شد جان بدر برده و باز لشکری بیارایت و مغلوب شده و سایر فتنه زندان و اعوان یزید بن مهلب مزبور آورده یکی را سر از تن جدا شده و سادات کرد ظالمانه یزید بن مهلب کرده طبرستان و جرجان خانه خانه گاشت شد خانواده او الی صفوة و نیت دنبال شده از مکافات عمل خود نمونه گندم از گندم بروید جو از جو. و در این وقت سعید بن عبد العزیز حرث بن حکم بن ابی عاص بحکومت خراسان و افغانستان نامزد گردیده و بجانب عزیمت بطرف مقصد شتافته و چون بحدود خراسان رسید کسانیکه از جانب یزید بن مهلب در آن صفحات بودند مورد آزار و حبس و تعذیب و از جانب خویش بمجرد یاب و عاملی منصوب نمود و از آنجمله سفینة بن نهیر هنشلی را بحکومت سرخس فرستاد و چون یزید بن خرشة هر جا بعراق نزد مسلمة بن عبد الملک رسیده بود در افروختن آتش فتنه کوشیده و یزید بن عبد الملک برادر العباس را وفات نجوات و عمر بن هبیرة فزاری را مامور فرستاد که در این سال سپاه عرب داخل اندلس و بخاک فرانسه سرداری زمامی شده و در نزدیکی شهر اقونیه با لشکریان فرانسه آویزش نامی نکنیده و شکست فاحشی دیده و سردار عرب با بسیاری از سپاهیان کشته شده و از قتل عام مردم اکثرت قلم و چه. یزید بن مسلم براه سوریه و قبلش از دنده و انطاکیه و حلب و منبج و سکنت بر یزید بن عبد الملک نگاشته یزید بن عبد الملک از عزل او بعزت و محمد بن یزید را مامور بتنبیه مزبور

ذکر وقایع سنه ۱۰۳ و تعیین سعید بن عمرو الحرشی بحکومت خراسان و افغانستان

یزید بن عبد الملک خانچه نگارش رفت برادر خود مسلمة بن عبد الملک بحرب و محمد بن هبیرة فزاری را بحکومت عراق منصوب نمود و چون عمر بن هبیرة بسمت ولایت کوفه ممکن گردیده عقدم سعید بن عبد العزیز را از حکومت خراسان معزول نموده و سعید در آن وقت در سغد سمرقند بوده و بجایش سعید بن عمرو الحرشی را منصوب نمود سعید بن عمرو الحرشی

تمام تر فکر ایالی خود تبرد و برادر و چون بدانجا رسید خطبه غرائی بخواند و بجنبه هر جا نواب و عمال بعد به منصوب داشت مردم
سغد بواسطه آنکه با سعید بن عبد العزیز عهد مصالحت و مسالمت بسته بودند و چیزی نگذشته که او را معزول یافتند زیاد
هراسناک شدند ولی از جانب سعید بن عمرو الحرشی با تهاسیمی نرسید و امتیال خالد بن سعدان نفیته تمیمی و ابو برذع
بن ابو موسی اشعری قاضی کوفه و شعبی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۱ و لشکر کشی سعید بن عمرو الحرشی بطرف سغد و فتوحات او و نصب سعید بن اسلم بن زرعة الکلابی بحکومت خراسان

چون مردم سغد ترکستان سعید بن عمرو الحرشی را ساکت یافتند سر از اطاعت برداشتند و آغاز فتنه انگیزی
نمودند سعید با سپاهی فراوان بجانب سغد شتافت و بجنگی هولناک نمود و از طرفین بسیاری بخاک و خون
افتادند چون سعید غالب شد بهیچکس امان نداد و گویند فرمان داد که بنجر تجاوز سغد سیاهیان هر که را یابند زنده
گذارند پس از کشتار بسیار و غارتگری بسیاب حسب فتح نوشته به یزید بن عبد الملک نگاشت چون
عمر بن هبیره والی عراق از انخطاب آگهی یافت کینه سعید را بدل جای داد و در صدد غزل او برآمد زیرا سعید از جانب
عمر بن هبیره بحکومت خراسان منصوب شده بود و بالجمله سعید زرنج و کش و نسف که این جملگی از بلاد ترکستان محسوب
ساخت و غنایم بی اندازه بچنگ آورد و از جانب خود سلیمان الی البیر را بایشان بالا قرار داد و حکمران آن
بلاد گردسیری نام داشت اسیر گرده با اهل و عیال و بخراسان آورده تمام نمودند این سال سپاه عرب با مردم
خزر و قبچاق بجنگیدند و مغلوب شدند بسیاری از سپاه عرب کشته و نابود شدند و چون این خبر به یزید بن عبد الملک
رسید فرماندار تا جراح بن عبد الله حکمی با سپاهی لایق حرکت کرده بخاک قفقاز به رسید و تا دربند پیش رفت و با
مردم خزر جنگها کرده عاقبت فیروزمند گردیده کامیاب عودت نمود و سعید بن اسلم بن زرعة الکلابی را مامور حکومت
خراسان و افغانستان کرد و سعید بن اسلم از جای برخاست و شتابانه بسوی خراسان شتافت و این سال
عبد الرحمن بن حیان بن ثابت انصاری و عامر بن سعید بن ابی وقاص هر دو درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۲ و وفات یزید بن عبد الملک و بتخت خلافت نشستن هشام بن عبد الملک و تعیین خالد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان

در اواخر شعبان این سال یزید بن عبد الملک سازد نیا درگذشت مدت حیاتش سی و پنج و ایام سلطنتش
چهار سال و یکماه بود گویند او را معشوقه بود حبابه نام بود و از غایت محبت رخساره و حلاوت گفتار سراپای یزید را
مسخر نموده بود روزی یزید بن عبد الملک انگور میخورد و بجانب حبابه می انداخت ناگاه دانه انگوری در گلوی حبابه
جستن نموده و سه روز نادی کرده هلاک شد یزید نظر بآن علاقه و محبتی که با آن سرو جویبار حسن و کمال داشت محزون
و غمناک گردید تا درگذشت بالجمله در این سال نیز نوای آغاز طغیان نمودند مقدم حسروی معروف به عقفان که
از اولاد مسعود بن ابی زینب العبدی در بحرین و بعد از کشته شدن مسعود دیگر اموال بن مدیح خروج کرد و جمعی کثیر از شاکیه
در این جنگها کشته شدند تا فتنه انتها خوابید و خوارج بکلی مقتول و نابود گردیدند در این وقت چون یزید بن عبد الملک

وفات یافت هشام پس از سه روز از رصافه که قرب شام بود بشام آمده بتخت خلافت نشست و مردم مبایعت او اقدام نمودند هشام بن عبد الملک بر منبر رفته خطبه غرائی خوانده و مردم را بصبر و خویشتن داری خود بداد پس از آن بتغییر حکام و تبدیل ولایت پرداخت از آنجمله عمر بن هبیرة را معزول ساخت و خالد بن عبد الله قسری را بجای او فرمانگزار عراق کرد و نیز کرمان را از خشد طلب کرد و چون کرمان از خشد عودت کرد و مسلمه عودت عباسیان را شنید شاد خاطر گردید و نزد محمد بن علی مکتوبی فرستاد و چون مسیره داعی عباسیان بدو داد قائم مقام او شد و مردم را بمبایعت او دعوت نمود عباسیان نخواندند در امثال مسلم بن سعید کلابی نگران خراسان بطرف ترکستان رفت ولی کاری نموده بمرو بازگشت نمود بعد از سال سعید بن عبد الملک را معزول گردانید و نکشت حاجتی خود و مردم را مبایعت بنام کرد

ذکر وقایع سنه ۱۰۱ و وقوع فتنه مابین دو طایفه اعراب در نواحی بلخ و جنگ انها و مامور شدن نضر بن سیار و عزل شدن مسلم بن سعد و نصب شدن اسد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان

درین میانه دو طایفه از اعراب که در بروقان بلخ نشیمن داشتند و با همدیگر عداوت مفرطه داشتند فتنه و آشوب برخاست چون این خبر بمسلم سعید کلابی حکمران خراسان رسید بر آشفت و اصل مختصر این بود که چون مسلم بن سعید جنگ کرده بود نجبری بن دبره که یکی از روسای آن دو طایفه بود از شرکت با او امتناع ورزید و مسلم بن سعید نضر بن سیار را بلخ فرستاد و کرانه از امتناع ساخته و با اتفاق حرکت کنند و نجبری باز امتناع نشد و نضر بن سیار در خانه نجبری تاب و مهر و زبان دین طرف بابلی را بسوزانیده و از اصرار امتناع آنان مسلم خبر فرستاده و آتش فتنه و فساد مشتعل گردید و جمعی ازین طایفه کشته شدند تا بالاخره نضر بن سیار فشه را بجا بانید و جمعی از متقدمین را سپر و پیش بر انداخته پس از ارامی بلخ مسلم بن سعید برای جنگ با ترکها با سپاهی بی اندازه از جیحون گذشته و مشغول جنگ گردید که خبر عزل او از طرف خالد بن عبد الله قسری رسید ناچار مراجعت کرده و درین عودت ترکان بسپاه اعراب تاخته و بسیاری را تلف ساختند و مسلم بن سعید با حال پریشانی بمرو عودت کرده و راه عراق پیش گرفت و خالد بن عبد الله قسری برادر خود اسد بن عبد الله قسری بحکومت خراسان برقرار کرده و دگر هشام بن عبد الملک دامغان و جرجان یوسف والی موصل و ینال خود را ابراهیم بن هشام را بر کوفه و طائف و مدینه منوره

ذکر وقایع سنه ۱۰۷ و جنگ اسد بن عبد الله قسری با پادشاه غرجستان و مسلمان شدن پادشاه غرجستان و کشتن شهر بلخ

ذیل وقایع سنه گذشته گوید که چون نصر بن سیار را بجای مسیره بر ای دعوت عباسیان بخلافت برقرار شده در این سال جمعیرا بخراسان فرستاد که اجرای دعوت کرده مردم را ببیعت عباسیان بخوانند چون داعیان بخراسان رسیدند و مشغول کار شدند که اسد بن عبد الله قسری مطلع گردید تمامی انها را گرفتار و سرانرا برداشت و درین سال اسد بن عبد الله با پادشاه غرجستان کار مصالحت و مسالمت بپایان برد و مجلس صلح در حوالی طالقان افغانستان منعقد گردیده و سرانجام یافت پادشاه غرجستان اسلام اختیار کرد پس از این اسد بن عبد الله

باسپاهی بی پایان متوجه خوارشده و پس از جنگ خونریزانه کاری از پیش نبرده و طرف بسیار بخاک و خون آغشته شده عزیمت نمودند
گردیده و اسد بن عبدالله بانفاد بسیار بدیده بازگشت نموده و این سال ابو خالد بن یزید از جانب اسد بن عبدالله مأمور
گردید که بقلع و قمع خرابهای آنشهر قدیم اهتمام نماید و شرح سرقلع و خرابی و آبادی او در جلد اول این کتاب نگارش رفت
و این سال اسد بن عبدالله بعزم رزم باستیانیان باسپاهی گران بستیان آمد و گشت فاشی خورد و بسیاری
از اعراب و این جنگ کشته گردیده و با کمال پریشانی عودت بمرکز کرده و صورت حال پرملال بعراق نگاشت بدرالدوله

ذکر وقایع سنه ۱۰۸ و جنگ اسد بن عبدالله قسری با ترکها و آمدن ترکها بآذربایجان ایران و جنگ حرب بن عمرو الطائی با آنها

و این سال اسد بن عبدالله قسری انتظام دستوری کرد ترکها بسپاه مسلمین بسیده و از آوده بودند لشکری بجناب بعزم
ترکستان کشید پس از جنگ هولناک و قتلهای بسیار کشته اوجلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد با غنایم و اسرای
بسیار عودت نمود و پس از این ترکان بطرف آذربایجان ایران لشکر کشیده و برخی شهرهای آذربایجان محاصره نمودند
فرمانفرمای آذربایجان که حرب بن عمرو الطائی بود با عده برجانست و ترکان را تاراج داده پس پس نشانیده و در این جنگ
از ترکها بسیاری کشته شدند گویند حرب بن عمرو نود و این جنگ کشته شد و امثال هشام ابن ابراهیم ماروسان بنگارند
و یک نفوس غنیمت بسیار بدست افتاد و این سال نیز عبدالملک بن مروان عامل کوفه بود و سالم بن عبدالله بن عمر بن
خطاب و ابو عبدالله بن طاوس بن کیسان را از حج منع نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۹ و معزول شدن اسد بن عبدالله قسری از حکومت خراسان و نصب حکم بن عوانه و منصوب شدن اشرس بن عبدالله بحکومت خراسان

باید دانست بشیر قلفاء بنی عباس و فرمانفرمایان بزرگی از ارجاب نامه عراق منصوب میشدند فقط همینان مصروف مال
و گزاف غنایم و جواری بودند با سم جهاد و نواب تنها مرکزی بازنده و آنرا خواه مطیع شده خواه نشده و منصوب نموده و خوب منوال
آنان را از عوام چهره افتاب مثال و شاهدان بافنوده و اموال اسیر کرده و بدر ار بطرف شام و والی ولایت عراق گسیل
چنانچه و این سال هشام بن عبدالملک خالد بن عبدالله قسری که والی عراق بود و برادرش اسد بن عبدالله قسری که فرمانفرما
خراسان و افغانستان بود و یکی معزول داشت و حکم بن عوانه کلبی بحکومت خراسان گماشت حکم بن عوانه با فرمانیات
امیرانه هشام بطرف خراسان حرکت کرده و چون شدت گرما آغاز شده بود بکاری دست نزده و هشام بن عبدالملک
منتظر بود که بداند حکم بن عوانه چند شهر را فتح خواهد و چند بن صد از عوام خوب خراسان و دو لشکریان سیمین عذار بر ایش
میرسند و غنایم و فیر بحضور ش میرسانند چون دید حکم از جایش برنخاست منشور عزل او را روانه ساخت که مدتی خلعت
او در خراسان بماند تا بستان بین نبود و هشام بن عبدالملک بجای او اشرس بن عبدالله را بحکومت خراسان
برداشت اشرس بدانجا عزیمت بصوب خراسان برافراشت گویند اشرس از نخستین شعایر و فضایل مشکاره بود

و مردم او را کامل میگفتند و چون اسرش بن عبدالله بمرو رسید حکام و نواب بجهت جا تعیین کرده در این وقت ترکها باز بجدود آمده بایجان تاخته و مسلم بن عبدالملک جنگ انقاره حاضر گشته و آنها را منهزم ساخت و بسیاری غنایم و جواری از آنها بدست آورد و در این سال معویه بن هشام در خاک روم بار و مها بگذشته و بسیاری از مردم انطاکیه در این جنگ مقتول شدند و در این سال بشر بن صفوان بجنگ مردم مقلیه شتافت و غنایم بسیار بس از رنج و فیروزی یافته و بقیروان عودت کرد

ذکر وقایع سنه ۱۱۰ و فرستادن اسرش داعیان اسلامی به ترکستان و مسلمان شدن کمردم سمرقند و ترکستان

در این سال اسرش بن عبدالله چون در خراسان تمکن یافت بر آن شد که بعضی از مردم ماوراء النهر را بدین اسلام در آورد لذا ابو الصید اصبغ بن ظریف که از بزرگان و خود رئیس طایفه بنی حنظله بود با تفاق ربیع بن عمران تمیمی بطرف ماوراء النهر و سمرقند رفته و چون آنها بترکستان رسیدند شرحی از محسنات دین اسلامی برگذرانده مردم سمرقند قبول دین اسلام نمودند و ابو الصید اجزیه سمرقند را که سیصد هزار تنکه ساخت و هر طایفه و قبیله را که بدین اسلام در آمده جزیه سمرقند را که قبلا میدادند از او ساقط شد بدین مناسبت باندک زمانی بسیاری از مردمان ترکستان داخل در شریعت اسلامی گردیدند در این وقت مردم بخارا سر بطغیان برداشتند ناچار علم عصیان بطرف بخارا برافراشته از قتوی خاقان ترک مردم بادغیس و فرغانه و افشینه و نسف و غیره دور خود جمع کرده سپاه (اگرچه) کثیر تمام مسلمانان را در آن جمع بودند محاصره نمود اسرش چون آگاهی یافت دست از جنگ بخارا باز داشت و با ترکها کار را بمسالمت و مصالحه گذاشت و بین ترکها و مسلمانان عهد موقت بسته گردید در این سال بلال بن ابی بکره بسمرقند قضاوت و سایر مشاغل مدنی و دیوانی را بعهده نشست و حسن بصری و فرزدق شاعر و محمد بن سیرین معبر و جریر خطفی شاعر دنیا را وداع گفتند و فرزدق و جریر از شعرای عرب بوده اند

ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و معزول شدن اسرش بن عبدالله و نصب جنید بن عبدالرحمن و آمدن او و بمرو و تعیین حکام هرات و بلخ و بخارا

هشام بن عبدالملک اسرش بن عبدالله را از حکومت خراسان معزول داشت و بجایش جنید بن عبدالرحمن بن عمرو بن حرث را بحکمرانی خراسان و افغانستان گماشت و فرمان او را نگاشت جنید بطرف خراسان روانه گشت چون بمقر حکمرانی خود رسید بنا بر امریکه هشام داده بود بتعبیه سپاه و تعیین رخمه و تکاه پرداخت و با سپاهی فراوان متوجه ترکستان گردیده که قلاعی تحفظیات و تجاوزات ترکها را بنماید چون خاقان ترک از جنبش سپاه عرب آگاهی یافت با قشونی رزم آزمای بسرداری برادرزاده خود بسوی او طرف بگسیل نمود و او در فرسنگی این از دو جانب نایرهٔ قتال مشتعل یافت و بسی مرد و مرکب بخاک و خون غلطیده عاقبت سپاه عرب منهزم شده و برادرزاده خاقان کمند اسارت در آمد جنید با غنایم بسیار بمرو برگشت و برادرزاده خاقان را با غنایم نزد هشام بن عبدالملک فرستاد آنگاه قطن بن قتیبه را حکمران بخارا کرده قطن چون بخارا رسید ابو

گرفت گشوده و ولید بن قعقاع مامور هدایت نمود و مسلم بن عبدالله ماهلی را حکمران فرغانه و انحای مابین سلسله مقرر بودند نیز بشام و درین سال حکم بن قیس بن مخرمه بن عبدالمطلب را بعموم مردم شام و مصر والی نمود و درین سال باز ترکان بطرف اندغان بجان و حرکت آمدند و حون مسرشن بن عمرو مطلع گردید با سپاهی لایق با استقبال آنها شتافت و جنگ سختی در انداخت و شکستی فاحش با تجاوز ترکها منهزمانه روی بفرار نهادند جراح بن عبدالله حکمی حکمران ارمینیه گردید و معویه بن هشام و سعید بن هشام و عبدالله بن ابی مریم غیاث روانه و محاربه و مظفر عودت کردند علیه بن سعد کرنی عیونی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۱۲ و جنگ ترکها با اعراب و انهزام و شکست و کشته شدن بسیاری از اعراب بدست ترکها

درین سال جنید بن عبدالرحمن بعزم مقابله و مقاتله اجان ترک طخارستان با لشکری آراسته از مرو حرکت کرده و سمرقند را مامن و مقر نموده در شدت و حدت جنگ افتاده شد ترکان دلیر جنگیده و سپاه عرب را درهم شکستند بسیاری از آنها را بخاک و خون کشتند درین جنگ سورة بن حر حکمران سمرقند کار از جانب جنید برقرار شده بود با ده هزار تن از سپاه عرب بخاک معرکه افتاده و تمامی کشته گردیدند علاوه در مواضع دیگر نیز بسیاری باز سپاه عرب کشته شدند جنید بن عبدالرحمن چون این شکست فاحش و هلاک این نفوس کثیره را بهشام بن عبدالملک نگاشت و بجانب ارزوی سر از انجیب پرده برداشت هشام بسیار اندوهگین گردید و فرمان داد تا بیست هزار تن مرد سپاهی از مردم کوفه و بصره با تمام آلات جنگ بامداد جنید بن عبدالرحمن حرکت نمایند همدرین سال جراح بن عبدالله بنجاب مردم خوارزم و فرغانه شتافت و جنگ سختی با ترکها نمود عاقبت جراح بن عبدالله با بسیاری از سپاهیانش دست ترکها کشته شدند و همچنین پسر خاقان ترک با تمامی انهزام سپاهش در آذربایجان ایران دست بغضب و قتل دراز کرد و بسیاری از مردم را کشت چون خبر بهشام رسید فرمان تا سعید الحرشی بجنگ آنان رفت و انها را مخذول نموده و پراکنده ساخت همدرین سال معویه بن هشام بهنگام روم جنگیان کرده و ابا سعید افریقی گرفت و ابو عبدالله شامی فقیه و دیانت کندی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۱۳ و جنگ ترکها با اعراب و شکست اعراب و فرار آنها تا دربند و باب الابواب

درین سال گذشته نگاشتیم که سپاه عرب شکست فاحش از ترکها خورده و هشام بن عبدالملک بیست هزار مرد شمشیرزن از مردم کوفه و بصره بخراسان فرستاد تا تلافی نمایند و اتب رفته بجوی بازآمدند چون این سپاه جنگ نمای لشکرداری مسلحه بترکستان مامور شدند جنگ سختی نمودند و در آنمعرکه پسر خاقان ترک کشته گردید بسیاری اسیر شدند و هنوز جنگ خاتمه نیافته بود که جمعیت بسیاری بمعاونت ترکان رسید و مجددا جنگ آغاز شد و عاقبت سپاه عرب شکست و دیده و مسلمه چاره جز فرار ندید و از آنمعرکه در نیمه شبی سر برآفت و بیشتر خیمه و خرگاه اعراب غنیمت ترکها گردید امسال نیز معویه بن هشام بارمنیه رفته و بجنگیده و مظفر گردید همدرین سال عدی بن تابت

انصاری و معونة بن قره و عبدالرحمن ابی سعید مکنی بابی مسلم وفات یافتند

ذکر وقایع سنة ۱۱۱ و فرستادن مروان بن محمد ابا جانب هشام بجنگ با دشاه خزر و فرار پادشاه خزر از قفقازیه

در این سال چون خبر شکست سپاه عرب و قتل آن گروه بهشام رسید سخت برآشفت گفت سطوت و هیبت و شوکت و شجاعت اعراب در جنگ خزر ها کجا رفت و عبد الرحیم تنها از دل مردمان زایل کرده بدین بلائی مبتلا گردانید و سپاهی باین مرتبه کرد که بخاک قفقازیه و ترکستان تاز د و بلاد و امصار آنان را ازین براندازد و تمامی سکنه قفقازیه و ترکستان را بزن بسازد پس مروان بن محمد بن مروان را بنی عم خود انجواست و بدلجوئیات طولکانه و اشفاقات امیدوار ساخت آنامور بجناب خزر ساخت مروان بن محمد با کمید بیست هزار مرد شمشیر زن طی طریق نموده بطرف قفقازیه روانه گردید چون خبر جنبش سپاه عرب بگوش پادشاه خزر رسید سخت بهراسید و اثقال خود را برداشت و راه غربیت به پیش گرفت و قفقازیه را از هر گونه متاع نفیسه و اشیای پر قیمت خالی ساخت چون مروان بن محمد برسید و پادشاه خزر را رفته دید آشفته گردید دست بنهب اموال مردم گشود و تا توانست بمردم بطرف ساکنه آزار و اذیت نمود و با مالی وافر و غنائم بسیار از خاک قفقازیه بیرون شد و متوجه ترکستان گردید و در آنجا چنانچه ان شاء الله تعالی ذکر کرده و با مردم آنجا بعدل و مسالمت گرائید و با دو اصناع حرکت نموده در این سال عبدالرحمن بن عبدالله الغافقی از خاک اسپانیا با لشکری بسیار متوجه دار فرنگ شد و مابین شهر جالیه اتور و پواتیه بجنگ سختی با شارل شل کرما پادشاه فرنکستان بود نموده و در آنجنگ عبدالرحمن بن عبدالله مقتول و بسیاری از سپاه عرب کشته و باقی فرار کرده با سپانیا برگشتند در اعمال عبدالله بن رمیده قاضی مرو و عطاء بن رباح فقیه حجاز و امام محمد باقر وفات یافتند

ذکر وقایع سنة ۱۱۲ و تهور ناخوشی و بادشامات و قحطی در خراسان

در این سال ناخوشی مخوفی با دشامات انتشار یافت و همه روزه جمعی کثیر را از خانه حیات عدمستان میفرستاد از آنسوی در کلیه خراسان و ترکستان قحطی غلا فتنه گشت در واقع کلیه ممالک اسلامیه دچار سختی و گرفتاری سخت شده بودند و همه روزه جمعی کثیر از مرض و با و قلت آذوقه و غلا روی بدگر سرای نیستی نهادند هشام بن عبدالملک و صنادید حضرت و ما رانیکان سدهٔ خلافت خائف و کوشه گیری گرفته تا این ملمات بسیار ناخوشی و قحطی مرتفع گردید بعد عبدالملک بن قطن بحکومت اسپانیا از جانب هشام برقرار گردید چون بدانصوب رسید بعزم جنگ با مردم شمشکس حرکت کرد و پس از مختصر جنگی عودت نموده

ذکر وقایع سنة ۱۱۳ و معزول شدن جنید بن عبدالرحمن از حکومت خراسان و وفات او و تعیین عاصم بن عبدالله بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در بلخ و اخوزجان و طالقان

هشام بن عبدالملک در اعمال جنید بن عبدالرحمن را از حکومت خراسان معزول داشت و بجایش عاصم بن

عبدالله بن یزید بلوی را انگاشت گویند معزول شدن جنید آن بود که فاضله دختر زید بن مهلب را بعقد ازدواج خود آورده و هشام از این مواصلت ناراضی بود و جنید بن عبدالرحمن در خراسان وفات کرده و چون عاصم بن عبدالله بخراسان رسید و نواب و عمال را بهر جا برگزید ناگاه صدای طغیان حرث بن سریج که از اکابر قوم بود بلند شد که حرث بطرف فاریاب ترکستان شتافته و در آنجا علم سرکشی برافراشته عاصم بن عبدالله چندین از برای مدبت او در دل داشتند لشکر بفاریاب فرستاد و او هم بر بولان گذاشت و از فاریاب ببلخ آمد در این وقت نصر بن سیار حکمران بلخ مقابله او شتافت و حرث بن سریج باو بیاویخت و جنگی سخت بین مردم او و سریج واقع گردید عاقبت نصر بن سیار شکست خورده و روی از معرکه باز گردانیده و فرار برقرار اختیار کرد و حرث بن سریج بر بلخ وارد گردیده و مردم بلخ را نواخت و یک تن از اولاد حازم بن عبدالله را والی بلخ برای حکومت بلخیان گذاشت و از بلخ مالگیرت اخوان و سپاه اطراف خود جوزجان و طالقان را مده و از آنجا آهنگ مرو الرود نموده چون خبر فوتات حرث بن سریج گوشزد عاصم بن عبدالله رسید نخبه از دلاوران سپاه را برگزیده بجنگ حرث روانه پس از مقابله و مقاتله سپاه عاصم بن عبدالله بر حرث بن سریج غالب آمده و حرث و متابعانش بفرار گذارده بمکام عبور از پل رود خانه مرو الرود بواسطه شدت تعاقب مدهنا خیلی و آب رود خانه مغتاد و مرد غرق شده از انجمله حرث بن سریج در رود خانه غرق گردیده و چنین گویند حرث خود را بیرون برده و باز جسمی لله خود جمع کرده آخار فتنه برگذارده و در این سال هشام بن عبدالملک عبیدالله بن حجاب موصلی را از مصر معزول داشت و او را بحکومت افریقا و لشکر کشیدن بطرف مغاربه و مقاتله با بربر میان گماشت همدرین سال عدی ثابت کوفی و میمون حمران فقیه جزیره و مروان مرارة تابعی و علی بن عبدالله بن عباس در قریه حمیمه دمشق وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۱۱۷ و تعیین خالد بن عبدالله قسری بحکومت خراسان و فتنه حرث بن سریج در ترمذ و جنبش مردم ترمذ با او

در این سال هشام بن عبدالملک خالد بن عبدالله قسری را بحکومت خراسان برداشت و او برادر خود اسد بن عبدالله را بحکومت خراسان آنجا گردانید اسد بن عبدالله در سنوات سعید و سعت و بعد حکومت خراسان را داشت و همت بر براندختن داعیان خلافت بنی عباس نهاشت چون خبر معزول شدن عاصم بن عبدالله بگوشش رسید و حال تمام روی هم رفته نهاد و اسد بن عبدالله مقرر خلافی خویش مرور سنید و همت بر دفع حرث بن سریج گذارد و در اینوقت حرث نزدیکی ترمذ آمده و بهتر ترمذ را محاصره نموده بود و ناچار مردمان ترمذ او را بشهر مفتوح نمودند چون حرث بن سریج وارد گردید که بنا گاه اطراف او را گرفته و بسیاری از اتباع او را متفرق ساخته و حرث شکست فاحشی از مردم ترمذ خورده فرار برقرار اختیار کرد و اسد بن عبدالله بنا بر تعلیمات هشام جمعی از داعیان خلافت بنی عباس را بجنگ آورده از زیر تیغ بیداد گذرانید در این سال عبیدالله بن حجاب بحکومت مصر و افریقا برقرار آمد و عبیدالله از جانب خود عقبة بن حجاج را بر آن مملکت حاکم کرده و پسر خود را بامیر ساخت و حکومت طنجه را باسماعیل پسر دیگر خود داد و در این سال فاطمه دختران امام حسین و عایشه

دختر سعد بن ابی وقاص و قتاده بن دعامه بصری وفات یافته

ذکر وقایع سنه ۱۱۱ و حرکت اسد بن عبدالله قسری از مرو ببلخ و بلجر امر کز حکومت قرار دادن

چون اسد بن عبدالله قسری امور مملکت را منتظم نمود با سپاهی بیش از مرو روانه طرف بلخ شد و امور آنشهر را منتظم نموده و نوابی گذارده طرف هرات بن بریم بود و بزودی بآنجا رسید و چون گرمابی مهیا نمودند که قشون بآنجا وارد شوند بن بریم و اسپران بزرگ و اتباع او را داخل حمام نمودند و عاقبت جدیع غالب آمده و اسپران بزرگ را بحبس انداخته و همی از اتباع و دختران را اسیر کرده و بلخ فرستاد و در آنجا بفروش رسانید و از آنوقت اسد بن عبدالله قسری نظر بآنست موقع اگر بلخ و دیوان قضا و احکام و غیره را از بلخ بمرو نقل بدهد پس از انتظام امور از بلخ بطرف ماوراءالنهر و یاغیان آنجا را تنبیه نماید لهذا دستور داد و غنایم و اسرای بسیاری بحبس آورده در این وقت کیرین ماهان از کوفه عمار بن یزید را بحمایت بنی امیه از خراسان فرستاد و عمار تغیر اسم داده و بخراسان آمده و کار دعوت بخلافت بنی عباس پرداخت چون اسد بحقیقت مطلع گردید او را بحبس آورده و سر از تنش برگرفت و اعوانش پراکنده ساخت و در این سال مروان بن محمد بن مروان آخر خلفاء از بنی امیه و معروف بمروان حمار گشت با وی پادشاه ترک بجنگید و او منهزم ساخت و علی بن عبدالله بن عباس و حمیمه بنام دختر هشام و همسر عبدالله بن عامر فاری و دختر ارمش عروسی گرسای شتابانیه

ذکر وقایع سنه ۱۱۲ و جنگ اسد بن عبدالله با خاقان ترک و انهزام اعراب و باز جنگ ترکها با اعراب

و در این سال اسد بن عبدالله در بلخ مصمم گردید که بجنگ هر شش قبیله قوی محض مخالفت و محاربت طرق و شوارع و خاموش کردن فتنه انگیزان برقرار نماید بدین خیال سپاهی آماده و بجنگ هر جا برقرار نمود سپس بجنگ با خاقان ترک قشونی رزم آزمای حرکت داد و چون خاقان مطلع گردید بعزم مقاتله با اسد بن عبدالله حرکت نموده در نزدیکی خنتون جنگی سخت واقع گردید و اسد بن عبدالله ناچار روی براحتدار و چون بر دروازه بلخ نزدیک شدند که دسته از سپاه ترک و سپه سپاه عرب ملحق و رسیده و هر چه از سپاهیان اعراب بازپس رود دروازه بلخ گذشته بود بدست سپاه ترک گرفتار و کشته شدند و خاقان بجا بجا خود منظر گشت و در این وقت هرث بن بسیر کرمانی و دلخی رستمان اقامت داشت خود را عقب قشون ترک رسانیده و با خاقان متحد گردیده و بقشنه سپاه و تغیر رنجیده و حرکات بر سپوت اسد بن عبدالله نزدیک بلخ جمع سپاه و صیانتون نمود و خود را بدروازه بلخ در نزدیک جوزجان میدان جنگ آراسته گردید و جنگی سخت بین سپاه ترک و عرب واقع گردید و هرث بن بسیر با جراحاتش منهزم گردیده و پس از آن ترکها منهزم گردیده و وی تغیر کنداز و سپاه و بسیاری از اتباعات عرب و غنایم بجنگ سپاه عرب درآمد و بخاقان بطخارستان گریخت و در آنجا بمقام بازی شطرنج با جرغش مبارزت کرده و کشته گردید در این سال مجمع کثیر از جای مختلف در عراق خروج نموده از آنجمله مغیره بن سعید ساحر و مبارک بن بشیر شیبانی و حمزه بن نکری و نجدی صاحب الاسبت و خروج زید بن علی و عمار بن یثیب بن یزید کوفی پس از جنگهای بسیار تمامی آنها مغلوب و اسیر شدند هشام بن عبدالملک فرمان داد تا تمامی آنها را باجوب نی حصیر و لفه اش زنده سوزانیدند در این سال سلیمان بن هشام و عباس بن سلمه بن اکوع و حبیب بن ابی ثابت وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۰ و وفات اسد بن عبدالله و تعیین نصر بن سیار بحکومت افغانستان و خراسان

چون اسد بن عبدالله از خاک ترکستان بلخ برگردید ناخوشش زیاد شده و بدی گرفته بحدی که دانست انجام او بود کم کم خویش را بکار گذارده و جان بجان آفرین تسلیم کرد و بجایش جعفر بن حنظلهٔ بن صفوان بن حنظلهٔ بن مهران در مدت چهار ماه نیابت نمود تا از طرف هشام بن عبدالملک خلیفهٔ جهانی افغانستان و خراسان تمام نصر بن سیار الکنانی رسید نصر بن سیار به بلخ آمد و بر سریر فرمانروائی متمکن گردید و در این وقت هشام بن عبدالملک خالد بن عبدالله قسری را از فرمانفرمائی عراق معزول داشت و بجایش یوسف بن عمر ثقفی را برگماشت یزید فرزند سلیمان بن کثیر از زادگان مروان و مادیان و اعیان بنی عباس از خراسان بکوفه نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس آمده از خلوات انسانان و توجه مردمان خراسان بطرف آل عباس شرحی بیان کرد نیز مسلمة بن عبدالملک بن مروان و محمد بن سلیمان بن هبیره و اخوند بن عمرو بن سعد و فاتحه یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۱ و عهد و خروج کردن زید بن علی بن حسین و حکایت نصر بن سیار در ماوراء النهر و کشمیران

در این سال زید بن علی بن حسین که در تمام دماغ هوس خلافت و خروج داشت آغاز نمود و کوفیان بنا بعادت سخیفه قدیمه خویش قریب چهل هزار تن با او دست بیعت دادند و راه مشایعت گشادند چند تن که عادات و جبلت را سد انستند لب بیعت گشودند و زید بن حسن را از این خیال منع نمودند سودی نبخشید مخلوا از اصحاب داود بن علی بن عباس و مسلمة بن کهیل و عبدالله بن حسن بن حسن کتابنامه نگاشت تمامی گشتند که مردمان کوفه بموفائی و نفاق مشتاق و بزیرین عذاق طارق بوده از معاونت و نصرت اسلام باصی مرتضی و حسن مجتبی و مسلم بن عقیل حسین بن علی و مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی دیگران برجا سگاراست زید بن حسن بفصاحت مشتعانه انشاء نامه بدیعیت و مقدم او نمود یعقوب بن عبدالله سلمی را و پس از او جعفر عبدالله العبسی را بجانب نخلاه روانه کرده و بدین وسایل مناسبت و الصلات با اتباع و شیعه برگزیدگان خود پیوسته در کار نمایه و همواره در میان قبایل و عشایر عجس و بنی همیه و در رفت و آمد بود و با تمام کاری پرداخت که در ماه صفر سنهٔ ۱۲۱ خروج نماید چون سال نصر بن سیار حکمران افغانستان و خراسان بعتبیه سپاه و تجهیز خیمه و خرگاه و بلنج پرداخت و فشونی تکمیل و سلسله سپهداری عاصم بن عمیر بجانب مرو رسول کرد کیساز اوشیابان با قشون ترکستان نو بکسیل داشت و عاصم بن عمیر علی مناسبل نموده تا مقابل سپاهیان کوفه رسیده و جنگ سختی اتفاق افتاد عاقبت سپاهیان کوفه رسول شکست یافته و خود کشته اسارت در آمد عاصم بن عمیر غنائم و اسرا را با کوفه رسول گشته داشت و چگونگی فتح و فیروزی خود را بنصر بن سیار نگاشت نصر فرمان داد تا اسرا را بکوفه رسول برگرفت و غنایم و اسیران را بپوشش فرستاده و خود با قشونی آراسته بطرف ماوراء النهر شتافت و تفحصات را مصفا ساخت و چند روز شهر و دیگر نجیبه بتصرف در آورد و در این سال مروان بن محمد بن مروان بقتل خلافتش در خاک روم افسرده شد و در خاک ارمنستان فوت و دیگر وقایع سیاه بچنگ آورد و بسیاری از خانواده های کهن را از ریشه کنده و تمام قتل و نابود و خزائن انها را اسیر نمود در این سال مسلمة بن هبیره و عاصم بن عبدالله بن زبیر و محمد بن یحیان جیان که در علم کیمیا اول دانشمند عربی بحساب است وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۲ و خروج زید بن علی بن حسین

وجنگ با او و کشته شدن و چگونگی قضایای پس از کشته شدنش

چون رفرنه خروج کردن زید بن علی بن حسین در شام هشام بن عبد الملک رسید یکی ترابی بنام اسحاق را با
فرستاد و نامه به یوسف بن عمر و نگاشت که با آن مسلمانید. اگر یک نشمارد و بدانجا و برطرف ساختن او بپردازد و لشکری
آماده سازد و زید را با اتباع او بجنگ آورده سرانشان بردار و قشان بغداد و اردار بدار و انوقت یوسف بن عمر و در
حیره بود و چون فرمان هشام را قرات کرد و بحکم بن صلت حاکم کوفه فرمان داد که موقوف خروج زید و ماه صفر است بان بی آنی
جمعی را ملازم ساز و بجلو زید و موضع گاه او بتاز. حکم چون از مضمون نامه خبر یافت مقدم مسجد آمد و گفت ای مردم بدان
سبب خود را در گرداب عملا مینداز به و مخالفت با هشام نمایید هر کس مخالفت قیام کند و بهیبت و رهبری زید
اقدام نماید جان و مالش و عیال و منسوبانش خواهد افتاد. همان ای مردم کوفه برسید و برزن و فرزندان خود رحم کنید و
پراکنده شوید و انقلاب مکنید. زید از آنجا برطبق قرار داد که قبلا از آمدن بمسجد گذارده بود جمعی از اعوانش مسجد را محاصره
کرده و خود حکم بن صلت بیرون شد از آنسوی زید بن علی بن حسین برطبق قرار داد خود خروج نمود و کوفیان چون
از حکم سیاست حکم مطلع شده آن چهل هزار تن که بیعت متفرق و جمعی هم در مسجد گرفتار و محصور شده سپاهیان
و اتباع حکم بجنگ زید و اتباع او در آمدند از یکسو یوسف بن عمر و والی کوفه فرمان مسلمه الاراتی را با ده هزار تن بدد حکم
بن صلت فرستاد در این وقت تمام ایران و دستان و اصحاب زید دویست و پنجاه تن بودند که بسیار کشته
و بخاک و خون آغشته شدند و زید در معرکه مردانه بجنگید تا عاقبت زخم هلاکی برداشت و دستان او را در میان
در بردند و پس از اتمام شدنش جسد او را در مجری آب مدفون ساختند. حکم بن صلت فرمانداد تا سر او را بریده جسد او را
بدار زده سرانش بر گرفته و با سر نصر بن خزیمه و معویه بن اسحق و زیاد السندی بحیره نزد یوسف بن عمر و فرستاد و اجساد
انان را در کناسه کوفه بدار آویختند و یوسف بن عمر و سرهای آنان را بشام نزد هشام و هشام فرمانداد
تا سر زید را در بازارهای شام گردانیدند آنگاه بمدینه فرستاد و جسد زید را کوفه مدتها بدار آویخته بود تا زمان ولایت
هشام که بامن آورده و بحکم ولید بسوزانیدند در این وقت یحیا بن زید بن علی بن حسین از کوفه فرار و بطرف خراسان
متوجه گردید که شرح حال او بجای خود نگارش خواهد یافت در این سال ایاس بن معویه بن قرة قاضی بصره
و زید بن عمرو بن المنکدر و محمد بن المنکدر و یعقوب بن عتبه وفات یافتند. نیز در بلاد روم عبد الله بن حسین بطال
الغازی و در افریقا کلثوم بن عیاض قشیری کشته شدند و این بود از حوادث هشام و حکمران او در صوب اوزبک

ذکر وقایع سنه ۱۲۳ و جنگ نصر بن سیار با مردم سغد و فرغانه و عودت او بمرو

چون خبر شهادت زید بخراسان رسید نصر بن سیار از آن فضایح و وقایعی را که کوفیان نسبت بآن وجود محترم عمل آورده بغض و عداوت بنی امیه را در سینه ها انباشته و مترصد وقت گردیدند که بهنگام فرصت قاصی نمایند و خانه
خلافت بنی امیه را از بن برانداز. نصر بن سیار با سپاهی آراسته بطرف ترکستان حرکت کرد و با مردم
سغد فرغانه جنگ نمود و منتصر گردید آنگاه معاهده مسالمت و مصالحت بست و دیگر باره بطرف بلاد ترک مراجعت نمود و این
سال در نواحی اسلامبول ناحیه واقعه تعاد مصر زلزله های مهیب دست داده و بسا عمارات مخروب و مردمان

منکوب شده در همین سال مالک بن دینار زاهد و عقبة بن نافع سدکی حکمران افریقیه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۹ و حرکت ابومسلم خراسانی از کوفه بطرف خراسان بجهة دعوت مردم

در این سال ناحیه حرکت ابومسلم خراسانی سند و اوائل ابراهیم بن عثمان بن نسار بن سدوس بن خوارزم بوده و سلسله نسبش به یزدجرد و زرو حکیم معروف ابوشروان عادل میپیوندد چنانچه صاحب منظم ناصری مینویسد کنیه اش ابامجن و از مردم اصفهان بوده که در آنجا تولد یافته و در شهر نوذشو و نامزده بوده و برخی گویند نامش ابراهیم و لقبش حیبان قاز بن ضیاء بن معقل بوده است و در اصفهان یا یکی از شهرهای عراق عجم مزرسته و چون بخدمت ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رسید مأمور تغییر اسم داده به عبدالرحمن بن مسلم موسوم شد و کنیه ابومسلم گشت و ابراهیم بن محمد چون ابومسلم را باکیاست و شجاعت دید او را بصاحبت هواخواهان بنی عباس در خراسان منتخب کرد و ابومسلم روانه خراسان شده و بخانه سلیمان بن کثیر در مرو فرود آمد و ابراهیم بن محمد نامه بابومسلم بخوارزم کرد که مقدم ابومسلم را گرامی دارد و هواخواهان بنی عباس را متابعت ابومسلم بخوان و ابومسلم در خراسان بحل اقامت افکنده و متدرجا به نشر دعوت مردم به بعثیت بنی عباس پرداخت تا سال یکصد و بیست که شرحش زاید بسیط آنوقت خروج نموده و در این سال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت بمحمد بن مسلم بن شهاب زهری جان سپرد افتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۵ و وفات هشام بن عبدالملک و خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک و قتل یحیی بن زید در جوزجان

در این سال ایام خوف و امارت هشام بن عبدالملک بپایان رسید و شش سال کی و نه ماه سلطنت نمود و در رصافه بسر برد و بجایش ولید بن یزید بن عبدالملک بر سریر حکومت نشست و خطبه آغاز کرده و مردم بمبایعت و متابعت او اقدام کردند و او پسران خود را که حکم و عثمان نبودند بولایت عهدی برگزید بدین معنی که نخست حکم و پس از آن عثمان بامارت بنشیند و ولید فاضل و عالم و شاعر بود و مشهور است که روزی از قرآن تفأل زد این آیه بر سر صفحه نمایان شد که وخاب کل جبار عنید بسیار متغیر شد و قرآن را انداخت و او را هدف تیر ساخت و دیده گفت ابوعلی کل جبار عنید فها انا ذا جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل مزقنی الولید باجمله پس از آن به تنظیم امور پرداخت و نصر بن سیار را بحکومت کل افغانستان فرستاد و نصر بن سیار و یوسف بن عمر والی عراق چندین نوبت ولید بشام فرستاده و نصر بن سیار و سایر نواب او محکوم خویش ساخت و ولید حکومت افغانستان و خراسان را به یوسف اندانی داشت و یوسف قاصدی نزد نصر فرستاده و از فشور ولید او آگاهی داد و فرمان داد تا بعراق آید نصر بن سیار هر گز اهمیت نگذارنده این سخن از طرف ولید رسولی نزد نصر بن سیار رسید که هر چه اناث ساز و اوات نواز و خنیاگران خوش آهنگ را یافت شود گرفته بشام روانه دارد نصر بدرک داده که نبرگشته شدن ولید باستیذه بجای خود باقی است در این سال یحیی بن زید بن علی بن حسین که پس از قتل پدر چنانچه گذارش رفت بخراسان آمد شهید شد و انچنان بود که یحیی چون بخراسان رسید برخی اعوان و انصار او در اطراف گرفته و بخیال انتقام خون پدر بر ضد ولید بخلافت و خروج کردن افتاد و چون این خبر به نصر بن سیار رسید که سدجاً

مسلم بجای او نصب کند و در جوزجان علم خود نصب کند و نوشته بود که مدرک خروج نبود نمی توانی سالم بن احوز را بر دل او روانه داشت و پیام فرستاد که من ما بر ولید تو را دهزار دینار دادم و او را کشادم که از خراسان بیرون رود اما یک رایت طغیان برافراشتی و هر دم مرا در خود جمع ساختی هان آماده فتنه و تادیب باش چون پدر بکشتن عمر دون رود فرمان دادت کرده با بجای چون سالم بن احوز در زیر جوزجان به بجای رسید جنگ در انداخت و پس از برزه فریقین دکشته شدن جمعی از طرفین بجای از اسب سه کون گردید سالم سر از تنش برداشت و نامه فتح نزد نصر بن سیار نگاشت سر را با غنایم جنگ روانه داشت و تن بجای او دون یا از نشر ار بار در جوزجان بیاویخت و در محاذات آن عساکر بر دار آویخته بود تا او مسلم خراسانی در خراسان استیلا پیدا کرد آن جثه ها را بزیر آورده مدفون ساخت و تا ماندگان کسانیکه با بجای جنگها جنگیده اند از بن برانداخت و نگارنده این سطور در جلد اول این کتاب ذیل جوزجان اشاره باین واقعه کرده است در سال محمد بن علی بن عبد الله بن عباس روای وفات یافت و نیز سماک بن حرب و ابن ابی بردة اشعری مشهور واثلة بن الاسقع و سعید بن ابی سعید وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۲۶ و کشته شدن ولید بن یزید بن عبد الملک و به تخت نشستن یزید بن ولید بن عبد الملک و فوت یزید که مشهور به یزید ناقص شد و به سلطنت رسیدن ابراهیم بن ولید و خلع شدن او

در این وقت از طرف ولید بن یزید بن عبد الملک بحکمرانی مکه و مدینه و طائف فائد او یوسف بن محمد بن یوسف ثقفی برگزیده گردید و ولید خالد بن عبد الله قسری فرمانگذار عراق را دستگیر کرد یوسف از شام حرکت نموده و خالد را همراه خود برده و در راه انواع آزار داد و نیما خالد را بسیار ساخت و در زیر شکنجه و عذاب انداخت تا عاقبت خالد هلاک گردید بالجمله اشاره در ذیل سال گذشته شد ولید بسیار عیاش بود و همواره در شرب مدام و مباشرت با شاهان سیمین اندام غفلت مینمود که مردم خود وی و بیگانه از او متنفر شدند و با یزید بن ولید بن عبد الملک مبایعت نمودند یزید سپاهی جمع نموده با تفاق عبد العزیز بن حجاج بن عبد الملک بر سر ولید رفته و او را محاصره فرستاده چون این خبر به ولید رسید نعمان بن بشیر را مقابله و محافظه عبد العزیز فرستاده و نعمان بخشت خورده ولید در درون قصر ناچیز بسیار بیان اطراف قصر را فرو گرفتند و یزید بن عتاب از دیوار قصر بالا شده بدرون عمارت داخل گردیده در حالتیکه ولید قرآن بدست گرفته مشغول تلاوت بود او را بقتل رسانید و سر او را از تن جدا کرده نزد یزید فرستاد و چون این خبر به ولید رسید بسیار متاسف گردید و گریه کرد و گفت ای کاش من بعد از من زنده نباشد و سر از تنش جدا کرده و بر سر نیزه نموده در بازار دمشق گردانیدند مدت حیاتش سی و هشت سال و مدت سلطنتش یکسال و سه ماه بود و در شهر جمادی الاخر حرکت کرده و مردم یزید بن ولید بن عبد الملک را خلافت برداشته و مبایعت او را نمودند و یزید بمسجد آمد و بالای منبر صعود نموده و لب بحمد خدا و نعت پیغمبر گشوده و مانند زمان هشام بن عبد الملک امامت و سیاست مقرر کرده و آنچه را که ولید بن یزید افزوده بود کم کرده و بدین مناسبت مشهور گردیده یزید ناقص بالجمله یزید ناقص بجای هر جا نشین کرده و منصور بن جمهور را حکومت عراق و خراسان اندانی داشت و او نوفل خانه که در فوق

تکاپوش رفت نصر بن سیار در افغانستان و در بلخ بود سرداران دولت منصور دنبال او رود و حرث بن سریج که ذکرش گذشت و در تمام ترکستان منازعت نمود نصر بن سیار آمده با او دوستی کرد و نصر بن سیار انچه از او گرفته بود با او مسترد داشت و این وقت یزید بن الولید منصور بن جمهور را معزول کرده بجایش عبد الله بن عمر بن عبد العزیز را حکمران عراق ساخت و این وقت مردم حمص و سکنه بیت المقدس بر ضد یزید بن الولید قیام کردند یزید لشکری فرستاده و فتنه آنها را نشانده و بجمعه برادرش ابراهیم بن الولید از مردم بیعت گرفت و او ابو ولایت عهدی برداشت که پس از او مردم سر بخلافت عبد العزیز بن حجاج بن عبد الملک فرو آرند مدت خلافت و سلطنت یزید ناقص شش ماه و دوازده روز بود که پس از او ابراهیم بن الولید بر تخت سلطنت نشست که او هم مدت شش ماه و زیاده ولایت داشت که مروان او را خلع کرد و در این سال عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو جعفر صاحب بن عباس وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۷ و امدن مروان بن محمد بن مروان حکم هشام و غلبه او بر ابراهیم و مخلوع شدن ابراهیم و بر تخت نشستن مروان

در این سال بسیار از قوت و شوکت بنی امیه کاسته گردید و بواسطه تعصب و خلع چندین از خلفای بنی امیه حکام در هر جا سر طغیان برداشته و رایت خودسری برافراشته مروان بن محمد بن مروان بن حکم که حکمران جزیره بود چون از دست داد بار شام صاحب اقتداری نمیت و دستگاه خلافت را بر پنده بخیال رایت افراشتن و خود را به تخت خلافت نشانیدن افتاد که بشام آمده ابراهیم بن الولید را از تخت و خود بر تخت امارت نشاند پس با مردم حمص متوجه شام شد ابراهیم چون خبر یافت سلیمان بن هشام بن عبد الملک را با کمصد و بیست هزار سپاهی با استقبال مروان فرستاد و مروان با هشتاد هزار مرد نبگی در نزدیکی شام مقابله و مقاتله سلیمان را واخت و پس از کشتار بسیار سپاه سلیمان منهزم شده و بسوی شام فرار کردند ابراهیم از ترس بگریخت و سلیمان بن هشام بیت المال را غارت کرده و بسپاهیان بخشت خود و فرصت مفر و مروان منظفروار دشام گردید و مردم دسته دسته آمده با او بیعت نمودند و پس از آن ابراهیم و سلیمان از مروان امان خواسته و مامون شدند و سر بمبایعت مروان دادند و در این وقت مردم حمص سر مخالفت مروان برداشتند و اهل خوطه نیز طغیان نمودند و سکنه بیت المقدس نیز بفشاگری گرائیدند و تمامیر امروان رفع کرده و بسیار را کشت و خرابی بی اندازه نمود همچنین عبد الله بن مسعود کوفه سر برداشت طایفه ربیعیه یمانی گردیدند و ضحاک بن قیس شیبانی خروج کرد و پس از مقتضا و خونریزیها کارشان خاتمه یافت در این سال کار اعوان بنی عباس در خراسان قوت گرفت و کبیر بن ماهان داعی عباسیان چون در خود مقاومت نمی دید ابو سلمه بن حفص بن سلیمان را نایب مناب قرار داد که از جانب ابراهیم بن محمد مردم را بطرف بنی عباس بخواند در این سال نیز عبد الله بن اسحق که از ائمه علم نحو و لغت بود و اسماعیل سمندی مفسر ادیب که فرد و مالک بن دینار زاهد بصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۸ و طغیان بسیاری

از بزرگان خوارج و قلع فتنه آنها و حرکت ابو مسلم خراسانی از عراق بطرف خراسان

چون مروان بن محمد بن مروان بر سریر حکمرانی متمکن گردید و فتنه‌های سامات و فلسطین و حمص و غیره را بخوابانید فرمانداد تا یزدین هبیره با سپاهی لایق بطرف عراق در حرکت آمده و هر جا سرکشی و آشوب کاری بود ریشه اش را از بن برآورد یزدین هبیره طی منازل کرده بعراق رسید و جنگهای سخت نموده و تمامی سرکشان از خوارج و غیره را نابود و مخذول ساخت در این وقت ابراهیم بن محمد چون دانست مردم خراسان بلکه قاطبه حکمرانی بنی امیه یک تغیری باندازه از سلطنت بنی امیه حاصل کرده اند وقت را مناسب دیده ابو مسلم خراسانی که بمن نوزده ساله بود و در نظرش دلکیاست و فراست و شجاعت بی نظیر می نمود بخراسان فرستاد و کبیر اهل ابو سلمه بن حفص و بکیر ماهان کار ابتاع خویش و هواخواهان سلطنت بنی عباس را وقت بدهد ابو مسلم بطرف خراسان رهسپار گردید در این وقت جمعی از دعوت عبد الله بن یحیی معروف بطالب الحق را گرفته و هر متابعت و مبایعتش فرود آورده از انجمله ابی حمزه خارجی موسوم بمختار بن عوف ازدی سلمی بصری و ابی حمزه مردم را بخلاف عثمان میخواند که خلافت بدست سپاهیان یزدین هبیره نابود شده مجدد بن سال دانه بایجان بسطام خروج کرده و مقتول شد و نیز خاصم بن ابی النجود و جابر بن یزید بعضی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۲۹ از سنه و حرکت ابو مسلم بخراسان و انقلاب آنسامان و تعیین قحطبه بن شبیب بنیابت ابو مسلم و جنگ او با نصر و فیروزی او در آنجهات

در این وقت که ابو مسلم خراسانی بخراسان رسیده و رایت دعوت هر هرا برافراشته بود و یکی از طرف ابراهیم بن محمد که مشهور گردیده بود و با ابراهیم امام دریافت که بی توانی در این جناب شتاب تا از کیفیت حالات مردم خراسان و افغانستان و بیعت آنان اطلاعی حاصل نمایم ابو مسلم خراسانی با نقباء و داعیان حرکت کرد و چون به (تومس) رسید نامه از ابراهیم امام رسید که نوشته بود رایت خل برای تو فرستادم قحطبه بن شبیب را نزد من فرست و خود با رایت خل بطرف خراسان عزیمت نما ابو مسلم قحطبه با جمله تحف و هدایا نیکه مردم خراسان فرستاده بودند بکنزد ابراهیم امام فرستاد و خود دعوت بخراسان نمود و چون مروان از قوت دعوات بنی عباس مطلع گشته ابراهیم امام را فرمانداد تا آورده و محبوس داشتند شام نمانیه چون گرفتاری ابراهیم امام در بست گانداران مروان معلوم شد ابو مسلم خراسانی و سائر دعوات بنی عباس بر جمیعشان افزوده شد مقدم ابو مسلم خراسانی آغاز مکاتبه و مراسله را با نصر بن سیار گذاشت و از مظالم و ستمکاری بنی امیه سخنی نگاشت که با او متفق گردیده و عمال بنی امیه را از هر جا برانداخته و کار بیعت مردم را با ابراهیم امام مهیا سازند نصر بن سیار سر برتافت و بسویش نشتافت و عاقبت ابو مسلم با اتباع خویش بطرف مرو رانده و پس از کوشش و کشش زیاد نصر مغلوب گردیده و راه مرو پیش گرفت و نخست خروج ابو مسلم آنچنان بود که نباب بواصفه ایکه قبلا با اتباع و متابعین گذارده بود در شب سیم و پنجم رمضان سنه با جامه ها و عمامه های سیاه با داشتن علم و رایت سیاه که آن عبارت از پیرهن چهارده ذرعی که چند پارچه کرباس

برسش آویخته بودند سلامت التفاتش از دفتن خروج نموده خروجش از دیار مرو بود و اگرچه ابو مسلم اصفهانی و نسبش
بگوید میر سیده ولی چون از خراسان خروج کرد بخراسانی مشهور شد گویند چون کودک را بسطه کشته شدن سیاوش در تنها
سیاه میپوشید و در هر جلسه خنده میکرد ابو مسلم به چنان بود با بچه روز بروز کار ابو مسلم بالا گرفت و به تسخیر بلاد افغانستان
و خراسان استیلا یافت و قحطبه بن شبیب بامر ابو مسلم به نظم سپاه و تجهیز خیل و خرگاه اشتغال یافت و در جنگ با
نصر بن سیار استوا گشت تا نیمی از نفوس سپاه کشته و اسباب غارت گردیده و نصر فرار نموده گویند روزی هم قحطبه بن شبیب
سی هزار تن از اعوان بنی امیه را در مقام خراسان و افغانستان مقتول نمود و در این سال عبد العزیز بن رفیع فقیه مکی
و اسماعیل بن ابی بکیر و یزید بن ابان و حفص بن سلیمان وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۱۳۱ و بالا گرفتن کار ابو مسلم در خراسان و عراق عجم و پیش رفتن کار قحطبه بن شبیب در سر جاو و توجه او بطرف عراق عرب

چون امور خراسان را ابو مسلم تحت انتظام داد و دولت بن سیار همه جا ساده فرار را بسپاه قحطبه بن شبیب
نمود و از تجاوز بن شماد و پنج سالگی بسر آمد و قحطبه بمحمد بلاد او بخراسان گذاشت ابو مسلم به تسخیر فارس و ابان
جرجان و طبرستان و دیلمان عراق عجم در این سال نامه نمود و آنان بمبایعت و متابعت بنی عباس و
کشتن امین خراج بخواهند برجی قبول و بعضی سر باز زده و از تسوی چون خبر اعتبار و اقتدار ابو مسلم در خراسان
بگوش یزید بن عمر بن هبیره فرمانفرمای عراق عرب که از جانب مروان بود رسید فرمان داد حاضر بن جباره
و داود بن یزید بن هبیره با سه قبال قحطبه بشتابند و او از میان بردارند این دو سردار نامدار با سپاهی جرار
و بیرون شهر اصفهان با استقبال قحطبه بن شبیب شتافتند و جنگی سخت نمودند و قحطبه را آنان غالب آمده و حاضر بن
جباره کشته گردیده و باقی فرار کرده و عراق بتصرف قحطبه و اصفهان مفتوح و منصور دار گردیده و مردم جرا بمبایعت
بنی عباس و بیزاری از بنی امیه بخواند و همی کثیر سر کشند متابعت او کند اشتند قحطبه پس از انتظام امور اصفهان
بطرف نهاوند و قومسیه کان حرکت کرد و آن بلاد از عمال بنی امیه مصفا ساخت و چون این کار را بپرداخت بعتبه سپاه و تفریق خیل و خرگاه متوجه مرو و عازم عراق عرب شد که در آنجا کار یزید بن
عمر بن هبیره را یکسره نماید چون یزید اطلاع گردید چگونگی را بر مروان نگاشت و از او استمداد جست در این
سال ابو حنیفه واصل بن عطا الغزال المعتزلی و مالک دینار زاهد و منصور بن المعتمر السلمی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۲ و جنگ قحطبه بن شبیب با سپاه عراق و هزیمت عراقیان و فرار یزید بن عمر و بلوغ غرق شدن قحطبه در فرات و بالت او و عاقبت مروان حمار

چون مروان بن محمد بن مروان حلم از کار دولت و شوکت ابو مسلم خراسانی و پیشرفت سپاه قحطبه بن
شبیب و آمدن او کنار جلولا و فرات آگهی حاصل کرد سخت اشتعال کرده و لوای اذاره خراسان شده
سپاهی لایق به یزید بن عمر بن هبیره بعراق فرستاد و این دو سپاه مکنیه خواهد هم افتادند و هم بهای خون از
یکدیگر دوانه ساختند عاقبت سپاه شام و کوفه راه هزیمت گرفتند و سپاه خراسان آنان را تعاقب نمودند

قحطبه بن شبث چون از نیل عبور کرد بجانب فوه رفت و این اسب برانده ناگاه در دروازه خانه افتاد و چون از حیاتش آثار نیافت در دروازه خانه خاموش گشت و کسی مطلع نشد و یزید بن عمرو تا کوفه جائی نگذاشت و چون از آن سپاهیان خراسان اسب قحطبه را بی صاحب دیده و بعد از جستجو او را غرق یافتند و این پیش خبر از بسیاری سپاه و جسب وصیت قحطبه بر داشته حسن با سپاهیان بطرف کوفه روانه گشت یزید بن عمره از کوفه بیرون آمده با حسن بن قحطبه کوفه را بسی هزار این سپاهی وارد کرده و بسجد در شد و عمره امر بیعت بنی عباس و مخالفت بنی امیه نموده و بسیاری او را متابعت کردند از آنجا ابو سلمه حفص بن سلیمان المخول که او را وزیر آل محمد نخشد بود که چون مکتوب ابو سلمه را بدید خبر از امر عزداشت و با او بقویت در امر خلافت نمود و این وقت حسن بن قحطبه کار کوفه را انتظام داد و محمد بن خالد بن عبد الله قسری را بحکومت کوفه برداشت و آنگاه بیرون رفت و این وقت چون خبر شکست سپاه شام و فرا[illegible] بن عمر را شنید سخت بهراسید و آشفته حال گردید از آنسوی چون نصر بن سیار بری رسید نامه بمروان حمار بنوشت و شوکت ابو مسلم و تسخیر تمام بلاد خراسان بدست او نگاشت و این بن کاغذ از آن مروان قاصدی را که نامه ابو سلم بجهت ابراهیم امام داشت گرفته نزد مروان آورند مروان از مضمون کاغذ ابو مسلم چون خبر یافت که نوشته کاغذ نصر بن سیار بود قاصد را انعامی داد و بشرط آنکه رفته کاغذ را بامام برساند و هر چه جواب گرفته بازآرد قاصد کاغذ ابو سلم را بابراهیم امام رسانید و جواب را گرفته شام نزد مروان حمار آورد و مروان فرمود تا او را بگذارند و نرسانند تا ابراهیم امام که در حمیمه بود حاضر ساختند آنگاه او را خطاب عتاب آمیز کرد که در صدد مخالفت بستی و با ابو سلم مکاتبه و مراسله نمایی ابراهیم زبان بامستناع گشود که من به کتابت ابو سلم را نشناسم و با او مکاتبه ندارم مروان نامه او را با قاصد حاضر ساخت ابراهیم سر انفعال بزیر انداخت آنگاه مروان قاصد را و او را در زندان کرد عبد الله بن عمر بن عبد العزیز و عباس بن الولید بن عبد الملک بودند آزاد شدند و پس از آن حکم داد تا کار آن سه تن را در یک شب ساختند و دوستان از قبس بن عبد او بیرون کرده و مدفونشان نمودند ابراهیم امام قبل از این اتفاق اقوام و اتباع خود را وصیت کرد که با ابو العباس سفاح که نامش عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله عباس باشد کرده و با او مبایعت کنند و پس از فنای او و ملکت ابراهیم امام ابو العباس سفاح با برادرش ابو جعفر منصور و این بیت ابراهیم امام را نگوشته اند و تاریخ خراسان بخان بودند و چون کار حسن بن قحطبه چنانکه گذشت سر انجام گرفته بود و اسنان شد بجانب مرو آمده و کار مبایعت مردم با ابو العباس بالا گرفت و مردم با او مبایعت کردند و از حمیمه بیرون جسته و بجمیع اطراف بکام یقین گرد از آنسوی مروان حمار با کمیده و بیت هزار مرد سپاهی از شام حمیمه بیرون زد و تا شهر رود رانده در آنجا الی عون عبد الملک بن یزید ازدی که از جانب حسن بن قحطبه حاضر رای جنگ با مروان بود انتظار و مقاتله او شتافت و سپاه شام را شکست داد و مروان بموصل فرار کرد و از آنجا بحران شام رفت که از جیش سپاه بنی عباس رسیده ناچار از حران نیز فرار و تحصن کرده از آنجا بدمشق و از دمشق بفلسطین و از فلسطین بمصر فرار کرد و در مصر گرفتار اعوان صالح بن علی گردید و او را در فسطاط بشهادت رسانیدند و سر او را بمدینه نزد صالح آوردند و دولت بنی امیه منقرض شدن مروان حمار که چهاردهمین خلیفه بنی امیه و آخرین پادشاه از ملوک خلفای بنی امیه بود و ملقب بحمار و معروف بمروان چندی بود خامه بیان این واقعه در مکتب بیقم ذی حجه سنه ۱۳۲ واقع گردید مدت عمر مروان شصت

وقایع جهان و جهانیان

دو سال و مدت خلافتش پنج سال و دو ماه پانزده روز بود

ذکر خلفای بنی عباس که پای بخشان بغداد و سی و هفت نفر بودند و مدت خلافتشان
پانصد و سی و سه سال است سنه ۱۳۲ که مروان حمار آخرین خلیفه اموی مقتول و ابوالعباس
سفاح اولین خلیفه عباسی منصوب گردید تا سنه ۶۵۶ که شش شنبه و پنجاه و شش که
آخرین خلیفه عباسی ابوبکر عبدالله مستعصم بی و هفتمین خلیفه عباسی بود بدست
هلاکو خان مقتول و خلافت بنی عباس منقرض گردید

ذکر وقایع سنه ۱۳۳ و تعیین نمودن ابوالعباس سفاح حکام متجهه جا و آغاز
شوکت و اقتدار بنی عباس

چون ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به مسند خلافت متمکن گردید و خاطر از مروان حمار
آسوده کرد به تعیین حکام و انتظام امور پرداخت نخست یحیی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را حاکم موصل گردانید
و یحیی محمن و رود نزدیک یازده هزار تن از مردمان موصل را از مرد و زن بکشت و ابوجعفر منصور را حکمران جزیره
و آذربایجان و ارمنستان کرد و داود عم خود را والی مدینه و مکه و یمامه و یمن نمود و عیسی پسر برادر خود را حکمران کوفه و دوآبه
او ساخت و عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس را والی شام کرد و ابوعون یزید را حکمران مصر نمود و ابومسلم
خراسانی را مشور فرمانفرمائی افغانستان و خراسان فرستاد و خالد بن برمک را با مور مالیه خویش برقرار کرد
و انشاالله شرح حال برمکیان در مجلد سوم این مجلدون کتاب مشروحا نگارش خواهد رفت و سلیمان بن علی بن
عبدالله بن عباس سفاح را حکمران بصره کرد و رستاق و دجله و بحرین و عمان را ضمیمه حکومت بصره ساخت و
حکمرانی اهواز و خوزستان را بعم دیگرش اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس داد و چون خبر رسید که یحیی در موصل
قتل بسیاری نموده او را معزول ساخت و برادر او را مورد خطاب عتاب آمیز آورد و همدرین سال ابومسلم خراسانی
زیاد بن صالح را بطرف چاچ و اخشید و فرغانه فرستاد و مردم آن بلاد را مطیع و بمبایعت سفاح در آورد
نیز داود بن علی عم سفاح در مدینه وفات کرد و سفاح ابی سلمه الخلال که معروف بوزیر آل محمد بود و خدماتی در بر
قرار دنی عباس کشت همچنین سلیمان بن کثیر را با شاره ابومسلم خراسانی کشته گشت و سفاح و برادرش ابوجعفر
منصور از کشته شدن او و چند فقره دیگر از ابومسلم شدند

ذکر وقایع سنه ۱۳۴ و حرکت ابومسلم از مرو بترکستان و ابوداود از بلخ برکشتن و جنگ در آنسامان

در این سال مرو گویش ابومسلم خراسانی رسید که مردم کش در ترکستان سر بطغیان برداشته و رایت مخالفت
برافراشته اند ابومسلم فرماندهی ابوداود خالد بن برامکه سپهسالار حکمران بلخ با سپاهی رزم آزما حرکت به ترکستان
کرده متمردان را مطیع سازد ابوداود بطرف ترکستان حرکت نموده و بطرف کش آمد پادشاه کش اخریدا
با قشونی آراسته با سبقتال ابوداود آمد پس از مقابله و مقاتله اخریدا گرفتار و با هشتاد از سپاهیانش طعمه شمشیر
ابوداود گردید ابوداود غنایم بسیار از امتعه نفیسه چینی از آنان بدست آورد و تمامیرا نزد ابومسلم فرستاد ابومسلم

نیز برای تنظیم سمرقند و سکنه انتصوب از مرو به سمرقند درآمد و ممن مباحثت و مناقشت از آن بسیاری از دهقانان
و کوه پایگان کشته شدند تا کلیه سمرقند و فرغانه و سغد مطیع گشتند ابومسلم نبای سور سمرقند را گذارد و او را و داود را مرداد
که مراجعت به فرغ کرده بکارهای خود مشغول گردد بعد ازین سال از خوارج جهت نفاق مختلفه ظهور کرده و گاه گاه ازین سفاح را اضطراب
جنگیده و نفوس بسیاری از طرفین بخاک هلاک ریخته شد تا فتنه های آنان تمام شد در این سال محمد بن یزید حاکم ارمین
و محمد بن اسماعیل بن سعد بن ابی وقاص و سعد بن عمر بن سلیم الزرقی وفات نمودند نیز در این سال پای تخت را از انبار بکوفه نقل داد

ذکر وقایع سنه ۱۳۲ و شمه از جنگ ابومسلم در ترکستان و مسافرت او بعراق و مکه و رفتن ابوجعفر منصور بمکه و وفات ابوالعباس سفاح اول خلفه عباسی

چنانچه اشاره شد ابوالعباس سفاح برادر خود یحیی را از حکومت موصل برابسطه تعالی و تعالی نامه معزول داشت
و او را سرزنش و توبیخ کرد پس از چندی او را بحکومت فارس برگماشت و یحیی طریق کرده بفارس و طوایف گشیده
بسفر آخرت شتابید در این وقت در ماوراء النهر در ترکستان زیاد بن صالح سر بطغیان برداشت و ابومسلم بجهت
برطرف نگاشت و چون بآنجا رسید و ابومسلم رسید اتباع و اعوان زیاد ابومسلم پیوستند و دل امیر خود را ازین معامله
خستند زیاد بن صالح بناه سپک از دهقانان برد گذارد ابومسلم آسوده ماند آن دهقان زیاد را کشت و سر از تنش
برگرفت و نزد ابومسلم شتافت و ده پاداش این خدمت جایزه یافت پس ازین حادثه ابومسلم از دار الخلافت
اجازه خواست که شرفیابی حاصل نماید و پس براه مکه سپارد ابوالعباس سفاح او را اذن داد و او بحضور شتافت
ابومسلم پس از تنظیم بلاد و تنسیق عباد راه کوفه پیش گرفت و چون نزد ابوالعباس رسید هدایا و تحف بسیاری بگذرانید
ابوالعباس او را بنواخت و مکرم داشت ابومسلم بتقدیم خدمات و ادای فریضه حج بیان کرد ابوالعباس گفت امسال
برادرم ابوجعفر منصور عازم مکه است و امیر حج اوست و لاکن ترا بامیری بری گزینم ابومسلم روانه مکه گردید از آنطرف
ابوجعفر منصور نیز بمکه روانه شد و در بعضی مواقع ملاقی دوتن میشد ابوجعفر از کثرت مدارج و عطایای ابومسلم نظر بخبث
و لئامت طبیعیکه داشت موحش شد و در اندیشه فرو رفت و سبب سربزیری و شهرمندگی او نزد مردم
شد بالجمله ابوالعباس سفاح در ذیحجه ۱۳۲ در انبار پس از عمر سی و سه سالگی و چهار سال و هشت ماه
خلافت بدرود زندگی گفت و ولیعهد او ابوجعفر منصور چنانچه اشاره شد در مکه بود در این سال عطاء بن
عبدالله و ابوجازم اعرج و عطاء بن سائب ابوزید لغوی و عمرو بن رمیم وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۳ و عودت ابوجعفر و ابومسلم از مکه بعراق و طغیان عبدالله بن علی و مامور شدن ابومسلم بجنگ او و فتح ابومسلم و خواستن ابوجعفر ابومسلم را و کشتن او و گفته سنباد و کشته شدن او

چون در مکه خبر ارتحال ابوالعباس سفاح بگوش ابوجعفر منصور رسید برادرش رسید بسر بر خلافت برآمد و مردم
دسته بدسته با او مبایعت کردند ابومسلم خراسانی که نیز موجود بود بیعت نمود و آنوقت که سفاح در انبار بار حیات

گذاشت و ولایت سفر آخرت برداشت برادرزاده او موسی بن داود بن محمد بن علی بن عبدالله مردم را به مبایعت او بخواند و ابوجعفر منصور بر خلاف استقبال آنکه بکوفه درآمد و بمسجد رفته خطبه عزائی بخواند درین وقت عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس که عم ابوجعفر منصور بود در نصیبین بود و مردم را بمخالفت ابوجعفر منصور و مبایعت خود بخواند و جمعی کثیر او را گرفته و سر کنبد اطاعتش بنهاده و مخالفت سفاح در زمانیکه مروان در قید حیات بود هیچکس را از پای در آورده پس ازین باید بر سر خلافت برآید چون ابوجعفر منصور از خروج عبدالله مطلع گردید ابومسلم را بجنگ او فرستاد و ابومسلم بچاه با او مقاتله میکرد و تا سپاه عبدالله منهزم گردید و در بصره نزد برادرش سلیمان بن علی پناه برد و از جانب ابوجعفر منصور را بالحسیب نامی برای جمع نمودن غنایم جنگ نزد ابومسلم آمد ابومسلم چون از مضمون نامه ابوجعفر مطلع گردید بخت برانشفت که من بر مال و جان چندین هزار تن مسلم مالک و مامون بودم و پس از آن راه خراسان پیش گرفت بدون آنکه نزد ابوجعفر آمده استیذان طلب نماید ابوجعفر منصور چون از رفتن ابومسلم آگهی یافت سراسیمه گردیده با و نوشت که ولایت و حکومت مصر تو است عودت نما ابومسلم استماع نموده آنگاه ابوجعفر منصور بجناح سرعت ابوحمید مروروذی بصحبت فرستاده او در طبرستان با ابومسلم رسیده او را راضی نمود چون ابومسلم بکوفه رسید ابوجعفر در صدد حبس او و نهایت تکریم کرده و چهار چهارم چندین از غلامان را با شمشیرهای برهنه در عمارت پنهان داشت و چون ابومسلم داخل گردید زمان بشکایت گشوده و دست خود را بریش زده ناگاه اعوان ابوجعفر بیامان ریخته و ابومسلم را خون نشیدند و این واقعه در شعبان سنه ۱۳۷ واقع گردید چون خبر کشته شدن ابومسلم انتشار یافت سنباد مجوسی نیشابوری بهواخواهی ابومسلم علم مخالفت ابوجعفر منصور را برافراشت و دری ما ابوعبیده که از قبل ابوجعفر حاکم جنگید او را از میان برداشت و بالغ بر صد هزار کس دور او را فروگرفتند ابوجعفر چون بشنید بهراسید و حمهور بن مرار العجلی را با سپاه کافی مجاربه روانه داشت پس از مقابله و مقاتله سنباد شکست خورده به اسپهبد طبرستان پناه اسپهبد او را تا بعضی از میان برگرفت و سر هایشان را نزد ابوجعفر فرستاد و در این سال عبدالرحمن بن معویه بن هشام بن عبدالملک چون از شام فرار کرده باندلس رفت و در آنجا استیلا یافت و مدت مدیدی خانواده اموی در اندلس سلطنت داشتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۸ و استقلال یافتن ابی داود و خالد بن ابراهیم الذهلی در خراسان

زمانیکه ابومسلم در ری مدفون نزد ابوجعفر منصور برگشتش از طرف خراسان مسرور بود ناگاه نامه از طرف ابی داود خالد بن ابراهیم الذهلی بدو رسید که مخالفت با امرای جایز نیست ابومسلم نمید که ابوجعفر منصور به ابی داود چیزی نگاشته است و الا کرا قدرت این حرف بوده در حالیکه ابی داود از طرف ابومسلم در خراسان حکمران بود و چون کار ابومسلم خاتمه یافت و ابوحمید مروروذی با و گفت که نامه ابی داود سم مفید بود و ابوجعفر منصور کوشش فراوان بجای آورد که در تمام خراسان و افغانستان کسی متمرد و عاصی نگردید در این سال حمهور بن مرار العجلی بر سر طخیان برداشت و سبب آن بود که چون در جنگ با سنباد فاتح گردید ابوجعفر کسیر از دوش فرستاد که غنایم جنگ را گرفته بر و این مطلب در نزد حمهور گران آمد و یاغی شد ابوجعفر ناچار محمد بن اشعث بجنگ او

فرستاده و در نزدیکی فیشابور جنگ واقع گردید و جمهور منهزم گشته بآذربایجان فرار کرده و در آنجا عاقبت کشته گردید و در این سال حسن بن عباس بن محمد بن علی و رومیان جنگ شده و غلبه بسپاه عرب و اهالی سواد بن رفاعه و سعید بن مهمان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۳۹ و سنه ۱۴۰ و تعیین عبد الجبار بن عبد الرحمن ازدی بحکومت خراسان و کشته شدن ابی داود خالد بن ابراهیم الذهلی

ابو جعفر منصور عاقبت عم خود عبد الله که در جنگ با مسلم فرار کرده و پناه به برادرش سلیمان برده بدست آورد و هلاک نمود و نیز سلیمان را از حکومت بصره معزول ساخت و بجایش سفیان بن معویه احکمران بصره نمود و چون دانست ابی داود خالد بن ابراهیم در خراسان شوکتی پیدا نموده عبد الجبار بن عبد الرحمن ازدی را مامور خراسان نمود و باو دستور داد که چون بخراسان در آید مقدم ابی داود را از پای در آرد عبد الجبار بجنگ ابو جعفر عم نمود و بر تخت حکمرانی افغانستان و خراسان برآمد و نواب و عمال بجمیع جهات تعیین نمود و عبد الوهاب بن ابراهیم امام را محبوس بن محمد بتحریر کردن مانا بهفتاد هزار تن فرستاد این شخص التعمیر لایق نمودند مهدی بن سال ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی وفات یافت در این سال مقیدس و سی و چهار ابو جعفر منصور بعزم حج روانه مکه شده و عودت به بیت المقدس آمده و به هاشمیه کوفه که بنای برادرش بود آمد

ذکر وقایع سنه ۱۴۱ و طغیان عبد الجبار در خراسان و لشکر کشیدن مهدی بن منصور بخراسان و کشته شدن عبد الجبار بدست منصور و خروج راوندیها و عاقبت کار ایشان

در این سال چون عبد الجبار بن عبد الرحمن ازدی حکمران کل خراسان و افغانستان خود را با شوکت و اقتدار دید در کار استقلال افتاد و جمعی کثیر دور خود جمع نمود و بروشیان انواع مکرمت و مرحمت کشود چون ابو جعفر منصور از مخالفت او آگهی یافت فرمانداد تا فرزندش مهدی با سپاهی لایق راه خراسان پیش گیرد چون مهدی بنهروند در مقابله و مقاتله عبد الجبار شتافت پس از کشتار بسیار عبد الجبار منهزم گشته مهدی او با نزدیک خود منصور فرستاده و ابو جعفر منصور چنانچه پیشوه نامبرده او بود عبد الجبار را بوجهی مرتبش هلاک ساخت پس از این واقعه مهدی در خراسان متمکن گردید در این وقت مردم طبرستان و دماوند سر بطغیان برداشتند مهدی مامور منصور بر دو فتنه را خوابانیده نیز گروه راوندیه در این سال شورش نمودند و خلوت نموده منصور را رب النوع دانستند و بطریق اجتماع در هاشمیه بدر خانه منصور آمده او را مقتول ساختند از اتفاقات در آنوقت کسی از اعوان و پاسبانان در درگاه منصور نبود و خود بیرون آمد با چندتن از حاضرین که معن بن زائده که مدتها از خوف منصور پنهان بود بر منصور رسیده و راوندیها را تمام کرده مورد احسان منصور شده و حکومت یمن با و تعلق گرفت مهدی بن سال موسی بن کعب و سعد بن سعید و ایان تغلب وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۲ و صد و چهل و دو

واقعه ار مهدی بن منصور در خراسان و طغیان اسپهبد در طبرستان و هلاکت او

در این سال مهدی بن منصور در خراسان و کمال شوکت و اقتدار جنرالی مشغول بود و نواب و عمال بجهه هر جا بر قرار کرده و ابو جعفر منصور حمید بن قحطبه را بحکومت مصر برداشت و مالک بن هیثم خزاعی بحکومت موصل برقرار شد و اسپهبد حکمران طبرستان نقض عهد کرد و منصور سپاهی فراوان بجنگ او فرستاد و اسپهبد شکست فاحش خورد و بزهری که دانست خود را هلاک کرد و در این سال سلیمان بن علی عم منصور که حاکم البصره بود و موسی بن عقبه و حمید طویل بصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۳ و شورش دیلمیان و خوابیدن فتنه آنها

در این وقت مردم دیلم سر طغیان برداشتند و علم مخالفت برضد ابو جعفر منصور برافراشتند و بسیاری از مسلمانان را بخاک هلاک افکندند ابو جعفر منصور سپاهی روانه داشت و مردم را تحریص و تحریض بجهاد با مردم دیلم نمود و پس کوشش و کشش بسیار خلقی از هر دو طرفین کشته شدند تا آن فتنه بخوابید و منصور هیثم بن معویه را از نظر معزول نمود و سری بن عبد الله را بجای او منصوب داشت و نوفل بن فرات حاکم ارمینیه را از منصب معزول داشت در این سال عبد الرحمن بن احماد و سلیمان بن ترخان تیمی و اشعث بن سوار و مجالد بن سعید وفات یافتند و مردم بر جلیل علم و دانش خاصه علم تفسیر و فقه و حدیث و انساب همت گماشتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۴ و عودت مهدی از خراسان بجهاسمیه بجهه زفاف کردن

در این سال مهدی بنا بامر منصور بجهه مراجعت از خراسان آهنگ هاشمیه کوذمود و چون بمقصد رسید منصور رقیه دختر ابو العباس سفاح برادر خود را بعقد ازدواج در آورد و منصور حکومت مدینه را بریاح بن عثمان المری واگذار کرد و فرمانداد تا نواده در حق بنی هاشم ظلم و تعدی روا دارد ریاح مخض فرمان منصور چون بمدینه رسید یازده تن از برادران حسن بن علی بن ابی طالب را گرفتار و محبوس داشت همچنین مردم دیلم باز سر بطغیان برداشتند و رایت خودسری برافراشتند منصور سپاهی بسرداری محمد بن ابی العباس سفاح روانه آنسامان نمود تا فتنه آن فتنه پس از کشتارهای بسیار کردند محمد بن سال عبد الله بن شبرمه و عمر بن عبید معتزلی دهستیل بن خالد

وفات یافتند ذکر وقایع سنه ۱۴۵ و بنا شدن بغداد بامر منصور و طغیان یکی و تن در مدینه و بصره و خلنه کار آنها

ابو جعفر منصور مدتها در خیال میگذرانید که بشهری بزرگتر و بهتر از هاشمیه که برادرش سفاح بنا کرده بنیاد نهاد تا در این سال مهندسان و معماران بلند اندیشه هنرپیشه فرمانداد تا طرح شهری ریزند معماران پس از گردش بسیار زمین بغداد را انتخاب کردند و این موقع از زمان انوشیروان عادل برقرار و مسمی بباغ داد بود چون این زمین را انتخاب کردند و منصور خود بپسندید و مهندسان و منجمان که رئیس آنها نوبخت و خالد برمکی بود وقت تعیین کرده در ساعتی نیکو اول خشت بنا را منصور از دست خود گذارد و مدت چهار سال بغداد با خارج ده هزار دینار بپایان رسید و منصور فرمان داد تا ایوان کسری را خراب کرده و مسمار

واجرا او بغداد بکار بنده والی این محل بیابان رسید زیرا که بر کنار بنگله بود و ملک دولت میتوانست تاخت و تاراج شده و به نغاوت نقل شود و در
این خصوص منصور را با خالد برمکی کدورتی بود و مکالمه است امادین این سال محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب در مدینه خروج کرد و منصور عیسی بن موسی
را بجنگ او فرستاد و تاکارش خاتمه یافت و نیز خروج ابراهیم عبدالله در بصره و توسعه اقتدار او و فرستادن منصور عیسی بن موسی
را بجنگ او و کشته شدن ابراهیم و اختتام کار. در این سال حسن بن حسن علی و میمون بن مهران و اسماعیل بن جعفر صادق و عبدالله
محض و ومیتین حجاج وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۵ و نقل نمودن منصور دوانقی از هاشمیه به بغداد

چون عمارات و قصور سلطنتی بیابان در بغداد رسید منصور فرمان داد تا اثاثیه سلطنتی و تجهیزات خلافت را از هاشمیه نقل
به بغداد نمودند و بساعی سعید و میمون بر تمکن خلافت نزول نمود و ابواب مشقت بروی اوانی نامس گشود منصور بسیار
بخیل و ممسک و لئیم بود از آن جمله مذاق که جمعش دو انفیت که دینار و دانیر باشد زیر انجشش باصطلاح جیبه و پول این باین
قران و روپیه بود است بالجمله سایر امرای دیگار و بار یافتگان با گاه خلافت مدت دراز خانهای رفیعه و قصرهای متینه
بنا و کردند گویند بعد از مدتی بنایش شده بود که قرب و بعد مردم لقبه سلطنت و موقع خلافت نزدیک باشد و در این
سال منصور محمد بن سلیمان را حکومت بصره داد و عبدالصمد بن علی را بجای او که برداشت نیز این سال بکلی نسابه و عوانه
و فاتحین یحیا در این سال رحلت کردند

ذکر وقایع سنه ۱۴۶ و تعیین محمدی بولایت عهدی و فتنه خوارج مشابیان و جنگ با آنها

در این سال ابوجعفر منصور مصمم گردید که فرزند خود محمد را بولایت عهدی بر دارد و برادر زاده خود عیسی بن موسی را از
ولیعهدی مخلوع سازد لذا این حیث را بفضل گذارد و مردم را بمبایعت و متابعت فرزندش محمدی برخواند خلایق بکلی
دست مبایعت دراز نمودند و با محمدی بیعت در آمدند چون منصور از این کار فراغت حاصل کرد امور عمومی
پرداخت و در اینوقت اترخان خوارجی با قبایل ترکی مخالف بخلاف منصور قیام و جنگ را آماده گشتند منصور سپاهی
فراوان بسرداری جبرئیل بن یحیا و حرب بن عبدالله بمقاتله آنها فرستاد که در این جنگ جبرئیل سپاه منصور کشته
کشتند و حرب مقتول شد و آذر گرفتار نمود در این سال عبدالله بن علی عموی منصور و محمد بن ابی العباس و اشت
بن عبدالملک و عبدالرحمن بن زنبیده و ابی علی تامی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۴۷ و ۱۴۸ و اهتمام منصور در اتمام حصون بغداد

در این سال منصور فارغ البال باتمام کار بغداد پرداخت و بارو و خندق و سایر تحصینات اورا باتمام رسانید
که تا سنه ۱۴۸ اتمام گشت و در این سال فضل بن یحیا بن خالد برمکی بسمت وزارت منصور الرشید پس از وفات مفضل
نزدیک بدنیا آمد نگارنده این سطور در جلد سوم این همایون کتاب از سه گذشت یحیا و اولادش فضل و جعفر و اسباب
نکبت این خاندان کهن شرحی نگارش خواهیم کرد و گویند مادر رشید فضل را از شیر بیداد بالجمله منصور حکومت موصل را
در این سال بخالد بن برمک ارزانی داشت و اغلب بن سالم الجکرانی افریقیا گماشت و عبدالرحمن اموی حکمران
اندلس قبه برج و بارو دی مسجدی بنود بعد از این سال تا عصر منصور صادق و محمد بن عبدالرحمن و ذکریا بن ابی زائده

و ابو امیه فوت شد و ابن حرث وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۵۱ و خروج استاذسیس در هرات و اجتماع مردم با او در هیس و سیستان بدو و او و وفتنه او

در این سال فتنه بزرگی در افغانستان حادث گردد و آن چنان بود که استاذسیس با جمعی از مردم هرات و اهالی بادغیس و سیستان و مرو در مخالفت او جمع شدند و مبایعت خویش بخواندند چون او از خروج و کثرت جمعیت او بگوش منصور رسید سخت بهراسید و فرماندار ناحدی بدو گسیل کرد با سپاهی بی اندازه با سرداری مقتدر بطرف هرات تا سیل دارد مهدی خازم بن خزیمه را مامور داشت و خازم با سپاهی انبوه همت بر دفع غائله این فتنه گماشت و پس از مقابله و مقاتله گروهی از طرفین بخاک هلاکت غلطیدند و خازم مروزی که سرداری نام بردار از سپاه عرب بود در آن معرکه جان سپرد و خلافت استاذسیس قرار گرفت و در این سال منصور حسن بن زید بن حسن را بحکومت مدینه گماشت نیز در این سال امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت در بغداد وفات یافت و محمد بن راشد و عبد الملک بن عبد العزیز و مقاتل بن سلیمان

شمه ای که ذکرش در جلد سوم خواهد رسید و محمد بن اسحق مغازی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۵۲ و تعیین حمید بن قحطبه بحکومت افغانستان و کشته شدن معن بن زائده شیبانی

ابو جعفر منصور در اواخر این سال حمید بن قحطبه را بحکم ارث کل افغانستان و خراسان مامور داشت و از فصایح سودمند نمود که تمام بلاد را در انتظام آرد حمید چون بدرگز حلوه متش رسید بجمله سر شهر و محلی نواب و عمالی گسیل نمود و کمر همت بر گرفتن آنان بست قتیبه ساخت که از مامورین خوارج بالشند و دمی از فتنه انگیزی و عصیان آنان غفلت ننمایند همین سال منصور هشام بن عمر التغلبی را حکمران سند کرد و عمر بن حفص بن قبیصه بن ابی صفره را بوالی گری مصر انتخاب نمود نیز در این وقت که معن بن زائده عامل سیستان بود دوزی دسته از نواحی بخانه او ریخته و او را پاره کردند منصور فرمان حکمرانی سیستان را بفرزندش و بقولی به پسر برادرش یزید بن مزید فرستاد و او کشندگان معن بن زائده شیبانی را بدست آورده نابود ساخت و معن بن زائده از مردم اسخیای روزگار مانند حاتم طائی و قاآن مغولی محسوب است در

این سال سعید بن عبد الله حریشی در خراسان و مقاتل بن ابی سفیان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۵۳ و عصیان مردم کابل و رفتن حمید بن قحطبه بکابل و پس از جنگ صلح کردن

در این وقت گوش حمید بن قحطبه چنین رسید که مردم کابل سر مخالفت برداشته و علم خود سری برافراشته و عامل منصور را رانده اند حمید بن قحطبه بطرف کابل حرکت آمد و چون بنظاهر کابل رسید مردم کابل او را استقبال کرده و مبارزه و مقاتله شدیدی واقع گردید ناچار رسولان چرب زبان بمیان آمده سخن از مسالمت و مصالحت نمودند و حمید پس از عقد مصالحت بازگشت بمرو کرد و در این سال منصور جبار بن توبه را از سکونت بصره معزول داشت و بجایش یزید بن منصور را گماشت و محمد بن سعید را بحکمرانی مصر برداشت و نیز محمد بن عبد الله بن مسلم و یوسف بن یزید الاباضی و طلحه بن عمر الحضرمی و ابراهیم بن ابی عبله وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۵۳ و سنهٔ ۱۵۴ و رفتن منصور بکله و برانداختن آل ابو ایوب موریانی

در امسال ۱۵۳ ابو جعفر منصور بعزم طواف بیت الله الحرام از بغداد روانه مکه گردید و چون از مکه مراجعت کرد فرمان داد تا عمای کسان و خود را بو ایوب موریانی گرفتار کردند و این ابو ایوب مدتی وزارت ابو جعفر را داشت با بکله ابو ایوب و برادران او را در زیر فیل در نخیر کشید و ابقام عذاب و شکنجه مبتلا ساخت و مالی وافر از آنها دریافت داشت عاقبت حکم داد تا آن بیچارگان را دست و پا قطع نمایند و کسانیکه کلاه های بلند بر سر میگذاشتند فرمان داد تا گوش ها بکله ابو جعفر منصور را احکامی شدید و مولناک بود چنانچه این متقی ابواز زیر افرمان داد تا در تنور انداختند بالجمله در این دو سال عبید بن عبد ابن ابی لیلی قاضی کوفه و هشام بن غار بن ربیعه و حسن بن عماره وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۵۵ و همت منصور بر تعمیر بلاد کوفه و بصره و غیره

در این سال ابو جعفر منصور همت بتعمیر بسیاری از شهرها گذاشت و فرمان داد تا فرزندش مهدی در بصره و کوفه و رحبه حصون و خنادق برافراز د و کنار فرات شهری بنا نماید مهدی بدان فرمانیات عمل نمود و نیز در امسال موسی بن کعب را بحکومت جزیره و عمرو بن زهیر را بحکومت کوفه و عبد الصمد علیر الحکم انی را بمنیه برگماشت و یزید بن حاتم را مامور کرد که با سپاهی فراوان بطرف افریقیا بشتابد و فشه خوارج را که در آنجا بر یزید بن الصوب شوریده بودند دفع کرده و حوائج حبسخانها کرده و آنها را مستفرق ساخت نیز یزید بن اسید السلمی بطرف شتافت و پس از خنک سختی کار مصالحه انجامید

ذکر وقایع سنهٔ ۱۵۶ و سنهٔ ۱۵۷ و تعیین و عزل کردن حکام

ابو جعفر منصور در این سال بفراغت بال بگذرانیدن ایام بسر برد و حادثه مهمی در قلمرو حکومت او روی نداد و سعید بن دعلج را بحکومت موصل و سوار را بقضاوت بصره مامور ساخت و مصقری موسوم بقصر خلد در بغداد بنا نهاد که بسیار رفیع بود و مقرر داشت که در محله کرخ بازارهای جوبی بسازند و هم روزی مقرر کرد که سپاه مینهند و خود با کلاه خود و جامه سپاهی میان آمد و تمامی سپاهیان مسلح و کامل بودند در این سال عامر بن اسماعیل المسلی و سوار بن عبد الله قاضی بصره که سال قبل مامور بصره شده بود و اوزاعی فقیه و شعب بن ثابت وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۵۸ و رفتن ابو جعفر منصور بکله و فوت او در راه و نشستن مهدی بجای او

در این سال ابو جعفر منصور حکومت آذربایجان را بیحیی بن خالد برمکی ارزانی داشت و خالد بن برمک پدر یحیی بحکومت موصل قرین مباهات گشت و لشکر بجنگ حرب را بحکمرانی فارس نامزد کرد و خود بعزم مکه از بغداد حرکت کرد و چون در سمیون رسید ناخوش احوال گردید و در همانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود بهمین سال بنو مدت خلافتش شصت و دو سال بود و چون ابو جعفر منصور وفات یافت حاجب مطلب را پنهان داشت تا روز دیگر و لشکریان رکاب و حجاج بر سراپرده آمدند حاجب جنازه منصور و بعد مهدی را مردم مبایعت کردند و سر برهنه و پای برهنه چون محرم بود دفن ساختند و مردم فرزندش مهدی را که ابو عبد الله کنیه داشت بخلافت

وقایع جهان و جهانیان

برداشته و بمساعدت و مساعدت او اقدام و اهتمام نموده در این سال مالک بن منوال البجلی و حمزه بن سبرخ مصری وفات یافتند

ذکر وقایع فشنه و بیعت برآمدن مهدی و تعیین بن حکام و خروج حکیم مقنع در ترکستان و خموش شدن فشه او و فوت حمید بن قحطبه حکمران افغانستان و خراسان

چون ابو عبد الله محمد سوم خلیفه عباسی بمسند خلافت متمکن گشت خطبه عالی منی بر حمد خالق یکتا و نعت محمد مصطفی و منقبت عدالت و رعیت پروری خواند و مراسله مساعدت برخواند نامه تعیین حکام و ولایات و نواب ایالات پرداخت و اسحق بن صباح کندی را بحکومت کوفه و عبد الملک بن طبیان العنبری را بحکومت بصره و بشر بن مسند را بحکومت یمامه و فضل بن صالح الحکمرانی جزیره و حمزه بن بحیا را بحکومت سیستان و جبرئیل بن یحیا را بحکمرانی سمرقند و محمد بن عبد الله را بحکومت مدینه و حسان بن یتیم بن نصر را بحکمرانی خراسان معین و برقرار داشت در این سال فشه دعوی حکیم بن عطا ملقب بهاشم و مشهور بمقنع در ماوراء النهر ظهور کرد و آمردی سغدیه بازو ساحر و جادو بود و بواسطه زشتی رخسار و کراهت دیدار صورتی از ظلا ساخته و بروی خود گذارده بود و میگفت خداوند در اجساد و ادوار نقل و انتقال نموده گاهی در جسم آدم ابو البشر و دمی در نوح و زمانی در شیث تا در ابو مسلم خراسانی و حالیه در من ظهور نموده و بدین پارا حسب و بدنیان گفتن جمعی کثیر از اهل مخمانه دور او جمع گردیده و بلباسهای سفید خود را معین ساخته که الحق را سفید جامه میگفتند و او در نخشب تعبیه پایی کرده بود که هر شب از چاهی سر بر آورده بفراز هوا پرانده و فرسنگ در دو فرسنگ روشنایی بر تو آن انداخته نخشب را منیر افروز میگفت و او در قلعه سیام در نزدیک کش سر قند با اتباع و یاورانش جایی داشت و جمعی انبوه را کشته مال و اموالشان غارت کرده بدین مشغله ابو عبد الله محمد را پریشان خواطر ساختند مهدی چندین بار لشکر بمحاربت او فرستاد هر دم سپاهیان عرب منهزم گردیده و چند تن مانند حسان بن یتیم نصر بن سیار و محمد بن نصر از سرهنگان مهدی در جنگ با او کشته شدند عاقبت ابو عوزا با سپاهی انبوه مامور بعدام او فرستاد و چون حکیم خود را محصور دید عاقبت با دو نیم دانست حلوائی زهر دار بیاران داد و آنها را هلاک و بسوزانید و پس از آن خود را در تراب زهر انداخته تمام کرد چون سپاه عرب در قلعه آمد از او بجز مشتی موی سرش که بر روی آب تراب مانده بود چیزی دیگر ایاد نیافتند در این سال حمید بن قحطبه حکمران کل افغانستان و خراسان وفات یافت

ذکر وقایع فشنه و تعیین ابو عون عبد الملک بن یزید و رفتن مهدی بمکه

چون خبر فوت حمید بن قحطبه بسمع مهدی رسید ابو عون عبد بن الملک بن یزید که در شجاعت و کیاست یگانه بود و آتش فشه حکیم مقنع را اصابت رای و دلاوری او خاموش گردید بحکمرانی کل خراسان انتخاب و مشورت آن بفرستاد ابو عون شاد خاطر بجنگ حکمرانی برآمد در این سال مهدی بعزم حج بیت الله بحرکت و پیمای حرم را مرفاده برداشته و بحاجیان قسمت نموده و بجانبش پرده زربافتی بها و بخت و در این سفر گویند مهدی با پصد شتر برف و یخ بهمراه خود بمکه برد و چندین هزار پیاده را خوراک و مبلغی بسیار از زر دسیم بفقرا رسانید و در مدینه مسجد را وسعت داده و جمیلی احسان کرده مراجعت بعنداد کرد و در این سال داود

وعبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة بن مسعود که در علم حدیث استاد بود و خلیل ابن احمد بصری استاد سیبویه وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ اثنا و اربعین و مائة و بعمتیر راه مکه با مر مهدی

در این سال عبدالملک بن یزید از حکمرانی خراسان و افغانستان و ترکستان معزول گردید و مهدی بجای او معاذ بن مسلم را برقرار فرمود و معاذ طی مراحل کرده بمرو رسید و بمسجد در شد و خطبهٔ آغاز کرد و مردم از زهد و اختلاف باز داشت و نواب و عمال بجمیع جا معین نمود و مهدی امر کرد که از بعد تا مکه در هر جا بزرگ باد آورده که آب باران در آنجا جمع شده حجاج وقت رفتن مشروب کردند و در هر جا بجانب میله نموده که مسافه بین هر بدایت آن میله سالما بگذرند

در این سال ابراهیم بن ادهم بن منصور زاهد بلخی وفات یافت و سه گذشتا و در ذیل مشاهیر بلخ در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد دیگر سفیان ثوری در این سال درگذشت و تمامه بن ولید بار و میها جبلیه و منهزم شد در این سال موسی یادی که ولایت عهد داشت رایت عزیت بسوی مکه برافراشت و مردم را انعام و اکرام فرموده بنه جلد کرد و مهدی لشکری برای جهاز انفتن فتنه عبدالسلام خارجی که خروج در قیروان کرده بود بفرستاد و او را آن جنگ نابود ساخت و خود با فرزندش هرون الرشید و لشکری نامحصور بجنگ بار و میها بطرف حلب حرکت کرد و جنگ سختی نموده و پیش رفتن هرون در بلاد ممالک روم و فتوحات او سبب خوشنودی مهدی گردید همدین سنوات عبدالله بن سلیمان از حکومت یمن و عیسی بن لقمان بحکمرانی مصر و سعید بن دعلج بحکومت طبرستان و مهلهل بن صفوان را بوالی گری جرجان و حکومت تمام مغرب مملکت با آذربایجان بهرون الرشید و عبدالله بن صالح را بحکومت جزیره برقرار کرده و در این سال صد و شصت و سه عبدالرحمن اموی در اسپانیول با شارلمن جنگ بزرگی کرده و او که یکی از صاحبمنصبان شارلمن بود با برادرزاده او در این جنگ کشته شدند و در اینسال ابراهیم بن طهمان نیشابوری وا بوالاشهب جعفر بن حیان و بکار بن شریح غامی موصلی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ثلاث و اربعین و مائة مسیب بن زهیر الضبی بحکمرانی خراسان و افغانستان

معاذ بن مسلم در این سال از قسمه ماتندار ی خراسان معزول گردید و مشهور بحکمرانی خراسان و افغانستان بنام مسیب بن زهیر الضبی صادر گردید و مسیب با جمعی بسیار از بغداد براه مرو رهسپار گشت و مردم ابوزه تا بیرون شهر باستقبالش در شدند و چون مسیب خطبه آغاز کرد مردم السعادت و نیکبختی نوید داد و بعد ازین سال مهدی صالح بن داود را بحکمرانی بصره و منصور بن یزید بن منصور را بحکومت یمن و محمد بن فضل را بحکمرانی موصل برقرار داشت و نیز در اینسال شیبان بن عبدالرحمن ابو معویه التمیمی النحوی و عبدالعزیز بن عبدالله ابی سلمه و عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس عموی منصور وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ اربع و اربعین و مائة و لشکر کشی هرون بطرف ممالک روم

در این سال مهدی بجمع سپاه و تجهیز خزینه و جنگاه فرمانداد و بسرکردگی هرون بطرف ممالک روم روان ساخت و بیرون همه جا ساحت و بشیر آبادانی راه ها را در این ساحت و بهترین عمارت که دید ازین برآمد و چنانچه در بیان سیم اقدام روسیه انگیخته اسارت محض اطفای شهوت اسیر نموده از آن مشکین مویان

ماه رخسار متقی بی اندازه حاصل کرد و چون به نواحی قسطنطنیه رسید (ایرن) مادر پادشاه صغیر از دار ملکت و حرمت بیرون شده و مالی بسیار تقدیم داشت هرون با غنایم و اسرای بی اندازه رایت عودت برافراشت هم درین سال عیسی که از موالی جعفر برمکی و بحکومت ری و نهاوند که از موالی مهدی بود و بحکمرانی رستاق دجله و بحرین و عمان و خلیج فارس و اهواز و خوزستان و فارس و کرمان برقرار شده و یزدین منصور بن عبدالله که از طرف مهدی بود و فتح بن دشاح موصلی راه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۷۰ و ولیعهد شدن هرون الرشید و تعیین فضل بن سلیمان طوسی بحکومت خراسان و افغانستان

چون مهدی از کفایت و درایت هرون فرزند دلش مسرت حاصل کرد او را بولایت عهدی برگزید که پس از موسی هادی او بر سریر سلطنت برآید و مردم را مبایعت و متابعت او بخواند و چون به حنگ بابر و مهابت و شجاعت و رشادت از او بعهده برون رسیده بود او را ملقب برشید گردانید که بعد با هرون الرشید گردید پس ازین ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی را بحکمرانی خراسان و افغانستان برداشت و فضل در کارهم اخلاق یگانه آفاق بود و او را برای سیستان تمیم بن سعید دعلج را انتخاب و مامور کرد و درین سال مهدی از وزیر خود یعقوب بن داود بن طهمان که در کارش نگاریش شد آزرده خاطر شد او را منصب کرده نجدان انداخت و او در زندان بود تا زمان هرون که خلاص و بسیل خودش بمکه رفت و در انجا در گذشت آنگاه مهدی حرکت از بغداد بطرف جرجان نموده در هر جا بحکام و فرماندهان را باشفاقات خاصه بمرتبه شان می افزود و در انجا منصب قضا و ترا به ابی یوسف مقرر فرمود و همدرین سال بواسطه سرعت اطلاعات و اخبار رحمانی مقرر داشت که چاپارخانه بین مکه و مدینه و منعه نمایند چندین اعراب دیرا محض مهارت در راه بگمارند و بواسطه آنها کفر و زندقه از نشابور بروشاعر او را مقتول ساخت همدرین سال در اسپاینا عبدالرحمن برادرزاده خود مغیرة بن ولید بن معویه بن مشام را بحمله آگاه یا جمعی دخلع عبدالرحمن همدست شده بود مقتول ساخت و رشته معادن را ازین برداشت

ذکر وقایع سنه ۱۷۱ و شروع لشکر کشیدن هادی بن مهدی بجرجان و طبرستان

چون مهدی از جرجان برگشت فرمانده تاهادی فرزندارشدش با سپاهی لایق بطرف جرجان رخصت جرجان و طبرستان کرد تا آنزمان بتحت حکمرانان ایرانی بود و از بگانه مصفا سازد و به تعاقب او سعید حرشی را با چهل هزار تن سوار شمشیرزن بطبرستان و چون سپاه عرب بمقابله هرمز حکمران جرجان و شروین حکمران طبرستان رسید ازاین سوی لشکریان مجرد بجنبش آمده و حنگ سختی درگیر بسیار مرد و مرکب از طرفین بخاک هلاک افتاده و نیز جمعی از خوارج که در سپای آنان بایسین در موصل و عمرو کلوذانی و محمد بن عیسی بن حمدویه بجای او خروج کرده بودند بالتمام بن داسول و مهدی لشکر فرستاده آنان را مخذول و مقتول ساخت همدرین سال روه میها نقض عهد کرده و از ادای خراج سر باز زده و سپاه عرب بممالک روم شتافته و بسیار غنایم و ذخایر پس از حنگ صعبی یافته و مظفر و منصور بغداد عودت کردند و مهدی امر داد مسجد الحرام و مسجد پیغمبر را وسعت دادند و در عرفات او افزودند درین سنوات حسن بن زید بن حسن و عیسی بن موسی برادرزاده سفاح که اول ولیعهد بود و منصور او را

مذکور و ابراهیم بن یحیی و جعفر الحمر و ابوشیب و حسین بن صباح بن حمی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۶۹ و وفات مهدی و بحکومت نشستن موسی هادی پس از بعود تش از جرجان

درین سال در محرم سنه ۱۶۹ مهدی بن جعفر سال یکی از دولت سلطنتش ۱۰ سال کم یا بود و ده ماه است بندان بغداد و فات یافت و در این وقت هادی ولیعهدش در جرجان و طبرستان مشغول محاربت با جرمز و سرخون بود که یکی تیزی خبر بحال مدیش هادی رسانید هادی برجناح استعجال بجانب بغداد آمد و اگرچه هرون از رشید از فرمان بحکومت گرگان و طبرستان و بیعت کردن بولیعهدی برادر بزرگ خود هادی بسیار متاسف بود و با هادی بمسجد رشد و خطبه اغاز نمود و مردم را بوعده های دل پسند و نصایح سودمند خورسند ساخت و عمرو بن ربیع بن یونس را بوزارت برداشت درین وقت حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در مدینه خروج کرد و هرون عبد العزیز که عامل موسی هادی بود او را بگفتند و منهزم شد با این حال حسین بطرف مکه پس از نماز ده روز امارت داشتن حرکت کرد و اساس مخالفت خود را در انجا محکم کند چون بمکه رسید از اکثری بسیاری از بنی عباس بمکه آمده بودند بمجرد ادای حج که از بمکه سلیمان ابی جعفر منصور بود و با او صحبتها داشتند حسین مغلوب کرده و کشته سر او را بمصر نزد موسی هادی بحکمرانی موصل عبد الملک بن صالح هاشمی را معین امسال کرد و مطیع بن ایاس شاعر و نافع بن عبد الرحمن قاری کوفه امسجد بود و ربیع بن یونس که حاجب منصور بود درین سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۷۰ و وفات موسی هادی و بخلافت رسیدن هرون الرشید و تعیین بحیا برمکی بوزارتش

موسی هادی بنوازش و رحمت غرور خلافت مغرور شده و میوه شادی نخورده بود که درین سال پس از یکسال دو ماه و چند روز خلافت بسن بیست و شش سالگی در شب پانزدهم ربیع الاول بمرض ذات الجنب وفات یافت و بر حسب تعیین پدرش بولایت عهدی در همان روز هرون بمسند خلافت نشست و مردم فوج فوج آمده دست مبایعت دادند و مبایعت در آن روز زمان بحبت و تثبیت بانجام رسید هرون بمسجد آمده بر منبر صعود کرده بموجب قانون اسلاف بحضار مجلس انعامها داد و اشراف خطبه غرائی انشاء کرده و مردم را بوعده حوشش و نشاندند و انگاه با مور مملکت و رعیت پرداخت نخست هرون الرشید بمسند وزارت خود یحیان خالد برمکی را نشانده و شرح حال یحیا و عاقبت او و آل برمک مشروحا در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد رفت باجمله در اینوقت هرون شش و بیست و دو سال و یا موسی هادی برادرش از یک مادر بودند انگاه هرون بحکمرانی موصل اسحق بن سلیمان را برقرار کرد و عبد الرحمن اموی را دشاه اسپانیا نیابی مسجد قرطبه را گذارده و نیابش در محلی بنود که اول کلیسا بود مساحت او صد هزار و نیا بطول خرج این مسجد کرد و بعد ین سال هرون امرداد سلمان بن عبد الله بکالی بحکمرانی دوم شتافت و بعد ین سال یزید بن حاتم مهلبی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۷۱ و تعیین جعفر بن محمد بن اشعث بحکومت افغانستان و خراسان و فرستادن جعفر پسر خود عباس را بجانب مرو کابل

در این سال هرون الرشید حکومت کل خراسان و افغانستان را بنام جعفر بن محمد بن اشعث منشور نمود و او سپاهی لایق رهسپار خراسان گردیده چون نزدیک مرو رسید از حال نواب و اهالی انگاهی یافت و بجهة برخی از افغانستان

و خراسان نایبی جدید و عاملی از نو مقرر کرد و عباس فرزند خود را با لشکری جرار بجهت مطیع کردن مردم کابل بطرف کابلستان فرستاد و عباس با سپاهی که همراه داشت راه عزیمت بطرف کابل برافراشت چون بجلگه کابل رسید دلاوران کابلی بیرون تاختند و خود را مردانه در جنگ با سپاه عرب میان انداختند و جمعی کثیر از سپاه عباس را راهی جاده حیات عقبی ساختند که باز بجد و عباس رسید و حاضر شد رسولان چرب زبان میان آمده کار مقاتلت و مخاصمت بمسالمت و مصالحت سرانجام یافت و عباس بجای خود عودت نمود و بعد ازین سال عبد الرحمن اموی پادشاه اسپانیا در قرطبه وفات یافت و سی و سه سال در اندلس سلطنت نمود و بجای او پسر سومش هشام رایت سلطنت برافراشت

ذکر وقایع سنهٔ ۱۷۲ و سنهٔ ۱۷۳ و رفتن هرون الرشید بمکه و طلب کردن جعفر بن محمد بن اشعث از خراسان

در این دو سال وقایع مهمی در قلمرو مملکت هرون الرشید روی نداد و بنا بحکایت و روایت بجایی بر مکی که وزیر و مؤتمن هرون الرشید بود روز بروز بر شوکت و اقتدار و عظمت و اعتبار هرون افزود و مسکرد بدهرون عزل و نصب نمودن حکام و ولایات و جنگ و صلح با خوارج و اجانب را برای صواب نمای یحیی گذاشت و خود در سنهٔ ۱۷۳ بعزم حج از بغداد حرکت کرد و در هر جا منزل و بخشش بسزا نمود و در این سال مادرش خیزران وفات یافت گویند خیزران سبب قتل و هرون موسی هادی شد که بدان زودی کارش تمام شد پس از عودت از مکه بنا بمصلحت مملکتی هرون الرشید جعفر بن محمد بن اشعث را از خراسان بخواست و خشونت جنگجویی آنسامان را بنام عباس که بجنگ مردم کابل رفته بود بنگاشت بعد ازین سال محمد خود را از جعفر بن یحیی برمکی گرفت و به مخلد بن یزید عنایت کرد و سعید بن سلم باهلی را حاکم موصل و اسید بن محمد برادر خود را حکمران ارمینیه نمود و در این سال سلام بن ابی مطیع و هرون بن معویه وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۷۴ و انقلاب در اسپانیا و جنگ شارلمان با مسلمانان و فتوحات او

چنانچه در ذیل وقایع سنهٔ ۱۷۱ نگارش شد عبد الرحمن اموی پادشاه اسپانیا که خود را بآنجا سلطنتی مستقل داشت در گذشت هشام فرزند سومش رایت سلطنت برافراشت دو پسران دیگر عبد الرحمن که نامشان سلیمان و عبد الله بود سر مخالفت برداشتند و میانهٔ اتحاد و هشام جنگهای هولناک دست داد و بواسطهٔ جنگ خانگی شارلمان پادشاه فرنگستان در این سال ماقبولی نا محصور با سپانیا حمله کرد و جسیر آنشهر را از تصرف هشام بیرون برد و عاقب هشام بن عبد الرحمن تواند و برادر خود سلیمان و عبد الله را از اسپانیا خارج نمایند در این سال هرون الرشید اسحق بن سلیمان را مامور سنده و کیران کرد و اسماعیل برادر حکومت موصل را از خود بعزل عودی رفت و بکارهای جزیره و نواحی انجا رسیدگی کرد

ذکر وقایع سنهٔ ۱۷۵ و تعیین محمد امین بولایت عهدی هرون الرشید و قضیهٔ بحیای عبد الله در دیلم

در این سال هرون الرشید فرزند خود محمد امین که سنش چهار سال بود را ولایت عهدی برگماشت و محمد امین در شبی که

جنبش موسی هادی وفات یافت به بغداد آمد در آنجا گویند خلیفه مرد و خلیفه به بغداد آمد با تجمل
هرون الرشید مردم را بمبایعت محمد امین دراورد و محمد فرزند زبیده بود و هرون الرشید فرمانداد تا فضل بن یحیی
برمکی بخراسان رفت و بتجدید محمد امین بیعت از مردم گرفت و سپس احسان و اکرام بمردم کرد آنگاه عباس بن جعفر را از
حکومت خراسان معزول داشت و خالد الغطریف بن العطاء بحکومت خراسان و افغانستان برگماشت
و خالد بطرف مرو در حرکت آمد و چون بآنجا رسید خطبه بنام او خواندند و ابواب منفعت بروی مردمان گشودند و در
زمان او شغل کتب فارسی و تکلم کردن بلغت فارسی سهل و آسان شد و متدرجا این مسئله دنبال پیدا کرد و بسیاری از
تن ورزها از بدن بجهة دانستن و نوشتن زبان و لغت فارسی معارف یافت و سپاه بزرگی و سخاوتی
اعراب تا امتی بلاد خوزستان بتاخت همدرین سال یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ابی طالب
بدیلم شتافت و از متابعت و مبایعت هرون الرشید سر برتافت و جمعی از مردم مختلفه دور خود جمع ساخت
و طبل مخالفت نواخت هرون نامه بفضل بن یحیی نوشت و مامور کرد که بدیلم رفته با یحیی بن عبدالله بصلح یا بجنگ او و متابعان او را
متقاعد سازد و فضل بن یحیی چون بدیلم رسید با او طرح مسالمت و مصالحت ریخت و او را بغداد برای بازگشت
این سطور بیاری خدای توانا شرحی در جلد سوم این همایون نامه در ذیل سرگذشت فضل بن یحیی مفصل از این
وقایع و عاقبت کار یحیی و فضل بن یحیی خواهیم نگاشت نیز در این سال حصین خارجی در خراسان خروج
نمود و با سپاهیان هرون مدتها جنگ کرد تا سنه ۱۷۰ تمام شد و در این سال نصارای اسپانیول با مسلمین
جنگ کرده و غالب آمدند و نزدیک هفت هزار مسلم در این جنگ کشته شدند و در ممالک روم عبد
الرحمن بن عبدالملک بار دیگر بجنگید و بواسطه کثرت سپاه بسیاری از سپاه عرب هلاک شدند ولیث بن
سعد العبسی قاضی مصر که اصلا اصفهانی بود وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۷۰ و فتنه مضریه و یمانیه و تعیین حمزه بن مالک بحکومت خراسان

در این سال جنگ بین دو طایفه (مضریه و یمانیه) در شام در گرفت و از طرفین بسیاری کشته گردیدند و
هرون الرشید عبدالصمد بن علی که حاکم مصر بود معزول نمود و ابراهیم بن صالح را بمنصب مامور کرد و فرمانداد
تا آن فتنه را بنشاند و بین آن دو طایفه صلح و مسالمت برقرار شد همدرین سال هرون الرشید حکومت
مصر را واگذار بجعفر بن یحیی نمود و شرح حال جعفر بن یحیی و سبب نکبت آل برمک را در سرگذشت جعفر در جلد سوم
نگارنده مفصل خواهیم نگاشت جعفر بن یحیی حکومت مصر را از جانب خود بعمر بن مهران واگذاشت و عمر امور مصر
را بکمال خوبی اصلاح نمود همدرین سال فضل خارجی در بغشین خروج کرد و هرون لشکر و سپاه او را از میان
برانداخت همدرین سال فرج بن فضاله و صالح بن بشر قاری وفات یافتند و هرون الرشید خزیمة بن
مالک را بحکومت خراسان روانه داشت و حمزه بخراسان رسید و بر سریر حکمرانی متمکن گردید

ذکر وقایع سنه ۱۷۱ و منظم شدن خراسان و افغانستان بحکومت یحیی بن خالد برمکی

هرون الرشید در این سال مالکیت خراسان و خطه افغانستان را نیز ضمیمه حکمرانی یحیی بن خالد برمکی فرمود و

و منشور او را بنام آن وزیر اجمند نمود و حمزة بن مالک را طلب داشت و یحیی بن خالد فرزند ارشد خود فضل بن یحیی را بحکومت خراسان نامزد کرد و فضل از جشمی لاین بعبور قصد روانه گردید چون ببرو رسید از احوال بزرگان و سران آنجا پرسی بسزا کرد و مقرر داشت که همه جا مساجد و کاروانسراها بنا کردند که مردم بتجدد عبادت و مسافرت آسوده باشند هرون الرشید از مصر جعفر بن یحیی را بکمین فرزند یحیی را نخواست و بجایش اسحق بن سلیمان را گماشت در این وقت عطاف بن سفیان ازدی در موصل سر بطغیان برداشت و رایت مخالفت و مخاصمت تا دو سال برافراشت هرثمة بن اعین سپاهیان جنبذی را طرفش گسیل داشت تا مخذول گردید همدرین سال ابو عبدالله سرتیک بن عبدالله بن ابی شریک که از صغر سن بودن از منصاوت حیات خالی نمود چنین از جانب هرون حکمرانی افریقیا بفضل بن روح بن حاتم مقرر گردید و در سال بعد فضل را بعبدالله بن جارود حکمرانی دست داد و عاقبت در این حکمرانی عبدالله سر و افسر باد و بجایش هرثمة بن اعین فرمانگذار شد چون بافریقیا رسید تلافی از عاملین عبدالله که معروف بعبد و یه الانباری بود نمود و در این سال نیز هشام بن عبدالرحمن در اسپانیا فتوحاتی کرد و در پردوم نیز مسلمانان غالب شدند

ذکر وقایع سنة ۱۸۰ و لشکر کشی فضل بن یحیی بطرف ترکستان و فتنه ولید بن طریف

چون فضل بن یحیی چنانچه در سال قبل نگارش یافت ببرو رسید و مقرر داشت هر جا مساجد و کاروانسراها بنا نهند و بحال نواب و عمال هر جا بپردازد و دیوانخانه مردم ترکستان و ماوراء النهر آغاز مخالفت نمود و رایت عزت منصوب و لشکریان را مصور برافراشت و پس از تکاپوی بآن مقامات رسید از قوه تدبیر و بشر مخالفین را پی گذاشت در این وقت ولید بن طریف خارجی بتغلبی و جزیره سر بطغیان بلند کرد و بدورش بانگ زنانی همی گیر گردیدند و رایت سروری برافراشت و بجانب نصیبین بتاخت و تدانخا با براهیم بن خازم بن خزیمه بتاخت و بسیاری مرکب بکشت و خانها ویران ساخت و آنجا را رفته و گرفته بطرف رسینه سگسان شد و خطوط را مصور کرد و از آنجا که شنیده بآنجا بان راند و شوکت و اقتدارش بالا گرفت و از آنجا متوجه حلوان و طرف غربی و جبله شد و عاقبت در جنگ یزدین مزید بن زائده شیبانی که پسر برادر معن بن زائده بود و اندکی مخذول و منقول گردید در این سال هرون الرشید مشیر امورات لشکر گاه کشور را بیحیی بن خالد برمکی تفویض فرمود و کلیه امور جمهور را بعقبه اقتدار او گذاشت همدرین سال طایفه حوفیه در مصر سر بطغیان برداشتند و با اسحق بن سلیمان حکمران خویش مخالفت و مخاصمت نمودند و جمعی از سپاهیان اسحق را از میان برگرفتند هرثمة سپاهی بسرداری سرثمة بن اعین بمصر فرستاد تا آن فتنه فرو نشست و اسحق معزول و بجایش عبدالملک بن صالح حکمران مصر شد و اسپانیا عساکر هشام نیز با سپاه فرنگ دست و گریبان شدند و مدتها این مواجهه فراغت جست شد در این سال حماد بن ابی حنیفه و خالد بن عبدالله واسطی وفات یافتند

ذکر وقایع سنة ۱۸۱ و تعیین مضور بن یزدین منصور بحکومت خراسان و فتنه عمر بن ترک در ترکستان

در این سال فضل بن یحیی از نظم و نسق عباد از خراسان مراجعت به بغداد کرد و هرون الرشید بجایش منصور بن یزدین منصور جیری که فاضل محدی عباسی بود بحکومت خراسان و افغانستان نامزد کرد و منصور

علی منازل کرده بمرو پای تخت خراسان و افغانستان رسید و بمسجد در شد و خطبه آغاز کرده و بتغییر و تبدیل حکام و نواب پرداخت و از نیشوقت در سیستان حمزه بن سیستانی سر بمخالفت بلند کرد و چون این خبر بدربار خلافت رسید مقرر کرد که علی بن عیسی ماهانی با سپاهی رزم آزمای بطرف سیستان برانده و حمزه و اتباع او را برداره علی بن عیسی راه سیستان گرفت و مدتها علی با حمزه در حنگ بود و خلقی کثیر از جانبین بخاک هلاکت ریخته شدند تا علی بن عیسی منظفر گردید و سر حمزه را با غنایم بسیار بدربار خلافت مدار فرستاد و بهمدین سال مالک بن انس در مدینه وفات کرد و نیز مسلم بن خالد زنجی فقیه مکی در رود زندگی گفت و سید اسماعیل حمیری شاعر لب از سخن منظوم و منثور گفتن در بست

ذکر وقایع سنه ۱۸۰ و تعیین علی بن ماهان بحکمرانی خراسان و افغانستان

در این سال هرون الرشید قلم اعزال بر نامه حکمرانی منصور بن یزید منصور حکمران خراسان نگاشت و نظر بپاس خدمات علی بن عیسی بن ماهان در سیستان و حنگ او با حمزه بن اترک او را بحکمرانی خراسان برداشت و علی بن عیسی راه مرو پیش گرفت و با شکوهی عالی وارد شد و بمسجد در گردیده خطبه غرائی در فراز منبر بخواند و از هر بابی سخن راند و مردم را بمتابعت و اطاعت خلیفه صلا داد و در راه سکونت و آرامی همه شان داد و بهمدین سال مهر خود را هرون الرشید از جعفر بن یحیا بگرفت و به یحیا بن خالد برمکی در پیش داد و فضل بن یحیا را از طبرستان برون بخواست و بجایش عبد الله بن خازم را منصوب نمود و سعید بن مسلم را بحکمرانی جزیره و یحیا بن سعید حرشی را بحکمرانی موصل برقرار کرد و بهمدین سال هشام پادشاه اسپانیا که هفت سال و هفت ماه سلطنت و سی و نه سال عمر کرده بود وفات یافت و بجایش حکم بن هشام ملقب بمنتصر بتخت حکمرانی اسپانیا نشست بهمدین سال عمرو بن عثمان بن قنبر معروف بسیبویه که از علمای علم نحو بود بدرود حیات کرد

ذکر وقایع سنه ۱۸۱ و سنه ۱۸۲ و تعیین طاهر بن حسین بحکومت نوشنج

علی بن عیسی بن ماهان چون در خراسان علم اقتدار برافراشت نظمی بسزا نموده و منشور فرمانگذاری حکام را تجدید فرمود و تقاطاهر بن حسین را بحکمرانی نوشنج برداشت و بهرون مقرر کرد که پس از محمد امین فرزند دیگرش مامون ولیعهد باشد و بلاد خراسان و افغانستان و عراق عجم را باو واگذار کرد و جعفر بن یحیای برمکی را مشیکار او قرار داد و در خراسان طایفه محمره سر بطغیان برداشتند و علم مخالفت معاندت برافراشتند علی بن عیسی بن ماهان همت بر رفع آنها گماشت و چیزی از اثر فتنه انگیزی آنان باقی نگذاشت بهمدین سال ملکه ایرن قسطنطنیه فرزند خود را که بعدها بدیدار پادشاه گردد کور کرد و پس از آن او را مقتول ساخت و بدیدغه خاطر کار ملک و ملت پرداخت هم عبد الملک بن صالح در خاک رذم نگذید تا بدانقره رسید و دانقره انیک مشهور است و در خاک عثمانی واقعست هم در اسپانیا امام هشام با پسر برادر خود حکم بن هشام از در مخاصمت برخاستند و چون فرنگیها مطلع شده وقت را غنیمت دانسته

بجانگش ماضیه و آشتال سر اکوس را مسخر ساخته بهمین سال پادشاه خزر و قفقاز به بعبیه سپاه پرداخت
و رایت مخالفت بلند کرد و جعفر الطیالسی وفات کرد و عبد الرحمن بن عبد الملک بگلم هرون بجنگ رفته
و تا پشه افسوس که مشهور شهر اصحاب کهف بود پیش رانده

ذکر وقایع سنهٔ ۱۸۰ و طغیان پادشاه خزر و لشکر فرستادن هرون بجنگ او و برگشتن

چنانچه اشاره در سال قبل شد پادشاه خزر با لشکری آراسته مانند سیلی خروشان بجنبش آمد و گنجه و شیروان
و ابریوان و دربند و شهرهای قفقاز را امسال فرو گرفت و شبیر آرضه هزار تن از مسلمانان را اسیر و دستگیر
نمود چون این خبر مرتبش بگوش هرون رسید سخت برآشفت و گفت باید این مرتد خذول خارم با سپاهی نامحصور
در جنبش بطرف قفقاز آمد جنگهای بسیار با پادشاه خزر نمودند و عاقبت او را منهزم ساخته شهرهای متصرفه
او را از سپاهیانش برداخته در این سال امام موسی بن جعفر در زندان هرون در مرنجاه و چهار سالگی مسموم
گردید و شهید شد و موسی بن عیسی و محمد بن صبیه معروف بابن سماک واعظ و یونس بن حبیب نحوی وفات یافتند
و شارلمان با اعراب سکنهٔ جزایر دریای سفید بجنگ درآمد

ذکر وقایع سنهٔ ۱۸۱ و عزل دادن امواتی که علی بن عیسی فرستاده بود و مکالمهٔ او با یحیی بن خالد برمکی

در این سال هرون الرشید شبیر ابحکام ولایات و والیان را تغییر و تبدیل داد تا ولایات خراسان و افغانستان
بعلی بن عیسی بن ماهان برقرار بود و علی بن عیسی مبلغ خطیری بعناوین مختلفه علاوه از مالیات مقرر از خراسان
و افغانستان باز یافت کرد و محمن خود نمائی در دربار هرون فرستاد که نزدیک هزار شتر بود چنانچه صاحب
فارسنامهٔ ناصری حاجی میرزا حسن فسائی مینگارد هرون بسیار مسرور شد و بیحیی بن خالد گفت که آنچه فضل
فرزندت علاوه بر پیشکشی سید از چیزی قابل نبود که کنون علی بن عیسی این مقدار فرستاد پس آن اموال چه شد
و مخمل چه پیکرد یحیی بن خالد گفت خلیفه بسلامت باشد آن مالها نزد صاحبان او موجود است و این مالها
تصنیف کرده شده است بالجمله صاحب منتظم ناصری محمد حسن خان صنیع الدوله که شبیر آن حکایات و وقایع
از کتاب او نقل شده میاورد که علی بن عیسی مدت ده سال در خراسان باستقلال و استبداد از طرف هرون
حکمرانی داشت بالجمله هرون در امسال حماد بربری را بحکمرانی یمن و مکه برداشت و داود بن یزید را بحکومت
سند مقرر کرد و بلاد جبل که عراق عجم باشد به یحیی برمکی تفویض نمود و حکمرانی طبرستان را بمحمد و یه رازی زرانی
فرمود و همین سال رسولان با تحف و هدایا از نزد پادشاه ترکستان شارلمان بدربار خلافت آمدند و
بین شارلمان و خلیفه باب تبادل هدایا از سر اسلات گشوده گردید و ابراهیم بن اغلب بحکومت افریقیا برقرار
شد و مراد از افریقیا که نگاشته میشود آن عبارت از تونس تا مصر بوده است در این سال نیز حکم بن هشام
در اسپانیا به ترویج زبان و خط عربی کوشش نمود و قدغن کرد مجموع مردم بزبان عربی تکلم نمایند چنانچه شبیر حکام
عرب در ایران و افغانستان و ترکستان این رویه را داشتند ولی ایرانیان بخلاف مردم فلسطین و تونس

دیگر و مغرب اقصی و طرابلس غرب و مصر و سودان که همه زبانشان بغیر عربی بود و همه بی شد زبان فارسی خود را از دست نداده که تاکنون بان زبان شیرین تکلم میکنند در این سال عبدالله بن عبدالعزیز بن عمر بن الخطاب که عابدی یگانه بود وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۸۵ و طغیان مردم طبرستان و کشته شدن مهرویه رازی

در این سال مردم طبرستان سر طغیان برداشته و رایت مخالفت و مخاصمت برافراشتند مهرویه رازی هر قدر آنان را به مسالمت و سکوت دعوت کسی بپایانش وقعی ننهاد ناچار طبل جنگ کوفت و سر کوبی آنان با جوان خود قیام کرد مردم رو بفرار نهادند او جد تشان افزوده کرده و جنگ خانگی سخت کرد و عاقبت مهرویه با جمعی یارانش کشته گردیدند چون این خبر در بغداد انتشار یافت هرون فرماندار تا محمد الله بن سعید الحرشی با سپاهی باین طرف طبرستان براند و مردم را کما هی سخت بداد و آن سرکشان را زمینان برانداخت همدرین سال عم منصور که نامش عبدالصمد بن علی بن عبدالله باشد و یزدین مرثد بن زایده شیبانی و محمد بن ابراهیم امام وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۸۶ و تقسیم ممالک اسلامیه مابین هرون و امین و مامون و سجل و ثیقه نامه این کار در مکه معظمه

در این سال هرون الرشید بعزم حج گزاردن با دو فرزند رشیدش محمد امین و مامون حرکت و در هر جا باب احسان و کرم بگشود در مدینه سه بار خلعت گرانبها داد و هر دفعه بجامه یک تن که خودش و محمد امین و مامون باشد احسان و انعامی بر مردم کرد و چون از اعمال حج در مکه فراغت حاصل کرد و باز ماندن مدینه سکرت بخوبی احسان نمود که سرا بجامه خود امین و مامون محبوب گردد آنگاه ممالک متصرفه خود را در میانه امین و مامون قسمت کرد که شرقی مملکت از عقبه حلوان که گرمانشاه و همران و نهاوند و قم و طهران و کاشان و اصفهان و تمامی جنوب ایران و مازندران و گیلان و طبرستان و خراسان و افغانستان و هندوستان و ترکستان باشد مخصوص عبدالله مامون باشد و غربی مملکتش که عبارت از بغداد و واسط و کوفه و مدینه و حجاز و طائف و شام و فلسطین و بصره و موصل و جزیره و ارمینیه و بحرین و یمن و مصر و سودان و مغرب باشد باختصاص محمد امین مقرر کرد و وثیقه نامه مشروحا نگاشت که این محل از حوزه بغداد و مابین پای مملکتش مروشاه جهان باشد و هر یک زودتر وفات کنند مملکتش از آن دیگری باشد و پسر سوم قاسم را ملقب به مؤتمن کرد و او را بعبدالملک بن صالح عباسی سپرد که تربیت نماید عبدالملک از هرون درخواست کرد که قاسم را از مملکت بی بهره نفرماید هرون جواب رضایی و ولایت اندلس داشت آنگاه از مکه بسمت بغداد در حرکت شد در خاک روم در این سال انقلاب بزرگی حادث شد و مکرا ایرین که قسطنطنیه خود را بطوع سلطنت گرفته مخلوع گردید و بجایش امپراطور (نیسفر) برقرار گردید در این سال در اسپانیا میان حکم بن هشام و عمویش عبدالله بن عبدالرحمن کار مسالمت و مصالحت انجام گرفت و شقران بن علی زاهد اندلس را شد که از موالی عیسی بن عبدالجبار و با ادریس بن عبدالله در مغرب علم شورش برافراشت وفات در این سال کرد

ذکر وقایع سنه ۱۸۷ و غضب هرون الرشید مابین برمک و مآل کار آنها

در این سال آفتاب اقبال آل برمک که مدت هفده سال بر سراسر مملکت هرون را انوار سیادت و شوکت

وسلطنت منور ساخته بود و بجاه و مفاخر اصفهان از زوال گذارده و بنا بشیوه و دیرینه خلفای بنی عباس قشون استبداد و سفاکی هرون ریشه آل برمک را از بن برانداخت و بجعفر اقدم کشت و یحیا و فضل را بحاپه زندان انداخت و تمامی اموال و اثقال ایشان متصرف شد و بر سر و برنای آنان جسم نمود و نگارنده این سطور در جلد سوم این همایون کتاب شرح حالات مجمله و مقامات یحیا بن خالد و منصور بن یحیا و جعفر بن یحیا و سبب بغض و کینه هرون نسبت باین دودمان کهن و نکبت آنان را بیکان بگان خواهم بترتیب حروف تهجی نگاشت و در دو از نسازد و خطای این مسئله دقیق تاریخی هم برداشت تا معلوم گردد مقتضیات جاهلیه و قرون اولی از اعراب نسبت باهجام و کسانیکه عرب بوده اند چه میکرده است از جمله شاه محمد بن خالد برمک را دید و دستش از شرار آتش مغضب هرون جان مدبر بر دند و پس از برافروختن بر یحیان برمکیان نیز دامن گردد و جنت بدیده سرای کشید که تفصیلش نگاشته بجای خود میشود و در این سال بازغه طوایف مضریه و یمانیه در شام شروع شد و بهرون ساکت ساخت همین سال فضیل بن عیاض و ابو مسلم قسار نخوی که گدائی از او افتخار میکرده بود و هرثمة بن اعین طبیب کرخی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۸۸ و جنگ امپراطور نیسفر روم با هرون

چون امپراطور نیسفر کیفیت جلوسش و تحت سنه ۱۸۷ اشاره شد استقراری کامل حاصل کرد و دانست هرون الرشید همه ساله خراجی هنگفت از ممالک روم میگیرد و از ادای او سر باز زد و در تجهیز سپاه و تهیه لشکر و جنگ افزار پرداخت و با بذل زمانی قشونی انبوه مهیا ساخت و بجنگ هرون درآمد و مدت سه سال جنگ او با هرون الرشید امتداد یافت و اردوگاه سپاه عرب و طاهره شهر هرقله بود که هرون اسد خود را بحفر گشت و در این سال هرون بسمت رقه عزیمت کرد و حج بیت الله بجای آورد و این آخرین حجی بود که هرون بجا آورد و در این سال عباس بن احنف شاعر و مهذب بن عیسی کاتب عبد الرحمن بن مسلم بن قتیبه بود وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۸۹ و حرکت هرون بسمت خراسان از خوف علی بن عیسی بن ماهان و رفتن و عودتش به رقه

در این سال بسمع هرون رسانیدند که علی بن عیسی بن ماهان در خراسان علم خودسری برافراشته و راه طغیان و مخالفت گرفته هرون سخت بخشم اندر شد و بر سر این حیال بی اساس و خبر بی مغز راه عراق عجم پیش گرفت و چون بری رسید و علی بن عیسی خبردار شد با تحف و هدایای شایان هرون را در ری استقبال کرد و از در ضراعت و بندگی برآمد هرون دانست که مردم و قشون از راه سعایت کرده اند او را نواخت و با شفاقات امیرانه خورسندش ساخت و مجددا او را مامور خراسان کرد و ببغداد برگشت و چون تا این سال جعفر بن یحیا بر مکی بر سر جسر بغداد آویخته بود فرمان داد تا بزیر آرند و سوزانیدند و خاکسترش بر باد استبداد داد و در این وقت هرون بحکومت طبرستان و دیلم و دماوند و همدان را بعبد الله بن مالک و محمد بن حسن شیبانی بخشید صاحب ابو حنیفه

ذکر وقایع سنه ۱۹۰ و فوت یحیای برمکی در حبس

یحیا بن خالد برمکی که بحکم هرون الرشید در سنه ۱۸۷ در رقه محبوس گردید امسال بسن هفتاد و سالگی در حبس وفات یافت

و رافع بن لیث بن نصر بن سیار که حکمران ماوراء النهر بود از مغرور نبودن امسال خبر مخالفت سر بمخالفت و مخاصمت بیرون برداشت و بتهیه سپاه پرداخت و خود را مهیای جنگ و جدال ساخت و هرون در امسال نوخاک روم پس از جنگ مولانی فاتح شد و شهر مرقد را متصرف گردید و در این سال آل افریدون معرف بسلطنت برآمده و شهر فاسر را پای تخت گرفته و در این سال حمید بن معرف بحکومت مصر معین شد و پس از رسیدن بمصر قیام بسیار کرد

ذکر وقایع سنه ۱۹۱ و تعیین هرثمة بن اعین بحکومت خراسان و جنگ با رافع و مصمم شدن هرون بسفر خراسان

چون خبر طغیان رافع بن لیث بن نصر بن سیار حکمران ترکستان بگوش هرون رسید که با سپاهی انبوه از هر گرد و مهیای جنگ است بهتر دانست که خود بقصد عازم خراسان گردد و در انجا از کار و خیالات علی بن عیسی بن ماهان کما واقف گردد و انگاه بجانب ماوراء النهر عزیمت نماید بدین خیال محمد امین را بجای خود نشانید و منادیه حضرت و عمایده دولت را سفارش فرمود که در غیاب او در خدمت امین کوشند و مسامحه در هیچ امری بازنگذارند و بمناسبت انکه طرق که میبایست بلشکر و خاصه خراسان و ترکستان از قلم و عبد بعد مامون محجوب مانده او را مرخود برداشت متعهد مصلحت دید او دید که علی بن عیسی را مغرور دارد که سپاه او شکر گزاری و طغیان و مخالفت او هم مانند رافع بن لیث سر بمخالفت برداشته و هرثمة بن اعین را امر داد که بجنگ رافع بن لیث برقرار آید هرثمة حسب الامر خلیفه بشکر گاه نامزد و قبل از حرکت هرون بطرف خراسان و حرکت آمد و چون هرون رسید امورات را منظم ساخت و مقتی بکا بعزل و نصب نواب و حکام خراسان و افغانستان پرداخت انگاه برای رفع سرکشی رافع بن لیث بطرف ترکستان و سمرقند و حرکت آمد از این سوی هرون کتیبه شاهانه و فقطه خسروانه از رقه بیرون شد در این سال عامت امپراطور روم از سپاه عرب بشکست خورد و بذریعه سولان چرب زبان باب مسالمت و مصالحت گشود و غرامتی بزرگ داد و مغرر شد که در خاک اناطول قلعجات و حصون نظامی بنا نماید و هم پادشاه انبا بیاده این سال جزیره کریت را از اعراب باز گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۹۲ و روانه شدن هرون بطرف جرجان و ناخوشی احوالی او

در پنجم شعبان این سال بود که هرون از بغداد بیرون شد و راه خراسان مش گرفت و از زمان خروج او از بغداد امارت نقابت و علامت کسالت در او نمودار بود و هر قدر قطع منازل کردی بیشتر بر ناهت مرجش افزود چنانچه میدی تا بجرجان رسید و امر داد که تا سپاهیانیکه رسیده اند بعد و هرثمة بن اعین بطرف مرو روند هرثمة در میان چنانچه اشاره شد مقدم بتغییر و تبدیل حکام پرداخت سپس علی بن عیسی بن ماهان را در زیر شکنجه و عذاب فرود و آنچه داشت متصرف شد و او را بهر چه بدتر روانه بغداد کرد و هرون الرشید از جرجان بطرف طوس که حالیه مشهور به مشهد است روانه گردید و در حضرت او مامون و جبرئیل بن بختیشوع طبیب خاص او و جمعی دیگر بودند در این وقت بسمع هرون رسید که در آذربایجان خرمیه خروج نموده و جمعی از متفرقه را دور خود جمع کرده هرون امر داد عبد الله بن مالک با ده هزار سوار جرار بدان صوب بشتابد و آن فتنه را بخواباند در این سال در خراسان نیز خرمه خارجی خروج کرد و با گروهی بسیار سر بطغیان برداشت و از مردم هرات و سجستان مردی متابعت او را نمود و عاقبت به

سال بعد فقیه ابو احمد الله نیشابوری بخوابنید هم درین سال عیسی بن جعفر بن منصور و بهلول مجنون وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۹۳ و وفات هرون الرشید در طوس و انتشار خبر موت او در مرو و بغداد

چون هرون ابوس رسید خبر فتح هرثمة بن اعین که رافع بن لیث بن نصر بن سیار را الهزیمة بگذاشت بود و هرثمة بعین جنگ ایرنیت سپاه رافع بشکسته و پسر برادر رافع را اسیر کرده بود و بدرگاه فرستاده بود و چون بسیار مسرت خاطر اظهار داشت و فرمانداد تا مقدمان اسیران را بحضرت بیش شیر پاره پاره کردند پس این گشتار نامبارک مرون را خشوده خاطر شد و از دست برفت چون بهوش آمد حالش دگرگون گردیده و نامه روز نقاهتش بپیش میشد ماه روز سوم جمادی الثانی دوشنبه بسن چهل و هشت سالگی وفات یافت و مدت خلافتش بیست و سال دو ماه نوزده روز بود و در این وقت عبد الله مامون بمرو بود و هرون را در همان خانه که منزل داشت مدفون ساختند و پس از آن مامون گنبدی بر قبرش برافراشت و آنیک مضمخ بحضرت رضا در بحضرت جان کنند که باز تعمیر شده میباشد در این وقت فضل بن یحیی بن خالد برمک که در حبس هرون بود و مجرم این سال بسن چهل و پنج سالگی وفات یافت و چون خبر فوت هرون در بغداد بگوش خراسانیان انتشار یافت در مرو و مرو روذ بیعت مامون و در بغداد ببیعت امین قیام کردند

ذکر وقایع سنه ۱۹۴ و آغاز منافشه و مخاصمه بین امین و مامون بر سر خلافت

در این وقت محمد امین در بغداد بمسند خلافت نشست و برادر خود قاسم مؤتمن را از حکومت جزیره معزول کرده بجای او قفیز بن برداشت و صیه الله سعید الحرشی را بحکومت حمص برقرار کرد و علی بن عیسی بن ماهان را که برادر زن امین معنونه بغداد فرستاده بود از حبس هرون آمد و او را بنواخت و مامور نمود که با سپاهی لایق بطرف خراسان حرکت نماید و مامون را گرفتار ساز و علی بن عیسی با لشکری مجهز طی طریق کرد و چون بحدود همدان رسید طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی که بذو الیمینین اشتهار یافت سر راه بر او گرفت و وجه تسمیه و لقب طاهر که بذو الیمینین اشتهار گرفت این است چنانچه صاحب منتظم ناصری مینگارد که طاهر در این جنگ گفتیر از اتباع علی بن عیسی را با شمشیری که در دست گرفته بود بخاک انداخت بدین جهت بذو الیمینین مشهور شد در این سال شقیق زاهد المعی گشته گردید و شرح حال او در جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر بتفکار خواهد یافت

ذکر وقایع سنه ۱۹۵ و جنگ بین طاهر و سپاه بغداد و کشته شدن علی بن عیسی

چون سپاهیان طاهر بن حسین ذو الیمینین و علی بن عیسی بن ماهان بمقابله و مقاتله با یکدیگر برآمدند در همین معرکه را از خون کیدگر گلگون ساختند عاقبت سپاه علی بن عیسی منهزم گردید و علی با جمعی از سران سپاه این مقتول شدند و طاهر بر سر علی بن عیسی با کاغذ فتح و فیروزی مرو فرستاد و قاصد بفاصله ده روز از طهران بمرو برفت و این خبر فتح را سایند و سپاه بی سردار این راه فرار گرفتند و بطرف بغداد روانه شدند طاهر جمیع جهات عسکر را متصرف گردید و از طرف خود نایبی نشانید در این سال ابو نواس حسن بن هانی وفات یافت و ابو نواس از شعرای معاصرین هرون بود در فراست و فطانت بی نظیر بود چنانچه مسئله هرون با مغنیان که این شعر را بجهت هرون فرستاد و الکلام الجمیل یحلو بالفم و شعر او هر یک این مصرع را تضمین کرده و ابو نواس چون دانست

دیده و نشنیده به شعر در آورده و تضمین کرده معروف است چون خبر قتل علی بن عیسی و انهزام سپاه عراق بمسمع امین رسید
احمد بن مرثد و عبدالله حمید بن محلهٔ را با سپاهی گران به جنگ طاهر فرستاد و ایشان هر دو را نیز روانه داشت و ایشان هر یک
سردار بیست هزار سوار جرار بودند ولی از وحشت تخلی مامون در میان این سردار مسافت رخ داد کاری کرده برگشتند
و امین عبدالرحمن بن جبله را بجنگ طاهر فرستاد و در ظاهر همدان بین دو سپاه حرب در پیوست و بسیاری
کشته شدند و عاقبت سپاه عراق همدان داخل شده متحصن شدند و عاقبت امان طلبیدند و بجنگ باز آمدند
عبدالرحمن بن جبله با جمعی کشته شدند و طاهر سرهای اشیار را برگرفت و با نامهٔ فتح نامه فرستاد مامون شاد
خاطر گردید و در آن وقت وزارت مامون با فضل بن سهل ذوالریاستین بود و فضل فتح نامه را گذرانید و کفایت و سیاست
یگانهٔ آفاق بود و علم فلک و ریاضی نیز با وقوف بود و مامون را مطمئن ساخته بود که فتح و فیروزی در هر جا
همعنان سپاه تو خواهد بود و تو شاهد بودن مشارکت دیگری بر سریر خلافت متمکن خواهی شد بالجمله
مامون مقرر کرد که هرثمة بن اعین با سپاهی بسیار بطرف عراق عجم حرکت کند و طاهر را برگرداند و طاهر گرفته بطرف
و طاهر از همدان بطرف بغداد حرکت نماید طاهر با سپاه خویش بطرف ابهر روانه گردید و در هر جا با سپاه همان
امین اتصادف میکرد فتح و فیروزی نصیب او بود و بدین منوال در طرف این سال پیش میرفت از اتفاق چون
اخبار فتوحات طاهر بگوش مامون گردید بر اطمینانش افزوده گردید و خراسان خود را امیرالمومنین نامید و خطبا
در هر جا خطبه بنام او میخواندند و مامون بلاد چندی که حدود آن از مشرق از کوه همدان بود و مانند چین در طول
و از دیلمان تا دیار قزوین و مازندران در عرض بود بفضل بن سهل از ارث مانده و او لقب ذوالریاستین
بمناسبت آنکه صاحب سیف و قلم بود و ملقب ساخت و با شفاعات سرفراز نموده بود و برادرش حسن بن سهل را
بوزارت مالیه برگزید و در این وقت چون خبر کشته شدن علی بن عیسی در بغداد بگوش حسین پسر علی بن عیسی رسید
و از باد فتوحات سپاه خراسان که بسرداری طاهر بود شایع گردید و نزدیک شدن سپاه مامون به بغداد
بحقیقت پیوست حسین با جمعی از بندگان متفق شدند که این را خلع کرده و بجای بیعت و متابعت مامون گردانند
بدین خیال امین را خلع کرده ولی حسین بن علی بن عیسی بخیانت با اهل راه خراسان پیش گرفت که این مژده را
رسانده و از گردش سیاست مامون محفوظ ماند چون مردم خبردار شدند بتعقیبش تاختند و جنگی در امد افتادند و او را
قتل ساختند و برگشته مجددا امین را بسر بر خلافت نشانیدند و در معاضدت و معاونت او در میان بستند در
این سال در اقطار عالم مردم طرابلس غرب ابراهیم بن اغلب بنیابت برخاستند و ابراهیم آنان را سالک گردید پسر
خود عبدالله را حکمران طرابلس غرب کرد

اگر وقایع سنهٔ ۱۹۷ و محاصرهٔ بغداد بدست طاهر بن حسین و هرثمة بن اعین و بیرون شدن بسیاری بطرف خراسان

این سال را با اقبال مامون باهر از آمد و همه جا سپاه و سردار امین مغلوب و مقتول شدند و طاهر بن
حسین ذوالیمینین و هرثمة بن اعین اطراف بغداد را محاصره نمودند دخول و خروج اشخاص و ارزاق را منع آمدند

سه شب خلوه و محفل ما کوات و کثرت دوستان و باذل و محرق و دست اندازی اشرار کار سکنه بغداد را سخت نمود و تکلیس
سکان و مال و ناموس خویش مامون خود بزرگان و اقطاب و عمایم را کنده و در گوشه ها خزیده گردیدند فضل بن ربیع
که وزیر و مشیر امین بود و امین بواسطه جهالت و نادانی او و بدین ثابت گرفتار شده خود و فکر نابود از نسوی خود امین بیچاره و قاف
مشغول شرب مدام و عشرت با شاهدان سیمین اندام و نوه فکر مال کار و حاقت احوال نمیبود و خیال نمیکرد زمانیکه
خبر کشته شدن علی بن عیسی و سکته فاحش سپاه بنشر اقاصد تعارف میکرد او ما کوتر نامی که در مصاحبت منظر
و محبت کنتا بی نظیر بود. قاصد منشی صید ما می میکرد و ناگاه بتعارف قاصد ما یک در زد کزبان ارا نیکو نه بیانات دلکش
و گوتر دو ما هی صید کرده و من تا کنون بیچ ما هی صید نکرده ام قاصد بجز افکر فرو رفت و پس تخالفت این خلافت
و سلطنت در بن بخش نیاید یا اجمالا امسال محاصره بغداد طول نجامید و راه بکلی بسته گردید و امیدها قطع شد و امین بفکر
بفکر صلح و مسالمت افتاد ولی حاشیه نشینان او را اقناع کرده و هر روز با میدفوجی او را با میدشد دادن
جنبان مامون که در بغداد بودند مانند منصور بن مهدی و موسی بن رشید و بسیاری از بزرگان و اشراف بطرف
خراسان روانه شده و بدرگاه مامون شتافتند و مورد اکرام گردیدند

ذکر وقایع سنه ۱۹۸ و کشته شدن امین و داخل شدن طاهر در بغداد

چون کار بغداد و بغدادیان بانجا درجه فلاکت و پریشانی رسید امین آنچه از اوانی شیشه و زر و سیم و چیز
دانست مصروف نموده و کاری از پیش نرفت و از اول و اواسط بغداد کار را بی اندازه بر بزرگان و اعیان
سخت گرفتند امین ناچار بواسطه اندک اعتمادی که با هرثمة بن اعین داشت باب مکاتبه با بکر دکه اگر مرا امان
با شد از سر خلافت برخیزم و به برادر خود مبایعت و متابعت کنم نشانه آنکه من و زن و فرزندان مامون با سیم
و در پناه خلیفه زندگی کنیم هرثمة باو نگاشت اسوده خاطر با ش که تو را پناه دهم و در امن و حمایت مامون
عمر بسر خواهی برد پس امشب از نزد من آی تا قاصدی بمرو فرستم و شرح ما وقع را بنگارم امین چون شب شد و
تاریکی عالم را فرگرفت تقاجی با معدودی خواص خود نشست که از دجله عبور نماید طاهر از مواصفت امین با هرثمة واقف
گردید فوجی را فرستاد و چون قایق امین بحرکت آمد سپاهیان طاهر قایق را گرفته و امین را بآب افکنده و او را با یا نش
گرفتار و در همان شب سر از تنش برداشتند و طاهر سر امین را نافته بغداد بمرو فرستاد و این واقعه در سبت جمادی
سنه ۱۹۸ واقع گردید ما ده روز بعد طاهر بغداد با فیروزمندی کامل وارد گردید و امور را منظم کرد و مدت خلافت امین
چهار سال و هشت ماه بود

ذکر وقایع سنه ۱۹۹ و خروج طباطبای علوی و جنگ با ابو وقشه ابو السرایا و عاقبت کار آنها

چون کار بکام دولت بگیر گردید و امین بخون خود غلطید و مردم بغداد سر بمبایعت و متابعت مامون در
آوردند و خطباء در جوامع خطبه بنامش خواندند و در مرو شاه جهان ماریکه خلافت نشست و تمامی شهرهای شرقی
مانجمن بن مهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین اندانی داشت و او همت بتغییر ملابد و آسایش عباد گماشت
و چون حسن بن سهل بغداد رسید سر کشان و یاغیان را کوشمالی بسزا داده و دست جور و تعدی را از سکنه

گشاده طاهر برای رفع نصر بن شبث عامر بشام گردیده و هرثمة بن اعین بطرف خراسان و رسیدن بمنصب خلافت تاخت
گشت و چون طاهر از بعد ابیورد شد خبر عزل او از چنین شغلی که بصرف شمشیر گرفته بود منتشر شد و اشاعات
دیگر مانند اینکه کلیهٔ امور مامون مربوط این دو برادر است و فضل بن سهل در مرو مامور زاده قصر سلطنتی را برداشته و کسانی
چند پی براه کاشته سادات علوی بطرف ولایت و خلاف اقدام نموده و هر گوشه سری برای سرداری بلند شد
از آنجمله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن مشهور بابن طباطبای علوی کوفه را بخلافت بولایت خود
رضا دعوت نمود و ابوالسرایا سری بن منصور که از سرکردگان بنی شیبان و هرثمة بن اعین بود از بغداد بکوفه و با دعوت وی
طباطبا باکرفت چون این خبر بحسن بن سهل رسید زهیر بن مسیب ضبی را با دو هزار سرباز بمحاربت طباطبا
فرستاد و زهیر منهزم گردید و شوکت و اقتدار ابوالسرایا در کوفه چندان شد پس از آن ابوالسرایا طباطبا را مسموم
ساخت و محمد بن محمد بن زید را که طفلی نابالغ و از نژاد علی بن ابی طالب بود بولایت برداشت حسن بن سهل بامحاربه
هرثمة بن اعین که راه خراسان پیش گرفته بود بخواست و هرثمة عودت کرد و با ابوالسرایا جنگی کرد و او منهزم شده
و دنیا از وجودش سبکبار ساخت و سر او را با محمد علوی نزد حسن بن سهل فرستاد و او آنها را بمرو نزد مامون فرستاد
در این سال ثابت بن نصر ماجان پادشاه فرغانستان بمرد و پسرش نوی بجایش بنشست و تمام فرغانستان بخبر خاک
ایتاباد تصرف آمد هم حسین بن مصعب مدعی طاهر ذوالیمینین و عبدالله منهزم بخراسان فرار نمود

ذکر وقایع سنهٔ وفات هرثمة علوی و خروج دیلمان و سرشماری عباسیان

در این وقت منهزم شده طباطبای و ابوالسرایا تمام نشده بود که اشوب دیگری نمودار شد و ابراهیم بن موسی جعفر
صادق خروج کرده و بانجمش گرفت و جمعی از جودی و بنگانه دور او را گرفتند و کار ابراهیم بالا گرفت حکمران مکه از طرف
بن موسی بن عیسی از اعاب مامون بود با او بجنگید و منهزم شد و حسین بن حسن افطس علوی در طرابلس مستقل
برافراشت و هرثمة بن اعین با حسن بن سهل مخالف شده و در خاطر داشت که چون بمرو رود با مامون نهاده که
خروج برعی در عراق با اسعد سنگهای حسن بن سهل بوده و حسن این مطلب را فهمیده و سرعی نزد باد خود و برد و فضل بن
سهل فرستاده و او را از این واقعه خبردار کرد و فضل آنقدر را بهرثمة نزد مامون سعایت کرده که محض رسیدن هرثمة
بمرو مامون حکم قتل او داده در این وقت مامون حکم داد که تمام عباسیان را سرشماره کردند و شماره اشخاص و سلاح
نفر مرد و زن بحساب آمد هم رین حال معروف کرخی وفات کرد هم در این سال حکم بن هشام بن عبدالرحمن امیر اسپانیا
اسپانیا سپاهی لشکر داری عبدالکریم بن مغیث بجنگ فرنگیانکه بارسلونس استعرف شده بودند فرستاد
و خلقی انبوه از طرفین کشته شدند

ذکر وقایع سنهٔ وشایعات بغداد و ولیعهد شدن حضرت رضا در مرو

چون کرات وقایع مختلفه در بغداد بدرجهٔ رسید که حسن بن سهل که خود فرمانفرما کل بود خائف گردید بهرین رفت و در آنجا
رحل اقامت افکند عاقبت در بغداد خالد بن الدریوس که یکی از سرجنبانان مملکت بغداد بود جمعیرا با خود یار
و در کار خود برفع اراذل و اوباش قیام و اقدام کرد در این بین یک نفر سهل بن سلامهٔ انصاری که از متوسط

مردم و اصلاح خراسانی بود قسمتی گردن آویخته و هر کوچه و بازار و گذر که پیش آمد و امر بمعروف و نهی از منکر نمود و مشدر جا و اطراف سهل هم گروهی جمع شده و فرمانش را اجابت میکردند و اطاعتش را واجب میدانستند و خود این شخص است بدین واسطه مقامی پیدا کرده و مرجع مردم گردیده با جمعی از اهالی آن نواحی حسن بن سهل بسیار مهم گردیده و پریشانی مردم را انتظام شد چون این اخبار بسمع مامون رسید و علت از فضل بن سهل پرسید فضل حکمت تمامی قشون را از عموی مامون بوده مامون باستصواب فضل بن سهل همت بر نصب او را ولیعهد قرار داد و چون خبر ولایت عهدی حضرت رضا را در بغداد شایع شد سلسله بنی عباس برآشفته و از همه دوری و بازه مامون سخن گفته و ولایت عهدی حضرت رضا را در رمضان سنه ۲۰۱ مرور و واقع گردیده و مامون فرمانداد تا عباسیان شعار سیاه که عمامه و لباس سیاه بود مبدل بسبزی کرده و مامون فرمانداد تا عیسی بن محمد بن ابی خالد را بغداد از مردم بیعت حضرت رضا بیعت گیرد و چون عیسی کار مبایعت را پرداخت فرقه طالقانیه و گروهی خاصه عباسیان امتناع کرده خلافت آرای سران عباسیان بر این تعلق گرفت که ابراهیم بن مهدی را بخلافت برداشته و مامون را خلع سازند دران وقت از جانب مامون عبدالله بن حمزه را به بخارا و طبرستان و دیلم رفت زیرا که پادشاه طبرستان شهریار بن شهریار را با پسر پادشاه دیلم از زمه نخوت و همیت را صاحب مامون بجانی نمایده و عبدالله را بخاطر بیاورد و چنگی سخت در انداخت و عاقبت بسیاست و مصالحت گرایید و دولت گردید سی سال با یک خبری در خراسان که عمده مالش این بود که از واج از مدان تاج نیمانه کارش قوت گرفت و بیانانش یعنی کله پای تا دامن فروخت چون مامون دانست که در بغداد کار ابراهیم بن مهدی قوت گرفته و مطلب بن عبدالله بن مالک از طبقات عراق بجمعیت ابراهیم بیعت نکرده و جمیع عباسیان بر ضد مامون قیام نموده که چرا ولایت عهد را بنام حضرت رضا نموده است و بجز لشکر فرو رفت و با فضل بن سهل در این خصوص مشورت و مصلحت کرد و عاقبت بر آن شد که حضرت رضا را نخلوا از ولیعهدی نماید یا اگر نخواهد حسب بغداد از واج حضرت رضا و دختر دیگر خود را فضل را جهت نکاح حضرت جواد رضا نموده و مامون بسکوت گذرانیده از واج بغداد و کار بغداد و بان کار آگهی حاصل کند ناگاه بعزم بغداد و حرکت آمد و حسان بن عباد را بحکومت خراسان و افغانستان برداشت و شعارش و خرقه خود را بدو داد و سپرد و حسان بن عباد را بحکومت خراسان نیابت مامون حکومت همه را به الیاس بن اسد سامانی داد و پس از عزل حسان بن عباد و حکومت علی هرثمه الیاس از جانب او سر بحکومت مرات برفراز بود و چون با تفاق فضل بن سهل سپهر سریر رسید فضل بن سهل بکام دشمنان ناکام و چهار تن که یکی غالب بن اسود سعودی و دیگری حفظ علی رومی و سوم فرخ دیلمی و چهارم موفق صقلبی نامشان بود بکام رسیده و اول را قتل رسانده و دیگر نخشید گویند فضل خود دانسته بود که در این مدت قضا کار او را در جنگ با برادر سازد و خواهر را اختیار کرد که رفع فتنه از او کرده و چون قاتلان او را گرفته نزد مامون آوردند گفت چرا چنین نموده که گشته ما برادر او بکشتیم مامون فرمانداد تا هر چهار تن را سر بگرفتند چون مطلب بن عبدالله خبر یافت که مامون متوجه بغداد گردیده و پنهانی بگرفتن بیعت از برای مامون اقدام کرده تا از گرفتن مامون زمان رسیدن مصون ماند و چون ابراهیم بن مهدی هم مامون از عزل مطلب مطلع گردید که در خلع او و نصب مامون کار میباید فرمانداد تا او را حاضر کنند و مطلب حاضر نشد و ابراهیم فرمانداد تا خانه او را خراب کردند و اسباب او را بغارت دادند و مطلب از بیم جان بدر رفت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۳ و تعیین عنبان بن عباد بحکومت خراسان و افغانستان و نزدیک شدن مامون به بغداد

مامون چون از اوضاع کار فضل بن سهل بیاسود دانست که کرده عباسیان بازده بوی بمحنت فضا بازنخواهد گردید
مامون او را از ولایت محمدی مخلوع ساز و بنابراین چون اطوس رسید آنحضرت را بنحویکه در اقسام تواریخ مسطور است
مسموم ساخت و فرمانداد تا خبر ارتحال ابترگار را بسرعت باد در بغداد منتشر سازند تا طایفه عباسیان آسوده گردند و کسانیکه
سر بخلافت برداشته طمع برند و چون این خبر به بغداد و سید مردمان عراق که ابراهیم بن محمد را بخلافت و ظرف کمال
مازده ماه برداشته بودند از اطراف او پراکنده شدند و ابراهیم از خوف مامون کمر بخیبت و مدت خلافت او تا
غایت بدست مامون گرفتار آمد مانند فضل بن ربیع و ازاین گذشته دیگر ایرانی نیز بست و غایت گرفتار مامون شد و مامون
او را ببخشید و از او گذشت یعنی فضل بن ربیع را ببخشید و این سال زلزله های سخت در افغانستان مانند سمرقند و جوزجان
و طالقان و غارباب مدت شش روز وقوع یافت و خسارت بسیاری وارد آورد

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۴ و رسیدن مامون به بغداد و مزاوجت او با بوران دخت دختر حسن بن سهل

چون مامون به بغداد رسید حسن بن سهل را بنوازش اشفاقات خسروانه متمتع ساخت و مردم دسته دسته جانب شدند
و تجدید مبایعت و متابعت نمودند و تا چند روز عموم مردم ملابس سبز طلب بودند پس از آن مسوّدت نموده ملابس
سیاه که شعار عباسیان بود در تن کردند و بغداد المکتفت گرفت و مردمانی که از خوف اول و او لباس ترک
وطن کرده متواری بودند باز به بغداد آمدند و مامون پوران دخت که در جمال و کمال یگانهٔ آفاق و دختر حسن بن سهل
بود بگرفت و مشهور است در زفاف این مواصلت مبالغی مامون بحسن مصروف کردند و تالی این عروسی
دیگر در دنیا بوقوع نپیوسته است بالجمله مامون حکومت کوفه را به برادر خود ابو عیسی واگذاشت و برادر دیگر خود صالحرا
بحکمرانی بصره برداشت و عبیدالله بن حسین را بحکومت حرمین گماشت در این سال محمد بن ادریس شافعی و
حسن بن زیاد لولوی و ابو داود و سلیمان بن داود طیالسی و نضر بن شمیل بصری نحوی وفات یافتند و برق
عروسی مامون را با دختر حسن بن سهل در سنهٔ ۲۰۱ نگاشته اند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۵ و تعیین حکام مامون بجهه هر جا

در این سال مامون طاهر ذوالیمینین را بحکومت شرق مملکت برگزید و عبدالله بن طاهر را از رقه تا مصر و آنچه
داشت و داود بن ماسجور را بحکومت بصره و بستاق دجله و میامه و بحرین گماشت و عبدالله بن طاهر را مامور
بجنگ نصر بن شبث فرمود و در این سال عیسی بن محمد بن ابی خالد در خراسان بابک خرمی را مخذول ساخت
و قشون او را برانداخت و یحیی بن معاذ را بحکومت جزیره و عیسی بن محمد بن ابی خالد را بحکومت آذربایجان و ارمنیه
برداشت و در این دو سال داود بن یزید عامل سند و محمد بن مستنیر نحوی و ابو عمر اسحق شیبانی لغوی و حکم بن هشام
پادشاه اسپانیول وفات یافتند (آل طاهر که حکومت خراسان و افغانستان نمودند و مشهورند بطاهریه چون بود
و مدت حکومتشان پنجاه و چهار سال مشتمل و اولشان طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی خراسان محمد بن طاهر بن عبدالله بود)

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۰ و قصهٔ بابک خرمی و طریقت او و تعیین طلحة بن طاهر ذوالیمینین بحکومت خراسان

در اضاعیف سنوات گذشته اشاره بنام بابک عرضی رفته و در روزنامهٔ این شخص از مردم آذربایجان و بلقان بود و مذهب دینی او که برخی محرمات را حلال و بعضی محللات حرام و سنت بدعتی داشت که جمعی جاهل او را جمع کرده و وقایع و حصون متعدده را متصرف شده و مامون برای رفع شر او سه چهار سال سرداری با فوجی از سپاه منتخب بدفع و قمع فتنه او نفرستاد تا عاقبت در سنهٔ ۲۰۱ مامون خواست تا محمد بن حمید طوسی را بسگزی فرستاده آن بجانب او شتابد و او را مناصب بدهد و محمد بن حمید تا سنهٔ ۲۰۲ گرفتار کار او بود تا خود کشته گردید و فتنهٔ او بخوابید در آن سال طاهر ذوالیمینین در بغداد وفات یافت مخمن محمد بن عمر الواقدی الواقد الواقدی و محمد بن عبدالله بن عبدالله علی معروف ابن کناسه و ابوزکریا یحیی بن زیاد وفات یافتند محمد بن سال طاهر پسر طاهر ذوالیمینین حکومت خراسان را یافت و مدت نه سال حکومتش جواب کشید و احمد بن ابوخالد بجنگ او مامور شد و پس از رسیدن بخراسان احمد بطرف رفت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۰۲ و گرفتاری ابراهیم بن محمد و عاقبت او

در ذیل وقایع سنهٔ گذشته نگارش شد که ابراهیم بن مهدی بدعوی خلافت برخاست و قبیحه بیعت و متابعت او را از اهل بغداد گرفت و از مردم بقیه خلفاء مامون و نصب ابراهیم بعمل میگیر نشد منجمله ابراهیم بن محمد بن عبدالوهاب بن ابراهیم امام معروف ابن عایشه بود که سعی بسیار در خلع مامون و نصب ابراهیم کرد و چون مامون ببغداد رسید پنهان گردید و مامون جوایز بزرگ بجهة کسانیکه او را پیدا نمایند معین نمود ما در اواخر سنهٔ این سال رسیده و اوایل سال دویست و دو مامون تکلم کرد او را پیدا نمودند و این اول کسی از اشراف بنی عباس بود که مصلوب گردید و بعمله در سال قبل در بغداد و نواحی آن قحط و غلای سختی شده و در این سال ارزاق از اطراف برسید و تخفیفی حاصل شد

در سنوات عبدالله بن طاهر نصر بن شبث را در کیسوم محاصره کرد و عاقبت نصر امان خواست و به عبدالله التجا آورد و عبدالله نصر را بدربار خلافت فرستاد در سنهٔ بین امپراطور روم و عبدالرحمن دوم دوم پادشاه اسپانیا عقد اتفاق برصنه مامون بسته گردید در سنهٔ در این سال منصور بن نصر از اطاعت نافرمانی بن اغلب حکمران افریقیا سر باز زد و در سنوات فضل بن ربیع که شرح حالش ذیل سال ۲۰۰ گذشت نگارش یافت وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۱۰ و شورش مردم درباره مالیات

در این سال مردم قم سر مخالفت برداشته و تمکین در مالیات خود ننمودند و دلایل چندی بر ضعف مالیه خود آورده و گفتند مستغلات ما آنان بجای نفع ضرر حاصل آورده و در باره مخالفت حاشیه نشینان باشتا گاری و انزوا کرده مامون علی بن هشام را مأمور نمود برای تنبیه آن بیچارگان و گرفتن مالیات روانه نمود مردم قم را مطیع و منقاد راه زیر شکنجه در آورده و مبلغی گزاف از آنها گرفتند و علی بن هشام بر مالیات سنوات آینده آنها مبلغی بیفزود تا دیگر باره بدین گونه مطالب اقدام ننمایند در سنهٔ این سال شهریار بن شروین حکمران طبرستان وفات یافت

عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بصره و اسکندریه را متصرف شد

ذکر وقایع سنه ۲۱۱ و شورش شدن امیر موصل

در این سال در موصل فتنه بزرگی برخاست و امیر موصل سعید بن الناز دی بدست طرخانان رزیق بن علی بن صدقه ازدی موصلی کشته گردید و چون این خبر بسمع مامون رسید راست شد و محمد بن حمید طوسی را بجنگ رزیق فرستاد تا آنرا تنبیه کرده بمدت سال حاجب بن صالح مامور بحکومت سند گردید و چون بسند رسید بشر بن داود را در هندوستان ساخت و داود طرف سند را سپارشد بمدت سال موسی بن جعفر که پسر عم حکمران طبرستان سند وفات یافت پیرامون شاعر که معاصر هرون بود در گذشت و ما بیاری خدا در جلد سوم این کتاب در ذیل سرگذشت برمکیان و عباراخت ارشد شرحی از زین ابوالعتاهیه و سبب فطرتی و وفات ذات و کی صفات او خواهیم نگاشت هم اخفش نحوی بصری و عبدالرزاق بن همام الصنعانی محدث وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۱۲ و بحث مامون در خلق قرآن و فضل علی بن ابی طالب

مبادی دولت مامون در سلسله خلفای عباسی در فضایل و کمالات و علوم متنوعه یگانه گیتی بود همواره مایل علمای عاصر بن رات برتری و پیش قدمی بر همی افراشت و پیرامون مجالسش در مباحثات و مکاشفات و حقایق علوم و فنون میگذشت و در این سال ما جمعی از اعلم علمای عصر ان که آبا حدیث یا قدمت داشتند و خود قایل بر این بود که قرآن کلام بشر است و بدین عقیده جمعی که مسکر بودند بنواخت و کسانیکه با او هم عقیده بودند از طعام و نوی منع ساخت نیز قایل بر این بود که علی بن ابی طالب بر جمیع صحابه برتری داشته بود بمدت سال محمد بن الصبغی از مشایخ بخاری وفات یافت

محمد بن حمید بر موصل استیلا یافت و در همین زلزله سنه پنجاه کرد

ذکر وقایع سنه ۲۱۳ و تغییر و تبدیل دادن حکام مامون و تعیین عبدالله بن طاهر بحکمرانی

در سنه ۲۱۳ مامون برخی حکام ولایات را تغییر داد از انجمله پسر خود عباس را بحکومت جزیره و ثغور و اعمال و سر حدات تفویض برداشت و به برادر خود ابی اسحق معتصم شام و مصر را از زانی نمود و چون طلحه بن طاهر ذوالیمینین در خراسان در این سال در گذشت بجایش برادرش عبدالله بن طاهر را برگماشت و علی بن هشام را بحکمرانی قم و کاشان و اصفهان و طهران که این شهرها را اعراق عجم گویند بانضمام آذربایجان مقرر کرد و بمدت سال ابراهیم موصلی مغنی که در فن موسیقی بی نظیر بود و علی بن جبله شاعر و ابوعبدالرحمن مقری محدث وفات یافتند و در اثر قیام مردم طخارستان کرمند و چون معتصم بمصر رسید فتنه را بخوابانید و در افریقیا ادریس بن عبدالله وفات یافت و مجلس در فارس در مغرب اقصی بود و نیز عاصم بن محمد شیبانی در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۱۵ و شروع مناقشه بین مامون و امپراطور روم

چنانچه صاحب منتظم ناصری که سند سلسله این تاریخ میباشد و صحیح میباشد در این سال مامون یک از معماریهای بزرگ روم را از امپراطور بخواست و او از فرستادن آن عذر خواست مامون سخت متغیر گردید و به تجهیز سپاه و تغریز بنه و خرگاه پرداخت و بطرف روم به اعزام بحرکت آمد و جنگ بوقای بین

سپاه عرب در روم واقع گردید و متن بسنوات بعد پوست بهرین سال ابو سلیمان الدارانی راهد و یحیی بن ابراهیم مزنی و ابو سعید بخاری و ابو سعید اصمعی نحوی وفات یافته و شرح حال یحیی بن ابراهیم مزنی مشروحا در جلد سوم این کتاب بنگارش خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۲۱۰ و مقاتله مامون با امپراطور و فتوحات مامون در خاک روم

چنانکه اشاره شد جزم مقابله و مقاتله میان مسلمین و امپراطور روم و چون امپراطور روم از حرکت مامون و جنبش قشون سپاه عرب آگهی یافت بیشتر سپاه پرداخت و قشونی مکمل و مجهز آماده ساخت و از قسطنطنیه بعزم استقبال بیرون تاخت پس از تقابل جنگ سختی میان دو سپاه واقع گردید و بسی مرد و مرکب از جانبین بخاک و خون غلطید عاقبت نسیم فیروزی بر پرچم سپاه مامون وزید و ترک چهارده حصون متینه که از جمله انقره بود بدست سپاه مامون در آمد و امپراطور مجبور بخواهش خود عقد مسالمت و مصالحت با امپراطور قسطنطین بست و نیت عزیمت بجانب بغداد کشید بهرین سال سیاه دامن که موسوم بابن جعفر بود جلب کرد و مامون عمران بن حسین الفنکی را بحکومت سیستان برقرار کرد

ذکر وقایع سنه ۲۱۸ و وفات مامون و خلافت نشستن معتصم برادرش در سنه ۲۱۸

چون مامون از خاک روم مظفر و منصور بازگشت شنید که خاک مصر عبد و سس مصری سر مخالفت گرداشته و رایت طغیان و مخاصمت برافراشته ناچار همت عزیمت بطرف مصر در کار پاورد و پس از کشش و کوشش بسیار با آن مانکار عاقبت الامر عبد و س بسیاری کشته و جمعی فرار کرده و خود او اسیر و دستگیر گردید مامون فرمان داد تا سر از تنش برداشته و خود بشام و از آنجا به بغداد مراجعت کرد در این وقت شنید که علی بن هشام حکمران ارمنستان با یکجان فرنیه لاطایل با یک عزی شده و دل به دبانته مامون بوسایل مختلفه او را بخواست و سر از تنش برداشت و خاطر از او فارغ ساخت لکن فراغت خاطر چندی بدو ساحل چشمه نبود زیرا که سابق از این شورش میکشید و از نواحی طرطوس واقع بود با یکدیگر شده و چون آب چشمه را بسیار سرد و گوارا یافت لکن زیاده از اندازه شامیدن او قدری رطب میل کرد و آب بسیاری بیاشامید و او را آب سودائی فرا گرفت و طولی نکشید که رخت عزیمت بدیار باقی بربست و جهان را بدرود کرد و وفات او در رجب ۲۱۸ و مدت عیاش چیل و هشت و ایام سلطنش بیست و چهار سال و چهار ماه و بیست و سه روز بود و انگاه برادرش و فرزندش عباس نعش او را بطرطوس آورده دفن کرانده و عباس دست بکار شده با عم بیعت کرد و پس از بیعت عباس عموم ناس پیش آمده با معتصم بیعت نمودند در این سال بشر بن غیاث المریسی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۱۹ و بحث معتصم در خلقت قرآن و زدن معتصم احمد بن حنبل را تازیانه و حبس کردن او را و خروج محمد بن قاسم از طالقان افغانستان

چون ابو اسحق محمد معتصم برادر مامون بر اریکه خلافت نشست برحسب عادات اسلاف مسجد در شد و بمنبر صعود کرده خطبه عمومی خواندن گرفت پس از آن بتغییر و تبدیل حکام پرداخت و اسحق بن ابراهیم بن مصعب را حکومت عراق عجم که عبارت از اصفهان و کاشان و قم باشد داده و او را مامور نمود که با یک عزم حرا عزم فایده اسحق با سپاهی بی پایان

و حرکت آمد و پس از مقاتله و مقابله که در آن جنگ شصت هزار تن از اتباع بابک کشته و بخاک و خون آغشته شدند باقی بطرف خاک روم فرار کردند و بابک تمام شد محمد بن سال معتصم بنا بر وصیت پدرش مامون در مذاکرات و مباحثات خلق قرآن فرو ... همه روزه مجلس از علمای بزرگ را خواسته و با آنها در این موضوع صحبت داشت که قرآن حدیث و کلام پیغمبر است و خلق شده پیغمبر اکرم است از آنجا که روزی احمد بن حنبل با او در این موضوع صحبت داشت و میخواست که احمد بن حنبل عقیده ... گردد که قرآن کلام پیغمبر و مخلوق پیغمبر اکرم است و از جانب خدا نازل نشده و چون احمد بن حنبل تصدیق باین بیانات نکرد معتصم فرمان داد تا او را در اشنان آزیانه بسیاری زدند و با ذلت و خواری برانند و آن بیکوار با خوردن آزیانه و دمین خواری قرار کرده از مجلس معتصم بیرون شد و در حبس معتصم مدتها ماند در این سال محمد بن قاسم بن عمر بن علی الحسین و طالبیان افغانستان خروج کرده و مردم را بیعت امام محمد تقی دعوت نمود و جمعی کثیر باطاعت او درآمدند عبدالله بن طاهر چون این خبر بشنید سپاهی در وقت او فرستاد و محمد بن قاسم از جنگ روبرگشت و لشکر نساشتاف یعنی سپاه حاکم او را معتدیا ساخت و دیگر نزد عبدالله فرستاد و عبدالله با نامه خشم آلود او را به بغداد گسیل داشت و چون محمد بن قاسم نزد معتصم رسید پس از عتاب و خطاب او را محبوس نمود و مدتها در حبس معتصم بماند هم او را در اواخر این سال احمد بن ابراهیم با اسرای خرمیه بابک به بغداد رسید صاحب منتظم ناصری گوید اسحق صد هزار تن از اتباع بابک خرمی با کشت بغیر از زنان و کودکان گرفتار یا اسیر شدند و در این سال ابو عیسی متوکل متولد شد و وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۲۲ و بنای سامره و مامور شدن افشین بجنگ بابک

در این سال معتصم مسافت پنجاه هزار متر تا بغداد بنای سامره را گذاشت و بسیاری از عمارات بابک دست آن شهر را بزودی تمام کرد و اساس خلافت و اسباب سلطنت را از بغداد بآنجا منتقل ساخت و فضل بن مروان وزیر او که نهایت مساعد امور جمهور شده بود گرفتار و زندان انداخت و همه چه داشت تصرف آورد و بمجالس محمد بن عبدالملک زیات انشا نشاند در این سال معتصم خیذر بن کاوس مشهور به افشین حکومت عراق عجم را داده مامور کرد که رفته و فشه بابک را تمام کند افشین با سپاهی گران بحرکت درآمد و بطرف آذربایجان رانده و بابک جرئی بمقاتله پرداخت که زمین از خون جابنین گلگون شد و خاصه بابک بطرف خاک روم فرار کرد در این سال امام محمد تقی بسن بیست و پنج سالگی وفات نمود و معتصم

ذکر وقایع سنه ۲۲۳ و جنگ افشین و گرفتار شدن بابک خرمی و برادرش عبدالله

در این وقت نهای کبیر از طرف معتصم با ذخایر و مأکولات بسیاری از برای افشین در سپاره آذربایجان بود و چون بابکیان خبردار شدند به بغاقت او شتافتند و چون با او رسیدند جنگی سخت واقع گردید و نهای کبیر منهزم شد و تمامی ماکولات و نهای وسیورسات که نهای کبیر آورده بود بچنگ بابکیان افتاد و خود منهزم و مخذول شده راه بغداد پیش گرفت از آنسوی افشین با سپاهیانش مانند سیل خروشان رسیده جنگی هولناک میانشان واقع گردید و چون نهای کبیر انهزام خود را سامره رسانیده معتصم مجدداً سیورسات کامل با جعفر خیاط به کمک افشین روانه داشت و چون افشین را قوه قاهره حاصل شد مازیار بن بابکیان برخاست و با کراکشت سختی داد و او و برادرش عبدالله را گرفتار نمود و چگونگی را بدربار خلافت بخاکپای معتصم فرستاد تا آن دو تن را بسامره حاضر سازند در این سال ارم بن ابی الیاس عیسوی و احمد بن مخرز قاضی عمورّیه وفات یافتند و عبدالرحمن روم پادشاه اسپانیا بشهر طلیطله که از مدن اندلس بود استیلا

وقایع جهان و جهانیان

یافت و امیر احمد توفیل را بحرف شرقی باطول کرد و بحرف معتصم بود قتل و غارت نمود

ذکر وقایع سنهٔ ۲۲۳ و رسیدن بابک خرمی و برادرش بسامره و عاقبت آنها

و ذیل وقایع سنهٔ ۲۲۲ و صدر وقایع سنهٔ ۲۲۳ خروج و مذهب و عقیده و شهر بابک خرمی نگارش شد و از آن سنوات تا این سال اقتصار از طرف خلفای عباسی سردار و سپاه بجنگ او رفت و متتابعاً کشته میگردید تا آنکه سنهٔ دویست و بیست و دو افشین او و برادرش عبدالله را گرفتار و بسامره فرستاد و معتصم فرمان داد تا بابک را در سامره سر بریدند و سر شرارخ سان نزد عبدالله طاهر فرستادند و تنش را در سامره بدار آویختند و عبدالله را معتصم ببغداد نزد ابراهیم بن المهدی فرستاد و با عبدالله همراه بابک رفتار شد صاحب منتظم ناصری صنیع الدوله میآورد که در ظرف بیست سال فتنهٔ بابک تا این سال شمارهٔ اشخاصی که بدست اتباع بابک کشته شدند دویست و پنجاه هزار و پانصد نفر شد و معتصم در حق افشین عطایای بسیار و انعامات بیشمار کرد و در هر منزلی با دستی خلعت و اسب و یدک مرحمت میکرد و عاقبت در حمام مرصع و کلوخت سند با وارزانی کرد و همدرین سال معتصم برای انتقام از امپراطور روم با سپاهی گران بطرف روم حرکت آمد و عموریه را فتح کرد و در آن شهر قتل بسیار و نهب و اسیر گرفتن فسق و گذاری کرد و پنجاه و پنج روز در عموریه بماند و چون مراجعت کرد و در راه شنید مردم او را خلع کرده اند و عباس پسر مأمون را بخلافت انتخاب و جمعی بمبایعت با او اقدام کرده اند عباس را به افشین سپرد و افشین عباس را از شرب نبیذ منع کرد تا هلاک شد و در این سال زیادة بن ابراهیم بن اغلب پادشاه افریقیا وفات یافت و برادرش ابوعقال بجایش نشست

ذکر وقایع سنهٔ ۲۲۴ و شروع در جنگ با مازیار حکمران طبرستان و گرفتاری او و حبس افشین

در این وقت مازیار بن قارن و نواده عم حکمران طبرستان سر بمخالفت و مخاصمت برداشت و رسولی خود سرکش برای فرستاد مأمون بعبدالله طاهر فرمان داد تا با او بجنگید و او را گرفتار و بسامره فرستاد و مازیار در گاه استنطاق بیان کرد که بموجب سندات موجوده بخلافتش افشین ترغیب نموده و چون صدق بیانش واضح شد معتصم فرمان داد تا افشین را محبوس داشتند و چهار صد تازیانه بمازیار زدند که پس از خوردن تازیانه هلاک شد همدرین وقت معتصم عبدالله بن سعید بن انس را بحکومت موصل برداشت و فرمان داد تا بدفع فتنهٔ اکراد اسعود همدرین سنوات جعفر بن دینار دیلمی و ابراهیم بن محمدی در بغداد و ابوعبید القاسم بن سلام لغوی وفات یافتند و در جلد سوم این کتاب شرح ابوعبید نگارش خواهد شد نیز ابوحنیفه دینوری که اسمش قاسم بن عیسی بود و علی بن محمد المدائنی در گذشتند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۲۵ و مردن افشین در حبس و مرده او را سوزانیدن بامر معتصم

چون افشین در حبس معتصم جایی گرفت نظر باقتدار و مرتبتی که در جنگ بابک خرمی و عزت و احترامی که حایز شده بود و اکنون چنین ذلیل و مستاصل گردیده بود عبرت و حیات کرد و جان بجان آفرین تسلیم کرد و چون معتصم خبردار شد فرمان داد تا او را از زندانخانه برون آورده و بدار زدند و پس از آن مرده او را آتش زدند همدرین سال ابوعقال حکمران مغرب در افریقیا وفات یافت و بجایش ابوالعباس محمد ابراهیم نشست و ابوذیل شیخ معتزله در نیشاپور گذشت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۲۶

وفات معتصم و نشستن الواثق بجای او

در این سال ابو اسحق محمد المعتصم بعمر سی و دو سالگی و مدت هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت و گذشت و او بیست و پسر و دختر بود و او هشتم خلیفه و هشتمین اولاد عباس است و هشت قصر بنا کرد و هشت هزار غلام داشت و هشت هزار هزار دینار و بجده هزار هزار درم و هشتاد هزار اسب و هشتاد هزار استر و هشت هزار جاریه و او را بدین جهت ثمانی گفته اند و او خلیفه بود که غلامان ترک آخر مرتبه آنان را ترقی و بر مناصب بزرگ نشانید و چون او درگذشت بیرون فرزندش بگشت خلافت برآمد و ملقب بالواثق بالله شد پس از خلعه بکار لشکری و کشوری پرداخت و در جای پدر او را بدفع طایفه قیسیه دمشق برگزید و در رجادی الاخر سنه مذکور بسط پس از هزار و پانصد تن کشتن از آنها و فرار باقی آن فتنه را بخواباند و در جانب دمشق غلبه یافتن بجنگ بیرح رفت و او گرفتار و بیست هزار تن از اتباع او کشته و خود شر اسیر و فرستاده و چون امیر اطور موفیل از معتصم شکست خورد بجزیره رفت و در بروی خود بست و چیزی نخورد تا هلاک شد و زوجه اش لوتا در نیابت پسر صغیرش حاجی گشتن کشت در این سال بشر بن حارث زاهد وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۲۷ و سنه ۲۲۸ و هشتم معتصم باصلاح امور

چون الواثق بر اریکه خلافت نشست همش را بآبادانی و عمران مصروف داشت و علما و فضلا و سادات را محترم میداشت و محمد بن عبد الملک زیات که وزیر پدرش بود بوزارت نگاهداشت و چون در این سال قحط و غلا در راه مکه بالا گرفت بفقیر افریا رسی و معاونت نمود و ابواب خیر و احسان بروی شان گشود و در این سال از اتفاقات مستحسنه درگذشت جعفر قطعه سکنی از کوه بزرافتاد و جمعی حجاج را هلاک ساخت و چون الواثق دانست که بزرگان درگاه و مستوفیان و بازرگانان با مال و اسباب دست تطاول و تعدی دراز کرده اند آنها را داشت اسبلغی داده مأسوده شدند همدرین سال ابو تمام حبیب بن اوس طائی شاعر و خلف بن هشام بزار قاری وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۲۲۹ و وفات عبد الله بن در خراسان و نصب پسرش طاهر بن عبد الله

در این سال جمعی از اعراب بنی سلیم که در حوالی مدینه ساکن بودند سر بطغیان برداشتند و علم سرارت برافراشتند الواثق بغای کبیر را بدفع آنها فرستاد تا آنها را اسکات گردانید همدرین سال عبد الله بن طاهر در گذشت و الواثق بجایش طاهر بن عبد الله را والی خراسان گردانید و در آنوقت ری و طبرستان و کرمان نیز علاوه بر شهرهای خراسان و افغانستان بود که طاهر حکومت داشت خراج آنشهرها در آزمان چهل و هشت هزار درهم بقول صاحب منتظم ناصری بود در امیال دستهٔ از خوبان را ظرف دهاجله بخاک اندلس فرستادند آنها سکشت داده تا رسیدند (اشبیلیه) در اینجا سپاه عبد الرحمن روم با مسلمانان متفق گردیده آنها را شکست داده و چهار کشتی از آنها گرفته بقیه در کشتیها نشسته راه فرار پیش گرفتند در این سال اشناس ترکی که یکی از سرکردگان معتصم بود و محمد بن سعد بن منیع صاحب طبقات و محمد بن زیاد بن سهیل عروزی کاتب مأمون و ابی عبد الرحمن بن احمد بن حسن بن هبیره والی کوفه

ذکر وقایع سنه ۲۳۰ و خروج احمد بن نصر بن مالک و کشته شدن او

چنانچه ذیل احوال مأمون و معتصم اشارت شد که آنار اعتدیت بتعطل قران بود و قسه زار از مستکرات حضرت سید

کائنات دانسته و مخلوقه خلق شده آنحضرت و بسبب این مسئله جمعی از جهات عالیه رسیده و کسانی را باعتقاد خلق قرآن
سرشت ناگوار هلاکت چشیدند چون الواثق بالله نیز اندیشه داشت که اسلاف خود قرار داده خلق شده پیغمبر میدانست مامل بود بسیار نیز
پیروی این عقیده را نمایند از اینرو احمد بن نصر بن مالک بن هیثم خزاعی که خویشی از نقبای شیعه با او داشت خودش در مسئله
حدیث متمسک بود از این مسئله سر برافراخته و در عهد خلیفه قیام میکرد و جمعی با او در مسابقت آمده قرار داشتند که
خروج کنند و در آن شب فیز از سعادت طبل که بدید دارد و فوق بغداد و صدای طبل نامبرده کار عیسی آمد و او از عهده
بن نصر محمد بن ابراهیم سردار قشون بغداد را خبردار کرده و سردار احمد و اتباعش را گرفته بسیار
کرده و چون او را با خود هم عقیده نیافت سر از تن او و اتباعش برداشت و سر را بجانب
بهمین سال جمعی طراران حایک دست و دندان دل سخت نقبی به
معدوم شده همچنین وصیف ترکی که یکی از ضباط دربار بود از بغداد
بجنگ گرفتن گرد با یکدیگر آن معدوم و لعدتی کرده بودند آمد و الواثق با وصیت او
نموده و در این سال مخارق مغنی و ابو یعقوب یوسف بن یحیی بوطی مقرب احمد بن زیاد هروی
وفات یافتند و در اندلس بجای عبد الرحمن روم حاجب خانه احداث شد

ذکر وقایع سنه ۲۳۲ و وفات الواثق و بیعت با متوکل علی الله

در این سال الواثق با بنجاه سال و نه ماه خلافت و سی و دو سال عمر مدبر و زندگی کرد هارون را مقسم
الملقب بالواثق با خلیفه آراسته و از دنیا رفت و چون احوالش شایسته بود و او بر حسن سیاست و گذشت و
دولت بنی عباس و حفر بن معتصم الملقب بالمتوکل علی الله را بجای او نشاندند و در سن مبابعت با
سن بیست و شش سالگی بود که بسریر سلطنت برآمد و او سیزدهمین خلیفه از خلفای بنی عباس و هفتمین
در ایام او فتنه و حوادث انواع خبائث شایع بود و او سنت رفض امام حسین را خراب کرد و در زیارت منع نمود
و در مجالس بنسبت بعلی مرتضی و مسخره مجلس او و مخنث ملابس علی در سیاه و متعرض اتباع شیعه و فرزندش
منتصر در امنع عهود روزی با او بگفت علی پسر عم تست گر کشت او امنوزی بگوید و این کلام او را در دهان امثال این
ملک که عباده مسخر مخنث سیاه از متوکل کوشش را قطع و لیدن پر پسر عمش و بدو زیارت خود و قیام عهود و در این سال اول
کاری که کرد محمد بن عبد الملک زیات وزیر پدرش را گرفت و در تنور کلیکه محمد بن زیات بگذاشت ابن اسباط مصری الدست
کرده بود و در آن تنور شد انداخته و تمام اموالش را گرفته و بلاکش کرد و این تنور در اطراف صحنهای سرتیز بسیاری که بهمه
شده بود که محبوس از هر طرف نگران میخورد و او نیت میدید تا بجلد محمد بن عبد الملک زیات در آن تنور خود شش نماند و هر چه داشت
داد و سپس هم در تنور جسم ربیع اول در تنور جان داد و پس از آن متوکل بسیار رجال دولت و سران ملت چیسید
و مال بی اندازه ماخوذ کرد و چون در زمان الواثق با بسه متوکل منصوب و متقرب بود و بزرگان با دو تن مینمودند و حضور
الواثق با دو نیز زمان فانی کرد و بیداد بی اندازه نمود و بهمین سال خشک سالی و کم آبی در حجاز بسیار و خلقی انبوه از تشنگی
هلاک شدند و در موصل بواسطه کثرت آب بسیاری غرق شدند که عدد مفروضین از صد هزار تن گذشت و بهمین سال

بقای کبیر ما مور گردید که خانه عجیز را که در حجاز سر بفتنه انگیزی برداشته بود دفع کند و حرکت کرده آن فتنه را بخوابانید بزودی سپاها
محلی و خشک سالی بود که بسیاری هلاک شدند و در افر قحط خوابگی شده می شد که اغلب مردم مهاجرت کردند

ذکر وقایع سنه ۲۳۳ و خلافت منتصر فرزند متوکل

در ایام متوکل فرزند خود منتصر را بحکومت مکه و مدینه برداشت و یحیی بن خاقان بجای ساببز ابوزارت مالیه برقرار کرده و دیوان
خرج سپاهیان را بابراهیم بن عباس واگذاشت در این سال نیز بسیار بر یا بگرفت و در زیر شکنجه و عذاب آورد و اموال
آنرا ما خوذ داشت در این سال بوزکریا یحیی بن معین که با احمد بن حنبل مصاحب بود در گذشت

ذکر وقایع سنه ۲۳۴ و بیعت گرفتن متوکل بجهة سه فرزندش

در این سال متوکل امر داد تا نگرده جلایر که سه فرزندش که منتصر و معتز و مؤید بودند مبایعت نمایند و دو فرزند دیگرش موفق
و معتمد را بهیچ نشمرد و خلافت را پس از منتصر و پس از منتصر معتز و پس از معتز بمؤید استوار گردد و لی پس از قتل او که بسعی منتصر
اجری شد منتصر ش ما هیش خلافت کرد و معتز و مؤید بخلافت نرسیدند بخلاف که معتمد سالها بسند خلافت متمکن شد
همدرین سال فسر ما مذ تا بجهود و نصاری مردانشان زنار و زنانشان بازارشان ما چه مهوزند و دو دیا و بین آنان را
نباشد همدرین سال محمد بن یعقوب بن جلیس که از بزرگان درگاه بود از متوکل متوهم شده راه آذربایجان پیش گرفت
و در شهر مرند در قلعه بکلی پناه برد متوکل امر داد تا محمد بن حاتم بن هرثمه حاکم آذربایجان او را مقید نموده بسامره بفرستد محمد
نتوانست متوکل را بسخت و محمد بن حاتم را معزول نمود و محمد و یه بن علی بن مخلد سعدی را بجایش مامور نمود بآذربایجان
نمود و به تعاقب او بغا الشرابی مامور شد و این بود قلعه مرند را محاصره نمودند و محمد بن یعقوب پس از فرار گرفتار ساخته شد
در این سال محمد بن مسهر معتزلی و ابو حنیفه زید المحدث و علی بن عبد الله معروف بابن مدینی حافظ و ابو ایوب سلیمان
بن داود العقری البصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۳۵ و ظهور پیغمبر دروغی و کشته شدن او

در این سال در سامره شخصی موسوم بمحمد بن فرج ما دعای پیغمبری قیام نمود و چند تن که زیاده از هفده نفر جاهل نبودند
متابعت او قبول کردند و محمود خود را ذوالقرنین نخواند چون این خبر بگوش متوکل رسید او را بطلبید پس از بعضی بیانات قرار
تا او را بزیر تازیانه زدند و آنقدر را ضرب تازیانه با و نواختند که جان بسپرد و اصحاب او را نیز محبوس داشتند در
این سال حسن بن سهل سرخسی وزیر مامون در گذشت و سالگی وفات کرد و اسحق بن ابراهیم موصلی که در فن موسیقی از
هر گونی مسابقت برده بود از صد اشهاد و اسحق و ابراهیم مرد و نغمات روح افزای ما برد چهرمی که از مفاخر عهد خسرو
پرویز بود و در فن علم موسیقی خلاقیت داشت از زبان پهلوی بعربی در آورده بودند و هنوز بین اسامی فارسی
در نواها و نغمات سازهای عربی متداول و معمول است مانند سه گاه و چهارگاه و غیره ما بجلد در این سال نیز عبد السلام
بن رغبان شاعر معروف مدیح الجن وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و امر نمودن متوکل بخراب کردن مضجع امام حسین و قبور اطراف آن

چنانچه اشاره شد در دخل سنه دو صد و سی و دو شد المتوکل با خانواده طهارت و علی مرتضی و امام حسین و اولاد ایشان

وده از برادر و عمه و شش نام و نسبت را بین بنگوار ان در محافل و مجالس میگفت و در جمعه اول تشت بحدی شد که در این سال تجرات کردن قبر امام حسین فرمان داد و مقابل قبر یکه در حوالی آن قبر بود ویران کرده و مردم را منع نمود که بزیارت مشهد حسین نروند ما بجمله المتوکل صفحه ۱۰۰ عداوت را با این خانواده ما بشمار رسانید و همیشه با دشمنان علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین بن علی دوم از دوستی میزد صاحب منتظم ناصری محمد حسن خان صنیع الدوله میگوید که او سیرة بهترین خلیفه عباسی بود و حساب او را این قبیل کارها پوشانید همه در این سال محمد بن ابراهیم بن مصعب با مر متوکل مسموم شد و منصور بن مهدی و ابو سعید محمد بن یوسف عروضی و ابراهیم بن محمد شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۳۷ و ظهور صالح بن نصر کنانی از نسبت

در این سال مردی از مردمان نسبت و موسوم بصالح بن نصر کنانی که در بهادری و شجاعت و دلاوری و جلادت یگانه عصر بود سر بشورش برداشت و رایت سروری بجانب سجستان برافراشت و در آنجا با یعقوب بن لیث متفق گشت و بر سجستان استیلا یافت چون طاهر بن عبد الله بن طاهر فرمانفرمای خراسان خبردار گردید سپاهی بنوه بسجستان بفرستاد و صالح بن نصر کنانی بستی از سجستان خارج گردید پس از آن در هم بن حسین که از جمله متظرین و ملازمین رکاب صالح بود جمعی را با خود یار و مدد کار خود و بر سجستان غلبه کرد و چون از لشکر کشی و سیاست مدن و مملکت گیری واقف نبود یعقوب بن لیث صفاری که مردی شجاع و مدبر و دانا و مقوم بود مهام امر را بدست گرفت و سپاهیان را خود بنظر مساوات و برادری داشت و یعقوب بسجستانیان استیلای کامل پیدا کرد در این سال مردم سجستان سر به طغیان برداشتند و یوسف بن محمد حاکم خود را از میان برداشته متوکل فرمانداد تا نائبی کبیر بطرف ارمنستان رانده و بجای یوسف قرق و غارت بسیار کرد و سنه ۲۳۷ تفلیس را محاصره نمود در این وقت محمد بن عبد الله بن طاهر از خراسان بدون رخصت بغداد رسید متوکل امور جزیه و خراج سپاهیان و ولایت خود را باو واگذار کرد علاوه ولایت سودان مصر را منضم بحکومت نشین او نمود همین سال سپاه مسلمانان اندلس بر بلاد گلیقیه غارتی تاختن کردند و بسیاری از آنها کشته یا اسیر گردید نیز تجار عرب در این اوقات بممالک چین رفت و آمدی کرد و بسیاری از مال التجاره چین ماندند و دیباهای و غیره بخاک عربستان و بغداد وارد گردید همین سال حاتم بن اسمعیل المعروف بالصوف وفات کرد و نگارنده این سطور بیرگذشت او اشاره و مجلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر باز نام نگاشت

ذکر وقایع سنه ۲۳۸ و سوختن شهر تفلیس پس از محاصره بدست نیرک ترک

چون نبای کبیر شهر تفلیس را محاصره نمود نیرک ترکی که یک از سرهنگان نامی بود با مر محاصره واگذاشت و خود راه ارمینیه عزیمت برافراشت نیرک ترکی مدت محاصره بفزود و پس از فشارهای بی اندازه الشهر حصین مفتوح شد نیرک ترکی چون داخل شهر تفلیس گردید الشهر را طعمه آتش ساخت و بسا خانها و عمارات را از بن برانداخت در انحادثه قضیه بچاه هزار نفر در آتش سوختند و جمعی بکنیاه بقید اسارت در آمدند نیرک غنایم و نوادری بسیار بدست آورد و همین سال اسحق بن اسماعیل که از بزرگان نامی ارمنیه بود بجنگ نیرک مبادرت کرده بود بدست نبای کبیر گرفتار و کشته گردید نیرک پس از این واقعه امر نمود که از یهود و نصاری صاد کردند که سوار اسب و استر گردند و تمام معابد و کلیساها یکه در بلاد اسلامیه

بود فرستاد در همین سال دویست و سی و هشت عبدالرحمن اموی پادشاه اندلس و اسحق بن ابراهیم حنظلی معروف بابن راهویه در گذشت
و در همین سال دویست و سی و نه محمد بن عیسی بن عمرو نیشاپوری وفات نمود و او از مشایخ نزدیک بخاری بود

ذکر وقایع سنهٔ ۲۴۰ و شورش مردم حمص و جزیره شدن قاضی القضات در بغداد

در این سال مردم حمص بواسطهٔ تعدیات طاقت فرسای حاکم خودشان ابوالعیث موسی بن ابراهیم الرافقی سر بطغیان برداشتند و بآیات مخالفت و مخاصمت با او برافراشتند و او با دلی پر از آزار از حمص خارج نمود چون این خبر متوکل رسید عتاب بن عتاب را بحکومت آنجا برگزید و محمد بن عبده الانباری را بجمع کردن مالیات آنجا معین گردانید چون آن دو تن بحمص رسیدند بحکومت آنان راضی گردیدند و چون محمد مستقر گردید دست تسلط و تعدی دراز نمود و مردم شام و دشمنام بروشیان بار کرد تا بدرجه طاقت نیاورده آغاز شورش کردند و با او بمخاصمت برخاستند در این وقت متوکل بسببی بحیای اکثم از مخاصمت برخاست و بمشاورهٔ پنج هزار دینار اموال او را مصروف شد و بالغ بر چهل هزار جریب از املاک و عقارات او گرفت و بحاجب جعفر بن عبدالواحد قاضی القضاه نمود همین سال در اندلس جنگ سختی بین مسلمانان و فرنگیان روی داد که عدد کشتگان طرفین بیست هزار تن بود و آخر بواسطهٔ حسن درایت و کفایت محمد اول پادشاه اندلس مسلمانان غالب آمدند همین سال ابوعثمان محمد بن شاهی کرخی قاضی جزیره بود و ابوتوبا ابراهیم بن خالد بن ابی الیمان الکلبی فقیه بغدادی مذهب صاحب شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۴۱ و آمدن کمک از بغداد بجهت حاکم حمص و کشتار بسیار و حوادث دیگر

چنانچه اشاره شد محمد بن عبده چون مستقر گردید دست تعدی دراز کرد و مردم تاب نیاورده سر بطغیان برداشتند و قضایای آن نیز همدست با مسلمانها شد چون این خبر بگوش متوکل رسید وقت نزدیکی معاونت عبده را فرستاد و سپاهیان متوکل دست بتعدی و خونریزی و نهب اموال و اسیر کردن زنان و دختران دراز نمودند و فرقه بیچیکس ابقا نکردند تمام کلیساها را خراب و ویران داده و عموم ترسایان را اخراج کردند در این سال آفات مختلفه مانند باران شدید و سیل عجیب در سامره و زلزله بسیار شدید روی داد که چهل روز طول داشت و خلقی را هلاک و خانهای بسیار را ویران کرد و روی داد در ترکستان باد های سختی وزیدن گرفت که از سرخس و ترکستان و خیابور و بیهقان تا بغداد را فرو گرفت هزار و اینال طایفه بجایه که از مساکنشان تا خاک مصر یکماه راه بود بمصر آمده و برخی محلات مصر را غارت نموده و حوادث بسیار دیگر نمودند و آنها را سابق تا بمصر معاهده بود که هر ساله از معادن طلای خود مبلغی بابت خراج بمصریان میدادند

در این سال احمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس در ربیع الاول وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۲۴۲ و وقوع زلزله ها و خرابی و هلاکت مردم

در این سال و سال بعد از رشته زلزله های عجیب در شهر قلمرو ممالک اسلامیه کشیده بود و خلقی بسیار از این زلزله ها هلاک شدند و بسیاری از عمارات و کارونسراها و غیره ویران شد چنانچه از مردم قومس یکجا چهل و پنج هزار تن هلاک گردیدند و دمیاط بسیار مستعدی گردیده دست بقتل و غارت برداشتند و نزدیک ده هزار تن اسیر گرفته بخاک خود رفتند و متوکل بعزم دمشق از راه موصل حرکت نمود و خندان توقف نکرده عودت کرد و در این دو سال قاضی یحیا بن اکثم تمیمی بدگاه مراجعت از نکده و ابوحصین یحیا بن سلیم رازی محدث و ابوالعباس محمد بن احنف السیرافی فقیه در بیهم

ابن عباس بن محمد بن صوار صولی کرشاعر بود و حارث بن اسد المحاسبی از او روایت یافت

ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و محاجه متوکل با ابو یوسف نحوی لغوی و کشته شدن ابو یوسف

و این سال متوکل بر بختیشوع طبیب غضب نمود و فرمان داد تا تمامی اموال و اثقال او را بصرف آورند و او را امر داد تا از عسکر بیرون شده برود و در بحرین و قطیف بماند و متوکل استوه و نیمه آن بود که دایم در مجلسش صحبت از مدح و قدح حضرت علی مرتضی و حسنین و اهل بیت بود و هر که موافق طبع او چیزی نمی گفت مقید و محبوس و معتقل میشد چنانچه در این سال روزی با ابو یوسف یعقوب بن اسحق معروف بابن سکیت نحوی لغوی اتفاق صحبت کرد که فرزندان من المعتز و المؤید را امام حسن و حسین بهتر از فرزندان من بدو یوم عقلی و براهین نقلی اثبات فضیلت و افضلیت آن دو امام همام را بر فرزندان متوکل ثابت کرد متوکل در غضب گردیده امر بسیار بابو یوسف دشنام داد و بضرب تازیانه و زجر و سیاست گران عالم را خجل و منفعل ساخت و دل از زندگانی او برداشت در آن سال مادر پسر زن فرزند و در عقد ازدواج او در آمد بوقوع پیوست و خرابی بسیار بوقوع پیوست و همدرین سال عید اضحی مسلمانان و عید فطر یهود و نصاری در یکروز اتفاق افتاد و همدرین اعوام کبیر در خاک روم جنگ کرد و مظفر برگشت و در این سال بوجعفر احمد بن منیع البغوی که در علم حدیث ماهر و او را تالیفی بنام مسند بود و حسن بن شجاع حلبی که او نیز محدثی بود وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۳۵ و بنای جعفریه و قصر لولویه و خضر خضر و تمامی آنها

و این سال المتوکل بنای عمارتی رفیع و بنیانی منیع بنام جعفریه در محلی ماحوره گذارد که مردم او را نیز متوکلیه گفتندی و در آن جعفریه قصری بنام لولویه بنا کرد و در نزدیکی جعفریه رودی خرم بود او این بناها و این بهجتها چون اساس ازدی ظلم بنا شد قبل از اتمام آن متوکل کشته شد و خرم با تمام نرسید و آنچه از قصر هم ساخته شده بود خراب و ویران شد و در این سال در اثنای زلزله شدیدی بوقوع پیوست و کوه اقرع را هم پاشید و بدریا ریخت در مکه و شام نیز زلزله دست داد و نیز در این سال یازده طرف دیبا و ستاد فجوس سرداده و به اسکندریه رسیدند و بجزیره رسیده مسجد را سوزانیدند و پادشاه اول اسپانیا محمد اول آنرا دفع نمود و در این سال بورقاب بخشی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۳۶ و شکافته شدن کوچه در بلخ

و این سال در شهر بلخ امری غریب و حادثه عجیبه الخطر پیوست که نظیرش کمتر واقع شده بود و آن شکافتن زمین بعض نواحی در یکی از کوچه های بلخ که نام آن جاده سکه الدباغین یعنی راه رنگرزان و دباغان و هم باران رنگین که مانند خون بود بارید و شد همچنین باران شدیدی در مدت بیست روز در عراق عرب ببارید که مردم را خوف و بیم زیادی مستولی شد نزد این سال عمرو بن عبد الله بن الاقطع در رومیه الصغری بارد و میا بگذشت و هفده هزار اسیر و اسرا از انها آورد و حصار انطاکیه را بگرفت نیز در این سال سرمن معاذ شیبانی حاکم ری وفات یافت نیز ابو الحسن احمد بن یحیی بن اسحق راوندی صاحب مقصد و هشاد و چهار تالیف قول جمیع الله مستوفی صاحب تاریخ گزیده

ذکر وقایع سنه ۲۳۷ و کشته شدن متوکل و نشستن منتصر بجایش

و این سال متوکل پس از مدت چهارده سال و دو ماه و سه روز خلافت کردن و چهل سال زندگانی نمودن در شب

چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۷ کشته گردید و در خون خود دست و پا میزد چعفر به قصر لؤلؤ یه غلطید و این امر مهدیات و رضایت المنتصر فرزند و ولیعهدش انجام گرفت زیرا متوکل با پسرش منتصر خویش بود و او را در مجالس و محافل سبک میشمرد و میگفت تو منتظری و انتظار مرگ مرا داری از اینرو متوکل چنان امر کرده بود که تمامی املاک و مقاطعه ضیاع که بپسران ترک بود بفرزندان خود بدهد و چنان کرد دیوان رسایل خلیفه با او بود تصرف کرده و با داره خلیفه نقل و بدین او بود منتصر با وزرای ترک متفق در کشتن متوکل متعهد گردیدند و در شب چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۷ در حالتی که در مجلس سماع و بزم ساز و نواز و شرب مکمل نشسته و مشغول عیش بود که ناگاه بوقار الصغیر و موسی بن بوغای الکبیر و باغر و بلغور با شمشیرهای کشیده مان مجلس وارد گردیده او را بدون کشیدند و مطلب خود بدون هیچ مانعی رسیدند و پس از آن دست مبایعت و متابعت با پسرش منتصر دراز کردند و او را بخلافت برداشتند و او یازدهمین خلیفه عباسی بود و او را جعفر محمد بن جعفر المتوکل اللقب المنتصر بالله بود و در این سال نیز عباس امیر صقلیه وفات کرد و عبدالله بن عباس بجایش در صقلیه نشست هم سپاهیان محمد اول پادشاه اسپانیا بر شهر شنبانیه که از بلاد فرنکستان بود در این سال استیلا یافته و مردمی کثیر از آنجا بسیار بدست آوردند

ذکر وقایع سنه ۲۴۸ و وفات المنتصر بالله و نشستن المستعین بالله بجایش و رفتن یعقوب بن لیث صفار بطرف هرات و گرفتن آن شهر را

ابوجعفر محمد بن جعفر المتوکل اصفات پسندیده و اخلاق حمیده موصوف بود و چون بسریر خلافت نشست مردم را بانواع اشفاقات متمتع ساخت و رواج مراقد مقدسه را آزاد کرد و احترام علویین را منظور داشت و احمد بن خصیب ابوزارت برداشت ولی حسرتی از خلافتش گذشته بود که بدرود زندگی کرد و علت وفاتش بادیمان مدکشی دانست اگرچه بعضی گویند سرسام و بعضی باجل دیگر بلاکت او را میشمارند مدت خلافتش شش ماه و مدت حیاتش بیست و پنج سال و شش ماه بود و چنان منتصر در گذشت ترکها سعی کرده و ابوالعباس احمد بن محمد المعتصم را برداشته و لقب او المستعین بالله بود و بخلافت او بیعت کردند و مستعین بیست و شش ساله بود که بمسند خلافت متمکن گردید در این وقت در خراسان طاهر بن عبدالله بن طاهر حکمران کل خراسان و افغانستان وفات یافت و چون خبر مرگش بمستعین رسید منشور حکمرانی بنام محمد بن طاهر بخراسان فرستاد و در این سال یعقوب بن لیث صفار از سیستان بجانب هرات در حرکت آمد و عامل محمد بن طاهر را پس از شکست فاحش از هرات بگریزانید و چون محمد بن طاهر از شوکت و شجاعت یعقوب شرحی شنیده بود ناچار از فوشنج که در آنزمان دار الملک طاهریان بود بطرف نیشابور بگریخت و یعقوب منتظر و منصور داوهرات گردید و مردم را اشفاقات نزگوارانه خود سند ساخت در این وقت مستعین محمد بن طاهر را بحکومت عراق و حرمین و سودان و فراشباشی گری خلیفه نامزد داشت و نیز نعامی کبیر مرد موسی بن بغا بجایش با مر مستعین نشست هم محمد بن علای همدانی وفات کرد

پادشاهان صفاری چهارتن و مدت سلطنت آنان چهل سال و پای تخت شان شهر زرنج واقعه در سیستان بود و اولشان یعقوب و آخرشان امیر خلف بن احمد بن یعقوب بود

ذکر وقایع سنهٔ ۲۵۹ و لشکر کشیدن یعقوب بن لیث صفار بطرف هراة و فرار محمد بن طاهر به نیشابور

چون قوت و حشمت یعقوب بن لیث صفاری رو بازدیاد گذاشت و رایت جهانگیری برداشت و این سال عزیمت قصد او بهرجا رسید و سیستان احمد بن مفضل بر اه انش گرفت و اجلاء بودند و قصد یعقوب ولی نوای محمد بن طاهر را نمیدهند مصمم گردیده بطرف نیشابور گریخته و محمد بن طاهر و پسرش و سایر بزرگان نیز تا سی با محمد بن مفضل نموده راه نیشابور پیش گرفتند محمد بن سال نزگها در خلافت قوی بافتند محمد موزنی اجرای نیابت خویش نشانده و گذشته از سپاهیان که موسوم بشاکریه در بغداد بودند ما عموم مردم بر ضد رکان قیام کرده فتنه بپا کردند و عامه و خرده سر بطغیان برداشتند و رکها اظهار اساکت نمودند در این وقت تمام امور جمهور و نفس مسیقین در بست و عقد مسیقین و اتامش ترک و شاکه خادم که این سه تن در کلیهٔ امور مستقل العنان بودند مجدد مردم فتنه انگیز را تحریک اتامش را معقول کردند و فتنه اشرار خاموش شد مسیقین بجانبش ابا صباح عبد الله بن برذار را مأمور کرد محمد بن سال از قزوین و تبریز بقوت بیست و چهل هزار سوار و فتنهاوران ساخت همیان عراق و ورود میهمان برج او سقف خبک شد و سه ماه عرب که دوم بعد از عبد الله بن اقطع بود کشته گردید و این سال علی بن جهشیار و ابراهیم بن احمد انف حکمران اف تقیاد فات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۶۰ و خروج یحیی بن عمر در لوفه و کشته شدنش و راندن یعقوب بن لیث از هراة بجانب نیشابور و گرفتاری محمد بن طاهر

و این سال در کوفه ابو الحسین یحیی بن عمر که نسبش بعلی مرتضی میپیوست خروج نمود و جمعی مسانعیش کردند و محمد بن طاهر بامر المسیقین مأمور او گرفتار و مقتولش ساخت و سر شد از کوفه بسامره نزد مسیقین روانه ساخت و فتنه اش برخواست نیز در طبرستان حسن بن زید که نسبش بعلی مرتضی میپیوست خروج کرد و لشکریش دامی الحق بود و دامی الحق تا سال دویست و هشتاد و هفت طول کشید تا عاقبت کشته شد تا در این سال مردم محمد بن سر شورش برداشتند و فضل بن قارن حاکم خود را کشتند و مسیقین موسی بن بغای کبیر را بدانجا فرستاد تا مردم را ساکت و شهر را مفتوح نمود و محمد بن سال یعقوب پس از انظم هرات رخش جهانگیری بجانب نیشابور براند و برخی این واقعه را بسنه بسال قبل نسبت دادند بالجمله چون خبر رسیدن یعقوب و سپاهیانش در نیشابور منتشر گردید احمد بن مفضل آنشهر سال بدالاماره نشانده که تا محمد بن طاهر از آمدن یعقوب بباکاهانه حاجب جلو گرفت که امیر در نیابت احمد ما و گفت کسی تا ما سر سد که او از جواب بدهد یا مسکنه و احمد و برادر و اقربایش از نیشابور بطرف ری حرکت کردند و چون یعقوب نزدیک شد محمد کس نزد او فرستاد که مرا این اجازه فرمان مسیقین کجا میانی یعقوب بر سول شمشیر خود نشان داد و گفت این حکم و نشان معتضد و سپاهیان محمد بن طاهر از اطراف او بدان جانب متفرق شدند و یعقوب پنج شنبه محمد ما چهار ده روز بعد از ورود یعقوب محمد بن طاهر با تمامی خویش و اقارب او یکصد و هفت تن بودند بسیستان فرستاد و صاحب حبیب السیر میاورد که آن وقت محمد بن طاهر زن و فرزند را گذاشت و رایت فرار بجانب بغداد برداشت و تا آخر عمر در همانجا بماند امر و این قول اخیر بصواب نزدیکتر چنانچه در فوق نگارش رفت که با مر مسیقین محمد بن طاهر بجنگ یحیی بن عمر کوفه رفت و او را بکشت و در واقع

حکومت طاهریان در این سال خاتمه یافت محمد بن سال حسین بن منخاک خلیع شاعر وفات کرد و زیادة الله بن محمد بن ابراهیم بن اغلب در افریقیه تعالی از همجده ماه امارت داشتن

ذکر وقایع سنه ۲۵۹ و افتادن یعقوب بن لیث صفار و اوضاع بغداد و خلع مستعین

در این سال یعقوب با انتظام فیشابور و سایر نقاط خراسان و افغانستان پرداخت و متدرجا نواب و عمال عربی را از نجاب محمد بن طاهر بودند برانداخت و یک یک شهرها را بحیطه تصرف در آورد و مسخر ساخت محمد بن سال اغابی کبیر و وصیف ترک در بغداد با هم متفق کرده و با عزم کرا کشیده و بدین تهیه تا قصر خلافت احاصره نموده مستعین و اغای کبیر و وصیف المحصور در سامره کردند و آن سه تن بطرف بغداد فرار کردند و پس از فرار انها ترکها المعتز بالله از حبس بیرون آورده بخلافت نشاندند و المعتز دارش جمیع اموال موجوده در سامره که در محمره بود متصرف شدند و بسپاهیان داده و پنجاه هزار تن سپاهی بسرداری الوثق طلحه بن متوکل به بغداد بجنگ مستعین فرستادند و مدتها این جنگ بین مستعین و موفق جاری بود تا مسجح بخلع مستعین کردید نیز در این سال طالبیین که بشیعان علی بن ابی طالب میرسید در کوفه و مکه مواضعه نموده خروج کردند و در حجاز دولت بنی الخضر ظهور کرد و در این سال طایفه روس بدریا بیت (رود ویکه) از ساحل البلتیک بطرف شهر نوگرد آمده و بر طایفه اسلاو غالب شدند و طایفه خزر و اسلاو را متحد نموده روس شدند و ابتدای تشکیل سلطنت روس از این سال که طبق ۸۵۳ میشود و هفت و پنج میلادیست شروع شد با جمله مستعین در بغداد خلع شده و مدت سلطنتش سه سال و سه ماه بود و کشته شدنش در سال بعد اتفاق افتاد که بیاید میشود

ذکر وقایع سنه ۲۵۲ و سنه ۲۵۳ و بخلافت برآمدن المعتز و کشته شدن مستعین و موید

چون مردم سامره و ترکها به بغداد رسیدند مردم بغداد نیز در خلع مستعین متفق کردیده و او را مخلوع نمودند چنانچه بموفق اشاره شد و انکاه ابو عبد الله بن المتوکل المعتز بالله به بخت خلافت برآمد و او سیزدهمین خلیفه عباسی بود و در آوقت امارت بغداد را محمد بن عبد الله طاهر واگذاشت و محمد بن اسرائیل را از بغداد و سامره طلبیده و بوزارت برداشت و مستعین را بواسط فرستاد و با محمد بن طولون فرمانداد تا او را هلاک سازد و احمد مستعین را بقاطول برد و بسعید بن سالم سپرد و او مستعین را اندک زمانی بزد که هلاک شد سر از تنش برکرفته نزد المعتز فرستاد و المعتز خاطر آسوده کرد بخلافت پرداخت و محمد او وصیف و بوقا که دوتن از روسای ترکها بر سر مناصب عهد مستعین آمدند و پس از چندی دو برادر خود الموید و الموفق را محبوس نمود و الموید را فرمانداد تا دست و پا بسته در میان برف انداختند و آب خنک بر تنش ریختند تا جان داد انکاه بیاس سمور با و پوشانیده و بمردم نمود که بدک فدائی مرده و وصیف بضرب تبر زین یک از ترکها جان باخت زیرا چهار ماه جنب از وصیف میخواست انکاه المعتز منصب اورا بغای شابی مفوض داشت در این وقت در میان سپاهیان و در بار خلافت همه روزه منازعت و مشاجرت بود و مردم یکدیکر را هلاک و بخاک فنا میافکندند نیز در این وقت بین ترکها و محمد بن عبد الله طاهر منازعت سختی شد پس از این واقعه محمد بن عبد الله وفات یافت و المعتز بجایش عبید الله برادر شرا برکزید و در انجا سوت می پوشد که محمد بن عبد الله از فیشابور به بغداد نامه نکاشته و او را بر خلع و اسیر یعقوب بن لیث صفار چنانچه در ذیل ۲۵۸ دو صد و پنجاه و هشت شد کردیده در این سال در بغداد بر مردم محمد بن

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنه ۲۵۳ و فتنه‌ها که در بغداد و سامره و واقعه یعقوب در خراسان

ذکر وقایع سنه ۲۵۵ و کشته شدن المعتز بالله و خلافت نشستن محمد بن واثق المهتدی بالله و لشکر کشیدن از طرف یعقوب بن لیث بکرمان و شیراز و تصرف آن و بازگشتن

وشکست فاحشی خورده و خود اسیر سپاه یعقوب شده یعقوب با احتشامی تمام وارد شیراز شد و مقام مایملک حسین بن منصور شد و از جانب خود کسی را گماشت و رایت عزیمت بجانب سجستان برافراشت بعد از سال زنگیانیکه در اطراف بصره نشیمن داشتند صاحب الزنج علی بن محمد را برپا ساخته بودند و او اتباع خود را به نهب اموال مردم امر داد و بسیاری از مال مردم بباد فنا رفت در این سال مفلح امیر سجستان حسن بن زید علوی را منهزم ساخت و حسن به دیلم فرار کرد و محمد بن کرام سجستانی صاحب مقاله در تشبیه و عبدالله بن عبدالرحمن دارمی صاحب المسند و ابوعمران عمرو بن بحر جاحظ صاحب تالیفات شهره وفات یافتند و خفاجة بن سفیان حکمران صقلیه وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۵۶ و نشستن المهتدی بالله و نشستن المعتمد علی الله به تخت خلافت

در چهارم رجب این سال ابوعبدالله المهتدی محمد بن الواثق پس از یازده ماه و نیم خلافت بمرسی و شصت سالگی در زیر شکنجه ترکان به اسباب حضیه فشردن و ضرب سیلی خوردن دنیا را وداع کرد و تسبیح متعال انگه مهتدی چون دید ترکان خلعت را تمام خود کرده و هر چه منجمان هند در خلع و عزل خلفا مستمایند خواست به تدبیری بگمان آنها را بازداشت مونس مقدم خواست موسی بغا از میان بردارد نامه به بایکیال گزار رؤسای ترکان بود و بازقتل موسی بن بغا گماشت بایکیال موسی را از این مطلب آگهی داد و مستعد قتل مهتدی گردید و بسامره آمد و ابتدا بایکیال بحضور مهتدی رفته چون خلیفه دانست که در کشتن موسی بن بغا مماطله نموده بلکه در خلع و کشتن مهتدی یک جهت شده فرماندار تا بایکیال را سر از تن برداشت و آنگاه معتصم کار موسی شده موسی چون از قتل بایکیال واقف گردید و دانست مهتدی معتصم است مدارک جنگ دید و ترکان را دور خود جمع نموده و با استقبال مهتدی بیرون شتافت و عاقبت ترکانیکه با مهتدی بودند از او برتافتند و بجانب موسی شتافتند و مهتدی در معرکه کروفری نمود و چندی را کشته و فرار انجانه زنی غالب شد ترکان او را پیدا کرده و چنانچه نگاشته شد او را کشتند و در نزد منتصر مدفونش ساختند آنگاه رشید احمد بن متوکل را از حبس بیرون آورده بمبایعت او پرداختند و او را ابوالعباس المعتمد علی الله منخبشه و او دست با نزد بهمین خلیفه از خلفای بنی عباس هم در این سال ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح بخاری وفات یافت و شرح حال او در تضاعیف این کتاب نگارش خواهد یافت بعد بن سال سنوات بعد گذرد و عراق را فرا گرفت

ذکر وقایع سنه ۲۵۷ و ۲۵۸ و ترقی معتمد و لشکرکشی یعقوب لفارس و بازگشت او بکابل و بلخ و طخارستان

چون ابوالعباس احمد بن متوکل المعتمد علی الله بمسند خلافت نشست احسن الاتفاق چندتن از رؤسای ترکان از میان رفته و امور جمهور را درجه بدرجه بار خلافت مرجوع بود معتمد دستگاه خلافت و اساس ملک را ترا از سامره نقل به بغداد داد و ابواب ملاطفت بروی خلایق گشاد و برادر خود الموفق را مستشار و مؤتمن خود کرد و کلیه امور را والده او با نمود و خود از شام تا بام با شاهدان سیمین اندام و خوبرویان گلفام دنوشیدن باده و شنیدن ساز و چغانه بسر میبرد و مقدم برفع فتنه صاحب الزنج برنیامد در این وقت صاحب الزنج بصره را فروگرفته بود و جمعیرا کشته و اموالشان را غارت کرده و بر قوت و اقتدارش همه روزه افزوده میگشت همچنین حسن بن زید معروف

داعی کبیر پس از امور طبرستان در این سال بطرف جرجان رفته و خطبه بنام خویش خواند علاوه از این دو سرکش معتضد یعقوب بن صفار بر سجلوماسه و صفاقس افزوده گردید و معتضد دکارسامی حیران شده که چه نماید ما بالجمله معتضد ابتدا سپاهی بسرداری برادرش الموفق برای رفع فتنه زنج فرستاد و این جنگ مغلق که شخصی شجاع و دلیر بود و از سپاه معتضد کفایت و شجاعت معروف گردیده بود کشته شد ولی موفق به شکست سپاه زنج حاصل کرد و یحیی بن محمد البحرانی که سردار سپاه زنج بود اسیر و کشته گردید آنگاه سپاهی بسرداری موسی بن بغا که شرح حالش در زمان المهتدی نگارش یافت بجنگ زید علوی معروف داعی کبیر بطبرستان فرستاد و سپاه حسن شکست فاحشی خورده را فرار پیش گرفت همدرین سال یعقوب بطرف فارس رانده از طرف معتضد با دو نامه رسید که بدون اجازه ماجر الشکر بفارس میکشی و فراخ مردم میگیری اینک منشور ولایت کابل را برایت فرستادیم مدافعه روانه شو و آن بلاد را منتظم نما یعقوب از فارس بطرف افغانستان رانده و کابل را مفتوح کرده صاحب منتظم ناصری میاورد که در کابل و نواحی آن او شتهای بسیاری تا آنزمان موجود بود یعقوب این بلاد را مسخر کرد و تحف و هدایای خوبی مانند ده باز سفید و ده باز ابلق و صد من مشک با سایر هدایا بدربار معتضد فرستاد همدرین سال احمد بن طولون پس از وفات پدر بکوچ ترکی استقلال یافت و بر قوت و قدرتش افزوده شد نیز پس از کشته شدن محمد بن خاقان امیر صقلیه محمد بن احمد یعنی حکمران افریقا یعقوب صقلیه را با محمد بن یعقوب عنایت داشت و عباس بن الفرج الریاشی اللغوی در سال ۲۸۶ یحیی بن واضح را حفظ در نشئه وفات یافتند

ذکر وقایع نشئه و استقلال یعقوب در نیشابور و خراسان و افغانستان

پس از فوت یعقوب صفاری از فارس بکابل استان و طخارستان و بلخ و انتظام این شهرها یکبار رخ اساس افغانستان در حیطه تصرف یعقوب برآمد و بر شوکت اقتدارش افزوده گردید و بطرف نیشابور رانده و باقی مانده اسباب و اساس محمد بن طاهر که برجا مانده بود بتصرف داور اگرچه در سال دو صد و پنجاه چنانچه نگارش شد یعقوب به نیشابور راسیتلا یافت و محمد بن طاهر فرار بطرف لغذ اگرد و زن و فرزند و اقربای محمد در قید اسارت یعقوب درآمده انتشار بسیستان فرستاده ولی امسال بقیه امورات این شهر را منتظم نمود همدرین سال صاحب الزنج امواز را متصرف شد معتضد فرمانده تا موسی بن بغا بجنگ زنج رفته و چند موقع زنج شکست از بغا خورد ولی از میان نرفت همدرین سال محمد بن عبد الرحمن بعبدی بلاد اسپانیا استیلا یافت همدرین سال ابراهیم بن سیمع دمشقی وفات یافتند

ذکر وقایع نشئه و غلبه یعقوب صفاری بر حسن بن زید علوی در طبرستان و پاداش او از جانب معتضد خلیفه عباسی

چون یعقوب از کار نیشابور فراغت حاصل کرد همت بجانب طبرستان بجنگ حسن بن زید علوی گماشت حسن بن زید علوی را رانده و او را مجبور ساخت و طبرستان و جرجان از سپاه حسن پرداخت آنگاه بطرف ساری و آمل رانده و آنشهرها را فروگرفت و خراج کمیاله بازیافت کرد و آنگاه بجنگ گرفتن گیلان و همتایان طبرستان راند

ومدت چهل روز در شدت سرما و کثرت باران در تگاپو بود و بسیاری از همه مردم بسیار رسید و حسن ازین نقطه بنقطه دیگر نقل نمود
و عاقبت او با سیاف با آخر رزنگ چهل هزار از سپاهیانش هلاک شدند پس ازین معرکه توجه بجانب سیستان و رسولی بخدمت
خلیفه فرستاد و کرمان حسن بن زید را متعرض ساختم و چشم داشت آن داشتم که خلیفه مرا بیش ازین مراعات مخصوصه نظر آمد چون
رسول یعقوب به بغداد عرضه داشت او را گذاشته و معتمد از واقعه گذشته یعقوب اطلاع حاصل کرد و فشوری باطراف و جوانب خراسان
و افغانستان و مازندران فرستاد که یعقوب چون از هند و خوزستان باز نموده و آل طاهر را بکلی مخذول ساخته و ما شاهنشاه
را با دارائی داشته برویم و اینک خیالات دیگر در سر داریم و متمرد شده باید عموم مسلمانان با او اتحاد نمایند چون این خبر بیعقوب
رسید چون شیر خشمگین بخروشید و در صدد کار خلیفه برآمد و در این سال عمرو در حمص سر بطغیان برداشته و منجر حکمران خود گشته و
کمتر را بجایش برقرار نمود و نیز در این سال مالک بن طوق التغلبی و امام حسن عسکری و حسن بن صباح عمرانی و حسین بن احمد
طیب عبادی که در زبان یونان ماهر و بسیاری از کتب حکمای یونان را ابویی ترجمه نمود وفات یافتند

ملوک سامانی نه نفر بودند و مدت سلطنتشان یکصد و هفتاد و چهار ماه بود و پایتخت آنان بخارا و اولشان اسماعیل بن احمد سامانی و آخرشان امیر عبد الملک بود

ذکر وقایع سنه ۲۷۹ و ظهور سامانیان و حکمرانی نصر بن احمد بن اسد از جانب معتمد به ترکستان

در ذیل وقایع سنه ۲۷۸ دو بیت دو نگارش شد که مامون سفارش فرزندان اسد بن سامان از غسان بن عباد
که حکمران خراسان از جانب مامون بود نموده از آن سال ببعد آل سامان رو بترقی گذارده و هر یک حکومتی یافتند در این
سال نصر بن احمد بن اسد بن سامان برادر خود اسماعیل را حکمران بخارا نموده و خود از جانب معتمد عهده دار حکمرانی کل ترکستان
برقرار شد میان این دو برادر ابواب موافقت و مرافقت همواره باز بود روی توجه و طرفداری کدیگر بهم داشتند از
فتنه انگیزی معتمد بن در سنه ۲۷۹ دو بیت و هفت و پنج بین این دو برادر جنگ سختی واقع گردید و برادر کوچک اسماعیل بر
نصر غالب آمد و چون نصر را نزد او بردند پیاده شده از در مسکنت و فروتنی در آمد و برادر او را محترم داشت و دست او را
بوسه داد و به تخت حکمرانی خود عودت داد و نیز در این سال برقه را احمد بن طولون والی مصر ضمیمه شده و او آنها را ساکت گردید و برقه را
کاملا متصرف شد و همدرین سال محمد بن احمد بن محمد حکمران افسنه بیاپس از ده سال و پنجاه حکمرانی وفات کرد و ابراهیم
برادرش بجایش برقرار شد همدرین سال حسن بن عبد الملک بن ابی الشوارب قاضی القضات و ابو یزید بسطامی و ابو الحسین
مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب الصحیح وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۸۰ و سنه ۲۸۱ و لشکر کشیدن بفارس و بطرف بغداد و فوت سلطان یعقوب بمرقن و لنبج

عاقبت معتمد از عهده صاحب الزنج برنیامد و این سال زنج اهواز را از خود را واسطه رسانیده و بسی نهب و قتل نموده و چون
دشمنی قوی تر از او نبود شده که یعقوب بود او در این سال چون لعنت نامه معتمد را بدید بتهیه سپاه و تجهیز نه و خزانه
پرداخت و با لشکری مسلح از سیستان نامزد سیل خروشان بحرکت آمد در این وقت پس از فتن یعقوب از فارس معتمد حکومت

فارس را بموسی بن بغا داده بود و موسی از قبل خود عبدالرحمن بن مفلح را بر آنجا گماشته بود ولی محمد بن واصل در فارس رایت خودسری برافراشته بود و چون خبر آمدن ابن مفلح بدو رسید با استقبالش شتافت و او را مغلوب و اسیر ساخت و خود با استقلال تمام بحکمرانی پرداخت که خبر رسیدن یعقوب بدو رسید ناچار سپاه فارس را جمع کرد و در مرغزار فارس از بلوک بیضا تلاقی دو لشکر یعقوب و محمد بن واصل کرد و پس از جنگ سختی محمد شکست خورد و تمامی ادوات جنگ و مهمات آن ناچار که از عبدالرحمن بن مفلح بجنگ گرفته بود نصیب یعقوب گردید و محمد بن واصل فرار کرد و یعقوب باز داخل شهر شده انواع مکرمت بردیلمان داد و از فارس عزم بغداد نمود چون این خبر بمعتمد رسید سخت بهراسید و منشور حکمرانی خراسان و طبرستان و افغانستان و فارس را برایش فرستاد چون رسول با منشور نزد یعقوب رسید گفت من باین حکومات راضی نمیشوم و عازم بغداد هستم رسول با یوسانه بجناح استعجال به بغداد عودت کرد و شرحی از کیاست و جمعیت یعقوب بیان نمود معتمد ناچار تن بجنگ داد و برادر خود مؤفق را باستقبال یعقوب روانه داشت و طرفین در دیرعاقول جنگ سختی نموده و شکست بسپاه یعقوب افتاد و برگشت و محمد را بتعقیب او پرداخت و در ۲۶۵ دویست و شصت و سه بطرف عراق راند و اهواز را مسخر کرد و در این وقت گرفتار رنج قولنج شده و در بستر ناتوانی افتاده و کار جنگ را بمحمد چون خبر آمدن یعقوب بنهروان بمعتمد رسید که با لشکری فراوان یعقوب نزدیک شده معتمد رسولی بجناب او با جواز روانه داشت که یعقوب ترک مقاتلت و مخاصمت نماید تا بهمه گونه اشفاقات از دربار خلافت دریابد یعقوب با حال ناتوانی رسول را بخواست و گفت بمعتمد خلیفه از من بگوی که این نان خشک و پیاز و شمشیر موجود است اگر من مردم در این ناخوشی که هستم بهر دو راحت میشویم و اگر بهبود یافتم و بجنگ شتافتم این شمشیر حکم فرما خواهد شد و آنوقت اگر غالب شدم کام را خواهم یافت و اگر مغلوب شدم باز همین نان خشک و پیاز میسازم رسول معتمد از نزد یعقوب بیرون شد و پس از آن ضعف و نقاهت یعقوب را بغرزنی گذاشت و اطباء علاج او را بیهوده دانسته و گفتند اگر بمیرم بهتر است تا حقنه بنام و بهنوزالمجی به نزد معتمد رسید بود که یعقوب وفات کرد و کشمکشهای یعقوب تا ۲۶۶ دویست و شصت و پنج بطول کشید که نگارنده در این سال خاتمه داد و یعقوب در ۲۶۵ دویست و شصت و پنج وفات کرد و در این سال محمد اموی پادشاه اسپانیا پسر خود منذر را بجنگ جلیقی فرستاد و محصور شدن جلیقی در قلعه کرکر و تلفیات بسیار سپاه اسپانیا هم در این سال دویست و شصت و سه عبدالله بن یحیی خاقان وزیر معتمد وفات یافت و بجایش سلیمان بن وهب برقرار شد

ذکر وقایع سنهٔ ۲۶۶ و فتوحات احمد بن طولون در شامات و حماة و حمص و انطاکیه

در این سال از یکجا معتمد مشغول کار صاحب زنج بود و از یکسو متوجه کار یعقوب بود که در فرو نشاندن او تمام کوشید و از مصر احمد بن طولون بروت و شوکتش افزوده شد و با سپاهی مجهز از مصر بشام آمد و شامات و حمص و حماه و حلب و انطاکیه را گرفت و در هر جا از خود عامل و نایبی گذارد و بطرف مصر عودت کرد و همه این کشمکشها خروج کرد و جمعیتی دور او را گرفته و برخی بلاد را متصرف شد تا بدست خاقان چین هلاک شد همین سال پس از فتوحات بسیار احمد بن طولون چون بمصر رسید جامعی بسیار متین بنا کرد که تاکنون باقی است

نویسنده ابن عبد الله العلی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۲۶۵ ووفات یعقوب لیث وصلح معتمد با عمرو بن لیث صفاری

چون یعقوب بن لیث صفار پس از نه سال جهانگیری در جندیشاپور قولنج شد چنانچه کارش رفت درگذشت و معتمد از فوت او شادمان گردید و منشور حکمرانی خراسان و افغانستان و سند و کرمان و اصفهان را برای برادرش عمرو بن لیث با خلعتهای گران قیمت فرستاد و عمرو بن لیث سر از اطاعت خم کرده در سیستان برابر لشکر جهان مانی متمکن گردید نیز صاحب الزنج تمام در نعمانیه استیلا یافت و نیفا موده و از قتل و حرق و نهب کوتاهی نکرد نیز عباس بن احمد طولون از مصر بر دمشق از مخالفت او بطرف افرنجه رفت و در آنجا با عساکر ابراهیم اغلبی جنگیده و منهزم شد و پس از شکست از افریقیه بر دست سپاه احمد بن طولون پیش گرفتار و محبوس شد نیز در این سال ژان هشتم پاپ روم در ایتالیا از پادشاه فرانسه بجهة دفع اعراب استعانت طلب نمود همچنین از افرنج نیز مناسبت جمع نمودن طوائف مختلفه اکلستان در تحت تابعیت خود پادشاه مستقل جزایر بریتانیا شد بعد از این سال معتمد پسر خود جعفر را ولیعهد نمود و او ملقب المفوض الی الله معتضد ساخت و برادرش ابو احمد ملقب الموفق

ذکر وقایع سنه ۲۶۶ و سنه ۲۶۷ و اغتشاش دربار خلافت و جنگ با صاحب الزنج

مانع مسئله طغیان یعقوب و لشکر کشی او بطرف بغداد و بیکلی حال معتمد خلیفه گذشت اکنون در دربار بغداد و دست کاره خلیفه بقسمی هرج و مرج حکمران بود که معتمد بلعجز خود در امور معترف بود و کلیه امور بکف الموفق برادرش بود و او هم در کار جنگ با صاحب الزنج بود و در این دو سال اوقات خلیفه مشیر معروف جنگ با صاحب الزنج گذشت و کاری سپاه معتمد غالب و دمی مغلوب شده و کار فیصله نیافت هم در مدینه بین علویین و جعفریین جنگ و جدال بود و جمعی از طرفین کشته شدند و در مشرق قلمرو خلافت فتنه و کرانی مردم استغرق و زبسیار دیار عدم سیل و زلزله های آسمانی و آفات زمینی مانند کرای آدم کش در مکه و حجاز و زلزله های شدیده در مصر و شام واقع و سبب هلاکت بسیاری شد و مردم حمص سر بطغیان برداشتند و عیسی کرخی عامل خود را کشتند و لشکر احمد بن عبد الرحمن بجنگ جنگ با جلیقیه کشتیهای جنگی نساخت و در مصر احمد بن طولون مستقلا بسند امارت نشست و سر از اطاعت معتمد برتافت و ابن خفیف در اسپانیا امساله سر بخالفت محمد بن عبد الرحمن برداشت و سپاه او در جنگ با او دو بار شکست و حسن بن عباس در صقلیه ولایت یافت بعد از شصت و دو صد و شصت و شش وفات یحیی بن احمد بن حنبل واقع

ذکر وقایع سنه ۲۶۸ و جنگ عمرو بن لیث در شیراز و غلبه او و فرستادن هدایا به بغداد و قطع خطبه بنام خلفا بامر احمد بن طولون در مصر

چنانچه بگذارش یافت عمرو بن لیث صفاری در خراسان و افغانستان و عراق عجم و فارس متمکن گردید و از خلیفه معتمد منشور افتخار یافت و بعد از جانب خود عاملی منصوب نمود و از حلقه محمد بن لیث را الحکم الی فارس برقرار کرد و محمد سر بخالفت برداشت و رایت خود سری برافراشت عمرو خود در این سال متوجه فارس گردید و او را منهزم ساخت و محمد فرار نمود عمرو بن لیث فارس در آمد و عاقبت او را بجنگ آورده گرفتار و محبوس ساخت و خود در فارس رحل اقامت انداخت و مال بسکه شیراز را بداد داد پس از آن به بخت و هدایای بسیار که از جمله

سیصد هزار دینار و دیگر از مشک و پنجاه من مسبر و دویست من عود و سیصد دست جامه نه دیبا و سیاری از ظروف طلا و نقره و چنین تن از خواص ماه رخسار و چند دانه اسب و دواب شد نثار بود بجمله دست بگاه مخالف روانه بغداد ساخت و معتمد با خویش خواند و نیز در این سال ابالعباس احمد بن موفق ولیعهد بالمعتضد بالله بهمه بهایکه بجمله صاحب الزنج آورده بود و خلوف میرفتند دستگیر و تمام مهمات آن را بحیطه تصرف درآورد و در این سال لولو خواجه احمد بن طولون مر مخالفت را در مصر برداشت و معتمد مقرر کرد که در مساجد خطبه بنام بنی عباس و معتمد خلیفه خطبا خوانند مردم اسپانیا از زلزله ای سخت بوقوع پیوست و در این سال محمد بن عبد الله بن عبد الحکم البصری فقیه باکی محمد بن عبد الحکم مصری دایمه وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۷۰ و مقرر گردن معتمد لعن را بر احمد بن طولون حکمران مصر

چون گوش معتمد رسید که احمد بن طولون در مصر قطع خطبه بنام خلفای عباسی نموده سخت برآشفت تا فطار قطار لعن و طعن را از منابر مصر روانه دارند و او را بباد لعنت از پادرآرند ولی باطنا از ذیاع در بار خلافت و کوشش نمود و تمایل باطنی بجانب احمد بن طولون داشت زیرا که امور و اسم و رسم خلافت بار برادرش الموفق بود و در نهانی هم در عزم مصر و استعانت از او احمد بن طولون از بغداد حرکت بطرف مصر نمود و در راه اسحق بن کنداج عامل موصل او را از این خیال منصرف داشت و معتمد مراجعت بساحه کرده موفق در حبک با زنج او قات میگذرانید در این سال رئیس طایفه ترست هم که در نهاوند خانه مایه خرابی بود بدین رسانیان درآمده و شریعت عیسی را قبول نمود و هم در این سال عاصم اصفهانی و داود بن خلف اصفهانی وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۲۷۱ و کشته شدن صاحب الزنج و وفات حسن بن زید علوی در طبرستان

در این سال پس از جنگهای متوالی و کشتارهای بسیار صاحب الزنج که در سنه ۲۵۵ دویست و پنجاه و شش خروج کرد تا این سال که مدت چهارده سال بود می جنگید کشته گردید و سنه ۲۷۱ او بجا بیدو جمعی بسیار در جنگ اخیر او کشته و غرق شدند و موفق سر او را بریده به بغداد فرستاد و تا مدتی آن سر بر فراز کوچه و برزن بغداد جلوه گر بود صاحب منتظم ناصری گوید در چهارشنبه بیست و ششم ماه رمضان صاحب الزنج خروج کرد و در دوم صفر این سال کشته شد و مدت چهارده سال و چهار ماه و شش روز صاحب دعوه بود همین سال حسن بن زید علوی داعی کبیر در ماه رجب وفات کرد و مدت فرمانروایی او سه سال هشت ماه دیگری مدت ریاست و استیلا داشت و محمد بن زید بجایش نشست همین سال احمد بن طولون حکمران مصر پس از شانزده سال امارت داری وفات کرده و قلعه ماذرا در فلسطین و مسجد ابن طولون در مصر از بنایهای اوست و پس از او پسرش خمارویه بجایش برقرار شد و در اقرار او محمد بن فضل امیر مقلیه بجانب روم شتافت و در رومیه الصغری جنگیده و با فراوانی و اسرا بازگشت نیز محمد بن اسحق بن جعفر العباسی در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۷۲ و محاربت بین خمارویه حکمران مصر و معتضد و غلبه خمارویه بر لشکر خلیفه و جنگ سپاه عراق با عمرو بن لیث و شکست عمرو

از غرایب آنکه در این سال بین خمارویه بن احمد بن طولون حکمران مصر و معتضد بن موفق برادرزاده معتمد خلیفه جنگ دیگر شد و شما را ابو عبد الله که از جانب خمارویه بن احمد حاکم بود بدون جنگ تسلیم معتضد کرد آنگاه جنگ بین عراقیین

و مصریین در گرفت و میسره معتضد بر میمنه خمارویه حمله برد و منهزم گردانید او معتضد بسراپرده خمارویه داخل گردیده خودش بر بارگاه
و بجانب مصر شتافت ولیکن سردار قشون مصر که نامش اباعشائر بود و همرات پایابی بسپاه حمله ور گردید بعضی که معتضد گمان کرد
خمارویه بود حمله کرده و عاقبت معتضد منهزم شد و او هم یک تنه رو بفرار نهاد و بسوی شام بشتافت و پس از او سپاهش
منهزم شده و این واقعه در حوالی بین شام و مصر واقع گردید بفتح خمارویه در آن سال چون حجاج خراسان به بغداد
رسیده معتمدیان اعتضاد را بگواشت و بخونریزان شتابی از تکلی و طمع کاری عمرو بن لیث تعذاری سان کرد و او را لعنت
فرستاده و فرمان داد تا بر سر منابر نیز او را لعنت نمایند و باحجاج گفت او را من از امارت خراسان معزول داشتم پس از
آن صاعد بن مخلد را بجنگ با عمرو بن لیث حرکت بطرف فارس داد و احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف سردار
قشون عراق کرد پس از تلاقی دو سپاه جنگی سخت اواصنبح ظاهر واقع گردید و عمرو بن لیث منهزم شد و سپاه عرب
مظفر و منصور بسیار و غنیمات بیشمار از این جنگ بیرون شد و عمرو بطرف شیراز روانه گردید و چون موفق خبر دار شد
که عمرو متوجه فارس است قبل از رسیدن عمرو بطرف فارس عنان کش شد و عمرو چون در خود تاب مقاومت ندید از
راه کرمان بطرف سیستان روانه گردید و همدرین سال محمد بن عبد الرحمن در اسپانیا سپاهی بسرداری پسر خود منذر بشهر
بطلیوس بجنگ مروان جلیقی فرستاد و سپاه محمد منهزم شد

ذکر وقایع سنه ۲۶۰ و عودت صاعد بن مخلد از جنگ عمرو به بغداد و عاقبت او

در این وقت صاعد بن مخلد چنانچه اشارت شد از جنگ عمرو بن لیث با غنایم بسیار و اسرای بیشمار از فارس
به بغداد رسید و بفرمان موفق عموم سران سپاه و برگزیدگان درگاه خلافت او را استقبالی شایان نمودند و با جمعی
بسیار وارد شد گردند و در هر جا مستقبلین پیاده شده و سم اورا میبوسیدند صاعد در کمال تکبر و تنعم با عده ی توجه
و متفرعنانه مدار انگاشته وارد گردید ولی چون در بار خلافت را اساسی سنجیده و قاعده پسندیده موجود چند بعد از سعایت
حسودان صاعد گرفتار پنجه جلادان دربار شد و هر چه داشت بباد تغارت رفت و تمام خانه و عمارات او استعراض
شده و در این سال در مصر زلزله شدیدی بوقوع پیوست که بسی خانها و مساجد خراب و ده یک مردم زیر آوار جان سپردند
در این سال احمد بن رستم صیاد مسند وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۲۶۳ و مدارک عمرو بن لیث برای آینده

چون عمرو بن لیث بسیستان رسید در مدارک سپاه و تعبیه به و حرکات برآمد که سال بعد را بطرف فارس آید و تلافی
شکست گذشته را از موافق برادر معتمد خلیفه بنماید همدرین سال محمد بن ابی الساج خطبه بنام خمارویه بن احمد بن طولون
در بعضی از بلاد دیگر نواحی بخواند همچنین بادشاه اسپانیا محمد بن عبد الرحمن بن حکم پس از سی و چهار سال و نیز ده ماه سلطنت
وفات یافت و بجایش منذر بن محمد نشست سیزده دین سال ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی صاحب کتاب
سنن و خازن بن احمد سدوسی که امیر خراسان بود و معتمد او را گرفته محبوس نمود و حافظ محمد بن یزدن ماجه قزوینی فات یافت

ذکر وقایع سنه ۲۶۴ و رفتن عمرو بن لیث و موفق بفارس و بدون جنگ بگشتن آنها

در این وقت آلتونتاش چون خبر یافت که عمرو بن لیث بهوای تلافی گذشته بطرف فارس حرکت خواهد آمد خود با قشونی بی اندازه

از بغداد بیرون زد و راه فارس پیش گرفت و قطع منازل نمود و مانند شتاب و سرعت رعد خود را بظاهر فارس رسانید از آن روی عمرو بن لیث رسیده دسته از سپاه خود را برای سراف که در ساحل خلیج فارس بود فرستاد و فرزند خود محمد بن عمرو را از ناحیه ارجان گذشت و چون جاسوسان عمرو بن لیث از کثرت سپاه و عدد و عدهٔ لشکریان موفق برایش خبر آوردند که مردم اندکند و آنان نیز اندک بوده و مهراست که بطرف کرمان و مجدداً بسیستان رود و فراری لشکریان را مدون تلافی از دستش برکت داد موفق از طرف خود نامه‌ای بفارس گذارد و او نیز از بغداد روبه پیش گرفت و چون به بغداد رسید فرزند معتضد را گرفته محبوس داشت و معتضد در حبس بود تا زمان مرگ موفق شد و موفق نیز در این سال (۲۷۸) بازمار نجاک روم حرکت و قتل و نهب نموده بطرز سوس عودت کرد و نیز در این سال ابوالعباس بن متوکل و ابوسعید حسین بن حسن بن عبدالله بن محمد بن خت حکمرانی نیشابور

ذکر وقایع سنهٔ ۲۷۸ و ظهور رافع بن هرثمه و بیعت گرفتن از مردم باسم محمد بن زید علوی

در این وقت رافع بن هرثمه در خراسان و طبرستان اثر اقتداری برافراشت و مردم را مبایعت و متابعت محمد بن زید علوی که پس از برادرش حسن بن زید داعیه داشت بگماشت چون این خبر بدربار خلافت رسید لشکری بسرکردگی ازانکوی بواسطه بعد راه و قلت سپاه موفق برادر معتضد را مانع نبود که به پیامد رافع نهضت کرده بجرجان استیلا یافت و محمد را بجرجان محاصره نمود تا در آمد در این سال موفق منشور حکمرانی آذربایجان را بنام ابن ابی الساج نگاشت و چون او نزدیک آذربایجان رسید عبدالله بن حسن همدانی حکمران مستقل را از بخنگشا برانداخت و عبدالله منهزم و محمد بگرفت و در این سال بسیاری از حجاج بحر اسپیل بدریا برود و در این سال ابوعبدالرحمن قاسم بن خلف اندلسی و ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه از دنیا رفتند

ذکر وقایع سنهٔ ۲۷۷ و اعتبار یافتن محمد بن زید علوی

در این سال محمد بن زید علوی که پس از برادر اعتبار و اقتدار در طبرستان و جرجان افتاده بود بسبب رافع بن هرثمه رونقی بدستگاه و ریاستش آمد و سند مارشش بنک و آبی گرفت که رافع از برای خودش در نظر گرفته بود و او را لقب اغر افتخار شخصیه فرا داده و جبی را در خور خود جمع و مالیات کشور را اقتصاب میسنود و در این سال نیز یعقوب بن سفیان نسوی متبع و عربیت مغنیه مانده که او را دختر جعفر بن یحیای برمکی در خانه اندر و ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر رازی وفات یافتند هم ابوعبدالله محمد بن محمد بن حمد مروزی وفات یافت و قبر او در سر خیابان مراست و در جلد سوم از او تگارش میشود در این سال ابواحمد طلحه الموفق با جعفر بن المتوکل بسن چهل سالگی در شب چهارشنبه بیست و دوم صفر سنهٔ دویست و هفتاد و هشت رحلت نمود و مقبر او بود موفق پس از معتمد بن متوکل خلیفه باشد ولی پس از فوت موفق قدرم ابوالعباس بن موفق بعهد نمود و صاحب حبیب السیر میگوید که معتضد جشنی شاهانه برگرفت و پسر و مفوض پسر خود را از ولیعهدی خلع نمود و ولیعهدی مخصوص ابوالعباس احمد بن موفق ملقب بالمعتضد بالله گردید خروج قرامطه در سواد کوفه در این سال بود که شخصی پیدا شده باسم قرمط و بانا بش باسم قرامطه معروف شدند مذهبی جدید و قانونی و احکامی و نمازی درست کرد و روز نوروز و مهرگان را مقرر کرد که روزه نگیرند در این سال (۲۷۸) بازمار بطرف روم به الصغر اندر و در مقدمهٔ جنگ سنگی از فلاخن بادخورد و از اثر او هلاک گردید

ذکر وقایع سنهٔ ۲۷۸ و وفات

معتمد و نشستن معتضد بجای او و وفات اغرین سامانی

در این سال معتمد علی الله در نوزدهم رجب بعد پنجاه سال و شش ماه و بیست و سه سال خلافت درگذشت و معتضد بنا بوصیت عهدی حسب معتمد بالعموم علما و ارکان نشان داد و مردمان در سامره ساختند معتمد در زمان حیات و خلافتش التجا او بدست برادرش موفق چنانچه صاحب منتظم ذکری کرده و قتی محتاج بسعید نیاشد روز بعد معتضد بسریر خلافت نشست و هر دو آمده دست مبایعت دادند و او برسم اسلاف بمسجد رشد و خطبه خواند و مردم را موعید خوش مسرور گردانید و در این سال حسین بن عبد الله خصاص امیر بابک را بقیه و بهای شیشه از جناب خمارویه ملک مصر بنام معتضد بجهت هدایت و خسته خمارویه از برای معتضد آمد و معتضد او نواخت و خوشدل روانه مصر ساخت بعد ازین سال چون معتضد از وقایع خراسان و طغیان رافع بن هرثمه خبردار شد اهتمام او در صدد عزل و برانداختن او برآمد و نیز در این سال نصر بن احمد سامانی وفات یافت و بجایش اسماعیل بن احمد نوه دانقه جنگ او بارادر در ذیل شده نگارش رفت در ترکستان برقرار گردید نیز در این سال حافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی وفات یافت و شرح حال او در جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر ترمذ نگارش خواهد یافت

ذکر وقایع سنه ۲۸۹ و برقراری حکومات

در این سال اسماعیل بن احمد سامانی در ترکستان و عمرو بن لیث صفاری در خراسان و سلیمان و رافع بن هرثمه در طبرستان با سم محمد بن زید و معتضد خلیفه در بغداد هر یک بجای خود مستقل بوده و دایره حکومت خود را از ملک گیری توسعه میدادند چنانچه اسماعیل ابراهیم بن احمد را پیش میرفت و در این سال دار الملک تنکعار اگرفت و در بعضی بلاد ظهور بادهای سخت و خشکسالی پدید و معوض جعفر بن معتمد کار خلافت خلع شد و حیات نیز در این سال خلع گردید و ابو احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف و ابو منصر احمد بن ابی عمران فقیه مصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۹۰ و حرکت معتضد بطرف ماردین و گرفتن آمد

در این وقت معتضد با سپاهی لایق از بغداد بعزم تسخیر ماردین حرکت کرد و حمدان حکمران ماردین اسر خود را برای جنگ گذارد و برفت و معتضد آمد را مصرف و همدین سال حسین بن عبد الله خصاص و خسته خمارویه ملک مصر را که موسوم بعقیر السندی و در جمال و کمال بی مثال بود بجهت معتضد با جواهر بسیار بغداد آورد و مورد عطوفت و اشفاق خلیفه گردید و معتضد او را خسته نیک اختر نامزد حرم خویش ساخت و جشنی بلوکانه جایی داد و زفافی شاهانه نمود و حصاص را با هدایا و تحف لایق بمصر مودت داد و نیز در این سال طغج بن جف عامل دمشق که از جناب خمارویه بود از خطر سوء سلوک او بیم داشت با غنایم بسیار برگشت و بهم خمارویه یکی از بلاد رومیه الصغری را مفتوح ساخت نیز در مصر سران دربار خمارویه او را در جامه خواب کشتند بحمله اگر او شنیده بود با جواری او خواجه سرایان راه دارند خواست بتحقیق کرد و آنها را بجازات گرفتار آنان فهمید و پیش دستی نمودند و او کشته پس از او طفل نابالغ او جیش را بحکومت برداشتند در این سال دو صد و هشتاد و دو ابو حنیفه احمد بن داود دینوری صاحب کتاب النبات و حارث بن ابی اسامه و ابو العباء محمد بن قاسم که شاعر و کور و از نواده امام بود وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۹۱ و جنگ عمرو بن لیث با رافع بن هرثمه و عاقبت کار رافع

عمرو بن لیث صفاری از سپاه عرب شکست خورد و خواست بوسیله روی دل خلیفه را بخود نماید از آنسوی در رافع بن

هرثمه با سپاه محمد بن زید علوی بطبرستان رفت و او از آنجا بگریخت و هرثمه بر آمل و ساری و گرگان و دامغان و بسطام و قومس و نیشابور و بوزجان مستولی شد و بر همه جا عمال خویش بگماشت و بازگشت و بنیشابور آمد و بر آن ولایت استیلا یافت و بر آن ولایت و بر جمله خراسان و ماوراءالنهر و طبرستان و گرگان و ری و اصفهان و فارس و کرمان و سیستان و مکران و طخارستان و غزنین و بلخ و طالقان و جوزجان و فاریاب و هرات و بادغیس و بوشنج و پوشنج و سرخس و طوس و نسا و ابیورد و دهستان و جرجان و دامغان و بسطام و قومس و نیشابور و بوزجان مستولی شد و بر همه جا عمال خویش بگماشت و بازگشت و بنیشابور آمد و بر آن ولایت استیلا یاف

بحرین خروج کرد جمعی کثیر بدو خود گرد خود آمدند در این سال مبرد نحوی ابو العباس محمد بن عبد الله بن زید وفات کرد و ابن خشنیه حکمران طرسوس بر دو بجایش اثابت برقسار شد و بجنگ رفته مجاهدانه کوشید و گرفتار و کشته شد

ذکر وقایع سنه ۲۸۰ و حجاب عمرو بن لیث صفاری با اسماعیل سامانی و گرفتار شدن عمرو

چون منشور حکمرانی ماوراء النهر بعمرو بن لیث رسید فرمانداد تا محمد بن بشیر بجانب ترکستان با سپاهی لایق و جرگت آمد اسماعیل بن احمد سامانی چون خبردار شد مقابلت او شتافت و دو بجنگ کشته شد و بقیه سپاه نزد عمرو بن لیث شتافتند عمرو خود با هفتاد هزار مرد جنگی در حرکت آمد چون خبر با اسماعیل رسید با و نامه کرد که تو کلی و سیع داری این سرحد را برای من بگذار عمرو قبول نکرد و از نخجوان گذشته از راه اوجان روان گردید و اسماعیل هم ناچار حرکت کرد و از آب گذشت و با سپاه مقابل یکدیگر صف آرائی کردند و بسوزنیاره قتال زبانه کشیده بود که اسب عمرو بن لیث رم نمود و خود را به سپاه اسماعیل رسانید لشکریان او گروه گروه بسلم اسماعیل کردند و اسماعیل او را بعد از دو معتضد فرستاد و معتضد او را بر شتری عریان در بغداد گردانید و در حبس انداخت و در حبس بود تا زمان وفات المعتضد در سنه ۲۸۹ و صد و هشتاد و نه در حبس گذشته

در این وقت چون محمد بن زید علوی در طبرستان از گرفتاری عمرو بن لیث خبردار شد بطرف خراسان شتافت و با کارکنان اسماعیل بجنگید آنها را کشته و سپاهش گریختند و پسرش زید بن محمد را اسیر کرده نزد اسماعیل فرستاد و اسماعیل او را نوازش نمود و بهمدین سال ابراهیم اعجمی حکمران افشین قلعه و ولایت صقلیه را با بو العباس پسر خود اش داد و این سال قحط سختی واقع گردید

ذکر وقایع سنه ۲۸۱ و رفتن طاهر بن محمد بن عمرو به شیراز و فتح او و عود تش بسبستان

در این سال طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث با تمام گرفتاری پدر با لشکر بیاراسته بطرف فارس رانده و عامل خلیفه را از جنگ مغلوب ساخت و داخل شیراز گردید که بقیه سپاه و ده راه او را بهوش گیر و معتضد چون خبردار شد هدیه غلام خود با سپاهی فراوان متوجه شیراز گردید چون طاهر خبردار شد راه سبستان گرفت و با قیام شیراز بسبستان رفت و با اسماعیل نامه نگاشت که واسطه گردد که خلیفه بر جانی او را امان دهد و معتضد قبول و ساخت اسماعیل منشور برای طاهر منشور و خلعتی فرستاد در حالیکه در پیش در حبس معتضد گرفتار بود در این سال محمد بن ابی الساج حکمران آذربایجان و عبید الله بن سلیمان وزیر معتضد وفات یافتند و ثابت بن قره طبیب مشهور وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۲۸۲ و وفات معتضد و نشستن مکتفی بجای او

در این سال ابو العباس احمد بن الموفق ابن المتوکل الملقب بالمعتضد بالله پس از ماه و سیزده روز خلافت بسن چهل و نه سالگی در بیست و دوم ربیع الثانی این سال ۲۸۹ وفات یافت و شبانه از خوف دشمنانش در خانه محمد بن طاهر او را دفن ساختند و در این وقت ولایت عهدش ابو محمد علی بن المعتضد ملقب بالمکتفی بالله در رقه بود چون خبر فوت پدر شنید بجانب بغداد رسید و مردم با او ببیعت و متابعت قیام کردند و او بمسجد رشد و خطبه آغاز کرد و مردم را بقضایای و اشتغالات خویش مشغول ساخت و منشور حکمرانی هر کسرا که داشت در این سال نیز رجعی آفات آسمانی و زمینی نمودار گردید چنانچه در بغداد زلزله و در حمص سرمای سخت و طغیان آب دجله در بغداد و زمین لابهای شدید در بصره واقع شد و قرامطه در طرف شام سر

کشیده و جنگهای متوالی بین آنان وقوع یافت حکمران دمشق واقع گردید و الغرض پادشاه انگلیس کارها بقدر ساکن بود و در جنوب انگلستان چند پشت سلطنت داشتند در این سال وفات یافت و بعد از او پسرش ابراهیم بن احمد اغلب حکمران افریقیا بر آنجا بجایش جلوس نمود ابراهیم بن ابراهیم بجای او حکمرانی نشست

ذکر وقایع سنهٔ ۲۹۰ و طغیان قرامطه و خونریزی ایشان در شام

چون المکتفی بالله خاطر خود را از تعیین وزارت برداشت خود بتمامه بانتظام امور خارجه حاضر ساخت چونکه در آن وقت صاحب الشامه که رئیس قرامطه بود طغیان در شام داشت و رایت خودسری برافراشت و با فتح بن جعف حکمران دمشق در جنگ بود و در نقاط دیگر نیز قرامطه دعوی و جدال و هنگامه اموال بودند عاقبت مردمان شام چیرگی یافته و رئیس قرامطه از شام بیرون شده راه حمص گرفت و المکتفی از بغداد بیرون و برقه بجمعیت خود از این سال شد اسپاهبن بجایا گشته و قرامطه براو حمله آورده و او را هزیمت داده و خود زخمی گاشته و المکتفی بدارک قشونی لایق برداخت که یکبارگی آنها را از بین برانداز و سایر وقایع حالهٔ احوال لشکر و آبادی کشور

ذکر وقایع سنهٔ ۲۹۱ و سنهٔ ۲۹۲ و لشکرکشی المکتفی بجنگ قرامطه و خاتمهٔ کار آنها و لشکرکشی المکتفی بشام و مصر و هلاکت هرون بن خمارویه و انقراض سلطنت بنی طولون در مصر

امسال چون خود سپاه المکتفی کامل گردید متوجه جنگ با قرامطه گردید زیرا قرامطه در حلب و طرف دمشق و شام و سایر طیران سوریه و فلسطین آتش فساد و جنگ و کوچاپ و بزاد و بیراکی بسوخته اجسادی ایجاد نمیکردند المکتفی با صد هزار مرد شمشیرزن حرکت کرده و مقدمهٔ لشکر خود را بحمد بن سلیمان واگذاشت محمد بن سلیمان در دوازده فرسخی حماه رایت مقاومت برافراشت و صاحب الشامه در آن جنگ مقهور گردیده و عاقبت او با مدد و خلوق که از سران قرامطه بودند با سعید و هفت کس دیگر بقیه السیف روانه و فرستادهٔ المکتفی فرستاده را مرخص کردند و خود مراجعت بغداد کرده و سرهای اشقیا را مرداد تا بکوچه و بازار گردانیده و در چند موضع بنصب نمودند همین سال دو صد و نود و یک قاسم بن عبید الله وزیر خلیفه و ابو العباس احمد بن محمد بن یزید معروف بثعلب عالم بعلم نحو و لغت و شیخ ابو اسحق ابراهیم بن محمد الخواص وفات یافتند همین سال دو صد و نود و دو پس از فرستادن قرامطه المکتفی امرداد محمد بن سلیمان اطراف شام را ماند و آن بلده را فروگرفت و از آنجا بعزم شتافت چون خبر قرب وصول او بعزم منتشر شد برخی سرکردگان هرون بن خمارویه ملک مصر از هرون روگردان شده و به پناه خلیفه پیوستند و بیرون دمشک درآمده منهزم غالب از مغلوب معلوم نشده بود که بین سپاه دو طرف دیگر شد هرون از برای خود راهی فرستاده پیش آمد که یک تن مغربی او را بخون درکشید چون هرون کشته گشت جیش شیبان از محمد بن سلیمان امان خواست و امان یافت و محمد بن سلیمان منصور و مظفر وارد مصر گردیده و سلطنت بنی طولون که بمدت تن بوده و مدت سی و هفت سال و چند ماه سلطنت کرده در هجدهم صفر سنهٔ ۲۹۲ انقراض یافت هرون بغداد را تا بدجله طغیان امسال کرده و خرابی بسیار رسانیده آتش سوزی در بغداد شد که بیش از هزار دکان مال التجاره طعمهٔ آتش شد همین سال که مطابق صد و چهار میلادی بود شاه هزار و سی و سه سال از فندای سپاه سردار آورده و به پهنور رسیده اسلاموا

محاصره کردند و امیر اطروش مسلمانی با تحف و هدایا نزد او رفت و او را بر سیه نموده مجد بن سال قاضی عبد الحمید بن عبد العزیز ابو حازم قاضی معتضد و بغداد وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۲۹۳ و طغیان قرامطه و عیش طلبی طاهر بن محمد بن عمرو در سیستان

چون محمد بن سلیمان بمصر رسید و فتح کرد و بتجدید انتظام امور چندروزی توقف کرد و بار قرامطه بسیاری ماخته و پس از نهب اموال خانهای او ویران ساختند و مکتفی چندتن از سرداران بجنگ آنها فرستاد که شکست خورده و بهزیمت بجنگ با قرامطه برفتند مجد بن سال طاهر بن محمد بن عمرو لیث در سیستان بنای اشتغال بعیش و طرب و لهو و لعب گذاشت و خاطر از امور ملکی فارغ داشت ابو قابوس که یکی از سران بود و بواسطه اختلافی که با لیث بن علی بن لیث صفار پیدا کرده بود نزد خلیفه رفت و تخلع کرده چون طاهر خبردار شد مکتفی نگاشت که ابو قابوس مالی بسیار برداشته و به انصوب شتافته یا مال از او بگیرد یا او را نزد من بفرست مکتفی احتمالی نامه طاهر فرمود و این وقت یکی از بزرگان صاحب خود را ظاهر سنگری غلام شهرون لیث بود که کلیه امور سیستان کف اقتدار او بگرفت و او را بجنگ طاهر این سال این واقعه را احمد بن یحیی مشهور بزندویی گذشت

ذکر وقایع سنه ۲۹۴ و خروج خلجی و کرفاریش

پس از فتح محمد بن سلیمان از مصر باز گشته بدان کرفت و از هر گوشه سری بلند شد و صعراء عرانی آل طولون و افشین آمد و شد مبالغه کرده و خلجی نامی خروج کرده و مصریان دور او گرفته و بر قوت او افزوده شد تا عاقبت مسلم مکتفی پس از جنگهای زیاد او را در مصر گرفته بغداد آورده و مکتفی او را چنانچه از دولت بنو عباس حکومت مصر را ابی العباس عبد الله بن محمد بن حمدون گذشت و از این ببعد حکومت بنی حمدان در مصر استقلال و همزیک قرامطه ذکر و در این سال زنجی بجنگ و پس از شش عشر و هم اسماعیل سامانی در ماوراء النهر فتوحاتی نمود و از آن جمله در طلاوره ثانیه الصفر اسپیرفت موده و در این حال غالب آمد

ذکر وقایع سنه ۲۹۵ و وفات اسماعیل سامانی و مکتفی عباسی و بجایشان نشستن امیر احمد سامانی و المقتدر بالله عباسی

در این سال اسماعیل بن احمد سامانی پس از بیست سال و دو ماه سلطنت از جهان گذشت و بجایش امیر احمد بن اسماعیل سامانی بنشست و مکتفی بجمادی الاخر امیر احمد بن اسماعیل منشور امارت و خلعت خلافت فرستاد احمد بن سال المکتفی بالله ابو محمد علی بن معتضد پس از شش سال و شش ماه و نوزده روز خلافت بمرسی و سه سالگی دنیا را وداع گفت و مانند پدرش در خانه محمد بن طاهر در شکم خاک غنت و در بارگاه ریاست عباس بن حسین برادر مکتفی که بجعفر بن معتضد باشد بخلافت برداشته و او را ملقب القدر بالله ساختند مقتدر چون روی باسلاف مجد شتافت دختر خلیفه را بعقد نکاح در آورد و مردم را بنصائح و مواعظ خود رسانید و او وقتی سیزده ساله و مجد بهمین خلیفه عباسی بود که بمنصور و زیرش عباس بن حسین کار میکرد و مشکلات امور بدست زنان و پرده نشینان و خصیان بود و در این سال دولت سیصد ساله آنها منقرض شد و بجایش دولتی برقرار شد مجد بن سال لشکر بنا بر امیر صاحب سند و لشکر ابراهیم بن ابو طالب نیشابوری و عبد الله بن محمد بن یحیی بلخی کسری حاله و در جلد سوم خواهد آمد و شیخ ابو الحسن احمد بن محمد المروزی بغدادی وفات یافته

ذکر وقایع سنه ۲۹۶ و خلع مقتدر و تعیین الراضی و مجد الضب مقتدر و کشته

شدن الراضی و جنگ پسر طاهر صفاری و سنگری و عاقبت طاهر صفاری

چون دیگر خلافت بمرتبش باختصاص نیفتاد و هر سنه هر سنه معتضد بالله بر یک ایالتی حاصل بود کار او هم بر همه شد و میانه سران سپاه و بزرگان درگاه کار مخالفت بر خلافت منجر گردید و سنه ۳۲۲ معتضد عبد الله بن المعتز را بخلافت برداشته با او مبایعت کردند و او الراضی بالله لقب دادند و طرفداران معتضد را بر خلافت الراضی نرفته و جنگ بین طرفین واقع شد از طرف معتضد بدر خادم سرکرده بود و از جانب الراضی حسین بن حمدان رئیس قشون بود عاقبت حسین بن حمدان با راضی منهزم شدند و تمامی گرفتار مونس خادم گردیدند و آن سفاک بیباک تمامی را بشربت هلاک چشانید مگر معتز که او هم بود او را نیز طناب انداخته و دل از او فارغ ساخته و عمرش چهل و نه سال و مدت خلافتش یکسال بود احمد بن سال دولت بنی اغلب بابو العباس زیادة الله بن عبد الله منقرض شد و ابو عبد الله شیعه مذهب بدولت علویین مصر او را منهزم گردانید و او بغداد رفت که کمکی آورد معتضد به نوشتن حاکم مصر نگاشت که او را معاونت ننمود و نکرد و عاقبت همراهانش در مصر متفرق شدند و خود او... ما تمام شد و مدت حکومت بنی اغلب در افریقیا صد و دوازده سال بود و پس از او در این سال خلافت خلفای علویین در مغرب شروع شد و اول شخص از علویین ابو محمد عبید الله بن محمد بن عبد الله که نسبش بعلی بن ابیطالب میرسید بود و از قریه سلمیه آمد و هشتاد و چهار سال اقامت داشت و در مصر اتفاق افتاد احمد بن سال ابو الحسن محمد بن حسن بن حبیب قاضی و داعی داعیان بسیک اجابت گفت و محمد بن داود بن جراح اخباری تغیر و در خاک نهفت احمد بن سال بن طاهر بن محمد بن طغج لیث صفاری با سنگری غلام معتضد مخالفتی پیدا کرد و بخانه طاهر مغلوب گردید سنگری طاهر را با برادرش یعقوب اسیر نموده بغداد نزد خلیفه فرستاد و مدت سلطنت لیث سال و دو ماه بود و طاهر دو سال و یکماه

ذکر وقایع سنه ۲۶۱ و سنه ۲۶۲ و فتن لیث بن علی بن لیث شیرازه و بلاکت او و لشکر کشیدن احمد بن نصر سامانی بسیستان و تعیین تکین خزری بحکومت مصر

و این سال پس از برطرف شدن طاهر بن محمد که سنه حسن بکار بود رفت لیث بن علی بن لیث صفار و برادرش معدل سیستان قرار گرفتند و لیث بن علی با سپاهی از سیستان بعزم جنگ و انتقام از سنگری غلام معتضد بطرف فارس آمد و پس از مقاتلت و مقاتلت سنگری گریخت بطرف اربجان و چون او را به بغداد نگاشت معتضد فرمان داد تا مونس خادم با قشونی از طرف شیراز با لیث برادر خود معدل را بشیراز گذارد و با سپاهی... عزم جانب اربجان با استقبال مونس خادم و سنگری شتافت که در این وقت بلیث خبر رسید که حسین بن حمدان از قبل او را معاونت مونس و سنگری میرسد عطف توجه بجانب حسین نموده در راه مشقات بسیار دید که برخی مردان کار و سواران شیر شکار بهلاکت رسیده خود چون بمقابل سپاه مونس و سنگری رسید چندان از قوت مقاومت ندید و با ضعف حال بگریخت تا اسیر شد و سنگری بجای او آمد و عبد الرحمن بن جیهو شیرازی را وزیر و بر فارس حکمران کرد و از جانب خلیفه دیگری برای تثبیت امور فارس مامور گردید و چون بر سید سنگری آثار تحکم صمت نمود و بدبخت محمد بن جیهو فرار را بطرف سیستان گرفت احمد بن سیار الجکب را بمصاف فرستاد و ابو نصر احمد بن اسماعیل چون سیستان را

خالی یافت بجانب سیستان شتافت و رایت اقتدار در آن ملک برافراشت و ابو عبدالله علوی از مسلمانان سبیل بیعت گرفت بدرین سال ابو عبدالله محمد بن سالم و فیض بن خضر و ابو بکر محمد بن داود بن علوی اصفهانی فقیه و موسی بن اسحق قاضی و قاضی ابو محمد یوسف بن یعقوب بن حماد وفات یافتند و در مصر محمد بن طغج که سه سال حکومت آنجا مقتدر داشت در ماه شعبان سنه ۲۹۲ لوای سفر آخرت برداشت و بجایش ابو منصور تکین خزری بحکمرانی مصر برقرار شد و نائب سعید دور قسه ابو بطن

ذکر وقایع سنه ۲۹۹ و کثرت عزل و نصب نمودن مقتدر وزرای خود را

بیشتر در چنین عظام میپندارند که مقتدر در زمان خلافتش کم بیست و چهار سال دوازده ماه طول کشیده دوازده بار عزل و نصب وزرا بر داخت و انصب آنرا از بر چیز مجرد ساخت چنانچه در این سال ابو الحسن علی بن محمد بن فرات را وزارت برداشت و طولی نکشید که او را معزول نموده خانه و حتی حرمسرای او را غارت نمود و ابو علی محمد بن یحیی خاقانی را بوزارت برداشت و او را نیز پس از چندی معزول کرده منصف وزیر ابو الحسن علی بن عیسی را و بیشتر عزل و نصب وزرا و مامور و حاکم بسته بکثرت و قلت رشوه بود و مجتبر از همه هر که بیشتر رشوه تجربه منصبی میداد زودتر معزول میگشت و تمام دارائی او بباد یغما میرفت باکلیه در این سال رستم سرخه دار بود و میها بتجدید و در قزوان زلزله شدیدی روی داد و در این سال شیخ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل مغربی در عرصه دویست و شش سالگی وفات یافت و ابو الحسن محمد بن احمد کیسان نحوی و احمد بن حسین نسب وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۰۰ و طغیان عمرو بن یعقوب در سیستان و آمدن حسین بن علی مروروذی به سیستان و فرار عمرو بن یعقوب

در این سال منصور بن اسحق از جانب احمد بن اسماعیل سامانی حکومت سیستان را داشت که عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن لیث صفاری با جمعی از خوارج سیستان علم مخالفت برافراشت و منصور را مقید نمود خون این خبر بخارا رفت احمد بن اسماعیل فرمانداد تا حسین بن علی مروروذی با سپاهی بسیستان آمد و عمرو منهزم گردیده راه بخارا پیش گرفت و مدتی سیستان در قلمرو سامانیان بود تا زمان خلف بن احمد بن محمد بن خلف که ذکرش خواهد آمد در این سال عبید الله بن عبد الله و یحیان علی بن یحیا معروف بمنجم زنده و عبد الله بن محمد پادشاه اسپانیا پس از بیست و پنج سال سلطنت وفات کرده و نوبت سوم پادشاه اسلام بول نیز در گذشت و قسطنطین پسرش بجایش نشست و الغ پادشاه روس از قسطنطین باج طلب نموده و منع قانون کرد

ذکر وقایع سنه ۳۰۱ و کشته شدن احمد بن اسماعیل سامانی و نشستن نصر بن احمد بجای او و آمدن ابو القاسم برای گرفتن مصر و انهزام او بطرف قیروان

در این سال احمد بن اسماعیل سامانی پس از شش سال و چهار ماه و چند روز حکمرانی کشته گردید چنین مقال که غلامان او از او آزرده خاطر شده در شکارگاه شبی بر او تاختند و او را بخاک و خون غلطانیدند و احمد برای حفظ خویش سر شب در شیر خیمه را در خیمه خوابگاه خود مقرر کرده بود می نشسته و در شب چهارشنبه بیست و سوم جمادی

او آخر سنه گماشتگان او نیز بهمین تعاقب گرفته و خاندان آمده کار او را ساخته و آنگاه او را بعد از خلع پسرش نصر بن احمد بن اسماعیل
در سنه ثلاث و احمد بن محمد بن لیث که شحنه بخارا بود و ما وراء النهر بداشت همین سال محمد بن سلیمان بسرداری پسرش ابو القاسم
سیاهی از قفجاق بصحرا فرستاده و با ایشان صلح فرموده و اسکندریه را فرو گرفته و قصد سپاهی بصحرا فرستاده و آنها را منهزم نموده همچنین
بدک قراطغا ابو سعید حسن بن بهرام جنابی و همام کشته شد و محمد بن بجیان بمرو حاکم مشهور صاحب تاریخ اصفهان و الخ پادشاه

ذکر وقایع سنه ثلاثمائه و گرفتار شدن ابن حصاص و تعیین ابو الحسن الاعور بحکومت مصر

چنانچه نگارش شده مقتدر در غزل و نصب و عزل و ابرام و ابرام این استمام قوی داشت و همه روزه محض اهمال و بیتعمیل منال یکی بن
از بیگانه و یگانه را بدون تغییری معزول میفرمود و هر یکی را بکلی او التصرف میکرد چنانچه امسال حسین بن عبد الله معروف بابن
حصاص که مرتکب خدمات بزرگ گردیده بود گرفتار ساخت و همه چیز داشت از نقد و عین و اثاث البیت و املاک که همه اش
بالغ بر دو ملک دنیا بود تصرف و اتاوه و این سال عبد الرحمن سوم با پادشاه اسپانیا بدعوی و فتوا و نفرتا سوم خود منعوتش
نموده که بعد با سکه ها الناصر اسم او منقوش گشت و این سال محمدی خلوی لشکری بسیار از مغرب اقصی بطرف مصر آورده دنیا
بسر کردگی جایشه بطرف مصر فرستاده و مصر بجا جرماه جنگیده و قصد رفتن فرستاده و منهزمیان منهزم گردیده برگشته
نیز در این سال ابو الحسن الاعور بنگاه از طرف مغرب قصد حکمران مصر شده و آنسنه سعید و فات حکمران بود و در ماه ربیع
الاول این سال وفات یافت و محمد بن یکتین اخشیدی حکمران مصر شد و در این سال ابو سعید فاطمی پیش قراطغا و علی بن احمد بن
منصور شاعر معروف بسیاهی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ثلاث و ثلاثمائه و خلع اسحق سامانی نامبر اخر و شست و گرفتاری اسحق سامانی

چون امیر نصر سامانی چنانچه نگاشته شد بر سریر سلطنت متمکن گشت ابو عبد الله محمد بن احمد خواجه اسحق معروف بجعل و کفایتی
بالسیاست بخدمت و مواجب پدر برقرار بود و اسحق سامانی حاکم سمرقند او را عزل نموده ابو علی امیر نصر بود آورد و شیخ سامانیه
میگفتند بخیال سلطنت و سپاهی بلخ و ترمذ و سمرقند بطرف بخارا حرکت آمد و الیاس پسر خود را بسمرقند بنیابت گذاشت
و راسب مخالفت بجانب بخارا افراشت چون محمد بن احمد وزیر امیر نصر از آمدن اسحق مطلع گشت سپاهی را بسرداری
محمد بن اسفتگین او را مخالفت و اسحق را بجنگ شکست خورده و بسمرقند رفته و محمد بن دایه داخل گردیده و اگر فته
بخارا فرستاده و امیر نصر فرفرات بال بر سریر حکمرانی نشست همین سال حسین بن حمدان با متقدر مخالفت کرد
و در جنگ حسین مغلوب و ابو الهیجا بن حمدان اسیر گرفتار شده و آنها متقدر نزد خود آمده و نیز با پادشاه
اسپانیا در این سال از طرف لقب امیر اطوری یافت و در اقصی بقا محمدی خلوی سمت محمدیه را در ساحل دریا بنا
کرده و قصه محکم و دیوارهای متین افراشت و ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن شعیب نسائی صاحب کتاب السنن الزغری
محمد بن عبد الوهاب جبائی معتزلی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه اربع و ثلاثمائه و آمدن سفرای روم بدربار مقتدر و تفصیل پذیرائی آنها

در این وقت بدربستان عرب ممالک و قطر و سامانیها بود و سادات علوی عز و جهان ابتدا در هر جا باسم خلافت
اداء وجیبه بود و چون وقت و فرصتی پیدا میکردند رنگ سیاسی میافتند حمایه در ذیل سنه ثلاث و سعید و یک محمد بن

ابراهیم صعلوک منهزم گردید و بجانب بخارا شتافت و قوت و شوکت ناصر علوی مشهور بداعی روبش و بطبرستان
بالا گرفت تا در این سال رحلت کرد و بجایش حسن بن قاسم علوی نشست و او را لقب داعی بود و گلمان ۳۱۸ سعید
شانزده در عقد حیات و ریاست بود تا در این سال در گذشت بعد از او وفات دوتن الحی از جانب امیر اطروش و صعلوک
منقدر بغداد آمدند و برای اتحاف تحفات و تزئینات بسیاری منقدر قرار داده بود از آنجمله ششصد و شصت هزار تن
سواره و پیاده سپاهی با جامهای الوان زردوز و غلامها و فراشها و خواجه سرایان که چهار هزار سفید پوست و
دو هزار سیاه پوست و قریب دو هزار خدمتکار و رشاوزنا و مردمان مختلفه با لباسهای گران قیمت
و جامه باز بافت بودند نیز اقسام تزئینات بری و بحری نموده بودند و درستی از طرائف نفره مانند صفی مرصع
زر بفت و ابریشم الوان اتحاف را مرتب کرده و صد آلی نقره داشتند بود و قایقها را در دجله و خیابان و جاده
را با فرشها و پرده های زری و زرتاب که دوازده و پانصد پارچه رنگ داده بودند و نظیر اق. از بغداد بخزانه بود هم
در این سال ابوالهیجا عبدالله بن حمدان و برادران او از حبس نجات یافتند و مقتدر علی بن عیسی را معزول و ابوالحسین
علی بن فرات را مجدد با وزارت برداشت هم مونس در ماه رمضان فتوحات شایانی کرد و در مصر محمد بن طغج اخشیدی
بحکومت برقرار بود و بعد از این سال سعید و چهار یوسف بن حسین بن علی الرازی مصاحب ذوالنون مصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۰۳ و عزل علی بن فرات و نصب حامد بن عباس

در این سال بنا بعادت خود مقتدر ابوالحسین علی بن فرات را از وزارت معزول ساخت و حامد بن عباس را
بوزارت منصوب و مهدی علوی از افریقیا سپاهی در این سال بجانب مصر کشید و اسکندریه و برقی اماکن
صعید را متصرف شد از آنسوی مونس خادم از جانب مقتدر برسید و با ابوالحسن الاخور بسپاه مهدی حمله آورد و
او را منهزم ساخت و بسیاری را کشت و اسیر نمود و بقیه سپاه مهدی علوی راه افریقیا گرفتند و مقتدر در بغداد
مرغیناز بنیاد کرد و با هم همایستان مقتدری و همدرین سال قاضی محمد بن خلف بن حیان معروف بوکیع و
ابوالعباس احمد بن شریح فقیه شافعی که مصنفاتش بچهار صد کتاب رسید و ابومحمد عبدالله بن احمد بن موسی بن اعین
ملقب بعبدان وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۰۷ و طغیان منصور بن اسحق و عاقبت کار او

در این وقت منصور بن اسحق سامانی با جزای حسین بن علی مروروذی سر بطغیان برداشت و رایت مخالفت
با امیر نصر سامانی برافراشت امیر نصر حموله علی را بجنگ او به نیشابور فرستاد که در این حین منصور قتل از رسیدن
سپاه بخارا وفات یافت و حسین بن علی مروروذی بهرات شتافت در این وقت محمد بن جنید که سمت
بخارا بود و برای کوتاهی از شغلی از امیر نصر سر برتافته بهرات آمد و با حسین بن علی متفق گردید و به نیشابور رفتند
و اتفاق مخالفت نمودند امیر نصر احمد بن سهل را فرستاد و کار انها را یکسره نمود و به بخارا فرستاد و فتنه انها بخوابید
در این سال نرخ ارزاق در بغداد بالا گرفت و آتش سوزی بزرگی در محله کرخ واقع شد و آل ادریس در مغرب
اقصی منقرض شد در این سال ابوعلی احمد بن علی المثنی الموصلی صاحب المسند و ابوبکر محمد بن هرون الرویانی

وفات یافته و در ربیع الاول سنه این سال ابو الحسن الاهوازی بکاله الروذ بکران مصر وفات کرد

ذکر وقایع سنه ثلثین و طغیان لیلی بن نعمان و انهزام و قتل او

در این سال معتضد رایت الهیجا عبد الله بن حمدان را بکلیت عاطفت سرافراز کرده و فرمانداری تمامی ولایت و نشور ماموریت داده خراسان بدو واگذاشت رایت الهیجا رایت عزیمت بجانب خراسان برافراشت

همین سال لیلی نعمان که از جانب اطروش صاحب طبرستان بود قوتی پیدا نموده جرجان و دامغان را قبضه آورد و بطرف خراسان متوجه شد محمد بن زید که از طرف امیر خراسان فرمانروائی داشت از خراسان شده بود او را بمقاتله کرده شکست فاحشی بدو داد و لیلی بن نعمان منهزم گردیده و عاقبت گرفتار و کشته شد و نیز کین انهزامی خنانچه اشاره شد امسال پس از فوت ابو الحسن الاهوازی بکوتوالی مصر برقرار شده و لیکن مکوتش دوامی چنداں پیدا نکرده وفات یافت و بجایش محمد بن مکین مصری مدون منشور و فرمان معتضد عباسی در این سال نیز از امیر همدان وفات کرد

ذکر وقایع سنه ثلث و ثلثین و خروج و فتنه حسین بن منصور حلاج و کشته شدن او بامر و فتوی قاضی ابو عمر و و اصرار حامد بن عباس وزیر

در این سنه سعید و فتنه حسین منصور حلاج واقعه و ماجرای او و مدتی بتحصیل کمالات و تکمیل مایحتاج اوده بود و در خدمت سهل بن عبد الله شوشتری تستری و جنید بغدادی و ابو الحسین نوری رانوی تلمذ نموده و بمعالج ترقی و عرفان در تصوف اشتغال و ادعا و دعوی کشف و کرامات و مدعی خوارق عادات گردیده بیاباتی که بابان منسوب مسیر دارد می شنیده عوام کالانعام را دور خود گرفته و جمعیتی پیدا کرده و مقتدی چون واقعه او را شنیده بحامد بن عباس وزیر فرمانروا نوشته و مکالمه و مناظره نموده و مطالب او را بعرض رسانده صاحب جیب السیر مینویسد روزی حامد بن عباس وزیر مجلسی عربت از علمای متکلمین بپا داشت حسین بن منصور حلاج را بخواست و محمد بن عیسی الجنید را نیز بخواست کرد و کلمه ناپسندیده و گفت حلاج گفت باین کلمه چیزی میفزای و فرمان ده تا زبان تو را فرو برند محمد بن عیسی از شنیدن این سخن بخود لرزیده و وزیر برآشفته و با ابو عمر و قاضی روی کرده و قاضی رقعه رنگی نوشته بدست گرفته و بسمت او بحلاج داده و در اثنای مکالمه و مباحثه ابو عمر و قاضی با حلاج خطاب کشتنی کرده و وزیر قاضی گفت آنچه گفتی بقلم آر قاضی سر خنده خواست بنویسد باین حکم خیالی نمایند حامد وزیر دست برداشت تا ابو عمر و قاضی قاضی قلم قتل او را نگاشت و دواتچی خون او را فتوی داد حامد وزیر فرمان داد تا امیر غضنفر او را بباب جسر بغداد برده و هزار تازیانه بر بدنش زده حالیکه لب او بین و ناله و آه و فغانی نکشود آنگاه دست و پای او را قطع کرده و جسد او را آتش زده و خاکستر او را بباد داده و سر و بدنش را بخراسان فرستاده و آن را بدر دو دروازه شهر آویختند و آن را بدر دروازه خراسان بود که همچنین نیز در تحت رایت او در آن جانب رفته و مقصود از این سفارت دعوت آنان بدین اسلام بود صاحب منتظم ناصری گوید این مضمون را بزبان عربی از روی نوشت و تا آن زمان آنرا از روی نسخ بزبان عربی نگاشته نشده همین سال عبد الرحمن سوم پادشاه اسپانیا بر ملوک مسیحی غالب آمد و مغانم بسیاری گرفت و در مراجعت در راه با یکی جمعی از دزدان صحرائی بخطا افتاده و مال آنها گرفته و بسیاری از آنها را بقتل رسانده همین سال سعید ابو العباس

احمد بن محمد سنی و ابراهیم بن مروان طبیب جرانی مانیشه و در سال سیصد و دو ابو بکر احمد بن محمد بن جعفر بربری صاحب تاریخ طبری و تفسیر قرآن وفات یافت و تاریخ او تا سیصد و دو بود و نیز ابو بکر محمد بن سیرین سنی نحوی معروف ابن سراج وفات مانیشه

ذکر وقایع سنه ۳۱۱ و حمله ابو طاهر پسر قرامطه به بصره

در این سال کلیه خراسان و افغانستان ساکت و آرام بود و ابو العباس سیمجور سپهسالار سیستان و خراسان از جانب مقتدر بغداد و خود در این وقت کار قرامطه بالا گرفته بود و ابو طاهر سلیمان بن ابو سعید جنابی رئیس قرامطه با اتباع خود قرامطه بشهر بصره تاخت کرده و بصره فرا گرفته و مدتی در بصره پس از کشتن والی بصره ماندند و هر چه اموال مردم که از بصره و غیرها بدست آورده بودند میگرفتند و این اخبار جان گداز تا مدتها بر خلافت رسید و خلیفه خواست سپاهی بدفع آنان فرستد از بصره و از قبل سپهسالار و سبب بسیار راه خود گرفته بدر رفتند و سال بازسلام و بحیا بطرف اسلامبول رانده و انتشار دادند که امپراطور روم عجز خود را بدرگاه خلافت عرضه داشته کشیش اعظم را با تحف و هدایا فرستاده و انتظار دارد که خود مهدی سال ابو محمد احمد بن محمد بن یعقوب بربری صوفی و ابراهیم سنی زجاج نحوی صاحب کتاب معانی القرآن و محمد بن زکریای رازی طبیب مشهور که از مفاخر قرن سوم بوده و مولف الطب الملوکی که دهمی مجلد بوده و کتاب المنصوری است وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۱۲ و ترکتازی رئیس قرامطه در کوفه

در این سال رئیس قرامطه نوبت قتل و غارت را بحجیج تعرض کرده فرامانداد و ایشان از راه معاک کوفه رانده و مردم ساکت بی سلاح را در تحت شمشیر بیدریغ آورده مدت شش روز بحجیج رانده و راه بسته شده پس از قتل و تاخت بتاراج اموال و اجناس حجاج که بطرف کوفه میرفتند و حجاج که بطرف مکه میدان بودند گرفتار و صریحان سنگار لعنابی ابو طاهر شدند هر چه داشتند و هر چه حاضر بود همان را داده و داخله شمشیر آنان پاک گردیده و با این همه خونریزی و غارتگری دست نگاه نداشته بخرابی مشغول بوده و در این فتنه خانه های کوفه قریب بنصف و مقدمه ابو یوسف بن ابی الساج برای رفع فتنه ابو طاهر مامور کار کفتن و کشیل کردن قشون بود و نیز در اینسال وفات اقبال ابو الحسن بن فرات وزیر با پسرش محسن قرین زوال آمد و مقدمه اموال او را گرفته و او و پسرش را بکشت و مدتها بعد از یک سال پس از قتل او مقتدر ابو القاسم انوزارت برداشت نیز پس از آنکه ابو طاهر رئیس قرامطه کوفه را با تمام داده و بحرین شد دگرباره محمد بن اسماعیل بن موسی اسماعیلیه قائم و سبعی دوازده امامی رایت برافراشت و آغاز خونریزی و فتنه جوئی نمود و مقتدر لشکر الی دفع قرامطه آخر فرستاده بود دفع او هم کرده و آنها پس از خونریزی بسیار بخانه خود بحرین رفتند و در این سال ابو علی جانب روم مدتها با مخالفت آمده مقدمه مسالمت و مصالحت بست و در این سال امپراطور نسطنطنیه کوا انگلیتیان قسطنطنیه را محاصره کرده و مورخ نیادوم در خاک روم جنابی مشرقی آنرا بتاراج بسیده و عودت کرده

ذکر وقایع سنه ۳۱۳ و سنه ۳۱۴ و طغیان فاتک در ری و اذن نصر سامانی بری و فرار فاتک و سیر کاری قرامطه

در این سال فاتک که یکی از سرکردگان نامی ابو یوسف بن ابی الساج بود و از جانب مقتدر حکومت ری را داشت علم مخالفت با مقتدر برافراشت مقتدر با امیر نصر نخاشت که عزیمت بطرف ری نماید که انتشار نماید که حکومت قزوین و زنجان و ابهر را بفاتک قرار داده و فاتک از میان برداشته امیر نصر سامانی متوجه ری شده و انتشار داده که فاتک را بشکست داده و امیر نصر سامانی از جانب سپهسالار بجکم ری برقرار کرده و پس از دو ماه توقف از ری اطمینان بطرف بخارا برگشته و چون بخارا رسیده فتنه بخکرانی

ری با نام محمد بن مصعب ک تحکامت و سپهبدی داشت را بگرفت و عاقبت مقتدر برای دفع قرامطه یوسف بن ابی الساج را با چهل هزار مرد و شصت زن روانه کوفه داشت و چون یوسف قلعه قرامطه که عبارت از هزار و پانصد تن سواره و پیاده بودند مشاهده کرد از روی تکبر گفت نامزد با بچگان نخواهد بود که این اندک جمعیت زنانی که از میان برداشته خواهند شد از قضا پس از مقاتلت و مقاتلت قرامطه یوسف و سپاهش را در هم شکسته و بسیاری از ایشان را اسیر کرده سراز تن برداشتند و با غنایم بسیار داخل کوفه شده و آن شهر را بباد غارت دادند گویند این وقایع در اوایل شهر ربیع الاول سنه ثلاث و ثلاثمائه اتفاق افتاد و یوسف بن ابی الساج بعد از این سال سعید و پانزده روز بعد از این سال سعید و سیزده ابوالقاسم خاقانی از وزارت معزول و در سال بعد از نیابت محروم گردید و ابوالعباس خصیبی از مقتدر برقرار شد و ابوالعباس نیز در اواخر سال معزول گردید و بجایش علی بن عیسی برقرار شد

وبهمدان وعراق عجم را اصفهان را مسخر ساخت و داب و مراسم ملوک ایران را از خیث تجملات شاهانه پیش گرفت و تخت و تاج مرصع
در دست کرد و بهمین سال حسن بن قاسم دائی کبیر قبل از انقراض اسفار بن شیرویه در دست سپاه او گرفتار و کشته گردید و فشهاذ
در طبرستان با جلوس امان خاتمه یافت بهمین سال قراسطه رجه تاخته شد و انجا را غارت کرده برقه فشده و انجا را نیز دستبرد
زده و بسیار شتافتند و هرچه یافتند تصرف نمودند و بهمه آباد و عمارتها و ویران ساختند نیز در این سال معتضد علی بن عیسی را از وزارت
خلع کرد و ابو علی محمد بن علی بن محمد بن حسن بن مقله صاحب اختراع خط نسخ و رسحان که از مفاخر عصر ما بود وزارت برداشت ولی اگاه
عرافت از کثرت اختلاف در باین و تصرف نفوذ زمان در نهایت بی نظمی بود و در هر گوشه سری بخیال سودائی بلند
گردیده بهمه روزه فتنه و معضله و تخویف میکرد بهمین سال یعقوب بن اسحق بن ابو عوانه اسفرائنی وفات یافت شرح
او در طبقه سوم تحت سرگذشت مشاهیر اسفرائن خواهد یافت بهمین سال اسحق سرداب پسر او بقسطنطنیه فرار را
مجاهره کرده و مردم خط مصالحه نمودند پس از ان دمرده انجا را خلی کرده مراجعت مسلمین مشغول گرفت و ظفر برامراه رفت

ذکر وقایع سنه ۳۱۷ وقتل ونهب وخرابی قرامطه در مکه واختشاش دربار خلافت ببغداد

در این سال ابو طاهر رئیس قرامطه رایت طغیان و غارتگری و آدم کشی برافراشت و بمکه رفته حجاج بسیار را بقتل رسانده و مجاج و خرابی
بیت الله الحرام کماشت و با اثاثیه خود در روز ترویه بمکه رسید زمانیکه حجاج احرام بسته و مستعد حج بودند شیخ بدیع در انجا بود
و بقول صاحب روضة الصفا نزدیک بسی هزار کس از حاجی وغیره را شربت مرگ چشانید و حجر الاسود را کنده و در هجر
پاره پاره کرده و تا توانست در آن بلده و اطراف قتل و غارت و خرابی کرده حجر الاسود را همراه خود به هجر برده و مدتها آن سنگ
در انجا بود تا دوباره در سنه ۳۳۹ سعید وسی هزار دینار بگرفته بمکه فرستاد بهمین سال سپاهیان شورش کرده مقتدر خلیفه را بانت
و فرزندان از قصر خلافت بخانه مونس خادم بردند و محمد بن معتضد را بجای مقتدر بخلافت برداشتند و او القاهر بالله لقب داده
و قصر خلافت را غارت کردند و شصد هزار دینار که از مقتدر در زیر خاک پنهان نموده بود درآورده میانه خود قسمت کردند پس از
سه روز گذشتن از خلافت القاهر بخانه و سپاهی بدربار خلافت آمده موجب و ماهیاری یکساله را از او طلب خواستند و او
وعده داد خواهشات افتاده بازه را بعهده بخشید و فشار نوبر گخشید القاهر بخود بلرزید و در گوشه پنهان شد
غوغا طلبان رفته و مقتدر را از خانه مونس آورده و باز دست مبایعت و متابعت باو دادند و مقتدر بسیر خلافت نشست
و قاهر را بخواست و امان داد بهمین سال محمد بن جابر بن سنان البحرانی مسیم معروف صاحب یحیی صانی و نصر بن احمد
نصر بصیری شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۱۸ وبی اقتداری مقتدر خلیفه وظهور آل الیاس در کرمان

چون مقتدر مجدد الوای خلافت را برافراشت بروبه نابسامانیکه از غزل و نصب وزراء داشت این قله وزیر صاحب البدیر
را معزول نمود و سلیمان بن حسین را بجای او گماشت و مبلغی از اولی جریمه و ارثانی حق وزارت گرفت لیکن سپاهیان
و غوغا طلبان در هم افتاده و جنگی سخت بین لشکریان و غوغا طلبان در گرفت و بسیاری از طرفین کشته شدند عاقبت
طلبان و معتضدیان منهزم شده بطرف واسط فرار کردند و آن شهر را فرو گرفتند و دست تعدی بمال ناموس
مردم ساکنه دراز نمودند و هرچه یافتند بردند مونس مامور دفع آنها گردیده واسط را مستخلص ساخت در این سال

وقایع جهان و جهانیان

ناصرالدوله بن حمدان حکمران موصل معزول شد و بجایش سعید مضر که هر دو عموهای او بودند برقرار شدند و ناصرالدوله حکمران دیار ربیعه و نصیبین و بخارا و خابور و غیره گردید و در خراسان و افغانستان امیر نصر سامانی بر اقتدار و شکوهش افزوده گردید نیز در امیال ابوبکر حسن بن علی معروف بابن صعوف که بصرف نانی که در مرتبه گرد اسعاری داد و بجنگ آنها اهل گرفتار سعد همین سال از فروع سامانیان السابس در کرمان لشکریان

ذکر وقایع سنهٔ ۳۱۹ و جنگ پسر مرداویج و سپاه مقتدر و شکست قشون مقتدر

در این سال مقتدر چون خبر شوکت و عظمت مرداویج بن زیار دیلمی را شنید و از او بدی نیاز مندی و فرستادن هدایا و تحف بحضرت مسابقت او بخرج لشکری گسیل داشت چون سپاه او به نزدیک همدان رسید مرداویج از آنها استقبال کرد و در هر گذار اول سپاه عرب و عجم شکست شده و تا بغداد جائی درنگ نکردند مقتدر دیگر نتوانست قیام بفرستادن سپاه نماید و کار مرداویج بالا گرفت و بلاد جبال را فرو گرفت و سپاهش تا حلوان پیش رفتند و بر اقتدار و شوکتش بسی افزوده شد آنگاه خلوان را برای تسخیر اصفهان و حرکت آنجا شهر را تسخیر نمود و پس از نفاذ غنائم و جرایم بیرون شد نیز در امیال مقتدر سلیمان بن حسن وزیر معزله داشت و خانه او را تاراج نموده بر اثاث چیزی باقی نگذاشت و ابوالقاسم کلوذانی را بوزارت برداشت و پس از چند روزی او نیز در سلک معزولین آمد و حسین بن قاسم بن عبیدالله وزارت بخاطر داد و هم پس از مدت وزارت معزول گردید و بجایش ابوالفتح فضل بن جعفر بن محمد بن فرات وزیر شد بهمین سال بین مقتدر و موئس غبار کدورت و تنفر و وحشت بلند گردید و این رشته کدورت عاقبت رشته حیات موئس و مقتدر را قطع نمود در این سال ابوعبدالله محمد بن فضل بلخی که از متکلمین معتزله بود در سمرقند وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۰ و کشته شدن مقتدر و خلافت القاهر بالله

در این سال آفتاب خلافت المقتدر بالله پس از بیست و چهار سال و یازده ماه شانزده روز و مدت سی و هشت سال زندگی بچاه مغرب زوال فرو شد و چنانچه اشارت شد نقار و کدورت بین او و موئس رو بفزونی گذارد و موئس بطرف موصل رفت و مقتدر رفتن او را بمنزله بیت آوردن زوال دولتی عظیم شمرده خانهای او را غارت کرد و هر چه داشت متصرف شد و خزینهٔ خلافت از این مسافرت رونقی گرفت آنگاه بگذاشت به بنی حمدان امرای موصل موصل که او را مفید سازند و به رکاب روانه دارند آنان با موئس بجنگ آمده منهزم شدند و موئس موصل را متصرف شد و مالی بسیار بدست آورد و بر دم مذل و کشتی بسیار گرد و دامنک زمانی جمعی کثیر را داشته بطرف بغداد راند چون این اخبار بدربار خلافت رسید مقتدر سپاهی گرد آورد و هر چند خواست که راهی گیرد و بطرف واسط گریزد دیدار مان نکذاشت ناچار با معدودی رجاله و غوغا طلبان و فقها و قراء از بغداد بیرون آمده با دسته از مغربیها که مقتدر بجنگ موئس فرستاده بود برخورد جنگی کرد و اثنای محاربت فریاد کرد که ای مردم من خلیفهٔ شمام اطاعت و متابعت من بر همه شما فرض است که از یک طرف لشکریان مغربی شمشیری با و حواله کرده که از اسب سرنگون گردید و سر از تنش برگرفته نزد موئس بردند موئس شادکام بغداد آمده با ابوالعباس احمد بن اسماعیل نوبختی در باب تعیین خلیفه صحبت داشت محمد بن معتضد را بخلافت برداشتند و او را القاهر بالله لقب دادند در این سال قاضی ابوعمر و محمد بن یوسف و ابوالحسین بن صاحب و ابونعیم عبدالملک نحویه شافعی جرجانی معروف بابن استراباذی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۱ و خلافت

القاهر بالله و کشته شدن برخی درباریان خلافت

چون القاهر بالله ابو منصور محمد بن المقتدر بسر بر خلافت نشست ابن مقله ابو علی را بوزارت برداشت و ابن مقله آرمان در فارس بود او را طلب نمود و مسند وزارت نشاند و تمامی متعلقان مقتدر را بند نمود و در زیر شکنجه با نواع بلایا در آورد و هر چه داشتند بتصرف آورد و حتی مادر مقتدر که در آنوقت علیله و مستبلا باستسقا بود چیزی از او نگذاشت و با آن که زمان نشستن بتخت خلافت با مونس قرار داده بود که همیشه با مونس و بلیق حاجب و سپهر بلیق علی را نظر نپوید و در هیچ کار بی مراجعات کرده و حظ خدمات آنرا بجا بیاورد این وقت چیزی گذشته بود از مدت خلافتش که خیال عهد شکنی نمود که مقتدر جانبازکان درگاه و صنادید بارگاه را گرفتار سازد و مرکب حرص و بدفعلی کمالات حیات و شرف آنان تازد چون این خیانت فاسده بمونس خادم و بلیق حاجب ابن مقله دانستند از مهد دیرینه برخاستند و کار بر طرف کردن او بستند لیکن هر طرف سپاهی که یکباره سر کرده کان بزرگ طرف محرم خود قرار داده که پس از گرفتار کردن این سه تن او را بمقامات بلند ارتقا دهد پس به تیرهی هر سه تن که مونس و بلیق حاجب و ابن بلیق باشد دست او را گرفتار ساخت و دست و مال و منال آنان از دست سپاهیان بیرون آمده و مونس از قاهر خواسته قاهر فرمان داد تا سر از تن هر سه برداشتند و سر مونس را در پیش سپاهیان انداخت و ابن مقله را نیز معزول کرده بجایش ابو محمد بن قاسم را وزارت بخشید ولی وزارت با جعفر هم دوامی پیدا نکرد و او را معزول نموده بجایش حسینی را برقرار نمود و طرف السپهری که خدمات نمایانی در گرفتاری سه تن بلیق و ابن بلیق کرده بود نیز گرفتار کرد و چون ابن مقله با ازدواج دیده بگوشه پنهان گردید و بوسایل مختلف بزرگان درگاه و سران سپاه خاصه سیماسر کرده طایفه ساجیه از القاهر دلسرد نموده و همه را متفق ساخت در خلع قاهر چونکه از قاهر خلاف کار بها و عهد شکنی های بسیار در اندک زمان پدیدار شده بود همدرین سال در شهر فاس خطبه بنام عبد الرحمن سوم پادشاه اسپانیا خوانده شد و بنی ادریس منقرض گشتند و پس از خیال فاس از ریاست عبد الرحمن بیرون شد و بتصرف خلفای فاطمی در آمد همدرین سال ابو بکر محمد بن حسین دریدالغوی صاحب قصیده معروفه بمقصوره ابن درید و تالیفات دیگر در لغت و ابو هاشم بن ابی علی بحبائی المتکلم المعتزلی و محمد بن یوسف بن مطر فربری بخاری و ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة الازدی الطحاوی فقیه در مصر وفات نمودند

پادشاهان آل بویه مشهور بدیالمه پانزده نفر بوده اند و دویست و پنجاه و هشت سال و اندکی بیش سلطنتشان طول کشیده

(ظهور طبقه دیالمه که آل بویه نیز بسیار بیاوند انها را)

ابو الشجاع بویه بن فنا خسرو نسبش بطبقه ساسانیان و از دیلم بآنجا نیز رسیده و خود متوسط الحال و از مردم دیلم کیلان و بشغل صیادی میگذرانید و او را سه پسر ابو الحسن علی عماد الدوله و حسن رکن الدوله و احمد ابو الحسین معز الدوله بود چنانچه اشارت شد در ذیل سال سیصد و شانزده کار مرداویج بن زیار دیلمی بالا گرفت و اسفار بن شیرویه را از میان برداشت این سه برادر علی و حسن و احمد نزد مرداویج آمده مرداویج چون آثار رشادت و حالات از آنها بدید علیرا بحکومت کرج رود جرد برداشت علی عماد الدوله بدانجا شتافت و با بنگ زمانی ترقی کلی حاصل کرد و مسند رجا جمعیرا با خود موافق نموده راه سروری و جهانگیری برداشت و از آنجا بطرف اصفهان آمده و حکمران اصفهان ابو بکر بن یاقوت با ده هزار مرد

جنگی سخت را استقبال کرده و علی با منصور بن مقاتل و مقاتل ابن یاقوت در آمده و او را منهزم گردانیده و باصفهان استیلا یافت
و خیام و مهمات بسیاری بچنگ آورده و در تعاقب ابوکرین یاقوت بارجان و از انجا به نوبندگان شتافت و فتوحات بالا
نموده و برادرش حسن را بطرف کازرون فرستاده و انجا را نیز مسخر نموده بشیراز در آمد و یاقوت بگوکی را مدبر با خلافت تعاقب برگاشت
و سپاهی و پس از بغداد بمعاونت یاقوت رسید ولی فایده نبخشید و یاقوت مستاصل گردیده راه بغداد پیش گرفت گویند
عمادالدوله چون بشیراز رسید لشکریان را مبالغه و سیورسات میخواست داود متفکر بود و نداشت که بپردازد اتفاق در همان
عمارتی که بود ماری پیدا شد و او طلا را فرو مانده دید که مار را گیرند دون اتفاخانه و سوراخ مار را شکافتند و پنج بار کردید و
چندین هزار نقد بدست آمد نیز دانستند و قضا را سهمای یاقوت بود که عمادالدوله خیاطی که آن لباس سهمار بجهت
یاقوت دوخته بود بخواست که اندازه خود بیش اصلاح نماید خیاط کربود چون بخانه رسید مطلب را فهمید بعجز و لابه
گفت که بجز هشت صندوق چیزی دیگر ندارد منت آنها را نیز فاخر کردند و بالغ بر یک ملیون دینار زر عمادالدوله شد
تمام لشکریان را مالی وافر داد و بقیه را تخلع ساخت و کارش بالا گرفت چون مرداویج از فتوحات و ترقیات او مطلع گردید
بر قد رخواست او را مطیع ساز و نشد خاصه با او در مسالمت و مصالحت در آمد و این سال آغاز ظهور سلطنت دیلمیان گردید

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۳ و خلع و کور نمودن القاهر و بخلافت برآمدن الراضی بالله

در این سال القاهر بالله پس از یکسال و شش ماه و بیست روز خلافت مخلوع و معزول گردید و بجایش ابوالعباس محمد بن
المقتدر نشست و ملقب بالراضی بالله گردید اعمال این مقال چون این مقدمه ضروری بیان گردید که القاهر ابوالمنصور
محمد سکنی دست عنصری مخلوع ساز دسته اسپاهیان سر کرده کی سیمای مدبر عمارت قاهر محروم اوزنده و قاهر
مست شراب دوشیزه و در بستر بیهوشی بود که سپاهیان کیرو بند محاصره آن بخت واژگون را خبردار کردند چون کار را دارای
راه فرار بطرف بام حمام پیش گرفت و معاقبین او را گرفتار کرده بزندان خانه که خود بش طرف السبکری را محبوس داشته در
واز نخشه و چشمان او را نابینا ساختند و طرفیه ماده مقتدر و احمد و سایر محبوسین را مستخلص نمودند انگاه ابوالعباس
احمد بن مقتدر را که از محبس بیرون آورده بتخت خلافت نشاندند و دست مبایعت و متابعت بادادند و او واقع در
چهارشنبه ششم جمادی الاول ۳۲۲ سعید و مبارک دو بود و الراضی بالله بسمیتین خلیفه آل عباس است و چون از رسمی
انگار مبایعت منقوش شده بمسجد رفته و خطبه آغاز کرده و این طریقه منصب وزارت از زانی داشت و همه یک را بمصنی خاص بخلعت
و این سال محمد بن علی شلمغانی تناسخی بکفر علمای بغداد و اجازه خلیفه کشته شد نیز ابونعیم فضیه جرجانی استرابادی و ابوعلی محمد روزبادی
صوفی سامره و محمد بن علی بن جعفر کتانی الصوفی که از اصحاب جنید بود وفات یافتند نیز محمد بن عبیدالله العلوی در محمدیه وفات
و او نخایف و پسرش را بقاسم بجهت مصلحت امور مملکتی و دولتی بکیال وفات او را پنهان کرده بجای او نشست
و مردم به مبایعت و متابعت در آورد و محمدی بیست و چهار سال کیاه و بیست روز حکومت داشت همدرین سال احمد بن
کیغلغ بحکومت مصر برقرار شد پس از آنکه یک ماه حکومت مصر را ابوبکر اخشید محمد بن طغج بن جف که سابق حکومت دمشق و طرابلس
میبود

ذکر وقایع سنهٔ ۳۲۳ و سنهٔ ۳۲۴

جلد دوم امان التواریخ

و آغاز طبقهٔ ملوک اخشیدیه در مصر و حکومات اسلامیه این سال

در این سال الراضی بالله خلافت مصر را باخشید ابوبکر محمد بن طغج بن جف ارزانی داشت و قلم حوزه ولی صفوه بیاست احمد بن کیغلغ نگاشت علاوه خلیفه حکومت شام را نیز ضمیمه مصر نمود و اخشید ایکجلانی مظفر بن فرغود و اخشید با تجملات و طنطنه امیر انه مصر و رود کرد و از این سال طبقهٔ ملوک اخشیدیه در مصر تشکیل یافت و چون ابوبکر اخشید محمد بن طغج بن جف بمصر رسید احمد بن کیغلغ استقبال نمود که زمام امور جمهور را بدو سپرده و منشور خلیفه و حتی نگذاشت و کار را بمسالمت نخواست و با مخالفت مقاومت کشید و بجنگ تحت بن اخشید محمد بن طغج و احمد بن کیغلغ روی داد و بسیاری از طرفین بخاک و خون غلطیدند عاقبت لشکر فتح و فیروزی بر پرچم اخشیدیه وزید و احمد بن کیغلغ با معدودی از اتباعش جان از معرکه بدر برده بطرف برقه و انابجا لسوی قیروان رهسپار گردید و قیروان را کرسی اسم برده شده با بهم از قبضهٔ تحت سلطنت فاطمیین یا علویین یا عبیدیین که بعصر ما اسم مشهور بعبیدیه و مهدی علوی همانچه ذکر شد در سنه ۳۰۱ با چهل هزار تن حبشی بمصر آمده و مخذول و منهزم برگشت ناچار اخشید در مصر بر سریر حکمرانی متمکن گردیده و ابتدا اسمش همان محمد بن طغج و کلمهٔ اخشید لقبی است ترکی جغتائی که محمد بعد با که مستقل شد بجمله خود اختیار کرد یعنی شاه شاهان در این وقت ممالک اسلامیه بدین قسم منقسم گردیده بود که هر قطعه زیر حکم یک تن سرکش و سردار بود علاوه خلیفه هم مقتدر شده بود چنانچه بنی امیه در اندلس و بنی عباس در بغداد و بنی فاطمه در افریقیا قیروان اختلافات داشته و سامانیان در خراسان و افغانستان و دیلمیان در طبرستان و جرجان و قرمطیان در بحرین و یمامه مستولی بودند و برای خلیفه بغداد بجز اسمی آنهم با مصاحب و با یاور و وزارت وشدایده و چیزی دیگر نبود با لجمله مرداویج بن زیار دیلمی که شرح استقلال و استیلاء او در ذیل سنه ۳۲۳ مسطور و شانزده سال حکمرانی یافت در اصفهان مدت سلطانیش در حمام مقتول گردید و پس از او برادرش وشمگیر بن زیار جانشین او گردیده و در بغداد طوری تعصب فرقهٔ حنابله در منهیات مالا گرفت و در هر جا سنه ابی یا مسکراتی میافتند در هم طرف شکسته و سازها و نوازنده را دست و از آن مسکرات ناچار الراضی حکم سدیدی صادر کرد و آنان بجای خود نشسته و متعرض مردم نشدند نیز من عماد الدوله بن بویه دیلمی و وشمگیر بن زیار بر سر بلاد عراق عجم جنگهای سخت واقع گردید و عماد الدوله اصفهان را مقر ف سه بعد از سال ابراهیم بن محمد بن عرفه معروف به نفطویه نحوی واسطی که از اولاد مهلب بن ابی صفره بود و موسی بن عباس بن نقاش مولف مسند وفات یافتند و ابوطاهر قرمطی حجاج را از رفتن بکعبه منع کرده و اثنا عودت بأوطان خویش از میزان عقله معزول و محبوس شده و جمعه بر یکی از علمای یزدگ بود و عبدالله بن احمد بن محمد بن خشاب هروی فقیه و عبدالله بن محمد بن خشاب بوزنی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۲۳ و سنه ۳۲۴ و عزل و نصب ابن مقله و عاقبت حال الوزیر ذوالشمامتین و تحکیم ماکانی و بعده

پس از معزول شدن ابن عقله الراضی بالله فضل بن جعفر بن فرات را بعقوب ابن رایق بوزارت برداشت و خود او را بطرف بردیه دفشه او عزیمت کرد پس از او عبدالرحمن بن عیسی را وزیر نموده و او را بعد پس از اندک زمانی معزول کرده و ابوجعفر محمد بن قاسم کرخی را منصب وزارت بخشید او هم نیز اندک مدتی معزول گردیده و سلیمان بن حسن وزیر شد و در اوایل سنه ۳۲۴ سیصد و بیست و چهار منصب وزارت رسیده و ما ابن رایق آغاز مصنوعات نموده و مخفیانه بتحکیم ماکانی دیلمی پرداخته کرده او را بغداد طلبیده و آنخطه مدت خلیفه افتاده و ابن عقله را حظ ب عتاب آمیز کرد که چرا الحکیم الطلب لی اذن من کرده ابن عقله مکرشه خطش چون برآمد منفعل گردیده و الراضی بتجربه این دست راست ابن عقله که واضع خط نسخ و بیجانی

دفیره بود قطع کرد و پس از نبشتن این مقاله بدست چپ و کتف دست راست کتابت بمیکرد و باز از این وسعایت آن منبع
فضل و کمال خود را تازه میداشت و نیز بر بدیه تاریخ کرد از غرایب اتفاقات این مقاله آنکه وزارت سه خلیفه رسید و سه
بار وزارت کرد و سه قرآن نوشت و سه بار مسافرت بشیراز کرد و سه بار دفن کرد و در این سال بحکم بغداد آمد و این واقع بگذشت
و بحکم بغداد منصب امیرالامرائی یافت و بجنگ ابن بریدی شتافت و او را منهزم گردانید و ابن بریدی نزد عماد الدوله
رفته و از بی کفایتی و ناقابلی خلیفه و دست تکاوه خلافت سرنی بعماد الدوله گفت تا او را خواند و معزالدوله را با لشکری ارآسته باهواز
فرستاد و معزالدوله از این باد امتعرف شد تحمد بن سال بصید و بیست و پنج عبدالرحمن سوم پادشاه اندلس (اسپانیا)
تحمر تخم زده و دکه بستوفای مرو دهب سده برقیب ساخته تو دیباپان رسانید نیز در امثال ابوجامد محمد بن حسن الشرقی
موخ وفات کرد و بحد رسال بصید و بیست و شش عبدالرحمن ابن ابی عامر محمد بن ادریس وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۲۶ و اختلاف اسامی بزرگان و جنگ خلیفه با آل حمدان و صلح این ها بگدیگر

بر دانشمندان بصیر پوشیده نیست که ان یکانه ذوالمنن سبحانه و تعالی قوت تسمیت اسامی کواکب نجوم را مناسفانه باز در تغیر
مواقع که تصادف با اسامی بزرگان اعراب ما تیر کها نمیشود ملاحظه میکرد و که در چندین کتاب یک اسم بچند قسم نوشته شده
مثلا اسم بحکم و علمی در کتاب منظم ناصری بجکم با جیم نوشته شده و در کتاب روضة الصفا بجاء و کاف مشدده آورده شده
که بحکم باشد و در کتاب حبیب السیر بحکم با واو و نون حای مهمله نوشته شده خنانچه این رائق نیز ابن رائق و ابن رایق و ابن
رائق نوشته شده و ما ما یا یم یک را اختیار کرده و از شرح و بسط اختلاف انها گذریم و امثال این دو اسم و اختلاف
انها در این مجلدات بغت کاه بسیار بوده که خوانندگان کرام خواهند دانست بالجمله در این سال بن الراضی بالله آل
حمدان مسافرت حاصل کردید و الراضی با ابن رایق مدابضه و شتافته و بنای مصالحت و مسالمت را گذاشته عود
به بغداد کردند و بین ابن رایق و خلیفه تغری حاصل شد راضی متوقف او در بغداد راضی نبوده حکومت حران و قنسرین
و فلسطین با و ارزانی داشت منازعت بین امتین با سحق با عبدالرحمن سوم پادشاه اسپانیا و انهزام امیه و امان
خواستن او از عبدالرحمن در این سال واقع شد و تفاصیل در این جنگ از شصت و هزار تا پنجاه هزار نفر نویسند در این سال
حمان بن خطاب ابوالدنیا و محمد بن جعفر صاحب تصانیف بسیار مانند اغلال الاعقاب و کعبی عبدالله بن محمود معتزلی
صاحب مقالات وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۲۷ و جنگ بین اخشید محمد بن طغج ملک مصر و ابن رائق حکمران شام و صلح بین ایشان

در این سال ابوبکر اخشید محمد بن طغج حکمران مصر شنید که محمد بن رائق دون بحکومت سامات و فلسطین برقرار شده
بفکر مصر نیز افتاد و با قشونی متوجه نظر مصر است اخشید نیز با سپاهی از آسته از مصر خیمه بیرون زد و چون بعریش رسید
نامزه جنگ مشغول کردید جمعی از طرفین هلاک شدند و مدبر بن عبدالله اخشیدی که سرکرده سپاه اخشید بود در این
جنگ منهزم کردید و محمد بن طغج اخشید خود متوجه جنگ کردید و ابن رائق را شکست فاحشی داد و با قصد تن از
عساکر شام را اسیر کرفت و در این بین برادر اخشید کشته کردید و ابن رایق سخت متالم شد و از شام فرزند خود مفاخر را
با نامه تسلیت و تعزیت بمصر فرستاد و نکاشت فرزند خود را بجای برادرت فرستادم که اگر خواهی او را قصاص

کن، من از وقعه برادرت اطلاعی نداشته و راضی نبودم اخشید بسیار از این حرکت ابن رایق مسرور گردیده و مراسم احترامی گران قیمت داد و بنای مسالمت و مصالحت بین سردو استوار شد که شام از ابن رایق و مصر از اخشید باشد و اخشید همه ساله از بابت خراج رطه وغیره یکصد و چهل هزار دینار بجهت ابن رایق برساند همدرین سال کلینی محمد بن کلینی از ائمه اثنا عشریه بود و این شنوده قاری و این اناری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۲۲ و وفات الراضی بالله و نشستن المتقی لله بخلافت و حبک سامانیها با ماکان بن کاکی و وشمگیر بن زیار

دراین سال کوکب اقبال الراضی بالله پس از شش سال و ده روز خلافت قرین زوال گردید و مدت سی و دو سال عمر نموده بود و پس از او بنا باستصواب بکجکم که آنزمان در واسط بود بزرگان لشکری و کشوری بغداد اجتماع نموده پس از تبادل افکار و آرای چنین مقتضا رای دادند که ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بسریر خلافت درآید و او را آورده دست بیعت و متابعت باو دادند و او ملقب به المتقی لله نمودند در آنوقت ابو عبد الله کوفی از جانب بکجکم در دیار خلافت و امارت صاحب نفوذ بود و متقی بنا به تصویب ابو عبد الله کوفی بوزارت خویش سلیمان بن حسن را که وزیر راضی بود برداشت و منشور حجابت بنام سلامة الطولونی نگاشت در این وقت بکجکم در واسط بجهت جنگ با بریدی اقامت داشت و مردم مرجع کرده بسوی او روانه میسنمود و سپاه بکجکم ابو عبد الله بریدی را شکست داده و بریدی و بفرار گذارد بکجکم چون خاطر از کار بریدی آسوده ساخت بعزم صید و شکار بطرف رود خانه جوربا ساخت که شیندگردهائی در این نزدیکی میباشد با مالی فراوان گردانده بکجکم از شکار منصرف شد بعزم صید اموال آن هیاکان در حرکت آمد و گردها از غرامت او خبردار شدند و حرکت کردند و بکجکم بتعاقب آنها آمده از اتفاق گردی ناشناخته از عقب بکجکم رسیده و نیزه بپشتی گاه او زده و او را از اسب بخاطیده و جان داد و چون خبر بلاکت او بغداد رسید الراضی تمام خانه و مایملک او را مصروف شد و مالی بسیار بجکم آورد که مسلغی زر و نقره در زیر زمین پنهان کرده بود همدرین سال پس از طرف شدن بکجکم بریدی بغداد آمده مسلط شد و چون سوء اخلاق داشت مردم او را بیرون نموده کورکین که یکی از سران ترکها بود صاحب نفوذ گردید و محمد بن رائق چون عقد مصالحت با اخشید منعقد نموده بود ابو الحسن احمد بن علی بن مقاتل را در شام بجای خود قائم مقام کرده با سپاهی مجهز بغداد آمده با کورکین بمقاتلت و مقابلت درآمد و او را گرفتار نموده و امیر الامراء بغداد شد همدرین سال از جانب امیر نصر سامانی ابو علی بن محمد بن مظفر بن محتاج بجنگ ماکان بن کاکی که بجرجان مستقلا ماوی گرفته مامور شد و او را شکست داد و ماکان عاقبت کشته شد در حالتی که با وشمگیر بن زیار برادر مرداویج متفق بود و وشمگیر نیز منهزم گردید و محتاج نامه فتح و فیروزی مدربار نصر بن احمد سامانی نگاشت همدرین سال متی بن یونس حکیم و فیلسوف و همچنین یحیی بن عدی طبیب و ابو الحسن علی بن محمد المدبر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۲۳ و انقلاب بغداد و ارتفاع دستگاه خلافت و استیلای اخشید بشام و وفات نصر بن احمد سامانی و حکومت نوح بن نصر سامانی

دراین سال ابو عبد الله بریدی با قشونی از آستانه بجانب بغداد آمد سپاه خلیفه تاب مقاومت نیاورده و المتقی با ابن

ری بطرف وصل شتافته و ناصرالدوله بن حمدان انتظار او نداشت و در خانابن ری او را غافلگیر کرده از میان برداشته و منتقی ابن حمدان بمنصب امیرالامرائی داد و برادرش سیف‌الدوله لقب کرده متفقا بجانب بغداد آمدند و بردی بکجیت و خواجه طغان در هم افتاده و لشکر او غارت نموده و ناصرالدوله قشونی گران و غارتگر از بازماندگان آورده و بغداد منظم ساخت و با صلاح سکه بنام رسیم برداخته و بطرف وصل حرکت کرد و پس از رفتن او مردم بغداد بخانه او غارت آورده و واسطه نگاه سیف‌الدوله میان گرفته شد و او بناچیت و به بازار موصل آنگاه به بغداد آمده و چهار صد هزار دینار از منتقی گرفته بسپاهیان قسمت نمود که در این وقت توزون که یکی از ترکمانان ترکها بود به بغداد رسید سیف‌الدوله از او و منتقی توزا انخلعت داده و امیرالامرا کرد و همدرین سال چون خبر کشته شدن ابن رائق در مصر بسمع اخشید رسید با لشکری متوجه شام گردیده و آنشهر را متصرف شد همدرین سال سیصد و سی و یک نصر بن احمد پس از سی سال و کسری سلطنت و عمری و بشت سالگی وفات یافت و بجایش نوح بن نصر بگاه‌ت خراسان و ترکستان و افغانستان برقرار آمد هم ابوبکر محمد بن عبدالله محامی فقیه و ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابی بشر اشعری وفات یافتند و همدرین سال از جانب امپراطور قسطنطنیه جمیع اسرای مسلمانان رها شده و در مقابل متقی و استمالت حضرت عیسی را که زعم نصاری عیسی بر صورت خود از آن پاک میفرموده بجهة امپراطور فرستاده و همدرین سال سیصد و سی و یک محمد بن اسماعیل فرغانی صوفی استاد ابی بکر رقاق و سمنان بن ثابت بن قره طبیب وفات یافته و دجله بغداد طغیان نموده و قیمت از اق بالا گرفت و در نساء خراسان زلزله شد مادر این سال حال المتقی رقت انگیز طوال آور بود و توقف در بغداد را از خوف توزون نمیتوانست لذا متوجه موصل شد و آل حمدان بناصرالدوله و سیف‌الدوله اطلاعات کرده و پس از زمانی توقف دانست که بنی حمدان راضی بماندن او نمیشوند ناچار مکتوبی از روی مسالمت و مصالحت به توزون نگاشت و توزون او را به بغداد بخواست ولی باز متردد در رفتن بود همدرین سال ابوطاهر بن بیس قرامطه بر اوزرمکی کرده و هم دسته او را از طرف دریا بطرف رود خانه کرا آمده و اتصفی را غارت کرده و با کشتیهای خود معاودت منازل و خاک خویش نمودند همدرین سال رکن‌الدوله دیلمی بطرف ری رانده و ابوعلی بن محمد محتاج بجانب او آمده شکست خورده و تا نیشابور عنان کش فرار کرد چون اینخبر بخارا بگوش امیر نوح رسید بقتیبه سپاه و تجهیز نبه دعوکار پرداخت و بسوی نیشابور تاخت و با ابوعلی بحنگ رکن‌الدوله فرستاده و ابوعلی رکن‌الدوله را شکست داده محمد داری را متصرف آورده و از نیشابور امیر نوح بطرف بخارا حرکت آمد و ابوعلی را از حکومت خراسان معزول نموده و بجایش ابراهیم بن سیمجور را بحکومت خراسان برداشت ابوعلی سخت آزرده خاطر گردیده و کینه امیر نوح در دل جای داده و امیر اسماعیل بن ابراهیم سامانی که در موصل نزد ناصرالدوله بود بخواست و با تفاق بطرف خراسان حرکت نموده و امیر نوح بمقابله آنها آمده پس از مقاتلت شدیدی امیر نوح را منهزم پیش گرفت و ببخارا فرار کرد همدرین سال احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی وفات یافت

ذکر وقایع مستکفی و کور شدن مقتدر توزون و نشستن المستکفی بالله بجای خلافت و جنگ من اخشید و رکن‌الدوله

المتقی لله بخلاف توزون و وثیقه‌ای که بامضای علماء و نقباء بود فسخ عقیده کرده بر قرار داشت که خود المتقی لله از او

کاتب نگارنده: در نسخه «و رسانا حال المتقی با به و کرش او با برزون و جنگ با بر الدوله و دیلمی ابوعلی محمد بن مظفر و سلطنت رکن الدوله دیلمی»

طلب کرده بود و اخشید منجاست متقی را بمصر برد و با سپاهی فراوان به بغداد آمد و متقی قبول کرد و نیز نفاییح آل حمدان را نشفت و بطرف بغداد روانه شد تزون چون از آمدن متقی خبردار گردید با استقبال او شتافت و در ساحل عیسی متقی رسیده شرط ادب بجای آورد و چند قدم پیاده در رکاب خلیفه قدم زد تا متقی با دولتخانه رسیده تزون فرمان داد تا متقی را بنوازند و چتر بالای سر او کشیدند و او را بخانه که مخصوص خلافت بود رسانیدند و سه سال و پنج ماه و بیست روز بود و پس از کوری مدت و پنجسال در قید حیات بود و این دوم خلیفه عباسی بود که چشمش را میل کشیدند و عجب آنکه این واقعه نیز در قاهره که شده بود در قید حیات بود و آنقدر پریشان حال گردیده بود که پنبه و کفش چوبی بپای میکرد و چون بتاریخ بغداد رسید ابوالقاسم عبدالله بن علی المکتفی بالخلافة برداشت و مردم مبایعت و مشایعت او اقدام کردند و او ملقب المستکفی بالله ملقب ساخته شد و در این سال سیف الدوله بطرف حلب و حمص رانده و دمشق را محاصره کرد چون در مصر این خبر بگوش اخشید رسید بمقاتلت و معارضت او برداشت و غالب او مغلوب و منهزم شده و سیف الدوله

ذکر وقایع سنه ۳۳۳ و هلاکت تزون و غلبه مغرالدوله بغداد و خلع مستکفی و میل کشیدن بچشم او و وفات اخشید محمد بن طغج

در این سال تزون پس از آنهمه جنایت و خیانت در گذشت و مدت دو سال و چهار ماه و بیست روز داشت و پس از او این شیرزاد امارت سپاه یافت و مغرالدوله دیلمی به بغداد آمد و حسن بن محمد مهلبی صاحب مغرالدوله با مستکفی ملاقات نمود و مغرالدوله تعظیم و احترام مجری کرد و مستکفی او را خلعت ساخت ولی بنای این دوستی و مودت استوار نماند و عاقبت مغرالدوله مستکفی را از خلافت خلع کرد و چشمان او را میل کشید و ابوالقاسم فضل بن المقتدر را بخلافت برداشت و او را مطیع لله ملقب ساخته و دیالمه از این ببعد در بغداد بفتور و کاهلی پدید آوردند و خلفاء را آلت اغراضات خود ساختند

نفسانی خود نمودند محمد بن سال ابوزید خارجی در قیروان خروج نمود و جمعیت را بخود بار نموده کار نموده قیروان و تونس را متصرف شد و با اقسام علوی جنگها کرد و محمد المهدی و القائم در این بین وفات کرد و پسرش اسماعیل منصور بجایش برقرار ماند و با ابوزید جنگها کرد تا عاقبت ابومنصور گرفتار آمد و در سنه ۳۳۴ سعید و موسی و داشش و اسماعیل فرمان داد تا او را کشتند و پوست از تنش برآورده بکاه پر کردند و در محلی نصب کردند و محمد بن سال بن مغرالدوله دیلمی و سیف الدوله جنگ کرفت و مغرالدوله غالب شد و کار مبایعت انجام یافت محمد بن سال ابوبکر محمد بن فضج اخشید ملک مصر پس از یازده سال و سه ماه و دو روز حکمرانی در مصر و عمر شصت سالگی به ماه ذی حجه در شام وفات یافت و در بیت المقدس مدفون گردید و بجایش ابوالقاسم محمد ملقب به انوجور فرزند صغیرش و صباری کافور غلام برجسته از آمد و این غلام سیاه و خصی بود و قبل از وفات اخشید او را سیف الدوله بگماشت و او را معلم و اتابک فرزندان خود ساخت و این غلام در این سال علی بن عیسی جراح وزیر را عزل نمود و سالکی و عمر بن حسین خرقی و ابوبکر شبلی بصری و محمد بن عیسی ابوموسی فقیه و الغز بادشاه روس که بجایش او نشانیدند وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۳۴ و شکست و استیلای دیالمه بر بلاد عراق عرب و عجم

در این اوقات دیالمه رقی حاصل کرده روی توجه بجانب عراق عجم و طبرستان و جرجان نموده چنانچه در این سال

معزالدوله بصره را فرو گرفت رکن الدوله ری و جرجان و طبرستان را مستصرف شد و صمصام کاکی بین معزالدوله و علی و سیف الدوله بن حمدان برقرار شد و احمد معزالدوله از سنه سبع و سبعین و ثلثمائه مقرر گردید که از اول محرم تا روز عاشورا مردم به تعزیت داری و مرثیه خوانی امام حسین قیام نمایند و گویند و اوباش تمام در مذهب تشیع بودند بالجمله در سنه سبع و سبعین و ثلثمائه ابوبکر الصولی که عالم بفنون ادب بود در گذشت و در سنه سبع و سبعین و ثلثمائه قطب الدین صاحب مروج الذهب در مصر در گذشت و ما در صدد تعلیه اول این همایون کتاب شرحی از بیانات مسعودی در سبب تاریخ نگاشته ایم همین سال مصنف علوی ولایت جزیره صقلیه یعنی احمد بن ابی حسین الکلبی داود و این تاریخ را بعد فوت پسر کلب در جزیره صقلیه تکمیل یافت

ذکر وقایع سنه ۳۳۷ و جنگ بین معزالدوله و ناصرالدوله و امور امیر نوح سامانی

در این سال بار دیگر معزالدوله دیلمی و سیف الدوله و ناصرالدوله منازعت واقع گردید و چون خبر رسید که در بلاد متصرفه معزالدوله انتعاش است معزالدوله و مصر را گذاشته و بیرون شد و ناصرالدوله با طرفیان قلب و خوشی برجعل آمده بسریر حکمرانی متمکن گردید همین سال امیر نوح سامانی امور خراسان را منظم نموده به بخارا برگشت و نظر به برجی مخالفات و خیالات عم خود ابراهیم و طغیان حاجب از میان برداشت و برادران دسیسه ابوجعفر و محمد را از دیدگان نابینا ساخت و حکمرانی خراسان را منصور بن قراتکین مسلم داشت همین سال سیف الدوله همدان بجنگ روسیه الصغری شتافت و منهزما از آنجنگ سر برتافت

ذکر وقایع سنه ۳۳۸ و وفات عمادالدوله دیلمی و تعیین عضدالدوله بحکومت فارس

در این سال ابوالحسن علی بن بویه دیلمی عمادالدوله چون آثار نقاهت در شیراز در خود دید و او را فرزندی نبود او را برادر خود رکن الدوله کرد که فناخسرو پسر شه الشیراز فرستد که جانشین او گردد و حسن بویه رکن الدوله فرزند خود فناخسرو را شیراز فرستاد و او نام امور را بلقب با کفایت خود گرفت و عمادالدوله پس از شانزده سال و هشت ماه سلطنت وفات کرد و او را بیرون شیراز نزد قبر پدرش امفراوه علی بن حمزه مدفون ساختند و چون حسن بویه رکن الدوله از فوت برادر خود عمادالدوله باخبر گشت بشیراز آمد و سراپای بر تخت با طرفین رکاب ربسه قبر برادر رفت و تا سه روز مراسم سوگواری بجای آورد و صدقات بسیار داد و آنگاه بشیراز آمده فرزند خود فناخسرو را بقصایح سودمند متوجه نمود و وفیات رکن الدوله را خواهد حافظه در تجدیدش گوید (رکن آباد ماصد و حبش بعد) که عمر خضری نخشد لالش احداث کرد و از آنجا بطرف ری متوجه گردانی خود حرکت کرد و در سه روز بعد المطیع لله فناخسرو ملقب عضدالدوله ملقب ساخت و عضدالدوله از مشاهیر ملوک و شاهان دیالمه است و عمادالدوله منصب امیرالامرائی در خلافت راضی بالله داشت و پس از فوتش این منصب برکن الدوله مفوض شد و همچنین معزالدوله در عراق نیابت از برادر داشت همین سال مستکفی در حبس و ابوجعفر نجاس نحوی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۳۹ و لشکر کشیدن سیف الدوله بطرف دمشق و آمدن کافور از مصر بجنگ او و انهزام سیف الدوله حمدان

در این وقت که محمد اخشید حکمران مصر صغیر بود و کلیه امور ملک و ملت را کافور با کفایت کافور مسکین شت و کافور در نهایت درایت و کفایت امور را سرانجام میداد و به نیابت محمد ایام میگذرانید و چون سیف الدوله حمدان از وفات

افشید و کوتکی محمد خبر دار شد جیشی جرار جرکت بطرف دمشق داد و کافور خبر دار شد ما استقبال و استقاف و ضرب دستی با وی
با و نشان داد که سیف الدوله بجای خود برگشت و مدارک فتوحاتی فرستاد ان دیده بجانب روم در حرکت آمد و در آنجا فتوحات
خوبی نموده با غنایم و اسرای بسیار عزم مراجعت کرد ولی رومیها در عقب آنها تاخت آورده و او را تعاقب داده بسیاری از آنها را کشته و از غنایمش تا توانستند باز پس گرفتند و سیف الدوله با بحال فرسودگی و شکستگی کی مراجعت
نمود و همین سال معلم ثانی فیلسوف اعظم حکیم ابو نصر محمد بن طرخان فارابی ترکستانی در دمشق وفات نمود و بیرون دروازه صغیر دفن
شد و این حکیم افضل و بیشتر از مایر حیات بروزی بجای رسیده گفته اند میفرمود همین سال زجاج نحوی وفات کرده و عبد الرحمن سوم
پادشاه اسپانیا محض عدالت گستری اسیر خود را که خلاف شرعی کرده بود کشت

ذکر وقایع سنه ۳۴۰ و سنه ۳۴۱ و صلح بین امیر نوح سامانی و ابو علی محتاج

در این سال بین امیر نوح سامانی و ابو علی بن محمد بن محتاج نوباوه بساباق محاصمت مبسالمت و مصالحت مبدل گردید ابو علی
بدرگاه آمده و مورد التفاقات امیرانه گردید در این بین منصور بن قراتکین حکمران خراسان فوت گردید و حکومت خراسان را
امیر نوح با بو علی محتاج مقرر داشت و منشور امارت او را نگاشت و ابو علی بطرف خراسان حرکت کرده و بسریر حکمرانی و
قایم مقامی امیر متمکن شد همدرین اوان یوسف بن وجیه حکمران عمان بطرف بصره رانده و آنشهر را محاصره کرد عاقبت
مهلبی وزیر معزالدوله را بر سید و بصره را مستخلص ساخت همدرین سال سصد و چهل و یک شهر منصوریه در قطر سیر بنیاد
شد و آنرا مسجد کنون در کمال فشنگی و دلسربائی و نظافت بوده است همدرین سال ناصر لدین الله ابو العلوی پس از مدت
هفت سال شانزده روز خلافت بعمر سی و نه سالگی دار فنا را گذاشت و ابی تمیم معد بن منصور اسماعیل ملقب بالمعز
لدین الله بجایش نشست نیز عبد الله بن حسین کرخی فقیه معتزلی و ابو جعفر فقیه و ابو علی اسماعیل بن محمد نحوی و ابو اسحق
ابراهیم بن احمد مروزی فقیه شافعی در مصر در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۳۴۲ و جنگ بین رکن الدوله دیلمی و ابو علی محتاج و سکتکین زیار و صلح آنها

در این سال ابو علی محتاج از خراسان با لشکری آراسته بطرف ری عزیمت نمود و با وشکین زیار بجنگ حسن بویه
رکن الدوله حکمران ری درآمده و جنگ سختی نمود عاقبت رکن الدوله دیلمی بقلعه طبرک متحصن گردیده و مدتی محصور بماند
تا عبد الرحمن خازن که از قبول علمای عصر بود میان افتاده کار مصالحت را بانجام رسانیده و مقرر گردید بدو سال رکن
الدوله دیلمی دو صد هزار دینار بخزینه امیر نوح سامانی برساند ولی وشکین این مصالحت را یعنی خود و نزد امیر نوح از ابو علی
سعایت کرد که او قادر بود که مبرده میتوانست در حق رکن الدوله مستوانست نماید و چون با او دوستی داشت برای
مسالمت و مصالحت بطرف او را فراخواست و بدین قسم صلح نمود امیر نوح سامانی پس از خواندن نامه فتن خانه وشکین
زیار سخت رنجیده و او را از حکمرانی خراسان معزول داشت و ابو سعید نامی را بجایش گماشت ابو علی محتاج
چون خبر عزل خود بشنید بی اندازه رنجیده و روی توجه بسوی رکن الدوله نمود رکن الدوله مقدم او را گرامی و از شفاعات
و تلطف چیزی در حقش فروگذاشت همدرین سال لیسبن مایی تخت نشین دولت جمهوری پرتغال گردید مسلمانان
بودرتسابان فرود گرفتند نیز در این سال ملخ خوارکی بسیاری در عراق عرب و موصل و شامات و غیره گردید و

ابن ابی الفرداد و کحاله با جمال مشرف و فن نجوم بود وفات کرد

ذکر وقایع سنهٔ ۳۴۳ و سنهٔ ۳۴۴ و وفات امیر نوح سامانی و بتخت نشستن امیر عبد الملک و تعیین الپ تکین بحکومت خراسان

در این سال سعید و جمیل و سه امیر نوح بن نصر بن احمد سامانی ملقب بامیر حمید پس از مدت دوازده سال و هفت ماه سلطنت و تهنیا نبانی مدرود زندگی کرد و آنچه در ایام حیاتش مناقشت بین او و بزرگان درگاه روی داد همه از سعایت وزیر ابو الفضل محمد بن احمد العاکم سیمجور پس از فوت امیر نوح در مراسم تدفین و تعیین پسری او استمداد بگرین مالک که یکی از بزرگان مالقبه بود ابو العوارس عبد الملک بن نوح بتخت سلطنت بر آمد و بزرگان درگاه و باریافتگان بارگاه مراسم تعزیت و تهنیت بجای آوردند و عبد الملک بر سریر آبائی بر آمد و طبقات مردم را بانواع اشفاقات ملوکانه قرین مسرت ساخت و در ابتدای حکمرانیش در بلاد خراسان و افغانستان طاعون و بای بزرگی دو بار مردم کشت و خلقی بسیار را هسپار دیار عدم شدند در این وقت امیر عبد الملک بجمعه حکومت خراسان الپ تکین بزرگ از عهد عبادت در خدمت بود و بدرجهٔ امارت رسیده بود نامزد فرمود و الپ تکین روز بروز بر اقتدار و اعتبارش افزوده گردید همدرین سال سیصد و چهل و سه سیف الدوله بن حمدان بلاد روم مسافرت کرده با غنایم بسیار عودت کرد و هم عبد الرحمن الناصر لامویی گشتی بزرگی در امسال بساخت و آنرا از متعلقهٔ اسپانیا مشحون نموده بدریا انداخت و آن کشتی بجمعه بتبادل اموال التجار بطرف ملی طرف نمود و بکشتی دیگر رسیده او را خالی کرده مراجعت باندلس نمود در این سنوات محمد بن عباس معروف بابن نحوی فقیه و محمد بن قاسم کرخی داعی علی محمد بن یاسر که نجارش رفت که شاه برکن الدوله دیلمی برده بود وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۴۵ و آمدن ملک نوبه بطرف مصر و عودت او در حال انکسار

در این سال ملک نوبه با حبشی جرار بطرف مصر سرازیر شده خود را تا اصوان رسانید چون کافور خبردار گردید سپاهی نامحصور بحکم ریاست و سرداری محمد بن عبد الله اخشید از طریق خشکی با استقبالش بفرستاد نیز از راه دریا عساکری پیاپی بجنگ ملک نوبه گسیل داشت و نسنه نامزد با رسیدند تا به ورای نوبه در آیند و بر مردم شنگ گرفته عساکر مصر نا بفرنو کافور عمل کرده و تا کعیده و پنجاه میل مسافت از طرف اصوان را بقبضهٔ خود در آوردند و فاتح و فیروزمند مراجعت کردند هم درین سال سیف الدوله بلاد روم بتاخت و بسا آبادیها را ویران ساخت و با غنایم بسیار مراجعت کرد هم امپراطور قسطنطین سپاهی بطرف کریت فرستاد و تمامی شکست خورده برگشتند در این سال ابو عمر محمد بن عبد الله زاهد غلام ثعلب معروف بالطرز که از ائمهٔ لغت بود و (بهوق) پادشاه فرانسه وفات یافت (بهوق) کاپه پسر او شد (بهوق) اسبابطت مملکت فرانسه رسید

ذکر وقایع سنهٔ ۳۴۶ و ترقی الپ تکین در خراسان

در این سال اختر اقبال الپ تکین در خراسان رو بارتقی و شوکت گذارد و جمعی از سران و بزرگان سر بندگی در حضرتش خم کرده و کمر خدمت و جان سپاری بمیانش بسته بتجلات امیرانهٔ او رو بفزونی گذارد و طبقات مختلفهٔ مردم را بالطاف گرانمایه خورسند و مباهات همدرین سال بلایای آسمانی نصیب زمینیان بسیار شد در

رعیتهای ری و طالقان زمین لرزش نکرد و آب خنابه بقدر هشتاد پا فرو رفت و در عراق بمرتبه زلزله عجیبی شد که کوهی شکافته و بکله از جای خود پراکنده گردید و جمعی را تلف کرده و در بغداد امر امن گوناگون نمودار و مروه را بلاک محمد بن صعوک امیر نیشابوری معروف باصم و ابو اسحق ابراهیم بن محمد فقیه بخاری امن وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۴۳ و وضاع دربار خلافت

و در این وقت در بغداد کلیه امور مملکت بکفایت معز الدوله بود و عساکر و سپاهیان او اطراف و نواحی بغداد را تا جزیره متصرف شده بودند مع مافیه مملکت و شهرهای بسیار در تصرف بود و کر منصب امیر الامرائی که در زمان سپاهی این منصب از منصب خلافت برتری داشت و همه کس از ترک و عرب و دیلم و عجم و غیره بمرتبه اورون این منصب میکاشت باجمله معز الدوله امسال بلاد جزیره را نیز بدست آورد و در آذربیجان ابو الحسین جوهر عبد العزاز عمار ان المغرب علوی نوبارت بقرار آمد و با سپاهی لایق تا انتهای مغرب براند و انجا بس آمد و در ترکستان و افغانستان و خراسان ازاق بسیار کرد و همدرین سال سعید و جهل و جهت ابو سعید عبد الرحمن بن احمد بن یونس مصری مولف تاریخ مصر وفات یافت و سال بعد که سنه ۳۴۴ باشد ابو الحسن علی بن رضوان منجم مصری و ابو محمد عبد الله فارسی نحوی که زمره دانشمند علم کرده بود و ابو بکر سلیمان قرمیه حنبلی و جعفر بن محمد خلدی صوفی و امیر الطرفضلین کرسپرش او دمن او امسر و ساخت وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۴۴ و وفات انوجور ملک مصر و تعیین ابو الحسن علی بجایش

در این سال انوجور بن محمد اخشید ملک مصر پس از چهارده سال و ده روز حکمرانی بدرود سلطنت کرد و بجایش برادرش ابو الحسن علی بتخت حکمرانی مصر برقرار گردید و مانکافور مانند سابق کلیه امورات صاحب اختیار و در جزوی و کلی نامبردار و در کمال امانت و دیانت و درایت مشغول خدمت بود و در مصر حادثه دال بر سلطنت انوجور روی نمود مگر اینکه سال دوم سلطنت ابو الحسن علی آب نیل بقدر معمولی ارتفاع نیافت و سال بعد نیز کمتر شد بدرجه که زمینها از خشک سالی بی حاصل ماند و بلای قحط و گرانی در قطر مصر خیمه ماتم زد تا مستدر جات طغیان کرد و از اق رو نفزونی گذارد و قحطی رفع گردید و مدت نه سال گرانی در مصر امتداد پیدا کرد و همدرین سال سیف الدوله بن حمدان بلاد روم را بغزو و فتوحاتی نموده با قیام بسیار در مراجعت گرفتار سختی و انواع مذلتی گردید و تمام سپاهیان و غلمانیکه آورده بود از کنش رفت و خود با بعدین توانست برگردد و همدرانجا از بابکیان ایران اختلاف میان اولاد مرزبان واقع گردید و فتوحاتی آن شد که جمعی از آنان کشته شدند و در این سال بین مردم سنی و شیعه بغداد منازعت واقع گردید و جمعی از طرفین کشته شدند و در امسال وقت مراجعت حجاج مصری از مکه سیلی با آنها تصادف و شتر آنها را با بار و مواد هم ابو الحسین قیسانی بعمر صد و بیست سالگی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۵۰ و وفات عبد الملک سامانی و تعیین منصور سامانی بجایش

در این سال ابو الحارث عبد الملک سامانی پس از هفت سال و شش ماه سلطنت در کاه کوی با خنجر از آب وجان بجان آفرین داد و بجایش امیر ابو صالح منصور بتخت سلطنت برآمد تبین مقال چون عبد الملک از صدمه سکته شدن اعضایش وفات یافت صنادید حضرت و بندگان دولت رسولی در خراسان نزد الپکین فرستادند و از او استمزاج نمودند که شایسته اورنگ سلطنت کیست الپکین نگاشت که منصور جوانست نامزد

وی تجربه و سزاوار بخت سلطنت سامانیان عمر دولت ولی زمانی که قاصد الپ تکین رسید از آمدن بخارا سلطنت
منصور متفق و او را السلطنت برداشته بودند بالجمله منصور چون از چهار مالش جهانبانی نشست و دانست الپ تکین
سلطنت او را می خواهد او را از خراسان طلب کرد و چون الپ تکین احضار خود را بخواند متوهم گردید با سه هزار تن
از غلامان خاصه مسلح خویش راه غزنین پیش گرفت چون طغیان الپ تکین بگوش منصور بن نوح بن نصر رسید
سخت برآشفت و حکومت خراسان را با ابوالحسین محمد بن ابراهیم بن سیجور ارزانی داشت و ابوالحسین رایت عزیمت بطرف
خراسان برافراشت و از کلیو منصور با پنج هزار سوار جرار به تعاقب الپ تکین بافغانستان فرستاد و الحق در حدود
بلخ با الپ تکین رسیده جنگی سخت نمودند و عاقبت سکست فاحش خورده روبرتافتند و غنان کش بطرف بخارا شتافتند
الپ تکین با غنایم بیحساب روبغزنین گذارد و حکمران غزنین از دو مقابلت و مقاتلت بیرون شتافت و او هم در جنگ
با الپ تکین سودی نیافت و تسلیم شد الپ تکین با فتح و فیروزی بغزنین داخل گردید صنوف مردم را با شفاقات گرامیها
نواخت چون خبر شکستیان به بخارا رسید مدت مالی منصور بن نوح سپاهی لایق بتعاقب الپ تکین بغزنین فرستاد
این بار نیز بخارائیان شکستی فاحش خورده و شکسته حال و پریشان احوال بخارا برگشتند و الپ تکین رایت استقلال
در غزنین برافراشت و کامکنان بهمه جا گماشت در این سال ابوالعباس عبدالله بن حسن بن ابی الشوارب بمنصب
قاضی القضاتی سربلند شد و مقرر داشت همه ساله دو صد هزار درم بدیوان خلافت برساند همدین سالبنی اخضر که
از شرفای مکه بودند مقرر شدند و بجایشان شرفای بنی هاشم جای نشین گشتند نیز عبدالرحمن سوم پادشاه
اسپانیا پس از نهاد و شش سال سلطنت کردن بعمر مقبول و سالگی وفات یافت و او را خلیفه و امیرالمومنین الناصر لدین
میگفتند و بجایش حکم دوم فرزندش نشست و ملقب به المستنصر بالله شد در روم نیز امسال (اژان) دوازدهم پاپ
از منصب پاپی بقضا بجهه افتاده و معصیت نیز امسال فاتک ابوالشجاع رومی که از بزرگان اخشید مصر بود
و اخشید او را از مولای او در طرطوسه بود و اکافور که بعد ها وزیر و سپهسالار و همه کاره اخشید بود نهایت دوستی را
داشت و چون اخشید وفات کرد و مقام کافور بالا رفت فاتک بفیوم مصر رفت و در آنجا چندی بماند و چون هوای
قوم مرا فت با او کرد دعوت بعصیان نموده در این سال بمرد

ذکر وقایع نشئه و سنه و بجا آوردن شعائر مذهب شیعه در بغداد از عزاداری و عید غدیر خم گرفتن

در این اوان در بغداد کار معزالدوله دیلمی قوت بسیاری گرفت و فناخسرو بن رکن الدوله به بغداد آمد بنا بخواهش
عمش معزالدوله خلیفه المطیع لله لقب عضدالدوله بفناخسرو ارزانی داشت و معزالدوله در بغداد بترویج مذهب و
قواعد شیعه پرداخت و مقرر کرد تا در عاشورا شیعه در میان محلات خود را ببندند و بر اسم تعزیت قیام
کنند در نقاط سیاه پوشیده موها را پریشان نمایند و اظهار سوگواری کرده رو ها را سیاه و گل آلوده نمودند بگریه
و نوحه و فغان نمایند و در همه هم ذی حجه عید غدیر خم را بالتر تیبات لایقه و تهانی گفتن خالصه سابقین
برود و مقرر کرد که همه ساله عید غدیر خم را شیعه مذهب گیرد و همدین سال دمستق سرکرده امپراطور روم بعزم رزم با سیف
الدوله حرکت بجانب حلب نموده و سیف الدوله پس از مقاتلت و مقابلت هزیمت یافت و دمستق خانه

سیف الدوله را که در برون حلب واقع بود غارت کرده بیست هزار اسیر و غنایم بسیار برده مراجعت کرد و همان سال امپراطور قسطنطنیه مدت اهالی کشته شد و رکن الدوله دیلمی ری طبرستان و جرجان را استیلا یافت و ابو محمد وزیر مهلبی و ابو سعید احمد بصری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۲۷ و جنگ بین مغرالدوله دیلمی و ناصرالدوله حمدان

در این سال باز نایره قتال بین مغرالدوله دیلمی و ناصرالدوله بن حمدان اشتعال یافت و ناصرالدوله شکست خورده عاقبت کار رخ بصلحت مصالحت ختام یافت و مقرر شد بده ساله ناصرالدوله مبلغی مغرالدوله بخشایت موصل بر او مقرر و بدین قرارداد مغرالدوله موصل را باکرده مراجعت بغداد نمود و آنگاه مغرالدوله بجنگ قرمطیه شتافت و عاقبت در آنجنگ هزیمت یافت در این سال سعید بن عثمان بن ابو علی سعید المصری صاحب تصانیف عدیده و احمد بن ابی بکر محمد بن ابی عثمان سعید الجزری صاحب تفسیر موفق

ذکر وقایع سنه ۳۲۸ و جنگ خلف بن احمد با طاهر بن حسین و استیلای او بر سیستان

در این سال باز آفتاب اقبال اهالی سیستان طالع گردید و خلف ابن احمد بن محمد بن خلف صفاری در سیستان رایت اقتدار برافراشت صاحب حبیب السیر از کتاب تاریخ همدان مؤلف معین الدین محمد اسفزاری نقل نماید که خلف در سیستان و کسری بکرفت و طاهر بن حسین را بنیابت گذاشت و مراجعت طاهر با او وقعی نگذاشت و خلف از منصور بن نوح سامانی استمداد جست و طاهر به اسفزار گریخت و خلف بسیستان مستولی شد و باز طاهر برگشت و نایره جنگ مشتعل گردید و طاهر منهزم شد و به بخارا رفت و خلف در حکومت سیستان متمکن گردید صاحب منتظم ناصری میاورد که خلف در این سال سعید و نیاه چهار بسیستان استیلای تمام پیدا کرد و بالجمله مقتدر و جبار و شوکت و مقدرت خلف افزوده شد و با ملوک دیالمه و سامانی و غزنوی او را مشاجرات و منازعات دست داد و عاقبت خلف بدست سلطان محمود غزنوی اسیر شد که بجایش خودش کار بیش خواهد شد همدان سال با سیف الدوله بن حمدان مردم انطاکیه مخالفت نمودند و شحنه از طرسوس به انطاکیه آمد و سیف الدوله بسرداری بشارت فرستاد و بار شحنه بجنگ شتافت و بانجنگ کشته شد و فتنه خوابید همدان سال ابو عالم البستی وفات کرد و شرح حال آن عالم فرزانه در جلد سوم این کتاب مفصل نگارش خواهد شد مرا ابو الطیب متنبی شاعر در این سال حوالی کوفه و نعمانیه مدت مدید ان عرب کشته گردید و هم امپراطور قسطنطنیه بمصیصه آمد و جسیر اکشت و مالی بسیار به غنیمت برد و این امپراطور نامش هنیو فوکاس بود و پس از آن بحلب استیلا یافت و حلب در این وقت در تصرف سیف الدوله بود و چون سیف الدوله خبردار گردید از کافور استمداد بخواست و فتوائی از معسکر که عبارت از ده هزار مرد جنگی باشد در حرکت آمد و چون امپراطور خبر یافت جنگ نا کرده رفت و باز حلب بتصرف آل حمدان آمد هم در این سال خواجه احمد بن ابی الحسن حشتی حسینی وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۳۵۳ و وفات ابو الحسن علی اخشید حکمران مصر و نشستن کافور بجای او

در این سال ابو الحسن علی حکمران مصر پس از پنج سال و ده ماه و دو روز حکومت کردن وفات یافت و ابو المسک کافور که مکرر در سنوات گذشته اشارت شده به بحث حکمرانی مصر نشست و خود ملقب باخشید ساخت و این لقب ملوک

ولی امتداد سلطنت او بیش از دو سال و خورده نبود و در این وقت با مجوبت آمد که کافور داشت قوت و شوکتش
کم شده بود و خلیون بقیوم و اسکندریه استیلا یافته بود و مقدار یا اطراف سعید دست اندازی میکردند هم سیف الدوله بنا
بصلح و مسالمت با امپراطور روم پسر عموی خود ابو فراس بن حمدان را که با سیری بود گرفت و امپراطور تا شهر آمد پیش رفت و
ناقفورس را گرفت و حکم دوم پادشاه اسپانیا بجهه مبالغه در منع شراب خوردن حکم کرد عامه و خواص موالگور را
از جایی نگذارند تا کسی دیگر از انگور شراب نگیرد و دنیا شاد همدرین سال طایفه خزر که در سواحل دریای سیاه مکان
داشتند بر طوایف اسلاو که در سواحل بودند تاخت و اکثر آنها را اسیر کردند همدرین سال ابو بکر محمد بن عمر بن عمر بغدادی وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۳۳۱ جنگ پسر سامانیها و دیلمیها و صلح آنها و وفات سیف الدوله بن حمدان و مغرالدوله دیلمی و وشمگیر بن زیار

در این سال ابو علی بن الیاس حکمران کرمان بواسطه وحشتی از کرمان به بخارا گریخت و در نزد منصور بن نوح سامانی
لب بسعایت دمایه گشود و او را محرک شد که سپاهی بجانب ری گسیل دارد منصور ابو الحسین سیجور را گماشت
تا او با اتفاق وشمگیر بن زیار حکمران طبرستان اطراف ری حرکت کردند رکن الدوله دیلمی چون واقف بر مسئله شد
پسر خود عضد الدوله را فرمانداد تا راه خراسان پیش گرفت و خود زن و فرزندان را باصفهان فرستاد و با
قشونی وافی باستقبال ابو الحسین سیجور بیرون شد و عضد الدوله هم بسرعت سحاب و شتاب بادراه خراسان
گرفت ابو الحسین سیجور دید از دو سو دشمنان اطراف او در حرکت آمدند و این بین وشمگیر بن زیار هم در گذشت ناچار
ابو الحسین باب مسالمت و مصالحت باز کرد و قرار گذارد رکن الدوله همه ساله یکصد و پنجاه هزار دینار بخزانه
منصور سامانی برساند همدرین سال سیف الدوله بن حمدان وفات کرد و ابو المعالی سعد الدوله بجایش بحکومت
موصل برقرار شد نیز مغرالدوله دیلمی پس از بیست و یکسال و یازده ماه امارت داری پسر دو فرزندش بختیار صاحب
اهواز گردید و نیز ابو تغلب پدر خود ناصر الدوله بن حمدان را محبوس نمود و خود زمام امور بکف گرفت و نیز وشمگیر بن
زیار که در فوق اشارت بفوتش شد در گذشت بجایش پسرش بیستون حکمران شد همدرین سال ابو محمد بن الیاس پادشاه
کرمان که برادرش ابو علی بن الیاس باشد دنگارش رفت که به بخارا نپاه برد در گذشت همدرین سال جزیره قبرس
را رومیان متصرف شدند و ابو الفرج اصفهانی علی بن حسین بن محمد صاحب کتاب مشهور باغانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۳۲ و وفات کافور و تعیین ابو الفوارس احمد بجای او و تسلط جوهر از جانب فاطمیین بمصر و فتح مصر بدست او

در این سال کافور حکمران مصر پس از دو سال و چهار ماه حکمرانی و سه دین سال نیابت و وزارت داشتن در
مصر وفات کرد و در اهرام جیزه مدفون گردید و بر بالای آن گنبدی ساخته شد که تاکنون مانی است پس از
فوت کافور اخشید سنادیه دولت و بزرگان ملت ابو الفوارس احمد بن ابو الحسن علی بن محمد الاخشید که بس بازده
سالگی بود بحکمرانی مصر برداشتند و این آخرین پادشاه از ملوک اخشیدی است که سی و شش سال و سه
چهار روز در مصر حکمرانی کردند و با و طایفه اخشیدی در مصر منقرض شد زمان حکومت احمد ابو الفوارس طفل نابالغ

چند ماهی طول کشید که بین عاملان خشیدی نزاع شد و جوهر از جناب ابی تمیم الملقب بالمعز لدین الله بن القائم ۱۲ مرتبه کوشش نمود با جمعیتی جرار بمصر آمد و مصر را فروگرفت و اخشیدیها را بانداخت و بنای شهر جدیدی که مصر کرده و آنرا موسوم القاهره المعزیه نمود که شرح خواهد رسید در ذیل سال سیصد و پنجاه و نهم بعد از این سال چون عضد الدوله دیلمی از وفات ابن ابیس حاکم کرمان خبر یافت به انجانب شتافت و کرمان را متصرف شد و نیز ابو فراس بن حمدان بدست عساکر سعد الدوله بن سیف الدوله کشته شد و پادشاه مذکور بر طوایف بلغار که در سواحل رود اتل (ولگا) مسکن دارند غلبه کرد و معظم شد که پای تخت خود را در ساحل بعد اتل قرار داد بهمین سال علی بن قیدار صوفی نیشابوری دمشقی مخلع وفات یافته

ذکر وقایع سنهٔ ۳۵۸ و منازعت بین آل حمدان و استیلای مصر بها بالحسن جوهر رومی

در این سال بین آل حمدان منازعت در گرفت و ناصر الدوله که سپهر ابو تغلب او را محبوس کرده بود حبس را گذاشت و فرمز یوم سیف الدوله بگلب استیلا یافت و ابو المعالی سعد الدوله بن سیف الدوله را از حلب بیرون کرد و امپراطور قسطنطنیه با سپاهی دین و فراوان تا حوالی بغداد رفت و باغنایم بسیار برگشت و در ذی حجه شعبان افشیال ابو الحسن جوهر رومی داخل شد مصر را بصد هزار سوار جنگی و هزار فیل و ق حمله از مال و منال گردید در آنوقت طبقات مختلفه مردم مصر با استقبال اشتافتند و او را محترما وارد موذند در جامع عمرو بن عاص در آمد و بالای منبر صعود کرد و مردم را بمبایعت و متابعت معز لدین الله فاطمی علوی بخواند و کسانی که لباس سیاه که شعار خلفای بنی عباس بود می پوشیدند منع کرد و بجایش کسوت سفید اتخاذ نمودند و نامه فتح و فیروزی با قاضی خود معز لدین الله نگاشت

ملوک علویین یا فاطمیین که در مصر و مغرب سلطنت کرده اند چهارده تن بوده اند و مدت سلطنتشان دویست و شصت سال بوده که از زمان المعز لدین الله که مصر را گرفت تا انقراض زمان آن در مصر دویست و نه سال سلطنت کرده اند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۵۹ و غاز سلطنت فاطمیین در مصر

در این سال ابو الحسن جوهر رومی چون در مصر تمکن یافت و امور جمهور را منظم ساخت معز گردید که بر رقابت خلفای بنی عباس که بغداد را حاصره خود کرده اند در مصر نیز طرح شهری دلکشا انداخته و حاصره علویین قرار دهد زیرا از زمان ورود حکام اسلامیه بمصر شهر فسطاط پای تخت بود و این شهر فسطاط واقع بود بین (مصر و مصر قدیم) و جوهر زمان اردوگاه بمصر در شمال مصر بین جبل و خلیج ورود کرد و اتفاقا در آن زمین زعفران زار و نیلگاه زاری بود که در یک سمتش بوستان اخشید و میدان اخشید و دیر رسایان بود و کنون همانجا خیابان نخاسین و خانه قاضی و محکمه شرعی مصری است و این بنای فخیم که سرحش طولانی است و بیرون از موضوع این کتاب است از طرف سه سال تاسیسش سیصد و شصت و یک تمام گردید که حالیه یکسار محلات مصر محسوب است و مساحتش یک ملیون و چهار صد و بیست هزار متر مربع بوده بهمین سال سپاه روم انطاکیه را فروگرفتند و قرمونه با سعد الدوله پسر سیف الدوله صلح نمود و با امپراطور قرار گذاردند بهمه ساله مبلغی خراج بدهد در این سال نیز محمد بن داود دمشوری و قاضی ابو العلا فهد شافعی وفات یافتند و امپراطور روم (مین فور) کشته گردید بدست خواران خویش و جای نشین شدن یکی از فرمدان او بجایش

وفات یادشاه و بحسن نیز در این سال واقع گردید

ذکر وقایع سنهٔ ۳۵۳ و ترتیبات ابوالحج جوهر رومی در مصر و توسعه یافتن مذهب شیعه در مصر

در این سال ابوالحسن جوهر نایب مناب المعز لدین الله علوی در مصر اسامی خلفای عباسی را از خطبه انداخت و مقرر داشت پس از خطبه بخوانند این عبارت را «اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و علی فاطمة البتول و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم و صل علی ائمة الطاهرین آباء المومنین» و در آن حی علی خیر العمل را علاوه کرد و بر نظام و تنسیق معیشت خود و سپاهی اطراف فلسطین فرستاد و طبریه را فتح کرد و غیر شامات را متصرف شد و جعفر بن فلاح حکام آن شام از جانب المعز لدین الله معین گردید از آنسوی حسن بن احمد بن عبدالله رئیس قرامطه بطرف شام آمد و جعفر با استقبال شتافت و جنگی سخت بین حسن بن احمد رئیس قرامطه و جعفر بن فلاح درگرفت و عاقبت ابن فلاح کشته گردید و قرامطه بشام داخل شده بعضی را تاراج دادند و مبلغی از سکنه گرفته عازم مصر بودند در این وقت اخشید محمد بن طغج مصر و شام هر چه باقی بود با قرامطه واگذار شد و بطرف مصر حرکت آمدند چون جوهر خبردار گردید سپاه مصر را با مسالک مقاومت برداشته با استقبال اعدا تا عین الشمس براند و جنگ سختی نمود بسیاری از قرامطه با خاک و خون آمدند و قرامطه هزیمت یافتند و بسیاری از اموالی که از شام بدست آورده بودند گذارده و فرار برقرار اختیار کردند همدرین سال ابوالقاسم صاحب بن عباد وزیر معروف بوزارت رکن الدوله بن بویه برقرار شد و ابوالقاسم سلیمان بن ایوب طبرانی صاحب المعاجم الثلاثه باصفهان بمرد و دیگری از شاعر معروف در این سال درگذشت

ذکر وقایع سنهٔ ۳۵۴ و مواصلت بین امیر منصور سامانی و عضد الدوله دیلمی

در این سال عضد الدوله بن رکن الدوله دیلمی تمامت کرمان را فاتحانه بحیطه تصرف درآورد و در هر جا عاملی از طرف خود نصب کرد و خبر خود را با تحفهٔ ملوکانه بخدمت امیر منصور سامانی بخارا فرستاد و بدین وسیله مراودت رشتهٔ مودت و یگانگی بین دیلمیان و سامانیان منعکس گردید همدرین سال بین آل حمدان اختلاف پیدا گردید و ابوتغلب بن ناصر الدوله قلعهٔ ماردین را بتصرف آورد و روحا نیز در این سال از بنای تاخت و تاز گذاردن و تا نصیبین را مانند ما بنایم و اسرای بسیار عودت کردند همدرین سال ابوطاهر درگذشت و برادرش ابویعقوب بجایش نشست و حافظ محمد بن احمد بن حارث بن اسد قیروانی مصنف تاریخ اندلس وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۳۵۵ و ورود المعز لدین الله علوی فاطمی مصر و استقبال مصریها او را و بنای جامع الازهر در مصر

در این سال ابی تمیم المعز لدین الله فاطمی از افریقیا بجهت مصر در ماه شوال با جزایر موفوره و تجملات شاهانه حرکت کرد و بجای خود بلکین یوسف بن زیری بن مناد الصنهاجی را قائم مقام خود در افریقیا نمود و منشور حکمرانی صقلیه را بنام ابوالقاسم علی بن حسن بن علی بن ابی الحسین نمود و حکومت طرابلس غرب را بنام عبدالله بن یخلف کتامی فرمود و با شوکت و حشمت بسیاری طی طریق نموده در اواخر شعبان با سکندریه ورود کرد و روز سه شنبه پنجم رمضان

سعید و شصت و دو مصر داخل گردید بنگام ورود طبقات مختلفه مردم پست و بلند پیشواز گرفته بودند بمجرد که جوهر ساحته بود وارد گردد و قدم بمسجده شکرانه و شکر الهی بجای آورد و دو رکعت نماز گذارد و کسانی که با او بودند هم باقامه کرده همگی نماز گذاردند آنگاه تا یک هفته در قصر محض استراحت کردن بنشست پس از آن با مقام داد و مصریان هر طبقه بنسبت مقام و منزلت بحضرت ادای تحیت و تهنیت بدو ورود کرده مراسم بندگی بجای میآوردند و در همه وقت جوهر السیاده مردم را بحضور پادشاه مخیر میکرد و پس از چندی القصر قصر بزرگ مقبره بساحت بجهت دفن اموات ابداد و آبای خویش که تراه آنها را در بساتین گذارده بود کرد پس از او سلسله علویون در آنجا مدفون شدند و مشهور شد مقبره غمران و آن محلی است که حالیه خان خلیلی شده است صاحب تاریخ مصر الحدیث میآورد که امیر چارکس محمود خان الخلیلی آنرا مقابر خلفای فاطمیین علویین بود خراب کرده و بنا بعادات پیشوند که در بعضی از طبقات ملوک و امرا بوده تمای استخوانهای اجساد خلفا و متعلقین آنها را در آورده و در مزابل انداخت بالجمله القصر مالیه مصر را تحول بیعقوب بن یوسف کلس نمود و یعقوب با زمان کافور اخشیدی در کار مالیات مصر بود و البصیری کامل داشت و عسلوج بن حسن در کار باج و خراج چون عامل بود با یعقوب همدست و مشترک گردیده مالیات مصر را نقی بسزا گرفت و جوهر امر القصر مالیه بنای جامع الازهر را نمود و این جامع قدیمترین جوامع مصر است که جامع احمد بن طولون که آن هم قدیم بوده مسجد ساخته شده و مشهور گردید جامع الازهر بواسطه وسعت و بزرگی بجامع الکبیر و چون جامع الازهر تمام شد جوهر امر ملک العزیز کتابخانه بسیار نفیسی در آن بنا کرد که صیت و شهرت آن کتابخانه آفاق را فرا گرفته و اصل مقصود از بنای جامع الازهر اقامه شعار دینی و تأیید مذهب شیعه بود و مردمان شیعه نهایت از کثرت اذیت و آزار خلفای عباسی هلاک و مستاصل بودند و بسیاری کشته و نفی بلاد و آواره شهرها شده بودند در اینجا مناسب است چند کلمه علاوه نگارش گردد که نگارنده بدان سطور کرده مدت سی سالست در مصر اقامت کرده و بتفصیل بنا و رواقها و غرفات جامع الازهر و بستیم غرفات از اطراف مختلفه جوامع اسلامیه و مکتب و طلاب و موقوفاتیکه بآنها میرسد مطلع هستم بنویسم که در سنوات اخیره که میرزا فتح الله خان مشیر حضور از جانب دولت ایران مامور مصر گردید بفطرت بجا بای عالیه و صفات پسندیده دولت و ملت خواهانه که وجود دلسوز ایرانی متعال سرشته بود اقدامات مجدانه فرمود که یک از رواقهای جامع الازهر بجهت طلاب شیعه ایرانی تخصیص یابد و حالتی که بنا به نگارشات فوق که صاحب تاریخ مصر الحدیث مینماید اصل بنای جامع الازهر از بنای علویین و مخصوص ترویج و تأیید مذهب شیعه بوده است و سرقدر شخص وزیر معظم آقای میرزا فتح الله خان طباطبائی در این زمینه مجاهدت فرمود کاری از پیش برده نشد لی بهمان سبب اخلاق رجال ایرانیان مضمحل مانده شد و الا اقدامات مجدانه وزیر موصوف بی نتیجه نمی ماند باری متدینین و متفقهین و طلاب از اطراف و اکناف بجهت تحصیل علوم و تکمیل فنون بظرف جامع الازهر روانه شده و هر قدر نفوس محصلین و مجتهدین در آن زیاد شد ملوک علویین و غیره بر توسعت افزودند تا آنکه مساحت آن ده هزار متر مربع یعنی دوازده هزار و دویست متر مربع بسیط و مکون مملکت مصری در صدد است که اطراف آن بنای فخیم را بگیرد و مساجد و مدارس بر آن بیفزاید و بهیت این بنای شریف بیفزاید و موقوفات بوسیع این بنای مقدس تا این تاریخ هزار و سیصد و سی و دو سنه هجری سالی سیصد هزار لیره مصری (نصف هزار تومان پول ایران) رسیده که تمامش مصروف طلاب علوم میشود و این جامع تقریبا در مدت سلطنت

خلفای علویین مدت دویست سال در سه شیعه بود و چون سلطان صلاح الدین ایوبی در ششصد و هفت
مصر استیلا یافت و علویین منقرض شدند و چون او دشمن مذهب سنی شافعی بود مذهب شیعه از مصر برافتاد

ذکر وقایع شش صد و شصت و سه و وفات المطیع بالله و بخلافت نشستن الطایع بالله و فرستادن قراسنقر بجانب مصر و انهزام او از عساکر مصری

در این سال سعید و هشت و سه المطیع بالله ابو القاسم فضل بن المقتدر از مسند خلافت و ریاست و جاه خلافت بواسطه علت فلج و گنگ شدن زبان استعفا داد و ابو بکر عبد الکریم بن المطیع بالله مسند خلافت نشست و مردم بمبایعت و متابعت او اقدام کردند و او را لقب الطایع بالله ارزانی داشتند و الطایع بالله بامر پدر از بغداد بطرف واسط روانه شدند که المطیع بالله در دار خاتون وفات نموده و ترکمانان سلجوقیه بر آن سران و دلاوران ترکمان بود بر خود رئیس کرده و بجانب عراق روانه شدند و عراق را متصرف گردیده و از این عزم خویش عضد الدوله مدتی خواست و چون این وقت از جانب عضد الدوله رسید به عراق رسیده بجانب اصفهان روانه آمد عاقبت عضد الدوله از شیراز با قشونی بی نهایت متوجه بغداد گشت و ترکمانان از بغداد بیرون آمده و جنگ نموده منهزم شدند و عضد الدوله با عراق داخل بغداد آمده منسوب به الطایع بالله کمال تکریم و تعظیم بجا آورده و چون چندی گذشت لشکریان از عراق الدوله مواجب خواستند و چون توانست بدهد با عضد الدوله استعفا کرد و عضد الدوله او و کسانش را معتقد ساخت چون این خبر بزرگان بن نخجیار رسید از بصره بری برکن الدوله نگاشت که فرزندت عضد الدوله تو را محبوس نموده برکن الدوله جواب تمیز عضد الدوله نگاشت عضد الدوله عراق را باو ساخت و او را خلعتی لایق داده و مملکت را باو داد و خود عزیمت بغداد کرد و در این وقت رئیس ترکمانان از بغداد بر رفته بشام آمد و با مردم اتسز متفق شده حکمران شام گردیدند این اخبار بجانب المعز لدین الله علوی بود بیرون کرده و خود بحکومت شام برقرار گردید چون این خبر بمصر رسید حکومت مصر و صعید و کسیل کردن سپاه برای المعز را خویش احوال گردیده کار بتاخیر افتاد و همین سال قراسنقر بطرف مصر رانده و بسیاری از آنها از شمشیر عساکر مصری از پای در افتاده و از جانب المعز ظاهر بن و جوب امیلی بحمایت آنها آمده و بحوالی قراسنقر برگزیده گردیده و بتعاقب آنها شتافت و هر جا که آنها را یافت شمشیر ساخت و در این سال او شاه روس مدت کمتر از مردم تاتار کشته گردید و مملکت روس میان سه فرزندش قسمت گردید و در این سال ابن سنان که از نحله بود ابو بکر بشتی که از حفاظ حدیث بود وفات نمود

ذکر وقایع شش صد و شصت و شش و وفات المعز لدین الله العلوی و بنشستن العزیز بالله بجای او و جنگ العزیز با افتکین و اسیر شدن او و فرستادن العزیز بالله عساکر را بجانب شام

در این سال ابو تمیم المعز لدین الله سعد بن متصور بالله اسماعیل الحاکم بامر الله ابو القاسم محمد بن مهدی عبید الله العلوی در مصر در روز جمعه یازدهم ربیع الثانی شش صد و پنجاه و چهار سال خلافت که قریب سه سال او در مصر و باقی او در مغرب خلافت داشت در عمر چهل و پنج سالگی وفات یافت و پس از او ابو منصور نزار بن معد بن منصور فرزندش بخلافت مصر نشست و مردم بمبایعت و متابعت او قیام کردند و او را لقب العزیز بالله نمودند و برضی العزیز دین الله گفته اند رضا قیطی در حیات صاحب اجمل التواریخ میآورد که نحم زاری قبطیانی مرد و معتقد نزار بوده است و او شاعری مشهور است بالجمله العزیز در این وقت که بجای پدر بالش خلافت در مصر نشست از عمرش بیست و یکسال گذشته بود و جوهر را بسپهسالاری سپاه مانند عهد پدرش گذرانید و یعقوب بن یوسف کلس را منصب وزارت بخشید و یعقوب از فرط کفایت و درایت دیوانخانها و امارات

تشکیل داد مانند اداره قشون و دیوانخانه مالیه و دیوانخانه باج و خراج و انشا و مکاتبات وغیره و یعقوب را مجلی و ارباب فضل و کمال و شعرا میل مفرطی بود و همواره مقام و منزلت افتخار را منتظر رسیدن بود و چون خبر اسیرشدن افشین بشام و فرار یان بمصر رسید الغرز فرمانداد تا جوهر با سپاهی لایق بطرف شام حرکت کرد و جوهر شام را محاصره نمود و افشین از قراسطه استمداد نمود و قراسطه سپاه بطرف شام آمده و جوهر پس از مقابلت و مقاتلت عودت بمصر نمود و مدت محاربت از ۲۹ ذی قعده تا یازدهم ربیع الاول ۳۳۳ سیصد و سی و شش طول کشید و جوهر سپاهی از عساکرش تمام کرده و خلوله و آذوقه او کم شد و عازم بطرف مصر روانگردید و چون الغرز از طول جنگ و رسیدن قراسطه بکمک افشین باخبر گردید خود با جیشی جرار از مصر حرکت کرده برمله رسید و افشین از آنان در طبریه بود و بمقابلت الغرز شتافت و فوری شکست فاحش خورده و افشین اسیر گردیده و بشهرتی سوار نمودند و عساکر مصری بر سر و صورت او زده او را استهزا نمودند تا بحضور الغرز رسید و با سایر اسرا الغرز بطرف مصر حرکت کرد و همه جا افشین را مغرز میداشت و او در مصر بماند تا در ۳۳۶ سیصد و سی و شش و وفات یافت و تخمان بعضی است که او را بمحض رقابت یعقوب بن یوسف کلس مسموم ساخت همین سال امیر منصور سامانی پس از مدت پانزده سال سلطنت دنیا را وداع کرد و بجایش ابوالقاسم نوح بن منصور که بن سیزده سالگی بود بتخت سلطنت ترکستان جلوس نمود و منصب وزارت را ابوالحسین عتبی اشتهار دبیر از غزنین السبکتین که مدت شانزده سال رایت اقتدار برافراشته بود و بر عزت و شوکتش افزوده گردیده بود و اسحق فرستاده تا مقدمی امور گردد و سبکتکین را نایب مناب او قرار داده و خود بسرای جاودانی شتافت و سبکتکین بوفور کیاست و شجاعت معروف و بحصافت عقل و درایت و کاردانی موصوف بود و این سال فخر الدوله دیلمی ابوالفتح بن بویه بعیدی وزیر پسرش گردیده و ابوالعباس وزیر نامی بود و گرفتار کرده و میل چشم او را کشیده و منی او را قطع کرد و همین سال بهستون بن دشمگیر بن زیار وفات کرده برادرش قابوس بن وشمگیر بجایش جلوس نمود و جرجان و طبرستان را بر قراسطه یوسف بن حسن جبالی بدرود رایت قسطنطنیه را مشرف گردید و نیز جلوس دوم پادشاه اسپانیا پسر خود هشام را که عمرش یازده سال بود بوسعیدی برداشت و او را مؤید الدوله لقب داد و خود پس از چندی پس از پانزده سال و پنجاه سلطنت وفات کرد و چون هشام کوچک بود ابوعامر محمد بن عبدالله معافری قرطبی به نیابت او امور رسیدگی میکرد و اشخص دانا و با درایت و کفایت بود و پس از پنجاه و شش بار تبا بان نمود

ذکر وقایع سنه ۳۳۷ و وفات رکن الدوله دیلمی و ازدیاد شوکت اسحق بن الپتکین

در این سال رکن الدوله حسن بن بویه پس از چهل و چهار سال حکمرانی بسن هفتاد و سالگی وفات کرد و قبل از فوت خود همدان و نواحی آنرا بپسرش فخر الدوله داد و اصفهان و اطراف آنرا بپسر دگرش مؤید الدوله ارزانی داشت و مقرر کرد که هر دو در اطاعت پسر دگرش عضد الدوله فرمانفرمای فارس باشند پس از این عضد الدوله از شیراز با لشکری آراسته بجانب بن الندرین آمد و با عز الدوله بختیار بجنگید و او منهزم گردیده بواسطه گریخت همین سال اسحق بن الپتکین بواسطه وفور کیاست و محاربه سبکتکین پایه استقلالش محکم گردیده و با لشکری آراسته بخاک سامانیان رانده و بعهد معاویت بخواه بست و خراسان و غزنین او را شد

ذکر وقایع سنه ۳۳۷ و وفات اسحق بن

الب تکین و به تخت برآمدن سبکتکین در غزنین و به تصرف آمدنش بست

چون اسحق بن الب تکین از ترکستان عودت کرد و از نزدیکی حسرات پس از دو سال کم و بیش حکمرانی وفات یافت و چون او را فرزندی شایسته و در خور مقام الب تکین شخصی با بستهٔ حکومت نبود بزرگان غزنین یکدل و یک جهت حکومت سبکتکین تن در دادند و او را بسلطنت غزنین برداشتند سبکتکین چون بسریر سلطنت برآمد خواهر اسحق که دختر نیک اختر الب تکین بود بعقد ازدواج خویش درآورد و اغلب مورخین متفقند که نسب سبکتکین بشش پشت به یزدگرد ساسانی میرسیده و زیرا مانیکه یزدگرد بدست آسیابانی کشته شد فرزندش فیروز با سایر فرزندان یزدگرد بترکستان افتادند و بزرگ شده با ترکان پیوند کردند باری سبکتکین چون در سلطنت مستقر گردید بزرگان درگاه و بارباقیان بارگاه را بنواخت و هر یک از سران سپاه را از اشفاقات و احسانات بی نیاز ساخت در این وقت عامل بست لغمان نامی بود و با او پای توزنامی کرهداوت ربست و بجنگ درآمد و لغمان فرار نمود و بامیر سبکتکین ناصرالدین پناه برد و از او استمداد جست که اگر لشکر دوباره مراآید من سالانه صلغی بپردازم امیر سبکتکین با لشکر آراسته متوجه بست شد و پس از اندک محاربت پای توز شکست خورده راه فرار پیش گرفت و لغمان بتحت حکمرانی خود بست درآمد و بوعده وفا نمود و آنچه که معهد شده بود بزرسانید اتفاقا روزی در حین سواری امیر سبکتکین او را یاد آور از وعده شد او بخشونت جواب داد و دست سبکتکین را بضرب چوبه مجروح ساخت ناصرالدین سبکتکین با همان تعصب دیده تیغ با دو حوالت کرد که ملازمان به دو در میان افتادند و لغمان دیگر توانست در بست بماند و راه کرمان پیش گرفت و بست بحیطهٔ تصرف سبکتکین درآمد و از خود نایبی در آنجا گذارد و بجانب غزنین حرکت آمد و ابوالفتح بستی که شرح حالش ششم و چهارم نگارش خواهد یافت بوزارت امیر سبکتکین موبیت همدرین سال عضدالدوله به بغداد کاملا استیلا یافت و غزالدوله بختیار شام رفت و سپاهی آورده با عضدالدوله بجنگید تا کشته شد همدرین سال محمد بن عبدالرحمن معروف بان قریعه قاضی وفات کرد

ذکر وقایع سنهٔ ۳۶۶ و ناصرالدین سبکتکین استیلایش بقصد او یورش او بهندوستان و عود ش آنجا

چون امیر ناصرالدین سبکتکین از کار بست فراغت حاصل کرد و بغزنین آمد بعزم تسخیر قصدار جنبش نمود و آن شهر را گرفت و عامل او را اسیر ساخت چون در وجود دشمن بزرگی و سروری بود داعیت بود عامل قصدار را بجای خود بآنجا حاکم ساخت و مقرر نمود که همه ساله و جهی بخزانه عامره برساند آنگاه بعزم یورش هندوستان عزیمت فرمود ملتان را مصرف شد و چندین قلعه و حصار بزرگ مفتوح ساخت و در هر جا معابد و مساجد بنیاد کرد و با غنایم بسیار بغزنین عودت کرد چون خبر آمدن سبکتکین در هندوستان بجیپال رسید سخت برآشفت و به تمام راجگان هندوستان نامه کرد که باید بمحاربت سبکتکین با مال و رجال حاضر گردند پس از اشاعت این خبر تمام بزرگان و راجگان هندوستان بجنبش آمدند و یک لشکری که عبارت از صد هزار تن باشد فراهم گردید چون اردوی جیپال را بجا فراهم گردید و سبکتکین از عزم جیپال که از آن مان مشیر کابلستان نیز به تصرفش بود خبردار شد از غزنین چند بیرون زد و با استقبال جیپال شتافت و جیپال از آب سند گذشته بجده و خود را رسانید و بمقابلت و مقاتلت پرداخته

و با آن سپاه بسبکتگین پیش آمد و بگذشت و بهندوستان رفت و بهم بگشت و بقول بعضی حسپال را امیر بود و حسپال امان طلبید و قرار داد که یک ملیون درم غرامت با پنجاه نخچیر فیل بسبکتگین دهد و محمود که در رکاب پدر بود سبکتگین را از غرامت باسیار بزرگان منع کرد که گرامت لیکن سبکتگین قبول نکرد و ما مسرت بسیار و غنایم بیشمار بغزنین بازگشت همه این سال بوالمظفر سردار معضد الدوله دیلمی مسافرین و آمد و شد بر قرار گشت و برادر بزرگ استیلا یافت همه این سال قاضی ابوسعید حسن بن محمد اسفرائینی بخاری مصنف شرح کتاب سیبویه وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۶۹ و اضطرار امیر نوح بن منصور و مدد طلبیدن او از سبکتگین و فرزندش محمود

در این سال شهر بلخ فایق اکه از امرای بزرگ امیر نوح بن سامانی بود بسیبور و فایق کاهی در بلخ و دیگر اوقات در نیشابور و جرجان بنابحکم امیر نوح بجنگ و دفع ابادشمنان سامانیان میکوشید و حکومت هرات با ابوالحسین سیجور بود و این دو تن یعنی فایق و ابوالحسین در برابری باهم متفق بودند و چندان با حکام امیر نوح سامانی وقعی نمی گذاردند و ابوالحسین سیجور روزی درگاه مباشرت با گیزکی ماه رخسار مرغزی حبش از آشپزان بدن پرداز کرد و امیر نوح فرزندش ابوعلی را بامارت نیشابور و خراسان و سپرات برداشت و چندی نگذشت که ابوعلی و فایق متفق خلع امیر نوح شدند و سبا فتنه انگیزی فراهم نمودند و بوغراخان را با لشکریه بخارا آمد بخارا بالتصرف نمایند امیر نوح ناچار ابونصر فارسی را بغزنین با تحف و هدایای لایقه فرستاد و از سبکتگین و فرزندش محمود رفع فایق و ابوعلی را خواهان گردید سبکتگین قبول نمود که امیر نوح را مدد نماید و دشمنان او را از میان بردارد و همدرین سال ذغفل بن مفرج طائی از جانب العزیز عازی با سپاهی آراسته بجانب شام حرکت آمد و ابوتغلب بن ناصر الدوله بن حمدان بجنگ ذغفل در آمد و پس از کشش و کوشش بسیار ابوتغلب با شمیر سران سپاهش دستگیر و کشته گردیدند و ذغفل سر ابوتغلب بمصر نزد العزیز بالله فرستاد همدرین سال بن عضد الدوله و فخر الدوله و ضیاء الدوله بمبارکه در ست بالا گرفت و کار بمنازعت کشید و فخر الدوله بشمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار پناه برد و بلاد فخر الدوله که همدان و ری و نواحی آنها بود بعضد الدوله و انتقال یافت همدرین سال الطایع بالله دختر عضد الدوله را بعقد ازدواج خود در آورد و بین آل عباس و بنی دیلم بالفعل مودت مستحکم گردید همدرین سال حسین بن زکریای لغوی صاحب کتاب المجمل فی اللغه و ثابت بن ابراهیم حرانی الصابی و عبدالله رودباری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۷۱ و استیلای عضد الدوله دیلمی بطبرستان و جرجان

چون عضد الدوله دیلمی مملکت برادر را تصاحب شد و فخر الدوله بناه بقابوس برد چنانچه بگذارش یافت عضد الدوله از قابوس فخر الدوله را بخواست و قابوس امتناع کرد که پناهنده خود را با دو سپار دلذا عضد الدوله با سپاهی آراسته بطرف طبرستان نامزد سپهسالار خود شاه در حرکت آمد و فخر الدوله و قابوس فرار نمودند و آن بار در اصفهر نزد ولی چیزی نگذشت که دور باش مرگ او را بخشه تابوت کشانید و قابوس بمملکت خویش و فخر الدوله بممالک خود آمده بتخت حکمرانی بار نشستند همدرین سال عضد الدوله بسفارت روم ابوبکر محمد بن حبیب اسفزی معروف بابن مجاهد را با نامه مهر خاتمه بطرستاد و هم قاضی محسن بن علی تنوخی که حنفی مذهب و بگرفتار کرد همدرین سال مصیده و شهباء

ادیب مزور معروف به شعیر نویسی و ابو منصور محمد بن احمد بن ازهر بن طلحه لغوی صاحب کتاب تهذیب در لغت وفات یافتند و
رو سیه داد میر حاجی از قتل برادران پادشاه مستقل گردید و همه ران سال سیصد و شباده و یک بود ابو احمد بن ابراهیم بن احمد بن محمد
فقیه شافعی جرجانی و امام محمد بن احمد بن عبد الله مروزی فقیه شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۷۲ و استیلای عساکر مصر بر شامات و فلسطین و فوت عضد الدوله دیلمی

در این سال عساکر مصری مامور از طرف العزیز بالله بگرفتن فلسطین گردیده مانند سیلی خروشان بطرف شام متوجه شدند و آن ایالت مقدسه را فسر و گرفتند و در مساجد و منابر خطبه بنام العزیز بالله خوانده و شوکت و اقتدار ملک مصر دو چندان گردید و تمامی شامات و فلسطین بحیطه تصرف او درآمد همه ران سال عضد الدوله دیلمی پس از نهصال و شش ماه حکمرانی در عراق و سی و چهار سال پادشاهی بعرض چهل و شش سالگی در هشتم شوال درگذشت و فرزندش کالیجار مرزبان را به تخت سلطنت نشانیدند و ملقب بصمصام الدوله گردیدند چون خبر فوت عضد الدوله در کرمان به ابو الفوارس شیر دل ملقب به شرف الدوله رسید بی تأنی راه شیراز در پیش گرفت و بورود در شیراز به تخت حکمرانی برآمد و نصر بن همدان نصرانی که وزیر پدرش بود گرفته هلاک ساخت و خود را ملقب بتاج الدوله نموده و ابو منصور بن صالحان را وزیر خود کرد و همه ران سال نهایی مرتضی به عضد الدوله در بغداد باتمام رسیده چون در بغداد و خبر استیلای شرف الدوله بمملکت فارس بگوش صمصام الدوله برادرش رسید بسیکوت گذرانید

ذکر وقایع سنه ۳۷۳ و حکمرانی یلجور از جانب العزیز بشام

در این سال یلجور فرمانفرمای کل شامات از طرف العزیز بالله علوی از مصر فرمان یافت که شام را بکجور قوم قرمویه واگذارد لهذا العزیز بالله حکومت شام را به یلجور واگذاشت و رایت عزیمت بطرف مصر برافراشت و چنین گذشت که یلجور بنای بد رفتاری گذارد و زبان مردم را بشکایت بگشاد همه ران سال مؤید الدوله رکن الدوله وفات یافت چون عضد الدوله مملکت فخر الدوله را ضمیمه ممالک مؤید الدوله کرده بود در این وقت که مؤید الدوله رحلت کرد مجد الدوله آمد و بی تأنی بر سریر حکمرانی بنشست همه ران سال یوسف بن بلکین حکمران افریقا که از جانب العزیز بالله علوی فلک مصر مناسب مناب بود درگذشت و العزیز بالله منشور حکمرانی افریقا را بنام فرزند او منصور بن یوسف فرستاد و منصور تحف و هدایائی که قیمتش صد هزار دینار بود بجهت العزیز بالله بمصر فرستاد همه ران سال ابو عثمان قاری که از مشایخ بزرگ نیشابور بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۳۷۴ و طغیان قرامطه و استیلای آنان بکوفه

در این سنوات از دسته ای قرامطه که شش تن بوده و خود را سادات می نامیدند سر برای خرابی و نیکاری بر داشته و رایت نهب و سلب برافراشتند و در آنها جمعی از قرامطه بطرف کوفه شتافتند و هر چه یافتند بردند و جمعی را بقتل رسانیدند صمصام الدوله که در دیار خلافت امیر الامرا بود سپاهی به تنبیه آنان فرستاد و آنها را بی کشتند و باقی را منهزم ساختند و ریشه فساد آن بی کاران را برانداختند و در این سال عساکر المنصور پادشاه اسپانیا شهر فاس را از معرب اقصی مسخر نمودند و ابو الفتح محمد بن الحسن موصلی حافظ مشهور و ابو یحیا خطیب عبد الرحیم بن اسماعیل بن نباته و ابو زرعه احمد رازی و ابو القاسم واركی شیخ شافعی وفات یافتند

در این سال الغریر بالله علوی خلیفه مصر باهتمام مامی در جمع و تکمیل کتب کرده محلی در قصر خویش بجهت کتب مخصوص بساخت و در آن بعضه بپرداخت و از هر گونه کتب جمع کرد حتی از هر کتابی یک نسخه اکتفا نمیکرد و چنانچه از تاریخ طبری بیست نسخه که یک نسخه را بقیمت صد دینار ابتیاع کرده گویند او را یک ملیون و ششصد هزار کتاب موجود گردیده بود که شماره همه هزار کتاب از علوم قدیمه و اسفار بود و همدرین سال شرف الدوله بن عضد الدوله با سپاهی آراسته بطرف خوزستان رانده اهواز را مسخر خود و بجانب بغداد رانده چون خبر آمدن شرف الدوله به برادرش صمصام الدوله رسید او نیز با گفتند باید بسوی او رفت از شر شرف الدوله مامون مانی صمصام قبول کرده با خویش نزد برادر رفت و شرف الدوله او را باعزاز و اکرام بدید پرفت و چون سرون شد او را گرفتار کرده و بشیراز فرستاد و او را محبوس ساخت و خود خدمت الطایع بالله رسیده مورد الطاف خلافت پناهی شد و عراق عجم را نیز متصرف گردید همدرین سال ابو علی حسن ابن احمد بن عبد الغفار فارسی نحوی صاحب الایضاح و ابو الحسن سهمانی و ابو بکر شاذان صوفی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۷۷ و حرکت سبکتکین با فرزندش محمود بجهت اطفای نایره طغیان سرکشان خراسان و مظفر شدن او

در این سال سبکتکین بنا بتشویش امیر نوح بن نصر سامانی با غاق محمود فرزندش از غزنین با سپاهی بی پایان بطرف خراسان در حرکت آمد و در غزنین اسماعیل را نایب مناب خود گردانیده و سه کشان و کسانیکه مرتکب سرکشی بودند بر داشته و راست خود سری و مخالفت با امیر نوح برافراشته کوشمالی بسزا داده و سزای آنها بکمال خوبی بکنارشان گذارده و با فتح و فیروزی بنجاراوا آمده و مورد التفاتات شاهانه امیر نوح گردیده و امیر نوح سبکتکین را پس از خدمه فاخره و تشریفات لایقه ملقب بناصر الدین کرده و محمود را ملقب بسیف الدوله ارزانی داشت و منشور حکمرانی کل خراسان و غزنین و نواحی آنرا باو مرحمت کرد و امیر ناصر الدین سبکتکین با محمود و سیف الدوله شاد کام بمحل حکمرانی خویش عودت کردند گویند امیر ناصر الدین سبکتکین دختر ابو علی سیمجور را که در غزنین بود و پیوسته در غزنین بمشیت امور خلایق و آبادی و عمران می پرداخت با پیمانه عمرش پر گردید و در سنه سبعین و ثلثمائه و هفت در گذشت و در ریش ابو العباس فضل ابن احمد اسفرائنی که شرح حالش در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد نوشته است در این سال شهر پاریس بسمای تخت دولت فرانسه گردید و ابو الحسن اقلیدی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۷۸ و وفات شرف الدوله دیلمی و برقرار شدن ابو نصر بهاء الدوله

در این اوقات شرف الدوله بن عضد الدوله اخر اقبالش رو بزوال آمد و پس از دو سال و هشت ماه ریاست در عراق بعبر سبت و هشت سالگی جان بجان آفرین تسلیم کرد از وقایع غریبه این شخص اکحل بقیه و حبس برادر خود صمصام الدوله کفایت کرد و محمد شیرازی را مامور ساخت تا رقعه در قلعه چشمان برادر امیل کشد و محمد زمانی تعلیقه رسید بجهت میل کشیدن چشمان صمصام الدوله که شرف الدوله در بغداد در عرض استقصاد گذشته بود و محمد چون از فوت شرف الدوله بی خبر بود چشمان صمصام الدوله را بنیا ساخت و چون او در گذشت و در نجف بجوار مدرسش عضد الدوله مدفون گشت

بی پیش ابو نصر بهاء الدوله بن عضد الدوله و بغداد برفته اگر دید و اطاعت نشانید و اخماع ساخت و منصب امیر الامرائی با و ارزانی
داشت همه بن سال سپاهان بزکان و دلمیان بغداد غبار کدورت و نافرمانی گرفت و همچنین امیر ناصر الدین سبکتگین و
غزنین بشوکت و احتشام مش افزوده گردیده در نیشابور محمود سیف الدوله را باعتبار و اقتدار مش افزوده شد وصیت این
هر دو پسر بجایی رسید و الا دیمر پادشاه و پسر همیشه امیر اطور قسطنطنیه العقد ازواج آورد و دو دختر پسر آمد و با زوجه
خود آن دو کبوتر جلد اقامت افکنده و تبار اشکسته بنای سافتن معاهده و کلیسا گذارد هم ابو حامد محمد بن احمد بن اسحق حاکم نیشابور
و ابو بکر بستخری و محمد بن احمد بن العباس السلمی الفقاش بافیشه

ذکر وقایع سنه ثمانین و ثلثمائه ابو علی بن مروان از حاجب المغیر بالله خلیفه مصر بگوشت حلب

در این سال ابو علی بن مروان پس از تصرف بودن اموال اثقال خواهر زاده خود با که در حلب با پسران ناصر الدوله
بن حمدان گذشته بطرف مصر حرکت آمده و تحف شایان و هدایای ثمینه بخدمت المغیر بالله علوی ملک مصر رسید
و مورد اشفاقات ملوکانه گردیده بحکومت حلب و نواحی آنرا از المغیر بالله گرفته حزم و شد و ان ما بعشوه امارت داری
بحلب آمد و بسر بر حکمرانی متمکن گشت و پس از چندی خاطی خانخود و حلب گذاشت و ولایت عزیت بطرف دیار بکر افراشت
و در انجا جمعی با پیش خود و شیخ عبد البر ساشه و ابو علی را مقتول فرمود همه بن سال خاقان ترک که سلسله نسبش با فراسیاب
میرسید دست قدرت گرد و جمعی بسیار دور او افروگرفته و کارش بالا گرفت و بجنت بنی سامان لعبه پاسبان
رخت فرا هم آورد همه بن سال پادشاه و پسر او الا دیمر در سمت غربی سمرقند شهری بنیاد و باسم خویش او الا دیمر
نمود و با ندک زمانی بر رونق و آبادی او بفزود و نیز در این سال ابو حیان توحیدی وفات کرد همه بن وقت ابا عبد الله
محمد بن النعمان بن حیون مسند قضاوت قصر متمکن بود و مشهادر به عدالت احکام شرعیه اجابی مینمود

ذکر وقایع سنه ثلث و ثمانین و خلع الطائع خلیفه و نصب القادر بالله عباسی

در این سال ابو نصر بهاء الدین عضد الدوله دیلمی بغداد متمکن یافت و بجهت سپاهیان و لشکریان خود چیزی
نیافت لعقد خلع الطائع خلیفه افتاد که از این رگذر چیزی بجنگ آرد و لقمه بر باد پس با جمعی از خاصان خویش
بدربار خلافت رفت و بنا العادت در دهلیزی بر کرسی خصوص بنشست و از عقب او علامانش در آمده بجلو
الطائع رفته خلیفه کامش دست بوسی منجایند چنانچه دست پیش برد او اگرفته بزیر کشیدند و در حجره محبوس داشتند
و پس از این او امجی دگر فرو دادند و عضد الدوله بجمع کردن اموال خلیفه پرداخت و تمامی ما یملک او متصرف شد و مدت
خلافتش هفده سال و هشت ماه بود و پس از خلع شدن سالها بود القادر با او کمال همراهی و مساعدت مینمود تا بعمر
شصت و نه سالگی در گذشت پس از خلع شدن الطائع با بو نصر بهاء الدوله دیلمی ابو العباس احمد بن اسحق
بن المقتدر بالخلافت برداشت و او را ملقب به القادر بالله کرده خلائق بمبایعت و متابعت او اقدام کردند او بیست
همچنین خلیفه عباسی بود و مدت دو سال و اندی در طیعه نزد عضد الدوله دیلمی نشست و چون روانه بغداد شد
بنای با سیده تمامی بهاء الدوله عضد الدوله ما و مالی بسیار روانه داشت همه بن سال خاقان ترک ابو علی حاجب المغیر بالله خلیفه
مصر سپر خادم بحجاب شام رسیده و در انجا متمکن گردیده طوایف عرب آبادی و رفاهیت عموم پرداخت و در این زمان

شده دی در شامات بوقوع پیوست که بسا جانها از این ساخت و عمارات دلکش از زن برافتاد و خسارت وضرر کلی بار
همین سال امیر الجیوش بطرف شام با سپاهی فراوان رانده و بشهر حمص رسیده نزول کرده و شهر را بتاخت داد
انگاه بطرابلس شام رفت و در هر جا دست یافت اسیر گرفت و بغارت مردان خود داری نکرده و با فغانها بسیار بروم تا اصغری برگشت
همین سال ابوالحسن جوهر فاتح مصر که سپهسالار افشون المعز بابله عباسی خلیفه مصر بود وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۳۸۳ و سنه ۳۸۴ و منازعت بین بهاء الدوله و صمصام الدوله و استیلای بغراخان به بخارا و مردنش

چنانچه نگارش یافت صمصام الدوله دیلمی بحکم شرف الدوله دیلمی در قلعه بهبن در اخلیه بصره حاری گردیده و چون شرف
الدوله قبل از کوچ کردن صمصام الدوله رحلت بدیر سرای کشیده صمصام الدوله از نبرد باز شده و بشیراز آمده با رعایا و برایا اظهار
مرحمت بسیار نموده و در این وقت بهاء الدوله دیلمی از بغداد بعزم تسخیر فارس و کرفتار کردن صمصام الدوله با لشکری بسیار بر روان
شده و بخوار جان آمده و مقدمه الجیش حرکت بطرف شیراز کرده و از این سوی نیز سپاهیان صمصام الدوله بجنبش آمده و مقابلت
و مقاتلت سپاه بغداد شافته و بهاء الدوله منهزم ساخته چون خبر شکست او بهاء الدوله ناپور سید راه مسالمت
و مصالحت پیش گرفت و بوسایط رسولان حرب زبان صلح منعقد گردیده و بهاء الدوله بطرف عراق عرب برگشت
در این وقت صمصام الدوله در شیراز فرمانداد که هر چه ترک او بگذشته و یک تن از ترکان زنده نگذاشتند صم در بغداد لشکریان
از کثرت جور و تعدی ابوالحسن بن معلم لوکی وزیر بهاء الدوله از تسخیر نشوریش بر داشته بهاء الدوله ناچار ابوالحسن را گرفته
با آن داد و تاوان گذشته همین سال بغراخان هارون بن سلیمان ایلک خان که سلطنت کاشغر و ختن و ختای چین داشت
با جنود امرای بخارا بطرف بخارا با سپاهی فراوان آمد و امیر نوح سامانی از او روی برتافت و ابوعلی بن سیمجور دقاق
با او دستگیری کرده ولی چون بیجا نه بغراخان در بخارا با خوش حال گردیده و بیرون شده و در بین راه بمرو و نیشاپور و تخارستان
ابونصر احمد بن علی خان ملقب خان خانان سلطنت برآمد و پس از فوت بغراخان امیر نوح بن منصور به بخارا برگشت و مجددا
تخت سلطنت خود را متصرف شد و چون ابوعلی و فایق از عودت امیر نوح و فوت بغراخان مطلع شده متفق گردیده
بجنگ امیر نوح آمده و امیر نوح از سبکتکین امداد خواست و او با پسرش آمده رفع طغیان نموده و کرده چنانچه در ذیل
حوادث سنه ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ شد و در این سال سنه صد و شصت و سه ابوالحسن علی بن عیسی نحوی رمانی متوفا
تفسیر کبیر و محمد بن عباس بن احمد الخزاز صاحب مکتوبات زیاد که بسیار صحیح الکتابه بوده و ابواسحق ابراهیم بن الهلال
الصابی کاتب مؤلف دیلمی صاحب کتاب تاجی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۳۸۵ و جنگ ابوعلی بن سیمجور و فایق با محمود سیف الدوله و شکست محمود و آمدن سبکتکین و شکست ابوعلی و فایق

چون امیر ناصر الدین سبکتکین و محمود سیف الدوله از جنگ با مخالفین امیر نوح بن منصور سامانی مشغول گشته چندگاه
در هرات رحل اقامت افکنده به تنسیق و تنظیم شهر و مردم پرداخته اتفاقا امیر ناصر الدین بطرف غزنین بسیار
گردیده و محمود سیف الدوله رحسب فرمان امیر نوح سامانی که بحکومت خراسان نامزد شده بود به نیشابور آمده از آنسوی

ابوعلی بن سیجور وفایق کرده و از جنگ با سبکتگین کرانه جسته و در جرجان آمده در سلک حاشیه نشینان فخر الدوله دیلمی منسلک گردیده بود و فایق لشکری فراهم کرده عازم نیشابور شده چون محمود خبر یافت بیاگرد بیرحمه پاشت بیاگرد و باستقبال آمان شتافت و چون جمعیت ابوعلی و فایق فزون بود محمود شکست خورده روی بطرف غزنین گذارد و ماجرا را بعرض پدر رسانید سبکتگین به تهیه سپاه و تجهیز نه و خرگاه پرداخت و خود احتیاطی رزم با آنان ساخت و بسرعت سحاب بطرف نیشابور حرکت آمده و نزدیکی طوس دو سپاه گیتی پناه بهم رسیدند ابوعلی بن سیجور و فایق مردانه کوشیدند و سبکتگین و محمود دلاوری بخرج داده و بجانب بخارا و جانب بخاک و خون غلطیدند مخالفت نصیب فتح و فیروزی نصیب امیر ناصر الدین گردید و بسیاری از سپاهیان ابوعلی و فایق راه فرار پیش گرفتند و ابوعلی و فایق با بقیه کلات سپاه بروذه و پس از چند روزی بهرون آمده شاهد بوان خندم و حشم در بیابان حیران و سرگردان را مجموعه و عاقبت از هم جدا شده سخت به بدبختی و پریشانی حالی میزیستند و فایق راه ترکستان پیش گرفت و پناه به الملک خان برد و ابوعلی بن سیجور التجا بعاصون بن محمد فریغونی آورد و او واسطه در نزد امیر نوح شد و ابوعلی بخارا انتقال کرده و چون بخارا رسید امیر نوح فرمانداران محبوس ساخته و چون امیر ناصر الدین از گرفتاری ابوعلی خبردار شد او را از امیر نوح بخواست و در نزد خود محبوس ساخت و او در حبس ناصر الدین سبکتگین بود تا بدرک شد و در این سال ابوالقاسم صاحب اسماعیل بن عباد که از وزرای بزرگ بود و مدتها وزارت مویدالدوله بن رکن الدوله دیلمی و فخر الدوله بن رکن الدوله دیلمی را داشت وفات یافت و در اصفهان نزدیک دروازه تخم چین مدفون شد اینک گنبد و بقعه او تا کنون موجود و مورد توجه مردم اصفهان است همدرین سال ابومحمد یوسف بن حسن بن عبد الله بن مرزبان

ذکر وقایع سنه ۳۸۳ و منازعت بین ایلک خان و امیر نوح و آمدن امیر ناصر الدین سبکتگین بجنگ

چون فایق خود را مکتف ایلک خان انگارد امیر نوح آسوده دید پرده بی شرمی و نمک خوارگی روی خود کشید و ایلک خان محرک شد که با سپاهی از آنسته بطرف ماوراء النهر حرکت آمد و چون امیر نوح خبردار گردید باز با امیر ناصر الدین سبکتگین متوسل گردید و او را استمداد جست امیر ناصر الدین بعزم تسخیر سپاه و تهیه نه و خرگاه پرداخت و رنجش غریبت بجانب بخارا رانده و با استقبال ایلک خان شتافت ولی امیر نوح خود از بخارا بحرکت نمود و چون امیر نوح حاضر جنگ گردید و فایق دانست که مردمیدان سبکتگین نیست اباب صلح و مسالمت گشاده و پیام استمالتی فرستاد سبکتگین واسطه صلح گردید و مقرر شد حکومت سمرقند و آگذار فایق باشد و دیگر فایق از حمله و خویش تجاوز ننماید بر این عهود و مواثیق کار مصالحت خاتمه یافت و باز امیر ناصر الدین سبکتگین مورد اشفاقات و عنایات امیر نوح شده و شاد کام بغزنین محل حکمرانی خویش برگشت

ذکر وقایع سنه ۳۸۴ و وفات العزیز بالله ابو منصور نزار علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین پسر ثالث منصور ابوعلی الحاکم بامر الله بجایش

در این سال در هجدهم رمضان العزیز بالله علوی خلیفه مصر پس از بیست و یک سال و پنج ماه خلافت در مصر بعمر چهل و دو سالگی و چند ماه در شهر بلبیس مصر عزیز قولنج وفات یافت و او را از بلبیس بمصر نقل داده نزد آبای کرام خویش مدفون ساختند پس از ان فرزندش ابوعلی المنصور بسن یازده سالگی بر سریر خلافت نشست و وزیرش ارجوان صاحب تدبیر بود و او را ملقب به الحاکم بامر الله نمود و در اندک زمانی ارجوان که حضی بواغوا و بسیاری بسرها پیدا کرده و با استبداد و استقلال تامی جهام

امور اسر انجام میداد تا پس انگه ای حاکم او بعد رشد رسید او را از امان برداشت و پس از چندی در معرکه تن سر طغیان برداشت
و بسب خود را به بشاد بن عبد الملک بن نوح امیر میداد و نامزد او کرده بود و جمعی از نوب طبران در او اگرفته و آغاز فتنه گری کرده و بحث
کارگذاران خلیفه بر فراوان پرداخته شد تا عاقبت بجنگ آمد و گرفتار شده او را با همیونی بر شتری سوار کرده باطراف شهر گردانیدند
و آن مضمون بر سر صورت او میزدند او از مجروح مسیمو و تا باک شده و شاه و تحامه گردید همدرین سال دولت آل
فریغون از خوارزمیین در خوارزم تمکین یافت و ابو داود بن مسیب امیر مهمل امیر و بجایش مقلب مسیب حکمران مهمل شد و ابو نصر
محمد بن علی بن عطیه المکی صاحب کتاب قوت القلوب وفات کرد و هوش کاپه پادشاه فرانسه برد و او بر پسرش
بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۳۸۱

در این سال امیر ناصر الدین سبکتگین پس از مدت سیاکی سلطنت و حکمرانی در ماه شعبان وفات کرد و بجسب وصیت او پسرش
اسماعیل که نیز از الب تکین بود در شهر بلخ بر سریر فرمانروائی برآمد و صنادید حضرت و بزرگان دولت بتحت و تمکین او قیام کردند
ابواب خزاین گشود و معالی و دانی احسان بی اندازه نمود و قلوب عباد را بخود مجذوب کرد و چون خبر بتخان امیر ناصر الدین و نزل
و بخشایش امیر اسماعیل در نیشابور بسمع محمود سیف الدوله رسید سخت برآشفت و مدهوش گشت و نوشت که تو در زمن از همه مردم
بر تری و من در راه دوستی تو از هیچ چیز مضایقه ندارم و مملکت داری و حکمرانی را همه تحاوقت و مشقات و خجالت لازمست
و اگر تو این صفات لازمه موجود نبود و من بسر اطاعت در نرفت نخستین روز پدرم امیر ناصر الدین سبکتگین محض آنکه دستخط
سلطنت و شئونات دولت محفوظ خاندان در غیبت من تو را بگزیده ولی عهدی کرد بر جمیع لیاقت و کفایت و بزرگتری من
از تو بیش و استحقاق بتخت نشینی من دارم هیچ امنیت مناقل نموده تا من آمده بر سریر سلطنت متمکن گردم و چون غنیمت
سلطنت در غزنین برآمدم و لایت بلخ و امارت سپاه خراسان را تو مسلم میدارم چون نامه امیر سیف الدوله محمود با میر
اسماعیل رسید و فتی بخاطر او راجوابی کافی نفرستاد امیر محمود سیف الدوله عزم خوارزم نمود و نصر بن ناصر الدین
که برادرش بود با جنود متفق ساخت و با سپاه موجوده رایت عزیمت بجانب غزنین برافراشت و چون خبر جنبش
او در بلخ منتشر شد امیر اسماعیل نیز با سپاهی فراوان بیرون شده و چون هر دو بهم نزدیک شدند امیر محمود سیف الدوله
نارا باب دسل و رسائل باز کرد و چندتن رسولان حریصه بان نزد امیر اسماعیل فرستاد که سودی بنجشید و نایره جنگ
اشتعال یافت و عاقبت اسماعیل از ساحت جنگ سر بر تافت و داخل قلعه غزنین شد تا تمام اسلحه و ذخائر
و آلات جنگ و غیره او بتصرف امیر محمود شد و با فتح و فیروزی داخل غزنین شده و او بوسائل مختلفه از قلعه بیرون آمد
و پس از چندی او را محبوس ساخت همدرین سال امیر نوح بن منصور بن نوح سامانی پس از بیست و دو سال
سلطنت در ماه رجب وفات یافت و بجایش ابو الحارث منصور بن نوح بن منصور بر تخت سلطنت برآمد و
منصب سپهداری را بگبتوزون ارزانی فرمود و مالی بسیار بسپاهیان و درباریان بخشید نیز در این سال فخر الدوله
بن رکن الدوله دیلمی پس از چهارده سال حکمرانی درگذشت و فرزند ارشد او مجد الدوله را بجایش نشانیدند همدرین
سال ابو الوفا محمد بن محمد مهندس و محاسب بوزجانی و حسن بن ابراهیم بن الحسین کرانی و ابو سلیمان بن بذولاق مصری
بود و صاحب الیفات و تاریخ است و ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعید العسکری مولف کتاب لغت وفات یافتند

سلاطین غزنویه که آنان ناصر و آل سبکتکین نیز آنها را میگویند و در افغانستان و خراسان سلطنت کرده اند چهار دوره بین بوده و مدت سلطنتشان یکصد و نود و پنجسال بوده که ابتدایش از یکصد و شصت و نه هجری بزعم برخی مورخین بوده است

ذکر وقایع سنه ۳۸۸ و سنه ۳۸۹ و شکست شدن صمصام الدوله دیلمی و خلع و کور کردن امیر منصور بن نوح سامانی و جلوس امیر محمود سیف الدوله با یکتوزان و فائق

در این سال یکصد و شصت و سه از سپاهیان برضد صمصام الدوله قیام کردند و ابوالقاسم ابونصر پسران عزالدوله بختیار را از قلعه بیرون آوردند و بشیراز آوردند که بروایت خود برقسم از زمانیه صمصام الدوله چون از این حادثه آگهی یافت روی از شیراز برگاشت ولی رئیس طاهر دوبانی صمصام الدوله او را گرفته بپسران عزالدوله بختیار سپرد و ابونصر یکتوزان توانست مدت امارت صمصام الدوله در فارس نه سال بود و از عمرش سی و پنجسال و هفت ماه که گذشته بود که در این سال کشته شد و در ذیل سنه ۳۸۹ یکصد و شصت و هشت نگارش شده که چگونه امیر شرف الدوله ابن عضد الدوله میل در چشم کشیده و خود قبل از آنها کردن برادر دیگر برای شتافت بهمین سال بزرگان لشکری بخارا با یکتوزان با فائق متحد گردیده منصور بن نوح سامانی را امیدار سلطنت خلع کردند آنگاه چشمان او را میل کشیده و عبدالملک برادر او که کودکی نابالغ بود بجای او بتخت سلطنت بخارا برآوردند و مدت سلطنت منصور بن نوح یکسال و هفت ماه طول کشیده بین قتال آنکه یکتوزان با فائق متفق گردیده لشکر سامانی را بازده و مملکت ترکستان و خراسان را بین خود قسمت سازند بدین قسم که حکومت خراسان یکتوزان و ترکستان فائق را باشد چون امیر محمود سیف الدوله این شنید مانند شیر خشمگین بخروشید و بر آنست که مقدم سپاه چرب زبان محمد وکرم مصقد را کلید زبان گشاید بدین خیال ابوالحسن حمولی را با بخارا فرستاد و منصور و یکتوزان و فائق را بیاگاهانید که حکومت خراسان با منست و در مقابل خدمات و جانفشانی در دولت سامانیان کشیده اند این ایالت بن ارزانی شده و یکتوزان بجواب امیر محمود سیف الدوله گفته اند که امیر منصور سامانی فقط رسمی گفته و چیزی بخارا و بلکه سولار امیر اجازت باشتن نفرستاده امیر محمود سیف الدوله چون از مضمون آنان واقف گشت خیمه از غزنین اعزام محاربت و مقاتلت امیر منصور بن نوح و از این سوی یکتوزان بجمع سپاه پرداخت و امیر منصور با فائق از بخارا بحرکت آمده و چون امیر محمود به نیشابور رسید یکتوزان تاب مقاومت نیاورده و بگرگنج و امیر محمود عالی از عقب خود به نیشابور گذاشت و رایت عزیمت بجانب مرو افراشت و چون یکتوزان و فائق از امیر غزنه در مرو مجتمع شده یکتوزان با فائق مضمون خود را اظهار ساخته شد و امیر منصور گرفته چشمان آن پادشاه جوان را میل کشیده و عبدالملک را چنانچه در فوق اشارت شد بسلطنت برداشتند

ذکر وقایع سنه ۳۹۰ و غلبه ایلک خان بخارا و گرفتار شدن امیر عبدالملک سامانی و انقراض سامانیان

چون امیر محمود سیف الدوله غازی در جنگ با یکتوزان و فائق و عبدالملک و ابوعلی بن سیمجور مظفر گردیده و رایت استعلا و ممالک را فراشت دشمنان که در مرو جمع گشته و از قوت و قدرت امیر محمود سیف الدوله مطلع گشتند هر یک بطرفی رفتند عبدالملک و فائق بجانب بخارا رفتند و یکتوزان بنیشابور گریخت و ابوعلی بن سیمجور بگرگنج رفت و یکتوزان چون میدانست

امیر محمود او را بدست خواجه آزاد از نیشابور بگرفتن بخارا گرفتن فرستاد چون بمن فایق رسید وفات کرد و املاک خان چون از اوضاع بخارا و تمکن ناشناسی دربار یان عبد الملک مطلع گردید بعزم انتقام و انتقام بخارا آمد و بگوزن و نیالگین و سایر برزگان آگرفته نزدش آمدند تخت عبد الملک شنیدن این اخبار رسیده بگوشه نهان شده عاقبت دست اعوان املاک خان گرفتار و محبوس گردیده و فرزندان هر دو مدت سلطنت امیر عبد الملک هشت ماه و بعضی روز بود و املاک خان عاقبت خاندان آل سامان را بدست آورده نابود و ساخت مگر ابراهیم اسماعیل این نوح برادر عبد الملک که معروف منتصر بود او بگرگنج و مرو و طرف خراسان میگریزد تا عاقبت جمعی فراهم کرده بجنگ املاک خان درآمد و شکست خورده فرار کرد تا در ۳۹۵ سعید نوح در گذشت و دولت سامانیان انقراض یافت همین سال ابو الحسین احمد بن فارس زکریا رازی لغوی و عالم متبحر داعت بود وفاتش در قزوین بخدائی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۳۹۱ و احکام الحاکم بامر لله علوی خلیفه مصر در مصر و آغاز مودت املاک خان با امیر محمود سیف الدوله غزنوی و توجه امیر محمود بجانب هند و ستان

در این سال الحاکم بامر لله علوی خلیفه مصر فرمان داد تا مردم سنبها دکانین و محبت و شوارع بچراغ و قنادیل سیاه نگه دارند و همه بازار با باز و مشغول بیع و شری بودند و هیچ کس را مجال آن نبود که بغیر از ایام معتاد بخود و خود کاه کاهی سوار شدی از این محلت بمحلت دیگر رفتی و این بازار بیگر صرفت و در کمال فسحه و تمکن و تواضع سلوک میکرد و مردم چون با و نزدیک میشدند نماز تحیه میکردند و او مانع میکرد و نیز املاک خان چون از فوت و شوکت امیر محمود غزنوی خبردار شد رسولان چرب زبان با تحف شایان نزد شش فرستاد و در خواست عقد مودت او را در آورد و شیشه مودت و یگانگی را محکم نمود همین سال امیر محمود سیف الدوله بعزم رزم و جهاد بطرف هند و ستان حرکت آمد و چند قلعه را فروگرفت و با غنایم بسیار مراجعت بغزنین کرد همین اوقات بگوش امیر محمود سیف الدوله رسید که علی نوشتگین که حکومت هرات داشت و شیخ بایزید و ابو علی محمد بغراجق نبایره محمد بغراجق آمده طاهر بن خلف بن احمد و شیخ ابو نصر بگرفته و بایزید بجگیده و کشته شده سخت برآشفت و بجانب سیستان با لشکری بی پایان در حرکت آمد چون خلف بن احمد از آمدن سیف الدوله خبردار گردید بخوارزم و صحرای نیارز رسیده تحف شایان با ستقبال او با رسولان چرب زبان فرستاد و از در ضراعت و مسکنت معذرت خواست امیر محمود سیف الدوله تحف و هدایا را پذیرفت و عهود مواثیق بغزنین فرستاد همین سال سعد بن ولکیب هجری که معاصر ان کفیر ابیاد ی بود و مسیحیان را تباه یا و خود شهرت داشت در گذشت همین سال هیشوم میخواست و دنیا گرفته هیشوم و بعضی روان و اشرار را و نیکی گرفته و در بیابانان و کشتیبان بر طاعات عبادات افزوده و آهن سوده و دقاق الآن که بسیار سفاک و ظالم بود ترک ظلم نموده در گوشه بعبادت مشغول شد و چون سال بپایان آمد و حادثه مذکوره رو داد و قبر اشارلن را امیر اطور بزرگ با شکافت و قبر او واقع در شهر اکس بود بموجب صاحب مستطاب ناصری حکیم افضل ابو القاسم فردوسی طوسی در این سال آغاز بنظم کتاب شاهنامه فرمود و آن گنجینه علم و ادب را ابتدای مستحسن نمود و چون بجا بهرام بن بیانج رسید همین سال ابو محمد الله کنار شعرای شیعه مذهب بود وفات کرده

ذکر وقایع سنه ۳۹۲ و رفتن امیر سیف الدوله بجانب جیپال هند و ستان و غلبه او

در این سال امیر محمود سیف الدوله ماه دی حجه با سپاهی فراوان آهنگ هند و ستان و چون جیپال پادشاه هند و ستان از حرکت او خبردار شد با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سیصد فیل در پشاور او را استقبال کرده جنگ

سخنی واقع گردید و بسیاری از بندیها کشته و عاقبت جیپال با چهارده تن از فرزندان و خویشانش اسیر گردید. امیر محمود سیف الدوله از پیشاور بشهر پیشاور آمده و آنشهر را تاراج کرده و غرامت بزرگی از جیپال گرفت و با غنایم و اموال بسیار بغزنین برگشت جیپال پس از این شکست خانه خود را در آتش انداخت و خود نیز در آتش ساخت و فرزندش انندپال بجایش بتخت سلطنت نشست. همین سال تکین بن قراتکین بن معلم بن سیب عتیقی ملقب بحسام الدوله دیلمی درگذشت و ولایت بعد از او برادر غالب آمد همین سال او پشاور سوید را که نامش ذکر شد بود بن مسیح در آمد و ابن وفاق ابوبکر محمد بن محمد بن جعفر فقیه شافعی وفات کرده

ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۳ و خواستن بزرگان سیستان سلطان محمود را و رفتن او بسیستان و انتزاع نمودن یعقوبیان صفاریان

در این سال بزرگان سیستان عریضه بدرگاه امیر محمود سیف الدوله نگاشته که توجه بطرف سیستان نموده و آنشهر را متصرف آید زیرا که ولی بود خلف بن احمد از سریر سلطنت برخاسته بود و حکومت را بفرزندش طاهر گذاشته و بعد پشیمان گردیده و بتدبیری پسر را خواسته و او را مقید نموده و در قلعه محبوس ساخته و پس از چند روزی مرده و او از آن قلعه بیرون آورده که هر کرا خدائی مرده است این حرکات خلف بن احمد مر هر را از او و گردان نمود و امیر محمود را خواستند و او با قشونی بطرف سیستان آمد و خلف چون از آمدن سیف الدوله مطلع گردید و در خود توانائی جنگیدن ندیده پناه بقلعه طاق برد و امیر محمود چون برسید قلعه را فرو گرفت خلف از روی ضراعت و مسکنت بیرون آمد و پیش سفه خود البسم اسب امیر محمود سیف الدوله مالیده و او را بخطاب سلطانی گرد که مراد از این لفظ سلطان سرور شد و بعد ها همه کس او را سلطان گفته و سلطان محمود خزائن خلف را بحیطهٔ تصرف آورده و او را فرمان داد تا در جوزجان برده محبوس ساخته و در آنجا بود تا ایام حیاتش بسر رسید و دودمان صفاریه انقراض یافت با وجود که در سنهٔ ۳۹۰ سعید و نوده در محبس جان داد همین سال حسن امیر الجیوش بردبجایش بارزی و دوم نشست و پادشاه گلستان حکم داد که تمام اتباع و امتعه را سیزده بهم نوبر این سال که صد و بیست سال هزار و دویست و بیست و نه بود بقبول رسانیده و ابو حامد محمد ملقب بمنصور پس از نهصد و هفت سال پادشاهی وفات کرده و بجایش ابو مروان عبد الملک بن منصور ملقب بظفر نشست نیز در این سال حکومات شامات را الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر ابو محمد اسوداری را ثانی داشت و او بغداد را بازار رفته و فساد رواج یافت و در این سال عثمان بن جنی و صلی نحوی مصنف اللمع و قاضی علی بن عبد العزیز جرجانی و ابو الحسن محمد بن عبد الله السلامی شاعر بغدادی وفات یافتند نیز ولید بن بکر بن محلم اندلسی فقیه مالکی و محدث و ابو نصر اسماعیل بن حماد الجوهری النیشابوری صاحب صحاح اللغه وفات نمودند

ذکر وقایع سنهٔ ۳۹۴ و کشته شدن قاضی مصر حسین بن علی و تعیین عبد العزیز ابن عم او بقضا و تمشیت امور مصر

در این سال حاکم بامر الله علوی خلیفه مصر حسین بن علی بن النعمان بن حیون را که در سنهٔ ۳۹۰ سعید و نود منصب قضاوت برقرار شده بود معزول ساخت و پس از چند روزی که عبد العزیز بن محمد بن النعمان بن حیون منصب قضاوت مصر مصر برداشت حسین بن علی را از قید حیات آزاد کرده و او را کشت و عبد العزیز بن محمد که پسر عموی حسین بن علی بود در ماه شوال

این سال قاضی معزول شد و در نیمه رجب ۳۹۵ سعید و نوذوشت بازرنج بیداد و احکام جابرانه او گذشت همین سال ابوالعباس
ان واصل که گذشته مهذب الدوله کرمان را بطیعه بود سه بطنیان برداشت و مهذب الدوله از جنگ باز و منهزم گردید و ان اصل
بر بطیعه مستولی شد و عمید ابوعلی شاه عراق لشکری بسر و مهذب الدوله فرستاد و او بطیعه پس گرفت و قسم اکرده سالی چهار هزار دینار
بمهذب الدوله فرستد همین سال جلال الدوله دیلمی با برادر حسین موسوی نقیب شریف منصب نقابت علویین ابوجعفر
موسوی شریف رضی و شریف مرتضی بود و او اطلاعت بظاهر انقیاد نمود

ذکر وقایع ۳۹۶ و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ بهیم راو کشته شدن بهیم راو

در این سال سلطان محمود غزنوی بعزم لویش سوم اسنگ سمه و سمان خدای به بهیم راو راجه هندوستان بسر حد بهاطیه
مقرر در سفر گذشته عهد کرده بود که همه ساله بهیم راو مبلغی باج متوسط انند پال بفرستد و بهیم راو راجه باج گزار لاهور بود و در سفر گذشته
امان یافته بود و در قلعه بهاتنه که قلعه با متانت و محکمی بود دنیا و ذخیره و احتشت و ذخیرت سلطان محمود فی همه سید سلطان
محمود چون نزدیک قلعه بهاتنه رسید قلعه را محصور کرد و گفتند ان باج و زر نفرستاده و همه روز جنگی با سپاه برون
بهیم راو میکرد و چون راجه دانست نزدیک است قلعه را بجای گذارد و شبانه بیشتر با جانسپاران خویش راه فرار پیش گرفت
و سلطان محمود خبر یافته چند تن چابک سوار بتعاقب او فرستاد او خود را بشهر رسانید و عساکر سلطان او را ان طرف
کرده راجه بهیم راو خود را بدست خود کشت سپاهیان سر از تنش جدا کشته و نزد سلطان آورده سلطان محمود از قتل
خزاین و دفاین او را با دو صد و بیست فیل دیگر ان متصرف آورده راجه هند بدین مرتبه گرفتار شد و ماند

ذکر وقایع ۳۹۷ و خروج حمزه در مصر و رفتن سلطان محمود غزنوی بجنگ ابوالفتح حمزه ملقب بالظاهر

در این سال در مصر شخصی با دعای باطل موسوم بحمزه بن احمد ملقب بحاکم خروج کرده دعوی تازه و سنتی تبدیه
او در دعوای امامت و سنتش مخالف شریعت اسلامی بود و الحاکم بامر الله مناسبت انکه در مشاعر او فاضل شده بود
پیرو حمزه گردید و همه روزه احکام بامر الله منفرد ابکوه مقطم در مصر بالا میرفت و در بارگاه قاضی احتجاجات مناجات میکرد
مانند حضرت موسی که در کوه طور میرفت و با خدا او مکالمه مینمود و مدتها جان آن میان مفرطی که بعمل مخالفه نصاری و یهود
داشت مبدل بعض و عناد شد چنانکه دو نفر از نصاریان که متعاقی ملبند و در جزو وزرای مصر محسوب میشدند
مانند عیسی بن نسطور وس و محمد بن ابراهیم یکم کمشتین دادند و انها را بکشتند و اموال آنها را مصرف شد همین
سال سلطان محمود غزنوی تا بنگ گرفتن ملتان و لویش چهارم از غزنین جنبش کرد و سبب این مسافت
آن بود که سال گذشته سبکتگین سلطان محمود قلعه بهاتنه را محاصره کرده بود و ابوالفتح داود بن نصیر حاکم ملتان گاه
ناشایسته سر زد که سلطان کینه او را در دل نگهداشت و بجهت امسال گذشت و چون ابوالفتح داود را بجنگ
سلطان محمود ما جزم کردید با انند پال پسر راجه جیپال متحد گردید و از او استمداد طلبید و انند پال با سپاهی فزون
در پشاور سر راه بر لشکریان سلطان محمود بربست ولی به جنگ دوامی نکرده منهزم شد و فرار کرده راه کشمیر پیش
گرفت و غنایم بسیاری نصیب لشکریان سلطان گشت سلطان محمود دیگر باره انند پال تعاقب کرد و از او تا بند
ملتان آمد و سه ماه محاصرت نمود ابوالفتح داود تاب مقاومت چون در خود ندید امان خواست و این بین از افغانستان

خبر رسید که ایلک خان سر و ران خود را مانند سباوش بکین و جعفر بکین بخراسان فرستاده نیز ارسلان جاذب که از جانب
سلطان محمود حاکم هرات بود بمصر نیز فرستاده که کار خراسان و غیاب سلطان پریشان و تمامی نواب و عمال سلطانی
پراکنده شدند سلطان کار مصالحت را با ابوالفتح داود سپرد انجام داد و چون مدتی گذشته را کار سازی کرد و چون سلطان محمود از بی
وا ابوالفتح داود بلوی صلح محکمی شد و سلطان محمود امور مهمه را بپسر کپال واگذاشت و سکپال یکی از زادگان بود
که سلطانی اختیار کرده بود و با عجمه سلطان با شتاب بسیار از هند استان بافغانستان برگشت بعد از سال بعد الدوله
در هفده انقلابات طبسین را بپسران الب ارسلان واگذاشت و امیر اطور سلطنتیه مکلت بلغار استیلا و دومان و پشاور
بلغار را از زمان برادخت بعد از سال محمود بن اسحق بن محمد بن یحیی بن مندهٔ اصفهانی صاحب تالیفات کثیره وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۱۹ و جنگ سلطان محمود غزنوی با ایلک خان و قدر خان و انهزام و فرار ایشان

چون در هند وستان چنانچه تگارش رفت لشکر سلطان محمود غزنوی از پیش ایلک خان پادشاه ترکستان بطرف
خراسان خبر رسید بسرعت و شتاب سحاب بافغانستان آمده بتعبیهٔ سپاه و تجهیز نه و خرگاه پرداخت و خود با جمعیت
زرهدار با ایلک خان صیاد و مستعد ساخت از انسوی ایلک خان چون سلطان محمود را سد کرده جنگ با هند یها دیده و
سیاسی تمکین مسمع از قشون خود از بلخ و خراسان و چگونگی بجانب بلخ فرستاده و از پادشاه فتن قدر خان مدد خواسته
داد با پنجاه هزار مرد شمشیر زن هر دو پیوسته و تا چهار فرسنگی بلخ آمده سلطان محمود نیز از این سوی با سپاهی آراسته بزرمین
بجانب بلخ برانده و چون سپاه ایلک خان و قدر خان نزدیک شد و آمد و شدهای لشکر زیاده متوهم گشت ولی خود را بنا شده آماده
کارزار شد و قلب سپاه خود را بپرادر خود امیر نصر و حاکم جوزجان ابو نصر فرقیونی و ابو عبد الله طائی سپرد و با پنجصد فیل اجلوا تها
باز داشت و قشون با بش جاجیر بمیمنه اشکر گاه داشت و دو میسره قشون ارسلان جاذب را مقرر کرد و از انسوی ایلک خان خود
و قلب سپاه با بستاده و قدر خان از جانب میمنه و چرکین را در میسره لشکر جای داد که نا گاه دو دستهٔ لشکر از جای جنبیده
هم در آویختند و خون یکدیگر را بیجا بریختند بسی مرد و مرکب کشته و افتاده و از هر دو جانب بخاک و خون آغشته شدند چون
سلطان محمود کثرت سپاه ترکان و شجاعت و جلادت آنان را نگریست در گوشه رفته سر بخاک نیاز بدرگاه بی نیاز
سوده بگریست و از او تضرع و فیروزمندی را بخواست و با دل قوی و امیدی وافر بجای برخاست و لشکریان را بحرص بجنگ
فرمود و خود با پنج خاص خویش بقلب سپاه ایلک خان تاخت و چندین را از مرکب جدا ساخت و فیل سلطان غلدار
ایلک خان را گرفته بدو انداخت و چندین دیگر را لگد کوب ساخت و معاقب سلطان سپاه بر حملات دلاورانه خود و
سپاه ترکستان را از پیش برداشته و او را منهزم فرمودند ایلک خان و قدر خان فرار نموده و نظامه سپاهشان گسیخته
گردیده و تمکی و دلیر خان و پسر و اقارب آنها اصیب لشکریان سلطان محمود گشت و دیگر ایلک خان نجوال قتالی و جنگ با
با سلطان محمود در نیامد تا سال بها صد و سه در گذشت و ثغان خان بجای او نشین او شد و نیز در این سال
ابو کوه کرنب خواجه مبشار بن عبد الملک میکال در مصر خروج کرده بتفصیلی که در ذیل وقایع سنهٔ ۴۲۰ مسطور و مشتاد و شش
مگارش یافته کار ش خاتمه شد و نیز در این سال بن ابو العباس بن اصل اسپاه بهاء الدوله جنگ در پیوست و ابن اصل
شکست خورده به بصره گریخت و در آنجا بدستکاری کنان بهاء الدوله اسیر شد و او را نزد او بردند و بهاء الدوله فرمان قتلش را گرفته

ذکر وقایع سنه ۳۹۳ و کوشمالی دادن سپاه سلطان محمود به سپکپال و امیری او و قتل قاضی حصر

چون سلطان غازی بجنگ نیک خان رفت و مهمات هندوستان چنانچه باید سنه ۳۹۳ سعید دشمن شناخت شده مهمات نهنده را به سپکپال واگذاشت سپکپال غیبت سلطان را غنیمت دانست و سر عصیان برداشت و قصد آن داشت که سلطان را از هندوستان باشغال و بجنگ و جدال فرصت ندهد

وی را سر برگردانیده و پشت بسپاه محمود نموده راه گریز پیش گرفت سپاه هندوستان چون فیل مان راجه را از پیش کار زار بگردانیدند و بگمان کردند راجه خود فرار کرده و شکست داده آمده اند آن نیز دست از جنگ باز داشته بغارت مشغول گردیدند سلطان محمود چون چنان دید گذاشت سپاهش که بخیال افتاده بودند بمیدان بدر رفته آن را بعقب نشانده بهندیها تاخت کرد و یکباره بر گردیده و بگل هندیها را فراگذاشته و بچاپ گذشته و سپاه سلطان را بر جا بعقب انداخت و هر گز سیاف شکست نامگی نشسته یکدلی و اتحاد شان پاره شد و متفرق شدند و سلطان محمود بعد از سیر سپاه تا راج داد و دادری از معابد آنان تا فی گذاشت و چون سپاهش از این جنگ بهره فیض و حصه او فراوان رسید دانست که معبد و ستائیگاهی مدت آراکه چنین حال سپاهیان را از تاراج نباید شنید که در بر کوه بیمایا تجانه گرکوت بوده که از سالیان دراز گنده و از انواع ظرافت و جواهر است سلطان محمود بدانجانب شتافت و مقصد خود را در انجا یافت و آن تجانه را غارت کرد که از انجمله دو صد من زر ناب طلا و دو هزار من سیم نقره و بیست من جواهرات گران قیمت مانند مروارید و یاقوت و زبرجد و الماس و غیره و سیصد هزار پارچه های فاخره چون سلطان محمود از جمیع کردن اموال تجانه فراغت حاصل کرد و لشکریان را فشتی کامل بخشید و با غنی مالا مال بنسرت آشیانگ غزنین مزد و در این سال علی بن عبد الرحمن بن احمد بن یونس المصری صاحب زیج حکمی بادشاه خلیفه مصر که معروف بزیج ابن یونس و در جمیع صد مجلدات وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۰۰ و مناسبش داون سلطان غنیام هندوستان را

چون سلطان محمود غزنوی از سفر هندوستان بظفر و منصور مانند خنیام بسیار و ذخایر بیشمار برگشت و بر جهانیان شوکت و عظمت تمکنه زد و این سال فرمانداد تا در میدان وسیعی از غزنین گرد بر گرد دروازه شهر بودگاهها چوبی و غرفات بزرگ و تجرات مقعده بنیاد کردند و تمامی النسبه فاخره و جواهرات زاهره و ظرافات نادره که از سفر هندوستان و از تجانه گرکوت سال گذشته آورده بود صف صف و دسته دسته بر فرازهای داد تا تمام اشراف و اعیان و بزرگان دگاه یا بان بارگاه و روسای طوایف و ایوت و شهر نشینان آمده تماشا کردند و براهبت و شوکت سلطان افزوده گردیده و از ان جواهرات شاداب بهره و نصیبی بزرگان درگاه و سپاهیان داد و باقی داشت و پس از چند روزی آنان را رخصت فرستاده و کنجوری دادا برای محاسبت آمدنی گذشت بعد از این سال در اسپانیا انقلاش و شورش شده و محمد بن هشام بن عبد الجبار ناصر اموی خلع کرده و مردم را بدعوت گرفته و ملقب مهدی شد تا نگاه موحد اموی را گرفته بقرطبه محبوس نمود پس از آن سلیمان بن حکم بن سلیمان خروج کرده و محمد بن هشام در جنگ او بگریخت و سلیمان بتخت آمده محمد بن هشام باز با قبیلی برگشت و بر سلیمان غالب شده و مجددا بسلطنت نشست پس از آن مردم جمع شده محمد الگرفته و موحد اموی را بیرون آورده بتخت نشانیدند و محمد را بحکم موحد کشتند و رشته کش کمش زیاد گردیده تا عاقبت سلیمان بهمه غالب شده و فرمانروای همه بگشت سلطنت برآه و استقامت بالا یافت همین سال بوجه طاعون وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۰۱ و آمدن غوریستان و توابع غور و غرجستان و ملتان زیر حکم سلطان محمود غزنوی و یورش ششم او بهندوستان

در این سال سلطان محمود غزنوی با سپاهی انبوه از طرف غزنه جهت آمدن اشتوی حکمران غور محمد سوری به تعقیب سپاه او رخت

و خود از صیادی کار زار ساخت چون سپاه سلطان رسید و حمله برد هزیمت شکست فاحش بعوزبان نصیب شد و محمود از اثر این حادثه خبری که از بزرگی بآنگشت داشت بجزد و بجای خود سردوشد سلطان محمود خوارستان را ضمیمه ممالک خویش ساخت و این وقت حکمران غزنین شاه شاه بود و قبل ازوقتی بخلافت سلطان سرافراز شده و امور و عنایت سلطانی گردیده بود و همه پیش از حضور از شغل حکومت کناره جسته و تمامی امور را شاه شاه انجام میداد شاه شاه از زمانی سلطان مهکام طلب کرده و او سرپیچی نموده غزنین نیاید سلطان نیز درسخت بر آشفت و فرمان داد تا التون تاش حاجب و ارسلان جاذب بخوارستان رفته او را گوشمالی دهند چون این دو سردار نامدار بظاهر غزنستان رسیدند بوالمظفر با جمعیتی از آن دیار بمقابلت آمد و در قلعه پسر زیدار سلطان معاذیر چندی متمسک گردیده التون تاش بوالمظفر گرفته بحضرت فرستاد چون فرزندش شاه شاه را گرفتاری پدر آگهی یافت بمحاربه محکم بنیاد جست و عاقبت ناچار بیرون آمد و تسلیم گردید التون تاش شاه شاه را بغزنین نزد سلطان فرستاد و سلطان محمود او را بزیانه چند ادب موده و در یک قفس محبوس ساخت و فرمان داد تا پدرش بوالمظفر را از حضرت حاضر کردند و تمامی املاک و عمارات و مزارع او را بخزینه و بوالمظفر را بحسن میمندی گماشت تا هشتاد چهار صد هزار دینار او را وام کرد و مملکت غزنستان نیز ضمیمه ممالک سلطان محمود گشت همین سال سلطان محمود غزنوی بورش سیزدهم بهندوستان منتها کرد و بطرف ملتان مانند سیلی خروشان سرازیر شد ابوالفتح داود حکمران ملتان که از نشئه نخوت و نوشش از سلطان محمود ضرب دستی دیده بود با سه حلقه کجری (هندپال) و آلت آلات بخراسان از شراره رسیده بود خود را حاضر جنگ ساخت و پس از گرد و فری اسیر گردید و ملتان بتصرف سلطان محمود آمد و ابوالفتح داود را سلطان محمود هدیه موده بغزنین فرستاد و پس از آن او را بقتل شاهزاده فرزند که در آن قلعه محکمی بود محبوس ساخت و ابوالفتح داود لودی از قلعه غزنین بیاندازه آمد و سلطان محمود ملتان را نیز ضمیمه ممالک خویش کرد و همین سال الملک خان از ترکستان بعزم جنگ با برادر خود خان خان برایشان شده و خون بارگنده رسید سنت و سورت سه ماه و اندی گردید که پیش رود و ناچار بدون مقابلت بسمرقند برگشت همین فرواش بن مقلد بن مسیب اسدی بحیل حکمران موصل و دیار بکر و کوفه در قلمرو خود خطبه بنام الحاکم بامرالله علوی خلیفه مصر خواند و چون بهاءالدوله بشنید بعبیه بجوش فرمان داد تا بجانب او تاخت و فرواش از این کار معذرت خواست پس از این عبید الجیوش ابوعلی بن استاد هرمز کسپسالار قشون اعداد و از جانب بهاءالدوله مدت بشت سال و چند ماه منصبدار بود و وفات کرد و نیز در این سال بوعبید هروی که از بزرگان مشایخ بود رحلت نمود و در جلد سوم این همایون تاریخ ذیل سرگذشت مشاهیر شرح سوانح ابوعبید مفصل نگارش خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۳۰۲ و پورش ششم سلطان محمود غزنوی بهندوستان

در این سال سلطان محمود غزنوی اعزم رزم آهنگ هندوستان نمود و مقدم ما انندپال راجه پنجاب نگاشت که چون جور سپاه کنیه خواه از آن مرز و بوم بود و بهره شد که کسی متعرض مملکت تو گردد و بسیبی کسی وارد دیار تو نیز در کار سپاه رسانیدن مسامحت ننماید و چندتن را بجهت هدایت راه و راه نمائی راه و سراهمعین نمود انندپال بموجب فرمود عمل کرد و چون سلطان محمود برسید و دانست بعزم انتها پیش آمده معروض داشت که این بقعه پرستشگاه عموم مردمان این مرز و بوم و دور دستان بوده و سالهای قرنها مردم هندوستان سرنیازمندی در آنجا سوده و در فرستادن قشون

وذخایر آنی بیاسوده و آنگه سلطان محمود غزنوی مراسم پذیرفته راجه (تهانیسر) همه ساله باجی مقرر میرسانده و من بنیجاه و پنجم فیل مدیم سلطان محمود گفت حرکت و غزیمت من بهندوستان محض بت شکستن و محبت پرستی است که بهر این دنیا مال و منالی برسم و بهر دو آخرت اجر جزیل دریابم چون راجه تهانیسر خبردار گردید که سلطان محمود بعزم (تهانیسر) غارت کردن آنجا نهضت فرموده است هفت هزار مرد جنگ سنده بجمع سپاه پرداخت و تا خواست از اطراف و جوانب مردی بخدمتگاری لشکر خود فرمان شهر را محاصره کردند و دست بتاراج و غارت و نهب و سلب گشوده بر بندگان و هندوان بت را شکسته و بت بزرگ که مجسوم نام داشت و با نواع جواهرات آراسته بود و از زر ناب ریخته شده بود بشکست و تمامی را تصرف نمود صاحب تاریخ کتاب زین هند میآورد از جمله غنایمی که سلطان محمود از این بتکده (تهانیسر) بدست آورد دانه جواهر گرانبهائی بود که وزن آن دو هزار و ششصد مثقال بود و هر دانه یک مثقال و هزار و صد و شصت مثقال یک من شاهی ایرانیست) و شصت تخم مقابل یک تولچه هندست بالجمله سلطان محمود با غنایم بتکده (تهانیسر) بغزنین شاد شاد و کامگار برگشت همین سال الظاهر خلیفه عباسی چون شوکت و اقتدار علویین مصر و خلافت آنان روز بروز در ترقی دید شهادت نامه در محمدیت حسب و نسب عبیدیین و خلفای مصر نگاشت و آنصفحه را از امضاء و امهار برخی بغدادیان نبیاشت ولی الشهادت نامه مسودی نه بخشید همین سال حاجه در راه مکه بحجاج آزار بسیاری رسانده و وزیر این لیان مقری بصری وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۰۰ و وفات شمس المعالی قابوس و ملیک خان و بهاء الدوله دیلمی

در این سال شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار پس از بیست سال حکمرانی مدبت ملازمان خود کشته گردید و بسعی اگر باد و زنگال و فغفس و اجوال شده الیغضب بود و مابندی اتفاق نظر و تا اگه مدبت چاکران درگاه در این سال کشته و بجایش منوچهر بن قابوس بتخت حکمرانی طبرستان و جرجان برآمد همین سال ملک پادشاه ترکستان که شرح محاربات او با سلطان محمود غزنوی در وقایع سال سیصد و نود و هفت نگارش شد وفات یافت و بجایش طغان خان برادرش بتخت نشانی ترکستان برآمد و نیز در این سال ابو نصر جاشاذ بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی پس از بیست و چهار سال فرمانروائی در عراق عرب (امین الدین) وفات یافت و پسرش ابو شجاع سلطان الدوله در بغداد تمکن گردید همین سال قاضی ابو بکر بن الباقلانی محمد بن طیب بن محمد که بر طریقه ابو الحسن اشعری مذهبست وفات یافت تاریخ وفات او در تحت کلام او مرقوم است

ذکر وقایع سنه ۴۰۱ و یورش ششم سلطان محمود غزنوی بهندوستان

در این سال انندپال بهور رخت هستی بدار هستی کشیده و فرزندش جیپال دوم بجای او متمکن گردیده و بقرار داد یکه در پیش انندپال با سلطان محمود گذارده بود دم نمی گذارد و شوکت و سطوت سلطانی استمالتی نموده چون سلطان محمود این بدانست لغزم رزم با او آهنگ هندوستان کرده و بظاهر لاهور سرا پرده اجلال بر و جیپال دوم در قلعه انندونه که در شمالی محکم بود پناه جست و با سپاهان هندی براو بگماشت و چون از گذشت سلطان محمود آگهی یافت نیمه شبی با خاصان خویش و نفایس سلطنتی بجانب کشمیر شتافت سلطان محمود

قلعه را فروگرفت و کار را قلعه گیان سخت نمود عاقبت محصورین امان خواسته و قلعه را تسلیم داده سالی محمود
هرچه در قلعه مافت بباد تاراج داد و نایبی بحافظت قلعه گماشته راه کشمیر پیش گرفت چون جیپال دوم از نزدیک
شدن سلطان محمود اطلاع مافت نامزد کشمیر بطرفی دور دست شتافت سلطان محمود بکشمیر رسیده و تا توانست
از آن شهر هرچه بدستش رسید تاراج کرد آنگاه باغنایم و ذخایر گرانبها مراجعت آورده بود لغزنین بازگشت همدرین سال خفاجه
که قسمتی از سنی عامر بوده در اطراف کوفه تاخته شد و بسا جابنا و مساکن و مرد و مارا از دار الی مجرد ساخته سپاه بغداد
آنها را تعاقب نمود و بسیاری را طعمه شمشیر ساخت و گرد و میر ابتدیاسا رت در آمده مدت نیز دراین سال ابو الحسن علی
بن سعید اصطخری که از تمره و مشایخ معتزله بود و ابو الفرج طهرزادی قاری بغداد وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۱۱ و احکام جدیده الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر و کشته شدن قاضی مصر قاضی نعمان

دراین سال الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر احکامی جدیده و اوامری شدیده صادر نمود از انجمله حکم داد که مشاطه زنان و شعبده
بچگان از خانه بیرون نیایند و مردمان برجی سبز بجای ماه (ملوخیا) و کشنیز و غیره نخورند (یعنی ملوخیا سبز رنگ است
شبیه بکیان و آنرا در مصر با آب میپزند و لعابی دارد و اغلب با بخ و مرغ آنرا بخ زنند و بزعم او الکه جسن ملوخیا) مسلمین
الی سفیان دوست میداشته و کشنیز را عایشه دختر خلیفه اول بسیار میل میفرموده و از این احکام و برخی حرکات او معلوم کرده
که او را حالت جنون و سفاهت سبکی دست داده ولی چون در سنه خوف متمکن بود مردم ناچار متابعت او میکردند و برخی
بخیالات و وساوس باطله راه عدم میسپردند چنانکه شرذمه غضبیش حرمن حیات مالک بن سعید بن سعید فاروقی قاضی مصر
توده خاکستر ساخت و پس از او سنه مقامات مصر را خالی بود تا غره ذیقعده سنه چهارصد و چهارم شعبان احمد بن محمد بن مقتدر
بن محمد بن ابی العوام این سال سنه مقامات مصر نشست و از روز قتل مالک بن سعید که روز شنبه چهارم ربیع الاخر واقع شده تا
دو ماه و بیست روز مصر بدون قاضی بود و کسی جرات قبول این منصب را پس از کشته شدن سه تن قاضی یا مر الحاکم بامر الله نکرد
همدرین سال ابو القاسم یوسف بن احمد بن کج قاضی دینور بدست غلامش شهید گردید چونکه او ریاست دین و دنیا هر دو را

نیز همدرین سال حافظ محمد بن عبد الله معروف بابن حاکم نیشابوری و ابن شاذان بغدادی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۱۲ و یورش نهمین سلطان محمود غزنوی بهندوستان و باامیدی برگشتن او

دراین سال سلطان محمود غزنوی نامبک کرفار کرون جیپال دوم که ده سال قبل در کشمیر خود را پنهان ساخت
و گمنام از شهرهای هند در شد از غزنین حرکت کرد و لشکر و لشکر بداد نواحی آنرا تاکشمیر رسید و این یورش نهمین او بجانب
هندوستان بود چون بکشمیر رسید قلعه لوکوت را یکی از قلعه های متینه و بر قله کوهی ساخته شده فروگرفت و هرقدر کوشش
و کشش نمود و بروت و استطاعت خود را در گرفتن آن قلعه فرو نذاشت سودی نبخشود و مدت محاصره طول کشید و از طرف
سلطان محمود دقیقه از آن نمانده و لشکر زمستان در رسیده و اوعات تابان نیز فرا رسیده زراکشمیر بجز ف سایر نقاط و ایالات هند
بوده و از سطح دریا بقدر نیزه و نیم قد ارتفاع دارد و هوایش بسیار پاکیزه و تقریبا چهار ماه سه ماه بهار دارد که حالیه تمام
مسلمین و اجانب هندوستان در آنجا خارگذار هند کشمیر میروند ناگهان سلطان محمود مایوسانه از دره قلعه لوکوت
برخواست و راه مراجعت پیش گرفت در آن وقت رجای سنگین کوه و دشت و هامون را فروگرفته سلطان محمود و سپاهیان

راه را گم کردند و بسیاری از آنها در گریوه‌ها و دره‌ها هلاک شدند و سلطان محمود با معدودی جان بسلامت برده و
بغزین رسیده ولادت شهزاده ابو احمد که نشسته از کامشان برون شد همدرین سال سلطان الدوله و ضیاء الدوله
بهاء الدوله دیلمی بغداد را غارت کرده که نایب او بود گرفتار شده و کشت و خانه و اموال او را غارت کردند که تمامی ملوک
دیلم یک دینار و جامه از او بدست نیامد همدرین سال میانه اهل واسط نزاع شد و جمعی کشته شدند و نیز ابو جعفر احمد
بن محمد بن احمد اسفرائینی گذارنده محول مشایخ بود وفات کرد و در مجلد سوم این همایون کتاب در ذیل سرگذشت مشاهیر اسفرائین
بشرح حال او بجامه فصل خواهیم پرداخت نیز در این سال ولادیمیر پادشاه روس غزو و مردم مسیحیه ولادیمیر
یکی از اولیا دانسته و در پانزدهم رشوه عید میگیرند و در عهد او بسیاری عابد و کلیساها در روس بنیاد شد همدرین سال
شریف رضی که دیوان شعری دارد وفات کرد همدرین سال بزرگ شماری در چین شد و بیست و دو ملیون نفر بشمشیر کشتند

ذکر وقایع نشئه و حرکت سلطان محمود غزنوی از غزنین بجانب خوارزم و فرو گرفتن بمملکت

سلطان محمود غزنوی در این سال عزم مقاتلت با خوارزمیان از غزنین نهضت برون زد چنین حال آنکه ابو علی بن مامون
حکمران خوارزم که سمت مصاهرت با سلطان محمود داشت در زمان حیاتش همواره با سلطان نهایت مودت
و شفقت را مرعی میداشت و چون او درگذشت برادرش مامون بن مامون بجایش بنشست و زن برادر خود که خواهر
سلطان محمود بود بگرفت و با سلطان محمود مانند برادر دوستی دیگرینی مینمود چون قدرت و شوکت سلطان محمود
روبفزونی گذاشت همه روزه رایت ملک گیری بسوئی برمی افراشت و از دیاد خوف جنود و انواع تطعات و
اتعاب متعدده سرافراز شده بود مامون بنا مامون کس فرستاده که با دیگر مراد خطب بیاوری مامون در پاسخ
با خاطر ساخت و در مقابل بسول سلطان محمود پرداخت از اسرار نداشت همگی نفشه که مملکت خوارزم خاص
تست و بدون مشارکت غیری تو با امیر و فرمانگذاری و اگر نخواهی دیگری در زیر پایه باشد یک خود کرد انی ما
برون از حکم تو نخواهیم شد پس از این مکالمات قاصد مرخص شده و بدربار سلطان محمود رفت و هرچه دید
و شنیده بود معروض داشت از این سوی چون قاصد سلطان محمود از خوارزم برون شد دربار یان مامون
متوهم شده و روزی برحسب عادت معموله که در خدمت مامون میرسیدند خدمت او رسیده پس از بیرون شدن
مامون زاهر دو مایفشد و معاودت نشد که مامون بحکم مرض وفات یافت پس از وفات او نیالتکین سپهدار
قشون خوارزم پسر مامون بن مامون را بسلطنت برداشت و با سایر دربار یان خوارزمشاه متفق و همعهد
گردید که اگر سلطان بطرف خوارزم آید با او بجنگند چون این اخبار متواتر با سلطان محمود رسید از غزنین حرکت
کرده بطرف خوارزم رسید و ناریه جنگ مشتعل شد و مامون نانی خوارزمیان بکشت خورده و بقدر پنج هزار
تن اسیر شده و سردار سپاه خوارزم نیالتکین گرفتار شد و سلطان محمود فرمانداد تا معاقل قهرمامون را با خاک
وانمازاد اراد و بخیت و تمام اسباب و محمولات خوارزمیان را متصرف شد و آنمملکت صمیمه ظفر خویش کرد
و حکومت آنجا را بالتونتاش حاجب داده با غنایم موفوره عودت بغزین نمود اول فریقون در این سال
انقراض یافت همدرین سال دولت و خوانین غلفای اموی در اسپانیا انقراض یافت و از این سال ببعد

خلافت در اسپانیا مبدل بملوک الطوائفی شد و ابو طالب عبد الجبار المعروف بالشنی الاندلسی از مردم جزیره شقر مقیده و در اینخصوص سروده که حالت اندلس و سلاطین آنجا را بشته تحریر کشیده که مطلعش امنیت (المازای اعلام اهل قرطبه : انّ الامور عند هم منضبطه) همدرین سال الفنسو پنجم شه لئونز اکه اعتراض

ذکر وقایع شتاء و یورش دهمین سلطان محمود غزنوی بجانب هندوستان

بازدراین سال رایات اقبال سلطان محمود بجانب هندوستان برافراشت و از سرات با سپاهی از ترک و تاجیک و دورونزدیک که عبارت از یکصد هزار سوار و بیست هزار پیاده بود راه پشاور در پیش گرفته کوچ کوچ آمده تا اظهار کشمیر نهیز و چون کثرت مسافرت سلطان محمود بهندوستان و نیامدن معاودت بگذشته مردم آنمکان و عودت او از هندوستان با غنایم فراوان بعقیدی هول و هراسی در دلها انداخته بود که هر کس قبل از حرکت او اعتبار چاره بجا نگی افتاده با لجوه سلطان محمود چون بخاطر کشمیر خیره افتاده راجه کشمیر قبل از وقت بتدارک برآمده پیش کشیهای لایق و تحف و هدایای شایسته پیش کش کرده مورد اکرام و اعزاز شد بشرط آنکه راجه خودش با تمامی سپاهش در این سفر ساهانه در رکاب فتوحات سلطان محمود باشد و منازعه کشا نباشد آنگاه سلطان محمود با سپاهیان براه ولایتی راجه کشمیر سه ماه راه پیمود و بلندیهای نوردیده و بحدود خانیت راطی کرده و بشهر جیبا رسیده و بظاهر شهر قشکل غنوج از دوروز راجه غنوج که تحف فراوان گذرانیده و بکیش مسلمانی درآمد سلطان پس از سنه توقف از غنوج بطرف بلیمیرت عزیمت کرد راجه (میرت) که نامش هردت بود و قلعه خود را با سپاهیان بسیار و با خاصان خویش و داشتیهای قیمتی بسویی گریخت و مامن محکمی در قلعه کوهی گزید سلطان محمود قلعه میرت را فروگرفت گمبانان سی زنجیر فیل با مبلغی نقد داده و امان خواستند سلطان محمود از انجا حرکت کرده به نزدیکی قلعه (مهاوند) که بر کنار رود خانه جون و نزدیکی قلعه میرت واقع بود فرود آمد راجه مهاوند که موسوم (بکل چند) بود از شرافت باجداد لایقه بیرون آمده مورد اکرام شد ولی از سوء طالع مردم شهر و مردم مهاوند نزاعی شد که خیلی در میان کشته شدند و سپاهیان غزنین دست بتاراج برده هرچه یافتند غارت نمودند گاهی از زمان دفرزندان را گرفت و سپس خود را بایل کرد و سلطان فرمانداد تا بساط حکمرانی او را درهم بپیچند و تمامی را بتصرف امنای خود درآورند آنگاه سلطان راه شهر (متورا) در پیش گرفت در شهر متورا بکده بود بسیار بزرگ که از دیرگاهان پرستشگاه هندها بود و از زمان باستان مردم دور و نزدیک با آن تجانه شتافته و اشیای بسیار نفیسه باو نیاز میکردند و بواسطه افزونی این عبادتگاه شهر متورا بسیار آباد و مردمش فراوان و شاد بود در هر گوشه و کنار قصرهای رفیع و کاخهای میمنه و بنگده های عمومی و خصوصی بنیاد شده بود و در آنها صدها تمثالی زرین و سیمین و جواهر آگین نصب شده بود چون سلطان محمود بدین شهر رسید در تحیر و تعجب فرو رفت از کثرت بناها و کاخها و بنگده ها حیران شد خانچه خود بغزنین مینگارد که در این شهر هزار قصر و کاخ شاهانه ساخته شده از سنگهای مرمر سفید که اگر مانند یکی از آنها را بخواهند در جای دیگر بسازند با کرورها مال و دویست سال بپایان نخواهد

رسید و بغیر از بنیا آنقدر گنجینه های عالی موجود است که از حد شمار و حساب بیرون است سلطان محمود بی توانی بتاراج
این شهر فرماند او که ثابت شود در یغماگری و خرابی و شکستن بتها و مانکی لشکریان خود داری کرد و در میانه بتها پنج بت
بود که چشمان آنان از یاقوت سرخ بود و بر یک از آن بتها گوهری یافتند که وزنش هزار و ششصد مثقال بود و بتها یکی
از نقره ساخته بود و بیش از یکصد بت بود و چون تمامیرا از هم شکستند بتها یکصد و سی و شتر بار از طلا و نقره جدا شده بود و
پس یغماگری و بربادی فتنه بیشتر این شهر را طعمه آتش نمودند که هزارها مسند و بی چیز و بی خانه و پریشان حال گردیده بود
سلطان محمود پس از فتح این قلعه کامکار شهر ستر اخبر یافت که در نزدیکی شهر ستر قلعه محکم بود که در آن قلعه جات نیز بتکده ها
ساخته اند و آنها را بانواع بتها و اشیاء قیمتی پر کرده اند و همان کش مدانسوی شتافت و چون آن قلعه جات که با جگزار و بلی
بود بطرفی فرار نمود و سلطان بدان قلعه با استیلا یافت و هر چه در آن بتکده ها قیمتی بود بدست آورد و بطرف قلعه
منج روی نهاد و در این قلعه کلمبا بان مسلح قلعه داری برداشته و تا پانزده روز خود را نباخته حافظت اجرا میکردند
تا خود را غرق بحر فنا ساخته و کسانیکه در آن قلعه بودند خود را بانواع مختلف هلاک نمودند که گرفتار ذلت اسارت نشوند
سلطان محمود بدین قلعه رسید و گنجینه ها و اموال بسیاری یافت که بسه را متصرف گردید و راه چنبل پال پیش گرفت راجه چندپال
پیش از رسیدن سپاه دشمن با اشیای قیمتی و خاصان خویش راه پیش گرفت و سلطان بدو دست نیافت ولی
از باقی مانده هر چه یافت متصرف گردید و بطرف چندپال رای راند چندپال رای نیز مانند چنبل پال گوشه بابان و فرزندان گنجینه ها
فراوان بچنگ شد سلطان چون رسید و اراده همه چیز را دانست و فهمید چندپال رای را چنبل پال دانست که در همه
هندوستان مانند او قلعه نیافت نفیسه سلطان محمود بهر قلعه تلاش در سابق نموده بود که این قلعه را چندپال گیرد
و بجز فکر نشد و در این وقت تمامی غنایم را بخیال دست سلطان محمود آمد خاصه یک از آنخانه بسیار زیبا و عجیب
بود که در آن بسگاه آن فیل را دیدند فیلبان در کوشش است او را گرفته نزد سلطان آورند سلطان محمود با غنایم
بسیار که پنجاه و سه هزار برده و پنجاه پیل باشد بطرف غزنین حرکت کرد بهمین سال محمد بن الداوله دیلمی حکمران بطیحه
وفات یافت و ابو محمد پسر خواهر ابو پسر محمد بن الداوله که احمد بود گرفتار کرد و اقتدار او را برد که هلاک شد و خود بجای
محمد بن الداوله بحکومت بطیحه برقرار آمد و ناجوشی مبتلا گردید و پس از سه ماه هلاک شد و حسین بن بکر شاپی بجای او
بنشست و چون سلطان الداوله خبر یافت او را گرفت و صدقات فارس را حکمران بطیحه کرد بهمین سال قراخان
پادشاه ترکستان وفات یافت و نام او ابو نصر احمد بن علیخان بود و بای تخت او بلاصاغون بود و پس از او برادرش
ابو المظفر ارسلان خان بجایش نشست بهمین سال طایفه دامارک در ترکستان تسلط یافتند و علی بن مزید اسدی
و ابو الغنایم مرجانی در این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۰۹ و سنه ۴۱۰ و امر دادن سلطان محمود غزنوی بساختن عمارات و مساجد و حمام در غزنین

چون سلطان محمود غزنوی با غنایم گنجینه و برده ها و فیره بغزنین رسید فرماندادا استادان چابک دست و
معماران تیز هوش کاخهای دلکش شاهانه و مساجد و حمامهای بزرگ نمودند و مردم غزنین بخرمی و شادمانی
بامارت او رده بودند اقبال کرده و بواسطه کثرت اسلامیت بهرش برده بده و در هم رسیده بود بهمین سال

ابوالمظفر ارسلان خان بن طغا خان علی که پس از برادر بتخت سلطنت برآمده وفات کرد و پس از او قدر خان یوسف بن بغرا خان هرون بن سلیمان بحکومت ماوراء النهر ترکستان برقرار آمد همدر شنه چهار صد و نه ابو محمد عبد الغنی بن سعید الحافظ المصری صاحب المؤتلف المختلف وفات کرد و سال لعبد ثابت بن سابق مبنی حکم ان حران در گذشت و بجایش شعیب حکمران شد نیز مرد و یه اصفهانی وان بابک شیاع وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۱۱ و کشته شدن الحاکم بامر الله علوی خلیفه مصر و به تخت نشستن الظاهر لاعزاز دین الله فرزند شانزده ساله او

دراین سال ابو علی منصور ملقب بالحاکم بامر الله بن العزیز بالله علوی خلیفه مصر پس از بیست و پنجسال خلافت در عرسی و شش سال و نه ماه مقتول شد و چنانچه در قضایای سنوات گذشته اشارت شد الحاکم بامر الله را اطواری غریب و حالاتی عجیب دست داد که غالب معتبر بسفاهت و دیوانگی شد و دست سفاکی و بیباکی او بخونهای بیگناه دراز گردیده بود مدون بتحقیق و تدقیق بهر کس ظنی میبرد او را از پای درمیآورد و بقول جرجی زیدان صاحب تاریخ التمدن الاسلامی ادعای الوهیت میکرد و اخیرا در فکر کشتن خواهر خود و سپهدار قشون مصر افتاده بود که هر دو از آنچه مطلع گردیده و قبل از مبادرت او باین کار آنان مقاومه نموده و منکامیکه در جبل المقطم نزدیک مصر بعبادت همه روزه در لیالی مناجات و عرض حاجات بود او را کشته و آنگاه ربط و ضبط امور بدست کفایت خواهر الحاکم بامر الله افتاد و او پسر برادر خود را که پسر الحاکم بامر الله بود بتخت خلافت برآورد که نامش ابو الحسن علی بود و پس از مبایعت و متابعت با او ملقب به الظاهر لاعزاز دین الله گردید و عمرش در هنگام بتخت نشینی شانزده سال بود و چون پادشاه خواهرش محکم گردید یکی وقتی آثار کیاست و فراست و رعیت داری از او ظاهر شد چنانچه اول فرمانی که زنان و دختران در بیرون آمدن از خانها آزادند و مردم در خوردن و نوشیدن هر چه میخواهند مختارند و خود نهایت میل را بساز و نواز و طرب داشت و امورات را مدت معهودی نادیان و بیخبر ان گذاشت بدین سبب انواع بلایا و محن بجانب مصر روی آورد و مردم به بلای قحطی گرفتار شدند و این سال در بغداد لشکریان شورش کرده و سلطان الدوله بطرف واسط رفت و برادرش مشرف الدوله در بغداد تسلط یافت و نیز سلطان محمود غزنوی از طرف خلیفه بغداد بانواع اشفاقات و التفاتات مفتخر گردید که امین الملة و یمین الدوله و غیره بود و هم در بغداد و در این سال محتلی و گرانی شد

ذکر وقایع سنه ۴۱۲ و یورش بازدهمین سلطان محمود غزنوی بهندوستان و عودت او با غنایم بسیار

در این سال باز سلطان محمود غزنوی ابتهاج بهندوستان کرد زیرا شنیده بود که انند راجه کالنجر که اکبر سپاه و حشمت و سکاه از سایر راجگان هندوستان برتری و پایه سروری دارد و از مسلمان راجه لشکر که کوره نامه داشت بخشم آمده و لی گوشمالی او است و نیز جیپال دوم (انند) در جنگ و ستیز با سلطان محمود همدست شده و به تعبیه سپاه و تهیه نبرد و خونخواهی پدر پرداخته و قشونی عظیم از هندوستان گرد آورده چون سلطان محمود به لب آب جون رسید سپاه جیپال بر سر راه او تا خشنده و زمین معرکه را از خون کلید گیر

گلزن ساخته و تا خواسته قشون سلطان محمود از آب جون گذرانده تلف گشته و تاب مقاومت نیاورده و سلطان محمود
بفتوح خود را رسانید کوره را سیاه ندا کشته و هیکل شیر انجون انگشته و شهر کاجرا گشوده سلطان محمود چون این بدید بیمار
گشته شد کوره توسلان را بشنید مانند نیز شکیبان بفرید و سیاه را در پی او حرکت داد و چون نزدیک شده است
که نشانه باسی و شش هزار مرد سوار جنگی و چهل و چهار هزار پیاده و شصت و چهل فیل آماده کارزار و مهیای پیکار است و
از خوش بختی در آن شب بر سر دست آمده حاشیه که سلطان محمود از کثرت سپاه خویش و کثرت ساکر دشمن واقف
از سه بن حبیبال دوم در هراس بوده نشده از خود با تمامی سپاهش بسوی رفته و تمامی الات و ادوات جنگ را بجا
گذاشته گزارنده همان شصت فیل جنگی بود که چون باد داشته انتخاب را بی صاحب در میان جنگل یافته سلطان
محمود همات جنگ را تصرف نموده و همه را یافت بباد فنا داده و با غنایم بسیار راه غزنین در پیش گرفت همین سال
صدقون فارسی العماری یکی از ادبای طبیعه گذشت و ابو نصر شیرازی ابن حسن بن مروان بحایل گذشت و ابن ابراهیم
بن هوایی خوشنویس نویس و ابو عبد الرحمن محمد بن الحسین السلمی النیشابوری صاحب طبقات الصوفیه محمد بن عبد الله الخازن
صاحب

ذکر وقایع شصت و پورش دوازدهمین و سیزدهمین سلطان محمود بهندوستان

در این سال سلطان محمود بت دیگر رایت بجانب هندوستان برافراشت امرا و ارکان این سفر کشور گیری
بوده مانند سفرهای گذشته ست شکستن و تاج ستدن و قصد دشمن این بود که شهرهای سرسبزی که هوای آن با هوای
موافقت داشت و واقع بین ترکستان و هندوستان بود متصرف گردد و سلسله اتصال بین مسلمانی پدید آورد
این شهرها واقع در دامنه کوهستان هندوکش بود و چنان میشد و چون این شهرها را فسر و گیرد راه کشمیر
صاف و باز خواهد شد و این ایالت بزرگ تا لاهور یک پارچه متصرف او خواهد آمد بنابراین طی منازل موده قطعات
منظوره را متصرف شد و بوساطت مختاره دهان و حکمران بخارا مسلمان کرده راه کشمیر پیش گرفت و در این جا گویا
بحمله عمی تازه بازگشت بطرف غزنین موده و محمد را کشمیر گرفت که در این سال دو بار بطرف هندوستان شتافت
و راههای صعب العبور کشمیر و آن کوه های کشیده و دره های هولناک و گریوه های شگفت بی آب لوزیده و تا به سبزه زار
و گلشن شهر کشمیر رسید و شهر بلوکوت. در میان گرفت نگهبانان قلعه پایداری نموده و همه روزه بجرات و جسارت شان
افزوده عیشده چند سلطان محمود سخت گرفت و بشیر در فتح قلعه مساعی بخرج داد کمر شانه فتح دیده و عاقبت پس از
گیاه محاصرت کردن قلعه دکار بجائی کشیدن از در قلعه رجاست و در کمال پریشانی راه مراجعت و قصد تسخیر لاهور
نمود همین سال میان مشرف الدوله و برادرش سلطان الدوله صلح شد و تقریر گردید که مشرف الدوله حکمران عراق
عرب و سلطان الدوله فرمان گذار کرمان و فارس باشد در این وقت مشرف الدوله نوبارت خود ابو الحسن
بن حسن الرقی روانه داشت و او را لقب مؤید الملک داد همین سال علی بن عیسی الاسکری الکاتب و عبد الله بن العلم
فقیه الامامیه و ابو الفضل الجاروی و شیخ مفید وفات یافتند

ذکر وقایع شصت و نورش چهاردهمین و پانزدهمین سلطان محمود بهندوستان

چون سلطان محمود غزنوی بواسطه مسافت کثیره راه لاهور و کشمیر سال قبل نتوانست لاهور را مسخر نماید در این سال

معسکر گردید و از راه پشاور طرق لاهور پیش گرفت و در دهانه های پشاور در همین راه که شبه آنها بی پل و جسر بود نامبردی وقت
تلف کردن نگذرانیده تا بظاهر شهر لاهور رسید چون این رسیدن سپاه غزنین جیپال بدهم خبردار گردید مصلحت خود
در اساسیه خود دانست که فرار نموده بشهر اجمیر پناه برده و بر فوریت راه اجمیر گرفت و در آنجا محمی حصین دیگر گزیده چون
از لاهور تا اجمیر مسافتی بسیار بعید بود و سلطان را دست رس بآنجا باین زودی میسر نمیگردید سلطان محمود بخشت
بر ویه ذمیه اسفار گذشته خویش فرمانداد تا شهر و اطراف آن را بباد غارت دادند و همه کس سردار و سرکشی بود از
میان برداشته و از غایت خود نایبی معین بجهت همه جا نمود و سپاهیان بجهت محافظت و محارست راه ها
و شهرها مهیا کرده و همه جا بر قرار نمود و ایالت و سیعه پنجاب را ضمیمه ممالک خویش ساخت و چنین معلوم میگردد که
سلطان محمود در این سال آغاز بکشور ستانی نمود و در هر جا از خود نایبی و عاملی معتبر قرار نموده تا سال گذشته معتقد دیگر
بجز تاراج شهرها و غارت کردن تکده ها و شکستن بتها و خرابی تکده ها و سوزانیدن شهرها و گرفتن مردان و زنان
باسیری نبود چون خاطر از بگذرانیدن ایالت پنجاب مسند دستان آسوده ساخت رایت مراجعت برافراشت آن
فکر مملکت گیری او را خان کرده بود که باز عودت بهندوستان نمود که بهم نندا راجه کالنجر که شرحش در ذیل
نگاشته چهار صد و دوازده تحریر شده آنرا بسزا دهد بهمه بر مستقرات و مستملکاتش بغیر از بدنامی چون بهندوستان
رسید اول قلعه کوالیار را در میان گرفت و قلعه گیزا را بندان کرده راجه کوالیار از خراجات و مسکنت بیرون آمد
و گذرانیدن سی و پنج فیل و برخی پیش کشها امان طلبید سلطان محمود انگاه از در قلعه کوالیار برخاست و طرف
کالنجر اشتافت نندا از در مسالمت و مصالحت بیرون شد و معتمد گردید سصد پنجیر بدرگاه فرستاد
و همان دم فیلها را بدون فیلبان بطرف اردوی سلطان محمود روانه ساخت چون گله فیل را دور دید
سپاهیان بدون هم و هراس بدست فیلها را آمده انند که در فرار قلعه نشسته و از دور تماشا میکردند از جرات
و جسارت و قوت قلب سپاهیان سلطان بحیرت فرو رفت و چون او را طبعی روان و منطقی سکر
افشان بود دست بخامه برداشتن و چکامه بزبان هندی نگاشتن برد و مقصده و طرفانی در محمدت و منقبت
سلطان بر شته نظم کشید و بحضور سلطان فرستاد مترجمان آن قصیده را بفارسی درآوردند چون سلطان
شعر شناس معانی پرداز به نکات و دقیقه و عبارات متینه آن قصیده خود آن قدر مسرور گردید و بخود ببالید
که کالنجر و چهارده شهر دیگر را باو برگردانید و بسیار از اشیای نفیسه و امتعه ثمینه بجهت او و هدیه فرستاد و پایه
او را از حضیض ذلت باوج عزت رسانیدند و در پاداش این کرامت شاهانه و صله خسروانه بر نیسابوری
از گوهرهای گران قیمت بحضور سلطان فرستاد و رشته مسالمت و محبت بین او و سلطان محکم شد
و سلطان پس از یعنین حکام و تنظیم و تنسیق آن سامان بغزنین برگشت همدرین سال بوجعفر علاء الدوله بن
کاکویه همدان را متصرف شد و صاحب آن له سماء الدوله ابوالحسن بن شمس الدوله دیلمی بود مستاصل گردید بطرفی
برفت پس از آن علاء الدوله بطرف دینور براند و آنجا نیز فرو گرفت همدرین سال مشرف الدوله حکمران عراق
عرب وزیر خود ابوالحسن رحبی را مکرفت و وزارت را بابوالقاسم حسین مغربی داد همدرین سال قاضی عبد الجبار معتزلی

سعدی صاحب تالیفات مشهوره در علم کلام و ابو سعید محمد بن علی بن عبد الله بن عثمان وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۱۶ و یورش شانزدهمین سلطان محمود غزنوی باطراف هندوستان و تصرف سومنات

در این سال پادشاه سلطان محمود با عزم منبع بستان عزیمت کرد و چون برحدی اطراف کرستان در عزیمت سلطان سر طغیان برداشته و رایت خودسری و تعدی برافراشته بودند سلطان محمود نخست بعزم کوشمالی ایشان از غزنین بجانب کرستان حرکت کرده و ما غیار از انجا رایات سمت گرفتار فرمود در هر جا نواب و عمال حمیدی گماشت و بجرات آمد و در انجا بیش از شصت هزار تن مردمان مختلفه بعنوان داوطلب و مجاهد قدم رکاب او کشتند بدین جمعیت و شکوه و داشتن سپاه بسیار و داوطلب و مجاهد از هر کرده و طبلان رسید چون دانست که باید یکصد فرسنگ راه در بیابان ریگ زار و دشتهای بی آب و علف طی نماید و بسا ممالک و معاصب را خطرات بسیار بگذراند لشکریان را گفت هر کس شاه را میخواهد باید سوار و پیاده و بقدر مقدور از خوراکی و توشه ای همراه بردارد و خود نیز بیست هزار شتر مهیا ساخت و برانها آذوقه و علوفه بار کرد و روبراه شد پس از مدتی بسپید و بلند پرانور دیده بسیاری شهر اجمیر رسید چون راجه اجمیر و مردمان آنسرزمین از هنگام چنین دشمنی قوی را بر درخانه خود دیده شهر را گذارده و رو بفرار گذارده بودند سلطان محمود بی مانعی بشهر در شد ولی توانائی دست بتاراج برد و سرچه بود و نبود با دیگر اموال و ذخایر قلعه محکمی که قلاع کوهی ستاربود سلطان آن التفاتی نکرده راه شهر نهاوره که از آن زمان بای تخت گجرات بود پیش گرفت و چون راجه آنجا خبر یافت که سلطان محمود انجا را تاراج کرده بطرف سومنات که مقصد اصلی او بود پیش گرفت و چون آن رسیده شد سومنات بتکده بزرگی بود که هندوان تاریخ بنای آنرا قبل از خراب کردن سلطان محمود بچهار هزار سال رسانیده بودند و آن معبد اعلی معبد در هندوستان بود که از سالیان دراز مرکز پرستشگاه و معبد بزرگ اهالی هندوستان بود و برای شستن بت سومنات که از کشش هندوان هر روز با بر آن بت شسته شود آبی بمسافت صد فرسنگ راه با خرج کلی حمال آورده بودند و آن آب مشهور باب گنگ بود که تا کنون آب آن جاری و هندوان بزرگ بجهت مقدس بودن آن آب باطراف جوانب آنرا بجاهای آورده غسل مینمایند بالجمله هر قدر در وصف سومنات و کثرت خیرات و مبرات و نذورات و وقوفات که در آن انباشته شده بود و نگاشته آید درست نیست چنانچه دو هزار قصبه وقف سومنات بود و دو هزار برهمن هر پرستش آن بت قیام مینمودند و پانصد زن صاحب جمال صاحب صوت و سعید هر روز آنجا بودند که تمثل خدمت بت حاضر بودند و بخیر یکه بجهت زنگ ناقوس بود و صد من از طوق خالص بود و قد بالای بت سومنات پنج ذرع که دو ذرع آن در زمین و سه ذرع آن بیرون زمین بود و سایر اثاثیه و اسباب تجانه از این مختصر که ذکر شد معلوم خواهد شد چون سلطان محمود رسید و بتکده سومنات را آنگونه دید که از هر طرف آن بدیوارهای عظیم بلند محکم استوار کرده بود و در هر طرف برجها و حصارها با پاسبانان و کمینهایان مسلح آراسته شده مقدم فسرمانده تا کنگ داران و بیل داران رخنه بآن دیوار افکنند و طرفی از آن دیوارها از میان برداشتند دلشکریان از راههای راست کرده بر فراز کنگره ها آمده کمینهایان علاوت کرده هر کس بالا میرفت بزمین میانداختند روز دیگر بر بدبت سپاهیان افزوده شد ولی مردان نیز هر چه بالا رفتند کشته و سرنگون شدند

روز سوم نیز به نجه رسیده و کاری از پیش نبرده بودند که دسته از زنبگان و ساکنان هند رسیده و میدان کارزار گرم گردید و محمود دست از نوبش نکشیده بکار جنگ پرداخت که باز مقاتلت آنها را به تهاجم و با سپاهی فراوان رسید که رعب و هراسی به لشکریان محمود مستولی شد سلطان محمود چنانچه عادت او بود که در شدت و سختی روی به درگاه خداوند یگانه میاورد و پیاده شده و روی عجز و مسکنت بخاک سوده و فتح و نصرت را از ملک الملوک حقیقی طلبیده و چون سر از سجده برداشت خود سوار شده ولی ناگاه اطراف دشمنان حمله و گردیده سپاه غزنین و مردم مجاهد ترکستان نیز بر سر غزت آمده حملات سخت نمودند که در حمله اول پنج هزار تن هندی بخاک هلاک افتاده و باقی رو بگریز نهادند و او گشوده سلطان محمود با سران سپاه بنگله سومنات داخل شدند و بحیرت از عظمت و شکوه آن قبه بزرگ فرو ماندند که در آنجا پنجاه و شش ستون از سنگ مرمر شفاف بپای بود و بیشتر آنها بجواهرات گران قیمت مرصع شده بود و چون از تماشا و گردش فراغت حاصل کردند حکمدار کالنجر و ماکنپور و قنوج را که صنم را در سومنات بر سر شکستند بر سلطان او سر کشیان نیز بر صراحت و مسکنت بخاک افتاده و گفتند که از شکستن بت سلطان اگر کفر بدر و سلامتی پیش کش خواهد شد ملتمس ما کاب نزد آمید گردند که سلطان این وجهی که میگویند گیرد و از شکستن صنم و قیمت تنه او ست سلطان گفت مقصود من بت شکنی ست نه بت فروشی است این گفت و ناگزر لوچکی که در ساخت فیروزی بکایت زده گوشه دماغ بت شکسته بیفتاد و چون از آن هم شکستند انواع جواهرات و سنگهای گران قیمت که بسا لهای فراوان هندوان اهدا و نذورات و به او آورده بدان نهاده و در شکم آن بچه بودند برزمین ریخت که مایه شگفت سلطان شده و آنقدر زین بر قیمت تنه آن بود و مقدار جواهر و اشیا ثمینه یکه سلطان نمود از بنگله سومنات بکنج آورد چندین بار بر سالهای گذشته و بیشتر بود با بجمله تمامی اسلطان جمع موده و بکابه و اقتضا ساخته بیرون شد پس از آن مناسبت آنکه راجه منلوه بر سومنات بجنگ آمده بود و پس از شکست خوردن فرستاده بود برای او کشتیبان او حرکت کرد و او قلعه بسیار متین پناه جسته بود و چون سلطان نزدیک شد راجه بوساطه قاصد راهی کرده بسوی دیگر گریخت سلطان قلعه را تاخت کرده دیگر به تعاقب او نرفت در این وقت سلطان راجپوتان گرفت کرده بای تخت غزنین حمل بجرات نموده و فرزندش که بجه باسلطان مسعود شده آورده با نجا گذارد و چون با سران سپاه و بزرگان درگاه مشورت بعمل کرد همه گویان و گفتند که بجمعیت و بهتری شهر غزنین را بیان کرده که سلطان منصرف گردیده انگاه سلطان کسی را موسوم به اسلیم را بحکومت بجرات نشانده و پس از یک سال و چند ماه توقف در بجرات بعزم مراجعت از بجرات حرکت کرد و چون شنید که راجه اجمیر و راجپلوره با لشکری گران آمده بر سر راهی که بسومنات رفته بود ایستاده و گران آمدن سلطان محمود بشنید راه دیگر کرده و بطرف مشرق شتافت و در این وقت از هنگامی او همان بر همنان سومنات بودند که در پیش پیش سپاه سلطان مرتفه و انیان ترکستان گفته سلطان و سپاهش را براه بیراهه بیابان بیابان بی آب و علف کشانیده سلطان و اقعی از فریب و خدعه آنان آگاهی گشت و دانست راه را بغلط هدایت کرده اند بسیار متحیر شد و چاره از دست داده آنرا بسرای خویش رسانید اما چه فایده که بیشتر لشکریان و بزرگان سپاهش از شدت حرارت آفتاب و گرمای جان شکن و تشنگی هلاک گردیده و با نواع نا خوشیها گرفتار شده نه بسا اشخاص که دوانیده شده و سر بزمین کوبیده تا بمرادند بین قسم

بود تا عاقبت پس از آنکه شبانه روز قطره آب در تمام اردو نبود و مردم و مرکب از پا و نفس افتاده بودند بآبی رسیده زنده شدند و بلشان آمده نفرین و ادبار شدند همین سال ابو شجاع سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی در عنفوان جوانی و سال و جنه پادی وفات کرد و ابو الفوارس قوام الدوله بن بهاء الدوله فارس و کرمان را مستقل یافت و چون ابو کالیجار بن سلطان الدوله شنید که عمش ابو الفوارس تمامی مملکت پدرش مستولی شده با و تاخت و با ابو الفوارس لشکری جمع نموده با او بجنگ آمده و منهزم یافت و ناچار ابو کالیجار متواری گردید در خاک اصفهان (بارسی ۴۸۸) وفات کرد و در فرانسه شورش بزرگی شد که غالب اهالی جهان از ملوک شوریدند در قرطبه سنتی در خاک اسپانیا واقع شد در این سال امیر علی بن مسعود بن عبد الغفار سمنانی الاصل و محمد بن سفیان قاری در قیروان وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۸۸ و فوت مشرف الدوله و نشستن جلال الدوله بجایش در بغداد

در این سال ابو علی مشرف الدوله بن بهاء الدوله دیلمی پس از پنج سال تکرار امی بمرض سرسام بگذشت و او صغیر السن بود و برادرش جلال الدوله در بغداد بجایش نشست و امارت کرمان را بنکستاز مقرر شد و او بآنجا نرفته و امارت کرمان از غیبت آن ماراضی بودند محمد بآنجا رفت و امارت کرمان عودت کرد و محمد تمامی، شاعر مشهور، صاحب خسکم الیشتوفی بریه جاری ؛ ما هذه الدنیا مدار فقرا، گشته گردیده هم در بغداد پس از مشرف الدوله جلال الدوله بن بهاء الدوله امیر الامراء شد نیز در این سال ابو عبد الله محمد بن فضل بن محمد طائی که خواجه عبد الله انصاری هراتی مدتها در خدمت او تلمذ مینمود وفات یافت و شرح حال خواجه عبد الله انصاری در مجلد سوم این کتاب بر مفصل نگارش خواهد یافت همین سال اقبال بابه عباسی فرزند خود را بجهز عبد الله بولایت عهدی برداشت

ذکر وقایع سنه ۴۸۹ و مبعث همین لویس سلطان محمود بجانب هندوستان

در بیکانی که سلطان محمود غزنوی از هندوستان برگشت و گرفتار کمراهی راه و بیابان سیاه بود از غلبه سپاسیان و ماندگان و پیادگان ناتوان نزدیک بتلف جان گردیدند کوهستانهای راه جایی را نشناختند شده ماگشته یا اسیر میشدند و سلطان محمود نمیتوانست بجهت بجای لشکریان باهم تعاقب کند ناچیز بود چنانچه نگارش شد غزنین برگشت و کینه اینجاعت را بدل گرفته است تا این سال بجهت کینه جویی و تلافی از ایشان بیاید یا می آید عزیمت بطرف هندوستان برافراشت بطلبان آمده و طوائف جبال دون از رسیدن سپاه غزنین خبر یافته بجزایر هندوستان شتافتند سلطان محمود دون رسیده و آنجا را در بیابانی خود دیده گشتها ساخت و بدانجانب تاخت و آنجا را سزای سختی داد و زنان و فرزندان آنجا را اسیر کرد و بغزنین برگشت و دیگر بهندوستان نرفت تا در گذشت در اینجا چاییم که بگذاریم از فحوای حرکات و دریشهای سلطان محمود چنان برآید که اهم مسافرت و عمده نیتش هندوستان برای تاراج بکده ها بود و در آنجا بمیکه از روحانیان بود او بر بهانه دخول در دین اسلام مباحثه بزرگ داخت و در تمامی اسفارش یکی بن عالم اسلامی بجهت آن قوم بت پرست که بدانستان بدین اسلام نماند زنده نماند و تمام همش بر بودن اموال بکده هند بود چنانچه هر جا رسیده دست بتاراج برده و از کشتن و ویران ساختن کوتاهی نمودن و اسیر کردن ذره فروگذاری نکرده چنانچه اجمال مسافرتهای و دریشهای هفده گانه او نگارش یافت همین

سال او بکر عبدالله بن احمد بن عبدالله فقیه شافعی فقال صاحب تصنیفات کثیره وفات کرد و ابوالحسن حمامی مقری عراق در گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۱۹ و فرونی آبادی شهر غزنین

در این سال سلطان محمود غزنوی بفراغت بال و خوشی حال در غزنین بسر برد و توجه خود را بساختن بناهای رفیعه و عمارات منیعه مصروف داشت و اوقات خود را بزیادتی رونق و شکوه غزنین معروف داشت هم در این سال چهار صد و چهارده ابو محمد عاصم بن عبدالعزیز بن محمد بن عبدالله بن الصفان در روز چهارم جمادی الاول سنه مذکوره بمسند قضاوت بنشست و معهذا بواسطه انکه سلطان لاعز دین الله امور جمهور را کهف اعتماد چنین صاحب نفوذ ان گذارده بود روزبروز بتاهی و پریشانی گذارده و در مدت قلیلی طلبا و اهل مصر با او بکراهت معاشرت همی کردند و در این اوقات ابوالقاسم بن طباطبا شرف احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم طباطبا نقیب طالبین مصر وفات کرد و ابوالفرج یحیی قوام الدوله بن بهاء الدوله ویلمی و حسن صوری شاعر و استاد ابو اسحق ابراهیم بن محمد اسفرائینی ملقب برکن الدین فقیه شافعی صاحب تصنیفات بسیار وفات یافتند هم در این سال بامپراطوری قسطنطنیه از زیر برقع برآمد و پس از دوازده سال نوه بامپراطور سیسیل و کلابریا مسموم گردید و بعد از دو سال حکمرانی و سلطنت داشت و او یک از نکوهیده است که در بصره و طرب و لهو و لعب شهرت یافته خود را وقف نشاط و عشرت نمود

ذکر وقایع سنه ۴۲۰ و حرکت سلطان محمود غزنوی بطرف عراق عجم و استیلای او بر بلاد ری و اصفهان

در این سال سلطان محمود رایت جهانگیری بطرف عراق عجم برافراشت و بسوی ایالت ری و طبرستان و جرجان آمد و چون سالها فکر تسخیر عراق عجم در سر داشت و مرادی در دل مکاشان و اصفهان بود امسال پس از فراغت از مسافرتهای منیعه و بستان و خالی کردن آن بادیه از برودت و سامان دادن بدین جانب متوجه شد چون بکجه و دامغان رسید منوچهر بن قابوس بن وشمگیر با هدایای ثمینه و پیشکشهای فراوان بخدمت مشتاقانه و اکرامی بیایان یافت در این وقت مجدالدوله ویلمی بسلطان محمود نامه مبنی بر شکایت از امراء و بزرگان ری و بادی خویش نگاشت که درست مطمح اوامر من نشیند سلطان محمود نامه او را کلیه فتح عراق عجم دانسته و از خوشحالی بخیی خویش نپاشته لشکری بطرف ری روانه کرد چون مجدالدوله از رسیدن سپاه غزنین مطلع شد در کمال خوشوقتی باستقبال آنان شتافت و سپاه غزنین چون مجدالدوله را بدید او را گرفتار کرد و پس از اندک زمانی سلطان بر رسید و مجدالدوله را بطبرستان و بخشی او مشاجرت کرد که دو سلطان در اقلیمی نگنجد و او را با زن و فرزندان و خویشان معتمد ساخته بغزنین فرستاد و فرزند خود مسعود را بگرفتن آن نقاط برداشت و خزینه و ثروت بسیار بدو بدست آمد و روی توجه و عزیمت بجانب قزوین نمود هم در این سال منوچهر بن قابوس وفات کرد و بجایش انوشیروان بن منوچهر بنشست هم در این سال ابو منصور محمد بن الحاکم بن سعید بن سعید الغازی قضاوت مصر یافته و در این وقت مصر را ابوالقاسم علی بن احمد بن جعفر بن برهان الملقب بمغربی قاضی القضاه و داعی الدعاة ثقة الدوله در این ازمنه و شرف الانام جمال الاسلام مکنی بمحمد در بغداد بخدمت خلیفه قائم بامر الله مقیم و مصر واقعه شده

ذکر وقایع سنه ۴۲۱ و وفات سلطان محمود غزنوی و بنشستن سلطان محمد و مدن سلطان مسعود بغزنین

در این سال سلطان محمود غزنوی پس از سی و پنجسال سلطنت و جهان بانی بعمر شصت و یک سالگی در غزنین

وفات یافت و او را در قصر فیروزه مدفون ساختند و چگونگی این سطور بجای رقعه و فرار و نوشتن الواح معبر او خواهد نگاشت
و در این وقت سلطان محمود چنانکه نگارش رفت سلطان مسعود که پسر بزرگتر او و حکومت عراق عجم را مفوض و در اصفهان بود ولی بر سب
وصیت و تعیین پدر کهتر سلطان محمد بود که نامش محمد بود و بر سریر سلطنت غزنین بر آمد چون این خبر بسمع سلطان مسعود رسید بی توانی از
جای بجنبید و از همدان بخراسان آمد و نامه بدرباد نگاشت که من آن ممالکی را که پدر تو داده چشم داشتی ندارم شما با مدام مرا حقم بر
نام خود و خطبه ذکر کنی سلطان محمد وقعی بمکتوب سلطان مسعود ننهاد و در جواب خشونت آمیزی با و فرستاد و عمدة یوسف بن
سبکتکین را بسپهسالاری سپاه مقرر کرد و روی براه آورد و این خبر بمسامع سلطان مسعود رسید و او را بخشم آورد و فایده نبخشید
و در غرة رمضان این سال به کنیاباد رسید و سراپرده برافراشته و تا پایان رمضان بماند در سوم شوال مدون جنتی یوسف
بن سبکتکین و امیر علی خویشاوند رایت مخالفت برافراشتند و سراپرده سلطان محمد را فروگرفته و او را معتقد ساخته بدرون
قلعه کنیاباد بردند و محبوس نمودند و پیکان و رسولان بجانب سلطان مسعود روانه داشتند و امیر علی خویشاوند و یوسف بن
سبکتکین بهرات شتافته و بحضور سلطان مسعود بار یافتند و ولی ارمی این خدمت سلطان مسعود فرو ماند و امیر علی
خویشاوند را مقتول ساختند و عمدة خود یوسف بن سبکتکین را در همدان نگاه داشتند و سلطان مسعود جناح استعجال
بشتافت و چون سلطان محمد را در قلعه کنیاباد دریافت شتابان او را میل کشید و لی او پس از چندی از قلعه بیرون آورده
آزاد ساخت و بجایش دیگر بدرستی خوبی برداخت در این سال پادشاه دامنگیر ممالک زوزن را فروگرفت و مملکت زوزن و نگاه
در مملکتستان بپادشاه شد و در این سال ابو علی احمد بن محمد شاعر حماسه و فات کرد

ذکر وقایع سنة ۴۲۲ و تعیین حکام اطراف سلطان مسعود غزنوی و فوت القادر بالله عباسی و نشستن القائم بامر الله بجای او

در این سال سلطان مسعود چون خاطر از فتنه برادر آسوده ساخت بکار نظم ملک و تنسیق مملکت پرداخت و ابو سهل
حمدوی را بحکومت عراق برداشت و حکم او را اصفهانی را بعلاء الدوله بن کاکویه و الذ داشت و لشکری در نشاپور و تاکران و اتخذ
را استمالت داد و نیز در این سال اقاد را بالله احمد بن اسحاق بعد از چهل و یکسال و یکماه خلافت بمرد نشاپور و شش سالگی
درگذشت و جای او را پسرش عبد الله بن القادر بر خلافت نشست و مردم آمده کردن به بیعت و متابعت او بشتافتند
و او را ملقب بالقائم بامر الله ساختند و او نهمین خلیفه بنی عباس است و القائم از طرف خویش ابو الحسن الماوردی
را بجهت اخذ بیعت نزد ابو کالیجار بن سلطان الدوله دیلمی فرستاد و او بخلافت القائم دست بیعت داد و بهمین سال
بشام سوم امری در اندلس از سلطنت استعفا داد و این آخرین خلیفه از خلفای امویین در اسپانیا بود و پس از او در
اسپانیا دول الطوائف شدند و میانه سال جنبش کرده بسیاری از نواحی شامات را گرفته و غارت نموده و سر کرده دزد
نامی آن حسان بن مفرج طائی بود که از مصر از نزد الظاهر بامر الله خلیفه عباسی خلیفه مصر گریخته و در میانه بسته شده
بود همدر این سال امیر پادشاه فرانسه درگذشت و پادری اول بجایش نشست و این سال مطابق هزار و سی میلادی بود

ذکر وقایع سنة ۴۲۳ و مسافرت سلطان مسعود تا مهرات و تنبیه سرکشان سلجوقیان

در این سال سلطان مسعود غزنوی مصمم گردید که سفری تا اصفهان نموده بلاد بین راه را دیده و در تحت انتظام درآورد

چون بهرات رسید از بیه جامه دم داد خواهی از پیش تاری و تعدیات کوتاکون سلجوقیان نزدش آمده سلطان مسعود فرمانداد تا عبد الرئیس بن عبد العزیز با سپاهی بی پایان بعزم تنبیه آنها حرکت کرده و چندین بار با آنها کارزار نموده تا کار سلجوقیان زار کرده بجاهای خود بازگشتند بهم شنیدند علی تکین گرد حکمران ترکستان بوده سر بطغیان برداشته فرمانداد تا لشکر نامش با لشکری جرار از خوارزم حرکت کرده بجانب او سمرقند شتافت امیر علی تکین از جای خود نشانید بهمین سال در بغداد سپاه شورش نموده جلال الدوله از خوف جان فرار کرد و سپاهیان خانه او را غارت کردند و جلال الدوله دوباره با قوت معتبری ببغداد آمد سران سپاه یکه سبب فتنه انگیزی بودند گرفتار ساخت و مجددا بکار فرمانروائی پرداخت

بهم در این سال یوسف بن ابغرا خان هرون بن سلیمان پادشاه ترکستان درگذشت و عمر بن قدر خان پسرش بجایش نشست و بهم قحطی و گرانی شدیدی مملکت فرانسه را فرو گرفت و سپاه بسیار از بی نوائی و تا دامنه کوه ها را مال تاخته دلی بسیاری از آنان هلاک شدند بهمین سال ابو بکر احمد بن حسین بن محمد بن اسحاق که گاهگاهی نیابت قضاوت از جانب ابو الشیخ عبد الحاکم بن سعید بن سعید الغازی در مصر داشت و خود قاضی دمیاط مصر بود بمقبره که ماههای رجب و شعبان و رمضان را بسر برد در مصر را بهیم اعوج دمیاطی آمده باد ادعای حبیث و بعنف فشار کرده او ناچار در مجلس قاضی القضاه ابو الشیخ عبد الحاکم قسم خورد و پس از این قضاوت قیس مصر در سال چهارصد و سی و چهار برقرار شد

ذکر وقایع سنه ۴۲۴ و حرکت سلطان مسعود بهندوستان

در این سال سلطان مسعود غزنوی از غزنین براه جهاگیری بطرف هندوستان برافراشت و سپاهی کنیه جوی بعزم فتح ما و من راه میشپار و کشمیر همراه خواست چون بقلعه های حصین و برج و بارو های متین رسید همت بر فتح آنها بر گمارید ولی او ضاع قحطی و ناخوشی و شکی آذوقه و نبودن علوفه او را ناچار ساخت که عودت بغزنین نماید در این وقت سنبل حکمران ساوه شهر بوش در ساوه و قم و آنسامان سر بطغیان و زیردست آزاری و تاج کردن حجاج و غیره برداشته سلطان مسعود سپاهی بفرستاد تا او را گرفتار کرده در قلعه ساوه او را بدار آویخته و شر او را تمام کردند بهم کردند در این سال احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود و سلطان مسعود وفات یافت و شرح حال او در جلد سوم این همایون کتاب نگارش خامه رفت در این سال قاضی ابو سهل وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۲۵ و حرکت سلطان مسعود بطرف طبرستان و جرجان و جنگ با سلجوقیان

در این سال سلطان مسعود بعزم جهانستان حرکت نمود و طبرستان و جرجان را تحت انتظام آورد و اطراف کامل کرد چون به نیشابور رسید باز مستظهرین زبان باز و شکایت از سلجوقیان نمودند که این طایفه یاغی از نهب اموال و سلب مال در هر جا کوتاهی نکنند سلطان مسعود فرمانداد تا حسین بن میکائیل و کمتغدی لشکر داری گردی از سپاه راه آنان گرفت سلجوقیان از در ضراعت و مسکنت پیش آمدند که ما را هوای ملک گیری و خارکنی در سر نبوده تنها قطعه زمینی را میخواهیم که در موسم ییلاق و قشلاق و مطلع چرانی ما را کافی باشد و ما سر در کنف اطاعت و فرمانبرداری سلطان خواهیم گذاشت (کمتغدی) سر کرده سپاه غزنین از نا جوابی بصواب ندانست و گفت کس نزد سلطان مسعود

فرستاده و از او نامه آورید تا من دست از محاربت و مقاتلت شما بردارم والا میان من و شما سایکی بحر شمشیر خونریز خواهد بود بگمان سلجوقی بن بیگناب فرستاده و چنانچه رویه آیان بود سپاه غزنین را بیگناب و گریزداده و خائب و خاسر بازگردانید چون این رویداد و استواری بیامان شد سپاه غزنین بخیره چاره و آن تنهایی آن نعمایموذند سلجوقیان رفته تمامی راه ها را که میدانستند بگرفته و بیکبار بازگشت بسپاه غزنین نانشته و دشبانه روز ما انجا بگذشته ما سپاه غزنین را منهزم ساختند و حسین بن میکائیل کمند اسارت دانه نشده و تعقیب ما جسارزان مدبر از آن معرکه جان بدر برده و در میشاپور خبر آمد که سپاه او به سلطان مسعود رسانید همان سال بدان بن مقلد حکمران ضیمین مرد و قرادوش بجایش نشست خبر آمد که از مردم ساکس بود و مملکت نساوند انبساط یافته و از انتقال آنجال طبقه پادشاهان اشتیاد از او برقرار و سلسله نسبشان باو پیوسته و در این سال شیخ ابوالحسن خرقانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۲۶ و سرکشی احمد بن نیالتکین در هندوستان

سلطان مسعود غزنوی در این سال در فکر چاره را فکندن ریشه فساد سلجوقیان بود که از هندوستان خبر رسید که احمد پسر نیالتکین در هند سر طغیان برداشته و مخالفت را فراشته سلطان مسعود حسنک میمندی را که حاجی حسنک میگفتند بهندوستان روانه ساخت و آن سردار در جنگ با احمد بی سر شد چون خبر کشته شدن حاجی حسنک و پراکنده شدن سپاه سلطان مسعود رسید تونک بن حسین را بسرداری فوجی رزم جو بگزید و او را مامور جنگ احمد کرد تونک راه هندوستان گرفت و با احمد جنگی سخت نمود و احمد شکست خورده رو بفرار نهاد و خود را باب سند رسانید و چون خواست از آب بگذرد غرق شد و مرده او را از آب گرفتند و سر از تن جدا ساختند و تونک روانه درگاه سلطان مسعود گردید و قسمتی از غزنه شد و در این سال سلطان مسعود فرمان داد تا مقصوره رفیع و گاخی مینع بنا نمایند و در آن انواع نقوش و تزیینات بکار برند و تختی مرصع با حجر اکلیل در صدر آن بگذارند که از سقف طاق بزنجیری آویخته باشد تا چون بادی وزد و سایر تجملات را بجنباند و این مهمات در سال ۴۲۷ باتمام رسید و در این سال در بغداد اول واو ابسش دست بقتلی دراز و زبان مادحه گوئی و فحش سنی باز کردند و خلیفه بسبب آن دو فتنه عاجز گشته و اعراب بیرون دست بتاراج برده سرحه پاشیدند و آن گذشته مهمترین سال احمد بن کلیب شاعر اعشی اسلم بن احمد بن سعید که ولی مانند مادحه موئی سیاه داشت باک شد و این شهید شاعر مدلس زبان دلست

ذکر وقایع سنه ۴۲۷ و وفات الظاهر لاعزاز دین الله علوی خلیفه مصر و نشستن ابی تمیم مستنصر بالله علوی بجای خلافت مصر

در این سال الظاهر لاعزاز دین الله علوی فاطمی خلیفه مصر پس از پانزده سال و نه ماه چند روز خلافت بعمر سی و سه سالگی در شب یکشنبه نیمه شعبان ۴۲۷ هجری وفات یافت و پسرش ابی تمیم معد که پس هفت سالگی بود بخلافت برداشته شد و ملقب بالمستنصر بالله شد و مستنصر مادرش جاریه سیاه بود و الظاهر او را از ابو سعید سهل بن مرآن شوشتری خریده بود و در این وقت وزارت با احمد بن علی که از نکفات وزرا محسوب بود و همدر این سال چون بنای کاخ شاهانه در غزنین باتمام رسیده بود سلطان مسعود غزنوی جشن خسروانه گرفت و لباسهای گوهرنگین پوشید

واز اطراف واکناف بزرگان احاضر ساخت و برفراز تخت رآمد و سر بر زیر تاج آنچه شده فرو برد که هر کس از دور مسلمت بگمان
برسر است زیرا آن تاج پیشانی او را فرو گرفته بود و آنگاه نه و سیم و جواهر گوناگون نصیب او نهضت و عمامه دولت بخشید و سپاهی
آراسته با فرزند خویش محمود بطرف بلخ فرستاد که آنجا را از چغریک سلجوقیان محفوظ دارد و خود با سپاهی آراسته بطرف هندوستان
درحرکت آمد و قلعه های بسیار متین که در زمان سلطان محمود گشوده و نشده بود مانند قلعه هانسی و قلعه سونپت را گشاد و
بهر جائی برقرار نموده واز آنجا طاهر رآمد که خبر رسید که غلام سلجوقی بطرف بلخ تاخته و موده و آب او را ناپاک کرده بهزیمت
گردیده و بغزنین آمده است و سایر سلجوقیان بطرف خراسان شتافته و سر بر یافته برده اند سلطان مسعود فرزند خود احمد را
فرمانگذار لاهور نمود و ایاز را نایب او قرار داد و خود بطرف غزنین حرکت آمد همه این سال کانوت اعظم پادشاه گجرات
و داهانگ و نروژ وفات یافت وان اول پادشاهی بوده که در فرنگستان سکه بزد بزرد تا آنوقت در فرنگستان پول و پیه
مسکوک نبود مسها دله بسیش شاه و نقره میشد و پس از فوت کانوت مملکت نروژ از تخت تابعیت انصراف و بیرون شد نیز فوت این
سال ابو اسحق شیخ احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی ثعالبی صاحب التفاسیر عرایس و مختصر اخبار و رافع بن حسین معن
شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۲۲ و محاربت سلطان مسعود غزنوی با مردم ترکستان و ترکتازی چغریک سلجوقی در بلاد افغانستان

در این سال سلطان مسعود غزنوی آلتونتاش کوشانی بزرگان ترکستان چند از غزنین بیرون رد سپاه و
برگزیدگان بارگاه بعرض رسانیدند که قوت و اقتدار سلجوقیان و دست اندازی و ترکتازی آنان در ترکستان
و خراسان و افغانستان روز بروز در ازدیاد است بایدی تخت باید آنجا را برانداخت و پیش کار سه کشان را دولت
سلطان مسعود گفت کار سلجوقیان چندان اهمیت ندارد چون فرصت از کار سرکشان ترکستان حاصل آید کار آنها را
کیفر خواهیم آنگاه بعزم ترکستان از آب گذشته اسباب کار و ساز بودن سلطان مسعود اسپ بغنیان برافراشته بود و
محض رسیدن کوکبه او برتبه سپاهیگری و آوازه و اهمیتی راه فرار گرفت سلطان مسعود باری و فراغت به
تنظیم امور پرداخت که خبر رسید که چغریک سلجوقی از سرحد آمنک بلخ موده و حکمران آنجا احمد بن عبد الصمد در صدد
فرار است سلطان مسعود ناچار عودت کرده بلخ آمد و چون چغریک باز آمدن سلطان مسعود خبر یافت راه کج
کرده بطرف غزنین تاخت و آنچه یافت از شتران و مواشیان و اموال مردم غزنین بغنیمت نموده بجانبی بیرون شتافت
سلطان مسعود چون خبر گرفت بطرف او در حرکت آمد و چغریک بطرف مرو کرخت سلطان مسعود فرزند خود
مودود را بتعاقب آنها شتافت و دیری جا بر نیافت ولی اثری از آنها نیافت در این چند روز رسول و ایلچی
از طرف چغریک آمده که چغریک بندگی است که سلطان مجازی مرحمت نماید که مردان و زنان و چهارپایان
ما سکنا نمانده و ما قبل از چهار سال به کمبتدی معروف داشتیم و او نگذاشت عراقین بالجمع سلطنتی را بسد
و اگر چنین مرحمتی بشود ما همگی بنده وار سر اطاعت خم نهایم و بخدمت سلطان کمر خدمتگذاری میان بسته بارنی
چاکری بخدمتیم سلطان مسعود خواهشات آنرا بپذیرفت و برئیس آنان که ایغور نام داشت پیام فرستاد

وقایع جهان و جهانیان

که اینجا رصورت نبندد و شرط آن کرده و کافی از بزرگان خویش محض ثبوت صداقت و معاهدت نزدیک بفرستید ایشان قبول کرده عقد مصالحت با یکدیگر بستند و ملی سلجوقیان بدین پیوند مسالمت استوار گردید و بزودی عقد مخالفت از هم بگسست

از جمله سلطان مسعود از طرف هرات رأس طوس پیش گرفت که خبر رسید یکدسته از سلجوقیان و نیمه از سپاه غزنین را تاراج نموده سلطان لشکر را بگرد آورده و اتحاد تعاقب نموده و گرفتار کرده هرچه بدست آمده سر برداشت: سزای آنها از نزد ایشان فرستاد که هرکس عهد نشکنند و همچنان ثابت بنیاد باشند این سزای اوست ایشان بجواب سلطان پیام دادند که این لشکریان از ما نبوده و ما خود از آنها بیزاریم و چنان شد که بفرمود علی خود رسیدند و چون بجوالی طوس (مشهد) رسید مانده دسته دیگر از سلجوقیان او برجوزه نامیرده بدان مشغول بافت و آنها را نابود ساخت و در آنجا کار بمک شناسان برداخت که ایشان راه مخالفت گرفته و با غزنویان طریق مخالفت پیموده و آنها را سزای سخت بداد آنگاه از طوس بنیشابور آمد و حل اقامت بواسطه بسیدن زمستان افکند همه این سال شیخ الرئیس ابوعلی سینای بلخی در همدان وفات کرد و شرح حال آنحکیم بزرگ مفصل در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد یافت هم در این سال ابوالقاسم بن حسین بن مکرم حکمران عمان و ابوتمیم احمد بن محمد بن احمد سرخسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۲۹ وعقد معاهدت بین خلیفهٔ مصر و امپراطور روم

در این سال المستنصر بالله خلیفهٔ مصر با امپراطور روم عقد مصالحت و مسالمت بست که امپراطور بشرحدات بلاد اسلامی احدی تعرض ننماید و بدین واسطه اندکی اطراف شامات روی بآبادی نهاد همه این سال قوت و اقتدار سلجوقیان رو بازدیاد گذارد و ستارهٔ اقبال غزنویان رو بهبوط نهاد و هم ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری صاحب تتمهٔ الدهر و سایر تألیفات وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۰ وجنگهای متعدده سلطان مسعود غزنوی با سلجوقیان

در این سال سلطان مسعود غزنوی بجهت رفع فتنه و شورش واقعات سلجوقیان و همسکنی آنان با سپاهی بسیار و فیلان کوه پیکر از غزنین بیرون زد و بطرف محلات سلجوقیان شتافت سلجوقیان بعادت دیرینه بهر جا که متعدد بتحریش سپاه غزنین میرسید آنجا را خالی کرده بجای دیگر نقل مکان میکردند و تقریباً بهمین حال سلطان مسعود به تعاقب آنها میپرداخت و کاری نمیساخت و بشیراز سران سپاه و بزرگان درگاه دلیری و دورنگی و نفاق مکرر فشده حالت سلطان مسعود کاری از پیش نبرد و غزنین بازگشت و بشیراز کسانیکه سبب انهزام سپاه غزنین را فراهم نموده بودند نسبت رسانید همه این سال ابوعلی حسین رحبی که مدتها وزارت دلیمیان را کرده بود و ابوالفتح حسن بن جعفر علوی امیر مکه و ابونعیم احمد بن عبدالله حافظ اصفهانی و فضل بن منصور بن طریف فارقی شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۱

در این سال سلطان مسعود غزنوی بازه بعبیهٔ سپاه و تجهیز نبه و تهیهٔ کار پرداخت و خود بجهت جنگ با سلجوقیان مهیا ساخت و از غزنین آهنگ پیکار نمود و چون بمقابلت و مقاتلت سلجوقیان شتافت جنگهای هولناکی نمود و سلجوقیان نبای جنگ و گریز نهاده و عاقبت از چهار طرف سلجوقیان فبای حملات بهادرانه گذارده سلطان

مسعود حملات آنها را رد کرد ولی در این هنگام که سپاه سلطان از میدان معرکه سر برتافته و بسوی دشمن شتافته
سلطان با تصور این حال پریشان پای ثباتش در جنگ نلغزید و مردانه میکوشید و میجنگید و بسیاری نجاگران را میکشید که
دسته دیگر از سپاه بیش پشت بجنگ و روی بگریز گذارده و سید از اسپاه سلطان خالی گذارد. غلامی ثبات بخرج
سلطان مسعود نماند ناچار همه پشت یافت و روی بمعرکه برتافت و بجانب غزنین بشتافت و تمامی اردوی جنگ
و مهمات حرب و قسمت سلجوقیان گردید. سلطان مسعود با جمعی انگشت شمار و دلهای شکسته و خاطر پریشان بغزنین رسید و در آنجا خبر تاخت
حاجب بشتیانی و علی دایه و کمتغدی و سایر سرداران نامی که باعث سخت دلی شده بودند گرفت و در قلعهٔ مندیش
فرستاده محبوس ساخت و برای جبران این شکست تدبیر چنین دید که هندوستان را بهندوستان رفته آسایش نماید و
سپاه و گنجی فراهم آورده بار دیگر بجنگ سلجوقیان آید. فرزند خود مودود و ابو نصر احمد بن محمد وزیر را بجانب بلخ روانه ساخت
و خود با برادر مکرم خویش محمد و پسران او احمد و عبد الرحمن و عبد الرحیم و تمامی دفاین و خزاین راه هندوستان پیش
گرفت و فرمانداد فرزند دیگرش مجدود را از لاهور با دو هزار سوار بطبرهند روانه کند و شاهزاده ایزد
یار را مامور محافظت غزنین کرد و چون طی طریق کرده بآب سند رسید و منوز شمشیر خزان او از غلاف بود که نوشتگین
بالعبی دیگر بطمع یغما کردن خزینه روی از او برتافته و خزینه را شکسته دست بتاراج برده و بطرف محمد مکرم رفته
او را بسلطنت برداشته و سلطان مسعود از گرفتن قلعه سا نشسته و فرزند محمد نیز او را رها کرده محمد چون چشم داشت سلطنت
بفرزند خود احمد واگذاشت و سلطان مسعود را گفت که از قلعه مائی که در هندوستان سلطان مسعود قلعه بر او نشستگی کرده و چون
خواست روانه شود از محمد مکرم و بهبی خواست محمد بسلطان مسعود پیغام داد که سلطان مسعود بگریزد آمد و گفت رفته
صاحب سه هزار مرد بر در و سیصد اسپ بر در دارم و امروز عالم بر ما تنگ شده ولی آورده ما بقصد دم چون قلت ما را دیده مخالفت
کشیده و هزار دینار از خود افشانده کرد و بسلطان مسعود داد و فتح این خونی بعد از زمان مودود بن مسعود عایشه کرد
هم در این سال ابو نصر استیلا یافت و منصب دبیری و کتابت انشای فرمان رفته و سرموج و عنوان و ابو نصر مشکان
کاتب انشای سلطان مسعود و ابو القاسم حسن بن احمد عنصری شاعر دربار سلطان وفات یافته و شرح حال
عنصری و اشعار او در مجلد چهارم این کتاب ان شاء الله تعالی منصب تحریر خواهد شد

ملوک سلجوقیان که آثار ایشان تقریباً همه نیز بوده و در خراسان و افغانستان و عراق عجم و عرب سلطنت کرده اند پانزده تن بوده اند و مدت سلطنتشان پانصد و شصت و چهار سال و شش ماه است که ابتدایش از چهارصد و سی و دو بوده است

ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و گرفتار و کشته شدن سلطان مسعود غزنوی و جلوس مودود بن مسعود با عم خود محمد مکرم و کشته شدن محمد و اولاد او و ظهور سلجوقیان و سلطنت طغرل بیک

در این سال چون سلطان مسعود غزنوی گرفتار گردید و در قلعه کیری با یاران و فرزندان محبوس شد آفتاب اقبالش
قرین زوال آمد و سلطنت به برادرش محمد بنیاد منتقل شد و محمد بمناسبت آنکه نابینا شده بود سلطنت را به پسر خود

احمد داد و چون چندی گذشت روزی احمد که دماغش معتوش و محظوظ بود با پسر یوسف سبکتگین و پسر علی خویشاوند بدون قاعده
زد سلطان مسعود شقه او را کشید و مدت سلطنت سلطان مسعود که نه سال و یازده ماه بود منقضی گردید و محمد مکفول چون از
کشته شدن برادر خبر یافت به برادرزاده خود مودود بن مسعود نامه نگاشت که قلمرو سلطان مسعود بدون رضایت من
بوده و فلان اشخاص چون مرا از خود مسعود را کشتند مودود پس از شنیدن خبر از بلخ متوجه غزنین شد و محمد مکفول نیز از سند
بطرف غزنین آمد هر دو سپاه را دیدند و چون جمعی را بخشید عاقبت مودود غالب گردید و محمد مکفول و پسرش احمد
و عبدالرحمن و نوشتکین لختی و پسر علی خویشاوند را بدست آورده سر از تن برداشت و این موضع را فرمانداد تا ترابی
و عمارتی بنیاد کردند و فتح آباد نام نهادند و این وقت سلجوقیان بریاست چغربیک و طغرل بیک در خراسان کار بالا
گرفت و چنانکه گذارش شد با آنکه سلطان مسعود با ایشان معاهدت کرده بود آنان عهد شکنی کرده ملاد
خراسان را بباد غارت دادند و متدرجاً بشهرهای خراسان استیلا یافتند و سلطان مسعود چنانکه بگذارش شد
از آنها شکست خورد و خواست بهندوستان رفته تلافی نماید و شورشی آورده کار را بکام آرد که خود دگرگونه شده کشته
شد و طغرل بیک پس از کشته شدن سلطان مسعود و بهم افتادن محمد مکفول و مودود بتفرقت حال خراسان و طبرستان
و جرجان را تصرف کرده و تخت سلطنت برآمد و در هر جا خطبه بنام او خواندند در همین سال مظفر محمد بن حسن بن احمد مروزی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۳۲ و عزیمت سلطان مودود بجنگ برادر مجدود و فوت مجدود در لاهور

چون سلطان مودود بن سلطان مسعود از کار انتقام کشندگان پدر فراغت حاصل کرد به تخت سلطنت برآمد
و مردم به بخت و تمتع او قیام و اقدام نمودند سلطان مودود منصب وزارت را بابونصر محمد بن احمد عبدالصمد
ارزانی داشت انگاه بفکر برادر خود مجدود که سلطان مسعود او را حکمران ملتان نموده بود افتاد و مجدود چون خبر قتل پدر و نشستن
برادر را بتخت سلطنت غزنین شنید سخت برآشفت و خود را مالک ملک و مستحق سلطنت دانست سلطان
مودود دانست که مجدود از پای ننشیند تا دست و گریبان نگردد و صلاح در آن دید که تا او از جای نجنبیده لشکری
بهندوستان فرستد و خاطر از خدعه او آسوده دارد بدین خیال سپاهی فراوان بدفع مجدود نامزد کرد و مجدود خود
در آن وقت به تعبیه سپاه و تهیه نبرد و حرکات و پرداخته عازم گرفتن دهلی بود که خبر جنبش سپاه سلطان مودود را شنید
ترک دهلی نموده بسوی لاهور شتافت و در آنجا مراسم عید اضحی را بجای آورد و روز سوم مجدود در اردوگاه مرده یافتند
و معلوم نشد که بچه مرضی هلاک شد پس از فوت مجدود بدون تولید فتنه و فسادی ممالک متعلقه بمجدود متعلق بسلطان
مودود گردید و مملکتی وسیع را اقتناص شد همدرین سال بوجعفر بن سهلشیار معروف بکاکویه ملقب بعلاء الدوله
درگذشت و پسرش ظهیر الدوله ابومنصور فرامرز در اصفهان بجایش نشست و گرشاسب بن علاء الدوله پسر دیگر علاء الدوله
همدان را متصرف شد همدرین سال کالنجار عمان را متصرف شد و ابومنصور بهرام ملقب بعادل وزیر ابوکالنجار در آنجا
بر اریکه سلطنت نشست پونیله بر قلعه ارشد و در تبریز زلزله شد

ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و ظهور سیلمن نامی بمصر ادعای الحاکم بامرالله و اقرار مردم او و اتباعش

در این سال در مصر شخصی بنام سلیمن ظهور کرد و شبانه بر الحاکم بامرالله داشت و گفت من الحاکم بامرالله مهتم

دوباره رجعت باخوت کرده امر و خلقی انبوه دور او گرفتند و چون المستظهر بالله با سپاه گران رسیدند و قصر خرقت خالی بود بقصر هرمز آمده در نشستن ولی عساکر مصری و او را گرفتار ساختند و گردن قبایت ننهاده و فتنه او از نشستن او و انتباه او از نو برانگیخته همین سال سلطان طغرل بیک سلجوقی خواهر مشرف سده و آنگفت خواهر مهذب شاه ملک بود و او خواهر ابراهیم ینال عطایش گرفته بود و از قبل سلطان مسعود حکمران بود و این وقت سلطان مودود با سپه گشان ترکستان قرع مسالمت و مصاحبت انگلنده و چون آنان نیز از قوت افتادند طغرل بیک سلجوقی مراسیده بودند تن باتحاد و متابعت سلطان مودود دادند و باب مودت و محبت گشاده نیز در این سال شیخ ابو سهل ابراهیم بن شاذان کازرونی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و جنگ سباطیان مودود با طغرل بیک سلجوقی و شکست غزنویان و باز جناب غزنویان و شکست سلجوقیان

در این سال سلطان مودود ابن سلطان محمود غزنوی نهاز انتظام مملکت آسوده ساخت و بتعبیه سپاه گشنه خواه و تجهیز خیره و خرگاه پرداخت که بخراسان عزیمت نماید و با سلجوقیان نخه و بازوی در جنگ کشاید چون کار لشکریان انجام یافت حاجب را فرمان داد تا با آن قشون بطرف خراسان شتافت چون طغرل بیک سلجوقی از جنبش سپاه غزنین آگاهی یافت امیر اسلان را استقبالش روانه ساخت و جنگ سختی واقع گردید که بسی مرد و مرکب در خاک و خون خاصیده و خاقت نیم فیروزی به پرچم سلجوقیان وزیده و غزنویان راه گریز گرفتند و اغزنین رسیدند که ناگاه خبر سلطان مودود رسید که دسته سلجوقیان بطرف گرمسرات قهنار رسیده اند سلطان مودود سپاهی بجانب آنان فرستاد که سلجوقیان را شکست داده و کمنه سیری کردند. ساخته در این میدان غزنویان توانی نموده و سلجوقیان شجاعت و دلاوری خود را آشکار کردند که از یکسو خبر شتابان ابوعلی غزنوی رسید سلطان مودود لشکری به جنبش آن نامزد و او را پس از تلاف نفوس بسیار گرفتار کردند و میان برداشتند که از طرفی دیگر خبر رسید که ابای راجه دیلی با یکان همسایگان از اتحاد نموده با سپاهی فراوان بجانب اندره و سخرهای اهاسنی و نهانیسر و نگرکوت را مسخر کرده و نواب سلطان مودود از اندره و انگاه بطرف لاهور آمده و لشکر را مجاهرت نموده است ولی منتباش و پاسبانان شهر را محافظت کرده و از دست ندادند و ای بازگشته سرهای متصرفه آباد نمودند و هر جا بکنده باز نواحی را کرده و نذورات و ترفیات برانگاه افزوده سلطان مودود چون این وقایع را شنیدند در صدد فرستادن سپاهی و سرداری نامدار برآمد که خبر رسید رایکان بجانب منتق شده با پنج هزار سوار و هشتاد و پنج هزار پیاده بطرف او مورد آمده که لشکر را نیز مسخر کنند سلطان مودود بجانبی سپاه لایق حرکت داد و متعاقب آنها با زمرد فرستاد و آنسه لشکر را از حدود هند بیرون نجات داد که سال بپایان آمد و موسم برسات هند رسید همین سال از جانب القایم عباسی خلیفه بغداد خلعت و علم بجهت معزالدوله دیلمی فرستادند و خطبه بغداد بنام القایم شد

ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و مواصلت مودود غزنوی با طغرل بیک سلجوقی

در این سال سلطان مودود در سدد آن شد که بوسیله مواصلت شاه توانگار محاسنت با سلجوقیان را مبدل بمصالحت نماید از این روی در تهیه آن برآمد و با طغرل بیک پیوند نمود ولی این مواصلت نیز چنین ان بحال سلطان مودود فایده نبخشید و از خشونت و تعدی سلجوقیان کاسته نشد لیکن سلجوقیان توجه ملک گیری و کشور کشائی بطرف

ارمینیه و عراق عجم و عراق عرب موده چنانچه پادشاه وقتی تا بغداد پیش رفته شد و دختر خلیفه را بعقد ازدواج درآورد و سلطنت و حکمرانی بغداد را صاحب شد و طغرل بیک به بن سوی افغانستان کمتر متوجه گشت همدرین سال ابوکالنجار در تاورد شیراز قلعه بمسافت دوازده هزار ذراع بارتفاع هشت ذراع ساخت و یازده دروازه بر آن گذاشت همدرین سال سید مرتضی برادر سید رضی وفات شد و غدنان بن رضی پسر بزرگش نقیب علویین شد و قاضی ابوعبدالله حسین بصری و ابوالحسین محمد بن علی البصری معتزلی و قاسم بن غالب لغوی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۳۳ و واقعه حلب و صلح بین مصر و حلب

همدرین سال رای المستنصر بالله خلیفه مصر مشغله حلب روی کار آمد حلب را معزالدوله داشت و مدتها علم خودسری و استقلال برافراشت و اقدام بامر به خلیفه بغداد و قشونی بسرداری ناصرالدوله بن ابی الهیجا بسر کوبی معزالدوله فرستاد و مستنصر نیز چون حلب از ممالک ذیشیعه است قشونی از مصر فرستاد و عساکر مصری غلبه جسته و غالبا عقد مسالمت و مصالحت بسته شد و طغرل بیک برای گرفتن همدان برادر خود ابراهیم ینال را بحرکت داد و او کرشاسب بن علاءالدوله بن کاکویه حکمران همدان را مخذول ساخت و بحکمرانی اکتفا نکرده همدان را پایتخت خود ساخت نیز شهر بلخ را که تا این سال غزنویان محفوظ داشته بود متصرف شد و بلخ سلجوقی فرو گرفت و مردم بلخ را امان افتاد سید عبدالله بن یوسف جوینی مدرس امام الحرمین و احمد بن یوسف منادی گشته شد و فرزندان ایشان بمصر رفته بخانه خود قرار گرفته و بشتهای خود را دست تاراج ملک اسماعیل بن یوسف دادند

ذکر وقایع سنه ۴۳۴ و مقاصد ملک سلطان مودود برای جنگ با سلجوقیان

در این سال سلطان مودود بن سلطان مسعود غزنوی با روسای ترکستان باب رسل و رسایل گشاده و از پیشنهای سلجوقیان و سفاکی و بیباکی آنان اخبار اندرزها داد که اینها چون قوت گیرند کسی و ملکی باقی نگذارند و همه را از ریشه حیات و استقلال برآرند پس باید آماده کار و مهیای کارزار باشید و خود نیز بهته برآمد و لشکرات هندوستان را بحت انتظام آورد و با لشکر سیاه و بیشمار نه بعزم جنگ راه برداشت و خود را بجنگ با طغرل بیک سلجوقی مهیا ساخت همدرین سال ابوالفوارس محمد بن قدر خان یوسف و برادرش شمس قدر خان مسمی مادر گذشتند و شمس الملک نصر خان ابونصر بن ابراهیم نصر الملک خان از سمرقند از جای حرکت کرده و بلاد آنان استیلا یافت همه ابغداد لحظی و کرانی شمی شد و بین مسلمانان زار گریه جمعی کشته شدند و همدرین سال عبدالواحد بن محمد شاعر معتزلی و ابوبکر شبلی شاعر درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۴۳۵ و وفات ابوکالنجار دیلمی و استیلای پسرش ملک رحیم در بغداد

در این سال ابوکالنجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاءالدوله دیلمی پس از حکمرانی چهار سال و دو ماه در عراق بعرض سالگی درگذشت و ترکی خاتونیه و خانه او را بباد تاراج داده و پسرش ملک رحیم ابونصر خسرو فیروز بجایش نشست و پسر دیگرش ابومنصور فلاستون بشیراز مسلط گردید و ملک رحیم لشکر بشیراز فرستاد و برادر را مقید ساخت و چون ابراهیم برادر طغرل بیک خبر یافت بکمکش رفت همدان را گرفت و کرشاسب بن علاءالدوله حکمران همدان مغلوب او شد و بغداد را گذاشت به ملک رحیم پیوست همدرین سال محمد بن محمد بن حسنیان برادر ابوسعید ابوالخیر وفات یافتند

در دو جلد مرقوم شرح حال او بسعد مفصل نگارش خواهد یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۱ و وفات سلطان محمود غزنوی و بتخت برآمدن مسعود بن محمود و خلع او و بتخت نشستن علی بن مسعود بتخت سلطنت غزنین و تعمیر مستضربالله علوی در مصر

در این سال ابوالفتح سلطان محمود بن سلطان مسعود غزنوی چون از جمع سپاه و حشم لشکر و خزانه خاطر آسوده ساخت و برای رزم با جغربک سلجوقی مابزرگان ترکستان طرح لشکری انداخت معتمد عبدالرزاق پسر حسن را با لشکری بدین طرف سیستان و ستاد تا از آن سمت از تصرف سلجوقیان بیرون آرد و عبدالرزاق میمندی پس از فتح هرات متوجه سمنقان و ترمذ شد و کفایتی بسزا داشت و با منصب وزارت و ریاست لشکر امور آن سامان بکفایت سلطان محمود و با سیاستی بی پایان دولت جنگ آوران از غزنین چنین بیرون زدند چون یک منزل راه پیمودند گفتار تونه شد ناچار فتح عزیمت کرده بغزنین بازگشت و در بیست و هفتم رجب امسال پس از سه سال و دو ماه سلطنت بعزیمت و غمناکی درگذشت در ایام دولت با اهتمام علی ربیع کفن و دفن سلطان محمود کرد نامش مسعود و عمرش کودک چهار ساله بود بتخت سلطنت بنشاندند و چون بشنگین از قبول مسعود دور خبر یافت از سلطنت او سر برتافت و میان او و علی مخالفت شد و سایر بزرگان با بشنگین بحرکت شدند و مسعود را خلع کردند و علی بن مسعود برادر محمود را بتخت سلطنت برآوردند و چون بار یکه جهانبانی در غزنین متمکن شد و ملک بحسب الواقع بدست او آمد در این وقت علی بن ربیع برخی از سران لشکر و گردان سپاه را با خود یار کرده و دشمنی از درون و بیرون همه سلطنتی را داشته و بطرف هندوستان گریخت و در طبرهند استقرار یافت و علی بن مسعود زن برادر خود سلطان محمود را که دختر جغربک سلجوقی بود بخانهٔ خود ساخت و برادران خود مردان شاه و یزدیار شاه را که در قلعهٔ نای غزنین محمود در حبس بود آزاد ساخت و بغزنین آورده با انواع اشفاقات نوازش و سایر بزرگان درگاه و سرکردگان سپاه را بنجوه فاخره و انعامات وافره مستمال ساخت همین سال المستضربالله علوی خلیفهٔ مصر از غزنه خانه خویش را بر طرح بناهای جمیله و عمارات رفیعه بخت و مسجد جامع عمرها العاص را مذهب و مزین از چوب گران قیمت که قوام آن از عاج و چوب صندل بود بجهت جامع عمر بنا ساخت و منابر بس رفیع بپرداخت همین سال ابراهیم ینال سلجوقی در همدان سر بطغیان برداشت و طغرل بیک بغزم تنبیه او از خراسان راست عزیمت بجانب همدان برافراشت و چنانکه صعب طغیان واقع گردید و ابراهیم منهزم و دستگیر شده طغرل بیک او را ببخشید همین سال بساسیری گنبدگان در بغداد کار بشاه بگیت و نواحی بغداد را متصرف شدند و در بغداد بین مسلمان با هم شیعه و سنی نزاع شد و جمعی کثیر ز هر سپار با عدم شدند همین سال باب محمد بن یوسف را مرد و که جده با کشتهٔ متزوج بیشه و زن گرفته عم او بکر منصور بن عمران را در ولایت عزیمت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۲ و آمدن سلطان عبدالرشید بغزنین و فرار سلطان علی و بتخت برآمدن عبدالرشید

چون عبدالرزاق بن احمد میمندی چنانچه تحریر شد بغزنه رسید با سلجوقیان عازم سیستان شده و او را وقت سلطان مسعود خبر دادند بطرف قلعهٔ کرکوه بین بست غزنین است شتافت و عبدالرشید بن سلطان مسعود که در آن قلعه بحکم سلطان مسعود محبوس بود بیرون آورد بخانهٔ ابوالفضل و عبدالرشید بن التونتاش و نوشتگین در خصوص بتخت نشاندن عبد

الرشید مراسلاتی نخاست و امان و گیران با چنان خود جدا کرد آنگاه عبد الرشید را با گوکبه شاهانه بغزنین ورود داد چون سلطان
علی بن مسعود از آمدن عبد الرشید خبر یافت بسوی شتافت و اعانت گرفتار شد و در قلعه محبوس گردید و دو سال کمتر سلطنت
کرد و هم در این سال دو صغیر از شاهزاده خانمهای علویه که نسبت طاهرات المعزلدین الله بودند و نامشان راشده
و عبده بود وفات یافتند و آنان از ژوتی باین بود چنانچه اراشده او دو طیون و هفتصد هزار دینار ترکه داشت و همچنین
عبده مانند او مال فراوان گذاشت و دوال العضار المستنصر بالله نقاب بر تافت در این سال طغرل سلجوقی
رایت عزیمت از خراسان بطرف اصفهان برافراشت و ابو منصور بن علاء الدوله کاکویه حکمران اصفهان حصار اصفهان را
با سپاهی رزم آزمای بپایان و چون طغرل بیک برسید مدت یکسال اصفهان را محاصرت کرد و موفق بفتح
اصفهان نشد تا غافت و سال بعد بطرق مسالمت شهر را گرفت و وارد اصفهان شد و مهمات سپاهی باصفهان

ذکر وقایع سنه ۴۲۳ و کشته شدن سلطان عبد الرشید بدست طغرل کافر نعمت و کشته شدن طغرل و بتخت برآوردن فرخ زاد بتخت غزنین

چون سلطان عبد الرشید با یکه تهانبانی نشست با جنتاف و رجین او را محمد اله دوله با سیف الدوله داود
داود نوشتگین کرخی را مامور هندوستان نمود او با سپاهی فراوان بلاهور رسید و علی بن ربیع گرفته شد با مالی فراوان
هندوستان رفت و در آنجا کارش بالا گرفت گرفتار ساخت و نزد عبد الرشید فرستاد همچنین سلطان
عبد الرشید فرمانداد تا طغرل حاجب که برادر زن سلطان مسعود بود با سپاهی فراوان بسیستان رفت و چون طغرل
بسیستان رسید با بوالفضل سوری سلجوقی بجنگید و او را بتخت غالب شد و سیستان را فرو گرفت و در سیستان استقلالی
نام پیدا کرد و در سر پرورش سودای سلطنت افتاد با سپاهی انبوه راه غزنین گرفت چون بغزنین نزدیک شد سلطان عبد
الرشید از مکنون او آگهی یافت و تعلبه غزنین نیامد و طغرل بشهر داخل شد و تعلبه بکی پیام خدمتیت فرستاد
که تو ال ما پدر سلطان عبد الرشید و سایر شاهزادگان غزنوی را بدست ما فرستاد طغرل عبد الرشید و سایرین را
بگشت و بزور دختر سلطان مسعود را بعقد فراوجت در آورد و بتخت آل ناصر برآمد و نوشتگین کرخی که نایب فرمان عبد
الرشید عازم غزنین بود نامه نگاشت نوشتگین چون در پشاور از مضمون نامه طغرل خبردار شد جهان در چشمش تیره و تار
شد فوری چندین نامه بزرگان غزنین و دختر سلطان مسعود نوشت و از خصایل مذمومه و پستی فطرت و نافت
طبع و نمک بحرامی طغرل شرحی بیان کرد و تاکید در اعدام او نمود چون این نامه ها بزرگان رسید در قتل طغرل کافر
نعمت کمر بستند و در روز عید نوروز که طغرل بتخت نشسته و جشن نوروزی گرفته جمعی با تیغهای کشیده بر او تاختند
و تنش را از بار گران سر سبک ساختند و چون چند روزی گذشت نوشتگین برسید و از بازماندگان غزنویان
پرسشی نمود معلوم شد سه تن فرخ زاد و ابراهیم و شجاع موجود و در بند گرفتار ند آنان را بر در آورد و فرقه سلطنت
بنام فرخ زاد از مشورت بزرگان سر و سامان آمد مدت سلطنت عبد الرشید یکسال و خورده بود و همدرین سال طغرل
بیک سلجوقی رحلی بخاک نشینه و پیش خشیاگران همت مدبر خلافت در بغداد فرستاد و خود از اصفهان بطرف
خراسان در حرکت آمد و گرشاسب بن علاء الدوله در این سال در گذشت و بازی پادشاه فرانسه و هنری پادشاه روسیه تولد نمود

ذکر وقایع سنهٔ ۴۲۹ و غلبهٔ نوشتکین بستان و حنگ سلطان فرخ زاد با الب ارسلان سلجوقی

چون فرخ زاد بر سریر سلطنت و جهانبانی متمکن شد او را جمال الدوله لقب داده و منصب وزارت نوشتکین کرمانی داد
داشت و رایت اغرار و اکرام او بانجوبی برافراشت در این وقت چون داود سلجوقی انقلاب و انتهاشش و با سلامه بر
مدانست با سپاهی فراوان بطرف غزنین عزیمت نمود و نوشتکین با لشکر غزنین با استقبالش شتافت و جنگی سخت در پیوست
شد که جمعی بسیار کشته شدند و عاقبت سپاه غزنین غالب شده و داود با بقیهٔ سپاهش از معرکه گریختند و اموال و احمال
آن نصیب سپاه غزنین شد آنگاه فرخ زاد به عتبهٔ سپاه و بجمیز به دخترگاه بپرداخت و آهنگ خراسان نمود کل سارق
که یکی از سرداران نامی سلجوقیان بود با قشونی نامحصور با استقبال سلطان فرخ زاد آمد پس از کوشش و کشش بسیار
شکست فاحش بسپاه خراسان شد و کل سارق با چند تن از سران سپاه گرفتار بند اسارت سلطان فرخ زاد شدند چون
خبر شکست سلجوقیان و سرداران آن گوشش چون بیک رسید فرزند خود الب ارسلان با سپاهی فراوان بجنگ سلطان
فرخ زاد فرستاد چون دو سپاه کینه خواه بمقابلت و مقاتلت برداخته شده و زمین معرکه را از خون کیدگر گلگون ساختند
این بار فیروزمندی نصیب الب ارسلان گردید و چند تن از بزرگان غزنین اسیر سلجوقیان شدند چون فرخ زاد از اسارت
سپاه خبر یافت فرمان داد تا کل سارق با سایر اسرای سلجوقیان مخلع ساخته شده و با غزازی بسیار بطرف داود
الب ارسلان بر سید او نیز بزرگان غزنین را خلعت داده و با احترامی شایان نزد فرخ زاد فرستاد و بدین وسیله
راه ممالک خویش گرفتند همین سال و در اخبار منتظم داده نزد المستنصر بالله خلیفهٔ مصر رسید بخشتاکه
القائم بامر الله خلیفهٔ بغداد بالغ نامه منتشر ساخته و در آن ذم بسیاری از خلفای فاطمیین مصر نموده آنان را از اولاد
علی بن ابیطالب ندانسته و خبر داد که علی بن محمد الصلیحی والی یمن در مساجد خطبه بنام المستنصر بالله کرده و هدایای
بسیار برای خلیفه مصر فرستاده و مستنصر بالله چون این دو خبر گیاه شنید خاطرش بسیار از حرکت علی بن
محمد مکدر شد و گفت این خبر رفع کدورت از خاطر ما نمود همین سال های سختی و گرانی مصر را فرو گرفت
همین سال زلزله های سخت در خوزستان و خراسان واقع شد و هم سانه مسلمانان بغداد با یکدیگر بسر سنی و
شیعه منازعت شد و جمعی تلف شدند و همین سال دولت بنی کلب در قلعهٔ انفرنس یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۳۰ و مسالمت بین غزنویان و سلجوقیان و غلای در مصر

پس از وقعهٔ جنگ جغربیک سلجوقی با فرخ زاد و انهزام داود با سپاه دیگر جنگی بین غزنویان و سلجوقیان در زمان
فرخ زاد واقع نشد و این جنگ اخیر که در واقع قوت هر دو را مساوی نشان داد نامه تناسپاه و دوراحت گذارد
و سلطان فرخ زاد به بستیت و آبادی بلاد پرداخت و مشیر توجه خود را بطرف هند و ستان معطوف ساخت هم
در این سال بروت و اقتدار سلجوقیان دو چندان افزوده گردید و تا زنگ بغداد را از طغرل بیک فرو گرفت
و در این سال بواسطهٔ فیضان آب نیل در مصر مانند همیشه نشد و سبب خشکسالی گردید کار آذوقه سخت شد و
مستنصر بالله را رسم بود که هر سال صد هزار دینار خرید غله میکرد و اگر گندم زیاد میشد و فساد و فروانی بود آنها را
با آهن و چوب و غیره معاوضت و مبادلت مینمود و اگر محلی با کی جوبات بود گندم را بقیمت اصلا میفروخت و از

منفت او چیره بر می افزوخت و در این سال کار معیشت مصریان بسختی گذشت و وقایع سال بعد بر شدت کار بیفزود
همین سال ابو نصر بن جهیر وصاحب قلعه استخراز ابو سعید برگشته و ابو منصور البشیر آمده و ابو سعید بطرف او بگریخت و همین
ابو منصور و پسران بن بوکا نیز بشیراز مستولی شده و برادرش ابو سعید نیز با کرد و با هم سلطان ملغزل بیک سلجوقی خطبه
کرده همین سال ابو سعید از خانه حدیث وفات یافت

ذکر وقایع سنه ثلاث و ستین و اغلاء وطاعون در مصر و تلفیات بسیار و فوت امیر اطور روم

در این سال کار مردم مصر بالا گرفت و گندم و جو بات لازمه بغایت دستگاه خلافت موجود نبود و آنان را
بقدر ضرورت و عسرت نبود و قیمت گیرنه کوپک آدمیت دنیا رسید و مرض گرسنگی در مصر افزوگرفت و
بجانب آن مرض طاعون در سید و فراش حیات مصریان را مرض جوع و افت طاعون در هم چسپید چه پسا خانهای
کهن خراب و اطعمای مستمندان بجمیت اقمه نانی کباب و مخمر و بهشان از زمین مصر طاعون سرب میشد و رشته
این دو مرض مهلک از مصر بطرف سوریه و شامات و از انجا بطرف روم وصل و دایر گردید و بمین النهرین کشید و نتیجه حاصله از این
مرض طاعون نامبرده چون سوم شد که آن جنگ بود چنین مقال گفته چون کار قحطی و غلا و گرانی در مصر سخت شد مستصر
بالله خلیفه مصر با امپراطور روم شد و مدتی با وهمی زیاد با امپراطور قسطنطین فرستاد و کندمی بسیار از او خواست و امپراطور
شد که کندم بمصر ارسال کند مصر ارسال نشد ولی از سوء طالع مصریان امپراطور قبل از حرکت از این کندم وفات کرد و بجایش
ولیعهد او نشست و کندم را فرستاد و چون این خبر شوم بمصر رسید مستصر بالله حکم جهاد داد و فرمان شد ناصر الدوله
که با غلامان و عده هجوم آورد و چون ناصر الدوله با غلامان و قبائل که هجوم آورده شد سپاهیان و هم او را در هم شکسته و کاری
از پیش نرفته و سبب ضعف و خشم مستصر گردید و حکم داد تا آنچه از کلیسیاها و معابد بالعه شش بود بتصرف نمودند
و همین سال با مرگ رسیده و مصاف با خبر رسید مدت طاعون تخفیف و آزوقه کثرت یافت و مردم آسوده شدند
همین اوقات ملغزل بیک با قدایجان رانده و بشهوان حکمران تبریز با ملای لایقه مورد الطاف شده و سایر نقاط
آذربایجان نیز تا تاسی بشهوان نموده ملغزل بیک آنگاه با رمینه تاخته و در انجا کاری صورت نداده بجزجهت و
غارت کردن هم در بغداد و بین خلیفه و سباسیری گرمی رکان بود که دولت واقع گردیده و خانه سباسیری و اموال او غارت
کردند از امینی ملغزل بیک بغداد رسیده و بجهت خلیفه القائم رسیده و چون او قوت چند روزی مین سباسیان
ملغزل بیک و ابا ابا رسیده و شد و جنگی در طرفین با ملک شده ملغزل بیک سلجوقی ملک رحیم و علی را با چند تن دیگر گرفت
و ملک رحیم آخرین ملکی از دولت دیالمه بود که بدست سلطنت و لیمیها منقرض شد هم در این سال ابو علی احمد بن مقتدی
شاعی و ابو منصور سلیمان بن ابوب بازی مقتدر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه اثنتین و ستین و مائة سباسیری و فتنه حلب و فوت مستنصر بالله معز الدوله حکمران حلب

در این سال فتنه سباسیری در بغداد زیاد شد و بر سوکت و اقتدار او افزوده گردید و بین او و القائم بامر الله عباسی کدورت
بسیار بالا گرفت و سباسیری نام القائم را از خطبه انداخت و شعار عباسیان که علمهای سیاه بود از میان
برداشت و خطبه را بنام المستنصر بالله علوی خلیفه مصر نمود و اعلام را سفید کرد و از المستنصر بالله استمداد جست

وچون ازامد آن طغرل بیک با خبر شد از بغداد برفت و در این وقت میان خلفای مصر و خلیفه بغداد و مشهد دشمنی عظیم بود و خلفای مصر همواره در سعایت خلیفه بغداد بسلطان میکوشیدند و از اطراف لشکر جمع میکردند و از دفع آنان عاجز شده بود و مستنصر استمداد کرده و نخاشت حلب را گرفته و خلق بسیار از عرب و غیر عرب را بدور خود جمع کرده و از اطراف عرب بنی کلاب با او مقاومت ندارم مستنصر بابه حلب را از او گرفته و از جانب خویش نگین الدوله را که یکی از سرداران نامی دکاه بود بحکومت حلب روانه ساخت و در مقابل بیروت و عکا و جبیل را بفرنگان داد و با او عقد معاهدت بست و نگین الدوله در این سال بحلب آمد و بر حصون و استحکامات آن بیفزود و اسایش مردم و رفاهیت سکنه حلب جزو شد و از بدو ترکتازی امیر محمود الکلابی رئیس طایفه بنی کلاب آسوده شدند و در بغداد در این سال الغاغم با مرحمه دختر داود سلجوقی برادر طغرل بیک را بعقد ازدواج آورد و چون سپاه طغرل بیک همه روزه در بغداد باسباب فتنه و فساد فراهم میشدند طغرل بیک پس از سیزده ماه توقف در بغداد راه نصیبین پیش گرفت همدر این سال ابتدا قدار امیر اطرس ملک سیسستان و بازی سوء حاجیان را امان و وفات کردند

ذکر وقایع فتنه و منازعت میان طغرل بیک و برادرش ابراهیم ینال و انهزام و کشته شدن ابراهیم

در این وقت طغرل بیک چون سپاهیان خویش را بجائی نرسانید و نصیبین را فروگرفت و از آنجا بسیاری از سپاه باز بغداد آمد و الغاغم با مرحمه در خانه او شقاقات بسیار کرد و او امارت جمیع مملکت را بخلافت بود داد که در این حین خبر رسید که مستنصر بالله علوی در مصر خلافت خود را بنسبت عموم مسلمانان عالم اعلام کرده است طغرل بیک الغاغم را وعده داد که در زیاد شوکت آستانه خلفای عباسی خود را بری نخواهیم کرد آنگاه از بغداد آهنگ خراسان کرد و حکومت موصل را برادر خود ابراهیم ینال داد و چون خبری نگذشت ابراهیم بطرف همدان رفت و در آنجا سر بطغیان برداشت و طغرل بیک از تعقب او بهمدان رسید و او بجمعیتی بسیار در زیر فرمان ابراهیم جمع شده اند ناچار خود را بکنار ری کشید و چون خبر بقم قوتی او و پسر سلطان رسید با سپاهی فراوان از خراسان حرکت کرد و در ری بطغرل بیک رسید و سر او بجنگ ابراهیم در آمد و او را منهزم و دستگیر کرده بازنگان ابراهیم له برادر طغرل بیک و عموی السپاه سلطان بود کشتند همدر این سال وزیر یازوری در مصر بر ساه و هیبت گرفت و بسیاری را گرفتار نمود و چون خلیفه مستنصر خبر یافت و بیکبای آنان را دریافت حکم بازادی آنان کرد و یازوری آزاد سوم من حسن بن عبدالله بود به قنیس فرستاد و در آنجا او را معدوم ساخت و بجای او ابوالفرج باجی را بوزارت برداشت و پس از دو ماه باز او را معزول و بجایش عبدالله بن یحیا بنجکاشت و تیز وزارت در مصر بسیار شد خانکه در مدت دوازده سال بیست و پنج وزیر در مصر بمسند وزارت نشست همدر این سال ابوالحسین علی بن خلف شاعر صحیح بخاری و ابوالعلا احمد بن سلیمان المعری شاعر اعمی مشهور و ابواحمد همدان بپرسید رحلی وفات یافته همدر این سال ابوالفضل بن حسن مشهور بفضلویه در شیراز او بعضد الدوله بگرفتار ساخت و حکومت فضلویه و شبانکاره را بنام خود و بعد از آنکه بعضد الدوله بدست آورد بابن فضلویه واگذاشت

حکمرانان فضلویه یا شبانکاره که در فارس و شبانکاره و کرمان حکمرانی کرده اند یازده نفر

بود و اندکی از اولشان فضل بن حسن مشهور بفضلویه و آخرشان شاه فتح الله
اردشیر که بدست شاه محمود بن محمد مظفر در شنبه ۱۳ اسیر شد و شبانگاه مسموم شد

ذکر وقایع سنه و وفات فرخ زاد غزنوی و غلبه لشکری به بغداد و گرفتاری خلیفه بغداد و خطبه خواندن بنام خلیفه مصر

در این سال جمال الدوله فرخ زاد غزنوی پس بشش سال سلطنت بمرد و تاج و تخت کف و بجایش طغیرالدوله ابوالمظفر ابراهیم
بن مسعود نشست و مهام دولت بکف کفایت ابوسهل خجندی گذاشت و آنگاه به تنظیم امور پرداخت بعد بن سال چون بغداد
را لشکری از طغرل بیک خالی دید دو اسبه بجانب بغداد دوید و القائم بامرالله با تخت خلافت بزر کشید و حبس افتاد
و محمود ابوعلی بن مسلم بن الوساوز یر خلیفه با جمعی از بزرگان درگاه خلافت بر شتران سوار کرد و گرد کوچه و بازار بغداد گردانید پس
این آنها را بانواع مختلفه خلاف ساخت و خانمان و عمارات آنها را بباد تاراج داد و چیزی باقی برای کسی نگذارد و در مساجد و منابر
خطبه بنام مستنصر بالله عباسی خلیفه مصر خواند و شعار بر سلطان این مصر را برقرار کرد که رنگ سفید بود و شعار عباسیان که رنگ
سیاه بود محو نمود و مردمان بجمله مستعجل مصری را از وقایع بغداد مستحضر ساخت القائم بامرالله بعد
قسم بود کاغذی مبنی بر استغاثت و طلب کردن طغرل بیک سلجوقی بنگاشت و پرده از کار اجرای بغداد و حرکات لشکری
برداشت که چون زود تر بغداد آی و مدد آن و استخلاص ما از تعدی منهای بعد این سال ابوالفوارس شهاب الدین منصور بن
حسین اسدی حکمران جزیره و ملک رحیم و بی آخر پادشاه از ملک دیلم و ابوطیب طبری شافعی و قاضی القضاة ابوالحسین علی بن
محمد حبیب الماوردی بکتاب فروش وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۴۵۱ و سنه ۴۵۲ و آمدن طغرل بیک به بغداد و اعادت خلیفه بر سر خلافت و گرفتار و کشته شدن لشکریان

چون خبر انقلاب بغداد و انقیاد خلیفه و کشته شدن وزیر خلیفه بطغرل بیک رسید دل از اندازه مسافرت کرده و نامه سخت بلشکری
نگاشت که خلیفه را بجای خود و احترامات او را مرعی دارد و نام مرا در خطبه بر اکران مطلب اجرا داشتی من متوجه بغداد و تخواهم شد چون
این نامه بلشکری رسید استغاثی کرد و بر بدت و خطوات او افزوده شد و این وقت مسلمانان شیعه مذهب شوکتشان
زیاد گردید و مردمان دنی علی خبر اهل مسکنه شد چون خبر ای استغاثی لشکری بطغرل بیک رسید با سپاهی آراسته بمنگ بغداد
نمود لشکری چون خبر یافت بیرون بغداد شتافت و مهارش مجلی که قائم بر زده با و نام او بر زبان آورده و بظاهر بغداد با استقبال
طغرل بیک رفت طغرل مراسم بوسیده بجای آورد و بهر با پس مشرف گردید و از در آمدن خود شرح معذرت خواست
و خلیفه را با نواع تحف و با زخود مسرور ساخت و تا مسافتی در قدم خلیفه طغرل بیک پیاده رفت و بغداد یان را با زخود خوشنود نمود
در این وقت القائم با و گفت ای یار رکن الدین و المعد با طغرل بیک لقب رکن الدین بر سایر القابش افزوده شد و چون القائم
با ره خلیفه بغداد مسامحی طغرل بیک بسر رفیق دوباره نشست طغرل بیک بعزم برانکندن ریشه فتنه لشکری سپاهی
کوفه فرستاد و لشکریان طغرل بیک با لشکری جنگیده و او را منهزم و مستأصل نموده و سر او تنش جدا نموده و به بغداد آورده جلو با

نوبی او تخمید و مجدد اشوکت مسلمانان سنی رو بفزونی گذاشت و این سباسیری ابوالحارث ارسلان غلام بهاء الدوله دیلمی بود که مدتی جائر ترکی کرد و چون از فضای شیراز بوی آن عرب فشار اعرب به سباکرده او را سباسیری سنگینشد پس از قلع فشنه سباسیری طغرل بیک امیر رجیح را داد عزم بغداد نمود و خود آهنگ جبل کرد و هم در این اوقات رشته سلجوقیان از طرف آسیای صغیر و ارمنستان روم کشیده شد و در خاک فرانسه محلد و علم آشکار گردید و هانری اول پادشاه فرانسه بمرد و بجایش فلیپ اول نشست و هم روسها برکلی در ساحل رود اتل غلبه کردند و در این سال داود بن میکائیل برادر طغرل بیک سلجوقی در گذشت و علی بن محمود بن ابراهیم غزنوی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۵۲ و ولیعهد شدن المقتدی مابعد عباسی

در این سال القائم بامرالله فرزند خویش ابوالقاسم عبدالله را بولایت عهدی برداشت و او را ملقب به المقتدی مابعد نمود و مردم بغداد را بمتابعت و متابعت او واداشت و نیز در این سال ابونصر احمد بن مروان کردی حکمران دیار بکر بعمر هشتاد سالگی در گذشت و بجایش نصر پسر مهرش در سیاقرین و پسرش سعید در آمد حکمران گشته گوید ابونصر عبد دایماً سال سعید و هشت و پنج زن داشت که هر شبی با یک از آنها مباشرت کردی تا سال دیگر هر دو هزار زن متعیات او داشت که قیمت هر یک آنها پنجاه هزار دینار بود و اسباب بزم عیش او دو صد هزار دینار ارزش داشت هم قریش بن بدران بن مقلد بن مسیب حکمران موصل و نصیبین در گذشت و بجایش ابوالمکارم شرف الدوله مسلم بن قریش نشست و شکر بری حسینی امیر مکه و مغرب از دست حکمران افریقیه وفات کرده و بجای او معز پسرش متمکن گشت

ذکر وقایع سنه ۴۵۳ و وراء در مصر من ترکان و بربر بها و ترویج و وفات طغرل بیک

در این سال در مصر انقلابی سخت و شورشی آن بود که بین ترکان و بربرهای سیاه پوست مخالفت دیگر شد و چون مادر مستنصر مابعد بربری بود طرف سیاه پوستان را میگرفت و رئیس ترکان ناصرالدوله بود که از شام آمده بود با خلافت میزیست و چون بربرها دیدند قوت ترکان زیاد است بعسعید رفته و در اندکی جمعیتشان چون به پنجاه هزار رسید بمصر آمده و بر کنار حمله در شدند و در حالیستکه ترکها دو هزار بیش نبودند بربرها مستغرق کرده و بعد بسی هزار تن آنان را بدو ساخته و مدتی جانفوس و نفوذ ترکی رو بزوالی گذاشت که خلیفه دگار و لعب و ما بیاینه نهاد و در ماند همدر این سال طغرل بیک سلجوقی بعمر هفتاد و سالگی دختر القائم خلیفه عباسی را بزوجیت خود درآورد و عقد مزاوجت او را عمید الملک کندری که وزیر طغرل بود بست و طغرل مجلس سور را گذارد که وزیری فراهم کند ولی فصل از مواصلت و مناکحت مجلس عیش او مبدل بعزا و مفارقت مبدل شد و چون از بغداد بطبران رفت آنجا فوت شد و بسبب و سبش حکمرانی داشت و چون او را اولادی نبود الپ ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق بجایش نشست همدرین سال قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامة بن جعفر القضاعی فقیه شافعی که از جانب خلفای علوی قاضی مصر بود در گذشت و قاضی ابوعبدالله وقتی بعنوان سفارت از جانب خلفای علوی مصر نزد امپراطور روم رفت و او را تا نهایت نافعه بود و همدر این سال طوائف ترک از خروج نموده و بعضی از شهرهای روس حمله برده و شیروان را ویران ساختند و بسیاری از مردم را (لهوت سی) یعنی شکار جی نمودند

موافقت بین سلطان ابراهیم و سلطان الپ ارسلان سلجوقی

در این سال بین سلطان ابراهیم غزنوی و سلطان الپ ارسلان سلجوقی عهد مخالفت و موافقت بسته و زیده تحف و هدایا
شیئه مبادله شد از زیروی مدتی این اتفاق و یگانگی برقرار بود و چون حادثه و واقعه بروز این بنای مودت را خنه نمیبود و
سلطان ابراهیم پیوسته بتهیه لوازم و اسباب حال عباد او قات میگذرانید همدر این سال علی بن قاضی محمد بن علی الصیمی
برتمام مین اسیتیلا یافت نیز زلزله سختی در شام و طرابلس شام شد و خرابی بسیار نمود و در مجاورستان قتل و
سلطنت داده شد و سعید بن نصر الله ولد احمد بن مروان حکمران آمد و ابوطاهر ابراهیم بن خلف مقری وفات یافت

ذکر وقایع شش و استیلای الپ ارسلان بخلیان و هرات و چغانیان و کشته شدن عمید الملک کندری

در این سال سلطان الپ ارسلان ابشاری را راسته آنبک خلیان نمود و انشهر را فروگرفته سمند عزیمت بطرف
هرات به تکاپو آمد و شهر هرات را محاصرت نمود حکمران هرات پنجوین میکائیل سلجوقی که عمویش بود استقامت
ورزیده و از طرفین جمعی کشته شدند و هرات الپ ارسلان مفتوح ساخت و چون عمویش بخوکرفتار خدمتی در خدا کرام
در حق او مرعی داشت و از هرات آنبک چغانیان نامزد نمود و پس از خونریزی رنگین فراوان انشهر را نیز فروگرفت
و موسی حکمران چغانیان را گرفتار ساخت و از جانب خود نایبی گماشت همدر این سال الپ ارسلان وزیر
دانشمند خویش عمید الملک کندری را معزول و پس از آن مقتول نمود و قتل او زبیبی و سعایت خواجه نظام الملک
طوسی شد که پس از آن خواجه نظام الملک بوزارت الپ ارسلان نشست از اتفاقات غریبه الپ ارسلان
عمید الملک را بانجا زم بجهت خواستگاری دختر خوارزمشاه فرستاده بود و مفسدین در حق آن وزیر بزرگ نزد
الپ ارسلان فتنه انگیزی نمودند که عمید الملک دختر را بجهت خود خواستگاری کرده چون عمید الملک این شنید
الپ رجولیت خود را فطع و ریش خود را بتراشید و خود را از شر مفسدین نجات داد و چون بنکم الپ ارسلان گشته
شد خونش در مرو بخته شد و جسد شش در کندر دفن شد و سر او را بنیشابور فرستادند و پوست از کنده از کاه
پر کرده بکرمان نقل دادند دالت مردی او ابتدا در خوارزم بخاک رفت همدر این سال قتلمش بن ارسلان سلجوقی
سر بطغیان برداشت و الپ ارسلان با او در نزدیکی آری بجنگیدند و قتلمش مغلوب گردید و بنکاه از خوف در گذشت
و سلطان الپ ارسلان از فوت او متاثر گردید همدر این سال ابوالقاسم علی بن برهان اسدی نحوی

ذکر وقایع شش و شش و معارضت مستنصر علوی و رفتن او بجامع عمر و آوردن او را بسر بر خلافت و جنبش الپ ارسلان در ماوراء النهر

در این سال مستنصر ابو تمیم علوی خلیفه مصر با بسط تجاوزات و تعدیات ترکمان و خواهشات بی انتهای لشکریان
چون دید او را مالی باقی نمانده ناچار ترک خلافت کرده بشکل بیمارض راه جامع عمر و گرفت که در آنجا بطاعت و
عبادت مشغول باشد و از خلافت و سیاست کناره گرفته راحت شود و چون مستنصر دید حضرت و بارمانیکان
خلافت خراب شد بطریق اجتماع بطرف جامع شتافته و جبهه ابتهال و تضرع بخاک سوده و تقاضا نمودند

که بازآمده بر سر خلافت متمکن گردد بشرط آنکه دختر خلیفه خواهش را بخواهد مستنصر بنا بموت آن محمد از گشت و بخلافت نشست و بازبین بکان بعبادت و سرکردگی ناصرالدوله دبیس حساب گرفت و جمعی دیگر را کشته شد مرسوب ارسلان از جیحون با سپاهی فراوان گذشت و حوالی بخارا که رسید دهقان با شهر محاصرت و حکمران آنجا را در تصرف و سلطنت بیرون شد و حلقه بندگی و اطاعت الپ ارسلان را بگردن انداخت و خود از جنگ و کشته شدن آسوده ساخت آنگاه الپ ارسلان با خواجه نظام الملک وزیر بطرف جرجان برامد و پس از تصرف آنجا بازگشت مژده و نیز از آنجا الپ سلطان شرف الدوله مسلم بن قریش را حکمران موصل نمود و انبارد و کرت را ضمیمه حکومت او کرد و نیز سفارتی فرانسوی آهنگ بغداد کرد و خواجه نظام الملک طوسی مدرسه نظامیه را بغداد امر بساختن داد و نیز در این اوقات چهارصد و پنجاه و هشت ابو علی محمد بن الحسین بن الحسن مروزی مذهب احمد بن حنبل و حافظ ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و حافظ ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۵۳ و شورش در مصر و فتنه بین ترکان و بربریها

باز در این سال بربریها و سودانیها در مصر جمعیت خود را منظم نموده و بر معیشت غلبه یافته و مادر مستنصر که همه سیاه پوست آغاز اعمال و اقبال مساعدت مینمود چنانکه قدما نیز دو هزار گردیده و بعیشت با سکندریه رسیدند با ناصرالدوله جرم مقاتلت و معالجت آنان قیام کرد و نیز در این اوان حکیم ناصر خسرو علوی اصفهانی بمصر رسید و در خدمت مستنصر قیام نمود کرده و بمرتبت فرزندش اهتمام داشتی نمود و هم در این سال مدرسه نظامیه بغداد با تمام رسید و بجهت تدریس آن مدرسه شیخ ابو اسحق شیرازی معین گردیده و بجهت احتیاط از غصب بودن زمین مدرسه مدت سی روز کرد و نرفت و بجایش یوسف بن یعیش شافعی آنگاه تلامذه او را راضی کردند و شیخ بمدرسه آمده بتدریس اقامه قیام نمود و هم در این سال تکلیم اول از طایفه برزمانه در انگلستان بتخت سلطنت نشست و این سال بنا بحساب سال هزار و شصت و شش میلادی بود و در روسیه بواسطه اختلاف شاهزادگان روسی با تاتارها سر طغیان برداشته

هم در این سال خواجه یوسف بن محمد بن السمعانی وفات یافت

طبقه اول سلاطین انگلستان برزمانه سیزده تن بوده و مدت سلطنتشان سیصد و چهل و هفت سال بوده است ذکر وقایع سنه ۴۵۴ و شهور قحطی و کم آبی و زلزله در مصر و فلسطین

در این سال انواع بلایا و محن و اقسام رزایا و فتن در مصر و سودان ظهور کرد نخست قحطی و بی آبی که مردم را مضطرب آمد اخت و دو چار بلالت و فنا ساخت دوم بعدی و خود سری ترکان که ما بین آنان از مبت و بشت سر فنا بچهار صد هزار دینار رسیده و باز با بنیم قناعت نداشته و دایات مخالفت برمی افراشته بحیثیکه مصر سفلی و اسکندریه را ناصرالدوله در قبضه اقتدار و تسلط داشت و صعید با مسافتی از آن در تصرف سودانیها آمده بود و مستنصر خلیفه را حالی باقی نمانده حتی در دربار خلافت او را نفوذی باقی نمانده بود و روز بروز از اقتدار معنوی و ادبی او کاسته میشد و قوت مالی او هم ترکان بیا بالیغا داده و اسباب قصر و کتابخانه او را برده هم در این سنوات مکرر در خال فلسطین و شامات و مصر زلزله واقع گردیده و تلفیات بسیاری دست داده شد و در شام بواسطه اختلاف و منازعت امرا

با هر آتش‌فشانی نزدیک جامع اموی‌ین را فروخته کرده و چندین خانه و دکان سوخته شد و مسجد جامع آنچه از زمان بنیاد بر قرار داشت طعمه آتش گردید و مردم از ترس آن آتش خاموش کنند تا بسا عمارات و خانها را یکجا خاکستر ساخت همه این سنوات شیخ ابو نصر عبد الملک بن یوسف و قاضی حسین مروزی شافعی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۵۳ تجدید روابط احسنه من سلجوقیان و غزنویان و وحشت من سلجوقیان و رومیان

در این سال خواجه عمدهٔ عفت و مرافقت که فیما بین سلاطین غزنویه و سلجوقیه بسته گردیده بود باز از طرف ابو المظفر سلطان ابراهیم غزنوی و سلطان الپ ارسلان سلجوقی تجدید رابطهٔ یکانگی گردید و برخی هدایا و تحف لائقه مبادله شد همچنین بواسطهٔ شوکت و اقتدار الپ ارسلان در بغداد خلافت عباسیه القائم کارش بالا گرفت و در منابر دار الخلافه و موصل تا شام خطبا خطبه‌ها بنام خلیفه بغداد خوانده و نام خلیفه مصر را از خطبه نیندا خته نیز خفاجه خان پادشاه ترکستان ابو اسحق ابراهیم نصر وفات کرد و بجایش شمس الملک نصر بن خفاجه خان برقرار شد همدر این سال الپ ارسلان خبر رسید که ارمانوس یادوجن با سعید هزار مرد تیغه زن سواره و پیاده عازم ما وراء اسلام است و او را خیالاتی مانند است که پس از استیلا بر ممالک اسلامیه نهاد الپ ارسلان خواجه نظام الملک وزیر را طلبیده و در جنگ با امپراطور روم مشورت پرداخته و خود را مصمم ساخته در تجهیز سپاه و تجمیز بنه و ذخایر متوجه گردید نیز در این سال بواسطه کثرت قلت آذوقه در مصر مستعفی خلیفه عازم مصر سبب تشویش گردید که بیت را به من ارزان بفروخت و در راه رحلت فرمود

ذکر وقایع سنهٔ ۴۶۳ وجنگ بین الپ ارسلان سلجوقی و امپراطور ارمانوس رومی و اسیر شدن امپراطور و غرامت دادنش

چون خبر حرکت امپراطور روم شنیده و ثابت شد الپ ارسلان نیز از این سوی حرکت کرد و طی مسالک نموده معاقب قشون روم رسید افراشت و ساوتکین که با سپاه سرداران بزرگ الپ ارسلان بود پای و ساقت مقدم در میان گذاشت و راست میسره را فراشت ولی امپراطور روم طلب او را مع جمعی ضعیف ساقیان نموده بر لوس جنگ نواخت ناچار دو سپاه با کینه خواه هم در افتاده و جمعی بخاک هلاکت بخشیده و عاقبت سپاه روم شکسته گردیده و چند تن اسیر سپاه سلجوقیان شدند که از انجمله امپراطور بود الپ ارسلان امپراطور را در مقام عزاز در دشت کفتن در آورد که چگونه شدن مصاحبت مداوی اتخاذ امپراطور کرد نامش ارمانوس یادوجن بود الپ ارسلان و ما انضمه هزار دینار غرامت داده و اسرای خود را گرفته راه روم پیش گرفت چون باسلامبول برسید رومانوس از سلطنت مخلوع و قانیا ساخته شد نیز الپ ارسلان در این سال بجایگاه برادر خود نصر بن احمد متابعت او کردن نهاد و از آنجا بجانب حلب شتافت و آنجا را نیز متصرف شد و خاتمه شکایت الپ ارسلان فلسطین را گرفته و از دست تصرف خلیفه مصر بیرون آورد همدر این سال ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن احمد الغزالی فقیه شافعی و خطیب ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی و کریمه دختر احمد بن محمد مروزی که صحیح بخاری را از مکه روایت میکرد و ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد قرطبی و ابو عمرو یوسف بن عبد البر صاحب استیعاب وفات کردند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۶۴ شدت قحطی و گرانی در مصر

در این سال شدت قحطی و گرانی در مصر مردم را در ممالک اذلت بعشیه حیوانی دیگر نمیشد و قیمت کربه آن یازده سکه نیخ

دینار کوتاهی بر مالیت نمیشد و از بهر سخت تر فشار ما بهوار ناصر الدوله حمدان بود که در بیرون شهر هر چه غله و حبوبات دست میافت آتش میزد تا ما چار خلیفه او را دان داد مصر آمد و باز مطلب مناظرت میکرد و چون سوال او بی مستفاد آمد با دلگفت به بین بر روی حصیر با پوشته آمده و سه ممالک بیرون با جرایه سوال نا صر الدوله را مجالت رقت آوری مشاهده نمود ناصر الدوله خبر داد با این حال از ترکمان از سر تعدیات خود نه بر نخواستند همه این سال اقاضی ابو طالب بن ثمار قاضی مراکش وفات یافت و بجایش پسرش ابو الحسن علی بن ثمار برقرار شد

ذکر وقایع ۴۶۳ و نشستن الپ ارسلان سلجوقی و نشستن ملکشاه سلجوقی بجایش

در این سال آفتاب اقبال و اجلال سلطان الپ ارسلان سلجوقی پس حجاب زوال رفت و پس از نه سال و شش ماه و چند روز سلطنت و مدت چهل سال چند ماه زندگی ترکی کرد ماه ربیع الاول این ماه خود در بود در ماه این سال در گذشت متین متعال انگار الپ ارسلان در این سال با فی برصد هزار مرد شمشیر زن و سوار شیر افگن با سلاح ترکستان حرکتی داد و چون با بیجون گذشت بعزیزکه شهر کوچکی است سرا پرده زد و بحوالی قلعه بود که یوسف نامی کوتوالی انجا نظر ان قلعه میزیست الپ ارسلان او را بخواست و او در مقام خطاب قاب آمیزد آمد و یوسف جواب ناپسند داد الپ ارسلان فرمان داد تا او را چهار میخ کشند یوسف گفت نصرت من چهار میخ کشیدن خود را الپ ارسلان گفت او را بر کشید تا من او را از پای در آرم و دست برد و قمی بجانب یوسف انداخت که آن تیر خطا شد و یوسف کاردی در حلقه خود نهان داشت او را کشیده و بجانب الپ ارسلان شتافت الپ ارسلان تیر دوم را بجانب او پرتاب کرد و آن تیر خطا شد و یوسف خود را بر سانید و کارد را قبضه بر پهلوی الپ ارسلان فرو برد حاضرین ریخته یوسف را کشتند و الپ ارسلان از همان زخم از پای در آمد و چون او در گذشت سلطان ملکشاه با اتمام خواجه نظام الملک طوسی بجهت سلطنت بر آمد و سپاه را برداشته از ترکستان برگشت همین سال ناصر الدوله حمدان پس از نقل و بسیار بدست مصریان کشته شد و مصر بحیاز کان را از مصر بیرون کردند و قمی از بنی حمدان در مصر باقی نگذاشتند نیز ابو القاسم عبد الکریم قشیری نیشابوری نحوی اصولی و علی بن حسین مفضل کاتب وفات یافتند

ذکر وقایع ۴۶۴ و نشستن سلطان ملکشاه ارجانب خلیفه بغداد

چون خبر کشته شدن الپ ارسلان و بجهت نشستن ملکشاه در بغداد بسمع خلیفه رسید او را بخلافت منشور حکمرانی داد لقب جلال الدین یمین امیر المومنین بجهت سلطان ملکشاه ارسال داشت ملکشاه رسید و ارجانب خود حکام و نواب بجهت هر جا معین گردانید و صیت اقتدار و شوکت او بلند آوازه گردید نیز در این سال در بغداد و اطراف و جلد طغیان نمود و بسا منازل و عمارات را آب فرو گرفت که بسیاری از مردمان فی تامان شدند همین سال شهریار بن زیار در طبرستان وفات یافت و پسرش استندیار را فراشت و از این سال انقراض حکومت طبقه ثانیه زیاریه در طبرستان شده گردید و نیز در این سال ابو بکر خیاط بغدادی عراق در گذشت

ذکر وقایع ۴۶۵ و وفات القائم بامر الله و نشستن المقتدی بالله بجهت خلافت

در این سال القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله پس از چهل و چهار سال هشت ماه و بیست و پنج روز خلافت بعزرود

شش سالگی وفات یافت و پسر او ابوالقاسم عبدالله بن محمد ذخیرة الدین بن القائم بامر الله بخلافت بنشست
و او را الملقب بالمقتدی بامر الله خوانند لقب مبایعت و مبایعت او قیام نمود و او نصر محمد بن محمد المهتدی بن
برقرار کرده و المقتدی بیست و هشتم خلیفه از خلفای عباسی بود و در این سال دست و پنجه جهادی الاول بجهانی گشود
سواحل شام را و با سنه جهانی ستصد خلیفه مصر از راه دریا بحمله آمد و با مدتی ریشه مصدین و افشا کیز از این بلاد
و حمایت خوفت مصر را وقتی تازه داد که مصر آسوده کرده و مستصر او با نواع اشقاقات ملوکانه نواخت و از هر
گونه القاب متنوع ساخت چنانچه لقب او این عبارت بود امیر الجیوش کافل قضاة المسلمین و هادی دعاة المومنین
و انکفایت و درایت بجهان امیر الجیوش مصر و مصریان راحت کشید در قوت و شوکت و اقتدار المستصر بالله
افزوده گردید همه این سال سلطان ملکشاه مقرر داشت رصدی بسته شد و بحکمت انجام آن چندتن از فلکیین نامی
بزرگ مانند حکیم عمر خیام نیشابوری و ابوالمظفر اسفزاری که شرح حالش در جلد سوم نگارش خواهد شد بانجام رصد قیام
نمایند و نیز باستصواب او بر حالات و خواجه نظام الملک طوسی صد نوروز از اول برج حمل که مطابق فروردین ماست قرار
داده شد سابق روز نوروز از ماه دهم بود و تا کنون تاریخ جهانی منسوب بدوست چونکه جهان لدین لعب
او بود چنانچه نگارش شد همه این سال سلیمان سلجوقی بجانب آسیای صغیر رانده و فتوحات بسیاری کرد و در این
سال ابو یعقوب اسحاق بن خواجه رشیدی وفات کرد

ذکر وقایع شش و شصت و یعین حکام از قتل سلطان ملکشاه و آمدن آتسز بمصر و عود ت حبک بدر جهانی سکت بدر جهانی ز عساکر مصر

در این سال چهار صد و شصت و شش سلطان ملکشاه سلجوقی بجهت هرات ایالت و ولایت حالی یعین نمود چنانچه
داود بن سلیمان را بحکومت خاک روم و قاورد بن جغربیک را بحکمرانی کرمان و شامات را بتمش و خوارزم را بحکمن
غزه و حلب را باتسز سنقروه و بصلاح پیشکش از زانی داشت و این سال آتسز خاکران شام با لشکری آراسته بطرف
مصر شتافت امیر الجیوش بدر جهانی چون هنوز فراغت از قلع فساد طغان و یاغیان اطراف مصر کرده بود از دو
مصالحت با او بیرون آمد که صد و پنجاه هزار دینار باو بدهد بشرط آنکه اول قسطی او از مصر بیرون رفته و بعد بولرا
گیرد آتسز از مصر بیرون شد و غرامت را کفایت و هنوز پنجاه روز از حرکت آتسز مدت نگذشته بود که امیر الجیوش سپاه
را گرد نموده مانند صرصر سحاب و شتاب رعد در پی آتسز بحرکت آمد و صبح روز دوم غلبه بعساکر آتسز رسیده
و آنها تیغ بیدریغ گذاشت و بسیاری از آنها را کشت و جمعی را اسیر کرد و اسرای مصر که در اردوی او بالغ بر ده هزار تن
بودند باز گرفت و با غنایم بسیار مظفر و منصور عودت کرد سلجوقیان تمام بلاد ساحلیه شامات فتح کرده بودند
از دستشان بیرون شد و داعیان دولت خلفای مصر شد همه این سال چهار صد و شصت و شش ابو الحسن علی بن
احمد منسوب بابو المعالی المقتر مصنف وسیط و بسیط و وجیز و ابو علی حسن بن احمد مقری واسطی در گذشته و در سال چهار صد
و شصت و نه محمود بن سبکتکین صاحب غزنه در گذشت هم در این سال طاهر بن احمد بن بابشاد نحوی مصری از
ایام جامع عمرو بن العاص در مصر بزمین افتاده و در گذشت نیز خان بن خلف صوخ اندلسی در این سال در گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۶۷ و آهنگ سلطان ملکشاه سلجوقی بجانب سلطان ابراهیم غزنوی و مدبر سلطان ابراهیم و عودت ملکشاه

در این سال صفای نهصد ساله بین غزنویان و سلجوقیان مبدل بجفا گردید و سلطان ملکشاه سلجوقی با لشکری بیرون از حساب بعزم مقاتلت سلطان ابراهیم غزنوی راست عزمت برافراشت و قطع منازل نموده بطرف غزنین رهسپار گردید چون سلطان ابراهیم خبر یافت مستمسک بدیدی شد که آن تدبیر خود و سپاهیان را از جنگ با سلجوقیان آسوده ساخت و چندین نامه بنام سران سپاه و بزرگان درگاه سلطان ملکشاه جواب مانند نگاشت که بسیار خوشوقت شدم که نوشته بودید چون سپاه سلجوقیان نزدیک شدند ما ملکشاه را گرفته تسلیم میدهیم و این نامه ها را بقاصدی سپرده با دعلیات مخصوصه داد چون قاصد قطع منازل نموده نزدیک یاروی ملکشاه که بظاهر بسوی او رسیده بود مذکر شد که ملکشاه ما بعد و دی درنگ کاه اشتغال بصید دارد قاصد خود را بدان سو رسانیده او نیز کرد که خرم و دلخوش و بیخبر ملازمان ملکشاه او را گرفته بحضور ش رسانیدند و چندین تازیانه با و نواختند ما تعاقب گفتار جانب سلطان ابراهیم غزنوی رسولم و نامه دارم چون نامه ها را خواستند حامل نیز دوستان داد و چون نامه را بدست گشادند چندین نامه ما بسم بزرگان درگاه ملکشاه در یافتند سلطان ملکشاه چون از مضامین آن نامه ها خبر یافت سراز جنگ با سلطان برتافت و فرماندار ا سپاه عودت کنند و لعذری مستمسک شده راه مراجعت گرفت

هم در این سال عبدالرحمن بن محمد بن اسحق اصفهانی حافظ صاحب تاریخ اصفهان و سایر تالیفات مفیده وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۶۸ و فرستادن سلطان ابراهیم غزنوی رسولان بدربار سلطان ملکشاه و خواستگاری کردن دختر ملکشاه را

چون سلطان ابراهیم غزنوی ترمر اندیش بعهد فت برنشست و سلطان ملکشاه سلجوقی از بازگشت سلطان ابراهیم تحف لائقه و هدایای فائقه مدارک نموده و با رسولان چربسخن بدربار ملکشاه فرستاد که همواره روابط مسنه و علاقه مستحکمه بین ملوک غزنین و سلاجقه محکم بوده و من خواستگار م انتیاه شاه فلک جاه را بطه سابقه را بحجه یه فرمایند یکی از دختران حرم سلطنت را بعقد ازدواج فرزند م مسعود در آرد چون سلطان ملکشاه از مضامین نامه و خواهشات سلطان ابراهیم مطلع شد و هدایای او را بدیده خوار سنده شد و خواهشات او را اجابت کرده یکی از بنات خود را بحبه مزاوجت مسعود بن سلطان ابراهیم فرستاد پس از چندی معلوم شد که آن نامه ها از طرف سلطان ابراهیم بی رنگ بوده و بزرگان درگاه ملکشاه بچنین کاری اقدام نکرده اند و بحیلی متفق شده اند که باید قلاقی کرده و غزنین را متصرف شده و سزای سلطان ابراهیم را بسخت داد سلطان ملکشاه با آنان فرمود صحیح است که من از قوت و حدت سپاه از سلطان ابراهیم فزون هستم لیکن چون او مدبر و فریبا زمن فزونی نموده و غالب شده مثل است که در هر خیر غالب بوده است و کنون بحجه معاهدت نموده یم و دیگر راه خلاف و مخالفت نه پوئیم همدر این سال سلطان ملکشاه حکومت شامات و هر جا را که فتح نموده بتتش ابن الب ارسلان تاج الدوله واگذارده و تتش با سپاهی بیکران طی مسافت نموده بظاهر دمشق رسید در این وقت عساکر مصری از جانب امیر انجوبش مدبر اجمالی بدان صفحات

آمده و التسز خلگران شامات را مجمع داشته بود چون شنید التسز که تتش بدان سوی آمده اراده استمداد و طلب کرده و سپاه تتش با سپاهان بجنگ آمده و مصران راه مصر گرفته و پس از چندی تتش چون ممکن گردید التسز را از میان برداشت و خود رایت حکمرانی در شامات برافراشت و بنای تخلیم و تمتع گذاشت و در این سال انگلیسها در لندن قلعه محکمی بنا کرده که جایگاه پادشاه انگلستان باشد و از گزند حوادث مامون مصون باشد نیز زبرا بر مدخل خود گلیوم فاتح بشورید و پادشاه زخمی کرد و هم در این سال امام عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۴۷۲ و رفتن سلطان ابراهیم غزنوی بهندوستان و فتوحات او و عودش بلغنابم بسیار بغزنین

چون در این سال سلطان ابراهیم غزنوی خاطر از سلطان ملکشاه سلجوقی آسوده ساخت در آنجا میش از همشاد فرسنگ راه انصرف او بود سپاه را مدد بدین راه قلعه ها بکلی مفتوح کرد و غنایم بسیار بدست آورد و مخصوصا در بدست آوردن قلعه دره سپاهیان غزنین رنجها دیدند و زحمتها کشیدند تا آنقلعه متن را گشودند و قبل ازین سال پادشاهان سلف بدین موضع پای نسپاهشان رسیده بود و سلطان ابراهیم همواره چندین هزار کلنگ دار و تبردار معین کرده بود که پیشاپیش سپاه درختان راه های خشن را پاک میکردند که چون سپاه میرسید ناهمواری نمیدید نشنید چون بدان موضع رسید که مردمش از سالیان دراز آزاد و خودسر بوده و راه اطاعت و مسالمت کسی نپیموده و اصلا از نژاد و تخمه مردم خراسان بوده که از زمان افراسیاب و مصر کیان انحصار از فرزوم خود بواسطه سلامت و فشه انگیزی دور و بدانجا سکونت داده اند و مدت جا عادت و خوی هندوان ماوگرفته و بت پرستی آیین گزیده مالجمله در این سفر سلطان ابراهیم با غنایم بسیار و اسرای بیشمار که عدد شان از صد هزار فزون بود راغزنین گرفت و مظفر و منصور بغزنین بازگشت نمود و هم در این سال نصر بن احمد بن مروان حکمران دیار بکر و ابو نصر بن سلطان محمد بن سلطان بن جبوبش شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۷۳ و مناظرت بین ملکشاه و برادرش تکش و خطبه دختر ملکشاه بحبالت خلیفه بغداد و سایر حوادث

در این سنوات بین سلطان ملکشاه و برادرش تکش غبار نفار بلند گردید و تکش در خراسان سر طغیان برداشت و در آنجا استبداد و استقلال برافراشت سلطان ملک شاه بعزم تنبیه او بسنان شیر شکار آن بجای خود نشاند و خود سلطان ملک شاه بسر آن شد که کلک از محمدات حریم سلطنت العقد ازدواج خلافت درآرد و از طرف القدری با او هم پیوند وصلت اظهار موافقت شد و خطبه در این سال خوانده شد نیز تتش حکمران شامات را قدر آرد و سنوکتش فرو گذاشته کرده و شد هر قوس و سایر امرا به تصرف درآورد و وزیر مؤید الملک بن خواجه نظام الملک با مر ملکشاه بگریبد از تصرف احمر ابد بیرون آورد و در این ایام ابن قوتس شاعر شام و عبد السلام ابن احمد ابو الفتح الصوفی فارسی و یوسف بن حسن ابو الهیثم التکدی نحوی و داود بن ملکشاه و ابو اسحق ابراهیم بن عقیل العرشی النحوی و ابو السید الناصر از نیسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۷۴ و آمدن شیخ ابو اسحق ببار ملکشاه و مناظرت او

در این سال مناسبت آنکه ابو الفتح بن ابی اللیث که در بغداد مقامی بلند و رفعتی ارجمند داشت بمقام و منزلت خلافت

وقتی نسخه است القعدی مابعه شیخ ابو اسحق شیرازی در رسالت نزد ملکشاه و خواجه نظام الملک فرستاده و شیخ ابو اسحق رسالت خود را بجای آورده و در مجلس خواجه نظام الملک که همیشه علما و فضلا بمباحثت علمیه و مناظرت فقهیه می پرداختند شیخ ابو اسحق و ابو المعالی امام الحرمین با هم بمناظرت و مباحثت درآمدند و نظام الملک شیخ ابو اسحق را مقتضی المرام عودت به بغداد داد و او با فیضه و دستش از دارائی که تا شده نیز در این سال مسلمانان حنبلی مذهب و شافعیها بهم درافتادند و جمعی از طرفین کشته شدند همدر این سال سلیمان سلجوقی در تمام آسیای صغیر مسلط گردید و قابل الملک منصور بن خواجه نظام الملک و ابو نصر علی بن وزیر مصنف کتاب تاریخ ابو عمرو عبد الوهاب بن محمد بن اسحق بن منده اصفهانی حافظ وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۷۱ فوت خلیفه عباسی در بغداد

در این سال قوت و شوکت خلیفه عباسی از سایه تقویت و طرفداری سلطان ملکشاه سلجوقی رو باز دیاد گذارد و کسانیکه چندان بمقام و منزلت خلفا وقعی نمیگذاشتند از خوف سطوت سلجوقیان پیش پای خود نهادند و از این اوقات از تعیین و تجاوز بسبشد همدر این سال القتدی مابعه وزیر خویش عمید الدوله بن جهیر را عزل نموده و بجای او ابو شجاع محمد بن الحسین الکاشت همدر این سال حسن صباح دیلمی قزوین بدعوتی خروج کرد همدر این سال شیخ ابو اسحق ابراهیم بن علی الشیرازی فیروزابادی و مهدی شاعر اندلسی و ابو الحجاج یوسف بن سلیمان علم شنتمری اندلسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۷۲ و نسخه و فرستادن ملکشاه سرداران بهر جا

در این سال سلطان ملک شاه سلجوقی سرداران بنام خود را بجهت اقتصرف نمودن بلاد و دور دست روانه داشت و هریک با سپاهی و غوائی بسوی جهت داد چنانچه فخر الدوله بن جهیر برای تسخیر آمد و عمید الدوله بن فخر الدوله بن جهیر بجهت تسخیر و صول روانه داشت و نیز سلیمان بن قتلمش سلجوقی (قونیه) و اقصرا و انطاکیه را متصرف شد و با شرف الدوله حکمران موصل بجنگیده و شرف الدوله در حلب کشته شد و بعد ها بنی عقیل ابراهیم بن قریش برادر شرف الدوله را بامارت برداشتند و فخر الدوله بن جهیر آمد و (میافارقین) و بلاد بنی مروان را متصرف شد و منصور بن نصر بن مروان نابود گشت و آل مروان در این سال منقرض شد همدر این سال بنا صد و هفتاد و هفت (۱۰۷۷) پسر کلیوم فاتح پادشاه نیکیه سلطان مازیر به خود شورش نمود و با افسن چهم در اسپانیا شهر اشبیلیه را از مسلمانان گرفت و پای تخت خود نمود و پاپ هشتم گرگوار و ابو نصر عبد السید بن محمد بن عبد الواحد بن الصباغ محمد بن قاضی ابو عبد الله بن الحسین صلی بغدادی معروف بابن تمحال و امام الحرمین ابو المعالی عبد الملک بن عبد الله بن یوسف جوینی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۷۳ و استیلای سلطان ملکشاه سلجوقی بشامات و عراق عرب

در این سال پس از رسیدن سلطان ملکشاه بسدهٔ خلافت راه شامات گرفت و همه جا را گرفته از خود را مطاعت خود کسی برگزید و محمد را به بغداد باز آمده و نیز یوسف بن تاشفین امیر المسلمین بطرف اسپانیا

حرکت کرد و با لشکر بیکران و سپاه او در سخت و غرناطه را متصرف شد همچنین در این سال مسجد جامع در اسکندریه که از سنه ۴۰۰ بنا شده و مدت شروع و اتمام آن معلوم نیست با تمام رسید و مطابق با همین مستفاد است که علوی فاطمی خلیفه مصر و دعای امیر بغداد خطبه بخوانند همچنین در این سال شرف ابو الفضل زینبی عباسی نقیب هاشمیین محدث مشهور و صاحب الدولة و الاوکال معروف بن [illegible] صاحب عمده وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۷۱ و زفاف دختر سلطان ملکشاه با خلیفه المقتدی بامر عباسی

در این سال سلطان ملکشاه سلجوقی دختر خود را که بجمال نکاح المقتدی بامر خلیفه عباسی داده بود با تجملات سلطانی و جهیزیه فراوان از اصفهان به بغداد فرستاد و مانند این زفاف کمتر زمانی پس از زفاف زبیده زوجه هارون الرشید و بوران دختر زوجه مامون در دنیا واقع شده و از غرایب آن زمانه بشمار می رفت دختر ملکشاه الخلیفه المقتدی خلیفه عباسی بغداد را از اصفهان گرفته چون بغداد اصفهان بسمه و گذشت همین سال بحکم ازلی بجهت مداوی رفت باد سلطان ابراهیم غزنوی کتابی مصور و منظوم موسوم بامر محمد بسی بخدمت سلطان فرستاد و بجهت سلطان فائقت کلی حاصل آمد بمشرح حال و اشعار او بحکم ازلی مدتی مدید طلبه عالم این نامه مفصل نگارش خواهد شد همین سال مین کلیوم پادشاه فاتح انگلیس و قلب اول پادشاه فرانسه جنگ شده و شهر انات واقعه و مملکت فرانسه بسوخت و کلیوم دشمن زمانه ی در گذشت و در سنه نجاه و نون شده کلیوم دوم بسر کشور ستانی انگلستان برقرار شد و این سال مطابق هزار و شصت و دو هجری میلادی بود همین سال ذوالشرفین ابو المعالی سید المقتفی محمد بن محمد زید علوی حسینی در ترکستان بدست خاقان ترکستان ارغا و کشته گشت نیز در این سال بنت الشرف فاطمه دختر علی الادب که در فضل و خط نعیمی و افر داشت گذشت همچنین عز الشرف ابو الحسن محمد بن صابی صاحب تاریخ درگذشت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۷۲ و نسبت و عزیمت سلطان ملکشاه بترکستان و هدایای او بجهت سلطان ابراهیم غزنوی

در این سال بمناسبت آنکه دختر سلطان ملکشاه سلجوقی که خلیفه بنیامین مسعود بن سلطان ابراهیم غزنوی بود فرزند دلبندی آورده بود سلطان ملکشاه در اکثر مملکت ترکستان بود و بشنیده و مسرور گردید و بعضی تحف و هدایای شایسته بدربار سلطان ابراهیم غزنوی فرستاده بدین جهت روابط سنه این دو دولت زاید بر ماسبق شد نیز در این سنوات سلطان ملکشاه سلجوقی با لشکر بیکران آهنگ ترکستان نمود و همه جا مظفر و منصور گردید تا به بخارا رسید و آن بلد را فرو گرفت و از بخارا عزیمت سمرقند نمود احمد خان حکمران سمرقند از ورود تخاصمت میسر آمد و بس از اندک گرد و فری منهزم و گرفتار شد ملک شاه او را بتوبخت و از سمرقند متوجه کاشغر اطراف اوزکند را نامزد و همه جا فرمانروایان را مطیع ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود و آنگاه با مظفریت کامل و شوکت زاید بخراسان برگشت و بکدفعه در این سال قشقه حکمران حلب بجنگ اضر بن علی بن منقذ قلعه دار (شیزر) رفت و عاقبت کار بمصالحت انجامید نیز فرستاده سپاه مردم (یوسف بن تاشفین) حکمران افریقیا بمصر و حمایت خود خواسته و او با سپاه تاخته با الفنش ششم جنگ نموده و او را فرقا (قیروان) برگشت همین سال چهارصد و

بستاد و یک شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هراتی وفات یافت و شرح حال آن مجسته خصال در جلد چهارم این کتاب مفصل نگارش خواهد شد نیز در سال چهارصد و شصت و دو عاصم بن محمد بن حسن بغدادی و فخر الاسلام بن محمد مروزی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۴۸۳ و احصائیه زراعتی امیر ایجوبش در مصر و ظهور حسن بن صباح رئیس اسماعیلیه

در این سال امیر ایجوبش در اجمالی در مصر رضیایکه در زیر زراعت بود بسنجید میزان حاصل او را بسنوات قبل برآورد نمود معلوم شد در زمان سابق کلیه محصولات مصر دو ملیون و ششصد هزار دینار بوده و در زمان بودن او در مصر به ملیون و صد هزار دینار رسیده و این اضافه فاحش زراعت مناسبت امنیت و جریان تجارت و اشتغال فلاحین و دهقانان بشغل زراعت بوده است همدر این سال یا بن یوسف بن تاشفین به اسپانیا رفت و لشکر قرطبه را مخلوع ساخت و بازگشت کرد نیز فخر الدوله ابو نصر محمد بن جهیر درگذشت و فخر الدوله مرتضی وزارت نصر الدوله احمد بن مروان بن دیس بکر و خلیفه عباسی را داشت و با ملکشاه سلجوقی به دیار بکر رفت و آنجا را ضبط و متصرف ساخت نیز در این سال حسن بن صباح حمیری رئیس اسماعیلیه دعوت خود را علنا اظهار نمود

اسماعیلیه بود با دیلمیان لانا ملاحده و فدائیان نیز گفته اند مدت بن بوده که مدت یکصد و شصت یکسال ریاست روحانی داشتند و رئیس و موسس آنان حسن بن صباح بود ذکر وقایع سنه ۴۸۴ و جشن عروسی سلطان ملکشاه در بغداد

در این سال سلطان ملکشاه سلجوقی از اصفهان آهنگ بغداد کرد و بمناسبت سال مولود خود جشنی شاهانه فراهم نمود و تمامی لشکریان اطراف و نواب اکناف را بجهت اشتراک در آن احتفالی بشایان حضور فرستاده بغداد را رشک فردوس برین ساخته و سلطان را بسیاری از حضرت وزیر کان دولت خلعت فاخره و انعامات گرانبها مرحمت فرمود و مسجدی زیبا بنا نمود موسوم به جامع سلطانی که قبله آن را بحجره مقبره سلطان و جمعی از اکابر فقهاء تشخیص و تعیین کردند بنیاد نمود و سایر بزرگان دولت هر یک قصری دلکش و کاخی عالی در بغداد برافراشت همدر این سال عمید الدوله بن فخر الدوله بوزارت المقتدی بامر الله رفت و در شهر همدان سال یوسف بن تاشفین بر جمیع بلاد اندلس استیلا یافت و امیر ارتق بن اکسک ترکمانی عهد ملکشاه دیار بکر را با حصن کیفا و آمد و آن را بتصرف آورد و با دیگر امرای ترکمان مالک بود درگذشت و بعد با افضل قاید ایجوبش مصر بتصرف آورد و اولاد امیر ارتق تا کنون بسیوع حکومت دارند و اتباع اسماعیلیه در عراق عجم و آن نواحی در این سال شایع شد نیز زلزله سخت در آنطاکیه و شامات در این سال واقع شد همدر این قاضی ابو علی محسن بن علی التنوخی صاحب کتاب فرج بعد الشدة درگذشت

ذکر وقایع سنه ۴۸۵ و وفات سلطان ملکشاه سلجوقی و کشته شدن خواجه نظام الملک طوسی

در این سال سلطان ملکشاه سلجوقی جلال الدین بن الپ ارسلان پس از بیست و سه سال کشور گیری و جهانبانی بعرصه بیست سالگی در بغداد درگذشت سلطان ملکشاه در این سال بسعی حاسدین و سعایت مفسدین وزیر با تدبیر خواجه نظام الملک طوسی را معزول ساخت و ابو الغنائم تاج الملک وزارت برداشت و

او بعد شرف الملک را برداشت و بجایش ابوالفضل محمد الملک قمی را بگماشت در این وقت خواجه نظام الملک را یک
تن فدائی اسماعیلیه از جانب حسن صباح تیمری داشتاد ابوالغنائم ماکارود نماذ در گذشت و این حسن صباح بخواجه
نظام الملک و حکیم عمر خیام و فیلسوف بزرگ دکاه و خلوت در یک دبستان تحصیل میکردند و با هم عهد بستند که در بندگی
یک بیوت و جای بسنده آن دو از شریک عیش و وسعت معیشت خویش ندانند و چون نظام الملک بر مسند
وزارت جای نشین شد عمر خیام فهمیده و آمد و از جانب نظام الملک یاد آور شد خواجه فرمود هر منصب و مقامی
که در دستگاه سلطنت بخواهی بر حسب قرارداد عهد وصی حاضرم عمر خیام گفت گوشه نشینی و درویشی و بحصیل و نغمه نانی
را از خواجه نظام الملک قریه بزرگی در نیشابور با و داد و عمر را تا دم آخر همان حاصل آمد که از ان میکرد و مانند حکیم عمر خیام
حکمی در این پهنه نشده که نام او کنون انگلستان و اروپا و امریکا گرفتار شده و رباعیات او بچندین زبان
ترجمه شده باشد از جمله چون حسن بن صباح آمد که مراتب بر حسب عهد و پیمان سر یک فرما خواجه نظام الملک او را
در خدمت ملکشاه در آورد و منصبی نزدیک داد و او قانع نشد و بر این شده در صدد خواجه نظام الملک و ملوک سلجوقیه قیام
کرد و لباس دیانت کار امارت و خلافت کرد و اخلاف او نیز متابعت او را داشتند تا ۵۵۵ هشصد و پنجاه پنج
هلاکو خان و تیمور اعلم خواجه نصیر طوسی آنها را متعرض داشته و سر رشته حال حسن بن صباح طولانی است و چون
از موضوع کتاب خارج است لهذا نگاشته آمد با نجمله سلطان ملکشاه سلجوقی پس از کشته شدن خواجه نظام الملک
طوسی خانخانه نظام الملک گشته و با فاصله سی و پنج روز در نهم شوال این سال در بغداد در گذشت و پس از او سلطان
ابوالمظفر برکیارق بن الب ارسلان سلجوقی بر تخت سلطنت نشست در این سال لهستان شروع بجنبش و انقلاب نمود
و در پاس مؤده محمد این سال ابوالفضل بیهقی عبدالله خاک حافظ محدث مکه و صحیح بخاری محمد بن خلف المرابط الاندلسی

ذکر وقایع نشته و حرکت تتش و خذلان مخالفین سلطان برکیارق سلجوقی

در این سال چهار پسر داشتاد تتش بر ادر سلطان ملکشاه سلجوقی بخیال نشستن بر تخت سلطنت از شام
بیرون آمد و قشقر خان بر سر او تاخت و تتش ساخت و حاکم اخلاط را بگرفت و مدتی در آنجا بود و پسرین از فرو گرفت و
موصل را متصرف شد و از آنجا بدیار بکر رفته اسیر یافت و از آنجا بآذربایجان شتافت و چون قشقر دانست که
سلطان برکیارق بسر بر سلطنت آمده از تتش جدا شد و بسبب ضعف تتش گشت و در و بجانب شام نهاد
و قشقر به برکیارق پیوست و در این اوقات مخالفت سلطان برکیارق برادرانش محمود و محمد و اعمامش تتش و
ارسلان شاه برخاسته و محمود در ری بر تخت نشست و تتش بجنگ آمد و گرفتار و کشته شد و ارسلان شاه نیز مقتول گردید
و محمد پس از جنگی مخالفت مصالحت مبدل شد و سلطان برکیارق ابتدا منصب وزارت را بابو بکر مؤید الملک
بن نظام الملک اعطا نمود و پس از چندی او را عزل کرده برادرش فخر الملک بن نظام الملک را بوزارت
گماشت همه این سال عساکر مستنصر بالله علوی خلیفه مصر شهر صور شام را متصرف آمده و (الکل) پادشاه
انگلیس بجنگ پادشاه انگلیس در آمده منهزم گردیده و کشته شد و طوائف تاتار شهر کیف روسیه را غارت کردند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۸۷ و وفات المقتدی خلیفهٔ عباسی در بغداد و تعیین مستظهر بالله بجایش و وفات مستنصر بالله خلیفهٔ مصر و تعیین مستعلی بالله بجایش

در این سال المقتدی بامر الله ابو العباس عبد الله بن محمد ذخیرة الدین بن القائم بامر الله پس از نوزده سال و هشت ماه خلافت بعرسی و هشت سالگی در روز شنبه پانزدهم محرم در خانات درگذشت و آن نوزدهمین خلیفه بود که از خاندان عباسی در بغداد حکومت کرد و حاضرین متفرق شدند و خانه و فرزندش مکرم تعزیه و شمس النساء مادر مقتدی شمس النساء خطاب عتاب آمیز نمود که نباید کسانی که بمجلس در آمده اند شمس النساء چون بنگرید و کیزانی دید معتب گردید که مقتدی دست و بالش کشیده و جان بجان آفرین تسلیم کرده و پسرش ابو العباس احمد بن مقتدی بر سریر خلافت نشست و مردم بمبایعت و متابعت او قیام نمودند و او ملقب بالمستظهر بالله شد و مستظهر بالله بسند وزارت خویش عمید الدوله محمد بن فخر الدوله را برداشت و تمام امور خلافت را بکف با کفایت او گذاشت و چون سلطان رکن الدین سلجوقی خبر فوت مقتدی بشنید وزراء بغداد را بدید و انحار بسیده مجدد از گرده مردم بیعت بمستظهر بالله بگرفت و عمر مستظهر در این وقت شانزده سال بود که بر کرسی خلافت عروج نمود هم در اوایل دی جوان سال امیر انوشتکین دزدار بامر سلطان سپاه بکمک قشون مصر بشام و سالگی و ماه و بیست و سه سالگی در مصر درگذشت و وزارت مستکفی درایت آخرت بسیار مآثر جمیله و فواید کثیره بمحبت مصریان از دنیا برداشت و متعاقب او در همه همین سال المستنصر بالله ابو تمیم معد بن ابی الحسین علی الظاهر لاعزاز دین الله بن الحاکم پس از هشت و سال و چهار ماه خلافت در مصر در هفت و سالگی درگذشت و بجایش پسر دومش ابو القاسم احمد بن مستنصر بالله بخلافت نشست خانچه پسر دوم امیر الجیوش که نامش شاهنشاه بود بزمام امور جمهور رعایا به وصیت پدرش امیر الجیوش و تصویب ابو القاسم احمد بن مستنصر بالله بدست گرفت و چون ابو القاسم احمد بسریر خلافت متمکن شد عموم خلایق بمبایعت و متابعت او در مصر اقدام کردند و او ملقب بالمستعلی بالله و اندرونی داشته و از مصر با طراف چون خبر فوت مردمانهای تفرقت و تهتنیت بدربار خلافت نهای مصر فرستادند و مستنصر بالله علوی فاطمی خلیفهٔ مصر را دو فرزند دیگر امیر نزار و امیر اسماعیل بود که امیر نزار بدگتر از ابو القاسم احمد المستعلی بالله بود و هم در این سال امیر کبیر محمد بن ابی الهاشم الحسینی درگذشت و بجای او امیر قایماز بن ابی الهاشم بنشست و نیز ارکان خواتون زوجهٔ ملکشاه سلجوقی درگذشت و ارکان خاتون خواست فرزندش محمود بر تخت بنشیند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۸۸ و طغیان نزار بن مستنصر بالله برادرش المستعلی بالله خلیفهٔ علوی مصر و گرفتار و کشته شدن نزار و نصیر الدوله افتکین

چون مستنصر بالله ابو تمیم معد بن ابی الحسین علوی فاطمی خلیفهٔ مصر درگذشت خانچه نگاشته شد و پسرش المستعلی بالله بجایش بنشست پسر بزرگترش امیر نزار سر از متابعت بازد که (من اگر دستم مطیع شود بحبت نکنم از من بهتر است با وبیعت میکنم) آنگاه با طرف اسکندریه رفته شد نزد امیر نصیر الدوله افتکین کتیب ارمنی امیر الجیوش و او را اغوا کرد و اینکه اگر من بسلطنت و خلافت برایم تو را بجای افضل شاهنشاه وزیر میکنم بعد از آن برادرم نصیر

تکین نموده با او بیعت کردند و القاب المصطفی لدین الله دادند و چون این خبر از اسکندریه بمصر متصل رسید بتعجیل سپاه و بتجهیز ذخایر کارها پرداخت و در اواخر محرم این سال جماعه و مشاورت با طرف اسکندریه عزیمت نمود و از شنیدن این خبر وزیر ناصرالدوله از اسکندریه بمقابلت و مقاتلت افضل شتافته و بقلی نخست واقع گردید که عاقبت افضل شکست خورده و سر از اطاعت او بر تافته و آتش مصر نموده کار بالا گرفت و قوتی حاصل نموده و اعراب و اوباش گرفته و بطرف وجه بحری عزیمت نموده و بازده حصه اقتصاد سپاه پرداخت و بوسیله رسل و سائل بزرگان اعراب و دیگران را نزد وزیر ناصرالدوله متفق ساخت و آتش اسکندریه نموده و بازیاده حبک مشتعل گردیده و عساکر افضل اسکندریه را محاصره نموده و مدت شش ماه بحکمی عاقبت امیر وزیر ناصرالدوله افکلین بامان آمده و افضل ظفر و منصور باسکندریه داخل گردید و امیر وزیر و افکلین با آنچه روانه مصر داشت وزیر ناصر ساعت من دون بازمانده و هلاک شد و چون افضل بمصر رسید افکلین بمحض طرب سایرین و شوکت و دست خلافت و عوام مقتول ساخت آنگاه افضل بامیت بلاد و اطاعت عباد و شهر بنیاد و خارجه از ممالک و خلافت عادی منتزع شده و بالجمله تصرف آورد و هم در این سال سپاه مصر شد بامحرمان پادشاه خویش شوریده و بواسطه نفاق و اتحادی که با سلطنت باد داده بودند او را کشته و مسعود پسر محمد را بجایش نشانده و این مسعود نامش قدغان بود و بعد بادبت سلطان سنجر سلجوقی گرفتار و کشته گردید همدر این سال سلطان برکیارق برادر زاده خود و پسر حکمران شامات بگلبیه و متش در زنگی ری طهران مغلوب و کشته گردید همدرین سال ابو عبدالله محمد بن ابی الخصال اندلسی و المعتمد بن عباد صاحب اشبیلیه از بلاد اندلس و علی بن عبدالغنی مغربی کاتب حصری قیروانی درگذشتند

ذکر وقایع نشته و شش و اعتلاء سلطان سنجر بحکومت خراسان و ابتدای خونریزیان و آغاز حساب صلیبیان که بر مسلمان در سان شد

در این اوقات برادر ملکشاه که ارسلان ارغون نام داشت و بخراسان استیلا کرده بود درگذشت و سلطان برکیارق بخراسان آمده و سپاهی ما وراء النهر و ترکستان فرستاده و با برادر بهم غزوی صادله تحف و رسایل نموده و بتجدید معاهدات مودات عهدات پرداخت آنگاه حکومت خراسان را سلطان سنجر برادر خود واگذاشت و ابو الفتح علی بن حسین طغرائی را بوزارت او گماشت همدر این اوقات دولت خوارزمیان درخوارزم اعتلا گرفت چنانچه تکش بن محمد خوارزمشاه ملوک کنیز عزیزی را بود و پسر از وی بسر کرده و چون در خوارزم فتنه برپا شد و حاکم خوارزم کشته شد نظر بلیاقت و کفایتی که محمد داشت او را بحکمرانی خوارزم امر داد و کار از جانب سلطان برکیارق مامور رفع فتنه خوارزم و بنا داد القاب خوارزمشاهی داد و برکت اقبال و سعادت و حکومت او را مساعد گذارد و متدرجا او ترقی کرده و مستقل شد و تشکیل سلطنت خوارزم را داد و نیز در این سال در قنسرین و حرمین نقاط و گیراسیای صغیر خطبه بنام المستعلی بالله خلیفه مصر خوانده و نیز اشاهین شاه افضل کار از جانب المستعلی بالله عاوی خلیفه مصر با عساکر مصری متوجه فلسطین شده و ابتدا در فردکر و الملیغازی و سمقان لشکریان ارتق را منهزم شده و با خطبه در این بلاد بنام خلیفه مصر خوانده شد همدر این سال چهار صد و نوزده هجری مطابق یکهزار و نود و شش میلادی دول فرنگستان و اروپا [illegible] اجل اسلامیه قیام نمودند

و پادشاه زمانی مملکت خود را به جهت از زمان نزد پادشاه خود پادشاه انگلیس گذارد و بجهت مسافت با سیاه ترک به کرده
جهاد نماید و دسته اول از طلبان و مجاهدین این پادشاه بجهت جنگ با مسلمانان آسیا عبارت از ملت آلمان و فرانسه و مجارستان
بودکه سپهدار آن اکثیر ملقب میکیل از مردم فرانسه و نایب او پیر ارمیت بود و چون اینها متفاقا حرکت کرده رسیده
بقصود در راه بشیر آن گشته و باز دسته دیگر از بنجا انداخته خشکی با سلامبول آمده که همه آنان صد هزار سوار و ششصد هزار پیاده
بودند مردم و نیز او صد کشتی با دبی به ظرف آنها داده و نیز قضای پاپ که نفرانسه بجهت تشجیع مردم بجنگ با مسلمانان
آمده بود در مدت دو سال مدامت کرده و نیز ترسایان را برای استخلاص بیت المقدس صورت غایی از پاپ قرار دست کرده
بر سینه ها پارچه شکل صلیب رنگ داده که کنون الصلیب را بعربی صلیب میگویند همه این از اخبار سعدانی و ابو جعفر محمد
بن ابی نصر از نسبی دکه شده

ذکر وقایع سنه ۴۹۱ و لشکر کشیدن سلطان شاه از مصر بفلسطین و ایلتمای او به بیت المقدس و آمدن مجاهدین و صلیبیون بجنگ مسلمان و اغاز جنگ صلیب

در این سال شاهنشاه افضل سپهدار قشون مصر با سپاهی فراوان از مصر آهنگ مبارزه مردم و دران وقت اهل غازی و سقمان پسران ارتق بحکم وراثت بحکمرانی فلسطین مشترکا قیام مینمودند و جنگی سخت کرده غالبت اهل غازی و سقمان منهزم گردیده و اهل غازی بطرف عراق عرب رفت و ماردین را متصرف شده و سقمان بطرف ماردین شده و حکومتی در آنجا دست کرده و هم در این سال چون مجاهدین فرنگستان به نزدیک اسلامبول رسیدند (الکسی) امپراطور بر سید که آنان بملکتش در آمدند ولی پیر ارمیت کشیش فرانسوی و رئیس المجاهدین بصاری که مشوای اینجنگ بود امپراطور را اطمینان داد که مجاهدین میخواهند رفع ظلم مسلمانان از نسبت بعیسویان کنند و بیت المقدس را از جنگ آنان مستخلص نمایند و امپراطور (الکسی) آسوده شده مجاهدین فرنگ از خلیج اسلامبول گذشته به (ازنی نیز) آسیای صغیر رسیده آنگاه شهر (نیسه) را محاصره کردند و نوقت قلیچ ارسلان بن سلیمان شاه سلجوقی بمحاربت و مقاتلت صلیبیون برخاست و شکست خورده سپاهش منهزم شده پس نشست و آنگاه (کنتیغا) حکمران موصل و دقاق حاکم دمشق و جناح الدوله حکمران حمص با سپاه خویش پیش آمده بجهاد سخت صلیبیون نموده و غالبت سپاه آنان بر شکست خورده و قشون بصاری که صلیبیون بوده بمنتهای قیام فلسطین و شامات استیلا یافتند

سلاطین خوارزمشاهیه که در خوارزم و خراسان و افغانستان سلطنت کرده اند نه نفر بوده اند و مدت سلطنتشان یکصد و سی و هشت سال بوده ابتدایشان از حدود صد و نود و یک بوده . ذکر وقایع سنه ۴۹۲ و وفات سلطان ابراهیم غزنوی و نشستن سلطان مسعود سوم غزنوی و جنگ صلیبیون با مسلمانان

در این سال ظهیر الدوله ابو المظفر سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پس از چهل و دو سال سلطنت و جهانبانی در
گذشت و بجایش جمال الدوله سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم غزنوی نشست و او با کرمت مکشوده و سرا
حسپاه و بزرگان درگاه را با جسانات کثیره نوازش و تمامی بندگان را از خویش متمتع ساخت همدر این سال صلیبیون

و مجاهدین فرنگستان پس از نه ماه محاصرت و کوشش بسیار دمشق را مفتوح نمودند و پس ازآن اطاکیه را فرو گرفتند و پس
ازآن که با فرمانگزاران موصل و دقاق بن تتش امیر دمشق و طغتکین اتابک و جناح الدوله والی حمص و سایر فرمانگزاران آنسامان
جمع لشکر خواسته بجنگ صلیبیون درآمده و نزدیک بود کاری بکنند نفاق افتاد و بسیاری از ایشان
خورده و مای جهات جنگی آنجا بدست فرنگیان افتاد و منهزم شدند آنگاه صلیبیون معره را گرفتند و نهایت از نصف
آن را کشتند و معره را بسوختند و بنیاد دادند و چهل روز در معره ماندند و چون تا حشند و مردم حمص با آنها صلح کردند بهمراهی
سال کامجو بن سلطان ملکشاه برادر سلطان برکیارق فوت یافت و برادر خود برکیارق سه ربانت و عبید الله بهبه
الملک بن نظام الملک خوسی را وزیر خود ساخت و بجانب ری و اصفهان شتافت و خطبه را بنام خود بپرداخت و هم در این
سال سلطان سنجر بن ملکشاه که محمد بن ملکشاه از نکاب برده بود بنداد و لشکر شاه حکمران بلخ را در مخاصمت برخاست و اسپاهی
بلخ کشیده و دو لشکر شاه تاب مقاومت نیاورده و بگریزنهاده نیز در این سال

ذکر وقایع سنه ۴۹۳ و هشتصد و مفاوضت سلطان مسعود سوم غزنوی با خواهر سلطان سنجر و سلیمان و فتح بیت المقدس بدست صلیبیون و تعیین گنت فرو دوبوین بسلطنت صلیبیون و بیت المقدس

در این سال سلطان مسعود سوم غزنوی جمال الدوله و المسلمانان و پیش کشیهای فراوان با برسولان چرب زبان نزد
شاه جهان نزد سلطان سنجر سلجوقی فرستاد و روابط تمیز الحکم نمود و خواهر سلطان سنجر که نامش مهد عراق
و المصاهرت منظور و وجاهت نمایان بود و همراه فراق طاق بود بعقد ازدواج درآورد و مهد عراق را با کمالات لایقه تغزین
داده نمود و سلطان مسعود جشن شاهانه و زفافی خسروانه نمود و بعموم مردمان تشریفات فاخره بخشود و هم در این سال صلیبیون
فرنگستان بیت المقدس را فتح نمودند و چنانچه کارش شد در اینوقت بیت المقدس در دارالحکومت مصر بود و چون
صلیبیون پس از چهل روز محاصرت بیت المقدس را گرفتند دست بقتل و غارت گشودند و در ظرف کمتر از هفته هفتاد هزار تن
از مسلمانان را کشتند و غنایم بسیار بدست آوردند آنگاه گنت فرو دوبوین را السلطنت خود برداشتند و فتح بیت المقدس
روز جمعه بیست و دویم شعبان همان سال بود و نسیم ای واقع گردید پس از این فتح صلیبیون بقصد فتح مصر
افتادند چون خبر حرکت صلیبیون بمصر رسید شد الافضل با لشکر سیاه بر او افتاد و با دو صد هزار شمشیرزن متوجه
ایشان شد و در نزدیکی عسقلان عساکر مصری با صلیبیون مقاتلت و مقاتلت در افتادند و ناچار روی بازپس
معرکه ها نکرده و نا مانده ولی صلیبیون و مجاهدین فرنگستان طمع از مصر بریدند و راه مدینة النبی گرفتند سپهدار
بن سلطان برکیارق و برادر ش سلطان محمد شتاب درگرفت و برکیارق قشون فرستاد و لشکر جان و پس ازآن جنگ
شقاوت نیز در این سال بوقوع پیوست بحسب بن هبة الصاحب صاحب کتاب منهاج گذشت

ذکر وقایع سنه ۴۹۴ و وفات المستعلی علوی فاطمی خلیفه مصر و تعیین آمر بامحکام الله بجای او

در این سال ابو القاسم احمد المستعلی بالله بن المستنصر بالله علوی فاطمی خلیفه مصر پس از هفت سال و دو ماه خلافت
کردن در هفدهم شهر صفر چهار صد و نود و پنج وفات نمود و او را فرزندی بود موسوم به ابو المنصور که هنوز او را شش
سال کامل نشده بود و شاهین شاه افضل سپهدار کل عساکر مصر او را وصی از جانب مادرش بود چنانچه افضل

نیز در پشاور وصی بود با مجلهٔ شاه بن شاه مرد مرا مبایعت و متابعت او نخوانده اسلاف او قیام نموده و او بعد منصور را مات با تمر با نکام الله گردانده همدرین سال سلطان محمد بن الکشاه با سلطان سنجر منحاکمک سلطان ارکیارق در آمده و او را شکست داده و بعد از وقایع متعدده میان برکیارق و سلطان محمد برادر او صلح واقع شده همدرین سال کلت فرو ادبون که در بیت المقدس پادشاه شده کذشت و بجایش بودوئن نشست نیز کلیوم دوم پادشاه انکلستان درکذشت و دون اوبر ابرادرش با مجاهدین صلیبیون بجنگ رفته بود با زمی پسر سوم کلیوم قائم بسلطنت انکلستان برقرار شد نیز در این سال امیر منصور بن عمادة بحسینی امیر مرند درکذشت

ذکر وقایع سنهٔ ۴۹۵ و هیجان در مصر و حکومت مصریان

در این سال در مصر بواسطهٔ وقت یافتن صلیبیون انقلاب و هرا بی نوی اعاده در مردم و مسلمانان پدید شده و بجهت جنگ با صلیبیون مجاهدین بسیار مجتمع شده ولی چون توجه صلیبیون بطرف عین الشمس و بعد از بود مردم آسوده کشته نیز من سلطان برکیارق و سلطان محمد جنگ بهم در انداخته بکجای کرفت و جمع کثیری کشته شده و قلعهٔ فتح بک طرفا معلوم متفرق شدند همدرین سال دقاق بن تتش بن الب ارسلان از دمشق بر کشت از صلیبیون بطرف (ارجه) رفت و آنجا را کرفت و باید دانست که در شهرهای فلسطین و سوریه تشکیل ادارهٔ نفر حکومت داشته نه با بعبتر متوسل و با شکل اجاره و مقاطعه کاری چنانچه بعضی اوقات در عین الشمس نائب قلعه بنیه شش هفت تن جا بجا حکومت می نموده اند چنانچه بکمال شرحش کذشته و آینده معلوم میشود و از امرا و سلاطین بعنوان شمرده و نموده اند

ذکر وقایع سنهٔ ۴۹۶ و لشکر فرستادن سلطان مسعود سوم غزنوی بطرف هندوستان و فتوحات او و غلبت صلیبیون فرنکستان بعکا و فلسطین

در این سال سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم غزنوی از طرف پورش هندوستان سپاهی راسته مهیا نموده و علمان کلتین که یک از سرداران بزرک و نامدار آن لشکر بود بسپهسالاری آن سپاه کمنیه خواه برکزیده و روانهٔ هندوستان داشت و طغان کلتین بایالت غزنیت بجانب هندوستان راه افراشت و از رود و خانه کنک کذشته و تا هانسی و سرسه و حصار پیش رانده و مرجاسر کشان را کمابیش مالیزاری و فرمانبرداری در آورد و لاهور را چون بعد دوم خویش زینت داده و احسان و انعام بردی عموم کشاده و پس از تنظیم و تنسیق اطراف و نواحی آن بعزم مراجعت بلاهور بکاشت و طریق عودت بسوی غزنین کرفت و چون بپایه سریر سلطنت رسیده مورد اشفاقات شاهانه کشت همدرین سال کنت بیجر رئیس مجاهدین فرنکستان پس از استیلای بطرسوس و حمص جبل و طرابلس شام با مجاهدین صلیبیون آهنک حکه نموده و آنجا را از برادر دلجوئی از جانب خلیفهٔ مصر حکومت داشت و قوای خود را جمع نموده و مدت محاصرهٔ بالغت اکونت سنجیل آرزو مند شکی شهر حکه را محاصرت نموده تا غلبت حکه را لعوت فروکرفت و ناچار از برادر دلبطرف شام کریخت و بمصر رفت و چون صلیبیون فرنکستان بشهر حکه داخل شده از قتل مسلمانان و نهب اموال ایشان فروکذاری کرفته نیز در این سال یوسف بن تاشفین فرزند خود را که موسوم بعلی بن یوسف بود بعضی از بلاد اسپانیا

ذکر وقایع سنهٔ ۴۹۸ و نشستن و فوت سلطان برکیارق سلجوقی و محاصرت طرابلس شام و مدد خواستن از خلیفه مصر

در این سال سلطان برکیارق بن سلطان ملکشاه سلجوقی پس از دوازده سال چهار ماه سلطنت و مدت پنج سال و سه ماه و بیست روز در شهر برجرد درگذشت و نعش او را باصفهان برده مدفون ساختند و نابسیت او را پسر کهتر سلطان محمد بن ملکشاه را السلطنت برداشت و راسیع عزیمت بجانب بغداد برافراشت و سلطان محمد چون خبر فوت برادر شنید خوشحال گردید و آهنگ بغداد نمود و فرزند برادر را اشفاق بسیار فرمود و انگاه به تدبیر امارت کرفتن ساخت و مجلس برداخت و خطبه بنام خویش کرد و در این سال فرمانیان اسماعیلیه که آنان را باطنیه کفتندی بر حجاج رخنه و آسیب بسیار رسانیدند و اموال آنان را غارت برده و در این سال محمد بن علی بن حسن معروف بابن ابی القصر فقیه شافعی درگذشت هم در سال بعد که مقارن سنه هزار و شصت میلادی بود صلیبیون فرنگستان اغاز به هجوم در طرابلس شام نمودند و علی بن عمار صاحب طرابلس بمدافعت برداخت و هفت سال محاصرت آن شهر طول کشید که مردم شهر کرفتار قحط و سختی شدند و علی بن عمار از خلیفه بغداد المقتدر و سلجوقیان استعانت جست و کسی به استعانت فرستاد اما چاره ای ایام و استعانت بطرف خلیفه علوی مصر نمود و شاهنشاه افضل با سپاه جرار بسیار بشام رفته و بتسخیر بسیاری از بلاد آن دیار برداخت و چون عساکر فرنکی مصر را بلاد انطاکیه و طرابلس رسیده صلیبیون از فرو گرفتن بوده و فتح طرابلس دشوار دیدند با بیضه اسلام مطابق سنهٔ ۱۰۹۹ بنهاد و مصیدود و مسلمانی بدست صلیبیون واقع گردید

ذکر وقایع سنهٔ ۴۹۹ و استقلال یافتن سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی

در این سال سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی بسرکشان و طاغیان را مطیع ساخت مکرا تابک جمال الدین جاولی خوان سالار کرد را و طغیان زفت سلطان محمد با جمعی از سپاهیان او را تعاقب فرمود و او بجنبک و کریز از این شهر بدان شهر میرفت تا عاقبت امرش منقرض شد و خود بجایکاه شد کفتی کردن انداخته از سراحت و سلامت در نکاه سلطان محمد شتافت و چهره بندکی و بنده منشی بخاک سود و سلطان او را بخشود و مامور شیراز به اتابکی فرزند خویش کرد اما شرح چیزی نبود فرمود در همین سال ابو الظفر فخر الملک علی بن نظام الملک طوسی که وزیر سلطان سنجر بود در نیشابور روز عاشورا مدرسه باشکوهی که کرده و سلطان سنجر قلعه او را اقتصاص نموده همین سال ابو شجاع آلمان بن سعد قتلغ ستاره و نیابه داری رسیده و در کذشت نیز یوسف الرابطی بن تاشفین ملقب بامیر المسلمین درکذشت و بجایش علی بن یوسف در افریقیا بحکومت نشست و بازهم او ملقب بامیر المسلمین شد نیز در این سال ابو نصر بن ابو جعفر بن ابی اسحق هروی که صاحب علوم ظاهری و باطنی بود درکذشت و شرح حالش در مجلد سوم این کتاب ذیل مشابه مرتب کارش خواهد شد

ذکر وقایع سنهٔ ۵۰۰ و غلبت سلطان محمد بن ملکشاه به بعضی نقاط

در این اوان سلطان محمد نسبتی بر حکمران ساوه ابو دلف سرخاب بن کیخسرو خشم نمود و ساوه را فرو کرفت

وابو دلف شاه بسیف الدوله صدقه بن منصور جنگران جلد برده سلطان محمد ابو جعفر از سیف الدوله بخواست
واو شاه خود را زاده و سلطان محمد لشکری بجلگه کشید و سیف الدوله در جنگ کشته شد و پسر سیف الدوله و ابو دلف
هرده دستگیر گشته و نیز سلطان محمد سپاهی بسرداری مودود نامی بطرف موصل فرستاده و آن شهر را فرو
گرفت و نیز سلطان محمد بغداد آمده داروغگی بغداد را بمجاهد الدین بهروز و مجاهد الدین کفاتی بسرداری بغداد و بخی داد
نیز در خراسان سلطان سنجر بروت و شوکتش افزوده گردیده و سلطنت را بدو استحکام و متانت فرستاده و نیز
در این سنوات تمیم بن المعز بن بادیس حکمران افریقیا قیروان را پس از چهل و شش سال و ده ماه و بیست روز امارت
و هفتاد و نه سال زندگی درگذشت و بجایش پسرش تمیم برقرار آمد و نیز خطیب ابو زکریا یحیی علی القرزی وفات نمود

ذکر وقایع سنه ۵۰۳ و اقتدار کروسیلیسیون در فلسطین و سوریه و فتح طرابلس شام بدست آنان

در این سال حماعت رسایان و مجاهدین صلیبیون که بر سه اسپر کی و میسیون با سنه قوت و اقتدار بسیار
در سوریه و شامات و فلسطین رو بفزونی گذارده و بتسخیر مسلمانان را از تیغ گذرانیده مطیع خویش ساخته و در صدد
دراگرفتن باجی بسیار بحال خود باقی گذاشته و بیت المقدس را پایتخت خود قرار داده و خانه کارش قلعه
تا این سال بالصنه و سه طرابلس شام در محاصرت صلیبیون بود و آن وقت شهر را فتح کرده و کردند آنچه
که قلم از تحریرش خجلت میکشد و تاریخ چهره اش سیاه میکرد و نیز در این سال جمال الدین حاولی که سمت امارتی
قفل دوساله سلطان محمد سلجوقی را داشت رایت استبداد و سفاکی در شیراز و نواحی آن برافراشت و بسیاری
کشته زنی از آنها باقی گذاشت و فرقه باطنیه اسماعیلیه در اصفهان فتنه ها کرده و سلطان محمد بسیاری از
اعیان را گرفتار و معدوم ساخت

ذکر وقایع سنه ۵۰۴ و فتوحات صلیبیون و استبداد آنان در ملک ستانی

هم در این سال مجاهدین فرنگستان با عزمی ثابت و اقتداری بعزم ملک گیری در فلسطین و سوریه آتش بحر فتن
حمایت مسلمانان میزدند و از اثر بیانات متعصبانه کشیشهای خویش با دل پر سر بکف جنگ میکردند و
صیدا و ثارب را که نزدیکی حلب است و از دیرباز معمور گشته و بسیار توان و خلق مانعان رحم کرده مساجد
و منابر را خراب و سوزانیدند هم بقول صاحب منتظم ناصری در این سال بالصنه و چهار که موافق هزار و
صد و ده میلادی بود پادشاه مجاهدین فرنگستان با رئیس صلیبیون که بقول مورخین اسیا نامش ارودیل
و بقول مورخین فرنگستان اسمش بودون بود با بانک مصر حرکت اعجب المقدس کردولی صاحب با ترجمه
مصر اکه بیت حرکت بزویل اگوید در سنه ۵۱۰ بالصنه و یازده هجری بود و ما در ذیل بالصنه و یازده شرح حرکت
او را بمصر بنگارش خواهیم کرد و همدر این سال کیا الهراسی الطبری که مدرس مدرسه نظامیه بغداد بود وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۵۰۵ و مراسیه شدن خلیفه بغداد و لشکر فرستادن سلطان محمد بجنگ صلیبیون

چون خبر فتوحات پیاپی و قتل و غارت دمادم رسایان و مجاهدین فرنگستان و حرکت آنان بطرف
بین النهرین در بغداد شایع و خلیفه بغداد بشنید بی اندازه بهراسید ولی او انچه از خلافت و کرم و تعصبی

ز سلطنت چیزی دیگر باقی نبود و چاپارها طرفان خویش از امرای سلجوقی نگاشت که از تجاوزات صلیبیون جلوگیری نمایند
محمد سلم تی متعهد گردید و سپاهی حرکت داد و حکمران موصل (مودود) را بسرکردگی آن قشون نگاشت و آن سپاه بگشیدن خواه
حرکت نمود و طی منازل کرده و پس از مقاتلت و مقاتلت کاری نموده بازگشت بموصل نمود و در این سال خجسته بهرام
برهان الدین محمد بن محمد مروزی فرقانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه و توجه شاهین شاه افضل امیر الجیوش در مصر به آبادی مصر و بنای مرصد در مصر و اشتغال آمر باحکام الله به تعیش و لذایذ دنیوی

در این سال شاهین شاه افضل امیر الجیوش امر بانتظام الله عبادی فاطمی خلیفه مصر مهمت بساختن و پرداختن عمارات در مصر نهاد و خلیج ابی المنجا که بعد با اسم ابی المنجا اوالشیای موسوم گردید که مهندس و معماران خلیج بوده مشهور شده ساخت نگاه به بنای رصد خانه فتح مصر مشغول گشت و در این بنای عمارتی شعاعات بسیار و مخارج بیشمار متحمل شده و در جوار کوه مقطم در مصر محلی مرتفع نامی از آن کوه ساخت معروف باجرف بود و بعد از بنای مرصد بزیج کردید به رصد با در این وقت آمر با نظام امور شبانه روز مشغول بعیش با ماه رویان طناز و سیمین عذاران خوش آواز مصر بود و ابدا از محبت و مباشرت با آن تخاصل نمینمود و مخصوصا میل مفرطی با شاهدان بیردلی و بدوایات اصحاب الشنیان بود چنانچه جاریه از صبیحه مربیت آورده بود که ماه از دیدارش در حجاب و بسبل از نغمه اش در التهاب بود و در اجمالی و در اوتکامل معالی و فضل شیوا و زبانی گویا بود و بشیر اوقات سرد کننده آن یگانه بانوی مملکت صباحت و فصاحت گذارده بود و ماهدی توجه می نمود ولی افضل امیر الجیوش آنی از کار ملک و مملک و آسایش و نیت فراغت حاصل ننمود در این سال رسل از طرف پادشاه ارمنستان در گذشت و بجایش ریحال نشست و هم سعدان امیر خلاط رخت از جهان کشیده و ظهیر الدین ابراهیم بجایش منتقل گردید

ذکر وقایع سنه و حسنک مودود با صلیبیین و کشته او و کشته شدنش مذهب باطنیه

در این سال مودود بن الطونکین حکمران موصل قوای خود را جمع نموده با سپاه سلطان محمد بجنگ صلیبیون مجاهدین فرنگستان شتافت و پس از چند جنگ سخت و خونریزی هولناک از آن معرکه با رسوائی تمام سر بر تافت و بجانب موصل با بقیه لشکر خون جگر مراجعت کرد که در این وقت یک تن از باطنیه اسماعیلیه او را کشت در حالتیکه از جامع دمشق بیرون میآمد و از اثر جنایت باطنیه در گذشت نیز در این سال ملک رضوان بن تتش بن الب ارسلان در گذشت و پسرش الیاسروان در حلب بجایش نشست نیز اسماعیل بن احمد الحسین البیهقی و محمد بن احمد بن محمد ابیوردی و محمد بن طاهر العلوی وفات کردند و نیز اسوپا پولک دوم از شهر کیف در گذشت و فرزندش روزله بجایش نشست و حکمران روسیه شد نیز ابوالمعالی المخاس اصفهانی وفات کرد

ذکر وقایع سنه و وفات سلطان مسعود سوم و نشستن سلطان شیرزاد بجایش در غزنین

در این سال سلطان مسعود سوم غزنوی که علاء الدوله و ابوسعد کنیه داشت پس از شانزده سال سلطنت کردن تخت سلطنت را بگزین گذاشت و در ایام کمال اسمی آخرت را بشتافت پس از او ما بختلاف مورخین

شیرزاد فرزندش بر سریر دولت جهانبانی نشست و او را کمال الدوله لقب داد و چون یکسال از حکمرانی سلطان شیرزاد این سلطان مسعود گذشت برادرش سلطان ارسلان شاه بزرگان را با خود یار و سپاهیان را همدست و همنفس بر سر کمال الدوله شیرزاد تاخت و او را از میان برداشت و خود به تخت سلطنت برآمد همو در این سال سلطان محمد سلجوقی اقسنقر بسقی را مامور بجنگ صلیبیون و مجاهدین فرنگستان نمود و همگران نامه کرد که با اقسنقر همراهی نمایند و چون قشون مسلمانان بمقاتلت و مقاتلت صلیبیون پرداخته معرکه از خود تهی ساخته و به اجزا گذارده و چون بسقی و اقسنقر با شه سکشت خورده از سلطان مخالف شده و سپاه به گران برده حقیقت نگاشتن وقایع حرکات نابکار مسلمانان و حکمرانان آنزمان در مقابل مجاهدین صلیبیون فرنگستان بسیار شرم آور بوده که نگارنده از نگاشتن بیشتر آنان اغماض مینگارم همو در این سال مجیر الدوله ابو القاسم علی بن فخر الدوله وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۸۷ و کشته شدن سلطان شیرزاد غزنوی و به تخت نشستن سلطان ارسلان شاه به تخت حکمرانی غزنین

در این سال سلطان الدوله ارسلان شاه چنانچه نگارش رفت برادر خود کمال سلطان شیرزاد را پس از یکسال حکمرانی و جهانبانی از تخت سلطنت بزیر آورده او را معتقل ساخت و به اوبک کشور ستانی و پادشاهی در غزنین هوسی کرد و منصب وزارت را بعبد الحمید بن احمد بن عبد الصمد که وزیر پدرش بود عطا فرمود و تمامی برادران گرفته و محبوس نمود و ملک را بنوا ساخت و دستش بهر که رسید ریشه امش را از بن برانداخت جز یک برادرش بهرامشاه که راه فرار پیش گرفت و در خراسان نزد سلطان سنجر شتافت و سلطان ارسلان بدو دست نیافت همو در این سال سلطان محمد سلجوقی از اصفهان بقصد آمد و سپاهی بجنگ طغتکین حکمران دمشق فرستاد و طغتکین مغلوب گردید و صلح را تسلیم داد و راه بغداد پیش گرفت و در خدمت سلطان محمد از در ضراعت و مسکنت در آمد سلطان او را عفو فرموده و مجددا مامور دمشقش کرد همو در این سال بهمدان وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۴۸۸ و سپاه بردن بهرامشاه نزد سلطان سنجر سلجوقی و جنگ سلطان با سلطان ارسلان شاه غزنوی و کشته شدن ارسلان شاه و عاقبت کار او

چون سلطان ارسلان شاه سلطان الدوله برادر بنگ سلطنت متمکن گشت و برادرش بهرامشاه از دست گزند او جان بدر برده و راه خراسان پیش گرفته دانست که بهرامشاه در نزد سلطان سنجر از او سعایت خواهد کرد در فکر تدبیری فتاده رفت و آنچه بعراق نزد سلطان محمد سلجوقی برادر سلطان سنجر فرستاد و باب کلفه باز کرد سلطان محمد به برادر خود سلطان سنجر پیام فرستاد که از حمایت و معاضدت بهرامشاه دست مدارد و لقاصد سپرد که اگر بخراسان رسیدی و سلطان سنجر بجانب غزنین لشکر کشانده پیام مرا بهرامشاه و زمانی رسول بخراسان رسید که سلطان سنجر با سپاهی فراوان بجنگ غزنین نموده بود زیرا سلطان سنجر نخست برای ارسلان شاه پیغامی فرستاده که مدون سبب خون بخشین او نگین به برادران مایقه رسیده رسانده

ارسلان شاه قصد به پیام سلطان سنجر نمود و سلطان راه غزنین گرفت و چون به پیشه رسید ابوالفضل حکم او
سیستان به دست چون سلطان ارسلان شاه از آمدن سلطان سنجر و رایش آگهی یافت با ستبقان بن سباشی
فراوان و کلیه و شصت فیل و مان تا مک و بسنگی غزنین بیرون شد و جنگ سختی واقع گردید که بسی مرد و مرکب در
خون خلطید خاصه سلطان ارسلان شاه بگشت نزدیک راه بندستان پیش گرفت و سلطان سنجر بابهرامشاه
و بیستم شوال این سال در غزنین گردید و سلطان سنجر سپاه گینه زاد را از تاراج کردن شهر و نغما نمودن شهریان منع نمود
و خود دست بتاراج کردن خزینه های چندین ساله غزنویان گشود صاحب روضة الصفا میاورد قبل از سکست خوردن
سلطان ارسلان شاه مادخواه که خواهر سلطان سنجر بود بعنوان رسالت و مصالحت با دو صد هزار دینار
مدسرخ و سیاهی از نفایس ثمینه و هدایای گران قیمت به بیرون شهر دارد و گاه نزد سلطان سنجر فرستاد که
سلطان نزاد دخول و جنگ باز دارد مگر آنکه بهرامشاه نگذاشت و چهره بتضرع بخاک سود و زبان از نفاق و قتالی باز
کشود سلطان سنجر ناچار بجنگ درآمد و چنانچه گذارش شد غالب آمد و بغزنین در آمد و دست بتاراج خزاین کنده
سلاطین غزنویان گشود و اموالی بسیار بدست آورد از انجمله تاجی مرصع بود که قیمت هر یک از آنها دو ملیون دینار
بوده و بعضه تخت از زر و نقره بیشتر آمد و از پارچه های جواهر نشان مجموعه هزار و سیصد قطعه بچنگ آورد و پس
از چهل روز توقف در غزنین ما آن محل فنا یم بیشتر از غزنین راه خراسان گرفت و بهرامشاه را بتخت سلطنت
نشانید چون خبر مراجعت سلطان سنجر به هندوستان بگوش سلطان ارسلان شاه رسید از رخای خود بشنید
و با سپاه هندوستان جمعیت همراه حرکت داده چون سیل خروشان راه غزنین گرفت بهرامشاه تاب مقاومت
نیاورده از غزنین بطرف لمغان گریخت و سلطان ارسلان شاه مجدداً بغزنین آمد و بتخت سلطنت جلوس
کرد و نیز در این سال بحیای بن تمیم بن المعز بن باذیس حکمران افریقیا درگذشت و یحیا پسر بن بجایش نشست نیز ابو محمد حسن
بن مسعود بن محمد معروف به فرالسبعی صاحب السنجات مفیده و ابو بکر سمعانی از حفاظ

ذکر وقایع سنه ۵۱۱ و عودت بهرامشاه از بامیان با سپاه خراسان و فرار و گرفتار شدن سلطان ارسلان شاه و کشته شدن او بامر بهرامشاه

چون بهرامشاه بامیان رسید یکی تو انا نزد سلطان سنجر مرو فرستاد و از بیداد و برادر و سکست خوردن خود شرحی
بگاشت و از سلطان سنجر استعانت خواست سلطان سنجر سپاهی فراوان برایش فرستاد و بهرامشاه با
راه غزنین گرفت چون ارسلان شاه از آمدن سپاه خبر یافت مدون جنگ و جدال سر بر تافت بهرامشاه
سپاه را بخیر و تشویق کرده تا او را بچنگ آورند خواسته و از بخراسان نزد سلطان سنجر رفته سلطان
بهرامشاه آنها را نیز بغزنین و مالی بسیار با تباع داد تا سلطان ارسلان شاه را با و دادند و او برادر را فرمانداد
تا خفه نمودند و دل از دنیا و آنچه در او بود برداشت و سپاهیان سلطان سنجر را بخششهای فراوان و انعامات
بی پایان داد و با فر فرمدی و شوکت جمشیدی بتخت سلطنت برآمد مدت سلطنت سلطان ارسلان شاه
نزدیک سه سال شد هم در این سال سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی پس از سیزده سال سلطنت و سی و

شش سال و چهار ماه زندگی درگذشت و در سبت پیشم و پنجه این سال پسرش سلطان محمود بتخت سلطنت نشست همدرین سال سلطان سنجر بتخت سلطنت برآمد و صلیبیون و مجاهدین فرنگستان در برون نعماء با مسلمانان درآویختند و خون بکصد هزار تن مسلمانان از ریختند همدراین سال پادشاه مجاهدین چنانچه نگارش شد که نامش بزعم مورخین اسیا (بروویل) بود بمجاهدین عزم مصر کرد و چون بدانجا رسید هیچ کس اقامت نکرد که از تتبع بدریغ خون برنا و پیر و کبیر و صغیر را بتخت و مساجد و جوامع مسلمانان را خراب کرد و آتش بداد و زد و ماکپ بسوزانید و دراین اثنا ناخوش احوال گردید و او را عوده داده و هنوز بعریش نرسیده بود که جان بجان آفرین داد و مجاهدین احشای او را آورده در همانجا که نزدیک بعریش مصراست مدفون ساختند در زمین رملی و بالای قبر او سنگی برافراشته و اکنون آنرمین بزمین (مال بروویل) مشهوراست آنگاه جسد او را بطرف بیت المقدس حرکت داده و از فرمان (بروویل) بمصر و مصریان باز گشت جنگ صلیبیون ایستاده شد و صلیبیون شش ماه بعد این سال در شرق سوریه مشغول جنگ و جدال و کشتن یکدیگر بان و آتش زدن مساجد و عمارات قیام داشتند نیز در این سال یحیی بن محمدی اصفهانی مورخ درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۱۲ و وفات المستظهر بالله عباسی و نشستن المسترشد بالله عباسی بجای او و آمدن سلطان محمود سلجوقی به بغداد

در این سال المستظهر بالله احمد بن المقتدی بامرالله پس از بیست و چهار سال و سه ماه و یازده روز خلافت کردن بعمر چهل و یکسال و چند روز زندگی درگذشت و مردم پسرش ابو منصور فضل بن احمد را بخلافت برداشتند و او را ملقب المسترشد بالله ساختند و دست خلافت داده بمبایعت و متابعت او پرداختند و او بمسجد درآمد و صعود بمنبر کرد و خطبه آغاز نمود و چنانچه بصفت بلاغت و فصاحت اشتهار داشت راست نطق و لافت برافراشت آنگاه بمسند خلافت نشست و جلال الدین ابو علی حسن بن صدقه را بوزارت انتخاب کرد و برادرش ابو الحسن از خوف او بکلی گریخت و التجا به ابو علی بن صدقه حکمران حله برد و مسترشد بالله از جانب خود نقیب النقبا شرف الدین علی زینبی را بحله فرستاد تا او را بیاورد و ابو علی بن صدقه او را دست و پا بسته بر شتر نشانده و روی بجانب مروت طیئی را از دست مذهم و نقیب النقبا بغداد بگرفت و ابو الحسن بجانب واسط شتافت و جمعیرا بجهت مخالفت خویش دعوت نمود و مسترشد بالله به ابو علی بن صدقه گرفتاری او را طلبی شد و ابو علی لشکری فرستاد و او را گرفت به بغداد فرستاد و مسترشد فرمان داد تا او را بجانب سرخی نوشانیده و طوقی از خز محمره بگردنش انداخته و برشتری عریان سوار کرده در بازارهای بغداد گردش دادند و پس ازین فضایح او را تمام کرده همدرین وقت سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی به بغداد آمد و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آورد و مجاهد الدین بهروز دار و غه بغداد را معزول کرد و آقسنقر برسقی را شحنگی بغداد برداشت همدرین سال ابو زکریا یحیی بن عبد الوهاب بن منده اصفهانی محدث و ابو الفضل احمد بن محمد بن خازن و ماپ بردم (ماپکال دم) درگذشته

ذکر وقایع سنه ۵۱۳ و رفتن سلطان بهرامشاه غزنوی به هندوستان و حبک سلطان سنجر با سلطان محمود سلجوقی و صلح ایشان

در این سال سلطان جهرام شاه غزنوی با لشکری آراسته متوجه هندوستان گردید و کسانیکه از جانب برادرش سلطان ارسلان شاه مامور بودند معزول نموده از جانب خود نواب عمالی نصب کرده و کسانیکه از لاهور بر مخالفت طغان برادر نشسته بودند مکتوبها بدیشان داده و با مبلغ بی پایان و نعم بیکران نوازش فرمود و از این سال سلطان سنجر سلجوقی از خراسان با سپاهی بسیار بجنگ سلطان محمود برادرزاده خود و فرزند ملکی ارسلان آمده و سلطان محمود منهزم گردیده و بوسایل رسولان چرب زبان کار مقاتلت و مجادلت بمصالحت انجام گرفت که بر خطبه نام سلطان سنجر کرده و ممالک او بود مقدم بر نام سلطان محمود باشد و بهیچ وجه ممالک سلطان سنجر باشد نیز در این سال ملغازی بن ایلدگز با عساکری بسیار متوجه حبک مجاهدین شده و چون مقاتلت و مقاتلت ایشان بر وجهت مجاهدین اصلیه بین سکشت فاحش در نزدیک مقام حلب خورده را فرار داده گرفتند و در امثنای راه قافله ترسائی که صاحب انطاکیه کرده بود کشته شد و چند شتر بدست غازی افتاد و چون این قوم حضرت ابراهیم خلیل و فرزند ارشد اسحق و یعقوب را نزدیکی بیت المقدس مکشوف شد و در خمه که این اجداد اقدامی بوده و فقه و بیاشد

ذکر وقایع سنه ۵۱۴ و شتنه و حبک پسر سلطان محمود سلجوقی و برادرش سلطان مسعود و کشته شدن امیر ایجوبش افضل بن بدر الجمالی در مصر

در این اوقات بن سلطان محمود سلجوقی و برادرش مسعود بن سلطان محمد غبار نفاق بلند کرده و حبک سختی میانشان واقع شده و مسعود فرار کرده پس از آن بتوسط رسولان چرب زبان کار مقاتلت و مخاصمت مبدل بمصالحت و مرافقت گردید و مسعود نزد محمود آمده و با شفاقات ملوکانه نائل شده همدر این سال کرجیا بتفلیس استیلا یافته و مسلمانان را کشته و دست بتاراج اموال ایشان برده همدر این سال محمد بن عبد الله بن توبت علوی حسینی از طایفه مصاده جبل السوس از بلاد مغرب خروج نموده و مهدی باو پیوسته و لقب مهدی بخود نسبت اصحاب الامر هستم عاقب در ۵۲۴ شتنه پس از جنگها و کشتارهای بسیار مدت گذشت نیز در این سال بعهده و نهاد و هر دم مصر سر بشورش برداشته و چون امیر ایجوبش افضل بن بدر جمالی بجهت خوابیدن فتنه مقاتلت آنها شتافت ناشکام او را فرو گرفته و کشته و چنین خدمتگزار صدیق دولت را از میان برداشته و خلیفه علوی مصر را بحکام او دست تصرف جمال او و اموال او و از هر چه در مدت وزارت پدرش و خودش جمع نموده و بتصرف فرموده و اموالی بحساب و اعانیس بیشمار از این رهگذر بخلیفه گردیده همدر این سال مؤید الدین حسین بن علی بن محمد طغرائی اصفهانی صاحب مختصر لامیة العجم کشته گردیده و علت کشته شدن او را مورخین باختلاف نوشیده و گویند ابن طغرائی در دیوان طغرا رایت داشت و آنوقت زمان سلطنت سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بود و چون او در گذشت سلطان مسعود او را بوزارت خود برداشت و چون حبک بین دو برادر سلطان محمود و سلطان مسعود در گرفت و مسعود منهزم گردید طغرائی اسیر گردید و بحکم سلطان محمود در چون نعلطیه و برخی گویند طغرائی را سلطان مسعود بواسطه فساد عقیدت کشت نیز ابو محمد القاسم مصنف مقامات حریری و مقامات را

یاد انوشیروان بن خالد بن محمد وزیر سلطان محمود سلجوقی تألیف کرد

ذکر وقایع سنهٔ ... وطغیان فرامذ در لاهور و رفتن سلطان بهرام شاه به لاهور و رفع او و نصب دیگری و عودت او بغزنین

در این سال بغزنین خبر رسید که فرامذ در لاهور سر طغیان برداشته و رایت مخالفت و قد برافراشته و سپاهی از ترکی و افغانی و خلج دور خود جمع داشته سلطان بهرام شاه با فشنی فراوان آهنگ هندوستان نمود و پست و ملبند را بتاراج داد و بغنیمت بسیار و گنج بی شمار مستظهر گردید و لاهور را مستقر خود ساخت و از جانب خود سالار حسین بن ابراهیم را بحکومت لاهور فرستاد و خود بغزنین برگشت

همدر این سال باغوریان بهرات رفته با سلطان محمد سلجوقی جنگ کردند و بسیاری از ایشان کشته شدند و باقی گریختند و غور بتاراج رفت و همدر این سال سلطان محمد سلجوقی جهان بپیک را با سلطان مسعود جنگ با السماره بود بدست آورد و بکشت و نیز الپغازی بن ارتق درگذشت و پسرش سلیمان در میافارقین بحکمران شد نیز فخر الخواتین بنت محمد بن عبد الله همسر سلطان محمد که از ثقات بود در این سال درگذشت

ذکر وقایع سنهٔ ... و وفات قاسم بن هاشم علوی امیر مکه

در این سال قاسم بن هاشم العلوی الحسنی امیر مکه درگذشت و بجایش بوفیقه پسرش بحکومت نشست همدر این سال عساکر المسترشد بالله خلیفه عباسی باتفاق خود شمشیر بجانب بادوجیس بن صدقه دوانیده و صدقه منهزم گردیده و بحله رفت و آنشهر را تصرف ساخت و از آنجا بشام رفت و مجاهدین صلیبیون فرنگستان پیوست و آنان را محرک شد که حلب را فروگیرند و در آنوقت حلب را سلیمان بن عبد الجبار که پسر ایلغازی بود متصرف داشت و بدین جهت صلیبیون هجوم او بحلب شدند و سلیمان قلعهٔ اثاب را بصلیبیون واگذاشت و در این سال امیر محمد بن قراجا امیر حماة از همه تری درگذشت و حماة را آنتاکیه صاحب دمشق تصاحب کرد و همدر این سال احمد بن محمد بن علی معروف بابن خیاط شاعر دمشقی و شیخ احمد غزالی برادر حجة الاسلام محمد غزالی وفات یافتند

ذکر وقایع سنهٔ ... و وفات حسن بن صباح حمیری

در این سال ماچهند و مجد حسن بن صباح حمیری پیش اسماعیلیه که در آن قلعه سال چهارصد و شصت و نه بنام مستنصر بالله خلیفه فاطمی بود رفت و مختصری از حسن و حسن و وقایع سال چهارصد و هشتاد و پنج نگارش شد پس از حسن صباح بجایش کیا بزرگ امید و داعی قزوینی مدعوت شد و انقراض انطاکیه در زمان یاغی سیان بدست ترکمانان در سال پانصد و پنج واقع شد که خزینهٔ آنها رکن الدین خرشاه مدت یاغی سیان هلاک شد و مدت یکصد و شصت سال رایت رهبانی برافراشته همدر این سال صلیبیون و مجاهدین فرنگستان بصور واقعه سوریه که در تصرف خلفای مصر بود متصرف شدند و آن واقعه مسلمانان را بصور بود که با هر حمله که بر ایشان شوند مجاهدین بتحریک بادوجیس بن صدقه حلب را محاصرت کردند و مردم حلب آنقسم بر بقی حکمران و صلح را خواستند و چون او آمد صلیبیون تاب مقاومت نیاورده و از حلب برخاستند و باز جمعیت خود را مجاهدین جمع نموده و آنقسم را در کنار حلب شکست داده و بسیاری از مسلمانان در این جنگ کشته شدند هم در سال پانصد و یک ابو الفضل احمد المیدانی صاحب مجمع الامثال درگذشت و در پانصد و نوزده سالم بن مالک بن بدران صاحب قلعهٔ جعبر درگذشت و مالک بن سالم پسرش بجایش نشست

ذکر وقایع نشتر و پراکنده شدن فدائیان اسماعیلیه در اطراف

در این سال نباع حسن بن صباح پیش جانب اسماعیلیه از انحای عالم پراکنده شدند و با سامی فدائیان و حاجیه و باطنیه در هر جا بجه بزرگی دست یافتند اورا از حیات محروم ساختند چنانچه در جامع موصل قسیم الدوله را آنقدر زخمی کردند که ان موصل را گذاشته و در آن وقت پسر برش عزالدین مسعود قسیب بود و چون خبر کشته شدن پدر بشنید زود موصل آمد و جای او بگرفت هم در این سال متغلبون حکم بن شام اصلیبیون بجنگ آمد و آثار شکست داده منهزم ساخت محرم سنه احدی و ستین بن مه ذکر شرح انحراف مستشر شد خلیفه عباسی در سال ما چنده و عده بکارش یافت ما بسلطان طغرل بن محمد بن ملک شاه سلجوقی ما بجنگ الستشد بالله شتافت و حوادث آسمانی مانند خبیدن رعد و برق و آمدن باران در زمان او بای سخت طغرل و او بیس را طلبگرفت و مستشر شد اسود و خاطر شد

ذکر وقایع سنه اثنتین و ستین شرح شعب سلجوقی و اتابکان آذربایجان و موصل و فارس و لرستان

در این سال سلطان محمود داد و فی بعهده ادر اعباد الدین زنگی پسر آقسنقر برسقی قسیم الدوله داد و مسعود بن مستنصر را از ش که حاکم موصل در این وقت بود وفات کرد و جای او گرفت و مسعود سلجوقی بنیابت موصل را نیز بغیاث الدین زنگی بن آقسنقر مقرر کرد و عماد الدین زنگی متدرجا بقسیمین و سنجار و حران و جزیره و عمادیه یافت و سلطان سنجر چون تولد ش در سنجا. شد معروف و موسوم بسنجر گردید و ما در ذیل این سال از اتابکان سلجوقی که مشق از سلجوقیان شده و مستقر و سامی آنان مملوک سلجوقیان بود و شعبات دیگر که بحکومات مستقله رسیده اند نام میبریم که مرکا. نام یک تن از ممالک و حکومات آنان خوانده و رسیده اند گفتیت و برای توضیح میگوییم سلاطین سلجوقیان را عادت چنین بود که فرزندان خود را برای تربیت بیک از بزرگان کاه خویش می سپردند و او را اتابک نام نهاده که بترکی بمعنی پدر بزرگ باشد و او را با فرزند خویش بحکومت شهری و دیاری امر میکردند و چون آن اتابک بآن شهر حکمران میشد متدرجا بحکومت مستقل میکرد بدینجا که چند طایفه از اتابکان کاشان از حکمران آن مسلطنت رسیدند که عبارت از اتابکان آذربایجان و طایفه در موصل و طایفه در فارس و طایفه دیگر هم در لرستان تشکیل سلطنتی داده ولی نمانند اتابکان آذربایجان و اتابکان موصل و فارس و لرستان اسامی آنها

اتابکان آذربایجان شش تن بوده و مدت استقلالشان هفتاد سال و اولینشان ایلدگز بوده که در سال پانصد و شصت درگذشت و آخرین آنها مظفر الدین اوزبک که در شصد و بیست و دو درگذشت

اتابکان فارس مشهور بسنقریه یازده تن بوده و مدت سلطنتشان نزدیک بیکصد و پنجاه سال و اول آنان اتابک سنقر بوده که در سال پانصد و پنجاه و شش درگذشت و آخرین آنها ابش خاتون بن سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی است که در مشصد و شصت و پنج رحلت کرد

اتابکان موصل دوازده نفر بوده و مدت ملکشان یکصد و پنجاه و سه سال بود

واولین آنان آتاک آق سنقر بوده که در سال چهارصد و نود و یک درگذشته و
واخرین آنها مدرالدین لولو بوده که در سال پانصد و شصت پاک شده
آنگاه ایشان را اقتدار بوداند و مدت حکم ایشان پنجصد و هشتاد و سه سال بوده
واول ایشان ابوطاهر محمد بن علی که در پانصد و هفتاد و پنج درگذشته و واپسین
آنان اقراسنقر اتابک ثانی بوده که در حوالی ششصد و پنجاه درگذشته

ذکر وقایع سنه ۵۲۲ و فتوحات شمادالدین زنگی آقسنقر در شامات

در این سال شمادالدین زنگی بن آقسنقر حلب و منبج و رابطه را مقرر شد و با دمیر بن جصدقه در این سال
پس از انحرام از مستر شد خلیفه عباسی لسلطان سنجر سلجوقی پیوست و سلطان سنجر از خراسان بری آمد
و سلطان محمود نیز حاضر شد و همه در بلد یکجا بودند و سلطان سنجر برادرزاده سلطان محمود را نهایت احترام کرد
و در حق با دمیر بن جصدقه لسلطان محمود وصیت نمود آنگاه هر دو متفرق گردیده معز حکمرانی خود رفتند در این
سال فخرالدین طغتکین صاحب دمشق در ماه صفر درگذشت و مملوک قتلش تاج الملوک بوری بن طغتکین بجای او بحکومت دمشق برقرار گردید همدر این سال ابوالمعالی حسن بن صدقه
که در خدمت سلطان و استیفا بگزیده اقران بود و از سال پانصد و سیزده و نامه نگاری و وزارت متصرف بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۲۳ و جنگ پسر سلطان محمود سلجوقی با دمیر و جنگ سلمان با ریسیان

در این سال برادر عبدالله بن سلطان محمود خلیفه و با دمیر بن جصدقه استعلا یافت و دمشق را محاصره نمود و
اموال بسیاری از خلیفه و سلطان بحکم آورد و ولایات شامات پیش گرفت نیز طایفه اسماعیلیه در دمشق قوت
گرفته و طاهر بن سعد مروغانی وزیر تاج الملوک بوری را بقصد مساعدت نمود و چون تاج الملوک خبر یافت که ذکر پیش
طاهر بن سعد مروغانی طایفه اسماعیلیه کمک و مساعدت مینماید او را گرفتار نموده و بکشت و تیغ بجانب طایفه
اسماعیلیه که در آنوقت نزدیک به شش هزار نفر بودند شامات بکشیده و تمامی آنها را قتل رسانید و چون اسماعیل
که رئیس آنها بود از قتل آنها و اسماعیلیه خبردار شد قلعه بانیاس که در تصرف آورده و بدستیاری صلیبیون نمود و نیز در
این سال شمادالدین زنگی قلعه حماه را متصرف شد همدرین سال طاهر بن محمد بن طاهر بن خلف از جانب سلطان
سنجر سلجوقی حکومت سیستان یافت و عدا استقبال و استبداد را بر داشت و نسب طاهر بن محمد بن خلف بن احمد که
شرح گرفتاری او از دست سلطان محمود و غزنوی در ذیل سال پنجصد و نود و سه و انقراض صفاریه را بدو مشروحا
نگاشتیم میرسید و طاهر بن محمد بجهت استحکام روابط یگانگی دختر سلطان سنجر را بحبت پسر خود ملک تاج الدین
ابوالفضل تزویج نمود و مدتها بجانب اطاعت خود نگهداشت و امارتی داد چنانچه پس از طاهر بن محمد حکومت سیستان
بدین قبیله رسید و آخرین امرا و غلبت مغولان منقرض گشت

حکمرانان سیستان و نیمروز بشرح آن بوده که مدت یکصد و اندی حکمرانی نموده اند

و اول ایشان طاهر بن محمد بن طاهر بن خلف در سال پانصد و بیست و

سه جلوس نموده و آخرین ایشان ملک تاج الدین بیالکتکین که در سال ششصد و بیست پنج گرفتار مغول شد

نیز در این پانصد و بیست و سه ابو الفتح اسعد بن ابو نصر هبة الله شافعی مدرس مدرسه نظامیه بغداد و شریف حمزة بن هبة الله بن محمد العلوی نیشابوری زیدی مذهب درگذشتند

ذکر وقایع تسعمائة و وفات امر باحکام الله خلیفه علوی مصر و نشستن الحافظ لدین الله بنیابت تجای او

در این سال الملک الامر باحکام الله علوی فاطمی خلیفه مصر پس از بیست و نه سال و پنج ماه و پانزده روز خلافت در عمر سی و چهار سالگی در دهم ذی حجه بدست یک از فدائیان اسماعیلیه کشته گردید و او را چون فرزندی نبود پسر عمش عبد المجید بن ابو القاسم بن المستنصر بجایش برقرار شد چونکه مذهب آباء و اجداد را آسان تر یافته بود عبد المجید ملقب الحافظ لدین الله ملقب گردید و ابو علی احمد بن افضل مدبر ایجاد امیر الجیوش بنیابت او نامزد شد ولی در این امر باحکام الله از وفاتش خبری نگذشت الحافظ لدین الله مالی اسباب و دستگاه او را بخانه خویش محمل داد و دست احمد بن افضل امیر الجیوش را کوتاه ساخت تا عاقبت بکثرت حقه و حسادت آن وزیر را بتهمت اینکه او دست بتباهی اموال داشته و پس از احمد بن افضل پسرش حسن را نوبت برداشت حسن با سوء سیرت نزد کسی از بعث گذشت همدر این سال عماد الدین زنگی در شام البلیسان را جنگ کرد و او را مفتوح نموده و قلعه آنجا را خراب گرفت و در این سال بدیع اسطرلابی از بغداد بیچی بنیاد و آن رصدخانه را تمام رسانید نیز در این سال عثمان بن محمد الغزنی قلعه بارکند گذشت و سمانجا مدفون شد و او از نحول شعرا بود

ذکر وقایع تسعمائة و وفات سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی و منازعت سلجوقیان با کمید یکدیگر و کشته شدن احمد بن افضل امیر الجیوش در مصر

در این اوقات دبیس بن صدقه گرفتار نیکلب شد و او را بر تاج الملک توری خسران دمشق سپرد و چون عماد الدین از گرفتاری او مطلع شد سونج سپهسالار تاج الملک با سایر اعوان او را که در بغداد بودند بر استمداد نزد تاج الملک فرستاد و دبیس از نزد عماد الدین فرستاده و عماد الدین را در حق او بیکی کرد و مسترشد خلیفه عباسی چون بشنید عماد الدین و دبیس را نجات داد و اطاعت کرد و هم در این سال الپ اینه و پنج سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی پس از دوازده سال و نه ماه و چند روز سلطنت بعمر سی و هفت سالگی درگذشت و فرزندش داود را ابو القاسم فسنا آبادی وزیر سلطنت برداشت و اقسنقر احمدیلی اتابک او شد همدر این سال تاج الملک توری از فدائیان اسماعیلیه دو ضربت دید و مقتول نشد و چون سلطان مسعود بن سلطان محمد شنید داود را سلطنت برداشته برداشت و او را گرفت و سلجوق بن سلطان محمد نیز از فارس بطلب سلطنت بجانب بغداد آمد و الخلیفه المسترشد

متفق گردید و پس از آن سلطان سنجر و طغرل از خراسان در حرکت آمده جنگ بین آل سلجوق در افتاد و عاقبت سلطان سنجر مقرر کرد که سلطان طغرل بن سلطان محمد پادشاه باشد و خطبه بنام او بخوانند و سلطان سنجر خود در خراسان پادشاه باشد و سلجوق بن سلطان محمد و مسعود بن سلطان محمد مطیع باشند همه این سال با نجم و سعی و کوشش بادبین بن صدقه عماد الدین زنگی از محرک شد و با سپاهی فراوان از سوریه بعزم محاربت با خلیفه مستنجد به بغداد آمد و پس از جنگ سختی عماد الدین شکست خورده و راه دمشق پیش گرفت نیز کیفیت کشته شدن احمد بن افضل مدابجای امیر جوبش را برخی در این سال و بدین نحو متذکر شده اند که احمد بن افضل ولی ریاست خود افتاده بود و امرای علی اخیر العمل بدگمانی علو بین و مصر در صدد اذان برنیامده اند اشاره این بود امرای محافظه الدین ایه مرو مرا محرک شد تا او را در این سال با فصد هیبت وشش کشته و بجایش حسن بن عبد المجید که فرزندش بود نوبابت برقرار شد همه تاج الملوک قزلی از خشم فرمانیان و او آخر این سال خبا لخیم در فوق اشارت شد گذشت

ذکر وقایع سنه ۵۲۷ و جنگ سلجوقیان با یکدیگر

در این سال چیزی از نهاد بستن سلطان سنجر گذشته بود که سلطان مسعود با برادر زاده خود سلطان داود بن محمود متفقا بجنگ سلطان طغرل بن سلطان محمد آمده او را منهزم ساختند نیز شمس الملوک اسماعیل بن تاج الملوک تورانی با صلیبیون بجنگ آمده آنها را منهزم ساخت و قلعه بانیاس را بنا نهاد و اقطاعه صور را بست متصرف شد و نیز شهر حماة که متصرف عماد الدین زنگی بود بجنگ آورد و همدر این سال از نظامیه امیر کرکه گذاشت و بجایش ابو القاسم نشست و نیز در این سال علی بن بعلی بن موهن الهروی الواعظ که امرای خراسان معتقدین بسیار بود درگذشت و شرح حال او در جلد سوم مفصل نگارش خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۵۲۸ و شورش مصریان بر ضد خلیفه الحافظ الدین الله و مسموم شدن حسن خلیفه سلیمان

در این سال مصریان از کثرت ظلم و تعدی حسن بن ابی الحافظ الدین الله خلیفه علوی مصر شورش آورده او را مسموم ساختند و بر سر او ریخته و گفتند خلیفه مخارج کرده و فرزندش حسن را بسلطنه تعدیات کونا گون معدوم شود چون الحافظ الدین الله حال را دین منوال دیده عاقبت را بخاطر ملاحظه کرد فرزند حسن را مسموم کرد چون مصریان او را کشته یافتند دیدند طریق آرامی و سکوت گرفته الحافظ الدین الله مسند فرمانروائی را بتاج الله ولد بهرام ارمنی نصرانی واگذاشت و تاج الدوله مشاور خبه کفایت را موده رایت سیاست و درایت را برافراشت همه این سال عماد الدین زنگی بر جمیع قلاع سوریه استیلا یافت

ذکر وقایع سنه ۵۲۹ و کشته شدن المسترشد بالله خلیفه عباسی و نشستن الراشد

مابه بجای او و مردن سلطان طغرل سلجوقی و کشته شدن دبیس بن صدقه

در این سال المسترشد بالله خلیفهٔ عباسی پس از شش سال و شش ماه و بیست روز خلافت و چهل و سه سال و سه ماه زندگی بدست یک تن فدائی اسماعیلیه کشته گردید بشرح مقال آنکه سلطان مسعود بن سلطان محمد سلجوقی با خلیفه المسترشد بجنگ آمده و خلیفه مغلوب و اسیر شده و سلطان مسعود خلیفه را از بغداد همراه خود بگذاشت و بازگشت سلطان مسعود نگذشت تا اردوی سلطان مسعود بدو فرسخی مراغه رسید خبر بازگشت سلطان مسعود با استقبال سلطان سنجر که از آذربایجان آمده بود شنافت و المسترشد را همچنان پس گذاشت زنانه و کنیزکان فدائی اسماعیلیه بخیمهٔ خلیفه رفتند و خلیفه را کشتند و دماغ و گوشهای او را بریده همراه بردند چون سلطان مسعود برسید او را کشته دیده و چون خبر کشته شدن او به بغداد رسید مردم پسر او ابوجعفر المنصور بن المسترشد بالخلافت برداشتند و او را ملقب به الراشد بالله نمودند و کشته شدن المسترشد بالله روز یکشنبه هفدهم ذیقعده افتاد و بخلافت نشستن الراشد بالله روز دوشنبه بیست و هشتم ذیقعده همان سال واقع گردید نیز سلطان طغرل بن سلطان محمد پس از سه سال سلطنت متزلزل درگذشت و سلطان مسعود بن سلطان محمد پس از او متصل گردید و پایهٔ سلطنتش محکم گشت همدر این سال ملک اسماعیل بن طغتکین بدست باطنیان کشته شد و برادرش شهاب الدین محمود بجایش نشست نیز در این سال دبیس بن صدقه در نزدیکی خوی در آذربایجان با سلطان مسعود شد و چون پسر پیش صدقه بن دبیس خبردار شد امور پدر را بدست گرفت نیز در این سال در مملکت پرتغال تشکیل سلطنت داده شد و پادشاه قلعهٔ حصن زوطره از بلاد اندلس است مستضعف بن هود کافت هم فرمانروای سرقسطه افریقیا مساط شده و تصرف کرده و غیره و اسیر بسیار بدست آورده

ذکر وقایع سنهٔ و کشته شدن الراشد بالله خلیفه عباسی و بخلافت نشستن المقتفی بالله

در این سال الراشد بالله ابوجعفر منصور بن المسترشد بالله پس از یکسال و خورده خلافت و چهل و سه سال حیات در اصفهان بدست کنیزکان فدائی اسماعیلیه کشته و در بیرون اصفهان مدفون گردید و الراشد در این مدت خلافت خویش با سلطان مسعود در ستیز و گریز بود و پس از آنکه از سلطان مسعود شکست خورده و راه اصفهان گرفت و در آنجا مقتول شد و چون بسر کشته شدنش در بغداد شایع گردید صنادید حضرت و زعمای امت ابوعبدالله محمد بن احمد المستظهر را بخلافت برداشتند و سلطان مسعود نیز حاضر گردید و او را ملقب به المقتفی لامر الله نمودند و چون المقتفی بمسند خلافت متمکن گردید سلطان مسعود کس نزد او فرستاد که مخارج روزانه و دستگاه خلافت چقدر است از عهدهٔ سالیانه خلیفه بپردازم فرستاد که روزی چهل اشرفی بجهت طبخ خانه خلافت انگشتی مینمایند و سایر مخارج را بدین کیفیت قیاس نما سلطان مسعود گفت عجب سخت بزگیر انگبافت برداشتیم خدا و پیغمبر او را کم کند هم در این سال بین عماد الدین زنگی و صلیبیون جنگ خونریزی شد و سپاه اسلام بر ترسایان چیره شدند و آنقدر اسیر و غنایم بدستشان که در زمان عودت در شام شهر پر از اسیر گردیده بود همدر این سال محمود بن محمد بن داود بن ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل

این عبارات فرامرز صاحب تاریخ وفات یافته

ذکر وقایع سنه ۵۳۰ و عزل شدن تاج الدوله بهرام نصرانی از وزارت مصر و نصب ملک افضل و قتل مصر

در این سال خلیفه مصر حافظ لدین الله وزیر خود تاج الدوله بهرام نصرانی را بسعایت دشمنی که بجانب مسلمانان میبرد و بجنگ با بر مسلمانان رجحان میداد معزول ساخت و بجایش رضوان بن ولخشی را بسمت وزارت برگزید و لقب ملک افضل کرد و این اول وزیری بود که بلقب ملک ملقب گردید و عاقبت میان او و حافظ لدین الله خلیفه مصر وحشت افتاد ملک افضل وزیر شد و بکدورتی با او گرفت و او را لدین الله معزول نمود و پس از چند گاه افضل و نایب او کشته و بعد ها نابود کسی را بوزارت انتخاب کرده و خود کار وزارت را نیز بصورت میداد همین سال عماد الدین زنکی صلیبیون غلبه بدیگر و حصن بعرین را با بجاه هزار دینار نقد از آنها گرفت همین سال حسب سخن بن محمود خان حکمران سمرقند و کور خان واقع شده و محمود خان منهزم گردید و کور خیت و عاقبت کشته شد

ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بطرف غزنین و جلوگیری سلطان بهرامشاه غزنوی بوسیله رسولان و تحف شایان

در این سال سلطان سنجر سلجوقی بعزم تأدیب سلطان بهرامشاه غزنوی با مرو با سپاهی فراوان آهنگ غزنین نمود بمجرد اینکه بهرامشاه آن باج و خراج مقرر بود همه ساله بدربار سلطان سنجر نفرستاده متوقف داشته بود سلطان بهرامشاه چون از جنبش سپاه خراسان و عزم قتالوی خود سلطان سنجر خبر یافت چند تن رسولان چرب زبان با پیشکشهای شایان و باج متأخره را روان داشت و معذرتی فرستاد و خواست سلطان سنجر که چند منزل طی کرده بود مجدداً عزم معاودت کرده و از سلطان بهرامشاه معذرت کرده همه این سال بهمین روال بگذشت در سال بعد سلطان سنجر بطرف شمالات آمد و عماد الدین زنکی مقابلت و مقاتلت او را پیش داد و او عساکرش را منهزم ساخت و فنایم و اسرای بسیار بدست عماد الدین در آمد همین سال که مصادف بگیزار همه دسی و سنه میلادی بود فاروق ژوستینین عقیر که کم شده بود پیدا شده از روی آن نسخ عدیده بر داشتند

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و آمدن سلطان سنجر سلجوقی از مرو بخوارزم و فرار اتسز بن محمد و گرفتار شدن پسرش و لشکر شدنش

در این سال سلطان سنجر سلجوقی بعزم خوارزم و دفع اتسز سلطان خوارزم از مرو حرکت کرده چون بنواحی خوارزم رسید اتسز دانست تاب مقاومت نخواهد آورد ناچار بنیرنگ متوسل گردید که سپاه سنجر رسیده شتران اتسز بن محمد را بیشکشی بتعاقب بفرستند و ایل قتلغ اتسز را گرفتار کرده بحضور سلطان سنجر آورده سلطان فرمان داد تا آنچنان را دو پاره نمودند و بخوارزم داخل کردیده و دست بتاراج و یغما بر دانگاه از جانب خود برادرزاده خویش سلیمان شاه را بتخت خوارزم نشانیده و بسوی مرو حرکت نمود پس از رفتن سلطان سنجر سلجوقی با سپاهش سلطان اتسز بن محمد عودت نموده و سلیمان شاه بمقابلت و مقاتلت بر داخت و عاقبت منهزم گردیده بسوی شاشات و سلطان اتسز بمقر حکمرانی برگشت همه این سال شهاب الدین محمود بن توری را سه تن در فراش خود

گشته و برادرش جمال الدین توری حکمران بعلبک آمده و دمشق را صاحب شده و بعلبک را معین الدین سوهر داده خود و اتابک عماد الدین زنگی آمده و بعلبک بطریق امان گرفت و بعهد و پیمان خود پایبند گردید و جمعیر اقتول ساخت

ذکر وقایع سنه ۵۳۰ و فرستادن سلطان سنجر بردة و عصای پیغمبر اکرم را نزد المقتفی بامر الله

در این اوقات سلطان سنجر بردة و عصای پیغمبر اکرم را نزد المقتفی بامر الله خلیفه عباسی فرستاد و عماد الدین زنگی دمشق را محاصرت موده در حین محاصرت جمال الدین توری درگذشت و مجیر الدین پسر معین الدین حفاظت دمشق را بپایداری کرده عماد الدین از محاصرت دست کشیده و شهرزور را از قبچق بن ایلدگز شاه گرفت و نیز اسماعیلیه حصن و قلعه مصاف را دشمن گرفته و نیز فدائیان اسماعیلیه جوهر کبک از سرداران سلطان سنجر بود و کشته شد نیز در این سال دافر قاصد ابو من حصار مراکش را گرفت و هبة الله بن حسین معروف به ابن العسقلانی گذشت و سال پانصد و سی و چهار محمد بن عبد الله بن خاقان در فندق مراکش کشته شد و نیز ابو یعقوب خواجه یوسف همدانی و حافظ ابو القاسم اسماعیل بن محمد اصفهانی و صاحب بحر در العصر ابو الحسین زید بن حسن وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و جنگ سلطان سنجر با قراختائیان و شکست او و وحشی سلطان آتسز بمرو و تاراج او

چون سلطان آتسز بن محمد بن انوشتکین فرزندش ایل قلیچ خانچه بکارش شد در سنه پانصد و سی و سه بدست لشکر سلطان سنجر مبتلا چه گردید بنای مراسلات و مکاتبات را در بارات خاکذاشت و او را بطمع تملک ماوراء النهر بر کستان آمده و کورخان ختا با سپاهی انبوه در حرکت آمد سلطان سنجر نیز با جانب جنگ با آنها حرکت آمد صاحبان روضة الصفا و حبیب السیر میاورند که مردم قراختا ایل نشین بودند و به تحریک سلطان آتسز قیامشان نمود و لکه در یاران سلطان سنجر سلطان را متحرک بجنگ سازند و قراختائیان حاضر شدند که پنجهزار اسب و پنجهزار شتر و پنجهزار گوسفند بدهند و سلطان سنجر عوض کند از بسیاری سپاه سلطان سنجر کاری نشد قراختائیان دست توسل بدامن کورخان پادشاه قراختائیان زدند و دیگران محرک شدند تا کورخان بجنگ آمد ولی صاحب منتظم ناصری گوید جنگ قراختائیان که پادشاهشان کورخان بتحریک سلطان آتسز بود بهرجهت پس از مقابلت و مقاتلت سلطان سنجر شکست خورد و از آنسوی سلطان آتسز قصد انتقام در غیاب سلطان سنجر مرو تاخت و آنشهر را ویران ساخت و غنایم بسیار بدست آورد و بجانب خوارزم روانه شد هم در این سال معین الدین ابو نصر احمد بن الحسن الاسفزاری بحجاج وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و فوت عماد الدین زنگی

در این سال باز عماد الدین زنگی بر فتوحاتش در سوریه افزوده گردید و قلعه (بکاریه) و اطلعة اسب که متعلق بکردها بود فرو گرفت و قلعه اسب بخراب شده و از نو قلعه بساخت از اولین بهتر و بزرگ تر که بعدها معروف

شد معاودت بهمدان این سال محمد بن داشمند حکمران ملطیه درگذشت و مسعود بن قلیچ ارسلان سلجوقی صاحب قونیه علاوه بر متصرف شده بود این سال حکومت کاپادوکیه و اقاسیس مستقر گردید و قاتلگان نزال بدان ولایت مستقل شدند نیز در این سال صلیبیون اوزاده و با هفتاد هزار نفر از اسپ عرب آمده و انطاکیه را برای مدت نود و دو روز محاصره کردند

ذکر وقایع سنه ۴۹۱ و لشکر کشیدن سلطان سنجر سلجوقی بخوارزم و صلح با سلطان آتسز خوارزمشاهی

در این سال چون سلطان سنجر سلجوقی از خبر تاخت و تاز گورخان سکنه بال در پریشان احوال مازندران خویش مراجعت کرد و دانست در غیبت او سلطان آتسز خوارزمشاه دست تعدی دراز کرده سراسیمه و خشمگین گردید و مانند شیر غضبناک بجوشید و با سپاهی فراوان بر سنگ خوارزم بتاخت چون آتسز از خشم سلطان سنجر خبردار شده بود خود تاب مقاومت ندید چند تن از سران لشکر بزبان چرب و شیرین کشیهای شاهان پیشین را بر او نرمانده و سلطان سنجر را گفته جوانی پائین آورده و عهد مصالحت بسته گردید و سلطان سنجره و برگشت همدر این سال بین سلطان مسعود و عماد الدین زنگی مخالفت مصالحت مبدل شد و سلطان داود ابن سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه گشته شد و کشنده اش معلوم نگشت و بیم سپاه عماد الدین زنگی بدان بگرفته و بسیاری از مواقع و اماکن را متصرف شد نیز در این سال بوالقاسم جانشین محمود بن عمر الخوارزمی خوارزمی وفات کرده چون او مردی نجیب و دلیر بود و جانشینان بغیر بود

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و وفات تاشفین حکمران مغرب و آمدن ملک صغیله و گرفتن زعیمه و اسیر بن عنزا

در این سال تاشفین بن علی بن یوسف بن تاشفین حکمران مغرب درگذشت و بجایش اسحق بن علی بن یوسف بجای حکمرانی نشست و ملک صغیله زعیم اعراب شافی با دویست و پنجاه کشتی بادی از طرف اوامیش آمد اربصه را فرو گرفت و هر کس از مردان و آن مایحتاج از بیع گذرانیده و زنان را اخراج کرده و خلیفه مصر الحافظ این آنه بواسطه کشمکش صلیبیون و مجاهدین فرنگستان که در سوریه و فلسطین با مسلمانان داشتند و نظر بر نظرف مصر انداشته و بدنوشت زیادتر علاوه گیری نمایه پنجاه سال بعد از وجود سلسله بنو العباس در مغرب بنود انتشار و گرفتن نیز در این سال عماد الدین زنگی شهرهای سروج و رأس و سایر جاها یکه متصرف صلیبیون بود بزور شمشیر متصرف آمد و در این سال که مطابق بگیجرا دو صد و چهل و چهار پسوی بود دولت انگلیس قانون قیاصره روم را بجمیت مملکت انگلستان قبول کرد

ذکر وقایع سنه ۵۳۱ و گرفتار شدن ابو طالب برادر مقتفی عباسی با جمعی

در این سال ابو طالب برادر المقتفی با لامر خلیفه عباسی در صدد مخالفت با خلیفه با جمعی برآمده و این راز آشکار شده و مقتفی ابو طالب و عمر آزاد و محبوس ساخت نیز در این سال اتابکان آذربایجان که از نژاد سلطان شده مستقل گردیده و عبد المومن حکمران مراکش در این سال متعدد گردیده و علی بن یوسف بن صد قوا از جنگ سلطان سلطان مسعود سلجوقی که سوانح او را در قاعده گزیت بحس خاید در این سال گرفت و داخل رفت و در آنجا بمنتهی جمع موزه دوم از استقلال زده

ذکر وقایع سنه ۵۳۲ و گشته

شدن عماد الدین زنگی از اتابکان موصل و نشستن نور الدین محمود فرزندش بجایش

در این سال عماد الدین زنگی بن آقسنقر دوم اتابک از اتابکان موصل پس از بیست و سه سال حکمرانی در موصل وفات یافت
بدست غلامیکه خویش کشته بود و در آن وقت عماد الدین مشغول محاصرت قلعه جعبر مالک بن سالم بن مالک العقیلی بود چون
عماد الدین کشته شد پسرش نور الدین محمود بحلب رفت و صعب بن محمد بن جکرمش را بدرس استقبال فرستاد و شهر و خزانه
گرفت و در اول ماه رمضان سوم (سیصد) بر تخت پادشاهی قرار گرفت و پادشاه زمان شد و امیران متفق گردیدند که جمال الدین
ملک کرده سپاهی بهیت المقدس بفرستند در این سال که موافق هزار و صد و چهل و شش میلادی بود (۱۱۴۶) سپاهی
سنگسه رود خانه (رن) و آلمان گذشته (سیسیل) در این جزیره زراعت نمیکرد و در وقت توقف بجهت گرسنگی بر میگشتند

ملوک غور هفت تن بوده و مدت سلطنتشان یکصد و شصت و سه سال
و سه ماه و اول ایشان سلطان علاء الدین حسین که در سال پانصد و پنجاه و شش هجری بود
و آخرین ایشان شنسر علاء الدین سام ذکر وقایع گذشته و پیدایش ملوک غور و خصومت ایشان با بهرامشاه غزنوی

اکنون اگر مورخین در حسب و نسب غوریان میکاوند احتمالش است که در زمان غلبت فسه یزدجرد بر فیروز طایفه از اولاد ضحاک
فرار کرده بکوهستان اسپیران که واقع میان کابل و المحبت آمده و از آنجا که کوهستان غور رفته قلعه های محکم و جایگاهای متین
بنیان کرده و تا زمان سلطان محمود غزنوی هیچ یک از پادشاهان قبل از اسلام و بعد از اسلام نتوانست آنجا مستقر شود
و غالب شود و سلطان محمد و محمد بن سوری بر آنها مسلط شدند حسن مرد است آورد و پس از چندی حسن فرار کرده و بخراسان آمد و چون
محمود از فرار کردن حسن خبردار شد بهداد محمد بن سوری را کشت و حسن را دستگیر کرد شد حسین نام و حسین نرینه شده و صاحب
پسر آمد و که اسامیشان بدین ترتیب است اول فخر الدین مسعود دوم قطب الدین محمد سوم شجاع الدین علی که در جوانی بمرد
چهارم ناصر الدین محمد پنجم سیف الدین سوری ششم بهاء الدین سام معظم علاء الدین حسین او چون بین سلطان
بهرامشاه غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی چنانچه نگارش شد مخالفت و مخاصمت دست داد سلطان بهرامشاه با پسران حسین طرح دوستی افکند که بمظاهرت آن قوی بال شود و بتواند جلوی حملات
سلطان سنجر را بگیرد و بزرگترین پسران حسین که نامش قطب الدین محمد بود بخواست و دختر خود را باو داد و
او را در نزد خود گرامی داشت و با انواع مراحم او را مسرور داشت تا از سعایت مفسدین و حاسدین او
قطب الدین محمد کشته شد و داستانیکه قطب الدین محمد خود را با سلطان بهرامشاه بود و کشته شدن قطب
الدین محمد عمده سبب نفار سایر اولاد ان حسین با سلطان بهرامشاه شد نیز در این سال پادشاه زمان

و فرمانبر سلجوقیان آمد
ذکر وقایع گذشته و حرکت حکمرانان غور بطرف غزنین و جنگ با سلطان بهرامشاه و
شکست بهرامشاه و نشستن سیف الدین سوری بر اورنگ جهانبانی در غزنین و کشته شدن او

چون قطب الدین محمد بن حسین داماد سلطان بهرامشاه غزنوی بدست سلطان بهرامشاه کشته گردید
برادرانش در غور مانند شیر خشمگین بخروش و جوش آمدند و بجمع سپاه پرداخته در این سال بعزم غزنین پیش

گرفتند و آنان عبارت از سیف الدین و علاء الدین و سام بودند چون سلطان بهرام شاه از جنبش آنان خبردار شد لشکریان را حاضر ساخت و از غزنین بیرون تاخت و جنگی خونریزانه دست داد و سپاه غزنین شکست خورده و بهرام شاه راه فرار بطرف هندوستان گرفت و غوریان غزنین را در تصرف سیف الدین سوری برادر بزرگ پادشاهان غزنین گذاشته و علاء الدین و سام پس از توقف چند روزه از جنگ غوریان دست برداشته و سام بمرض سرسام دچار گشت و از این واقعه خبری نگذشت که سپاه کرمان رسید و از کثرت برف و برودت هوا بسیاری از سپاهیان غزنین که نهانی با بهرام شاه دل داشتند و وقتی بجا بودند بخیانت پرداخته بهرام شاه را نجوا نمودند سلطان بهرام شاه ما فشولی لایق از هندوستان برسید و سیف الدین سوری گرفتار گردید و امر سلطان بهرام شاه داد او را تحقیر و سیاه گردانند و نهایت درجه خواری او را بدوی کاوا غزنین بسیار گردانند و با طبل و نقاره در کوچه ها و بازارهای غزنین گردانیده و مردم اطراف او را فحش و دشنام میدادند و او را بانواع خواری کشتند و محمد لدین وزیر شرابدار را سلطان بهرام شاه فرمان داد تا سیف الدین سوری را با شحنه فحش و فیروزی و مردان سام در راه غزنین بسلطان بهرام شاه برسانند و سلطان سنجر در این وقت در عراق نزد برادرزاده خود سلطان مسعود بود که سیف الدین سوری نامه سلطان بهرام شاه غزنوی بسید فخر الدین خالد هروی چون سر سوری بیده و خبر فوت سام بشنید این رباعی را بر شته نظم کشید آنانکه بخدمت نفاق آوردند : سرمایه خویش طاق آوردند و از تو سر سام بسیار نماند و یک سر سوری بعراق آوردند نیز در این سال نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی حکمران حلب بجنگ صلیبیون و مجاهدین فرنگستان درآمده و غلبت یافت و غنیمت بسیار و یافت که قسمتی از آنرا برای برادرش سیف الدین غازی حکمران موصل فرستاد و نیز با پادشاه آلمان و فرانسه خود با سفیران صغیر رسانیده و سپاه آلمان شام را محاصره کرده و نور الدوله شاهنشاه بن ایوب را صلاح الدین ایوبی در جنگ کشته شد و سپاه آلمان شام را مقهور نمود ولی پس از چندی مجیر الدین صاحب دمشق قلعه بانیاس را از صلیبیون بداد و پادشاه آلمان با سپاهش شام را غلبت کرده و بر دین شده هم در این سال فسخ گشته شد صدیقه که بانی بحث اولی خلفای عباسیین مصر بود گرفته شده و ملوک بنی ادریس در این سال در افریقیه منقرض شده و آنان نیز بودند و ابتدای حکمرانشان از سنه ۳۴۸ بود

ذکر وقایع سنه ۶۰۱ و وفات الحافظ لدین الله علوی خلیفه مصر و نشستن ابو منصور الظافر لامر الله بخلافت مصر و آمدن تقی الدین عمر بجنگ سلطان بهرام شاه و حرب شدن بین

در این سال عبد المجید الحافظ لدین الله علوی خلیفه مصر پس از نوزده سال و نه ماه خلافت بدرود حیات گفته و جهانی را فانی گذشت و بجایش ابو منصور اسماعیل بن الحافظ بر تخت نشست و ملقب بالظافر لامر الله گردید و در بیعت و متابعت او قدم زدند و خلافت بر او قرار گرفت لیکن از دو سو مصر بتهدید دو چار بود از طرف شرق مجاهدین صلیبیون با نصب عرب سپاه متعلقه الظافر لامر الله غرق شهر ترانی و خیش و کاهرائی و از مرحالی خبری بود و نیز در این سال کشته شدن سیف الدین سوری و وزیرش مجد الدین با آنکه فتاح در غور بگوشش صلاح الدین غوری رسید سخت نالیده و کف اسف بهم

بالیه و پیامی برشته نظم کشیده و بر قاضی القضاة غزنین فرستاد که امنیت آن را جای (اصفهانی ممالک جهان را بدهم جوینده چشم خویش و لشکر شکنم گر غزنین را بیخ و بن برکنم: پس من حسین بن حسین حسنم و شرح سایر اشعار و غزوات او را در جلد سوم این کتاب ذیل عنوان اشعار پادشاهان و صدور و وزراء و غیره با شاره از تواریخ این طبقه باز بر شته تحریر منفصل خواهم آورد و چنانچه از اشعار سلطان مسعود و فرزندش سلطان محمد و غیر خواهم و صدر آن کتاب سوم نگاشت بالجمله علاء الدین غوری با سپاهی بیکران آهنگ غزنین نمود و چون سلطان بهرامشاه خبر یافت چند تن نزدیکش فرستاد و گفت از عزم ما برگرد و گر دستبرداری و آورد و مخاصمت کرد که مرا لشکری مرد افکن و سپاهی شیر شکن بود و علاء الدین پاسخ فرستاد که آماده کارزار باش که مرا نیز خرفیل مست گویند علاء الدین دو برادر نامی و دلاور داشت که چون شوهند و شجاع بودند موسوم بخرفیل شده بودند و چون دو سپاه کینه خواه غور و غزنین بهم آویختند خون جمعی از طرفین بریخت و سمان دو تن خرفیل غوری با جغجرهای بران بجانب سپاهیان بهرامشاه تاختند و خرم آنان را زخمی نمودند که سپاهیان بهرامشاه برگشتند و سپاه غزنین منهزم گردید و بشیر زرگان و سنجان سپاه سلطان بهرامشاه بجای و خون بخاطر نیاورده دولت شاه فرزند رشید بهرامشاه را امان کشته است و سلطان بهرامشاه با معدودی از خاصان روی برتافتند و بجانب هندوستان شتافتند و علاء الدین بغزنین در آمد و حکم قتل عام و تاراج اموال و ویران کردن عمارات صادر شد و غوریان سه شبانه روز در غزنین آنچه فروختند از کشتن و بردن و خرابی رساندن حتی قبور سلاطین غزنویه را نیز از سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود و سلطان ابراهیم شکافتند و آتش در آنها زدند و خشت و عمارات و لکش و مقصوره و قبه پادشاهان غزنوی را ویران ساختند و علاء الدین در موقعیت موسوم بسلطان علاء الدین جهانسوز شد و پس از این واقعه او را سلطان نامیدند اگرچه برخی او را جهانسوز پادشاه غور دانند و صحیح از این تاریخ ببعد او را سلطان و اولین سلطان غور دانسته اند اکنون وقت است تا تاراج خزاین سلاطین غزنویان بردو بقیه آنکه از تاراج سلطان سنجر باقی مانده بود بدست غوریان افتاد و چنانچه در تحت سلاطین غزنوی نگاشت و بیش و نوشش و سرودن اشعار پرداخت که چنانچه نگارش شد در صدر جلد سوم این کتاب که در جمع پادشاهان و پادشاهزادگان نگارش داده گردید خلاصه پس از مجلس سور مجالس سوگ برادران برداخت آنگاه با فتایم بسیار و هفت هشتصد پیشه های برادر و صندوقی گذارده و روانه غور گردید و آن ایام فیروزکوه مقر ملوک غور بود نیز در این سال سیف الدین غازی پسر علاء الدین زنگی پس از سه سال حکمرانی در گذشت و چون فرزندی نداشت قطب الدین مودود بن زنگی برادرش فرمانروا و صاحب شد و بجنگ حکمران اتابکیه که از مجاهدین صلیبیون بود آمد و او را شکست داد و نیز در قراعه البوس با بحتریز و نوشس و محمد پسر او در این سال کرفت سرزمین و پادشاه فرانسه از سر رحمت و رغبت الفه سپس برگشت و بزمان سنجر از وی بهتر معروف شد و معین الدین تر صاحب دمشق در گذشت

ذکر وقایع شش صد و سی و شش ۶۳۶ و حکایت علاء الدین غوری با سلطان سنجر سلجوقی و اسیر شدن علاء الدین

در این سال سلطان علاء الدین جهانسوز غوری چون بفیروزکوه در غور رسید و حشی بیامید با دو غور فتح و غنایم حراز آل سکبکتین و سلاطین غزنویه سرود با خود برداشت و در مدح و منقبت خود اشعاری آبدار سرود و چیزیکه بیمانه عبد کاه سلطان سنجر میفرستاد قطع نمود و علی چرمی نامی که از طبقه سائله درکاه سلطان سنجر بود و شغلش مشکی بود و بفیروزکوه رفته بود و صیت و علم مخالفت با سلطان سنجر برافراشت چون سلطان سنجر دانست که

علاء الدین در غزنین فوجاتی نموده و دست بتاراج غزنین غزنویان گشوده و از آن همه غنایم کثیره چیزی بکار کنان سنجری نبخشوده بجمیع سپاه و حاضر موجان بنده بخنگاه فرمانداده و مانند سیلی خروشان و حرکت آمد سلطان علاء الدین از آب سوی لشکر بازیحاضر ساخت و از فیروزکوه بعزم رزم سلطان سنجر برون تاخت و دو سپاه کینه خواه و صحرای هرات رود هم تاخته شده و سپاه و دو محاسب را از عرب حمایت سپاه و ساخته عاقب لشین قصه فیروزی به پرچم سلطان سنجر بوده و سلطان علاء الدین غوری کمینه خازنان سلجوقی سیر کرده و حلی چتری معتمد شد سلطان سنجر فرمانداد تا طاق چتر را بدو دختر بوده پارچه نموده و علاء الدین بانجوبه مثقال سپرد تا او بمحکوم بنده بدو داد و تعاقب تمامه تکاه ما سلطان سنجر با قیام بسیار و مهمات مشمار را هم در گرفت و چون خبر شکست فوریان و کرفتاری سلطان علاء الدین غوری و فیروزکوه و انتشار مایف اعمان و بزرگان غور بر از زاده علاء الدین که موسوم بناصر الدین محمد بود و از کمک خبر دادی نشانده و دسته از سپاهیان و فرقه از غوریان طلبان به بهانه ما بسیانه دست بتاراج زده و خزینه که سلطان علاء الدین جهانسوز از آتش سوزی در غزنین فراهم نموده بود بباد یغما داده شاهدان سیمین اندام و ماه رویان کلفام که در حرمسرای علاء الدین بودند میانه خود قسمت نموده و دسته هم ناصر الدین محمد رسید همه این سال فوالدین محمود بکی بر فتوحاتش افزوده شده و فاسه از اخیلیبیوا کمرت نیز در [illegible] از الفضل پادشاه است [illegible] بجانب قصبه آمد و سه ماه این شهر را محصور و بدون فایده نموده کرد هم آنجا [illegible] کرد که سرحشان نکارش شده و این سال استقلال تام پیدا کرده و امیر علی بن دبس بن صدقه حکمران حله در گذشت

ذکر وقایع سنه ستمائه و وفات سلطان بهرامشاه غزنوی و نشستن خسرو شاه بجایش و مردن سلطان مسعود سلجوقی و سلطنت ملکشاه و محمد بن محمود

در این سال سلطان بهرامشاه غزنوی باجای پریشان و سینه سوزان و چشمی گریان مناسب شستی که از علاء الدین جهانسوز خورده بود و نخل برومند فرزندش قلم غزنین ماتکده هم کرده بود در گذشت و سلطنت او با خلاف از سی و دو یا سی و شش سال بود حکیم سنائی غزنوی و سید حسن غزنوی و حکیم نظامی گنجوی از معاصرین و مداحان او بوده و شرح حال و اشعار او چکیم سنائی و سید حسن و برادرش و سایر شعرای غزنین در جلد سوم این همایون کتاب رشته تحریر مفصل خواهد درآمد بالجمله چون سلطان بهرامشاه وفات یافت خسرو شاه فرزندش بتخت لاهور نشست و از کمد سلاطین غزنوی از غزنین بلاهور نقل مود و از غزنین چیزی نماند بود علاوه و از جانب سلطان علاء الدین جهانسوز فرمانده بود و چون خسرو شاه از لاهور بتخت حکمرانی بایتخت خود کاه سلاطین غزنوی مدورش مجتمع شدند و مستدرجا و نقی بکار او آمد ولی علیه مبانی عمارت سلطنت سبکتکین از کثرت تزلزلات داخله و خارجه سست و قریب الانعدام شده بود خسرو شاه بسیار ضعیف بایتخت گردیده بود همه این سال جوسلین کرد پادشاهی صلیبیان و مجاهدین نو گشتان بود بدست سپاه نورالدین محمود بن زنکی اسیر گردیده و نورالدین بمشیر قصبه فات صلیبیون استیلا یافت نیز در این سال بقول صاحب منتظم ناصری ادیب صابر وفات یافت ولی ادیب صابر در حین بحکم سلطان آتسز غرق شده و ادیب شعرای

وقایع همایون و جهانیان

سلطان سنجر و رشید و طواط از مداحان سلطان اند سروده و شرح حال و اشعار این دو شاعر فرزانه در جلد سوم این تاریخ
نامه بتفصیل مطالعه خواهد رفت بنابراین سال پنجاه و چهل و هفت سال سلطنت سلطان مسعود بن سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی
پس از نوزده سال و شش ماه سلطنت درگذشت و مدت زمان آن هفت سال و پنجاه و چهل و هفت سال و شش ماه سلاطین
غزنوی و سلاطین سلجوقی برقرار سلطان بهرامشاه غزنوی و سلطان مسعود سلجوقی گردید و پس از این مرد سلطنت
آل سبکتکین و آل سلجوق رو بانحطاط گذارد و انجامید چون سلطان مسعود درگذشت سلطان ابوالفتح ملک شاه ثانی بن محمود
پسر برادر سلطان مسعود بسلطنت برآمد و طولی نکشید که امیر یک خاص او امحمود بن سلطان محمد و محمد بن محمود از خود رنجش
نخواست و سلطنت برداشت و مقصود شان این بود که محمد را نیز برآورد و خود به تخت سلطنت برآید سلطان محمد بن
محمود دریافت و او را زمان برداشت محمد این سال حسام الدین قزاقش تکمر بن ماروین درگذشت و پسرش نجم الدین نشست و نجم انوری در این سال درگذشت و اکثر او سوم پادشاه آلمان شده و فردریک اول
پادشاه آلمان شده

ذکر وقایع نشته و عودت سلطان علاء الدین غوری و رفتن سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان و اسارت او و کشته شدن وزیر حنفیه علوی مصر

چون سلطان علاء الدین جهانسوز غوری بربت سلطان سنجر سلجوقی گرفتار و بمناسبت آگهی بلاغت
لسان و فصاحت بیان و سرودن اشعار آبدار قاآن بود سلطان سنجر او را بخشود و فرمان حکومت
غزنه و اوزانی داشت و چون مرخص و آزاد شد او بغزنه رفت و سید بعضی تعیین و برخی نزدیک و چون نزدیک
شد او به بوشت پوست کسانیکه ملک ناصر الدین محمد برادر زاده علاء الدین جنگی را برداشته بودند سخت برنشیند
و بعضی از امرای سلطان مسعود الدین که در سلک محارم ناصر الدین منسلک شده بودند بقوت زده
و اشیای نفیسه بغزنه فرستاده تا بخشی آن هنگام خواب ناصر الدین پیشی زنی برده بان گرمش نهاده و او را بخواب
ابدی برده و چون صبح شد آشکار ساخته که ملک ناصر الدین سکته کرده و بالجمله سلطان علاء الدین جهانسوز
بار دیگر حکمرانی خود فرود کرده رسیده و بتخت نشست برادرزادگان خود غیاث الدین محمد و شهاب الدین محمد پسران
بهاء الدین سام را محبوس ساخت و بلاد میان و زمین داور و بست و تولک و ساحرا متصرف شده با
لشکری آراسته بجنگ غزنیان گردیده ولی و ابراهیم شاهان اردشیر با او از در مصالحت برآمده و خسرو خواهر ملکزاده
بعقد ازدواج او درآورده و سلطان علاء الدین کامیاب بغزنه گردیده و برگشت همدران سال کار مصر و خلیفه علوی
مصر رو بضعف گذارده و عادل سیف الدین الطف فرعاوی خلیفه مصر در بست رهیب خود عباس بن ابوالفتح
صنهاجی کشته نگردیده و خود عباس بمسند وزارت مصر برقرار شد از آنسوی سفاین صلیبیه بسواحل مصر لنگر
انداخته شهر دمیاط را آتش زده و فرمانروا بیاد نهب و غارت داده و با غنایم موفوره راه مراجعت گرفته برگشتند
و صلیبیون و مجاهدین فرنگستان شام اعنی فرنگان که تابع مصر بودند فرد گرفته با این همه مصائب دامنه جنگ
الطف جوان و اسیر مشتهات نفسانی بوده و قس باین حوادث مهمه گذاشت ما خود را در چهارصدمان و اسیر ذل

وفات یافت نیز در این سال سلطان سنجر سلجوقی بجنگ غزان رفته سخت ناخشی خورد و غزان چیره شدند خانها بجنگان بودند که در ولایات خنجان و جغانیان و حدود بلخ و تخارستان حاکمان جای نشین بودند و همه سال هدیت و پیشکش بحضرت آشیانه خاقان سلطانی میفرستادند و بکمال بین خان سالار و آمان مناقشت شده نمیدادند و خان سالار جیب خود این مال را بطریق رسانیده تا امیر فلاح و پسرش ملک الشرف حکمران بلخ برآمده و خان سالار را بقتل غزان ما او سخن رانده و با سلطان سنجر قضیه را عرض کرده و ماموریت یافت که رفته انتقام را بسر انجام و چون امیر فلاح با جمع غزان رسید او را با لشکرش کشته و با سلطان سنجر از در خلاف و سکشت درآمده که قاصد هزار دینار و صد خانه ماه رومی پیکار بجهت این خلاف و خان سالاری فلاح و پسرش میدهیم سلطان سنجر خواست قبول کند و با این حال نگذاشته و سلطان سنجر را بجنگ آنان واداشته و سلطان بجنگ آنان آمده و غزان مردانه کوشیده و در آخر سپاه سلطان سنجر شکست کرده و شکست خورده و سلطان سنجر اسیر شده و چها بسال گرفتار آنان بوده تا عاقبت فرار کرده و باو تر خواهد گرفت بعد این سال ابو الشیخ محمد بن عبد الکریم بن احمد شیبانی مولف احوال و نقل گذشت

ذکر وقایع و شته و کشته شدن ابو منصور اسماعیل الظافر بامر الله علوی خلیفه مصر

در این سال ابو منصور الظافر بامر الله علوی فاطمی خلیفه مصر پس از چهار سال و شش ماه و چند روز مولف بیه حبت و یکسالگی کشته گردیده متین و قال اکثر چون خلیفه الظافر شش ساله بود اشتغال بشهوت رانی و عیش و نشاط نموده و وزیرش عباس بن ابو الفتوح اصفهانی ارخال او تسلط کرده سودای امارت و حکمرانی در دماغ او جای گزیده و با پسر خویش الفضل طرح مشورت قتل رسانیدن الظافر بامر بیت داده و الفضل بخانه پدر خویش کشیده بعضی گویند که چیک از خدمه و خواجه سرای مخصوص الظافر بامر بیت الظافر توطئه کشته و الظافر چون بقتلگاه پنهانی خویش گردیده عیار کرده و او را رسیده کشته گردیده و بعد عباس اصفهانی مانند همه روزه بدربار خلافت آمده و استیذان از او کرده و چیک مانند خبر این قضیه را بعرض رسانیده چون خدم و حشم و جمعیت آمده از نبودن بیت الظافر در بنهانی و بدون الظافر کسی بیرون شده بود و عباس مبالغه در پیدا شدن او نموده و کسانیکه در قصر خلافت بوده مظنون کرده و با محافظت کشتن او علوم شده آنگاه بر او ان الظافر بامر الله که جبرئیل در وصف نام داشته از قصر خلافت بیرون آورده و در انجا حاضر ساخته و بنو که شما کشتید مولی و سید ما او شما از خاک او مطلع نیستید آن دو بخبر برگشته و شمشیرهای خود را خورده که ما بخبر بما او بیابان آنها و فی گذشت و سر از تن آن دو بیکباره برداشته نا خود و پسرش الفضل متهم گردانده آنگاه کودک بچه الظافر بامر الله را از حرمسرای بیرون آورده و بر سریر خلافت نشانیده تمامی اشراف و اعیان مصر را حاضر ساخته و با آنها خطاب کرده گفته فرزند خلیفه شما که عمو بازیش او را کشته و من نیز از انتقاص بسانیدم خانچه دیده و بر همه شما واجب و لازمست که اطاعت و بندگی این طفل را میان بندید و دست مبالغت و متابعت بطرف او بکشید مصریان همه این را قبول کرده سمعنا و اطعنا ما بوی سر و چشم همه مطیع و منقاد او شده یعنی نصیر الدین گفته که آن طفل بر دست عباس مقتول گردیده و از اثر ترس و بیم الفضل عارض صرع عارض شده آنگاه آن طفل که نامش ابو القاسم عیسی بن الظافر بود ملقب

وقایع جهان و جهانیان

با انجاز مصراعه نموده و بجراسر او فرستاده و عباس تمام نفایس و اثاثیه قصر خلافت را متصرف گردیده و مقالید امور را بدست گرفت لیکن با یاران و بندگان [illegible] قصر زیاده از دانستند که قادر الطاف و مراد این بی گناه او خواهد عباس بوده و طلب بابست مرکب این خیانت شده انتقام جرمات مخرمات الطاف نامه در انگیز مستظهر بصباح طلایه بن رزیک که والی منیه ابن خصیب بود نگاشته و او را خواسته صباح در شجاعت معروف بود با سپاهی انبوه قصد قصر کرده چون نزدیک شد غلامی سران کشوری و لشکری مصر از دور عباس متفرق گشته و اطراف صباح شتافتند عباس با پسرش نصر و معدودی از اتباعش مخفیانه از [illegible] گریخته در قفس او جهار دهم ربیع الاول واقع گردیده و چون صباح طلایه بن رزیک بدون جنگ و جدال بمصر وارد گردید کیسره نخواه عباس رفت و خادم طفلی که زمان کشته شدن باو داده بود نجات و مدفن او یافت و جثه ابن فاطر و کسانیکه با او کشته شده بودند بیرون آورده و با کرید و نوحه و بکا با مراسم شاهانه او را در مقبره الصالحین مدفون ساخت و به نیابت الظفر صغیر کار حکومت پرداخت و ملقب ملک صالح شده و چون عباس فرار کرده بشیزر الظافر فی صلیب بیرون عسقلان در باب گرفتار کردن عباس و عده جایزه زیاد شرحی نگاشته [illegible] دست مجاهدین و صلیبیون گرفتار و کشته شد و سپرسش نصر را مجاهدین فرنگستان در قفس آهن کرده بمصر آورده جایزه گرفتند و مصریان نصر را بانیزه ترین وضعی کشتند و قفس را بدار آویختند و بر سر دار بودا حاشیه ای محرم ما پیشه و پنجاه و یک که با من او کرده اند کشش زدند و خاکسترش را بباد دادند بهمراه این سال نورالدین زنگی دمشق از مجیر الدین گرفت و اقطاعات مجاهدین فرنگستان مستولی شد نیز در این سال رو سپاهان در سال رودخانه [illegible] همیشه مسکو جایزه [illegible] ناکرده

ذکر وقایع سنه ۵۴۷ و لشکر کشیدن سلطان محمد بغداد و عودتش

در این سال سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی رسولی به بغداد فرستاده و از المقتفی لامر الله ابو عبد الله خلیفه عباسی درخواست کرد که نام او را خطبه بنام خلیفه جواب او را مستاع را پیش فرستاده سلطان محمد نهایت خشمگین گردیده سپاهی جمع آوری کرده و چون مقتفی خبردار گردید بغداد را مضبوط نموده خود در آن متحصن شده و بغدادیان و سپاهیان را فراهم نموده مردانگی بکنند سلطان محمد نتوانست کاری نماید در این سال سلطان محمد از طرف آذربایجان اخبار وحشت رسیده بدون آنکه مرام شدن ناچار دست از محاصرت بغداد کشیده راه آذربایجان پیش گرفت نیز غزان در خراسان و کمال وحشت آشته و مرو و نیشاپور را مسخر ساخته و همه جا را بدست غارت داده و سلطان سنجر بدست آنان اسیر بوده و روزها او را بخت نشانیده باسم او احکام صادر میکردند و سپاهیان او در قفس آهن نموده که میدانستند و سلطان قفس او را خوراکی میدادند

ذکر وقایع سنه ۵۵۱ و وفات

سلطان علاء الدین جهانسوز غوری و نشستن ملک سیف الدین

بجایش و کشته شدن سیف الدین و نشستن سلطان غیاث الدین بجایش و وفات سلطان اتسز خوارزمی و نشستن ایل ارسلان بجایش و فرار سلطان سنجر از دست غز

در این سال سلطان علاء الدین جهانسوز غوری پس از شش سال حکمرانی و کشورستانی درگذشت و بجایش ملک سیف الدین محمد بن علاء الدین جهانسوز بر سریر سلطنت نشست بزرگان فیروزکوه و اعیان غور بکرات حشمش در میان بسته و دست مبایعت و متابعت بادادند ملک سیف الدین نخست کاری که کرد آن بود که غیاث الدین محمد و شهاب الدین محمد پسران بهاء الدین سام که پسران عمش بودند و پدرش علاء الدین آنان را محبوس کرده بود از آن ساخت و بجگرانی ولایات شان مامور نمود و ابواب نیک بختی و سعادت بروی مردمان بگشود افسوس که آفتاب اقبالش قرین زوال شد چنانچه روزی چشمش به ارمش افتاد گفت سپاه غور بود و ما را در دست او دست برنج مرصعی بود که از آن زن ملک سیف الدین بود و در زمانیکه سلطان علاء الدین جهانسوز پدرش اسیر سلطان سنجر شده بود و فیروزکوه را ناصر الدین اتصاحب گرفته بود و مال حرمسرای سلطان علاء الدین را گرفته مانند این نجسته بود این دست برنجن را نیز به ارمش داده بود ملک سیف الدین بدرجه متغیر گردید که ارمش را بدست خود کشت و برادر ارمش که ابو العباس بود کنیه سیف الدین را بدل خود داد پس از چندی که سیف الدین بجنگ غزان بطالقان بر غزنین رفت در اثنای محاربت ابو العباس نیزه به پهلوی سیف الدین زد که از اسب در افتاد و در آن وقت یک تن از غزان بطمع گرفتن مرصع دست او پیش برد و چون کمربند گشوده نشده ناگاه روی او را مقنع کند آن خنجر به بینی گاه ملک سیف الدین فرو شد و از آن زخم نیز جانش فرو شد و برنیاورد و مدت سلطنتش بکمال نخورده بود و همه را این سال سلطان اتسز بن محمد بن انوشتکین خوارزمشاهی پس از نوزده سال و هیم سلطنت بعمر هفتاد سالگی درگذشت و بجایش ایل ارسلان نشست چنانچه بجای ملک سیف الدین غوری سلطان غیاث الدین محمد بن سام پسر عمش نشست نیز ملک مسعود بن قلیج ارسلان سلجوقی پادشاه آسیای صغیر درگذشت و فرزندش قلیج ارسلان بن مسعود بجایش نشست نیز در این سال سلطان خاتون حرم سلطان سنجر سلجوقی وفات یافت و او نیز مانند شوهرش در دست غزان اسیر بود و سلطان محمد خوارزمشاه به تبدیر فراوانی بر دست چون خاطر از او فارغ ساخت امیر احمد قماج حاکم ترمذ پی چاره گر بکین آمد و امیر احمد چند کشتی در آب آمویه مهیا نمود و سلطان سنجر دوری موکل خود را که امیر آسیاب غزی بود بفریفت تا به شکار رفته شد و چون مشغول شکار شدن گشته امیر احمد قماج از کشتی برون آمده سلطان سنجر را بدر برده در کشتی نشانید و بسلامت بقلعه ترمذ رسانید و از آنجا متدرجا با غلامان و سپاهیان اطراف مرو پای تخت خویش رفت و همه را خراب و ویران و تهی یافت نیز در این سال مظفر بن حماد صاحب بطیحه درگذشت و نیز در این سال ابو جعفر بن محمد بخاری فیلسوف درگذشت و ابو الحسن بن فاخر رئیس شافعیه و داود حلبی شاعر وفات یافته و در اسپانیا نشان اژدهایی (که بالفطره موسوم است) ایجاد شده و در عراق عرب

ذکر وقایع سنه ۶۰۰ و واقع شد ملوک بامیان که اتابکان غوریانند جمیعا رتن بوده و نزدیک بهشتاد سال در بامیان حکمران بوده اند ذکر وقایع سنه ۶۰۱ و اقتدار سلطان غیاث الدین محمد بن سام و فیروکوه و خوارزم و فتوحات سلطان سنجر سلجوقی

در این سال چون سلطان غیاث الدنیا و الدین ابو الفتح محمد بن سام بجای برادر ملک سیف الدین فیروز کوه بتخت سلطنت و حکمرانی برآمد و برادر خود شهاب الدین محمد را به سرکاری دستگاری داد و بر دیگر اقارب محرمیت و یگانگی نمود و ایشان را ستوده و معتمد و مقربت بود و امیدست که فیروکوه و این وقت سلطان غیاث الدین چون بر سریر جهانبانی قرار تمکن گرفت بخدمت او بشتابد که ملک سیف الدین را خشم زده بود و کرفتار سیاست و کشت و خاطر از قصاص او بپرداخت نیز در این سال سلطان سنجر سلجوقی پس از شصت سال سلطنت و حکومت درگذشت و او مدت سی سال حکومت خراسان داشت و ملک نام او بود و اکثر مدت چهل سال سلطان مخاطب بود چون سلطان سنجر درگذشت نبایرگیت او سلطان محمود بن محمد بن بغراخان خواهرزاده او جای نشین او شد و سلطان محمود پنج سال حکمرانی نمود و ملک خوارزمشاه سنجر خروج کرده و او را بکشت و بعد ازو نیز ملک سنجر استیلا یافته نیز در این سال ابو سعید بن عبد المؤمن بن علی غزاتها کرده از جواز اندلس بود و فرنگ و محمد بن عبد اللطیف بن محمد خجندی درگذشت و زلزله شدیدی در شام و فتحلی مغرب و خراسان واقع شد

ذکر وقایع سنه ۶۰۲ و جنگ سلطان غیاث الدین غوری با ملک فخر الدین مسعود حکمران بامیان

در این سال چون خبر مخالفت سلطان غیاث الدین غوری به بامیان بگوش عمش ملک فخر الدین مسعود رسید سخت برآشفت و با سپاهی رزم آزمای و جرار آماده و از حکمران هرات و فوج نیز استمداد طلبید چون سپاه بامیان از هر سو جمع شده آهنگ فیروکوه نمود و سلطان غیاث الدین با برادر خود سلطان شهاب الدین محمد بمقابلت و ملتقی عم برداشته و پس از گشتار بسیار پسر قلان که حاکم بلخ بود نیز کشته و سر شرار سپاه سلطان غیاث الدین منظفر ملک فخر الدین مسعود و سپاه او گردیده و از آن پس او را خوار کرده و فرصت نداده چون سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بمنتهی مکاب محمود بوسه داده و او را بدرگاه آورده بخدمت نشانیدند ملک فخر الدین مسعود چون سپاه خود را منهزم و خود را اسیر دید [illegible] بگذرانید و [illegible] کرد و گفت [illegible] سلطان غیاث الدین گفت ایمنی و خیال مباید و ملک فخر الدین مسعود را عنایت فرموده بامیان فرستاد و تا مدتی او را در امنیت کرد و همه این سال سلطان محمد بن محمود بن ملکشاه سلجوقی درگذشت و چهل سال بعد او داشت و اکوید و نیز ملکشاه بن سلطان محمود سلجوقی قرا کاشان سلوانات نزدیک نجوشتان شباقت و انجا از شکوه تاکانی منتزع ساخت و این سال میان سلامت بود

ذکر وقایع سنه ۶۰۳ و بحبت نشستن سلیمان شاه بن محمد سلجوقی به بحبت سلطنت

در این سال چون سلطان محمد بن محمود سلجوقی درگذشت بزرگان سلجوق هر چند تامل خود بکنیز اظهار داشتند برخی ملکشاه برادر او را خواستند سلطنت بردارند فرقه طالب سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه شدند جمعی ارسلان بن طغرل

را بر اسند تا عاقبت عم او سلیمان شاه که در موصل بود بسلطنت برداشتند و او انجمنه با سپاهی از ین بهمان آورد و در بخت نشانیدند و چون او بمواره با نشستن بادهٔ ناب خویش مدام داشته از امور سلطنت و محاربت غفلت میکرد و قوت سپاهیان او را کمتر شده نیز در این سال ناتوان امیر اطور قسطنطنیه بعزم غزو و جهاد با مسلمانان در حرکت آمد و قلب ایشان بن مسعود حکمران آسیای صغیر قابلیت و مقاومت او نداشت امپراطور با بخشی از تمامی سرزمین که بر آن حکمرانی میکرد تسلیم شد و در این حال امپراطور از آن جهان رحلت نمود و پسرش الکساندر سوم جای نشین گشت نیز در فرنگستان عهده نامه صلیبیون را بخشید و صلیبیون فرنگستان گرفت

ذکر وقایع سنهٔ ووفات المقتفی لامر الله خلیفه عباسی و نشستن ابو المظفر المستنجد بالله بجایش ووفات خسرو شاه غزنوی و بجایش نشستن ملکشاه و وفات الفایز بنصر الله خلیفه علوی مصر و نشستن العاضد لدین الله بجایش

در این سال المقتفی لامر الله ابو عبد الله خلیفه عباسی پس از بیست و چهار سال و سه ماه سازنده و نواخت کردن و شصت و پنج سال عمر موزون در گذشت و پسرش ابو المظفر یوسف بن محمد بجای او خلافت نشست و مردم بغداد آمده دست مبایعت و متابعت باو دادند و او بر سه خلفای سلف محض بتعجیب خلافت مسجد در شد ذخیره آغاز کرد و نخست کاری که کرد و کسانیکه نخواسته او را از منصب خلافت باز دارند بسزا رسانید و آن این بود که ابو المظفر را برادری ابو علی نام بود که مادرش نخواست او خلیفه گردد و مادر ابو علی خدمه و کنیزان حرم سرا را مالی داد و آنها ساعت فرصت را سپرده که چون ابو المظفر در خانه سر بالین المقتفی آنها بالین بیرون آمده کار او را بسازند و یک تن از خواجه سرایان این راز بگوش ابو المظفر رسانید و او با کمال استیاه بر سر بالین مرحوم خویش المقتفی آمد و رفت و چون صبح گشت و بتخت خلافت نشست ماهی آبازه جلد غرق ساخت و فاطر گنبد آن بر داخت

باجمله ابو المظفر ملقب المستنجد بالله بود که در پیش المقتفی لامر الله او را بلقب المستنجد بالله ملقب ساخت و مستنجد چون بر سر خلافت متمکن گردید وزیر پدر خویش که عون الدین یحیی بن محمد بن هبیره بود بوزارت خویش برداشت نیز در این سال خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی پس از سی سال سلطنت در گذشت و فرزندش ملکشاه بجای او بر تخت نام ملکشاه بن خسرو شاه بود بتخت سلطنت نشست و او را مادر ذکاء الدوله و شوکت بود ملکه بود مجده آبا و اجداد خود را حاصل کند و مجده آبا و اجداد از دست داده کابلستان و غزنه را مستعرف شود ولی چون ملوک غزنه را در آن وقت سطوت و اقتدار نبود و او را قدرتی حاصل نگشت در این سال ملک شاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان در اصفهان در گذشت نیز در این سال الفایز بنصر الله ابو القاسم عیسی بن اسماعیل بن الظاهر خلیفه علوی فاطمی مصر وفات کرد و مدت خلافت او هشت سال بود و چون او را وفات بخت نشستن طفل پنج ساله بود چنانچه ذیل ما بعد خواهد شد بگذارش شد باجمله پس از فوت الفایز بنصر الله ملک صالح که وزارت داشت بعهد بر حسب خلیفه نگاشت و کمتر از خانواده خلفای فاطمی مصر را کسی بزرگ نبود نظر گرفت ناگاه کمتر فرزند در برش پیش او آمد و گفت وزیر سلف از تو در انتخاب خلیفه دانا تر بود که طفل پنجساله را بخلافت برداشت که خود را

ذکر وقایع نشسته و کشته شدن ملک صالح علی طلایع بن رزیک و چگونگی حال او

در این سال ملک صالح وزیر مصر ماند قبل تمامی امور لشکری و کشوری همی رهاب معاشیه صلاح و حرص مسرای
راسر کشی داشت و در اسبیداد و استقلال چیزی فرو نمیگذاشت تا آنکه عمه العاضد لدین الله کنیز او را بدل گرفت
و در صدد قتل او برآمد و چند تن از شجاعان حاضه خویش را بغرفت تا او را، و بامر قصر فرمی فرستاد و شبنه
نوزدهم رمضان با عصبه و نجاه و شش وفات کرد و قبل از قتلش چون معلوم شد که عمه خلیفه العاضد لدین الله
فاقد بود و خلیفه او را گرفته نزد ملک صالح فرستاد و قبل التسلیم خان قصاص خون خود ستاد و او را کشت
و خلیفه بنا بوصیت طلایع بن رزیک پسر او عادل رزیک بن ملک صالح طلایع بن رزیک را بوزارت برداشت
و او نیز مانند پدر صاحب صفات حمیده و خصال پسندیده بود و از جمله کارهای مستحسنه ملک صالح این بود که چون
دانست که سر مبارک امام حسین در عسقلان مدفون است و امیر ارسلان عسقلان مصر را تسخیر نموده در صدد
مسلگردید تا بوی مدفن سر مبارک امام حسین قبه افراشته و مجاورین و مقیمین فرستان ممکن است که
بعسقلان استیلا نیابند و این واقعه بعینه مانند آن واقعه است که مسلمانان از عسقلان بیرون آمده مصمم گردیدند که سر مبارک را از عسقلان
نقل نمایند و بر سر مقدم مسجدی بنا نمودند و بیرون دروازه زویله که موسوم بجامع صالح گردیده ولی چون خلیفه دید که چنین بنا
بر دل خلایق ناشناخت و بجهت زائرین و قاصدین شاید اسباب زحمت باشد ان را از نزدیک بقصر زمرد خود نمود
و این مشهد مقدس در تحت قبه که در ایام چند بار محترق و مخروب و باز بتعمیر و معمور گردیده خانچه در سال هفتصد و چهل
آن نیز بسوخت و در زمان امیر عبد الرحمن خان یکی از امرای ممالک مصر بود باز خراب و تعمیر شد تا زمان خدیو
اسماعیل پاشا خدیو مصر که حکم او بیش از شصت هزار دولت مقتدره نامزار و دولت علیه عثمانیه بود و بحکم آن خدیو معظم آن بنا به
عالی ساخته شد و کنون محل فیض و زیارت خاص و عام است و مشهور است به سید الحسین و واقعه در هفدهم جمادی
مصر طاعون فوق العاده بسیار بود و در اطراف مصر در این سنوات بقدار آن افتاده که میدانی مشتمل بر مقبره کلهای
رنگارنگ علاوه آن تا جامع ازهر که شرح بنای آن نگارش شد لبریز و خانها نیکه اطراف است حفر نموده و در
صحن میدان انداخته و در سنوات گذشته دویست و سیصد و سی و شش هزار و سیصد و سی در مصر کتابی بنفقه مرحوم جنت
مکان افتخار ایران و ایرانیان حاجی میرزا محمد رفیع مشکی خلف مرحوم حاجی میرزا شفیع مشکی تاجر اصفهانی
باهتمام جناب حاجی میرزا عبد الوهاب مشکی خلف مرحوم حاجی میرزا محمد مشکی تاجر اصفهانی بزیور طبع آراسته شد و نام
به راس الحسین که در انساب آن کتاب منظم عزیزان این سطور مرقوم است که اسم آن کتاب و مختصر شرح داده شود و
امید است در عهد عزیزان جهان این کتاب شمه در نظر آید و شرح جناب میرزا محمد مهدی مکاتب این التجار مترجم محترم
اطاق تجارتی و انجمن خیریه ایرانیان مصر که خلف صدق مرحوم حاجی میرزا محمد رفیع مشکی است و طالب صفات

مورخه مصنف است اجمالی از مناقب مرحوم حاجی میرزا محمد تقی مسکی مذکور شود و اما شرح آن کتاب و تفصیل آن باب
شود انجمله در این سال با پسر و برادرش امیر قاسم بن ابی فضله بن قاسم بن ابو هاشم علوی حسینی امیر مکه مدت زمان حبس
عیسی بن قاسم بن ابو هاشم گشته گردیده و عیسی قایمقامی او امیر مکه شد

ذکر وقایع سنه ۵۵۰ و منازعت امیر مکه با امیر حاج و آغاز اختلاف بین بزرگان مصر

در این سال بین امیر عیسی بن قاسم امیر مکه و امیر حاج منازعت و مخالفت واقع گردید و هر یک از طرفین متعاقبین از طرف
بازماندگان جمعی کثیر از اعوان امیر مکه و امیر حاج شربت هلاکت چشیده و نیز در این سال کشتی بهبهانی نفطین با مقداری بسیار از طرف آبادان
حرکت کرده و رفت، حکمران آنجا با یکدیگر مقاتلت و مخالفت آنها شتاقت و آنها را منهزم ساخت نیز مصر اشاره کرد که
یکی از بزرگان درگاه خلافت بود و ملک صالح او را برتبه وزارت رسانیده بود و حکومت صعید مصر را داشت خانه خود را بنای
و طبله پروازی و همدستی با عادل رزیک بن ملک صالح همدست نیز در دو با فرزند یک دل امیر اطراف امان شاه میان واقعه
و ابتدا با امر شریف شد همچنین در این سال اکثر بزرگ امید، رود دجله بنی اسماعیله الت پس از چهارده سال و ده ماه
رایت انگذشت و بجایش محمد بن کیابک نشست نیز شیخ عدی بن مسافر و مریدهای بسیار از مرو و سواد و عراق محمد شت ذکر

ذکر وقایع سنه ۵۵۸ و گشته شدن عادل رزیک وزیر العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر و جنگ میان شاور و ضرغام بر سر منصب وزارت

در این شاور بجنب حسب رایت و وزارت خلیفه علوی العاضد و معه و قتل عادل رزیک بن ملک صالح رامه و آن فرزند
با مر برا کشت و زمام امور جمهور را کف کرفت و امیر انجویش لقب افت از آنسوی ضرغام با او شبه ال که یکی از
بزرگان لشکری انفوذ و نوبت مخالفت با شاور ابر افراشت و بر یکدیگر و خود کرده و آغاز منازعت و مقاتلت
نموده و پس از ده ماه کذشتن از وزارت شاور در شعبان این سال با صد و پنجاه دست شاور از ضرغام شکست خورده و
شام کرفت و اهلی اسپرده جنگ کشته شد و ضرغام بر سر وزارت کذشته دید و از طرف العاضد لدین الله خلیفه علوی مصر
لقب امیر انجویش یافت و برای استحکام پایه وزارت خویش بشیراز امرای مصر اسرار من برداشت لهذا از اینجا
شهادت بوده و من جهت اختلال کلی و امور خلافت پدید شده و بشیر قرمان با جویش و در مصر سنیه جمع سفیانه
ضرغام امیر انجویش شدند نیز در این سال بین نورالدین بکی و مجابذ صلیبیون در بکستان جنگ سختی واقع شد و نور
الدین منهزم کردید و غنایم بسیاری در دست ترسایان آمد نیز مستضیء خلیفه عباسی امر نمود که کوس خلافت بر
بیرون برده و بواسطه انقشاشی که ضعف و جمعی از آنها کشته و بسیاری پراکنده شده در این سال عبد المومن بن علی
حکمران ملاد مغرب و افریقیا و اندلس از سی و سه سال و نهد ماه حکومت درگذشت و بجایش یوسف بن عبد المومن فرزند
نشست نیز کلمای بزرگ پس به نزدام و این سال که مطابق با ۱۱۶۳ میلادی است و میلادی نباشد و سعد الملک محمد بن عبد الکریم بن
ابراهیم معروف ابن انباری در این سال در کذشت

ذکر وقایع سنه ۵۵۹ و جنگ شاور و ضرغام در مصر با یکدیگر و کشته

وقایع جهان و جهانیان

شدن ضرغام و نشستن شاور مجدداً به مسند وزارت مصر

در این سال مجاهدین صلیبیون از لمکتان راه مصر گرفته و ضرغام با الاشبال امیر لجوش مصر را از خود و همام را با سپاه از مصر بجنگ صلیبیون فرستاد و آنها را منهزم کردانیده و صورت صلحی میانشان مقرر شد که هر سال حکومت مصر سی و سه هزار دینار بصلیبیون پرداخته و این چنین بود آن شاور که بشام نزد نورالدین زنکی رفته بود و با سپهسالاری اسد الدین شیرکوه و لشکر شامی آمده بود رسید و اسد الدین شیرکوه با پسر او صلاح الدین یوسف بن ایوب که بعداً سلطان مصر شد و اصلاً کرد و از بیسیله دوین آذربایجان ایران بود که در خدمت نورالدین زنکی بمقام سرکردگی رسیده بود و چون شاور با اسد الدین شیرکوه به نزدیکی مصر رسید ضرغام در مقابل استقبال برآمد و مصریان متوهم شدند چنانچه در بیست و نهم جمادی الاول این سال بدو حمله بخانه جان و مال خود مامون نبودند و هر کس از پی کار خود و چاره بود و سپاه فنخاماب بقتال شاور و اسد الدین شیرکوه شتافتند و در اول حمله اثنانی وقعه جنگ دلبیس واقع گردیده ضرغام شکست خورده بشیر قسار ضرغام و سران سپاهش علی شاور شدند و بسیاری دستگیر و اسیر شدند شاور با فتح و فیروزی در روز چهارشنبه ششم جمادی الثانی این سال به قلعه بابلیون و ظاهر مصر رسید و چون ضرغام شکست خورده و بمصر رسیده بنیاد کینه و سپاه جمع خود و طوائف اریکانیه و جیوشیه را با خود یار و مددکار ساخته و شاور نیز داخل شده و در ازبکیه محاذی نیل مصر واقع و اتیاه راه اترامو کهرانی است نزول نمود و کرت بین شاور و ضرغام جنگ واقع شده و جمعی کثیر از طرفین بخاک هلاک ریخته شده و مردم مصر رجاز از اطراف ضرغام برانگیخته شدند و سرادرش همام کشته و عاقبت خود نیز بخاک و خون آغشته شده و او را برده در قبرستان اقرافه مدفون ساختند و سر او را شاور به نزد عاضد فرستاده و بخشنده و باز شاور بمسند وزارت متمکن گشت نیز در این سال نصیر بن حلف آخرین حکمران سیستان که شرح حال حلف بن احمد در ذیل سال سصد و نود و سه نگارش یافت درگذشت صاحب منتظم ناصری گوید عمرش بیش از هفتاد سال بود و هشتاد سال حکمرانی سیستان نمود نیز در این سال قاضی ابوبکر محمود حمیدی که مفاخر قرن ششم بود وفات و صاحب مقامات حمیدیست که به سبک حریری نظایری نوشته و شرح حال آن را در ذیل تکمله و جلد سوم این همایون نامه ذیل مشاهیر بلخ نگارش خواهد شد نیز در این سال جمال الدین ابوجعفر محمد بن علی بن ابو منصور اصفهانی وزیر خلیفه المستضیء بامر الله عباسی بود و صاحب موصل و عمر خوارزمی خطیب و قاضی مراغه درگذشتند

ذکر وقایع سنه ثمان و ستین و خمسمائة و جنگ میان شاور وزیر مصر و اسد الدین شیرکوه مؤید آن صلیبیون با مداد شاور

در این اوان که شاور در مصر بمسند وزارت متمکن گردید عهد و پیمانی که با اسد الدین شیرکوه بسته بود بشکست و کار مخالفت او بمخالفت مبدل شد و میخواست مساکر نورالدین زنکی که بسرکردگی شیرکوه بمصر آمده ماندند از میان بردارد پس اسد الدین با نکاشت که راه شام پیش گیرد و جواب استنباع داد و گفت باین خواهش لیعه و معاهده در برگردانیدن ما عمل شود و رشته مخالفت شاور بجنبید و فیما او صلیبیون استعداد جست و آنها آمده با شیرکوه در شهر بلبیس محصور گردیده و مدت سه ماه محاصرت طول کشید و عاقبت اسد الدین

شیرکوه طالب صلح گردید و پس از مدتی صلح را مستحکم گرفت و در مدت نورالدین زنگی بر سر او مدت شد و زنگی با
مجاهدین صلیبیان فرنگستان بجنگ آمد و بعضی قلاع و حصون از آنان گرفت و نیز قلعه اسلان حکمران آسیائی
صغیر را و صیاد بجنگ در آمد و اشتهاری نامل شد نیز از افسال پانصد و شصت رستم بن علی بن شدیار پادشاه مازندران
درگذشت و بجایش شمس الدین حسن نشست نیز از افسال عون الدین وزیر بن هبیره وزیر مقتفی بود و با ابوالقاسم مرتب
نظامیه و ابوالحسن هبة الله بن صاعد معروف بابن الدلال طبیب معروف در گذشته و سال بعد که پانصد و شصت
و یک باشد شیخ عبدالقادر بن ابوصالح کیلانی گنکی پا و محمد وفات نمود

ذکر وقایع نشستن و آمدن اسد الدین شیرکوه از شام و بجنگ مصریان و صلیبیون و عودت شیرکوه بشام و برقرار شدن سخنان از فرنگیان در مصر

در این سال اسد الدین شیرکوه با جمعیتی جرار و عساکری شیرشکار از شام متوجه مصر گشت و نورالدین زنگی حکمران دمشق
از آلات حرب و مهمات محاربت دمشق چیزی فروگذاری نکرد و چون نزدیک شدن او بمصر شایع گشت شاور
با صلیبیان استمداد جست و با عساکر مصر و فرنگ مقابلت و مقاتلت شیرکوه پرداخت و پس از کر و فر بسیار بکشته
شدن خلقی بیشمار مصریان و صلیبیون شکست خورده و شیرکوه بر جزیره مستولی شده و با سکندریه پیشتر رفت
و آنجا را نیز فروگرفت و برادرزاده خود صلاح الدین یوسف بن ایوب را بجانشینی اسکندریه گذاشت و طریق صعید پیش
و چون از اسکندریه بمفارقت جست عساکر مصری و مجاهدین و صلیبیون فرنگستان رسیده و صلاح الدین
محاصرت نموده و ایام محاصرت سه ماه طول کشید تا اسد الدین شیرکوه رسیده و با جمعی از طرفین بخاک و خون
غلطیده و در بین رسولان چرب زبان میان افتاده و باب مصالحت و مسالمت گشاده و مقرر گردید
چهار هزار دینار بادیه بدهند غیر از آنکه از بادیه است و شیرکوه بدین معاهدت و معاهدت راضی گردیده و راه
شام پیش گرفت و در مجدد هم ذیقعده بشام رسید و شاور با صلیبیون مقرر کرد که از آنجا شخنه در مصر باشد و دروازه های شهر
مصر سپرده و سواران صلیبیان باشد که محافظت از دخول عساکر و سواران نورالدین زنگی نمایند و همه ساله از
خزانه العامره خلیفه چهار صد هزار دینار بگیرند بدین مقررات باقی مجاهدین و صلیبیون را باز پس گردانند و این
سال اول سالی است که فرنگیان در مصر داخل شده و بر سر دولت آمده همدر این سال فخرالدین قراارسلان
بن داود و عمه الکریم ابوسعید بن محمد بن منصور بن ابوالمظفر السمعانی المروزی ثمه شافعی صاحب الانساب
وفات یافته

ذکر وقایع نشستن و لشکر کشیدن سلطان غیاث الدین غوری بجانب خراسان و هرات و باذغیس و تصرف آنها و

در این سال سلطان غیاث الدین غوری با سپاهی آراسته متوجه زمین داور و زرمیر گردید و آنجا را بسطوت
تصرف آورد و از طرف خود حاکمی نگاشت و رایت جهانگیری بطرف باذغیس برافراشت و آنجا را نیز از کار
کنان غزنویان منتزع داشت و با مظفر و کامل بطرف غور مراجعت کرد و نیز در این سال سلطان شجاع بن

شاور وزیر خلیفه عاضد مصر به نورالدین زنگی حکمران شام مکاتبه کرده و برخی تحف و هدایا فرستاده و دوست
و اطاعت و متابعت باو داد و کرد بیمار حاجت باو و استگیری نماید و باب معاونت و مساعدت برویش
بگشاید نیز در این سال شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی که در بغداد از دنیا رفت میرسید

ذکر وقایع نکبته و اقامت صلیبیان بمصر و امداد خواستن آنان و استمداد نمودن العاضد خلیفه مصر از نورالدین زنگی و آمدن شیرکوه بمصر

در این سال چون مدت دو سال گذشته بود از توقف صلیبیان در مصر و هم سخنه و محافظین دروازه های مصر
و متدرجانفوذی پیدا کرده بودند و هر روز خواستهای طمع کارانه آغاز نموده و میشد و العاضد خلیفه مصر و
شاور وزیر احوالی بدو آنان برداشته و برحسب خواستهای (هری انگاشته که بجانب مصر بیاید و با سپاهی
آراسته آهنگ مصر کرده و چون به بلبیس رسیدند شهر را بباد غارت داده بسیار کشته و اسیر نمودند و این
اثنا از طرف جمعی از بزرگان مصر مانند ابن قیاط و ابن مسلمه رسولانی صلیبیون رسیده و آنها را دعوت
بمصر کردند بواسطه لشرت طمع و تعدی که از شاور و اتباع او بمردم میرسید صلیبیون از بلبیس بمصر آمدند و
آنشهر را محاصرت کردند و مردم از ترس آنکه صلیبیان مصر و مردم مصر را مانند بلبیس امر و مش تخته تر سانیده
و بجبت مدافعت صلیبیان حاضر گشته و مردانه ایستادگی کردند و عاقبت بدون نتیجه از مصر بازگشت صلیبیان
بطرف فسطاط نمودند و آنشهر بتحکم شاور یکجا سوخته گردید و مردم مصر آمده در این ضمن العاضد خلیفه عاوی
مصر از نورالدین زنگی مدد خواست و او اسدالدین شیرکوه را با سپاهی فراوان بجانب مصر روانه کرد و شاور
سوار و باقی پیاده بودند و در لیست هزار دینار ماهوی مقرر داشت از این طرف مجاهدین و صلیبیان فرنگستان
از اطراف مصر آتش میدادند و اهالی آنشهر و سپاهیان مانند سوخته بودند و العاضد خلیفه و شاور وقت وقت
آدمهائی فرستاده با صلیبیان باب مسالمت و مصالحت گشوده که یک ملیون ..... دینار بآنها
داده و از مصر خارج شوند ولی چون حکم اکسیر را در مصر پیدا کرده بودند شاور بهرقی نتوانست بیش از پنج هزار دینار
از مردم گرفته و این بن اسدالدین شیرکوه با صلاح الدین یوسف بن ایوب برادرزاده شیرکوه و عزالدین جورک
و عزالدین قلیج و شرف الدین برقش و حسام الدوله الیاروقی و قطب الدین نیال بن حسان المنجی بطرف مصر
سرازیر شدند در حالتیکه صلاح الدین در نهایت کراهت در این مسافرت همراهی کرد و عاقبت سلطان
مصر و شام شد و چون شیرکوه رسید سپاه صلیبیون از اراده گیر سپاهی از مصر بطرف بلاد خود رفتند
و شیرکوه بجای قاصدان روانه داشت و مثبات این فیروزی فرستاده و مقدم حماه ی انتانی اسدالدین
شیرکوه بمصر رسیده و وارد بلبیس خلافت پناهی گشت و مخلع گردیده و عودت نمود و بدوی خویش و از مصر با
توجهات کریمانه ناصرالدین و عساکرش گردنده شاور و همه را دیده میتوانست جلوگیری نماید زیرا نفس العاضد
خلیفه نماینده ناصرالدین شیرکوه بود و اسدالدین شیرکوه و شاور هر دو در فکر اعدام گدیگر برآمده خلافت مصر

یوسف بن ایوب و عزالدین جرد یک متعلق شده و وقتی که شاور بدین اسد الدین آمده بود و اسد الدین زیارت
قبر امام شافعی رفته بود بصلاح الدین و عزالدین او را از اسب بزیر کشیده و تمامه کرده و لعاضد چون خبر کشته شدن
او شنید سر او را خواست و سر شاور چون دید بسیار شادمانی کرد و این واقعه در عشر اخیر ربیع الثانی بود و بعد از
و اسد الدین شیرکوه متوجه او را تعاقب کرده و چون بدیرالروم اجتماع نموده و در عقب او در حرکت شده فرار کرد و کرد ای عرم
امیرالمومنین خانه شاور و اثاثیه او را انجشیده بردیه و غارت کنید که مردم مطیع مال شاور نباشد و او را متفرق شده
و اسد الدین شیرکوه خدمت لعاضد خلیفه رسیده و مورد احسان او انعام گردیده و لعاضد او را خلعت وزارت داده و
لقب الملک المنصور امیر جیوش از و فرموده و اسد الدین با خلعت فوقانی و منصب وزارت بخانه او آمد
و آمده بر مسند وزارت نشست و تمام امور خلایق بدست گرفت و اسد الدین شیرکوه روز چهارشنبه هفدهم ربیع
معالیه وزارت خلیفه را در مصر بدست گرفت و بزیریستان و فرمانبران و سپاهیان مالی بسیار بخشیده تا روز چهارشنبه
دوم جمادی الثانی این سال پانصد و شصت و چهار که موافق سنه ۱۱۶۸ میلادی پس از دو ماه و چند روز وزارت ناصر
حق البیعت گفت و از گذشت و در مصر دفن شد پس از مصر نقل بمدینه کرده و لعاضد منصب وزارت را
به برادرزاده او صلاح الدین یوسف داده و او را نائب الناصر خود لقب داد و اسامی مصر شد و نشکر طبقه آل ایوب
گروه یاد کرد شود همدران سال ابو محمد فاضی گرد زاده و وفات یافت
ذکر وقایع نشئه و شورش در مصر بر ضد صلاح الدین یوسف ایوب و خراب و کشته شدن جمعی از امیر
و این سال مجاورین و صلیبیون فرنگستان چنانچه نگارش یافته باوطن خود از مصر بگشتند و صلاح
الدین یوسف مهام امور را بدست گرفت و اعوان و انصار خود را بر کار آورده و هر کدام را بحکمرانی و والیگری کرده و مال
و عیال خویش از شام طلبیده و نورالدین زنگی اصفهان و اربل را بتصرف بسیار مصر و شام و دیار بابل
خلافت و نفاذ امر او بسرا این چهار سرای لعاضد چون دید در مهامی امور ات بدست فیروز افتاده و او را نماز آدینه
و هیچ امری و خلیفیت نیست را نشمرده و مونس خواجه سرای خود نام که نصی و رئیس خواجه سرایان بود و شیراز دیگران
مقام بود و در خفا باسامی صلیبیون نوشته و او را نزد سپهر و عساکر روان نوشته با دست صلاح
الدین یوسف اشاره و او را بنیان برداشت و بجای او بهاء الدین کرد و مقید بود و منصفی بود و برقرار کرده و همچون
جوهر مومن اخلاق کشته شد برابر مصر با سپاه بوستان او را بی متفق گردیده و نزدیک چهار هزار تن سرخفیان
برداشته و جنگهای متواتر تن سودانها و عساکر صلاح الدین دست داده و خلقی بسیار کشته شده و بسیاری تنها
بیا انجا رفت داده و ویران گشت و سر انسه بسوخت و صلاح الدین چون کس اتباع کرد خاصه شنید که تنها بدا
مخالفت او را داده همدران سال زلزله بزرگی در شام شده و بالای آن کلیسا از شده های بنیاد است تشکیل
سلطنت داده شد و قطب الدین مودود بن زنگی بن آقسنقر صاحب موصل و ملک مغرل سیک بن قاورد سیک
پادشاه کرمان و مجدالدین ابوبکر بن داود بن رضیع فخرالدین و محمد بن مظفر صاحب کتاب سیاق التاریخ وفات یافته

ذکر وقایع نشئه و وفات المستضئ

مابعه عباسی و نشستن المستضی بنور الله بجای او و تصرفات صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر

در این سال المستضی بامر الله ابو المظفر یوسف بن المقتفی و امهم ارمنی پس از دوازده سال و شش ماه خلافت و پنجاه و شش سال زندگی درگذشت و بجایش ابو محمد حسن بن یوسف ملقب به المستضی بنور الله نشسته بخلافت نشست و گروه خیانت پیشه دست مبایعت و مطاوعت باو داده و بسجده شده و خطبه بنامش کردند و مردم را باتفاقات و مکارم نوید دادند که دست احسان و مکرمت گشوده و نزدیک بخزانه چه خلعت فاخره بصنوف مفاخر بخشیده و نظام امیر الامرائی بغداد را کاف الدوله عضد الدین قیماز کفایت و قیماز بر جاده استقامت و استوار ایستاده امور بسامان گرایید تا کار خلافت بر او تنگ گرفت و تصمیم بر خلع او کرد و بخاطر خود وسیله و راه خویش کار باصوب ساخت و با مقاومت وزیر شمیر الدین عطا که از خاصان بارگاه خلافت بود بدو پیغام کرد و خانه او را بباد غارت داد و آتش بدرون خانه او زد و خواست او را با یک سر از کمر شمیر الدین مذکور بخلوتگاه شاه برد عضد الدین قیماز با اعوان و خویش و خانگیان بخانه او رسید و وی را با خانواده او در دیوان المستضی این بدید بیاورد آمد و سر او کرد ای مردم عضد الدین بنیاد اطاعت و فرمانبرداری امیر مؤمنان نهاده و اموالش برای شما و فرش برای ماست چون مردم از خلیفه این بشنیدند متفرق شدند و خانه قیماز غارت شد قیماز بر قدر خواست خلیفه گردن ننهاد و مالش و معزولش بود و او نیز با لشکر خود بر او بشورید و بطرف موصل فرار کرد و او را در نشتی هلاک شد و دستار خانه و آنچه او و مردم غارت کرده بودند باز گرفتند و این سال مجدد اعجابیان صلیبی بفلسطین راه یافتند و صلاح الدین چون از نزاع داخلی فراغت حاصل کرد و بدو بدف آنان شتافت و آنها را منهزم ساخت و فلسطین را برداشت و بکابشان قضات شافعی گذاشت و این سال طوایف غز بقفقاز بر بلاد ارمنستان دست یافتند و پس از گشتن بسی مزاحم مسلمانان و مغلوب کردن شروانشاه غز در این سال قاضی بن الخلال بسی از فضلای انشتر بود درگذشت

ذکر وقایع نشستن و لشکر کشیدن سلطان غیاث الدین از طرف غزنین و گرفتن انشتر و داوش بسلطان شهاب الدین برادرش و وفات العاضد بالله آخرین خلیفه علوی در مصر

در این سال سلطان غیاث الدین محمد بن سام بآهنگ تسخیر غزنین از فیروزکوه حرکت آمد و سلطان شهاب الدین که در پشاور بود خبر یافت و لشکر بسیار راه غزنین گیرد و سلطان غیاث الدین علی رأس رجب استقبال کرده و خود را بغزنین رسانید و غزنین در این وقت در دست کاکله از ان خسرو ملک غزنوی بود و چنین گفتند که غزنویان خود که دانند مقاتلت و مقاتلت بر اندازند چنانچه سپاه سلطان غیاث الدین غوری چون بغزنین رسید با آنکه سلطان شهاب الدین و سپاهش نرسیده بود غزنین بدست سلطان غیاث الدین داده و خطبه بغزنین داخل گردیده و بحبت سلاطین غزنوی جلوس کرد و مژده انواع اتفاقات طوفانه خوبسند داشت و برادر خود سلطان شهاب الدین را بحبت غزنین نشانید و خود را فیروزکوه و هرات گرفت سلطان شهاب الدین پس از رفتن برادر بنظم و نسق غزنین پرداخت و شتون و کشوریان را از اطراف جمع و با متبع ساخت و با پشاور و ملتان و افغانستان و سند را در زیر قلمرو حکومت خویش آورده و مقطعان اقطاع که سابر ممالک متعلقه غزنویان از که بر دین افغانستان بوده متصرف شود با سپاهی گران

از غزنین آهنگ هندوستان نمود و از هیاهو و گذشته بطاهره امور خیره افراشت چون خسرو ملک از رود حادثین
سلطان شهاب الدین مطلع گشت بجمع سپاه پرداخت والاخره بالحکم موده منحصن گشت سلطان شهاب الدین مرقوم
بمحاصرت گیتکو شید ثمری نبخشید چون زمان محاصرت بطول کشید ناچار از در مسالمت و مصالحت بیرون شده
تحف و هدایائی گرفته و فرزند خسرو ملک که نامش ملک شاه و کودکی خورد سال بود بگروگان گرفته رایت عودت
بطرف غزنین برافراشت نیز در این سال صلاح الدین یوسف ایوبی در مصر نام بامر نور الدین زنگی خطبه بنام خلفای
عباسی قاطمی را در مصر ترک کرده و بجایش نام المستضی نور الله خلیفه عباسی را مقرر گردیده و در این وقت العاضد
عباسی خلیفه مصر در بستر ناتوانی و بیماری افتاده بود و تمامی امورات داخله و خارجه در دست اقتدار صلاح الدین بود
و چون مرض العاضد شدت کرد و صلاح الدین را نخواست او بر بالینش حاضر نگردید تا وفات کرد و مدت خلافتش
یازده سال و کسری بود و بدو خلافت خلفای عباسی مصر خاتم یافت و پس از دفن او صلاح الدین دست بتاراج
خزاین و دفاین چندین سال عاضدیین برد و تمامی از جواهر نفیسه و اشیاء ثمینه متصرف آمد و از انجمله رشته
یاقوتی بوزن چهل مثقال و مروارید که نظیر نداشت و پارچه زمرد بزرگی که همانند نداشت بود و از نقد کیت
قیمتی مذهب شیعه نگاشته شده بود یافت که بی اندازه بود که بعد الغرض حتم و بخاطه انگشتان خلفای
عاضدیین مذهب شیع داشتند و صلاح الدین مذهب تسنن داشت همت بر زوال شیعیان و برطرف کردن
شعار شیعیان نگماشت چنانچه بانک زنان را بآوازی خوانا مامور شد و بر این مواجهین او و پیرا عقیده امنیت که صلاح
الدین خود العاضد را بدست خویش نکشت ولیکن سایرین بعقیده امنیت که العاضد وفات نموده و چون خبر
وفات العاضد و خطبه بنام خلفای عباسی بخاندان در مصر بغداد رسید مستضی عباسی شاد خاطر گردیده و
خلاع فاخره بجهت نور الدین زنگی بشام و صلاح الدین بمصر فرستاد و بالجمله در این سال خلافت خلفای
علوی که چهارده تن بودند و مدت دویست و شصت و دو سال باختلاف روایات خلافت داشتند منقرض
گردیده و سلطنت آل ایوب آغاز شد مجمل این سال مبادی صلاح الدین ایوب و نور الدین زنگی خبار بقدر
مالا کرفت و به تدابیر ایوب در صلاح الدین یوسف بصلح معاجشان انجامید مجمل این سال ابو محمد عبد الله بن
احمد معروف بابن خشاب بغدادی در گذشت و در انکلستان هاری دوم قشون بطرف ایرلند کشید
که آنجزیره باطنی مملکت خویش سازد و در اتیا در ممالک وسیعه را بانک احداث گردید و در این سال نیز خبر فتنا
در اواخر این سال در گذشت و بجایش سلطان شاه بن ابل بن سبکتکین نشست که ذیلا مینگاریم

سلاطین آل ایوب در مصر بیست نفر بودند و مدت سلطنتشان شصت و دو سال
و کسری بود و اولشان سلطان صلاح الدین یوسف که در شش مائه و شصت
و شش به بحث سلطنت نشست و آخرشان سلطان الملک المعظم غیاث الدین
توران شاه بود که در شش مائه و شصت و چهل و هشت بدست ممالیک خود کشته
گردید از کرو قایع شش مائه و وفات سلطان ارسلان خوارزمشاه و منازعت

وقایع جهان و جهانیان

پسران او و گرفتار شدن خانواده العاضد خلیفه علوی معتزب ساطان صلاح الدین ایوبی

و ایشان سلطان ارسلان بن اتسز بن محمد بن نوشتکین خوارزمشاه پس از نوزده سال و نیم سلطنت وفات یافت و بجایش پسر کهترش سلطان شاه محمود با همداستانی امرا بر سریر سلطنت خوارزم برقرار شد و چون برادر بزرگش علاء الدین تکش که در جند بود خبر یافت از سپاه ختا استمداد جسته و راه خوارزم گرفت و سلطانشاه نیز از طوس بطرف کلات بگریخت و بجنگ پرداخت و مدتها بین او و برادر مخاصمت و مقاتلت بود تا بجایش باز نگارش خواهد شد. همدرین سال سلطان صلاح الدین ایوبی بهاء الدین قراقوش را که مملوک تقی الدین عمر بن شاهنشاه بن ایوب بود با فرقیا فرستاد و او آنجا فتوحات نمایان کرده طرابلس غرب را مسخر ساخت و سلطان صلاح الدین چون در مصر مستقل گردید و خاطر از خدمه نور الدین زنکی آسوده ساخت بقلع و قمع ما بقی شرفیه علویین پرداخت و امان امیر داود بن ولیعهد که عامه بود و برادرانش ابو الاشبال جبریل و ابو الاشبال و ابنه ابو القاسم و سلیمان بن داود بن العاضد و عبد الوهاب بن ابراهیم بن العاضد و اسماعیل بن العاضد و جعفر بن ابی طاهر بن جبریل و عبد الظاهر بن ابو الغوث بن جبریل بن بحافظ نوه که گرفتار نمود و حالی دور از قصر خلافت جای داد و تمامی مکاتیب زمینه و مادینة العاضد را مصروف شد و بعضی را بفرخت و برخی را بطبرستین خویش بخشید و قصر خلافت را بامیر بهاء الدین قراقوش گذارد و هر واقع کارش که صلاح الدین ایوبی در مصر با خانواده خلافت فاطمیین عموما کرد هیچ یک از بزرگان و دیالمه و اتابکان شام و موصل و غیره با خانواده خلفای عباسی در بغداد نکرده همدرین سال در ماه ذی الحجه ایوب پدر سلطان صلاح الدین در مصر لمرده و نوه از حسن ابن ابو الحسن صافی بن رضیة الله بن زاکی نحوی معروف صاحب نسخه قدیمه گذشت

ذکر وقایع سنه ۵۶۹ و شورش شیعیان خلفای فاطمی بر ضد سلطان صلاح الدین و کشته شدن آنان و وفات نور الدین محمود زنکی در شام

در این سال بزرگان و اشراف مصر که شیعه مذهب بودند مانند عماره بن ابی الحسن الیمنی الشاعر و عبد الصمد الکاتب و القاضی العویرس و داعی الدعاة و سایرین چون دیدند سلطان صلاح الدین مقتدر و جلادست و روز بروز مذهب شیعه اسماعیلیه رو بتزلزل و مذهب سنی رو بترقی و سرکوبیش رو بکشته و علم مخالفت را برافراشته و مواصلت نمودند که جماعتی از صلیبیین را از شامات و سواحل و نمایی سفید اشبلیه و چون آنها آمدند و صلاح الدین بمقاتلت و محاربت آنها پرداخت آنان نیز در مصر شورش نمایند و عساکریکه مصری بودند با خود متفق سازند و مجدد دولت خلفای علویین مصر را بسر بر خلافت نشانند و اگر صلاح الدین بجنگ نرود و بآنها دست بدست داده و با او بجنگند تا او را از پای در آورند و قبل از آنکه واقعه واقع شود آنان خلیفه موهوم و وزیر نامعلوم معین کرده و ترتیب نهضت و وزیر با دیگر از جنگ و رزم بکنار باشد و فرزند کهتر از جنگ شاور با باشد و بر سر همین مقدمه شیشه مخالفتشان کسیخته و خاک نفاق بر سرشان بیخته شد و از میانه صندوقی که نامش زین الدین علی بن نجا ابو الفتح بود و دیده نزد صلاح الدین و از مخالفت و معاندت آنان خبر داد و صلاح الدین او را نواخت و گفت و ایما آنها

مابش و وزارت گفتگو و بیانات کارشان مرا مستحسن ساخت و زین الدین همین فهم جاسوس خناس بود تا در یکی دو سال
صلیبیان بظاهر بجهت صلاح الدین و بباطن از برای شیعیان مصر رسید سلطان صلاح الدین فرمان داد تا تمامی شیعیان
او را دستگیر کرده و بدار آویختند همه این سال در ماه شوال فرالدین ملک عادل بن نجم الدین بکی در دمشق بقلعه شقیف
کشتی بعزم مصر رو بسر آب نهاد و بعد از نه سال حکمرانی بعمر شصت سالگی در دمشق درگذشت و بجایش ملک صالح اسماعیل فرالدین
بن نجم الدین بکی بن الفقیر بن ایوب نامزد و سالگی نشست شمس الدین محمد بن عبد الملک معروف بابن مقدم بوزارتش برقرار شد
همه این سال سلطان صلاح الدین برادر خود را نشاه را بمن فرستاد و او بنجی استیطا یافت

ذکر وقایع سنه ۵۷۰ و لشکر کشیدن سلطان صلاح الدین از مصر بشامات و تعرف آن بلاد

در این سال چون سلطان صلاح الدین از تخلیم و تسخیر مصر فراغتی حاصل کرد با سپاه جهانگیری بطرف شامات نهضت نمود و چون
ملک صالح اسماعیل بن نجم الدین بکی کوچک بود و وزیر کاردان شایسته تدبیر او خود نداشت هر یک در هر شهری و جائی مستقل میزدند و صلاح
الدین قبل از حرکت از مصر با بنای مکاتبه کرد که با یکدیگر متفق شوند ملک صالح با شنیدن این دلگرم از دست مدبر و از اندیشه
و تدبیر بی بهره بود و قدری پول بهم رسانیده بمصر بنام ملک صالح اسماعیل سکه زد و بجای خود در مصر امیر بهاء الدین اسدی
حنفی فارسی الاصل را نایب و متصدی شامات شده و بهر جا مستولی شد با هم ملک صالح طرح دوستی ریخت و باطن بجهت خود پیش بود و
عاقبت با سیف الدین غازی پسر عم آنها اسماعیل و ملک صالح عهد مسالمت بست و چیزی با نها نداده و شهر با یکدیگر
بنام او باشد و ملک صالح نصرتی دانسته نماید و توران را بخود و بکلی بن کل سوریه و شامات نموده و منظر از مصر
باز گشت و این سال منصب امیر الامرائی مطلب الدین قماز با تمام رسید چنانچه در ذیل سال هفتصد و شصت
نگارش شد و بجایش مستضی بامر خلیفه عباسی بغداد مقتفی الدین را منصب وزارت داد

ذکر وقایع سنه ۵۷۱ و آمدن سلطان غیاث الدین غوری بفیروزکوه بجانب هرات و فرار سیف الدین غازی

در این سال سلطان غیاث الدین غوری از فیروزکوه با لشکری بی پایان بعزم هرات حرکت کرد و چون بظاهر هرات
رسید بهاء الدین عقیل حکمران هرات که از غلامان خاصه سلطان سنجر بود و در تمامی حکومت هرات داشت
چون از رسیدن سلطان غیاث غوری و سپاه او مطلع گشت و دیگر اندیشه خود در نشد دانست که نمیتواند
مقابلت و مقاتلت او شتابد ناچار بمیانجی گری با جماعتی خویش راه خوارزم گرفت سلطان غیاث الدین
مظفر و منصور در دون خون ریختن و هیچ دار کنین بهرات داخل شد و خلقی بیشمار از اطراف شایع متمتع ساخت
و بسی از تنظیم و تشیید بنا آبادی و عمران شهر پرداخت و مسجدی بسیار عالی بنیاد کرد و عمارات نیکو بنا نهاد در این
سال سلطان صلاح الدین بعزم دفع حرکت کرد و سیف الدین غازی بمقابلت و مقاتلت او بر پا خاست و
شکست خورده و صلاح الدین براجه و منهج و اغراض فائز گشت و از این جهت یک تن از فدائیان اسماعیلیه سلطان
صلاح الدین را ضربتی کاری زد و کرشمار و کشته شد و سپه صلاح الدین بهبودی یافت همه این سال امیر حاج عراق
طاشتکین از بغداد بجانب مکه حرکت کرد و مستضی با و فرمان داد که کنز بن عیسی حکمران مکه را معزول سازد و
چون طاشتکین بمکه رسید و الفنار مانی الضمیر کرد و کنز سر بر تافت بجنگ شتافت و جمعی بسیار از حجاج بی گناه در

انصاف گشته شده و عاقبت مکر بخت خود به بیابان گریخت و بجایش برادرش داود برقرار شد نیز در این سال
عاقبت ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله معروف بابن عساکر مصنف تاریخ دمشق در دمشق و بلده درگذشت

ذکر وقایع سنة ۵۶۷ و اول یورش سلطان شهاب الدین غوری از غزنین بهندوستان

در این سال سلطان شهاب الدین غوری نامبردار بیورش سلطان غیاث الدین غوری از غزنین بانبک هندوستان
فرود و با سپاهی آراسته طلبان رسید و آنشهر را بگرفت انگاه متوجه شهر (اوچ) که واقع در کنار رود خانهای پنجاب
و آب سند بود گردید چون راجه اوچ خبر دار شد رسیدن قشون شهاب الدین گردید و در خود و آب مقابلت خود در قلعه
متین خود متحصن شد و سلطان شهاب الدین قلعه را محاصرت کرد و چون دید گشادن قلعه بزور و یورش سخت ممکن
نیست از راه حیله و فریب داخل گردید و فتنی کرد که با عده دست نزدیکان خود بکشت کرد و قلعه مفتوح شد و غنایم و
ذخایر بسیار بنصیب شهاب الدین و همراهان او رسید پس از فتح قلعه و بدست آوردن غنایم بسیار راه غزنین پیش
گرفت و این نخستین یورش سلطان شهاب الدین بطرف هندوستان بود و است نیز در این سال سلطان
صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب وزیر خویش امیر بهاء الدین اسدی قفطی ایرانی که بعدها بواسطه تعدیات او موسوم (مؤخر) عقاب شد فرمانداد که قامه بناهای جدید از قبیل عمارات سلطنتی و مخزن و حمام و خیابانها و شوارع وسیعه
و قلعه ای متینه و هم سوری بسیار محکم در دو مصر بنا کنند و بهاء الدین بجدی تمام مشغول آبادی و عمران مصر شد
نیز در این سال قاضی جمال الدین محمد بن عبد الله بن قاسم شهرزوری قاضی شامات و سویه وفات یافت

ذکر وقایع سنة ۵۶۸ و جنگ میان سلطان صلاح الدین و مجاهدین فرنگستان و هزیمت صلاح الدین و رفتن سلطان غیاث الدین غوری بفتوح و تسخیر النهر

در این سال مجاهدین صلیبیون فرنگستان بعزم مقاتلت و مقاتلت با سلطان صلاح الدین در حرکت آمده
و صلاح الدین با لشکر مصر گردیده و شامات روی توجه و رزم آزمائی بسوی آن کرد و جنگ سختی میان سپاه
صلاح الدین و صلیبیون واقع گردید و شمشیر سپاه صلیبی بسیاری بخاک هلاکت ریخته شد و این معرکه در رمله واقع گردید سلطان
صلاح الدین با شکستی فاحش و خسارتی ننگین راه مصر پیش گرفت و غنایم و مهمات جنگی بسیار بنصیب مجاهدین
شده و بر سر غنایم صلیبیون نزاع شد و ثمره آن بزوال دولت آنان بازگشت در این سال عضد الدین وزیر خلیفه عباسی و
شهاب الدین حاجی حکمران تکریت و آمد کشته نیز رشید و عزالدین مجی و این سال وفات یافت و شرح حال رشید
و اشعار آبدار او در جلد سیم از این تاریخ نامه آمان التواریخ مفصل بنگارش خواهد شد نیز در این سال سلطان
غیاث الدین غوری آسنگ نوشیروان مزدوانشد را متصرف شده و ما قبل دولت بفرزندکوه مقر سلطنت خویش کرد

ذکر وقایع سنة ۵۶۹ و دوم یورش سلطان شهاب الدین بهندوستان و تحشت و عوت او بغزنین

در این سال سلطان شهاب الدین غوری از غزنین با سپاهی فراوان بعزم هندوستان حرکت کرد
نخست به ملتان و اوچ که سابق متصرف شده بود شتافت پس از بازدید و تجهیز سپاه آهنگ گجرات
کرد و فرمانفرمای گجرات (رای بهیم دیو) که در شوکت و ثروت بی نظیر بود چون از رسیدن سپاه بگجرات مطلع

کشت بجمع سپاه و فراهم کردن آلات حرب پرداخت و چون از زمانهای کهن هندوستان بود و چه پیش
به بیرم دیو نامی پیوست که ریاست روحانی با سیاسی و کشوری را با هم در آن دوره در خود جمع
داشت و بسیار مساعدتش نمود و با او متحد شد و خاک استقلال یافت و خرمن حیات بر افروخته تا کشمیر کرد و عاقبت نسیم فتح و فیروزی به پرچم آرای بیم دیو
وزید و سپاه سلطان شهاب الدین منهدم گشت و شهاب الدین با غنائم بی پایان خود را از آن معرکه نجات داد
و بقیه عساکرش در راه مانند سپاه سلطان محمود غزنوی با انواع بلایا مبتلا گردیده تا غزین با کشت اندک غرایب اتفاقات
سکشت سلطان شهاب الدین و ابتدای سپاهش در گجرات مانند انهزام سلطان محمود غزنوی واقع گردید
همه این سال سلطان صلاح الدین ملک مصر بعلبک را به برادرش توران شاه و حماة را به برادرزاده اش تقی الدین
و حمص را به پسر عمش محمد بن اسد الدین شیرکوه داد و همه این سال سعد بن محمد بن سعد خصیص شاعر و شهد و نبت
احمد بن عمر الابری در گذشت

ذکر وقایع شش صد و سوم یورش شهاب الدین بهندوستان و وفات المستضی بنور الله و نشستن الناصر لدین الله بجایش در بغداد

در این سال سلطان شهاب الدین غوری سکشت و بست سپاه را که در سال قبل مانده بود تعمیر نمود و با
لشکری جنگجوی و سپاهی گران آهنگ پشاور نمود و جنگی سخت در انداخت و غزنویان و غوریان دلاور بجنگیدند
و شهر را مسخر نمودند سلطان شهاب الدین به پشاور در آمد و مردم را با شفاقات ملوکانه نوازش داد و از طرف خود
یک تن نامور بحکمرانی پشاور مامور ساخت آنگاه با غنائم موفوره رایت مراجعت برافراشت نیز در این سال
در همه در پشت سر شهر خندقی عظیم بهاء الدین کمبد که ابتدایش از دروازه باب الفتوح تا مقبره شرقی
از خانه دروازه باب السفر تا بقیه از پس حفر و کندن خندق سود دیگری نبا نمود از برجهای سنگی بسیار
که این سور و خندق را خیره و خراب و از میان رفت و بجایش قصور عالیه و عمارات اللش و نو بسنا نهای روح
افزا در این سنوات اخیره که نگارنده این سطور در همه بوده ام و از شصت هزار و سیصد و بیست و دو هجری به بعد
بوده افراشته شده است همه این سال سلطان صلاح الدین برادر خود توران شاه را بحکومت اسکندریه
کرد و او حاکم بعلبک بود و نیز در این سال المستضی بنور الله ابو محمد حسن بن یوسف خلیفه عباسی در پانزدهم شهر
دهشت ماه خلافت و سی و نه سال زندگی بدرود جهان نمود و بجایش ابو العباس احمد بن المستضی بنور الله بخلافت
خلافت نشست و لقب الناصر لدین الله یافت و او را شغلی مالا تمام در گردن امور مسلمین بود که همواره در بغداد
هر ناجری فوت میشد اموالش را او ذخیره خویش مینمود و همه این سال علیج ارسلان حکمران اسیای صغیر با
تقی الدین عمر بن شاهنشاه بجنگید و شکست خورد

ذکر وقایع شش صد و چهارم یورش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان و عودتش شکست غزنین و فوت سیف الدین حکمران موصل و تورانشاه حکمران اسکندریه

در این سال سلطان شهاب الدین غوری از غزنین بجانب هندوستان و لشکر لاهور با سپاهی موفور

حرکت کرده همه جا قطع منازل و طی مراحل نموده تا بغداد رسیده خیمه افراشت سر ملک غزنوی چون از آمدن سپاه غزنین و ساختمان شهاب الدین خبر یافت و بسطه گرفته خود بحصار بامیان رفت و بامیانیان جنگیده بود و تلفیات داده ضعیف شده بود و خود تاب جنگیدن نیاورده بود و بر محصن گردیده از هر سو سپاهیان را بجا مغلت و محارست شهر بازداشت سلطان شهاب الدین هر قدر سعی و تلاش در فتح شهر کرد فیروزی و بهره مندی نصیبش نگردید مغلت اختیار نموده مسالمت گرفت و سلطان سر و ملک یک فیل بجهیز سفید بسیار قیمتی برایش فرستاده داد و غزنین گرفت و خانه خود رفت سال ایشان پانصد و هشت و فات نگارش شد سلطان شهاب الدین فرزند سر و ملک که نامش ملکشاه و لقبش خود سال بود کرمان گرفت و کرمان ملکشاه و واقعات این سال ایشان پانصد و هفتاد و شش بود و است نه سال ایشان پانصد و شصت و فات احمد سلطان شهاب الدین از لاهور بغزنین برگشت همدر این سال سیف الدین غازی بن مودود بن زنگی بن آقسنقر حکمران موصل پس از ده سال سه ماه و انی و سی سال زندگی درگذشت و بجایش برادرش عزالدین مسعود نشست همدر این سال شمس الدوله توران شاه بن ایوب برادر سلطان صلاح الدین پادشاه مصر که با مکنه بر رسیده بود و خزانه گذاری داشت و خواهرش ست الشام دختر ایوب بشهر اسکندریه بدیدش فرستاده و او به رسه کوبروان و مشق ساخته و فون خود فرستاد ایوب نیز سلطان صلاح الدین از شام مراجعت نمیکرد و هم همدر این سال سلاطین و بخشان که ملک فرانسا باشند سیچ مصر ساختی خود را به شکل اکو مریم نموده و متعدد جا از زمان قلیب و اوصاف شوکتشان خانواده سلاطین فرانسه

ذکر وقایع سنه پانصد و پنجم و پیش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان

در این سال سلطان شهاب الدین با خود بهندوستان از غزنین خیمه بیرون شده و در بین هندوستان و صاحب تاریخ تگناز ان هند این مسافرت شهاب الدین را دویش چنین نگاشته اند پس از طی مراحل از پشاور گذشت و آنجا را و پیش رفت بسا قلعه های متین مفتوح نموده و بسی مال و منال بدست آورد و با غنایم بسیار بسیار غزنین شد نیز در این سال ملک صلح اسماعیل بن فخر الدین محمود بن زنگی بن آقسنقر حکمران حلب بعمر نزدیک سالگی درگذشت و جای او پسرش محمد عزالدین مسعود صاحب موصل حکمران ممالک شد همدر این سال در میان نواب کیه و دین بوذ مفارقت شده و سلطان صلاح الدین چند تن فرستاده و دین را منظم کرد و نیز در این سال ابو البرکات عبد الرحمن بن محمد بن ابو سعید الفوی معروف ابن نباتی درگذشت و پس حکمران ترک بعزم تسخیر او حرکت کرده و فرشاه نام صلاح الدین از دیار گرفت

ذکر وقایع سنه پانصد و ششم و حرکت سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر بسوریه و شام و فوحات او

در این سال سلطان صلاح الدین با عسر با سپاهی بی پایان و عساکری فراوان بعزم سرکشی بسوریه و شام حرکت کرده و بجای خود در مصر ابو کرجا دل برادر خود را نایب مناب کرده امیر بحر احسام الدین حاجب معروف بلو فوذ کرد همگاه از جانب شمالی و ایصلیبیون و مجاهدین فرنگستان پیش تازی کنند این هر دو آنیس نشاند و سلطان صلاح الدین بادر دیگر شمشیر های مسموم و خفتگین را بدین امور داشت و خود با شوکت و عظمتی بسیار برای تسخیر غزنین ملک و حوالی موصل که صاحب حلب گرویده بود تاخت و حلب را محصور ساخت و حاقب معاودت با شکاره

و غیبین و غابور و توکرد و ماجاجین و سلیسیون پنج و پنجاه و نهصد و آنها را منهزم ساخت و غنایم بسیاری بچنگ
آورد از امیر سلیسیون کشتار بسیار نمود و امیر را مقهور و حسام الدین با شتاب و اشتلات و شیر شفاین سلیسیون را هم شکست
و همات بسیاری بدست آورده و از آنسوی صلاح الدین با همه جانب و اقبال به کابش بود و شهرهای فرقیسیا و کفسین
و عربان و غابور که نگاشته شد و غیره را متصرف گردید و نیز در این اوقات غرالدین فرخشاه بن شاهنشاه بن ایوب حکمران
بعلبک درگذشت و بجایش مجیر امشاد بن فرخشاه را برقرار کرد و نیز ابوالعباس احمد بن علی بن قاضی و خلف بن عبد
الملک بن مسعود انخزرجی الانصاری اندلسی و محمد بن بشتیار شاعر معروف به ابن قدکه شته و بحکم پادشاه فرانسه یهود
از خاک فرانسه اخراج شدند و کانونت ششم در ملکت دامارک بسلطنت نشست و باز بخود. پاپس این سال کسطوف
هزار و صد و هشاد و سه میلادی بود باز کرد یه

ذکر وقایع سنه ۵۸۰ و ششم یورش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان و شاه غود اویرتن

و این سال با سلطان شهاب الدین بملک هندوستان نمود و سپاهی فراوان و نه و همهای شاهانه همراه
برداشت و رایت جهانگیری و این یورش ششم بجانب هندوستان برافراشت و تصمیم گردید که و این بار بلهور حمله
گردد و سلطان خسرو ملک غزنوی را گرفتار سازد و چون بظاهر لاهور رسید خسرو ملک نیز بمناسبت آنکه قبل از وقت
خبر عزیمت او شنیده بود از راههای بیچیده و دشوار مهتن گردید و سلطان شهاب الدین مرقد. ربشدت محاصرت
دکشت سنگ پیروزی بر اپیش فایده بهمت نگاشت ناچار سلطان شهاب الدین از طرف لاهور راجباد تاراج داد و همچنین
از نیما کردن باز نگذارد و در آن نزدیکی قلعه سیالکوت را که بسی متین بود و سعت داد و بر دسپاهی محکم تعیین افزود
و در برون آن سار خندگ کند و سپاهی بر بروی بر آن کاشت و با بر جمعیتش آمده بود و اغزغن گرفت همه این
سال سلطان صلاح الدین کمک را محاصرت نمود و پس از کشتن بسیار و کشتار بسیار دست از محاصرت بکشید
نیز در این سال اولاد امیر کاپادوکیه و سینوپ لشکری زیاد بجنگ طایفه ناجار که ساکن ساحل دانوب بودند آمده و
اموال بسیار از آنها غنیمت کرده و ما بقی مصالحت نموده فرار سوی شهر پاپس برانسک فرستادند و قلعه دینس
را ساخته شد. در این سال شیخ الشیوخ صدرالدین عبدالرحیم بن اسماعیل بن ابی سعید احمد کرانه باد معروف بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۵۸۱ و هفتم یورش سلطان شهاب الدین غوری از غزغن بلاهور و انقراض آل سبکتکین و آوردن اسرای غزنویان از غزغن و فرستادن آنها از غزغن و گوه و از انجا بغزنین

در این سال خبر رسید بسلطان شهاب الدین غوری که پس از مراجعت از هندوستان سلطان خسرو ملک
غزنوی قلعه سیالکوت را محاصره چهار ماه تیر و شیع پدریغ ساخته سلطان شهاب الدین بحزاندیشه فرو رفت
که هر قسم بود در این سال کار لاهور را خسرو ملک را بکیفر رساند و بحزه بیری بود لاهور را بگشاید پس بخت انتشار داد که
آهنگ خراسان و فیروزکوه دارم و همه روزه بجمع آوری اسباب پرداخت و نامه از روی محبت بسلطان خسرو
ملک غزنوی لاهور نگاشت که فرزند شما ملکشاه بزرگ گردید و از هر گونه هنرمندی که در خور پادشاهان بزرگ است
بابهره و تیراندازی و نیزه گیری و سواری و غیره بهند و خته و مشتاق دیدار شهریار و چه راجه اید و ما هم نیکو کردار شده

است و من او را با چند تن از خواص فرستاده ام که آمده پرانده دیار فرزند بخیر و گردد و چند پارچه از تحف و هدایا با او فرستاده و خود عازم فیروزکوه شده ملکشاه هم چون از مصیر سلطان شهاب الدین و تدبیر او خبری نداشت بیانات او را راست انگاشت و برطبق نگارشات او مدرنامه گردونی دون بجا و فرستاده انگاه سلطان شهاب الدین ملکشاه را روانه لاهور کرده و بسراغ آن اوسپرد که به آتی راه پیمایند و در هر منزل ملکشاه را زاده های ارغوانی چند جامی بنوشانند و با شاه بدان نیکو شمایل بعیش و عشرت واداردند و خود نیز از راه دیگر با بست هزار سوار بدنبال او شتافته و در لاهور را از طریق دیگر به چمپه خسرو ملک چون نامه سلطان غیاث الدین و مکتوب فرزند گرفت شاد خاطر گردیده و لاهور را فسپرده و نامزد چنی نسبزاده و خود با بزرگان درگاه و سران سپاه برای استقبال فرزند تا چنیه فرسنگ بدرون شافت و بخاطر آورد خه سلطان شهاب الدین بر داخت خاطر از انگه سلطان شهاب الدین نقشه کار کشیده بود موافق دلخواهش شده و چون بر سید خسرو ملک را در میان بگرفت و با فرزند مهش گرفتار ساخت و خزانه و اخل و بغارت شد و تمامی خزاین و نفایس آل سبکتگین را که از سالهای دراز بجای مانده بود بتصرف خود و چند روزی بنظر و نسق لاهور پرداخت انگاه تمام زنان و فرزندان آل سبکتگین را سقید نموده راه غزنین پیش گرفت و نامه مشتمل بر جمی از آن فتوحات بفیروزکوه نزد برادرش سلطان غیاث الدین فرستاد خسرو ملک و ملکشاه و سایر اسرای آل سبکتگین چون بفیروزکوه رسیدند سلطان غیاث الدین از مشاهده وشادی خود و آثار لشکر خسان فرستاده و سلطنت خسرو ملک پس از بیست و هفت سال حکمرانی در هندوستان در این سال بپایان رسید و دودمان غزنویان برافتاد و بقیه کسانیکه از انها در غزخسان بودند در زمان شورش خوارزمشاهی بقتل رسیدند که بجای خود نگاشته خواهد یافت همدر این سال سلطان صلاح الدین پادشاه مصر مرحصار اخسرت خود را از انجا بگرفت و انجا را فروگرفت و محمد و ابوبکر پسران ملک عادل را بکشت و با غزالدین مسعود صاحب موصل نبرد کرده و در این سال ناصر الدین محمد بن شیرکوه صاحب حمص و حافظ بن محمد بن عمر احمد اصفهانی صاحب انتخابات مفیده وفات یافتند و نیز در این سال صلاح الدین را تعاقبی سخت عاجز شده و بسرعت باد و شتاب سحاب در انجای سودیه و مصر و فلسطین تاخت و شی او شایع گردید و مجاهدین و صلیبیون بسیار مسرور شدند و فکران مرون او بود و ندانه خبر بهبودی او آنان را فانوشنود ساخت

ذکر وقایع شتوه و بنای سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه و سیاط و نقاط و تعیین حکام از جانب سلطان صلاح الدین در شامات و غیره

در این سال سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه بفرا غت بحات برادرش سلطان شهاب الدین بفقرا و ضعفا بسی خیرات و احسان نمود و در شهر هرات و سایر بلاد مقصوفه بخویش رباطات نزرگ و خانقاهای دلکش و مدارس و نکا با ساخت نرسلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر در دمشق بماند و فرزندش ملک افضل را در مصر بخلافت و حکومت دمشق را با دواد و ابوبکر عادل برادرش را در حلب بنیابت و با پسر خویش عزیز بن صلاح الدین روانه مصر داشت و انها بنیابت خود گذاشت و برادرزاده خود تقی الدین عمر را از مصر

طب نفوذ و حکومت بسیج و مقرر گشت و سیاقارقین جبل جور و تباه را با دادند و این وقت به سلطان صلاح الدین خبر رسید که پرنس ترسالی صاحب کرک عاقد از مسلمانان را گرفتار کرده و تمامی اموال و اعمارت کرده و مسافرین را اسیر کرده است سلطان رسولی چرب زبان نزد او فرستاد و التماس اطلاق کرد پرنس جواب ایس داد چون این خبر بسلطان صلاح الدین رسید قسم یاد کرد که چون برادر استیلا یافت او را از میان بردارد و خونش بزیر دهد در این سال پهلوان محمد بن دگر حکمران جبل و همدان و ری و اصفهان و آذربایجان و اران درگذشت و برادرش قزل ارسلان عثمان بجایش نشست همدر این سال حکیم دانشمند خاقانی شیروانی که از فحول شعرا بود درگذشت و ابو محمد عبد الله بن ابی توبه بری بن عبد الجبار معروف بی از ائمه نحو و لغت وفات کرد

ذکر وقایع تشنه و فتوحات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر در سوریه و فلسطین و فتح بیت المقدس و سایر وقایع مهمه آن

در این سال سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر بعزیمت سپاه و تجهیز به دخرکاه برداشت و در چهار دهم ربیع الثانی با عساکری آراسته در نزدیک بحیره طبریه اردوگاه ساخت و مجاهدین صلیبیون فرنگستان بسرداری (ملک جفری) و برادرش (پرنس ارناط) حکمران کرک و شوبک و سایر سران و سرداران مجاهدین اردوگاه خود را در خاک عکا (ام صفوریه) زده بودند اردوگاه همسایه این بخشش سپاه فرماندار و قلعه طبریه را پس از کشش فراوان فتنه و گرفت و سپرقه برای استحکام او لشکر گرد و داخل کرد و قلعه نشد و چون مجاهدین مطلع گشتند از جای بجنبیدند و در بالای کوه طبریه ملاقی بهشین شد و جنگی سخت در روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی دست داد و سپاه صلاح الدین غالب آمد و صلیبیون بسیاری کشته شدند و فرقه فراری و دسته در تل احطین که دی بود واقع نزدیک سفیریه محصن و پناه شده شدند و عساکر صلاح الدین در آنها را فروگرفته و آتش برافروختند و هر دو پهلو شدند صلیبیون فرقه تسلیم و دسته امان داشته جنگیده تا کشته شدند و از جمله گرفتاران یکی (ملک جفری) و برادرش (پرنس ارناط) بودند سلطان صلاح الدین قسم یاد کرده بود که او چون بدستش آید معدومش سازد چون سلطان صلاح الدین فاتح شد اسرا را حاضر ساختند و چون آنان بسیار تشنه بودند فرمود تا شربتی حاضر سازند و ملک جفری فرمود و بوشش از این شربت سرد چون او نوشید گفت به برادرت پرنس ارناط داده و چون پرنس بنوشید سلطان به ترجمان گفت به پادشاه گو تو برادر را امر شربت نوشانیدی زیرا از عادات اعراب است هر گاه اسیر شاه را امانی یا آبی به بندان اسیر دیگر را امان خواهد بود و معتقد سلطان این بود یعنی تو مامونی و برادرت امین نخواهد بود انگاه فرمان داد تا آنها را نهاد پس از فراغت از خوردن اطعمه را بخواست و شمشیر کشیده و دست خود کردن (پرنس ارناط) را مانند گوسفندی بر دو حنیه افکنده و چون (ملک جفری) این بدید برخود بلرزید سلطان او را گفت بخود هراسی راه و ملک پادشاهان را عادت نیست که پادشاه را قتل آرند ولی چون این پرنس عهد و خود نجاوز کرد و جسارت به پیغمبر ان کرد و امر قتلش صاحب تاریخ معصر الحدیث میاورد و ابدا سلطان صلاح الدین به پرنس ارناط تکلیف مسلمان شدن کرد و او

بتوال مسلمانی کاروان وقت سلطان او را کشت و روز بعد به طبریه آمده آنجا را فتح کرده و از آنجا به عکا آمده و متصرف شده و هر
یافت غنیمت و اسیر بود و هر چه اسیر بود و هر دو این آورده و آنها چهار هزار اسیر بودند از عکا به نابلس و حیفا و قیساریه و صفوریه
و ناصره و اعتلیت یافت نیز بعضی و بعضی از نواحی لبنان مسلط شدند و این فتوحات تا بیست و نهم جمادی الثانی در پیش
میگردید و عکا بجهات مسلمان افتاد و آنجا را قسمه و گرفت و از آنجا رطه و دامون و غزه و نابلس و بیت جبرئیل را
تصرف کرده و چون تمامی شهرهای بیت المقدس را تقریب آورد توقف کرده و تا عساکرش جمع شده چند روزی را
نمایند آنگاه بجهت سپاه فرمان داد و روز یکشنبه پانزدهم رجب این سال را تعیین نمود که بیت المقدس خواهد گرفت
و این وقت پیر بزرگ بنام نصاری که قاضی ملت ایشان از پادشاه نزد نصاری بود و از بیت المقدس بود و نیز
با ایشان بن برزان صاحب رمله که رتبه او مانند پادشاه بود و بسیاری از قواد و بزرگان نصاری که
همه در بیت المقدس جای داشتند و چون از رسیدن سلطان صلاح الدین خبردار شدند سراسیمه گشته و هر
ترحالی که در هر جائی بود برای جان بازی خود را بیت المقدس رسانیدند زیرا رئیس روحانی آنان پیر بزرگ حکم جان
بازی و محافظت بیت المقدس را داده بود که هر کسی از حفظ بیت المقدس باز ایستد و مضایقه کند رئیس روحانی
و مجازات بزرگ و نیک و زن و مرد از جان و مال خود گذشته و در محافظت او نهایت غیرت و حمیت را
منظور داشته و تعصب و جهاد و سایل را فتح از هر گونه فراهم کرده و در هر جا مردان جنگی آماده
جان بازی شده و چون سلطان صلاح الدین آماده کارزار شده و از هر طرف را با آلات حرب و سامان
بسیار مخصوص داشته از تاخت روز سابق صلاح الدین اندیشه نداشت و اندیشه بود که از اقدام بجهت شروع مبادرت نماید
خانه با سران سپاه مشورت برین شد که از جهت شمال و باب عمود و کلیسای صهیون بروند و چون گردیدند
شب هیجدهم رجب نخستها بر افراشت و روز بعد آتش فشانی و کارزار را از آن سمت شدت داشتند و صلیبیون
نیز کار بسیار دلیرانه و آتش فشانی آغاز شده و همه روزه سواران صلیبیون از بیت المقدس بیرون آمده
بجنگ می پرداختند و چون از دو طرف کشته شده و بشهر برمیگشتند بدین منوال چند روزی گذشت و خلقی بی
اندازه کشته شدند کار بر صلیبیون سخت شد و مسابه خراک در شهر دشوار شد ناچار پس از مشاورت صلیبیون
چند تن را بجهت امان خواستن و تسلیم دادن بیرون نزد سلطان صلاح الدین فرستادند سلطان
فرمود محالست امان بدهم و با شما همان رفتار مینمایم که نسبت به بیت المقدس در سال چهار صد و نود
و شما نموده گردیده داشتن و خانه کردن و اسیر نمودن فروگذاری ننموده چون رسولان انگلونه پاسخ شنیدند
به بیت المقدس عودت نمودند در کمال مایوسی و پریشان حالی انگاه بالیان بن برزان رئیس روحانی
صلیبیون بجهت خود امان طلب کرده و نزد سلطان آمد و هر قسم بود سلطان را راضی نمود و مقرر شد هر زن از
و غیره و دنیاره که از پیر و دختر و دنیاره همه زنی پنج دنیار در مدت چهل روز بپردازند و هر کس را دارای
وجه مسابقه کرد معوک محسوب میشود و هر کس را نجابت خواهد یافت و بالیان کوشش کرد تا سلطان از
هزار دنیار بجهت فقرا به بخشید بدین شرط در جمعه بیست هشتم رجب بیت المقدس تسلیم شد و سلطان

مظفر الدین گردبوری بود و او امیری از امرای خود گماشت که آن امیر کرست نام داشت او بجزیره قبرس رفت و از اهل آنجا جزیه گرفت و بسیاری جنگ و قتال کرد و قلعه ای و مساحت نموده و جمعی از اهل جزیره را اسیر ساخته و طایفه ای از ایشان مخالفت کرده اطاعت و سپاهی او نداشته سلطان صلاح الدین بسیاری از امتعه نفیسه بدست آورد و صلیب بزرگی مشتمل شد و چون خبر فتح بیت المقدس در اطراف برگشته شد مسلمانان مسرور و نصاری مهموم شدند و از آن سوی پاپ روم چون خبر از دست رفتن بیت المقدس بشنید سخت بنالید و گریه و زاری بسیار کرد و گفت نیز در این سال ابو المظفر عبید الله یرنس بوزارت خلیفه الناصر لدین الله برقرار شد و ملقب بجلال الدین گردید و نیز قاضی القضاة و امغانی گذشت

ذکر وقایع تشنه و شته و فوت سلطان صلاح الدین و آمدن فردریک پادشاه آلمان و صلیبیان بمحاصره عکا

در این اوان سلطان صلاح الدین چون از کار بیت المقدس فراغت حاصل کرد بمصلحت و اهتمام تمام در به جانب گردید و مجاهدین و صلیبیون سخت بر رسیدند و از دست رفتن فلسطین و بیت المقدس و سایر نواحی متصرف غمناکی بودند و متاسف خورده و کشیشان و رهبانان و حواریان آنان مردم را تشویق باستقام و تحریص بقتال نمودند و در انحای فرنگستان منتشر شده مردم را بجنگ سلطان صلاح الدین و استرداد بیت المقدس برانگیختند بالجمله سلطان صلاح الدین ماه رمضان سنه ثلاث و ثمانین و خمسمائه بعکا رسید و بر او بحر آن را قرار گرفت و چون سرما شدت کرد بعکا آمد و پس از توقف چندی بشام رفت و از آنجا بمرتوس رفت و آنجا را گرفت پس جبله را گرفت و از آنجا به لاذقیه آمد و در بیست و چهارم جمادی الاولی آنجا را گرفت همین قسم منتظر جاهای سواحل شام و فلسطین از جانب او گردید و در این وقت خبر رسید مجاهدین و صلیبیون بسپهدای فردریک پادشاه آلمان بعکا هجوم آورده اند سلطان صلاح الدین فرمان ملک گیری بجهت مراجعت صلیبیون بجانب عکا بگردانید چون سبب بعکا رفتن گیرد بدانست که بهاء الدین قراقوش حکمران عکا محصور شده است و صلیبیون در ماه رجب ناصد و هشتاد و پنج کشتی بگرفتند و صد و هشتاد و نه میلادی بوده از طرف دریا قوت بسیاری حاصر ساخته اند و سالمان در اطراف با صلیبیون مقاتلت پرداخت و چون کاری فیصل نشده و دانست که صلیبیون خازن استقلال خواهند شد فرمان داد تا مستقلان را خراب کنند و سکنه آن را بیرون کرده بسوریه و شامات فرستادند و این حکم نافذ شد و این بین صلیبیون بجهت صلح و مسالمت رسولان فرستادند و سلطان نیز بصلح رضا داد و گویند بعضی از خیانتی سواحل را بایشان داده و گاشان تمام یافت همه این اوقات انصار خلیفه سپاهی مجاهدت قزل ارسلان بسپهداری جلال الدین عبید الله وزیر خویش بجنگ مغرل فرستاده و سپاه خلیفه منهزم شده و جلال الدین اسیر گردید همه این سال انگلیها هر چه هودی و لندن بوده کشته همه این سال ناصد و هشتاد و چهار محمد بن عبد الله کاتب شاعر و محمد بن عبد الرحمن مسعودی شارح مقامات درگذشته نیز در سال ناصد و هشتاد و پنج فقیه صیبی که ملازم سپاه سلطان صلاح الدین بود و محمد بن یوسف بن محمد بن قایماز موفق الدین ابو علی شاعر و محمود بن علی بن ابی طالب بن عبد الله اصفهانی معروف بقاضی در گذشته و در این سنوات ابن اثیر صاحب تاریخ

وقایع سنه ۵۸۶ و مکاتبت سلطان شهاب الدین با سلطان غیاث الدین غوری

در این سال سلطان شهاب الدین غوری برادر خود سلطان غیاث الدین غوری را نامه نگاشت و برادر را از عزیمت خویش هجرتگاه داشت که سال آینده را آهنگ هندوستان دارم و سلطان غیاث الدین برادر را تشویق نمود و فتوحات و از خدا خواست و او نیز کار و فراهم نمودن اسباب کار را روا دانست نیز در این سال منازعت و مقاتلت بین قزل ارسلان و طغرل بازگرفت همچنین سال سلطان صلاح الدین در سوریه و شام اشتغال مقاتلت با ملک کبری داشت و با صلیبیان باز از جهت نگاهبانی مشغول بود و در این اثنا زین الدین یوسف بن زین الدین علی حکمران اربل درگذشت و سلطان صلاح الدین برادرش مظفر الدین کوکبوری را بجایش برقرار کرد نیز در این سال شیخ عطار نیشابوری صاحب اشعار و کتب کثیره درگذشت

وقایع سنه ۵۸۷ و هشتم یورش سلطان شهاب الدین غوری هندوستان

در این سال چنانچه اشارت شد سلطان شهاب الدین غوری از غزنین آهنگ هندوستان نمود و این مسافرت را مورخین یورش هشتم هندوستان نگارند باری سلطان شهاب الدین با سپاهی آراسته و همات جنگ و سامان هزوار از افغانستان بطرف هندوستان عزیمت نمود نخست پشاور پیوسته و سپس از آنجا متوجه گردیده راجه پشاور که نامش پرتوی بود و شهرهای اجمیر و دهلی نیز در فرمانش بود و او نیز فراهم آمد و مقاتلت و مقاتلت سخت مابین هندیها منتهی شد و شد و پشاور سلطان شهاب الدین معروف شد و سپاهیان بسیاری بدست سپاهش آمد آنگاه هزار سوار کاری با بیرقداری مجاهد تعیین نمود که راجه فرمانروای شهر کهرام پرتوی بود و در مقابلش درآمد که در اندک زمانی دو صد هزار سوار و پیاده و سه هزار زنجیر فیل جنگی حاضر ساخته و بجنگش شتافت سلطان شهاب الدین در بحر تغیر فرو رفت و زیاد شمشیر زنان و سرداران هندیها و رزم آزمایان را طایفه راجپوت و دلیران بامهابت که بشجاعت و دلاوری معروف اند با خود همراه سپاه هند و غزنین در میدان نبرد آمیزش و کارزار هر سه دسته جنگ در انداختند و از طرفین خلقی انبوه بخاک و خون غلطیدند سپاه شهاب الدین بقانونیکه داشتند قومی پس قوم بجنگ میآمدند تا آن دسته آن جنگ خسته و پراکنده شدند فوج تازه میرسیدند با این حال از زور بیمانی رسیده و از ضعف دشمن سپاه هند نمودار گردید سپاهیان غزنین با آنکه تیرهایشان تمام و ترکشهایشان بی تیر شده است بقبضه شمشیر آبدار و نیزه های جان شکار بردند و خود علامت ضعف و سستی آشکار کردند و حملات دلاورانه نمودند عاقبت هندیها از میمنه و میسره حمله کرده و دو پهلوی سپاه سلطان شهاب الدین را دریدند سلطان خود در قلب سپاه غزنین و غوریهای داشت تا مطلع گشت که پای ثبات و حجاب سپاهش بلغزیده و خود و چند تن از بزرگان با او تنها باقی نمانده ولی اندازه خشمگین گردیده خود با یک تنه بقلب سپاه هندو زده با شمشیر کشیده خود را به فیل توشند اکنده ای رسانید از کل قشون و راجه لهره (پرتوی) رسانید و بخی محکم باو زد که خود نیز از ضرب دست او بخی خود که نزدیک بود از اسب سرنگون گردد که یک تن از یاوران سپاهش چابک و چالاک خود را بپشت اسپش

رسانید و سوار شده و سلطان را در آغوش گرفته و سلامت او را از میانه کارزار مدبر برد و سپاه او منهزم شدند
و لشکریان هندوستان به بقایای سپاه غور و غزنین تا پانزده فرسنگ مسافت رانده آنها را بسیار زار
رسانیدند و با مشقت بسیار و از دست رفتن صدمات جنگی بسیار سلطان شهاب الدین خود را بغور رسانید
و تا چند روز سپاه شکست خورده او متعاقب یکدیگر رسیدند پس از رسیدن تمامی آنها مراجعت نموده بفیروز
کوه نزد برادر خود سلطان غیاث الدین رفت و از آنجا بغزنین آمده و از این شکست فاحش اظهار دل تنگی نکرد تا
مدتی راحت کرده و بعیش و عشرت مشغول شد تا بدانجا که این اشخاص سبب این شکست بدو و بدین تدبیر کسانیکه
در حبک و جدال سستی کرده بودند گرفتار ساخت و انتقام برخان فی الاپان سوار کرده و توبره های پر از جو بر سر شان
زده در کوچه و بازار غزنین فرستاد تا گردش داده و از ضرب تازیانه آنها را جو خورانید نیز در این سال ملک معز
تقی الدین عمر بن شاهنشاه بن ایوب درگذشت و پسرش ملک منصور محمد بجایش نشست نیز در این سال قزل ارسلان
بن دگز که مدتها با طغرل بیک بود در همدان در بستر خواب خود کشته گردید و قاتلش معلوم نشد نیز قصیر شاه بن قلیج ارسلان
حکمران ارسنجان صغیر با تحف نشایان نزد سلطان صلاح الدین آمد و سلطان صلاح الدین او را اکرام کرده
و دختر ملک عادل ابوبکر برادر خود را به او داده و بدین مواصلت بین او و سلطان صلاح الدین پیوند مودت محکم گردید
همدر این سال ابوالفتح یحیی بن حسنش بن امیرک ملقب به شیخ شهاب الدین سهروردی فیلسوف جامع در حلب
بحکم سلطان صلاح الدین بفتوی علمای عصر در بست ملک ظاهر غازی پسر صلاح الدین مقتول گردید که او
خطاب اندا شده در زمان قلیل عمرش با خلاف سی و شش و سی و هشت سال داشت صاحب نفحات
الانس شرحی وافی از مناقب آن حکیم دانشمند نگاشته و نیز در این سال ارسیار، پادشاه انگلیس و فلیپ اگوست
پادشاه فرانسه بزیارت قبر مسیح رفتند و با سلطان صلاح الدین طرح مصالحت انداختند

ذکر وقایع سنه ۵۸۸ و صلح بین سلطان صلاح الدین با پادشاه مصر و مجاهدین و صلیبیون و ختام جنگ

در روز سبت و دوم شعبان این سال صلح بین سلطان صلاح الدین پادشاه مصر و شامات و بین پادشاه
و صلیبیون فرنگستان برقرار شد و چارچی بفرستاده که ممالک مسلمانان و نصاری یکی است و هر کس از هر طایفه
بخواهد بشهر طایفه دیگر برود بدون خوف و بیم برود که جان و مالش مامون و مصون خواهد بود و چون انتشار مصالحت
در هر جا منتشر شد مسلمان و نصاری دلشاد و آسوده خیال گشته و زوار بهر دو ملت با بهبود و بیم سر رواه
بیت المقدس گردیده که هر یک بشعائر دین و سنت سنیه خود قیام نمایند آنگاه سلطان صلاح الدین بطرف سیدا
و پادشاه صلیبیون بطرف فرنگستان روانه گردید و مجاهدین فرنگستان شروع بساختن عسقلان نمودند نیز در این
سال حکمران صور که پادشاه نصاری بود بدست یکنفر فدائی اسماعیلیه کشته شد و امیر سیف الدین علی
بن احمد مشطوب حکمران نابلس و سلطان غیاث الدین قلیج ارسلان سلجوقی حکمران آسیای صغیر پس از سی و هفت
سال حکمرانی درگذشت و در این سال سلطان طغرل بن ارسلان پس از خبر یافتن از کشته شدن قزل
ارسلان از حبس بیرون آمده به پایتخت حکومت نشست

وقایع جهانیان

ذکر وقایع نشئه و بخم پویش سلطان شهاب الدین غوری هندوستان و فتح قلاع کثیره و دهلی و غزوات او با غزین و وفات سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و شامات و سوریه

در این سال پس از آنکه سلطان شهاب الدین غوری خیاره کامش شده در سال قبل سکست خاشی در هندوستان خورده مصمم رفتن هندوستان شده و از سامان جنگ از شمشیرهای آبدار و نیزه های جان شکار و کمانهای چاچی و خودهای کرمکار و جوشنهای زرین آراسته و فرخنهای کوهشکن و نیزه های مراغلن و اسبهای آذنی مهر [illegible] جنگی مهیا چیزها نمود و کاب رفته بجوی باز آورده و یکصد و دو هزار سوار اجرار زیر کاب آورده و چهل هزار پیاده برا و افتاده با شکوه و حشمتی شاهانه راه هندوستان گرفت و بهانکار نامه که در سال قبل سکست نرده بود و از پرتهوی راج کرکت او قبول خبر یافته بود و سپاه و مدارک جنگ برداشته بود و گویند پنجاه راجه های توانگر راجپوتانه و سی هزار سوار راجپوت و سه هزار فیل جنگی مهیا کرده و غوری با استقبال سلطان شهاب الدین درآمده و مقابل او روی ادبار نهاده و چند تن مولتان چوب زبان نزد سلطان شهاب الدین فرستاده و شرح کثرت سپاه و قوت و شکوه و سایر راجه ها پیش نهاد سلطان شهاب الدین فتح نمود بسیدین رسولان چون کثرت سپاه دشمن را بدیده فراست نگریست و اندیشه بر دلش راه یافت که با چنین سپاه او نیز ده بتوان جنگ دشمن برد و او نیز رسولان جوابی از روی محبت و مسالمت مصالحت داده و بدو گفت من با جناب برادر خود غیاث الدین نامه تمام و در نهایت کرامت و بی میل بدین سوی خواهیم آمد شما هم چه دیده و شنیده ام با ستان برادر خود هم تا بر سر حد ملتان بروید و امیدوار کار بجنت و مودت و مصالحت انجامد کرد و چون این پیام از رسولان راجه شانیه خوشدل گردیده و از افسانه و تدبیر شهاب الدین بیخبر از طرف اطمینان و ایمنی گرفت و برخی بزرگان را اجازه داد تا بتعجب کار خود شده چون چند روزی گذشت و سلطان شهاب الدین دانست تیر و قصدش بهدف مراد ننشسته است نیم شبی سپاه را بیدار داد تا مهیا گشته و هنگام صبحدم از جوی کوچکی که بین دو سپاه بود گذشته و خود را بسپاه هندو زده و نعیبی که آنان را صحیحان بود کوبین چاکی و پالانی را نعره جو کرده و مقاتلت پرداخته و این حال هندوها از جای بجا و چاکی جمعیت نداده از هر طرف جمع شده از چهار طرف نای بنگیدن دادند و سپاه غزو غزغن بسیار گرفته سلطان شهاب الدین دیده نقشه کشیده بود و داده شده و بیرکه کرده بود که بسهولت و آسانی میشود لشکر هندو را پراکنده و سیاست بخوانش شد تا چار فرمان جنگ داده و متعدد جا سپاه را پس کشیده تا از جهالک معارک بیرون شده فاتحانه داد و جوانمردی داده و انتخاب کرده که حمله آهن و پرش و شمشیر اندازه نیزه گذاری بوده و ها انتها مستقیم دشمن تاخت و داد و ریزشهای پیاپی انداخت که بسیار مرد و مرکب را پراکنده و مجروح ساخت که در همین مولتانیها دلی با شیر یکان هر دو ان هندوستان کشته و همان معرکه بخاک و خون آغشته شده از پرتهوی راجه اسیر گرفت و گویند اسارت گرفتار شده و بفرمان شهاب الدین در خون غلطیده و سپاه هند با همان جنگی روی بگریز نهاده و سپاه غزو غزغن اهک و نبال کرده گرفتار ساخته و سباغنایم و ادوات جنگ بچنگ آورده

جلد دوم امان التواریخ

آنگاه سلطان شهاب الدین روی بشهر اجمیر نمود مردم اجمیر از در مخاصمت و مقاتلت بیرون شده و بسی کشته و باقی اسیر گردیده و شهاب الدین پس از تصرف اجمیر (پرتهوی) را بدان باج و تخت بسیاری بحکمرانی آنشهر برقرار کرد آنگاه بطرف دهلی رهسپار شد نایب رایه فرمانروای دهلی چون درخود تاب مقاومت ندید از در مصالحت بیرون شده و پیش کشی فراوان بدرگاه سلطان شهاب الدین بدهلی داد و گردیده و آنشهر را بتصرف قطب الدین ایبک کبک نام آوران و بزرگان درگاه بود واداد و این قطب الدین ایبک بعد از پادشاهی سلطان شهاب الدین خود مستقلا پادشاه هندوستان گردید باجمله سلطان شهاب الدین با غنائم بسیار و هند بیشمار از هندوستان بطرف افغانستان بازگشت و در شهر غزنین رسیده و برخی از غنایم را با نامه فتح و فیروزی بحضرت برادر سلطان غیاث الدین فرستاد آنگاه قطب الدین ایبک بنظم و نسق پرداخت و پس از چندی اطراف دهلی و میرت و کهیل که واقع در میان رود خانه کنک و جمن از تصرف کسان (پرتهوی) بیرون آورده و از این تاریخ ببعد حکمرانی ولایتهای هندوستان در این شهر بارد مانجوامن گرفت و سلطنت مسلمانان شروع شد همدر این سال روز چهارشنبه سیزدهم صفر شهور سنه ثمانمائه و شش و نوزده هجری مطابق سنه ۱۲۰۲ هزار و صد و نود و سه میلادی ابو المظفر سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب پس از بیست و چهار سال حکمرانی در مصر و سوریه و شامات و فلسطین بعزم غزا و جهاد با کفار ساکلی و گذشت زمان و فاتش در غزنه خاصش چل و سه سال و هم بود و او را سه پسر و یک دختر باقی بود و از پسرانش سه تن بسمت ریاست و حکومت مانده در مصر و حلب و شام و باقی آنها بشهرهای کوچک قناعت نمودند چنانکه سیف الدین ابو بکر ملک عادل برادر سلطان صلاح الدین حاکم کرک و شوبک بود و ناصر الدین محمد ملک منصور پسر برادر صلاح الدین حکمران حماه و سلمیه بود و بحال خود بماند اما امرای ثمانه که پسران بزرگ صلاح الدین بودند بحکمرانی مصر و شام و حلب برقرار شدند اهل نور الدین ملک الافضل حکمران دمشق و اوشلیم و سواحل دریا و غرب سوریه شد و عماد الدین ابو الفتح غازی ملک الظاهر غیاث الدین حکمران حلب و همه شرق سوریه شد و سوم ملک العزیز عماد الدین عثمان حکمران مصر شد همدر این سال سلطان شاه بن ارسلان خوارزمشاهی پس از چهل و یکسال سلطنت درگذشت و بجایش سلطان تکش خان بن ارسلان برادرش به تخت سلطنت خوارزم نشست نیز در این سال امیر داود بن عیسی بن محمد بن ابی بکر بن ایوب امیر مکه معظمه وفات یافت و برادرش مستقلا امارت مکه یافت و در این سال ذکر وقایع سنه ۹۶ و لشکر کشیدن ملک عزیز ماد مصر بشام و صلح او با ملک افضل جنگ میان ایشان و صلاح الدین و مشاهده در این سال میانه ملک عزیز عماد الدین عثمان ملک مصر و ملک افضل نور الدین علی حکمران دمشق غبار نفاق بالا گرفت و ملک عزیز بعزیمت سپاه و تجهیز بنه و خرگاه برداخت و راه دمشق پیش گرفت و بر سیدن دمشق را محاصرت کرد و ملک افضل از عزم خود عادل و برادر خود ظاهر و پسر عم خود ملک منصور را استمداد و طلبیدند اتفاق بدمشق آمده و کار مخاصمت را مصالحت مبدل کردند ملک عزیز راه مصر پیش گرفت نیز در این سال سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی که در حبس قزل ارسلان خیانچه تکارش شد فجوس بود پس از کشته شدن قزل ارسلان از حبس بیرون آمد و بر بلاد همدان و غیره استیلا یافت و بین او و ظهیر الدین ازبک بن پهلوان

ماریه جنگ مشتعل شد و مظفر الدین منهزم شده و سلطان علاء الدین یکتاش خوارزمشاه استمداد خواست و علاء الدین
بجنگ آمده و چون صفوف جنگ آراسته شد مظفر اجازت مستی میدان تاخت و از اشعار شاهنامه خواندن آغاز
کرده و از کثرت مستی و بیهوشی گرزی که در دست داشت بزور هرچه تمامتر فرو داد و دو زانوی دست چپ خود را قلم
کرده و اسب بدانسو دوانید و مظفر از اسب واژگون شد که ناگاه تقلع ایناخ برادر مظفر الدین او را بدیده و از اسب پیاده
شده و سر از تنش برداشت و سر مظفر را نزد سلطان علاء الدین یکتاش برد و جنگ خاتمه یافت و دوست سابق چون بدشمن
این سال بکشته شدن مظفر منقرض گردید همچو این سال خلیفه الناصر وزیر خود سدید الدین محمد بن علی معروف بابن
مقصاب را بسکاری فرادان به بشیخوارستان فرستاد و دوان ملاد استعرف شد

ذکر وقایع سنه ۹۱۰ و دهم پورش سلطان شهاب الدین بهندوستان و فوت و غنائم و فتوحات او

در این سال سلطان شهاب الدین غوری با غزنین با سپاهی فراوان و غزی شتابان آهنگ هندوستان
نموده و در کنار رود خانه جمن فرود آمد راجه غنوج که نامش جاچی چند بود سلسله جنبش به ابوه سپاه چون
از آمدن سپاه بیگانه خبر یافت بعزم مخالفت و مدافعت شتافت و جنگی سخت در انداخت لشکریان غزنین
غزنین دلاور بجنگیدند و قشون غنوج را درهم شکستند راجه فرار برقرار اختیار کرد و شهر غنوج و نواحی راسلطان
شهاب الدین فرو گرفت و این فتح و پیروزی بکی از خاندان کهن سلاطین هندوستان را از بن برانداخت اساس
سلطنت کهن سالی را منهدم و ویران ساخت و راجه و بین فرار بتر جان شکاف قطب الدین از پای در آمد
و سلطان شهاب الدین بشهر غنوج در آمد و گنجینه های انکنده از جواهرهای گوناگون یافت و کله اسپان را بدواب
و پیلان جنگی شیر شکار او گنبد هلاک در آورده که از جمله پیلی سفید بود که در تمام هندوستان نظیرش یافت نمیشد
و پس از فتح غنوج سلطان شهاب الدین بسمت غزنین بازگشت و در مدت مراجعت و مسافرت انتشار افزود
گرفت و در این شهر نزدیک سنبهل بلکه بود که با تمام بتهای نشسته و اشیای زرنقیتی مشحون بود همه را بتصرف
آورده و تمام بتخانها را ویران ساخت و اساس آنها را از ریشه کن کرده و این را در احادیث و روایات صاحب
ترکستان هند بجای بتکده ها مساجد و معابد بساخت و تمامی مردمان این دو شهر معتبر را مطیع خویش کرده و هرچه
از خانواده راجه غنوج باقی مانده بود بدو بدو ندروی به اداره نهاده و تسالیهای داده و بجایهای گذارده و تاکنون
برخی از آنها باقی مسلمه چون سلطان شهاب الدین بلاد مفتوحه را در تحت تنظیم و تنسیق داده و تمامی را زیر حکمرانی
قطب الدین ایبک مقرر داشت و با غنایم بسیار و بنده و بیشمار بطرف غزنین برگشت و شرح فتوحات
خود را بتحف شایان در فیروزکوه نزد سلطان غیاث الدین برادر خود فرستاده و پس از رفتنش قطب الدین
سپاهیان خود را جمع نموده به کجرات تاخت و از آنشهر غنائم بسیار بدست آورده و با غزنین شد و پس از
که زانه این غنایم بود به بلی گرد و نیز در این سال مؤید الدین پس از فتح خوارستان از جانب خلیفه ماموریت عراق
عجم گردید و بیشتر اشتغالات او مصروف شد و بدستگاه خلافت عباسیان پس از چندین سال رونق حاصل گشت
نیز در این سال صیانه یعقوب بن یوسف حکمران مغرب و اندلس و فرنگیها جنگهای سخت واقع گردید و فرنگیان پس نهزم گشتند

ذکر وقایع سنهٔ ۹۲۳ و یازدهم یورش سلطان شهاب الدین غوری بهندوستان وعود بیش بغزنین بدون مرام

در این سال باز سلطان شهاب الدین با لشکر بسیار بهندوستان از غزنین نهضت کرد و با سپاهی فراوان قلعهٔ منادل کرده بپای قلعهٔ تهنگر که در شرق شهر اکره واقع بود آمد و در آن قلعه امحاصرت کرد و قلعه گرفت و بباد داد و آنگاه بر کنه اسفندیل کند آمده بپای قلعهٔ کوالیار آمد و با بقاع و استوار ی آن قلعه و محافظین و مدافعین آن بسیاری جنگ ها برداخت و از هر سو بر وج و بارو ها رفتند و لیکن مفید کار نیامد تمام نرسیده که از غزنین چنان رسید که از غزنین بخواست سران سپاه و لشکریان مذکور شد چه واقعه و حادثه واقع گردیده و سلطان شهاب الدین و چند تن از خاصان او با چار عزم عودت کردند کوالیار را بسرهنگان خود سپرد که فتح کنند و قطب الدین را مور این خدمت کرده خود را از غزنین پیش گرفت و قطب الدین بسیار کوشش و کشش در فتح کوالیار نمود و کامیاب نشد بود که او هم بطرف (دهلی) براجه چهاله راجه انسامان نیز شبخون برداشته بود و نیز در این سال ملک افضل نشر الدین پادشاه صلاح الدین را از دمشق با جتماع شامیان از دمشق به نیرون فرستاده و او انجام داده شد و همچنین در این سال ملک افضل بواسطه زهد و تقوی و ورعی که داشت صمام حکمرانیرا از برخود همیا الدین ابن الاثیر الجزری از غزنین کرده و انجا نی کنار گرفت و امور حکمرانی مختل شد این بیانیست که صاحب مفظر ناصری مینماید ولی صاحب تاریخ مصر حدیث کرده ملک عادل صاحب کرک و شوبک چون دیدست اکه است ملک عزیز پادشاه مصر مستقل گردیده و بنفع ملک افضل و انکار را بسهولت نموده و ملک افضل نور الدین علی از دمشق بلغداد فرستاده و از انجا صرفیه طلبی کرده و حاقیت آمده و اسرخود را با و داده و با جانزاده خود به انجا رفته مقیم گردید و حکومتش در شام سه سال بود و نیز در این سال صدر الدین محمد بن عبد اللطیف بن محمد خجندی رئیس شافعیه اصفهان بدست سنقر طویل والی اصفهان کشته گردید

ذکر وقایع سنهٔ ۹۲۴ و وفات ملکشاه بن کمشتکین خوارزمشاه و حسب ملک عزیز و ملک عادل با صلیبیان و مجاهدین و صلح میان آنان

در این سال ملک شاه بن سلطان علاء الدین کمش خوارزمشاه نیشابور بود وفات کرد و کمشتکین فرزند دیگر خود قطب الدین محمد را نیشابور فرستاد و قطب الدین پس از پدر پادشاه شد و لقب علاء الدین اختیار کرد و نیز کمشتکین بعزم فتح بخارا حرکت کرد و آنشهر را پس از جنگ بسیار فرو گرفت همه این سال صلیبیان در حرکت آمده و ملک عادل با ملک عزیز پادشاه مصر بر صلیبیان غالب گردیده بین انگلیس و جنگ واقع شد و (لیون) حکمران ارمنستان لقب پادشاهی در این سال یافت نیز شیخ الاسلام ظهیر الدین طغتکین بن ایوب حکمران یمن در امسال بالصد و نود و سه درگذشت و پسرش ملک عزیز اسماعیل بجایش نشست و برهان الدین صاحب بلخ نیز وفات کرد و نیز در این سال بالصد و نود و چهار عماد الدین زنگی حکمران سنجار و بدر الدین لؤلؤ حکمران خلاط درگذشت و سلیمان شاه پسر او بجایش (این سنان) سوم برقرار و در این سال مطابق سال هزار و صد و نود و هفت میلادی بود

ذکر وقایع شش و شصت و شش و هفتصد و دهمی در فیروزکوه و تدبیر سلطان غیاث الدین غوری در خمودگی آن و وفات ملک غیرث عماد الدین عثمان پادشاه مصر و نیابت

و این سال در فیروزکوه و افغانستان فتنه مهمی بزرگ حادث شد از یک نوع خلقی بسیار هلاک کرد سبب آن غیاث الدین غوری آتش آن فتنه را باب به تدبیر خاموش کرد و سبب آن چنان آنکه امام فخر الدین محمد بن عمر بن حسین رازی که از اجل علما و از مفاخر قرن ششم بوده و نزد سلطان با احترام و اعظام تمام زیاده بوده همراه میرفت و در مدرسه سلطان غیاث الدین به تدریس اشتغال می نمود و روز بروز بر احترام او افزوده و عقیدت مردم همرات که اکراسیه مذهب بودند و فقها بتجسیم و تشبیه می بودند بسبب آنکه امام فخر رازی کرامی مذهب است اعتقاد و ارادت کلی داشته باشند از اینجهت و سعایت بعضی از فقهای کرامیه و فقهای شافعیه و حنفیه را برانگیخته و در فیروزکوه و غوروند نزد سلطان غیاث الدین مجلس مناظرت تشکیل دهند چون علمای عظام بغیر فیروزکوه رسیدند هر یک از اتباع آن سر برآورده و رایت عصبیت و تکبر برافراشته و با دستوری که داشتند خلقی بسیار گرد آمدند سلطان غیاث الدین وسایل انتظام را مهیا و فراهم آورد و مجلس مناظرت آراسته و علمای موصوف با امام فخر الدین رازی بنای مباحثت و مناظرت گذاردند امام بهر یک از آن جوابی کافی داد که در حضور سلطان و مخالفین تحسین شد و نمایند و مجلس بخوشی خاتمه یافت و کلی بهرات برگشتند و امام فخر رازی پیش از پیش مرتبه و مقامش افزوده شد و سلطان غیاث الدین که از اکراسیه بود در گشت بمذهب شافعی گرد و امام فخر رازی را بانعامات و افره بهرات عودت داد و همین سال در سبب دیگر محرم ۶۶۷ ملک عز عماد الدین عثمان ملک مصر پس از پنجسال و یازده ماه حکمرانی و بیست و هفت سال و شش ماه زندگانی درگذشت و بجایش ملک منصور ناصر الدین محمد به هشت سالگی برقرار شده و او را با این گفته نایبی لازم است پس قرعه نیابت انجام ملک افضل علی بیش گردید سرفه حکومت داشت زنده و او را ملقب کردند زاده و بعنوان آبیکی امور حکمرانی را متکفل باشد و ملک افضل آمده به نیابت ملک منصور برقرار شده نیز در این سال ابو یوسف یعقوب بن عبد الحق بن عبد الواحد حکمران مغرب و اندلس پس از یازده سال حکمرانی و هفت سالگی زندگانی درگذشت و بجایش محمد بن یعقوب نشسته و ملقب الناصر گشت

ذکر وقایع شش و شصت و هشت و وفات سلطان ملک شاه خان و نشستن سلطان محمد علاء الدین بسلطنت خوارزمشاه و خلع شدن ناصر الدین ملک منکوبرنا پادشاه سمرقند و نشستن ملک عادل بجای او

و این سال سلطان گنش خان بن ارسلان بن اتسز خوارزمشاه پس از هشت سال شاه جهان شاه درود زندگانی کرده و بجایش سلطان محمد گنش خان که بعد قطب الدین و پس از آن علاء الدین لقب اختیار کرده بسریر سلطنت خوارزمشاه نشست چون خبر احتضار گنش خان و فیروزکوه و غور بسلطان غیاث الدین رسید بر اسم تعزیت پرداخت و نیز که مرحوم قصد بود که بر سر ای طبل برادر محمد صوفی نوخت نواخت تا که در آن وقت میان ملک غور و خوارزمشاه عداوت و منازعت قائم بود و پس از آن سنه و خان ملکشاه برادر زاده گنش خان علاء الدین از رکاب او منهزم گشته به فیروزکوه نزد سلطان غیاث الدین آمده و او استمداد کرد و تا رقه از عهد خود کنیه جوئی نماید غیاث الدین نهایت کرامت و عزت در حق او نموده و بجانبیه خسروانه او را مستظهر ساخت همین سال ملک افضل و ملک ظاهر و مشعرا

محاصرت نمودند و چون میانشان نفاری پدید شد دست از محاصرت برداشته و عقب نشسته و همین مسئله سبب
کار ملک عادل شد که بعد با لشکر بمصر کشیده و مصر را متصرف گردیده و ملک افضل را بکجای خود به سرخه بازگشت و ملک عادل
چنانچه اشارت شد با قبوتی جرار بمصر آمد و چون ملک منصور را پادشاه نامانع مصر را قوی و دانشی نبود او را از سلطنت خلع کرد و سلطنت
ملک منصور مستحکم و کمال و طول کشیده بود و خود بحکمرانی مصر برقرار شده و مالک زمامی تمام امارات کوتک کرد و دایره خود
مستقل بودند در سوریه و فلسطین در زیر سیادت و اطاعت ملک عادل بن ایوب درآمدند که از جمله برادر زاده اش پادشاه
حلب ملک ظاهر بود و همچه و اعمالک و بلاد دیگر زیر استیلا و تملک سلطان صلاح الدین بود و زیر اطاعت ملک عادل بر آمد و در این
سال که سال چهارم ابوبکر ملک عادل بود در مصر آب نایاب گردید و در دو خانه نیل کم آب شد بدرجه که اغلب آن بجا پاره و نیل بسیر نشد
بهر این سال که مطابق سنه ۶۰۱ هجری بگذشته و نزدونه میلادی بود ابتدا پادشاه انگلستان گذشت و بجایش جان
نشست و نیز ابو عبد الله محمد بن عمر بن رشد که از الیفاتی بلغت عربی و عبری بود از جمله علما و فلسفه محسوب است و قاضی
و فضل عبد الرحیم عیسایی شاعری وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۶۰۲ و لشکر کشی سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بطرف ساناخ و نیشاپور و تصرف

در این سال چون خبر هاوس سلطان محمد خوارزمشاه و انحای عامه متسرگشت و هندوخان بن ملکشاه در فیروزکوه
بپیشگاه سلطان غیاث الدین غوری پیوست سلطان غیاث الدین و برادرش سلطان شهاب الدین بر سر آن
شدند که سپاه بخراسان کشیده و آن بلاد را تحت تصرف آورند لهذا برادر را لشکری از آستانه فیروزکوه برانها
شده راه طوس با نواختن کوس و نوبت بخبر فیل جنگی گرفته و آنشهر را مسخر نموده و خبر شاد باش جنبه داری نشنید حاکم آنجا
تاج الدین علیشاه بن بکتش خان و بزرگان چون از ورود غوریان مطلع گشته دولی مدافعت آمدند ولی سپاه غور
مردانه حمیت نموده و شهر را مسخر و استیلا شد از اتفاقات و شبستگی سلطان غیاث الدین شهر را می صرف کرده بود و در
مقابل برق اساس منجنیق استوار میکردند ناگاه آن دیوار فرو آمد و لی آنی سلطان ناهنگام کوشش شده و
علیشاه و سایر بزرگان خوارزمشاهی اسیر شدند سلطان غیاث الدین علیشاه مبند برداشت و او را محترم داشت
و مرخص نمود تا روانه خوارزم گردید انگاه سلطان غیاث الدین مقرر کرد که ضیاء الدین علی نظم و نسق شادیاخ نیشاپور
سر انجام دهد و خود آهنگ بسطام و حرجان نمود و آن بلاد را مدون مناعت گشوده و با فتح و فیروزی و غنایم موفور
بهرات برگشت و به بخت خسروی بنشست و مقرر داشت تا سلطان شهاب الدین رایت عزیمت بجانب
قهستان و جهات اسماعیلیه برافراشت و پس از جنگ مولناک با غنایم بسیار بطرف غزنین بازگشت
انگاه سلطان غیاث الدین با لشکری از آستانه متوجه مرو و سرخس شد و انجا را مدون مناعت بحیطه تصرف آورد
و هندوخان بن ملکشاه خوارزمیرا بحکومت انجا گذاشته و رایت عودت با فتح و فیروزی برافراشت و هندوخان
در مرو متمکن گشت و بر تخت حکمرانی بنشست و این سال در مصر کار فتنی و غوغا بالا گرفت بدرجه که تمام مردم متضعف
و پریشان حال گشته و کسانیکه قدرت انشتند بطرف شامات و مغرب رفتند و دهقانان و فلاحین از دهات
و ارباب بمصر آمدند و اسعار ماکولات بدرجه بالا رفت که نظیرش را کسی بیاد نداشت و مردم بخوردن حیوانات محرمه

مانند سگ و گرگ با قدام کرده حتی بخوردن اطفال خود و سال نباچاری مبادرت نموده که حکومت مرکبین را تش
آتش میزد یعنی کسانیکه گوشت میت میخورده و بدین قسم اسف انگیز ایام این سال در قصر بایان رسید همین سال
فرانسه با قطع نمایندگان دول و سفرای پاپ شاه سپانیا بحبالت مزاوجت دختر محمد بن یعقوب حکمران مغرب
واندلس بانجا آمده و بدان نیت ام با سپانیا برگشت همین سال سفیان بن محمد بن فرات سلطان حکمران آمده
و بوفات عبد الرحمن بن علی جوزی ما قطعه و اوقاف مشهور واگذاشته

ذکر وقایع سنه ۶۹۸ و لشکر کشیدن سلطان محمد خوارزمشاه بخراسان و متصرفات غوریان و کشمکش غوریان و خوارزمشاهیان وغیره

در این سال سلطان محمد خوارزمشاه چون خبر یافت که سلطان غیاث الدین غوری در آویش سلطان شهاب
الدین غوری از فیروزکوه سپاه کشیده و بمسخر شهرهای خراسان را بحیطه تصرف در آورده بتعبیه سپاه و جمع نبه و
خرگاه بپرداخت و با لشکری بسیار از خوارزم خیمه بیرون زده و طی مراحل نموده اطراف هرات رسیده و میدان رزم
نرم گردیده غوریان از شهر بیرون تاخته و دست بکشتن و سنان و تیر و کمان آشته و بسا مردم مرکب از دو ان
و پیاده ساقط شد سلطان محمد ربیدت محاصرت بفیروزکوه و هم روز بامیر سید بخلاف غوریان که در شهر تحصن
گزیده و از مضرب منجنیقهای خوارزمشاهیان مبشر ترج و بارو خراب گردیده و خندق از خاک و خاشاک پر گشت
و مردم شهری دانستند که عنقریب خوارزمیان داخل خواهند شد آنوقت به برادر پیرانجا نخواهند کرد ناچار چند تن از علما
و مشایخ بیرون شده و بساط مصالحت پهن کرده و امان خواستند سلطان زنهار داد و ابواب حکومت
بروی آنها گشاده و بشهر داخل گردیده و ملک ضیاء الدین علی حکمران با سایر بزرگان غور کرم مدارات و بفیروزکوه
روانه کرده چون خاطر از فتح شادباخ بپرداخت جزم مرو و سرخس جزم کرد چون خبر رسیدن سپاه خوارزمشاهی
و مرو و گویش بارزاده و ایشان سپهدخان گان قتل سلطان غیاث الدین حکمران بوی رسید که عمش سلطان محمد خوارزمشاه
بر سر او رجوع نموده و بسیار بترسید و مرحوله داشت با خود همراه گرفته رایت فرار بطرف فیروزکوه برافراشت و سلطان محمد
بهرات رسیده و انجا را متصرف شده و از انجا بمرو آمد و راه خوارزم پیش گرفت و چون بخوارزم رسید و چند روزی
راحت نموده و نواقص الات جنگ را کامل فرموده آهنگ تسخیر هرات کرد و اوکان را در دوگاه ساخت
پس از رسیدن سپاه از جای جنبش کرده و بظاهر هرات خیمه برافراشت چون غیاث الدین مرغنی که از جانب
سلطان غیاث الدین حکمران هرات بود از رسیدن سلطان خوارزمشاه خبر یافت و در خود تاب مقاومت
ندید طرح مسالمت و مصالحت انداخت و پسر خود را بتحف شایان روانه خدمت خوارزمشاه ساخت از آنسوی
چون سلطان غیاث الدین خبر گرفت که سلطان محمد خوارزمشاه بخراسان رامده و شادباخ نیشابور و مرو
و سرخس را گرفته و سپهدخان نیز فیروزکوه رسیده و شرح ماوقع را بیان کرده بدون درنگ آهنگ رزم نمود
که خبر جنبش سلطان غیاث الدین از نظر هرات بسلطان محمد خوارزمشاه رسید ناچار با ضیاء الدین
علی بصلح و مسالمت تن در داده و رایت عزیمت برافراشت و بکنار مرو الرود آمده اردوگاه ساخت از آنسوی

سلطان شهاب الدین غوری با سپاهی فراوان از طالقان برسید و از آنسوی آب آمو گذشته بگرمه در این میان کلمهٔ اختلاف در میان بزرگان و سران سپاه خوارزمشاه پدید گشت و سلطان ناچار عزم جنگ پیش مبدل بفرار شده و از راه هرات حرکت کرده بدون مقابلت و مقاتلت کردن با سلطان شهاب الدین و غوریان متوجه سرخس شد و محمد دانشمند را مستعرف گردیده و رسولان چرب زبان میان انداخته اساس مسالمت و مصالحت بگذاشتند و لی چون خواهشات سلطان غیاث الدین از وصله و گذشت سلطان محمد خوارزمشاه بیرون بود بدون انجام مصالحه گاهی طرفین رشتهٔ مصاحبت بگسیخته و سلطان شهاب الدین طوس رفته گذشت و سلطان محمد خوارزمشاه بنخاورم رفته شد و سلطان غیاث الدین بهرات آمده بعد از این سال ملک حاکم پادشاه نصه فرزند خود ابوالفتوح سنجر که ملقب بملک اشرف و مظفر الدین بود با سپاهی از این طرف رهاورد فرستاده و ملک اشرف با جماعت مصری (ها) را فرو گرفته و مقهور آورده پس از آن شهر (هران) را مستعرف شده و ملک اشرف نامه فتح و فیروزی بپدر خویش بمصر نگاشت و مصریان از فتح شهرهای (ها) و هران شاد و خرم گردیده بعد از این سال مجاهدین و صلیبیون فرانسه معظم شده که بطرف بیت المقدس آمده و دوباره آنشهر را از مسلمانان پس گیرند و بعد از سه سال یکبار (ها) بنا نموده و نیز بیت الله بن علی مالقی در گذشت همچنین ظهیر محمد بن محمد ظهیر فاریابی در این سال وفات یافت و شرح حال ظهیر فاریابی با ابیات معانی او بان شاعر یگانه مفصل در جلد چهارم این کتاب نگارش خواهد یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۵۹۹ و وفات سلطان غیاث الدین غوری و نشستن سلطان شهاب الدین بجای سلطنت و جنگ او با خوارزمشاه

در این سال سلطان غیاث الدین ابوالفتوح محمد بن سام پادشاه غور و افغانستان پس از چهل و چهار سال سلطنت و کشورستانی بدرود زندگانی گفت و در هرات در محلی که خود تعیین کرده بود در خال تیره و خسته نهفت چون خبر فوت او در طوس بسلطان شهاب الدین رسید محمد چرمیک را بحضرت مرو و تاج الدین علی را برای امور و معین گردانیده خود بطوس حرکت نمود و آنجا بساط سوگواری گسترده و بکار برسریر سلطنت بنشست و لقب معز الدین یافت و خوشیان و اقوام انجگرانی را با مور دلخواه گماشته و از آنجمله فیروز کوه را باو سلطان غیاث الدین که موسوم بملک صنیا الدین و عموزاده اش بود داده و سلطان محمود بن سلطان غیاث الدین برادرزاده خود را بانجگرانی نسبت و فراه و اسفزار برداشت و حکومت هرات بانجا بهزاد خود ناصر الدین غازی ارزانی فرموده و خود متوجه غزنین گشته و بحضرت سلطنت بنشست و سران سپاه و یاوشان و کاردا با شفاقات خسروانه و انعامات شاهانه ممتنع نموده انگاه بجمع سپاه و تجهیز نبه فخر کار پرداخت و مالشکری بی پایان بعزم رزم خوارزم از غزنین بیرون تافت چون خبر جنبش سلطان شهاب الدین در خوارزم بسلطان محمد خوارزمشاه رسید او نیز بیرون شده و دسته را مامور مرو ساخت محمد چرمیک که در وقت دلاوری و شجاعت یگانه دوران بود با فردا بستقبال سپاه خوارزم بیرون شده و حمله سختی شده و عاقبت محمد چرمیک بسختی خورده و گرفتار شده و خوارزمشاهیان سر از قفا بر داشته و روانه

الدین رسید بسیار افسرده گردید و در کشیدن نفس بفرد و دستاپان گردید از آنسوی چون خبر فتح مرو و سرخس محمد
چرمک بخدمت سلطان محمد خوارزمشاه رسید بسیار مسرور گردید و بسرعت حرکتش افزوده عنان کش تا
نظر سرعسکرات در جائی درنگ نکرد و محض ورود بیرون عساکرات مجتنبقها برافراشت و از انداختن کارهای
سنگی و آتشی سرایان را لفظان و امان داد است عالم عساکرات که در این وقت الپ غازی بود دانست که
نتواند مقاومت نماید ناچار رسولان فرستاده و از در ضراعت و مسکنت بیرون شد که سلطان دست از
محاصرت و محاربت بدارد و تا پیش کشی بفرستد سلطان محمد خوارزمشاه قبول نموده و چون الپ غازی مرو را
بجهت گرفتن وجه در زیر فشار آزار داد آورد و سلطان محمد چنبر دار گردیدان پیش کشی را بخشید و از ظاهر عساکرات
برخاست و متوجه مرو گردید که پس از چند روز الپ غازی هم در گذشت و سلطان محمد خوارزمشاه در مرو بود که خبر
رسید که سلطان شهاب الدین با سپاهی فراوان و فیلهای دمان بزودی میرسد چون سلطان محمد دانست
که او را سپاهی نیست که بمقابلت و مقاتلت سپاه غور برآید ناچار عطف توجه بطرف خوارزم نمود و در انجا بانجام
سلوح و تکمیل سپاه پرداخت و از شهاب الدین خیوقی که مرجع انام و از علمای بزرگ بود فتوی گرفت بجهت محاربت
با غوریان و مردم متفرقه داد طلبانه برای جنگ سپاری حاضر شدند و نیز سلطان محمد خوارزمشاه از گورخان
پادشاه قراختای استمداد طلبید که در اندک زمانی بمدد هزار سرباز شمشیر گذار در رکابش حاضر شدند و خوارزمشاه
شط فوز را اردوگاه ساخت که از آنسوی سلطان شهاب الدین با سپاه غور مانند سیلی جوشان برسید
و بر جانب شرقی خیمه برافراشت و در اندیشه آن بود که معبر آب را پیدا نماید و ناهنگام بسپاه خوارزم تاز
و سلک جمعیت و نظام آنان را پاره نماید که ناگاه صدای طبل و شیپور رود و سپاه ناکه طراز سپهدار قوم قراختای
با عساکر سلطان عثمان پادشاه سمرقند که کمک و معاونت سلطان محمد خوارزمشاه آمده بودند بلند گردید سلطان
سلطان شهاب الدین فوری در بحر حیرت و اندیشه جنگ فرو رفت و دانست مقابلت و مقاتلت با سپاه
خوارزم و معاونین او آسان نیست چون تاریکی شب جنبه ظلمت افراشت سلطان شهاب الدین عبور
از رود را محال و اتفاقا که نقل نمودنش دشوار بود بسوی جستند و در نیم شب راه فرار پیش گرفت و سلطان محمد خوارزمشاه
آگهی یافت بدنبال سپاه غور شتافت و بجدود اسفزار باسپ قلاقی جانبین شد و سلطان شهاب الدین
ناچار بجنگ آمده و شکست یافت و جمعی از زرنگان و سران سپاهش گرفتار شدند و خود از جنگ سر برتافت
سلطان محمد خوارزمشاه گرفتاران را نواخت و انعام را در پس سلطان شهاب الدین روانه ساخت چون
فتح و فیروزی نصیب خوارزمشاه شد بجانب خوارزم روان شد و سلطان شهاب الدین با سپاه شکسته
بسوی اندخود حرکت کرد که ناگاه یکدسته از سپاه قراختای که بامداد خوارزمشاه میآمدند نزدیک اندخود
بسلطان شهاب الدین رسیده و چون دانستند او شکست خورده آنها هم بجنگ در آمدند و سلطان
شهاب الدین در قلعه محصن گردید و بوسیله رسولان سر حد از نقد و جنس همراه داشت با آنان دوا
گذاشت تا گرفته و راه خود گرفتند و سلطان شهاب الدین پس از زحمتی در کمال دل شکستگی و اندوه بغیر و کوه

رسید و ما بصلاح امور پرداخت که متعاقب آن حدیث رسولان حرب زبان بامانه سلطان محمد خوارزمشاه پرسیدن
برآنکه غبار فتنه و حجاب نخوت از نقاب غرور این طبقه گردیده و هر قسم که هست بوسیله امکان آغاز مواخذت و مرافعت
خواهد بود و مخاصمت مصادقت مبدل خواهد گشت امداد است که سلطان غور و افغانستان از گذشته گله و سلطان
شهاب الدین نیز از مصاحبت بیرون شده خواهی بجای موافق دیده و مقرر شده رشته مودت نیمابین دائما محکم و برقرار باشد
و هر زمان خوارزمشاه را احتیاج بسپاه و معاونت افتد سلطان غور مضایقت ننماید و این من باب سبب شکست
سلطان شهاب الدین و گرفتاری او و از خود و اخبار بی اساس از فرمان او و اطراف و اکناف بلند و پراکنده گردید
و هر کس بهوای سرداری و بزرگی افتاده و هر از استیصال او و استقبال زده منجمله امیک نام که یکی از سرداران ولیعهد سلطان
شهاب الدین غوری بود و از معرکه گریخت و به طالقان شتافت و فرمانده آنجا را بکشت و زمام امور ملک را بدست
گرفت و گروه سلحشوره آنگهکران از کوهستانهای هندوستان مانند سیلی خروشان بامین آمده و بپنجاب تاخته
رسیده و هر جا قتلها برانگیختند الدوز که از امرای درست کار بود بغزنین آمده آنجا را متصرف شد چون سلطان
شهاب الدین و سپاه از پشاور بازگشت الدوز در پیش بست و سلطان ناچار روی فرو کشید و بجانب ملتان روانه گشت امیک در نهایت وقاحت بجنگ ولی النعم خود مبادرت کرد و کشته شد
و سلطان شهاب الدین ملتان را رشده و مانگال کار پرداخت و چون سپاهیان متفرق جا جمع شده و شوکت سلطان
را بغزنین گذشت رایت عزیمت بجانب غزنین برافراشت الدوز چون حشمت سلطان را دید که باز عودت کرده و
تاب مقابلت و مقاتلت با او را ندارد از فرصت و مسکنت از غزنین بیرون شد و سلطان او بند پرفت او را
بخشید و مجددا بغزنین آمد و بر سریر سلطنت نشست همدر این سال فلک الدین سلطان زاده ماوری ملک عادل
پادشاه دولت و اقبال اسماعیل سیف الاسلام بن شنقتکین حکمران عین بدست ملازمان خود کشته شد نیز در این سال
کائنات شش پادشاه دانمارک درگذشت و بواله مارد دوم بجای او نشست و در مغولستان چنگیزخان بتخت سلطنت
نشست و تمام قبایل مغول را مطیع خویش ساخت

ذکر وقایع نشئه و لشکرفرستادن ملک عادل پادشاه مصر بقصد موصل و غلبه عساکر مصری بر سلاجقه شام

در این سال ابو الفتح ملک اشرف از جانب برادر خود ابو بکر ملک عادل پادشاه مصر با موی بجنگ سلاجقه شام
موصل شد و با عساکر مصری طی طریق کرده و راه موصل پیش گرفت ارسلانشاه نیز چون خبردار شد با جمعی فراوان
باستقبال ملک اشرف بیرون شتافت عساکر مصری بجهاد او بجنگیدند و قشون ارسلانشاه را منهزم ساخته
و ملک اشرف با غنایم موفوره و مسرت بسیار مراجعت مصر کرد و اصل لشکرکشی پادشاه مصر بموصل آن بود که ملک
الدین محمد بن شاه الدین زنگی بن مودود حکمران سنجار چون حشمت و اقتدار ملک مصر را دید خطبه بنام او کرد
و این مسئله بخاطر نورالدین ارسلانشاه بن مسعود حکمران موصل ناگوار آمد قصد تعیین کرد بتصرف ملک الدین محمد را
کرد و ملک الدین زد ملک عادل پادشاه مصر کس فرستاد و مقدمه را خبر داد ملک مصر فرمانداد تا فرزندش ملک
اشرف با سپاه مصر حرکت بطرف موصل کرد چنانچه گذارش یافت همدر این سال سلطان رکن الدین سلیمانشاه

قلیج ارسلان پادشاه آسیای صغیر درگذشت و بجایش پسرش قلیج ارسلان بن سلیمان نشست همدر این سال
کوکبوری با دویست هزار سوار و پیاده از پادشاه و دانمارک و آلمان ممالک نرو ژ را مستولی شده و بر تغالیها با مالات اولیس
که بتصرف عربها درآمده بود مستخلص نمودند و مجاهدین صلیب پیرون فرنگستان بطرف اسلامبول آمده و استیلا یافتند و
بآنشهر متصرف شدند و خرابی بسیار کردند و نیز عبد المؤمن مقدسی و قاسم بن بنته اسد در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۵۸۳ و لشکر کشیدن ملک عادل پادشاه مصر بجنگ صلیبیون و غلبت بر ایشان و فتوحات صلیبیون در اسلامبول

در این سال مجاهدین صلیبیون از تمام اروپا استعانت جسته گرد آمدند بقصد القدس را تصرف نمایند و چون
سلطان صلاح الدین گذشته بود بدین خیال که کلمه تفرقه و شقاوت در بین حکومات اسلامیه جای نشین شده و بهر اوده و برخیزد نایل
میشوند چون خبر نزدیک شدن آنان شایع گشت ملک عادل سیف الدین پادشاه مصر فرمان داد تا عساکر مصری حرکت
کرده و کوه طاهر را مقابل آنان اردوگاه ساخت و بسپاه صلیبیون تاخت و آنها را منهزم و متفرق ساخت که تمام
صلیبیون و مجاهدین توانستند جمعیت خود را جمع کنند و پراکنده شده راه دیار خویش گرفتند و از سوی دیگر دسته سر بآورده
سواحل مصر را فرو گرفته و تا نزدیک رشید رسیدند و این بین سلسله نزله و مصر حیران گرفت که سیل خرابی و بربادی فرود
چون این خبر ملک عادل رسید آنجناب مصمم شد که قبل خرابی نازله و رفع تجاوزات صلیبیون را نماید و محض رسیدن
بمصر با صلیبیون طرح مصالحت افکند که ایالت و قلعه و فلسطین را آنها واگذارد و بدین ترتیب سرانجام عقد مصالحت بسته
گردید که از پس و پیش صلیبیون معاودت داشته و بنای تجاوز را بنا به تحریک پاپ گذاشتند که بجای خود کار شان
میشود و در این سال رشته تجاوزات بیرحمی صلیبیون در اسلامبول بالا گرفت که بسیاری از عمارات بزرگ تاریخی را
خراب کردند و هر چه یافتند بباد یغما دادند و هر کرا توانستند از زنان و دختران بتصرف آوردند مردم از تعدیات آنان
بستوه آمده برآنها قیام نمودند و بسیاری را بدار آویختند و چندی از آنها را بفروش گذاردند و باز قوای خود را جمع نموده با اسلامبول
آمدند و فتوحات فی ما بین نمودند و خود امپراتوری و پادشاهی برداشتند در این سال بن امیر مکه قتاده حسینی و امیر
مدینه سالم بن قاسم الحسینی دگر شدند و فرانسه فلیپ گشت با پادشاه فرانسه انگلیسها بجنگیدند و ایالت نرماندی
را بتصرف آوردند در همین سال ابو شامه مصنف کتاب الروضتین در گذشت

ذکر وقایع سنه ۵۸۴ و کشته شدن شهاب الدین غوری و نقل جنازه او بغزنین

در این سال سلطان شهاب الدین غوری بعزم تادیب طایفه کهکران که در هندوستان سر طغیان برداشته
بودند از غزنین با سپاهی فراوان حرکت نمود و بمجرد قطب الدین ایبک فسه نگذارد بلی پیام فرستاد تا او هم با
قشون خویش حاضر شده و پس از رسیدن شهاب الدین ما ملحق گردیده بسوی سیاه کهنه خواه بطرف لاهور رانده کهکران
از دو سمت دعالت بیرون شدند و در مقابل حمیت غوریان و غزنویان شکسته و کشته و فراری گشتند سلطان
شهاب الدین مجدد الامور را متصرف گردید و شهر و نواحی آن را تحت انتظام در آورد و کشور پنجاب را نظامی نسبزاد و قطب
الدین ایبک را بازماموریلی فسه نمود و چون کنیزه و رینه خوار رشاه را که در سنوات قبل از او گشت فاحشی خود نمود

دل داشت و منتظر وقت بود در این وقت که از کار مخالفین هند دستان فراغتی حاصل کرد تا بسنگ زم با جوانده مقام و
و شور بهر جا روانه داشت و بجمع سپاه و تجهیز نبه و خرکاه همت گماشت و تراک جمک سه ساله دیده چون سپاه هند دستان
جمع کرده از لاهور خیمه بیرون زد و چون آب سند عبور نمود فرمانده داشته پرده بیوان او را و محلی که موسوم بر بسنگ آباد است
بود افراشته که از کثرت مشتق آب روان و وزیدن باد وزان متاثر نگردد و بهره ببرد در این وقت دسته از اشرار لشکریان
که خوشیانشان از سیاست سلطان شهاب الدین کشته و بجازات رسیده بود فرار را هبراه جای داشته چون
خیمه سلطان را دور دیدند و از یکسوی او را که مقابل رودخانه بود از پاسبان تهی یافته در صدد اشقام برآمده در گوشه پستی
و تاریکی خزیده تا تاریکی عالم را فسه در گرفت و مترددین از سپاهی و غیره غنوده و همه از پای در افتاده و اندکی از
از کمیگاه بیرون آمده و خود را در آب انداخته شناکنان از آنسوی از این سوی رسیده و بخیمه شهاب الدین درآمده
و در بستر خواب بغرب کارد و خنجر زخمهای فراوان زده و بیرون شده تا صبح شد سلطان شهاب الدین
را در بستر خواب کشته یافتند تمامی رؤسای لشکر و بزرگان کشور جامه ماتم پوشیده و نقش او را با اجرات سابقه
بغزنین آوردند (ملیدوز) حکمران غزنین با تمامی با استقبال آمده گریبان چاک و بر سر خاک کرده و نوحه کنان
و اشک ریزان در پای جنازه سلطان شهاب الدین پیاده طی راه مینمود تا او را با بتگاه جاویدان حاضر
مدت سلطنت با الاستقلال سلطان شهاب الدین که مغز الدین هم لقب داشت سه سال و اندی بود و علاوه
از آنکه مدتها با برادرش سلطان غیاث الدین در کار سلطنت شرکت داشت همه این سال مجیر الدین
تاشتکین امیر حجاج که حکمران خوارستان بود در گذشت و حکمران آذربایجان دختر اتابک پادشاه گرجستان را
بعقد ازدواج در آورده و سپاه فراوان بر تفلیس را که متصرف خزانه پادشاه بود متصرف شده و پادشاه فراری
(مالیات تومان) و این رود را از ارکلیسیا گرفتند

ممالیک پادشاهان غور که در هندوستان حکمرانی کرده اند چهارتن بوده اند و ذکر وقایع تشنه و منازعت ممالیک و ملوک بامیان و غوریان بسر تخت سلطنت غور و غزنین

در این سال چون سلطان شهاب الدین غوری ملقب بمعز الدین چنانچه نگارش یافت در گذشت و
شاعری در آنوقت این بیت را در تاریخ وفاتش بسرود (شهادت ملک بحر و بر معز الدین گزا بد ای همایون
مثل آن نامه یک) (سوم ز غره شعبان بسال ششصد و دو) فرمانروای غزنین منزل و مبک و سلطان
شهاب الدین بجز یک دختر فرزندی دیگر نداشت و لیکن ممالیک و غلامان تربیت شده و نشانده تاج الدین یلدز
حکمران غزنین و قطب الدین ایبک حاکم دهلی و ناصر الدین قباچه که در سند و ملتان حکومت میکرد و داشت و چون
خبر شهادت او بامیان رسید بهاء الدین سام بن شمس الدین محمد بن مسعود که عموی سلطان شهاب
الدین غوری بود و پس از شمس الدین محمد بحکمرانی بامیان برقرار شده بود از بامیان با فرزندان خود علاء الدین محمد
و جلال الدین محمد بطرف غزنین در حرکت آمد که بسریر سلطنت برآید و جایگاه سلطان شهاب الدین را متصرف
شود علاء الدین و جلال الدین بغزنین آمدند و علاء الدین مدتی با غزنین بحکومت نشست و تاج الدین یلدز

و غزنین موجود بود چون خبر یافت با سپاهی رزم آزمای بجانب غزنین شتافت و بجنگید و علاء الدین و جمال الدین را گرفتار ساخت و در ماسان فشنه پاشده خاقت جمال الدین بامیان رفت و به بود و پس از نه سال بدست سپاه خوارزمشاه گرفتار و کشته گشت و از سوی دیگر سلطان محمد بن سلطان غیاث الدین غوری را با زاده سلطان شهاب الدین چون خبر کشته شدن عم خویش بشنید از انجا بغیروزکوه آمده با احترامات بسیار بر سریر سلطنت متمکن گردید و مانند پدر خود غیاث الدین لقب غیاث الدین قبول کرد و سکه و خطبه بنام او جاری و ایلچیان باطراف و جوانب تعیین کرد و منشور حکمرانی بجهت قطب الدین ایبک و تاج الدین یلدوز و ناصر الدین قباچه فرستاد و آنان سر اطاعت بفرمانبرداری خم کردند و اینجا مناسب دیدم که شجره نسب غوریان را که از سلاطین غیاث الدین محمد بن سام بود و سر سلسله ملوک بامیان است از اسد فرزند رشید بود و شمس الدین تاج الدین زنگی و سام الدین علی و انیا را بامیان و تخارستان حکومت داشته تا خاقت بدست خوارزمشاهیان منقرض شده بهم چنین ممالیک غور که خواجه ها بسلطنت رسیده بچهارده تن بودند تاج الدین یلدوز و قطب الدین ایبک و ایلک سلطان شاه بن قطب الدین ایبک و ناصر الدین قباچه و مدت ضعاف سنوات گذشته و آینده و نامشان و سکه و خطبشان برده شده و میشود همه این سال ششصد و سه ملک ناصر الدین پادشاه با لشکری آراسته از مصر بطرف شام بجهت جنگ با صلیبیون در حرکت آمد پس از مقاتلت و مخاصمت عساکر قدسی مجاهدین صلیبیون غالب آمده و انهزام نموده و در این سال اوچین حضور یکصد تن از روسای قبایل و عشایر مغولستان فتحنامه کرد که تمام ممالک اسیا را بتصرف آورده و بریاست انتخاب گردیده و لقب چنگیزخان شد نیز اجازه با پادشاه اسلام بول غلبه یافته و او را کشته و در اردبیل بجایش برقرار گردید نیز غیاث الدین کیخسرو پادشاه اسیای صغیر شهر انطاکیه که از شهرهای رومیه صغیر بود مسخر

ذکر وقایع گذشته و آزاد ساختن سلطان محمود غوری ممالیک مدبر شرا و منضم شدن میرات بخوارزمشاه و خلعت فرستادن خلیفه بغداد بجهت ملک مصر

و این سال سلطان محمود غیاث الدین غوری فرمان آزادی و خودمختاری بجهت قطب الدین ایبک حکمران دهلی و ملوک بود و تاج الدین یلدوز و سایر ممالیک که همه شان ممالک مدبر شان غیاث الدین و عمش سلطان شهاب الدین بودند و بدین قوت و جوان مردی طلب جمیر انجود مجدد ب کرده و فرمانداد تا مسجد و جامع بهرات که در پیش ساخته و تمام بود با تمام رسانیده و بر رونق و شکوه عمارات حکومتی فیروزکوه و بناهای خیریه بهرات افزوده و در این وقت عزالدین حسین خرمیل حکمران هرات بود و از قبل سلطان محمود منشور یافت و چون انتشار یافته بود که سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ با فراخانیان کشته شده خرمیل کسان و بستگان خوارزمشاه که در هرات بودند مصادره ساخت و طبل استقلال نواخت پس از چندی که کذب کشته شدن سلطان محمد خوارزمشاه ثابت شد خرمیل گرفته و پشیمان گردیده و از مسکنت و خراجت در گاه خوارزمشاه نامه نگاشت سلطان عذر او پذیرفت چون خبر این حوادث بفیروزکوه رسید که خرمیل رایت مخالفت افراشته سلطان را فرستاده سلطان محمود بدفع او لشکر و سپاه فرستاده ظاهر هرات رسیده و نایزه جنگ مشتعل گردید سلطان محمد خوارزمشاه چون از لشکرکشی غوریان

خبر داد کشت سپاهی او نیز بهرات فرستاد و خوارزمشاهیان غوریان را کشت و او مدتی مقتدر بهرات داخل شد مدت
غیاث الدین حرمیل چون از مخالفت غوریان با خوارزمشاهیان متوقع شده بودند است که از ملک بهرات برای او خواهد ماند
و حال آنکه ملک رزن قوام الدین که سرکرده سپاه خوارزم بود با تصمیم رفتن او در باطن داشت آن روزی ملک رزن
او را مهیه ساخت و اسباب او را باج برد و او را کشته سر او را نزد خوارزمشاه فرستاد و پس از کشته شدن حرمیل
سعد الدین هندی سر لشکران بر داشت و هرات را دفعتاً آنچنان گرفت و ملک رزن با او بجنگید عاقبت سلطان
خوارزمشاه خود بظاهر هرات رسید و سعد الدین نیز اگر دی کرده و پس از آن او را کشته و خوارزمشاه بهرات آمد و سیادت
غوریان از بهرات مرتفع شد و بهرات جزو ممالک خوارزمشاه گردید و نیز در این سال الناصر خلیفه عباسی فاطمی بمصر
ملک عادل او پشاه مصر فرستاد و بلاد او را تحت حکمرانی ملک عادل مقرر کرد و او را لقب ملک الملوک دوست امیر المومنین
ارزانی داشت و برای پسران ملک عادل نیز خلعتهای قیمتی فرستاد همدرین سال علم الدین عبد الکریم عراقی و ابن ساعاتی
شاعر در گذشتند

ذکر وقایع شش صد و کشته شدن سلطان محمود غیاث الدین غوری

در این سال سلطان محمود غیاث الدین غوری پس از پنج سال سلطنت کشته گردید متین قضیه اگر خوارزمشاه
در حساب او را فتنه انیان خلجی نکا بیش رفت فتنه شد تاج الدین خلجشاه بن یکتش خان را بر سلطان محمود خوارزمشاه بجنت
سلطنت برانگیخت و دست بخشش و زر و مال بسیار بخشید چون کذب کشته شدن سلطان محمد اشاعت یافت و سلطان
محمد بسلامت برگشت تاج الدین متوهم گردید و بغیر و زکوه نزد سلطان محمود غیاث الدین پناه برد سلطان محمود چون خبر یافت
سوء معاهده ایلدگز را با پدر سلطان محمود بسته شده که دو پادشاه باید با دوست یکدیگر دوست و با دشمنان هم دشمن
باشند بغیر و زکوه نزد سلطان محمود فرستاد و او را بخواست سلطان محمود ابتدا تاج الدین خلجشاه را محبوس کرد
و در کار او متردد بود و چون جمعی بر طرفداری تاج الدین بودند و همه روزه بعضی میرانیدند که مانا بنه کان میتوانند کسی نا بنه را بدست
دشمن بدهد سلطان محمود نظر بمضمون معاهده تسلیم پدرش خوارزمشاه بسته بود بخواست تاج الدین التسلیم کرد از ان
خوارزمشاه کند ولی احتیاط و لابه مردم او را از این کار باز داشته بود چون فتنه تاج الدین انجیس کرد و بود با نا بنه کان
که از فرد و هرات نیشابور و غیره بودند بسلطان محمود پیام فرستاده و رهائی او را خواسته شد و گفته شد اگر تاج الدین او را نگذارد
و سوء مقصدی مسلمانان دارد آید از ما نماند این اشارت از طرف خوارزمشاه بسلطان محمود رسید و تاج الدین خلجشاه را بطلبید
و سلطان محمود زبان معذرت گشود و از غیوری نا بنه کان با کی نکرد و باب کشتن سلطان محمود مشورت کردند و شبرا بام
خانه او فرود آمده او را در بستر خواب کشته و واقعه کشته شدن او را صاحب جهانگشای نصری در سال ششصد و پنج مینگارد
صاحب روضة الصفا در سال ششصد و هفت میآورد و صاحب تاریخ گزیده نیز در این سال ذکر قتلش مینماید همدرین سال
مغیث الدین سنجر شاه مستقری حکمران جزیره ابن عمر بدست پسر پسش غازی کشته شد و غازی نیز بدست ملازمان
پدرش مقتول گردید و محمود ابن سنجر شاه بجای پدر نشست و مغیث الدین لقب یافت

ذکر وقایع شش صد و نشستن

تاج الدین علیشاه بحبس سلطنت غوریان و کشته شدن او بامر سلطان محمد خوارزمشاه

چون سلطان محمد غیاث الدین غوری بخونکاری خویش مایل گشته و حبس او را بجهات نقل داده در مقبره غوریان مدفون ساخته و تاج الدین علیشاه بن قتلش خان خوارزمشاهی از حبس بیرون آمد مردمان فیروزکوه و کسانیکه بعنوان نیابت نشسته بودند فیروزکوه را مسلم کردند تاج الدین را السلطنت برداشته و عریضه بدربار خوارزمشاه فرستادند که سلطان برادر خود تاج الدین علیشاه را بسلطنت انگرانی غور و افغانستان فرستد و تاج الدین به نیابت سلطان محمد خوارزمشاه ملتمس مردم مقبول افتاده و فرمان حکومت تاج الدین را خلعت گران مایه فیروزکوه داشتاج الدین چون از منشور حکومت و رسیدن خلعت آگهی یافت با سبعتال از فیروزکوه بیرون شتافت و با رسول بسفر درآمد چون بجره رسیدند که حامل خلعت بود رسول با آورنده خلعت شمشیر کشیده بر سر تاج الدین برداشت و حکم کشتن او را کرد برادرش سلطان محمد خوارزمشاه او داده بود بمردم نمود و سر او بخدمت خوارزمشاه روانه ساخت آنگاه بزرگان و نام اوران فیروزکوه سام بن سلطان محمد غیاث الدین ملقب به بهاء الدین که بسن چهارده سالگی بود بگاهبت برداشتند و چون خبر قتل بهاء الدین سام مستور کردند علاء الدین اتسز بن علاء الدین از طرف خوارزمشاه بفیروزکوه آمد و بهاء الدین سام و برادرش شمس الدین محمد و مادر ایشان را گرفته بهرات روانه داشت و سلطان محمد تحف را بخوارزم روانه کرد و آنها را خوارزمشاه بدولتخانه فرستاده شکنجه جان بهاء الدین و شمس الدین را بامر مادر سلطان محمد خوارزمشاه در آب غرق کردند و در این سال ملک عادل پادشاه مصر جیوشی بحرا بطرف یغیبین فرستاد و مغلب الدین محمد بن جمال الدین نکی بتعاقب و مقاتلت عساکر مصر مستعد گردید و ملک مصر بعقیبین و اخابور کما استیلا یافت همدرین سال ملک [illegible] سعد بن سلاح الدین درگذشت و نظام فخر رازی محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی تمیمی بکری طبرستانی رازی شافعی درگذشت و او از مفاخر قرن ششم و هشتم بوده و او را تالیفات با بره هست و شرح مسافرت او دنیا البتیش مدفیروزکوه بطلبای عصر نگارش شد نیز در این سال مجد الدین مبارکات مبارک بن محمد بن محمد الکریم معروف بابن اثیر برادر عز الدین علی مورخ مولف کتاب کامل در تاریخ درگذشت نیز المحب الطبری المکی خوارزمی در ذی الحجه این سال که مطابق هفتصد و دو صد و نه میلادی بود مجاهدین و فرانسویها بگرفتن بیت المقدس بودند بسرحدات مصر تاختن بردند

وقایع ششصد و نه و آمدن ملک عادل پادشاه مصر از دمشق بمصر و عودت او

در این سال ملک عادل پادشاه مصر پس از فتوحات از دمشق بمصر عودت کرد و هنگام ورود مصر بها جشنها کرده و هدیه ها تقدیم او نمودند و پادشاه همه را بالتفات گرانمایه مخصص نموده و پس از توقف اندکی در مصر بنظام امور با تحرک شتافت و در اوایل ربیع الاول از مصر بقصد خود را بملک مظفر بوده و حصینه خود را بملک مظفر داد و بسیاری از این سفر جهت را بطور حسنه عنیشان قائم شد و نور الدین ارسلان شاه عماد الدین زنگی حکمران موصل ملک [illegible] و مادر ملک عادل حکمران خلاط که اگر جهانگشا بوده و خیر حکمران آنان بوده فرا رحمت و در این سال ششصد و هفت در گذشت همدرین سال که مطابق هزار و دو صد و ده میلادی مجلس شورای ملی

فرانسه حکم داد که کتب فلسفه ارسطو را بسوزانند و خوانندگان کتب فلسفه ارسطو را تعزیر کرده و بسوزانند همدرین سال ششصد و هشت ابو حامد محمد بن یونس بن منعه فقیه شافعی در موصل گذشت و نیز قاضی سعید معروف بابن سنا الملک که بنسبه الی جعفر بن سنا الملک السعدی الشاعر المعروفی که از فضلای نامی و اشعار بلند بود وفات کرد و نیز قطب الدین ایبک پادشاه دهلی که ممالک سلطان شهاب الدین غوری بود در این سال دهلی را تسخیر نموده درگذشت

ذکر وقایع نشئه و ساختن ملک عادل پادشاه مصر قلعه طورا را

در این سال ملک عادل پادشاه مصر بجهت عساکر و مهمات جنگی قلعه بسیار متینی بنا کرده و در استحکام و بسته آن مبالغت نموده بجهت سرعت تمام آن بسیاری از سپاهیان بدو فرستاده تمام شد و آن قلعه معروف و موسوم بقلعه طور همدرین سال کیقباد برادر کیکاوس گرفتار کیکاوس شده زیرا کیقباد بعزم تصرف اقتوره حرکت کرده بود کامیاب نشده گرفتار گردید همدرین سال که مطابق هزار و دو صد و دوازده میلادی بود اولاد میر پادشاه روس درگذشت و ازوری دوم پسرش بجایش نشست و ناصر محمد صاحب الموندی در جنگ با سپاه اسپانیا که این واقعه مشهور بواقعاب است شکست یافت

حکمرانان خلج و ترک که در هندوستان و لکنهو سلطنت کرده اند و نظر بوده اند که اولشان محمد بختیار و آخرشان ناصر الدین محمود بوده است

ذکر وقایع نشئه و آغاز استقلال ملوک خلج در هندوستان

در این سال محمد بختیار خلجی که از امرای سلطان شهاب الدین غوری بود و مدتها از فرمانفرمایان ولایت مقامی بلند مایه بود و در اوده افغانستان سیاست و ولایتی تخریب داده بود در بنه کوستان تشکیل حکومت داده و سلسله حکمرانان خلجیه در هندوستان تا زمانی امتداد نموده و لکنهو را پایتخت ساخت و ما طرف گنگ تا بنگاله لیکن بخاک افغانستان نیامده تا وقت درگذشت و بجایش محمد شیران خلجی نشست نیز در این سال اغراق کیخسرو حکمران استیای صغیر بجنگ عساکر طغرل آمده و او را منهزم ساخت و گرفتار نموده و کشت همدرین سال علی بن محمد بن علی معروف بابن خروف الکوشفندی نحوی اندلسی اشبیلی شارح کتاب سیبویه درگذشت همچنین محمد بن ناصر بن یعقوب المنصور بن یوسف بن عبد المومن پادشاه مغرب پسر از شانزده سال سلطنت درگذشت و پسرش مستنصر یوسف بجایش نشست و این طبقه خود را امیر المسلمین ملقب کرده بود نذیر عیسی بن عبد العزیز حرولی از علمای نحو در مراکش وفات یافت همدرین سال که مطابق هزار و دو صد و سیزده میلادی بود رونده با بعزم تسخیر ترکستان کشیمهای جنگی راه انداخته

ذکر وقایع نشئه و وفات تاج الدین یلدوز غلام غزنی و استیلای سلطان محمد خوارزمشاه بغزنین

در این سال تاج الدین یلدوز حکمران غزنین که ممالک سلطان شهاب الدین غوری بود و سلطان محمود و علاء الدین غوری اورا آزاد ساخته بود درگذشت و چون خبر احوال و سیم سلطان محمد خوارزمشاه رسید با سپاهی

ه تی بعزم تسخیر غزنین او خبای بجنبید تا بغزنین رسید و آنوقت یک از غلامان خاصه تاج الدین یلدوز غزنین را متصرف
شده داشت و چون از رسیدن سلطان محمد خوارزمشاه خبر یافت غزنین را گذاشته در هری رفت و سلطان محمد بدون
محاربه و مقاتلت بغزنین در آمده و فرمانداد تا بر سم دعا و خطبه از آن زمان ببعد بنام سلطان محمد خوارزمشاه
شاهزاده و امیرزاده که طرح رکاب او بودند بنوازش در آورد و این ملک زادگان از طبقات مختلفه ملوکی بودند که در عهد
سلطنت خوارزمشاه متقرض مانده یا از خوارزمشاهیان بودند آنگاه سلطان محمد خوارزمشاه غزنین را بیک از نواب خود
سپرده و او خوارزم گرفت همدر این سال شیخ علی بن ابی بکر هروی که شرح حالش در حلقه سوم نگارش خواهد یافت
و در انواع علوم و فنون متبحر و در سیمیا مهارتی کامل داشت باین سفر آخرت برافراست و در شمال حلب مدفون
گشت نیز در عبد السلام بن عبد الوهاب بن عبد القادر حنبلی والی چند بغداد و عبد العزیز بن محمود بن الخضر فضلای
محدثین وفات یافتند و با مشاهیر علمای اسلام و سایر بلاد و پارهٔ پادشاه فرانسه اتفاق نمودند

ذکر وقایع سنهٔ ثمان عشر چنگیزخان ببلاد چین و بکین بای بخت چین و فضایح در آنسرزمین

در این سال مستعد رواله خروج چنگیزخان را بکشید و چنگیزخان با سپاهی بی اندازه و وحشت و دهشتی تازه
تازه بطرف بکین بای بخت چین برانده و آنشهر را فروگرفت و آتش بداد را فروخت و بیشتر عمارات قدیمه مشحونه و کتب
علمیه و حنیه آنان را بسوخت و تا کوههای شمال مملکت چین تاخت و همه جا را و این و مشرقرا مسخر ساخت
و نیز از علما و مهندسین و منجمان چین را بجهت اشغال نشزد به همراه گرفت و بیرون شد نیز در این سال
ملک کامل بن ملک عادل فرزند خود مسعود یوسف معروف به افتیس را با لشکری فراوان به یمن فرستاد
و مسعود در یمن با سلیمان حکمران یمن بجنگید و او را منهزم و گرفتار کرده و روانه مصرش داشت و یمن را متصرف
شد همدر این سال امیر علی بن الصریفینی خلیفه عباسی را وجیه مبارک بن ابی الفاخر سعید دهان بخونی
اعنی وجیه الخادم را بهاری حافظ در گذشته همدر این سال که مقارن هزار و دو صد و پانزده میلادی پاپ رم
کنیسیا را از زن کردن ممنوع ساخت

خانان چنگیزی مغولی چهارده تن بودند که مدت یکصد و سی یکسال سلطنت نموده اند اولشان چنگیزخان بود که در سال ششصد و بیست و چهار درگذشت و آخرشان موسی خان بود که در هفتصد و سی و اندی درگذشت

ذکر وقایع سنهٔ اثنا عشر اغار مخاصمت بین چنگیزخان و سلطان محمد خوارزمشاه

در این سال چنگیزخان مصمم گردید که سپاه بطرف بخارا و سمرقند و ممالک خوارزمشاه کشد بین مقال که چون سفرا
و حشمت سلطان محمد خوارزمشاه در اقطار و بقاع ذکر داد و تجار و سوداگران از ترکستان و خراسان و افغانستان
و کمال اطمینان و امنیت در حرکت آمده و بجانب خوارستان و تاتارستان برای تجارت در رفت و آمد شدند
و چون نظر انگیزخان همراهش در حساب و جدال بود و سپاهیانش از فقدام و غارتگری اندیشه بسیار رسیده اشتند و
خود و خویشان نزد و بخارا بود که بگذشتن رود و احتیاجات لشکریانش را و مع فایده خاصه از قبل مبوسات و اقمشه این بود

که احمد مخبذی با جمعی از تجار رخوت و طرفات بسیاری بطرف ترکستان بردو مشغت کلی رسید چنگیز خان خبر داشت که تاجر کان درگاه و سرداران با جشتاش هر یک ایلچی از مسلمانان انتاعش بگزیده و سرمایه کافی آنها داده و رخا خوارزم داشته آنان چهار صد و پنجاه تن از تجار مسلمان متوطن بودند که با مال تجارت بسیار آمده و چون شنیدند از زبان رسیده حکمران آنجا که نامش اینال جق و تابع کی از طرف خوارزمشاه لقب غایر خان گرفته بود آنها را بدیده و احوال رسیده و ثنای گشتاو یک از تجار اغایر خان از بنام مهلی اینال جق خطاب کرده و غایر خان از این بی ادبی برآشفته و آنان را محبوس نموده و چهارم مال آنان دوخت و مصری نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد که همی جاسوسان چنگیزی اما بالی بسیار بقصد جاسوسی آمده اند تکلیف بصیت سلطان محمد بدان نقل و تعرکه حکم بقتل آنان داده چون خبر کشته شدن آنان بچنگیز خان رسید ایلچی درگاه خوارزمشاه رو انکرد که سبب کشتار و قتار چه بوده است که آن قاصد نیز کشته گشت و چنگیز خان آبنگ خوارزمشاه و اشتقام کشیدن نمود که متدرجا بجاهای خود بخوارزمشاه بگیرد چنگیز خان تمام سران قبایل و عشایر خود را جمع نموده و از خصوص حرکات سلطان محمد خوارزمشاه از کشتن تجار و قتل ایلچی و غیر ستان معذرت نامه شرحی بیان کرد و تقسیم خود را از شکار نوبگی کمدیل و یک جهت و جان فشانی و فرمانبرداری با او موافقت خود را با سوگند های غلاظ و شداد یاد کرده و همه این سال ملک فخر الدین بن سلطان صلاح الدین حکمران جاب پس از نسی و یکسال حکمرانی و چهل و چهار سال زندگانی درگذشت و بجایش پسر ارجمند ملک عزیز و آنابکی شهاب الدین مغازی بحکمرانی نشست نیز ملک تاج الدین زین بن الحسین بن زید الکندی از علمای نحو در لغت درگذشت در رم این سال دو مرتبه درگذشت بجایش پسرش سوم نشست

ذکر وقایع سنه ۶۱۴ و مشاجرت بین سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه عباسی

در این سال سلطان محمد خوارزمشاه بعزم منع ناصر لدین الله خلیفه عباسی با لشکری گران آبنگ بغداد نمود ولی گرفت ریف و باران او را مانع شده و سلطان فتوحات خود را ساده و قزوین و زنجان و اهر و همدان و اصفهان و عراق عجم کامل کرده و نام خلیفه عباسی از خطبه بینداخت و چون خبر جنبش مغولان با و رسید متوجه خوارزم گردید همه این سال مجاهدین و صلیبیون برای تعرف نمودن عکا تفرقه خود را جمع نموده و بحرکت آمده و حملات سخت بعکا نموده و آنجا را فروگرفته و کار زار تشکیل دادند

ذکر وقایع سنه ۶۱۵ و آمدن صلیبیون فرنگستان بسواحل مصر و حبک ملک معظم با ایشان و وفات ملک عادل در شام و نشستن ملک کامل بجای او

در این سال مجاهدین و صلیبیون از راه دریا بسواحل مصر آمده و الحق عبارت از هفتاد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده بودند که در روز شنبه چهارم ربیع الاول او میاط را محاصرت کرده و مقابل او خندق افراشته و دور خود را با دیوار و کاه خود خندقی و سوری درست کرده و شروع بکوبیدن برج دمیاط نموده و در حالیکه برج دمیاط در نهایت متانت و رصانت و استحکام بود با نیرهای آهنین دست گرانی کشیده شده بجهت منع عبور کشتیها پدید و استوار بود و در جزیره دمیاط نیز پیاده شده بود و همه روزه جانبها در راه فتح برج را بکار میبردند

و عساکر مصری داد و انه در دفع آنها کوشیدند غافت پای که روی رو دخانه نیل آنجوب کشیده شده بود لشکر صلیبیون
برچی بنیاد کرده و آغاز آتش فشانی و گلوله سنگ اندازی از مناجیق کرده و تسلط یافتند و در این وقت ملک عادل
پادشاه مصر در دمشق بود و ملک کامل فرزندش بنیابت پدر در مصر اقامت داشت و ملک عادل چون از ورود صلیبیون
مصر اطلاع یافت بجمع سپاه شام و سواحل پرداخت و آنها را بیاری و عساکر دانه ساخت و ملک کامل با عساکر مصری
در مقابل صلیبیون مقاومت داشت و نیز مصریها مقاتلات بهم رسیده و مردانه با صلیبیون در جنگ بودند
و چهار ماه طول کشید که صلیبیون توانستند مشقت می نمایند و ملک عادل پادشاه مصر که در اواخر صفر شام جایی
داشت بواسطه مقاومت فرزند و گریختن از محاربت صلیبیون در مصر به عالمین حرکت کرد و آنجا خوشی شدت
مرض و در جمادی الثانی سنه ۶۱۵ سال ششصد و پانزده پس از فرزده سال سلطنت در مصر و شصت و سه سال سلطنت
در شام و چین چهار و پنج سالگی در گذشت و در جائیکه او را سالها در پس پرده در چین مردن میجیک پسر العادل حاضر
بوده و لیکن ملک معظم عیسی بن ملک عادل که در نابلس بود بوزیر خود ابا الفتح رسانید و نعش او را در جعفه
گذاشت و تمام جواهر نفیسه و اسلحه و اسب و اشیای گرانبها را متصرف گردید و نابلس مشغول شد
و چون اخبار رسید مرد مصر اطاعت و متابعت خویش بخواندند و مردم او را اطاعت کردند و چون خبر فوت او بملک
کامل مصر رسید از فوت مهر پدر ملک عادل اعلام داد و بر سریر سلطنت برآمد و دنباله جنگ با صلیبیون را
گرفت و همه روزه عساکر مصری را تشجیع و تحریص بجنگ میکرد و در این بین فتنه میان سپاهیان ملک
کامل حاصل گردید و عماد الدین احمد بن سیف الدین علی بن احمد المشتوب که میان گردهای جنگاور سردار و
رئیس بزرگی بود با ملک کامل بنای مخالفت گذارد و همه قدرسار زعما و بزرگان او را منع کردند که در این وقت
که صلیبیون در محاصرت کرده اند نباید ولید اختلاف و خلاف نمود و سودی نبخشید عاقبت این خبر بگوش
ملک معظم برادر ملک کامل رسید بی تابی آنگاه نموده و شمس الدین را به تبریز از اعوان خود دور کرده و بشام
بفرستاد و پایه استقلال ملک کامل محکم شد و بی در پی صلیبیون برآمده و باز بر سر پیکار شدند همه در این سال
آتابک مظفر الدین سعد بن زنگی از شیراز بملک اصفهان نمود و پس از تصرف اصفهان با عزم ری و زنجان بخوزستان
بجنبش آمد و در حوالی ری با طغرل برخورد کرفتار سپاه خوارزم شد و سلطان محمد خوارزمشاه پس از خطاب عتاب
آمیز او را بخشید و دختر او را بعقد ازدواج فرزند و سلطان جلال الدین درآورد و همه در این سال علی بن ناصر بن مهران
نحوی حلی که ملقب بمجد بود و احمد بن ثابت بن محمد العبد ما الفقیه همه شنبه وفات یافتند

ذکر وقایع شش و لشکر کشیدن چنگیز خان بترکستان و بخارا و قتل و نهب و حرق آن بلاد و جنگ صلیبیون در مصر و انهزام صلیبیون

و این چنگیز خان مالکاری چرا مد او وقایع آنرا با ملک ترکستان و ملکت خوارزم نمود که بهر جا رسید از
کشتن و سوزانیدن و ویران کردن و بردن توانائی کرد و اوکتای و جغتای و جوجی و آلاق نویان و سکونوقارا
که با هر یک سپاهی بیشمار بودند باطراف و اکناف نامزد کرد و آنان انباکت و مخبند و انزار و غیره را سمرقند

نمودند و مردم شهر امقتول و شهر ها شار او ویران کردند و خود جنبه متوجه بخارا شد و ما انگر جمعی از علما و بزرگان او را استقبال کردند و از در ضراعت و مسکنت و اطاعت در آمدند بار او ما جدی رحم نمود و آن شهر را آتش زد و زن و مرد و بزرگ و مردم بخارا را از شهر بمسجد عیدگاه حاضر و از تیغ بیدریغ گذرانید که نظیر این واقعه هولناک را تاریخ کمتر نشان میدهد هم در این سال صلیبیون دمیاط مصر را در ماه یکی ماسبق محاصرت نمودند و بر مردم دمیاط طاعون مخلی و قلت خوراک استیلا یافت که از خوردنی نزد مردم چیزی نمانده بود مگر اندکی آرد و جو و بعضی گیاه بیابان از مردگان شده بود که در کوچه و بازار مردم از کثرت مردگان هلاک میشدند با این حال غیرت و تعصب اسلامی آنها را نگذاشت که شهر را تسلیم فرنگان کنند تا عاقبت روز سه شنبه بیست و دوم شعبان پس از آنکه شانزده ماه و بیست و دو روز شهر محصور بود مفتوح شد و صلیبیون وارد شهر دمیاط شدند و تیغ بیدریغی در میان باقی ماندگان گذاشتند و هر کس بدستشان میرسید زنده نگذاشتند که شهر دمیاط از تراکم جثث اموات و قاذورات یک قرن بلکه متعفن شده بود و انگاه دسته از سپاهیان را بمحافظت دمیاط گذاشته و راه مصر را گرفتند در این وقت ملک کامل محمد مصر را کنیز از دگان ساخته و نامش مصر را نهاده بود بمناسبت غلبت بصلیبیون کویا قبل از نصرت وعده صلیبیون دو صد هزار پیاده و ده هزار سواره بوده و ملک کامل حکم جهاد در داده که از هر سو مسلمانان برای جهاد با صلیبیون حاضر کشته در این بین از سوریه و شامات نیز قشون بسیاری از طرف ملک اشرف و ملک معظم رسید و یکی بجنگ صلیبیون در آمده و انها را منهزم ساختند همدر این سال ابو القاسم عبد الله بن حسین بن عبد الله العکبری الامامی و ابو الحسن علی بن ابی القاسم بن ابی القاسم الدمشقی الحافظ معروف بابن العساکر در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۶۱۷ و غلبت چنگیز خان بسمرقند و فتحنامه السامان

در این سال چنگیز خان با سپاهی انبوه آنسمت سمرقند و سلطان محمد خوارزمشاه با لشکر بیشمار جهت محافظت سمرقند گذارده بود چنگیز خان پس از رسیدن شهر را محاصرت نمود و آتش بدادیه و درخت و خشک و تر را بهم سوخت قاضی و شیخ الاسلام بیرون آمده امان خواستند و امان یافتند و چنگیز خان شهر را غلبت بقهر و هیچ کس را تعاقر نکرد و کسی جان از آنروی مبرم بدر نبرد مگر غلامی از سنه دوان خوارزمشاه با هزار سوار که تابع او بودند جان از آن معرکه بالکه بدر بردند نیز در این سال با رمسای مصریان و صلیبیون جنگ امتداد داشت نه بطرفی شد و نه بضرری و روز بروز ضعف و بیچارگی صلیبیون افزوده میشد در این سال شیخ عماد الدین محمد بن عمر بن حمویه شیخ الشیوخ شام و مصر که صاحب چهل پسر بود و از علمای بزرگ محسوب بود در گذشت نیز رضی الدین محمد بن علی بن یحیی الطبری السنیاوری در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و جنگ سباه چنگیز با برادران و غلبت مغولان بر نیشاپور و طوس و جنوشان و اسفراین و سایر بلاد افغانستان و خراسان و شتار و خرانی امان

در این سال چنگیز خان بجهت دستگیری سلطان محمد خوارزمشاه فرمانداد تا جنه نویان و سوبدای بهادر با قشونی کامل حرکت کردند و مقدم بر لشکر آمده شهر بلخ را فروگرفتند و از جانب خود عاملی گذاشته و راه بر داشته بقصد

شهر هرات رسیدند و آنجا مجاصمت نمودند هر چند قبل از رسیدن سپاه چنگیز بهرات همه اینان از ترس جان و مال خود با چنگیز خان راه اطاعت و مسکنت گشوده بودند و هدایا و پیشکشیها فرستاده بودند با مغولان بمقاتلت برنخاستند و بر اثنای مدارا نه ما آنجا خود را طرف ساختند و بسا از مغولان از آنجا کشته و خون آمد انجامید و عاقبت تو تجر کشته کشت و دو سردار دیگر چون ماموگر فتار گردون سلطان محمد خوارزمشاه بودند از هرات بیرون شدند و بنیشاپور رفتند بزرگان نیشابور مانند فخر الملک حاجی و صیاء الملک رزنی و مجیر الملک کافی پیشکشیها روان ساختند مغولان قبول کرده و از آنجا جسته نویان بطرف مازندران و سوید البوی طوس روان شدند که هر جا سلطان محمد خوارزمشاه را بیابند گرفتار سازند زیرا سلطان محمد و فرزندان و اتباعش از نشیدن همجات وحشیانه و سفاکیهای بی باکانه مغولان تاب درنگ نیاورده هر چند بتطریق گریختند و خاک حیرت و پشیمانی بر سرهای خود بیختند از جمله سوید البوس آه و انتشار اویران و عمر و مشرانها کرده انگاه بجانب خود شان رفت و انتشر را نیز بباد سفالی داد انگاه باستراباد رفت و از نشتن و ویران کردن دریغ ننمود و بدین قسم دامغان و شهرهای دیگر را سراسر ابر باد داد و چون جسته نویان از نیشاپور بمازندران رسید تمام مردم را سراسر تیغ برداشت حتی که صاحب ضاسکنه آنرا که یک تن زنده نگذاشت و متوجه قلعه که زنان و فرزندان سلطان محمد خوارزمشاه پناه جسته بودند گردید و آن قلعه را محاصره کرفت و تمام آمد و قلعه قارون دز و قلعه ایوان بود و زنان و فرزندان و مادر سلطان محمد خوارزمشاه که ترکان خاتون بود با ناصر الدین وزیر در آن قلعه پناه برده بودند بمجرد اسیر نمودن سپه شهر زور چنگیز فرستاده و چنگیز پس از رسیدن آن ناصر الدین و تمام کردکان را سراسر تیغ برداشت و چون سلطان محمد خوارزمشاه از اسیر شدن زنان و فرزندان و مادر خبر یافت دل بر مرگ نهاد و بغصه مرگ شد و شصت و سال قبل ششصد و سیجده ماجتاف بود و مدت سلطنتش سی و یکسال بود چون در گذشت کفن نیافت شد بحیث او را بمان لباس شاهانه دفنش نمودند و چند تن مدانجا نگاشت و دیار خوزستان بطرف ری برداشت و دانجا نیز قتل عام کرده و مردم کرشافعی و حنفی مذهب بودند سبب نگشته اول حنفیها را و پس از آن شافعیها را کشت در این وقت سوید البوی بجسته نویان گشت و این دو سفاک بی باک در خوزستان و عراق دست و غارت انداختن پشت بپشت برادر همدان و قم و قزوین و ساوه و خرم آباد و نهاوند و سر پل و بعقوبه اکید آدم و آبادی داشت از بن برداشتند و بازمانده نگذاشتند و چون بزمستان و نوبت شتاب رسید آمده نزدیکی تبریز جای گزیدند و خاقت اثری از سلطان محمد خوارزمشاه ندیدند و بشیر موزعین گوئید سلطان بی پناه در یک از کوهستانهای مازندران به شمالی پناه جسته بود تا از گذشت همدرین سال بین ملک کامل پادشاه مصر با مجاهدین و صلیبیین جنگ بصلح مبدل شد و ملک کامل با برادرش ملک اشرف موسی و ملک معظم عیسی بدمیاط داخل شدند و این واقعه در شهر رجب این سال واقع گردید و چون از گذشت مصر بهای دیاری غرامت بدهند و پس از رفتن مجاهدین و صلیبیین وقت درنگ بعد صلیبیین رسید که دیگر کار جنگ بصلح مبدل شده بود انگاه ملک کامل حکومت دمیاط را بامیر بهاء الدین قلدک تقوی که از ممالیک ملک مظفر تقی الدین عمر عم شاهنشاه بود تفویض فرمود و از دمیاط خود با برادران منصور و آمد و جشن بسیار پر مسرتی نمود انگاه ملک اشرف حکمران الجزایر

شرقی و ملک معظم والی دمشق بجاهای خود عودت نمودند سه سال قتاده بن ادریس العلوی الحسنی امیر مکه در نود سالگی درگذشت که پسرش حسن او را خفه کرد و عمود را بر زیر حسن بکشت و بجای او امارت نشست نیز در این سال صلاح الدین حسن صباحب الموت رئیس فرقه اسماعیلیه درگذشت و پسرش علاء الدین محمد بجایش نشست

حکمرانان قراختاییان که در کرمان حکومت داشته اند مدت حکمرانیشان هشتاد و شش سال بود و اوائل براق حاجب و اخرشان قطب الدین شاه جهان بود و ذکر وقایع شش. ولشکر کشیدن چنگیزخان بطرف مذکور و طغیان

چون چنگیزخان بخوارزم و خراسان و افغانستان استیلا یافت و همه را تابع سپر بیغ گذرانید و معهودی که بشما گفته داشته شد، و براه فرار گذاشته از آنجمله براق حاجب سلطان محمد خوارزمشاه بود که هر چه در پیش داشت برداشت و راه کرمان پیش گرفت که از آزاد هندوستان شنیده چون بکرمان رسید حکمران کرمان ابو الحاسم، و زنی چشم او را بوالش دوخت و چهره طمع بسویش دوخت براق در ادبیات بخیت و خونش بریخت و کرمان را متصرف شد و مانده مدت حیات تشکیل حکومتی داد و در زمان او کتای قاآن مغولی منشور حکمرانی و لقب قتلغ سلطانی یافت و از آتش وحشت چنگیزیان محفوظ ماند همین سال چون چنگیزخان از کار خراسان و شرق و شمال ایران فراغت حاصل کرد زمستانرا در سمرقند ماند و بهار چون رسید آهنگ خونریزی و فتنه انگیزی نمود سپاهیان خود شان در حرکت آمد و متوجه شهر ترمذ شد و مقدم قاصدی فرستاد و مردم را باطاعت و متابعت بخواند مردم ترمذ خود را مستحکم و متانت برج و بارو قوی بال نموده و راه آشتی و اطاعت نمودند چنگیزخان ترمذ را محصور نمود و ترمذیان مردانه جنگیدند و عاقبت بیچاره شدند مغولان غلبه یافتند و بدرون شهر شتافتند و بنا بعادت سنجقه تیمور بیرون رانده و قسمت لشکریان کردند و آنها را از هم شیع گذرانیدند گویند در اثنای کشتار زنی از اهالی خواست گفت مرا امان دهید که دانه مروارید عظیمی مراست چون گفته شد گوگفت بلع کرده ام مغولان شکم او را دریده دانه لؤلؤ را آورده و ترمذیان را بقطع مروارید شکم دریدند از فراغت از کشتار و خرابی عزم آنشهر چنگیزخان بجانب لشکرت و سمان شتافت و در آن دو شهر نیز مانند ترمذ هر که یافت زنده گذاشت و شهرها را تل خاکستر ساخت و چون زمستان رسید خود ماند و سپاه بجانب مذبشان فرستاد و آنشهر را نیز از کشتن و ویران ساختن و آتش زدن صحرائی کرد آنگاه چنگیزخان با سپاه از معبر ترمذ عبور کرده و بجانب بلخ سرازیر شد و نگارنده این سطور در جلد اول مسروحا از آبادی و عمران بلخ چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام را نگاشته که اینجا کرر نمیاید با نجمله چون مردم بلخ از رسیدن چنگیزخونریز مطلع گشتند نزدیک به پنجاه هزار تن از علماء مشایخ و سادات و اهل شهر جمع شده به تحف بسیار و پیش کشیهای شاهوار بحضور چنگیزخان آمدند چنگیزخونریز بمناسبت آنکه شنیده بود سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه در بلخ و آن نواحی بوده هدایا را قبول کرده و آنها را امان داده با سهم سرشماری مردم بلخ را از بزرگ و کوچک و زن و مرد بیرون آورده و دسته دسته جدا کرده پیران با پیران و جوانان را با جوانان و کودکان را با کودکان چنانچه رسم رفتار و کشتار آنقوم وحشت و سبعیت شعار

بود و انگاه آنان را به سپاه قسمت کرده که تیغ به هیچ رنج و آزمانگذارند و یک تن را باقی نگذارند پس از کشتار بشهر بیشه
هر چه از زر و سیم سبک و در قسمت سیمین بود غارت نمودند و بناهای رفیعه و عمارات عظیمه را با خاک زمین پست نمودند
رشاعری در آن زمان و حق بجا گفته است ابیات

بمرو آن جهانجوی کف دست کرد عمارات عالیش را پست کرد

انگاه متوجه طالقان شدند و مردم طالقان با استحکام و متانت قلعه مستظهر بوده بمدافعت پرداختند و مدت مهلت ماه در
مقابل سپاه چنگیز مقاومت نمودند و قلعی بسیار از مغولان را بخاک هلاک انداختند تا غایت قولی خان پسر چنگیز از
خراسان رسید و طالقان مسخر گردید و عاقبت الامر شانسار یاد گردید در این بین چنگیز خان خبر غلبت
سلطان جلال الدین خوارزمشاه بغزنین بسپاه چنگیز رسید که او بسیاری از مغولان را بخاک هلاک انداخته و
چنگیز را بجناح استعجال از طالقان آبنگ مذاب نموده با مردم و شهر او را نیز مانند سایر جاها غارت کرده بشتاب
عازم بامیان آمد مردم بامیان چون از اخلاق رذیله و وحشیگری مغولان و عهد شکنی و خونخواری آنان کاملا
خبر داشتند مهیای کارزار شدند و در حصانت و متانت قلعه بامیان افزودند چنگیز خان قلعه را فروگرفته
و بتوسط منجنیقها بنای آتش فشانی گذارده و مردم بامیان بوسیله ترهای جان شکار مغولان را از بامهای در میان
در این میان تیری خار اسکاف بمقتل پسری چنتائی که چنگیز بسیار او را دوست میداشت و خاطر از او فارغ
نمیداشت رسیده و مرغ روحش از قفس تن فوری پرید چنگیز از کشته شدن او خون شیر خشمناک بغرید و مانند
حرس تیر خورده بنالید و سپاه را بگرفتن قلعه بامیان گماشت و آن محترس کرد عاقبت قلعه مفتوح شد و چنگیز فرمان
داد که جنبده را باقی نباید گذاشت حتی سگ و گربه که در آن شهر بود هر چه یافت شد کشتند و شهر را آتش زدند و هر چه
از عمارات رفیعه بود پست کردند و چنگیز نام بامیان را بای و بالیغ یعنی شهر هیشوم نهاد و گوید وحشی گری و
سفاکی که در این شهر مغولان بجهت خوشنودی چنگیز کرده در هیچ نقطه نکرده مانند شکم دریدن زنان آبستن
و سر بریدن کودکان شیرخواره و غیره و چون چنگیز خان از کشتن مردمان بامیان و ویران نمودن آنها فراغت
حاصل کرد متوجه غزنین گشته بود سلطان جلال الدین سپاه بسر او در آنجا شکست داده و رهسپار شد همراین
سال ناصر الدین محمود بن ملک قاهر حکمران موصل درگذشت و بجایش بدر الدین لؤلؤ نشست و خود را
ملقب بملک رحیم کرد و نیز در این سال من ملک معظم عیسی بن عادل پادشاه دمشق و ملک ناصر حکمران حماه
جنگی شد و ملک معظم فاتح شد و نیز در این سال علاء الدین کیقباد سلجوقی پادشاه آسیای صغیر نهایی حصاری
قونیه گذارده و شیخ یوسف بن یوسف بن مساعد از مشایخ بزرگ در زوزنی از قریه درگذشت و شیخ روزبهان دوانی گردید

ذکر وقایع سنه ۶۲۰ و آمدن سپاه مغول بطرف غزنین و جنگ سلطان جلال الدین با چنگیز خان و فرار سلطان محمد خوارزمشاه

در این سال پنجاه و دویل سال ششصد و بیجده تکاپوش بافت چون سلطان محمد خوارزمشاه در مازندران
غریبانه جان داد و مادرش با زنان و فرزندانش اسیر مغولان شدند سلطان جلال الدین سینکبرلی ابزارد
یک اسب دار پسر ارشد سلطان محمد خوارزمشاه از جزیره آبسکون که مادرش در آنجا وفات یافته بود برون
شده و در این سال بافغانستان رسید و متوجه غزنین گردید و برادران کوچک او اق سلطان وارزاق

سلطان چون خبر رسیدن برادر را شنید مذاب تنگ غزنین نوذند کرد بین راه دسته از مغولان که از نشانان جلال
الدین منهزم شده بودند برخورده با تنگ کرد را باشد و انتهای مقتول شدند سلطان جلال الدین غزنین چون تنگ یافت
و مردم خبردار شدند از بهر سولبویش کرانیدند از انجمله سیف الدین اغراق با چهل هزار مرد شمشیرزن که از مردم قفقاق و
ترکمان بودند غزنین رسید همچنین بمن الملک که نمانده هرات بود با سپاهی نامعدود غزنین آمد سلطان جلال الدین
از رسیدن اعوان و انصار خوشوقت گردید و در برون غزنین منزل ۱ بالای اردوگاه ساخت که خبر رسید یکی یک
و بغور که از سرداران چنگیزخان بودند (والیان) را مجاهرت کرده اند (والیان) یک است مردم طلعه تنبیه شده سلطان
وزی موجه (والیان) گردید قریب بحسب از مغولان را تشنه شمشیر گردند و باقیرا گرفتند و بمنزل بالای
مراجعت کرد چون فرار این خود را بچنگیز رسانیدند از قوت و شجاعت و جمعیت سلطان جلال الدین سخن ها براندند و چنگیز
که تازه فراغت از کار بامیان حاصل کرده بود و بکمیت آمدن غزنین در کار پوافتاده بود معدم و دو تن از سران سپاه
خود با سی هزار سوار جرار بطرف غزنین حرکت داد که انتها بر خاک استیلای غزنین آیند و سلطان از گرفتار سازند
چون این دو سردار با سی هزار تن سرباز چون آشام به بالای رسیدند مرکه جنگ گرم بود و روز از بامداد تا شام جنگ
بین سلطان جلال الدین و مغولان برقرار بود روز سوم مغولان شکست خورده و بسیاری بقتل اسارت آورده
شدند و بالی رو بفرار گذاردند در این وقت فرمان بچنگیزخان رسانیدند چون چنگیزخان از سی هزار
تن مرد شمشیرزن معدودی پیش و پس نگشته جهان در چشمش تیره و تار یک گردید و بجنبش سپاه فرمانداد از این سوی
بین سیف الدین و ملک هرات بر سر اسبی که از مغولان غنیمت گرفته بودند منازعت شد و ملک هرات
از راه حقارت گردن تازیانه بر سر اسب سیف الدین زد و سلطان جلال الدین حرفی زد و اعتراض نمود و همان
شب با سواران قفقاق و خلج و ترکمان راه کوه پایه فرات پیش گرفت و این اخبار ناگوار بگوش چنگیزخان رسید
و شاد خاطر بر شتاب آتش شیفروخت و سلطان جلال الدین چون حال را بدین منوال مشاهده کرد از غزنین
راه هندوستان پیش گرفت و چنگیزخان چون از راه کابل بغزنین رسید و از سلطان جلال الدین اثری ندید تعاقب
او روان شد و در کنار آب سند با او رسید و جنگی سخت بین فیابین واقع گردید چون سلطان در جلو رود خانه و قت
سپاه و شمرد دید ماند شیر خشمگین بغرید و تن و لاوران بجنگ در داد چنگیزخان سپاهیان را فرمانداد که با شمشیر جنگ
کنند و از تیر و سنان احتراس ننمایند بلکه سلطان را کمابیش اسارت گرفتار نمایند سلطان مردانه بجنگید و چون
سپاه مغول پیاپی میرسید ناچار زن و فرزندان اولکه با او شه بودند وداع کرده و خود را با اسب شناوری
که داشت با آب سند زد و مسافت رود خانه را فرو بود و آب در نهایت سرعت و خروشان مغولان خواسته
به تعاقب او اسبان را با آب زدند چنگیزخان آنان را منع کرد و همین قسم در کنار آب تماشای رفتن سلطان جلال الدین
را همی بود تا سلطان بسلامتی از پهنای رود خانه گذشت و از آب فرود آمد خلاف شمشیر را بزمین استوار کرد و جامه
از تن بیرون آورد بجهت خشکانیدن و چهره را بر راست گرفته بر زمین نشست چنگیزخان فرزندان را گفتار چنان
مردی چنین پسری شاید انگاه فسر یاد آورد که ای سلطان جلال الدین برخیز تا قدوقامت تو را تماشا کنم سلطان

برای خاست گفت جنیشی که مقصود من این بود که حکم بر تاشی شد و در آن وقت سلطان جلال الدین نشسته بود و میدید که
مغولان تمامی اسباب او را از سوی آب خانات میفرستادند و اولاد و اقربا را از پیش میگذرانیدند و زنان او را اسیر
میکردند ولی بجز صبر و سکوت چاره نداشت تا آنکه چنگیزخان سپاه بسیار از پی رسیده آهنگ عودت نمود و همدرین
وقت مسعود بن کاکو که حکمرانی مین برعهده او بود مامور گردید تا بر تکه یا حسن بن قتاده بجنگید و تکه را متصرف
شد نیز فلک کاخ پادشاه مصر بتوسط برادرش ملک اشرف خدمت والا و انجبت ملک عزیز حکمران حلب
دو ساله بود بفرستاد و همه این سال غیاث الدین برادر سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه به بلاد
عراق عجم استیلا یافت هم در این سال یوسف المستنجد بن محمد حکمران افرنقیا درگذشت و جون اولادی نداشت
دولتی مدیش که عبد الواحد بن یوسف بود و را بامارت برداشتند و پس از سه ماه او را بامانی نگذاشتند و پسر برادرش
عبد الله بن یعقوب را السلطنت برداشته و العادل لقب دادند نیز در این سال که مقارن سال هزار و دویست
و بیست و سه میلادی بود آدوگست پادشاه فرانسه درگذشت و لوئی هشتم بجایش نشست و نیز مدرسه الاقمشیه
در بغداد در این سال تاسیس شد و در این سال عبد الله بن احمد قدار الاندلسی صاحب مغنی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و رفتن سلطان جلال الدین از هند و ستان بکرمان و ایران و مالوه سپاه مغولان از فتح ملتان و لشکر کشی مغولان بجرات دوبار و ویران نمودن اشهر و مساجد عاظم نهها

جون سلطان جلال الدین خوارزمشاه چنانکه نگارش رفت از آب کنک بسلامت گذشت و چنگیزخان
آهنگ عودت کرد اینوئیان که یکی از سرداران مغولی بود با سپاهی لایق فرمانداد تا از معبر آب گذشت
و قلعه که متعلق به سلطان محمد خوارزمشاه بود فروگرفت پس از قتل و نهب و خرابی بجانب ملتان روانه شد
و آنجا را محاصره نمود و همه روزه بر شدت و عدتش افزود و چون مردم ملتان بافشاری نمودند و محاربه
بجنگیدند و نزدیک بود ملتان مفتوح گردد که مواد گرمی پنهان کردند که مغولان بی آب شدند و بلانویان مدون
مردم ناچار از خاصه ملتان برخاست و روانه شد و بجنابر جان رسید و سلطان جلال الدین جون خود را
از سوی آب از نشیب مغولان آسوده ساخت و خاطر از دغدغه آنان بپرداخت و چندتن از اعوانش از آب
گذشته بودند پیشنهاد آن نزدیکی بجمعی که محلب جیش و نشانها داشتند تاختند و آنان را از هر چیز مجرد ساختند و سر و
سامانی فراهم نموده بطرف خانبق دیگر که نزدیک جهاپهزار تن بودند تاختند و آنان را نیز از هر خیری خبر پیشانت
و این وقت سلطان جلال الدین مستقر جانصاحب ده هزار سوار گردید و اسباب و آلات او کامل شد و شمس
الدین التمش حکمران دهلی با سر و سامان و تحف شایان داد و سلطان پس از توقف چندی در هند و ستان
جون شنید برادرش سلطان غیاث الدین بحکومت برقرار شده راه کرمان و ایران پیش گرفت و جون بکرمان رسید
براق حاجب حکمران کرمان که از خدمه خاصه دربار بود او را استقبال نمود و مدارای شایان کرد و دختر خود را
بزنی سلطان داد و سلطان جلال الدین پس از چند روز استراحت و مسرت و عیش کردن راه شیراز گرفت
و در نجا اتابک سعد بن زنگی حکمران فارس پسر خود سلغرشاه را با یکهزار دختران دوشیزه خود بیرون فرستاد

و نهایت تکریم و تعظیم در باره او منظور آورد و سلطان جلال الدین دختر سعد بن زنگی را بحباله نکاح او آورد و فارسرا که سلطان غیاث الدین برادرش سال قبل از حیطه تصرف اتابک بکی قشتر متصرف شده بود محمد داماد اتابک داود از شیراز احضار کرده و از اصفهان به (ری) شتافت و برادر خود سلطان غیاث الدین را دریافت و غیاث الدین باستقبال برادر آمده و او را بتخت سلطنت برآورده و کمر طوعت و متابعت او در میان بست و سلطان جلال الدین پس از مدتی سرگردانی و جهان گردی مجدداً او بر تخت جهانبانی نشست اما چنگیزخان مصمم گردیده که یکباره افغانستان و خراسان و نقاط یکه پای سلطان محمد خوارزمشاه بآنجا رسیده و از آدم و آبادی خالی سازد پیش از قشون قولی خان بجانب طالقان فیشابور و هرات حرکت کند و آنجا را از سکنه و آبادی فارغ سازد و قولی خان با سپاهی فراوان بجانب فیشابور آمده و آنشهر او در از آبادی و آدم چیزی باقی نگذاشت به رنه بشهرات رسیده و جز کشت مزروعات همچنین طوس و سایر نقاط را از جای کنده و بطرف هرات آمده و آنشهر را فروگرفت و ایلچی روانه داشت حکمران هرات ملک شمس الدین محمد چوجانی که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه بحکومت هرات منصوب بود چون در عهد و مواثیق مغولان اعتمادی نداشت رسولرا اسیر آتش برداشت چون قولی خان از کشته شدن ایلچی باخبر گشت حمیای کار زار شد و شهر را فروگرفت ملک شمس الدین که صد هزار تن سپاهی در شهر داشت آنها را بمدافعت گماشت و شهر مانیز ترتیب و تحریص بجنگ نمود که مدت چند روزی چند هزار از مغولان و هراتیان را بسپار دیار خود پیوستند که هزار و هفتصد تن از بزرگان مغولان کشته و بخون آغشته شدند در این میان ملک شمس الدین محمد نیز کشته گشت و بزرگان مدافعین دو دسته شدند دسته از سپاهیان و اتباع سلطان و ملک کمشته امان دادن و رمق از بدن داریم می جنگیم اسر این راه می سپاریم فرقه که از علماء و بزرگان شهر بودند مصلحت دیدند که با تسلیم شدن بپای خندق نزد یک دروازه فیروزآباد و صد کس آمده و از سر خود بر داشت که ای دوم من تولیخان پسر چنگیزخان که سردار این قشون را میسپاریم اگر میخواهید امان یابید فرزندان و فرزندانتان بدست مغولان مفتدست امان بازدهید و روی بسوی اطاعت آرید و آنچه را بمدت سالها سلطان جلال الدین صید او ضعف آزا بچنگیزخان میدهید و مورد توجه و مکرمت گردید مردم هرات از شنیدن این بیانات نرم شدند نخست امیر غیاث الدین مروزی رئیس نساجان با صد تن جامه زر باف و مکمل دست بانه گران قیمت نزد تولیخان رفتند و متعاقب او بزرگان و اعیان شهر بیرون شدند و او با گشاده رو تولیخان حکمداد و او را دلداری داد و هر یک از اتباع سلطان محمد خوارزمشاه را اسیر آتش برداشت. و تولیخان ملک ابوبکر را بحکومت برداشت و یک تن مغول که اکمتای نام بود را بنگهبانی هرات گماشت و خود با غنایم و ذخایر بسیاری که بدست آورده بود بسپار طاقان گردید و فدمت چنگیزخان رسید

ذکر رجوع سلطان جلال الدین از هندوستان یاران و شادی مردمان و شایعات متفرقه و دلگیران مردم هرات و کشته شدن حاکم و شحنه مغولان و قتل و غارت آنسامان

چنانچه نگارش یافت چون سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه از هندوستان باز این اراده و بحضت سلطنت دوری برآمد و مدتی زمانی مهلت جاوس او سر تاسر ایران و افغانستان و ترکستان را فروگرفت و مردم که از مغولان دلی پر از خون و کناری مانده جیحون داشتند در هر جا علم مخالفت مغولان برافراشته و حکام و شحنه گان

منزل را باقی گذاشته مردمان هرات نیز همین کار را کرده ملک ابوبکر حاکم داکتای داروغه و چندتن دیگر از
ارتباط چنگیزیان کشته و ملک مبارزالدین سبزه واری را بحکومت برداشته و او از فیروزکوه و غرجستان آمده بود و داعیه فرمانروائی
همه الزمین غزنی را برعایت انتخاب نموده حصار برون و جایهای خراب شده را تعمیر نمودند و بکلی متحد و متفق و مصمم
شدند که دفع مغولان و رفع شر ایشان از جهان مضایقت نکنند چون خبر کشته شدن ملک ابوبکر و کتای بگوش چنگیزخان
رسید سیه سخت بخود پیچید و تیر انتقام از غلاف غیرت کشیده بر آنست که هرآنچه زودتر از آن حدود
شده کوه آهنین از زیر پی شیر و شمشیر خونریز بازداشتی و بایشان ترحم کرده و زنده گذاشتی آنگاه ایل چکه ای نوین را که یکی از سرداران
سفاک بی باک بود و بابشتاد هزار مرد شمشیرزن مامور جهانگیری کرده و تاکید باو نمود که یک جنبنده آدمی و یک تن جنبنده
در هرات نباید باقی گذاری ایل چکه ای مانند سیلی خروشان بسرعت و لبیدیر انوزیده و در ظاهر هرات خیمه برافراشت
و ماجراف و اکناف فرمان فرستاده و مدد خواست و مدت یکماه و بیست و شش روز در برون هرات مشغول اصلاح اسلحه و ساختن
و پرداختن آلات حرب و ضرب بود و چهل روز دسته دسته مغولان رسیده ملحق بسپاه میشدند چون سپاه کامل و سلاح صیا
گشت ایل چکه ای فرمانداد که از جهت جرف بنای جنگ را گذارند هراتیان مردانه بحالت قیام کرده بدین منوال
شش ماه و نیف روز گذشت که همه روزه شبها از هر فن خاصه مغولان کشته میشدند و ایل چکه ای از بسط طول مدت محاصرت
و تاخیر فتح چند روز مضایقت هم مغولان را بحملات پیاپی واداشت و سنگ اندازان و کلوله ریزان را که با آلات مناسبت
کار میکردند ساعتی آسوده نمیگذاشت که در هر یک هزارتن از مغولان مهاجم کشته میشدند و از کثرت کلوله اندازی و دیوارهای حصار
منکوب گردید و از کثرت نعشها که همه روزه در حصار مغولها میریختند روزی ایواری بقدر یکپا و نیم ارتفاع داشت که حصارنشین
تا تاریکی شب با این همه مغولان ضعیف نشدند و قوت آنها نمیرسید و مردم شهر خسته و ناتوان ولی خونخوار
و ضعیف گشته و از تن بصلح و گشودن دروازه ها ندادند و مردانه کوشیده و حماسه فخر و شهادت توشیدند و دفن عزیزان
بدست بیگانگان وحشی خونریز نیاورده خاطر فرسوده روح آنان پس از هفتصد سال که نگارنده این سطور این واقعه
حالیه می نویسد در بهشت شاد باد و بالجمله چون قطعه دیوار و اشاد و خسته با سپاه رسیدگردید عاقبت مغولان بی امان
داخل هرات شدند و از کشتن و ویران نمودن و سوزانیدن کاری کردند که قلم خجالت دارد آن واقعه هائله را بنگارد و حتی
هفت روز مشغول کشتن و سوزانیدن و ویران نمودن بودند که یک ملیون و ششصد هزار کس که عبارت از شمار ملک
از مردم هرات کشته شدند آنگاه ایل چکه ای با جمعیت بسیار و مقام جشن بسیار از هرات راه طالقان پیش گرفت و چون چند
منزل طی کرد هزار مرد شمشیرزن واپس فرستاد که اگر در هرات باز زنده ای بینند که پنهان شده یا از برون رسیده
نابود سازند و چون چند روزی گذشته بود و جنگی اشخاص که در سرداهها و جاهای زیرزمینی پنهان شده بودند برون آمدند
هزارتن مغولی رسیده فرمت جمله هزارتن دیگر که پنهان بوده و آشکار شده بودند کشتند و دیاری در شهر هرات
باقی گذاشته و راه خود گرفته رفتند و از این واقعه جمله فقط شانزده تن زنده ماندند که در زیرزمینها پنهان شده بودند
ماندند که از آنجمله حبیب جغتائی مولانا شرف الدین و پانزده تن دیگر بودند و پس از چند روز بیست و چهارتن دیگر از اطراف
هرات آمده بدین شانزده نفر ملحق شدند صاحب روضة الصفا گوید مدت پانزده سال در هرات بغیر از این شانزده تن دیگری نبود

و این چهل نفر در کنبد ملک غیاث الدین غوری که از اتفاقات غریبه آن بقعه از آسیب مغولان سالم مانده بود نگاهداری میکردند هم در این سال مغولان دسته دسته بطرف قندهار و گرجستان رفتند و چنانکه گروه بسی خانمانها بر افتند خسته ملک اشرف خط طرار بر خود ملک منصور شهاب الدین غوری مشرف ساخته و میافارقین را بود واگذاشت

ذکر وقایع سنه ۶۲۲ و وفات الناصر لدین الله و بخلافت نشستن الظاهر بامر الله و لشکر کشی مغولان بغزنین و خرابی و خشب و قتل انسان زمین

در این سال الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن المستضی بنور الله پس از چهل و شش سال خلافت و بجایش ابو نصر محمد بن الناصر لدین الله بخلافت نشست و ملقب بالظاهر بامر الله گردید و بجایش مشهد و مسعود بمنبر کرده و آغاز خطبه نمودند و در امان کشیده و فواید منیفه مسرور فرمود و بخلاف پدرش ابواب مکرمت و مبرت بروی خلایق گشود و گویند شاه اینها الله و کرامت صورت و نهایت سیرت و قباحت صفات و فضایح اعمال در سلسله خلفای ثانی نداشت و واسطه عداوتی که بین او و سلطان محمد خوارزمشاه تولید گردید بود او مغولها را بایران و افغانستان هدایت نمود و در سولی مخصوص نزد چنگیزخان فرستاد که عاقبت نتیجه این خیانت و خباثت دامن گیر اعقابش شد که سیاه پراگنده و اخلاف جاسیان برچیده شد با مجرد چنگیزخان از کار برات فراغت حاصل کرده و آنشهر قشنگ پرجمعیت آباد را توده خاک نمود بعزم خراب کردن غزنین دار الملک غزنویان مصمم گردید و چون مدتیست که سلطان جلال الدین خوارزمشاه و مفید حیات و در فکار سترداوخت و نابود است و شاید بمناسبت اینکه غزنین در زمان پدرش مقر حکومت نشینی او بوده بدینجا شتابد و کاه سلطنت را دریابد فرمانداد تا اوکتای با سپاهی فراوان مانند سیلی خروشان بطرف غزنین سرازیر شده مردم بیچاره غزنین که از خرابی و بربادی سایر نقاط افغانستان مطلع بودند و میدانستند که مغولان نه بطیب خاطر دست خواهند بجنگ و مخاصمت هر جا دست یابند جنبه و اندوخته ای که از ایشان باقیمانده بود بمیان آورده و اسباب و آلات حرب و دفاع حاضر نمودند چون اوکتای با لشکر بغزنین رسید آغاز جنگ نمود غزنویان مردانه بجنگ در آمدند و بسا از مغول بخاک و خون در کشیدند و مغولان چون مردانه میدیدند خاصیت مردم غزنین را ماندند و مغولان بشهر ریخته و هر که را دیدند از مردان و زنان خونش بریختند گویند بعضی از این شهر کشتار نمودند که جشت روی هم ریخته شده بود و راه عبور بسته کرده هر جا که بنائی و عمارتی مانده خشتی از آن باقی نماند شده مساجد و مدارس چند را بالعبتی ریشه کنند و ابنیه برافتاده و ویران ساختند و آتش در بقعه افتاده که بعد با کسی که سابق باین شهر آمده بود اگر او را میدید نمیدانست محل مساجد و مدارس کجاست با بنکوه و خشت گرمی و خونخواری این شهر آباد را خراب و سکنه مقتوله آنرا از روم سیر آباد سیراب کردند و اوکتای با مالی فراوان و غنایمی از حد احصا بیرون از غزنین و ویران راه طالقان پیش گرفت و چون این مظالم جانکاه را بگوش چنگیزخان رسانیدند چنگیزخون ریز بواسطه انقلاب و اغتشاشی که از مردم تنگنات خطا بعرصه ظهور رسیده بود مصمم عودت گردید و پس از مشورت با سران سپاه و بزرگان درگاه حرکت نمود و چندین هزار اسب و استر و بار کش در آن زمینها و ممالکیکه در آورده بود کشیده راه قره قرام در پیش گرفت و خارج از افغانستان شد هم در این سال وفات و شوکت ساقان

جلال الدین خوارزمشاه رو بفیروزی گذارد و سپاهی فراوان جستجوی او بپایان او اهتمت گردید که تو سیاه تمام ایران و مقتدر و قلمرو او در آمد چنانچه تمام آذربایجان که در حیطه تصرف بنی دلز بود و تصرفش در آمد و دست بنی دلز در این سال از آذربایجان مقتدر گردید و هم در این سال ملک افضل حکمران سمیساط هم خاموش و دیگر گذشت

ذکر وقایع سنه ۶۲۳ و وفات الظاهر بامرالله و بخلافت نشستن المستنصر بالله خلیفه عباسی در بغداد

در این سال الظاهر بامرالله ابونصر محمد بن الناصر لدین الله پس از ماه و چهار روز خلافت بعمر چهار و دو سالگی درگذشت و الظاهر هشتمین بر سریر خلافت نشست منکت تقابلیکه طرف غروب دکان مازکنه معلوم است چه بصره خواهد بود سپاهی عادل و نیک فطرت بود و چون درگذشت مردم ابوجعفر منصور بن الظاهر بخلافت برداشتند و رایت مبایعت و متابعت او را برافراشته و او ملقب بالمستنصر بالله فرزند و مستنصر متصف بصفات حمیده بود و بقاع خیریه و مدارس علمیه بنا کرده و وزیر او مؤید الدین ابوطالب محمد العلقمی بود که در کیاست و درایت بی نظیر بود و هم در این سال سلطان جلال الدین خوارزمشاه با سپاهی گشنه خواه از آذربایجان بگرجستان رفته و شهر تفلیس را بتصرف خود در آنجا بخلافت رانده و با جسام الدین علی الوحلی صاحب که نایب ملک اشرف بود بجنگید و سه ماه و کثرت برف و باران جنگ را خاتمه داد و دست از آنجا برگذارد و هم در این سال علاء الدین کیقباد حکمران اسیای صغیر بجنگ ملک مسعود ابن قلج حکمران آمد شتافت و ملک مسعود در جنگ سر بر تافت و حصن منصور و کاخت بتصرف علاء الدین آمد و هم در این سال که مطابق هزار و دویست و بیست شش میلادی بود لوئی هشتم درگذشت و لوئی نهم در مملکت فرانسه بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۶۲۴ و وفات چنگیزخان مغولی

در این سال چنگیزخان خونریز پس از بیست و پنج سال خونریزی و آتش فتنه و فساد انگیزی بعمر هفتاد و پنج سالگی در ترکستان درگذشت چنانچه تفاریخ نگارش رفت در سال ششصد و چهل و نه بنیاد آمد و در سال ششصد و نود و نه بتخت خانی و کشورستانی دوام کشی نشست و در ششصد و شانزده بخراسان و افغانستان زد و در این سال ششصد و بیست و چهار باکه بنیاد نام زشت درگذشت مغول سیله بدست و حکم آن سفاک بی باک گشته شد از طبیعتهای پیش بود و شمایل و بنیاد بیکه مادران خونخوار شیر را باک زمین لیسان شد از طبیعتهای بالاست چهار شهر مشهور از زمان که عبارت از مرو و بخارا و بلخ و هرات بود و سر بر شوت و رونق باسمان می سود از دست ستمکاری و خانه کنی آنخونخوار و حشی و ویران و تمام ساکنانش کشته و بجان شدند و تا دامن قیامت برگ آمد و رود و بروح آتش دوان ظالم کیفیت نمیاید و دشنام و شتیمه بر ایش میفرستند از جمله در این سال ممالک وسیعه چنگیز بمیان چهار پسرش قسمت کرده و او کتای قاآن اگرچه در قسمت با آن سه تن مساوی بود ولی در ریاست برادران برتری و سروری داشت و رایت شاهنشاهی برافراشت هم در این سال حسام الدین علی نایب ملک اشرف با سپاهی گران بطرف آذربایجان رفت و گرفتن خوی و سلماس و نخجوان موفق شد و این بلاد از متصرفات سلطان جلال الدین خوارزمشاه بود هم در این سال ملک معظم عیسی بن عادل حکمران دمشق و سائر پس از نه سال و چند ماه حکمرانی و چهل و نه سال زندگانی درگذشت و بجایش ملک ناصر صلاح الدین بحکومت

دمشق نشست و عزالدین ایبک معظمی صاحب اصرخد که مملوک مدبر شش بود بحمام کار دست گرفت هم دراین سال العادل عبدالله بن یعقوب المنصور بن یوسف حکمران غرب از سلطنت خلع و پس از خلع خفه شد و پس از او یحیی بن محمد بن ناصر بن یعقوب بجای او برفت ارشد

ذکر وقایع سنه ۶۱۸ و لشکرکشی سلطان جلال الدین خوارزمشاهی تا آذربایجان و قفقازیه و گرجستان

دراین سال سلطان جلال الدین خوارزمشاهی آهنگ تبریز نمود حکمران تبریز ایلدگز پسر جهان پهلوان محمد چون او خود تاب مقاومت ندید تبریز را بگذاشت دختر طغرل سلجوقی که زوجه اش بود بسپرد و او فرار پیش گرفت و سلطان جلال الدین به تبریز استیلا یافت و هلکه روزی از نام قصر حشمش سلطان جلال الدین افتاد و دل بدو داد و اظهار داشت که من مطلقه و بر این دعوی عزالدین قزوینی گرفتن قضاوت تبریز فتوی داد و سلطان جلال الدین ما هلکه هم بستر گردید و چون این خبر بگوش آتابک ازبک رسید غضه مرگ شد آنگاه سلطان جلال الدین با سی هزار مرد شمشیرزن از آذربایجان آهنگ گرجستان نمود و در آنجا جنگها کرد و شهرها و ایوانی که از گرجستان بود نه گرفار شده و گرجستان بتصرف سلطان جلال الدین آمد و عودت به تبریز نمود و از گرجیان سر طغیان برداشته و رایت مخالفت برافراشته و با سلطان جلال الدین بسوی گرجستان شتافت و جنگی سخت نمود و غنایم بسیار بدست آورد و از گرجستان آهنگ خلاط کرد و آنشهر را محاصرت نمود و چون مدان شهر دست نیافت بجبنبه رحم نمود و کسی بخشایش گمارد و جمله را از تیغ گذرانیده و آنگاه با رزوجه حاجب علی موسوم بحسام الدین مرصلی هم بستر گردید و چون خبر فتوحات سلطان جلال الدین در مصر و شام منتشر شد ملک معظم شام و جناب با او متحد شد همدراین سال ملک کامل پادشاه مصر بغزه که در سرحد مصر و فلسطین است آمد و ملک اشرف بن عادل نیز به برادر پیوست که در خصوص جنگ و صلح با سلطان الدین مشورت نمایند هم دراین سال سپاه منصور از بحرکت آمد و بلاد یکه بتصرف سلطان جلال الدین بود و برا بذه و نواب او گذشته و بین سلطان جلال الدین و برادرش سلطان غیاث الدین غبار نفار بالا گرفت و غیاث الدین پناه بقلاع اسماعیلیه برد

ذکر وقایع سنه ۶۱۹ و مناقشت و منازعت منعمری بین آل ایوب و واگذار شدن بیت المقدس و غیره از جانب ملک کامل پادشاه مصر بفرد ریک امپراطور آلمان

دراین سال نار منازعت بین حکمران آل ایوب که در دمشق و حلب و حماة و حلاط و ملطیه و مصر حکومت داشته قائم بود چنانچه در سنوات قبل نیز این مناقشت و منازعت بین آنان جریان داشت که گاهی یکی غالب و دیگری مغلوب و دمی یکی مطیع دیگری مطاع بود و شرهای جور را بهم آمیخته داشته و رایت طغیان برمی افراشته که چندان ذکران قابل استفادت خوانندگان و روزگاران آینده گان نیست و نگارنده از این سطور مناسبت رعایت تاریخ حکمران مصر که مخدوم حاضر نگارنده است در نظر دارد و نام سایر حکمران را با وقایع هم عمده سالشان میبرم و اگر مطلب مهمی نباشد نمیگذرم از جمله دراین سال ملک مسعود بن ملک کامل پادشاه یمن که تشریف داشت و معروف بقتیس بود پس از چهارده سال حکمرانی و بیست و شش سال زندگانی رایت آخرت برافراشت هم دراین سال ملک کامل پادشاه مصر که چندی بود بشام آمده بود بمصر مراجعت کرد و دراین وقت فردریک دوم امپراطور آلمان با ملک کامل

ذکر وقایع سنه ۶۱۷ و رفتن جانشینان چنگیزخان در حکمرانی بلاد و امصار و اتفاق ممالک شام و ملک آسیای صغیر در جنبت پادشاهان جهانگیر آل ایوبی و سکنت سلطنت جلال

در آن سال خنتای خان فرزند دوم چنگیزخان که حکمران ترکستان و خوارزم و ماوراءالنهر و افغانستان و بلخ و غزنین و افغانستان بود از جانب خود مامورین و نوابی چند بجهت این بلاد تعیین کرد و این شهرها از جانب چنگیزخان قبل از آن تقسیم بین والاگذار شده بود چنین مقال آنکه سلطان محمد خوارزمشاه ممالک خود را بین چهار فرزندش بدین نحو قسمت کرده بود چنانچه حکومت غزنین و کابل با سیستان و غور و بست و تکاباد و زمین داور و نواحی سند را سلطان جلال الدین پسر ارشدش واگذار کرده بود و حکومتی خوارزم و خراسان و مازندران را به پسر دیگرش قطب الدین ارزانی شاه غایت مزده بود و فرمانفرمائی کرمان و بلوچستان و کیش و مکران را به پسر دیگرش سلطان غیاث الدین تیرشاه واگذار کرده بود و حکومت عراق عجم که ری و قم و کاشان و اصفهان و غیره بود با فرزند دیگرش رکن الدین خورشاه بجا داده بود و چون سلطنت و حکمرانی سلطان محمد خوارزمشاه را انگیزی فرزندانش و این بلاد که هر یک مانند ملوک و سلاطین در زمان در میان حکومت میکردند و چنگیزخان در هر جبهه و خود با آن همه فضایح و قبایح تاریخی های دهشتناک گزیده چهار تن از فرزندان و فرزندانش با این ممالک وسیعه حکمران شده و آنان را ترکه فرزندی بود و چون بزرگ چنگیز بود که در زمان حیات چنگیز آمده شت و چنگیز فرزندش با او بانجامی او قائم مقام شده و در ممالک و بلاد حق شراکت داد و با بجلالان جهانبان با او جهانی که نگذران افغانستان شد و اولتای و تولی باندازه و اوکتای از همه کبیرتر و بزرگتری داشت و در جود و سخا مشهور است و اوکتای قاآن زمانی که یکه از ضرب شمشیر پدرش بجسیم عالم بشریت رسیده بود السیتام مزود و شهابیکه در پرتو چنگیزخان خراب مزود آباد ساخت و در حقیقت بر قدر چنگیز خونریز و صفات ذمیمه رذیله گوی سبقت از سایر اولاد و احوش ربوده بود اوکتای قاآن در صفات حمیده و خصایل پسندیده گوی نیک نامی از نام او آن جهان برده بود همچو اوکتای بر مسند سلطنت و کشورستانی بجای پدر جنت چنگیزخان بنشست و سایر پسران چنگیزخان و برادران چنگیزخان مطاوعت و متابعت او کرده و او و برادران و برادرزادگان و اعمام را بالجمله چنگیز دستور العمل داده بود و بفرمانفرمائی او و عبادر داشت و مشورت حکمرانی آنان را نگاشت و خیانت افغانستان و خوارزم را بقراریکه در فوق اشارت شد مقابل بجهانی گشت بلاد ایران ضمیمه تولی گردیده و تولی در سال بعد که ششصد و هشت سال باشد درگذشت و از او دو پسر ماند یکی منگوقاآن و پسر تولیخان بمسند سلطنت مغولان نشست و منگوقاآن برادر خود هلاکوخان را با ایران و بغداد فرستاد که آمده و همه جا را مسخر نموده که بر دو سنوات نگاشته خواهد شد و در اینجا بمقتضی نگارش گردیده که از مساوی حالات آنان معلوم گردد و هم در این سال ملک اشرف ابوالمعالی بن العزیز و حکمران آسیای صغیر متفقا بجانب سلطان جلال الدین خوارزمشاهی در آمده و سپاه او را درهم شکسته و گشت برف و سرما نیز مساعد مخالفین او گردیده و سلطان جلال الدین بسیار ضعیف و افسرده شد و پس از شکست قوت و سطوتش

روبانجق ملاقات کرده و بشیرین زبانی دلگرم ساخته و سران سپاه ارزروی برتافته و هریک بانده ازجمعیت خود بسوئی شتافته نیز دراین سال مجاهدین صلیبیون چون از کار فلسطین و بیت المقدس خیالشان بکام رفت فراغت حاصل نموده راه حماه پیمودند چون ملک منصور محمود بن ملک منصور حکمران حماه خبر یافت با مستعبلانشان شتافت وجنگی سخت واقع گردید و صلیبیون سکشت فاحشی خورده راه انهزام گرفتند و بسا غنایم آنان قسمت ملک منظفر گردید همدراین سال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از مفاخر قرن ششم و هشتم بوده و بسا منظومات سودمند از است درگذشت و یک از تالیفات آن عارف کامل کتاب تذکرة الاولیای اوست که در سنه ۱۳۱۸ هزار و سیصد و بیست و دو هجری در شهر لیدن از بلاد هولند بسعی و اهتمام (رینولد الن نیکلسون) مدرس زبان فارسی دار الفنون کمبریج انگلستان بطبع رسیده همدراین سال ابو یعقوب سکاکی که در علوم سیمیا و طلسمات وغیره ماهر و صاحب تالیف مفتاح است درگذشت و او در خدمت اختیای کلنامش در فوق برده شد شد بسیار محترم و مکرم نیز بست و بجهت اختیای و سایر خانان مغول انواع علوم و فنون و غرایب و عجایب میزود عاقبت اختیای از او خایف شد و او را محبوس داشت تا دراین سال بانایات حیات بطرف اخر ت بشتافت

ذکر وقایع سنه ۶۲۸ و وفات سلطان جلال الدین خوارزمشاهی و انقراض خوارزمشاهیان

دراین سال سلطان جلال الدین خوارزمشاهی پس از یازده سال حکمرانی که پس از مدرش سلطان محمد خوارزمشاه دست و پائی میزد و از سلطنت اسمی داشت درگذشت چنانچه گذارش اغلب ابتدا مغولان در حلب وگرز بود و عاقبت هم از دست آنان جان باخت از فحوای اقوال مورخین و آثار حرکات او چنین مستفاد میگردد که او فقره یکه در میدان جلادت و شجاعت دارای قوت بوده در ایران کتابت و براعت دارای دماغ و مشعر بوده است بالجمله سلطان جلال الدین دراین سال چون از خلک بامردم شام و حلب و حدود بازگشت خبر رسید که مغولان بسرکردگی (جرماغون) مغولی راه آذربایجان پیش گرفته اند چون آن اوقات حلب اشاعات بی اساس بود و گاهی مردم خبر رسیدن حادثه مهمی واقع میگردید سلطان بنا احتیاط یک تن از معتمدین را بجناح استعجال بآذربایجان فرستاد و کیفیت خبر آورد و التمس بازگشت و خبر اطمینان بخشی رسانید که مغولان بآذربایجان نیامده اند سلطان جلال الدین شاد خاطر گردیده و بساط انبساط گسترده و باده ارغوانی و ساز و نواز با کلرخان سپاه آزاد حاضر مجلس ساخت طرفین کاب بعرض رسانیدند چون در وجود شریف نقاهت بوده باد از شرب سراب و مباشرت شاهدان چهره آفتاب پرهیز مانند سلطان این نصایح سودمند را بگوش بی اعتنائی شنید و بشرب مدام و دیدار سیمین بران کل اندام اشتغال کرد و قولی نگذشت که صف غالب گردید که در بین این حال خبر رسید که سپاه مغول تا نزدیک شده و او خان که از خواص سلطان بود شتافت و سلطان را از رسیدن سپاه دشمن آگاه ساخت سلطان از حال مستی بدر نیامد فقط از آب سرد خود را بشیار ساخت و از خیمه و خرگاه بیرون تاخت و مغولان رسیده و تمام اجناد و اسباب او را غارت نموده و از پی او به تعاقب او برانده و سلطان جلال الدین با حال خسته و دل شکسته همه آسان با بن سو و آن سو شتافته

ناگهان سنانی رسید و ضعف و ناتوانی از اسب یک تنه پیاده کرد و دید و هر قدر باین طرف و آن طرف چشم افکند کسیرا ندید ناچار سر بر خاک نهاد و گرد و بخواب رفت و بوی گوشه داد باین بی گردی نامه مسکینت و چون او را در خواب دید الباس شاهانه و اسب گرانمایه بطمع اسب و جامه او برگشت و از چوب دستی اعضای آسیاب شاه دیجاه را درهم شکست و جامه های او را بیرون آورد و بر برگ اسب او بست و روانه گشت همین سال ابوالحسن یحیی بن عبدالمعطی بن عبدالنور الزواوی النحوی که از مشاهیر ائمه نحو و لغت و صرف بود و الفیه ابن معطی مشهور است وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۶۳۱ و منازعت ملوک آل ایوب و گرفتار شدن قلیچ ارسلان بدست ملک کامل پادشاه مصر

در این سال منازعت بین ملوک مصر و دمشق و سوریه و شامات و حماه و حلب قایم بود چنانچه سال بعد بهم نزاع استدامت داشت و هیچیک دیگری را آسوده نمیگذاشت چنانچه ملک منصور محمود صاحب حماه شهابارین از تصرف برادر خود قلیچ ارسلان منتزه ساخت و این کار بامر ملک کامل پادشاه مصر شد و قلیچ ارسلان مصر شتافت که کار باصلاح آرد ملک کامل فرمود تا او را محبوس ساختند و در حبس بود تا در سال ششصد و سی و پنج قبل از وفات ملک کامل پادشاه مصر بچند روز درگذشت همدر این اوقات مظفرالدین کوکبوری بن زین الدین علی کوجک لشکر اربل درگذشت و چون وارثی نداشت اربل مستغل خلیفه عباسی رسید همدر این سال ششصد و سی عزالدین علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی معروف بابن اثیر جزری مؤلف کتاب تاریخ کامل التواریخ که از اول مبعوث آدم تا سال ششصد و بیست و شش هجری تالیف نموده درگذشت و ابن اثیر در چهارم جمادی الاولی سال ششصد و پنج در جزیره ابن عمر متولد شد و جزیره ابن عمر معلق بعبدالعزیز بن عمر و او مردم را تعبیه از توانی و وصل بوده و در شعبان این سال ابن اثیر رشته وصل را گسست و تاریخ کامل ابن اثیر یک از معاصرین این کتاب تاریخ ادبان التواریخ است که کارنامه قبل از مبعوث و ماقبل التواریخ شروع کرده و این جلده دوم است و از زمان بعثت پیغمبر اکرم سال بسال نگاشته و تا ابتدای وقایع سنه ششصد و بیست و شش هجری این مجلده را بپایان خواهیم برد

ذکر وقایع سنه ۶۳۲ هزیمت ملک کامل آل ایوب با کیقباد بن کیخسرو و انهزام آل ایوب

در این سال ملک کامل پادشاه مصر بعزیمت شام و تخریب بلاد و خرگاه فرمانداد و تمام ملوک آل ایوب را فرمان فرستاد تا حاضر گشته و مستعد بجنگ کیقباد بن کیخسرو پادشاه آسیای صغیر حرکت آمدند پس از مقابلت و مقاتلت سپاه آل ایوب شکست خورده و ملک کامل مصر عودت نمود همدر این سال شهاب الدین طغرل نایب حلب درگذشت و مدرسه مستنصریه بغداد بانجام رسید و سیف الدین علی بن ابی علی بن محمد بن سالم الثعلبی الآمدی وفات یافت نیز شیخ بهاء الدین پدر مولوی جلال الدین محمد حلوی رومی ملقب صاحب کتاب مثنوی در این سال درگذشت و شرح شیخ بهاء الدین با شرح حال حلوی رومی صاحب مثنوی با اشعار آبدار او در جلد چهارم این همایون کتاب مندرج خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۶۳۳ توجه مغولان بطرف ختا و ختن بین ملک مصر و ملک

آسیای صغیر و مامور کردن اولکتای قاآن سرکردها بفتح بلاد روس و چرکس و بلغار و سایر جاها

در این سنوات توجه مغولان بطرف ختا و ماوراء النهر و بلغارستان و انسامان بود که پس از تنظیم انولایات متوجه باین طرف کردند و تیر کتیاد بن کیخسرو پادشاه آسیای صغیر بانتقام خلاف آل ایوب سپاهی بکران در باکند. متصرفات ملک کامل پادشاه مصر را بگشید و این دو شهر را متصرف شد و چون پادشاه مصر خبر یافت عساکر مصر را بدین سوی روانه داشت و بجنگ مختصری آن دو شهر را متصرف گردید و سپاه کیقباد را هم شکست هم در این سنوات ملک زاهد بن داود بن سلطان صلاح الدین صاحب بیرو گذشت و ملک عزیز محمد حکمران حلب را در ده او بیرو را متصرف شد نیز قاضی بهاء الدین بن شداد قاضی عساکر صلاح الدین و شرف الدین محمد بن الفضل بن عنین الدمشقی شاعر و قاسم بن عمر بن علی الحریری المصری معروف بابن فارض صاحب دیوان اشعار که از مشاهیر شعرا بوده درگذشته هم در این سال بازی که ولیعهد آلمان بود به پدرش بشورید و او را مجبور کرد هم در این سال ششصد و سی و سه تنا قاآن مغول چون از تسخیر و تنظیم ممالک ختا فراغت حاصل کرد و بپای تخت خویش مانغیام بسیار و اسرای بیشمار برگشت باز آهنگ کشور ستانی مود و مانو پسر توجی خان و کوک پسر خود و منکو پسر تولیخان را بجهت تسخیر بلاد قفل و کرفتاری عباد مامور ساخت و آنان را جداجدا با سپاهی بسیار و اسلحه و آلات بیشمار و دستور داد که بلاد روس و چرکس و بلغار و سایر نقاط آباد شمالی بند و هر بقعه و مکانی را بیابند بحیطه تصرف آرند و این سه سرکرده در مدت هفت سال باین بلاد تاخته شده و جابرانی دست رس نکند آسوده و بغاقت هم فخامه ها و مقام مدکاکیل داشته و خود بساختن عمارات رفیع و پرداختن بناهای منیع پرداخت و قراقرم پای تخت را از هر گونه مقصور عمارت و کاخهای شاهانه بی نیاز ساخت افسوس بناهایکه از مال حلال و عدالت و رعیت پروری ساخته شده و دوامی کردند انگونه بناها که از خون ضعیفان و مظلومان بوده معلوم است که چه باید و عصر و محمد ذوالجلال بان مبتلا شده بهست

ذکر وقایع سنه ۶۳۳ و رسیدن منکو خان بسلاد روسیه و قتل و نهب و خراب کردن آنجا و عودشان بولگا

در این سال خانچه در سال گذشته نگارش رفت منکو خان پسر تولیخان با ششصد هزار سوار جرار بخاک روسیه تاخته و دمادم شهرها و قصبه ها و آبادیها را مسخر ساختند و نا بعادت دیرینه بجا بی نماند مگر آنان که بآب رسانیدند چه شهرها و ویران نمودند و چه اشخاص را بجان گرفتند تا بشهر مسکو رسیدند آنشهر را فروگرفته آتش در انداختند و هر عمارت و بنا به و قصر و کلیسا که دیدند با خاک زمین یکسان ساختند و هر چه یافتند غنیمت نمودند پس از خرابی و کشتار عودت کرده در ساحل رود خانه ولگا اردوگاه زدند نیز در این سال ملک عزیز محمد بن ملک ظاهر غازی بن سلطان صلاح الدین حکمران حلب پس از بیست و سه سال پادشاهی درگذشت و پسرش ملک ناصر یوسف بسن هفت سالگی بجایش نشست و شمس الدین لؤلؤ امینی به نیابت او برقرار گشت و عزالدین عمر بن محیی و جمال الدوله اقبال الخاتونی سایر امورات را در دست گرفتند و کلیه امورات بقبضه اختیار درآمد. ضیفه خاتون مادر ملک عزیز که دختر ملک عادل پادشاه مصر باشد میسود و نیز در این سال علاء الدین کیقباد

این کیخسرو پادشاه آسیای صغیر درگذشت و بجایش غیاث الدین کیخسرو نشست نیز نسپاییکه نزد سلطان جلال الدین
خوارزمشاهی و این صفحات شامات و سوریه بود پس از وفات او نیز فرمان علاء الدین کیقباد آمد و پس از
وفات او نزد کیک آن صفحات آمد بدین سال شد و قلعه در اسپانیا که پانصد و چهل سال دست مسلمانان بود و آباد ترین
شهرهای اسپانیا محسوب میشد و جمعیتش سعید هزار نفس بود بدست افرنج یک سوم پادشاه کستیل درآمد و کستیل
نزدیک از شهرهای اسپانیاست بدین سنوات ابو حفص شهاب الدین عمر بن محمد السهروردی و ابو عبد الله محمد
بن سعد بن یحیی الوسطی المورخ و ابو البرکات مبارک بن احمد المستوفی صاحب تاریخ درگذشتند بدین چنین حافظ ابو العلاء
عمر بن حسن بن علی دمشقی درگذشت و او را تصانیف کثیر است

ذکر وقایع نشئه و وفات ملک کامل پادشاه مصر و نشستن ملک عادل ثانی بجای او

در این سال ملک کامل بن العادل پادشاه مصر پس از سی و نه سال حکمرانی و شصت سال زندگانی در شام وفات
یافت و سبب مسافرت او بشام این شد که ملک اشرف مظفر الدین موسی بن ملک عادل ابو بکر بن ایوب
حکمران دمشق در محرم این سال درگذشت و برادرش ملک صالح اسماعیل بموجب وصیت ملک اشرف بجایش
نشست و ملک کامل حکومت ملک صالح را امضا کرد و باعساکر مصری بطرف دمشق راند و آنشهر را فرو گرفت
و محاصره داخل گردید در این بین حالش دگرگون گردید و رایت سفر آخرت برداشت چون خبر وفات ملک کامل در
مصر رسید مصر را بین ملول گردیدند و اغلب نوحه و زاری نمودند زیرا ملک کامل به مشرقیات محبوبه متصف بود پس
از مراسم عزاداری و سوگواری فرزندش ابو بکر سیف الدین که ملقب بملک العادل الثانی بود بحکومت برداشتند
و بمبایعت و متابعت او گردن نهادند و او هنگام حرکت پدرش بشام به نیابت در مصر برقرار شده
شده بود و اینکه ملک جواد یونس بن مودود بن ملک عادل داماد ملک اشرف از جانب ملک العادل الثانی
مامور بحکومت دمشق بافت همدر این سال چند تن از نسبات آل ایوب براه جنت بنی ایوب محض استحکام روابط
یکدیگر وصلت و ازدواج نمودند و این مصاهرات دایر مدار خیرات برقرار بود و همدر این سال که مقارن با هزار و دویست و سی و
هفت میلادی بود پادشاه فرانسه تاج خاریکه یهود بیچارگان بدار زدن حضرت عیسی بر سرش گذارده بودند و
دست بدست گشته و نزد امپراطور بیزانس قسطنطنیه مانده بود بقیمتی گزاف بتجار ونیز فروخت و او را پس کلیسای مخصوص
بجهت این تاج بساخت و آن تاج را در آنجا نگاه داشت که بدین وسیله نزد خدا و عیسی مقرب گردد و همدر
این سال حسام الدوله اردشیر خواهرزاده همشیر الملک دامل مازندران خروج کرد و حکومت او مدتها از دست داد

حکمرانان باوندی مازندران هشت نفر بوده که مدت ها صید و پانزده سال از نامبردن حکمرانی کردند ذکر وقایع نشئه و فرمان دادن اوکتای قاآن مغولی به تعمیر کردن هرات

در این سال اوکتای قاآن مغولی هرات که ویران بود تعمیر یافت مبین مقال انکه اوکتای قاآن که بخلاف
پدرش چنگیزخان ما بجلب صفات عالیه متصف بود بر سر آن شد که هر شهری را که پدرش چنگیزخان ویران ساخته
آباد سازد نزد کان مدکاه و بزرگان چنگاه بعرض او رسانیدند که خرابترین شهرهای خراسان و افغانستان

شهر هرات که چندین بار مغولان بآن یورش برده و غائبت بفرمان چنگیز این خطه‌ای نوین ما موجز اب کردن هرات شده و انگشته و مرد و مشرا نابود ساخت اوکتای قاآن فرمود مقدمه بار بیشتر هرات تعمیر نماید پس امیر غیاث الدین رئیس جامه بافان هرات را که نوبتیان او را بمغولستان فرستاده بود و شش سال شصت و بیست و یک تکاپوی رفت اوکتای قاآن مامور ساخت که با پنجاه تن از اسرای هرات روانه هرات کرده و قرنیق نامی که از امرای مغول بود نزد اوکتای قاآن بازگشته و مبالغی بجهت تعمیر هرات تحقیق نمود آنگاه امیر غیاث الدین رئیس جامه بافان هرات از مغولستان با اعوان خود بطرف هرات حرکت کرده و مقر گردانه بعد با بارخانه منسوجات ساطنتی را مدت سال اوباقه و بفرستاده و چون هرات رسید حسب الامر سابقین در پرداختن عمارات و کشت و زراعات مشغول شده و چون آوازه فرمان قاآن باطراف افغانستان و خراسان و ترکستان انتشار یافت کسانیکه از خطه چنگیز توانسته بودند فرار کنند و آواره شده بودند باخاطر شاد بوطن مألوف خویش هرات برگشته و مشغول عمارت و زراعت گردیدند و چون باد آوری کنند در همین سال ملک صلاح ایوب سنجار و رقه و خابور را ملک جلال الدین داده و او بر حمص و دمشق را از ملک کامل گرفت

ذکر وقایع سنه ۶۳۸ و خلع ملک العادل الثانی از پادشاهی مصر و نشستن ملک صالح ایوب بجای او

در این سال ملک العادل الثانی ابوبکر بن ملک الکامل پادشاه مصر پس از دو سال حکمرانی مخلوع گردید و قبیله و قال آنکه ملک ناصر داود و ملک صلاح ایوب متفق گردیده مذکر آمده و مصر را از ملک صالح منتزع نمایند و ممالک مصر ملک صلاح ایوب را باشد و بلاد شرقیه و دمشق ملک ناصر را باشد لکاه با سپاه خویش آهنگ مصر کردند چون این خبر بمسامع سید ملک عادل ثانی رسید بتعبیه سپاه و تجهیز نیه و حرکاه پرداخت و یکی سریع از نزدیم خود ملک صلاح اسماعیل حاکم دمشق روانه ساخت و او را امر و نهی نمود چون سریع بدمشق رسید ملک صلاح اسماعیل با سپاه دمشق حرکت بطرف فوارآمده و در انجا میدانی کارزار شد که ملک عادل ثانی پادشاه مصر هزیمت یافته و این خبر بمسامع ملک اشرف برادر ملک صلاح ایوب رسید و او با یک اسپر مخالفت ملک عادل پادشاه مصر را نموده و او را اسیر کرده و نزد ملک صلاح ایوب برده ملک صلاح ایوب و ملک ناصر داود مستقل بر تخت مصر آمدند و پس از این فتح بزرگ که بدون خونریزی دشمنان شده بدست آمده و واقعه گرفتار شدن ملک عادل ثانی در روز جمعه هشتم ماه رجب همین سال واقع شد و ملک ناصر داود با ملک صلاح ایوب همراه و همدل گردیده و ملک ناصر داود از ترس آنکه مبادا گرفتار شود از مصر بطرف کرک و با دوش حرکت نموده و همین سال ملک مجاهد شیرکوه صاحب حمص درگذشت و ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه بجایش نشست نیز امیر الدین ارتق ارسلان ابن ایلغازی حکمران ماردین بدرود ملک سعید پسرش جانشین گردید

ذکر وقایع سنه ۶۳۹ و رفتن مغولان بسیاه بلغار و روسیه و فرار امیر آل ایوب در سوریه و سامات

در این ایام دستجات مغول بتعاقب کیدک بجهت فتح بلاد روسیه و بلغار و سایر نقاط پراکنده شده بودند چنانچه خاک لهستان را غارت کرده و پس از قتل و نهب و غارت بخاک روخانه و لگا بود و معاودت کرده و قشتی بسرداری باتوخان مملکت مجارستان و یک قسمت خاک روسیه که داخل مجارستان بود غارت کرده و بخاک اریس

داخل شده چون مردمان شهر از ذل و مقابلشان مقاومت نمودند آتش شهر را آتش زدند و هرچه یافتند بسوزانیدند و چون سلطان جلال الدین خوارزمشاهی درگذشت چنانچه اشارت شد و سپاهیانش از طرف سوریه و بین النهرین برگشته شده و بعد از ملک ایوب صالح آمده و خائف و در جانب سرطفیان برداشته و در غار کرمی و هب اموال و گشتن و هر چیزی فرو گذاشته چون خبر شرارت و طغیان اتفاق بسمع ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه صاحب حمص رسید که بدان سو روان شده و اند با استقبال آن شتافت و آنها را منهزم ساخت هم در آن سال ملک جواد یونس بن مودود بن ملک عادل گرفتار ملک صالح اسماعیل گردید و او را بقتل گرفتار و نابود ساخت و خاطر از وسیله وفتنه انگیزی آنان برداخت خان بن چنگیزخان درگذشت و او کتای قاآن در مدت سیزده سال سلطنت خود کمیته و شصت هزار تومان مغولی که هر تومانی ده هزار تومان حالیه ایران یا نجاه هزار روپیه افغانستان است مذبل و بخشش نمود و نیز ابوبکر محمد بن علی بن محمد اسدی الحاتمی معروف به شیخ محی الدین العربی که از مشایخ بزرگ صوفیه بود و او را تالیفات بسیار است وفات کرد

ذکر وقایع نشسته و وفات المستعصم بالله خلیفه عباسی و نشستن مستعصم بالله بسی و سیمین خلیفه عباسی که خلافت بنی عباس منقرض شد و وفات خلیفه حالو ملا حلب و حکومت خلیفه سلیم حلب را

در این سال المستعصم بالله ابو جعفر منصور بن الظاهر بر اریکه انشا نزده سال و یازده ماه خلافت نمود ن درگذشت و بجایش المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن المستنصر بالله فرزندش بجایش نشست و مستعصم بیست و چهارم از زاده عباس و بقولی بیست و پنجم خلیفه سی و شش عباسیان بود و خلافت عباسیان به مستعصم نا درجه منقرض یافت و با کوخان بساط خلافت عباسیان را درهم نوردید که بجای خود بیاید یافت زمان مستنصر و مستعصم تا درجه دست ملوک و امرا و سایر نقاط اطراف از بغداد و خلافت کوتاه شده بود و تنگاه خلافت و فقر یافته و حمایت او زنجی گرفته بود و مسلمانان از اطراف و اکناف بعزم غشته بوسی خلافت بغداد تا قیمتی طی منازل کرده به بغداد میامدند و مستعصم نیز رعایتی بحیث زوار و مسافرین قرار داده بود که گاهی کسی حیوانات او را زیارت کند چنانچه در استانه باب خلافت سنگی بر نگ حجر الاسود که در خانه خرم کعبه نصب است اندا خته بود و از سقف طاق رواق در خانه پارچه سیاه بلندی آویخته بود که چون زائرین و مشتاقان زیارت جمال مستعصم میامدند فقط همان سنگ را به تعظیم و تکریم زیاد میبوسیدند و آنجا نه او یخته را محض برکت و تیمن برده یکان یکان گذاشته و هرچه آورده بودند تسلیم کاشتگان سده خلافت نموده میرفتند و او را چهار صد خدمتکار خصوصی در استانه بود و سیت و چهار هزار سوار رکابی حاضر بود و زیرش ابو طالب مؤید الدین محمد بن احمد بن علی بن محمد العلقمی شیعه مذهب بود و او بکر پسر مستعصم نیز کافی در تعصب مذهب ابن بتسن ضد علقمی بود که خلافت آن وزیر شیعه و این ولیعهد سنی بر سر منازعات فرقه اسلامیه خلافت آل عباس را منقرض ساخته شد و شوکت و عظمت مسلمانان را برباد داده شد و چندین هزار مسلمان تا

با چندین ملیون ثروت آنها زاد صفحه شطرنج جهالت و تعصب باختند با مجد هم در این سال ملک مظفر غازی
حکمران میافارقین خواهر زنشان را با خود نزد ملک منصور ابراهیم حکمران حمص راه مخابرت و معاقدت
گشود و عاقبت ملک منصور غالب آمد هم در این سال ملکه ضیفه خاتون حکمران حلب دختر ملک عادل
ابوبکر بن ایوب که مادر ملک عزیز بود درگذشت و ناصر یوسف بن ملک عزیز پسرزاده او بعد سنه سالگی به
نیابت و پیش کاری جمال الدین اقبال که خواجه سیاه خاتون بود به بخت حکمرانی حلب نشست مدت سلطنت
و حکومت ضیفه خاتون در حلب شش سال بود و آن بانوی محترمه در کمال مهارت و درایت حکمرانی کرد و در
اینجا مناسبت بردن نام ضیفه خاتون که شاهزاده خانمهای ایوب بود یک ملکه دیگر هم که ضیفه یکم که از صفحه
خلج و ترک هند ستان بود و تقریبا معاصر و در یک عصر با ضیفه خاتون نام میبریم ضیفه یکم دختر نیک اختر شمس الدین
التمش فرمانفرما و پادشاه دهلی بود که پس از برادرش رکن الدین فیروز شاه به نصوب میران سیاه و با نفوذ سلطان
درگاه به بخت سلطنت دهلی در ۶۳۳ شش صد و سی و سه هجری که تقریبا شش سال قبل از فوت ضیفه خاتون
باشد نشست و ابواب مکرمت و معدلت بروی کافه رعایا گشود و بحر کرم و خوان عام و منر لتش را تنه و مصفی
بخشود و این دو ملکه در یک عصر و یک زمان سلطنت داشته اند و محتمل است با هم مکرر مراسلات و مکاتبات
و روابط حسنه داشته اند ضیفه یکم شاهزاده خانمی بود که با غالب صفات خانیه شاهانه و جود شرا راسته
و از سر کونه معایب و مثالب کالبدش پیراسته بود و صاحب ترکستان هند میاورد که این ملکه جوان
بهر هنری که ملوک و مردان روزگار و جوانشان زینت داشت متصف بود بجز اینکه زن بود و در زمان پدرش
در گاه لشکر کشی با بودن شاهزادگان عظام شمس الدین التمش پادشاه دهلی و دختر خود ضیفه یکم را بکلیه امورات بر
نگماشت و چون سلطنت هند و ستان مستقر و مستقل گردید در ۶۳۴ شش صد و سی و چهار یکباره حجاب
بیکسو گذاشت و پرده از چهره و الابرداشت مانند ملوک و سلاطین بزرگ تاج خسروی بسر گذارد و وزراء و رعایا را با بار
و اجازه داد و هر خرابی و ویرانی که در قلمرو شش بود بساخت و هر جا گرد نکشی یاگردن فرازی بود با جدامش
بپرداخت حسن نابل و لایق جمعی امیر و وزیر و غنی و فقیر را واله و شیفته نموده بود و سیرت جهان آرین خاتون شیفته
و فریفته خود ساخته بود و از آنرا بیکدفعه سست نشود و خواهش نفس در نوع بشر از مرد و زن بوده و گاهی شده که عمار عقل
و درایت را کف حاصلش ربوده ضیفه یکم نیز در میان همه هند و ستان از چاکران درگاه و کرسی نشینان
بارگاه یک تن سیاه رنگی دل بسته گی پیدا نموده و از درگاه بیگانه مثره مواصلت و مباشرت میبود و مدت رجا بمقام
و منر لتش میفزود و اموال و مواهب کثیره ما وفی بخشود کم کم سایر بزرگان و سران دولت و رعیت بعهده آمدند از
هر گوشه و کنار آوازی میان آوردند چنانچه التونیه حکمران اسیهنده از این مباشرت و مواصلت سبحانی و
جانب داری را بشگفت و ترک اطاعت و بندگی گفت ضیفه یکم با سپاهی فراوان بسویش شتافت و در راه
دسته از سپاهیان غیور ترک باهم متفق شدند و آن سیاه رنگ نکبت را گرفته جبیب و دست ضیفه یکم بر دار میان برافراشته
و رایت مخالفت برافراشته و ضیفه یکم را مقید نموده و به نزد التونیه برده و چون التونیه نظرش بچهره کلنار

و جمال آفتاب مثال آنکه کشور خوی و ولایت ارمی افتاده مقدم اعتدار پیش رفت و لب بهوسبوس بگشاد و خود جای نشین آن زنگی شده و با جنیه پیکر همواره و همبستر گردد و با این حال سایر بزرگان دیگر من بطاعت و متابعت او نهاده و لشکرها و ایلچیان فرستاده تا عاقبت او را در اثنای حساب گرفتار و بلعه شمشیر جان شکار کرده و برادرش مغرالدین بهرامشاه پسر شمش الدین التمش را السلطنت برداشته سلطنت این ملکه بندوستان سه سال و شش ماه بطول انجامید و صغیر

ذکر وقایع سنه ۶۰۰ و رفتن سپاه مغول بطرف آسیای صغیر و کشته عساکر حکمران آسیای صغیر

در این سال سپاه مغول بطرف آسیای صغیر و سوریه و شامات برانده و غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد حکمران آسیای صغیر با آنها بیاویخت و در این میانه خون بسی از مغولان بریخت و عاقبت منهزم گشت و بشیر اسباب و اثقال او غنیمت مغولان شده همچنین سپاه مغول از چنگیزی بلاد خلاط و آمد و سایر نقاطیکه ملوک و حکام آل ایوب حکمرانی میدانستند غلبت گرفته دست بتاراج و قتل و اسیر برده و پس از غنائم بسیار و اسیری بشمار که رویهمرفته افزوده و دست آویزه برده راه دیگر باد گرفته با این حال عجب آنجا بود که از آل ایوب با کمیدگیر زای داشته و پاره از اتفاقات دیگری با صلیبیان اداه اتحاد و دوستی می پرورده تا بخاتمه این سال ملک ناصر داود حکمران کرک و ملک صالح اسماعیل حکمران دمشق شهبت الحق تس دمشقیان و طبریه را بصلیبیان و مجاهدین واگذار نموده که در حساب ملک معظم مجاهدین و صلیبیان این دو معاونت و مساعدت نمایند هم در این سال شیخ رضی الدین علی الاقلا از رجال مشایخ و متصوفین خوارزم بود آمده شت و شش سال داده و طبقه سوم از این کتاب مستطاب بنام نامش خواهد یافت

ذکر وقایع سنه ۶۰۱ و جنگ در بین ملوک سوریه و شامات با ملک مصر و غلبت مصر و فتح بیت المقدس و انهزام صلیبیان و فرار انها

در این سال خبا نخبه نگار رش رفت ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه حکمران حمص و خوارزمشاهیان که در نصحابت پادشاه و معاونت حکمران حمص بودند با تفاق مجاهدین و صلیبیان آهنگ جنگ با ملک صالح ایوب پادشاه مصر نمودند ملک صالح چون از اتفاق و آهنگ آنان خبر یافت تجمع عساکر مصر و تجهیز خیمه و خرگاه برداخت و از مصر خیمه بیرون زد پس از مقابلت و مقاتلت ملک منصور و خوارزمشاهیان و مجاهدین و صلیبیان از عساکر مصری شکست فاحش خوردند و راه انهزام و فرار پیش گرفتند و عساکر مصری به تعاقب آنها بر داخته و آنان را از اسلحه و مهمات حساب فارغ ساخته اند ملک صالح ایوب با سپاه از آهنگ بیت المقدس عزیمت دمشق کرده و آنجا را محاصرت نمود ملک صالح اسماعیل حکمران دمشق و ملک منصور ابراهیم صاحب حمص و پاره از خوارزمشاهیان و عساکر آنان در دمشق محصور شدند و عساکر مصری دمشق را سخت محاصرت کردند که این سال بپایان رسید هم در این سال ملک مظفر تقی الدین حکمران حماة پس از پانزده سال و هفت ماه حکمرانی درگذشت و بجایش ملک منصور محمد بن ملک مظفر بسن دوسالگی نشست ولی مادرش غازیه خاتون که دختر ملک کامل مشاغل کلیه امور حکومتی بود و نیز در این سال شهاب الدین ابراهیم بن عبد الله معروف ابن ابی الدم قاضی حماة مولف تاریخ کبیر مظفری و شمس الائمه محمد بن عبد الستار درگذشته هم در این

سال شیخ رضی الدین علی لالای غزنوی در گذشت و شرح حال و مفصل در جلد سوم نگارش خواهد شد نیز در این سال که مقارن سال هزار و دویست و چهل و سه میلادی بود پادشاه فرانسه کرفتار ماموشی سختی کردید و مذکر شد که اکر از این ناخوشی بهبودی حاصل نماید حرکت کرده بیاید جزو مجاهدین و ملیسیون بجنگ مسلمانان و عاقبت در نشئه بجنگ مسلمانان بمصر آمد

ذکر وقایع سنه ۶۴۳ و فتح دمشق بدست ملک صالح ایوب پادشاه مصر

در این سال عاقبت دمشق که محمد عساکر مصری بسرداری معین الدین بن شیخ بود مفتوح کردید و ملک صالح ایوب پادشاه مصر مظفرانه بدمشق وارد کردید و فلانیان را ترتیب کنه و کوزه بانعظیم فرستاده موجب قرارداد ملک صالح ایوب بعلبک و بصری و سواد و غیره متصرف ملک صالح اسماعیل حکمران دمشق و آمد و حمص و مضافات آن متصرف ابراهیم شد نیز در این سال کدسته از سپاه مغول بطرف بغداد آمده و عساکر خلیفه المستعصم آنها را در هم شکست و منهزماً راه فرار پیش کرفتند همچنین معین بن شیخ بدمشق در کذشت و بجایش نایب او حسام الدین ابن ابوعلی الهذبانی نشست نیز در این سال ربعیه خاتون خواهر سلطان صلاح الدین یوسف ایوبی بعمر شصتاد و چند سالکی و شیخ تقی الدین عثمان بن عبدالرحمن فقیه محدث و علم الدین علی بن محمد بن عبدالصمد السخاوی از علمای نحو و قرائت و شیخ موفق الدین ابوالبقاء یعیش بن محمد بن علی الموصلی بحلبی معروف بابن الصانع از کرا وفات کردند نیز در این سال که مطابق ۱۲۴۵ میلادی بود پاپ روم دسته از کشیشان را برپاست اکاپینی مامور دربار مغول کرد و کاپینی طی منازل نموده بارد وی مغول رسید و رسالت او که مبنی بر دعوت مسیح بود بلغ انید و عودت کرد

پادشاهان آل کرت هشت تن بوده که در هرات و غور سلطنت داشته اند

و اولشان ملک شمس الدین و آخرشان ملک غیاث الدین پیر علی بود که بدست امیر تیمور کورکانی کرفتار و خاتمت آل کرت در منتقصده و مشتاد و هفت منقرض کردید

ذکر وقایع سنه ۶۴۳ و نسب ملوک کرت و ملک شمس الدین کرت اول پادشاهان این سلسله

نسب و نسب ملوک کرت را صاحب روضة الصفا چنین مسطور داشته و صاحب حبیب السیر با بیدیا و صاحب حواشی چهار مقاله نظام الدین عروضی سمرقندی تصحیح میفرماید که نخست پادشاه با استقلال آل کرت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر که نسبش بسلاطین سبکتکینی منتهی میشده و دختر زاده ملک رکن الدین و ملک رکن الدین از فرزندان غزالدین عمر مرغنی است که غزالدین نیز از نسل امام سلطان غیاث الدین محمد بن سام که شرح سلطنت او و سلطان شهاب الدین غوری مفصل نکاشته شده بوده و غزالدین متصف بحاله موصوف و بشهامت و سخاوت و فتوت معروف و بسا ابنیه خیریه و مساجد رفیعه و تکایا و مدارس خیریه و غیره بنا نموده شعرا و فضلا همواره از خوان انعام و احسان او بهره مند و مستفیض میشده اند صاحب تاریخ هرات در حق غزالدین عمر مرغنی قصاید آبدار بوده که پایه بزرکی و جلالت او را میرساند که لحن موثق بهادت

و منزلت او از یکقصیده او خدمت او اینجا ایراد میشود گوید ایام شد مساعد و نامی شده غنی - در عهد غزین مرآن شاه و غنی فرخنده حسروی که رکحل سنجای او - دارد همیشه دیده جاجات روشنی خورشید با ترفع گردون باعلو باجاه او محتشم و با قدر او فی ارتفعت چون همتش ارجه بلند شد - میستش صفت توانع و حلم و فروتنی و شعرا بسیار دین و منقبت این طایفه و آبای عظام آن قصاید و تالیفات ما بهره گفته اند و نگاشته اند و غزلین و مرغنی و ایام سلطنت سلطان غیاث الدین سام حکمران هرات بوده و برادرش تاج الدین عثمان از جانب عز الدین عرعاه قلعه خسار شده و چون انیان و گذشته ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است بجای آن بکومت خسار و بعضی از قطعات غور برقرار شده و در رتبت ملک شمس الدین حد والی مبدل است تا ملک شمس الدین معاج تقی و عرفان اتقا یافت و او را طبع شعر و منطقی گوهر بار دست داد که انشاالله در خلد جهاد این همایون کتاب ذکر سرگذشت ملوک و سده و اشعار آنان شمه ای از اشعار او خواهیم نگاشت و ملک شمس الدین مدت حیات گذرانده و کاملک دولت قوی شد و ملک رکن الدین در زمان غلبت چنگیزخان رفتار خاقانه و گرد ابسپیده مودود عبور و مرور سپاه و حشت افتا چنگیزخان قاعده حزم و احتیاط را مرعی داشت و چنگیزخان فرمان حکومت غور و قلعه خسار ایجمت او فرستاده و ملک رکن الدین در دست نگاه چنگیزخان اعتبار یافت و اعقاب چنگیز نزاد محترم داشته و کاهی که ملک رکن الدین بدربار میرفت ملک شمس الدین ایجا را میرود و ملک شمس الدین هم از مغولان اعتباری یافت تا درگذشته - ملک رکن الدین درگذشت و چون هزیمه یا مغولان یافت برایه حکمرانی بجمت ملک شمس الدین رسید و او در این سال شصت و چهار بحکومت نشست و تاسیس سلطنت آل ارت کرد و هم این سال حسام الدین برکه خان رئیس دستجات خوارزم شاهیان که در سوریه و شامات بودند بجانب ایالک منصوره قشون حلب کشته شد و خوارزم شاهیان متفرق شدند و ملک صالح ایوب پادشاه مصر مسرور گردید و با ملک منصور ابراهیم صاحب حمص کمال میل باهم بود و بر سر شغلت آمد و بعلبک نیز جزو متصرفات مصر شد و این خدمتر احسام الدین ابوعلی هذبانی سامان برد که با سپاه دمشق به بعلبک رانده و اولاد ملک صالح اسماعیل از قرقه بصر فرستاده و ملک صالح اسماعیل دمشق را ملک ناصر یوسف حکمران سنجار تصرف کرد و هم این سال ملک منصور ابراهیم بن شیرکوه حکمران حمص در گذشت و ملک اشرف مظفر الدین بجانشینی نشست و سیف الدین داود موشک برد و این سال که مطابق هزار و دویست و چهل و شش میلادی بود پادشاه روس ولادیمیر با روسی او کتای قاآن رفت و در آنجا بر اظهار دوستی و انقیاد خود و برگشت

ذکر وقایع سنه شصت و عودت ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر از شام بمصر

و این سال ملک صالح ایوب پادشاه مصر از شام عودت بمصر نمود و ملک اشرف حکمران حمص قلعه شمیس را واگذار بملک صالح کرد و جمعی از ممالیک علاء الدین قراسنقر ساقی عادلی که از ممالیک ملک عادل بن ایوب بود بخدمت ملک صالح ایوب پادشاه مصر آمده و ملازمت او را اختیار کرده اند از انجمله سیف الدین

قلاوون صالحی بود که بعد ها بسلطنت مصر و شام رسید و شرحش خواهد رسید هم در این سال ملک عادل ابوبکر بن
ملک عادل درگذشت و او را فرزندی صغیر بود موسوم ملک معظم قوام الدین هم در این سال علاء الدین قراسنقر
ساقی عادلی درگذشت نیز در اندلس عمر بن محمد بن عبد الله معروف بشلوبین در اشبیلیه که از حصون اندلس بوده
درگذشت همچنین ابو عمر عثمان بن عمر بن الحاجب که یکی از علمای عروض بود و وفات نمود و ابو عمرو معروف ابن حاجب
ملقب بجمال الدین و صاحب کتاب کافیه است و در عنفوان شباب و شش سالگی در اسنا واقعه در قطر مصر
و نزدیک صعید مصر است فوت شد و فوت او را برخی در نفس اسکندریه گفته اند و والدش در اسنا بوده
و وفاتش در اسکندریه واقع گردیده است

ذکر وقایع ۶۴۷ و لشکر کشیدن لویس نهم پادشاه فرانسه با صلیبیون بمصر و آمدن حرب صلیبیون با عساکر مصری

در این سال که مقارن ۱۲۴۹ میلادی بود پادشاه فرانسه لویس نهم بسبب
نذر که کرده بود با نجاه هزار سوار از مجاهدین و صلیبیون فرنگستان اعزم جهاد گیری و جهاد با مسلمانان
بطرف مصر حرکت کرد و چندین کشتی از حمات و سیورسات و آلات بشخون کرده با صاحب مصنفان
نامی از طرف دریا حرکت داد با این قشون بری و بحری بخیال آنکه تلافی دفعات گذشته را بنماید که شکست
قشون صلیبیون سخت خورده مانند سیلی خرد شان از روپا بطرف افرنجستان برگشته چون خبر آمدن
صلیبیون بگوش ملک صالح نجم الدین ایوب پادشاه مصر رسید بر خود بپیچید و از نشستن عهده و معاش
صلیبیون سخت بر آشفت و با آنکه در بستر ناتوانی ناخوش احوال افتاده بود باز آهنگ مصر نمود که امده و بغایت
و مقاتلت آنان بپردازد و مسرعان سریعه با طراف فرستاد که وسایل مدافعت حاضر سازند تا خود نیز بمصر
برسد و در این وقت عساکر مصری بسرداری حسام الدین بن ابو علی فخر الدین بن شیخ شهاب محمود زاده
بودند و با سپاه حلب که بسرداری شمس الدین اولو از منی که از جانب ملک ناصر صاحب حلب تعین آمده
بودند می جنگیدند تا که ملک صالح ایوب عساکر خود را طلب نمود که روانه مصر کردند و رفع صلیبیون بنمایند
و ملک صالح ایوب در منصوره نشسته تا حالت نهایت بطرف مصر روانه نشد

ذکر وقایع ۶۴۷ و وفات ملک صالح ایوب پادشاه مصر و نشستن ملک المعظم توران شاه غیاث الدین بجای او و حرب مصریها با صلیبیون

در این سال ملک صالح نجم الدین ایوب بن ملک کامل محمد بن ملک عادل ابوبکر بن ایوب پسر نه
سال و هشت ماه و بیست روز حکمرانی و مدت چهل و چهار سال زندگانی در شب یکشنبه نیمه شعبان
وفات یافت و بجایش غیاث الدین ملک المعظم توران شاه به تدبیر مادرش شجرة الدر و امیر فخر الدین
و رئیس خواجه سرایان جمال الدین محسن و جمعی از بزرگان در کار سلطنت مصر نشست اما قبل از آنکه ملک صالح
ایوب وفات یابد خبایچه در ذیل سال گذشته نگاشته شد او بسرعت تمام با جال نامه نویسی از شام بمصر آمد
و از پادشاه فرانسه لویس نهم که بحرب مذکوری که کرده بود بجنگ مسلمانان آمده بود در نزول بخاک مصر کرده بود

مرتب امتدادی گرفت که پادشاه فرانسه او را از کثرت سپاه کینه خواه و محاربت صلیبیون بهتدید و تخویف کرده بود
ملک صالح فرمانداد تا قاضی محب الدین طبرین محمد جوانی دیگر بکمال فصاحت و بلاغت مشحون از آیات بینات
باد نکاشت و در اوایل صفر این سال جنگ بین سپاه فرنگستان که صلیبیون بودند با عساکر مصر درگیر شده و
امیر فخرالدین که سپهدار عساکر مصری بود بدون هیچ ملاحظه از میدان رو برتافت و به بقاعت اعراب بی کفایت
بجنگ راه فرار گرفتند و شحنه و میاط با تمام اسلحه و مهمات و ذخایر بتسلط صلیبیون گردید و چون ملک صالح
از این حادثه اسف انگیز اطلاع یافت چهل و پنج تن از سران سپاه را که در جنگ عمدا سستی کرده و دور بتاخته اند
معدوم ساخت و در بیست و چهارم صفر در منصوره اردوگاه برزگی مرتب کرد و مستقر شد از هر جا سپاه طلبید و
آلات حرب و اسلحه بسیار جمع نمود در حالتیکه روز بروز بر ضعف او افزوده میشد و نقاهتش رو بفزونی میگذاشت
تا ماه شعبان رسید و در چهارم همان ماه رایت سفر آخرت برافراشت خیمه در فوق نگارستان شد و چون ملک
صالح ایوب درگذشت شجرة الدر که یکی از خواتین با فطانت و درایت بود فوت او را مکتوم داشت و بیرون امر
و میان سران سپاه و بزرگان و کبار اوازه داد که ملک صالح ایوب میفرماید که باید تلی با فرزندم ملک المعظم
غیاث الدین توران شاه بیعت نمایند و امیر فخرالدین اتابک و وزیر بزرگ است در کلیه امورات و فوری این
اوامر مجعوله را شجرة الدر بتمام اطراف و انحای مصر منتشر ساخت و مسرعی سریع القدم بجانب ملک المعظم فرستاد
و او را حاضر نمود و همه اعیان و بزرگان مبایعت و متابعت او اقدام کردند

ذکر وقایع مشئمه و فتوحات مصریان در جنگ با صلیبیون و گرفتار شدن لویس نهم پادشاه فرانسه بدست مصریان و کشته شدن سنی مزارین لصر الدین ابوالی بدست مصریان و صلح مصری با صلیبیها و کشته شدن ملک المعظم پادشاه مصر و نشستن شجرة الدر

در این سال مجاهدین و صلیبیون از دمیاط بمصر مستقر جاده منصوره پیش گرفتند و در این اثنا جنگ کنان
میرفتند تا نزدیک منصوره چون رسیدند مصریان زیاد شدند و حجابت دلاورانه با هم تاختند و امیر فخرالدین
زمام سپاه مصر را بدست داشت و صلیبیون در کنار رود اشمون بجای ماندند و نتوانستند بگذرند و بسیاری
از آنها طعمه سیف و سنان مصریان شدند و عاقبت از ظفر منصوره مرجا نومید شدند زیرا ملک المعظم توران
شاه نیز از شام برسید و بر قوت و شجاعت آنان افزوده شد و صلیبیون چون راه دمیاط گرفتند عساکر
مصری در تعاقب آنها شتافتند و نزدیک بسی هزار تن از مجاهدین و صلیبیون را بخاک هلاک انداختند
در این بین صلیبیون رسولان فرستاده با ب مسالمت و مصالحت گویدند که بیت المقدس و اطراف او را
گرفته و از دمیاط و مصر بیرون شوند مصریان قبول نکردند و مردانه با آنها جنگیدند و لویس نهم پادشاه
فرانسه با بسیاری از امرا و بزرگان صلیبیون اسیر و گرفتار مصریها شدند و برادرست لوئی پادشاه فرانسه
در آنمعرکه با لکه کشته گردید و مصریها تمامی اسرای صلیبیون و لویس نهم پادشاه فرانسه را منصوره برده محبوس
نمودند در این بین ممالیک توران شاه ملک المعظم سر بشورش برداشتند بواسطه آنکه برجی را معزول و معینی را

منصوب نموده بود و مصر قبل او شده از انجمله رکن الدین مبرین بود که بعد بالسلطنت مصر رسیده و اما ملک المظفر قرا
موده به برجی از چوب بنا و بر دکه آن برج از برای حصاری بود فرنگیکه و ممالیک آن برج را آتش زده ملک المظفر قرا
بر و خانه سل مصر اندانت که شاید فاتحی و کبی پیدا شود و نجات یابد ولی ممالیک ملک الشناس او را بدست آورده و اضرب
تیغ بیدریغ آن پادشاه بی پناه را پارچه پارچه نمودند و مدت سلطنت ملک المظفر قران شاه از زنگیکه مصر رسیده تا کشته شد
دو ماه و نه روز پیش نبود و مدت سلطنت آل ایوب انقراض یافت و سلطنت ممالیک در مصر قرار شد پس از آن ترکمان
مصر را باب تعیین پادشاه مشورت کرده قرعه سلطنت بنام شجرة الدر درآمد و شجرة الدر چون ملقب ملک صالح بود
او را بود که در کوچکی گذشته و نامش ملک منصور خلیل کرده بود موسوم شده بود و بالجمله و مصریان با اسلامیون کار شان
بدین منوال خاتمه یافت که پادشاه فرانسه را گرفته و دمیاط را گذارده بود او فرنگستان با جان توان در پیش
گرفت و چون خبر بحشت نشستن شجرة الدر به مسامع بوسش مردم رسید بزرگان مکتین گردیده و ملک سعید بن ملک عزیز
عثمان بن ملک عادل سر بطغیان برداشت و جائیکه ملک صالح پادشاه مصر داده بود باز پس گرفت و ایبک غزنه
که از بزرگترین ممالیک بود در خدمت شجرة الدر کمر مطاوعت و اطاعت بر بست و او ملقب به عصمة الدین و بخلیل
بوده و امضای منشورات او والدة خلیل بود و نقش سکه او و سکه های طلا و نقره او مضمون بود المستعصمة
الصالحة ملکة المسلمین والدة المنصور خلیفة امیر المومنین و در مساجد و منابر خطبا بنام او و او خطبه بدین قسم میرودند
و احفظ اللهم بحمایتک الصالحیة ملکة المسلمین عصمة الدنیا والدین ذات المحاجب الجمیل والستر الجمیل والدة المرحوم خلیل زوجة
ملک الصالح نجم الدین ایوب و چنانچه تکاپوی شد مردم سوریه و شامات سر اطاعت او خم کرده و مستعصم
عباسی استمداد از باب حکمرانی شجرة الدر کرده و او جواب داد که ما نسائیم قوم را امر بهم امرة و فتوی را مستمک کرده شجرة الدر
خلع ساخته و در سوریه و شامات بملک الناصر یوسف ایوبی در ربیع الاول این سال بیعت کرده و در مصر عز الدین
ایبک جانشین ترکمان صالحی بیعت کرده و عز الدین ایبک شجرة الدر را بعقد ازدواج درآورد و محل مصری که در آن
همه ساله از مصر بکه میرود از تحرفات شجرة الدر بود است با بجد خالدین ایبک جانشین بحث تکمر نی مصر قرار
شد و جشنها گرفته و مردم با او مبایعت و متابعت کرده و او ملقب به الملک المعز نموده و چون نکشید که
مردم مصر دو فرقه شده فرقتی طرفدار او شده و فرقتی خواهان یکی تن از بنی ایوب کرده و غایت موسی بن یوسف
بن ملک کامل بن ملک عادل حکمران مین که معروف به اقسیس بود بپادشاهی برداشته شد و عز الدین ایبک
تا تاکی او برقرار شد و موسی ورد ای منظر الدین یوسف اشتر حکمران مین در این وقت بپادشاهی مصر قرار شد
عمرش سی سال بود و ملقب بملک اشرف گردید ولیکن کاریه امور باعز الدین بود حتی خطبه را بنام او میخواندند
انگاه مصر بها متفق شده و خراب کردن قاهره و میاط را بر خلاف بصلحت او بهر زمان صلیبیون لشکر کشی میکردند
چون دمیاط خراب گردید مصریان مسرور شدند هم در این سال منکوقاآن به بحث نشست و گیوک خان بن
قاآن پس از یک سال حکمرانی درگذشت و در تابا مرده فاقد جنس جمهوری انتخاب کردند

ملوک ممالیک اولی که در مصر سلطنت کرده بیست و شش نفر بودند

وقایع جهانیان

که در مدت یکصد و سی و شش سال در مصر حکمرانی کرده و اول این طبقه شجرة الدر و آخرشان زین الدین خالی بود (ذکر وقایع سنة ۶۴۸ و سنة ۶۴۹ و آغاز سلطنت ملک ایبک)

اول در مصر و جنگ بین مصریها و سوریه و فتح مصریها

چون شجرة الدر ناچار استعفا داد و عزالدین ایبک ملک معزبجایش نشست چنانچه گذارش شد و شجرة الدر را بعقد ازدواج درآورد و ملک معز نیز فرمانروای تمام حکومت شد و ملک معز بحکومت برقرار شد ملک معز ایبک شد و در پنجم جمادی الاول این سال مردم با او بیعت کردند و لقب ملک اشرف یافت ولی امور چنانچه بخواهش شد با ملک معز بود که در این وقت ناصرالدین یوسف ایوبی سلطان دمشق سر بطغیان برداشت و رایت استقلال افراشت ملک المعظم را بفرستاد تا با پادشاه فرانسه باب یکانگی مفتوح نمود که متفقا بمصر هجوم آرند و چون مصریها خبردار شدند بجمع سپاه پرداختند و با شتاب ملک معز شتافته و جنگ بزرگی در دهم ذیقعده لسنة ۶۴۸ شصد و چهل و هشت واقع گردید و سپاه شام شکست یافتند و منهزم تا سوریه جائی توقف نکردند و پس از این فتح یکی دو مسئله دیگر مانند حادثه فارس اقطای و ابتیاع صالحین در مصر رویداد که ملک معز برای آنها موفق شد تا آنکه ملک معز خود را مصمم بخلع ملک اشرف نمود و او از فرقه مجبوس داشت و ملک اشرف پس از یکسال و یکماه حکمرانی در مصر در محبس جان بداد و اشرف آخرین پادشاه از دودمان ایوبیان یا آل ایوب است که در مصر سلطنت داشتند ولیکن برخی از سلاطین آل ایوب در دمشق و حماة و حلب و حمص و میافارقین حکمرانی داشتند تا ده سال پس از این تاریخ که حکمرانی حماة با آخرین بعد که ابوالفدا صاحب تاریخ از بلاد از نسل آنها بود و در سنة ۷۳۲ هشتصد و سی و دو در این اوقات پادشاه ارمنستان سامبات برادر خود را برسالت نزد منکوقاآن فرستاد و متعاقب او خود پادشاه ارمنستان ایتن اردوی مغول رفت و پادشاه مغول به ایتن و برادرش سامبات وعده مساعدت و مدد داد و هم در این سال باکو خان مامور گردید که بار این آمده قشلاق اسماعیلیه را فروگیرد و نیز در این سال علم الدین قیصر ابوالقاسم بن عبدالغنی که اصلا از مسلمون شرقی صعیدمصر بود درگذشت و هم در این سال شیخ سعد الدین حموی وفات کرد

ذکر وقایع نشئه و اوایل بقای ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غیره

در این سال ملک شمس الدین کرت رتبه و مقامش بلند و اعتبار و منزلتش نزد ملوک مغول ارجمند شد چنانچه او در بارسکوقاآن رفته بود و آن وقت اردوی خان مغول بجهت سرکوبی متمردین بروبن از قراقرم بود و ملک شمس الدین چون بدانجا رسید محض اظهار بندگی و ارادت خود را بسپاه دشمن و مردانه بجنگید و چندین از دشمنان منکوقاآن را بخاک هلاک انداخت خان از طرز این خود پرستان آزاد شد و چون او را بشناخت بر رفیع حال و ترقی احوالش بیفزود و او را از نشانات شاهانه نواخت و منشور حکمرانی هرات و غور و غرجستان و فراه و اسفزار و سایر قلاع قریه افغانستان را بنامش نگاشت و ملک شمس الدین شاد کام بهمات

برگشت و کارهای عمده صورت داد و مخالفین خود را مخذول نمود از آنجمله ملک سیف الدین حاکم غرجستان را از میان برداشت و ملک نصر الدین علی مسعود حکمران سغتیان را بجای گذاشت و در هر جا نظر خود حاکمی گماشت بهم در این سال بین ملک ناصر یوسف حکمران شام و معصر محاربه مسالمت و مصالحت محکم شده و ملک ناصر داود که مدتها در حبس ملک ناصر یوسف بود آزاد شده و بطرف بغداد رفت تا مبلغی خواهر شیخه گرد مستعصم خلیفه مانت گذاشته بود بگیرد و چون بغداد رسید از گرفتن امانت ناامید گردید و از خلیفه جواب یاس و امتناع شنید بهم در این سال چندین برایت اردوی از گشتیان مغولستان رفته تا منکوقاآن را از شاه بدین مسیح نمایند و در اردوی دو سال در قراقرم پای تخت مغولستان مانده در حالات مغولها اطلاعات کامل دریافت و جغرافیای آنجا را مفصل نگاشت نیز در این سال جوجی خان مغول فرمانده تا بانجه سرای واقعه در خاک قرم روسیه را احداث کرده و نیز در این سال امام کمال الدین الوندی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۶۵۳ و اقتدار ملک المعز ایبک پادشاه مصر و تعمیرات او در مصر

در این سال ملک معز ایبک پادشاه مصر بتعمیرات شهر و قوای آن پرداخت و بر سپاه و بازرگانان و کارمانی بسیار بخشود و مراسم داد و دهش بظهور آورد و بسرعت دشمنان مملکت مصر را فرو نشانید و نیز در این سال عبد الحمید خسرو شاهی والد رشید الدین محمد فضائلی صاحب تحریر الجامع ابو البرکات عبد السلام بن عبد الله الحنبلی در گذشت در این سال که مطابق هزار و دویست و پنجاه و چهار میلادی بود در انگلستان مجلس دار الشوری یا پارلمان تشکیل یافت و مقرر گردید که از هر ناحیه دو نفر از اعیان و بزرگان وکالت معین شده و پارلمان حاضر کرده و بدین رتبه انتخاب شده و بمجلس شوری حاضر شدند نیز در ایتالیا این سنان را پاپ مجازم در گذشت و بجایش اکلمانه چهارم به تخت پاپیه نشست

ذکر وقایع سنه ۶۵۴ و حرکت هلاکو خان با مر برادرش منکوقاآن بجانب ایران و استیلای او بر قلاع اسماعیلیه الموت و کرفتاری رکن الدین خورشاه و انقراض اسماعیلیه

در این اوقات انشار آمدن مغول و هلاکو خان و هر جا یک نفره خوف و بیم افراشت و هیبت و سطوت ایشان خاطر از اندوه و غم راحت گذاشت زیرا وحشت و دهشت مغولان در ملک گیری و کشور ستانی که بجز غارت کردن و خراب نمودن و سوزانیدن و مرد و زن و بزرگ و کوچک را کشتن کاری دیگر نبود هر جا رو آوردند و پیش آمدند خانه بلا کو در این سال ششصد و پنجاه و سه با لشکری مانند امواج دریایی حساب از طرف رباط ذو منکوقاآن از خراسان بجانب قلاع رودبار اسماعیلیه متوجه شد چون رکن الدین خورشاه از آمدن هلاکو خان خبر یافت مضطرب و قاصدی نزد امیر سوغونجین مغولی که حاکم همدان از جانب منکوقاآن بود روانه داشت و گردن بکمند طاعت او در آورد و امیر مغول بر افراشت بسوغونجین پیام داد که هلاکو خان بزودی چون رسد بدرگاه شتاب و خط امان در باب خورشاه تخت بر سید و برای خود شهنشاه را روانه درگاه هلاکو خان نمود خان مغول او را پذیرفت و خورشاه را نوازش و فرمود تا قلاع را تخریب و ویران نماید و خود شتابان و جنبیده در آنها باقی گذارد خورشاه بعضی کنگره ها و قلاع را خراب ساخت و بعضی را

نیابتی وزیرش با پسر خرد سیف الدین سلطان ملک بن کیامنصور راه بارگاه بلاکوخان فرستاد و آنجا نیز مورد توجه خان مغول نشده و بلاکوخان از ماوند بطرف رودبار و قزوین در رسید و آن قلعه محکم که نشیمنگاه خورشاه بود محاصرت کرد. خورشاه با تحف فراوان و هدایای شایان از نقد و اشیای نفیس با بزرگان خود و خواجه نصیر الدین طوسی به بارگاه بلاکوخان آمد و این واقعه در سبت و هفتم شوال واقع گردید. بلاکوخان پس از تصرف منکشلاق خورشاه را با کسانش بمغولان سپرد و قلعه ماندا تا چهل و یک قلعه را بباد تاراج داد و همه را منهدم ساخت و همه را با خاک یکسان کرد و نابود ساخت و خورشاه را با کسانش بمغولستان فرستاد و در راه آنها را معدوم نمود و در ریاست اسماعیلیه در این سال یکشته شدن رکن الدین خورشاه اشعار من یافت و بلاکوخان هیچ کس را جانگزین چنانچه عادت اقوام وحشت طبیعت بود برقرار نمی نمود. وزیرش بار دیگر مردم فرستاد و هم در این سال گنجور و حکمران آسیای صغیر و سیف الدین بلغزل صاحب حماه در گذشت و نیز ابوالمظفر یوسف بن علی بغدادی معاصب مراغه وفات یافت

ذکر وقایع شهور ۶۵۴ و کشته شدن غرالدین ملک المعز و شجرة الدر پادشاه و ملکه مصر و نشستن نورالدین ملک منصور بجای او و به بخت حکومت مصر و راندن بلاکو لشکر بغداد

در این سال عزالدین ایبک و یک امرای شش نفر ترکمانی صالحی پادشاه مصر پس از ده سال و یازده ماه حکمرانی کشته شد و در شجرة الدر که سمت زوجیت با او داشت باقی نگذاشت و چندین از خدمه را مامور نمود با حمام بر سرش ریختند و با شمشیرها می کشیدند و با دبیا و بخیشند و او را خفه نمودند پس از گذشتن او ممالیک و بزرگان مصر جمع شده نورالدین فرزند او را که عمرش پانزده سال بود بحکومت برداشتند و او را ملقب بملک المنصور نمودند و چون نورالدین زمام امور بدست گرفت و مردمان بمبایعت و متابعت او اقدام کردند مقدم قاتل مرد که شجرة الدر بود از میان برداشت و چندین از خدمه حرم را مامور کرد که تا با لگدهای چوبی که معمول مصر بهاست در خانها کوبیدند بر سر شجرة الدر انقدر کوبیدند او گذشت و در طرف یکسال این دو تن پادشاه و ملکه هلاک شدند و نورالدین ملک منصور را امور مستقل گردید و وصی او سرف الدین جبة الله بود که در کلیه امورات تصرف مینمود و امیر سیف الدین قطز المعزی که از سران ممالیک و سپاه بود نیابت سلطنت ملک منصور را اختیار کرد و طولی نکشید که شرف الدین جبة الله وزیر و وصی را گرفتار نمود و هر چه داشت تاراج کرد و او را مصادب نموده بکشت و قاضی زین الدین یعقوب بن زبیر را خلعت داده و بجای شرف الدین برقرار کرد و در این اوقات خبر رسیدن هلاکو به بغداد و حرکت او بسوی بلاد و کشته شدن خلیفه بمصر رسید و قلبهای مردم مصر سخت از بیم و خوف بتپید و سیف الدین محلبی مرکب از خدام و اعیان و سران سپاه تشکیل داد و گفت حملات این سیل ویران کن مغول را باید شخص فعال کار کاهی بکیرد و مرکز شمرده چنین است آنکاه نورالدین ملک منصور را برداشته و مدت حکمرانی او دو سال بود و هم در این سال هلاکو خان متوجه بغداد گردید و مملازمت او خواجه نصیر الدین طوسی و علاء الدین عطا ملک جوینی و سپاهی فراوان بودند نیز در آن پادشاه کاسیل اسلامیان شهر را مبتلا کرد که در تصرف اعراب بود محاصرت نمود و اعراب با بردی

او نام تگلب مساید احتشد و او توت داشت و این اول دفعه بود که استعمال باروت شده است بعد در این سال شیخ سعدی اغاز نظم بوستان نموده چنانچه گوید از ششصد فزون بود و پنجاه و پنج که پرورشد این نامبردار گنج

ذکر وقایع ۶۵۶ ورسیدن هلاکوخان به بغداد و محاصرت بغداد و رفتن مستعصم نزد هلاکو و گرفتاری و بالت او و القراض خلافت عباسیان در بغداد از سپاه مغول بحکم هلاکوخان

در این سال بساط خلافت عباسیان که مائتین و سبت و قبا لبسط بود برچیده و طومار سلطنت ایشان بهم پیچیده گردید و المستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن المستنصر بالله اخرین خلیفه عباسی پس از شانزده سال خلافت بدست هلاکو خان مغول کشته گردید و هلاکوخان در ماه رمضان ۶۵۶ ششصد و پنجاه و پنج بطرف قلاع اسماعیلیه چنانچه نگارش شد برانده و پس از تسخیر انجا در کمال تمامی آهنگ بغداد کرده لسو و تنجاق و تابچی را با سپاهی گران که عبارت از یکصد هزار مرد شمشیرزن باشد بعنوان مقدمة الجیش روانه بغداد نموده و در ملازمت او خواجه نصیرالدین توسی و جمعی از فضلا و منجمین و فلکیین ایرانی بودند چون خبر رسیدن سپاه مغول در بغداد شایع شد مستعصم با ابن علقمی وزیر مشورت کرده و پنجاه هزار تن سپاهی با سنقتال قشون مغول فرستاده ساحت منتظم امری میاورد پس از مقابله و مقاتلت فقط ده تن از سپاه بغداد زنده به بغداد از پنجاه هزار تن میاورد برگشت و تمامی دست مغزون کشته شدند و چون بالاخره لطف سپهر بغداد رسید شهر را فروگرفت و محاصرت نمود و چون مستعصم تاب مقاومت نداشت در بغداد متحصن شده و تا دو ماه سه روز مانند روز حساب استعمالداشت و روز بروز بغداد یان در ضیق و عسرت میافتادند تا عاقبت با مشیر و مدبر خویش ابن علقمی که او را دانش کشته توزی را برافروخته بود از در مسئولت و مصالحت آمده و عاقبت مستعصم بالله با دو پسرزاده ابوبکر و عبدالرحمن و بسیاری از رؤسای لشکری و کشوری از شهر بغداد در نزدیکشینه چهارم صفر این سال ششصد و پنجاه و شش بیرون رفته و بکار هلاکوخان فرستاده هلاکوخان مستعصم و پسران او و سه تن دیگر از امرای مقصود را با قراولان چهل تن مامور ششصد و پس از اندک وقتی سر از تن آنان جدا نمودند و بدار زدند و در دروازه های بغداد بر روی مغولان و سپاه هلاکو گماشتند و چندین از خاصان هلاکو بحمایت بغداد و جست خزینه و اثاثیه خلافت بتاراج شتافته و آنچه از اموال و اجناس و اعمه و اشیای پرقیمتی و کتب نفیسه و غیره یافتند که محاسب بهم و قیاس از تحدید و تحریر بیرون عاجز آمد آنگاه لشکر وحشت اثر دست بقتل و غارت شمشیر آبدار و سیفهای جان شکار برده و در بغداد ریخته و بهر که آویخته خونش بریخته و شهر را بباد تاراج داده و بهیچ وجه چشم رحم و شفقت نگشاده و مدت چهل روز مغولان تاتاران به بغداد کشتن مردمان بی سر و آزار اشتغال داشته و عمارتی و جسته و باقی نگذاشتند خلیفه از زنده ماندن و کشتن هلاکوخان متردد بود و زیرا چون میگفته خلیفه اگر کشته شود حوادث مکدره و انقلابات عظیمه روی خواهد داد خواجه نصیرالدین توسی گفته شد بیار خلفا را بر قدر رسند او را و دیگران را رد کرده تا عاقبت او را در خم چیده و زیر پای انداخته شد و بدین قسم بانک ساقطه و این حادثه فجیعه و کارثه فضیعه ما اختلاف اقوال از یک ملیون شصد هزار تا هشتصد هزار نفس کشته شد در بغداد

انگاه هلاکوخان را بسطت شدت حدت کرما از بغداد بیرون آمده اردوگاه خود را در خانقین برافراشت و باطراف و اکناف سرداران روانه داشت و از طرف خود داروغه و لشکر ان به بغداد گماشت و تمامی خزاین و اموالیکه از بغداد و قلعه اسماعیلیه و میشکشها یافته بود بتوسط ناصرالدین حکمران ری بطرف آذربایجان روانه داشت و مقرر کرد که در ارومیه و سلماس قلعه مستحکم برفراز کوهی بسازند و خود متوجه مراغه گردید هم در این سال ملک ناصر داود بن ملک المعظم دمشق را گذشت و خازنه خاتون دختر ملک کامل مادر ملک منصور صاحب حماة و جده ابوالفدا ابن ملک افضل صاحب تاریخ ابوالفدا و تقویم البلدان وفات کرد نیز صاحب بهاالدین زهیر بن محمد المهلبی منشی رسایل ملک صلاح ایوب که از فضلای نامی عصر بود و رکن الدین عبدالرحیم از ائمه حدیث در مصر گذشت نیز در این سال شیخ سعدی کتاب گلستان را انشاء و تالیف کرد و این کتاب گلستان یک سال پس از نظم موزون کتاب بوستان بوده چنانچه خود گوید در این مدت که ما را وقت خوش بود زبجرت ششصد و پنجاه و شش بود هم در این سال زکی الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی المنذری الشامی المصری و ابوالعباس احمد بن عمر القرطبی شارح صحیح مسلم و ابوعبدالله محمد بن ابی حفص تونسی ذوالتصانیف و شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله لشاوی وفات کردند

ذکر وقایع ۶۵۷ و انتشار لشکریای هلاکوخان به بغداد و توجه سپاه مغول بطرف سوریه و شامات و فلسطین و به تخت نشستن امیر سیف الدین قطز المعزی در مصر

در این سال چون خبر استیلای هلاکوخان به بغداد و کشته شدن مستعصم در اطراف و اکناف سوریه و شامات و فلسطین مصر شایع گشت خوف و هراسی بی اندازه بحکمرانان ممالک دست داد و عزالدین کیکاوس و رکن الدین قلیچ ارسلان پسران کیخسرو بن کیقباد حکمرانان آسیای صغیر بحدت هلاکوخان مایدایی کثیر و آمده و صورد اشفاق گشته نیز سفارت پسر هلاکوخان با سپاهی فراوان از بغداد بطرف دیار بکر و شامات حرکت کرد و بهر جا رسید از قتل و نهب و خرابی کوتاهی نکرد و دمشق بتاب رسید ملک معظم توران شاه بن سلطان صلاح الدین که از جانب پدر بزرگوار خود ملک ناصر یوسف حکمرانی حلب داشت با استقبال مغولان آمد و سپاه مغول ملک حلب را شکست سختی دادند و حلب را فروگرفته مانند سایر شهرها کردند و دسته اطراف انزاز و فرقه بسوی قلاع شبانکاره فارس متوجه شدند و همه جا بنای غارت و خرابی دادند و مظفرالدین محمد شبانکاره کشته هم در این سال چنانچه ذیل سال ششصد و پنجاه و پنج نگارش شد امیر سیف الدین قطز المعزی به تخت سلطنت مصر برآمد و نورالدین ملک منصور بن عزالدین ایبک ملک المعز الحاشنگیر ترکمانی صاحب اسعد ساخت و خود با مور لشکری و کشوری و مهام جمهور پرداخت و صعود او به تخت حکومت مصر در پنجم دقیقه این سال بود و لشکر از رود خانه نیل عبور نموده بمیدان عین جالوت فرود آمد و صلیبیون از طرف دریا از راه عبور کرده بمیدان مزبور رسیدند و دیگر کشتیهای مخالفین نتوانند عبور کنند که تاکنون همان حال باقی است و کشتیهای بزرگ نتوانند گذرند هم در این سال زلزله سختی در مصر واقع شد

ذکر وقایع ۶۵۸ و وفات

منکوقاآن و حکومت بالاکوخان و فتوحات او در سوریه و شامات و شکست سپاه مغول از عساکر مصری و کشته شدن ملک مظفر پادشاه مصر

در این سال منکوقاآن بن تولیخان مغولی پس از نه سال سلطنت درگذشت و بالاکوخان بن تولیخان بجایش بسلطنت نشست ولی بالاکوخان در کار لشکرکشی و ملک گیری بود که خبر فوت برادرش منکوقاآن باو رسید و او بطرف شامات سوریه نهضت نمود چنانچه پادشاه ارمن حکمران دمشق و برادرش ملک شاهرو ملک صالح بن شیرکوه و ملک منصور صاحب حماة و شهاب الدین قیصری و جمعی از بزرگان و اعیان سوریه و شامات راه مصر گرفتند و به پناه امیر سیف الدین قطز المعزی پادشاه مصر آمیدند و قطز المعزی که ملک مظفر لقبش بود آنها را بنهایت محبت و تجلیل پذیرفت و ضیافت نمود و چون بالاکوخان بدیار دمشق و غیره استیلا یافت عماد الدین قزوینی را بحکومت حلب و حکمرانی حمص را موسی بن ابراهیم شیرکوه معروف ملک اشرف داد و میافارقین را که دو سال بود محاصرت کرده بودند مغولان در این وقت فتح کردند و ملک کامل محمد بن ملک مظفر الدین حکمران میافارقین و مردمش از شیع کمذبنده در این بین رسولان کوخان با نامه پر از تهدید و وعده و وعید نزد ملک مظفر پادشاه آمد که باید بکلی مطیع باشید و سراطاعت خم نمایید تا در امان باشید ملک مظفر قبول اتعبیت نکرد و نزدیک بششصد هزار دینار میان عساکر قسمت کرده از مصر آبنگ حرب نمود و از این سوی مغولان لشکرداری کتبغای مغولی در تعیین حالات مقاتلت و مقاتلت سپاه مصر شناخته و عساکر مصری بهادرانه حمله مغولان را منهزم ساختند و به نهب اموال و تاراج اثقال آنها پرداختند کتبغا با گرفتار نمود و نزد ملک مظفر آورند و او فرمان داد سرش از تنش برداشتند و چون خبر شکست سپاه مغول بهلاکو رسید جهان در چشمش تاریک گردید و خود در آن وقت عازم آذربایجان و ارمنستان بود و ملک مظفر با فتح و فیروزی آبنگ عودت بمصر نمود و چون در راه میآمد منتظر شد روباه ماده گوشتی بر بخود داد و بعجلت آنجا رفت بجهت صید کردن شتافت که ناگاه یک تن از بزرگان سپاه موسوم برکن الدین بیبرس بندقداری با نفر غلام بجز الدین رومی صاغی و بارولی و علم الدین قیصر اغلی صولت کرده بود و او و جمله نمودند و آن پادشاه نامجو در قصر لاهیر قنی صالحیه بود بکشتند مدت سلطنت او نه ماه و سیزده روز بود پس از کشته شدن او رکن الدین بیبرس بندقداری بجای او بحکومت مصر نشست و لقب او ابتدا ملک الظاهر یافت آنگاه از این لقب بجهت فکر مشوی سر برتافت و لقب ملک الظاهر اختیار کرد و بر این لقب ابوالفتوح و علائی نیز اضافه کرد و بندقداری نسبت علاء الدین بندقدار است که رکن الدین ابتدا از نزد او خدمت میکرد و هم در این سال ابوعبدالله خزاعی و سیف الدین عالم ماجرزی درگذشتند و سلطنت مغولان از ماوراء النهر و جیحون با بالاکوخان و از آنسوی جیحون و ماوراء النهر با قبلاقاآن مقرر گردید

ذکر وقایع سنه ۶۵۹ و تعیین وزراء و امرا در مصر بادارت ملک الظاهر بیبرس و حرکت

او بشام و فتوحات او و عود لشکش بمصر و پیدا شدن خلیفه عباسی در مصر و عاقبت او

در این سال ملک الظاهر بیبرس پادشاه مصر تجهیز امور پرداخت و تجار الدین صفار را بوزارت خویش برداشت و لباس ملک خزینه دار را که در دمشق صبیی او بود به نیابت سلطنت بکماشت و محبوسین را آزاد ساخت و سران لشکری و بزرگان کشور را با شفاقات گوناگون مواجهت و تحقیقی در مالیات داد و تمام امور خود را بتوسط قضای مساجد بگوش مردم رسانید و برای رضیه خاطر سپاه احوال مرضیه نمود و در این بین خبر رسید که مردم سویه و شام سر مبایعت او فرو نیاورده و امیر سنجر حکمران حلب بیعت کرده و او را ملک المجاهد لقب داده و اعلام از غوغا بلند بود چون ملک الظاهر این وقایع بشنید مانند شیر خشمگین بغرید و با لشکری آراسته بجنبید و متوجه شام گردید و مقدم علاء الدین بندقدار الفوستاد و سپاه امیر سنجر را درهم بشکست و امیر سنجر منهزم بطرف اعلبک گریخت و از آنجا دستگیر شده روانه مصر عاقبت گردید و ملک الظاهر بیبرس منظفر و منصور بمصر برگشت و در این بین یک تن از احمد که نسبت خود را بالظاهر بالله محمد بن الناصر از خلفای بنی عباس میداد از بغداد با جمعی از عربهای بغداد بمصر رسید ملک الظاهر تا مطریه مصر او را استقبال کرد و امام احمد سیاه چهره و حبشی زاده بنظر میآمد ملک الظاهر او را نوازش بسیار نمود و مردم مصر بهیبت استقبال دور و داد و مصر را زینت داده بودند و امام احمد با ملک الظاهر مجتمعه طلعه و رود داد و انواع مرحمت و مکرمت و جوائز مبذول فرمود انگاه بملاحظه ثبوت نسب او مجلسی از محول علما و مشایخ و بزرگان مصر برپا است و در آن مجلس ثابت شد که امام از سلاله بنی عباس بوده و در وقت اسیری با اکوبه بغداد و کشته شدن مستعصم او فرار نموده است انگاه ملک الظاهر بیبرس امام احمد را بخلافت برداشت و او را ملقب بالمستنصر بالله نمود و این اول خلیفه عباسی بود که پس از انقراض بنی فاطمه و علویین در مصر و بنی عباس در بغداد بمصر بحث خلافت نشست افسوس که مشعل خلافتش زود دی خاموش و قضیه خلافت نشینی او از خاطر مردم فراموش شد چنانچه ملک الظاهر بیبرس بهمت استرداد منصب خلافت عباسیان مستنصر را منتهی نبیا بطرف بغداد حرکت داد که رقعه بغداد را از حکمرانان مغول پاک کرده و مستنصر مسند خلافت بنشیند و مستنصر در راه با دسته از مغولان تلاقی کرد و جنگ سختی بین او و مغولها شد و در آن جنگ مستنصر کشته شد و قشون مصری مودت مصر گردیدند هم در این سال بیبرس چون بشام رسید بجم الدین بن صدر الدین بن سنا الدوله را بقضاوت شام معزز داشت و شمس الدین بن خلکان را بقضاوت شام برداشت هم در این سال تاکیه و محل مدرسه سپاهیان بالا کوخان منقرض گشته و شیخ فرید الدین شکر گنج گذشت

ذکر وقایع شش. و شش. و اقتدار و شوکت ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غیره

در این سال ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور و غرجستان بر اقتدار و اعتبارش بیش از پیش افزوده گردید و از طرف باکوخان با شفاقات و اعلاء شاهانه و ارسال مبلغ معتنابه آمد نیز ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر بشام حرکت نمود و در آنجا ملک مغیث عمر بن العزیز را گرفتار کرد و مادر ملک مغیث از دختران خلیفه

بیرون شد ملک ظاهر را اطمینان بخشید که آزاری در حق او نخواهد داد و او را مصر فرستاد و در مصر امانه کار ش پرداخت
و ملک معیشت حکم ان الکرک را بود و این به بعد کرک نیز از متعلقات ملک ظاهر و جزو قلمرو مصر گردید هم در این سنه
بلاکوخان فرمانداد تا اباقاخان فرزندش با سپاهی رزم آزمای از راه دربند مدشت قپچاق حرکت کرده در انجا
برکه خان با او قتال اباقاخان شتافت و جنگ سختی شد و سپاه مغول شکست فاحشی خورده مودت
کرند هم در این سال ششصد و شصت شیخ عزالدین عبدالعزیز دمشقی در مصر و صاحب کمال الدین عمر بن عبد
العزیز معروف بابن عدیم مولف تاریخ حلب درگذشته نیز در سال ششصد و شصت و یک ملک اشرف شکران
حمص درگذشت و پس از او حمص منتقل بحکومت مصر گشت نیز سلیمان بن خلیل عسقلانی و مفضل الله نوراسی و
عزیز نسفی درگذشتند

ذکر وقایع شش و تعیین نمودن بلاکوخان ولیعهد خود اباقاخان را و سایر حکام و وزرا خواجه شمس الدین محمد جوینی

در این سال بلاکوخان فرزندارشد خود اباقاخان را بولایت عهدی برداشت و حکومت عراق و ما وراء النهر
و خراسان را باو واگذاشت و حکمرانی آذربایجان و اران و غیره فرزند دیگر خود تکشوت را برگماشت و ایالت
دیار بکر و دیار ربیعه را بامیر توران داد و ممالک روم را بعین الدین پروانه واگذارد و جوینی خواجه سیف الدین باخرزی
وزیر و خواجه عزیز عامل گرستان و خواجه مجدالدین تبریزی که از نزدیکان و گماشتگان او بود آزرده خاطر گردیده بود حکم اندر
هرسه داد و منصب وزارت خواجه شمس الدین جوینی را ثانی داشت و حکومت بغداد را بخواجه علاء الدین عطا
ملک جوینی که برادر خواجه شمس الدین بود واگذاشت و شرح حالات این دو برادر و اولاد آنان را که از مفاخر قرن هشتم
بوده اند ما در جلد سوم این کتاب مستطاب مفصل خواهیم نگاشت هم در این سال بین عزالدین کیکاوس و برادرش
رکن الدین قلیچ ارسلان نزاع برخاست و کیکاوس که پادشاه آسیای صغیر بود ناچار فرار کرده باسوب
آمد و با لشکری سلطان قسطنطنیه ملحق شده و برادرش رکن الدین قلیچ با سپاهی صغیر استقبال او شتافت عزالدین کیکاوس
چون با سلامبول رسید پادشاه نوازش و مرحمت و مکرمت و اعتنا و مرعی داشت چندی نگذشت که کیکاوس
از فکر افتاد که لشکری از پادشاه را از میان برداشته و لشکری مطیع شده و او محبوس ساخت و همراهان او را
نابینا ساخت و خاطر از فتنه آخری آنان برداشت هم در این سال جمال الدین صاحب مثنوی آفاق گفت جلد
مؤلف چنانچه گوید مطلع تاریخ این سودا و سود سال بیست و ششصد و شصت و دو بود در این بلاکوخان
بن تولیخان بن چنگیزخان پس از ده سال کمتر کشور ستانی و جهان بانی درگذشت و بجایش اباقاخان ولیعهد
فرزندش بجای سلطنت نشست و بلاکوخان چون در مراغه آذربایجان بدرود زندگی کرد اباقاخان در ما وراء النهر
بود و بجای او سبقتال در ماه جمادی الاول در آذربایجان رسیده و تا ماه رمضان بمراسم سوگواری پرداخت آنگاه بر
سریر خانی نشست و خواجه شمس الدین محمد جوینی را منصب وزارت مانند زمان پدرش باز برقرار گذاشت و سونجاق
نویان را بمنصب امیر الامرائی گماشت آنگاه ممالک موروثه خود را که عبارت از خراسان و عراق عجم و عراق عرب
و آذربایجان و خوزستان و اصفهان و فارس و دیار بکر و آسیای صغیر بود بحکام و نواب خود واگذاشت و هم

این سال که موافق ششصد و سی و دو هجری و هزار و دویست و هشتاد و چهار میلادی بود مردم انگلستان به بازی سوم پادشاه خود شوریدند و او را گرفته محبوس نمودند و بواسطه ملکه بستانزده و نباله داری در خاک آلمان و هشت ملیونی بمردم دشت داده و انکسانه پادشاه و سپه پس از مراجعت از بار مغول و گذشت و پادشاه مصر ملک ظاهر بیبرس بعزم رزم با صلیبیان با سپاهی بیاوان نزدیک مصر خیمه بر وین زدیم و این سال قاضی القضاة مصر بدرالدین یوسف بن حسن بن علی السنجاوی وفات یافت

ذکر وقایع ششصد و شصت و رفتن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات بدربار اباقاخان مغول و بازگشت او و در تمثال احترام و تشریفات ملک ظاهر در مصر و فتوحات در سوریه و ارمنستان

و این سال ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و غور بدربار اباقاخان با تحف و هدایای لایقه شتافت و سه سال آنجا ماند و انواع تفقدات ملوکانه یافت و چون بین اباقاخان و برکاخان نایره جدال مشتعل شد ملک شمس الدین روز بروز شجاعت و جلادتی مشهود ساخت که خان مغول را فسریقه خویش نمود و پس از اختتام جنگ اباقاخان ملک شمس الدین را نواخت و او را اضافت کران تمیت و طبل و علم داد و دستور حکمرانی او را نگاشت و ملک شمس الدین راه غربت بجانب هرات افراشت هم در این سال ملک ظاهر بیبرس ملک مصر تشریفات مخلع در مصر مقرر کرد و مردم را گفت از شرب مسکرات و کشیدن چرس و بنگ و مباشرت با زنان بر کنار باز داشت و با سپاهی گران از مصر بطرف شام در حرکت آمد و طرابلس را فرو گرفت آنگاه بگرفتن عقده پرداخت و ذخایر آن آسوده ساخت آنگاه بسر داری ملک منصور صاحب حماة قشونی بارمنستان فرستاد و ملک منصور پادشاه ارمنستان (هیتون) را مغلوب ساخت و پای تخت ارمنستان که شهر سیس را با سایر شهرها فرو گرفت و کشتار بسیاری از آنان کرد و اسیر بسیاری از ارامنه بدست آورده بمصر فرستاد و دنباله فتوحات خود را تا انطاکیه دنبال رسانید و در عودت عساکر مصر از ارمنستان ملک ظاهر آنان را در حماه و قاقیه استقبال کرد و خوش آمد گفت در اثنای راه سب او از بر زین رو در آتش گشت نامبرده او را در حماه گذارد و هم در این وقت شهر صفد که نزدیک ناصره بود و مردمش مسیحی مذهب و شهر کاشان اسیر کردند اهالی مسلمانان و فرنگستان بفرنگان بود فرو گرفت و همه کس از زن و مرد را اقتاکرد و تمام پسران و دختران آنها را اسیر کرده بمصر فرستاد و هم در این سال حکمران دهلی ناصرالدین محمود درگذشت و بجایش غیاث الدین بلبن نشست و نیز صاحب دشت قبچاق برکه خان بمرد و جای خود لغزندش منکو تمور سپرد و هم در انگلستان ادوارد پسر بازی سوم بشورشیان و یاغیان غالب آمد و پدر خود بازی را از حبس برهانید و بر تخت آورد

ذکر وقایع ششصد و شصت و یک و آمدن ملک منصور بمصر و اشتقاقات خسرو انه از جانب ملک ظاهر بیبرس ملک مصر در حق او و جنگ ملک ظاهر با صلیبیان و فتوحات ملک ظاهر

در این سال ملک منصور حکمران حماه که سردار قشون مصری در ارمنستان بود بمصر آمد و ملک ظاهر بیبرس مقدم

او را کرامی داشت و او را بجهت سیاحت اسکندریه با احترامات لازمه روانه نمود و ملک مظفر اسکندریه را دیار کرده خود معصر نمود و با شفقات ملوکانه که از طرف ملک ظاهر بوده قبر حکمرانی خود برگشت چنین ملک ظاهر برسر ... آبنگ شام نموده و انجا پس از بقیه سپاه و تجمیز نبه و خرکاه بیافاریده و انجا از تصرف صلیبیان برآورده آورد انجا شقیف و طبریه و اعمال و انطاکیه و قیساریه و سایر قلاعیکه در تصرف صلیبیان بود متصرف شد و غنایم بسیاری مخصوصا از شهر انطاکیه بدست آورد انجا متوجه ارمنستان شد حکمران ارمنستان لیئون از او ضراعت برون آمد و مانند سابک و مرزبان و شیخ احمد ملک ظاهر را گذارکرده و صد و سیصد و شصت و پنج سال بست هم دارین اوقات تاج الدین مستملانی و نجم الدین عبد الغفار قزوینی و عمر القیسی سلطان مغرب درگذشتند و نیز در سال ششصد و هشت و شش ابو شامه مورخ دمشقی و امام حمید الدین نیز بدرود حیات گفتند و نیز معین الدین پروانه با مغولان و قتل رکن الدین فلج اسلان اتفاق کرده و او را خفه نموده و بجایش غیاث الدین پسرش که بسن چهار سالگی بود برقرار کردند

ذکر وقایع لشکر کشیدن تیمور خان مغولی حکمران بلخ و بدخشان بهند و ستان و ملتان و کشته شدن شاهزاده غیاث الدین بلبس

در این سال تیمور خان که از جانب خان مغول بحکمرانی بلخ و بدخشان و کابل مامور شده بود پس از انتظام امور و تعیین نواب و عمال عزم رزم با پادشاه هند و ستان غیاث الدین بلبن لشکری بی پایان حرکت داد از این سوی سوی شاهزاده محمد خان پسر ارشد و ولیعهد بلبن که در ملتان اقامت داشت رایت استقبال کردن او برافراشت تیمور با جمعیت هزار سوار جرار مقدمه لاهور رسیده و از انجا به بیاس پور گذشت و بهر جا رسید از کشتن و ویران کردن و تاراج مضایقه نمود و از انطرف سپاه خود را حرکت داده و بطرف ملتان و سه فرسنگی آنجا افراشت و در کنار آب لاهور که از طرف لاهور میگذرد با میدان جنگ آراسته شدند و دو دسته سپاه کینه خواه بر هم حمله ور و بسی خون از یکدیگر بریخته عاقبت سپاه مغول منهزم شده و بفرار گذارد و شاهزاده محمد خان تا مسافتی آنها را تعاقب نموده و چون روز به نیمه رسیده بود و وقت ظهر بود شاهزاده محمد خان با دسته از سواران خاصه او بجهت ادای نماز و شکرانه فتح پیاده شده و نماز آسوده گذارد از انسوی مغولان که در پس پشته باز خوف آنان نهان شده بودند ناگهان از کمینگاه بیرون آمده و انجا را فروگرفته دست تجدد بجان سنان بردند شاهزاده محمد خان نماز نیمه و بچالاکی بر اسب سوار شده که عبارت آن بپرداخت که مغولان او و جمعی از آنان را اسیر کردند از انجمله امیر خسرو و هلاوی بود که او را بملتان فرستاده مدت دو سال در بند محبوس بود و صاحب ترکستان این مبنده صاحب دیوان گوید که امیر خسرو محبس مرا شی و تعیاء عالیشوری برشته نظم کشیده و خدمت کبیر و فرزند شاهزاده محمد خان ملتان میفرستاده تا عاقبت آزاد شده معاودت نمود اگر امیر خسرو در بلخ در دست مغولان گرفتار بود چنانکه گفتیم و طبعی کرده بود در مرثیه پیش محمد خان قصاید سرود و حال آنکه بزندان مغولان بود و از آنجا بامید استخلاص خود انجا به نیز در این سال ملک ظاهر بیبرس

او پشاه مصر از زاه شام نکه با پرسش برکه خان رفت و پس از ادای حج بحلب آمد و در انجا دسته از مغولان که بتاریکی رسیده بودند هم شکست پس بزیارت قبر ابراهیم خلیل الرحمن و حبران رفت انگاه بیت المقدس را زیارت نموده بمصر مراجعت کرد آنگاه تجهیز و تعمیر راه حج شام را نموده بجهت سهولت مسافرت حجاج و تجار بر داخت و در هر جا منازل معهود و مراکب موفور معین کرد و کاروانیان را در حرکت بود هم دراین سال با با افضل الدین کاشی دران وقت بسیده آنکه شده از اصفهان بزیارت حق شتافت کرسیاری بلاک شدند

ذکر وقایع نشئه و جنگ بین شاهزادگان مغول و اوردن ملک شمس الدین کرت بهرات و برافتخان و رفتن او بتبدیر و فتوحات ملک ظاهر با پادشاه مصر

دراین سال آتش جنگ و جدال بین جغتای بن چنگیز خان با اوکتای خان بارباق خان مشتعل گردید متین سکست فاحشی خورده و براجتان بجانب ماوراء النهر بجون بخارا و سمرقند استیلا یافت و بطرف خراسان و افغانستان رانده دراین میدان جنگ دطفر مراد معین واقع شده که جغتای منهزم شده و راه مازندران پیش گرفت و براق چون بنزدیک هرات رسید با بزرگان سپاه و سران دکار طرح مشورت در باب قتل و نهب هرات افکند مغولان که بالفطره مایل غارت کردن و ویران نمودن و کشتن بودند عملی متفق شدند ولی قتلق تیمور که یک از مغولان با درایت و مهارت و جهانبانی بود بشرق از شجاعت و لیاقت ملک شمس الدین کرت حکمران هرات و غور و غیره بیان کرد و از محکمی و متانت برج و حصار و قلعه های هرات فضلی بیان نمود عاقبت خود قتلق تیمور با پانصد سوار مقرر شد که بهرات آمده ملک شمس الدین کرت را باطاعت دایلی براق خان بخوانند در آنوقت دار و غه هرات نجاری نامی بود چون از آمدن سپاه مغول اکهی یافت بیرون شتافت و از آمدن قتلق تیمور خبر کرفته به ملک شمس الدین رسانید و ملک شمس الدین مشکیشهای لایق بیرون فرستاده و نهایت خود را بخدمت براق خان بهانه ساخت قتلق تیمور بدروازه هرات شده و قلعه فتحنار را بسه تن از خواص شتافت و خدمت ملک شمس الدین رسیده او را در کمال اجلال و محتشمی بیافت و پیام براق خان را برسانید که اگر بو در درگاه حاضر شوی و باطاعت دائمی براق خان حکومت تمام خراسان و افغانستان را بتو میدهیم ملک شمس الدین کرت در بجواب شنیده فرو رفت که فرار با قاخان با سپاهی فراوان خواهد رسید و اگر من سر فرود آرم با او چه پیمانم انگاه قتلق تیمور حرکت کرده و ملک شمس الدین کرت بشتابت او بیرون آمده و چار و ناچار با او دوی براق خان رفت و پیشکشها گذرانید و براق خان را مردی سفاک بی باک دیوانه دید و یاران و وزیران او را همه ظالم و بیرحم یافت که همشان در خرابی و تاراج کردن بود و پس از توقف چند روزه بتبدیر آمد خبرات رفته مالی فراوان از مردمان گرفته بیاورد و اجازت از براق خان حاصل نموده با چند تن از مغولان در خیمه بهرات آمد که دراین بین براق خان از هاکردن ملک شمس الدین پشیمان گردید و چند تن بتعاقب او فرستاده که او را عودت بارودی و بهند رسولان وقتی رسیدند که او بهرات رسیده بود و بعذر آنکه با به مالی بسیار جمع کرده آنوقت مدرکا بشتابم از هرات بیرون نیامده و همه روزه بمعاذیر مختلفه متعذر گردید که دراین اثنا آوازه رسیدن اقاقان با سپاه بسیار رسید و شر براق خان

از سر شمس الدین کرت و مردم هرات برطرف گردید و براق خان بطرف طالقان عزیمت نموده و آنجا خیمه افراشت
نیز در این سال ملک ظاهر پادشاه مصر سپاهی بجهت قلع و قمع اسماعیلیه روانه فرستاد
و آنجا مستصرف شد و هم در این سال ابو بکر آخرین پادشاه از ملوک بنی عبد المؤمن بدست طاغیه بنی مرین کشته گردید
و بنی عبد المؤمن سالها در مغرب سلطنت داشتند هم در این سال من غلو تمور بن طغان مغولی حکمران تاتار شمالی
و اشکری پادشاه قطعه نژاد واقع شده و خواهان بلاد و اشکری خسارت بسیار وارد آورده و غیاث الدین کیخاوس
که محبوس بود با سنه دختر سلجوقی غیاث الدین را همراه خود برد تا عاقبت در شش شهر بجهاد و دفعت نزد خوارزمشاه در نیز در این
سال احمد بن دایم از کبار مشایخ وفات یافت

ذکر وقایع نشته و آمدن اباقاخان بجنگ براقخان و نزدیکی هرات و بستن دروازه های هرات بروی براقخان و جنگ اباقاخان با براقخان و عاقبت کار شان

در این سال چون خبر اهتمام تمشین اغول خان باباقاخان مغولی رسید مانند شیر خشمگین بغرید و لی توانی از جای
بجنبید و بر تعبیه سپاه و تجهیز نه دهگانه پرداخت و وزیر با تدبیر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان فرمانداد
تا او نیز با طراف و اکناف بجهت آمدن سپاه نامه ها نگاشت تا بانگ زمانی از ماوراء النهر و ان واقه با بایجان و اران و
فارس و کرمان سپاه مسلمان و مغول فراهم گشته و اباقاخان با قشونی بیرون از حساب و فراوان از خراسان
پیش گرفت و تا نزدیک هرات در هیچ موقعی توقف نکرده و از انجا سولی حرب [redacted] براق خان فرستاده و
پیامهای مودت آمیز داد بلکه آتش جنگ مشتعل نشود و جمعی دمیان به پرده گفتند براق خان جوابیرا بر وفق مرام داده
بلکه حمل بر ضعف قوای اباقاخان نموده و از انجا اباقاخان متذکر شده بود که اگر میان کجیتی و حجاب محکم گردد از
طرف ماشهای غزنین و قندهار تا سرحد سند را بر براق خان واگذارد که ترک جنگ کرده و این نوع بهانه
حرب را کرده و امرا براقخان بهر یک در باب مخاصمت و مصالحت چیزی گفته شد و نتیجه آن شد که جنگ نمایند
و مقدم جاسوسان فرستاده دانند که اباقاخان خود آمده است یا رای او آمده اند و سه تن را بعنوان جاسوسی
فرستاده و آن سه گرفتار شدند و بدست لشکریان اباقاخان و انجاسوسان دو تن کشته و یک تن را نزد
براق خان رسیده و این کار را نیرنگ و تدبیر اباقاخان شمرده و بعد اباقاخان سپاه را متفرق در صحرای
هرات جریب نموده و دانسته چنین نمود که جزمی موحش از آنده بایجان رسیده و اباقاخان با سپاه بیش روانه
و شبیخون و خرکاه را گذارده اند و چون براق خان شرحی از جاسوسان شنیده با سپاه خویش از جای بجنبید بطرف
هرات جریب در حرکت آمد خائف از اینکه اباقاخان تدبیری کرده است و مقدم را دسته و یک از جانب براقخان
با دسته از سواران لشوی هرات آمد که عام دروازه ها بسته و دیده و جانب آمده و سبب را پرسید قاضی هرات از بالای
حصار با یک در داد که اباقاخان روز گذشته از اینجا حرکت فرموده و خواهش کرد و همان گرفت که ما دروازه ها
ببندیم و بران شرط ملک شمس الدین کرت هم همان و جمعیتم شده است مسعود یک گفت من تا اندازه عاقبت را
میخواهم بدون سبب و جهت خود را در مهلکت خندازیده و دروازه های هرات را نگشایید و از غضب آتش فروزان

سوی براقخان رفته را بشنید کسی دیگر بسوی سپک جوانی نداد و این کار بر او تیره اباقاخان شده بود مسعود بیک
روشناسزاده براقخان آمد و چگونگی را بعرض رسانید براقخان سزای همه را تا یازاوقت دیگر موکول نموده بهزاجرت
رسید و بمرجا یا براز خیمه و خرگاه بیکس یافت و بهمه سوی شتافت کسی را نیافت با سران سپاه خود تبریزیت
و عقب اباقاخان تابیم و سرکرده را نیافتیم دستبه سایبان و با هفده ام عمارت حیاتش بر داریم و سته گفتند بشرا
و خیمه و خرگاه و اباقاخان بشکرگذاری و مسرت این فتح بعیش و عشرت بروز بریم و اباد العجب انما شاتیم و این
رای پسندیده شد مجلی بیاه بشدند و بهمه جا خانه و حجره پایان و سایر اسباب و غیره یافتند و بشرا نوشیدن
باده و بوسیدن ساده و جایان بردند و چیزها را حرکت آمدند چون اندکی راه طی کرده و قدها بالا و پایین رفته صحرا را
از کثرت سپاه دشمن مانند دریای پر از موج دیدند براقخان سخت برسید و سراسیمه شد بیک مانند بیدرزان شد
شهد مقصای عیش نوشین کامشان تلخ گردید که در این بین سپاهیان اباقاخان که در هر جا بکمین نشسته بودند از جای
بجنبیدند و مانند عدد سیاهی لشکر بر براقخان لشکر ارانی بر داخت و لشکر غازان و الجایتو را بمیمنه و میسره سپاه
مامور ساخت و اباقاخان نیز متعین افواج برادر خود بابانویان و سوشای و امیر ارغون و غیره را جا بجا گذاشت
و رأیت کینه خواهی بر افراشت و در سپاه کینه خواه در هم افتادند و بهم در آویختند و خون یکدیگر بریختند که ناگاه
لشکر غازان بر یغ خان بشکاف یک تن از سپاهیان اباقاخان از اسب سرنگون و بروی زمین واژگون گردید
و در پس او جلایر یان که در شجاعت و بشادت بی نظیر بودند بخاک هلاک افتاد و لشکریان اباقاخان حمله سخت
عزم تا سپاه براقخان منهزم شدند و پانصد نفر از کس بسلامت از آن معرکه بالکه خان مدر برد و آنجا را جائی
توقف نکرد و تمام صحات و آلات حرب و توپخانه و خیمه و خرگاه براقخان با غنایم بسیار بدست سپاه اباقاخان افتاد و سپاهیان بسیار از غنایم را بغنیمت نازل بمردم هرات فرو نشدند و احمال ثقیله را
بسوختند اباقاخان بزرگان هرات و ملک شمس الدین کرت را نواخت اشفاقات بعزم و خرم و خوشدل عزیمت
آذربایجان نمود و در غره ربیع الاول این سال براغه رسید و بهجت سلطنت و استقلال و شوکت و اجلال متمکن
گردید بهمین سال ملک مظفر بر عرسس با دشاه مصر با سپاهی فراوان از مصر بطرف سوریه و شام آمد
و حصن اکراد و حصن عکار و قلعه خلیقه کنار باد اسماعیلیه بود و فرو گرفت آنگاه حصن قرین را فرو گرفت
و بواسطه شرارت سکنه او و مردم نواحیش آن حصن قرین را منهدم ساخت و مظفر و منصور بمصر مراجعت نمود
و در مصر فرمان داد تا دو کشتی بساختند و بجهت جنگ با مردم در آب انداختند چون کشتیها بحرکت آمد
ملیکر گاه عیسوس رسید مردم فرنس که در کمین بودند ناگهان شتافتند و بر خیر ا اسیر و بعضی را در آب غرق ساختند
و کشتیها را منکسر شد چون این خبر بمصر رسید ملک مظفر بر عرسس بساختن سیصد کشتی دیگر فرمان داد که باندک زمانی
بساختند هم در این سال که موافق نسخه ۱۰۰۰ هزار و دو صد و هشت میلادی بود با دشاه فرانسه سنت لوئی
و لیعهد انگلیس او دارد با قصد ایجاد مسلمانان افریقا را روانه حرکت کردند ولی با دشاه فرانسه در بین
راه در گذشت نرجیشوم بن قسطنطین صاحب سیس ارمنستان در گذشت و بجایش الصغیر ان فرزندش نشست

نیز قاضی شمس الدین بن ابی البازی قاضی القضاة حماة و جمال الدین احمد جوزانی و عبد المحسن مدنی وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۷۰۱ و سنه ۷۰۲ و رفتن ملک ظاهر بسوریه و وفات اسماعیل و تغییرات کشوری او

در این سنوات ملک ظاهر پادشاه مصر بطرف دمشق با سپاهی جرار رفته و بامده دانست که ملک ظاهر پرسر او لشکر مسافرت مشهور بابو افتش شده بود زیرا در هر مسافرت یک قسمی نصیب او میگشت با لجمله در این مسافرت بنجی اسماعیل با اینکه در صفحات دمشق جا داشته برادرانت و محالات آنرا همچون کهف و منیعه و قلعه و سر و مصر ساخت نیز چنین نوبت با مغولانیکه در اطراف حمات آمده بودند بجنگیده و انها را منهزم ساخت و به بقاعت آنها تا رک فرات بتاخت و جمال الدین داؤد بن یحیی که نیابت اداره دمشق داشت عزل شده و بجایش علاء الدین ایدکین بن بجماشت بحکومت رسید خان مغول و پسر از جنگ با افتاخان در نزدیک حمات چنانچه نگارش شد هزیمت یافت و بجانب نجار شتافت از کثرت غصه و الم و ناسازگاری روزگار در گذشت نیز در این اوان امارکوپولو از مردمان ونیز فرنگستان بقصد تجارت بجرستان رفت و مدت بیست و چهار سال در مغولستان و حدود چین بسیاحت نموده و سیاحت نامه مفصل نگاشت بهر در این سنوات سیف الدین احمد بن مظفر صاحب صهیون و گذشت و بجای او پسران او سابق الدین و فخر الدین نشسته و شهر خواره بملک ظاهر سپرده و گذاشته و خود بمصر رفت و استیذان کرده بهر در این اوقات شیخ نصر الدین زکوب رومی و حسن صیقلی و اثیر الدین ابهری در گذشته و پادشاه انگلستان از فرانسه مراجعت و بتخت سلطنت قرار نمود و او را سپرد

ذکر وقایع سنه ۷۰۳ و جنگ ملک ظاهر با سپاه مغول و شکست مغولان

در این سال از ملک ظاهر پرسر پادشاه مصر با لشکری بسیار و حشمتی با بقعه ابهنک دمشق شده و از انجا با سپاه مغول بمقابلت و مقاتلت پرداخت و آنها را منهزم ساخت و امیر قلاون الفی که از سرداران نامی او و در جنگ با مغولها و تاتار بارشادت نموده بود با شفقات خسروانه نوازش و عودت مصر کرد و بهر در این سال از نصیر الدین طوسی محمد بن محمد الحسین کدار جمال علما بود و شیخ جمال الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الله طائی بجیانی نحوی و بهاء الدین قاسم بن مظفر شنشه در گذشته نیز جلال الدین محمد بلخی رومی صاحب کتاب مثنوی و امامی هروی شاعر و ادیب مشهور در این سال وفات یافته و شرح حالات و پاره از اشعار جلال الدین بلخی و امامی هروی در جلد چهارم این همایون نامه مفصل نگارش داده شد بایت

ذکر وقایع سنه ۷۰۴ و سنه ۷۰۵ و طغیان پادشاه ارمنستان و جنگ ملک ظاهر با او و قتل و نهب در ارمنستان و فتح نوبه بدست عساکر مصر

در این اوان چون حکمران ارمنستان سر بطغیان برافراشته بود و جمعی از مسلمانان را ارمنیان ربوده بودند ملک ظاهر پرسر پادشاه مصر بجانب ارمنستان بتاخت و شهر سیس را پس از محاصرت مسخر ساخت و نزدیک بیست هزار تن از ارامنه و صبیوی مذهبان را معدوم و دمار از ارمنستان بر آورد و با غنایم موفور برگشت و هیبت سلطنت و قوت او در هر جا شهرت یافت که پادشاه ارمنستان و پادشاه مغولستان متوسل بحیله بون گردیده و بنا بر آن متفق

گشته شوکت ملک ظاهر را درهم شکنند اگرچه صلیبیان حمایت کرده و سپاه بحول بحرکت آمده و مانند سالهای
گذشته منهزم گردیده و ملک ظاهر بمصر رسیده منصور بمصر مراجعت نمود و آن لشکر فرار قایمز باعزالدین ایبک افرم
و عساکر مصری اطراف نوبه فرستاده و آن سفر در نوبه فتوحات نمایان کرده و غنایم بسیار بدست آورده و با فتح و ظفر
بمصر برگشت و ملک ظاهر بحبالت فرزند خود ملک السعید برکة بن ظاهر بمرس غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین
قلاوون الصالحی انکاح کرده و فرحی بزرگ و سوری سترگ فراهم کرده آنگاه مجدد آ از مصر لشاه حرکت عزم هم دراین
سال منصور بن سلیم کرد خفاجا بود و ابو الحسن علی بن ابو سعید مغربی و موشح و عما و مشهور بنجم الدین الدر شاعر
و محمود زنجانی از مشاهیر و تاج الدین علی حبیب موشح مشهور ببغداد رفتند هم دراین سال نامه وارد اول
ممالک گازان مستعرف شد و کرد گورکان پاپ رسول اباقاخان مغولی وعده مساعدت داد که صلیبیان را محرک
گردد شد که با مغولان وارمنیها متفق شده بحرکت ملک ظاهر بمرس پادشاه مصر دانند و او را شاه سازند

ذکر وقایع نشئه و لرقا رشدن خواجه شمس الدین محمد جوینی بوزارت گازان و حرکت ملک ظاهر بیبرس بقصد افغانستان

دراین سال اباقاخان بسعایت امجد الملک یزدی بخواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان خشم گرفت و او را از
منصب وزارت بینداخت و باداء اشتریغات صدارت و وزارت مؤاخذت و شرح حال جوینیها خاصه خواجه
شمس الدین و برادرش علاء الدین عطا ملک و این خانواده جلیله در جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر
چنین نگارش یافته شد مجمله اباقاخان دراین سال لشکری فراوان آماده ساخته شاهزاده
ظاهر بمرس مقابلت و مقاتلت او پرداخت و از طرفین بسیاری مقتول شدند هاقبت مغولها منهزم گشته
و راه فرار گرفتند و عساکر مصری تا زبیده تعاقب آنها برفتند و غنایم بسیار از مغولان بچنگ آورده و ملک
ظاهر بمرس در مراجعت قصبه ابحاصرت کرده و مرعش امان خواسته و شهر التسلیم نمودند و ملک ظاهر
بشهر داخل گردیده و نماز شکر بجای آورده و با تحف فراوان کوچ نموده بمصر مراجعت کرد و صیت شوکت و عظمت
پادشاه مصر و شجاعت و بشادت مصریان از ارمنستان و مغولستان و آناتولی رافزونی گرفت و
اباقاخان پس از شکست از سپاه مصر بطرف آسیای صغیر رفته و در آنجا معین الدین پروانه را بحکومت
مدن او برگماشت هم دراین سال شیخ سعد الدین قونوی و نجم الدین عمر کاتبی و سعید احمد مدوی که از اجله اولیا
بوده و مدفن او در نزدیک شهر قنصره در مصر زیارتگاه عمومی است و در سال چندین با ایام مولود او را مصریان بسیار
برد غایت گرامی دارند

ذکر وقایع نشئه و تدبیر اباقاخان مغول در قتل کردن ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات و مسموم شدن ملک شمس الدین کرت و وفات ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و نشستن ملک سعید بجایش

دراین سال سمع اباقاخان رسانیدند که شهر هرات از حیث آبادی و عمران و ثروت بی پایان در همه خراسان

و افغانستان نظیر ندارد و رایق خان بطی حسه مشار بمات رفت و بدرد حیات گفت و ملک شمس الدین کرت بواسطه
هرات است که روز بروز بر قوت و قدرت او افزود و همیشه محشر حاشیه نشینان ارکاه و معرکه آن درگاه شر جها گفته
خان مغول او وزیر خویش خواجه شمس الدین محمد جوینی را این منتیه مشورت کرد و خواجه گفت تهیه امنیت او را با نامه و پیام فرو
سازم و مدد باب مکاتبات گشوده و او را نثر و نظما نستایش نمود چنانچه او نگاشت (فروع ملک و ملک شمس
الدین محمد کرت : و تمکنه بحر ملک سه بسر بحه جانی) و چون در ذکر حالات خواجه شمس الدین محمد جوینی در جلد سوم و
ذیل اشعار ملک شمس الدین و ابتدای جلد چهارم نگاشته خواهد شد و اینجا از نگاشتن قصیده اشعار بر او احتراز نمود و بجمله
ملک شمس الدین محمد نیز بجواب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان نثر و نظما مکتوبی در نهایت اسلوب نگاشت و از
رفتن در بار اباقاخان بواسطه بری و وفات زمین گیری عذر خواست چون این مضمون نامه او را باقاخان اطلاع یافت
فرمان و نامه از روی مهر و محبت او نگاشته و او را بخوبی مفاخر و اشفاقات خسروانه برداشته و منشور حکمرانی تمامی
افغانستان با سرحد هندوستان را و او ارزانی داشته و اباقاخان او را تاکید اکید و قسمهای شدید نگاشته او
که هرگز در مخیله ما خیال سوئی در حق تو نبوده و نخواهد بود البته از قلعه خسار فرود آی و عمارت حکومتی هرات
تخت حکمرانی را برای که همیشه ابواب الطاف و انعام ما بروی تو گشوده باشد چون ایلچی خان مغول بهرات و صول
یافت و قلعه خسار شتافت و نامه و خلعت و علم و طبل شاهیرا رسانید ملک شمس الدین محمد کرت مسرور
گردیده بهرات آمد و خلعت شاهانه بپوشید و رسولرا با انعامات و اکرامات بسیار عودت داد و تحفها بان
بحضرت اباقاخان و خواجه شمس الدین محمد و شاهزاده گانشتوی فرستاد و چون تحف و هدایای او بدربار مغول رسید
اباقاخان اظهار مسرت نمود و بحضرت او و آن او باز با خواجه شمس الدین ابواب مذبر گشود و خواجه شمس الدین
محمد و پسرش خواجه بهاء الدین با و مکاتبات مودت آمیز نگاشته و او را الطاف بنهایت پادشاه خود ساخته
داشتند و او را خواستند تا بدرگاه خان مغول آمد که بیش از پیش مورد الطاف شود ملک شمس الدین محمد کرت نظر اجبار
و مبالغت آن وزیر و پسرش چون سلطان ابر اصفهان که در آن اوقات اباقاخان و وزیر و دربارش انجا بودند
رسید استقبالی شایان از وزیر و پسرش خواجه بهاء الدین نمود و پیش کشهای لایق گذرانید و چون بحضور
اباقاخان رسید چندان او را مرحمت و گرمی نمود و پس از چندی که از آن مرخص خواست جواب با رسانیده
تا اباقاخان بطرف آذربایجان حرکت کرد و ناچار ملک شمس الدین محمد کرت هم در اردوی خان حرکت نمود
و پسرش رکن الدین ما برادرش بطرف دربند قفقازیه بحکم اباقاخان روانه گردید و ملک شمس الدین محمد دانست
که از راه دوستی و تزویر کمند شاهی گرفتار شده خلاصه بهمین قسم ملک شمس الدین محمد کرت در اردوی خان
بود و هر روز او را و امرا واسطه شدند مفید نیفتاد تا غایت در ماه شعبان این سال در حمام چون باو نبذه
دادند در آن زهر نموده و مسموم گردید و وفات کرد چنانچه جمیع الدین بنفی در تاریخ وفات او گفته است (بسال
ششصد و هشتاد و شش مه شعبان بقصر منصف دوران چه ننگ است نهال بنام صفدر ایران می
محمد کرت بر آمد آیت والشمس کورت در حال) هم در این سال ملک ظاهر بیبرس پادشاه مصر و شام

پس از مدت سال و دو ماه و ده روز حکمرانی و هشت سال زندگانی در بیست و هم محرم بمرض اسهال درگذشت و
برادرش اوارد و دشمن مرفون و محفه را خالی نقل داده که ملک ظاهر نانوش دانست و چون تشکیک یا
طلبای که بجهة کاره او بمصر رسیده بودند از آشکار کرد و فرزند ارشدش محمد ناصر الدین برکه خان بن میرس
بجای او نشانید و او را ملقب بملک سعید نمودند و مردم بمبایعت و متابعت او در آمدند و نایب السلطنه او
قشلیک کار بود نهایت صحت انجام میداد و او از جانب ملک ظاهر وصی بود و شخصی امین و با درایت و مراعت
بود افسوس که او را اجل مهلت نداد و پس از چندی درگذشت و کارها درهم شد اگرچه ملک سعید بجای شمس الدین
فارقانیرا نایب داد ولی خود دانست کاری نیامد و ملک ظاهر میرس یکی از رشادت شاهان نامدار مصر بود
و فتوحات او بسیار و قسمتی است خیانچه در این مدت سال سلطنت علاوه از آنکه چندین بار سپاه مغول که در
هر جا فاتح بودند شکست داد از صلیبیون قیساریه و یافه و صفد و طبریه و عکا و شقیف و انطاکیه و اطراس و
حصن اکراد و قرین و صهیون و حصن عکا و صافیتا و رقیه و حلب را گرفت و در اناطول شهرهای مرقب و بانیاس و ترسوس
و آذنه و مصیصه و غیره را گرفت و از مسلمانان شهرهای دمشق و بعلبک و عجلون و اصبری و صرخد و سلط و حمص
و قدمه و رحبه و تل باشر و صهیون و بلاطنس و قلعه الصفت و قدموس و عکلیه و خوابی و رصافه و مصیاف و قلعه
و کرک و شوبک را گرفت و نیز در افرنجیا خاک نوبه و برقه را متصرف گردید هم در این سال شیخ الاسلام محیی
الدین یوسف درگذشت

ذکر وقایع نسفه و وفات ملک شمس الدین کرت و سلطنت برادر آن ملک شمس الدین کهین کرت بحکم اباقاخان بحکمرانی هرات و رفتن ملک سعید بدیار مصر شام و عود و پناه او بخانقاه شیخ ابو عبد الله

در این سال چون خبر بحال ملک شمس الدین محمد کرت پادشاه هرات و عود بانجا بستان رسید برادرانش
و برادرانش بکباره پریشان گردیده و در بکوی و برزن و محلت و کوچه یک تن قوی پنجه برنخاست و زیردستان
مسلط شدند چنین منوال چندی گذشت از اتفاقات حسنه در آن اوقات مستشین اعلی هرات رسید و شهر
هرات و دوم آزادی اندازه پریشان گردید چون این خبر بخراسان رفت و اباقاخان هم بانجا رسیده بود
از خرابی هرات و پریشان حالی بعرض رسانیدند اباقاخان خواست تا کیفر از مغولان را بحکومت هرات بر
قرار غایه مستشین اعلی بعرض رسانیده است که کیفر از شاهزادگان کرت را بحکومت هرات
منصوب فرماید و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان تایید کرده و بر لبغ حکمرانی هرات بنام ملک
رکن الدین کرت صدور یافت و او را احضار نمودند چون بپایه سریر اعلی رسید و از نامش پرسیدند گفتند
رکن الدین است گفت بنام پدرش شمس الدین خطاب کنند و بعد ها رکن الدین را که پسر شمس الدین محمد
کرت بود بنام پدرش ملک شمس الدین کهین خواندند و او چندی در اردوی خان مغول بماند و خدمات
شایان کرد تا بموقع خود بطرف هرات مرخص حاصل کرد و چون بهرات رسید با آیین شهر داری و آسایش
مردم پرداخت و خدمات شایان کرد و روز بروز آوازه عدالت گستری و رعیت پروری او زیاد گردید هم در

این سال محمد ناصر الدین برکه خان ملک مؤید پادشاه مصر با سپاهی فراوان عزیمت نود و از انجا امیر سیف الدین قلاوون صاحب حماة و سپهسالار سپاه خویش را بارمنستان فرستاد و سیف الدین در انجا جنگها کرد و با غنایم بسیار برگشت بدمشق و این خبر انتشار یافت که مردم شورش کرده و شرف الدین سنجر ملقب بشقر را که در دمشق از اصحاب ملک سعید حکمران بوده بپادشاهی برداشته اند و دست مبایعت و متابعت باو داده اند و چون ملک سعید این مسئله بشنید بقصد الملک فرو آمد و بر حق فدمش رسیده واطنا داشتند بزرگان و کاه و سران سپاه شرف الدین سنجر ملقب بشقر را بپادشاهی برداشته اند و او را ملک العادل لقب داده اند و بخالندر فرا از سلطنت مصر و شامات مخلوع سازند ملک سعید سخت بجزع اسید و اگرچه دانست این شورش ساختگی دست یاری چندین از امرا و ممالیک بزرگ بوده ناچار مصلحت بر فتن دیده و بطرف مصر با چند تن از خواص و محارم حرکت کرد و چون بمصر رسید متعاقب شورشیان رسیده کاطنیان بالا گرفت و ملک سعید بقلعه جبل متحصن گردید و در قلعه را محاصرت نمودند هم در این سال اباقا خان حکومت سیواس و از زن الروم را بنجاز الدین کیکاوس بن کیخسرو معروف مسعود داد و این عز الدین پس از آمدن به سیواس و غیره متمرد جاتر قی کرد و سلطنت آسیای صغیر بیافت آنگاه متمرد شد و بمحاربه او برخاست آخرین پادشاه سلجوقیه روم که بنام سلطنت نامیده میشد هم در این سال او بعیسی جهولی که از بزرگان علمای نحو بود و نجم الدین دمشقی معروف بابن المرحوم وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۶۷۸ و خلع شدن ملک سعید پادشاه مصر و نصب برادرش بدر الدین سلامش و خلع او نیز و بسلطنت مصر رسیدن ملک منصور قلاوون و فرستادن شام

در این سال عاقبت شورشیان ممالیک در مصر محمد ناصر الدین برکه خان ملک سعید بن ملک ظاهر را پس از دو سال و سه ماه او در ماه ربیع الاول این سال خلع کردند و میخواستند او را بکشند عاقبت او را بخشیده و قلعه کرک فرستادند و او در آنجا نیز استوده نبود تا آنکه وفات یافت و وفات او را انتشار دادند که در میدان گوی و چوگان از اسب افتاده و جان داده پس از خلع ملک سعید بزرگان متفق شده برادر صغیر او سلامش که هفت ساله بود به سلطنت برداشتند و او را لقب ملک عادل دادند و در ماه رجب او نیز مخلوع نمودند و او نیز با قلعه کرک فرستادند و بدر الدین سلامش طفل صغیر هفت ساله نیز در قلعه کرک باقی نمانده شده و امیر سیف الدین قلاوون صالحی النجمی بسلطنت مصر برقرار شد و مردم مبایعت و متابعت او را دام کردند و ملقب بملک منصور گردید و این ملک منصور دوم از ملوک ممالیک قبرات و ملک منصور قلاوون از اصحاب خود امیر سیف الدین سنقر اشقر را بنیابت سلطنت برداشت و بجهت او منشور حکمرانی شام نگاشت و چون سنقر اشقر شام رسید سر مخالفت او برداشت و بزرگان شام و کسانیکه با او بودند بمبایعت او قیام کردند و او را لقب ملک کامل شمس الدین سنقر دادند و چون ملک سعید در کرک در گذشت سوم برادرش بدر الدین خضر را قلعه کرک فرستادند که در انجا بحکومت برقرار باشد و او را لقب ملک مسعود نمودند و چون ملک منصور قلاوون بجهت سلطنت مصر متمکن گردید کتاب اسرار خویش که فخر الدین بود منصب وزارت برداشت و امیر زمانی که یکی از سرهنگان نامی او بود بجهت رفع فتنه شام حرکت کرد و ملک منصور

علاءالدین سپاهی فرا ایشان همراه او فرستاد و تاکید نمود که کامل شمس الدین سنقر را دستگیر ساخته و فتنه و فساد او را از بن برکند. در این سال شمس الدین محمد بن محمد اصفهانی صاحب کتاب شارع کمسول و شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی درگذشت

ذکر وقایع نشئه و رفتن ملک شمس الدین کهین کرت بادشاه هرات و فتح قلاع غور و دستگیر فرستادن ملک منصور قلاوون مبتعاقب هم بشام و شکست ملک کامل شمس الدین سنقر

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت بادشاه هرات با سپاهی بی اندازه محض رفع غوریان اسلک غور نموده و تمام قلاع و حصون غور را فروگرفت و با غیاثین و عاصیان غور قتل و بستگر گردانیده و ولایات را مبارزشاهیه گذاشت و منشور حکمرانی او را نخاشت تا آنکه تمام دوردستان از مضمون آن فرمان الهی بایند آگاه با فتح و فیروزی بقلعه فیشاپور و تمامه و مرو و مراوکسب زیادت و فلاحت ترغیب نموده خود با تیر و سپاهای جریده بر داخت و مردم را از نزل بسان سنقر ساخت هم در این سال ملک منصور علاءالدین بادشاه مصر بمتعاقب ترشای سردار لشکر کهیشام محض بتملک کامل شمس الدین سنقر سپاه دیگر بسرداری علم الدین سنجر حلبی که سابق در شام حکمرانی کرده بود حرکت داد و متعاقب او دسته دیگر را عساکر مصر بسرداری بدرالدین بکتاش فتحی او دسته دیگر بسرداری بدرالدین امیری بطرف شام روانه ساخت عساکر و افواج مصر مانند امواج دریا بشام رسیدند و با ملک کامل شمس الدین سنقر صاحب حمص در اندک محاربه و محاصره در ماه صفر این سال سپاه مصری ملک کامل شمس الدین سنقر اشقر را با بسیاری منهزم ساخته و به بنال آنها تا چند فرسنگ تاخته و غنایم بسیار بچنگ آوردند و سنقر اشقر با فراریان رجعه رفته و با باقیان و اصحاب لشکر کشی بشام جواب نامه منوده خود او رجعه بحصن رفت و آنجا فروگرفت و چند لفظ دیگر مانند برنده و بوشش و شغره بکاس و عکار و شیزر و غامیه را مستعرف شد و چون خبر فتح شام و فرار ملک کامل شمس الدین سنقر و شقوی مصر رسید ملک منصور علاءالدین بادشاه مصر شاد بها گردید و دم تجنبایش بسیار منوده و حسام الدین یلنجین کوهک علاءالدین و بسیار بالکفایت و دولت بود و بنیابت خود حکمران شام منوده و چون نامه سنقر اشقر نخجوان مغول رسید سپاهی بطرف حلب روانه داشت که آنها در حوالی حلب خبر آلی بسیار بدوزند و اوتش الشمسی حکمران حلب مقابله و مقاتله انتها پرداخت که عاقبت مغولان سر بر تافته و منازل خود شتافته و پس از اندک زمانی اوتش الشمسی درگذشت در حلب امر ملک منصور علاءالدین بحکمرانی حلب علم الدین سنجر الباشقردی نشست و چون خبر عودت مغولان و مصر رسید ملک منصور علاءالدین که از غزه بجهت رفتن بشام مکث نموده بود دوباره بمصر برگشت و بجنبش ولایت محمدی فرزند خویش هم الدین ملک صالح بر دولت و مصر بازیابه تقدمات ملوکانه و قلع فاجره مسمع ساخت کارایت عزیمت دیگر این سال بحجاب شامات رداشت هم در این سال اسفلاری سوم باب درگذشت و بجایش تا بن چهارم بمسنه و حاجب نشست نیز در این سال تقی الدین منصور ابن ملک معز عزالدین فرخشاه ابن شاهنشاه ایوب

ذکر وقایع نشئه و استیلای ملک شمس الدین کهین کرت بر قندهار و شکست مغولان از ملک منصور قلاوون بادشاه مصر

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت با سپاهی جرار بتسخیر قندهار منوده مردم قندهار شهر را محافظت منوده و بجنگ

ساخته و در عمارت سودی نمایانده تا چهار پس از چهار روز کشت و کشتار دروازه باب نوذمر و زمان بعد از کشودند
ملک شمس الدین بن منبه با رود آمد و مردم او را متنبه گشته آنگاه عامی از جانب خود منصوب داشت و رایت مراجعت بجهت
را فراشت و قصبه خسباء رفت و بسبب فکر آنی نشست هم درین سال مغولان وقت نزدیک رسیده و اما قاخان با سپاهی بسیار
عزم شامات نموده و سکتو بن هلاکو خان را بسرداری سپاه نامزد کرده و سکتو تمر و مقاتله و مقاتله عساکر ملک منصور
علاء الدین نزدیک حمص شتافت و حملک سختی روی داد و ملک منصور قلاوون با پادشاه مصر در این حملک شجاعت و شهامت
بی اندازه بمنصه ظهور رسانیده عاقبت مغولان منهزم شدند و بفراگذاشته و بسیاری را تهاکشته و اسیر گردیده و غنایم بسیار
بچنگ عساکر منصور افتاد و قوتا با قاخان خود بنفسه چون از محاصرت موده بود چون خبر شکست سپاه خود را شنید دست
از محاصرت بکشید و راه گریز در پیش گرفت و شکست سپاه مغول در پنجشنبه چهاردهم ماه رجب این سال در نواحی حمص
واقع شده و چون سکتو تمور بن هلاکو خان در این معرکه با جمعی در تهاقت و منهزما بسوی شتافت خان در بغزه و اخر بلاد حملک
در این سال خان قبچاق هم در این سال بین ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نجم الدین صفر حکمران کرک که ذیل نشسته
فی ما بین ملک خاسش شد عقد مصالحت منعقد گردید نیز ملک کامل شمس الدین سنقر اشقر که شرح خروج و طغیان و مغلوبیت
جنگیز شن نگارش یافت بحبک کاکذاران ملک منصور قلاوون گرفتار گردیده و در کمال فضاحت در سوائی معبر سیه
در چاه زندان تاریکی محبوس گردیده تا دگذشت نیز در این سال قبچاق قاآن بجهت تشجیر ممالک راین کشتیهای بسیار ساخت
در آماده آلت ولی بواسطه شدایه طوفان بمقصد نرسیده و از طرف مشکی با سپاهی بی پایان راه تکین و ماچین را
تا حوالی بنگاله هندوستان بریده و همه جا منظفر و منصور گردیده و با غنایم بسیار بطرف بکین آمده و انتشار آرایشی بی
اندازه نمود و هم در این سال بحشمت و عظمت پادشاهی منصور ملک منصور قلاوون دو چندان افزوده شده و از اطراف و
اکناف پس از شکست او ن بسپاه مغول تهانی و تحیت بدو رسیده از انجمله مظفر شمس الدین یوسف بن عمر بن
علی بن رسول بدایای و تحف در مصر نزد او فرستاده و مخلصه کرده و قبلی که بود و خود نیز در این سال احمد بن یوسف
کراجیسی سفیر و موفق الدین کواشی و علاء الدین عطا ملک بن محمد جوینی حکمران بغداد در گذشته پس از فوت علاء
الدین عطا ملک جوینی برادرزاده اش با رون حکمران بغداد گردیده و شرح حال علاء الدین عطا ملک و این خانواده جلیله
در جلد سوم این کتاب ذیل سرگذشت مشاهیر جوین مفصل نگارش خواهد شد

ذکر وقایع تشتنه و فوتا با قاخان مغولی و نشستن سلطان احمد تکودار بجای او

در این سال ابا قاخان مغولی پس از بغداد سال سلطنت در ماه محرم در همدان در گذشت و بجایش تکودار
برادر سومش بجهت سلطنت نشست و مسلمان گردیده و موسوم بسلطان احمد گشت و خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان را مانند ابا قاخان بوزارت برداشت و مقام و نواب بحر شده و دیار بکار گماشت و سفراء الجیان بدربار دول و ملوک
از انجمله قطب الدین محمود شیرازی که از اجله علماء و مشایخ بود با تحف بشایان بمصر نزد ملک منصور قلاوون فرستاد
و ابواب مسالمت و مصالحت بگشاد که بعد ها در بین دو حکومت اسلامی و مسلمانان کمتر خونریزی شود ولی
پادشاه مصر باین رسالت و تحفها ولیکن بمناسبت مراتب فضل و علم قطب الدین که قاضی سیواس بود با و تعظیم

بی اندازه نمود و هم در این سال سکاونجور بن طغان باتون جوچی خان پادشاه نواحی شمالی آتار در گذشت و برادرش
مذان سکاون طغان بجایش نشست نیز شمس الدین احمد بن محمد بن ابوبکر بن خلکان برمکی که مدتی در شام و مصر قضاوت
داشت و او است صاحب کتاب نفیس وفیات الاعیان، در این سال وفات کرد و شرح حال و مناقب او مفصل
در جلد سوم این همایون نامه بیاری باری نگارش خواهد یافت هم در این سال شیخ عبدالله حربی و عبدالسلام مالکی
و عبدالرحمن حشی وفات یافتند

ذکر وقایع نشئه او جنبک بین سلطان احمد و ارغون خان منعولی و کشته شدن سلطان احمد و غزل خواجه شمس الدین جوینی

در این سال آتش منازعت و مقاتلت بین سلطان احمد مغولی و ارغون خان اباقاخان شعله ور گردید و نسیم فتح
و فیروزی بر پرچم سلطان احمد بوزید و ارغون بدست سپاه سلطان احمد گرفتار گردید آنگاه خواتین حرمسرایان روی
و ساقت بآستانهٔ سلطان احمد نهادند و ارغون خان را نیز بکشادند و خواهش کردند تا خراسانرا باو واگذارد
و این بین متعصبین و فناتیکهای مغول سر بشورش برداشتند و بایت فتنه انگیزی برافراشتند که سلطان احمد
آبائی دست کشیده و پیرو دین مسلمانان گردیده ارغون خان که منتظر چنین روزی بود آنرا دستاویز فتنه انگیزی و تعصب
جاهلانه یاری نمود تا سلطان احمد گرفتار شد و عاقبت در خونش کشیدند مدت حکمرانی سلطان احمد دو سال و دو ماه
بود چون سلطان احمد نیکو دار نداشت ارغون خان بن اباقاخان بحث سلطنت بنشست و پس از چندی خواجه
شمس الدین جوینی وزیر را معزول ساخت و سعد الدوله یهودی را منصب وزارت ارزانی داشت و مدتها کار سعد
الدوله که ابتدا در مأموریت موصل دوام بود بالا گرفت و در خدمت ارغون خان لب بسعایت خواجه شمس الدین گشاد
که شرح این وقایع متعلقه بخوانواده جوینیها در جلد دوم ذیل سرگذشت مشاهیر جوین مفصل نگارش خواهد شد
آنگاه ارغون خان پسران خود غازان خان و خربنده را با تیکی امیر نوروز مأمور خراسان و افغانستان نمود
هم در این سال ارغون خان سپاهی بفرستاد و غیاث الدین کیخسرو بن رکن الدین پادشاه آسیای صغیر
را گرفتار و مقتول ساخت و حکومت مجدالدین مسعود الدین بن عزالدین کیکاوس آگذاشت هم در این سال
اسکندر حکمران قسطنطنیه در گذشت و او پسر فیلیپ موسوم بود و بجایش پدرش که فرزندش بود
نشست نیز ابوعبدالله بلنسیانی کاندولی وفات نمود هم در این ملک منصور قاردون پادشاه مصر مدتی
به تعمیر بلاد و عباد پرداخت زیرا بسبب بسیاری باریده شده بود و بر اثر سیلی مهیب برخاسته و بسا مواقع
دهها را خراب و ویران و مردم را فی خانمان کرده بود ملک منصور بترمیم حال خلایق پرداخت و آنانرا بلطف
شاهانه متمتع ساخت

ذکر وقایع نشئه و کشته شدن خواجه شمس الدین محمد جوینی بامر ارغون خان مغولی و استیلای عثمان بیک بن ارطغرل بآسیای صغیر

در این سال سعایت دستان انگیزی سعد الدوله یهودی وزیر ارغون خان عاقبت خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان جوینی گرفتار و کشته گردید و مال اموال و خانه و ضیاع و عقار بسیار بتاراج لشکریان ارغون خان مغولی رفت

و منسوبان و بستگان او انتقاد نشد چنانچه مفصل در جلد سوم نگارش خواهد شد نیز ملک منصور علاءالدین عساکرش
بحسن مرقب استیلا یافته و خداوند با وفا فرزندی عنایت نمود که موسوم بملک ناصر محمد بن علاءالدین شد سوم در این وقایع
عثمان بیک بن ارطغرل بن سلیمان شاه خروج نمود و بر سلاطین و حکمرانان آسیای صغیر تسلط پیدا کرد
که آنها معروف بسلاجقه روم بودند هم در این اوقات ملک منصور ناصرالدین احمد بن ملک مظفر محمود
ایوبی حکمران حماة پس از چهل و یکسال و پنجاه و چهار روز حکمرانی درگذشت و بجایش ملک مظفر محمود بن
ملک منصور نشست نیز ناصرالدین اسکندرانی و ابن صانع دمشقی و برهان الدین حنفی و نجم الدین اربلی و شرف
الدین عیسی و شارح رضی شارح کافیه و شهاب الدین احمد قیروانی که از علمای مصر بود درگذشتند هم در
این سال که مقارن ۶۶۲ هجری بود و صد و هشتاد و پنج میلادی بود مملکت گال را دولت انگلیس متصرف
شد و از این سال ببعد ولیعهد های انگلیس موسوم بپرنس دوگال شدند که لقب آنها شد نیز فلیپ سوم
پادشاه فرانسه در همین سال بعد درگذشت و بجایش فلیپ چهارم نشست

ذکر وقایع حبشه و شورش در مصر و حکم قتل عام از جانب ملک منصور قلاوون و فوت غیاث الدین پادشاه

در این سال در مصر آتش فتنه بین مردمان عوام مشتعل گردید اراذل و اوباش دست بهم داده سر بشورش
برداشتند تا آنکه کار از مناقشت بمخاصمت کشید و آرامی و مسالمت مردم نمی دیدند ملک منصور قلاوون
حکم بقتل عام داد و دست سفاکی و هلاکی بروی مردمان بگشاد و بعساکر خود نظامی فرمان شمشیر داد
و در این خونریزی سه روز استمداد داشت که در کوچه و بازارهای مصر جثث مردم از مرد و زن و کوچک و بزرگ و سفید و
سیاه روی هم متراکم شد عاقبت همی از علماء و مشایخ جهان شفاعت نزد ملک منصور قلاوون فرستادند و فرمان داد
تا عساکر از خونریزی و کشتن بیچارگان دست کشیدند و آنان را بخشیدند پس از این واقعه مولده ملک منصور قلاوون بسیار
هیجان کرده و بجهت کفارت این گناه بزرگ بنا و احداث بناهای خیریه گذاشت و یک مریضخانه موسوم بمنصوری
مشهور به بیمارستان المنصوری در راه بین القصرین در حدود نخاسین نشان نخاسین که بازار مسگرها است
آنگاه ملک منصور سپاهی برای تصرف کرک فرستاده و صبر داری طرنطای منصوری و حرنطای کرکر متصرف شده و دو
شاهزاده که در آنجا بودند موسوم به بدرالدین سلامش و جمال الدین عمر اسران ملک ظاهر به حریت گرفته بمصر فرستاد
ملک منصور قلاوون آنان را محترم داشت و پس از چندی واسطه گرانیدن که آنان را به آزادی محبوس نمود و در حبس آنان بود تا
ملک منصور درگذشت و آنان از حبس بیرون آمده با سلامبول فشند هم در این سال سلطان غیاث الدین بلبس
پادشاه هندوستان پس از شصت سال حکمرانی و هشتاد و سال زندگانی درگذشت و وزیر کبیر فخر الدین کوتوال
بغراخان را سلطنت برداشته کیقباد منصب وزارت را بنظام الدین داماد فخر الدین کوتوال ارجمند نظیفه داده
خود در فراهم نمودن وسایل عیش و نشاط گذرانیدن مسرت با نشاط و خوشیاگران سیمین بدن و نوازندگان گل بدن مشغول
نمود و زمام مدبر نیز دست تعدی و تطاول گشاد که عاقبت پس از سه سال کمتر سلطنت از تخت بزیر آمد و غیاث الدین
چندین سال خود را متنزل ساخت بلکه از بن برانداخت هم در این سال قاضی بیضاوی و جمال الدین مالکی در گذشتند

این ابیات عاجب در گذشته و فرانسه با ایالت برلنگ سفیده

ذکر وقایع نشئه و نشئه وفوت ملک صالح ولیعهد ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شام

در این سال ولیعهد ملک منصور قلاوون پادشاه مصر که نامش ملک علاء الدین علی بن ملک منصور بود بدرگذشت و از وفات او دولت بدو رخ بگشت ملک منصور بی اندازه محزون و متالم شد و مدتی پریشان حال و اندوهناک بود که هیچ وجه سکون و آرام نمیگرفت تا بعد از یکسال بسر دادن علم الدین سنجر مسروری معروف بخیاط فتوحات شایان نمودند و خدام بسیار در بست آورده و نیز قلعه صهیون را مسخر گردانیده و امیر شمس الدین سنقر را مصر فرستاد و سنقر خود ان صهیون بود و نیز در این سال سلطان پاک فرنگ را سکته فاحشی داد و آوازه شجاعت و شهامت بهر جا داد و نیز در این سنوات رضی الدین رستم ابادی نحوی و واحد الدین بلیانی و قطب الدین قسطونی و بدر الدین محمد بن جمال الدین مالک نحوی و جلال الدین تلمیذ ابو حیان و ابراهیم مصاف مصاری درگذشته و در اروپا بین دولت و امارک و دولت سوئد حرب شروع شد که تا بیست سال طول کشید و الدم (؟) چهارم سنبله پاپی نشست و فرانسیا در این وقت فرع صلیب نمودند

ذکر وقایع نشئه و انزوا گرفتن ملک شمس الدین کهین و آمدن نوین مغولی بهرات و گرفتار شدن و فرستاده شدن نیز دارغون خان گرفتن ملک منصور قلاوون پادشاه مصر را بلبس شام

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت پادشاه هرات فرزند ذو المجدین را به نیابت خود در هرات گذارده و روی توجه بجانب قلعه فشار رهاد و در این بین یک تن از شاهزادگان مغولی موسوم بنوین بواسطه آزرده خاطری از ارغون خان بهرات آمده پناه ملک شمس الدین کهین آورد و پس از چندی از طرف ارغون خان نامه مودت آمیز رسید که باید نوین را به درگاه بفرستی تا رشته مودت و یگانگی بیش از پیش محکم و استوار گردد ملک شمس الدین کهین چون دانست تخلف ازین امر روزی سبب ملال و زوال او خواهد شد نوین را با دسته از مستحفظین به ارغون خان فرستاد و خان در پاسش احترامات بجا آورد و خلعت و علم و خلعت شاهانه فرستاد و از او بسیار اظهار رضایت کرد لیکن اطرافیان و امرای درگاه فرقی میان قرابت و دوستی با نوین و دوستی با نوین و دوستی با نوین نمیدانستند و میگفتند که ملک شمس الدین کهین بیش از یک تن از یک نوه داد و آنچه مسلم است که شاهزادگان مغول را باین صفت و خوی دستگیر کرده باشد و میتوانست بقسم دیگر و دوستی نیکوتر او را به ایلخان مغول بفرستد و با بسعایت و به گوئی در حق ملک شمس الدین کهین کوشد اگرچه او نیکوتر سعایتها نمود ان در نزد ارغون خان مفید فایده نگردید و خشم ارغون را نسبت به ملک شمس الدین کرت شود و لیکن چون نگوسش شمس الدین سعایت نمامان و فتنه انگیزی معدان رسید بسیار افسرده خاطر شد و ناچار قرار گذارد که مادام العمر در قلعه فشار رهاند و بشهر هرات نیاید و در امورات لشکری و کشوری مداخلت و تصرفی ننماید هم در این سال ملک منصور قلاوون پادشاه مصر بواسطه خوش خاطری که از فوت ولیعهدش حاصل کرده بود و ارفع حال ما لتبوئی مزاج آقای او مصر آتشک طرابلس شام نمود و طرابلس شام نزدیک یکصد و بیست سال بود که در دست صلیبیون شام بود و لشکر

انجا امید استند چون بظاهر طرابلس رسید جنگ سختی کرد و شهر را مفتوح نمود و فرمانداران شهر را با زر بیشمار بدیه گرفتند و اغلب بناهای آنرا انداخته ویران ساختند و از جانب خود نایبی آنجا گذارده با غنایم بسیار و اسیری بیشمار راه مصر در پیش گرفت و چون بمصر رسید الملک الظاهر با خوان خان مغول و رسیده نامه مودت ختام و تحف و هدایای لایقه گذرانیده و معاهدتی تازه بسته گردید و حکومت همیشه و ابدا تمیمی و دوستیان محکم باشد و بعد از وثوق یکدیگر انجا را گذاشتند پس ازین باز ملک منصور قلاوون گرفتار فکر و خیال مانده و حال بحمیت فوت ملک صالح و لعهدیش بود با مخالفت مرضش شدید شد هم در این سال قبل از فتح پادشاه چین با آن گذشت و شهر بجایش نشست هم در این سال عثمان بن ارطغرل بر قراجصار استیلا یافت و بروت و شوکتش در آسیای صغیر قوت یافت

ذکر وقایع سنه ۶۸۷ و وفات ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و نشستن ملک اشرف فرزندش بجایش

در این سنوات که سال مسطور و مبتداء ما باشد ملک منصور قلاوون پادشاه مصر و شامات پس از یازده سال و سه ماه شش روز فرمانروائی در روز شنبه ششم ذیقعده در حالیکه ناخوش اوال و مصمم توجه بطرف ملطیه داشت درگذشت و بجایش بمشورت و تایید بزرگان لشکر پادشاه زاده فرزندش صلاح الدین خلیل بن ملک منصور قلاوون نشست و ملقب بملک اشرف گشت و حسام الدین طرنطای کیا نیابت سلطنت داشت و جوبس مؤید و منصب نیابت سلطنت بدو الدین بیبرس داده و مسند وزارت بشمس الدین محمد بن السلعوس واگذارد و بتنظیم بلاد و تضعیف عساکر پرداخت و بجانشینی پسر گرد و مدبر ملک منصور قلاوون را همالیکا غلامان ترکی بسیار بود که زیاده از دوازده هزار تن بودند انگاه با سپاهی فراوان و قشونی شایان راه ملکه در پیش و خیال فتوحات بود پیش گرفت و آنجا را محاصره نمود پس از کوشش بسیار ملکه را که دست تصاحب بود مقهور آورد و شهر بباد قتل و نهب بسپارد و ذخایر وفیره و نعمت بیقایاس سود مند بدست آورد هم در این سال ششصد و نود ارغون خان بن اباقاخان پس از بحث سال حکمرانی درگذشت و برادرش گیخاتوخان بجایش نشست و چون گیخاتوخان با میل مفرط با شیوه کان ساده دلی مغول بود با زمانی طبایع از راه برگشت و او مقدم سعد الدوله یهودی را گشت و اموال او را بباد تاراج داد و فلسی بجیب باز نمانان او و ملازمان دیگر ملک اشرف پادشاه مصر نهایت حکومت شمار البعوال این سنجر شجاعی را داد و سایر معدی تمامی سولس و دیگر سفیه را از صدور و صید و برات و فیره بر آنها نشسته نیز در این سال صفیالدین عیسی بلیانی و تاج الدین فراری و شاطبی درگذشته و در شهر سیزدهم ماه پنجم و پنجاه یک سال حادث گردید

ذکر وقایع سنه ۶۹۱ و لشکر کشیدن ملک اشرف بطرف شام و غلبت سلطان جلال الدین خلجی در هند بسپاه مغول و مصالحت با آنها

در این سال ملک اشرف بن قلاوون پادشاه مصر با سپاهی فراوان از مصر آهنگ اخذ روم ایلقاره روم نمود و پس از رسیدن و حملات متواتره انشهر را بتغلبت گشود و با فیروزی داخل شد لشکر دید و بزرگان و سران سپاه را از مال غنیمتی بهره زیادی بخشید انگاه متوجه ارمنستان شد و در انجام فتوحاتی نمود و مراجعت بشام کرد و علم الدین

سنجر صاحبی را از نیابت و شاه زاده داشت و بجای خود الدین ایبک معروف را گماشت نیز سلطان جلال الدین خلجی
بفرمود و نیکو عاقبت بستان بود و غالب کرده و سلطان جلال الدین خلجی یکی از بندگان و مملوک قطب
الدین طلبیس که او هم مملوک بود می بود که بخت و بی بهره شد و سالکی پس از کشته شدن معز الدین کیقباد برآمد
و این سال را با آنکه سپاه خوارزم یکصد هزار تن بود و پنجاه و سیر ایرانه تاخت کرد آنها نه حمله اول منهزم ساخت
و چندین تن از سران آنها را بند انداخت و غالب آمد مسالمت و مصالحت با آنها کرفت و بخشایش بسیار با آنها
نمود و آنها با حرکت داده و بقلعه الغ خان الغون خان بفرزه ها کوخان با چهار هزار نفر مغول بدهلی آمد و سلطان
جلال الدین که ملقب بغیاث گردیده بود او را بپذیرفت و در حق اشفاقات شاهانه نمود و یکسال از نبات خود را بعقد
ازدواج او در آورد و بدین وسیله بنیاد دوستی با مغول نهاد و تا عمارات و مقبره عالیه برافراشت که تا کنون آنرا بن
معروف است بجای بود و هم در این سال شیخ المشایخ شیخ سعدی شیرازی وفات نمود و ماده تاریخ او این است
(شب آدینه بود و ماه شوال) از تاریخ عرب یا حاجی آمد آن سال ؛ جای روح پاک شیخ سعدی ؛
سوی جنت براه آدمی پرید بال ماه آنماس ششصد و نود و یک میشود

ذکر وقایع ششصد و نهای مدرسه ملک اشرف در مصر

در این سال ملک اشرف پادشاه مصر مدرسه در جنب [illegible] در مصر بنا نمود و در رونق و شکوه
مصر بسی بیفزود و چون سلطان جلال الدین ملک خوارزم را که باعث فتنه و فساد میدانست گرفتار و بسیار
اسلامبول نمود که در آنجا بماند نیز ملک المعظم غیاث الدین علی بن ملک ظفر محمود پدر ملک مؤید ابو الفدا در این
سال از حلب بشام رفته و در آنجا وفات یافت [illegible] یحیی نیز در شام واقع
شده و در این دو تن ملوک اخلاطی و فرنسوی بحضور منازعت واقع شده و نتیجه این منازعت جنگ بزرگی
بین دو لشکر گردید نیز در این سال قاضی محی الدین بن عبد الظاهر ادیب مصری و ابراهیم عسقلانی
و مسکین اسکندرانی و قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبد الله بیضاوی و نیز قاضی القضاة شهاب الدین
محمود بن احمد الخلیلی الحوینی وفات نمودند

ذکر وقایع ششصد و شش و کشته شدن ملک اشرف در مصر و کشته شدن قاتل او بیدرا و نشستن ملک الناصر قلاوون بسلطنت مصر و تاخت او و بآمدن کیقباد بتعاقب سلطنت مصر طلب شدن او و کامیاب

در این سال ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور قلاوون پادشاه مصر پس از سه سال
و ده ماه و چهار روز حکمرانی در ماه محرم کشته گردید و علت کشته شدن او این بود که یکی از امرای او بیدرا نامی
از حمایت بود و دلبستگی داشت و بیدرا بقصد سلطنت آنرا از انجا فرصت تا در نیمه شبی هنگامیکه ملک اشرف
در خواب بود آنرا با خنجر بکشت و روز بعد که ملک اشرف را دفن ساختند بیدرا بخت سلطنت
برآمد و ملقب ملک القاهر شد چون سبب کشته شدن و کشنده ملک اشرف به بزرگان درگاه و
سران سپاه مکشوف گردید و دانستند کشنده او بیدرا بود همی بر سر او ریختند و خونش بر زمین ریختند

ومدت حکومت بید را یک روز بود آنگاه مردم اجتماع کرده محمد بن قلاوون که عمرش نه سال بود بحشمت سلطنت برداشتند و او را ملقب بملک الناصر نمودند و نایب السلطنه و وصی او را زین الدین کتبغا ملقب بمنصوری قرار دادند و زین الدین از ممالیک ملک منصور قلاوون بود و علم الدین سنجر را نوباوه ایشان وچون اندک زمانی گذشت زین الدین کتبغا را سودای سلطنت در دماغ افتاد و نیز علم الدین سنجر دین خیال بود و هر یک از این دو در فکر مانور کردن آن یک برآمده تا عاقبت کتبغا غالب گردید و علم الدین سنجر مقتول شد و چون پیش پای خود را صاف کرد کار را یکسره ساخت و محمد بن قلاوون ملک الناصر را احضار کرده بکرک فرستاده و خود بحشمت سلطنت مصر برآمد و مدت حکمرانی ملک ناصر یکسال بود و هم در این سال یوسف بن محمد کاتب مورخ درگذشت

ذکر وقایع سنه ۶۹۴ و بحشمت نشستن زین الدین کتبغا در مصر و آمدن ترغای مغولی بمصر و کشته شدن کیخاتوخان و نشستن بایدوخان بجای او و کشته شدن بایدوخان و نشستن غازان خان بجای او

در این سال زین الدین کتبغا در محرم بحشمت سلطنت مصر برآمد و ملقب بملک العادل گردید و مردم بمبایعت و متابعت او اقدام کردند در این وقت مصر بانواع مصائب و مصاعب گرفتار گردید و خزینه دولت خالی و عساکر بیکار و بیش پای و ملای مبرده و بیدریان و مزغلان مستولی و سراسر قطعه با فره گرفته بود و از همه گوش بگوش مغولان و تاتار با که اهم فکرشان نیاوخانگری بود چنانچه یکدسته از مغولان بسرداری ترغای خان بعنداب رسیده و از آنجا آنهنگ حلب نمود و مقصودش مسالمت و مجای آرمنی بود نایب حلب دسته از آنها را پراکنده نموده و بواضع محافظه جایی داد و ترغای با سه صد تن بجانب مصر روان شده و چون ملک العادل کتبغا از آمدن آنان اخبار یافت ناچار بجهت آنان منازل مهیا ساخت و ترغای را گرامی نموده و مبلغی از زنی داشت لیکن مصریها را بواسطه تعصب مذهب با آنها شعر بسیاری از آنها داشته و از ملاقات آنان اظهار کراهت مینمودند بسبب اکذبت برست بودن امرای مصر بواسطه وجاهت صورت و صباحت منظر آنان دلبستگی بانها پیدا کرده حتی فرستاده و دشمنایی از آنهایی که در شامات و حلب ساکن شده بودند مصر آمده صاحب کتاب مصر الحدیث میاورد که مصریان بایک زمانی از مغولان اولاد بسیاری آورده چنین برآید که ترغای خان با زنان و دختران مغولی مصر آمده هم در این سال کیخاتوخان برادر ارغون خان پس از سه سال و هفت ماه حکمرانی در دست امرای مغول در ربیع الثانی این سال از فرنگی مغان کشته شد و علت کشته شدنش همان بی باکی او در عمل نامشروع نامعقول علام بابکی او بود که بسیار ساده دست اتهم بی شعور و دیان امرای مغول دست عفت شکنی دراز میکرد و چون او کشته گشت بایدوخان که از خود مجهول القتل او بود بجایش بسلطنت منشست و چون غازان خان از جلوس بایدوخان مطلع گشت با سپاهی از مغول آنهنگ او کرده و کار پس از مقابلت بدون مقاتلت بصباحت انجامیده و غازان خان در صدد برآمد که پیراده تمام نماید خانچه غازان خان بخراسان رفت و امیر نوروز که از ممالیک غازان خان بوده نزد بایدوخان ماند

و طایع مزبوره از بایده خان متنفر ساخت و بطرف غازان خان مجذوب و چون بسپاهی طرفدار غازان خان شدند با سپاهی بسیار از خراسان بطرف همدان آمد و پس از مقاومت و مقاتلت با مدوخان فرار کرده و او را گرفتار نموده بکشت مدت سلطنت او هشت ماه و چند روز بود و غازان خان بجای سلطنت برآمد و امیر نوروز را بمنصب نیابت داد و برادر خود بزرگ را بحکمرانی کوه افغانستان فرستاد

ذکر وقایع سنه ۶۹۵ و کشته شدن سلطان جلال الدین فیروز خلجی در دهلی و نشستن علاء الدین بجای او

در این سال سلطان جلال الدین فیروز خلجی پادشاه دهلی بدست علاء الدین برادرزاده خود کشته گردید و مدت سلطنت او هفت سال و کسری بود و چون خبر کشته شدن او در دهلی انتشار یافت ماهوی بزرگ او فرزند کهتر او شاهزاده قدر خان بامساعدت برداشت و او را رکن الدین ابراهیم شاه نامیده بسلطنت گذاشت علاء الدین خلجی روی بدهلی آورد و از پس بکشایش بزرگ و انعامات شایسته هر کس رسیده و تمام امرا فیان رکن الدین بطرف او رفتند و رکن الدین با براهیم شاه زنان و فرزندان را برداشت و رایت خویش بجانب ملتان افراشت و علاء الدین بدهلی وارد گردید و بتخت سلطنت برآمد و در این سال ملک اعادل کبتغا آهنگ شام کرد و چون بانجا رسید غازالدین یک حمور از حکومت شام معزول ساخت و سیف الدین غزان را بجای او برقرار کرد و در این سال عثمان ساوجی و مجد همگر شیرازی از شعرای معروف و سراج الدین وراق مصری وفات یافتند نیز در این سال که موافق سال ۱۲۹۵ هزار و دویست و نود و پنج میلادی بود مجلس وایالشوری انگلیس با پارلمان کامل تشکیل شد و قوت و شهرت او زیاد گردید

ذکر وقایع سنه ۶۹۶ و مکاتبت غازان خان مغول با ملک شمس الدین کهین کرت و برون ملک فخر الدین کرت از حبس و مخلوع شدن زین الدین کبتغا از سلطنت و بر نشستن حسام الدین لاچین بجای او

در این سال چون غازان خان مغولی بر سریر سلطنت قاعدا متمکن گردید و بنظام و نسق مملکت پرداخت امیر نوروز که خدمت او بسیار مقرب بود بواسطه خدماتگذاری و نشانیدن او بتخت سلطنت کشیده و بود حکمرانی خراسان یافت و چون مقر حکمرانی خود رسید مکاتبی مبنی بر دوستی و یکجهتی بملک شمس الدین کهین کرت نگاشت که شایسته این است که از قلعه فنشار بیاید و بتخت حکمرانی هرات برآید که از طرف من و غازان خان هر گونه الطاف و اشفاق و مهربانی خواهید دید ملک شمس الدین بجواب امیر نوروز نگاشت که نیت بر اقامت بقیه العمر را در قلعه فنشار اورده ام از رو بکیم و بحکمت امور دنیوی خاطر مشوش نمائم زیرا متبع پدران و اجداد من از این حکومت گران چه بوده است من بحکم ارغون خان خدمتی کرده نوین را گرفته نزد او فرستاده ام و با یان و نمایین سعایت مرا کرده و نزدیک بود بر سر این خدمت بکشت هلاکت میکرد م خواهش از آن امیر بایده دارم که مرا از حکومت هرات معاف دارید و دیگری را باین مسند بگمارید صاحب روضة الصفا مینویسد ملک شمس الدین کهین را بطبق همان نوشته تا وقید حیات بود بر امور شغل حکومتی نگشت اما ملک شمس الدین افرزندی ارجمند بود موسوم بملک فخر الدین که بمناسبت تغیر مدت مدت سال در بند بود و حالت زندان او را از اندیشه بری گشت و از قلعه زندان خود را مستخلص کرد و بقلعه دیگر انتقال کرد و چون ملک شمس الدین باخبر شد و سر قدر او بخواست از آن قلعه بزیر آمده و امیر نوروز از این قضیه آگهی یافت او را از ملک شمس الدین بخواست

و ملک فخرالدین نزد امیر نوروز رفت بانواع احسان و اکرام متمتع گردید و امیر نوروز کیفیت احوال ملک زاده و غیاث الدین خان نگاشت و غازان خان نیز او را بانتقاصات شایانه مکرم داشت هم در این سال زین الدین کتبغا ملک العادل پادشاه مصر پس از دو سال یکما حکمرانی مخلوع گردید و بجایش حسام الدین لاجین بنیابت سلطنت سیف الدین قبجق منصور برای بگزید و بطرف شام روانه کرد و ترفای مغولی را جمعی از منهزمان گرفته باسکندریه فرستاد و پس از مدتی حبسی آنها بکشتند و مالی از ایشان و امرای سودان مصر بداد و هم در این سال طغاتیمور که در قاآن منقرض نامیشد و مالیات بن عبدالله المستعصمی خوش نویس در این سال درگذشت و نگارنده کتاب از ملازمت او شرح حال او را مفصل نگارش کرده ام

ذکر وقایع سنه ۶۹۷ و حکومت ملک فخرالدین کرت در هرات و لشکرفرستادن ملک منصور از مصر

در این سال ملک فخرالدین کرت معاونت امیر نوروز در خواف و فراه متمردان را کوشمالی بسزا داد و کرد و تاسیان و بافیان را تاوانی نگذارد و بدین سبب بتقرب او افزوده شد و حکومت هرات مسلم او گردید و او باطراف و اکناف نواب و عمال فرستاد و دست ریزش و بخشش بگشاد و شهر را از آبادان نموده بروی رعایا بمکرمت و شفقت بگشود و هم در این سال حسام الدین لاجین ملک منصور سپاهی بجانب بلغستان فرستاد و عساکر مصری فوجات بسیاری در بلغستان کردند و با غنایم بسیار بحلب آمدند و محمد با تجمیر سپاه شده را باسیس پای تخت ارمنستان را گرفته شد و شهرهای ارمنستان که بجنوبی بحر جیحون بود از قبیل مرو و سرخس و هرات و نیشاپور و حجر شغلان و سرخس کرتی و بحال محکمی و اخصون منیعه بود بتصرف عساکر سلطنتی درآمد و نهر جیحان حد فاصل مابین بلاد ارمنستان و بلاد اسلامیه مصری معین شد نیز حسام الدین پادشاه مصر شمس الدین قراسنقر را گرفتار نموده و بجایش بنیابت سلطنت منکوتمر سامی مملوک خود را معین نموده و بواسطه کبر و تغرعن و نادانی شمس الدین تمام ارکان دولت و سپاهیان از حسام الدین لاجین ملک منصور آزرده خاطر شده و کینه او را بدل گرفته و منتظر حسام الدین بجهت محصولات نذامی و عادیات مالیات ترتیبی داد و کمر بتسخیر تغر لشکر مایازا گرفته و حلب کرد و هم در این سال قلاع خواجه ابن دواخان باده و صد مزدن مرد همشیرزن بطرف بندقداری عزیمت نموده و علاء الدین خلیج پادشاه دهلی مقاتلت و مقاتلت او برداخت و مغولان را منهزم ساخت و غنایم شهری اندازه پیدا کرده و در این حساب الغ خان برادر علاء الدین و نصرت خان سردار او کشته نگشته نیز خواجه صدرالدین احمد زنجانی وزیر غازان خان مقتول گشت همچنین سالم بن واصل حموی قاضی القضاة حماة و امیر الدین محمد علی کازرونی مورخ بغداد و عزالدین ایبک معصلی مدرس مشهد و در انگلستان (اوه دوارد اول) پادشاه انگلیس ایکس را انگلستان منضم نمود

ذکر وقایع سنه ۶۹۸ و پناه بردن امیر نوروز بهرات و فرستادن ملک فخرالدین کرت امیر نوروز را بیرون از هرات و تسلیم کردن وکشته

شدن ملک منصور پادشاه معتبر و آوردن ملک ناصر را مصیر

و این سال حسام الدین از خازان خان از امیر نوروز سعایت کرده و خازان خان لشکر نامزد امیر شای
بر قفای ایشان و متعاقب آنها امیر قتلغ خواجه با سپاهی فراوان بعزم دفع کردن امیر نوروز بطرف نیشابور
حرکت کردند چون امیر نوروز از جنبش قشون و سه سردار نامی خبر یافت پس از مشاورت راه هجرت پیش گرفت که
بجانب پادشاه ملک فخرالدین کرت که داماد برادر او شده بود مامون ماندون هجرات رسید مقدم او را ملک فخرالدین
گرامی داشت و او را در قلعه اختیارالدین که بسی محکم و متین بود جای داد که بیش از چند روز نرسید که مغولان برسیدند
و شروع بمحاصرت و آغاز محاربت نمودند ملک فخرالدین دروازه ها را ببست و دسته از غوریان را بحفظ حفاظت
فرمانداد از اتفاقات اینکه روزی امیر نوروز بیرون آمده ملاحظه حصانت و رصانت قلعه را میکرد و با یکی از خصمان
خود در میدان نامی گفت که ما بهتر ازین پناهگاه ابدا جائی بدست نمیآید و سرگرفتن و سپاه خازان خان من
دست نخواهند یافت رمضان و سایر حاضرین باو گفتند از جانب قتلغ خواجه و مغولان اندیشه مینمایند از ملک
فخرالدین و اعتماد ننمایند کرد و بهتر اینست فرمانفرمائی تا ملک فخرالدین را گرفته مقید سازیم و خود بفتنه مقصدی
مراجعت شهر کردی امیر نوروز گفت مرا کمال اطمینان از ملک فخرالدین است چرا که پادشاه او را داماد و برادر
خود است چگونه میشود که من خیانت کند و این بین یکی از سنبکان سعیدیان که در بیرون ایستاده و گفتگوی
آنان را می شنید کیفیت را بوزیر ملک فخرالدین خبر داد و ملک فخرالدین با بزرگان درگاه در خصوص مساعدت با گرفتن
امیر نوروز مشورت نموده بالکل متفق در گرفتن امیر نوروز شدند آنگاه ملک فخرالدین نزد امیر نوروز آمده بیان کرد که
محافظین دروازه ها بعلی از مردمان مخالف بسته شده چندان اعتمادی نتوان داشت زیرا ممکن است با مغولان دست
و بندی کرده دروازه ها را نگشایند و بهتر اینست که از ملازمان شما محافظین دروازه ها باشند امیر نوروز این رای را
پسندیده چهار صد تن مرد شمشیر زن که همراه داشت بحکم ملک فخرالدین قرار داد و چون بخت از قلعه برآمد
و نزد امیر نوروز نماند مگر چهار تن از معتمدان او ملک فخرالدین قشر ماندا و تاج الدین ملیذ و جمال
الدین سام و سراج الدین عمر هرون و محمد نعمان با دسته از غوریان نزد امیر نوروز رفتند و آنوقت امیر نوروز
با چهار تن از معتمدان خود و سپاه قتلغ را هدف خدنگ خویش میساخت چون چشمش بآنان
افتاد گفت بچه امری باینجا آمده ملیذ در جواب داد که ملک فخرالدین ما را مامور ساخته که در برای مقابل امیر را
محکم نمائیم که بوجود مبارک گزندی از مخالفین وارد نیاید امیر نوروز گفت بسیار پسندیده کاریست و دست بکمان
برده مشغول تیراندازی گردید تا گاه ملیذ زخم محکمی بشقیقه او زده و او در گذشت سر بسرش خون گردید و دگران او را گرفته بند نهادند
و ملک فخرالدین محافظین دروازه ها را که امیر نوروز بودند بعذاب نخواست و نزدیک سیصد تن انجا را مکشت و نگاه
داشت و امیر نوروز را با چهار معتمدان او نزد قتلغ فرستاد و قتلغ از دست خویش گردن انجا را ملک ضربت
بزد و سر شان را نامه مفصل نزد خازان خان فرستاد آنگاه از طاهر هرات عزیمت اردوی خازان خان
نمود و ملک فخرالدین کرت مورد اعزاز و اکرام خازان خان شد هم در این سال حسام الدین لاجین ملک منصور

پادشاه معهد پس از دو سال و کسری در یازدهم ربیع الثانی دولت ممالیک در مصر کشته شکرده و شرح مصر ممالیک و سپاهیان
را از ادوار اول شمه شمه و نوده و سبب نگارش نمودیم پس از کشته شدن او مدت چهل و یک روز بحث سلطنت مصر را بر تا
بر تا اتابک امیر سیف الدین طنبغی توانست جهل را بگذرانید بهمین بحث سلطنت مصر مدکار نیامد و چون بحث حکمرانی برآمد
لقب ملک القاهر اختیار نمود مانند امیدیرا بقبل از او و از انقاقات بهره او از سلطنت مصر بهم سی او کم بود و بیش
از یک روز مدت سلطنت او طول نکشید که او را از برکشیدند و ممالیک در فکر پادشاهی دیگر افتادند و عاقبت بایک
ناصر محمد بن ملک منصور را که در کرک منفی بود برای سلطنت انتخاب کردند و چند تن بکرک رفته نا او را بیاورند نا در مصر جلوس
دهد و آنان مقدما در خدمت بیت و صدق طویت خورده و ملک ناصر که نابزده سال بود همراه برداشته بمصر آمده مردم نا
بمبایعت و مطاوعت او اقدام کردند و بدین بحث سلطنت مصر را بدگرست و نیابت سلطنت شام را بجمال الدین
اقوش افرم داده و چون بمصر خبر رسید که لشکران حما و سلطان ملک منظر تقی الدین محمود بن ملک منصور ناصر الدین
را گذاشت ملک ناصر بجایش قرا سنقر جوکندار را حکمران کرده و از این حکمرانی آل ایوب از حما بیرون شد و بهم در این سال
صلاح الدین بلغاری و ادیب فضل الله صاحب معجم و منهاج و سراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری در
گذشته و شرح حال سراج جوزجانی در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد یافت و نیز شمس الدین کبکسباز
سردارهای نامی مصر و صاحب فتوحات کشوره در ارمنستان بود در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۶۹۹ و آمدن سلطان محمد خدابنده از جانب آذربیجان غازان خان بطرف عراق و شکست و صلح و ملک

در این سال طایفه کرد یان از عراق بعجرات آمده و در ظل رافت ملک فخر الدین کرت سکونت اختیار کردند و
چون امان را پیشه از دزدی و چاپلوسی بود و راه پای تر کتازی و یغماگری را گذارده مردم خراسان بستوه آمده
در بار غازان خان شکوه آغاز نمودند غازان خان برادر خود خربنده اغولرا که لشکران مازندران بود بعهد بگماشت
سلطان و سلطان محمد خدابنده شد مامور رفع آنان کرد که بعجرات آمده و از ملک فخر الدین بخواهد که یا اغو
بخواهد و اگر آنها را تسلیم ملک فخر الدین نکند او در منازعت و مقاتلت در آید چون سلطان محمد خدابنده بخراسان
برادر ارمازندران بخراسان و نیشابور رسید الچی نزد ملک فخر الدین فرستاده و از سبب آمدن خود او را مخبر داد
و قاصد جواب ایس شنیده سلطان محمد خدابنده را از هر چه شنیده بود خبر داد خدابنده ناقوشتی الی مازندران نیشابور
لشکر بجرات رسید و خیمه برافراشت و شهر را محاصرت و آغاز محاربت نمود و جنگهای متواتره واقع گردید تا
شیخ شهاب الدین شیخ الاسلام بجرات واسطه گردیده و هر امان سیصد هزار دینار داده سلطان محمد خدابنده
از جای خویش حرکت کرده و عقد مصالحت و مسالمت بسته گردید هم در این سال غازان خان مغولی با سپاهی
فراوان از بنک سوریه و شامات کرده و ملک ناصر نیز از مصر بعزم مقاتلت و مقاتلت آنان با سپاه مصری
از مصر حرکت آمده در حوالی حمص آتش جدال و قتال بین سپاه عرب و ترک زبانه کشیده و جمعی کثیر بخاک و خون
غلطیده و بنابراین جنگ تا سال بعد بکشید هم در این سال علاء الدین سلجوقی که آخرین سلجوقیه روم
بود بحکم غازان خان کشته گردید و در این دولت منقرض شد و دولت آل عثمان بمیدان آمده و عثمان یک جده ملوک آل

آل عثمان که سلاطین عثمانی معروف شدند بسلطنت رسید و ابوالملوک بعد با مشهور شد هم در این سال از دنیا
واسطه گرفتاری ملک ناصر با پادشاه مصر بجنگ مغولان جنبشی کرده بلاد جنوبی بحر حبش را متصرف شده و
نواب او پادشاه مصر را از این داد برانداخته هم در این سال شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی و ابو محمد مرجانی درگذشتند

سلاطین آل عثمان که معروف بسلاطین عثمانی و روم هستند و اولشان ابوالملوک عثمان خان غازی ابن ارطغرل بن سلیمان بوده در سال ششصد و نود و نه هجری قمری تشکیل سلطنت عثمانیه داده و تا کنون که سنه ۱۳۳۰ بوده سلسله سلاطین نامدار آل عثمانی که نسبشان بسلطان سلیمان میرسید متصل بوده و منقطع نگردیده ذکر وقایع سنه ۹۹ و سلسله نسب سلاطین عثمانی و جنگ مغول با سلاطین

سلاطین نامه عثمانی که سلسله حسب و نسبشان هر کدام می پوید و بسی عالی هستند در اوایل قرن سوم بعد
مدت زیاد در دستگاه خلافت زندگانی نمودند و با ملک زمانی از حکومت سر برتافتند و بهر سو شتافتند بزرگی و سروری
مینمودند چنانچه در اواخر قرن ششم سلیمان شاه بن کای الب که از اولاد ای سلاطین آل عثمان است از ترکستان
بخاک روم آمده و از سلجوقیان با ملک معظم شیع و شرف مینموده و مدتها با سپهسالار سپاه گردید
تا در سنه ۶۵۰ شصت و پنج هجری هنگام لشکرکشی بخیر فرات از آب در افتاده و غرق شد و او را چهار پسر بود که
دو تن سنقر تکین و کون طوغدی از خدمت سلجوقیان سر کنار کرفتند و دو تن دیگر ارطغرل و دوندار در خدمت
سلطان علاءالدین بن کیقباد بن کیخسرو بن مسعود سلجوقی ماندند تا زمانیکه ارطغرل درگذشت و پسرش عثمان بجای
در خدمت علاءالدین مرتب گشت و سردار سپاه شده و کارش بالا گرفت بطوریکه تمام امور کاملا اختیار او افتاد
او مقرر شد تا در سنه هجری که سلطان علاءالدین از سپاه غازان خان شکست یافت و درگذشت چون او ولیعهد
و ولی نبود تمام بزرگان سپاه و سران دولت متفقا عثمان بیک را برسایت برداشتند و دختر علاءالدین را برای
مزاوجت او معین داشتند و کم کم کارش بالا گرفت و فتوحاتی برایش میسر گردید و عثمان خان غازی و ابوالملوک و
مؤسس سلطنت آل عثمانی گردید که تا این تاریخ ملوک عثمانی از نسل او برقرار بوده و اند در این سال بن قیدو خان و دوحان
و سپاه تیمور قان حساب شی وست داود حالسیکر تیمور قاآن تمام یک میلیون که هزار هزار سوار داشت شکست
خورده و با سپاهیان غازان خان بطرف شامات حمله ور شده و ملک ناصر با پادشاه مصر با لشکر مصری رسیده
مغولان شکست فاحشی داده و ملک ناصر با فتح و فیروزی و غنایم بسیار بمصر برگشت هم در این سال دولت
آل قرامان پس از انقراض آل کان ظهور یافت نیز در این سال شیخ تاج الدین ابراهیم معروف بشیخ زاده کیلانی و وزیر
الدین عبدالرحمن گسرلی و ابوالرضا سبزی و بهجای حاجی درگذشتند و خواجه رشیدالدین فضل الله صاحب
تاریخ جامع رشیدی بوزارت غازان خان برقرار گردید

ذکر وقایع سنه آمدن و عودت غازان از شامات و فوت قبچی خان حکمران غزنین

در این سال غازان خان مغول با سپاهی جرار آهنگ شامات نمود و چون بنواحی حلب رسید معلوم شد
ملک ناصر با پادشاه بعزم زدن مصر بیرون تخواهد آمد آنگاه غازان خان مراجعت کرد هم در این

سال ملک ناصر پادشاه همش را مصروف مطیع ساختن عرب کرد و پس از مطیع نمودن آنان پنج هزار اسب و صد هزار گوسفند و سی هزار حیوان شتر و گاو و گاومیش و بسیار اسلحه از آنها گرفت و در این سال ابوالعباس احمد ملقب بالحاکم بامرالله خلیفه مصر درگذشت و بجایش سلیمان بن احمد ملقب بالمستکفی بالله نشست ولی مشیر و مدبر کارهای خلیفه و خلافت او پیر و استاد او یاروفای اسمی داشته است نیز در این سال حافظ الدین عبدالله نسفی و ابوحنی از شهرهای حجاز و قبچی بن ارغون بن جوجی خان بن چنگیز خان حکمران غزنین و بامیان درگذشت

ذکر وقایع سنه و منازعت بین اولاد قبچی خان حکمران غزنین و جنگ بین غازان و ملک ناصر پادشاه مصر و شکست مغولان

در این سال بین اولاد قبچی خان میرزا چنگیز خان بر سر حکومت غزنین و بامیان و شهرهای دیگر افغانستان آتش جدال شعله ور گردید و جمعی از خوانین و سکنه سالمه افغانستان در این گیر و دار بشربت هلاکت چشیدند تا آن خودسران ملک طلب بسزای اول رسیدند همچو محرم این سال مانند محرم سال قبل غازان خان مغول بعزم فتح شام حرکت نمود و از شهر اوجان راه بغداد پیمود و معتمد در رسید رسالت قاضی فخرالدین و قاضی قطب الدین و صلی را نزد ملک ناصر پادشاه مصر فرستاد که باید پادشاه مصر سکه و خطبه بنام غازان خان نماید و همه ساله مبالغی خطیر باسم باج و خراج بخزینه عامره خان برساند و اگر از این تکلیف تعاقد نماید همه ساله بمصر آن رسد که از سپاه چنگیز خون ریز مملکت خوارزم شاه رسید رسولان طی طریق نموده بمصر رسیدند و پیام غازان خان را رسانیدند و مورد الطاف و انعام ملک ناصر پادشاه مصر شدند و جواب شنیدند که رسولان مخصوص خدمت خان روانه اند چون رسولان خان آنجا عودت کردند امیران نیز آمده و در جمادی الاول رسیده بغیر ملاقات نائل آمدند و مکتوب ملک ناصر را رسانیدند که نگاشته بود در سکه منقوش و در یک طرف نام امیرالمومنین و سلطان محمود غازان خان منگیرد و در طرف دیگرش لا اله الا الله محمد رسول الله و اسم سلطان مصر منقوش میگردد و در خطابات مصر تعدی است که صرف سماه و جهاد میشود و در آن نامه همه جا اسم ملک ناصر را با لقب طلا و خط جلی بود و نام غازان خان را بحقارت و خط خفی نگارش داده علاوه نصیحت و ملک ناصر فرستاده محمول از اسلحه های گوناگون که چون غازان آن بدید سخت برآشفت و خشم و غضبش دو چندان شد و متوجه شام گردید از این سوی ملک ناصر نیز با عساکر مصر بمقابلت و مقاتلت او شتافت و جنگ سختی درگرفت که شمشیر سپاه مغولان بخاک هلاک نخشید و گرد و غبار میت و انکسار بر انگیخت در این معرکه هالکه شمشیر سپاه غازان خان هلاک کشته و غنایم کثیره بنصیب ملک شد و غازان خان با صاحب منصبان او مانند قلع و امیر چوپان در کمال خفت و ذلت برگشتند و راه همدان گرفتند همدر این سال ابوالملک عثمان خان غازی عثمانی قلعه اکتیه که بسیار مستحکم بود فتح و گرفت و در مجلس مابیانات فرانسه فرمان یافت که خطاب بپادشاه فرانسه بود اهل دارالشوری نپذیرفتند و همچنین مجلس دیگر تشکیل شد که اعضای او عبارت از نمایندگان طایفه علما و طایفه نجبا و رعایا که اینها انتخاب از این طایفه میشدند و همان مجلس عالی گشته و نیز لوئی فلیپ نام

مردم اتابا بلباس اخراج عطف نمایکرد که بواسطه این اختراع حرکت سفاین سهل شد نیز الغدیخان و تیمورقان) و تقی الدین شاطبی و زین الدین کتبا صفه ری ملک مخلوع یمن قصر که شرح غزل و نصب او نگارش شد و فارس الدین البسی باظاهری وفات یافته

ذکر وقایع سنه ۷۰۰ و وفات غازان خان مغولی و نشستن برادرش اولجایتو سلطان بجای

در این سال غازان خان مغولی بواسطه سکنت فاحشی که از ملک ناصر پادشاه مصر خورده بود با خویش اندیشه کشته در روز یکشنبه بازدهم شوال این سال پس از نشست سال و دو ماه پادشاهی درگذشت موی و ناخنش بر زنیک بهان بود و جنازه او را بتبریز نقل داده در گنبدی که خود بنا کرده بود مدفون ساختند و چون خبر فوت او به برادرش اولجایتو سلطان معروف بسلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان در خراسان آمنگ تبریز کرد مقرر حکمرانی مغولان شده بود مودود در چم و کچه بابنجا رسیده و بر سریر سلطنت برآمد و منصب وزارت را مانند زمان برادرش غازان خان بخواجه رشید الدین فضل الله همدانی صاحب کتاب نفیس تاریخ جامع التواریخ واگذاشت و خواجه سعد الدین محمد را نیز بوزارت نگاشت و نام خدا و پیغمبر و امه هدی را در ضمن خطب منسلک داشت و حکام و نواب بحدت ایالات و ولایات تعیین نمود و در این سال عساکر ملک ناصر پادشاه مصر بطرف ارمنستان شتافته شهر قلعه روم را که از بلاد وسیعه بود فروگرفته و با غنایم بسیار برگشتند هم در این سال جنگ بین فرانسه و انگلیس درگیر شد و پاپ روم پادشاه فرانسه را لعنت و تکفیر کرد همچنین در این سال ابراهیم رقی و شهاب الدین شاطوری و مونسه خاتون دختر ملک ظفر محمود صاحب حماة و بانی مدرسه خاتونیه در حماة وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۷۰۱ و راندن مغولان هندوستان و غورستان

در این سال ترغی خان مغولی با یکصد و بیست هزار سوار تاتار آهنگ هندوستان نمود و تا دهلی براند چون علاء الدین خلجی آگهی یافت بیرون دهلی خندق عمیق شاقت و بیران و سرکردگان اطراف را جمع گردند و خود بواسطه ملکت قشون در بیرون دهلی اردوگاهی ساخته و در اطراف قشون خندقی پهناور کنده و گرداگرد سپاه شده و چون عساکر از هر طرف برسیده گرفتن راه را از سپاه مغول مشاهدت کرده برگردیده و تا دو ماه شهر دهلی محاصره بود و مغولان تاخت و تاز میرد نمیشد و هر که و چه میافتند تصرف مینمودند عاقبت معلوم معلوم شد که از مغولستان برای ترغی خان چه خبری رسیده که شبانه از جای بجنبید و راه مغولستان گرفت و علاء الدین بدون سبب جنگ و رفتن نام و ننگ از میان خندق بیرون شده و بدهلی درآمد و برای جمع بودن سپاه بسیار ترتیبی از ساختن سرمازخانه و برداشتن حمامات و قورخانه اقدامات بسیار نمود و هم در این سال از جانب ابو یعقوب یوسف بن یعقوب بالمرینی پادشاه مغرب رسولی با هدایای ثمینه بمصر نزد ملک ناصر پادشاه مصر آمد مورد اعزاز و اکرام گردید و از جمله هدایا یک پصد اسب عربی با زین و یراق طلا بود هم در این سال که مطابق ۷۰۱ هزار و سیصد و چهار میلادی بود اسپیل دوم پادشاه روسیه شهر (چوتر) را پای تخت مملکت خود گرفته و شمس الدین حکمران سابق دهلی که از قبایل سلاطین هند و از موالی طبقه غوریه بود درگذشت

سلطنت هندوستان بگجرات کاه منتقل شده نیز غلام الدین عراقی مفسر و شرف الدین عبد المومن دمیاطی مصری که از حفاظ بود

ذکر وقایع سنه ۷۰۲ و وفات ملک شمس الدین کهین کرت و امارت و سکنت مغولان در کیلان

در این سال ملک شمس الدین کهین کرت پس از بیست سال حکمرانی در هرات درگذشت چنانچه حکیم الدین فوری که از شعرای معاصر او بوده ماده تاریخ وفات او این قسم سروده (روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال عمرت منقصد و پنج شمس این کرت سر و افتاد ؛ شد بفردوس این سرای سپنج . و قبل از وفاتش بمدتی چنانچه نگارش بجای خود شده پای و دامن از او کشیده بود و ملک فخر الدین فرزند شش بجای او مسند نشین گردیده بود نیز در این سال سپاه سلطان محمد خدابنده بطرف کیلان رانده و سکشت فاحشی خورده چنین صدر الدین خطیب معتقض بر بعضی انبا بامر ملک فخر الدین کرت انحاز به نظم کرت نامه . بروزن شاه نامه اینچه بسر گذشت ملوک کرت نموده شرح حال و مآل او در جلد چهارم منتظم خاکسش خواهد شد هم در این سال پادشاه فرانسه اکلان نامی که از دنیا سای روحانی بود درجه پاپی رسانیده و در شهر لیون فرانسه مدتها کشتیها و بیاتوقف نموده و شرف الدین فسرای در این سال درگذشت

ذکر وقایع سنه ۷۰۳ و امیر دانشمند بهادر از جانب اوجایتو سلطان محمد خدابنده بهرات و کشته شدن او و وفات ملک فخر الدین کرت و آمدن اوجایتو بهرات و محاصرت هرات و کشته شدن محمد شاه و ماندن امیر ساوای بهرات

در این سال آتش مخاصمت بین اوجایتو سلطان محمد خدابنده مغول و ملک فخر الدین کرت حکمران هرات مشتعل گردید بنحوی که حادثه انگیز وقایع سنه ۷۰۳ شد و نوزده نگارش شد که بواسطه پناه بردن طایفه کوریان بملک فخر الدین کرت در هرات و طلب کردن آنان را غازان خان بواسطه برادرش اوجایتو سلطان که بهرات آمده بود مطلبی مراتیان که عبارت از صد هزار دینار باشد داده تا اوجایتو از هرات رفت و ملک فخر الدین را او جایتو در هرات که در نی ماند چون اوجایتو سلطان محمد خدابنده بمسند سلطنت نشست عموم حکام و نواب به تهنیت و تحیت او فرستاده و رسولان و هدایا بدربارش روانه ساختند ملک فخر الدین که اظهاری نکرد او جایتو سخت برآشفت و امیر دانشمند بهادر را گفت تا با دو هزار سوار نامدار بطرف هرات رانده و شهر را محاصرت کرد از انجهتی قاضی هرات وجیه الدین نسفی که بنشابور بحجت کاری رفته بود و بلطف سر هرات رسیده و او ضاع را دگرگون دیده خدمت دانشمند بهادر رسیده و از راه حمایت گفت که هرات مدتی زودی مفتوح گردد دگر از هر سو بقوت سواران کار را کار راه آورده قلعه و آذوقه بهرات بسته گرد امیر دانشمند بهادر بهمین مطلب کار بست و بهر راه و جاده سوارهای محافظت کار هم گماشت و برای عبور و مرور آینده و رونده رای گذاشت و مدتها جنابلای قحط و غلا در هرات حتمیه هلاکت افراشت و اگر مهادران و غازیان همه روزه از هرات برون می تاختند و مغولان را طعمه شمشیر خون آشام ساختند ما چند تن ماندند شیخ قطب الدین چشتی بمیان افتاده و کار مخاصمت و مقاتلت را بمسالمت و مصالحت مبدل نمودند و بدین منوال مقرر کردند که تا ملک فخر الدین کرت بقلعه اشکلجه بهرابی فرزند دانشمند بهادر که لاغری نام داشت

روانه گردانیده و لطفای که یک از سرداران مغول بود بشهر داخل گشت و ملک فخرالدین مقابل بقلعه آمد شکلکه قلعه احتیاط الدین
کوه متانت و رصانت کوهی متین بود جمال الدین محمد سام که در شجاعت و جلادت بی نظیر بود سپرد و لوازم توصیه و تحفظ
مراسم او بجای آورده و تغییر خاص چون داد داد که هر کس از اهل قلعه با لشکری بیرون آمد حکم کرده بدین شیخ سر از تنش بردارد و در
زنده نگذارد و چون ملک فخرالدین بقلعه آمد شکلکه رسید و لاغری با لطافت و احسان از نژاد و پیش در پیش و دانشمند بهادر
برگردید و دانشمند بهادر از کهدستان مجبوره با لشکر زیاده سوار گشته و متوجه هراسات گردیده و داشتای راه چون شمش مسافات
سود و حصار شراف و مسجب شده و پس از ورود قشه ماندار تا آنها را خراب کردند و در بعد کس نزد جمال الدین محمد
سام قلعه دار قلعه احتیاط الدین فرستاد که بی بانی نزد من آی و دل آمدن در تنگ منمای محمد سام با سخی درشت فرستاد
که گردن ز راطاعت و نهاد و دانشمند بهادر مصمم گردید که قلعه احتیاط الدین را محاصرت نماید و باب مقاتلت گشاید
وجیه الدین نسفی چهره برافروخت و او را بسیار سخت تا خواجه قطب الدین حبشی را نزد ملک فخرالدین فرستاد و پیام داد
که من میخواهم فرزندم لاغری را نزد او بجای سلطان محمد خدابنده فرستم که ملک فخرالدین شهر را تسلیم کند و لاغری شوند جوابی بگوید بهتر از همین که محمد سام پیامی و مکتوبی بفرستی تا مرا قطعه راه دهد و چون قلعه احتیاط الدین
چگونگی را بخان مغول نگاشته و استدعا میکنم تا محمد و اهل حکومت هراسات عزو و غیره متوجه آنجا شود چون ملک
فخرالدین این سخنان بشنید سخت برآشفت و گفت من میدانم که این مغول بدیش پایند عهود و پیمان نخواهد بود خواجه
قطب الدین پیغامات طغیان بخش بگفت و جوابی موافق یافت و مکتوبی بنام محمد سام مقتضی المرام نزد دانشمند بهادر
شتافت و ملک فخرالدین برای محمد سام تعلیمات جداگانه فرستاد و چون دانشمند بهادر از آمدن خواجه قطب الدین
و دستور ملک فخرالدین آگهی یافت لبسوی قلعه احتیاط الدین شتافت و فرزند لاغری و ملازمانرا سپرد که چون با محمد
سام مقابل گشتم و گمان خواستم محمد سام و اتباعش حمله آورید و آنها را زنده بگذارید بدین ترتیب و توصیت
قلعه را به مقدم لاغری با چند تن نزد محمد سام روانه محمد سام آنانرا استقبال نموده بعبارت ملک فخرالدین درود
داد و تمنا نمود و جاهشتاد تن از همراهان دانشمند بهادر با محمد سام و صبیت تن از خوان خود و مغولان رسیدند
و محمد سام با استقبال شتافت و شرف دست بوسی دریافت دانشمند بهادر او را مخاطب عتاب آمیز نمود
که بجرات و جسارت های تا نیک و الفضول تا و امر کوتاهی کردی و از سطوت و حشمت خان مغول غافل شدی
محمد سام گفت امیر بسلامت باشند خادم درست نگاشته است که از امر مخدوم عالمقدار سر نپیچیده و در اجرای اوامر
او بکوشد دانشمند بهادر گفت آنچنان که بطبیعه عدم سکندری قیام کردی و او را پیش خوانده برسم مهمان دلخوش
کشید و کنایش بخشیده و روانه شد و چند قدمی پیش رفت و نزدیک حصار رسید تاج الدین پرسید و دست
او بوسید آنگاه دلیر زاده دست دانشمند بهادر ما گرفت و با یک دست و از دست دیگرش گرزی بر سرش کوبید
که از مقابل سدید که از خواص ملک فخرالدین بود برسید و شمشیری حواله کردن او کرد که ناچیز گام سر دانشمند بهادر
در انظرف برید و از زمان دانشمند که از غیبت خبر رسیده نه مانند گوسفند کرک برسیده و سراسیمه گردیده بر سید
که خوریان دست به تیغ آبدار برده و با بهادر او نگریسته و خون انها را بخشید محمد سام مستی نموده بود که تمامی حواس

ذکر خبر یافتن اویجایتو سلطان محمد خدابنده از کشته شدن امیر دانشمند بهادر و روانه نمودن بوجا پسر امیر دانشمند را با سپاهی فراوان بهرات بجهت امیر دانشمند

مقدم قطب الدین را گرامی داشت که تا زود در کار مصالحت قبل از رسیدن امیر سیاول انجام کیرد و چون قطب
الدین پیشنهاد صلح را انجام داد و برگشته چگونگی را نزد سام بیان کرد محمد سام دروازه ها بگشاد و شهر را
تسلیم نموده و خود با خواص خویش نزد و جای رفت و مورد الطاف گرانمایه شد نیز روز بعد تاج الدین ملیز
خدمت و جای شتافت و شفقت و مرحمت یافت همچنین سایر بزرگان و سران کشوری و لشکری
خدمت و جا شتافتند و بقدر مراتب خویش تمتعی یافتند بدین منوال سیزده روز گذشت که امیر
سیاول که فرمانده کل خراسان از جانب اولجایتو سلطان محمد خدابنده شده بود برسید و سراپرده
برافراشت و کس نزد محمد سام روانه داشت که نزد ما آی و کسان و بزرگان همراه بیاور تا از طرف
ما کامیاب گردی محمد سام مدون فکر و خیال راه درگاه امیر سیاول پیش گرفت چون نزد او رسید
همه را فرمان داد تا گرفتار ساختند و بوجای را گفت فرمان اولجایتو سلطان محمد اینست که گشتنی
پدرت را زنده نگذاری و بوجای روز بعد آنان را بر سر پل ملان گردن زد بخر محمد سام که او را مغلولا
در بار سلطان محمد خدابنده روانه ساختند و امیر سیاول فرستاد تا محمد سام را برگردانیدند بگشت
و چون بهرات رسید دلتنگ شد همت نگماشت و مردم را از زراعت و فلاحت ترغیب نمود و چگونگی
را مشروحا در بار اولجایتو سلطان محمد خدابنده نگاشت و در هرات بود تا سلطان محمد حکومت هرات
بملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین کهین برادر ملک فخر الدین داگذاشت نیز در این سال ایل
براق در کرمان بمردن شاه جهان حکمران کرمان انقراض یافت نیز دو اخان صاحب الوس جغتای
در گذشت و بجایش کیخاتو خان نشست همچنین امیر بدر الدین کمتاش فخری معروف امیر سلاح
جان سپرد و در قراقسه نواحی زمادای از دست لشکر مردم شورش کردند که پادشاه ما چرا با چگلیسار

ذکر وقایع سنه و حکومت یافتن ملک غیاث الدین محمد کرت در هرات

در این سال ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین کهین که در اردوی اولجایتو سلطان محمد خدا
بنده مدتها بود بحکومت هرات سرافراز گشت و با جلال و عظمت و دبدبه حکمرانی بهرات آمده بهجت فرمانروا
نشست و ملک غیاث الدین بر حسب اتفاق در اواخر عمر ملک فخر الدین بسبب رنجشی که از برادر داشت
بطرف آذربایجان شتافت و در ملازمت اولجایتو سلطان محمد خدابنده مدتها بماند تا آنکه فتنه
امیر دانشمند بها در واقع شد چون معلوم گردید که کشته شدن دانشمند بها در تحریک ملک فخر الدین
بوده و بعد بتعاقب ملک غیاث الدین مدار جان مغول رسیده حکمران هرات شد و چون بهجت حکمرانی
هرات برآمد در آبادی بلاد و دلشادی عباد مساعی جمیله بکار برد که با ندک زمانی در آبادی و رونق هرات
فزوده گشت و مسجد جامع هرات که از بناهای سلطان غیاث الدین محمد سام غوری بود رو
بویرانی گذارده بود مرمت نمود و در رونق و شکوهش بسی افزود و هم در این سال بحرکت در آمد شیخ
شیخ جمال الدین مظهر خان مغول اولجایتو سلطان محمد خدابنده مذهب تشیع را قبول کرد و کیخاتو خان

پادشاه او را بجای گشته گشت و بجایش بالبقون خان نشست نیز منیم بن بیغون پادشاه ارمنستان دست
برلغی سر کرده سپاه مغول کشته شده و ملکش را برلغی متصرف شد آنگاه او شیرین بن بیغون برادر منیم پادشاه بجای او سلطنت
شکایت نمود و برلغی کشته شد و ملا دشش محمد و مدت سی ام و این سال فخر الدین عراقی و شمس الدین عبد الکافی شافعی و
شهاب الدین غازی و رکن الدین میرسس عجمی معروف بالجایش که از بچه واعظین شهر این طبقه بود و در گذشته نیز ابو بکر
عامر بن الملک بن یوسف سلطان مغرب در قبچاق وفات کرد و پسر عم او علی بن یوسف بجایش برقرار گردید و او را
پس از دو سال خلع کرده و با سلیمان عبد الله بن یوسف بیعت نمودند و پادشاه مغرب شد نیز در انگلستان [illegible]

ذکر وقایع سنه و خلع شدن ملک ناصر قلاوون پادشاه مصر و حکومت یافتن ملک مظفر رکن الدین بیبرس

و نهمین پادشاه ایوبی دوم نشست

در این سال ملک ناصر محمد بن قلاوون پادشاه مصر بواسطه اختلاف و طغیان در باریان تصمیم از دواج برای از
سلطنت گرفت پس با مخصوصان خود آنچنان که مقرر کرده و مراجعت قلعه کرک نموده و ماخوذ بیست بعت نهاد و نیز ده
و یک ملیون و صد هزار درهم نقره بر دوازده قلعه کرک نامه مختوم بخاتم خود بمالیک نگاشت و خلع خود را از سلطنت
مصر تصریح داشت و در بیست و پنجم ماه رمضان این سال مکتوب او بمصر رسید و مردم امیر رکن الدین میرسس
الجاشنگیر که معروف به بیبرس الشانی گشت بحکومت برداشتند و او لقب ملک مظفر داد و او را ممالک متصور
قلاوون بود و ملک مظفر چون از متابعت و مسابقت مردم آسوده گشت و بر سریر حکمرانی مصر نشست و با طراف
و اکناف خبر رفت صلیبیون با حکام ان میرسس متفق بحدت هجوم و میاط شدند و ملک مظفر پس از مشاورت
با درباریان مستعد شدن پی او مسافتش شعاع از مصر با دمیاط بود لذا جلوگیری از جهاحت صلیبیون از طرف دریا نمود
گردیده سی هزار مرد کارکن و شصت کاد حاضر ساخت و در طرف کیا مان پل را تمام نموده خاطر از این رکنه برداخت
و بنهای آن قبه برش اسب سوار که در کمال راحتی بهلوی یکدیگر رونده بود و ملک مظفر در متانت بنا دقتی بسزا
داشت خنانچه جامع جامع شنگر در محلت [illegible] مصر اکنون از بنا های او باقی است هم در این سال پس از جلوس
ملک مظفر رکن الدین میرسس منصوری به نیابت سلطنت خود [illegible] را انتخاب کرد و جلوس او از روز
رسیدن مکتوب ملک ناصر که در ۲۵ رمضان بود طول تا روز بیست و سوم ماه شوال کشید که بخت نشست
هم در این سال با قوقیان کشته شد و انس بوقا خان بجایش برقرار گردید و او هم در نیست و بجایش کیلک خان
بحکومت تاتارستان برقرار شد نیز در این سال الوجیز نوی و امیر خضر بن ملک ظاهر میرسس در مصر در گذشتند و از
فرانسه گلان بیچم با پ بدا دین این خاک فرانسه اقامت گزیده که پس از دو بعت نایب بدان شهر های دیگر نشین
آن شدند و هم صلیبیون جزیره رودس را از پادشاه قسطنطنیه گرفتند

ذکر وقایع سنه و آمدن ملک ناصر قلاوون دوباره بتخت سلطنت مصر و شدن ملک مظفر میرسس دوم

در این سال ملک ناصر محمد بن قلاوون که خود را سال قبل مخلوع نموده در کرک اقامت گزیده از خلع نمودن خود پشیمان
شده و از کرک ماه شعبان این سال بشام آمد و بجای خود در کرک ارغون کامل را که از مملوکهای مقرب خودش بود گذاشت

بزرگان دمشق او را مبایعت کردند و او را بسلطنت سوم و مرتبهٔ تمکنت گفتند و او با بزرگان درگاه و سران سپاه
راه مصر گرفت و چون بیبرس دوم از آمدن ملک ناصر خبر یافت چاره جز کناره گرفتن از سلطنت و تنازل از سلطنت
ندید پس استعفا داد و سیصد هزار دینار با بسیاری از دواب گرفت و بصعید علیا شتافت و در راه با شتی از عربان
صحرائی برجزره و منازعت نمود و مبلغی از نقود او را زمین رفت تا بشهر (اخمیم) مصر رسید و پس از رفتن بیبرس دوم
که ملک مظفر بود بمصر رفت ملک ناصر مصر رسید و مردم او را استقبالی شایان کرده و جشنها گرفتند و بار
سوم تخت سلطنت مصر را بدو این رمضان مبارک عید فطر ماه رمضان بود و همه بزرگان را مخلع ساخت و بخلیفه
المستکفی بامر سلیمان و قضاة و مشایخ احسانات نمود و امیر سلار نایب السلطنه (بیبرس دوم) را گرفتار ساخت
و بسیاری از سرکشان را بند انداخت هم در این سال او بجانب سلطان محمد خدابنده و حشر ملک منصور غازی بن قرا
ارسلان حکمران ماردین رالعقد از دواج در آورد و شهر سلطانیه را فرمان داد تا بنیاد کردند و نیز عساکر اسپانیا از
نصر بن محمد فرمانروای غرناطه از اندلس بکشت خاص خورند و نیز ابوالملوک عثمان خان غازی پادشاه عثمانی پس از آنکه
قراحصار مصرف شد پای تخت کرد و عمومی خود که پیرو ساله و موسوم (بدوندر) بود تعقیب رسانید و با جگیران برسه
بگماشته و غالب شد نیز در این سال نایب سلطان علاء الدین خلجی پادشاه هندوستان که نامش کافور بود بمادشد
دکن براند و فتوحات بسیار نمود نیز امیر مظفر بیرزا استیلا یافت و سلطنت آل مظفر را در فارس و عراق تکمیل داد
نیز شیخ شرف الدین یانی متی شیخ صدر الدین بن بهاء الدین زکریای مولتانی و منهاج الدین ساوجی درگذشتند

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۰ و سنهٔ ۷۱۱

در این ادوار حکمرانان موجود اسپانیا و افرهاد بن رستم بود و بجای سلطان محمد خدابنده پادشاه عراقین و خراسان
و کرمان و دیار بکر و روم و آذربایجان و ملک ناصر سلطان مصر و شام بود و نایب السلطنه او در مصر رکن الدین
بیبرس بود که سال پیش حکمران مصر بود و مخلوع شد و نایب السلطنه ملک ناصر قلاوون در شام جمال الدین آقوش
بود و ملک منصور نجم الدین غازی حکمران ماردین بود و ملک المؤید شرف الدین حکمران یمن بود و قتلغ خان حاکم
ترکستان و ماوراء النهر بود و سرقین بن منغوی پادشاه چین بود و از تمک بن طغرل شاه فرمانفرمای تاتارستان
شمالی بود و منطغای بن قتلغ بن اردنون جوجی خان جگیر خان حکمران غزنین و بامیان و افغانستان بود و ابو سعید
عثمان بن یعقوب ملک مغرب بود و ابو الجیوش نصر بن محمد بن احمر حکمران غرناطه اندلس بود و ابو البقاء خالد بن
زکریا بن یحیا حکمران اونس بود و امدنیکوس پادشاه قسطنطنیه بود و ابو الملوک عثمان خان غازی عثمانی پادشاه
برصه و قره حصار گردیده بود و حکمران سیس ارمنستان اوشین بن لیفون بود و هم در این سال ملک ناصر سلطان
مصر حکومت حماه و معره را بملک مؤید عماد الدین ابو الفداء صاحب تاریخ معروف ابو الفداء واگذار کرد و بنای شهر سلطانیه
این اوقات باتمام رسید و نیز قطب الدین علامه محمود بن مسعود شیرازی در تبریز و کمال الدین حلبی و نجم الدین احمد
بن رفعه شافعی در مصر و عبد اللطیف مصری و شمس الدین بن ابو العباس سروجی و ابو الربیع سلیمان بن عبد
الله و ابن مرزوق خطیب غرناطی و قاضی جمال الدین محمد بن مکرم انصاری و شعبان اردبیلی و تنوق تغاخان پادشا

بلاد تاتار شمالی درگذشت و سعد الدین ساوجی وزیر او بجای او سلطان محمد خدابنده گشته شد

ذکر حکمرانان آل مظفر که در فارس و کرمان سلطنت نموده اند مدت آن قریب بصد و بیست سال حکمرانی داشته اند و اولشان امیر مظفر الدین ابو منصور و آخر نشان عماد الدین احمد شاه یحیا بوده که در سنه هفتصد و نوزده بدست کوکتانیان منقرض شد

ذکر وقایع سنه ۷۱۲ و تعیین حکام بامر ملک ناصر شامات مصر

در این سال ملک ناصر سلطان مصر سیف الدین سودون را بسیاست حلب داد و حکمرانی و مملکت حماة و معرة و ما بینهما بالاستقلال ملک سودون آنگاه آهنگ مکه معظمه نمود و در مکه و مدینه احسان بسیاری کرد و بهر کس مالی فراوان بخشود و از آنجا نیز سلطان محمد خدابنده با سپاهی بسیار بعزم شام حرکت کرد چون بطارم شام رسید از عزیمت عاجز آمد و عاقبت بدون نیل مرام براه عودت برافراشت و نیز در این سال بواسطه شورش مردمان فرانسه که پادشاه یکه را بار دار کرده بودند بار دیگر پولها را جمع کرده و آب نموده و پیه ای غش سکه زدند و در این سال نجم الدین غازی حکمران ماردین درگذشت و پسرش عماد الدین بجای او نشست و پس از او شمس الدین صالح حکمران ماردین شد نیز در این سال در مصر حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی الحنبلی تاسی مصر وفات یافت و نیز سلیمان بن الحمزة مقدسی قاضی شام درگذشت

ذکر وقایع سنه ۷۱۳ و بدست آمدن اموال سلاطین بکیک ملک ناصر پادشاه مصر

در این سال ملک ناصر علاء الدین سلطان مصر بسیار متمول شد و سلاطین سلاطین مالی اندازه از او بدست آورد چنانچه صاحب تاریخ مصر الحدیث از این قبیل میاورد که ملک ناصر صندوقهای آهن کوب از او بدست آورد که مملو از انگشتریهای یاقوت و زمرد و سایر جواهرات بود و در صندوقها طلای عین و نقره بسیار یافت و تا چند روز صندوقها را حاضر ساخته و بیرون آوردن اشیاء نفیسه میپرداخت و آنگاه برخی حکام و نواب او شامات

نیز و نیز در این سال همام الدین تبریزی و امیر مظفر حکمران یزد و مؤسس سلطنت آل مظفر و نصرة الدین [illegible] حسن بن محمد حسینی حافظ قرآن و تالیفات کثیره او مرحوم وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۷۱۴ و شکست و گرفتن سلطان مصر سهشه مالتار را و خرابی آن سهشه و عودت ملک غیاث الدین حاکم هرات از دربار خان مغول بهرات

در این اوقات ملک ناصر سلطان مصر سپاهی بسرداری سیف الدین سنگر بجهت [illegible] فرستاد و ملک سودون با او بالفعل امرداد تا او نیز با هم لشکر خویش را متفکر شده و چون این دو سپاه الناصر السنه جمال الدین قنسر کهارا مرای سیاسی معیشه و حکمران مالتیا بود از وصول و مسالمت بیرون آمد و امان خواست و سیف الدین او را امان داد و بسهشه داخل شدند چون سپاهیان مقصود خود را که چاپل و غارتگری بود حاصل ندیده بنای تعدی را گذارده و باندک وقتی بدون امر و رضایت سرداران خود سهشه را بباد تاراج داده و زنان و دختران را اسیر نمودند و هرگونه تعدی و ستمگری را اجرا داشتند و پس از تاراج شدن شهر

آتش به مشیر تجملات افتاد و اکثر مواقع طعمهٔ آتش گشت و خراب شد و نیز حساد و مغتنین در دربار ایلخانیه سلطان محمد خدابنده که مدتی قبل در بارهٔ غیاث الدین حکمران هرات و غور سعایت کرده بودند و او را خواسته بودند این سال مرخص فرمود و ما جلالت شاه را دون انصراف داد و معلوم شد ملک غیاث الدین در کمال صحت عمل حکومت هرات برقرار بوده و تمثال مخالفتی نداشته است نیز رکن الدین که جامع معقول و منقول بود و ظهیر الدین رفیق شیرازی در گذشت شش نیز در خاک فرانسه فلیپ پادشاه درگذشت و بجایش لوئی دهم نشست نیز کلمان پنجم پاپ جان سپرد و نیز ملکه لوئی دهم که مارگریت بود و مادر زوجه شارل برادر پادشاه فرانسه بود این دو زن متهم شدند که دو نفر آنان را زنا سم بستر شدند و مردم فرانسه شاه آمد و عاشق وفا علی الرغم زنده زنده بوست از تنشان درآوردند

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۶ وفات اولجایتو سلطان محمد خدابنده و سلطان علاء الدین خلج در هندوستان

در این سال اولجایتو سلطان محمد خدابنده مغولی پس از دوازده سال و نه ماه حکمرانی و جهان بانی در بیست و هشتم شهر رمضان در شهر سلطانیه که تازه بنا کرده بود درگذشت و بجایش سلطان سعید بهادر خان که کودک ده ساله بود نشست و زمام مهام امور سلطنت و مملکت در دست امیر چوپان که از امرای بزرگ مغول بود افتاد و نیز سلطان علاء الدین خلج پادشاه هندوستان پس از بیست سال و شش ماه حکمرانی و کشورستانی در دهلی هندوستان در گذشت و کافور که سردار با اقتدار او بود بموجب نوشتهٔ علاء الدین فرزند خردسال را بخت دهلی نشانید و او را ملقب بشهاب الدین کرد و او نیز زمام امور مملکت گرفت و با آنکه خصی و خواجه بود مادر خردسال را بحبالهٔ خود درآورد و کسان او را بیاد فرستاد و مادر و شاهزاده که شادیخان و خضرخان بودند مذکور نمودند نیز در این سال ناصر الدین بیضاوی صاحب تفسیر درگذشت و نیز در فرانکستان لوئی دهم پادشاه فرانسه تاج و تخت را بر برادرش فلیپ پنجم نمود است که فرزند ذکور نداشت مادر خود را خوشحت نمود

ذکر وقایع سنهٔ ۷۱۷ و کشته شدن کافور و بخت نشستن مبارک شاه خلج در دهلی

در این سال کافور چون در دهلی بسریر سلطنت نشست و طفل هفت ساله سلطان علاء الدین خلج را به سلطنت برداشت و دو فرزند دیگر سلطان علاء الدین که در گوالیار بودند چنانچه نگارش شد کور کرد و بفکر کشتن فرزند چهارم سلطان علاء الدین که نامش مبارک بود و در ذانخانه بسر میبرد افتاد و چند تن را بزندان نوشتاد تا او را بکشند چون آنان بزندان آمدند و مبارک را از مرادشان خبر دادند گردن بند جواهری که در گردن داشت نشانشان گذاشت و آنان زاری و گریه و بیقراری نمود و شرحی از حقوق نمک پدرش علاء الدین و کفران نعمتی که کافور نموده با بهت گفت که آنان رقت کرده و گردن بند را برداشته نزد دوتن سردار خود کافور میرسند و نوبت پاسبانان نوبت پاسبانی آنها در آنشب بوده و رقعهٔ ماجرا را گفتند و شفقا آمده کافور را گرفته به بدترین قسمی بکشتند و مبارک را از زندان بیرون آورده بسریر سلطنت نشانیدند و مدت سلطنت کافور از روزیکه علاء الدین وفات کرده بود تا آنشب سی و پنج روز بود و هم در این سال سلطان ابوسعید

بهادرخان مغول بسلطانیه آمد و بسعایت خواجه علیشاه ابوسعید بهادرخان وزیر خواجه رشید الدین فضل الله را معزول ساخت و شاهزاده مسعود مغول بمخالفت سلطان ابوسعید در خراسان رایت مخاصمت برافراشت و با مکتوب در این زمینه مشورت نمود و بمکتوب بدو گفت که ابتدا بامیر بسیاول حکمران خراسان از میان برداشت و در این وقت امیر بسیاول با سم صهالی گردون سیاهی خراسان و شهر هرات مالی حمل داده بود با پرداز ضمایر مضمرین مهاد و شداد و هرات در این سال غرستاد، بخاه هزار دینار بادنیت مقرر بسیار از مراتبان کرد و نیز در این سال مسیحیان در حساب با مسلمان در اندلس غربت یافتند

ذکر وقایع سنه ثمان وثلثین مسعود مغولی و دوری ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات از فتنه انگیزی و تقرب او نزد سلطان ابوسعید و احکام ملک ناصر پادشاه مصر

در این سال خواجه رشید الدین فضل الله همدانی با پسرش ابراهیم بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان در بحبوحه صیف الاول در قریه جمکلد راز آذربایجان کشته شدند و ذخیم مغولی مقدم بیک غربت سرا زن ابراهیم برداشت آنگاه وزیر فضل را از میان برد و پارچه نمود و چنانچه رسم مغولان بود تمام خانه و احوال و اهل و اولاد و تاراج و غارت نهاد هم در این سال شاهزاده مسعود مغولی در بادغیس افغانستان بجمع سپاه و تعبیه بنه و ذخیره کار پرداخت و خود چنان حیله با سلطان ابوسعید ساخت و مکاتب سلطان غیاث الدین کرت حکمران هرات بحمایت استمداد نامه نگاشت و خود رایت عزیمت بجانب هرات برداشت ملک غیاث الدین کرت بجواب وقعی نگذاشت و مسعود ما یوسانه از طی هرات برخاست و این عمل ملک غیاث الدین در نزد سلطان ابوسعید بهادرخان بعده سبب تقرب او شده و مورد اعزاز و اکرام گردید و بخلعت و منشور حکمرانی هرات نائل گردید هم در این سال ملک ناصر سلطان مصر امیر بسیار محکمی بن بولاق و شرح نامزد کرد جلوخیان رود را بمقام فیضان بگیرد و بستی در طرفرا پرنود کرات متساوی حرکت نماید و بعبارات خرابی نرساند همچنین بعضاری بحبت احتقال هشتاد هاشمی همه ساله صرف مصالحنا مال در راه مسکرات و غیره میکردند و عید میکردند شده و آن عید الشهید نام گذارده بودند بجهة وفای رود خانه نیل و مصر و ملک ناصر این عید را موقوف کرد و نیز در این سال ملک ناصر فرمانداد تا امیر بدرالدین بجاس بگورفت و امیر که لباسش آهسته بود گرفته مغلولا بمصر فرستاده و خود در مکه بمسند حکمرانی نشست نیز ابوالفداء ملک مؤید صاحب حماة و مولف تاریخ ابوالفداء باجازت ملک ناصر بمصر آمد و بساحت اسکندریه نزول و بعزاز و اشفاق ملک ناصر گردید و بعد حکمرانی خود باز گشت

ذکر وقایع سنه تسع وثلثین ورفتن ملک ناصر پادشاه مصر بمکه و آمدن رسول ابوسعید بهادرخان بمصر نزد ایا

در این سال بهشد و نوزده ملک ناصر سلطان مصر اعزم طواف وحج مکه معظمه باتفاق ملک مؤید ابوالفداء حرکت کرد و چون بمکه بدرالدین کماز حاجب او حکمران مکه بود با تجهیزات لایقه باستقبال شتافت و ملک ناصر احسان و اکرامی بی اندازه بفقرا و صفعا نمود و در مراجعت ملک ناصر بمصر اشعار سلطنت بابوالفداء داده کرد و او را سلطان نامزد و بخاف فرستاد و ملک خان را نمود و هم در این سال شرف الدین عبدالله صاف

شیرازی این ادیب فضل الله صاحب تاریخ وصاف و فخر السادات حسین بن العالم الحسینی دگه نشسته و در سیصد
حکمران مسکو بقبچاق سلطنت نموده و خواهر خان قبچاق یا تزویج کرده و بدین مناسبت بر اعتبارش افزوده شد همچنین در اسپانیا
حکمرانان مسیحی اتفاق نموده و بجنگ ابن احمر پادشاه غرناطه رفتند و مابکشت فاحش و داد و ان فسایه در سیاستان
بجاهای خود برگشته نیز در این سال بمصر و سیه سپاه شام بجانب ارمنستان رفته و غارت بسیار کرده
که در ان مین او شین بن لیون حکمران سیس نگذشت و بزرگان سیس طفل صغیر او را نهایت سلطنت داده و خود
بکار ها پرداخته همچنین ملک ناصر سلطان مصر امیر که همیشه از امجد و امنشور حکمرانی که داده و با شرایط منظور و بکوه فرستاد
همچنین سلطان ابو سعید بهادر خان مغولی محمد اسماعیل سلامی را کنار فحول فضلا بود و ما هدایای لایقه و نامه مودت
خاتمه بمصر نزد ملک ناصر فرستاده و محمد چون بمصر رسید مورد اکرام و اعزاز سلطان مصر شد و معتقدی الدام مبادله
خان مغول باز گشت هم در این سال کرمانی شیراز و سیصد و بیست سلاوست اسپیل که پادشاه وقتی و سیصد بود
شیراز خان قبچاق رفت و بتدبیر و سعایت والی مسکو کشته گردیده و والی حکمران مستقل تمام روسیه شد نیز در این سال
ملک غیاث الدین کرت با سپاهی لایق حرکت کرده و قلعه اززره را مفتوح ساخت و انگاه بگرفتن قلعه توالک
پرداخت و از این فتوحات بشوکت و اقتدارش افزوده شد

ذکر وقایع سنه ۷۲۱ و فتن ملک غیاث الدین کرت بکعبه معظمه و کشته شدن مبارکشاه خلج آخرین پادشاه خلجیه در هندوستان بدست خسرو خان و کشته شدن خسرو خان و نشستن غیاث الدین تغلق بجای پادشاهی دهلی

در این سال ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات بعزم حج مشرف گردیده از هرات با دویست تن
از بزرگان و یاران و شجعان عساکر آماده و خدمی لایق حرکت کرده و طی طریق و منازل و مراحل کوتاهی کرده
پس از سه ماه بمکه و کعبه از دحام حجاج بیت الله الحرام بهم نرسیده شتافت و از زیارت آن قبله شیر نفس فیض یاب گردیده و
محمد امیر حکمرانی خود هرات برگشت نیز در این سال مبارکشاه خلجی پادشاه دهلی بدست خسرو خان کشته
گردیده و چنین قتل او امنت که مبارکشاه مابذک زمانی خود را غرق دریای ماده و خوشی و ساده پرستی کرده و اما
بازنان سازنده و نوازنده هم آواز و همساز شده و با جمعی سفیه و بچه گاه و امور لی زیبا و قدی رعنا بود و دستبلی دست
داده کسر و فرمانش نماند و مستدرجا از باده پرستی باوج بلندی و سروری رسیده و آن کم اصل پست فطرت
نیای سکری و خونریزی را گذارده و مسلمانان را از پا بسیار داده و هندو ها را معرب ساخت و مبارکشاه جمیع
او گردیده بود تا خسرو خان بخیال سلطنت افتاده و شبی در کاه مستی و سهشت پرستی شاه را کشت و دو روز ان
جمال الدین را از میان برداشت و خود رایت سلطنت را افراشت و هرچه مسلمانان مایفت تمام کرده و از هندو ها
هر که بود و مقام و مترلتی نه کسادی بخشود و تا غایت زمان حرمسرای مبارکشاه را هم تصرف کرده و برادر خود را خان خانان
موسوم کرده و دختر سلطان جمال الدین را باده داده و همه روزه و را بستبد و استنیذ ایش افزوده و میشد تا اگه حکمران تجاب
گهازی خان بود لشکر بدهلی کشیده خسرو خان را گرفتار و بکشت و حکمرانی مبارکشاه آخر پادشاه از طوک خلجی دهلی
هندوستان چهار سال و چهار ماه بود نیز حکومت خسرو خان هندی پنج ماه و سه روز بوده و پس از کشته شدن خسرو

خان مرحوم ابقای غازی خان را بسلطنت هندوستان برداشته واو را ملقب بغیاث الدین تخلق نمودند
هم دراین سال ترتاش بن چوپان که در آسیای صغیر حکمران بود بسعی بایدای شایان جد با ملک ناصر پادشاه
مصر فرستاد ترتاش مذکور با سپای فراوان بخاک ارمنستان و شهر سیس رانده تا اجی بسیار حوادث کرد
نیز ملک سویه هنر برالدین حکمران مین درگذشت و پسرش علی ملک المجاهد سیف الاسلام بجایش نشست و در
سال بعد عش ملک منصور ایوب خروج کرده واو را معزول و خود بحکومت مین نشست و ملقب بزین الدین گشت
و پس از سه ماه عساکر مین ملک منصور زین الدین را گرفته و ملک المجاهد سیف الاسلام را دوباره بحکومت مین برآمد
هم دراین سال ایلک خان حکمران ماوراالنهر و ترکستان درگذشت و بجایش ترمشرین خان نشست نیز در تبریز
جمال الدین سمامینی و شیخ نجم الدین اصفهانی و تقی الدین همرانی و زاهدی قهستانی درگذشتند

ملوک تغلقیها که در دهلی و هندوستان سلطنت نموده اند مختصر بوده و مدت سلطنتشان
نود و سه سال و چهار ماه بست و دولت خان اولادی که از انها مانده پانزده ماه سلطنت هند
کرده ذکر وقایع نسخه و جلوس غازی خان غیاث الدین تغلق شاه بتخت دهلی و بنای ابوالملوک
غیاث خان غازی و رفتن رسول از جانب ملک ناصر سلطان مصر نزد خان مغول

دراین سال غازیخان ملقب بغیاث الدین تغلق شاه چون بر زبر بخت سلطنت هندوستان برآمد آنچه
خسروخان هندو با هندوان استحقاق بخشیده بود بخوشی و ناخوشی پس گرفت و با رایش بلاد و آسایش عباد
پرداخت و خود را مهیای خدمت ملک و عیت ساخت سیح سر داشت جوناخان بهرام خان ظفرخان محمود
خان مسرخان هریک بفراخور درایت و براعت بکاری گماشت و جوناخان که از همه بزرگتر بود بولیعهدی برداشت
و فرمان الغ خانی برایش بنگاشت هم دراین سال ابوالملوک عثمان خان غازی عثمانی دو قلعه بسیار بزرگ
متین در دو طرف شهر برسه فیاد کرد و دو یکی برادرزاده خود را رخصت و ارگذاشت و دو دیگری الپیان را که یک از
عازمان شجاع او بود بگذاشت و خود متوجه دستبرد تاتارها که بدان جانب آمده بودند شتافت و هر چه را از انها
یافت باقی نگذاشت هم دراین سال تامش ناصری از جانب سلطان مصر ملک ناصر را بجای شایان
جد با رسلطان ابوسعید آمد و سلطان او را بسیار پرسید با کمال عزت و اکرام روانه اش ساخت هم دراین سال
رضی الدین ابراهیم طبری از علمای مکه و پهلوان محمود خوارزمی عارف شاعر متخلص بقتالی مشهور به بوریای
ولی درگذشتند نیز دراین سال سعد ثعارزانی مشهور بمولانا صاحب کتاب تفتیش مطول مدینا آمده و در سال
بهشصد و نود و درگذشت که مبشاد سال در قید حیات بود و تولد او در قریه رجال تفتازان از اعمال
فسای خراسان واقع گردیده و کنون علامه یگانه متبحر فرزانه جامع المنقول والمعقول حامی الاصول والفروع السید
السند الامجد الاسعد السید محمد الحسینی الغینی البخاری شیخ السادات الغینیه در مصر از آن شهر بوده که بخجند پشت
قبل از ایران بمصر نقل نموده اند ای گرام او دیباری ضمنا در جلد هشتم این کتاب مستطاب شرح حالات
سعادت آیات او نگارش خواهد شد

وقایع جهان و جهانیان

ذکر وقایع سنهٔ ستمائة و طغیان تمرتاش در آسیای صغیر و آمدن رسول سلطان ابوسعید بدربار مصر و عشق سلطان ابوسعید بدختر امیر چوپان

در این اوان مراتش بن امیر چوپان حکمران برخی از بلاد آسیای صغیر بخیال سرکشی افتاد و آنچه از امرا و ممالک باسم امانات گرفته بود بتصرف آورد و کمند اشت امیر چوپان با سپاهی شایان بدانسوی براند و پسر را گرفتار کرده دیگری بجایش نشانده و نیز سلطان ابوسعید بهادرخان امیر طغان ما با منجک لایقه بدیار ملک ناصر مصر فرستاد هم در سال بعد پسر امیر چوپان که تمرتاش بود و ذکر مخالفت و گرفتاری او در بست مدیرش شد دوباره بحکومت برخی از بلاد آسیای صغیر از طرف سلطان ابوسعید بهادرخان برقرار گردید و نیز در این سال خواجه علیشاه گیلانی وزیر سلطان ابوسعید بهادرخان درگذشت و از اتفاقات غریبه خواجه علیشاه از وزارتی و اولاد او بمسیح وزیری هر یک بصیغهٔ مفرد گرفتار آمدند شده و پس از فوت خواجه علیشاه وزارت بهادرخان برکن الدین صاین متعلق گرفت هم در این سال امیر چوپان دختر خود آکوده حسن و صباحت و خوبی و ملاحت یگانهٔ آفاق بود بعقد نزاوجت امیر شیخ حسن بن امیر حسین در آورد و آن دختر را نام بغداد خاتون بود و حسن و جمال مثالی او مادرک زمانی نشده و گردیده و بسمع پادشاه زمان سلطان ابوسعید بهادرخان رسید که بجای خود نگارش میشود که علت حسن و زیبائی دختر سبب هلاکت امیر چوپان و دودمانش شد نیز در این سنوات نجم الدین احمد معروف بابن صقری قاضی القضاة شام بدمشق و وجیه الدین عثمان سیاح سناجی و عبدالرزاق مورخ و علاء الدین عطار دمشقی درگذشتند نیز غیاث الدین تغلق شاه پادشاه دهلی با لشکری فراوان از دهلی آهنگ بنگاله کرد حکمران آنجا ناصر الدین بغراخان پسر غیاث الدین بلبن گذارده بود چهل سال در بنگاله حکمرانی داشت و با ملوک خلجی بوفق و مدارا سلوک مینمود چون از آمدن غیاث الدین تغلق شاه با جمعیتی بسیار بدین برگشت و غیاث الدین تغلق شاه از خانه زادهای بلبن چند ناصر الدین بغراخان بود که در این وقت پادشاه شده بود و دولی همت زاده خود را فرمان حکمرانی داد

ذکر وقایع سنهٔ ۷۲۵ و وفات سلطان غیاث الدین تغلق شاه پادشاه هند و نشستن الغ خان محمد شاه بجایش و فوت ناصر الدین بغراخان حکمران بنگاله

در این سال غیاث الدین تغلق شاه پادشاه هندوستان پس از چهار سال و چند ماه نهایانی قصد مراجعت چولی کرد پسرش فرد آمد درگذشت و بجایش هوبا خان الغ خان فرزند بزرگش که بولیعهدی انتخاب شده بود بدهلی نشست و خود را ملقب بمحمد شاه کرد گویند الغ خان محمد شاه بدرجهٔ اکرم بود که اگر تمام ملک خود را بخزینهٔ هند بکسان بخشیدی در نظرش چیزی نبود چنانچه یکبار برادر خواندهٔ خود تاتار خان ناسی بیست کرور ایران زر سرخ داد که بهر دانه معادل بیست روپیه عایدهٔ هندوستان است و بالای او صد فیل و هفت اسب بخشید نیز معلم زبان فارسی خود یکصد و بیست کرور ایران زر سرخ داد و نیز در این سال ناصر الدین بغراخان که شرح او در سال گذشته نگاشته شد درگذشت و بجایش نیز منیرهٔ ظفر و حکمرانی الغ خان محمد شاه پادشاه دهلی درآمد هم در این سال ابن بطوطه که از مردم طنجهٔ مغرب بود بعزم سیاحت آسیا حرکت کرد و پس از مراجعت کتابی موسوم به (تحفة النظار فی غرایب الامصار)

تالیف کرد که هر حالیه بطبع رسیده و هم دراین سال شیخ نظام اولیا امیر خسرو دهلوی و نورالدین محمد شافعی و سید کمال الدین استرابادی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۷۲۶ وفات ابوالملوک عثمان خان غازی سلطان عثمانی و نشستن اورخان بجای او و فتح بروسا بدست او

دراین سال ابوالملوک عثمان خان غازی سرسلسله سلاطین آل عثمان بسن هشتاد و سه سالگی و بمدت چهل و هشت سال حکمرانی و جهانبانی وفات یافت و در بورصه مدفون شد و اورخان دوم پادشاه از سلاطین عثمانی که فرزند ارشد او بود بجایش نشست هم دراین سال ملک ناصر سلطان مصر و شام سیف الدین باشقرا بجنگ شاهان هند آمد فرمان نزد سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد نیز دراین سال که مطابق سنه ۷۲۶ هجری و سیصد و شصت میلادی بود بنا بخواهر پادشاه فرانسه که زوجه اورد دوم پادشاه انگلستان بود محض قرار داد مصالحت و مسالمت بین دولتین فرانسه و انگلیس از انگلستان بفرانسه آمد ولی بابن امر کشوف شد که از برای دستگیری دشمن مغرضی با یکدیگر بودند که این مسافرت اختیار کردند نیز از وقوع سوم پادشاه روسیه که در سلطنت مدت سنه متصل کرده بود بنا بخواهش خان جغتای بخاک جغتای رفت و در انجا پسر میش دوم او را بجای خود نشانید نیز دراین سال شیخ جمال الدین یاسر علی و قطب الدین تونی و شمس الدین جنیلی وفات یافتند هم دراین سال ترمشیرین خان پسر الانک خان پادشاه ماوراء النهر ترکستان با سپاهی فراوان بعزم تسخیر خراسان بجنبش آمد و بکابل اردو گاه ساخت و در آن وقت امیر چوپان بخراسان آمده بود چون از عزم پادشاه ترکستان خبر یافت لشکری بی اندازه بسپهداری پسر خویش امیر حسن بطرف کابل روانه داشت از این سوی ترمشیرین خان نیز پیش رفت و در حوالی غزنین نامه جنگ بین دو سپاه بمیان خواهد مشتمل گشت و عاقبت نسیم فتح و غالبیت بر علم امیر حسن وزید و تورانیان منهزم گشتند و سپاه خراسان بشهر غزنین رسیدند و هر کس رسیدند در انجا نخفتند و سیل خون جاری ساختند و بسیاری از ایشان را اسیر نمودند و مصاحف و کتب ادعیه که در آن گمشده بود از انجا نیز بردند و نخفتند و قبایح و فضایح بسیار که مرتکب نشدند و با غنایم بسیار و اسیری بیشمار از غزنین بیرون شدند و امیر حسن نامه فتح و فیروزی بپدر خود امیر چوپان و سلطان ابوسعید بهادرخان نگاشت و راه عودت بجانب خراسان برگشت

ذکر وقایع سنه ۷۲۷ وغلبت عشق بغداد خاتون دختر امیر چوپان بسلطان ابوسعید بهادرخان و قتل چوپانیان و کشته شدن امیر چوپان بدست ملک غیاث الدین و رفتن پادشاه ترکستان بهند

دراین سال سلطان ابوسعید بهادرخان مغولی بکیاره جام صبر و شکیبائی از دست داد عشق سرشار بغداد خاتون دختر امیر چوپان لبریز گردید و چون از طرف امیر چوپان بغداد خاتون علائم مراسلت او را ندید بکیاره بخشیر مبرد و بقتل او بمشیت و در صدد قتل و نابود کردن چوپانیان برآمد و این وقت پسر امیر چوپان که خواجه دمشق بود و دستگاه سلطان ابوسعید مقامی بلند و منزلتی ارجمند بود و تمامی ارکان دولت و صنادید حضرت زیر حکم و فرمان خواجه دمشق بودند سلطان ابوسعید را اندیشه قتل امیر چوپان و وابستگان او بود که یک نفر خبر آورد که خواجه دمشق را باغانی نیا از خرم سرای سری و سیر است و گاه فراغت و فرصت نمیدهد سلطان از این خبر مسرور گردید و ماگفت همرزمان نزد خواجه

نوذ بجهاجر مسرا میرود خبر آرا نکشیخ بابک وفی خبر آورد و پادشاه آقا اولوا و مصر خواجه را فرستاد تا او را کشتند و تمام اسباب و ماثر او را مستعرف شد آنگاه سلطان ابوسعید مسرعی شیرلی نزد امرای خراسان و بادغیس افغانستان فرستاد و رجگاه فرصت امیر چوپان را بازنمود امرا سر سلطنت را با امیر چوپان در میان گذاشتند و متفقا بمخالفت برافراشتند و بطرف سمنان آمدند و آنجا شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی را بسفارت نزد سلطان ابوسعید فرستادند و الی رسالت او سودی نبخشید و پاسخ مراجعت کرد امرا مجددا با امیر چوپان عهد بستند و قسمها خوردند که با او یکدل و یکجهت و مخالفت سلطان قیام کنند امیر چوپان شاه خاتون از سمنان حرکت نمود چون خبر بسیدن سلطان ابوسعید و سپاهش در منزل قوا با امیر چوپان رسید و امرا از نزدیک شدن او را دانستند نخست امیر محمد بیک چوپک کفیل سلطان بود با اتباعش بسوی او از امیر چوپان متابعت و بخدمت سلطان مشتاقت پس از آن امیر بیک رند با سی هزار تن سوار روی بمتابعت و بجانبداری سلطان مشتاقت امیر چوپان دانست که دیگران هم دو دلی میکنند و از آن امتعادی منیت که عهد و میثاق و قسم و پیمان را یکباره در هم بشکنند ناچار با معدودی راه فرار بطرف خراسان و هرات گرفت چون بهمدان رسید ملک غیاث الدین کرت بجنب ظاهر از رود دستی فرمت بیرون شد و او را استقبالی شایان نمود و محلی مناسب جایی داد و همه روزه وسایل راحتی او را فراهم میکرد چون خبر فرار امیر چوپان و آمدنش نزد ملک غیاث الدین بگوش امرای هرات رسید سلطان ابوسعید بهادرخان رسید سوگلی بانشائی و فرمانی برایش فرستاد که اگر امیر چوپان را نابود سازی بواصلت حرمش و مبلغی از عایدات خراسان خواهی شد و اگر از این فرمان سرکشی نمائی بکارد تباهی بانبش ملک غیاث الدین کرت دانست که نمیتواند از حکم سلطان تمرد کند ناچار جلادی فرستاد تا او را بکشد امیر چوپان سه وصیت کرد که سه از قتش بزنند و انگشت او را در انگشتی خود بریده نزد سلطان ابوسعید رسانند دوم انکه پسرش علاخان را نزد سلطان بفرستند سوم انکه جنازه او را بهدنه نبرند و در انجا مدفون سازند ملک غیاث الدین وصایای او را قبول نمود و او را خفه کرده و انگشت او که وصیت داشت بریده با نامه و وقایع او نزد سلطان فرستاد و مورد اغراض شد هم در این سال تر مشیرین خان پس از شکست از سپاه خراسان راه هندوستان پیش گرفت و چون محمد تغلقشاه خبر یافت و در خود قوت مقابلت و مقاتلت با او در نیافت چندتن رسول چرب زبان با تحف و هدایای شایان در بیرون دهلی نزد او فرستاد و عقد مصالحت و مسالمت بر بستند و تر مشیرین با کمال مسرت راه عودت را فراگرفت و در تاراج کردن گجرات چیزی فروگذاشت انگاه از راه سند و ملتان راه تاتارستان پیش گرفت هم در این سال به تکلیف او خان قتمائی علاء الدین پادشاه توانینی بجهت ممالک عثمانی وضع نمود نیز در این سال مالیات زیاده پادشاه انگلستان که بعقد صلح و مسالمت با پاریس بطنا هر آمده بود از پیش شقیق خود و دستاز سپاهیان فرانسه بطرف انگلستان راند و دارد دوم و پادشاه انگلیس که شوهر خواهر او بود فراری کرد هم در این سال ملک ناصر پادشاه مصر (خلج الناصری) را نشاکرد و بهت بر تعمیر بلاد و آبادی مصر نمود هم در این سال سعد الدین قتلغ خواجه قشه وینی وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۷۲۸ مزاوجت سلطان ابوسعید بابغداد خاتون و کشته شدن تمرتاش مربت ملک ناصر شاه

و این سال چون سلطان ابوسعید بجای خان مغولی چپانچه کارش رفت خاطر آسوده و وجود امیر چوپان برداشت عزم
متوجه مواصلت معشوقهٔ دیرینه خود بغداد خاتون دختر امیر چوپان گردانید امیر شیخ حسن بود ساخت و در بجزا مدینه فرود آمد گردن
معقوده او را چسبکونه بدست آرد عاقبت دانست که عقدهٔ این مراد بسر انگشت تدبیر قاضی مبارکشاه گشوده خواهد شد
زیرا این طایفه را محارت و کیاستی کامل دانستکونه امور بوده پس قاضی را بخانه خواست و مجلسی از بیگانه بپرداخت و آنچه مودتی در میان
نهاد قاضی بعرض رسانید که خاطر پادشاه عالمیان آسوده باشد که این بنده مان کاه بپایان برده و نزد امیر شیخ حسن رفته بانواع
حیل و تدابیر و افسونهای رنگارنگ امیر شیخ حسن را راضی نموده که بغداد خاتون را مطلقه ساخت و اشارت این خدمت سراسر
نشاشت. اتفاقا سلطان ابوسعید رسانیده و چون زمان عدت منقضی و ایام مواصلت منقضی شد سلطان ابوسعید مجلس
زفاف بیاراست و بغداد خاتون را بعقد مزاوجت و عهد مواصلت در آورد و از آن خرمن حسن و اقبال خوشه فرحت و وصال چید
بغداد خاتون ملکه گردید و سلطان ابوسعید الحمی سر شار بوده و داستانهای آبداری سروده که در جلد چهارم امان التواریخ شرح حال و
اشعار او مرقوم خواهد شد هم در این سال از سفراء الجیان سلطان ابوسعید مصر آمده و عهد و عقد و مواثیق بر قرار شده
و نیز قماش بن امیر چوپان که در بعضی ولایات از آسیای صغیر حکمران بود چون از کشته شدن پدر و برادرش خبر
یافت از برای استمداد از پادشاه مصر ملک ناصر بمصر آمد و چون پیش سلطان ابوسعید و ملک ناصر روابط محبت و یگانگی
محکم بود و سفرای خان مغول در بار سلطان مصر حاضر بودند ملک ناصر فرمانداد تا سر از تن تمرتاش برداشته و سر قماش
را بجای او بسعید روانه نمودند هم در این سال سلطان اوزبک خان مغولی در برخی ولایات اغول قوجات نموده و پایه
استقلالش محکم گشت و اتفاقات سلطانی بر خود دست نیز در این سال بر شیرین خان حکمران ترکستان دست خیانت
خود گشوده و در جبه و ایتوخان و ده ماوراء النهر جنگیخان بجایش رسیده حکمرانی ننشسته هم در این سال بلاد اخلاطستان
او داده و دو مرا محلی پارلمانت از سلطنت خلع کرده و حکم قتل او را داده بگشتند و بجایش او داده و سوم را پادشاه اخلاطستان
نمودند ولی حکم دست رفیق از او کوتاه کرده و سوم را مسموم نموده و هم در این سال رکن الدنیا و الدین شاه کیخسرو حکمران
درکذشت و بجایش شرف الملک نشست هم در این سال ملک غیاث الدین کرت باجازه ای و اقتدار از هرات
عزیمت آذربایجان و درگاه سلطان ابوسعید گردید چون باردوی کیوان شکوه رسید بخلاف خیال و اندیشه ها حال
بنظر بخدمتی که نسبت بسلطان ابوسعید داشت و کشتن امیر چوپان گرده و بعهد و اتفاق او از سلطان گرده و چون نفاق و شقاوت خود بغداد خاتون بتحریک
امیر چوپان از او برداشت توقف و شاید و از اطراف او را متفرق امیر چوپان بغداد خاتون نموده و خاطر او را بجانب هرات گرفت هم
اخبار ملک ناصر سلطان مصر اشتهاری بسیار بساختن کشتیهای جهاز و سپرهای محکم نموده و طرف اسیوط بهت [illegible] بپایان برد

ذکر وقایع سنهٔ ۷۲۹ وفات ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات و نشستن ملک شمس الدین محمد بجای او و بنای ملک ناصر در مصر و سکه زدن او بر خان محمد شاهی

در این سال ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات پس از بیست و دو سال حکمرانی وفات یافت [illegible]
اگفته اند وفات عیاش جامع هزار اتیری او این گرده و او را در جنب ملک غیاث الدین محمد ساموری در جهان [illegible]

وقایع جهان و جهانیان

مدفون ساخته و پس از آنگه برای تعزیت بزرگان هرات برپا نشسته آنگاه ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد را بحکومت برداشته و از هر سو بتعزیت و تخت او برپا نشسته و تاریخ جلوس ملک شمس الدین محمد را غلط ملک شد نیز در این سال سلطان او خان عثمانی در قسطنطنیه متمکن بود بکوشید و نام خود را در دنیا رواج داد و بر سکه زد و در این سال بلبه و ممالک عثمانی آغاز بسکه زدن دنیا رواج شد و قبل از این تاریخ سکه های سلجوقیه رواج بود و نیز بنا بر سپاهیان را زر و اسرخ موجود برای انعام تعیین کرد و نیز ملک ناصر پادشاه مصر در این سال امر بنای بیت خانه در میان مصر نمود و قصر طوکانه عالی در وی خواجهای قصر اشرف ناکرد و کانیها ساخته بقول انجا سید تا تمام شد هم در این سال ظهیر خان صاحب دشت قبچاق درگذشت و پسرش اورک خان بجایش نشست نیز قاضی القضاه دمشق علاء الدین قزوینی صاحب مصنفات گشوده درگذشت همچنین در این سال که مطابق هزار سیصد و بیست و شش میلادی بود شارل چهارم پادشاه فرانسه درگذشت و چون اولاد ذکوری نداشت بجایش فلیپ پشم که از بنی اعمامش بود بحسب سلطنت فرانسه نشست نیز در سیصد و بیست و هشت میلادی چون از دشت قبچاق برگشت بپای تخت خود شهر چوبر فرمان داد تا هر چه خول یافتند کشتند چون این خبر به دشت قبچاق بخان رسید ایوان نامی که از خانزادهای بزرگ و سید بود بجای پادشاه و سید منصب کرده با قشونی بسیار بر سید فرستاد چون ایوان بشهر چوبر سید بسکنه آنشهر ایلغار کشت و شهر را آتش زده و بجای پادشاهی و سید مستقل گردیده و مشهور بایوان اول شد.

ذکر وقایع سنه ۷۳۰ و فوت ملک شمس الدین محمد کرت و نشستن حافظ الدین محمد بجایش و تعیین کردن او خان عثمانی نیکچریرا

در این سال ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین کرت حکمران هرات و غوریان پس از ده ماه حکمرانی درگذشت و علت وفات او این شد که بشرب مدام و شاهدان سیمین اندام بسیار تعشق داشت و خاطر و وقت خود را دمی بی می و معشوقه آسوده نمی گذاشت چنانچه در ظرف ده ماه حکمرانی آنی بهبودی نبود و از شراب ناب نهانی شبستان و جود شراب خراب کرد و بگور کشود و مملکت را نیز پریشان ساخت چون ملک شمس الدین رحلت بر بست مسموع و مصوب بزرگان هرات برادرش حافظ الدین محمد را بجایش نشست و ابواب منهای و هوی بروی خود و مردمان بست و دولت دین مبین را بکوشید و سطوت و شوکتی بخرج داد و سرکشان اطراف را بجای خود نشانید نیز جنگیز خان حکمران ترکستان در این سال کشته شده و بر اثر کشته شدن او آشوبی بسیار در انسامان پدید آمد تا عاقبت غزان سلطان خان حکمران ماوراء النهر شد و فتنه ها را بنشانید در این سال سلطان اورخان عثمانی دسته از سپاهیان را بنام نیکچری انتخاب کرد و منصه رجالان وقت و کشوری پدید آورد همچنین در این سال زین الدین نائی و نجم الدین طبری و قاضی صلاح الدین علی بن بالا بر کتاب اسرار در مصر درگذشته و قاضی محی الدین بن عبد الله در مصر در سنه قضاوت نشست نیز ابو القاسم محمد بن الوزیر الغرناطی در مصر وفات کرد همچنین شهاب الدین احمد بن ابی طالب الصالحی الحجازی ابن خطیب الصالحیه و قاضی القضاة فخر الدین عثمان بن کمال الدین محمد بن البارزی الحموی الجبنی القاضی حلب و امیر علم سیف الدین ابو بکر حکمران کرک و امام نجم الدین ابو حامد قاضی مکه و شیخ ابراهیم المدنی و امیر صلاح الدین طبرس بن امیر صلاح الدین

طبرس و دمشق و امیر کولیجا الحمدی وفات نمود و نیز در این سال امیر سیف الدین سلطانی الناصری در محمد شهر حنفیه در بنا
ابتیاد مباشرت و امیر سیف الدین الموصوف الناصری جامعی در نزدیکی جامع احمر بن طولون بنیاد کرد و نیز در این سال امیر سلطان
انگلستان مشوق و فیض مادر خود ابت آمده و بدار کشیده و مادر خود را محبوس ساخت که مدت سی و شش سال کذرانید

ذکر وقایع سنه ۷۳۳ و فتنه در مکه و رفتن عساکر مصری بمکه و رفع شرار مکه کردن و فوت ملک حافظ الدین محمد کرت و بحث نشستن ملک مغرالدین حسین کرت در هرات

در این اوان امیر شریف مکه سر مخالفت برداشته و امیر حاج مصر را بسیاری از حجاج باقی گذاشته و اموال
آنان را غارت نموده چون این خبر به مصر شایع شد ملک ناصر سلطان مصر فرمان داد تا سپاهی از راسته بطرف مکه رفته
و عاصیان را گرفتار نموده و مخالفین را سیاست داده آورند که در این وقت امیر هیثه بن ابی نمی الحسنی مکه را رسیده و بسنه حکمرانی متمکن
گردید نیز در این سال امیر کبیر شهاب الدین قطغان بن معدم الجویشی سنقر الاشقر و کمال الدین محمد بن شیخ تاج الدین القصاری
مصری و قاضی القضاة تقی الدین سلیمان بن حمزة الحنبلی دمشقی و سیف الدین نایب السلطنة حلب و قاضی القضاة محی
الدین یحیی بن سلیم بن رسعة الاذرعی الشافعی در رمله و امیر سیف الدین قرمشی الناصری مصری که نوه تا بمکه رفته و امیر حاج بوده و
شیخ عز الدین بن صاحب جزیره ملک المجاهد اسحق بن صاحب الموصل را از راه مصر و ابو دارس مغربی بمصر وفات یافته نیز
در این سال معشده وسی و دو غوریان و فیروکوه سر بطغیان برداشته و علم مخالفت نسبت بملک حافظ الدین محمد کرت
برافراشته حافظ الدین با لشکری آراسته بسوی آنان شد و جنگهای شدیده نموده و آن اشرار را برانده و سیاست
و انگون کرده و جان بجان آفرین تسلیم کرد و مدت حکمرانی او دو سال و چند ماه بود چون او در گذشت بزرگان
هرات مجتمع شده فرقه سلطنت بالاستحقاق بنام ملک مغرالدین حسین کرت بن ملک غیاث الدین کرت برآمد
و او بحث سلطنت بنشست و اسلوب کاران فتنه انگیزان غور را سیاستی مناسبت کرده و یکباره قلع فتنه
و فساد نموده و هم در این سال در سوریه و شامات و دیار الجزیره سیل رخانات و طغیان آب فراوانی بسیار رسانیده
سر ملک المؤید اسماعیل بن ملک افضل صاحب ابی الفداء حکمران حماه در گذشت و بجایش ملک افضل نصر الدین محمد
نشست نیز بهاء الدین محمد خطیب مکه و شیخ فرا شهاب الدین احمد بن السعدی السعدی الیابسی الدمشقی وفات شافعی
و شمس الدین بخاری و برهان الدین غزی و شیخ شرف الدین تونی قرونی وفات یافته

ذکر وقایع سنه ۷۳۴ و اهتمام ملک ناصر سلطان مصر در بناها

در این سال ملک ناصر سلطان مصر اهتمام قوی در ساختن عمارات عالیه و بساتین و قصبها و جسرها و غیره نموده چنین
صد بنا و کاخ و قصبه بهمدیگر مشغول ساختن و پرداختن بناهای متینه او بود نیز در این سال آل مظفر فارس منتشر شده
و امیر مبارز الدین لوط القندستی حکمران حلب گردیده لیکن مانند زمانی سود و سلوک او مردم را مناسب نیامد هم در این سال
تقی الدین محمد بن علی محدث بغدادی و شیخ کمال الدین عمر بن الیاس المراغی دمشقی و شیخ راسکوه ابراهیم امام بیمارستان
ترکستانی و احمد السوری الموخ و قاضی القضاة بدر الدین محمد بن جماعة الکنانی الحموی المصری و امیر شهاب الدین المراغی

حاکم بلبک و شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب الشافعی در مصر مورخ مشهور و ابو الحسن الواسطی وفات یافتند

ذکر وقایع متفرقه و نشستن و فتوحات سلطان اورخان عثمانی و الخ فرامیونا میخ

در این سال سلطان اورخان عثمانی با سپاهی جنگجو آهنگ شهر منیه نمود و در انجا جهود تهاد و شجاعتها کرد و یونانیان را بشکست فاحش داد و آنشهر را فرگرفت و مدتها بر فتوحاتش افزوده شد نیز امیر مبارز الدین با پسرش شاه مظفر با تحف لایقه و هدایای فائقه بدیار سلطان ابو سعید بهادر خان مغولی شتافتند و بسیار اعزاز و اکرام از خان مغول یافتند نیز در این سال سلطان ابو سعید از ماده بجان مقصد مشتاق لقاء او نمود و او مدتی در انجا بر اقامت کمشود نیز خبر ابن عیسی امیر عرب که مدتها سر عصیان و مخالفت افراشته و بملک ناصر سلطان مصر اظهار کوچکی و اطاعت کرده در این سال در سنه (جا مانده) خروج نمود و او از مردمان همه و بیروه و لاوری یگانه بود و اول حکمرانی است از جایه که در سنه حکومت کرده و تسلسل طبقه جایه باو است هم در این سال شرف الملوک ابن شاه کیخسرو حکمران مازندران مگذشت و فخر الدوله حسن را پسر کوچکش از حکمرانان مازندران بجایش نشست نیز سید النسابه رضی الدین و شیخ عماد الدین عز النابلسی قاضی و امیر شهاب الدین عقیلی معروف بابن حدیم و شمس الدین محمد بن همشان اصفهانی معروف بابن العجمی الحنفی و شیخ صفی الدین اردبیلی جد ملوک صفویه که اسم او سعید اسحق بن جبریل بود و فخر الدین داود ناکتی و فخر الدین کاشی و سراج الدین قمری شاعر وفات یافتند

ذکر وقایع متفرقه و وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و نشستن ارپا خان بجای او و عاقبت او و کشته شدن خواجه غیاث الدین محمد وزیر و خطبه و سکه بنام ملک اشرف الدین حسین هرات و اضطراب

در این سال سلطان ابو سعید بهادر خان مغولی ابن سلطان محمد خدابنده پس از دوازده سال حکمرانی و جهانبانی با نوزده سال سلطنت و کشورستانی در سیزدهم ربیع الثانی در اوبا بیجان مگذشت و در نزدیک سلطانیه مدفون گشت و بنا بعد غیاث الدین محمد رشیده وزیر ارپا خان تخت سلطنت خالی نشست و مصر گشت که بعضی را از پای در آرد تا خاطرش آسوده گردد و تخت را بخاتون حلیله جمیله سلطان ابو سعید بهادر خان را که مشهور گشته بود که سلطان را او زبر خوانده بجهت اگر سلطان ابو سعید زنی دیگر مسمی بدلشاد خاتون کرده بود در حمام کشت و با بذکنه مانی چند تن دیگر را تکلم شیخ آمد بر داد تا اگر امیر علی پادشاه علم طغیان بر افراشت دان علی پادشاه خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود که در دیار بکر و آن نواحی حکمرانی میکرد خون ارپا خان خبر یافت با سپاهی فراوان از آذربایجان بیرون شتافت در هفدهم رمضان این سال در سیاه کنه خواه در نزدیکی قریه جغتو بهم رسیده و نایره حنگ و جدال اشتعال گرفت و عاقبت ارپا خان منهزم و دستگیر کشته شد و خواجه غیاث الدین رشیده وزیر که وزیر سلطان ابو سعید بهادر خان و ارپا خان بود نیز گرفتار و مقتول گشت و اموال و تباراج رفت و امیر علی پادشاه که موسی خان السلجقت برداشته بود بدست امیر شیخ حسن کشته شد و موسی خان نیز در این اثنا فرار و منهزم گردیده و دو نفر امیر یکی امیر شیخ الیکانی و یکی امیر شیخ حسن جوپانی مقتدر شده نیز در این سال ملک غیاث الدین حسین کرت در هرات با استقلال و اقتدار بر محکم گردیده و شیرزبکان و امرای مغول و خراسان بواسطه افشاش در ماری مغولان پناه بملک غیاث الدین حسین هرات آمده و ملک همه را بچشم اعزاز و اکرام بگریست و نفقه حالشان فرموده و بر دلشان ابواب مکرمت و

احسان کشود و خطبه و سکه بنام خود زد و در اطراف و اکناف بزرگان و نواب سر اطاعت بحضرتش فرود آورده نیز
این سال سلطان اورخان عثمانی از بورسه جامعی بسیار عالی بنیاد کرده و چند قلعه فرو گرفت نیز در این سال شیخ غلام
الدین سمنانی و کمال الدین عبد الرزاق کاشی وفات کردند

حکام چوپانیان و ایلکانیان شش نفر بوده اند که چوپانیان دو تن و نه ده سال و شش
ماه حکومت کرده اند و ایلکانیان چهار نفر بوده که هشتاد و چهار سال حکمرانی داشته اند که کورکانیان
انحصار بر آنها نشده ذکر وقایع تشنه و نشستن قطعا تیمور مغولی بحضرت حکمرانی و آغاز ایلکانیان و چوپانیان

در این سال طغا تیمور خان مغولی بنا با بسته عاد و ما بید امیر شیخ حسن ایلکانی بحضرت حکمرانی بیشتر از آنسوی
امیر شیخ حسن چوپانی سامی بیک بنت اویجایتو سلطان محمد خدابنده را در کرجستان بحضرت شاهی برداشت و رایت
مخالفت و استبداد برافراشت و این دو امیر شیخ حسن که یکی مشهور به بزرگ و دیگری کوچک شده معنون خو
نائی و لشکرانی بود که عاقبت نیز نامیل شده نیز در این سال ملک ناصر سلطان مصر لشکر بسوی ارمنستان کشیده و بلا
واقعه در شرقی نهر جیحان را از ارامنه پشتاه ارمنستان بگرفت همچنین امیر شیخ حسن بزرگ جلایری بن تیمور تاشش بن
چوپان با آذربایجان استیلا یافت که مدت سی سال حکمرانی آن ایالت را نمود نیز عبد الرزاق سربداری در سبزوار
علم سرکشی برافراشت و تشکیل حکومت سربداریه داد هم در این ابو فضوح شیرازی شاعر و ابن حسام خوانی شاعر و محمد بن عبد
المجد الاسفزاری در سیر وفات یافتند و مقدمه حکمرانی چنگیزیان و فرانسه آغاز شده

حکمرانان سبزوار که مشهور بسربداریه بوده اند دوازده نفر بودند و مدت حکمرانیشان سی و پنج سال
و اولادشان امیر عبد الرزاق و آخر منشیان خواجه علی مؤید که ملازم امیر تیمور گورکانی شده بود
دلرو وقایع شده و اقتدار امیر عبد الرزاق سربداریه و مردن او و نشستن امیر وجیه الدین مسعود بجای او

در این سال امیر عبد الرزاق با سپاهی که از ملازمان سلطان ابو سعید بهادر خان مغولی بود چون خبر ارتحال خان
مغول را شنیدند در کرمان اموالی که داشت همراه برداشت و بسبزوار آمده و بملازمان او دستان آن مال را ذل کرد
و چون دید در سنگاه مغولان انعقاد شان و انقلاب است خواهان امارت گردید و با جوان و انصار خود گفت اگر
دست او در آن استقلال مساعدت و مخالفت کنیم بجنگ کشته شویم و خود را سربدار دیدن بهتر از ذلت کشیدن آن
گفتند بجنگ ما با در متابعت و اطاعت تو سربدار خواهیم بود بدین جهت بعدها آنان را بسم سربداریه موسوم شدند
شدند و مدت استبداد و استقلال او هفت ماه بود و پس از او امیر وجیه الدین مسعود بحضرت حکمرانی سبزوار برآمد و او
بزرگترین حکام سربداریست هم در این سال مولانا نظام الدین عبد الرحیم خواص کرمانی بزرگ هرات بود حکمی
داد که ترکان غز ساکن ما وصین کافر هستند و آنان آمده هرات را محاصرت کردند و او را خواسته نا چار
ملک غیاث الدین کرت او را بخواست و سایر صلا نوشتند و حکم دادند که ضرر خاص بهجت نفع عام جایز است
و مولانا نظام الدین غسل بزده و کفن کرده از دروازه هرات نزد غزها رفت و او را کشته و فتنه خوابید و
هرات از محاصرت بیرون آمد هم در این سال بحکم ملک ناصر سلطان مصر خلیفه مصر ابا الربیع سلیمان المستکفی از

مصر خارج و در وقت عبای داد امیر تیمور کورکانی در این سال بدنیا آمد و نیز علامه شیخ الاسلام زین الدین محمد بن الکتانی مقتدای شافعیه در مصر و قاضی شهاب الدین محمد بن المجد عبد الله قاضی القضاة دمشق که بجای قاضی جمال الدین محمد قزوینی برقرار شد و قاضی القضاة شرف الدین ابو القاسم اسمعیل الشافعی و شیخ ادهمی اصفهانی وفات یافتند و اعیان حکم من فرانسه با انگلیس داده شده و پادشاه انگلیس خود را فرمان پادشاه انگلستان و فرانسه خواند

ذکر وقایع نشئه و منازعت بین امیر شیخ حسن الیکانی و امیر شیخ حسن چوپانی و پناه بردن قطب الدین حکمران کرمان بملک معز الدین کرت در هرات

در این ایام بین امیر شیخ حسن بزرگ الیکانی و امیر شیخ حسن کوچک چوپانی معارک عدیده و جنگهای شدیده دست داد و هر یک بقعه استیلا مافتند چنانچه شیخ حسن کوچک باذربایجان استیلا یافت و دیار بکر را نیز گرفت و با امیر مبارز الدین محمد مظفر مستولی گردید و بغداد بس آمد و امیر مسعود شاه حکمران فارس تاب مقاومت نیاورد و از راه کازرون بطرف لعذاء فرار نمود و شیخ حسن کوچک و امیر مبارز بشیراز آمدند و پس از تقسیم غنایم و توابع آن و امیر کرمان قسمت امیر مبارز الدین گردید و امیر مبارز الدین با اتباع و اعوان خود بطرف کرمان رهسپار شد و این وقت کرمان متعلق قطب الدین سلیمشاه بود و او تاب مقاومت امیر مبارز الدین نیاورده بطرف هرات فرار کرد و چون بهرات رسید انواع ملاطفات گرانمایه از ملک معز الدین کرت ملک هرات و غوربدید نیز امیر سیف الدین ابو بکر البسابری بحکومت رحبه شام برقرار گردید نیز ملک ناصر حکمران مصر و شامات تنکز نایب الحکومه شام را مصر بخواست و بواسطه مخالفتهائیکه کرده بود او را معدوم ساخت صاحب منتظم ناصری که بسیاری از اخبار منتظم این کتاب از کتاب او نقل میشود مسطور داشته که او را قبل تنکز ملک ناصر بعینه مانند قتل جعفر برمکی است و واقعه قتل جعفر بسر بجایی برمکی نگارنده این کتاب در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد کرد و نیز در این اوقات قاضی القضاة فخر الدین عثمان بن زین الدین علی معروف بابن خطیب و مصر و قاضی القضاة جمال الدین محمد بن عبد الرحمن قزوینی قاضی دمشق و ابراهیم بن عیسی بن عبد السلام معروف بمفتی و حسین بن داود بن یعقوب النصری و قطب الدین یحیای بوزجانی و ابو بکر سکلاوی و یحیی توشتی وفات یافتند و یحیی توشتی شاعری بلند پایه و معاصر ملک فخر الدین کرت بوده و کرت نامه بوزن شاه نامه ما بین ملک فخر الدین کرت نبا بوده و بشته نظم در آورده و شرح حال و اشعار او در جلد چهارم این کتاب نگارش خواهد یافت نیز در این سال مجتهد و جمل ابو الربیع سلیمان المستکفی خلیفه مصر در قوص وفات کرد و سی و یکسال خلافت داشت و بجز خطبه که بنام مصر خطبای خوانده دیگر از خلافت چیزی نداشت و جانشین او ابو العباس احمد شد نیز در این سال علم الدین ابو محمد القاسم بن محمد البرزالی المحدث دمشقی وفات یافتند هم در این سال سپاه انگلیس بخاک فرانسه داخل شده و با آنها توپ بود و این اول دفعه بود که در اروپا توپ و جنگ استعمال شده نیز در این سال اونک بسر ملک ناصر پادشاه مصر وفات یافت و در بیش بسیار محزون شد

ذکر وقایع نشئه و وفات ملک ناصر سلطان مصر و شامات و نشستن ملک منصور چهارم بسر بجای پدر

در این سال ملک ناصر بن قلاوون پس از چهل و چهار سال حکمرانی و کشورستانی و هشتاد و پنج سال زندگانی

در بیست و یکم ذیحجه وفات یافت و در اواخر سلطنت او در تمام قطر مصر و سودان و سوریه و فلسطین و شامات و بین النهرین و دیار بکر و موصل و آسیای صغیر و غیره خطبه بنام او میخواندند و سکه باسم او میزدند و هیبت اقتدار و شوکتش در همه جا نشسته و ملوک مغول و تاتار از او حساب میبردند و روابط دوستی با او محکم داشتند صاحب تاریخ مصر الحدیث مینویسد که در اواخر پادشاهی او در رجه دستگاه سلطنت او و ممالیک او وسعت پیدا کرده بود که سی و شش هزار رطل یعنی نه کرور مثقال طلا و نقره در خزانه او موجود بود و سیصد مملوک زرخرید داشت و در ایام سلطنت او نباهای غریبه در مصر و شامات بسیار پیدا شد پس از فوت او در همان زمان هشت تن پسرانش بحث حکومت مصر برانگیختند و هر یک آلت مقاومت ممالیک شده با یکدیگر در جنگ و جدال و فساد بودند تخت پسر ارشد سیف الدین ابوبکر ملقب بملک منصور چهارم مسند حکمرانی نشست و پس از چهل روز او را مخلوع و معزول ساخته و بقوص در مصر العلیا فرستاده و در آنجا بماند و سال بعد درگذشت این او را مخلوع ساخته ممالیک چشم بپوشی از حقوق و لیعهدی خود کرده و تمام اسباب و بندگانی ملک ناصر و فرزندش ملک منصور زهیام و زویر الات زنان و دختران را غارت کردند نیز در این سال امیر علاء الدین مغلطای غزی حاکم دامغان و عبد الباقی بن عبد المجید النحوی اللغوی الشاعر و شیخ محمد بن احمد و امیر صباح الدین یوسف بن ملک اوصد از اکابر دانش و خواجوی شاعر کرمانی و شمس سمعدوری وفات کردند

ذکر وقایع سنه ۷۲۳ و جنبش امیر وجیه الدین مسعود سربداری با ملک معز الدین حسین حکمران هرات و کشته شدن امیر وجیه الدین مسعود و فوت ملک منصور چهارم در مصر

در این سال امیر وجیه الدین مسعود سربداری با اتفاق شیخ حسن جوری بعزم تسخیر هرات با سپاهی از سبزوار حرکت کرد و چون خبر عزیمت او بجانب هرات بگوش ملک معز الدین کرت رسید جمیع سپاه و بقیه نه فرمگاه از مرد و زن و غرجستان و خسار و غیره برداخت و خود با سپاهی رزم ساخت امیر وجیه الدین مسعود بنظر هرات رسید و ملک معز الدین حسین او را استقبال نمود و مقابلت و مقاتلت برداخته و زمین را از خون سپاهیان گلگون ساخته جمعی کثیر از طرفین بخاک هلاکت ریخته شدند در این اثنا سبزواریان حمولت چارپایی نموده نزدیک بود که جمعیت سپاه هرات متفرق گردند ملک معز الدین تدبیری نمود و جمعی از علم داران و موزنچیان را امر فرمود تا بالای تپه علمها برافراشته و نابت خود را با کوس و دبل و نای و شیپور روانه ساخته هراتیان چون علمها دیدند و آواز سازشنیدند قوی دل شدند و معدودی که دل باخته و خود را از معرکه بدر انداخته بودند برگشته و میدان جنگ را گرم و متعرض خالین خود را از نو ساختن گرزهای آهنین نرم ساخته شد که در این بین شیخ حسن جوری با پادشاه امیر وجیه الدین با کمتر یک نفر سربداری بدف نادل جاده ذکر کرده و از اسب بروی زمین در غلطیده و کشته بسپاه سبزوار آمد گویند شیخ حسن جوری با امیر وجیه الدین مسعود گفته بود که اگر من کشته شوم از میدان جنگ بیرون شو و راه سبزوار بگیر و گفته شده او بجهت امیر وجیه الدین آن فایده را داشت که جلو پای امیر وجیه الدین هنگام حکمرانی صاف کرده باشد چون امیر وجیه الدین از معرکه سر برتافته و کشته خود را بسوی سبزوار برگشتانیده هراتیان و غوریان انتهار او نهال کرده و سپاه انتهار بخاک هلاک انداخته و از لباس و اسب و اسلحه مجرد ساخته ملک معز الدین حسین با بقیه السیف

و شاه مانی از فیروزمندی بشهر سرات برگشت و عجب شادکامی و عشرت نشست و کسانیکه در جنگ رشادت و جلادت نموده بودند مانعامهای موفوره و جوایز کثیره منوالخت و سران سپاه انجلع و نشانهای قیمتی سرلشکر ساخت هم دراین سال سیف الدین ابوبکر ملک مضفر حکمران مخلوع مصر در وقتی مصر الاعلیا درگذشت و ممالیک اورا تمام کردند و همان سال قتل کرا و انخلع نموده برادر دیگرش علاء الدین کجلک بحکمرانی سر برداشته و او را لقب ملک اشرف دادند و پس از پنج ماه ملک اشرف را در ماه رمضان معزولا نداشته و در زندانخانه او را انداخته و در همانجا او نیز مرده و پس از او برادر دیگرش شهاب الدین احمد که در کرک بود بسلطنت برداشته و ملقب بملک الناصر ثانی گردیده و چون مصر متمکن شد دست انتقام از آستین برون آورده حکمران وقت را بخونخواهی برادرش بکشت نیز دراین سال جنگ بین امیر شیخ حسن بزرگ و امیر حسن کوچک در نخجوان دیگر شد و شیخ حسن بزرگ شکستی فاحش خورد نیز بین امیر حسین جوپانی و امیر مبارز الدین محمد منازعت و مقاتلت رویداد همچنین راجه کشمیر (سنبیر) و ملک افضل حکمران ماوه و بدر الدین محمد بن قاضی جلال الدین قزوینی خطیب دمشق و برهان الدین سفاقسی وفات یافتند محمد ابن ابو سعید پادشاه روسیه درگذشت و بجایش (سین) پسرش بعصوب خان قپچاق بتخت سلطنت نشست

ذکر وقایع ۷۳۳ و خلع ملک ناصر ثانی و نصب ملک صالح در مصر

همان سال بندگان درباری و امرای مصر سر بشورش برداشته و ملک الناصر ثانی شهاب الدین احمد ملک مصر را مخلوع نموده و تعلقه کرک رواله اش کرده و این عادثه در دوازدهم محرم این سال بوقوع آمد و برادرش عماد الدین اسماعیل را بمسند حکومت مصر نشانیده و او را ملقب بملک صالح نموده و این نسبت ببرادران خودش و حکمرانی شش دوام دولت سه سال و دو ماه چند روز بحکمرانی مصر متمکن گشت نیز دراین سال وجیه الدین غرجستانی و عبد الله فرغانی و شیخ تاج الدین عبد الباقی الیمانی و سید برهان الدین عبد الله بحری و فخر الدین عثمان شارح کنز وفات یافتند

ذکر وقایع ۷۳۴ و فتوحات سلطان اورخان عثمانی و اقتدار ملک معز الدین حسین کرت و رفتن افغانان بهندوستان و عودشان

دراین سال سلطان اورخان عثمانی با سپاهی فراوان بعزم دارالحرب مسیحیان حرکت نمود و چندین قلعه از قلاع محکمه را گشود و برادرش علاء الدین که منصب وزارت او را داشت خدماتی شایان کرده و قوة الظهر او شد نیز دراین سال ملک معز الدین حسین کرت حکمران هرات بمناسبت غلبت او با امیر وجیه الدین مسعود سر برداری پا قیدار و شوکتش محکم گردیده و سرداران خود را بطرف اندخود و شیرغان فرستاده و انجا را فتح کرده و حکمران مغولی انولایار (اکارلات) را بپردی بودند منهزم گردیده بطرف بادغیس روانه شدند هم در این سال دسته از افغانان از آب سند گذشته و پنجاب را غارتگر شده و دست بقتل و غارت بردند تغلقشاه چون باخبر بشنید با لشکر فراوان بدفع ایشان رفت و با کسالت و ناخوشی خود را بدهلی رسانیده و در بقیه سپاه و بتجهیز بنه و حرکاه پرداخت چون از دهلی چند برون رفته مادرش وفات نمود لهذا متعاقب این عادثه خبر از طرف رئیس افغانان رسید مبنی بر عذرخواهی و برون رفتن از هندوستان بجانب افغانستان

تغلقشاه بسیار مسرور گردید هم دراین سال طایفه کهگر شهر لاهور را غارت کرده و فرمانده آنجا را تاتارخان را کشته و شهر و سکنه آنرا بباد خرابی و پریشانی داده صاحب ترکستان هند در کتاب خود قاسمی از ریش افغانان نیکه جوم به پنجاب آورده مینویسد و خود شان را که از بنقطه افغانستان بوده اند نیز متعرض نمیشود نیز دراین سال امیر شیخ حسن چوپانی درگذشت و برادرش ملک اشرف بجایش نشست و امیر شیخ ابو اسحاق بشیراز استیلا یافت و خطبه و سکه بنام خود کرد همچنین شیخ شهاب الدین احمد بن مرحل الحنوی المصری المسکن و سلیمان بن عیسی امیر عرب و علامه شمس الدین محمد بن درقشق و جمال الدین عمر بن شهاب الدین محمد بن العجمی الحلبی و ابراهیم بن علی الواسطی و تقی الدین سبکی الیسی وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۷۶۳ و فوت امیر وجیه الدین سرداری و آمدن جمعی از بزرگان هند بغزنین

دراین سال امیر وجیه الدین مسعود سرداری پس از شش سال و چهار ماه حکمرانی در مازندران در جنگ با ملک اسکندر بن تاج الدین حکمران سرخس از متقول و مغلوب گردید و بجایش آقا محمد آی تیمور سند حکمرانی سرداران نشست نیز دراین سال در سند دستان چند محل ولایت شورش شد و غلبه آنان را بواسطه فراهم نیامدن و رسانیدن خراج دیوانی بود منجمله حکمران بیدر بود که سر مخالفت برداشت و بهمستی جمعی از بزرگان دولت مخالفت و مخاصمت برافراشت تغلقشاه حکمران و پادشاه دهلی سپاهی بجانب آنان گسیل داشت پس از قتالی بیدریان منهزم شدند و جمعی مافرمانده آنجا گرفتار شدند تغلقشاه آنانرا اخراج نموده راه افغانستان گرفتند و بغزنین آمدند و از آنجا سکنی یافتند نیز دراین سال صاحب قاموس مجدالدین فیروزآبادی و شیخ معین الدین کازرونی و اثیرالدین ابوحیان محمد نحوی مصری و نجم الدین قفطغازی و محمد منظر خلخالی شارح تلخیص و شیخ نجم الدین مختبز دمشقی و امیر علاء الدین امیغدی الزراق وفات یافتند دراین سال دانیال (که نامی ساعت ساز ساعت زنگ دار ساخت و در یک از برجها نصب نمود و این اول شخص ساعت ساز زنگ دار اروپا بوده است)

ذکر وقایع سنه ۷۶۴ و فوت ملک صالح سلطان مصر و نشستن ملک کامل بجای او و کشته شدن پادشاه مسلمان

دراین سال سلطان ملک صالح عماد الدین اسماعیل بن ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر پس از سه سال و دو ماه و چند روز حکمرانی در چهارم ربیع الثانی در مصر درگذشت و ملک صالح عماد الدین محض استقلال و استقرار خود در سلطنت برادرش شهاب الدین احمد ملک ناصر ثانی را که در قلعه کرک محبوس محبوس بود از پای درآورد و قبل از چندی بمردنش مانده پس از فوت ملک صالح امرای ممالیک و صاحب نفوذان مصر برادر چهارده ساله که موسوم بزین الدین شعبان بود بحکومت برداشتند و او را ملقب بملک العادل نمودند و ملک کامل دامنگ حکمرانیش مشیر رعایا را از خود متنفر نموده و شعرا و حکمای جویات گشته و عاقبت پس از یکسال و چند ماه او را معزول نمودند هم دراین سال جنگ سختی بین قزاخان پادشاه الوس جغتای و امیر حسین که در آن جنگ قزان خان کشته گردید هم دراین سال در ارمنستان فتنه و شورش بین ارامنه بدی نموده مکاتب

پادشاهان آل عثمان استیصال کشکره و نیز در این سال در ممالک ایران و افغانستان بواسطه ترکتازی و جنگ
خانگی بین امرای مغولستان که پس از سلطان ابوسعید بهادرخان بوقوع پیوست امراض گوناگون و قحطی و گرانی
روی نمود که بسیاری از مردمان تلف شدند

ذکر وقایع کشته و معزول شدن ملک کامل سلطان مصر و نشستن ملک مظفر ثالث بجای او

در این سال نایب الحکومه شام طغیا بمصر آمده و سایر امراء ممالیک را متحرک کرده تا زین الدین سنجبان ملک
کامل حکمران مصر را معزول نموده و برادر ششمش زین الدین حاجی را بحکومت مصر برداشته و او ملقب بملک المظفر
الثالث نموده و زین الدین حاجی نیز در تحت حکمرانی بواسطه سوء سیرت و زشتی طبیعت بیش از یکسال سه ماه
دوام کرده بهم در این سال او را نیک خان حکمران دشت قپچاق در گذشت و بجایش جانی بک خان نشست بهم در
همین سال نیک و فرخ و برکه و البسیار یرلیغ بحکمت بجنین صدر الشریعه بخارایی در گذشت نیز در این سال سپاه
سپاه انگلیس بشهر کاو فرانسه اسیتلا یافته و با آتشش عراده توپ و البعد چون بشهر جابه و اسلحه اش

ذکر وقایع کشته و کشته شدن ملک مظفر الثالث حکمران مصر و نشستن ملک الناصر بجای او

در این سال زین الدین حاجی ملک المظفر الثالث پس از یکسال و سه ماه حکمرانی در روز دوازدهم رمضان بدست
ممالیک کشته شد و صناعدیه حضرت و بهگان دولت قرفه سلطنت مصر را بنام برادر هشتمش ناصر الدین حسن
روانه داد و او ملقب ملک الناصر الثالث نموده و ملک ناصر بهم در حسن صفات و اخلاق و کارکنی مانند پدرش بود و مدت
سه سال و ده ماه مسافت وزیرش امیر الممش حکمرانی مصر کرده بهم در این سال خان جهان از جانب تغاقشاه پادشاه
هندوستان بعزم تنبیه و گوشمالی یوزباشیان حرکت کرده بود یوزباشیان با وقا نشده و او ایشان سانشده
و محمد تغاقشاه خود بعزم آنان با سپاهی گران حرکت کرده و نشده آنان را بیابد نیز علاء الدین حسین کاکری همنی در این سال
در کلبرگه هندوستان جلوس نموده و علاء الدین اول حکمرانست از حکمرانان بهمنیه که انها را سلاطین کلبرگه و دکن و
سلاطین بهمنیه نیز گفته اند

ذکر وقایع نشسته و آمدن امیر ستلش و محمد خواجه بجانب ملک مغرالدین حکمران هرات او نشسته

در این سال چون بیت شوکت و اقتدار ملک مغرالدین بحکمرانی خراسان و افغانستان و خراسان رسیده
گردیده امیر ستلش بیک بن عبدالله حکمران قندهار و محمد خواجه ارپوی حاکم غزنه و شیرخان سخت بهراسیده
و نامزده حسد و بخل و کاوش دماغشان زبانه کشیده و با بهم مکاتبات بایکدیگر باز کرده اند که اگر بدین رویه کار ملک
مغرالدین حسین در هرات بالا گیرد و نژادی سپاه استقلال ما رچیده شود بهتر است با بهم متفق گردیده و از محمد دل
و مطیع سازیم انگاه مستقلا بسپاهی بیشمار نزد و سر حرکت نموده و بظاهر هرات رسیدند چون ملک مغرالدین
حسین خبر یافت ماخوریان لی بابک و سایر دلاوران هرات بیرون شتافت و مقابلت و مقاتلت آنان پرداخت
و میدان معرکه را با بانگ نمائی گرم ساخت اما تفاقات در صفر و حجب اول و دیگر هر دو برادر نامدار که امیر ستلش

و محمد خواجه ما بشد رسید که سر دوا از اسب سرنگون شود و بکشت پسکر آنان افتاد که روی بانهزام گذارند و تمام اسباب و اموال آنان بدست ملک مغرالدین حسین گردید که با غنایم موفور و مظفر و منصور بهرات برگشت و درین ایام را بسنه بسال ششصد و چهل و نه رسید بندهم در ایلکوالدین طوسی و شمس الدین محمود اصفهانی و قاضی الدین عمر لفشانی و شیخ ناصر الدین عطا و صدر المجلس و امیر احمد بن مهنا امیر عرب و قاضی القضاة نور الدین محمد صانع در حلب و شیخ صالح بن الدین عبد الرحمن بن سبتیه بمصر و قاضی شهاب الدین احمد العجمی وفات یافته و در افرنجها وبا خوشی و بکشت بسیار

ذکر وقایع نشنه و کشته شدن فخر الدوله باوندی و انقراض باوندیها

و این سال فخر الدوله حسن باوندی حکمران طبرستان مرست محرکین افراسیاب مهلوی کشته شد و حکمرانی باوندیها که دویست و اند سال دوامانده بودند و طبرستان برقرار بود انقراض یافت چنانچه ذیل انشاء الله ثبت شده و فخر الدوله حسن بن کیکاوس خواهر افراسیاب را گرفت و افراسیاب که کم ترقی نموده و جمع و حکمرانی نموده و سپهران خود را که بحدت و شجاعت شهرت تمام داشتند تحریک کرده تا او را کشتند نیز در این سال که مطابق هزار و سیصد و چهل و نه میلادی بود انگلستان و شب مجالس متعارفه از او بندا که بانگلیسی آن را پارلمنت میگویند از نامی انگلس (انگلیسری) ملکه انگلستان بنیاد کرده شد چنانچه نمایی خنده و تمسخر آنرا شنیده از آنجائیکه پادشاه بسیار ملکه را دوست میداشت نامبرده را برداشت و نشانی بدین اسم معین کرد که آن نشان اولین نشان دولت انگلیس تاکنون بوده و بسیار محترم است که دولت انگلیس آن نشان را بسیاهتین و مردمان بزرگ دنیا میدهد و در این سال نجم الدین شافعی و صفی الدین سرابی صفی الدین حکمران قاینات

ذکر وقایع نشنه و طغیان بزرگان افغانستان و کشته شدن ایشان و بست ملک فخر الدین حسین بهرات

و این سال چون پایه شوکت و اقتدار و ابهت و استیلا ملک مغرالدین کرت بسیار متین گردیده و در هرات و نواحی آن حکمش روان و فرمانش واجب الاذعان شده و در باخیس و قهستان و اندخود و شیرغان جاری شد بزرگان و حکمرانان النشامان از خوف برتسیدند و بانجاوزات و اذیات دلاوران خود بهرات سیده و بکلی مستقیم و حساب با ملک مغرالدین شدند و غافلت و آن حساب خونخوارانه بکشت انجامیده و بسیار از جنگسر بر باد شده ملک مغرالدین بسیار بکمبت چنانچه بصاحب الحبیب السیر میاید که در منار و المنار سرهای کشتگان برآورده و چون آوازه عدالت و سطوت ملک مغرالدین بامیر قزغن که در ماوراء النهر و ترکستان سلطنت داشت برسید بسیار متعجب گردیده و این اشارتی از مشایخ و بزرگان دین که عدالت پروری و رعیت خواهی ملک مغرالدین بطبیعت و سلیقه آنان پسندیده بوده مانند خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسماعیل و دانسته بین حکمران هرات و حکمران ترکستان رشته مودت محکم هست از هرات نزد امیر قزغن رفته و او محرک لشکر کشی گشته و امیر قزغن بجمع سپاه و تهیه بنه و ذخیره پرداخت که در بهار از طرف هرات رسیار گردد و هم در این سال غلیه پشم پادشاه فرانسه درگذشت و بجایش پسرش چارلس نشست نیز در نفس علم پادشاه کاستیل بر اسپانیا بر دو ناخوشی طاعون اسپانیا را فرا گرفت تا هم

ذکر وقایع نشنه و آمدن قزغن از ترکستان بهرات و جنگ او با ملک مغرالدین حسین کرت و صلح نمودن

در این سال امیر قزغن با سی هزار مرد شمشیرزن بجنگ هرات کرده و سرداران خود مانند اوجایتو و ایروی و امیر

سیاهل لیه و امیر ستلمش و حکمرانان بدخشان را معتمد به انجمش قرار داد چون ملک معزالدین حسین حکمران هرات قبلا از
مایشه بود و بجهت محافظت و پیش بینی و اوضاع بسیار متین با قریه بوی مرغ تا الانگ کهدستان بگشید و راه های شرقی
و غربی هرات در نهایت متانت محکم و استوار کرد و اسلحه جات بسیاری از شهر هرات تا انجا نقل داد و خود با چهار
هزار و هفت سوار و پانزده هزار پیاده بکشیدن قتال و جدال شد از آنسوی امیر قرغن با بزرگان سپاه بش متدرجا رسیده
در الانگ کهدستان نزول نمود و روز بعد امیر قرغن با بزرگان سپاه محض از دیدن سپر قلعه خاکی برآمده و محافظه قشون
هرات و آلات حنگ آنرا کرده و بنظر تعجب انگیز گفت ملک معزالدین حسین با چه فراست و دقت میخواهد با من
حنگ کند از فنون حنگ او اخبری نیست که موضع دیرا انتخاب کرده و من او را مشهور و مغلوب خواهم کرد انگاه از تل بزیر
آمده بارد گاه خود رفت و آنشب را امیر قرغن و ملک معزالدین حسین بتکمیل آلات حنگ و لشکری نام و ننگ
بهذر رسانیدند روز بعد دو سپاه خونخواره دو لشکر جان شکار از جای بجنبیدند و دستها بقبضه شمشیر و کمان و تیر
بردند بهم در آمیختند و خون کید گر بریختند بسیاری از دو لشکر کشته و بخاک و خون معرکه آغشته شدند عاقبت
هزیمان رو بر تافتند و بقلعه شهر خان غربیت گرفتند و در گاه و جمیع دیگر آلات حنگ و لشکری بیگانه در پشت هرات
بر استیان گذاشته بودند محض گرفتاری دشمن هلاک شدند ملک معزالدین حسین چون سپاه خود را بشهر داخل کرد
دروازه ها را محکم ببست و خاکریز نمود و از آنسوی امیر قرغن شهر را محاصرت نمود و قشون تا چهل روز نیزه های خارا شکاف
و دبدل بستند چون امیر قرغن دانست باین آسانی شهر مفتوح نخواهد شد باب آشتی و صلح بگرفت امرای
سپاهش گفتند بهتر این است از ظاهر هرات برخیزیم و بر دیم و سال آینده آمده کار را بسره نمائیم امیر قرغن
گفت ما نها بسعایت و شه انگیزی ارباب غرض این راه پیموده و بجنگ آمدیم و جمعی بیگناه را تلف ساختیم و رجاء
و بیچارگان را در خواب و آرام نخواهیم و امرا با ملک معزالدین حسین خصوصتی در کار نبود با جمله چند تن رسولان
چرب زبان بمیان افتاده و کار مقاتلت و مخاصمت را مبدل بمسالمت و مصالحت نموده و ملک معزالدین
برخی تحف و هدایا نزد امیر قرغن فرستاده و قرار داد که سال بعد روانه درگاه شود امیر قرغن طبل رحیل بکوفت و با سپاه
خویش راه ترکستان بگرفت و چون ملک معزالدین خاطر از رفتن دشمن بر اطمینت خواست تا سر کشان غور را که
در زمان محاصرت طغیان کرده بودند لوشمالی بدهد که آنان سر کشی کرده ملک معزالدین محل وقت دیگر نموده و
غوریان با هم متفق شدند که اگر توانند ملک معزالدین را خلع سازند و برادرش ملک با قرر السلطنت برداشته و شورش
گسترده و سر رشته اسباب فتنه فراهم کرده ناگاه با گهید گر قرار گذاردند که او را کشند و در زمنی ملک معزالدین سواره
میگذشت و از کمیت آن آگاهی گشت که اتفاقا در آنمیدان گذرگاه جمعی از مردم با همین چندین اسباب آورده که
فرو شند ملک با یک بغوریان مذکور این اسباب غارت کنند غوریان ملاگذاشته و بغارت کردن اسباب
پرداخته و شرآنان کوتاه شده و ملک معزالدین حسین بسلامت بمنزل خود رفت و از این وقت شوکت و سطوت
او در نیمروز گذاشت و در این سال نیز محمد غلشاه پادشاه هندوستان هنگامیکه از جنگ سرکشان
گجرات فراغت حاصل کرده بود اصابش مرگ او را خبر داده و سلطنت را بدگیر السلیم ملک الملوک حقیقی داد جان سپرد

مدت بیست و هشت سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و بجای او فیروز شاه بن سارنگ رجب بخت حکمرانی نشست همدر این سال ناصر الدین حسن ملک ناصر سوم حکمران مصر پس از سه سال و ده ماه حکمرانی در طره رجب مخلوع و معزول گشت و بجایش برادر شصت و صلاح صلاح الدین برقرار گشت و ملقب بملک صالح شد و وزیر او امیر شیخو العمری شد و امیر شیخو از امرای بزرگ مصر بود که جامع شیخون یا شیخو را در مصر بنا کرده و او واقع در محله سلیبه اغلبی رسیله مقابل خانقاه در مصر واقع است و ملک صالح سه سال و سه ماه و چهار روز بمدت سلطنت مصر برقرار ماند همدر این سال در ممالک فرانسه محقق حکمرانی معظمی بواسطه جنگ با انگلیس دست داد که بسیاری تلف شدند

ذکر وقایع تشنه و رفتن ملک معز الدین کرت نزد امیر قزغن و مراجعت او و رسیدن بهرات و بر قرار کردن برادرش ملک باقر و اسیتیلای سلطان اورخان عثمانی بر ممالک

دراین سال ملک معز الدین حسین کرت حکمران هرات و غور رجب و حدود آنرا بامیر قزغن پادشاه ترکستان داده بود با نجاح و تن از معتمدان خویش راه ترکستان پیش گرفت پس از طی منازل جون بماوراء النهر رسید شنید امیر شکار است او هم بشکارگاه براند و جون از دور امیر قزغن را بدید پیاده شد و اسلحه از خود دور و با دو تن از ملازمان پیش رفت جون امیر قزغن او را بشناخت بجانبش تاخت و او را بی اندازه بنواخت و امر نمود سوار بر اسبش شده متفقا بشهر آمده انواع الطاف و اشفاق در حق او مبذول نمود و جون چند روزی بدین منوال بگذشت امراء و بزرگان ترکستان با امیر قزغن گفتند صید خود بدام آمده بهتر آنست خاطر از او فارغ سازی و اشکاره دون زحمت منازعت و مقاتلت بگیرش هرات بپردازی امیر قزغن جنایات آنان و صحی منگیذارد و او را بدیشه کشتن ملک معز الدین رهنمود امیر قزغن اکتی یافت بد و گفت بهتر آنست هم امشب در تاریکی شب راه خویش گیری و مراسم دوستی بجای آری و رشته مودت و علاقه دوستی محکم کرده و ملک معز الدین از ترکستان بجانب هرات عزیمت نمود و بسلامتی برسید و کمر بخدمت رفت و بحشت حکمرانی منشست و جون زمانیکه ملک معز الدین حسین بجانب ترکستان حرکت کرد بزرگان و سرکشان غور جنین انتشار داده بودند که ملک معز الدین از ترس فرار بجانب ترکستان نموده برادرش ملک باقر را بحشت حکومت نشانیده بودند و جون ملک معز الدین برسید و قایع بخشینی برادر بشنید فوری او را از تخت بزیر کشید و در زندان انداخت که او هم مدتی در زندانخانه بود تا عاقبت خود را نجات داده فرار بطرف شیراز نموده و در شیراز وفات کرد همدر این سال سلطان اورخان بن عثمان خان غازی سلطان عثمانی با سپاهای صفیر که اناطول باشد استیلا یافت و مستولی شدن او زمانی بود که امیر ارتبا نایب امیر شیخ حسن ایلخانی در آنجا نشسته بود و کسی دیگر در آنجا نبود و جون اورخان پایه سلطنت او را سپاهای صفیر که اناطول بودند از آنان باشد محکم داخل بخاک ارومالی گردید و عساکرش در همه جا پیش رفتند همدر این سال بن خواجه یحیا کرایی سرداری و طغاتیمور خان مغول حنگ در گرفت و طغاتیمور خان کشته شده و دولت چنگیزیان یا

رضوان منقرض شد و نیز فیروزشاه در حوالی دهلی فیروزآباد و در این سال فنا کرد

ذکر وقایع ۷۵۵ و ۷۵۶ و وفات الحاکم بامرالله ثانی و مبصه و نشستن المعتضد بالله بجای او و خلع ملک صالح و نصب ملک ناصر بحکمرانی مصر

در این سال الحاکم بامرالله ثانی خلیفه مصر با خویشان طاعون با بسیاری از مصریان در گذشت و بجایش عمش المعتضد بالله بخلافت نشست و با تفاقات بسیاری از مصریان شد و مردم آسوده شدند چنانکه پیش از طاعون خویشی در دیه کشتار بسیاری نمود که المسبحن پادشاه دیه نیز بدین مرض هلاک و فرزندش (ابوبکر) در بجایش نشست چنین و چنین از حکمرانان اینجا که در شیراز حکمرانی داشته و سلسله نسبشان بخواجه عبدالله انصاری هروی میپیوست و شخص اول این جمعه شاه محمود شرف الدین بود و اخر شان شیخ ابواسحق بن شاه محمود بود منقرض گشته نیز در این سال حاجی قوام الدین فارسی و سال بعد احمد بن ضیغم لنوی کرمانی و عمر مه تقی الدین علی مصری وفات یافتند هم در این سال بعضد و پنجاه و پنج سلطان مصر تقرری راجع بموقوفات نصاری که نزدیک بیست و پنج هزار فدان زمین موقوفه بجهت کلیساها معاهد بوده و از انقلاب صلاح حکمران مصر و او بجوه با میر شیخو و امیر صرغتمش و امیر طاز که تمام امور مملکت مدت آنان بود و نمود و غالب بخش از کلیساها را خراب کردند و موقوفات کلیساها را تصرف نمودند و از حمله در رای مصر دو تن موفق الدین و علم الدین قبطی بودند که هر یک بر سر ولایت با هم مخاصمت داشتند و هر یک دسته طرفدار بجهت خود درست کرده بودند و گاهی صحبت آن بر سر ملک صالح بود که او را عاقبت در سبت و دوم شوال این سال بعضد و پنجاه و پنج خلع نمودند و مشار این کار از تحریک ملک ناصر حسن بود که برادر ملک صالح و محبوس شده بود چنانچه بکارش شد پس از خلع صالح صلاح الدین ملک صالح را بجهه و ا ناصر الدین حسن ملک ناصر بحث حکمرانی مصر برقرار شد و در این بابش سال و هفت ماه بحکمرانی مصر برقرار بود و عاقبت در سنه ممالک در سال بعضد و هفت و دو گذشته شد که بجایش بکارش خواهد شده و از اثرات جمیله ناصر الدین حسن مسجد جامع سلطان حسن یا جامع الحسنیه واقعه در شارع محمد علی یا پشت در محله رمیله مصر مقابل قلعه الجبل بوده که در وقایع جمیدین و نفیس ترین مساجد مصر است که در ظرف سه سال بصرف رزی مبلغ چهل و سه هزار تومان ایران یا پانزده هزار و دویست کاری تمام شده است

ذکر وقایع ۷۵۸ و تعیین ملک مغرالدین کرت ولیعهد خود او قشه در مصر

در این سال ملک مغرالدین کرت فرزند ارشد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهدی بخشید و فرزند دیگر خود ملک محمد که مشهور با میر خورد بود بحکمرانی سرحس و نواحی آن مامور ساخت و در انتظام امور و ترفیه حال عموم مساعی جمیله مبذوله داشت و در اطراف و اکناف حکمرانی خویش اشخاص لایق کار و ان گماشت نیز در این سال سپاه صلیبیون فرنگستان بطرف طرابلس شام آمده و بتدبیر و حیله اکثر اهالی را از در گرفته و مسلمانان را از حکومت آنجا بازداشتند احمد بن یمن جلبی و قاضی صفی الدین ابن مصری وفات یافتند نیز در این سال فیروزشاه تعلقی برای آبادی و آسایش مردم هندوستان بفیروزه و از آبادانی ستلج جونی پنهاور مسافت سی فرسنگ راه آورد و چندین جویهای کوچک را از آب منشق کرده و بسیاری از اهالی را مشروب و مزروع ساخت و قلعه بزرگ کلکی و هانسی مسافت دو از شهری موسوم بفیروزآباد و جنگل

ذکر وقایع سنه ۷۵۸ و استیلای امیر مبارز الدین بر اصفهان و اشراف حکمرانان شبانکاره و فضیلویه

در این سال امیر مبارز الدین محمد مظفری بر وفات و شکوهش افزوده شد و بر اصفهان استیلا یافت و شاه محمود بن محمد مظفر با سپاه شبانکاره و فضیلویه بجنگید و او را اسیر ساخت و خانواده فضیلویه را از بین برانداخت و حکمرانان شبانکاره و فضیلویه در این سال منقرض شدند چنانچه در ذیل سال چهارصد و چهل و هشت مفاد و تشکیل سلطنت آنان مبادا شد سپس در این سال صلیبیون راه شامات گرفتند و دست بتاراج مال و اموال مردم برده پس از غارت بسیار راه خویش گرفتند و این تعدی و جسارت آنان را بواسطه ضعف حکمرانان مصر و آشوب کاری ممالیک و امرای مصر بود و هم در این سال امیر شیخ حسن الایلخانی حکمران عراق و وا بکر دغزه دکه نشست و بجایش سلطان اویس پسر شیخ

ذکر وقایع سنه ۷۵۹ و آمدن جانی بیک خان اوزبک و گرفتار و کشته شدن ملک اشرف چوپان

در این سال دون پسر جلم و پدر ملک اشرف چوپانی مدار شیخ حسن چوپانی و دست پرورد بیگم دشمن جانی بیک خان پادشاه اوزبک سید با سپاهای فراوان بآذربایجان آمد و ملک اشرف را گرفتار نموده بکشت و ملک اشرف بساط دنیاست معروف و به بسته بکناری و امد و خشن مال موصوف بود که با تنگ نانی مال بسیار جمع نموده که تماشی را جانی بیک بتصرف خود و یکسان شعرای معاصر فرش این شعر در خشن سروده لو دیی که چه گرد اشرف طرا و مظفر بر و دیگری نیز و حکومت چوپانیان منقرض شده و مدت نوزده سال حکمرانی داشته نیز در این سال السعید سیاه پوش انگلیس در خاک فرانسه فائق شده و با پادشاه فرانسه بدست او اسیر گردیده و او را بانگلستان برده و عاقبت پسر خود سال خود را پادشاه فرانسه گردانده و بفرانسه برگشت و در مدت غرامت ناچار دختر خود را بیک از بزرگان ایتالیا داده و وزیری گرفت و با انگلیسها داد و کردی خود را پس گرفت

ذکر وقایع سنه ۷۶۰ و آمدن رسولان بدربار فیروز شاه در دهلی

در این سال رسولان با هدایای فراوان از طرف هندوستان نزد فیروز شاه تغلقی بدهلی آمدند از آنجمله الیاس شاه بنگالی بود که با پارچه های زربافت و البسه ای زربافت و اسبان راه و امده مورد افزایش و اکرام گردیده همه مسرور و شادمان با یافتن حاجتهای اعلام راجعت بسلاد خود شدند و متعاقب مودت الیاس خبر مرگ او بدهلی رسید که سمس الدین شاه بنگالی وفات کرد و فرزندش سکندر شاه بجایش نشست فیروز شاه فرمانداد تا تعزیت و تعزیت بدو نگاشتند نیز در این سال امیر قزغن پادشاه ترکستان کشته گردید و بزرگان ترکستان فرزندش امیر عبد الله را السلطنت برداشتند مجملی جامع برخی که ذکرش شد در مصر نباشد

ذکر وقایع سنه ۷۶۱ و کشته شدن سپاه سلطان اورخان عثمانی از انقره و دنیز و قسمتی از خاک

در این سال سلطان اورخان عثمانی از انقره و دنیز با سپاهای فراوان گذشت و از خاک اسیا عبور نموده و بخاک اروپا داخل شد و شهر گالی پلی را پس از جنگ بسیار بتصرف گردید و بزرگ مورخین این اول سال بود که عثمانیها بخاک اروپا وارد شدند و بعضی را عقیده ما نیست چنانچه نگارش شد که عثمانیها بدستور قبل داخل خاک اروپا شدند و باید دانست استیلای در آنزمان و اروپائی و عدد و دین این دو قاره بعد با

پیدا کرده باری او خان را فوقات بسیار دست داد نیز امیر سراج الدین محمد منظفر دست پسر انش شاه شجاع و شاه محمود گرفتار و کور گردید و شاه شجاع بحکومت شیراز و شاه محمود بحکمرانی اصفهان برقرار گردید همچنین امیر موسی ابن امیر قرمان که سال قبل پس از مدتی بحکومت ترکستان برقرار شده بود بدست بزرگان دربار خاصه امیر جان سلده و کشته گردید همچنین افراسیاب حکمران مازندران بدست سپه قوام الدین مرعشی کشته گردید و قوام الدین اول شخصی است از حکمرانان مرعشیه مازندران که نیز مشهور بشهرقاه و سادات قامیه بوده نیز تعلق تیمور خان چون از قتل او و انقلاب ماوراء النهر را اطلاع یافت با سپاهی لایق بترکستان رانده و اهالی را بطرف خود خوانده و بدون منازعت و مقاومت آنملکت را متصرف و آنچه همچنین سلطان شهاب الدین کشمیری ما قبل نوشتی لایق بطرف دلی بحرکت آمده و عاقبت من او و فیروز شاه حکمران دلی و هندوستان مخاصمت مصالحت سرانجام یافت

ذکر وقایع کشته و فوت سلطان مراد خان عثمانی و نشستن سلطان محمد خان غازی بجای سلطنت و فتوحات او

در این سال سلطان مراد خان بن عثمان خان غازی پس از بیست و پنج سال حکمرانی و شصت و یک سال زندگانی درگذشت و بجایش سلطان محمد معروف بغازی بجای سلطنت آل عثمان متمکن گشت و سلطان مراد را ما شاء الله بسپاهی سپاه کینه خواه عثمانی برسته از موده او با لشکری جرار بعزم رزم و تصرف بلدان از جای بجنبید و تا کوه بلقان فرو گرفت و صیت صولت و شوکت او و اولاد او ممالک نصاری انداخت تا پادشاه یونان سخت بترسید و کار مصالحت را با حسن وجهی با تمام رسانید قیصر روم (زان بالالوغ امپراطور قسطنطنیه نزد پاپ اعظم در روم برفت و از او استمداد جست با این حال کاری نتوانست بنماید و در حبس بالاشابین و تیوراتش بماند غلبه شده اکثر جملگی بلدان مسلطی گزاف استوار خود هم در این سال بسعی امرای مصر خاصه متقدمش ملک ناصر حکمران مصر پس از شش سال و هشت ماه و چند روز در قلعه دوم حکمرانی در شهر جمادی الاول کشته گردید و بجایش برادر زاده اش محمد بن ملک المنظفر حاجی که هر شش چهارده سال بود بتدبیر امرا و ممالیک بحکمرانی مصر نشست و سلطان حسن ملک ناصر را امرا در قلعش حبس کرده و او را بالا منار جامع برده و سر نگون ساخته و محمد بن ملک منظفر الملقب بملک المنصور الخامس را دوانده و ولی ملک منصور هم در نیمه شعبان همین سال از سلطنت کنار جست و استعفا داد و حکمرانی را بپسر عم خود شعبان بن حسن که سیزده ساله بود بجنبیدند امرا و ممالیک که خود گذارنده و بردارنده زمامان بودند شعبان بن حسن را لقب ملک الاشرف لقبش از آن پس شد

ذکر وقایع کشته و فرستادن سلطان مراد خان غازی سرداران خود را بعزم بالکان و آسودن فرامانیان

در این سال سلطان مراد خان غازی سرداران نامی خود را مامور فتح بلاد قرمان نمود حکمران قرامانیان با سپاهی رزم آزمای مقابلت و مقاومت آمد و از دو صف حملات مردود مرکب اقدامات نشد و عاقبت قرامانیان مخذول و منهزم شدند و حکمران قرامانیان مسلطی غرامت داد و دو خترش داشت در پرده که لمعات آفتاب از چهره پرتو فشانش بزان بودی و سلطان مراد پیش از قدقایت قاصدش نمودی نمودی آن دختر را برای شاهزاده بایزید نامزد ساخت و طرح دوستی و مصالحت انداخت هم در این سال ارس خان که

از زاده جوجی خان مغولی بوده و دشت قبچاق بسبب تسلط اسم او ابا بس خان این بود که چون دمغاک به
متولد شده بود او را ابسی خان نام کرده بودند نیز در این سال که مطابق هزار و سیصد و هفت و یک میلادی بود انگلیسها
منع کردند مردم را از انگلستان که بزبان فرانسوی کسی تکلم کند و دمغاک فرانسه سپاه انگلیس قتل و نهب بسیاری کرده و آتش
افروخته که سیاهان و دود و مانند را پاک بسوخته و بدین واسطه اوضاع عمومی دگرگون گردیده و قحطه و گرانی و هرج
و مرج فرانسه را فرو گرفت و پول طلا گیمیا پیدا کردند که پادشاه ناچار بر این شد که بجای پول نقره مس سکه زده و بدست
هر پولی چهری شصت بیست نقره بعیار نصف نمود و تشخص پادشاه بجهت ضمان بوسیله متعلق گردیده بود

ذکر وقایع شش و اتحاد امراء و ممالیک در مصر و سیطرتی ملک اشرف سلطان مصر و ذهاب آل منظر

در این سال امرای مصر که نواب و وکلای ملک اشرف شعبان بن حسن بودند در کار جمهور و فیصله امور مهمه
داشته و برای هر جا از طرف حکومت مصر نایبی گماشته و منازعات و مناقشات از طرف کرده و روابط مصر و حسن
ملک اشرف سوم ممالیک و امرا بسیار خود رفتار میکرده و هر جا خود مانعی و مزاحمی نمیدانسته چنین در این سال بعد
پسران امیر سیف الدین غبای فشه بالا گرفت و شاه محمود و شاه شجاع و برادزاده شاه یحیی به سر حکومت اصفهان و شیراز
و یزد و کرمان منازعت داشتند و چون از میانه مردم بیچاره تلف شدند و شاه شجاع و زیر خود خواجه قوام الدین را بکفایت
و منصب وزارت را بامیر کمال الدین حسین رشیدی منوچهر داشت هم در این سال فیروز شاه تغلقی پادشاه دهلی
بطرف جاجنگر و ایالات دیگر و پرگنه ها دور تر رانده و به همه جا فیروزمند شده و چون موسم باران آنجا جنگاه خویش دهلی برگردید
و از غنایم و خزائن بیکران آورده بود تصفیه و اتی بسران سپاه و کرسی نشینان بارگاه بخشید نیز محمد شاه یعنی پسر تغلق
لاین بطرف تلنگ و شورش حسنک رانده و آنها را بجای خود اطاعت خویش بخوانده و با فتح و فیروزی بجای خویش
برگشت و بخت کامرانی نشست هم در این سال تاج الدین سبکی و صلاح الدین محمد مورخ وفات یافتند

ذکر وقایع شش و اتفاق امیر تیمور گورکانی و امیر حسین و استقلال پادشاه ترکستان و منازعت بین آل منظر و قحطی در مصر

در این سال امیر تیمور لنگ گورکانی با امیر حسین پس از عقد مصاهرت عهد مراقبت و مشارکت بست که هر کاری
با هم پیش برده و شده باید و کار باشند ولی امیر تیمور در این عهد و پیمان با او استقامت و استقامت نورزیده و چون قدرت
و دولتی پیدا کرد چون توانی گرفت کمبلیده نیز در این سال در ماوراء النهر پسر زاده امیر قزغن کماش امیر حسین بن امیر
مسعای بود مستقل گردیده و بخت فکرانی ترکستان بر آورد از بین شاه شجاع و شاه محمود مظفری نامزده جدال زمانه گشته
و عاقبت بین دو برادر کار بصلح انجامید و شاه محمود بشیراز استیلا یافت و شاه شجاع در ابرقوه ماند و چون در ستان
چاپان رسید آهنگ کرمان کرد و امیر مبارز الدین محمد مظفر که بکام این دو پسر کرده قلعه بم محبوس بود فکر گشت و
نقش او را از آورده در میبد یزد مدفون ساختند نیز در این سال متعلق تیمور خان جغتائی در مغاک مغولستان در گذشت و
بجایش کابل شاه اغلان بخت سلطنت مغولستان نشست هم در این سال در مصر و سوریه وبای جدری قحطی و
طاعون مصیبت زده و بسیار مردم بی بضاعت مصر و سوریه در شامات روابط گرسنگی و پیشانی در سپارده و مایده م

شده جانوران حرام گوشت مانند سگ و گربه مباح و بعضی گران در معرض بیع و شری درمیآمد و عاقبت الامر
هم تمام و نایاب شده و مردمان بخوردن گوشت اطفال مبادرت کردند تا آنکه باب عنایت الهی گشوده شد و فرج بعد از
شدت بحضرت مردم دست داد و هم در این سال سید نظام الدین محمود ملقب بدانی الی السید شیرازی که عمرها در شیراز
ساکن و برقرار و زمانها پناهگاه مردمان بود درگذشت

ذکر وقایع نشئه و نشئه و جنگ چین آل مظفر و برقرار شدن هر یک بجائی

در این سال خون شاه شجاع مظفری از بروجرد بجانب کرمان شتافت و دولتشاه که در آنجا بود از مسابقت و اطاعت
او سر بر تافت و جنگ درگیر شد و شاه شجاع غالب آمده داخل کرمان شد و دولتشاه عقد مصالحت و مسالمت
با او بست و پس از چندی در فکر جیله و اندیشه باطل افتاد شاه شجاع مطلع از افکار باطلانه او شده او را زمان برداشت
و خود بدون مداخله دیگری رایت استقلال برافراشت و نیز شاه شجاع با شاه یحیا بر سر میل و محبت آمده دختر خود را
بعقد ازدواج او درآورد و شاه یحیا بکومت یزد و بروجرد ارشد هم در این سال معصد و سصت و شش قطب
الدین علامه رازی شارح مطالع در منطق و حمدالله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده و سایر تالیفات مفیده
و سعید هروی شاعر وفات یافتند و در جلد چهارم این همایون کتاب شرح حال و اشعار آنها را سعید نگارش
خواهد شد نیز چون امیر تموز کورکانی و امیر حسین در این سال معصد و سصت و سه بعزم غزا بقصد
مردم فارس شاه شجاع پیش از آمده و شاه محمود را مغلوب کرده و بحث حکمرانی فارس برآمده و هم در این سال سلطان
مراد خان عثمانی در شهر ادرنه عمارت عالی بنیان کرد و نیز در این سال مظفر هروی درگذشت و شرح حال
مظفر هروی با پاره از اشعارش را در جلد چهارم این کتاب نگارش خواهیم نمود

امرای کورکانیان مست و دولتشان بوده اند که مدت یکصد و پنجاه سال سلطنت کرده اند و اولشان امیر تمور لنگ بوده که در خود و معصد و هفتاد و یک بحث نشسته و آخرشان بدیع الزمان میرزا است که در نهصد و بست و نو درگذشته

ذکر وقایع نشئه و صلح آل مظفر و دانستمندی آن و حال پادشاه فرانسه و قوت او در انگلستان

در این سال شاه محمود مظفری از جانب برادر خود شجاع بحکمرانی اصفهان برقرار شد و این دو برادر که شاه شجاع
و شاه محمود باشند هر یک در ایران حکمرانی امیری نامور و در دیوان سخن دانی شاعری مشهور بوده و اشعاری بسیکو کار مناسب
با یکدیگر هم نگاشته اند هم در این سال چون امیر تموز کورکانی و امیر حسین منازعت و مصالحت مبدل شد نیز جنگ
چون کاوس شیروانشاه و سلطان حسین ایلکانی درگیر شده و عاقبت سپاه شیروانشاه منهزم گشته و کاوس
شیروانشاه گرفتار و امیر سلطان او پس گردید نیز در این سال ژان پادشاه فرانسه که در خاک انگلستان با مملکت
خود فرانسه آمده تدارک غرامت جنگ کرده و با انگلستان لشکر فرستاده و چون بفرانسه رسیده هر قدر سعی نمود که چیزی
بدست آورد ممکن نشد ناچار با دست خالی با انگلستان برگشت و همانجا مانده درگذشت و پسرش شارل
جهارم بحث حکمرانی فرانسه برقرار شد

ذکر وقایع سنهٔ ۹۰۰ و حالت ترکستان و افغانستان و خوارزم و آمدن امیر تیمور بهرات و مساعدت نمودن او ملک معزالدین حسین کرت و فتح کابل و بیشتر آن

در این سال تغیر عظیم تمام ترکستان و خوارزم و افغانستان بمرج و مرج غریبی تمام فتنه ما بود و در هر بقعه و مقامی از هر صاحب رزی علم خود سری برافراشته و دعوی سلطنت و قدرت دیگری گذاشته چنانچه امیر میان سلطان رزه سوخته و امیر حاجی برلاس در شهر کش که مستقر الرأس امیر تیمور گورکانی بود و امیر بایزید جلایر در عجمه و او بکا یرتی سلطان رزه شهر بلخ و محمد خواجه امرای امیر شیرخان و شاه بدخشان که همه خانها و امیر حسین بن امیر مسلمان بن امیر قزغن و امیر خضر سیوری هر حدود و شاه مان علم استبداد و استقلال برافراشته بودند علاوه در هر قصبه و قریه یک تن سر کش خود را متعین انتقام از غارت دیگری کرده بود و همه روزه میان یاغیان و سرکشان بجدال دیگر میان خشیده و فسادی در میان میانه افتاده و امیر تیمور گورکانی با امیر حسین کابلی برافت و دی بمنازعت بوده و روزی از جانب و جدال با متقاضا بامنقوا افتاده میشد خنانچه امیر تیمور خود را بجرات رسانیده و ملک معزالدین حسین کرت انواع مرحمت و شفقت ابتدا نموده و اسب و سلاح بدو و مسرور و مشکور روانه ترکستان گردیده و در آنجا با امیر حسین بر سر مصالحت و مرافقت آمده بملک فتح کابل نموده در این وقت حکمران کابل پولاد افغان بوده چون از رسیدن امیر تیمور و امیر حسین خبر یافت با سپاه خویش بمرزان شتافت و جنگی مردانه کرده ما محابت شکست یافت و امیر تیمور بکابل داخل شده امور مرو مرا منظم و آورده و از جانب خود کسر الحکومت نامزد کرده و هم در این سال شاه محمود حکمران اصفهان خان سلطان زوجه خود را که دختر امیر مسعود شاه بود و در جاهت رخسار و محاسنت بدر پنجه بروی آفتاب انداختی و از چشم فتان شیخ صوفی نشین را مست چو دساختی گشت چون که برغم او زوجه اش فتنه انگیزی میکرد و بجهت انتقام خون عم خود شیخ ابو اسحق بوسیله دمیان آل شغله تعیین میکرده و پس از کشته شدن او شوهرش شاه محمود بیاد روی و موی او مویه کنان گردیده و هوا با گریه و زاری و ناله و بیقراری هم آغوش بود

ذکر وقایع سنهٔ حساب داخله در مصر و غلبت ملک اشرف سلطان مصر و تسلط امیر حسین و امیر تیمور بر بلخ

در این سال در مصر حساب داخله میان امراء ممالیک در گیر گردیده و جمعی در آن میان کشته شده و اموالشان بنا غارت رفت و برای کشتن ملک اشرف سوم چند تن متفق شده و مکنونشان مکشوف شده و همه از زیر تیغ بیدریغ گذشته و خلیفه المتوکل با به عباسی مصری را دست آویز مقاصد خود ساخته شده و ملک اشرف از حمات بسیار و کشتن بسیار را آنان توانست که آن فتنه را بخواباند هم در این سال امیر تیمور گورکان و امیر حسین بن امیر مسلا بعزم بلخ آمده و انشقاق افتاده امیر حسین خواست بلخ را بنشیمن گاه خویش سازد علما و سادات بلخ از تسخیر نیا امیر تیمور بدو گفت عم شما امیرزاده عبد الله ترک وطن اصلی خود گفته خواست سمرقند را پای تخت سازد و این کار بدو آسان شد بهتر است که از سر این اندیشه در گذری امیر حسین گفت بنا بسبابات عدیده بلخ بجهت پای تخت شدن مناسب بوده و آغاز ساختن عمارات و نو ساختن بناها نموده و در این اثنا خبر رسید که مغولان برای غارت کردن ترکستان رسیده اند امیر حسین ناچار امیر تیمور را گذاشته از بلخ بیرون شد در این سال بین شاه محمود و شاه شجاع آل

منفرد و صحرای جاشت جنگ سختی روی نمود و پس از کوشش و کشتار بسیار بدون نتیجه هر یک با سپاه خویش راه خود و مملکت خود گرفتند نیز سلاطین مغولیکه نزدیک پنجاه سال در خاک چین سلطنت داشتند در این سال منقرض شدند هم در این سال خواجه حافظ در وان خود را جمع نمود چنانچه گوید (بسال هفتصد و هشتاد و دو کز اشیراز تمام گشت یکرو جهان اشعار)

ذکر وقایع سنه ۷۸۱ و منازعت امیر حسین با امیر تیمور کورکانی و کشته شدن امیر حسین و بحث نشستن امیر تیمور کورکان در بلخ و فوت ملک غیاث الدین حسین کرت و نشستن فرزندش ملک شجاع الدین بر جای پدر حکمرانی سرات

در این سال امیر حسین نظر بایکه میخواست بلخ را بجهت خویش سازد و آنگاه کار ملک گیری و کشور کشائی پردازد در ساختن عمارات عالیه در بلخ و آوردن خانواده و متعلقین خود با تمام بسیار نمود و بزرگان و سران سپاه را امر داد که از محلات خود بلخ کوچند و فرمانداد تا شهر بلخ یک آغاز خانه امیر تیمور کورکانی و امیر موسی و غیره از کش سمرقند بلخ آورند و جای داد و در این اخبار چون بگوش امیر تیمور رسید دانست که امیر حسین را برای دیگر سر و سودای مخصوصی در دماغ است و هنگام فرصت خواهد او را از میان برداشت این بود که امیر تیمور قبل از اجرای مقاصد امیر حسین او همت بر دفع او گماشت و همانی بزرگان و سرکردگان را با خود متفق ساخت سپس کار او در داخت و مقدمات سپه بخشش اصفهان و امیر موسی و حسین براس با سپاهی از کش سمرقند روانه بلخ ساخت چون ایشان بترمذ رسیده بر سید مبند و شاه و خلیل که از امرای نزدیک امیر حسین بودند و آنجا را در دست داشتند چون با خبر شدند بر سیده رو را باز پیش گرفتند و خبر وحشت انگیز رسیدن سپاه امیر تیمور با امیر حسین رسانیدند از آنسوی امیر تیمور از کش سمرقند با سپاهی لایق بعزم بلخ مستعد امرای خود حرکت کرده و در چن راه شیخ محمد چان سلدوز و مبند وی قرقره مقدمش رسیده و مورد غارتگری دیدند پس از آن در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر او بجانب تواچی با متابعان خویش بدو پیوسته و امیر او جانب تواچی از قتل امیر حسین حکمران قندز و بدخشان و از سر بازنده با امیر تیمور ملحق شد پس از این با امیر کبیر و قشلاق رسیده ملزم رکاب گردید و بدین طایفه سایر بزرگان آمده با امیر تیمور پیوسته و او را قوت و شوکتی بهم رسید که باز امیر زنده چشم حکمران شیرغان با لازمین خود بدو پیوست و امیر تیمور با جمعیت بسیار بظاهر بلخ رسیده آنشهر را در میان گرفت از آنسوی امیر حسین مستعد کار شده و دسته از سپاهیانش شتافته و جنگ سختی در انداختند که شاهزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور تیری بپیشانی او رسیده و خود را بخانه جراحان او را داده گردانده و چند روز جنگ بدین طرفین اشتغال داشت تا عاقبت امیر حسین مستاصل گردیده و امان خواست که راهی بدهد تا بطرف کش رود و امیر تیمور او را امان داد و باز امیر حسین بر سیده و نیمه شبی با دون از محارم خویش از قلعه بلخ بیرون آمده و شتر الهی فرستاده و خود فرار کرده و بالای منار جامع مسجد بلخ رفته خاوجست که از اتفاقات یک نفر اسلحه کرده بخیال آنکه بالای مسجد رفته نظر باطراف برای پیدا کردن اسپ انداخته بمجرد بالا رفت و امیر حسین را شناخت امیر حسین مشتی مردار بدو داد که راز مرا فاش مکن و آنشخص فرود آمده و با امیر تیمور خبر رسانید امیر تیمور را مامور ساخته تا او را گرفته حضورش آوردند و امیر تیمور او را بخشید

ولیکن چون امیر حسین از مجلس بیرون رفت امیر موید و کبخسرو ختلانی او را تمام کرده و دو پسرش خان سعید و فیروز سلطان را
بزنگشیدند آنگاه امیر موید قصد ماذاء ماحصا رنبده وان ملجز او ایران ساخته شد آنگاه جمیع بزرگان و امرا و اعیان بلخ و طخارستان
او متفق شدند مانند سیدبرکه کرا از جلوی علما و منشوی بلخ بود و خانزاده ابوالمعالی و خانزاده علی اکبر و امیر شیخ محمد پسران
سلدوز و امیر زنده حشم ارپدی و امیر اوجا تیمور پدی و امیر کبخسرو ختلانی و امیر داود و دیگر امرای قبایل و عشایر اتفاق
و روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان این سال امیر موید کوکانی بمرسی و چهار سالگی در بلخ تخت سلطنت نشست
و چون بر اورنگ حکمرانی متمکن گشت خزاین و دفاین امیر حسین که سالها در جمعش رنجبار برده بود گشوده و بر یک از سران
سپاه و بزرگان درگاه بقدر کافی داد و بزرگان و اعیان ملجز از احسانات خسروانه ملی بنصیب گذارد و در حکمرانی ملجز امراد
پسر جوانخام برلاس واگذارد و روی توجه بطرف سرخس و دوازدهم این سال کوکانیان آغاز سلطنتشان گردیده و در
این سال ملک غیاث الدین حسین کرت حکمران هرات در سوم شهر ذیقعده الحرام بپیرسی و منتالی حکمرانی نشسته
و فرزند ارشدش ملک غیاث الدین پیرعلی که ولیعهدش بود بحث حکومت نشست و فرزند دیگرش ملک پیرمحمد
مشهور بامیرخرد که حکمران سرخس بود بنابر وصیت ملک معزالدین حسین کرت همان حکمرانی سرخس ممکن گشت و
ابواب کرمت و مرحمت بروی عالمی نامتناهی بگشود و همه را از اشفاقات و انعامات خسروانه متمتع نمود و مانند پدرش
بابادی و عمران هرات بپرداخت و مقبره پدر که واقع در جنب مقبره سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی در خور شان
ملک غیاث الدین بود معمور نمود و در این سال ابوبکر قراری طرابلسی عرب را که فرمان کرفته بود بقتل و نهب مبتلا
شد و حسین مستوفی و حبیب زکائی صاحب کتاب لغتنامه منتخب و هوشنگ کرمه درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و منازعت و مصالحت پسر ملک غیاث الدین پیرعلی کرت و برادرش ملک پیرمحمد امیر خرد

و در این سال پسر ملک غیاث الدین پیرعلی کرت حکمران هرات و برادرش ملک پیرمحمد امیر خرد حکمران سرخس بالاتفاق
و ملک پیرمحمد نام برادر را از خطبه منبر انداخت و خود را مستقل عدالت و قتال ما او ساخت چون این خبر بگوش ملک
غیاث الدین پیرعلی رسید مانند شیر خشمگین بغرید و امر بتهیه سپاه و تجهیز به درنگاه داد و با جنگ سرخس کرد و چون
از نزدیک بسرخس رسید ملک پیرمحمد در قلعه متحصن گردید و ملک غیاث الدین پیرعلی شهر را محاصرت کرد و در این بین
سرما مشروع شد و شدت کرد که طرفین را قوت جنگیدن از دست رفت و مصلحان در میان افتاده ملک
پیرمحمد را متقاعد بر این آمد و اظهار ندامت و شرمندگی نمود و ملک غیاث الدین برادر را استقبال کرد و او را در آغوش
محبت کشیده با یکدیگر بالطبع و مسالمت بازگردیده و هر یک بجهات خود باز گشتند هم در این سال سلطان
اویس ایلکانی و امیر ولی استرابادی آتش جنگ و جدال را باز کشیده و عاقبت در جرجان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
سلطان اویس بوزید هم در این سال که مقارن هزار و سیصد و هشتاد میلادی بود جنگ بین فرانسه و انگلیس دایر
بود و ولیعهد انگلیس که سپهدار قشون انگلیس در مملکت فرانسه بود ناخوش شده در بوردو رفت و او مراد خود را
بسپهداری قشون انگلیس گذارد و فرانسه ها او کسلن فرانسوی را که یاز ده سال از ان نامی بود بسپهداری سپاه خود
کرده و او با انگلیسها رشاد تها بخرج داد و نیز در این سال علی زندی که از معاریف بود و محمد حصار شاعر و جمال الدین شاعر

کناز معارف حنفیه بوده گذشته

ذکر وقایع سنه ۷۹۵ و حکمکردن ملک اشرف در مصر بشعار عمامه سبز بر سر بستن و حرکت فیروز شاه بسند و طغیان امیرزنده چشم در سیرخان و لشکرکشی امیر تیمور بشیرخان

در این سال ملک اشرف سیهسالار پادشاه مصر مقرر نمود که رؤسای روحانی و عمامه ملت و زعمای قوم عمامه سبز بر سر نهند که بر توقیر و تبجیل ایشان در بین عامه مصر بیفزاید و همدر این سال فیروز شاه حکمران دهلی سنه و بستان با سپاهی فراوان آهنگ سند نموده که دراین یورش رسیده و ناچار بطرف گجرات براند حکمرانی آنوه را بانجا مقرر کرده و چون محفل ماران تمام شده بسنده آمده (تته) رانده و فرمانده مانجا امان خواست او را امان داده بسرای خویش بدهلی برده و پس از چندی او را با شرفیات خاطر و بمقر حکمرانیش برگردانیدند همدر این سال امیر تیمور کورکانی از شیرخان امیرزنده چشم انحواست و او با خواجه ابوموسی بسرقند نزد و فرمان امیر را اجابت نمود امیر تیمور برای تضعیف و اطمینان او خواجه یوسف پسر او بجانب پرده و تمامی بجاده را بشیرخان فرستاده و امیرزنده چشم آن دو تن را سعید ساخت چون خبر گرفتاری آنان در سمرقند بامیر تیمور رسید با سپاهی فراوان بطرف شیرخان آمده و امیرزنده چشم هرسیده و گرفتار را آزاد ساخته ما چندتن از بزرگان شیرخان بشفاعت نزد امیر تیمور فرستاده و او از سر گناهش در گذشت و مجدداً او را بحکومت شیرخان تعیین نموده و امیر شیرخان بطرف ماوراءالنهر حرکت آمده امیرزنده چشم ما بسر طغیان برداشت و با خوای خانزاده ابوالمعالی ترمذی از شیرخان بسرقند رفت و اتحاد و ائتلافی نمودند چون امیر تیمور از قضیه آگاهی یافت بهادر واغوشاه بوردالغی را با لشکری فراوان بدفع فرستاده و آنان طی منازل نموده بطرف شیرخان رسیدند و امیرزنده چشم بسبزوار رفته بحمایت و محارست سربداران پرداخت که در این حین از طرف امیر تیمور امیر جاکو برلاس را بدو و شیرخان ساخت داده آمده با بسیار جسارکه موجود شیرخان بحمایت آمده بود حرافت و کشاف نباخت امیرزنده چشم ما چار گردیده و امان خواست و پس از اطمینان از شهر بیرون آمده بارد وی امیر جاکو برلاس رفت و بدرگاه امیر تیمور بشتافت و امیر تیمور این دفعه دویم نیز او را بنوازش آخت از سر جرم و جنایتش گذشت و مخلعش ساخت و دوباره او را بحکمرانی شیرخان مامور فرمود نیز در این سال امیر تیمور متوجه خوارزم شده و آن ایالت را که در تصرف حسین صوفی قنقرات بود متصرف شد هم در این سال طغاتیمور خان در جوجان استیلا یافت و معاصر شاعر نکابی و عماد فقیه کرمانی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۷۹۶ و جنبک ملک غیاث الدین پیرعلی با کسان خواجه علی مؤید سربداری

در این سال چون وقعات شایع شد که خواجه علی مؤید سربداری در سبزوار شعار زهد اتخاذ احتیار کرده ملک غیاث الدین پیرعلی بنا بتحریک و فتوی علما آهنگ سبزوار نموده و کسان خواجه علی مؤید از مدافعت برون آمده و جمعی کثیر از طرفین کشته شدند و ملک غیاث الدین پیرعلی پس از قتل و نهب بسیار مراجعت بهرات نمود هم در این وقعات امیر تیمور کورکانی لشکر افزوده شد هم در این سال حکمران شیراز ناصرالدین شاه و عمادالدین اسماعیل موزج و شمس الدین کرمانی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۷۹۷ و لشکرکشیدن ملک غیاث الدین پیرعلی کرت بمیشابور و عودت او

در این سال باز ملک غیاث الدین پیرعلی کرت آهنگ میشابور نموده و آنشهر را محاصرت کرده مردم میشابور در کمال

جلادت و رشادت ایستادگی کرده همه روزه بیرون می شتافته و جنگ سختی در میان آخشید و باز بشهر داخل میشدند و بدین دیرمدتی گذشت که فتح نیشابور میسر نگردید و در این اثنا روزی ملک غیاث الدین کرت در ظاهر نیشابور نشسته بود یکنفر زره ستانی بگذشت ملک غیاث الدین کرت او را طلبیده و گفت بنای مسلمانی امروز بر چند چیز است آن مرد بدون ترس و بیم گفت بر سه چیز است اول فلات مسلمانی از چهار اندین و قوات و کار زبا دادن و دشمن را از اطراف ملک غیاث الدین از شنیدن این جواب بسیار متاسف و منفعل شد زیرا که بواسطه فتح نیشابور و بسته آمدن مردم حکم کرده بود تمام زراعت دهقانان و خواص را بچرانیده و همه کجا قنات و کاریزی بود در هم شود و امسال زراعت خوان و کهن سالی میدیده مدار ریشه میکنده و همه جا در دستان ربیا آمد نیشابور قتل و غارت فرمان داد منکرانه ملک غیاث الدین و از غایت پشیمانی از اینکه حرکات شده از نیشابور بطرف هرات روانه گشت همین سال شاه سید جلال بخاری و صوفی سلطان خان آخرین حکمران از نسل چغتای خان بن طاکوخان در گذشت

ذکر وقایع ۷۷۲ و منازعت در مصر و حرکت امیر تیمور بجانب مغولستان و الغات در گجرات هندوستان و فوت شاه محمود و اقتدار شاه شجاع و فتوحات سلطان مراد عثمانی

در این سال در مصر بین امراء ممالیک مصر و ملک اشرف سوم عناد تقار بالا گرفت و از یکسو نیز طاعون مخلی و طاعونیه سیه بخی افراشت و مردم را از اول او باش در گوشه و کنار آغاز فتنه انگیزی و شرارت ریزی نموده و برای ملک اشرف سطوت و قدرتی باقی نمانده حتی از جان خود ایمن نبود نیز امیر تیمور گورکانی بعزم تسخیر مغولستان از سمرقند بیرون شد و کسانیکه سر اطاعت و فرمانبری تا آنروز در پیش نهاده بودند بقوت شمشیر رام کرده و با قشایم مولود مراجعت بسمرقند کرد هم در این سال تیمور تاش سپهدار ترک بامر سلطان مراد خان عثمانی با سپاهی لایق از اردو حرکت نموده شهر منستر را مسخر ساخت و در اطراف و نواحی او تاخت و تمام سرکشان نصاری را مطیع و فرمانبردار کرد نیز در این سال بمناسبت انگدراجه و حکمران گجرات در سال قبل در گذشته بود در گجرات مردم سر بشورش برداشته بودند فیروز شاه تغلقی پادشاه دهلی ما قبلش در زمان ازمای بطرف گجرات در حرکت آمده شورشیان را فرو نشانید و از جانب خود فرمانده قابل بگماشت و در اثنای عزیمت و عودت بجانب دهلی برافراشت همچنین در این سال در اصفهان قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد منظفر در گذشت و بجایش سلطان اویس بن شاه شجاع برادر زاده اش منصوب بر حسب وصیت بزرگان بگذاران اصفهان نشست و چون این خبر در شیراز بگوش شاه شجاع رسید باصفهان آمده آنشهر را متصرف شد و سلطان اویس فرزندش از در معذرت و ضراعت بیرون شد و پس از چند روز سرشت ناگواری کاشیده و هلاک گردید شاه شجاع پس از انتظام امور اصفهان آهنگ آذربایجان نموده و آن ولایت را فتح کرده و منظفر و منصور بفارس عودت کرد و شنیده شد که یزدم از استقلال نیز مذاور انیز فرستاده و قشونی مطیع ساخت هم در این سال عبد الله معروف منقره کار و سلطان اویس الیکائی در گذشته و بجای سلطان اویس پسرش سلطان حسین برقرار گشت

ذکر وقایع سنهٔ ۷۷۲ وحرکت امیر تیمور بجانب خوارزم و ملک غیاث الدین پیر علی بجانب نیشابور و فتح آن

در این سال امیر تیمور کورکانی لشکر با سپاهی فراوان از سمرقند و بلاد انبیک خوارزم مزود و امیر سارو بوغا و جاکو و سلیمان جلایر با قشونی بی اندازه و بطرف خوارزمستان و حاجی بارلاس با قرالدین خان حکمران خوارزمستان فرستاد و همدر این سال ملک غیاث الدین پیر علی لشکر بعزم تسخیر نیشابور و رباط جمک برحی علما از هجرات حرکت و بظاهر نیشابور خیمه افراشت و حاجی سخت مزود و شهر را عاقبت مفتوح ساخت و مظفر و منصور وارد نیشابور شد و از جانب خود اسکندر شیخی ولد اسکندر جلایری را بحکومت نیشابور گماشت و پس از تظلم شهر نیشابور حرکت بجانب هرات کرد و هم در این سال فرجات سلطان مراد خان غازی عثمانی رو بغزو فرنگ آورد و تیمور تاش پاشا کدخدای اکیاست و شجاعت و حسن سیاست بی قرین بود رای داد و قوانینی بجهت مملکت و رعیت وضع کرد و که عالی تا دانی حقوق و حدود خویش را بدانند هم در این سال قراقوینلوها آغاز خودسری و طغیانی و حکمرانی مزودند و در خال اسپانیا و شهر الکلاه افقشه جغرافی زمین از نو پیاده صحرا وضع و کشیده شد و نیز در این سال سلمان ساوجی که از شعرای معروف و معاصر جمید زاکانی بوده و جنبشیان مختصر مناقشات ادبی شده وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۷۷۳ و آمدن رسول امیر تیمور بهرات و کامیاب برگشتن و مراجعت ملک محمد با امیر تیمور و کشته شدن ملک اشرف سوم پادشاه مصر و نشستن ملک منصور شش بجای او و قتل تامیر قوبی و معیر

در این سال از طرف امیر تیمور لورکانی رسولی بهرات آمده نزد ملک غیاث الدین پیر علی خبر آورد که من بمن که امیر تیمور بستم و پدر ملک غیاث الدین رشتهٔ مودت و یگانگی ممتد بوده و ما هم آمد و شد و محبت دائما برقرار باشد و ملک غیاث الدین باید بماند مرا دوستی پایدار و برقرار باشد ملک غیاث الدین بعرض رسانید که من در فرمانبرداری و چاکری آستان ملک پاسبان صاحبقران پادشاه توران و ترکستان خودداری ندارم و خود را یکی از بندگان آستانه جلیله محسوب میدارم و هر زمان سر فرمانی و امری از طرف امیر تیمور صادر گردد از جان و دل در بجا آوردن شتاب خواهم نمود و رسول را بانعامی و فرزندی قبول بفرمایند و قاصد را بانواع احسانات و تحف لایقه مرخص نمود چون رسول در بارگاه امیر تیمور رسید و آنچه دیده و شنیده بعرض رسانید امیر تیمور مسرور شده فرمان داد تا خواهرزاده خود را که سونج قتلق اغا دختر شیرین بیک اغا بود با تدارک شاهانه و اسباب شایسته حرکت بطرف هرات داده و ملک غیاث الدین پیر علی را مسامحی ناخواص درگاه او را استقبال کرده و از نوازشهای مجدانه نموده و رشتهٔ مودت آل کرت با امیر تیمور بیش از پیش محکم و برقرار شد هم در این سال نایب مصر شورش و طغیان امرا و ممالیک را بغزو فرنگ آورد و ملک اشرف سوم حکمران مصر از خوف جان خود را پنهان ساخت و عاقبت شورشیان از امرا و ممالیک او را بیرون آورده با فضیحترین وضعی او را خفه نمودند و این واقعه ما نیز دهم ذیحجه وقوع یافت و پس از کشتن او کودک هشت ساله او را ملک مظفر سوم بعد الدین ملی بود بحکومت برداشته و دست مبایعت بطرف او افراشتند و او را ملقب بملک منصور ششم نمودند و امیر این بیک که از امرای ما قبل دار مصر و صی و نایب السلطنه او شد و پس از مدتی لاین بکرا

برداشته و امیر قرطای را وصی او قرار دادند و پس از چندی امیر قرطای را معزول نموده و امیر برقوق وصی او قرار داده
و همین برقوق است که ممالک اول را در مصر خانه داده و با تاسیس دولت دیگر و طبقه جدیدی در مصر نموده و از جنسی که
بوجیت ملک منصور ششم انتخاب شد نقشه سلطنت خویش را کشیده و مقدر را با مقاصد خود از پیش برد تا زمان
مقصودش برسید هم در این سال از طرف امیر تیمور سفیری بجانب شیراز روانه شد و ابلاغ اطاعت امیر آل
مظفر رسانید نیز ارس خان صاحب دشت قبچاق درگذشت و پسرش تیمور ملک خان بجای او نشست
نیز شارل پنجم پادشاه فرانسه در پاریس مدرسه بجهت تحصیل علم نجوم بنا نمود و با پنجاه سال بودا را با سایر اجزا
(تا آخر این خاک فرانسه کرده او بنده محمد داعوت بنا زم) خال تالیا نمودند نیز ولیعهد انگلیس که مرتبی بود درگذشت
نیز در این سال امام عبدالله شافعی صاحب تاریخ یافعی و نجم الدین اوکانی جمال الدین محمود هروی وفات یافتند

ذکر وقایع نسف و رفتن ملک پیر محمد کرت درباره امیر تیمور کورکانی

در این سال ملک غیاث الدین پیر علی حکمران هرات برادر خود ملک پیر محمد را بجانب سیستان و بلاد غزنین
درباره امیر تیمور کورکانی روانه ساخت و چون ملک پیر محمد با دوی امیر رسید مورد انظار و اکرام شد با یکدیگر دوست
بخدمت درگاه امیر آمده گذرانیدند و با یکدیگر اسب سواری و افسار زنی و کمر مرصع و اقسام تشریفات از دو طرف یافت
و بجانب هرات شتافت هم در این سال شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور به بناه و محمد بن جابر ارغی که در نخلات بود و سید
اشرف از مشاهیر در گذشتند و او در سوم پادشاه انگلیس درگذشت و بجایش پسر ولیعهدش رسید و دوم حشت
حکمران ایلخانستان نشست نیز در این سال برهان الدین ابراهیم بن احمد شامی که در مصر و شام معروف بود وفات کرد

تراله قراقوینلو که مدت سلطنت و سه سال حکومت داشته اند چهار نفر بوده اند

و تراکمه اق قوینلو نه نفر بوده اند و مدت حکمرانیشان چهل و دو سال بوده که سیر و طبقه

طلوع و غروبشان در قرن هشتم و نهم بوده است ذکر وقایع نسف و بنشیر و اسفندکان
امیر برقوق در مصر و تعمیر شهر کش کلدر امیر تیمور و حرکت او بجانب خراسان نظر و شهر نوشیج در نخلات
در این ایام امیر برقوق حرکتی در مصر مهام سوء مجور را مانع با کفایت دانسته گرفت و ملک منصور ششم که طفل
نابالغ بود با تاریخ بقاعده او بود و سایر ارکان و امرا را خان قوت و استطاعت نبود که بتوانند او را از مرتبه او
گردن برافرازند هم در این اوقات امیر تیمور کورکانی فرمانداد تا شهر کش که نزدیک سمرقند بود خود و آنجا را مسطح
بود توسعت داده و بر آبادی و عمران آن افزوده و آنگاه بعزم تسخیر خراسان با سپاهی فراوان از جای جنبید
و مقدم امیرزاده میرانشاه را تسلی لان بطرف بلخ و شیرغان حرکت داده و میرانشاه از آمدن او خبر یافته
چنین پنداشت تا وقت سرما بکبت آنجا حرکت نداده دشمن خیال شود و او را خراسان بیش گرفت و چون
جواب او حرکت کرده و چون خبر آمدن او بسمع رسید ملک پیر محمد کرت را بدرگاه ملک غیاث الدین پیر علی با تقبال
رسیل کسی فرستاد و او را مورد انظار گردانید و بای الاضافات یافت لیکن ملک غیاث الدین پیر علی که باطنی سرد
و شوکت و اقبال امیر تیمور نشست و قتی بشوکت امیر تیمور آمده است و میرانشاه بدین مسالمه و تحفظ سبب کشته

امیر تیمور گورکان به طرف توشیح براند و آنشهر را محاصرت کرد و مردم توشیح تا یک هفته مردانه جنگیدند و عاقبت مصالحه کردند و توشیح مسخر گردید آنگاه امیر تیمور از جانب خود یک نفر اتابک فرستاد توشیح برقرار کرده و از توشیح براه شهر دیان افتاد شاه شجاع مظفری در آذربایجان قوت و شوکتش رو بنقصانی گذارد و در این اوقات سید قوام الدین مرعشی حکمران مازندران و شیخ شرف الدین احمد مزدی که از کملین بود و دگذشتند نیز در این سال که مطابق تشتا میودی بود شارل پنجم پادشاه فرانسه و دوگسلن که یکی از سرداران مشهور فرانسه بود و دگذشتند و بخت فرانسه شارل ششم پسر اولی شارل پنجم بسن دوازده سالگی نشست و در عهد این پادشاه اول کتابخانه دولتی در شهر پاریس ساخته شد که دارای هفصد جلد کتاب بود نیز در سیرت سوم با چهار صد سوار تاتار هایکه در سواحل رود خانه اون ساکن بودند حمله برده آنها را شکست داده و مملکت تاتار را متصرف شد

ذکر وقایع سنه ۷۷۳ و آمدن امیر تیمور گورکانی بهرات و جنگ و صلح او با ملک غیاث الدین پسر ملک غرت و بردن امیر تیمور اموال بسیاری از هرات

در این سال امیر تیمور گورکان پس از غلبت شهر توشیح راه هرات پیش گرفت و چون بظاهر هرات رسید و آوازه جنگ انگیز هرات در پیچید ملک غیاث الدین پیر علی حکمران هرات از جای بجنبید و بتعبیه سپاه و تجهیز نبرد و جنگ پرداخت و باره و حصار و قلاع شهر را محکم ساخت و همه روزه با جمعی از بهادران شهر بیرون تاخت و جمعی را بخاک هلاکت انداخت امیر تیمور بر شدت محاصرت هفزود و بجنبیده از آینده و رونده نمیگذشت و هر که دست میافت او را از زندگانی عاری میساخت و فسه نماند تا منجنیقها از هر طرف برافراشتند و آلات حرب و ادوات آتشی در بیرون و اندرون کسی را آسوده نگذاشتند اغلب ایام امیر تیمور بپای باره و حصار آمده فرمود که ایردم هرات هر نفس دست از محاربت نکشد در امان خواهد بود و عاقبت دسته از نقابان نزدیک کوشک مرغنی از راسکناب بخیل شهر هرات میرفت را هموار نموده راه ملک غیاث الدین پیر علی و همانند بر دروازه که نزدیک پل انجیل بود داده و رشادتها کرده و حملات سخت بدشمن نموده ولی کثرت جمعیت دشمن حملات او را باطل کرده و خلیل بسیاول که یکی از سرداران نامی امیر تیمور بود مشیقه می نموده خود را بدون اندیشه بسیار بنقاب رانده و بدرون حصار بود دست و گریبان شدند ملک غیاث الدین چون نزدیک شدن دشمنان را بدید دروازه شهر بگرفت و در یک چشم بهم زدن از غوریان اسیر شدند که امیر تیمور آنان را بخشود و شرط آنکه دیگر جنگ نیایند و بشهر رفته از شفقت و مهربانی امیر تیمور بمردم گویند تا آنان بر امون مخالفت و مخاصمت نگردند و در منازل و خانهای خود نشینند و چون آنان بهرات داخل شده و بمیان مردم ابلاغ فرمان امیر تیمور نمودند مردم که از شدت محاصرت خسته شده بودند از جان و مال خود خایف شده یکباره ترک جنگ و جدال گفتند و همه رشته ها از خانها گسسته و بطوعت و امیدواری ملک غیاث الدین بستند زرگی دار داده آوردند ملک غیاث الدین بر هر در از سیاتا مال مقرر و اندازه و نهایت دست افزای آنان شده جماعت اثری نجستند ناچار خواهان صلح شده و خود سلطان خاتون که دختر ملک غیاث تیمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی والده افراسیاب جلالی المعروف بالنا

رسالت و مخالفت نزد امیر تیمور فرستاده آنان چون رسیده مذمت و مسکنت ملک غیاث الدین گفته
تیمور سلطان ذاتون و ملک پرهیه را نواخت و آنان را بخلعه فاخره و بیانات مسالت امیز ساخت و گفت چون
بازگردید ملک غیاث الدین را بگوئید که اگر بدون محاربت و ترک مقاتلت بیرون آئی و بندهٔ صفیه ما جبهه حالی خود
و بستگان سلطنت و مردم شهر ما مون را بمانده ما نه و الا هر قدر مساحت کنی و هر مراد که خواهی بدست آری
قوتی و مقاومتی نداری بود و فسحه ماند تا اسکندر شیخی ماند و آن دو تن روانه هرات کردند چون سلطان خاتون
نزد ملک غیاث الدین آمد و ابلاغ فرمایشات امیر تیمور را نمود ملک غیاث الدین اطمینان یافت و از هرات بیرون
شتافت و بخدمت امیر تیمور نائل شده بخلعت و نعمت او فائز شد و امیر تیمور او را بانیابت کرم روم ساخت و
روز بعد اعیان و اشراف و سادات برات بیرون آمده خدمت امیر تیمور رسیده ذانگاه امیر تیمور از باغ زاغان
با جمعیت کمتر سپاهیان نقل نمود و حصار بیرون و درون او را ویران ساخت آنگاه بتصرف مودن خراسان و دفع ایل آل کرت
که سالها دست تعدی آنها بخارها بوده بود پرداخت و از بروز شاهای نفیسه و اسباب پیشه چیزی فرو گذاشت
چنین وانمود که آنها را بسامی و القاب ملک کرت آنها منسوبش و مشهور شده بود فرمانداد تا امیر ارکنده
و بعضی لشکریان ترکستان نموده و در آنجا بجاهای مغنیه نصب کرده آنگاه فرمان حکمرانی هرات را بنام ملک
گرد مجول نموده و نزد یک بدو صد تن دیگر را امرداد تا مکث نموده آنگاه فرمان حکمرانی هرات را بنام ملک
غیاث الدین چرمی نگاشت و از هرات راه عزیمت بطرف نیشاپور و سبزوار برافراشت هم دران سال امیر
موفق در سمنان بمرض رجابت و مسرت مردمان مصر نخسبانیش لی اذ ذکر و در جنب طوب بسیاری کرد

ذکر وقایع سنه ۷۸۳ و مسخر شدن اسفراین بدست امیر تیمور کورکانی و فوت ملک مسعود و تسخیر و نشستن ملک صابر بجای او و فتوحات سلطان مراد خان عثمانی

دران سال امیر تیمور کورکان آنسلب لشکر باسفراین نمود و با سپاهی انبوه بر اسفراین خیمه افراشت و شهر را محاصره
انداخت نایب امیر دلی ماهیدان اسفراین در حفظ و حراست شهر کوشیده و در مدافعت و محاربت سخت با
گیدا یکو شیده و خاصیت کثرت سپاه امیر تیمور آنرا مغلوب ساخت و اسفراین بقهر و غلبه مفتوح گشت و
مردم شهر بیرحم گذاشته و بقتل رسانیدند و بسیاری اسیر نمودند و هر چه یافتند بردند پس از آنکه شهر مفتوح گردید و امیر تیمور
از اسفراین بجانب اوزه بحرکت آمد و پس از تعیین حکام و اجرای احکام از خراسان بطرف ماوراء النهر
و حرکت آمد هم دران سال علاء الدین علی ملک مشهور رشتم پس از چهار سال و چهار ماه حکمرانی در مصروفات
یافت و امیر برقوق برادرش سالار و زین الدین حاجی را مامارت مصر برداشت و داد و لقب ملک الصالح
نمود و امیر برقوق در واقع او را آلت مقاصد خود ساخته و همه روزه مکتوب صمیمیت خویش اجرا میداد و مصریان هم از دلها
داخل او راضی بودند هم دران سال سلطان مراد خان غازی سلطان عثمانی با سپاهی فراوان آهنگ
جلادیه ناری نمود و پس از جنگهای هولناک شهرهای کوتاهیه و منی شهر و آق شهر و سایر اماکن بهار اسفر نمود
و بر وسعت مملکت آل عثمان بیفزود هم دران سال شیخ محمد خلوتی از کلیین وفات یافت

ذکر وقایع گشتن و آمدن امیر تیمور بهرات و گرفتار کردن ملک غیاث الدین کرت و فرستادن او را بترکستان و القرض ملوک کرت و بتعید کردن امیر تیمور ملک صاحبرا بمصر

در این سال کرت دیگر امیر تیمور را بجنگ خراسان فرستاد و لشکر بهرات رسید ملک غیاث الدین پیر علی بر او شافت و انواع تحف و هدایا گذرانید چون در فکر خاطر امیر تیمور را از ملک غیاث الدین پیر علی ملکدر کرده بود و امیر تیمور بعقده فرمانداد تا ملک غیاث الدین پیر علی با اولاد و بستگان او را معتقد ساختند و روانه سمرقند نمودند و تمامی اموال و اثقال او را تصاحب کردند و از جانب خود او چین پسر تو کرا بامارت هرات نگاشت و خاطر از کار هرات آسوده نموده اسیر غنیمت بر افراشت هم در این سال امیر برقوق پس از آنکه همه را مستعد ساخت و خاطر از هر سو آسوده نمود ملک صالح نابالغ مصر را خلع ساخت و خود بمهام سلطنت مصر پرداخت و ملک صالح بتعید از مصر کرده در نوزدهم ماه رمضان این سال زمام امور را بدست کفایت خود گرفت و مردم را بمناسبت و مناسبت خود داشت و همت بر تنظیم شهر و تنسیق مردم گماشت و این ملک صالح آخرین ملک از ملوک ممالیک اولی که موسوم بهم بحریه و ترکمانیه بودند بود و بدو این طبقه منقرض شدند پس از آنکه بمقصد و سی شش سال سلطنت در مصر نمودند اول آنها زن و آخرشان فضل بود چنانچه بجای خود نگارش شد پس از آن طبقه ممالیک ثانی یا جراکسها در مصر بحث سلطنت حکمرانی را بدست هم در این سال سلطان حسین بن اویس ایلکانی بدست برادرش سلطان احمد کشته گردید و سلطان احمد بجای او برقرار شد

اول جراکسها یا ممالیک ثانی که در مصر سلطنت کرده اند بیست و شش نفر بوده اند که بدت بمقصد و سی و نه سال در مصر حکمرانی کرده اند و اولشان سلطان برقوق و آخرشان ملک اشرف طومان بای بوده که بدست سلطان سلیم عثمانی گرفتار و این طبقه منقرض شدند ذکر وقایع شیخ و فرستادن امیر تیمور آل کرت را در مواقع مختلفه ترکستان و شورش در هرات و گرفتار شدن ملک شهر و کشته شدن آل کرت و القرض این طبقه و تصرف کردن امیر تیمور اسفزار و هرات و سیستان را

در این سال پس از آنکه امیر تیمور کورکانی بترکستان رسید امرداد تا علی پسر و امیر غوری فرزند ملک غیاث الدین پیر علی کرت و ملک پیر محمد برادر ملک غیاث الدین پیر علی را شهید اندکان فرستادند و در آنجا آنها را محبوس ساختند و خود ملک غیاث الدین پیر علی را با پسر بزرگترش ملک پیر محمد در ارک سمرقند زندان کردند و سایر اولاد و بستگان او را بشهر تاشکند فرستاده در زندان ماندند اتفاقا در این وقت خبر در این وقت رسید که دارو غه هرات بوجین وفات یافته و در هرات شورش و طغیان حکم فرماست زیرا اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر مغلب که در زمان حکمرانی ملک حسین و ملک غیاث الدین در نهایت پریشانی و درماندگی بودند و پس از فتح هرات بدست امیر تیمور آزاد شده و ملک محمد بکلی بدست غرور سر افراز شده از خود رسیدار رفتن امیر تیمور بهرات آمده ماندو او سعید اسپید که مدت ده سال در صبر ملک غیاث الدین

بوده بگذار امیر تیمور را آزاد شد با آنها بهرات گردیده و آشوب وفتنه در هرات برپا نموده و بجان و مال مردمان هرات
افتاده و مغولانیکه از خواب امیر تیمور در هرات بودند خود قوت و توانائی مدافعت ندیده پناه بقلعه اختیار الدین
برده که از شرار اول واو باش آسوده شوند دراین من سر کرده فتنه انگیزان علی اسد فیروز آبادی با جمعی آشوب
طلبان بطرف قلعه اختیار الدین آمده و با هیزم در حصار را سوزانیده مغولان چون خود را نزدیک گرفتاری دیده
ناچار از بالای دیوار حصار خود را بزمین انداخته که اول و معدودی جویان با آنها ناخته و همه را مقتول ساختند
چون این اخبار بگوش و کنار اب مرحاب بگوش میرانشاه امیرزاده رسید فوری امرا داد تا امیر حاجی سیف الدین
و امیر آقبوغا با سپاهی فراوان بر سر معدودی تجیش بطرف هرات حرکت کرده خود نیز متعاقب آنها بهرات
آمد مردمان خود سپاه مغولرا تا سر کوچه خیابان استقبال کرده و بسیاری از آنان را کشته و عاقبت منهزم شده
و مغولان شمع پیدا نموده در مردم شهری و غوری دیگر گذاشته و بسیاری را زن برده و اشتر گذاشته از سر ها منارها
محلات افراشته میرانشاه قصه پرغصه هرات را خدمت پدرش امیر تیمور نگاشت امیر چون از این قضیه آگهی یافت
فرمانداد تا در همان روز ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش و سایر لشکانش را زاپای درآورده که طعمه ملوک
کرت گشته شدن ملک غیاث الدین پیر علی اغلب من مانیت و امیر تیمور خود از سر قشله بهرات آمده و حکم قتل
عمومی داد علماء و سادات و مشایخ روی الحاج و زاری بسوی امیر تیمور آورده که پس از انتقام کشیدن میرانشاه
دیگر بچه جستجوی نا بمردم هلاک شوند و معتبر شده و همی بشگافت پرداخته ما از کشته شدن خلاصی نیابند و چون از پرداختن
آن مسایل گزاف عاجز بودند بسیاری در زیر شمشیر مغولان جان سپرده و به بهترین قسمی برهند دراین من خبر رسید
که شیخ داود حکمران اسفزار که از جانب امیر تیمور در انجا منصوب بود سر بطغیان برداشته امیر تیمور به انسو شتافت
و شهر را محاصرت کرده آخر و ناگرفت و از آتش قتل و نهب بگذشت و ترحم کرده دو هزار تن از مردم اسفزار
را زنده زنده در کل فرو برد تا عبرت دیگران گردند صاحب حبیب السیر مینویسد در این وقت که اسفزار و هرات
یک دکان با نبوده در کوچه و بازار پاکشته ها و مردار روی هم و بالای هم ریخته و بخون یکدیگر آغشته شده بودند
آنگاه امیر تیمور متوجه سیستان گردیده و شاه جلال الدین فرامی از دخراف و مسکنت با پیش کشیها لایق بشتاب
امیر تیمور آمده و مورد الطاف شده و در پس او شاه شاهان و تاج قلعه کهی و سراج ما بروی امیر رسیده و فارش
نافته ولی سیستانیان از دو مخالفت رجا نشسته و جنگی سخت کرده و بسیاری از مغولان را بخاک هلاک
انداخته و عاقبت سر بر تافته و مغولان بشهر ریخته و هر که را بدست آورده کشته و شهر را بباد تاراج داده
و بر هیچ چیز ابقا نکرده و شاه معتقد الدین که نگران سیستان بود معتقد ساخته و به بارگاه امیر تیمور آورده و امیر فرمان
تا او را بشهر فرستاده و آنگاه شاه شاهان را بنگهبانی سیستان و هرات گماشت و رایت عزیمت بطرف
بست برافراشت حاکم آنجا توان نکوی تاب مقاومت نیاورده و تسلیم شده و از آنجا بگرمسیر شتافت و عمران
آنجا مهلت از دو خراب بیرون شد امیر تیمور پس از غنائم مال و منال بسیار بطرف قندهار روانه گردید مردم قندهار
از دو مقابلت و مقاتلت بیرون شده و هر دو را بجنگیدند بسیاری از مغولان را بدم خاک و خون کشیده عاقبت

وقایع جهان و جهانیان

را بسته کثرت منهزمان مغلوب شدند و سردار قشون را اسیر و شده بحضور امیر تیمور آوردند و امیر سفاک فرمان داد
تا او را بحبس قفیع گسیل داشتند انگاه امیر تیمور بمحاصره بارو دار گردیده و رستمان را تا تشریح پیمود و سردار ان بعد ستمار
شهرهای قندز و بغلان و آباد و بهای اتحاد و اسفره و مشوق نوذه و امیر سیف الدین برلاس را بحکمرانی قندز برقرار
گردانیده و بسمرقند مراجعت نمود و در این سال سلطان احمد بن سلطان اویس بر بغداد استیلا یافت و نیز در این سال
او دن بیشم پاپ کلیسای فرانسه او را بسیاست قبول نکرده از فرانسه با نگلستان سفر کرد و انگلستان را بر ضد فرانسه تحریک نمود

ذکر وقایع پیشه تیمور قرار شدن امور مصر و نسب و حسب سلطان ملک الناصر برقوق ملک مصر

در این سال چنانچه در ذیل شرح خواهد یافت مصر بتصرف سلطان برقوق در آمد و امیر تیمور از بسیط زمین
فارغ گشته بعزم تسخیر ممالک مغرب و تنبیه سلطان احمد بن اویس حاکم بغداد و عراق عرب و عجم و آذربایجان و
ارمنستان و گرجستان و شیروان و قفقاز و روم و شام و مصر و حجاز و یمن و هندوستان و غیرها از ممالک اسلامیه
و غیر اسلامیه بر تخت سلطنت جلوس نمود و در این سال سلطان احمد بن سلطان اویس بر بغداد استیلا یافت و نیز در این سال
او دن بیشم پاپ کلیسای فرانسه او را بسیاست قبول نکرده از فرانسه با نگلستان سفر کرد و انگلستان را بر ضد فرانسه تحریک نمود

و اما حسب و نسب سلطان ملک الناصر برقوق ملک مصر

در این سال چنانچه در ذیل شرح خواهد یافت مصر بتصرف سلطان برقوق در آمد و امیر تیمور از بسیط زمین
فارغ گشته بعزم تسخیر ممالک مغرب و تنبیه سلطان احمد بن اویس حاکم بغداد و عراق عرب و عجم و آذربایجان و
ارمنستان و گرجستان و شیروان و قفقاز و روم و شام و مصر و حجاز و یمن و هندوستان و غیرها از ممالک اسلامیه
و غیر اسلامیه بر تخت سلطنت جلوس نمود و در این سال سلطان احمد بن سلطان اویس بر بغداد استیلا یافت و نیز در این سال
او دن بیشم پاپ کلیسای فرانسه او را بسیاست قبول نکرده از فرانسه با نگلستان سفر کرد و انگلستان را بر ضد فرانسه تحریک نمود

ذکر وقایع سنه ۸۰۷ و فتوحات سلطان مراد خان غازی و انقلاب در مصر و قلع قمعه پدر ملک ظاهر برقوق

در این سال سلطان مراد خان غازی عثمانی با قشونی جرار آهنگ روم ایلی نموده و پس از کشاکشی بسیار با تنجا[ر] بیشتر مواضع مزبوره گرفت و نامه فتح و فیروزی به جا نگاشت و رایت عزت برافراشت و در دار سلطنت آماده بود

هم در این سال وانمه فتوحات امیر تیمور گورگانی تا سواحل دریای سیاه و خفیفه گشته و سلطان برقوق ملک الظاهر با جیشی جرار و عزمی ثابت آهنگ سوریه نموده که از رسیدن تاتار و دخول جلوگیری نماید اما منهزم انکار با انجام و اتمام نرسیده بود که به خبر طغیان خلیفه مصر المتوکل علی الله بدو رسید که با او مخالف شده و در پی خلع او و غصب دیگر

ملک ظاهر برقوق بسرعت باد و شتاب سحاب معبر آمده و علما و مشایخ و بزرگان مصر را با خود متفق کرده و متوکل مخلوع ساخت و او را در چاه قلعه در انداخت و بجایش عمر را دادا برادر ابراهیم را خلیفه نموده و لقب الواثق بالله مادر زاده او

هم در این سال امیر تیمور گورکانی بحلب در آمده و بساط را منبساط از خاف گسسته و دختر سلطان اویس بن شاه شجاع حکمران فارس را که بحبالت پرمحمد بن امیر شیخ میرزا از شیراز آورده بودند بعقد ازدواج او در آورده و مردم بلخ را با انواع عطا و مواهب خرسند نموده آهنگ جرجان نمود و امیر ولی حکمران جرجان بمقابلت و مقاتلت شتافت و حادثه از جنگ منهزم شده سر در بافت و جرجان بدست امیر تیمور مفتوح شد و از جانب خود لطفا تیمور خان لقبان پادشاه و حکمرانی جرجان برقرار نموده و بطرف ری و دامغان و سمنان رانده شهر ری (طهران) بسپرد و اول بهار بطرف سلطانیه رانده نیز شهر رستم دار را فروگرفت [۱۰]

ذکر وقایع سنه ۸۰۸ و یورش سه ساله امیر تیمور بطرف آذربایجان

در این سال تومتمش خان چند تن امرای خود را مانند ملک ولی و اقطمان و عیسی بیک و یعقوبی و قرانجی را بسیاهی بطرف آذربایجان فرستاده و آنان نیز هر تبریز رسیده بمحاصرت پرداخته و مردم تبریز امیر ولی محمود دشمن را ربایت برداشته و تا یک هفته مدافعت نموده و حاکم تبریز مفتوح شد و سپاه دشت قپچاق بتاراج شهر پرداخته از نهب و قتل و اسیر گرفتن کوتاهی نکردند و ما غیام بسیار و اسیر بسیار راه دشت قپچاق گرفته و چون این خبر با میر تیمور رسید مانند شیر خشمگین بغرید و با سپاه بی پایان سه ساله راه اندربایجان پیش گرفت و بخت فیروز

کوه را مصروف شد سپس تر کستان و خوارزم را دار المتصرف شده و امکان لرستان را مستقر ساخت و در

این معارک خواجه علی مؤید سربداریه که آخرین حکمران سربداریه بود کشته شد و سربداریه منقرض شد هم در این سال

در نوزدهم شوال الواثق بالله خلیفه مصر درگذشت و سلطان برقوق ملک مصر بجایش ابا بکر را بحرمن تبلیغ

رسالت نامه را بخلافت نشانید و نیز در این سال در مصر زلزله شدیدی روی داد که خرابی در پی داشت و در مصر بارش واقع شد

ذکر وقایع سنه ۸۰۹ و فشه آلتمیزی خان جهان و بند و کشته شدن او و نشستن ناصر الدین محمد شاه بجای دهلی و استیلای امیر تیمور بگرجستان و استیلای عساکر مصر بر آلتا

در این سال خان جهان وزیر فیروز شاه دهلی چنین پادشاه دانا که فرزند ارشد شاه که نامش محمد خان است

با چند تن از رؤسای کشور گشتن تو از مدارا تفاقات نمود تن این مطلب اشاهزاده محمد خان رسانیده و او بشمشیر کشیده

وقایع جهان و جهانیان

دو سه روز شد و بعد از خود فیروز شاه گفت آنچه خان جهان بعرض رسانیده از راه غرض و طمع او در سلطنت است زیرا تا مازنده هستیم او نمیتواند تو را از پای در آورد و معدوم شدن ما البته مارا داده است و چون فتنه انگیزی و سعایت نمود از ما ما بمرتبه کشته شدیم آنوقت کار تو بر این آسانست و اگر ما نخواهیم تو را تباه سازیم این کار بسی آسانست خانجهان من حالیه بدین سیه رای با این میتواند آمد اراده ام این کار را میتوانم بجا پایان برم فیروز شاه مطالب او را شنیده پسندیده و فرمانداد تا برادرش شاهزاده ظفر خان که بدست خان جهان محبوس است از حبس خان جهان آزاد کردند و خان جهان را در ماه او این خیال باطل بود و سازد شاهزاده محمد را با دوازده هزار سوار خانه خان جهان را فرو گرفت و خان جهان را زاکه در خانه محبوس داشت بکشت و از خانه برای مدافعت بیرون شد و زخمی برداشته بگریخت و شاهزاده محمد خان هر که از بستگان او یافت بکشت و خانه او بباد تاراج داده و نزد پدر رفت فیروز شاه او را خطاب ناصر الدین بمجت این فتح نمود و تخت و تاج شاهی بدو سپرد و بواسطه پیری و شکستگی از سلطنت هندوستان کناره گرفت و ناصر الدین محمد شاه بتخت سلطنت برآمد و بزرگان و لشکریان سپاه را بلقبهای موفور مفتخر گردانید و احکام هر جا را تغییر و تبدیل داد منجمله سکندر خان را بحکومت گجرات نامزد کرد و چون سکندر خان بگجرات رسید خان جهان صدر اعظم فیروز شاه را نزد او فرستاد و او فرمانداد تا سر از تنش بر داشتند و سر او را بدهلی نزد ناصر الدین محمد شاه بردند هم دران سال امیر تیمور پس از فتح گرجستان راه عراق عجم گرفت که خبر رسید از ترکستان که توقتمش خان اتسوی آب طغیان نموده امیر تیمور ناچار عودت نمود هم دران سال سلطان مراد خان غازی علی بیک ملک قرامان را و جنگ و فتنه صنعم ساخت و بتصرف خود در آورد هم دران سال سپاه مصر را با استیلا یافته و خیلی بیک ذوالقدر را که از امین فرمان مانا بود گرفتار آمان شده کشته کرده

ذکر وقایع شدن و آمدن امیر تیمور بعراق عجم و قتل عام او در اصفهان و رفتنش بشیراز و عود ستش بترکستان و فتنه در دهلی و فوت فیروز شاه

در این سال امیر تیمور راه عراق پیش گرفت و چون بظاهر اصفهان رسید استعفای سایان و تحفی فرستاد از مردم اصفهان جزیه و بسیار گرفته و در آن اوقات از سوء اتفاقات مسکر زاده زافری بود او در شب [illegible]

بوسال مظفر را محرم داشت و حکومت شیراز را به بصره الدین بحیا و حکومت کرمان را بسلطان احمد پسر امیر مبارز الدین محمد ارزانی فرمود و از فارس عازم ترکستان شد هم دراین سال سیورغتمش خان حکمران جغتای درگذشت و فرزندش سلطان محمود خان منصوب امیر حسین بر جایش نشست و چون سلطان محمود خان وفات یافت سلطنت ترکستان از خانواده مغولان چنگیزی منقرض گشت هم دراین سال چون امیر حسین ترکستان را بکشت مانع تمشتی خان بگذشید داد را بکشت فاحش داد هم دراین سال بزرگان دهلی بمخالفت سلطان محمد شاه ناصر الدین قیام کرده و بحر لسری شاهی داخل شده فیروز شاه که از سلطنت کناره گرفته بود بیرون آورده و با چتر زرین پادشاهی بمقابل سپاه محمد شاه آورده سپاه محمد شاه بگمان کردند که مجدد اتخت سلطنت فیروز شاه برآمده لذا از دور او پاشیده و ما بردی فیروز شاه مدرپش ملحق شدند و ناصر الدین محمد شاه ناچار فرار کرده و سپاهیان دهرو محلفه خیمه و خرگاه و اسباب او را غارت نمودند و ناصر الدین محمد شاه بکوهستان سرمور که در میان دو رود خانه (جمن و سنبلج) واقع است پناه جست و شورشیان غیاث الدین تغلقشاه بن شاهزاده فتح خان را بپادشاهی برداشتند و شاهزاده فتح خان در سال هفتصد و هشتاد و شش وفات کرده بود پس این اوضاع خود سرانه ناگوار فیروز شاه را کدر کرده و برتافتش نپذیرفت و در روز سوم ماه رمضان این سال پس از نهی و شش سال جهانبانی و نود سال زندگانی در گذشت هم دراین سال برهان الدین که از علمای بزرگ مصر بود وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۷۹۰ و حبس قرال سیرستیان با سلطان مراد عثمانی و بکشت و اسیری او و کشته شدن سلطان مراد خان و قرال و بحث برآمدن سلطان بایزید خان جلاب و حکمران و خلع

دراین سال قرال حکمران سرستیان با صد هزار مرد و شصت زن بکمک سلطان مراد خان غازی عثمانی در حرکت آمد و لشکریان و سپاه او مردم حریص در غنیمت بکمک مسلمانان میرفتند و چون قشون بصاری بمقابلت و مقاتلت ارکان مسلمان آمد از جانب مراد خان عثمانی فرزندش بایزید استقبال کرده و حمله سختی دلیرانه و بسیاری از طرفین بخاک و خون غلطیده و عاقبت نسیم فتح و فیروزی بپرچم سلطان مراد خان غازی عثمانی بوزید و قرال اسیر شد و غنایم بسیار بمصرف او آمد سلطان مراد لشکر و در میدان کارزار بسیر کشتگان مشغول گردید و همه خدا میستود که چنین فتحی او را نصیب گردید ناگاه یک از مسیحیان زخمی که در میان کشتگان افتاده و او را رمقی بود از خنجر خود را بسلطان مراد خان رسانیده و خنجری حواله او کرد و کلیش را سراسر برید همان لحظه سلطان در افتاد و بخون خود و غلطید لشکریان رسیده سلطان را کشته یافتند و فورا پارچه پارچه کردند همان آن قرال که اسیر بود آورده و گردن زدند شاهزاده بایزید بفرق پدر بر صه رسانیده برسم سلاطین مدفون ساخت و بمراسم سوگواری و تعزیت بپرداخت مدت سلطنت سلطان مراد خان غازی عثمانی چهل و پنج سال و مدت زندگانی او هشتاد و سه سال بود و او پای تخت سلطنت را از شهر بورصه ببلده ادرنه انتقال داده و مقرر داشت که هر شهر و ولایتی که از نصاری بتصرف آید سربازها و پادشاهان خود را گذارده و پس از کشته شدن و مدفون گردیدن سلطان مراد خان غازی فرزندش بایزید ملقب بالجدرم بتخت سلطنت نشست

دیار دش میترسب مخالفت اعتیام کرد سلطان بازید اید رم و منهزمیت او انگشت و تمام نمودن سایر برادران
برداخت و این اول پادشاهیست از سلاطین عثمانی که رسم برادر کشی معمول داشت هم در این سال ملک
اشرف برقوق ملک مصر در جمادی الاول خلیفه مصر المخلوع مزوده و محمد المتوکل علی الله را بخلافت مصر رد است ولی طرفی
نکشید که برقوق میان شد زیرا المتوکل علی الله در خلع او چنان اقدامات میکرده با امیر مطش که یکی از امرای
بزرگ مصر و سالار امین و دیار بکر بود و این مصر بهم بست شد و حاضر ملک اشرف برقوق را مخلوع ساختند و او را
بقلعه کرک که محبس ملوک بود فرستاده و دست حکمرانی برقوق شش سال و هفت ماه و چند روز بود تا انگاه بزرگان
مصر محمد بن زین الدین حاجی بن شعبان ملک صالح که از شش سالگی بعضد و هفت دوش خلع شده بود بحکومت و سلطنت
برداشته و او خیانچه نگارش شد آخرین سلاطین از ممالیک بحریه بود که در مصر سلطنت نموده و ابراهیم برقوق
از سلطنت خلع کرد انگاه مردم مصر بمبایعت و متابعت ملک صالح در ششم جمادی الثانی این سال قیام نمودند
و لقب او که ملک صالح بود مبدل بملک المنصور نموده و ملک منصور بحث سلطنت مصر را بهم در این سال در مرتبه
سوم پادشاه مدت سه گذشت و پسرش دوازده دوم بجایش نشست هم در این سال زاده همش الدین شیرازی متخلص
بحافظ عارف کامل در گذشت و ماده تاریخ او لفاک مصلی است که مضمونه و نود و یک باشد و شیخ سعدی شیرازی
هفتاد و شش ساله و نود و یک وفات کرده که مجموعه سال تمام فرق بین وفات این دو شاعر بزرگ و القاب قرن
هشتم و هشت و دو است نیز در این سال خواجه بهاء الدین نقشبند از عرفا و شیخ زین الدین علی تایبادی از محول
فضلا در گذشته

ذکر وقایع بقیه و آورد ملک الظاهر برقوق محمد را بمصر و خلع ملک منصور و جنگ او
بر سر تخت و ملی در هند و بستان و جنگ سلطان بازید خان در بربستان و صلح او

در این سال مصر این پس از آنکه ملک منصور را بحکم سلطانی نشانیده بود و نفوذ دوم و ملک ظاهر برقوق
را معزول و مخلوع نموده چیزی نگذشت که پشیمان شده و در چهارم ماه صفر این سال ملک ظاهر برقوق قرار المخبر
کرک نفوذه و دست متابعت و مبایعت باو داده و ملک منصور را مخلوع نموده ملک ظاهر برقوق چون برادر کهتر
جهانبانی نشست و مستقلا ارکان سلطنت مصر محمد را ممکن گشت دانست که چه باید در این سفر دوم بنماید این
بود بخت ملک منصور را گرفتار کرده و گشت انگاه بسارین برداخت و جسمیر انتقول ساخت و خاطر از
فتنه انگیزی آنان آسوده کرده و تخم شقاق و نفاق من سارین انداخت که بعدها لشکر خلع او نمایشند و از این
اندیشه صاحب حاصل نکی برداشت هم در این سال چون غیاث الدین تغلقشاه خیانچه نگارش شد تخت
دهلی بنشست لشکری برای گرفتاری عموزاده ناصر الدین محمد شاه حرکت داده و آن سیاه بدون حصول مراد برگشته
و غیاث الدین بساط نشاط گسترده و با شاهزادگان سیمین اندام و مه رویان گلفام ایام گذرانیده و از باده ناب
عیش شیرازی نوشیده و با کسانیکه او را با دشاهی برداشته بودند داخت و در سر همین مسئله جان باخت
خیانچه قول گشیده که بر سر او در گشته و اند گشته انگاه بزرگان دهلی ابوبکر شاه پسر ظفر خان که بجزیره فیروز شاه بود

سلطنت دهلی برداشته او نیز نتوانست با مردم سازش کند جمعی مانند مردان جهانه با او مخالفت کرده با ناصر
الدین محمد شاه که در کوهستان کمرکوت بود مخالفت نموده و دور شش جمع شده ند متهٔ رجا سپاهی بسیار یافت
و از انجا بطرف دهلی شتافت ابوبکر نیز از دهلی بیرون شد بمقابلت و مقاتلت برخاسته و کمر دهلی بدست
این دو تن اشقیا تا عاقبت ناصر الدین غالب آمد و ابوبکر اسیر گردیده در زندانخانه اعشاء و بهانجا هلاک شده بدست
حکومت ابوبکر شاه بن ظفرخان یک سال و شش ماه بود انگاه ناصر الدین محمد شاه با اطمینان تمام بر اورنگ سلطنت
دهلی جلوه آرا آمد بر دوان سال سپاه امیر تیمور کورکان متوجه ممالک هندوستان شده و بتدبیر قمر الدین پرداخته سلطان
بایزید خان ایلدرم عثمانی با سپاهی فراوان بجنگ سرستیان شتافت و شهرهای دین و سکوب را فروگرفت
حکمران سرستیان تاب مقاومت نیاورده چون در خود تاب مقاومت ندید راه مدارا در پیش گرفت و صلح نمود خواهر خود
را که در جمال بی مثال بود بعقد ازدواج سلطان آورد و تحف و هدایای شایسته گذرانیده آسوده شد هم دران سال
علامه مولانا سعد الدین تفتازانی در مرو بدار البقا شتافت و در تبریز وفات یافت

ذکر وقایع سنهٔ ۸۰۳ و لشکرکشی میرانشاه با مر امیر تیمور بخراسان و کشته شدن بقیتای آل کرت و رفتن او بهرات و کشیدن رو مها حصار دور و آشتی مهیار او فتوحات سلطان بایزید خان عثمانی

در این سال چون خبر سرکشی و طغیان برخی امرای خراسان و افغانستان بگوش امیر تیمور کورکانی رسید
فرمانداد تا میرانشاه فرزند ارشدش با سپاهی لایق بدانسوی در حرکت آمد و متمردان و یاغیان را بجای خود نشانید میرانشاه
عزیمت هرات نمود چون بسمرقند رسید بقیتای آل کرت که عبارت از ملک پیر محمد پسر ملک غیاث الدین پیر علی کرت باشد
پسرش زین العابدین و محمود که پس از کشته شدن پدر و عمش و قید حیات نموده بشرف شهادت شتابند زیرا
چنین دانسته بود که مردم هرات و غرستان و غرجستان بنور خشتیان به تقای آل کرت بوده و امام حکومت
آنانرا بیاد آورده باز روی حکومت آنانرا نبینند پس از فراغت از قتل بقیتای آل کرت میرانشاه بجانب خراسان
رهسپار شده و طوس را فروگرفت و نزدیک بدهستان از مردم مرالبشت انتقام یاغیگری و اسرای طوس را شهید
آهنگ هرات کرد و چون بهرات رسید باغیان فرو آمده و بعیش و عشرت مشغول شدند پس از چندی عازم سمرقند
شد نیز در این سال امیر تیمور با لشکری از آستانه عزیمت دشت قپچاق کرد و توقتمش خان بمقابلت و مقاتلت او
شتافت و پس از کشته شدن جمعی عاقبت امیر تیمور غالب آمد هم در این سال امیر اطور قسطنطنیه از بیم سلطان بایزید
خان ایلدرم عثمانی دور تا دور اسلامبول را قلعه متین بساخت و خندق عمیق بگرد آن حفر کرد تا از آسیب مهاجمت
ترکان آسوده گردد نیز در این سال سلطان بایزید با لشکری فسیح آن متوجه انقره گردیده آن قرا سایر اشکست
فاحش داده مملکت اغوق و لغبان را فروگرفت و در سایر ممالک انصاری داده با هم و همه اسیی فوق
العاده آماده شد هم در این سال ناصر الدین محمد شاه بتعلق شاه در تنظیم ملک و تسکین ملت کوشیده و حکمرانان
کارآگاه بحضرت برجا روانه داشت منجمله اعظم همایون ظفرخان را با سپاهی گران بطرف گجرات فرستاد ظفرخان
چون نزدیک گجرات رسید فرحت الملک از مخالفت بیرون شد و جنگی سخت نموده و فرحت الملک

کشته کرده و ظفرخان بگجرات باز گردیده و شب حکمرانی آنجا برآمده نیز دلاور خان بحکومت مالوه تعیین گردیده بتصرف حکمرانی خود رفت

ذکر سنه ۹۰۲ و ورود شیخ ابدال به امیر تیمور

در این سال امیر تیمور فرزندش پیر محمد جهانگیر را بحکمران نشستن کرد و آنگاه بعزم لورستان آهنگ ایران نمود و در مازندران شناخت و قلعه (ناتمام) را که محل اقامت حکمرانان سادات بود فرو گرفت و از شیخ بدیع بر نخل برامنه دست و حاشاک کاهنده بود باز پای در آورد و تمام اولاد سید قوام الدین را کمبند اسارت در آورد و روانه ترکستان نمود و خزاین آنان و شهر ایران هر چه در آن یافت بباد یغما داد و پس از قتل و نهب و سلب بسیار راه عراق پیش گرفت هم در این سال قراپوسف ترکمان رسولی با هدایای شایسته بمصر نزد ملک ظاهر برقوق از آذربایجان فرستاده و از او درگاه شاه را استمداد خواست و ملک برقوق نیز رسولی بمثل نزد او روانه کرد ولی طولی نکشید که قراپوسف از عساکر امیر تیمور گورکانی شکست خورده و بمصر پناه آمد هم در این سال فرزند امپراطور قسطنطنیه که اما نوئل نام داشت و در آمده نزد سلطان بایزید الدیرم عثمانی گروگان بود فرار کرده با سلامبول رفت و چون در پیش در گذشته بود بهمام امور مملکت گرفت و سلطان بایزید خان با سپاهی خرد بشان بطرف اسلامبول آمده آنشهر را محاصره کرد و با شدت سکین از محاصره اسلامبول دست نکشید آنگاه با ملک سواس نمود و آنشهر را گشود و حکمران او قاضی برهان الدین را گرفتار فرمود و او بطرف مصر فرار کرد و آنجا پناه برد

ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و آمدن امیر تیمور بفارس و تصرف نمودن و انقراض کردن آل مظفر را و فوت ناصر الدین محمد شاه در دهلی و تکین جانشینان او

در این اوان امیر تیمور گورکانی بعزم تسخیر ایالت فارس از لرستان عبور نمود و بشوشتر رسیده و قلعه سلاسل را فرو گرفت و از آنجا رزاه بهبهان و شولستان بپای قلعه سفید آمد و آن قلعه را بحال متانت بوده و همواره ملوک فارس محبوسین بزرگ را در آنجا جای میدادند چنانچه سلطان زین العابدین مظفری در آنجا محبوس بود و امیر تیمور آنقلعه را گشود و تمامی سکنه قلعه را از شمشیر گذرانید و سلطان زین العابدین احسان کرده متوجه شیراز شد و شاه منصور چون خبر رسیدن امیر تیمور را بشنید و با وجود قلت سپاه خویش بکثرت قشون دشمن راه فرار گرفت ولی بسبب طعنه و مستخرجی مسافرین در راه بغارت برآمده مابه هزار دمر و شمشیرزن بمقابلت و مقاتلت پرداخت و دلاورانه بجنگید و بسی مرد و مرکب را بخاک هلاکت انداخت عاقبت چندین تیر کاری باو آمد ناچار راه شیراز گرفت و چند تن از خلازمان میرزا شاهرخ رسیده او را گرفتار و سرا رخش بریده شده و بپای اسب امیر تیمور انداختند و امیر تیمور بشیراز در آمده و مقدم رجا سلطان امیر محمد الدین و سلطان محمدی پسر شاه شجاع از کرمان رسیده و نصرة الدین شاه یحیی و فرزندان او معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق نبیره شاه شجاع از سیرجان و سایرین از همه جا رسیده بحضور امیر تیمور مشرف شدند و بتبدالنواز و پس از آن معتمد گردیده و امیر تیمور حکومت فارس را بفرزند خود عمر شیخ داده و رایت عزیمت بجانب اصفهان برداشت و سلطان زین العابدین و سلطان شبلی که هر دو کور شده بودند روانه سمرقند داشت و چون بقشه رسید معلوم گردید که آل مظفر که اردوی او حاضر و همراه حرکت داده بود نابود ساخته و پس آنها از بزنگ

و کوچک از بیخ بکند و این حادثه مکدره در دهم رجب هشصد و نود و پنج واقع گردید که آن منظر در این سال منقرض شد و امیر تیمور از اصفهان و همدان راه بغداد گرفت و سلطان احمد ایلکانی فرار بطرف مصر
پس از آنکه امیر اطراف قسطنطنیه او و قرا یوسف ترکمان را از خود راه داد و این دو بمصر رفتند و ملک ظاهر برقوق
آنها را عاقبت بلشت آنگاه امیر تیمور بلاد بکریت و دیار بکر و غیره را فرو گرفت و این وقت عمر شیخ جام بر مدد پس امیر
تیمور را فتح عازم بکریت گشت که ده راه کشته گردید هم در این سال ناصر الدین محمد شاه پادشاه دهلی و هندوستان
پس از شش سال و نیم سلطنت در گذشت و بجای او همایون خان ملقب بسکندر شاه فرزندش بجایش نشست
و پس از چهل و پنج روز بدون آنکه کاری کند بیمار شده و در گذشت پس از او بزرگان و اعیان خاصه وزیر اعظم
خواجه جهان پسر کوچک ناصر الدین محمد شاه را که نامش محمود بود بسلطنت برداشتند و او را ملقب بناصر الدین
کردند و او کودک نابالغ بود و برخی بزرگان بعنف خواجه جهان قیام نمودند و نصرتخان پسر فتح خان فرزند فیروز شاه
را از حمایت آورده بسلطنتش برداشتند و او را نیز ناصر الدین لقب داده بعضرت شاه ناصر الدین خواندند پس دو
ناصر الدین را لقب اغراضات نفسانیه و هوسهای خود پسندانه نمودند مملکت را پراز آشوب کرده و تا دو سه سال
جنگ فتنه را راه انداختند چنانچه مظفر خان حکمران گجرات خود پادشاهی در میان دیده علم استقلال
برافراشت و بابن دو ناصر الدین دائما عیش و عشرت گذاشت هم در آن وقت خواجه جهان وزیر اعظم بحکومت جانپور
نائل آمده ملک شرقیه بایشان که بعدها سلسله شرقیه جانپور بدو پیوسته گردید هم در این سال شیخ
رکن الدین علی کازرونی در گذشت و نیز شاهرخ پنجم پادشاه فرانسه که بجنگ انگلیسها میرفت در راه مبتلا بمرض
جنون شده و پس از این سال مدت سی و پنجسال این پادشاه زنده بود و با حالت دوانگی پادشاه ملقب فرانسه
بود هم در این سال امیر تیمور کورکانی بعنوان رسالت شیخ ساوه را با جمعی روانه مصر داشت و ملک برقوق با امیر
تیمور و رسولان او وقعی نگذاشت بلکه آنها را زندان برداشت و خبر کشته شدن آنان پس از طول زمانی بدو رسید
قپچاق زمانیکه امیر تیمور مشغول جنگ با توقتمش خان مغولی بود بدو رسید

ذکر وقایع سنه ۷۹۶ و بیعتیه ملک برقوق سلطان مصر در دفعات از امیر تیمور کورکانی

در این سال چون ملک برقوق سلطان مصر از قدرت و شوکت و فتوحات پیاپی امیر تیمور و خونریزی
و سفاکی او مختصری بشنید و ماکشتن سفرای او در اندیشه فرو رفت و بعلاج واقعه قبل از وقوع پرداخت و خود را بهتر
مدافعت از کثرت قشون و سپاه و بهتر بنیه دفاع گاه مهیا ساخت نیز امیر تیمور کورکانی بطرف دشت قپچاق
و جنگ با توقتمش خان عزیمت نمود و همچنین سلطان بایزید خان ایلدرم از وجوهات و غرامتیکه گرفته بود
مساجد و بناهای بزرگی بنا کرد و مخصوصا در شهر بروصه جامع عالی مبانی نمود و حکمران امین سکه و خطبه بنام
بایزید نمود هم در این سال بحکم دولت فرانسه تمامی یهودیهای معتبر خاک فرانسه اخراج شدند و کلمان ششم
پاپ در شهر آوینیون در گذشت و بجایش بنوای سیزدهم بسمت رجعانیت پاپ متمکن و برقرار گشت

ذکر وقایع سنه ۷۹۸ و بناء آمدن سلطان احمد جلایر ایلکانی نزد ملک

برقوق سلطان مصر و احسان مصریان در حق او و حرکت او با عساکر مصر بطرف حلب

در این سال بازامیر تیمور گورکانی بجانب دشت قپچاق لشکر کشیده و سلطان احمد ایلکانی جلایری که در ذیل وقایع سال هشتصد و نوزدهش نابکارش صاحبقران معاصر الحدیث نگاشته شد از مصر کشته شد و نابکارش صاحب حبیب السیر باغوای واکرام بسیار که از طرف ملک برقوق دیده در این سال چون شنید امیر تیمور بطرف دشت قپچاق حرکت کرده از مصر روانه بغداد شد و زمانیکه مصر رسید ملک برقوق بی اندازه بدو احترام کرده و در ایام توقف او در مصر هر گونه وسایل راحتی و آسایش او را مهیا داشت و عاقبت با جنود مصری او را حرکت داده و چون بحلب رسید و شنید امیر تیمور از ایران بیرون شده و بطرف ترکستان و دشت قپچاق رفته کرده عساکر مصر را با احسانات و انعامات بسیار بمصر از حلب عودت داده و خود راه بغداد پیش گرفت و چنان خواهد مسموع و بسزاواری که از طرف امیر تیمور گورکانی بحکمرانی بغداد برقرار بوده از آمدن سلطان احمد خبر یافته بی تأنی از بغداد بیرون شتافته و رخش جان بدر برون بطرف ترکستان تاخت و سلطان احمد سالها بمرکز حکمرانی خویش داراکرده و مجدداً تحت فرمانروائی متمکن گردیده نیز در این سال سلطان بایزید خان عثمانی بر شهر نیکوپولس مستولی شده و آن متعلق به بلغار بود

ذکر وقایع سنه ۸۰۱ و جنگ سلطان بایزید خان ایلدرم با پادشاه مجار و غلبت او و حکومت شاهرخ در خراسان و حکومت پیر محمد در کابلستان

در این سال سلطان بایزید خان عثمانی با سپاهی جرار و آلات و ادوات حنگ بسیاری عزم رزم مردم مجار نموده و در ساحل بود و انوب میدان جنگ راست کرده با پادشاه مجار مقابل شده و بسیاری از فرانسویان که در این جنگ بکمک او آمده بودند در مواقع مختلفه بصدمه رای دلگیری سپاه خویش مهیا ساخت و دو سپاه کینه خواه بهم آویخته و خون یکدیگر بریخته عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سلطان ترک وزید و غنایم و اسیری بسیار نصیب او گردیده و مملکت بلغارستان مقهور او آمد بهم در این سال حکومت کله خرستان تا فیروزکوه را امیر تیمور گورکانی بامیرزاده شاهرخ داده چنانچه حکومت قندز و اقبلان و کابل و غزنین و قندهار را بامیرزاده پیر محمد ارزانی داشته و نیز در این سال لانسفرنک که از شهزادگان میلان ایتالیا بود پس آمده بود درخواست کرد که هر سالی چند کس از مقصرین را که کشته میشوند برای تشریح کردن بدو بدهند و از این سال این مسئله بخدمت بعالم بشریت شروع شد که بعد ها روز بروز زیاده و فزونی در تمام نقاط روی کار آورد

ذکر وقایع سنه ۸۰۲ و حرکت امیر تیمور بطرف کابل و استقبال پیر محمد و محاصرت سلطان بایزید عثمانی اسلامبول را و صلح او

در این سال امیرزاده پیر محمد حکمران کابلستان خبر یافت که امیر تیمور از جنگ هندوستان مزوده او در صدد استقبال برآمده از قندز و کابل و غزنین و سایر نقاط جمیع سپورسات برداشت و کابل را زمینی بسزا داد تا اگر امیر تیمور از آب گذشته بجانبهاران کوه کابل چهر سنگ مسافت بوده رسید و پیر محمد و سایر بزرگان و اعیان

کابل بحضور امیر تیمور رسیده بعرض رسانید که آمده ضمن گذارشات خواهش کرده که آبی بجهت فرونی زراعت و خواهش جریان بآن از امیر بایزید امیر تیمور گرفته ماذا تا سپاهیان از رود خانه شهری آبی بعد کرده که بمسافت چهار فرسنگ آورده و آن آب بعد ها مشهور بجوی های گیر شد که از سایه برکت این آب بعد ها بسیار دهات و مزارع آباد گشت پس از اتمام این عمل موکب امیر تیمور بطرف کابل در حرکت آمد و امرا و اتا سپاه در بیرون عبانده تا از اسیب آنان شهر ها محفوظ ماند و حیوانات خود را بیرون بچرانند و این وقت سفر از هر جا بتخت و هدایا بکابل آمده و شرفیاب شدند که تا سه شبانه روز در قرار گاه بشرب هدایا میکردند و مانند زمانی اتفاقه راسپای تقدیمه و منسوجات زرافت مشینه و جواهرات گوناگون بکابل آورده که از حساب بیرون شد و تمامی پیشکشی ها را خان بود از جانب ملوک و سلاطین روی زمین که بجهت امیر تیمور فرستاده بودند امیر تیمور بشیر آنان را بزرگان و دلاوران کابل بخشیده بسیار خرم و این چند روز بهر مند شدند و امیر تیمور فرمانداد تا حصاری متین دور تا دور ایبات کشیدند و انواع بنا باز مسجد و حمام و مکتب و مدرسه در آنجا بکار بردند که بمدت روزه تا می سعید بنا و خاتمه مشغول کار بودند تا بانجام رسانیدند هم در این سال فیروز شاه بهمنی در دکن استیلا یافت و شمس الدین بهمنی را اسیر ساخت و بتخت حکمرانی دکن مسند استان برآمد نیز سلطان بایزید ایلدرم خان عثمانی با سپای فراوان و توپهای آتش فشان آهنگ تسخیر شهر قسطنطنیه اسلامبول را نموده و آنشهر را محاصرت کرده و مدت محاصرت بطول انجامید ناچار قیصر روم و سلطان ترک عقد مصالحت با هم بستند بدین شروط که اول همه ساله مبلغی گزاف امپراطور های روم باج و خراج بسلاطین ترک بدهند دوم در اسلامبول مساجد و مدارس برای مسلمانان آنجا بنا شود سوم قاضی مسلمانان در اسلامبول در محکمه عدالت با قضات انصاری برابر بنشیند همه در این سال در انجمنستان مشیر شاهزادگان برشیار دوم پادشاه انگلیس بشهر یزدان پادشاه نابغه غالب آمده و بشیر آن بعرض اعلیحضرت رسانیده گشته

ذکر وقایع سنه ۸۰۱ و رفتن امیر تیمور گورکانی از کابل بطرف هند و فتوحات او در هند و ورود او بدهلی و فتح آنجا و انقراض خلجیها در هند

در این سال امیر تیمور گورکانی از خاک افغانستان بخاک هندوستان با سپای بی پایان در وازانقاقات غیر منتظره در تخت سلطنت دهلی کسی صاحب شوکت و سطوت ممکن نبود و چنانچه نگارش شده در ناصرالدین اسباب با بچه بزرگان هندوستان شده بودند همه روزه از طرف یک از آنها تهنیت و با نواع و سایل تعاهد خود را تعقیب میکردند امیر تیمور از کابل بحرکت آمد و از راه بروب و بنوبه کنار آب سنده گذاشت و گذرت بود رسید و لهذا در انجا استوار نموده و سپاه خود را گذرانیده و در جلو خود هر چه آبادی یافت ویران کرده تا نزدیک یک شهر (قصبه) رسید و سیوستانی آنجا که سکنه شهر بودند حوالت داد سپاهیان برای گرفتن کاه و جو بشهر بخشیده و بجانه جستجو نموده منازل مردم چپاول خون بسیار بریخته شد و شهر را بباد تاراج داده امیر تیمور پس از غارتی و بربادی این شهر بطرف اجودین در آمد و این شهر و مردم او را بواسطه آنکه بسیار اولیا در آنجا مدفون بودند بخشیده و بتیز آمد و شهر و مردم شهر چاره و ویران ساخت و از آنجا بشهر سمانه تاخت و کشتن و اسیر گرفتن و غارتنمودن پرداخت و از آنجا بطرف هریانه

افراشت و بهراه صد هزار تن اسیر بود چون ناصرالدین محمود تغلقشاه از آمدن سپاه مغول و تاتار خبر یافت با سپاه
موجود ماندلی بیرون شتافت اسرا انکه دارودی امیر تیمور گرفتار بودند چون نزدیک شدن هم مذبان و همجنسان
خود را خبر یافتند بهلهله و شادمانی افتادند امیر تیمور از شادی آنان بخشم آمد و فرمان داد تا آن بیکارگان را از تیغ بیداد دستم
گذشتند آنگاه بسپاه دهلی بسر داری و سپهبدی ملو اقبالخان و مکصد و بیست فیل جنگی در مقابل سپاه امیر تیمور
صف آرائی کردند و شور جنگ گرم گردید ترکان ماچه کمانهای خارا شکاف فلاخها و فیلبانان را مجروح کرده از خنک
سر بر تافتند و بطرف دهلی شتافتند و شکست بر سپاه هندوستان افتاد و محمود تغلقشاه از میان معرکه
راه گجرات پیش گرفت و بگرفتن دار الملک دهلی و بسط و تسلط بر هندوستان پرداخت و مردم را
امان داد لیکن ماندگان نگاه بر سر خوان خود رفته ارنماند و سپاهیان دست بکشتار و تاراج بردند و این روز
چهارده شنبه امیر تیمور ماند چنگیزخان بود که بهر جا خواه و دیده و قلعه کوچک و شهر بزرگ میرسید اول بمردمان
آنشهر امان میداد چون آن بیچارگان تسلیم شده و از شهر بیرون میآمدند یاد رشهر باسم امان باقی می ماندند
آنوقت خونهایشان بریخته و مال و اموالشان بتاراج میرفت با نجمله این جمله را دیده و دریغا لازم بود بنگارش کنیم رزا
نگارنده این سطور همه مدح و قدح و حسنات و سیئات بهیچیک از ملوک و سلاطین و امرا از خود و بانقل از دیگران چیزی
نگاشته نموده ام بادی صاحب نرکتاز ان هند میاورد بعد از ری لشکر مغول بفرمان امیر تیمور از سکنه دهلی کشتار
بسیار نمودند و امان دادن کشتند که بیشتر خیابانها و جاده ها و کوچه ها راه عبور و مرور از کثرت جثه کشتگان مدتها
با این حال پس از بیرون شدن از دهلی کمتر سرباز و لشکری کمیصد تن اسیر همراه برداشته بود و از میان اسرا
کسانیکه بنجاری و نقاشی و سنگ تراشی و بنائی و معماری دارا بودند امیر تیمور را اختصاص خود بر گزید که
آنها را برده برای مسجدی بسازند جوگی از جوامع و مسجدیکه سلطان فیروز شاه تغلق در کنار رود و خانه جمن از
سنگهای سفید ساخته بود امیر تیمور بسیار خوش آمد آنگاه امیر تیمور با غنایم بسیار و گرفتن اسیر مشغول پس از توقف
نامزده مدت دهلی راه بازگشت پیش گرفت و خضرخان را بفرمانروائی لاهور و ملتان و دیپالپور بر گزید و پس از
رفتن امیر تیمور تا ده ماه دهلی و نواحی بی صاحب بود و بجز آه و فغان معدودی باقی نماند صدائی دیگر کسی نمی شنود
آنگاه ملو اقبالخان بدهلی آمد و اقتدار کار را فراهم نموده و خواجه جهان سرور را در جونپور و دفنوج داده و کرسی ایالت استقلال
برافراشت و ملک الشرق خود را خواند چنانچه در ذیل سنه ۸۴۴ معلوم خواهد شد در این سال ملوک
خلج در هندوستان انقراض یافتند چنانچه نگارش شد که ناصرالدین تغلقشاه در جنگ امیر تیمور مقهور و منهزم
و فراری شد هم در این سال فرانسه ها در پاریس شیشه حضرت عیسی را که میگویند حکومت کرده
و بصلیب کشیده در آنجا مدفون مردم را رفت و آمد نمودند که آنگاه بعد ها در ایران باسم تعزیت داری برقرار شده و هنوز
هم میباشد بلاد و امصار که امارات آنها رو بتزاید بوده و استقامت دارد و بعد ها شیشه عیسی در اروپا روز بروز
در کریختگی و از دیانت بسیاست مبدل شده و آنرا بتماشاخانه و تیاتر گذارده شد هم در این سال ملک
ظاهر برقوق سلطان مصر پس از شصت و نه سال و بیست و هشت روز جهانبانی و هشت سال زندگانی در گذشته

پانزدهم شوال درگذشت و بجایش پسرش اولادش فرج زین الدین ملقب بابی السعادات بتخت سلطنت و بجای پدر نشست و مردم او را بسلطنت گرفتند و بسیاست و انتظام مهمات قیام نمود و ملقب گشت بناصر و با امرای مخالف بسیار جنگ و جدال نمود و اوایل حکومتش حکمرانان حلب و سوریه علم مخالفت برافراشته و راه های فلسطین را بجنگ بسته و در بخیال استیلای بسیار نقاط افتاده و پیش آنها آنابک ایتمش بود که عاقبت عساکر مصری بر او غالب شده و او گرفتار کرده و بقلعه شقیف ملک ظاهر برقوق او را در مصر اثرات حمیده و بناهای خیریه کثیره مانند جبرئیل شریف مدرسه و امیر سیف الدین اسکندریه و تجدید عمارت زیبه برزخ شهر دمیاط و سور و حصار عتیق مدورشهر و منصور و باب و تعمیر کردن مجاری آبهای نهرها و غیره هم در این سال قاضی برهان الدین احمد سیواسی در مصر درگذشت و برهان الدین محمد ابن مؤید که در سال مقتدر خلیفه و چهار ملکش متصرف سلطان بایزید عثمانی در آمد و او را فسخ کرده و مصر آمد و حکومت مصر را باو واگذاشته و او بکمال محبت و مهمان نوازی در حق او مبذول داشت و در این سال که رایت سفر آخرت برافراشت با امیر

ذکر وقایع سنه ۸۰۲ و غضب امیر تیمور بر میرانشاه و مذمتهای او و حرکت او بعزم آذربایجان و بیان سبب آن و بعضی حالات

در این سال بسمع امیر تیمور رسید که امیرزاده میرانشاه بواسطه کثرت شرب مدام و شدت مباشرت با امرد شاهد نازک اندام مشاعرش هم خورده و قوای عقلانی او را هم بانحطاط گذارده و امیر تیمور دانست که از مجالست با مجالسین نادان و مذمای کم تجربه راه خطا پیموده از توران بآنسبک ایران عزم نمود و امیرزاده اسکندر پسر عمر شیخ با لکلیت از جهان برداشت و امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد قوالدار را بمحافظت او گذاشت و امیرزاده محمد سلطان را بحکومت سمرقند و نقاط توران برگذاشت و در روز چهارشنبه هشتم محرم از جوین گذشته سی و قطع منازل نموده در حوالی بسطام وی گفته نشت و با او یک روز گذشت که جوانان امیرزاده میرانشاه از بیرون رسیده و کیفیت خبط و مالیخولیا او را گفته و روزهای بعد خود میرانشاه برسید و چندان التفاتی از طرف امیر تیمور ندید و تمامی مذماگویان مجالسین را بضرب و سازنده و نوازنده و خواننده ها یکه در مجلس عیش او بودند بامر امیر تیمور معدوم کرده حاضر نمودند از آنجمله مشاهیر آنان مولانا محمد کائکی که عالمی گرانمایه و شاعری بلندپایه بود و از مذمای مجالس امیرزاده میرانشاه محسوب بود و ملقب الدین نائی و حبیب بودی و عبدالمؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی یگانه زمانه بودند همه را بحکم امیر تیمور با کشیدن و همسنان سرشت ناگوار بالکت و خواری چشیدند آنگاه امیر تیمور بعزم قشلاق نمودن اطراف باغ آذربایجان حرکت کرد و پس از گذشتن زمستان بعزم بغداد و تسخیر آن شهر حرکت کرد و سلطان احمد جلایری که حکمران بغداد و محمد واقبل از رسیدن سپاه مغول و تاتار راه اناطول با تفاق قراوسف رکان گرفته و آنجا صاحب مستقل ماضری میباشد و گاهی بر دو جناح سلطان بایزید خان ایلدرم عثمانی شتافته و اما او نوازشات شاهانه نیافته و صاحب تاریخ مصر احدیث گوید بمصر رفته و آنجا پناه جسته و امیر تیمور بملک ناصر سلطان مصر نامه نگاشت و فیلی سفید هدیه بوی فرستاد و اظهار انجوا است که در ذیل نشسته مستقصد و چهار نگارش خواهد شد این معلوم میشود و دیگر سلطان احمد جلایری الیکانی مصر ناچیز و قتی در زمان ملک ظاهر برقوق و زمانی ملک ناصر پسر برقوق هم در این سال ملتا انگلیس بپادشاه خود بشوریده او را از تخت انداخته و بعد حبس کرده و کشته و پسرش

باری چهار مرا سلطنت ایشان برداشته

ذکر وقایع سنه ۸۰۳ و آمدن امیر تیمور بسوریه و شامات و وصول و جنگ او با شامیان و منصوریان و غارت شدن شام و سوختن آنشهر

در این سال امیر تیمور متوجه سوریه و من البدین و سیواس و ملاطیه و حلب و شامات شد و اکراد و بعضی از ترکمان با او جنگ کردند و شکست خورده بکشتن و اسر شدن و سوختن کوتاهی کرده و پس از خرابی و ویرانی دست تاراج باز داشته متوجه کرجستان شد و پس از گشتاری و بربادی آنسامان فرمان داد تا نامه در نهایت علویت و بزرگی بسلطان بایزید خان عثمانی نگاشتند که جواب او سبب اثاره غضب امیر تیمور بسیار زود شد سلطان عثمانی نامه وقتی نهاد و بر سولان امیر تیمور را بسخنهای خشونت داد و گفت مر تمامرا از دری دست آنچه با او لازم ساختن و دیگر دانش سلسله سروری از دست داده و دانگ زمان آن آزده رسیده این سخنان توجه امیر تیمور بجانب خاک روم و سپردن آن مرز و بوم معطوف داشت ولی چون پس از گشتن شیخ ساده ماهیت رسولان امیر تیمور در بست ملک ظاهر برقوق که ذکرش در وقایع سنه ۷۹۵ هشتصد و نود و شش نگارش شد امیر تیمور رسولان دیگر مصر فرستاده و آنان در ایام این سال بمصر رفته ملک فرج زین الدین ملک ناصر پسر ملک ظاهر فرستاده و شرحی از مخالفت پدرش داده نگاشت و او نیز مانند برقوق رسولان را نگاه داشت امیر تیمور از این جریان عزیمت بجانب سوریه و مصر برافراشت و نزدیک بخاک حلب شد امیر تیمور قرماتش حکمران حلب که از جانب ملک فرج مامور بود با سپاهیان موجوده باستقبال شتافته و شکست فاحش یافته و در یازدهم ربیع الاول شهر حلب مفتوح سپاه مغول شده و قرماتش و اعراب و عساکر مصری فرار برقرار اختیار کردند و امیر تیمور بمنظره از حلب داخل گردید و سپاه امیر تیمور در بعاقب قرماتش و شده تا شافعه و انجا را در طلقه و حصاری محکم یافته حاقت آنجا را کرده و امیر ساختند پس از این امیر تیمور بقصد حمص و حماه و غیره پرداخت و همه آن بلدان را مسخر ساخت و یکباره از سرای مصر که قاعش برقوق و دارنده بود و مصر بخود که شرح وقایع را ملک فرج رساند سلطان مصر نیز قبلا خبر یافته بعبیه سپاه و تجهیز نبه و طرکاه پرداخته و عازم دمشق گردیده بود امیر تیمور چون از رسیدن سپاه مصر و ملک فرج خبر یافت رسولی چرب زبان نزد او فرستاده و بیانات محبت آمیز او را از خیال جنگ بطرف صلح سوق داد و ملک فرج پادشاه مصر این نوید را فوز عظیم دانست و رابطه مودت و یگانگی بین پادشاه توران و سلطان مصر استه شد و مقرر گردید که در مصر سکه و خطبه بنام امیر تیمور گردد و چون امیر تیمور آهنگ عودت کرد شامیان بطلیعه تاراج دنباله سپاه او از جای برجاستند و آوازه بگیر و ببر در میان انداختند امیر تیمور دانست که چون آوازه بمنشی و راه سپردن عنان عزیمت برگرداند و جنگ سختی نبود و سپاه مصر شام بکشت فاحشی خورند و امیر تیمور بشام داخل گردید پس از آنکه عزیمت عودت داشت و رایت آدم کشی و غارت گرفتن و باج و خراج خواستن از شامیان برافراشت و مالی بسیار بدست آورد و خطبه بنام او در جامع امویون خواندند امیر تیمور در مجلسی که بزرگان و علما و اعیان شام حاضر بودند فرمود معلوم میشود شامیان همیشه در صدد فتنه انگیزی و شرارت بوده و از صدر اسلام در زمان بنی امیه همواره در کار فتنه و فساد بوده اند چنانچه من مصمم عودت گشتم بدین اگر خیالی درباره شامیان نمایم و آنان را برای دیگران عبرت نسازم در تعاقب سپاه من ناخشنود گشته

یاد اش کرد از خود را خواهند دریافت و روز بعد که اول سفهان بود حکم بتاراج شام داد که سپاه قیامت اثر دست
بغما بردند و آنقدر اسباب از عمارات و خانها و سراها بیرون آوردند که برای حمل و نقل آنها چارپایان بسیار
کفایت نکرد و هر یک از سپاهیان مغول از خود بر دیان مقبول چندین را با سیری گرفته و پس از تاراج شهر و
کرفتار کردن جمعی بدون اختیار کسی آتش بشام زدند و بمدت کمی مشیر محلات طعمه آتش شد چون امیر
تیمور حال دمال شامیان را این قسم دید بر آنان دیگر نبخشید و فسه ماند تا اسرا نکه از ایشان گرفته بودند آزاد ساخت
آنگاه امیر تیمور شام در حال خرابی و شامیان را بحال پریشانی گذاشت و رایت عزیمت بجانب (حما) برافراشت
و چون بحما رسید آنشهر را محاصرت کرد و پس از تسلیم حما د تاراج داد و پسکنه او مالی و حالی نگذارد و از آنجا کوچ کرد و بطرف
فرات براند و شاهزادگان نیز در سواحل فرات تراکمه را یغما نمودند و آنچه از شتر و گاو و گوسفند داشتند بتصرف آوردند
تا امیر تیمور بقلعه بیره رسید یکی از خوفناکان مابحثی شایسته بدرگاه رسید آنگاه امیر تیمور متوجه ماردین شد و بمناسبت
آنکه سلطان عیسی جگران ماردین تا آنزمان از اطهار خلوص کرده بود فسه ماند تمامی دهات و آبادی های بیرامن
ماردین را یغما کردند و پس آتش زدند و شهر را بامیر قرامان گذاشت و او بمحاصرت پرداخت و از آنجا متوجه بشهر بغداد
شد و سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیش فرستاد و آنان رسیده بغداد را محاصرت کردند
در آنوقت فرج جلایری محافظ بغداد بعزم مقابلت و مقاتلت قیام کرد و ترکمان و اعراب را بمدافعت باز داشت
دروازه ها را ببست و یک تن نزد امرا فرستاد که سلطان احمد جلایری من امر داده که هرزمان امیر تیمور خود بنفسه
بطرف بغداد آید شهر را تسلیم نما و ابواب بغداد را بروی او کشا امرا قاصدی نزد امیر تیمور که آنوقت بموصل رسیده
بود فرستادند و عرضداشت فرج مبلایر را باز گفتند و امیر تیمور بظهر بغداد رسید و علائم مطلب فرج نمودار شد
و بغداد را محاصرت کرده تا چهل روز همه روزه فرج با جمعی بیرون تاخته و جنگ کرده بغداد را بر مکیت تا آنکه قطعی در
دهشهر پدیدار گردید و روز یکشنبه بیست و هشتم ذیقعده سپاه امیر تیمور بشهر ریخت و بسکنه بیچاره دادند بخشید هرچه
یافتند چپو نمودند آنگاه امیر تیمور فرمان داد که هر سپاهی باید سیری از بغداد بیان حاضر سازد لشکریان بدین و
ایمان بجان خلایق افتادند و کشتارهائی نمودند هر که را یافتند زنده نگذاردند بدین منوال دو آن هوای گرم و
آنقوم بشیرم بر زنده انتقا کردند که تمامی کوچه و بازارها از خشت متراکمه راه مسدود یکسی نمیداد امیر تیمور پس از این همه
فضایح و فجایع تاریخی بغداد را نیز مانند شام نمود و حرکت کرده نگارنده این سطور را کمتر بشرح و بسط اعمال و افعال
وحشیانه ملوک و امرا میپردازم این دو فقره راجع بشام و بغداد را مشروحا نگاشتم تا خوانندگان مظالم ستمکارانه
وحشیانه امیر تیمور لنگ کورکانی را از این دو فقره پی برند که آنظالم سفاک بیباک تا آنگه مسلمان باسم بوده مانند
جد نامکارش چنگیز خونریز در صفحه تاریخ ایام را بنام آوری یک سلسله لعن و طعن ابدی نگذاشته و گذشته است هم
در این سال برجی با شیادات و سردار عثمانی با سلطان بایزید خان از در مخالفت در آمده و شهر سواس را مقر
نمودند و امپراطور قسطنطنیه از در مخالفت و مخاصمت با او در آمد و برجی امرای او با امیر تیمور کورکانی مکاتبت کردند
و او را طلب نمودند هم در این سال شهاب الدین مفسر سیواسی در گذشت

ذکر وقایع سنهٔ ثمان و ثمانمائه و حال پادشاه بردون سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان بر دو ملک مصر و
خبر امیر تیمور با سلطان بایزید خان و شکست امیر شدن بایزید و نامه فرستادن ملک مصر نزد امیر تیمور
دران سال امیر تیمور پس از فتح بغداد شنید که سلطان احمد جلایری ایلکانی حکمران بغداد و اعمال قرا یوسف
ترکمان پادشاه سلطان خان الیدرم عثمانی جسته اند و او نامه با قاصدی نیز و سلطان عثمانی فرستاده و آنها را
خواست و جوابی سخت شنید امیر تیمور سخت برآشفت و بعد معلوم کرد که این همه دو مصر نزد ملک ناصر فرج
برقوق پادشاه جسته اند و امیر تیمور رسولی سفید نزد ملک مصر فرستاد و از او آن دو تن را خواست و خطبه و سکه بنام خود
طلب کرد و ملک ناصر فرج برقوق خطبه و سکه بنام امیر تیمور کرد و از فرستادن آن مهمان غدار سر باز زد و از فحوای
اغلب بیانات و نگارشات مورخین ایرانی و ترکی و عربی و نصرانی چنین برآید که سلطان احمد جلایری و قرا یوسف ترکمان
از مطاوعت امیر تیمور در مصر شانه شده و از حکومت مصر نوازشات بزرگوارانه یافته اند نه آنکه پادشاه عثمانی رقعه انه یا بلکه
امیر تیمور کرکانی مانند سلطان خرد شاق و پنجوان قفقازیه را بطرف آناطول نفرستاده است و سلطان بایزید خان عثمانی
از آمدن امیر تیمور خبردار گردیده با آنکه مباشرت اسلامبول قیام داشت سر رشته و متانت و متانتی نگذاشت
و در صحرای سیواس سپاه نامعدود مغولان و ترکمان خیمه افراشته و سران لشکریان امیر تیمور مانند میرزا شاهرخ و پسر
سلطان و امیر سلیمان شاه و امیر مادیکار اند خودی و رستم لغایو غاو سوبکبک بهادر و دولت تمور خصوصاً ارلای
برواخته و شاهزادگان عثمانی و پاشاوات و سران سپاه او مانند موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی و بلاک
برادر زن الیدرم و مال توخ پاشا و علی پاشا و مسیح بیک و تمور تاش و فیروز و عیسی بیک و غیره خود را مهیای
جنگ ساختند و از یکسو امیر تیمور و از یک جانب سلطان بایزید نصف ارلای صنوف مردان جنگی می برداشته
و صبح روز جمعه نوزدهم ذی حجه این سال در نزدیک قصبه انقره آتش جنگ شعله ور گردید و دو دریای سپاه گشته خواه
هم افتادند و شمشیرها بکار گشته نیشته ها ساخته شد و از خون یکدیگر نهرها گلگون شدند و غبار کشیدن نیزه ها تیره
دای صاحب حبیب السیر و روضة الصفا و منتظم ناصری امتداد جنگ را یک روز نوشته اند و عرب بهادر گهاسه روز نوشته
اند تا غایت سلطان بایزید خان الیدرم عثمانی مغلوب و راه فرار پیش گرفت و سلطان محمود خان با فوجی از
مغولان به تعاقب او تاخته شد و او را اسیر ساختند و بحضور امیر تیمور آوردند امیر تیمور ابتدا اغماض خشونت نمود
و سپس فرمانداد تا او را بگشایند و بهپای او جایش دادند و او از مواجهت و مخلع ساخت سلطان بایزید زبان
معذرت گشود و خواهش نمود فرزندان او مصطفی و موسی که در جنگ با او بوده اند اگر زنده مانده اند بسلامتی حاضر
سازند و امیر تیمور فرمانداد تا انها را پیدا نمایند و پس از سه روز موسی را حاضر ساختند و امیر تیمور فرمانداد تا خیمه
نزدیک سراپرده خود بجهت سلطان بایزید افراشتند و او را با پسرش موسی در انخیمه جای دادند و حسن بیگ
و بایزید چلپای را بحافظت آنان گماشتند و چهار فرزند دیگر سلطان مصطفی در معرکه کشته گردیده و سه دیگر
فرار کرده و غنایم بسیار بچنگ مغولان آمد و برخی گویند که امیر تیمور سلطان بایزید خان را در قفس آهنین محبوس
داشت و او از کثرت غصه و الم ناخوشش احوال شد و در همان اسیری در گذشت و جنگ در روز دوم و بحیره واقع

شده و سلطان بایزید در چهار دهم شعبان وفات کرد و مدت سلطنت هشت ماه و چند روز و مدت اسارت گرفتار بوده
انگاه امیر تیمور قرار نداد تا موسی که او هم نظر بند بود و جسد پدر را برداشته راه بورصه پیش گرفت و در انجا مدفون ساخت
و مدت بازده سال در بلاد عثمانی جنگ خانگی دوام داشت و بزرگان او در سلیمان را سلطنت برداشتند
و در بورصه سایرین موسی را بحث نشانیدند هم در این سال چنانچه در فوق اشارت شد چون خبر انهزام و گرفتاری
سلطان بایزید خان ایلدرم عثمانی در مصر اشاعت شد ملک ناصر فرج سخت برنجید و از جواب رابطه سیاسی
بین مصر و امیر تیمور بحث بمیان رسید و بمبایعت و مطاوعت او کردن بعضا و کیدانه رزانه حبشی باعث شایان
بتوسط احمد واقعه بجهت امیر تیمور فرستاد و وعده داد که مادام العمر سلطان احمد جلایری ایلکانی و فرا یوسف
ترکمان را نگهداری نموده و محبوس بدارد و چون احمد واقعه بدرگاه امیر تیمور رسیدند و هدایا و نامه را گذاشتند مدار
تیمور خوشحال شد و آنها بنواخت و مرخص ساخت

ذکر وقایع سنه ثمانمائه و تعیین حکام از جانب امیر تیمور و هدیه فرستادن امیر تیمور بجهت ملک ناصر فرج ملک مصر

در این سال امیر تیمور حکمرانی شیراز را بامیرزاده پیر محمد شیخ و حکمرانی اصفهان را بامیرزاده رستم و حکمرانی ولایت عراق
عرب و واسط و البصره و ماردین و کردستان و الکجه و را بامیرزاده ابوبکر داد و امیرزاده را بسپرد تا بغداد و تا آباد آن ولایت
و خرابیهائیکه در یورش او شده بسازد و ابوبکر چون بغداد رسید بآبادی او پرداخت نیز در این سال چون
امیر تیمور نامه و هدایای ملک فرج پادشاه مصر بدیه خرسند کرده و بتعجیل بکمال مهربانی نوازش نمود و مولانا
بدرالدین محمد و سید تن و دیگر رابا تاج مرصع و کمربند جواهر نشان و قبای زرتاب برای او روانه کرد چون قاصد
بمصر رسید ملک فرج او را استقبال کرده و لی نهایت محترم داشت و با جرسندی بسیار عودتش داد و نیز امیر تیمور
در این سال ارسیر را فروگرفت و بطرف گرجستان رانده تا گاه بطرف فارس عزیمت کرد و بهر جا رسید آبادی
و آدمی بجای نگذارد و نیز در این سال امیرزاده محمد سلطان در گذشت

ذکر وقایع سنه ثمانمائه و قحطی و غلا در مصر و هلاکت مردم و تعیین امیرزادگان مغولی از جانب امیر تیمور بحکم ملاطیه

در این سال در مصر بواسطه قلت آب رود خانه نیل قحطی و غلا از تمام قطر مصر حتمیه افراشت و در جزیره ها و دهات
اغلب مردم را از میان برداشت چنانچه در شهر وقت معهوده هزار تن بلاک شده و در شهر سیوط بازده هزار نفر
تلف گردیده بدین قسم در سایر شهرهای مصر بسیاری جان سپردند تا بوسائل آوردن آذوقه از اطراف و اکناف
مصائب مردم تخفیف یافت هم در این سال امیر تیمور کورکانی حکمران بغداد و همدان و نواحی کان و برجرد
و کوهگیلویه را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ ارزانی داشت و امیرزاده عمر پسر میرزا امیرشاه را بحکمرانی عراق عجم
و آذربایجان داران و مغان و گرجستان و ارمنستان گماشت و چون امیر اقبوقا نایب الحکومه هرات قوت
شده بود بجای امیر مضراب حاکم الحکومه هرات فرستاد و فرامانداد میرزا شاهرخ حکمران هرات و
غور نیز بهرات روانه گردد و او نیز روانه شد نیز در این سال سید برکه خودی و جلال الدین محمود طلنده و کمال
الدین محمد دمیری وفات یافتند و امیر تیمور در این سال چون بقراباغ رسید فرامانداد تا سه سپاه از اشاپران کان

ذکر وقایع سنهٔ وفوت امیر تیمور لنگ کورکانی وسرکشی فرزندان او برسریر تخت حکمرانی و
تعمیر عمارات بامیرزا شاهرخ ومصالحت بین شاهرخ ومیرزا خلیل سلطان

در این سال امیر تیمور لنگ کورکانی پس از سی وشش سال کشورستانی وملک گیری وهفتاد و یک سال زندگانی درگذشت
و بارغوت او در شبیر قلمرو او آتش فتنه و آشوب مشتعل گشت و در شبیر تلاطم و امصار و نواحی چون خبر نوشتن شایع گشت مردم
شادمان و مسرور شدند و شکرها بجا آوردند که آن سفاک بیباک بمرد و جان بجان آفرین سپرد و امیر تیمور در اسوغت پس
از خروسی در قلعهٔ شبیر شاهزادگان و اعمام و اعیان بلی پایان بخیال کفارهٔ گناهان افتاد و مصمم گردید که بجنگ
و جهاد کفار روان شود و بعزم هدم سکنهٔ چین و ختا از سمرقند و فصل زمستان بطرف ایزار در حرکت آمد و در آنجا زخم عیش
و نشاط بیاراست و جامهای پیاپی از خمر شراب ناب از دست ساقیان چهره آفتاب نواست و بسر شب مدام
مداومت نمود و مختصر از عدل و انصاف معروف گشت و نفس آخر خویش چون قسمت ورق باز گشت پس از فوت او هر جا
امیری و شاهزاده بود در ایالت استقلال و خودمختاری افراشت چنانچه میرزا خلیل سلطان در سمرقند و میرزا شاهرخ
در هرات و میرزا عمر در آذربایجان و میرزا پیر محمد عمر شیخ در فارس و عراق عجم و سایرین دیگر بخیال سلطنت افتاد و بجای خود
جلوس کردند امیر تیمور زمان بدرود جان چون دانست مردنی و کشتنی است تمامی سران سپاه و بزرگان درگاه
را بخواست و مجلسی برای وصیت و ایالت مهدی بیاراست آنگاه گفت و لمهد و قائم مقام من پس از من پیر
محمد جهانگیر حکمران کابل و قندهار و بلخان و غزنین و غیره است پس از فوت او سرکشی سرکشان در هر جا
میرزا شاهرخ در هرات جلوس نمود و بحاضرین درگاه و بار مانعیکان مارگاه بخشایش فرمود و بار جانب خود امیر جلال الدین
فیروز شاه را بجانب ری و عراقات گذاشت و مقرر نمود خرابی سراتراز ساختن حصار و قلعه و دروازها و غیره بپایان
برده و از هرات راست بعزیمت مشهد سر مقدس برافراشت و سپاهی لایق همراه برداشت و چون بنزدیک سمرقند رسید چمره
افتخارها را برسالت نزد خلیل سلطان فرستاد که پس از فوت پدرمن از تجارب روزگار و کبر سن و مشقات لیل و
نهار از توقف زبون هستم و مادامت اطاعت نمائی و راه مطاوعت پیمائی چون رسول پیام برسانید و سایر رسولان
متعاقب رسیدند و در نصایح سودمند در گوش خلیل سلطان گشیدند سر از اطاعت خم کرد و دعوات شاهرخ را اجابت
نمود و میرزا شاهرخ پس از اطمینان کامل عنان عزیمت بطرف هرات برگردانید و نیز پیر محمد جهانگیر سر کشید و اطاعت
شاهرخ در آورد و باز گردنبار وصیت امیر تیمور بایستی او پادشاه گردد و بحکمرانی کابل و قندهار قناعت نمود و هم در این
سال سلیمان بن سلطان بازید خان ایلدرم سلطان عثمانی در اناطول کارش بوقت گرفت نیز در این سال
جلال الدین یوسف ارسیلی درگذشت

ذکر وقایع سنهٔ وخلع شدن ملک ناصر فرج سلطان مصر از سلطنت ملک منصور بجای او جلوس ملک منصور و نصب ملک
ناصر فرج مجدداً بحکمرانی مصر و جنگ میرزا پیر محمد حکمران کابل و بلخ با امیرزا خلیل سلطان و آمدن او بر سر شاهرخ میرزا در هرات

در این سال مصر بار دیگر ملک ناصر فرج قیام کرده و برای اینکه سکه و خطبه را بنام امیر تیمور کورکانی کرده

بود معتقد در خلع و عزل او شدند و برادر او عزالدین عبدالعزیز بن برقوق را بحکومت برداشته و رایت مخالفت و مبارزت
برافراشته و آمده محمود را در شانزدهم ربیع الاول این سال محاصرت نموده و او را تهدید و تخویف کردند ما او از
خوف جان خویش که در هلکت دید از حکومت استعفا کرد و او پس شش سال و پنج ماه و یازده روز حکمرانی در مصر مخلوع شد
و در مدت حکمرانی او مصر و سوریه و فلسطین مبتلا بانواع مصایب و مصاعب از قبیل آمدن امیر تیمور لنگ و بانتهبات
و قتل و غارت و خرابی و پریشانی و پراکنده شدن مردمان و پس از آن ملخ خواری بسیار و پس از آن قحطی و گرانی
فاحش و هلاکت مردمان از گرسنگی و کمی آب و بازندگی که بشیر مردم او بود خوار افزوده شد گرفتار شدند بالجمله چون
ملک ناصر فرج مخلوع شد از نظرها غایب گردید و هر کسی در باره او چیزی گفت برخی او را کشته دانسته و بعضی مرده
پنداشته و گروهی او را پنهان گشته انگاشته عبدالعزیز بحکومت برداشته و او را ملقب بملک منصور نمودند و پیش از دو ماه
از حکومت او نگذشته بود که خیالات مردم در حق او باطل گردید و دلها از او برنجیدند و همه سر از اطاعت او پیچیدند
گذاشته و رایت مخالفت او را برافراشته و بیاد ملک ناصر فرج برآوردش افتادند که تا ملک ناصر فرج ظاهر گردد و مردم
و مرده مجدداً با او مسابقت و مسابقت کرده و چون دوباره بر سریر حکمرانی متمکن گشت برادر خود عبدالعزیز ملک منصور
را روانه اسکندریه نمود و او در انجا بود تا در عشر رابع اثنانی سنه مشتمله و ثمانمائه وفات کرد و هم در این سال میرزا محمد جهانگیر
شنید که امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک بنزدیکی فلج آمده اند پس رسولی فرستاد و امیر شاه ملک را بلغ آمده و پس از
مدتی با او برای مخالفت میرزا اعظم سلطان حکمران سمرقند مشورت کرد و انگاه رسولی بحضرت زبان بسمرقند نزد خلیل
سلطان فرستاد که بنا بوصیت امیر تیمور سلطنت حق خلیل سلطان خواهد و کسیکه سلطنت را امیر تیمور داده است
کمک سمرقند میرا بن عنایت کرده و چون ایلچی بازگشت و پیام آورد میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک میرزا الغ بیک را تاخت
نموده و عزیمت حرب با میرزا خلیل سلطان نموده و از آب آمویه گذشته چون میرزا خلیل سلطان از قبض آن خبر یافت
او نیز با سپاهی رزم جوی از سمرقند بیرون شتافت و در دوم رمضان این سال در کنف میدان حرب گردیده و شکست شامل قشون میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک شده و انها رو بفرار گذارده و خود را از آب بسلامت
گذرانیدند در آن وقت میرزا شاهرخ از هرات نزدیک بادغیس آمده بود چون این خبر شنید متوجه ماوراء النهر گردید
و در بین راه امیر شاه ملک و میرزا الغ بیک بدو ملحق شدند و قاصدی از نزد میرزا خلیل سلطان نزد میرزا شاهرخ رسید
و بعرض رسانید که چون میرزا محمد جهانگیر بدون جهت بمخالفت قیام کرد و از این سوی آب آمده و متعرض حدود سمرقند
شد من ناچار بدفاع او قیام کردم میرزا شاهرخ در جواب او پیام فرستاد که ما خود را چند شهر از بلخ دور
کنار آب آمو تجدید عهد مودت کرد و میرزا خلیل سلطان بدین پیام جواب فرستاد که من امیر الله داد و از خون شما
میگذرم میرزا شاهرخ نیز امیر مظفر و قاضی عبدالله را معین نمود که چون بآنجا بموقع معین رسیدند تبادل را
نمایند و تجدید عهد و میثاق کرده باشند و میرزا شاهرخ پس از چند روز توقف در سوق و رخان آنجا که متعلق
خود که هرات باشد فرمود و بهرات برسید هم در این سال میرزا ابوبکر بن میرزا امیر شاه با سپاهی از آنجا که
نموده و میرزا عمر تاب مقاومت او نیاورده بخراسان گریخت و نیز در این سال دلاور خان غوری که پس از فرمان

نجوزاد هندوستان مراجعه راجه استقلال برافراشت و بنظم و نسق پرداخت و گذشت و بجایش سلطان هوشنگ شاه وجه حکمرانی مالوه و توابع او گشت همچنین طوایف افاغنه گرداگرد امیر تیمور پدید شدند استیلا یافت و آنشهر هزار را ویران کرد و در این سال با سپاهی فراوان بطرف پنجاب رانده حکمران آنجا خضرخان کنار جاب امیر تیمور را بعنوان پیشکشی شایانی گرده بود فرمان یافته بود بمقابلت و مقاتلت افاغنه خان شتافت و پس از جنگ بسیار افاغنه از خاک سرزمین بدر رفت و عاقبت کشته شد و سپاهش پراکنده شدند و چون خبر کشته شدن افاغنه شایع شد دولتخان لودی و اختیارخان فوری بفتوح شتافتند و سلطان محمود ناصرالدین تغلقشاه که مدتها آواره بود آورده بر سریر سلطنت دهلی نشانیدند و سلطان محمود دولتخان لودی را بسفارت فرستاد

ذکر وقایع شنبه و واقعه آرا یافتن میرعلی تاز در بلخ و کشته شدن میرزا پیر محمد و توجه میرزا شاهرخ بطرف استراباد و کشته شدن میرزا عمر

در این سال میرزا پیر محمد جهانگیر حکمران بلخ و کابل بکنایه مخاطب امور جمهور آمایک اقدام بر علی تاز نهاد و بجمع مال و تجهیز لشکر پرداخت و بدین تهیه اقتاب و سماع حکمت و رباب اوقات میگذرانید میرعلی شنید جاسوسی سلطنت در او نمایش داد یافت و اجتهاد بمراز گردید و در شکار روز ماه رمضان این سال بسر آورده میرزا پیر محمد تاخت و او را پاره پاره ساخت و خود بسریر روی و فرمانروای برآمد چون این خبر در کشیر خان بگوش میرزا سید احمد میرک رسید بی تابی راه گرفت و میرزا شاهرخ را خبر رسانید شاهرخ از حدوث این واقعه مولمه متاثر گردید و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان و امیر میرزا سید احمد میرک روانه بلخ ساخت و خود مصمم گردید که بجانب بلخ در حرکت آمده شود که خبر موحش دیگر رسید که میرزا عمر حکمران استراباد بسن بالغت برداشته ولایت خود سری و مخالفت برافراشته شاهرخ ناچار عزیمت بطرف میرزا عمر نمود و میرزا عمر در استراباد و جرجان حکومت داشت و با قوای چندین عزیمت خراسان با لشکری فراوان نمود و در دشت هم دشت دامغان بدو فریقین بنزاع یکجام در سپاه کشنده خواه بهم رسیدند در این بین حکیم تواجی کرا از سپاهیان نامی میرزا عمر بود با دسته از رشتاسپان خود از سپاه جدا شده و بخدمت شاهرخ رسید و سایرین نیز مساعدت کرده بدین حکمت و بدال قشون میرزا عمر متفرق شدند و خود بسوی راه گریز گرفت و در راه گرفتار سواران امیر مضراب شده و چند زخم برداشت و مقید گردید و بارودی شاهرخ حاضر آمدند و بمسیبان عاتق و جراحان کافی سپرد و آنها شدند که سودی نبخشید و در بیست و پنجم دیقعده در گذشت و او را در جنبا بام فخر رازی مدفون ساختند در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی با سپاهی نامعدود بطرف روم ایلی رانده و آنجا را فرو گرفت نیز در این سال محمد شرف مغربی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و توجه میرزا شاهرخ از هرات بطرف بلخ و تعمیر قلعه بلخ و کشته شدن میرعلی تاز و عود شاهرخ و توجه بجانب جاجرم

در این سال در روز دهم محرم میرزا شاهرخ از هرات بجانب بادغیس در حرکت آمده و از آنجا بعزیمت سیاه و بجانب جاجرم نهضت گاه برداخت و بطرف اندخود روان شد و از آنجا عزیمت بلخ نمود و از آنسوی چون میرعلی تاز خبر آمدن شاهرخ شنید از باغ خود احتشام نمود و امیر علی خطیب پیش آمده و از آنجا چون کثرت سپاه و قوت و شوکت شاهرخ دید بهراسان

کرده در راه فرارش گرفت شاهرخ امرداد تا میرزا سید احمد و امیرزاده کارشاه و امیر نوشیروان و حسن بیونی تکان
سعادت او حرکت کردند و تمامی مال و اثقال او را گرفتند و پرعلی تا زمان بعد و دیگر از خوانین خویش بنکدار و لشکر قلعت
و شاهرخ ما امرای او بلخ وارد شدند و مردم شاد مانیخا نمودند شاهرخ همه را انعام و احسان کرده و قلعه بندوان را بگیر
امیر تیمور و این شده بود و بسباحت و تعمیر اقطاع و عمارات مخربه پرداخت و حکومت بلخ را میرزا اقتیه و فرزند میرزا ابوبکر
جهانگیر بداد و دستار سپاهیان را طرم او موده خود بطرف هرات رایت نصرت آیات برداشت چون
شاهرخ از بلخ بیرون شد پرعلی باز سر برکشید و جمعیرا دور خود گرد کرده بطرف بلخ روانه گردید لکن بر یک حمله سپاه میرزا
قیده و منهزم شده و باز راه فرار پیش گرفت متابعان و سواران او با هم متفق و متفق گردیده او را کشتند و سر شرا در رکاب
شاهرخ بهرات بردند و مورد انعام و انعام شدند هم دران سال چون شاهرخ از بلخ عودت نمود خبر شنید که
کمش الدین علی جشید نایب الحکومه استرابا د در مملکت افتاده شاهرخ نیابت خود در هرات با و الشیخ ابراهیم سلطانرا
گذاشت و در بحبوحه زمستان دیگر این سال رایت عزیمت بجانب جرجان برافراشت و میرزا الغبیک در جرجان
شرف ملازمت دریافت و از انجا کوچ نموده با استرابا د در آمد و از انجا خبر رسید بیرک پادشاه حکمران مازندران فرار کرده
است شاهرخ زمستان را در قشلاق مازندران توقف نمود و انگاه شاهرخ حکومت استرابا د و مضافات آنرا بمیرزا
الغبیک داد و حکومت و انعام از الغبیگ تحویل بسید غیاث الدین میرابجری میرزائی داشت و رایت عزیمت بجانب خراسان
برافراشت و در بحر ذیقعده بهرات رسید و جمعیرا که در کارهای دیوانی خیانت کرده بودند سزا داد و گروهی را که خدمت
کرده بودند پاداش داد و احسان نمود و در بیست و هم دران سال شاهرخ فرمانداد تا سلطان خلیل شهر ترند را که در
زمان امیر تیمور خراب کرده بود تعمیر کنند و میرزا دران سال حاجی لطف الله نیشابوری و صارم الدین اوق متوق
مورخ مشهور معاصر درگذشتند

ذکر وقایع سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه و رفتن میرزا اسکندر بطرف بلخ و شکست او از میرزا اقتیه و وقایع خداداد حسینی با
او با میرزا خلیل سلطان و گرفتاری خلیل سلطان و فرار خداداد با خلیل سلطان بمغولستان و حرکت شاهرخ

دراین سال میرزا اسکندر بن عمر شیخ که حکومت حصار را داشت و در همان موسم گردیده راه شیراز پیش گرفت
و گرفتار شده و از بند نجات یافت و بخراسان شتافت و بقریه احمد که در میان تون و طبس واقعست چندی توقف کرده انگاه بنه
بسی بطرف بلخ و شیرغان متوجه گردید و در حدود بلخ و تالقان جمعی را بدور خود فراهم نموده و بطرف بلخ بخیال استیلا بدان شهر سرازیر
شد چون میرزا اقتیه و خبر یافت با سپاهی استقبال او شتافت و میرزا اسکندر در بین جنگ از معرکه سر برتافت و بطرف
کنار آب امو یه گریخت و از انجا با نبوه از دست حکمران او خود و سید احمد ترخان شاهزاده اسکندر را بانجایی مناسب فرود آورد
و احترام و اکرام لایق نموده چنانکه رشاهرخ در هرات نگاشت انگاه از هرات جواب رسید که او را مطلق العنان نماید میرزا
اسکندر پس از اجازت شاهرخ از افغانستان بیرون شده راه شیراز پیش گرفت هم دران سال خداداد حسینی در کنار آب سخته
ترکستان گردی را در خود جمع نموده و اعلم مخالفت کرده میرزا خلیل سلطان بقصد سرکوبی او با سپاهی گران از سمرقند بیرون آمد
و در نزدیک قریه شیرزار در دو فرسخی هرات خداداد حسینی نیز با اتباع خویش پیش آمده و دو لشکر مقابل یکدیگر جایی گرفته و آتش

ملک مشتمل شد و میرزا اسفندیار سلطان بکشت یافت و متعلقه را زیاده از پیش زینت داد و سپاهش مستغرق شده خدایداد قلعه را
فرو گرفت و فرامین جلی باسم شاهزاده میرزا اسفندیار سلطان نگاشته و بهر جا روانه داشت و مابدک زمانی مشیر ترکستان
مقرف او آمد این خبر را با میرزا شاهرخ در بدخشان رسانیدند و او در تهیه این سال رسید با سپاهی فراوان از رهای بجستند و
از جیحون گذشته و چون بجزار رسیدند که خدایداد چون از حرکت موکب شاهرخی خبر یافته میرزا اسفندیار سلطان را از قلعه بیرون
و با او دامادش بطرف ترکستان گریخته شاهرخ بسر قشه در آمد و انواع الطاف و اشفاق و حق زبگان مرعی داشت
و ولایت شوکت و اجلال در سمرقند برافراشت و در سریر سلطنت متمکن گشت هم در این سال ملک فرج رزوق سلطان
مصر چون دانست امیر تیمور پس از مرگش کسی را ندارد که مانند او با طراف رود آرد متوجه سوریه شده و مابدک زمانی انتیاد را
در تحت تصرف در آورده و از جانب خود بحرجانی و دلیکی معین کرده و مسایل راعی مردم مصر را احسن وجه فراهم کرد

ذکر وقایع سنه ۸۱۳ و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بعزم گرفتاری خدایداد و گشته شدن او و تعیین حکام بجهت ولایات

در این سال در ماه محرم میرزا شاهرخ با سپاهی بی پایان بعزم گرفتاری خدایداد از سمرقند بملک مغولستان
نهود و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان با فوجی جنگجو بجلو فرستاده و از انسوی چون خدایداد دانست که میرزا شاهرخ
بدین سوی حرکت آورده ملتجی بخان پادشاه مغولستان گردیده و از او استمداد کرده و او برادر خود شیخ جهانرا با سپاهی
این بمدد خدایداد فرستاده و چون شیخ جهان رسید خدایداد او را استقبال نموده آنگاه شیخ جهان با بزرگان و
سران سپاه مشورت نموده و گفت خدایداد سالها بمنت امیر تیمور متنعم بوده و بملک بخچه بروی و لی نعم زادگان خود
زده و ملک بحرامی منهایدالسبا بالعدها جوئی در سلک ذاهد کرد آنگاه بدون تامل با او بحشه و خویش رشته و سر سپرده
امیر ملک شاه که تا بنگی بدان حدود رسیده بود فرستاده و نیز بسرعت الله ماله را گرفتار کرده بکشته و سر بریده پیش
برداشته رایت مراجعت برافراشته بدون انکه دیگری خویش رنجیده کرده و امیر ملک شاه و امیر علی ترخان با سپاهی
کشتگان خدمت شاهرخ شتافته زیاده اکرام و اشفاق مانیشه نیز میرزا اسفندیار سلطان در بارگاه شتافت و عنایات
بیکران یافت و میرزا شاهرخ حکومت سمرقند و مضافات آنرا بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر شاه ملک را
بخدمت او گذاشت و میرزا محمد جهانگیر بن محمد سلطان را بحکمرانی شاهان گماشت و میرزا ابوالفتوح ابراهیم سلطان را
بحکومت بلخ برداشت و میرزا بایقرا را بحکمرانی کابل و غزنین و دشت هارگاهست و در شانزدهم شعبان رایت عودت
بجانب هرات برافراشت و چون بهرات رسید میرزا اسفندیار سلطان با امیر حمزه قوتوقه و ملک فولاد و خضر سپاهی
و صدر حسن و خواجه کبیر را با سپاهی لایق بطرف عراق عجم گسیل فرمود تا او ممالک متعلقه بمیرزا امیر انشاه و میرزا عمر را
بقبضه اختیار درآرد هم در این سال که مقارن سال هزار و چهارصد و بیستوای دی ایتایسیاد و
سر تاب که کی مردم و دگری در آذین بن جای داشته معزول کرده و بجایشان الکساندر عم ایتالی انتخاب کردند

ذکر وقایع سنه ۸۱۴ و فوت انیزی شیخ محمود الظاهری در مصر و بر تخت نشستن المستعین بالله خلیفه و خلع مستعین و نسب او

در این سال در مصر فوت دینی برپا شده و یک تن از امرای ممالیک الملقب بشیخ محمود الظاهری را که از خدمه امیر محمود که او

امرای ملک ظاهر برقوق بود سر بشبشه انگیزی و اشوب طلبی بخیال حکمرانی مصر برداشت و مستعین با بعد خلیفه مصر را که پس از استعفای متوکل علی الله پنج سال بود در مصر خلافت دینی داشت برعایت سیاسی و دنیائی نگاشت و حال آنکه پس از استعفای خلفای بنی عباس در بغداد و طلوع خلفا در مصر اعتبار دنیائی و سیاسی بحث خلفا دیگر باقی نمانده بود و در مصر آنان هم گمنامی داشتند فی اسم و فقط خطبه بنامشان خوانده میشد دران وقت شیخ محمود برای شیرینی اغراضات شخصیه خویش مستعین را خلع نمود و ما گفت برای من ممکنست که دوباره مقام و منزلت امیر اگر خلفا دارا بود بحث توعدوت دسم و گفت تمامی مردم با من در خلافت و سلطنت توبیعت بوده و مستعد ببیعت و متابعت منعقد توسبشد مستعین بیچاره فریضه بیانات بی اساس شیخ محمود گردیده و مستعد شد دران وقت ملک ناصر فرج سلطان مصر و دمشق به تنظیم و تعمیر بلاد و عباد میپرداخت چون انقلاب مصر بشنید بطرف مصر آمد و شیخ محمود با مستعین باستقبالش شتافته چون دو سپاه بمقابل یکدیگر رسیدند مستعین فرمانی صادر کرد که ما فرجرا خلع ساختیم و دوای حیات کننده چون این مشور منتشر شد اعوان فرج متفرق گردیدند و او فرار کرد و گرفتار شد و پس از حکومت او در بیست و پنجم محرم ششصد و نه مستعین جشن برآمد و ملقب بملک عادل شد لیکن شیخ محمود متدرجا او را از کار کرد و خلع نمود و خود بحث حکومت مصر نشست هم در ایام سلطان احمد جلایر ایلکانی با قرا یوسف ترکمان بجنگید و سلطان احمد عاقبت منهزم گردیده و کشته شد از اتفاقات غریبه زمانیکه سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف ترکمان در مصر نزد ملک برقوق بحبس بودند سبب ایام حکمرانی خود تاسف میخوردند و برای ایام استقلال دم میزدند و یکدیگر را بوس انواع اطمئنان خیال میدادند باینکه هر قرار گذارند که اگر از بند گرفتاری در وقت آزاد شدند و دوباره صاحب ملک و دولت شدند هیچگاه متعرض مملکت یکدیگر نگردند بلکه در شدائد و محن یار و مددکار یکدیگر باشند اگر دشمنی مملکت یکدیگر از این دو حمله آورد آن یک با تمام قوای خویش بدافعت قیام کند و چون امیر تیمور رحلت ربست و گذشت و نیابا اعزاز و اکرام بسیار آزاد شدند و ملک مصر در حق هر یک احسان و اکرام میبایان نمود و چون بقلمرو خود آن یک آذربایجان و این یک بغداد رسیدند رایت تعدی بر دیگری برافراشت با بحمله بنیاد سلطان احمد جلایری در بغداد از حرکت او خبر یافت بجانب آذربایجان شتافت و آن امیر را فرو گرفت قرا یوسف برگشت و با او بجنگ آمده او را منهزم و مقتول ساخت و سلطنت ایلکانی در ان سال منقرض شد

ذکر وقایع شنه و طغیان امیر شیخ نورالدین و حرکت امیر شاهرخ از هرات بترکستان و کشته شدن شیخ نورالدین و بنای خیریه در هرات و رفتن امیر شاهرخ بزیارت مشهد امام رضا

در این سال امیر شیخ نورالدین در ترکستان علم مخالفت برافراشت و از در مخاصمت و معاملت در آمد امیر شاهرخ با لشکر بسیار بترکستان رفت و با امیر شیخ نورالدین ملاقی شد و جنگ عظیم کرد و شیخ نورالدین منهزم گردید و بجانب اوشتا فشد و عاقبت از جنگ او سر باز زد و بجای خود رسید سکنه شهر در ابتدا از در مدافعت در آمدند و مانند خواجه عصام الدین و خواجه عبدالجبار و خواجه عبدالملک و قاضی صلاح الدین غیرتمندانه از او جلوگیری نمودند چون شیخ نورالدین توانست شهر را بگشاید و بغیر از مذلت و خواری بدرآید ناچار راه تزویر پیش گرفت و با امیر شاهرخ جهانگیر متفق

گردید

گردید چون این اخبار در هرات شایع گردید میرزا شاهرخ با لشکری فراوان عازم سمرقند گردید و غیابت خود را امیرزا
بایسنقر داده و چون کبک کلف رسید میرزا الغ بیک با بسنقال مراسله و پاپلق گردید و از بعد هم صفر میرزا شاهرخ
از چون گذشت که در آنجا امیرزا امیرک احمد و امیرشاه ملک با سپاه متفرقه ملحق شدند از آنسوی امیر شیخ نورالدین
از ترمذ با جمعیتی بر کشتی بمقابلت و مقاتلت در آمده و از سوی صغانیان راست گردید و میدان جنگ در قرزل، بابوداب نام
آماسته شده و دو سپاه کینه خواه بهم آویخته و خون گیگیر بخشید عاقبت شیخ نورالدین شکست خورده فرار نمود و اخلال
و اثقال او امیرزا شاهرخ تصرف فرمود و روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول میرزا شاهرخ بسمرقند وارد گردید و امیرشاه
ملک را با لشکری جرار بدنبال شیخ نورالدین روانه کرد و کسانیکه در مدافعت و محافظت سمرقند اهتمام نموده بودند بمراحمت
و همه را بانعامات شاهانه متمتع ساخت و رایت مراجعت بجانب هرات برافراشت و چون بهرات رسید در
دفاقتهای محاذی قلعه اختیارالدین در هرات بنا نمود و باغی موسوم بسفید ارمیان شرق و شمال هرات بنیان کرد
و اموال بسیاری مصروف عمارات شاهی نمود و در آن وقت خبر رسید از سمرقند که امیرشاه ملک که بتعاقب امیر
شیخ نورالدین شتافته بود آن گرفتار کردن او بسمرقند بازگشته و بین او و میرزا الغ بیک غبار نفاق بالا گرفته و شیخ نورالدین
از حاکم منولستان مدد طلبیده میرزا شاهرخ ناچار باز بطرف سمرقند حرکت آمد و روز بیست یکم جمادی الاول
از آب آمویه عبور نموده و بمنزل قشقاوره فرود آمد در آنجا میرزا الغ بیک با اعیان و بزرگان سمرقند بحضور رسیده
که در این بین امیرشاه ملک با سر برهنه و امیر شیخ نورالدین نیز رسید که میرزا شاهرخ بی اندازه خرسند گردید بعد معلوم
شد که بار دوم امیرشاه ملک که بترکستان نزد قلعه صوران که امیر شیخ نورالدین در آنجا پناه جسته بود رفته بود براز
قلعه بیرون آورده و بنای مدافعت و محاربت را گذاشته و جمعی را کشته تا برسراو ریخته و سر شاه را برداشته و آمده است
انگاه میرزا شاهرخ براست عودت برداشت و امیرشاه ملک را ملزم رکاب ساخته بهرات مراجعت کرد پس از چند روز
توقف آغاز نمود بامیر شیخ نورالدین که پس از فوت امیر تیمور بنکاح او در آمده و باو بهرات آمده و میرزا شاهرخ قصبه گوسیه
هرات را باو بخشید که ایام براحتی گذراند هم در این اوان میرزا شاهرخ از هرات بعزم زیارت مشهد رضا حرکت از هرات
نموده و چون بمشهد رسید عالی خطیر لسادات و مستحقین روضه رضویه بخشید هم در این سال میرزا رستم از اصفهان توجه
بخش مردم ازاوه بطرف خراسان حرکت کرده و در مشهد بغزا پوسی میرزا شاهرخ نائل گردیده و حکومت فارس و عراق
عجم باو نیز در این سال میرزا خلیل سلطان در ری واگذشت و سلطان محمد خان ایلدرم بطرف روم ایلی حرکت
بگرد و اغتشاشات را مستخر نمود

ذکر وقایع شش ساله و عودت شاهرخ از مشهد بهرات و لشکرکشی خوارزم و فوت ناصرالدین محمود پادشاه دهلی و نشستن دولتخان گودهی بجای او و اقدامات شیخ محمود طاهر بری مصر

در این سال در روز جمعه دهم محرم میرزا شاهرخ از مشهد بهرات عودت نموده رخت مسافرت در باغ زاغان بگسود
که در آن وقت الجایخان خاتون رسید بخدمتش و مکاتیب مودت و محبت و تهانی آورده و مورد
اعزاز و اکرام و طوع و خضوع گشته نیز ملک قطب الدین حکمران سیستان با تحف گران قیمت بر سید انگاه میرزا شاهرخ

رسولان با شیخ محمد بخشی عودت بترکستان داد انگاه رای بشیرخوارزم مقرر فرمود تا امیر جلیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کارا با سپاهی لایق بحرکت آمده و چون خطه خوارزم رسیدند ایدکو مبارکشاه پادشاه خواندم با قسونی رزم آرای بیرون شتافت و از بامداد تا شام بجنگیده و سپاه شاهرخی را شکست فاحش داده و امرا فرار کرده بحرات آمدند میرزا شاهرخ فرمان داد تا این بار امیر شاه ملک و امیر سید علی ترخان با قسونی فرامان را خواستار گردیده و چون خطه خوارزم رسیدند ایدکو مبارکشاه مردانه بجنگیدند ایدکو از جنگ صبر بتافت و بطرفی شتافت و امیر شاه ملک مظفر و منصور بخوارزم در آمده و بزرگان و مشایخ و سادات خوارزم او را استقبال کرده و چون ایدکو مبارکشاه مردی ظالم و سفاک و شقی بود و سکنه خوارزم از او ناراضی بودند مقدم امرای شاهرخی خیر انجو بی پذیرفته شد و امیر شاه ملک نامه فتح و فیروزی ببهرات فرستاد و خود بفراستان بوسی مشرف شد میرزا شاهرخ منشور حکمرانی خوارزم را برایش نگاشت و امیر شاه ملک رایت عودت برافراشت و بخوارزم رسیده و بحث حکمرانی نشست و حکمرانی او تا آخر حیات شاهرخ دوام داشت بلکه بپسرش از پسر نیز منتقل گردید هم در این سال ناصر الدین محمود تغلقشاه پادشاه دهلی پس از بیست سال نظام پادشاهی و جهانبانی درگذشت و آن آخرین پادشاه ممالیک غوریه و انگاه بزرگان اعیان دهلی جمع شده و دولتخان لودی را بپادشاهی برداشته و چون راه ورسم حکمروی ممکن گشت سران سپاه و بزرگان مملکت را بنواخت و هر یکرا بقدر خور حال خود از انعامات شاهانه متمتع ساخت نیز در این سال شمس جهان پادشاه ترکستان درگذشت و برادرش نقش جهان بجایش نشست هم در این سال چون شیخ محمود طاهری بتخت مصر ممکن گشت و لقب ملک مؤید یافت و مستعین را بچاه زندان انداخت مستعین از خفا بنوروز که در سوریه جای داشت نامه نگاشت و او را بانجوات داد و با قسونی مستعد بمصر آمد و مستعین را گفتا فشوری مانند شیخ محمود صادر گردد و شیخ محمود در این وقت در شام بود چون خبر این واقعه شنید بمصر آمد و مشایخ و علما را با خود یار کرده و مستعین را بخلوع مؤید و با سکندریه او را فرستاد و برادرش بجایش خلیفه کرده و ملقب به المعتضد بالله کرده و بتخت سلطنت نشست و ملک زمانی ممکن و مستقر گشت

طبقه سلاطین لامکستان که در انگلستان سلطنت نموده اند چهار نفر بوده اند مدت پادشاهیشان هفتاد و دو سال است که از سال ۱۰۶۶ میلادی تا سال ۱۱۳۸ سلطنت کرده اند وقایع سنه ۱۰۶۶ و آمدن خضرخان از پنجاب بدهلی و استیلای او و گرفتار شدن دولتخان لودی و انقلاب در عثمانی و بحث را بدان سلطان محمد خان اول و طغیان میرزا اسکندر حکمران شاهرخ بر ضد او

در این سال خضرخان حکمران پنجاب هندوستان چون خبر یافت که دولتخان لودی را مردم بسلطنت برداشته اند و بحث دهلی نشانیده اند از پنجاب با نجا هزار مرد شمشیرزن بطرف دهلی در حرکت آمده بدون ثانی کار را بدولتخان تنگ گرفت و او را در قلعه سیری محاصرت و در میدان کرده عاقبت دولتخان بجان رسیده و با سفیر رسولان چرب زبان امان یافت و از قلعه بیرون شتافت خضرخان او را در قلعه فیروزآباد فرستاده و خضرخان بدهلی استیلا یافت و تشکیل سلطنت سید ها را در هندوستان داد هم در این سال بزرگان عثمانی بر سلیمان خان

بشوریدند زیرا سلیمان بمناسبت جرمی فرمانداد تا ریش رعیتش یک چهارم را تراشیدند مردمان واسطه یک چهارم
شورش کرده و او را بکشتند برادرش موسی بجای او نشست بمقام برافراشت و بسیاری از یک چهارم بکشت
و در آتش سوزان انداخت تا عاقبت محمد کرمداد برادر خود موسی را در میان بست و او را از میان برداشت
و خود علم سلطنت و حکمرانی برافراشت و بنظم و تنسیق نظام سپاه و تنسیق نظام پرداخت و با ملوک نصاری قواعد دوستی و مهارت
و از این بعد پس از سنگشت خوزان و اسیر شدن سلطان بایزیدخان ایلدرم مملکت عثمانی مجدداً تحت نظام و سکون
و آسایش و ترقی در آمد همدر این سال میرزا شاهرخ کورکانی در سیزدهم رجب بعقبه جنگ با قراپوسف ترکمان که استقلالی
تمام در آذربایجان و ارمان و عراق عرب و غیره یافته بود از هرات حرکت نمود و چون به میشاور رسید میرزا
اسکندر بن عمر شیخ حکمران فارس و عراق نگاشت که با سپاه خویش در حرکت آمده در شهر ری طهران با اردوی
شاهرخی در قشلاق مانند ان بود چون او سعید رسول میرزا اسکندر برسید و مطلب روشن گردید میرزا
شاهرخ برسول گفت اگر میرزا اسکندر خواهد بیاید اصلح آنست که قشونی بمدد فرستد و چون رسول باز گشت
میرزا اسکندر یکباره آغاز مخالفت نمود و خطبه و سکه بنام خود کرد و رسولان با نامه های فراوان بقصد
و کابل و غزنین و سیستان و سایر بلدان فرستاده و از جلوس خود آنان را آگاهی داد و طغرای خود را بدین مضمون منقوش
که (القائم بامر الله ولی امیرالمؤمنین السلطان اسکندر) و چون نامه او بملک قطب الدین
حاکم سیستان رسید رسول را معقید نموده و با نامه بهرات نزد میرزا سپیو غمش نایب الحکومه هرات فرستاده
و سیورغمش آنامه را بر جناح استعجال نزد میرزا شاهرخ فرستاد و محقق شد که میرزا اسکندر سر بطغیان
و استقلال برداشته در آنست مخالفت و استبداد برافراشته هم در این سال ها زی چهارم پادشاه
بنگلیتان در گذشت و بجایش ها زی پنجم فرزندش بتخت سلطنت نشست

ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و آمدن میرزا شاهرخ بطرف اصفهان و جنگ او با میرزا اسکندر و فرار اسکندر

در این سال در جمادی دوم محرم موکب شاهرخی در حرکت آمد و میرزا بایسنقر را روانه هرات فرمود و در این
وقت چون اردوی شاهرخی بری رسید چند از فرزندان میرزا اسکندر را از اصفهان فرار کرده باردوی
شاهرخی رسیدند و بعرض رسانیدند که میرزا اسکندر قشونی بجهت محاصرت ساوه که مدت مضربه ساوه
که از قبل میرزا شاهرخ در آنجا بود فرستاده میرزا شاهرخ فرمانداد تا امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر
جهانشاه اناق و امیر چهار شنبه باده هزار سوار جرار بمدد نصرالله شتافتند چون نزدیک ساوه رسیدند
امیر یوسف و خلیل و علیشاه برلاس و سیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله که از قبل میرزا
اسکندر بمحاصرت ساوه اشتغال داشتند دست از ساوه داشته و با امرای شاهرخی متفق شده و از
زیر رایت و فرمانبری میرزا اسکندر سر برتافته و بحضور شاهرخ روانه شدند و در نزدیکی قلعه شهریار عز
صباط بوسی یافتند و اردوی شاهرخی بساوه رسید و شاهرخ بخشتی و فرسباوه وارد گردید و چند روزی
بعیش و تجمیز مشغول شد آنگاه عزیمت اصفهان نمود و پس از طی منازل بباغ رستم که در دو فرسخی اصفهان

بوده نزول فرموده و این پس شیخ محمد قرآبت امیر عباس و شیخ علی قزاق با سعید بن سوار از میرزا اسکندر گریخته
و بارودی شاهرخی پیوسته چون خبر رسیدن شاهرخ با لشکری از استه بمیرزا اسکندر رسید پس از مشاورت با
سران سپاه مقابلت و مقاتلت برداخت و چون از اصفهان بیرون شد و کثرت سپاه شاهرخی را دید بر
خود بترسید و راه گریز گرفت و سپاهش نیز راه فرار گذارند و لشکریان شاهرخی متابعت انها ناخته و بسیاری
بخاک و خون درافتادند میرزا اسکندر خود را بدرون اصفهان رسانید و در شانزدهم ربیع الاول این سال سپاه
شاهرخی اصفهان را محاصرت نمودند و مدت پنجاه روز اصفهان محصور بود تا عاقبت سپاه شاهرخی بقهر و غلبت
اصفهان را فتح نمودند و بسیاری از سپاه میرزا اسکندر کشته شدند و میرزا اسکندر گرفتار شد شاهرخ فرمود تا او را به
برادرش میرزا رستم سپردند و او میرزا اسکندر را میل آتشین در چشم کشید آنگاه سپاه شاهرخ با صفهان رسیدند
و خاک مصیبت و پریشانی بر سرهای هلی بجا پاش جمشید و شهر را بباد تاراج دادند و همه مایحتاج را نقود و جنس بالسویه
بر لشکریان قسمت نمودند میرزا شاهرخ در اصفهان مدتی توقف نمود تا کار شتگان او بشیراز رفته اسباب
و اموال داولاد میرزا اسکندر را برداشته با صفهان آورده میرزا شاهرخ مبلغی جسیم بفقرا و ضعفا احسان نمود و آنگاه
آن کوکبه را از انجکومات ایالات و ولایات تعیین نمود و از اصفهان عزیمت شیراز فرمود و از انجا بیزد رفته از
یزد راه بیابان لهستان روانه هرات گردید و در بست و دوم رجب بهرات رسید و بار نافیستگان درگاه
و بزرگان سپاه مالی بی اندازه بخشید چون خبر رود شاهرخ را اطراف خراسان و افغانستان و خوارزم انتشار یافت
حکام هر یکا بعظمت پناه آمده و بفراستان بوسی مشرف گردیدند و پس از اشفاقات خسروانه و من نعامات
خویش عودت نمودند و میرزا الغ بیک از سمرقند بهرات آمده مورد الطاف پدر بزرگوار خود شد مدتی
فرمود در این وقت شاهرخ حکومت طوس را بامیرزاده بایسنغر و حکومت مرو را بتوقتمش و حکومت بلخ را بامیرزاده
مرحمت فرمود و اهل ماموریت خود روانه شدند در این سال شاه نعمت الله کرمانی ولی وفات کرده
و شرح حال مفصل او در جلد سوم این کتاب نگارش خواهد شد نیز زعیم رجی از مورخین محمد الدین محمد بن یعقوب فیروز
آبادی صاحب قاموس در این سال در گذشت و مدت حیاتش هشتاد و هشت بود و همچنین در این سال فرانسه
در جنگ و مخاصمت شهر اراس با بقشنگ مسلط بودند و او را توپ در دستی نگذاشتند

ملوک سیدها که در دهلی هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که از سال
بیست و هفت و هفده تا سال هشتصد و پنجاه و پنج مدت سی و هشت حکمرانی در دهلی و هندوستان داشته اند
دیگر وقایع سنه و اقدار یافتن سید خضر خان در دهلی و تعمیر در هرات و طغیان میرزا بالغبیگ
و حساب او با میرزا ابراهیم سلطان و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بفارس
در این سال خضر خان چنانچه در دهلی مشهد و شانزده نگارش شد له و لشکر او دیگر اگره را ساخت و خود
سلطنت دهلی برداخت پایه استقلالش استوار شد صاحب تزکیات ان هندوستان سعادت او را چنین نگارند
که پس از انکه جشت دهلی را بامید خضر خان شد و قبلا حتی در زمان آمدن تیمور لنگ هندوستان دهلی را بود ان خضر

خان اسم سیادت او در کار بود و کریس از محبت نشستن با جمله با آنکه مبدء دستمان از شیخ مهدی بیرغ امیر تیمور و تاراج موذن
سپاهیانش و ویران و خانه بویان و آشیانیان شده بود سید خضر خان با نظام نت و درایت فوق تصور با آبادی
بلاد و دلشادی رعیت و جباد پرداخت و همه گونه اسباب آسایش خلایق فراآیش شهر یار احیا ساخت و بعمیر
خرابهای دلی که تا این سال بویرانی باقی بود پرداخت و بعضی مفسدین و اعوان بندگان لو و سیلان از میان برداشت
نیز در این سال شاهرخ از هرات امر نمود تا طلبه استیار الدین که از قلاع مشهوره دنیا بود و در زمان امیر تیمور خراب گردیده
بود از نو بنا نهند و در مدت کمی آزاد بکمال متانت و حصانت بپایان آورند و بجهت استحکام آن و اتمامش
مبلغ صد هزار بنا حواله در آن کار کردند تا زودی تمام شد هم در این سال میرزا اجل حکمران ری در گذشت و بجایش
از طرف میرزا شاهرخ بحکومت طهران امتیاز یافت و امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین وجب شیر معاونت
و معاضدت او معین شدند و این جمله از هرات بجانب ری و طهران بعزیمت نمودند هم در این سال میرزا بایقرا
حکمران همدان و نهاوند بر دو جرد هجوم کرد برادرش میرزا اسکندر بکمول بخیال تسخیر فارس افتاد و میرزا اسکندر را
با سه هزار سوار حرکت داد چون اینها بحوالی اصفهان رسیدند میرزا رستم بمقابلت میرزا اسکندر شتافت و پس
از مختصر زد و خوردی میرزا اسکندر گرفتار شده و در اصفهان محبوس و این خبر در شیراز و همدان انتشار یافت و میرزا
بایقرا با سپاهی آماسته از همدان حرکت نمود و میرزا ابراهیم سلطان چون خبر آمدن او را یافت با استقبالش
شتافت و پس از مقابلت و مقاتلت میرزا سلطان ابراهیم شکست خورده بطرف ارجان فرار کرده و میرزا بایقرا
بشیراز وارد گردید و بحکمرانی نشست چون این خبر باصفهان رسید میرزا رستم چون مآل فساد این کار را از میرزا اسکندر
میدانست او را کشت و از اینسوی میرزا شاهرخ پس از آگاهی از این وقایع بمناسبت آنکه قوت و شوکت میرزا بایقرا
را مخل آینده سلطنت خود میدانست در هفدهم جمادی الثانی از هرات بجانب شیراز حرکت فرمود و در سوم رمضان
بشیراز رسیده وارد گردید میرزا بایقرا از رسیدن او پریشان حال بمیرزا بایسنقر ملحق شد که میرزا شاهرخ از سر
جرایم و مخالفت او گذشته و بواسطه میرزا بایسنقر معفو شد و میرزا شاهرخ مقرر کرد میرزا بایقرا با چند تن از معتمدین خود
روانه قندهار شده و در آنجا نزد میرزا فرید و مقید امام بسر رساند و دوباره میرزا ابراهیم سلطان بحکومت فارس بر
قرار گردید آنگاه میرزا شاهرخ حکومت ری و کاشان و قمرا بامیرالیاس خواجه نصب و بدادن گاه و مناسبت
آنکه سلطان اویس بن بایه که حکمران کرمان از زمان اقتدار و جلوس شاهرخ در هرات اظهار خلوصی نموده
بود موکب شاهرخی متوجه کرمان شد نیز در این سال سپاه انگلیس با زنجاک فرانسه وارد گردیده و پس از جنگ
سختی فرانسه شکست خورده هم در این سال شیخ نورالدین عالم و میر سید شریف جرجانی در گذشتند بهرات
ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و حرکت میرزا شاهرخ از شیراز بکرمان و عودتش بهرات و سرکشی و آمدن سلطان اویس کرمان
در این سال چون میرزا شاهرخ که در اواخر سال قبل از شیراز بعزیمت کرمان حرکت کرده بود بسیرجان رسید
سلطان اویس حکمران کرمان بجواب و عرض زده ولی اندازه تبر سیده و سید شمس الدین علی که از قدوه علما بود با جمعی
شایان بعنوان رسالت و شفاعت بسیرجان نزد او فرستاده و سید مقبل شد که چون شاهرخ بهرات رسد

سلطان اویس بعزآستان بوسی سرافراز شود لذا موکب شاهرخی بطرف هرات از راه قهستان روانه گردیده در
اواسط محرم این سال بهرات رسیده چون فراغت از حاجات حاصل کردند شنیدند که میرزا بایقرا چون بقندهار رسیده
علم مخالفت برداشته همچنین در هرات میرزا ابابکر و میرزا میرک احمد متفق و فتنه انگیزی شده لذا حکم صادر شد که هر سه شاهزاده
از افغانستان خارج کنند و این دو برون شده لیکن میرزا بایقرا را قندها میرزا را قید و کمندا ی کرده در مستحفظین او
بفرزند دیگر دانیال میرزا شاهرخ منصب قضاوت و ریاست محکمه عدلیه را میرزا بایسنغر عنایت فرموده و میرزا بایسنغر
یکی از شاهزادگان عالی منزلت معارف پرور انتشار نموده که مادر روزگار مانندش پرورده خطش بسیار جمیل و نیکو
بوده و خود از مشاهیر خوشنویسان بوده است و کنون خطش قریب الزوال و منحصر بکتابخانه معظم اردوست هم در این
سال سید شمس الدین ی که در وقوف اشارت شده که واسطه سلطان اویس گردیده بهرات آمده از تخالف و تمرد سلطان
اویس شمه بعرض شاهرخ رسانیده و حکم شاهی صادر گردید تا امیر جانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان
شیخ ماموجی از سیاه بکنیه خود بطرف کرمان عزیمت نموده و آتشه را فروگرفته چون محاصرت شدت کرد سلطان
اویس نا چار شده و شیخ حسن که معتمد او بود از امرا فرستاده و متعهد شد که اگر آنان دست از محاصرت بکشند او
بهرات آید امرا چگونگی را ماه صفری شده روبهرات نگاشتند و فرمان شاهرخ باجابت صادر شد و امرا عودت
کرده سلطان اویس در دوازدهم ماه شوال بهرات آمده و مورد الطاف شد نیز در این سال میرزا سیورغتمش
بحکومت بدخشان مامور شده و چون به بدخشان رسید و بسیر و حکمرانی متمکن گردید بساط عدالت و مرحمت نیز در این
سال سید فخرالدین در زیر گرفتار و محبوس شد و بجایش خواجه پیر احمد خوافی در مسند وزارت شاهرخی در هرات نشست
و نیز سلطان محمد خان اول عثمانی با سپاهی بسیار بطرف اغلان رانده و آن ایالت را مسخر نمود

ذکر وقایع سنه ۸۱۲ و حرکت میرزا شاهرخ از هرات بطرف قندهار و اطاعت مردم مزبور و مراجعت

در این سال میرزا شاهرخ در نیمه رجب عزیمت کرمسیر قندهار نمود زیرا خبر رسیده بود که بن پسر سیفل قندهاری
و ملک محمد که هر یک حاکم ناحیه بوده دائما منازعت نموده و بسبب نزاع آنان رعایا در مهلکت و پریشانی بسیر برند
و موکب شاهرخی در چهاردهم شعبان در بیرون قندهار رسیده در آنجا میرزا سیورغتمش با امرای بدخشان با سپاه
بوی رسیده و از آنجا آهنگ قندهار نموده و در بیست و دوم ماه شعبان نیز دیک قندهار رسیده جمعی از بزرگان آنجا
غرض نامه دوستی شاهی رسیده و معلوم شد میرزا قید و از بیم سطوت شاهرخی فرار نموده است و پس از چندی معلوم شد
که در غزنین و کابل نواب و نگاشتگان میرزا قید و بیرون رفته و بمکی فرار نموده اند آنگاه از جانب میرزا شاهرخ موالنا
صدرالدین ابراهیم مامور گردیده بهزار جانب شتافته و اموالیات پس افتاده را دریافت و اسپان راهوار و شتران
صبا رفتار بسیاری مردم هزاره جات بحضور شاهی فرستاده و باج و خراج معموله را متقبل شدند که رسانند آنگاه
شاهرخ از قندهار بطرف قسلاق حرکت نمود از اتفاقات میرزا شاهرخ روزی در اثنای حرکت از اسب افتاده و
دستش آسیب سخت بدیده وزی ملازمان شاهی بهرات رفته و میروی نگاشته بدربار حاضر گردد و میروی اصلا
بسر انجرح داده و بچند روز نوبت شاهرخ بهبودی حاصل کرد و میروی عطای بسیار یافت پس از بهبودی شاهرخ در

وقایع جهانبانی

یازدهم رمضان کنبارات بهیرسند رسیده فرمود و پس از چند روز امیر ابراهیم جهان شاه خبر از کابل آورد که بروی میرزا قیه و بجنور بهیرسید ولی میرزا قیه و نیامد و میرزا شاهرخ آهنگ هرات نموده و بابرای درنگ، مانند میرزا سنجر و امیر مادیکا، شاه ارلات و امیر علیکه و سایرین سپرد که مرکاه میرزا قیه و آمد او را بهرات برند و اگر نیامد بعقبش رفته هر جا او را یافتند بخجور رسانند و موکب شاهرخی طی منازل نموده در دوم محرم که داخل در سال هشتصد و بیست و یک است وارد هرات گردید هم دراین سال سید محمد مشعشعی پیدا شده دعوی مهدی امام بین و ملک ناصر ازنی رسول دانع گردید و امام ناصر نگشت بافته منهزم گردید نیز دراین سال مین پادشاه مجنون فرانسه و ملکه فرانسه نزاع شده و علت منازعت اعمال غیر مرضیه بود که از ملکه ظهور میکرد و عاقبت ملکه بحکم پادشاه محبوس گردید

ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و سلوک ملک المؤید شیخ محمودی الظاهری ملک مصر و مدبیر سید خضرخان پادشاه هند و هجوم قزلباشان بهورصه و سوزانیدن فیروز سلطان بایزید و استقام گرفتن سلطان محمدخان عثمانی از او و دون میرزا قیه حکمران آنجا و غیره

دراین سال شیخ محمودی الظاهری ملک مؤید پادشاه مصر رای لقب نام و شهرت و سعادت ملت خدمات و زحمات بسیار کشید و مردم را از خود راضی نموده و بناهای عالیه افراشت که از آنجمله جامع المؤید نزدیک باب الزویله در محله دهب الاحمر خیابان سکریه است که در هندسه و بنا و نقوش نهایت مهم بوده ماست بر سنبه خضرخان حکمران دهلی بهمان نام قناعت کرده بمراسم عادات پادشاهان هندوستان را قبول نموده بارها یاد بکمال فردتی و شکسته نفسی راه رفت و در این اوان که شاهرخ در تمامی افغانستان و ایران و ترکستان سلطنت داشت سید خضرخان با او در نهایت مودت و یکانگی و افتادگی رفتار میکرد و سکه و خطبه بنام او کرد که شاهرخ خرسند گردید نیز دراین سال حکمران قرمان عنیت سلطان محمدخان اول عثمانی را غنیمت دانسته بطرف بورصه رانده و آنشهر را فروگرفت و قبر سلطان بایزید المدرم را بسگانت آتش برافروخت و مقبره و اسکونهای او را پاک بسوخت چون سلطان محمدخان خبر یافت بجانب بورصه شتافت و با دشمن در ستیز آویزد آمد مصطفی یک پسر حاکم قسطمونی را اسیر ساخت و او را بمجلس مدانت مصطفی بوسایل چندی خود را بخجور سلطان رسانید و کبوتری در زیر جامه بخجور نهان نموده و دست برسینه خود زده و قسم یاد کرد که تا جان در این بدن بوده در صدد نگذاری و فتنه انگیزی و کوتاهی نخواهم کرد سلطان محمدخان او را آزاد کرده و چون مصطفی از مجلس سلطان بیرون تاخت و کبوتر را رها ساخت بکارهای خلاف پرداخت سخت در بیرون شهر که سواران پادشاهی شده نگاه دارند تا چاپک سواران رفته او را گرفتار و بخجور سلطان آورند سلطان محمدخان پادشاه فرمود اگرچه پیمان شکستی و بعهد و میثاق خود استوار نگشتی ولی لایق من نیست که عهد شکنی کنم تو را بخشیدم برود اگر بار دیگر چنین اسکونه احوال کرده هم دراین سال امر کیه ملزم رکاب شاهرخی بوده در سفر

قندهار رده ماه رجب این سال امیرزا رفیع بهرات رسیده و شاهرخ خطابای میرزا رفیع را بخشیده او را نوازش فرموده در این وقت خبر رسید که شاهان مخشان سر بخالفت برداشته اند شاهرخ فرمانداد تا امیرزا سیورغمش آبسنگ مخشان نماید و امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه و امیر حمزه را با سپاهی زره از آبهای عراه برداد و میرزا سیورغمش بعهده شاهرخ از عزیمت مخشان نمود چون بمنزل کشم رسید و مخشانیان آگاه شدند پسر شاه بهاالدین که حکمران آنسرزمین بخود و پدر نوشته و خواجه تاج الدین حسن عطار را برسالت و شفاعت نزد شاهزاده فرستاد میرزا سیورغمش و ساطت خواجه تاج الدین را قبول فرموده دون ممانعت و مقاومت از مخشان عودت بهرات نمود و هم در این وقت میرزا رفیع جمعی را با خود یار و در امور اخلاقات مدوکار نموده نیم شبی از بهرات اطراف قندهار بگریخت چون روز بعد شاهرخ خبر یافت مقرر کرد تا میرزا را بسته و تعاقب او شتافتند و او را در قریه بیز بچنگ آوردند بهرات آمد شاهرخ فرمانداد تا میرزا رفیع را در قلعه اختیار الدین محبوس ساختند و میرزا سیورغمش را بحکمرانی قندهار و کابل و غزنین تعیین کرده او بمرکز ماموریت خود روانه شد هم در این شعبان این سال شاهرخ بمشهد روانه شد و در انجا صدقات و خیرات بسیار داد و قندیلی طلا که سه هزار مثقال وزنش بود در حرم مطهر حضرت رضا بیاویخت و بهرات عودت فرمود میرزا سعد وقاص حکمران قم و خیر کرد نزد امیر قراویسف ترکمان رفته بود وفات یافت نیز او را بهمان حبس نقش بندی و سید برهان الدین خاوند شاه در کنه شد نیز در این سال مسجد گوهرشاد آغاز کرده در مشهد واقع است گوهرشاد آغاز در شاهرخ نامزد بود اتمام یافت

ذکر وقایع سنه ۸۲۲ و عودت ایلچی شاهرخ از ختا با یلغاق سفرای ختا و چین و غیره بهرات و حبس پنجلیس و فرستادن

در این سال ایلچی که در سال هشتصد و بیست بعنوان رسالت بدربار ملوک ختا و چین رفته بود با یلغاق ایلچیان دایمک خان و خان چین و غیره بهرات رسیده و مراسلات و هدایای آنان را از نظر شاهرخ گذرانید و بسیار مقبول و مطلوب گردید شاهرخ رسولان را بانواع الطاف خسروانه نواخت و بخلوع فاخره و عطایای شاهانه متمتع ساخت و برخی از آنان نخواستند نزد امیر شاه ملک و بشیراز در پیش میرزا ابراهیم سلطان شتافته و تا سال بعد مسافرتشان بطول انجامید که در این سال هشتصد و بیست و سه بسر حد رسیدند و انواع الطاف از میرزا رفیع یافته راه بلاد خویش گرفتند هم در این سال یراق خان که از شاهزادگان اورنک بود بمناسبت مصاهرت با خوشیان خویش بسر حد بیلقان آمد و آن شاهزاده مهمان نواز در حشمت افشانیها مرحمت رفی داشت نیز در این سال شاه محمود سیستانی پس از شانزده سال حکمرانی و پنجاه سال زندگانی در گذشت و خواجه محمد پارسا نیز وفات یافت و در این سال ملهمه فرانسه دولت انگلیس جنگهای شدیده شد و فرانسویها شورش نموده و بدین واسطه شدند و ان فرانسه دست انگلیسیان افتاد و سلطان محمد خان اول عثمانی شد

ذکر وقایع سنه ۸۲۳ و اهتمام سلطان محمد خان اول عثمانی در ساختن کشتیهای جنگی و دعوی مجهولی با سیم پسر سلطان بایزید خان و حبس او و قراویسف ترکمان بحکمران سیروان و سخت سیر او در عزیمت شاهرخ بجگه قراویسف آمدن

در این سال سلطان محمد خان اول عثمانی بساختن کشتیهای جنگی و فشون دریائی همت گماشت و مسیح جنی

و ساختن و پرداختن کشتی و آلات و اسلحه جنگ مصروف داشت که در این اوان کمتری از کوشش سر برداشت و
مت من مصطفی پسر سلطان بایزید خان را به پذیرفتن سلطان محمد خان سپرد که در جنگ امیر تیمور گورکانی با سلطان
بایزید فراگرد و مدتها در نزدیکی امیر بر دوم مردم از دل و دامنش دور افتاده مانگ زمانی گرد و بسیاری از خود
همراه ساخت سلطان محمد خان اول الشتری فرستاد و ان بجنگ اشتافت و او را منهزم ساخت و او بناچار
حال امیر اطرشت نظر بنده بر و سلطان محمد خان اول در ا از امیر اطرشت خواست او جواب داد که عادات و مراسم ملوک چنین نیست
که پناهندگان را بدشمن بسپارند و من شرط جنایت را این شخص در قید حیات است او را بشما نمیدهم سلطان محمد خان اول مشغول
قوا گرد و هم در این سال شاهرخ مقرر کرد تا امیر شادی خواجه و میرزا باسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و
میرزا ابراهیم سلطان و امیر حسن و بهلوان جمال و میرزا اسپیو غنش و امیر شاه ملک اردوان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان
تاج الدین در سمرقند جمع شدند و انجا بعنوان رسالت بدربار خانان فتاوفره رفته و با نشسته بودند این سال آتش جدال
و نزاع بین امیر قرا یوسف ترکمان حکمران آذربایجان و امیر شیخ ابراهیم حاکم شیروان مشتعل گردید و امیر شیخ ابراهیم از امیر تیمور گورکانی
حکمران گرجستان استمداد و طلبیده و او باده هزار مرد شمشیر زن حاضر کرده و امیر شیخ ابراهیم با سپاه خویش و گرجیان بمقابلت
و مقاتلت امیر قرا یوسف شتافت و میدان جنگ در میان آب کر میان گرد گردید و بساط جنگ جویان و دلاوران در
خاک و خون غلطیده و امیر قرا یوسف غالب گردید و امیر شیخ ابراهیم از میان معرکه رو بفرار گذارد و هنگام عبور از خندق
اسبش در خاطیده و او را زمین زد و دستش شکست و ترکمانی بدین حال رسیده و او را از حاشیه گران قیمت سر جدا ساخت
و شالش را گرفتند انداخته کشان کشانش نزد امیر قرا یوسف آوردند و امیر قرا یوسف او را تبریز رد و بواسطه معاشرت
و ملاقات بیان متدوجا امیر قرا یوسف فرزند امیر شیخ ابراهیم شده و عاقبت مبالغی از شیروان بخواست و بداد
و آزاد شده بشیروان برگشت و دوباره بر اورنگ حکمرانی نشست چون اخبار رزم امیر قرا یوسف بسمع میرزا
شاهرخ در هرات رسید مناسب آمد اگر روزی بر مملکت و شوکت امیر قرا یوسف افزوده گردد و نقص بهجت
شاهرخی خواهد بود و شاه تولید مشاکل خواهد کرد شاهرخ فرستاده را مذا و ا قصد بعنوان رسالت تبریز رفت
در رسالت خود احسن او اگر و که با امیر قرا یوسف سر کند اطاعت و ارادت شاهرخ در آورد و سکه و خطبه بنام
او نماید امیر قرا یوسف از شنیدن این بیانات برآشفت و رسول شاهرخی را بغلظت و با سخنهای خشونت
آمیز راند چون صدیق از تبریز عودت بهرات کرد و چگونگی عرض رسانید شاهرخ مصمم جنگ با امیر قرا
یوسف گردید و فرمانها و تا مامی شاهزادگان از ایران خراسان افغانستان و ترکستان و دشتان
با سپاهیان خویش حاضر گردند انگاه میرزا الغ بیک را بحکومت ترکستان و میرزا اسپیو غنش را بحکمرانی کابل
و غزنین و زابلستان و امیر سیدی احمد ترخان را بفرمانروایی و نیابت خویش در هرات تعیین نمود و در رزم
شعبان این سال بعزم آذربایجان و جنگ با قرا یوسف ترکمان از باغ زاغان هرات بطرف نیشاپور
روانه گردید در بین راه امیر شاه ملک با سپاه خوارزم ملحق شد و دوی شاهرخی شد و فرمان یافت تا
با امیر حسن صوفی معتمد تلخیص شده در جلو روان گردیده و در تعاقب آنها میرزا باسنغر فرمان یافت که سپهر

سیاهرا مستعد باشد و بجانب آذربایجان بشتابد آنگاه شاهرخ قطع منازل نموده در چهاردهم ماه شوال بسبزوار رسید که در اینجا قشون سیستان و فراه و قهستان و گرمسیر دشتها و کابل و غزنین رسیده ضمیمهٔ سپاه شاهی شدند که از جمعیت آنها میرزا ابراهیم سلطان با سپاه فارس و میرزا رستم با قشون اصفهان برسیدند و ملحق باردوی شاهرخی گردیدند شاهرخ در اینجا سان قشون داده دویست هزار مرد شمشیرزن بحساب آمد از اقتدای امیر قراءیوسف ترکمان نیز با سپاهی فراوان باو جان آمده سدان رزم آگران گردید که ناگاه ناخوشی احوال شده و مرض صعبی باو عارض گردید که مایوس زندگانی گذشت چون وفات امیر قراءیوسف در اردوی او انتشار یافت سپاهیان بهم افتادند و چون هیچ یک از سران او حاضر نبودند تمامی مهمات و اسباب و آلات و ذخیره و خرگاه او غارت رفت حتی مرده او را تخت کردند و بجهت بردن گوشواره های طلای او گوشهای او را بریدند چون اینخبر بحضرت شاهرخ رسید شکر الهی بجای آورد و میرزا بایسنقر را بسبزوار گردید و مقدم او را مردمان بخوبی پذیرفتند و شاهرخ قطع منازل فرموده در نایزد توقف و بسلطانیه رسید و از آنجا بار دیگر آمد و بزیارت شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه و شیخ علاء الدین ذرابه علی رسیده و از راه مغان در دوخانه ارس بقراباغ اران نزول اجلال فرموده و از مسافت اینجا قشلاق او همه ساله این سال که مطابق هزار و هیجده هجریست میلادی بود پادشاه فرانسه بجهت علت دماغی و از جاری که از فرزندش داشت پادشاه انگلیس را بوسعیدی انتخاب کرده و عمارت لوور مسکن پادشاه انگلیس شده و تمامی عمارات عالیه قلعه بزرگ باستیل بتصرف سپاه انگلیس درآمد

ذکر وقایع تشتت و فوت سلطان محمد خان اول عثمانی و نشستن سلطان مراد خان ثانی بجایش و جنگ او با مصطفی و قیصر رومی و صلح او با بایزید و فوت ملک المؤید سلطان مصر و انتقال بمنصب و تخت و خلع جهار ملک و مصر از طرف یکسال او و فوت سید خضر خان و نشستن سید مبارکشاه بجایش و شکست یافتن شاهرخ و کشته شدن امیر قراءیوسف

در این سال سلطان محمد خان اول عثمانی درگذشت و بجایش سلطان مراد خان ثانی نشست چون خبر انتقال محمد خان اول در اکناف منتشر گشت مانوئل امپراطور روم با خود گفت که باید فرزند خود را نزد من بعنوان گرو گذارد و در عین نفرستی که در این جهت راه نشده و نقدی پیش گیری و اگر تخلف نمائی من مصطفی پسر سلطان بایزید خان اول را که نزد من است رها نموده اسم سلطنت سلطان مراد خان ثانی و قتی بنامه و قاصد مانوئل ننهاد و مانوئل دشمنی جنگی بسر داری بایزید پاشا بمقاتلت و مقاتلت او روانه ساخت و مصطفی لشکر سلطان را شکست داده و منهزم نمود و متعاقب آنها تاخت و بسیاری را کشته و اسیر ساخته و بایزید پاشا را بجنگ آورده و کشتش بر داشت سلطان مراد خان ثانی خود از جای بجنبید و با سپاهی فراوان بجنگ آمد و مصطفی این بار شکست خورده راه فرار پیش گرفت و در عین راه ملازمان او را کشتند و سر شرا از تن جدا کرده نزد مراد خان ثانی آوردند و او غنایم بسیاری که بدست آورده بود بر لشکریان قسمت کرد و بجمع سپاه و تعبیه جنگاه و خرگاه پرداخت و برای کشیدن خواهی از مانوئل باظاهر اسلامبول آمده شهر را محاصره کرد و بجانب پرولت ولی شهر مفتوح نشده و عاقبت سلطان و قیصر مانوئل صلح کردند و سلطان مراد خان از ظاهر اسلامبول بغایت هم در این سال یعنی محرم شیخ محمود ی الظاهری

وقایع جهان و جهانیان

ملک المؤید سلطان مصر پس از نه سال و چند ماه حکمرانی درگذشت و پس از او در مصر بحران بروز می‌شد چنانچه در طرف
این بحبال سه سلطان بتخت نشست و مستقر نگشت چنانچه پس از فوت ملک المؤید پسر خردش شهاب الدین
احمد ملک المظفر از محرم تا شوال بتخت نشست آنگاه سلطنت السیف الدین ترکه وصی و حامی خود بوده و گذارد
و سیف الدین لقب ملک ظاهر یافت و در ماه ذیحجه وفات یافت و پسر خردش ناصر الدین محمد ملقب ملک صالح
با دکه حکمرانی مصر برقرار کرده بود و او نیز پس از چهار ماه مخلوع شد و وصیش سیف الدین برس بای بجای او نشست
که جلوس او واقع در ماه ربیع الثانی سال بعد شد که بجایش نگارش میشود هم در این سال در هفدهم جمادی الاول
سید خضرخان پادشاه دهلی پس از شصت سال و چند ماه جهانبانی درگذشت و در این اندک حکمرانی چنانچه نگارش
شد اغلب را بمردم هندوستان خوش رفتار کرده بود که بعد از مردنش تا سه روز مردم بتعزیت و سوگواری او قیام کردند
و پس از او فرزندش سید مبارک شاه بجای پدر آمده و جشنی شاهانه گرفت و در بار یازدهم بانواع بخشش و احسانات خسروانه
نوازش فرمود و از اتفاقات اینکه سید خضرخان که با نامه و هدایای شایسته بطرف هرات نزد شاهرخ رفته بود و مشارالیه
گمان کرده بود که سید خضرخان درگذشته بود هم در این سال در نوزدهم ربیع الاول شاهرخ بمناسبت آنکه زمستان بسر آمده
بود از قشلاق قراباغ از آن اردوگاه تبریز نمود در بین راه شنید که آن نزدیکی قلعه بایزید بوده که قراپوسف زمان آماده
شدن بجنگ تمامی اشیای نفیسه و اسباب بشنیه خود را در اینجا نقل داده و پس از فوت او فرزندانش در اینجا تاخته و در
حفظ آن قلعه کوشش نموده اند شاهرخ متوجه آن قلعه گردیده و در بیست و سوم جمادی الاول این سال بای قلعه
رسیده و مستحفظین قلعه را باطاعت و تسلیم قلعه خوانده و آنان استماع نموده و شاهرخ بعزت قشون آن قلعه را گشوده و ذخایر و
اجناس و اسباب بی اندازه متصرف فرموده و از آنجا طبل عزیمت بطرف بیلاق الاتاق کوفت و روانه تبریز گردیده در این وقت خبر به
شاهرخ رسید که پسران امیر قراپوسف ترکمان اسکندر و اسپند با سپاهی بسیار بعزم رزم و پیکار نزدیک عادل خود واغلط
رسیده اند شاهرخ با تمام عالمت و مقالت آنان شتافت و میدان جنگ و ستیز گرم گردیده و دو سپاه کینه خواه در هم افتادند
سه روز از صبح تا شام بجنگیدند و در روز سوم امیر ملک شاه فرمانده و قابل شاهزاده نوجشنه و در این لشکریان امیر شدن اسپند پسر امیر قرا
یوسف را شهرت داده جنگجویان محض شنیدن این دروغ پشت بمعرکه و روی بهزیمت نهاده و تا اسکندر و اسپند
خواسته تا بجا حالی کنند که ما اسیر نشده ایم هر دسته بطرفی تا نشسته و میدان را ساخته شاهرخ ناچار اسکندر را اسپند و سران
ترکمان را دلگیر نهاده و تمامی اسباب آنان غنیمت سپاه شاهرخی شد و شاهرخ مظفر و منصور از آن میدان بیرون
شتافت و از راه خوی بطرف تبریز روان شد و در خنه شبان وارد تبریز گشت و فتح نامه بجانوشت و بتنظیم و تنسیق امور مملکت
پرداخت پس از فراغت از امور آذربایجان آهنگ خراسان نموده و از نزدیک قزوین میرزا ابراهیم سلطان حکمران فارس و میرزا رستم حاکم اصفهان
را مرخص نمود و میرزا شاهرخ حکمران همدان و نهاوند را استدعا و دعوت نموده و نوزدهم شوال بهرات رسیده و بباغ زاغان نزول فرمود و مالی
از نقد و اجناس بمستحقین بخشیده و هم در این سال شیر محمد خان و صدر الاسلام از مازندران بسیر قشلاق نزد میرزا الغ بیک آمده و غزا نموده
مانده و پس از چند روزی منهزم گشته فرار کرده و الغ بیک آنها را تعاقب و دستگیر نموده و از جرایم آنها گذشت و شیر محمد و صدر الاسلام
مازندران روانه نمود و صدر الاسلام را شفاعتی بی اندازه کرده و هم در این سال لشهبه معزول فرانسه بجمع سپاه پرداخت و با پادشاه

و پادشاه انگلیس که وصی و ولیعهد او بود جنگ داد و او را تا عهده و خاک فرانسه دنبال کرد

ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و استقلال یافتن ملک اشرف سلطان مصر و فوت امیر سیف الدین برسبای و جنگ تیمور الغ بیک با امیر محمد اغلان و منهزم شدن مصریان و مدبر رسید مبارکشاه در دهلی و جنگ تیمور الغ بیک با شیر محمد اغلان و منهزم شدن مغولستان

در این سال در هشتم ربیع الثانی با استقلال استقرار سیف الدین برسبای در مصر محکم گشت و شب زمامدی و سلطنت مصر را محل خفت یافت و لقب ملک الاشرف یافت مردم از هر جا بتهنیت و مبایعت و مبایعت اقدام نمودند سیف الدین ملک ظاهر تمربغا را که در وقای خود را بکمال دیانت و امانت خدمت میمود از اتفاقات جلوس ملک الاشرف مقارن انقضای و دخانه مبارکه نیل شد و برکات و خیرات در مصر زیاده گردید زراعت و فلاحت بمنهای درجه خوبی رسید قحط و اضطراب آسوده و حال شد مبادرت و سیاست کار بتنظیم بلاد و تلطیف عباد پرداخت و در تعمیر عمارات و ابنیه خیریه همتی سرشار ظاهر ساخت نیز در این سال سید مبارک شاه پادشاه دهلی را بسطوه اسکه خود در میدان رزم دلیری نامور و کار آموده بود بتسخیر سرکشان بایدک مدتی بجای نشانیده و متمرد از اطاعت خویش کشانیده و صیت کیاست و شجاعت او در هر جا بر آکنده شد نیز در این سال شیر محمد اغلان با پادشاه مغولستان قبل از طرف میرزا الغ بیک احسانی و افر یافت و از قبل او بفرمانروای مغولستان شتافت و ایت مخالفت برداشته میرزا الغ بیک را بر او خشمگین بدیده بارشاه برخی نگاشت و استمداد آن حاصل کرد و ناقبتون از حساب بیرون بمغولستان غریمت کرد با شیر محمد اغلان جنگی خونریز نمود و او را شکست فاحشی داد و در بشیر تقاط مغولستان علم اقتدار برافراشت و با فتح و فیروزی و غنایم موفوره عود مراجعت فرمود و در ماه فیروزی بخدمت پدر والا گهر خود بهرات فرستاد و در سوال اول شعبان بهرات رسید و شارح بسیار مسرور از این فتح گردید و همین سال میرزا الغ بیک در سمرقند طرح مدرسه بزرگی انداخت و با بالی بسیار انجام رسانید نیز در این سال میرزا بایسنغر خداوند فرزندی پسر داد که موسوم بابارشد گشت و القاسم یافت قبل از بعد با بارشاه بیشود و سلطنتی بهشت و افغانستان و کشمیر و هندوستان همه سایه گستر عالمیان خود و این کتاب نگارش میشود و همین سال سلطان مراد خان دوم عثمانی با سپاهی فراوان آهنگ جنگ قرامانیان نمود و سپاه ترک شجاعت و رشادتی موفور بخرج داده و در آن جنگ ناصر محمد از ملوک قرامان بدرک شقاوت رسید و اتکاء سلطان مراد خان بعقیده انطاکیه بنهضت مزبور و آنشهر را محاصرت و نمود و در این سال فیروز شاه بهمنی و سید محمد گیسو دراز را عزم و وفات کرد و نیز در او اخر این سال میرزا الغ بیک از سمرقند بهرات آمد بقیض زیارت پرداخت و در سید و امیر احمد جوکی را برای تسخیر قندهار گشت

ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و بنای جامع الاشرفیه در مصر بامر ملک الاشرف و فوت پادشاه انگلیس و فرانسه

در این سال ملک اشرف سلطان مصر مسجد جامع الاشرفیه را در مصر بنا نمود و در این مسجد در مقابل کرچه و بازار عطارها است نهایت متین و دلکش ساخته و پرداخته گردید و ملک اشرف مالی بسیار صرف کرد و مستحفظین را بحسابشی بی اندازه و عنایت کرد و هم در این سال شارخ در سرای کمال راحتی و خوشی ایام بگذرانید و در آبادی و ساختن بناهای خیریه بماند و طاقات خانقاه و مدارس و طهارتخانه های بسیار فرمود و چون شنید که بن قراقویونلو ترکمان سر بطغیان برداشته در ایت مخالفت برافراشته سپاهی بالای بطرف آذربایجان گسیل داشت و فتنه او را بنشاند فرستاد در این سال که مطابق هزار و چهارصد و بیست و سه میلادی بود پادشاه فرانسه با پادشاه انگلیس در طرف دوم متحارب گردیدند و در گذشت و هنری ششم پسر پادشاه انگلیس که کودکی دو ماهه بود بنیابت پدر بتخت سلطنت انگلستان و سلطنت انگلیس و فرانسه نشست و چون البعد معزول در شهر نوانیه که یک از شهرهای فرانسه است از نوشت میرزا الغ بیک خبر دار شد لشکری بسیار بسرداری امیر دولتشاه بسیستان فرستاد و امیر دولتشاه بنیابت سلطنت با نرمی عقل و تدبر ماهرانه در نفس یکی دو گفت کلیه او انگلستان را بکی گشت و بتقویت او در اندک زمانی نایب السلطنه

ذکر وقایع سنهٔ ۸۲۳ و جنگ سلطان مراد خان دوم عثمانی و فتوحات او و طغیان امیر بیبق دشام و رفتن عساکر مصری بشام و اضمحلال امیر بیبق

در این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی بعزم رزم یکصد پنجاه هزار قشون آراسته از شهر ادرنه بیرون شتافت و جنگهای بسیار نموده بیشتر ایالات تراس را تسالیا و مقدونیا را متصرف شد آنگاه با توپهای آتش فشان آهنگ اسلامبول نموده آن شهر را محاصره کرد و این تاخت و ستی سران سپاه و خلق برادران را بشورش و عصیان ناچار باز نزد برگشت و تمامی برادرهای خود را بقتل ساخت نیز در این سال امیر بیبق خانمشی نایب الحکومه ملک اشرف سلطان مصر در شام سر طغیان برداشت و رایت مخالفت برافراشت ملک اشرف قشونی لایق از مصر بطرف شام حرکت داده امیر بیبق زنجی را مامور کوشمالی او کرد امیر زنجی با عساکر مصری بشام تاخت و او را منهزم ساخت چون خبر استیصال امیر بیبق و فتح امیر زنجی بمصر رسید ملک اشرف منشور حکمرانی امیر زنجی را نگاشت و او را بحکومت شام بگاشت صاحب تاریخ مصر محمد شیخو در ایام حکمرانی ملک اشرف فقط همین فتنهٔ شورش طغیان بود که بهمت ملک اشرف بسهولت مرتفع شد

ذکر وقایع سنهٔ ۸۲۸ و سنهٔ ۸۲۹ و جنگ بین خان دشت قبچاق و خان ماوراء النهر و طغیان خان قبچاق و جنگ میرزا الغ بیک با او و شکست الغ بیک

در این اوان بین براق خان حکمران دشت قبچاق و محمد خان حاکم اوزبکان نامه جنگ مشتعل گردید و براق خان دشت قبچاق روی بسمرقند بجانب میرزا الغ بیک فرامانروای سمرقند نهاد الغ بیک با قشونی فراوان بمواجهه براق خان قوی شد و قبهٔ سپاه الغ بیک غالب آمد ولی مقابل احسان میرزا الغ بیک کفران نمود پس از چندی آغاز مخاصمت مخالفت کرد که بجای خود نگارش خواهد شد دم در این اوقات میرزا الغ بیک بحکمرانستان بوسی پدر تاجدار خود از سمرقند آهنگ هرات کرد و پس از توقف دو یا سه روز باجازه شاهرخ بطرف سمرقند بحکمرانی خود حرکت کرد و چون بسمرقند رسید میرزا محمد جوکی برادرش از سمرقند بهرات آمد نیز در این اوان براق خان که مشهور بمیرزاخان است از میرزاهای اولوس خان حکمران دشت قبچاق بود و بواسطهٔ رعایت معاونت میرزا الغ بیک چنان پایه استقلالش محکم گردید و خطبه بنام خان و سکه بطغیان بر داشت و رایت مخالفت میرزا الغ بیک برافراشت و بسغناق کوچ داد و بهلستر آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک فرستاد که من بحمایت و حمایت آن شاهزاده بجوبی خان غلبه جسته و اینک بسغناق آمده ام میرزا الغ بیک چون از سابقهٔ خیالات او آگهی داشت بجیبات او صحه و قعی نگذاشت زیرا براق خان کاهی در طی بیانات خویش اظهار داشته بود که خلف زاده خلف چرانی دشت سغناق متعلق بمن است و این وقت که موسسه خلف چرانی بود بسغناق آمده بود چون صفیر او بگوش میرزا الغ بیک رسید میرزا سلطان خواجه ترخان سرقندی خبر داده بود که اتباع براق خان در این حدود و نواحی بتاخت و تاز مشغول و حرکات مخالفانه مینمایند و گویا دشت سغناق را از خود پسندیده اند لذا فرامانروای سپاه حاضر کرده و یکی سبک پر بهرات فرستاد و از درباریان استیذان خواست شاهرخ فرزند خود میرزا محمد جوکی را با قشونی آراسته بود و میرزا الغ بیک فرستاده پیام او را که حتی الامکان در اجتناب بستیز پرهیز نماید میرزا محمد جوکی را هفدهم ربیع الثانی از هرات بطرف سمرقند حرکت کرده چون بسمرقند رسید دید برادرش میرزا الغ بیک حرکت کرده

همرهان و نیک آهنگ خدمت برادر کرده باد رسیده مردم متفقا بسپای فراوان روانه شدند از آن سوی یرانقلی نیز مستعد گردیده میدان مقابله و مقاتله آراسته شد سپاه دو جانب بهم آویختند و خون بسیار بریختند و عاقبت یرانقلی غالب آمده میرزا الغ بیک و برادرش میرزا محمد جوکی از آن معرکه الکی مرکب تاختند و بوادی فرار شتافته و بطرف مرغاب آمدند و احمال و اثقال آنان غنیمت یرانقلی گردید و نیز این سال بر ایلات محمد کوکلتاش بود و گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۰ و زخم خوردن و شفا یافتن میرزا شاهرخ در هرات و کشته شدن جمعی باتهام این جنایت و حرکت موکب شاهرخی بسمرقند و عودت او

در این سال میرزا شاهرخ بنا بجهاتی در جبادت عاجت کرده بود روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی چون در جامع هرات ادای چهار رکعت نماز بجهت مسبوقین کرده بیرون آمد متصل شد که سوار کرده ناگاه شخصی کپنک ژنده پوشی احمد نام که از مردان مولانا فضل الله استرآبادی بود و بشکل متظلمان عریضه شکایت بدست گرفته متوجه شاهرخ گردید شاهرخ بیک از قزلباشان خود گمان فرمود که همین شکایت این بیچاره است موکلان آمده و کاردی که پنهان داشت در آورده بشکم شاهرخ فرو برد و ولی البته شاهی و دستی دست و مانع آمد که کار گر کرده فقط مختصر خراشی بشکم شاهرخ وارد شد و علی سلطان قوچین احمد را برگشت و شاهرخ سوار گردیده و بامیر حیدر فیروز شاه فرمان داد تا برحسب معمول چنانچه عادات تجلیل شاهی است نقاره چیها و جلوخانه چیها بنوازند تا از زنده گی مردم و اضطراب و پریشانی دچار گردند امیر حیدر چون دید نقاره کاری نبوده شاگرد نقاره چیها را بنواختن نقاره فرمان داد و شاهرخ با کمال جلال و شوکت از راه بازار باغ زاغان که عمارت شاهی بود روان گردید و باندک ایامی بحراحان و عرض آن جراحت نمود و بهبودی حاصل آمد کمینه اشعر در تاریخ این حادثه گفته است سال تاریخ هشتصد سی و دو مژده جمعه پس از ادای صلوة قصه بس عجیب واقع شد در خراسان ولی بشهر هرات کج روی و خباط چون قزلباش نمود شد بات شاهرخ پس بصدقات و خیرات بسیار مستعین و مستمنین از آنکه میرزا بایسنقر و سایر شاهزادگان و امرا و اعیان و متحصنین بتجسس برآمدند که بدانند امر اگر بجهت چه مرتکب این جنایت شده و بسیار از گشتن او پشیمان شدند و در جانداد کلیدی یافتند که مال جمعه و منزل او بود کرد و نیچه جای داشت چون متیقن فرستند و داری شد که چه اشخاص با او در اتفاق داشته مردم گفتند احمد خانش خیالی بوده بسیای از بزرگان نزدش در رفت آمد بودند از آن جمله میرزا معروف خوش نویس است که در منزلش میآمد و میرفت میرزا بایسنقر فرمود تا او را حاضر ساختند و چون از استنطاق او چیزی معلوم نشد او را بند انداختند و چون معروف از جمله فضلا و مخالفین بود و نشانی از شرح حال آل او در جلد سیم کارش نخواهد شد پس از آن میرزا بایسنقر چند تن دیگر که با احمد رابطه و دوستی و رفاقت و مجالست داشتند مانند خواجه صفی الدین ختر زاده مولانا فضل الله استرآبادی و غیره را گرفتار و متنقل ساخت بگرآنان او را تعذیب نمودند و میرزا بایسنقر فرمان داد تا میر سید قاسم انوار که مرید و مرشد احمد بود از هرات بطرف ترکستان حرکت کرده و از میر سید قاسم نیز خبر بجای خود نگاشته خواهد شد و میر سید قاسم از هرات بسمرقند رفت و میرزا الغ بیک او را محترم داشت حرم این سال شاهرخ پس از بهبودی مغرم قانی شکستی که میرزا الغ بیک بر قانی خورده بود و نزدیک بود شبیخون بسپاهی فراوان و میرزا بایسنقر حرکت نموده چون بلخ رسیده و بلخیان از تشریف فرمایی او شادمان شدند بنا باصرار میرزا الغ بیک که باستقبال رسیده بود و میرزا بایسنقر هرات عودت کرده شاهرخ بسمرقند رسیده از نو

جنگ و سزاوار و سزاوار کان پرتی نیز فرموده که پکمان و جنگ با برقان قاجار کرده چون مسعود شاه
آنان را تنبیه فرموده و میرزا الغ بیگ را از نظر انتباه انداخت و پس از چند روزی با او آشتی و مصالحه
ساخت و برای خان چون از سیمین سوگند شاهرخی خیانت خلاف آگاه بود و شب تجاوز بشاه شاهرخ
بستان شاه را منصرف نموده و طرف هرات عودت فرمود و این سال میرزا شاه ملک نگوان و فاتح خان زاده گشت
و خان شاهرخ میرزا شاه بر سیمین سلطان بجایش نشست نیز میرزا نبی الدین سیمین صاحبقران شاه گیهان
بود و تخت و ثبت جسکران سیمین محمد کاریکا سپرد نیز مصنف بخاری شاعر و شیخ محی الدین فخری موسی شاه سیمین جانب
شاه و گذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۲۱ و حرکت ملک اشرف سلطان مصر و فتح شدن قبرس و شکست عساکر مصر و صلح بین سیمین مبارکشاه پادشاه دهلی و سلطان ابراهیم

و این سال ملک اشرف برسر بای سلطان مصر با سپاهی فراوان از مصر متوجه جزیره قبرس از مصر حرکت نموده و پس از
قلع و قمع نائل بلاد آن جزیره گردیده و بازگشتند سیمین و شهر را محاصره نموده و عساکر جهان مصری را شاه تسخیر قبرس
فتح شده و ملک اشرف نایب خود را آنجا گذاشت و بجانب طرف مصر برگشت نیز این سال میرزا شاهرخ از
هرات سیمین هرات سیمین و بلخ رفته خان نزول نموده و بزرگان و اعیان شهر شرف بستان بوی سیمین نیز این سال
سلطان سیمین مبارکشاه پادشاه دهلی و سلطان ابراهیم شرقی حمله صاحبت و مخالفت بسته گردیده تعرض این حمله مصاحب
صاحب منظر ناصری میشود و لیکن صاحب ترکستان این بلده این سال را از تاریخ این سال بسنوات قبل و جهاد نیاده و
و سیمین ذیل و مرقوم پادشاه سیمین و گذشت بجایش سیمین و مجگرانی حکمت سیمین نشست نیز این سال امیر
سیمین محمد جوکی سپه میرزا شاهرخ فرزند پسری غایت گرگانش ابوبکر شاه و میرزا شاهرخ فرزند اصفهان را بوعده این نموده و مالی سپاه
بخشوده نیز این سال قبل شاهزاده میرزا سیمین فتنش حکمران کابل و غزنین و غیره گذشت و خاقان سیمین شاهرخ از فوت فرزند
بسیار محزون گشت و بادله پسر برگشش میرزا مسعود تخت حکمرانی کابل نشست

ذکر وقایع سنه ۸۳۲ و معزول شدن میرزا مسعود از حکمرانی کابل و برقراری میرزا اقراجا بجایش و حرکت شاهرخ برای جنگ اسکندر ترکمان و فرار اسکندر

و این سال اخبار متواتره از کابل بهرات از قدرات گوناگون میرزا مسعود پسر میرزا سیمین فتنش سیمین این نیز میرزا قراجا سیمین
فرزند میرزا سیمین فتنش از کابل بهرات آمد پس از بازداشتن خاقان سیمین شاهرخ از حال کابل پرسی بسته فرموده و چون معلوم شد
که میرزا مسعود حکمرانی مستبد بوده او را معزول داشت و فتنه حکمرانی کابل و غزنین را بنام میرزا اقراجا گذاشت و بجرف
کابلستان آمد و میرزا مسعود چون معزولی خود خبر یافت بهرات قاصدی در هرات نزد سیمین جده خود و مخفی
نیز بیت هرا این سال بسع شاهرخ سیمین که میرزا اسکندر بن میرزا یوسف ترکمان مطیعان برداشته و سلطانیه را مسخر نموده
شاهرخ با سپاهی بسیار از هرات حرکت کرده با جماع قشون ماوراء النهر و ترکستان و فتنون و حصار شادمان و قندز و خلم
و بدخشان و فراسان و سیستان و غزنین و کابلستان فرمانده و میرزا بایسنقر و میرشیخ نعمان برادر امیر علی که کلکشن

از جلورا از نمود و در پنجم رجب بطرف آذربایجان روان شده چون بری رسید چند روزی بخش سیدن سپاه فارس و اصفهان و فرستان و طبرستان توقف نمود تا آنکه میرزا ابراهیم سلطان از فارس و میرزا رستم از اصفهان و جهانگیر از یزد و امیر ترخان از ابرقوم و امیر غیاث الدین از کرمان با اردوی شاهی رسیدند شاهرخ با تمامی امرا و سپاه از طهران حرکت نموده در بیست و یکم رمضان نزدیک سلطانیه رسیده و چون اعوان اسکندر از رسیدن اردوی شاهرخ خبردار گردیده بودند تصور گذشته و راه فرار برداشته شاهرخ رقعه کسی را از جانب خود گذاشت و هیئت جانب تبریز برداشت و ماه رمضان آنجا بسر برد و در احسانات و صدقات خود داری نکرد و آنگاه از تبریز بسلماس رفته آنجا خبر رسید یک شدن امیر اسکندر با قشون بسیار بمیدان کارزار آراسته شده از دو طرف سپاهیان بمقابله و مقاتله صف آرائی نمودند و روز دوشنبه هفدهم ذی حجه در میدان لشکر از جای جنبیده و با هم افتاده و بهم بر آویختند و خون کیه گر بریختند تا شام در رسید و تاریکی شب مین سپاه گیتی خواه فاصل گردید و از بعد با مجتمعا همان میدان جنگ آزمائی نمودند و بسی مرد و مرکب از هلاک نرهیدند و چون فردا رسید نصیر فیروزی بر پرچم شاهی وزید و اسکندر با سپاهش منهزم گردید و میرزا محمد جوکی بفرمان پدر تا جائی رش شاهرخ از دست مخالفان تاخت و روم و موش برانده و بسا از ترکمانان را بخاک و ماز بوار نعمت سپاه شاهرخی غنائم بسیار بچنگ آورده آنگاه فتح نامه را بهر جا نگاشته آمد و این بین نگاشته آمد و این بین میرزا الغ بیک رسید که بین سلطان محمد و غلان و براق خان نزاع شده و براق خان لشکر ان دشت قبچاق در کشته و پس از این واقعه امور خارجی بچنگ سلطان محمد و غلان او آمده و از این جنگ گشته شاهرخ از این اخبار مسرت بافزوده گردید نیز در این سال از آل تیمور میرزا مظفر بن میرزا پیر محمد کابلی و میرزا محمد شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی وفات یافتند خبر رسید که تمتاق خان و آذربایجان بن بخی خان رسیده شاهرخ رسیده و برای غارت و اخذ خراج آنان جغتائی بسیار بخشیده نیز این سال شیخ تقی الدین محمد فارسی در کرمنطقه درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۳ و قوانین ممدوحه ملک الاشرف در مصر و گردش شاهرخ در آذربایجان و جنگ ظفرخان با علاء الدین در هندوستان

در این سال ملک اشرف برسمهای ملک مصر رسیده و هر یک را بنسبت جوک و همراه در رکاب حاضر مانند کریم تعظیم و تشریف افزون و غیره بود مفوض داشت و بجای تمام آستانقانون مسافره و دستوران معمول داشت و این مناصب بسیار بزرگ و جاهی و آزادی طبع او دلیل قوی گشت نیز در این سال پس از مقام جنگ شاهرخی با اسکندر و فرار اسکندر شاهرخ از سلماس آذربایجان را هشتم محرم آنجا قلعه الجق نموده قلعه گیان که از فرستادن امیر اسکندر بودند از در اطاعت بیرون آمده و بکمند شفاعت شاهرخ چون از معاندت و تمکن قلعه خبر داشت دایای آنان را قبول کرده و قلعه را تسلیم گرفته و هیئت بجانب قشلاق قراباغ برفرشت و در غره صفر بانجا رسید معاودان آن حال امیر بیدان قراجوف ترکمان با تحف شایان عزم آستان بوسی شاهرخی رسیده و حکومت تمامی آذربایجان را شاهرخ با و سپرد مراجعت فرمود و ترکمان در قراباغ ایران بانده و پانزدهم شعبان حرکت نموده و در هفتم ماه رمضان بسلطانیه رسیده و تا آخر ماه صیام در سلطانیه مقام نموده و اول شوال از سلطانیه حرکت کرده میرزا ابراهیم سلطان و سایر شاهزادگان و امرا را مرخص فرمود تا بطرف مراکز ماموریت خود رفته و اردوی شاهرخی بجانب هرات عزیمت کرده و این سال ظفرخان بن اموشاه گجراتی با علاء الدین احمد شاه دکنی سخت جنگی نموده و علاء الدین را منهزم نموده و سپاه گجرات و اقتام

بسیار رعیب و میدان این محاربه در کوکن واقع گشت در این سال کرمان هزار و چهار صد و بیست و سه بلادی بود و دختری از
اهالی ارلنان فرانسه موسوم بژاندارک غالبی دیده و تعبیر او چنین دانسته بود که پادشاه فرانسه تقدیر خواهد شد بدین جهت
بنال باره وی شارل هفتم که بسیار متمایل بی اقتدار بود برفت و شاه را محرک شد که آمده ارلنان را تصرف نماید و شارل هفتم
بحرکت آن دختر حرکت کرده و دختر در جلو سپاه رجز خوان تا سپاه فرانسه ارلنان را تصرف کردند و شارل تخت سلطنت برآمد
و بدین واسطه بسیاب شکست و شصت و روز افزون گردید و هم در این سال سلطان محمد خان ثانی فاتح به نیابت آمد و میرزا شمس الدین
محمد جوینی را مشاهیر قزوین و شیخ زین الدین خوافی و جمال الدین یوسف و بعضی دیگر کشتند

ذکر وقایع سنه ۸۳۳ و عودت مولی شاهرخی هرات و تبک شیخ علیخان با سید مبارکشاه و پیشرفت افغانان در هندوستان و گرفتار شدن اندرک دختر فرانسه و بدست انگلیسها سوزاندن او

در این سال دهشت محرم موکب شاهرخی از آذربایجان بهرات رسید و باغ زاغان فرود آمد و باغ زاغان عمارت عالیه سلطنتی
هرات بود اکابر و اعیان خراسان و بزرگان و اشراف آن سامان با پیشکشهای لایقه بشرف ملازمت جستند و شعرا
در مدحت مناقب شاهرخی قصاید مانند در عقدهای بسیار یافتند در این سال مناسبتاً که سید مبارکشاه پادشاه دهلی
آن مقری بمعالده را قطع نموده بود و طرف حکمران کابل سرداری با اقتدار با سپاهی بشیر کار طرف هندوستان آمد و پنجاب
و سیه طایفه کمکران هندوستان که همیشه در این مواقع مستعد شورش و غارتگری بوده اند بشیخ علیخان ملحق شده و آوازه و غلغله
تمام گذشت و هر آبادی که دید بباد تاراج داده و با قدام بسیار آهنگ عودت طرف کابل نمود و هم در این سال کمال الدین خوافی و
حافظ نورالدین ملقب بحافظ ابرو معروف بحافظ ابرو صاحب تاریخ مشهور گذشتند شاعری در وفات حافظ ابرو گفته بست سال هشتصد
و سی چهار شوال - وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود و نگارنده شرح حال آن دو جلد عالم این کتاب تحت فصل نگارش خواهم نمود
هم در این سال شاه اندرک فرانسه که شرح حیات و حرکت شال هفتم در ذیل سال قبل نگارش یافت در جنگی که فرانسویها شهر
کرمپین را محاصره انگلیسها را مجبور کرده بود گرفتار مخالفین پادشاه فرانسه شد و آن ناکاران هم بطمع گرفتن پاداش انگلیسها فرستند
و آن انگلیسیان دختر بیچاره را با انگلستان برده و در ملاعام او را آتش زده و بدینگونه زندگانیش را بپایان رسانیدند

ذکر وقایع سنه ۸۳۴ و آمدن شیخ علیخان از کابل بهندوستان و تبک با مبارکشاه

در این سال نیز شیخ علیخان کرت دیگر از کابل با سپاهی بسیار فراوان آهنگ هندوستان نمود و از آنجانب گذشت و قطع منازل
نموده بطلاعه او رسید و شهر را فروگرفت کارگذاران سید مبارکشاه بیرون آمدند و جنگ سختی در انداختند عاقبت سپاه
افغان شکسته شده راه افغانستان پیش گرفتند صاحب ترکمانان هندوستان چون و شیخ علیخان بکابل مراجعت کرد و لشکری بسیار
با اسباب آلات کارزار فراهم نموده راه هندوستان پیمود سید مبارکشاه در این باره خود از دهلی بلا مور آمد و او را استقبال کرده پس
از مقاتله و مقاتله مختصری شکست بسپاه شیخ علیخان افتاد که بیشتر از پیش تباه گردیده و اموال و اثقال و تمامی بارو اثاث و خیمه و خرگاه
گردید هم در این سال نیز بار بیستم بار خاقان سعید باستراباد رفته و جرجان را قشلاق نموده و طرح رکاب و امیر علاء الدین علی کوتکاش
و امیر محمد صوفی ترخان و جمعی دیگر جوده و اطراف و اکناف استراباد را مامون ساخت و در آن زمستان در آن سامان طرح قشلاق انداخت
نیز از آذربایجان خبر رسید که امیر اسکندر ترکمان باز آذربایجان آمده و برادر خود امیر ابوسعید را از جانب خاقان سعید شاهرخ حکومت آذربایجان

داشت گشته ... نیز در این سال یار علی پسر امیر سکندر ترکمان از پدر رنجش گرفته و نزد امیر خلیل رسیده رفت و امیر خلیل او را بهرات نزد شاهرخ فرستاده روزی خاقان سعید شاهرخ بعزم تجربه و امتحان کار او که استاد فرخ بخزر و بیرون هرات نصب کرده بود و تشریف بیرون برده و برفراز پشته بلندی برآمد که بخوبی تماشا نماید ناگاه میرزا یار علی گرد خیمه خرگاه و علامت یار صوفی جمیل و چهره بی بدیل دید با سایر شاهزادگان و آن جا یافته مردان عاشق پیشه نظر باز طرف اشتاقند و مراتب تماشای کمان گذر نهشته و بنظارگی حسن و جاهت آن خسرو ملک شیرینی متوجه گشته شاهرخ از مشاهده آن حال خشمناک گردید و روز دیگر فرمان داد تا میرزا یار علی را بسته خوانده بجانب سمرقند فرستاده و هم در این سال میرزا محمد بهادر بن میرزا محمد سلطان و امیر محمود پسران امیر یادگار و خواجه هرات و خواجه بوالوفای خوارزمی عارف شهاب و خواجه صائن الدین ترکه اصفهانی و گذشته و دار و خرکی هرات بحکم شاهرخ سلطان و جیه پیوسته بهر محمد بخش خلق یافت

ذکر وقایع سنه ۸۳۶ و عقد مخالفت بین ملک اشرف سلطان مصر و سلطان عثمانی و فوت سلطان عثمانی در البانیا

در این سال بین سلطان مراد خان دویم عثمانی و ملک اشرف برس بای پادشاه مصر عقد مخالفت و عداوت بسته گردید و رسل و رسایل سیاسی مکونتین متکرر شد و این اول بار بود که بین دولت عثمانی و حکومت مصری علاقه بندی حاصل گردید نیز شهر مبارک آباد سیستان که پادشاه دهلی و هندوستان بایاین سپرده و رباب تجلات شاهانه او سهم قسم فراهم کرده هم چنین در این سال امیر اسپهبد بن امیر قرا یوسف ترکمان با سپاهی انبوه بقلعه بغداد در سید و عساکر شاه محمد را در پیش مقابله و مقاتله داشته و عاقبت از جنگ سست برگشته و امیر اسپهبد خائب آمده بغداد را متصرف شد نیز سلطان ویس ایلکانی بر ولایت بسطام یافت و حکمران او را از میان برداشت نیز در این سال سلطان مراد خان دویم عثمانی با قشونی فراوان بطرف البانیا و دستان البانیا در حرکت آمده و پس از گشتار بسیار شهر یانیا را متصرف شده و سرداران دستان پاشا را مورد سیاست نامه خلاف این ایالت برانداخته و از قتل و نهب غارت فروگذاری نکرده باغنام بسیار مراجعت نمود و هم در این سال انگلیسیان کلیسای بزرگ هرپاپس بازی ششم که طفل کوچک و شرش نگاشته یافت بسلطنت قرار نداده و انگلیس را داشتند و تاج شاهی او ملکت بر سرش نهادند همچنین پرتغالیها جزایر اسرار را کشف کرده و این جزایر از اقلیم و فرنگستان سبب بود و کشتیهای پرتغالیها بنا خدائی جزایر نامی از اسپانیا گردد جنوب فرنگستان عبور نموده

ذکر وقایع سنه ۸۳۷ و فوت سید مبارک شاه پادشاه دهلی و نشستن سید محمد شاه بجای او و فوت میرزا بایسنقر

در این سال سید مبارک شاه بن خضر خان پادشاه دهلی هندوستان پس از سیزده سال حکمرانی کشته گردید و حادثه قتل آن پادشاه نیک خواه این بود که در روز جمعه شب هنگام نماز پس از وضو ساختن بعبادت تازه ساز مبارک آباد علاقه مخصوصی بآن داشت نقل کرده اند تن از بندگان نمک شناس که خدمات او بودند بنا بافواء شوهستانی از سرداران و ملک و وزراء دولت عمارت افراد کرفتند که کسی در آن وقت داخل و خارج شود داد بگشتند و متفرق گشتند پس از گشته شدن او سردار ملک انظار بی خبری از این حادثه نموده بر سر تاج گذاری وارث او پرداخت و سید محمد شاه را که بعضی او را امیر سید خضر خان و برخی او را پسر سید مبارک شمرده اند براورنگ خسروی آورده و بمعاونه مملکت بدست خویش گرفت و خود را خان جهان ملقب

اعظم و مستور بزرگ نامید گشتند کان سید نبار کشاه را با مغانات بسیار خوشنود ساخت و انگاه با لشکر و مال تخت
نشینی خود پرداخت عم و این سال میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ پس از زی و هشت سال و چهار ماه زندگانی بدرود جهان گفت
و میرزا بایسنغر یک از شاهزادگانی بود که با غلب کمالات و فضائل نفسانی و جوانش آراسته بود و خط او در خوش نویسی مشهور و
نگارنده در کتاب خود خلاصه شرح حال او را نگاشته ام گویند در آغاز شباب طابع و بخت خود را از مضمون طلب کرد و پس از
اصرار و الحاح زیاد با دگفته تو بیش از چهل سال زندگانی نخواهید و نیز چون بنای حیات را محکم ندید و سریع الزوال دانست
عیش و خوش گذرانی نگرد و هر با شاهزادگان سیستان در هر شب بدهم قیام میکرد چون خبر ارتحال او را پدر تا بعد ارش شاهرخ شاهزاده
بی اندازه بگرید و از بلاغ زاغان بلاغ سیند که جایگاه او بود بمجرد رسید و پس از تغسیل و تکفین او را در رسته معد علیا کوشک اعظم دفن
کردند و تا چهل روز از قرائت قرآن و ختمات و خیرات بهمت او فروگذاری نشد و چون این خبر بهرات رسید میرزا الغ بیک از
برای ادای تعزیت عازم هرات گردید و بشرف دستبوسی پدر بزرگوار خود شاهرخ رسید و میرزا بایسنغر را شاهزاده بود و رکن
الدین علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابراهیم و میرزا بابر شاه و بخت سلطنت بر تابید که شرح آن خواهد رسید بنای
خدای توانا عم و این سال شاه تیموری را که شرح اخراج شدن او از هرات نگاشته شمس الدین محمد قهستانی و میرزا الدین محمد
میرسید شریف بشتیخ بوهی و ملا محمد شاعر خوش بیان شیرازی و خواجه عبد الغفار و هرای نگار کیا محمد حکمران گیلان در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۳۸ و حرکت شاهرخ از هرات بری و آذربایجان و اتفاقات دیگران

و این سال از طرف امیر خلیل الله شیرانی بشاهرخ در هرات خبر رسید که امیر اسکندر بن امیر قرا یوسف ترکمان از ضبط و ربط
آذربایجان فرصت حاصل نموده و با یک تجریب قلاع و حصار شیروان همت کرده شاهرخ پس از صفای این خبر با مر گرد آوردن
سپاه فرمان داده برخی از امرای درباری بمناسبت فوت امیرزاده میرزا بایسنغر مسافرت شاه را مصلحت ندانستند و بعضی مانند
امیر جلال الدین فیروز شاه صلاح ملک و دولت را در حرکت دیدند و شاهرخ مصمم گردید که حرکت فرماید و امیر قربان شیخ بنیابت
خود در هرات برقرار داشت و امیر علی شقانی و خواجه رمضان تونی با گرفتن ولایات بکاشت و دوم ماه ربیع الثانی رایت
مسافرت و عزیمت بجانب ری برافراشت و را حکمران و امرای ولایات و حصار عزم رکاب میگشتند و انواع تحف و پیشکش
میکذرانیدند چون چند روزی در طهران توقف نمود و برفهای بسیار بارید و سراپرده بروات افراشت ناچار شاهرخ انتظار
بانداده و امان جار استشلاق فرمود و این اثنا خبر رسید که چون امیر اسکندر از رسیدن اردوی شاهرخی خبر یافته سر بر آستانه و بخاک
قلمرو خود شتافته و متعاقب این خبر بزرگان آذربایجان و امیر خلیل الله شیرانی برسیدند و بنهایت شاهرخی منظور آمدند
و این وقت خبر فوت میرزا ابراهیم سلطان سمیع خاقان سعید شاهرخ برسید و بی اندازه متالم گردید و حکومت فارس را بفرزند
ارشد ش میرزا عبد الله بخشید و شیخ محب الدین ابو الخیر را بنیابت مقرر فرمود و نیز در این وقت امیر ناصر الدین خانزاده شاه را از ذکر
جلال الدین فیروز شاه که پس از میرزا هاشم حاکم اصفهان بود و بری آمده بود در گذشت و در این اوقات از هرات خبر رسید که
ناخوشی وبا و طاعون بسیی انتشار یافته که روزانه ده هزار تن هلاک میشوند و برای آنکه خاطر امرا و درباریان شاهرخی از اخبار مهلک
و افغانستان مشوش نگردد فرمان شد که تمامی خطوط و اوراق را سربسته باداره مرسلات شاهی برسانند نیز در این وقت امیر
شاه جهان بن امیر قرا یوسف ترکمان باردوی شاهرخی پیوست و مورد الطاف و اکرام گشت عم در این وقت امیر الیاس خواجه که

در زندان بوسف ناخوشی از ملازمت شاهرخ عقب مانده بود و از گذشت شاهرخ پسر او سید یوسف خواجه را به آنجا گماشت و او زندان را بطریق سیورغال بدو داد. زانی فرمود آنکه چون زمستان گذشته بود شاهرخ فرمانداد تا میرزا محمد جوکی بهادر بتعاقب امیر اسکندر ترکمان حرکت کرده خود بطرف آذربایجان عزیمت نموده تابستان را آنجا اقامت فرمود و زمستان را بهرات باغ ارمان توجه نموده و میرزا محمد جوکی چون اثری از اسکندر ندید بخدمت پدر تاجدارش باز گردید و امیر قرا عثمان را بحبالهٔ نکاح درآورد. هم در این سال هوشنگ شاه صاحب اولوس گذشت و پسرش محمد شاه بجای نشست نیز در این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی با سپاهی فراوان آهنگ بلاد قرامان نموده و عاقبت پس از گرفتن مالی بسیار صلح بست. هم چنین در این سال ملک اشرف برسبای ملک مصر شد. ملک مصر مثل ملک یمن و عمان و مانند آنجا حاکم با مراسله کرده و او هر غریبه عجیبه صاحب دیکر و مانند آنکه نکرد او تمامی سکهای مصر را بجزیره جزیره برده نیز حکم داد هیچ زنی بدون اجازه حکومت نباید از خانه بیرون آید حتی زبان مرده شور نباید رخصت نامه گرفته آن ورقه را بالای نرخ طب کند و برای کار خود برد و هم چنین برای البسهٔ دهقانان مصری ترتیباتی مقرر داشت نیز در این سال سرور الملک وزیر سید محمد شاه پادشاه دهلی بنا بر اندیشه ای درونی که تحت تسلط آمدن بود و کرفت بیشتر بزرگان و کماشتکان مبارک شاهی را از پای درآورد و بسیاری گرفتار و در بند نمود و چون خبر استبداد و سرکشی او بسزرگان رسید سر طغیان برداشته و رعیت مخالفت برافراشته سرور الملک پسر خود یوسف را با چند تن از سران این بزرگ گران آن جمله کمال الملک نامی بود بجهت تنبیه آنان حرکت او کمال الملک چون آدمی شناس بود راه انتقام خون خویش و دلی محترم خود افتاد که یوسف را از میان برداره و این راز سرور الملک سید چند تن دیگر بعنوان کنایت بظاهر و باطن برای محافظت یوسف فرزندش فرستاده و آنان با یوسف بسلامت بدهلی رسیدند کمال الملک مران سپاه، کسانیکه با او همبسته بودند بخوانده و همکی متفقا وی بدهلی آورده سرور الملک چون در خود طاقت مقاومت ندید در قلعه سیری پناه جست کمال الملک آن قلعه را محاصره نموده و سرور الملک دانست که سید محمد شاه از پای درآورد تا عاقبت خود را بسراپرده شاهی رساند و چون شاه از کیفیه واقعه قبل از وقت خبر داشت در آن هنگام جلو او را گرفته بدار زد و سرور الملک را پارچه پارچه کرده کمال الملک بدون قلعه کرده سید محمد شاه در آنجا بوده هم سرور الملک متقول شنیده بست کان در پیش سلطان و چه بسیار و پای درآورده و سید محمد شاه بار عام داده و جمعی از بزرگان سران سپاه او را تهنیت گفتند و کمال الملک وزیر او گردید و سید محمد شاه تنظیم سپاه و تنسیق رعیت بجزم غلبان حرکت کرده آنجا را منظم ساخت و باز بطرف دهلی آمده بر سریر سلطنت مستقر گشت. هم در این سال شیخ زین الدین ابوبکر خوافی و میر شمس الدین بن میر سید شریف جرجانی و ابن عصام شیرازی در گذشتند.

ذکر وقایع سنهٔ ۸۳۳ و حرکت شاهرخ از آذربایجان و تسلیم کردن حکومت آذربایجان بامیر جهان شاه ترکمان و عقد مصالحه بین فرانسه و انگلیس توسط پاپ

در این سال یازدهم ماه شوال شاهرخ از قراباغ ارران بطرف جهان حرکت کرد چون بآنجا رسید حکومت کلیه آذربایجان را بامیر جهان شاه بن امیر قرا یوسف ترکمان واگذاشت و رایت عزیمت بجانب عراق برافراشت و در این وقت نیز شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید را برسالت نزد سلطان مراد خان دوم عثمانی فرستاده که امیر اسکندر بن قرا یوسف عصیان ورزیده و از جاده

و تاز بوده و مردم آذربایجان را، مملکه میانه از و چون بخیال کوشمالی او سپاه شاهرخی حرکت نکرده و فرا کرده بطرف دیگری پناه جسته و اگر التجا بدان صوب آورد و پناه نمیدهد یا گرفته تسلیم نماید نیز در این سال بوخیر شیبانی که از شاهزادگان دشت قبچاق بود با سپاهی آراسته متوجه خوارزم گردید سلطان ابراهیم بن شاهملک که از جانب شاهرخ حکمران خوارزم بود بمقابله و مقاتله او شتافت و هزیمت خورده و بسکابت افتاده و ابوالخیر بخوارزم داخل گردیده بقول صاحب مطلع سعدین ناصری ابوالخیر شیبانی اولین پادشاه از اولاد اوزبک بوده که در خوارزم سلطنت کرده اند هم در این سال سلطان محمد نظمی که از امرای سلطان محمد شاهرخی بود با سپاهی فراوان قصد مالوه نموده و بر مالوه مستولی یافت در سلطنت آن دیار بستان برقرار شد هم در این سال که مطابق هزار و چهارصد و یازده هجری میلادی بود بین فرانسه و انگلیس و سلطنت پاپ عقد مسالمت و مصالحت بسته گردید و ابر اب مادر شال مقتدر کلوفرنه در گذشت نیز در این سال سلطان مراد خان ثانی برزه تنگ با سپاه عثمانی بسیار از نو حرکت کرده شهر سمندریه را فرو گرفت و مقام بسیار بدست آورده و پای تخت خود مراجعت کرد و نیز در این سال پهلوان کاسی

ذکر وقایع سنه ۸۴۰ و عود شاهرخ بهرات و لشکر کشیدن اسکندر بیگ امیرزاده شاه و شکست او

و در این سال دوم ربیع الثانی موکب شاهرخی پس از دو سال مفارقت بآذربایجان بهرات باز گردید عموم طبقات مردم طبل شادیانه بکوفتند و اموال و اجناد و بضائع شامی برفتند شاهرخ بار عام داد و تا چند روز در هر مجلسی بوسیله از شفاعات متنوعه برخوردار میشد نیز شیخ نورالدین محمد مشهدی که بسفارت نزد سلطان مراد خان عثمانی رفته بود عودت نموده و از هم بی کران سلطان ثانی شرحی بپایان آورده و چون میرزا اسکندر از رفتن شاهرخ بآذربایجان خبر یافت از پناه گاه خود بیرون شتافت و با لشکری رزم آزمای بکابت آذربایجان بتاخت میرزا جهانشاه بن میرزا یوسف چون آگهی از آمدن او یافت بمقابله و مقاتله او پرداخت و او را منهزم ساخت او روی بکوه کبر برداشت و در قلعه اخی گریبی تین متحصن شد و پناه برد در این سال سید محمد نقشی برخی از اطراف خوستان عربستان مستولی یافت و شهر ایذج تسلیم شد ال مظفر پادشاه فرنه شد و وفیات الدین محمد که از اکابر علماء خلکین نامی بوده و نعمت میرزا الغ بیک کورکانی متعاقبا تسلیم داشت رحمت غفرت برافراشت و او را ست یا بقی نوع موسوم بر سلم السموات امر چنین در این سال علاء الدین وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۸۴۱ و فوت ملک الاشرف سلطان مصر و تخت نشستن ملک اعزیز پسرش بجایش و خواب دیدن امیر چقماق در مصر

در این سال سیف الدین برسبای ملک الاشرف ظاهری حکمران مصر پس از هفده سال و هشت ماه و شش روز حکمرانی روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی در گذشت و امراء و بزرگان درگاه پسر او ناصر الدین یوسف را تخت سلطنت برداشتند و او ملقب بابی المحاسن بود چون دست بیعت و متابعت او دادند او را ملقب بملک العزیز زانی داشتند پس از شاه امراء ممالیک بهم جهتند و طرح خصومت خانه بنی میان انداختند و این منازعه تا سال آخر سیده قائم در میان انتاد و یک از هزار با نفوذ در این وقت در مصر سیف الدین چقماق بود و منصب امیر آخوری و رئیس الاطبل داشت و از اتفاقات شبی چقماق بیک در عالم رویا چنین دید که شاهرخ کورکانی از بر زبر تخت حکمرانی مصر کشانید چون از خواب بیدار شد متوجه جاسوسی

حکمرانی سلطنت مصر در دماغ او جای گرفت و نزد خود فخر کرد که اگر با پادشاهی مصر برسد راه مصادقت و دوستی با شاهرخ گیرد و عنان خیال او امتداد بجایی خیالات بلند داشت که رایت سربلندی و بزرگی بر میافراشت هم در این سال ملک بهلول لودی سلام خان با سپاهی گران بدیپال پور و لاهور رانده آنجا را مسخر کرد و بطرف پانی پت سرازیر شد چون سپه محمد شاه خبر یافت با لشکری گران بجانب او شتافت و سلام خان هزیمت یافت و از جنگ سر برتافت و بکوهستان فرار کرد سپه محمد شاه از بزرگان آنجا که از تربیت یافتگان شاهرخ بودند بیافت نابوده ساخت ملک بهلول لودی اسلام خان پس از چندی بجمع سپاه پرداخت و دعوی پادشاهی دهلی ساخت و این بار بشهرهای او دست رفته دست بغارت یافت و پایه حکمرانی خود را محکم ساخت هم در این سال امیر اسکندر بن امیر قرا یوسف ترکمان پس از آنکه از برادر خود امیر جهان شاه شکست خورده بقلعه الموت پناه برد با فرزند خود قباد و محمود خان سلطان سوم ایلی آغاز خشونت کرد که شاهرخ را بمرگ بهجت شاهرخ هدیه فرستاده ایم از آن جمال معقول هدیه میآورند ولی اسکندر هدیه آنان را نپذیرفت و بر غلظت و خشونت افزود و هدیه و بهانه نمیگرفت چون لیلی را صورتی زیبا و قدی رعنا و قامتی رشید و جامه دیبا بود و با قباد که جوانی رسیده عمر بسر میبرد دوستی و سری داشت و در پنهانی با او لذت جوانی و کامرانی بر میچشید هر دو ترسیدند گفتند شاید امیر اسکندر از معاشقه ما خبر یافته و بدین بهانه ما را میخواهد و داشت این بود که عداوت او در میان بستند و بهم کرفتار شدند که او از میان برگیرد این بود اسکندر شبی که شراب بسیار نوشیده و بمستان پوشیده بود و بام قلعه بخواب رفت لیلی نردبان را که بایه بام قلعه بالا کشیده میگذارد و قباد بالا آمده پدر را در بستر خواب از خنجر بیدریغ بیتاب کرد و بکشت و امیر جهان شاه از کشتن برادر مسرور گشت و با طمینان خوابگاه تخت حکمرانی آذربایجان نشست هم در این سال دولت صفویه در خیرستان از نو انتعاش یافت بسبب این نجمی در مطلب بیت آخرت برافراشت و در خاک فرانسه خاصه پاریس خلقی از گرانی غلات بکمی گذاشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۷ و عزل شدن ملک الغر و بتخت نشستن ملک جقماق در مصر و ملقب شدن ملک الظاهر و فرستادن رسول و هدایا بهرات نزد شاهرخ و خواستن دختر او

در این سال امیر سیف الدین جقماق نامی امرا و بزرگان را با خود در مصر دست کرده و ابو المحاسن جمال الدین یوسف ملک العزیز پس از یک سال اندی حکمرانی کرد بشش معزول داشت و در نوزدهم ربیع الاول این سال ملک العزیز معزول و مخلوع گردید و امیر سیف الدین جقماق آزدی و پرنیه او برآورده شد و بر سریر سلطانی و تخت حکمرانی مصر جای گزید و در این وقت عراق شتا زمستان بود و مردم بهمه ولایت و مناعت داقد هم کردند و او را ملقب بملک الظاهر ساختند و او چون بر سریر حکمرانی مصر متمکن گشت و تعلیم امور و آسایش جمهور پیش خود پیکه دید و بوزیر خود قرار داد و بود که راه مصادقت با شاهرخ پیماید گرفت و فرمانداد تا چقماق که از امرای نامی او بود با هدایای گرانبها و تحف و تحفه راه هرات گیرد و بخدمت شاهرخ رسیده اظهار دوستی و صداقت ملک الظاهر را بعرض رساند امیر چقماق با چندتن از خواص و پیشکشهای نفیسه از مصر طرف خراسان و حرکت آمد هم در این سال خاقان سعید شاهرخ شاه اوقات بگذرانیدن طاعات و عبادات در هرات صرف فرمود و در اتمام عمارات خیریه و بناهای بر نیه جدی وافی نمود کرد و در اتمام آن پادشاه نیک خواه بیشتر مساجد و مدارس و خانقاه و کوچه و بازار را گشاده و هرات تاسیس یافته شد هم در این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی از شهر اورنه مسجد جامع مراد یه را بنیاد کرده و در طرف دیبالغی مبذول داشت

نیز در این سال علاء الدین معروف بلازاده ابهری درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۳۳ رسیدن قاصد ملک مصر بهرات و انعام و اعزاز بیشمار دیدن فرستادن شاهرخ رسول بهرات و اکرام دیدن رسول شاهرخی از ملک ظاهر و جامع مصری در اصفهان

در این سال امیرزا بایقوتی پسر ملک ظاهر چقماق با هدایای شایان از مصر بهرات رسید و مورد تفقد و توجه شاهرخ گردید و ملک الظاهر طی نامه موده مفاخره خود خواهش نموده که شاهرخ پنج کتاب بجهت او از اول تا آخر بخط خوش از تالیفات شیخ ابو منصور ترمذی دوم کتاب تفسیر کبیر علامه رازی سوم کتاب شرح تلخیص جامع تالیف خواجه مسعود بکمانی چهارم شرح کشاف علاء الدین پسوان مجرد رضه و مذهب شافعی شاهرخ با آنکه این کتب تمام در کتابخانه و کتابخانه او موجود بود امر داد تا خوشنویسان با ذکر زمانی آن پنج کتاب را استنساخ و استکتاب کرده و ذهبان با طلای خالص مذهب نموده و جلد بسیار اعلای نقاشی نموده با تحف بسیار قیمتی به ایلچی مصر داده و او را با انعامات شایانه خرسند فرمود و سیم الدین بیکتاش پرده ایلچی که از جمله مقربان بود با پرسش مقرر داشت تا راه مصر گرفت و با اتفاق رسول ملک ظاهر بطرف مقصد روانه شده در ۲۵ جمادی الاخر رجب این هر دو سفیر از هرات بیرون شدند امیر چقماق از طرف ملک ظاهر خاستگار بود که چهار شهر بسفیر ایران را دیده و بصرفات آید آن چهار شهر عبارت از کاشان و اصفهان و یزد و شیراز است شاهرخ اجازت داد و او را پنجاه هزار دینار رزه به یکصد اسپ سواری که با او بودند مبلغی نقد و انعامات شایانه داد و بهمراه شهری که میخواست برود مقدم فرمان رفت که چون ایلچی پادشاه مصر و آن بلاد مصر میرسند شهر را این بسته زینت نماید و مبلغ سه هزار دینار نقد با و بدهند امیر چقماق وارد کرده به جا رسیده فرستاده را خلعت داده و اکرام دیده و اینجا نکته گارش میشود که در اصفهان از جمله جوامع ایران جامع کهنه است که مشهور است بمسجد مصری و او را مکرر تعمیر یافته خاصه در زمان سلطان حسین صفوی بسنه ۱۱۱۰ هزار و یکصد و نوزده معلوم میشود بواسطه رواط سنه که بین ایران و مصر از قدیم بوده و این مسجد در اصفهان بنام مصر ساخته و مصری موسوم شده است هر در این سال خداوند فرزندی میرزا علاء الدوله غایت قصه بود که موسوم به سلطان بر امیر شد نیز در این سال فاریاب از بنگ اشرف سماعیل حکمران لمغان و زبید بکست فاحشی خورده و این بنگ معروف شد به حرب یوم الغریب

ذکر وقایع سنه ۸۳۴ رسیدن حسام الدین مبشر و عود دیش و آمدن ناصر الدین دو القدر بمبشر و اتفاق مراکب مصر و عثمانی در بنگ رودس

در این سال سیم الدین مبارکشاه پرده ایلچی که بعنوان سالت طرف شاهرخ بنزد ملک ظاهر چقماق ملک مصر میرفت در غزه ناخوش گردیده وفات یافت و فرزندش امیر رحیم صحابت چقماق بمصر رفت و ملک ظاهر او را بسیار معزز و مکرم داشت و از خزانه پنج کتاب نفیس که از شاهرخ خواسته بود داده فرستاده و او را نیز خوشنودی مسرت کرده و محترم با گرفتن تبلغ و افره و جوایز کثیره از مصر عازم هرات شده و در این سال کمه علمی ملکه آغابت نمره اعلان ما امیرزا اسکندر و میرزا بابا میرزا اعانت یافت نیز امیر علاء الدین علی که نگارش بعمر خود سالگی در هرات درگذشت و در رباطی که خود ساخته بود در سر خیابان هرات مدفون گشت او را کارخانه بزرگ و پنج فرسخی هرات بود و هست چنانچه ملکه آغابت نمره اعلان نیز آثار خیریه بسیار در طالقان و قزوین و هرات از خود بیادگار گذاشت و در این آخرت برافراشت هم چنین در این سال چون بیست شوکت و اقتدار ملک الظاهر

سلطان مصر را کشاف اطراف پرکشاده شد ناصر الدین ذو الحجه سر بمهد اطاعت نهاده با تحف شایان بمصر رفت
و مورد هزار گونه اکرام گردید هم در این سال فرانسه بزرگان بر ضد پادشاه فرانسه شورش کردند و پسر هفده ساله پادشاه
فرانسه را بر داشته بر خود پادشاه کردند پادشاه آنها را مطیع ساخت و ریشه مفسدین را از بن برانداخت هم چنین
کشتیهای بیگ سلطان مراد خان دوم عثمانی با تفاق کشتیهای جنگی ملکه انگلستان پادشاه مصر بجزیره رودس حمله
کرده بقلعه کرخش از قبل سال مذکور شد

ذکر وقایع سنه ۸۲۵ و طغیان ملک کیومرس ستمداری و جنگ میان شرفای حجاز و جنگ سلطان مراد خان عثمانی با بغاوت صلیح و سالار او و هجوم تاتار بخاک روسیه و مسکو

در این سال بهرات خبر رسید که ملک کیومرس ستمداری گزیده و مطاوعت و متابعت خاقان سعید شاهرخ مخالفت
نمود و سر عصیان بر داشته و رایت مخالفت بر افراشته و کسان خود را مامور داشته که رستمدار و آن نواحی را غارت
نمایند و تاخته و ویران و تلان ابواب فتنه و غارتگری مردمان بگشایند شاهرخ پس از استماع این اخبار مصمم گردید
که پس از تصفیه امور مملکت خویش بجانب ری و آن نواحی نماید نیز در این سال سید محمد مشعشی از خوزستان رایت
تمرد بر طرف تویره افراشت و میان شرفای حجاز سر شریف برکات شریف علی نامزد حکومت اشتغال کرده و در جده
میان ایشان آمد شده شریف برکات منهزم و منکسر گشت نیز در این سال طاعون در مصر خیمه مصیبت افراشت
و بانگ زنانی نعشی کثیری راه آخرت بر داشتند و ملک الظاهر در رحیق مردم همتی فوق العاده گماشت تا آنکه پس از
کشتار بسیار رفع گردید هم در این سال سلطان مراد خان روم عثمانی با سپاهی بسیار بطرف بلغارستان تاخت پس
از جنگ شدیدی شکست فاحشی خورده برگشت ولی برای تلافی این شکست از پای ننشست و باز بتعمیر سپاه و تجهیز
و تدارک پرداخت و شهاب الدین پاشا را با هشتاد هزار مرد جنگی و جلو رو انه ساخت و خود رسیده جنگی سخت در انداخت
و در این بار نیز شکست خورده شهاب الدین پاشا با پانصد کس اسیر شدند سلطان مراد خان ثانی در ضمن هوم باز لشکری فراوان
بدانسوی کشیده و جنگهای مردانه نموده عاقبت بتوسط سولان چوبان بان طرح مسالمت و مصالحت بخت که تا ده سال دیگر
طرفین بجنگ و ستیز یکدیگر نتازند بدین قسم عهد صلح بسته گردید نیز در این سال که مقارن سال هزار و چهار صد و چهل یک میلادی
بود تاتار اهمیت نموده و با مسکو روسیه اپیل کرده بسیار جا رسیدند دست بتاراج و غارت و قتل و اسیر نمودن روسیان از
میان برداشتند و بنای شرانگیزی در شهر مسکو گذاشتند پس از نهب قتل بسیار مسکو را آتش زده هم در این سال سولان
بوده دی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۲۶ و حرکت موکب شاهرخی از هرات و مامور شدن سلطان محمد بحکومت عراق و فوت او و اقتضا بدینه معسر و نشستن اسکندر بجای او و جنگ بین ایشان و اعراب در بغداد

در این سال چون موکب شاهرخی بعزم تنبیه ملک کیومرس ستمداری از هرات ایالت بجانب شاپور برفراشت و
سرحان بجز نخستان و ملک کیومرس رسیدند تخت بر رسیده چون در خود تاب مقاومت و مقاتلت ندیدند چندتن از
سولان کاروان و دانیان خویش بیان راه دست شاهرخ فرستاده کربنده یک از بندگان محروم و هر گز از مطاوعت و متابعت

شاهرخی سر بفیچه و حرفران دربارهٔ وجه مقرر یا دیگر ایام و در فرمانبرداری سر بسپارم خاقان سعید شاهرخ نامزد غضبش
اخطا یافت و از رفتن و تنبیه کردن او سر برتافت و اینجا امرای عظام و خصوص حکمران مقتدری بجستند اتفاق بعرض شاهرخ
رسانیدند و بهیر جلال الدین فیروز شاه گفت که در مراجعت از کشتن شیخ جمال الدین عمر بر سر مقبرهٔ شیخ احمد غزالی تخالی رفته و
حکومت بنام شاهزاده سلطان محمد بن میرزا بایسنقر آمده است بنابران شاهرخ حکومت سلطانیه و ری و قزوین و قم را بسلطان
محمد مفوض داشت و اورا بقرارگاه مقر حکمرانی خویش برفرستاد و بهیر جلال الدین فیروز شاه تا بسطام مقرر آن شاهزاده بوده و از آنجا
برگشت و سلطان محمد چون بمقر حکمرانی خود رسید ابواب عدالت و رعیت پروری بروی رعایا بگشود و الی بی اندازه بجا برد و مجاور
بخشود که باندک زمانی صیت آوازه او بهر جا برفت و مردمی بسیار از اطراف و اکناف بدرش شتافتند و متقی از خوان احسان او یافتند
و متدرجاً خراج او بر دخلش افزون شد تا چاروست تطاول بسوی ارباب اموال و از چشمه طمع بجانب اصحاب مکنت باز کرد و چون
حقایق این اخبار در دارالسلطنت هرات بسمع شاهرخ فرمان فرستاد که عایدات سلطانیه و قزوین متعلق بسلطانیه بوده باین دو
شهر میفرمان و مقرر گردد و زمام حل و عقد بالیات سایر نقاط باشد و خواجه شمس الدین بخاری را موکل ضبط مالیات سایر نقاط گردید
چون این خبر بسلطان محمد رسید بی اندازه متاثر و غضبناک گردید و عاقبت سر مخالفت برداشت و رایت طغیان برافراشت عم
در این سال غیبت سمرقند بالمقتضا بالسنه درگذشت و پس از او بنا بوصیت المقتضا بالسنه برادرش تخت خلافت سمرقند را متصرف شد و لقب
الستکفی بالسنه گشت و مستکفی شخصی بی سیاست و مروت بود و با سلطان متحاق ملک الظاهر مصر کمال دوستی را داشت و سلطان
مصر جانب او را هرگز فروگذاشت نکرد و رعایت او بسیار منظور و مستکفی مانند برادرش معتضد بنیه زهد و ورع و پرهیزگاری قوی بود
و در این سال بین پرتغالیها و عرب فرنگ جنگ درگرفت جمعی از عربها اسیر شدند و سای قبایل عرب مقداری طلای پاک نشده
باسم از سیاه بعنوان فدیه و غرامت بپرتغالیها دادند و بسرای خود برگشتند و این اول فلزی بود که مسیحیان از سیاه پوستان
بجهت بستند هم برده و بعبد گرفتند نیز از این سال ابتدا شد و گمان نمیرود این هر دو بیک وجه بوده باشد

ذکر وقایع سنهٔ ۸۳۷ و مامور شدن عماد الدین بطرف بلخ بجهت تحایت بسیاط و کلا امیر فیروز شاه و جنگ در طرف دهلی هندوستان و توجه یافتن ملک بهلول لودی و سران افغان وقایع صدر شاهرخی مصر

در این سال بهیر جلال الدین فیروز شاه کرپس از وفات بهیر علی کرکاشش نامی بود از کشوری شاهرخ بحضرت احضار او
بود مقرر نمود که بهیر عماد الدین محمود جنابذی بطرف بلخ روانه شود عماد الدین عرضه داشت از این ماموریت بهیر معذور قبول نشد ناچار
سر اطاعت خم نمود خاقان سعید شاهرخ شاه زمان حرکت بهیر عماد الدین را فرمود که در بلخ تحقیق کامل بنماید اموالیکه از دیوان بیسنقر خزانه
بوده زیر مسموع خاقان شده بود که آن اموال بکار کدام امیر فیروز شاه خیف و میل کرده باشد در بلخ زمانیکه بهرات میآورده باشد و بهیر معتمد
شد که بهیر عماد الدین تمام سالهٔ بلخ را رسیدگی کرده و چگونگی را بعرض برساند و چون میرزا محمد جوکی فرزند شاهرخ بجهت مهمات حکمرانی در
این سال وجههٔ بلخ بود شاهرخ بامیر عماد الدین محمود فرمانداد که محاسبات بهمنوا شاهزاده میرزا محمد جوکی رسیدگی نماید و از اتفاقات
بین میرزا محمد جوکی و بهیر فیروز شاه برودتی از مدتها بود و چون بهیر عماد الدین بلخ رسید با اتفاق شاهزاده میرزا محمد جوکی بمحاسبات
وکلاء بهیر جلال الدین فیروز شاه برسیده دو فقره از کلیه محاسبات آنان مرتب و منظم گردیده که بسیاری از اهوال از جیب آنان فقره
بود هم در این سال شاهرخ از کمال مزاج دست او ضعف بنیه و بقوت گذشت و بهیر فیروز شاه در استشفا و مداوای خاقان

سعید گوشید تا بتجارب عبرات نافعه اعتبار حاذق شاهرخ لباس محنت بپوشید ولیکن در مدت خلافت خاقان سعید
بلاد و عرصه بسیاری از جاها مشوش گردید شاهرخ در هنگام ناخوشی نذری کرده که چون شفا یابد کعبه را جامه عیشی بپوشاند
و پس از شفا یافتن خواست که نذر خود را ادا نماید پس از یکسو فرستادگان یزد دستوری لایق فرستاده از یکطرف
سید محمد زمزمی را همراه سیدان مصر فرستاد سید محمد زمزمی چون بمصر رسید انواع اشفاقات از ملک الظاهر جقماق سلطان
مصر دید و از سلطان مصر اذن گرفته ببرات بازگردید هم در این سال غلب بکان سر از اطاعت سید محمد شاه پادشاه
دهلی سر برتافتند و برای خودسری و استقلال شتافتند باج و خراج که سیداوند خداوند عرصه ابراهیم شاه حکمران جانپور
باطراف و اکناف بتاخت و برخی قلاع و آبادیها را بسوخت محمود شاه خلج حکمران مالوه به آهنگ دهلی خیمه بیرون زده با
سپاهی لایق تا ظاهر دهلی خود را رسانید چون سید محمد شاه حکمران دهلی از رسیدن سپاه محمود شاه خلج آگهی یافت و خود
قوه مقاومت و مقابلت در خود نیافت ناچار است توسل بسوی بهلول لودهی دراز کرده و با جمعیت هزار سوار بطرف دهلی سر برکشید
سید محمد شاه چون از ملک بهلول نیز خوف داشت پا از دهلی بعذایر چندی بیرون نگذاشت و سرداران خود را مامور داشت
تا با تفاق بهلول جنگ سختی با محمود شاه خلج در انداختند و او را از رشادت و شجاعت متوهم ساختند چون شب پایان رسید
بجهت محمود شاه خلج خبر رسید که احمد شاه گجراتی بطرف مملکت او حرکت کرده است مصلحت ناچار باب آشتی بگشاد و صلحی کرد
روی بالموه نهاد سید محمد شاه بملک بهلول و سران افغان که در این جنگ کمر خدمتگاریان بستند احسانات وافر کرد بملک
بهلول را لقب خان خانان کرامت فرمود و هم پادشاهان هندوستان بوده و او و فرزندانش شهرهای لاهور و دیپالپور را تا مام
او نموده و فرزند خویش خواند و ملک بهلول از این ببعد بر شوکت و هیبت او افزوده شد و لشکری بسیار از افغان شجاع
و خونخوار بی باک فراهم کرد هم در این سال مردم طالقان شیخ یوسف متولی را در نصبه بجا الدین زکریای طالقانی را بحکمرانی برگزیدند

ذکر وقایع سنه ۸۴۸ و عودت عماد الدین از بلخ و غضب شاهرخ و فوت امیرفیروز شاه و رسیدن سفرای شاهرخ بمصر و اکرام ملک الظاهر جقماق ملک مصر و حق آنها و فرستادن پیغام و هدیه

در این سال چون امیر عماد الدین محمود با دفتر حساب از بلخ برگشت و آن دفتر از نظر شاهرخ بگذشت و از بیانات محرران
معلوم گشت که مبلغی بسیار وکلا و نواب امیر جلال الدین فیروز شاه حیف میل نموده اند شاهزاده میرزا محمد جوکی از بلخ بر رسید
و بر آن دفتر حساب بلخ وقوف یافت شرحی بیان کرد شاهرخ از امیر جلال الدین برنجید و او را در مقام استفسار برآورد که
وکلا و نواب تو چنین و چنان نموده اند امیر جلال الدین فیروز شاه از مجلس شاهی با حال تباهی بیرون شد زیرا هرگز گمان
نمیکرد که پادشاه با او اینگونه فرمایشات نماید و از کم و زیاد حسابهای او فرمایشی بزبان آرد چون از مجلس بیرون شد
تا چند روز دیگر بدیوانخانه حاضر نگردید شاهرخ فرمان داد تا مولانا یعقوب پروانچی باو پیام برد که از ما امری که موجب ملال
تو باشد صادر نگردید و برای وکلای تو از بلخ حکمی ننوشتیم که تو باید بر این فرمایشات ملوکانه از مجلس برخاسته و راه خودسری
پیش گیری کار ما نباریک است و باید از سخط و غضب پادشاه بیندیشید امیر فیروز شاه چون این بیانات بشنید بسیار هراسان
گردید و بترسید و بر اثر او بیمار گشت و خاقان سعید شاهرخ بعیادتش رفت و او را باستمالت فرمود و اندوهش
زیاد گردید تا آنکه وفات کرد و در مدرسه ایکه در بیرون هرات خود ساخته بود مدفون گشت شاهرخ از وفات او متاثر گردید و منصب

... با پسر ارشد خویش امیر نظام الدین احمد مرحمت فرموده هم در این سال پسر کهتر شاهرخ میرزا محمد جوکی چون از سفر حج مراجعت کرده بطرف مرغس حرکت نموده وفات یافت و خاقان سعید شاهرخ از وفات فرزندش بسیار محزون گردیده و لایتی را که خال او داده بود در میان فرزندانش امیرزاده محمد قاسم و میرزا ابوبکر قسمت فرموده و همیشه بین میرزا محمد جوکی و حکمران هرشاد آقا خیار بالا بوده و کوید شاد آقا میگفت شاه با او بر سر رفق مدارا باشد و امورات ماند میرزا عبد اللطیف میرزا علاء الدوله برادرزاده کامش صاحب اعتبار و اقتدار باشد بالجمله پس از نوشتن کرد سرخس واقع گردید عبد اللطیف را آورده و در جنب مقبره برادرش میرزا بایسنغر در هرات دفن کنند در سنه علیا کوه هرشاد آقا دفن ساختند هم در این سال پرده کعبه که شاهرخ بجهت نذری که کرده بود از یزد برسیده و شیخ نور الدین محمد مرشدی و شمس الدین محمد اهری را مامور فرمود تا جامه را گرفته بدوانه شام و حضر شاه از مصر بگیرند منظر مشرف شوند آنان طی منازل نموده بشام رسیده و نواب ملک الظاهر چقماق پادشاه مصر آنها را استقبال شایان کرده و پس از چند روز رخصتی طرف مصر روانه شدند ملک ظاهر از آنان بحوالی و از سلامتی خاقان سعید شاهرخ احوال پرسی نیز نموده و با آنها انعامات لایقه احسان نموده و با چند تن از معتمدان خویش او را همراه فرمود چون آنان بمکه رسیده و بطواف حرم فائض گردیده جامه را بحرم پوشانیده و پس از اجرای مراسم حج شیخ نور الدین محمد مرشدی و شمس الدین محمد اهری از مکه راه خراسان پیش گرفته و بهرات رسیده کیفیت مسافرت و چگونگی بسیاحت و زیارت خود را با مشاهدات مصر بعرض شاهرخ رسانیدند خاقان سعید بی اندازه از تعففات شاه ملک ظاهر چقماق سلطان مصر اظهار مسرت فرموده هم در این سال امیر اسپند قراویونلو عنتر کنان عراق عرب استیلا یافته و در ویا کرد کیجی شتافته و بیت استقلال برافراشت نیز در این سال در مملکت فرانسه اول پایه نظام قشون نظر ایف تشکیل یافت که شمشیر زن و تیرانداز بودند

ذکر وقایع سنه ۸۴۳ وطغیان میرزا سلطان محمود استیلای او بر اصفهان و فوت سید محمد شاه پادشاه دهلی و نشستن سید علاء الدین بجای او و گرفتن سلطان مراد خان دو مهتمالی و جنبش باغیها

در این سال پانصد و ذیل سال شصت و چهل شمس کاشی شده میرزا سلطان محمد بن بایسنغر حکمران عراق بوسعه گرفت مخارج با حاشیه نشینان خویش پس از مشورت با امرا مخالفت کرده و بطرف اصفهان تاخت و میر سعادت خاوند شاه حکمران اصفهان مقید نموده و مال بسیار از اصفهانیان گرفته سپاهیان بخشید و بدین تطاول و تعدی بخود و یاران خود بر اهل شهر مستولی گردانید و با آنکه بود و ذانیک بدو تو شاهرخ میرزا هست و بسعادت مسافرت کردن و باین شهر و آن شهر فتن مدار و میرزا سلطان محمد پس از اخراج از اصفهان رخصت بجانب فارس یافته چون خبر جنبش او بطرف فارس و شیراز بگوش میرزا عبد الله پسر میرزا ابراهیم سلطان رسید تخت میرسید و قاصدی سبک پی بهرات فرستاده از حرکات خود و سرانه میرزا سلطان محمد شرحی پیرایه داد از این روی میرزا سلطان محمد عازم شیراز شده و شهر را محاصره نمود و میرزا عبد الله پسر خویش را با عساکر منصوره نیز از این سال سید محمد شاه پادشاه دهلی پس از دوازده سال و نیم حکمرانی درگذشت سید علاء الدین فرزندش بجایش بتخت حکمرانی دهلی نشست و چون بسریر حکمرانی متمکن گشت آثار بی کفایتی و نالیاقتی او بر کرسی واضح گشت که باندک زمانی سیزده تن از زیردستان فرمانبر که هر یک بمنطقه و ولایت و پرگنه ی حکمران بودند سر از اطاعت او برگرفته و راه خودسری و استقلال پیش گرفته علاوه ملک

بهلول از روی تخت نشینی او حاضر بسلام و دادن تهنیت گردید و با سپاهی فراوان عازم تسخیر هند و چون نزدیک
بدهلی رسید کاری از پیشرفتش حاصل نکردید هم در این سال سلطان بهروز خان دوم صفائی چون با جنگ البغا و شهباز کابلی
نگردید از سلطنت کناره کرفت و مصمم شد که او هم بکیوه جبهات طاعت وفات گذارد بدین خیال فرزند چهار ده ساله خود یعنی
محمد خان ثانی را که بعد ها ملقب بفاتح شد تخت سلطنت برآورده تمامی بزرگان کشوری و سران لشکری را بفرمانبرداری او فرمان
و خود منزوی گردید چون خبر تنازل او از سلطنت و تخت نشینی فرزندش سلطان محمد خان ثانی به جا منتشر شد پادشاه البغا
با سپاه بسیار در حرکت آمده عقد مخالفت و معاندت را شکست و با جنگ سلطان محمد خان برآمد و بناء بجرا جنگ نمود در این
محاربه دو صد و چهل و پنج کشتی جنگی سلطان عثمانی با آتش توپ غنک البغا یها سوخت و غرق و نابود شد و دشمنی نیز سپاه
عثمانی از جنگ سر بر تافتند و هزیمت و شکست یافتند همین سال ها شهزاده با شیخ یوسف حکمران ملتان بجنگید و
لشکریان ملتان را با شیخ یوسف فرو ساخت و بر بیت بستقبول و آن ملک برافراخت و خود را ملقب بسلطان قطب الدین
ساخت و او اول شخصی است از حکمرانان ملتان که سلطان کری کرده اند

ذکر وقایع سنه ۸۵۰ و حرکت شاهرخ از هرات و فوت او و در قشلاق لمران (ری) و غارت شدن اردوی او و امر نمودن میرزا عبد اللطیف غارت کردن اسباب عهد علیا گوهر شاد آغا

در این سال چون خبر طغیان میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر و نزدیک خاقان جنت مکان شاهرخ و حرکات متواتر رسید شاهرخ تصمیم نمود
او را بجای بجنبید و میرزا علاء الدوله را بنیابت خود در هرات گذاشت و در بیست و هفتم بجانب ری برافراشت و چون بری رسید
امیر سلطان شاه برلاس و پیر شیخ ابو المفضل پسر امیر حسن کرد کلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه را بجلو فرستاد آنها رکاب
شاهرخی متعاقب آنها حرکت نمود و حاضر شیراز چون میرزا سلطان محمد خبر رسیدن موکب شاهرخی را شنید تخت بهر سید و
دست از محاصره بکشید و بطرف لرستان روان گردید شاهرخ با اصفهان رسید و بعضی از هواخواهان میرزا سلطان محمد را بند
بکشید و مجازات سخت بداد و حاکم کاشان را بعضی بیست یک از آن خجسته و چنانچه شرف الدین یزدی صاحب تاریخ ظفر
کرده یکسان نخصوص همان میرزا سلطان محمد بوده مورد خطاب آمیز کرده که قوان ثمر ابجمت میرزا سلطان محمد خوانده

چو خست پیر و خبر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود بر جوان نهد آنکاه شاهرخ شرف الدین یزدی امیر عبد اللطیف
میرزا الغ بیک سپرد و شرف الدین ابهرات روانه ساخت آنکاه شاهرخ و سلطان شاه برلاس و شیخ ابو المفضل و امیر نظام الدین
احمد را بفرو میرزا سلطان محمود انکره تا او را بنصایح مستقامه براه آورند کاجه تاجدار ش شاهرخ آمد و دولت بخواه
آنکاه بجانب ری موکب شاهنشاهی در حرکت آمده و در تنجانیه فرا فرشت و از تهستان و قشلاقهای قشلاق نموده و وارد کرخه راه شد
بود تا در یک شنبه بیست پنجم ذی حجه موافق اول نوروز کیانی بعزم زیارت تاکه سوار بر اسب قوی هیکل سرکشی کرده و چون کیاش
و بفرونی کذارد خواهد او نشست و روان شده و در مدت کرد که قبل از رسیدن بباره کاه و سواری وفات
یافت مدت زندکانیش هفتاد و دو سال بود که شصت سال از زمان امیر تیمور کورکانی پادشاه مکران خراسان بود و چهل سال در مسند
سلطنت نشست و در آن وقت میرزا ابو القاسم بابر پسر بایسنغر و میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان پسر میرزا
عمر جهانگیر در اردوی حاضر بودند و از هرا لشکران بر فارس موجود بود و سایر بطرف میرزا محمد سلطان رفته بودند و عهد علیا گوهر شاد

فرستاده را پنهان داشت و میرزا عبداللطیف را خبر داده گفت تو با سپاه و رعایا را باری جوینه نظام آنان و نظام تفنگچی
آتش کنی و نگذاری از نوه‌ی شاهی بهره فهمند و پریشان گردند عبداللطیف قبول نموده روز بعد فوت شاهرخ را افشا نمود و
در فضا عجز از سر و مژگان بند گریبان گشوده و سر سوگواری بپای برده آنگاه میرزا ابوالقاسم با برادر خود از راه طرف
خراسان حرکت آمده و متعاقب او میرزا خلیل سلطان حرکت کرده متابعان آن دو شاهزاده چون باز دوی بازار رسیده بست
بیغما بردند هر چه بدستشان رسید تاراج نمودند چون میرزا عبداللطیف از این واقعه آگاهی یافت سوار گشته بجانب آنان شتافت
و چند تن را مجروح و مقتول ساخت و آن فتنه را بخواباند و تا سه روز همام اظهار ماتم کرد و سوال بسمرقند نزد پدر فرستاد
که خبر فوت بدیش شاهرخ را برساند و روز سوم با نعش شاهرخ حرکت کرده و چون او مترل بلخان رسید جمعی خانگران بدرخش
در رسانیدند که جدات معه علیا گوهرشاد آغا قصد موافقت با امرای ترخانی دارد میرزا عبداللطیف تحقیق مطلب نموده فرمان
داد تا بسبب معه علیا گوهرشاد آغا را غافلانه فرو دند جمعی بسبب او را غارت کردند گوهرشاد معه علیا پای پیاده با یک همسایه تا غافل
یک از سواران امرای برلاس رسیده او را سوار کرده و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید داروغه مقصص گردیده شهر بتصرف
داشت میرزا عبداللطیف شهر را غلبه گرفت باد تاراج داد و از آنجا بنظام بسبزوار رفته و از آنجا شنید میرزا ابوالقاسم با برادر
جوان بخت نشسته است نیز از سبزوار بنیشابور رسیده و در آنجا شنید میرزا علاء الدوله در هرات بواب نوران گشاده
و بذل و بخشش بی اندازه نموده چنانچه علاء الدوله چون خبر فوت شاهرخ شنید مصمم گردید که پولی بسمرقند نزد شیخ میرزا الغ بیک فرستاده
و اظهار انقیاد و بندگی کند چون بعد شنیدند که میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیک بسبب معه علیا را تاراج نموده و این عزم منصرف
گردیده و میرزا اصانع پسر میرزا پیر محمد با امیر اویس ترخان و جوکر ترخان و قوبی از سپاه بیان و قلع میرزا عبداللطیف فرستاده و
آنان بشتاب آمده و از آنجا بنیشابور تاخته و معه علیا گوهرشاد آغا و سایرین را بیرون برده و بنای جنگ گذاشته میرزا عبداللطیف
که هرگز گمان چنین مطلب نمیکرد از بستر راحتی بر سپر بلند گشت و با شتاب با متابعان خود بجنگ درآمدند شیری و شیرزادی
بتاخت و چندین سر از معاندین مانند گوی در میدان انداخت گرداگرد سپاه او را گرفته و میرزا اصانع بروی
و تامی بسیاب و غافل نموده آنگاه میرزا اصانع نعش شاهرخ را با گوهرشاد آغا بطرف هرات حرکت داده و چون میرزا علاء الدوله از
رسیدن آنان خبر یافت تا مسافتی باستقبال شتافته معه خود معه علیا را یافت و او را با احترام بجای آورد آنگاه میرزا عبداللطیف
بخواهش گفت چرا این گونه بی عرضی بعمل آورده و گردی پس از خطاب عتاب آمیز حرکت کرده بهرات آمده و میرزا عبداللطیف بقلعه اختیار
الدین فرستاده و او را آنجا در بند محکمی گذاشت و نعش شاهرخ را ... معه علیا گوهرشاد آغا بمحاک بسمرقند گسیل نمود و زیارت شاهرخ
رسیده خواجه جلال الدین لطف الله و صدر الدین ابراهیم و کمال الدین عبدالحمید و شمس الدین محمد کرتیان و رای شاهرخ بود و پس از
فوت شاهرخ هر قدر باو تکلیف زیارت نمودند قبول نکرده گوشه انزوا اختیار کرد تا در سنه ۸۱۲ هشتصد و هشت و دو هفت گذشت
هم در این سال سید علاء الدین پادشاه دیلی هندوستان و شهر دیپالپور باغی و با کمال خوبی ساخت و بهمتی آرایش و مبلغی زر داده
و مصمم شد که پای تخت را از دیلی بدیپالپور نقل و امرا و وزیران سمرقند را فریفته و قبول کردند آغاز مخالفت نموده و کار را در هم و برهم کرد
سید علاء الدین سبب نظم و اختلافات چون پریشان شد کسانیکه با وزیر همدم و همراز بودند همشیره و تخم عداوت و مزرعه انکار شاهی بیکاشتند
گفتند و بیقاضی از فتنه انگیزی حمید خان وزیر هراست و اگر پادشاه او را گرفتار سازد و در حبس اندازد تامی بزرگان درگاه

و سران سپاه اطاعت فرمایشات شاهانه بنمایند سیف علاء الدین فرمانداد تا سیف خان را گرفته و محبوس داشتند نیز در این سال امیر جهان شاه ابن قرا یوسف با سپاهی آراسته بطرف بغداد برانده و بر اراضی و اسپند، مغلوب ساخت و بحکمرانی بغداد پرداخت نیز در این سال خواجه فضل نرگ و ابو سعید کاروانی و استاد امیر علی تبریزی و منشی خط نستعلیق گو او را خواجه میر علی نیز میگویند از حیز حیات بدار البقا شتافتند و بنگارنده رشرح حال میر علی را در کتاب خود مفصلا نگارش کرده و همچنین شاه شاهان سیستانی پس از نهضت سال حکمرانی بپایان و چهار سال زندگانی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۵۱ و اهتمام ملک اظهر چقاق ملک مصر در نوا قص عساکر و جنگ و صلح میرزا اعلاء الدوله با میرزا الغ بیک و جنگ سلطان مراد خان عثمانی با پادشاه مجر و کشته شدن پادشاه بلغار

در این سال ملک اظهر چقاق ملک مصر تنظیم سپاه و تجهیز نبه و خرکاه پرداخت اگرچه از طرف صفوان و کوکانیان آسوده خاطر بود و در ربط سیاسیه و علاقه و ادیه او با آنها محکم بود لیکن نظر بجنگهای پیاپی سلطان مراد خان دوم عثمانی کار سپاه را بانظام آورد و مصر را نیز ب

نمودن شیرخان و قتنه و جلالان افغان و آثار متصرف شدن میرزا الغ بیک بوسایل سوالان چربت بان و مکاتبات خوش خوان
و راجوهات و چون حاضر گردید بنوید مصاهرت و آرام ساخت و آن حال مشاهده شد کرا و بخیالات دیگر بود و میرزا الغ بیک خرم
و قتا و از بندانه هستند آنگاه از آب گذشته تعمیر حصن بهرات و جنگ با میرزا اعلا الدوله و این وقت با بزرگان سپاه
و کان و گاه و جنگ و صلح با میرزا اعلا الدوله بمناسبت آنکه فرزندش میرزا عبد اللطیف و بهرات حبس بود و مشورت نمود
و عاقبت میرک محمود را نزد میرزا اعلا الدوله فرستاده و شمه ای از بزرگی و برتری خود بیان نمود و استحقاق خود را باو و جنگ شاهی شرح
داد و در آن وقت میرزا اعلا الدوله با لشکری بسیار بهرم، زره با میرزا الغ بیک از بهرات کنار آب غاب رسیده بود کمیرک محمود
کوچک زیر علمی میرزا الغ بیک، او شت رسیده پیام میرزا الغ بیک با بر سانید و این اثنا خبر رسید کمیرزا ابو القاسم با برکه در
جرجان تخت نشسته بود آهنگ خراسان نمود میرزا اعلا الدوله چون خود را بین او خصم قوی نچه دید آن صلح داد و قرار شد میرزا عبد
اللطیف بسر قند فرستاده میرک محمود را باد گام خبر مصالحت با میرزا الغ بیک رسانیده و میرزا اعلا الدوله بهرات برگشت و میرزا عبد اللطیف
زود بر پیش میرزا الغ بیک فرستاده و میرزا الغ بیک خان غریب برگردانیده بطرف بلخ روان گردید و چون بلخ رسید میرزا عبد
اللطیف باو ملحق گردید میرزا الغ بیک شهر بلخ را میرزا عبد اللطیف بعنوان سیورغال تیول داده و بهرات بجانب سمرقند برافراشت
ازین سوی میرزا اعلا الدوله بطرف خراسان و مقابله شدن با میرزا ابو القاسم بابر برانده لیکن چون بمشهد رسید مصلحان خیر اندیش
بیان افتاده و میانه دو برادر را صلح داده بانکه شهر تو چان حد فاصله علکتین باشد و میرزا ابو القاسم عودت کرده و اعلا الدوله بهرات
و آمده و این وقت از جانب میرزا هندوک رسولی با بسطام میرزا ابو القاسم با بر رسیده و او نیز بساط تاز دان بگوانده و او نیز بخت
غیبت بطرف تاز دان تکاپو آورده و چون با تاز دان رسید میرزا هندوک مرحوم استقبال او بخوبی بجای آورده و او تخت سکرانی
تاز دان تکن گشت و جرجان را نیز چنانچه نگاشته شد و داشت و این وقت میرزا عبد اللطیف با قوای کمیرزا اعلا الدوله
داده بود که قدمه و قمر مین او را که مجوس داشتند آزاد کرده بفرستد و بسامی سنگین خزینه شاهرخی نزد پدرش میرزا الغ بیک
بفرستد هرقدر انتظار کشید اثری ندید و بخلاف آن قرار داد میرزا اعلا الدوله چشم طمع ببلاد بلخ و شیرخان انداخت و میرزا صالح
با سپاهی گران بطرف بلخ روانه ساخت و چون میرزا صالح با آن صوب رسید میرزا عبد اللطیف بمقابله و مقاتله او پرداخت و او را
منهزم ساخت میرزا صالح با حالی تباه خود ببهرات رسانید چون میرزا اعلا الدوله از شکست او آگاه شد لازمان میرزا عبد اللطیف را
حبس او بوند بگشت و در شدت سرمای زمستان بطرف بلخ حرکت آمد و چون بحدود اندخود رسید رسول میرزا الغ بیک نزد وی رسید
و پیام او را گذرانید که اگر فرزندی میرزا عبد اللطیف مخالفتی نموده تو باید من بعد وی و مجادلات او را طلبی نبوده برسیدن قاصد او سرا
گیرد و پیرامون خود بریزی فتنه انگیزی گردد میرزا اعلا الدوله نصایح علم خود میرزا الغ بیک را بشنود و بهرات عودت برافراشت و لیکن
سپاهیان او را آن خواهی دست بغارت تاراج نهاده و هر چه یافتند بردند و میرزا اعلا الدوله قمی را عمال نا شایسته آنان
کرده از خود و شیرخان مرنجیده شده بودند گفته نشست و بهرات رسیده و بساط انبساط پهن نمود و میرزا ابراهیم سلطان فرزند خویش را
خلعت گرفته و مالی بسیار بفقرا و ضعفا بخشیده و مقرر داشت روز بعد عموم بزرگان درگاه و سران سپاه را خوان ضیافت و مهمان باشد
روز بعد که هنوز مجلس ضیافت آراسته نشده بود خبر رسید که چون سپاهیان میرزا اعلا الدوله از خود خود و شیرخان سپاه را بسیار کرده
میرزا الغ بیک با پسرانش میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز با سپاهی بی پایان بعزم کینه خواهی بطرف بهرات حرکت آمده اعلا الدوله

مضطرب گردیده و بساط مخالفت و مباشگران این جزم مقابل میرزا الغ بیک از هرات بیرون آمده و بیرصوفی ترخان بر
سلطان ابوسعید اجنبات خود و اردوی هرات گذاشت و چون منزل ترتاب رسید میرزا الغ بیک آنجا بمیدان گاه ناموده
دو سپاه کینه خواه بهم آویخته و خون یکدیگر بریخته و میرزا علاء الدوله تکست خورده راه قوچان عراق پیش گرفت و الغ بیک
با اردوی بزرگ میرزا ابوالقاسم بابر تعاقب کشت و چون خبر ان فتح بهرات رسید صدیقا کوهرشاد آقا با برادرش امیر محمد موسی
ترخان و خواجه میرزا احمد بسلطان ابوسعید داروغه عراق گرفتند و میرزا الغ بیک قضیه را بهر جا نگاشت و با وجود آنکه میرزا عبد
اللطیف در آن جنگ نهایت شجاعت و رشادت بخرج داد و میرزا الغ بیک بنام و اعمال او واقعی نهاده و از شجاعت و نام آوری بزرگ
کوچک میرزا عبد اللطیف کریمزا عبد العزیز بود شرحی نگاشت و بهین مساله عقده دلی دل میرزا عبد اللطیف شد که عاقبتش بغیر فجاعت
و مخالفت پدر و پسر گردید با مجلد میرزا الغ بیک بهرات رسیده و بزرگان و اعیان و سران سپاه و غیره مالی بسیار بخشوده و میرزا علاء
ترکمان و سلطان ابوسعید را در قلعه تیره تو بند کرده و پس از انتظام امور هرات بمشهد مشرف گردید نذورات و صدقات بسیار
داده و چون بشبنه بود که میرزا علاء الدوله تر چون از میدان جنگ ترتاب سر بر افته تر براه در پیش میرزا ابوالقاسم بابر مشتافته و گرون
جمعی تبسیاده و آنان را گرفته و در همانجا مقام داد میرزا الغ بیک پس از زیارت بالنگ رفت و در چهار راغ نزول اجلال کرد
کردیان ایلچی میرزا ابوالقاسم بابر با نامه مضمون اطاعت و تسلیم بزیمت رسید میرزا الغ بیک چون بابر را مطیع یافت کدورت
بوسه و خطبه بنام همایون خواجه بود و راه هر شاهی کوتاهی کمتر و ایلچی را با اضافات شاهانه بنوخت و متوجه اسفزار گردید و در انجا
اردو زد و میرزا عبد اللطیف میرزا عبداله را بطرف بسطام روانه ساخت و در آن وقت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا علاء الدوله تر در بسطام فرو
و خیال غربت داشتند و میرزا الغ بیک مراجعت نمود و چون میرزا عبد اللطیف و میرزا عبداله خبر یافتند که الغ بیک بدون وقوع امری
برگشته است آنها نیز عودت بطرف مشهد نمودند از آن سوی در هرات پس بیرون شدن میرزا الغ بیک بطرف مشهد میرزا یار علی ترکمان
و سلطان ابوسعید از بند بیرون آمده و خزینه حکومتی را شکافتند و میرزا علی مالی بسیار با زنان و اولاد و اتباع خود و دیگر خود جمعی را فراهم
نموده و چون میرزا بایزید برادر اینچی که از جانب میرزا الغ بیک از اردو هرات بود از این حادثه خبر یافت و مصرعی نزد اردوی الغ بیکی فرستاده
و بمقابله و مقاتله میرزا یار علی پرداخت و پس از هفده روز میرزا الغ بیک از مشهد رسید و میرزا یار علی در قلعه تیره تو منزل گزیده و سلطان
ابوسعید عرض میرزا الغ بیک رسانید که عمده مهمات و مهمه میرزا یار علی در بیرون هرات بوسط مردم و مهمات و مسکه قصبات بود که
آنان با او عهد بست شده میرزا الغ بیک فرمان او و تمام مهمات بیرون هرات اغارت نمودند و بیشتر مزارع را تشش زده تا کاه میرزا
الغ بیک فرمان داد تا نعش شاهرخ را از هرات نقل سمرقند نمودند و نزد قبر امیر تیمور بخاک سپردند و حکومت هرات را بمیرزا عبد اللطیف
داده خود بآیت عزیمت عودت بکاب سمرقند بر افراشت و میرزا عبد اللطیف نیز پس از پانزده روز توقف بوسط رسیدن خبر میرزا
ابوالقاسم بابر راه سمرقند گرفت و این بین میرزا یار علی ترکمان با از کوشش سر بر داشت و رایت سروری بر افراشت و چون از آنجا
از سپاه سمرقند و خبر همان بسته و بلکه بجان آمده بودند حکومت میرزا یار علی را نپذیرفتند و گشتند که شاید آسوده گردند او هم خلعت زده بکا
عیش و نوش پرداخت که ناگاه از بیست و نهم ذی حجه قشون میرزا ابوالقاسم بابر هرات داخل شده و شهر را فرو گرفتند و میرزا یار
علی اگر فته چون میرزا ابوالقاسم بابر بباغ جنده رود گذر نزاد او بزه پس بر از تنش برداشتند و میرزا بابر تخت حکمرانی نشست و شهر
تون را بر هم سپرد خال میرزا علاء الدوله تر زاده و میرزا علاء الدوله تر پسر خود میرزا ابراهیم را بتون فرستاده و خود در هرات بماند و این اثنا

میرزا ابراهیم سبی منعقد بین میرزا علاء الدوله را محبوس ساخت و کس فرستاده تا میرزا ابراهیم را نیز گرفتار کرده و بهرات
آورده و میرزا ابوالقاسم با برحیش و نوش مشغول گردید و از حال علیا غافل ماند و میرزا ابراهیم با جانت میرزا
ابوالقاسم با برادر با عنیش گرفت هم در این سال بین فرانسه و انگلیس نار و جنگ مشتعل شد و فرانسه با انگلیس غالب
آمده این جنگ در زمانی واقع شد

ذکر وقایع سنه ۸۵۳ و فوت میرزا الغ بیک از هرات بسمرقند و آمدن میرزا عبد اللطیف از هرات بلخ و
اغتشاش خانان و جنگ او با پدرش میرزا الغ بیک و آمدنش بسمرقند و کشته شدن میرزا الغ بیک بدست فرزندش میرزا
عبد اللطیف و جنگ میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم با برفتن میرزا سلطان محمد بفارس و میرزا بابر بهرات و جنگ عثمانی با اوزبیا

در این سال چون میرزا الغ بیک از هرات بسمرقند بازگشت و بتخت حکمرانی نشست شنید که میرزا عبد اللطیف هم از هرات با
سمرقند گرفته قاصدی نزد او فرستاده که شهر بلخ ما نند سایر ممالک میسور و رغال تست میرزا عبد اللطیف بلخ رفت و در آنجا با او
مخالفت نموده و صندوق زکوة و [illegible] اگر در حفظ و حراست او میرزا الغ بیک بسیار مبالغه و دقت شکست و مالی فراوان
بدست آورد و چون این اخبار بسمرقند رسید میرزا الغ بیک با سپاهی فراوان آهنگ بلخ نمود و میرزا عبد اللطیف چون از حرکت
او خبر یافت بعزم مقابله و مقاتله از بلخ بیرون شتافت و میرزا الغ بیک زمان بیرون آمدن از سمرقند فرزند دیگرش میرزا
عبد العزیز را بسمرقند بنیابت گذاشت و چون بسپاه پدر و پسر که میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف بهم رسید و کار بجنگ صف
آرائی کرده و اغلب سپاه میرزا عبد اللطیف غالب بودند و این خبر از سمرقند بگوش میرزا عبد العزیز رسید که میرزا عبد العزیز در سمرقند دست تصرف
و مال و عیال و اشغال مردم دراز میکند و در لهو و لعب و بالجمله بنیاد میرزا الغ بیک با دنائی نهاده عبارت نگاشت و او را وحشی
بر اسلوت پدر نگذاشت بزرگان از این اخبار بغیرت آمده بر سر آن شدند که میرزا الغ بیک را گرفته بفرزندش میرزا عبد اللطیف بسپارند
و این وقت میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد که بعزم ایروی میرزا الغ بیک بود با جمعی از تابعان خود بسوی سمرقند
شتافت و رایت خودسری و سروری برافراشت میرزا الغ بیک چون این بشنید بجانب سمرقند روان شد و متعاقب او
میرزا عبد اللطیف در حرکت آمده و باز نفاقی فیمابین شده بسپاهی میرزا الغ بیک کشته و فراری شدند و میرزا الغ بیک با
حالی خسته و دلی از درد بی صبری فرزندش شکسته بطرف سمرقند روان شد چون دروازه های سمرقند بامر میرزا سلطان ابو
سعید بسته بودند چون میرزا الغ بیک با معدودی از ملازمان برسید میرزا شاه قوچین که کاشته سالها خدمت میرزا الغ
بیک قیام میکرد پرده بی شرمی بروی خود بکشید و در سمرقند باز کرد و میرزا الغ بیک ناچار بطرف شاهرخیه روان شد
ازاین سوی میرزا عبد اللطیف برسید و دروازه ها بر ویش گشاده شده بر سمرقند درآمد و بر تخت سلطنت نشست پخت برادر
خود میرزا عبد العزیز را از پای درآورد و از آن سوی چون میرزا الغ بیک بشاهرخیه رسید که با برادر بولاد کوتوال و محافظ
شاهرخیه مصاهره داشت و با آنکه ملوک میرزا الغ بیک بود و ناچار بسمرقند آمد و میرزا عبد اللطیف فرزند را ملاقات نموده و قرار شد که میرزا
الغ بیک با امیر حاجی محمد خسرو بطرف کوران گردد و باسباب مسافرت میرزا الغ بیک مهیا گردید ولی میرزا عبد اللطیف بحکمت کشتن
پدر و عمان شقاوت کمر زده و برای حیله شرعی عباس نامی را که پیشخدمت میرزا الغ بیک کشته شده بود و بر انگیخت تا علماء را بقتل
قتل میرزا الغ بیک را بعنوان قصاص گماشته و چون میرزا الغ بیک و امیر حاجی محمد خسرو از سمرقند بعزم کوهستان بیرون شدند

میرزا عبد اللطیف خان عباس ابا چند تن بفرستاد تا آن پادشاه معارف خواه را در همان منزل اول میرزا تن جدا ساخته سر و تاج
کشته شدن او چنین گفته اند الغ بیک آن شاه جم اقتدار یکدین بی دانا بود و پشت (از عباس شد شاه تخت چشید
شد سی سال تاریخ عباس کشت) کز عباس کشت بیشتر هشت صد پنجاه و نه و میرزا الغ بیک کورگانی در طبقه کورگانیان این شخص
عالم فاضل فلکی بود و در صدی که در سمرقند احداث نموده مشهور بزیج الغ بیکی شد تا این اوقات نامش و تقاویم و تقاویم بر آن
و از معاصرین او خیاث الدین جمشید کاشی معین الدین کاشی که هر دو از فحول حکما و از مفاخر قرن نهم بوده اند میبود مدت
زندگانیش پنجاه و شش سال و مدت حکمرانیش در ترکستان و سمرقند بیست و سه سال بود و در این سال میرزا سلطان محمد پس از فوت
شاهرخ مستقل گردیده با سپاهی بسیار بمقابله میرزا جهانشاه و ابن امیر قرا یوسف که سلطانیه و قزوین را متصرف بود شتافته
او نیز با استعدادی کافی بیرون شد و چون نزدیک بهم شدند چند تن میان افتاده مخالفت بموافقت مبدل گردید و میرزا
سلطان محمد بطرف فارس و جهانشاه بطرف عراق و قزوین برگشت آنگاه میرزا سلطان محمد بعزم تسخیر هرات و جنگ با برادر کوچک
خود میرزا ابو القاسم بابر از فارس بطرف خراسان حرکت کرد و میرزا بابر نیز از هرات باستقبال برادر شتافت و در حوالی
جام میدان جنگ آراسته گردید و لشکریان بهم افتادند و مهمی کشته گردید و میرزا ابو القاسم بابر شکست خورده با هفت تن
از مرکبان جان بدر برده و بقلعه غار پناه جستند و میرزا سلطان محمد بهرات داخل گردید و بر سریر سلطنت متمکن شده هر یک از امرا
خود را بامور کاری گمارد از آن جمله امیر حاجی محمد خاشیرین اعتبات بازداشت و خود همت بگذرانیدن و عیش و نوش گماشت
امیر حاجی دست تعدی و آزار بندگان خدا برافراشت هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی او را بنصیحت و اوامر و نواهی
گرانی و آن بستمکاران هرات بیداد بجان رسانید و مردم وی بجزا گذاردند و مهمی رفته میرزا ابو القاسم بابر طی شده و قلعه
بامیر محمد ساغ سپرده از راه هیرمند بابسترآباد رفت و نایب میرزا سلطان محمد را از بسترآباد بیرون نموده و خود بادغیس گریخت سرهای
برافراشت چون این خبر بهرات بمیرزا سلطان محمد رسید میرزا علاء الدوله را بحکومت کرمسیر فرستاده و امیر حاجی محمد خاشیرین
با سپاهی فراوان بسترآباد روانه ساخت و خود در تعاقب آنها روان شد چون خبر بسیدان امیر حاجی بگوش میرزا بابر رسید
مانند شیر خشمگین باستقبال او از منزل جرجان مشهد از دیده و جنگی سخت نموده امیر حاجی و چند تن دیگر کشته شدند میرزا سلطان محمد
که بلوس رسیده بود از این واقعه مطلع گردید تعب نموده و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را در مشهد گذاشته و رهسپار هرات
برافرشت و در راه پراکنده شدگان سپاه را جمع نموده بسیدان و شرح میدان جنگ را بیان کردند و اشتابان بطرف جرجان برآمد
چون بانجا رسید طلازمان میرزا بابر پراکنده شده و میرزا بابر با هفتاد تن بقلعه پناه جسته بود میرزا سلطان محمد گمان کرد که آمادگی
کرده و در بیرون پناهان شده اند پس صلاح خود در مراجعت دید از آن طرف چون میرزا سلطان محمد وقتی رسید اثری از شر انگیخت
و هیاهو حکومتی دارد و کاوندیه تسخیر گشت و این بین با و خبر رسید که میرزا علاء الدوله از کرمسیر بهرات آمده و کارکنان او بیرون
نموده و خود بسند نکرانی نشسته پس بازگشت و بکاوه پس از مشورت راه فارس گرفت که رفته و باز تدارک دیده بهرات آید و پس
از رفتن میرزا سلطان محمد از طوس میرزا ابو القاسم بابر چون خبر یافت بهرات شتافت و میرزا علاء الدوله قلعه اختیار
الدین را محاصره کرد و خود قبل از ورود میرزا بابر بطرف بلخ روانه گردیده و میرزا بابر بهرات درآمده و بتخت نشست و قلعه اختیار
الدین را بر سر آن گرفت هم در این سال امیر اصفه کی با میرزا ابو القاسم بابر آغاز مخالفت کرده و در جنگ کشته گردید

در این سال سلطان مراد خان دوم عثمانی با سپاهی فراوان بعزم رزم قشون تفنگچی و توپچی و سایر آلات و ادوات جنگی خود پس از گذشتن از بسیار عاقبت سلطان عثمانی غالب شده و سپاه متفقه هزیمت یافتند و از جنگ دست کشیدند

در این سال شرف الدین علی یزدی صاحب تاریخ ظفرنامه وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۸۵۳ و فوت المستکفی بالله خلیفه مصر و نشستن القائم بامرالله بجایش و تخت نشستن میرزا عبداللطیف در سمرقند و کشته شدنش و رفتن میرزا بابر از هرات بلخ و عودتش بهرات و آمدن علاء الدوله بهرات و نازل شدن سید علاء الدین پادشاه دهلی و تخت برآمدن ملک بهلول لودهی بتخت دهلی

در این سال خلیفه مصر المستکفی بالله پس از هشت سال و هشت ماه خلافت درگذشت و او در نهایت زاهد و عابد و پرهیزکار بود و ملک اظاهر چقماق جانب او را رعایت بسیار مینمود و پس از وفات نعش او را با کمال جلال برداشتند و در تشییع جنازه او تمامی سلطان مصر ملک چقماق حاضر گشت و در تعزیه داری او مجلس فرا نشست پس از او مستکفی برادرش دست ببیعت داد و در خلافت گشاده و القاب بالقائم بامرالله نموده و القائم بامرالله بخلاف برادرش المقتدر بالله و المستکفی بالله بود و همواره در اموات خارج از خطبه اش تصرف مینمود و چند جا بین ملک اظاهر چقماق سلطان مصر او غبار نقار بالا گرفت لیکن چون ملک اظاهر چقماق در مرحله کهولت و پیری و نزدیک بهشتاد رسیده بود او را تعقیب نمیکرد و هم در این سال میرزا عبداللطیف کورکانی در سمرقند چون پدر تاجدار خود میرزا الغ بیک را شربت شهادت چشانید و سر از تنش برداشت و بر تخت حکمرانی برافراشت و تخت سلطنت و سمرقند برآمد مانند خلفای عباسی و بنام همه خود خطبه خویش پیشنمازی خواندن خطبه پرداخت و بساط عدالت گستری و رعیت پروری چنان ساخت و چیزی نگذشت که جمعی از امرا بر لاسیان و ترخانیان امیر محمود تایوق و سلطان حسین سلطان یوسف و امیر سماعیل صوفی ترخان را که در خدمت پدر جان سپاریها کرده بودند بهتان خیانت بخواست و تمامی را بخیالات باطل گشت پس از این کار بزرگان ترسیدند علاوه جمعی از اولاد میرزا الغ بیک و فرزندش میرزا عبداللطیف که در خدمت آنها بهرها برده و نانها خورده بودند و در حکومت میرزا عبداللطیف بی کار و درمانده گشته بودند کم عداوت و بیمان بستند و با هم متفق گشتند تا شب جمعه بیست ششم ربیع الاول این سال هنگامیکه امیران شهر از باغ چنار سمرقند میآمدند در محلی کمین کرده تیری بجانب او انداختند و از آن تیر جان شکاف کار او را ساختند میرزا عبداللطیف ستاره اش رشت و روزگارش اسب او را انداخت و فرار برآورد و کمر بسیه تمرین کاب او از ترس خود فرار کردند و کسانیکه در کمین گاه بودند امیران شتافتند و او را از اسب بزیر کشیدند سر از تنش برداشتند و سر بریده او را برده به رطاق در نزد الغ بیک برافراشتند و پس از کشتن پادشاه زنده بود و حکمرانی نمود و در اینجا این شعر را میخواند - پدرکش پادشاهی نشاید و گر شاید بخورشش سر نپاید - نگارنده این سطور این سوم و تحفه تاریخی که در ضمایف این کتاب گذاشته از اول طبقه سامانیان و کشتن شیرویه پدر خود خسرو پرویز را که او هم شش ماه پس از کشتن پدر شش حکمرانی کرد کشته شد تا دوم از طبقه خلفای عباسی و کشتن منتصر پدر خود متوکل را که او هم شش ماه پس از کشته شدن متوکل درگذشت و این سوم بوده از طبقه کورکانیان که میرزا عبداللطیف پدر تاجدار عالم فاضل خود میرزا الغ بیک را بکشت پس از شش کشته شد و اقع در نوبیس طبیعت و سر از رشته خداوند عالم علی شانه نظامی قرار داده که هر کس بیرون از حقوق و حدود خویش

قلعه بیرون شده گرفتار پادشاهش میگردد و باجزا غرایب اتفاقات کشنده میرزا عبد اللطیف نامه باجیسین بود و چنانچه گذشته
میرزا الغ بیک عباسی بود و تاریخ قتل آنها موافق یکدیگر شده چنانچه شاعری گفته است باجیسین گشت شب معاش بقتل
تاریخ قتل او هست که باجیسین کشت و باجیسین گشت و شصت و پنجاه و چهار پس از گشته شدن میرزا عبد اللطیف مرد و پسر
عمه بسلطنت و حکومت سمرقند برداشتند و او پسر میرزا سلطان ابراهیم بن شاهرخ بود هم دراین سال میرزا ابو القاسم بابر از حدود
آبگینه بلخ نموده قلعه اختیار الدین از هرات باویس بیک باز پس از رفتن میرزا بابر بقبیره مرت و حصار داری آن قلعه پرداخت
و میرزا ابو القاسم بابر بظاهر بلخ رسید میرزا علاء الدوله ترکمان بلخ اسبابی فراهم کرده چون در خود تاب مقاومت ندید بطرف
کوهستانهای بدخشان روان گردید و میرزا بابر خوبی بتعاقب او فرستاده و اگرچه باو دست نیافتند لیکن هرچه از قزلباش
یافته کشتند میرزا ابو القاسم بابر پس از انتظام بلخ حکومت آنجا باقندوز و طالقان بامیر پیر ویش هزار سپرد و رزاقش سر
علی داگذاشت و در بیست و دوم بجانب هرات برافرخت چون بهرات رسید کار رفته گردید که اویس بیک پس از رفتن او قلعه
اختیار الدین را تحصن اختیار او آورده و بساط نشاط گسترده و ایام و لیالی با شادمانی بسیار بعشرت و شرب مدام میگذرانید و بحشمت حکومت
بابری و قلی میپرداخت میرزا ابو القاسم بابر چون میدانست قلعه مهمات بلخ بسیار بوده و متانت و رزانت قلعه اختیار الدین
بدرجه ایست که باین آسانی نمیشود داد گرفت پس تدبیری اندیشه کرده پیام برای اویس بیک فرستاد که من شب امسال تو خواهم آمد
و چندتن نوازنده و مطرب و سازنده قلعه فرستاده و در عقب آنها چند کس را چنانکی مسلح کرده فرستاد چون طرفین رسیده و
عهدشان استوار گردید آمدن میرزا بابر رسید اویس بیک نخست نوازندگان را بیرون برای استقبال شتافت که شیخ منصور نامی و دوی
بیاهنگ و اویس پیش تر کرده خود در بیخت و دیگران رسیده باویس بیک آویختند و خود را بیختند و قلعه بتصرف میرزا
ابو القاسم بابر درآمد و این بین یکی از ملازمان میرزا علاء الدوله قزلباش میرزا ابو القاسم بابر رسانید که علاء الدوله آمده و بهنه کوه
کازرگاه هست میرزا ابو القاسم بابر چندتن فرستاده او را آورده و با شاخص مع شتی سپردند و دراین سال چون مخالفین رسید علاء
الدین پادشاه و ولی از جمله خان زیر حضر رسیده بر گشته و منتشی نوروز پادشاه نگر قتل او را داده و جمله خان نهمید و از بند بدهلی گریخت
و آن دو فرزند شاه را در نزد شاه بدایون فرستاد و بملک بهلول لودهی نگاشت که دهلی خالی است من مستعد نه شکوهی بستم
بهلول کرسالها دآرزوی چنین روزی بسید علاء الدین نگاشت که من بدهلی میروم بجهت گرفتار کردن جمله خان و متعاقب
مکتوب خود بدهلی آمده بر زیر تخت دهلی نشست و خطبه نامه خود و پس از بر آن نام سید علاء الدین بیرده فرزند خود را بولی
گذارده و بجانب قنوج و کارهای آنجا را تصفیه نموده و باز سید علاء الدین نگاشت که جمله خان را از میان برداشتم و رایت
استقلال و سلطنت را برافراشتم سید علاء الدین بجواب ملک بهلول لودهی نگاشت از آن روز که بدرم سید محمد شاه ترا
جزو زندگی خواند من پادشاهی و دهلی را از آن تو دانستم و دل با و بستم و تنها نشسته و بوستان (بدایون) دل بستم پادشاهی تو
بمبارکی و فرخنده باد که مرا بغ بدایون کافی است و پس از این تو برادر بزرگ من هستی ملک بهلول لودهی از این نامه جانشان
و سرشش بی اندازه شد هم دراین سال امیر جهان شاه بن قرا یوسف ترکمان بر دیار بکر استیلا یافته و او را و پاجزا بر کاب دولت
تصرف پرتغالیها در آمد هم دراین سال قطب الدین شاه علی سیستانی و خاطب بجاجرمی و منصور طوسی و حسن علی تونی و احمد بن
ادب شاه ادیب فات یافتند

ذکر وقایع بسنه و نژاد طبقه لودی افغانی و بهلول شاه در دهلی و هندوستان و جنگ میرزا سلطان محمد با میرزا ابوالقاسم و کشته شدن میرزا سلطان

پادشاهان لودی افغانی که در هندوستان سلطنت کرده اند چهار تن بوده اند که مدت هفتاد و پنج سال در دهلی و هندوستان حکمرانی نموده اند اولشان ملک بهلول شاه و آخرشان ابراهیم شاه لودی بوده است

لودی یا لودی نام یکی طایفه از طوایف افغانستان بوده که در سواحل آب سند مکنی داشته اند که از طرف پدر یکی از بزرگان افغانستان و از سوی مادر از نژاد شان بخالدبن ولید اسه عرب پیوسته بوده و گارنده جلد اول این حمایون کتاب ذیل افغان و افغانستان مشروحا از سلسله حسب و نسب نژاد و عروق افغانها بحث نموده و اینجا مقصود از سلسله حسب و نسب طبقه پادشاهان لودی بوده است که در هندوستان بتخت سلطنت برآمده اند گویند از نژاد خالدبن ولید اسه کرار لودی بوده و وقتی نامور و مشهور شده و سوریه شده و مدتها در تجارتی کرده ایل و عشایری پیدا نموده و چندتن از آشنایان هم عده مشارکت بسته بین ایران و هند بنای تجارت گذاشته یکی از آشنایان که همیشه همراه بود بهلول لودی است از زمان حکمرانی فیروز شاه تعلق از نژاد شان آزرده شده و بجانب نزد ملک مردان حکمران انجا رفت و نوکری او قبول کرده و با ندک مدتی منصبی کفایت او تخت حکمرانان رسیده و کرمان شیفته او شده و نصرتش نموده و هردو حمال گرفته متدریجا پیشرفت کرده و یکی از آشنایانی که سید خضرخان فرمانده طیسان شد نزد او خدمتگذار گردید و ترقی کرده در جنگها رشادتها میکرد چنانچه در جنگ بین اقبال خان سید خضرخان مجاهدی کرده و اقبال خان بدست کشته شد سید خضرخان او را بلقب سلام خان داده و سرحد دارش کرد سلام خان برادران را آورده بنوازش گرفته و نوازنده دشت و یکسال آن چهار برادر شش ملک کالا پدر بهلول شاه باشند بیشتر از دیگران بواسطه رشادت و کفایتی که داشت بمنوجهت و ملک کالا را زن داده و دخترش بهقده کاتش درآورد و چون آن دختر آبستن شده و بایام وضع حمل رسید شش فرا رسید خضرخان برسرش فرستاده آمده و برده و لشکرا و را بهم پاره کرده و بهلول را زنده از زنده اش بیرون آورده و بشیر حیوانات بزرگ کرده و چون بحد رشد و بلوغ رسید آثار شجاعت و بهادری از او نمودار شد پدرش ملک کالا در یکی از جنگها کشته شد این بهت سلام خان او را نوازشها کرده و پرورش نموده و او متعهد در خدمت او چاکریها و فرمانبرداریها کرد که سلام خان دختر خود را باو داد و آنکه پسرهای رشید بزرگ داشت بهلول را جانشین و نایب مناب خود نمود سلام خان دارای دو هزار سوار جرار که بیشتر آنها از جنس افغان و مقول بودند اسلحه و یراق کامل داشته بودند و تجملات دیگر نیز سلام خان دارا بود چون درگذشت بزرگان او دسته شدند فرقه بهلول با میری و سروری برداشتند و گروهی قطب خان پسر ارشد سلام خان را بحث سروری که داشتند و عاقبت بین بهلول و قطب خان منازعه شده بهلول بقطب خان غالب آمد قطب خان از سرکرکنج فرار کرده و بدهلی نزد سید محمد شاه بن سید خضرخان رفت و زبان بسعایت بهلول گشاده گفت گرافغانها قوت گیرند تخت دهلی را فرو میگیرند سید محمد شاه بهر سید سپاهی بسرکردگی ملک اسکندر فرستاده و چون ملک اسکندر برسید بهلول با افغانان متابعین خویش راه کوهستان پیش گرفت و در آنجا پناهنده شد ملک اسکندر بتعاقب آنها بالا رفت بهلول زنان و فرزندان خود و افغانان را در جای تنگی پناه داده و بجنگ بایستاده و جنگ مردانه نموده و بسیاری از هندوها را

بگشت واز او نیز بسیای کشته شد ذ عاقبت ملک اسکندر راه ولی پیش گرفت وبهلول را آن عهده دو بتاخت و تاراج مشغول شده و مالی بی شمار بدست آورده بمدد با افغانان و متابعان خود داد که با مدک دولتی ابتداع بسیار از افغان و غول خود جمع نمود و باز سر حدات را بدست گرفت چون آوازه شوکت و هیبت و فتنه اراده بدهلی رسید سید محمد شاه تخت نشین دهلی فرمان داد تا حسام خان که یکی از صاحب منصبان نامی بود با سپاهی فراوان بجنگ او رفت بهلول مقابله و مقاتله را شایسته ندیده بجنگ سخت در اندخت که حسام الدین شکست خورده از میدان معرکه سر برتافت و تمامی اردوات جنگ و مهمات جلال غنیمت بهلول و غنایم و اموال بسیار بدستش آمد حسام خان وزیر الممالک با حال افسرده و خجالت زده روی بدهلی نهاد و سید محمد شاه دیگر بقیه اوکس نفرستاد بهلول شهر پانی پت را فروگرفت و سید محمد شاه نگاشت که من از مطاوعت و فرمانبرداری چاکران خود و نهایت آرزومندم بشرف بساط بوس شاهی سرافراز شوم و واضح رشحه فیاض من بود ان حسام خان وزیر الممالک است اگر پادشاه اینجا او را از میان برداشته من خدمت بسیده و کمال بندگی و خلوص عقیدت را بعرضه شهود میرسانم سید محمد شاه بملاحظات چند که آنرا در خاطر از حسام خان بود و تحریک بهلول حسام خان را بگشت بهلول بدهلی آمد فهماند و جوهر عقیدت بندگی را نشان داد سید محمد شاه بادشفاقات شاهانه نمود و مشورت حکمرانی او را بنگاشت و بهلول دهلی شاه و نواحی آنرا سوده و بیعت و دولت برافراشت و چون چندی گذشت سید محمد شاه را با سلطان محمود خلج پانچه بمایش نگارش شد مساز رشد و از بهلول استمداد خواست داد آمده خدمات نمایان نمود پانچه سید محمد شاه او را بخطاب فرزندی کرده با نعامات شاهانه خورسند داشت و چون او بگذشت سید علاء الدین بجای او بر تخت دهلی برآمد و از آنجا بشهر بدایون رفت و بهلول آغاز مکاتبه نمود پانچه در اوایل سال گذشته هشتصد و پنجاه و چهار نگارش شد تخت دهلی منصب بهلول گشت و سلطنت لودهی را در هندوستان بهلول تشکیل داد و در این سال هشتصد و پنجاه و نهم بدهلی برآمد و بخت شاهی نشست و بهلول شاه شد و بزرگان و اعیان کشوری بشکری از سلطان و هند و سر مطاوعت و متابعت در نزدیک نمودند و بتنظیم سپاه و صیت پیروزی بخت هم در این سال میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعزم تسخیر افغانستان و خراسان از فارس نهضت بیرون زد و با شکری فراوان در حرکت آمد چون این خبر میرزا ابو القاسم بابر برادرش رسید لوهم از حراست خود شتافت و ببسطام رسید و شیخ الاسلام خواجه مولانا را بر سم رسالت نزد برادر فرستاد شیخ الاسلام پس از انجاح سپاهای مصالحتا بر این قرار داد که ولایتی از ایالات خراسان بجز و قهر میرزا سلطان محمد گردد و در تمامی قلمرو میرزا ابو القاسم بابر خطبه و سکه بنام میرزا سلطان محمد باشد چون میرزا بابر از میانی مصالحه اطلاع یافت و مصمی داشت و آسوده خاطر شده راه مازندران پیش گرفت که زمستان را آنجا قشلاق نماید و این هنگام با او خبر رسید که میرزا سلطان محمد و قرمیان و صلح را بهم چسپیده و از بسطام رو بمیان گذشته و با سفراین رسیده میرزا ابو القاسم با بر سپاه را جمع نموده بجناح استعجال خود را متوجه میان قتال ساخت و میرزا سلطان محمد از هنراین چون خبر حرکت برادر شنید بجانب استراباد تاخت و منزل بمنزل میان میرزا خبر رسانید و او نیز شاهزاده بهرام را گسیخته سپاهشان خون یکدیگر بریختند و شاهزاده ابو سعید میرزا را میرزا سلطان محمد گریخت و نزد میرزا ابو القاسم بابر آمده خبر داد که میرزا سلطان محمد حمله بر قلب سپاه داد و میرزا بابر چون این خبر یافت گرناگاه دید میرزا سلطان محمد بر قلب سپاه و شاهزاده ابو سعید میرزا گفته بود بتاخت او فرمان داد تا قشون کوچ داده و میرزا سلطان محمد را در میان گرفته و نگذاشتند سپاه فارس و عراق باد فنی شوند و او را دستگیر و اسیر کرده نزد میرزا بابر برادرش آوردند چون سپاهان را بی از گرفتاری فرمان او خود مطلع

شد ذاه هزیمت گرفتند و میرزا ابوالقاسم با برفرمان او تا مرز رفتن برادر بزرگتر خود میرزا سلطان محمد برداشتند و خاطر
از دغدغه او آسوده نمود و غنایم بسیار نصیب لشکر گشت و امرا و تا نانش برادر را بهرات نزد قبر پدرش میرزا بایسنغر فرستادند
ساختند و نامه های فتح بهر جا نگاشتند و همان ایام فرمان داد تا بچشم میرزا علاء الدوله را کور کردند و لیکن چنان
نشد و روشنی چشم او باقی ماند آنگاه حکومت سبزوار را بامیر شیخ علی بهادر و حکومت قهستان را بامیر درویش علی داد و با غنایم موفور
متوجه هرات شد

ذکر تعیین میرزا ابوالقاسم بابر بطرف فارس و انتظام آن حدود

چون میرزا ابوالقاسم بابر برادر بزرگتر خود میرزا سلطان محمد را بگشت و برادر کوچک را کور ساخت رایت عزیمت بجانب مملکت
فارس که متعلق میرزا سلطان محمود بود برافراخت و بمناسبت آنکه در ایالتی لشکر کشی شده بود و علوفه و آذوقه یافت میشد از راه
رستمیز رفت در آنجا امرا میرزا سلطان محمد که امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین پسران فیروز شاه بودند
دستبوسی او فائض شدند و آنان را بامارت و ایلخانه گماشت نیز خواجه پیر احمد خوافی با رودی بابری ملحق شد و از یزد میرزا بابر
متوجه فارس شد و با شوکت و جلالی بی اندازه بشیراز در آمد و تخت حکمرانی نشست و بزرگان فارس با شفاعات شایانه اتفاقات
شروانه مباهی ساخت و چند روزی گذرانیدن بزم نشاط پرداخت که در این اثنا خبر رسید که امیر شیخ علی حکمران سابق
مردم بواسطه ظلم و تعدی که کرده بود گرفته و نزد امیر جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان فرستاده و او آن شهر را گرفت و فوجی از
ترکمانان را بجهت فتح قم فرستاده و امیر درویش علی را قم محصن شد چون اخبار شیراز بمیرزا بابر رسید ایالت فارس را
بمیرزا سراج الدین سنجر واگذاشت و رایت عزیمت بطرف اصفهان برافراشت و این خبر چون بگوش میرزا علاء الدوله رسید
خزاینها خروج کرده و خلق بسیاری را جمع شد میرزا بابر در چهارم ماه رمضان روز پنجشنبه شانزدهم این سال مشتمل بر پنج و پنج از کوهک
زرد متوجه یزد شد و بیست و دوم همان ماه رسید حکومت آن ولایت را بامیر خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و رایت
عزیمت از راه تون بطرف هرات برافراشت و چون بتون رسید امیر سلطان حسین بحکمرانی تون منصوب شد و از تون عازم هرات
شده و در دو فرسخی هرات رسید و معلوم کرد که پس از رفتن او بفارس میرزا علاء الدوله که چشمش مخطوط مانده بود از راه مشهد
بسبزوار و خرپای قلعه امیر سلطان محمود ابن امیر یادگار شاه ارغون لشکر طغیان برافراشته و باآن جماعت بطرف بلخ رفته
و امیر درویش و امیر علی با سپاه طخارستان بعقابش تاخته اند و امیر سلطان محمود در آن تنگنا گشته شده و
میرزا علاء الدوله فرار بطرف هرات نموده و امیر درویش تعاقب او آمده و در نواحی هرات رسیده و با او رسیده و همراهان او را متفرق
ساخته و میرزا علاء الدوله از راه سیستان بری رفته و نزد امیر شاه جهان ترکمان پناه جسته است و بعد ها میرزا از آنجا بشوشتر رفت
و آنجا بنا به میرزا ابوالقاسم بابر از شنیدن این وقایع مسرور گردیده و با مرا و کسانیکه در غیبت او پاس حقوق او منظور
آورده بودند تشریفات شایانه بخشیده و تخت حکمرانی فارغ البال تمکن گردید بی خبر از آنکه امیر جهانشاه چون از آمدن او براهرات خبر
یافت با سپاهی رزم آزمای متوجه فارس کرمان و یزد گردیده و آن بلاد را از دست کاشتگان میرزا بابر منتزع ساخت هم در همان
سال میرزا سلطان ابوسعید پسر میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکانی که مدتی در خدمت میرزا الغ بیگ در سمرقند بود
رایت اقتدار برافراشت و با میرزا عبداللطیف در سمرقند تخت حکمرانی نشسته بود بمقابله و مقاتله شتافت

... او را از فتار نموده و بگشت و تخت سلطنت سمرقند و ترکستان جلوس نمود و هم در این سال سلطان مراد خان وزیر عثمانی پس از سی و یک سال حکمرانی و شصت و نه سال زندگانی در شهر ادرنه درگذشت و بشهر بورصه دفن گشت و بجایش سلطان محمد خان دوم پسر او بر تخت سلطنت جلوس نمود و در این سال فتح قسطنطنیه معروف فاتح شد تخت حکمرانی و کشورستانی نشست و هم در این سال حکومت ... ماشم در مدینه منوره شاه حافظ بهاء الدین هراری وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۸۵۵ و تدبیر سهلول شاه لودهی افغانی در دهلی و گرفتار کردن حمید خان و نیکنام او با سلطان محمود شاه و فتح او

در این سال چون سهلول شاه لودهی افغانی در دهلی تخت سلطنت نشست از بیکه حمید خان وزیر اعظم سید علاء الدین گریخته حاش در ذیل سنه شصت و هشت و پنجاه و چهار نگارش شد خاطرش آسوده نبود وزیر اعظم سهلول شاه بواسطه تدبیر و هدایت او بسلطنت رسیده بود و در نزد حمید یکانه مقام داشت سهلول شاه بهر تدبیری بود حمید خان را خانه نشین ساخت و خاطر از خود فارغ او پرداخت و پسر خود خواجه بایزید را در دهلی گذاشت و رهسپار غربیت بجانب طالقان و پنجاب برافراشت و چون کارهای آنجا منظم نمود روی بدیالپور کرد و سپاهی بسیار جمع نمود و در این اثنا خبر رسید که بزرگان از سلطنت سهلول شاه نارضی بودند سلطان محمود شاه شرقی را از شهر جونپور دهلی خواسته و با لشکری گران آمده دهلی را محاصره نمود سهلول شاه چون این خبر شنید با سپاه کینه خواه عازم دهلی شد و هنوز سلطان محمود شاه مشغول محاصره بود که مانند شیر خشمگین بتاخت و تاراج او پرداخت و شکست فاحشی باو داد سلطان محمود شاه روی بجونپور گذارده و فغان سپاه را از او بگوش سهلول شاه رسید عنفوان و مفصود دهلی را رها کرده هم در این سال میرزا ابو القاسم بابر از هرات و خراسان و میرزا سلطان ابو سعید در سمرقند و ترکستان و میرزا جهانشاه و قراقوینلو و آق قویونلو بآذربایجان آسوده خاطر بر تخت حکمرانی نشسته و ابواب جنگ و جدال و خونریزی بروی یکدیگر بسته بودند شیخ عبد اللطیف قهستانی در این سال درگذشت هم در این سال فتنه و فساد بین سلطان محمد خان دوم عثمانی و قرامانیان بسته گردید

ذکر وقایع سنه ۸۵۶ و حرکت میرزا بابر بقصد تسخیر فارس و عراق و فتح او و رفتن بطرف ترکستان و فوت ملک طاهر چغتای سلطان مسعود و نشستن ملک منصور بجای او و قلع و قمع ملک الاشرف و لشکرکشی سلطان محمد خان فاتح عثمانی باسلامبول و فتح آن شهر و فتن آن شهر

در این سال میرزا ابو القاسم بابر در روز دوشنبه بیست و دوم رجب با سپاهی بسیار از هرات بقصد تسخیر فارس و عراق بیرون رفت و پس از طی منازل بقراجان رسید و در آنجا چون شنید که چند تن میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر قصد کشتن او را دارند آنان را بگرفت و پس از تحقیق بجانات رسانید میرزا خلیل را مقید ساخت و بیست و دوم ماه رمضان خاطر از او پرداخت و بمیمان دیگر روان ساخت و در اوایل شوال بقصد قشلاق عراق حرکت کرد و در پانزدهم ذی قعده باسترآباد وارد شد و زمستان را در آنجا بماند و اول بار مصمم عراق شد که خبر رسید میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند برای تسخیر افغانستان و ولایات خراسان از آب آمویه گذشته و هیرمند را پشت سر نهاده و بشتاب خود را باستقبال او شتافته و در جنگ با او کشته شده میرزا بابر چون این اخبار شنید رفع حاره میرزا سلطان ابو سعید را از تسخیر فارس و عراق امر داد و رهسپار غربیت ترکستان شود

بجناح استعجال پرانده و چون از آب عرغاب بگذشت از طرف بلخ باو خبر رسید که میرزا سلطان ابو سعید راه ترکستان پیش گرفت و برگشت عزم این حدود کرد و این سال سیف الدین جقاق ملک اظاهر سلطان مصر وفات یافت غره صفر پس از شانزده سال حکمرانی و هشتاد سال زندگانی و گذشت و بجای او ملک المقام محمد بن قلاوون نشست و بود فخر الدین عثمان فرزندش بخدمت سلطنت نشست و ملقب بملک المؤید گشت و طبقات مردم مبایعت و متابعت او قدیم کردند و لیکن الحکام بامر الله خلیفه مصر بنا بجهالت نمیرد و هشت و شانزده سال ملک بالظاهر جقاق خود را از نقره انگبری آسوده میگفت هشت بازیهای فتنه رانی و دسیسه انگیزی میکرد و همچنین از امراء و بزرگان را بکشت و مجلسی بیاراست و از فضایل و مناقب مترجمان لغات شرعی را نده و تعیین این مجلس آن شد که در مصر نماند و شورشی و آشوبی مشتعل گردد و ملک مضفر نتوانست آن فتنه را ساکت نماند و عاقبت ملک مضفر پس از یک ماه و یک روز حکمرانی در غره ربیع الثانی این سال خلوع گردید و لیکن الحکام بامر الله خلیفه نیز نتوانست بر مرکب آمال و امانی سوار گردد که عزم تخت حکومت و عزم مسند خلافت را داشت و او را و بزرگان مصر اجتماع کرده و معزول میسنی کنانش ابو النصر دینال بود بحکومت مصر برداشتند و او را لقب ملک الاشرف فرمودند و قائم بامر الله چون بشنید مردم ملک اشرف را بحکمرانی برداشته است کفت چون او پیر است و زود خواهد گذشت باید انتظار کشید عزم این سال بین سلطان محمد خان دوم عثمانی و پسر اطور قسطنطین جنگ نقاره بالا گرفت و قسطنطین سلطان محمد خان بگاشت که تعهدی برادر تاج او خان کرزن من بوده عزم استالا انتظار پیکار باش سلطان محمد خان از خواندن نامه پسر اطور متغیر گشت و بجنگ او تهیه سپاه و تجهیز زره و خفتان پرداخت کشتیهای جنگی مهیا ساخت و بابصد هزار قشون بری و چهار صد کشتی جنگی بری و دریا بکه و پیل مسافت کلوز او میرفت بجهت تسخیر اسلامبول از اندرنه حرکت کرد و از آنسوی پسر اطور قسطنطین و از دهم نگران قسطنطنیه اسلامبول نیز حاضر برای کارزار و دفع اسلامبول شد و سپاه عثمانی برآو بگرد اسلامبول اطراف گرفتند و با توپهای آتش فشان رخنها بدو و هما اسلامبول انداختند و پنجاه و یک روز شهر محاصره بود پسر اطور چون دانست شهر از دست خواهد رفت عموم علمای و اعیانی و کشیشها پایتخت را بکلیسای سنت صوفی یا صوفیه دعوت کرد و گفت بیا بخدا بپیوندید و از خدا مدد نصرت و ظفر بخواهید گویند چون باحال پریشان و سینه سوزان خود بدر یک کلیسا رسید آواز مشاجره و نزاع از درون کلیسا شنیدند پس از تحقیق فهمید که روسای روحانی بر سر صدقه و نیکوکاری باهم دعوا و نزاع دارند پسر اطور زنا امید شده بجانب سپاه عثمانی دوید و تغییر لباس کرد و مردانه بجنگید و در میدان نعره وطن عزیز خود و لی افتاد و بگوشید تا شربت مرگ بنوشید و تا کنون این عثمانیها بلغت ترکی عثمانی این مثل را مکرر خواهی یعنی دعوا بر سر مسند لی مشهور است با بحمله سلطان محمد خان فاتح در روز چهارشنبه نهم ماه ایار رومی سال هزار و چهار صد پنجاه و سه میلادی مطابق غره ربیع الثانی این سال با اسلامبول داخل شد و سر قسطنطین را بر سر نیزه نمود و بگردانید و تاجی او و اعیان او را از زیر تیغ بی دریغ گذرانید و تا سه روز بحکم قتل عام و نهب اموال او کوچه و بازار خشت روی هم افتاده راه تردد بسته بود و آن قدر اشیاء نفیسه و اسباب قیمتی و جواهر آلات و امتعه جنگ و غیره بدست کارگذاران سلطان عثمانی آمد که بیان از حد حساب بیرون است روز چهارم فرمان داد تا سپاهیان دست از نهب و قتل باز داشتند و بتعمیر شهر و تعمیر خرابی و برطرف کردن قاذورات پرداخت و بیشتر کلیساها را خراب نمودند و بعضی بجهت بیاعان اروم باقی گذاشتند و کلیسا سنت صوفی را که از متانت و شکوهی با طرف نمونه ها ال چنین بنا اسپر اطور بهای روم تمامش کرده بود بجای گذاشت و او را مبدل بمسجد کرده تا کنون بر جاست و نامش جامع ایا صوفیه است و نگارنده این سطور مکرر بزیارت این جامع رفته جامع در اسلامبول رسیده هم مخصوصا و ربال هزار و سیصد و نوزده که بعزم حج اکبر مشرف شدم یکماه مبارک رمضان در تمامی ایام

در جامع ایاصوفیه اوقات میگذرانیدم در تحقیقات هندسه عالی بنای فسیح متقوش مربع زیبا و هر پاکیزه گی تمامی در آنجا جمع بنظر این مسجد را در تمام خاک ایران و افغانستان و قفقازیه و ترکستان و هندوستان کم سیاحتی زیارت کرده هم ندیدم گرچه سلطان محمد علی پاشا واقعه دار سلطنت مصر گردانیده نیز جامع عالی بنا کرده ولی باز نه مثل ایاصوفیه اسلامبول ایضا از آثار باقیه پای تخت عثمانی شهر اسلامبول که قسطنطنیه باشد نیز میگویند کرده و تاریخ فتح او را ابو ایوب گفته شصت و پنج و هفت باشد و با شعر تحسین فرموده اند عمر در این سال تمامی شهرهای فرنگستان که تصرف انگلیسها بود مجددا بدست فرانسویها آمده و مقرر شده بنده گان دولت یکصد و پنجاه سال در تصرف انگلیس باشد و پادشاه انگلیس را عارضه دماغی دست داده و حاجتش طغیان نمود

ذکر وقایع سنه ۸۵۸ و جنگ و صلح میرزا بابر کورکانی با میرزا سلطان ابو سعید کورکانی و تعمیر و بناهای سلطان محمد خان فاتح عثمانی در اسلامبول

در این سال چون میرزا ابو القاسم با بر چنانچه نگارش شده بعزم رزم با میرزا سلطان ابو سعید بطرف آب آمویه رسیده و هشتم ماه جمادی این سال از سمرقند و بلخ گذشت و از خنک را عبور کرده ساخت و تعمیر پل و تهیه سپاه و تجهیز نیه و عرگاه و ساختن کشتیهای بسیار را تمام کرده چون بمراد موافق و بخواه موجود گردید از آب گذشت و ایالی برای اقامت گرده آنگاه از آنجا بعصار شادمان رسیده و تونداک برادر تونداک خواجه نظام الدین بوده و مولانا فتح الله از جانب میرزا سلطان ابو سعید بعنوان سالقه آمده و طرح سلامت و مصالحت ریخته اند ولیکن مصالحه مان مثمر ثمری نشد بلکه آنان میرزا ابو القاسم با بر مجوس داشت و روز سلخ رمضان وعید فطر با بسر کی سپاه و گذرانیدن سپاه و گذرانیدن عید بسر برده آنگاه رایت عزیمت بجانب سمرقند برافراشت و بظاهر سمرقند فرود آمد میرزا سلطان ابو سعید بنا بمشورت بزرگان سمرقند تحصن اختیار نموده و عموما و خصوصا از جمعی از سمرقندیان جنگ نموده و جنگ عمومی در میانه افتاده و بسمرقند بر میکشتند تا چند تن از بزرگان سپاه میرزا ابو القاسم با بر و میرزا سلطان ابو سعید کشته و پیر شدند عاقبت موسم زمستان رسیده سرما بنگونه ای حاجز ساخت و پس از آنکه چل روز از سمرقند محاصره بود طرفین صلح جمع شده و مقرر شد که میرزا سلطان ابو سعید بهمان ترکستان بقناعت نامه و از افغانستان و خراسان یکسر دست کوتاه نموده و جانب سمرقند را حاصل کرده با تشریفات و خلعتها باردوگاه خود بازگشتند و میرزا ابو القاسم با بر داماد ذی شوکت از ظاهر سمرقند طرف بلخ روانه شده و میرشیخ حاجی بنگوشبیگی برداشت و حکومت کاشان و خابرکیت را بامیر علی فارسی بزلاس گذاشت و میرشیخ ذوالنون برادرش امیر احمد مشتاق بکلکرانی شیرخان گذاشت و قفقار و بلقان را بامیر پیر سلطان بزلاس واگذاشت و میرشیخ ذوالنون برادرش امیر احمد مشتاق را بکلکرانی اندخود گذاشت و میرابابکر کلتاشش بکلکرانی شیرخان گذاشت و قفقار و بلقان را بامیر پیر سلطان بزلاس واگذاشت و از آنجا رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت و در چهارم محرم هشتصد و پنجاه و نه هرات رسیده و تخت حکمرانی و تمرشاهی متمکن گردید و در این سال آل موضه و این قوت و هشت اری حاصل کرانده و دولت بنی سهل را برانداخته ملک موید حسین سولی بجانب کوه مستقر شده نیز سلطان محمد خان فاتح عثمانی در اسلامبول طرح عمارت عالی (اسکی سرای) یعنی عمارت کهنه انداخته او را در نهایت تکلف و صرف بسیار ساخت

ذکر وقایع سنه ۸۵۹ و جنگ میرزا ابو القاسم با بر با شاه حسین حکمران سیستان و غلبه او بر اقلیمی جهانشاه بغداد

در این سال معلوم میرزا ابو القاسم با بر در هرات شد که حکمران سیستان شاه حسین پسر ملک علی راه مخالفت گرفته و با حکومت

بری موافقت ندارد و دم از استقلال و استبداد میزند میرزا ابوالقاسم فرمان داد تا امیر خلیل هندو کرد سیستان شتافت و شاه حسین چون از خود مقاومت ندید بسرابت و طرفی نشتافت و همگی لنگر و خرد جمع کرده عودت سیستان نمود و بنیه مقابله و مقاتله را کرم نموده و پس از اندک زمانی راه فرار گرفت و از یک از کاران او سر از تنش برگرفت و نزد امیر خلیل هندو کرد آورده و او سر را بهرات نزد میرزا ابوالقاسم بارسال فرستاد هم در این سال رضا نیانی که با امیر بهرام جسن در قلعه غلجا مازندران بودند و قتیکه با جسن باستراباد بود از زندان بیرون تاخته و قلعه بیکی را گشته و سایر زندانیان را خلاص کرده و قلعه را متصرف شده چون این خبر در هرات بعرض میرزا ابوالقاسم بارسید خشت بر آبشخت تا عاقبت جلال الدین محمود او را در قلعه مشهد بالازان امیر بابا جسن بهای آن قلعه رفت باسباب حاضره پرداخت تا پس از چندی آن قلعه را مسخر ساخت و آنها را از تیغ بی دریغ گذرانیده و سرهای آنها را بهرات فرستاد میرزا بابا و حی جلال الدین محمود اکرام فرموده و باز کوتوالی قلعه را بامیر بابا جسن مفوض فرموده و از شغله قلعه غلجا بیاسود و هم در این سال امیر جهان شاه بن قرا یوسف ترکمان با سپاهی فراوان بطرف بغداد تاخت و آن شهر را مسخر ساخت و سید محمد نقیبی نیز بوطن مستقیلا بازیافت

ذکر وقایع بشت و ناخوشی میرزا ابوالقاسم با برفتن او بمشهد رضا و جنگ بهلول شاه لودهی افغانی با سلطان محمود شاه و غلبه بهلول شاه

و در این سال میرزا ابوالقاسم با برکوکانی را خاصت بر مزاج عارض گردیده و بتداوی طبیبان حاذق و مداوات و معالجات فیض گردید و در آن وقت مستاره های دوده نهب بیمنی و نیالداد یکسوار درخشنده و زهشای نبد لا قیمتی نمودار شده منجمین فلکسین کردار دستگاه سلطنت را داشتند در بیت خود خوهی و خوهشندی چنانچه عادت این طبقه در شرق زمین بوده برافراشتند که این ستاره محاذی برج ثور واقع گردیده و چون برج ثور طالع شهر هرات است هشتم خانه طالع میرزا بابا بوده و هست و اثر نحوست بوجه بری خواهد بخشید و از این قبیل بیانات اهی و احکامات بی اساس انتشار دادند که میرزا ابوالقاسم با بابا مصلح مزاج را ناخوش نموده و بجز تشکر و خیالات فرار و فرده و عیده او را در شهرستان وجه آسایش نیافت و ناچار در بیست و پنجم این سال بعزم مشرف شدن بمشهد از باغ سفید هرات بباغ نخل حرکت نمود و ماه مضان را در آنجا بطاعت گذرانیده بفقرا و مستمندان مالی بسیار بخشوده و روز عید فطر را در آن باغ ضیافتی شاهانه فرموده و ماه شوال را نیز بانجا مانده و اوایل ماه ذیقعده از باغ نخل هرات عزیمت مشهد کرده و چهار فرسخی مشهد رفته و پس از استحمام بروضه حضرت رضا مشرف شده و بزیارت فائض گشته و انگاه محفل تبرک گردیده و بمهام امور جمهور پرداخته و زمستان را در مشهد بانداخته و آن اثنا بین امرای درگاه و بزرگان بارگاه خلاف و اختلاف روی داده و پادشاه نیک خواه آنان را بصلاح و شفقت نامه زده و فیشان و اسلحه و اشتی داده چنانچه بکطرف امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از یکسوی امیر شیخ ابوسعید و برادرانه امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین حسن بقی بحرم حضرت رضا نشسته و با سوگند نامه عهد و قرار داد نامه را هر یک بیکدیگر مخالفت نکنند و حمایتیان قسم یاد نمایند را منظور آرند چون میرزا ابوالقاسم با بازعه مصالحت و مصادقت آنان آگهی یافت آتش از بوخت و هر یک را باشفاقات و تشریفات شاهانه مفتخر ساخت هم در این سال سلطان محمود شاه با سپاهی بسیار بعزم تسخیر اهلی از جونپور حرکت کرد و از این بهلول شاه لودهی افغانی بمقابله و مقاتله او شتافت و سلطان محمود شکست فاحشی یافت و مهزم گشته سراز جنگ برتافت و ملک بهلول شاه لودهی

غنایم و اثقال بسیار از سپاه سلطان محمود شاه بیافت هر دو این سال از بلخ استان بین دو دسته از اعیان بزرگان منازعه درگیرد و یکدسته غالب شده و پادشاه را محبوس نموده و دیانا لیا از بلخ کای بچه پاپسا در گذشت و بجایش از مردم اسپانیا مسند پاپی نشست هر دو این سال سعد الدین کاشغری وفات کرد

ذکر وقایع سنه ۸۱۶ و فوت میرزا ابو القاسم بابر در مشهد و نشستن میرزا محمود شاه فرزندش بجای او و جنگ او با میرزا ابراهیم سلطان و آمدن میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند بهرات و کشته شدن مهد علیا گوهر شاد آغا و انقلابات در هرات

در این سال میرزا ابو القاسم بابر چنانچه در ذیل سال قبل نگاشته شد هنوز در مشهد بود که در باش اجل در رسید و در روز شنبه بیست پنجم ماه ربیع الثانی در مشهد پس از هفت سال حکمرانی در هرات افغانستان در گذشت و پس از فوت میرزا شاه محمود بن میرزا ابو القاسم بابر کهسن بازده سالگی بود بجایش نشست اما چون آنکه میرزا ابو القاسم بابر در روز سوم ماه ربیع الثانی چنانچه از مشهد بسمت گذر هنید بود و از مشهد عازم اسفراین گشت و چند روز آنجا مشغول بمیخوارگی شده و آنگاه بشهر هجرت نموده و چون آنکه مدتی بود از نوشیدن شراب اجتناب کرده و توبه نموده بود و توبه را شکست و ساغر باده را از قوانی از شادمان سیمین ساق گرفت و بعیش و شادمانی مشغول گشت تا آنکه شنبه بیست پنجم از چمار باغ مشهد در صحن نشسته ساعتی گردش کرده و بباغ برگشت که مزاجش از اعتدال منحرف شده و آغاز تشنج نموده و در نظر هر یک از جان بگان آفرین تسلیم کرده و روز نهم او را بکفن کرده و در گنبدی که جهت خود حضرت ساخته بود دفن ساختند آنگاه بر اسم تخت نشینی کامگار فرزندش میرزا شاه محمود که یازده ساله بود پرداختند پس از جلوس شاه محمود امرای دولت هر یک بطرفی رفتند چنانچه امیر حسین ملی هرات و برادرش امیر شیخ ابو سعید سرخس امیر شیخ او و پیر قوم کرت صدارت بنا بخواسته های میرزا شاه محمود پس از فوت پدرش میرزا شاه محمود پس از فوت پدرش میرزا ابو طرف هرات روان گردید و چون این خبر بگوش میرزا سلطان سنجر میرزا شاه محمود در هرات میرزا ابراهیم از حبس گریخته و با امیر تیمور خان او که مجتمع شده و گمان نیز سر طغیان برداشته و میرزا ابراهیم چون خبر توجه میرزا شاه محمود بمشهد در کنار آب هرغاب نزول گزید و سپاهی بسیار دور او جمع گردید و میرزا شاه محمود قطع منازل نموده و در بیست و شش ماه جمادی الاولی در باغ مختار هرات او گردید و بزرگان هرات از اعیان سادات بشرف ملازمت خاص گردیده و نیز متقدم و تخت گشته آنگاه میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان نقل نمود و چون آن کودک بی تجربه کم انش و بزرگان و امرا دند میرشیخ ابو سعید خواجه کلال بزرگش امیر شیر حاجی و خواجه علی امیر خواجه با سامی مختلف همسلان خلاف شده و بجان علمای بجایز انداختند و از آن ایالتهای گوناگون خواستند و آتش فتنه مظلومان و بیگانگان انداختند که بیشتر مردم را فرار کرده و در زیر شکنجه و عذاب جان داده و عاقبت امیر شیخ ابو سعید با امیر شیر حاجی نامزد مخالفت شده و بازاریان بواسطه تعدی آزار بسیار امیر شیخ ابو سعید با امیر شیر حاجی متفق شدند و بطرف خانه خواجه آمده و با اعوان خود راه گریز گرفت و عاقبت در جنگ و ستیز امیر شیخ ابو سعید کشته گردید و سرش بطاق دروازه کلک بیاویختند

در این اثنا خبر رسید که میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا علاء الدوله با سپاهی گران نزدیک گردید امرا هرات مانند امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه و پهلوان حسین دیوانه متفق بر این شدند که بین میرزا سلطان ابراهیم و میرزا شاه محمود را اصلاح کنند و نگذارند نایره جنگ مشتعل گردد و این مسئله صورت گرفته و هر افغانی بجای کشته و گروهی فراری شده و امیر شیر حاجی با آنکه در

بلخ رسیده بود و میرزا شاه محمود را با باغ زاغان بسمانجیا الدین جای داده و مهد علیا گوهرشاد آغا را در قلعه شاهرخ جای داده و چون میرزا ابراهیم سلطان نزدیک بهرات رسید امیر شیخ جای میرزا شاه محمود را باغ فخار برآورده و هرات را امرا و بزرگان بابری خالی شده و این وقت قاضی طب الدین عزالاسلامی از جانب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه و شهر را ضبط ساخته و بکاپاسبانی و نگهبانی شهر پرداخت و جایی باکسی نگذاشت که کسی متعرض مال و جان کسی نشود و این اثنا میرزا سلطان ابراهیم روز سه شنبه هفدهم ماه رجب این سال وارد هرات شده و چون نزدیک باغ فخار رسید میرزا شاه محمود از خوف کرنه از سوی دیگر بجانب مشهد روان گردیده و امیر شیخ حاجی طریق فرار بسوی توس برویده و میرزا سلطان ابراهیم در باغ فخار جای گزیده و فرقه از ملازمان بجهت دستگیری میرزا شاه محمود و دستبرد بزری گرفتاری امیر شیخ حاجی فرستاده که آنها چند تن کشته و چند نفر را زنده آورده و لکن میرزا شاه محمود ظرف شده امیر شیخ حاجی بقلعه تیرو توپنا برده و میرزا سلطان ابراهیم بر امیر شیخ حاجی حکمرانی تخت سلطنت باقی قرار گرفت و وزارت خود را بخواجه شمس الدین محمد بخاری خواجه صلاح الدین محمد بداد و داروغگی هرات بامیر قوام الدین واگذاشت و چون میرزا شاه محمود بمشهد رسید گروهی از بوده و بدو ملحق گردیده و این خبر میرزا سلطان ابراهیم چون بشنید با سپاهی بسیار عازم مشهد گردیده و منزل باطرشاه ملک و قصبه کوه پایه رسیده و جنگ دیگر شده و بتدا میرزا شاه محمود غالب گردیده و عاقبت منهزم شده و او مشهد پیش گرفته و روز پنجشنبه بیست و پنجم شعبان خبر غلبه میرزا سلطان ابراهیم بهرات رسید و در حال سولان میرزا سلطان ابوسعید رسیده و خبر آورده فرار میرزا ابوسعید از سمرقند بهرات خواهر رسید

ذکر رفتن میرزا سلطان ابوسعید بهرات از سمرقند و کشته شدن گوهرشاد آغا و فوت او بلخ

و این وقت میرزا سلطان ابوسعید حکمران سمرقند و ترکستان تحریک امیر شیخ حاجی حاکم بلخ نزدیک هرات رسیده و مصادیده قوه و حشمای ملت از هرات طلبیده و آنان بجز مولانا احمد بسیاول که توکل قلعه اختیار الدین بود و نوکر هرات قریب با قربه با سلطان ابوسعید از در شمشیر آمده و بعضی از آن شاهزاده نوازشهای گرانمایه یافته و خواجه سلطان ابوسعید از روی احتیاط حشمت سلطانی بهرات رسیده و باغ شهر را مقر رایت خود ساخته و تخت حکمرانی متمکن گردیده اکابر و اصاغر هر یک بشایستگی و از شفاقات خود را نمایانیده و روز بروز کس نزد مولانا احمد بسیاول فرستاده که قلعه را تسلیم کرده و بتصاع خود را بسلطان ابوسعید برای تسخیر قلعه مصمم گردیده و گوهرشاد آغا از اول پسید و چون بهای حصار برآمد آغا جنگ بسیار کرده و باین آسانی قلعه بچنگ نیاید و مولانا احمد مقابله و مقاتله را صلاح ندیده و بعضی استوار هرات سلطان ابوسعید این پیغام کس فرستاده و تا میر شیخ حاجی که قلعه تیرو توپنا جسته بود و طریق نیافته بدرگاه آورده فرستاده و بازگشت که امیر شیخ حاجی گوید با وجود کشته شدن امرای ترخانی و زنده بودن مهد علیا گوهرشاد آغا من این قلعه بیزدان شناسم از آن سوی ضمنین بعرض رسانیده که پیوسته متعدان میرزا سلطان ابراهیم نزد گوهرشاد آغا و ایاب و ذهاب بوده اند سلطان ابوسعید این چاره کار برآمده و پنداشت قلعه آدن امیر شیخ حاجی و رفع شدن میرزا سلطان ابراهیم قریب بعدم شدن مهد علیا گوهرشاد آغاست بدین خیال اجل در روز نهم رمضان آن بانوی با توان و یگانه دوران را شربت شهادت چشانیده و گوهرشاد آغا را کشته و گوهرشاد آغا یکتا زنان جهنده موقر صاحب خیرات و حسنات بسیار بوده و در هرات مسجد و مکانی باو طرز بقاع خیریه بنا نهاده و در مشهد رضا علیه السلام مسجدی

باسم خویش گوهر شاد آغا که تاکنون برپاست بنیان کرد و مستغلات و موقوفات بسیاری بجهت آن خیریه وقف فرمود و او از نوادر زنان اولاد اسلامیه محسوب است و پس از شهادت سعد علیا گوهر شاد آغا مدتی بامان طلبی عمر گذرانید و بکشنده و محرک قاتل او تویخ و سرزنش نمود و میر شیر حاجی را طلبیده تیره تر و بهراتی آمد و این بین از ترکستان خبر رسید که میرزا احمد فرزند میرزا عبد اللطیف علم مخالفت برافراشته و در اولوس یخ و آن حدود و سر طغیان برداشته سلطان ابو سعید با چار ترک هرات بجنگ او از دیار ترکستان برگشت و در شهر شوال بدیکه نیاه و زوال آمد و او را امیر پیش گرفت و همی را از نزد فرستاد و آنان در نزدیکی یخ میرزا احمد رسیدند پس از جنگ مختی او را خون کشید و برادرش میرزا محمد فرار نمود و میرزا سلطان ابو سعید با اجلال بطغ گشود و آن شهر و دو فرسخ و هستان را بتخا تعلق کرد و از آن سوی رانیکه میرزا سلطان ابو سعید بهرات رسید میرزا سلطان ابراهیم کربرسر تخت حکمرانی هرات با میرزا شاه محمود پیکید او خواف با غزر گرفت و در آنجا بخزید چنانچه میرزا محمود شاه نیز طرف عراق جان شتافت و از هیرمند باسن حکمران آنجا فرار و اگر هیافت عمر در این سال میرزا معز الدین

سنبر در مرو رخت استقلال برافرشت عمر در این سال جامع ایوب کرانبنای سلطان محمد خان فاتح عثمانی است آنجا رسید و سبب تسمیه این مسجد بایوب مختار نده این سطور زمانیکه در اسلامبول بود من این بحث کرد ابو ایوب انصاری در زمان او فوت و بدین مناسبت این مسجد بعد بها مشهور بجامع ایوب شد است چون جامع قاهره شیخ الاسلام قاضی القضاة شیخ شرف الدین سلطان محمد خان دیم فاتح را بمسجد ایوب برد و شمشیر کرامت بست و بعد از این رسم عادت در میان ملوک عثمانی جاری شد آنجا سلطان محمد خان در مرتبه صد و پنجاه هزار تن سپاهی بسمت توپ بهر فرستخیر بلغراد پای تخت سرب رفتن جای بخشید و آن شهر را محاصره نمود و مدتها ایام محاصره طول کشید سلطان علاء الدوله فتح چون ندید از قاصر دست بکشید و آن شاه دست نیز قصری از مخالفان دیده چار بایت خود برافرشت و بار دیگر بازگشت نیز در این سال در ممالک ایتالیا زلزله های شدید دست داد که نزدیک بیست هزار تن هلاک شد

ذکر وقایع سنه ۸۵۳ و خلع القائم بامر الله خلیفه مصر و نصب المتسجد بالله و منازعه میرزا ابراهیم سلطان با امیر جهانشاه و شکست او و آمدن میرزا علاء الدوله ببهرات و رفتن او و میرزا ابراهیم سلطان بگوستان غور و آمدن امیر جهانشاه ببهرات

در این سال مناسبت آنکه القائم بامر الله خلیفه مصر دام در تولید مفاسد خیره و فتنه انگیزی و دخل خود داری نمیکرد و سرار مذموم او بگوش وزیر اعظم مصر طنینی برسید او در خدمت ملک اشرف سلطان مصر شمه از وقایع حالات و فتنه خیالات او بیان کرد و چون پایه خباثت و دسایس او بسیار تبین و محکم بود ملک اشرف بخلع او از خلافت اراده نمود و چون او را بارگاه شاه حاضر گردید و بندها از فرمایشات سلطان و وزیر و خلع خود شنید گفت خطاب بملک اشرف که تو کیستی که تو انی خلفا مصر را معزول سازی در حالتیکه بعزل و نصب حکمرانان مانند تو لی قادر نه ملک اشرف بجواب صعوبت نکرد و گفت میتوانید با سکندریه و القائم بامر الله را با سکندریه روان سازید و در آنجا در چاه زندان در انداخته و آنجا بود تا اوباش مصر رسیده و شربت مرگ بچشید پس از خلع شدن القائم بامر الله ملک اشرف مستند خلافت را بیوسف برادر المقتدر بالله مزین ساخت و او را لقب المستنجد بالله ارزانی فرمود و مستنجد بالله نهایت عالم و فاضل بارع و سخن دان و دانشمند بود عمر در این سال میرزا ابراهیم سلطان و میرزا شاه

محمود که پس از آمدن دشمنی قوی تمار خود میرزا سلطان ابوسعید بهرات چنانچه در ذیل سال قبل نگارش شد بطرفی گریخته
چون میرزا سلطان ابوسعید از هرات بماوراءالنهر سفر کرد رفتن آنان نیز سر برکشیده و میرزا ابراهیم سلطان که در خواب
و باخبر بود بطلوع حاصل نموده که میرزا شاه محمود و جرجان قوتی باستظهار امیرزا حسین یافته لذا از جانب خود امیر احمد ترخان
بحکومت هرات گماشت و خود با همیستی برای دفع میرزا شاه محمود بطرف استرآباد رهسپار گردید برین شنیده
که امیر جهانشاه ترکمان بدین صوب میآید میرزا ابراهیم سلطان این اشاعات جعل بر تدبیر و فریب امیر باحسن و امیر بشاه
محمود دانست ولی میرزا شاه محمود و امیر باحسن چون دانستند امیر جهانشاه ترکمان بتحریک امیر نظام الدین عبدالکریم حاکم
ساری مازندران برای تسخیر این صفحات میآید راه فرار گرفتند و میرزا ابراهیم سلطان بدون مقاومتی بکنار افتاد و چنانچه بیک فرسخی
استرآباد چون رسید امرا مرقد امیر را بکرده و مذبایه تو متفکر و تا خبر صریح از جهانشاه برسد قبول نکرده و فوجی را برسم مقدمه پیش
بفرستاد و آنان چون بمیانه جنگل رسیدند چنان ضرب دستی از ترکمانان که در کمین گاه بودند چشیدند که روی فرار
دانستند مازندران که از عقب میرزا ابراهیم سلطان برسید و اوضاع را واژگونه دید تا خواست از طرفی بگریزد با آنان
نیاویزد و خون بسیاری از همراهانش ریخته شد و خود را از معرکه تا الکریز بزیر دستی فرار کرد و بسیاری ماندند امیر سید یوسف
پسر امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین پسر امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه که از امرای بزرگ میرزا ابراهیم
سلطان بودند کشته شدند و از جمله گرفتاران امیر ابوسعید میرم بود که زنده او را نزد امیر جهانشاه بردند و او قدمان را
تا سر زنش برداشتند و این واقعه روز نهشنبه بیست و پنجم محرم این سال واقع گردید میرزا ابراهیم سلطان نفس نکشان
روز یکشنبه غره ماه صفر بهرات رسید و بتخت حکمرانی بنشست و امیر احمد ترخان انواع پیشکشی و هدایا پیش کشید و
مولانا احمد یساول محافظ حصار اختیار الدین که در محافظت او رنجها برده و زحمتها کشیده بود از قلعه بزیر آمد و بمسند
بساط بوسی نائل شد و آنچه او را پاداش خدمات گران بود نیافت این بود و عمل شد و بقلعه رفت و از فرمان میرزا
ابراهیم سلطان سر برتافت آنگاه میرزا ابراهیم فرمانداد تا شیخ نورالدین محمود خواجه شمس الدین محمد الکوی تاجی
و امیر برهان الدین خاوندشاه و امیر غیاث الدین کبنه برسالت نزد امیر سلطان ابوسعید سمرقند حرکت کردند و در نزدیکی
زوصاحت مصاهرت پیاده بروند و امیر سلطان ابوسعید مقدم آنان را گرامی داشت و گفت میرزا ابراهیم سلطان از
شرای خاندان هر شری بخیر هرات بخواهد و اگر نه او را بسیار خواهشات از پیش آید و در سوادان هرات برگشتند و چون کی
رسالت او را بعرض میرزا ابراهیم سلطان رسانیدند در اوایل این سال میرزا علاءالدوله بن امیر بایسنغر از ذیل سال هشتصد و پنج
و پنج نگارش شد که فرار کرد بطرف دشت قبچاق پیوسته مدت شش سال در دشت قبچاق نزد اوزبکان ببرد و چون بنزدیک هرات رسید فرزندش میرزا ابراهیم سلطان در باطن آزرده و بظاهر مسرور گردیده و تا آب سنجاب پیش
استقبال کرده و روز جمعه غره جمادی الثانی این سال میرزا علاءالدوله در قریه ساقسلمان هرات وارد شده و طبقات مردم
مانند شهر با بست قبال آن آفتاب جلالت شتافتند و پس از مراسم استقبال بری بهرات داخل و از کوچه خیابان ببر تبره
که هر شاه آغاجه مستوره منصلش برفت و مجدداً زیارت و خاتمه خانی بباغ زاغان در آمده و هنوز از لوازمات ضیافت
خسته گی راه آسوده نشده بود که امیر جهانشاه ترکمان بقصد تسخیر هرات برسید ناچار میرزا علاءالدوله بطرف کوهستانات

غور بایان و میرزا ابراهیم سلطان فرزندش بجانب غور بالا رسپار شده آنجا رسیده منزل گزیدند و میرجهانشاه
پس از گذشتن این سپاه میرزا ابراهیم سلطان و جرجان و استرآباد استیلا یافت و پس از تظهیر آن بلاد بجانب هرات
شتافت و میرزا اعلاء الدوله و میرزا ابراهیم سلطان چون درخود تاب مقاومت ندیدند راه گریز طرف غور گزیدند و میرجهانشاه
ترکمان بظاهر شهر هرات قبضه کوبه رسیده و اهالیان از ترس قتل و نهب ترکمانان پراکنده و سراسیمه شدند
و اراذل و اوباش در هرات دست بتاراج و یغما بردند میرجهانشاه بزرگان و سادات و مشایخ هرات را نامه کرده آنان را
بعدالت گستری و رعیت پروری بشارت فرستاد و روز پانزدهم شعبان بشهر اندر گردیده و از باغ زاغان منزل گزیده تا
اربعی اعتدال و تجاوز و تعدی ننموده و بفقرا و ضعفا و مالی بخشوده و میرپیرداد بخاری را بحفظ و ضبط هرات معین نمود
و طبقه علماء و مایون و اشراف بالی اندازه و متمکنان اغاثات میرانه منظور نموده و پس از چند روز از باغ
زاغان بنگر کهدستان که در طرف شرقی شهر هرات واقع بود پرتو اجلال بر افراشت

ذکر طلب کردن امیرجهانشاه ترکمان میرزا اعلاء الدوله از کوهستان غور بهرات و جنگ و صلح امیرجهانشاه با میرزا سلطان ابوسعید

هرات این وقت در کوهستان غور افغانستان بین میرزا اعلاء الدوله و فرزندش میرزا ابراهیم سلطان نزاع در گرفت
و میرزا ابراهیم سلطان بجنگ پدر شتافت و در معرکه گرفتار و حبس گردید و پس از آن امیر عبدالله خواجه ترخان بر سبیل ایلچی
آزاد ساخت و بطرف ماوراءالنهر روانه ساخت چون این اخبار در هرات بامیرجهانشاه برسید میرزا اعلاء الدوله را از غور طلبید
چون این معنی رسید انواع الطاف از پادشاه ترکمان بدید و این بین چون اخبار آمدن امیرجهانشاه در حق میرزا سلطان ابوسعید
رسید با لشکری فراوان بعزم رزم از جای بجنبید و بکنار آب مرغاب رسیده گزید و مولانا مجدالدین محمد مولانا یوسف غفاری
نزد امیرجهانشاه بفرستاد و پیام داد که بهتر این است ترک افغانستان و خراسان نماید تا میان مصالحت موافقت بسکرباشد
امیرجهانشاه میرزا یادگار پسندیده و اظهار دوستی و سپید عاشور ابرادر خود میرزا سلطان ابوسعید بفرستاد تا میانی صلح و
مسالمت را دست و زبانه و ولی طول نکشید که در هرات خبر رسید که مقدر بیگ سپاه میرزا یادگار بن ابوسعید بهرات رود و سپید
امیرجهانشاه تا این خبر بشنید فرزند شاه و امیرپیرداق گرکران را حبس نمود و خود بجانب هرات سپید بود و بکنار
رود فرستاد و دیاسای رفتن میدان جنگ کردید و چون پیرداق در قریه یکیاباد برسید و با پیش قراولان بجنگیه منزل گزیده
راه فرار گرفت و نزد امیرجهانشاه برسید و این بین خبر آوردند که یادگار محمد بن میرزا سلطان ابوسعید با بعضی امرا و
خزینه رکشاده و مالی فراوان بداده و علم سرکشی و طغیان برداشته با چار امیرجهانشاه خواهان صلح شده و سپید عاشور را
نزد میرزا سلطان ابوسعید فرستاده و شرایط صلح بر این شد که خراسان و افغانستان متعلق بگورکانیان داشته باشد و سایر قطعات
از ترکمانان باشد و در این سال جلال الدین ابویزید بوزانی امیر مجموعه شاعر معروف درگذشته

ذکر وقایع سنه ۸۶۳ و حکمرانان موجود و این سال و آمدن میرزا سلطان ابوسعید بهرات و جنگ او با میرزا اعلاء الدوله و پسرش و میرزا الغبیگ و شکست آنها و فوت و کشته شدن آنها و فتح آتنه بدست سلطان محمدخان فاتح عثمانی

وقایع جهان و جهانیان

در این سال تقریباً حکمرانان معتبر و سلاطین و امرای مشتهر بدین قسم بودند در قطر مصر ابوالنصر دنیال ملک الاشرف و در اسلامبول ناظم امور سلطان محمد خان ثانی فاتح و در ولایت هندوستان ملک بهلول شاه لودهی افغانی و در ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان میرزا سلطان ابوسعید گورکانی و در آذربایجان و عراق و فارس امیر جهانشاه بن قرایوسف ترکمان و میرزا سلطان ابراهیم و هرات و میرزا شاه محمود و مشهد و امیر عبدالله پیرزاده و مرو و ملک قاسم پسر امیر اسکندر قرایوسف و سیستان و فراه و اسفزار و حسن شیخ سیمور و قوچان و امیر ایسن بن خاوندشاه در قوچان و طبس حکمرانی داشتند و ایشان نیز با سرکشان اطراف خود با او در دشمنی و هر طایفه مخالفت و مخاصمت سر میافراشتند چنانچه پس از نشستن امیر جهانشاه ترکمان بطرف آذربایجان میرزا سلطان ابوسعید در روز چهارشنبه دهم صفر به همین کوه فتار هرات وارد گردید طبقات مختلفه از بزرگان و دهقانان و مشایخ هرات بعزم انبساط بوی مشرف گشتند و روز بعد که جمعه بود در شهر هرات بجامع شهر آمد و از آنجا بجامع هرات آمده نماز و سپس از ادای نماز و عرض نیاز بدرگاه ملک العلوک بی انباز باستماع موعظ شیخ الاسلام خواجه شمس الدین محمد کوسوی رغبت فرمود و آنگاه از مسجد جامع بیرون شده چون خط و غلا بواسطه لشکر کشی بسیار و تاراج بی شمار هرات و هراتیان را فروگرفته بود و محض آسایش و رفاهیت مردم فرمان داد تا بیشتر سپاهیان راه ماوراءالنهر گرفتند و معدودی از لشکریان و بیرون هرات توقف نمودند و این اثنا میرزا ابراهیم سلطان و پدرش میرزا علاءالدوله و میرزا عزالدین سنجر و سرخس مناسبت آنکه قلعت سپاه میرزا سلطان ابوسعید را دانستند طرح یکرنگی بیخته و فتوائی جمع نموده بعزم محاربت و مخاصمت از جای بجنبیدند میرزا سلطان ابوسعید چون هنوز آنان آگهی یافت با هزار سوار شمشیرزن از هرات بیرون شتافت و آن وقتاز تاخت بر سیدا حمدون و میر سید احمد تورتاش باز سرخس با سپاهی انبوه برسیدند و از رسیدن آنان سلطان ابوسعید فرخناک گردید و برای رزم با مخالفین بطرف مرو و سرخس حرکت کرده و در آنجا میدان جنگ آراسته شد و دو سپاه کینه خواه بهم آویختند و خون یکدیگر بریختند ابتدا سپاه میرزا علاءالدوله و پسرش و میرزا سنجر غلبه یافتند و بسیاری از سپاه سلطان ابوسعید از میدان نبرد سر برتافتند و تا رکستان بشتافتند ولیکن در انتها سلطان ابوسعید غالب گشت و میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم سلطان فرار نمودند و میرزا سنجر کشته شد و میرزا سلطان ابوسعید مظفر و منصور بهرات مراجعت نمود و در این سال قلعه تیره توکه دشتی بود بتصرف میرکرد که نمی توانست او را مسخر سازد و بحیطه تصرف سلطان ابوسعید درآمد و کیفیت تسخیر او چنین شد که قلعه بیکی از مخالفین میرکرد بود و با تباع خود ناسازگاری کرد و چندتن از آنان نیز دست اتفاق بر آورده او را بکشتند و سرش را نزد میرزا سلطان ابوسعید فرستادند و در این سال میرزا ابراهیم سلطان پس از فرار بشهد و آنجا به خان رفت و درخواست لشکری فراهم ساز و نا خوشش گردید و گذشت و از آنجا بخوش و از هرات آورده در قبرستان آبائی دفن کردند و نیز میرزا شاه محمود بن میرزا بوالقاسم بابر پس از فرار از خوف پدر امیر جهانشاه ترکمان از جرجان که ذکرش شد و رقص سیستان و محاربه امیر خلیل هندوکه و میرزا باباکه کابل کشته گردید هم در این سال سلطان محمد خان اوزبک فاتح عثمانی با سپاهی بسیار و توپهای آتشبار متوجه باذربیجان شد و پس از محاربات سخت بر ایشان را در هم شکست و مظفر و منصور بشهر آتنه پای تخت یونان وارد گشت نیز در هندوستان قطب الدین گجراتی در گذشت و بجایش سلطان محمود بیکره نشست نیز خواجه شمس الدین محمد کوسوی که از وزرای باریهاو در

ذکر وقایع سنه ۸۶۳ و استیلای سلطان حسین میرزا بجرجان و آمدن سلطان ابوسعید و فرار سلطان حسین میرزا و آمدن امیر خلیل هند و گرفتن هرات و رفتن و عزل و نصب وزرا در مصر

در این سال سلطان حسین میرزا فرزند سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا که مدتها در خدمت میرزا ابوالقاسم بابر بود پس از فوت او در مرو نزد میرزا بسنجر بود و پس از او خود رتبه سروری برداشت و در نواحی جرجان مرد استقلال برداشت و بعد از هرات پادشاه شد و بجرجان سر کشیده و تاسبزوار بتصرف گرفته و آن سامان را باباوتاج داد و چون این خبر بمیرزا سلطان ابوسعید رسید از جای بجنبید بطرف جوجان با جنبشی انبوه روانه گردید چون سلطان حسین میرزا از رسیدن میرزا سلطان ابوسعید خبر گردید و در خود تاب مقاومت نمی دید سراز جنگ باز برتافت و بطرف عراق شتافت میرزا سلطان ابوسعید بجرجان در آمد و پسر خود سلطان محمود میرزا را آنجا گذاشت و رایت عزیمت بطرف هرات برافراشت چون نزدیک شد معلوم او گردید که امیر خلیل حکمران سیستان که از زمان میرزا ابوالقاسم بابر حاکم سیستان بود با فوجی از سیستانیان نیز نزدیک هرات بجهت استیلای آن شهر آمده و مردم شهر را بستوه آورده و مقاومت گردیده اند و چون خبر آمدن او بسیدن امیر خلیل رسید او هم از هرات کشیده بسیستان رفت میرزا سلطان ابوسعید و لشکر او بهمان هرات رسیده فرمان داد تا سپاه کینه خواه بسر داری امیر کریم داد و او از سیستان گریخته بکشتن او آویزند و چون امیر خلیل دانست که سلطان ابوسعید از او بانتقام خواهد کشید نخواست هرات گرفت و در سفر با امیر کریم داد بسیده و زبان بعذر کشوده و باتفاق بهرات آمده و هم او با حشمت زمان گذرانیده و در هرات این سال ملک اشرف سلطان مصر یعنی ۸۶۳ هزار و اصفهان منصوب نمود و نامه فتوحات سلطان محمد خان فاتح عثمانی را برسید و بی اندازه مسرور گردید و نیز شیخ جلال الدین کرانی از فحول علمای مصر بود و این سال در گذشت و این شیخ جلال الدین غیر جلال الدین اسیوطی مصریست که مؤلفات او منحصر در یازده و اند و اتفاق افتاده و از مفاخر مصر بوده و در بیشتر علوم و فنون تاریخی سرآمد بوده و در این سال در ایتالیا طاعون روی نموده بسیاری را هلاک ساخت

ذکر وقایع سنه ۸۶۴ و فوت ملک اشرف سلطان مصر و نشستن ملک المؤید بجایش و خلع او و منصب سیف الدین خوشقدم ملک الظاهر و سرکشی میرزا محمد جوکی و سلطان حسین میرزا

در این سال بر اثر فوت ملک اشرف سلطان مصر پس از هشت سال و دو ماه و شانزده روز حکمرانی در مصر در گذشت و بجایش پسرش شهاب الدین بر سریر حکمرانی مصر نشست و شهاب الدین را رایی سست و کفایتی نبی انتها بود و او را بر پرداختن بشیر مشغلات اقتضا نمود او نیز پنجه عفلت حل نمود با این حال آفتاب اقبالش بزوال قرین حال آمد و پس از آنکه مردم مبایعت او نمودند و آمدند و او را ملقب بملک المؤید نمودند آنگاه سر بشورش برداشتند و رایت مخالفت او برافراشتند پس از چهار ماه او را معزول و مخلوع ساختند و بکار بستند از امرای سیف الدین خوشقدم را برداشتند و او را ملقب بملک الظاهر نمودند و سیف الدین خوشقدم هم پادشاهی دانا و از مردم آن سامان بود و از ممالیک ملک ناصر محسوب بود و بسیاری از دستی آراست و مرهم بر جراحتها نهاد ظاهر ساخت و مملکت داری و رعیت خواهی را بهتر از خود نمود و صاحب تاریخ سطر احدیث میفرماید که میگویند سیف الدین خوشقدم بهترین پادشاهی بود از ممالیک که قصر مصر سلطنت نمود و در دولت حکمرانیش بلایای آسمانی و آفتهای زمینی

ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و ترقیات سیف الدین خوش قدم ملک الظاهر و مصر و آمدن سلطان ابو سعید بهرات و سیاست او باوزار و فتن او بشاهرخیه و ناخوشی او با افغانستان و وفات سلطان محمد خان فاتح

در این سال سیف الدین خوش قدم ملک الظاهر سلطان مصر اند لوک سالفه آداب مراسم قدیمه پرداخت و تجملات شنیع مانند لعب رکاب پوشیدن و جواهرات مرصع بکوه منصب نمودن و مردم را بتزیینات تشنیع کردن همه را انداخت و محمل سفری که هر سال روانه مکه میکردند و بسبب اوقات بوسطه بخشش و انتظاب مصر بالکلیت رفتن موقوف نمیکردید حرکت او و سایر تجملات خارج قرین او نجیب خانه خویش داده و مدت حکمرانی او محمل مصر هر سال راه رجب باشکوه بسیار فرح بخشی بجانب مکه معظمه روانه میکردند

هم در این سال میرزا سلطان ابو سعید پس از انتظام امور جرجان و حرکت بطرف افغانستان و رویت ده و رسیع الثانی هرات رسیده در باغ سفید منزل کزیده و چون دانست که خواجه معز الدین وزیر در غیاب او از رجایاه و با انواع مختلفه مالها کرفته و باقسام شکنجه ها مرده آزاری نموده پس از ثبوت کناهان آن وزیر میرزا سلطان ابو سعید فرمان داد تا دست و پای او را بسته و او را بیک چوب جوشان انداخته و سر دیگ را بسته تا در دیگ جوشان هلاک کردید انکاه فرمان داد تا فتنه نامه لی برسنکی نقر کردند که بعد کسی بایات های بی معنی از رجایا نکرد و آن سنکک را بر سنون در مسجد جامع هرات منصب نمودند و وزرا و امرا از سیاست و سفاکی

سلطانی بسیار بر رسید و چون اخبار متواتر از ماوراء النهر بر سید که باز میرزا محمد جوکی راهت طغیان و مخالفت بر افراشته میرزا سلطان ابو سعید در روز بیست و هفتم جمادی الاول از هرات آهنگ بلخ نمود و چون چند روزی در بلخ بماند آنگاه بر سر قلعه غزنیت نمود و از آنجا بشاهرخیه رفت و چند تن امرا نمود که آنجا بمانند و سپاهیان نوی بسازند هم در این سال در تمام خراسان و تخارستان خصوصا هرات ناخوشی طاعون بر روز کرد و خلق بسیاری را طعمه هلاکت ساخت نیز در این سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی با سپاهی رزم آزمای و توپهای قلعه کشای بطرف ممالک مقدونیا بماند و خاک صرب را فرو گرفت و با قوجات تا بقرب قسطنطنیه رسیده بسیار مراجعت کرد نیز سلطان محمود غلجی با قشونی فراوان بجانب کرمان رفت و پس از مقابله و مقاتله با نظام شاه بهمنی غلبه یافت و نظام شاه منهزم گردید از سر کرد بر تاخت سلطان محمود غلجی مظفر و منصور مراجعت کرد هم در این سال که مطابق هزار و چهار صد و شصت و یک میلادی بود شاهزاده هفتم پادشاه فرنجه در گذشت و لوئی یازدهم فرزندش بتخت حکمرانی فرانسه نشست بشیخ آذری طوسی او طومی ترشیزی در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۶۵ و رفتن میرزا سلطان ابو سعید بشاهرخیه و جنگ و صلح او با میرزا محمد جوکی و فتوحات سبلول شاه لودهی افغانی در هندوستان

در این سال چون اخبار اتمام بناها و طواف قلعه شاهرخیه در سمرقند بسمع میرزا سلطان ابو سعید رسید با سپاهی بسیار و آلات و ادوات جنگ بی شمار آهنگ فتح قلعه شاهرخیه نمود و آن حصار را فرو گرفت و از هر سو اسباب محاربه و مهاجره را مهیا ساخت و بتسخیر فتح کردن او پرداخت و همه روزه جنگها و اندخت از آن سوی میرزا محمد جوکی همه گونه اسباب اخراج از قلعه مهیا ساخته بود و از جبوبات و غله و آذوقه خزاین را در قلعه انباشته بود و مردان کاری بر مواضع مخصوصه گماشته بود که تا یک سال میرزا سلطان ابو سعید حرکت جنگ نمود بر پیش سودی نبخشود تا آنکه کار بر سکنه قلعه از قحط تنگ کرد و ناچار میرزا محمد جوکی خواجه اصیل الدین عبید الله را که از کار بر قوم بود بعنوان رسالت و شفاعت نزد میرزا سلطان ابو سعید فرستاد و او پس از مقابله طرح مصالحه ریخت و سلطان از جرم جوکی گذشت و متوقفان قلعه شاهرخیه را بخشید هم در این سال پیروشوکت و عظمت سبلول شاه لودهی افغانی در دهلی علم گشت و از فتوحاتیکه سرداران او سرهنگان او در اطراف هندوستان پیش کردند بر سریر سلطنت و بزرگی متمکن گشت و سلطان محمود شاه شرقی فرمانده جانپور از ضرب تیغ آبدار سپاهیان شکاری کباب بکباب خود نشست نیز شرطروبان و خود در سال دوازدهم سلطنت سحر گاه سلطان محمد خان فاتح عثمانی گشت و نظام شاه بهمنی نیز در گذشت و برادرش محمد شاه تنگری بجایش تخت حکمرانی و هندوستان نشست و در شیروان قفقازیه نهیل شاه حکمران شیروان برد و تخت حکمرانی شیروان شاه پسرش نیز در این سال در گذشت و شهر کیه از ممالک روم بطرف مغرب فرنجیه معادن ملل کشف نمودند و از این اوان در اروپا قوای بسیار بر غربیه و قوت حکمرانی فرنجه

ذکر وقایع سنه ۸۶۸ و بناهای امیر جهانشاه قراقوینلو ترکمان و مصالحه میرزا سلطان ابو سعید گورکانی با میرزا محمد جوکی و آمدن ابو سعید بهرات

در این سال امیر جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان در تبریز تاسیسات خیریه نمود و مسجد جامعی در کمال بهاء و رفیع امر بنا کردن فرمود و مبلغی خطیر باتمام آن جامع و سایر بناهای خیریه و مشروعات او صرف نمود و دست بخشش و عطا بستمندان گشود نیز در این سنه محرم الحرام سال بواب قلعه شاهرخیه پس از یک سال محاصره بودن باز گردید و میرزا محمد جوکی بلوازم سریر میرزا سلطان ابو سعید برسید و فتوح

شده با حسابات و اضافات ملوکانه خورسند گردیده و از آنجا آهنگ هرات فرموده میرزا محمد جوکی را فرزند کلاب نموده و در بیست دوم ربیع الثانی بباغ سفید هرات وارد گردیده و فرمانداری میرزا محمد جوکی را قلعه دشت یا الدین جنید انعقاد داده و از آنجا بودتا ایام زندگانی را بهر برده و در همان قلعه بمرد و نیز میرزا سلطان ابو سعید پس از آسایش آرایش دیوان عالی گشت و دفاتر محاسبات مالیات را بازپرسی و تفحص نمود کرده و خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسماعیل و خواجه نعمت الله و مولانا میرزا نجات و بحر بهای آشنا بسیدگی فرموده و بسا جای آنها پسند فرموده و خواجه قطب الدین طاوس را فرزل و خواجه اسماعیل را متهد و محبوس نموده و خواجه نعمت الله را عرض باز پرس آورد و خواجه نعمت الله عرض نمود که اگر من را اشراف و اکابر و اعیان و اغا خرخزمان و افغانستان چیزی باسم خدمتانه گرفته اند از اموال سلطانی چیزی مصرف نکرده ام سلطان ابو سعید فرمود لاچار یکه من نموده ای و کاهی میشود کرد از جنب من گرفتار میشوند میخواهم تو ما نند آنان گردی پس بروکار خود باش خواجه نعمت الله بشکرانه این موهبت علنی بخاک افتاده و زبان بدعا و ثنا گشاده و بکشتن رفت رهسپار شده و گوشه تخت نهاده و آنرم و تفسیر نموده بطریق قدیم برگشت و بجای خود ایستاده و صاحب حبیب السیر نیاورده که چیچ وجه از برای چه قسم بهولت استانی کارش نیافت عمر و این سال تا پایان سال میرزا سلطان ابو سعید در هرات بساط پرنشاط شادمانی و عشرت و از نوشیدن باده های گلرنگ و شنیدن آواز ساز و نوای آهنگ و چنگ و غلغل از مرد و زن شوخ و شنگ چیزی فروگذاشت نکرده و این سال بر جسیم حکمران دیار قزاقان و گذشت و حق بیگ فرزندش بجایش نشست و با قاسم بیگ آغاز محاربه نموده و شکست یافت و بجانب حسن بیگ آق قویونلو حکمران دیار بکر شتافته و از او استمداد خواست نیز این سال صبیعیان بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری طرف یکدیگر شتافته و بآن شر غرای بسیار رسانیده نابود گشته یا فتند و لیکن صاحب تاریخ حبیب السیر از این حدیث تعرض نموده یا آنکه اغماض نموده و ناگاشته هر دو این سال سلطان محمد خان عثمانی فاتح بنای مسجد جامع سلطان محمد فاتح را در اسلامبول گذارده و بمسجد سلطان محمد معروف آن جامع شده

ذکر وقایع سنه ۸۶۹ و رفتن میرزا سلطان ابو سعید به قشلاق مرو

و این سال میرزا سلطان ابو سعید از هرات بجهت قشلاق مستان آهنگ مرو فرموده و ابوجب فرموده او جارچیان سران سپاه و بزرگان درگاه را خبردار کرده و در اواخر ربیع الآخر موکب شاهی از هرات بالیات جانب مرو بافرخت و بشارت حرکت نمود و میرزا ولی میرزا سلطان محمود را بگاشت و چون قبه بنج و برسیده دو روز در آنجا اقامت گزیده در اوایل جمادی الاولی بیوست قشلاق مرو رسیده و مستان آنجا بکمال مسرت و اقبال گذرانیده و چون فصل بهاری گذشت و آهنگ بهار بلخ کرده آهنگ هرات نموده و روز جمعه دوم شعبان بباغ سفید هرات نزول اجلال فرموده و دست بخشش و نوازش بسوی ضعفا و فقرا گشوده نیز این سال پاپ دوم چون قوت و شوکت دولت عثمانی را هر روزه رو بترقی و تعالی دیده و تنزل و شکست طوائف اهل صلیب مشاهده کرده و نیز پادشاه ایتالیا را محرک گردیده تا چند فرمانگشتهای بنگی بسلطنت این عین پاپ دوم گذشت و بجایش پل دوم پاپ بسند پاپی نشست نیز سید محمود نوه بخش قتسانی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۸۷۰ توقف امیر جهانشاه در صحرای موش و عاقبت کشته شدن

او بدست امیر حسن بیک آق قوینلو و پراکنده شدن اوضاع او و کشته شدن امرا و فرزندانش

در این سال میرزا سلطان حسین کورکانی را در هرات حاضر ساخته دستگاه و ایادی جهان و نعمت بجهت دفع آن نقاوت کمتر و پس از آنکه از بستر کسالت برخاست و خود را بهبودی بیارست مالیات سرداخی را بعموم رعایا بخشید و این بخشایش باعث مزید دعاگوئی او گردید آنگاه خداوند او را بسپری عنایت فرمود که میرزا بایسنقر موسوم گشت و فرمان شد تا خان را که هایت سلطنتی بود و طبقات مناصب بیارایند و هر طبقه فرقی بیارست و از شاهنامه جاهای زربفت و دیباه حریر او از قبا تا اوطاقها فترت کردند آن زمان شهر بطاق شرف بود و در هر رهگذر برپا کردند و سایر شاهزادگان کورکانی را خان نمودند و لیزه خسته و در چند روز بجایزه و نعام و تقسیم مسافر اکابر و اصاغر خوان شاهی مطاکردید و نامداران باب صنایع و اصحاب بدایع از خرد و کلان ایران و افغانستان و ترکستان و انجا جمع گردیدند و هر کس هر هنری داشت و عرض تماشای عمومی گذاشت میرزا سلطان ابوسعید بهر حاضرین تشریفات شایسته تشویقات فوقانیه بقدر رتبه و مقام او فرمود و این جشن بزرگ از اوایل شوال تا اواخر ذی حجه برپا بود صاحب حبیب السیر در این قضیه بندی بیکار دکر صین او را اینجا نگارنده میاورد و کوید مجلس عیش و عشرت آراسته شد شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پرده داران و زیروی دل خاص و عام برگشاد و ساقیان سیمین ساق مجالس انس از تاب عارض گلگون آفتاب رنگ گلزار از رخ برگرفتند و بساغرهای لاله فام پیرانه پشک پشت را بهجت ساخته لباس جوانی پوشانیدند خورشید رخشنده عطیه علیه همایون اعلیحضرت کوناکون از هر چه بهاصله خیال کنجد فزون هر روز چندین نوبت ترتیب نمودند و از اوایل شوال تا ذی حجه همکی مشغول عیش و مسرت بودند هر دو این سال امیر پیر یراق پسر امیر جهانشاه ترکمان بغداد و رتبه خلافت یافته و بنیاد عداوت با پدر خویش برافراشت و بخونخواهی پدر خود میرجهانشاه همتی گذاشت و بحبال ملک فارس افتاده و چند قدر رسولان و مصلحان خواستند او را بسالمت فرمان پذیرند سازندهٔ نصیحت نکرفت میرجهانشاه با سپاه کینه خواه بجانب بغداد رایت آن شهر را محاصره نمود و مدت یکسال محصور ماند و کلیه فتح و کشایش بدست میرجهانشاه نیامد و قحط غلا و کرانی در بغداد و نیمه اتم افزایش و حالی و باقی محصورین نگذشت عاقبت بغداد یان تن بصلح در دادند و ابواب بغداد بشرط امان یافتن بکشودند و میرجهانشاه بشهر اندر شده و چند تن از ملازمان را با فرزند دیگری میرمحمدی ماموریت کرد که امیر پیر یراق را با تمام رسانند و آنان آن فعل بر وجه کرفرزانه رسانیده و بعد جهانشاه بدولتخانه پای در آورد پس از فرصت از مهم پسر میرجهانشاه روی بدیار بکر نهاد و زیرا که تمامی بود میرحسن بیک بن امیر علی بن امیر قرا عثمان آق قوینلو سر متابعت و اطاعت امیر جهانشاه فرو نمیکرد و در این مسافرت میرجهانشاه مقصر کردیده که او را مطیع سازد و کمند اطاعت خود بکردنش اندازد

در این سال سلطان محمد خان فاتح با سپاهی فراوان بطرف کرمسیر حرکت نمود و پس از فتح و غلبه بسیار مراجعت نمود

ذکر وقایع سنه ۸۷۱ توقف امیر جهانشاه در صحرای موش و عاقبت کشته شدن او بدست امیر حسن بیک آق قوینلو و پراکنده شدن اوضاع او و کشته شدن امرا و فرزندانش

در این سال امیر جهانشاه پس از امور بغداد و چنانچه کاسش یافت متوجه دیار بکر کردید و چون امیر حسن بیک آق قوینلو خبر دار و در صدد استطاعت او مذید راه کریز کرفت و در عقبه شتاقف آن همین همین پناه کاه ساخت و خاطر از خدعه هجوم میرجهانشاه برداخت میرزا جهانشاه بتعاقب او بصحرای موش وارض روم شتاقف و نزدیک آن قلعه اردوگاه ساخت امیر حسن بیک

وقایع جهان و جهانیان

چند تن سول چرب زبان فرستاده و از خرافات و سکنت بیرون شده و اظهار اطاعت و خلوص نیت نموده میرجهانشاه متوجه بیانات رسولان آن نشده و تا چهار پنج روز راه آن صحرای بی انتها را قطع کرده بچون مقدمه لشکر تبستان رسیده و با رامنهای سخت بسیار بدو باوهای سوزناک بوزید سپاهیان و آن صحرای بی منتها سامان عبور آمده مقدمه جیا از آن خرافات حاصل کرده و بیشتر آنان پراکنده شدند و میرجهانشاه مشغول شرب مدام و عیش با شاهزادگان سیمین اندام بود و از شدت بیماری غفلت نموده بود و میرحسن بیک همدانی بواسطه جاسوسان و دهقانان کسب اطلاعات و قایع میکرد تا روزی بیکاه قبل از برآمدن آفتاب جهانتاب میرحسن بیک آق قویونلو ترکمان با دو هزار سوار جرار از قلعه بیدان تاخت و بطرف سراپرده میرجهانشاه متوجه گردید و با آواز هیاهوی مردان و سم ستوران و شحنه اسبان از روی میرجهانشاه بلند گردید و پسران میرجهانشاه میرزا محمدی و میرزا یوسف با دویست سوار از طرف شمشیر آبداره جمعیت سواران جرار هجوم کرده پدر را خبردار نمودند میرجهانشاه از بستر غفلت برخاست و از خواب برخاسته نیمه تاب برآمده فرار گرفت و میرحسن بیک همان روز رسیده میرزا محمدی و میرزا یوسف را گرفتار ساخت و تیغ بی دریغ بیان آخت و بنیاد زندگی اغلب سرداران و بزرگان امیرجهانشاه را از بن برانداخت و بزرگان میرجهانشاه فرار نموده یک تن از ترکمانان باو نرسیده و طمع جامه های او با و بیاوبخت و او را گذشت و جامه های او را از تن بیرون کرده و بیرو آنگاه میرحسن بیک جنبش امیرجهانشاه برآمده او را کشته بافتند فرمود تا سر از تنش برگرفتند و دو پسران او را میرزا محمدی را نیز بانداخته و از بالا کشت و میرزا یوسف را بیل انتقین بچهار کشیده تا مدتی بسیار عذاب اتصال داده و بطرف میرحسن بیک آمده و پس از این فتح نمایان امیر حسن بیک بهمت مقدار را فراشت و با یار فرق قرمان گذاشت و شهرتی پیدا کرده و دولتی بهمت خویش بنیاد نهاد

ذکر وقایع سنه ۸۷۲ و تخت نشستن امیرحسین علی در آذربایجان و نامه کردن او بهرات و رفتن میرزا سلطان ابوسعید بطرف آذربایجان و اختلاف او با امیرحسن بیک آق قویونلو ترکمان و فوت ملک اظاهر خوشقدم و مصر و نشستن چاقملک ظرف کیسال بحکومت مصر

و این سال چون خبر کشته شدن امیرجهانشاه و آوازه آذربایجان خورشید امیرحسین علی رسید برهم هواداری برخاست آنکاه رایت سروری و شاهی برافراخت و ابواب خزاین جهانشاه گشاده و یک صد و هشتاد هزار سوار را بخشش و مواجب داده و مهمات جنگ توجه نمود آنکاه میرزا سلطان ابوسعید کوکانی نامه نوشت که اگر رایت قوی شوکت بطرف آذربایجان متوجه گردد من کمر خدمت و مطاوعت در میان بندم و متعاقب قلاع و مفاتیح خزاین بخدمت بسپارم میرزا سلطان ابوسعید از این پیام روحی تازه یافت و مکرر او را سران سپاه و بزرگان درگاه حاضر گردانیده و میرک کمال الدین عبدالرزاق را سمرقند برفت و خواجه ناصرالدین عبیدالله را حاضر ساخت و پس از مشاوره و مبادله آرای میرزا سلطان ابوسعید عزم سفر آذربایجان کرده و اوایل ماه شعبان این سال از هرات نهضت فرموده و چون بجزیره کالپوش سید خواجه شمس الدین محمد را باصفهان و امیر نظام الدین احمد را بشیراز و امیر جلال الدین محمود را بکرمان و امیر سید محمد را بقزوین و سلطانیه و امیرحسین علی را بهمدان و امیر قربان را ببزد نامزد ساخت و این وقت از طرف امیرحسن بیک آق قویونلو ایلچیان رسیدند با اظهار خلوص عقیدت و بندگی و اظهار عرضه داشتند و تحف شایان گذرانیده میرزا سلطان ابوسعید اظهار خوشوقتی فرموده و آنان را بتشریفات شاهانه مفتخر نموده و بجهت امیرحسن بیک آق قویونلو کمر مرصع

وکلاه فوروزی و جامه‌ٔ ری فرستاده و پیام داد که امیرحسن بیک با قرمین خویش باده‌وی آمده و تا مقداد و رفع معاندین کوشیم آنگاه رسولان امیرحسین علی قراقوینلو رسیده انواع تحف گران قیمت از جواهر خلعه و قشقه بنده و متوجه بر آورده و بعرض رسانیدند که امیرحسین علی را تمنای این است که ممالک عراق و فارس و غیره را پادشاه شیعه قبول سر بر ستی خود نماید و در انتقام و خونخواهی از کشندگان پدر امیر جهانشاه مساعدتی نماید میرزا سلطان ابوسعید جمعی آنان را پذیرفت و الطاف خلاع خسروانه نواخت و اشا ن نمود و پیام داد که از ری شاهی متوجه آذربایجان است و پس از رسیدن بمقصد مقصود حاصل خواهد و از کاوش آهنگ ری اطلاع کرده از طغران امیر مزید را با فوجی بعنوان مقدمه لشکر تبریز فرستاده و چون امرای ایشان تبریز رسیدند ترکمانان قراقوینلو را غافل و در تبریز فتنه برپا شد و دسته بطرف امیرحسن بیک آق قوینلو و فرقه بسوی میرزا ابوسعید شتافتند و امیرحسین علی قراقوینلو که در فکر جنگ با امیرحسن بیک در عرفه بود از خرقه و لی متوقی سران سپاه خویش آگاه امیرشاه علی و امیرابراهیم شاه قتیب نمود و چون این اخبار به ری میرزا سلطان ابوسعید رسید مصمم فتح آذربایجان گردیده و آهنگ سلطانیه کرده و چون باآنجا رسید از تبریز خبر یافت که امیرحسن بیک رایت مخالفت برافراشته و پیام فرستاده که باید امرا گورکانی تبریز را واگذارند و راه خود گیرند دمن تبریز را بنام پسر خود داغر لو محمد نموده و همراه میرزا سلطان ابوسعید رسولان فرستاده و موکب شاهی را باستقبال خواسته بودند و این وقت میرزا سلطان ابوسعید از سلطانیه بر میاشتاف و آنجا شنید امیرحسن بیک از هشت فرسخی تبریز بقراباغ رفته است پس چوپان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز فرستاد و آن بین میرزاده امیرحسین علی قراقوینلو و پسر اسلطان علی و برادر گلوش میرزاده و یوسف با پنجاه هزار سوار جرار بمیانه رسیده و باردوی شاهی پیوستند و میرزا سلطان ابوسعید همراه بنوخت روز بعد از جانب امیرحسن بیک بعنوان رسالت یوسف بیک برادر زاده او برسید و سلطان سعید مجلسی از کمال شکوه بیاراست و ایلچی را بخواست و یوسف بیک بفرموده بزرگان درگاه و بیستی هفت محمل از نوع زین زده مراسم تکریم تعظیم بجای آورد و گفت امیرحسن بیک بعرض میرساند که نزدیک سه سال بت آباد و حمید و من طبقه گورکانیان خدمت کرده اند و این بده نیز ممالک فارس عراق را مسخر و دشمنان و بکارگذاران شاهی را گذاشتم خواهش دارم مرا این زمستان صلت دهید تا بهار آید و راه دیار بگیرم و عرضه نیز همین را در این خواهش نگاشته بود میرزا سلطان ابوسعید فرمود موکب همایونی عازم آن صوب است چون مقصود برسند مقصود حاصل گردد آنگاه میرزا محمود خواجه لاق که پسر محمد خود بود با یوسف بیک نزد امیرحسن بیک فرستاد و بجنت و پیامی داد و چون یوسف برسید و گفت رسالت را رسانید او نیز رسمی شاهانه ترتیب داده و میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بر تخت زرنگار جای داده و خود در طرف یسار او نشست و میرزا محمود را بخواست و او نیز برحسب فرمان ملازمان حسن بیک در نافوتر کرده تکریم نموده پیام رسانید و پاسخ گرفته باردوی میرزا سلطان ابوسعید مراجعت و رسالت خود را بیان کرد. در این وقت زمستان پیش آمد و سپاه را هوس پریشان شد و میرزا ابوسعید از میانه بطرف قراباغ حرکت نمود و از آنجا بواسطه بودن علوفه و آذوقه بمحمودآباد رفت و در آنجا قشلق سپاهیان را فرو گرفت و امیرحسن بیک اطراف را بست و شیرازان شاه قشقرقلعه و حلوفه میفرستاد و نیز از تهدید امیرحسن بیک قلع کرده و ترکمانان از اطراف ردوی شاهی بنای دستبرد را گذاشتند میرزا سلطان ابوسعید ناچار بطرف اردبیل کوچ کرد و هم در این سال سیف الدین خوش قدم ملک الظاهر سلطان مصر پس از شش سال و شش ماه حکمرانی و شصت سال زندگانی در دهم ربیع الاول درگذشت و مدت حکمرانی او چنانچه نگارش شد شصت و

در نهایت آسایش و آسایش بودند و راه رفت و رفاهیت و صحت میپیمودند بخلاف این که چون سیف الدین خوش قدم از گذشت بجهت تعیین پادشاه و سرکشی امرا انقلابی در مصر پدید گشت اگرچه این بحران و انقلاب آسایش عمومی را بهم نزد ولیکن افکار و خواطر مشوش گردید با بجوز بزرگان مصر پس از مشورت مصلحت با سعید بهای را انتخاب کردند و او را با لقب ملک ظاهر داد و داود تمامی اعمال و اقوال بخراسم بخلاف سیف الدین خوش قدم ملک ظاهر در استبداد پیداد داشت و در خود پسندی وزیر دست آزاری و سیئات بی منتها گوی سبقت از مستبدین روزگار ربود چنانک زمانی مصر بها از او مکدر شدند و او پس از شصت شش روز حکمرانی مخلوع نمودند و این حادثه در عشر اخیر شهر ذی الاول واقع گردید آنگاه برای انتخاب ملکی جدید مجلس آراستند و بها متفق گردیده و میرا با سعید تر کمعروف بالظاهری بود منتخب گردید و او را نیز لقب ملک الظاهر دادند و این نیز در تحت حکمرانی مصر دوامی پیدا نکرده و دو ماه حکمران بود آنگاه مصر بها از او منزجر شدند و او را مخلوع ساختند و با انتخاب پادشاه دیگری پرداختند و امیر قایتبای را که معروف بمحمودی و ظاهری بود بحکمرانی مصر برداشتند و او را ملک الاشرف زمانی نمودند و سال هشتصد و هفتاد و دو کراین سال باشد چهار پادشاه در مصر قبت سلطنت برآمدند که اخیرة آنها ملک الاشرف بود و هم در این سال شمس الدین محمد نوربخش وفات نمود

ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و رسیدن میرزا سلطان ابو سعید به تابان و آمدن و هجوم امیر حسن بیک اق قویونلو بار دوی او و گرفتار و کشته شدن میرزا سلطان ابو سعید گورکانی

در این سال چنانچه کارش رفت میرزا سلطان ابو سعید چون در اوایل جب بعزم اردوی حرکت کرد در بین راه بوضعی رسید که گل و لای فراوان بود و از گذشتن بسیار سخت مینمود و چون چاره بجز گذشتن و راه پیمودن نبود پس از هلاکت بسیاری از چارپایان و سپاهیان گذشت و چون بمنزل تابان رسیدند از دور دیدند امیر سید مراد با فوجی از سپاهیان بر سم قراولی بجانب اردوگاه امیر حسن بیک روانه شد و امیر بیک ترکمان که سردار همه صد تن سوار ترکمان بود با امیر سید گفت میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله را دوست کرده و کنون بدون جنگ و صلح کجا میرود و فردا باید در عین وضع چند تن امیر بزرگ بفرستند تا کار صلح انجام یابد امیر سید مراد برگشت و ماجرا را بعرض میرزا سلطان ابو سعید رسانید و چون فرداشد امیر سید مزید که بمردانگی و شجاعت مشهور بود با دسته از بزرگان بدان موضع شتافت و ترکمانان نیز بر سیدند امیر سید مزید چون عده آنها را نسبت بجمعیت خود کمتر دید با آنها بتاخت و چند تن را کشته و زخمی نمود هرچند امیر سلطان ارغون او را منع نمود اثری نبخشود و او بمسافتی بتعاقب فراریان شتافت که ناگاه امیر حسن بیک بر سید و مانند شیر خشمگین بفریاد و حمله در آمد و سلطان حسین و پهلوان حسین و یوز حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد توپچی را با پانصد تن مگر دوانه دیار عدم ساخت و امیر سید مزید را بکمند اسارت در انداخت و امیر زاده سلطان علی پسر امیر حسین علی بطرف همدان گریخت و بقیه اردوی میرزا سلطان ابو سعید آمده این حادثه محزن را خبر آوردند میرزا سلطان ابو سعید در پی چاره آمده و غیاث الدین محمد کرا علیا بود با مادر خود مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم قمی را بعنوان سالت و مصالحت نزد امیر حسن بیک فرستاد کرا از تعاقب آنان سید اردبیلی کرا از قبل امیر حسن بیک بادرقی میرزا سلطان ابو سعید رفته بود باز رسید و فریاد کشید که خراسانیان در کمال پریشانی و بدحالی بوده و صلح نباید کرد و که

آنها خود شان رو بهزار میگذارند آنگاه صد علیا و سایرین بی نیل مرام برگشتند که متعاقب آنها امیر حسن بیک با ترکمان برسیدند و بیاوری دلیران دلیر بیشتر سپاه آن بلند شده و عرصه عراص بی پایان بسپاه فراسان مستولی گردیده و برخی از امرا و سرکردگان را بحقوق شناسی گرفته و بطرف رودی امیر حسن بیک شتافتند گروهی براه فرار رفتند میرزا سلطان ابو سعید و اربرگیران و آنان بطرف دشت و بیابان شده و ترکمانان بغارتیان در آویختند و خون بسی از آنان را بریختند و دست بیغما تاراج زدند سراپرده سلطانی را غارت نمودند و دست ظلم و ستمکاری بجانب نسوان و بچگان گشودند و این بین امیر حسن بیک برسیده ترکمانان را منع نمود و خون چند تن از ایشان بریخت و میرزا یادگار محمد که او را رودی امیر حسن بیک دلی پناه بود فرماندار او گردید و اطراف حال و غارت احوال ایشان حرام سلطانی را بنمایند آنگاه تمام خزاین و نفایس و متعلقات سلطانی را بتصرف آورد و از این سوی پسر امیر حسن بیک یعنی میرزا سلطان ابو سعید تاخت و او را در راه گرفته بکمند اسارت انداخت و در خیمه خان شاه و از نزد پدر خویش امیر حسن بیک آورده و او را بستقطان سپردند تا دو روز او را بازداشتند و پس از دو روز میرزا سلطان ابو سعید را بحضور امیر حسن بیک آوردند و او سلطان را احترام گذاشت و در مونسی از گذشتن او و آغاز شکایت نمود پس از آن انصراف یافته و او را دو باره در محبس فرستادند و روز چهارم رجب او را بیرون آورده بخیمه میرزا یادگار محمد بردند و پس از ملاقات و عزت او را دو باره بازگشتند و امیر حسن بیک فرمود تا او را بکشند قاضی شیراز و امرا ترکمان محرک شدند تا او را کشتند مدت سلطنت و حکمرانی او هفت سال بود با نکه امرای او برخی کشته و بعضی مانند امیر سید مزید که سبب هلاک سلطان و این واقعه بود با امیر محمود و سیکه و امیر احمد و غیره گرفتار و زمره فرار نمودند و میرزا سلطان ابو سعید را یازده پسر بود بدین ترتیب میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابا بکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر صاحب حبیب السیر میگوید که ازین یازده نفر چهار نفر بسلطنت رسیدند

شرح حال اولاد میرزا سلطان ابو سعید که در خراسان و افغانستان و ترکستان حکمرانی و زمامداری کردند

صاحب مظهر ناصری محمد حسنخان صنیع الدوله میگوید که پس از رشد میرزا سلطان ابو سعید که نامش میرزا سلطان احمد بود در زمان سلطنت میرزا سلطان ابو سعید حاکم سمرقند بود و پس از او بخیال تسخیر هرات از جیحون گذشت و در صدد اخذ خواستند که سلطان حسین میرزا با بیقرا هرات استیلا یافته لذا بسمرقند برگشت و بحال مشتعد و نموده و در گذشت و میرزا سلطان محمود ابتدا با میرزا سلطان احمد در سمرقند بود و ناگاه روزی بعزم شکار بیرون آمد و با ملازمان خود بهلاد ختلان و بدخشان و قندز استیلا یافت و بعدها با سلطان حسین میرزا و سایرین جنگها کرده و پس از فوت میرزا سلطان احمد بسمرقند نیز استیلا یافت و ملقب بسلطان محمود غازی شد تا در محرم ۹۰۰ صد در گذشت و میرزا الغ بیک در زمان پدر حکومت کابل و غزنین و توابع او را داشت او نیز در ۹۰۰ صد و یک در گذشت و پسرش عبد الرزاق بجایش نشست و چون کوچک بود از صده بر نیامد و میرزا محمد بابر میرزا پسر میرزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید آمده و بحکومت کابل و غزنین برقرار گشت و میرزا عمر شیخ در اندجان بود و تا هشتصد و نود و نه در گذشت و میرزا محمد و میرزا شاهرخ پس از کشته شدن پدر در آوزجان محبوس بودند و بسلطنت و حکومت نرسیدند تا در گذشتند و میرزا ابو بکر در زمان حیات پدر پسر میرزا سلطان ابو سعید حکمران بدخشان بود و با سلطان حسین میرزا

پس از پدرش ابتدا موافقت و بعد مخالفت نمود تا عاقبت در سال هشتصد و هشتاد و چهار در نزدیکی استرآباد کشته شد
و میرزا سلطان مراد در زمان پدرش حکمران قندهار بود و پس از او ولایت سلطان حسین میرزا را اختیار نمود و میرزا خلیل سلطان
در وقت مسافرت میرزا سلطان ابوسعید باذربایجان نایب السلطنه او در هرات بود و چون سلطان حسین میرزا بهرات استیلا
یافت او را روانه سمرقند نمود و در آنجا کشته شد و سلطان ولد کوچک پدر و میان همرای ارلات بسر میبرد و پس از کشته شدن
پدرش هلاک شد و میرزا سلطان عمر در زمان کشته شدن پدرش در سمرقند بود و عاقبتش معلوم نشد

عمر در این سال هشتصد و هفتاد و شش میرزا ابو حسین علی پسر میرزا جهانشاه قراقویونلو ترکمان در تبریز وفات کرد و حکمرانی ترکمانان
قراقویونلو در این سال انقراض یافت و ترکمانان آق قویونلو که سرسلسلهٔ آنها میرزا حسن بیک بود تشکیل یافت و در ذیل سال هشتصد
و هفتاد و نه از شماره و مدت حکمرانی آنان شمارده شد و میرزا سلطان حسین میرزا بن سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا بایسنغر بن
میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکانی در این سال پس از گمی کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید از دشت قبچاق با بوی اشتیاق
و بدین شهر استیلا یافت و در ماه رمضان این سال تخت سلطنت و حکمرانی هرات گشت و مجدد سلطنت گورکانیان از
اهتمامات این پادشاه دین پناه شکوه و رونق تازه یافت هم در این سال سلطان محمود خلجی در گذشت و بجایش غیاث
الدین پسرش نشست

ذکر وقایع سنهٔ ۸۷۳ و آمدن سلطان حسین میرزا بهرات و جلوس او بتخت حکمرانی هرات و آمدن بزرگان از اطراف بهرات و اقدامات سلطان حسین میرزا در هرات

در این سال چون خبر کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید در اطراف واکناف پراکنده گشت و بسرکشی و میری و بخقدی و شهری
بزرگ تخت حکمرانی نشست و سلطان حسین میرزا با بیقرا با بیورد رسید و چمیتی بدو او فراهم کرد و عازم هرات شد چون خبر
رسیدن او بهرات پراکنده گشت امیر تاج الدین ملکی و میر بی فلیر کوه امر حکومت دار و غه گی هرات مباشرت داشتند
بمحافظت هرات پرداختند و سرعی تمام بسمرقند نزد میرزا سلطان احمد رسول داشتند و او از سمرقند بعزم رزم حرکت بطرف
مرو کرد و سلطان حسین میرزا از ابیورد بجانب اسفراین و میر مبارز الدین را بطرف مشهد و نیشابور فرستاد و چون او
در فراه میرزا سلطان محمود رسید جنگ در پیوست و میرزا سلطان محمود هزیمت یافت و بهرات شتافت و در این وقت
کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید بحقیقت پیوست و فرمان هرات روی توجه سلطان حسین میرزا نمود و میرزا سلطان محمود
از هرات با اندک مردمانی حرکت کرده و در اندخود بیرادر خود میرزا سلطان احمد رسید و پس از مشاوره هر دو برادر متوجه سمرقند
شدند و سلطان حسین میرزا بغرجه ویخ ده رسید و در آنجا امیر سلطان ارغون با بسیاری از هر دو میان بوکب او ملحق شدند
و سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر شیخ ابوسعید خان در میان ایشان بجهت ارو غه گی روان شد و چون بهرات رسید نظمی بسزا
داد و سلطان حسین میرزا طی منازل نموده تا بشال کوه بولیکار رسید و جمعی از علما و مشایخ و سادات باستقبال آمدند و
اشفاقات خسروانه شد نموده امیر مبارز الدین را مشهد مرجعت نموده بغراستان بوسی نامل شد و در هرات بروز جمعه خطبه بنام
نامی آن پادشاه دین پناه خوانده شده از تختهای چی بیک بشهر هرات و باغ زاغان در خان روز جمعه دهم رمضان روز نمود
و تمالی خود را بجهت اهل بیت عزت و طهارت بی اندازه اظهار نموده و دختر میرزا سلطان ابوسعید که نامش شهربانو بیگم بود

بعقد ازدواج درآورد و عقد مزاوجت طولی نکشید که موافقت نموده و متصل گردیده و شهربانو بیگم را مطلقه کرده بسرفت
فرستاده همیشه او پاینده و بیگم را مقموده ساخت و باقی و سوم باغ همان آراء و چهار باقی وسیع و قطری رفیع طرح انداخت
و چون باتمام رسید از باغ زاغان باتجا نقل نمود و از تزیین و نقوش باغ همان آرا تا سالها اهتمام میفرمود و نیز از اینها
اوقات نظام الدوله امیر علی شیر از نزد میرزا سلطان احمد جدا گردیده و بجانبه سریر سلطان حسین میرزا رسیده و مورد اعزاز و
اکرام گردیده و شرح حالات علویت آیات امیر علی شیر کرارا در زرای نامی دنیا است فصل و جلد سوم این همایون نامه با
اشعار آبدار او نگارش خواهد شد و چون آوازه جلوس سلطان حسین میرزا بتخت سلطنت هرات پراکنده شد امرا و میرزا
و بزرگانیکه پس از کشته شدن میرزا سلطان ابوسعید پراکنده شده بودند مبرات آمده و هریک بخدمت و منصبی اختصاص
مانند امیر سید مراد و مولانا قطب الدین طاووس یمانی و خواجه سیف الدین مظفر شیبانکاره و غیره و نیز شاه یحیی
حکمران سیستان و امیر حسن شیخ تیموربرکاه برسیدند و متعاقب او امیر زین العابدین ارات مشرف گردیده و باتفاق امیر
پیر محمد بن امیر یادگار نامه رستمخیز و ولایات مخ و شیرخان گردیده و چون بآن صوب رسید امیر یار علی مغول کرار طرف سلطان
محمد امیر اتکران بود از مقابله و مقاتله در آمده و پس از جنگی سخت امیر یار علی گرفتار شده او را بهرات فرستاده و استقبال گردید و
امیر زین العابدین بحکمرانی مخ و شیرخان و آنسامان برقرار گردیده و این وقت والده سلطان حسین میرزا از هرات بقاهت
دست داده و پس از چند روزی درگذشت و سلطان مراسم سوگواری و خیرات و مبرات معمول داشت و بنای عالی بر مقبره او
کوچه خیابان برافراشت مردم این سال میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر کرارا میرحسن بیک آق قویونلو
بود با سپاهی جرار از آذربایجان براه جرجان آمد و امیر شیخ زاده طاری کرا از جانب سلطان حسین میرزا در جرجان بود
در مقاتله آمد نهزمیت یافت چون این خبر بعرض سید سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر مبارز الدین
با فوجی روانه آمده و بجانب سلطان شتافتند و مصاف دادند امیر زا گچیک روان شد و چون با آثار سید متفقا در گوه خواس
رخت پناه بست و میرزا یادگار محمد از جرجان بجانب گوه خواس شتافت و چون نفع آن حصن حصین دست نیافت بطرف
اسفراین رانده و چهار بربیع الاول این سال سلطان حسین میرزا با لشکری فراوان از هرات بیرون شده بشهر آمده و پس از زیارت
بخشایش روی باسفراین نموده و امیر ناصر الدین و سایرین چون از رسیدن موکب سلطانی خبر یافتند از کوه خواس با سفراین شتافته
و سلطان حسین میرزا امیر سید علی با هزار سوار جرار باستقبال فرستاده او با امیر علی جلایر در راه برسیده و دست و گریبان گردیده
کشته شد و باقی منهزم شده باردوی سلطان حسین میرزا شتافتند و از کشته شدن سردار او خبر دادند روز بعد میدان جنگ و نبرد
آراسته شد از این سوی سلطان حسین میرزا با امرای خود امیر مبارز الدین علی بیک و میرزا گچیک و امیر عبد الخالق و امیر
حسن شیخ تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابوسعید خان صف آرائی نمود و از این طرف میرزا یادگار محمد با امیر علی جلایر و امیر احمد
علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارغنی و سایرین صف آرائی قیام کرد آنگاه دو دریای لشکر بهم بخشتند و مدت بیشتر
آبدار و نیزه های جان شکار بروند و جنگی سخت نمودند و زمین گلگون از خون یکسو گردید عاقبت نسیم فتح و فیروزی بپرچم
سلطان حسین میرزا وزید و میرزا یادگار محمد از آن معرکه الگه منهزم گردید بسیاری از سرداران کشته و سپاهیانش هلاک و
خون آنها ریخته شد و خیلی گرفتار مانند سبهول کاشی و شیخ سعید طغانی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد علی فارسی

و سلطان حسین رنجیده و غیره و غنایم بسیار و اموال و اثقال بی شمار از آن میدان خونخوار نصیب سلطان حسین میرزا گردید و با مسرت و مظفریت بطرف هرات روان شد و با حشمت و مکنت تمام بباغ سفید هرات ورود نمود و طبقات مردم هزاره ستان بوسی و تهنیت گوئی رسیدند سلطان حسین میرزا همگی با شعاقات تمامه نوازش و از ستان این سال در باغ سفید متوقف ساخت و این وقت بعضی از بزرگان درگاه و سران سپاه امیر حسن بیک آق قویونلو مانند یا علی ترکمان و بهرام و پسران محمد علی شکر و میرزا ابراهیم بن میرزا محمدی بن میرزا جهانشاه با هزاره و اجزار از آذربایجان بهرات آمده و اظهار سرگردانی خود را از امیر حسن بیک نموده سلطان حسین میرزا آنان را بانواع الطاف و نوازش و دلجوئی نوازش فرمود و غایبانه آنان را صیاغت و معاقب آنها در هشتم ربیع این سال قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود بهرات بعنوان سالت رسیده و شرحی از طرف امیر حسن بیک بیان نمود که باید سلطان حسین میرزا پناهندگان را تسلیم فرماید و رشته مودت و یگانگی را بدین جهت استوار نماید سلطان حسین میرزا فرمود این پیشنهاد مردمی و بزرگ منشی دور است که پناهنده را تسلیم و ثمن نامیم و خود سوی چرب زبان شیرین بیان نزد امیر حسن بیک فرستاده از آن سوی چون میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد رنجیک با سلطان حسین میرزا شکست یافت و بهمراهان زمام سر بر تافت و به اخان شتافت و بابکی رفته این اخبار را بامیر حسن بیک رسانید حسن بیک فوری امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک و امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقویونلو را با دو هزار سوار مسلح بر سر میرزا یادگار محمد فرستاد چون خبر به رسیدن باد و هرات شایع گشت امیر ایوب و شیخ علایره نعمت خوار زمی متابعان خویش بیرون از هرات شتافته و بجانب رودی میرزا یادگار محمد رفتند سلطان حسین میرزا در این وقت فرمان داد تا امیر عبدالخالق فیروز شاه و بیرام ترکمان و یا علی ترکمان با فوجی کامل بر سر ایلغار از هرات بیرون رفتند و بالنگ اردکان رسیده میرزا یادگار محمد سبزه وار بر سید و آن شهر را تخریب نمود و چون خبر حرکت میرزا یادگار محمد بهرات رسید سلطان حسین میرزا پس از تهیه سپاه و انجای بجنبید و بالنگ اردکان بسپاه بیان پیوست و از آنجا در اوایل ماه رمضان عازم سبزوار گردید میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را قاضی یکه سپرد و بطرف بادغیس رفت سلطان حسین میرزا سبزوار را چون برسید بادغیس را نیز آن شهر را تخریب نموده قاضی یکه با هفتاد تن از بزرگان میرزا یادگار محمد رهسپار و بحکم قاضی یکه سایرین را مقتول نمود و سید خواجه معین فسائی که از بزرگان سبزوار بود نیز با آنان را از شعاقات شروانه متمتع ساخت و پس از فراغت از کار سبزوار دیگران فریت بجانب میرزا یادگار محمد تاخت و پیش قراولان او بدست لشکریان میرزا یادگار محمد در پل جاجرم برخورد و جنگ نایان کرده آنان را منهزم ساختند و غنایم بسیار و عدت بهایره و قماسه و دولت فلک و چندان دیگر بدست آنان افتاد و بحضور سلطان حسین میرزا رسانیده و همگی گشته شدند آنگاه سلطان حسین میرزا بحرکت بطرف جاجرم نمود و چون آنجا رسید بری اخبار رسید که ناچار عزیمت فرمود

ذکر هبوط و صعود اقبال سلطان حسین میرزا بایقرا

در این وقت که سلطان حسین میرزا در جاجرم بود از آثار مخالفت و نفاق و عدم مرافقت و وفاق از برخی سران و بزرگان درگاه آزاد و روز بروز نمایان شده و آنان که بر رودی رشته محبتش گسیخته و خاک نکبت بر شوکتش بیخته گردید و چنانچه شنیده

امیر حسن شیخ تیمور میرزا یادگار محمد پوست و سایر سران سپاه با قزلباش خود برگردانیده و بسمت غربیت بجانب دشت
و بیابان راه عودت پیش گرفتند و از آنجا پل خاتون رسیده گذار از انقلاب هرات طغیان و تعدی خواجه عبدالله
انصب خواجه نظام الدین بخشیگری عساکر را بشنید فرمان داد تا خواجه عبدالله را تعاقب کرده باز آورده حاضر ساختند امیر
علی شیر ایلچیان فرستاده تا مخلصان را استمالت نموده خواجه قطب الدین طاهر و سس را برسر امور دیوانی هرات مقرر داشت
و خود رسمیت غربیت پیش گرفت چون از عودت امیر علی شیر از هرات بجانب شهر هرات برافراشت و از روز یازدهم محرم
وارد و فرمود و هفدهم از هرات بطرف لنگ مشرقتو روان شد و آنجا شنید میرزا یادگار محمد بمشهد رسیده و میرزا سلطان محمود
آب مورگاب گذشته و صد و بیست نیزه بی برافراشته سلطان حسین میرزا از لنگ مشرقتو بجانب ساقسلان روان گردید
و بسیاری از لشکریان و رعیت و ایلش بهاشیده و از آنجا متوجه غیرو قوشت قلعه و تیرو قوا محمود قلی چون از نزدیک شدن
او خبر یافت پیاده فرستاد تا اگر تنها با یک دو تن ایل اقامت در قلعه تیرو توقف نماید و باز گردد و سلطان حسین میرزا از این
پیام بر آشفت و راه کنار مرغاب گرفت و آنجا نیز جمعی مانند میرزا ابراهیم پریعلی ایاز علی و قایتماس سلطان بایزید و غلامان
و سلطان اردون و شیخ اویس قوچین با اتباع خود راه فرار گرفته و اینجا سلطان حسین میرزا بسیار پریشان حال و واماندگی
گرفتار گردید یوسف نامی از طرف امیر مظفر برلاس رسیده و عرض ارادت او را رسانیده گفت امیر مظفر از قصبات نگران تشریف فرما
و سلطان حسین میرزا با معدودی چند قصبات شتافت و در آنجا اعزاز و خاطر عنایت از امیر مظفر دیده و از آنجا میان طاهر
ارلاتیان رفت و از آنجا بزاغ آهنگ چمن باغ نموده و متدریجا از اطراف برنی بزرگان و سرداران افغانستان بوی رسیده
و بادک نامی تاج بسیار و راه جمع گردیدند گرد این قتال بشقه و نهاده و چمن باغ رسید و در این حال قطب الدین
اتکاء صاحب قران گذشت و پسرش سلطان حسین بجایش نشست ولی مانند پدرش با سلول شاه روای گرمخه تمکن نداشت
میان زیست لذا سلول شاه فرمانداد تا بارکشاه فرزند شیخ بیگ استقبال شتافت و پس از جنگ نخستی سپاه سلول شاه منکسب
و راه هزیمت بجانب بلی گرفتند

ذکر وقایع سنه ۹۰۵ و آمدن میرزا یادگار محمد بهرات و نشستن او بتخت سلطنت و غفلت او از کار ملک و ملت و خبر یافتن سلطان حسین میرزا از او و ضایع هیرات و آمدن ناگهانی او بهرات و کشته شدن میرزا یادگار محمد و نشستن سلطان حسین میرزا بتخت سلطنت مجددا و جنگ عساکر ترکمان بلوی اعلمای مصر ابن خلف

و این حال میرزا یادگار محمد چون مشهد را متصرف گردید باب مکاتبه با هر خویش پاینده سلطان بیگره در عقد ازدواج سلطان
حسین میرزا آمده بود گشوده او بمشورت تحریک امیر فریدون برلاس سلطان احمد و غیره از تنزلکی بیرون هرات داشت
رسمیت غربیت بشهر هرات برافراشت و در روز جمعه شش محرم خطبه بنام میرزا یادگار محمد بخواند و تمایل هر دو امرا بسوی او نمود و میرزا
یادگار محمد نیز با اشراف و اعیان هرات سر ملاقات داشت و از راه رباط سنجاب با لنگ کهدستان آمده علما و اشراف او را
استقبال کرده و در روز نهم محرم بباغ زاغان هرات او را در آورده و بزرگان ترکمان را بعمارات خانه های بزرگان جای داد
و خطبه نام امیر حسن بیک آق قویونلو را متعذر مرام خویش گردانید و خواجه قطب الدین طاهر و سس را منصب دیوان اعلی برافراشت
و پایه سلطان بیگره را بسایر امورات ملکی ولی گاشت و خود از بامداد تا شام و از شام تا بامداد با سیمین بران گل اندام بنوشیدن

شرب مع اوقات گذرانیده نامه و تنگ را بهوای سازه پنگ باد داده و ملک و مال را باشتیاق شاهدان آفتاب مثال
از دست بداده تر کاتا نیکرد خانه امنزل داشته نایت ظله و قندی و ناموش تکنی برافراشته نواب و زیردستان پای
زخد هقدال فرا تر گذاشته این اخبار سراسر با چون بسمع سلطان حسین میرزا رسید پس از مشورت با امیر علی شیر انجمن
بطرف کنار آب بحرکت آمد و انجا بوکن برسید و از بوکن بسرپل ابان نزول نموده و در انجا امیر پیر محمد و لات و امیر شاه بان را
محض محافظت بنده و معاملت بگذاشت و خود با معدودی از خاصان راه باغ زاغان گرفت و در بحر گامی دران عمارت عالی که
مترلگه میرزا یادگار محمد بود رسیده و بدون توقع و اهمی بآن قصر وارد گردیده و میرزا یادگار محمد از کثرات شرب مدهوش
و سرخوش بود از بستر خواب برخاسته و تاج کشته شدن میرزا یادگار محمد را کمال الدین عبد الواسع چنین نظم
کشیده شد شهر صفر شیعه محرم شهر صفر ازمال شماشش ده باز خبر و بعد که امرای ترکان از این حادثه آگهی یافتند یکه
بطرفی شتافتند و سلطان حسین میرزا باز تخت سلطنت برآمد و طبقات مختلفه از اعیان و علماء و مشایخ و ارکان حضرات بحضورش
باریافتند و مراسم تهنیت بتبریک بجای آوردند سلطان حسین میرزا بمناسبتا که در غیبت و بسکه حضرات تعدی و اجحاف
بسیار شده بود و در حضور قاضی قطب الدین ابن مولانا امامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین المتقوی مالیات تا دو سال را
از جمیع کسبه تجار و صاحبان املاک معفو داشت و بآنها بخشید این بخشایش شاهانه موجب خسروانه تبع را بدعای امتداد
عمر و شوکت او بازداشت آنگاه مولانا کمال الدین شیخ حسین کرانا جلا علماء حضرات بود در کار کاه حضرات بر سر مقبره
خواجه عبد الله انصاری بجهت و مجلس اجتماعات شرعیه و احکام دینیه بیاراست داور بفرمود که در شهر عیات
و در هر شرع مطاع انتشار رجوعی بهسندول داد و در این وقت خبر رسید که میرزا الغ بیک پسر سلطان ابو سعید میرزا از
کابل بجده و بلخ آمده و با تفاق برادرش سلطان محمود میرزا بلخ را محاصره نموده اند و طرف هرات نیز تاخته اند سلطان حسین
میرزا با مسرت تمام بهرات نزول کرد و زمستان را در هرات بسر برد و در این سال بین سلطان محمد خان فاتح عثمانی با امپراطور
بیک آق قویونلو جنگ سختی واقع شد و موزخین عثمانی و مصری حسن بیک را اوزون حسن مینگارند بمناسبت آنکه قامتش
بلند بوده نیز در مصر فتوحات سلطان محمد عثمانی را ثبت نموده و ملک الاشرف قایتبای بتدارک و تهیه سپاه مصمم
گردید در این وقت بین علماء و طبقه روحانیین مصر و نفوس این فاضل شاه کرا از جلا عرفا بود آتش نزاع بالا گرفت
و هر طبقه در حق او اظهارات داشته و دیانت و تقوی او را مورد طعن قرار دادند حکمت بارش میریزی می گفتند تا حاقت ملک اشرف باب
تدبیر آتش آن فتنه را خاموش فرمود و در این سال مردم انگلستان بپادشاه نویش او اردچهارم شورش نمودند و پادشاه
فرانسه بتقویت و معاضدت تازی شتافت پادشاه انگلیس گرفتار حبس بود و رهائی یافت و او را مجددا بتخت سلطنت نشانیدند
و او اردچهارم محبوس گردید و ایوان پادشاه روس شهر غزان را محاصره نموده و در این سال که مقارن سنه ۸۷۳ هزار و چهار
صد و هفتاد و سه هجری بود در فرانسه اصلاحات مطبعه و کارخانه حریر بافی گردید

ذکر وقایع سنه ۸۷۳ و جنگ سلطان حسین میرزا با سلطان محمود میرزا و غلبه سلطان حسین و مخالفت میرزا محمد عمر و کشته شدن او و مخالفت احمد مشتاق در بلخ

در این سال چنانچه نگارش رفت سلطان حسین میرزا در مرو رحل اقامت انجهت رسیدن زمستان انگذد از آن سوی

سلطان محمود میرزا که بلخ را محاصره کرده بود و حاقبت سلطان علی بلخی که با اتفاق امیر مغول از جانب سلطان حسین میرزا بمحافظه و مدافعه بلخ قیام مینمود دروازه خواجه عبکاشه را بروی سلطان محمود میرزا بگشاده دست و تحاهی باو داده و سلطان محمود میرزا ببلخ در آمده امیر مغول را گرفتار نموده بتوظیف او کار ایکه بسمرقند رفته و با او کار ایکه در راه او از رفتن بسمرقند و خدمتکاری سلطان محمود میرزا نادم گردیده و با امیر مغول راه مدارا گرفت و خدمت سلطان حسین میرزا رسیده و مورد مراحم و اکرام گردانیده گردیده نیز احمد مشتاق که یکی از خاصان سلطان محمود میرزا بود از او روی برتافت و بجانب هرات و نزد سلطان حسین میرزا اشتیاق و کرنش لایق یافت و این وقایع هرات خبر رسید که فوجی از سپاه سلطان محمود میرزا برسم یغما از بخارا آب جیحون آمده و بنگ بختی با قشون سامانی در افتاده و امرای سلطان حسین میرزا مانند امیر بیرمحمد مقتول و امیر کریداد اسیر شده و یارین را متفرق نموده سلطان حسین میرزا چون این اخبار بشنید مانند شیر خشمگین از جای بجنبید و راه خراسان بطرف آب مرغاب متوجه گردید و پس از پای بردن عید سیاه حرکت کرده از آب مرغاب بمنزل پنج ده اقامت گزید و بدین قسم کوچ انه کوچ نموده تا باندخود رسیده موضع چکمن بمیدان جنگ ساخت گردید چون خبر از جنبش سلطان محمود میرزا رسید که از بلخ از راه کوه پایه و پل چراغ بمیمنه منزل گزیده سلطان حسین میرزا جعفر آقای سپاه پرداخت و برادر بزرگتر خود بیقرا میرزا و امیر حسن شیخ هرو و میرزا سلطان احمد و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق و سایر سران سپاه و بزرگان درگاه را بمواقع مخصوصه بگماشت و میدان نبرد را بیاراست و از آن جانب سلطان محمود میرزا رسیده و جعفر آقای برغاست و دو دسته سپاه گیتی خواه در مقابل یکدیگر ایستاده و کوه استوار برقرار شده آغاز محاربه و مقاتله گردیده و بیکدیگر جا بجا بخسته و خون یکدیگر بریخته و بسیار دو مرکب در خون غلطیده عاقبت شمشیر فتح و فیروزی بر پرچم سلطان حسین میرزا بوزیده و سلطان محمود میرزا از آن معرکه با لکر بگریخت و اموال و اثقال و غنایم سپاه سلطان حسین میرزا گردیده و سلطان فاتح پس از شکرخدای تعالی حکومت بلخ را بامه مشتاق کرد این جنگ واقع در اوایل جمادی الاولی سنه اثنی و تسعین و تسعمایه بوده و چند زخم خورده غایت فرموده و خان یکران مرحمت انداخود بکرده بخشید همراه این اوقات میرزا ابابکر بن میرزا سلطان بوسیده کرا از جانب پیش حکمران بدخشان بود و تا این زمان برقرار بود چون شنید که سلطان حسین میرزا بلخ را فتح کرده و شوکت و قدرتش در جه اعلا رسیده مصلحت آن دید که از پیشه مواجهت شده و مواقعت مجسکم فاید بدین خیال بکنار آب آمده و رسولی نزد سلطان حسین میرزا بهرستاده و صغیر خویش را بکوشاخت سلطان حسین میرزا امیر علی شیر را بهرستاده او را حاضر ساخت و یکی از بنات خود را که موسوم بسلطان بیگم بود بعقد مزاوجت میرزا ابابکر در آورده و بساط انبساط گسترده و پس از مخاف بخشیدن منوع خاطره و خواهر کهتره میرزا ابابکر را بارده و بمحل حکمرانی خود بدخشان برگشت و بتخت امارت و فرمانده می نشست همراه این اوقات که سلطان حسین میرزا مشغول جنگ بود میرزا محمد حسن بن میرزا سلطان خلیل با اتفاق یوسف ترخان که سابق از اردوی سلطان حسین میرزا بطرف کرسیره قندهار رفته بود وقت را غنیمت شمرده مخالفت برخاسته سپاهی جمع کرده و از قندهار بطرف قشتمان در حرکت آمده و اتباع او در آن اطراف بتعدیات گوناگون اقدام نموده و این اخبار هرات بمسامع سلطان حسین میرزا رسید و چون سلطان حسین میرزا بر این وقایع واقف شد از آنجا بموضع اسپیدار که در اصل خاک قایین بوده رسید که شنید فوجی از سپاهیان میرزا محمد حسن در آن حدود و از عساکر حضرت مآثر را بهرستاده و آنان را پریشان ساخته و نهب و اسیر کرده بجنوب آورده و معلوم شد میرزا محمد حسن در ظاهر

وقایع جهان و جهانیان

فاین مشغول محاصره است سلطان حسین میرزا با فوجی رزم آزمای متوجه او گردید و چون میرزا محمد عمر از آمدن سلطان حسین میرزا خبر یافت بدون جنگ و جدال سر برتافت و بطرفی بسرعت باد دشت سحاب شتافت و بیشتر اسباب و اموال او غنیمت سپاه سلطان حسین میرزا گشت آنگاه سلطان حسین میرزا آهنگ هرات نمود و پس از طی منازل بهرات در آمد و فرمود تا زمستان قشلاق در هرات کرده از آنسوی میرزا محمد عمر خان کیران طرف قندهار براند و جمعی را بمعاونت خویش بخواند و با سپاهی انبوه راه فراه گرفت چون این خبر در هرات شایع گشت سلطان حسین میرزا مقرر کرد تا امیر مظفر برلاس با لشکری آراسته بمقاتله او برخاست و چون جنگ در پیوست در بین گیرودار تیری بر مقتل میرزا محمد عمر رسید کرد حال نفسش قطع گردید و بکباری خود بخشکید و امیر مظفر برلاس با غنایم بسیار بهرات آمد خبر این فتح نمایان را باداء داد از این ببعد قندهار نیز ضمیمه قلمرو سلطان حسین میرزا گشت

هم دران اوقات احمد مشتاق که از جانب سلطان حسین میرزا بحکمرانی بلخ برقرار گردیده بود رایت مخالفت برافراشت و سر طغیان و استبداد برداشت و دم از هواخواهی سلطان محمود میرزا مخدوم و برنیه اش و سلطان احمد میرزا زده بآنان مراسلات عبودیت آیات نگاشت چون این خبر بهرات رسید سلطان حسین میرزا برای رفع غائله او مصمم گردید و امیر عبد الخالق را مقرر کرد تا با جمعی بلخ رفته او را بتدابیر مختلفه معتقد نموده و بهرات آرد لیکن چون امیر عبد الخالق بلخ رسید احمد مشتاق از مکنون دل آمدنش آگاهی یافت داد را از بلخ بیرون نمود که تا تو بهرات رسیدی من نیز بقبضه شاهی میرسم و چون و بهرات آمد معلوم شد که امیر احمد مشتاق در حقیقت نموده ناچار سلطان حسین میرزا آهنگ بلخ کرد و فرزند خود بدیع الزمان میرزا بنیابت خود در هرات بگذاشت و طریق بلخ برداشت و از آنسوی نیز احمد مشتاق بتحصین برج و باره بلخ پرداخت و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا به دو خود از سمرقند بگوهشت و چون سلطان حسین میرزا بظاهر بلخ رسید اطراف و اکناف را با مراد خویش مشحون شهر را محاصره کرده هر روزه نائره جدال مشتعال و هشت از آن سوی سلطان محمود میرزا با فوجی از سپاه تکستان بر لب آب جیحون برسید و چون خبر ورود ایشان سلطان حسین میرزا برسید بعزم دفع امیر مظفر برلاس بدین سوی آب مخاضات آمدن آنان روان گردید و بعلو آغاز کرفت و محاصره بلخ بیش از نه چهار ماه بطول انجامید و فتح بواسطه بودن غله و آذوقه و ذخیره در بلخ تعسیر گردید و از اردوی سلطان حسین میرزا آثار قلق و سختی نمودار گردید و بیشتر سپاهیان راه فرار پیش گرفتند سلطان حسین میرزا مقرر کرد تا امیر علی شیر بهرات رفت و از آنجا دو سه هزار بار غله روانه اردوی سلطانی جرستاد و نیز شاهزاده بدیع الزمان میرزا با امیر مغول پیشکار او باده و هزار تن سوار و پیاده بجهت مدد او بلخ نشتافتند نیز سلطان احمد میرزا با فوجی جرار بمدد سلطان محمود میرزا برسید سلطان حسین میرزا از ظاهر بلخ برخاست و بطرف آب مخاضات روان گردید و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رسیدند و احمد مشتاق باز دروازه ها را بسته داشت و با آنان نیز رایت مخالفت برافراشت درین اثنا بدو شاهزاده خبر رسید که رای اسفندیار میرزا با کبر علم طغیان و استبداد برافراشته و بعزم تسخیر شادمان همت گماشته سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا راه ترکستان گرفتند و امیر مظفر برلاس با چند سرکل آنان را تعاقب نمود و بجستا و خادقی نخشوا و اکناه احمد مشتاق را از راه مصلحت و اندرز پیام فرستاده او پاسخ داد که من در مطاوعت و متابعت سلطان حسین میرزا مخالفت ندارم و مقصود از این هجرات و جسارات آن

آن بود که مانند امیر عبد الخالق شخصی نیستند مراد به تدبیر و زیرکی سیر سازد و این شهر بلخ و این بنده خدمتگذار و قدیم را بحجه فرماید تصرف نماید امیر مظفر برلاس در نهایت تعجب پیش برفت و علایم صداقت و بستگی او فهمود شد و بشهر بلخ داخل گردید و بگونی را با پیکی نزد عرض سلطان حسین میرزا رسانید و در کنار آب مرغاب این خبر خوش اثر بسلطان رسید و بی اندازه مشعوف گردید و متوجه هرات شد و بقصر سلطنت نزول فرمود که متعاقب او احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان بوسی رسیده مفهوم گردید آنکاه سلطان حسین میرزا برادر خود بایقرا میرزا را بحکومت بلخ روانه داشت و امیر مظفر برلاس پس از رسیدن بایقرا میرزا بهرات آمده پس از چند روزی ناخوش احوال شده درگذشت و هم در این سال دسته بی از بزرگان جغتای که طرفدار اردو و همراه بودند از بطلت برداشتند و از ری شهر گرفته محبوس نمودند و وجوه و پسر او از بیم جان از زندان فرار کرده و هر دو گرفتار گشته پرش کشته شد و پس از چندی از ری شهر نیز در زندان مقتول گشت هم در این سال شیخ بن فضل علی و جمال الدین قزوینی وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۸۷۲ و وفات بدیع الزمان میرزا در هرات و اسیر و کشته شدن شهسوار بیک ذوالقدر بدست عساکر مصر

در این سال سلطان حسین میرزا در هرات بساط زفاف شاهزاده بدیع الزمان میرزا را بگستراند و خانم بیگم دختر میرزا سلطان ابو سعید را بنکاح او در آورده باغ زاغان را متقر کردانید این بستنه و صنوف خلایق در بساط عیش و مسرت و شادی گشته و نزدیک یکماه در هرات مجلس عیش و فرح برپا بوده و آواز ساز و نواز عقده دلهای غمزدگان را میگشود و آن قدر اغنیه زرنگار و خلعه گوناگون فراهم گردیده بود که از مدتها کسی در هرات مانند شدیده سلطان حسین میرزا ندیده بود حضرت و عاید دولت را بخلاع فاخره و انواع جواهره و تشریفات لایقه و افرات خاصه نوازش فرمود و آنان را از هر جهت بیکرانه خسروانه متمتع ساخت

هم در این سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی با سپاهی فراوان بجنگ امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان در آمد و او را منهزم ساخت و تصرف کردن مملکت او پرداخت نیز در این سال شهسوار بیک ذوالقدر که در جنگ ملک اشرف غایت پای اسیر سپاه مصر گردیده بود در مصر بقتل آویخته و پر و بال نیابت و ولایتش بکنه تشد و پس از کشته شدن او برادرش شاه بوداق بیک زمام امور بدست گرفت و بجای برادرش بکمران گردید نیز در این سال پرتغالیها برخی جزایر تحت خط استوا بکشوف و معلوم نمودند هم چنین ملا فتح الله تبریزی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۷۸ و ۸۷۹ و فتوحات سلطان محمد خان فاتح عثمانی و مدارکات ملک اشرف در مصر و آسودگی سلطان حسین میرزا در هرات و جنگ بین سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی در هندوستان

در این اوقات چون صیت عظمت و فتوحات و شوکت و جهانگیری سلطان محمد خان عثمانی فاتح مسامع ملوک و امرا را پر نموده بود ملک اشرف غایت پای تخت بر سید و از دعامت عاقبت مصر و مصریان بی اندازه بهراسید گاهی بفکر تنازل سلطنت و دمی با ندیشه ازدیاد فتنه و شر بود تا شنید که سلطان عثمانی با میر حسن بیک آق قوینلو ترکمان غلبه یافته او را در شب و قتل ترکمانان ذره ابقا نفرموده و چون بین دولت ایران و حکومت مصر عقد تحالف و مراقبت و رشته تعاضد

موافقت رسانهای دیرباز مربوط و مستحکم بود و ملک اشرف را از خطبه سلطان محمد خان عثمانی بر امیر حسن بیک آق قوینلو بیشتر هر بیم گرفت پس کناره گرفتن او این موقع و وساز انصاف شریعت سلطنت دانست و برقوای مصر یزود و مالی و فرهنگ کرده و جدیده بجنوده آنان را مستعد کار و حاضر بهمت کار زار کرد هم در این اوقات سلطان حسین میرزا در هرات و افغانستان بر قدرت و قوتش افزوده گردید و صدای مخالف از ماوراء النهر بگوشش نرسید با فراغت بال تشییه استقلال حکمرانی خویش پرداخت و عالم ادبیات را که مدتها بود بیرونق و شکوه گردیده بود از سر ساخت و امیر علی شیر نیز در ترقی ملک و دولت کوشش فرمود هم در این اوقات سلطان حسین شاه پسر دوم محمود شاه از جونپور با سپاهی فراوان عزم رزم بهلول شاه لودی ظرف بنگاله نمود بهلول شاه چون از آمدنش خبر یافت با قشونی جنگجو باستقبالش شتافت و دو لاوه از نبردی هولناک خود کبابا از سپاه جانپور بخاک و خون غلطیدند و عاقبت بهلول شاه فیروزمند گردید و حسین شاه با غنیمتی شایان از معرکه گریخت و خزائن و ذخائر او را بهلول شاه متصرف گردید نیز در این اوقات فخر الدین اوحدی شاعر سبزواری و پیر جمالی دستانی و علامه قوشچی و علی بن مزج طائی که از اکابر اعراب شام بود و عشیره او را آل مصلح میامیدند درگذشتند نیز در این اوقات در خاک ایتالیا چاپخانه و خاکفرنسه عملیات سنگ مشانه شروع گردید

ذکر وقایع سنه ۸۸۰ و آوازه شوکت سلطان حسین میرزا در خراسان و افغانستان

در این سال چون آوازه اقتدار و رعیت پروری و حمایت بیاه و عدالت گستری سلطان حسین میرزا در هرات و خراسان و افغانستان شهرت یافت هر پیر و برنا که در ترکستان و آذربایجان نزد حکومات او را بهنرو آوازه یافتند بدرگاه عالم پناه او شتافتند من جمله امیر نجم الدین محمد رزقی و امیر جهانگیر برلاس از نزد سلطان محمود میرزا حکمران ترکستان سر برتافتند و در هرات نزد سلطان حسین میرزا شناخته و انواع مکرمت و مرحمت یافتند و امیر محمد مسبب امیرالامرائی برقرار گردید نیز خواجه افضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان ابوسعید مسبب استیفا، قیام و اشت مسبب وزارت برقرار گردید و روز بروز بر شوکت و قدرتش افزوده شد و با اتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک در خصوص اجناف و تقصیر خواجه مجز الدین محمد در حضرت سلطانی زبان بسعایت گشود لیکن این سعایت حاصلی نبخشود و خواجه مجد الدین تا سنه ۸۹۲ در کار خود مستقل بود و شغل دیوانیزاری نهایت اهتمام بانجام میرسانید هم در این سال شاه عالم ابن قطب عالم حکمران گجرات هند و ستان درگذشت

ذکر وقایع سنه ۸۸۱ و اغتشاش و رفاهیت در هرات و افغانستان و جنگ سلطان محمد با امیر حسن بیک آق قوینلو و شکست حسن بیک

در این سال در کلیه خراسان و افغانستان بساط امنیت و سکونت گسترده بود و صدای مخالف از مناقق و مخالف کسی نمیشنود سلطان حسین میرزا نیز بر اقتدار و اعتبارش افزوده و میشد و خاطر رعایا و برایا آسوده بود لیکن امیر حسن بیک آق قوینلو ترکمان پس از آنکه شکست فاحشی از سلطان محمد خان فاتح عثمانی یافت و از آن معرکه با لکد و حال پریشانی سر برتافت با بقیه قوای کرسشان افتاده و رهسپار جنگجوی بجانب گرجستان برافراشت و در این اوقات با سپاهی فراوان وارد ارض جنگ بی پایان بطرف گرجستان رهنمود و جنگ سختی نموده تفلیس را متصرف شده و غنائم و اسیری بسیار بدستش آمد و در واقع بشیر

جهانگیران و کشورستانانی که در سرشان هوای گرجستان میافتاد بخیال اسیر نمودن و بدست آوردن پریرویان مشکین موی سیمین بران آفتاب روی ایالت گرجستان و شرتخلیص نموده گرآن راه پیمودند بامجرد امیرحسن بیک مظفره منصور تخلیص داده گردیده و پس از انتظام امور باز بمقر حکمرانی خویش آذربایجان رجعت و مراجعت هم دراین سال حوک مستدار که در مازندران و استدار از سنه هجری حکمتی داشتند منقرض شد اول شخص آنها باوسیان بن کیل بن کیلان شاه برادر رابویه بود و آخر شان ملک اسکندر بن کیومرس که دراین سال درگذشت و دوره ملک رستمدار و مازندران منقرض گشت

ذکر وقایع سنه ۸۸۲ وفوت امیرحسن بیک آق قوینلو ترکمان ونشستن سلطان خلیل بجای او وجنگ سلطان خلیل با سلطان یعقوب وکشته شدن سلطان خلیل

دراین سال بساط پرنشاط سلطنت و حکمرانی امیرحسن بیک آق قوینلو اوزون حسن را دم لذات و عیش بسته از مدت مدیدی سلطنت کامرانی و شوکت و کشورستانی بدرود جهان گفت چون این خبر وحشیرا از شاه یافت سلطان خلیل شاه باستمداد خویش او آذربایجان گرفت و بحکم ورثت تخت حکمرانی آذربایجان و عراق تمکن گردید و چون این امیرزاده در کمال هفت و دانائی بود باندک زمانی امیران و کارورسران سپاه ازاو روبرتافتند و بجانب برادر دیگرش یعقوب بیک گردیدند یا بکر حکومت داشت شتافتند و او را برداشته متوجه آذربایجان شدند سلطان خلیل چون از عزم برادر کهتر خود باخبر شد بهرفرزم با او با سپاهی فراوان بیرون شتافت و جنگ سختی درانداخت و عاقبت سلطان خلیل منهزم گردید و بدست یکی از سپاهیان کرازمردان دیار بکر بود شربت مرگ چشید و سلطان یعقوب بیک براورنگ سلطنت جای گزید مدت حکمرانی سلطان خلیل بیش از شش ماه طول نکشید و چون سلطان یعقوب بیک بهادر تخت حکمرانی و کشورستانی نشست همه بزرگان درگاه و برگزیدگان سپاه را بعطایای وافره بنوخت و قاضی شیخ زین الدین عیسی ساوجی پسر خواجه شکرالله وزیر را بمنصب وزارت و صدارت برداشت و بهرجا حاکمی از نو بگماشت و بهرطرف و جانب مراسلات مودت مضمون نگاشت و دراین سال احکام خوشی و بهشت گشت و بسیاری از حجاج را تمام نمود هم دراین سال بعضی از سواحل دریای سپاه بتصرف عثمانی درآمد و در خاک قره محلی گرای که از خانه زادهای خان دشت قبچاق بود بحکومت از سلطان محمد خان فاتح عثمانی گذشت

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ وجنگ سلطان حسین شاه با بهلول شاه لودی افغان وشکست سلطان حسین شاه وتوجه سلطان محمد خان فاتح بطرف مصر وعودت او

دراین سال باز سلطان حسین شاه شرقی باز از جونپور هندوستان عزم رزم با بهلول شاه لودی افغانی مانند سیل خروشان در حرکت آمد و تا ظاهر دهلی براند چون بهلول شاه از آنکه از خبر طرفت با سپاهی فراوان و ادوات جنگ بی پایان باستقبال شتافت و دو دریای سپاه بهم آویختند و خون یکدیگر را بی محابا بریختند عاقبت نسیم فتح و فیروزی و امارت و نصرت و بهروزی بر پرچم بهلول شاه بوزید و حسین شاه دگرباره منهزم گردیده از میدان معرکه سر بر تافت و احوال و اثقال خود را بخته و بطرف جونپور شتافت بهلول شاه با غنیمت بسیار به علی برگشت و بر زیر تخت خسروی بنشست و سران سپاه و سرخیلان و سرلشکران را بنوازشات خسروانه بنوخت و همرا از احسانات لایقه متمتع ساخت هم دراین سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی

بعزم فتح مصر با سپاهی گران و توپهای آتش فشان از جای جنبیده و داود پاشا و سلیمان پاشا را بجهت تسخیر اسکندریه برگزید عساکر او تا خاک اسکندریه بیرانه ملک اشرف قایتبای با عساکر مصری نهایت جلادت و رشادت نموده و پس از آنکه غالبیت بر اهبت نمودند عرضه این حال سید جلال الدین داشتکی وکارگیا محمد از لوکن گیلان درگذشتند و در لندن پادشاه انگلیس برادر خود را مقتول ساخت و خود مستقلا بکار سلطنت آسوده خاطر پرداخت

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و طغیان میرزا ابابکر و رفتن سلطان حسین میرزا بتعاقب او و کشته شدن میرزا ابابکر و ترقی یافتن امیر ذوالنون

در این سال خبر رسید که میرزا ظهیر الدین ابابکر که در حدود شادمان بوده از آنجا راه کوهستان پیموده و چندان سفاهت از کوهنشینان را در خود مجتمع ساخته و تا نزدیک هرات تاخته و از جانب سلطان حسین میرزا مردم آن سامان خود را قوی بال ساخته سلطان حسین میرزا ای کورکانی از استماع این خبر برآشفت و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه را گفت تا با تفاق مظفر الدین بیسایول و امیر احمد یاری و با فوجی از سپاه یکسه خواه بطرف مرو شتابند و چهارکان آن سامان را در بابند و میرزا ابابکر را مستاصل نمایند امیر ناصر الدین بتاجزمان و جانب لاذعان راه مرو گرفت و بمقابله و مقاتله میرزا ابابکر شتافت و پس از خبر و سختی میرزا ابابکر شکست یافته و از آن معرکه تا لکر سر برتافت و روانه کران گردید در آن وقت علیخان میرزا کرمانی حافظ والی کرمان بود چندان استقامتی ننموده و راه فرار پیموده و میرزا ابابکر بکرمان در آمد و گردید و چند جایی در چار باش استقلال و استبداد و آن شهریار رسید چون این خبر دلگداز بآذربایجان رسید سلطان یعقوب آق قویونلو ترکمان سپاهی لایق جهان سوب فرستاده و چون میرزا ابابکر از آمدن قشون اطلاع یافت کرمان را گذارده بطرف سیستان شتافت و چون سیستان بر سید ناخوشی سلطان حسین میرزا بشدت و با بیرام بیک و پیر علی ترکمان و جمعی از اعوان متوجه هرات گردید چون سلطان حسین میرزا از عزم میرزا ابابکر مطلع شد بدانی توانی با حال ناتوانی در نشست و کمر جنگ با میرزا ابابکر او میان بست و با پانصد سوار جرار بطرف اسفزار حرکت فرمود و از آن سوی میرزا ابابکر پس از قطع چند منزل بیک تن جان احمدی برسید و از حالات هرات و سلطان حسین میرزا پرسش نمود و پس از استماع جواب خاطر نگرید و راه خواف و باخرز بگرفت و جان احمد خود را باردوی سلطان حسین میرزا برسانید و کیفیت را بپایان برد سلطان حسین میرزا او را بنوخت و تعاقب میرزا ابابکر بهرات عزیمت بر افراخت و میرزا ابابکر خود را بدستان رسانید و پناه و حقانی یافت و بیشتر تا جان او و یاری او راه گرفتند و حقان میرزا ابابکر را مطمئن ساخت و از پنهانی تخریب بنیان عیش او پرداخت و بچالاکی و چالاکی خود را باردوی سلطان حسین میرزا رسانید و قصه را بیان کرد سلطان او را بنوخت و قنبر علی جلاو را با فوجی از یاران شجعان مامور دستان ساخت و آنان مانند عقابی که بر سر گنجشکی شتابد بدستان شتافتند و میرزا ابابکر را بستر آرامی یافتند سر از تنش برداشتند و چون سر میرزا ابابکر را نزد سلطان حسین میرزا آوردند شکر الهی بجای آورد و فرمود تا قاصدانه سر او را بهرات نزد امیر علیشیر بردند و چند روز آن سر در کوچه و بازار هرات منظره عبرت تماشاچیان نشان میداد و سلطان حسین میرزا پس از چند روز بهرات در آمد و فرمود و پس از جلوس بحضرت سلطنت بخشایشی بسزا نمود و بهر کس چیزی لایق بخشود و همراین اوقات امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون پسر حسین هروی که از طایفه اولوس تیموری بود و در ملک قزوین میرزا سلطان ابو سعید بسر میبرد و پس از کشته

شدن آن پادشاه و بجاه بهرات آمده و پسران مرتبی نیافت و بسمرقند نزد سلطان احمد میرزا رفت و باز بهرات آمد و توجه سلطان حسین میرزا گشت و حکومت و ولایت غوره زمین داور بوی تفویض گشت امیرزاده اکنون بعمل امور بیت خود پرداخت و چندی در تشیید طواف قراره و نگوداری سیاستی مدبرانه نموده و همه را مطیع ساخت و مالیات خراج بازمانده را وصول نموده و را در رفت آمد قوافل و مسافر را ایمن شود و چون خدمات و مشهود افتاد سلطان حسین میرزا حکومت قندهار و فراه غور و ساغره تولک و زمین داور را بکمال اقتدار او مفوض داشته و او بادغک زمانی با آسایش خاطر و آرایش ملک و بهره رفت و همه سرکشان و یاغیان را مطیع ساخت و روز بروز بر قدرت و شوکتش افزوده گردید و او حکومت قندهار را بپسر ارشد خود شجاع بیک ارغون ساغره تولک بعهده اهل ترخان و حکومت غور را بامیر فخرالدین و امیر درویش گذاشت و خود در زمین داور بر ریاست مارت برافراشت و او خود در روز با تنظیم امور و اصلاح حال جمهور میکوشید و شبها بعبادت و طاعت حضرت باری بسر میبرد و مخالفین و حسودان چون پایه اقتدار او را محکم و دستگاه حکمرانی و شوکت او را مستحکم یافتند و نزد سلطان حسین میرزا لب بسعایت و گشوده و همه گونه اکاذیب و ترهات بهم بافتند ولی چون سلطان حسین میرزا پیشاه او را فرمانبری حاضر را حاضر گردیدن در معارک نظر میدید گوش بقاویل مغرضین و اباطیل مناقضین نمیداد و او در جای خود برقرار بادغک و عاقبت نگاه خود سری و استقلال پیدان خود خواهی برانگیخت هم در این سال ارشام بشش سوزی عجیبی واقع گردید که خسارت کلی بشهر

ذکر وقایع سنه ۸۸۵ و کشف قبر حضرت علی بن ابی طالب در قریه خواجه خیران که حالیه موسوم بمزار شریف در افغانستان بوده و اظهارات سلطان حسین میرزا

و در این سال حکومت بلخ از جانب سلطان حسین میرزا بکورکانی برادرش میرزا بیقرا بود شمسی موسوم بشمس الدین محمد از سلسله شمس سلطان بایزید بسطامی برسیده و کتابی تاریخ که در زمان سلطنت سلطان سنجر سجوقی تالیف شده بود از کابل و غزنین بلخ آمده و نزد میرزا بیقرا بعضی از خواص و علماء و سادات بلخ بقریه مذکور متوجه گردیده چون بانجا برسید موجب نوشته در کتاب گنبدی بدید که در زیر او قبری موجود است فرمان داد تا آن قبر را حفر کردند ناگاه لوح سنگی نمایان شد که بر آن لوح این عبارت منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله پس از مشاهده این حال اهل حاضرین متفطن گشتند این قبر مطهر حضرت امیر مومنان است و بزیارت آن قیام کردند انواع نذورات و صدقات مستحقین داده و در مدفن و مستمندین وی نیازمندان درگاه آورده بادغک زمانی شفا یافتند میرزا بیقرا نهایت خلوص عقیدت بجای آورده و کیفیت را بعرض برادر والاگهر خود سلطان حسین میرزا بهرات نگاشت سلطان پس از آگهی از این قصه عجیبه و کشف قضیه غریبه باهمی از مقربین خویش رایت عزیمت بجانب قریه خواجه خیران برافراشت و چون بدانجا رسید جبه نیازمندی بدان آستان بسایید و بفقرا و محتاجین مال بسیار بخشید و گنبدی عالی بر سر آن مضجع برافراشت صحن رواق و بازار و کاخین از اطراف و جوانب بپایان فرمود و یک از اغنام بلخ را که موسوم بعدها بنهر شاهی شد بدان نهر زمین کشید و تولیت آنجا را بسید تاج الدین حسن اندخودی و شیخ تقی بهمان شمس الدین محمد شیخ زاده بسطامی عنایت فرموده بادغک وقتی مردم املاک و موقوفات بسیار بران مرقد شریف وقف کرده سلطان حسین میرزا بهرات مراجعت نمود و چون حدود شمالی و اقصی غرب و شرقی جاغه حساب

منتشر گردید یک شخص مجهولی که شغل او عزابه چی گری بود و تنگدستی باز کردن دکان افتتاحی افتاده و در نماز شامی نزدیک بهشتیم
نصاریه در بازرگاه حرات بنای شیون نمودن و بچه در هیجان گردید چون مردم بر او مجتمع شدند گفتند ان بیشیار باشید
ربعارتن عرب سوار فورانی مر گفتند که روضه شاه ولایت نجاست مردمان عوام بدین کلام بی اساس اعتقاد نموده و آن
موضع که نزدیک قبر شش این سنگ تراش بود و پیموده و تبه نیاز بدان خاک سوده و آن عزابه چی بدین بیهوده و تزویر با
یازده صد قات گرفتن گشوده و بهر حال نادانی قدری از آن خاک جمع نموده و کالای عزیزه که زر بسیم بوده و متاقب و سایر اثاثها
بشیادان بدین هوس افتاده سلطان حسین میرزا چون این اخبار بشنید فرمانداد تا کال الدین شیخ حسین محتسب بر رفع این گونه
منافقین گماشت و همه از میان برداشت و آن عزابه چی نگار بامالی و هفرار گرفت نگارنده این سطور در سنه هزار و
سیصد و پنجاه و پنج که این حال تقریبا ده سال میگذرد که مسافرتی با فغانستان نمودم بسیار مایل بودم که بده خواجه شیران که حالیه مشهور
به (مزار شریف) است بروم لیکن بواسطه کثرت برودت و منع سران انقلابات حواله اهواری طرق نرفتم اما مختصرا آنکه (مزار شریف) نو
یکی از شهرهای صفحه افغانستان و مرکز تجارت عمده ترکستان افغانستان بوده و همه ساله مال التجاره بسیاری از قبیل
(پوست بره) و شکم بارا از مزار شریف که محل دفن حضرت علی بن ابی طالب بنا بگفتار شیعه فرق بوده بهندوستان میاینده آنجا
نگارنده دیده و شنیده و بغیر از چندین موضع که مشهور بقدمگاه علی علیه السلام است و رشته نقطه مرتفعه و مضبوط آن بزرگوار بوده و آن نقطه
که واقع در عراق عرب و بین النهرین بوده دوم و چهارمین مزار شریف و همه در خاک افغانستان نزدیک بلخ بوده سوم در بین
کشمیر و خاک تبت چین که آن هم بسیار مهم بوده بت نگارنده در مسافرت بکشمیر بنا بخواهش همگان کشمیر مذهب آن
مامان خوبستم بزیارت تا بخارا بروم و لیکن بواسطه کثرت برودت بختی ماه کمالت و ضعف مزاج نرفتم هم در این سال شنا
دراق بیک ذوالقدر صاحب آبستان و ایلیط در جنگ با سلطان محمد خان فاتح عثمانی شکست یافت و مقتول گردید و پس از او
فرزندان و سران برادرزاده او که موسوم بحاجی قاسم بیک ذوالقدر بود بحکومت برداشتند نیز در این سال در مملکت آنها
پاره وقایعی حادث شد که گارش مختصر بر ان مطالب ولی بود نیز در این سال ملک ظاهر الدین سیستانی پس از پنجاه و شش سال
فرمانروائی درگذشت و بجای او علی شاه حرانی شاه وفات نمود

گرو قایع سنه ۸۸۶ وفات سلطان محمد خان فاتح عثمانی و جنگ بین سلطان بایزید و
برادرش جمشید و طلب کردن ملک اشرف سلطان مصر عساکر مصری را از سوریه

این سال سلطان محمد خان فاتح عثمانی پس از پنجاه و شش سال فرمانروائی وی و یک سال سلطنت و کشورستانی درگذشت سلطان
محمد خان عثمانی یکی از پادشاهان بزرگ سلاطین آل عثمان بوده که از معاصرین عثمانیان محسوب است و او دو وزیر داشت از
وزرای پادشاه با یک صدو خورده قلعه را گرفت و بر شوکت و عظمت عثمانیها بیفزود و چون او درگذشت بین او فرزندش
بایزید ثانی و برادرش جمشید بر سر تخت سلطنت کشمکش حال مشتعل گردید و بدین واسطه تمامی شاهان و پاشایان فرصتی حاصل کرده
بنابچه ملک اشرف قایتبای پادشاه مصر حبشی چراکسی سپاهی بی شمار برای جنگ پیش بندی از تجاوز نمودن عساکر
عثمانی بحدود سوریه و شامات فرستاده بود و چون خبر ارتحال سلطان محمد خان بشنید بی اندازه مسرور و مشعوف گردید
آن قشون وافر و فزون از سوریه بمصر طلبید و تمامی تهارجت گردید هم در این سال احمد خان کرانجرین پادشاه از طوک دشت

قبچاق بود مشهور سپاه روس گردید و ممالک او ضمیر مستمرات روسیه شد و احمد خان شوهر دیگر خواهر سلطان حسین میرزای کورکانی بود و او را احمد خان دوپسر بود بزرگتر سلطان محمد خان و کوچکی بهادر سلطان دیگر آستر خان زاده و خانم بود و نیز در این سال در مصر زلزله واقع گردید ولی خسارتی نبخشید

ذکر وقایع سنه ۸۸۲ و جنگ بین سلطان بایزید ثانی عثمانی و برادرش جمشید و پناه بردن جمشید بمصر نزد ملک اشرف و رفتنش از مصر بکره و عودش بخاک عثمانی و جنگ دوباره او

در این سال جنگ بین دو پسران سلطان محمد خان فاتح عثمانی کرسلطان بایزید جمشید بود در گرفت و از طرفین بسی مردم بخاک و خون آغشته شدند و سبب این منازعه اگرچه بر سر تخت و تاج بود ولی محمد پاشا که یکی از بزرگان بود دایل سلطنت جمشید بود و سپاه یک چری چون از کمون محمد پاشا خبر یافتند بر سرش شتافتند و او را از میان برداشتند و اهل پاشا بجای او گماشتند با لجمله پس از اشتعال نایره جدال جمشید شکست یافت و از میدان منهزم گردید بر تافت و بجانب مصر شتافت و در بین راه مستی قطاع الطریق از طایفه ترکمان او را عریان ساختند و بحال خاک پریشانی انداختند جمشید با حالی ناتوان خود را بمصر رسانید ملک اشرف غایت مقدم جمشید را گرامی داشت و او را باشواقات و اشفاقات خسروانه افسرده خاطر نگذاشت و حاقت داشت که این گونه اکرام و احترام و مهمان نوازی اگرچه در شریعت انسانی مطلوب ولی از طریقت سلطنت و مجواری شاید روزی نتیجه مذموم بدو پس گفت که با عثمانیها ناچار از جنگ و جدال استیم پس بهتر این است که ما صاحب را باشیم بجای مدافع آنگاه فرمان داد تا مادهای مرور قوافل حجاج که بطرف حرمین از ممالک عثمانی پیوسته بر بسته و حاقت بر سولانی که از عنده و ستان بجانب سلطان بایزید ثانی میرفتند گرفتار نمود و سپاه مصر بر شهرهای او نه و تر سوس که متعلق بعثمانی داشت قسلط یافتند و آثار تصرف شد ملک اشرف جمشید را با او فاز و نجوت بسیار برگردانید و جمشید پس از عود تا زمانکه ممالک عثمانی باز مانند خود بساخت و بجنگ بایزید پرداخت و باز منهزم شده مدت شش سال بین این دو برادر جنگ در گیر بود که باز بجای خود و بحال پیشین شود هم در این سال پادشاه فرانسه اعظم جنوبی دست داد که بغیر از دلاکت و طبیب خاصش با کسی مخاشرت و مصاحبت نمیکرد نیز در سس در خاک لستان فتوحاتی نمایان نمود هم در این سال علاء الدوله قاسم بیک زاده اکبر قرامانی صاحب بلستان و اطبه درگذشت و چیزی از فوتش نگذشت که فاکش نصیب عثمانی گشت نیز محمد شاه شکری حسنی وفات یافت و بجایش محمود شاه تخت سلطنت کن قرار شد نیز کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی وفات و این سال نمود

ذکر وقایع سنه ۸۸۸ و سکونت در دنیا و فوت آوار دچهارم پادشاه انگلستان و فوت لوی یازدهم پادشاه فرانسه و حوادث پس از آنها در آن دو مملکت

در این سال سلطان حسین میرزا کورکانی در هرات بتوسعه بناهای خیریه و آبادانی شهره عمارات جدیده پرداخت و بیشتر اوقات ابراحتی و شادی خود را مشغول نمود و ابواب خیره احسان بروی عموم رعایا گشود و از اتحافات غریبه در سر کار افغانستان و ترکستان و ایران و خاک عثمانی و اتحف جدیده روی نمود و چون سلطان بایزید ثانی عثمانی با برادرش جمشید منازعه داشت و همت بر رفع او میگماشت در سایر نقاط نیز سکونت حکم فرما بود هم در این سال که مقارن سنه ۸۸۳

هزار و چهارصد و هشتاد و نه میلادی بود در انگلستان حوادث مهمه روی داد و آوه وارد چهارم پادشاه انگلستان گذشت
و اعضای دولت مجلس اغراضات ثمینه پسر سیزده ساله او را که موسوم بآوه وارد پنجم بود بتخت سلطنت برآوردند لیکن عموی او
کریچارد آوه وارد چهارم بود اثبات عدم اهلیت برادرزاده خود آوه وارد پنجم را نموده و پس از شوت عموزاده کی آوه وارد پنجم
خود را بر یکه جهانبانی انگلستان برقرار کرده و موسوم به ریشار سیم گردید و بجهت آنکه در آینده منازعی در اورنگ سلطنت
پیدا ننماید تمام اولاد آوه وارد چهارم را قتل رسانیده و دولت قلمرو نام مهام امور سلطنت انگلستان را بکف با اقتدار خود گرفت
ولی بواسطه همان ظلم ستمکارانه که در حق برزگ و کوچک اجرا داشت سلطنتش دوامی پیدا نکرده که در سال بعد سلطنتش خاتمه یافت
عمر در این سال لوی یازدهم پادشاه فرانسه بگذشت و فرزندارشدش موسوم بشارل هشتم که سن سیزده سالگی بود بنا بتصویب
امنای دولت فرانسه بتخت سلطنت فرانسستان بجای پدرش لوی یازدهم نشست

ذکر وقایع سنه ۸۸۹ وفات میرزا محمد سلطان و میرزا بایقرا در هرات و کشته شدن ریشار سوم پادشاه انگلستان و تشکیل سلطنت خانواده تیشمان وغیره

در این سال میرزا محمد سلطان مشهور به کچک کوچک میرزا همشیرزاده سلطان حسین میرزا کورکانی که بیشتر صفات حالیه
و خصایل محموده و فضایل مکتسبه و جوشش از آنحضرت بود بدرود جهان نمود و میرزا محمد سلطان مدتها در ظل حمایت عاطفت خسروانی
سلطان کورکانی ایام میگذرانید چون پایه قدر و منزلتش رفیع گردید بکمیت غرور و تکبر اندر آمد چنانچه روزی باتفاق سلطان
حسین میرزا بزیارت قبر خواجه عبدالله انصاری برفت و زمان عودت بواسطه گرمی هوا و تابش آفتاب چتر بر سر گرفت و رحالیکه
سلطان حسین میرزا در نزدیکی او راه میپیمود و خود و قدر جنبش چتری نبرافراشته بود و این معنی بر خاطر سلطان حسین میرزا
ناپسند آمده و در قلعه اختیارالدین محبوس داشت و او پس از شفاعت و سلطت یاریافتگان درگاه رهینت عزیمت از راه
آذربایجان و مصر بطرف مکه برافراشت و در آذربایجان از طرف سلطان یعقوب آق قویونلو و در مصر از طرف ملک اشرف پادشاه
مصر کمال عزاز و مرحمت بدید و چون بمکه و مدینه مشرف گشت و مبرات عودت نموده در گذشت و سلطان حسین میرزا در حق پرورش
سلطان محمد میرزا و دیگر خویشان خود کمال عاطفت ابجای آورد و بالطاف عام فرمود و صدقات بسیار بستحقین بخشود و نیز
برادر خود سلطان میرزا بایقرا حکمران بلخ را بجوار بستان بجایش امیر نظام الدین در پیش علی کوکلتاش را بحکومت بلخ روانه داشت
آنگاه بخنان فرمان شاهزاده مظفر حسین میرزا پرداخت و اسباب عیش و شادمانی بسیاری فراهم ساخت که تا چند روز عموم
طبقات سکنه هرات بخوان شاهی مدعو بودند و هر گونه ماکولات لذیذه و اشربه مفیده تناول مینمودند نیز در این اوقات میرزا بایقرا
برنج سال در گذشت و سلطان حسین میرزا بجواری برادر بشتافت و بر تعزیه و مساکین انعام بسیار نمود و هم در این سال
در انگلستان شورش و انقلاب بزرگی روی نمود چنانچه در ذیل سال ۸۸۸ اشعه مشتمله و هشت نگارش و شاره یافت
شورشیان بر پادشاه خود ریشار دوم که ظالمی غدار و ستمکاری خونخوار بود غلبه یافتند و او را از پای در آورده بکشتند
و طبقه طوک بورک در انگلستان انتزاع یافت و طوک تیشمان روی کار آمده (از ذری هفتم) از خانواده تیشمان بسلطنت
انگلستان برقرار گردید نیز در این سال (یعنی سوم) پادشاه روسیه خواهر قسطنطین امپراطور اخیر روم را که در عقد ازدواج

در آورد برای نشان دادن عقاب سیاه و سر را انتخاب نمود و این نشان تا زمان سلطنت نیکلای دوم امپراطور روسیه که آخرین امپراطور از طبقه ملوک (رومانوفها) بود و سیصد و خورده سلطنت این خانواده دوام کرده در روسیه مسکوکات طلا نقره و اوراق دونگ نوت، امپراطور رای روسیه همان نقش عقاب سیاه و سر را دارا بوده و بعد که سلطنت جمهوری سادات بشتراکی شده تغییر داده هم در این سال اکبر سیتوف کلب از مردمان ژن یا تالیا دریای نور دمشو پس از آنکه دلی بدلوک اروپا رفت و آمد کرد که ممکن است از دریای محیط مسافرت بهند و ستان و چین نموده کسی گوش بیانات علیه فیه آن دانشمند بزرگ نداده بلکه فسانه و هفت عاقبت زد پادشاه اسپانیا فرد نیاند برفت و باو بیان کرد و آن پادشاه ال کا گوش بیانات او نموده او را تایید و مساعدت فرمود هم در این سال سیکست چهارم پاپ روم در گذشت نیز در این سال حسن شاه هروی شاعر وفات یافت

پادشاهان تودور از خانواده ریشان که در انگلستان سلطنت نموده اند پنج تن بودند و مدت سلطنتشان از سنه ۸۸۰ هجری مطابق سنه ۱۴۸۳ میلادی تا سنه ۱۰۰۳ هزار و سه شد و سنه میلادی بطول انجامیده است

ذکر وقایع سنه ۸۹۰ و حرکت بهلول شاه لودی بجانپور و شکست و فرار سلطان حسین شاه و استیلای بهلول شاه بر جانپور

در این سال بهلول شاه لودی افغانی بمناسبات حرکات بنگو یانه متعاد به سلطان حسین شاه شرقی پادشاه جانپور پسر دوم سلطان محمود شاه که پس از برادرش سلطان محمد کر بطرف بلی لشکر کشیده بود مصمم جنگ یکسره با سلطان حسین شاه شد و با لشکری فراوان و قوه خانه و اوده جنگ بلی پا این راه جانپور پیش گرفت چون سلطان حسین شاه از رسیدن بهلول شاه خبر یافت با سپاهی زهرآگای باستقبالش شتافت و جنگی مهیب خونخوار بین دو دریای لشکر واقع شد که عاقبت حسین شاه از معرکه سر بزانو افت شکست فاحشی خورده راه بنگاله گرفت و بهلول شاه با فتح و فیروزی فایان داخل جانپور شد و این ایالت بزرگ که نزدیک بهشتاد سال بود خود سر و مستقل بود ضمیمه خاک دهلی و سلطنت خویش فرمود و چون خاطر از تنظیم شهر و تنسیق آن تا مان بپرداخت رایت عزیمت بطرف بلی برافراخت هم در این سال ملکه اشرف حکایت های سلطان مصر الی و هفت بجهت حرم مدینه فرستاده و آن جنبه را تعمیری لایق نموده و اوقاتی کافی بر جمعه نموده است

ذکر وقایع سنه ۸۹۱ و آمدن خواهر سلطان حسین میرزا بهرات و دین داری سلطان یعقوب ترکمان و انکشاف اس امید

در این سال بدیع الجمال بیگم خواهر سلطان حسین میرزای کورگانی که ابتدا زوجه بدیع الزمان میرزا بود پس از فوت او بحباله نکاح سلطان احمد خان دشت قبچاق شد چنانچه در ذیل سنه ۸۸۶ هشتصد و هشتاد و شش اشاره شد بهرات آمده هدایای نفیسه که از برادرش سلطان حسین میرزا آورده بود بنظر لایق فرمود و نسبت بعزت نفس کرده و تن بهمسری او در نداد سلطان یکی خانزاده خانم را بعقد ازدواج مظفر حسین میرزا آورد و بساط پر نشاط و عشرت بگسترده و عابر و مجاور را باطعامهای گوناگون و البسه های رنگارنگ خوشنود فرمود نیز در این سال سلطان یعقوب آق قوینلو ترکمان از آذربایجان لوای

عدالت گستری و دین پروری برفرهشت و تمامی هوات دینی و سیاسی را بکف کفایتی مسیح الدین عیسی بازجی
بسپارد که نشت و هیچ مهمی و رایی مضمون اِنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَالاِحسانِ العبد یعقوب بن حسن بن
علی بن عثمان نگاشت هم دراین سال بین طایفه سپاهی چراکسه و عثمانیا نزاع واقع شد بواسطه جانبداری آن
از سلطان جمشید برادر سلطان بایزید میزاردار و پا (؟) تلی و یازر، و یاغور و پرتقالی رأس امید را انکشاف نمود و عرض او پنا
وقت ژان دوم پادشاه پرتغال رسانید و از آن سال تاکنون بدان اسم سر راس امید الکاب بن اسپراض اموسوم و
برقرار است نیز دراین سال شمس الدین محمد بداوکانی و نظام الملک حسن بحری امیرالامرای دکن بنده وستان فات یافتند

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و تعیین امیر علی شیر بحکومت استراباد و فوت وجه سلطان حسین میرزا در هرات

دراین سال امیر نظام الدین علی شیر از جانب سلطان حسین میرزای کورکانی بحکومت استراباد برقرار گردید و امیر مغول کرکا
از مرون امیر ولی بیک نگران آن صفحات بود خواسته شده و امیر علی شیر بهمراهی خود امیر بدرالدین و با اهل و عیال و پس از رسیدن
باستراباد امور جمهور را نظام تمام درآورده و از طرف جوانب بزرگان و سران با اوباب مکاتبات و فرستادن تحف و هدایا
گشوده نیز سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین محمد را منصب دیوان اعلی برداشت و خواجه نظام الملک و خواجه افضل کرمانی
امور و مشکل حساب دیوان شاهی بودند از مرتبه شان کاشت و رتبه خواجه مجدالدین محمد بفزود و او قوی حال گردید و در زیردست
آزاری و رعیت کشی فاعل مختار گردید تا عاقبت پس از سال فعالیت و اعتبار مقید و مواخذ شده تا چار فرار برقسرار اختیار کرد و
بطرف کوروان شد و در آن صفحات مریض گشت و درگذشت نیز دراین سال حکمه عظمی بیگم سلطان بیگم والده بدیع الزمان میرزا
صدر علیا سلطان حسین میرزا بوده فات نمود و سلطان حسین میرزا بساط سوگواری و تعزیتداری و اعلام عام بجهت روح پرفتوح
فرمود و او را در نزدیک مزار سادات هرات دفن ساخت و بر سر قبرش گنبد و بنای عالی بپرداخت هم دراین سال یونس خان
نگران مغولستان درگذشت و بجایش سلطان محمود خان فرزندش بحکمرانی آن مملکت نشست نیز دراین سال شاه اسماعیل صفوی
موسس طبقه سلاطین صفویه ابن سلطان حیدر از کثرت صدمه پدید گشت نیز سپاه عثمانی با اشتغال سلطان بایزید بمنازعه برادرش
در مملکت امیرزای صدر پاشا پیش رفته و بحکمیه نمود و صدر پاشا و آنجا امیر مخالفین شد و نیز دراین سال مانند گذشته های دنی
در کرمانشاهان پوست کرا از بخوستش پشت تاج را در هم شکست

ذکر وقایع سنه ۸۹۳ و کشته شدن سلطان حیدر صفوی در جنگ با شروان شاه و آمدن امیر شیر علی بهرات

دراین سال سلطان حیدر بن سلطان جنید صفوی پدشاه اسماعیل صفوی کرا در شاه اسماعیل دختر امیر حسن بیک آق قویونلو را
با جمعی از مریدان و طبقه صوفیه بعزم جهاد بطرف دربند شروان قفقازیه از گیلان حرکت کرده و شیروان چون خبر هفت سلطان
سلطان حیدر شایع گشت شیروانشاه بن سلطان خلیل از آمدن او متوهم گشت و از سلطان یعقوب آق قویونلو کمک درخواست و
سلطان یعقوب با وجود خویشی با سلطان حیدر چهار هزار سوار ترکمان بدو شیروانشاه فرستاد و پس از مقابله و مقاتله سلطان حیدر
کشته شد و صوفیان و تاجان او فرار کرده و گیلانات شتافتند و از سلطان حیدر سه پسر ماند سلطان علی میرزا و اسماعیل میرزا
و ابراهیم میرزا بجای ماند که سلطان یعقوب آق قویونلو خواهرزادگان را بجانب خود منصور بیک پرناک حکمران فارس و ستا
وان عالم سنت بحکم پاکی طینت در حفظ و حراست آنان قیام کرده و در قلعه الموت آنها را محبوس داشت هم دراین سال امیر نظام

الدین علی شیرازی حکومت استرآباد و جرجان استعفا داده روی بجانب هرات نهاد سلطان حسین میرزا قبول استعفا
او فرموده و میر مغول که سابق حکمران استرآباد بوده دوباره بآنجا مامور نمود هم درین سال سلطان عثمان بن محمد
مرینی حکمران مغرب از گذشت و گذشتن از طبقه ملوک مرینی منقرض گشت و ملوک بنی مرین چنانچه صاحب مطمح انظار
میآورد هفده تن بوده اند که در مغرب سلطنت داشته اند مراد مغرب تونس و جزایر بوده که حالیه از مستعمرات و ثغور
شمرده میشود نیز درین سال خان فران که از تاتار بود و جنگ بارش نبوده و اسیر و سالگرده نیز علی پاشا سردار قشون سلطان
بایزید ثانی عثمانی در جنگ با پرکسا انتزام یافت و از زر آنها سر برتافت

ذکر وقایع سنه ۸۸۳ و فوت سهلول شاه لودهی افغان در هند و نشستن اسکندر شاه فرزندش بجایش تخت دهلی و جنگ ملک اشرف سلطان مصر با پاشا سلطان بایزید خان عثمانی و شکست عساکر عثمانی و اسیر شدن احمد پاشا داماد سلطان بایزید خان عثمانی

در این سال سهلول شاه لودی افغانی پادشاه دهلی هندوستان پس از سی و نه سال دولت و پنج روز سلطنت و کشورستانی
و طول عمر و زندگانی زمانیکه از اماده بدهلی میآمد بدرود جهان نموده و او ایلکی مسیح میگردیده و چنانچه از یکسو تا کوهستان
هلالیا و تا بنارس از طرف غرب تا رود گنگ بتصرف داشت و بیشتر راجگان اطراف را بتبریز مطاوعت و متابعت خود
در آورده بود قبل از وفاتش بچند روز بزرگان درگاه او را برآن داشتند که همایون فرزند خواجه بایزید را بسلطنت برداره و بگذارد
از دهلی بخواهد ولی برو تحقق مرام او بآسانی حاصل نشد و چون او در بین راه در گذشت و اسکندر در دهلی مانده بود و بآسانی در میان
صنادید حضرت امرای سلطنت دربار و تعیین شاه اختلاف پیدا آمد پاره دلیل همایون خبره سهلول شاه بود و فرقه قلی طرفدار
بابک شاه فرزند ارشد سهلول شاه بود و دسته خواهان اسکندر بودند عیسی خان لودی که عموزاده سهلول شاه بود و
موقعیکه او اسکندر را بپیرش طرفداری میکرد با او اعتراض کرده گفتند ران را در کار مردان چه دخلیست خان خانان که از رجال
رجال و در رتبه و مقام پس از پادشاه منزلتی وسیع داشت عیسی خان را سرزنش نموده که بازنان ملوک شایسته این گونه مداخلات
نیست خاصه پادشاهی که هنوز مرده اش بزمین نرفته است عیسی خان گفته او را از مداخله و خاندان ملوکی بود خان خانان را گفت
تو خود را در کار خویشاوندان و منتسبین بخاندان شاهی و اهل حشم خان خانان باین سخن گران آمده متغیر گردیده از مجلس برخاست نشست
سهلول شاه را بر اسم شاهانه برداشت و عمارت فیروزآباد اسکندر را تخت نشرانی نشانیده با سایر بزرگان و برادرش بایستاده
و بملوسی او را تهنیت گفت و تبریک نمایان نموده و او اسکندر شاه نامیده سایر بزرگان درگاه و حاضرین بارگاه گردن اطاعت
خم نموده و زبان بتهنیت او گشودند سکندر شاه بفکر صائب اندیشه ثاقب تمرد و عیان نکرده اطاعت و آورده و برخی را تهنیت بجا
بزبان ساخت و با آنیکه مانند عیسی خان و سایرین بر فرمانش قیام کرده بودند دوست یافت بخشیده و از دیرینه آزاری نرسانید
در این وقت چون خاطر از فتنه تمرد و شاطرگان بپرداخت خود را مهیا بجهت دفع بابک شاه ساخت و با سپاهی چیا
و سواران جرار بعزم مقابله و مقاتله از دهلی بیرون تاخت و چون صفوف جانبین آراسته و صدای بانگ کوس گردنا از دو جانب
برخاسته شد سپاه بهم آویختند و خون یکدیگر بریختند و آن بین کاله بهادر که یک از سرداران نامی مشهور بود بسپاه
سکندر شاه گردید چون او را از نزدیک آورده سکندر پیش آمد پیشش در افتاده پیاده گردیده و او را متوجه خانه و آغوش کشیده

گفت تو مرا بجای پسری خواهش و ام مرا بفرزندی قبول فرمائی گاه بهادر در حال اسارت این سخن نپذیرفت شاه بیگ شرمنده گردید و پاسخ داد بکنار دل و خنه شکاری قیام نمایم و با هم سوار شده باریک رهسپار شدند و امان طلبیده بکنده شاهزاده را امان داده و بجانپور بحکمرانی فرستاد و این وقت هنوز سلطان حسین شاه شرقی در قید حیات و منتظر فرصت بود که اگر بتواند باز بر تخت کامیاب گردد سکندر شاه سپاهی برای گرفتاری او فرستاده او به نظر بنگال گریخت و سکندر شاه بر تخت بلی و جهان بانی متمکن گردید و مدت هشت سال حکومت نمود در این سال سلطان بایزید خان ثانی عثمانی رسولی بمصر نزد ملک اشرف قایتبای بفرستاد و از تعویضات و غرامات مال تجاج وغیره مطالبه نمود ملک اشرف وقعی بپیام و پیام آور نگذارده فرمان داد تا عساکر مصری بمقابله و مهاجمه عثمانیان قیام نمودند و بسیاری از آنان بکشتند که بقیه سپاه عثمانی تبر بوسس رفته پناه بردند و چون خبر شکست قشون عثمانی بسلطان بایزید رسید لشکری فراوان بسرداری امادوش اخته پاشا حرکت داده و ملک اشرف نیز امیر آزبکی را با عساکری فراوان روانه نموده و پس از مقابله و مقاتله عساکر مصری مظفر و منصور شده و سپاه عثمانی را در هم شکستند و بسیاری از آنان کشته اسیر شدند و بسیاری از آنان امادوش اخته پاشا و سلطان بایزید بقید اسارت گرفتار شده و امیر آزبکی با هدای عثمانی بمصر آمده مصریان شادیها کرده و جشنها نمودند و امیر آزبکی بمناسبت این فتح نمایان بجامع الازهر رفته

و در این سال قطب الدین محمد فتنی وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۸۹۵ و وفات محمد معصوم میرزا و گرفتاری خواجه مجدالدین و فتنه بدیع الزمان بحکومت استرآباد

و این سال سلطان حسین میرزای کورکانی دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید جهانگیران کابل بجهت شاهزاده محمد معصوم میرزا خواستگاری فرموده کوچه و بازار هرات را زینتی میبر بستند و مردم عیش و شادمانی نشستند و عروس را از کابل در محفه زرنگار و تجملات بسیار بهرات آورده از پل مالان گذشته بباغ جهان آرا وارد نمودند سلطان حسین میرزا جمیع ارکان دولت و سران سپاه و بزرگان شهر را فرمود و بتهنیت و مبارکباد فرخنده پی و تا چند روز ساز و نواز برپا بود و جمیع کس از بساط نشاط و شادمانی خرسند حاصل نمود

نیز در این وقت سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین تنکبی که از بزرگان مازندران بود بحکومت طلبیده او را در قلعه اختیارالدین محبوس داشت و امیر محمد امین عباسی را با چند تن دیگر باستراباد فرستاده تا املاک و اموال او را ضبط و دیوان نمایند و چون امیر محمد باستراباد رسید امیر معقول را بهرات احضار نمود با آنها موافقت و پس از ده روز با او مخالفت نمود و چون این خبر بهرات رسید سلطان حسین میرزا شاهزاده بدیع الزمان میرزا را بحکومت استرآباد فرستاده امیر معقول چون توجه شاهزاده را آگهی یافت از استرآباد فرار نموده و بطرف آذربایجان بشتافت و پس از چندی میرزا بایسنغر پسر سلطان یعقوب آق قویونلو پیوست و با یکدیگر زمانی مقرر نمودند تا متدرجا آثار نفاق از ناصیه احوال ایشان هویدا و معلوم شد خانمه وزیر میرزا بایسنغر با مخالفان جنگ بود و در همان روز فرمان رفت تا سر از تنش گرفتند

و در این سال در دهلی اسکندر شاه لودی و اعظم نظام الملک و غیبره و یوسف شاه در بجاپور و فتح الله عماد شاه در برار حکومت داشتند

و در این سال جمشید برادر سلطان بایزید عثمانی در روم ایلیا در نزدیک پایتخت بود که روزی از فتح باه پناه برده بود و او را بواسطه رشوه ای که از طرف سلطان بایزید گرفته بود مجوسی عاقبت مسموم کرد

و در این سال علاء الدوله و چراکسه بتبریز و حوالی آن دست تاخت و تاز گشوده

ذکر وقایع سنه ۸۹۴ و جنگ عثمانی با مصر و غلبه عساکر مصر بر جنود عثمانی و صلح آنها و فوت سلطان یعقوب ترکمان و نشستن بایسنقر بجایش

در این سال سلطان بایزید خان ثانی عثمانی قشونی جرار و سپاهی بی شمار بجهت جنگ با ملک اشرف سلطان مصر فراهم ساخت و برای استخلاص داماد خود احمد پاشا سارهای ترکی با استعداد وافی بسرداری چون جز جنیس سپاه عثمانی بملک اشرف در مصر رسید او و خواهان صلح شد کراحمد پاشا او واسطه مصالحت قرار دهد ولیکن سلطان بایزید از مصالحه و مسالمت سر باز زده و قاتی و سپاه کینه خواه ترکی بمصری دراویده و ترسوس گردیده پس از مقابله و مقاتله همی از دو طرف خاک و خون بمغلبید کاهی مصری غالب و همی ترکی مظفر میشد تا عاقبت سلطان بایزید پیام فرستاد کراکراد نه و ترسوس را واگذار عثمانی نکرده بمادیه هم ناچار ملک اشرف تن بر اطاعت و مصالحت در داده و آن دو شهر را واگذار کرده و عهد صلح و مسالمت بین مصر و عثمانی بسته گردید هم در این سال سلطان یعقوب بیک آق قویونلو ترکمان پس از سیزده سال حکمرانی درگذشت و فرزندش میرزا بایسنقر بجایش بحکومت آذربایجان نشست نیز در این سال بین خواجه مجدالدین محمد و خواجه نظام الملک کرا و وزرای سلطان حسین میرزا بوعنبار بالا گرفت و مجدالدین محمد نیز سعایتش نزد سلطان حسین میرزا بهدف مراد نشست و خواجه نظام الملک مقید و محبوس مصادره گشت بدین واسطه سایر بزرگان کینه مجدالدین محمد بدل گرفتند و چون این بدانست دیپی دلداری بدل خاطر نظام الملک برآمده او را مجدداً بر سر کار آورده ولی سلطان حسین میرزا دانست که از او یا مکانت و منزلت خواجه مجدالدین محمد باعث بر حقد و حسادت سایرین میگردد و تولید مشکلات جسیمه بجهت دولت فرمایند بدین جهت خواجه مجدالدین محمد را نیز معزول داشت و خواجه قوام الدین نظام الملک را بجهت ثانی عزل و نکبت گذشته رتبه ترقی عنایت فرمود هم در این سال خواجه ناصر الدین عبید الله هراتی قاضی عسکر سابق شاهرخ درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۸۹۲ و مخالفت امیر درویش علی و آمدنش بطرف عراق و حرکت موکب سلطان حسین میرزا بسوی بلخ و جنگ بین ترا کمه و فرار بایسنقر بطرف شیروان

در این سال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار واسطه اعتبار و اقتداری که خواجه مجدالدین محمد یافته بود در بلخ با ندیشه فساد افتاده با سلطان محمود میرزا باب مکاتبه گشاد چون این خبر بسلطان حسین میرزا رسید بیان داشت که طغیان درویش علی بی اطلاع برادرش امیر علی شیر نبوده است و حال آنکه امیر علی شیر را طلاعی از ضمیر برادر نبود آگاه خواجه غیاث الدین محمد دوادار که در بحر ذات طاهر خود متمکن گردید که بلخ رفته او را حاضر سازد و بخوبیت بجانب بلخ روان گردیده و درویش علی را برداشته متوجه راه شد از این سوی سلطان حسین میرزا نیز از هرات متوجه بلخ گردید و چون چند منزل موکب شاهی رفت خواجه غیاث الدین محمد با درویش علی بموکب اعلی رسیده بغرجستان بوسی مشرف گردیده و در همان منزل سلطان گوناگون ضیافتی شاهانه نموده و از زر نقده و اشیا قیمتی دیبا بسیار پیشکش کرده موکب سلطان حسین میرزا شاد خاطر روانه بلخ شد و در چهار باغ امیر مزید ارغون نزول اجلال فرموده از آنجا قشلاق کرده بعصر یورش بهمار رفته و بهر جا بجستن آمدن سپاه نامه نموده که بودت کمی سپاه بسیاری حاضر گشتند هم در این سال رستم بیک بن مقصود بیک بن میرحسن بیک آق قویونلو با سپاهی لایق بجنگ بایسنقر بن یعقوب بیک بن میرحسن بیک آق قویونلو حرکت آمده و پس از کوشش

و کشش بسیار با بسیقر شکست یافت و از میدان نبرد سر بر تافت و با معدودی از خواص بطرف شیروان شتافت
و فتنه آشوب بزرگی در میانه تراکمه آق قویلو حادث شد که باعث ضعف آنان گردید

هم در این سال سلطان بایزید خان عثمانی خاطر از مسالمه معبر برداشت و در امنیای حمله بدارنا و دستمان ساخت
نیز در این سال میرزا شاه و این جمهور جماعه شیعه مذهب زرگنشته و این جمهور سفری از عراق عرب شده و
و در آنجا فاضل هروی سنی مذهب مباحثه طولانی کرده که در جلد سوم این همایون کتاب (امان التواریخ) بذکر مذاکرات
آن و وقایع بزرگوار پرداخته خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۸۹۸ و حرکت سلطان حسین میرزای کورکانی بعزم جنگ با سلطان محمود میرزا و جنگ و صلح آنان و گرفتاری بعضی از امرا در هرات

در این سال چون بنا بامر سلطان حسین میرزای کورکانی از هر سو سپاه گینه خواه بلخ اجتماع کرده و او قات بزم گذشت
بگاه رزم رسید سلطان حسین میرزا بحکومت بلخ امیر علی شیرازی برقرار داشت و ریاست عسکریت با سپاهی فراوان
بطرف مزار با شاهرخ افراشت و در آنجا امیر علی درویش بنا بر مصلحت وقت با جمعی روانه بلخ داشت و از آنجا
روانه ارهنگ گشت از آن سوی چون سلطان محمود میرزا از جنبش سلطان حسین میرزا آگهی یافت از حصار شادمان
بیرون شتافت و بجمار چغانیان پناه یافت و خسرو شاه و امیر ولی و پیر ولی و بنجوات با نجله از طرفین اسباب
جنگ و جدال و افزار نبرد و قتال فراهم کردند و از وه گاه و سپاه رزم خواه از وه سوی آب برقرار شده و هر دو رطیفان
آب سیحون بوسیله حائط از عبور و لحون نموده بود چنانچه گاهی از آنسوی و دمی از این طرف بعزم شبیخون و تاراج
حرکتی مینمود و کاری از پیش برده نمیشد در این بین میرزا لحون شجاع الدین اغلن بکران زمین داور رسیده باعث دیگر
قوت و شوکت عساکر سلطان حسین میرزا گردید با این حال مدتی گذشت و میدان جنگ معین نگشت فرخ خصرزده و خود را
کوه بعضی از شبها و کنار رودگاه او اتفاق شده و از جانبین چند تن اسیر و گرفتار شدند عاقبت مصلحین خیر اندیش میان
افتاده باب مسالمت و مصالحت گشاده و مقرر شد صبیه سلطان محمود میرزا را بعقد ازدواج شاهزاده حیدر محمد میرزا درآورد
و اسرای طرفین را با سپارند و حصار شادمان و اعمال و بدخشان و قندز بسلطان محمود میرزا مفوض باشد بدین منوال
عقد مصالحت بسته گردیده طبل شادیانه بلند شد و سلطان حسین میرزا بلخ آمده و حکمرانی آنجا را بحیدر محمد میرزا واگذاشت و
بیشاوت از آب مرغاب گذشته بطرف باغ جهان آرای هرات برافراشت و بمقر حکمرانی نزول فرمود و این وقت خواجه
نظام الملک بر ترقی و اعتبارش افزوده گردیده بود و پسرانش خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبید الملک
صورت و سیرت ممدوح و پسندیده بودند و او پیوسته از ظلمی که باو از طرف خواجه مجد الدین محمد شده تعب انتقام او میکشید
تا این زمان که سلطان حسین میرزا از بلخ عودت نموده وقت را موافق دید و آنچه باید و شاید بسمع پادشاه رسانید و وقتی دگر
مانند امیر محمد بر دق و امیر جمانگیر که هر دو از بزرگان درگاه بودند شریک تقصیرات او گردانید سلطان حسین میرزا سخت در
غضب آمده و حکم بقتل افراد داد تا در زیر شکنجه و عذاب در آورده و اموال آنان را تصرف کرده و آن قدر جواهر نفیس
و اعالی رنگین و اشیاء بیشمار و زر خالص و کتب نفیسه از خانه مجد الدین بهمراه سلطان رسانیده ذکر در بحر حیرت فرو رفت و چون

او را از هر چیز بی چیز نمود و اجازه گرفتن حاصل کرده راه وفات نمود و ان دو تن امیر پس از چندی از زندان خلاص شده باز بر سر مناصب اولیه خود آمدند نیز در این سال تنبک و بین عادلشاه با صراح حکمران بیجانگر در خدمت سلطان دکرفت و عادلشاه مغلوب و مقلوک شد نیز در این سال شیخ محمود لاهیجی نوربخشی صاحب شرح گلشن راز که مرید سید محمد نوربخش بود و اصلی جنابدی شاه و سید شمس الدین محمد اذجانی معروف بمیر سرخه و مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی صاحب تالیفات کثیره درگذشتند و جامی یک از مفاخر عصر سلطان حسین میرزای کورکانی بوده و او را تالیفات منظوم و منثور بسیار است و ما قصاید عیف جلد سوم این همایون نامه را از کتاب نفحات الانس او که ترجمه حوال مشایخ و متصوفین بوده است بسیار نقل خواهیم نمود

ذکر وقایع سنه ۸۹۹ و فتنه بدیع الزمان میرزا از هرات بحکومت جرجان و فوت سلطان احمد میرزا و کشته شدن بایسنقر ترکمان و وقایع مهمه اروپا

در این سال بدیع الزمان میرزا از جانب پدر تاجدارش سلطان حسین میرزا بحکمرانی جرجان برقرار و بسیار مقصد گردید چون بانجا رسید امورات رخت نظام آورده میر شمس الدین محمد عباسی بمنصب امیر الامرائی داده وزارت دیوانیات بخواجه شمس الدین محمد شیرازی واگذارده صدارت باسیدنظام الدین سلطان احمد خاوندشاه داده و چون او از حکمرانی ترکمانان بیم داشت بود و قبلی از آنان کشته و پراگنده شده بود بسیاری از بزرگان و معتمدان ترکمانان آق قویلو خدمت بدیع الزمان شتافته و هر کدام بحکومت میرانه یافته باشغال مهمه مامور شدند و بدیع الزمان میرزا بمناسبت نزاع ترکمانان باسپاهی فراوان بعزیمت تبریز حرکت نموده و بدان حصول مرام موفق فرموده و میر شمس الدین محمد عباسی را برای مطلب منقلت آتش استبداد افروخت و خانان بسیاری از بزرگان بسوخت من جمله خواجه شمس الدین محمد و نور الدین محمد کرا از اکابر دولت و ارکان سلطنت بودند کرفتار ساخت و پس از اخذ اموال آنان باعدامشان پرداخت چون اخبار تعدیات او در هرات شایع شد سلطان حسین میرزا از بدیع الزمان میرزا شمس الدین محمد را توسط امیر حسین قلی بخواست و حسین قلی او را کرفتار ساخت متوجه هرات شد و در راه بیکی برسید و از او شنید سلطان حسین میرزا فرمان کشتن او را آورده و امیر حسین قلی فوری سر از تن شمس الدین محمد برداشت و پیکرش ابجای کذاشت و هرات رفته سر را پایه سریر سلطانی فرو نهاد و در این سال سلطان احمد میرزا که پسر بزرگ سلطان ابوسعید کورکانی بود و سلطنت ماوراء النهر را داشت رایت آخرت برداشت و برادرش سلطان محمود میرزا که در حصار شادمان حکومت داشت شادمان انگذاشت و هیبت سلطنت عمر قند کاشت هم در این سال میرزا عمر شیخ حکمران فرغانه درگذشت و پسرش بابر بجای او نشست حکم در این مملکت قاسم بیدکرا از امرای سلاطین جغتائیه و کن اقتداری حاصل نموده و او سه قندار سکه و خطبه بنام خود فرموده و بر دشمنان ظفر یافته و اول پادشاهی است از ملوک بید شاهیان دکن هم در این سال میرزا بایسنقر بن سلطان یعقوب بیک آق قویلو ترکمان در تبریک بارستم میرزا کشته کردید

نیز در کلیسیه اروپا در این سال که مقارن سنه ۱۴۹۳ هزار و چهارصد و نود و سه میلادی بوده بسا اتفاقات مهمه رخ نموده چنانچه افرد جناند پادشاه اسپانیا با ممالک اسلامیه غرناطه که تا آن زمان بتصرف ملوک ناصریه بوده بعد از آخرین پادشاه آن

طبقه بود استیلا یافت و فرمان داد تا هر دو بیکه قبول این مسیح نموده از آن خاک بیرون روند و همه نیکه سالها آن را در آنجا منزل داشته و وطنشان شناخته میشد هر دو این سال کریستوف کلب، نه کشتی با دو تن آدم از پادشاه اسپانیا بجهت کشف هندوستان گرفت و روانه شد و پس از طی طرف غرب دریای آقیانیک بشصت و نه روز دریا نوردی بجزیره و کاناباتی، که از جزایر امریکات رسیده و حالیکه خیال کشف راه هند بود سان جزایر پر از معادن طلا رسیده که مردمانش بدانیده نشسته طلا بسیت خود دارش کنیت نیز در این سال پاپ هشتم درگذشت و الکساندر پنجم بجایش نشست و دریانوردان پرتغال همکت کنگ را در افریقا کشف کرده بحکم پاپ حدود وی بهیت اکتشافات سلطان اسپانیا و پرتغال معین گردید

ذکر وقایع سنه ۹۰۱ و فوت سلطان محمود میرزا و انقلاب ترکستان و وفوحات فرانسه در خاک ایتالیا

در این سال سلطان محمود میرزا حکمران ماوراء النهر و سمرقند درگذشت و پسران شش گانه میرزا در سمرقند تخت نشست و برادر خود را که سلطانعلی میرزا بود وکیل گشیده ولی پشمان سلطانعلی محمد طاهر مانده و پسران و رعسار شاه و مان بسل استقلال نوخت و هر سر شاه که از امرای بزرگ بود و مملکت قندز و جلقان رهیت نگرانی بر فراخت با بعضه و خط ترکستان هر سر بسودائی انباشته و در هر سر زمینی دست فسادی کاشته شد چون این اخبار در هرات شایع گشت سلطان حسین میرزا بقصد تسخیر ترکستان ماوراء النهر عزم کرده و تهیه سپاه و تهیه بنه و خرگاه پرداخت و خود را مهیای برفتن ساخت

در این سال سلطان بایزید خان ثانی عثمانی با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان از اسلامبول بعزم تسخیر ازنا و بغدان حرکت نموده و هنوز راه مقصد نپیموده بود که شخصی بلباس فقرا و ناتوانی با خنجری بران باو حمله کرد ولیکن ضربتش کاری نیفتاد و بطرف او تاخته و او را پارچه پارچه ساختند و بعد از سلطان مقرر فرمود که شخص سلاح دار هرگز نزدیک سلاطین آل عثمان نزدیک نشود و در حالتیکه آن خنجر شیر بر بالش پنهان بود هم در این سال ثمانیه بسپاهی بسیار و ادوات و مهمات جنگ بی شمار بجانب خاک ایتالیا حرکت نموده و راه را از نیلوخود پاک فرموده تا بشهر رم طعنه رسیده و با طعراقی شامانه بیان شروع کردید

ذکر وقایع سنه ۹۰۱ و عزیمت سلطان حسین میرزای کورکانی بطرف بلخ و فوحات او در آنجا و فوت ملک اشرف قایتبای سلطان مصر و نشستن و خلع شدن ملک الناصر و بیعت قنسوه و دوباره نصب شدن ملک الناصر بسلطنت مصر

در این سال چون سلطان حسین میرزای کورکانی در هرات خاطر از جمع کردن سپاه فارغ ساخت رهیت عزیمت بجانب بلخ برافراخت و مسرعی تیز پی بطلب بدیع الزمان میرزا بجرجان فرستاد تا که با سپاه موجوده بطرف بلخ روانه گردد و شیبک الزمان میرزا نیابت حکومت بلخ بمحمد مومن میرزا واگذارد و با سپاهی لایق روی توجه بسوی بلخ نهاده و سلطان حسین میرزا بعزمای بوسس فایض گردیده پیشکشهای شایان بحضور کشیده و عاقب رای شاهی بدیع الزمان میرزا برسیده و سلطان حسین میرزا از رسیدنش مشعوف شده فرمود تا با افواج موجوده بطرف قندز شتابد و چون خسرو شاه

که در آنجا سر سرکشی برداشته در پای دیوار میان بردار رفته و دراین وقت چون خبر رسید موکب سلطان حسین میرزا را جا پر کرده گشت سلطان مسعود میرزا حصار را با میر محمد بانی و امیر محمد برلاس سپرد و خود در شهر بیش عشرت گشت چون جاسوسان این خبر بار دوی سلطان حسین میرزا رسانیدند از جای بجنبید و بطرف حصار رهسپار گردید چون سلطان مسعود میرزا از آمدن سپاه آگهی یافت بطرف دروازه باسعادت دوی از خاصان شتافت و ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا با فوجی از سپاه بدنبال او مامور گردید و تا سنگ سیمه مرجعت کردند سلطان حسین میرزا آنجا فرمان داد او را شاهزاده فریدون حسین امیر مبارز الدین با چهار تن امرا و فوجی از سپاه بدیع الزمان میرزا طی گشته چون بنزدیک قندز رسیدند خسرو شاه تاب مقاومت نیاورده پناه بقلعه قندز برده و در آنجا متحصن گردید و سلطان حسین میرزا بانسبا خاطره قیام فرمود چون چند روز بدین منوال گذشت و بسیای از سکنه قلعه از تیغ و تیر سپاه رزم خواه کشته گشت ناچار قلعه گیان خواجه حسن عطار را واسطه قرار داده و پیش کشی لایق فرستاده سلطان حسین میرزا آنها را مفوده و ساکنین قلعه را از مرحمت شاهانه خرسند فرموده و خسرو شاه نیز رسولان چرب زبان با هدایای فراوان بآستان آن شاه کشور ستان از قلعه قندز فرستاده و روی عجز و مسکنت بخاک عتبات و مذلت نهاده بخشیده آنگاه سلطان حسین میرزا حکومت بلخ با توابع او را از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا داده گذاشت و رهبت عودت بجانب هرات برافراشت هم دراین سال ملک اشرف غایت ای سلطان قصه در بیستم دویم ذی قعده پس از بیست و نه سال چهار ماه و بیست و نه شکرانی و دگذشت و سکنه مصر از زوال او بلکه قطر مصر محزون گشت و از اثرات خیره او که تا این تاریخ در قبرستان مصر موجود است جامعی است که با سم او بوده و او یکی از سلاطین نامی و مصر بوده است نیز در جزیره روضه مصر او را مسجدی بوده که تا حال برجاست پس از وفات او بزرگان و اعیان مصر فرزندش ابو السعادة محمد را بحکومت برداشتند و او را لقب ملک الناصر دادند و او بی اندازه سخاک و بی باک و خونریز بود چنانچه فرمان داد تا یک تن از ممالیک را زنده پوست از تن کشیدند و چون شرارت و قساوت و کار را بدرجه تنگ کرد پس از شش ماه حکمرانی مخلوع گردیده و بجایش امیر قنصوه مشور پانصد برقرار گردید و هجرت پانصد و سی و سه بود که او با پانصد دینار روزاول صباحش خرده بود این نیز پس از پنج ماه حکمرانی بواسطه عجز خود تنازل نموده و مردم دوباره ملک الناصر سخاک را بحکومت نشانیدند هم دراین سال پادشاه فرانسه کرد خاک ایتالیا فتوحات بسیار نموده بخاک فرانسه بدون فائده ولی از این ملک ستانی برگشت و در خاک عثمانی بیشتر رود خانه اطمینان یافت و مرض وبا و طاعون و قحطی و غلا شایع گشت و تلفیات بسیار تا سه سال رسانید

ذکر وقایع سنه ۹۰۲ و آغاز مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا با پدرش سلطان حسین میرزای کورکانی و جنگ آنان باهم و جنگ مظفر حسین میرزا با پسر برادرش محمد مومن میرزا و گرفتاری مومن و کشته شدن او و جنگ در بلخستان

دراین سال چون سلطان حسین میرزای کورکانی چنانچه گذارش یافت سلطان بدیع الزمان میرزا را بحکومت متوطن و منصات او معین فرموده برادر دیگرش مظفر حسین میرزا را بحکومت خوجان نامزد نموده و این صاله زده سلطان بدیع الزمان میرزا

گران آمد زیرا کان نیسنوذ کر سلطان حسین میرزا نبیره خود محمد مومن میرزا را از حکمرانی جرجان معزول و او را پس
مرعی سبک پی جرجان فرستاد که آن آماده کار را بپاش و اگر عنت بدان سبب شتابد بیرون اش از پنجه
داشته بخراش و خود نیز بقبیه سپاه پره ختم. سولان پندی نزد خسرو شاه و شجاع الدین ذوالنون و کسانیکه در دستی
از سلطان حسین میرزا داشتند بفرستاد و آنان با بخت چون اجنبا مخالفت فرزند پدر و در حیات سید و سالار
رسایل او را از راه عقلانت و خویشت خود ساتیاهراه بدهیت آورده او قبول نمود و امیر علی شیر بلخ آمد که شاید اصلاح
بود مند او از عزم مخالفت منصرف نماید باز نمودی نبخشید و سلطان حسین میرزا از هرات لشکری گران بجانب بلخ
کشید و بمقابله و مقاتله فرزند خود بدیع الزمان میرزا بپرداخت عاقبت پس از کشته شدن همی کثیر شکست بسپاه
سلطان بدیع الزمان میرزا افتاد و او و بجز اسناد و طرف قندز گریخت و سلطان حسین میرزا هریک از عنوان
بدیع الزمان میرزا بدستش سپرده نوش بریخت و پس از اتمام مقاصد مزبوره و استمالت اهالی بلخ روی توجه بلخ گردید چون
بظاهر بلخ رسید امیر نظام الدین شیخ علی کتابت فکر تبوده و از جنگ با اطلاع بود حصار و بروج شهر را محکم کرده بسپاه
سپاه سلطان حسین بلخ را محاصره نمودند و بواب تیر و پیکان بدی کنه شهر گشودند چون مدت محاصره بطول انجامید و
کنه شهر از قحطی طاق گردید شیخ علی بچاره گشت که بچه وسیله راه شفاعت و وساطت گشاید اتفاقا رجهان
وقات خداوند فرزندی پسر بدیع الزمان میرزا عنایت فرموده امیر شیخ علی آن کودک نوزاد را بشفیع ساخت سلطان حسین
میرزا را بخشیده و او بعز بساط بوسی خاص گردید و بوب شهر را گشاد سلطان حسین میرزا بحکومت بلخ و توابع او را بابراهیم حسین
میرزا واگذاشت و خود بدی کنار آب مرغاب آمده و چون بدیع الزمان میرزا بقندز رسید سپاه و رعیت او در مقام
مطاوعت بست و از مقدم جنس و سلاح و سپاه مضایقه نکرده بدیع الزمان میرزا پس از مشاوره با خسرو شاه راه گریز و
قندز را گرفت تا در آنجا بیرزد با امیرزاده لبون موافقت و مشاورت نموده و سپاهی بسیار مجتمع سازند و خسرو شاه متعهد گردید
که از سکنه قندز و ختلان و بدخشان سپاهی نامعدود موجود سازد و چون بدیع الزمان میرزا بقندز رسید امیر
ذوالنون نیز در کمال اطاعت و بندگی باستقبال دویده اما آنموی چون ظفر حسین میرزا بظاهر جرجان بسید محمد مومن میرزا
بنابتاکیدات پدرش بدیع الزمان میرزا آغاز مخالفت نموده و بمقابله و مقاتله عم خویش شتافت و پس از جنگ سختی شکست خورده
و از میدان جنگ سر بر تافت و گرفتار شد ظفر حسین میرزا برادرزاده را بتوسط امیر بندق بهرات فرستاده و قلعه جتیا
الدین محبوس گشت و امیر بندق در کنار آب مرغاب این خبر را بپایه سریر شاهی رسانید و پس از چندروز نامبی مادر ظفر حسین
میرزا و خواجه نظام الملک حکم قتل محمد مومن میرزا از جانب بدرش سلطان حسین میرزا صادر گردید و یار علی تشی با تنی چند
این کار شنیع را بپرداخت و بهرات گردیدند و قلعه جتیا الدین رفته محمد مومن میرزا را کشتند و چون خبر کشته شدن او بپدرش
بدیع الزمان میرزا در گرمسیر سیدنا زا بگرید و بسی بنالید و دست ندم بهم بسید و خصم را تقام خون فرزند دلبند
گردید هم در این سال کهکشای کرا نمصر معاودت بجهان خود چرکسها بجنگ سلطان بایزید عثمانی رفته بود شکست خورده و
عودت بمصر نموده و پس از رسیدن بمصر از غصه هلاک گردید نیز در این سال هانری هفتم پادشاه انگلیس بهمت پیدا کردن
هندوستان سباستین نامی را حرکت داده آن دریانورد پس از زحمات بسیار راه جدید تر نورا کشاف کرد

ویز در این سال ژاک چهارم پادشاه کبک با سپاهی فراوان بطرف تکستان شتافت و پس از خونریزی زیاد بر آن مملکت استیلا یافت نیز اکریستوف کلومب کاشف امریکا محمود بزرگان درگذشت

نیز در این سال خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی و شمس الدین ناکی و کمال الدین محمد کازرونی مصر بودند وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و فتنه انگیزی سلطان بدیع الزمان و خونخواهی او از پدرش سلطان حسین میرزا و جنگ آنان و شکست خوردن بدیع الزمان میرزا

در این سال چون سلطان حسین میرزای گورکانی در هرات بدست کرفرزندش سلطان بدیع الزمان میرزا باشقام خون فرزندش سلطان محمد مومن میرزا بتعبیه سپاه پرداخته ناچار با قشونی بسیار از هرات بیرون رفته کوچ کوچ منازل بریده راه قندهار پیش گرفت از آن سوی سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امیر ذوالنون قلاع و حصون را مشحون باغله و آذوقه و مردان جنگی نموده مهیای کارزار شدند و چون سلطان حسین میرزا بخاک فراه رسید آمار کرانی و قلت آذوقه و علوفه بدید پس از استفسار معلوم کردید که مخالفان تمام مواضع را مسدود نموده چیزی در نزدیکیها و انبارها از ان کذاشته نه باندک وقتی در اردوی سلطان حسین میرزا اعلام قحطی و سختی نمودار شده و خوفسان میرفت که سپاهیان بطرف دشمنان بروند سلطان حسین میرزا مصلحت در عودت بدید و رجعت عودت بطرف هرات برافراشت و بدون نیل مرام بقهر نکرانی خود هرات بازکشت همراه این وقات محمد حسین میرزا که متابعت با برادر ایمانی خود ابو سعید میرزا از هرات باز بایجان رفته بود با تنی از خواصان خود بمشهد رسید و از آمدن خود بدرگاه پدر تا بعد از خبر داد و ضمنا برخی مغرض سلطان حسین میرزا رسانیدند که محمد حسین میرزا خیال مخالفت دارد سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر مبارز الدین ولی بیک با دو هزار سوار باستقبال او بمشهد روان کردید و به فرموده در پنهانی او را همچنان نموده بهرات آورد و محمد حسین میرزا از این مساله آکهی یافت و چون امیر مبارز الدین بمشهد رسیده او جانب جرجان شتافت و امیر مبارز الدین باسترابادرفت که با اتفاق مظفر حسین میرزا او را دستکیر نماید و این هردو بمقابله او شتافتند و محمد حسین میرزا قبل از آنکه جنک بمیان ترکمانان کریخت و فتنه او ختام یافت نیز در این اوقات خواجه نظام الملک وزیر و فرزندش خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک و خویشاوندش با مر سلطان حسین میرزا کرفتار شدند و خواجه فضل الدین محمد کرانی با مر وزارت پرداخت و در کار استخلاص آنان جدی وافی نمود و تمامی اموال و ذخایر آنها بتصرف در آمده عاقبت آنان را از دم تیغ بی دریغ کذرانیدند و هر چه داشتند بباد تاراج دادند و خواجه فضل الدین باوج ترقی ارتقاء یافت

نیز در این اوقات چون سلطان حسین میرزا بهرات برکشت بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون از قندهار باو فتال سلاح شده و عودت سلطان حسین میرزا از نصف سپاه دانسته بطرف او فرار برانده سلطان حسین میرزا بر جناح استعجال سپاه پرداخت و بمقابله او بتاخت و پس از مقابله با بدیع الزمان شکست خورده راه فرار پیش کرفت و متهاش غنیمت بدرکشت همراه این اوقات سلطان مسعود میرزا از سپاه میرزا بایسنقر و منور شاه و جمعی دیکر شکست یافته و بخدمت سلطان حسین میرزا شتافت و سلطان و خسرو بیکم سلطان بعقد ازدواج او در آورده و بساط زفاف کسترده و مصاهره بحضرت و عاهد دولت رهسپار فنای شادمان فرموده و پس از چند ماه از هرات تجهیز روانه کردید خسرو شاه او را از در کرده فدیه استقبال

نموده و آن شاهزاده بیل و پیشکش کشیده و بسمرقند فرستاده و او از سمرقند بهرات باز آمده و در آنجا بود تا زمانیکه محمد خان شیبانی بهرات آمد سلطان مظفر میرزا را بکشت و بیکم سلطان را بعقد خود آورد و نیز خسرو شاه پس از آنکه سلطان مسعود میرزا را تا مین رسانید بتدارک کشتن میرزا بایسنقر پرداخت هم در این سال سید حسن شریف یکی بر مظفر شاه شبستی حکمران بنگاله تسلط یافت و پس از جنگ سختی او گرفتار نموده و بکشت و خود بسلطنت بنگاله برآمد نیز در این سال خانه زاد شاه صاحب مجلدات رفته اضافات یافت و شرح حال او در مجلد سوم این همایون کتاب ذیل سرگذشت مشایخ بلخ بمناسبت آنکه او از مخدومای بلخ بوده کارش مفصل خواهد شد

ذکر وقایع سنه ۹۰۳ و آغاز مصاحبت و مخاصمت بین سلطان حسین میرزا و بدیع الزمان و سایر شاهزادگان کورکانی در مرو و استراباد و هرات و غیره و صلح سلطان حسین میرزا با فرزندان خویش

و این سال چند تن از علمای اعلام و مشایخ عظام مانند شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و شیخ الاسلام احمد تفتازانی و سید غیاث الدین محمد صدر و برین سلطان حسین میرزای کورکانی و فرزندش سلطان بدیع الزمان برای مساعدت مقصد در ایاب و ذهاب آمده مقرر شد سلطان بدیع الزمان بحکومت سیستان قانع کرده هم در این اوقات محمد حسین میرزا کرد میان ترکمانان رفته بود بمی آید رخنه کرده و بطرف استراباد برانده مظفر حسین میرزا بعزم رزم برادر از استراباد بیرون شتافت و در نزدیکی گنبد قابوس جنگ در گرفت و مظفر حسین میرزا فرار بطرف سبزوار کرده و محمد حسین میرزا فیروزانه داخل استراباد شده و تخت حکمرانی بنشست چون این خبر بهرات رسید سلطان حسین میرزا فرمان داد تا امیر برندق و امیر کمال الدین حسین علی بهادر سبزوار حرکت کرده و در آنجا شاهزاده مظفر حسین میرزا را محصور کشنده و تهیه کار برآمدند در این وقت بواسطه سرکشی و طغیان سلطان بدیع الزمان میرزا و مخالفت با پدرش سلطان حسین میرزا در هر جا شاهزاده دلیری بود سر مخالفت برداشت و همت بر استقلال گماشت و خود کامگی پیشه خود ساخت چنانچه ابو الحسن میرزا با برادر خود محمد حسن میرزا در مخالفت پدر موافقت نموده و ابو الحسن میرزا در مرو و محمد حسن میرزا در نساء و ابیورد بتدارک کار مخالفت آغاز کردند سلطان حسین میرزا تا آنکه خیال توجه بطرف استراباد داشت ناچار رایت عزیمت بطرف مرو برافراشت و محمد قاسم میرزا و امیر علی شیر را در هرات گذاشت و چون مرو رسید شهر را فروگرفت و ابو الحسن میرزا در شهر متحصن گشت بدین قسم چهار ماه گذشت و آثار فتحی نمایان نگشت ناچار رسولان و مصلحان میان افتاده صلح گونه شد و پدر و پسر آشتی نمودند و این وقت چون خبر طغیان ابو الحسن میرزا و لشکر کشی سلطان حسین میرزا هشتمار یافت خسرو شاه با سپاهی فراوان بطرف بلخ شتافت و ابراهیم حسین میرزا در شهر بلخ متحصن شده و سپاهیان خسرو شاه و امرای خود و شیر خان و ست تعدی گشوده و مول مردم بیاد تاراج داده و خسرو شاه بلخ را از هر سو محاصره نمود چون خبر محاصره بلخ در ظاهر مرو بسلطان حسین میرزا رسید فرمان داد تا معصوم میرزا با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن بطرف بلخ روانه شده و موکب و مشایعت آنان تا بلخ گردیده چون خسرو شاه از آمدن قوه و ارد و ی شاهی خبر یافت فرار کرده بطرف قندز شتافت و چون معصوم میرزا نزدیک شده از رفتن او مطلع گردید پی تیز پی نزد پدر فرستاده و او را از رفتن خسرو شاه آگهی داد سلطان حسین میرزا مقرر داشت

که تا امیر عمر بیک بلخ رسیده و معصوم میرزا عودت نموده آنگاه موکب سلطان حسین میرزا از راه باد غیس منزل باباخاکی
بحرکت آمده و در آنجا فرود آمد که خبر رسید ابوالحسن میرزا پس از مصافحت با برادر مخالفت نموده و بطرف ابیورد و نزد محمد حسین
میرزا که مشورت بیک میرزا است شتافته و با برادر طرح مخاصمت پی ریزی نهضت سلطان حسین میرزا امیر مبارز الدین بیک
بیک اجکرانی هرات مامور ساخت و خود بعزیمت غزنین از منزل باباخاکی بطرف ابیورد و بر فرهنت که تا دفع طغیان شاهزادگان
نماید از آنسوی ابوالحسن میرزا و محمد حسین میرزا بیک بطرف نساحرکت کردند سلطان حسین میرزا پنداشت که آنان فرار
کرده اند پس مظفر حسین میرزا و حیدر محمد میرزا با سپاهی لایق بتعاقب آنها فرستاده و آنها چون بکلوا چشمه رسیدند
شاهزادگان را با قشونی نسبیاً آماده کارزار دیدند ناچار بجنگ پرداختند و پس از کر و فری از معاربه سر برتافتند چون
سلطان حسین میرزا بانتها و ره ایکر بکلوا چشمه میرسید برسید گریختگان را بدید و بر سرعت بیفزود چون شاهزادگان
ابوالحسن میرزا و محمد حسین میرزا رایات پرادیدند بدون جنگ بستیزه اگریز گرفتند و محمد حسین میرزا بطرف استرابا
و ابوالحسن میرزا بسوی مشهد شتافت و اردوی شاهی متوجه استراباد شد که درین اوان از هرات خبر رسید که ذیع
الزمان میرزا با لشکری فراوان بهرات رسید سلطان حسین میرزا منشور حکمرانی استرابادرا بنام محمد حسین میرزا بانگاشت
و بتوسط مولانا شمس الدین علی ثانی سیدی نزد محمد حسین میرزا فرستاد و چنانچه فرمان حکمرانی مشهد را نیز بنام ابوالحسن
فرستاده و این دو شاهزاده شاهان شدند و کراطاعت و بندگی دربیان بستند و بمقر حکمرانی خود رفتند و بر تخت
فرمانروائی نشستند آنگاه سلطان حسین میرزا امیر بدیع الدین اجکرانی سفراز و مظفر حسین میرزا را بحکومت سبزوار
برقرار فرمود و این اخبار خبر رسید که بدیع الزمان میرزا بطرف هرات شتافته و امیر ولی بیک و محمد معصوم میرزا بنیک
او مبادرت کرده و منهزم شده اند و هرات متحصن گردیده اند سلطان حسین میرزا خان یکران بجانب هرات برگشت
و بر جناح استعجال متوجه سلطنت شتافت چون سلطان بدیع الزمان میرزا از رسیدن موکب پدر آگهی یافت از پل
تالان در نوبهار نزول نموده خبر عتاب و طرق آب مرغاب بسمع سلطان حسین میرزا رسانی رسید که او رفته بود آنگاه
بشهر هرات وارد گردیده و مصلحت چنان دید که با پدر از در مصافحت گیرد آنگاه منشور حکمرانی بلخ تا آب مرغاب بنام سلطان بدیع
الزمان میرزا نگاشت و با مولانا فصیح الدین استرابادی نزدش روانه داشت و فصیح الدین پس از تقدیم ابراهیم حسین میرزا که
مدتها در بلخ نخستاده بود و بنجا کشیده بعنی نامه و اوراق همراه نموده بهرات رفت و خواجه شهاب الدین عبدالله را بجهت کار ابراهیم
حسین میرزا روانه داشت و آن دو رسول نیک پی برسالت رفتند و سلطان بدیع الزمان از این عنایت پدر خورسند
گشت و بلخ را آماده ابراهیم حسین میرزا نیز برادر را وداع گفته بهرات روانه شد و در بلاد بلخ و قندز و تخار و ترمذ و بحصا
شادمان و قبادیان و فندان و بدخشان وغیره خطبه و سکه بنام سلطان بدیع الزمان میرزا برقرار گردید هم دراین سال
محمد بن قایت بای ملکنا ناصر سلطان مصر پس از مجدد ماه و چند روز حکمرانی بواسطه قساوت قلب و سفاکی بدست مماليک
کشته شد و امیر دوم با منفع ترین قسمی از شاهزادگان در ربیع الاول این سال هلاک ساختند آنگاه تمین حکمرانی مصر را
و عمومی او را که نامش قنصوه بود بحکومت برداشتند و لقب ملک الظاهر باو دادند و گمان کرامت قبول این
منصب نمود چنانچه از هم بیش از بیست ماه بحکمرانی مصر برقرار نماند هم دراین سال محمد میرزا با الوند بیک جنگ سختی

نموده والوند بیک شکست خورده راه فرار گرفت و محمد میرزا بتبریز داخل گردید نیز در این سال شاهزاده پادشاه فرانسه درگذشت و چون اولادی نداشت بوی دوازدهم که از بنی اعمام او بود بجایش بتخت سلطنت فرانسه نشست
هم در این سال بواسطه دو تن یهودی که در بندر بصره با ایران تجارت داشتند و هندوستان را دیده و بپرتغال رفتند و تعریف سیاحت خود نموده پادشاه پرتغال یک تن از نیاکان ورسکت را تا کشف هندوستان دلیر و باشد
نیز در این سال امیر محمد حسین سهامی درهرات درگذشت

سلاطین صفویه دوازده تن و پای تختشان اصفهان بوده و اولشان شاه اسماعیل صفوی و آخرشان شاه عباس سوم بوده و مدت سلطنتشان دویست و پنجاه سال بوده است

ذکر وقایع شش و حسب و نسب شاه اسماعیل صفوی و آغاز خروج پدر و برادر و خویش و مخالفت محمد حسین میرزا با پدرش سلطان حسین میرزای کورکانی

در این سال شاه اسماعیل بن سلطان حیدر میرزا بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین موسی بن شیخ صفی الدین از گیلان بعزم کشورستانی خروج نموده و سلطنت طبقه ملوک صفویه تشکیل داده و در ایران و افغانستان از صفویه و اسلام بعد طبقه علوی از این طبقه قوی تر میآمد صاحب منتظم ناصری محمد حسن خان صنیع الدوله در جلد دوم کتاب خویش تحت عنوانی در خصوص خروج شاه اسماعیل نگاشته که نسبت بنگارشات صفا علی خان هدایت صاحب روضة الصفا ناصری و غیاث الدین میر خواند صاحب حبیب السیر و میرزا محمد حسین خان ذوالفقار الملک صاحب تاریخ قشقائیه ایران و سرجان ملکم صاحب تاریخ ملکم و حاجی میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه ناصری و سایرین بهتر و مسلک نگارشات این کتاب نزدیک تر است و نگارنده این سطور آنها را در اینجا اقتباس نموده و نقل مینماید میآورد که شاه اسماعیل صفوی بعزم کشورگیری در گیلان کار کیا میرزا علی حکمران گیلان را وداع کرده از گیلان بیرون شتافت و شاه اسماعیل اول پادشاه از سلسله صفویه نسبا پنجم و وطا بشیخ صفی الدین اسحق اردبیلی بن شیخ امین الدین میرسد و این سلسله سلاطین چون منسوب بشیخ صفی الدین میباشند آنها را صفویه گفتند تولد شاه اسماعیل در شب شنبه بیست و پنجم ماه رجب سنه هشتصد و نود و دو بود چنانچه در همان سال اشاره بتولد او شده و شاه اسماعیل علم شاه بیگم دختر امیر حسن بیک آق قویونلو ترکمان بود و پدر شاه اسماعیل سلطان حیدر میرزا که خیال مملکت گیری داشت غالبا با حمزه بن قتال بیکاشت و در جنگ با شروانشاه در نواحی تبرسران کشته شد و هاجانه فون شد و شاه اسماعیل بعد با نعش او بیرون آورده بار دبیل فرستاد و آنجا دفن ساخت بعد از کشته شدن حیدر میرزا صوفیان و مریدان این خانواده در اردبیل جمع شده با برادر بزرگ شاه اسماعیل سلطان علی میرزا بیعت کردند و روز بروز بر عده و شوکت ایشان میافزود و حکمران اردبیل که از جانب سلطان یعقوب بیک بن امیر حسن بیک آق قویونلو ترکمان بود تفصیل بیعقوب بیک نوشت و او معتمدی فرستاد شاه سلطان علی و شاه اسماعیل و سید ابراهیم را با مادرشان که خواهر ش بود بشیراز برد و در قلعه الموت محبوس کرد (چنانچه در جای خود ذکر شد) و چهار سال و نیم آنها محبوس بودند چون سلطان یعقوب بیک در گذشت و رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک برادرزاده علم شاه بیگم مادر شاه اسماعیل بر پایتخت میرزا پسر یعقوب بیک

خروج کرده و کهتر طلاد آذربایجان را گرفت شیخ و انشاه چون بایسنقر میرزا دختر زاده اش بود از این واقعه کدورت
و لشکری بامداد بایسنقر میرزا فرستاده رستم بیک چون از این امداد اطلاع شد مصلحت در این دید که اولاد سلطان حیدر
از فارس آورده آنها را با لشکری مهرا بجونخواهی پدر بشیراز ان فرستد تا بایسنقر و شروانیان احمد ذول سازند و
فرامرزای عراقین و آذربایجان بر رستم بیک مسلم گردد و چون آنان را از فارس قبریز آورده روند پس از هزار و اکرم
سپاهی بسیار بهراهی سلطان علی میرزا برادر بزرگ شاه اسماعیل بطرف مقصود بر ستاده و چون بکنار آب کر سلطان علی
میرزا رسید سپاه شروانشاه نیز آنجا اردوگاه کرده بود و پس از مقابله و مقاتله چند روز هیچ یک غالب نشده و بایسنقر
بطرف شیراز ان و سلطان علی میرزا بسوی تبریز آمد رستم بیک آسوده گردیده سلطان علی میرزا با سایر برادران روانه ذیل
کرده با زمره فیان و مریدان دو آنها تبع شدند و این وقت باز رستم بیک اعتبای پیدا کرده چرا که در سه جای بایسنقر
حاکم اصفهان نظمار مخالفت با رستم بیک نموده و خطبه بنام بایسنقر میرزا بخوانده لشکری حرکت داده و بایسنقر میرزا شیراز ان
با سپاه شروانشاه حرکت نموده رستم بیک باز سلطان علی میرزا را بخوانده سپاهی داده و او را بجنگ بایسنقر فرستاد
و این بار سلطان علی میرزا غالب آمده بایسنقر و کسانش کشته شدند و رستم بیک آسوده گشت و سلطان علی میرزا بذیل
آمده و مریدان از اطراف آمده بجمعیت بسیار در ذیل جمع شدند رستم بیک برسیده سلطان علی میرزا با برادران و اتباع
تبریز آورده و نهایت محافظت آنها پرداخت و بخیال کشتن سلطان علی میرزا افتاد و چون از قصد او آگهی یافت برادران را
برداشته فرار بذیل کرده و با زمره فیان و مریدان او را گرفتند رستم بیک برسیده سپاهی بجنگ او فرستاد
و سلطان علی میرزا کشته شده و سر او را تبریز برده و شاه اسماعیل از ترس آنکه رستم بیک تکلیف داده بود او را سلطان حیدر میرزا را
تمامی بکشتند بنهانی نیز بست و مریدانش او را بگرگان بردند و بعد او را برشت قتل نمودند و از آنجا بلاهیجان نزد کارکیا میرزا
علی که از مریدان خاص صفویه بود برفت و در آنجا با نده و مریدان از بلاد متفرقه آمده و قت و صدقات بسیار میگذرانیدند
و چون تسلط نبود نانده و میرفتند و شاه اسماعیل لاهیجان در کمال عزت بسر میبرد تا در این یکسال با صرار زیاد و با کارکیا
میرزا علی وداع نموده از لاهیجان بدیلمان و از آنجا بطارم آمده نزدیک هزار و پانصد تن از مریدان شام و روم و او
بودند آنگاه بخلخال آمده و از آنجا باز ذیل رفته شد و این وقت سلطان علی بیک کرد از طرف اولوذ بیک حاکم ذیل بود بجهت
شاه اسماعیل پیام داد که در اینجا نان شاه اسماعیل از ذیل بطرف قراباغ روانه شد آنجا قشلاق نمود و چون زمستان بسر رسید
باز بذیل آمده از آنجا بگنجه تعاقب نموده و در آنجا بر کرشاه فرود شد

هم در این سال خدابنده حسین میرزای کورکانی چون در استراباد تمکن نیافت و انوار ثروت و دولت بر او تافت بعزم تسخیر خراسان
و مخالفت با پدرش سلطان حسین میرزا افتاده و با سپاهی بسیار باسفراین رفته و امیر بدرالدین ازاد غوز برخاست بجنگ
با او بیاراست و پس از بالا گرفتن نایره قتال امیر بدرالدین کشته گشت و این خبر چون در سبزوار بگوش مظفر حسین
میرزا برسید او نیز از جای بجنبید و بجنگ برادر روانه گردیده جوان او بسیاری کشته شدند و چون سلطان حسین میرزا
این اخبار شنید با حال ناتوان امیر نظام الدین علی شیره و امیر مبارز الدین محمد والی یزد را بهرات گذاشته رایت
عزیمت بجانب استراباد برافراشت و باستراباد نزول فرموده محمد حسین میرزا فرار نموده و سران بدرگاه پدر تاجدار

فرستاده و طلب عفو نموده و سلطان حسین میرزا او را بخوبی و با التفاقات شروانه نوازش فرمود همچنین برادرش مظفر حسین میرزا با تبعه‌ات ملوکانه خورسند فرموده و منشور حکمرانی آنان را صادر نمود و محمد حسن میرزا را بحکومت طوس برقرار کرده و او از استراباد متوجه هرات گردید و چون نزدیک شدن موکب شاهی و هرات اشتهار یافت امیر شیر علی با سایر بزرگان و امرا باستقبال شتافتند و منزل بمنزل رسیدند و چون محضر سلطان حسین میرزا را رسیدند همگی شیر از اسب پیاده گردید که بعزوست بوسی سرافراز شود ناگاه پایش ست کرده و برجای نشست سلطان حسین میرزا مضطرب گردید که با امیر علی شیر چه رسیده فرمان داد تا مجمر خاصه او را با خود نیندند و خواجه عبدالله را متکفل حال آن امیر بی نظیر فرموده و او را نیمه عین شب مجمه هرات بدرنش رسانیده و دو بار او را معتمد کرده تا عاقبت روز یکشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی این سال درگذشت. سلطان حسین میرزا با عموم شاهزادگان کوکانی و بزرگان و سران کشوری و لشکری بعزای آن امیر معارف تمیز قیام نمود و تا چند روز بساط سوگواری و ماتم داری و اطعام عام گسترده شده بود و مدفن امیر علی شیر را در گنبد مسجد جامع هرات واقع در عیدگاه قرار داده و در حیاتش ساخته و پرداخته بود با لجله برای رهبرنده او سلطان حسین میرزا آنقدر تدارک آش اطعام امر فرموده بود که جای کشیدن و بخشیدن نبود ناچار در صحرای غربی در شمالی عیدگاه هرات سفره اطعام عام گسترده گردید و خوانسالاران مشغول کشیدن و بخشیدن شدند سرادق جلال ملوکانه برافراخته و پایه دولت بجلوس سلطانی در آن صحرا سرای دار برافراشت و مانند آن روزی کمتر کسی دیده بود و پس از صرف طعام و قرائت اطعام بعزات کردن سوی بجهت وح پرفتوح امیر علی شیر نفیس اختتام دادند و چون شرح حال جسته خصال امیر علی شیر را تالیفات پسندیده و دواوین اشعار فارسی و ترکی و پاره از انشاء او را در جلد سوم شعرای خاور رشته تحریر آوردیم در این جا از بسط سوانح و در گذشتن هر دو این سال فرزانه داد خاک ایتالیا پیش رفت باز گردیده و شهر میلان را متصرف شدند

ذکر وقایع شش و اطاف سلطان حسین میرزای کورکانی در هرات و بازماندگان امیر شیر علی و جنگ شاه اسماعیل صفوی با شیبک خان و انشاء و خطبه شاه اسماعیل و خلع سلطان مصر و نصب ملک اشرف و باز خلع او و نصب طومان بای و کشته شدن او و نصب ملک الاشرف اقوری و جنگ سلطان بایزید عثمانی در پولونیا

در این سال سلطان حسین میرزا در هرات و بقایای بازماندگان امیر علی شیر نهایت التفاقات شروانه و اعزازات ملوکانه منظور آورده و در واقع در مدت سلطنت طولانی آن پادشاه دین پناه فقط همین وزیر صاحب اندیشه بی نظیر بود که از ابتدا تا زمان وفات ذره‌ئی از مقام و منزلتش کاسته نشد و رقم غزل و خطی در دفتر حیاتش کاشته نگردید در این سال شاه ابوالحسن بهادر بهرات آمده بعزوست بوسی پدر تا بدار الفاتحه رفته و پس از چند ماه اذن انصراف حاصل و بقندهار حکمرانی خود مرخص گردید نیز در این سال شاه اسماعیل صفوی با صوفیان و اتباع خود مصمم جنگ با فرخ یسار شیروانشاه شده بگنجه رود خانه کر آمده از آن گذشت و پس از تعمیر سپاه و تعریز بنه و خرگاه بطرف شماخی براند و پس از مقابله و مقاتله شاه اسماعیل غالب آمد و فرخ یسار با بیشتر بزرگان سپاهش کشته شدند و مال بسیار بچنگ شاه اسماعیل افتاد و فرخ یسار ابن امیر خلیل الله ابن سلطان ابراهیم ابن سلطان محمد کیقباد بن فرخ زاد بن منوچهر خاقان بود و حکیم شهیر و شاعر بزرگ خاقانی شیروانی منوچهر خاقان بود و از

سفر آن پادشاه معارف شعار فتوحات و ظفرهای متواتر و متوالی بسیار میسر بوده و پس از گشته شدن فرخ یسار شاه اسماعیل ثانی او را کر متعرف شد هم در این سال شیبک خان اوزبک با سپاهی فراوان بسمرقند تاخت و با علی سلطان میرزا جنگ در انداخت و پس از گشته شدن بعضی سمرقند را مسخر ساخت هم در این سال کرمان شتافته هزار و پانصد سیاه دیلمی بود بحکم پادشاه بسپاه و لشکر شیبک کرسیتوف کلب کاشف مرکار دخل کردن و زنجیر پا بسپاه نیاورده کرده و در آن قرون چنانچه نگارش نموده شد این گونه اعمال جشیانه و اهمال و درشتناکانه و زشت و با بسیار واقع میشد خاصه تعصبات مذهبی که سته رفاه انوار معارف علم و عرفان آنها را زائل کرده نیز کمک از دریا نوردان پرتغال که بست افریقا میرفت یاد خالف او را بجزیره قمرولی کشانیده و آن جزیره قمرول حالیه ایالت معلوم در نیز از برزیل است که چون در آن جزیره و در خشکهای بسیار بود کرمای آنها سرخ بود و مانند شعله آتش مینمود بلغت پرتغال موسوم بزرد ول شد هم در این سال ملک طاهر ابن سعید قشمی و حرامردمان عصر معزول کرده و بجایش ابا نبلاط یعنی جان پولا را بمنصب حکومت برقرار نمودند و او ملقب بملک ناصر شد فرمودند لیکن این حسان نیز مانند اسلاف خویش پس از مدتی با حکمرانی راه عدول پیش گرفت و بزرگان عرکاه سلطان سپاه باد و داد او را معزول کرده در محمد حرب هادی ثانی این سال تخت بزرگ شیده و پیر سیف الدین طوطان بای که اصلا از ممالیک و در حزیده های قایتبای بود بسلطنت برداشتند و او را ملقب ملک العادل ارزانی داشتند و این کار بزرگان و سرداران شمار کرده و معه سپاه بزمیده گشتند و پس از شاه حکمرانی ممالیک برخاستند و او را پی کشتن و گرفتند و چون طوطان بای از کیفیه و مشورت آن خبر یافت از عمارت سلطنتی سر بر تافت بمصر گریخت و باندیشه خویش چنین پنداشت شد و پس از چهل روز اقامت ممالیک او را پیدا کرده و در ذی قعده همین سال او را بکشتند آنگاه بزرگان و اعیان عصر اشاع اجتماع نموده و برای تعیین سلطانی تکلف بکفایت و کیاست تداول آرا کرده و بمیر قصوجا ملقب به انوری بسلطنت اختیار کردند و او نیز از ممالیک و از برای حمایت بای بود و بسیار شخص دانا و زیرک و پرهیزکار بود و مرکزان نیکرد کرامت و ممالیک در حق او کینه ای و کیه ای و حیله و تدبیری کنند ولی باز بمحض اطمینان آشنا را بخوبست و در حق هر کس نفسی داشت و اقامت ساخت و از عدم میل خود بیان کرد که من بسیار خورسند و دلشاد نیستم روزی را که بمیر شما آمده مرا از این تخت بزیر آرید پس قبل از آن بروز تن ممالیک اقدام نمیکنم آشنا در کی میل اطاعت و بندگی خود را اظهار داشتند و دست مبایعت و متابعت برافراشتند و او در غره شوال این سال بتخت حکمرانی مصر جلوس کرد و ملقب بملک اشرف گشت هم در این سال سلطان بایزید خانی پادشاه عثمانی جنگ با پرتغالیان نظر نموده بسیای آنان بکشت نیز این سال قاضی قطب الدین احمد کرکشت

ذکر وقایع سنه ۹۰۶ و حکمرانان موجوده در ایران و افغانستان و بین النهرین و ترکستان و مصر و اروپا و جنگ شاه اسماعیل با الوند میرزا و غلبه شاه اسماعیل و جلوس او در تبریز

و این سال نکم انانیکه تقریبا در آسیای مرکزی و علی و صغیر و افریقا و غیره سلطنت داشتند بدین ترتیب بوده در هرات و خراسان و ترکستان و افغانستان سلطان حسین میرزای کورکانی بود در خاک مصر ملک اشرف قنصوری و در اسلامبول و اناطولی سلطان بایزید خان و در عثمانی و در عراق عجم و ایران سلطان مراد بن سلطان یعقوب بیک آق قویونلو ترکمان مرا

بیک بایندر و بریزد حسن بیک جلایری و رمضان و خواجه و فیروز نکوه و بابا بیک پرناک و عراق عرب بین الخمرین و قاسم بیک بن همان کربیک و دوبار کره قاضی محمد با اتفاق مسعود بیک کلی و رکاشان و رئیس محمد کره از اهالی لرستان و ایزد تو شاه اسماعیل صفوی و تیکه از قفقاز و آذربایجان و هیرزه و ایروان و قرشدار و بدیع الزمان میرزا و بلخ و معتمانات آن و شیبک خان و سمرقند و خسرو شاه و قندز و میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید و کابل و ظهیر الدین محمد بابر پسر میرزا عمر شیخ و جده ها پادشاه افغانستان و هندوستان و ماوراء جان و ابوالفتح بایندر و کرمان و بلوچستان و ایمان و توابع و ملحقات نیز و ده کرا از جانشان نواب و حکام و نایب حکومت ها و رآنجا برقرار و شیبه استقلالیت داشته و معلوم است حال یکه بیچاره و این بلاد کرد هر جمعه و قطعه ای یک تن امیر و فرمانگذار باشد چه خواهد شد هم و رین سال شاه اسماعیل صفوی با اتباع و سپاه خویش مقابله و مقاتله الوند میرزا ترکمان که بنجوان شتافته بود و پس از دو بار جنگ الوند فرار نمود و بسیاری از سپاهش کشته و اسیر شده و طبقه آن قزلباش بر دل گذاشت و طبقه صفویه را نوبت رسید و شاه اسماعیل مظفر و منصور بتبریز آمده و تخت سلطنت بنشست و شعار مذهب شیعه را آشکارا و دیده نمود و در مساجد و منابر اسامی ائمه اثنا عشریه را فرمان داد تا منبعد ذکر کردند اما باید دانست که در اطراف شاه اسماعیل چند تن مرد کاری مدبر و لیر خویش عقیده از دولت شمار مانند خلفا بیک طالش و عبدی بیک شاملو و آقا چی و حسین بیک لله و زرکان طایفه بستاجلو و غیره که همگی متفقا متحد و در جان سپاری و وفاداری قیام و اقدام داشته و در بیت مخاصمت را در خدمت شاه اسماعیل صفوی برمیان افراشته بودند از آن روی تقریبا دو ثلث ایران و افغانستان و ترکستان پادشاه مقتدری نبوده و هر کس بود راه مخالفت آن گرچه شاهزاده معصوم میرزا بن برعرض امسال در قلعه دزکند کشت و چون این خبر بسلطان حسین میرزا در هرات رسید بسیار محزون و فوت فرزندش گشت و ولایت قلعه نو براد ر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا مقرر گشت نیز میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید حکمران کابل وفات یافت و بجایش میرزا عبدالرزاق برقرار شد هم شرف الدین علی سینکی و الاجلال الدین علامه دوانی و حسین علامه تونی و فوالی طوسی صاحب ثمرات نحویه و غیره و فوت نقش ربیع دار کره هندوستان گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۰۸ و پناه جمعی از خوف شاه اسماعیل بهرات نزد سلطان حسین میرزا و رفتن ابن حسین میرزا بسیستان و استیلای محمد مقیم ارغون بکابل و استیلای محمد خان شیبانی بسمرقند و آمدن محمد بابر شاه بسمرقند و فتنه از آن شهر و جنگ الوند میرزا و سلطان یعقوب با شاه اسماعیل صفوی و فرار آنها

در این سال نیز چون جهان ستانی شاه اسماعیل صفوی بمرتبه اشتهار یافت عبدالباقی میرزا و میرزا عثمان و سیده بیگم بن میرزا میرانشاه و میرزا بیک حکمران یزد و جمعی دیگر از اطراف و اکناف بپایه سریر سلطان حسین میرزای کورکانی آورده و پادشاه کورکانی آنان را بنوازشات شهریارانه و التفات ملوکانه نوازیدند مخالفت سلطان بیگم که سابق در عقد نکاح سلطان احمد میرزا بود و بعد از وفات عبدالباقی میرزا در آورد هم در این سال حاجم جاجی که قلعه لاش در سیستان سپرده باو بود با امیر سلطان ارغون مخالفت نموده بسلطان حسین میرزا آغاز مخالفت نموده بسلطان حسین

میرزا آغا سر و اخت و متابعت نمود و غلطی نکاشت که اگر پادشاه یکی از ان هزارکان را کسیل دارد این بنده او باب شور بر دیش بگشاید سلطان حسین میرزا فرمان داد تا ابن حسین میرزا با دو هزار سوار بدانسوی بتاخت و معه او سیستان مسخر ساخت چون میرزه الغون این بشنید با پسر خویش ارزبای بجنبید و مقدم فاضل کوکلتاش بنا نهاده ابن حسین میرزا برسید و از یکسو میرزا غون و از یک طرف شجاع بیک و سپاه قندهار برسیدند و ابن حسین میرزا در میان گرفته و سپاه او را همدم ساختند و او زخمی برداشت و روی بهزیمت بجانب هرات برافراشت و میرزه الغون ظفر گردید

هم در این سال بواسطه صغر سن میرزا عبد الرزاق حکمران کابل که پس از پدرش میرزا الغ بیک بتخت حکمرانی کابل نشسته بود میان امراء و بزرگان مانند شیر محمد و میر یوسف سالارین نزاع واقع گردید و پریشانی بسیار بحال مردم کابل دست داد و چون محمد مقیم ارغون پسر کوچک میرزه الغون این اخبار بشنید لشکر هزاره و نکودری را فراهم نموده و بجانب کابل سیر گردید میرزا عبد الرزاق تاب مقاومت نیاورده راه فرار گرفت و محمد مقیم بکابل وارد گردید و دختر میرزا الغ بیک خواهر میرزا عبد الرزاق را بعقد ازدواج خود کشید و از فتح کابل بدیع الزمان میرزا و میرزه الغون کرده کنار آب تموید بودند بسیار مسرور شدند هم در این سال محمد خان شیبانی پسر مراد خان پسر ابو الخیر خان که از خواتین ایل جوجی خان او زبک بود و چندتن دیگر خود فراهم نموده از طرف ترکستان بنای ترکتازی نمود و از غلایم و اموال جمع فرموده و بطرف سمرقند براند و آن وقت سلطان علی میرزا در سمرقند بود و کلیه مهام جمهور بدست قدرت خواجه یحیی بود محمد خان بتدبیری سلطان علی میرزا با مادرش و قبیلی از بستگان او بیرون کشید و پس از چند روز اکرام و احترام همه را بگشت و پس از آن بکار خواجه یحیی پرداخت و کار او را بهم بساخت و سمرقند را پاک نموده و بتخت حکمرانی جلوس فرمود و او زبکان در نقدی و اجناف بنای شرارت کردند ابو المکارم که یکی از بزرگان سمرقند بود و پسنامی نظیر الدین محمد بابر پسر میرزا هم شیخ حکمران اندجان نامه نگاشت و از ظلم و آزار ازبکان شکایت کرد و او را بوعده معین بخواست محمد بابر بر حسب میعاد از اندجان بغیبه شبی بسمرقند داخل گردید و محمد خان شیبانی در آن وقت در کان کل جای داشت و وقتی از ورود محمد بابر خبر گردید که چاره بجز فرار نداشت و شیبانی از ازبکان کشته و فراری شدند و محمد بابر با نظام شهر پرداخت و چون تمامی محصولات و خلجات سمرقند را او زبکان هم پنجه تمام کرده بودند محمد بابر بمحض غایت و آسودگی مردم سمرقند زبانی سپرد و باندجان رفت و پس از رفتن او محمد خان شیبانی مطلع گردید و راه سمرقند گرفته و بآن شهر رسید و بزرگ و کوچک نخشید بسیاری را بکشت و خلقی را گرفتار ساخت ابو المکارم که ریش خود را تراشیده بود و راه فرار پیمود گرفتار و روانه او نمود محمد خان شیبانی در سمرقند جلوس نمود و حکومت بخارا و توابع او را بهراور خود محمود سلطان عنایت فرمود و میرزا الغ بیک میرزا سپاهی جمع کرده فرهنگ شاه اسماعیل خبر رسید شکست فاحشی دید و بطرف بغداد بگریخت نیز سلطان مراد ابن سلطان یعقوب بیک آق قویونلو پادشاه عراق عجم سپاهی بی اندازه جمع نمود و پس از مقابله و مقاتله با شاه اسمعیل صفوی و نواحی همدان شکست فاحشی یافت و از میدان جنگ منهزم گردیده سر بر تافت و بطرف شیراز شتافت و شاه اسماعیل بر تمامی عراق عجم استیلا یافت

هم در این سال شاهزاده محمد حیدر میرزا پسر سلطان حسین میرزا و نیز سلطان بیگ میرزا برادرزاده و داماد سلطان حسین میرزا وفات یافتند نیز در این سال کریستوف کلب از جانب پادشاه اسپانیا اعزام یافت و باز برای کشف بلاد و بطرف

وقایع جهان و جهانیان

امر بکشتاف و این سفر بهمراه است که جزیره مارتینیک را پیدا کرد

ذکر وقایع سنه ۹۰۹ و حرکت محمد خان شیبانی بطرف بلخ و محاصره آن شهر و عود او بسمرقند و فتنه سید جعفر در بلخ و کشته شدن جمعی و بیرون آمدن سلطان حسین میرزای کورکانی از هرات و عود دشت و سایر اتفاقات مهمه این سال

در این سال محمد خان شیبانی چون در سمرقند قوت و شوکتی یافت بعزم تسخیر سایر بلاد ترکستان رایت ملک گیری برافراخت از آن سوی سلطان حسین میرزای کورکانی رسولان نزد فرزند خویش سلطان بدیع الزمان میرزا بسبلغ فرستاده و از غایت غفلت و عاقبت نا اندیشی او را بلاکا نامیده و خبر شاه میرزا از نظاهر اول و تجاوز ازبکان بدیع الزمان استغاثه نموده و خواهش کرد که سپاه بلخ تا کنار آب آمویه رسیده تا با جنود حصار شادمان و خشان و بدخشان و قندوز مقابله و مقاتله محمد خان در آیند سلطان بدیع الزمان از شنیدن تصرفات و فتوحات محمد خان شیبانی و رسل و سائل خاقانی و سایرین مضطرب مستعد قتال گردیده با میرزا خان نامه کرده و او را بدد بخواست و چون زمستان در گذشت و صحراء و دشت پر سبزه و ریاحین گشت سلطان بدیع الزمان میرزا از بلخ خیمه بیرون زده ولی با آنکه از پرسش سلطان حسین میرزا نگران کمک بود و آثاری پدید گشت و نیز خبر شاه بیگ غیر مقبول متمسک شد بدیع الزمان میرزا چون کار را این گونه دید پس از مشورت با میرزا خان عزم توقف کرده باغ چهار باغ ابراهیم بلخ را گزید و آثار پریشانی در او و فتنه و اطراف پدید گردید و محمد خان شیبانی فتح طالقان را وارد شده از آب آمویه بگذشت

و در این وقت سید جعفر که از سادات دشت قبچاق بود و از مذهب خود ان محمد خان شیبانی محسوب بود و ظاهر بسی آراسته و باطنی از مکر و فریب نپاکیزه داشت بلخ آمد که من از کثرت ظلم و تعدی محمد خان بجان رسیده درگاه بدیع الزمان میرزا را پناه یافت و اکرامی تمام یافته و مالی وافر با بخشود و سید با یاران و بزرگان راه یافت و متدرجا از شوکت و اقتدار و جمعیت خواهی محمد خان شیبانی همی راند و موافق نیافت و از راه دوستی و پیوستگی سلطان بدیع الزمان منحرف ساخت امیر محمد باقر که یکی از امرای نامی شناس سلطان بدیع الزمان میرزا بود چگونگی را بدیع الزمان رسانید و بدیع الزمان همگی را حاضر نموده و پرده از اضمار و اسرار آنان برداشت و شاه قلی برلاس و آقا قاب ترخان و بلنگ کیلدی مقید فرمود و بسیاست رسانید و چون خبر این فتنه سید جعفر بود امیر شاه منصور او را نیز بقتل بیاورد و این وقت خبر رسید که محمد خان شیبانی از معبر کرکی بگذشت بدیع الزمان میرزا چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بطرف گزروان کرده و محمد خان شیبانی نوادی از خود را تصرف نموده بدیع الزمان نظر بقلت سپاه و بی پایگی دستگاه نا چار فرزند خود میرزا محمود زمان را با امیر سلطان قتلیغ تاجی از سپاهیان در بلخ گذاشت و رایت عزیمت از گزر بطرف خود روان افراشت محمد خان شیبانی دسته ای از بکر فتن شیر خان فرستاده و امیر علیخان از پی او نهضت بیرون شتاف پس از نکشت اسیر شده و شیر خان بتصرف او ازبکان در آمده امیر علیخان را با اردوی شیبانی بطرف بلخ آمده آن شهر را فرو گرفت و آغاز محاصره نموده و از درون بلخ میرزا محمود زمان و امیر سلطان بدافعه و محاربه بر خاستند و نهایت رشادت و شجاعت را نمودند و مدت سه ماه بلخ محصور بود و همی از او ازبکان کشته و بخاک و خون آغشته شدند

وشبی امیر علیخان بحکمران شیرغان کرد و بار دوی شیبانی سپرده بوده خود را نیمه و پای بحصار رفت و آواز داد
او را شناخته طنابی دراندختند و او را بالا کشیدند بلخ بردند محمد خان شیبانی دید چون فتح بلخ باین زودی میسر
نگردد خان بگران عزیمت و عودت در سلطنتستان از ظاهر بلخ بجانب سمرقند بحرکت آورده و از قصبه اوبانی گاه بگاه
ستاده بمرو الان بلخ رسیده شاه دیباکرده تسخیر خراسان پرداختند در این وقت چون سلطان بدیع الزمان میرزا
از رفتن محمد خان شیبانی خبر یافت بچگانه شتافت و باقی زمستان را آنجا بسر برد و اول بهار باز از هیرمند شاه
استمداد جست و او بنقشه انگیزی امیر عربیک از معاونت سر باز زد و بدیع الزمان با میرزا و الغون نامه کرد و با او آمده
متفقا با میرزا خسرو شاه بجنگند و شیرخان را فرو گیرند سلطان حسین میرزای کورکانی چون این وقایع شنید از هرات
لشکر بیرون کشید و تا منزل تراب راه سپرد در آنجا خاهی برو جودش طاری گردید و عودت بهرات نمود و این وقت
سلطان بدیع الزمان میرزا از طرف میرزا الغون خبر رسید که من با سپاهی فراوان بازم شیرخان گشتم بجهت تادیب
امیر عربیک و شما نیز بدانوشتا بید سلطان بدیع الزمان میرزا از شنیدن این پیام مسرور گشت و بسیار گردیده بشتابزد
بازار رسید از آن سوی امیرزا الغون بهم ملحق گردید چون امیر عربیک از آمدن آنان خبر یافت از شیرخان متحصن گردیده خاطر
بدسوگانست و رایت مداخره بر افراشت سلطان بدیع الزمان نیز نزدیک شیرخان از طرف عیدگاه نزول نموده و امیرزا الغون از
طرف دره سیدی احمد میرزا بر قرار گرفت و چندتن رسول نزد امیر عربیک فرستاده و تحقق دیرینه بدیع الزمان را بیاد او
آورد امیر عربیک خبر فرستاد اگر آن جناب بیرون قلعه آئی و شفاها گفتگوئی من متعهد میگردم که ابواب قلعه بگشایم میرزا
الغون قبول کرده و آن وقتی که میخواست روانه گردد سلطان بدیع الزمان پرسید و از چگونگی احوال پرسید میرزا الغون جواب
رسانید که امیر عربیک حاضر خدمت است و اگر قدمی رنجه دارید تا باتفاق بقلعه رویم کار مفاقت و مخاصمت بسالمت و مصالحت
انجامد سلطان بدیع الزمان میرزا قبول کرده و چون این خبر باهل شیرخان رسید آوازه کوس شادمانی بلند گردید و سلطان
بدیع الزمان و امیرزا الغون بقلعه درشدند و امیر عربیک شمشیر گردن و کمر بدست بخدمت شتافت و سلطان بدیع الزمان
او را دریافت و از نوازشات امیرانه بنواخت و پس از تمهید اساس صلح و سالمت و آشتی و مراجعت سلطان بدیع الزمان
و امیرزا الغون بارودگاه مراجعت کردند و خوف جنگ و جدال از مرو شیرخان زایل گردید و در این سال شاه اسماعیل صفوی
پس از آنکه چند ماه قبل شکست فاحشی بسلطان مراد میرزای آق قویونلو داده بود بطرف قم خود رسیده شنید که سلطان مراد بجهت
شتافته و از دو فرسخی قم خیمه زده و برای قلع او شاه اسماعیل بطرف فارس بازگشت و چون نزدیک گردید سلطان مراد میرزا
بدون جنگ و جدال بطرف طبرستان فرار کرده و شاه اسماعیل بدون مانعی شیراز رفته و در ربیع الثانی وارد گردیده و مورد
ابراز استقبال شایان گردید شاه اسماعیل حکومت فارس را بالیاس بیک ذوالقدر داده و از فارس امیرزا شاه جابر
اصفهانی مراجعت نمود پس از ظفر فارس بطرف قم رهسپار شده و در آنجا قاضی حسین میدی بحکم او کشته گشت آنگاه از قم بطرف
کلپایگان فیروزکوه و هر کسانیکه در آنجا را متصرف شده و سپاه شاهی در کیلانات و مازندران پیشرفت نموده و کار کیا میرزا علی
ابتدا قدری متین نموده و عاقبت بخدمت شاه اسماعیل شتافت و شاه رعایت تحقق دیرینه او نموده و در نقش صفات و فیروزه
فرمود و این وقت محمد حسین میرزا از پدر تاجدارش سلطان حسین میرزای کورکانی برنجیده و بخدمت شاه اسماعیل رسیده مورد

اعزاز و اکرام گردید نیز در این سال سپاه فرانسه که از خاک ایتالیا فتوحات فراوان نموده بودند از راه ایتالیا شکست خورده و رو بجزیرهٔ کرسیکا نهاده و در قرع باروت بجهت نقب قلعه و برج در سال ۱ در روپا شده و پیدا گردید و نیز در سواحل شرقی افریقا جزیرهٔ زنگبار را البوکرک پرتغالی اکتشاف کرده خراج بر ست

ذکر وقایع سنهٔ ۹۱۰ و مشورت کردن سلطان بدیع الزمان میرزای کورکانی با امرا و آمدن او بهرات و ملاقاتش با سلطان حسین میرزای کورکانی پدرش و زفاف بدیع الزمان و رفتن بطرف قندهار و صلح با ظهیر الدین محمد بابر و رفتن شاه اسماعیل صفوی بطرف یزد و طبس و فتوحات او و غیره

و در این سال چون سلطان بدیع الزمان میرزای کورکانی خاطر از امیر عمر بیک و شیر خان آسوده ساخت طرح اجتماع امرا در مشورت در دفع محمد خان شیبانی در انداخت نخست فکر هم نمودن خسرو شاه حکمران قندز افتاده مقرر شد تا امیر ذو النون و امیر عمر بیک و طیخان و رفیدیا ترکان و شاه منصور با سه هزار سوار عازم قندز شدند در بین راه خبر یافتند که محمد خان شیبانی برادر خود محمود سلطان را برای فتح قندز فرستاده او در راه بعبد الرحمن بیک ارسالی سرای سیده و از آمدن و منهزم ساختن و سپاه قندز را متفرق نموده و این خبر چون بقندز رسید خسرو شاه شهر را گذارده و با خواص خود بکوهستان فرار کرده امیر ذو النون گفت حیف است شهری بدین آبادی را باوزبکان واگذاریم در حالیکه هنوز محمود سلطان خود بقندز نرسیده پس با سایر امرا طرف قندز شتافت پس از رسیدن نزدیک قندز معلوم گردید مولانا محمد ترکستانی از قندز مردم را بمتابعت و اطاعت محمد خان شیبانی میخوانده منتظر است که محمود سلطان رسیده شهر را با و سپارد و امیر ذو النون چون هر چند رسولان نزد مولانا محمد ترکستانی فرستاد از خونریزی و سفاکی اوزبکان و رافت و مرحمت کورکانیان بیان کرد و بلکه دروازه ها را گشاینده قاعده و نکرد ناچار آهنگ عودت از ظاهر قندز نموده و باردوی بدیع الزمان میرزا شتافت سلطان بدیع الزمان میرزا در این وقت محض استرضای خاطر پدرش سلطان حسین میرزا مصمم بر فتن هرات شده امیر سلطان قلیخان را بحافظت بلخ گذاشت و امیر علیخان را بحکومت شبر خان گذاشت و در نهایت عزیمت بطرف هرات برافراشت و سمند خسرو شاه با و پیوست چون خبر نزدیک شدن بدیع الزمان در هرات شایع شد سلطان حسین میرزا فرمانداد تا شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی و شیخ جمال الدین اویزید پوران و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی و امیر غیاث الدین امیر سیف الرازی و چند تن از بزرگان کشوری و لشکری بدرگاهش حاضر شدند و دستوری قرآن گذارده قسم یاد کرد که در حق بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون و خسرو شاه فرزندانه فکر نمایم و آنان را فرمود تا باستقبال شتافتند و چون باردوی بدیع الزمان رسیدند چگونگی را معروض داشتند بدیع الزمان شاه خاطر گردید و از آنجا کوچ کرده بسرپل بادام رسیدند و آنجا مظفر حسین میرزا و معه طغانه بیگ آقا که باستقبال آمده بودند خدمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و روز بعد که پانزدهم جمادی الاول بود سلطان حسین میرزا از هرات باستقبال فرزند رشید خود بیرون شده و در زوزنی دو کرخ سلطان بدیع الزمان میرزا بدرسید و پیاده گردید از دور مکث و ضراعت مراسم بندگی و نیاز نمود سلطان حسین میرزا او را در آغوش گرفت و مدتی در آغوش همدگر گریه داشتند آنگاه امیر ذو النون و خسرو شاه و سایرین پیش آمده بنده حسین

دست بوسی رسیده در روز بعد سلطان حسین میرزا بتخت روان سوار شده و در طرف است و بدیع الزمان میرزا و چپ مظفر حسین و سایرین مناقب یکه یکه بازجلال اعزازی بسیار متوجه هرات گردید و از راه خیابان و سرپل هرات باغ جهان آرا نزول فرمود و هریک از ثقاة خراسان منزلی وارد شدند و تا چند روز ضیافتهای گوناگون شده و آنگاه امیر ذوالنون بجهت و عزم از محمد بابر شاه اذن انصراف حاصل نموده حرکت کرده و بدیع الزمان میرزا و قنبر میرزا الغ بیک بن سلطان ابو سعید را بعهده نگاهداشت در آورده و بدین واسطه تا چند روز بساط نشاط در هرات پهن و از هجوم و رود مسرت و شادی اوقات گذرانیده و در این وقت خواجه افضل الدین محمد وزیر کرمانی در گذشت و تمام اموال و اسلحه سلطان حسین میرزا متصرف گشت آنگاه سلطان حسین میرزا مقرر داشت تا سلطان بدیع الزمان میرزا با مظفر حسین میرزا بجهت مدافعه محمد خان شیبانی بطرف آب مرغاب ایت فرقت آن و خسرو شاه نیز حرکت نموده بطرف قندز روانه شده و در آنجا با اوزبکان دست و گریبان شده گرفتار شد و او را بر خر برهنه سوار نموده قندز گردانیدند و پس از فوقت خواری او را بشربت مرگ چشانیدند و قندز بتصرف اوزبکان باقی ماند و از این وقت بدیع الزمان بعزم تنبیه مردم بلخاب حرکت کرده چون کوهستان سنگ آب را فروگرفت گزنا گاه خبر از امیر ذوالنون رسید که محمد را پادشاه برای تسخیر قندهار حرکت کرده و بهر چه زودتر باید بمن ملحق برسانی مربع الزمان میرزا با سپاهی فراوان بطرف قندهار روان گردید و چون بانجا نزدیک شد امیر ذوالنون باستقبال شتافته و با تزک و تمامی سپاهی بسیار از هر جا جمع گردیده محمد بابر چون اطلاع یافت که بدیع الزمان میرزا بحمایت امیر ذوالنون بظاهر قندهار رسیده و از آنجا لشکریان بتگک او میرسند ناچار تن بصلح داده پس از چند مصالحت محمد بابر بطرف کابل حرکت کرده و بدیع الزمان میرزا بسوی زمین داور روان شد با امیر ذوالنون قرار داد که زمستان را در قرا قشلاق نماید و اول بهار هر طرف صلح و هنگ حرکت کنند هم در این سال شاه اسماعیل صفوی آهنگ یزد نمود آنگاه محمد کره بعزم مدافعه در شهر تحصن نشسته و تا ماه جنگ در کار بود تا عاقبت شاه اسماعیل یزد را فتح ساخت و محمد کره به یازین قلعه رشد و باز یک ماه در آنجا مدافعه میکرد تا سپاه شاه اسماعیل آن قلعه را فروگرفتند و محمد کره اسیر شد و پس از فرصت از کار یزد شاه اسماعیل بطرف طبس شتافت و پس از معاقده در دوم شعبان طبس را تصرف نمود و نزدیک هشت هزار تن از مردمش کشته شدند آنگاه شاه اسماعیل یزد خود توقف نموده و از آنجا باصفهان در آمده فرمود و محمد کره را فرمان داد تا سر زن بر داشتند نیز الیاس بیک ذوالقدر حکمران فارس مقتول گردید بجای منصور بیک افشار برقرار شد هم در این سال دامنه شوکت و اقتدار شاه اسماعیل صفوی در هرات مشهور شد سلطان حسین میرزا کورکانی بهیر کمال الدین محمد زرنا مکتوبی مودت آمیز نزد شاه اسماعیل آورده و چون مضامین آن نامه موافق طبع شاه اسماعیل نبود رسول اعزازی نیافت نیز رسولان و ایلچیان سلطان بایزید عثمانی و خوانین دیگر پادشاه مصر با نامه های تهنیت خدمت شاه اسماعیل رسیده و اشعاعات شعاعه بدیدم همت نمودند هم در این سال الوند بیک آق قویونلو حکمران دیار بکر و کمال الدین حسین کاشفی سبزواری در گذشتند نیز ایزابل ملکه اسپانیا در گذشت و این ملکه در اخراج اعراب از خاک اسپانیا با شوهر خود فرمانروای پادشاه اسپانیا بسیار سعی کرده بی اندازه متعصب بود

ذکر وقایع سنه ۹۱۱ و فوت سلطان حسین میرزای کورکانی و جلوس سلطان مربع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بتخت حکمرانی هرات و آمدن شاه اسماعیل بطارم و گیلان

در این سال سلطان حسین میرزا بن میرزا منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن امیر تیمور کورکانی پادشاه هرات و خراسان و افغانستان پس از هفتاد و یک سال زندگانی و مدت سی و نه سال آذی سلطنت و جهانبانی درگذشت و چنانچه در ذیل سال گذشته نگاشته شد محمد خان شیبانی را قوت و سطوتی دست داده بود و با افغانستان ترکستان ترکتازی میکرد و پس از آنکه بدیع الزمان میرزا پادشاه سلطان حسین میرزا باب قساوت گشوده و بطرف مرغاب رانده شده و متفکر جلو گیری بود تا عاقبت محمد قاسم میرزا با امیر شریم جلایر و امیر بابا خان بدفع او زبکان حرکت داده و آنان با سپاه لایق بمقابله و مقاتله سپاه محمد خان شیبانی شتافتند و پس از جنگ هولناک هر شه آتشبار بسیاری از لشکریان او شهادت یافتند چون این اخبار هرات سید سلطان حسین میرزا را بحرکت گردید و با دوازده هزار مرد نبرد طی طریق کرده تا منزل بالا الهی برسید که منعف بر شهرستان وجودش طاری گردید هر قدر اطبا برای استعلاج کوشیدند ناخوشی و بغرنی گذارد و سلطان حسین میرزا نشانی بجهت آمدن سلطان بدیع الزمان میرزا بفرستاد و او از نواحی مرغ با سیصد تن از خواص بسرعت باو راه بپیمود و روز سوم بارده وی پدر برسید شاهزادگان کورکانی مانند مظفر حسین میرزا و محمد حسن میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا او را استقبال نموده و چون بخدمت پدر تشرف حاصل کرد پدر ضعیف و ناتوان او را دید با چار توسل باد عیه و نذورات و صدقات شد و روز بعد جمیع بزرگان خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافتند و در مراسم تخلیف و گذاری و یاد آوری نذور نکرد و روز بعد کرد و روز عید اضحی بود نماز را بجا آورده و بین قسم حال سلطان حسین میرزا رو بانحطاط بوده و ضعف قوت میفزود تا روز شنبه یازدهم جمادی الاول وفات یافت و او را گذارده هرات آوردند و پس از تغسیل و تکفین در صحرای عید گاه هرات در گنبد در سه شرفه دفن ساختند و او را چهارده پسر و یازده پسر بوده و پس از مراسم سوگواری برای مبانی جهان داری سلطان بدیع الزمان میرزا با مظفر حسین میرزا در سلطنت شرکت کردند و سکه و خطبه بنام هر دو رایج گشت اما شرکت آنان زود بسر رسید شاهزادگان پسند نکرده و گفتند اگر سلطان بدیع الزمان تنها بتخت سلطنت بنشیند ما را متابعت و مطاوعت ضرورت بود و اکنون که در سلطنت شرکت کرده ما نیز خود مستقل خواهیم ماند و هر یک در هر شهر و دیاری استقلال برافراشتند و بدین جهت بیان قهر سلطنتی کورکانیان تزلزل یافت و بانگ و قوی طبقه کورکانیان منقرض شدند هم در این سال شاه اسماعیل صفوی در طارم گیلان قشلاق نموده و بر شت نیز فرمانفرما و هر سام پادشاه گیلان با تحف شایان باستقبال شتافت و اعزاز بی اندازه یافت و کار کیا میرزا علی و برادرش کار کیا حسن با امر شاه اسماعیل کشته شدند و کار کیا محمد بجایشان برقرار شد نیز در این سال بلای زلزله پس از جنگهای داخلی بر سر مردم کابل تاخت و بسا خانمانها بیباد فنا داد

نیز در این سال ایران سوم پادشاه روسیه درگذشت و اسپلی هیارم بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۹۱۲ و اوضاع دربار هرات و فتنه محمد خان شیبانی اوزبک و آمدن محمد ظهیر الدین بابر پادشاه از کابل و استیلای شیبانی بلخ و غارت کردن آن شهر و اجتماع و تفرقه شاهزادگان کورکانی و عید نوروز کردن شاه اسماعیل در چمن سلطانیه و استیلای روس بغزان و بنای جامع و مدرسه طومان بای در مصر

و این حال چون چند روزی از سلطنت سلطان بدیع الزمان میرزا برآمد رای نظر حسین میرزا بگذشت امرای دربار و سران سپاه همه روزه در مجالس عمومی و خصوصی و جمعه و حین انعقاد سلطنت سلطان بدیع الزمان میرزا جمعیت مینمودند چنانچه روزی امیر مبارز الدین محمد ولی بیک گفت مصلحت وقت و مملکت بر این است که سلطان بدیع الزمان میرزا از تخت ساشت جلوس نماید و سایر شاهزادگان متابعت او نمایند و این خبر چون بگوش نظر حسین میرزا رسید سخت برآشفت کینه او بدل گرفت و نیز امرای برلاس از او سعایت کردند سلطان بدیع الزمان میرزا بگرفتاری محمد ولی بیک فرمان داد و او را در قلعه استیار الدین محبوس ساختند و او از حبس گریخت و بکبک میرزا پیوست و چون خبر فوت سلطان حسین میرزا بمحمد خان شیبانی رسید بی اندازه سرور کرده و اعلی امان برای شعب تاراج حرکت او و اوزبکان اطراف آب جیحون و بادغیس و غیره را تاراج کرده و تا بلخ را گشتند چون این اخبار وحشت سلطان بدیع الزمان میرزا و نظر حسین میرزا رسید امیر ذوالنون را با دوازده هزار سوار نامور و رفیع اوزبکان کردند و آن دلاور نامی آهنگ مرغوبناق نمود و اوزبکان چون از آمدن او خبر یافتند بوادی هزیمت عزیمت کرده بآنسوی آب شتافتند امیر ذوالنون آنها را دنبال نموده و یک صد تن از آنان را بکشت و هفتصد تن را اسیر فرموده و عودت کرده که مقارن این وقت پسران او شاه شجاع و محمد مقیم از قندهار و غزنین و هرات آمده بفرسباط بوسی نایل آمدند و این وقت محمد خان شیبانی مولانا منطقی را بر رسم سالت و دعوت بهرات فرستاده و پیام داد که همیشه بین آبا و ما و کورکانیان رشته محبت فکر بوده است متعاقب و خبر رسید از سلطانعلی حکمران بلخ که محمد خان شیبانی بلخ را محاصره نموده است و اهل بلخ تیر و نامه است سلطان بدیع الزمان و نظر حسین میرزا پس از مشورت مصمم بحرکت آمدن سپاه باطراف فرستاده خود با لشکر موجوده آهنگ بلخ نمودند چون بزوزنی چل دختران رسیدند ابو الحسن میرزا از مرو با سپاهی بسیار برسید و بارودی برا ملحق گردید و در کنار آب مرغاب بن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی از سیستان و سایر امرا متدرجا از هر جا برسیدند و ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا کنار مرو الطرود را اردوگاه ساخت و لشکریان سپاه و تجمیر نموده و خرگاه پرداخت که خبر رسیدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رسید که او نیز کابل را بنواب خود سپرده و بجانب هرات آمده و از آنجا برای مرافعت و مساعدت در جنگ با محمد خان شیبانی بطرف مرو الرود آمده است این خبر باعث شادی سپاهیان گردید و بدیع الزمان میرزا فرمان داد تا امیر احمد برندق برلاس و امیر ذوالنون با استقبال او شتافتند و در منزل دره نام موکب محمد بابر را دریافتند و انواع اشفاقات شرعیه بجا آورده و طی طریق سرعت نمودند و چون با سلطان بدیع الزمان میرزا از نزدیک شدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه خبر یافت تا منزل گل باغان باستقبال او شتافت و پس از ملاقات و مصافحات رشته مودت و اتفاق محکم گردانده و بیانات بسیار در اتحاد با یکدیگر در دفع دشمن نمودند ولکن عاقبت تیشه بریشه اتفاق زده و نفاق بپا کرده و خود و رعیت و مملکت را پریشان ساختند چنانچه باید با نجا و این وقت خبر رسید که محمد خان شیبانی بلخ را فرو گرفت و امیر سلطان علی بواسطه قلت سپاه و آذوقه شهر را تسلیم شیبانی داده و بشهرود رفتند و شهر را تاراج کرده و چون اجتماع شاهزادگان را خبر یافت با غنایم موفوره براه مادر انحدر گرفت و برفت شاهزادگان در خصوص رفتن بجنگ محمد خان شیبانی دعوت بمنازل خود و مشورت کردند و عاقبت گفتند بهار بشکار و بم رستمان را تمام کرده در بهار بازا جتماعا بجنگ شیبانی در آیم و بدیع الزمان میرزا را خواستند زیرا خود کبک میرزا با و کرباد

از مشهد آمده هرات را فروگیرد پس تمامی شاهزادگان پس از اجتماع و شرط اتحاد و اتفاق پراکنده شده بولایات خود رفتند
و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بهرات رفتند و پس از توقف چند روز محمد بابر
پادشاه بطرف کابل حرکت فرمود و هم در این سال شاه اسماعیل صفوی عبید نوروز را و همین سلطانیه بپادشاهت و رایت دل
بخشش و عطایای کشیده برافراشت آنگاه بطرف آذربایجان عزیمت نموده و در خوی با اقامت کشوده و نزول اجلال فرمود
و دسته لی از سپاه کینه خواه را برای تسخیر کردها بفرستاد و پس از گذشته چند تن از بزرگان سپاه و سپاهیان کرد
سر بخیر اطاعت درآورده مذکور در این وقت امیر نظفا بیک طالش و میرام بیک بارزی شاملی رسیدند هم در این سال بزویک
صد هزار تن سرباز روی شهر وان متصرف شدند هم در این سال ملک اشرف امیر قزوینی چهارم مشهور بغوری سلطان
مصر طرح بنیان مسجد جامع الغوریه و مدرسه الغوریه در مصر انداخت و آنها را در اول شیابان شارع الغوریه بساخت و در طرف
شرق در سه و طرف غرب جامع اقرار داد و مانند جامع قایتبای جامع را بیان کرد و بجانب قبله او خط کوفی منقوش نمود
و در طرف شمال و سبیل آب خانه با سنگ آب بساخت و او بر سر خیالات عالی از ساختن بناهای رفیعه بود و
لیکن دولت بتنگ پیش آمد امور سلطنتی و مملکتی او را باز داشت هم در این سال میرزا بابل الدین عطا الله محدث و عبد الغفور
لاری محدث وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۹۱۳ و آمدن محمد خان شیبانی بجانب هرات و جنگ او با سلطان بدیع الزمان میرزا و کشته شدن امیر ارغون و استیلای او بهرات

در این سال خبر رسید که محمد خان شیبانی ازبک از سمرقند بدارالخانه رسیده بهیر شاه مغفور کرا از جانب
سلطان بدیع الزمان میرزا حکمران آنجا بوده شهر را تسلیم او هم چنین کوتوال مقبره بروچاق آن محسن نبیین را گذارنموده
و محمد خان شیبانی بیاوضیس رسیده و بزودی رهسپار هرات خواهد شد سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امیر
ذوالنون و سایرین مشورت کرده و بشان بیگ صوفی قرار گرفت که با ایشان قبال شتابند و دشمن را هر کجا دریابند
منهزم سازند و مقرر شد امیر محمد برند قراولجت محافظت هرات گمارند و این اندیشه را بود و برای تهیه سپاه امروز و
فردا مینمودند که ناگاه خبر قرب وصول سپاه ازبک برسید و در هفتم محرم این سال تقدیر شتابان شیبانی با فرزندش تیمور
سلطان و عبد الله خان و محمود سلطان بنزدیک هرات رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و امیر
ارغون با سپاه موجوده هرات بیرون شتافتند و بمقابله و مقاتله پرداختند لیکن سپاه ازبک بدنبال کمین گرفته
بدسته و فوج بفوج میرسیدند قشون کوراکانیان را متدرجا قوت و ضعف گذارده شکست فاحشی بآنها دستاد
امیر ارغون که منتهی درجه شجاعت و دلاوری مینمود کشته گشت و پشت و رمندی و قوت شاهزادگان کوراکانی شکست و امیر
شیخ علی بلغای و جمعی از سران سپاه کوراکانیان اسیر شدند و بسیاری کشته و پراکنده گشتند بدیع الزمان و مظفر
حسین فرار کرده سید عبد الله میرزا باتفاق بطرف مشهد گریختند و بکمک میرزا پناه برده و عبد الباقی میرزا و امیر محمد بدق
برلاس در حدود سبزوار بابن حسین میرزا پیوستند و بدیع الزمان میرزا آن شب از باغ نوذر ظاهر هرات پناه جست
و در دمید صبح بطرف قندهار روزین راه برداشت و مظفر حسین میرزا در تاریکی شب بهرات آمده و بباغ شهریان

گشت و در نهانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی و میر غیاث الدین ابن جلال الدین یوسف رازی آن قاضی
اختیار الدین حسن بخواست و در محفظه و حراست هرات از آنان استمداد خواست آنان گفتند خط شریف بسپاهیان
او گفت من با شه تن بهرات آمده ایم چون از معالم مایوس شده مانند براد رش بدیع الزمان میرزا شهر هرات و اهالی و حال
بلکه سلطنت چندین ساله طبقه کورکانیان را با یک دنیا غم و اندوه آخرین وداع نموده و قبل از صبح او نیز از دروازه فیروزآباد
با چند تن از خواص از راه ترشیز عازم استرآباد شد و صبح روز جمعه هشتم محرم اهالی هرات مردم را یک سلسله غصه و الم دست داد
و آشفته حال و پریشان احوال گردیده علما مشایخ و سادات در مدرسه شیخ الاسلام جمع شده پس از مشورت صلاح وقت
دیدند روز بعد از جانب محمد خان شیبانی مولانا بنائی نامی بهرات آمد و برای علمای مذکور پیام آورد که شاهزادگان
کورکانی و خیک با فراز نموده و میرزا غان کشته شده و اینک کدستان را اردوگاه ساخته ایم و باید بدرگاه ما شتابید
و فیض استان بوسی دریابید و هرگز راضی نخواهید بیاورید چون علما این خبر یافتند شیخ الاسلام سیف الدین و میر مولی
الدین عطا الله المحدث الحسینی و میر غیاث الدین محمد سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر
الدین محمد امامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جلال الدین عطا الله و خواجه نظام الدین عبد الحی همرشان روانه
کدستان گردیدند و وی محمد خان شیبانی بوده آورده و در آنجا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که منصب صدارت و بیت
و محمود صاغرچی که امیر دیوان بود آنها را دیده و یک از تیمر با جامی و او محمد خان فرمان داد تا مقدم از مبلغ و مقدار پیشکش
مردمان هرات صحبت بدارند پس آنها را همنور سانند نظام الدین عبد الرحیم گفتگو نموده مقرر شد سکه هرات یکصد و پنج
هزار دینار تنگه برای پیشکش شیبانی و مقرر باشد و ظرف یک هفته حاضر سازند آنگاه محمد خان شیبانی با رکاه و نخوت
بیاربت و علما و مشایخ را بخواست پس از درود و اذن بلوس مرتضی نمود و جان و فاتحه را بحکومت هرات
مقرر فرمود و کمال الدین محمد و خواجه ابو الوفا با فوجی از ازبکان مامور گرفتن اموال مقرره و سیاب از روز به هرات
و بنات سلطان حسین میرزای کورکانی و شاهزادگان او مامور شدند و تیموریت سباع طبیعت هرات ریخته
بوضع و شریف و قوی و ضعیف و بزرگ و کوچک و مرد و زن و پیر و دختر و آویخته پراگنان کورکانیان را پرده ها پس و
عصمت بدیده شاهزاده خانمهای شامی را شسته اعتبار بریدند تا می اثاثیه و اسباب آنها را از جواهرات نفیسه و اشیا
قیمتی نفیسه و طلا آلات آنچه در حرمسرا یافتند از بر و دوش بیرون تاختند و آن قدرات خزانات را از هرات بیرون بارده و می
شیبانی بر دند آن خبیر نخوت مستها و چون نظرش بر جمال آن دلربایان شبستان عصمت و جلال افتاد بجت خود مهد
علیا خانزاده و نامزد بیت سلطان احمد خان تغلق که خواهرزاده سلطان حسین میرزا بود و زنده بد نظر حسین میرزا بود و هنوز
نمود و صغیر بیگ که دختر نظر حسین میرزا زنده بد نظر حسین میرزا بود و هنوز صغیر بیگم که دختر نظر حسین میرزا بود و همه
اسه سلطان متصرف کرده باقی را بشرعه و تاج او خدمات بیک که خود از معاصرین بود و بیاه و پس از تاراج خانواده
سلطنت بزرگان و متمولین هرات آویختند و آن بیچارگان را زیر شکنجه و عذاب بیمت عذال خون بگریستند و از بزرگان
آن قدر مال بچنگ آورده که حسابش بیرون از تعیین و تحدید بود و غایت خواجه محمود کمال الدین و اسطه گردید که تخفیفی در
شرارت و تعدی او زبکان حاصل شده و پانزدهم محرم خطبه و سکه بنام محمد خان شیبانی رایج شده حکم نمود محمد خان شیبانی

رعیش ایام الزمان و خلیفة الرحمن بزبان رهنده بسیار یکه پرکنده فرار نموده بکوهستان هرات رفته بود و هنگامیکه
بهرات آمد آنگاه محمد خان شیبانی فرمانداد تا قلعه اختیار الدین را فرو گرفتند و آن قلعه امیر عاشق محمد له امیر
ساربان محافظ بود و کابلی بیگه و دختر میرزا الغ بیک زوجه سلطان بدیع الزمان میرزا و چندتن از شاهزاده خانمها و خدمات
دیگر در آن قلعه بودند عاقبتا و زبکان بر قلعه رخنه انداخته آنرا گرفته طرف شده را ویران ساختند مگر قلعه بامیان آمدند عاشق
محمد شیخ عبدالله گرفتار گشتند و پس از انقضای اوال ایشان و پراگندگیان بیرون برونده کابلی بیگه را کوکلتاش تصرف نمود و
عندلیب بیگه را بیگ سلطان با خود برسترفته و هر چه قلعه یانشینه خانه آنگاه محمد خان شیبانی توجه قلعه تیره توکرویه
امیر زین الدین علی محافظ قلعه تیره توچون از خود تاب مقاومت نه دیده تسلیم کرویه

ذکر محاربه شاهزادگان کورکانی در مشهد با اوزبکان و کشته شدن آنان و تمکین نمودن محمد خان شیبانی بحکام و نواب بجهت بلاد خراسان و افغانستان

دراین وقت چون خبر استیلای محمد خان شیبانی بهرات انتشار یافت ابوالحسن میرزا با کران مرو و شاهجان غزا
در قلعه سرخس متحصن شده بجانب مشهد رهبت عزیمت برافروخت و در مشهد محمد حسن میرزا معتمد برادر بزرگوار و برادر
بزرگتر اکرامی لایق نموده و این شاهزادگان تا ورود اوزبکان پی در پی رسیده و از انجا رهبت بارادو اوزبکان در
هرات و سایر خطه افغانستان شهرها گفتند شاهزادگان بجمع سپاه و تهیه توپخانه و خود اهتمامی خبگ
با اوزبکان ساختند و سرحان فرخنده پی بجمع آمده باطراف فرستاده چون محمد خان شیبانی از مدارک آنان خبر
یافت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را با لشکری بسیار روانه مشهد نموده آنها از آب طرق گذشته میدان جنگ
آماده نمودند شاهزادگان نیز از مشهد بیرون تاخته آوازه جنگ و جدال انداختند و دو سپاه گیتی خواه بهرا آویختند
و خون یکدیگر را مهابا ریختند عاقبتا اوزبکان غلبه یافتند و سپاه خراسان از جنگ سر برتافته بهر طرفی شتافتند
امیر بابا محمد و کرانسران دون کورکانیان بود و میان هر کشته شد و ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا هر دو برادر اسیر
گردیدند و بحکم محمد تیمور سلطان کشته شدند و اموال و اعمال آنان غنیمت اوزبکان گردید از آن سوی ابن حسین میرزا بحکمران
قاین چون خبر کشته شدن برادران رشید مانند شیر غرین فرید و از جای جنبید از راه نیشاپور سبزوار راه مشهد
گرفت و امیر برندق برلاس عبدالباقی میرزا و همی از گریختگان مشهد بوطن شتافتند تا هر یک بوطن رسیده نایره جدال
مشتعل گشت و اوزبکان بحرکت آمده پس از مقابله و مقاتله سپاه اوزبک غالب شده و عبدالباقی میرزا و سید عبدالله
میرزا کشته شدند و ابن حسین میرزا را بوادی فرار نهاده و تمامی ممالک جنگ را کف دشمن گذارده همه جا بسرعت باد خود را
باروی شاه اسماعیل صفوی رسانیده مدت اندک مدتی آسوده و امیر برندق برلاس و همی دیگر اسیر سرپنجه تقدیر شدند
و دراین وقت محمد خان شیبانی چون خاطر از خطه شاهزادگان کورکانی پرداخت و خود را آسوده ساخت حکام و نواب
بجهت ولایات منتوحه برقرار کرده قیم چهروی را برای فوشنج و سید اوی شاه ابن والد سید مرتضی خواجه کرنپسر عمش بود
بجهت مشهد و عمش ابهاد را با مور سبزوار و قنبر بی دزا بولایت مرو و ایلی آن را برای ترشیز و حکمرانی لنج را بخرم شاه
سلطان و محمد تیمور سلطان را بحکومت سمرقند و عبید الله سلطان را بحکمرانی بخارا برقرار نموده و حرکت را بقصد اموریتان

اعزام فرموده هم در این سال سنه ۹۱۶ شاه اسماعیل هدایا بکرات ارسال داشت و نیز علاالدوله ذوالقدر صاحب مملکه و آبستان در جنگ با شاه اسماعیل سر بر تافت نیز در این سال صاحب منصب پرتغالی (البوکرک) در خلیج فارس ایران علم اقتدار برافراشت و ملک شاه بن تومان شاه که در نهایت ضعف و بی قوتی گردیده بود ناچار تسلیم پرتغالیها شده و بندر هرموز را بتصرف ایشان واگذاشت

ذکر وقایع سنه ۹۱۳ و استقلال یافتن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین و استیلای او بقندهار و آمدن محمد خان شیبانی بقندهار و فرستادن بهرات و ترکستان و جنگ و شکست بدیع الزمان میرزا و فرستادن پناه پادشاه اسماعیل

در این اوان ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین مستقل بود و از ده دوازده کوهکانیان بهمین یک تن حکمرانی باشی نمود و آسوده بود بواسطه توجهات محمد خان شیبانی بود او نیز هوای کشورگیری بسر داشت و بدین خیال رایت عزیمت بتسخیر قندهار برافراشت و چون بدان حدود رسید شاه شجاع بیک میرزا محمد مقیم پسران میرزا ذوالنون از در مخالفت و محاربه با او در آمده و پس از کوشش و کشش بسیار و جنگ خونخوار ظهیرالدین محمد بابر غالب آمده قندهار بتصرف آورد شاه شجاع بیک و میرزا محمد مقیم بوادی غربت شتافته و بابر بقندهار در آمد و تمامی خزاین و دفاین اموال میرزا ذوالنون که سالها در تبع فرمودن آنها رنجها دیده بود بدست بابر افتاد و قندهار و زمین داور بتصرف او آمد ظهیرالدین محمد بابر پادشاه حکومت قندهار را ببرادر خود سلطان میرزا ناصر واگذاشت و بعزیمت بجانب کابل برفرخت چون این خبر بمحمد خان شیبانی رسید از بسط قوت و قدرت بر پادشاه متوهم گردید و متوجه زمین داور شد شاه شجاع بیک میرزا محمد مقیم چون خبر رسیدن شیبانی و نزدیک شدنش بایشان را بطرف محمد خان شیبانی بردند و بدین کار راضی نبودند و بدایا واگذاشتند محمد خان آنها را با عبیدالله سلطان برهم می از جلو روانه قندهار نمود و عبیدالله چون برسید آغاز محاصره فرموده سلطان ناصر میرزا در ارک قندهار متحصن گشت و چون چند روز گذشت کردنلی بخشی بر حصار قندهار یان نشست و محمد خان شیبانی خود نیز برسید و محاصره و محاربه بسخت تر گردید عاقبت سلطان ناصر امان را طلبیده چند نفر بفرستاده دروازه ها را بگشاده قندهار را بشجاع بیک و میرزا محمد مقیم واگذارده روانه کابل شد شجاع بیک بقندهار در آمد و محمد خان شیبانی بیاستقرار بطرف هرات برافراشت و پس از زده روز هرات چون بمایه سر رسید عزم تسخیر ترکستان کشیده و از هیاطله خراسان مانند امیر محمد بن بوسعید قاضی جنیدالدین حسین و امیر صدرالدین یونس قاضی صدرالدین محمد الامی چندتن همراه برده و چون بجارم رسید چند روزی بیاسود آنگاه بسمرقند روانه شده و زمستان را در آنجا بسر کرد و در این وقت محمد قاسم میرزا ابن سلطان حسین میرزای کورکانی که در ایام او پنهان بود سپاهی بتدریج جمع نموده بجنگ مشغول گردید سیدهادی خواجه چون در خود تاب مقاومت ندید مشغول واگذاشته روانه مرو گردید چون این خبر بمحمد خان شیبانی فرمان داد تا عبیدالله سلطان حکمران بخارا از بخارا بطرف مرو روانه شده با تفاق سیدهادی خواجه بمشغول رفت محمد قاسم میرزا با حال دانخوره را آماده ساخته بحفظ و حراست شهر پرداخت عبیدالله سلطان سمت بخارا گرفته دروازه ها را بگشود و در اثنا گیرودار جنگ خونخوار محمد قاسم میرزا کشته گردید و عبیدالله سلطان بشهر داخل شده و سیدهادی

خواجه بازید برتخت حکمرانی مشهد برآمده بعبیدالله رفته بخارا گرفت و خبر بلخ، السمرقند رسانید هم دراین اوقات سلطان بدیع الزمان میرزا که بسمرکند بود برادرش مظفرحسین میرزا گریخته نزد او مدتی بسرکردانی ایام میگذرانید باستراباد رسید مظفرحسین میرزا ملحق گردید و پرده گیانی که در هرات باقی بودند راه استراباد پیمودند و نیز برخی فراریها که از بیم و هراس اوزبکان بهندوستان میرفتند بخیکاه سلطان بدیع الزمان میرزا پیوستند ولی مظفرحسین میرزا درگذشت و سلطان بدیع الزمان تنها فرمانفرما گشت چون محمدخان شیبانی از استقلال مختصر سلطان بدیع الزمان میرزا اطلاع یافت باسپاهی گران بطرف استراباد شتافت و پس از مقابله و مقاتله سلطان بدیع الزمان شکست یافت و بدرگاه شاه اسماعیل صفوی پناه جست و شاه او را گرامی داشت و چندی در اردوی شاهی بسر برد تا شاه اسماعیل قوه لایموت و همراهانی باو داده بطرف استراباد روانه فرمود و بازگشت یافت و از مرکز سریر تاخت هم دراین سال شاه اسماعیل بهندوستیلا یافت و سیدمحمد کوزه گر بحکمرانی بلخ و ولایات جنده و بهلوان محمد بیک میرآخور و دراتب خلیفه اتالیقی مرحمت شده و آنکاه متوجه خوزه شد سلطان نیاز محمد از بیم عساکر شاهی بگریخت و آن شهر نیز ضمیمه ممالک ایران شد و حکام مزبور با هدایا بخدمت شاه اسماعیل شتافتند و اتفاقات خسروانه یافتند و بحکومت بازبرقرار شدند آنکاه شاه اسماعیل متوجه آذربایجان گشت هم دراین سال میرمحمد برندق برلاس سلطان علی ارغون و میرزا محمد مقیم بن امیر ارغون و احمد غلام شاه درگذشتند هم دراین سال رواقیل نقاش معروف درمراغه یا اصفهان نقاشی گشت و شهره آفاق شد

ذکر وقایع سنه ۹۱۵ و شکست محمدخان شیبانی از سپاه دشت قپچاق و فتن اوزبکان بکرمان و استیلای بکرمان و عود شان و رفتن شاه اسماعیل بشیروان و زلزله در اسلامبول

دراین سال محمدخان شیبانی آهنگ رزم قاسم سلطان حکمران دشت قپچاق بیرون از سمرقند تا خت چنکی خوزیزانه در انداخت و سپاه دشت قپچاق شیبانی را بسختی بشکست و غنایم و ذخایر و احمال و مغنیت قاسم سلطان شد با پریشانی حال برگشت آنکاه لشکری جرار بطرف مرو و هزاره افغانستان کشیده مردم نکودری و سکنه مرو را و هزاره را بقتال بجنگ درآمدند عاقبت با خسارت بسیار از میدان آنان نیز برگشت و کرة اوبار برچهره آمالش نشست آنکاه محض تلافی این شکستها سپاهی از راه بیابان بطرف کرمان گسیل داشت و اوزبکان کرمان را محاصره نمودند خواجه شیخ محمد حکمران کرمان پی در پی بمدافعه برخاست و میدان جنگ بیاراست و عاقبت اوزبکان غلبه یافتند و شیخ محمد را شاکیره دار گرفتار تیغ آبدار شد و راه دیگر سرای گرفت اوزبکان با غنایم بسیار آهنگ عودت بخراسان نمودند هم دراین سال شاه اسماعیل صفوی بطرف شیروان روانه گردیده پس از تنظیم و تنسیق حکومت آن ولایات اتابک بهنده بمنصور بیک داده و منصب صدارت خود را بامیر سید شریف شیرازی زرافی فرمود هم دراین سال بازی حقه باز شاه انگلستان درگذشت و در خزینه او کرور و سیصد هزار لیره طلا موجود بوده و بجانشین او خزی هشتم بن هنده مالکی نشست هم دراین سال در اسلامبول زلزله سختی واقع گردید که یکهزار و هفتاد و خانه یکصد و نه مسجد و یکصد ستون از کاخ سلطانی خراب و ویران شد و مدت یازده زلزله چهل و پنج روز بطول انجامید سلطان بایزید خان اول عثمانی پانزده هزار معمار و بنا و عمله بمرمت ساختمانهای خرابیها بگماشت تا مساجد و عمارات را بساختند هم دراین سال قاضی محمد کاشی که منصب صدارت شاه اسماعیل را داشت

بحکم شاهی کشته گشت و نجم الدین مسعود که از امرای بزرگ شاه اسماعیل بود و سیف الدین مرشد را در گذشته

ذکر وقایع سنه ۹۱۶ و رفتن رسول از جانب شاه اسماعیل نزد محمد خان شیبانی و نامه او بشاه اسماعیل و خشم شاه و رفتن بجنگ محمد خان شیبانی و کشته شدن شیبانی و اقتدار شاه اسماعیل در خراسان و افغانستان

در این سال چون خبر یورش اوزبکان بکرمان بکشته شدن شیخ محمد مشهور بخواجه شیخ محمد کلانتر حکمران کرمان رسید شاه اسماعیل صفوی رسید بی اندازه متغیر گردید و فرمان داد تا شیخ زاده لاهیجانی پسر عارف کامل صاحب شرح گلشن راز بعنوان سفارت نزد محمد خان شیبانی رهسپار شده و چون بخارا برسید تبلیغ رسالت نموده محمد خان شیبانی پاسخهای ناشسته و بیادبانه و کشکول و تسبیحی بجهت شاه اسماعیل فرستاده گفت تو وارث تخته پوست کشکولی و من وارث ملک شمشیر اگر درویشی قناعت نمائی و باز جاده مسکنت بپردازی بزودی نمازنده می آید و پس از نامه نامی عبارت تحت فرستاده گردانید که صاحب منظر ناصری ایراد فرموده

نامه محمد خان شیبانی اوزبک بشاه اسماعیل صفوی

اسماعیل از روی غرور جهالت بی نهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تبسیه امور مملکت داری و تحریر فقره و تکثیر فیض و قمع اعادی را از عهد ازل فیاض لم یزل تعلیق اقتدار و انامل احتشام بدیع شکوار سعید شهید مالطاب صفه نژاد و جعل الجنة مثواه تفویت فرموده و سریر جلالت و حشمت دربار گاه رفعت عطوفت پناه جهان پناهی بخطه سیاست قیام یافته و سکه شیرازی و خسرو خانه و لیری فیروزی القاب همایون مامور شده و اعادی امت و ذای خلافت از اقاصی نقیب با رسیده پس بدلیل ظاهر و برهان باهر معلوم میشود از قول حضرت رسول که فرموده آلولد سر ابیه حقیر است که تو از دودمان پسر برید و مستحق و سزاوار اولاد نیست و دیگری از روی اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدائه و ستارگان در آسمان پدید آمده تشخیص سهیل از محلی که طلوع نموده یک نیزه تقریبا از سر کوه برآید رنگ خود را دارد و نموده و ساعتی طلوع نموده آفتاب چون صبح صادق و پیدا گردد همان محل که برآمده فرود آمده همچنین بطور ما از جانب مشرق و طلوع او یعنی شاه اسماعیل از جانب مغرب قیاس است بطلوع آفتاب و سهیل دیگر آنکه زیارت کعبه یکی از ارکان اسلام است و فرض بر جمله مسلمانان و بادیه های متعلقه کعبه معظمه ساخته و پرداخته آید که اعاظم حضرت مأثره عیه نموده اند که بزیارت مشرف شوند و سیورسات و پیشکش طلبیار نموده سکه بالقاب همایون ما در خسرو خانه موشح سازند و در مساجد جمعه القاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود و محمود متوجه سریر اعلی گردد والا اگر از حکم همایون تخلف و تمرد نماید قشون نژاد جمند سعادتمند دارای سلطنت و جهانداری مبارز ظفر اقتداری عماد الدین سعید الله بهادر خان ابقاه الله تعالی با جمعی امراء و لشکریان سرحد قندهار و کوری و غوره و غوجستان مسیر او خواهم فرستاد تا او را بقهر و سیاست مقهور سازند و چنانچه مسخر شود دیگر حافظ بلاد امن و امان مع کفره طغیان ابو الغوارس تیمور بهادر خان اطال الله عمره را با جمعی از امراء و لشکریان سرحد قندوز و بغلان و جهارده بدخشان و سایر نواحی ترکستان متوجه آن ولایات سازیم تا بر آن ساحت غلبه کنند اگر نعوذ بالله دیگر بار متعذر شود رایت عزیمت شعار فرخت آثار را متوجه خواهم فرمود یعنی هر بیشه که جنگاوران ابو النصر کما

وقایع جهان و جهانیان

الدین سنجک بهادر خان اطال الله تعالی عمره را باجتماع امرا و تعربان تعیین فرمایم و فرزند ارجمند ارشد النتاج شجاع دوران و مسلح جیحون الصلابة فی السیدان حمزة بهادر خان و برادر اعتبار و فرزند عمدة الملک فی الآفاق و تهمتن فی الاستحقاق سلیم الدین مهدی بهادر خان و جوانان بلا اجتماع پیراره و دلاوران عساکر دین و اقبال که از اذربیجان و تاشکنده شهر سبز از گنج و خوارزم و جیحون و سیحون و کاشغر و نواحی قبچاق و قسلاق و غیرها سفر پیشه و کار آزمای کشته با خانان عرب و عجم نامبرده و جهان دیده اند که در این معرکه حاضر باشند پای وقار در زمین تمکین ممکن دارند که بتوفیق الله تعالی از خزانه وَیَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا فرصت استقبال نماید که در چه محل مقام و مقاومت خواهد بود و اسلام (فرقی که این آ

بانسخه اصلی دارد این است که بعضی الفاظ و کلمات سخیفه از آن حذف شده)

چون شاه اسماعیل از مضامین نامه اطلاع یافت مصمم خرامان گردید و محمد خان شیبانی پیام داد که مانیز عازم مشهد هستیم در ماه رجب این سال از خرقان آهنگ سمنان نمود چون او سلطان کرد اما شیبانی بود از جنبش پادشاه ایران نسبز یافت و حکومت هخان داشت رهبت بجانب هرات برافراشت شاه اسماعیل بدامغان رسیده بشهرداران و گردیه پس تفحصات شایانه حرکت نمود هخان کرد و این وقت تقریبا تمام حکام اوزبک شهرها را بدون جنگ و جدال گذاشته راه فرار برداشتند بهرات شتافتند چنانچه خواجه احمد قفطار گوید بیقی کافی داشت بهرات شتافت محمد خان شیبانی در این وقت عزم افراه بهرات نمود گریختگان بلاد را دیده و او را بیم و هراسی بسیار مستولی گردیده و تا بهرات رسید و از طرفش سرخان چابک پی بجمع شدن سپاه بهر جاده و راه گردیده و خود آهنگ مرو نمود و جانوقا میرزا با سپاه فراوان بحافظت هرات گذاشت و رهبت عزیمت بجانب مرو برافراشت شاه اسماعیل مشهد را رشده مراسم زیارت و خلوص عقیدت بجای آورد و متعینین و مستحفظین آن بقعه قبر کرامات بهره بخشت و مانند سیلی جوشان با سپاهی خروشان آهنگ مرو نمود و جانوقا میرزا سپاهیان هرات را برداشته بطرف مرو روان شد چون شاه اسماعیل در بیستم شعبان بظاهر مرو رسید جانوقا میرزا و چار سپاه قزلباش گردیده پس از جنگ سختی او بسیاری از اوزبکان کشته شدند محمد خان شیبانی در مرو متحصن شده تا هفت روز پایه جنگ مشتعل بود و برای تسخیر یکدیگر طرفین فتح و فیروزی شعار نمود شاه اسماعیل چون دید محمد خان از مرو متحصن و نگران امداد از هر جانب است ناچار تدبیری نمود و بدو نامه نگاشت که با بمحبت ملاقات آید و بمیز نگردید اکنون با اطلاع بعضی وقایع دراز با یکدیگر آهنگ آن بیان کردیم تا چه زمان باز محبت ملاقات افتد و فرمان داد تا سپاه از نزدیک مرو حرکت بقریه محمودی که تا مرو شش فرسنگ مسافت بود نمودند و مقصودش از این حرکت بیرون کشیدن شیبانی را از درون شهر بصحرا بود چون محمد خان شیبانی حرکت اردوی قزلباش را دریافت با سی هزار مرد شمشیر زن بدنبال سپاه شاه اسماعیل شتافت امیر خان موصلو که در ساقه سپاه مواظبت داشت گذاشت تا شیبانی از رود گذشت آنگاه تعدادا فرار نمود که سپاه قزلباش برگشته و با اوزبکان در آویختند و پل رود خانه را شکستند و راه فرار بر اوزبکان بستند و جنگ سختی نمودند محمد خان شیبانی شکست یافت و از معرکه سر برتافت و بجانب چهار دیواری بجهت پناه شتافت که در این گیرودار از اسب بزمین آمده نگون شد و باز همانی کاری کرده بود سر ستوران او را خورد کرد و جان داده و سرش بریده شد شاه اسماعیل فرمان داد تا پوست تنش برکشند و از کاه پر کرده نزد سلطان بایزید خان

عثمانی فرستاده و یک دست اورا بریده نزد آقا رستم روزافزون حکمران رستم اردو مازندران که همیشه خلاف و عصیان شیبانی پزوفرستاده و کاسه سر او را طلا گرفته جامی ساختند که ساقیان بزم شاهی او را مانند شراب ناب بدان و بیگانه ان خونشاندند و شاه اسماعیل فیلم بسیار از مرو بدست آورده و آنها اثاثیه سلطنتی خانواده کوکلتاش بود که محمد خان شیبانی با انواع آزار و اذیت و جان ستانی از هرات باذکن زمانی بدست آورده بود و چنانچه بجای خود دانسته خواهد شد آنگاه شاه اسماعیل حکومت مرو را بقلمه بیک ارزانی داشت و رایت عزیمت برای هرات برافراشت و چون بهرات رسید زمستان را در آنجا متلاق کرده و شکوه هرات را بانواع تحفات شاهانه و لطفات خسروانه بنوخت و بر تبه و مقام هر یک خورسند ساخت و سرحان تیزپی برای فتح خراسان باطراف گسیل نمود و دراین وقت محمد بابر پادشاه از کابل و سایر امرای اوزبکان و کوکلتاشان تحف فراوان فرستاده و سر بمتابعت و مطاوعت نهاده فرزندان محمد خان شیبانی همه خاشیه بندگی بدوش نهاده و در جبهه ده ارمغانهای خدمت فرستادند دولت سلطنت محمد خان شیبانی یازده سال و عمرش شصت سال بود شاه اسماعیل حکومت هرات را بقندی بیک داده و عصم مسافرت بطرف ماوراء النهر و ترکستان شد هم دراین سال سپاه اسپایا بیک از شهرهای بحرانی استیلا یافتند نیز نوشته اول شاه بسایش رسید و هم شیخ الاسلام هرات بام شاه اسماعیل کشته گشت و کنی شاعر شیعه ازی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۱۶ رفتن شاه اسماعیل از هرات بجانب ترکستان و فتوحات او در آن سامان و مامور شدن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بفتح سمرقند از کف ازبک از طرف شاه اسماعیل و رفتن ایلچی شاه اسماعیل بترکستان و عودتش بعم و رفتن نجم ثانی بترکستان

دراین سال شاه اسماعیل بعزم ترکستان از هرات عزیمت نمود و چون دامغان و فاریاب را کشود محمد بیگ سلطان و جعفر خان از سمرقند بجانی بیک سلطان باوایلی و فیروز بجنوب شتافتند و سایر سرکردگان و همراه سرکشان ترکستان و افغانستان با اردوی شاهی آمده بازیافتند و خواجه محمود بسفارت گزیده و مقرر شد که چون و چند بین ایران و توران باشد بدین قرار داد شاه اسماعیل رضی گردیده و اوزبکان مسرور شدند و شاه اسماعیل شهرای از خود شیبک خان و میمند و فاریاب و غیره را بامیرام بیک قرامانلو عنایت فرمود و ظهیر الدین محمد بابر شاه را مانند قبل بحکومت کابل و قندهار و سلطان اویس میرزا ابن سلطان ابو سعید بحکمرانی بدخشان برقرار داشت و پس از تنظیم امور آن سامان بعزیمت بطرف خراسان و قهر افرشت و زمستان را در قم متلاق فرمود و پس از عودت شاه اسماعیل از افغانستان بابر پادشاه بعواطف گرانمایه شاهی مستظر گشت و بسپاهی بسیار متوجه حصار شادمان و بدخشان و قندز و بغلان گشت حمزه سلطان و هندی سلطان کرد آن ولایات حکومت داشتند بمقابله و مقاتله آمده و رایت جنگ برافراشتند و پس از جنگ سخت هزیمت کشته شدند بابر پادشاه پس ازین فتح بدربار شاه اسماعیل نامه نگاشت که امرای اوزبک راه صداقت و رفاقت نپیمده و باب مخالفت میکوبند و اگر اجازه رود از طرف شاه لشکری رسد سمرقند را مسخر خواهیم و سکه و خطبه بنام آن پادشاه میکنم چون شاه اسماعیل از درخواست او آگهی یافت امرا بیک صوفی خلی و شاه رخ افشار را با چندین هزار سوار جرار مامور معاونت بابر شاه نموده و او سمرقند را فتح کرد و تیمور سلطان و جنید خان راه فرار گرفتند ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بسمرقند داخل

گردیده و هدایای بسیار با احمد بیک صوفی اغلی بدربار شاه اسماعیل فرستاده و حکومت بدخشان را بنجاخان میرزا داده و در این وقت شاه اسماعیل محمد جان آقای اشیک آقای باشی گری را بسمرقند فرستاد تا برخی مهمات را در نزد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه انجام داده و عودت نموده و پس از شرح دادن از فجاری حالات ترکستان زبان بسعایت بابر پادشاه گشوده گردانیدن اغتیالات بلند پروازی و استقلال بوده است و پایه استقبالش محکم نمیباید و در آینده ممکن باد امر مطاعه نگذارد و حال آنکه این قسم نبوده و شاید مختصری در باره اش تغافل شده بود شاه اسماعیل با درباریان به مشورت و مصلحت گشوده امیر احمد نجم ثانی که وکیل و وقت رکن مملکت بود خواهش نمود که بجانب ترکستان شتافته و آن بلاد را یکسره ضمیمه ممالک شاهی سازد شاه اسماعیل قبول فرموده باتفاق او زین العابدین بیک صفوی پسر بیک قاجار و باوجان بیک و سلطان بیک و سپاهی رزم آزمای بجانب سمرقند حرکت داده و شاه اسماعیل منصب صدارت خود را میر عبد الباقی یزدی که از اولاد شاه نعمت الله ولی کرمانی بود داده و نیمی از حکومت مازندران را میر عبد الکریم از اولاد امیر بزرگ و نصف دیگر را آقا محمد روزافزون واگذارد و هر دو این سال سلطان محمود بیگره گجراتی درگذشت و بجایش سلطان مظفر فرزندش نشست نیز ناصر الدین خلجی مالوی مرده تخت حکمرانی بفرزند خود محمود سپرد و حسین قصبچ الدین دارا که در علم شطرنج یگانه زمان و در سرودن شعر فرزانه دوران بود درگذشت

ذکر وقایع بستن و طغیان اوزبکان شیبانی در افغانستان و ترکستان و خراسان و رفتن امیر نجم ثانی و متفق شدن او با ظهیر الدین محمد بابر پادشاه کابل و غزنین و کشته شدن امیر نجم ثانی و اسیر شدن اوزبکان بیشتر بلاد و خلع و فوت سلطان بایزید و تخت نشستن سلطان سلیم عثمانی و جلوس قطب شاه در دکن هندوستان

۹۱۹

در این سال تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک سلطان اوزبکستان علم مخالفت برافراخته و هر یک با فوجی از اوزبکان بهر سو تاخته و چنانچه شیوه نامرضیه و رویه خجسته آنان بود بساقل کرده و تاراج نموده و بناها را ویران ساختند ظهیر الدین محمد بابر پادشاه که بآن طرف ولایت شاه اسماعیل صاحب شوکت و اقتدار و تمام خطه ترکستان شده بود و کمر بر آنها بجکید و شکست خورده و اوزبکان تاشکند و بخارا متصرف شدند و باز بین بخارا و سمرقند بین اوزبکان و بابر پادشاه جنگ درگرفت و بابر مغلوب گردید و سمرقند را اوزبکان فرو گرفتند و دیگر بار بلاد ماوراء النهر متصرف اوزبکان درآمد و بابر پادشاه در حصار شادمان محصاری شد و باتفاق قاقان میرزا ارک حصار را محکم نمود و پیکی تیز رفتار بلخ نزد بیرم بیک قرامانی فرستاده و استمداد نمود بیرم بیک امیر محمد شیرازی را با فوجی از رجال نزد بابر پادشاه فرستاده و خبر اغتشاش اوزبکان در افغانستان و خراسان پرکنده شد و چون این اخبار وحشت بار بامیر نجم ثانی رسید بر سرعت بیفزود و جنگ با اوزبکان را مصمم گردید و در این اثنا قاصد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه نزد امیر نجم ثانی رسیده و معلوم شد بابر پادشاه در عقیدت خاص راسخ و در ارادت کامل نسبت بشاه اسماعیل ثابت بوده و هر چه را محمد جان آقای اشیک آقای باشی بعرض شاهی رسانیده و از راه غرض مرض بوده لذا برای معاونت و معاضدت بابر پادشاه مشارالیه نمود تا بنواحی بلخ رسیده و چون بیرم بیک حکمران بلخ از رسیدن امیر نجم ثانی

مطلع گردید باستقبال شتافته و موجب گرانمایه یافت امیر نجم بلخ نزول نموده مدت چهل روز در بلخ توقف نمود تا کالا از اوزبک و متاع و اطوار امیرزادگان اوزبک و کوکانی اطلاعات صحیحه حاصل نموده و کار جنگ و تدارک سپاه رزم خواه را بدیده امیر محمد بن امیر یوسف را نزد محمد بابر پادشاه فرستاده و بابر حرکت کرده وارد وی نجم ثانی نیز از بلخ بیرون شده و از خاک و بندوتزند بهر پیوسته و از آنجا متوجه حصار شده فولاد سلطان رسم امان بیرون شده و نجم ثانی پیمان را شکست و در قتل و نهب اموال کوشید و پس از قتل و نهب آنجا بطرف قرشی رانده شیخم میرزا که خال عبیدالله خان اوزبک بود مستعد مقاومت گشت و در قرشی جنگ قزلباشان و سپاه بابر شاه آنجا را فروگرفته جز بتوپ قلعه کوب قلعه را مسخر ساختند و بکشتن شیخم میرزا و پانزده هزار تن پرداختند خلیل الدین محمد بابر پادشاه هرچند پای و ساطت میان نهاد کار از خون ریختن نجم ثانی بگذشت و سودی نبخشید و این مسئله سبب بخشش او گردیده و بدین واسطه در هنگام محاصره بخارا موافقت نموده امیر نجم ثانی پس از فرصت از کار قرشی عازم بخارا بود که شنید تیمور سلطان و ابوسعید سلطان در قلعه عجدوان تاخت آن قلعه حصین را فروگرفت و از آنجا بابر پادشاه کناره نموده و قلعه حصار و شدنجم ثانی هر قسم بر استعداد و قتال و جدال پرداخته و سودی نبخشود از یکسو عبیدخان و جانی بیگ سلطان که در بخارا متحصن بودند چون رفتن بابر پادشاه را بعضی از سران سپاه خراسان خبر یافتند بطرف قلعه عجدوان شتافتند در این وقت مستان رسیده و برف و باران های سخت باریده امیر نجم ثانی را طبعی تند و زبانی در ملایمت گفتن کند بود پایه تکبر و نخوت بلند و هر کس از بزرگ زاده و پست پایه قولش نزد او ناپسند بود و بیشتر بزرگان از زخم زبان رنجیده تر از سوالش متنفر و متفرق شده بودند کارش و پریشانی گذشت عبیدخان و جانی بیگ از یکسو رسیدند و ابوسعید سلطان و تیمور سلطان قوت حاصل شد از قلعه بیرون دویدند و با نجم ثانی و بیرهم بیگ جنگ نمودند و آنثار شکست دادند در آن گیرودار امیر نجم ثانی دستگیر و در قید اوزبکان اسیر گردید و او را نزد عبیدخان بردند و بحکم او بکشتند و بسیاری از اتراک قزلباش مقتول گشتند و راه فرار گرفتند و امیر نجم ثانی یکسال و نزدی چهارماه و بانخوت و تکبر و تمولی تمام بود و خوان سالار او روزی یک صد گوسفند بجهت مطبخ خصوصی او ذبح مینمود او را دیگهای نقره و ظروف و صحون طلا بود و هر روز دو من تبریز تنها او در مطبخ خانه او بود و بسیار با جلال میزیست پس از این فتح نمایان اوزبکان غنایم شایان یافتند و بطرف بلاد مفتوحه شاه اسماعیل شتافتند و جانی بیگ سلطان متوجه هرات گردید و معاقب او عبیدخان بظاهر هرات رسیدند امیر بیک صوفی اغلان حسین بیگ بکمک و حمایت هرات و قلعه اختیارالدین پرداختند و هر دو زره با اوزبکان جنگ درانداختند و تا دو ماه محاصره بطول انجامید عاقبت میان جانی بیگ و عبیدخان رشته مودت بگسیخت و از محاصره هرات دست کشیدند جانی بیگ بگرمسیر و عبیدالله خان بطرف مرغاب شتافت و آنجا با تیمور سلطان ملحق شده بطرف طوس روانه شدند و شهر را محاصره نمودند و مخلی و غلات و خر بسیار خاصه هرات طلبیدند کرد و بسیاری از این گذشتند هر دو این سال شاه اسماعیل امر نمود تا توغلی بدو بلاد عثمانی شتافت صوفیان صافی عقیدت را یافته و بامداد آنها در خاک عثمانی بنای تاخت و تاز را گذارده باستوحات کامل و غنایم بسیار رو بر شاه اسماعیل نهاد که در آن جنگ سنان پاشا کشته شد و پادشاه عثمانی بی اندازه متغیر شده در صدد انتقام برآمد

وقایع جهان و جهانیان

هم در این سال سلطان سلیم پدر خود سلطان بایزید مرحوم را باستعانت نیک پی از سلطنت خلع نمود و چون بایزید بستوه از ابتلای نفرس بود سلطان سلیم روی بی اندازه مطیب بوده وی داد تا او را مسموم نمود و چون سلطان بایزید در گذشت سلطان سلیم خان بجایش بتخت سلطنت عثمانی نشست سلطان بایزید شصت و هفت سال زندگانی و سی و سه سال حکمرانی نمود هم در این سال قطب شاه در دکن هندوستان بسلطنت نشست و او همان نام و نمکش محمد قلی ترکمان بهادر ایرانی بود و پیش از وقتی بدکن رفته و در خدمت سلطان محمود شکری پادشاه دکن ملازم گردیده و بتدریج بواسطه کفایت و درایت برتبه و منصب عالی رسیده و چون سلطان محمود همین در این سال در دکن وفات شد محمد قلی ترکمان کرتب قطب الملک یافته بود وقت فرصت دانسته تخت سلطنت برآمد و خود را قطب شاه نامید هم در این سال کتب فلسفه افلاطون در شهر ونیز ایتالیا طبع شده و رول دم پاپ در گذشت و بجایش لیون عشم بتخت پاپی نشست نیز در این سال خوبانی که راه هنر عمر خالی تخلص میکرده و عبد الله زین الدین از مشاهیر در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۱۶ و حرکت شاه اسماعیل بطرف خراسان و تفرقه اوزبکان و تعیین حکام از جانب شاه اسماعیل دوباره در افغانستان و خراسان

در این سال بواسطه فتنه و فساد مطلبی در هرات امر بیک صوفی اغلان و حسین بیک لله ناچار هرات را گذاشتند و راه عراق برداشتند و تیمور سلطان پسر محمد خان شیبانی هرات در آمد و دست تطاول و تعدی گشود و بر پیر و برنا نخشود و مردم بجانب هرات که بعد وفات از قطبی و کرانی ناخوشی کرفته بودند تاخت آوردند چون اخبار وحشت بار افغانستان و خراسان بسمع شاه اسماعیل در اصفهان برسید با سپاه فراوان و تهیه سفر ناهموار جای بجنبید و میر خلیل سلطان حکمران شیراز با سپاهی بسیار طریق مستقلای راه خراسان برید چون خبر حرکت شاه اسماعیل در خراسان افغانستان منتشر گردید اوزبکان یکایک راه فرار در پیش گرفتند و از آب آمویه بسرعت باز گذشتند شاه اسماعیل بیلاق کالپوش برسید و چون از رفتن خانان اوزبک خبر گرفت مسرور شد و بازیشته برانده و آنان زادکان رفته در آنجا بماند و آسیابها در آنجا بنا فرمود و مالی و فرجیت تعیین نمود و بچاپکان معین نمود و به کس تا اندازه مال نبخشود و نیل بیک شاملو لقب نانی ارزانی داشت و او را بحکومت هرات گماشت و وی بیک حاکم مرو را از کار جنگ کرده و کلاهش را بجیغه نانه مبدل فرمود و سایرین متعرضین را مجازات داده و بسلطان را بحکومت بلخ و مضافات او برداشت آنگاه متوجه بادغیس شد و کسانیکه در آن شهر پناهنده کان از جنگ جن بگشته و مالشان بتاراج داده بودند سزای سختی بداد و وی بیک را با مملکت فرستاده و سرکار آورد آنگاه پس از تنظیم امور و تنسیق جمهور فرمان داد تا شاه رخ خان افشار با قشونی بسیار بسپار کرمسیر قندهار شد و چون شاه رخ خان نیز دیگ رقندهار برسید شجاع بیک بن میرزا هنون ارغون از در مطاوعت و متابعت او راست بقال کرده و هدایای لایق گذرانید شاه رخ خان ترتیب حکمرانی او را بداده و قرار باج و خراج همه ساله را بگذارده و خود مراجعت نمود هم چنین ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل بوسیله تحف کار خود را محکم ساخت و بکار حکمرانی کابل و غزنین پرداخت هم در این وقت خبر رسید که شاهزاده مطلب بیگ اسماعیل رسیده و بی اندازه بلاحظه آنکه فرزند پسری نداشت خورسند گردیده آنگاه از باباخانی بابیرقی بسیار و شوکتی

بی اندازه آهنگ مشهد نمود و از آنجا متوجه عراق گردید و سلطان سلیمان بن سلطان حیدر که سر مخالفت برداشته بود گشته گشت پس از رفتن شاه اسماعیل از بلاد خراسان افغانستان در اغلب بلاد سکه و خطبه بنام او رایج گشت نیز در این سال سلطان سلیم خان عثمانی بیشتر برادران و بزرگان را بجهت آنکه مبادا در کار سلطنت مداخله نمایند از پای درآورد و با این حال چند تن آنان در بلاد اطراف سر مخالفتش برداشتند احمد مصطفی و برادرش علاء الدین برادر زاده گی رعیت فی خصمت با او برافراشتند سلطان سلیم پسر خود سلیمان را بولایت عهدی برداشت و او را با هفتاد هزار سوار و پیاده یکصد و بیست و پنج کشتی جنگی در دریا بجنگ علاء الدین گماشت و بتدبیر عطفی را بنزد خود طلبیده با دست خویش او را خفه نموده و هر یک از برادر و برادر کانش پرستش آمده در نهایت قساوت بکشت یکی از برادرهایش گریخته بعجمستان شتافت و از ملک اشرف قنصوه غوری اعزازی اندازه یافت و از او استعانت بجوئت ملک اشرف او را بجهت کشتی جنگی داد و پس از تلاقی و جنگ در دریا تمامی کشتیها و عساکر مصری گرفتار و غنیمت عثمانی شده با آنکه روابط حسنه بین عثمانی و مصر بود این مساله تولید مخاصمت کرده سلطان سلیم خان عثمانی مراسلات تهدید و تخویف بملک اشرف و ملک اشرف چون از قوت و شوکت شاه اسماعیل خبر یافته بود با او باب مکاتبات گشاده هم در این سال اسکندر شاه لودی افغانی در هندوستان بر قوت و شوکتش افزوده شد و شهرهای بهار و چندیری را متصرف شد و اقتدارش بیشتر از مکانت پدرش جلوه نمود شاه اسماعیل ملا شمسی را که از مشاهیر خوش نویسان بود و نگارنده شرح حال او را در کتاب دیگر نگاشته مرقوم گذشت نیز همراه اسماعیل بیک خازانی از قلعه شاه سلم نوار از عرفا دو گذشتند و پس از ارتحال بطریق فضل و عرفان در سینه خاک پنهان گشتند

ذکر وقایع سنه ۹۲۰ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با شاه اسماعیل صفوی و شکست شاه اسماعیل و ورود و رفتن سلطان سلیم خان بتبریز و توقف سلطان بدیع الزمان کورکانی

و در این سال غبار نفاق بین سلطان سلیم خان عثمانی و شاه اسماعیل صفوی بالا گرفت زیرا چنانچه نگارش شد نور علی روملو باستظهار صوفیان روم در آن مرز و بوم تاخت و بسا نفاق و نفاع را سحر ساخت و چون سلطان بایزید خان در گذشت و سلطان سلیم خان بجایش تخت سلطنت عثمانی نشست تمامی ملوک اطراف و همراه ملاطین اکناف و نخ تهنیت بکوس نمودند بجز شاه اسماعیل که با او دمی نساخت و نیز چون خان محمد استاجلو از جانب شاه اسماعیل بروایه بگرفت بیاورد و قصد بیشتر شکست خورده با خود همراه فرار شتافت و خان محمد تخت حکمرانی دیاربکر نشست مکاتبات یکدیگر و مراسلات تهدید سلطان سلیم خان نگاشت و دمی بسلطنت و بهجت او نگذشت اینها تمامی بر غیظ و غضب سلطان سلیم خان بیفزود و با ده صد هزار سوار و پیاده آهنگ آذربایجان نمود و شاه اسماعیل اعلان جنگ نمود شاه اسماعیل با رعیت آنان آگهی یافت و مستعجل با سپاه موجود بطرف آذربایجان شتافت و سرعان تیز پی بجهت جمع سپاه بیرجا روانه داشت چون تبریز رسید شنید که سپاه عثمانی بجناح سرعت متوجه این طرف است شاه اسماعیل درنگ را ننگ دانسته از تبریز باستقبال سلطان سلیم خان شتافت و او را در چالدران تقدیر سپاه عثمانی را دریافت و چالدران از نواحی خوی

و تا تبریز جیت فرسنگ بود و ایخا خان محمد خان استاجلو که یکی از منسبین این خبگ بود عرض نمود که بنیاد دشمن را صلت داد تا صف بیارایند و توپخانه و قورخانه را جا بجا نمایند بلکه باید بر سر کوچ باشد اطاعت برده و میشیم خان شاملو برآشفت و از راه تعرض بدو گفت این عبارت وکالت راه دیار بکر نماد و جمعه راه پادشاه لب بیاه و گفت خان محمد خان گفت آنچه گفتنی بود گفتم و از سر خبگ چیزی در پرده نگفتم شاه اسماعیل گفت من زنده و راهزن نیستم که بگاه فرصت بقافله بتاریم و خود را گرانبار سازم آنچه خدا خواهد بشود آنگاه بصف آرائی پرداخت و سپاهیان را بجبت خبگ مهیا ساخت و بفرمود توپ بلند شد و دود و دریای لشکر بهم آمیختند و خون یکدیگر بریختند سلطان سلیم از پس دسته های سپاه سلسله توپها را قطعه قطعه بر بالای تپه انباشته بود و چون سپاه شاه اسماعیل حملات سخت نمودند و او را گشودند توپچیان بنای کلوله بزی و آتش فشانی را گذاردند و سپاه قزلباش را مانند برگ درخت دهشت دهی عور بریختند و دود و گرد و میسی برانگیختند شاه اسماعیل دلیرانه خود را تا بر سر توپچیان رسانید و زنجیری را از ضرب شمشیر بهم درید حتی معروف هست که هفده توپی را دو پاره کرد با این حال شکست فاحش یافت و میرزا عبد الباقی وزیر و میر سید شریف خان محمد خان استاجلو و سار و میره قورچی باشی حسن بیک لله شاه و پسران الیاس بیک و سید محمد کوزه و میر سید یوسف و بسیاری از سران سپاه و بزرگان درگاه شاه اسماعیل کشته شدند و شاه اسماعیل از آن معرکه تا لگد فرار نمود و بیش از سیصد تن بدو ملحق شدند قاضی عسکر و اتباع او را عثمانیها غنیمت یافتند و بطرف جزیره شتافتند و ایخا مومنین ایران ابدا معترض نشدند و کرتخت مرصع و زره جات یازده جبه شاه اسماعیل بسیر ترکان شد لیکن مومنین عثمانی از جمله غنائم یک تخت طلای جواهر نشان و یکتا از زنهای شبستان شاه اسماعیل را نام میرهندک سلطان سلیم آن زن را بهمراه قلیچ نامی از صاحب منصبان خود داد تا بحضور سلطان سلیم خان تبریز رود و نمود و مدت هفت روز توقف فرمود و بوسط قلعه آذوقه و علوفه راه بلامبول پیش گرفت در این وقت سلطان مرجع الزمان میرزا کورکانی که تا این حال در آذربایجان ایران باجاش و معاونی پادشاه ایران ایام میگذرانید بدرگاه سلطان سلیم شتافت و هزاری بی اندازه یافت و چون سلطان سلیم بلامبول رسید شد او نیز متابعت کرد و در همین سال مرض طاعون عمومی در بلامبول درگذشت شاه اسماعیل از این شکست فاحش سخت ملول گردید و پس از رفتن سلطان سلیم بتبریز بازگشت و باز بر سر تخت شاهی نشست و قشلاق نمود و میرزا حسن اصفهانی را بوزارت دیوان مخصوص فرمود و علی بیک ذوالقدر را بحکومت شیراز برداشت و نیز سپاهیان را بقتل سلطان ذوالقدر که در جبگ چالدران تکاسل خیانتی کرده سزا رسانیدند

در این سال رو بسیاد بمستان فتوحات نمودند و نیز ملک محمد خان دیلمی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۲۱ و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بحکومت خراسان و افغانستان و جبگ سلطان سلیم خان با علاء الدوله ذوالقدر و کشته شدن علاء الدوله و لشکر کشی سلطان سلیم بطرف مصر

در این سال حکومت کلیه خراسان و افغانستان و اکذار بشاهزاده طهماسب میرزا و نیابت و آتابکی امیر خان سلطان ترکمان از جانب شاه اسماعیل شد مقرر گردید که بوسط فتحلی و گرانی که واقع بجبت تاخت و تاز اوزبکان شده بود امیر خان سعی کامل در رفاهیت مردم نماید و امیر خان برادر خود ابراهیم سلطان را بهرات فرستاد خود و پس از شاهزاده روانه گردید نیز شاه اسماعیل میرجلال الدین

استرابادی را بصدارت نامزد فرمود آنگاه باوجان وارد یل موکب شاهی حرکت نمود آنگاه بجانب ییلاق سنقوآه
و بازماندند سال قبل در تبریز تشلاق نموده و در کلیه افغانستان و خراسان آسایش برقرار گشت و مردم آسوده شدند
هم در این سال سلطان سلیم خان ذخایر و مهمات و آذوقه و علوفه بسیاری در مرعش برای جنگ با شاه اسماعیل جمع نمود که
چون بهار فرا رسد با قشونی در هم آزمای بطرف ایران شتابد و آسنا سپرده شده بعلا الدوله و القدر بوده علا الدوله تنها
تصرف نموده و بباد بغداد سلطان سلیم خان از جنگ با شاه اسماعیل منصرف متوجه علا الدوله شده و او از جنگ فرار کرده و
سنان پاشا بتعاقب او با پاشای دیگری بشتاقت و او را بکشت آنگاه سلطان سلیم متوجه جنگ با مصریان گردید و
بطرف سوریه لشکر روانه داشت هم در این سال نظام الدین بستر ابادی شاعر و جلال الدین بوسعید بوانی و خواجه
افضل سیرخواجه نعمت الله قصتانی و میامی مادی صاحب تاریخ سلطان حسین میرزا درگذشتند هم در این سال لوی
دو جوهره گذشت و چون اولادی نداشت پسر عش فرانسوای اول بجایش تخت سلطنت فرانسه نشست و این
پادشاه در خاک ایتالیا فتوحات بسیار کرده و رشادت بسزا گشت

ذکر وقایع سنه ۹۲۲ و جنگ سلطان سلیم خان عثمانی با ملک اشرف سلطان مصر و کشته شدن ملک اشرف و جلوس طومان بای بجای مصر و جنگ او با سلطان سلیم و کشته شدن طومان بای و فتح مصر و دست سلطان سلیم و کشتار و نهب او در مصر و ظهور لوتر مؤسس مذهب پرتستان در آلمان

در این سال سلطان سلیم خان عثمانی مستعد برفتن بمصر گردید چنانچه در اواخر سال قبل دستورات قشون او را صادر نمود
سوریه و شامات پیش رفتند و سلطان سلیم در روبوکر نیک چوبها خانه صدر اعظم را احاطه کرده او را چاره بلا بمول آمد
و فقره را بخواهید در این وقت مقبل یک از جانب ملک اشرف قنصوغوری سلطان مصر نزد سلطان سلیم بعنوان رسالت
و مصالحت آمد سلطان سلیم فرمان قتل او داد و یوسف پاشا شفاعت نمود که ایلچیان و رسولان را نباید کشتن کسی ندارد سلطان
سلیم فرمود تا مقبل یک را بریش تراشیدند و صورت بدن بگیر اشیدند و بر خر خارکشی سوار کرده روانه مصرش داشتند پیام
فرستاد که من متوجه بطرف مصر تسخیر مستعد باش چون این اخبار بمصر رسید ملک اشرف تعبیه سپاه و تجهیز بنه و
خرگاه پرداخت و عساکر مصری را بطرف سوریه باستقبال شاه بیارروانه ساخت و آنها در مرج دابق نزدیک حلب بهم
رسیدند و خود نیز رسیده اردوی جنگ بین مصری و عثمانی متصل گردید سلاح جنگ مصریها شمشیر و نیزه و تیر و کمان
بود بخلاف که عثمانیها توپهای آتش فشان و تفنگهای گران داشتند پس از جنگ سخت مصریها شکست یافتند و از
میدان معرکه سر بر تافتند و ملک اشرف قنصوغوری که در رکاب سپاه مصری جای داشت از اسب افتاد و زیر سم ستوران
پایمال شده و قالب تهی کرد و نعوشش در روز بیست و پنجم رجب این سال پس از پانزده سال و نه ماه و بیست پنج روز بود و
قنصوغوری قبل از حرکت از مصر برادرزاده خود طومان بای دویم را بنائب منصب خود در مصر نمود و چون خبر کشته شدن او بمصر
رسید و دوم غلبه سلطان سلیم را با فتح حلب حمص و شامات را بدست و خبر یافتند بطومان بای مبایعت و مطاوعت
نمودند و او را بلقب ملک اشرف دادند و چون عساکر منصوره مصری بمصر رسید طومان بای تعبیه سپاه پرداخت و چون

سلطان سلیم در سوریه توقف بکلیت استراحتی نموده بود طومان بای بگاه شوح او را خاک و دل شده و نموده بهت
ولیکن الحمی سلطان سلیم برسید که اگر امان بخواهی باید که خطبه بنام من نمائی و باستان بوسی مشتابی والا مستعد
کارزار باش و مصاف او در حرکت آمده طومان بای باستقبال شتافت عثمانیها از غره و غریش خطبه که شنیده و
حسین پاشا سلطان را بوسطه عرایی راه منع نمود سلطان سلیم او را گردن زد و میدان کارزار در سهل نزدیک برکه آلجق دده
جمعه بیست و نهم ذی حجه این سال واقع شد ابتدا رعساکر مصری پیش رفتند و خیان پاشا را با جمعی بکشتند که توپهای
عثمانی آنها را شکست داد و مصریها بهزیمت آمدند و در روضه عثمانیها عسکر ساختند طومان بای با طرف اموال بسیار و اعراب بیشمار
جمع نموده و بقشون عثمانی حمله برد و باز منهزم گشت و از مصر متمکن شد و بعد از هفته پر داخت و همه مردم را مجهز نمود و سلطان سلیم خان
مردم را امان داده و برضا و خلبه مصر داخل شد و با آنکه خطا امان داده بود هشتاد هزار تن مصری را بکشت و اموال آنها
بباد تاراج داد و طومان بای طرف جیزه و از آنجا باسکندریه فرار نموده سلطان سلیم خان بجهت مصر متمکن گشت

عم در این سال محمد زمان خان در نزدیکی بلخ سر اطغیان برداشت و فتنه او بزودی خوابید نیز در این سال در موسس
مذهب پرستان از شهر ساکس آلمان ظهور کرد و بضد پاپ قیام نموده و کاتولیکها را بطریقه خود داخل کرد و دین عیسوی
مذهبان از دو دسته کاتولیک و پرتستان بوده نیز فردیناند پادشاه اسپانیا و در این سال گذشت و نواده او
شارل بجایش نشست و سلطنت او قوی شد که مملکت آلمان و اطریش و بلژیک و هولاند و اسپانیا و قدری از ایتالیا متصرف
او آمد هم در این سال خواجه شمس الدین عبد الله مروارید که زمانی وزارت سلطان حسین میرزای کورکانی را در هرات داشت
و بهمت جامی تاریخ شاهی و تاریخ منظوم خسرو و شیرین نگاشت و در گذشت نیز میر عبد الوهاب تبریزی واعظ بیوردی
و شهاب الدین لبیانی و این سال وفات یافتند

ذکر وقایع سنه ۹۲۲ و طغیان محمد زمان میرزا و جنگ با بر شاه با او و غلبه بابر شاه و انقراض خلفای عباسی در مصر و فوت سکندر شاه بودی در هند و نشستن ابراهیم شاه بجایش و قشلاق شاه اسماعیل در نجوان

در این سال باز محمد زمان میرزا در حوالی بلخ رایت طغیان برافراشت خلیل الدین همدم بابر پادشاه از شاه اسماعیل استمداد
خواست و پس از رسیدن سپاه کینه خواه میدان رزم و پیکار خود از مقابله و مقاتله دستگیر گردید و سپاه قزلباش
او را زده با بر پادشاه برهند و او ابواب فتح بر روی کشود و با او عهد و پیمان نموده دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد و حکومت
بلخ را باو ارزانی داشت محمد زمان میرزا پس از چندی باز هوسهای نفسانی و تسویلات شیطانی گرفتار شده و ایام با
سیمین بران سیمین ساق و مهوشان جبهه براق بباده نوشی و عشرت ایام میگذرانید و از نشیب بلاد و رفاهیت
حال و عباد تغافل مینمود هم در این سال ملک اشرف طومان بای سلطان مصر در اسکندریه گرفتار عربها شده و او را کرباناها
و سلطانشان بود بعثمانیها فروختند آنگاه او را داخل قفس کشیده بمصر آوردند بحضور سلطان سلیم خان و چون سلطان نظرش
بدو افتاد فرمان داد تا دست و پای باز کرده و او را ملازم ساخت که در اغلب غافل و مجالس همنشین و همدم میرسانید و سلطان سلیم
از بابت عایدات و محصولات مصر باو مشاهره مینمود تا مدت دو روزه حاکمیت در روز نوزدهم ربیع الاول این سال او را

در تخت دواتی باب زیادار آویخت و بکشته شدن او طبقه دوک حالیک شرکسی که یک حصه وی و نه سال سلطنت مصر سیفرمود اختراض یافت هر چنین سلطنت و خانی خلفا عباسی که امام در مصر خلافت داشتند در این وقت منقرض شده و آخرین آنها المتوکل علی الله بود و اسمات که گذشته نام هر یک برده شد و باز اینجا کلی اسمشان نگارش میشود اول احمد بن حاضر بن ناصر عباسی ده و ابو العباس سه المکتفی بالله چهارم الواثق بالله پنجم الحاکم بالله ششم المعتضد بالله هفتم المتوکل علی الله هشتم الواثق بالله نهم المعتصم بالله دهم المنصور بالله یازدهم المستعین بالله دوازدهم المعتضد بالله سیزدهم المستکفی بالله چهاردهم القائم بامر الله پانزدهم المستنجد بالله شانزدهم المتوکل علی الله القاب آنان گردیده و هست حقیقت سلطنت و خانی و سیادی خود و این حال در مصر زوال یافت بجایش عثمانی قرار گرفت هم در این حال سلطان سلیمان دهمی خان دهم علی پس از بیست و پنج سال و چند ماه حکمرانی در گذشت او را فضائل نیکو بسیار پسندیده بود و در سرودن اشعار ید قوی داشت و تخلص کلرخی میفرمود با بجمله بزرگان دهلی پس از گذشتن اسکندر شاه فرزندش ابراهیم شاه را تخت دهلی برآورده دست بنیابت و متابعت دادند هم در این حال شاه اسماعیل صفوی قشلاق در نخجوان فرموده خداوند در مدت چند روز باده و پسر متولد نمود که موسوم بسام میرزا و بهرام میرزا شدند و القاص میرزا نیز قبلا بدنیا آمد شاه اسماعیل بسیار مسرور شده و احسانات بیحساب بی اندازه کرده هم در این حال ملک ظفر از آل معونه حکمران عمان در جنگ با چراکسه مغلوب و مقتول شد و طبقه معونه کوشش تن بودند و عمان منقرض شد

ذکر وقایع سنه ۹۲۳ و ماندن شاه اسماعیل در تبریز و رسیدن حکام نزد او و دریافتن پرتغالیها بنگاله و تعیین عالم و مصر از جانب سلطان سلیم

در این حال شاه اسماعیل صفوی در تبریز بجهل قامت افکنده و آوازه شوکت و اقتدار بلند گردیده و محمد روزافزون کردار زندان بخیال طغیان بود از سطوت سپاه شاهی آنهم و سر بر اطاعت گذارده و سایر حکمرانان بلاد مانند حکمران شیروان و گرجستان و سایرین با تحف شایان خدمت شاه اسماعیل تشرف حاصل نموده از اشفاقات و خلوع فاخره زرتاب زده و مفتخر شدند و او طمان خویش گردانیدند هم در این سال شیخ الاسلام قاضی زکریای انصاری و علاء الدین طبیب که گذشتند نیز احمد شاه بهمنی بفرمان بدیشاه تخت سلطنت برآمد نیز در این سال پرتغالیها بنگاله راه یافتند و آن زمان بنگاله با ایران رابطه تجارتش قوی بسیار بوده مال التجاره یکه از آن مملکت بایران میآمد مروان خواجه ونهی انتقده بجهت ملوک و بزرگان ایران بجهت حریر سرپشان و پارچه های چیه بسیار نازک بشکرواد و یه معلوم میشود بنگاله مدت ۱۰ سال پیش با ایران رابطه تجارتی داشته است و شکر قند او بایران میآمده چنانچه خواجه حافظ گوید قبل از تاریخ رابطه پرتغال با بنگاله ده و شصد پنجاه سال میزیسته و این قول میگوید اسافی حدیث سرو کل و لاله مرو دین بحث با ثلاثه غساله مرو شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که بنگاله میرود) و مراد خواجه حافظ از قند پارسی اشعار پارسی او است نیز سلطان سلیم خان عثمانی پس از تنظیم سپاه موجوده در مصر و ادارات تنسیق شده و رفتن باسکندریه و جهات دیگر جمعه زهزار شتر از غنایم مصر کهربا مجوهرات شیشه و اشیا نفیسه و هدایا و تحف گران

قیمت بود و در سال اسلامبول نمود و این غنیمت مختص خودش بود غیر از آنچه را که صاحب منصبان و پاشاوات و عساکر عثمانی بعنوان هدیه و پیشکش از مملکت مصر برده و اما سلطان سلیم خان عثمانی قرار داشت که المتوکل علی الله آخرین خلیفه عباسی در مصر را چنانچه در اول سال منصه بیست رنگارش شد با سلامبول روانه کرده و برای او ماهیانه منظمی قرار داده و لیکن پس از چندی متوکل اجازه سلطان سلیم نیافته و دیگر از او خلافت ندانست و زنده بود تا در سنه ۹۴۳ در گذشت و از این سال خلافت بعثمانی منتقل گردید تا سنه ۱۳۴۲ هزار سیصد و چهل و دو که عثمانی جهوری گردید مصطفی کمال پاشا فاتح از میراث خلافت برانداخت با لکوتیر بک امیر الامرای طومان بای در حلب بود و او سلطان سلیم را بفتح مصر ترغیب کرد و پس از فتح مصر انتظام امور سلطان سلیم فیه بیک را تفویض نمود و او در حکومت مصر برقرار کرد و دوازده هزار سوار و پیاده بمحض محافظت مصر و سرحد گذارد و روی توجه بطرف بغداد نهاد

ذکر وقایع سنه ۹۲۵ و قشلاق کردن شاه اسمعیل در تبریز و تسخیر شدن غرجستان و زلزله در کابل

در این سال شاه اسمعیل صفوی از تبریز قشلاق فرمود و ابراهیم سلطان موصلو را مطیع و متصرف غرجستان افغانستان نامزد فرمود و او با سپاهی آراسته کوچ اندر کوچ طی طریق کرده تا بنواحی غرجستان رسید میر شاه محمود سیف الملوک چون از رسیدن سپاه شاهی بکماهی خبر یافت بقیه سپاه و خطه هرات خود پرداخت و چون در خود یارای مقاومت ندید در یک از قلاع قیمه متحصن گردید ابراهیم سلطان آنجا را محاصره کرفت و راه تردد را مسدود ساخت طرفین و اکناف بتاخت سیف الملوک رسولی نزد ابراهیم سلطان فرستاد که غرجستان را بمن واگذار کنید راه هرات برگیرید ابراهیم سلطان از جرات جسارت او غضب آمد و قاصد را بکشت و قلعه را کرد سیف الملوک در او متحصن بود و بوسائط بست کرباندک وقتی کنکره های قیمه و برج همسه او را هم شکست سیف الملوک با خواص خود و سیصد شصی از راهی بطرف یمنه کریخت ابراهیم سلطان تمامی قلاع و محلات او را متصرف شد و از طرف خود نواب بگماشت و با غنایم بسیار راه هرات برداشت هم در این سال آقا محمد وزیر افزون با میر عبد الکریم کرهرودی مازندران بشراکت حکومت داشتند سر بمخالفت برداشتند و دو برخان از جانب شاه اسمعیل مامور رفع مخالفت آنها شده آنان را مطیع ساخت

هم در این سال در کابل زلزله سختی واقع گردید شیخ کمال الدین حسین خوارزمی و میر علی مشهدی خوشنویس و با فغانی شیرازی و جمالی دهلوی شاعر و شیخ همه را خوش نویس نوشته اند

ذکر وقایع سنه ۹۲۶ و فوت سلطان سلیم خان عثمانی و نشستن سلطان سلیمان بجایش و کشته شدن امیر غیاث الدین در هرات و حرکت بر پادشاه بعزم تسخیر قندهار

در این سال سلطان سلیم خان عثمانی پس از پنجاه و چهار سال زندگانی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت کردن در گذشت و بجایش سلطنت سلیمان خان فرزند دلپذیرش تخت سلطنت عثمانی نشست هم در این سال عبید الله خان او زبک با سی هزار مرد شمشیر زن از جیحون گذشته بطرف هرات سرازیر شد چون میر خان آتابیک شاهزاده و ملکماسب میرزا در هرات از رسیدن او زبک خبر یافت بمحافظت و محارست شهر پرداخت و میر غیاث الدین محمد را که از اعیان خراسان و منصب صدارت شاهزاده را داشت بمحافظت دروازه ملک بابرج شمال بگماشت و پیری سلطان را

عراق را منبسط داشت و بر وج و بارو رسپاهیان قزلباش میپاشت عبید الله خان همه را تغلا نموده سودی نبخشود
و چنانچه ناسته او از بکان بود تمامی محصولات و مزارع بیرون هرات را بچرانیده و باقی را بسوزانیدند همیر غیاث
الدین محمد بمناسبت آنکه در زمان سابق و عهد سلطان حسین میرزا می کورکانی و شاهزادگان او و از بکان مقامی بلند و
منزلتی ارجمند داشت و این وقت برای استمداد و تظلم الدین محمد بابر پادشاه حکمران کابل و قزوین نامه نگاشت و او را
بکمک و معاونت دعوت نمود از بکان بخواست و این مساله را میر خان بهانه نموده که محمد بابر را بجهت تسلیم نمودن هرات
بخواست و پس از رفتن عبید الله خان میر خان کار زرنمائی محض حماقت کینه میر غیاث الدین محمد را در دل داشت
او را بکشت و مال او را متصرف شده و بدربار شاهی این قضیه را نگاشت چون خیالات باطله غرض آمیز او نزد شاه اسمعیل
کشوف گردید شاهزاده سام میرزا را با تابکی دولتیش خان روانه هرات نمود و شاهزاده و سلطان سام میرزا با میر خان فرود
ساخت و بدولتیش خان دستور داد که بتدبیر بهرات درآید که میر خان سازفتنه ننماید و دولتیش خان بتعاقب حرکت
بجاآمد هم در این سال شاه اسمعیل در نخجوان قشلاق نمود و نیز ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با قشونی کینه خواه از کابل
تسخیر قندهار و حرکت آمده بمظاهر قندهار فرود آمد آن شهر را محاصره نموده و این محاصره بطول انجامیده و بابر کاری
آمده شهر را ممر و سیمنوده و می بکابل مراجعت نکرد و تا سه سال بعد که شرح خواهد آمد نیز در این سال بابر پادشاه بهند
هندوستان نموده و تا سیالکوت براند و باغنام بسیار بکابل مودت فرمود و در این سال پاپ روم بلوتر مونس
مذهب پرستان امت نمود و متابعین او نیز امت متقرر داشت ولی اتباع لوتر رونق گذشت هم در این سال
آگهی قاضی شاعر و قاضی خواهرزاده جامی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۲۶ و عزل شدن شاهزاده و سلطان سام میرزا و میر خان اتابک از هرات و نصب شاهزاده سام میرزا و دولتیش خان بحکومت هرات

در این سال میر خان چون نه مت شاه اسمعیل رسیده و بواسطه کشتن امیر غیاث الدین محمد در هرات مغضوب گردیده و
فرمانشد که امرای شاهی رسیده کی نمایند و علت گرفتاری و خیانت و قصور میر غیاث الدین امیر خان ثابت نماید میر خان
از ثبوت تقصیر میر غیاث الدین عاجز گردید و از فرط نخوت و خوف ناخوش بدرود زندگی گفت شاه اسمعیل فرمان داد
تا اموالیکه از میر غیاث الدین محمد در هرات ضبط نموده گرفتند و بورثه میر غیاث الدین بهرات رسانیدند و آوازه صلاح
پروری و عدالت گستری شاه اسمعیل هر چار اقرا گرفت هم در این سال شاه اسمعیل فرمان داد تا دولتیش خان تمامی
خرابی که از او زبکان در هرات و محلات او وقوع شده تعمیر نماید و او اهتمام کافی مبذول داشت و باندک زمانی هرات را
آبادان ساخت و حکمرانی استراباد را بزیل خان داد و نیز در این سال زین الدین سلطان را دولتیش خان بحکومت سجاس
تعیین کرد هم در این سال شار لکن امپراطور آلمان مطرود گشته و رسپانیا شورش شده و در خاک فرانسه پادشاه
انگلیس با پادشاه فرانسه ملاقات نموده و وفایل نقاش مشهور را تیانا لیاسن سی و هفت سالگی درگذشت نیز خواجه لاله
اصفهانی و قاضی ضیاء الدین ساوجی و میر غیاث الدین دشتی وفات نمودند

ذکر وقایع سنه ۹۲۸ و اقتدار دولتیش خان اتابک در هرات و بلند پروازی

وقایع جهان و جهانیان

ابراهیم شاه لودی افغان در دهلی

و این سال درویش خان اتابیک شاهزاده سام میرزا در هرات قدرتش و بغروفی گذاشت و تمامی خراجهای او زبکان تمیر نموده و برغایت حال مختار و مزاجین پرداخت و نیز ظهیرالدین محمد بابر پادشاه نامه نگاشت که متعرض قندهار بیش از این نگردد بابر پادشاه برحسب فرمان درویش خان رایت عودت از قندهار بطرف کابل برافراشت و همت بر تسخیر بلاد هندوستان گماشت هم در این سال ابراهیم شاه لودی افغان در دهلی هندوستان بخلاف پدر و جد خویش راه تجمل و تکبر پیش گرفت و دربانان و پاسبانان چندی بالای سرای گوناگون معین کرده برای دربانان و بزرگان درگاه مرتبه و مقام معین کرد که اهل بار به دست بر سینه ایستاده در مقابلش قیام کنند و کمتر کسی را اذن جلوس میداد و فرق بین خویش و بیگانه نمیگذارد و فی الجمله بسبب نسب کسی نمیشناخت بدین همت بسیای از او رمیده خاطر شده و از درویش پرکنده گشتند هم در این سال بنا بر احکام میرخان که سابق نگارش یافته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از ظاهر قندهار کوچ نموده بکابل رهسپار شد قوه شجاع بیک که متعاقب قندهار محصور مانده بود رخت عزیمت بجانب کشیده و مولانا عبدالباقی نامی را خیانت در قندهار گذاشت مولانا عبدالباقی در غیاب شجاع بیک پیکی تیزپی بکابل فرستاد و بابر شاه را از رفتن شجاع بیک خبرداد ظهیرالدین محمد بابر شاه که مدتها گران جنین وزمی و نوید فیروزی بود بسرعت تمام قندهار خود را رسانید و قندهار را متصرف شد در این وقت میرخان اتابیک شاهزاده طهماسب میرزا با شاهزاده معزل و سپاه در بارشاه اسماعیل شده بود و شاهزاده سام میرزا با تابعی و درویش خان چنانچه نگارش شد بهرات رسیده بودند درویش خان حسن چینی را نزد بابر شاه فرستاده بود که دست از محاصره قندهار بدارد چنانچه بابر شاه نیز جز فتح قندهار پیشکشهای لایق و شایسته در وهرات فرستاده و دوایی بدارالملافات دست نداده بود و مانع بابر شاه حسن چلبی را بنوخت و قلع ساخت او را با اعزاز بسیار و جمعان بی شمار روانه هرات نمود هم در این سال درویش خان حکومت هرات را و دو ساخره تولک و ملحقات آنها را بامیر خان فشار مرحمت نمود هم در این سال خیزبک پاشا سکران مصر درگذشت داود جامع که معروف بسراو بود در خیابان دولت لوزیر زیر قلعه مصر مدفون ساختند و چون خبر فوت او باسلامبول رسید از قبل سلطان سلیمان خان عثمانی مصطفی پاشا بحکومت مصر برقرار شد و پس از نه ماه وهیب واخی را نوه عزل شده بجایش بحکومت مصر برقرار کرده هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی با سپاهی فراوان بطرف بغداد براند و سکنه آنجا را بدین اسلام بخواند چون استماع نمودند بقهر و غلبه آن شهر را فروگرفت و هوال مردم را تاراج کرده و با غنایم کثیره باسلامبول عودت نموده و پس از ورود باسلامبول بده روز نه پیراو پیاپی درگذشتند نیز مجدد او در این سال پاپ افت بلوتر موس مذهب پرستان را حکم داد و بدین شمار لکن امپراطور آلمان و فرانسوی اول پادشاه فرنسه غبار نفار بالا گرفت و پادشاه فرنسه حکم داد که مردم فرنگستان ریش بگذارند طبقه شوده موی سر دارند نیز پاپ لون دهم درگذشت و او بجای او تخت پاپی نشست هم در این سال اول پادشاه پرتغال مرده تخت سلطنت را بپسرش ژان سوم سپرد

ذکر وقایع سنه ۹۲۹ و کشته شدن میرزا شاه حسین اصفهانی صدر اعظم و فتح جزیره رودس بدست عثمانیان

در این سال منصب صدارت اشاره اسماعیل پس از کشته شدن میرزا شاه حسین اصفهانی بدست معتمد شاه قلی بخواجه جمال الدین محمد تبریزی مرحمت فرمود و کیفیت کشته شدن شاه حسین بدین قسم واقع گردید معتمد شاه قلی مبلغی در رکابخانه شاهی حیف و میل نموده بود و شاه اسماعیل مقرر نموده بود که شاه حسین این مبلغ را دریافت دارد معتمد شاه قلی شبی پس از فراغت از ضیافت شاه اسماعیل که در هشت بهشت تبریز در هشت هنگام عودت شاه حسین بخانه خود امری از مطالبه مبلغ مزبور و فریاد برآورد که بحکم شاه این بکشید و همی بخته و خون او را ریختند و معتمد شاه قلی فرار بدیار بکر و پس از آن بشیراز رفته نمود و از شیخ شاه حکمران شیراز شفاعت خواست و او را بآذربایجان فرستاد و شاه اسماعیل معتمد شاه قلی را بملازمان میرزا شاه حسین اصفهانی سپرد تا او را مقتص گردند علم در این سال حسین شاه حکمران بنگاله درگذشت و فرزندش نصرت شاه بجایش نشست نیز سلطان سلیمان خان عثمانی آهنگ خزیره رودس نمود و پس از تنش فشانی و کلولباری و پنج ماه حملات و هجمات متواتره آن جزیره را بگشود هم در این سال میرزا قاسم هندی شاعر که قطعات شاه اسماعیل را بشعر نظم کشیده و هم هندی شاعر طبرانی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۳۰ و فوت شاه اسماعیل صفوی و نشستن شاه طهماسب بجای او و آمدن عبید الله خان ازبک برای تسخیر هرات و عودش و رفتن بابر شاه برای تسخیر لاهور و گرفتن لاهور و طغیان احمد ماچشار در مصر

در این سال شاه اسماعیل صفوی پس از سی و هشت سال زندگانی و بیست و چهار سال سلطنت و کشورستانی در شب دوشنبه نوزدهم رجب پس از عودت از تنجان و مصلب شیخ شاه حاکم شیروان از سراب آذربایجان درگذشت و او را بارابه فرستاده و مدفون ساختند قبل از شاه اسماعیل مردم ایران طریقه سنت و جماعت داشتند و اندکی شیعه مذهب در ایران بود او مذهب شیعه را ترویج نمود و بسیاری را شیعه ساخت بسیار ملوک و امرا بدو خدمت او رجحان پیدا نمود طهماسب میرزا و بهرام میرزا که هر دو برادران او بودند از ای موصلو ترکمان بود و القاص میرزا و سام میرزا از دیگری بودند و از شدت آشنا طهماسب میرزا بود که سنش در این وقت ده سال و شش ماه و بیست روز بود و مساوید دولت و عابد ملت بر سلطنت او اتفاق کردند و او جلوس نمود و تاریخ جلوس و تاریخ جلوس و جم سرشس ابده شاه ولایت گردید چنانچه تاریخ وفات شاه اسماعیل کلمه اظل گردید شاه طهماسب بکالت یعنی نیابت سلطنت را بمصطفی سلطان و دیو سلطان بداد و صدارت را بامیر جمال الدین میرقوام الدین واگذارد و وظارت دیوان را بکفایت پناهی جهان قزوینی نهاد آنگاه زمستان را در تبریز مستلاق نمود هم در این سال عبید الله خان ازبک با قشونی بسیار آهنگ تسخیر هرات نمود و از جیحون گذشته بظاهر هرات نیز افرخت و شهر را در محاصره انداخت و دوشیش خان اتابک سام میرزا و سایر امرا در شهر و بیرون کار طرفداری ساخت و جنگهای متواتر را او واقع شد عبید الله پس از خسارات زیاد و دست بسته عرق مضافات هرات گشاده و از ترکستان گرفت هم در این سال شاه بیک پسر امیر ذوالنون ارغون کرد رسنده و سنی بافته بود درگذشت و فرزندش شاه حسین بجایش نشست نیز ظهیر الدین محمد بابر شاه با سپاهی گیه خواه آهنگ هندوستان نمود و پس از مقاطعه و مقاتله شهر لاهور را بگشود نیز شیخ شاه الدین فرخ یسار حکمران شیروان و علاء الدین اخرایی و قاسم خان سکمر

وشت قبچاق درگذشتند هم دراین سال احمد پاشا حکمران مصر امراء مصر با تحریک ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی که با او از مدتهای بعید دشمنی و خصومت داشت در صدد فتنه برآمده موقع را مغتنم دیده آشنا را گرفت و خود سر مخالفت عثمانی برداشت و رایت استقلال برافراشت و سکه و خطبه بنام خود نمود و این احمد پاشا اول کسی است که در دولت عثمانی و مصر آغاز سرکشی کرد هم دراین سال قاسم خان حکمران وشت قبچاق درگذشت و بجایش حق نظر خان پسرش نشست

ذکر وقایع سنه ۹۳۱ و ظهور اختلاف بین وزرای شاه طهماسب و فوت دوریش خان در هرات و کشته شدن احمد پاشا در مصر و تعیین قاسم پاشا و ابراهیم پاشا بمصر و فتح ملتان بدست شاه حسین ارغون

دراین سال در تبریز شاه طهماسب صفوی زمستان را قشلاق نموده و بهیر همایونی بعزم تسخیر ایروان اتحاق برقرار شد لیکن بمناسبت صغر سن شاه طهماسب در بین بزرگان درگاه و امرای بارگاه بر سر وکالت و نیابت سلطنت تودن خصومت و اختلاف آشکار گردید کرین خلاف و اختلاف تولید مخاصمت و مقاتلت حادث شد هم دراین سال دوریش خان اتابک سام میرزا در هرات وفات نمود و شاه طهماسب حکومت هرات را بمحمد موسی سلطان و دیو سلطان محمد خان برادرزاده دوریش خان عنایت فرموده روانه مقصد ساخت هم دراین سال در مصر بواسطه استبداد و خودپسندی احمد پاشا مردم درگاه بشوریدند و در واقع دنبال سال گذشته بود و چند تن از امرا را محبوس نموده و عاقبت نابکه در حمام بود و دو تن از امرا همچنان و محمود بیک ارزنگان بیرون شدند و او را تعاقب کرده و او از حمام گریخت بیامی و بخانه این بحر نامی آمد و او را گرفتار کرده سر از تنش برداشتند و سرش بدروازه جابیه آویختند و پس از آن باسلامبول فرستادند سلطان سلیمان خان عثمانی بجای احمد پاشای مقتول قاسم پاشا را بحکومت مصر فرستاد و پس از سه ماه و چهار روز او را معزول نموده و ابراهیم پاشا را منصوب روانه مصر ساخت و ابراهیم پاشا بمصر آمده و تخت حکمرانی برقرار شد هم دراین سال سلطان محمود حکمران ملتان درگذشت و پسرش سلطان حسین بجایش نشست پس از چندی شاه حسین ارغون که از همدان مهیا و ارغون ارغون بود با سپاهی آراسته بطرف ملتان شتافت و سلطان حسین پس از مقابله و مقاتله از جنگ او سر برتافت و شاه حسین ارغون ملتان را بتصرف مستقل درآورده و دراین سال ملوک لنگاهان در ملتان منقرض شد نیز دراین سال حاجی سلطان زوالقدر حکمران فارس درگذشت و مراد سلطان زوالقدر از جانب شاه طهماسب مامور بحکومت فارس گشت

نیز میر جمال الدین محمد استرابادی و میرقوام شاعر خوشنویس مشهور و سید علی زاده و سید محسن رضوی و هلالی شاعر چغتائی کراد را شعاری فارسی زبان بسیار شیرین بوده درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۳۲ و لشکر کشیدن ظهیر الدین بابر پادشاه از کابل بهند و جنگ او با ابراهیم شاه لودی افغان و کشته شدن ابراهیم شاه و استیلای بابر بدهلی و نزاع بین امرای شاه طهماسب و آمدن اوزبکان بخراسان

دراین سال ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل لشکر آراسته و عزیمت هندوستان را قشلاق حاضره و توپهای آتش فشان بزعم هندوستان درحرکت آمد پس از طی منازل و قطع مراحل بلاهور رسید و در اینجا شنید که علاء الدین عموی ابراهیم شاه

لودی که سابق بکابل پناه ببابر شاه برده و جند ماه تمیز بلی شده بود از ابراهیم شاه لودی شکست سختی خورده بابر شاه
متقدم بعزم جنگ با دولت خان لودی که یکی از سرداران نامی ابراهیم شاه بود و بواسطه سوء سیرت ابراهیم شاه از او
برگشته و بپنجاب تخت استقلال نشسته حرکت بطرف کوهستان نموده و دولت خان چون از آمدن بابر پادشاه خبر
یافت از قلعه بزر آمده بمجادله پیش شتافت ولی پسرش غازی خان را بیم فرو گرفت و بطرفی گریخت بابر پادشاه
کتابخانه او که مخزن کتب نفیسه بود متصرف شد و این وقت پسر بزرگ دولت خان که نامش دلاور خان بود با [illegible]
بسیاه و کیاستی بی اندازه داشت با قرنین خود خدمت بابر پادشاه رسیده و موجب اتفاق خیر مآل گردید و در خدمت
بابر پادشاه و فرزندش همایون سالها بماند و شرقی رفیع یافت آنگاه بابر پادشاه از کوهستان براپور که واقع بر رود
ستلج و بالای لودهیانه است حرکت نموده و از آنجا بطرف دهلی حرکت کرده در پانی پت اردو زد زیرا چون خبر رسیدن
او بکوهستان و دهلی بگوش ابراهیم شاه لودی افغان رسید فوجی انبوه بجنبید و با یکصد هزار سوار و هزار فیل
جنگی تا پانی پت استقبال بابر حرکت کرده و در اینجا فرود آمد و توپخانه خود را جا بجا نمود و میدان جنگ آراسته شد و نفیر
کوس و کرنا برخاست سپاه مغول حملات پیاپی نمودند و بهندیها بیاه بخشیدند و خون همی بریختند بابر پادشاه خود
متصدی کار توپخانه گردید و از زیرش گلوله های دمادم و آتش فشانی پیاپی صفوف سپاه ابراهیم شاه را درهم شکست که
و این بین خود ابراهیم شاه از مرکب سرنگون گردید و دشمنی بار دیگر بربست چون سپاه هند ابراهیم شاه را کشته دیدند مملکت
جمعیت و رشادتشان از هر کجا گیخت و هر تن بطرفی گریخت بابر پادشاه گوید که بعد پانزده شانزده هزار تن هندی یکبار
و دفعه بخاک هلاکت افتادند که پنج شش هزار نفرشان گرد ابراهیم شاه گشته و بخاک و خون آغشته شدند مؤلف گوید که عدد
کشتگان را در این معرکه انیسپاه ابراهیم شاه لودی پنجاه هزار گویند چند تن سردار بزرگ ابراهیم شاه که همه از افغانان
لودی و لوهانی بودند باجه گوالیار که زیر فرمان و اطاعت ابراهیم شاه بود در این جنگ که مشهور بجنگ پانی پت شد
کشته شدند ابراهیم شاه آفرین پادشاه از طبقه لوک لودی پاوهی افغان که در دهلی و هندوستان سلطنت کرده
بوده و مدت سلطنتش نه سال و چند روز بود آنگاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در روز چهارشنبه بیست و نهم ماه رجب این سال
وارد دهلی گشت و بر تخت سلطنت و فرمانروائی نشست و بهاس سلطنت کورکانیان را در هندوستان بنیاد نمود و از آنجائیکه
ممالک آباء و اجداد او که خاک افغانستان و جزوی از ایران و ترکستان و ماوراء النهرین بود بخیطه تصرف دیگران آمده
بود همه و در این سال بین امرای هندوستان جلوه برای تکلو که همشان از امرای شاه طهماسب بودند خصومت شدت پیدا کرده
از یکسو عبید الله خان اوزبک با سپاهی فراوان بطرف خراسان رفته و پس از محاصره و تسخیر آن شهر مشهد را متصرف شده
و نیز بعنوای بهانه اوزبک با شصت هزار مرد و شصت زن بظاهر بعنوان آمده آن شهر را محصور نمود زین الدین سلطان شاملو
بدافعه قیام کرده و از اینطرف بیرون تاخت و جنگ سخت در انداخت که هفتصد تن از سپاه اوزبک کشته شدند و باقی فرار
کردند نیز تکش ترکمان سلطان پسر بنالی بیک سلطان با لشکری رزم آزمای متوجه بلخ شد محمد زمان میرزا بدافعه برخاست
و استقامت نمود و این محاصره طولانی شد که قرا سلطان گاهی میرفت و باز برگشت تا عاقبت بامر پادشاه کرمان
و سیستان و هندوستان رهسپار گردید محمد زمان میرزا بخراسان و قرا سلطان آن صوب بلخ شد و در این سال شاه

طهماسب در قزوین قشلاق نمود و خواجه حبیب‌الله وزیر بدست سپاهیان شاملو بواسطه رسیدن مواجب آنها کشته شد. مردم این ایل در روم با سپاه فرنسه با دریا وی از آلمان شکست آورده و پادشاه فرنسه اسیر شده او را با پیشکش بسیار نزد سلطان عثمانی فرستادند و بین واسطه صلح دولت فرنسه با عثمانی و صاحب‌قران آلمان بستند

ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و استقلال یافتن ظهیرالدین بابر شاه در هندوستان و ایلغار عبیدالله خان اوزبک باسترآباد و جنگ او با سپاه شاه طهماسب و جنگ سلطان سلیمان خان عثمانی با پادشاه مجارستان و تعیین سلیمان شاه بحکومت مصر

در این سال ظهیرالدین محمد بابر پادشاه پس از استیلای بر دهلی متصرف تمام خزاین و دفاین لودی افغان تمامی جواهرات و مسکوکات و مفروشات و اثاثیه سلطنتی گردید و بدستش آمد و بین صنادید حضرت و ارکان سلطنت بخش و قسمت نمود چنانچه یک کجه سرسته دست نخورده با نه صد هزار روپیه و یک دانه جواهر رخشان پرقیمت جهت نذر همایون میرزا داد و تمام سپاهیان نقیبی و نفری عنایت کرد و بجهت مرام کابل هر سری یک شاهرخی که بیست روپیه باشد فرستاد و چون چندی گذشت سران سپاه و بزرگان درگاه از مغولان و افغانان بیاد دیار و وطن افتاده زمزمه رفتن و خویشان را دیدن نمودند از یکسو سرکشان و دوان گریختگان و دیهیمان بخیال آنکه بابر پادشاه نیز مانند امیر تیمور گورکانی پس از قتل و نهب راه بلاد خویش گیرد و حداقل غارتگری و ولی نعمتی نمودند ظهیرالدین محمد بابر پادشاه روزی مجلسی از بزرگان ترتیب داد گفت از بزرگان یکانه آرزوی تسخیر هندوستان بود اکنون که عنایت الهی این آرزو برآورده شد و بنای تخت هندوستان استیلا یافتیم ممکن نیست از دست بیرون رود یک سر بحوای بندگی و اطاعت ما باز گردد بیش از پیش مورد و مشمول شاهانه شود و هر کس نخواهد بماند و از بخشایش ما و غنایم هندوستان مسکین بازگشته دست و فیال فتح آورده و کار نمی‌ست ولی باید بداند آن کس که رفت دیگر نیاید برگردد کرا دل بخواهد دید و نامش بخواهد شنید حاضرین پس از شنیدن این بیانات تن بماندن دادند و سرکشان دانستند که بابر پادشاه رفتنی نیست سر اطاعت فرود آوردند و متدرجا اظهار فرمانبری و بندگی نمودند پایه استقلال و استقرار او در دهلی و هندوستان محکم گشت نیز در این سال عبیدخان اوزبک پسر محمد خان شیبانی با سپاهی بسیار آهنگ استرآباد نمود و در نزدیکی استرآباد شاه طهماسب آگاهی داد و شهر را متصرف شد و فرزند خود بهرام سلطان را بحکومت استرآباد و تعیین نمود و متوجه عراقات و قشلاق در خوران شد و پس از رفتن او سپاه شاه طهماسب باز آمده استرآباد را استیلا یافتند و چون عبیدالله خان خبر یافت باز بطرف استرآباد شتافت و آن شهر استیلا یافت و یک از ملازمان خود را آنجا منصوب نمود و بطرف خوران رفت نیز در این سال شاه طهماسب در قزوین قشلاق کرد و چون میر سلطان کرا از امرای بزرگ شاه طهماسب بود و گذشت منصب کلانتری شاه و چون سلطان او در این سال سلطان سلیمان خان قانونی سلطان عثمانی با لشکری بسیار متوجه روم و اتوش جنگ با پادشاه مجارستان شد و پس از مقابله و مقاتله پادشاه مجارستان گشته گشت در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی از حکومت مصر ابراهیم پاشا را معزول داشت و بجایش سلیمان پاشا نامی را بحکمرانی مصر گماشت و ابراهیم پاشا یک از حکمرانان فعال ترقی پرور مصر بود که با وجود کمی مدت حکمرانیش در مصر بسا شروعات

و اصلاحات را شروع نموده و با تمام نرسانیده معزول شده و سلیمان پاشا نسبت بسایر حکمرانان اسلافش دو مصروه هر پیدا نمود مدت نه سال و یازده ماه مستعفی در مصر بماند هم در این سال فرو نیامد برادر شاه رکن حکومت پادشاهی مجارستان برقرار شد و در اروپا مذهب ترکه پرستانی اشاعه رواج یافت

ذکر وقایع سنه ۹۳۰ و آمدن عبید الله خان اوزبک بطرف هرات و عودت او پس از محاصره و انقراض ملوک همیشان در دکن

در این سال عبید الله خان اوزبک با سپاهی فراوان آهنگ تسخیر هرات نموده کوچ اندر کوچ حرکت کرده و بظاهر هرات رسید چون این خبر از هرات بگوش حسین خان شاملو برادر و پیشخان رسید مستعد دافعه و محاربه گردید و در اوج حصون شهر را مستحفظین بسیار بست و در هر سو حصنی با اهل و تازه بگماشت عبید الله خان بمحاصره پرداخت و در اطراف و اکناف هرات بتاخت مزارع را بسوزانید و راه ها را مسدود و نمود و قنوات را خشک ساخت و تخم شرارت و سفاکی بکاشت و مدت هفت ماه هرات محصور ماند و گرانی و قحطی خیمه ماتم در آن شهر افراشت و نفسی برای فی حیاتی باقی نگذاشت و با این شدائد حال و پریشانی احوال صبر و شکیبائی نمودند و مردانه بکوشیدند و شهر را بدشمن تسلیم ننمودند تا لباس افتقار و آسوده حالی پوشیدند شاه طهماسب سپاهی بجهت دفع اوزبکان بخراسان و آن سپاه در هماندم زنیش بهادر کرا از جانب عبید الله خان پوزبکت دادند و چون خبر رسیدن سپاه شاه طهماسب بسمع عبید الله خان برسید راه فرار پیش گرفت بطرف بخارا روانه شد و شاه طهماسب خود نیز بمشهد آمد مراسم زیارت بجای آورد و هم در این سال برید شاه بجنگ شاه کلیم الله همنی در دکن هستند در آمد و او را بکشت و سلطنت یک صد و هشتاد و شش سال ملوک بهمنیان در دکن منقرض گشت

ذکر وقایع سنه ۹۳۱ و آمدن عبید الله خان با خانان ترکستان بجنگ شاه طهماسب و سبب آمدن و رفتن شاه طهماسب بمزار و استیلای عبید الله خان بمشهد و هرات و غیره

در این سال عبید الله خان اوزبک ولوله و غوغا در تمامی خاک ترکستان و ماوراء النهر انداخت و از خلفوف جهاد در راه خدا کوشیدن خلایق را گرم ساخت و از تمامی امراء و خانان و بزرگان بجهت جنگ و جهاد با شاه طهماسب استمداد خواست و از مردم ماوراء النهر و ترکستان و فرغانه و اندجان و از زاره کاشغر و خوارزم و قسلاق و قفچاق و قراقی و قراقلپاق و ترکمانیان دشت قبچاق و غیره سپاهی بی اندازه فوج فوج مانند دریائی پر از موج فراهم و بر او گرد بسان مانند براق خان و خواجه سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیگ سلطان و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد و کسکن قرا سلطان با تفاق کوچم خان بن ابو الخیر خان چنگیزی با جمعیات جنگ و آلات و ادوات نبرد همچون سیلی خروشان بطرف خراسان سرازیر شدند و روز دوشنبه نهم محرم این سال در رود اباد جام خراسان با سپاه شاه طهماسب تلاقی کرده و صف آرائی نمودند صاحب دفتر الصفای ناصری رضا قلی خان هدایت میآورد پس از چنگیز و تیمور سپاهی بدین کثرت از چنگیزیان و مغولان و کوکلتاشیان در یکجا جمع نشده بود گویند از یک صد و هشتاد تا دو صد هزار بشمار میآمدند و لشکر شاه طهماسب در این وقت بیش از هفت

و چهار هزار سوار بر کابی نبود و بر صحت این اخبار واصله وثوقی نیست باجمله پس از مقابله و مقاتله سپاه ازبک شکست
فاحشی یافتند و از میدان جنگ سر برتافتند و کوچرخان و عبیدالله خان منهزم و پریشان حال طرف ترکستان
شتافتند عبیدالله خان چهل تن از علماء ترکستان را در بخارا بجهت تحریص سپاه و دعای فتح و نصرت همراه آورده
بود که تمامی آن چهل تن کشته و در میان معرکه بخاک و خون آغشته شدند شاه طهماسب پس از این فتح بزرگ و غنایم بسیار
قشونها را مرخص نمود و حسین خان شاملو را بحکومت هرات گذاشت و رایت عزیمت بجانب بغداد برافراشت و در
اثنای راه ایلخانک زاده و خونریزی بازده بقتلگاه علی بیک که بر بغداد استیلا یافته بود و ذوالفقار بیک علی بیک نیز و سونخی
خلیل و اعوان برادرش کشته شد و بغداد در شاه طهماسب مفتوح ساخت و محمد خان شرف الدین اغلان را از جانب خود بحکومت
بغداد گذاشت و از آنجا بقزوین آمد و قشلاق نمود و چون عبیدالله خان از بک شاه طهماسب را مشغول بجنگ بازده
الفقار بدید بار سپاهی بسیار از ازبکان جمع و بطرف طوس حرکت آمد و پس از اندک زمانی مشهد را فروگرفت و بطرف
هرات بتاخت و تاراج نیز استیلا یافت و از ازبکان و هرات دست تعدی و آزار دراز نمودند و از جهت قتل فرزندان
کردند و عبیدالله خان فرمان داد تا علی شاه و همتان را نیز بکشتند هم در این سال ظهیر الدین بابر پادشاه حکومت بدخشان
بمیرزا سلیمان ارزانی داشت و محمد زمان میرزا پسر سلطان بدیع الزمان را بحکمرانی اکره گذاشت و شاه طهماسب منصب
صدارت را بامیر نعمت الله علی و امیر قوام الدین حسین نگذاشت هم در این سال تمراج راجه بیجانگر درگذشت و بجایش
مراج پسرش بحکومت نشست نیز شمس الدین فخری وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و تبادل مراسلات بین عبیدالله خان و شاه طهماسب و استیلای شاه طهماسب بهرات و فرستادن سلطان سلیمان خان عثمانی بجنگ اطریش و جنگ بابر شاه با شاهزاده محمود

و این سال چون خبر استیلای سپاه کینه خواه عبیدالله خان ازبک بجمع شاه طهماسب رسید بی اندازه متغیر گردید و
نامه ای در نهایت تهدید و تخویف باو نگاشت و خود رایت عزیمت از قزوین بجانب خراسان برافراشت و چون نامه
شاه طهماسب بعبیدالله خان رسید جوابی نبشته و از احادیث و آیات و اشعار نامه را مشحون فرموده و چون دانست که
سپاه شاه طهماسب بطرف خراسان بحرکت آمده خراسان را گذاشت و متوجه او گردید و شاه طهماسب بهرات
رسیده و جواب خان شاه زمان را داده و در میمنه خود بهرامی از بکان سپاهی جمیله همدوش داشت و برادر خود بهرام
میرزا را بحکمرانی هرات گذاشت و غازی خان تکلو را نایب حکومت و اللهوردی میرزا را معسکر نموده و شاهزاده محمد ربیع الاول
از هرات بجنگ عراق فرمود هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی بعزم رزم اطریش از حرکت با سپاهی فراوان
و قوتهای بیشمار از اسلامبول نهضت نمود و پس از طی مراحل چون ظاهر ویه پای تخت اطریش رسید بجنگ درآمده شهر
را در میان نمود اطریشیها تحت مقابله و مقاتله درآمده و حملات متواتره نمودند و عاقبت سلطان سلیمان خان پس از
تلفات هشتاد هزار تن از عساکرش ناچار بمراجعت بدون نیل بمرام مراجعت باسلامبول نمود و نیز در این سال ظهیر الدین بابر شاه را
خبر رسید که شاهزاده محمود لوه می بجای پادشاه بنگال نزدیک بصد هزار تن سپاهی از افغان و هندی و غیره

جمع نموده و لشکر بسیار بهم رسانیده یاغیان را مستاصل شده و سر طغیان بر داشته اند بابر پادشاه
عزم دفع این حادثه و بحکمرانی و قلع و قمع نمود و پادشاه بنگال که شمالی بهزاد و پادشاه جهانست و بکمانش گذارند
هم درین سال که حسن خان بن بوا خیر خان که از نژاد جوجی بن چنگیز خان بود و سمرقند را گرفته و فرزندش ابو سعید خان
تخت و بخت پدر نشست نیز امیر قوام الدین حسین اصفهانی که منصب صدارت شاه طهماسب داشت رخت سفر آخرت
بر افراخت

ذکر وقایع سنه ۹۳۷ و فوت ظهیر الدین بابر پادشاه و نشستن همایون شاه فرزندش بتخت و علی بجایش و حکومت کامران میرزا در کابل و قندهار و منازعه بین امرای شاه طهماسب

در این سال ظهیر الدین بابر پادشاه ابن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور
گورکانی پس از چهل و نه سال زندگانی و سی و هشت سال پادشاهی و کشورستانی در گذشته و چنین
میرزا فرزندش تخت سلطنت هندوستان و کابلستان نشست بابر پادشاه در بلندی بسیار عالی کوچک که بر سنگ
مرمر نهاده ساخته در کابل در باغ معروف بباغ بابر شاه که محل دفن اوست و نگارنده او در کابل زیارت نمودم
چه نگارنده همان باغ منزل گمنام بود که مهمان اعلی حضرت امیر امان الله خان غازی پادشاه دین پناه افغانستان بودم
و معلوم پیشوا و نیاز هندوستان بکابل نقل نموده و در آنجا دفن ساخته اند و در جلد هفتم تشریح منقولات تحفه
مسعود و باخود هم بخاطر صاحب تاریخ ترکستان هند میآورد که همایون چون نا خوش بستری شده و تمامی اطبا از او
مایوس شده بابر گفت علاجی دیگر است و این است و برخاست و سه بار دور بستر همایون طواف کرده و گفت دشمن
بجان خود گرفتم و پس زاندک زمانی علامت صحت بهبودی در شاهزاده همایون نمودار و آثار وفاحت و بابر پدیدار شده و تا
دو گذشت و تاریخ فوت بابر پادشاه هشت روزی بود ۹۳۷ شده پادشاه حسن و از ده سالگی و از اندجان تخت حکمرانی
برآمده و سی و چهل و نه سالگی و گذشت و چون همایون بسریر حکمرانی نشست و در آن وقت سه برادرش یکی شاهزاده کامران
میرزا در تکمزن کابل و قندهار و بامیان بود و شاهزاده هندال برادر دیگرش و میرزا عسکری در هندوستان بودند همایون
فرمان حکمرانی کابل و قندهار و بامیان و پنجاب را بنام کامران میرزا با خلعت حاضره فرستاده و کشور سنبل را بهندال
و سبوات را بمیرزا عسکری و اگذاشت و بنظم امور مملکت پرداخت هم در این سال بین امرای شاه طهماسب منازعه شد و چند
تن کشته و مجروح شدند و او طه تکلو که حکمران آذربایجان بود بر سر مخالفت برداشت و در تبریز مستقبل برافراشت سپاه
شاه طهماسب در هم شکسته و او بخاک عثمانی شتافت و از سلطان سلیمان خان اعزاز و اکرامی یافت و با قوه از
ترکها باز بآذربایجان آمد و باز مخذول و منهزم شد نیز در این سال سلطان بهادر گجراتی با محمود بن ناصر الدین علی مجلسید باد
غالب آمده شهر مالوه و هند را متصرف شده و حکومت ملوک مالوه و هند منقرض شد هم در این سال شارلکن امپراطور آلمان
در اطاعت خود داشت شاه آلمان و سیسیل و ایتالیا و ملانده اسپانیا و فلاندر بخاندان مشهور ساخت

ذکر وقایع سنه ۹۳۸ و آمدن عبید الله خان اوزبک بطرف هرات و محاصره هرات

در این سال عبید الله خان اوزبک با سپاهی فراوان بعزم هرات از ترکستان مانند سیل خروشان و موج کشان و حرکت آمده چون

خبر قرب وصول او بهرات شایع گشت بهرام میرزا و غازی سلطان در هرات تدارک مدافعه پرداختند چون عبید
خان بظاهر هرات رسید و آن شهر را محاصره نمود و این بار نیز با او کرجیده الله خان هرات را محاصره کرده و فرزند خود
عبد العزیز را بمحاصره و تسخیر مشهد فرستاده و قشون افغان را بجهت تصرف نمودن استراباد و کسیل و ات جان تکلدی
جاور را بطرف سبزه وار روانه نمود و جمعی دیگر از بزرگان اوزبک را باطراف و اکناف فرستاده و آتش خونریزی و
فتنه انگیزی اوزبکان در خراسان و هرات و مرو بالا گرفت و با این همه تعدیات بی رحمانه و هجمات ستمکارانه خانات
شهر هرات را نتوانست فتح نماید و مردم غیور شهر هرات در نهایت شدت بلای قتلی و نابابی کرفتار تسلیم نشدند
نیز شاه طهماسب برخی از امرا را معزول و بعضی را منصوب نموده و امیر قوام الدین ساوجی وزیر را بکشت
نیز در این سال حاجی محمد جنوشانی وعظ واعظ عرب را کشتند

ذکر وقایع سنه ۹۳۹ و لشکر کشی شاه طهماسب بطرف خراسان و ورود او بهرات و مسخر شدن غرجستان و جنگ سام میرزا با شکست او در قندهار

و در این سال شاه طهماسب فرمان داد تا القاص میرزا با امرا خان و سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان راه
استراباد شود و در آنجا سپاه شاهی او زبکان را متفرق ساختند و سنگ تفرقه خرمیت در میانشان انداختند
و القاص میرزا برادر شاه طهماسب با استراباد رسیده یافت و متعاقب این حادثه شاه طهماسب با قشون سپاه
بسیار شود و چون عبید الله خان از شنفت شاه طهماسب خبر یافت از نخامه و هرات دست بکشیده بطرف کشان
حرکت کرده و شاه طهماسب هرات را بیست و دوم جمادی الثانی برسیده و در باغ شه نزول اجلال فرمود و همت بتعمیر شهر
و تدبیر امرا و توسعه معیشت مردم گماشت و ابواب خیر و احسان برای کشه هرات بکشود و فرمان داد تا از اطراف و جوانب
سپاهی بسیار بجهت تو جه بطرف ترکستان جمع گشتند و عین خان شاملو را بجهت تخیر غرجستان مامور فرمود و کرا
باندکی مدتی بلوجستان را متصرف شد ولی هنوز شاه طهماسب از تهیه سپاه بتمیز نه و خرکاه فراغت حاصل نفرموده که خبر
جنبش سپاه عثمانی را بطرف ایران بشنید ناچار سام میرزا را بحکومت هرات و اغزیوار خان را بنیابت حکومت او مقرر
نموده و از هرات بجانب عراق در حرکت آمد و این واقعه سوم بود که شاه طهماسب بخراسان و افغانستان آمده بود پس از رفتن
شاه طهماسب از هرات خبر رسید که حسین خان ذوالقدر منازعه گشته شاه سام میرزا بعزم تخیر قندهار از هرات حرکت کرد
از طی منازل بجام رسیده فرصت فرصت خواجه کلان جغتای از جانب کامران میرزای بن بابر پادشاه هند
بود و سالی محافظت و مقاتلت فراهم نمود و یکی تیز پی در سه و لاهور نزد کامران میرزا فرستاد و او را آگهی داد و او بیست
سوار جرار بکمک خواجه کلان بقندهار فرستاد و خود بجناح استعجال متوجه قندهار شده از آنجا معلوم شد سام میرزا بدون
اجازه شاه طهماسب بعزم قندهار حرکت کرده است بالجمله چون قال اشتغال یافت سام میرزا منهزم گشت و پای ثبات
خان نایب الحکومه سام میرزا در رفتح او را بر زمین برزد که استخوانهایش در هم شکست و یکتن از سپاهیان کامران
میرزا سر از تنش برداشت و سام میرزا راه فرار گرفت و اگر کسی را یارا قامت نگفتند تا پرسند کان منده را باد نبرد
و چون این جنگ و یورش بدون اجازه شاه طهماسب بود سخت بهم رسید و چند تن محرکین و مفسدین کردن ایشان شعله آن

جنگ و جدال بود نه سر از تن برگرفت با ما مراز در ضرابت بمکنت سپرده شاه طهماسب فرستاده نیز بکامران میرزا نامه نموده کراین کار تحریک برخی از بزرگان سپاه سران دربار بوده مراکناهی نیست آنگاه بجانب هرات حرکت فرمود همدراین سال شاه طهماسب از شرب مکروات و اجتناب بجهات تا مکرده پیشتر از سران سپاه فرمانروایان دیگر با قاسی بستنده توبه نموده همدراین سال ابوسعید بن کوهرخان در سمرقند درگذشت و بجایش عبداللطیف خان برادرش برادرنگ فرمانروایی نشست نیز احمد هندی شارح کافیه دراین سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۹۳۳ و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی بطرف ایران و عودت او بجهت رسیدن زمستان و طغیان بابن بایزید افغان و جنگ همایون شاه با شیرخان افغان در چنار هندوستان و صلح آنان

دراین سال سلطان سلیمان خان عثمانی با تحریک اولاد سلطان تکلو که از امرای بزرگ شاه طهماسب بود و همچنین که دیباچه بود نزد سلطان عثمانی رفته و او را تحریص بتسخیر ایران نموده بود ابراهیم پاشا وزیر اعظم را با شصت هزار تن سپاه بطرف آذربایجان روانه نمود و ابراهیم پاشا ده هزار تن عسکری با اولاد سلطان نیز در جلو فرستاد و اولاد پیش آمده اغلب بلاد آذربایجان را متصرف گردیده کرابراهیم پاشا نیز رسیده بر متصرفاتشان افزوده شد و سلطان سلیمان خان عثمانی متعاقب آنها رسید کراین وقت سپاه با تنگاز زمستان شیون بسیار عثمانی را بیشتر آنها بواسطه نزول برف و باران گرفتار زمنی شده سلطان عثمانی ناچار عنان گران را از آذربایجان بدون حصول مرام بطرف بلاد روم برگردانید و ابراهیم پاشا نیز با بقیه سپاه عودت نموده و اولاد سلطان متابعه دان پناه جسته و شاه طهماسب بطبران خراسان رسیده و عودت عثمانی را شنیده و فوجی از سپاهیان را بمحاصره دان و گرفتار کردن اولاد سلطان بزمستان نیز دراین سال بابن بایزید کرده و سرانامدار افغان در گذشته بودند نزد محمود خان بن سلطان سکندر لودهی شتافته و جمعی را زیر رایت خویش مجتمع نموده متوجه شده چاپور شده و پس از مقابله بعضا قرآن شهر متصرف گردیده و چون این خبر در دهلی بهمایون شاه رسید با سپاه فراوان بعزم چاپور از جای جنبیده متوجه چاپور شد و پس از رسیدن و نامه و جنگ مشتمل گردیدن محمود خان شکست یافته و چاپور مجددا بتصرف همایون شاه و آمد آنگاه همایون بطرف قلعه چنار کرنزدیک بنارس بود متوجه شد بشیرخان افغان حکمران چنار کرابعد بدعلی استیلا یافت از اندیشه برخاست و رسولان بچرب زبان میان افتاده کار مقاتلت و مخاصمت بمبدل بمسالمت و مصالحت نموده و شیرخان افغان فرزند خود قطب خان را با پانصد سوار جرار مترصد رکاب همایون شاه نموده همایون از دو قلعه چنار برخاست و متوجه رفع فتنه بهادر شاه گجراتی گردیده و چون چند منزل طی طریق نموده قطب خان با سران خود از همایون شاه در نیمه شبی جدا و فرار نموده بچنار برگشت همایون شاه اگرچه از فرار قطب خان سخت غضبناک گردیده ولی بواسطه آنکه خبر یافت کرمحمد زمان میرزا نیز به بهادر شاه گجراتی ملحق شده و سر طغیان برداشته با چهارده سپاه شیرخان را موکول بوقت دیگر نموده و متوجه گجرات و جنگ با بهادر شاه شد همدراین سال بهزاد مصور کراز مفاخر قرن نهم و در نقاشی بدیعنا مگردد و صورتهای او هر روز از تمام اروپا نادره و پر قیمت بوده درگذشت نیز شیخ علی بن عبدالعال فوت شده تاریخ فوت او (صفتای شیخ ۹۴۰)

گردیده و شاگردش میر غیاث الدین علی پس از وی و نیز در فوت شیخ علی و اغتشاشات نیز در این سال و از پی چهارم پادشاه روس درگذشت و بجایش پسر چهارم بتخت سلطنت رسید که چهار سال از او بود نشست

ذکر وقایع سنه و لشکر کشیدن سلطان سلیمان خان بجانب ایران و جنگ بیرم اغلان با خلیفه سلطان و نزدیک هرات و کشته شدن خلیفه سلطان و ظهور علاء الدین بن بهلول شاه افغان در هند

و در این سال باز سلطان سلیمان خان عثمانی با سپاهی فراوان و مهمات جنگ و توپهای آتش فشان بعزم تسخیر آذربایجان از راه بغداد در حرکت آمد و چون خبر جنبش او پادشاه ایران شاه طهماسب رسید از ظاهر قلعه وان با لشکری بسیار بعزم مقابله و مقاتله با سلطان عثمانی از جای بجنبید و چون بتبریز رسید و بجمع سپاه و تجهیز توپ و خرگاه پرداخت و از آنجا بشنید که سپاه عثمانی نزدیک شده اند و فرمان آتوبی از جماعه ان نامی در کرین نشسته و با قشون عثمانی جنگ انداخته و مقاتله بسیار عساکر عثمانی را هزیمه ساخته و مصاف آنها را بر سیده و از وی سوار و جدال مشتعل گردیده و همه روم قشون ایران منظفر شده و سپهدار عثمانی کشته شده و سلطان سلیمان خان در این حرکت بازپس دون بسیاری از راه بطرف بلاد خویش روان شده و قلعه وان بتصرف سپاه ایران درآمد نیز در این سال بیرم اغلان که از جانب کسکین قرا سلطان بن جانی بیک سلطان حکمران خوجستان شده و بعزم جنگ متوجه هرات گردید و در این وقت خلیفه سلطان شاملو که پیر مردی هشتاد ساله بود و از جانب شاه طهماسب بحکمرانی هرات برقرار گردیده بود چون از رسیدن بیرم اغلان و سپاه او نیک خبر یافت هرات را بکارگذاران و مستحفظان کاری سپرده و مقابله و مقاتله از بکان پرداخت و حاصلت بواسطه کثرت از بکان مغلوب و مقتول شده و باین حال بر در هرات خود را انداخته و در محافظت شهر پایداری و غیرت خود را شهره آفاق ساخته بیرم اغلان ناچار بطرف خوجستان بازگشت و در این سال شاه طهماسب پس از آسودگی از سپاه عثمانی در تبریز قشلاق نموده و نوذران افشار را بگشت و محمد بیک افشار را بجای او منصوب نمود و در این سال همایون شاه با سپاهی کینه خواه متوجه بالوه شده و میدان رزم گرم نموده بهادر شاه شکست یافت و همایون بالوه استیلا یافت و در این وقت علاء الدین بن بهلول شاه لودهی کرد ابا بر شاه کرفتار و بدخشان فرستاده و مجوس او از زندان بدخشان گریخته بهند و ستان آمد و در گجرات بهادر شاه مقدم او را گرامی داشته آوازه رسیدن شاهزاده بهر جا رفته و مالی بسیار نثار او ساخت و او را وسیله مقاصد خویش نموده و چنان وانمود کرد که امرو زلایق تخت سلطنت هند و ستان شاهزاده علاء الدین لودهی بوده و هست و دیر تمام شاهزادگان هند و ستان بر تبه برتری و سروری دارد و علما باید در معاونت و یاری کسانی که بدین آوازها و نیرنگها فریفته شوند باندک ایامی چهل هزار تن دارچراغ فراهم نمود و آن سپاه را بسرداری تاتار خان بن علاء الدین لودهی بطرف اگره روانه ساخت و خود با دسته دیگر متوجه چتوره شده و آنجا را مفروز گرفت و چون همایون شاه این خبر بشنید بهر سو مدد روانه داشت و تاتار خان و ظاهر اگره شکست یافت و از معرکه سر بر تافت و کرفتار شده با نه صد تن کشته شد و فتنه او بخوابید و در این سال سلیمان پاشا حکمران مصر پس از نه سال و یازده ماه حکمرانی بنا بامر سلطان سلیمان خان عثمانی از مصر بطرف بلاد بهال روانه شد و در مصر بجایش خسرو پاشا

برقرار گردید و سلیمان پاشا در ایام حکمرانیش در مصر آبادی و عمران بکوشید، بناهای بسیار برافراشت از آنجمله جامع ماریه در قلعه، وغیره است و خسرو پاشا بجنایت سلیمان پاشا در مصر یکسال دو ماه حکومت داشت در این سال پادشاه انگلستان بواسطه آنکه زنی که هم کفو او نبود بگرفت و زن منکوحه خود را طلاق داده مورد لعن پاپ و طعن دیگر گردید و مردم انگلستان از طریقه مذهب کاتولیکی منحرف شده مذهب لوتر را اختیار نمودند و جزیره کاناوا را بجهت فرهنگ کشف نمود و دولت فرانسا آنجا را گرفت نیز در این سال با اسانی شاه شیعه از دنیا رفت کرد

ذکر وقایع سنه ۹۴۲ و آمدن صوفیان خلیفه بنا بخواهش مردم هرات از مشهد بجهت محاصره هرات و گرفتار و کشته شدن صوفیان خلیفه و داخل شدن عبید الله اوزبک بهرات

در این حال مردم هرات چون حاکمی نداشتند خلیفه سلطان در جنگ با بیرم اغلان چنانچه گذشت کشته شده بود صوفیان خلیفه حکمران مشهد را خواستند و او پسر خود را بجانب هرات گسیل داشت. چون بجانب هرات برافراشت چون هرات رسید آغاز مقدمی بستمکاری گذارد و مردم هرات بسیار پشیمان شدند و بدربار شاه طهماسب تظلم آورده نمودند. در این وقت عبید الله خان اوزبک با سپاهی فراوان آهنگ شهر کرد متعلقان صوفیان خلیفه و طوایف شهر پرداختند و قاصدی بهرات فرستاده از آمدن دشمن صوفیان خلیفه را آگاه ساختند صوفیان خلیفه با نه هزار سوار عازم جنگ و دفع عبید الله خان اوزبک شده در هرات فضه چلبی را بجانب مناب خود گذارده و چون عبید الله خان بیرون مشهد از آمدن صوفیان خلیفه آگهی یافت پسر خود عبد العزیز خان را با اهل سلطان ولی خوارزم و ایشیق سلطان و سنجک محمد سلطان را با فوجی از ازبکان باستقبالش روانه داشت خود مشهد را گذارده متعاقب او ازبکان برای مقابله و مقاتله صوفیان خلیفه حرکت کرده و عبدل آباد ایشابور و سبزوار که خود بهم رسیدند و ازبکان چهل هزار تن افزون بودند چون از جنگ سختی صوفیان خلیفه بواسطه قلت عدد شکست یافت با چهار دیواری پناهیت و مدت سی و پنج روز در آن چهار دیواری محصور ماند عبید الله خان او را محاصره خود بود تا عاقبت بواسطه نوان آذوقه مغلوب شده تمامی از تیغ بی دریغ ازبکان کشته شدند و سرهایشان بقبرقناو ازبکان را آمد عبید الله خان پس از این فتح عازم هرات شده شهر را فرا گرفت مختار چلبی که از جانب صوفیان خلیفه بحافظت هرات میپرداخت خود را مهیای مدافعه ساخت و حصار و برج و قلعه هرات را مردان کاری محکم نمود. در این سال شاه طهماسب در تبریز قشلاق نموده چون خبر فتنه خراسان و بیقراری ازبکان بشنید مهیای حرکت بطرف خراسان گردید و چون امتحال صوفیان خلیفه در هرات مطلع شد سلطان محمد میرزا را با لاوگی محمد خانا شرف الدین اغلی بحکومت هرات نامزد فرمود هم در این سال سلطان خلیل پادشاه شیروان در گذشت بمنظر سلطان نگران رشت که پناه بسلطان سلیمان خان عثمانی جسته و مرجعت نموده بود بامر شاه طهماسب کشته شد و نیز ابو الی شیرازی شاعر و شریف تبریزی شاعر از دنیا رفتند

ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و مدافعه حضه چلبی و استیلا عبید الله خان در هرات و آمدن شاه طهماسب بهرات و فرار عبید الله خان

وقایع جهان و جهانیان

بخارا و رفتن شاه طهماسب از هرات بقندهار

و این سال چون محاصره هرات طولانی شد و عبیدالله خان اوزبک از هر سو راه رسیدن آذوقه و علوفه را بهرویان مسدود گردانید و از یکسو خضر چلبی مانند صوفیان خلیفه و جلب مال و بردن اموال مردم خود داری نمیکرد تا یک از بزرگان هرات راه آمده با عبیدالله خان بازنمود و سیصد تن از اوزبکان با هرات داخل شدند و آنان سیاره دروازه ها را بگشودند و اوزبکان بشهر درآمدند خضر چلبی با همراهان خود در قلعه اختیارالدین پناه جست چون عبیدالله خان هرات را مسخر شد و برادر رنگ فرمانفرمائی تمکن گشت او را بعنوان ایلچیان نزد برادر بقندهار فرستاد و پیمان آشتی و صلح استوار گردید و با سایر قزلباشان از هستی هریان ساخت و روانه بخارا نمود و در بین راه او و همراهانش را اوزبکان بکشتند و چون عبیدالله خان هرات استیلا یافت بوضبط و شیرخیه بزرگ و کوچک پرداخته و از کشتن و بستن و گرفتن اموال زر و کوتاهی نکرد چنانچه حالی بقتالی شاعر گرانمایه را که از ندیمان مرحوم امیر دوست بود بکشت و حالی ما اشعار شیرین و ابیات رنگین بود و چنانچه از مطلع و مقطع غزلش کرد ذهن نگارنده موجود بود و غیر نگارم گوید ای بیوفا چاره کنم با بجای تو - تا کی بخاکشه امید وفای تو - روزی که مرهم خویش حالی دهد بما - میخواهد از خدا اگر شود خاک پای تو و چون زمستان بگذشت شاه طهماسب عازم خراسان از تبریز گشت و بسرعت حساب طی مراحل نموده با قشونی بی اندازه منازل را بابرید و چون بدامغان رسیده نزدیک شد نشئی علوی از هرات نزد عبیدالله خان رفته گفت عبیدالله خان مالی بسیار از متمولین هرات بگرفت و روانه ترکستان شد و از راه بلخ که غیر متعارف بود بخارا رفت و شاه طهماسب بهرات رسیده و ابواب احسان و انعام پیروی مکنه گشوده و مالی وافی بطبقات مختلفه بخشوده و هرچه خرابی و ویرانی بود مرمت فرموده و چون زمستان بسر شد بعزم تسخیر قندهار از هرات عزیمت کرد زیرا چنانچه شاه سلیم میرزا از قندهار اگرچه بی اذن و اجازه شاه طهماسب رفته بود شکست یافته بود شاه طهماسب محض اعاده شوکت شاهی مصمم فتح قندهار گردید و میر سلطان روحوا با فوج قزلباش روانه قندهار از جلو فرستاد خواجه گلان که از جانب کامران میرزا نایب حکومت قندهار بود چون در خود تاب مقاومت ندید شهر بتسلیم نمود و از راه هنگو متوجه لاهور شد و این خبر را رسانید و شاه طهماسب بقندهار وارد گردید و بنظم و نسق شهر پرداخت و بوقی خان قاجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار گماشت و رایت عزیمت بجانب هرات و خراسان برافراشت چون عبیدالله خان اوزبک در بخارا فتوحات شاه طهماسب را شنید لخت لخت برنشید و مصلحت چنان دید که بوسیله زنان چرب زبان و هدایای شایان با شاه طهماسب موافقت و مخالفت کرده و همان بخارا بنشیند و بدین خیال چند قن از زنان شاه طهماسب خواستار شد شاه طهماسب سوگلان را در هرات پذیرفت و آنان را فراهم ساخت و روانه بخارا نمود و نیز کسکن قبر سلطان حاکم مرو تحف فاخره هرات نزد شاه طهماسب بفرستاد و مورد نوازش واقع شد نیز خواجه گلان خویشی در هرات با شاه طهماسب کشته گشت و میرزا علاءالدین اصفهانی بمنصب صدارت عزل گردید و میر اسدالله مرعشی نوشتری بجای او صدارت شاه طهماسب گذشت هم در این سال سلیمان پاشا مجدداً بمصر عودت کرد و خسرو پاشا که نیابت او داشت با اموال برگشت و سلیمان پاشا در این حرکت سال پنج ماه در مصر تخت نگرانی نشست

نیز در این سال همایون شاه از شهر گجرات متوجه بنگاله گشت نیز معصوم سمرقندی در گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و رفتن شاه طهماسب از خراسان و آمدن کامران میرزا از هند بطرف قندهار و تصرف کردن آن شهر او جنگ همایون شاه با شیرخان افغان و فتوحات شیرخان

در این سال شاه طهماسب از زحمات بحرهان و از آنجا بطهران و تبریز روانه شده حکومت قندهار را بشاه وردی بیک واگذاشت و هرگونه اسباب حشمت و محافظت و اصیاد داشت و چون خبر رفتن شاه طهماسب در هندوستان انتشار یافت کامران میرزا با لشکری فراوان و سامان جنگ بی پایان بطرف قندهار حرکت آمد شاه وردی بیک از قدوم او مطلع شده بر عزم مدافعه و محاربه بمیدان جنگ بیرون آمد چون سپاهیان کامران میرزا بسیار بودند شاه وردی بیک طاقت مغلوب کردن قندهار را تسلیم نموده کامران میرزا بقندهار در آمده و بخت حکمرانی متمکن گشت نیز در این سال شیرخان افغان قلعه چنار را بتصرف خود در آورده بسپرد و خود با سپاهی جنگی آهنگ بنگال نمود همایون شاه چون کینه دیرینه با او داشت و از زیاده شوکت و قوت او در هراس بود با قشونی بی اندازه عزم او نمود که در بین راه رومی خان کرمانی در خدمت بهادر شاه ایام میگذارنید و در این وقت از او روگردان شده بهمایون شاه برسید و همایون او را گرامی داشت و توپخانه و فورخانه لایق باو داد و او را مامور گرفتن قلعه پنار متعلقه بشیرخان افغان نمود و رومی خان پس از مصاحبه و مکالمات سخت قلعه چنار را فروگرفت و در کنار رود گنگ بهمایون شاه ملحق شده از آن سوی شیرخان افغان چون بنگال رسید با محمود شاه بنگالی آغاز جنگ و جدال نمود و پس از مقاتله و مقاتله سپاه محمود شاه شکست فاحشی خوردند و محمود شاه شکست فاحشی خورده و محمود شاه مجروح گردیده از میدان جنگ فرار برقرار اختیار کرده بهر جا گریزان و لرزان بشتافت تا در کنار رود گنگ بارودی همایون شاه برسیده از شکست و ضربت بنالید و از همایون شاه استمداد خواست که رقعه مکتوب خود را بشیرخان افغان باز پس گیرد همایون شاه او را بنوازشات شاهانه بنوخت و از التفات خسروانه خرم ساخت و باو وعده داد که بزودی قوجی رزم آزمای بهمراهی او روانه بنگال دارد تا شیرخان افغان را از ملک بنگال بیرون سازد و همین سال سلطان محمود برادر زاده سلطان بهادر گجراتی در گجرات بتخت سلطنت نشست و شاه طهماسب امیر عزالدین محمد صفهانی را از صدارت معزول داشت و خواجه محمد صالح کچی و دوستر آباد سر طغیان برداشت و سپاه شاهی در کوهستان کرده بکشتند و صدرالدین خان استاجلو بحکومت استرآباد برقرار شد و نیز امیر قوام الدین نوربخش کرمانی بکشور برداشته بود بحکم شاه طهماسب مقتول شد

ذکر وقایع سنه ۹۴۵ و آمدن همایون شاه بطرف بنگال و فوت شیرخان افغان و فتوحات او در هندوستان و استیلای شاه طهماسب بشیروان و توجه سلیمان پاشا بطرف یمن و آمدن داود پاشا بمصر

در این سال همایون شاه بنا بخواهش محمود شاه بنگالی با سپاهی فراوان و توپهای بیشمار فشان آهنگ بنگال نمود و جهانگیر بیک که یک از سرداران نامدار او بود با فوجی از سپاهیان بجلو فرستاد که قلعه سیکراکلی را فروگیرد و محافظین او را از ابتدای جلوخان پسر شیرخان افغان در کنار جانب پدر بمحافظت قلعه پرداخت چون از آمدن جهانگیر بیک اطلاع یافت با فوجی از بهادران افغان بیرون شتافت و با جهانگیر بیک جنگ سختی نموده او را از پای منکند که جهانگیر بیک با

عالی پیشان از ظاهر قلعه سیکراکلی سر برتافت و گریزان و نالان با دوی همایون شاه شتافت و شیرخان افغان چون از جنبش قشون و پی آمدن همایون شاه اطلاع یافت تمامی دفاین افغانیکه در بنگال از محمود شاه بنگالی بدست آمده بود برمتال کرده با سی فیل مستین و قلعه بی مستین بود برسانیده خود بنگران رسیدن همایون شاه شد همایون شاه بهانگیر بیک اولماری باده بطرف سیکراکلی روانه شد جلال خان چون از خود تاب مقاومت با سپاه همایون ندید قبل از ملاقی راه کوهستان گرفت و بزد شیرخان افغان پیش رسید همایون شاه پس از تصرف قلعه سیکراکلی متوجه گوشد و آن شهر را نیز بگرفت و این وقت موسم برسات و نزول باران برسید و جمعی بارشهای پر قوت بارید که بیشتر توپخانه شده زاده را آماده و شد خراب و ویران گردیده و خبر رسید که شاهزاده هندال میرزا برادرش با گروهی رفته و رهبت استقلال برافراشته با قشونی فراوان متوجه دهلی شده و همایون شاه دیه اسباب نکبت و نعمت از هر سو بر اوش تاخت آغاز پیش آمده و کار خود حیران ماند چون این اخبار شیرخان برسید و هست همایون شاه دل شکسته گردید قوی بال شده و از هر طرف سپاهی بسیار مانند سیل بنوه شان بطرف جاما آمده و تجارا غارت گرفت و از جانب خود عالی خان نموده بطرف بنارس برانده و پس از استیلای بر بنارس متوجه چنار شده و بدون مقاومت چنار را باز پس گرفت و دسته ای افغان بجهت تسخیر جلاوه بهرسوی روانه نمود که سپاهیانش باندک زمانی قشون را فراوان گرفته همایون شاه با شتاب بسیار بطرف اگره و رفع هندال میرزا متوجه شد هر دو این حال سپاه شاه بلهاب شیرخان را فروگرفته و شاه بلهاب خود متوجه شیرخان شده آن بلاد را تصرف و خود گرفته نیز خواهرزن خود را بزنجال طیبان و استقلال افتاده فرزندان سموفیان خان بخواهر استیلا یافته نیز این حال سلیمان پاشا نگران حضرا مومن گردیده چون این سید احامد بن محمد نگران من تنگ نموده و بمن استیلا یافت داده پاشا از جانب سلطان سلیمان خان بجای سلیمان پاشا مامور تصرگردیده و چون بصر رسید عرفان تصر با شفاعات گرانمایه بخدمت و بزرگان کشوری و لشکری را بنواز شات بی اندازه تمتع ساخت و داد و پاشا مدت پانزده سال و شش ماه در تصر نگرانی نموده و گریبه تظیم علما و بدستاوردن قلوب رعایا بی اندازه تصرو و بسیاری از کتب جلیله ما هست نسخه نموده و کتابخانه تبریزی را بس فرمود

ذکر وقایع ۹۴۶ و توجه شیرخان افغان بمقابله همایون شاه و فزون شدن قوت شیرخان و غلبه او بهمایون شاه

و این حال پنج و یازده سال گذشته نگارش شد برقوت و شوکت شیرخان افغان و افزوده شد و جاسوسان بهرسو داشت چون زاده عمو همایون شاه خبر یافت با سپاهی کینه خواه از جانب دوم حرکت آمد شتاب بحاب سرعت فرو رفته آفتاب بکوهسار آمده و همایون شاه بود برسید و سراپرده برافراشت همایون شاه از بوی حیرت فرو رفته از جا بکی و پیالاکی او و بنگ باد و با سران سپاه خویش مشورت کرد همگی خوف زده بنگ باد و مهلت ندانسته تاخیر جنگ را نفع شمردند بعد معلوم شد شیرخان افغان موقع خوبی بدست آورده و آماده کارزار است همایون شاه بکندن خندق و حفظ سپاهیان کوشید و تا سه ماه از دو سوی آغاز بجنگ گردید ولی سپاهیان شیرخان تا بحوانستند در آزار و دستبرد کوتاهی نکرده عاقبت بوسیله رسولان چرب زبان کار خاصت مصالحت مبدل شد و مقرر گردید تمامی خاک بنگاله

و رحمای از آن شیر شاه باشد زیرا و این وقت شیر خان خود را شیر شاه افغان مینامید و بدین عاجده طرفین آماده گردیده همایون شاه نیز دو خرکاه برکشد و حرکت آمد شیر شاه فوجی اندلاو ان سپاه خود را برگرده و در بال روی همایون شاه در حرکت آمد و حسن سفید و صبح ندمید بود که خود را بار دوی همایون شاه رسانید و انسته طرف باردوی او تاخت و همه را سراسیمه و پریشان ساخت سپاه همایون انجمنه طرف راه را بسته بدند و طرف چهارم را بسوی رود باز دیدند گذاشتند هر چه تر سیار راه ما بود همایون شاه از راه مضطرار اسب او آب انداخت و سر او را بش نیز متابعت کرده و هنوز همایون شاه بکنار رسیده بود که اسبش در غلطید و او آب افتاد که بوسیله نیک پر بادی که داشت بان از غرقاب بدر رود و شیر سپاه یانش پاشیده شدند یا بضرب تیر و سنان افغانان شربت هلاکت نوشیدند شیر شاه تمامی اسباب و مهمات همایون شاه را متصرف شد و همایون شاه با حال تباه و روز سیاه بجانب کره و آن گردید و صاحب ترکتاز هند میآورد و که عدد و فور قین بشت هزار تن انها را آمد گر از آن جمله محمد زمان میرزا یک تن از آنها بود و چون همایون شاه باگروه سیه هر قدر کوشش مینمود که براوان را با خود موافق سازد و فقه و طیفان نیروست بازانداز سوی نخشید آنگاه بتعبیه سپاه و تجهیز نبه و خرکاه پرداخت و تند جایگاه صد هزار تن سپاهی از هواره پیاده با تمام صفات جنگ و پیلهای کوه پیکر و توپهای شرار آور مهیا ساخت و از اگره خیمه بیرون زد و بطرف غزنین مانند سیل بحوشان و باری غرنان بحرکت آمد و از آب گذشته مقابل روی شیر شاه افغان اردو زد و نصف آرائی پرداخت و تا مدت یکماه و دیگر لشکر مانند دو کوه بیکدیگر مقابل کمیگر صف بسته و هیچ یک اقدام بجنگ نمیکردند بدین منوال بازیامی گذشت آسال بپایان رسید و در این سال عبید الله خان از نبک پسر محمود خان کوچک زاده محمد خان شیبانی اوزبک بود و شروع ترکتازی بشمر کشی او کرد بطرف خراسان و افغانستان کاشی یافت از گذشت مدت عمرش پنجاه و نه سال و نیم حکمرانیش سی سال بود و در بخارا بشهر تش قاضی ماوراء النهر سکه و خطبه بنام او بود پس از او عبد العزیز سلطان پسرش بجای او بتخت سلطنت نشست هم در این سال در تبریز مرض طاعون شایع گشت و شاه طهماسب از تبریز کوچ نموده و پس از رفع نامی [illegible] هم در این سال کون الدین محمود شیرازی شیخ کاشی طبیب شاه طهماسب درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۵۱ و حرکت همایون شاه از میدان جنگ و تعاقب شیر شاه و فرار همایون شاه و شوکت و اقتدار یافتن شیر شاه افغان سور و بیچارگی همایون شاه و فراق کردن شاه و طهماسب در تبریز و کشته شدن مصطفی خان پسر سلطان سلیمان خان عثمانی

در این سال چون همایون شاه نزدیک شدن اسم پایان هندوستان او هشت و فهمید که اگر باز در میدان جنگ بدون مقاتله و محاصره بماند مثل باریدن باران میرسد و شون را تباه مینماید پس فرمان داد تا سپاه از جای جنبیده و زمین بلندی اردو گاه خود راست کنند چون سپاهیان از جای بحرکت آمدند که ناگاه شیر شاه افغان مانند بلای آسمانی و مرگ ناگهانی بر سر آنها تاخت و علامات هزیمت جمعی سپاه همایون شاه نمود و که همایون خود را بانت و ملک نظام سپاه از هم گسیخته گردید و هر شان بدون جنگ و ستیز راه گریز گرفتند و شیر شاه تا ده فرسنگ راه بتعاقب سپاه همایون

تاخت و مرکز یافت از بامداد حیات عریان ساخت تا برلب آب رسیده و از خوف تشنگی بسیاری غرق شدند و ایشان
بین دست همایون شاه زخمی بدیده و از مرافقت باز ماند همایون شاه فیل او را تجاوز دید که بزرگی بسا و نشسته همایون شاه فیل او را گرفت
و فیلبانان فرار کردند و فیلبان او فرمان او را نمود همایون فیل این را از زیر فیل بزیر انداخت و صاحب فیل را
بجای فیلبان نشانید و منفعه عبور نمود چون بانتهای برود رسید بجهت برآمدگی لب او فیل نتوانست گذشت و بخشکی
فرود آمد که وطن مرزبانان او بود سینه عاصره و ستمار خود را بر سر هر کرده و او کرفته پایین آمده بتوده خاطر شد و برادرش
میرزا عسکری با هندال میرزا پس از وی نیز روانه شدند و سپاهیان پراکنده شده باو ملحق شدند و باحال تباه و بی برگی
نساوا از قندوز شیر شاه بجمیع غلایر و خیمه و ابزارگاه و مهمات جنگ همایون شاه پرداخت و پس از آنکه سامان او را جا بجا نمود
آهنگ دهلی نموده که بتعاقب همایون شاه آمده او را یکبار از میان بردارد و چون همایون شاه دانست که شیر شاه به نبال او
در حرکت آمده قاضی فخر الدین و دیگر خواجه ها بشیار قیمت کرده بیکدره دهلی واکرده داشت همراه برداشت و شتابان
بجانب لاهور شتافت و این خبر کامران میرزا را بشیر شاه داده و سستی او را بر اجتناب مخاصمت فراز نمود و پس از عقد صلح و
مسالمت بطرف کابل روانه شده گفت برادرم همایون شاه باهور شتافت شیر شاه با کامران میرزا چون پیمان و بستگی
یکباره ال برقع همایون شاه بست و همایون شاه چون از برادر و فرزند نومید گشت نامزد و بجهت بشاه حسین ارغون پیشکش
و تحفه فراوان بجهت ارسال داشته و خواهش فرو کذاشتن گجرات باو نمود ولی شاه حسین ارغون پس از گرفتن
تحفه ها یکار و بار نمود فرو گذاشت و بهانه جوئی و مخالفت همایون شاه پرداخت و این بین هندال میرزا نیز از
برادر خود همایون شاه آزرده خاطر گردیده و بطرف قندهار رهسپار شد چون شیر شاه خبر یافت که سلک جمعیت و اتفاق همایون
شاه از هم گسسته و خاک بدبختی بر سر آمالش بیخته شده بهتر چنین دانست که بتنظیم بلاد یکر مصروف شده پردازد و هم در این سال شاه
بلماسب متوجه کرمسیر شده و تفلیس را فروگرفت و با قندهار سپاه بیزرگشت و زمستان را در غزنین قشلاق نمود
نیز در این سال شاه بلماسب در سنه اربعین نقاط ایران مختصر فتنه هایکه بود رفع کرده و غازیخان را با لقمه تکمران شیراز
درگذشت و ابراهیم بیک بن چول بیک از جانب شاه بلماسب بشیراز گشت و در وقت ایالت او غازیخان که از بزرگترین امرای
حالت مکشوف شد هم در این سال مصطفی خان پسر سلطان سلیمانخان سلطان عثمانی سر طغیان برداشت و در بیت مخالفت و
مخاصمت پدر خویش بر افراشت سلطان سلیمان خان او را دستگیر نموده و لکم قتل او داده مصطفی کشته گشت و سلطان از
ریکدر فرزند آسوده شد

ذکر وقایع سنه ۹۴۸ و فرار همایون شاه از میدان شیر شاه افغان بطرف سیوان و از آنجا بسکر و از آنجا بجودپور و از آنجا بامرتوت و توجه شاه بلماسب بجانب قندهار

در این سال همایون شاه پس از فرار از میدان کارزار شیر شاه افغان سمت متوجه شهر سیوان شده آن شهر را خالی صرف نمود
و هر قدر بر شدت محاصره افزود سودی حاصل نشده و بواسطه رسیدن غله و آذوقه و اراده و بیش انواع امر اخلی کرده
و متقل نموده از شده بیشتر سپاهیانش راه اراده و یاده خود کرفته حسین ارغون بجای معاونت باب مخاصمت کشوده و یاد کار
میرزا نجو رام نموده و همایون شاه دانست که امید از یاد کار میرزا بی ثمرت و شهر سیوان نیز کشوده نخواهد شد ناچار از در

سوان برخاست و متوجه بهکر گردید یاد کار زیرزا از ورخامت در آمد ولیکن بر قی تسلطین بمیان افتاده وبین همراه صلح
داوند همایون شاه بسیار بیچاره گردید و بخاطر گذرانید که بطرف جود پور رفته مظر بسابقه دوستی و محبتی که با راجه مارود
دارد شاید بتواند باعانت او کاری کند بدین خیال بیابانهای هولناک پهناوری را طی نمود و چون بجود پور نزدیک شد
معلوم گردید که راجه مارواررا با او سر دوستی نیست بلکه علام دشمنی نمایان است درینجا نیز مایوس نه بفکر حفظ جان خود شد
و متوجه امرکوت گردید و در راه صدمات و زحمات بسیار بهمه حیل از چاپایان و همراهان او تشنگی هلاک شدند بسیش از
رفتار بماند و باقی هر سر اسیش پریشان گشتند خود ش بر شتری سوار گردید در حال بیچارگی و پریشانی می طرفی میگذرد
که ناگاه دسته می از دزدان باو رسیده و همایون زنان و فرزندان را بسوئی کناره و بکار دشمن پرداخت گرد اشنا
گیرودار رسیس زدان کشته و باقی متفرق شدند و چند تن اسب و حیوان بچنگ همایون در آمد و گشایشی در کارش نمودار
شد و با انواع مشقت و زحمت خود را بامرکوت رسانید راجه امرکوت که نامش رانا پرشاد بود مقدم همایون شاه گرامی داشت
بدرجه ایکه خدمات و مشقات او را فراموش نمود همایون شاه مدتی در امرکوت بماند و خاطر از گذشته زمانه آسوده داشت
هم دراین سال شاه ملماسب بجهت کوشمالی علاء الدوله ذوالقدر عشایش متوجه دزفول گردید و پس از تنظیم آن سامان بعزم تسخیر قندهار
نیز ایلچیان عبد العزیز سلطان ازبک باو کسکن قرا سلطان ازبک با هدایای لایقه بدربار شاه ملماسب آمده موجب اعزاز گردیدند
نیز دراین سال امیر خیاث الدین منصور دشتکی صاحب تالیفات کثیره در گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۴۳ و رفتن همایون شاه از امرکوت بکبون و از آنجا بگرمسیر و استیلای شیر شاه افغان بخراسان همایون شاه و جنگ بین فرانسه و آلمان

دراین سال همایون شاه را فرزندی از حمیده نام پسر زالی فرمود که اورا سوسو صابکر نمود و چون چیزی نمانده که زایل
خاتمه این کند یک ناقه مشک و آژده نثار حاضر این کرد و از خدا خواست که نام همایگری آن شاهزاده مانند مشک اطراف جهان را
فروگیرد و آنگاه متوجه جیون از امرکوت شد کرا از آنجا ارغونیان او را احاطه کرده و باز حمات بسیار توانست از آنجا جان بدر برد
تا آنکه شاه حسین ارغون چنین مصلحت دانست که او را بکندهار بکند همایون شاه متوجه افغانستان و قندهار شد و آن ولایت
شاهزاده کامران میرزا شر قندهار را از هندال میرزا گرفته و میرزا عسکری پسر بابر بود چون همایون شاه باحال تباه بشمال
کابل قندهار چهل فرسنگ مسافت بوده رسید کسی او را خبر داد که میرزا عسکری او را دستگیر کردن تست زیرا حسین شاه ارغون
او را خبر فرستاده که همایون را چیزی ندهید شاه از این خبر بحرمت اثر بهرام خود را در ترک خود دید
و روی بوادی فرار گذارد و بهفده رجل تن از اعوان او با او راه گرمسیر گرفته و چون میرزا عسکری باره وی بر او رسیده او را
بدیده بحرمت خشمگین گردیده و نخواست که بحرمت چیزی بر او روا دارد متعلقان او آمده هم و ناچار برادر زاده او که طفل شیرخواره را با زنان و سایر
اطفال بقندهار برد و از آن سوی چون فرار همایون شاه بگوش شیر شاه افغان رسید از دهنه او خاطر جمع گردیده پایه استقلال
و استقرار خود را محکم نموده هوای و نفوذ این بابری را هر جا یافت تصرف فرمود و بزیردستان الی بی اندازه بخشود آنگاه متوجه
ماوه شده آن شهر را فروگرفت و از جانب خود شجاع خان را بحکمرانی ماوه برقرار کرده و شاه ملماسب در قم قشلاق نمود
هم دراین سال بین فرانسه و آلمان جنگ و لشکر کشی شروع گردید یکه یک مدتی است بین فرانسه و آلمان شروع شد

نیز در این سال سنبه شاه جهانگیر پاشی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۵۰ و آمدن همایون شاه بسیستان ایران و پذیرائی شایان از او و لشکر فرستادن سلطان عثمانی بگرجستان

در این سال همایون شاه باز حمایت بسیار خود را از گرسیر افغانستان بسیستان ایران رسانید حاکم آنجا احمد سلطان شاملو با تمام اعیان و اشراف شهر او را استقبال نموده و پیکی سریع بی خبر رود پادشاه کورکانی را بدربار پادشاه صفوی برای وشاه طماسب جام نکام و نوآب فرستاد که مقدم او را گرامی دارند و از ضیافت نوروز و هدیه و پیشکشی گذرانیدن چیزی فروگذار ننمایند همایون شاه در سیستان بمهمانی احمد سلطان شاملو بانده و از مشقت و زحمت راه آسوده گردیده و شاه طماسب مرحبا متضمن شعر فرستاده و او در مجلد چهارم این همایون کتاب باشعار درج حالات همایون شاه خود پیرایه داده است

هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی سپاهی فراوان بسرداری موسی پاشا بجهت تسخیر گرجستان فرستاد و موسی پاشا در جنگ باش چوق کشته شد و بسیاری از کسانش بدست باش چوق اسیر و کشته شدند و چون این خبر بسلطان عثمانی رسید سخت متغیر گردید و بار سپاهی بی اندازه فرستاد و گرجستان را قلع نمود و نیز شاه طماسب از قلم نبرده آمد و جمعی از امرا و بلاد و رستمدار و ایل کلهر فرستاد تا مخالفین را مطیع ساختند نیز براق خان سمرقند و بخارا استیلا یافت و شاه طماسب رستمدار و از قزوین قشلاق نمود هم در این سال کرمقاران سال ۹۵۰ هزار و پانصد و چهل و سه ملادی بود (کپرنیک لهستانی عالم و فلکی و منجم مشهور کتابی تالیف فرمود و هیأت و مناع بیت جدید و حرکت زمین و کرات و چون مکالمه در صفه جلد اول این همایون کتاب شرح حال او مفصل نگاشته ام در اینجا از ذکر حاشیه میگذرم

ذکر وقایع سنه ۹۵۱ و آمدن همایون شاه بهرات و از آنجا مشهد و ری و نزد شاه طماسب صفوی

در این سال همایون شاه از سیستان بطرف هرات رهسپار شد شاهزاده سلطان محمد میرزا فرزند شاه طماسب محمد خان شرف الدین اغلی تکلو نایب حکومت او با جمیع بزرگان کشوری و لشکری باستقبال او شتافتند و هدایا و تحف شایان گذرانیدند و بر طبق فرمان شاه طماسب درباره ضیافت و مهمانداری و پیشکشی بسیار و شرف صدور یافته بود عمل نمودند و او در روز شنبه بیستم ذی قعده وارد هرات گردید آنگاه متوجه مشهد مقدس از آنجا ری رفت در ری حسین خان سلطان و طوایف اکابر و اعیان او را استقبال نمودند و تحف لایق گذرانیدند از اینجا همایون شاه متوجه همین قزوین گردید و کارگاه شاه طماسب بود گردید چون بنزدیک فرسخی رسید تمامی بزرگان درگاه و سران سپاه باستقبال او شتافتند و چون بنزدیک سراپرده رسید شاه طماسب بخدمت او را استقبال فرمود و با خوش آمد و خوشی تمام او را بسراپرده داخل کرد و تا چند روز همایون شاه را شاه طماسب ضیافتها فرموده و چند بار او را بشکار برده همایون شاه شرح آوارگی خود را بیان کرده از برادران و شیربانو افغان شکایت نمود شاه طماسب دلداری داد و بوعده مرغوب امیدوارش ساخت آنگاه شاه طماسب فرزند خود شاهزاده مراد میرزا را با دوازده هزار سوار جرار قزلباش رکاب همایون شاه کرده و در یک مهمانی بزرگی تمام اسباب بیکه بهمت و مهیا کرده بودند نظرش رسانیده آنها عبارت از نقود و جواهر و تاج کلاه کمر مرصع و قشون رزمکار رومی و ایرانی و اسلحه و یراق و زم افزار فیل

تفنگ و شمشیر و خنجر و تبرزین و زره و کلاه خود و سپان تازی و استران راهوار و شتران باربردار و خیمه‌های زربفت
و قلمکار و کارخانه و مطبخ و کوس و علم و نقاره‌خانه و غیره که همایون شاه از غایت وجد و انبساط طبع خود گردیده و زبان شکر و سپاس گذاری الکن گشت و بیرم خان که باد بود و لقب خان شیرخانی و خلعت و علم و نقاره یافت همایون شاه
بیران و شاهزادگان را وداع بکفت و پس از زیارت و سیاحت رودبیل و آذربایجان متوجه هندوستان شده فرمان
شاه بلماب صادر بهمت حکام شد که در هر جا با انواع محبت و پذیرائی در باره او معمول دارند و قرلباشها با وفا شوند چنانکه
بیست هزار تن میکرباد پیوستند همایون شاه با تفاق براق خان لاکر فرمانفرمای کل قشون بود از سیستان بطرف
افغانستان روانه شده و بظاهر قندهار رسیده آن شهر را محاصره نمود عاقبت میرزا عسکری بخدمت برادر شتافت و قندهار
تسلیم نمود و بیرم خان بعنوان رسالت بکابل نزد کامران میرزا رفت و میرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا یادگار را ملاقات نمود
و از جشن پادشاه ایران و قوت همایون شاه شرحی برخوانده آنگاه همایون شاه براق خان را با سایر قزلباشها او ن خبر را
بداد و همه را بخضوع خاطره و هدایای شایسته مسترضی نموده بیرم خان را بسکرانی قندهار گماشت و رایت عزیمت بطرف کابل برافراشت
کامران میرزا در کابل بانده و شهر را بتصرف خویش گرفت لیکن اعوان و انصار او از او منصرف شده و بسوی همایون شاه شتافتند
کامران میرزا چون چنان دید متاع و دستگاه او نگون بخت او را نگون بدیه بطرف غزنین گریخت و همایون شاه بکابل داخل گردیده و طبقات قوم
خوشحال شده و مقبره پدر خود ظهیرالدین بابر شاه را تعمیر نمود و در این وقت از هر سو سپاهیان بموکب همایون شاه پیوستند که
بانک زمانی خلقی نبود از هر گرده بنجه‌ش حاضر گشتند آنگاه عزیمت هندوستان و استرداد تاج و تخت مملکت موروثی فرمود
هم در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی مقرر داشت که تمام کلیسا و معابد ترسایانیکه در بلاد ممالک مقتدر خداوند آمده بمسلمانان بخوانند
و صومعه نمایند

شاهان سور افغان که در ممالک هندوستان سلطنت نموده اند چهارتن بوده اند که شانزده سال مدت سلطنتشان در هندوستان بطول انجامیده و اوشان شیرشاه افغان سور و آخرشان محمد شاه سور افغان عدلی بوده است

اگرچه در سلسله نسب این کتاب و ذیل ذکر قبایل و طوائف و عشایر و ایلات افغانستان از و طاعفه سور نام و شرح حال آنان و پیدایش
و زندگی هریک مفصل نگارش خواهد شد و اینجا نیز از بسیاری و نشاط ملوک و شاهان سور افغان که در هندوستان تخت سلطنت
برآمده و اند اجمالی نگارش خواهد گشت سور نام پدر و قبیله از افغانان بوده و شیرشاه افغان سور ابتدا نامش فرید پسر حسن
از قبیله سور افغان بوده و پدر حسن ابراهیم خان در زمان سلطنت بهلول شاه لودی که شرح سلطنتش در همین جلد ذکر گشته
نگارش شده با فرزندش حسن از افغانستان بهندوستان آمد و چون بگفتند نسب ابراهیم خان بپادشاهان غور میرسید
عده و منصب آنها را که هر گروه در خانه امنای سرداران بزرگ سور زن گرفتند حسن نیز در افغانستان گرفته و همراه خود داشت
و از او فرید خان که بعدها شیرخان شده و نظام خان بوجود آمده بودند و چون سلطنت بپادشاه لودی رسید حسن و قریه
و ملک بیرم و خواجه پور را برای نگهداشتن پانصد سوار تیول گرفت و چون کار حسن بالا گرفت زمان دیگر نیز بتعداد او
و داده و از آنان شش پسر نیز آورد و مجتش از حق ما در فرید خان کم شد فرید خان بدین واسطه در جونپور نزد جمال خان رفت

و در آنجا باکتاب علوم پرداخت و پس از چندی حسن بچه‌ی او را خوشنویسی نموده و او را روانه سهسرام بجهت اداره محکی نموده فرید باندک زمانی سهسرام را آباده ساخته و شاه نموده پس از آن از پدر رنجش پیدا نموده با برادرش نظام خان اگره نموده استقلال او هی رفت و خدمات نمایان نمود و چون خبر فوت پدرش حسن را اگره دیده لتمان رسیده و مقابل خدمات محکمانی سهسرام را و لتمان بنام فرید گرفته او سهسرام آمد بجای پدر نشست و چون خبر کشته شدن ابراهیم شاه و منصف لتمان شایع شد فرید سهسرام را بگذاشت و در بهار نزد بهادر خان لوانی که خواهر سلطان محمد بیاسیه شتافت و در آنجا مقامی بلند یافت اتفاقا روزی سلطان محمد در شکارگاه مقابل شیری رسیده سخت برآشفته فرمان کاب و هیچ کس را جرات پیش رفتن نماند فرید دلاورانه بجانب شیر شتافت و بدون خوف و هراس با شمشیر آن شیر را بکشت سلطان محمد بی اندازه شاد خاطر گشت و فرید را بنوخت و خلعت ساخت و او را شیر خان لقب او و باباکی فرزندش جلال خان برگزیده و از این ببعد بمدارج ترقی و سلطنت عروج نموده چنانچه در تحاصیف سنوات گذشته گذارش شده و بعد نیز نگارش میشود و این اول پادشاهی است از نژاد سور افغان که در مملکت هندوستان تخت سلطنت برآمده است

ذکر وقایع سنه ۹۵۲ و فتوحات شیر شاه افغان سور و فوت او و پس از پانزده سال خانی و سرداری و پنج سال شاهی و کشورستانی و جلوس سلیم شاه افغان سور بجایش و رسیدن همایون شاه ببدخشان و آمدن کامران میرزا بکابل

چون همایون شاه چنانچه نگارش شد گریزان بطرف ایران و از گاه شاه ملتماس شتافت شیر شاه آسوده خاطر متوجه فتح و تسخیر ملک بنگاله گردیده بسیار و مال فراوان از راه بود و سایر پرگنه ها متصرف شده و اگره بنظم و نسق متوجه گشت و با هشتاد هزار مرد شمشیرزن غریب مار از نوده و با مال پور را جا آنجا گشته و او را فرو گرفت آنگاه عزیمت قلعه چنور نموده و آنجا را نیز فرو گرفت و بر تهول پسر خود دعا خان داده و متوجه قلعه کالنجر شد راجه کالنجر بر آمده برخاست و شیر شاه آن قلعه را فرو گرفت و فرمان داد تا از هر سو افغانان بدویورش برند و خود نیز بدست خود از ان شلیک توپ بایستاد که ناگاه یکی از گلوله ها یکه میان تهی و پر از باروت کوکرده بود و بر سر دیوار قلعه خورد و برگشت و میان توپ خانه کنار یک شیر شاه بود بایستاد و بر سید شیر شاه و شیخ خلیل که حال امر شد او بود و با لا نظام که یکی از علما بزرگ بود و در یانان شیر و انی که سپهدار قشون او بود زخمی شدند و از اثر زخمهای ناگهان هلاک گردیدند و شیر شاه در هندوستان پانزده سال رتبه خانی و سرداری و پنج سال در تخت شاهی و کشورستانی عمر گذرانیده و اگر تا در گاهی سلطنت هندوستان باقی مانده بود تمامی هندوستان آنچه آباد و معمور و صاحب استان ترکستان هند و منقبت و محمدت شیر شاه میداد و که شیر شاه افغان سور در دستگیری و کشورداری جایگاه بلندی بدست آورد چنانکه گویند پس از آنکه همه هندوستان را بفرمان آورد از پایا بسنای او دکنگ تا رهتاس آخری که بر لب آب سنده است شاهراهی بدازی یک هزار و سنگ بنا نهاد و بهر دو طرف آن شاهراه درختان سایه دار و میوه دار بنشانید و بر سر هر نیم فرسنگ چاهی کند و در هر منزلی کاروانسرای بسیار کرد و مقرر فرمود از خزینه دیوان او در هر منزل کاروانسرا خوراک پخته و خام مسافرین هر سه نیز از اندازه او باز شاهراهی از اگره تا منده و بمسافت دو صد فرسنگ بساخت و از اندازه آن هر کروه و میل نشانی مسافرین و زوار و سیاحان را فراهم نموده و چنان

همه در مدت کمی که بسلطنت رسیده سر بخاک داده و اگر همه پادشاهی او طولانی میشد چه بسا کارهای شگفت سر بخاک میداد
بالجمله چون شیر شاه افغان در گذشت فرزند بزرگتر او عادلخان که همیشه در مجلس بزم و رزم و راحت و طرب بود و از میدان و زد و خورد گریخت
در تعویق بود و فرزند دیگرش جلال خان که همواره میدان رزم را بایوان بزم ترجیح میداد و در لهای بزرگان و سران سپاه جای گرفته بود در پشنه اقامت داشت و بواسطه همان جذب قلوبی که کرده بود بزرگان او را بپادشاهی دعوت
نمودند جلال خان با شتاب بسیار از پشنه بشهر کالنجر خود را رسانیده و تخت نشینی برآمده ملقب بسلیم شاه شد همین سال
همایون شاه در افغانستان و شهر کابل بود آنگاه بعزم تسخیر بدخشان حرکت کرده چون گزارش میرزا یادگار رویه مخالفت
شنیده بود فرمان داد تا او را از میان برداشتند پس از آن قطع منازل کرده از جیحون گذشت و میرزا سلیمان از آمدن
همایون شاه اطلاع یافت و باستقبالش شتافت و پس از مقابله و مقاتله میرزا سلیمان شکست خورده فرار کرد و همایون شاه بدخشان و متصرفات بدخشان را متصرف گردید و دراین وقت کامران میرزا با سپاه بعزم کابل حرکت آمده و آن شهر را فروگرفت
و پس از مختصر زد و خوردی بکابل وارد گردیده و چند تن را بکشت و گرفتار کرد و نمود و شاهزاده اکبر فرزند همایون شاه که طفل نه ساله
بود با پرده گیان همایون شاه داخل بازداشت چون این اخبار بگوش همایون شاه رسید سر بسیه سر گردید و بدخشان
باز میرزا سلیمان داده راه کابل گرفت کامران میرزا چون از آمدن همایون شاه خبر یافت باستقبالش شتافت شکست خورده
یافته و بکابل برگشت متحصن شد همایون شاه کابل را محاصره نموده تا سه ماه در میان دو سپاه کشته و نامه جنگ و جدال
بود گویند کامران میرزا شاهزاده اکبر طفل شیر خواره را از بالای دیوار حصار کابل بپایین آورد بنظر همایون شاه میرساند که
شاید همایون شاه ترک محاصره شهر کابل نماید و این عمل باز میماند واقع نگردید و کامران میرزا چاره دیگر نسبی را هی پیدا کرد
و بگریخت و همایون شاه بشهر کابل وارد گردید همین سال شاه طهماسب مسافرت سلطانیه و همدان نموده و قشلاق را بشهر
قزوین فرمود و نیز این سال محمد سلطان اوزبک بمشهد آمده و جمعی از خراسان شاه قلی استاجلو حکمران مشهد را کشت و باز گشت
همین سال دیوان چهارم پادشاه روس ملقب بگرزنی قیصر گشت و این لقب در خانواده روسانوف بود تا بهر اطور اخیره
روسیه نیکلای دوم کشته شد و سیصد و سی سال سلطنت کرد همین سال امیر معزالدین محمد مرعشی صفدر غازی شاه طهماسب سلطان
محمد صدقی استرابادی شاعر و نقاش سلطان استاجلو از امرای شاه طهماسب و مصطفی خان صاحب آقتو در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۵۳ و خواستن سلیم شاه افغان برادر خود عادلخان را و جنگ دو برادر و فرار عادلخان و طغیان الغاس میرزا و جنگ سپاه شاه طهماسب با او و فرارش باسلامبول

در این سال سلیم شاه افغان برای آنکه کمیاره خاطر از خود خاطر برادر بزرگتر خود عادلخان آسوده سازد آنگاه بکار ملک و رعیت
بپردازد نامه لی باو نگاشت و نوازش داده او شد عادلخان منمار بیم و هراس نمود سلیم شاه چهار تن از معتمدان خود را که آنها
یک نفر خواص خان بود نزد او فرستاد آنان عادلخان را چنان دادند و همراه حرکت کردند سلیم شاه برای آنکه بهانه آنکه او را بدون
اجازه احضار کرده نگویند او را بیرون آگره جای دور محلی را بیارست و بسیاری از لی صیاد ساخت و خود شکار رفت چون
عادلخان بسیه خود رسید پیوست و بی اندازه اظهار دوستی و تواضع نمود آنگاه باو و همراهان او دیدن سلیم شاه رفتند آن

ترتیبی که برای نگاه داشتن ملازمان عادل خان در بیرون شهر فراهم کرده بود نشد و همه متفرق شده باگره وارد شدند
بنگر دیگر افتاده و چون امارت سلطنتی بر سیمنداد را تخت سلطنت جای داد و خود مانند سایرین بهای ایستاده گفت ای
پادشاهی ایجاد و محض قهرمانی نیست بلکه جای سلطنت گذاشته کسبه کلان افغان میدانستند گیری کرده کنون تو
پادشاهی رهن بنده خدمتگذار عادل خان بخیال آنکه مبادا او در باطن بنای دیگر بکار برده باشد او را ملاک سازد فوری از تخت
برخاست و دست او را گرفته بتخت شاهیش نشانیده گفت شاهنشاهی هندوستان بتو مبارک و میمون باد تسلیم گرم
پروخت سایرین موجودین نیز خواه و ناخواه او را متابعت کرده و کمربندگی و اطاعت خم نمودند آنگاه بنا بقرارداد یکه قبل شده
بود شهر بیانه را بنام تیول بدی جاد خان بداده خواهر خان و صلیخان با فوجی از افغانان عادل خان را تا بیانه مشایعت نمودند
سلیم شاه آسوده خاطر بر تخت هندوستان بجای شیر شاه افغان سوه نشست ولی پس از گذشتن دو شاه سلیم شاه
در پی گرفتار نمودن عادل خان افتاده و عادل خان این مطلب را بفهمید و چنانچه موات زن خواهر خان شد خواهر خان از این مطلب
برآشفت زیرا او و برادرش بود و چون رسول حکیر شاه که بحضرت برون عادل خان بازنجیر فقره و طلاقی بموات رسید
خواهر خان همان زنجیر را بجای رسول نداخت و به دربار سلیم شاه از عهد شکنی و بی وفائی سلیم شاه شرح حال نگاشت و وی
دلها را بسوی عادل خان نموده با سپاهی بسیار با عادل خان بطرف گره در حرکت آمد از این سوی سلیم شاه چون از رسیدن
عادل خان و خواهر خان با لشکری رزم آزمای خبر یافت با قشونی جنگ جو از آگره بیرون شتافت و بمقابله و مقاتله
پرداخت غالب شده و عادل خان بسوی بهار گریخت و خواهر خان و صلیخان بطرف میوات فرار نمودند چون سپاه سلیم شاه
آنها را پنال گرفتند بکوه کالیون پناه بردند سلیم شاه قطب خان را بجهت گرفتاری آنان روانه کالیون نمود و خود بچنار
ارشده هرچه از خزینه و حشمتیش بود برگرفت و بکوالیار بشتافت و باگره برگشت و کسانیکه بعادل خان و خواهر خان پیوسته
بودند گرفتار نمود و دو کوالیار مجبوس داشت هم در این سال همایون شاه در کابل بنظم امور و تصفیه امور مهمور پرداخت و با شاهزاده
اکبر و سایر خانواده سلطنت بعیش و عشرت خود آسوده ساخت هم در این سال یمین شاه طهماسب صفوی برادر شش اسماعیل میرزا که در
شش سال بود در شیراز بنیابت حکمرانی داشت عصیان ورزیده اسماعیل میرزا را گرفت و اسماعیل میرزا لشکر و خطبه بنام خود نمود شاه طهماسب سپاهی جرار
برای رفع او روانه شیراز نمود و او شکست خورده از راه فرار پیش سلطان سلیمان شتافت و از سلطان سلیمان خان عثمانی استمداد
بخواست نیز در این سال شاه طهماسب با دوم بایزید. دولت دو سلطان را با برخی هدایا و تحف شایان بدرگاه هندوستان نزد نظام
الملک بادشاه دکن فرستاد نیز در این سال از نوی بشتر بادشاه چکل بهرد و تخت سلطنت بگلستان آباد دارالشکر که
بسی و سالگی بود و سپرد و نیز خواهر اسوی اول پادشاه فرنگستان در گذشت و از نوی دوم بجایش تخت سلطنت فرانسه نشست
نیز در این سال آقا محمد بن آقا رستم رئیس خان صاحب عزاز جریب میرشمس الدین مختاری سبزواری در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۹۵۳ و فرار کامران میرزا و رفتنش بلخ و آمدن همایون شاه از کابل بجنگ کامران و رفتن سلیم شاه افغان از آگره بلاهور و رسیدن القاص میرزا با سلامبول

و این سال چون کامران میرزا چنانچه مگارش شد از کابل جنگ همایون شاه گریخت مدتها سرگردان بود و عاقبت بسته

از سواران مردم حزاره برخورده و آشنا او را تاراج و عریان نمودند پس از آن چون او را شناختند با همراهی کرده تا غوری او را رسانیدند از این سوی همایون شاه بهر طرف نامه نموده و اشخاص مخصوص بجهت گرفتار کردن کامران میرزا بهر سوی روانه فرموده و او نیافته کامران خود را بلخ رسانیده و نزد پیر محمد خان اوزبک پناهنده شد آنگاه با جمعی از اعوان پیر محمد خان متوجه بدخشان گردید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم را به استقبال فرستاده و پس از جنگ مختصری مغلوب شده و بطرف کوهاب فرار کرده و کامران میرزا بشهر بدخشان داخل شد چون این اخبار بکابل رسید فرستادن ایشان آمده و راه را مسدود شد همایون شاه متغیر شده و چون بهار شد میرزا سلیمان و پسرش را بجونت و با سپاهی بسیار آهنگ بدخشان کرد و پس از مقابله و مقاتله کامران میرزا شکست یافته بطرف قلعه تالقان شتافت و در آنجا پناه گرفت همایون شاه آن قلعه را فرو گرفت تا کامران میرزا تسلیم شد همایون شاه او را بخشیده و بهمراه خود بکابل آورده و این حال سلیم شاه افغان از بکدلی خان چون آسوده خاطر نبود و پی فرصت افتاده و بیت خان را از لاهور شجاعت خان را از ملوه بجونت بیت خان نیامده و چون شجاعت خان آمده را با شجاعات شایانه نوازش نمود و حوت و آنگاه خود برای آوردن خزینه بر حرکت شده و بین راه حیدر خان برادر بیت خان که از زمره قزلباشان کاب بود بطرف لاهور نزد برادر خود بیت خان گریخت سلیم شاه باگره برگشت و بجمع سپاه و تجهیز نه خرگاه پرداخت و آهنگ لاهور نموده و از آن سوی بیت خان با خواص خان و سایر فرزندان باستقبال سلیم شاه شتافته قبل از آنکه بجنگ پردازند بین بیت خان و خواص خان برسر وزیری و مهتری نزاع شده و خواص خان سر او گرفت و برفت و بیت خان بجنگ آمده و از سلیم شاه شکست خورده تا رهتاس و جانی و لنگ نموده و سلیم شاه فرمان داد تا خواجه یاس شهروانی بدنبال آنها شتابد و قلعه آنجا را ظرف سازد و خود با خیام بسیاه باگره برگشت و خواجه یاس آنجا را سخت ذلیل ساخت کرد بیان کوهستان کهگر پرگنه و آواره شدند و تا مدتها بدان نبودند و پس از آن باطراف واندشده و سته که بیرفتند و نکران کشمیر با آنها بجنگ آمده و بیت خان و حیدر خان نیز میان آنها بودند گرفته شدند و سرهایشان بفرمانده کشمیر و سلیم شاه فرستاده او آسوده خاطر گشت و این حال القاص میرزا برادر شاه طماسب چون باسلامبول رسید از پذیرائی سلطان سلیمان خان شکایت نموده و خواستگار گردید سلطان با سپاهی فراوان برای تسخیر ایران حرکت نماید سلطان سلیمان او را بموجب پسندیده طهماسب بشکری برای تسخیر هرات گسیل نمود و او مدتی در آنجا بوده با مقاتله و مقاتله سپاه عثمانی شتافته و آنها بجنگ سریافته و شهر تسلیم عثمانیان شد و این حال لوتر مؤسس مذهب پروتستان که آلمانی بود و کثرت مذهب او در اروپا غلبه یافت و کنون بسیاری از اهل اروپا پیرو مذهب او هستند

ذکر وقایع سنه ۹۵۵ و اجتماع برادران همایون شاه در کابل و اهتمام سلیم شاه در آبادی هند و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی متبریزیا لقاص میرزا و فتنه انگیزی القاص میرزا

و این حال همایون شاه و کابل برادران خود کامران میرزا و هندال میرزا را چون دید سر بطاعت و متابعت آورده و بنهایت افتاده گی و فرمانبرداری در کابل ایام میگذرانند سنه ۹۵۵ برادر خود میرزا عسکری که در زندان بود بیرون آورده تا آنان را در رنجی یکسان باشد و چون میرزا عسکری نجات یافت هندال آن دو برادر سلوک بندگی و خدمتگذاری پیش گرفته همایون

باآنان و کمال فجور و شقاوت خشونت رفتار میکرد هم دراین سال سلیم شاه افغان سوء در هندوستان بآسایش و تنظیم گذرنیده و تقریبا تمام سرکشان را مطیع ساخت و بکارآبادی شهرها و فزونی کاروانسراها و راهها پرداخت و تا زمستان هنگام تابستان و آمدن باران بمنازل استراحت شان بتهران باشد نیز دراین سال سلطان سلیمان خان عثمانی تحریک اتفاق مزبور باشکری فراوان و توپهای آتش فشان بطرف آذربایجان در حرکت آمده و در هر جا با سپاه شاه طهماسب در جنگ و گریز بود تا بتبریز رسیده و در محله چرنداب نزول نموده و اتفاقا سیمرزا در باغ شمیش آباد وارد گردید ولیکن چون مردم آذربایجان تمامی علوفه و آذوقه را نابود ساخته و قوات را نباشته بودند خوراک چهارپایان بدست نیامد سپاهیان عثمانی بتاراج کردن شهر پرداختند سلطان سلیمان خان رستم پاشا را فرستاد منع نموده و از هر سو مردان تبریز و عساکر شاه طهماسب بقتل و اسیر کردن سپاه عثمانی میپرداختند سلطان سلیمان خان ناچار پس از چهار روز توقف در تبریز روز دوشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی کوچ کرده پنجفرسخ راه بجانب سلماس میرزا گذارده و چون از تبریز بیرون شد سپاه قزلباش بدنبال عساکر عثمانی تاختند و در هر جا جنگ درانداختند و بسیاری از آنان را نابود ساختند اتفاقا سپاهیان آمده از آنجا بلغم مبتلا شده و بکاشان رفته و باصفهان شتافته و تا هفت در آنجا کاری نکرده چون شنید سپاه شاه طهماسب نزدیک شده بطرف فارس رهسپار آنجا بیسبان شوشتر و دزفول و عاقبت بغداد شتافته و در هر جا از نهب و قتل و خرابی فروگذاری نکرد هم دراین سال فرانسویها در مسکوکات خود صورت پادشاه را مسکوک کرده و بر تقاویمها پورتقال را از چین آورده کرشته و در هر روی زمین غرس شده و کنون باسم آن ولایت مشهور شده است

ذکر وقایع سنه ۹۵۰ و رفتن همایون شاه از کابل بعزم تسخیر بلخ و فرار کامران میرزا از بلخ بکابل و آمدن همایون شاه بطرف کابل و جنگ او با کامران میرزا و فوت داود پادشاه حکمران مصر و مصر

دراین سال همایون شاه با سپاهی کینه خواه از کابل بعزم بلخ حرکت آمده و پس از طی منازل بظاهر بلخ رسیده و شهر را فروگرفت و پاره جدال اشتعال یافت اوزبکان بمقابله و مقاتله پرداختند و از هر دو آتش گیر و بکش انداختند همین منوال چندی گذشت و کار بر مردم بلخ تنگ گردید و نزدیک بود که فردای شب بلخ بتصرف درآید که ناگاه همایون شاه خبر یافت که کامران میرزا سر مخالفت برداشته و با جمعی بطرف کابل رانده شده است همایون شاه میخواست کار بلخ را یکسره سازد و آنگاه بکار کامران بپردازد لیکن سپاهیان و بزرگان درگاهش که هم در کابل زن و فرزند داشتند بهم خورند از کامران میرزا آشنا را از اطاعت همایون شاه سرباز زدند همایون شاه چون کار را دگرگون بدید دست از محاصره بلخ بکشید و بطرف کابل رهسپار گردید اوزبکان کوچ نمودن همایون شاه را حمل بر ضعف کرده بتعاقب او و سپاهش برخاستند همایون شاه با جنگ گریز در حرکت بود و اوزبکان در دنبال او بجنگ و ستیز ساقه سپاهش را پریشان میکردند همایون شاه چون چنین بدید برگشت و با اوزبکان درآویخت و خون بسیاری از آنان را بریخت بعد از این جنگ دلیرانه باز اوزبکان دست نکشیدند که بیشتر از سپاه همایون شاه باین سو و آن سو پراکنده شدند هم دراین سال شاه سلیم افغان در هندوستان بجوار رحمت ایزدی پیوست و برفوت او کوشش افزوده گردید نیز دراین سال سلطان سلیمان خان عثمانی از بغداد بقصد

میرزا با سلامبول بگریخت و چون التماس میرزا با سلامبول نرفت مخالفت کرد و سردار پاشا بای هزار تن سوار در قفا او مامور شده او ناچار از بغداد فرار کرده و بشهر و قلعه بیرون گذاشت و چون شاه طهماسب از آمدن او خبر یافت بجز میرزا ابراهیم خان ذوالفقار با مامور گرفتار کردن او نموده و آنان آمده و او را گرفتار ساخته و بگوشمالی او را در قلعه بجایی زندان انداخته آتش فتنه او خاموش شد نیز در این سال داود پاشا بکرمان مامور گشت و از طرف سلطان سلیمان خان عثمانی مامور بکرمانی مصر گشت مدت حکمرانی داود پاشا چنانچه اشاره شد یازده سال هشت ماه بود و بسیار بر رونق آبادی مصر بیفزود و علما و فضلا و اهل مرتبه و منزلت بسیار نمود و علی پاشا نیز بناهای بزرگ در مصر نموده و اشراف عیان مصر نیز بنا و آبادی کرده و مصر رشید و قوی بنا ساختند چنانچه عربی بگ که یکی از متمولین بود در بولاق جامعی بنا نمود نیز در این سال فرانسه انگلیس زبان فصاحت لغت فرهنوی افتاد و نیز در این سال بهرام میرزا برادر شاه طهماسب در سن سی و شش سالگی درگذشت نیز سید طاهر الحسینی قمی مروج مذهب شیعه حیدرآباد دکن وفات نمود

ذکر وقایع سنه و عود دولت همایون شاه از بدخشان بکابل بجنگ کامران میرزا و شکست عود دولت و بدخشان بازآمدن بکابل و خزیدن با کامران فرار کامران و آمدن او بکابل بهرات و رفتن ایشان بترکستان و رفتن پیر محمد خان از بلخ بجنگ ایشان

در این سال همایون شاه با اقبال تباه معاودت از بدخشان رایت عزیمت بجانب کابل برافراشته و کامران میرزا بجنگ او استقبال نموده و بعد از جنگیدن با آنگروه همایون شاه اندکی فیروزی یافت بازگشت خود و سر بمیدان حرب فرو نیاورده و بجنگیدن با آنگروه همایون شاه اندکی فیروزی یافت بازگشت خود و سر بمیدان حرب فرو نیاورده و سرشش نمی شد و بسی تیر بر او خورد و بایازده تن از اعوان و مددکاران راه هزیمت گرفت و با پریشانی تمام افغان و تیموران خود را بدخشان رسانید و کامران میرزا بکابل آمده و بحکمرانی نشست همایون شاه چون بدان رسید میرزا سلیمان و پسر شش میرزا را در کابل اقامت کرده و خود بتعاقب او قدم همت فرو نهاد و پس از پیوستن او لشکری فراهم کرده و با شاهزاده و عمال مملکت راه کابل گرفتند چون کامران میرزا از آمدن همایون شاه خبر یافت با سپاهی گران خواه با ستقبالش شتافت و پس از مقابله و مقاتله جنگ خونخوارانه ای شد که بیشتر سپاهیان کامران میرزا بکشته شدند پراکنده و فراری و بادوی همایون شاه پیوستند کامران میرزا راه گریز گرفت و از پیروزی و موفقیت همایون شاه که بجنبش او بود مدهوش و بیخود شده با شاهزاده عبد الرزاق و بسیاری از افغان راه هند و کوش شتافته و پنهان گردید همایون شاه شاد خاطر بکابل آمد و از دیدار فرزند و برادر شاد گردید و بزرگان شهر را بخلعت و تعمیر خرابیها تلطف عاطفت بپرداخت

در این سال باقی خان و عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان که هر سه از خانان ازبک بودند با سپاهی بسیار آهنگ هرات کردند چون خبر قرب وصول آنان هرات گوش محمد خان شرف الدین اغلان کرتاب الکوه سلطان محمد میرزا بود بدانجا پرداخت و از بیرون و درون هرات کار محافظت و مقاتلت را مهیا ساخت هر چند خانان ازبک کوشیدند و سعی فتح نمودند و بسیاری از آنان کشته گردیدند شاه محمد سلیمان رخصت بازگشت داد و ربیع غربیت بطرف سیستان برافراشت و اطراف آن شهر را تاراج

نموده و بظاهر هرات رسیده و براق خان وجه لطیف سلطان محمد گردید و زبان بسرزنش گشود که تا کنون هرات را مفتوح ساخته و نموده در آینده مردم بدنامی ما نه اخته اند. همان دم شاه محمد سلطان با سرکردگانش بنای محاربت سخت را گذارده و از اتفاقات نیک برجهای هرات یک تن پارچه سنگی بر سرش انداخت که مغز او را پراکنده ساخت و در حال بجای نخکید و چند تن نیز از کسانش هلاک شدند و این بین خبر براق خان رسید که جهه الغ سلطان بن جنید احمد خان اوزبک در گذشت براق خان از هرات بطمع تسخیر بخارا بجانب ترکستان روانه گشت محمد خان چگونگی را بدربار شاه طهماسب نگاشت و شاه او را بر سر این نه مستعرین افتخار فرمود از آن سوی چون خبر فوت جهه الغ سلطان در بلخ منتشر گردید پسر محمد خان حکمران بلخ قبل از رسیدن براق خان بخارا خود را رسانید و آن شهر متصرف شده بمحافظت و مدافعت و قیام کرد و چون براق خان برسید حرفه ریگ شید سودای ندیده و بسامرو مرکب بگشتن داد عاقبت رایت عودت بجانب تاشکند برافراشت و پیر محمد خان در بخارا متمکن گشت نیز در این سال محمد خان شرف الدین اغلان پس از ترمیم هرات و خوبیدگی فتنه اوزبکان لشکری بطرف قرستان فرستاده و سپاهیان بقرجستان دست یافتند و پیرم افشی صاحب قرجستان در گاه جنگ کشته گشت و محمد خان نامه فتح قرجستان را به دربار شاه طهماسب نگاشت و در این سال قاسم میرزا در قلعه قصبه رابو از کیخسرو قندی و شیخ نظام نارنولی در گذشتند و در تکلستان غرب پرستان که موسش لوتر بود در وای عظیم یافت.

ذکر وقایع شش و طغیان میرزا عسکری و گرفتار و رفتن بمکه و فتنه کامران میرزا و رفتن همایون شاه بجنگ او و شکست و فرار کامران میرزا بهندوستان و فتوحات شاه طهماسب در قفقاز

در این سال چون همایون شاه خاطر از زنگه نخالفت طهماسب میرزا آسوده ساخت فتنه میرزا عسکری از طرفی برخاست همایون شاه بدفع او اقدام نموده او را دستگیر کرد و عاقبت بواسطه مصلحین او را روانه مکه نمود و میرزا عسکری چون بحریره العرب رسید از جانب یار سید نادر سنه ۹۹۱ شصت و شش یک در گذشت و از او یک دختر باز ماند که بعدها اکبر شاه ابن همایون شاه او را بعقد ازدواج یوسف خان مشهدی در آورد و در این وقت بگوش همایون شاه در کابل خبر رسید که کامران میرزا در هندسر بر داشته و بهمراهی طواف داود و زانی و فضلی و مردان افغان در زمینه آمده و در بیت طغیان برافراشته ناچار بتنبیه مشار الیه و تعمیر بنه و خرگاه و پیر داخت و متوجه نیمروز گردید کامران میرزا چون از آمدن همایون شاه خبر یافت در گوشه کمین نموده و شب تا بهنگام بسپاه او شبیخون زده و در تاخیر گیرودار هندال میرزا کشته گردید. همایون شاه با بزرگان سپاهش در غلغله باب سوت که واقع بین کابل و پشاور است پناه گرفت تا پراکندگان سپاهش باو پیوستند و باز توقف کرده بر سر کامران تاخت و سپاه و مرو مانش را در خاک و خون انداخت و او را بزمیان فتنه گریزان ساخت کامران میرزا این بار بکلی دیگر از افغانستان نا امید گشت و بطرف هندوستان شتافت و سلیم شاه افغان نیز پناه برده از راه استمداد و خواهرت سلیم شاه و در این وقت از پنجاب برگشت چون از بیانات کامران میرزا مطلع گشت او را از نافرمانی برادر باز داشت و چندان بدو وقعی ننهاد کامران چون از سلیم شاه روی امیدی ندید بطرف راجه نگرکوت متوجه شده مدتی در پناه او بزیست

همایون شاه آسوده خاطر بکابل درآمده آسوده بر تخت سلطنت نشست هم دراین سال شاه طهماسب آهنگ شکی نموده پس از جنگ وجدال و ویش محمد خان حاکم شکی کشته گردید و آن بلد بتصرف شاه طهماسب درآمد نیز سپاه او در گرجستان فتوحات نمودند نیز دراین سال خواجه میر بیک صدر اعظم شاه طهماسب معزول و محبوس شده و در کشمیر شورش شد و حکمران بجا میرزا حیدر بدست شوریان کشته شد

ذکر وقایع سنه ۹۵۹ و ختام کار خواص خان در هندوستان بنام سلیم شاه افغان

دراین سال سلیم شاه افغان خبر رسید که خواص خان در سنبل نزد تاج خان پناه برده و او قاتی بخوشی و راحتی میگذرند سلیم شاه که از آغاز جلوسش تخت سلطنت هندوستان تا این سال از دفع فتنه انگیزی خواص خان و لشکریان و پریشان خاطر بود یکی مربع با تخت ثایان با مامور بود بتاج خان نگاشت و درخواست کرد که خواص خان را نابود سازد خواص خان بنا بدستور و خویش سلیم شاه خواص خان را پناهنده او بود بکشت کسان خواص خان که با او بودند غش او دخل نموده مدفون ساختند چون خبر باصحاب او و لشکریان سلیم شاه رسید بی اندازه مسرور گردیدند اما پس از کشته شدن خواص خان سلیم شاه بانواع امراض مزمنه گرفتار شده مردمان هندوستان ناخوشی او را از شماتت قتل خواص خان دانستند زیرا خواص خان را از مردمان نیک و از مریدان متقین اولیا الله دانسته و دراین وقت سلیم شاه با وجود کسالت مزاج چون شنید کامران میرزا در گوکرت پناه براجه برده و در اندیشه فتنه انگیزی او رفت و مقرر داشت تا فوجی روانه آنجای متوجه گوکرت شده او را دستگیر سازند کامران میرزا چون خبر یافت از بیم سپاه سلیم شاه گوکرت را گذاشت و رایت عزیمت بجانب کمکران برافراشت و براجه کمکران پناه برد هم دراین سال شاه طهماسب بواسطه تجاوزات اسکندر پاشا حاکم ارزن الروم فرمان آچهار دسته از سپاهیان هر یک دو هزار سپاهی متوجه حدود و ثغور عثمانی شدند و با سرحد داران عثمانی بجنگیدند و اغلب آنها غالب شده و با غنایم بسیار برگشتند و اسماعیل میرزا را با فوجی از سپاه بجنگ اسکندر پاشا فرستاده و اسماعیل میرزا سپاه اسکندر پاشا را شکست اسکندر پاشا فرار نمود هم دراین سال شرف الدین علی با فتی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۶۰ و فوت سلیم شاه افغان سوری و نشستن فیروز خان فرزندش بجایش و کشته شدن او و بدست مبارز خان و نشستن او بتخت سلطنت و موسوم شدن او بمحمد شاه عادل و رفتن همایون شاه بهندوستان و گرفتار شدن کامران و کوشیدن عاقبت او

دراین سال سلیم شاه ابن شیر شاه افغان سوری پس از نه سال سلطنت و کشورستانی در روز بیست و دوم ماه ذی قعده وداع تاج و تخت کرده و چهره خاکی بر خاک تیره نهفت آنگاه نشانیده دوازده بزرگان درگاه فرزند دوازده ساله او فیروز خان را در کوالیار بر تخت سلطنت برآورده مراسم تاج گذاری و تسلیت معمول داشتند روز سوم مبارز خان پسر نظام خان افغان سور که پسر برادر شیر شاه و عموی سلیم شاه و برادر زن سلیم شاه بود بدرون حرم سرای داخل گردید و فیروز خان را از تاراج گرفته خواهر خود بود بخوابت و بی رحمانه سر از تن آن دوکودک بی گناه و روح بی آرزش برداشت گویند که سلیم شاه میخواست مبارز خان را از میان برگیرد و با در فیروز خان که خواهر مبارز خان بود میگفت اگر فرزندت را میخواهی چشم از برادر بپوش بگذار تا کار او بسازم و اگر برادر را دوست داری بدان که فرزندت باقی نخواهد ماند و فیروز خان

میگفت برادرم با فیروز خان صحبت است و هرگز اندیشه باطل بخاطر نگذرانیده و او همیشه مشغول بپرورش و شادمانی است و در این وقت فرمایشات سلیم شاه مخفی معلوم شد با نجمله چون همایون خان خاطر از کشتن همیشیرزاده و خود فیروز خان برداشت خود را تخت سلطنت جای داده و مراسم تاجگذاری معمول داشت و خود را محمد شاه عادل نامیده و مردم بواسطه آنکه القاب صفات عالیه بری و خاصه صفت عدالت را بطریق استمرار عدلی گفتند و او چون میخواست مانند محمد تغلق شاه و او را بهتر بگیرد پرهیزکند و گفته تیر را از نشانه بیرون نشاید نخورد و تیر کرد و بود و هر روز و آنها را باطراف میانداخت و میگفت هر کس بیاورد او را بوزن آنها انعام و بخشش باو میدهم باین کار مشغول باشید که زمانی خزینه شما از افغان سوری تمام کرده و همیشه با مردمان پست قدر هم نشست و برخاست میکرد و کارهای بزرگ را بمردمان کوچک پست و نحول میداشت چنانچه میمون نامی که در اصل از رجال و خورد و فروش بود و مذهب بود و داشت و هندو بود و از خالی بیاروغذگری بازار رسیده بود محمد شاه عادل او را بوزارت اعظم برداشت و او را بلند پایه ساخت و کار ملک و دولت باو واگذاشت و خود شبانه روز با شادمانی و نوشیدن بادهای ارغوانی اوقات میگذرانید هم در این حال چون همایون شاه را از راه گذر کامران میرزا آسوده خاطر شد و سرکشان دیگر را مطیع ساخت باشکری فراوان برای کوشمالی زمین داور و اعیان کشکر از جای بجنبید و از راه نیلاب بهند و دخل شد پادشاه کهکران چون از رسیدن همایون شاه از کابل خبر یافت بواسطه آنکه کامران میرزا پناه او بود بدو رسید و باندیشه آن فرو رفت که همایون شاه بجهت گرفتاری کامران آمده و مرزو بوم مراد یدان و مرا پریشان خواهد ساخت پس نامه ای از روی ضراعت و مسکنت با تحف لایقه نزد همایون شاه فرستاد و گفت کامران را من نگرداشته ام و نگران او هرشا نامه ستم همایون شاه بسیار مسرور گردید و کس فرستاد کامران را حاضر ساختند کامران چون بخدمت برادر رسید نهایت خضوع و انقیاد کی نمود همایون شاه بدو مرحمت نموده او را در کنار خود امر بجلوس داد و از خربوزه ایکه تناول میکرد باو مرحمت نمود و احوال پرسی و دلجوئی بسزا کرد و چون چند روزی گذشت و آثار سیاستی از همایون شاه درباره کامران میرزا که آن قدر اسباب فتنه انگیزی و خونریزی فراهم کرده بود مشهود نشد صنادید حضرت بزرگان دولت متفقا بهمایون شاه عرض کردند که درباره کامران چه اندیشه دارید همایون فرمود تا او را کور ساختند کامران میرزا پس از کحول شدن بارنش که دختر حسین شاه ارغون بود بطرف گجرات رفته آنجا بماند تا استثنا شمه و شصت و چهار جان بجان آفرین تسلیم کرده و از او دختر و یک پسر باقی ماند که دختر بشش را بزرگان افغان گرفتند و پسرش را بواقاسم نام داشت بعد از زمان سلطنت اکبر شاه بگوآن پادشاه کشته شد آنگاه همایون شاه بکابل برگشت و آرزوی خاطر تخت سروانی نشست هم در این سال شاه ملهاب قتوحات نمایان نمود و بخوان را مستصرف شد و شمس الدین بیک دیوانی را بهنوان رسالت و تهنیت مسجد ساختن بنام سعادت نخاسه بدربار سلطان سلیمان خان عثمانی فرستاد هم در این سال قاضی جهان وکیل که سالها وزارت شاه ملهاب داشت و گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۶۱ و وضع دربار محمد شاه عادل افغان سور در هند و ماندن همایون شاه در کابل و قند هار و آمدن سلطان سلیمان خان عثمانی

بایران و صلح او با شاه طهماسب و نصب محمد پاشا بحکمرانی مصر

در این سال در ماه شاه معاودت افغان و حج و مرتبی بی اندازه بواسطه اشتغال او بمناهی و ملاهی و گرفت و خزینه یکباره تهی شده و ولایات شه از قبول اجاره بهر کس که میخواست میداد و هر کس بیشتر مالی میداد زیاده گرفته باو میسپرد و چنانچه وزیری او با سکندر خان کرجوان دلاور بهادری بود شنید که فوج رمخوار هندوان پذیرش گرفته سرحد خان بدهند فریاد برآورد که کار بدینجا کشیده و کار ملک مانند پدر محمد شاه فرمانی بمخواهیت دیگری بدهید سرحد خان که خود موجود بود و توانمند و زورآور و بهادر میدانست دست بطرف سکندر خان دراز نمود و گرفته او را بجوش و خروش فرو آورد و سکندر خان فوری خنجر از کمر کشیده و شکم او فرو برد و کتافت او دریده شد و بزمین افتاده و جان بداد حاضرین بطرف او هجوم آوردند سکندر خان با همان دشنه چندتن دیگر را زخمی نموده و بطرف محمد شاه عدلی که بر زیر تخت نشسته بود دوید محمد شاه فوراً بطرف حرم سرا نموده و اگر وزیری خود از پشت نبسته بود کشته میشد سرحد خان از بارگاه شاهی فرار کرده مگر ابراهیم خان افغان سوگرشوهر خواهر محمد شاه بود با کسان خود بر سر سکندر خان ریخته او را با پاچه پاره پاره و پدرش محمد شاه فرمانی را نیز دو تن خان دیگر از پای درآورده در این سال خداوند همایون شاه در کابل فرزند پسر گرامی داد که او را موسوم محمد حکیم میرزا نمود و این سال از کابل و قندهار بخوشی و راحتی بامر گذرانیده و چون خبر فوت سلیم شاه افغان سوری و هندوستان را شنیده و دست کرستاره اقبالش و باوج ترقی گذارده و یک یک دشمنان و کسانیکه خارراه ترقی و شوکت او بودند از جلو رهش برداشته میشود آنگاه بزرگان هندوستان نامه او فرستاده از حرکت خود بدان سوی آشنا را بیاگاهانیده بیشتر خوشحال شده و مقدمه راه را استکار شدند هم در این سال این شاه طهماسب سلطان سلیمان خان عثمانی بالاگرفت و سپاهیان ایران سرحدات عثمانی را بباد تاراج داده و سلطان سلیمان خان با سپاهی فراوان آهنگ تبریز نموده مقدمه الجیش او سپاه بهم تازه رسیده بودند که آوازه صلح و مسالمت بلند شد و بین دو پادشاه صلح شده سلیمان خان بطرف اسلامبول برگشت نیز در این سال در اطراف بلاد هندوستان یک تن سرنبرداری برداشت نیز در این سال علی پاشا حکمران مصر از جانب سلطان سلیمان خان عثمانی معزول گردیده مدت حکمرانی او در مصر چهار سال و شش ماه بوده بسبب حسن خلق و آداب دانی و رعیت نوازی مصریها او را پدر خطاب میکردند بجای او محمد پاشا بحکومت مصر برقرار شده و این خان و کردارش بر خلاف اسلاف و علی پاشا بوده و حکایت شکایت از او نقل خاطر خلایق و با عثمانی شد هم در این سال سلطان محمود والی گجرات کشته گشت و احمد شاه بجای او نشست نیز ظفر الملک پادشاه دکن وفات یافت و حسین نظام شاه بجای او برقرار شد نیز در دوچار هر پادشاه بنگلستان بن شانزده سالگی درگذشت و هادی گریکتا وزیر اعظم پادشاه بنگلستان بجایش سلطنت بنگلستان نشست نیز هانری چهارم که بعد او یکتا از پادشاهان بزرگ فرانسه شده و این سال در شهر پیرنا آمد هم در این سال میرقی شاعر درگذشت

ذکر وقایع سنه ۹۶۳ و فوت همایون شاه کورکانی و جلوس اکبر شاه بزمام داری بیرام خان ترکمان و فتنه سرداران افغان سور و مراسلات بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان عثمانی

وقایع جهان و جهانیان

در این سال همایون شاه پس از پنجاه و یک سال زندگانی و بیست و پنج سال سلطنت و کشورستانی پس از آنکه دوباره بهندوستان استیلا یافت و گذشت و تاریخ وفاتش همایون پادشاه از بام افتاد که نهصد و شصت و دو میشود شد همایون شاه روز دوم شهر صفر این سال از کابل باتفاق سرداران نامی خود بیرام خان و خضر خان غزاره و تردی بیک ترک که از مردم فرغانه بود و سکندر خان اوزبک و علی قلی خان سیستانی با پانزده هزار سوار جرار در حرکت آمد و در کابل شاهزاده محمد حکیم میرزای طفل یک ساله را با یکی منعم خان گذشت و ربت غربت بجانب هندوستان برافراشت چون بخاک هندوستان رسید برادر انشرا بهر سوی روانه نمود و نایندگان سکندر شاه که شرحش خواهد رسید تاب مقاومت سرداران همایون شاه را نیاورده گریختند و بدهلی شتافتند چون خبر رسیدن سپاه همایون شاه در دهلی شایع گشت سکندر شاه با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان باستقبال همایون شاه شتافت و پس از مقابله و مقاتله شکست فاحشی یافت و از میدان جنگ سر برتافت همایون شاه را غنایم بسیار بدست افتاد و بشوکتش افزوده شد در این وقت محمد شاه عادل افغان سور چنانچه گذشت زمام امور را بدست همیون هنده داده بود و سایر سران و سرداران افغان سور سر اطاعت کشی برداشته بودند من جمله دو شوهر خواهران او کیکی نام ابراهیم خان سور بوده فرمانگذاری چنار را داشت و آن دیگر احمد خان سور فرمانفرمای پنجاب بود ابراهیم خان از چنار حرکت آمده عیسی خان نیازی که از جانب عادل کنگ آمده بود شکست داد و از آنجا بطرف دهلی آمد و آن شهر را فروگرفت محمد شاه عادل آهنگ دهلی نموده چون بکنار آب کنگ رسید نامه ای از ابراهیم خان گرفت که پوشیده بود مرا سر مخالفت نیست و در چاکری و بندگی پایدارم و اگر مرا بیمی نبود بوکبشاهی میپوستم و اگر بزرگان درگاه که خلاف اشخاص باشند بدهلی آیند مرا اطمینان بهمسند راه ندهند کرم محمد شاه عادل کسانی را که او خواسته بود بدهلی فرستاد و ابراهیم خان آنان را بطرف خود کشانیده نزد خود نگاهداشت محمد شاه پس از این واقعه دیگر درنگ نکرده و بکنار کشت ابراهیم خان در دهلی جلوس نموده خود را ابراهیم شاه نامید از آنسوی برادرش احمد خان در پنجاب چون از این وقایع اطلاع یافت خود را سکندر شاه نامید و با ده هزار سوار روی باگره نهاد و در شش فرسنگی اگره ابراهیم شاه برادر را که احمد خان بود و سکندر شاه شده بود باستقبال کرد با هفتاد هزار سوار جرار و لیکن با کشت فشون ابراهیم شاه از سکندر شاه شکست یافت و بطرفی گریخت که متاران با همیون شد که با سپاهی بسیار بطرف دهلی میآمد و از اینجا نیز از همیون شکست ثانی خورده و با حال تباه چیزی نگریخت و از آنجا باودیر رفت و آنجا بود تا در سنه ۹۷۵ نهصد و هفتاد و پنج بدست سلیمان کرانی کشته شد از آنسوی سکندر شاه بدهلی در آمد و تخت خسروی بنشست که خبر رسیدن همایون شاه را بشنید فراری از جای بجنبید و تاتار خان و جنید خان افغان را با پنجاه هزار سوار و سامان جنگ باستقبال سپاه همایون شاه فرستاده و آنان از زیر خان ترکان سنه ۹۶۲ همایون شاه شکست یافتند با این حال سکندر شاه خود را نباخت و با هشتاد هزار سوار باستقبال همایون شاه شتافت و شکست یافت و بکوهستان سوالک گریخت و از آنجا بشکال رفت و در آنجا بود تا در گذشت از آن سوی همایون شاه پس از شکست اون بسکندر شاه دهلی و اگره فروگرفت و در شهور سنه محمد شاه عادل بود که از قضایا فروب آفتابی در بام ایستاده نشسته بود چون خواست برخیزد

چوب دستی خود را بزمین استوار کرده بجستجوی مار که چوب از زیر دست شش رفت و همایون شاه پایش
بلغزیده و از بام بزمین و افتاده و بیهوش شد و چهار روز پس از افتادن از بام زنده بود و آنگاه جان بجان آفرین تسلیم
و در فوق گذشت تسلیم کرده و فرزند ارشدش اکبر شاه بجایش برقرار شد و این جلال الدین اکبر شاه بزرگترین پادشاه
این طبقه در هند و افغانستان بوده است هم در این سال شاه طهماسب اسباب جشن زفاف فرزند خود شاهزاده اسمعیل
میرزا را در تبریز فراهم نموده مالی بسیار در این راه صرف فرمود و هر ابراهیم خان ذوالقدر را از حکومت شیراز برداشت و
علی سلطان شاملو را بجایش گماشت هم در این سال بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان مراسلات مودت مشحون صادر
شد و هم شاه حسین ذوالفقار خان شکرانی سند را گذشت و میرزا عیسی ترخان را فرزندی نبود بجایش نشست نیز سلطان
محمد دیکری دبیکر نبوس نموده و ای کاش انگلیس نقیب اسپر شارلکن امپراطور آلمان شاهد نمود

ذکر وقایع سنه ۹۶۳ و نام داری بیرام خان و جنگ او با هیمون سپهدار محمد شاه عدلی افغان سور و گرفتاری و کشته شدن هیمون و نصب شاهزاده اسمعیل میرزا بحکمرانی هرات و فتن ولی خلیفه تقبند از غزل محمد پاشا از مصر و نصب سکندر پاشا بحکمرانی مصر

و این سال بیرام خان ترکمان پس از وفات همایون شاه و جلوس اکبر شاه زمام امور را بمناسبت صغر سن اکبر شاه در دست
گرفت و این بیرام خان از ترکمانان خراسان بشیعه مذهب بود و زمانیکه نجم ثانی از جانب شاه اسمعیل بترکستان آمد
چنانچه نگاشته شد کشته گشت بیرام خان ببابر شاه پیوست و چون وجودش با لواح فضائل آراسته بود بابر شاه
از او کفالتها کرد تا در گذشت آنگاه همایون شاه پس از مغلوبیت بشیر شاه و مسافرت بایران بیرام خان را بدربار
شاه طهماسب برد و بیرام خان در دربار شاه طهماسب چنین وانمود کرد که همایون شاه شیعه مذهب بوده و پس از عودت
از ایران کلیه امور همایون شاه دوستانه بوده و در فن آوازه موسیقی و علوم و صنایع بدیع علوم متداوله زمان بیرام خان
واقف بوده و در این وقت که همایون شاه از بام افتاده بمرد سران سپاه متفق شدند که باید بکابل برگردیم تا قوه
حاضر ساخته عودت بهندوستان کنیم ولی بیرام خان سر باز زده و گفته باید با دشمنان بجنگیم و منظر شد چنانچه محمد شاه عدلی
که اغلب سوء قصدی چنانچه اشاره شد چون شنیدند از فوت همایون شاه آگهی یافت هیمون هندو با پنجاه هزار سوار
و پیاده و پانصد عدد فیل و سامان نبرد و حرکت داده که آمده و علی را باز گیرد و مغولان را از هندوستان بیرون کند و خود
در پنجاب ماند که از آشوبکاری افغانان جلوگیری و چون هیمون با سپاه گشن خواه هزار و یک اکره رسیده مغولان آنجا را فاقد
نموده بدهلی نشستند هیمون اکره را فرو گرفت و از خود کس بگماشت و هیبت و قوت بجانب علی برداشت از این سوی بیرام
خان لشکری نبجو سپهداری خان زمان باستقبال هیمون فرستاده و خود با اکبر شاه متعاقب او حرکت کرده و پانی پت
دو سپاه از نخواه بهم رسیدند و بهم آویختند و خون یکدیگر بریختند افغانان در این وقت دست بتاراج گشوده و خوان
گرد فیل هیمون سپهسالار سپاه محمد شاه عدلی را گرفته او را دستگیر نموده نزد اکبر شاه حاضر بردند و بکشتند و اکبر شاه
مالی بسیار غنیمت نمود و بقیه سپاه فراری محمد شاه عدلی افغان سور بدون درنگ خود را بمحمد شاه رسانیدند و او از کشته
شدن هیمون بسیار متاثر گشت هم در این سال شاه طهماسب شاهزاده سلطان محمد میرزا را از حکمرانی هرات معزول داشت

وبجایش شاهزاده اسماعیل میرزا گماشت نیز ولی خلیفه شاملو را بخواهش شاه محمد قلاتی بطرف قندهار فرستاده ولی خلیفه زمین داور استیلا یافت هم دراین سال شاه طهماسب از جمیع مناهی و ملاهی توبه فرمود و این اوم بار بود که توبه از شرب مسکرات و سایر تلذذات نمود نه شیخ میدهم توبه و نه پیر خان می نرسس که توبه نمودم نرسس که توبه شکستم هم دراین سال قرا سلطان حکمران بلخ درگذشت و برادرش پیر محمد سلطان بجایش نشست نیز براق خان سوبجکنه پادشاه ترکستان دست امرد ساده رویی گرفته او هم بستر شده کشت و فرزندش درویش سلطان بجایش نشست هم دراین سال مردم مصر از کثرت ظلم شقاوتکارانه محمد پاشا حکمران مصر به دربار عثمانی و سلطان سلیمان خان شکایت نمودند سلطان محمد پاشا را باسلامبول طلبید و پس از مدتی که جهان از وجودش بپرداخت و مدت حکمرانی او در مصر نه سال بود آنگاه اسکندر پاشا مامور بحکمرانی مصر گردید و نه سال و نه ماه و نیم اسکندر پاشا در مصر حکمرانی داشت هم دراین سال در فرانسه کوزه گری اختراع صناعی نمود

ذکر وقایع تشنه و آشفتار کشته شدن جیمون و آشوبگی محمد شاه عدلی افغان سور و کشته شدن او و رفتن اکبر شاه از کابل بهند و جنگ خانان او زبک با جم در ترکستان

دراین سال پون اکبر شاه خاطر از رهگذر جیمون هنده و سپهدار سپاه محمد شاه عدلی بپرداخت و تمامی احمال و اثقال او را تصرف نموده و از دهلی تخت حکمرانی برآمد و بجهت بلاد متصرفه حکمرانان معین کرد محمد شاه عدلی پس از کشته شدن جیمون پون او را کفایت شاه دانی نبود بجای نشست و کوش از غصه کشته شدن سپهدار نامی و فتن اموال بشست و افغانانیکه در اطراف او بودند سرخوشند و او را آن قدر لیاقت نبود کرآنان را بجای نشاند و چون این اخبار به جاز بجاری پرستاش او انتشار یافت شمرخان بن محمد خان بکیه خان پدر با دارائی چند بجانبش شتافت و پس از مقابله محمد شاه شکست یافته و در همان میدان جنگ کشته شد و خانواده ملوک افغان سوء انقراض یافت و پرتو انوار اقبال بر جم اکبر شاه تافت اکبر شاه چندتن بفرستاد و بکابل تا مادر و سایر محترمات سرادق سلطنت را از کابل بدهلی آورند و چون خبر آوردند که قندهار را کیزان شاه طهماسب متصرف شده اند محمد یکیم میرزا با آنایک او معم خان در کابل باند و اند که مبادا از طرف سپاه شاه طهماسب بکابل تعدی شود اکبر شاه از دیدار مادر و سایر محارم مسرور شد نیز دراین سال شاه طهماسب از قزوین بتبریز آمد و بجهت قاضی و اقعه که بدربار سلطان سلیمان خان عثمانی بعنوان سفارت قزوین بود با نامه مودت بلاغت و تحف مرغوب برگشت نیز قاضی محمد و چند بیک ایلچی که از بزرگان بودند و تبریز فتنه شرارت انگیز بودند مجبوس شدند و شاه طهماسب زمستان را در قزوین تشلاق نمود هم دراین سال خانان اوزبک در ترکستان باهم بجنگیدند نیز محمد خان شرف الدین اغلی نایب الحکومه هرات درگذشت و بجایش پسرش قراق خان با نایبی شاهزاده اسماعیل میرزا در هرات برقرار گشت هم دراین سال شارلکن پرنس آلمان خود را مخلوع ساخت نیز دراین سال وفتی شاه بخاری درگذشت

ذکر وقایع تشنه و استیلای سپاه شاه طهماسب بقندهار و حکمرانی سلطان حسین میرزا از قندهار و فتن بایرام اکبر شاه و بیرام خان سپهدارش

دراین سال شاه طهماسب بنابشرطیکه با همایون شاه کرده بود و کوبابد همایون شاه پس از استرداد ملک موروثه خود قندهار را

بدولتخواهان و اگذارد و او بوعده وفا نکرده و گذشت و بجایش جلال الدین اکبر شاه نشست و او نیز کودک بود و در هندوستان تحول ملک کبری نمود فرمان او تا سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و علی سلطان تکلو حکمران شیراز بطرف قندهار با سپاهی فراوان حرکت کردند شاه محمد قلاقی که از جانب همایون شاه و پس از او پسرش اکبر شاه محافظ قندهار بود بدافعه برنخاست و عاقبت مغلوب گردید قندهار با سپاه ایران تصرف شده سلطان حسین میرزا بقندهار برآمد و بحکمرانی تمکن گشت شاه محمد قلاقی با گروه اندیشه واپس نزد اکبر شاه رسیده و اکبر شاه و بیرام خان ترکمان قبلا چنانچه اشاره شد آگهی یافته بودند و بیرام خان چون در مسافت همایون شاه بایران نزد شاه طهماسب بسر برده از شاه محمد قلاقی حاضر و ناظر بود از متصرف قندهار بسکوت گذرانیده هر دو این سال ترکمانان و حاوت خواه شاهیان باستراباد و آمدند شهر را تاراج کردند امرای شاه طهماسب از آنها شکست خوردند ولی پس از چندی ترکمانان کرایای سلطان بوده کشته شد و سرش بدربار شاه طهماسب آوردند و قضیه را نوشتند هم در این سال بین جلال الدین اکبر شاه کوکانی و بیرام خان ترکمان که همه کاره و او بود و بواسطه اندازه بیرام خان و کلیه امورات خانخانی بالا گرفت و روز بروز دشمنی گذارد و نیز در این سال شاه لکهنو خلوص میرزا و اکمان و کلیه ای نتوانسته مکنف و همان شد و بعبادت خدا پرداخت

ذکر وقایع سنه و انقراض سلطان سلیمان خان عثمانی و فرزندش بایزید و آمدن بایزید بایران بپناه شاه طهماسب و اشتداد نقار بین اکبر شاه و بیرام خان

و این سال بین سلطان سلیمان خان عثمانی و فرزندش بایزید بواسطه آنکه سلطان سلیم پسر ارشدش سلیم حکومت کوتاهیه را داده بود خانخانی بالا گرفت و بایزید مالی بسیار بمصرف آنان نموده بخیال جنگ با برادر افتاد و سلیم گفیت را سلطان سلیمان خان نگاشت سلطان فرمان داد تا احمد پاشای بیرالامرا و فرهاد پاشا حکمران قرامان و علی پاشای ذوالقدر با سپاهی بسیار بجنگ او شتافته و بایزید بگفته و پس از غلبه مغلوب شده با سیه گریخت و از آنجا باز زن الروم و پس از آن بخاک ایران و شهر ایروان پناه برد شاه قلی استاجلو حاکم ایروان از آمدن شاهزاده و بایزید بشاه طهماسب خبر فرستاد و شاه طهماسب باشد فرمانیکه پارسال همایون شاه بحکام و الیات نگاشته بود فرمانی نگاشت نیز شاهزاده بایزید مکتوبی مودت اسلوب نگاشت و بایزید از ایروان با معاذیر تحفه نفیس بجانب تبریز روانه شد و بیرنجیب بیک استاجلو حاکم تبریز و استقبالی شایان نموده مردم تبریز با استقبال شتافته و شب چراغانی نمودند هم در این سال جلال الدین اکبر شاه و بیش از پیش از بیرام خان رنجیده شده و بدین واسطه راه اکراه گذاشت و بعنوان کار بیرون شد و از شکار کاه بیرام خان پیام فرستاد که بواسطه بیماری مادر من رانده دهلی شده و بعلت رفت هم در این سال علامه ابوالحسن و الد اصحاب و روی مصاحب با علامت بسیار و مباحثی میان ایشان گذشتند

ذکر وقایع سنه و گرفتن زمام سلطنت اکبر شاه بدست خود و آمدن منعم خان از کابل بهند و رسیدن بایزید بقزوین نزد شاه طهماسب

در این سال جلال الدین اکبر شاه در دهلی فرمان مستقل الممالک صادر نمود که تمامی احکام او هر جا بدرگاه اعلی شاه باید و هیچ کس را حق آن نیست که بدون اذن و اجازه در امورات کشوری و لشکری تصرفی نماید و خلاف کنند مجازات

سخت خواهد یافت چون بیرام خان این بریخ بدید سخت بهراسید و دو تن از معتمدان خود را از دور معذرت خواه بکبر
شاه فرستاد و شاه دو را مجوس ساخت چون خبر گرفتاری رسولان بیرام خان در اگره منتشر شد بزرگان و سپاه و
سران سپاه که بالغ بر سی هزار تن زیر فرمان بیرام خان بودند کار او را دگرگون دیدند دسته دسته از او کناره جسته و
راه دهلی و پیشگاه اکبر شاه را گرفتند و گران کرانه بودند او را بخیانت برنگیختند و او پاس نمک شناسی نمود و
بناگور رفت که از راه گجرات بگذرد و که خبر فرمانبرداری او بدهلی رسید و اکبر شاه فرمانی بر پیش فرستاد که از کار و دلتی کناره
بگیرد و بگذرد و انه شود بیرام خان فرمان شاه را بگوش نیوشید و کوس و علم سپهسالاری را بایک تن از نزد اکبر شاه فرستاد
و بیکانه پرداخته شده باز بناگور برگشت علم و این سال منعم خان با یک محمد حکیم میرزا برسید فرمان اکبر شاه از کابل بلو دیدند
کرد و این وقت اکبر شاه آنجا بود آمد و بهزاپی بوجی خان و بقیه خان خانانی سزا فرا گرفت و علم و این سال شاهزاده بایزید
خان عثمانی از تبریز با معاذیر مخصوص عازم قزوین شد و معصوم بیک صفوی با همی از صناویدی حضرت و بزرگان دولت
او را تا بیرون شهر استقبال نمودند و با کمال فوز و تبریز وارد شد و شاه طهماسب در میدان قزوین با او ملاقات نمود
و احوال پرسی بعمل آورد و جشنی بزرگ و ضیافتی مجلل برپا نمود و دو هزار تومان تبریزی که هر تومانی سیصد تومان حالی
ایران بود نقد و جنس با و مرحمت نمود و در منازل مابین او و همراهانش منزل با و و صد و هفتاد و پنج تن از دیدار شاه
سلیمان خان عثمانی برآمد و این سال بازی دوم پادشاه فرانسه را از تخت بزیر کشید و بکار هنرپیشگی و نیزه بازی او را بر تخت
و برش فرمانروای او در جایش نشست نیز غلیب دوم پادشاه اسپانیا الیزابت انگلیسی دوم پادشاه فرانسه را بزنی گرفت

ذکر وقایع سنه ۹۶۸ و قتل بین اکبر شاه و بیرام خان و عازم شدن بیرام خان بعزم مکه و کشته شدن او و سوء مقصد بایزید در بارگاه شاه طهماسب

و این سال بین اکبر شاه و بیرام خان کدورت رفع گردید و اکبر شاه او را بخواست و با شفقات شاهانه وجود شریف بیارایست
و فرمود هر چند تمنا از حکومت و وزارت رفتن بگرد و غیره آرزو داری بگو تا برآورده شود و بیرام خان پس از معذرت خواستن
بگفتار استیذان کرد و اکبر شاه بسبب مسافرت و باو حسن و جه عطا فرمود و بیرام خان حرکت کرده چون بسرهند
چون که یکی از شهرهای گجرات است برسید مبارک خان نامی از افغانان لوحانی با انتقام خون پدرش بیرام خان
بگشت و پس از کشته شدنش افغانان تمام اموال او را تاراج نمودند و نیز و این سال بایزید خان عثمانی در بارگاه شاه طهماسب
بفکر اسیدی سوء عمل افتاده و اندیشه هایش آشکار شد که نسبت بشاه طهماسب دو مقصدی نمود و شاه طهماسب او را در یکی
از عمارات سلطنتی قزوین تحت نظر داشت تا از طرف سلطان سلیمان خان عثمانی پنجاه تن از رسولان با تحف گرانبها
شاهانه و هدایای نفیسه و نامه مودت نشانه که شایع بسیارات مال بایزید بود و قزوین برسید و چون بین عثمانی و ایران
معاهده بود که اگر یکی از هر یک بدیگری پناه برد باید تسلیم شود شاه طهماسب شاهزاده بایزید را با همراهان او الاوه
کسان او تسلیم علی پاشا حاکم مرعش نمود و علی پاشا آنها را حرکت داد و بایزید را بگشت با کسانیکه امر داشت و نعش آنان را
بخاک عثمانی نقل نمود و هم و این سال میرزا شرف جهان پسر قاضی جهان که وکیل شاه طهماسب بود و سید محمد جمیل علی و خواجه
قاسم نظنزی و گذشتند و هم و این سال اسکندر پاشا حکمران مصر پس از شش سال و سه ماه و نیم حکمرانی معزول گردید و بجایش

علی پاشا خادم بحکمرانی مصر از جانب سلطان سلیمان خان مقرر گردید

ذکر وقایع سنه ۹۶۹ و تخت نشینی شیر شاه دوم افغان سور و لشکر فرستادن اکبر شاه و شکست شیر شاه

دراین سال اخم و عشایر محمد شاه عدلی افغان سور پسر اولاد سلطنت برداشتند و شیر شاه دویم نامیدند شیر شاه دویم با چهل هزار سوار و پیاده افغان آهنگ جونپور نموده کرپس از فتح او سایر شهرهای متعلقه که ملوک افغان سور را از یکدیگر متمیز میسازد چون این خبر با کبر شاه رسید فرمان داد تا علی قلی خان سیستانی که تقبش خان زمان بود و با صد و اران نامی اکبر شاه بحساب بود با دوازده هزار سوار بدفع شیر شاه دوم حرکت نمود و با بهادر خان برادرش شتاب بجانب او رفته شد و بدار کرده ماکپور، رسیده نامه جدال بین او و شیر شاه دوم افغان سور مشتعل گردید و بسامره و مرکب زده و سودن غلظیه عاقبت علی قلی خان غالب آمد و شیر شاه دوم شکست یافت هم دراین سال بین شاه طهماسب سلطان سلیمان خان عثمانی سر رسلات سوغات آیات و هدایای گران قیمت رد و بدل گردید هم دراین سال امتداد خان امیر الامرای گجرات احمد شاه گجراتی از میان برداشت و مظفر شاه را بجایش برقرار کرده نیز دراین سال عساکر عثمانی تا شهر خاس شهر با تعلقی رفته و آن شهر را فرو گرفتند

ذکر وقایع سنه ۹۷۰ و لشکر فرستادن اکبر شاه و فتح مالوه و آمدن سفراء بدربار شاه طهماسب و تعیین مصطفی پاشا بحکومت مصر

دراین سال جمال الدین اکبر شاه آدهم خان را با سپاهی فراوان بطرف مالوه فرستاد او باز بهادر بکمران مالوه شکست داده و باز بهادر بسوی برهان پور رکریخت و تمامی اموال و کنیزگان او بدست تاراج آدهم خان افتاد و اکبر شاه بکمرانی مالوه پیر محمد خان معلم خود را گذاشت باز بهادر از راجه برار کمک خواست و با قشونی بسیار آمد و مالوه را مسترد ساخت و پیر محمد خان شکست خورده فرار در آب غرق شد اکبر شاه باز معاودت نموده خان اعظم را بگجرات و باز بهادر بمالوه گرفت و باز بهادر در سلک چاکران اکبر شاه درآمد هم دراین سال الیاس بیگ [illegible] ایلیان خان عثمانی با هدایای بسیار که از آن جمله پانصد غلام و شش صد اشرفی و چهل اسب با زینهای مرصع و جلهای مخمل و غیره بدربار شاه طهماسب فرستاده نیز پیر محمد خان حاکم بلخ و عبد الله خان والی بخارا و سلطان سعید حکمران سمرقند ایلچیان بجانب بارگاه شاه طهماسب روانه نمودند و شاه طهماسب فسحاق و سیاق و قزوین نمود هم دراین سال یعنی پانزدهم پس از هفده ماه حکمرانی در مصر معزول شده بجایش مصطفی پاشا عثمانی بحکمرانی مصر معین شد هم دراین سال که مقارن سنه ۹۷۰ سفراء پانصد و شصت و سه سال بود پی شش پایه دوم در عمارت پایی مطبعه ایجاد نموده و در او کتب فارسی و عربی را بطبع رسانیدند و بین عثمانی و ایران معاهده بسته شد که تا هشت سال طرفین با هم جنگ نکنند نیز دراین سال امیر قطب الدین محمد از صدارت شاه طهماسب معزول و بجایش امیر محمد یوسف استرابادی برقرار شد نیز دراین سال قطب الدین محمد بادی که از قلمرو امیر غیاث الدین منصور بود و نور الدین محمد ولد کمال الدین حسین کرد علوم متعبد لی نظیر بود و در مقبره الدین محمد و یوسف مجنی درگذشته و در خاک فرانه جنگ ذهبی بین پرتغالیان و کالیکات شد رایهای کشته شدند

ذکر وقایع سنه ۹۷۱ و آمدن امیر محمد خان از بلخ بمشهد و عودتش و آمدن علی سلطان

اوزبک بجراسان و برگشتن و طغیان قراق خان نایب الحکومه هرات و رفع طغیان و فوت و فرقتن سلطان محمد میرزا بدربار شاه طهماسب از هرات و حکومت علی پاشا صوفی در مصر

درین اوقات پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان حکمران بلخ با سپاهی آراسته تا حوالی مشهد رانده بدون تحت و تازی بلخ برگشت و در اندیشه بازپرس پادشاه ایران افتاده چارتوتک خان بهادر خال خود را با نامه موده اسلوب و معذرت مضمون بدربار شاه طهماسب فرستاد شاه طهماسب عذر او پذیرفت و حسین بیک یساول باشی را باتفاق توتک خان بلخ فرستاد پس از فوت حسین بیک از بلخ علی سلطان اوزبک با قشونی بی اندازه متوجه خراسان شده و در طرق خیمه برافراشت چون امرای قزلباش اندصافی ولی خلیفه رد لو و قنبر علی سلطان استاجلو و ملازمان سلطان ابراهیم میرزا با سپاهی فراوان و توپهای آتشفشان از مشهد بیرون تافتند و در عرصه مراسی در قبال اوزبکان انداختند و پس از جنگ سختی آنها را منهزم ساختند که بسیاری از اوزبکان کشته بخاک و خون آغشته شدند و علی سلطان راه فرار بطرف ترکستان پیش گرفت نیز خبر شاه طهماسب رسید که قراق خان پسر محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که در سمت نایب الحکومه و اتابکی سلطان محمد میرزا داشت سر طغیان برداشته و رایت استقلال و مخالفت برافراشته از دو هزار کس مرد شمشیر زن و دو هزار سوار تفنگ انداز فراهم ساخته و از مصاحبتش اوزبکان را بیم و هراس بود و چنانچه پیر محمد خان از بلخ و علی سلطان اوزبک از ترکستان بقصد تسخیر طوس کوس عزیمت کوفتند و بطرف هرات از خوف قدرت و قوت قراق خان روی ننمودند شاه طهماسب از علام امور قراق خان دانست که خیال باطل دارد لهذا فرمان داد تا سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا و معصوم بیک صفوی وکیل السلطنه و میرخان ترکمان و ولی خلیفه شاملو و شاه قلی سلطان افشار و نظر بیک استاجلو و صدرالدین خان صفوی و وارس بیک و ولی و حیدر بیک ترکمان و امیر اصلان بیک افشار و خلیل بیک و گروه سپاهی مجهز و اوداق جنگ کامل متوجه هرات شدند چون خبر قرب وصول سپاه شاهی در هرات شایع گشت حسین بیک و مصطفی برادران قراق خان سراسیمه شدند و چنین مصلحت دیدند بر رسم صفویه که محض ترفیه مرشد باید پسر یا فرزند و برادر را بگذارند خواهند قراق خان از میان برداشت قراق خان با ندیشه آنان پی برده و حسین بیک و مصطفی از ترس او با زنان و فرزندان راه خوریان گرفتند که در زده ولی محمد سلطان رو ملو حکمران خوریان پناه بگیرند قراق خان برادر خود حسین قلی بیک و پسر خود جعفر قلی را با نه هزار سوار بجهت گرفتاری برادران بعزم فرستاد و ایشان از رودبیک خوریان رسیدند جنگ در انداختند حسین بیک و مصطفی منهزم شده بقلعه کوسویه پناه جستند و درین بین منشای امرای شاه طهماسب اند ولی خلیفه شاملو و خلیل سلطان و شاه منصور که عازم هرات بودند این طلب شنیده بجنگ حسین قلی بیک و جعفر قلی درآمدند و آنان را منهزم ساختند و هزار و هشتصد تن از اتباع قراق خان در جنگ خوریان بخاک افتادند و جعفر قلی پسر قراق خان راه کابل پیش گرفت و چون سلطان ابراهیم میرزا با سایر امرا از رودبیک هرات رسیدند قراق خان در کار خود حیران ماند ناچار سلطان محمد میرزا و پسرش سلطان حسین میرزا را برداشته بقلعه اختیارالدین متحصن گشت و سلطان ابراهیم میرزا با سایرین هرات درآمدند و معصوم بیک وکیل السلطنه قراق خان را اطمینان داده از قلعه بزیر آورد و پس از چند روز قراق خان با خوشی احوال درگذشت و تمامی خزاین و اثاثیه او را معصوم بیک متصرف گشت و سر او را بریده بدربار شاهی فرستاد و سلطان محمد میرزا با سایرین از

هرات حرکت کرده بجهت خانگیری استقبال شاهی و سلطان ابراهیم میرزا بتقریر حکمرانی خود مشغول گردید هم درین سال شاه طهماسب ایران را بخشید هم درین سال عبدالرشید خان حکمران کاشغر درگذشت و جنه حکمرانی پسرش بجایش نشست نیز غازی شاه چک از حکومت کشمیر کناره گرفت و جوادش حسین شاه جایش گرفت نیز شاه نعمت الله ولی کرمانی عراقی درگذشت و شرح حال او مفصل در جلد سوم این همایون کتاب نگارش خواهد شد هم درین سال جلال الدین اکبر شاه قلعه اکره را در هندوستان بنیاد کرد نیز را سپاه فوج نظام مرتب کرده و باستان بجنگ درآمده و شیر چک را و سپاه فتح نموده و مکرر وس کرا از زنان عاقله دنیا بوده درگذشت هم درین سال فرانسه اول سال را اول ماه ژانویه گردانیده که مقارن برج جدی فارسی است قرار داده نیز مصطفی پاشا بحکمرانی مصر معزول و بجایش علی پاشا بحکمرانی مصر برقرار شد

ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و طغیان ابوالمعالی کاشغری در کابل و کشته شدن او و محمد حکیم میرزا و آمدن میرزا سلیمان از بدخشان و کشته شدن ابوالمعالی و رفتن و بازگشت میرزا سلیمان بکابل و فرار محمد حکیم میرزا بهند و عودت او بکابل و وقایع هرات و حکومت محمود پاشا در مصر و اعمال او در مصر

درین سال وقایع مختلفه و حوادث گذاره در کابل روی داد و انها چنان بود که محمد حکیم میرزا فرزند همایون شاه بوسطه خرد سالی و کم تجربگی درست نتوانست از عهده حکمرانی برآید و مسنم خان کرتا بیک ولد او بود و هندوستان نزد جلال الدین اکبر شاه رفته بود و اکبر شاه خود نیز گرفتار آشوب و زبکان و سرکشی افغانان سرو بود و چنانچه دون از گرفتگان در کاه کبیر شاه بکابل آمده یکی ابوالمعالی کاشغری و آن دیگر شرف الدین بود و مادر محمد حکیم میرزا که زن عاقله بود و در امور مملکت داری دست قوی داشت چون از استکاه محمد حکیم میرزا شخص کافی دانا مدبر این و مهمان را گرامی داشت و وجود شان مغتنم دانست و ابوالمعالی زمام امور را بدست گرفت و در پی استقلال افتاد و چون مادر محمد حکیم میرزا را مانع مقصود میدانست در پی رفع او برآمد و چون خواهر محمد حکیم میرزا را بعقد ازدواج درآورده بود بجایکی نمیتوانست مادر و زن را از میان بردارد تا چون دست بر سرکار مسلط کرده روزی با مادر و زن در شد و آن زن عاقله که سبب ترقی او شده بود بگشت انگاه بتنگ محمد حکیم میرزا برآمد چون محمد حکیم میرزا از اندیشه فائده او آگاه گشت میرزا سلیمان حکمران بدخشان را بیاوری خود بخواست سلیمان بکابل آمد و ابوالمعالی بمدعی رزم او بیرون شد و در میدان شکست یافت و کشته شد میرزا سلیمان از کابل پس از خوابانیدن فتنه ابوالمعالی حرکت بطرف بدخشان نمود و میرزا سلطان نامی را بدلگری محمد حکیم میرزا گاشت طولی نکشید که میرزا سلطان آغاز کبر و زبان درازی را گذاشت محمد حکیم میرزا او را از کابل بیرون نمود و میرزا سلطان از چگونگی حال بمیرزا سلیمان خبر فرستاده و او از بدخشان آهنگ کابل نمود محمد حکیم میرزا پیکی تیز پی بهندوستان نزد برادر خود اکبر شاه فرستاده و استمداد نمود اکبر شاه بیرکان چاپ فرمان دستار که اگر میرزا سلیمان آماده گرفتن کابل شد محمد حکیم میرزا را امداد نماید درین وقت میرزا سلیمان بظاهر کابل رسید و چون محمد حکیم میرزا از خود تاب مقاومت او ندیده کابل را گذاشته و بطرف پغلاب گریخت و از آنجا متوجه چاپ شده هر قدر خواست مادی از بزرگان کابل و طرف کابل حاضر شده و اکبر شاه هم خود گرفتار رفع فتنه شورشیان بوده و چون در ختان میرسید و میرزا سلیمان دانست که محمد حکیم میرزا بمعاونت برادر

خود اکبر شاه با لشکری آراسته بکابل خواهد آمد از کابل کوچ نموده ببدخشان رفت چون خبر حرکت او بمحمد حکیم میرزا رسید از پنجاب آهنگ کابل نموده وقتی برسید که رای کابل برویش از راه دیگر ببدخشان نهضت نموده بود حکیم میرزا باکمال مسرت بکابل درود کرده تخت حکمرانی نشست و تا چند سال بعد دیگر در کابل این گونه حادثه روی ننموده هم در این سال امرای قزلباش از هرات بازگشته بکان سرکشی نمایند آنگاه امیر خیب بیک را از هرات گذاشته خود متوجه بیورد شدند ابو الخان اوزبک که بر آنجا استیلا کرده بود از قلعه بیورد متحصن شد امرا قلعه را محاصره نمودند ابو الخان عاجز گردیده بطرح صلح و مسالمت در آمده قرار گذارد هر سال خراجی لایق بدیده و راه خلاف نپوید امرا او را امان داده ده ماه هرات گرفتند در این سال بواسطه سوء سیاست علی پاشا صوفی حکمران مصر در مصر انواع فتنه ها از آدم کشی و زدن و غارت و کیما بوقوع پیوست بدرجایکه برای هیچ کس دمان جان سالم نبود و چون این اخبار باسلامبول سلطان سلیمان خان رسید او را معزول ساخت و بجایش محمد پاشا را در ماه شوال این سال گسیل داشت محمد پاشا آخرین والی است که از جانب سلطان سلیمان خان بحکومت مصر برقرار گردید و محمد پاشا با لشکر و ملازمان بی اندازه وارد مصر شد و از اسکندریه تا مصر قدم بقدم هدایا و پیشکشها بخدمتش گذرانیدند از آن جمله امیر محمد بن شرف مکه مکرمه صد بار کشتی که پنبه و انواع تحفه و هدایا و پنجاه هزار دینار بود باستقبالش شتافت و محمد پاشا هدایای او را قبول کرده حکم داد تا او را با دار کشیدند نیز قاضی یوسف البعادی را که بلاقاتش زیاده بود با دار کشید و پس از استقرار در مسند حکومت مظالم و آدم کشی او قوی شد چنانچه همیشه امیر عرب باشی و جلاد با او بود و چون میخواست کسی را بکشد بسر انگشت اشاره میکرد و جلاد فوری سر از تن او بریده شت بدین منوال تا سال نهصد و پنجاه و پنج در مصر حکمرانی داشت تا آخر در مصر کشته شد نیز در این سال پی ششم اپچه مرد. گذشت و او را بقبه عالی در رواکی تخت تیالیا بناشاد نیز در این سال شیخ فتح پوری رسید محمد جاسر باف شاعر او کذشتند

ذکر وقایع فتنه و آمدن سلطان محمد میرزا بکمرانی هرات و فوت سلطان سلیمان خان عثمانی و جلوس سلطان سلیم خان دوم و فوت پیر محمد خان حاکم بلخ

در این سال بحکمرانی هرات از طرف شاه طهماسب صفوی سلطان محمد میرزا و نیابت یکان مشاغل تفویض گردیده و چون این خبر بترکستان شایع گشت اسکندر خان حکمران بخارا عبد الله خان پسر ارشد خود را با تخت خراسان و تاراج کردن شاهزاده فرستاده و اسکندر سلطان محمد میرزا از آمدن آنان خبر یافت بواسطه قلت سپاه در قلعه ترشت متحصن شد و بالطراف خبر فرستاده عبد الله خان برسید و تا در کاریزی سرخس بود که امرای قزلباش از هرات بر سوی او برسیدند عبد الله خان راه هزیمت بطرف بخارا پیش گرفته و بدون حصول فائده برگشت و سلطان محمد میرزا بهرات آمده و طبقات اشراف و اعیان را یافته هر گونه اشفاقات امیرانه و تلطفات خسروانه دریافته نیز در این سال سلطان سلیمان خان عثمانی پس از هفتاد و شش سال زندگانی و چهل و هشت سلطنت و کشورستانی درگذشت و سلطان سلیم خان دوم بجایش بتخت سلطنت عثمانی نشست نیز پیر محمد خان حکمران بلخ وفات یافت و تنیر خان پسرش بجایش بحکمرانی بلخ برقرار گشت هم در این سال اکبر شاه بدفع فتنه خان زمان و برادرش بهادر خان پرداخت و آن دو برادر را چون نه کار زار بی جان ساخت و سران لشکر هزاره برو شوریدند و یک با بکابل زده محمد حکیم میرزا فرستاده و سر دیگر را در پنجاب رانده داشت و باگره برگشت و بتخت سلطنت نشست

ذکر وقایع سنه ۹۷۳ و برطرف شدن فتنه گیلان و استیلای اکبر شاه بر مالوه و کشته شدن محمود پاشا در مصر و آمدن سنان پاشا بحکومت مصر

در این سال شاه طهماسب گیلان را از حکمرانان کار کیا تصفیه نمود و این طبقه مدت دوصد و پنج سال بحکمرانی گیلان قیام داشتند و آخر آنان کار کیا احمد خان بود که گرفتار عساکر شاهی شده و آن قلعه قضیه محبوس و معدوم گشت نیز در این سال نیز سلطان سلیم خان دوم به پادشاه طهماسب آمده از جلوس سلطان عثمانی ابلاغ کرد آنگاه شاه طهماسب شاه قلی سلطان استاجلو را با نامه مودت ختامه و تحفه فاخره به سلطان سلیم خان دوم مخص تبریک جلوس روانه داشت

هم در این سال اکبر شاه مالوه را بشتاب آمده احمد خان را گذاشت و از مالوه بطرف اناوه دی سنگ شتاق را از جنگ با اکبر شاه سر برتافت و قلعه چتور پناه برد و اکبر آن قلعه را گرفت و همت خان عراقی را بحکمرانی آنجا برداشت و رایت عودت بجانب اگره برافراشت هم در ماه جمادی الثانی این سال در روز چهارشنبه سلخ آن در مصر مردم از تعب کم منظم محمود پاشا بستوه آمده بودند قصد کشتن او کردند و هنگامیکه سوار میشد او را کشتند و چون خبر کشته شدن او بسلطان سلیم خان دوم رسید فرمان روائی سنان پاشا حکمران حلب بطرف مصر آمده تخت حکمرانی مصر نشست هم در این سال قاضی احمد غفاری و شیخ احمد غزالی و مخالی شاعر گذشتند

وقایع سنه ۹۷۴ و طغیان در گرجستان و رفع او و فتنه در راه مکه و رفتن سنان پاشا از مصر بیمن و حکومت اسکندر پاشای چرکسی بمصر

در این سال در گرجستان سمائون بیک سر بطغیان برداشت شاه طهماسب برای رفع فتنه او شمخال بیک چرکس و امیر بیک و علی قلی بیک قاجار را بگرجستان فرستاد او را شکست داده و گرفتار نموده بدربار شاه طهماسب فرستادند و در این سال سه صوم بیک صفوی با جمعی از حجاج ایرانی در راه مکه کشته و اموالشان بغارت رفت و علی آقای چاوش شی از جانب سلطان سلیم خان دوم بدربار شاه طهماسب آمده سفارت خواست نیز در این سال سنان پاشا حکمران مصر از زمام حکمرانی در مصر ما موجب بجنگ یمن شد و با تفاق حمزه بیک و ماهای بیک و چند تن دیگر از امرای مصر بجانب یمن رهسپار شد و مگذه پاشا چرکسی بجای او بحکمرانی مصر برقرار شد نیز در این سال میرابو الفتح که جامع معقول و منقول بود گذشت هم در این سال ایوان چهارم پادشاه روس از سلطنت کناره گرفت و فردی گرنام تاتار بجایش نشست

در این سال نیز بت پادشاه اسپانیا درگذشت و جنگ بین او طائفه پرتستان و کاتولیک سر گرفت و چهل سال جنگ مذهبی بین عیسویان روپا طول کشید

وقایع سنه ۹۷۵ و آمدن اوزبکان بخراسان و تاراج کردن و رفتن آنها

در این سال اوزبک سلطان بن رستم سلطان با سپاهی از اوزبکان مانند سیل خروشان بطرف خراسان آمد و چون بهرات رسیدند زنبیل بیک پسر ابراهیم بیک ذوالقدر سپاهی بسرداری حمزه بیک باستقبال آنان فرستاده حمزه بیک پس از مقاتله با جمعی کشته شد و اوزبکان اموال آنان را تاراج نموده راه خود گرفتند چون این خبر بزنبیل بیک رسید تخت نشست و با دسته دیگر بتعاقب اوزبک سلطان شتافت و با آنان جنگ در انداخت و عاقبت در آن جنگ هزار تن

کشته کرد و جملگی آنان خواجه زین خان و میر حسین سلطان بود از قزلباشها بخاک هلاکت افتادند و از بکان را مانده خود و شیر خان گرفتند و با غنایم بسیار از معرکه زین خان بیرون رفتند و فقط حاجی کوتوال که امرا بود از جنگ با اوزبکان جان بدر برد هم در این سال سنان پاشا کرامت همین رفت قلاع شریف مصر را متصرف شد و نیز از اسلامبول آتش سوزی بهمی دست او در جنگ ندمی در فرانسه برقرار بود

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۸ جنگ اکبر شاه با شیر خان افغان و ساختن اکبر شاه باره بدور اجمیر و فتنه گیلانیان

در این سال در طرف چنداه خداوند دو پسر بکمال الدین اکبر شاه کورکانی از رحمه وستان عطا کرد که اول را سوم شاهزاده محمد مراد و دیگری را شاهزاده سلیم نامید اکبر شاه پس از گذاری جشن این دو مولود آهنگ تسخیر کالنجر را شیر شاه مسخر نمود و بر سر او جان باخت و پس از او سلیم شاه افغان سوریه بدست راجه های هند افتاد و در این سال راجه اجمیر از فوت شوکت اکبر شاه مطلع بود و میدانست با او نمیتواند مقاومت نماید خود باستقبال اکبر شاه شتافت و کالنجر را اگذار کرد اکبر شاه پس از تصرف کالنجر باجمیر آمد و فرمان داد تا اطراف اجمیر باروئی از سنگ و گچ در کمال متانت برآورند و از آنجا بآگره حرکت نمود هم در این سال گیلانیان سید حسین نامی را بر خود و از غیبت حکمران خویش حاکم ساختند و بهر طرف بتاختند شاه ملتماس خلیفه مکه او را با فوجی از سواران قزلباش فرستاد رفع فتنه سید حسین نمود و نیز در این سال حسین شاه حکمران کشمیر در گذشت و بجایش یوسف علی پادشاهی داشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۹ عودت سنان پاشا بحکومت مصر و اهتمام او در آبادی مصر و راندن عثمانی تامسکو

در این سال سنان پاشا پس از فتوحات در یمن عودت بمصر نمود و غیاب دو ساله چهار ماه طول کشیده بود اهالی مصر چه کسی خدمات نمایان بمصریان نموده بود بزودی فلاحت و تجارت رونقی بی اندازه و نهایت و رجحی مردم را در کمال مهارت انجام داده بود و باج و خراج را از مردم فقیر و اهل علم معاف داشته سنان پاشا بسیار مسرور گردید سنان پاشا بمساعدت ساختن مساجد و خیابانها شهر قدیم اسکندریه و مقامها نموده بانگ زنانی آنان را سر انجام داد و نیز در این سال بر فتوحات اکبر شاه افزوده گردید نیز سپاه عثمانی بحریه قبرس مستولی یافتند نیز عساکر عثمانی بسرداری دولت کرای خان تاتار والی کریمه بامر سلطان سلیم خان عثمانی بخاک روسیه رفته و کنار ایوان ملقب شاه روس شکست داده و بشهر مسکو داخل گردیده و تاج شهریاری از سر او ربوده و خود بر تخت روسیه نشسته و دختری از دختران ایوان را بحباله نکاح خود در آورد و بشهر خود مراجعت نمود و نیز در این سال ولی دشت جانی شاه در گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۰ رفتن اکبر شاه بآتن و فتوحات او و استیلای عبد الله خان بلخ و اندخود و شبرغان و حکومت حسین پاشا بحکم او بمصر

در این سال جلال الدین اکبر پادشاه باسپاهی رزم خواه از داخل نهر بیرون زده و آهنگ پتن نموده چون چند منزل قطع منزل نمود یکی فرخنده پی خبر تولد شاهزاده دانیال آباد داد و اکبر شاه آغاز مسرت نمود و بجا ضربین بخشایشی بسزا فرمود و در این وقت شیرخان

کرا از اتحاد ان فولادی بود و در پتن بست و چهار شت بدامن بر خاست و میدان جنگ بیاراست و پس از مقاومت
منهزم گردید و اکبر شاه بپتن بست و چهار شت کار شهر را منظم ساخت و در بیست و هفتم جلوس بعزم احمد آباد و جرفرخت و در راه مظفر
شاه سوم را با بیشتر از بزرگان گجرات با کب شاهی رسیده و خاشیه بندگی بدوش کشید و مورد اعزاز گشتند و از احمد آباد
اکبر شاه متوجه کنبایت شد و در راه با ابراهیم میرزا ملاقاتی کرد و پس از زد و خورد شکست خورده و بختی انجا نیز گرفت از انجا بشهر
خان اعظم محمد حسین میرزا شاهرخ میرزا ملحق شده و متفقا آمده و پتن را گرفتند سید احمد خان بارهه کرا از جانب اکبر شا
در پتن حکمران بود و سرخان سپهر سنا فرستاده از سید ان شیر خان افغان خبر داد اکبر شاه خان اعظم را با دسته از سواران
همراه مظفر شاه فرستاده خان اعظم سید شیر خان و محمد حسین میرزا شاهرخ میرزا را شکست داد که هر یک بسوی گریختند و
اکبر شاه گجرات را متصرف گردید و ضمیر دلی نموده باگره برگشت و تخت شاه گامی نشست نیز در این سال عبد الله خان حسکرا
سجی با سپاهی بیاراز اوزبکان هزیمت لج نمود و چون خان خبر یافت بعد همه محاربه دست از شناخت و پس از جنگ
سخت و محاصره لج مفتوح و متصرف عبد الله خان در آمد تکاه آمنگ اندخود و شیر خان نمود و از بک سلطان چون از آمدن
خبر یافت باستقبالش شتافت و از یکدیگر منهزم عنقال گردیده و راه فرار پیش گرفت عبد الله خان با ندخود و شیر خان آنها
یافت نیز در این سال ژان و البر ملکا دار و پاپیس را گشت و پرتغالی بجایش نشست عم در این سال پی پاپ پنجم
فتوی داد که زنان تارک دنیا مجلسی از خود تشکیل دهند نیز در این سال صلح الدین لاهوری مولف تاریخ آل عثمان در گذشت
عم در این سال سنان پاشا انگرانی مصر معزول گردید و بجایش حسین پاشا بگلربکی مصر برقرار شد حسین پاشا نیز عقل کامل
و کمال بود و لی اندازه علیرغم القلب بود چنانچه باندک وقتی در زمان وی مصر سیاه شد

ذکر وقایع سنه ۹۸۱ و قتل اشرار و تبریز و فتوحات اکبر شاه در هند

در این سال شاه ملحاب بنا بشرارت، فساد بسیاری از اذل اوباش را تبریز بفتوای علمای وقت قاضی آنجا کشت
و بنیت و آسودگی در تبریز برقرار گشت و نیز شاه طهماسب سید حسن قزوینی بمنصب وزارت دیوان اعلی شراکت خواجگی
الدین علی برداشت و میرزا شکرالله اصفهانی از منصب استیفای دیوان بگاشت نیز محمد حسین میرزا در حوالی گجرات
سپاهی جمع نموده و کوس استقلال نواخت و اکبر شاه در حوالی گجرات او تاخت و او شکسته و منهزم ساخت و تمامی اموال
و اکرجات از جواهرات گران قیمت و غیره بود متصرف شد و حکومت گجرات را بمیرزا عزیز کوکه داده و باگره برگشت
عم در این سال بروم بستان تازی برادر پادشاه فرانسه با پادشاهی نشسته بکار کرده و نیز در این سال عبد الله یزدی کرا از
مخدلا بود در گذشت

ذکر وقایع سنه ۹۸۲ و فوت سلطان سلیم خان دوم و جلوس سلطان مراد خان سوم

در این سال شاه ملحاب بمعنوی پس از ناخوشی سخت بهبودی حاصل کرده و بر اثر صحت مزاج سپاه و صدقات بسیمین
عنایت نمود و نیز سلطان سلیم خان دوم سلطان عثمانی پس از پنجاه سال و نه کامرانی و هشت سال و پنج ماه و نوزده روز جهانبانی
در گذشت و بجایش سلطان مراد خان سوم بجلوس محمد پادشاه اعظم تخت سلطنت نشست و چون سلطان مراد خان با دو
خسرو انی تمکن گشت پنج برادر خود را بی گناه بحبس ابدی خاطر گشت و آنان را بر قبر پدر پیش سلطان سلیم خان مدفون کرد

باذکر زمانی بسیاری از پاشاوات و اکابره را معزول نموده و چهار صد تن اعراقی که در زندانخانه پدرش محبوس بودند آزاد ساخت هم در این سال سلطان مراد خان سوم عثمانی حسین پاشا حکمران مصر را طلب نموده و سیع پاشای خزینه دار را بحکمرانی مصر فرستاد نیز اکبر شاه از دهلی آهنگ تسخیر بهار نموده و آن ولایت را پس از کشتار بسیار گشوده و داود خان کرانیرا منهزم نموده هم در این سال میرزا قاسم کوهابی شاعر که شاهنامه را رشته نظم کشیده و نیز فاندیکر بوقایع صفویه را بپایه محرم شد و میرزا در این سال شاهزاده نهم پادشاه فرانسه درگذشت و ازی دوبرادرش که پادشاه استان شده بود تخت سلطنت مملکت فرانسه نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۳ و رفتن ایلچی شاه طهماسب بدربار سلطان مراد خان سوم و استیلای میرزا شاهرخ بدخشان و فوت منعم خان

در این سال شاه طهماسب صفوی محمد بیک سمنانی را بسفارت و تهنیت بدربار عثمانی فرستاده و نیز نامه که در نهایت لطافت از زر و سیم و تماثیل کلابتون قابل داشت و از فیروزه و جواهر مرصع بود با چند دانه از جواهر گرانبها هر تش فرستاده ایلچی بدربار عثمانی رسیده و در حضرت سلطان مراد خان سوم پذیرفته گردید نیز در این سال میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم در نواحی بدخشان سر بطغیان برداشت و در بیت مخالفت بر ضد برادر خویش میرزا سلیمان برافراشت و بدخشان را غارت گرفت میرزا سلیمان با حال ناتوانی و شکست یکی شکست یافته از بدخشان سر برتافته و با معدودی از خواصان بطرف هندوستان شتافت چون باگره رسید جلال الدین اکبر شاه مقدم او را گرامی داشت و از اشفاقات خسروانه او را متمتع و بهره مند فرمود هم در این سال منعم خان خانان حکمران بنگاله درگذشت و بجایش حسین علی خان جهان از جانب اکبر شاه بحکمرانی بنگاله رفت و مامور شد تا داود خان کرانی که باز جمعیتی جمع نموده بود و در پی استرداد ملک خویش بود از میان برگرود خان جهان بدنبال او شتافت و پس از جنگ سختی او را منهزم و مقتول ساخت نیز در این سال در کاشان چند تن اهل بدعت پیدا شده و مذهب جدیدی آورده و سپاه شاه طهماسب آنها را دستگیر و معدوم ساخت نیز در این سال میرقلی از شعرای عثمانی و خرم بلندی از شعرای عثمانی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۴ و فوت شاه طهماسب صفوی و جلوس شاه اسماعیل ثانی و فوت سلطان حسین میرزا حکمران قندهار و کشته شدن برادران شاه اسماعیل بحکم آن پادشاه

در این سال شاه طهماسب صفوی پس از شصت و چهار سال یک ماه و بیست و پنج روز زندگانی و پنجاه و نه سال و شش ماه و بیست و شش روز سلطنت و کشورستانی بدرود تاج و تخت جهانبانی نموده و در طبقه اولاک و سلاطینی که در ممالک اسلامیه بخلافت رسیده اند پس از استقرار پایه علوی کسی بقدر شاه طهماسب طول مدت سلطنتش نکشید پس از او در باریان دولتش دست تطاول بخزانه سلطنت جهت میرزاکراه های ولی عهدی میکرده اند و طایفه قزلباش طالب سلطنت اسماعیل میرزا که در قلعه قهقهه بسر میبرد بوده اند خلافت جهت میرزا را کشته و اسماعیل میرزا را از زندان بیرون آورده و بر اورنگ خسروانی جای داده اند اسماعیل پس از جلوس شاه اسماعیل ثانی مخاطب گشت و متعرض فرزندان برادر مقتول شاه حیدر میرزا نگشت چون میرزا تحال شاه طهماسب اسماعیل ثانی شایع گشت سفرا از دربار عثمانی و اوزبک و هند و غیره آمده در مراسم تعزیت و تهنیت بجای آورده

و این وقت از قندهار خبر رسید که سلطان حسین میرزا پسر سیم میرزا حکمران قندهار درگذشت شاه اسماعیل فولاد خلیفه شاملو را بحکمرانی قندهار برقرار کرد و چندی نگذشت که شاه اسماعیل امر داد تا سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا و چند تن دیگر از برادرانش را که همه اولاد شاه طهماسب بودند مقتول شوند نیز در این سال میر فخرالدین سماکی و محمد شاه قاروقی و محوی شاعر رازی درگذشتند نیز در این سال غیب وردی پادشاه اسپانیا درگذشت و او را بوحوف ملقب ارمنی بیجاده شد

ذکر وقایع سنه ۹۸۰ و سنه ۹۸۱ و کارهای شاه اسماعیل و آمدن اوزبکان بخراسان و فوت شاه اسماعیل و جلوس برادرش شاه سلطان محمد و وضع آئین اکبر در هندوستان و آمدن و رفتن قشون عثمانی بایران

و این وقت شاه اسماعیل ثانی منصب صدارت که در آن زمان بمنصب شیخ الاسلامی بود بشاه عنایت الله کرد از علمای اصفهان بود و بداد و منصب وزارت بیوان بیگی و وزارت کبری را بمیرزا سلیمان مرحمت نمود نیز حکومت هرات را شاه اسماعیل بعلی قلیخان شاملو کرد از امیرگان و از خویشان بود و علی قلی خان با نفاق عباس میرزا ملی منازل نموده بهرات رسیده بتسخیر شهر پرداخت و چون خبر فوت شاه طهماسب در ترکستان و ماوراء النهر شایع گشت ابوالخان ازبک با فوجی از ازبکان آب گذشته مانند سیلی خروشان بطرف خراسان حرکت نمود هم در این سال سنه و شتاد و نهم شاه اسماعیل صفوی بن شاه طهماسب بن شاه اسماعیل در شب یکشنبه سیزدهم رمضان در خانه محبوب خویش حسین بیک لله اچی بیگلی پس از دو سال سلطنت و معالی از گردش سعادت نور دون معاندین متحیره درگذشت پس از فوت او بار دیگر بسلطنت سلطان محمد خدابنده کرد و شیرازیان متفق شده او را از شیراز بقزوین و تخت سلطنت پدر خویش شاه طهماسب خواندند چون خبر فوت شاه اسماعیل ثانی و جلوس سلطان محمد بسمع قزلباش رسید حسین قلی خان شاملو کرا با بیک عباس میرزا پسر سلطان محمد بود شاد خاطر شده بر سر شاه اسماعیل عمر قلی نامی شاهزاده کان صفویه بود پس از جلوس سلطان محمد موجب شکر بیگی چهار ده سال عقب افتاده بود بپرداخت و بمنصب وزارت میرزا سلیمان داده و رحمی مکارم را اخراج نصب نمود هم در این سال اکبر شاه آئین اکبری که قانون نامه باشد برای تمامی امور سلطنت کشوری و کشوری وضع نموده و از روی آن نسخها بنگاشت و بدست فرمانفرمایان داد که از روی آن عمل نمایند هم در این سال چون خبر فوت شاه اسماعیل بدربار عثمانی رسید سلطان مراد خان عم عثمان پاشا را با لشکری بسیار روانه کرد که آمده رحمی را از ایران اخراج نماید سلطان محمد خدابنده از این حرکت چون خبر یافت سلطان حمزه میرزا را با استقبال آنان فرستاد عثمان پاشا تا آذربایجان و کثرت قشون ایران خبر یافت از جنگ نموان سر برتافت و سلطان حمزه میرزا در شماخی خیمه زده و گاه و ده و این سال تا سه جنگ با زده سال بین ایران و عثمانی بوده است نیز در این سال کراک نام بنگلی وارد کره زمین شد و مدت هفده و پنجاه و یک روز سیاحت نموده و بعضی جاها را کشف نمود

ذکر وقایع سنه ۹۸۲ و جنگ ـــــ بین ایران و عثمانی

و در این سال حسین قلی خان ترکمان ملقب بخان همان حکمران بنگاله درگذشت و اکبر شاه کورکانی از فوت او متأثر گشت

و مظفرخان بجای او از جانب اکبرشاه حکمران بنگاله شده مردم را رعایت پیشه از آئین اکبری سرباز زدند و مظفرخان نتوانست کاری نماید اکبرشاه میرزا قوریخان اعظم را بنگاله فرستاده او با صاحبان املاک و اعیان ساخت و همه را مطیع نمود اتسام مغولان و افغانان بر راضی ساخت همراین سال بین سپاه ایرانی و عثمانی در ارضی بنگ سختی روی نمود که از طرفین بسیار بخاک و خون ریخته و کشته شدند نیز سلطان محمد خدابنده مالی بسیار بطبقات بزرگان کشوری و لشکری بخشید نیز در این سال مردم حوالهٔ جهوی شده و پادشاهان از نمودند و سیس جهوی بهت خود انتخاب کردند نیز شاه قاسم کابلی در این سال در گذشت

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۰۸ و باز جنگ بین ایرانی و عثمانی و خرابی عثمانیان در ایران و طغیان عثمان خان افغان در بنگال و تعیین حسن پاشا خادم بحکومت مصر

در این سال نامه بدال بین شاه سلطان محمد صفوی و سلطان مراد خان سوم عثمانی مشتمل گردید و عثمان پاشا بطرف ایران و قفقازیه آمد و بمقابله او محمد خان والیه ارضروم جنگ سختی در اندخت و مغلوب گشته بیشتر از سپاهش بخاک و خون آغشته شدند و عثمانیان تا تبریز و آباد و بحار ابیاد تاراج دادند نیز در آذربایجان غازی محمد کرای با سپاهی رزم آزمای از جانب عثمانی آمده و کرد و فری نموده کرسپاه ایران برسیده و پس از جنگ سختی غازی محمد کشته بیشتر سپاهش اسیر و در خون آغشته شدند و چون زمستان رسید عثمانیان از شیروانات و قفقازیه و آذربایجان راه بلاد خویش گرفتند همراین اوقات باکبرشاه خبر رسید که محمد حسین میرزا با اختیار الملک گجراتی متفق گردیده با سپاهی فراوان در حرکت آمده و بیشتر جناع و پرگنه های گجرات استیلا یافته اند اکبرشاه با قشونی از سوار و پیاده بر شتران و فیلان بجنبش آمد در روی باحمد آباد گذارده و باندک ایامی یک صد و پنجاه فرسنگ را بریده و بمقابل دشمن رسیده و جنگ در انداخت و میدان رزم را از خون جنگجویان گلگون ساخت محمد حسین میرزا با اختیار الملک هزیمت کشته شدند و غنائم بسیار بدست آمد و مظفر و منصور باگره عودت نموده و این واقعه از حوادث قبل بوده که بازنگاشته برفت همراین سال عثمان خان افغان سوری سپر کشی از بازماندگان مغل سوریه و بنگال سر طغیان برداشت و جمعیتی از افغانان رعیت استقلال برافراشت ولی در آن وقت سپاهیان اکبرشاه از طرف بنگال بسیار بودند فرصت عثمان خان را بزودی خوابانیدند همراین سال کرتهار با شش هزار پاخته و هشتاد میلادی بود. و سابا سپیر ایستیلا یافتند و از ری پادشاه پور تغال در گذشت و برادرزاده بجایش نشست و دارا پانتیر عامه دستار دستور گشت همراین سال مسیح پاشا پس از پنج سال و پنج ماه و نیم از مصر معزول شد و بجایش حسن پاشا خادم حکمران مصر شد

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۰۹ و حرکت محمد حکیم میرزا در کابل بطرف هند و لاهور و رسیدن اکبرشاه بنجاب او و عود تش با فغانستان و انهزام او از اکبرشاه و آمدن اکبرشاه بکابل

در این سال محمد حکیم میرزا بن همایون شاه فرمانده کابل بهزم یورش پنجاب نموده با سپاهی فراوان از کابل در حرکت آمد چون این خبر براجه مان سینگ که از فرماندهای پنجاب بود برسید از جای بجنبید و چون پیش آهنگ قشون مهم حکیم میرزا بسرداری شادمان خان پیش رفت که راجه مان سینگ با او برخورد و جنگ خونناکی نموده شادمان خان را منهزم ساخت

که طولی نکشید سپاه محمد حکیم میرزا از رهتاس برسید و جنگ باز شروع شد و اجه شکست فاحش یافت و تا لاهور و نگ
نکرده یک نفس استراحت محمد حکیم میرزا با غنایم موفور پیش رفت تا لاهور برسید و شهر را محاصره کرد و اجه مان سنیکه با
یوسف خان مشهدی با قدر بر خاستند چون این اخبار بجلال الدین اکبر شاه برسید سخت برآشفت و از عبارت برادر و
رسیدنش در عنفوان لاهور در تعجب شد و با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان عزم لاهور نمود و زمانی نزدیک شد که لاهور
حکیم میرزا خبر یافت از جنگ با او سر برتافت
و راه عودت بطرف کابل گرفت چون اکبر شاه نزدیک شد بدسته متوالی نیروداری شاه منصور شیرازی کرا و سبب شکست
محمد حکیم میرزا شده بود برسید و او را بیان کرفتار و شکست و بکشت و بلاهور او را دگردیده و بجز کسانیکه در محافظت
لاهور اهتمام نموده بودند مردم بی اندازه کرد و آنگاه با اجه مان سنیکه و سایر شاهزادگان راه کابل گرفت شاهزاده
مراد اباد دسته از سپاهیان پیش فرستاد و او را بشتر کردن بفریدون خان افغان که سردار هفتصد سوار بود برسید
و جنگ در انداخت و فریدون خان با قلت و او را منهزم ساخت و تمامی اموال او را متصرف شده و چیزی بر پیش نگذاشت
از عقب وقتی با اجه مان سنیکه برسید که فریدون خان بطرف کوهستانها رفته و دستبرسی کسی پیدا نکرد و اجه مان سنیکه
در نزدیکی کابل بمحمد حکیم میرزا رسید و از قوت پیلان کوه پیکر و توپهای دمان اثر در صفوف اول محمد حکیم میرزا
صدمه ساخت بیشتر از پیادگانش بکشت پس از آن محمد حکیم میرزا از آن حرکت ناکرده کریخت و بکوشه پناه برد و اکبر شاه
در پی این جنگ برسید و بکابل او را دگردیده و بخت کامرانی بایزید صوف فیاضی را هرچه لایق بود و اکرام کرد و نخستین
سزا فرمود و گویند تمامی مردم کابل اکرام و احسانی فرمود و کمر بر سر قبر جده خویش ظهیر الدین بابر شاه آمد و صدقات و خیرات
بسیاری داد و محمد حکیم میرزا از زاویه پنهانی کسان نزد برادر فرستاده و زبان بعذرخواهی کشاد و اکبر شاه برادر را بخواهش او
از اضافات خزانه متتبع ساخت و باز حکومت کابل را بمحمد حکیم میرزا داده و از کابل عزیمت هندوستان نموده و باکره و باکشت
هر دو این سال کشمیر ضمیمه قلمرو اکبر شاه شد و یوسف خان حاکم کشمیر بپرخواهی یعقوب خان را با فواجی لایق باکره نزد اکبر شاه
فرستاده و خاشیه بندکی بدوش کشید هر دو این سال علی قلی خان شاملو اتابیک شاهزاده عباس میرزا در هرات کوس
استقلال برافراشت و قصد نمود سکه و خطبه بنام شاهزاده عباس میرزا بن شاه سلطان محمد بنماید چون این خبر شایع کشت
میرزا سلیمان وزیر شاه سلطان محمد شاهزاده سلطان حمزه میرزا پسر بزرگ شاه سلطان محمد را تحریک نمود کرسپاه بهرات کشیده
فتنه او را بخواباند شاهزاده حمزه میرزا با لشکری فراوان و اسباب جنگ بی پایان آهنگ خراسان نمود و نیز در این سال
عساکر عثمانی بسرداری عثمان پاشا بقلعه قارزه و شهر شیروان آمده و بر آن بلد استیلا یافتند و چون سلطان حمزه میرزا در راه
خراسان بود عثمانیان از شیروان کامران شدند

ذکر وقایع سنه ۹۹۰ و کشته شدن ولی خلیفه تدبیر علی قلیخان شاملو بیکلربکی هرات و فتنه و جنگ امرای قزلباش در اطراف هرات و جلوس عباس میرزا در هرات

در این سال مستاصل رفتن سلطان حمزه میرزا بخراسان میرزا سلیمان وزیر شاه سلطان محمد مشورت بیکلربکی هرات و اللکای
شاهزاده عباس میرزا با نام ولی خلیفه شاملو کرد حاکم نیشابور بود و نگاشت ولی خلیفه شاملو قبل از رسیدن سلطان حمزه

میرزا عازم هرات شده و چون علی قلی خان شاملو اتابیک یا لالبا بیگلربیگی هرات از رسیدن ولی خلیفه خبردار شده تدبیری اندیشیده و با فولاد خلیفه درگشتن ولی خلیفه شاملو همدست شده و خفیانه باو زهری داده و او با برزگان والی بهرات باستقبال ولی خلیفه شاملو تا بیرون هرات فرستاده و انمود اطاعت بندگی نموده و فولاد خلیفه چون بولی خلیفه برسید مهم تمام شد و دو بجای آورده و دو گام فرصت و اسمم ساخت و پس از چند ساعت مردم او امرده یافتند و شدت افکنند که مگر نموده از آنسوی علی قلی خان شاملو مرشد قلیخان نگران تربت اباخود دست نموده و او با برسر راه سلطان حمزه میرزا گماشته از آن سوی چون خبر فوت ولی خلیفه شاملو شد میرزا سلیمان وزیر خود و نیز میرعزت حجاب خود را بسپاه سلطان حمزه میرزا رسانیده و قلعه تربت را محاصره نمودند و شش ماه طول کشیده چون روی امید ندیدند آهنگ هرات نمودند و اینجا رضا قلیخان جد بیت صاحب واقعه الصفای ناصری میآورد که شاه سلطان محمد خود بغفته متوجه هرات شده ولیکن صنیع الله وزیر صاحب منتظر ناصری میآورد که سلطان حمزه میرزا محاصره هرات پرداخت بالجمله علی قلی خان شاملو عباس میرزا را در هرات بجهت سلطنت بلوس او داده باب صلح و مسالمت با امنای دولت بگشود و قزلباشان را در هرات برخاستند و بواسطه آمدن لشکر عثمانی را بشیراز آن دیار بجان گرفتند هم در این سال پادشاه دین پرور نذر نامزد بهشت خویش گشت و از قبول طریقه کاتولیکی استنکاف جست

ذکر وقایع سنه و جنگ بین سپاه سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا و حوالی هرات و صلح آنان و عزل حسن پاشا خادم از مصر و نصب ابراهیم پاشا

در این سال بین سپاه سلطان حمزه میرزا ولی عهد شاه سلطان محمد و قشون شاهزاده عباس میرزا که شاه گماشته بود در بیرون هرات جنگ واقع گردید و سپاه عباس میرزا شکست خورده و علی قلی خان بهرات رفته و پس از آن عباس میرزا بتدبیر خود را بهرات رسانید و متحصن شده و میرزا سلیمان وزیر نیز از گذشت و امرای قزلباش دیوان افتاده که چون پادشاه سلطان محمد در قید حیات است منازعه شما با برسر سلطنت و حکمت بی فایده است و متعرض نشوند که دیگری بسکه و خطبه بنام خود ننماید و فرمان عباس میرزا را باشد و اوراق سلطان حمزه میرزا را تحت نگرفته باشد بدین قرار داد و شاهزاده سپاهیان بجایگاه خود گشتند نیز در این سال در کرمانشاهان درویشی سر بطغیان برداشت و بنام قلندر شاه در آن سرزمین برافراشت و چون قریب بجمله مشیاتی شاه اسمعیل ثانی داشت گفت من او هستم و از قزوین فرار کرده بدین سوی شتافت و چون منادی دولت از قضیه او خبر یافتند بدو شتافتند و او را گرفتار نموده و بکشتند هم در این سال حسن پاشا خادم حکمران مصر بواسطه کثرت تعدیات جابرانه او شکایات بسکه مصر زاده و پس از دو سال دوده از عزل او گردیده و هنگام فرستادن هدیه بسیار روی داد و مردم آنجا بدین انتقام کشیدن مصر این زمان او پنهانی گریخت و بجای او ابراهیم پاشا بحکومت مصر از جانب سلطان مراد خان سوم بحکمرانی مصر تعیین گردید و چون بمصر رسیده و جنت نگرانی مصر متمکن گردید مردم آغاز تظلم نموده و ابواب شکایت گشوده و ابراهیم پاشا جامع سلطان فرج بن برقوق بنیتی بهت تکیات مردم بگماشت و آنان نیز دو هم بیت آخر زمان و سجده شکایات مردم پرداختند لوا از حساب بیرون بود و ابراهیم پاشا طومار سیئات حسن پاشا خادم را باسلامبول فرستاد و سلطان مراد خان علم بکشتن حسن پاشا خادم

واو هم در این سال بیرفاضل بی که از معاریف بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ و اقتدار عباس میرزا از هرات و طغیان مظفر شاه و رفتن او از دربار اکبر شاه کورکانی بگجرات و استدعای ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر و تعیین سنان پاشا و ظلم او و فرار او از مصر و آمدن اویس پاشا بجای

در این سال عباس میرزا بپیشکاری علی قلی خان شاملو و حدات قزلباش و پیروخت و کسانیکه در جنگ و داغ خدمات نمایان نموده بودند از شفاعات و انعامات متمتع ساخت و باز میانه سپاه ایران و عثمانی جنگ و گیر بود خاصه در اطراف آذربایجان که سلطان مراد میرزا با سپاه قشون قزلباش بود هم در این سال مظفر شاه که در اکبر مدت هشت سال طرز رکاب اکبر شاه بود بنا بتحریک شیر خان افغان فراری بگجرات شتافت و چون او در خود گرد نموده باندک زمانی آن سامان را فروگرفت و نواب اکبر شاه را براند این وقایع در شهر احمد آباد که تازه اکبر شاه بنیادش نهاده بود رسید اعتماد خان گجراتی لشکران گجرات نموده اعتماد خان با سپاهی فراوان در حرکت آمده در راه شهاب الدین احمد خان نیشابوری را با خود گرفت و آهنگ احمد آباد نمود. مظفر شاه چون از آمدن اعتماد خان خبر یافت باستقبالش شتافت و پس از جنگ سختی اعتماد خان و شهاب الدین را منهزم ساخت که آنان با بقیه سپاه بیش گریختند چون خبر شکست خوردن اعتماد خان با اکبر شاه رسید میرزا عبد الرحیم پسر بیرام خان ترکمان را که میرزا خانش میگویند بازجنگ مظفر شاه فرستاده هنوز میرزا خان بدان حدود نرسیده بود که مظفر شاه بهرنج استیلا یافت و قطب الدین خان نکمران انکجار را دستگیر نموده بگشت و تمامی اموال و اثقال او که بقدر بیست پیلوان رو پیه بود متصرف شده در شوکت و اقتدارش بی اندازه افزوده شد میرزا خان با شصت هزار سوار جرار و توپهای آتش بار بمقابله مظفر شاه رسید که با سی هزار مرد شمشیر مستعد کارزار بود و پس از مقابله و مقاتله مظفر شاه شکست یافت و از میدان جنگ سر برتافت و بطرف بهار شتافت میرزا خان با غنائم بسیار بدربار شاهی عزیمت نموده و مورد اعزاز شده و لقب خان خانانی یافت چون مظفر شاه خبر یافت که میرزا خان بدربار اکبر شاه رفته باز بگجرات آمده رایت طغیان برافراخت و با سپاهی بسیار بسرداری خان خانان برای رفع او حرکت کرده و طغیان او تا هشت سال طول کشید. هم در این سال ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر استعفا داده و سلطان مراد خان سوم سنان پاشا را بحکمرانی مصر فرستاده و چون سنان بمصر رسید آتش استبداد را بر افروخت و خلق را از اندازه تعدی پیش باندک زمانی بسوخت که شکایات متواتره از مصر باسلامبول رسید و چون سنان پاشا خود از تعدیات جابرانه خود واقف بود پس از شش ماه و بیست روز از مصر فرار نموده و اویس پاشا بوالی گری مصر تعیین گردید که آمد تشکیات مردم را رسیدگی کند و هر بهمت شکایات مردم اقامت گزیند و ما مرسیات سنان پاشا را نگاشته باسلامبول فرستاده

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۴ و عودت میرزا سلیمان از نکه بایران و رفتن بدخشان و فتنه در دربار ایران

در این سال میرزا سلیمان که از هند بترکستان رفته بود و عودت بایران آمد و از طرف شاه سلطان محمد خدابنده صفوی

وقایع جهان و جهانیان

نهایت احترام و بخراند بدیدار شاه هرات بطرف بدخشان رسپار گشت و بهبیره او میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم ترک بدخشان گفته بهند و ستان نزد جلال الدین اکبر شاه رفت و میرزا سلیمان دوباره بر سریر فرمانروائی بدخشان پس از چندین سال نشست هم در این سال ولیخان تکله داماد بهبرخان ترکمان بلمعاب میرزا پسر شاه سلطان محمد باکره برادر شاه غازی سلطان حمزه میرزا بود و در قزوین تخت سلطنت جلوس داد و چون شاه سلطان محمد درایت کفایت نداشت علاوه بر شاهش کم سواد بود باین گونه حرکات خود سرانه امرای قزلباش و حتی بیگانه نشست بلکه چنان حکم اطاعتی نداشت و چون سلطان حمزه میرزا از جنگ با عثمانی فراغت حاصل کرده بود عثمانیها شکست فاحش خورده و راه اسلامبول گرفته سر سیمه در پی تاج و تخت بطرف قزوین از آذربایجان شتافت بر فتح قزوین ولیخان تکله پرداخت هم در این سال ایران بهمارم که پادشاهی لیاقت و درایت خاک و بی باک بود و مملکت بسیه زتری داده بود درگذشت و پسرش قدر بجایش تخت سلطنت بنشست نیز در این سال میرزا باقی ترخان حکمران سنده درگذشت و بجایش میرزا جانی نبیره اش بحکمرانی نشست

ذکر وقایع کشته و کشته شدن سلطان حمزه میرزا و آگاهی عباس میرزا در هرات و تعیین سنان پاشا بحکومت هرات و فوت حکیم میرزا در کابل و استیلای عبدالله خان ازبک بدخشان آمدن اجه ان سنیکه از جانب اکبر شاه بکابل

در این سال پس از آنکه سلطان حمزه میرزا و لیخان تکله با شکست داده و داشت و با برادر خود ملقب بمیرزا و نیز سلطنتی داشت و قشه نمود با بیه امرای قزلباش مانند محمد خان ترکمان و علی قلی خان و ابی خان افشار و در باره کشتن او متفق گشته برای اجرای این فعل شنیع خداوند بزرگ خاصه او را بحالی بسیار بغرنجیده و آن نکته شناس شاهزاده را در شب یکشنبه بیست و هفتم ذی حجه این سال در بستر خواب بزخم خنجر هلاک کرده و زنده نعش او را بازویل فرستاده در مقبره سادات بیکند دفن کردند چون این خبر بهرات بشاهزاده عباس میرزا رسید اگرچه قلبا متاسف شده ولی ظاهرا تلافی ناخته و قائم بمقام سپه قزلباش و اعیان حاضر بجای آورد هم در این سال ویس پاشا بحکمرانی هزاره چاه زمینی تحقیقات در باره شکایات مردم ازسنان پاشا برقرار گردیده و حکام غلط گرفته شده و صادر نمود هم در این سال کرکوار سیره هم باب درگذشت بجایش سکت چم بسنده پا بی نشست هم در این سال محمد حکیم میرزا بن همایون شاه برادر جلال الدین اکبر شاه بحکمران کابل گذشت و از بکان بدخشان استیلا یافته و میرزا سلیمان و نبیره اش میرزا شاهرخ از بدخشان فرار نموده باکره خدمت اکبر شاه شتافت اکبر شاه عزم رفتن بکابل کرده ولی چون بیدولت زوال پیش بود و زناف شاهزاده سلیم را بمخوهست بنابه تاخیر انداخت و پس از نگذرانیدن نوروز فیروزی راه پنجاب در پیش گرفت و خان خانان با شاه فتح الله شیرازی که از بکن رسیده بود بجزا غزائی گجرات اندازه داشت و خود در بیت غربت بجانب پنجاب برافراشت چون چند منزل بریده راجه مان سنگه بجانب کابل روانه نموده و خود در اگمت رشهاس نزول نمود در این وقت ایلچی عبدالله خان ازبک از بدخشان برسیده و با هدایای نفیسه مورد التفات گردیده و بعد ایلچیان برگشته عبدالله خان ازبک قوی بیشتر نموده و بدخشان باد و گذاشته و زیرا اکبر شاه میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ را در هندوستان جای داده و برمقام منع فتنه شان عبیس فرزند کلان دیگر آنان یاوری از بدخشان نموده راجه مان سنگه بکابل اورده گردیده و با سوء تفکی طریق کفایت برسیده آنگاه پسر خود با خواجه شمس الدین محمد خافی از کابل گذاشت و آنچه از پنجه

و نشیمن و مملکت داری بود بهر دو القا نمود آنگاه فریدون خان پیشکار او را با تمامی زنان و فرزندان محمد سلیم میرزا روانه هندوستان نزد اکبر شاه و رائحه رهنمای فرستاد هم در این سال سلطان محمود بکری حکمران بکر در گذشت و خاک او منضم خاک اکبر شاه گشت

ذکر وقایع سنه ۹۹۳ و تاج گذاری شاه عباس در مشهد و آمدنش بقزوین و آمدن عبد الله خان ازبک بطرف هرات

در این سال عباس میرزا باتفاق علی قلی خان شاملو بیشکار و نایب الحکومه خود از هرات متوجه مشهد گردید و مرشد قلیخان بن شاه قلیخان که مشهد استیلا یافته بود با استقبال علی قلی خان شتافت و چون این دو امیر قزلباش را از دیر گاهان باهم خصومتی بود در اینجا آغاز مخاصمه نمودند و هم افتادند عباس میرزا باچندتن از خواص خویش کرد گوشه ایستاده بودند بر حسب امر دفع سپاهیان طرفین مرشد قلی خان متوجه شدند مرشد قلیخان برسید و رکاب شاهزاده را چاکرانه بگرفت بمشهد داخل گردید علی قلی خان تاب نیاورده بهرات برگشت و عباس میرزا باسباب فراهم آوردن مرشد قلیخان تخت سلطنت جلوس نمود متدرجا امرا و سران سپاه مانند سلیمان خلیفه و غیره بدرگاه رسیده و عرض تهنیت جلوس نمودند و شاه عباس پس از جلوس تخت سلطنت و کالت خود را بمرشد قلی خان مرحمت فرمود و در واقع علی قلیخان نایب الحکومه هرات را نیز همین قصد بود که عباس میرزا تخت سلطنت نشاند باین کار راضی شد مرشد قلی صورت گرفت و مرشد قلیخان کاغذی بعلی قلی خان نوشت که شاه عباس مشهد را باقطاع تو خواهد داد و او نرسیده عبد الله خان ابن اسکندر سلطان ازبک داماد ترکستان سهرات طلبیده و مرشد قلی خان چون از قتل سلطان حمزه میرزا مطلع شده بود با شاه عباس عازم قزوین گردید هم در این سال ماری استوار ملکه اکس کرد و نه مت الیزابت ملکه انگلس بود بکمر الیزابت بدون گناهی کشته شد

ذکر وقایع سنه ۹۹۴ و کناره کرفتن شاه سلطان محمد خدابنده از سلطنت و جلوس شاه عباس در قزوین و محاصره هرات و کرفتار شدن علی قلیخان و کشته شدن او و رفتن شاه عباس بمشهد و عودش بقزوین

در این سال شاه عباس و کیل السلطنه ادام الله قلیخان بقزوین رسید بنوشاه سلطان محمد خدابنده پدر شاه عباس بطیب خاطر از سلطنت استعفا داد زیرا چنانچه اشاره شد در او چشم اندک و اعصابش ضعیف و نا خوش حال و بیمار بود و آنگاه شاه عباس در قزوین جلوس نمود و تاریخ جلوسش عباس بجاه خان ۱۰۰۰ شد که میشود مقصد و مقود دشمنان شاه سلطان محمد خدابنده کناره گرفته بطاعت و عبادت مشغول شد شاه عباس بخدمت قلیرا در ایچگنا آورده قصاص فرمود و آنگاه بجمیع سپاه تجهیز به و خرکاه پرداخت در این وقت چنانچه از مقتضای طبع نکارشات سنوات گذشته مستفاد میگردد و قلیه ایران منشوش و دشمنان بزرگ از هر سوی بایران حمله ور بودند نیز در این وقت شاه عباس صفی قلی بیک را بحکومت یزد و سایر بین الحکومات نخاط دیگر تعیین فرمود که خبر رسید بن عبد الله خان ازبک بهرات رسیده و آن بدین قسم بود که پس از رفتن شاه عباس بمشهد و فتار بین علی قلی خان شاملو و مرشد قلیخان با تحریک علی قلی خان یا هوی نفس عبد الله خان ازبک با سپاهی بی پایان بطرف هرات سرازیر شده و شهر را محاصره کرد علی قلی خان سرحان

سریع بی بقزوین فرستاده و از رسیدن ازبکان خبر داد لیکن مرشد قلیخان کسیلی سپاه و حرکت شاه را بواسطه همان
نقاری که با علی قلی خان داشت بتعویق انداخت تا چار مردمان هرات از کثرت جنگی و قتلی تن تسلیم شدند و عبدالله
خان بهرات استیلا یافت و علی قلی خان و بعضی از بزرگان سپاه بچنگ عبدالمومن خان بن عبدالله خان ازبک
گرفتار و کشته شدند و عبدالله خان بهرات دارالاماره درآمد و چنانچه شیوه بخشنده این کرده بود از نهب و حلب و قتل و غارت
کوتاهی نکرده و حکومت هرات امیر قبابا کوکلتاش داد آنگاه متوجه مشهد گردید و آن شهر را محاصره نمود چون این
اخبار متواتر بعرض شاه عباس رسید از جای بجنبید و متوجه مشهد گردید و در راه مرشد قلیخان بواسطه تقصیرات
خود کشته گردید و چون بسطام رسید عبدالله خان ازبک اطلاع شد راه فرنگستان گرفت و شاه عباس شهداد را
نموده حکومت آنجا را بدست بیک استاجلو واگذشت و رهسپار جانب هرات گردید در این وقت خبر شاه
عباس را شنیده مکاتبات خود سراز میرزا محمد تبریزی وزیر اعظم برسید ناچار جراق حوالت کرده خود در این سال سپاه عثمانی را
بجارستان شکست داده از این فصد سپاه عثمانی خود را سموده خود نیز در این سال تاج بیک زاده را گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ وعزل و نصب شاه عباس وزرا و آمدن عبدالمومن خان ازبک بمشهد و قتل و نهب و غارت کردن او در مشهد

در این سال شاه عباس میرزا محمد تبریزی وزیر اعظم را معدوم ساخت میرزا لطف الله شیرازی را وزیر اعظم نموده و اعتماد
الدوله لقب داده و متوجه مازندران شد و باندک زمانی آن ایالت را منظم فرمود و چون همت بهادری و لشکر کشی داشت
عباس سپر سوی منظر کشت سرکشان بخود بلرزیده سر اطاعت خم نمودند آنگاه خبر شاه عباس سید کربلا المومن خان
بن عبدالله خان ازبک لشکر بمشهد کشیده و آن شهر را منحر نموده و بیشتر سادات علماء و بزرگان مشهد را از تیغ بی دریغ گذرانیده
و نهب خان با همی از دست کان او برگشت و هر چه یافت غارت نموده و در روضه مطهر حضرت امام هشتم علیه السلام
و شاه خیرات پادشاهان و کن بود و بغارت برد آنگاه از آنجا عازم نهب طرف نیشابور و سبزوار را نیز همچنین
فروگرفت چون این اخبار وحشت بار بسمع شاه عباس رسید بی اندازه متالم گردیده تهیه سپاه و تجهیز نبه و نعمت پرداخت
و از قزوین بری حرکت نموده و در آنجا بحضرت مرض گردید و ناخوشی شاه عباس بطول کشیده و عثمانیها از یک سو و ازبکان از
یک طرف بر تصرف خراسان و ایران افزوده گردیده نیز در این سال عبدالله خان ازبک بخوارزم استیلا یافت و حاجم خان از او
شکست خورده به کاه شاه عباس شتافت در این سال نیز فرنگ یک دوم پادشاه دانمارک درگذشت و بجایش کریستیان
چهارم نشست نیز بازی سوم پادشاه فرانسه بواسطه ضعفی که داشت از پاریس مهاجرت نموده و بین انگلیس و اسپانیا و فرنگ
دنیا جنگ واقع شد عم در این سال شاه فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی درگذشتند نیز در این سال اویس پاشا
بواسطه انکه میخواست قشون را تعلیم جنگ بدهد باو شورش نموده و در بیست و هشتم شوال بدربانخانه هجوم آورده خانه او را
غارت نموده و مهر عثمان سپهدار قشون را بکشتند و خانه قاضی عسکری را خراب نموده و قاضی از قضات مصر را کشته
و بدین قسم و بال شورش و انقلاب آمدنی کشیده شد و اویس پاشا از قلع قمعه عاجز گردید

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و صلح شاه عباس با سلطان مراد خان عثمانی و

رفتن شاه عباس باصفهان و شیراز و کوچ دادن ارامنه را بایران و تعیین احمد پاشا بحکمرانی مصر

در این اوان شاه عباس مصلحت چنان دید که با عثمانی باب مسالمت و مصالحت گشاید و پس از انعقاد صلح بکار ازبکان خراسان و سرکشان ایمان بپردازد پس بنا بخواهش سلطان مراد خان دوم مهد علی خان چاوشلو حاکم اردبیل که مردی دانا عاقل و مدبر بود با شاهزاده سلطان حیدر میرزا فرزند سلطان حمزه میرزا و ولی آقای چاپشلی که سفری نیز با سلامبول کرده بود روانه اسلامبول فرمود و آنان بدربار عثمانی رفته کار صلح و معاهده را انجام داده ارسال نمودند که مقصد و نبود نبود عودت نمودند و نه ایالتی را که عثمانی از ایران گرفته بود عثمانی ایران واگذاشت یعنی شاه عباس بسلطان مراد خان سوم عثمانی داد و صلح برقرار گردید و اسرای طرفین رد و بدل شد آنگاه شاه عباس باصفهان آمده اصفهان را پسندیده در آنجا قرار گرفت که اصفهان را پای تخت قرار دهد و پس از تنظیم امور اصفهان موکب ثامنه متوجه شیراز شد و پس از اصلاح شیراز عازم یزد گردید و از آنجا قزوین عودت فرمود و حاتم بیک اردوبادی را وزیر اعظم فرمود و لقب اعتماد الدوله و تربیت یافت با وکرد و متوجه گیلان شد و امور آن ایالت را منظم ساخت و عودت قزوین نمود و بیست و سه هزار خانوار ارامنه ارمنستان کوچانیده بنقاط مختلفه ایران جای داد و در زرد یکی اصفهان قطعه زمینی وسیع با هم بلغا با آنها عنایت نمود که جمعی از ارامنه آنجا سکنا یافتند نیز در این سنوات و نیز اکبر شاه کورکانی در این اوقات سپاهی بعزم تسخیر کشمیر روانه داشت و خواجه خان اعظم را بحکمرانی گجرات کاشت نیز در این سال هزار و پانصد و هشتاد و نه میلادی ملکه فرانسه کاترین دو مدیسی که مادری دو پادشاه فرانسه بدست یک از متعصبین مذهبی ژاک نامی کشته گشت و مادری پادشاه نادار تخت سلطنت فرانسه نشست و سوسوم بهادری چهارم گشت نیز در این سال جلال الدین گجراتی وفات یافت نیز در این سال اویس پاشا از حکمرانی مصر معزول شده و بجایش حافظ احمد پاشا بحکمرانی مصر برقرار شد و باندک زمانی امور مصر را منظم ساخت پس از آن بنا های عالی و عمارات خیریه بپرداخت و دو کاروانسرا در بولاق مصر بنا کرد و علما و طلاب را بسیار گرامی داشت و متوفی گشت بمحبت اعمال خیریه متقدم بود و چهار سال در مصر حکمرانی نمود

ذکر وقایع سنه و جنگ اکبر شاه با طایفه یوسف زائی افغان و نقل دادن شاه عباس پای تخت را از قزوین باصفهان

در این سال اکبر شاه کورکانی فرمان داد تا راجه مان سینگ با سپاهی فراوان از کابل برای مطیع ساختن طایفه یوسف زائی افغان حرکت نمود و در راه راجه تودرمل نیز با قشونی آهسته آهسته داخل گردید و بجانب مقصد حرکت کردند و چون این طایفه از مدتها سر اطاعت بجانب حضرت نکرده بودند مهیا با سپاهی در رزد و خورد بوده تا عاقبت با خسارات بسیار بسپاه اکبر شاه و اردوان زیر فرمان آمدند آنگاه اکبر شاه فرمان داد تا راجه مان سینگ متوجه افغانان روشنائی گردد و در سیوستان که جلال نام داشت مطیع و منقاد سازد راجه مان سینگ با سپاهی بی اندازه و توپخانه بسیار عازم تنبیه طایفه روشنائی افغان شد و چند معرکه بوجود آمد که اکثر اوقات سپاهیان اکبر شاه گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند تا عاقبت روشنائیها مجتمع شده و باز قوه خود را جمع نموده مهیای پیکار شدند طایفه یوسف زائی نیز عده و بیان را بکسته و باز سر طغیان برداشته

و تا چندین سال رشته جنگ و جدال افغانان و شیبانی و یوسف ازبک با اکبر شاه امتداد داشت که باز بجای خود نگارش خواهد شد. هم در این سال شاه عباس پای تخت را از قزوین باصفهان نقل و چندین عمارت و مهندس و چندین معمار بنا و کار گر بجهت ساختن میدان نقش جهان اصفهان مقرر داشت در ساختن و پرداختن میدان نقش جهان اصفهان او هر شاه داد که بزودی سر انجام و هفده نیز در این سال سلطان حسین میرزا برادر شاه اسماعیل صفوی کرد. خاک افغانستان پاره و عمارت داشت باکبر شاه کوکانی واگذاشت و بدخشان فت نیز در این سال شاه عباس ارستان را مفتوح ساخت و ازی چهارم پادشاه فرانسه فتوحات نمایان نمود و گرگوار چهارم پاپ در رم را تیکان بجهت کشیشهای بزرگ طیلسان سرخ درست اختراع نمود

ذکر وقایع سنه و فرستادن اکبر شاه لشکر بدکن و استیلای او بگجرات و جنگ عثمانی با طریش

در این سال اکبر شاه کوکانی چهار لشکر سال بجهاد طرف دکن حرکت داد چنانچه شیخ فیضی برادر شیخ ابوالفضل کاین دو برادر از فحول علما و فضلا بودند با میرزا برهان پور و خواجه جهان الدین احمد کرده و میر محمد امین مشهدی با پنجاه پور میرزا مسعود بیهقی روانه داشت شاهزاده مراد را بجای شباب الدین احمد خان کرده بود فوت شده بود فرستاده خان خانان را بطرف سند روانه نموده و او با میرزا جانی و جنگ کرده و پس از مقابله و مقاتله میرزا جانی از جنگ سر برتافت و بحسن حسین پناه برد نیز خان حاکم گجرات عاقبت استیلا یافت و مظفر شاه سیر گردیده و او را روانه درگاه نمود مظفر شاه در راه خود را هلاک کرد و حکمرانی ملک گجرات که مدت دویست پنجاه سال متوالی کشیده بود انقراض یافت و گجرات خلیه قلمرو اکبر شاه کوکانی شد هم در این سال شاه عباس طبرستان و عبدالله خان ازبک بر او استیلا یافتند و جنگ بین عثمانی و طریش در گرفت نیز در این سال شیخ مبارک ناگوری وفات گذشت

ذکر وقایع سنه و استیلای ازبکان با سفرین و یغمای آن شهر و تاجگذاری پادشاه فرانسه

در این اوقات عبدالمومن خان ازبک با سپاهش از ازبکان بخراسان عزیمت نمود هرات پیش گرفت و با سفرین رسیده او را وزیر سپاهش در سنه چون خبر حرکت شاه عباس بسیده با فشنی بی اندازه از جای نجنبید عبدالمومن چون از حرکت شاه خبر یافت سفرین را بتاراج داده و با فشار بسیار راه ترکستان گرفت و در این مراجعت مرو را از تاج بی درنج گذاشت نیز شاه عباس حکومت بر و بجرد را بشاه قلی سلطان بلوی و نیز رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا حکمران زمین داور و قندهار بجهت تسلط از ازبکان راه هند وستان گرفت و بدرگاه اکبر شاه پناه برد نیز سپاه عثمانی از قشون طریش شکست فاحشی یافتند نیز در این سال بازی چهارم پادشاه فرانسه در پاریس تاج گذاری نمود

ذکر وقایع سنه و فوت سلطان مراد خان سوم و جلوس سلطان محمد خان سوم و کشتن برادران و زوجات پدر او جنگ و با سنه فوت عبدالله خان ازبک

در این سال سلطان مراد خان سوم پادشاه عثمانی درگذشت و او را در حرم سرای پانصد جاریه بود از آنجمله صیفه سلطان خانم مادر سلطان محمد خان فوت مراد با سنجاق هشت و پسر با بیگانه و سلطان محمد خان از شهر با نیزه با سلامبل رسید و در تخت سلطنت متمکن گردید و تمامی پاشاوات و امرای ترک بمتابعت و اطاعت او قیام کردند سلطان محمد خان نزد

تن برادران خود سر زن برداشت و ده زن از زوجات خود را که دو تن آنان حامله بودند به دریا انداخت و چون خاطر از رنجه ربرویان بپرداخت مصمم جنگ بامنه گردید و فرهاد پاشا را با سپاهی بسیار حرکت داد و در آن جنگ کشته شد بار سنان پاشا که پیری هشتاد ساله بود بجنگ فرستاد و نیز شکست یافت عاقبت خود بجانب میدان نهضت فرمود و منظر گردید هم در این سال عبد الله خان ازبک حکمران ترکستان درگذشت هم در این سال بین فرانسه و اسپانیا جنگ واقع گردید اسپانیا شکست یافتند نیز در این سال شیخ ابو الفیض فیضی تخلص درگذشت فیضی از شعرای نامی و فضلای گرامی و از مقربان حضرت اکبر شاهی بوده است و پاره از اشعار او را که نور الدین بیگ مصطفی از ناسخ التواریخ فارسی مخزن فرد در جلد دهم این کتاب نقل کرده است نور الدین مصطفی خواهر نگاشت هم در این سال سلطان محمد خان سوم عثمانی فرمان پاشا بحکمرانی مصر روانه داشت و در ماه شوال در اسکندریه نمود و سید محمد پاشا را بحکومت مصر بگماشت هم در این سال شاه محمد سلطان خلد بندر بعد شصت شش سالگی درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ و توجه شاه عباس بطرف مازندران و اهتمام او در اتمام میدان نقش جهان در اصفهان و تعیین رستم میرزا بحکومت ملتان و فتوحات ناری چهارم پادشاه فرانسه

در این سال شاه عباس متوجه مازندران گردید و شعله فتن آن ایالت را بآب تدبیر فرو نشانید و پس از تنظیم بلاد و آسایش عباد عودت باصفهان فرمود و در اتمام میدان نقش جهان اصفهان سعی وافی مبذول فرمود نیز در این سال رستم میرزا نبیره شاه اسماعیل کرد و ذیل سال هزار و سه از او اشاره شد که از دست تعدی و آزار ازبکان قندهار و زمین داور را رها نموده بهندوستان پناه اکبر شاه آمد اکبر شاه او را بحکمرانی قندهار و منصب سرتیپ پنج هزاری فرمود و چون این خبر بشاه عباس رسید بنا بمصلحت وقت بسکوت گذرانیده و قندهار بضمیمه نکمره اکبر شاه گردید هم در این سال خان خانان از جانب اکبر شاه بسیل خان دکنی غالب شده و دایره علیخان فاروقی نکمران کشته شد و پسرش خضر خان در برهان پور بجای او برقرار شد هم در این سال ناری چهارم پادشاه فرانسه را که دیگران تصرف داشتند بگرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۱ و شورش در مصر و کشته شدن برخی امرای مصر بدست یانیان و آمدن خضر پاشا بحکومت مصر و پیشین کوتی منجمین دربار ایران و شاه عباس و کشته شدن عبد المومن خان ازبک و استیلای شاه عباس بر بلاد خراسان و جنگ او با ابن محمد خان حکمران هرات و کشته شدن ابن محمد خان و آمدن شاه عباس بهرات

در این سال در مصر آغاز شورش شد و اول جمعه رمضان سکری سر بشورش برداشتند و سید محمد پاشا را در منزل خود محصور نمودند و برخی از صاحب منصبان او را مانند والی محمد و میر جلاد شوباجی و میر خضر کاشف وغیره را از او خواستند و عاقبت از منزل خود سید محمد پاشا بقلعه پناه جست و شورشیان میر محمد بک و والی محمد را بکشتند و سرهایشان در دروازه باب النصر بیاویختند و خانه هایشان را بباد غارت دادند و دست تعدی و تطاول بر ناموس و اموالشان گشودند و چون کار بدانجا رسید هر دو از قاهره بیرون رفتند و سید محمد پاشا بسلامبول قرار گردید و هم در این سال منجمین خاصه مولانا جلال الدین منجم از آثار کواکب قرانات علوی و سفلی استخراج کرده بودند که در ایران شخص قلعه خواهد شد که مرجع عموم خواهد بود

وقایع جهان و جهانیان

شاه عباس بهمت نخوت یک هفته از کار کناره کرفت و با تبدیل لباس با یک دو تن از خاصان و معتمدان خود بتفرج ایام کذرانید و یوسف نامی مجرم که واجب القتل بود کوتاه شاهی پوشانید و تاج خسروی بر سرش نهاد و فرمان داد تا جمیع منشآت حضرت علیه دولت او تحت فرمان او باشد و هم شاهانه در حقش معمول دارند و یوسف نیز تا یک هفته بدین منوال وقت کذرانید و پس از آن او را بکشتند. شاه عباس بر کرمکا آمده رفع این بلا نمود شد آنکاه شاه عباس بعزم تسخیر هرات عازم سبزوار و نیشاپور و غیره در اصفهان فرمانداد و خود عاصم سفر مشهد کردید. در این وقت عبدالمومن خان ازبک بلخ و طخارستان و بدخشان و قندهار و هرات و مشهد و غیره را متصرف بود و لی هرات از ابتدا چنانچه مکارش شد پس از استیلای عبدالله خان پدرش هرات پیرقلبا کوکلتاش پرورده شده بود و عبدالله خان از یک را بجز عبدالمومن خان ازبک پسری نبود و عبدالمومن خان در این سال از بلخ با سه هزار سوار برزه آمد صاحب روضة الصفای ناصری کوید عبدالله خان در این سال در قید حیات بود و لی صاحب منتظم ناصری فوت او را در ذیل سال هزار و هجده می نویسند چون عبدالمومن بهرات رسید و پدرش عبدالله خان نیز هرات آمد متفقا بهرات رسیدند عبدالمومن از پدرش عبدالله خان درخواست نمود که بلخ را که از قدیم ملک خاندان ایشان ب

فرموده عازم هرات شد ویون محمد خان چون از رسیدن شاه عباس خبر یافت بتهیه سپاه پرداخت و در چهار فرسنگی هرات میدان جنگ بیارامت و آن موضع را باطریان مینامیدند پس از مقابله و مقاتله ویون محمد خان از بیگ شکست یافت و از میدان جنگ سر برتافت و عاقبت کشته شد و سر از تنش برداشتند شاه عباس با فتح و فیروزی بهرات داخل گردید و بتخت جلال نشست و پس از تغییر و ترتیب امور کشوری و لشکری شاه عباس حکومت هرات را بحسین خان قورچی واگذاشت و رایت عزیمت بطرف مشهد برافراشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۷ و توقف شاه عباس باصفهان و فتوحات سپاه او در جنوب ایران و فوت شاهزاده مراد و رفتن اکبر شاه بجانب دکن و فتح احمد نگر بدست شاهزاده دانیال و تشکیل کمپانی هند در انگلستان

در این اوقات شاه عباس بیشتر ایام را در اصفهان بسر میبرد و باهتمام بسیاری در ساختن میدان و سایر ابنیه میفرمود و سپاه او در طرف فارستان و بنادر و بحرین فتوحات میمنوده و بر ممالک و قلمرو او شهری تازه میفزودند نیز شاهزاده مراد و اکبر شاه کورکانی پس از عودت از دکن بیاورز و سپاه دیار عدم شده بواسطه آنکه خان خانان در لشکری بجانب دکن با او مخالفت کرده بود از نظر اکبر شاه چند روزی بیفتاد و چون اکبر شاه از کشته شدن عبد الرحمن خان آزرده خاطر شده بود از این خود را لاهور باکره آمد و از آنجا عازم دکن گردید و شاهزاده دانیال با خان خانان برای تسخیر احمد نگر روانه شدند و چون چندی حکمران احمد نگر از رسیدن سپاه مغول آگهی یافت خواست باب مسالمت مفاتحت بگشاید که بزرگان درگاه بیارگاه او سپاه و ارکشته و چاندیبی بی یگانه ملکهای نام آور هنده بود و چند بار با سپاه اکبر شاه بمقابله مقاتله پرداخت و آنان را منهزم ساخت آنگاه شاهزاده دانیال بشهر ورگده اندونته های بسیار بچنگ آورده روانه خدمت پدر گردید هم در این اوقات فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا درگذشت و فیلیپ سوم بجایش نشست و نیز در پادشاه روسیه که آخرین پادشاه از ملوک روریک بود درگذشت و بوریس گودونوف اولین پادشاه از طبقه طرکن را بر او سلطنت روسیه نشست هم در این سال کلیسای انگلیسان شکیل کمپانی هند را باسم کمپانی تجارت کریکانه مردم و مقصد شان استیلای هندوستان بود دادند و در این سال مغاران سنه ۱۰۰۸ هزار و چهار صد و نود و نه میلادی بود نیز در همین سال میلادی بازی چهارم پادشاه فرانسه زوجه خود مکرفرنسه را بطلقه بحکم پاپ گرفته بود او را طلاق داد

بنیاد اندیشه

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۸ و رفتن شاه عباس از اصفهان بمشهد و تعیین محمد ابراهیم سلطان پس از ورود بحرات بحکمرانی بلخ و فوت ابراهیم سلطان و آمدن باقی خان از بلخ ببلخ و عودت شاه عباس باصفهان

در این سال شاه عباس پس از فراغت امور اصفهان عازم مشهد گردید و در انجام بهم اراوت بجای آورد و شبانه روز زائر پاک عقیدت و خلوص نیت در آستان ملک پاسبان سلطان سریر رضا مانند سایر زوار تکاران قیام مینمود و در این وقت از ترکستان خبر رسید که باقی سلطان ازبک پایه اقتدارش بلند گردید و سایر خانان ازبک را از پای درآورده با کمند اقبال خود مقید ساخته چنانچه پیر محمد خان را هلاک نموده و اموال او را متصرف گردیده کون خانان ترکستان را از درگاه کیوان بارگاه

شاهی چنین تمنا است که محمد ابراهیم سلطان نبیره جانی بیگ سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان ازبک و پیر محمد خان است بجای باقی خان پادشاه ترکستان فرماید شاه عباس فرمود و پس از رسیدن بحرات آنچه مقتضی است معمول خواهد شد و پس از چند روز موکب فرخنده کوکب شاه عباس زینت افزای هرات گردید و در مستقر الاسس محل نزول خود قیام گزید و حسین خان شاملو حکمران هرات خدمات شایسته نمود و در این وقت خدای نظربی هرخا کبوی نایل شده و شرحی در خصوص عبدالمؤمن خان حکمران بلخ مرقوم داشت و باز در باره محمد ابراهیم سلطان شرحی مرقوم رسانید شاه عباس امر فرمود تا باقی خان حاکم مشهد ابن حسین خان نبیره زنگ باتفاق محمد ابراهیم سلطان رهسپار بلخ گشتند و خدای نظربی نیز جهت ان پیکاری در نهضت عازم گردید و چون محمد ابراهیم سلطان نزدیک بلخ رسید تمامی بزرگان و اعیان بلخ در استقبال شتافته عبدالمؤمن خان طریق گریخت و محمد ابراهیم سلطان بلخ را در گردید و تخت حکمرانی نشست چون چندی از حکمرانی او بگذشت معتمدین و سادات نزد خدای نظربی در نزد محمد ابراهیم سلطان شکایت سعایت کردند و خدای نظربی کشته گشت و یار محمد میرزا بجای او برقرار شد و بساط عیش و شبانه روز پیچیده گردید و شرب باده و بوس و کنار ساده مشغول می و شد تا از کثرت شرب مدام بانواع اسقام مبتلا شد و روز بروز کمی گفت چون باقی خان کرار این وقت مجاصره حصار شادمان میپرداخت از فوت او آگهی یافت و شتاب محاصره برداشت و رایت عزیمت بطرف بلخ برافراشت و بدون مناقشه بلخ را در گردید و خدای محمد ابراهیم سلطان فراری شدند و چون شاه عباس از هرات عود نمود باصفهان فرمود بود باصفهان رسیده چگونگی را بعرض رسانیدند شاه عباس بر جوانی و مادالی او اسف خورد و هم در این سال میرزا خانی ترخان در بروان پور از گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۰۰ و رفتن شاه عباس پیاده بمشهد و توقف او سه ماه در مشهد و پیام فرستادن شاه عباس باقی خان ازبک و تصمیم او بر رفتن بلخ و شورش و مصره شدن چند تن از اعادی نعمت در حضرت آن علی پناه بسعادت بمقر تکرار حکمرانان در مقر

در این سال شاه عباس بر حسب نذری که کرده بود از اصفهان با پای پیاده عازم مشهد مقدسه شد و خود با او پیاده روی مرقوم خدمتی موفقت نمود و نذر یکی محمد زمان سلطان بایندری ترکمان مشهور بکاولی ده و دوم مهتر سلمان دنبلی رکابدار باشی و سوم میرزا هدایت الله اصفهانی نواده نجم ثانی و نوه زاده اعتماد الدوله آصف ثانی شاه عباس از عمارت نو سازد یا نخانه بمسجد جامع (چنین مسجدی عالیه در اصفهان نیست یک دروازه طوقی نیست و آن بعد شاید جامع بزرگ بوده است) تشریف فرما شد و روز دوم بدولت آباد دو سه چه خورمرکت فرموده همه جا اردوی شاهی و سپاه سواره و پیاده محترم رکاب بودند شاه عباس با آن شش تن رفیق پیاده رو پیاده طی طریق مینمود و پاهای او آبله آورده و مجروح شد ولی از عزم شاهانه او آن خسرو بلند همت صافی عقیدت کاسته نشد و آن شش تن با مرحوم آقا جلال منجم یزدی حساب فرسنگها را از روی طناب که هر فرسنگی دوازده هزار ذرع شرعی بود میپیمودند تا روز بیست و هشتم شاه عباس بمشهد رسید گویند از ملوک و سلاطین روی زمین کسی این کار را نموده بجز مرحوم آدم که او نیز بر حسب نذر از اصفهان تا بیت المقدس پیاده رفت و کارگذاران او راه را با فرشهای گل و یا چیزهای مفروش نموده بودند و بیت و زاده را از طرف دو راه طی نمود با نگاه شاه عباس شش راه رجب شعبان و رمضان

در مشهد بزیارت و طاعت و عبادت اوقات گذرانیده و مبلغی وافر خرج گنبد و بارگاه و صحن و رواق از قبل شمه انشای طلا و نقره و قالیهای پشمی ابریشمی و غیره نموده در این وقت شاه عباس باقی سلطان ازبک پیام فرستاد که چون محمد ابراهیم سلطان بامتی شده و بواده ایلچ فرستادیم و او با ایل چون درگذشت مناسب نبود باقی سلطان بدان اجازه و صلت ما ایلچی باید و آن شهر بتصرف نماید مناسب آنست که ایلچ باید و تن از کوه کان محمد ابراهیم سلطان واگذارد و هر گاه واگذار شود بدین وداعت شرعی و منافیت حمایت اخوت صمیم و شیخ الاسلام زمانه است که در بسترداد حقوق آنان مذاکره نمایند چون این خبر بباقی سلطان رسید پانج فرستاده گرآن دو طفل برزبان آیند و هدیه تصلح نیز بجا میآورم شاه عباس از مکنون واقف گردیده و فرمان بجمع سپاه و تهیه بنه و خرگاه داد و نهم در این سال شاهزاده دانیال بن الرشاه کورگانی بشمه امور کشیلای تمام یافت و بهادر نظام شاه بسیر گردید نیز باز در این سال هانری چهارم ماری و دیسی را بعقد مزاوجت در آورد و هم در این سال در مصر بوبشه آنکه خضر پاشا حکمران مصر قطع و اتاب بستریات علماء طلاب پس از آن آمال و بوان را کرده بود شورش شد و بیستم رمضان مردم بازار را بسته متوجه قاضی عسکری شده و باو متحد شده و آهنگ دیوانخانه کرده و کنجیا پاشا را کشته و چند تن دیگر از امرا و بزرگان مقتول و مجروح ساختند خضر پاشا سخت برنشسته و مقرری آنها را داده و آتش فتنه و بخموشی گذشت و چون این اخبار باسلامبول رفت فرمان عزل و بسیدن بجایش وزیر علی پاشا محافظ اسکندریه مصر گردید و علی پاشا مرد خاک ظالم خونریز بود بحدیکه هر زمان و هر روز چند تن را در خون خویش میغلطانید و مصر قحطی دست داد و اوضاع قرار نمود و بجایش هری بک برقرار شد او نیز بزودی درگذشت و بجای او هیرعثمان یک جای نشین گشت داد بود و تا از اسلامبول حاکم جدیدی تعیین گردید تا فوت سلطان محمد سوم که در سال هزار و دوازده روی داد

ذکر وقایع سنه و جمع شدن سپاه در مشهد و حرکت شاه عباس بعزم استیلای او بار دیگر و توجه او بجانب بلخ

در این سال چون اخراج شاه عباس مجتمع گشته از مشهد بجانب هرات عزیمت فرمود کثرت سپاه کیفیه خواه از سواره و پیاده و توپچیانه و پیاده و بنابکارش صاحب دفتر اصفهای ناصری نزدیک بشتاد هزار بود و سیصد عراده توپ و دو هزار تفنگچی مقرر شد و دی شاه عباس بود شاه با این کثرت جشت از هرات بادغیس آمده و دو ماه در بادغیس اطراق نمود و فوج در فوج سپاه بادغیس میرسید نیز بسیای از بزرگزادگان از بکان از روی کیوان شکوه و پیوسته شد که از آن جمله یار محمد میرزا و شاه خواجه و جهانگیر سلطان بودند که سوره هزار شاه عباس شدند و جهانگیر سلطان قبل از آن منتظر آمد و یار محمد میرزا با تا یقی او متقرر شد و مباشر حکمرانی آنان بجهت بخارا و بلخ از پیش روان شد و رباط توپچیانه بجهت بیک واگذار گردید و حسین خان شاملو حاکم هرات بکتش خان حاکم مرو و محراب خان قاجار حاکم خواف و رباط میل سلیمان حاکم فراه و نجف سلیمان حاکم قاین و سایر سران سپاه و بزرگان درگاه مرتب و پیش از پیش روان شد و بترتیب تصحیح و حرکت آمده نقاره خان با نوا هشتن کوس و کرنا پیشاپیش در حرکت بود و چون نزدیکی اندخود متقدمه سپاه بر سید قراجه قبقان جلادر با چند تن سوار مواجه گردید که قراولها شما آنها را دستگیر و بحضور شاه عباس آورده معلوم شد که او از جانب قبقان تابی

جاسوسی بوده و باقی خان با بیست هزار سوار در قرشی بوده است و برادر خود ولی محمد خان را پیام داده که از آب گذشته و بدین سوی آب آمده ولی محمد خان جواب فرستاده که از آمدن شاه عباس با سپاه فراوان و توپهای آتش فشان خبری نیست شاه عباس فرموده تا او را نگرداند متوجه او گردید چون مومن های سکران او را خود از آمدن سپاه مطلع کرده متحصن شده سپاه قزلباش قلعه را محاصره نمودند و توپهای آتش فشان گشاده و بهم کندن پرداختند چون مومن های او دست از او خود سحر کرده و شیخ نقشبندی که از اهل مشایخ بود به سلامت فرستاده و ایشان با یفت و مومن های و اشراف و اعیان با هدایای فراوان از قلعه بیرون آمده بعرض کیوان سریر رسانیدند شاه عباس هدایا و تحفها را قبول نفرموده و بآنان مستمر نموده و مومن های مخلع نموده و مرخص فرمود که باعث غربت خود بترکستان گردند نه محض تسخیر ولایت بوده بلکه بجهت خاطر شاهزادگان این راه را پیموده بودند فرمود تا رفته باقی خان بگوید و حکومت او خود را بمحمد سلیم سلطان باقی عرب محمد مرخص فرمود و از آنجا کوچ بجهت منزل خواجه کرگ نظر نمود و در اینجا خبر رسید که باقی خان از بلخ با بیست هزار سوار جرار از آب جیحون گذشته بطرف بلخ میآید شاه عباس نظر نمود تا نقارخانه شاه و یمانه نواختند و در مدت بیست روز قطع منازل نموده تا بظاهر بلخ رسیدند و بواسطه گرمی هوا گرفته کی فضاء نایابی آب بنهایت بوده و زحمت کشیده چون بظاهر بلخ سپاه شاه عباس رسیده اردوگاه وسیعی زدند از بکان بر سر آبجایی ریخته لاشه حیوانات را در آب جیحون انداختند بدین جهت چون اردوی شاه عباس بآبجایی رسیدند مشروب میشدند باندک زمانی ناخوشی در لشکر افتاده و از آن سوی باقی خان در شهر محصور گردیده و کاهی زده خوردی میشد عاقبت بواسطه کثرت ناخوشی در اردوی شاه عباس بدون حصول نتیجه شاه عباس بطرف خود حرکت نمود و چون مردمان او خود را پس از رفتن شاه سر بجا لغت برداشته بودند و از هوا و آب نیز وقتی بشوکت و حشمت قزلباش نگذشتند آن شهر گرفتار تاراج شده و سپاهیان گفتند که از بکان شهر فیشابور و هرات و سرخس و سایر بلاد را چاپیده و زن و مرد را اسیر بردند شاه عباس چند قدم منع فرمود سودی نبخشود بسیاری گرفتار شدند پس از تاراج اردو شاهرخ خان بهرات رسیدند شاه عباس بیست و نوزدهم بهمن جمعه بیستم یازدهم توقف فرمود و از هرات بمشهد رواز گشت و پس از زیارات و اعطای صدقات باصفهان رسیده و از شاه عباس اتفاقات ملوکانه بدین اوان انصراف یافت هم در این سال پس از رجعت شاه عباس از بلخ باقی خان مسرور گردیده و رایت عزیمت بجانب بدخشان برافراشت بدیع الزمان میرزا که از اولاد امجاد احرار نقشبندی و حکمران بدخشان بود بمحافظه و مدافعه پرداخت و عاقبت سر برتافت و بدخشان را باقی خان فرو گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۱ و بنا کردن شاه عباس چهار باغ را در اصفهان و شورش فرانسه

و در این سال شاه عباس بنای ساختن چهار باغ اصفهان که واقع در چهار طرف میدان نقش جهان اصفهان بود و الکذا و آن چهار باغ را باندک زمانی بپایان برد و بر رونق و شکوه اصفهان بیفزود و کنون که نگارنده این سطور بنگارش این اوراق در اصفهان اشتغال دارم از آن چهار باغ را و باغ را رشک بهشت برین دانم آن قوی دیگر نیز بی رونق و پریشان بود و دست استبداد حالیه مهدیمیرزای خلف السلطان پسر ناصرالدین شاه و ایام سی ساله حکمرانیش در اصفهان ریشه بنای صفویه را کنده و عمارات میدان نقش جهان را ویران و منزلگه زاغان و بوم ان نموده و بالجمله نیز در این سال سپاه شاه عباس

و آذربایجان فتوحات نموده در قفقازیه قلعه ایروان را گشودند نیز در این سال بیشتر اعیان و اشراف مملکت فرانسه
برضد نازی شش شورش نمودند و سپاه شاهی آنان را مغلوب ساخت نیز در این سال شیخ ابوالفضل هنگامی
که از دکن حرکت میکرد چون هنوز یک کوا میل رسید جمعی راه تعرض بر او بستند و مواشی او را ربوده و او را کشتند چون این خبر
باکبر شاه رسید بی اندازه متالم گردید بر نعش گویند کشته شدن شیخ ابوالفضل محرک شاهزاده سلیم بن اکبر شاه بود
زیرا اکبر شاه با شاهزاده ابوالفضل عقیده و اثری بازو عجیب تر آن ست شده بود نیز در این سال یعنی یک فارغ از مشاهیر گذ

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۲ وفوت سلطان محمد خان سوم عثمانی وجلوس سلطان احمد خان اول

در این سال سلطان محمد خان سوم عثمانی پس از سی و هفت سال زندگانی و مدت نه سال و دو ماه حکمرانی درگذشت و بجای
سلطان احمد اول عثمانی بسن سیزده سالگی بر سریر سلطنت آل عثمان نشست و مناسبت آنکه مصر حکمران با سطوت و صولتی
نداشت ابراهیم پاشا حکمرانی مصر فرستاده و چون مصر رسید اهوای عساکر را در مصر کم نمود در این سال اسه بزرگی
خان در نزدیکی بغداد با عساکر عثمانی تلاقی نموده آشنا رشکست نیز در این سال که مقارن سنه هزار و شصد و شش هجری
بود و لایات ملکه انگلیس درگذشت و پسر او که پسر عمی بستر ملکه اکس بود بتخت سلطنت انگلستان نشست و موسوم
بجراک اول گشت و از این سنه مملکت اکس و خاک انگلستان در تحت سلطنت یک پادشاه در آمد

طبقه چهارم سلاطین انگلستان معروف باستیوت هشت نفر بوده اند که از
سنه ۱۶۰۳ این سال میلادی تا سال هزار و شصد و شصت و هشت که سال انقلاب
بزرگ انگلستان بود مدت سلطنتشان بطول انجامید

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۳ وفتوحات شاه عباس در قفقازیه وشورش در مصر وکشته شدن ابراهیم پاشا حکمران مصر واعدن محمد پاشا بحکومت مصر

در این سال سپاه شاه عباس در قفقازیه فتوحاتی نمودند و عساکر عثمانی شکست فاحشه یافته ایروان و قراباغ متصرف شدند
و شریف پاشا سپهدار عثمانی را اسیر کرده بایران آوردند هم در این سال عساکر مصری شورش نموده و بجهت تقسیم
ریسح المالی اجتماع کرده و دو قسم شدند گروهی بابراهیم پاشا حکمران مصر یه حمله آوردند و او را مغلوب نموده از پای در آوردند و
محله بولاق جمع شدند و از آنجا حرکت کرده قلعه را گرد ابراهیم پاشا و اتباع او بسته بودند و محاصره نمودند و پانزده تن از سپاهیان آن
داخل شده نزد او بمحبت برون سراپا آمدند و با ابراهیم پاشا یک تن گرابیر محمد بن خسرو را کشته و سر او را نشان بریده
و بیرون شدند و آن دو سر را بر دروازه باب النصر بیاویختند چون این اخبار باسلامبول رسید سلطان احمد
خان اول عثمانی وزیر محمد پاشا کورجی را بحکمرانی مصر فرستاده و محمد پاشا در سنه ۱۰۱۴ وارد مصر و سای شورشیان را
گرفتار کرده و بکشت و در مدت هفت ماه نزدیک دو صد تن از سرکشان را سر از تن برداشت و پس از او وزیر
حسن پاشا حکمران مصر شد نیز در این سال شکیبی اصفهانی و میرزا مشربی و عیسی شاملو از شعرای آن عهد درگذشتند
نیز در این سال جلال الدین اکبر شاه کورکانی و پسر شیخ ابوالفضل درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۴ وفوت اکبر شاه کورکانی وجلوس جهانگیر شاه

دراین سال جلال الدین اکبرشاه کورکانی بن همایون شاه بن ظهیرالدین بابرشاه کورکانی پس از پنجاه و یک سال سلطنت و کشورستانی درگذشت اکبرشاه دستخوش خبره عمره و سعادت بسیار از فرزندان ماده و فرزندزاده و سرکشیها و دشت خونی شاهزاده سلیم بدیه خاصه از کشته شدن شیخ ابوالفضل کرد ۱۰۱۱ هزار و یازده کشته گردید و آن عالم بزرگوار را تاریخی جامع فارسی ست کرد باره اکبرشاه نوشته است زمان فوتش و بایان آن سلطنت شاهزاده سلیم نمیدانند از بس که خشن و پلنگ طبیعت و تند مزاج بود چنانچه یکبار از مجرمین که خلاف مختصری کرده بود زنده پوست از تنش برکنده و چون این خبر باکبرشاه رسید گفت من حتی نمیشنیدن پوست از تن زنده آدمی می کشد و چون اکبرشاه را فرزند پسری دیگر نبود با آنکه بزرگان درگاه روی دل بسوی خسرو پسر سلیم داشتند باز آنان را بخواست ایزد و جانشینی شاهزاده سلیم را باز گزار کرده بدست خود پارچه فی سلیم داد و گفت بر سر بند که شاهنشاه هندوستان تو شی و پس از فوت او سلیم در اکبرآباد با ورنگ جهانبانی برآمده خود را جهانگیر شاه نامید و بزرگان درگاه و سران سپاه را بنواخت و هریک را بخراخور شان و مقام منصبی ساخت هم دراین سال در ملکت فرانسه ایجاد و قرنامه شده موسوم به امر کور هفته کی گردید نیز در روسیه شورشی بزرگ شده شوریشیان پس از فوت بوریس پادشاه روسیه زن و پسرش را نیز بکشتند و دیمتری نامی بتخت سلطنت روسیه برآمد

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و فتوحات شاه عباس در قفقازیه و شکست سپاه عثمانی و موقوفات شاه عباس و شورش در روسیه و عزل حسن پاشا از منصب و تعیین وزیر محمد پاشا بحکومت مصر

دراین اوان شاه عباس گنجه را در قفقازیه فروگرفت و محمد پاشا محافظ گنجه را اسیر کرده بازندران فرستاد و محمد خان زیاد اغلی قاجار را بحکمرانی گنجه گماشت و رایت عزیمت بجانب تفلیس برافراشت عبداللطیف پاشا حکمران تفلیس چون در خود تاب مقاومت ندید تفلیس تسلیم نموده شاه عباس علی علی خان شاملو را بحکمرانی شهر تفلیس تعیین فرمود و پس از آن امر بتعمیر قلعه ایروان داده و آهنگ شامی کرده بسپاهیان و قاصر از گرفت و اندک زمانی شامی نیز مفتوح شد شاه عباس ذوالفقار خان قراماتور را بحکومت شامی نامزد فرمود آنگاه شاه عباس با مقام بسیار حرکت بجانب تبریز نموده و سپاه را مرخص فرموده و خود با خویش خویش ملازم شده گردیده و پس از زیارت مرقد امجاد و بذل انعامات عظیمه بجانب اصفهان شتافت هم دراین سال شاه عباس نامی املاک و اعیان و چهار بازار اصفهان و تمام کاروانسرای خود را بخط شیخ بهائی وقف چهارده معصوم نموده نیز دراین سال شاه عباس یادگار علی سلطان تلاش را بعنوان سالت و ادای تهنیت بدربار نزد نورالدین جهانگیر شاه کورکانی فرستاد هم دراین سال میرزا شاهرخ حکمران اکوزبه خشان درگذشت و بین عثمانی و طرسیش معاهده شد که تا بیست سال باهم جنگ نکنند و در روسیه شاه لیسکی نامی رئیس شوریشیان دیمتری را از سلطنت خلع ساخت و اکبار و بکشت و خود بسلطنت برآمد نیز در ملکت سوید شارل هم بلوس نمود هم دراین سال یکنازار نوادگان انگل و دیسنام از خط شمال راهی بطرف هندوستان پیدا نموده و راهنمی گروه انگلیزیه را نیز پیدا کرد یعنی هم راهی بطرف هندوستان و هم خاکی از گروه انگلیزیه کشاف نمود نیز دراین سال حسن پاشا از حکمرانی مصر معزول شده و وزیر محمد پاشا

ذکر وقایع سنه و فرار خسرو میرزا از پدر خود و جهان گیر شاه و گرفتاری او و آمدن جهان گیر شاه بکابل و رفتن عساکر عثمانی بطرف آذربایجان

در این سال شاهزاده خسرو میرزا از پدر خود جهان گیر شاه آزرده خاطر گردیده در شبی با پنجاه تن از ملازمان خود بطرف ختلی گریخت چون جهانگیر شاه در همان نیم شب چندتن از عاقب او فرستاده قبل از برآمدن آفتاب خود نیز با لشکر موجه و به دنبال آنان رسپار شد خسرو در اندک مسافتی که رسیده تن بود و ندیم رسیده و آنان را باخود متفق ساخت و بجانب ختلی شتافت و هرچه در راه یافت تاراج برد و باختلی گذشت و هنوز بمنجاب نرسیده بود که بیش از ده هزار سوار و پیاده بوی پیوسته و او هرچه از نقد و جنس یافت بسپاهیان میبخشید بدین سبب در اندک وقتی سپاه بسیار یافت تا گاه بلاهور رسیده مالی بدست آورده و فکر تحصن و قلعه داری بود که شنید جهانگیر رسید با چهار بعزم استقبال سپاه فرستاد و پس از مقابله و مقاتله سر برتافت و بسوی کابل روان شد و چون میخواست از رودی بجایی گذرد کشتی او گل نشست و قشونیکه برای گرفتاری او بدنبالش بوده رسیدند و او را گرفتار نموده و دست بسته نزد جهانگیر آوردند شاه زاده باز نوازش این حرکت را نموده و کسانیکه او را بدین جسارت واداشته بودند خسرو گناه همه را بگردن خود گرفت جهانگیر دست تن را بدترین قسمی کرد این کار با او صورت بسته بود که بگشت و او را بزندان انداخت آنگاه جهانگیر آهنگ کابل نمود و همین قسم خسرو نیز بکابل آورده و چون جهانگیر کابل رسید انواع شفاعات خسرو را نزد مکنه کابل بمیان داشت و پس از چندی مهد پدری و حق فرزندش نیز بحرکت آمده او را از زندان بیرون آورد و او را باغ بابر شاهی کابل آورده ساخت و میخواست او را بر سر کار آورد ولی شنید که با او جمعی متفق و کشتن جهانگیر بوده اند این سبب باز او را از نظر انداخت و همپا اگر شد نیز در این سال عساکر عثمانی بطرف آذربایجان شتافته و از جنگ با قزلباش سر برتافتند نیز شاه عباس از اصفهان بطرف اردبیل روانه شده و محراب خان قاجار بحکمرانی مرو فرستاده و نیز جهانگیر شاه بنگاله را استیلا یافت نیز فلکی کشمیری بکمری تربتی دگذشتند

ذکر وقایع سنه و رفتن شاه عباس بآذربایجان و شورش و مصدر اخراج اعراب از اسپاینا

در این سال شاه عباس متوجه آذربایجان شد و چون خبر فوت حاتم بیک اعتماد الدوله را که در حوالی قلعه ای دوم فجاءة گذشته بود شنید پسر او طالب خان را بمنصب او برقرار کرده و قلعه مرافه را از قباد خان کرمی منتزع ساخت و با انتظام امور آذربایجان پرداخت نیز در این سال چندتن از خان زادگان درگاه شاه عباس پناه آورده نیز در این سال در حصر شورش شده مردم یک تن را بریاست سلطنت برداشتند و کسی را از منصب قتل آورده نگذاشتند محمد شاه بدیری نموده برخی از سران سپاه و توپچیان را باخود متحد ساخت با شش توپ بطرف شورشیان تاخت و آنها را هزیمت داده و هفتاد و هفت تن را گرفتار و همه را سزا داد تن برداشت که اهلیت و سکوت دوباره در حصر حکم فرا شد هم در این سال سلطان احمد خان اول عثمانی قشونی برای تادیب جان فولاد حکمران حلب و امیر فخر الدین حاکم لبنان کشیده آنان را مطیع ساخت

هم در این سال تمام اعرابی که در خاک اسپانیا بودند بحکم پادشاه اسپانیا خارج شدند نیز شاه نقی الدین محمد نسابه شیرازی در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۱ و استیلای سپاه شاه عباس بعد از جنگ با شاهین بیک حکمران قندهار و بنای مسجد شیخ لطف الله بامر شاه عباس در اصفهان

در این سال میرزین العابدین شبیره عمده کمی از قندهار بعراق آمده شکایت از ستمهای یکه حکمران قندهار نمود و چون این حکایت بسمع شاه عباس رسید بحسین خان امیر الامرای خراسان فرمان داد تا او را در فراه جای داده خرج معیشت او را بپردازد پس میرزین العابدین دست زن و دو فرزند خود را از قندهار بخانه او بیاورد و ستمهای یکه مانع گردید و گروهی گذارد میرزین العابدین در فراه بواسطه دلپذیری شأن از زن و فرزندان خسرو بیک حاکم فراه را محرک شد که رفته مست را فرو گیرد و او نیز حکمران کل خانه با جمعی از قزلباشش طرف بست رفته شده و در نیمه شبی بآنجا رسیده بر اهالی خویشان میرزین العابدین تعلق بست وارد گردید حسین بیک برادر شش حسن بیک ایلی ما خر بجا بپرداخته و حسین بیک حاکم بست کشته شد و حسن بیک فرار نموده در قندهار شاهین بیک را از این امر خبردار نمود چون شاهین از دست فتن بست خبر یافت با سپاهی فراوان و زله خان حاکم تلاب او بس بهادر حاکم زمین داور و خیزه طرف بست لشکر کشید از آن وی چون حسین خان از وقایع بست خبر گرفت قشونی بحمایت خسرو بیک برنجاح بستعجال بفرستاد که آنان بزله خان و اورس بیک جنگ جنی نمودند و زله خان مجروح و دستگیر گردید و اورس بهادر خان کشته گردید و سپاهشان منهزم شدند شاهی بیک با بقیه سپاه و قیه بنده و قورکاه بپرداخت دروازه بست ساخت و خود نیز برسیده بست او بندان نمود پس از جنگ و شیلک توپ تفنگ حاکمت شاهی بیک از فیل مخاطبه و سواران داور افتاده از جنگ برگشتند شکست خورده بطرف قندهار شتافتند و بست متصرف گردیدند از یاران باقی مانده زله خان بجنی گرفتار آن زادبیر از عباس گذرانیدند نیز در این سال شاه عباس بنای مسجد شیخ لطف الله را گذارده بسبب آنکه این جامع بنام شیخ لطف الله آن بود که شیخ از زاهدان و عبادان اول کسی بود که در آن مسجد نماز گذارد و بدین جهت بنام او مشهور شده و این مسجد از درون و برون کاشیهای معرق ساخته و پرداخته شد که نظیر این بناء آن کاشی امروز در هیچ یک از ممالک سلاطین متمدن دنیا یافت نمیشود افسوس که امور در اصفهان واقع شده است که در هیچ شهر دیگر واقع نشده و نیستند بهمین جهت عمارات بی نظیر یافت میشود هم در این سال نذر خان از بلخ و بدخشان استقلال یافت هم در این سال بازی بهادر پادشاه فرنگ بدست یک تن کشته گشت و پسرش لوی سیزده سال سن داشت بجایش برقرار شد نیز در این سال هوانه سپانیا انگلیسیا از شهر جاوه بیرون نموده شهر جتاوه را بنیاد کردند

ذکر وقایع سنه ۱۰۱۲ و ساختن شاه عباس راه های مازندران را و ازدواج جهانگیر شاه کورکانی نورجهان بیگم را

در این سال شاه عباس راه های مازندران را درست و شهر فرح آباد را بپرداخت و در وسط فرح آباد شهری روان ساخت و تا سال هزار و سی و یک معماران و بنایان و مازندران با تمام کار بپرداختند نیز در این سال جهانگیر شاه کورکانی نورجهان بیگم را که در حسن و جمال و فضل و کمال ملکه خوبرویان و هوشمندان بود بعقد ازدواج درآورد و سرگذشت نورجهان

بیگم یک از سرگذشتهای نادره غریبه است که کاشتنش از موضوع این کتاب خارجست والا مبادرت مینمود
این سال خانه پاشا معزول بحکومت مصر برقرار شد و اعاده صلح و معاهده بین شاه عباس و سلطان احمد خان گردید
این سال بعضی از مذهبیها بزیارت مسافرت کرده و شاه را بی پادشاه سیاحت کرده بود

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۱ و سنه ۱۰۲۲ و رفتن شاه عباس بگیلان و بنیاد کاروانسراها و آب انبارها در ایران

در این اوقات شاه متوجه گیلان گردید از آنجا آهنگ مشهد نموده پس از سه روز بتوقف و زیارت مشهد آن تعویذ بزرگ
مالی وافر جنسی و نقدی و اموال را وقف او و نیابان و نذری بسانت پس از اتمام این امور و سیصد باسوار کشوری بر
و بازماندگان آن مدد اشرف السلاطین را بسیاری کرد و در راه کاروانسراها بسیاری داده و بنیاد آب انبارها نهاد
نجاوه آسوده باشند نیز در این اوقات شاه عباس آهنگ گرجستان فرموده پس از تنظیم بلاد بطرف قراباغ حرکت فرمود
و تا پایان این سال در گرجستان و قفقازیه اقامت نمود هم در این اوقات ملا عبدالله شوشتری و بعضی استرابادی
در گذشتند نیز حاکم قندهار وفات یافت و پورتغالیها در هند عباس ایران که چند ماه سه ماه مینشد عباس شد مرکز تجارتخانه
بنشیانها نمود و دولت و هم بهره طوایف آلمان در گذشت و بجایش ایاس برقرار گشت نیز شیل نامی از بنجای خانواده
رومانوف تخت سلطنت روسیه نشست و میرزا رفیع صدر انی از مشاهیر و شاعران نکلو شاعر در گذشت و شاعران شاعر اردو
شاه عباس صفوی یک قرارداد که در مدت مدت علی مرتضی گفته هر بیتش تاریخ سکوت ماه و اه

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۳ و رفتن شاه عباس بگرجستان و صدارت میرزا غیاث الدین علمدار و انعقاد اتفاق نکلیس با ایران و اخراج کردن پورتغالیها از بنادر ایران و شرح عساکر و امیر

در این سال شاه عباس آهنگ گرجستان فرمود و پس از تنظیم امور مهمه نگرانی آن ایالت را بعیسی خان میرزا پسر گرگین میرزا
بدین سلاح و نقل شده بود ارزانی داشت و بسمت طرف قراباغ برداشت نیز در این سال میرزا غیاث الدین
پدر نورجهان بیگم که بعد جهانگیر شاه کبر شاه گردانی بود بمنصب وزارت صدارت جهانگیر برقرار شد نیز برادر نورجهان
بیگم اصفهان بمنصب سالاری کل قشون منصوب گردید و در واقع از نهایت حسن درایت و کفایت این مکلفه گردیده
دانش نام پادشاه در هم و دینار منقوش شد و کفایت کاروانی بدرجه اعلی رسید جهانگیر شاه را کشور وجود و شهرستان
اخلاق منظم گردید و مکلفش نیز بترقیات بسیار رسید نیز در این سال سفرای نکلیس با اصفهان رسیدند بجهت اخراج پورتغالیها
از بنادر خلیج فارس تحقیق گردیده و آنها را بسیاری بدان نموده هم در این سال صفه عظم عثمانی و وزیر عسکر بجهت بعضی
فرستادگان بعضی فتنه انگیزان ساکت کننده آنان چون بدرسیدند مطالبه مالیکه از صفه عظم بر سر محمد پاشا داشتند
نموده و بعضه باقی نموده و رد جابسیه جای گزیده و هر قدر محمد پاشا خواست آنان را متقاعد سازد که روانه بطرف بعضی شوند
نشدند و در خود در سیم کشی کرده و تو پها نصب بسیه نموده محمد پاشا آنان را محاصره نموده تسلیم شدند حرکت بطرف بعضی نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۴ و سنه ۱۰۲۵ رفع فتنه گرجستان و نزول و نصب و زاد در ایران فتنه در آذربایجان

در این اوقات شاه عباس برای رفع فتنه گرجستان حرکت فرموده سپاهی بسیار بگرجستان گسیل داشت تا رفع فتنه

فساد بگرویده نیز قاضی حسن خان را بجهت آن مصالحه بدربار عثمانی فرستاده او بروفق مرام شاه عباس بازگشت و از منصب صدارت عزل گشت و همان روز معزولی درگذشت و بجایش قاضی سلطان متولی شده بمسند صدارت نشست نیز دراین سال شاه عباس از گرجستان بازندران رسیده وقتی بیارمیده واز مازندران آهنگ قفقازیه نموده واز آنجا بقفلیس رفته وپس از انتظام امور آن سامان عودت فرموده نیز در آذربایجان بین کرده او پیرداق خان بیکلربکی تبریز جنگ درگرفت و قلعه وجوی گشته شدند نیز دراین اوقات نقیب خان قزوینی و ضیاء الدین محمد کاشی از شعراء و ملک سیه نخلی از مشاهیر درگذشتند ودراین سال نیز شهر بایکر عثمانی از احریش گرفته مسترد داشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۶ و جنگ بین ایران و عثمانی و فوت حاکم هرات و حکومت احمد پاشا و فوت سلطان احمد خان مرد م عثمانی و جلوس سلطان مصطفی اول

دراین سال سلطان احمد خان اول عثمانی سپاهی بسپهداری محمد پاشا بجانب ایروان فرستاده و امیر گونه خان قاجار بدانجا وحی فضه ایروان قیام کرده عثمانیها صولات متواتره آورده و کامیاب نشده عاقبت محمد پاشا خجل عودت بگوفت و پس از رفتن او با سلامبول شاه عباس ایروان آمده و بیرگونه و سایرین که در محافظت ایران خدمات نمایان کرده بودند بخلوع فاخره و مناصب عالیه نوازش داده و بجلوت برافراشت نیز دراین سال حسین خان حکمران هرات درگذشت و شاه عباس حسن خان پسرش را بحکومت هرات گماشت هم دراین سال احمد پاشا دفعتا بحکمرانی مصر برقرار شده و از جانب سلطان احمد خان عثمانی بدو فرمان رسید که هزار خبر سر از صدری حرکت داده احمد پاشا آنان را بسرداری مصالح کمک امیر حاج روانه نموده و بنیاد انتظام کردم و دراین سال سلطان احمد خان عثمانی پس از بیست پنج سال زندگانی و از ده سال حکمرانی درگذشت و بجایش برادرش سلطان مصطفی اول بتخت سلطنت نشست ولی پس از هفده ماه هشت از خلوع گشت و پس از چهارده سال محبوس بودن دوباره مجلوس گشت نیز دراین سال که مقارن سنه هزار و شصد و نوزده میلادی بود شکسپیر شاعر معروف انگلیس گذشت و شرح حال حیات او را در جلد چهارم در ضمن آن کتاب خواهیم نگاشت هم دراین سال ماثیل بیک بهنی گشته شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۲۷ و خلع سلطان مصطفی خان عثمانی و جلوس عثمان خان و جنگ ایران و عثمانی و عزل احمد پاشا از حکومت مصر و نصب مصطفی پاشا بدان و تسخیر قلعه جنبار بگرشاسپ میر

دراین سال پس از خلع شدن سلطان مصطفی خان اول سلطان عثمانی صدر اعظم بدولت بونصر عثمان خان تا بسلطنت برداشتند سلطان عثمان خان ثانی چون تجربت جهانبانی نمکن گشت خیل پاشا را که در لشکرکشی بی نظیر بود سپهسالار قشون فرموده و بجانب ایران و آذربایجان فرستاد چون خبر جنبش سپاه عثمانی در آذربایجان انتشار یافت شاه عباس قزلباشای بیک راتب خانی و سپهسالاری داده و بجنگ عثمانی فرستاد و پس از مقابله و مقاتله عثمانیها شکست یافتند و از میدان جنگ سر برتافتند نیز دراین سال جهانگیر شاه پادشاه هندوستان نامه دوستانه با هدایای ممتاز بخدمت شاه عباس فرستاد نیز پادشاه روس نامه طولانی و هدایای بسیار بدربار شاه عباس داده و داشت نیز دراین سال امیر چاپشلو حاکم مصر معزول شده و بجایش مصطفی پاشا ثانی بحکومت مصر برقرار گردیده و در هفتم شوال از درب مصر سپاهیان شورش نموده و همی بگشتند و بسیاری فرار کرده سلطان عثمان خان دوم مصطفی پاشا را روانه مصر داشت این نیز حکمرانیش شش ماه نیج

ماه و پانزده روز میکشید نیز دراین سال جهانگیر شاه با فرزندش شاهزاده خرم که لقب شاه جهان یافته بود آهنگ گجرات نمود و از آنجا روانه کشمیر شد شاهزاده پرویز که بسن و عمر از شاه جهان بزرگتر بود و در کفایت و شجاعت کمتر تمایل شاه را بابرادر کوچکش بدیده استحسان

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۱ و توقف شاه عباس در اصفهان و توجه او بتعمیر اصفهان و عزل معتمد خان پاشا و نصب مصطفی پاشا در مصر و حکومت جعفر پاشا در مصر و ظهور ناخوشی وبا در مصر عزل جعفر پاشا و نصب مصطفی پاشا در مصر

دراین سال شاه عباس در اصفهان دارالملک جهانبانی نشسته بود و در تعمیر شهر و ساختن ابنیه های رفیعه همتی فوق العاده مبذول میفرمود چنانچه مقرر داشت تا مهندسان بنسبت مرتبه آب و دخانه کاروان را بآب و دخانه نوابند رود مهم موسوم کاریز راهت در اصفهان ملحق نمایند و کوه های فاصله بین این دو رود خانه را بشکافند و متصل نمایند و مهندسان معاملان در پی کار رفتند مدتها زحمت کشیدند و کوه را منفصل نمودند و بمقصود حاصل نشد نیز دراین سال سیای ارزانی و گرجیکه آنان را از قفقاز بازندران نقل داده بودند مسلمان شدند هم دراین سال که حکومت مصر با وزیر جعفر پاشا بود در مصر ناخوشی مخوفی و بانطور بود و تا آخر جمادی الثانی مدت نه ماه گذشته داشت و بیشتر گرفتاران بدین مرض جوانان پانزده ساله تا بیست و پنج ساله بودند و دراین اندک وقت سیصد و شصت هزار تن مصری از این مرض تلف شد و پس از جعفر پاشا حکومت مصر بمصطفی پاشا شده او محض ورود مصطفی یک کلی که سبب قشر از زمان حکمرانی مصطفی پاشا شده بود گرفت و معدوم ساخت کار تنظیم و تنسیق پرداخت هم دراین سال حکیم منصور لاهیجانی و ملا مومن حسین یزدی در گذشتند هم دراین سال سیب زمینی (طاطم) را از راه پکا بانگلستان آوردند و دارو پا رایج شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و فرستادن جهانگیر شاه فرزند خود شاه جهان را بدکن و فوت شاهزاده خسرو و آمدن انگلیسها عبد سورت بازن جهانگیر شاه و خارج شدن پرتغالیها

دراین وقات جهانگیر شاه فرزند خود شاه جهان را فرمان داد تا با لشکری فراوان و توپهای آتش فشان راه دکن گیرد و قلعه ملک عنبر را بخواباند شاه جهان و برادر خود شاهزاده خسرو را همراه خود و همراه برد و چون بدکن رسید بمقابله ملک عنبر شتافت و پس از جنگ سخت ملک عنبر شکست یافت و از میدان جنگ سر بر تافت و بواسطه عطان عرب بنا راه آشتی و مصالحت گشود و مال بسیار و غرامتی بی شمار بداد و براساس مسالمت بمصالحت را محکم نمود و دراین بین شاهزاده خسرو کشته گشت و کشنده او پیدا نگشت و برخی را گمان این شد که خسرو او را بکشتن داده شاه جهان در مرگ برادر بی اندازه جزع و زاری و فزع و بی قراری نمود که مردم را شک نماند نیز دراین سال شاه عباس ابو طالب خان را از وزارت اعظم بدرجه خت و سلمان خان استاجلو را بمنصب وزارت مفتخر ساخت نیز تخته خان از تمهید مصالحه روانه اسلامبول گردید و فرستاده جهانگیر شاه با انگلیسها بجهت خارج نمودن پرتغالیها از هند باب مکالمه گشود و بخواهش انگلیسها قطعه زمینی از بندر سورت بآنها بداد و متدرجا کمپانی انگلیس در هندوستان صاحب نفوذ گشت تا حافت طبقه ملوک کورکانیان که از نژاد تیمور جهانگیر شاه بودند بدست انگلیسها منقرض گشتند نیز دراین سال هزاره سی شیخ محمد عاملی که تخلص هائی میکرد در گذشت نیز دراین سال مصطفی پاشا از حکمرانی مصر معزول شد و بجایش حسین پاشا برقرار گردید و آب نیل فیضان نمود و بسیار از اراضی را فرو گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۶ و رفتن شاه عباس بطرف قندهار و فتح آن شهر و عودت او و بهرات و خارج شدن پرتغالیها از بنادر ایران

در این سال شاه عباس مناسب دانست که از خاندان سلطنت همایون شاه ابن نامیرالدین بابر شاه قندهار بایران دعوت شده بود و پس از شاه طماسب کسی متعرض تصرف قندهار نشده بود قندهار بدست ملوک ترکستان گاهی و بتصرف پادشاهان کورگانی هندوستان اوقاتی میبود و مصمم بود قندهار را گرفته در موسم جلوسی ثانی از اصفهان با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان آهنگ خراسان فرموده پس از طی منازل بغراه رسیده در آنجا شنیدند که عبدالعزیزخان حکمران قندهار قلعه دار بینوا شاه عباس خسرو سلطان پارسوگی با فوجی از بهادران لشکر شکن بطرف قلعه زمین داور فرستاده خود کوچ بر سر کوچ بطرف قندهار براند چون بظاهر قندهار رسیدند آن شهر زفرو گرفت اسپاه قزلباش بهمه چیز پرداختند عبدالعزیزخان چون کثرت سپاه و آلات جنگ را بدید از قلعه داری دست بکشید و چند تن بیرون فرستاده و اطمینان یافت دروازه بگشاد شاه عباس قندهار را در گرفته و طبقات خان و اکابر را بار یافتند و از اشفاقات خسروانه مستقی بی اندازه و یافتند شاه عباس فرمان داد تا نامه سوءت ختام بجهان گیر شاه پادشاه هندوستان نگاشته و پرده از حقایق احوال قندهار برداشتند و کارکنان جهانگیر شاه را با افزایش گرانمایه روانه هندوستان داشتند و چون آغاز گرما شد شاه عباس آهنگ عودت بفرمود و گنجعلی خان را بحکمرانی قندهار گذاشت و از راه خوار و خوجستان در هشت بیستم روز بطریق قمیرزا کوه بهرات وارد گردید نیز در این سال محمد خان حکمران ترکستان بتالی ابعدیا بدربار شاه ایران فرستاده هر در این سال پرتغالیها از بنادر هرموز بجوت نگلیس و دریا بایران و زنگی بیرون شده و امام قلیخان امیرالامرای فارس آنجا را متصرف شده و پرتغالیها قلعه لی را سر کرده ساخته بودند که بحکم شاه عباس خراب گردید و بندر بندیدی باسم بندر عباسی بنا شد نیز در این سال فلیپ سوم پادشاه اسپانیا درگذشت و پسرش فلیپ چهارم بجایش نشست نیز در این سال پیر پاپ بمرد و نیز هیربوا عالی و شیخ لطف الله در گذشتند در این شیخ لطف الله بود که مسجد گوهرشاد بی نظیر شاه عباس که تماشای اکناف عالم ساخته شده و واقع در میدان نقش جهان اصفهان بود بهست کنون بنامش مشهور و باقی است نیز در این سال قاسم علی امیر سید عبدالعزیز کرازمشا میرزا در گذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۷ و استیلای شاه عباس بر اقلیم عرب و بغداد و تعمیر آن بلاد و خلع و کشته شدن سلطان عثمان خان عثمانی و نصب سلطان مصطفی خان و عزل حسین پاشا از صدر و حکومت محمد پاشا و صدر آمدن ابراهیم پاشا بصدر

در این سال شاه عباس عزم تسخیر بغداد از اصفهان عزیمت فرمود چه که عراق عرب را شاه اسماعیل صفوی فتح نموده بود و تا حدود تکریت از طرف پادشاهان صفویه حکمرانان برای آنجا فرستاده میشد چون شاه عباس با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان بحوالی حضرت ابوحنیفه امام اعظم رسیده و پیام بر افراشت حاکم بغداد چون سر بدافعه قیام نمود پس از اندک کوششی چند تن از مشایخ و سادات و علماء را بشفاعت بر بالیوز و ابواب بغداد را بگشاد شاه عباس بغداد وارد گردید و پس از تعظیم مزار و مجوی جنود بعزم زیارت مضاجع ائمه اطهار علیهم السلام عازم کربلا و نجف و سرمن رای گردید و صفی قلیخان را بحکومت بغداد و تعیین فرمود و قرچقای خان را برای فتح موصل و خان احمد خان را والی گیلان گرگ روانه داشت و آنان نیز باندک وقتی آن نقاط را متصرف شدند

و شاه عباس چون بنجف رسید ندا آنکه شاه اسماعیل هر که زده بود و از فرات آب بد و میرفت فسخان داد تا پاک کردند و تا کوفه رسانیدند با نجمله پادشاه دین پناه شاه عباس در تمام اماکنه شریفه و بقاع متبرکه عراق عرب از کاظمین و سامره و کوفه و نجف کربلا در تعمیر و ترمیم و تزیین و احسانات اتفاقات کوتاهی نکرده هر گونه فرمایش و اسباب آنچه بجهت یک مقبره باشد و عالی با فیر صرف آنجا فرموده که حالیه متاثفانه این اماکن شریفه با آن همه موقوفات و اسباب اوقات گران قیمت آنها با تیر فعیل سپهر طلعت حسین پادشاه مجاز بهند او بوده و در تمامی دولت انگلیس است نیز در سال نیک بچهار سپاهیان او اهالی اسلامبول شورش نموده سلطان خان دوم عثمانی را خلع و حبس کشتند و سلطان مصطفی خان اول را از حبس آورده باز او را بر سریر سلطنت نشانیدند نیز در این سال حسین پاشا از حکمرانی مصر معزول شد و چون باسلامبول رسید بمنصب صدارت نایل گشت و سلطان عثمان خان دوم قبل از خلع و کشته شدنش محمد پاشا بجای حسین پاشا بحکمرانی مصر برگزیده بود و هنوز محمد پاشا از اسلامبول حرکت نکرده بود که سلطان عثمان خان دوم مخلوع و مقتول شد و چون حسین پاشا صدارت یافت ابراهیم پاشا را بحکمرانی مصر فرستاد و او یک سال حکومت مصر نموده و در مدت حکومت او بعضی وقایع و اکولات در مصر بود و او بخلاف حکام گذشته که از راه خشکی باسلامبول میرفتند از دریا عازم اسلامبول شد از طریق اسکندریه پس از حرکت او معلوم شد و به قابلی از خزینه مصر برده و پس مصطفی پاشا حکمران جدید مصر چند تن را بعاقب و بجهت اخذ مال فرستاد و آنان بدون حصول مرام عودت کردند باز امیر صالح بک را فرستاد او وقتی با سکندریه رسید که ابراهیم پاشا متوجه سوار کشتی شود و رسیدنش حاصل نیفتد و مصطفی پاشا در بیست و دوم ماه رمضان این سال تمام امور حکومت مصر را بکف کرفت هم در این سال محراب خان قاجار حاکم مرو شیخ محمد شاه جونپوری و طالب اصفهانی مرگ نشستند و در مملکت بنگلستان رونما شد و نشر شد

ذکر وقایع سنه و عودت شاه عباس از عراق عرب و مامور شدن شاه جهان بفتح قندهار و اقتدار نور جهان بیگم در هند و کشته شدن سلطان مصطفی خان عثمانی و جلوس سلطان مراد خان و آمدن علی پاشا بمصر و عودتش و بقای مصطفی پاشا بحکمرانی مصر

در این سال شاه عباس بحکمرانی عتبات از بزرگ بک واگذاشت و پس از تجدید دوره زیارات مشاهد متبرکه و مضاجع شریفه رجعت بجانب اصفهان برافراشت و بحکومت خوزستان و ابسید محمد خان بن سید مبارک خان حاکم جویزه واگذاشت و وزارت خاصه و سلطان العلما نیابت سلطان گرا و ولادمیرزا بزرگ بود از زانی داشت هم در این سال جهان گیر شاه پادشاه هندوستان که مدتی بود از فتنه انگیزی نور جهان بیگم ملک هندوستان از فرزندش شاه جهان دلسرد و بیمناک بود و میخواست در بشهرهای دور دست فرستد چون شنید نامه شاه عباس را در خصوص تصرف قندهار بدید شاه جهان را مامور بر گرفتن قندهار نمود شاه جهان حرکت نمود و چون بهند رسید از خیالات پوچ آگهی یافت و در هنگام اقامت بهند بعضی از مدارک سرانجام داد و این سامان بنگ ستمگر شد جهانگیر شاه چون از بهانه ای خبر یافت شهریار را مامور بگرفتن قندهار کرده و بشاه جهان نگاشت که سپاه تو بچنانه راه اگذار شهریار نیامده و خود راه دکن سپرده شاه جهان باز سازنامه نگاشتن گرفته و خود را آورده و در این اوقات میرزا نیاث الدین صدر اعظم در گذشت و نور جهان بیگم

وقایع جهان و جهانیان

کیارهٔ تخت کبرایی نشست زیاد و نیابت پیش هر کاری نیست و دست اندازی نماید با این حال آصفخان سپهسالار جهانگیرشاه کبرادر نورجهان بیگم بود و او را از بی میلی و فتنه انگیزی در حق شاه جهان باز نمیداشت و اثری نمیکرد و علم در این سال در اسلامبول شورش بزرگی میان درباریان سلطان شد و سلطان مصطفی خان کشته گردید و بجایش سلطان مراد خان چهارم بتخت سلطنت نشست و در سرآغاز خویش دو جامع ابواب شیر برکربت و بجهت فتوحات شاه عباس در عراق عرب و سایر ممالک عثمانی راه نمایان نمود و در صدد لشکرکشی برآمد نیز در این سال مصطفی پاشا در پانزدهم ذی حجه از حکومت مصر معزول گشت لیکن سران سپاه و بزرگان مصر رهنی نمیزل نشدند و چون حاکم جدید که علی پاشا بود با سکندریه رسید جمعی باستقبالش شتافتند و گفتند مصر ما بقای حکومت مصطفی پاشا را نمی خواستند و باید عودت نماید علی پاشا بجز وقت عودت باسلامبول اوده و چون سنجاق نامزد سکنهٔ معدا باسلامبول رسید سلطان مراد خان چهارم فرمان حکمرانی او را با خلعتی فاخره مصحوب فرستاده و مصطفی پاشا باز بحکمرانی باقی ماند هم در این سال گرگوار پاپ پانزدهم درگذشت و اربن هشتم بجایش نشست نیز در این سال ملا محمد امین مستغنی کشمیری شاعر و بیدل شاعر و هلالی وفات نمودند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۳۲ و لشکرفرستادن سلطان مراد خان عثمانی برای فتح عراق عرب و جنگ با ایران و عودت ننمودن نتیجه و خلاف بین جهانگیرشاه و پسرش شاه جهان

در این سال سلطان مراد خان چهارم سلطان عثمانی حافظ محمد پاشا را با سپاهی فراوان برای استرداد بغداد و عراق عرب نامزد نمود و نواب شاه عباس بحافظت بغداد پرداختند جنگ سختی نمودند حافظ محمد پاشا هفت ماه بغداد را محاصره داشت فائده نبرد و بواسطه کثرت کشتار از دو طرف دست از محاصره باز داشت و رایت عودت برافراشت و شاه عباس بر رسید و بار تحفه و هدایا و عرض حاجات بذل مساعدت نمود و دیگران را بجانب صفهان و قندهار روانه نمود هم در این سال بین جهانگیرشاه و فرزندش شاه جهان غبار نقار بالا گرفت و عاقبت شاه جهان بپشاور رفت جهانگیرشاه سر بتاخت و باب مکاتبه و مصالحت گشود و جهانگیرشاه پیام داد که اگر از شکوه و اورنگ زیب اگر دست بردارند که راهی تخت آنها باشند از سر تقصیرات تو میگذرم دان میل خود هم کجا میخواهی میتوانی شو هم در این سال سنه یازدهم از سنوات شاه عباس و محمد امین قطب شاه و ملا محمد صوفی درگذشتند

ذکر وقایع سنهٔ ۱۰۳۳ و فتنه گرجیان در گرجستان و طغیان طائفهٔ روشنائی و حکومت مهابت خان حکمران کابل و آمدنش بهند و گرفتار شدن جهانگیرشاه بدست مهابت خان

در این سال باز در گرجستان بزرگان گرجی سر بطغیان برداشتند و رایت مخالفت برافراشتند شاه عباس بقصد گوشمالی و تنبیه آنان بگرجستان رفته و پس از زحمات بسیار گرجستان را مسخر گردید نیز در این سال کهمل خان حاکم قندهار درگذشت و شاه عباس پسرش علی مراد خان را بحکمرانی قندهار رسید مهام امور را بدست گرفت و کهمل خان صاحب قبیله بزرگ و از بزرگان کراو نگه بود و قندهار را وطن خود قرار داده بود و چنانچه از پیش در گفتار دیدی نیز در این سال روشنائی افغان سر بشورش برداشتند جهانگیرشاه سپاهی برای رفع فتنه و آشوب آنان گسیل داشت و خود نیز

آهنگ کابل نمود که در بین راه سر راهدار رهشنائی رهگیس آنان را آورده تا در قبیله رهشنا بیاساکت شده و این وقت حکومت کابل با مهابت خان بود و نورجهان بیگم با مهابت خان سری نمود و هموار میگفت زنان را نباید در امور سلطنتی دستی و تصرفی باشد باین جهت نورجهان بیگم همواره نزد جهانگیر شاه لب بسعایت مهابت خان میگشود و با آنکه مهابت خان در کابل حکومت داشت و از عهده استیلا بر آمد با این بدگوئی ها دست زبان از فیدا شت تا عاقبت مهابت خان را از کابل بهند کشید و چون مهابت خان از قضیه انگیزی نورجهان بیگم خبر یافت تفکر چاره افتاد و از اتفاقات جهانگیر شاه در این وقت بعزم کابل بکشمیر حرکت کرده بود که درین راه بمهابت خان رسیده واقعه پیری کرده شاه را دستگیر نمود و با حتیاط راه انگرد داشت و مدتی جهانگیر شاه گرفتار مهابت خان بود و نورجهان بیگم بزرگان درگاه و سران سپاه را بجهت و زبان توجیه و سرزنش نموده و با دو خود آصف خان را پس از چهار ماه وزارت صغر اداراته بین و لشکری کشیده بجنگ مهابت خان شتافت و عاقبت بسیاری از لشکریانش کشته شده و فیل نورجهان بیگم بتصرف در آمد و خود از معرکه سر بر تافت نیز در این سال شاه عباس پادشاه انگلیس گذشت و بجایش شاه دوم پسرش تخت انگلستان نشست نیز در این سال ملک منیر حکمران دکن هندوستان بسیر معز الدین هروی و حکیم عارف لاهجی درگذشتند

ذکر وقایع سنه و گریختن جهانگیر شاه از بند مهابت خان و فوت شاهزاده پرویز

در این سال شاه عباس تاخت بر جلی آورده و حال بود و سکوت بر قلعه وان و بر قرار و تغییر ولاه و آسایش عباد پرداخت و خلیل پاشا متوجه ارزن الروم گردید و مجدداً بدون خاتمه برگشت نیز در تخلیص گرجستان و قتل از سران گرجی باهم سازنموده که چندان مهم نبود نیز جهانگیر شاه بتدبیری از بند مهابت خان گریخت و پس از گرفتاری اگرچه چندان حصول نکشیده بود بسیاستگین و ارجمند شده بود که در این وقت خبر فوت شاهزاده پرویز بگوشش رسیده بر ملالت و کسالتش افزوده گشت و ناچار رجای خود نشست و باب مکاتبه با فرزندگانش شاه جهان بگشاد هم در این سال از انگلستان کن فیلسوف هرزنگ درگذشت و در فرانسه سالمن دکس مهندس معروف طومار حیات در نوشت نیز در هندوستان خان خانان وفات یافت و در ایران طالب آملی فوت شد

ذکر وقایع سنه و فوت جهانگیر شاه در هند و جلوس شاه جهان و ناخوشی او در مصر و تلفات او و تقدیمات مصطفی پاشا حکمران مصر و آمدن بیرم پاشا بمصر

در این سال نورالدین محمد جهانگیر شاه ابن جلال الدین اکبر شاه گورکانی در هندوستان پس از شصت سال زندگانی و بیست و دو سال سلطنت و کشورستانی درگذشت و در شاهدره لاهور مدفون گشت و او را دو پسر بجای ماند و بود نخست شاه جهان دوم شاهزاده شهریار و چون شهریار داماد نورجهان بیگم بود که دختر خود را که از شوهر اولش شیر افگن خان داشت باو داده بود بر سر پادشاهی برادشت و آصف خان برادر نورجهان بیگم شاهزاده خسرو پسر جهانگیر شاه را بسلطنت برداشت کرین هردو بسلطنتشان پایداری نکرده شهریار بلاهور آمده و آنچه در خزینه لاهور یافت بسپاهیان بخشیده و باستقبال آصف خان که همراهی شاهزاده و هوا میآمد شتافت و در جنگ باو مصدوم گردیده سر بر تافت و عاقبت گرفتار گردیده و کشته شد از آن سوی شاه جهان با مهابت خان باگره آمده باو رنگ خسروی جلوس نموده و آصف خان از راه بندگی در آمده و جایگاه بلندی

یافت و شاه جهان عموم درباریان را با انعامات شایانه بنواخت و همه شاهزادگان از این برانگیخت مگر اورنگ‌زیب شاهزاده خسروگرا بایران پناه برد نیز در این سال شاه عباس در مازندران قشلاق نمود و امام قلیخان را مامور فتح هرات نمود نیز در این سال بواسطه بروز ناخوشی وبا که در سنوات قبل در مصر شده بود معلوم شد سیصد هزار تن هلاک شده‌اند و مصطفی پاشا حکمران مصر که مصریان را نگهداری کرده و حرمتشان را بیشتر بزرگان کرده بودند بدول آنان مصرف کرده است مردم با سلامبول از تعدیات او شکایت کرده و بیرام پاشا بحکومت مصر برقرار شد و چون بمصر رسید مصطفی پاشا را بدفع مال مامور نموده او نیز هرچه داشت فروخت بپرداخت و روانه اسلامبول شد و در آنجا محکوم بمعدوم گردید هم در این سال شیخ‌الاسلامی بمنصب صدارت و فرمانروا برقرار شده و حکایات شوخ‌زی او با ملکه مشهورست نیز در این سال ملا محسین کشمیری و میرزا منعم تیانی حواشی شاه و حکیم شفای اصفهانی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۱ و فوت شاه عباس بزرگ اول و جلوس شاه صفی نبیره او و آمدن سدو احمد از قندهار بایران و حکومت سدو در قندهار

در این سال شاه عباس بزرگ صفوی در شب پنج شنبه بیست و چهارم جمادی الاول پس از پنجاه و نه سال و هشت ماه و بیست و دو روز زندگانی و چهل و دو سال و چند ماه سلطنت و کشورستانی از مازندران درگذشت تاریخ جلوس و وفات او این است [illegible] و بطن الله تاریخ جلوس از حمل من تاریخ سال جلوس پس از فوت شاه عباس ولی محمد که خودش تعیین نموده بود ملا میرزا پسر صفی میرزا پسر شاه عباس در اصفهان جلوس نموده ملقب بشاه صفی گشت و صفی میرزا بحکم شاه عباس بدست بیوفایان کشته شده بود نیز در این سال قبل از فوت شاه عباس مردم قندهار از تعدی و مردم آزاری علی مراد خان زنگنه بستوه آمده طوایف علیزائی و ابدالی و سایرین بمشورت پرداختند و دو تن برادر مرحوم یعنی سدو و احمد از طایفه ابدالی در میان خود انتخاب نموده بدربار شاه عباس بسفارت فرستادند سدو و احمد باصفهان آمدند بحضور شاه عباس رسیده تظلمات مردم قندهار را بعرض رسانیدند شاه عباس از علاقات بیان و عنایات بیان و تحریر شیرین سدو مسرور گردید و او را بخلعت حکومت قندهار و بانعامات فراوان و احسانات شیرین او را با قندهار فرستاده و زنگیرا معزول ساخت چون سدو بقندهار رسید تخت حکمرانی تمکن گردید و با قسمی خوش رفتاری و حسن سلوک نمود که مردم قندهار را مانند پدر میدانستند و هوادار او و اولاد و خانواده او را محترم میدانستند تا مدتها حکومت قندهار در خانواده او بود و سدوزائی مشهور گردیدند و جلد چهارم این کتاب در ذیل ذکر حوادث و وقایع دیگر افغانستان بذکر این طایفه مفصل خواهد پرداخت نیز در این سال در نقاط مختلفه ایران بواسطه فوت شاه عباس اندکیلان و خراسان شورش و فتنه‌ها شد و قزلباشها بحکم شاه صفی آنها را ساکت کرد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۲ و آمدن ازبکان بطرف کابل و مامور شدن مهابت خان از طرف شاهجهان بدفع ازبکان و فتحی در هند و نصب و عزل محمد پاشا در مصر و آمدن خلیل پاشا بمصر

در این اوقات چون خبر ارتحال پرلال جهانگیر شاه ابن اکبر شاه در ترکستان انتشار یافت ازبکان از ترکستان آهنگ

کابل نموده و از آب گذشته مانند سیل بوشان و آبرخروشان بطرف کابل سرازیر شدند چون این خبر بشاه جهانگیر شاه رسید صابت خان را بجهت رفع ازبکان امور نموده و او بسرعت تمام بروبادپست بلندی را نوردیده بطرف کابل با سپاهی بسیار و توپهای بیشمار برسر ازبکان چون نزدیک شدن مغولان را خبر یافتند بی تابی جرف ترکستان شتافتند صابت خان بکابل رسیده کسانیکه در قلعه و حصار بازبکان پایداری کرده بودند بنوازشات و احسانات بیکرانه متمتع ساخت هم دراین سال در هندوستان خاصه اطراف دکن بارش نبارید و مقدمات آثار خشک سالی نمودار گردید و صرصر قحطی و غلاء وزیدن گرفت و بر شدت و تاسنوات بمرتبه رسید که انسان و حیوان جمیعی بسیار بسیار بدیار عدم شد هم دراین سال ابراهیم پاشا از حکمرانی مصر معزول گردید و محمد پاشا بحکومت مصر برقرار شده و مصر آمده و بسیار کم معاشرت بود و عزت نشین بود و نزدیک ۴ سال بحکمرانی مصر برقرار شده و دراین بین خبر شورش یمن بمصر رسید و محمد پاشا بست شکر کشی بمن قنسوه بک میرحاج تعیین نموده و او مسامحی گرفت و سی هزار تن عسکری حاضر ساخت و پس ازان قنسوه بک از رفتن بمن تقاعد ورزید و عساکرش در مصر بسبب سوال مردم در مصر پر و هنده و در میان آنان هزار تن سرداری امیر جعفر آقا بودند که آنان فتنه انگیز بودند و هیجده سال بمن شدند هم در سال هزار و چهل و نهم نیل فیضان ننموده و بتدبیر محمد پاشا مکولات در کمال خوبی بود و سلطان مراد خان محمد پاشا را از مصر بخواست و بجایش موسی پاشا را روانه مصر نموده و موسی پاشا باندک وقتی دست ظلم از آستین بستمدیده بیرون آورده و سیمای رعیت را بتمامی تصرف نمود و دراین وقت سلطان مراد از موسی پاشا قشون مصری بجهت جنگ بایران خواست و او بنای دخل بازی را نموده و قیطاس بک که بجهت لشکر حرکت آدن معین شده بود بکشت مردم شورش کرده و عزل او از اسلامبول بخواستند سلطان مراد خان او را معزول داشت و بجایش خلیل پاشا را بحکومت مصر گماشت نیز دراین اوقات سلطان مراد خان مرتبه گمرکه نموده و معادل صد هزار غروش مصری که ۵۰ غروش متعارف زمان چهار فرنگ بوده برای خرج حرم مکه شرف شد نیز دراین سال که معادل ۱۰۴۶ هزار و شصت و شش میلادی بود بین السنین فرانسه و اطریش جنگ در گرفت نیز دراین سال هم حسین کاشی و میرمحمد باقر داماد مشهور درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۶ و لشکر فرستادن سلطان مراد خان برای فتح بغداد و خانه اسلامبول

دراین سال سلطان مراد خان چهارم فرمان داد تا بسپاه بسیار و عدد شمار از اطراف و اکناف اسلامبول و غیره جمع شدند و خسرو پاشا را بسپهداری آنان مامور بتسخیر بغداد نمود و خسرو پاشا با یک صد پنجاه هزار سرباز و توپها و تفنگهای گلوله انداز بطرف بغداد براند و پس از جنگ هولناک و کشتار بسیار سرانجام پاشا غالب شد و از آن معرکه با لکر سرباز تافت و با خزینه بجانب اسلامبول شتافت و شاه صفی بعراق عرب آمده شد صفی قلیخان که از مدافعه کال عاجز بود و بنوشت و بزیارت مشاهد متبرکه و مواقف مقدسات پرداخت نیز دراین سال سلطان مراد جهان و خصر سلطنتی بر سریر خلافت نشسته و کتاب شعر و شرح اندکی از کارهای برق او و یک پایه از آن تخت را بسوزانیده و جمعی از حاضرین را هلاک ساخت و سلطان مراد خان بسلامت از این حادثه گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۷ و رد و بدل اسرا بین ایران و عثمانی و فتوحات شاه جهان در هند

وقایع جهان و جهانیان

در این سال سرانی که در سال قبل بین ایران و عثمانی از طرفین اسیر شده بودند با سلطان خود فرستند و شاه صفی مبلغی صرف قلاع شرقیه عراق عرب نمود و چند تن از منسوبان بخانواده سلطنت را مکحول و متقول ساخت و با عدام گروهی از بزرگان پرداخت هم در گرجستان برحی تغییرات داده شد و خداوند فرزندی بشاه صفی داد موسوم بسلطان محمد میرزا که بعد ها شاه عباس ثانی گردید هم در این سال طیل پاشا کوربی بحکمرانی مصر برقرار شد هم در این سال امیر فخرالدین حکمران کوهستان در سوریه طغیان نمود و سلطان مراد خان بر سر قی لشکر فرستاد و او را مطیع نمود نیز در این سال از جانب شاه جهان ممتاب خان سپاهی فراوان با توپهای آتش فشان بطرف احمد نگر کشید و دو آنجا فتح خان را شکست داد و فتح خان تسلیم او شد و احمد نگر در قلمرو شاه جهان در آمد هم در این سال انگلیسها بجزیره کوادلوپ استیلا یافتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۳ و سنه ۱۰۳۴ و استیلای شاه صفی بقلعه وان و رفع از بکان از خراسان و عزل احمد پاشا از مصر و آمدن حسین پاشا بحکومت مصر

در این اوقات شاه صفی از اصفهان بتبریز آمد و بتبریز رفت و قلعه وان را متصرف شده سلطان مراد خان بطرف آن بر آمد و چون شنید در اسلامبول بین علماء و بزرگان فتنه حادث شده عودت نمود و نیز میرزا ابو طالب خان اعتماد الدوله وزیر اعظم پسر حاتم بیک اردوبادی که از زمان شاه عباس وزارت داشت معزول شده و میرزا تقی وزیر مازندران و گیلان منصب وزارت کاشت نیز در این اوان آب بدطغیان کرده و طاغون در قزوین و آذربایجان بروز نمود نیز عبد العزیز خان ازبک پادشاه ترکستان بانت خراسان آمد شاه صفی نیز متوجه خراسان شد و رفع از بک نمود هم در این سال از طرف سلطان مراد خان باحمد پاشا حکمران مصر رسید که وی مدارات عسکر بطرف دیار دانه دار و بجهت جنگ با دشمن در لبنان و نه هزار قشون بیاورد و سایر آلات و ادویه بفرستد و این سال را احمد پاشا سر نکن کرده بازهمت بسیار حاصل نمود و بیشتر آن متصرف شده و مردم مصر با اسلامبول تسلط شدند و احمد پاشا معزول شد و پس از عزل رسیدن باسلامبول محکوم بقتل گردید و بسعایت وزیر حسین پاشا حکمران مصر شد و انواع عقوبات نسبت بصریها نمود و مدت حکمرانی حسین پاشا یکسال یازده ماه بود و باسلامبول فتنه و زلزله عجیبی واقع گردید و شاه جهان پادشاه هندوستان بکشمیر آمد بنای عمارات و باغات عالی را گذاشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۵ و استیلای سلطان مراد خان با میر خان و استرداد ایروان بدست شاه صفی و جنگ شاه جهان و دکن و عزل حسین پاشا از مصر و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر

در این سال سلطان مراد خان عثمانی با سپاهی فراوان و آلات و توپهای بی پایان آهنگ ایروان نمود و پس از محاصره و محاربه قلعه را مسخر فرمود و بطرف تبریز براند و بتبریز استیلا یافت و چون نزدیک شدن شاه صفی صفوی را خبر یافت بطرف اسلامبول روانه شد و شاه صفی بعد از ایروان را متصرف آمد و هم در این سال شاه جهان با شکری گران و فیلهای توان مزاحمت دکن را کرده و بقدم همت گرفته ها قی افتاده بود گرفت آنگاه بپنجاپور براند و محمد عادل شاه را محصور کرد و رسولان میان افتاده و بساط مسالمت و مصالحت گسترانده مقرر شد هر ساله عادل شاه بملکت

دو میلیون روپیه باج برای شاه جهان فرستاد نیز در این سال حسین پاشا حکمران مصر معزول شد و او مرد سفاک خونخواری بود که در مدت یک سال و یازده ماه حکمرانی در مصر هزار و دو صد نفر را کشته بود چون با اسلامبول رفت محمد پاشا ابن احمد پاشا کوپرلی زاده سلطان سلیم دوم و بجکرانی مصر آمد نیز در این سال کسوف ماه ۱۰۳۵ هزار و ششصد و پنج میلادی بود و پایس مجلس اکادمی مجلس منع لعنت شده تالیف کتابی در باب لعنت و اصطلاحات و اصطلاحات لعنت کرده باغ نباتات پاریس احداث شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۶ و آمدن سفرا با ـــــــ هدایا بدربار شاه صفی

در این سال فرای روسی صفه و خوارزم در ترکستان بدربار شاه صفی آمده بشرف فتح ایروان فائز شده و هدایای شایسته گذرانیده شاه صفی برخی حکام را تغییر و تبدیل داده و از اصفهان بر سر آذربایجان قرار گرفت و بجز فتح نامه ها فرستاده و بنای مقبره و مصفهان پرداخت و میت شوکت عظمتش در شهر همان ترکستان پاکنه گشت هم در این سال در اسپانیا اعدام شد حقوق نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۷ و طلب شدن علی مراد خان از قندهار و رفتن او بدهلی نزد شاه جهان و رفتن عساکر مصر بطرف بغداد

در این سال شاه صفی علی مراد خان را که در قندهار مانده بود میخواست علی مراد خان خائف و هراسناک شده با شاه جهان باب مودت و بندگی گشوده قندهار را تسلیم کارگذاران شاه جهان نموده خود عازم اگره گردیده و در دهلی شرف اندوز شد شاه جهان او را بنوازش و چون او در لشکر کشی و سپاهگری دانایی یافت باندک زمانی او را ترقی داده و او را روانه قندهار نمود و بهمت تسخیر بلخ روانه داشت و علی مراد خان در تهاور خدمت شاه جهان بماند و بگجرانی کشیز کابل برقرار شد و در کارکشائی لشکری کارهای بزرگ نمود چنانچه در دهلی مرد و خانه لی ادشاه کرد بقول صاحب ستان ترکستان از فن حنان رود با سم او باقی ماند در این سال سلطان مراد خان چهارم محمد پاشا فرمان فرستاده گرجستان و پانصد سپاه بجهت جنگ با ایران و تسخیر بغداد روانه نماید و محمد پاشا تهیه کار پرداخت و هزار و پانصد تن سرباز سرکرده گی قسو بک امیر حاج روانه بطرف بغداد نمود و آنها از بغداد در اوایل سنه ۱۰۳۸ هزار و چهل و باز گشتند عود این سال فرو ماند دوم مرحوم آلمان دگذشت و بجایش فرو ماند سوم تخت سلطنت آلمان نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و جنگ سلطان مراد خان در حوالی بغداد و استیلای او بغداد

در این سال سلطان مراد چهارم با سپاهی فراوان و توپهای بی پایان کریک سه و پنجاه هزار تن سرباز بود آهنگ بغداد نموده بظاهر بغداد خیمه افراشت و شهر را محصور نموده و بکتاش خان با محصورین ارکان شادت جوان مردی پایداری کرد سلطان مراد فرمان داد تا توپها را بغداد بستند چنانچه حساب خلد برین میآورد که در یک روز بچهل و پنج هزار گلوله توپخانه بغداد انداختند پس از پنجاه روز بکتاش خان از فرط غیرت خود و بخوردن تریاک کشت و بغداد فتح شد عثمانیها تیغ بی دریغ در میان مردم نهادند و شهر را بتاراج دادند سلطان مراد خان پس از فتح بغداد و کمال نایف و چهار عودت باسلامبول نمود و مصطفی پاشا بحکمرانی عراق عرب نامزد گردید و در اواخر رمضان باسلامبول رسید و قتی پاشا

صفی نزدیک ببغداد شد که بغداد را عثمانیها فتح کرده بودند شاه صفی بهمدان و قزوین آمد که در تدارک برآید که در این وقت [illegible] بمیان افتاده عقد معاهده بستند که عراق و غرب از آن عثمانی و دیگر از آن ایران شد نیز در این سال یکی شاه جهان با دو یا و نامه موقت محبت توأمان در بارشاه صفی رسید از بابت اگذار شدن قندهار بدولت کورکانی شرح نگاشته بود و شاه صفی بنا بمصلحت وقت بدکوت گذرانیده و این واقعه شهری بود که در سلطنت شاه صفی از ایران مجزی شد که اول بغداد و آن ولایت بزرگ عراق عرب بود و دوم قندهار

ذکر وقایع سنه ۱۰۴۱ وفوت سلطان مراد خان چهارم وجلوس سلطان ابراهیم خان وکردش شاه صفی و تعدیات محمد پاشا در مصر

در این سال سلطان مراد خان چهارم پادشاه عثمانی پس از زمستانی پنج سال زندگانی هجده سال جهانبانی در شانزده سالگی در گذشت و بزرگان درگاه و مدبران سپاه سلطان ابراهیم خان برادر او را از حبس بیرون آورده باورنگ سلطانی نشانیدند و در این وقت سلطان ابراهیم بعمر بیست و سال بود و ذیل عرضی باشاهان پری رخسار بود و چنانچه باندک زمانی پانصد پنجاه زن ماه چهره در حرمسرایش جمع گردید و محمد قسیلخان که بمبتاقده معاهده بین ایران و عثمانی رفته بود بایران بازگشت و شاه صفی بتدوین گیلان و مازندران سرکشی نموده و برخی حکام بعزل منصب نموده باصفهان برگشت و نیز محمد پاشا حکمران مصر دست تعدی دراز نموده و مال بسیاری بستاند این مختلف از مصر بیا برگشت و چون سلطان مراد خان عثمانی درگذشت و شکایات مرحوم باسلامبول رسید سلطان ابراهیم خان محمد پاشا را همعزول ساخت و او از آن عطیه دیگر حکام عزل حکام مصر عثمانی میباشد او محروم ساخت لیکن محمد پاشا بوسائل مکنده دستان خود را واداشت تا سلطان ابراهیم خان حکم بقای او را بفرستاد و محمد پاشا بیش از پیش از جمع مال بکوشید

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۰ و سنه ۱۰۵۱ وحرکت شاه صفی از اصفهان بجهت استرداد قندهار و عزل محمد پاشا از حکومت مصر ونصب مصطفی پاشا بستانچی و شورش عساکر مصر وعزل مصطفی پاشا ونصب قصوه پاشا و مصدر شورش در ممالک ایران

در این اوقات شاه صفی در اصفهان وقات میگذرانید عزم استرداد قندهار را آهنگ خود نموده مدتی در اطراف طریق میسنجیده و عقد امور حکام و صمام نام نهیکشود و پس از ضبط منازل عظمی مراحل بظاهر قندهار رسیده و آن شهر را بمیان گرفت و سخت محاصره نمود و محصورین بر امانه محاربه برخاستند و چون ثبات بسیار و مقاومت بی اندازه نمودند شهر بتسلیم نمودند و شاه صفی قندهار را متصرف شده و از خود حاکمی بگذاشت و در سنه هزار و پنجاه و یک رایت عودت بطرف خوبان و اصفهان برافراشت صاحب منتظم ناصری گوید فتح شاه صفی در این اوقات بطرف قندهار متصرف نمودن آن قول ضعیف است و صاحب دکتر زمان هند متعرض این واقعه گردیده و باشد که علم در این سال نام سلطان پادشاه ترکستان بجهت ضعف چشم سلطنت را بند رمحمد خان واگذاشت و از راه ایران عازم گردید شاه صفی او را هر موکب بجهت مهمانداری و بجکام رواز نموده و هزار تومان نقده با خلعت توأمان بجهت نفیس بجهت او فرستاد و هم در این سال محمد پاشا از حکمرانی مصر معزول گردیده و بجایش مصطفی پاشا بستانچی بحکمرانی مصر قرار شد و از بی کفایتی او بازار عرج و مرج [illegible]

وآدم کشی رواج دهد یافت و دشوال هزار و پنجاه و یک عساکر مصری شورش نموده و بامیر علی سپهسالار خود طغیان کردند و چاوش مصطفی پاشا امیر علی را معزول نموده و عابدین بک را بجای او برقرار کرده و چون شکایات معه سیاه باسلامبول رسید سلطان سر بهیر خان مصطفی پاشا را معزول نمود و مقصود پاشا را بسکرانی مصر روانه کرد و چون مقصود پاشا معه سر بسیه تمنی شکایات مرور پر دولت و معلوم شد الی فراوان بتعدی و ظلم مصطفی پاشا و وحشی و تحویل او را از مرده گرفته اند مقصود پاشا را از آن دو نه سیفی گرفت و بخزینه رسانید و چون مصطفی پاشا باسلامبول برسید او را نیز مصطفی سلطان بگرفت هم در این سال پارلمانت از انگلیس بنده رکات پادشاه انگلستان قیام کردند و افرنسه مسکوکات رهبوت پادشاه سگزوانده و در ممالک پرتغال مردم برنمه اسپانیا قیام و شورش نمودند و بعضی از پرتستانیا که در خاک ارلنه انگلستان بودند تحریک پادشاه انگلیس گشته شدند و پادشاه فرانسه حکم نمود که پارلمانت کارهای دولتی مداخله نکنند نیز در مملکت پرتغال ژان پنجم از طاعه برا کانس بتخت سلطنت پرتغال نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۲ و فوت شاه صفی و جلوس شاه عباس ثانی و عزم شاه عباس بجهت انتزاع قندهار و ناخوشی و با در همه

در این سال شاه صفی صفوی پس از سیزده سال و شش ماه سلطنت و جهانبانی در شهر کاشان درگذشت و فرزندش شاه عباس ثانی که همیشه صفات مانند جدش شاه عباس اول بود در سن نه سالگی و بروایتی سیزده سالگی بتخت سلطنت ایران نشست و پس از جلوس بقایای مالیات ایران که بالغ بر پانصد هزار تومان بود بر علما بخشید و خوب کاری کرد علما از این بخشایش کردید، هر موکند در منع شرب شراب فرمود و همه شاربان ناچار تائب شدند آنگاه مقصود خان را با هدایای بسیار بدربار عثمانی فرستاد و او با یک صد پنجاه خر با سلامبول رفت نیز شاه عباس ثانی فرمان داد برستم خان سپهسالار خراسان که لشکری بجهت انتزاع قندهار مهیا سازد زیرا شاه جهان فرزند خود را با لشکر و با سپاهی گران بطرف قندهار فرستاده بود و رستم خان و زیر شاه عباس تمادی نمود شاه عباس فرمانی بقرچقای خان بیکلربکی مشهد فرستاد او رستم خان و علی قلی بیک و دو نفر بیک و یعقوب بیک برادران را بحکم شاه عباس کشت و جمع سپاه و تهیه بنه و خرگاه پرداخت

هم در این سال (مصر) خوشی و با نیمه بلا افزشت و دست. و پیر بر ناخوشی و قحطی گذشت و همه ساله مردم بمیدان طای قتال شدند و از بهتای ذی قعده تا ماه صفر شصت و نه هزار و پنجاه و نه مقتول انجامیدان ابی الهرور که از معاصرین آن زمان دانه مورخین است میاورد که در ظرف نه روز در مسجد مصر که با موات نماز میخوانده شده بود دو هزار و هفتصد و شصت مرده نماز خوانده شد و در حالیکه پس از این از کثرت اموات کسی بر مرده نماز نمیخواند و بدون تغسیل و تکفین آنها را دفن میکردند و در صدد دفن آنها بر نمی آمدند مقصود پاشا سعی جمیل و زحمات بسیار در رعایت باقی ماندگان نمود و مصر را بسیار منظم ساخت

هم در این سال بین شارل اول پادشاه انگلستان و مجلس پارلمانت جار و نقار بالا گرفت و شارل از لندن بیرون رفت و جنگ بین هواخواهان شاه و هواخواهان پارلمانت درگرفت و لوی سیزدهم پادشاه فرانسه بر خی بلاد اسپانیا را استیلا یافت

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۳ و آمدن رسولان بدربار شاه عباس ثانی و فرار سیحیان از مجلس کنیسه

در این سال شاه عباس در اصفهان در کمال استقلال براورنگ سلطنت متمکن بوده و ایلچی سلطان ابراهیم خان با نامه مودت ختامه تعزیت اندوخت شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس بدربار شاه عباس باصفهان بامدایای بیشمار آمد هم چنین رسول پادشاه روس بدرسید نیز مختصر حرکتی در گرجستان شد که دفع گردید و کرمان چوبزه عربستان تبدیل شد نیز در این سال بقعه شش شهدان مسیحی که در اسکندریه بود بنا بتعدی که قبلا کرده ابواب حبس بانگشته و بیرون نخیه بیشتر فعلات وه کاکین اغارت نمودند و مسلمانان در آن وقت در مساجد مشغول نماز بودند که این خبر را یافته و تر سایان بطرف دریا فرار کردند و کشتی که قبلا برای تمام مذهبانشان موجود کرده بودند سوار شده بروی برفتند نیز در انگلستان بین طرفداران شاه و خواهان پارلمانت جنگ برقرار بود نیز لاهی سیزدهم پادشاه فرانسه درگذشت و لوی چهاردهم بجایش نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۵ و سنه ۱۰۵۶ و بنای الاقاپوی بامر شاه عباس در اصفهان و غلبه سپاه شاه جهان بلخ و آمدن نذر محمد خان بپناه شاه عباس و عودت او با سپاه ایران و استرداد بلخ نمودن

در این دو سال شاه عباس ثانی مانند جد بزرگوارش شاه عباس بزرگ باهمت سرشار بفکر بنا ساختن عمارات عالیه برگماشت و عمارت الاقاپوی اصفهان را قبله و میدان نقش جهان بود بساخت و این عمارت که تا این تاریخ دویست و نود سال از بنایش گذشته برقرار و اندعمارات بی نظیر و بنیاد ارتفاع و بزرگی شکوه و جلالت نیز در این سال شاه جهان پادشاه هندوستان علی مردان خان را که نیز بجهت تسخیر بلخ روانه نموده و آن وقت بلخ را نذر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ترکستان متصرف داشت و در مقابل سپاه معزل آب مقاومت نیاورد و هزار گریخت و از آنجا باصفهان بپناه شاه عباس ثانی شتافت و شاه عباس او را محترم داشت بسپاهی بی اندازه باو داد و او را روانه گردید بلاوی که مغولان تصرف نموده بودند باز پس گرفت و هر چه لشکر شاه جهان بلخ آمده بود پنجاه هزار سوار و سه هزار پیاده تصرف نموده بود و خود بجهت فتح بلخ بکابل آمده بود و در این اوان که مول صاحب بجانب انگلیس طرفدار پارلمانت فتوحات نموده و ملکه انگلیس بخاک فرانسه پناه برده هم در این سال انگلس پادشاه و سیه جن پانزده سالگی بجای پدر خود نشسته و مانوف بخت حکمرانی روسیه نشست و در سکوشوریش بزرگ برپا شده و مدتی طول کشید

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۶ و ساختن شاه عباس باغ سعادت آباد را در اصفهان و استیلای نذر محمد خان بلخ و منازعه عساکر مقهور پادشاه و نصب ایوب پاشا بحکومت مصر

در این سال شاه عباس طرح باغ سعادت آباد و عمارت باشکوه او را در اصفهان ریخت و بانواع نباتی بسیار او را بپایان برد و این باغ و این عمارت از نزهتگاه بستان و خلامانده مقر میرزای ظل السلطان و اصفهان از زیبنده گنده و برهنگنده شد) نیز نذر محمد خان بدستیاری قشون ایران بلخ استیلا یافت و عساکر شاه عباس را با انعامات بسیار عودت باصفهان داده و شاه جهان پادشاه هندوستان چون از بسط نفوذ و شوکت شاه عباس در ترکستان باخبر شد ایلچی بانحف شایان بدربار شاه عباس بفرستاد و نیز شاهزاده مراد چون تاب مقاومت سپاه ایران نداشت بلخ را واگذاشت و بجانب هلی

حرکت آمده و منصب شاه جهان شد اما از آن سوی سران و بزرگان ازبک با مدد محمد خان مراجعت و موافقت نمودند و هنوز راه مراجعت انظلم نکرده بود که باد شوریدند و او باز فرار نموده رهسپار ایران شد و چون در سبزوار برسید ناخوش حال شده در گذشت و چون خبر فوت او در ترکستان شایع گشت قلیچان پسر مدد محمد خان تخت حکمرانی ترکستان برآمد نیز در این سال میرزا تقی اعتماد الدوله وزیر اعظم یا مرشاه عباس مقتول گشت و بجایش خلیفه سلطان وزیر ساق مسند وزارت نشست نیز در مصر این معتوه پاشا در بزرگان مصر بر سر او تب مستمری منازعه کرده و مصریان بدربار عثمانی شکایت از پاشا نمودند و ایوب پاشا بحکومت مصر برقرار شد ایوب پاشا مصر آمده و دو سال حکومت مصر راه شت و در کمال مجادت صارت حکمرانی نمود تا استیفا داد هم در این جشن عید مولود حضرت پیغمبر اکرم با در بهلا سول حکم فتند و بین سال در این جشن عید مولود بود که سلطان ابراهیم خان در اهلا سول گرفت نیز در شهر دهان زلزله سختی واقع شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و آمدن شاه جهان بکابل و غلبه او بلخ و واگذاشتن آن بعبد العزیز ازبک و آمدن او و رنگ زیب بکابل و بنای چهل ستون بامر شاه عباس باصفهان و نصب محمد پاشا چند در بحکومت مصر و کشته شدن چندتن از امرای مصر و عزل محمد پاشا چند رو منصب مصطفی پاشا بحکومت مصر

در این سال شاه جهان از دهلی آهنگ کابل نمود و شاهزاده اورنگ زیب پسر چهارم خود را بطرف بلخ فرستاد صاحب ترکستان همه غلبه شاه جهان را بلخ در دفعه دوم پس از رفتن سپاه ایران در این سال مسکار و با تجوا و رنگ زیب بلخ استیلا یافت و ازبکان شکست فاحشی را دوچون مدر محمد خان پناه بایران برده و چنانچه گذشت در سبزوار وفات نمود فرزند دیگرش عبد العزیز خان با سپاهی فراوان از ازبکان جمع نمود بطرف بلخ سرازیر شد و آن شهر با محاصره نمود اورنگ زیب دلیری سواقعه و محاربه برآمد و چگونگی را بپایگی سبک پی بکابل نزد شاه جهان نگاشت از آن سوی عبد العزیز خان نیز رسولی چرب زبان بکابل فرستاد که پدرم بر سر بلخ مال و جان برایگان بداد و من نیز رحمات طاقت فرسا کشیدم و مال بسیار در شاه جهان را ممالک وسیعه بوده چه شود که بلخ را باین عجوبت شعار گذارد و بگذرد شاه جهان ایلچی او را بنواخت و شاهزاده اورنگ زیب فرمانی نگاشت که بلخ را بعبد العزیز خان سپرده بکابل رود اورنگ زیب بحسب فرمان شاه جهان از بلخ رو بکابل شد و ازبکان پس از ازبکان مردمان هزاره و غیره دست بتاراج اموال سپاهیان شده و اورنگ زیب با زحمات بسیار خود را بکابل رسانید در این سال شاه عباس ثانی عمارت چهل ستون اصفهان را بنا فرمود این عمارت نادره که نظیرش تمام اسیا یافت نشود تا این تاریخ که شنه هزار و سیصد و چهل و دو هجری قمری است باقی است و از مه مرمت استاد مسعود میرزای ظل السلطان پسر ناصر الدین شاه که تمامی عمارات عالیه صفویه را ریشه کن نموده و محفوظ مانده و احسن اتفاقات این عمارت عظیم ارکان حرب لشکر جنوب شده و با هتمام محمد خان انصاری میر قشقا ارحکمران محبوب اصفهان تمام محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب عمارت چهل ستون تعمیر یافته و نقش نگاریهای آن عمارت که از آثار خامه هنرمند عهد صفویه بوده از زیر اندود ظل السلطان که نمونه است آشکار باشه پدیدار شده و این عمارت عظیم تاریخی رونق و شکوه تازه داده است نیز در این سال شاه جهان آباد و هند تمام شد هم در این سال محمد پاشا چند را از مصر منصوب گشت و او

در این سال فرقه نکشای در مصر شورش کرده محمد پاشا با قشون بیک امیر حجاج در باب دفع فتنه و شورش دولت
نموده و قلعت خود قشون های بیک و چند تن از امرای مصر کشته شده و بقیه ای فرار نموده محمد پاشا چند
مدفل بجای مصطفی پاشا حکمران مصر شده و بعد معلوم شد این خبر اصلیت ندارد و در این سال طایفه انگلیس پادشاه انگلیس را
بچهار صد هزار لیره بپارلمانت فرستند نظیر این معامله را ایرانیان درباره محمد علی شاه قاجار محرب پارلمانت ایران
نموده و کسی او را دستگیر و بمحرض فرستاد

ذکر وقایع ۱۲۵۳ و حرکت شاه عباس ثانی از اصفهان بطرف مشهد و خلع و قتل سلطان ابراهیم خان عثمانی و جلوس سلطان محمد خان چهارم عثمانی و خاتمه جنگ سی ساله در اروپا

در این سال شاه عباس ثانی بعزم مشهد و تسخیر قندهار از اصفهان با سپاهی فراوان حرکت نموده فرمان داد تا از هر جا قشون
در همین بسطام حاضر شوند و چون بحوالی مشهد رسید پیاده گردید و مانند جد بزرگوارش شاه عباس اظهار خلوص نیت و پاکی
عقیدت نموده و پیاده بشرف بحرم حضرت رضا گردید و نذورات و خیرات بسیار داده و مرتضی قلیخان قاجار را فرمان داد تا قوچی
را سپاه کینه خواه بطرف قندهار حرکت کرده و در این سال بزرگان لشکری و کشوری عثمانی بواسطه آنکه سلطان ابراهیم خان
در عیش و عشرت بسیار ولع داشته و اغلب از سلطنت نموده و پسر دوازده ساله او سلطان محمد را برداشته بتخت سلطنتی جلوس داده
و سلطان ابراهیم خان را محبوس و پس از چندی مقتول نمودند سلطان ابراهیم خان مدت بیست و نه سال زندگانی و نه سال حکمرانی
نموده و نیز در این سال خبر جلوس سلطان محمد خان بهادر و عزل محمد پاشا رسید و نصب احمد پاشا و داخل شاه اصفهان بصدر اعظمی محمد
پاشا رسیده بلقب وزارت مشغول شده و محمد پاشا بمصر رسیده بخت حکمرانی مصر متمکن گردیده و سال حکمران مصر بود و در این سال که تاریخ
هزار و ششصد و چهل و هشت هجری و سی سال کرین اسپانیا و آلمان انجامیده و بلاخره بود و خاتمه یافت پادشاه
انگلیس شاه اسیر دست گرفتار شده و کریستان چهارم پادشاه دانمارک درگذشت و بجایش فردریک سوم نشست

ذکر وقایع ۱۲۵۴ و حرکت شاه عباس از مشهد بطرف قندهار و استیلای شاه عباس بقندهار و بست و زمین داور و عودت او بهرات و مشهد

در این سال شاه عباس ثانی از مشهد بهرات حرکت فرموده و چون موکب شاه از هرات نزول اجلال نموده و بطبقات مردم از عالی تا
دانی اخلاقت و احسانات بی اندازه کرده و مالی بسیار بخشود و در این وقت ایلچی سلطان محمد خان چهارم عثمانی با نامه
و هدایای خاصه و هدایای پیشکش بهرات رسیده و بشرف استلام عتبه بوس نایل گردیده و با خود رسندی تمام از آن اطراف حاصل کرده
آنگاه شاه عباس با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان از هرات بعزم قندهار حرکت کرده و محراب خان حاکم استرآباد
با فوجی بزم آزمای بجهت فتح قلعه بست حرکت داده و محراب خان آن قلعه را محاصره نموده و پس از چندی منصرف شد و چون شاه
عباس بظاهر قندهار رسید آغاز محاصره گذاشت و خود شاه عباس در عباس آباد کرانه باغهای شیخ علیخان زنگنه بود و این
در سمت شمال قندهار بوده و واقع در سمت شمال شهر قندهار بود و نزول فرمود و دست خان قلعه دار و حاکم قندهار جلادت و داری و مدافعه
پرداخت و برای شاه عباس ثانی مانند مرتضی قلیخان قوچی باشی و سیاوش خان قوللر آقاسی و اسد ویردی بیک شکارچی

آقای عیسی یک برادر رستم خان سپهسالار سابق مازندران مشغول نقب کندن و گلوله باری کردن شدند که از شدت آتش قشونی و گلوله باری سکنه قندهار باضطراب قلعه گیان بالتماس درآمده دروازه سیستان بیرون ریخته شاه عباس آنان را بخشیده و ولی خان دروازه را بگشود و دروازه را تصرف بیرون شده قندهار بفتح شاه عباس گردید و بگاه ولی خان شاملی خان و کرخان و رومی خان و میرزا ابوالحسن بخشی و چندتن از اعیان و بزرگان اعیان قندهار بعزم بساط بوسی وارد آمده هدایای شایسته گذرانیدند صاحب استان ترکستان از هند بیاورده و ماه و نیم مدت محاصره قندهار بطول کشیده و با کثرت سپاه سوار و پیاده و اعیان مستان خارج از حساب جمعی از دوی شاه عباس فرار نموده کریک پیاده کسی بغیر پول دادن نگرفت و باندازه قشون منظور بود و دست تعدی کسی و از مال کسی نکرد و کردم قندهار از خود خوشنود گردانیدند شاه عباس پس از تنظیم و ترتیب و قندهار محراب خان را بحکومت قندهار نگرانی بست و بدولت جلیلان نگر بازگشت و جشن جیدی روز از قندهار بگرفت و از قندهار بعزیمت حرکت فرموده و تاریخ فتح قندهار این مصرع بست آمد کلید مملکت هند قندهار است چون اخبار فتح قندهار و هندوستان کوشزد شاه جهان شد بی اندازه متاثر گردید و شاهین سلطان ابدالی کز فراریان قندهار بود شاه جهان را محرک گردید که قندهار را از دست داده شاه جهان فرمان داد تا او تنگ قشونی ارشدش ابدالله خان بهادر خان سپهسالار و رستم خان دکنی و قلیچ خان با سپاهی گران و توپهای آتش فشان و فیلهای کوه پیکر بجنبش آمده مانند سیلی خروشان بطرف قندهار سرازیر شدند و خود نیز با محمد داشکوه و جمعی از اعیان و اکابر بکابل آمده نگران فتح قندهار شد و چون امرای هندوستان سپهداری و تنگ زیب تند قلیچ خان و خنجر خان قباد خان و اله قلیان رسیدند آغاز محاصره نمودند و دسته ای بطرف بست و دانسته شد که حاجی منوچهر یک تنگ محراب خان در رسیدن آنان بتعرق ساخت و پیاپی قشون بدو محراب خان رسیده با ندک زمانی هشتاد هزار سوار و پیاده قوی بدان جمع گردید و تنگ زیب سپاه برای هندوستان عزیمت از دست کشیدن و فتنه دیده و نیمه شبی را کابل گرفتند و قندهار را گذارده و پس از چندی محراب خان حاکم قندهار را گذشت و شاه عباس دوتا خان غلام خاصه را مامور بحکومت قندهار نمود و چون این اخبار کابل شاه جهان رسید آهنگ هند نموده و با لشکر و تنگ زیب خدمت پدر تاجدار رسیده از کیفیت نبک و آمدن هر شش ماهه هر دو این سال فاصله انگیز مشورت شیرازی صاحب تاریخات عالیه در گذشت

ذکر وقایع سنه و اهتمام شاه عباس ثانی و اتمام بناها و رعیتیان و حرکات احمد پاشا در مصر و محاکمه شارل اول و قتل او

در این سال شاه عباس ثانی همت بانتمام عمارات باغات اصفهان گماشت و اسد بیروی خان را بایالت استراباد گماشت و سیصد هزار تومان جایزه ایالات ایران را برعایا باز گذاشت و در این سال شیراز و اصفهان قشلاق فرمود و عید و شکار منزل شد نیز شاه جهان کوکابی این سال را بیشتر اوقات در کشمیر بعیش و مسرت بسر برد و همچنین در این سال در مصر بواسطه نعمات رود نیل زراعت کم گردید و غله ترقی نمود و همه ساله تنگران مصر تغلب منفعت خویش بود و خطوط سعایت و اغتنای بسلاطین عثمانیه میگماشت و در این سال شارل اول پادشاه انگلیس محاکمه نموده و حکم قتل او را داده و با تبر سر از تنش برداشتند و انگلستان بانحوای کرمول اعلان جمهوری نمود

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۳ و حرکت اورنگ زیب بجهت تسخیر قندهار و عودت او بکابل و عزل احمد پاشا از مصر و حبس او در قلعه

درین سال شاه جهان اورنگ زیب با سپاهی فراوان و بیست هشت توپ کوچک و کلان و کلنگ داران و پیل داران و شتربان خان با سعدالله خان وزیر و چندتن از امرای بزرگ و راجه ها حرکت بجانب قندهار نمود چون این سپاه کینه خواه نزدیک قندهار رسیدند و شهر را محصره نمودند و تا رخان حکمران قندهار بواقعه قیام نموده حملات و مهاجمات آنان را رفع کرده حاقت اورنگ زیب را خسارات بسیار داده بی شمار غنیمت عودت کرد بکابل آمد شاه جهان بی اندازه متاثر گردید و اورنگ زیب بحکمرانی دکن فرستاده خود بهیت مذلت بجانب دهلی برافرشت هم درین سال احمد پاشا حکمران مصر جانب شکایت مصر بها معزول شده در قلعه مصر محبوس گردید تا مبلغ زیادی جریمه سلطان محمد خان چهارم عثمانی بداده رهائی حاصل نمود هم درین سال کلیوره پادشاه بلاند درگذشت و کریستیان پادشاه سوء از سلطنت خود خلع نموده شارل گوستاو را ولیعهد خود بسلطنت سوئد برداشت و کرول استیبلا بلند در انگلستان نموده سپاه و شاپاشا بوزارت عثمانی برقرار شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۴ و مامور شدن داراشکوه بتسخیر قندهار و آمدن شاه عباس بمازندران و لشکرکشی عبدالرحمن پاشا در مصر و غلبه گرمول انگلیسی در انگلستان

درین سال شاه جهان بار بجهت تسخیر قندهار داراشکوه فرزند خود را بسپهداری برداشت و سپاهی او مقابل قندهار رسانید شاهزاده و اورنگ زیب میزستاد درین اوان سوم همراهی شاهزاده داراشکوه حرکت او نموده نیز عزیمت کابل نمود شاهزاده داراشکوه طی منازل نموده تا بظاهر قندهار رسیده آغاز محاصره گذاشت و چون شاهزاده داراشکوه همواره در پای تخت جای داشت و سپاه برادرش درین سوی لشکرکشی و قلعه گشائی نموده نامآور شده بود نداد و هرگز مرعوب نگردیده بود و این مسافرت لشکرکشی را با زحمات بسیار و سایط ده سال چندی بجهت خود محض بشت همار فراهم نموده میخواست بخلاف برادرش اورنگ زیب کرده فتح قندهار کامیاب نشده شکست فاحش درین فتح یاب شود لهذا فرزندان حرکتاره دهلی نمودند و شهر شاهجهان آباد بخواهت و ساعتی سعد طلبیده و آنان نیز ساعتی را گزیدند که فتح و فیروزی با کامگاری حرکتش قرین بود با این تفاصیل شاهزاده داراشکوه چندین با سران سپاه از درین راه وقت رسیدن بظاهر قندهار مخالف ساخت که جدیت درین جنگ ننماید و بیرانه جنگ نموده قلعه قندهار را بگشاید که از من فتح بی زحمت خواهید آنگاه آغاز کار و ابتدا بیکار نموده کرین سال جهان آمد نیز درین سال شاه عباس ثانی در مازندران اقامت فرموده عاشه در ایران و افغانستان نرخ نمود نیز درین سال پس از آنکه احمد پاشا سلامبول از مصر رسیده مخاطب بخطاب عتاب آمیز بواسطه تعدیاتی که در مصر کرده بود گردیده عبدالرحمن پاشا حکمران مصر شده این شخص نیز در قساوت و سفاکی کمی نداشت و هیچ کس را رحمت نگذاشت بدین واسطه باز قافله گله و شکایت مصریان بطرف سلامبول روانه شده و او را جزسال معزول شد هم درین سال شارل دوم در انگلستان برقرار گردیده گرمول او را بخاک فرنسه گریزانید

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۵ و حملات شاهزاده داراشکوه بقندهار و شکست او و نقش کابل و

هندوستان و جنگ دریائی انگلیس و هلاند و آمدن محمد پاشا بحکمرانی مصر و انقلاب و اغتشاش و زلزله در اسلامبول

در این سال شاهزاده دارا شکوه پس از آنکه چندین تپه‌های بلند و مناجیق قلعه قندهار را مستولی شده توپ‌های کوه‌شکن بر بالای آن تپه‌ها کشیده و شب جنگ را بهمه قسم فراهم کرده شروع بکار نموده و در هنگامی که آتش فشان از سوی قندهار گسسته و بنای گلوله‌ریزی و آتشکاری گذارده تا مدت شش ماه از بامداد تا شام عملات را پیاپی کرده و خانه‌ها مترتب نشده تا آنکه باز فوجی از قزلباشیه بمعاونت محصورین قندهار رسیده مقدم بست و اگر صدی قلیخان سپاه مقصود عمده تسلیم محصوران کرده بود و گرفتند راه قندهار پیمودند چون خبر تمکن بست و شکست سپاه شاه جهان در بیرون قندهار بشاهزاده دارا شکوه رسید یکبار از فتح قندهار نا امید گردید و باز سران سپاه را بخواست و گفت من نیز هرمانند برادرم اورنگ زیب گرده باز برای تسخیر قندهار آمده ولی حصول مراد برگشت برگردم و شما یان با من یکدل و یک جهت باشید آنگاه با اخترشناسان و منجمان گرانی کرده روزی را نمودند که بعقیده ایشان از دیدن آفتاب شدن تعیین نمودند دارا شکوه آن شب بخفت و با هر یک از سران و سرقپیان در زیر قندهار گرفتن بحصار رود و چیزی گفت و چون روشنی آشکار شد از جای بجنبید از یک سو توپچیان و سپاهیان و از یک طرف تیراندازان و تفنگچیان یک دفعه حمله‌ور و آتش فشانی نمودند و بهم بر شدند و جوانی از قلعه گیان بخت خود ندکرد و این وقت سواران قزلباش نیز برسیده و حملات بخت سپاه هندوستان نمودند دارا شکوه ناچار رو بفرار گذارد و قزلباشان دنبال او را گرفتند و چندین فیل و توپ و سایر مهمات حرب و آلات جنگ را از او گرفتند دارا شکوه با حال تباه و رو رسیده و بکابل نمود و در این راه هر چه مانده بود دست افغانان شده و هر چه افغانان بدست سپاه دارا شکوه را افتاده گرفتند دارا شکوه از کابل بلاهور روانه شد و پس از این جنگ و خسارت بزرگ شاه جهان بکمر قندهار بیفتاد و هزار این سال و سپاه چند حمله بهمه قلعه قندهار و افغانزیه و کوهستان بکردند و بحکم شاه بجائی خراب گردید شاه عباس از اشرف مازندران بشهر فرح آباد شتافت فرموده دارا با جنگ دریائی بین انگلیس و هلاند واقع شده و گرجی پاشا بوزارت عثمانی منتخب شد نیز در این سال محمد پاشا بحکمرانی مصر آمده و هشتم محرم بحکمرانی مصر برقرار شد قمر در این سال در اسلامبول اضطراب انقلاب و شورش کذشت و پس شورش و مستحفظان و زلزله‌های سخت شد و تلفات بسیار و خسارت کلی وارد آمد و از روی عقده در این سال تا جمادی الاول سال بعد بین پاشایان اختلاف بود و همی کشته شد و بود بسته همدرس پادشاه و چه بسیار کشته میشوند و گرجی محمد پاشا متعاقب جای از برای زین توانست رفع اختلاف مخالف بنا چه و مملکت را از فتنه و جنگ و خلل برآورد و رسولی چرب زبان با هدایای مرغوب بدربار ایران خدمت شاه عباس دوم گسیل داشت تا رشته مودت و یگانگی محکم و برقرار بماند

ذکر وقایع سنه ۱۰۵۳ و سنه ۱۰۵۴ و آوردن غنایم قندهار را باصفهان و فرستادن غلمان شاه عباس بقندهار و قندهار کرمول در هندوستان

در این دو سال غنایم و مهماتیکه از قزلباشان در جنگ قندهار از اردوی شاهزاده دارا شکوه بچنگ آورده بودند بدربار شاه عباس دوم فرستادند از آن جمله دو فیل تنومند بزرگ بود و چون شاه عباس دوست بود بسته طول مخاصره قندهار

ویران بلاد فتحی و گرانی بست فرمان داد تا پانزده هزار خروار غله از کرمان و شیراز و استرآباد حمل بقندهار نمودند سکنه قندهار پس از این الطاف خسروانه بلی نداشته رحلت و احاگوشه ند نیز در این سال سلطان اهل خلیفه سلطان وزیر اعظم درگذشت بجایش محمد بیک مسند وزارت نشست و شاه عباس برخی هنگام آذربایجان و کوه گیلویه و کرمانشاه و غیره را بنده ول منصوب نموده فرمان داد تا برخی علما بزرگ بعضی از کتب از عربی بفارسی شرح داده نقل کردند متعرر نمود که قصه شده و تطفلین بدان طامع و حاجی بحضور آمده داد خواهی نمایند و امرداد تا سدی بر رود خانه زاینده بندند نیز در بگلستان کرمان بجزای پارسا تراپیدن نمود و خود بخواه نویشن اصفهانی انتخاب کرده بین انگلیس و پرتگال صلح شد

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۸ و توقف شاه عباس در اصفهان و اقتدار او و رنگ زیب دکن

در این سال شاه عباس در اصفهان بعزت اقبال بسنه جلال در اصفهان تمکن نمود و حادثه مهمی نبود و اخبار ایران و افغانستان بیع نمود و گاهی بشکار رود می بنجای آثار وقات صرف میفرمود نیز شاه جهان پادشاه هندوستان در کشمیر و علی قابت بعیش و شادکامی میگذرانید که وزیر اعظم او اسد الله خان کرارهای نامی بزرگ بود درگذشت و شاه جهان فرزندان تاراجی دکن پیمایش نمایند و باج و خراج زمینهارا از وی حصول حاصلات بگیرند و نیز محمد رنگ زیب در دکن پایه اعتبار و اقتدارش محکم گردیده بر سر آن شد که محمد قطب شاه را سازد و بایالت و تازد و نیز در این سال جزایر ژاپنکه بتصرف انگلیس در آمده و کرمول با فرانسه معاهده بست که فرانسه اداره لاد شارل اول را از خاک فرانسه بیرون نمایند و نیز لوی چهاردهم مجلس پارلمانت با لباس شکاری و تازیانه وارد گردیده و کلارا متسدیه تخویف نمود

ذکر وقایع سنه ۱۰۳۹ و فرستادن هدایا شاه عباس بدربار عثمانی و بیماری شاه جهان و انقلاب هند و اختلاف بین پسران شاه جهان و ریاست کرمول بانگلیس

در این سال شاه عباس در اصفهان وقات میگذرانید و ایلچی با نامه مودت ضمامه هدایا مانند یک تخت مرصع فیل و چند قطار اقمشه ابریشمینه بدربار عثمانی فرستاد و سلطان محمد خان چهارم آن هدایا پذیرفت و رسول را گرامی داشت و پایه احتشامش بلند بداشت و اسمایل آقا زمی با اتفاق بعنوان سفارت بدربار شاه عباس با هدایای شایسته گسیل نمود که از آن جمله یک اسب عربی با لجام مرصع و چند بار ماهوت ممتاز بفرستاده و اسمایل آقا پذیرفته گردیده و با سرت مال با بلا مسول برگشت نیز رسولان دیگر آمده و سه بار برگشته و شاه عباس بتغییر برخی هنگام قیام فرمود در این اوقات شاه جهان پادشاه هندوستان بیمار گردید و میان چهار فرزندش که تخم یاکی در دل با هم فرق داشتند غبار نقار بالا گرفت و آتش اختلاف محمد داراشکوه پسر بزرگ که ولی عهد و چهل و دو ساله بود و همیشه در پای تخت بود و دومی میرزا محمد شجاع چهل ساله و فرمانفرمای بنگاله بود و سومی شاهزاده مراد بخش نیز ساله و حکمران گجرات بود و چهارمین محمد اورنگ زیب که بیست و شش ساله و فرمانروای دکن بود و در اوقات سپاسالاری لشکر میفرستاد و ایشان را دعوت خواهر بود و یکی پادشاه بیگرد و هر یکش آرزو بود که خلد شاه جهان از شش فرزند بود و از عهد برنیاورد فن مملکت داری و جنگ جوئی پسر کوچکش اورنگ زیب بود و ایشان قبل از فوت پدر هر یک از جای جنبید و هم افتادند چنانچه میرزا شجاع تنها و اورنگ زیب تنها و مراد بخش مستقلا و هر سه بر فرمند محمد داراشکوه قیام نمودند نیز در این اوقات در سواحل سنگ لستان استیلا یافت و جنگ بین انگلیس و اسپانیا شروع شد

نیز در انگلستان کرمول از قبول تاج و تخت سلطنت سر باز زده و بریاست جمهوری قنا

ذکر وقایع سنه نهصد و بناهای شاه عباس دوم در اصفهان و جنگ او و رنگ زیب در شکوه و مراد و استیلای اورنگ زیب بتخت سلطنت هندوستان و مجوسی شاه جهان

در این سال شاه عباس دوم بمرمت عمارات مانند خلوتخانه و خانه و دولتخانه و پل و دولتخانه زهینده رود اصفهان پرداخت و باغ محراب خان قاجار که در جنب دولتخانه زهینده رود بود بگرفت و چهل ایوان بساخت و او را نگه نزهت نامید و املاک پندی برای وقف فرمود و نیز در این سال اورنگ زیب برادرش مراد بخش بجنگ دارشکوه آمده و با آنکه شاه جهان زنده بود و بدارشکوه فرمود که بجنگ برادر رود و اگر بجنگ برادران نشتافت و شکست عمده یافت و باگره آمد و جواهر گران قیمتی که داشت همراه خود بازن و دو فرزند برده و رعیت غزیت بجانب دهلی برداشت و اورنگ زیب برادرش مراد باگره رسید و دو فرزند شاه جهان و بستر با توانی بود و اورنگ زیب فرزند خود محمد سلطان را نزد پدر شاه جهان فرستاد و معذرت خواست و پاسبانان و سرخسکان شاه را بمحافظت دولتخانه آگره بگماشت تا مراد بجهت رفع دارشکوه از آگره حرکت کرد و پس از پیمودن چند منزل در یک منزلی سلطانیش بستر انیده و از باده ناب آنقدر برادرش مراد بخش بخوراند که سرمست در افتاده و همانجا او را بکشتند و قلعه کوالیار محبوس داشت و در این وقت بود که قلم تقدیر منشور سلطنت بنام او نگاشت و شاه جهان مدت سی و یک سال سلطنت نموده و در شصت و هفت سالگی از تخت بزیر آمد و دو سال و چهار ماه دیگر گذشت که هفتاد سال و زمان سلطنت و رنگ زیب لقب جهانگیر یافته و مجوسی بود و او رنگ زیب را اکبر پدر بزرگ نامی نبیند و نیز در این سال کرمول معروف انگلیسی درگذشت و فردیناند سوم پادشاه آلمان بمرده و تخت سلطنت آلمان بفرزند سپرد و رنگ زیب بدین دولت سر گرفت

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۸ و فرار دارشکوه بجوین افغانستان و گرفتار شدن و آوردنش بدهلی و کشته شدن او و فرستادن شاه عباس دوم ایلچی بدربار هند و وقایع اروپا

در این وقت چون دارشکوه چنانچه نگارش یافت از جنگ برادر خود اورنگ زیب شکست خورده و سر بر تافته و بدهلی آمد و از آنجا بتته که واقع در زاه قندهار بود برسید کامی با نزدیکان رفته از شاه عباس استمداد جوید و دوی بخیال آنکه زوجه اش هر دش بوده و دیار بهت جایش پیدا کرده استرحمت کند عاقبت بطرف جوین افغانستان براند که بلکه دختر تمدیش پرویز بهوای حاصل کند هر خیال آنکه فرمانده جوین سردار جمان خان افغان کرد و بار و زمان سلطنت پدرش شاه جهان محکوم قتل شده بود و دارشکوه از او شفاعت نموده بود از او پذیرائی نماید تا رنجش سخت باید چون بجوین در رسید سردار جمان از او مهمان نوازی در آمد و او را ظاهرا اکرامی داشت و پس از دو سه روز او را و با نو بیمارش فوت شد و او نیز با نو را بلاهور فرستاد و خود از جوین او نیلاب گرفت، سردار جمان خان او را تا مسافتی مشایعت کرد و برادرش را با چند تن از خدمت دار دارشکوه فرستاد که او را آن خاک بگذرانند و پس از چند قدم برادر سردار دارشکوه و پسرش سپهر شکوه را بند از نهاد و بشهر آورده و پیکان نزد اورنگ زیب فرستاده و او برادر را بدهلی آورده و بذلت و خواری بسیار در شهر فرمان داد تا مردم بر بی نوائی او بگریستند و او را حبس کرد و پس از چند روز سر از تنش برداشت و آن وقت بفکر قتا

فردون برادر دیگر میرزا شجاع افتاده و لشکری بقندهار فرستاده و او پس از آنکه دختر خود را بحبله سلطان پسر اورنگ زیب داده باز بسپاهان رفته و اورنگ زیب شکست یافته و باز کان هفت و برابر آنجا پناه برده و گذشت هم در این سال شاه عباس نامه شکایت آمیز بپدر خود اورنگ زیب عالمگیر فرستاده و الکنه خان ایلچی گرجستان در گذشت و از سکو طلبیدن خان بدربار شاه عباس آمده و بین فرنگ و اسپانیا صلح واقع شده و باریس باز گرخانه باز شده و پادشاه پرتگال تکرای ملوده نشده و جمیع نموده و لشکر من بجای آنان دواج داده و موسوم بکمپنیک کرده و نیز در این سال خاصوفی شاعر از هند در هند در گذشت و شرزال بنگ انگلیسی با شاهل دوم بهندوستان آمده و شاهل تخت سلطنت نشست و بنگ استون از طرف کرمول با نجا رفته بود باز آمده

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۲ و فوت ذوالفقار خان حاکم قندهار و تعیین منصور خان برادرش بحکومت قندهار و تعمیر مسجد جامع اصفهان بحکم شاه عباس دوم

در این سال ذوالفقار خان حکمران قندهار در گذشت و ذوالفقار خان بیک امرای نامی صفویه بود که در یورشهای کوهکانیان هندوستان منتهی درجه شهامت و لاوری از بخرج داده و پس از فوت وی بخشش او را رکن قندهار سپرده و یکی سبک پی این خبر بشاه عباس ثانی شد شاه خشونکرانی قندهار را بنام برادرش که شاسب بیک بود و نگاشته او را خلعت فرستاده و لقب منصور خان ارزانی داشت و پسر ذوالفقار خان که صفی خان بود و بحکومت لکار خبوشان گماشت و مقرر فرمود تا نعش ذوالفقار خان را از قندهار بمشهد نقل داده و در آنجا مدفون سازند نیز در این سال شاه عباس و بوداق سلطان بن قلندر سلطان چولی که بسفارت هند و دربار عالمگیر رفته بود مراجعت کرد نیز در این سال شاه عباس مسجد جامع اصفهان که از بناهای جلال الدین ملک شاه سلجوقی بود تعمیر فرمود و گنبد این بنا که از آجر پخته بود اصلاح کرده تشکده بوده است که تا کنون باقی میباشد و سلاطین صفویه پس از سلجوقیه این مسجد را مکرر تعمیر کرده اند که بدین تقدیر از زمان او تا انقضای تا این سال هزار و سیصد و پنجاه و دو هیچ یک از مساجد جوامع اصفهان تعمیر نیافته است با بجلد طاهر حسن فیض در مسجد جامع نامزد کرده و شاه عباس ثانی فرمود و نیز در این سال اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان نخست برادرش مراد بخش و پس برادر دیگر سلیمان شکوه و پس از سپهر شکوه و میرزا محمد اعظم را بقتل رسانیده تاج و تخت آنگاه آهنگ لاهور و پس از آن بکشمیر رفت و بعیش و عشرت نشست هم در این سال شاهل دوم در انگلستان دماغ جگذاری نموده و قصر در سال در حوالی پاریس ساخته شد نیز در این سال شاه بدخشانی معوفی شاعر در گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۳ و عزیمت شاه عباس دوم بمازندران و فوت بکوات در مصر

در این سال شاه عباس دوم بمازندران عزیمت فرمود و پس از آسایش دو کب شاهی را نه لارستان شده و برخی مکام را تغییر داده و دستور داد حاکمه تازه رخ نداد نیز در این سال وزیر اعظم سلطان محمد خان همام محمد پاشا کوپرلی در گذشت و سلطان او صیای خویش نمود سلطان پسر او احمد پاشا بمنصب وزارت برداشت نیز در این سال در مصر کوات کرازویر زمان بود در صاحب خنوده شده و کلیه امور ملت از دست گرفته نیز در این سال از جانب اورنگ زیب عالمگیر سفیری با نامه خوشش اسلوب و هدیای مطلوب باصفهان بحضور شاه رسیده پذیرفته گردید هم در این سال شاهل دوم پادشاه انگلیس خواهر پادشا

پرتغال، بعقد ازدواج درآورد و جهیزاو را بندر بمبئی مقرر کرد بدست پرتغالیها بود با انگلیس واگذار کردند نیز با سکال شاه معترف فرمانبرداری این سال درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۳ و سنه ۱۰۷۴ وفوت حاکم بست و فراه و رفع ازبکان از خراسان و منقل داون سیمابان از افریقا بامریکا

در این اوقات نامه سلطان حاکم بست از خاندان قبچاق حاکم فراه درگذشت و شاه عباس محمد علی خان افشار برادر کلب علیخان طب بشیه شکار را بحکمرانی فراه نامزد فرمود و منوچهر خان بن قراچقای خان حکمران مشهد معزول گشت و بجایش صفی قلیخان بن رستم خان مامور بحکومت مشهد گشت و شاه عباس محمد بیک بن ملک علابیک را بحکمرانی بست فرستاد و او با بلیخان سرافراز و شت هرو در این اوقات شاه عباس برجی سکام را غزل و منصب فرمود و وه مانده کاشانه بزرگ ویران شده بود مرمت نمود و ازبکانی که بطرف خراسان آمده بودند لشکر شاهی آنها را منهزم کرده ببرکستان برگردانید نیز در این اوقات انگلیسها پرتغالستان را از افریقا فرید بامریکا بهمت زده برده و فرانسه با جزیره سنت و منگ را تصرف خود و دند و کولن نامی از مردم فرنگستان نقشه ذرنسه یکشید و شیخ نجیب الدین رضای عارف اصفهانی در این سال درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۵ و حرکت شاه عباس از اصفهان بمازندران و غلبه عثمانی بکریت و استیلای فرنسه بالجزایر تونس و شورش در روسیه

در این سال چون شاه عباس بکمالت مزاج و ضعف تن قوت گرفت طبها او را بتغییر آب و هوا مجبور نمودند و شاه عباس از اصفهان عزیمت مازندران فرمود و چندی در فرحزاد توقف گزیده و ایخانات خان سفیر و رنگ زیب عالمگیر را با هدایای کثیره مشرف بساط بوسی حاصل نمود و با قوشنوای مرخص شده شاه عباس برحی سکام را تغییر و تبدیل او نیز در این سال سپاه عالمگیر بجانب کن آهنگ و با عادلشاه دکنی مبارزه و مقاتله پیوسته و هنگ نیز در این سال شرکت سرسپاهانی شد نیز در این سال که مقارن سنه ۱۰۷۵ هزار و شصد و شصت و پنج میلادی بود غلیب چهارم پادشاه اسپانیا درگذشت و شارل دوم پسرش بجایش نشست و سپاه فرانسه بطرف الجزایر و تونس هجوم کرده و در هنگستان ناخوشی طاعون ظهور نمود و مردم روسیه بواسطه آنکه طلاء نقره پادشاه جمع نموده بود شورش نمودند نیز در این سال شاه جهان پس از هفتاد سال عمر درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۶ و فوت شاه عباس دوم و جلوس شاه سلیمان و تفصیل بناهای او و خرابیهای ظل السلطان در اصفهان

در این سال شاه عباس ثانی پس از سی و چهار سال و شاه و چهار روز زندگانی بیست و پنج سال و یازده روز سلطنت و جهانبانی در قصبه کاریزنا زندان آهنگ خراسان نموده بود و در همان در منزل خسروآباد در شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول درگذشت و سناد بدست حضرت بزرگان و ولیعهد فرزند رشید او صفی میرزا که بیست ساله بود در اصفهان مجلس بر سلطنت نشستند و او را شاه سلیمان نامیدند شاه عباس دوم مانند جدش شاه عباس اول از ساختن عمارت و بذل خیرات و صدقات خود داری نداشت چنانچه عمارت لاقاپو و آنچه در میدان نقش جهان اصفهان که نظیرش در تمام ایران یافت نمیشود و مردم اصفهان آن عمارت را اعلی قاپی میگویند از بناهای او است نیز عمارت چهل ستون که او نیز بنای مانند است و شرحی از او نگارش

از اداهات نیز طبلهای سی و سه پل رود و خانه زاینده رود و چهار باغ بالا کرایتا تا کنون موجود است نیز باغ سعادت آباد و باغ عباس خانه و باغ شبکره و قوشخانه و غیره از بناهای او بوده و کرایه نمازخانه ظل السلطان مسعود میرزا پسر ناصر الدین شاه از ریشه خراب و ویران نمود نیز در این سال قسمت عمده شهر لندن از آتش سوزی تباه و نابود شد و در زمانه بسی ایجاد گردید نیز نادر پادشاه و فرهنگان و شعرش در گذشت و در روسیه قزاقها یکه طرف حاجی ترخان بودند پادشاه شورید و فتنه آنان تا چهار سال طول کشید

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۶ و سنه ۱۱۰۷ آمدن محمد اکبر پسر اورنگ زیب پادشاه هند پناه شاه سلیمان و تعیین شیخعلیخان زنگنه بوزارت شاه سلیمان

در این اوقات محمد اکبر بن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان از پدر خود رنجشی یافت و از فرمان او سر برتافت و از راه خلیج فارس بنادر ایران عازم سده چون از آمدن شاه سلیمان صفوی واقف گردید بگیران فارس فرمان او تا او را با هزار زحمت پذیرائی نماید و با معاونت از محصولین اصفهان ساخته و شاهزاده محمد اکبر چون بحوالی اصفهان برسید چند تن از بزرگان درگاه و با تنی چند از بارگاه برحسب فرمان شاه سلیمان باستقبال او شتافتند و او را با حشمت چهل ستون اصفهان وارد و داخل و شاه سلیمان او را نوازش فرمود شاهزاده محمد اکبر بیان نمود که همواره سلاطین گورکانی السنه ظهیر الدین محمد بابا شاه و همایون شاه و در وقت تخت از سلاطین ایران استمداد می جستند و سایر شاهزادگان ترکستان بدین درگاه پناه میآوردند مرا امید هست که پادشاه ایران بسپاهی با من همراه فرماید تا او را در اندک زمانی بر اورنگ زیب بستانم شاه سلیمان او را نصایح شافیه نمود و گفت شرط و خطا مستحسن نیست که پسر بر پدر بشورد و سر از ربقه اطاعت او بیرون آرد و من سعی نمودم تا بین هر دو اصلاح شود و چون مدتی گذشت و محمد اکبر آثاری نزدیک بخیر و فیروزی بطرف شاه کشید و آن سر زمین فوت شده و مدفون گردید نیز شاه سلیمان بوزارت اعظم خود شیخ علی خان زنگنه را برداشت و منشور لقب عمادالدوله و قرب پیش گاشت نیز از راه سخن و تلطف با سپاهای صفیر روی داد و ایشان کار بر پادشاه بستان تنگ و از سلطنت خلع نمود و لباس کشیشان در آمد و نیز خاقان در خاک عثمانی شایع شده و بسپاهای ارمنی طاعون بزرگ ساخت

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۸ و توقف شاه سلیمان در اصفهان و آمدن ازبکان بخراسان و انقلاب اسلامبول و فرار سیاوجی از دهلی از هند و اورنگ زیب

در این سال شاه سلیمان در اصفهان با کمال اجلال و فراغت بال تخت سلطنت مسکن و اعتماد الدوله قرب و قرق و قتلغ امورات بدو واگذاشت و ازبکان بطرف خراسان حرکت آمده و سپاه ایران آنها را فی الفور منهزم ساخت نیز یحیی پاشا که یکی از پاشاهای بزرگ عثمانی بود و اسلامبول سر مخالفت برداشت و چندین نفر از مخالفت او کشته شده و خودش مغلوب گردیده بخاک ایران آمد و از طرف دستوران نوازش یافت و رخصت یافت از راه بجانب هندوستان بگذشت نیز در این سال سیاوجی که در دهلی از هند و اورنگ زیب بود و گریخت و گریختن او بدین جهت بود که او چنان شخص بزرگ و مقتدری بود و اورنگ زیب او را همواره نگهداشته بود و هر جا بسرقت و میآمد چندان بوی نعمت و انعام داشتند سپاهی خود را بخوشی انداخت و بهره و زیاده طلبی و عزتش فت و آمد میکرد و او را مقرر داشته بود که هر روز از پنجاه از طبقه جواهرات از بیرون پرکرده بخانه میآورد و او میداد

انتکاه سیف بن برده بفقدا و مستحفظین میدانند تا روزی چند دین منوال گذشت و چون از منزل هم مدتی بیرون نیامد بود محافظین و پاسبانان و هم چندان حاضر نمیشدند و در پی او نبودند تا روزی خواجه باشی آمده بخانه سیواجی رفته پرسش هر یک و خواجه خوابیده و روی آسمان را باشیرینی پوشانیده و با سایر خوانچه های شیرینی از خانه بیرون برده و او را تا بیرون وصل ساخته و سیواجی با پسرش در آنجا سوار بر اسبها یکه از پیش مهیا کرده بودند سوار و بسپاه مقتدر میگردد و پس از دو روز راه رنگ زیب عالمگیر از فرار او خبر یافت و به جاه قضای او سوار ان جرستاده و اثری از او نیافتند و بعد از سیواجی که در کن رسید بهیچ بهانه بجهت بیجاپور رنگ اریب کردید

ذکر وقایع سنه ثلثین و الف تعین محمد امین خان بحکومت کابل و استبداد او و انجا افغانان در جنگ با محمد امین خان و حرکت اورنگ زیب بعزم سرکوبی افغانان و آمدن شاهزاده محمد سلطان بکابل

در این سال اورنگ زیب عالمگیر کوکانی پادشاه هندوستان محمد امین خان پسر میر جمله را بفرمانی کابل روانه داشت و منشور حکمرانی او را نگاشت و باو دستور داد که ایلات و شاخه افغانیه سرباطاعت شاهی خم نموده خاصه قبیله یوسف زائی را مطیع سازد و سزای نافرمانی آنان را انچنانکه شان گذارد محمد امین خان بکابل رسیده در مسند حکمرانی متمکن گردیده دست سیاست از آستین قهاریت بیرون آورده با ندک زمانی سپاهی از سرکشان و یاغیان را مطیع ساخت و با طمینان کابل پرداخته بتنظیم امور و مهام مهمه پرداخت در این بین طوایف و قبایل اطراف کابل دست اتحاد و اتفاق بهم داده و سر طغیان برداشته و در ایالت مخالفت برافراشته و با محمد امین خان در افتادند و لشکری با و در آمیخته و خون سپاهیان او را ریخته که محمد امین خان با معدودی از خواصش از نهیب کارزار گریخته و زن و فرزندان محمد امین خان گرفتار و اسیر افغانان شدند که محمد امین خان مبلغی فرستاده و متعلقان خود را آزاد ساخت چون این اخبار دهشت آثار بگوش اورنگ زیب رسید بی اندازه متعجب گردید و بی اندازه برآشفت که خود بعزم سرکوبی افغانان با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان و فیلهای کوه پیکر از جای بجنبید و از دهلی بحرکت آمد و بزرگان دولت بعرض او رنگ زیب رسانیدند که زنهار شخص همایونی نیست که خود متوجه کابل و رفع سرکشی معدودی از طوایف خود سر افغان بشوید تهور است انچنان را سپک از شاهزادگان و بارمانیکان درگاه مامور فرمایید او رنگ زیب افکار آنان را پسندیده و شاهزاده محمد سلطان که در سنه ۱۰۶۷ هزار و شصت و هفت او را چنانچه بگذارش رفت زندان در انداخته بود بیرون آورده و بسپهداری سپاه نامزد فرموده روانه کابل داشت زمانیکه میخواستند خود از قید بندگی و حبس محمد امین خان برهانند شجاع خان نامی را بسرداری خود برداشته و رایت استقلال و آزادی برافراشته محمد سلطان مانند سیلی دمان بطرف کابل سرازیر شده و در تعاقب او اورنگ زیب در حرکت آمده و در سرحدات مانده و از هر جا سپاه بجهت کمک محمد سلطان بخواند تا مدت دو سال با فغانان را با مطیع ساخت انگاه اورنگ زیب دهلی مراجعت کرده و در این حکمران او گنج خود را بطرف بلخ ساخت و تباج و جواهر نشر داخت نیز در این سال فرانسه ها بساحل سورت لنگر انداخته

ذکر وقایع سنه ۱۰۷۱ و سنه ۱۰۷۲ و کسالت شاه سلیمان و رسیدن سیواجی کن و فرستادن هندوها و آخر کار تعلق در فرانسه

در این اوان شاه سلیمان در اصفهان بواسطه مرض و عرض امیر امیر سر سایه و شیخ علیخان بقیه

وقایع جهان و جهانیان

امور و مهمات کشوری و لشکری میرداشت و اعیان ترکستان و حکمران بلخ با اصفهان با تحف شایان آمده بعز
مباط بوسی نائل آمدند و نیز سیاحی خوش بدکن رسیده پایه اقتدارش بلند و معتبر گردید و فسقه هندوان بریاست
سنتاسه شهر نانول برای او رنگ زیب اسباب رحمت زمان اوقات فراهم ساخت و سالهای دراز بنای
اش طول کشید که اورنگ زیب تمام هندوستان را مسخر و با دیگر ادارات دولتی مستخدم بودند و موظف خارج کرد و با نهاجزیه
ست و همین سبب سست شدن پایه اقتدار و شوکتش شد هم در این اوقات در مکه معین شریف سعد و حسن پاشا
غبار نفاق بالا گرفت و حسن پاشا تاب مقاومت با جیوش شریف سعد نیاورده بمدینه گریخت هم در این سال
مقارن نشئه هزار و ششصد و هشتاد و یک میلادی بود فرانسه با اختراع ثلگراف فتیله دار چاپخانه دار را نمود مد
و انگلیسها با فرانسه ها بهوند اعلان جنگ کردند و لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه خود را بجنگ حاضر گشت

ذکر وقایع نشئه و زلزلت در مشهد و دعوی پیغمبری و گرفتاریش

در این سال در مشهد زلزله سختی بوقوع پیوست که عمارت واقعه رضوی در هم شکست چون این اخبار در دربار
شاه سلیمان شایع گشت شاه فرمان فرستاد تا استانه رضوی را بسازند و تعمیر خرابیها بپردازند و باندک وقتی
حرم و صحن و رواق حضرت رضا تعمیر یافت و مخدولین و مسکوبین اعانه شد زیاد از انتظار و نه بالغ بر چهار صد تن از زن
و زن هوک گشته بودند و در نیشابور نیز زلزله جسیم اهلاک کرد و هم در این سال در بیت المقدس شخصی دعوی مسیح و پیغمبری
نمود و او یهودی بحسن صورت و طلاقت لسان بود و جسیمی دور او را گرفته و او را گرویده و چون حاکم او را عجیب
نمود با سلامبول رفت و احمد پاشا او را نزد سلطان برد و او اندکی سخنهای بازی میدانست و سلطان خواست
معجزه و کرامت او را از پیرایان مزبور جسیمش امتحان کنند او تبرسید و مسلمان شد و از کشته شدن برهید پیغمبری
دعوی مهدویت کرد و کشته گشت نیز در امسال فرانسه با بازار ملکشاه (اکسپوزیسیون) در پاریس فراهم نمودند

ذکر وقایع نشئه و شئه و آرامی در تمامی آسیا و فوت محمد اکبر فرزند اورنگ زیب در مشهد و طغیان اکبر

در این اوقات در بیشتر ممالک آسیا خاصه ایران و افغانستان و ترکستان و هندوستان و مصر امورات
و محاربی خود جاری و فتنه و فسادی نبود و شاه سلیمان در کمال آسایش ایام میگذرانید و اورنگ زیب
اشتغال بفتنه هندوها بود و فرزندش محمد اکبر پناه باران آورده و بشهر رفته بود در این اوقات وفات یافت و در
جهانگیر نون گشت نیز از دنیه سلطان ترکمان بواسطه ناخت و تاز این اوقات کارش فوت گرفت و بطرف
استراباد آمده آنشهر را بتاراج داد و شاه سلیمان فرمانها و تاسپاهی بسیار بقصد قلع فتنه ان نابکار حرکت
کردند نیز انگلیسها کلیسای موسوم بسنت پل که از مشاهیر کلیساهاست بنا نمودند

ذکر وقایع نشئه و رفع فتنه ترکمانان و فوت کلبعلی خان و بناهای شاه سلیمان

در این سال کلبعلی خان شاملو که بعزم رفع او نه سلطان ترکمان مامور شده بود او را در جنگ سختی مغلوب
ساخت و سر از تنش برداشت و سایر ترکمانان را بر جی گشت و بعضی را اسیر نمود فتنه آنها بکلی تمام شد و
خود کلبعلی خان پس از غلبه بر ترکمانان بواسطه کبرسن و پیری که مایه بود جان تسلیم کرد و چون این اخبار بشاه سلیمان

رسید او را دعا و ثنا گفت و مبلغی با تحف مرحمت فرمود نیز سلیمان شاه برخی ابنیه های عالیه و جوامع و مدارس اصفهان بنا فرمود نیز در این سال کلکسی امپراطور روس درگذشت و بجایش فئودور فرزندش نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۲ و صحت شاه سلیمان و رسیدن سلطان احمد خان عثمانی

در این سال شاه سلیمان در کمال اقبال برادر حکمرانی اوقات میگذرانید و در قلمرو او حادثه روی نداد نیز در این سال سلطان محمد پسر سلطان محمد خان چهارم که در تنها بود از نظرها ناپدید و پسر اکرد سلطان عثمانی و اشاوات و خانواده سلطنتی از ظهور او مسرت نمودند و فقرا و محتاجین مالی بسیار بخشودند و تا مدتی نشر مجالس و ذکر محامد سرگذشت او بود نیز در این سال لوئی چهاردهم خود سفینه تجارت خانه در برفت و فتوحات بسیار نمود

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۳ و سنه ۱۰۸۴ و اقتدار و اعتبار بکهای قاسمیه و فقاریه در مصر و نفوذ ایشان و بی اعتباری پاشاهای حکمرانان در مصر و طغیان سلیمان پاشان در کرکوک و رفتن رستم برای رفع او و سیئلای لوئی چهاردهم بر اتریش و لرین و قضایای تاریخی این دو ایالت

در این اوقات در مصر کلیه امور برای وارادت دو طایفه بکها که موسوم بطایفه قاسمیه و طایفه فقاریه بود و نسبت این دو طایفه اولی بقاسم و ثانی بفقار یک دفتردار دوم هر دو القاب کبیر داده میشد و هر یک از این دو طایفه را اختصاصات و مناسبات خاصه بود و ایشان از سنه ۹۶۰ هزار و نهصد و شصت در مصر صاحب نفوذ شده بودند که حکام و پاشا و اینکه از جانب دولت عثمانی بمصر میامدند در پنجه اقتدار و نفوذ ایشان اسیر می گشتند و کاری نمیشد که بکلم ایشان پاشا بار ندهد و تمرد نمیاندیشند و این یکبار ثروت و تمول و املاک و اراضی بسیار بود و هر یک را خدم و حشم بی اندازه در دستگاه موجود بود و از سنه ۱۰۰۰ هزار و هشت و سه تا سنه ۱۱۰۰ هزار یکصد و نوزده از جانب دولت عثمانی سبت و دو پاشا حاکم مصر آمد که هیچیک از آنان نتوانستند در صفوف امام اسمی در مصر گذارند و نگارند نیز از نام و غزل و نصیبان اعمالش نمود و چون سنه ۱۱۰۰ هزار و یکصد و نوزده بر سد باز رشته احوال مصر نگارش خواهد شد هم در این اوان سلیمان بابان در کرکوک و موصل پایه اقتدارش بلند گردید و جمعی را دور خود جمع نمود و در آنجا استبداد و برافراشت شاه سلیمان صفوی سپاهی بسر کردگی رستم خان برای قلع و قمع او حرکت داد و رستم خان آهنگ شهرزور نمود نیز در این اوقات بواسطه سیلی عظیم در که خرابی بسیار واقع شد و نیز در اسلامبول شخص فقیری قطعه الماس یافت که وزنش سی و چهار قیراط بود و از زمان قیاصره روم کم شده بود و این وقت پیدا شد و بخزینه سلطان محمد خان چهارم داخل شد هم لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بر اتریش و لرین استیلا یافت و این دو ایالت بولایه الی نهاد و سنه ۱۰۸۱ هزار و هشتصد و هفتاد و یک فرشته داخبر ذوحشمت عثمانی آورد و با فرانسه از آنان پس گرفتند

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۵ و اقتدار سلیمان بابان و لشکر فرستادن شاه سلیمان صفوی بدفع او

در این سال سلیمان بابان از هر سو کرد را دور خود جمع نمود و اصول این شخص از سلطان عثمانی بحکومت کرکوک فرستاده و شهر سلیمانیه را بساخت و چون از ساختنش خاطر بپرداخت راه استقلال را فراشت و متدرجا بکرکوک و موصل بتاخت و آنجا را مسخر ساخت ولی ظاهرا اظهار اطاعت مینمود تا در سال گذشته که نهایت

فاسده او در دربار شاه سلیمان معلوم گردید رستم خان بدفع او برگزیده و بسپاه منصب شد و چون از رسیدن سپاه شاهی خبر یافت بجمع اعوان و انصار پرداخت هم در این سال اورنگ زیب عالمگیر مبلغی از پیش در حق بندها احکام شده و صاد و نوذ و جزیه ها برآنها مقرر نموده و تکلیفات و ترتیبات شاقه و طاقت فرسا برایشان اجری نموده و هم در این سال احمد پاشا صدر اعظم عثمانی پس از سه سال استشهاد وزارت و صدارت داشتن درگذشت و بجایش از طرف سلطان محمد خان چهارم عثمانی مصطفی پاشا فرزند احمد پاشا بمسند صدارت بنشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۷ و حبک رستم خان با سلیمان بابان و کشته شدن سلیمان بابان و استیلای فرانسه بر الجزایر

در این اوقات سپاه قسطنطنیه شاه سلیمان صفوی بسبزوار وارد دلان استیلا یافت و سلیمان با کثرت اتباع و اشیاع و گروهای جنگی که داشت عاقبت از جنگ او رایت عزیمت برافراشت و گرفتار آمده بقتل رسید و تمامی اموال و اثقال او بتصرف رستم خان درآمد و رستم خان با فتح و فیروزی و غنایم موفوره باصفهان رسید و شاه سلیمان او را بانعامات خسروانه نوازش فرمود و این اولین فتنه بود که در زمان سلطنت شاه سلیمان در ایران و افغانستان ظهور کرد و هم در این سال فرانسه ها بسهولت الجزایر کاملا استیلا یافتند و چون روس و عثمانی عقد مصالحت و مسالمت بسته کرده نیز در این سال سپاهی که مدتها او رنگ زیب در دکن و خجسته بود درگذشت

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۸ و حبک سلطان محمد خان عثمانی با نمسه و شکست عثمانی و وقایع اروپا

در این سال شاه سلیمان صفوی در اصفهان بعزاقت حال و خوشی ایام میگذرانید نیز در این سال سلطان محمد خان چهارم سلطان عثمانی بعزم رزم نمسه و تسخیر وینه با لشکر بیشمار و سپاه بیشمار و توپهای قلعه کوب از اسلامبول بحرکت و قسطنطنیه پاشا را مقدمة الجیش قرار داد و پس از رسیدن اندریانوپل که خواه شهر وینه را محاصرت کرده و مردم نمسه بر ایشان رفته شده و از خون کشته ها جویها روان ساخته شد عاقبت سپاه عثمانی پس از دادن تلفیات بسیار در بینه سبقی راه فرار گرفته و خیمه و خرگاه و اثقال و اموال آنان بجای مانده و غنیمت مردم اطرش گردید هم در این سال بین دولتین انگلیس و دولت انگلین و امریکا فیمابین نقار بالا گرفت و لولی جهاد هم قصد در سال بنشیمنگاه خود قرار داد و نیز فرود دوم پادشاه درگذشت و بجایش او را بن و بطرس با کبت بمسابقت راسیه بنشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۸۹ و طغیان فتح خان افغان در هند و اقبال عادلشاه از کار فتح خان و شورش در انگلستان

در این سال فتح خان افغان در هندوستان پایه اقتدارش رفیع و قصر اعتبارش منیع شده این فتح خان در تحت خدمت عادلشاه که خدمت بسته و از پستی رو بلندی رتبه کی نموده چون صاحب صفات خوب و پسندیده و از رشادت و شجاعت و بهادری بود بادک زمانی مهام امور عادلشاه را بکف گرفت و عادلشاه او را بجنگ سیواجی فرستاد و چون راجه سیواجی خود مات مقاومت با فتح خان ندید بتوسط رسولان چرب زبان و تحف شایان فتح خان را رام نمود و عادلشاه بجاپوری چون از واقعه سازنش فتح خان خبر یافت دلی چاره برآمد و عاقبت سیدی سنبل حبشی با چندین دیگر مدتبیری فتح خان را گرفتار نمودند و عادلشاه خبر رسانیده عادلشاه چندین فرستاد تا فتح خان را در بند فرستاده نیز در این سال در انگلستان شورش بزرگی برپا شد و بعضی پادشاه انگلستان و بسیاری محبوس و کشته شدند و او پادشاه پتعاقب

گذشت و بجایش پرداخت سلطنت نشست

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۸ و سنه ۱۰۶۹ و انقراض داشتن عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان سلطنت ایران را و آمدن شاه سلیمان بر مکرفتن

در این سال عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان سلطنت را برادرخود سبحان قلی را نصب و گذاشت و رایت عزیمت بجانب کعبه معظمه از راه ایران برافراشت چون بخبر رسیدن شاه سلیمان بر سید بر اسم مهمان نوازی پرداخت و او را از سرحد ایران تا اصفهان از هر چیز بی نیاز ساخت و عبدالعزیزخان در کمال امانی راه پیمود و در این اوقات دول روس و جمهوری ونیز و لهستان و اطریش عقد اتحاد و اتفاق بر ضد دولت عثمانی را تأکید بسته و سپاه فرانسه شهر کوسا مبو غرا استیلا نمودند و در سنه دوم از سنه پنجاه و دو سالگی بجای شارل دوم بخت سلطنت انگلستان جلوس نمود و سپاه اطریش در خاک عثمانی شهر نت کلی حاصل نمود و در سنه شصت و شش انقلاب بین خانواده سلطنتی طلوع نمایت دلسپاری گذشته شد نه

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۹ و وقایع اروپا و سکوت آسیا

در این سال اخبار وقایع همه در اروپا بود در خاک آسیا سکوت دائمی حکمفرما بود فقط جنگ بین عثمانی و سپاه روس و دیگر دو سه سواحل دریای سیاه را خواهان بودند نیز سپاه اوستریک و سپاه فرانسه کلنه و دکن استیلا یافتند و اورنگ زیب مقتل شاه را مستاصل و پریشان نمودند و حکومت این طبقه زوال یافت نیز در این سال آمان و اسپانیا و سوئد با یکدیگر اتحاد و اتفاق بر بستند دولت فرانسه نمودند

ذکر وقایع سنه ۱۰۶۹ و شورش در اسلامبول بواسطه شکست عثمانی از نمسه و خلع سلطان محمد خان

چهارم و جلوس سلطان سلیمان خان و کشته شدن بسیاری از بزرگان و ورود عبدالعزیزخان باصفهان در این سال بواسطه شکست فاحشی که سلطان محمد خان چهارم عثمانی از سپاه اطریش خورده بود در اسلامبول شورش و غوغای عظیم برپا شد و همه بزرگان کشوری و لشکری بر ضد سلطان قیام و بر خلع او اقدام کردند سلطان مرقد رحلت شکست خورده را بگردن قراچلبی مصطفی صدر اعظم که او نیز خلع کرده بود خواست بعد از و قبول نشد و او را از سلطنت خلع نمودند و برادر او سلطان سلیمان خان سوم ابن سلطان ابراهیم خان را بر اورنگ سلطنت عثمانی جلوس دادند و سپاهیان در عمارت سلطنتی سیاوش پاشا را کشتند و در هم افتادند و نزدیک سیصد تن از بزرگان درگاه و سران سپاه کشته و تنشان نخچیر و خون انگشته شد عاقبت سلطان سلیمان خان سوم اسماعیل پاشا بسند صدارت برآمد و او نیز پس از سه سال معزول گشت و بجایش مکتوب مصطفی پاشا بسند وزارت نشست و از این بحران و خود غرض جنگ خانگی بپشت شوکت دولت عثمانی در اروپا یکباره بشکست نیز در این سال عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان باصفهان وارد شد و شاه سلیمان تا میانه او را استقبال فرمود و بعمارت چهل ستون ورود داد هر گونه اسباب آسایش او را فراهم فرمود و انچه در خور مهمان و زمینه آن میزبان بود بجا آمد و تا مدتی که او در اصفهان بود از غلب شکار و گردش و تماشا ایام میگذرانید نیز در این سال پادشاه انگلستان قبول طریقه کاتولیک نمود و از طریق پیشوا

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۱ و سنه ۱۱۰۲ و توقف و ضیافت عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان در اصفهان و فوت شیخ علیخان زنگنه صدر اعظم و نصب میرزا طاهر قزوینی

در این اوقات پس از توقف طولانی عبدالعزیزخان پادشاه ترکستان از اصفهان حرکت بجانب مکه نمود و شاه سلیمان صفوی همه گونه اسباب آسایش او را فراهم فرمود و بهنگام عرض راه هدایای بسیار صادر فرمود که کمال مواظبت و مهمانداری را در حق او مرعی دارند و نهایت غفلت و مسامحت در میزبانی جایز نشمارند نیز شیخ علیخان زنگنه اعتماد الدوله صدر اعظم شاه سلیمان صفوی درگذشت و مدت پانزده سال زمام صدارت را در دست داشت و مدت بعد از این پانزده سال را شاه سلیمان گرفتار دود و نفرتس بود و از مدابر حیله و افکار ثاقبه این وزیر دانشمند امور مردم در کمال انتظام و نهایت خوبی میگذشت و ملک و ملت در نهایت امنیت و آسوده بودند چون او درگذشت میرزا طاهر قزوینی که مدت مدید در مکتب خانه نشین بود برسند وزارت متمکن گشت و میرزا طاهر شاعر و تخلص وحید میخود و در رموز سیاست و امارت فراستی نداشت و بشیر اوقات خود را صرف شعر و ادبیات میکرد چنانچه دیوان او و دیوانی مشحون از شعر فارسی و عربی و ترکی بعبارت نوده همه از بیت بوده ولی اشعارش متین و پسندیده بهیئت هم در این سال هزار و صد نادرشاه افشار بدنیا آمد و نیز منازعت بین بلاد انگلیس شروع شده و بدین جهت فرانسه بعلامه اعلان جنگ داد و پادشاه بلاد بلندن وارد شده و پادشاه انگلستان نخاک فرانسه شتافته شده و فرد یک کیلیوم دوم پادشاه پروس درگذشت و بجایش فرد ریک سوم بمسند سلطنت نشست و سلطنت انگلستان از پادشاه بلاد بدست گرفت و پادشاه انگلیس و پاریس در قصر سنت ژرمن جای گرفت و نیز لطیرسن بسفارت سالکی برادر خود او را از سلطنت روسیه خلع کرده و خواهر خود صوفیا را بسلطنت نشانید و خود بمسند سلطنت روسیه برقرار شد نیز در این سال کافری شاعر شیرازی درگذشت

ذکر سلطنت ویلهم سوم و مری ماشبراک در انگلستان که از سنه ۱۱۰۱ هزار و صد و یک هجری مطابق سنه ۱۶۸۹ هزار ششصد و نهاد و نه میلادی تا سنه ۱۱۱۴ هزار و ششصد و نود و چهار میلادی بسلطنت انگلستان برقرار بوده. ذکر وقایع سنه ۱۱۰۲ و فوت سلطان سلیمان سوم و جلوس سلطان احمد خان دوم و شورش در اسلامبول و بنا شدن عمارت هشت بهشت در اصفهان

در این سال سلطان سلیمان خان سوم عثمانی پس پنجاه و سالگی درگذشت که مدت سه سال و نه ماه سلطنت داشت و بجایش سلطان احمد ثانی ماورنگ سلطنت و کشورستانی عثمانی متمکن گشت آنگاه بزرگان درگاه و ارکان بارگاه عثمانی متفقا گفته فوت سلطان سلیمان را بسلطه بند نمودن نان آبی بوده که حیاتی زاده حکیم باشی بدو مقرر نموده و از خوردن و آشامیدن او را منع کرده است چرا که سلطان سلیمان بمبتلا مرض استسقا بوجود مستولی شده و سلطان محمد خان ثانی سپاهیان ما را بتماشای آتش فشان سپهداری که رئیس مصطفی پاشا بجنگ فرستاده و مصطفی پاشا پس از مقاتلت و مقاتلت مقتول گشت و سپاهش پس نشست و کشت خرده و روبهزیت

نماند ولی در جنگ دریائی عثمانی غالب آمد در این سال شاه سلیمان صفوی عمارت عالیه هشت بهشت را بنا نمود و آن عمارت در این اوقات بمیش خراب و بیم دیگرش از پسران ظل السلطان مسعود میرزا المخاطب باصفهان نامه ملک محمود فی دست دارند نیز در این سال ژاک دوم که در رانده شده بود بانگلیس و فرانسه رفته بود با هم بجنگ اندامند و انگلیسها در کلکته متصرفات مالکانه بکار بردند و پطر پادشاه روسیه بجهت مشق نظام و غیره بسرحدات اروپائی آورده سپاه روسیه را تعلیم دهند

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۳ و سنه ۱۱۰۴ و رفتن ایلچی بابهدایا بدربار عثمانی

در این اوقات شاه سلیمان صفوی کلبعلیخان نامی که از امرای قزلباش بود با سیصد تن دیگر بعنوان هدیه جلوس سلطان احمد خان ثانی پادشاه عثمانی با سوغاتهای مرسوله خاصه و هدایای مثبته فاخره غرائب چینی و اقمشه گلدن چینی زری و قالیچه های ابریشمیه و پشمینه و غیره را بسال فرخنده فال نوروز سنه ۱۱۰۳ بدربار انگلیس میفرستند تحایف ایشان را بسلامت رسانیده و با فرانسه بجنگ درآمده و پطر پادشاه روسیه در سواحل دریای سفید کشتیهای جنگی بسیار بنا نموده و بعزم فرانسه لوا در گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۰۵ و فوت شاه سلیمان صفوی و جلوس شاه سلطان حسین بن سلیمان بمسند سلطنت باصفهان

در این سال شاه سلیمان صفوی پس از بیست و هشت سال از دنی سلطنت و جهانبانی در گذشت و بجای او شاه سلطان حسین بمسند سلطنت و اصفهان بنشست و محمد باقر پسر محمد تقی مجلسی مراسم جلوس او را بجای آورد و شاه قلیخان پسر شیخ علیخان زنگنه در جهت نشستن شاه سلطان حسین صفوی اهتمامی تمام بجای آورد و شاه سلیمان در وقت نزع بفرزند خود حضرت دعامد دولت وصیت نمود که اگر بخواهد ملک و دولت را طالبید شاهزاده مرا نصیحتی که در مملکت داری و سیاست و کیاست یکانه است بسلطنت برداشته و اگر مصلحت و مصلحت ندانند شاهزاده سلطان حسین میرزا را بسلطنت برگزیند و سلطان حسین شاهزاده محبوب و مخیر و معه تمس و سلیم و آنام بود و در میان مخدرات مقاصد سخنیه و منافع نفسیه او را مانع بکلی سلطنت جلوس داده نیز در این سال سفیر فرانسه و انگلیس سرفراز بود و نیز زلزله سختی در اصفهان شد و سیر محمد هاشم متخلص بهاشم در گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۱ و فوت سلطان احمد خان عثمانی و جلوس سلطان مصطفی خان ثانی بامین کردن خان بحکمرانی قندهار و جناب

در این سال سلطان احمد خان ثانی سلطان عثمانی پس از پنجاه و چهار سال زندگانی و سه سال هشت ماه بدست و پنجروز سلطنت و جهانبانی در روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الثانی در گذشت و سلطان مصطفی خان ثانی ابن سلطان محمد خان چهارم بمسند سلطنت عثمانی جلوس نمود ولیکن مدت نه سال سلطنت و استقلال گرفتار و محبوس داد و قرار اجتمعیت میکنند اما صاحب کتاب حبک مشرقزمین میاورد که چون سلطان مصطفی خان ثانی جلوس نمود بجهت جنگ با دول اروپا و اهل نصاری اهتمام نمود که با همه حاضر جنگ باشد و با سپاه فراوان بجنگ بجنبش درآمد و جزیره سانتس را مفتوح ساخت هم در این سال شاه سلطان حسین صفوی کرکین خان گرجستان را ملقب بشاه نواز خان ملقب ساخت و مشهور حکمرانی قندهار را بانجام او نگاشت و او را بایالت

طرف قندهار برافراشت و گرگین خان بخاطر مسلمانی پایه بود و در باطن گرایش خویش میکرد و نیز در این سال بین انگلیس و فرانسه جنگ در گاربود و لعنت اکادمی فرانسه تمام گشت و فرانسه تونس استیلای تمام پیدا کرد

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۲ و رفتن گرگین خان بقندهار و عاقبت این جنگ و جنگ انگلیس و فرانسه

در این سال گرگین خان گرجی با بیست هزار مرد شمشیرزن و سپاهی طریق نمود و بقندهار رسید بزرگان و اعیان قندهار باستقبال او شتافته و طوایف مختلفه که در اطراف و جوانب قندهار سر اطاعت و فرمانبرداری بودند از رسیدن گرگین خان و سپاهی وافر ساکت گشته و از خوف و هراس بجای خود نشستند و گرگین خان بصلاحیتی که داشت اندازه و سطوتی عجیب بود و این شخص ابتدا گرجی و مسیحی بود در گرجستان در زمان شاه سلیمان گروگان بود و گرفتار شد و در بانی و عزت خود را مسلمان شدن یافت و ظاهر سازی مسلمانیرا دست آویز ساخت و حکومت قندهار یافت و همین سبب انقراض دولت صد و سی ساله صفویه گردید از کثرت سوء سلوک و بد رفتاری و رعیت آزاری و چون قندهار بر سر حد جهی از گرجیها و ارامنه قفقازیه و گرجستان بکار مانده بود و آنان را مناصب لشکری نیز در این سال مختص خان کرد از امرای نزدیک او و نک زیب عالمگیر بود در گذشت و انگلیس و فرانسه استداد داشت و بعد با دشاه روسیه شهر ازوف را بنا نمود

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۳ و عودت ایلچی ایران از اسلامبول و آمدن ایلچی عثمانی بایران

در این اوقات ایلچی ایران که به باب عثمانی مخلص مبلغ تهنیت و ادای بحیت رفته بود عودت کرد و از جانب سلطان مصطفی خان عثمانی رسولی برای ادای بحیت جلوس شاه سلطان حسین باصفهان وارد گردید و هدایای چندی گذرانید از انجمله یک اسب عربی با یراق مرصع و یک طاووس زرین مکلل بجواهر و خاشیه مرصع مجمل و شمشیر مرصع و سپر اشنای طوکی و پس از ان محمد بیک که وزیر امور خارجه سابق عثمانی بود بسفارت ایران آمد نیز در این اوقات جنگ بین انگلیس و فرانسه برخاسته بود و سپاه طرفین در خاک عثمانی پیش رفت و سوبی بسکی با دشاه لهستان و گذشت و پطر با دشاه روسیه با دو با مسافرت نمود و در کار خانجات با آنده مشغول با دگرفتن کشتی شد

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۴ و آسودگی شاه سلطان حسین در اصفهان و جنگ سلطان مصطفی خان عثمانی با نمسه و صلح او و اتفاق اول طا

در این سال شاه سلطان حسین در اصفهان بکمال فراغت بال و آسودگی خیال مشغول صحبت اعلما و مشایخ بود و زمام امور جمهور مربوط در با یان و مهمات ارکان کشور بود و نیز در این سال باز سلطان مصطفی خان دوم عثمانی با لشکری بسیار آهنگ جنگ نمسه نمود و الماس پاشا را بسپهداری قشون نامزد فرمود و الماس پاشا پس از مقابلات و مقاتلات کشته گشت عاقبت دولتین انگلیس و هلاند واسطه گردیده صلحت بسته گردید سلطان مشهور نمود و بصید شکار چند روزی مشغول گردید بزرگان و پاشاهای عثمانی معاجبت را منی نشنده ما کب همایون بر داشتند و سلطان را در زندان بحبس کذا شتند هم در این سال دول ثلاثه هلاند و انگلیس و فرانسه عهد اتفاقی بر سر تقسیم نمودن مملکت اسپانیا با هم بستند و پطر با دشاه روس سفری بلندن نمود و چند تن سر بنگ و سر تیپ بجهت مدرتیب و تعلیم سربازروس بیاورد و چون

بشهر وینه رسید از سورسش سپاهیان روس موسوم به (استرلیس) اشنید شتاب تمام بمسکو رفت و انجرا ساکت شود

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۱ و از دیاد ظلم و تعدی گرگین خان در قندهار و رفتن میرویس با اصفهان برای شکایت و رانستن او از اصفهان بکندهار بشکایت او باصفهان

در این سال گرگین خان گرجی در قندهار پایه استبداد خویش بلند گردیده و سایر گرجیها دست بقتل و قتل و تعدی گشاده و از زیردستان آزاری و تعدیات بی اندازه فروگذاری نکردند طوایف و عشایر افغانان انسامان از شدت ظلم گرگین خان بسته و آمدند طایفه غلجایی بیش از سایر طوایف آماج اسهام تعدی واقع شدند ناچار این چندتن را برنایت میرویس رئیس طایفه غلجایی باعث این شکایت باصفهان فرستادند و چون دربار سلطان حسین اغلب بخودسازی و لهو پروری مشغول بودند و از دوستان همجنسان گرگین خان گرجی بودند وقتی بمیرویس ننهادند شاه سلطان حسین نیز اغلب در حرمخانه مشغول صحبت زنانه باطاعت و عبادت خدای یگانه بود میرویس میسر نشد که ملاقات کند ناچار راه مکه گرفت اما برخی گویند مردم قندهار شکایات خود را نوشته و مهر نموده بدربار شاه فرستادند دربار یان بجای آنکه بداد آنان برسند حسن تظلم نامه آنان را نزد گرگین خان فرستادند و گرگین خان ان امضاها و مهرها را دقت نموده بشناخت از انجمله دید مهر میرویس بوده پس از چندی او را گرفتار نموده باصفهان بفرستاد و نگاشت تمامی مفسده ها در قندهار از وجود میرویس است و او را بامید امنای دولت محبوس دارند ولی چون دربار یان شاه سلطان حسین او را شخصی آرام و ساکت دید محبوسش نداشتند و او مدتی بماند و صفحات حالات اخلاقی مردم ابوابجمعی نخواند و غریت گذرد و از بزرگان درگاه و غیره اشفاقات بی اندازه یافت و روانه مکه شد و چون بمکه رسید از علما و مشایخ بزرگ یکه دربار و عقاید مذهب شیعه جعفری نوشتجات گرفت که بوسیله آنان روزی بمکه برمرکب آمال و سروری سوار گردد انگاه باز باصفهان متوجه گشت هم در این سال گرسیتان بحزن و شاه وانباک درگذشت و پسرش فرزند یکچهارم تخت سلطنت نشست نیز در این سال ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی درگذشت و ملا محمد باقر را تالیفات کثیره از اخبار و احادیث و مقاتل بوده و اگر کسی موجبات نگارشات او شبانه روز بادای فرایض و نوافل و تهجد و اوراد و غیره نماید باید چند ساعت دیگر بر آن بیفزاید و چها ساعت بیفزاید دشوار تالیفات او حواله نامطلوب شدن

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۲ و رفتن میرویس از اصفهان بقندهار و آمدن ایلچی روس باصفهان و مسافرت او از آنجا بقسطنطنیه و آمدن سفیر عثمانی با

در این سال چون میرویس از مکه با صفهان برگشت امور جمهور و تعاقب مهمات را زیاده تر از پیشتر دید و شورات دولت را بخوبی بفهمید و بالجمله امیدی راه قندهار گرفت و برخی گویند در این وقت که میرویس در اصفهان بود اشتهار یافت که ایلچی تازه از دربار روس میرسد و او این بود که شخصی ارمنی فارسی دانی که در خدمت نظیر روس خدماتی کرده بود و مقامی پیدا نموده بود و پادشاه روس او را بسفارت بدربار شاه فرستاده

و مرحمتی در حق او کرده که بر قدر مال التجاره داشته نابشد از حقوق گمرک معاف باشد ایلچی ارمنی محض جذب منفعت جمیع
از دوستان خود را محرک گشت تا مال التجاره بهنگامی راه اندازه باران آمده و چون ایلچی نزدیک باران رسید
شهرت داد که من از نسل ملوک ارمنه هستم آمده زیارت و اکرامات او شود و این استشعار ما بدل زمانی در تمام
ایران شایع گشت و به دربار شاه سلطان حسین رسید که یک تن شاهزاده ارمنی با جمعی بسیار به دربار شاه
میآیند چون در آنزمان سفرا و ایلچیان اغلب با جمعیتی زیاد در رفت و آمد بودند شاه و امنای دولت ایران
نیز مجبول از معلوم و راستی از کجی فرق نمیکردند و بیشتر آنان گرجی و ارمنی و جدیدالاسلام بودند این شایعات را
راست پنداشته میروس موقع را غنیمت دانسته اظهار داشت که مقصاری خیالات فاسده و اندیشه های نافرجام
دارند و بخیال افتاده اند که ارمنیه و گرجستان را از ایران مجزی دارند و یک از آن گروه گرگین خان است که ظاهر
مسلمانی آراسته و در باطن دین نبی بوده و جدیدالاسلامی و محض اغفال ایرانیانست عاقبت این اشتعارات
بی اساس امنای دولت را خائف ساخت و برای جلوگیری از فتنه ناگهانی گرگین خان سلگران قندهار منصب
بیگلربگی میروس دادند و او با نواز و احترام راه قندهار نمود چون میروس شاد کام بقندهار رسید و پس از چندی
ایلچی ارمنی که از جانب پطر روس بود با صفهان برسید و آنهمه شایعات بی اساس ثابت گردید نیز در این سال
سلطان مصطفی خان عثمانی محمد پاشا را بعنوان سفارت بدربار شاه سلطان حسین با صفهان نامه مودت
خاتمه و هدایای نفیسه فرستاد و ایلچی سه ماه بدارالسلطنه اصفهان توقف و در اصفهان با سلامبول
مراجعت نمود و در این سال از جانب میرزا محمد مومن خان وزیر اعظم ایران ایلچی بدربار عثمانی محض خواهش اعتبار مشاهد
بعراق عرب رفت و خواهش او مذبوحانه گشت و بی نیل مرام برگشت نیز در این سال سپاه روس بگنجه رسیده نقیب الاشراف موسوی
دلربا وقایع سنه ۱۱۱۱ و رسیدن میروس بقندهار و خبر یافتن گرگین خان از دختر داشتن میروس
و تدبیر میروس در کار مواصلت با او و اجمالی از یافتن از میروس و گذشته شدن او و سلسله امیر ارسلان بقندهار
در این سال چون میروس بقندهار رسید بزرگان غلجایی و سایر طوایفی که از ظلم و بیداد گرگین خان بستوه آمده
بودند نخواهند شرح مسافرت خود و ترقیاتی که در اصفهان و مکدیده بود بر ایشان برانده و فسادی علما و مشایخ کرد را
درباره ایرانیان نخواهند آفت بامید فکری نمود و عقده ظلم گرگین خان را السهل الممتنع فکر صایب گشود در این وقت از بخت
زیب بی میل نبود که قندهار را مستوف شود میروس در آن اندیشه رفت که گرگین خان معاندت طایفه غلجایی
و سایرین حمله کنند اگر غالب شده مسند حکمرانی قندهار را اشغال نماید و اگر مغلوب شد با دربار بخت زیب پناه برد
از او استمداد جوید با لجمله گرگین خان چون از پیش دو مرد م آزاری و لقای استقاله داشت میروس فرمان بیگلربگی
ارایه نمود گرگین خان از منصب میروس در ظاهر اظهار بشاشت کرد و در باطن خشمناک شد و در پی تذلیل
و احتقار او و ایما بود و در این اثنا شنید که میروس را دختری دوشیزه پاکیزه است که از نهایت رخسار و
وضاحت گفتار آفتاب را در حجاب انفعال برده باد پیام داد که بجهت از دیاد روابط محبتی انست آنست که دختر خود را
بعقد ازدواج من در آری و پایه رفعت و منزلت خود را از این مواصلت برفرق فرقدان گذاری میروس طاعنه

ودوستان خود انجاست و بزم مشاورت بپاست و خواهش گرگین خان را بیان کرد افغانان گفتند که ما راضی نخواهیم شد که گرگین خان دست تعرض بنا موس ما دراز و زبان اعتراض بطرف عصمت ما باز کند و هر روز برای کامرانی و شهوترانی فکری تازه و اندیشه بی اندازه نماید و ما بکلی سر در خط فرمان تو گذاریم و بجان و مال در اوامر و اطاعت تو حاضریم که گرگین خان در میان بسته او را از پا در آریم میرویس چون این سخن از ایشان شنید و در مقاصد ایشان مطلع گردید مشعوف مکنونات خویش شد و گفت بدید مسرور گردید و با غان تدبیر را از دست مدهید و آنان را گفت شما چون با من هم عقیده هستید در پی کار خود باشید تا زمان فرصت در رسد آنچنان واقدام خواهیم کرد که حاضرین در انجلس خان و نمک و سوگند مراسم سوگند و تکلیف بجای آورند که در موقع خود در وفاداری ثابت قدم باشند و گفتند هر کس در اینکار راه مخالفت گیرد زن طلاق خواهد بود میرویس پس از تعرف مجلسیان در بحر تفکر و تدبیر فرو رفت و دانست که باید اینکار بزرگ را بسر انگشت فکر صواب و اندیشه ثاقب انجام داد پس دختری نیکو صورت پری رخسار اقتباس عذار پیدا نموده با هم دختر خویش بازمینی تمام و زیوری و مجهازی بسیار بخانه گرگین خان فرستاد ان مراد حاصلت بکلی خیالات گرگین خان را دگرگون ساخت و با میرویس طرح مرافقت و موافقت در انداخت و غافل گردید و چنین دانست که میرویس یکبارگی سر بفرمانبرداری او در انداخته و خود را مهیای او امر مطاوعت او ساخته لذا بعد ها او گیر و ایجال محبت با میرویس رفتار مینمود و میرویس در این وقت دگاه اشعام گشیدن بود و با گرگین خان لطف بسیار می رفتار میکرد که از صفحه خاطر گرگین خان یکبارگی غبار کدر محو شد

ذکر کشته شدن گرگین خان ملقب بشاه نواز خان گرجی و تمامی اتباع او بدست میرویس خلیجایی افغان و استیلای او بقندهار

در این وقت میرویس چون دانست تیر تدبیرش کارگر شده و گرگین خار ا یکبارگی از خاطر اتباع و وکسانیکه هم عهد و سوگند شده بودند از قرب بانتقام خبر دارد و خود و آنان را مهیای کار ساخت و از یکسو چنان نزد موافقت و مخالصت با گرگین خان مباحث کرد او را یکبارگی در دام تدبیر خویش در انداخت و غافل گردانید شادمان و تحف و هدایای فراوان همه روزه بجهت گرگین خان مهیا میساخت چون بدین منوال چندی گذشت روزی میرویس در خدمت گرگین خان پس از اظهار ارادت و بروز اطاعت اظهار داشت که خان باغ من در نهایت خضارت و نضارت بوده و گاه گاه انشانی و شادابی است اگر والی اجتشام قدم رنجه فرمایند و چند ساعت وقت خود را در آن باغ دلگشا صرف فرمایند علاوه بر اینکه سبب افتخار این خدمتگذار بوده بوجود خویش هم خوش خواهند گذرانید گرگین خان دعوت او را اجابت فرمود و با چندتن از خاصان خویش راه باغ پیش گرفت میرویس مقدم چندتن از افغانان را از طرف باغ پنهان داشت و بر یک از باغبانی در گوشه گماشت گرگین خان با اطمینان کامل بباغ در رود گروه مزبور متفرق گشتند که ناگاه افغانان از کمین گاه بیرون شتافتند و گرگین خان و همراهان او را کشتند میرویس جامه گرگین را در بر و افسر سرداری او را بر سر گذارد و بر است او سوار گردید و فرمان داد تا تمامی افغانان موجوده اللبسه و جامه ها گرگین خان را در بر نمودند و بر اسبهای تنها سوار شدند با کوکبه امیرانه و محفظه

شاه‌زاده سید محمد هاروار گردیده ولی شب پیش آمده بود و تاریکی عالم را فرا گرفته بود در این اثنا سایر افغانان به دولتخانه شدند و متحصنان قلعه حمله‌ور شده و هر که را یافتند به کشتن دادند و بشر غلبت پیدا کردند و روز بعد از میرویس سوار اسب شده و با اتباع خود در شهر گردش نمود و بحث حکمرانی جلوس فرمود و فرمانداد تا منادی ندا کند که هیچ کس نباید قرب شاهزاده شاه بود و در خانه خود از گمنامی کند و در خانه هر کسی قرب شی دیده شد مال جهان او در معرض تاراج خواهد بود و به این تدبیر کسان و بستگان گرگین خان بسیاری گرفتار و در سیاه الغرار شده و تا سه روز اشرار قتل و کشی دوام داشت پس از سه روز از اتفاقات ششصد نفر سوار گرجستانی که بجهت گرفتن ولایات بیرون قندهار رفته بودند با گرفتن ولایات و غنایم بسیار برسیدند و گاه‌گاه گرگین دیدند که تو هیچ از بروج و حصار قندهار روشان کلوله توپ آتش فشانی ننماید در این اثنا میرویس با پنج هزار جرار با تمام برسید و مقابلت و مقاتلت پرداخت و چند روز گرجیها و جنگ دلیرانه نمودند و غالب بقوت شجاعت و دلاوری از آن معرکه‌ها کله جان بدر برده و راه خراسان سپردند پس از این میرویس بر تمامی مایک و اسباب حشمت و جلال و اموال گرگین خان مستولی گردیده و ولایت استقلال و استبداد در قندهار برافراشت هم در این سال هزار و یکصد و سیزده و یعنی سوم پادشاه اکلیل خواجه خود آمد را ابوالسعید نامیده و سلطنت او از هزار و یکصد و نود و چهار میلادی تا هزار و نهصد و دو میلادی طول کشید نیز در این سال ژاک ناپلئون فرانسه در گذشت نیز فرد یک سوم که تا این وقت لقب و الیکری بر سر داشت خود را فرد یک اول دانا شاه روس نامید

ذکر وقایع ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و جلوس میرویس بتخت قندهار و سیاحات او در حربت و استقلال و رسالت محمد جامی خان و محمد خان و گرفتاری ایشان در قندهار و فرمان شاه سلطان به کیخسرو خان کرجی برای قندهار و آمدن کیخسرو و حبک او با میرویس و کشته شدن کیخسرو و ریاست عبدالله خان ابدالی و فوت میرویس و فوت سلطان مصطفی خان عثمانی و جلوس سلطان احمد خان سوم

در این سال چون میرویس بحث حکمرانی قندهار مستمکن گردید و انتشار قتل گرگین خان و اتباع او در همه جا منتشر گشته و به دربار شاه سلطان حسین برسید میرویس غایت پایه اقتدارش محکم گردید پس مجلسی بپا داشت و بزرگان قبایل و عشایر را بخواست و گفت باید اتحاد و اتفاق دائم خود را از زیر اطاعت و رقیت ایرانیان نجات دهیم و سر آزادی و حریت برافرازیم اتفاقا از مسافرت خود ما به اصفهان و سوء اداره و خلق تاریان شاه سلطان حسین و مکه رفتن و فسادی علمای مکه و غیره و شد حمی رانده و آن مکاتبات را برخواند چون افغانان آن بیانات شنیدند و آن مراسلات بدیدند در جوش و خروش آمدند و گفتند ما در راه استقلال و خودمختاری از جان و مال مضایقه ننمائیم تا سر از ربقهٔ اطاعت و رقیت ایرانیان بیرون آریم و او را مطمئن ساختند از امینوی چون خبر کشته شدن گرگین خان و استیلای میرویس با صفهان بدربار شاه سلطان حسین برسید محمد جامی خان را بعنوان رسالت و موعظت بقندهار فرستادند چون او بقندهار به سید میرویس

با انواع بیانات تهدید و تخویف و وعده و وعید بخیال خود بترساند میرویس گفت تو نمیدانی که عقل و دانش و خرد و بینش فقط در مردمان نازپرورده و نعمت خوار ایران خلقت شده و موجود است و در مردم کوهستانی و بیابانی مانند ما نیست و پادشاه تو اگر میتوانست کاری بکند احتیاج بان سخنان لاطایل تو نبود و همانا اجرا نمیدهد فرماندار تا محمد جانی خان را محبوس و مقید ساخت شد چون چنین کرفتاری او بشاه سلطان حسین رسید تا محمد خان حاکم هرات که در سفر مکه با میرویس همسفر و بدو تعشیه ها داده و با او بصحبت و اندرز گذشته و سالها و مسامرت او نیز سودی نبخشود میرویس گفت محمد خان خدا یرا شاکر باش که حق مسافرت و مصاحبت سفر مکه تو با من ما نع است والا تو را نیز مانند آنکرفتار پاداش بدی میدادم و حقت را در کنارت میکذاردم مدان که دیکر مردان بند کشیده افغان سر بکمند اطاعت در نیاورند و شمشیرهای کشیده شده در نیام نخواهد رفت کرفتار شما مکوب کردند و عاقبت محمد خان نیز محبوس کردید چون خبر حبس او بدربار شاه رسید بدانند متوحش کردید و فرماندار تا کنجیر و خان برادر زاده کرکین خان که حاکم کرجستان بود با سپاهی فراوان آهنگ قندهار نمود که تا خونخواهی عم خویش کند و میرویس با عقیده اطاعت در آورد چون بقندهار رسید میرویس نیز با افغانان با استقبال او شتافت و جنگی سخت نموده و نایره جدال مشتعل کردید و لشکر او مرکب از خون لغاطیده و افغانان منهزم شده بقندهار رفتند و کنجیر و خان قندهار را محاصره کرد چون پس از چند روز رسولی نزد کنجیر و خان فرستاده شرایط صلح را پیش نهاد نمودند که شهر را تسلیم نمایند کنجیر و خان آن شرایط را نه پذیرفت افغانان دانستند چاره جز مرک و جنک نیست تن بجنک داده و همکی روزه بر آن می افشردند و بمعبر انجاک و خون میساختند و شام بسر میبردند و افغان شده راحت میسنودند میرویس خود در میان قندهار افغانان پراکنده را جمع نموده و راه آوردن و رسیدن آذوقه و عاوفه را بر سپاه باران مسدود کرد و دلیرانه بجنک در آمد و مدت محاصره نیز متدرجا بیک سال کشید تا عاقبت کنجیر و خان زخمی کاری برداشت و رایت حیات دیکر برافراشت و سپاهیانش کشته و پراکنده شدند و از بیست هزار سپاه قزلباش و کرجی معدشصد و پنجاه تن جان از آن معرکه هالکه بدر بردند و غالبی بسیار بدست مترجمها افتاد چون این اخبار وحشت بار بدربار ایران رسید شاه سلطان حسین سخت بهراسید و از امیری عبدالله خان پسر حیات سلطان ابدالی افغان قبل از کشته شدن کنجیر و خان با کنجیر و خان عقد مصاهرت بست و بر ریاست قوم ابدالی منتخب کشت و باز از طرف شاه سلطان حسین محمد رستم خان بدفع میرویس پرداخت او نیز در آن معرکه جان باخت و بقیه سپاهش راه اصفهان کرفتند و میرویس مسند حکمرانی و استقلال آسوده ممکن کشت و پس از چندی درکذشت هم در این سال مزار و معدشصد و دو میلادی کیلیوم سوم پادشاه انکلیس درکذشت و آن استوار ملکه بجایش بسلطنت انکلستان نشست و نیز پطر پادشاه روسیه مدرسه هندسه و نجوم و مرصدخانه در مسکو باز نموده و سال بعد شهر پطرسبورغ را که حالیه پطرغراد شده بنا نمود مصطفی خان عثمانی در حبس درکذشت و بجایش سلطان احمد خان سوم

بحث سلطنت عثمانی جلوس کرد

ذکر وقایع ۱۱۱۵ و جلوس میر عبدالله برادر میرویس و شرارت و اصلاح او با ایران و کشته شدن او بدست محمود و جلوس علیقلی

در این سال چون میرویس درگذشت و سپاهیان شاه سلطان حسین که سپهداری کیخسرو خان و پس از آن رستم خان یا محمد زمان خان نیازموده و کند شده افغانان مجلس مشاورت بپا داشته و بواسطه محمود پسر میرویس که همه ساله بود برادر میرویس میر عبدالله را با عبارت رد و شده میر عبدالله بحث فسه ما گذاری برادر و خواهان صلح و مسالمت کرده و رسولانی دربار ایران فرستاده افغانان را و بجنبیده و گفته شد یا باید طریق برادر باشی تا اگر خواهان صلح و مسالمت هستی با تمام اقدام نمایی و شتاب کن میر عبدالله بپایانت آن وقتی ننماید و اساس حکمرانی خود را بر صلح با ایرانیان گذارد و رسولانی باصفهان فرستاده و شرایط سه گانه را پیش نهاد کرد (۱) اگر افغانان اخراج با ایران داده معاف باشند (۲) ایران هیچ وقت سپاهی با حاکمی در قندهار نگذارد و اگر حکومت قندهار بسته با میر عبدالله و اعقاب او باشد چون رسولان از قندهار حرکت نموده و شرایط مذکوره گوشزد عرام گردید برآشفته و گفته شد محمود از حکومت برادر چون این اخبار بگوش محمود رسید خود سند کرده زیاده عنانی با هم خویش میر عبدالله بر سر ریاست و حکومت دشمن بود و فترا فتیت دانست با جمعی تن از دوستان و اتباعین خود با پنجاه نفر بخانه میر عبدالله در شده و خون او بر بخت و خاطر آزاده دانست و بزرگان و سران افغان را بخواست و شرح داد خدمت میر عبدالله و استحقاق خود بحکومت بگفت حاضرین او را متفق و بحث حکمرانی قندهار نشانیدند نیز در این سال در دربار ایران هرج و مرج غریب بود چنانچه قبایل کرد با تمام نواحی اصفهان را بباد غارت میدادند و طوایف ازبک از اطراف خراسان دست چپاول و قطاع الطریق گشوده با مجلد محمود بن میرویس بحکومت قندهار و ریاست افغانان برقرار گردید و مدت حکمرانی میرویس شش سال و نوزده روز بود و هم در این سال انگلیسها بجهل الطریق استیلا نیافته و فرانسه با کتاب کلیله دمنه را

ذکر وقایع ۱۱۱۶ و استقلال میر محمود غلیجائی در قندهار و مصاحبت شاه سلطان حسین با علما در اصفهان

در این سال میر محمود بن میرویس پس از قتل عم خویش در قندهار بر مسند اقتدار و اعتبار متمکن گشت و مستقلا بحث حکمرانی قندهار پرداخت و تمامی رؤسای قبایل و طوایف را مطیع ساخت و ولایت جهانگیری و کشورستانی را فراگرفت و مردم در پیش امور و آینده خود را در آسایش سخت میدانست نیز شاه سلطان حسین در اصفهان اوقات خوشی را صرف مصاحبت با علما و معاشرت با اهل حرمسرا مینمود و در صدد ساختن مدرسه چهارباغ مشهور گنبد و بازارچه دکاکین و سرای فرح آباد بود که آنرا تا سنوات بزرگ کمیت و بیت دوام تمام رسانید و با یک ابنیه او در کمال اهمیت و رونق موجود است نیز مراقبتی قلیچا از القبوان سفارت به دربار عثمانی محمص او ای هیئت جلوس سلطان احمد ثالث فرستاده هم در این سال شش فقد کشتی تجارتی انگلیس حامل زغال سنگ بوده و باطراف اردو ماهرکت گردند نیز ولیعهد امیر الطوایف درگذشت و بجایش رؤوف اول پسرش نشست

ذکر وقایع ۱۱۱۸ و فوت اورنگ زیب عالمگیر در هند و جلوس شاهزاده معظم در

کابل و تعیین منعم خان بحکمرانی کابل و ملقب شدن شاهزاده معظم بهادرشاه و طغیان
عبد الصمد خان و پسرش اسد الله خان ابدالی در هرات و آمدن میر محمود غلجائی بجنگ اسد الله
خان و کشته شدن اسد الله خان و لقب یافتن میر محمود از شاه سلطان حسین

در این سال اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان روز بیست و هشتم ذیقعده پس از نود و یکسال زندگانی و
پنجاه و یک سال و چند ماه سلطنت و کشورستانی درگذشت و او را پنج پسر ماندند شاهزاده محمد سلطان بهادرشاه
و معظم شاه و اعظم شاه و محمد اکبر و کام بخش بود و پنج دختر ماندند زینت النساء و زبدة النساء و مهر النساء
بود و زیب النساء را شیخی سرشار در سرودن اشعار فارسی بود و سرگذشت این شاهزاده خانم و مهرونه ی او با عاقل خان
نامی و عاقبت او و عاقل خان و ستمکاری اورنگ زیب فرق زینت النساء و عاشق دلداده اش بسیار رفت او
و از موضوع این کتاب خارجست باجمله پس از او اورنگ زیب عالمگیر شاهزاده اعظم را که بر حسب فرمان او اورنگ زیب
مامور باداره مالوه شده بود و چند فرسنگ راه پیموده بود چون خبر مرگ پدر شنید رکشت و بعزم فرمانفرمائی فرمانروائی
نشست و اسد خان وزیر اعظم و پسرش ذوالفقار خان را سپهسالار لشکر نمود و چون خبر فوت اورنگ زیب و جلوس
اعظم شاه بفرمانروائی سلطنت شاهزاده معظم که در کابل بود و او نیز در کابل برادر اورنگ زیبرا و نود و هفت هزار سوار
بهیئت او برافتاده از کابل با سپاهی فراوان با تبک هندوستان و لاهور رهسپار شد و فرزندش شاهزاده منهر الدین
با لشکری آراسته از همان حرکت نموده صد لاهور را بر دوی پدر بپیوست شاهزاده معظم برادر خود اعظم شاه پیام فرستاد
که بر حسب توصیت پدر باید رفتار شود و هر کس در مملکت و حدود ولایت سلطنت براز از زده و چون دانست
که او در جنگ کابل نفرستاده و مستعد نبرد شده با او بجنگ درآمد و اعظم شاه با او و فرزندش کشته شد و شاهزاده
معظم را اورنگ شاهی نشست و خود را بادشاه نامید و فرمان حکمرانی کابل را بنام منعم خان نگاشت هم در این سال
عبد الصمد خان ابدالی و پسرش اسد الله خان ابدالی که در ذیل هزاره گیسه هزاره از ایشان شرح رفت که گنجسرخان
کرچی را بنام سرخط رعایت قوم ابدال داده بود چون از وقایع فتنه ها و خبرها خبر یافتند بجانب هرات آتش شده و بیرون
هرات کشاکشی در انداختند صباسقلی خان ستاجلو یکی از هرات فرار اختیار نمود چون از آن آگاهی خود سری
لشکر خود را در یافتند که این بی مردم سرانجام بسامان نمیشود و دولت تالفت را از دست داده و صباسقلی خان
در نظر سلامتی خود را شمرده و عبد الصمد خان و اسد الله خان را محبوس گردانیده و با ابدالی پیوسته و در کوه و دشت
از آنام گرفته چون اخبار فتنه ها و هرات باصفهان رسید شاه سلطان حسین معظم سفر خراسان و رفع فتنه افغان
صفی قلی خان را مامور فرمود و طی طریق نموده باطهران رسید و جعفر خان استاجلو را با سپاه گران نواحی هرات گسیل
داشت عبد الصمد و اسد الله خان بمقابلت و مقاتلت او شتافته و او را منهزم و متقول نموده و بهرات استیلا
یافته و جماعه غوریان را با دغیس و فراه را نیز متصرف گشته چون خبر کشته شدن جعفر خان استاجلو بشاه سلطان
حسین رسید قلیچ خان زنگنه را برای رفع عبد الله خان و اسد الله خان ابدالی حرکت داد او نیز پس از رسیدن و مقاتلت
و مقاتلت کشته گردید و این بعضی سوانح بجای عبد الصمد خان ابدالی آزاد خان و بجای مخلصان صفی قلی خان میگارد

با مجد عبدالله خان نیز دگذشت و اسدالله خان همه کاره گشت چون اخبار در قندهار شایع شد میر محمود با نوجی از سواران
غلجایی آهنگ هرات نمود و پس از مقاتلت و مخالفت با اسدالله خان فایق آمد و اسدالله خان کشته گشت و محمود بهرات وارد
شد و غنایم بسیاری بدست آورد و چون خبر باو رسید که شاه سلطان حسین آهنگ خراسان نموده مکتوبی نگاشت مبنی بر اینکه از
دخان سپاهی و از رفع اسدالله خان و غیره و بدین مضمون عریضه خود را نگاشته داد اسد راسک شاه ایران در پیش چون
عریضه او بدربار شاه برسید خرسند گردید و بجهت او یک تیشتر مرصع جواهر نشان و منشور حکمرانی قندهار را با لقب حسینقلیخان
و صوفی صاحبی غیر از بستاد محمود از جانب خود و همراه آزاد خان را نگاشت و رایت عزیمت بجانب قندهار برافراشت
پس از چندی صفی قلیخان که در نوق استرآباد شده آزاد خان انحرام یافت و رشته این وقایع تقریبا تا سنوات
هزار و کصد و بیست دول کشیده است هم در این سال اسلام پول مرحوم معتمد شیخ الاسلام فیض الله افندی قیام کرده و او را کشتند
نیز میرزا ابوالقاسم پادشاه رتحال در گذشت و بجای شان چنین نشست

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۱ و طغیان شهداد خان بلوچ و مامور شدن میر محمود غلجایی بدفع شهداد خان در کرمان و قندهار

در این سال شهداد خان بلوچ چون از هرج و مرج دولت دارا شاه سلطان حسین خبر یافت سر طغیان برداشت و در
اطراف کرمان و بمبور و بلوچستان هر چه یافت بباد فنا داد و چون این اخبار بدربار شاه سلطان حسین برسید پس از مشاورت
با امنای دولت مصلحت چنان دیدند که فرمانی بمیر محمود غلجایی نگاشته و او را بجهت دفع فتنه شهداد خان مامور
نمایند در این وقت شاه سلطان حسین باز عودت باصفهان نموده بود و فرمان قشون کشی میر محمود را امضی فرمود و یکی
سریع تقدیم بقندهار بمیر محمود این فرمان را قضیت دانسته راه کرمان پیش گرفت و با شهداد خان در آویخت و چون
جمعی از بلوچان را بر بخت و شهداد خان فرار کرد محمود در نظر بود که بجهت این لشکر کشی از مردم کرمان چیزی بگیرد
در این اثنا خبر شورش در قندهار بمیر محمود رسید ناچار دست از کرمانیان باز داشت و رایت عزیمت بجانب قندهار
برافراشت و قضیه فتنه قندهاریان بود که محمود زمان حرکت از قندهار بهمین سالیان کلکزی که در فراه ساکن بودند زمان مسافرت
هرات همراه خود نقشه ها را آورده بود نایب الحکومه قندهار را نموده و با ملک جعفر خان سیستانی که در حبس محمود در قندهار بود در
خفیت محمود سازش نموده بود و با فارسی زبانان متفق شده بود که در اطراف پادشاهان صفویه آمده و افغانان ناتها
محو و نابود شده و دین گبروار بهمین سلطان و ملک جعفر خان سیستانی کشته شدند و معرکه خالی یافته بود که محمود با نقشه ها
رسیده و با نظام امور پرداخت نیز در این مدت نظر پادشاه را بسیه در نهانی کاترین معشوقه خود را بعد از ازدواج در آورد و برای
عساکر فرانسه شوخاتی دست داد

ذکر وقایع سنه ۱۱۱۲ و آمدن میر محمود غلجایی از قندهار بطرف سیستان و عودت او با غنایم بسیار بقندهار و چاره جوئی شاه سلطان حسین جهت دفع او

در این سال میر محمود غلجایی بعزم طایفه ابدالی با لشکری آراسته از قندهار حرکت بطرف سیستان نمود و چون نزدیک
سیستان برسید پس از محاربت و مقاتلت آنشهر را فروگرفت و با غنایم موفوره و پیش کشیهای بسیار که از بزرگان
و اکابر سیستان گرفته بود عودت بقندهار نمود و چون این خبر باصفهان رسید که میر محمود حسینقلیخان غلجایی را بجهت محافظت

و فی حمت برافراشته و طریق عصیان و طغیان برداشته امنای دولت مانند فتحعلیخان وزیر اعظم شاه سلطان حسین پی چاره برآمده و قرعه انتخاب بنام میرزا محمود حسین قاجاریان نجیبی نامی زده بنام لطفعلی خان بیگلربیگی فارس زدند که او را خواسته و با پنجاه هزار سوار جرار بطرف قندهار روانه سازند و ریشه فتنه و فساد را از بن برآورند هم در این سال بین روس و لهستان جنگ سختی واقع گردید

ذکر وقایع سنه ۱۱۷۱ هجری قمری مطابق سنه میلادی تا سنه ۱۱۷۲ هجری قمری موافق سنه میلادی و حوادث محمد این بیست سال و جنگ افغانان با ایران و ایران با افغانان

نظر باینکه در وقوع حوادث و ظهور وقایع این سنوات اختلاف بزرگی در بین مورخین ایران و عثمانی و اروپائی بوده و نگارنده نیز در این سطور اصلح چنان دانست که حوادث و وقایع این بیست سال را بدون انفصال سنوات و تجزیه سال بسال در ذیل عنوان فوق بنگارم و در موقع لازمه بذکر تاریخ سال و ماه بپردازم چنانچه محمد حسن خان صنیع الدوله صاحب منتظم ناصری که بشیر منه رجات کتاب نفیسش مصادر کتب مورخین اروپا و وسیاحانی که در زمان شاه سلطان حسین در اصفهان حاضر بوده اند و انقلاب اصفهان را دیده اند بوده و ذکر غلبت میر محمود و غلیجائی را باصفهان و خلع شاه سلطان حسین صفویه از سلطنت از وقایع و حوادث سنه ۱۱۳۵ هزار و پنجصد و بیست پنج نگاشته و مینگارد در اول این سال چون شاه سلطان حسین کار دولت و ملت را نهایت آشفته دید تا چار صبح روز دوازدهم ماه محرم یعنی هزار و پنجصد و بیست پنج با جمعی از امرا از شهر اصفهان بیرون آمده و لشکر آباد رفت و خود را از سلطنت خلع کرد و تاج و تخت را پوشا بمیر المحمود افغان واگذاشت و محمود همان شب کلیه را نفر از افاغنه را بسر کردگی امان الله نامی بسرای محمد قلیخان وزیر اعظم بضبط خزینه و اموال و بیوتات سلطنتی فرستاد و محمود روز چهاردهم محرم خود بشهر آمده و در عمارت چهل ستون جلوس کرد و این اخیر دو این سه بزرگی است که صاحب منتظم ناصری نموده و این وقایع را منسوب به سنه ۱۱۳۵ هزار و پنجصد و بیست پنج داده است زیرا نگارنده این سطور مخصوصا کاه تالیف این همایون کتاب را باصفهان بمدرسه چهارباغ که اخیرین بناهای مجلله معوقه و بهترین بناهای شاه سلطان حسین بوده و هنگام تحقیق این بناها و تواریخ مسطوره و منقوره بر روی کاشیها و سنگهای در مدرسه رفته و تواریخ مسطوره را بدین کیفیت دیدم در طرف شرق و غرب مدرسه در ایوانهای بزرگ که جای نماز است در روی آجرهای کاشی نوشته شده است کتبه محمد محسن الامامی علی نقی اصفهانی سنه ۱۱۱۱ و کتبه علی نقی الامامی سنه ۱۱۱۱ و در طرف مدرسه نوشته شده کتبه عبد الرحیم الجزری سنه ۱۱۲۲ هزار و پنجصد و بیست دو و این ماده تاریخ را نیز در کریاس در مدرسه نگاشته شده بود انگاشت کلک بدیع ارایی بانجمن کشود حق بصفحات مدرسه معلم از پی اتمام این عالی بنا از شوق گفت مدرس کلب علی و شاه دین سلطان حسین در روی دو ماذنه در مدرسه که از صفحات نقره و طلا و مینا کاری بوده است چنین مرقوم بود زرگری و نقاشی و مطلا و منبت و منبله و قالبه عمل عبد اللطیف تبریزی سنه ۱۱۱۱ هزار و پنجصد و بیست و شش و در بیرون مدرسه در سردر مدرسه بخط قرمز روی کاشی بحروف و خطوط تعلیق ریزه نوشته شده بود کتبه عبد الرزاق سنه ۱۱۱۱ هزار و پنجصد

بست و پنج از این ماده تاریخ فوق چنین مستفاد و استنباط میگردد که تا اواخر سنوات بست و نه و سبعی امر ده اصفهان جزئی سود داشت و شاید اسورات مجرات مدرسه از قبل در آن و غیره آن منظم نشده است ایتیمان اوقات بنا آن رسیده است و مسلی آگرد سنوات هزار و صد و بست چهار و بست پنج و بست و شش انقلاب زرگی مانند غلبت افغان با ایران و استیلاء میر محمود غلیجائی بشاه سلطان حسین صفوی روی داده بود این بنا تمام میماند پس انچه فاضل محترم محمد حسن خان صنیع الدوله صاحب منتظم ناصری از اوائل مؤرخین اروپائی و عثمانی اورده اند که میر محمود غلیجائی در سنه هزار و یکصد و بست و پنج از اصفهان داخل گردیده و در عمارت چهل ستون جلوس کرده سهو نزرگی است که فرموده است و این ماده از وقایع صفه تاریخی سال یکهزار و سی و پنج بوده و دو سال تمام بعد بوده است و فقه الله و ترا است از سر گذشتهای گذشته و آینده ها

ذکر رفتن میر محمود غلیجائی از قندهار بطرف کرمان و مامور شدن لطفعلیخان مدفع او و شکست افغانان و عودت میر محمود بقندهار و تعدیات سپاه لطفعلیخان در کرمان و هرج و مرج در دربار شاه سلطان حسین

چون میر محمود غلیجائی از سیستان بقندهار رسید چندی در سمنه استقلال سپاه امید بازسم پورش بکرمان راه همت ساخت و رایت عزیمت بجانب کرمان برافراخت از مفهوم ماجر شاه سلطان حسین صفوی و لطفعلیخان وزیر اعظم لطفعلیخان پاداور از یاعظم با پنجاه هزار سوار جرار از فارس بعازم شهر کرمان شد و چون بان نواحی برسید نایره جنگ بین او و میر محمود مشتعل گردید و افغانان شکست خورده براه قندهار برگرفتند لطفعلیخان پیکی سریع پی باصفهان فرستاد و از فتح خویش و غلبت بر افغانان دولت ایران را مژده داد و او نگاشت اگرچه میر محمود شکست یافت و از میدان معرکه سر برتافت و بقندهار رشتافت لیکن باید یکباره ریشه طغیان او را برکند زیرا محتمل است باز در قندهار بتجدید قوت نماید و براه کرمان گیرد و این بین سپاهیان و قزلباشان در کرمان دست تعدی و تجاوز دراز اموال و مکنت سکنه کرمان نمودند و هرچه یافتند بربودند مردم کرمان هر قدر در خدمت لطفعلیخان زبان شکایت گشودند فایده نداد بلکه چند تن از مردمان دانا بانتظم نامه اعمالی روی بازبدرگاه شاه نمودند و باصفهان آمدند اغاز تظلم کردند و گفتند آنقدر یکه ما از دست تجاوزات و تعدیات سپاه خانه نشین خود دیدیم که سپاه لطفعلیخان نبوده از دست و آزار دیدیم از لشکر بیگانه که افغانان بوده ندیدیم در این وقت لطفعلیخان پس از شکست افغانان از کرمان و انتظام امنیان شیراز مزود که دفاتر سپاه بتجهیز سپاه و تکمیل بنه و ذخیره برداخته و باز بطرف کرمان بتازد لیکن دشمنان او و محمد خان دا اصفهان بشکایت مردم کرمان را دست آویز ساخته شد و او را از مقام و منصب سپهسالاری عزل نمودند شاه سلطان حسین رضاقلیخان ایشیک آقاسی باشی را منصب سپهداری برداشت و او روانه شیراز شد که سپاه را در شیراز جمع نماید و بجانب میر محمود گراید رضاقلیخان مردی عشرت پیشه نشاط اندیشه بود که دایم با سایان سیمین اندام و شاهدان گلفام اوقات میگذرانید و الوان بزم آرای جان بمیدان رزم میداد چون شمه از حال او بگوش اصنای ایران برسید بجای او سید عبد الله خان حویزه والی عربستان نامزد گردید و او هم پس از چندی امور

بعوالت اصفهان شده وچون سعایت بعضی دشمنان و نمامان فتحعلیخان اعتماد الدوله وزیر اعظم کار خود را کرده فتحعلیخان از اوج عزت بمهالک ذلت رسانده و شاه سلطان حسین او را معزول و پس از آن بکحول ساخت و فی الطرز اخذ فرموده و بیرداخت آنگاه معلوم شد سخن سخنچینان دروغ بوده شاه سلطان حسین بحال او و کشاورز زاده بگریست و حاجی ابشی و حکیم باشی که سبب معزول شدن و بکحول کردن فتحعلیخان اعتماد الدوله وزیر اعظم بودند حمایت و سرزنش فرموده و مقرر داشت تا حکیم ابشی تمام پرستاری او بپردازد

ذکر حرکت میر محمود غلجائی از قندهار بطرف کرمان و یزد و مجالس مشاورت شاه سلطان حسین با وزراء و رفع

در این وقت محمود غلجائی با ده قندهار آسمانک کرمان عزم و با سیصد نفر از سوار و پیاده و چند عدد زنبورک و اسباب زنبورکخانه راه کرمان گرفت و بظاهر کرمان رسیده و نامه گیروداری بلند کرده کرمانیان که در سال قبل از تعدیات افغان و سیاهیان شاهی بجان رسیده و شربت ناگوار دو سیاه کینه خواه بچشیده بودند دانستند که اگر از راه مخالفت و مخاصمت درآیند کمابیش مستدل خواهند شد و اگر از طریق مخالفت و مخاصمت درآیند آسوده خواهند بود پس بزرگان و اعیان کرمان جمع شده و بتحف شایان بارده هزار و پانصد تومان نقد مصحوب چند تن رسولان چرب زبان بیرون فرستاده و میر محمود تحف و نقدینه را گرفته بواسطه قلت آذوقه و محلوف را پذیرفته پیش گرفت و چون بیزد رسید آنشهر را محاصرت نموده یزدیان وسایل مدافعت و تحصن را بالجمله فراهم ساخته و یکی دو نامه بیرون نداشته و حیلی و لیرانه در انداخته میر محمود مصمم تر در رفتن بطرف اصفهان دیده و در نیکی از دوستیان نزدیک سالها از تعصبات جاهلانه مسلمانان نزدیک بوده و آمده بود بدلجوئی او پرداخته و میر محمود شنیده و میر محمود سان سپاه دیده لشکر بانش از افغان و بلوچ و نزدیکی از سواره و سپاه بالغ بر چهل هزار تن بقالب آمد آنگاه از آسمانک اصفهان عزم و چون خبر حرکت میر محمود در اصفهان انتشار یافت شاه سلطان حسین بجلب مدافعت از او چند مجلس برپا ساخت در مجلس اول ملا باشی و حکیم باشی و محمد قلیخان شاملو وزیر اعظم اعتماد الدوله و والی عرستان و صفاهان حضرت و عاید دولت حاضر شدند پس از تبادل افکار و آرای مصلحت چنین دانستند که شاه پانزده هزار تومان نقد با نامه مودت ختامه بجلب میر محمود بفرستند که عودت بقندهار نماید چون رسول شاه سلطان حسین از آسمانک نامه شاه را بمیر محمود رسانیدند میر محمود از اقبال نیک و میمون گرفته و بر سرعت خود بیفزود و چون این خبر باصفهان رسید ناچار شاه و امنای دولت بفکر جنگ و مدافعت افتادند و باز بمشورت پرداختند محمد قلیخان شاملو را عقیده این بود که در اصفهان شاه بماند و شهر را محکم کرده در قلاع و بروج آن سپاه با توپهای قلعه کوب گذارده هنگامی منحصر کردند تا افغانان عاجز شده راه خود گیرند و والی عرستان را رای بخلاف آن بود که باید بیرون رفت و زمین را از خون دشمن گلگون ساخت و کثرت آرای مجلسیان بجنگیدن تعلق گرفت و بعبئیه سپاه و تجهیز توپخانه و ذخایر پرداختند و روز بعد از شهر اصفهان بیرون تاخته و نارزجنگ در استقبال ساخته

ذکر جنگ کردن سپاه شاه سلطان حسین با میر محمود غلجائی و شکست قزلباشان و غنایم گرفتن از ایشان

چون امنای دولت و صنادید حضرت شاه سلطان حسین را بشایان بجنگ رفتن تعلق گرفت محمد قلیخان

سپاه و صدر اعظم در خزینه و جبا خانه دولت را کمابیش دو هزار رسید ما و مالی فراوان و اسلحه سپاهیان مداوم سپاه از هر گروه و لشکری ایشان از کشوری و لشکری و بازاری و دهاتی بیاراست و به یقین ساعت سعد از شهر اصفهان بطرف گلون آباد یک منزلی اصفهان روان شد علما و مشایخ و سادات که عدد شان از سیصد هزار تن تابع بود و جمعیت شان از خوان احسان شاه نوالها میربودند و دعاهای بقای شاه قیام مینمودند جمع شده شاه سلطان حسین و سپاه کینه خواه را دعای خیر دمیدند و داعیه مجرب فقیه که بعقیده آنان اگر بر کوه میخواندند کاه مسکر دید و اگر بر زمن و آسمان میدمیدند بخود میلرزید با بدرقه شاه سلطان حسین بسیط و قهرمانان میدان جنگ و دلاوران عرصه نام و ننگ بدعاهای گوناگون و ادعاهای رنگارنگ خوش دل ساخته محمد قلیخان وزیر اعظم و سایر رؤسا و امرا با فسه فرمدولی و کبر فرعونی با سواران اصفهانی و لیران خوراسکانی و توپخانه و قورخانه بزرگ گلون آباد رسیدند و مقابل اردوی میر محمود عنیجانی معسکر خود را برپا نمودند محمد قلی خان شاملو وزیر اعظم و عبد الله خان والی عربستان و شیخ علیخان قورچی باشی و علی مردان خان والی فیلی و سایر امرا و جنگجویان صفها بیاراستند و توپهای آتش فشان را مرتب نموده و توپچیان را بر سر آتشگاه گماشتند از آنسوی دیده افغانان مارگنهای زره کز از تابش آفتاب روشنیان برافروخته و رخسارشان کمچی سوخته با لباسهای رنگ رنگ بی پیرایه و اسبهای ضعیف و اندک و اسلحه های بیرونق و شکوه و جمعیتی اندک بتعجب نمودند زیرا خود شان با جامه های زرتاب و رنگهای ارغوانی و موهای معطر و دیبا و تاب و اسلحه های صیقلی پرتو فشان و اسبهای تازی نژاد بودند با مجد و صف ها بایستاده و آتشگرها و توپچیان و ادای بعد دران و دلاوران از دو سو برخاسته شد محمد قلیخان شاملو وزیر اعظم و رطب سپاه ایران حاجی کرفت و رستم خان و تقی قاسی را با فوجهای دو توپچیان منقلا و معدته بجنبش فرستاد و میمنه و میسره را بسپارا مرا بگذاشت و آنگاه قشون ایران و سپاه افغان از جای بجنبیدند افغانان حملات دلاورانه و هجمات بی باکانه نمودند و با شمشیرهای کشیده بطلب سپاه ایران تاختند و علی مردان خان فیلی عزیمت حمله نمود کرد و از معرکه دور تافت و او ادی فرار شتافت و رستم خان و تقی قاسی با بالصدن سواران خود ثبات ورزیدا او و تمامی همراهان سرشت مرگ بخشیدند محمد قلیخان شاملو چون امرا را رشته دید جانبازا عزیز شمرد روی از صدمات کارزار برگرداند افغانان بسیاه گرتخته در آویختند و خون بسیاری از فرقه را بخشیدند بقتیا و شد گرفتند افغانان بجمع کردن غنایم پرداختند و انجمنی او آوردن اسباب و اثاثیه از توپخانه و قورخانه و اسلحه بسیار و خیام و چادرهای زرتار و بالشهای نرم و دواج گرم خود آماده ساختند میر محمود در این میدان بالغ بر صد هزار تومان غنیمت بدست آورد و تا سه روز افغانان مشغول بجمع کردن اسباب بودند پس از این شکست فاحش شاه سلطان حسین و محمد قلیخان وزیر اعظم و سایر بزرگان کشوری و ارکان لشکری در شهر اصفهان حصاری شدند میر محمود فسه ماندا و تا همان تپهایکه از آنجا گرفته بود و موضع مختصه صد قصب نمودند و دهنهای آتش فشان آنها را بطرف شهر گشودند و آنها عبارت از چهل و پنج توپ بود که با بیست و پنج هزار تومان زر مسکوک در حمله و غنایم بدست میر محمود افتاده بود

ذکر مجلس مشاورت میر محمود با بزرگان سپاه در خصوص رفتن با ماندن و جنگیدن یا توقف
امان و حصاری شدن قزلباشان در اصفهان و فرستادن نامه والی هویزه و جواب آوازطرفی
میر محمود و مایوسی ایرانیان از مصالحت و استیلای میر محمود در بیرون اصفهان و عمارات شاه

در این وقت میر محمود بزرگان سپاه خود را مانند امان الله خان و فتحعلی خان افغان و سپاهیان دیگر خواست و
مجلس مشاورت نمود که مصلحت در رفتن ما شیراز است یا در گرفتن اصفهان را فرمود گرفتن است ترتیب نقشه این قیام
و دفاعی که نصیب شده بهتر است اطراف حصن حصین قلعه مستحکم روم و جمع سپاه و تکمیل اسلحه و خرکار پردازیم
بعضی گفتند باید شیای نفیسه و اسباب بیشه اگر بچنگ آورده ایم روانه کرمان بداریم و آنها را در محل امنی سپاریم
و باقی آلات ناریه و ادوات جهاد به را داشته باشیم و محاصرت اصفهان پیش گیریم پس از تبادل افکار بعضی اسبابها
با نفرات افغان بسمت کرمان روانه داشتند و مستعد محاصرت شدند میر محمود بهمت جاکیری از ایاب و ذهاب
مردم و رسیدن آذوقه و علوفه اصفهان از همه جا پاسبانان گماشت و بهمت سپاسیان خویش چندین انبار
از علوفه جهات فیاشت و فسحه ماده تا تمامی باغات و قرار عرآتش زدند و همه راتق جالستر نمودند از آنسوی شاه
و قزلباشها چون در شهر محصن شدند دروازه ها را بسته و فی گرز نمودند و دیدند علایم هجوم و شلیک توپ از جانب
میر محمود نمودار نیست گفتند شاید غبانی که بهت آورده اند افتاده و رفته اند پس از تفحص و تجسس معلوم شد
افغانان و کلان تهماسبان در اردوی خود قیام با تمام کار محاصرت دارند شاه سلطان حسین و محمد قلی خان و سایر
بزرگان بمجلس مشورت آمده مقرر شد والی هویزه از زبان خود همراه نامه میر محمود بنویسد که تا با تحاد و صلح ما
تو دارم نرا نصیحت میکنم که فتح و ظفر همیشه نصیب طرف نمیشود و بسا میشود از اطراف و اکناف قزلباشان
بهر شاه سلطان حسین و استخلاص اصفهان آمده تو را مخذول و مکسوب سازند پس بهتر است همان قیام
همی که بدست افتاده و قناعت نمائی و راه قندهار سپاری و اگر دست از محاصرت برداری و مستعد رفتن شوی
من با زنقد و جهی و مالی از شاه برایت خواهم گرفت و قندهار را تیول ابدی تو نمیسازم چون این مکتوب
بمیر محمود رسید همه بزرگان را بخواست و باز مجلس مشورت بپا است و نامه والی هویزه را برخواندند از آن شور
نمودند رجحی نگشته بهتر آمد که راه مسالمت و مصالحت گیریم یعنی گفتند این فتح و ظفر از جانب خدا نصیب
ما شده و سعادت و بخت مساعد است بیان کردند که حالیه ابتدای فتوحات ماست کجا دست
برداشته برویم عاقله فرزند میرویس (در اینجا سورخین قندهار افسانه زده میر محمود میگویند و حال آنکه میر محمود
را در این وقت سنین عمرش به بیست رسیده بود و اما حسین فرزندی که بالغ و عاقل و زبان آور باشد نبوده)
گفت ای افغانان دولت قزلباش حمایت از یک دولت کاذب و بیرحم و همه حلوف و محیل و غدار
و همیشه نگران فرصت است که مواعید خود را نگاهدارد و سوار گردد و آلوده و لقمه را شکسته و در دست گرداند و در دست
عمل است و مقصودش امنیت که با دست از حصار بگیریم و لوچهار و زد شتهار را متفرق سازیم شاه سلطان حسین
یک دختر خود را با جهاز خوب و اسباب شاهانه بما بدهد و قندهار و توابع آنرا بما واگذارد و بواسطه مرزبان این حدود

دشمنان را معین نماید تا ما با او دوست و با دوستانش دوست و دشمنان او دشمنان او دستان او دوستان او همگی
با شیم اگر صلح خواهید امنیت طرفه صلح و آشتی آنکه همین بیانات را مختصر نموده نزد والی جویزه فرستاده و نامه میر
محمود را حضور شاه قرائت نمودند بزرگان و حاضرین از مضامین نامه او برآشفته گفتند که چون میشود دختر را دادن و
داماد جدید تازه را میان ملوک و سلاطین نهادن اگرچه چنین کاری صورت گیرد باید ما نزد ملوک اطراف شرمنده
و مغلوبیت زده خواهیم شد مردن از اینگونه سوختن مودن بهتر است ما همه میگاریم و خنده قهقهه میسنائیم و بروج
و باره شهر را مستحکم میکنیم البته از اطراف و اکناف بمدد میرسد و عاقبت افغانان چون مهمات و ذخایر
ایشان تمام گشت راه خود گیرند پس از آن هوایی میر محمود نکاشتند که در باب صلح و شرایط آن بهر گونه خواهشات
تو حاضریم بجز دختر دادن زیرا ممکن نیست دختر شیعه را بشخص سنی تجویز کردن و عقد بستن چون این جواب
بافغانان رسید بجنگ متفقانه بمحاربت و محاصرت اصفهان قیام نمودند و میر محمود همه روزه سواران باطراف و جانب
و قریه ها و عمارات بیرونی میفرستاد و هرچه بیابت بتاراج میداد و بعضی که بازدک زمانی دست و قصبجات
از خزانی پاک گردید و بناها و باغات و عمارات از هر چیزی عاری شد آنگاه بکلفای اصفهان که محل را ایمنه
بودند و انشه و اسکاب دانه خشه را منع از اطراف و مسکنت در آمده و عقد صلح و مسالمت بستند که مبلغ سی هزار تومان
نقد و پنجاه دختر و شیزه بستیم خانیده بازدک زمانی پنجاه دختر پری پیکر ماه منظر تسلیم افغانان نموده و افغانان آن دختران را
در میانه خود قسمت کرده همه را متصرف شدند و باز کار بمحاربت بر قرار نشست

ذکر تخلیت فرح آباد و آمدن افغانان در آن و تصرف پل شیراز و بنای صلح و برقرار نشستن صلح و گفتن جان جویزه و رفتن و عودت او نزد میر محمود و استیلای افغانان بر دروازه و خانه افغانان مابردم در اصفهان و کشته شدن جمعی از افغانان

در نیوقت ایرانیان فرح آباد را تخلیت نموده و افغانان آنجا را متصرف آمده و فرح آباد محلات آبادی بود مشتمل بر عمارات
ملوکانه و باغها و بساتین فرح افزا که سلاطین صفویه بانجا مش قیام کرده بودند و در رشک دوایری محکم و متین در پیش آن
خندقی عمیق بود و چنین حالی محکمی باستاق متصرف افغانان را آمد افغانان خاطر بسعی محاصرت متوجه نموده و از سر سواره
رسیدن آذوقه را باصفهان مسدود گردانیدند و آنوقت پل بر روی رودخانه زاینده رود موسوم به پل شیراز بود که ایرانیان دو از
توپ محض جهت گیری از افغانان نصب کرده بودند و احمد آقا قوللر آقاسی که بسیار دلیر و هشیار بود الحاح بغایت بل قیام مینمود
و افغانان مکرر هجوم آورده و منهزم شدند ولی عاقبت آن پل را افغانان گرفتند چون ایام محاصرت طول کشید
محمود باز بطرف صلح و مسالمت گرائیدن گرفت و چندین از ایشان بواسطه مبلغ هنگفت زر نقد و تومان زر که نوشته داده بودند که
نقد آورده و بعد عقد آورده بودند که پول در اصفهان است در ستیسه بدهند چون صلح شود و راه باز گردد آنوجه بسکلفت
را باید بپردازند بکار صلح و مسالمت اقدام کردند چون این اخبار در دربار شاه سلطان حسین شایع گشت والی
عربستان یعنی خان جویزه برای میر محمود پیام فرستاد که تعجیل در صلح برای خویست من در همه حال بمناسبت اتحاد
مذهبی که مانند شما سنی مذهب هستم با شما بوده و خواهان مصلحت و شیرفت کار شما یان میباشم امروز

وکار سلطنت بر من روز بروز روبه پریشانی و درماندگی میگذارد و قدری صبر و شکیبائی نمائید انچنین بحمایت افغانان مایه
تسلی و آسودگی شده و منشا خان حویزه بمک بحرام سپاه سلطان حسین وارد اصفهان شده عقب بیگلک بسیار از طرف
واکناف برای ما خواهد رسید و افغانان در نهایت پریشانی و درماندگی خواهند راه خویش گرفت پادشاه سلطان
حسین فرشته اقوال خان حویزه شده او را برای عقد مصالحت نزد میر محمود فرستاد و او رفت و باز گشت و بمصلحت
افغانان سخن گفت و کار صلح صورت پذیرفتن گرفت و مسئله ماکولات از اصفهان مشکل شد و علی مردان خان با چهار
تن سوار بحجت حمل آذوقه معین شده و آذوقه فراوانی حمل داده و چون افغانان خبر یافتند برای جلوگیری از آن آذوقه
شتافتند و جنگ سختی نموده تمامی آذوقه را متصرف شدند و علی مردان خان با سوارانش فرار کرده خود را بشهر رسانید
و این خبر باعث ازدیاد پریشانی حالی سکنه اصفهان شد از انسوی افغانان آذوقه را حمل بار دوگاه خود نمودند
که مردم قریه بن اصفهان که یک دروازه بیات سه گانه بوده بر سر افغانان تاخته و آن آذوقه را متصرف شده
بردند چون میر محمود این خبر شنفت سخت برآشفت جمعیرا مامور داد آذوقه و تنبیه مردم بن اصفهان را بر نهاد
و جنگ سختی مردم بن اصفهان نموده افغانانرا منهزم ساختند و در این جنگ برادر کوچک محمود و پسر عم و پسر خاله او
جمعی از بزرگان افغان کشته اسارت مردم بن اصفهان و آمدن میر محمود قاصدی نزد شاه سلطان حسین فرستاد
که او منشوری بمردم بن اصفهان فرستاده و اسرای افغانانرا آزاد سازد لیکن زمانی فرمان شاه رسید که تمامی
اسرای افغانانرا مردم بن اصفهان کشته بودند و یک تن از آنان زنده نگذاشته بودند چون این خبر بمحمود رسید
با سایر بزرگان افغان مشغول بقرآن شدند و قسم یاد کردند که بعد از قرار شان اسیر و بندشان افتد مقتول سازند

ذکر مجلس مشورت شاه سلطان حسین و تعیین شاهزاده طهماسب میرزا بولیعهدی و فتن از اصفهان بقزوین و آگهی میر محمود از رفتن ولیعهد و حوالهان صلح شدن او و اختلای مابین و قتل در اصفهان و شورش مردم در بعمارت حرم خانه و رفتن احمد آغا شوسیان بجنگ افغانان و شکست آنان

چون ایام محاصرت طول در اصفهان کشید و از هیچ سو مدد و معاونی بجهت نجات اصفهانیان نرسید
بارشاه سلطان حسین مجلس مشاورت بپا داشت و تمامی سران کشوری و رؤسای لشکری انجا جمع
چون مجلس تشکیل یافت پس از مشورت و مصلحت مقرر شد یک از شاهزادگان را بولیعهدی اختیار
نمایند و حل مشاکل مهمه از کلیه سیاست و کیاست او کشایند و شاه سلطان حسین را چهارده پسر و چهار
دختر بود از میان پسران ارشد او که موسوم بسلطان محمد میرزا بود بولیعهدی برداشته شد و در روز هشتم جلوس
رایت ولایت عهدی او را برافراشتند چون چند روزی از ایام ولیعهدی او گذشت آثار کفایت و مشکل
گشائی از او پدیدار گشت او را بزرگ آورده و دوم پسر شاه سلطان حسین میرزا که صفی میرزا بود منتخب ولایت عهدی
نشانده و او نیز تا بیست و هشتم جلوس ولیعهدی حائز بود و چون از او نیز علایم بهبودی و خوشودی
ظاهر نگشت معزول نموده و پسر چهارم شاه سلطان حسین میرزا که طهماسب میرزا بود بولایت عهدی برداشتند
و او مقرر گردید که از اصفهان بیرون رفته از اطراف قزوین و آذربایجان و خراسان و مازندران سپاهی

جهانیان آورده افغانان را دفع نماید تا شب بیست سوم ماه رمضان ۱۱۳۵ هزار و یکصد و سی و پنج طهماسب میرزا با اتفاق میرزا حسین اشتهاردی و هشت تن چاپک سوار از اصفهان بیرون آمده و در تاریکی شب خود را از افغانان نجات داده و بقزوین شتافت چون بقزوین رسید مردم مقدم او را گرامی داشتند و دختری از بنات ملک محمود خان قزوین را بعقد ازدواج او درآوردند شاهزاده طهماسب میرزا با سلطان شاه گیتی و کیات و بلایای اصفهان را و خانواده سلطنت فراموش نمود و از کارهای صعبت از معاونت و تجهیز سپاه ممنود و لشکریان او بمعاذیر نامربوط تمسک گردیده که افغانان خود را اصفهان را گذارده میروند بهر جهت طهماسب میرزا بهر سو برای امداد و استعانت معاونین و همراهی نیافت او هم تن بیاسائی داد از این سوی چون میرمحمود از رفتن و لیعهد آگهی یافت در اندیشه فرو رفت که شاید با سپاهی فراوان برگردد و او را مغلوب و مقهور و ساز و باز باب مسالمت و مصالحت بگوید و مکالمات و دیپلماسیش چون در دربار شاه سلطان حسین یک تن شخص کاردان و دلخواه و طن پرور و بهبود حاصلی نبخشید و شاه سلطان حسین نیز در نهایت راحت و سعادت و خجالت بود که من دوست و دشمن تمیز نمیداد و مستدعا آتش قحطی و غلا در اصفهان شعله ور گردیده و در بازارها ماکولات کم شده و مردم دکانها را بسته و بسته بدستها بین در و آن در سیده و از هر جا جوانهای بی ایمان می شنیدند تا اگر اجتماعشان در میدان نقش جهان بسیار شد و مردم دهات و شهری روی عبادت چهل ستون گذارده و فریاد برآورند و بطرف حرمسرای هجوم آورند و صدا بفریاد و فغان بلند کردند خواجه سرایان از خوف اگر مبادا شورشیان بحرم خانه هجوم آورند مسلح شده و از بالای بام عمارت حرمخانه نبای شلیک کردن گذارده و چند تن را بخاک انداخته شورشیان برشدت و حدت آنان افزوده شده و میخواستند درهای عمارت را بشکنند که احمد آغا که منصب قلعه بیگی را دارا بود بحوالی آمده که ایمردم چه میخواهید گفتند ما بجان رسیدیم و اطفال ما از گرسنگی هلاک شدند و از شاهزاده طهماسب اثری بظهور نپیوست اینک از مسافرتش مدتی گذشته شاه بیرون آید ما جان بازانه در دفع دشمن با او موافقت میکنیم اگر مردی در جنگ کشته شویم بهتر از اینست در شهر بنامردی و بی غیرتی هلاک شویم احمد آغا که شخص دلیر شجاع غیوری بود گفت بسم الله من جلو افتاده میرویم تا ببینیم چه پیشود مردم شهری ما چوب و چماق و کارد و خنجر بامشتی از قزلباشان و اعراب حویزه متابعت احمد آغا روی بمیدان سلطنت گذارده تغیر کوس و کرنا برداشتند اهالی ناتوان و خاطری از دوری زن و فرزند پریشان رو بلشکر افغانان نمودند و صوت بعثت کردند افغانان که با خاطری شاد و قلبی مطمئن و وقت دل و قلب نداشتند روی خود بودند چون از آمدن مشتی متفرقه خبر یافتند مستقبلا شتافتند در اینجا اعراب خان حویزه دست کار زده و با افغانان حمله کرده و چون آنان را مسلح کامل بود اصفهانیها را بهزیمت توخ گشودند که چرا با موافقت نمی نمایید در این معرکه افغانان اصفهانیها را رانیدند احمد آغا مغلوب باصفهان برگشت و میخواست از قوت حاضر سازی و بجنگ افغانان بتازد و رسیده فرستاد آنان را بازداشت اعراب بسرداری خود خان حویزه شکایت از احمد آغا نمودند و او نزد شاه سلطان حسین از احمد آغا شکایت و سعایت نمود و شاه او را بخوابت و ملامت

نمود و محض ترضیت خان حویزه احمد آغا را معزول ساخت احمد آغا چون حالرا بدین منوال بدید لی انداره افسرده و غمگین گردیده دانست بخت ایرانیان برگشته و بزودی در اصفهان جمیع ما تم افسانه خواهد شد لی توانی گرا بر این زندگی میشوم و دولت و رفعت آینده معلوم جهان بداد و قدری رهسپر نشد و از همه مصائب و متاعب آسوده گردید چون خبر خودکشی او در شهر اشتهار یافت مردم را یک مصیبت و افسردگی تازه دست داد و دنباره او را با احترامی شایان مدفون نمودند در این وقت شاه سلطان حسین دانست که خان حویزه خائن و مخرب سلطنت و مهندم کننده اساس دولت صفویه است پس خواست او را معزول نماید و لطفعلی برادر فتحعلیخان اعتماد الدوله مکحول را السپهسالاری برقرار نماید لطفعلی ان قبول نمود چون خبر خودکشی احمد آغا بغداد رسید مسرور گردیدند و دانستند دیگر کسی جنگجو در شیدر قزلباشان نیست که مردم را جمع نموده بجنگ شتابد

ذکر شدت قحطی و سختی در اصفهان و مجلس مشاورت شاه سلطان حسین و رفتن رسول نزد میر محمود غلجایی افغان و سرباز زدن او از صلح و آمدن ملک محمود سیستانی بمعاونت شاه و تحفه فرستادن میر محمود نزد او و عودت ملک محمود بمشهد و مایوسی اصفهانیان

پس از خودکشی احمد آغا و قطع امید ها از ناحیه مختاری و بختی اصفهانیان شدت و گرانی بدرجه اضطرار انجامید مانند زمان سوم یوزید راه ها از مرور مسدود شد و خوراکی از هر جهت معدوم گشت شاه سلطان حسین از بیاپی مردمان و گریه و زاری و فغانی شهری و دهاتیان فرسید چون خبر از شاهزاده طهماسب میرزا و سایر بزرگان و دیگران سراسان شده باز صبا بازیز انجا است و مجلس بوجود حکیم باشی و علما و مشایخ و شاهزادگان و سادات و طلاب و عده دوی بزرگان دولت بپا است و چاره جوئی از ترقی و بدبختی و قحطی و غلا و سختی و بدبختی خود و هستیان از انها بخواست عاقبت آرای مجلسیان چنین شد که طلبت میر محمود کرمانی از او خراسان و افغانستان و اصفهان و پنجاه هزار تومان نقد مسکوک و یک دختر از بنات ملکرات شاه سلطان حسین با شد برا بند و انها را با داده تا دست از محاصرت کشیده راه قندهار گیرد و اگاه رسولی نزد میر محمود فرستادند و باب مکالمت و مصالحت گشادند که سه ایالت بزرگ و نقد نیه و غیره را شاه مستعد داد است میر محمود پاسخ داد این خواهشات زمان گذشته بود کنون در دست شاه سلطان حسین و دولت و ملت ایران چیزی باقی نمانده که بخشد کنون حرف ربسر چه مملکت ایران و تاج و تخت کیان بود است رسول مایوسانه برگشت و انچه شنیده بود رسانید و سیل اشک از دیدگان شنوندگان جاری ساخت در این وقت یک خوشی خبر رسیدن ملک محمود سیستانی را با وه هزار سوار جهت امداد شاه سلطان حسین و اشکر اصفهان و اصفهانیان در درون و بیرون اصفهان منتشر ساخت و این خبر مسرت آور روحی تازه بکالبد افسرده مردم امیدوار شد میر محمود مسرعی سبک پی با نامه مودت ختامه و رجی جواهر گران قیمت بتحف شاهان باستقبال ملک محمود سیستانی بفرستاد و پیام داد که اگر عودت نمائی مملکت خراسان و سیستان را بوجه استقلال دائمی تو واعقاب تو واگذارم ملک محمود چون بحشمت شاهان وعده و اگذار شدن خراسان و سیستان را بدیده بجای خود نیاورد رسول را گفت میر محمود طبق بنیانش عهد نامه نگارد و ادا بمضای بزرگان

افغان مسجل بدارد و من از همین راهی که آمده عودت نمایم میرمحمود چون مصلحت اگر جنگ محمود سیستانی با سواران
رحمت جنگ ندیده پیش آمد و آغاز جنگ و جدال نمایند مردم اصفهان نیز از یکطرف بجنگ درآمده و او را در میان گرفته تا
خواهند کرد و ناچار برطبق خواهشات جنگ محمود سیستانی نگاشت و او را روانه فرستاد و ملک محمود چون چندین
سال ملوک صفویه را پشت پا انداخت در نیت عودت بجانب خراسان و مشهد رفت و آنشهر را مصرف شد
و چون خبر عودت ملک محمود در اصفهان انتشار یافت و دانسته شد تیرتدبیر میرمحمود بهدف اقبال و آمال نشسته آنان را
پشت امیدواری کمابیش بشکست

ذکر ما یأکل ماکولات و فضایح گرسنگی و سیاحت پساح فرانسوی و شرکت او در دنج و آدم خوری در اصفهان و هجوم مردم بحرمخانه و مدلیسات خان جوزه والی عربستان و متحصن شدن او و کشته شدن

در این وقت سراسر بازارها و حجرات و دکانها در اصفهان بسته و ششصد صبر و شکیبائی اصفهانیان در هم شکسته
گرانیه قحطی و بحثی اعصابی این شهر شهیر را فرو گرفت که در آشپزخانه شاهی بجز گوشت شتر و اسب و استر خبری نیافت
نمیشد یک دو پوست درختان و گوشت گربه و سگ و حیوانات محرمه نایاب و دلهای گرسنگان ولی نوآیین
بحمت تعدی نان خوی بکباب بود یک از سیاحین فرانسوی که در آنزمان در اصفهان بوده مینویسد که روزی از
خانه ایلچی فرانسه عزم خانه مانیوئل گری انگلیس را داشتم و آنان قبل از وقت مدارک آذوقه چند پا به افتاده و داشتند
در بین راه دیدم زنی با گربه در جنگ است و منتظر بود او را بکشد من با آن زن کمک کردم و گربه را دنج نمودم و در حدود
کار مردم سخت شد که مدت چهار ماه مردم تنها خوردن گوشت انسان را نگذاردند و پنج تن محتسب مشغلشان
گوشت آدم فروشی بود چون دولتیان خبر یافتند آن پنج تن را کشتند ولی چاره نشد و همه روزه زنان
ماه رخسار و دختران کبک رفتار کوچه و بازار برای تهیه نانی گریان و خروشان آنقدر دلابه و استغاثه
میکردند تا جان میدادند اموات زن و مرد و بزرگ و کوچک مانند مردار حیوانات روی هم ریخته و خاک
حسرت بر سرشان بیخته شده یک از منشیان شاه سلطان حسین پس از تفلا و سعی بسیار بقدر خوراک
خود و زن و فرزندان خویش آشی فراهم نموده و همه را حاضر ساخت و گفت این غذای آخر ماست و در
آن آش قدری زهر انداخت و پس از خوردن تمام بهنا هلاک شدند و مقصود منشی آن بود که زنان
و فرزندان او در کوچه ها از گرسنگی هلاک نشوند بلکه در خانه در نسبه هلاک گردند مردم باز بطرف چهل ستون
و عمارت حرمخانه هجوم آوردند و فسه یاوزاری و بیقراری کشیده خواهان حاجات شاه شدند شاه سلطان
حسین از حرم سرا بیرون آمده آنان را دلداری داد و امر بصبر و شکیبائی کرد چندین بار او آنان نزد خان جوزه
والی عربستان فرستاده مردم گرسنه باز از منزل مراجعت و عزم جنگ با میر محمود افغانی ما متابعت و مقاتلت
با او نمودند اگر گشته شویم نام نیکی خواهیم اندوخت و بهتر از زندگانی است که در سگشای قحطی مذلت و رقت جان بسپریم
خان جوزه والی عربستان با بنای تدلیس راگذارده و با آنان مکتوبی که خود ساخته و بعبارات نزدیک بطرح
پرداخته بودند نشان داد که شاهزاده طهماسب میرزا نگاشته که بهمین چند روزه با چندین هزار سوار شاهسون

ورتکان وغیره میرسد باین طریق مردم را از خانه خود در نمود مردم بسیاری بلاک و انبوهی راه صحرا گرفته و
افغانان با مردمان بازاری کاری نداشته و باندک زمانی نزدیک صد هزار تن از گرسنگی هلاک شده و بیست
هزار نفر در جنگ با افغانان کشته شده سیاح فرانسوی گوید از غرائبی که دیدم در اصفهان این بود که در زمان محاصره
دهی صرف کودکانی که در آن نشسته و گدائی میکرد و پس از نه تن که باز عبور هم با صفهان افتاد و تغییرات
کلی پیدا شده خود و باز همان کوچه را دیدم در حالتی خود نشسته و گدائی مینمود

وگرفتار شاه سلطان حسین و کناره گرفتن از تاج و تخت و گردش او در بازار و خیابانهای اصفهان و دادن کردن او با مردمان و قرار گذاردن و برگشتن شاه سلطان حسین با بزرگان درگاه نزد میر محمود افغان و تسلیم نمودن تخت و تاج کیان و آمدن میر محمود با صفهان و جلوس او و ضبط خزینه و خزانه اصفهان

چون شاه سلطان حسین دید که در آشپزخانه و شربتخانه بعد خوراک روزی نمانده است و مهیا بود و غان و
باری مردم از میدان نقش جهان بلند است ناچار شمشیر لباس سیاه پوشید و از عمارت حرمخانه بیرون آمد و سوار
شده و در کوچه و بازار شهر گردش آمد در هر جا مردمان ناخرد را در خسار و در حال ناتوانی و بیقراری و گریان و خروشان
ایستاده و نشسته و خوابیده بدیده خود گریان شده و مانند ابر بهاری نباری گریه گذارد و گفت ای دوستان و محبان
و رعایای وفادار من زمان وداع رسیده شما را بواسطه محبت و صداقت در بحر بلا افتادید و جانها در راه حفظ
تاج و تخت من بر اگندن دادید حالا در این بلای وارده جز تسلیم چاره و صلاح نیست ما خود بنای دولت خود را بدست خود
خراب و در پای عظمت و شوکت خود را از طوفان سیراب نمودیم از بانگ شقاق و نفاق و شمنان خود را بیدار
کردیم اینهمه تدبیر و اندام کاری و دست عنصری و بغیرتی هر چه داشتیم در میان سپردیم سکران نغمه نغمتهای متواتره
الهی بجای نیاوردیم و در میان روزی و جاه طلبی و غفلت عادت کردیم ما در این فتنه مغلوب شدیم
حال با رضا و قضا بدهیم و تسلیم بشاه نو سر فرود آریم و تخت و تاج و سلطنت چندین ساله را با و گذاریم
الوداع الوداع ای تخت شاهی الوداع الوداع ای ملک ایران الوداع ای سلطنت و دولت الوداع ای عظمت
و دولت از این الوداع ها میگفت و میگریست و مردمان شهری و دهاتی و لشکری و کشوری مصاحب گرد او
پای رکاب او دان و خروشان و گریان بودند و بعضی با حال گرسنگی و ناتوانی های میگریستند که
افغانان در خلف و بیرون شهر صدای گریه و زاری و ناله و فریاد و بیقراری امان را می شنیدند میر محمود مدتی بود
که منتظر است داخل شهر شود و شرایط تسلیم گرفتن تاج و تخت را بجا آورد ولیکن بمناسبت کثرت جمعیت در
اصفهان و علت نفوس افغانان صبر نمود تا مردم از نوای قحطی جمعی هلاک یا جای وطن نمایند ما از نفوس مردم
کاسته گردد و دگر میگفت خوف از این دارم که چون بشهر اصفهان داخل گردم مردم شورش نمایند و سر بطغیان
و عصیان برآرند و من و افغانان را نابود گذارند ما بالجمله چون محرم سنه ۱۱۳۵ هجریه نبوی و هلال بر حال آشکار شد
مصیبت و نکبت بسکنه اصفهان نمود و چیزی برای دولت و ملت باقی نماند شاه سلطان حسین مصمم بتسلیم

شدن شد و چند تن را بعنوان رسالت نزد میرمحمود بقرستاد و شرایط را منظور آورد که شاه و شاهزادگان و
متنفذان در سلطنت محفوظ بمانند و تاراندند بسیاری امان یافتند و افغانان با تمام قوا متعرض نرسانند (در حالتی که با این
شرایط تمامی آثار امیر محمود بکشت که بجایش نگاشته میشود) و چون سپاه افغان باصفهان داخل گشتند کسی را اذیت
و آزاری نرسانند و دست مال و جان و ناموس کسی را نگذارند این شرایط را منظور نیاورد امیر محمود تمامی شرایط را
قبول نمود و صبح روز دوازدهم محرم ۱۱۳۵ هزار و یکصد و سی و پنج شاه سلطان حسین با جمیع امنای دولت و بزرگان
درگاه و شاهزادگان عظام از اصفهان بیرون آمده متوجه فرح آباد گردید افغانان بحضرت شاه اطاعت را آراستند و فرش
کرده و شکارگاه شده چون شاه سلطان حسین بدو رسید پیاده گردید خبر آوردند که میرمحمود بخواست ملاقی در
میان آفتاب بیاید تا خبر آوردند بدیار شده شاه و همراهان پیش رفتند میرمحمود تا دم خیاط دیوانخانه بمشیر
شاهزاده استقبال کرد آنگاه هم دیگر سلام دادند شاه سلطان حسین میرمحمود را در بغل گرفت و دو چشمان او را بوسید
و احوال پرسی نمود و دست فرا پیش برد حقهٔ ساعتی را بر پیشانهٔ میرمحمود نصب نمود محمود حقه را برداشت و بوزیر خویش
داد و او نصب بمیرمحمود نمود شاه سلطان حسین گفت دست و تقدیر سلطنت را از من گرفته و بشما داد
سلطنت ایران مبارکباد من تا امروز شاه ایران بودم و پس از این شما شاه ایران هستید آنگاه روی
خود را بچیزی از امنای دولت و غیره کرد که از این بعد پادشاه من و شما میرمحمود شاهست باید در مراعات
و مطاوعت او حاضر باشید و فرمان او را بجان و دل ببرید پس از آن با محمود گفت بزرگان و شاهزادگان
و رؤسای سلطنت و رعایا بتمامی سپرده تو اند در رعایت و مراقبت آنان مجاهدا بسعی و در حفظ و ترویج اسلام
سعی بلیغ نما آنگاه شاه سلطان حسین و میرمحمود بنشستند و شیخ محمود افغان پیش آمده دستی بر سر شاه سلطان
حسین و دستی بر سر میرمحمود گذاشت و اوصیه و ذکری بخواند و بآن دعا مبارک بود پس از این میرمحمود امان الله خان
افغان را با محمد قلیخان شاملو و هزار تن سوار افغان مامور بضبط خزینه و دفاین و اثاثیه سلطنتی نمود و آنان
بشهر آمده تمامی را متصرف شدند و روز چهاردهم محرم میرمحمود باصفهان داخل شده و بعمارت چهل ستون در
آمده اجلاس نمود و جمعی از قزلباشان را فرمان کشتن داد و شاه سلطان حسین را گفت تا عمارت قلعه گاه
کشکان نخجیرگیر را آنگاه تمامی خدمه و خواجه سرایان بحضور محمود رسیده سر فرود آوردند و اظهار بندگی
و اطاعت نمودند فرانسه و انگلیس با پذیرائی پرمنفعت آورده پیشکش کردند و میرمحمود فرمانداران و ولاة
گماشته و احساب مرکان و زبانی و خاکروبه و خاشاک شهر را بیرون بردند از وقت بسیاری که در اردوگاه بود
بشهر آمده و بسمت کردند و در ظرف دو سه روز نانی که یک تومان دست نمیآمد بدو شاهی شد و خری را
که مردم بجهت ذبح کردن و خوردن بمبلغ گزافی میخریدند ارزان شد و گوسفند زیادی که موجود بود بشهر آورده
فروختند مردم فراری دوباره بر سر خانها آمدند ولیکن بسیاری از خانها را لبست ولی صاحب مانده بود
که صاحبانش یا از گرسنگی هلاک شده بودند یا اصلا در آن نبوده بود

پادشاهان افغانستان که در ایران و افغانستان سلطنت کرده اند دوتن بوده و مدت

سلطنتشان هفده سال بود و است ذکر جلوس میر محمود شاه افغان و لشکر فرستادن بقزوین و به
شورش قزلباشیان و کشته شدن افغانان و عود امان الله بااصفهان و نصب میر محمود شاه بسلطنت تمامی قزلباشان و تصرف اصفهان

چون میر محمود شاه بمنصب افغان در عمارت عالی چهل ستون اصفهان بتخت نشست و او را بر تمامی سلطنت ایران جلوس
نمود تمامی امراء و بزرگان و اصحاب مناصب که بزمان سلطنت شاه سلطان حسین بر مسند حشمت بودند بجای
مناصب تعیین و برقرار کرد و پس از دو سه روز فضای شاهی شاهان نمود و بسیاری از امراء و سران دولت را بخلعت
کرد و چون امان خاطر گشته بیغ بیدریغ دران بحر دولت و دنیا و بستی آشنا را بباد فنا داده بود لکشت و کسانی
که خود امان داشتند دو سه من معاجت از گشتن معفو بودند گشته شدند خان جوزه والی عربستان که سبب عمده سلطنت
میر محمود شاه و ابتدال شاه سلطان حسین شده بود بواسطه خیانتی که در دولت متبوعه خود ورزیده بود حبس موبد
با مشقت کرده و کسانیکه مرکب خیانت نشاه شده بودند گرفتار و کشته شدند و مال منال آنها بتصرف افغانان در آمد
معتمد الدوله که از مقربان قدیمی معتمد خود و پدرش بود بدو و انیزمان بطرف بود حاضر نشد میر محمود از نجوا
که در خدمتی قیام ننماید گفت بر فرمائی باشد اجابت در نهایت امانت و صداقت خواهم کرد بجز فرستادن بجنگ شاهزاده
طهماسب میرزا زنهار من تمک پرور و از این خاندان مستم محمود و از این بیان خوشش آمد و او را منصب وکالت و مختاری
تعیین کرد و تمامی خزاین و دفاین و توپخانه و قورخانه و مهمات و اصطبل خانه معتمد الدوله تحت رعایت و مواظبت امان الله
خان قرار داد و نصر الله خان با سپاهان چندی بطرف قزوین و کرمانشاهان مامور شدند طهماسب میرزا فرستاده و چون
افغانان نزدیک بقزوین رسیدند طهماسب میرزا راه قزوین پیش گرفت و افغانان شهر قزوین وارد شدند و در خانهای
مردم جای گرفتند میر محمود شاه امان الله خان را نیز بقزوین فرستاده و مکتوب کرد که باید بلا تاخیر شهر را تسلیم دهند
و از جانب شاه سلطان حسین نیز چند مکتوب بنامه مشابه قزوین گرفت و فرستاده و چون امان الله بقزوین رسید
مردم از روی عزت و اطاعت او را استقبال کردند و هدایا و پیشکشی گذرانیدند لکن سپاه افغان که مطمع نظرشان چیزی
نیاشد و بنای تعدی را گذارند و از فرمان میر محمود سر کشی و تجاوز کردند و دست تعدی بمال و ناموس
مردم دراز کردند مردم قزوین مانع شدند و نزدیک بهمدیگر رسیدند افغانان گشته شدند امان الله خان باجراءت
و جنگی سوز ناک با بقیه افغانان توانست خود را از آن معرکه نجات داده باصفهان آمد چون باصفهان رسید
میر محمود از فتنه قزوینیان و کشته شدن افغانان باخبر گردید بی اندازه خشمگین و متغیر گردید و سفره نمیانداخت
و تمامی قزلباشها از اعیان و بزرگان و پیران و جوانان را دعوت نمود و پس از رسیدن آنان بآن قتلگاه ماجدی
بخشود و سیاح فرانسوی مینویسد که طفلی میرزا رستم نامی دوازده سالهٔ از بزرگان قزلباش بود که یکی از بزرگان
ملی اولاد افغان او را بسبب فرزندی قبول کرده بود و این دو میرزا محمود که حکم بقتل تمامی قزلباشهای عمان شده داد
او را نیز حکم بکشتن کرد و هر قدر بزرگان افغان شفاعت و وساطت کردند و گفتند ان طفل یکبار است بسبب
فرزندی است میر محمود قبول کرده تا سه روز نگذشته بود که پشیمان شد آنگاه فرمانداد تا بخانه قزلباشها رفته و هر که را
یافتند خونشان از بزرگ و کوچک ریختند و هر چه یافتند بباد بغما دادند در حرمخانه شاهی که بقدر دو صد تن بودند

و باید بیرون کرد که گرجستان برود و چون مسافتی از اصفهان دور شد عده جمعی از افغانان در پس آنها شتافته بلاکشان کرده و تمامی اجساد کشتگان را آورده در میدان نقش جهان مانند تلی روی هم بچیدند تا عبرت سایرین گردند آنگاه مشغول گرفتن مال برداشت و نزد هر کس هر چه یافت از نقد و جنس گرفت حتی از خزینه شاهی و دیاری و دلقی نماند از افغانها که گوروزیر اعظم هشتاد هزار تومان نقد گرفت و از سایرین هر چه خواست گرفت حتی از نمایندگان فرانسه و انگلیس نیز دیناری مخالف مبلغی نقد گرفت از امنه جعفا که در کار مصالحت مداخلت کرده بودند که شاید مبلغی را که نتوانستند ما المضاعف داده خلاصه دوازده روز نهار برآمد و یک وحشت و رعب عجیبی از افغانان در جسم و روح اصفهانیان حلول کرد آنگاه میر محمود شاه فرمانداد تا منادی و جاچی در کوچه و بازار ندا کرد که باید ایرانیان شرایط ذلت افغانان را قبول دارند و هر کس بجا نیاورد و تخلف نماید موجب سیاست خواهد شد (۱) قزلباشها باید چون افغانان را دیدند مراسم کرنش و تعظیم را گاه معمول دارند (۲) هر جا افغانها وارد شوند باید قزلباشها فوری از جا برخیزند و در مقابل آنها بر پای ایستند (۳) هر گاه سواره بر سند یک تن افغان پیاده فوری باید پیاده شده و دست بسینه بایستد تا آن افغان گذر نماید (۴) باید طبقات مختلفه در هر مجلس و محفلی که جمع شدند همه بدین ترتیب جلوس نمایند صدر مجلس و بالای دست همه افغانان پس از آنها مردم دگرین که مسلمان سنی مذهب هستند زیردست آنها ارامنه و تابعان مذهب عیسی که بضاری باشند پس از آنها مسلمانان گرجستان آن عیسوی مذهبند زیردست آنان زردشتیان و پارسی مذهبها زیردست آن یهود و موسوی مذهب باز زیردست تمام اینها که در پای وصف نعال است باید رافض که مسلمانان شیعه مذهب یعنی ایرانیان که از تمامی بدتر و پست تر بوده اند باید بنشینند

ذکر قلت ماکولات در اصفهان و رفتن نصرالله خان برای آوردن غله و کوچ دادن شاه محمود و صد هزار نفر از مردم دگر زابه اصفهان و آمدن مادر شاه محمود باصفهان ارفید بار و زفاف شاه محمود با یک بنات شاه سلطان حسین و مقاومت مردم گرزوین اصفهان با افغانان و رفتن نصرالله خان بجهت فتح شیراز و کشته شدن او و فتح شیراز بدست زبردست خان افغان و خروج سید احمد و انهزام او

منظور مردم اصفهان از بلای قحطی نجات نیافته و آسوده نشده بود زیرا که بازار در کوچه و بازار علایم گرانی و سختی نمودار شد زیرا آذوقه و ذخیره که میر محمود جمع نموده بود با بذک وقتی تمام شد و بواسطه فشه و آشوب جنگ در اصفهان و دهقانان زراعتی نکرده بودند و مزارع آنان مبشیر طعمه آتش افغانان شده بود میر محمود شاه فرمانداد تا نصرالله خان با چند هزار سوار بجهت آذوقه بطرف همدان و در گرحرکت نموده نصرالله خان پس از زحمات بسیار بعد رنجاه هزار شتر آذوقه حمل باصفهان نموده و این خدمتر ادر ظرف هشتاد روز بپایان برده و رفاهیت در کار معیشت مردم اصفهان رویداد ولی مبشیر خانمای اصفهان چنانچه اشارت شد بصاحب ماندتی شدند

از افغانان موتمن بسیاری تلف شده‌اند که میر محمود ناچار بجهت محافظت عمارت سلطنتی و دروازه‌های اصفهان جمعی از مردم در کنار آنجا محافظت و حراست تعیین کرد و بعد از صد هزار نفر از مسلمان سنی مذهب در کنار آورده و فانهای بمصاحب اصفهان بنای و بعد از سی هزار تن از افغانان قشقایی و نواحی آنرا از قشقایی آورده در اصفهان جای داد و در این وقت نیز امیر محمود شاه از قشقایی و مابین از شتر بنه و آذوقه رسیده و در عمارت سلطنتی جای گزیده و بر حسب قرار میر محمود شاه و سلطان حسین یک از بنات شاه سلطان حسین را میر محمود بعقد ازدواج در آورد و در سیاست ظرافت گستر انیده و چون در وجود میر محمود صفت جود و سخاوت نبود و چندان در کار زفاف خویش چیزی بکسان و بستگان نه بخشود چنانچه در این اوقات سپاهیان افغان و غیره از او طلب ماهوار می‌کردند و او آنها را محال بقبح بلاد و غارت عباد حواله می‌نمود و مسکنت شهر بار افتتح نماید بجهت من و هر چه غارت کردید مال شما باشد آنگاه بر بیت خانه از بجهت هفت قریه کنار اصفهان و قریه بن اصفهان مامور کرد و این دو قریه از زمان ورود میر محمود بظاهر اصفهان در مقابل افغانان مقاومت نمودند و در اطراف خود خندقی عمیق کنده و حصاری رفیع بر آورده و هر زمان افغانان بطرف آنها هجوم میاوردند با محاصرت میکردند مدافعت مینمودند و دلاوانه معیکنیدند زبردست با افواج افغان بمجاهدت و مقاتلت قریه کنار پرداخت و پس از مدتی کاری نساخت متوجه بن اصفهان شده آنجا را فرو گرفت سکنه بن اصفهان رویت سابقه بجنگ در آمدند و پس از حرارت سخت باز بعد از هفته روز بعد باز بیرون آمده بمدافعت و محاربت پیرداخته عاقبت بعد از کرده قدری ذخیره بیرون آوردند زبردست خان آن ذخیره‌ها را حمل باصفهان میر محمود شاه بر از این مصالحت و مخوشش کردیده در این بن اطفیعی ان اصفهانی فرار نموده به بن اصفهان پناه بردن اصفهانیان که تازه از جنگ با زبردست خان آسوده شده بودند و خبر یافتند که میر محمود از مصالحت زبردست خان راضی نیست لطفعلی ان اکرثه باصفهان فرستاده در بدین واسطه میر محمود ساکت شده و دیگر سپاهی برای بن اصفهان نفرستاده و فرمانداد تا نصر الله خان با سه هزار سوار افغان و ششهزار در کزی برای فتح شیراز حرکت کرد و این نصر الله خان از طایفه کعب و سکنه هندوستان بود و بسیار دلیر و نجیب و شجاع بود و چون از اصفهان بیرون شد هر جا سید مرد مراطیع ساخت و بکردنشان چنبر اطاعت پادشاه افغانرا در انداخت و اصل سبب حرکت میر محمود شاه نصر الله خان از طرف شیراز این بود که چون میر محمود بتخت سلطنت در اصفهان جلوس نمود خواست قشونی برای تسخیر شیراز بفرستد میرزا عبد الکریم شیرازی که از زهاد و متصوفین در اصفهان بود خود یا بحضور رسانید و عرضکرد شیراز مرکز اولیا و مشایخ کبار بوده و بکرامت و عنایت اولیای آنشهر اگر افغان آنجا رود سکشت خواهد خورد بهتر اینست که از جانب خود حاکمی برای شیراز و لارستان بفرستید من نیز نوشتجات نامه مینویسم مردم مدون مقاومت مطاوعت خواهند نمود شاه محمود پذیرفت و آقا خان و امام قلیخان شاملو را بحکمرانی فارس و لارستان بفرستاد و مدانا مشهور بمنوذکه چون میرزا عبد الکریم مرد خیر خواه بوده و بوصیت منوذه سپاه بفرستادم و دو نفر از بزرگان قزلباش بحکمرانی شیراز و لار تعیین

مؤدم السبته در اطاعت و متابعت قیام کنیده و مایل و حیال خود رحم نمایند چون آقاخان و امام قلیخان بشیراز رسیدند
دو روز بگذشت که فتنه حادث گشت و شیخ الاسلام شیراز میرزا مهدی نسابه بمعنی از اول دو ماه تمام شش افرشتاد و
ماهرو دوست را گرفتار و برجزی با کلاه کاغذی و لباس سوائی سوار نموده و در کوچه و بازار بگردانیدند چون این خبر
باصفهان رسید میرزا محمد نصرالله خان را بسپهداری برگزیده روانه شیراز داشت و او پس از طی منازل شیراز
را محصور نموده و بسته توپها و شلیک نمایان قلعه کیان گشود و مرد شیراز از ما پی عبادت و رشادت در میدان
گذارده و هم اخت و محاربت برداخته و داشتانی گیرودار. نصرالله خان هدف گلوله گردیده و از اسب سر
نگون گشته بخون خود در غلطید افغانان پس از کشته شدن سردار راه هزیمت گرفتند چون خبر کشته شدن نصرالله
خان باصفهان رسید شاه محمود ولی اندازه تغلین گردیده و زبردست خان افغان را بجهت تسخیر شیراز نامزد
کرد و او آمده شیراز را محاصرت نمود مردمان سمنان کازرون و بلوک فیج و لشور لارستان و نواحی آنسامان
که همه مسلمان سنی مذهب بودند معاونت زبردست خان آمده و گرهی از نمود اطراف شیراز را فروگرفتند
و مدت یکسال و نیم محاصرت شیراز به نه ماه طول کشید و محققی و مدبخش جنیه ماتم و بلای هلاکت افراشت خلقی بسیار
طعمه آتش گرسنگی شدند و بعد بصد هزار تن بزرگ و کوچک و خسی و فقیر از ضرب شمشیر و بلای محققی در شیراز
هلاک شدند و چون کار بماشوان رسید ناچار تسلیم شدند صاحب فارسنامه زبردست خان را اصلا اصفهانی
میداند که در فتنه ها بشورش و نمامیه بوده و نصرالله خان را از فرمان کرمان در زرد شتی (اکبر) دانسته بخلاف
صاحب منتظم ناصری که او را میرزا مهدی و دومیرا افغانی میداند باجمله زبردست خان پس از نه ماه زحمت
گشودن شیراز را فتح نمود و این از وقایع ۱۱۳۵ هزار و یکصد و سی و شش بوده و چون بشیراز داخل شد بخلاف
انتظار ابواب مرحمت و شفقت بروی مردم گشود و مخالفین را بخشود و جراحت ناشیگان و مصیبت دیدگان
را بالطف بی اندازه نمود صاحب فارسنامه ناصری مینویسد چون با مردم اصفهان و شیعه مذهب بودند بگونه
رضا نمود ولی طولی از حکمرانی زبردست خان نگذشت که سید احمد نامی پسر متولی باشی مشهد مافرمان
ساحتگی بار توا آمده که من با جمعی از جانب طهماسب میرزا بحکمرانی فارس برقرار شده ام
و مردم متفرقه دور او را گرفته با بانگ زنانی جمعی بسیار با او یار و در حساب نمودن مدد کار شدند و سید احمد
با همراهان بطرف شیراز سرازیر گردیده چون زبردست خان از آمدن او خبر یافت با استقبالش شتافت
و جنگی سخت نمود و ان میدان بسر داخان مسافت تعب فرسنگ تا شیراز بود و عاقبت سید احمد
شکست یافت و از جنگ زبردست خان سر برتافت و راه ابرقوه گرفت و از انجا بعد با طرف کرمان
رفت و انجا را مسخر نمود تا از جانب اشرف که پس از شاه محمود شاه ایران شد قشونی آمده کرمان را نزاع نموده
و سید احمد با گروه با صفهان برگشتند و بحکم اشرف کشته و بخاکش سپردند و این حادثه از وقایع ۱۱۳۵ هزار و
یکصد و چهل بوده است باجمله زبردست خان پس از غلبت بر سید احمد عودت بشیراز نموده و سید احمد حال
کارش نگارش شد آنگاه معلوم شد که در نزد یک تنگ شیرازی غله بسیاری ذخیره بوده که از آن غله میتوانسته

است خوراک چند ماه مردم شیراز را بدهد و آنشخص اظهاری در ایام محاصرت شیراز نداشتن آن نخواهد داشته تا آنکه قوتش بتمامی و شربت بالکلیت چشیده اند و تلف گردیده اند زیرا دست خان آن اجزا را محبوس نموده و انبارهای او را مکشوف و آنقدغن نموده بمستحفظین بتجسس آنکار زیردست خان چهار صد تن سوار افغان بجهت تسخیر هندیجان و هرموز فرستاده و آنها کاری صورت نداده برگشتند و در راه دو پارچه دهی سرراه تاخت نموده

ذکر توقف طهماسب میرزا در قزوین وغیره و لشکر فرستادن او و آمدن شاه محمود بعزم تسخیر کلپایگان و فتح آنجا و عودت او با صفهان و یقارین امان الله خان و شاه محمود و رفع شدن شورش شاه محمود بطرف بختیاری و توقف او در شهرا و تلفیات او از سرما و عودت او با صفهان

پس از رفتن شاه محمود افغان با صفهان طهماسب میرزا اگاهی در قزوین و زمانی در طهران و دمی در تبریز و هنگامی در مازندران اوقات میگذرانید تا مقدر رجا فرقریب بیست هزار سوار و پیاده جمع کرده بطرف اصفهان بسرداری فریدون میرزا روانه ساخت و چون محمود خبر یافت با استقبالش و تا کلپایگان شتافت و مردم کلپایگان نیز از زمان ورود افغانان با صفهان خندقی عمیق بدور شهر خود کنده و بروج و باره های محکم برافراشته و اماده مدافعه بودند فریدون میرزا بدون حساب و محاسبات راه عودت گرفت و مصلحت حساب با افغانان نداند پس میرمحمود کلپایگان را فروگرفت و بنای اتش بازی و تفنگ اندازی گذارد و بهوت فیل دیوار را بفدایحت و شهر مسخر شد و جمعی کشته و مالی بی اندازه غارت شد محمود مظفر و کامگار با غنایم بسیار با صفهان امد و سه شبانه روز طبل شادمانه میکوبیدند در این وقت امان الله خان اصفهانی والده ولد افغان از شاه محمود ادعای حق شرکت در مملکت و سلطنت نمود زیرا در ابتدای امدن از قندهار با هم قرار داده بودند که انچه بافیه شریک و سهیم باشند شاه محمود او را گفت انچه مالک شدی از مال و منال تو را کافی هست که از تاج و تخت و ملک و سلطنت نیز ادعا میکنی امان الله خان از گفت شاه محمود برنجیده و با دو هزار سوار خانه خود راه قندهار گرفت چون شاه محمود از حرکتش خبر یافت برسید که مبادا فتنه با طهماسب میرزا محقق کرده و فتنه عظیم تولید نماید با ده هزار سوار بعزم او شتافت و چون باو نزدیک شد مهرعلی خان بلوچ بقصد حمله امان الله از جای بجنبید شاه محمود او را منع کرد و خود دوستانه پیش رفت و امان الله خانزاده در برگرفت و سر و صورت او را بوسه داد و اظهار تلطف فرمود و او را دلداری داد و گفت با من چنین منما و با خاک راه یکسان کن من همه وقت با تو رفیق و دوست امین خواهم بود آنگاه او را قائم مقام خود تا اصفهان روانه داشت و خود راه عزیمت بجانب لرستان و کوهگیلویه و بختیاری برافراشت چون بکلپایگان بختیاری برسید بختیاریها ناگهانی بسراپیش در آویختند و خون بسیاری از افغانان ریختند شاه محمود در حال عزیمت کوهگیلویه بود و چون چند منزل بجریده برفت شدی بارید و تمامی راه ها را مسدود ساخت و شاه محمود از هر طرف راه ها را سخت و خود را بدبخت دید و این اول طلوع مدبختی شاه محمود است که او سه ماه در محلی دور

آبادی وجودن آن توقف و مسافت رخت اقامت کنند و چون مردم و اطراف محل اردوی او را دانستند بلها بر بیدادها
خراب کردند تا بهار رسید و سپاه از هر سو روان گردید و بسیاری از افغانان و چاپاران آنها تلف شدند صاحب
منتظم ناصری فرماید و از آنجمله سپاه افغان و غیره که شاه محمود بسر او داشت فقط سه هزار تن عریان و ناخوش و
دست و پا شکسته زنده با اصفهان رسیده و شاه محمود بسیار متغیر گردید که از مخالفت شب با اصفهان وارد شد
و بسیاری از افغانان راه فرار پیش گرفتند چون بهار در رسید باز افغانستان و سایر نقاط مسلمانان سنی
مذهب به دربار شاه محمود آمدند و شاه محمود آنها را نواخت و پاداش بذل مال و منال الطاف را از خود خرسند
ساخت زیرا اطمینان شاه محمود از مسلمانان شیعه مذهب و ایرانیان که مشهور بقزلباش بودند سلب گردید
بود و دوباره باز او را بخیال سپاه قوی و قدرتی حاصل گشت در این وقت با اصفهان خبر رسید که دو هزار تن زن
و بچه و بزرگ و کوچک از هندوها رسیده مانده و مردمان گرسنه تاخته و تاراجیان را عریان ساخته و بسیاری
از آنها را کشته اند شاه محمود خشمگین گردید و از جای با سپاهی لایق بعزم تنبیه مردم گرجستان حرکت کرد و
گرزا در میان گرفت و مردم گرجستان سفرهای گذشته بمدافعت و محاربت پرداخته و جمعی کثیر از افغانان را
بخاک هلاک انداخته و اسباب و متاع انها را تصرف نمودند چون شاه محمود کوشش بنود و ثمری نبخشید
شد بن افغانان بخشونت افتاد براه اصفهان گرفتاهایی که از دنبال افغانان را گرفته و هر چه داشتند از غارت
نمودن و کشتن افغانان کوتاهی نکردند در این بین شاه محمود در نهایت خجلت و پریشانی راه اصفهان گرفت و
در نیمه شبی وارد اصفهان گردید و سکنت او از مردم گریزی اندازه متوحش شد زیرا که مسافت یک فرسنگ تا
اصفهان بود و یک دو میش بنواخت او را مسخر ساخته و مردمش را مطیع خود نماید

ذکر نقاهت و سقاهت یافتن شاه محمود و حیله بشیخی او و امر دادن بکشتن تمامی اولاد صفویه و اشعاعت شاه سلطان حسین و ماجوسی شدن و بیوفائی شاه محمود و کشته شدن او و جلوس شاه اشرف بحث سلطنت در اصفهان

در این وقت شاه محمود در بحر حیرت بسیار مغلوبیت از مردم فرو رفت و خیالات بیجا و افکار مشتبه بسیار
وجود شر افزود گرفت و از خوردن و آشامیدن ماندن خوابش بسیار کم گردید و اگر اندکی بخواب میرفت خوابهای هولناک
میدید که ناگهانی از جای می جهید و بی اختیار میگریست روز بروز ضعفش زیاد و قوتش کم و افکار و خیالاتش
بسیار و وسوسه بی اندازه براو غلبه می شد بدرجه که از زیست خود سیر گشته و از اطبای ایرانی مسلمان شیعه مذهب
هم پرهیز داشت و کم کم اثر سقاهت و جنون آنها و نمودار شد اطبا هر قدر بعلاجش کوشیدند نتیجه بعکس شد عاقبت
بزرگان افغان شفای او را از او داد کار دانسته او را بچندین شیخ که در میان آنها شیخ محمود کابلی بود که بهود عای
آن گذاری او را خوانده بود سپردند و مدت چهل روز شاه محمود در ظلمتکده زاویه از زاویه گزیده مشغول خواندن اوراد
و بستن طلسمات گردید و با اسم اعظم متمسک شد چون چهل روز بسر آمد اثری ظاهر نشد بلکه علایم جنون بیشتر
از پیشتر از حرکات و گفتار و رفتارش پیدا شد تا چهل روز دیگر با شیخ محمود نخواندن او را دوا کار مشغول شد و لحظه

از او جدا نشده و در این مدت کابی هرگز کاتش از روی مدارک و مشاعر و قوای عقلانی نبود و می بخلاف راه سفاهت میپیمود
خدام و فرشین او هر قدر خواستند سراپرده و آبی او را بپوشانند ممکن نشد روزی در دیوانخانه ناصرشاه خود شیخ محمود قدم میزد
ناگاه خبر آوردند که فلان شاهزاده از بندگریخت و بعد معلوم شد این خبری اساس و دروغ بوده است محمود فرمانداد تا تمامی
شاهزادگان صفویه را از پیرزن کهن سال و جوانان آفتاب مثال از کودکیکه زمان شاه سلیمان و قبل و بعد بحکم پادشاهان
صفویه بکحول شده و همشان آن سلاطین صفویه بودند حاضر کردند و بعد از آن بکصد و پنجاه و نفر بود و آنانرا دست
و پا بند کرده شان بتصور شان نشانیدند محمود فرمانداد تا آنانرا کردن بزنند خواجه سرایان و ابن حرم چون این فضایح
و جنایات را از او مشاهده نمودند بفریاد و فغان برآمدند و گریه و شیون و نوحه غاموزند محمود بحمیت مستحکم گردن عداوان و مقتولین بود که
از خون خویش دست و دامن نیالوده شاه سلطان حسین لنگ لنگان و اشان جنیران نالان کنان و بسر و سینه زنان
و اسک ریزان خود را بمحمود رسانیدند و روی مسکنت و شفاعت بزمین مالیده و مانند زن فرزند کشته بنالیدن و استغاثت
کردن ابداً مؤثر نمود و این من نوبت سر بر دامن او مالیده و نوحه و ندبه او رسید که هر دو کوچک و معصوم بودند
زاری نمودند و از دست جلادان خود را بدامان محمود رسانیدند و زاری و فغان برآوردند که ای پدر بفریاد ما برس
شاه سلطان حسین آمد و کودک مظلوم را در آغوش کشیده و چهره بچهره شاه محمود می سود و شفاعت آمد و خدا را
نجات و میگفت مرا کمتر از خون این دو طفل معصوم و گذر شاه محمود خنجری بروی آمد لعنت که آن خنجر از روی شاه
سلطان حسین را مجروح ساخت و خون روان گردید و جلادان دویدند و کودک از آغوش سلطان حسین بودند
که شاه محمود را رقت دست داد و جلادان از کشتن این دو کودک دست بدارند لیکن آن طفل کوچک از کمش نکشد جلادان
دست و پا زدن کشتگان جان آن خود را خبر شد چون شاه سلطان حسین و شاه محمود نگر شیده آنرا مرده دانستند
که زهر خورده باشد و از جمله مقتولین سی و نه تن شاهزاده از اولاد شاه سلطان حسین و برادرش و اولاد او بودند
و غیره و تجاوز بودند عجب انیاست که یک تن از این نسرین پای شفاعت بمیان نهاده و زبان بوساطت گشاده
صاحب فارسنامه میاورد که همای را خود شاه محمود یک تن دیگر از جلادان افغان سر از تن برداشت و همه را روی هم
ریختند از این ببعد شاه محمود امر کشتن بسیاری از بزرگان افغان و سبکتان و معتمدان خویش داد و اگر کسی اقدام
بفرمانش نمیتوانست خود در تهلکت مسافتاد کم کم دیوانگی او شدت پیدا کرد و عربده مانند مستان میکشید و دمی سکینه
گاهی همه نزدیکان میکرد که همه از نزدیکیش فرار مینمودند و حالت او در اطاق گنبد داشت و صعف و بی حسی
بالا غالب شد و علایم دیوانگی و سفاهت او بر همه جا ی شک نماند داشت و در بستر همایی افتاد اطبا هر چند کوشش
کردند فایده نکرد مسلمین بسیار بعنوان صدقه و خیرات و مبرات انفاق شد حتی کشیش های ارامنه و موبدان و شیخیان
و فغان مهای یهودیان و ایجیان فرنگستان هر یک هزار تومان داده شد و اثری نکرد کم کم بدنش مجروح و دمی در
سکش پدید شد و زخمهایش التیام آورده متعفن شد و جانور ریزه از آنها پدید آمد و خود پوست و گوشت دستهای
خود را بدندان میکند و فریاد و ابر میاورد و در فضولات خویش می غلطید بالجمله با بیچاره و معتمدان و متعلقانش
که از مکر زمانی بوا فرشته ها رسیده بودند در کار او دمید بحیثی خویش را مانند ورشته امور حکومتی از هم گسیخته و خاک

حسرت بر سر اعمال زشتگان بحیه شد افغانان چاره کار را به مذبوحیه میرزا در قزوین سیاهی فرو
جمع نموده و عزیمت اصفهان را داده چار بزرگان افغان مصلحت و مشورت نمودند که یک تن از سران افغان را به
پادشاهی برداشته چون زمستان بود و اردو زنگ محمود که درویش مسلک و زاهد پیشه بود و در فقه و طریقت
سلطنت را بنام اشرف پسر عم شاه محمود که پسر میرعبدالله بود واگذاشته درخواست کردند که بر سریر سلطنت برآید
اشرف سر باز زد گفت محمود به من میرعبدالله که کمش بود بگفت دمن تا استقام خون پدر را داده نمایم راه رک
سلطنت جایز نگردام افغانان رنجیده و سر از تن شاه محمود جدا شده و او را در مقابل اشرف گذاشته و کشته
شدن محمود روز دوازدهم شهر شعبان ۱۱۳۷ هزار و یکصد و سی و هفت اتفاق افتاد مدت عمرش بیست و
سال و ایام سلطنتش دو سال و هفت ماه بود و او میانه بالا و کندم گون و گرفته رخسار و نامزون صورت و
سرخ ریش و گرون کوتاه و بدجه که سرش در تنش فرو رفته بود بسیار سفاک و قهار بود و افغانان را از او رستن بسیار
بود و هنگام غضب کسی شفقت ننمیده و در حرم ما بهدی میکرد و در سطوت و شقاوت هیچ کس را قبول نمیکرد و سپاهیان را
از خیام و اواج اموال خوشنود و صیانت کامی لباس فاخره پوشیدن و الحمد و اغذیه شاهانه خوردن نمیگذاشت عیش
و عشرت دوست و شراب نوش و شاهد باز بود و همان دختر شاه سلطان حسین که بعد از ازدواج در آورده بود قناعت
نمیکرد با کنیزان بسیاری از جواری ماه رخسار و دختران آفتاب عذار در حرمخانه شاهی موجود بود و ابدا به هیچ یک نظر نمیکرد و بسیار
کم خواب و کم خوراک و قانع بود و هر چه پیچیده و بهر گلی میرسید میخوابید در سواری چابک و در جنگیدن دلیر و شجاع بود
با این خصایل چون مرکب حیات بجولان آورده بهزار آرزو و امانی و سلطنت بزرد و تخت و تاج را به گرمی سپرد

ذکر استقلال مافقین شاه اشرف بتخت سلطنت ایران و رفتن او نزد شاه سلطان حسین و نامه نمودن صحیحا سب میرزا و آمدن قزلباشها از نامه و نامه فرستادن قزلباشان و بدست افغانان مکتوب گشتن

چون شاه اشرف خاطر از خدمت شاه محمود پرداخت داور را در خانه حیات عریان ساخت با ورک سلطنت
و کشور ستانی در شهر اصفهان برآمد صنوف نزگان افغان و قزلباش سر مطاوعت و متابعت در خدمتش خم
نموده و او را بسزا سلطنت تهنیت و تخت سرودند و اشرف مردی با کیاست و فراست و شجاعت و رشادت
بود و در میدان جنگ و صاف طریق دلاوری و بهادری می نمود و از نشانه ها پادشاه محمود عزیمت نموده بود و از مدبر
صایبه و صوابهای تو یه او شاه محمود را دستگاه صولت و پایگاه مهابت محکم شده بود و او را بخلاف شاه محمود
صفات عالیه و خصایل پسندیده بسیار بود چنانچه از تدابیر صایبه شاه اشرف و امان الله خان و شیخ محمود
کابی شاه محمود را بر اشرف سلطنت دست داد و با بجوش شاه اشرف پس از جلوس بتخت سلطنت منادی و جار
او در کوچه و بازار زدن داد و داد که تمامی کسانیکه در قید و تعقیب ما بستند از هر جهت با مید آسوده خاطر و آزاد باشند
و افغانان را با تهانی مخاصمت و منازعت نخواهد بود و با مملکت ایران بعد ها رو بآبادی و عمران گذارده خرابی دیران
آنگاه نیز شاه سلطان حسین رفت و او را محبس نمود و اظهار محبت و مودت نمود که اگر شاه میل عودت
بحبث سلطنت و مسند حکمرانی مملکت ایشان مانعی نیست و من نیز مانند سایرین در خدمات قیام و در اصلاح

و مصلحت نکند اقدام کرد شاه سلطان حسین چنانچه عقیده او چنین بود گفت اگر تا بحال پادشاهی و ولایت سلطنت و فرمانفرمائی
بودم خداوند سلطنت را از من میگرفت چون تقدیر مشیت چنین است که تو پادشاه شوی سلطنت بر تو مبارک
و میمون باشد من پس از آنکه جوابا و محن دختر فراش فرزندان و زنهه جان کسل و مدار کشته شدن جگر گوشه کام دهر گرداند
بحث نشینی ندارم و میخواهم باقی عمر را در گوشه انزوا مشغول طاعت و عبادت باشم فقط دانچیزی که دارم پس از آنکه مصادره
و متاعب که بر من و اولاد های من وارد آمد دگر تو میدانی خلوت و انتی دارد و من گذاشته اشرف افغان شاه سلطان
حسین برگشته بنی عم من محمود که بنا بر وحشیگری و سفاک بودن بجز ای عمل خویش رسید و من تا دم اخیر بچشم مدیری بر تو نظر
و تو نیز بدیده فرزندی بر من مینگران با بش و من همه ماهه دو صد تومان مقرر میدارم بجهت مخارج تو از خزینه بر سانند و تو از آنجا
هر کجای این شهر میخواهی در گوشه و با بر کرسی های مخالطت و معاشرت نماسلطان حسین اولادی خیر فرمود و گوشه
پس از آن شاه سلطان حسین اغلب بتعمیر برج عمارات و ساختن بعضی خرابیها میپرداخت تا که نوبت خود بدست اشرف
کشته شد و شهید گشت چون شاه اشرف از طرف شاه سلطان حسین خاطر آسوده نمود بهمه کجا فرمان فرمود
که بعد ها قزلباشان با افغانان مقام اخوت و برادری و اوبت و برابری دارند و در هر حال کمال مودت و محبت مرعی
خواهد شد کسیکه خواهند بود و اگاه نامه مودت ختامه با برخی هدایای شایسته مانند اسب تازی با زین و لجام مرصع و غیره
نزد طهماسب میرزا فرستاد که بعد از رشته مودت و یگانگی با هیچگونه گردد و متقابلا بستی در دفع متجاوزین بکوشیم و آنچنان
روس و عثمانی را که پای تعدی بخاک ایران گذاشته اند بیرون کنیم و اگر بخواهیم با نامه و پیام و کارش و سلام
مقاصد ملکونه را صفحه شهود و عرصه ظهور رسانیم مدتها وقت در کار است پس بهتر اینست که من قم و طهران مخلیرا
سپرده نمایند با چند تن از خاصان خویش تا من نیز با چند نفر از معتمدان آمده شرائط مشورت و مصلحت بکنیم
و عهده و میثاقی محکم از سر گذشت اتفاق و اتحاد بکنیم چون رسول شاه اشرف نزد طهماسب میرزا رسید و از
مضامین نامه جهت علامت مستحضر گردید ایلچی را نواخت و خود را بهر رفتن موضعی بین قم و طهران آماده ساخت
ازاین سوی قزلباشان موجوده در اصفهان چون کاوه از ضحاک با تزویرش اشرف و خیالات غالبا و اطلاع
داشتند رسولی سبک پی بجانب طهماسب میرزا با نامه روانه داشتند که همان فریب نگارشات جمیل
شاه اشرف نخوری که او را نگاه معتمد و مرد اشتن وجود شخص تو را از میان بردارد است از اتفاقات آنیه قزلباشان
در راه مدینک از سران افغان افتاد و او را نزد شاه اشرف رسانید اشرف پس از مطالعات المکتوب
جمیع و پنج تن از اکابر و بزرگان قزلباشان را بخواست و محض حضور آنان حکم کشتنشان نمود از آنسوی
طهماسب میرزا از این وقایع بی خبر و مصمم عزمات با شاه اشرف گشت و اصلانخان را با فوجی از سوار جرگت
داده تا رفته بین قم و طهران جای تعیین نماید و خود از قزوین خیمه عزیمت بیرون زد اصلان خان چون چند منزل
راه بریده سواران مسلح افغان بدید که متعاقب یکدیگر میرسند و آنان از طریقه مسالمت و مراقبت نیست بلکه
راه مخالفت و مقاتلت میسپارند اصلانخان یکی سبک پی نزد طهماسب میرزا بقزوین فرستاده و چگونگی را خبر
داد طهماسب میرزا دانست که شاه اشرف در خیالات دیگر در سر بوده و نه برای اصلاح امور مملکت و ملت راه پیمود

فتح عزیمت کرده و این من که هنوز طهماسب میرزا از مآل کار نامعلوم و عاقبت امرش در پس پرده تقدیر پنهان بود با خوانین و اعیان اردو از قاجاریه و تکلو و غیره بر مناصب آینده و مسند وزارت و لقب اعتمادالدوله مایستن مشاهرت در گرفت و آتش منافقت مشتعل گشت طهماسب میرزا چون بخت یار و کار را دگرگون دید از رفتن و جنگیدن با شاه اشرف منصرف گردید و این را اصلانخان نیز متهم شده برسید و معلوم شد که افغانان لبوارانش در آویخته اند و خون بسیاری از جوانانش بریخته اند و اصلانخان پس از هزیمت نفس زنان عزیمت عودت بقزوین نمود و طهماسب میرزا از خوف رسیدن سپاه افغان قزوین را گذاشت و رایت فرار بجانب مازندران برافراشت شاه اشرف که خود را تا چند منزل از اصفهان بیرون شده بود چون خبر فرار طهماسب میرزا را شنید با اصفهان مراجعت نمود و بر تخت سلطنت قعود نمود

ذکر توجه شاه اشرف بمعمور نمودن خزینه و گرفتار کردن بزرگان افغان و گرفتن مالی بسیار از ایشان و هلاک نمودن اتباع شاه محمود و آمدن سپاه عثمانی بجنگ شاه اشرف و کشتن شاه سلطان حسین و مصالحت شاه اشرف با عثمانی و جنگ او با قجرقلیخان و فرار قجرقلیخان و اقتدار زمان خان در قندهار

چون شاه اشرف خاطر از دفعت مهماسب میرزا پرداخت همت خود را متوجه آباد نمودن خزینه و اصلاح حال لشکریان ساخت و دانست بغیر از لشکر موجود دشمن نابود گردد تا نگاه بگرفتن بزرگان افغان امر داد و هر که هر چه داشت گرفت و وجوهاتی که شاه محمود در زمان ناخوشی بعنوان نذورات و صدقات مستحقین و کشیشان ارامنه و علمای ادیان مخالفه و ایلچیان فرنگ داده بود پس گرفت منجمله امان الله خان افغان که خود را سهیم و شریک سلطنت شاه محمود میدانست و ذکر مخالفت و پس از آن مرافعت او شد و لقب اعتمادالدوله از شاه محمود خواست بگذاشت و چون دانسته بود که امان الله خان در زمان ریاست و در ازدیاد خود هزار تومان زر از قزلباش گرفته و مبلغی از مال متفرقه اندوخته و چشم خود را با مال و گران دوخته او پس از رسیدن بجنور فرمان داد تا یک شبانه روز هوا او بخشیدند و جلادان با شکنجه های رنگارنگ در او بادند تا هر چه داشت برداخت و پس از زوال مال و آشفتگی احوال مال حالش رو به تباهی گذارد و عاقبت معلوم نشد بچه پستی رخت هستی مدبگر سرای کشید پس از آنها رنجها و شکنجه ها که چشید پس از وقعه امان الله خان کابر شیخ محمود کابلی برداخت و شیخ محمود که از ابتدای ورود و سلطنت شاه محمود مالی بسیار از جواهرات گران قیمت و اثاثیه و اسباب و غیره مدبست آورده بود حضور صادر امام نفاهت و ناخوشی و سفاهت سمتادی شاه محمود که بنیادین مختلف مالی و افسه جمع کرده بود گرفت و گردیده شاه اشرف فقط او را گرفتار شکنجه و عذاب نمود هر چه داشت مصرف فرمود تا نگاه بقدر مخارج تا کابل باو داد و او را بچند تن افغانان سپرد تا او را بکابل رسانیدند و شیخ محمود مانگه پیشوا و عالم و بعقیده بیشتر افغانان صاحب کشف و کرامت بود مازندران و سکنت و خفت و رقیت تمام راه کابل بپود پس از آن مادر شاه محمود را نخواست و آن پیرزن دانشمند را بفشار انداخت و چند

روز او را بین کشتگان جای[illegible] شاه محمود کرا نیک بطن از بنات شاه سلطان حسین بوجود آمده بود بکشت آنگاه شیخ شد رفع
بمیان لشکیان و خدمتکاران شاه محمود نهاد و یک تن از آنان زنده نگذارد و تمامی اسرا زن برداشت پس از آنکه خاطر از
فراغت این امور بپرداخت مجلس عیش و نشاط بیاراست و دختری از بنات شاه سلطان حسین را بخواست و بعقد
ازدواج درآورد و در جنب عمارت کیکاوس شاه محمود بجهت خود اختیار کرده بود عمارتی مجلس طلوس و تکرانی انتخاب کرد که آن
عمارت نیز با چندان اقبالی کرد و بر پیش انواع بلا یا و محن گشود و هم در این ایام شاه اشرف سپاهیان بطرف قم
کاشان و کرمان و یزد روانه داشت که آنجا را پس از محاربت متصرف شدند در این وقت طرف سلطان احمد خان
سوم ابن سلیمان محمد خان چهارم عثمانی احمد پاشا والی بغداد و پاشای وان و پاشای موصل با سپاهی بیایان
و توپهای آتش فشان راه اصفهان گرفتند و کس نزد شاه اشرف فرستاد که دارث سلاطین همیشه ملک بوده اند
و ما اینک بطلب شاه سلطان حسین و بلاد او که افغانان متصرف شده اند میآییم و قطع منازل نموده همدان
و کرمانشاهان و بلاد سر راه را متصرف شدند چون خبر جنبش سپاه عثمانی و طلبیات آنان بشاه اشرف رسید از
اصفهان با سپاهی آراسته از رجای بجبیده راه گلپایگان گرفت و در آنجا قاتی فتین شد شاه اشرف کس با صفهان
فرستاد و سر بریدن شاه سلطان حسین برداشت و سر او آورده با پاشایان عثمانی داد و نعش شاه سلطان حسین
را بقم فرستاده مدفون ساخت مدت سلطنت شاه سلطان حسین بیست و نه سال و مدت مخلوعی او از سلطنت
هفت سال بوده و او آثار گران قیمت مانند مدرسه چهار باغ اصفهان که شرحش نگارش شده بوده و تجدید
عمارت چهل ستون که آن از بناهای شاه عباس ثانی است بوده و او را چهارده پسر و چهارده دختر بوده که سیزده پسر
او را شاه محمود بکشت در حضور او و یک دختر او را شاه محمود و یک دختر او را شاه اشرف و یک دختر او را بعد ها نادر
شاه افشار بجبت رضا قلیخان فرزندش تزویج نمود ند اما محمود میان جنگ شاه اشرف و عثمانی کرم گردید
اگرچه این خان بها دانه جنگیدند و بسیاری از عثمانیان را بخاک و خون کشیدند باز افغانها شکست خورده و تحمد
ماشاء پاشا اشرف عقد مصالحت بست که خمسه و خلخال و کردستان و لرستان و خوزستان متعلق بدولت
عثمانی شود و جوانب شرقی ایران متعلق باشرف باشد و چون خبر کشته شدن شاه سلطان حسین در
قزوین انتشار یافت طهماسب میرزا با ورنگ جهانبانی رآمده و معلوس نموده و مردم بمتابعت و مبایعت او
قیام نمودند آنگاه اسماعیل بیک را با نامه استرحام و استمداد بدربار بطرسبورگ فرستاد و دولت روس که خود
در تقسیم ایران با عثمانی در کار قرارداد او بود سپاهی بطرف قفقاز و گیلان فرستاد آن بلاد را متصرف نمودند
و شاه طهماسب ثانی از قزوین به تبریز و از تبریز بطرف قفقاز به رانده و مستدرجا سی هزار تن سپاهی دور او جمع گردید
و با جداد سپاهای عثمانی بجنگید و او را شکست داد و آنگاه بطهران آمد و احمد خان قفقاز چی اتابک خود را با سپاه
فراوان قاجار قوینلو بزرگ قاجاریه فرستاد و از او استمداد نمود از آنسوی شاه اشرف چون از کار عثمانی
فراغت حاصل نمود با سپاهی فراوان آهنگ طهران نمود شاه طهماسب چون در خود تاب مقاومت
افغانان ندید عنان طرف مازندران روانه گردید قلیخان قاجار با سواران بسیار بحسب خواهش شاه طهماسب

ثانی بطرف طهران رسید و چون او و شاه اشرف نایره جنگ مشتعل گردید عاقبت با وجود رشادت و بهادری قاجاریه شکست فاحش از افغانان یافته و با جمعی از سران قبایل قاجار فرار نموده و اکثر ایشان بدست افغانان اسیر گردیدند و علیقلیخان را فرار پیش گرفت و تمامی مهمات و ذخایر و اموال شاه اشرف شد و در این وقت که شاه اشرف در اصفهان کوس سلطنت میکوبید و قندهار و هرات نیز زمان خان قبل سلطنت مینواخت و بحکومت بیشتر افغانستان میپرداخت و با سپاهی بسیار از هرات عازم مشهد گردیده و آنشهر را محاصره نمود و چون بجهت او ثمری نبخشید بهرات عودت نمود و دست تطاول و تعدی بمال و منال رعایا گشود و هراتیان تاب نیاورده ذوالفقار خان پسر شیرازی شورا کباب آورده بسمت حکمرانی هرات نشانیده و ذوالفقار خان مدتی بحکمرانی هرات مستقل بود و تا غایت نیز دست تعدی گشوده و هراتیان تاب نیاورده و او را نیز از میان برداشتند

ذکر خروج برخی با سم شاه طهماسب صفویه و کشته شدن آنان و فرستادن سر بعراق و تعیین رحمن خان بحکومت قندهار و ارسال یارخان بهرات و عبارات نویسندگان در باره افغانان و مجلس ارائی عثمانی و فتاوی علمای عثمانی در بارهٔ ایرانیان و علیق شدن نادرقلی افشار بر کاب شاه طهماسب ثانی و کشته شدن محمدعلیخان قاجار و استیلای نادرقلی بر مشهد

در پیش اشارت شد که سید احمد نامی پسر مستوفی باسنی مشهد سر بسودای سلطنت برداشت و مضارب زر بنام خود شد دیگر بمان شتافت و در آنجا در هیجدهم ربیع الاول سنه ۱۱۴۱ هزار و یکصد و چهل و یک بحکمرانی حویزه پرداخته و سکه و خطبه بنام خود نمود و چون این خبر باصفهان بگوش شاه اشرف رسید فوجی از بهادران افغان را بطرف کرمان حرکت داد و آنان کرمان را مدتی مسخر نمودند و چون کرمانیان از مجمول النسبی سید احمد خبر یافتند بطرف افغانان شتافته و او را گرفتار کرده باصفهان آوردند و شاه اشرف فرمان داد تا سر از تنش برداشتند نیز در این اوان شخصی با سم سلطان محمد میرزا و مشهور بشاهزاده خرسوار در طرف جنوب ایران پیدا شده ادعای سلطنت و وراثت نموده و چندی از اعراب در خود جمع و عازم لوجستان گردیده و نزد عبدالله خان حاکم لوجستان شتافت و ادعای خود را عیان ساخت عبدالله خان مقدم او را گرامی داشت و جمعی از سواران لوجی را ملزم او ساخت و شاهزاده خرسوار عازم بنادر ایران گردیده در بین راه بسید احمد رسیده و از آنجا به میناب رفت چون خبر طغیان او باصفهان رسید شاه اشرف فرمانداد تا افغان حاکم لارستان بدفع او شتافت و او با جنگ ناچار داد و بهرپت مانیت و فرار نموده بساحل خلیج فارس خود را رسانید و از آنجا بهندوستان گریخت و فتنه او نیز تمام شد و مانند او چند تن دیگر در اطراف ایران سر بادیه وارث سلطنت برداشته و عاقبت سر بر این هوس خام گذاشتند که آنان در زمان نادرشاه بودند فقط این وقت در زمان سلطنت شاه اشرف بادیه سلطنت سر برداشته که همگی کشته شدند نیز در این وقت رحمن خان پسر عبدالله خان بهرات با جمعی بیاید و آغاز نمی مست نموده مردم هرات محض رفع فتنه و فساد ذوالفقار خان را بطرف اجزر روانه ساختند و رحمن خان را بطرف قندهار روانه نمودند و الله یارخان را از مولتان آورده بحکمرانی هرات برقرار گردند و پس از چندی محمد ذوالفقا

خانزاد باخبر رسیده و من طرفداران ذوالفقارخان و اسدیارخان منافقت روی داده عاقبت اسدیارخان بحکومت
هرات برقرار مانده و ذوالفقارخان بکجرانی فراه منصوب گشت نیز شاه طهماسب ثانی از بازماندگان مدافعان اصفهان امد و فتحعلیخان
قاجار را نیابت سلطنت داده و حاجی یوسف را که از معتمدان فتحعلیخان بود بنظارت بیوتات برداشت و عازم مشهد گردید
و شاه اشرف در اصفهان ایام گذرانیده و عبدالعزیزخان نامیر السفارت با سه سوال فرستاده و او با سه نامه بود یکی بحضرت
سلطان و یکی از طرف صالح خان صدر اعظم شاه اشرف بصدر اعظم عثمانی و یکی از طرف نوذر و نفر از خوانین افغان بحضرت
صدر عثمانی و نامه که شاه اشرف بسلطان عثمانی نوشته بود خاتمه اش باین شعر نگارش کرده بود لهذا کسی آنجا که
خواهد برد اگر ناخدا جامه برتن درد مضمون سلطان عثمانی بجواب شعر منشی شاه اشرف نگاشت قریب باین مضمون
(حضرت وحاجی بلی) قسمت مردم افغان نموده اند و برخی عبارات بکیکه و دیگر گزارشیان نگاشتن دراین بماندن
کتاب بر دیست چنانچه صاحب ناصة الصفای ناصری و صاحب منتظم ناصری و صاحب تاریخ ایران و صاحب
فارسنامه و نگارنده کتاب تاریخ افغانی که شیخ عبدالنبی منشی بهبهانی و غیره بوده اند در تصانیف آنچه خویش عنوان
بنام پادشاهان گذشته افغان یعنی شاه محمود و شاه اشرف و بزرگان افغان و سپاهیان افغان رسیده اند
باعبارات رکیکه و بیانات ناپسندیده که برون از حد و ادب بوده نام آنرا برده مانند عثمانیها که آنها نیز برون
از حد ادب قلمفرسائی نموده اند و این نگارنده در تمامی تصانیف مجلدات مبحث کتاب امان التواریخ اشتباه آداب
دانیز انتظار آورده ام باجود دولت عثمانی مجلسی بپا بایست و سزاوار سپاه و اوباشات رنگ دهل و شادیانه بگیرد
بخواست و در حضور حاضرین ایران و مردم ایران که مسلمان شیعه مذهب هستند بحث طولانی شد خاتمه علمای اعلام
عثمانی موجوده در آن مجلس که عبارت از یکصد و هشتاد تن بودند فتوائی دادند که مال و جان و مایملک ایرانیان
مباح و حلال و خون آنها دیت ندارند و باید تمامی متصرف خلیفه زمان سلطان احمد خان عثمانی در آید و اشرف
افغان نیز باید مطیع و ملازم سلطان عثمانی گردد لیکن شیخ الاسلام بارشه باز نادری چون از پیام انتقام مردم
آمد این فتاوی طومار دار بهم چیده شد و بجز تولید شقاق و نفاق آن فتاوی بحبت گویندگان کافه طیبه الا الله
محمد رسول الله مسلم حاصلی فراهم نشد در این وقت که شاه طهماسب ثانی در خراسان بود نذر قلیخان افشار بجه منش
شقاوت و اغراضی که از نهایه یافت و مامور بدفع ملک محمود افغانی که اصفهان را متصرف گردیده و آن شهر سیصد
یافته و خون نذر قلی افشار در پیشرفت مقاصد مکنونه خویش متحفظین قدیم افغان مسلم دانست در نزد شاه طهماسب
در نزد شاه طهماسب از او سعایت نمود تا او را در منزل خواجه ربیع مرتبه هلاکت چشانیدند

ذکر عقد مصالحت بین عثمانی و افغان و شرایط معاقدت و لعت یافتن نذر قلی بطهماسب قلیخان و رفتن نادر بطرف قلعجات حسین سلطان افغان

در این وقت عقد مصالحت و مسالمت بین سلطان احمد خان عثمانی و شاه اشرف افغان بسته گردید
که اشرف سلطان عثمانی را خلیفه و اولامر دانسته و سلطان عثمانی شاه اشرف را پادشاه ایران شناسد
و ممالکیکه متصرف عثمانی آمده است مانند عراق عرب و خوزستان و آذربایجان و عربستان متعلق بدولت

عثمانی بماند و آنچه توپ و توپخانه و مهمات حبک از غنائم دست افغانان افتاده مسترد دارد و همه ساله قافله
حاج از طرف شاه اشرف بگذرد و امنیت شود و از آنسوی چون نادرقلی بیک از مشهد استیلا یافت شاه طهماسب ثانی
او را ملقب طهماسب قلیخان سرافراز داشت و سلاطین صفویه را عادت چنین بود که بعتمدان و مقربان خود
نام اخود را میدادند و مقرر شد که طهماسب قلیخان نادر خراسان و همدات را از دشمنان و بیگانگان
مصفا سازد و با سپاهی گران بعزم رفع حسین سلطان کرد از متوطنان ملک محمود سیستانی بود و در عین عدم
مخالفت برافراشته بود از مشهد حرکت کرد و ابتدا حسین سلطان و سپس افغانانیکه دست استیلا بسبکان
خواف و نساء و ابیورد دراز کرده بودند متعدم ساخته چون خبر حرکت نادر بابیورد رسید مردم شهر زن انتشار یافت
حاکم کلب علی پسر ملک محمود سیستانی با جمعی از اشغلی برادرزاده او و بعضی از بزرگان سیستان دانشمند که تاب
مقاومت نیاورند راه هزیمت گرفتند و بطرف افغانان آمدند شاه اشرف افغان را اکرام فرمود نادر با
سپاه خراسان پس از طی منازل قلعه نسا را محاصره کرد فرهاد حسین سلطان چون حملات سخت سپاه نادر را دید
از دفاع قوت و طاقت بیرون شد و قلعه را تسلیم نمود نادر پس از فتح قلعه نسا متوجه سبکان شد و سه روز در
قریه سفندین بماند پس از تجمیر سپاه روبه حرکت کرده بطرف مازندران آمد و برادرش ابراهیم را که تا آن زمان
همه رکاب و حرکت توپ خانه و شوارات توقف نمود و شتران مهیا فراهم کرد و توپخانه را حرکت داد تا
بهداشن رسید افغانان قلعه بادین چند مرا و ایستاده تا صلح و آشتی سخن اندازند لکن بزودی معلوم گردید در جنگ
نمودن ثابت ترند و مسلح بوده اند نادر فرمان داد تا سپاهیان حاضر بحبت جنگ ایستند افغانان تا زمانیکه مشهد
شدند که قشون نیشابور آباد و افغانان آنسامان را نیز مطیع ساخته و همگی آمده سر در کمند اطاعت در آرند آنگاه قلعه را محاصره
و مبنا بر این بیانات و تعهدات افغانان بمیعاد معین نیامدند نادر دانست که مقصود افغانان تواتی تمرکز و
جمع ساختن و اهنگام اردوی نادر تا حسن است پس بنای مهاجمت گذارد و توپهای آتش فشان را بطرف
قلعه گشاد قلعتیان تاب نیاورده و قلعه بادین را تسلیم نمودند و چون بقلعه در آمد کسانیکه تخلف و عهد کرده بودند
از شیخ علیه امید و رحمی امان نجشید و برخی امهلت داد تا قلعه سیوسات حاضر ساختند از آنسوی گلناز
قلعه سنگان و اطراف اجزرد و کوسویه و غیره این آدم فرستاده و استمداد نمود نادر قبل از رسیدن بملک قلعه
سنگان را در گرفت و از ضرب گلوله های توپهای کوسنگ و خشت رجحار و دیوار قلعه سنگان انداخت و
عاقبت قلعه را مسخر ساخت و شیخ بید رفع دانسته گذارده و اموال آنان را بباد غارت داد و نادر پس از فتح قلعه
سنگان برای شیخوه شیراباد خواف بجهت آمد افغانان افغانان چون از زانک شدن سپاه ایران خبر یافتند
در قلعه شیراباد جمع شده و رلی بداقت و محاربت افتاده و تا چهار روز طرفین دلیرانه بجنگیدند تا عاقبت افغانان
شکست یافته قلعه شیراباد گذارده بطرف هرات رهسپار شدند نادر با جمعی بخفظت قلاع عمده بگذاشت
و راست عودت بجانب مشهد را فرمایش شاه طهماسب ثانی از مژده حات طهماسب قلیخان نادر خرسند شد
و او را بالتفاتات خسروانه گرامی داشت انگاه طهماسب شاه ثانی با نادر بحبت آمدن باصفهان در رفع اشرف

و بارفتن بحرات و دفع الله یارخان مشورت نمود و رای این بود که مقدم بادغیسات را تصرف کرده و سپس بکار شاه اشرف پرداخت و طهماسب شاه ثانی را اراده آن بود که بطرف اصفهان حرکت نماید عاقبت نادر مقدم هرات شد نیز در این اوقات سلطان احمد خان مشائی من از دیار مودت و رشته یگانگی با شاه اشرف مقرر فرموده نامه با پیغام بخدمت شاهین دامنه محرخت سه با صفهان آمده مورد اعزاز گردید شاه اشرف نیز محمد خان بلوچ را با ده خانهای گران قیمت و اعجاب راشد با پیغام روانه اسلامبول نمود محمد خان پس از عرض رسالت و عودت از اسلامبول زمانی با ایران بازگشت که شاه اشرف و داع اصفهان را گفته و در شیراز با سپاه نادر شکست فاحش و کشته شده بود

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۱ و آمدن شاه طهماسب ثانی و طهماسب قلیخان نادر بکمک الله یارخان آمد الی بطرف هرات و آمدن ذوالفقارخان و جنگهای مهیبه و عقد صلح و مسالمت بین شاه طهماسب ثانی و الله یارخان امد الی و تعیین الله یارخان بحکومت هرات و جنبش نوروز و گرفتن عثمانی دار اسلامبول دولت کابن ملکه روسیه

در این سال در چهار روز هم شوال طهماسب قلیخان نادر بقرم لشکر هرات ما بیشت هزار مرد شمشیر زن از مشهد حرکت نمود چون بترشت جام رسید بعقیبه سپاه و تکیر نه و خرکاه بپرداخت آنگاه خبر یافت که دسته افغانان در فرمند آباد با خبر جمع شده و قلعه متصرف گردیده و در عزم دانست و محاربت میباشند نادر با چهار هزار سوار اجرار متوجه قلعه گردید چون بانجا رسید معلوم شد که افغانان شبانه قلعه را تخلیه نموده و رفته اند نادر بترشت جام عودت نموده و خبر العنوان پیش قراولی فرستاد و در این بین خبر رسید که الله یارخان امد الی افغان لشکر هرات با سپاهی فراوان بکوسویه آمده و مستعد کارزار است نادر نامه از راه مودت و مسالمت باو نگاشت و الله یارخان با پن نامه وقعی نگذاشت و رایت مخاصمت را فراشت نادر پس از رسیدن جواب حرکت کرده و در خاوه فرود آمد افغانان نیز رباط و قلعه کافرقلعه را تخلیه کرده و رفتند روز بعد اردوی نادر در کوسویه جنیدا فراشت و افغانان در مقابل او اردو زدند نادر افشاریان و تفنگچیان و توپخانه را در اطراف سپاه مانند قرار داده و سواران نیزه دار را در جلو داشت که کوس جنگ بلند شد و نوای کیر و دار برخاست افغانان بجناب میمنه سپاه نادر حمله ور شدند پیادگان بمقابل آمده و مقاتلت آنها فوجی از پیادگان افغان با تفنگهای کشیده و لبهای پیادگان ایرانی مجروح آورده و صفوف آنان را در هم شکستند چون پیادگان ایرانی پس نشستند سواران نیز پراکنده شدند و نزدیک بود که کار بر منهزم شوند نادر خود با شمشیر کشیده جلو رفته و ایشان را تشجیع نموده و یکی دو تن از سواران افغان را بخاک انداخت مقاتلت نادر جلوت پیادگان نموده و افغانان را بجلو گیری نمودند در این بین زخمی بپای نادر رسید و چون قریب غروب بود و سپاه کنیه خواه و دست از جنگ بکشیدند و بارگاه خویش رفتند روز بعد افغانان میدان جنگ را در دست اب هری رود قرار داده و باز اراده جنگ و قتال داشتند افغانان بهادر از جنگیدند و نزدیک بود که ایرانیان شکست یابند و دوی از جنگ برتابند که نادر خود با شمشیر کشیده جلو رفته و متوجه جنب

سپاه افغان شد ایرانیان متعاقب نادر همت بپایی نموده راه گشوده تا کمیسات از ظهر گذشته دو ارمای لشکر
بهم آویخته و خون کیه گیر ریخته آنگاه افغانان دست شده رو بانهزام گذارده و بطرف قلعه شتافته و سرحد داشته
توانستند با عیال و مال برداشته تا هرات شتافته و نادر داخل قلعه کافرقلعه گردید و توپخانه و اقتدار خانه افغانان متصرف
شده و نجاشاه طهماسب ثانی با توپهای غنیمت شده بعزیمت شاهرود حرکت کرده و نادر از راه تیرپل بسمت هرات متوجه شد
از آنسوی الله یار خان از انهزام ایخنک کافر قلعه بهرات آمده و بعجله سپاه برداخت و بین شهر و رباط پریان که
مسافت دو فرسنگ راه آشهر بود اردوگاه ساخت و تدبیری بجهت وقت بدست آوردن نموده رسولی نزد
نادر فرستاده باب مسالمت و مصالحت گشاده و از آنسوی هنوز سفیر بود که سپاه افغانرا فرمان جنبش
داده و سنگر گشته آماده ایستقبال سپاه ایران بجهت شامت جنگ و دو سپاه گذیه خواه از جای بجنبیده
دوست از افغانان انگشت سپاه و ایران بمیر و سپاه ایران حمله برده و شده با شعبای کشیده بعقب سپاه
ایران حمله برده ایرانیان نیز دست بکار انداخته تیر و تفنگ و آلات حنگ برده و در هم افتاده و تا ظهر دو سپاه
گیه خواه می جنگیده و بخون گیه گیری مخاطبه نموده عاقبت افغانان شکست یافته و از میدان جنگ سر بر تافته
و بجانب هرات شتافته نادر فرمان داد تا متعاقب افغانان کسی نزد آنگاه باو های سخت بزیده گان و در کس کسرا
ندیده چون غبار فرو نشست رسولی از جانب الله یار خان بجهت صلح و مسالمت آمده و گفت افغانرا بهمان
و موافق شست و عهد شکن بوده اند گر چند تن از بزرگان طایفه ابدالی آمده و شده ایطا صلح مقرر دارند الله یار
خان بر طبق خواهش نادر چند تن از محترمین را بریاست عبدالغنی خان علی کوزائی نزد نادر فرستاده رسولان نادر
نادر مقدم او را گرامی داشت و عقد مصالحت را بایان برد از آنسوی الله یار خان رسید که ذوالفقار خان
ابدالی حکمران فراه با سپاهی کنیه خواه کمک افغانان میرسد الله یار خان از فرستادن رسولان و عقد مصالحت
و مسالمت پشیمان گردیده و باز جهیای جنگیدن شده چون نادر خبر یافت که ذوالفقار خان بمعاونت الله یار خان
میرسد هزار سوار با ستقبال ذوالفقار خان بسمت فراه حرکت داده خود در شکیبان اردو زد چون دو روز گذشت
ذوالفقار خان در تاریکی شب خود را از پشت شکیبان عبور داده و در محلی مناسب بکمین سپاه ایران نشست
در روز سوم الله یار خان افغانرا حرکت داده و از سمت شرقی بنای حمله گذاشت ذوالفقار خان نیز از آنسوی
بنای حمله گذاشت و آنگ گیر و دار را بگرفته نادر فوجیرا بحنگ فرستاده خانه گذاشت و رایت جنگجوئی بر افراشت
دو دو سپاه گیه خواه هم آویخته و خون گیه گیر بریخته و از بام تا شام در جنگ بوده چون تاریکی میان آمد
مردو سپاه دست از جنگ کشیده در حوالی قلعه اردوگاه مقابل گیه گر آرام گرفته روز دیگر طهماسب قلیخان نادر شاه
طهماسب ثانیرا از قریه شاهرود بیاورده و او را با جمعی از سپاهیان و بنه و خرگاه در قلعه شکیبان گذارده و مصالحت
و مصالحت شتافته الله یار خان نیز بجنگ در آمده و دو ارمای سپاه گیه خواه هم در افتاده و از گیه گر خون بگشاده
و بسیاری از دو سو بخاک هلاکت افتاده روز بعد الله یار خان بطلب عقد مصالحت کس نزد نادر روانه داشت
نادر پیام داد که باید چند تن از بزرگان سپاه و کشوری آمده تا کنگر کنیم والا از جهیای جنگ ما بشید الله یار خان

جمعی از روسای ایلبرنشسا و آنان آمده زبان بحجت گشوادند و گفتند ما طایفه ابدالی رعایای صادق ایران بوده ایم و اگر طایفه غلجایی از غرور و نادانی مرتکب نادانی و خسارت شدند و ابتدا افشار بوسیس اصفهان پای تخت ایران را متصرف شدند ما بخلاف آنها در خدمتگذاری و جان سپاری قیام داشته ایم و در تمام جنبش غلجایی جنبشها کرده ایم و اکنون اگر از راه مروت و فتوت بیش ازین در سفک دماء کوشیده زمی مردانگی است باید از گذشته گذشت و در صدد رفع طایفه غلجایی برآمد و ما هم در خدمتگذاری حاضر هستیم و کمر خدمت در میان خواهیم بست شاه طهماسب ثانی را ضمن اصناع نوازان طهماسب قلیخان نادر گفت ما را جنبشهای ازین بزرگتر و کارهای مهمتر در پیش است باید حالیه که انیهان بانصاع داده و راه خدمتگذاری گرفته صلح با شرفی نمایم نادر بسولان اظهار مرحمت کشاده روئی نموده آنان رفته مبشرت تن از بزرگان طایفه ابدالی با تحف شایان آمده مورد الطاف و اعزاز شاه طهماسب ثانی شدند و الله یارخان خود نیز تشرف حاصل نموده و مورد اعزاز شده و منشور حکمرانی هرات یافته و نادر جمعی از قزلباش را با طایفه جمشیدی و جمیس بجام و لنگر و نواحی مشهد گذاشته و نظر براینکه الله یارخان نامه کرده بود که جمعی از برادران و زنان ذوالفقارخان اسیر اردوی شاه شده نادر آنها را آزاد ساخت و در بیست و پنجم ذی حجه شاه طهماسب ثانی از هرات بطرف مشهد حرکت نموده چون بمشهد رسیدند شاه طهماسب چند دست خلاع فاخره با یک قبضه شمشیر مرصع برای الله یارخان ابدالی افغان حکمران هرات تقدیم نمود چون خلعت بهرات رسید الله یارخان تا مسافتی باستقبال آمده خلعت را بپوشید و در هرات تخت حکمرانی مستقر گردید همه ازین سال ذوالفقار یک پایه قدرتش در مصر مرتبه محکم و بلند شد که الله یار با وی مخالفت نماید نوروز نیز در این سال سلطان عثمانی فرمانداد تا در اسلامبول جشن نوروز را بمناسبت آنکه متصرفاتی در ایران از شاه اشرف مانده بود بسیار مجلله برگزار نمودند نیز در این سال که مقارن سنه ۱۱۴۲ هجری و مصادف بیست و پنجم ماه مسیحی بود سفیر روسیه زوجه پطر کبیر درگذشت و پطر دوم پسر الکسی نواده پطر کبیر بجایش بتخت سلطنت روسیه جلوس کرد

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۲ و توقیف شاه طهماسب ثانی و طهماسب قلیخان نادر در مشهد و حرکت آنان بطرف نیشابور و سبزوار و سمنان و جنگ با شاه اشرف افغان و انهزام افغان و رفتن شاه بطرف طهران

در این سال چون شاه طهماسب ثانی از هرات و کار جنگ فراغت حاصل نموده در مشهد با فراغت گذشوادند نادر سپاهیان را اجازت داد تا بوطن خود رفته و مدتی تازه نمایند و باز بسر خدمت آیند و نادر را در این وقت خیال آن بود که بر سر ترکمانان رفته و در اول بهار بطرف اصفهان در حرکت آید لیکن از آنسوی چون خبر فتوحات شاه طهماسب ثانی در اصفهان بگوش شاه اشرف رسید و دانست که شاه با طایفه ابدالی در جنگ است به تهیه سپاه و تجهیز لشکر و برگ پرداخت و در اینوقت عزیمت بجانب ری را فراخت چون خبر جنبش شاه اشرف در مشهد شایع گشت نادر جمع سپاه را پراخت و در بیست و هم صفر از راه نیشابور و سبزوار بحرکت آمد از این سوی اشرف نیز بطرف سمنان متوجه گردیده و مقدم طلیعه میرسید علی قاضی

سمنان شتافت و اطاعت متین را مستحکم کرده و قاصد را گرفت رفته و طرق سمنان به پیمود و از این سوی ده
سپاهی بجهت مردم سمنان پیام فرستاد که شهر را محفوظ دارید و خاطر آسوده که عنقریب سپاه ایران میرسد و او
دست رفتن قلعه میرسید علی و گرفتاری قاضی مشوش نباشید از طرف چون اشرف از زنگ شدن سپاه ایران
خبر یافت سید ال ناصری افغان که در شجاعت و شجاعت بی نظیر بود با قوی از افغانان بعنوان مقدمة الجیش
پیش فرستاد که چون تو نجانه ایرانیان اطلاع یابد روشن برسد حمله نموده و توپخانه را متصرف شود سید ال تا کنار سنگلی
قلعه مرد شن برانده و چون دانست بیت و اند هزار نمایه بازگشت نموده سپاه ایران نزدیک شده سید ال قوی از سواران
افغان را بعزم شبیخون بر سر توپخانه ایرانیان فرستاد لیکن قزلباشها بیدار گاه بوده و گذاشتند افغانان کاری
بنمایند و شاه اشرف بطرف افغان رانده و ایرانیان متعاقب آنها بوده برانده و افغانان بهانده دست شتافته
در اینجا شاه اشرف و سید ال ناصری صف آرائی پرداخته و روز شنبه ششم ربیع الاول میدان حسنک شاه اشرف
و شاه طهماسب کرده و در پای لشکر بجرا و گذاشته و از طرف توپخانه ی آتش فشان سر بامانند برگ خزان در سید ن
کار زار و ریزش نموده سپاهیان دست گردد توپخانه را بوده و انها استوار نموده با بجرا از لشکر سپاه افغان و از یکطرف
لشکر ایران دست و گریبان شده و شهادم نهاده و خوف از هم بخشده و این من بعد افغان نخاک افتاد و
دو سر نگون شده و پیادگان افغان و حسنک را برافشته و طرف هزیمت شتافته و شاه اشرف از سید ان
حسنک طریق گریخت و جمعی از افغانان اسیر شده و شاه طهماسب داخل سمنان شده و از سرای افغانان از سمنان
فرسیار دو روز سمنان مانده و جمعی سپاه و تعریز نبه و خزانه برداخت

ذکر کیفیت دوم شاه طهماسب بسپهداری مازندران و ورود این طهران با شاه اشرف و اسیر شدن سپاهیان افغانان و شکست افغانان

چون خبر شکست افغانان و طهران با سران افغان لشکر طهران رسید جمعی از اهل و بزرگان را طلبیده
سرانجام آنان برداشت و با افغانان موجوده در طهران رایت عزیمت بجانب و این برافراشت شاه اشرف
نیز برسید و افغانان پراکنده شده نیز برسیدند و اشرف در خاطر آورد که از میانه دره کوه میگذرد و محلی رفیع و محکم بود سنگر
ساخت و توپخانه را مقابل دره جای داده و استعداد سپاه و افغانان را از دو سوی دره جای داده خود با سواران
شرشکار در کمین گاهی قرار گرفت که چون سپاه ایران برسد از سه جهت بنای محاربه گذارد و ما کمین نشسته
حسنک او را جا سوسان نیز بنا و را دادند از این سوی شاه طهماسب ثانی پس از انتظام سمنان با سپاهی فراوان
و توپهای آتش فشان راه شاهرود گرفت و طهماسب قلیخان نامور شش هزار سوار تفنگ انداز را وسته بدسته بطرف
شرقی و غربی دره روانه داشت و توپخانه و بنو کنجانه را از میان حرکت داده خود با سواران نامی از عقب بحرکت
آمده و فرمانداد تا تفنگچیان و توپچیان دره را از دو سو هدف گلوله نموده و تفنگچیان نیابی تفنگ اندازی کردند چون
توپهای ایرانی بسایه و تفنگچیان او هشیار بودند تفنگ اندازان افغانی از دو جانب دره راه گریز گرفته و از شلیک
توپهای ایرانی سواران افغان نیز گریخته هر قدر شاه اشرف آنها را بمواعید دل پسند خوش دل ساخت سودی
نبخشید و آتش فشانی توپخانه ایرانی مهلت نداد تا تمامی افغانان راه هزیمت گرفته اشرف خود تنها بگریخت

و توپ بزرگی که از اصفهان بسمراه آورده بود ضایع ساخت و جای خود نگذاشت و بطرف اصفهان شتافت
شاه طهماسب ثانی و نادر پس از جمع نمودن غنایم بطهران وارد شدند و سیدال بجهت آنکه زنان و فرزندانش در
قزوین بودند بمحض استخلاص آنان بطرف قزوین رانده در بین راه شنید که شاه طهماسب ثانی حسین قلیخان ذوالفقار
بطرف قزوین روانه داشته و آنان بقزوین نرسیده مراجعت نموده راه اصفهان گرفت و شاه اشرف فوت گشت
و چون حسین قلیخان از جانب شاه طهماسب ثانی مامور بتسخیر قزوین گردید افغانان موجوده در قزوین تاب مقاومت
ما اورا نیاورده بطرف اصفهان گریخته و پسر سیدال با جمعی از افغانان نیز باین قلعه پناه جسته و در آنجا امان یافته
عابد تازه مایکوشنید اشرف از اصفهان بطرف شیراز گریخت او نیز مستحفظین خود را مغلوب نموده بطرف سلطانیه
که بدست عثمانیها بود شتافت و به پناه عثمانیها آمد پس حکومت قزوین را شاه طهماسب ثانی بمحمد رضاخان
شاملو واگذاشت و منشور حکمرانی او را نگاشت و مقرر فرمود تمام اسباب ماز ماندهٔ افغانان را متصرف نموده
چگونگی را بعرض شاهی برساند و شاه طهماسب ثانی در طهران اقامت فرموده به تنظیم امور و رفاهیت خلایق پرداخت
و نادر بمشیت سپاه و تجهیز نمودن لشکر همت گمارید و در اندک زمانی قشون فراوان و توپخانهٔ آتش فشان مهیا
ساخت و راست عزیمت بطرف اصفهان برافراخت

ذکر جنگ سوم نادر با شاه اشرف در موضع خورت اصفهان و هزیمت افغانان و عثمانیها و کشتار اشرف در اصفهان و فرار او از اصفهان بطرف شیراز

چون شاه اشرف با اصفهان رسید محمد سکین خان را فرمان داد تا سه هزار تن از رؤسا و مشایخ و بزرگان
اصفهان را سر از تن برداشته و هر چه هر کس داشت گرفته برای کسی چیزی باقی نگذاشته و پیکی تیزپی بجانب
همدان فرستاده و از والی همدان که از جانب دولت عثمانی حکومت داشت استمداد نمود و او نیز فوج
موجوده را مجهز نموده بطرف اصفهان روانه داشت و اشرف هر چه توانست از سوار و پیاده و توپ
و آتش خانه فراهم ساخت و راست جنگ آوری بجانب موضع خورت که تا اصفهان پنج فرسنگ مسافت
بوده برافراخت از آنسوی طهماسب قلیخان نادر شاه طهماسب ثانی از طهران گذاشت و با اصفهان مسافت
و چون میدانست راه قطع و صعب المرور است و حرکت توپهای بزرگ دشوار است از راه نظر مانند سیلی
جوشان بطرف پایهٔ میرمیران که تا موضع خورت دو فرسنگ مسافت بوده سرازیر گردیده و دسته از گرد
خود شانزده عدد سرکرده انتخاب نموده بفرستاد و آنان با نوای موجوده افغانان و عثمانیها خبر دادند و بحضور نادر
شتافته و او را از کیفیت سپاه افغان و عثمانی خبر داد و نذر روز بعد که هشتم ربیع الثانی بود طهماسب قلیخان نادر
سپاه را بجنبش فرمان داد و چون خود دید که سپاه افغان موضع گرد را شیشه بان قرار داده مانند حصنی
حصین در دامنهٔ آن قرار گرفته اند سپاه را از فرمان داد تا از دامنهٔ کوه راه اصفهان گرفته باین مقدار افغانان
بمیدان وسیع در آیند شاه اشرف چون حرکت سپاه ایران را بطرف اصفهان دید از جای بجنبید و بمقابل
سپاه ایران در آمد و طرحی که طهماسب قلیخان نادر در میدان جنگ مهمندوست افغان ریخته بود بریخت و

و افغان را جا بجا کاشت و اطراف سپاه خود را بسلسله توپهای آتش فشان محکم نمود و توپها را بمسافتی
که گلوله‌هایش در میان سپاه ایران بخوبی میرسید گشاده کرد و دسته از سواران افغان پیش قدم شده دلاوران
سپاه ایران حمله ور شدند نادر از نقشه معرکه آرای و میدان داری سپاه افغان چون آگهی یافت فرماندار
تا تلخیان اشرف تونجانه اشرف سپاه را حمله فرمود و بر سر توپچیان افغان تاخت و تا آنکه بسیاری از
آنها در این حمله جان باختند باز بقیه آنها خود را رسانیده و توپها را از میان معرکه انداختند و متعاقب آنها
سواران ایران حمله سخت نمودند و آنها را از هر سو و هر طرف که رفتند در این میدان بسیاری از افغانان از
پشت سر سپاه ایران آمده و دسته دیگر از سمت دست چپ ما بر اینان حمله ور شدند که توپهای ایرانیان
بنای گلوله بازی را گذاشتند و آدم خواری نمود و قلب و ساقه لشکر ایران بجای ماند و حملات پیاپی ایرانیان افغانان
و هماهنگ را از جای کنده چنانچه توپچیان افغان مقدم بر همه راه گریز گرفتند سپس سپاهیان از میدان
جنگ سر برتافته و سواران نظر بمیت شتافتند شاه اشرف هر قدر سپاهیان را تحریص نمود سودی
نبخشود تا خود نیز راه هزیمت گرفت و بسوی اصفهان شتافت و بسیاری از عثمانی و افغان اسیر شدند
نادر امرای عثمانی را آزاد ساخت و نوازش نموده و بطرف بلاد عثمانی روانه داشت پس از تفرقه سپاه
افغان لشکر ایران غنایم بسیار بچنگ آورد طهماسب قلیخان نادر فرمانداد تا غنایم را در یکجا حاضر ساختند
تا باز دیدی نماید آنگاه فرمانداد تا تمامی آنرا آتش زدند و تلف نمودند چون راه مسافرتهای طولانی پیاپی جلادت
نقل و انتقال این همه اسباب بهمت سپاهیان زحمت داز برای ما تکلف بود بدین جهت بسبب
سبکباری فرمان سوختن داد و هم از آنسوی شاه اشرف با چند تن از خاصان خویش در نیمه شب
باصفهان در آمد و هر چه آثار سنگ و زن گران همت بود بشر آن و جا مانده بود
بطرف شیراز کسیل داشت و خود بعقب آنها قبل از برآمدن آفتاب با صد نفر سوار و فرار بطرف اشرف
مردم اصفهان از صدای توپها بپا بود و بانگ درای قوافل و زندگی عادات سابقی دانستند که اشرف
شکست یافته و باز ماندگان سپاه او از جنگ سر برتافته چون روز روشن شد در میدان شهر و داخل
شدند اصفهانیان با افغانان باز مانده در آویختند و هر که را یافتند با فضیح ترین وضعی خونش ریختند و کس
نزد طهماسب قلیخان فرستاده و از فرار اشرف او را خبر دادند و جمیع اهالی قلعه تونجانه و جمعه و خرکاه بنگام
دو روز از ربیع الثانی این سال هزار و یکصد و چهل و دو طهماسب قلیخان نادر باصفهان داخل
شد زنان و دوشیزگان اصفهان پست و بلند را لرزه اشک شادی بر چهره‌ها روان ساختند نادر بعمارت
چهل ستون وارد نمود و فرمانداد هر کجا یک تن افغانی بیابند خون او بریزند و مال او بغارت
برند مردم اصفهان که از مردود افغانان تیر سینه و بجان رسیده بودند شیر شجاعت شدند و هر کجا یک
نفر افغانی می‌یافتند با ضربات شجاعت فوق العاده او را از پا میکشیدند نادر بتنظیم شهر و آرایش آن
فرمانداد و سپاهیان را تا تونجانه و محلات جنگ از مورچه خورت بخواست

ذکر انتشار فتوحات شاه طهماسب ثانی در هر جا و اختلاف و معاهدت مابین مردم شیراز و افغانان و سکشت مابین معاهدت و بلایای مردم شیراز از کشته شدن و اسیر شدن و غیره

چون خبر فتوحات شاه طهماسب ثانی در اطراف پراکنده گشت و بشیراز رسید مردم مختلف شدند برخی گفتند شاه طهماسب را چنین لیاقت و کفایتی نبوده که در میدان افغانان غالب گردد و در مدت چند سال توانست کاری بنماید و عقده بگشاید یعنی گفتند ممکن است که بشادت و شجاعت سپاه آماده شده جدید او طهماسب قلیخان نادر فتوحات کرده باشد افغانیکه در شیراز بودند از این اشتهارات تردد و تذبذب عظیم در ایشان حاصل شد و جمعی از بزرگان شیراز و سران افغان از آستانه گردیده مانند میرزا ابوطالب ثانی کلانتر و میرزا محمد شریفی و غیره حاضر شدند و پس از گفتگوهای بسیار کلام را صلح ساختند و قسم خورده و قرار گذارده که اگر شاه اشرف در جنگ با شاه طهماسب ثانی فاتح آمده بعد با امراء و حکمرانان افغان که در شیراز هستند مراعات از مردم شیراز کرده و با آنان دشنام آشتی پیرو ناکام ندهند و بهیچوجه تو برک این دشنام رکیک را ننمایند و اگر شاه طهماسب ثانی غلبه نموده است شیرازیان دست تعرض از افغانان بازنان و فرزندان خود را داده و با رخوش گیرند چون از این عهدنامه سه روز گذشت فرهاد بیک قورچی خراسان از جانب شاه طهماسب ثانی فتح نامه جنگ تهماذ دست و افغان را بجهت شیرازیان آورد مردم از زدن و خواندن الفتح نامه عهد و پیمان با افغانان را در هم شکستند و کمر دقتل و غارت افغانان بستند افغانان نیز با تقلیه دار الحکومه بردوانجار اسنگر قرار داده و برج و باروی آن را محکم نمودند برای مدافعت آماده و چون یک شب از میان این آشوب و فتنه گذشت روز دیگر افغانان با تفنگچیان سمقان و کازرون و فیچی و میلیان سنی مذهب بشهر شیراز ریخته و بمردم مستطرف و بطرف دویده و چون بعضی بلیه را بر چیده و آتش فتنه و کشتن و غارت کردن و سوزانیدن بالا گرفت و چون فصل زمستان بود و با برفهای شدید و سرمای سخت همراه بود فلهذا بسیار بادل نرمانی تلف شدند جدائی بین افغانان و ایرانیان سنی مذهب و جدائی شدت سرما که متعاقب این مصائب مصیبت ناخوشی وبا نیز خیمه ماتم بر سرای شیراز برافراشت و بسیاری از ایشان را درو نمود و با ندک ایامی نزدیک سی هزار تن از مردم شیراز از بقعه ای افغانان و سرما و وبا هلاک شدند سبب شد و پیمان شکستن عهد و میثاق بود

ذکر اخبار مخالفین امور اصفهان و آمدن شاه طهماسب ثانی با صفهان و بیانات طهماسب قلیخان نادر با شاه طهماسب ثانی و رفتن سفیر و ایلچی نادر بدربار عثمانی

چنانچه نگارش شد طهماسب قلیخان نادر با صفهان آمد یکی تیزرو با نامه بسفیر اصفهان و غلبه با شرف افغان بطهران نزد شاه طهماسب ثانی فرستاده و شاه طهماسب با کمال مسرت و اقبال و شوکت و اجلال از طهران عزیمت اصفهان نموده و در سیم جمادی الاول شاه طهماسب با صفهان رسیده نمود مردم از رسیدن او با صفهان شادیها کردند چون شاه طهماسب ثانی بحرمخانه ورود نموده زیراو دیده

و لباس خدمه کرمشوال جارو ب کشی بوده و با بستقبال اوشتافت و کریمخان و مصطفی قلی و زکی و افغان و خیران میخواه شاهزاده آتوسش گیرد و عاقبت مانند چوب خشکی زمین افتاد و شاه طهماسب ثانی چون مدت مدیدی در پناه او و محمد علیخان و هکذا زمانی که مدتها در لباس خدمتکاری و در سر اسر مشغول خدمات افغانان بوده مادر آتوش کشیده و نوازش بگریه و قبل از ورود شاه طهماسب ثانی باصفهان طهماسب قلیخان نادر با انتظام شهر و آوردن اذوقه فراوان پرداخت و سکنه بلاد و اصفهان را از بیم مرقه الحال ساخت و چون شاه طهماسب ثانی چند روزی خاطر آسوده و فارغ در زمین ادب بوسه داد و زبان بمدح و ثنا و دعا و شکرگزاری گشاد و از هر حرص رسانیده که بحمد الله مقر سلطنت از دشمن خالی گردید و مقدم خسرو از تشریف یافت و غاصب مملکت منهدم شد و بلطف و عنایت و مراحم اسی از چنین سال مصایب کشیدن و ولایات موروثی فراهم گشت کنون بجز منت حضرت باری عز اسمه هر فرمان خواهد از مصاف معروف نماید و اگر جنگی و لشکرکشی لازم باشد بسیار رعایا رجوع نمایند زیرا حراسانیان حق خدمت بدین خاندان کهن را بجای آورده اند یک نوبت دیگر است که پای در میان گذارده و خدمتی نمایند شاه طهماسب ثانی اگرچه قلبا راضی بود که نادر بحکومت خراسان و حکمرانی آنسامان برقرار گردد لیکن تجارب و امتحانات چندین ساله بر او روشن بود که تمامی سرداران و دلاوران در اول مرحله از جنگ با افغانان سر برتافته و در مصاف دیگر از افغانان عهده نمیتوانند کرد طهماسب قلیخان نادر که در هر مصاف چون کوه ثابت و در جنگ و جدال پیش قدم و در دلاوری و شجاعت سرصف بود و منوچهر نیز اشرف در شیراز بوده و طبل بلند پروازی مینواخت و توانی متشنه نخواهد فراهم میساخت شاه طهماسب ثانی شرحی راجع بقدردانی و حق شناسی از طهماسب قلیخان نادر بیان کرده و او را گفت زحمات بی پایان و خدمات شایانیکه بدولت و مملکت و سلطنت ایران کرده باید بدیده منت و از آفتاب روشن تر است و الحق تا تو پادر رکاب شهامت و شجاعت گذاردی منتی عظیم بر سر خلق ایران گذاردی و خراسان و همدان و اصفهان را از شر دشمنان پاک ساختی پس تمیر است خدمت را بانجام رسانی و کار اشرف که هنوز در شیراز است بانجام آوری طهماسب قلیخان نادر چون لحن حالت و خواهشات شاهزاده را باندازه دید انگشت اطاعت بر دیده و اجابت گذارد و فتح عزیمت خراسان نموده و بتهیه سپاه و تجهیز بنه و لشکر پرداخت و مابنک ایامی چند این توقف شد تا کوه شکر و آلات حمایت از تفنگ و شمشیر و نیزه و خنجر و بسیاری ستاوان بمقدار مذکور اصفهان مهیا ساخت و مقدم رضاقلیخان شاهزاده را بر سم سفارت در بار عثمانی محض خبر مهوس شاه طهماسب ثانی داشتند و او یکی عثمانی در زمان فترت مصروف شده و فرستاده انگاه فرمانده ناصفی قلیخان ترکمان که در زمان شاه سلیمان صفوی مدتی صدر اعظم و اقتدار تمام داشت و بود با سپاهی بسیار و توپهای آتش بار بطرف آذربایجان و تسخیر تبریز حرکت نمود

ذکر حرکت طهماسب قلیخان نادر از اصفهان بعزم جنگ با شاه اشرف در شیراز و انهزام و فرار اشرف و گرفتاری اسرای افغانان از مرو و زن و وقعه الیمه رو پوشان افغان

طهماسب قلیخان نادر پس از چهل روز توقف در اصفهان بانجام امور شاه طهماسب صفوی و سران سپاه ایران

در شدت سرمای زمستان و خرابی راه بهار سوم جمادی الآخر با لشکری آراسته از اصفهان آهنگ شیراز و جنگ با شاه اشرف نمود و از راه ارزوه و مشهد مادر سلیمان قطع منازل نموده بحدود جمشید رسید و آنجا میرزا محمد حسین مشیر باجمعی از فراریان شیراز بغرض بساط بوسی نادر سراغ شده و وقایع مولمه و مصائب متراکمه مردم شیراز را بعرض نادر رسانیده نادر آنانرا استمالتی داده کوچ نموده و منزل بمنزل ذکر خان که تا شیراز پنج فرسنگ است وارد شود از اقتضای چون شاه اشرف از نزدیک شدن سپاه ایران خبر یافت فرمانداد تا جارچی در کوچه و بازار شیراز ندا دهد که باید مردم تا فردا با زن و فرزند از شیراز خارج گردند و اگر کسی در خانه و منزل خود بماند سخت مجازات خواهد شد و هر که بماند و قادر بر حرکت نبود بسیاست اشرف رسیده شد این پیغام افغانان گذشت پس از این اشرف با سیصد هزار مرد و شمشیرزن و توپهای کوه شکن و زنبورکخانه از شیراز بیرون شتافت و در صحرای چوگان میدان جنگ بیاراست از آنسوی نادر نیز مقابلت آمده صف آرائی نمود و با یکدیگر آویزش کرده نخست افغانان و مسلمانان مذهب بهیت اجتماع بجانب ایرانیان حمله کرده و پیادگان ایرانی را از جای کنده نادر فرمانداد تا تفنگچیان آغاز شلیک گذارده دسته از شجاعان افغان بمیمنه سپاه ایران حمله نموده و با دشمن نزدیک و تفنگ نزدیک بود میمنه سپاه ایران را هم الله نادر با جمعی از سواران بامداد میمنه سپاه ایران شتافت و شجاعتی فوق العاده نموده در میان واسطه ایرانیان غلبت یافته و میمنه لشکر افغان را بجانب میسره رانده سواران ایرانی اطراف را احاطه نموده و گریزانیدند میسره سپاه افغان که آن وقت ثابت و رشادت و شجاعتی داشت او نیز متزلزل گردید و پشت بمعرکه مصاف نموده و بر قلب شاه اشرف السیاد کی نموده و زبان بتشویق و تحریص گشوده فرده سودی نبخشید و سپاه افغان رو بگریز نهاده نادر فرمانداد تا تمام لشکر بدنبال سپاه افغان شتافته و هر که را یافتند سر از تن برداشتند در این جنگ بسیاری از افغانان و مسلمانان ایرانی سنی مذهب بخاک هلاکت و قتیل اسارت درآمده و شاه اشرف با جمعی بطرف شیراز گریخت و در آنجا حاجی غفران و صباح صدیق و سید آل خان را برسم سفارت و تبلیغ مصالحت نزد نصاب قلیخان نادر فرستاد و امان طلبید نادر جواب فرستاد که امان و قتی داده میشود که اسرا یکه از ایران همراه دارید با یکدیگر شاه سلطان حسین صفوی تسلیم نمائید و افغانانیکه موجود هستند دسته دسته بسته کرده در مواضع مختلفه ایران جای گیرند و بزرگان و سرکردگان افغان ملزم رکاب شوند حاجی غفران و صباح صدیق بشیراز رفته و پیام نادر را رسانیده و فوری دختر شاه سلطان حسین را با رودی نادر فرستادند و حاجی غفران و صباح صدیق با شاه اشرف در کار مکالمت و قرارداد شرایط بودند که اشرف استطلاع حاصله بن را صلاح دیده و او را بحضور نادر بفرستند لکن سید آل خان در این وقت خبر یافت که پسر و زنان و فرزندانش که در قلعه تارین قلعه قزوین بودند شاه معتمانی در ساطی نیزه آماده و خاطر گردیده اشرف را اغوا نمود که باید گریخت و بطرف کرمان و ملوچستان رفت و سپاه جمع نموده باین خیال اشرف دون از فرزندان خود را همراه برداشت و اسماعیل و ابراهیم پسران شاه محمود و سه تن از پسران عمام خود سیزده نفر زن و دختر کنیزان و دختران و همشیره های خود بیش و شاه محمود و میرویس بود در شیراز گذارده و چون

فرصت بردن آنرا نداشت و دانست آنان بقصد اسارت گرفتار خواهند شد یک نفر را مامور نمود که پس از رفتنش از شیراز آمده مقاصر اگردن نزند و خود از شیراز بآن دو تن مرد بفرار بهمدان و چون مسافتی شاه و اشرف از شیراز دور شدند آن کس که مامور کشتن رود و پشان بود با جگر بران دولی سخت تر از سندان بحجره در آمد نخست زن اشرف که خواهر شاه محمود و مکلا افغان بود بخون در کشید و سر از تن آن بکنیاز برداشت و بدامن زن دیگری ماد و گفت و خون آمد دیگر را نیز بهمان گونه بخاک افکند و بهمین گونه سر از تن آن زن بکنیاز برزمین گیر بفرار و در افغان آمد و در زرآن دشمن سنگدل بقتلها شاد و معاد نتوانست او را کشد ولیکن زشتی کاری برداشت که در بین این متعاب کاری و خونریزی و صدای صعبت زنان بکنیاز بنا قسون همسایگان برسیدند و صدای شگرخراش بشنیدند داخل شدند و دیدند سر زنان بکنیاز و دامن قتلگاه افتاده و جسد تن زن دیگر نوحه گر بر سینه و سر میزنند فوری آنجا و خون اشکام را پاره پاره نمودند و مادر محمود که سبب زشتی داشت بکنیاز کشیدند که او هم پس از اندک زمانی جان بجان آفرین تسلیم نمود

ذکر عبور کردن اشرف از پل فسا و رسیدن سپاه ایران و گرفتاری فراریان و شب تاختن بر سر اردوی افشار و کرد

چون شاه اشرف افغان خبانچه بنگارش یافت از خاک بالهماسب قلیخان نادر شکست یافت و وداع تاج و تخت ایران گفت و از شیراز بیرون شد بعضی از خوف قزل شبها براسان و پریشان بودکه در رفتن روی پس نمیبود خبانچه جارغران و میاصدیق و چند تن از افغانان بعقب او شتابان و گریزان بودند و او با اسوجه و نبال خود بود تا آنکه دسته از سپاهیان نادر رسیدند جارغران و میاصدیق و پانزده تن دیگر از سران افغان بقدمبوس او آمدند و آنرا بحضور نادر آوردند نادر فرمود چون این دو تن بعنوان رسالت آمدند و برای پاسخ از مکاشفه حکم رسولند ولی آنرا سر از تن برداید و از زندگی آسوده سازید سواران آنرا گشتند انگاه بجهت گرفتار نمودن اشرف با دسته از سواران تا پل فسا رفتند و مسافت از شیراز تا پل فسا سه فرسنگ بود که بانگ و غوغای این را بهمپیوند این وقت نزدیک غروب و هوا بشدت سرد بود نادر در سر پل توقف نمود تا سواران از دنبال برسیدند انگاه نادر خود از نزدیک پل رسانید معلوم شد که اشرف افغان خود را از پل گذرانیده و سایر افغانان دچار سیاه افشار شده و بدین قسم واقع شده که سواران کراد و افشار و قتیکه چشمشان نادر در حرکت بوده اند بر سر اشرف بتصادف میکنند و او بجالالی و جایگی خود از دست سپاهیان نجات داده میگریزد و اسپ محمد میان جیوا که سمت پیری و مرشدی نسبت بشاه محمود و شاه اشرف داشت و احترامش در میان افغانان بسیار بود درکار گرفتن از پل بحایت دسته از سواران افغان بود که سواران ایرانی رسیده و بهجوم بردند کان بر سر پل مسدود و جمعی از طرفین کشته و در آب غرق میشوند و سه هزار زن و بچه افغانان اسیر ایرانیان میشوند و در میان کشتگان سر محمد نیز کشته میگردد و دولتی را پاینده و فراری نمیماند و جارغران و میاصدیق که انها را نادر آزاد کرده بود با اشرف دو بفرار گذارده بودند در اینجا بقیه اسارت در میاند نادر از عبور کردن اشرف خضبناک گردیده و فرمان داد تا چنان سواران رئیس سواران کراد را از حدقه در آورند و گوش سر کرده سواران افشار را ببرند با گوسفندی بایه آنکاه با فوجی از سواران جرار بتعاقب گریختگان در حرکت آمد و امیدگمان

نه فرسنگ راه طی نموده تا بساحه افغانان برسید بر قبی را از شیخ گنبد رانیده و بعضی را دستگیر نموده بشیراز عودت
کرده و قاصدان سبک پی بهر طرف روان ساخت که هر کس افغانی یابد او را از میان بردارد و آگاه فرمان داد تا
رود پشان افغانان از اتباع و متعلقان شاه محمود و شاه اشرف بودند با کمال احترام از راه کرمان حرکت میدادند
که در مشهد همیشه مانند مصروفات آنان را مقرر داشت حکمران مشهد در سایه آگاه خواجه غفران و میا صدیق و بسیاری
از بزرگان افغان را با دشیره شاه سلطان حسین روانه اصفهان داشت و در محافظت خواجه غفران مبالغت نموده
و مفصل از جنگ اشباه اشرف و شکست افغانان و غیره شاه طهماسب ثانی باصفهان نامه نوشته و بازو خصوص
خواجه غفران نگارش نمود که در محارست و محافظت او کوشند زیرا او خود را اگر تواند زنده باصفهان نمیرساند چنانچه بعضی
فرمایش نامه بوقوع پیوست و چون اسرای افغان از حرکت بطرف اصفهان دادند بسکام عبور آنان از پل رود خانه
واسطه سکی یا یک سبک عبور میدادند در این وقت خواجه غفران محض رفع دلت فاسارت و خوف از شیخ انتقام
شاه طهماسب ثانی خود از فراز رود خانه در آب انداخت و معروق ساخت و چون خبر فتح شیراز و فرار اشرف و آوردن
اسرای افغان و اصفهان شایع گشت مردم اصفهان با هلکنان و شادی کنان بطرف دروازه خواجه شتافته
و چون اسرا را از اصفهان نموده از نظر شاه طهماسب گذرانیدند فرمان قتل آنان صادر گردید و بتاسیر اده میدان نقش
جهان سر از تن برداشته و مردم اصفهان چراغانی نموده و بساط عیش و شادمانی گسترده آنگاه شاه طهماسب
ثانی سعید دست جامه ... تاب سنگین با جبه مرصع و لباس فاخر بحمد طهماسب قلیخان روانه شیراز داشت
و منشور بود تا نصرن حکمرانی خراسان و افغانستان و کرمان و بلوچستان را با و واگذاشت و روانه شیراز
برداشت و حسن علی بیک میر الممالک آن امیر مکمل و سعید دست جامه را شیراز نه ساخته و سپاه و مواخر از شد

ذکر الجیر فرستادن طهماسب قلیخان ماذر زد محمد شاه هند و تسلیم و بقیه سرکردگان پادشاهان کورکانی در هند و توقف و عودت الچی بدون حصول مرام از هند

در این وقت طهماسب قلیخان ماذر در شیراز به تجهیز سپاه و تعزیه دختر کان پرداخت و علی مردان شاه را
بعنوان رسالت نزد محمد شاه پادشاه هندوستان فرستاده و نامه جنبی بر شیخ اصفهان و طرد افغانان
نگاشت و فرمان نمود که چون افغانان عنیجانی در هنگام سر مخالفت برداشته و در این فساد های بسیار نموده
و عاقبت بسزای خود رسیده و سپاه ایران پس از تصفیه کار با مخالفین که در خاک ایران پای حیات تا زده
متوجه قندهار و تسخیر آن ولایت و سزا دادن بدکرداران خواهد شد امکان خاطر شاه والا تبار را مستحضر میدارد
که باید قشون و سرحدداران هندوستان محارست و مواظبت تامه داشته باشند که اگر بخواهند افغانان قبل از وقت
عزیمت سپاه ایران بطرف هندوستان فرار کنند مانع شده و آنان را گرفته نمایند تا از راه هند بهمین مختصر
افغانیکه در حدود شیراز فرار نموده اند اگر پای بخاک هندوستان گذارند باید کارگذاران آنجا دیجا آنان را گرفتار
نمایند علی مردان شاه طی منازل نموده تا وارد هندوستان نموده در آنوقت دوستن اختر بن جهانشاه بن بهادر شاه
ملقب با بالفتح ناصر الدین محمد شاه بحث پادشاهی هندوستان پس از رفیع الدوله که او نیز پس از رفیع الدرجات

پادشاه شده بود و نشسته بود و بواسطهٔ اقتدار رسیده و انقشاش اهالی چندان مأمور فارجه از هندوستان متوجه شکست و مادر ذیل سال هزار و کصد و پنجاه از دولت اورنگ زیب و جلوس شاهزاده معظم بهادر شاه اشارت کردیم و از برای آنکه رشتهٔ سلطنت ملوک کورکانیان در هندوستان در این همایون کتاب منقطع نشود در اینجا احوال سلطنت بهادر شاه را تا زمان جلوس محمد شاه نگارش مینمائیم و آن اینست که بهادر شاه در سنهٔ ۱۱۲۳ هزار و صد و بیست و چهار پس از شصت و دو سال زندگانی و چهار سال سلطنت و جهانبانی درگذشت و بجایش معزالدین جهاندار شاه نشست و بواسطهٔ خصایل ناپسندیده جهاندار شاه سلطنتش دوامی پیدا نکرد و فرخ سیر بن عزیز بن سیستانی سید عبدالله خان فرمانده لشکر برادرش سید حسین علیخان حکمران الله آباد و بهکبان را شکست غالب آمد و جهاندار شاه پس از یکسال و اندی پادشاهی در سنهٔ ۱۱۲۴ هزار و صد و بیست و پنج بدست فرخ سر کشته کشت و فرخ سیر بحشت و ساعت هندوستان نشست و سید عبدالله خان ملقب قطب الملک و برادرش سید حسین علیخان ملقب امیرالملک برداشت و فرخ سیر پس از شش سال و چهار ماه و چند روز سلطنت بدست سید عبدالله خان قطب الملک کشته گردید و پس از کشته شدن او سید عبدالله خان قطب الملک رفیع الدرجات نبیرهٔ بهادر شاه و اکبر دختر اکبر پسر اورنگ زیب بود و بیست سال عمر داشت بسلطنت برداشت و جلوس او در سنهٔ ۱۱۳۱ هزار و صد و سی و یک اتفاق افتاد و در این سال سربلند خان را بگلگرفتن کابل نامزد و گسیل داشتند امارفیع الدرجات از خودستائی بسر برده بود و ناخوش مزاج بود و پس از سه ماه و چند روز سلطنت با سم در سنهٔ ۱۱۳۲ هزار و صد و سی و یک درگذشت و قطب الملک و امام الملک که زمام امور سلطنت و مملکت هندوستان در مشتشان بود رفیع الدوله برادر رفیع الدرجات را با ورنگ پادشاهی برداشتند و رفیع الدوله نیز مانند برادرش رفیع الدرجات ایام سلطنت دو سه ماهی بیش نشد و با خوشی سکرده دش درگذشت قطب الملک و برادرش امام الملک لشکر پادشاهی افشانده و در آنوقت از شاهزادگان تیموری کورکانی فقط دو پسر جهان شاه بن بهادر شاه با مادرش در قلعه شاه جهان آباد بسن هجده سالگی بسر میبرد و او باقی مانده بود و او را در روز شنبه نوزدهم ماه ذیقعده سال یکهزار و یکصد و سی و یک بحشت پادشاهی هندوستان نشاندند چنانچه در فوق اشارت شد و چون علی مردان شاه بهندوستان رسید و پیام و نامهٔ طهماسب قلیخان نامه از جانب شاه طهماسب ثانی گذرانید محمد شاه و درباریان او دعوی به ابجی نه نهادند و نگفتند پس از چند سال سلطنت شاه محمود شاه اشرف از کجی که شاه طهماسب تواند برقرار شود و علی مردان مدتی مدون حصول مرام و پایهٔ پیام در هندوستان بماند و عودت نمود

ذکر سرگذشت پریشانی حال شاه اشرف افغان و کشته شدن او و او و سلطان محمود را با صفهان و شادی اصفهانیان و شرح مقدار تلفیات نفوس و خسارات ایرانیان و افغانان و شرح باروی اشرف در اصفهان

چون شاه اشرف در جنگ سوم با طهماسب قلیخان نادر شکست یافت و از میدان معرکه شیراز چنانچه نگارش شد سر بمتابعت متابعانش نهاد یک بیست هزار افغانی بودند که با زن و بچه راه فرار گرفتند و در همه جا با ایرانیان

باد و نشین و اجامر نشینان عرض راه از جنگ و گریز بوده و بواسطه شدت سرما و گرسنگی بیشتر کوچکان خود را که گذاشته و راه فرار پیش گرفته با این حال بیشتر آن اجامر و اوباش و مردان و زنان پیر بیشتر بهلاکت رسیده و بجائی نرسیده اشرف پس از گذاشتن آن معرکه با کله و پل فنا بجا گذاشت و خزینه و دفینه را بسوی گذاشته راه خود را با نهایت عجز و ناله خود را بکوه کوزان یا بوسیله کشتی مدل و منار گذاشته راه خود را اشرف چون برگشته شدن راه را در پیش دید از کثرت مبتلایان تعاقب کرده و مبتلایان را گشته و هرچه همراه داشت تعرض نموده

است چنانچه بعضی جاهای این عمارت را باز و در بعضی آن که حالیه خراب شده در بین خرابش دروازه با درب خانهای سنگ تراش و کاشی کاری نموده شده است و مشهور است این بار دوازدهم بار چهل تن معمار را روی قسمت ساخته اند و حالیه پیدا است که هر چند نفر آن کار یک بنا بوده که بهر دیگر پیوند نموده اند بعد ثمامت قلیخان نادر پس از انهزام و فرار افغانان چند روزی در شیراز به تخمیر امور پرداخت و چنانچه کارش نیافت بخابت و منشور شاه طهماسب ثانی مراجعت نمود و روزی به سر قبر خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه رفته پس از فاتحه خوانی از دیوان خواجه حافظ بحکمت خود فال گرفت و این غزل آمد که مطلعش این است

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت ۔۔۔ وز چشم مست توبر فتنه جهان گرفت

و داده خراج نامه این فال بسیار خوش فرمان بتمامه قبر خواجه حافظ و قبه و عمارت امامزاده سید میر احمد مشهور بشاه چراغ را داده و آن دو مقبره را بسیار خشنود نگاه داشته و نادر شاه طهماسب ثانی به عنفوان سپاه و تهمتن نه و صفدر گاه پرداخت و مصمم حرکت از شیراز شده و محمد علی خان پسر اصلان خان قوللر آقاسی بحکمرانی شیراز برقرار شده و نادر فرمانداد تا صاحبان املاک و باغها جهت پرورش اشجار بپردازند چونکه در زمان حکومت افغانان بشیراز خسارت بسیار دیده شده بود و پس از سه سال و شیراز را قدری رونق و زینت عمارت داده بود و همین سال که مقارن سنه ۱۱۴۳ هزار و صد و چهل و سه میمونی بود در شهر کپنهاک پایتخت دانمارک آتش سوزی شدیدی شده و کتابخانه آن که دارای کتب بسیاری بود طعمه آتش شده و از وقعه آن آتش سوزی کتابخانه تا این سال تمام دو صد سال میگذرد و که حالیه در اصفهان باهتمام دو سه تن مانند محمود خان انصاری امیر قدر حکمران اصفهان و محمود خان یرم امیر لشکر جنوب ایران و شاهزاده محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب ایران که الحق هر سه تن شایسته ستایش و تخلید نام در این همایون کتاب مستطاب میباشند کتابخانه و موزه خانه باز خانه و مردمان اصفهان که در منجلاب جهل و نادانی غوطه ور میشدند رو به این شروع نهاده و مؤسسه ملی و وطنی متحرمه و چون کار مذاکر این سطور با صد و یک جلد کتب متنوعه از فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی و روسی و فرانسوی و آلمانی ماخذ اسطاد و نقشه های مختلفه بان کتابخانه تقدیم نموده امر بمحمود اصفهان میگردد این نامه بی نام کار مراجعت بسفارت نامه خود شان خواهد آنشته

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و حرکت طهماسب قلیخان نادر از شیراز و آمدن ملا زعفران رسول شاه حسین با فرمانها بر داد و کند و آمدن رسالت و جواب با فتح نامه و مکالمات بین شاه حسین و ایلبارخان و جنگ دو افغان با ایلبارخان و اسیر شدن دو افغان و اسیر شدن ایلبارخان بدست

در این وقت طهماسب قلیخان از شیراز با سپاهی فراوان و توپخانه ای آتش فشان بطرف کوه کیلویه و خوزستان و لرستان و همدان حرکت نمود و آنچه در آن بیگانگان مصفی فرمود که در غره محرم وارد سنندج شد و در اینجا ملا زعفران نامی معنون رسالت از جانب شاه حسین بن میرویس غلجائی حکمران قندهار برسید و بعرض رسانید که نامه دارم چون نادر بر مضمون نامه حسین اطلاع یافت نگاشته بود اگر از اطراف بی نهایت مقرر شود زمان فرمانده و خویشان شاه محمود که در مشهد مقدس بقندهار آیند مانع خوشنودی و دعاگوئی خواهد شد و شرعی راجع

کشته شدن اشرف نوشته بود که چون او از شیراز فرار برقرار اختیار کرده بلارستان رفت و مردم لار خبایا مر طوکان
او را راه ندادند او از راه بم و نرماشیر و سیستان عازم قندهار میشود و در راه مردم بادغیسه و اسباب آنها را غارت
میکنند و اشرف نیز از بابت اگر شاه محمود را کشته از قندهار و کردان و رستان تا کنار رود هیرمند از راه میانه
عزم بلوچستان مینماید و من در هرجا سپرده بودم که اگر او را نیافته گرفتار نمایند تا آنکه بین والی بسیه و جمعی از دولتخواه
افغان تقلبه کل که نزدیک گرمسیر واقع است بسرداری ابراهیم خان باو رسیده که در زاکوه واقع و سمت سفلای
سوزانک بازارکا قرار بوده و او را کشته و سرش را نزد من آورده و من سر او را با برخی اشیا باصفهان فرستاده و این
قدر اپایان برده نادر مرد با و نگاشته هر زمان خبر اسرای ایران که با یا اصفهان رسیدند بار سید امر اطلاق
اسرای افغان که در مشهد مقید هستند صادر شود و علاء غفران را بعجلت عودت فرمود از آنسوی شاه حسین کس نزد الله یار خان
ابدالی حکمران هرات فرستاده و پیام داد که ما باید مخالفت قدیم را مرافعت جدید مبدل سازیم و دست اتفاق و
اتحاد بیکدیگر بدهیم و نقطه تقدیم ما رو هرات و این بلاد قناعت کنیم لکن خراسان را نیز تصرف آریم و اگر شیر
ممالک ایران از دست داد ایم اقلا خراسان را بچنگ آریم و این بسته باتفاق تو با من است الله یار خان
که مردی مدبر و حال اندیش بود دانست که پیش غزنات و حملات نادر بات مقاومت نخواهد آورد و بدون جهت
مملکتی را دار آتش و خنک و وبال سوختن کار خردمندان نیست و از اتفاق با شاه حسین سر باز زده پیام داد من
با نادر معاهدت بسته ام و بدون سبب وجهت آن عهد نشکنم چون پیام الله یار خان بشاه حسین رسید بی
اندازه برنجید و بزرگان هرات نامه ها نمود و از خیالات خویش و تحاشی الله یار خان شرحی نگاشت مردم
اشوب طلب قشه جو در هرات پس از خواندن نامه شاه حسین گفت همانا الله یار خان وسعت مملکت و کثرت
رعیت را بابت تنبلی و خوردن افتخر و بلند گفتن دانسته و نمیداند بدون عرض مصاف و شمشیر در خلاف
ملک وسیع و قدآدم رفیع و رعیت بسیار کردن و کلی بیرا از تهیه اطاعت او برداشته و رایت مخالفت الله یار
خان برافراشته و کس نزد ذوالفقار خان حکمران فراه فرستاده و مرام خود را از او خواستند ذوالفقار خان که
مدتها در فراه از روی چنین مطلبی مینمود فارم هرات شد الله یار خان چون دانست که ذوالفقار خان برای
تایید مردم شاه حسین و معتقد هرات عازم شده از در مخالفت و مخاصمت برخاست و جمعی دور او را و دسته
باطراف ذوالفقار خان پوشیده و نایره حنگ خانگی مشتعل گردیده مدت سه ماه بین آنان در هرات حنگ
بود و عاقبت الله یار خان مغلوب گردیده و بازن و فرزند از هرات کوچ نموده و الجقه مارو حاق پناه برده و ذوالفقار
خان بهت حکمرانی هرات نشست الله یار خان پس از فراغت و آسودگی از کار زنان و فرزندان از قلعه مارو حاق
عازم مشهد گردیده و بهمراه خویش سه دو قپنجان حاکم سرخس و برخی از بزرگان اویماقیه را ببرده و خدمت ابراهیم خان
ظهیر الدوله حکمران رسیده و چگونگی آمدن ذوالفقار خان و محاصرت هرات و غیره را بعرض رسانیده ابراهیم خان
چون از وقایع هرات آگهی یافت یکی تیرانی نزد طهماسب قلیخان نادر فرستاده و او را از حوادث مکدره هرات
آگهی داده و طهماسب قلیخان نادر قبل از رسیدن رسول و حرکتش از اصفهان محض احتیاط دسته را از اصفهان

مشهد روانه داشته بود و از جهان نیز نامه قرخان نقابچی مطلب استرآباد فرستاده بود که از آنجا از سه تا چهار هزار افشار جمع کرده روانه مشهد بشود و نامه دوم به ابراهیم خان قلمی کرده و بچپن با ابراهیم خان امر داده فرستاده بود که اگر افغانان از هرات بقصد تسخیر مشهد آیند بنا به قعده داری کذا و دو از جنگ و ستیز پرهیز نماید و این وقت که از طهماسب قلیخان خبر یافت که ذوالفقارخان هرات را گذاشته و از هرات با سیصد هزار مرد و شمشیر زن از سمت مشهد نموده و تا زاده خواجه ربیع رسیده، مجدد نامه دیگری نزد ابراهیم خان فرستاده که هان در مشهد بنشین و بقعده داری بپرداز نا قشون ایران سپاه و تمام از ایران بیرون نمایند آنگاه بکار خصم کردن افغانان بپردازد

ذکر قلعه داری ابراهیم خان ظهیر الدوله در مشهد و آمدن ذوالفقارخان از هرات بجنگ او و شکست خوردن ابراهیم خان و محصور شدن او در مشهد و عودت ذوالفقارخان بهرات

و این وقت ابراهیم خان ظهیر الدوله بنا بامر مشدة طهماسب قلیخان نادر در مشهد بقعده داری پرداخت و جمیر الجیب مخالفت و مدافعت بالای همت و بروج عمیا ساخت از آنسوی ذوالفقارخان چون خاطر از امور هرات و تنظیم آنشهر پرداخت با سپاهی فراوان و لشکری بی پایان بجهت تسخیر مشهد و حرکت آمد و کوچ اندکی مسافت قطع منازل و طی مراحل نموده خواجه ربیع رسید مرو مشهد چون از نزدیک شدن افغانان خبر یافتند بزرگان و اعیان مشهد نزد ابراهیم خان شتافته که چه آسوده نشسته و شه نژادت و حمایت مختار بهم کسته دشمن قوی بال نزدیک گردیده و نزدیک شهر را گرفته و از هیچ کس هیچ خبری بجز فرار گرفتن شهر و کشتن و بردن اموال نداری نه پس ابراهیم خان برقه خواست تفاقد و نزد و از جنگیدن بر پهیز و سودای نیخشید و مردم نوقاحب فشه جو بیا بود افاده و زبان بطعن و امن و سرزنش گشاده ابراهیم خان ناچار سوار سات سه روزه بسپاهیان بخش نموده از مشهد بیرون شتافت و در سمت که پهنگی میدان جنگ بایست و ذوالفقار خان نیز رسیده وارد گاه مساحت و نایک کوس نای کرنای بلند گردید دو سپاه رزم خواه بهم در آمیخته و خون یکدیگر بی باکانه ریخته ایرانیان جهوت سخت میسنمودند و افغانان را میکردند در این بین ناقرخان بقایر با رخمی در اکل برسید که خود را از تاب ده و کمانداری از میان میدان کشید لشکریان سپاه و نظام او چون او را کناری یافتند از میدان جنگ سر برتافته و بطرفی شتافتند ابراهیم خان ظهیر الدوله چون لشکریان را دیدفراری نمایند بعقب آنان شتافت که آنها را باز گرداند سواران ابراهیم خان بگمان اینکه او نیز از معرکه سر برتافته آنان نیز راه هزیمت گرفتند افغانان بیشمار اخته بر تعاقب گریختگان ایرانیان تاخته بسا آنها را بخاک و خون غلطانیدند و از تیر تیز و شمشیر خونریز سرشت ناکوار مرگ چشانیدند و پیاپیاکان ایرانی از خوف جان و هراس از دشمنان جان ستان خود را در چاه قنوات انداخته و در راه ها و مغاره ها پنهان ساخته بالجمله بسا می هماهنگ جنگ و توپخانه و قورخانه ایرانیان بدست افغانان گردید ابراهیم خان با معدودی از آن معرکه هالکه جان بدر برده نفس زنان تا مشهد برسید و در شهر متحصن گردید و این شکست فاحش در روز شنبه دهم محرم این سال هزار و صد و چهل و سه از طرف صحرای علم دست و زرگران با ایرانیان شد آمد پس از این شکست ابراهیم خان سعت بهراسیده و از فرمانی نمودن از فرمان طهماسب قلیخان تا اندازه بترسید و شرمنده بود که چه عنوانی جز این شکست اطهماسب قلیخان رسانده تا چار رضا قلیخان میرزا فرزند نادر که عمل

دوازده سال بود بگفت تا او قلم برداشت و شرح این بگشت ا به پرسش بگذاشت و بقصد ثیر قدم داد تا آنرا
در آذربایجان بنظم سب قلیخان نادر رسانید نادر مانند شیر شکاری بغرید و جوابی سخت و پیامی آلوده به دشنام بهبت
ابراهیم خان فرستاد که بمشهد استوار باش و در مدافعت از افغانان پایداری نما از این سوی ذوالفقار خان

پس از گشت از ایشان و بقتل رسانیدن غنایم و مهمات سپاهیان قزلباش خود از نزدیک بمشهد رسانید و از هر سو
شهر را در میان گرفت و راه مواصلات و آمد و رفت را از هر سو و جانب بر فرزود و اطراف و اکناف شهر را بتاراج
و غارت داد و مزارع و کشت زارها را چرانیده با قیرا بآتش بیداد داد و کما را با محاصرت خود نگذاشت و در ایام
فتح و تسلیم شدن مزدار نگشت و خبر رسید که طهماسب قلیخان با سپاهی فراوان از آذربایجان بآهنگ خراسان
نموده مصلحت در رفتن بحرات دید چون طهماسب قلیخان بقزل اوزن رسید از حرکت کردن افغانان بجانب
هرات شرحی بشنید آسوده گردید آنگاه بسپاه را اقرا با محمد خان ترکمان با صفهان نزد شاه طهماسب ثانی فرستاد
و با نظام امور خراسان و تعیین مقام آنسامان پرداخت در این وقت سرکردگان و سرداران افاغنه هجرین با بزرگان
و هجرین بواسطه اسیری سلطان افغان که از امرای بزرگ افغانستان بود و در زمان سلطنت اشرف حکمرانی یزد را
عهده داشت طهماسب قلیخان نادر پس از چند روز توقف در قزل اوزن و بازدید سرحدات اول بعزم تادیب مازندران حرکت فرمود

ذکر شورش در اسلامبول و کشته شدن صدر اعظم و وزیر دانشمند و بحریه و غیره و عزل سلطان احمد خان و نصب سلطان محمود خان اول و مرض و بادر مصر و اقدامات عثمان بک در مصر و حوادث اروپا

هم در این سال در اسلامبول بر ضد سلطان احمد خان سوم عثمانی بزرگان لشکری و کشوری بشوریدند و عزل صدر
اعظم و وزیر دانشمند و وزیر بحریه و شیخ الاسلام معنی را خواستگار شدند و تسلیم آنرا خواستند تا بر حسب میخواهند با آنها
کنند سلطان وزیر دانشمند و وزیر بحریه را نزد آنان فرستاد و آنها قبول نکردند و نگفتند ابراهیم پاشای صدر اعظم را
باید نمائی و معنی بعید بشود سلطان صدر اعظم و وزیر دانشمند و بحریه را هلاک ساخت و امر سادات آنرا بدریا انداخت
با این حال باز شورشیان خاصه رئیس آنان لطیر و تا قبول قانع نگردید و خلع سلطان را اعلام داد سلطان احمد
راضی بخلع شد بشرط آنکه جان او و متعلقان نفس محمود نماند آنگاه شورشیان سلطان محمود پسر سلطان مصطفی
خان دوم را که برادر زاده سلطان احمد خان سوم بود بحضرت سلطنت عثمانی جلوس دادند مدت سلطنت
سلطان احمد خان سوم هشت سال و دوازده ماه بود و تا سال هزار و صد و چهل و نه در قید حیات
بود از محاسن تاریخی این سلطان احداث مطابع حروفی و سنگی در اسلامبول بود و بحکم بفتوای شیخ الاسلام
بشرط آنکه قرآن بواسطه خوف از تحریف طبع نشود و چون سلطان محمود اول بحضرت نشست کلیه امور را بطریق تعدیل
مدبت گرفت و برای سلطان نفوذی نگذاشت و دست تعدی و تطاول بجان و مال مردم دراز کرد تا مدبت
مدبت مردم بگشت و سلطان ناخدا لاوامر شد هم در این سال ناخوشی وبا در مصر گشتار بسیاری نمود
بحدی که بسیاری هلاک و جمعی از اطراف از خوف جان پراکنده شدند و عثمان بک پس از قتل ذوالفقار بک
زمام امور را بدست گرفت و پس از رفع وبا مجلسی بحثی در مصر شایع گشت و عثمان بک با اهتمام بسیاری در کار

کشایش مکالمین و گرسنگان نمود و از انبارات بسیار نانم و نفقه ایام مابذیر داین کرد تا در سنه ۱۷۳۰ هزار و هفتصد
و سی یک میلادی بود فرد یک چهارم ماه پادشاه دانمارک درگذشت و بجایش کریستیان ششم بجلت سلطنت
دانمارک نشست نیز فلاد و هم ماه پادشاه روسیه درگذشت و آنه شرا و این برادر زاده پطر کبیر بنکه مملکت روسیه گشت

وگراوضاع خراسان و آمدن طهماسب قلیخان نادر بخراسان و جنگ ذوالفقار خان ابدالی و آمدن سپاه شاه حسین غلجایی و عودتش بخراسان

در این وقت طهماسب قلیخان نادر پس از منظم نمودن امور مازندران بعزم تسخیر خراسان با سپاهی فراوان و توپهای آتش
فشان حرکت نمود در ماه ربیع الثانی بمشهد رسید سکنه حرم امنه الدین را بواسطه بلایی وارده و سکشت افغانان
مانند سفرهای گذشته مانع استقبال طهماسب قلیخان نادر نیز واخشته و احساساتی چند در ظهور ارادت و خلوص عقیدت
آنگاه نساخته و حین چند روزی از ورود طهماسب قلیخان گذشت و مردم استعمالت فرمود و نواقص آلات حرب و
ادوات حفر با کامل نمود و سپاه فارس و عراق و آذربایجان فوج از پس فوج و توپ از پس توپ رسیده آنگاه در نشد
خیمه بیرون افراشت و برای جنگ با ذوالفقار خان و لشکر همراه خود را مهیا ساخت در این وقت الله یار خان
ابدالی که سابق نگاهش رفت که از جانب نادر بحکمرانی هرات برقرار شده بود و پس از مغلوب شدن در جنگ با ذوالفقار
خان بمشهد آمده بعرض رسانید اگر اجازت باشد من و مادر و چاق رفته لکاه افغانان را از نصایح سودمند مطیع سازم
نادر او را با همراهانش بجناح فاخره مجلع ساخت و روانه بطرف مادر و چاق داشت از آنسوی چون ذوالفقار خان از
رسیدن طهماسب قلیخان خبر نافت پیکی تزلی نزد شاه حسین غلجایی فرستاد و او را بمعاونت بخواست حسین
از فقه بار بلاوران افغان مانند سیل خروشان متوجه منازل نموده با سفراز رسید و بجهت تدارک سیورسات
و تهیه اردوگاه پیغام داشت و از رسیدنش مذوالفقار خان نامه نگاشت لیکن چون نگشید رشته مودت و نفاقشان
گسیخته گردید و مبدل بمخاصمت و نفاق شد و شاه حسین نامه مودت ختامه بتوسط ملا زعفران خدمت طهماسب
قلیخان نادر فرستاد و خواهش نمود که زنان و محارم شاه محمود که بحکم نادر بمشهد مبعوث شدند نزد وشش بفرستد و نگاشت
همواره در مطاوعت و متابعت و او امر عالیه حاضر هم طهماسب قلیخان نادر ملا زعفران را با شعاقات بسیار بپذیرفت
و اسرار اکرما بارت از چهار ده تن زنان و کودکان بودند همراه ملا زعفران روانه داشت و نگاشت تا دو تن
از شاهزاده خانمهای صفویه که در نزد شاه حسین بودند بفرستد ملا زعفران با سفراز رسید و شاه حسین از رسالت
او شاد خاطر گردید و روانه قندهار شد و آن دو تن را روانه درگاه ساخت آنگاه عهد و پیمانی که با نامه نموده بود فرستاد
نمود سید الله خان را با سه هزار سوار شمشیر گذار بمعاونت و کمک ذوالفقار خان بخراسان فرستاد و از آنسوی
نادر بجانوت جام رسید و سپاهیان را بسمت مرو دسته با آوازه شش روز راه را باحرکت داد و فرقه را
که از مقدمه الجیش و پیش قراول بودند بطرف سنگش و سکلیان و خوران روانه ساخت و فوجها را خود در حرکت آورد
و افواج سه گانه بهر جا رسیدند با آبادی خوبی و بیگانه رحم ننمودند و هر چه بدستشان رسید بتصرف نمودند تا روز چهارم
شوال منزل فقره که سه فرسنگ مسافت آبرات است رسیدند نادر فرمان داد تا خیمه افراشتند و تا سه روز سپاهیان

مار دوی طهماسب قلیخان نادر از هر سو میرسیدند چون تمامی حاضر گشتند نادر مستعد جنگ و جدال گردید

ذکر جنگ طهماسب قلیخان نادر با ذوالفقارخان و محاصرت شدن هرات

چون دو سپاه کینه خواه طهماسب قلیخان نادر و ذوالفقارخان ابدالی مستعد کارزار و مهیای پیکار گشتند اوای کوس و نای کرنای آنوس بلند شد و آتش جنگ مشتعل گردید بهادران ایرانی از جای بجنبیدند و دلاوران افغان مانند شیر ژیان بغرّیدند و از بامداد تا شام بهم در آویختند و خون یکدیگر بریختند و از تعریه تمرگ مرگ بار دین آفت و محنت اینوا از دو گروه خاک و خون غلطیدند چون تاریکی شب جنبر بر افراشت دو سپاه از جنگ دست کشیدند و بجایگاه خویش رفتند چون بامدادی از شب گذشت و آتش جنبش دو پیکار فرو نشست سیدال افغان با فوجی از سواران شمشیر زن بر سم شبخون از اردوگاه ذوالفقارخان بیرون تاخت و از رودخانه که مقابل اردوی نادر بود بآبشو شتافت و تاریکی و صدای وحشت آزای آب رودخانه او را مقصد رسانید چون سیدال کنار اردوی نادر رسید دست بقبضه شمشیر آبدار و تفنگ شیرشکار برد و سوارانش متابعت کردند ایرانیان که تازه برخی در خوردن و دسته در گفتن و جمعی در خفتن بودند سر اسیمه گردیده از جای بجنبیدند که صدای چکاچاک شمشیر و هزاهز تفنگ و تیر بشنیدند از غرایب اتفاقات طهماسب قلیخان نادر در حاشیه اردوگاه خویش برجی ساخته بود و در این وقت برای او در آن برج با هشت تن از خاصان خویش بود و افغانان این راز را دانسته و بجز او میان گرفتند و نادر با بالای برج و قرق بشمار زمانی با افغانان بجنگ و گریز در آمد و نادر تا رکیر افوز عظیم دانسته خود را از ورطه هولناک نجات داد و سیدال با سواران رزم آزما عودت بجایگاه خویش نمودند روز بعد قبل از برآمدن آفتاب مانک لوس فلنبه گردید و سواران افغان عنان گران بمیدان جنگ کشانیدند و در پس آنان سیاهکان و تفنگچیان بمبارزت در آمدند تا پیاده جانب نبای آتش بازی و گلوله اندازی نمودند جنگ جویان مجال نفس کشیدن نبود در هم افتادند و خون از اعضا و جوارح یکدیگر کشاده تشنه ها ساخته و بجز کشتن یکدیگر کاری دیگر نپرداختند مدت سوال تا چند روز میدان گرم بود و غلبت باهیچ طرف نبود و در این حین ابری سیاه ساحت آسمان را فروگرفت و باندک زمانی چند شبانه روز متمادی سیاه سدی کشید ناچار لشکریان براحتی پرداختند و ذوالفقارخان با بزرگان افغان هم پیمان شدند که تا جان در بدن و رمق در تن دارند دست از جنگ نکشند چون ابر دست از بارش بدین کشید و هوا صاف و روز بنفز و مصاف شد ذوالفقارخان با جان افغان آهنگ جنگ و تصرف قلعه سالمان که حصنی حصین و ملجای متین بود از جای بجنبید و متوجه قلعه شد انجا را فروگرفته طهماسب قلیخان نادر مانند شیر خشمگین سپاه را بجهات پیاپی و پی در پی مادم فرمانداد و مقدم تفنگچیان ایران حمله ور شدند و تفنگچیان افغان از آنان جلوگیری نمودند ساعت با هم در ستیز بودند عاقبت تفنگچیان افغان عقب نشستند سواران ایرانی چون حال بدین منوال دیدند از جای بجنبیدند و سواران افغان حمله نمودند و بسی مرد و مرکب بخاک هلاکت افتادند افغانان هزیمت یافتند و از میدان معرکه سر بر تافتند مشتی از توپخانه و زنبورکخانه و تفنگچیان افغان بجنگ ایرانیان افتادند و در هر جایان را تعاقب نمودند و قسمه ماندند و اطراف هرات ایرانیان شبانه

و هرچه یابند از چارپایان و مواشی غنیمت نمایند چنانچه بازدک زمانی بیش از دو صد حیوان سیاه ایران غنیمت آورده و ایشان الله یار خان ابدالی که بجهت تفحص اطلاعه مأمور بحدود زوزنان رفته بود با گروهی از اویماقیه با غنیمتی وافر بردوی نادر رسیده مورد احترام و نوازش گردید چنین محمد سلطان مروی که مأمور بتسخیر قراباغ ایروان شده بود مأموریت خود را بپایان برده بود و با مصطفی خان ابدالی حاکم جام جنگ نموده و غالب گردیده حاکم را با جمعی کشته و سرهایشان را با غنائم متصرفه بردوی نادر روانه نمود و طهماسب قلیخان نادر را از فتوحات سرداران ظفرمند مسرور گردانیده آنها را بنواخت

ذکر محصور بودن هرات و جنگ ایرانیان با افغانان و عده مقتولین از ایرانی و افغان

در این وقت طهماسب قلیخان نادر فرمانداد تا قشون از چهار طرف هرات را محاصرت نمودند و از فرار اهل هرو شیرران مانع آمده و توپهای قلعه کوب بحرارت و محافظت سنگر نفرت نامزد شده و مناسبت قلیخان آب رود خانه هری رود قشون را از زاغ جان و کمبوتر خان که بیش از سایر راه ها بهتر بود بطرف پل مالان روانه داشت بدین دستور سپاهیان او در رسیده افغانان انتوی جون را انشعاب ایرانیان برای فقط سنگر میسازند از قلعه بیرون شتافته و بپیشبانی قرتش آمده و کوه معنی محکم داشت آماده جنگ شدند طهماسب قلیخان او نیز رسیده و با ایرانیان جنگ مشتعل و ادای نام و ننگ نموده و نادر فرمانداد تا مستحفظان پیاده و توپخانه مقابل سپاه افغان صف آرائی نموده و نبای آتش فشانی و گلوله باری گذارند و خود با دسته از سواران رزم آزمای از پشت سر افغانان درآمده و ما بین افغانان و قلعه پل شد که تو پها گلوله باری و بدین تدبیر اندازی گرانیدند دو دسته سپاه که ذکر بهم افتادند و پای بادکانه خون از کمیدگیر گشاده و میدان جنگ پر از اجساد ایران شکسته آمد چنین معرکه از گشته دو سپاه مانند پشته گردید افغانان بواسطه کثرت توپخانه ایرانیان عزیمت هزیمت نمودند و ایرانیان تعاقب را دنبال کرده دسته گشته و جمعی بخاک و خون آغشته و گروهی با آب غرق گشته تا از هم دست کشیدند در این جنگ خونخوارانه سه هزار افغان و هزار افغر ایرانی کشته و بحساب آمد و قلعه خانه و برخی مهمات جنگ افغانان غنیمت ایرانیان شد در این وقت دسته از بیات ایرانی در طرف نقره پاسبانی و قراولی انطرف رود خانه کشیک می کشیدند چون گرد و غبار بالا گرفت و دنباله گردنمایان شد قراولان دانستند که افغانان روانفرار گذارده بجلوی آنها درآمده و مانع از عبور افغانان از هری رود شدند و ناچار شدند و گریبان گشته و در آب غرق شدند باقیه افغان گذشته و خود را بپای حصار هرات رسانیدند

ذکر جنگ طهماسب قلیخان نادر با هریان و هدف شدن خیمه گاه نادر

روز بعد طهماسب قلیخان نادر فرمانداد تا اردوگاه را از سر پل مالان گذرانیده بقریه یاگلان که در کنار پل واقع است اردوگاه زده و برجها باطراف آن بنا کردند و سرداران با طرف سپاه خویش سورچل و خندق مرتب کردند و این ترتیبات در مدت دو روز بپایان رسید در دوازدهم ذیقعده دلاور خان تامینی که نگهبانی اردو و شاطران و خورد و ساعر بر قرار بود و با سه هزار سوار جسور از اردوی نادر بیرون و مورد اشفاق و اغراق گردیده از افغانات غریبه روزی نادر هنگام عصر لشکر را پرده خود آمده از زن و سرد بشن و خفتان و خود در نموده و برای تماشای هرات بکوه مشک قلعه ای که مشرف بشهر ساخته شده بود برآمد که از انتوی تو چیان افغان از بروج و حصار هرات خیمه گاه

نادر را هدف ساخته و چند گلوله ما بواند اخته که کلاه مستف خیمه پاره و در جایگاه نادر مشابهی دیگر کرده گشت و خیمه و اطراف آن را مستغرق ساخت و این واقعه از غرایب اتفاقات بود که نادر جان به در برد و این وقت در سمت غربی کنار تل موسوم به نقاره بود و اردوگاه ایرانیان بود و در جانب جنوب هرات خیمه و خرگاه نادر افراشته شده بود و طرف شرقی کسی نبود نادر فرمانداد تا فوجی از سپاه با توپخانه از آب هری رود گذشته در مقابل قلعه کوخ در جانب شرقی هرات جای گیرشوند و راه عبور و مرور را بشهریان ببندند چون سپاه بحرکت درآمد طهماسب قلیخان نادر مامور شد که افغانان متعرض نشوند بحرکت درآمد و چون افغانان دانستند که سپاهی از ایرانیان برای تصرف طرف شرقی بحرکت آمده سیدال افغان با گروهی از دلاوران غیجایی و ابدالی بیرون آمدند و سر راه بر ایرانیان گرفته و آغاز جنگ کردند که ناگاه دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب و جناح یکباره از جای کنده شدند و آوازه بگیر و ببند بلند صدای توپ و تفنگ در میان جنگ از هر سو ولوله درافکند و دو لشکر قیامت اثر بهم درآویختند و خون کیدگر بریختند و ایرانیان راه بگشودند و بسمت شرقی هرات برسیدند و جای گیر کردیدند و پس از چندی روز مناسبت آنکه آنجا قلعه دور بود نادر آنرا نپسندید و خان که بمسافت یکفرسنگ تا هرات بود جای داد و باز هنگام عودت با افغانان تصادف نمود و مختصر جنگی نموده دفع شد و در شانزدهم دیگه سه هزار تن سوار جرار از جانب نادر مامور گردید که بطرف میمنه و چکچک توپی که از نواحی بلخ است رفته آنسامان را مامون نمایند و آنان رفته پس از چندی با بعضی از اشرار اوزبک و اسرای آنان و غنایم فراوان باردوی نادر بازگشت نمودند نیز در این اوقات محمد مومن بیک مروی که سابق نزد عبدالله خان حاکم بلخ بستان رفته بود کلکل نادر را دانسته به رشادت و انشکر را منحرف نماید مراجعت نموده و بعرض رسانید که عبدالله خان عازم شده بار بود که بین او و خدایار خان حاکم سنه مجادلت روست داده و در آغاز جنگ بضرب گلوله توپی معزش برگشته و گشت و مامورت او بعهده برادرش افتاد و بیک

ذکر مامور شدن سرکردگان به تسخیر فراه و جنگ امام وردی بیک با غلجائی و افغان و شکست امام وردی

در این وقت محمد سلطان مروی چنانچه اشارت شد مامور فراه بود و پس از کشته شدن مصطفی و تصرف نمودن قلعه خاش و کده در همانجا مانده بود که از جانب طهماسب قلیخان نادر امام وردی بیک سارو لیو باشی الکلو مه کرمان با دلیران سیستان مامور فراه شدند که بر سه تن متفق با سواران خویش محاصرت و تسخیر فراه کمر خدمت در میان بندند و ابراهیم خان ظهیر الدوله نیز با قشون موجوده خویش از راه طبس کیلکی بفراه آمد و با دلیران در فتح فراه مشارکت نماید و همچنین امر شده بود که فوجی از سپاهیان امام وردی بیک بتاخت کرشک و سبت که از نواحی قلعه هاروه روند و آنان مدان سمت متوجه شدند و قلعه سبت را محاصرت و مستعرف و قلعه کیا را مقبول و اموالشان منهوب نمودند در این بین جمعی از افغانان غلجائی بسرکردگی ماروخان افغان مابی که در ایام سلطنت شاه اشرف حکمران لار بود بمدافعت و محاربت برخاسته و جمعی از طرفین کشته و ایرانیان راه فراه پیش گرفته و نزد امام وردی بیک رسیده حال و تمامی العرض عرضه داشتند در این وقت خبر رسید که ابراهیم خان ظهیر الدوله بواسطه طغیان رتخانهای کوکلان آمدنش موقوف و عازم

دهمرآنان گردیده است و بجای او اسماعیل سلطان خزینه و علی قلی بیک سپاه بسیار بمعاونت امام وردی بیک
برقرار شده و اندکحسابی فتحان نادر فرستاده بود که امام وردی تا رسیدن سران سپاه اقدام بجنگ ابدالی
و محاصرت ننماید لیکن امام وردی بیک بخلاف فرمان نادری دانقاری بر نوکه تا قراباغ کمتر سنگ و نیم مسافت راه
پیش رفته و انجا با لشکر خود چون علی مردان خان بیدار ذوالفقار خان ابدالی حاکم فراه از نزدیک شدن امام وردی
بیک خبردار گردیده با افغانان فراه انجای جنبیده و در والی شمالی کوه فراه رده سپاه با ایرانیان گرفت و جنگ شدتی نمود
و آن گیرودار محمد سلطان مروی با سر کرده قشقولیان کرمانی کشته و خاک و خون افشه شده و بدین منوال تا سه روز نایره
جنگ و جدال اشتعال داشت تا روز سوم قشون کمک ایرانیان برسید و افغانان دست کشیده بقلعه فراه رفتند
و چون حسابی فتحان نادر از کشته شدن دو سر کرده خبر یافت امام وردی بیک را از نیابت کرمان عزل و سارو تقی
نبوار شارت بسیار نواخت همچنین اسماعیل خان پسر ابراهیم خان استاجلو و سردار سلطان قراجه لو را با فوجی بطرف
اسفزار روانه نموده بودند آنان نیز شهر اسفزار را محاصرت کرده پس از زد و خورد بسیار بار دوی نادر عودت کردند و این
سال بدون نتیجه کاری بانجام رسید

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و اتفاق ذوالفقار خان و افغانان با جنگ و طرح مصالحت بین

در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم این سال ذوالفقار خان ابدالی مجلسی با شکوه آراست و عموم سران و بزرگان طوایف
مختلفه افغان را بخواست و شرحی از فحشات استقلال بخواند و از فواید جنگ و رشادت مندی و شجاعت رانده و
در اثبات قدره و قوت قلب و اتحاد و اتفاق مجلی بر شمرد و همه حاضرین گفتند تا ما را جان در بدن و روان در تن
باشد و جنگ و جدال مردانه و خاکسار نمودن دشمن استوار و برقرار باشیم آنگاه جمعیتین در های قلعه بر داشته
و بگل باسلاح رزم از آب هری رود گذشته با قزلباشان قشون نادری نبرد و خورد را آغاز نهادند حسابی فتحان
نادر بعادت همه روزه که بامداد از بخت برفراز پشته برآمده اطراف را تماشا میکرد چون بهم افغان سپاهیان
را از دور دیده بجانبی فرود آمده و سوار گردیده و لشکر بانها بنیت جنبش داده و خود را بدان مکان رسانیده و دسته افغانها
که از جانب شرقی بر سر آنان تاخته و جنگ در گیر شده سپاه افغان را بهزیمت گذارده و هنگام عبور از رودخانه
اسب ذوالفقار خان در آب بلغطیده و ذوالفقار خان بحالتی از آب خود را بکنار کشانیده و اسبش بازین و لجام
بدست ایرانیان افتاده و در این وقت بواسطه قلت نمک در خمارات چندین گرخ رفته و چند بار نمک سیاه رده
چون ایرانیان دانستند نمک آنان را دور نموده و پراکنده ساختند نیز سیدال افغان که از جانب شاه حسین
غلجائی بانبه سرداری معاونت ذوالفقار خان آمده بود و چهار ماه از مدت محاصرت هرات گذشته بود و جمعی
از همراهانش کشته و ناخوش احوال شده بودند عازم عودت بطرف قندهار گردیده و در شب غره صفر که تاریکی
شب عالم را فرو گرفته بود با باقی قندهاریان از خمارات رهسپار قندهار شد در این وقت چون تا دیر بواسطه
محاصرت کار بر مردم هرات سخت شده بود پس از مشاورت چندین نزد الله یار خان ابدالی که در اردوی
نادر بود آمده تقاضای مسالمت و مصالحت نگذارند که خانواری مقرره را از طایفه ابدالی و غیره حاضر نکند که بدهند

نادر حاضر بهیا گردند و سوران رفته و بعد پشیمان گشته زیرا خبر رسید بازغدها بازجانب شاه حسین غلجایی ملک
خواهد رسید لیکن چون کذب این خبر بوضوح پیوست بزرگان هرات متفق در کار مصالحت شدند و پنج نفر ایشان
چندین تن از بزرگان طایفه ابدالی بیرون شد بلشکر نادر آمدند و گفتند که ما رضا جابت خود بهیر کرده ایم تعهد
داریم الله یارخان ابدالی که در اردوی نادر است با عزت و حکومت مابرقرار شود و حساب قلیچان نادر بواسطه طول
زمان و تعدی عثمانیها در سایر نقاط ایران و بخیری از شاه طهماسب ثانی صفوی در اصفهان تن بصلح و مسالمت
دهاد و منشور حکمرانی هرات بنام الله یارخان نگاشت و او را بخجالت گران محبت مخلع داشت الله یارخان در روز
بعد هر صفر بهرات در شد و بامور حکمرانی خویش رسیدگی نمود و در روز بیستم با سه صد تن از علما و مشایخ و سادات هرات
که از پنج دوازده تن بودند بارد وی نادر آمد و هدایای شایسته و پیشکشهای کثیره گذرانیدند و قرار دادند تا دو نفر خان و برادرش
احمد خان روانه فراه گشته و در آنجا منزوی و خانه نشین شدند و الله یارخان با همراهان خود عودت بهرات نمود و بنوا ساس
صلح و مسالمت و آشتی و مرافقت محکم گردیده بود که خبر رسید چهل هزار تن افغان غلجایی بسرداری ابدالی فراه میرسند طهماسب
قلیچان نادر که عزم جبل داشت متوقف گشت تا به بیند افغانان را دیگر چه خیالی در سر بوده است الله یارخان
با بعضی بزرگان از شنیدن این خبر وحشت اثر پریشان حال گردیده بارد وی نادر آمدند و از این اظهار تضرر نمودند نادر
گفت چون افغانان امید روز خیالی از نبوده و همه دم را مخالفت و پیمان شکنی نموده و بر بسا و بزرگان خود اعتماری
ندارند باید عبد الغنی خان و چند تن دیگر در اردوی نادری بمانند الله خان قبول نموده و بهرات عودت کرد پس از رفتن
او خبر رسید که دو نفر خان و برادرش احمد خان با سیصد تن افغان پس از ورود بمکانهای متفق گردیده و افغانهای اسفراز
را گوچانیده و بغزاه روانه داشته طهماسب قلیچان نادر چون این خبر بشنفت سخت برآشفت و یوسف خان بارکزائی
گفت بان قلعه هرات بشتاب و الله یارخان و سایر روسای ملت و زعمای طایفه را بگو اینکونه عهد شکنی
و خلاف روی تباهی حال و پریشانی احوال افغانان خواهد بود یوسف بهرات رفته و مراجعت نموده خبر آورد که
کنون الله یارخان نیز خود سلسله جنبان نفاق و عهد شکنی گردیده و با سایرین رایت مخالفت و مخاصمت برافراشته
و مستعد جدال و همهای مقاتلت و محاصمت است نادر چون این اخبار بشنید چون شیر خشمگین بغرید و قشون
را فرمان داد تا آماده حرب و جدال و همهای کارزار و قتال شوند و عبد الغنی خان و سایرین را محکما تحت مراقبت
داشتند و این وقت چون از هر سو افغانان بمعاونت الله یارخان ابدالی رسیدند سخت قوی بال و مرفه حال
شده و آماده بکار گردیده و بخشت بتعمیر بروج و حصار پرداخته و اسبابها که از ضرب کلاه توپها و ما یحتاج بود
بروی سباخت و جمعیر القابله سفید فرستاده و کرد و میرابسوی با دغیس روانه نمود و موسی خانی را با جمعی
بطرف بامیان و سایات فرستاده و روندگان در هر جا با قرنباشها دراویخته و پس از خونریزی عودت کردند

ذکر جنگ الله یارخان ابدالی با طهماسب قلیچان نادر و وقوع خونریزیهای متفرقه و او بقبضه اقتدار ایران آمدن آن

در روز چهاردهم ربیع الاول الله یارخان ابدالی در روبنده کاوشیر طرح حرب افکنده و پس از مختصر زد و خوردی رو
سیاه عدا شده و در سیاه و شان و در کبران جنب هریرود و طرف ماهیستان فرقه از ایرانیان و دسته از افغانان

دست و گریبان شده و بدون نتیجه از هم جدا گشتند طهماسب قلیخان نادر چون میدانست زنان و فرزندان امیر
یارخان منوز در مارو چاق میشند جمعیرا فرستاد تا آنان را از ارک بیرون آورده و محفوظ داشتند در روز بیست و یکم ربیع الثانی
فوجی از بعد از افغانان متوجه کبوترخان شده و تا غروب آفتاب با فوجی از ایرانیان مشت و گریبان بودند و غلبه
منزم شده بحصاری که نزدیک کبوترخان بود پناهنده شدند و ایرانیان آنگاه از فرو گرفتن محاصرت نموده و تا
صبح طرفین آسوده بودند بامداد آن قبل از طلیعه آفتاب نادر با فوجی از سپاه بدانجا بت شتافت امیر یارخان
چون این خبر دریافت او نیز بجد و مجهود بن آمد و تا شام در سپاه کینه خواه با هم در جنگ و جدال بودند چون
تاریکی حایل گشت هر دو لشکر از خود شتافتند و روز بعد نادر فرماندار و تا عبد الغنی خان و سایر روسای افغانیکه
در اردوی نادر محبوس بودند حاضر ساخته شد و سرهای افغانیکه در این چند روز پس از برقراری امیر یارخان امارت
بحکومت هرات بدست ایرانیان کشته شده بودند و عبارت از هزار و سه صد سر بود او آنها را بنشانان داده
و نادر شرحی از غلبه شکستی امیر یارخان و دلیران بر شمرده و باز آنها را فرمانداد تا بجایگاه خویشان بروند در این وقت
خبر رسید که شیر محمد و اشرف سلطنت و امیر یارخان از هرات بطرف او بر گشته اند و شیر از خارج قلعه
او بکمین بوده و صبحگاهان که از قلعه بیرون آمده اند تقلبه رخته اند و اسماعیل خان حافظ او به را با همراهانش
بقتل رسانیده اند و تمامی ذخایر و مهمات قلعه را متصرف گشته اند و پس از شنیدن این واقعه فوجی از سوار از
نفرستاد تا او به را باز متصرف شوند و شیر محمد و امیر یارخان بقتل رسانیده در این وقت در ویش علیخان هزاره که در قلعه
مران سرخوابت برداشته بود با افغانان قندهاری متفق شده بود و ایرانیان بگرفتن و آوردن او مامور شده
بودند او را با اردوی نادر حاضر ساخته و بگرفتار کشته بر افراشتند

ذکر آمدن شیخ الاسلام نزد طهماسب قلیخان نادر و فرستادن امرای افغانان نزد امیر یارخان و باز جنگ بین ایرانیان و افغانان و شدت محاصرت هرات و فتحعلی و سعی کار او و قلعه در هرات و فتح او به دست ابراهیم خان ظهیر الدوله

در این سبب امیر یارخان بدان شیخ الاسلام هرات را که یکی از بزرگان بدرگاه طهماسب قلیخان نادر فرستاد
و خواهش کرد که نادر زنان و فرزندان او را با افغانانیکه در جنگ قلعه او به گرفتار شده اند بهرات بفرستد
و متعهد میشود که پس از اطلاق اسیران خود نخبه از جمعی از بزرگان با دوی نادر آمده و راه اطاعت و متابعت سپارد
طهماسب قلیخان نادر مسئول او را اجابت فرموده و عاملی گرشماز را مرخص نمود چون زن امیر یارخان نزد او برسید
پی آمدن او را دانسته و از اندیشه و مسالمت و مرافقت منصرف گردید نادر در روز چهارده سم رجب با فوجی متوجه
گازرگاه و هرات شد امیر یارخان نیز با فوجی از سپاهیان بین تخت سفر و گازرگاه میدان جنگ بساخت
و جنگ سختی در گیر شد و جمعی از طرفین کشته شدند و در اثنای معرکه حمزه سلطان قزلباشی که در زمان یعقوب شدن
امیر یارخان بحکمرانی هرات او نیز از جانب نادر بعنوان نایب الحکومه گی معین شده بود گرفتار ایرانیان گردید
چون بحضور نادر او را بردند بعرض رسانید که چون یک از دروازه های سپزوار بمن است اگر از کشتن من درگذرید شما بگام

دروازهٔ سپرد و بخود را بکشایم و عساکر نادری را راه نمایم باکس فرستاده و پیام داد هم نادر را بکشاینده در شب بیستم رجب امان خان قوللرآقاسی به نشانهٔ حمزه سلطان متوجه دروازه شد و اصلان خان را بر واقعت او خبر یافت و با جمعی از جانبازان مستحفظین همان دروازه شتافت و چون امان را آنجا نیافت با او بجنگ درآمده و او را کشت نادر چون از کشته شدن امان خبر یافت فرمانداد تا سراپردهٔ حمزه سلطان را برداشتند پس ازین طهماسب قلیخان نادر از اطراف شرق و جنوب و شمال قلاع کوچک بنیان نمود و در هریک تیراندازان و تفنگچیان بگماشت و بر شدت و حدت محاصرت هرات بیفزود در هرات آتش قحطی و سختی زبانه کشیدن گرفت و سکنهٔ بیچارهٔ آن گرفتار بلای گرسنگی و ستوه آمده شدند ناچار تن بصلح و مسالمت دراندند و چندتن از علما و مشایخ را بعنوان شفاعت و وساطت در اردوی نادر فرستادند و قرار صلح و امان دادن و محفوظ ماندن دادند طهماسب قلیخان نادر امانزا اطمینان نبخشید و آنجا بهرات برگشته نوید خوشی دادند و در روز بعد تمامی دروازه را بگشادند و تمامی افغانان مستحفظ از دروازه ها بیرون شده بطرف دهات و قصبه ها و منازل خود رفتند واله یارخان و خواص او مشغول غنایمات نادری گشته بطرف طالقان روانه شدند و از هرجهتی و سمتی از بندای خاک مشهد تا انتهای خاک سیستان بجمعیت افغانان تعلق نمود و تمامی اطراف حرکت میدادند و پرچم سلطان حاکم سابق عالم را بانگلرانی هرات برقرار نمود و در عشر ماه رمضان بشهر هرات وارد گردید طبقات مردم را بر احترام و اشفاقت خویش خرسند داشت در این وقت نامه رسید که ابراهیم خان ظهیر الدوله که ما در فتح قزوین بود انتشار یافت پس از کوشش و کشش بسیار فرو گرفت و هزار و چهارصد تن از افغانان آنجا کشته شدند و بر اثر این فتح شاه حسین ازقه با جمعیت معاونت مردم قزوین فرستاد و طهماسب قلیخان نادر فرمانداد تا طهماسب بیک جلایر چغی باشی با فوجی از ایرانیان روانه قزوین شده که اگر افغانان قزوین را بگذارند فسا ایران برسند معاونت نمایند و اگر کسی نرسید از راه جاده کلم الدین و پایات تباخت و تاراج طالقان بلوچ مشغول باشند در این وقت چند رسولان چرب زبان با تحف شایان از جانب شاه حسین غیاثی برسیدند و نامهٔ مودت ختامه او را پیش کشیدند تا لختی از نظر فارغ گردانیده و معلوم شد کسی از قندهار بسیار فراوان بر ابرانیان نرفته و اقتشارات مشهوره بی اساس بوده بنابر است طهماسب قلیخان رسولان را نواخت و با احسانات موفوره مسرور ساخت و ازین اطراف اعتماد بر داد و فسا ایران از فتح هرات چون خبر یافتند عزم قزوین بکردند و اموال و اثقال خود را در قریهٔ سبزی بار کرده آهنگ شدن بر نمودند و ایرانیان خبر یافته از بهر غنایم و نهبا شان شتافته و این بن جمعی از دو سو کشته کشته و قلعه فراه را گرفتند و الامر و نواحی اختصاص ابراهیم خان درآمد و ابراهیم خان ظهیر الدوله پس از انتظام امور راه هرات برگرفت بدرگاه برادر شتافت و نادر در روز نوزدهم رمضان البیرد گردش هرات در حرکت آمده و مواقع مخصوصهٔ شهر را تماشا نمود و عصر را با آنگاه خویش بود و در این وقت از اصفهان خبر رسید که شاه طهماسب ثانی با عثمانی در صحاب نادر جنگ نموده و شکست فاحشی خورده و طهماسب قلیخان نادر سخت برآشفت و ایلچی تیزپی با سلامبول و رسولی بسک عثمان با صفهان فرستاده و از جنگ و صلح با عثمانی استماع نمود

وقایع جهان و جهانیان

ذکر جشن نوروزی گرفتن نادر و کوچ دادن ازبک نازا ببلاد خراسان

در این وقت عید نوروز کیانی چون برسید داود قارن بار از جبت و دوم ماه رمضان بود طهماسب قلیخان نادر بر سریر سلطنت ایران و شاهنشاهان کیان سریر آرا و بادشاهی سزاوار و عموم بزرگان و سران سپاه را بخانه داد و هزار دست جامه مخلعه زرتاب و زربفت هزارگان و سرهنگان بخشود و از زر مسکوک انتهار انهر منه دختر سنه فرمود و چون جشن نوروزی بسر آمد اردوی نادری از چمالان مانند سیلی خروشان در حرکت آمد و چنگیز گیزان فرو آمده ماوردانجا اسمعیل خان خزر را بایالت و امارت قراباغ تا قارص برقرار فرمود و اسمعیل خان کفری پسر پیش سالار را که در جنگ داود جانی داشت بگلگرانی اسفراز برقرار نمود و طهماسب بیک جلایر را بگلگرانی محال رازو جیقان برگماشت و امر فرمود که گروهی از اتفاقان ملازم رکاب نادری باشند و سه هزار تن از ایلات و عشایر ارمنیه قپچاق کوچانیده و مقامی بخارم و نایب بحکومت بنی خود او تعیین فرمود که در معاملت و معاونت کلیدگیر یار و مددکار باشند و از حدود و ثغور خویش دفع تجاوز نمایند پس از اتفاق مهام در روز بیست و ششم ذیحجه حرکت کرده بمشهد رسید

ذکر حرب شاه طهماسب ثانی با عثمانی و شکست او و عزل ناوه مصابیب عثمانی و اقتدار بکوات در مصر

هم در این سال چنانچه اشارت شد شاه طهماسب ثانی با چهل هزار سوار و چندین توپ چی آتش بار با سپاه عثمانی در حوالی همدان بجنگید و شکست سختی بدو عثمانیان داد این حرب عظیم بسیار رایفشده و چون خبر فتح عساکر عثمانی باسلامبول رسید سلطان عثمانی شاه را خاطر گردیده و سفیر را اجازت نمودند و حصول معاهدت که عبارت از بست حصن بوبین و بستن دروازه تمامی شهرها نیکنار گرفته بود از مصرف عثمانی درآمد و چون در همه این خبر بشاه طهماسب قلیخان نادر رسید خشمگین گردید و از این مصالحت و معاهدت سر باز زد و شاه طهماسب ثانی مخالفت که مقتضای سن و سران خراسان نیز در این مصالحت شرط بود و فضا بحال فتح شاه طهماسب ثانی افتاد و نیز در این مصر سه تن از بکوات مانند ابراهیم بیک قطامش و علی بیک دمیاطی و علی بیک کبیر و مدتی جهت جمع آوری انتظامات و مساعدات و محاربات برقرار بود و الحق تا زمان مصر از چنگال ناخوشی و بلای قحطی خلاص شده بود باز گرفتار بلای جانسوزی و بلیت خوابی بکوات مصر بود

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و حرکت نادر از خراسان بعزم اصفهان و تدمیر او در خلع شاه طهماسب ثانی و نصب شاهزاده عباس میرزا و حرب او با عثمانی و شکست او و باز حرب و غلبه او بر عثمانی

در این سال طهماسب قلیخان نادر چون خاطر از کار خراسان و تعیین حکام آنسامان بپرداخت و رایات حرکت بجانب اصفهان از مشهد برافراشت چون بکوالی کوه ملجان رسید بخاطر خویش گذرانید که بشارت حالیه که بهرات و اطراف و بشیر خراسان و افغانستان مطیع گشته اند شاه را نیز تصرف شود و حکمرانش شاه حسین تخت قرمانی آید پس فرمان داد تا طهماسب قلیخان جلایر از اسفراز با سواران موجود بهرات رود و از هرات باتفاق سر محمد خان بیگلربیگی هرات هر کب باستشهار تن مراسم تشریف زن از ظرایف و عشایر اطراف که جمعا دوازده هزار تن سوار جرار شود بطرف قندهار حرکت نمایند و آن شهر را فروگرفته و قندهار را نیز مطیع سازند طهماسب قلیخان جلایر

برحسب فرمان همراه رسید که متعاقب آن فرمان ثانوی نادر رسید که طهماسب قلیخان جلایر با بکام فراوه قزوین و سایر
باشش هزار کس بنشیخی بایه بخناج استعجال بهمدان رفته و بموکب نادری ملحق گردند و پسر محمد خان بایستی شهاباشش هزار
مرد شمشیرزن متوجه قشلاق گردد و این ماموریت را بخوبی بپایان برد طهماسب قلیخان بلوار برحسب فرمان متوجه عراق
شده و در جنگ با عثمانی رشادتها نموده و پس از اتمام جنگ ایران با عثمانی از شاهی عازم رات شده و فتحی خان ایدالی
نیز حسب الامر نادر با طی شده فسه مان یافشه که تمکی در رات باشند تا فرمان ثانوی برسد و پسر محمد خان ملاحظه
جنگ نادر با عثمانی و خوف از انعکاسش خراسان در رات توقف نمود همدرین سال طهماسب قلیخان نادر بر
حسب خواهش خویش در اوایل ربیع الاول با توپ و تفنگ بسیار بهزار جریب اصفهان وارد گردید و شاه طهماسب صفوی
او را درین سفر و شب را بضیافت نادر مهمان و همه گونه اسباب عیش و نوش چون فراهم بود شاه طهماسب
ثانی مست لایعقل در افتاد و با شاه بدی مسکین موی آفتاب روی محمد ولی بیک نادر گفت اسباب رزم
نموده با سران سپاه و نزدیکان درگاه را بخواست و شاهرا در انجا بحالت در انجا بحالت کرده بدان گروه سمود و گفت
چنین شخصی که میتواند سلطنت و مملکت داری نماید بهتر با او خلع شاه طهماسب ثانی همداستان شده صبح
شاه طهماسب را خلع کرده و سلطنت را با سم عباس میرزا طفل هشت ماهه شاه طهماسب نموده و شاه طهماسب را
با جرم سرای او از راه یزد روانه مشهد نمود و اسیری که از عثمانیها دارد و داشت با مختصر نامه نزد سلطان عثمانی
فرستاد که چون تصرف از ایران نموده اید یا واگذارید ما میتوقع جنگ باشید انگاه با سپاهی فراوان و توپهای
گران از اصفهان حرکت بجهت جنگ با عثمانی نموده در بغداد اسکنت فاحشی یافت و از بغداد همدان شتافت
و بجمع سپاه و تهیه و تجهیز کار پرداخت و باز رایت جنگ بجانب بغداد برافراشته مقدم در کنار آب دیاله شت
فرستگی ذیاب ماوزلو با پاشا بجنگیدند و او را منهزم ساخت سپس بشهر کرکوک پرداخت و آنجا را متصرف
شده و بعد با عمش پاشا بجنگیدند و او را بقتل رسانید و آنگاه بشهر موصل رفته و بعد از محاصره و کوچه و شکست پرداخت
و آنجا را مسخر ساخت و چون خبر فتوحات او با سلامبول رسید سلطان محمود خان عثمانی خواهان صلح گردید
و احمد پاشا والی بغداد را واسطه شده و معاهدت و مصالحت را سرانجام داد و نادر از عراق عرب عازم قلع قمع
پسر محمد خان بلوچ شده پس از دفع او بشیراز وارد گردید

ذکر اقدامات وزرای محمد شاه هندی در هندوستان و اختلاف بین نکوات در مصر

هم در امسال محمد شاه گورکانی در تخت سلطنت دهلی برقرار بود و کلیه امور مملکت وزراء و درباریان
بدانش گردش مینمود و بیشتر از صاحب نفوذان آصف جاه بود و نیز در این سال بین نکوات مصر غلبه و
غلبت تمام ارتفاع یافت و حاکمیت ابراهیم کیخیا و رضوان بک بنشسته بودند نیز در این سال کشتار
نفوس بهزار در مشهد و سی و دو هزار در بغداد و سایر بلاد ان اقطار ایستیلا یافت

سلاطین افشاریه که بای تخت شان کلات و مشهد بود هشت تن بوده اند و مدت سلطنت شان حقیقتا شانزده سال و مجازا هشتاد سال و اولشان نادر شاه

ذکر افشار و اخر شان نادر میرزا پسر شاهرخ میرزا بود که بحکم شجاعلی شاه قاجار کشته گشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۲ و منظمات نادرشاه نایب السلطنه در بلاد ایران

در این اوقات نادرشاه نایب السلطنه عباس میرزا ابن شاه طهماسب ثانی چون دیشپر از فراغت حاصل کرد متوجه اصفهان شده و در راه شنید خداوند پسری بر شاهزاده میرزا فرزندش از بطن فاطمه سلطان بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی عنایت نموده، ناگاه باصفهان وارد گردید و پس از تنظیم و تنسیق از اصفهان متوجه همدان و از انجا به سنجد و سفان وارد بیل و فتح شیروان شده و پس از فتح شیروان شماخی را نیز در اینجا چنانچه اشارت شد طهماسب قلیخان جلایر سردار خود را با دوازده هزار تن سوار جرار بطرف خراسان و هرات روانه نموده که از انجا بطرف قندهار حرکت نماید و آنشهر را نیز ضمیمه متصرفات نادری نماید ناگاه نادر متوجه داغستان و گرجستان و سایر نقاط قفقازیه گردیده و سر کشان را مطیع ساخت هم در این اوقات بین فرانسه و انگلیس غبار نفاق بالا گرفت و شدت پیدا کرده و نایره جنگ اشتعال یافت و دولت روس هم با دولت انگلیس متحد شده و بکلی از ایران منصرف نموده بود و تخلیه نموده و دولت عثمانی نیز بکلی آتش عداوت را خاموش و فرو نشانده بود تقویت روسها در لستان تخت سلطنت برآمد

ذکر وقایع سنه ۱۱۴۳ و آمدن تمامی بزرگان ایران در صحرای مغان بامر طهماسب قلیخان نادر و مذاکرات درباره انتخاب پادشاه و ملبوس نادرشاه و افشار تخت سلطنت ایران

در این سال طهماسب قلیخان نادر اوامر و فرامین بجمیع حکام و امراء و روسا و بزرگان فرستاده و آنها را بصحرای مغان حاضر ساخت و پس از اجتماع خلق او را از هر گروه که نظرش گاه جانب و صلح کرده و شده نادر مجلسی آراستن بایست ناگاه بیاخاست و گفت من چندین سال مساعی جمیله دولت و ملت خواهانه نمودم و محنت بسیار از افغان و عثمانی و روس متحمل شدم و بدفع سرکشان و فتنه جویان پرداختم اکنون سر تا سر ایران امنیت و رفاهیت فرو گرفته و شاه طهماسب ثانی و فرزندش شاهزاده عباس میرزا زنده میباشد هر که را میخواهید بسلطنت ایران بردارید که من دیگر خسته شدم حاضرین همگی متفق و متحد گفتند خون ایران از ضرب حسام خون آشام و ابدی نیروی نادر از بیگانه تهی و مصفی شد، سلطنت حق تست نادر ابتدا طفره بسیاری نموده تعاقد و زیاده از حد قبول نمود و شرح آنرا اختلافات مذهبی برداشته شود ناگاه بحث کسان و اورنگ پادشاهان ایران برآمد و نادر قبل از جلوس بتخت سلطنت ایران و نایب السلطنه بودنش نقش نگین این شعر بود (لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار) نادر عصر م نظف حق غلام هشت و چهار، پس از جلوسش او بای از شعر این شعر را در تاریخ جلوسش برشته نظم کشیده که ماده تاریخ جلوسش بود (برمزید شاهان رشاهی طبع) تاریخ انجر خمایه و نگته سنجان این قسم نگاشته لاخیر فما وقع) و سجع مهر او این ابیات زینت داوند (سکه بزر کرد بنام سلطنت راد جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان) و نیز این شعر بود (گشت سلطان سلاطین جهان شاه شاهان نادر گیتی ستان) نادرشاه روز پنجشنبه بست و چهارم شوال جلوس نمود آنگاه رضا قلی میرزا فرزند ارشد خود را بگلمرانی خراسان مامور داشت و پیشکاری او را طهماسب قلیخان جلایر عنایت فرمود

وفرمانداد تا سپاهی لایق بحمایت گوشه‌ای علی مردان خان حاکم اندخود حرکت نماید و با با خان چاوشلو انجکرانی
هرات کاشت واطمینان چندی به بار روس و عثمانی و ترکستان و هندوستان محض اخبار جلوس خویش روانه
داشت آنگاه نادرشاه در دوم ذیحجه این سال از صحرای مغان بعزم شیخ شد به اطراف قزوین حرکت آمد و از انجا
باصفهان روانه شد و چون طوایف بختیاری سر مخالفت داشتند حکم کرده بود تا آنرا مطیع ساخت و پس از تنظیم
بختیاری با سپاهی بسیار و توپهای آتش بار آهنگ کرمان نموده چون بکرمان رسید دسته را برای سرکوبی بلوچها
بسلوچستان فرستاد

ذکر عقد مصالحت بین دولتین فرانسه و اطریش و استقلال جزیره کرس ایتالیا

نیز در این سال که مقارن سنه ۱۱۵۱ هزار و صد و پنجاه و یک هجری بود پس از کشتار و کشتهای بسیار بین
دولتین فرانسه و اطریش عقد مسالمت و مصالحت بسته گردید و مردم جزیره کرس فک ایتالیا بعد از فترتی
کشور خود را باز یافتند و تمامی جزیره خود را از ایتالیا شستند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۲ رسیدن نادرشاه افشار بقلعه کرشک افغانستان و فرستادن سرداران خود را با طراف تسخیر بلاد و بشیخون زدن شاه حسین غلجائی بقشون نادر

در این سال نادرشاه افشار در هجدهم شوال بقلعه کرشک رسید و این قلعه را فرو گرفت قلعه کیان بمدافعت
بر داختند و قشون نادر پس از هجمات پیاپی و کاوله اندازی عاقبت آنرا مسخر ساختند در اینجا نادرشاه توقف
فرمود تا سپاهیان ایران با سرداران او نزدیک هشتاد هزار سواره و پیاده برسیدند بخیال اینکه یک
فرقه که منصب نظارت بتویات (آغاباشی) داشت او با جرمسرای نادری در سعیدان مانده بود پس از تسخیر
قلعه کرشک و اجتماع سپاه نادرشاه کلب علی خان افشار پسر با علی بیک انجکرانی هزاره حایت و زمین داور
مقرر نمود و فوجها را مامور فتح قلعه لست نمود آنگاه خود با سپاه رزم خواه از جای بجنبید و از آب هیرمند عبور نمود
و عازم شاه معتمود شد و آنجا را بواسطه رسیدن موسم سرما قشلاق ساخت و بجمع سیورسات و تکمیل سلاح
و غیره پرداخت و چون شاه حسین غلجائی از رسیدن قشون ایران باخبر گردید ما توانست در اطراف آنسامان
قندهار هیچ ذخیره و غله یافت میکردید بسوزانید نادرشاه ناچار از شاه معتمود کسان بجهت آوردن سیورسات
و علوفه و اذوقه بطرف هزاره حایت فرستاد و پس از دوازده روز توقف رایش بحرکت تعلق گرفت و با خندق
مقابل مزار بابا رسیدگاه افکند چون شاه حسین غلجائی گاه از وضع فرود گاه سپاه نادرشاه آگهی یافت بحفظ
و حراست شهر قندهار پرداخت و در برج و حصار و مواضع مخصوصه افغانان را بسلاح ناریه منشانید و مسلم
شد که در همان شب اول لشکر نادرشاه بشبیخون آورد لذا چون ناسپی از شب گذشت و تاریکی آشکار
گشت دسته از دلاوران افغانرا برگزید و از گذرگاه آب همچون سیل خروشان خود را بساقه اردوگاه نادر زد
و مانند هادی شتابان از اسطرف اردو بیرون شد ما ایرانیان چون جمعیتشان بسیار بود خود را نباخته افغانان
را تعاقب کردند از طرفین اندک جمعیتی کشته و مجروح شدند و صبح معلوم شد این کار افغانان بوده است روز

بعد نادرشاه بهندوستان طغیان آب رود خانه جون توجه کرد که شاید وقتی آب طغیان نماید وارد دهکاه را غرق سازد و سپاه را غرق ساز و سوار کرده و اطراف و اکناف را نظر وقت بگذرانید عاقبت برابر قلعه کرکران که تا قندهار دو فرسنگ مسافت داشت جایی وسیع معین نمود و سپاه را بدانجا نقل داد و در سمت شرقی اردو افراشتند افغانان چون حرکت ایرانیان را بدینوضع مشاهده کردند

ذکر برپا داشتن جشن نوروز فیروزگیانی نادرشاه در ظاهر قندهار و خلعت بخشیدن او بسران سپاه و رفتن او بجانب قلات و گرفتار شدن سیدال افغان و مقتول گردیدن او

در این وقت ماه حوت بسر رسیده آفتاب جهان تاب در برج حمل نقل شد و وقت برپا داشتن جشن فرخنده عید نوروز فیروز رسید که مقارن مانوزدهم دقیقه این سال بود نادرشاه افشار برحسب عادات و مراسم شاهان کیان و خسروان باستان ایران جشنی باستانی و احتفالی خسروانی در ظاهر قندهار برگرفت و تمامی سران سپاه و بزرگان درگاه را حاضر ساخت و خود با تاجی مرصع و جامه مکلل برنجی زرنامزد و قیام نمود تمامیرا بخلوع فاخره و جواهر کثیره بنواخت و خوان ملوکانه گسترد و انواع طعامها و اغذیه های معطر رنگارنگ بحاضرین داد و ما شبه روز بساط نشاط و سور و ساز و عود و نواز گسترده بود و پس از پایان یافتن جشن نوروزی مقدم فتحعلیخان افشار چرخچی باشیرا با فوجی از سپاه رزمخواه مامور قلات نمود و از اتفاقات پس از سه روز فتحعلیخان یکصد تن از افغانان دامغوفنده را اسیر و او را خدمت نادرشاه آورد و او را محض حفظ جان بعرض رسانید که شاه حسین غلجایی از رفتن فتحعلیخان چون خبر یافت سیدال افغان را با چهار هزار سوار افغان در تنیه سبی بجانب قلات و محافظت آنجا فرستاد و نادرشاه محض شنیدن این خبر با دسته از سواران جرار رکابش الملقب رکنان خود را از شهر صف کبد را نید از انسوی فتحعلیخان با طمینان تمام طی طریق نموده بود و بدامنه کوهی رسیده سپاه شده با همراهان خود بخواب رفته بود که سیدال بر سر او رسیده و بدستبرد آن بود که از چهار طرف او را احاطه کرده نابود سازد که سحاب او او بر رسید و جنگ در انداخت و افغانان را متفرق ساخت سیدال با معدودی در نهایت شتاب و اضطراب خود را بقلات رسانید و در آنجا متحصن گشت نادرشاه خود با چندتن عودت داده و کاه خویش فرمود و اسیر افغانی را مالی بی اندازه بخشود و آنگاه در مشتهر دیجه اردو در الجل (سرخ شیر) که حالیه مشهور بنادرآباد است نقل نموده و در اندیشه ساختن شهری در آنجا فرو رفت از آنشهر محتوی بازار طولانی و مسجد گاردانسر و حمام و خیابانها و عمارات رفیعه و جاده ها و سیصد و چهار سو و آب انبار و غیره ما شبه و نیز آب (تورنوک) را نیز آورده از میانه او گذرانید بدین طرز اندیشه هندسان و معماران و بنایان بسیاری نخواست و چنین بنای عظیمی را آغاز کرد و چندین از سرداران و متفرقه را مامور عمارتی فرمود در این وقت اشرف سلطان که یک از بزرگان غلجایی بود از قلعه کریشه پناه بنادرشاه آورد و چون معلوم شد که مدران او همیشه از سران و بزرگان و حکمرانان غلجایی بوده اند نادرشاه در حق او اشفاقات شاهانه نموده و پس آمدن او خبر رسید که گروهی از افغانان غلجایی بعزم دستبرد تا کنار رود آب ارغنداب خود را رسانیده نادرشاه فوجی از سواران را بفرستاد تا آنان را

دفع نموده و باز گردیده در این وقت نادرشاه پس از امتحانات و تجارب بسیار دانست که قلعه شده بدان آسانی مسخر نخواهد شد و شاه حسین غلجایی نیز فهمید که نادر شکره بدان آسانی پس نخواهد کشید پس طرفین بمصلحت وقت صلح نمودند

ذکر طغیان دلاور خان تاسینی و شرح حال گذشته و روان و عاقبت او که بواسطه رضاقلی میرزا بخشیده گردید

دلاور خان تاسینی کیسانی صاحب عشیره و نزدیک را دکان بود که در محال چاچهرق از نواحی زمین داور بهمواره سلوت داشت و رایت سرکشی و استبداد بر سپهر افراشت نه در بحران و فترت ایران بجانب ایرانیان تمایل نمود و نه در زمان طغیان و ساطنت افغانان ابدالی و غلجایی بآستان راه مودت کشود و همیشه با کثرت عشیرت و قبیله و مواشی و ذخیره منفرد بوده و کمتر سر فرود نیاورد چون نادرشاه بهرات استیلا یافت و سپاهش بمجرد سوشتاقت انجا را مسخر نموده و سکنه اش را مطیع ساخت دلاور خان چون خود را بفراز پرزور و خود را در مقابل او مقهور دید بموکب نادری شتافت و متقی لایق یافت و بحکومت او و به وشاقان سرافراز گردید نادرشاه پس از حرکت از خراسان دلاور را بجای خود بمانده و مناسب قلیخان جلایر بتدبیری او بهرات نخواست و باشتشهد از داعی استاعیش مجوس ساخت و چون این خبر به پسران دلاور رسید آنان هراسیده ایل کیان را بغرجستان گرفتند چون خبر گرفتار شدن دلاور بسپاهیان رسید و ایشان از عاقبت او بموکب نادری تشرف حاصل کرده که نادرشاه از فتح بغداد و فراغت حاصل کرده بود چون او را بدیده نظر نکوهیده بانگیزه در زمان محاصرت هرات نموده بود از سر جرم نافرمانروائی او در گذشت و او را نخلع ساخت و یک اسب بجام و زین مرصع برایق خلعا و مرحمت کرده و دون فرمانش داد و بنیابت بحکومت هرات نگاشت که هرچه در این مدت از اموال و اثقال او تلف شده باو برگردانند دلاور خان شادمان و شتابان بهرات آمد عائله و خانواده و محجوبیکه داشت همراه برداشت و بطرف غرجستان روانه گردید زیرا حکم نادری چنین بود که در هر جا ایل است بنشیمن گزیند و چون بغرجستان رسید و فرزندان و خویشان را دید از کرده قبل سرکشی کوبیدن گرفت مقدم تمامی اطراف و نواحی غرجستان را متصرف آمد و آنگاه او به رافرز گرفته نایب الحکومه او به را نزدیک مشتاقان از شیخ بیدرفع گفته رانیدند چون اخبار اقتدار و تسلط او در هرات کوشزد طهماسب قلیخان جلایر گردید سخت از بیم سطوت نادرشاه و باز پرس او بترسید و با فوجی از قزلباش متوجه او شد چون دلاور خان از نزدیک شدن سپاه ایران مطلع گردید راه کوهستانهای غرجستان پیش گرفت و سپاه ایران بغرجستان رسیده چون دیدند دلاور خان فرار نموده تمامی اثاثیه و ذخایر یکه او را بود متصرف درآمدند و بناهای او را سرنگون ساخته و عودت بهرات نمودند چون سپاه ایران غرجستان را خالی نمود دلاور خان رشن آنان را شبیخون و عودت بغرجستان نموده مقارن این حال سر باز راه کرمان بهرات ورود نموده و بامر نادری دو نفر سرکرده را با جمعی دیگر سپاه و یراق عدت ساخته و تمامی مال و منال آنان را گرفته بطرف غرجستان روانه گردید این خبر چون در هرات شایع گشت نایب الحکومه هرات با سپاهی فراوان محض رفع فتنه و گرفتار نمودن دلاور خان بجانب غرجستان حرکت نموده دلاور خان چون این خبر را یافت بجانب بلوچ و هزاره شتافت و سپاه هرات بغرجستان رسیده چون

داور را رفته دیده تمامی اموال و احشام او را غارت کرده و سایر سرکشان را مطیع ساخته و آنها را کوچانیده بهرات آورده چون داور خان با پانزده هزار سپاه بازک وقتی افغانان بسیاری در زیر امیش جمع شدند داور از راه جنگل که هشت فرسنگ مسافت آنرا طی داده بود، خانی داده و همه روزه بر قوت و قدرتش افزوده گردید چون شاه حسین این بشنید مسرور شد و محض استحکام رابطه یکجهتی و اتحاد با قوت در مقابل ایرانیان دوستی با داور خان مایه بر مزید قوت و شوکت خود دانسته رسولان چرب زبان و تحف شایان نزد او فرستاده دختر او را بعقد ازدواج خود در آورد و پس از چندی داور خان نیز در پی مواصلات و اتحاد با شاه حسین چون او را هم کفو خویش دیده دست رد بر سینه تمنای او بر زده و مصلحت خود را در دوستی با او دیده دوری و بیزاری اظهار کرد و افغانان خلجایر اتحریک نموده که در اطراف او دست به یغما برند و داور خان ناچار بازراه غرجستان پیش گرفت و این وقت بود که شاهزاده رضاقلی میرزا بر حسب حکم پدر تاجدارش نادرشاه متوجه غرجستان و شهرهای افغانستان بود و داور خان چون این خبر بشنید مصلحت در آنمدیدار از دو مسکنت و ضراعت در آمده در رکاب شاهزاده رسیده عذر بخواهد بدین خیال و اکمال تغلب و شهامندی خود را بموکب رضاقلی میرزا رسانید شاهزاده او را بپذیرفت و نزد پدرش او را سفارت و شفاعت نمود و نادرشاه او را بپذیرفت بشرط آنکه دیگر سر از مخالفت و طغیان نگرداند و فرستاده او بدین قسم خاتمه یافت و تمام شد

ذکر رسیدن ایلچی نادر با سلام بسوی او و عودت او با سفیری عثمانی بدربار نادرشاه افشار

هم در این سال که مطابق شهور سنه هزار و هفتصد و سی و شش میلادی بود عبدالباقیخان ز کنه ایلچی نادرشاه وارد اسلامبول گردید و مواد شرایط صلح ایران را با عثمانی طرح و بیان کرده و در مجالس و محافل آراسته و در خصوص شرایط گفتگو گردید که اغلب راجع بدین و مذهب و فروعات ارکان مسلمانی بود که مرتها دولت بزرگ اسلامی در سایه عقاید مشوبان دین خویش گرفتار و عاقبت هم موافق دلخواه جانبین حل نشده و عبدالباقی خان با اتفاق مصطفی آپشا و عبدالله عنبر افندی مفتی عودت بایران نمودند و سلطان عثمانی فرامینی بخط عثمان بن مغان برسم هدیه بجهت نادرشاه فرستاده و چون خواش خط نسخ انگلیسی نگاشت چند آیت و حدیث نیز در ملحقات نگاشت و اجرا فرستاده و نیز در این سال سپاه نادر بجزایر و سایر سواحل و بنادر خلیج فارس متصرف آمده و شاهزاده رضاقلی میرزا بمباشرت در پیش نادرشاه فرمانروا تا شاه بطهماسب ثانی که تا این وقت در قید حیات بود گمشته و سپاه روس شهر ازوف را از عثمانی گرفته و مردم جزیره کرس کمتر از نیز گان آنان تسلط ای را بسلطنت برداشته و از حالت مهری برگشته

ذکر وقایع نشئه و بنای نادرشاه در اطراف قندهار و محاصرت سخت نمودن قندهار و استیلای عساکر نادر بقلعه قلات و گرفتار شدن سیدال و محمد فرزند شاه حسین غلجائی

چون نادرشاه استقامت و پایداری افغانان و استواری قلعه متین قندهار را ملاحظه کرد که باین اسانی نمیتوان تصرف نمود فرمانداد تا اطراف قندهار طرح ساختمان قلعه‌ای ریخته شد که از چهار جانب راه عبور و مرور

را بردم قشه بار بتوان مسدود ساخت بدین منیت ابتدا یک قلعه تقاطع ربع فرسنگ که دایره محیط آن شش
هفت فرسنگ بود مرتب و نقشه کشی کرده و بیابان برده بدین قسم قلعه بنیان نمود و بهر قلعه فوجی مامور کرد و در هر
قدم نیز برجی بنا نمود و در هر برجی جمعی تفنگچی بگماشت که محافظت و جلوگیری از روندگان و آیندگان نمایند و در فواصل برجهای
بزرگ نیز برجهای کوچک احداث نمود و بسلسل برجها و قلاع را بهم اتصال داد که مانند زنجیری قلعه و برج و مستحفظ در تا
دور قشه بار را فرو گرفت که ممکن نبود یک تن شبانه روز مدخل یا خارج قشه ها را بگذرد در این وقت که دهم محرم ۱۱۶۱
و کیصد و پنجاه بود از سرکردگانی که مامور بفتح قلعه لست بودند خبر بنادرشاه رسید که قلعه مفتوح گردیده و افغانان
ساکنه قلعه لست بامان آمده و تسلیم شده اند و فرستادگان را آورده بارد و ملحق گردند و مامورین چندی نامزد
بجهت تصرف قلعه و حکومت و انتظام آن نیز ستاده هم در این وقت ذوالفقار خان سرتیپ افشار تاشقند را مستصرف شوند
و آنان رفته پس از اندک وقتی آنشهر را بخبط ایرانیان درآمد نیز در این اوقات امام وردی بیک قرقلو آقاباشی ناظر
بویات نادری که مدتی با جمعی از نادری در سیستان بود برسید و با فوجی سپاه و توپخانه مامور قلعه قلات که در
آنجا سیدال معروف بامحمد پسر شاه حسین غلجائی متحصن شده رفته قلات را فروگیرد و امام وردی بیک طی طریق
نموده برسید و آوازه نای و خروش کوس و غریو توپ بلند گردید قلعه گیان بدانعت پرداخته و محاصره بدان
شده و تسلیم شدند و سیدال و محمد و بسیاری از بزرگان گرفتار شده و امام وردی بیک حکومتی را لعرض نادر رسانید
و حکم شد آنرا بار دو ملحق شده و می نظام بجهت قلعه قلات معین گردد بموکب نادری ملحق شود و امام وردی بیک حسب الامر
نادری سیدال و محمد و سایرین را بار دو ی نادر فرستاده نادرشاه سیدال که در وقایع حبکت نادر با اشرف افغانها
و طغیان حافظ بود و کینه از او در دل داشت فرمانداد تا چشمان او را کور کردند و محمد و سایرین را دار زدند و جای داد

ذکر آمدن شاهزاده رضاقلی میرزا از خراسان بقندهار و استیلای او و ماندخود و ماخواطاعت مردمان زاوو توجه او بطرف بخارا و حبک و با ابوالفیض خان جلایر بخارا و غلبه او و عودت شیلخ بسمرقند و امرای

سابق اشارت شد که علی مردان خان حکمران اندخود از حکم نادرشاه و دادن زن و فرزند عزیز قلی بیک
تقاعد ورزید در این اوقات حسب الامر نادرشاه شاهزاده رضاقلی میرزا فرزند نادرشاه از خراسان با سپاهی
فراوان و توپهای آتش فشان از راه بادغیس با ندخود رسید چون در اندخود از طایفه افشار بسیار بودند نادر
سه منزل موکب شاهزاده را استقبال نمودند و علی مردان خان نیز از قرسکنت و ضراعت بر این شده بدیدن
شتافته گنجرانیده و شاهزاده را مجللانه با خود داردو نمود رضاقلی میرزا شهر را منظم ساخت و با تفاق علی مردان و سایرین
کسی را بار دوی نادرشاه فرستاده و ساطت علی مردان نمود و خود متوجه شد آنشهر را فروگرفت متوجه
شهر بلخ شد و نبه داغروق را در پیش فرسنگی بلخ گذارده و خود در سه فرسنگی بلخ خیمه افراشت و تدارک جهت بلخ
شد از آنسوی سیدابوالحسن حکمران بلخ با سپاهی آراسته با استقبال درآمده و چون اطراف بلخ جویهای آب
و درختان بسیار بود حبک و ستیز سپاه کینه خواه بمقابلت صعب میبود لکن سیدابوالحسن بروج چندی مهیا کرده
بود پس از اندکی از دو طرف آغاز حبک و جدال شد و سپاه ایران و افغان بهم در آمیختند و خون گیدیگر بریختند

افغانان بالای برج برآمده و ایرانیان را هدف گلوله تفنگ میساختند و چون ایرانیان را توپهای بزرگ نبود بالمرک وقتی برجهارا ویران ساختند و افغانان محصن شده تفنگ داری برداشتند تا غلبت ایرانیان بالمقابلت بسیار دادن خود بالای حصاری که دروازه آن بدست اوزبکان بود رسانیدند و استیلا نمیشد ابوالحسن و سایر بزرگان بلخ خود با یک پنج رسانیده محصن شدند و بخود داری برداختند شاهزاده رضاقلی میرزا فرمانداده توپهای کلان و خمپاره ها با یک بسته و تا سه شبانه روز لاینقطع توپها گلوله ریزی میکرد که تمامی در و دیوار یک منهدم گردید و ابوالحسن دیده بزودی از یک ویران کرده و ناچار امان طلبیده و مامون شده و با سایرین بحضرت رضاقلی خان میرزا برسیده و روز بعد تمامی بزرگان افغان با دوی شاهزاده درآمده مورد اکرام شدند و شاهزاده رضاقلی میرزا به بلخ داخل گردیده و اجرا مامور کرده تا ولایات و قصبه های اطراف مانند قلعه مار و مور و حصار شادمان و غیره را متصرف و اموال سکنه انجا بباد تاراج داده و چون آوازه فتوحات شاهزاده همه سو شایع شد مردم قندهار که تا بلخ بست و پنج فرسنگ مسافت بوده سخت بترسیدند و با سایر جاها سولان انجحت شاهان فرستاده اظهار اطاعت کردند و شاهزاده رضاقلی میرزا سوار نموده و از اشفاقات امیرانه متمم ساخت و او نیز انصراف داده و اخبار فتوحات خود را نگاشته بعرض نادرشاه رسانیده نادر خرسند گردیده و دوازده هزار تومان زر مسکوک نادری با بصد دست جامه خلعت زرناب و چند اسپ تخلق با زین و یراق طلا با فرمان مرحمت عنوان بجهت شاهزاده بقندهار فرستاده و با و نگاشت سران سپاه و بزرگان دگاه را بجنوه فاخره مفتخر نموده و بلقب رضوان قلت افتخار فرمان ثانوی صدور یافت شاهزاده رضاقلی میرزا پس از رسیدن نامه و خلعه و بزرگانه نوازشات فرمان ثانوی نشنیده از جانب خود سرکرده ای با فوجی در بلخ گذاشت و رایت عزیمت بجانب بخارا افراخته و گذشتن از آب آمو را فراگشت و چون ابوالفیض خان حکمران بخارا خبر رسیدن فتوحات ایران بسمعش رسید با الیمارس خان حاکم خوارزم بمحبت مدافعت و مقاتلت از جای بجنبید و از مقاتلت و مقاومت سخت سپاه بخارا دوازده هزار کشته و آسیب یافته و از میدان جنگ بر دو پا شاه ایران سپاه خویش سر برتافته چون اخبار فتوحات شاهزاده را آوازه بسمع نادرشاه برسید نسبت آنکه خود مدتی در محاصرت قندهار را مانده بود و سودی نیافته اطمینان نیافته و شاهزاده رضاقلی میرزا انگاشت که ایران نبار جایت ایلی و عشایری و نژاد چنگیزی از جنگ معاف ایستند و متوجه بخارا نشده مراجعت بلخ نماشاهزاده نبا بفرمان پدر با جاده سر خویش راه بلخ گرفت و عودت بانجا نمود

ذکر درماندگی کلبعلیخان در فتح قلعه زمین داور و طلب شدن او و تعیین یافتن و مامور شدن دیوان قلی بیک افشار و فتح قلعه زمین داور بدست او

هم دراین وقت چنانچه اشارت شد کلبعلیخان احمدکوسه که با توپخانه و قشونی لایق مامور بفتح زمین داور بود پس از زیاده می صرف و تلفات بسیار احضار گردیده و معلوم شد کلبعلیخان هرقدر راستیادگی و اظهار رشادت نموده افغانان زمین داور بجادانه جنگیده و استیادگی نموده اند چنانچه کلبعلیخان افغانانیکه در اردوی او بوده اند نخواسته و آنها را بدان احسان و مالی فروان نوازشه و دستور داده تا رفته با افغانانیکه در بروج و حصار مدافعت مینمایند بست و بند

کرده تا شب ایرانیان رفته واز آنراه قلعه را متصرف شوند وافغانان رفته بتکلیف پیش کلبعلیخان افغانان محافظین را
بهوشیار کار میسازند که امشب ایرانیان ازاین راه میآیند باید بیدار و برجای خود برقرار باشید وچون ایرانیان بر راه
کاه تفنگ و توپ بار بروی آنان گشاده هدف میسازند وبخاک وخون خودشان درمی اندازند
وکلبعلیخان پس ازاین تباهی در وسیاهی در کار درمیماند ونادرشاه را طلبیده واضطراب چوب او تفنگ میسازد
بالجمله نادرشاه پس از غزل وتجرا ودیوانقلی بیک افشار علم دار باشیرا بالتفاق بار بیک سالشان توپچی باشی
مامور بقلعه زمین داور موده واو با استعداد بسیار رواد وات نقب وسیبه کنی بطرف زمین داور برسیده مشغول
کار گردیده طولی نکشید که افغانان دانستند گرفتار خواهند شد ناچار هزار خان افغان کرا از جانب شاه حسین
غلیجائی مامور بحفظ زمین داور بود پسر خود ازنرو دیوان قلی فرستاده وامان طلبیده وپس از حصول اطمینان وتردد
امان قلعه را تسلیم نموده چون خبر فتح زمین داور بنادرشاه رسید فرمان داد تا جمعی بمحافظت او قیام نمایند کرد
ودیوان قلی بیک نیز بگرانی انجا برگشته اگر دوباره بیک با جمعی از افغانان باردوی نادری ملحق شوند وچون امرا دیگر
ذکر شدت ومحصورت قندهار وطول محاصرت آن وبورشهای سپاه نادرشاه بقلاع
وبروج قندهار ورسیدن نوروز واسیتلای مدتی نادرشاه بقندهار وتسلیم قندهار
بنادر وآمدن شاه حسین غلیجائی نزد نادر ورواته شدن او بطرف مازندران ایران
بحکم نادرشاه وساختن نادرآباد در نزدیک قندهار

چون شاه حسین غلیجائی از دریگاهان در استحکام نمودن قندهار وآذوقه وذخیره فراوان انبا شتن
ومحافظت برج ویاره وقلاع را بدیران نامی واگذاشتن مساعی جمیله فنیه بخرج داده هرقدر نادرشاه بروت
واستعداد ومحاصرت ومحاربت بیفزود دمثری نبخشود ومدت رجا ایام محاصرت قندهار طولانی شد ماهیت
نادرشاه سران سپاه وبزرگان درگاه بخواست وگفت زحمات وجان سپاری سرازان رسیده مانظر
نظر اغماض منظور داشته ایم باید بیش ازین مجاهدت نمایند وجان فشانی کرده درکمال شجاعت ورشادت
جان بازانه قلعه قندهار را بگشایند انگاه بر سرداری را بوجی مامور طرفی وحمود وبورش برجی نموده منجمله برجهای
پته که درمتانت وحصانت نظیر نداشت وافغانان چندین توپ میدانی برفراز آن کشیده بودند مقدم مرا
منظور داشته وگفته که هرقدر است آن را منهدم سازند ایرانیان همت مصروف آن تا ششده واخذ ناری وجان بازی
آن را مسخر نموده مستحفظین آنرا گرفتار کردند پس از آن برج ستونی که آن نیز در زاویت وستانت مانند بود
جایش واقع درجانب شمالی قلعه درسمت جنوب زینه ودر قلعه کوه ومشرف باطراف بود متصرف شدند ونسخیر
این برج بروت ایرانیان وخوف وناامیدی افغانان بیفزود وایرانیان درگرفتن این دو برج کشتار وزحمتی
بسیار دیدند پس از فتح این دو برج چهار دو برج دیگر بود که مدت رجا مسخر ایشان گردیده واز طرفین بسیاری بخاک
وخون غلطیدند انگاه نادرشاه بجهت تسخیر برج دوده همت گماشت وتوپها وخمپاره ها از راههای ساخته
وصعب عبور داده برفراز تپه ها قرار داد وبجانب برج دوده وبهنهای توپها وخمپاره افغانان بدافعت

برخاسته و بنای آتش‌فشانی گذارده و ما آنرا تاثر و تماشای ایرانیان زنده چندی بدو اطراف حصار برج پیدا شده و ارکان آن سرنگون گردید شب بعد دسته از دلاوران بختیاری و اکراد و غیره با تفاق افغانان با دالی خود حمله‌ای مهاجمت نمود صبح زود یورش برده افغانان هم غافل‌گیر نشده و آنها نیز بدو حمله از ایرانیان زیاده یورش اول بخاک هلاکت افتاده چون میرایان آنرا مرگ را بطرف خود و اطراف افغانان بار دیدند و دیدند چاره‌روی برتافته و با داون تلفات بسیار برگشتند در این وقت چون هوا رو بفراوسیده بود امر شاه جمشید شاه به نوازندگی گرفت و بحث زاده و خسروانی گذشت و با جامه دیده دست مذبل و طبل بکمبت و سران سپاه و بزرگان ارکان را بخلع فاخره و جواز کشیره نواخت و انها را بغرامیات تماشا حیثیت بهجت بورش و فتح قشه بار مهیا ساخت پس از فراغت از جشن نوروزی سران سپاه خاصه روسای بختیاری که در یورش اول آنرا بخت یاری کرده بود و اسباب شرمساری فراهم کرده بودند داوطلب شدند قبل از سایرین بمقدمه یورش برداشته و با چهار هزار تن مرد شمشیرزن در شب دوم ذیحجه این سال هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری شب حرکت کرده و تمامی کوه و هامون و دره‌های کوهسار را فروگرفتند و کمین‌گاه ساخته و دسته دیگر نیز در جانب برج زینه کوه پناهگاهی در طرف کوه داشت آمده پنهان شدند روز بعد هنگام زوال که قلعه‌گیان بنا بعادت مسلمانان سنی مذهب مشغول نماز پیشین گذاردن بودند ایرانیان از جانب برج (دوه سوران) بورش مستقیم بردند و از سمت دیگر بختیاریها هجوم نمودند و داود را بپیش رفته برجرا منصرف شدند و از انجا متوجه برج مشهور بسرج چهار رخ شدند افغانان غافل رفته شده و رشادتها نمودند و چون با رهبت اجتماع با ایرانیان هجوم آورده بودند بسیاری از فراز برج که مدهشی نردبان ها رفته بودند کشته و باقی انداختند که نزدیک بود ایرانیان منهزم شوند که ناگاه شاه‌نگ‌ها آن خونی از جزایر چیان و قشقچیان لهستان و دو کسانیکه در کمین نیز بودند موقع مناسب دانسته از سر سو هجوم آورده و بسیاری نردبانها فراز برج آمده و بانتظار بسیار غافل سر دروازه برجرا منصرف شدند شاه حسین خلیجی در اینجا مشهای رشادت و شجاعت داد لیکن بنا بکثرت و قوت ایرانیان ضعف افغانان دست داده و شاه حسین دانست که قشه بار بزودی بدست ایرانیان خواهد افتاد پس در همان نیمه شب با زنان و فرزندان و خانمان خود بطرف "قتول" که در جانب جنوبی قلعه بر فراز کوهی واقع بود پناه برد و اطراف خود را محکم کرد چون نادرشاه خبر یافت لوچها را بسوی پناهگاه او شلیک کرد بطوریکه گلوله‌ها از سر و دست آنها سخت بجانب آن دار و آمد شاه حسین دانست که ایرانیان را مستقیلا خواهند یافت و او و زنانش گرفتار خواهند شد پس همشیره خود زینب خانم که زنی عاقله کامل بود با چند تن از بزرگان طایفه خلجی بعنوان استیمان بلشکر نادرشاه فرستاد و نادر معذرت خواهی آنرا پذیرفت و همه را بخشید و خطاب بزینب خانم آن نوشته را گرفته با سایرین نزد شاه حسین خلجی آمده و او روز بعد با سایر بزرگان قشه بار و امراء سرگردگان خلجی از قلعه بیرون شده با هودی نادرشاه که واقعه دیده بازدید با دلی بود رفتند و بشرف ملاقات نائل گردیدند نادرشاه فرمانده شاه حسین خلجی و سایرین با انچه دارا بودند برداشته با ماموری مخصوص روانه مازندران نمودند و برای هریک مقرری معین شد که حکمران مازندران همه ماهه انها را برساند انگاه شهر قشه بار را با دو تاراج داده و غنائم بسیاری بدست

سپاهیان ایران افتاده در فرمانداد و بغیر گذراندن لفیچه حضور او من خود تقسیم نموده و فرمانداد تا خرابی قندهار را مرمت کردند و غله بسیاری از هر جا بجهت قندهار بیاورد و چون در قندهار ورود کرده همه را بانعام و اکرام نوازش فرمود و بعلماء و مشایخ احسان و اعزاز نمود و چون کار را منظم ساخت بجهت قندهار حکمرانی معین کرده و مناسبت آنکه طایفه غلجایی دو تیره بودند یک تیره موسوم به توخی که متعلق بشاه حسین غلجایی برادر شاه محمود غلجایی فاتح اصفهان بودند و تیره دیگر موسوم به توخی و منسوب باشرف سلطان که او خود در رکاب نادرشاه بود نادر فرمان حکمرانی طایفه توخی را باشرف سلطان نام اشرف سلطان نگاشت و امر داد قلعه قندهار را که در سمت غربی آن قرار گرفته و کهنه است تعمیر نماید و عبدالغنی خان ابدالی را که نهایت خدمت کرده بود بحکمرانی قندهار برداشت و برای کرسک و سبزوار داود حکمرانانی از روسای ابدالی معین کرد و جمعی از خوانین طوایف مختلفه افغان را طرم رکاب ساخت و امر داد تا ایل ابدالی که در نیشاپور کوچ کرده بودند آمده در نادرآباد نشیمن گزینند و طایفه افغان غلجایی موکلی را طرف نیشاپور و جای ایل ابدالی کوچ داده و تمامی آنان را طرف نیشاپور و مازندران حرکت داد و اصحاب ترکستان هند سپاه را که جهان روز نامیکه نادرشاه قندهار را محاصره کرده بود و محلی که آنرا اسپرغ شیر می نامیدند نقشه سدی کشیده و آنرا اساخت و هر چیزی که لازمه شهر بسیار عمارات شاهانه و کاروانسرا و حمام و آب انبار و مسجد و غیره در آن و آنرا نادرآباد نامید و این کار را در مدت یکسال که قندهار محاصره بود بپایان برد و چون شهر قندهار را مسخر کرد چنانچه نگارش شد قتل عام نمود و زنان را اسیر کرد و مردان زنده گذاشت آنگاه قندهار را از بن برانداخته و گذاشت از شهر قندهار نشانی باقی نماند و شهر کهنه حالیه قندهار بنا نمیدند و آن سکونت نمودند مدت

ذکر کشته شدن عباس میرزای صفوی و وقایع اروپا و معاقدت پیس عثمانی با ایران و واقعه عثمان پاشا در مصر

در این سال شاهزاده عباس میرزای صفوی فرزند شاه طهماسب دوم بن شاه سلطان حسین صفوی بحکم شاهزاده رضاقلی پسر ارشد نادرشاه افشار مقتول گردید همدر این سال که مقارن سنه ۱۱۶۰ هجری و مصادف با سنه ۱۷۴۷ میلادی بود دو سه سال بشهر اکزاف عثمانی که واقع در ساحل دریای سیاه بود سپری نموده و در خانواده سلطنتی انگلیس فشار بقدر مالا کرفت و لیعهد را از خاک انگلستان بعید نمودند و سلطان محمود خان اول عثمانی با نادرشاه عهد مصالحت و مسالمت بست و حاجی محمد پاشا که در کیاست و سیاست بی نظیر بود بمنصب صدارت برداشت و از کفایت او سپاه عثمانی در میادین تهاب و سیاست بر سپاه روس و نمسه غلبه یافتند و قشون نمسه را تا قرب کرفرد از شهر وانوب گذشته و عاقبت نمسه خواهان صلح کردیده و بواسطه موسیو فلنوف سفیر فرانسه عقد مصالحت با او بسته کردید و جنگ عثمانی با نمسه خاتمه یافت هم در این وقت امورات مصر مانند سابق بدست مشایخ آلدوقه و بکیریکی ها بود و پاشای عثمانی که از جانب سلاطین عثمانی مامور مصر بود هنکاری از دستشان ساخته نمیشد چنانچه در این سال در مصر پس از کشته شدن ذوالفقار بک عثمان بک بجایش برقرار و امارت نیافته و شیر محمد بهای خود را منصب بکی ارتقاء داده که جای آنانیکه در واقعه اخیره تلف شده اند بگیرند و عثمان بک عادل و صاحب حزم و مراعات کننده از مظلومان بوده

چنانچه جمعی از یک از نواب او شکایت کرده و او را حاضر ساخت و پس از پرسش گناهش از گفتش برداشت و بدین واسطه سایر عمال و نواب نیز بدو نزدیک رسیده و با رعایا و فلاحان راه عدالت سپردی گرفتند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۱ و حرکت نادرشاه بطرف کابل و رسیدن ایلچیان خود و عثمانی از اسلامبول و گذرانیدن هدایا و نامه و عودت آنان و فرستادن نادر ایلچی باسلامبول

در این سال پس از فتح قندهار و انتظام امور افغانستان در نوزدهم محرم نادرشاه حکام و کوتوالان بجهت هر جا برقرار نمود و منشور حکمرانی آنان را صادر فرمود و در این وقت رسید که ایلچیان ایران به دربار عثمانی رفته بودند آنها عبدالله آقای خان زنگنه و میرزا ابوالقاسم صدر و حاجی اکبر آقا باشی بوده پس از رسانیدن عرض جلوس نادرشاه در صحرای مغان به دربار عثمانی سنگ با مصطفی پاشا حاکم موصل که از وزرای بزرگ عثمانی بوده و سید عبدالله افندی قاضی اردو بجهت سفارت فوق العاده از راه بغداد و اصفهان و کرمان بقندهار میرسند و آنان نیز با آنها در آنجا رسیده پس از دو روز توقف و اخبار بحضور نادرشاه رسیده و هدایا و تحف خود را که چند اسب تازی با اسبابهای مرصع و سایر تحف و نامه موده ختنه سلطان محمود خان اول را گذرانیده و شفاهاً تهنیت جلوس نادرشاه را بدربار گیتی جهانبانی سپرده و نادرشاه آنان را بانعامات شاهانه نوازش و هر یک را خور مقام و منزلتش مخلع ساخت و از سلطان عثمانی بازپرسی نموده و آنگاه جواب نامه سلطان را فرمان داد و آنگاه شده و پارچه های کرک سمور با اسبان قوی سمور با زین و یراق مرصع برای سلطان هدیه فرستاد و علی مردان خان بگلربیگی را مصاحب ایلچیان و روان نامه و هدایا مامور ساخت که بمعیت سفرا روانه اسلامبول شده در این وقت نادرشاه یک از سران سپاه را با فوجی بجهت تسخیر هندوستان روانه آنجا نموده و گزینه سرکردگان نادرشاه در اکثر منازل که چهار فرسنگ مسافت داشت توقف نموده و منتهی کوچ ها هیشه اردو اطراف خود را دست تعرض و غارت و تعدی گشوده و تا باولنگ مزاحم را غارت نموده و مزارع آنان را چرانیده مواشی مردم تصرف کرده و افغانان ضعیف النسبان آب ایستاده بعد تاب نیاورده و دلبرانه بجنگ درآمده بسیار پریشان شده و خود نیز تلفات بسیار داده عاقبت چون آنان را توقف خانه نبود برگشته و فراری شده و بطرف کابل و غزنین گریخته و بسیاری بسوی هندوستان شتافته و در آنجاها بحکمی مانده و با گزارش نادرشاه بجهت پناه دادن افغانان بهندوستان کیفر علی مردان خان شاطر و کیفر محمد صفیخان قوللر آقاسی پسر اصلانخان را نزد محمد شاه گورکانی پادشاه هندوستان فرستاده و از جلوگیری افغانان بخاک هندوستان منع کرده و باز کسی متعرض افغانان نشده و بسیاری از افغانان بخاک هندوستان پناهنده شده و نادرشاه بسیار متغیر گردیده مصمم یورش هندوستان گشت

ذکر توجه نادرشاه بطرف غزنین و کابل و تسلیم شدن غزنویان و محاصرت شدن کابل و آمدن علما و مشایخ از کابل برای امان و اسیرشدن نادرشاه بکابل

در این وقت نادرشاه در غره صفر از قندهار متوجه کوهستانهای غزنین و کابل گردیده و در منزل قرابلاغ که تا غزنین شش فرسنگ مسافت داشت خیمه برافراشت و در آنجا شاهزاده نصرالله میرزا را فرمانداده و با سپاه

فراوان بطرف غوربند و بامیان شتافت و چون نادر نزدیک بغزنین شد تابرخان حکمران غزنین در
خود تاب مقاومت ندیده فرار نموده غزنین را بمردم غزنین واگذارد غزنویان جمعی از مشایخ و علما و بزرگان
را بالتحف نثایان به [illegible] فرستاده بار دوی نادرشاه درآمده و مصالحت و مطاوعت خود را عرضه داشتند
و در حبیب دوم صفر نادرشاه بغزنین وارد گردیده که خبر مطیع شدن مردم هزاره و رای کندی و غیره و مردم
مزاره جات متفرقه برسید و جمعی از امان نیز بحضرت طلبیده بودن در اردوی نادری رسیده و جمعیرا که اسیر کرده
بودند حکم شد آزاد نمایند و افغانان کوهستان غزنین نیز مطیع گشتند آنگاه نادرشاه پس از نظم امور غزنین و
تعیین حاکمی از غزنین آهنگ کابل نمود و چون مردم کابل او آوازه فتوحات نادر و کثرت سپاه و توپخانه ایران
را شنیده بودند پس از مشاورت صلاح در تسلیم دیده و با استقبال آمدند و جمعی از بزرگان و مشایخ
کابل تا دو منزل راه پذیره اردوی نادری شدند و چون باردوی نادر برسیدند نادرشاه انها را بنوازشات
و ازاشفاقات خسروانه متمتع ساخت و فرمود تا مراجعت کرده مردم کابل را اطمینان بدهند که سپاه
ایران در نهایت آرامی ورود خواهند کرد و کسی دست تعدی دراز نخواهند نمود مشایخ و علما و بزرگان
مسرور بکابل برگشته و پیام و عواطف نادر را رسانیدند که کسی متعرض مال و جان کسی نخواهد شد افغانان
در این وقت مختلف شده و گفتند ما عیب شهر را تسلیم نخواهیم کرد و تا جان در تن و رمق در بدن داریم
در مدافعت و محافظت میکوشیم و نمیگذاریم سپاه ایران بکابل درآید و شهر را تصرف نماید و ما را مطیع سازد
هر قدر مشایخ احوال کردند سودی نبخشید و رحیم داد خان لوتوال کابل بجمع سپاه و اسباب و ذخایر پرداخت در سوم
ربیع الاول پیشخانه اردوی نادری بچوالی قلعه برسید که ناگاه جمعی از افغانان که از جمله قلعه داران بودند بیرون تاخته
و بطرف ایرانیان تفنگ و توپ گشادند و جمعیرا بخون غلطانیدند و ایرانیان چون ماموریت بجنگ نبودند خود
داری کرده و بچلو نادرشاه فرستادند و کیفیت را بعرض رسانیدند و هر قسم بود در اردو نیز مبادلت بیک کردهی
کابل چند افراشته و اردوی نادر برسید و از حال مردم کابل نادرشاه آگاه گردید آنگاه نادر بعزم تماشای
شهر کابل و ارک حکومتی بالای کوه سیاسنگ که بسی رفیع است صعود نموده به تماشا پرداخت که در این وقت باز
قلعه گیان آغاز تیر و تفنگ اندازی و آتش باری گذارده از این حرکت ثانی آنحضرت را غضب در آورد فرمود تا
سواران رکابی و تفنگچیان حمله بردم قلعه برده بین دو جانب مبادلت تیر و تفنگ گردیده و تا نزدیک قلعه رفته
و بدون گرفتن نتیجه باز گشتند نادرشاه پس از نماز دیگر شهر و سنگر و بروج و حصار کابل همان روز حکم بحراست
و محاربت کابل نمود که با تمام زمانی سپاهیان دور کابل را مانند حلقه انگشتری فرو گرفته و تو پهای میدانی
و کوهستانی و خمپاره را بطرف شهر و قلعه گیان آتش دادند و تا چند روز این کار مداومت داشت و بسیاری از
دیها ویران شد و آغاز شیون و فغان از مردم شهر بلند گشت رحیمخان هر قدر کوشش نمود مدافعت او سودی
نبخشود و مردم زبان بتوبیخ و سرزنش او گشودند و گفتند در این حصارداری بجز ادبار و هلاکت اموال و نفوس
مترتب نخواهد بود حاجت باز جمعی از علما و مشایخ با هدایا بالتحف شایان بیرون شتافته و چون اذن حضور

یافته زان باج گشوده معذرت خواسته نادرشاه آنان را گرامی داشت و خطاب داده و کسان فرستاده
بتاخت و تاز و جبه خانه و فیلخانه کابل را متصرف شدند

ذکر ورود نادرشاه بکابل و عواطف او نسبت بمردم شهر و امر دادن او بساختن خرابیها و فرستادن ایلچی نزد محمد شاه بابری او رکانی بهند و کشته شدن ایلچی و حرکت نادرشاه بطرف هندوستان

پس ازان باحضرت شاهانه بکابل درود نمود و طبقات مردم را بارداده و با شفاقات خسروانه حرز ساخته فرمود و فرمانداد
تا بتعمیر خرابیها پرداختند و بهر جای ویرانی را بساختند و اکنون در کابل از طرف شرق بغرب باره بسیار متینی از فراز
کوه تا پایین کشیده شده موجود است و میتوان گفت این حصار رفیع از بناهای نادراست زیرا هیچکس را یارای
چنین بنا کردن و سطوت و اسطقت بجز نادرشاه خود را لحق نمیدهد و در حیرت میماند از دیدن نادرشاه تا
چهل روز در کابل رحل اقامت افگند و ایام دلیالی را بعیش و عشرت میگذرانید در این اثنا هسنزاده نصرالله میرزا
از ماموریت خویش کوهستان و غور بند و قطغن و دیگر ماموریت شده بود بکابل برسید و موردالتفات خسروانه گردید
و نادرشاه پس از فراغت از امور افغانستان مصمم هندوستان شد چنانچه اشارت شد گردید و یک از سیاولان
خود خوشیر نامی از بزرگان افغان بعنوان رسالت و اعلان حملک بامحمد شاه هندی بطرف جلال آباد هندوستان
روانه داشت و پیام داد که ایلچی ما یکسال در دهلی بدون جهت بماند و اذن انصراف حاصل نکرد و چون سیاولان
ما افغانان بحوالی آباد رسیدند حاکم جلال آباد که میر عباس بود از آمدن ایلچی آگاهی گرفت و ایلچی را از طرف شیخ آباد بگذرانیدند
و سایرین را آزاد گذارد که بطرف پیشاور روانه شدند چون این خبر بنادرشاه برسید بجلال آباد که بین کابل و پیشاور است
عزیمت نمود و افغانان بین راه را مطیع ساخت و جمعیرا استیگیر نمود و سران آنان را مانند سعدالله و ملا محمد میانجیوا
بنوازش و بسیاری از افغانان را لحق باردوی خویش کرد و بطرف پشاور حرکت فرمود و از آنجا نیز باسبت
خضارت و صفدیده افراشت و هر دم کندک در قلعه او انبوه شده بنای خودداری و تیراندازی نمودند و از نشانه
آنان را محاصرت کرده و حفاظت امان طلبیدند نادرشاه آنان را بخشید و خطاب فرستاد و بسیاری از آمده لحق
باردوی نادری شدند و نیز جمعی از مردم هزاره برسیدند و باردوی نادری ملحق گردیدند و تمام اسپ و
سلاح جداگانه در سبت ششم شعبان المعظم امر بجمع کردن آذوقه و علوفه و سیورسات داد و متوجه جلال آباد
شد و خبر روانه ساخت تا میر عباس و منی الیحن را در جلال آباد گرفتار سازند میر عباس چون از نزدیک شدن
سپاه ایران خبر یافت بطرف کوه رفیعی شتافت و ایرانیان او را محاصرت کرده گرفتار ساختند و باردوی
نادرشاه آوردند و کیفر عمل ناشایستش که کشتن سیاولان ایلچی نادرشاه بود بدید و در این وقت شاهزاده رضاقلی میرزا
برحسب امر مدر پدر بارخویش نادرشاه حکومت بلخ را بعبدرخان افشار بگلربگی هرات و حسنخان سیات حاکم
فیشابور واگذاشت و فوجی از سپاهیان را برای محافظت بلخ و مضافات آن گماشت و راه جلال آباد
برداشت و مقدم تقدیر رفته یوسف نام قاتلان که راه مخالفت داشت از میان برداشت و قندز را
بیک از قزلباش رکاب خویش سپرد و در سبت چهارم رجب باردوی نادری پیوست نادرشاه فرزند دلبند خود را

نوازش کرده و مجلسی بپاراست و سران سپاه و بزرگان درگاه را بخواست و شاهزاده رضاقلی میرزا را بولایت عهدی خویش برداشت و او را بخلعت گران مملکت و خنجر مرصع و جبغه مکلل مفتخر ساخت و فرمود تا ولیعهد بستی جبغه را در طرف دست چپ سر نصب نماد و چون بارگاه سلطنت برآمدی بطرف دست راست سر نصب کنی و نیز شاهزاده نصرالله میرزا را بنواخت و از عفت و شفقت خویش نوازش ساخت و پس از سه روز توقف شاهزاده رضاقلی میرزا را مرخص فرمود و با احکام لازمه صادر فرمود که در باره حکام و نواب چه بنماید شاهزاده بطرف افغانستان و خراسان روانه شد و اردوی نادر از خلال آب آبا آبنگ هندوستان فرمود

ذکر فرار ناصرخان از حسنک با سپاه ایران و رسیدن نادرشاه بلاهور

در این وقت ناصرخان که سابق از جانب محمدشاه گورگانی حکمران غزنین و کابل بود و فوجهای ایرانیان فرار کرده و پیشتر بود چون چند تن از مردم کابل که بهراه سپاه نادرشاه مخالفت دهلی بودند و میرعباس در جلال آباد آمادگی ساخت بپیشاور رسیدند آنرا بگرفت و نزدیک بیست هزار تن از افغانان خیبر و پشاور را در انجمن بود جمع نمود و بمحافظت و پذیرفتن گماشت چون نادرشاه بمنزل ریکاب رسید او را بدو اغروق شاهزاده نصرالله میرزا سپرد و خود از راه سوچه که گویی بسیار صعب بود با فوجی از سواران جنگی بسی فرسنگ راهپرا و طرف بیست ساعت طی کرده بر سر ناصرخان تاخت و چون ناصرخان از رسیدن سپاه ایران خبر یافت بیدرنگ حسنک پرداخت و طولی نکشید که مغلوب و بشمشیر سپاه کشته و خود با معدودی اسیر گشته و تمامی اموال و منتیه ایرانیان گشت نادرشاه سه روز در آنجا توقف نمود تا قشون و اموال حسنک از عقب برسید و این آخرین حسنک نادرشاه در خاک افغانستان بود و چون سپاه و بنه و توپخانه و قورخانه تمامی برسید آبنگ پشاور گردید و در آنجا از کشتیها پل ببست و گذشت و بطرف لاهور رسید و از همین راه در موضع سپاه نادر بقشون زکریاخان فرمانروای پنجاب برخورد و آنرا منهزم ساخت و زکریاخان با وحشت بسیار از لاهور بطرف ستلج رو بفرار آورد و نادرشاه پس از تماشای لاهور آبنگ دهلی نمود

ذکر فتح لاهور و توجه نادرشاه بطرف دهلی و حسنک او با محمدشاه گورگانی و غلبت نادر با و وقعه کشتگان و غیره

نادرشاه پس از فتح لاهور متوجه دهلی شد و با اگر خبر کشته شدن ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر شش در افغانستان باو رسید از غرض کاسته نشد از اقتضای دربار این محمدشاه گمان میکرد که قصد بر سلطنت نادرشاه شود باز در اینجا نامه محمدشاه نگاشت که افغانان در هندوستان بیش از ایران در دوستی کردند و با پادشاه هندوستان آنرا سیاستی بفرمود و خواهش ما را در راه مذاهن افغانان اجابت نمود و برای ما ممکن بود که بدون فرستادن ایلچی و سفارت راه آنرا بزنیدیم باز محول بآن پادشاه کردیم و معلوم شد غفلت و مسامحت کاری حضمانه آن پادشاه دیگر باره از دایان و امنای مملکت بوده است این است تنبیه و تادیب انها را پیش بخود همت ساختیم و میگوییم که فرمان رود تا آنان پیش از پنجه اتوقت دارند حاضر سازند و انیز انیز میگوییم پس از بسیار بسیدن و گرفتار شدن هنوز آنان نرسیده بو ساطت و شفاعت آن پادشاه نامه راست از اینجا مآل اندیشی و بیدار مغزی نادرشاه چنین معلوم میشود که خود را غالب و فاتح دانسته که نامه بدین قسم بپادشاه هندوستان نگاشته بالجمله نادرشاه ناصرخان و زکریاخان را بگرفتاری کابل و پنجاب بگماشت و متوجه

دهلی شده و محمد شاه نیز بعزم مقابله و مقاتله از آبی بیرون شده در کرنال که جای تنگی بود اردو فراهم آورد و چون از سمت طرفش رو خانه علی مردان خان بود از نگیسوی دیگر شرابه بخیر ما توپچا صدی ساخت و اردوی نادرشاه بر سیده و خواجگت واسی و تفحص و تفتیش آن حمایک کلوله و جایگاه توپخانه معین نموده و چون شنید که سعادتخان با سی هزار سوار و جنگی معاونت محمد شاه میآیند فوجی را بدفع ایشان و دو پائی پت سپاه سعادتخان را درهم شکسته و عساکر او را تابع گردانید سعادتخان خود منفرد و آمده نزد محمد شاه گردانید خبر شنید و از پیش برفت و صمصام الدوله و برهان الملک و سایر اکابران هندوستان بجنگ در آمده و این وقت عصری بود که آتش حنگ برافروخته شد و آفتاب نزدیک سی هزار تن از سپاه هند که اصیدتر از بزرگان و بندگان بادشاهزاده و سعادتخان و برادرزاده اش با کسان و فیل سواری او دستگیر سپاه نادر شدند و صمصام الدوله زخم برداشت و پس از سه روز درگذشت و برادر و پسرش و بیشتر از یکانش کشته شدند و از سپاه نادر سه تن کشته و بیست تن زخمی شدند و این وقت محمد شاه چون خبر حرکت صمصام الدوله و سعادتخان و نظام الملک و اعتماد الدوله را شنید بود با چند تن از خواص خویش قرار داد که خویش برین آمده تماشا نماید که با گرنجیکان ابقرار کاه خویش برگشت و نادرشاه فرمانداد تا اردوی محمد شاه را از هر سو محاصره نمودند و او آمده و شدن را بانحصار پیشنهاد اعتصیکه مدت دو سه روز قحطی و سختی در اردوی محمد شاه نمود از شد محمد شاه ناچار نامه که نادرشاه ابا ظاهر نوشته بود نزد نادرشاه فرستاده و نادرشاه در پیام داد و قرارداد خود حاضر ایم بشرطا که محمد شاه خود بدین آید محمد شاه ناچار روز بعد افسر شاهی از سر برداشت و با نظام الملک و سایر بزرگان اعتماد اردوی نادرشاه نمود و چون نزدیک شد نادرشاه شاهزاده نصرالله میرزا را با سقبال او فرستاده و او محترمانه بسراپرده نادرشاه داره و خود نادرشاه تا چند قدم او را پیشباز فرموده و او قدمبوسی نادرشاه نموده و نادرشاه او را بر پهلوی خویش جای داد و پس از سوال تعارف و شکایت و صرف نمار محمد شاه با اردوی خویش باز گشت و بار روز دیگر با اردوی نادرشاه برفت و روز چهارشنبه اول ماه رمضان نادرشاه با اتفاق محمد شاه بشهر دهلی داخل گردید و در باغ شقلمار وارد گردیده محمد شاه مهمانداری پرداخت و روز بعد پس از آنکه نهار ظهر را صرف نمود نادرشاه با محمد شاه ملاقات نمود صحبت داشتند و کسی از مطلوم نشد چه در میانشان رد و بدل شد مگر آنکه پس از آن نادرشاه بضبط و ثبت خزاین و دفاین محمد شاه مامور شدند و تمامی را متصرف گشتند و روز دوم سکه و خطبه بنام نادرشاه رواج یافت و در شب چهارشنبه چهاردهم ذیحجه محمد شاه بعمارت سلطنتی خویش نادرشاه را ضیافت شایانی نمود و عصر روز بعد آوازه مرگ نادرشاه بر مردم انتشار داد و بدین استشهار بنای اساس فتنه و دست بکشتن ایرانیان دار کرده حتی بزرگان محمد شاه که بزرگان ایران را از زمان خود شان خدایی داده بودند بکشتن آن اقدام نمودند و این خبر چون بگوش نادرشاه رسید بسکوت گذرانید که شاید امنای دولت کوتاه خود از آتش فتنه خاموش کنند ناگاه کشتگان ایرانی به هشتصد تن رسید و چون صبر و شکیبائی نادرشاه بسر آمد

ذکر غضب نمودن نادرشاه در دهلی و امر بکشتن و غارتی شنیدن شدن و بعد عفو فرمودن و سیاست نمودن

روز پانزدهم صبح بسیار زودی نادرشاه بخیال آنکه خود بشکن این فتنه و آشوب را فرو نشاند از قلعه دهلی که واقع میان شهر بود سوار گردید و بشهر در گردش آمد که نظر فرش بر کشتگان ایرانیان از بزرگان و سپاهیانش افتاد و در ادنی شوری

پدید گشت و مردم را بملایمت امر ما سایش میداد که در این حین تیری از باروی باغی بجانب او انداخته شد و آن تیر از راه گذشت
و یک از ملازمین او را بر زمین انداخت و هلاک کرد ناد را آتش غضبش شعله ور گردید و مسجد دولت الدوله که واقع در میان شهر
و بلعیت فرود آمد و در این وقت آفتاب سر بر کشیده بود که فرمان قتل عام و خراب کردن و سوزاندن شهر را داد و سپاهیان
در شهر بیخته بهر کس رسیده خون او بریختند عمارات و بناهای کهن را ویران و زمان موده آتش در بدون انداخته و مدت سه
عالیه که یادگار وقتی قبور بالیه شده جد سبا اشخاص شاخص و اخباس نفایس معدوده گشت کوچه و برزن از کشته مرده
زن راه را بر کشندگان بر بست این کشتار نا هنجار و غارت و آتش افروزی نا هموار تا ظهر ادامه داشت محمد شاه
با نظام الملک و صفیه تن از امنای دولت که کاینه مسجد آمده چهره نیاز بخاک سوده و از نس نادر شاه غضب
آلوده دیده لب بابستر حام و استغاثت گشودند نادر شاه بقبه رأفت و فرمود مرده مخواهید بگوئید محمد شاه قرن
گردد که خواهش من اینست که باقی مانده بخشید نادر شاه فرمود فرمانبرداری شاه و سپاه و بندوستان را کرامی دارید انشکنید و
و فرمانروایی است صاحب استقلال کشور این بنده میباشد و بجز آنکه این حرف از زبان نادر شاه دلیران
مردم دانه گوه بانگ کوس امان در شهر افکنده شد که یک نفس کشیدن این همه لشکریان که مشغول کشتن و سوختن و بر کندن
کاخها بودند در این شهر زنگ دست باز داشته شد گرچند تن جارچی در سواریت در شهر گردش کنند و پیام نادر شاه را
رسانند چون بود این سرعت ناقبل خبر رسید آنگاه نادر شاه گفت گرفتار آزاد ساخته و عضیر الدوله خان و فولاد خان کرد
سردار ان محمد شاه بودند فرمانداد که قتله سعید خان داماد قمر الدین خان و شاهنواز خان کرد این دو دشمن که نشسته
بر سر قبیله نادر شاه قشون بودند و فیلبان باشی را کشته و فیلهای نادر را برده بودند نا هنجار صد تن از مجرمین و آشوب کاران
هندوستانی حاضر ساختند و آنها را جمعی قشر ما میر احاضر ساخته و نادر شاه فرمانداد تا ما میر ان را از تیغ بیدریغ گذرانیدند
آنگاه فرمانروای ناکسان احمد کرده آتش زدند و شمار کشتگان این روز از هفتاد هزار تا هشتاد هزار تخمین زدند
هزار تن نگاشته اند چنانچه تمام قشون نادر شاه را نیز عقیده و بیست هزار نفر نگاشته اند که از این عدد شصت هزار نفر بجنگ
و فشه کشته و زخمدار شده که نادر شاه زمان حرکت از بندوستان هزار تن از هنرمندان و صنایع کاران همراه خود برد
و شمار قشون محمد شاه کما یعرف آنرا سیصد هزار تن نادده هزار فیل جنگی و سه هزار توپ بود علاوه از آنکه بیشتر ی
سعادتمندان بر دن الملک بعد بیست هزار تن سپاهیان معاودت آمده بودند بجمله در این وقت سال بپایان رسید

ذکر مصالحت عثمانی و منسه و روس و سایر قضایای اروپا

هم در این سال که مطابق ۱۱۵۰ هزار و صد و سی است میرادی بود کار مصالحت من عثمانی و منسه انجام یافت
و بر اثر معاهدت و معاهدت این دو دولت که عثمانی و منسه باشند دولت روس نیز با عثمانی عقد محالفت و
موانعت بر بست که در چهار دهم ربیع الثانی سال بعد در پای بخشتهای عثمانی و منسه ما بینهای دو کمیتن رسید و طبل
شادیانه نواخته شد بهر دو جزیره کرس شورش رجنبد پادشاه شد و او ناچار فرار برقرار اختیار کرد و بکرمخت و جان
مدبر و نیز طبیب مشهور هلاندی موسوم به ابوهاوه که خدمات نمایان به طب و
طب بت موده در گذشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۲ و بالجمله نادرشاه در حرکت از هند و مجلس آرائی و مواصلت او با محمد شاه و بزرگان لوکانی و ارسال آوردن طلا و جواهر از هند و رسیدن او بهرات و جشن گرفتن و رفتنش به بخارا و معاملات او با ابوالفیض خان پادشاه بخارا و عودتش

در این سال چون نادرشاه از اتمام رسیدن از مردم دهلی فراغت حاصل نمود و لیک از بنات اکرات محمد شاه را بعقد ازدواج شاهزاده نصرالله میرزا درآورد و حکام و بزرگان هند را نواخت و مجلسی بپا ساخت و سر و افسر و دستار محمد شاه را بجواهرات گران قیمت بیاراست و دوامنای دولت گورکانیه را بخلوع فاخره متمتع ساخت و در هشتم صفر این سال از هندوستان آهنگ افغانستان و ایران نمود و با مبلغ کرور طلای سکه زر مسکوک و بیش از این از جواهرات گران قیمت نفیسه بحث طلا و مس که دکرور تومان باو جواهر بحساب آورده و الماسهای کوه نور و دریای نور و فخر تاج که در طبع هیچ دخل سرکار شاه احمد شاه درانی مؤسس سلطنت درانیان در افغانستان و ذیل سرکار شاه شجاع الملک و هند بعنوان رجعت سنگ نشانی از آنها خواهد شد با لجمله از راه پیشاور بنا و آبا و شهر در آمد و همراه دو فیل با مبلغی جواهر و خیره بجهت سلطان عثمانی و چهار دو فیل و مبلغی جواهر از برای پادشاه روس فرستاده و جمعیرا امور قلع اشرار که ابراهیم خان شیرالدوله را برادر شاه در افغانستان گشته بود نیز مرخص و پس بهرات در آمد و در هرات جشن شاهانه بگرفت و رقایق را کسیال فرمانداده بود که کشتی از زر ناب مرصع و خیمه زرافت جواهر نشان مهیا نمایند و در این وقت همه دو تمام شده بود لنگر انداخته بحث مرصع در نفایس گذاشته گردیدند و نادرشاه با فراز آن آمده و هدایای بیش و عشرت باده دست بذل و عطا برروی عابر و ذی و خدم و حشم گشاده از جواهرات نفیسه و السبه های شگفت بسیار بزرگان و بزرگان بخشیده و حکومت مرات السبا برخ میرزا لطفعلی نوه خود از هرات عازم بلخ شده و چنانچه در قبل فرمانداده بود یک هزار و هفتصد کشتی با بی در بلخ بجهت عبور از رود خانه آموبه جیحون مهیا و ساخته شده بود و تمامیرا از آذوقه و علوفه و مهمات حنگ موده از جیحون گذشت و در چهار فرسنگی بخارا خیمه برافراشت ابوالفیض خان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان چون خود را تاب مقاومت ندید از در اطاعت و مسکنت بهدایای شایان باردوی نادر شاه آمده و اذن جلوس یافت و تا چند روز در رفت و آمد و گذاشتن بحث بود تا در شاه او را مجدد بالجمله مملکت ترکستان برقرار کرده و فرمان پادشاهی او بنگاشت و یک از دختران او را در سلک بانوان حرم خویش و یک از ناتنی او بجهالله نکاح حی قبجاق و برادرزاده خویش نادر، و دو بست نفر از سرداران او و ی

قلیخان جلایر بطرف افغانستان و رسیدن الچیان هند و ترکستان بدرگاه نادرشاه

در این سال چون نادرشاه از کار بخارا فراغت حاصل کرد و عازم خوارزم و حسک بالیا پس خان حکمران خوارزم که خبر آمدن نادرشاه و افغانان اطراف کابل در خیشان زاد شده و جمعی کشته و زخمی شده اند نادرشاه فرمانداد تا قلیخان جلایر که یکی از امرای بزرگ او و نسبت حکمرانی ممالک سمت شمالی آب آمک از حد بلخ تا سند و پیشاور تا بحدود کوهستان مجزر و ملحق بممالک ایران شده برقرار گردد و در خدمت او جمعی از بیگلربیها و سرکردگان معین گردید که با اتفاق از راه حصار حرکت کرده مقدم از طوایف ترکمان و ازبک و غیره سوارانی که روستائی آنها مستقل شده اند گرفته و بطرف مقصد روانه شود و نیز به صوبه داران و حکمرانان کابل و غزنین و سند و غیره فرمان شد که هریک در امور خویش مستقل باشند و در کار یکدیگر تصرفی ننمایند و طریق مرافقت و موافقت را منظور آرند و اگر برای تنبیه و کوشمالی افغانان که بمستبدادی قیام نموده اند قلیخان را بسپاهی فراوان و بحکمرانی کابل و غزنین و سند و غیره فرمان شد چون شنیدند حکمران مقتدری میرسد ترک منازعت نموده با هم صلح و آشتی نموده در این وقت تمامی افغانستان تحت حکم نادرشاه بود بخوارزم پرسید والیابس مقاومت و مقاتلت بر داشت و مهزم و دستگیر و مقتول شد و نادرشاه پس از استیلای بخوارزم و جمع کردن خزاین و دفاین آن و ذخایر این سال حکومت خوارزم را بطایر خان نواده ولی محمد خان چکلی که از بنی اعمام پادشاه بود داده پس از تنظیم امور آنجا مان با غنایم فراوان بطرف چارجو حرکت و آمده آنجا موکب شاهی متوجه مرو شد و در اینجا نیاز محمد خان حاکم بلخ و حکمران از خود و سایر بزرگان بخدمت رسیده نادرشاه آنها را بنوازش و پس از مذاکرات خصوص مالیات کابلین طرق و رفع شر آنان را مرخص ساخت و در اواخر شهر شوال بمشهد رسید و قتلیغ مرصع مینا و قفل طلای مکلل بجواهر که قدر و قیمت حضرت امام رضا موجود و هدیه نموده و شاهزاده نصرالله میرزا را بحکمرانی تمام خراسان معین کرد و نیز در این سال محمد شاه کورکانی از سند و ستان و ابوالفیض خان از ترکستان بحدود بیابانی بسیار بمشهد نزد نادرشاه فرستاده اتکاء نادرشاه بعزم تدمیر حمایت لگزیه و افغانستان کرا رسیدن خبر اله داد و راکشته و او بمشهد و راه خوشان و استرآباد و مازندران عازم قفقازیه گردید و در خراسان نواسطه سپاه کشی غله و دیگر ای گذارد.

ذکر درگذشتن پادشاهان روس و پروس و اطریش

هم در این سال که مطابق ۱۱۵۶ هزار و صد و چهل و شش سال ششم امپراطور اطریش درگذشت و بجایش ماری تریز دختر او ملکه و امپراطریس اطریش گشت و بحسب سلطنت نشست بچنین فرد یک کلیوم امپراطور روس درگذشت و فرد یک دوم که مشهور بفرد یک کبیر شده بجایش نشست نیز امپراطریس مملکت روسیه درگذشت و فضل دو نامبرده او نوه پادشاه پروسیه شده و امنای دولت روس بنام حکمرانی و نیابت او بدست گرفتند

ذکر وقایع ۱۱۵۶ و عزیمت نادرشاه بداغستان و تدمیر لگزیه و سوء قصد باو و رسیدن شاه بطهران و کور نمودن شاهزاده رضاقلی میرزا ولیعهد و حبس در اردوباد

در این سال نادرشاه چون بعزم مقاتلت لگزیها از مازندران بصوب داغستان میگذرد در چمن جلفها باد شدید تگرگ خالی کرده و آن تگرگ از زیر مازندی راست نادرشاه گذشت و یک انگشت نجراشانیده بشت دست چپ رسید و دگر آن

اسپ اتفاقی کرده اسپ انگشت و نادرشاه بزمین آمد و پس از تحقیقات بسیار صاحب دست آمد و او سنگ قدم نام غلام وی خان تا مینی که با نوای آقامیرزا پسر داود خان مرتکب این جنایت شده بود نادرشاه آنرا سیاست کرده و چون بطهران رسید محمد سنگ قدم را تحویل شاهزاده رضاقلی میرزا ولیعهد و فرزند ارشدش دانسته فرمانداد تا چشمان رضاقلی میرزا را کاسه برون آوردند و آن شاهزاده رشید را کور کردند آنگاه متوجه افغانستان شده و از این ببعد اخلاق و اطوار نادرشاه اختلاف کلی پیدا کرده گویا او را جن شده باشد بالجمله بافغانستان شتافت و جلفا نموده اشرار را قلع و قمع نمود پس از آن بدشت کافری نزد تیپ و بنداته قشلاق کرد و هم در این سال الچی سلطان عثمانی نامه مودت خاتمه بنادرشاه رسید و الچی مزبور را اعزاز کرده نادرشاه فرمان داد که کسی دیگر سنی نماید و هر کس بخلاف فرمان عمل کند مجازات سخت بابد نیز در این سال نایره حنگ بین نادرشاه پرو پس و کلیه اطراف مشتعل گردید و نادرشاه پرو پس را بایت سیلیر با استیلا یافت و ایوان نادرشاه صفیر را بسیه از ساطت خلع کرده و الیزابت دختر دوم پطر کبیر را بسلطنت روسیه برقرار گردید نیز دولت مزبوره دولت روس اعلان جنگ نمود

ذکر وقایع ۱۱۵۵ و تعیین مواقع متعلقه باران از بندوستان و تقسیم نادرشاه برای حنگ با عثمانی

در این سال رکنات بندوستان و مواضع و مواقعی که معین شده بود از طرف محمدشاه بندوستان تمامی بکلی گذاران دولت ایران تسلیم شد و آنها عبارت بود از کابل تمتک از سمت جنوبی و شرقی . و دخانه اکتک بود و مقرر گردیده بود سه سال ولایات این ما بین دولت ایران داده شود و بر طبق این قرارات عمل گردید و طهماسب قلیخان جلایر سردار کابل تمامی آن نواحی را منظم و مرتب نموده مدرکات نادرشاه فیلوئی را برداشت و چون جوابیکه از طرف عثمانی با بت قبول مذهب جعفری و تعیین یکی از ارکان کعبه را بین با سهم بر وفق مرام نادرشاه نبود بنابراین حنگ با عثمانی اتفاق و تمامی امراء و سرکردگان را بصحرای مغان خواست و در کلات بنای عالیه بجهت حفظ خزاین و دفاین نموده جواهرات خود را با تمام نقد و اجناس این سال که مقارن ۱۱۵۵ هزار و صد و چهل و دو میلادی بود با دشاه روس در خال اطریش مرحمات بسیار نموده و عاقبت کار مخاصمت مصالحت مبدل شده مصالحت نموده و در انگلستان ترسپیت مقامات عالیه رسیده و ترقی فوق العاده نمود نیز اوک دوبستون ابوالسعیدی پادشاه روس مدرسه معین کشت قدوم بشارل هرشد

ذکر وقایع ۱۱۵۶ و گرفتن جشن نوروز و اجتماع قشون در صحرای مغان و حرکت نادرشاه بطرف عراق عرب و استیلای او بکاظمین و سامره و کربلا و نجف و ساختن کبسند و ایوان حضرت امیر از طلا و موافقت عثمانی در صلح و مسالمت با نادرشاه

در این سال نادرشاه افشار جشن عید نوروز فیروزی را در نهایت اجلال و شکوه و شوکت و صولت شاهی متوجه صحرای مغان شد چون بانجا رسید سایر درباریان و ارکان و سران سپاه مستدعا رسیدند شاهزاده نصرالله میرزا با شاهزاده میرزا فرزند شاهزاده رضاقلی میرزا و امامقلی میرزا نیز رسیده مورد اعزاز گشتند در این وقت الچی محمدشاه باری کورکانی از بندوستان با هدایای نفیسه نیز رسیده و از انجا سان سپاه دیده و مقدم توپخانه و قورخانه را

بطرف کرمانشاه بجهت جنگ با عثمانی بفرستاد و چون احمد پاشا والی بغداد از حرکت قشون ایران خبر یافت از راه خدمت و اطاعت درآمد و پیش کشی قابی فرستاد نادرشاه سرداران خود را بجهت ضبط کاظمین و سامره و کربلا و نجف و حله و بصره بفرستاد و مابذل زمانی این بلاد مشرف سرداران نادر و آمد آنکا نادرشاه بلشکر زد آمد کردستان عثمانی را مشوش ساخت و کرکوک و موصل را نیز مسخر نمود به نجف داد و کرده و بزیارت و بذل خیرات و احسان پرداخت و پنجاه هزار طلای نادری مصروف کنبد و ایوان حضرت علی مرتضی نمود همه را تعمیر کاری کرد و که تا این سال همه برقرار است و نیز گنبد حرم شاه خانم مادر شاه سلطان حسین و حضرت امیرزاده امامقلی میرزا مبالغ بر سیصد هزار روپیه خرج نقره و طلا کاری حضرت امیر مومنان نمود و چون از فتوحات نادر شاه در اسلامبول شایع گشت سلطان عثمانی سخت بهراسید و برفق و خواه نادرشاه موافقت و قرارداد عهد نمود و بکار مسالمت و مصاحبت پرداخته انگاه نادرشاه از عراق عرب متوجه عراق عجم و از آنجا عازم آذربایجان گردید و چون بانجا رسید خبر طغیان آقا محمد حسن قاجار و شورش داستر آباد بشنید ناچار با عثمانی صلح کرده عازم استرآباد شد و فتنه انجا را دفع کرد

ذکر ظهور درویشی مجهول الحال در اندخود و بلخ و فتنه انگیزی و ادعای بی اساس او و خبر یافتن نادرشاه و رفع فتنه درویش در بلخ و محاکمت مخالفین و شر انگیزان

هم در این سال شخص مجهول الحال از مردم اوبیاقات و پساولان عباس درویشی و فتنه ری را بسر اندخود شد و از راه بدخشان و قندز جمعی را دور خود جمع نمود و از انجا متوجه بلخ شد و در آستانه مبارکه حضرت علی مرتضی که واقع در بلخ بود اکاکی گرفت یعنی مکان ریاکاری و دسیسه بازکرد و کم کم مردم الغرثه ادعای نبوت و رسالت نمود و اظهار کشف و کرامات و معجزه و خارق عادت کرد و چون مردم عوام از بدو بزیارت مبادرت نمودند و شهرت بازی او را همه جا بجا کرد و دکاکین ساخته در اطراف و اکناف منتشر شدند و میگفتند امام حجت ظهور کرده و مابذل زمانی مردم بسیار از عوام کالانعام زود او جمع شدند از مردم افغان و قزلباش و از تاجیک و ترکمان و ترک و تاجیک که از انجمله جمعیت اله قپچاق و سعید شیر غالی و حدود چهار صد از بزرگان از تاجیک که رویهم دوازده هزار نفر بیشتر میباشند و که از رباهای بسیار و در مردم محسن استقبال بوسی و نذر و هدیه گذرانیدن میباشند تا آنکه نیاز خان حاکم بلخ اندوی تعلیقه کرد بندگی و خدمت او و میانه بست و در هر گوشه و کنار شهر بلخ صحبت از درویش بود تا وقتی نیاز خان والی بفکر افتاد که این جمعیت روز افزون شاید عاقبتی وخیم احداث کند که من و پادشاه ایران از عهده او بر نیاید پس پیام فرستاد که مقرر فرمایند که زوار و مسافرین پس از زیارت و عرض حاجت بمکان و موطن خویش برگردند و توقف آنان چندان لازم نیست چون کسان نیاز خان پیام او را رسانیدند درویش برآشفت و سولاز اجابت دعوای مرحبا مانع برآمد نیاز خان چون این حرکت از درویش بدید بخود نپسندید و فوراً فرستاد تا جمعیت را پراکنده کنند و بجای خود روانه دارند چون درویش کسان والی را بدید که بجهت دفع مردان او آمده حکم به اقامت سید و در بین اعوان نیاز خان و اتباع درویش جنگ و جدال شد و عاقبت سپاه نیاز خان جمعی کثیر و فرقه دستکرد و فوجی فراری میشوند نیاز خان چون از شکست سپاه آگاه شد خاصه که نایب الحکومه او در بین گیرودار مقتول میگردد متحیر گردید و ناچار درک بلخ متحصن شد زیرا این گیرودار کان نیز سرمی یافت رو داشته و در اطراف شهر هر دم آوازه از کشتن و غارت کردن کوتاهی کرده نیاز خان پیکی تزلی بدربار نادرشاه فرستاده و از

وقایع جهانبان و جهانیان

وقایع بلخ و فتنه درویش و شنیدن او بگان او اخبر داد نادشاه فرماندار محمد حسین خان چمیش کزک بکلربکی جنوبشان و تعیین یکی کلب محمد بیک قرقلر با جمعی از امرای خراسان و سپاهی فراوان و توپخانهای آتش فشان بطرف بلخ حرکت نماید و رفع فتنه درویش داود بکار اگر بشنیدن این سوی چون درویش حاکم اسمعین یافت و شهر را بی صاحب دید روی بال آوردی پیدا شده مردم را بگذارات هر جا بافرموده و خود بکران بلخ و افغانستان معرفی کرده گفت من بجسم و روح مردم قشقائی دارم و کسانیکه از جانب من حاکم میکردند اسلحه از قبیل شمشیر و نیزه و خنجر و کلاه تفنگ و غیره بدن آنان کار میکرده و در این بین بعصمت الله خان قبچاق را بجهت پادشاهی ترکستان برقرار کرده بعصمت بعتبده و بخت بجمع زر و سیم پرداخت و برای مخارج راه و قشون از مردم پول بخواست مردم از دادن مال ابا و امتناع نموده و فتنه احداث شد چنانچه در این موقع بنگ و خون میخواستند که ناگاه تیر قضا بعصمت الله هدف کرده و در خاک و خون شش سلطانی کشته شدن عصمت الله سکته بزرگی با دعای درویش وارد آورده و مردم دانستند درویش چیزها از دشمنان بود و با وجود این فتنه قشقائیان شاد از طرف خواجه بعصمت الله متولی استرآباد که از ابتدا سر اطاعت او خم کرده و تا در خدا از کوشش و فداکاری او در این ایام بجهت آمدن زوار رواج شده از و خامت کار سخت بر سیده و دانست که باین زودی از طرف نادشاه سپاه بسیار آمده و مرکبتین این اعمال را بسزا خواهند رسانید پس با چند تن از خدمه مشورت کرده و بهست شده و خیمه شبی درویش فرار گرفته و نزد نیاز خان حکمران مشهد بلخ برده و حاکم سخت خوشوقت گردیده و خواجه بعصمت الله جسان و افر خوشنود ساخت و چون مردم بازاری از گرفتاری درویش خبر یافتند شاد و از گرفتاری او حوادث بای آسمانی و زمینی مژده دانستند که او مردی محیل و مزور بوده و باین شیوه مال و متاع مردم را بیرون برده و جمع آوری کرده و با وطن و اهل مولده و نیاز خان باسباب و اثاثیه او مستعرف شده و انجمن بیرون آمده بنظم و نسق مردم پرداخت و از بکان متمرد را مطیع ساخت و کس بدربار نادشاه فرستاده و او را از آرامی شهر و رفع فتنه درویش خبر داد و چون نادشاه خبر یافت فرمان فرستاد که شاهمحمد حسین خان بلخ آمده مکسانیکه سبب این فتنه و تایید درویش شده محاکمت نموده و مجازات دهد محمد حسین خان بحسب امر نادری بلخ آمده و بسیاری از گرفتار و محکوم ساخت آنگاه بجنوبی خود مراجعت نموده و واقعه درویش از ابتدای ماه شوال تا انتهای ماه ذیحجه آن سال بطول انجامید و بهمین سال شاعر تبریزی و شمیم شاعر شیرازی درگذشتند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۱ و خروج یکی دوتن مجهول الحسب بادعای شاهزادگی و رفع آنها و تعیین یک تن انگلیسی از جانب نادرشاه بنا جدائی در دریای مازندران و اوضاع فرانسه و عثمانی و ناخوشی وبا در مصر و فشه در هندوستان

در این سال یکی دوتن مجهول الحال باسم شاهزاده بودن از سلالهٔ صفویه خروج نموده یک از آنها محمد علی نامی رفسنجانی بود که خود را صفی میرزا میگفت و دیگری سام میرزا نامی که خود را فرزند شاه سلطان حسین صفوی مشهور نموده بود و هر دو را کارگذاران نادرشاه گرفتار کرده و مجازات دادند و نادرشاه بلافاصله آمده با جساکر عثمانی مختصر زد و خوردی نموده و چون کار مصالحت بپایان رسیده از هند حرکت کرده بگرجستان آمده و با نظام امور آنسامان پرداخت

و یک تن انگلیسی بجهت ساختن کشتی مستخدم نمود که در دریای مازندران کشتیها بسازد و در آب اندازد و او نامه الهوتن با
بود و مسلمان شده خود را بجان بیک نامید و از جانب نادرشاه ایلچی شد و نیز خلیفه گرجستان در این سال آمد و از نادر مقرر
شد و فرمان او را نادرشاه در فرمود و نقش مهر نادرشاه این شعر بود اگر نه دولت و دین نقش بود چون از پا
ایران قرار داد خدا هم در این سال سفیر فرانسه در بار عثمانی سلسله جنبان عقد مواسات و مواخات گردید تا عثمانی
با فرانسه دست برادری و برابری داده شده و متعاقب با کلید گذارده و کار باشند و متفق و داوا این بود که دشمنان
دولتشان پیش تازی نکنند هم در این سال در مصر نا خوشی و با فور گرفته خلق کثیر را تلف کرده و متعاقب آن سختی مجتمع
مردم باقی مانده را گرفتار شدایده و محن کرده و عثمان کتب انبارهای غله را بنوده و مردم را از عسرت و کمبت بر بانیده
موسم حصاد بر سید و غله درو شده و مردم را فاقه بیت دست داد و نیز در این سال ناصر جنگ پسر دوم آصف جاه
و کن بود بسر سلطنتیان برداشت و رات مخالفت و استبداد برافراشت چون این خبر در دهلی شایع گشت ناصر
جاه فرزند دیگر خود سپهر شهاب الدین را در دهلی گذاشت و سپاهی بسیار تا توپخانه و مهمات جنگ برداشت و آهنگ دکن
نمود ناصر جنگ چون از آمدن پدر خبر یافت با سپاهی رزم جوی با استقبال او شتافت و آنان چون بکدیگر
بیت فرسنگ راه بود پیش رفت و در انجا بفاصله سه بیست پرش آصف جاه رسید سران و صاحب منصبان ناصر
جنگ چون او را زیارت کرده و خود را شاه دیده بسی دویدی با چند تن از خواص خود در آمده و در آستانه شاه بر زمین
رفته بوسه نشست و بنا چست و پس از چندی از انجا بیرون آمده با رنجنگ بدر شتافت و سکشت خود و گرفتار
شده و مدت چهار سال در حبس بود لو بساطت و شفاعت بزرگان بخشیده گردید و حکمران اورنگ آباد شد در این
سال که موافق ۱۱۵۱ هزار و صد و پنجاه و چهار میلادی بود سپاه فرانسه نجانیک که در تصرف منه بود استیلا
یافته و از انسوی سپاه انگلیس با ایالت الزاس فرانسه داخل گشته و پادشاه فرانسه لوئی پانزدهم که از برای معاونت
پروس بشهر مس آمده و نا خوشی و بیجاره روز بستری گردیده و آنگاه شفا یافت مردم فرانسه چون باین پادشاه بسیار
علاقه داشتند او را لقب پادشاه عزیز دادند

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۲ و منازعت ایران و عثمانی بر سر مواد معاهدت و مصالحت بین
هر دو دولت و جنگ نادرشاه با عثمانی و شکست یافتن عثمانی و حوادث اروپا

در این سال بر سر مواد معاهدت مذهبی بین ایران و عثمانی نامه جنگ مبدل اشتعال یافت و نادرشاه با
سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان و مراد پاشه را فرستاد از روان قفقازیه با کین محمد پاشه سپهدار سپاه
عثمانی بجنگ اندر آمد و قشون عثمانی در این میدان یکصد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار پیاده و نیک جری بود و
پس از مقابلت و مقاتلت سپاه ایرانی با عثمانی نادرشاه غلبت یافت و بسیاری از قشون عثمانی کشته و اسیر
شدند و یکین محمد پاشه و سنگر خود محمود کشت و عاقبت در بهانجا در گذشت و پس از فوت سپهدار قشون عثمانی
سپاه عثمانی پراکنده و فراری شدند و در این میدان دوازده هزار کس از عثمانی کشته و پنج هزار تن اسیر و گرفتار شد
که در ضمن گرفتاران بسیاری از پاشهای عثمانی بودند نادرشاه مجروحین انها تعارض فرستاده و چهار هزار تن

گرفتاران را روانه طهران نمود و با قرابه تبریز فرستاده و غنایم و مهمات حکمت عثمانی تمامی عنمیت ایرانیان گشت
اتفاقا پادشاه متوجه همدان و اصفهان شد و این من الحی پادشاه فتن به دربار نادر با نامه مودت ختامه و هدایای
لایقه آمد و مورد التفات خسروانه گردید و مقتضی المرام عودت نمود و هم در این سال دول انگلیس و اطریش و لهستان
و جمهوری عقد اتفاق و ایلانی بر بستند فرانسه اکید بر بستند و شروع مهاجمت و سرحدات فرانسه نمودند با این حال
دولت فرانسه بجا پائی اجدی بخوبید و مقابلت و مقاومت آنان شتافت و آنها را از خود متحد ساخت و بدین سبب
دول متفقه سست شدند و در این سال مادی تبریز فلکه اطریش بشوهر خود فرانسوا لف امپراطوری بداد و نیز دولت انگلستان
کنیزه شاهزادگان خاندان قدیم انگلیس در سمت آکس سرطنتیان برداشت و جمعیتی بسیار دور خود فراهم نمود و تاده
فرسخی پایتخت پیش آمد و آنجا جنگ سختی نمود و مدتها با سپاه انگلیس در جنگ بود و کشتار بسیار نمود

ذکر وقایع سنه ۱۱۵۱ حرکت نادر شاه بعزم مشهد و اتمام عمارات او در کلات و جمع نمودن خزاین و دفاین او در کلات و هدایای نادر بجهت عثمانی و حرکات بکوات در مصر

در این سال نادر شاه بعزم مشهد حرکت کرد و پس از استمالت و تفقد آن استان فلک مرتبت و تنظیم اتحاد و
دشوار متوجه کلات گردید و عمارات عالیه و بناهای سنیه که امر داده بود ساخته و پرداخته بودند بنگریست و جواهرات
گران قیمت و اشیای نفیسه که جدتها از اطراف جمع و بنجا شده بود و رسی بسر کرد و تجلات جدا جدا جای داد و پاسبانان
و سرای داران بجهت محافظت و محارست آنان گماشت آنگاه بعزم عراق عجم در حرکت آمد و بطهران رسید و
از آنجا ساوجبلاغ رانده که در اینجا باز سفرای عثمانی برسیدند نامه و پیامها گذرانیدند و از عزایب اتفاقات سفرای ایران
و عثمانی اتفاقا در رفت و آمد با نامه های خصوصی و هدایا دو کف بودند و از یکطرف هم و نبانه حکمت و صلح ایران
با عثمانی استداد داشت و ما در عراق عرب که عبارت از بغداد و نجف و کربلا و سامره و حله و بصره و موصل بود
نادر شاه با سپاهش با عساکر عثمانی در جنگ بودند و اتفاقا به و بلاد فارس و ایروان و حدود آذربایجان در سپاه
کینه خواه دست و گریبان بودند چنانچه نادر شاه بعدتی که آنجا رسید در نزدیک شهر ایروان در سال گذشته
یکصد و شصت فرسخی لشکر عثمانی را داد و با اسالرا سفیری فوق العاده با هیبتی زیاد که نزدیک چهار پنج هزار نفر جمعیت
بوده باز عثمانی فرستاد که آنان در سال بعد با اسلامبول رسیدند و بعد از دو لیت و هشتاد و شش هزار و دو صد و
سی تومان جواهرات و اشیای قیمتی هدیه بجهت سلطان محمود خان اول پادشاه عثمانی همراه داشتند
و با این حال باز بین دو لیتین خصومت بالا بود و نادر شاه فکر آن بود که سپاهی فرستاده آن ولایتها را اندازه متوجه
سمت سال بعد کرده و تا اسلامبول پیش بیاید که شاید حیاتش را هم چسپیده و نشد نیز در این شاه از ساوجبلاغ
متوجه یزد و از یزد بطرف خراسان و حرکت آمد هم در این سال در اسلامبول باز برخی روسا و صاحب نفوذان
از طبقات واطیه برگزیده شدند و بدین واسطه دست تعدی و تصرف در اموال مردم دراز نموده و اسباب هرج
و مرج در بلاد عثمانی رواج دادند و دولت روس که منتظر چنین اوامی بود چشم بلاد فلاخ و بغدان عثمانی مدوخت
و خسارطمع وندی بجانب این ولایات برافروخت و دو لیستان را اینکونه حرکات مستعدیانه متاثر ساخت نیز در مصر

جلد دوم امان التواریخ

فکر پیش فرستاده و آنان پیش بفشد تا بسواحل رود خانه رن خود را رسانیده فرانسه را مضطرب ساخته شد

(خاتمه جلد دوم امان التواریخ)

پارمن پرتو تایید حق تافت (الحق) جلد دوم خاتمه یافت بود و انگارش از آغاز اسلام بقلم نادرش کشته بانجام رسید این نامه فرخنده و اقبال اجزا یکصد و شصت است (سال) اجمر سالش فزاوان از حوادث حوادث باوقیع با گوارش پی این گنج برد و رنج بسیار کرد تا از لطف ایزد شید یار فزون از سال در تالیف این گنج بخرد و خون دل برد و بسی رنج کنون از فرخامه جلد سوم اکنم تالیف بچون جلد دوم سپاس فراوان افرینده زمین و زمینیان و پدید آورنده جهانیان را باد که جلد دوم کتاب امان التواریخ که ابتدایش از بعثت پیغمبر آخر الزمان و انتهایش تا سال یکهزار و یکصد و شصت هجری قمری بود و دو سال بسال و زمان بزمان نگاشته و پرده تقاضی تاریخی باز و قرن دوم از هجرت وقایع و حوادث دول و ملل عالم از آسیا و اروپا و افریقا عموما و از افغانستان خصوصا برداشته شد بانجام رسید خداوندان دانش و خردمندان با فرهنگ و بینش چون این گنجینه امور و ازهمه گونه اخبار اسلاف مصفا نه نظر افگنند و ازند خواننده دانست که در جمع و تالیف و تدوین این کتاب بدین رنج مطلوب و رویه مرغوب باز پیزا از عزات مرتسلانه شاعرانه و انشائات فیشیانه حه رنجهائی کشیده ام و بکجا دیده ام و بالجمله ازین انواع تالمات روحانی و اقتام اسقام جسمانی این مجلد را در اصفهان بپایان رسانیدم امیدوارم بتائیدات ماجده الهی و تلطیفات قاهره پادشاهی که پنج جلد دیگر را بگیانند جلد اول و این جلد دوم بهمین سیاق و شیوه نشیوا تمام رسانم و ما توفیقی الا بالله الحاج میرزا عبد المحمد ایرانی بتاریخ شهر رمضان سنه ۱۳۰۲ هجری قمری سنه ۱۲۶۳ هجری شمسی در اصفهان تالیف شد

خاتمه مایفتن جلد دوم از تحریر

تمام شد جلد دوم از هفت جلد تاریخ جامع امان التواریخ تالیف کاتبه ادیب فرزانه دانشمند فخر المورخین نادر المحققین والمترسلین افضل المصنفین حضرت اجل امجد عالی آقای حاجی میرزا عبد المحمد خان مواهب السلطان اصفهانی ایرانی مدیر محترم گرامی روزنامه مصور جهره نما منطبعه مصر سید الثقل الطیب والساوات میرزا سید محمد ابن حسین الحسینی شاه شاهانی اصفهانی مشاق مدرسه فردوسی دولتی عزوسه دار السلطنه اصفهان در تاریخ شهر ذیقعده الحرام سنه ۱۳۴۲ هجری قمری مطابق برج جوزا سنه ۱۳۰۲ هجری شمسی موافق ماه ژوئن میلادی سنه ۱۹۲۳ در اصفهان تحریر و تسوید شد